



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسیر روان

جلد ۸-۱

مؤسسه پژوهش‌های اسلامی

مؤسسه پژوهش‌های اسلامی

(۱۳۸۶-۱۳۸۷ ش)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر روان

نویسنده:

علی مشکینی اردبیلی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تفسیر روان	۷۴
مشخصات کتاب	۷۴
جلد ۱	۷۵
اشاره	۷۵
پیش گفتار	۸۷
یادداشت دبیر علمی همایش	۸۹
یکم. نگاهی اجمالی به زندگانی آیه الله مشکینی رحمه الله	۸۹
اشاره	۸۹
الف - آثار مکتوب	۹۰
ب - تدریس	۹۰
ج - فعالیت های اجتماعی - سیاسی	۹۰
د - فعالیت های فرهنگی	۹۰
ه - منصب ها و مسئولیت ها در جمهوری اسلامی ایران	۹۲
دوم. فعالیت های علمی همایش	۹۲
اشاره	۹۲
الف. مجموعه آثار آیه الله مشکینی	۹۲
ب - گفتارها	۹۴
ج - یادنامه آیه الله مشکینی	۹۵
د - برنامه های دیگر	۹۶
سوم. درباره مجموعه آثار	۹۶
چهارم. درباره این اثر	۹۶
پنجم. تقدیر و سپاس	۹۷
سخن ویراستار	۹۹

۱۰۵	سوره حمد
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	حمد ثنای الهی
۱۰۷	عبادت و استعانت
۱۰۷	سهم بنده از هدایت
۱۰۹	سوره بقره
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	هدایت ویژه متقین
۱۱۲	صفات متقین
۱۱۵	کافران عنود
۱۱۶	منافقان سرکش
۱۲۰	تشبیه منافقان
۱۲۳	بندگی شرط تقوا
۱۲۵	اعجاز قرآن
۱۲۷	نعمت های بهشت در دنیا
۱۲۸	امثال قرآن
۱۲۹	گمراهی برای گناهکاران
۱۳۲	آغاز تا انجام انسان (شش حالت)
۱۳۶	خلافت الهی انسان تا هبوطش از بهشت
۱۴۱	سجده بر کدام آدم
۱۴۲	مراد از جنت و شجره
۱۴۳	خطای آدم و توبه
۱۴۶	بنی اسرائیل در قرآن و نعمت ها و گرفتاریهای آنان
۱۴۷	یاد کرد نعمتها، وفای به عهد، ایمان
۱۵۰	یاری گرفتن از شکیبایی در نماز
۱۵۱	آسانی نماز باخشوع

۱۵۲	بنی اسرائیل در قرآن و نعمت ها و گرفتاریهای آن
۱۵۵	معجزات حضرت عیسی (ع)
۱۶۹	مسخ شدن اصحاب سبت
۱۷۰	داستان گاو بنی اسرائیل
۱۷۵	دل های سخت تر از سنگ
۱۷۷	تحریف کتاب در میان یهود
۱۷۷	بی ایمانی حتی با شنیدن کلام خدا
۱۷۹	غرور بی جای یهود
۱۸۱	یهود و نقض موثیق الهی
۱۹۲	یهود و عشق به طول عمر
۱۹۳	یهود و تکذیب همه پیامبران
۱۹۷	سحر و جادو در یهود
۱۹۹	یهود و اهانت به مسلمین
۲۰۱	تسلسل آیات و نشانه ها برای هدایت
۲۰۲	لزوم مدارا با یهود حسود
۲۰۵	انحصار طلبی یهود
۲۰۷	ظلم تعطیل مسجد
۲۰۹	یهود و فرزنداری خدا
۲۱۱	یهود و توقعات نا به جا
۲۱۳	تعصب دینی یهود و نصارا
۲۱۵	لزوم یادآوری نعمت ها
۲۱۵	امامت ابراهیم (ع) و نسل او
۲۱۷	عصمت شرط امامت
۲۱۸	ابراهیم و خانه تکانی کعبه
۲۲۰	دعای ابراهیم برای میهمانان خدا
۲۲۱	ابراهیم و معماری کعبه

۲۲۱	دعای ابراهیم
۲۲۴	انحصار حقانیت در آیین ابراهیم
۲۲۴	مسلمانی ابراهیم، یعقوب و فرزندان یعقوب
۲۲۸	اسلام، دین ایمان به همه پیامبران
۲۳۲	آزمون یهود در تغییر قبله مسلمین
۲۳۳	اسلام، دین میان روی
۲۳۸	محمد شناسی اهل کتاب
۲۴۰	دلایل تغییر قبله
۲۴۳	تلازم یاد خدا با عنایت به بنده
۲۴۳	صبر و نماز، حلال مشکلات
۲۴۴	شهیدان زنده اند
۲۴۵	برزخیان سه دسته اند
۲۴۷	آزمون فقر و ترس و زیان بینی
۲۴۹	تشکر خدا از سعی صفا و مرو
۲۵۰	عذاب و لعنت خدا بر کتمان کنندگان ناحق
۲۵۱	لعنت ابدی خدا بر مردگان کافر
۲۵۳	نشانه های توحید در سراسر جهان هستی
۲۵۶	برتری محبت به خدا در مؤمنان
۲۵۷	حسرت از تقلید در قیامت
۲۵۹	حلال و طیب آری، گام های شیطان نه
۲۶۱	کوری، و کری و نافهمی کافران
۲۶۲	حلیت حرام ها در اضطرار
۲۶۷	معیار های نیکوکاری
۲۶۷	اصول و ارکان عقاید در شرع اسلام
۲۷۰	حکم قصاص و فلسفه آن
۲۷۴	حکم روزه و فلسفه آن

- ۲۷۸ شرط استجابت دعا
- ۲۷۹ حکم قصاص و فلسفه آن
- ۲۸۱ حرمت مال اندوزی حرام
- ۲۸۴ مقابله به مثل با کفار و عدم آغاز جنگ
- ۲۸۵ ادامه جنگ تا رفع فتنه
- ۲۸۶ مقابله به مثل با کفار و عدم آغاز جنگ
- ۲۸۷ حرمت به هلاکت انداختن خود
- ۲۸۹ پاره ای از مناسک حج
- ۲۹۵ خیر دنیا و آخرت را بخواهید
- ۲۹۹ علی (ع) در بستر پیامبر
- ۳۰۲ خدا جسم نیست
- ۳۰۵ فلسفه دین
- ۳۰۸ آزنون های سخت همیشگی است
- ۳۱۱ حرمت جنگ در ماههای حرام
- ۳۱۳ حبط اعمال با ارتداد
- ۳۱۴ حرمت شراب و غمار
- ۳۱۷ سفارش به خیر خواهی یتیمان
- ۳۱۹ حرمت ازدواج با مشرک
- ۳۲۲ احکام زنان
- ۳۲۶ احکام ایلاء و طلاق
- ۳۳۷ احکام رضاع و شیردهی
- ۳۳۹ عده وفات
- ۳۴۰ آیین خواستگاری
- ۳۴۲ طلاق و چهار صورت در پرداخت مهریه
- ۳۴۵ نماز خوف
- ۳۴۶ احکام ایلاء و طلاق

- ۳۴۸ نمونه ای از حیات مجدد
- ۳۵۱ داستان طالوت و جالوت
- ۳۶۰ تفاوت درجات انبیاء
- ۳۶۳ آیه الكرسی
- ۳۶۷ خروج مؤمنان از تاریکی ها
- ۳۶۹ ابراهیم و نمرود
- ۳۷۱ نمونه ای از حیات مجدد
- ۳۷۱ داستان عزیز
- ۳۷۳ نمونه ای از حیات مجدد
- ۳۷۵ انفاق خوب و انفاق بد
- ۳۸۲ هراس افکنی شیطان
- ۳۸۴ آداب و پاداش انفاق
- ۳۸۸ نقش تخریبی ربا
- ۳۹۳ نقش تخریبی ربا
- ۳۹۴ هشدار به طلبکاران
- ۳۹۷ برخی از احکام معاملات
- ۴۰۳ اصول عقاید اسلامی
- ۴۰۶ دعاهای قرآنی
- ۴۰۹ سورة آل عمران
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۰ ویژگی های قرآن
- ۴۱۲ علم نامحدود و قدرت خدا در آفرینش
- ۴۱۳ محکم و متشابه در قرآن
- ۴۱۴ ملاک انحراف و عدم انحراف
- ۴۱۵ دعای قرآن
- ۴۱۷ خسرا ن کافران و فرعونیان

- ۴۱۹ امدادهای غیبی خدا
- ۴۲۱ لذا یذ دنیا و لذا یذ آخرت
- ۴۲۵ دین فقط اسلام
- ۴۲۶ شناخت کامل اهل کتاب از اسلام
- ۴۲۸ انحرافات اهل کتاب و واکنش مسلمانان
- ۴۳۳ دعای قرآنی
- ۴۳۵ تقیه در دوستی با کافران
- ۴۳۷ باطن بینی خداوند
- ۴۳۸ تجسم اعمال در آخرت
- ۴۳۹ راه محبوب شدن نزد خدا
- ۴۴۰ برگزیدگان خدا
- ۴۴۲ مریم، زکریا و یحیی (ع)
- ۴۴۹ مریم عیسی و معجزات
- ۴۵۸ حقیقت آفرینش عیسی
- ۴۶۲ مباحله با مسیحیان
- ۴۶۴ دعوت اهل کتاب به مشترکات
- ۴۶۶ نهی از مجادله بدون علم
- ۴۶۷ مسلمانی حضرت ابراهیم (ع)
- ۴۶۹ شناخت کامل اهل کتاب از اسلام
- ۴۷۰ دسیسه های اهل کتاب
- ۴۷۴ فرجام نقض پیمان
- ۴۷۵ دسیسه های اهل کتاب
- ۴۷۷ فرجام نقض پیمان
- ۴۷۹ دین فقط اسلام
- ۴۸۲ منع ستمکاری از هدایت
- ۴۸۳ خلود در لعنت و عذاب برای مرتدان

- ۴۸۴ افزایش ارتداد و ناپذیری توبه
- ۴۸۵ عدم آموزش و شفاعت برای اموات کفار
- ۴۸۵ شرط ایثار در سعادت مؤمن
- ۴۸۷ تفاوت ادیان و اختیار پیامبران
- ۴۸۹ اولین خانه خدا و شرط وجوب حج
- ۴۹۳ سرزنش اهل کتاب
- ۴۹۵ حد تقوا
- ۴۹۶ وجوب وحدت اسلامی
- ۴۹۷ سازمان امر به معروف
- ۴۹۸ وجوب وحدت اسلامی
- ۴۹۹ سفید رویی و سیاه رویی در آخرت
- ۵۰۲ سازمان امر به معروف
- ۵۰۴ ضعف و ذلت کفار در جنگ
- ۵۰۵ فضایل و پرهیزکاری برخی از اهل کتاب
- ۵۰۶ خلود در آتش و خسران کافران
- ۵۰۸ حفظ اسرار از غیر مومنان
- ۵۱۱ شیوه جنگ در احد
- ۵۱۱ سستی نه، توکل آری
- ۵۱۲ جنگ بدر و هم‌زمی فرشتگان
- ۵۱۶ حرمت ربا و آتش بودن آن
- ۵۱۸ اطاعت، سبب رحمت
- ۵۱۹ ویژگی متقین و پاداش آنها
- ۵۲۱ گردشگری هدفمند
- ۵۲۳ دلداری به جبهه مؤمنان
- ۵۲۴ جهاد و صبر شرط ورود به بهشت
- ۵۲۵ ایمن نبودن امت اسلامی از گمراهی

- ۵۲۷ پاداش نقدی دنیا و نسیه آخرت
- ۵۲۸ اجر دنیا و آخرت برای صابران و نیکوکاران
- ۵۳۰ جنگ احد
- ۵۳۰ از زیانکاری تا سرپرستی خدا
- ۵۳۱ ترس در دل مشرکان و ظالمان
- ۵۳۲ مؤمن دنیا طلب، مؤمن آخرت طلب
- ۵۳۳ اندوه زدایی خداوند
- ۵۳۵ مرگ همگانی و همه جایی
- ۵۳۷ نقش گناه در ترس از جنگ
- ۵۳۹ مرگ خدایی سودمندتر از حیات
- ۵۴۰ نقش نرمخویی در تبلیغ و هدایت
- ۵۴۰ توکل پس از مشورت
- ۵۴۱ حتمیت شکست بدون یاری خدا
- ۵۴۱ دوری پیامبران از خیانت
- ۵۴۴ تزکیه پیش از تعلیم و تعلم
- ۵۴۵ نقش بشر در مصیبت های خود
- ۵۴۶ آزمون ایمان و نفاق
- ۵۴۹ شهیدان در جوار خدا
- ۵۵۱ توطئه دشمن پس از جنگ احد
- ۵۵۲ بدر صغری و تجارت
- ۵۵۳ خدا ترسی، شرط ایمان
- ۵۵۳ اندوه از کفر کفار ممنوع
- ۵۵۵ مهلت دهی به کافران
- ۵۵۵ آزمون، حکمت ناگواری ها
- ۵۵۷ غیب دانی پیامبران
- ۵۵۸ فرجام بخل

۵۶۰	بی ادبی برخی علمای یهود
۵۶۱	پاسخ به ادعای دیگر یهود
۵۶۲	سنت یهود در تکذیب پیامبران
۵۶۳	مرگ، پایان دنیای فریبنده
۵۶۴	شکیبایی، رمزستگاری
۵۶۶	عهد شکنی اهل کتاب
۵۶۸	رفتار خردمندان
۵۶۹	دعای قرآنی
۵۷۲	آمرزش با تحمل بلاها
۵۷۵	سعادت فقط برای تقوا
۵۷۷	شکیبایی، رمز رستگاری
۵۷۹	جلد ۲
۵۷۹	مشخصات کتاب
۵۸۰	اشاره
۵۸۸	سورة نساء
۵۸۸	اشاره
۵۸۸	خلقت آدم و حوّا و نسل
۵۹۲	حقوق مالی ایتام
۵۹۳	تعدد ازدواج
۵۹۶	مهر زنان
۵۹۷	حقوق کم خردان
۶۰۰	ارث اقوام نسبی و سببی
۶۰۲	سفارش ایتام
۶۰۴	احکام ارث
۶۱۲	حدّ زنا
۶۱۴	وقت توبه

۶۱۶	حقوق زنان
۶۲۰	ازدواج های حرام
۶۲۶	ازدواج موقت
۶۲۸	احکام کنیزان
۶۳۲	اموال حلال و حرام
۶۳۴	گناهان کبیره و صغیره
۶۳۹	حقوق زن و مرد
۶۴۳	اصلاح میان زن و مرد
۶۴۳	لزوم احسان به خلق
۶۴۸	حسرت کافران در قیامت
۶۴۹	احکام طهارت و نماز
۶۵۱	درباره اهل کتاب
۶۵۶	بدترین گناه شرک به خدا
۶۶۱	سرانجام کفار و مؤمنان
۶۶۳	چند مؤعظه و حکم خدا
۶۷۰	استغفار و احساس آمرزش
۶۷۳	پاداش اطاعت از خدا
۶۷۵	جنگ و جهاد
۶۸۳	خدایی دیدن همه چیز
۶۸۸	برخورد با شایعات
۶۹۰	حسن نیکی و تلافی نیکی
۶۹۲	منافقان و ضعیف الایمان ها و مهاجران
۶۹۶	احکام قتل مؤمن
۷۰۰	احکام و مسائل جنگ
۷۰۴	مهاجرت برای حفظ دین
۷۰۷	نماز در سفر و میانه نبرد

۷۱۴	حمایت از خائنان
۷۱۹	رازگویی در جمع
۷۲۱	شیطنت شیطان
۷۲۸	بهترین دین و دیندار
۷۳۰	احکام زنان
۷۳۵	عدالت میان همسران
۷۴۳	کفرهای پیاپی
۷۴۵	عزت برای خدا و آیات خدا
۷۴۸	منع از تمکین در برابر کافران
۷۴۹	ویژگی های منافقان
۷۵۴	مورد جواز غیبت
۷۵۷	باز هم یهودیان
۷۶۷	وحدت واقعی میان ادیان اصیل
۷۷۳	غلو در مسیحیت
۷۷۸	برخی احکام ارث
۷۸۰	سورة مائده
۷۸۰	اشاره
۷۸۱	وفای به عهد و احکام چهار پایان
۷۸۳	برخی احکام حج
۷۸۷	خوراک حرام و حلال و نعمت ولایت
۷۹۶	احکام وضو و تیمم
۷۹۹	عدالت، تقوا و توکل
۷۹۹	انحرافات یهود و نصارا
۸۰۷	ماهیت و کارکرد قرآن
۸۱۹	هابیل و قابیل
۸۲۷	احکام محارب

۸۳۰	احکام سارق
۸۳۳	خطر منافقان
۸۳۹	برخی از احکام قصاص
۸۴۳	انجیل و قرآن
۸۴۶	پرهیز از اهل کتاب
۸۵۰	یاران علی (ع) و سلمان
۸۵۲	ولایت امیر مؤمنان (ع)
۸۵۳	نابخردی های اهل کتاب
۸۶۳	بی اعتباری اهل کتاب
۸۶۷	انحرافات مسیحیت
۸۷۵	تفاوت یهود و نصارا
۸۷۸	منع از تحریم حلال
۸۸۰	کفارة قسم
۸۸۲	حرمت شراب و قمار
۸۸۶	احکام صید در حج
۸۹۱	فلسفه کعبه و حج
۸۹۴	سؤال های بی جا
۸۹۶	احکام غیر معقول مشرکان
۹۰۰	برخی احکام وصیت
۹۰۴	معجزات عیسی (ع)
۹۰۸	درخواست مانده آسمانی از عیسی (ع)
۹۱۱	پرسش خداوند از عیسی (ع)
۹۱۶	سورة انعام
۹۱۶	اشاره
۹۱۷	آفرینندگی و صفات خداوند
۹۲۰	رفتار و کیفر تکذیبگران

- ۹۲۲ اشکال منکران نبوت و پاسخ آن
- ۹۲۹ تسلط کامل خدا بر بندگان
- ۹۳۱ رسالت جهانی اسلام
- ۹۳۱ محمد شناسی اهل کتاب
- ۹۳۲ شرک، ظلم بزرگ
- ۹۳۵ مشرکان کرو کورند
- ۹۳۸ منکران قیامت و پاسخ آن
- ۹۴۰ حسرت منکران لقاء الله
- ۹۴۲ تکذیب رسولان، سنتی کهن
- ۹۴۳ همگانی نبودن هدایت
- ۹۴۹ قدرت خدا و ناتوانی بتان
- ۹۵۰ تضرع به درگاه خدا
- ۹۵۵ عادی بودن پیامبر
- ۹۵۹ بهانه های واهی مخالفان پیامبر (ص)
- ۹۵۹ ارزش اهل ایمان
- ۹۶۱ احتجاج با کافران
- ۹۶۳ کلید جهان نزد خداست
- ۹۶۸ برهان فطرت
- ۹۶۹ تهدید الهی
- ۹۷۱ دوری از منکرات خدا و نبوت
- ۹۷۵ دلیل یکتا پرستی
- ۹۷۸ ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید
- ۹۹۲ مناظره با یهودیان و مشرکان
- ۹۹۶ مدعیان دروغین و سرانجامشان
- ۱۰۰۰ آثار خلقت و ربوبیت خداوند
- ۱۰۰۹ خداوند دینی نیست

- عالم اختیاراست ۱۰۱۱
- به مقدسات دیگران بد نگوید ۱۰۱۲
- مشرکان، راه ایمان را به روی خود بسته اند ۱۰۱۴
- شیاطین جن وانس و دشمنی با پیامبران ۱۰۱۶
- وضوح حق برای اهل کتاب ۱۰۱۸
- گمراهی اکثر انسانها ۱۰۲۱
- ذبح شرعی ۱۰۲۱
- ترک گناهان ظاهر و باطن ۱۰۲۴
- مجادله شیطانی ۱۰۲۵
- حیات و نور معنوی ۱۰۲۶
- باز هم بهانه های واهی مخالفان ۱۰۲۸
- ریشه هدایت و ضلالت ۱۰۳۰
- ریشه حکومت ظالمان ۱۰۳۵
- روز اعتراف ۱۰۳۶
- مبنای درجه بندی انسانها ۱۰۳۷
- برخی از احکام نامعقول مشرکان ۱۰۴۰
- نعمت های خدا در طبیعت و جانداران ۱۰۴۵
- خوردنی های حرام و احکام اضطرار ۱۰۵۰
- مشرکان جبری مسلک و پاسخ آنان ۱۰۵۵
- پاره ای از احکام حرام خدا ۱۰۵۸
- قرآن منشأ برکت ۱۰۶۳
- حجت بر مشرکان تمام است ۱۰۶۶
- تفرقه در دین روانیست ۱۰۶۸
- مقدار پاداش نیک و بد در قیامت ۱۰۶۹
- هر چه دارم از خداست ۱۰۷۲
- گناه هر کس به گردن خود اوست ۱۰۷۳

- ۱۰۷۴ ----- داده ها همه امتحان است -
- ۱۰۷۶ ----- جلد ۳
- ۱۰۷۶ ----- مشخصات کتاب
- ۱۰۷۷ ----- اشاره
- ۱۰۸۷ ----- سورة اعراف
- ۱۰۸۷ ----- اشاره
- ۱۰۸۸ ----- قرآن کتاب پند و هشدار
- ۱۰۹۲ ----- سنجش اعمال در قیامت
- ۱۰۹۵ ----- آدم (ع) مسجود ملائک
- ۱۰۹۹ ----- شیطان رانده شده و اغوای بنی آدم
- ۱۱۰۵ ----- توبه آدم و حوّا
- ۱۱۰۸ ----- هشدار به بنی آدم از خطر شیطان
- ۱۱۱۰ ----- خدا هرگز فرمان به گناه نمی دهد
- ۱۱۱۴ ----- راه اعتدال
- ۱۱۱۶ ----- حرام های الهی
- ۱۱۱۷ ----- آثار ایمان و عدم ایمان
- ۱۱۲۱ ----- درگیری پیشوایان و پیروان گمراه
- ۱۱۲۴ ----- اوصاف اهل بهشت
- ۱۱۲۸ ----- داستان اهل اعراف
- ۱۱۳۴ ----- خدای شما کیست؟
- ۱۱۴۱ ----- داستان نوح (ع)
- ۱۱۴۴ ----- داستان هود (ع)
- ۱۱۴۹ ----- داستان صالح (ع)
- ۱۱۵۳ ----- داستان لوط (ع)
- ۱۱۵۵ ----- داستان شعیب (ع)
- ۱۱۶۲ ----- نعمت و غفلت

- داستان موسی (ع) ۱۱۶۷
- مردم فریبی فرعون ۱۱۷۱
- ساحران پاکدل ۱۱۷۵
- گرفتاری های فرعونیان ۱۱۸۲
- خواسته های نامعقول بنی اسرائیل ۱۱۸۶
- آیا دیدار خدا ممکن است؟ ۱۱۹۱
- گوساله پرستی بنی اسرائیل ۱۱۹۶
- اوصاف پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل ۱۲۰۷
- نعمت های گوناگون در بنی اسرائیل و ناسپاسی آنان ۱۲۱۱
- تخلف بنی اسرائیل از احکام خدا ۱۲۱۴
- فلسفه امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۱۷
- سرگردانی و ذلت بنی اسرائیل ۱۲۱۹
- دین فروشی بنی اسرائیل ۱۲۲۱
- تهدید بنی اسرائیل ۱۲۲۳
- داستان عالم ذر ۱۲۲۴
- داستان بلعم باعور ۱۲۲۷
- اسماء حسناى خداوند ۱۲۳۲
- سنت استدراج الهی ۱۲۳۳
- وقت قیامت را فقط خدا می داند ۱۲۳۶
- بی وفایی در وعده ها و نذرها ۱۲۳۹
- بت های بی جان و بی خاصیت ۱۲۴۱
- مواظب تحریکات شیطان باشید ۱۲۴۶
- یاد خدا در همه وقت ۱۲۴۸
- سورة انفال ۱۲۵۱
- اشاره ۱۲۵۱
- انفال چیست و از آن کیست؟ ۱۲۵۲

- نشانه های ایمان ----- ۱۲۵۶
- جنگ بدر و ترس برخی از اصحاب ----- ۱۲۵۷
- استغاثه به خدا و یاری فرشتگان ----- ۱۲۶۰
- حفظ آرامش و برخورد شدید با کافران جنگجو ----- ۱۲۶۲
- فرار از جنگ حرام است ----- ۱۲۶۴
- کشتن و تیراندازی خدا ----- ۱۲۶۵
- بدترین جنبندها، کافران اند ----- ۱۲۶۹
- حیات باطنی و حضور باطنی خدا ----- ۱۲۷۰
- پرهیز از فتنه ----- ۱۲۷۱
- وجوب امانتداری ----- ۱۲۷۳
- تقوا و بینش الهی ----- ۱۲۷۴
- نقشه کافران خنثی می شود ----- ۱۲۷۵
- یهود عنود و درخواست عذاب ----- ۱۲۷۷
- چرا خدا بر این امت عذاب کلی نمی فرستد؟ ----- ۱۲۷۷
- حرمت مسجد الحرام نزد خدا ----- ۱۲۷۸
- آداب جاهلی مشرکان در حج ----- ۱۲۷۹
- هزینه های حسرت بار کافران در جنگ ----- ۱۲۸۰
- آمزش گناهان با مسلمان شدن ----- ۱۲۸۲
- جنگ تا رفع فتنه ----- ۱۲۸۳
- خمس و مصارف آن ----- ۱۲۸۵
- مقدمات جنگ بدر ----- ۱۲۸۹
- استقامت و پایداری در جبهه ها ----- ۱۲۹۲
- وعده های پوچ شیطان ----- ۱۲۹۴
- نقش تخریبی منافقان و بیماردلان ----- ۱۲۹۵
- شکنجه کفار هنگام مرگ ----- ۱۲۹۶
- تغییر سرنوشت اختیاری است ----- ۱۲۹۸

- عهدشکنی و خیانت مشرکان ۱۳۰۰
- در برابر دشمنان مجهز باشید ۱۳۰۲
- آغوش باز برای صلح و آمادگی برای جنگ ۱۳۰۴
- پیوند قلبی مؤمنان ۱۳۰۴
- غلبه جنگی مؤمنان بر کافران ۱۳۰۵
- جواز اسیرگیری و غنیمت گیری در جنگ ۱۳۰۷
- ولایت میان مؤمنان و میان کافران ۱۳۱۱
- سورة توبه ۱۳۱۵
- اشاره ۱۳۱۵
- برائت از مشرکان ۱۳۱۶
- رعایت عهد و پیمان حتی با مشرکان ۱۳۱۹
- زمینه سازی ارتباط کفار با قرآن ۱۳۲۰
- عناد و سرسختی مشرکان با مسلمانان و بالعکس ۱۳۲۲
- حق رسیدگی به مساجد الهی با کیست؟ ۱۳۲۹
- برتری جهادگران بر سایر اقشار ۱۳۳۱
- خدا و رسول مقدم بر همه کس و همه چیز انسان اند ۱۳۳۲
- جنگ حنین ۱۳۳۶
- نجاست مشرکان ۱۳۳۷
- کافران ذمی و جزیه ۱۳۳۸
- شرک پیامبرپرستی و عالم پرستی ۱۳۴۰
- اسلام دین غالب جهان ۱۳۴۲
- عالمان پول پرست ۱۳۴۳
- ماه های قمری و مسأله نسیء ۱۳۴۵
- دل بستگی به دنیا مانع از جهاد است ۱۳۴۹
- داستان هجرت پیامبر (ص) و رفتن به غار ۱۳۵۱
- داستان تبوک و جنگ گریزان ۱۳۵۴

- ۱۳۵۸ ----- اصناف منافقان و ارتباط آنها با هم
- ۱۳۶۰ ----- عدم قبولی اعمال منافقان
- ۱۳۶۲ ----- گرفتاری ها و ناهنجاری های منافقان
- ۱۳۶۵ ----- موارد مصرف زکات
- ۱۳۶۸ ----- پیامبر (ص) و منافقان
- ۱۳۸۸ ----- بادیه نشینان منافق و مؤمن
- ۱۳۹۹ ----- آثار زکات و صدقه
- ۱۴۰۱ ----- مشاهدات اعمال
- ۱۴۰۳ ----- مسجد ضرار و مسجد قبا
- ۱۴۰۶ ----- معامله خداوند با جهادگران
- ۱۴۱۰ ----- برای مشرکان دل نسوزانید
- ۱۴۱۳ ----- سه متخلف پشیمان
- ۱۴۱۷ ----- فقاقت و فقیه پروری
- ۱۴۲۰ ----- باز هم منافقان
- ۱۴۲۲ ----- پیامبر رحمت
- ۱۴۲۵ ----- سوره یونس
- ۱۴۲۵ ----- اشاره
- ۱۴۲۵ ----- رمز گشایی حروف مقطعه
- ۱۴۲۸ ----- توصیف پروردگار
- ۱۴۳۲ ----- نشانه های پروردگار
- ۱۴۳۳ ----- سرنوشت غافلان و نحوه هدایت و عاقبت مؤمنان
- ۱۴۳۶ ----- ناسپاسی انسان
- ۱۴۳۸ ----- تغییر ناپذیری قرآن
- ۱۴۴۰ ----- ستمکارترین مردم
- ۱۴۴۱ ----- اختلاف امت ها در شرایع الهی
- ۱۴۴۶ ----- دنیای فناپذیر

- ۱۴۴۹ ----- عزیزان و ذلیلان
- ۱۴۵۱ ----- خدایان بی خاصیت
- ۱۴۵۵ ----- گمان باوری مشرکان
- ۱۴۵۷ ----- تحدی قرآن
- ۱۴۶۰ ----- کر و کور بودن کافران
- ۱۴۶۱ ----- نفی ستم از پروردگار
- ۱۴۶۱ ----- عمر کوتاه دنیا برای کافران
- ۱۴۶۴ ----- عذاب خدا تأخیر نمی پذیرد
- ۱۴۶۸ ----- اوصاف قرآن کریم
- ۱۴۷۲ ----- احاطه علمی خداوند بر همه چیز
- ۱۴۷۳ ----- دوستان خدا
- ۱۴۷۸ ----- داستان نوح (ع)
- ۱۴۸۱ ----- داستان موسی (ع) و فرعون
- ۱۴۹۱ ----- آگاهی دانشمندان اهل کتاب از قرآن کریم
- ۱۴۹۵ ----- توبه قوم یونس (ع)
- ۱۴۹۶ ----- ایمان اجبارپذیر نیست
- ۱۴۹۷ ----- آلودگی بی خردان
- ۱۵۰۱ ----- همه چیز تحت اراده خدا
- ۱۵۰۵ ----- سورة هود
- ۱۵۰۵ ----- پیام قرآن
- ۱۵۰۷ ----- کارایی استغفار
- ۱۵۰۹ ----- روزی هر جنبنده ای با خداست
- ۱۵۱۱ ----- فلسفه آفرینش
- ۱۵۱۳ ----- انسان بی ظرفیت
- ۱۵۱۴ ----- تبلیغ بی نقص پیامبر
- ۱۵۱۷ ----- بی نصیبی دنیاطلبان از آخرت

- پیامبر (ص) برهان و شاهد دارد - ۱۵۱۸
- مشرکان تنها افترا می زنند - ۱۵۲۰
- داستان مشرکان و مؤمنان - ۱۵۲۳
- داستان نوح (ع) با قوم و فرزندش - ۱۵۲۴
- داستان هود (ع) - ۱۵۴۶
- داستان صالح (ع) - ۱۵۵۳
- داستان ابراهیم (ع) و بشارت فرشتگان - ۱۵۵۸
- داستان لوط (ع) - ۱۵۶۲
- داستان شعیب (ع) - ۱۵۶۸
- داستان موسی (ع) و فرعون - ۱۵۷۵
- اهل سعادت و شقاوت در قیامت - ۱۵۸۱
- پایداری و عدم گرایش به ستمکاران - ۱۵۸۷
- آثار نماز - ۱۵۸۸
- اصلاحگری مانع بلا - ۱۵۸۹
- علت اختلاف در دین - ۱۵۹۱
- فلسفه نقل قصص انبیا - ۱۵۹۳
- جلد ۴ - ۱۵۹۶
- مشخصات کتاب - ۱۵۹۶
- اشاره - ۱۵۹۷
- سوره یوسف - ۱۶۰۷
- اشاره - ۱۶۰۷
- داستان یوسف (ع) - ۱۶۱۰
- تعبیر خواب یوسف (ع) توسط پدرش - ۱۶۱۰
- دسیسه برادران یوسف علیه او - ۱۶۱۳
- از چاه تا قصر عزیز مصر - ۱۶۲۱
- از تمایل زلیخا تا زندان - ۱۶۲۵

- ۱۶۳۵ ----- رفتار در زندان و تعبیر خواب
- ۱۶۴۶ ----- رسوایی زلیخا و عزت یافتن یوسف
- ۱۶۵۲ ----- ملاقات برادران یوسف با وی تا شناختنش
- ۱۶۷۳ ----- رسوایی برادران یوسف
- ۱۶۷۵ ----- کرامت یوسف در بینا کردن پدر
- ۱۶۷۹ ----- ملاقات یعقوب با یوسف و سجده بر او
- ۱۶۸۴ ----- شرک خفی اکثر مسلمین
- ۱۶۸۷ ----- سنت انتقام از همه مجرمان
- ۱۶۸۹ ----- سورة رعد
- ۱۶۸۹ ----- اشاره
- ۱۶۹۰ ----- نشانه ها و نعمت های خدا
- ۱۶۹۹ ----- نقش ملت ها در سرنوشت خودشان
- ۱۷۰۰ ----- تسبیح و سجده موجودات
- ۱۷۰۴ ----- ناتوانی شریکان خدا از آفرینش
- ۱۷۰۶ ----- پایداری حق و ناپایداری باطل
- ۱۷۰۸ ----- ویژگی ها و سرانجام اولوا الالباب
- ۱۷۱۵ ----- اطمینان قلب با یاد خدا
- ۱۷۱۶ ----- اختیاری و محال بودن ایمان کافران
- ۱۷۱۷ ----- سنت مهلت داده شدن و پاره ای از احوال کافران
- ۱۷۲۳ ----- تهدید پیامبر و لزوم پیروی اش از فرمان خدا
- ۱۷۲۴ ----- لوح محفوظ و لوح محو و اثبات
- ۱۷۲۶ ----- حکم خدا و مرگ و میر زمینیان
- ۱۷۲۸ ----- علی (ع) عالم علم کتاب
- ۱۷۳۱ ----- سورة ابراهیم (ع)
- ۱۷۳۱ ----- اشاره
- ۱۷۳۲ ----- نبوت و خروج از ظلمات

- پیوند شکر با افزایش نعمت ۱۷۳۷
- تبلیغ پیامبران و واکنش مردم ۱۷۳۸
- لزوم توکل بر خداوند ۱۷۴۱
- حال و روز کافران در دو عالم ۱۷۴۲
- حال شیطان و کافران در آخرت ۱۷۴۸
- کلمه طیبه و کلمه خبیثه ۱۷۵۳
- نعمت های خدا برای بشر ۱۷۵۸
- دعای ابراهیم (ع) ۱۷۶۱
- احوال مردمان در قیامت ۱۷۶۶
- مکر و انتقام الهی ۱۷۶۸
- جزای گناهکاران ۱۷۶۹
- سوره حجر ۱۷۷۳
- اشاره ۱۷۷۳
- منع دنیاطلبی از ایمان ۱۷۷۴
- پاسخ به شبهه کافران ۱۷۷۶
- نقش گناه در کفر به خدا ۱۷۷۷
- نفوذ شیطان به آسمان ممنوع ۱۷۷۹
- نعمت های خدا ۱۷۸۰
- داستان سجده بر آدم و طرد شیطان ۱۷۸۴
- هفت در برای جهنم ۱۷۹۰
- متقین در بهشت ۱۷۹۱
- خوف و رجا ۱۷۹۲
- داستان ابراهیم (ع) ۱۷۹۲
- داستان لوط (ع) ۱۷۹۴
- قوم شعیب (ع) ۱۸۰۰
- قوم ثمود ۱۸۰۱

- فرامین و آموزش هایی به پیامبر ۱۸۰۲
- سوره نحل ۱۸۰۹
- اشاره ۱۸۰۹
- بشارت به پیروزی در جنگ بدر ۱۸۰۹
- سخنی با مشرکان ۱۸۱۰
- نعمت های خدا برای بشر ۱۸۱۱
- بطلان شرک ۱۸۱۹
- سرانجام کفر، مکر با خدا، تقوا ۱۸۲۱
- جبرگرایی مشرکان ۱۸۲۷
- هدایت در دست خداوند ۱۸۲۹
- پاسخ به انکار قیامت ۱۸۳۱
- پاداش مهاجرت در راه خدا ۱۸۳۳
- تهدید توطئه گران ۱۸۳۶
- سجده و خوف موجودات از خدا ۱۸۳۷
- کفران نعمت بندگان ۱۸۳۹
- دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران! ۱۸۴۱
- رحم خدا به جنبندگان ۱۸۴۴
- دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران! ۱۸۴۵
- آزایم در کهنسالی ۱۸۵۱
- دو مثال در تفاوت بندگان ۱۸۵۵
- احوال قیامت ۱۸۶۲
- فرمان هایی از خداوند ۱۸۶۷
- حیات طیبه ۱۸۷۳
- شرط تسلط شیطان ۱۸۷۵
- پیرامون قرآن ۱۸۷۶
- فرجام کافران ۱۸۸۰

- ۱۸۸۴ عاقبت کفران نعمت
- ۱۸۸۵ حلال و حرام خدا
- ۱۸۸۹ شرط پذیرش توبه
- ۱۸۹۰ اسلام دین ابراهیم
- ۱۸۹۲ هتک حکم روز شنبه
- ۱۸۹۳ تبلیغ، مقابله به مثل و شکیبایی
- ۱۸۹۵ سورة اسراء
- ۱۸۹۵ اشاره
- ۱۸۹۶ معراج از مسجد الاقصی
- ۱۸۹۸ بنی اسرائیل و آینده اش
- ۱۹۰۳ رسالت قرآن
- ۱۹۰۳ دعای شر و عجله
- ۱۹۰۵ کارکرد شب و روز
- ۱۹۰۷ نامه اعمال
- ۱۹۰۸ سه قانون در حسابرسی و کیفر الهی
- ۱۹۱۱ یاری همگانی خدا
- ۱۹۱۲ درجات بی شمار آخرت
- ۱۹۱۳ احسان به والدین
- ۱۹۱۵ تبذیر شیطانی است
- ۱۹۱۷ حسن معاشرت و میانه روی در هزینه کردن
- ۱۹۱۸ روزی دست خداست
- ۱۹۱۸ چند حکم واجب و حرام
- ۱۹۲۴ نهی از شرک و مؤنث انگاشتن فرشتگان
- ۱۹۲۵ دو دلیل در نفی شرک
- ۱۹۲۷ بی ادراکی کافران
- ۱۹۳۰ قیامت شناسی

- عفت کلام - ۱۹۳۲
- ناتوانی شریکان خدا - ۱۹۳۴
- عذاب برای همه شهرها - ۱۹۳۵
- شجره ملعونه - ۱۹۳۸
- داستان سجده بر آدم - ۱۹۳۹
- ذکر نعمت ها و تهدید - ۱۹۴۳
- تهدید پیامبر - ۱۹۴۸
- نعمت حضور پیامبران - ۱۹۵۰
- نافله شب و قرائت قرآن - ۱۹۵۱
- نقش شاکله در رفتار بشر - ۱۹۵۵
- اعجاز قرآن - ۱۹۵۸
- مادیگری منکران - ۱۹۶۰
- هدایت و گمراهی الهی - ۱۹۶۴
- کیفر و پاسخ به شبهه گمراهان - ۱۹۶۴
- بخل شدید بشر - ۱۹۶۶
- داستان موسی (ع) - ۱۹۶۷
- مراحل نزول قرآن و لزوم تواضع در برابر آن - ۱۹۷۰
- ادب دعا و ادب نماز - ۱۹۷۳
- سوره کهف - ۱۹۷۵
- رسالت قرآن - ۱۹۷۵
- داستان اصحاب کهف - ۱۹۷۸
- حلال خوری کهفیان - ۱۹۸۷
- لطف خدا به ذکرگویان - ۱۹۹۵
- فرجام ستمکاران - ۱۹۹۷
- سرانجام نیکان - ۱۹۹۸
- داستان باغدار بی ایمان - ۲۰۰۰

- ۲۰۰۵ حکایت زندگی دنیا
- ۲۰۰۷ احوال قیامت
- ۲۰۰۹ دشمنی شیطان با بشر
- ۲۰۱۳ مجادله باطل و مسخره گری کافران
- ۲۰۱۴ ستمکارترین مردم
- ۲۰۱۵ مهلت دهی خداوند
- ۲۰۱۶ داستان موسی و خضر
- ۲۰۳۰ ذوالقرنین
- ۲۰۳۸ ویژگی دوزخیان
- ۲۰۳۹ زیانکارترین مردم
- ۲۰۴۲ کثرت کلمات الله
- ۲۰۴۳ راهکار لقاء الله
- ۲۰۴۴ جلد ۵
- ۲۰۴۴ مشخصات کتاب
- ۲۰۴۵ اشاره
- ۲۰۵۳ سورة مریم
- ۲۰۵۳ رمزگشایی حروف مقطعه
- ۲۰۵۴ داستان زکریا و پسرش یحیی (علیهما السلام)
- ۲۰۶۲ داستان حضرت مریم (علیها السلام)
- ۲۰۶۹ سخنانی از عیسی (ع)
- ۲۰۷۴ روز شنوایی، بینایی و حسرت کافران
- ۲۰۷۶ داستان ابراهیم (ع)
- ۲۰۸۱ موسی، اسماعیل و ادريس (علیهم السلام)
- ۲۰۸۵ بهشتیان و بهشت
- ۲۰۸۸ قیامت و ورود به دوزخ
- ۲۰۹۲ ماندگاری ضلالت و هدایت

- ۲۰۹۳ احوال و عقاید کافران
- ۲۱۰۰ محبت برای نیکوکاران
- ۲۱۰۱ سورة طه
- ۲۱۰۱ رمزگشایی حروف مقطعه
- ۲۱۰۱ وظیفه پیامبر
- ۲۱۰۳ خداشناسی
- ۲۱۰۵ داستان موسی و فرعون
- ۲۱۳۵ سامری و گوساله پرستی
- ۲۱۴۵ احوال اهل محشر
- ۲۱۵۱ داستان حضرت آدم (ع)
- ۲۱۵۶ دلیل کوری قیامت
- ۲۱۵۹ رغبت به معنویت و بی رغبتی به دنیا
- ۲۱۶۱ مواظبت بر نماز خانواده
- ۲۱۶۲ دلیل تأخیر عذاب
- ۲۱۶۳ سورة انبیاء
- ۲۱۶۳ غفلت مردم از آخرت و اشتغالشان به لهو و لعب
- ۲۱۶۵ پاسخ به گزافه گرایی ظالمان
- ۲۱۷۰ پاسخ به شبهه بی هدف بودن خلقت
- ۲۱۷۲ بی تکبری و خستگی ناپذیری فرشتگان
- ۲۱۷۲ استدلال بر بطلان شرک
- ۲۱۷۵ ابطال قول به فرزند داری خدا
- ۲۱۷۸ ادله توحید در آفرینش و همگانی بودن مرگ
- ۲۱۸۲ رفتار و فرجام کافران
- ۲۱۸۷ محاسبه دقیق در قیامت
- ۲۱۹۰ داستان ابراهیم (ع)
- ۲۱۹۹ لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، یونس، اسماعیل، ادريس، ذالکفل، زکریا، یحیی و عیسی (علیهم السلام)

- ۲۲۱۴ حوادث قیامت و خوشبختی صالحان
- ۲۲۱۹ آموزش احتجاج به پیامبر (ص)
- ۲۲۲۱ سورة حج
- ۲۲۲۱ زلزله و ترس قیامت
- ۲۲۲۳ مراحل آفرینش انسان
- ۲۲۲۵ دلیل بر حقانیت خدا و قیامت
- ۲۲۲۷ مجادله گران نادان و خداپرستان حاشیه ای
- ۲۲۳۱ عدم جواز شک در یاری خدا
- ۲۲۳۲ جدایی فرقه ها در قیامت
- ۲۲۳۳ سجده موجودات
- ۲۲۳۵ لباس دوزخیان و بهشتیان
- ۲۲۳۸ حج خانه خدا و ابراهیم (ع)
- ۲۲۴۵ محبتین کیان اند
- ۲۲۴۷ وجوب دفاع
- ۲۲۵۰ فرجام کافران و تکذیبگران
- ۲۲۵۴ نقشه شیطان علیه انبیا
- ۲۲۵۶ درباره قیامت
- ۲۲۵۸ یاری مظلوم به دست خداوند
- ۲۲۵۸ نشانه های خدا
- ۲۲۶۲ روش رفتار با صاحبان ادیان
- ۲۲۶۵ مثلی برای مشرکان
- ۲۲۶۸ دلیل وجوب تلاش در راه خدا
- ۲۲۷۱ سورة مؤمنون
- ۲۲۷۱ ویژگی های مؤمنان
- ۲۲۷۵ مراحل آفرینش انسان
- ۲۲۷۸ نعمت های خدا

- داستان نوح (ع) ۲۲۸۰
- تکذیب امت ها و هلاکت و کیفر آنها ۲۲۸۸
- تعصب و غرور فراگیر در همه احزاب ۲۲۹۲
- شتاب ورزان به خیر ۲۲۹۳
- تکلیف در حدّ وسیع ۲۲۹۴
- ویژگی ها، رفتار و کیفر کافران ۲۲۹۵
- احتجاج با کافران ۲۳۰۲
- دو دعای قرآنی ۲۳۰۷
- لزوم خوبی در برابر بدی ۲۳۰۷
- احوال مرگ و قیامت ۲۳۰۸
- بی برهان بودن شرک ۲۳۱۴
- سوره نور ۲۳۱۵
- حد زنا و تهمت زنا ۲۳۱۵
- مؤمن و ترک گام شیطانی ۲۳۲۵
- بخشش مالی و عفو ۲۳۲۷
- ازدواج و کفویت ۲۳۲۸
- آداب ورود به منازل ۲۳۳۰
- نگاه و حجاب ۲۳۳۲
- ترویج ازدواج ۲۳۳۴
- آیه نور ۲۳۳۶
- آمیختن تجارت با یاد خدا ۲۳۳۸
- در تمثیل برای اعمال کافران ۲۳۴۰
- تسبیح و شعور موجودات ۲۳۴۲
- اقسام جنبنندگان ۲۳۴۳
- فقط قضاوت الهی ۲۳۴۴
- سوگند نخورید ۲۳۴۶

۲۳۴۸	وعدۀ حکومت صالحان
۲۳۵۰	بهداشت جنسی خانواده
۲۳۵۳	حجاب پیر زنان
۲۳۵۳	خوردن از خانۀ دیگران و سلام بر آنها
۲۳۵۵	شرکت در حرکت های اجتماعی
۲۳۵۶	احترام به پیامبر
۲۳۵۹	سورۀ فرقان
۲۳۵۹	اشاره
۲۳۶۱	دفاع از حقانیت قرآن و پیامبر
۲۳۶۵	احوال آخرت
۲۳۶۹	بشریت پیامبران و آزمون صبر
۲۳۷۰	فرجام تکبر و سرکشی کافران
۲۳۷۳	شکایت پیامبر از امت
۲۳۷۶	هلاکت در ملل پیشین
۲۳۸۱	هواپرستی در کور دلی
۲۳۸۲	نعمت های الهی
۲۳۸۸	توکل بر خدا
۲۳۹۰	ویژگی های عباد الرحمن
۲۳۹۲	کیفر زنا
۲۳۹۷	جلد ۶
۲۳۹۷	مشخصات کتاب
۲۳۹۸	اشاره
۲۴۱۰	درآمد
۲۴۱۲	سورۀ شعرا
۲۴۱۲	اشاره
۲۴۱۲	حروف مقطعه

- ۲۴۱۳ حرص پیامبر به ایمان بشر
- ۲۴۱۳ اختیاری بودن ایمان
- ۲۴۱۳ روی گردانی و تمسخر کافران
- ۲۴۱۴ جفت بودن گیاهان
- ۲۴۱۵ داستان موسی (ع) و فرعون
- ۲۴۳۲ داستان حضرت ابراهیم (ع)
- ۲۴۳۹ دعای قرآنی
- ۲۴۴۲ قلب سلیم
- ۲۴۴۳ فرجام گمراهان
- ۲۴۴۸ داستان حضرت نوح (ع)
- ۲۴۵۵ داستان حضرت هود (ع) و قوم عاد
- ۲۴۶۲ داستان حضرت صالح (ع) و قوم ثمود
- ۲۴۶۹ داستان حضرت لوط (ع) و قومش
- ۲۴۷۲ داستان حضرت شعیب (ع) و قوم ایکه
- ۲۴۷۹ وجهی از اعجاز قرآن
- ۲۴۸۰ لجاجت علمای یهود
- ۲۴۸۰ دلیل عربی بودن قرآن
- ۲۴۸۲ تضاد گناهکاری با باورهای صحیح
- ۲۴۸۳ ناتوانی کافران در دفع عذاب
- ۲۴۸۴ عذاب و اتمام حجت الهی
- ۲۴۸۵ توهین مشرکان به قرآن
- ۲۴۸۶ تهدید و چند فرمان خدا به پیامبر (ص)
- ۲۴۹۰ نزول شیاطین بر گناهکاران
- ۲۴۹۱ شاعران بد و نیک
- ۲۴۹۵ سورة نمل
- ۲۴۹۵ اشاره

- رسالت قرآن ۲۴۹۵
- فرجام غرور کافران ۲۴۹۷
- داستان بعثت موسی (ع) ۲۴۹۸
- داستان حضرت داوود و سلیمان (علیهما السلام) ۲۵۰۵
- دعای قرآنی ۲۵۰۸
- داستان حضرت صالح (ع) و قوم ثمود ۲۵۲۶
- داستان حضرت لوط (ع) و قومش ۲۵۳۲
- نعمت های آسمانی و زمینی ۲۵۳۵
- محدودیت دانش بشر ۲۵۳۸
- تکذیبگری کافران ۲۵۳۹
- انگیزه گردشگری ۲۵۴۰
- آرامش در برابر مکرها ۲۵۴۰
- فضل خدا و ناسپاسی مردم ۲۵۴۱
- غیب دانی خداوند ۲۵۴۲
- گره گشایی قرآن برای یهود ۲۵۴۳
- حاکم و وکیل بودن خداوند ۲۵۴۴
- دل مردگی، ناشنوایی و نابینایی گمراهان ۲۵۴۵
- جنبنده زمین و حوادث رجعت ۲۵۴۶
- نشانه های خدا در شب و روز ۲۵۴۸
- نفخ صور در آسمان ها و زمین ۲۵۴۹
- حرکت کوه ها ۲۵۵۰
- پاداش نیکوکاری و جزای بدکرداری ۲۵۵۰
- چهار مأموریت پیغمبر ۲۵۵۲
- نمایش نشانه های خدا ۲۵۵۳
- سوره قصص ۲۵۵۵
- اشاره ۲۵۵۵

- ۲۵۵۵ معنای طلسم
- ۲۵۵۶ داستان موسی (ع) و فرعون
- ۲۵۸۷ علت تأخیر مجازات
- ۲۵۸۸ احتجاج با یهود
- ۲۵۸۹ بهترین کتاب هدایت
- ۲۵۸۹ نفس گرایی یهود
- ۲۵۹۰ هدایتگری پیایی
- ۲۵۹۰ مسلمانی چهل مسیحی و اوصافشان
- ۲۵۹۴ عدم امکان هدایت بدون وجود شرایط
- ۲۵۹۴ امنیت و نعمت در مکه
- ۲۵۹۵ عاقبت سرکشی
- ۲۵۹۶ اتمام حجت برای ستمکاران
- ۲۵۹۷ رجحان نعمت های اخروی
- ۲۵۹۸ حوادث قیامت
- ۲۶۰۲ غلبه اختیار خدا بر اختیار بشر
- ۲۶۰۳ ویژگیهای خداوند
- ۲۶۰۴ تفکر در محدودیت شب و روز
- ۲۶۰۷ داستان قارون
- ۲۶۱۳ صاحبان آخرت
- ۲۶۱۴ پاداش نیکی و جزای بدی
- ۲۶۱۴ وعده فتح مکه
- ۲۶۱۵ چند فرمان خطاب به پیامبر
- ۲۶۱۷ سوره عنکیوت
- ۲۶۱۷ اشاره
- ۲۶۱۷ معنای الم
- ۲۶۱۸ سنت آزمایش

- ۲۶۱۹ ناتوانی گناهکاران
- ۲۶۲۰ امید به دیدار خدا و ترغیب به تلاش
- ۲۶۲۱ ایمان و عمل، کفاره گناهان
- ۲۶۲۲ رفتار درست با پدر و مادر
- ۲۶۲۳ ایمان زبانی
- ۲۶۲۵ فریبکاری کافران و زیانکاری آنها
- ۲۶۲۷ داستان حضرت نوح و ابراهیم (علیهما السلام)
- ۲۶۳۷ داستان حضرت لوط (ع)
- ۲۶۴۱ سرکشان عالم و فرجام سرکشی
- ۲۶۴۵ کفر و شرک یا خانه عنکبوت
- ۲۶۴۷ کارایی نماز
- ۲۶۴۹ شیوه بحث با اهل کتاب
- ۲۶۵۲ عالمان امت و حفظ آیات
- ۲۶۵۲ تلازم ظلم و کفر
- ۲۶۵۳ نزول آیات و رحمت الهی
- ۲۶۵۵ ایمان به باطل و زیانکاری
- ۲۶۵۶ عذاب دنیا ناگهانی است
- ۲۶۵۶ عذاب آخرت همه سویی است
- ۲۶۵۷ کوچ برای پرستش خدا
- ۲۶۵۹ ایمان، عمل صالح، صبر و توکل
- ۲۶۶۰ روزی رسانی خداوند
- ۲۶۶۱ اعتقاد مشرکان به آفرینش الهی
- ۲۶۶۳ آخرت و زندگانی حقیقی
- ۲۶۶۴ تناقض مشرکان در عمل
- ۲۶۶۵ حرم امن الهی
- ۲۶۶۷ منوط بودن هدایت به تلاش و نیکوکاری

- سوره روم ۲۶۶۹
- اشاره ۲۶۶۹
- پیشگویی از پیروزی روم بر ایران ۲۶۷۰
- یاری خدا را جدی بگیرید ۲۶۷۱
- آخرت، باطن دنیاست ۲۶۷۲
- تشویق به تفکر در نفس، آسمان، زمین و ۲۶۷۳
- انگیزه گردشگری ۲۶۷۴
- تکذیب و تمسخر، سرانجام گناهکاری ۲۶۷۵
- ناامیدی، بی کسی و پراکندگی مشرکان در قیامت ۲۶۷۶
- باغ های بهشتی مؤمنان ۲۶۷۷
- بهترین زمان حمد و تسبیح ۲۶۷۸
- چند نشانه خدا ۲۶۸۰
- تمثیل در رد شرک ۲۶۸۸
- فطری بودن دین ۲۶۹۰
- لزوم دین گرایی و یک پارچگی ۲۶۹۲
- ناسپاسی بشر در برابر خداوند ۲۶۹۴
- ضعف بشر در برابر حوادث ۲۶۹۶
- اعطای حق زهرا (علیها السلام) ۲۶۹۸
- برتری زکات بر ربا ۲۶۹۹
- احتجاج با مشرکان ۲۷۰۱
- بلاهای کیفری ۲۷۰۲
- آسیب تأخیر در دین گرایی ۲۷۰۳
- انتقام از گناهکاران و یاری مؤمنان ۲۷۰۶
- دل مردگی، کری و کوری حق ناپذیران ۲۷۱۰
- مراحل ضعف و قوت انسان و کوتاهی عمر ۲۷۱۲
- هدایت ناپذیری کافران ۲۷۱۵

- ۲۷۱۷ ----- لزوم ایمان به وعده الهی
- ۲۷۱۸ ----- سورة لقمان
- ۲۷۱۸ ----- اشاره
- ۲۷۱۸ ----- هدایت قرآنی نیکوکاران و ویژگی هایش
- ۲۷۲۰ ----- نکوهش نضر بن حارث
- ۲۷۲۳ ----- عجایب آسمان ها و زمین
- ۲۷۲۵ ----- تلازم حکمت با شکر
- ۲۷۲۶ ----- پندهای لقمان به فرزندش
- ۲۷۲۷ ----- رفتار درست با پدر و مادر
- ۲۷۳۵ ----- بحث جاهلان در برابر نعمت های ظاهری و باطنی
- ۲۷۴۰ ----- توانمندی خدا در آفرینش
- ۲۷۴۲ ----- نعمت دریانوردی و ناسپاسی بشر
- ۲۷۴۳ ----- هشدار از فریب دنیا و فریبکاران
- ۲۷۴۵ ----- آگاهی پروردگار و ناآگاهی بشر
- ۲۷۴۶ ----- سورة سجده
- ۲۷۴۶ ----- اشاره
- ۲۷۴۶ ----- حقانیت قرآن
- ۲۷۴۷ ----- آفرینش و تدبیر جهان و ولایت الهی
- ۲۷۴۹ ----- چگونگی آفرینش بشر
- ۲۷۵۱ ----- هشدار به منکران قیامت
- ۲۷۵۴ ----- شش ویژگی مؤمنان
- ۲۷۵۶ ----- پاداش شب زنده داری
- ۲۷۵۷ ----- کیفر ولید فاسق و پاداش علی مؤمن
- ۲۷۶۰ ----- سنت انتقام از گناهکاران
- ۲۷۶۱ ----- دیدار با موسی (ع) در معراج
- ۲۷۶۱ ----- صبر و یقین، دو شرط امامت

- ۲۷۶۳ برخی از نشانه های خدا
- ۲۷۶۴ روش برخورد با کافران
- ۲۷۶۶ سورة احزاب
- ۲۷۶۶ اشاره
- ۲۷۶۶ پاسخ پیشنهاد قریش به پیامبر (ص)
- ۲۷۶۹ حکم ظهار و فرزند خواندگی
- ۲۷۷۱ منزلت پیامبر (ص) و همسران او
- ۲۷۷۳ پیمان محکم الهی از پیامبران
- ۲۷۷۴ نصرت الهی در جنگ احزاب با علی (ع)
- ۲۷۸۰ دینداری و وفای به عهد
- ۲۷۸۱ پیامد جنگ گریزی
- ۲۷۸۱ غلبه همیشگی خداوند
- ۲۷۸۵ سرمشق بودن پیامبر (ص)
- ۲۷۸۷ انتظار علی (ع)!
- ۲۷۹۰ محاصره و شکست یهود بنی قریظه
- ۲۷۹۲ هشدار به همسران پیامبر (ص)
- ۲۷۹۷ اهل البیت چه کسانی هستند؟
- ۲۸۰۲ ویژگیهای آمرزیدگان و پاداش گیران
- ۲۸۰۴ نافرمانی و گمراهی
- ۲۸۰۵ ازدواج پیامبر با همسر پسر خوانده اش (زینب)
- ۲۸۰۶ دو دلیل بر عصمت پیامبران
- ۲۸۰۹ نسبت پیامبر (ص) با حسنین (علیهما السلام)
- ۲۸۱۱ خاتمیت رسول خدا (ص)
- ۲۸۱۲ خروج از ظلمات با ذکر و تسبیح
- ۲۸۱۵ رسالت پیغمبر (ص) و وظایف او
- ۲۸۱۷ احکام طلاق و عدّه

- زنان مجاز برای ازدواج ۲۸۱۸
- رفتار پیامبر با همسران و تعداد آنها ۲۸۲۰
- آداب ورود به خانه پیامبر ۲۸۲۱
- صلوات خدا، فرشتگان و مؤمنان بر پیامبر ۲۸۲۵
- پیامد آزار خدا و رسول و مؤمنان ۲۸۲۸
- آیه حجاب ۲۸۳۱
- هشدار الهی به منافقان ۲۸۳۲
- زمان قیامت و کیفر و ندامت کافران ۲۸۳۳
- آثار تقوای زبانی ۲۸۳۶
- آسمان بار امانت نتوانست کشید! ۲۸۳۷
- سوره سبأ ۲۸۴۱
- ستایش خداوند با ذکر ویژگی هایش ۲۸۴۱
- پاداش عمل صالح و کیفر درگیری با خدا ۲۸۴۴
- پاسخ تمسخر پیامبر! ۲۸۴۶
- داستان حضرت داوود و سلیمان (علیهما السلام) ۲۸۴۷
- داستان قوم سبا ۲۸۵۳
- احتجاج با کافران ۲۸۵۸
- رسالت جهانی اسلام ۲۸۶۲
- پاسخی به منکران و کافران ۲۸۶۴
- خوشگذرانی و انکار گرایي ۲۸۶۷
- جبران دنیوی انفاق ۲۸۶۹
- فرشته پرستی یا جن پرستی؟! ۲۸۷۱
- اتهامات کفار به پیامبر (ص) ۲۸۷۳
- تنها اندرز خداوند ۲۸۷۵
- انگیزه اجر خواهی پیامبر ۲۸۷۶
- احوال کافران در قیامت ۲۸۷۸

۲۸۸۱	سورة فاطر
۲۸۸۱	بال های فرشتگان
۲۸۸۲	رحمت و رزق فقط از خدا
۲۸۸۴	هشدار از فریب دنیا و شیطان
۲۸۸۶	تأسف بر حال گمراهان ممنوع!
۲۸۸۷	برهانی بر مبدأ و معاد
۲۸۸۸	راهکار عزت طلبی
۲۸۸۹	تقدیرات بشر در کتابی الهی
۲۸۹۰	نعمت در شوری و شیرینی دریا
۲۸۹۱	نعم الهی، عجز خدایان و فقر بشر
۲۸۹۴	وزر و وبال، اختصاصی است
۲۸۹۵	بشیر و نذیر بودن پیغمبر برای همگان
۲۸۹۶	هر قومی یک بیم دهنده
۲۸۹۷	سنت تکذیب و کیفر الهی
۲۸۹۸	تنوع رنگ در آفرینش الهی
۲۸۹۹	تلازم دانش و ترس از خدا
۲۹۰۰	تجارت بی زیان
۲۹۰۱	سادات سه دسته اند
۲۹۰۳	باغ، طلا، مروارید، حریر و سرور، پاداش سابقان
۲۹۰۵	التماس کافران در دوزخ
۲۹۰۷	عواقب کفر
۲۹۰۸	فریب خوردگی مشرکان
۲۹۱۰	فرجام مکر و تغییر ناپذیری سنن الهی
۲۹۱۲	گناه بشر و هلاکت جنیندگان
۲۹۱۴	جلد ۷
۲۹۱۴	مشخصات کتاب

۲۹۱۵ اشاره
۲۹۳۱ سورة یس
۲۹۳۱ اشاره
۲۹۳۱ معنای یس
۲۹۳۲ ویژگی قرآن، پیامبر و مشرکان
۲۹۳۵ جزای سنت گذاری نیک و سنت گذاری بد
۲۹۳۶ اهمیت گناهان کوچک
۲۹۳۶ معنای «امام مبین»
۲۹۳۶ داستان اهل انطاکیه و حبیب نجار
۲۹۴۳ پاره ای از نشانه های خدا در زمین و آسمان
۲۹۴۹ برخورد کفار با گفتار هادیان
۲۹۵۱ حوادث قیامت و احوال مردم در آخرت
۲۹۵۸ پیامد طول عمر
۲۹۵۹ علو شأن پیامبر (ص) از شعر گویی
۲۹۶۲ ناتوانی خدایان دروغین
۲۹۶۲ احتجاج با تکذیبگران و منکران قیامت
۲۹۶۷ سورة صافات
۲۹۶۷ قسم خداوند به اصناف فرشتگان
۲۹۶۹ تزیین آسمان دنیا به ستارگان
۲۹۶۹ طرد شیاطین از نفوذ به آسمان
۲۹۷۰ شیوة استدلال در برابر مشرکان
۲۹۷۱ احوال بد قیامت برای منکران
۲۹۷۸ احوال و پاداش اخروی مخلصین
۲۹۸۲ درخت زقوم و خوردندگان آن
۲۹۸۵ داستان حضرت نوح (ع)
۲۹۸۶ داستان حضرت ابراهیم (ع)

- داستان حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) ۳۰۰۰
- داستان حضرت الیاس (ع) ۳۰۰۱
- داستان حضرت لوط (ع) ۳۰۰۴
- داستان حضرت یونس (ع) ۳۰۰۵
- پذیرش توصیف خدا در انحصار مخلصین ۳۰۱۰
- نفی جبر در گمراهی بشر ۳۰۱۲
- توصیف فرشتگان ۳۰۱۳
- آرزوی خلوص و خلف وعده مشرکان ۳۰۱۴
- وعده نصرت و پیروزی به پیامبران ۳۰۱۴
- ذکر پایانی برای هر مجلس ۳۰۱۸
- سوره ص ۳۰۱۹
- اشاره ۳۰۱۹
- معنای ص ۳۰۱۹
- رفتار کافران و کیفر آن ۳۰۲۰
- رفتار کافران و پاسخ آن ۳۰۲۱
- فرجام اقوام تکذیبگر ۳۰۲۵
- داستان حضرت داود (ع) ۳۰۲۶
- حقانیت آفرینش ۳۰۳۲
- تفاوت صالحان و پرهیزکاران با مفسدان و گناهکاران ۳۰۳۳
- قرآن پر خیر و برکت ۳۰۳۴
- داستان حضرت سلیمان (ع) ۳۰۳۴
- داستان حضرت ایوب (ع) ۳۰۳۹
- شیوه مخلص شدن ۳۰۴۲
- بهشت پرهیزکاران ۳۰۴۳
- دوزخ سرکشان ۳۰۴۴
- چند ویژگی پروردگار ۳۰۴۶

- اعراض امت از یاد قیامت ----- ۳۰۴۷
- نمونه ای از بحث و گفتگو در عالم بالا ----- ۳۰۴۷
- آفرینش آدم و سجده نکردن ابلیس ----- ۳۰۴۸
- مزد نخواستن و تکلف نداشتن پیامبر ----- ۳۰۵۱
- سوره زمر ----- ۳۰۵۲
- اشاره ----- ۳۰۵۲
- اخلاص در بندگی با دین خالص خدا ----- ۳۰۵۳
- انگیزه مشرکان، غیر واقعی و ناسپاسانه ----- ۳۰۵۳
- احتجاج خداوند به آفرینش و نشانه های خود ----- ۳۰۵۴
- چند اصل مهم و سرنوشت ساز ----- ۳۰۵۶
- بلا بهتر است یا نعمت؟! ----- ۳۰۵۸
- تهجد، آخرت ترسی، دانشمندی، خردمندی ----- ۳۰۵۸
- راهکار مهاجرت و پاداش بی حساب صبر ----- ۳۰۶۱
- دستور اخلاص، تسلیم و ترس از گناه ----- ۳۰۶۲
- خسران واقعی ----- ۳۰۶۳
- چگونگی عذاب و آتش جهنم ----- ۳۰۶۴
- بشارت داده شدگان ----- ۳۰۶۴
- جزای دوزخیان و پرهیزکاران ----- ۳۰۶۵
- شرح صدر و نورانیت در برابر سنگدلی و گمراهی ----- ۳۰۶۷
- قرآن درمانی ----- ۳۰۶۹
- عذاب دنیا و عذاب آخرت ----- ۳۰۷۲
- مثل های قرآنی و یک مثل برای مشرکان ----- ۳۰۷۲
- مخاصمه های قیامت ----- ۳۰۷۵
- بزرگ ترین ستم ----- ۳۰۷۵
- بهترین پاداش برای صدق و احسان متقین ----- ۳۰۷۶
- شغل بندگی و کفایت دستمزد ----- ۳۰۷۸

- ۳۰۷۸ ----- شکست ناپذیری هدایت الهی
- ۳۰۷۹ ----- احتجاج با مشرکان
- ۳۰۸۲ ----- نشانه های خدا در مرگ
- ۳۰۸۳ ----- ترجیح غیر خدا!!!
- ۳۰۸۴ ----- دعای قرآنی
- ۳۰۸۵ ----- قیامت ظالمان
- ۳۰۸۶ ----- فتنه گری نعمت ها
- ۳۰۸۸ ----- نشانه های خدا در روزی رسانی
- ۳۰۸۸ ----- بشارت به آمرزش گناهان
- ۳۰۹۰ ----- انابه، تسلیم، پیروی از قرآن
- ۳۰۹۱ ----- حسرت های قیامت
- ۳۰۹۳ ----- کیفر متکبران و پاداش پرهیزکاران
- ۳۰۹۴ ----- لوازم احدیت
- ۳۰۹۶ ----- هشدار به پیامبر (ص)!
- ۳۰۹۷ ----- زمین و آسمان در قبضه خدا
- ۳۰۹۸ ----- نفخ صور و حوادث قیامت
- ۳۱۰۴ ----- سورة مؤمن (غافر)
- ۳۱۰۴ ----- اشاره
- ۳۱۰۴ ----- صفاتی از پروردگار
- ۳۱۰۵ ----- احوال کافران و مکذبان
- ۳۱۰۸ ----- دعای عرشیان برای مؤمنان
- ۳۱۱۰ ----- احوال کافران در دوزخ
- ۳۱۱۳ ----- دستور اخلاص و دلیل آن
- ۳۱۱۴ ----- احوال قیامت
- ۳۱۱۶ ----- خیانت چشمان و پنهان دانی خدا
- ۳۱۱۸ ----- گردشگری و اندیشمندی

- داستان موسی (ع) و فرعونیان ۳۱۲۰
- مشکل درمانی قرآن ۳۱۳۳
- احوال دوزخیان ۳۱۳۵
- یاری پیامبران در دو جهان ۳۱۳۷
- شکیبایی، استغفار، تسبیح گویی ۳۱۳۹
- کبر و جدل در نشانه های خدا ۳۱۴۰
- جهان، پیچیده تر از انسان ۳۱۴۰
- کور و بینا، نیکوکار و بدکار ۳۱۴۱
- برهان عقلی بر قیامت ۳۱۴۲
- دستور دعا و حتمیت اجابت ۳۱۴۳
- ناسپاسی مردم در برابر نعمت و فضل خدا ۳۱۴۵
- مراحل آفرینش انسان ۳۱۴۹
- صبر به امید وعده الهی ۳۱۵۳
- تکرار سنن در داستان پیامبران ۳۱۵۳
- نعم خداوند در چهارپایان ۳۱۵۴
- سوره سجده (فصلت) ۳۱۵۹
- اشاره ۳۱۵۹
- کنش قرآن و واکنش مردمان ۳۱۶۰
- دو وظیفه مؤمنان، دو ویژگی مشرکان ۳۱۶۲
- احتجاج بر محکومیت کفر ۳۱۶۳
- داستان عاد و ثمود ۳۱۶۵
- حوادث قیامت ۳۱۶۹
- تبلیغ منفی کفار علیه قرآن و جزایشان ۳۱۷۳
- پاداش استقامت ۳۱۷۵
- بهترین سخن و سخنگو ۳۱۷۷
- روانشناسی رفتار با دشمن ۳۱۷۸

- ۳۱۷۹ ----- استعاده، و دفع وسوسه
- ۳۱۸۰ ----- سجده به خالق نه مخلوق
- ۳۱۸۱ ----- زنده کردن گیاهان و زنده کردن مردگان
- ۳۱۸۲ ----- هشدار به منحرفان
- ۳۱۸۳ ----- ویژگی ها و محتوای قرآن
- ۳۱۸۵ ----- شرایط هدایت با قرآن
- ۳۱۸۶ ----- اختلاف یهود در تورات
- ۳۱۸۷ ----- هر چه کنی به خود کنی
- ۳۱۸۸ ----- علم و احاطه الهی و بطلان شرک
- ۳۱۸۸ ----- بی ظرفیتی بشر در خیر و شر
- ۳۱۹۱ ----- آیات آفاتی، آیات انفسی و لقاء پروردگار
- ۳۱۹۳ ----- سورة شوری
- ۳۱۹۳ ----- اشاره
- ۳۱۹۳ ----- رمزگشایی حروف مقطعه
- ۳۱۹۵ ----- آسمان ها در چه حال اند؟
- ۳۱۹۵ ----- لطف خدای متعال و فرشتگان به زمینیان
- ۳۱۹۶ ----- میزان مسئولیت پیامبر نسبت به مشرکان
- ۳۱۹۷ ----- خواست خداوند در دوگانگی سرنوشت
- ۳۱۹۸ ----- بی یار و یآوری ستمکاران
- ۳۱۹۸ ----- اولی ترین یار و سرپرست
- ۳۱۹۹ ----- حکم فقط حکم خدا و لزوم توکل و انابه
- ۳۲۰۰ ----- ماهیت و ویژگی خداوند
- ۳۲۰۱ ----- کلیددار آسمان ها و زمین و روزی ها
- ۳۲۰۲ ----- اسلام، تداوم ادیان پیشین
- ۳۲۰۳ ----- انابه، شرط هدایت
- ۳۲۰۳ ----- عوامل تفرقه و چند دستگی

- فرمان استقامت و تبلیغ ۳۲۰۴
- باطل گویی و کیفر مخالفان ۳۲۰۵
- حقانیت وحی و میزان ۳۲۰۶
- ترس از قیامت ۳۲۰۷
- لطف و روزی رسانی خدا ۳۲۰۸
- آخرت طلبی پرسودتر از دنیا طلبی ۳۲۰۹
- حتمیت عذاب برای ستمکاران ۳۲۱۰
- صالحان! بخواهید هر چه می خواهید ۳۲۱۱
- اجر رسالت ۳۲۱۲
- چرا سخنان پیامبر دروغ نیست؟ ۳۲۱۴
- توبه پذیری، گذشت و استجابت دعا ۳۲۱۵
- آسیب شناسی سرمایه داری ۳۲۱۶
- بارش باران و خیرات از ابر رحمت ۳۲۱۷
- عالم، پر از نشانه های خدا ۳۲۱۸
- مصیبت از کجا و یاور کیست؟ ۳۲۱۸
- آثار خدا در حرکت، سکون و غرق کشتی ۳۲۲۰
- خوش عاقبتی ایمان، توکل، ترک گناه و خشم و... ۳۲۲۱
- بی شورا و مشورت نباشید ۳۲۲۳
- مقابله به مثل یا صبر و گذشت ۳۲۲۴
- فرجام گمراهان و پشیمانی ظالمان ۳۲۲۶
- خسران واقعی ۳۲۲۷
- تا دیر نشده بشتابید ۳۲۲۸
- آسان گیری خدا برای هدایتگران ۳۲۲۸
- ناسپاسی انسان ۳۲۲۹
- جنسیت فرزندان هم از خداست ۳۲۳۰
- انواع ارتباط خدا با بشر ۳۲۳۰

- ۳۲۳۱ - نورانیت وحی و راهی مستقیم
- ۳۲۳۳ - سورة زخرف
- ۳۲۳۳ - اشاره
- ۳۲۳۴ - تفکر در قرآن عربی و قرآن حکیم
- ۳۲۳۵ - هدایت و هلاکت برای مسرفان و ریشخند کنندگان
- ۳۲۳۷ - مشرکان مکه و اعتقاد به خدا و نعمت هایش
- ۳۲۳۹ - دعای مستحب در رانندگی و سواری
- ۳۲۴۰ - پسر برای ما و دختر برای خدا!
- ۳۲۴۱ - مشکل زنان و دختران
- ۳۲۴۲ - جبرگرای مشرکان
- ۳۲۴۳ - خوشگذرانی و بی منطقی کافران
- ۳۲۴۵ - ساختارشکنی ابراهیم (ع)
- ۳۲۴۵ - کفر عمو یا پدر زن حضرت ابراهیم (ع)
- ۳۲۴۷ - تعیین تکلیف برای خداوند!
- ۳۲۴۹ - خدای متعال و افزایش رفاه برای کفار
- ۳۲۵۰ - شیطانی اغواگر برای هر غافل از خدا
- ۳۲۵۱ - شکنجه اشتراکی برای ظالمان
- ۳۲۵۲ - نفی امکان از هدایت برخی انسان ها
- ۳۲۵۲ - منع وجود ولی الله از عذاب
- ۳۲۵۳ - به قرآن چنگ بزنید
- ۳۲۵۴ - امکان ارتباط با پیامبران گذشته؟
- ۳۲۵۴ - باز هم موسی (ع)، رفتار فرعون و انتقام الهی
- ۳۲۵۹ - ترجیح بت ها بر عیسی (ع)!
- ۳۲۶۰ - علامت آخر الزمان
- ۳۲۶۲ - اختلاف بنی اسرائیل درباره عیسی (ع)
- ۳۲۶۳ - دشمنی، سرانجام اکثر دوستی ها

- ۳۲۶۴ نعمت های بهشتی برای بندگان خدا
- ۳۲۶۶ عذاب و کیفر گناهکاران
- ۳۲۶۹ دلیلی بر بی فرزندی خدا
- ۳۲۷۰ میل کفار به بازی و سرگرمی
- ۳۲۷۰ حاکمیت و حضور خدا در جهان
- ۳۲۷۱ شرط پذیرش شفاعت
- ۳۲۷۲ صبر و مدارا با کافران
- ۳۲۷۴ سوره دخان
- ۳۲۷۴ توصیفی از شب قدر
- ۳۲۷۶ شک کفار تا عذاب دود در آسمان
- ۳۲۷۹ داستان موسی (ع) و فرعون
- ۳۲۸۴ حس گرای کفار
- ۳۲۸۵ حقانیت آفرینش
- ۳۲۸۶ سخت گیری در قیامت
- ۳۲۸۸ بهشت پرهیزکاران
- ۳۲۹۰ آسانی و روانی قرآن
- ۳۲۹۱ سوره جاثیه
- ۳۲۹۱ اشاره
- ۳۲۹۲ نشانه های خدا در آفرینش
- ۳۲۹۴ کیفر رفتار نادرست
- ۳۲۹۷ مدارای مؤمنان با کافران
- ۳۲۹۷ هر چه کنی به خود کنی
- ۳۲۹۹ تمامیت حجت بر بنی اسرائیل
- ۳۳۰۰ سرپرستی ظالمان و پرهیزکاران
- ۳۳۰۲ فرق خوبان و بدان در زندگی و مرگ
- ۳۳۰۳ فرجام هواپرستی و رفتار هواپرستان

- ۳۳۰۷ - نسخه برداری از عمل مردم
- ۳۳۰۸ - سرنوشت مؤمنان و کافران
- ۳۳۰۹ - ربوبیت و کبریای خدا در جهان
- ۳۳۱۲ - سورة احقاف
- ۳۳۱۲ - اشاره
- ۳۳۱۲ - رفتار کفار و احتجاج با آنان
- ۳۳۱۶ - پیروی محض پیامبر از وحی
- ۳۳۱۷ - گواهی عالم یهودی بر حقانیت پیامبر
- ۳۳۱۸ - خودپسندی و افترای کفار
- ۳۳۲۰ - پاداش خداخواهی و استقامت
- ۳۳۲۱ - حکمت و جزای نیکی به پدر و مادر
- ۳۳۲۴ - بستگی درجات به نحوه عمل
- ۳۳۲۴ - لذت بهشت فقط با ترک لذت
- ۳۳۲۶ - داستان هود (ع)
- ۳۳۳۰ - عذاب مشرکان و ناتوانی بت ها
- ۳۳۳۱ - جنیان در محضر پیامبر
- ۳۳۳۳ - حقانیت و امکان رستاخیز
- ۳۳۳۴ - صبر همچون صبر اولو العزم
- ۳۳۳۵ - سورة محمد صلی الله علیه و آله
- ۳۳۳۵ - نتیجه کفر، نتیجه ایمان
- ۳۳۳۷ - کشتن و اسیرگیری در جنگ
- ۳۳۳۷ - هیچ زیانی در شهادت نیست
- ۳۳۳۸ - یاری خدا برای یاری کنندگان دین
- ۳۳۳۹ - گمراهی، حبط عمل و هلاکت برای کافران
- ۳۳۴۱ - کافران و خوی های حیوانی
- ۳۳۴۲ - کثرت عذاب شدگان در دنیا و بی یآوری شان

- ۳۳۴۳ ----- دلیل داشتن کجا، هواپرستی کجا؟
- ۳۳۴۴ ----- چهار نهر بهشت و حمیم دوزخ
- ۳۳۴۵ ----- پاسخ ریشخند منافقان
- ۳۳۴۵ ----- تکامل در هدایت و تقوا
- ۳۳۴۶ ----- استغفار برای مؤمنان
- ۳۳۴۸ ----- از حرف تا عمل
- ۳۳۴۹ ----- تبهکاری، قطع رحم و کوری منافقان
- ۳۳۵۰ ----- قفل دل و منع از تدبیر در قرآن
- ۳۳۵۱ ----- نقش شیطان در ارتدادها
- ۳۳۵۲ ----- همکاری یهود با کفار قریش
- ۳۳۵۲ ----- شکنجه کفار هنگام مرگ
- ۳۳۵۳ ----- رسوایی، سرانجام نفاق
- ۳۳۵۴ ----- امتحان حتمی است
- ۳۳۵۶ ----- یا اطاعت یا نابخشودگی ابدی
- ۳۳۵۷ ----- رفع افسردگی با توجه به لطف خدا
- ۳۳۵۷ ----- زندگی دنیا و ماهیت آن
- ۳۳۵۸ ----- بخل انسان در برابر خدای غنی!
- ۳۳۵۸ ----- بشارت به ایرانیان
- ۳۳۶۰ ----- سورة فتح
- ۳۳۶۰ ----- آثار پیروزی در جنگ
- ۳۳۶۱ ----- کسب آرامش و آثار آن
- ۳۳۶۳ ----- خشم و لعن و عذاب الهی برای مخالفان
- ۳۳۶۴ ----- اهداف رسالت
- ۳۳۶۵ ----- ثمرات صلح حدیبیه و بیعت با پیامبر
- ۳۳۶۷ ----- ماهیت و سزای ترک کنندگان جنگ
- ۳۳۷۴ ----- شکست سوء قصد به مسلمانان در حدیبیه

- پیامبر (ص) و رؤیای فتح مکه ۳۳۷۶
- پیروزی نهایی اسلام بر همه ادیان ۳۳۷۷
- ویژگی ها و پاداش اصحاب پیغمبر (ص) ۳۳۷۸
- سوره حجرات ۳۳۸۰
- تندروی ممنوع ۳۳۸۰
- تقوا و حفظ ادب با پیامبر (ص) ۳۳۸۱
- آیه نبأ و فسق ولید ۳۳۸۳
- فضل و عنایت خدا به مؤمنان ۳۳۸۴
- برقراری صلح میان مؤمنان ۳۳۸۵
- تمسخر، القاب زشت و سوء ظن ممنوع! ۳۳۸۷
- حقیقت غیبت ۳۳۸۹
- گرامی ترین مردم نزد خدا ۳۳۹۲
- اسلام یا ایمان قلبی ۳۳۹۳
- شرایط ایمان ۳۳۹۴
- ممت نگذاریم ۳۳۹۵
- سوره ق ۳۳۹۷
- اشاره ۳۳۹۷
- باور، تحیر و اضطراب کافران ۳۳۹۸
- نشانه های خدا در آسمان و زمین ۳۴۰۰
- کفر فراگیر در امم پیشین ۳۴۰۳
- نزدیک تر از رگ گردن ۳۴۰۴
- دو فرشته محافظ برای هر بنده ۳۴۰۵
- سکرات موت و حوادث قیامت ۳۴۰۵
- بهشت و بهشتیان ۳۴۱۱
- پندگیری از عذاب گذشتگان ۳۴۱۴
- آفرینش بدون خستگی ۳۴۱۶

- ۳۴۱۷ اوقات تسبیح گویبی و سجده گزاری
- ۳۴۲۰ سورة ذاریات
- ۳۴۲۰ قیامت حتمی است
- ۳۴۲۱ دروغگویی، نادانی و غفلت کافران
- ۳۴۲۳ رفتار و پاداش متقین
- ۳۴۲۷ میهمانان ابراهیم (ع) و بشارت و وعده عذاب
- ۳۴۳۰ موسی (ع) و قوم فرعون
- ۳۴۳۲ عاد و ثمود و قوم نوح (ع)
- ۳۴۳۵ فرار به سوی خدا
- ۳۴۳۶ اتهام به همه پیامبران
- ۳۴۳۷ چند ویژگی پند سودمند
- ۳۴۳۸ عبودیت، رمز آفرینش
- ۳۴۳۹ وعده عذاب برای اهل ستم و کفر
- ۳۴۴۱ سورة طور
- ۳۴۴۱ عذاب آخرت، حتمی است
- ۳۴۴۵ نعمت های بهشتی متقین و مؤمنین
- ۳۴۵۰ کاهن، مجنون و شاعر نبودن پیامبر (ص)
- ۳۴۵۲ قرآن، بشری نیست
- ۳۴۵۲ چند سؤال از کافران
- ۳۴۵۷ صبر بر طاعت و تسبیح و نماز
- ۳۴۵۹ جلد ۸
- ۳۴۵۹ مشخصات کتاب
- ۳۴۶۰ اشاره
- ۳۴۸۰ سورة نجم
- ۳۴۸۰ فرود ستاره از آسمان
- ۳۴۸۱ صحت تلقی و ادای وحی

- ۳۴۸۲ ----- معراج پیامبر و سدره المنتهی
- ۳۴۸۵ ----- اساس بت تراشی و بت پرستی
- ۳۴۸۶ ----- محدودیت شفاعت فرشتگان
- ۳۴۸۷ ----- پیروی کافران از گمان
- ۳۴۸۷ ----- دوری از غافلان و دنیاپرستان
- ۳۴۹۰ ----- گناهان کبیره و صغیره
- ۳۴۹۴ ----- آیاتی از صحف موسی و ابراهیم (علیهما السلام)
- ۳۵۰۰ ----- نزدیکی و حتمیت قیامت
- ۳۵۰۱ ----- گریه اصحاب صفه
- ۳۵۰۳ ----- سورة قمر
- ۳۵۰۳ ----- شق القمر و نزدیکی قیامت
- ۳۵۰۶ ----- حوادث قیامت
- ۳۵۰۷ ----- قصه قوم نوح
- ۳۵۰۹ ----- قصه قوم هود
- ۳۵۱۰ ----- قصه قوم صالح
- ۳۵۱۳ ----- قصه قوم لوط
- ۳۵۱۴ ----- قصه قوم فرعون
- ۳۵۱۶ ----- حال مجرمان در دوزخ
- ۳۵۱۷ ----- تقدیر الهی و نامه اعمال
- ۳۵۱۸ ----- جایگاه متقین در بهشت
- ۳۵۱۹ ----- سورة الرحمن
- ۳۵۱۹ ----- اشاره
- ۳۵۲۱ ----- سجده ستاره و درخت
- ۳۵۲۱ ----- میزان چیست؟
- ۳۵۲۲ ----- زمین و نعمت هایش
- ۳۵۲۴ ----- آفرینش انسان و جن

- ۳۵۲۵ لؤلؤ و مرجان چیست؟
- ۳۵۲۸ وجه پروردگار؟
- ۳۵۲۹ برنامه روزانه خداوند
- ۳۵۳۰ تهدید و ترغیب جن و انس
- ۳۵۳۴ پاداش ترس از پروردگار
- ۳۵۳۷ حوریان بهشتی
- ۳۵۳۹ باغ ها، چشمه ها، میوه ها، زنان و بالش های بهشتی
- ۳۵۴۳ سوره واقعه
- ۳۵۴۳ قیامت و حوادث آن
- ۳۵۴۵ گروه های سه گانه خلق
- ۳۵۴۷ جایگاه مقربان در بهشت
- ۳۵۴۹ اصحاب یمین و نعمت های بهشتی
- ۳۵۵۲ اصحاب شمال و عذاب های دوزخی
- ۳۵۵۶ پندگیری از آفرینش انسان
- ۳۵۵۷ زراعت خدا و نعمت گیاهان
- ۳۵۶۰ نعمت آب شیرین
- ۳۵۶۱ نعمت آتش
- ۳۵۶۳ فضایل قرآن
- ۳۵۶۴ رسیدن جان به حلقوم
- ۳۵۶۸ سوره حدید
- ۳۵۶۸ تسبیح موجودات
- ۳۵۶۹ توصیف پروردگار
- ۳۵۷۲ پاداش بزرگ برای ایمان و انفاق
- ۳۵۷۲ دلیل وجوب ایمان و انفاق
- ۳۵۷۵ شرایط دهگانه قرض الحسنه
- ۳۵۷۷ نورانیت مؤمنان در قیامت

- گفتگوی منافقان با مؤمنان ۳۵۷۸
- منع خشوع قلبی از قساوت ۳۵۸۰
- حیات زمین و تعقل ۳۵۸۱
- صدّیقان و شهیدان ۳۵۸۲
- حقیقت زندگی در دنیا ۳۵۸۴
- مسابقه دهید ۳۵۸۶
- معنای زهد ۳۵۸۷
- معنا و رفتار مختال فخور ۳۵۸۸
- لوازم پیامبری و امتحان امت ها ۳۵۸۹
- پیامبری در نوادگان نوح و ابراهیم ۳۵۹۰
- بدعت رهبانیت در عیسویان ۳۵۹۰
- آثار ایمان و تقوا ۳۵۹۲
- سورة مجادله ۳۵۹۴
- اشاره ۳۵۹۴
- احکام ظهار ۳۵۹۵
- جزای دشمنان خدا ۳۵۹۷
- حضور خدا در همهٔ محافل ۳۵۹۸
- نجوای مجاز و غیر مجاز ۳۶۰۰
- آداب مجلس نشینی ۳۶۰۲
- کرامت علی (ع) در نجوای با پیامبر ۳۶۰۳
- لزوم تیزی از منافقان و دشمنان خدا ۳۶۰۵
- نقش شیطان در غفلت از خدا ۳۶۰۷
- غلبهٔ قطعی خدا و پیامبران ۳۶۰۸
- سورة حشر ۳۶۱۱
- تسبیح موجودات ۳۶۱۱
- تبعید یهود بنی نضیر و ضبط اموال آنها ۳۶۱۲

- ۳۶۱۶ صاحبان فیء
- ۳۶۱۹ دعای قرآنی
- ۳۶۲۰ وعده های دروغین منافقان به یکدیگر
- ۳۶۲۱ تفرقه میان منافقان
- ۳۶۲۲ مراتب تقوا و جزای فراموشی خدا
- ۳۶۲۴ عظمت و تأثیر قرآن
- ۳۶۲۵ صفات خداوند
- ۳۶۲۸ سورة ممتحنه
- ۳۶۲۸ اشاره
- ۳۶۲۹ خیانت در افشاء اسرار مسلمین
- ۳۶۳۱ سرمشق گیری از ابراهیم (ع)
- ۳۶۳۲ دعای قرآنی
- ۳۶۳۴ شرایط صلح و جنگ با کفار
- ۳۶۳۵ احکام زنان مهاجر، مرتد و بیعت کننده
- ۳۶۳۸ حکم ارتباط با غضب شدگان
- ۳۶۳۹ سورة صف
- ۳۶۳۹ تسبیح موجودات
- ۳۶۴۰ لزوم تطابق کردار با گفتار
- ۳۶۴۱ محبوبیت جنگاوران
- ۳۶۴۲ گمراهی های قوم موسی و قوم عیسی (علیهما السلام)
- ۳۶۴۴ پیروزی نهایی اسلام
- ۳۶۴۶ بهترین تجارت عالم
- ۳۶۴۷ پیروی از حواریون راستین
- ۳۶۴۸ سورة جمعه
- ۳۶۴۸ تسبیح موجودات
- ۳۶۴۸ تزکیه مقدم بر تعلیم و تعلم

- ۳۶۵۱ - خزان بارکش
- ۳۶۵۲ - اولیاء الله و آرزوی مرگ
- ۳۶۵۴ - نماز جمعه و یاد خدا
- ۳۶۵۵ - تجارت یا شرکت در نماز جمعه
- ۳۶۵۷ - سورة منافقون
- ۳۶۵۷ - دروغگویی و قسم دروغ منافقان
- ۳۶۵۹ - ویژگی های منافقان
- ۳۶۶۰ - عدم آموزش منافقان
- ۳۶۶۲ - دشمنی منافقان با مسلمانان
- ۳۶۶۲ - عزت برای کیست؟
- ۳۶۶۳ - زیانکاری غافلان
- ۳۶۶۳ - پشیمانی از بخل
- ۳۶۶۵ - سورة تغابن
- ۳۶۶۵ - تسبیح موجودات
- ۳۶۶۶ - تصویرگر خدا در آفرینش انسان
- ۳۶۶۷ - وسعت دانش خداوند
- ۳۶۶۷ - کیفی دنیوی و اخروی کافران
- ۳۶۶۹ - قرآن نور است
- ۳۶۷۰ - عمل صالح و آموزش گناهان
- ۳۶۷۱ - نقش ایمان در هدایت
- ۳۶۷۲ - لزوم اطاعت و توکل بر خدا
- ۳۶۷۳ - آموزش رفتار با خانواده
- ۳۶۷۴ - همه چیز آزمایش است
- ۳۶۷۴ - تقوای حداکثری و ترک حرص
- ۳۶۷۵ - فواید قرض
- ۳۶۷۷ - سورة طلاق

- ۳۶۷۷ اشاره
- ۳۶۷۸ احکام طلاق
- ۳۶۷۹ ثمرات تقوا و توکل
- ۳۶۸۴ کیفی خدا برای امت ها
- ۳۶۸۵ هدف از بعثت
- ۳۶۸۶ هدف از آفرینش
- ۳۶۸۷ سورة تحریم
- ۳۶۸۷ نهی از تحریم حلال
- ۳۶۸۸ حفصه و افشای سرّ پیامبر
- ۳۶۹۰ علی (ع) صالح المؤمنین
- ۳۶۹۰ امکان طلاق زنان پیامبر (ص)
- ۳۶۹۱ مؤمن و تربیت دینی خانواده
- ۳۶۹۳ پاداش توبه نصح
- ۳۶۹۴ حکم جهاد با کفار و منافقان
- ۳۶۹۴ خیانت همسر نوح و همسر لوط (علیهما السلام)
- ۳۶۹۵ ایمان همسر فرعون و دعایش
- ۳۶۹۶ ویژگی های حضرت مریم (علیها السلام)
- ۳۶۹۸ سورة ملک
- ۳۶۹۸ اشاره
- ۳۶۹۹ هدف از آفرینش انسان
- ۳۷۰۰ آفرینش بی اشکال
- ۳۷۰۱ حفظ آسمان از شیاطین
- ۳۷۰۱ شدت عذاب برای کافران
- ۳۷۰۳ نفی جبر از کفر
- ۳۷۰۴ آگاهی خداوند از دل ها
- ۳۷۰۵ امید به زمین و بیم از آن

- از کیفر خدا بترسید ۳۷۰۶
- پرواز با قدرت خدا ۳۷۰۷
- یاری و روزی رسانی از کیست؟ ۳۷۰۸
- ولایت علی و صراط مستقیم ۳۷۰۹
- کفران اکثریت ۳۷۰۹
- آموزش جدل با کفار ۳۷۱۱
- سوره قلم ۳۷۱۴
- سوگند به قلم و نوشتار ۳۷۱۴
- ستایش اخلاق پیامبر (ص) ۳۷۱۴
- ویژگی های دشمنان پیامبر ۳۷۱۶
- داستان ناسپاسی باغداران ۳۷۱۹
- ذلت و ناتوانی کافران در قیامت ۳۷۲۳
- استدراج و املاء تکذیبگران ۳۷۲۴
- کم صبری حضرت یونس (ع) ۳۷۲۷
- آیه چشم زخم ۳۷۲۷
- سوره الحاقه ۳۷۲۹
- اشاره ۳۷۲۹
- چگونگی هلاکت ثمود، عاد، فرعونیان و قوم لوط ۳۷۳۰
- حوادث قیامت ۳۷۳۲
- حوادث قیامت ۳۷۳۲
- کاهن و شاعر نبودن پیامبر (ص) ۳۷۳۶
- سوره معارج ۳۷۳۹
- شأن نزول «سأل سائل» ۳۷۳۹
- مدت روز قیامت ۳۷۴۰
- صبر زیبا و نازیبا ۳۷۴۱
- حوادث قیامت و دوزخ ۳۷۴۱

- اصلاح ناهنجاری های ذاتی انسان با نماز ۳۷۴۴
- ویژگی های نمازگزار واقعی ۳۷۴۴
- عاقبت طغیان و لهو و لعب در قیامت ۳۷۵۱
- سوره نوح ۳۷۵۳
- محتوای رسالت و گفتار نوح (ع) با مردم ۳۷۵۳
- دعای نوح (ع) ۳۷۵۴
- فواید و آثار استغفار ۳۷۵۷
- غرق شدن قوم نوح ۳۷۶۱
- سوره جن ۳۷۶۴
- اشاره ۳۷۶۴
- گفتار جنیان پس از شنیدن قرآن ۳۷۶۴
- سرکشی انسان با پناه بردن به جن ۳۷۶۶
- آثار استقامت و ذکر ۳۷۷۰
- جاودانگی نافرمانان در آتش ۳۷۷۳
- داندگان غیب ۳۷۷۵
- سوره مزمل ۳۷۷۶
- اشاره ۳۷۷۶
- زمان لازم برای شب زنده داری و قرآن خوانی ۳۷۷۶
- توکل، صبر و دوری زیبا ۳۷۷۸
- وصف قیامت و دوزخ ۳۷۷۹
- شب زنده داری رسول خدا (ص) و اصحاب ۳۷۸۲
- قرائت قرآن، نماز، روزه، قرض الحسنه و استغفار ۳۷۸۲
- سوره مدثر ۳۷۸۴
- چند اندرز به پیامبر ۳۷۸۴
- قیامت کافران ۳۷۸۵
- رفتار مشرکان در برابر اسلام ۳۷۸۷

- تفاوت کافر، کتابی و مؤمن در برخورد با وحی - ۳۷۸۹
- مردم در گرو اعمال اند - ۳۷۹۱
- گفتگوی اصحاب یمین با مجرمان بی عمل - ۳۷۹۲
- گورخران رمیده از شیر! - ۳۷۹۳
- بی منطقی تکذیبگران - ۳۷۹۴
- بیم و امید به خداوند - ۳۷۹۴
- سوره قیامت - ۳۷۹۶
- اشاره - ۳۷۹۶
- پندارها، خواسته ها و رفتار بشر - ۳۷۹۷
- حوادث قیامت - ۳۷۹۸
- گردآوری، ابلاغ و تبیین قرآن - ۳۸۰۱
- انسان تکذیبگر و محاجّه ای با او - ۳۸۰۴
- سوره انسان (هل أتى) - ۳۸۰۶
- چگونگی آفرینش و هدایت انسان - ۳۸۰۶
- جزای کافران و پاداش نیکان - ۳۸۰۸
- ایثار اهل بیت (علیهم السلام) به مسکین و یتیم و اسیر - ۳۸۰۸
- پاداش اهل بیت (علیهم السلام) در بهشت - ۳۸۱۰
- لزوم بردباری، یاد خدا و شب زنده داری - ۳۸۱۳
- ترجیح دنیا بر آخرت! - ۳۸۱۴
- خدمات فرشتگان - ۳۸۱۵
- سوره مرسلات - ۳۸۱۶
- خدمات فرشتگان - ۳۸۱۶
- حوادث قیامت - ۳۸۱۸
- کیفر حتمی برای مجرمان - ۳۸۱۸
- آفرینش انسان از آب پست - ۳۸۱۹
- نعمت زمین و آب - ۳۸۲۰

- عذاب ها و وقایع آخرت ۳۸۲۰
- متقین و پاداش های بهشتی ۳۸۲۳
- رفتار و کیفر تکذیبگران ۳۸۲۴
- سوره نبأ ۳۸۲۷
- نبأ عظیم کیست؟ ۳۸۲۷
- نعمت های خدا ۳۸۲۹
- حوادث قیامت و دوزخ ۳۸۳۳
- رستگاری متقین ۳۸۳۶
- سوره نازعات ۳۸۴۰
- خدمات فرشتگان ۳۸۴۰
- حوادث قیامت ۳۸۴۱
- داستان موسی و فرعون ۳۸۴۳
- آسمان، زمین و سایر نعمت ها ۳۸۴۶
- سوره عبس ۳۸۵۰
- ماجرای روگردانی از کورا ۳۸۵۰
- ناسپاسی و تقصیر انسان! ۳۸۵۳
- نعمت های زمینی ۳۸۵۵
- حوادث قیامت ۳۸۵۷
- سوره تکویر ۳۸۶۰
- حوادث قیامت ۳۸۶۰
- ویزگی های وحی، جبرئیل و پیامبر ۳۸۶۴
- سوره انفطار ۳۸۶۷
- حوادث قیامت ۳۸۶۷
- غرور بشر در برابر خداوند و نعمت ها ۳۸۶۸
- کرام الکاتبین ۳۸۷۰
- ایرار، فاجران و روز جزا ۳۸۷۰

- ۳۸۷۲ سورة مطفيين
- ۳۸۷۲ تهديد و اندرز كم فروشان
- ۳۸۷۴ محل كتاب فجار و سرانجام تكذيبگران
- ۳۸۷۵ زنگار قلب
- ۳۸۷۶ محل كتاب ابرار و سرانجام آنها
- ۳۸۷۸ رفتار مجرمان و مؤمنان با هم در دو جهان
- ۳۸۸۱ سورة انشقاق
- ۳۸۸۱ حوادث قيامت و حساب و كتاب
- ۳۸۸۵ شگفتی از بی ایمانی و بی سجدهگی اهل عذاب
- ۳۸۸۸ سورة بروج
- ۳۸۸۸ اشاره
- ۳۸۸۹ داستان اصحاب اخدود
- ۳۸۹۱ برخی از صفات پروردگار
- ۳۸۹۵ سورة طارق
- ۳۸۹۵ اشاره
- ۳۸۹۶ حافظان افراد
- ۳۸۹۷ چگونگی آفرینش بشر
- ۳۸۹۷ روز رسوایی و ناتوانی بشر
- ۳۸۹۹ فریب در برابر فریب
- ۳۹۰۱ سورة اعلی
- ۳۹۰۱ نعمت های پروردگار
- ۳۹۰۲ حفظ الهی قرآن
- ۳۹۰۳ سودمندی پند برای خداترسان
- ۳۹۰۴ تزکیه و رستگاری
- ۳۹۰۴ ترجیح دنیا بر آخرت بهتر!
- ۳۹۰۶ سورة غاشیه

- ۳۹۰۶ ----- حوادث قیامت، دوزخ و بهشت
- ۳۹۱۱ ----- تفکر در شتر و سایر آیات الهی
- ۳۹۱۳ ----- سورة فجر
- ۳۹۱۳ ----- سوگندهای مقدس
- ۳۹۱۵ ----- عاد، ثمود و فرعونیان
- ۳۹۱۶ ----- آزمایش در نعمت و سختی
- ۳۹۱۷ ----- ناهنجاری های مالی مسلمین
- ۳۹۱۸ ----- حوادث قیامت
- ۳۹۱۹ ----- سرانجام نفس مطمئنه
- ۳۹۲۱ ----- سورة بلد
- ۳۹۲۱ ----- سوگندهای ارزشمند
- ۳۹۲۲ ----- گمان های باطل
- ۳۹۲۳ ----- ناسپاسی در برابر نعمت ها
- ۳۹۲۴ ----- عقبه چیست؟
- ۳۹۲۷ ----- سورة شمس
- ۳۹۲۷ ----- سوگند به نعمت ها
- ۳۹۲۹ ----- تزکیه و رستگاری
- ۳۹۳۰ ----- داستان قوم ثمود
- ۳۹۳۲ ----- سورة لیل
- ۳۹۳۲ ----- سوگند به نعمت ها
- ۳۹۳۳ ----- کوشش های پراکنده بشر
- ۳۹۳۳ ----- عوامل آسانی و سختی کارها
- ۳۹۳۶ ----- هدایت حتمی است
- ۳۹۳۷ ----- دوزخ و عوامل عذاب و نجات
- ۳۹۳۹ ----- سورة ضحی
- ۳۹۳۹ ----- لطف خداوند نسبت به پیغمبر (ص)

- ۳۹۴۲ ----- ملزم شدن پیغمبر به لطف به مردم -
- ۳۹۴۴ ----- سورة انشراح
- ۳۹۴۴ ----- اشاره
- ۳۹۴۴ ----- لطف خدا به پیغمبر اکرم (ص)
- ۳۹۴۵ ----- سختی و آسانی دنیا
- ۳۹۴۵ ----- لزوم دعا و عبادت
- ۳۹۴۷ ----- سورة تین
- ۳۹۴۷ ----- سوگندهای مقدس
- ۳۹۴۸ ----- بهترین جسم و روح و بدترین سرنوشت برای انسان
- ۳۹۴۸ ----- بالاترین حکم فرمایی
- ۳۹۴۹ ----- سورة علق
- ۳۹۴۹ ----- حکم به قرائت قرآن و دلیل آن
- ۳۹۵۰ ----- بی نیازی و طغیان
- ۳۹۵۲ ----- نهی بندگان از نماز
- ۳۹۵۲ ----- عالم محضر خداست
- ۳۹۵۳ ----- تهدید تکذیب گران
- ۳۹۵۴ ----- نقش سجده در تقرب به خدا
- ۳۹۵۵ ----- سورة قدر
- ۳۹۵۵ ----- ارزش شب قدر
- ۳۹۵۷ ----- سورة بینه
- ۳۹۵۷ ----- بینه رسول الهی است
- ۳۹۵۸ ----- دین قیّمه چیست؟
- ۳۹۵۹ ----- جزای بدترین و بهترین آفریدگان
- ۳۹۶۱ ----- سورة زلزال
- ۳۹۶۱ ----- زلزله و حوادث قیامت
- ۳۹۶۵ ----- سورة عادیات

- سوگند به اسبان ۳۹۶۵
- نهی از ناسپاسی انسان و حرص او ۳۹۶۶
- سوره قارعه ۳۹۶۸
- قارعه چیست؟ ۳۹۶۸
- ملاک سعادت و شقاوت ۳۹۶۹
- سوره تکوین ۳۹۷۱
- نکوهش زیاده خواهی ۳۹۷۱
- علم الیقین و عین الیقین ۳۹۷۲
- نعیم چیست؟ ۳۹۷۳
- سوره عصر ۳۹۷۵
- زیانکاری بشر جز صالحان نصیحتگر ۳۹۷۵
- سوره همزه ۳۹۷۷
- جزای عیب جویان مال دوست ۳۹۷۷
- سوره فیل ۳۹۷۹
- داستان اصحاب فیل ۳۹۷۹
- سوره قریش ۳۹۸۰
- دلایل پرستش پروردگار ۳۹۸۰
- سوره ماعون ۳۹۸۲
- تکذیب دین و طرد یتیم ۳۹۸۲
- وای بر نمازگزاران ۳۹۸۳
- سوره کوثر ۳۹۸۴
- معنای کوثر ۳۹۸۴
- جزای دشمنی با پیامبر (ص) ۳۹۸۵
- سوره کافرون ۳۹۸۶
- آموزش گفتگو با کافران ۳۹۸۶
- سوره نصر ۳۹۸۸

- ۳۹۸۸ ----- سپاس از توسعه در دین
- ۳۹۹۰ ----- سورة مسد
- ۳۹۹۰ ----- جزای ابولهب و همسرش
- ۳۹۹۲ ----- سورة اخلاص
- ۳۹۹۲ ----- اشاره
- ۳۹۹۳ ----- احدیت، صمدیت و نفی بشریت و شریک از خداوند
- ۳۹۹۴ ----- سورة فلق
- ۳۹۹۴ ----- پناه خواهی از خدا از شر بدان و بدخواهان
- ۳۹۹۶ ----- سورة ناس
- ۳۹۹۶ ----- پناهجویی از خدا از شر وسوسه گران
- ۳۹۹۸ ----- درباره مرکز

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰ - ۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج.

۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج.

۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲- ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت ۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

جلد ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

تکریم عالمان و انسان‌های وارسته، نشان‌پویایی و کمال‌طلبی جامعه به شمار می‌رود، چنان‌که، از قدردانی و احترام به سرمایه‌های انسانی خیر می‌دهد.

حضرت آیه‌الله میرزا علی مشکینی رحمه‌الله، از معدود انسان‌هایی است که علم را با عمل، و زهد و ساده‌زیستی را با مبارزه و فعالیت‌های اجتماعی، درآمیخت. زندگی ایشان، ابعاد گسترده‌ای داشت که شایسته است برای بهره‌گیری آیندگان، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، از جمله:

۱. ویژگی‌های اخلاقی،

۲. تدریس و عالم‌پروری،

۳. تألیف و پژوهش،

۴. فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی.

همچنین از ایشان، دست‌نوشته‌های بسیار و نیز درس‌ها و سخنرانی‌های فراوان برجای مانده که شایسته بود برای استفاده جامعه علمی و عموم مردم، آماده بهره‌برداری گردد.

به خواست خداوند و اهتمام علاقه‌مندان ایشان، این مجموعه‌ها - تا آن‌جا که امکان دسترسی به آنها فراهم گردید - آماده‌سازی شده‌اند که اینک به مناسبت همایش بزرگداشت آن مرحوم، انتشار می‌یابند.

خداوند، روح آن انسان بزرگ را قرین رحمت خویش قرار دهد و او را با اولیای صالحش محشور گرداند!

محمد محمدی ری‌شهری

اشاره

حضرت آیه الله میرزا علی اکبر فیض، معروف به مشکینی در آذرماه سال ۱۳۰۰ شمسی (ربیع ثانی، ۱۳۴۰ قمری) در روستای «آلنی» از توابع مشکینشهر، در استان اردبیل، دیده به جهان گشود و در ۸ مرداد ۱۳۸۶ مصادف با نیمه رجب ۱۴۲۸ دار فانی را وداع کرد.

آموزش های اولیه را در نجف اشرف به هنگام حضور پدر برای تحصیل علوم دینی در آن حوزه مقدس، آغاز کرد و پس از بازگشت به وطن نیز فراگیری علوم دینی را در نزد پدر، ادامه داد.

پس از فوت پدر، برای ادامه تحصیل، راهی حوزه علمیه اردبیل شد و چند ماهی در آن جا به آموختن دروس مقدماتی مشغول بود و سپس برای ادامه تحصیل، به قم مهاجرت کرد و در حوزه علمیه قم، در درس حضرات آیات: حجت، محقق داماد، بروجردی و امام خمینی - رحمه الله - شرکت جست. در این دوره از زندگی، ایشان، مهاجرت کوتاهی به نجف داشت و حدود هفت ماه در این شهر، زندگی کرد و از محضر اساتید آن دیار، بهره بُرد؛ ولی به دلیل گرمی هوای نجف و ضعف مزاج، مجبور به بازگشت شد و تحصیل و تدریس خود را در قم ادامه داد.

آیه الله مشکینی یکی از استادان مبرز حوزه علمیه قم به شمار می رفت و درس های مقدمات و سطح و نیز درس تفسیر و اخلاق و درس خارج فقه ایشان، مورد توجه بود و شاگردان بسیاری تربیت کرد.

زندگی آیه الله مشکینی ابعادی گسترده داشت. وی از یک سو، مدرّس حوزه های علمیه بود و از سوی دیگر، محقق و نویسنده ای پُرکار و صاحب آثار فراوان، و در کنار این دو، به فعالیت های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز - چه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و چه پس از آن - اهتمام ویژه داشت.

مجموعه تلاش های فکری و عملی ایشان در بخش های ذیل، قابل دسته بندی است:

بیست و پنج عنوان از آثار مکتوب آیه الله مشکینی در زمان حیات ایشان به چاپ رسیده بود^(۱) و دست نوشته هایی نیز از ایشان بر جای مانده که هنوز منتشر نشده اند.

ب - تدریس

آیه الله مشکینی در طول زندگی علمی، هیچ گاه تدریس را رها نکرد. وی از اساتید به نام و خوش بیان حوزه های علمیه به شمار می رفت و درس های مقدمات، سطح و خارج را در حوزه ها تدریس کرد و جز آن، درس تفسیر قرآن و درس اخلاق هفتگی نیز داشت.

ج - فعالیت های اجتماعی - سیاسی

فعالیت های سیاسی آیه الله مشکینی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و همراهی ایشان با نهضت امام خمینی رحمه الله، بر کسی پوشیده نیست. نام ایشان همیشه به عنوان یکی از برجسته ترین یاران امام رحمه الله مطرح بود. برخی از موارد برجسته این فعالیت ها عبارت اند از:

۱. امضای نامه مشهور اعلان مرجعیت امام خمینی، ۲. مهاجرت اجباری به مشهد، ۳. تبعید به کرمان، ۴. تبعید به گلپایگان، ۵. تبعید به کاشمر.

د - فعالیت های فرهنگی

آیه الله مشکینی، در کنار فعالیت های اجتماعی - سیاسی، به فعالیت های فرهنگی نیز اهتمام داشت که برخی از آنها عبارت اند از:

ص: ۱۶

۱- عناوین این کتاب ها از این قرار است: ۱. ترجمه قرآن کریم به فارسی، ۲. التفسیر المبسوط (تفسیر سوره آل عمران)، ۳. تفسیر سوره «ص»، ۴. التطور فی القرآن (دارای ترجمه فارسی با عنوان تکامل در قرآن)، ۵. المواعظ العددیه (دارای ترجمه فارسی با عنوان نصایح یا سخنان چهارده معصوم)، ۶. قصار الجُمیل (احادیث کوتاه، تحت عناوین موضوعی، دو جلد)، ۷. مفتاح الجنان (کتاب دعا، تکمیل المصباح المنیر)، ۸. الهادی الی موضوعات نهج البلاغه، ۹. مسلکنا فی العقائد والأخلاق والعمل (دارای ترجمه فارسی با عنوان راه ما)، ۱۰. دروس فی الأخلاق (یک دوره اخلاق، دارای ترجمه فارسی با عنوان درس های اخلاق)، ۱۱. الزواج فی الاسلام (دارای ترجمه فارسی با عنوان ازدواج در اسلام)، ۱۲. اصطلاحات الأصول، ۱۳. تحریر «المعالم»، ۱۴. الرسائل الجدیده، ۱۵. مصطلحات الفقه، ۱۶. الفقه المأثور (دوره فقه به طرز نوین)، ۱۷. واجب و حرام احکام الزامی (دوره فقه)، ۱۸. تقلید چیست؟، ۱۹. بحثی پیرامون خمس، ۲۰. امر به معروف و نهی از منکر، ۲۱. حاشیه توضیحی بر

کتاب مضاربه العروه الوثقی، ۲۲. المنافع العامه (شرح کتاب احیاء الموات شرائع الإسلام)، ۲۳. زمین و آنچه در آن است، ۲۴.
قضا و شهادات، ۲۵. کَشکول حکمت..

۱. تأسیس مؤسسه «الهادی» و چاپ و نشر کتب مفید اسلامی،

۲. تأسیس مدرسه علمی «الهادی»، جهت پرورش طلاب،

۳. ساخت بیمارستان «الهادی» جهت مداوای اقشار کم درآمد.

ه - منصب ها و مسئولیت ها در جمهوری اسلامی ایران

۱. عضو و رئیس جامعه مدرسین حوزه علمی قم،

۲. عضو مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی،

۳. مسئول گزینش و اعزام قضات، با حکم امام خمینی رحمه الله،

۴. امام جمعه قم، با حکم امام خمینی رحمه الله و آیه الله خامنه ای - دام ظلّه -،

۵. عضو و رئیس شورای بازنگری قانون اساسی،

۶. عضو و رئیس مجلس خبرگان رهبری.

دوم. فعالیت های علمی همایش

اشاره

اینک برای قدردانی از تلاش های آن مرد الهی و زنده نگه داشتن نام و یاد او و نیز فراهم ساختن زمینه بهره برداری و آگاهی افزون تر جامعه علمی و عموم مردم از اندیشه ها و زندگی او، تلاش می شود تا میراث علمی و عملی وی، در چهار مجموعه با این عناوین، نشر یابد:

الف. مجموعه آثار آیه الله مشکینی

تصحیح و تحقیق تمامی آثار ایشان اعم از چاپ شده و دست نوشت و چاپ آنها در یک مجموعه پنجاه جلدی به ترتیب زیر:

۱. ترجمه قرآن کریم به فارسی، ۱ جلد

۲. تفسیر روان، ۸ جلد

۳. تفسیر مبسوط، (جلد اول: تفسیر سوره های آل عمران، نساء، مائده و بحث تکامل در قرآن؛ جلد دوم: تفسیر سوره های

لقمان و ص) ۲ جلد

٤. رسائل قرآني، ٢ جلد

٥. المواعظ العدديه، ٣ جلد

٦. قصار الجمل، ٢ جلد

ص: ١٧

۷. مفتاح الجنان، ۱ جلد
۸. الهادی الی موضوعات نهج البلاغه، ۱ جلد
۹. مسلکنا فی العقائد والأخلاق والعمل، ۱ جلد
۱۰. دروس فی الأخلاق، ۱ جلد
۱۱. ازدواج در اسلام، ۱ جلد
۱۲. الأصول، شامل «اصطلاحات الأصول» و «تحریر المعالم»، ۱ جلد
۱۳. الرسائل الجديده، ۱ جلد
۱۴. مصطلحات الفقه، ۱ جلد
۱۵. الفقه المأثور، ۱ جلد
۱۶. التعليقه الاستدلاليه على «شرائع الإسلام»، ۳ جلد
۱۷. التعليقه الاستدلاليه على «العروه الوثقى»، ۳ جلد
۱۸. التعليقه الاستدلاليه على «تحریر الوسيله»، ۱۰ جلد
۱۹. تحریر «التحریر»، ۱ جلد
۲۰. نوشتارهای فقهی («کتاب واجب و حرام»، «تقلید چیست؟»، «بحثی پیرامون خمس»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «زمین و آنچه در آن است» و «کتاب قضا و شهادت»)، ۱ جلد
۲۱. رسائل فقهی و اصولی، ۲ جلد
۲۲. کشکول حکمت، ۱ جلد
۲۳. مقالات، مقدمه ها، تقریظها و نامه ها، ۲ جلد

ب - گفتارها

۱. درس های تفسیر، ۲. درس های اخلاق، ۳. درس های فقه، ۴. خطبه های نماز جمعه، ۵. سخنرانی ها.

ج - یادنامهٔ آیه الله مشکینی

۱. زندگی و مبارزات آیه الله مشکینی (با همکاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی)،

۲. آیه الله مشکینی از نگاه دیگران،

۳. آیه الله مشکینی در اسناد ساواک،

۴. آیه الله مشکینی در مجلس خبرگان،

ص: ۱۸

۵. آیه الله مشکینی در جامعه مدرسین،

۶. مجموعه مقالات همایش بزرگداشت آیه الله مشکینی.

د - برنامه های دیگر

۱. انتشار خبرنامه همایش، ۲. تولید نرم افزار مجموعه آثار همایش، ۳. راه اندازی پایگاه اینترنتی.

سوم. درباره مجموعه آثار

آنچه به عنوان مجموعه آثار عرضه می گردد، تمامی نوشته ها و مکتوبات چاپ شده و چاپ نشده آیه الله مشکینی است که با جستجوهای فراوان، از منزل ایشان و مجلات و کتاب ها به دست آمده است.

آنچه کمیته علمی درباره مجموعه آثار به طور عام انجام داده، به شرح زیر است:

۱. تنظیم موضوعی نوشته ها، ۲. افزودن حدّ اقلی از علائم ویرایشی، ۳. استخراج مصادر نقل ها، ۴. اعراب گذاری حدّ اقلی متون عربی، ۵. اصلاح و تکمیل عناوین، ۶. تهیه فهرست فنی.

و البته در مورد آثار چاپ نشده، در حدّ تصحیح نسخه های دست نوشت، کار علمی صورت پذیرفته است.

چهارم. درباره این اثر

تفسیر روان، مجموعه ای هشت جلدی است که پنج جلد نخست آن را مرحوم آیه الله مشکینی رحمه الله با قلمی روان و شیوا برای استفاده همگان، به ویژه قشر جوان جامعه، تحریر کرد و البته برای بهره مندی خواص و طلاب عربی دان، مباحثی از قبیل صرف و نحو آیات و برخی مطالب ارزشمند دیگر را نیز بدان افزود.

این تفسیر، در زمان حیات مؤلف، جهت ویرایش علمی و ادبی به جناب آقای حسین استادولی سپرده شد؛ ولی تا زمان حیات مؤلف، آماده نشر نگردید، تا این که اولین بار، جلد نخست آن (از مجموع پنج جلد آماده سازی شده) در سال ۱۳۸۸، همزمان با دومین سالگرد ارتحال مؤلف، به چاپ رسید.

پنج جلد نخست این کتاب، مشتمل بر تفسیر هجده جزء قرآن بود و در دوازده جزء دیگر، بنا به وصیت مؤلف، به آوردن ترجمه آیات، از ترجمه خود ایشان - که پیش از این، بارها منتشر گردیده -

اکتفا شده بود.

در چاپ دوم این کتاب (دوره هشت جلدی حاضر)، ویرایش خاصی بر روی بخش پیش گفته (تفسیر هجده جزء نخست) انجام نشده و تنها یک بار مقابله مطبعی جهت رفع اغلاط صورت گرفته است.

گفتنی است که جلد‌های ششم، هفتم و هشتم این چاپ، که اختصاص به دوازده جزء آخر قرآن دارند، توسط آیه الله رضا استادی، تحریر شده اند و نکات مربوط به این سه جلد، توسط مؤلف محترم، در صفحات آغازین جلد ششم درج شده است.

پنجم. تقدیر و سپاس

پایان سخن را باید به پاسداشت تلاش های علمی و عملی دست اندرکاران اختصاص داد:

نخست، از محققان و اندیشمندانی که در تصحیح آثار و نگارش مقالات، سهمی بزرگ در این همایش داشتند.

دوم، از دست اندرکاران دبیرخانه همایش که بار سنگین کارها بر عهده آنان بود.

سوم، از بیت آیه الله مشکینی و مسئولان مؤسسه الهادی که در تهیه و در اختیار نهادن نسخه های چاپی و دست نوشت آثار و نیازمندی های همایش، خالصانه و بی دریغ، همراهی داشتند.

چهارم، از مراکز و نهادهای علمی، فرهنگی و اجرایی کشور، به ویژه در قم و اردبیل.

در نهایت از اعضای شورای علمی - سیاست گذاری همایش، حضرات آقایان:

۱. آیه الله رضا استادی،

۲. آیه الله محمد محمدی ری شهری،

۳. آیه الله سید علی حائری،

۴. حجه الاسلام و المسلمین محمدعلی مهدوی راد،

۵. حجه الاسلام و المسلمین سید حسن عاملی،

۶. حجه الاسلام و المسلمین سید مرتضی قافله باشی،

۷. حجه الاسلام و المسلمین علی عبد اللهی،

۸. حجه الاسلام و المسلمین عادل مولایی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

۱. قرآن کریم

قرآن کریم، ادبستان الهی و خوان گسترده خداوندی است (۱) که هم با شمیم دل انگیزش مشام جویندگان دانش و هدایت را می پرورد (۲) و هم از نعمت بی دریغش کام خاص و عام را برمی آورد. (۳) هم به گم شدگان وادی حیرت راه نجات و سعادت را نشان می دهد (۴) و هم به پویندگان راهش عزت و شرافت می بخشد. (۵) نه فروغ صبحش به خاموشی می گراید و نه آموزه های حیات بخشش رنگ زوال می پذیرد. (۶)

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

ص: ۲۱

-
- ۱- . قال رسول الله صلى الله عليه و آله: القرآن مأدبه الله، فتعلموا مأدبته ما استطعتم. (بحار الانوار، ۱۹/۹۲ و ۲۶۷)..
 - ۲- . اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران و آیه ۶۲ سوره نساء..
 - ۳- . اشاره به آیه ۱۸۵ سوره بقره: هدى للناس..
 - ۴- . اشاره به آیه ۹ سوره اسراء..
 - ۵- . اشاره به آیه ۱۰ سوره انبياء که مراد از ذکر در آن، عزت و شرافت است..
 - ۶- . اشاره به آیه ۸ سوره صف..

قرآن کریم امانت الهی و یادگار پیامبر گرامی است که باید آن را پاس داشت و پاسداشت آن تدبیر در آن و کاویدن آیات آن است تا حقایق را هر چه بیشتر از دل آن بیرون کشید و سپس به مرحله عمل و اجرا رسانید.

قرآن کریم برای همه زمان ها و همه نسل ها تا پایان روزگار پیام دارد و این پیام را مسلمانان باید به گوش جهانیان برسانند و همه را از آبشخور آن سیراب سازند. و بر همگان نیز لازم است که با این مائده آسمانی و آخرین وحی الهی - هر کس به قدر وسعش - آشنا شوند و از این رهگذر به بلندترین قله های معارف الهی و آخرین دستورات آسمانی دست یابند و زندگانی دنیوی خویش را بر اساس آن سامان بخشند و حیات معنوی و سعادت اخروی خود را در سایه آن تأمین نمایند.

بی شک راه عمومی و همگانی این آشنایی، ترجمه و تفسیر قرآن کریم توسط عالمان فرهیخته و دانش آموختگان این مکتب است و به همین جهت از دیرباز تا کنون تفاسیر بی شماری بر این کتاب عزیز نگاشته شده است. اما این که میزان ترجمه و تفسیر چیست و قواعد آن کدام است، مطلبی است که در این مقدمه کوتاه نمی گنجد و مجال واسع تری می طلبد.

۲. مفسر گرانقدر

کتاب حاضر جلد اول از دوره پنج جلدی تفسیر مختصر قرآن کریم به زبان فارسی و از رشحات قلم عالمانه و متعهدانه آیه الله مشکینی (رضوان الله علیه) است. آیه الله مشکینی از معاریف مدرسان فقه و اصول، و مشاهیر علمای حوزه علمیه عصر حاضر است که نقش علم و دانش او در تربیت طلاب علوم دینی بر همگان آشکار، و روش و منش او در مسائل فردی و اجتماعی، زبانزد خاص و عام است. آن مرحوم در طول عمر پربرکت خویش گاه بر کرسی تدریس در معانی می سفت و گاه بر منبر وعظ و خطابه پند و نصیحت می گفت و جان عاشقان شیدای الهی را صفا و جلا می بخشید، و گاه قلم به دست گرفته، به تألیف کتاب های درسی و آموزشی می پرداخت و دمی از عمر گرانبهای خویش را بیهوده نمی گذاشت.

در عمل نیز پایبند گفته های خود بود. نرم خویی و فروتنی ایشان ستودنی بود، به ویژه فروتنی در پذیرش نقدهای علمی که نمونه آن را در پس گرفتن تقریظ خود بر یکی از کتاب ها در پیش از انقلاب، و نیز در اعتراف به برخی کاستی ها و تسامح ها در برخی نوشته های خودشان که در مقدمه کتاب ازدواج در اسلام آمده است می توان دید، و نیز در روش بزرگوارانه ای که در این زمینه نسبت به ویراستار این اثر اعمال می داشت.

هم چنین پایبندی ایشان به حفظ آداب اسلامی مثال زدنی است. آن بزرگوار مقید بود برای هر دیدی باز دیدی داشته باشد و طبق این روش، دو بار قدم بر چشم حقیر نهاد و با آن حال ضعف و نقاهاست به دیدار ما آمد. آری این مهر پدرانۀ ایشان را هرگز فراموش نمی کنم و شیرینی آن هرگز از کامم زدوده نخواهد شد. اما حدیث تقوا و زهد و عمل و صدق و اخلاص او را حکایتی دیگر است که باید در یادنامه ای مفصل مذکور داشت.

بر این همه، باید توجه خاص ایشان را از نیم قرن پیش به این طرف، به مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام افزود و نقش مؤثر ایشان را در ایجاد، پیشبرد و تثبیت انقلاب اسلامی ایران در نظر گرفت و از رنج های جانکاهی که در این باره به جان خرید، یاد کرد. بی شک این گزارش کوتاه در خور مقام منبع آن عالم ربانی نبوده و از دست چو منی این کار ساخته نیست، زیرا معرّف باید اجلای از معرّف باشد و این نگارنده کجا و بیان خدمات ارزنده آن مرحوم که از روشنی بی نیاز از تعریف است کجا!

گوهر پاک وی از مدحت ما مستغنی استفکر مشاطه چه با حُسن خداداد کند

۳. تفسیر روان

مرحوم آیه الله مشکینی علاوه بر آن که در طول حیات علمی خویش - چنان که از آثار قلمی ایشان پیداست - به قرآن کریم و حدیث معصومین علیهم السلام توجهی خاص داشت و آثاری در این زمینه ها پرداخت، در سال های آخر عمر شریف، در آستان قرآن کریم بار انداخت و یکسره به ترجمه و تفسیر این کتاب آسمانی همت گماشت.

ز کعبه عاقبت امر سوی دیر شدمهزار شکر که من عاقبت به خیر شدم

محصول این رویکرد، ترجمه قرآن کریم است که در پاییز سال ۱۳۸۰ برای بار اول به چاپ رسید و نیز این تفسیر گرانبهاست که از آن سخن می گوئیم. آن مرحوم اندیشه نگارش این تفسیر را

ص: ۲۳

از سال‌ها پیش، یعنی از زمان اقدام به ترجمه قرآن کریم در سر می‌پروراند چنان که در مؤخره ترجمه خود، نوید این تفسیر را داده است. ایشان علی‌رغم کهولت سن و ضعف جسمانی، همت بلند و نشاط جوانی داشت و تا آخرین لحظه از حیات خویش از مطالعه و تحقیق و نگارش نیاورد، به ویژه به کار این تفسیر پرداخت و تا اوایل جزء نوزدهم آن را به سامان رساند، تا آن که حال مزاجی ایشان رو به وخامت نهاد و قلم را از دست گذاشت و دعوت حق را لئیک گفت و روح پاکش به عالم قدس پرواز کرد.

نظر ایشان در نگارش این تفسیر بر آن بود که تفسیری بنگارد نه چندان مفصل که حجم آن از شوق مطالعه کننده بکاهد، و نه چندان مختصر که خواننده را در فهم آیه سرگردان گذارد، بلکه به اندازه ای ترتیب یابد که نیاز اولیه طالبان را برآورد و شوق آنان را در مراجعه به تفاسیر مفصل بیفزاید. و چون بیشتر نظر به قشر جوان جامعه داشت، پیشنهادشان این بود که این تفسیر را تفسیر روان برای جوان بنامد. ولی در عمل چنین نشد، زیرا نمی‌خواست خواص و طلاب عربی دان نیز از فیض آن محروم بمانند و ناگزیر مباحثی از قبیل صرف و نحو آیات یا تعابیر علمی دیگری را در آن به کار برد که آن را از سطح همگانی قدری بالاتر آورد. از این رو در نامگذاری به نام تفسیر روان بسنده شد.

سبک تفسیری ایشان چنین است که نخست یک یا چند آیه مربوط به هم را نقل کرده، سپس به ترجمه برخی لغات مشکل و برخی از اعراب‌های پیچیده آیه که در فهم آن دخیل است اشاره می‌کند، سپس به تفسیر آیه می‌پردازد.

این تفسیر از ویژگی‌هایی برخوردار است که از جمله آنها می‌توان به امور زیر اشاره کرد:

۱. این تفسیر به صورت تفسیر مزجی است. در این راستا آیات تقطیع می‌شود و توضیحات لازم در هر بخشی در قبل یا بعد یا ضمن ترجمه هر بخش آورده می‌شود، بنابراین از کلمه یعنی فراوان استفاده شده است.

۲. مؤلف قدس سره با آن که می‌کوشید تا از به کار بردن اصطلاحات فنی بپرهیزد، زیرا بنا داشت تفسیری همگانی فراهم بیاورد، ولی در بسیاری موارد از ذکر اصطلاحات علمی ناگزیر گردیده، تعابیری چون تکوینی و تشریحی، امر مولوی و ارشادی، سوق و سیاق آیه، اصطلاح عمودین در مسأله ارث، شرط محقق موضوع و امثال این امور را به کار برده است.

۳. این تفسیر به روش تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر ظاهر آیات است و هرگز به تأویل آیه نمی پردازد و به اصطلاح، تفسیر وحدتی است، فقط گاهی از روایات در فهم آیه یا بیان مصداق آن کمک می گیرد. هم چنین به شأن نزول کمتر می پردازد و اشاره وار می گذرد، و در احکام فقهی نیز پس از اشاره ای کوتاه به فقه ارجاع می دهد.

۴. ابداع رأی مستقل به هنگام اختلاف آراء مفسران در فهم آیه. ایشان هرگز مرعوب کسی نبوده و آنچه خود درست و مبرهن می دانسته در این تفسیر آورده است و گاهی به نقد آرا دیگر نیز می پردازد و گاه به معانی گوناگون یک کلمه یا یک آیه اشاره می دارد.

۵. توجه به مسائل اجتماعی و سیاسی که به مناسبت آیات، از آنها یاد می کند و هر جا که پای عزت و عظمت مسلمین به میان می آید، در این باره نکاتی گوشزد می نماید و اشاراتی نیز به ولایت سیاسی جامعه دارد.

۶. ذکر مطالب ناب که در لایه لای برخی روایات نهفته و در تفاسیر دیگر کمتر یافت می شود و برای خوانندگان تازه کاری دارد، مانند بیاناتی در باره ساختمان کعبه یا حجر موسی علیه السلام و امثال آن.

علاوه بر آن، صدها نکته ادبی، تاریخی، اعتقادی، فقهی، اخلاقی نیز در آن به چشم می خورد.

۴. درباره ویرایش

کار ویرایش این تفسیر تقریباً همزمان با تألیف آن آغاز گردید و به تدریج صورت پذیرفت. در این ویرایش نخست قطعات آیات با متن قرآن کریم تطبیق می شد تا افتادگی روی نداده باشد. سپس موارد شرح لغات و ضبط آنها با مراجعه به کتاب های مربوطه بررسی می شد، و در بحث اعراب به تفاسیری چون مجمع البیان، المیزان، کشاف و نیز کتاب های بیان اعراب چون املاء ما من به الرحمن ابوالبقاء عکبری و البیان فی غریب اعراب القرآن ابوالبرکات بغدادی مراجعه و اصلاحاتی با هماهنگی ایشان صورت می گرفت.

در متن تفسیر، علاوه بر ویرایش املائی و ادبی و سجاوندی، بیشتر ویرایش محتوایی در نظر بود. از این رو موارد اختلاف نظر چه در بحث لغت و اعراب و چه در بحث تفسیر، یادداشت و طی نامه ای به محضر ایشان تقدیم می شد و اگر تذکرات مورد پذیرش ایشان قرار نمی گرفت، ویراستار یا صرف نظر می کرد و یا کتباً یا حضوراً آن را با مؤلف در میان می نهاد و به نتیجه لازم می رسید.

مواردی هم که به نظر شرح بیشتری می طلبد با تذکر و ویراستار، شرح لازم نوشته می شد. اما از

سوره اعراف به بعد که روح مؤلف قدس سره به عالم ملکوت پر کشید و فرصت بازبینی موارد ویرایش شده برایشان دست نداد، موارد مهم اختلاف نظر در پاورقی آورده شد، تا اولاً تصرفی در دستنوشته مؤلف قدس سره صورت نگیرد. ثانیاً مطلب مورد نظر ناگفته نماند و حمل بر غفلت ویراستار نشود و اگر مؤلف حیات داشت قطعاً درباره آنها تجدید نظر می فرمود.

به هر روی، این تفسیر شریف و ویرایش و بازبینی آن طی حدود سه سال (۱۳۸۳-۱۳۸۶) ساخته و پرداخته شد و انتظار می رفت که از هنگام شروع کار، سالی یک مجلد آن از چاپ بیرون آید، اما گاهی فرصت تجدید نظر برای مؤلف دست نمی داد و گاه کار حروفچینی دچار وقفه می شد، تا سرانجام جلد اول به چاپ رسید و چشم عاشقان قرآن و قرآن پژوهان را روشن نمود، و امید می رود باقی مجلدات نیز در اسرع وقت در اختیار علاقمندان قرار گیرد... اما صد افسوس که اجل مهلت نداد و دیده مؤلف قدس سره که یعقوب وار در انتظار دیدن یوسفش بود بر جمال آن نیفتاد و دیدار الهی بر دیدار آن پیشی گرفت! اما بی شک روح آن بزرگوار ناظر بر این اثر گرانقدر است و از برکت آن مبتهج و خرم خواهد بود.

در خاتمه، دست نیاز به درگاه خدای بی نیاز برمی داریم و او را بر این نعمت بزرگ و توفیق سترگ سپاس و ستایش می گوئیم، و آن گاه از صمیم دل بر روح پرفتوح عالم ربانی مرحوم آیه الله مشکینی - که عمری پاک و منزّه و موفق زیست و آثار گرانبهای علمی و اجتماعی فراوانی از خود به یادگار گذاشت و خوشبخت و سعادت مند چشم از جهان فرو بست - درود می فرستیم و برای آن عزیز از دست رفته طلب رحمت و رفعت درجت می کنیم، و توفیق همگان را از کرم عمیم الهی مسألت می داریم.

حسین استادولی

۸۷/۴/۱۰

ص: ۲۶

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (١)

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (٢)

الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (٣)

مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ (٤)

اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ (٥)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ (٦)

صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّیْنَ (٧)

حمد تعریف و ستایش بر امر جمیل اختیاری است اعم از صفت و فعل، مانند علم و سخاوت، نه امر غیراختیاری نظیر بلندی قد و زیبایی چهره. الله عَلم است برای ذات یکتای واجب الوجود که واجد همه صفات حسنه و عاری از همه اوصاف رذیله و هر عیب و نقص است. رَبِّ الْيَتِيمِ - از باب نَصْر :-

یتیم را تربیت کرد و رب صفت است به معنای مرئی، و نیز به معنای رئیس و مصلح و مالک. عالمین جمع عالم، و عالم به هر یک از انواع موجودات جهان مثل آب، آتش، انسان، فرس، بقر و غیره، و جمع آن عوالم و عالمون (و عالمین) است. و نیز عالم به معنای ما یُعَلِّم به الشیء است یعنی چیزی که به وسیله آن اشیاء معلوم می شوند؛ و اطلاق می شود بر همه جهان، چون وسیله علم به صانع اوست، و روی این معنا عالم جمع ندارد. رحمان و رحیم هر دو صفت مشببه اند به معنای صاحب رَحْم یعنی حالت رَقْت در شخص که ملازم است غالباً با احسان به مرحوم. و اطلاق آنها بر خداوند به لحاظ لازم آن است یعنی احسان نه مبدأ آن که حالت رَقْت باشد. پس این دو صفت در انسان از صفات ذات و در خداوند از صفات فعل اند. مالک: مسلط تکوینی، صاحب ملک اعتباری. دین: طاعت، جزاء، حساب و مجموعه قوانین آسمانی. عبادت: پرستش خاص یعنی نهایت خضوع در مقابل چیزی.

تفسیر:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»

الف لام «الحمد» یا برای جنس است یا استغراق. بنابر جنس، معنای جمله این است: ستایش و تعریف حق و به جا و کامل و بالذات از آن خداوند است، یعنی تعریف غیر او ناقص و بالغیر است. و بنابر استغراق، مفاد جمله این است: همه ستایش ها و توصیفات صحیح و به جا حتی توصیف هر امر زیبای دیگری از اجزای عالم از آن خداست، زیرا اوست که به همه چیز زیبایی بخشیده، پس همه ستایش ها به او باز می گردد. و محتمل است معنای ستایش از آن خدا است این باشد که خدا باید کسی را یا چیزی را ستایش نماید و ستایش غیر او بی ارزش است.

«رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

یعنی: خدایی که تربیت کننده و پرورش دهنده جهان هاست: جهان جمادات، نباتات، حیوانات، انسان ها و فرشتگان و جهان های تابعه، زیرا اوست که از خاک به تربیت تکوینی سنگ های مختلف

ملون و احجار کریمه، و از بذرها گیاهان رنگارنگ، و از هسته ها درختان متنوع، و از نطفه ها حیوانات گوناگون و به ویژه انسان ها را پدید آورده. و اوست که به تربیت تشریحی، از انسان ها و اجنه، مسلمانان و مؤمنان و عالمان و عابدان و صالحان و ربانیان و خاصه پیامبران و امامان معصوم می سازد. و هم اوست که صاحب اصلی همه عوالم و مصلح آنهاست. و اوست که بخشنده و مهربان است.

عبادت و استعانت

«مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

یعنی: او مسلط تا مالسلطنه و مستولی مقتدر روز قیامت، و فرمانفرما و متصرف به امر و نهی، و حسابگر و جزا دهنده بلامنازع روز حساب و مجازات است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

یعنی تنها تو را می پرستیم، و نهایت خضوع ما که خضوع به قصد الوهیت و ربوبیت است منحصر به توست، و هیچ کس و هیچ شیء را بدین قصد نمی پرستیم، و تنها از تو استعانت می جوئیم. مراد، استعانت از اعانت دهنده ای مقتدر و مستقل، و مریدی بدون منازع است که کسی را توان آن اعانت نیست، و اعانت هر معینی زیر نظر و مشروط به اراده اوست.

و جمع بودن «نعبد» و «نستعین» بدین لحاظ است که خواننده سوره به ویژه در نماز، روی تواضع، عمل خود را در میان عمل مؤمنان ادراج می کند، باشد که به خاطر آنها مورد قبول قرار گیرد.

سهم بنده از هدایت

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

یعنی: ما را به راه راست هدایت فرما. ضمیر جمع در «اهدنا» دلالت بر رجحان این امر دارد که درخواست کننده از خداوند برای همه هدایت بخواهد یعنی برای خانواده خود، یا دوستان خود، یا همه مسلمین و یا همه انسان های عصر یا اعصار آینده از مسلم و غیر مسلم؛ و دعا کردن برای آنها به این معنی که خداوند همه را مسلمان کند به وسیله ظهور مصلح کل و یا به هر وسیله دیگر، مانعی ندارد.

الف لام «الصراط» برای جنس مفید اطلاق، یا برای استغراق مفید عموم است. یعنی به همه راه های مستقیم ما را هدایت و راهنمایی کن. و مراد راه های حسی خارجی نیست بلکه راه های معنوی اعتقادی و اخلاقی و عملی است و باید هر انسان مکلفی که تکویناً و طبعاً به سوی خدا می رود، تشریحاً نیز از این راه ها حرکت کند. پس مفاد این درخواست این است: خدایا ما را در یکایک مسائل اعتقادی - قلبی، و اخلاقی - روانی، و عملی - بدنی به راه مستقیم هدایت فرما. و این

هدایت، گاه تکوینی و به وسیلهٔ رسول باطنی یعنی عقلی سلیم است که خود انسان حسن و قبح را درک کند و راه نیکو را انتخاب نماید، و گاه تشریحی و به واسطهٔ فرستادن پیامبر و کتاب آسمانی است که جامعه را به سوی راه راست هدایت کند، و خداوند هر دو را به جوامع بشری عطا فرموده است.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

یعنی: راه راست کسانی که به آنها نعمت بخشیده ای. این موصول «الذین» منطبق نیست جز بر انبیا و ائمهٔ معصومین علیهم السلام زیرا مراد از نعمت، نبوت و ولایت و عصمت و نعمت های دیگری است که از شئون آن مراتب و منازل است، نه نعمت دین، زیرا این نعمت، صراط آنهاست.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

یعنی: آنان که نه مورد غضب قرار گرفته اند و نه گمراهند. این دو وصف، صفت «الذین» یا بدل از آن است. یعنی آنها این چنین اند که نه عمداً از راه مستقیم منحرف شده اند تا مورد غضب خدا باشند، و نه جهلاً و از روی خطا تا جزء گمراهان باشند.

الم (۱) تفسیر:

این حروف و نظایر آن را که در اوّل برخی از سوره های این کتاب کریم واقع شده حروف مقطّعه گویند، یعنی حروفی که باید جدا جدا خوانده شود، مانند الف، لام، میم. این حروف جزء آیات متشابه قرآن است که در آیه ۷ از سوره آل عمران به آنها اشاره شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» [او کسی است که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آن آیه های محکم است که آنها مادر و اصل کتاب است و عدّه ای دیگر آیه های متشابه است]. و متشابه کلمه یا آیه ای است که ظاهرش مبهم و نیازمند توضیح است و باید به وسیله آیه های محکم یا کسانی که به حقایق قرآن آشنایند روشن شود.

درباره «الم» این سوره و معنای آن تفاسیری گفته شده، از جمله:

۱. «الم» رمزی است میان خدا و فرستاده او که غیر آنها حتی آورنده آن هم آن را نمی داند.
۲. «الم» یعنی این کتاب مرگب از همین حروف است، یعنی حروف تهجی، ولی احدی را توان آوردن مانند آن نیست.
۳. «الم» یعنی این کتاب از الف (رمز الله) به وسیله لام (رمز جبرئیل) به میم (رمز محمد) وحی و القا شده است.

۴. این کتاب دارای این گونه آیه های مشابه است چنانچه دارای آیه های محکم است. این تفاسیر درباره حروف رمزی اغلب سوره های قرآن جاری است.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

لغت و اعراب:

هدایت ویژه متقین

ذَلِكَ اشاره به دور است، و آن مبتدا و خبرش لا ریب فیه است و هدی خبر دوم است. وجوه دیگری نیز در اعراب این جملات گفته شده که ما اظهر و اتقن را اختیار کردیم.

تفسیر:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ»

اشاره به علو مقام و دوری رتبه و منزلت این کتاب از افق افکار عامه یا از درک نفوس خبیثه است. یعنی: این کتاب برتر و والاتر و رفیع المنزله، هیچ شک و تردیدی در آن نیست. مراد از «کتاب» حقیقت قرآن است، یعنی نفس کلام الهی و محتوای آن که رهین الفاظ و کتابت نیست. و اطلاق کتاب بر آن به لحاظ آن است که از ازمنه بسیار قدیم در لوح محفوظ الهی، مکتوب و مندرج بوده و در زمان نزولش مکتوب بالقوه نسبت به زمان های آینده تا پایان عمر بشر بوده است.

«لَا رَيْبَ فِيهِ»

یعنی: تردیدی در آن نیست، مراد آن است که صاحب هر عقل سلیم و فطرت پاک و وجدان سالم و غیرمتأثر از انحرافات محیط خارج، اگر به نظر دقت و انصاف در آن بنگردد، در حقانیت آن شک نمی کند و به عظمت تنظیم کننده آن و صدق آورنده آن و به کمال متانت و حکمت، و کثرت علوم و معارف، و علو محتوا، و غزارت مندرجات آن یقین پیدا می کند. و یا آن که هر انسانی که مسبوق به انکار و عناد نباشد مانند مشرکان بی غرض، پس از مشاهده حالات آورنده و معاینه معجزات او قهراً به صدق آن اذعان می کند.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

یعنی: این کتاب سراپا هدایت و راهنمایی است برای کسانی که اهل تقوا و دارای اوصاف پنج گانه یا شش گانه ای هستند که در آیه بعد ذکر شده است: ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق

از دارایی خود، ایمان به اسلام و قرآن محمد صلی الله علیه و آله، ایمان به کتاب ها و شرایع آسمانی گذشته و یقین به آخرت. در اینجا اشکالی مطرح است و آن اینکه اگر متعلق هدایت، اهل تقوا و واجدین امور مذکور هستند پس آنها خود هدایت یافته اند و هدایت قرآن نسبت به آنها تحصیل حاصل است.

پاسخ آن که: مراد، متّین بالاستعدادند یعنی کسانی که به خاطر داشتن عقل سلیم و وجدان سالم و آلوده نشدن روحشان به پلیدی کفر و شرک، استعداد ذاتی برای تقوا دارند. لذا می بینیم که اوصاف مذکور به عنوان فعل ماضی یا اسم فاعل ذکر نشده (مانند هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، يَا هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْغَيْبِ وَ الْمُتَّقِينَ لِلصَّلَاةِ) بلکه به عنوان فعل مضارع آمده است و گویی عبارت چنین است: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ إِذَا عُرِضَ عَلَيْهِمُ الْإِيمَانُ. و معنی جمله این است: این کتاب هدایت است برای آنان که تقوای ذاتی دارند به گونه ای که چون ایمان و امور دیگر بر آنها عرضه شود می پذیرند، به آن ایمان می آورند و اقامه نماز می کنند. چنان که نیروی عقل نیز در جایی که قرآن نباشد برای همین اشخاص، مایه هدایت است.

برخی دیگر گفته اند که هدایت دارای دو مرحله است:

اول هدایت به امور مذکور در این آیات که به واسطه آن، شخص، واجد عنوان متّین می شود.

دوم هدایت پس از آن به سایر کمالات انسانی و معنوی.

هدایت اول به وسیله عقل سالم و وجدان پاک و تعقل و تدبّر در آیات انفسی و آفاقی حاصل می شود، آن گاه موضوع هدایت قرآنی محقق می گردد. پس حاصل این جمله این است که این قرآن کسانی را که به کمک عقل و یاری وجدان و به نیروی خرد، ایمان به امور مذکور پیدا کرده اند، به مراحل بعدی کمالات انسانی و معنوی هدایت می کند. ولی این معنی مخدوش است، زیرا قرآن هُدًى لِّلنَّاسِ است یعنی عهده دار هدایت مردم در تمام مراحل از صفر تا بی نهایت است. کسانی را که اصلاً هدایت ندارند و در اصول و فروع، منحرف یا ساده و خالی الذهن اند هدایت به درک و قبول آنها می کند و کسانی را که این اصول و فروع را یافته اند به مراحل بالاتر، و همین طور. و منحصر نمودن هدایت به مرحله دوم، یعنی به واجدین مرحله اول با عقل و تدبّر، حمل به مورد نادرالوجود است.

و ممکن است گفته شود: معنای «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هو الهادى لهؤلاء المتّقين یا هو الذى يهدى

هؤلاء المتقين است، و آن اشاره به جامعه مسلمین باشد، یعنی این قرآن است که متقین دارای اوصاف زیر را که همین جامعه مسلمین باشند هدایت می کند.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

صفات متقین

تفسیر:

یعنی: متقین و پرهیز گاران، کسانی هستند که دارای اوصاف پنج گانه یا شش گانه زیرند:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»

نخست آن که به غیب ایمان می آورند. غیب بر حسب لغت، هر چیزی است که از حواس ظاهری یا باطنی انسان پنهان است. و مفاد غیب به این معنا گسترده و غیر قابل الزام، و تقیید آن به اموری خاص دارای ابهام است. و ظاهر آن است که مراد، هر امر پنهانی است که شرع یا عقل دلالت بر وجوب اذعان به آن دارد، مانند ذات اقدس خداوند، صفات جلال و جمال او، فرشتگان، عالم برزخ، و عالم قیامت و حوادث آن مثل سؤال و حساب و نامه عمل و قضاوت و سنجش اعمال و شفاعت و بهشت و جهنم و غیر اینها. و نیز غیب شامل است بر همه آنچه در کتاب خدا و کلمات قطعی معصومین به آن خبر داده شده از خصوصیات فرشتگان و وجود اجنه و شیاطین و اوضاع آسمان ها و ملأ اعلا و ارواح برزخی و سرگذشت پیامبران و امم گذشته و آنچه خبر داده اند از ملاحم و احوال آیندگان و ظهور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - و علائم قطعی آن.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»

ص: ۳۴

دوم آن که نماز را برپا می‌دارند، یعنی هم خود به قیام و قعود می‌پردازند و هم عائله و مجتمع کوچک و بزرگ مسلمین را امر به آن می‌کنند. و مراد از نماز، اعم از واجب و مستحب است. و نیز ذکر نماز در آیه به عنوان مثال و نمونه و انتخاب مهم‌ترین فرد از واجبات بدنی است مانند روزه و جهاد و حج و امر به معروف و نهی از منکر و هر کار خیر عملی.

«وَمَا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ»

سوم آن که از آنچه روزی آنها کرده ایم از مال و جان و جاه و اولاد، در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند اخراج حقوق واجبه و مستحبه، فدا کردن نفس در جهاد و غیره، استفاده از مقام و جاه در قضای حوایج مردم، انجام کارهای خدماتی، تعلیم علوم و فنون و اخلاق اسلامی و نظایر اینها.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»

چهارم آن که آنها به آنچه بر تو فروفرستاده شده از کتاب کریم آسمانی و شریعت قویم اسلامی، و علوم و معارف سماوی ایمان می‌آورند.

«وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»

پنجم آن که به آنچه پیش از تو بر پیامبران گذشته فروفرستاده شده از کتاب‌های آسمانی و شرایع مختلف نیز ایمان می‌آورند و حاصل آن که متقین به یگانه دین الهی در طول تاریخ بشریت که بر حسب مرور زمان و تبادل اقوام و ملل، به صورت شرایع مختلف پنج گانه بر بشر فرود آمده و عرضه شده و ایمان بر هر یک ملازم با ایمان به دیگری است، ایمان می‌آورند.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»

ششم آن که به سرای آخرت و زنده شدن پس از مرگ یقین دارند. شکی نیست چنان که گفتیم ایمان به آخرت و قیامت از مصادیق ایمان به غیب است ولی به خاطر اهمیت موضوع و نقش اساسی آن در سازندگی انسان، جداگانه ذکر شده است، از این رو ما هم آن را یک صفت جداگانه به حساب آوردیم.

باید دانست که در این دو آیه به اصول سه گانه دین و ارکان دوگانه فروع دین و واجبات بدنی و مالی اشاره شده است؛ به توحید با کلمه «غیب» و به رسالت انبیا و کتاب هایشان با عبارت «ما انزل الیک و ما انزل من قبلک» و به معاد با کلمه «بالآخرة» و به ارکان فروع با کلمه «صلاه» و «انفاق». و

گویی معنی آیه این است که متقین یعنی انسان های پاک سرشت هنگامی که قرآن یا عقل و وجدان، اصول دین و فروع مهمه را بر آنها عرضه دارند به راحتی می پذیرند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

تفسیر:

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»

یعنی: متقین که دارای اوصاف مذکورند، از جانب پروردگارشان بر پایه و اساس هدایت اند، زیرا این اوصاف برای آنها به راهنمایی عقل و خرد و یا به هدایت این کتاب کریم حاصل شده و این هر دو از عطیه های الهی است.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

یعنی: و آنها هستند که حقیقتاً رستگارند.

پس به همه خواسته های خود در عالم آخرت خواهند رسید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

لغت و اعراب:

خَتَمَ الشَّيْءَ وَعَلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ - یعنی تمام کرد آن را و مهر زد بر آن. سَمِعَ هَمَّ بِه قُوَّةً سَامِعَهُ كَوْنَهُ وَ هَمَّ بِه كَوْنَهُ ظَاهِرِي كَهَ آلتِ شَنِيدِنِ اسْت. أَبْصَارُ: جَمْعُ بَصْرٍ، هَمَّ بِه قُوَّةً بَاصِرَهُ كَوْنَهُ وَ هَمَّ بِه چَشمِ ظَاهِرِي. عَلَى سَمْعِهِمْ مَحْتَمَلِ اسْتِ عَطْفِ بِه عَلَى قُلُوبِهِمْ بَاشِدِ يَ خَبْرِ اَوَّلِ غِشَاوَةٌ. غِشَاوَةٌ مَآئِدِ عِصَابَهُ وَ عِمَامَهُ، پُوشِشِ شَيْءٍ اسْت.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

ص: ۳۶

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است کسانی که کافر شدند، یعنی سران مشرک مکه و رؤسا و علمای اهل کتاب مدینه که با دعوت مخالفت کردند و به واسطه حفظ ریاست و حبّ جاه و مال، در لجاجت و عناد واقع شدند، برای آنان یکسان است چه آنها را انذار کنی و از غضب و عذاب خدا بترسانی یا انذار نکنی، هرگز پس از این ایمان نخواهند آورد.

کافران عنود

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

یعنی: علت عدم ایمان آنها این است که خداوند بر دل های آنها به فرستادن پیامبر و کتاب و دعوت های مؤکّد که منجر به آن حالت کفّار شده، به نحو تسیب، مهر شقاوت زده،

«وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»

و در نتیجه این قساوت گویی بر قوه سامعه و گوش دلشان و بر چشم باطنشان پرده غفلت کشیده شده به طوری که نه کلام حق را می شنوند و نه مظاهر بارز و معجزات ظاهر دین را می بینند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

یعنی: برای آنها در دنیا و آخرت عذابی بزرگ است. مراد از عذاب بزرگ در دنیا جنگ بدر است که در آن کمر شرک شکست و در نتیجه آن ریشه آنها از جزیره العرب کنده شد و کفار اهل کتاب نیز مغلوب شدند. و این سوره هر چند مدنیّه است لکن اولین سوره نازل شده در مدینه است که قبل از جنگ بدر فرود آمده، و این آیه مانند آیه دهم سوره یس است که مکیه است.

معلوم باد که تا حال در این سوره چهار آیه در وصف مؤمنان، و دو آیه درباره کفار مشرک و غیر مشرک آمده و از آیه بعد تا آیه بیست، سیزده آیه درباره منافقان است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹)

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

خَدَعَهُ و خَادَعَهُ: فریب داد او را و اظهار کرد بر او خلاف آنچه پنهان کرده بود. مراد از مَنْ موصوله در اول آیه جمع است به قرینه ضمائر بعدی. شَعَرَ به - از باب نَصَرَ -: علم پیدا کرد به آن. فزادهم الله محتمل است انشاء باشد یا اخبار. الیم صفت است به معنی مولم.

منافقان سرکش

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»

این آیه تا آیه بیستم درباره منافقان است و اوصاف و احوال آنها را بیان می کند.

یعنی: از مردمانی که اهل شرک و اهل کتاب بودند و در زمره مسلمین قرار گرفته اند، کسانی هستند که می گویند: ما به خداوند و روز واپسین یعنی عالم پس از مرگ ایمان آورده ایم در حالی که واقعاً ایمان نیاورده اند. ظاهر آیه این است که ایمان به خدا را هم از آنها نفی می کند در صورتی که مشرکان و اهل کتاب به خداوند معتقد بودند. و ظاهراً جهت آن این است که اعتقاد به خدایی که عیسی شریک او در الوهیت و عزیز فرزند او باشد و بت ها و ستارگان شریک او در ربوبیت باشند و فرستاده و کتابی برای بشر نداشته باشد، اعتقاد به خدا نیست؛ و نسبت به اهل کتاب اعتقاد به روز معادی که جز یهود و نصارا به بهشت نرود، و روزی که مبنای قیامت برای اقامه عدل است ولی این گونه حکم ظالمانه در آن باشد، اعتقاد به معاد نیست.

«يُخَدَعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا»

یعنی: آنها به پندار خود، خداوند و کسانی را که حقیقتاً ایمان آورده اند فریب می دهند.

به گفتار، اظهار ایمان می کنند و در اعتقاد و رفتار غیر مؤمن اند.

«وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

یعنی: آنها با رفتار منافقانه جز خود را فریب نمی دهند - گویی آنان به خویشتن می گویند: تو را دوست داریم ولی در عمل و رفتار، دشمن خود و به دوزخ افکننده خویش اند - و به این که خودشان خود را فریب می دهند علم ندارند.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»

یعنی: در دل های آنان بیماری کفر و شرک و نفاق و عناد با حق است، پس خداوند این مرض را بر آنها زیادتر کند! این جمله یا جمله انشائی و نفرین است و مراد آن است که همین حالت بیماری آنها ادامه یابد تا افزوده گردد. و یا جمله اخباریه است و مراد این است که در دل های آنها از آغاز، مرض مخالفت با خدا و دین او نهفته بود و خدا با ارسال آیات متوالی و توجیه تکالیف مکرر از یک طرف و اصرار آنها بر مخالفت از طرف دیگر، مرضشان را افزون نمود.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»

یعنی: و برای آنها در عالم آخرت عذابی سخت و شدید است به سبب کذب و دروغشان؛ دروغ در اظهار ایمان که همواره آن را در مقابل پیامبر و مؤمنان تکرار می کردند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

لغت:

فساد خارج شدن یک چیز از حد اعتدال متناسب خویش است مانند بیماری بدن، تعفن غذا، کفر در روح، اختلاف مضر، تجاوز به حقوق، و جدال و جنگ در جامعه؛ و صلاح خلاف آن است.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»

یعنی: و چون به آنان یعنی منافقان گفته شود: در روی زمین ایجاد فساد نکنید، در عقاید مسلمین تشکیک نکنید، اسرارشان را به کفار نگویید و آنان را از کفار ترسانید، آتش جنگ میانشان نیروزید و مردم را از نزدیک شدن به پیامبر و تکلم و سؤال منع نکنید، می گویند: جز این نیست که ما اصلاح کننده ایم. یعنی به سبب خبث باطنشان فسادهای خود را امر عادی یا صلاح می دانند.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»

یعنی: آگاه باشید که آنها هستند که فسادانگیزند و لکن خودشان نمی دانند. یعنی آنها هستند که با کارهای منافقانه خود جامعه را به فساد و تباهی می کشند و یا آن که با کارهای نفاق آمیز خود نفس خودشان را فاسد می کنند، و نمی فهمند یعنی به قبح کارشان توجه ندارند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ (۱۴)

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

لغت:

سفه و سفاهت: جهالت، سبکی عقل و ابلهی. شَطَنَ - از باب نَصَرَ - دور شد، و شیطان: موجود دور از رحمت حق و متمرد و نافرمان. مَدَّ: کشیدن، یاری کردن. عَمِيَ - از باب عَلِمَ - متحیر و سرگردان شد.

تفسیر:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»

یعنی: و چون به آنان گفته شود: شما هم مثل سایر مردم ایمان آورید، می گویند: آیا ما هم مثل سفیهان ایمان آوریم؟!

این خطاب و جواب نمی توان گفت علنی و در میان مسلمین بوده، بلکه میان آنها و کسانی صورت می گرفته که از اسرار و نفاقشان با خبر بوده، و در نهان انجام می یافته است. و مراد از «ناس» مسلمین است که غالباً مردمان متعهد و متین و خوش نام بوده اند هر چند از نظر مالی، فقیر و از طبقه پایین جامعه به شمار می رفته اند مانند اغلب مهاجرین و انصار. و سبب این که آنها مسلمین را سفیه می نامیدند جهل آنها به معنویات و غورشان در هوا و هوس و حبّ جاه و مال بوده است به گونه ای که چون می دیدند مسلمین با وجود ضعف مالی به گفته پیامبر و اقتضای مذهب از ارحام و اقوام خود می بُرند و از وطن خود دست می کشند و اموال خود را به دیگران می بخشند، آنها را سفیه می نامیدند. و در این آیه خداوند گفتگوهای نهانی آنها را فاش کرده و سپس فرموده:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»

یعنی: آگاه باش ای مخاطب که در حقیقت آنها خود سفیه اند، زیرا به تقلید غلط از گذشتگان

جاهل، مجسمه ها را می پرستند و دعوت پیامبران خدا و معجزات آنها را نمی پذیرند و در هوای نفس و رفتار جاهلی خود فرو رفته اند به گونه ای که اعمال عقلا- و خردمندان را سفاهت می پندارند، ولی نمی دانند و توجه به این عمل غیرعقلایی و ابلهانه خود ندارند.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَٰئِطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ»

یعنی: و چون آنها با مؤمنان برخورد کنند و در اجتماع آنها قرار گیرند می گویند: ما ایمان آورده ایم و در زمره شما هستیم، و چون با شیطان های خود یعنی کفار و مشرکان متمرّد و سرکش از فرمان حق خلوت کنند به آنها می گویند: بی تردید ما با شما هستیم یعنی دلمان و عقیده و فکرمان با شماست.

«إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»

یعنی: بی تردید ما که با مسلمانان اظهار ایمان و وحدت عقیده می کنیم یا در اعمالی با آنها شرکت داریم جز این نیست که آنها را به مسخره می گیریم.

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»

یعنی: خداوند با مسخره آنها مقابله به مثل خواهد نمود، زیرا در دنیا اسلام آنها را به رسمیت می شناسد، ابدانشان را پاک، ذبایحشان را حلال، ازدواجشان را با مسلمان ها جایز، توارثشان را با ارحام اسلامی ثابت، و تجهیزات اسلامی را برای امواتشان لازم می شمارد، ولی در آخرت با آنان معامله کفر و شرک خواهد نمود، و این است بزرگ ترین استهزا که از حکیمی صادر می گردد.

«وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»

یعنی: و آنها را در دنیا مهلت خواهد داد و تقویت نمود به طوری که آنان همچنان در طغیان اعتقادی و عملی خود، حیران و سرگردان بمانند و از این لجن زار بیرون نتوانند آمد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

اشترأ: خریدن و فروختن - از اضداد است - و نیز چیزی را از دست دادن و چیز دیگری را به دست آوردن. وَقَدَّ وَاوْقَدَّ وِ اسْتَوْقَدَ النَّارَ: روشن و مشتعل نمود آتش را. اَضَاءَ: روشن و منور نمود. صُمَّ جمع اصَمَّ: کر. بُكْم جمع ابْکَم: لال. عُمَى جمع اعمی: کور، و هر سه کلمه خبر اولئک است که در تقدیر گرفته می شود.

تشبیه منافقان

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»

یعنی: منافقان کسانی هستند که گمراهی را به بهای از دست دادن هدایت خریدند، یعنی آنها در زندگی دنیا و در بازار تجارت عمر، کفر و شرک و عمل به سنت جاهلی را با اسلام و قرآن و کمالات انسانی معامله کردند.

«فَمَا رِيحَتُ تُجْرَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»

یعنی: و در این تجارت هرگز سود نبردند و راه درستی نرفتند، زیرا انسانیت و سعادت و بهشت را دادند و رفتار جاهلیت و جهنم آخرت را گرفتند.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلْمٍ لَا يُبْصِرُونَ»

یعنی: مثال و توصیف حال این منافقان، مثال کسی یا کسانی است که در صحرائی وسیع و شبی بسیار تاریک به سر می برند که از فراز و نشیب اطراف خود بی اطلاع و از ترس سرما و درندگان، در وحشت سخت قرار گرفته اند، آن گاه آتشی را روشن می کنند تا اطراف خود را ببینند، و همین که شعله آتش، اطرافشان را روشن نماید و اندکی خوشی و آرامش پیدا کنند به ناگاه خداوند به وسیله باد و بارانی، آتششان را از بین می برد، و نورشان را خاموش می نماید و آنها را در تاریکی های وحشتناک متحیر می سازد به گونه ای که جایی را نمی بینند.

وجه تشبیه منافقان به این افراد این است که منافقان، پیش از اسلام در شب یلدای شرک و کفر و ظلمت های اخلاق و رسوم جاهلیت و تاریکی های سنت ها و رفتارهای وحشیانه بودند، و چون ایمان ظاهری آوردند و در جرگه مسلمان ها وارد شدند، در روشنی محیط مسلمین و امنیت

اجتماعی آنها قرار گرفتند و از احکام و مزایای اخلاقی مسلمین و وجوه برّیه و غنائمشان برخوردار شدند، و اندکی بدین منوال گذشت و همین که به این حال دلگرم شدند و پنداشتند که دیگر هیچ خطری آنان را تهدید نمی کند، خداوند آنها را میراند و کور و سرگردان در تاریکی های برزخ و قیامت رها کرد.

«صُمُّ بَكْمِ عُمِّي»

یعنی: پس منافقان از شنیدن دعوت حق و انذار پیامبران و آوای کتاب کریم کردند و غیرمتأثر، و از اعتراف و اظهار ندامت از سوابق کفر و فسق و از اظهار تسلیم گنگ اند و لال، و از مشاهده آیات الهی در ملکوت آسمان ها و آفاق زمین و انفس خود کورند و غیرمتذکر.

«فَهُمْ لِأَيِّزِ جُوعُونَ»

یعنی: پس آنها هرگز به ترک ضلالت و شقاوتی که خریده اند و باز پس گرفتن هدایت و سعادتی که از دست داده اند باز نمی گردند.

أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبُرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ
(۱۹)

يَكَادُ الْبُرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّاهُمْ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

لغت و اعراب:

صَيِّب: باران بسیار تند و رگبار، یا ابر باران زا. اصلش صَيُوب است مانند سَيِد و جَيِد که سَيُود و جَيُود بوده و واو آن تبدیل به یاء شده است. و آن عطف است به «الذی استوقد» به تقدیر مضافی مانند اصحاب، یعنی او کاصحاب صَيِّب. رعد: صدای ابر، و برق جهش آن است. صواعق: جمع صاعقه و آن آتشی است که از ابر با رعد شدید فرود می آید و در فارسی «آذرخش» گویند. خَطَفَ الشَّيْءَ: ربود آن را، و خَطَفَ البَصَرَ: نور چشم را ربود و دید آن را گرفت.

ص: ۴۳

«أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»

یعنی: مثل منافقان مثل گرفتار شدگان در باران تند و رگباری است آن هم در صحرایی وسیع که در آن باران تاریکی ها و رعد و برق است یعنی آن باران با تاریکی و رعد و برق همراه است، که از ترس آن صاعقه ها سرانگشتان خود را از بیم مرگ در گوش های خود می کنند، و خداوند به حال کافران از نظر علم و قدرت احاطه دارد.

جهت تشبیه منافقان به این گروه آن است که آیات وحی الهی همانند بارانی بر مسلمین و آنها می بارد ولی برای آنها همراه است با مجهولاتی درباره دین و مبهماتی از احکام که با عقاید و سیره های فاسد آنها مخالف است و گویی به وسیله وساوس شیطانی، تاریکی ها و ظلماتی برایشان ایجاد کرده و نیز همراه است با صدای پیروزی های مسلمین و شکست های کفار، و وعده های تهدید آمیز پیاپی قرآن و انذارهای پیامبر، و آنها برای تحفظ از رسوایی خود متوسل به غیبت از مسلمین و تخلف از جهاد و تظاهر به مرض می شوند، و خدا هم به همه این احوال داناست.

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا»

یعنی: آن گروه گرفتار در باران شدید چنانند که نزدیک است آن برق نور چشمانشان را برباید؛ هر وقت فضا بر آنها روشن می شود راه می افتند و چون تاریکی بر آنها غلبه کند می ایستند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: و اگر خدا می خواست بی تردید قوه شنوایی آنها و بینایشان را از بین می برد، زیرا بی شک خداوند به همه چیز تواناست.

جهت این تشبیه آن است که تویخ ها و تهدیدهای قرآن و انذارهای پیامبر و شعارهای مسلمین گاهی آن گونه بوده که نزدیک می شد منافقان از میان اجتماع مسلمان ها فرار کنند و یا به کلی اظهار کفر کنند و به کفار لاحق کردند. و بالأخره حالشان چنین بود که هر وقت مفاد قرآن و احکام دین به نفع آنها بود با اسلام و مسلمین همراهی داشتند و چون مخالف می شد، مانند آیات نفی شرک و نفی تثلیث و ابطال قول به فرزندگی عزیر و عیسی و ادله نسخ تورات و انجیل، در حیرت می ماندند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

لغت و اعراب:

عبادت: نهایت خضوع. فراش: آنچه می گسترند و بر روی آن راه می روند و می خوابند. لعلکم متعلق است به اعبدوا یا به خلقکم. رزقاً یا مفعول به است یا مفعول له.

تفسیر:

بندگی شرط تقوا

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»

خطاب ارشادی است متوجه به همه انسان ها اعم از حاضران وقت خطاب و غایبان، و موجودین عصر خطاب و آیندگان تا انقراض نسل انسان. لکن نسبت به واجدین شرایط خطاب، فعلی، و نسبت به غیر واجدین انشائی است، و حکم اغلب خطابات این کتاب چنین است. و معنای آیه این است: ای مردم، پروردگاری را که شما و همه پیشینیان شما را تا آدم و حوا آفریده است پرستش کنید و نهایت خضوع را در برابر او انجام دهید. و لازمِ مطلب اینکه همه فرامین او را از امر و نهی الزامی به نحو حتم، و دستورات غیر الزامی او را به نحو استحباب به جا آورید.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

یعنی: شاید در نفوس شما صفت و ملکه تقوا تحقق یابد، یا شاید در سلک متقین و جرگه آنان درآیید. و این سخن، توصیه و دستور ارشادی است پس از آن که حال متقین و کفار و منافقان را در نوزده آیه بیان نمود.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا»

یعنی: پرستید خدایی را که این زمین پهناور، یعنی مجموعه مرکب از خاک و آب و هوای محیط را برای شما فرش زیر پا قرار داد، که خاک هموارش را با قدم و وسایل نقلیه خشکی، و قله های سرسخت آن را به گونه ای دیگر، و آب های انبوه آن را به وسیله کشتی، و هوا و فضای

محیط آن را با مرکبی فضا نورد پیما یید.

«وَ السَّمَاءِ بِنَاءً»

یعنی: و آسمان بالای سرتان را - انبوه نامحدود کهکشانش ها و ستارگان ثابت و سیار را، یا آسمان اول را که همه ستارگان در مقعر شکم آن همانند قندیل های معلق، اسباب زینت اند - برای شما طاقی مرتفع و قبه ای بزرگ قرار داد.

«وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»

یعنی: و از جو بالا سرتان آبی به صورت باران و برف و تگرگ فرو ریخت، پس به سبب آن از نتایج درختان و گیاهان برای شما روزی خوراکی و پوشاکی به نام میوه جات و حبوبات و سبزیجات در آورد، پس برای خدا شریک ها و انبازها در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و طاعت قرار ندهید در حالی که می دانید و توان درک این را دارید که احدی را قدرت این امور چهارگانه:

گسترده زمین، بر پا داشتن آسمان، فرود آوردن باران و استعمار گیاهان نیست.

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

یعنی: پس، بعد از مشاهده این همه قدرت و یافتن این همه نعمت، هرگز برای خدا بت ها و ستارگان و فرشتگان و برخی از پیامبران مانند عَزِيز و مسیح را شریک قرار ندهید، یعنی آنها را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و طاعت، شریکان خدا نکنید در حالی که خود می دانید و توان درک این را دارید که احدی جز خداوند را قدرت این امور چهارگانه نیست: گسترده زمین، بنای آسمان، فرو باراندن باران و استخراج دانه ها و میوه ها از زمین.

امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند زمین را ملائم طبع شما و مناسب زندگی اجساد شما قرار داد، نه با گرمای سخت که شما را بسوزاند و نه با سرمای سخت که بخشکاند. نه خوشبوی فوق العاده که مغزتان را متلاشی کند و نه بدبوی سخت که شما را هلاک سازد. نه آن را بسیار نرم که غرقتان کند و نه بسیار سخت چون فولاد که ساختن خانه و کندن قبور، ممکن نشود. با کمال متانت آن را آن چنان ساخت که از آن سود برید و بر روی آن قرار گیرید و پیکرهایتان بر آن استوار گردد و برای اهداف زندگیتان رام گردد، و از این رو آن را «فراش» نامید. و آسمان را سقفی محفوظ در بالای سرتان قرار داد که خورشید و ماه و ستارگانش بچرخد. و باران را از بالای سرتان از آن جا که بر

تپه ها و قله کوه ها و بلندی ها و پستی ها فروریزد نازل نمود، سپس آن را به باران ریز و درشت و سخت و شدید و آرام ممتد تقسیم کرد تا زمین هایتان از آن سیراب گردد، و آن را ناگهانی فرو نریخت که به کشت و زرع و درخت و خانه تان آسیب رساند؛ پس برای او شریک ها قرار ندهید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

اعجاز قرآن

لغت و اعراب:

نزول: فرود آمدن، و انزال و تنزیل: فرو فرستادن، لکن غالباً انزال در نازل نمودن دفعی شیء و تنزیل در نازل کردن تدریجی آن استعمال می شود. سوره: قطعه ای مستقل تعیین شده از قرآن که دارای بسم الله باشد، و حداقل موجود آن در این کتاب کریم سوره کوثر است که سه آیه و حداکثر آن سوره بقره است که ۲۸۶ آیه می باشد. فاتقوا النار به تقدیر فآمنوا واتقوا است. وَقَدَّ النَّارُ - از باب ضَرْبٍ -:

روشن و مشتعل گردید، و وقود: وسیله اشتعال مانند هیزم و غیره. حجاره: جمع حَجَرٍ، یعنی سنگ ها.

من مثله مرجع ضمیر عبدنا است و ممکن است قرآن باشد.

تفسیر:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»

خطاب به کفار و کسانی است که درباره قرآن در شک و تردیدند، می فرماید: اگر شما در آیات قرآنی که تا حال بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده ایم شک دارید و گمان می کنید که از جانب خود او یا دیگران است،

«فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»

یعنی: پس اجتماع کنید و دسته جمعی سوره ای نظیر این قرآن، یعنی نظیر سوره ای از آن را بیاورید، و یا آن که یک سوره از شخصی مانند محمد صلی الله علیه و آله مردی که از آغاز عمر تا چهل سالگی در محیطی بی فرهنگ و مردمی درس نخوانده بزرگ شده، نه مکتب رفته و نه استاد دیده، بیاورید.

یعنی او نیز سوره ای مثل قرآن محمد صلی الله علیه و آله انشاء و تنظیم کند.

«وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

یعنی: و در انشاء دسته جمعی یک سوره آن، غیر از خداوند همه حاضران محیط خود را فرا خوانید تا شما را در تنظیم الفاظ و محتوای آن یاری دهند. و یا آن که پس از تنظیم آن، همه گواهان یعنی سران قوم و عقلا و دانشمندان را که صلاحیت شهادت دارند فرا خوانید تا به مماثلت و همانندی سوره تنظیم شده شما با سوره ای که محمد صلی الله علیه و آله آورده گواهی دهند؛ اگر واقعاً در ادعای خود راستگوئید و شک دارید که این کتاب از جانب خداست.

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا»

یعنی: پس اگر چنین کاری نکردید - اگر سوره ای مماثل و همانند نیاوردید - و هرگز هم نخواهید توانست آورد،

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

یعنی: پس ایمان بیاورید به دعوت پیامبر، زیرا عجز و ناتوانی شما کاشف از این است که او حق است و آنچه آورده است از سوی خداست. (در تأیید محتوای این دو آیه، به آیه ۳۸ سوره یونس، و آیه ۱۳ سوره هود، و آیه ۸۸ سوره اسراء مراجعه شود.) و تقوا پیشه کنید، یعنی پرهیزید از آتشی که هیزم آن مردم است و سنگ ها. مراد از ناس مردمی هستند که کافرند و اصول را نپذیرفته اند و کسانی که گناهان فرعیشان بر آنها احاطه نموده است. و مراد از «حجاره» سنگ هایی است که در دنیا به عنوان بت عبادت می کردند و احجار کریمه یعنی سنگ های گران قیمتی که به عنوان گنج ذخیره می نمودند و حقوق الهی آنها را نمی پرداختند، و یا سنگ هایی که در بناها و ساختمان ها به نحو حرام به کار می بردند و امثال آنها. و علت آتش زدن این احجار، توبیخ و زجر صاحبان آنهاست، نظیر عمل موسی درباره گوساله سامری که فرمود: «لَنَحْرَقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» [طه، ۹۷].

«أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»

یعنی: و آن آتش دوزخ است که آفرینش و تهیه آن برای کافران است هر چند برخی از مسلمین هم موقتاً در آن خواهند بود.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

تفسیر:

نعمت های بهشت در دنیا

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

مخاطب در این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و هر مکلفی است که توان فهم این کتاب و ابلاغ آن را دارد.

یعنی: کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند بشارت ده که بی تردید برای آنها باغ هایی است - یعنی در عالم برزخ پس از مرگ، و در بهشت ابدی پس از قیامت - که از زیر زمین آنها یا از زیر درختان آنها نهرها روان است.

«كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ»

یعنی: هر وقت که از آن باغ ها از نوعی میوه رزقی - یعنی مقداری از خوراکی - به آنها داده شود، می گویند: این همان نوع است که پیش از این در دنیا خدا به ما روزی کرده بود، یعنی نوع میوه را می شناسند هر چند در صفاتش تفاوت زیادی می بینند. و یا آن که این میوه، شبیه همان است که چندی پیش در همین جا به ما دادند. و یا آن که این میوه همان است که پیش از این در دنیا نصیب ما شده، زیرا نتیجه اعمال ماست. و یا آن که اینها تبلور اعمال و تجسم انفاقاتی است که در دنیا بدان موفق شدیم.

«وَ أْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»

ضمیر مذکر به رزق برمی گردد، یعنی: مطلق رزق در آن جا برای آنها در طراوت و زیبایی و طعم و بو و غیره شبیه هم است.

«وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»

یعنی: و برای آنها در آن بهشت همسرانی پاکیزه است، پاکیزه از عادات زنانه، نقص اندام، امراض جسمی، اخلاق بد، عجز در گفتار، زشتی در قیافه.

«وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

یعنی: و آنان در آن جا خالد و جاودانند. «خلود» در لغت، بقای شیء است بدون عروض تباهی و زوال بر آن در مدتی طولانی یا ابدی؛ و در اصطلاح قرآن و حدیث ابدیت است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (٢٦)

لغت و اعراب:

امثال قرآن

مَثَلًا ما كلمه ما اسم است و صفت مَثَل برای افاده ابهام، مثل أعطني كتاباً ما یعنی کتابی به من بده هر کتابی باشد. بعوضه: پشه. الحق خير ان و من ربهم حال است از ضمير مستتر حق يا از اسم ان. و بهذا مثلاً بدل و مبدل منه است یعنی بهذا المثل.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا»

یعنی: حقیقت این است که خدا را شرم نیاید از این که برای هدف های متنوع خود مثل بزند هر مثلی که بخواهد، پشه باشد و مافوق آن، یعنی فوق آن در کوچکی جسم مانند میکروب و یاخته، یا فوق آن در بزرگی مثل شتر و فیل و کوه و دریا.

«فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»

یعنی: اما کسانی که ایمان آورده اند هر چند وجه تشبیه یا جوه تشبیه را درک نکنند، می دانند که آن مثل حق و بجا و عقلایی و از جانب پروردگارشان است، یعنی می دانند جزء متشابهات کتاب است و معنی واقعی و تأویل آن نزد اهلش ثابت است.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»

و اما کسانی که کفر ورزیده اند چون وجه یا جوه تشبیه را درک نمی کنند، به عنوان استهزا و تحقیر می گویند: خداوند از این مثل چه اراده کرده و چرا از اشیاء کوچک و بی ارزش نام می برد؟!

ص: ٥٠

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»

این کلام جواب خداوند از گفته کفار است، یعنی: خداوند به واسطه آن مثل امتحانی پیش می آورد که عده زیادی را با سبب سازی گمراه می کند و جمع بسیاری را هدایت می کند. کفار به اقتضای غریزه انکار و عناد، پیروی از متشابه می کنند و با تأویل و تحریف آن گمراه می شوند، و مؤمنان به خاطر اذعان و تسلیم، بر ایمانشان افزوده می شود.

«وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»

گمراهی برای گناهکاران

یعنی: خداوند با سبب سازی هم گمراه نمی کند مگر کسانی را که از اطاعت خدا خارج اند.

تذکر

خداوند در جاهای زیادی از کلام آسمانی خود مثل هایی تَبَّه آور و بیداری بخش زده که از آن جمله موارد زیر است:

۱. مشرکان را در خواستن حاجت و توسل به بت ها به کسی که با حیوانات سخن بگوید، تشبیه نموده. (۱۷۱ بقره)
۲. انفاق در راه خدا را به یک دانه کشته شده که هفتصد برابر یا زیادتر حاصل دهد، تشبیه نموده. (۲۶۱ بقره)
۳. عمل عبادی ریایی را به خاکی نرم روی سنگی صاف که باران تندی بر آن بیارد و آن را بشوید، تشبیه نموده. (۲۶۴ بقره)
۴. عمل قربی خالص را به باغی بر روی تپه ای که باران شدید بر آن بیارد و حاصل چند برابر دهد، تشبیه نموده. (۲۶۵ بقره)
۵. عیسی بن مریم علیهما السلام را در نداشتن پدر، به آدم علیه السلام تشبیه کرده. (۵۹ آل عمران)
۶. انفاقات کفار را به زراعتی که باد سوزان بر آن دمیده و نابودش سازد، تشبیه کرده. (۱۱۷ آل عمران)
۷. دانشمند فاسق را به سگی که از شدت حرارت یا مرض، پیوسته زبانش را بیرون آورد، تشبیه نموده. (۱۷۶ اعراف)
۸. زندگی دنیا را به زمین خرم و سرسبزی که ناگهان خشم خدا بر آن نازل گشته و آن را چون

ص: ۵۱

زمینِ درو شده و خشکیده سازد، تشبیه کرده. (۲۴ یونس)

۹. کافران را به کوران و کران، و مؤمنان را به بینایان و شنوایان، تشبیه نموده. (۲۴ هود)

۱۰. اعمال خیر کفار را به خاکستری که باد تند بر آن بوزد و نابودش سازد، تشبیه نموده. (۱۸ ابراهیم)

۱۱. کلام پاکیزه را به درخت پاکیزه ای که ریشه اش ثابت و شاخه اش سر به فلک کشیده باشد، تشبیه کرده. (۲۴ ابراهیم)

۱۲. کلام پلید را به درختی که از جای خود کنده شده و روی پای خود نیست، تشبیه نموده.

(۲۶ ابراهیم)

۱۳. ناتوانی بت ها را چنین مثل زده که قدرت آفریدن مگسی را ندارند و اگر مگسی از آنها چیزی بر باید توان گرفتن آن را ندارند. (۷۳ حج)

۱۴. نور ذات اقدس خود را به چراغی که از روغن زیتون خالص و شفافی روشن شود و در میان شیشه ای نورانی در طاقچه ای محفوظ قرار گیرد که نوری بر نوری اضافه گردد، تشبیه نموده. (۳۵ نور)

۱۵. اموال و اولاد را در دنیا به گیاهان سرسبزی که پس از اندک مدتی پژمرده و زرد و سپس خاشاک خشک شوند، تشبیه کرده. (۲۰ حدید)

۱۶. کسانی را که غیر خدا را سرپرست و یاور گیرند به عنکبوتی که به خانه سست خود پناهنده شود، تشبیه نموده. (۴۱ عنکبوت)

۱۷. علمای تورات را که از زیر بار آن شانه خالی کردند به دراز گوشی که بر وی بار کتاب زده اند، تشبیه کرده. (۵ جمعه)

۱۸. شریکانی را که مشرکان برای او می تراشند به برده ای که توان تصرف در مال و جان خود را ندارد، تشبیه نموده. (۷۵ نحل)

۱۹. و خود را به مرد آزادی که اموال فراوان در اختیار دارد و در هر راهی که می خواهد مصرف می کند، تشبیه کرده. (۷۵ نحل)

۲۰. و نیز آن شریکان را به گنگ مادرزادی که بر هیچ کاری قادر نیست و باری بر دوش سرپرست خویش است، تشبیه نموده. (۷۶ نحل)

۲۱. و خود را به مردی گویا و صاحب نطق و بیان، که بر جاده مستقیمی از کمالات قرار دارد و بر پایه عدل و قسط فرمان می دهد، تشبیه کرده. (۷۶ نحل)

۲۲. عاقبت مؤمن و کافر را به دو برادری تشبیه کرده که ارثی سرشار از پدر برده اند و چون باغ های پربار خود را دیدند یکی کفر گفت و کفران نمود و دیگری اظهار ایمان کرد، پس به ناگاه صاعقه ای باغ کافر را نابود کرد و باغ دیگری سالم ماند. (۳۲ کهف)

۲۳. کافر را به برده چند نفر مولای مختلف الفکر و ناسازگار که هر یک او را فرمانی مخالف فرمان دیگری می دهد و به سوی خود می کشد، تشبیه نموده. (۲۹ زمر)

۲۴. و مؤمن را به برده یک مولا و تسلیم در برابر وی که آن مولا هم در کار خود مستقل و عادلانه عمل می کند، تشبیه کرده. (۲۹ زمر)

۲۵. کفار را به همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام تشبیه نموده که از پیامبران الهی بهره مند نشدند و به آنها خیانت کردند و قرب جوار پیامبران سودی به حال آنها نبخشید. (۱۰ تحریم)

۲۶. و مؤمنان را به همسر فرعون که بر خلاف قدرت های حاکم وقت ایمان قوی یافت، و به مریم دختر عمران که عفت خود را ضبط کرد و به خدا و کتاب های آسمانی او ایمان آورد و از نیکان شد، تشبیه نموده. (۱۱ تحریم)

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

لغت و اعراب:

الذين صفت فاسقين در آیه قبل، و اضافه عهد به الله اضافه به فاعل است. نقض العظم - از باب نصر -:

شکست آن را، و نقض العهد: فاسد و باطل نمود آن را. میثاق عقدی است که با قسم و عهد تحکیم شود و نیز به معنای خود تحکیم است. آن یوصل بدل از هاء مجرور در به است، یعنی امر الله بوصله.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»

یعنی: فاسقین کسانی هستند که عهد خدا را پس از تحکیم آن می شکنند. و مراد از عهد، پیمانی

است که خداوند توسط پیامبران خود در اعصار مختلف از بشر برای پذیرش دین الهی و اصول و فروع گرفته است، و مراد از توثیق، تحکیم آن نسبت به هر انسانی به واسطه عقل اوست در مواردی که درک کند، و به وسیله تکرار آیات کتاب آسمانی با بیانات مختلف و سخنان انبیاء است.

«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»

آغاز تا انجام انسان (شش حالت)

یعنی: و آنچه را که خداوند به وصل و پیوند آن دستور داده قطع می کنند. خداوند به صله رحم و پیوند مودت و دوستی با پدر و مادر و سایر خویشان و پیوند اعتقاد و طاعت با پیامبر و خلفای معصوم او فرمان داده.

«وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»

یعنی: و در روی زمین فساد برمی انگیزند. در عقاید مسلمین تشکیک می کنند، آنها را از کفار می ترسانند، اسرار آنها را به کفار می دهند و طرفین را به قول و عمل، به جنگ ترغیب می کنند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

آنها هستند که سخت زیانکارند، نه زیانکار در معاملات مالی، بلکه زیان اخروی و محرومیت از سعادت ابدی، زیرا نیروی بدنی و فکری انسان در دنیا سرمایه و بهای خرید سعادت اخروی اوست و هدر دهنده آن در آخرت از پاداش بهشتی محروم است، و اینان به جای تحصیل سعادت، سرمایه ها را برای تحصیل شقاوت، مصرف کردند که در عوض آن، در آخرت عذاب جهنم دریافت می کنند و چه زبانی بالاتر از این؟!

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

تفسیر:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»

یعنی: چگونه به وحدانیت خدا و قدرت او بر ایجاد معاد و برانگیختن اموات کفر می ورزید در حالی که اگر اندکی در مسیر وجودی خود دقت کنید بی تردید ایمان می آورید، زیرا شما انسان ها پیش از آمدن به دنیا همه مرده بودید، یعنی ذرات جسد شما در لایه لای خاک و غیر آن بی جان و میت بود، پس خداوند، همه را از جاهای مختلف گرد آورد و صورت انسانی بخشید و روحی از

عالم امر خود بر آن دمید و آن را زنده کرد و فعلاً در دنیا اینگونه انسان زنده آید. و استعمال میت بنابراین فرض مجاز است، زیرا میان میت وحی، تقابل عدم و ملکه است، یعنی میت به جسمی اطلاق می شود که در آن استعداد حیات و حلول روح باشد، و خاک و جمادات دیگر این چنین نیستند. و ممکن است مراد، حالت جنینی انسان پیش از ولوج و دمیدن روح باشد، و استعمال میت در آن حقیقی است.

«ثُمَّ يُمِيتُكُمْ»

یعنی: سپس شما را در دنیا می میراند به میراندن تدریجی از نخستین مرگ انسان ها تا اواخر دنیا که به وسیله فرشتگان مرگ انجام می گیرد و آخرین آنها را در یک دفعه به واسطه نفخه اول صور اسرافیل می میراند.

«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»

یعنی: و پس از آن شما را برای زندگی در عالم برزخ و فاصله میان دنیا و قیامت زنده می کند و در آن عالم تا مدتی ادامه حیات می دهید.

«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

یعنی: سپس به سوی خداوند باز گردانده می شوید. پس شما دوباره در عالم برزخ می میرید و در روز رستاخیز زنده شده، به سوی او باز می گردید. بنابراین، برای انسان از آغاز حرکت از مبدأ وجودیش تا منتهای نزولش در بهشت یا جهنم ابدی، شش حالت متضاد و متناوب است: حالت موت قبل از دنیا، احیاء در دنیا، اماتة در دنیا، احیاء در برزخ، اماتة در برزخ و احیاء در قیامت.

روی این بیان، این آیه با آیه ۱۱ سوره غافر «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ» مخالفتی ندارد و آن آیه مربوط به ما بعد ثبوت تکلیف در این جهان است، زیرا در آن آیه آمده: کفار در روز قیامت می گویند:

«خداوندا! ما که در دنیا منکر بعث و زنده شدن پس از مرگ بودیم برای اثبات آن دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، پس ما اعتراف کردیم که در رد دعوت پیامبرانت گنهکار بودیم» و این گفتار اشاره است به مراحل چهارگانه اخیر مورد بحث، یعنی به مراحل پس از گذراندن مرحله موت اول و احیاء اول. و از این بیان، مقایسه و حال آیه مورد بحث با آیات سه گانه نفخ صور در آستانه رستاخیز نیز روشن می شود. اول، آیه نفخه اماتة همه زنده ها «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَيَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» [زمر، ۶۸]. دوم، آیه احیاء همه مردگان و بیرون

آمدن همه از قبرها و منتظر حوادث قیامت بودن «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ فِيهَا قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» [زمر، ۶۸]. سوم، آیه نفخه احضار در محکمه حق برای حساب و سنجش اعمال و داوری «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» [کهف، ۹۹] و «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» [یس، ۵۳]، زیرا نفخه اول داخل در یمیتکم است، یعنی در نفخه اول بقایای انسان ها و حیوانات زنده و اجنه و فرشتگان می میرند و ارواحشان به برزخیان ملحق می شود، و خارج از شمول این نفخه، تنها ارواحی هستند که در آیه اول استثنا شده اند. و اما نفخه دوم و سوم طبق تفسیر جمله «ثم اليه ترجعون» داخل در این جمله اند، یعنی پس از انقضاء حیات برزخی، به وسیله دو نفخه در حضور خداوند حاضر خواهید شد، و بنابراین نفخه دوم که نفخه احیاء همه است احیاء حقیقی نسبت به اجساد مردگان است، و اما نسبت به ارواحشان که در برزخ اند ظاهر برخی از ادله، انتقال است به سوی اجسادشان، لکن مقتضای ظاهر «أمتنا اثنتین و أحييتنا اثنتین» این است که می میرند و با ارتباط و جفت شدن با اجساد جدیدالخلق قیامتی زنده می شوند، «و اذا النفوس زوجت» ای مع الأجساد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

لغت:

استوی الی الشیء: قصد کرد آن را. سَوَّى الشیء: منظم ساخت آن را.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»

یعنی: اوست کسی که همه آنچه در این زمین است برای شما انسان های ساکن آن آفریده،

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»

یعنی: پس از آفرینش آنچه نیاز بشر است در زمین، اراده و قصد او متوجه به سوی آفرینش آسمان شد، یعنی به سوی دخانی (دودی و گازی) که مواد اولیه آسمان ها بود، پس آن را هفت عدد آسمان بساخت.

ظاهر آیه این است که آفرینش زمین پیش از آسمان ها بوده، ولی در آن حال در زمین چیزی از

ص: ۵۶

وسائل زندگی وجود نداشته بدین معنی که زمین چیزی بیش از کره ای منجمد و خامد و همانند قطعه سنگی مدور نبوده است. پس مراد از «ما فی الارض» مواد اولیه و وسائل بالقوه زندگی است که پس از خلقت آسمان ها به مرحله فعلیت در آمدند. چنان که در سوره نازعات، آیات ۳۰ تا ۳۲ می فرماید: «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالُ أَوْسَاهَا» [خداوند، این زمین را پس از بنا نهادن و ساختن آسمان ها گسترش داد، آب های مورد نیاز در آن درآورد و با صلاحیت بخشیدن به خاکش مراتع آن را بیرون آورد، و کوه ها را در آن ریشه داد و بالا برد].

بنابراین، آفرینش اصل کره زمین پیش از آسمان ها بوده و تعمیر و تسویه و ایجاد اصلاحات در آن از قبیل پدید آوردن هوا و آب دریا و خارج از دریا و سایر اموری که سبب امکان زندگی انسان و سایر جانداران است پس از خلقت آسمان ها بوده، و پس از این اصلاحات بود که آدم و حوا در آن فرود آمدند.

به هر حال مقتضای عموم لکم این است که همه زمین از آن همه بشرهاست، لکن کیفیت و کمیت تقسیم آن میان ساکنانش باید بر طبق دستور آفریننده آن و بر حسب برنامه آسمانی باشد که انبیا علیهم السلام برای مردم آورده اند.

«وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

یعنی: و او به همه چیز داناست. یعنی این زمین و آسمان های باعظمت و این نظام محکم و استوار در عالم وجود و انسجام میان اجزاء آن، که همه را به نام جهان هستی می نامیم و حفظ و تصرف و تدبیر و اداره کردن آن به گونه ای که «ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت» [ملک، ۳] هیچ نقص و اختلاف و ناسازگاری در آن دیده نمی شود، جز از کسی که عالم به همه اشیاء است تحقق نمی پذیرد.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

لغت:

سَفَكَ الْمَاءَ أَوْ الدَّمَ: ریخت آن را. قَدَسَ - از باب نَصَرَ -: پاک و منزّه و مبارک شد، و قَدَسَهُ پاکیزه کرد و برکت داد او را.

ص: ۵۷

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

خلافت الهی انسان تا هبوطش از بهشت

خطاب به پیامبر و یکایک مکلفان است که به یادآور زمانی را که پروردگارت به فرشتگانی که در آن زمان غیر آنها ذوی العقولی قابل تخاطب نبود به عنوان اعلام یک حادثه بسیار عظیم که در واقع غرض از آفرینش همه موجودات حتی خود فرشته ها بود، و یا به عنوان مشورت برای ظهور مقدار درک و استعداد آنها برای خودشان و آیندگان تاریخ، چنین گفت: همانا من تصمیم گرفته ام در روی زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم. و استعمال کلمه «جاعل» که اسم فاعل است ظهور در مسلم بودن این امر دارد.

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»

یعنی: فرشته ها خودشان یا عده ای به نیابت از همه آنها گفتند: آیا در زمین، کسانی را می آفرینی که ایجاد فساد کنند و خون های به ناحق ریزند؟

«وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»

یعنی: در حالی که ما تو را همراه حمد، تسبیح می گوئیم؛ یعنی ذات را متصف به همه کمالات و عاری از هر نقص می دانیم و افعالت را پاکیزه از هر ظلم و ستم و لغو و باطل می شماریم.

ظاهر کلام فرشتگان این است که آنها گمان کردند تنها هدف خدا از خلقت بشر این است که کسانی را خلق کند که او را حمد و تسبیح گویند و همان گونه که خدا خود را حمد و تسبیح می گوید آنها در این امر، خلافت او نمایند. و چون می دانستند که موجود زمینی و مادی طبعاً در فطرت و خمیره اش همراه قوه عقلیه که منشأ صدور تحمید و تسبیح است باید قوه غضبیه و شهویه نیز باشد، و لازمه وجود این دو غریزه در محیطی که وسائل و مشتهیات زندگی کمتر و افراد نیازمند بیشتر است قهراً این است که کارشان در زندگی به تنازع انجامد و در نتیجه فساد و خونریزی پدید آید و چنین موجودی نمی تواند خلیفه خدایی باشد که واجد همه کمال و فاقد هر نقص است، پس آنها به عنوان استخبار نه اعتراض گفتند: پس آفریدن چنین موجودی چرا؟

«قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

یعنی: خداوند فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. در این کلام، خداوند جوابی به نحو اجمال گفته که به تدریج برای فرشتگان روشن شده است.

توضیح این اجمال این است که خداوند پس از عدم رد این که آنها تسیح و تقدیس می کنند و از موجود زمینی فساد و خونریزی صادر می شود، گویی می فرماید: مراد از خلافت، جانشینی در تسیح و تقدیس نیست بلکه در علم به غیب در حدود استعداد ممکن و علم به غیب های زمین از طریق استخراج مجهولات از معلومات است همان گونه که خدای واجب الوجود از راه احاطه ذاتی، علم به غیب های زمین و آسمان ها و به آنچه فرشته ها اظهار می کنند یا پنهان می نمایند دارد، و این نحو علم را فرشته ها ندارند، زیرا آنها همانند ضبط صوت اند که تنها هر چه از جانب خدا به آنان القا می شود می دانند. و اگر خداوند به همین قدر از جواب که می خواهم خلیفه ای در علم به غیب بیافرینم اکتفا می کرد آنها می پذیرفتند، چه آن که آنها تسلیم محض «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [تحریم، ۶] هستند و ملاک و انگیزه و فکر مخالفت در آنها نیست، لکن خواست معنای این را که موجود زمینی چنین علمی را خواهد داشت برای فرشته ها به نحو عینی نشان دهد، از این رو آدم را که یکی از مصادیق خلیفه و یکی از انبوه آن اجتماع است که در طول تاریخ تا انقضای نسلشان خواهند آمد، بیافرید و آنچه نسل متسلسل وی به واسطه استعداد ذاتیشان از اسرار نهانی زمین و مکونات غیبی آن در طول تاریخ زندگیشان در روی زمین از استعداد به فعلیت خواهند آورد همه را در مرأی و منظر فرشتگان قرار داد. آیات بعدی، بیان این مطلب است.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

تفسیر:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

یعنی: و خداوند، همه نام ها را به آدم آموخت. به او استعداد بخشید و اسماء همه موجودات زمینی را روی آن استعداد به او یاد داد. و مراد از اسماء (نام ها) مجازاً مسَمَّیَات (صاحبان آن نام ها) است. غرض آن که همه موجودات زمینی را از اجزاء اصلی و مواد اولیه آن، و آنچه تا روز قیامت به دست بشر ایجاد و اختراع می شود آفرید و در مرأی و منظر آدم قرار داد، و حقایق و کیفیت ترکیب و تشکّل ماهیت و خواص و آثار وجودی آنها را به او آموخت و او همه را به گونه ای فرا گرفت و

آشنا شد مانند یک دکتر متخصص دارو که به جعبه های دارو نظر کند و از محتوای آنها خبر دهد.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

ضمیر «هم» برای ذوی العقول است و اینجا از باب تغلیب در اعم استعمال شده است.

یعنی: سپس همان مسّمیات را به فرشتگان عرضه داشت و در مرأی و منظر آنان قرار داد و گفت: از نام های اینها یعنی از حقایق و خواص و آثار وجودی آنها به من خبر دهید اگر شما در دعوی اینکه خلافتِ شما کافی است راستگویید.

برخی گفته اند: سؤال، تنها از شناخت به نحو واژه شناسی اهل لغت بوده نه در کشف حقایق اشیاء، مانند فیزیکدان و شیمیدان و فیلسوف. و بنابراین معلوم نمی شود تعلیم نام ها با چه لغت از لغت هایی بوده که بشر در آینده اختراع خواهد نمود، هر چند محتمل است عربی بوده، چون خود این گفتگوها ظاهراً به عربی واقع شده است. و محتمل است که همه زبانه ها را به آدم یاد داده باشد.

و این قول، مرجوح است.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَعَلَّمَنَا إِيَّاهُ مَا عَلَّمْتَنَا»

یعنی: فرشتگان خدا را به پاکی از عیب یاد کردند که از آن جمله تکلیف مالا یطاق است و گفتند:

تو را منزه می داریم و از هر عیبی در ذات و صفات و افعال پاکیزه می شماریم، ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما تعلیم کرده ای، و این تکلیفی که متوجه ما کرده ای خارج از حیطه توان ماست،

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

یعنی: ای خداوند، بی تردید تویی که دانا و حکیمی، و همه ذرات عالم وجود در حیطه علم توست و همه کارهایت مطابق حکمت و متانت و صلاح و خردپسند است.

قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم فلما أنبأهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السماوات والأرض وأعلم ما تُبدون و ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

تفسیر:

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

مرجع ضمیرهای جمع در «أنبئهم» و «أنبأهم» فرشته ها و در «أسمائهم» مسّمیات است.

یعنی: خدا امر کرد که ای آدم، فرشتگان را از نام های این موجودات باخبر کن. آدم همه نام ها و لغت ها را به آنها خبر داد، یعنی هر شیء را با هزار اسم یا بیشتر خبر داد. و یا آن که یکایک اشیاء را به نام و حقیقت و کیفیت تکوّن و خواص و آثار وجودی آن بیان کرد. این برنامه چند ماه یا چند سال طول کشید معلوم نیست. و شاید در آن محیط ماه و سال هم نبود.

«فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

یعنی: و چون آدم آن نام ها را به آن فرشتگان خبر داد، خداوند در خطابی به فرشتگان فرمود:

آیا در پاسخ پرسش اول شما نگفتم: «اِنِّي اعلم ما لا تعلمون» من چیزی می دانم که شما نمی دانید؟ و مرادم این مطلب بود که من همه نهران ها و غیوب آسمان ها و زمین را می دانم و از آنچه آشکار کنید یا نهران دارید باخبرم. یعنی می خواهم در روی زمین جانشینی بیافرینم که در علم به غیب خلیفه من باشد، و این فرد یعنی آدم نمونه ای از آن نوعی است که می خواهم بیافرینم. بنابراین شبهه ای برای فرشتگان باقی نماند، زیرا معلوم شد که مراد خلافت در علم به غیب است و چنین شخصی صلاحیت خلافت دارد.

برخی توهم کرده و گفته اند که ممکن بود فرشتگان بگویند: اگر این علوم را به ما هم می آموختی ما نیز مثل آدم پاسخ می گفتیم.

جواب این توهم آن است که این علم، معلول استعدادی خاص است که فرشتگان آن را ندارند.

و توضیح اجمالی این که: علمی که خداوند به آدم آموخت نتایج تکامل بشر در طول تاریخ سکونتش در دنیا بود، یعنی همه مراحل تکامل یافته در امروز و آینده از علوم انسانی و فنون مختلف که نتیجه کنکاش و تحقیق و موشکافی او در ذرات عالم وجود از اتم تا کهکشان هاست، و اینها همه، علوم غیبی است که از مکنون موجودات استکشاف نموده و به منصفیه ظهور آورده و از این راه افتخار خلافت الهی را پیدا کرده است و هیچ گاه فرشتگان را چنین توانی نیست، زیرا آنان از نظر ذات و خلقت و استعداد محدودند و همانند نوار ضبط صوت آنچه به آنها داده شده همان را می دانند. و این بیان تقریب یکی از معانی محتمل در آیه است که بر اذهان عارفان عرضه شد و گرنه غور در معارف کلام حق بسیار سخت و غیر قابل دسترسی است.

لکن مطلبی در اینجا باقی ماند که فرشتگان آن را تعقیب نکردند و شاید بر ایشان معلوم بود و

آن این است که خداوند سخن آنها را (در این که این موجود مادی زمینی در جنب قوه عقلیه، قوه غضبیه و شهویه نیز دارد و آنها وی را به سوی فساد و خونریزی خواهند کشید) پذیرفت. پس اگر آدمی به اقتضای قوه عقلیه تسبیح و تقدیس هم بکند آلوده خواهد بود و صلاحیت خلافت مخدوش می شود.

پاسخ این اشکال این است که موجودی که عقلش توان پی بردن به غیوب و اسرار زمین را دارد، طبعاً به پیروی عقل و یا به هدایت پیامبران، توحیدش به ذات حق قوی تر و عرفانش به صفات حق کامل تر خواهد بود و اقتضای این ایمان و عرفان، غلبه بر اقتضای دو قوه غضبیه و شهویه است و همین است که آنان را خلیفه الله قرار می دهد و این عنوان، منطبق بر انبیا و معصومین و پیروان صالح آنها می شود.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

لغت و اعراب:

سجده در لغت، مصدر است به معنای غایت خضوع کردن. و در اصطلاح شرع و متشرعه، نهادن هفت عضو از بدن بر زمین است به عنوان خضوع برای خدا. و در تحقق معنای لغوی آن اعتقاد به ربوبیت مسجود له شرط نیست. ابلیس اسم غیر عربی است که به جهت علمیت و عجمت غیر منصرف است. و ابلیس نام شیطان بزرگ پدر همه شیاطین موجود است که سال ها در ملا اعلی بود و به خاطر کفر و مخالفت فرمان خداوند در سجده به آدم اخراج گردید و هبوط کرد.

رَعْدَ عَيْشُهُ - از باب علم - : پاکیزه و وسیع شد زندگی او. و رَعْدَ جمع راغد است مانند خدم و خادم، یعنی صاحبان زندگی مرفه.

ص: ۶۲

سجده بر کدام آدم

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»

ظاهر اتصال این آیه به ما قبل خود می‌رساند که دستور سجده بر آدم در نتیجه حسن انجام آزمایش او در بیان اسماء است، لکن ظاهر مفاد آیه ۷۲ سوره ص «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» این است که این دستور بلافاصله پس از نفخ روح در او و زنده شدن اوست، بنابراین از آیات قبل جداست.

معنای آیه: به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان به عنوان امر وجوبی مؤکد دستور دادیم که به آدم سجده کنید، یعنی در برابر او به هر نوع که بخواهید خضوع نمایید، یا همه به صورت سجده شرعی و به عنوان غایت خضوع به سجده افتید.

ممکن است کلمه «آدم» در اینجا به لحاظ شخص، خود آدم باشد، یعنی فرشته‌ها مأمور شدند در برابر شخص او احترام بگذارند و به سجده افتند، زیرا او نخستین فرد از نوع انسان است که گرامی‌ترین موجود عالم خلقت است، و اولین پیامبری است که به خصوص عائله و اولاد خود مبعوث گشته، و یگانه انسانی است که مرحله آفرینش را به عنوان اعجاز، بدون پیمودن راه عادی خلقت، به دو دست توانای خداوند، طی کرده است. و ممکن است آدم به عنوان حکایت از نسل آینده اش تا روز قیامت ملحوظ شده و معنای آیه این باشد که به همه گروه‌های مختلف فرشتگان دستور دادیم در برابر طایفه انسان که نمونه آنها شخص آدم است تا آن گاه که نسلشان در جهان باقی است باید خدمتگزار بوده و خضوع کنند؛ بدین معنی که فرشته‌ها منقسم به گروه‌های متعدد گردند: برخی متکفل ترسیم هیئت آنان در رحم، برخی محافظ آنها از حوادث جوئی و شیطان‌های جنی، و عده‌ای مشغول نوشتن عقاید و اعمالشان از ایمان و کفر و طاعت و فسق، گروهی متصدی الهام قلبی به آنها در مواقع لازم و امر به معروف و نهی از منکر، طایفه‌ای فعال درباره تأمین زندگی آنها از غذا و لباس و غیره، گروهی مباشر قبض ارواح آنان و انتقالشان به جهان دیگر و طوایف دیگری متصدی امور مهم مربوط به پس از انتقال به برزخ و ما بعد آن.

«فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»

یعنی: پس همه فرشتگان برای امتثال فرمان خدا و امر وجوبی او به سجده افتادند. یعنی هر فردی به طوری که خواست اظهار خضوع نمود و یا همگی به صورت سجده شرعی و به قصد

خضوع به وی سجده کردند، نه به اعتقاد قداستی فوق مقام انسانیت و نه به قصد ربوبیت. ولی ابلیس سجده نکرد و از امتثال فرمان حق امتناع ورزید و تکبر نمود و او از پیش جزء کافران بود.

اگر «کان» به معنی «صار» باشد، معنی این است که از کافران شد، زیرا عدم امتثال حکم قطعی الصدور خداوند به عنوان رد و باطل شمردن اصل حکم سبب کفر است. و اگر «کان» برای سبق زمانی باشد معنی این است که وی از روزگاران پیش، از وقتی که در زمین بود و یا از ابتدای ورود به ملاء اعلی کافر بود هر چند فرشتگان نمی دانستند.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

مراد از جنت و شجره

یعنی: پس از حادثه سجده فرشتگان و مخالفت ابلیس، گفتیم: ای آدم، تو و همسرت در این بهشت مسکن گرینید و از هر جای آن که بخواهید با پاکیزگی و فراوانی بخورید و تصرف نمایید، ولی زینهار که به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران می گردید. مراد تأکید نهی است از خوردن میوه آن درخت، به گونه ای که گویا نزدیک شدن به آن هم حرام است.

در این آیه که مربوط به اسکان پدر و مادر اولیه بشر در بهشت است سخن از همسر آدم به میان آمده، ولی معلوم نیست که از چه زمانی همراه او بوده است. ظاهراً طبق روایات، او نیز همراه آدم از گل ساخته شده و به هر دو در یک زمان نفخ روح شده است.

و مراد از «جنت»، برخی بر آنند که باغی وسیع در مکانی مسطح و سرزمینی سرسبز در نقطه ای از همین کره بوده، و برخی نیز بر آنند که مراد، بهشت اصلی پس از قیامت است که وارد شونده به آن را خارج شدن نیست، و خروج این دو نفر استثنایی بوده. و ارجح این است که مراد، بهشت برزخ است در دنیا، و برزخ عالمی است در همین جهان در داخل دنیا و همراه اهل آن، ولی جدا از آن و اهل آن، نظیر اجنه. و در آن زمان برزخ خالی بوده، زیرا آن جا محل زندگی ارواح مردگان است و نخستین فردی که در آن قدم نهاد اولین کسی است از انسان ها که مُرد و احتمالاً هابیل بود، و سپس با انتقال پیاپی ارواح به آن جا تا حال میلیاردها روح انسانی در آن اجتماع کرده اند.

و مراد از «شجره»، بوته گندم است که به اقتضای محیط به صورت درخت بوده، و یا درخت انگور و انجیر است و یا درختی که جنبه مادی آن بیشتر بوده به گونه ای که هر کس از آن می خورد نظیر غذاهای دنیا نیاز به تخلی پیدا می کرد، و چون در آن محیط نه تخلی است و نه محل تخلی، از

خوردن آن ممنوع شدند.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

لغت و اعراب:

خطای آدم و توبه

زَلَّ - از باب ضَرَبَ و مَعَ - لغزید و افتاد، و أَزَلَ: لغزاند و در انداخت. و مرجع ضمیر عنها «شجره» است. مستقر مصدر میمی و اسم زمان و مکان است. متاع مصدر است یعنی انتفاع و برخورداری، و اسم است برای آنچه از آن برخوردار شوند. تلقی و تلقن: دریافت کلام و فهم آن.

تفسیر:

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»

یعنی: پس از اسکان آدم و حوا در بهشت و نهی مؤکدشان از خوردن میوه درخت معهود و مورد نظر، شیطان قدم های آن دو نفر را از ناحیه آن درخت لغزانیید و آنان را در انداخت و از آنچه در آن بودند بیرون کرد، یعنی آنها را با وسوسه خود فریب داد تا از آن درخت خوردند، و از مقامشان ساقط کرد و سبب خروج آنها را از بهشتی که در آن بودند و از رفاه حالی که داشتند فراهم آورد.

راه رسیدن شیطان به آنها این بود که بهشتی که در آن بودند بهشت ابدی پس از قیامت نبود که شیطان بدان راه نداشته باشد و هر که به آن درآید جاوید باشد، از این رو شیطان توانست به آن جا وارد شود، و چون آن دو نفر معصوم بودند و امکان دیدن شیطان را داشتند، توانست در مقابل آنها ظاهر گردد و با گفتار فریبنده و سوگند غلیظ و مؤکد آنها را بفریبد. و چون آنها از یک سو موجودی کافر و فاسق و فریب کار ندیده بودند و از سوی دیگر دارای سلامت طبع و پاکی روح بودند و طمع خلود در بهشت یا فرشته شدن را داشتند که به تلقین شیطان از خواص میوه آن درخت بود، جرأت کردند و نهی خدا را مخالفت نمودند. ولی چون آن جا خانه تکلیف نبود و هنوز دین و احکام و حلال و حرامی پدید نیامده بود، به علاوه آن که نهی مزبور ارشادی بود نه مولوی، همانند نهی طیب نسبت به مریض، در عصمت آنها خللی وارد نشد و در محکمه عقل و شرع جز به ترک اولی محکوم نشدند و آن هم به وسیله توبه زوده شد.

ص: ۶۵

«وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»

ضمیرهای جمع در این آیه راجع است به آدم و حوّا و شیطان، و مراد، اعم از خود آنها و اولادشان است. و ظاهر آیه این است که شیطان، پس از فریب آنها تا زمان مخالفت همان جا بوده که خطاب خروج بلافاصله درباره آنها صادر شده است، و امر سابق شیطان به خروج پس از امتناع از سجده، به عنوان خروج از ملائعلی و مجتمع فرشتگان بوده، و این امر برای خروج از آن بهشت موقت به سوی دنیا است. می فرماید: و ما به آنها گفتیم که از آن مقام و مکان به سوی زمین فرود آید و در آن جا تا نفخه اول صور، دشمن یکدیگر خواهید بود.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

یعنی: و شما را در زمین ثبات و استقرار و بهره مندی ای خواهد بود و برای این ثبات و استقرار و بهره مندی تان زمانی و مکانی تا وقت معینی خواهد بود. و البته زمان بقای یکایک افراد تا دم مرگ آن فرد، و زمان بقای مجموعشان و هم چنین بقای نسل شیطان تا نفخه اول صور است.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»

یعنی: پس آدم از جانب پروردگار خود کلماتی را دریافت نمود و خداوند هم از این راه به او عطف توجه کرد. یعنی پس از صدور مخالفت از آدم، ابتدا خداوند به سوی او توبه و رجوع نمود و به او وظیفه متخلف و راه توبه او را پیاموخت و جملاتی را که سزاوار توبه کننده است به او تعلیم نمود، چرا که آن نخستین توبه از نخستین گناه بشر بود.

در روایات آمده که آن کلمات عبارت بود از «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [اعراف، ۲۳]. و در برخی دیگر آمده که چون آدم نام های مبارک پنج تن آل عبا را در ساق عرش خوانده و از شأن و مقام صاحبان آنها آگاه شده بود، خدا را به قداست و طهارت و منزلت آنان سوگند داد و توبه نمود. پس مراد از کلمات، همان دعای استغفار، همراه با توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام و سوگند به نام آنهاست.

و معلوم باشد که از آیات قرآنی استفاده می شود که سبقت خداوند بر توبه بنده گنهکارش سیره جاریه اوست، یعنی ابتدا خداوند به بنده عطف توجه کرده به او الهام می کند و وسایل توبه او را فراهم می سازد و به او توفیق توبه می دهد، و چون بنده توبه کرد، خداوند عطف توجه دیگری می کند و توبه او را می پذیرد. در نتیجه، توبه بنده میان دو توبه خداوند است، و از این روست که فرمود:

یعنی بی تردید خدا سخت توجه کننده و روی آورنده به بنده و توبه پذیر و بسیار مهربان است.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

تفسیر:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»

یعنی: به آنها گفتیم که همگی از این بهشت فرود آید. و طبعاً پس از صدور چنین فرمانی از خداوند، فرشتگان آنها را بیرون می کنند و به محل مقصود می رسانند. و علت تکرار خطاب هبوط در این آیه و آیه قبله، تعدد پی آمدها و عواقب هبوط و اهمیت آنهاست به گونه ای که سزاوار است که هر یک در خطابی مستقل ادا شود، زیرا هدف در آیه قبله، اولاً بیان دشمنی شدید میان دو گروه است که هر یک دارای افراد و نسل های بی پایان است، و حمله سخت نامرئی اولاد شیاطین بر اولاد آدم، و وقوع نبردی سرد و طولانی به طول تاریخ حیاتشان، به گونه ای که جهنم هفت طبقه ای برای مغلوبین و سازشکاران و تسلیم شوندگان از اولاد آدم تهیه شده. ثانیاً اعلان موقت بودن مکث در این سرزمین به توقیت های مختلف.

و هدف در این آیه، اعلام کلی و عام بر اولاد آدم است که این سرزمین، موقتاً برای آزمایش آنها تهیه شده است، بدین معنی که از جانب خداوند وسائل هدایتی برای آنها خواهد آمد و آنها را بر سر دو راهی قرار خواهد داد؛ پیروان هدایت، بهشتی و مخالفان آن، اهل دوزخ خواهند بود.

«فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

کلمه «إِذَا» در اصل «إِن» بوده که «ان» شرطیه، و «ما» زایده است، و نون مشدّد «يَأْتِيَنَّكُمْ» برای تأکید، و جواب شرط «فَمَنْ تَبِعَ» است. و غرض، خبر از این مطلب است که پس از آن که در روی زمین قرار گرفتید، هرگاه به سوی شما از جانب من هدایتی آمد - یعنی وسیله هدایت مانند پیامبران مرسل و شرایع نازل و کتاب های آسمانی - و حتماً خواهد آمد، آنان که از هدایت من پیروی کنند، یعنی آن را به دل بپذیرند و در عمل پیاده کنند، در عالم آخرت نه بر آنها خوفی است و

نه اندوهگین می شوند. یعنی هیچ خوف و ترسی نسبت به آینده حوادث عظیم اخروی، و هیچ حزن و اندوهی نسبت به گذشته ایام دنیوی نخواهند داشت، چرا که گناهانشان مغفور و عمل هایشان مقبول خواهد بود.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

بنی اسرائیل در قرآن و نعمت ها و گرفتاریهای آنان

یعنی: و کسانی که ما را منکر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند - آیات کتاب های آسمانی ما را که به وسیله پیامبران به آنها رسیده، یا آیات انفسی و آفاقی ما را که به وسیله عقل یا پیامبران به آنها ابلاغ شده پذیرفتند - آنها اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود.

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تُكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

لغت و اعراب:

اسرائیل اسم عبرانی است مرگب از اسر یعنی بنده برگزیده و ایل یعنی الله. و وفی بالعهد و اوفی به:

انجام داد آن را، و عهد الیه - از باب علم -: توصیه و سفارش نمود. عهد: پیمان، توصیه و سفارش. و ایای منصوب است به فعلی مقدر که فعل بعدی یعنی فارهبوا تفسیرش می کند، و همین طور است ایای فاتقون. و اشتری المال: خرید آن را و فروخت آن را. و اشتری الثمن: تحصیل کرد مالی را که می تواند ثمن چیز دیگر باشد.

تفسیر:

«يا بَنِي إِسْرَائِيلَ»

خطاب به یهود در عصر نزول قرآن است که اکثرشان از اولاد اسرائیل یعنی حضرت یعقوب بودند. و از این آیه تا بیش از صد آیه بعد، خطاب ها متوجه به بنی اسرائیل و قوم یهود است و حدود دوازده قصه از ماجراهای تاریخ آنها ذکر شده و در ضمن آنها به نعمت های متعددی از نعم الهی که شامل حال آنها بوده اشاره گردیده که همه آنها مورد کفران قرار گرفته است.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»

یعنی: به یاد آورید نعمت مرا که بر شما، یعنی بر گذشتگان شما از زمان موسی تا زمان نزول قرآن، عطا کرده ام. امر در این آیه ارشاد است به سپاسگزاری و طاعت آنها، و «نعمت» جنس است که شامل همه افراد آن می شود از قبیل بعثت پیامبران متعدد از میان آنها مانند موسی و هارون تا عیسی بن مریم، و نجات آنها از دست فرعونیان، و گذشتن از رود نیل، و نزول یکی از بزرگ ترین کتاب های آسمانی بر آنها یعنی تورات، و رهایی از بت پرستی، و اعطای سنگی مکعب به آنها که از چهار سطح از سطوح شش گانه آن دوازده چشمه جاری می شد، و نزول منّ و سلوی در مدتی قریب چهل سال.

یاد کرد نعمتها، وفای به عهد، ایمان

«وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي»

یعنی: و به توصیه ها و سفارشات من که هر یک به منزله گرفتن پیمانی مؤکد است که به وسیله عقول خود و هدایت پیامبران گرفته شده وفا کنید و دعوت انبیاء گذشته و شرایع و کتاب های آسمانی آنها را مانند تورات و انجیل بپذیرید و عمل کنید. و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که مراد از عهد مأخوذ، ایمان به پیامبر امّی عربی قرشی یعنی محمد صلی الله علیه و آله است که خود، خاتم پیامبران و شریعتش خاتم شرایع و کتابش آخرین کتاب آسمانی است و این از قبیل ذکر مهم ترین مصداق است.

«أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»

یعنی: تا من هم درخواست های شما را که نظیر پیمان است بپذیرم؛ و تنها از مخالفت و غضب و عذاب من بترسید و بس.

«وَءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»

یعنی: و شما نیز همانند مسلمین به آنچه بر جامعه بشری فرو فرستاده ام، یعنی قرآن کریم، ایمان آورید، قرآنی که مصدق و مؤید آن، چیزی است که با شما و مورد عقیده شماست یعنی تورات؛ بدین معنی که همه اوصافی را که تورات درباره آن گفته واجد است و توافق مخبر عنه با خبر، تصدیق خبر است، و بدین معنی که قرآن، کتاب تورات و تمام احکام آن را تصدیق دارد و حکم خدا می داند، هر چند که خبر از انقضاء مدت برخی از احکام آن داده که «نسخ» نامیده می شود.

«وَ لَاتَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ»

یعنی: و شما طایفه یهود نخستین کسان از اهل کتاب نباشید که کافر و منکر آن شوند. کلمه

«اول» جنس و مراد، جمع است، زیرا وجهه سخن با یهود مدینه است که نخستین کسانی بودند که این کتاب به آنها عرضه شد و اگر نمی پذیرفتند نخستین منکر می بودند.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»

این خطاب متوجه علمای تورات و کسانی است که آن را برای ملت یهود می خواندند و تفسیر می کردند، و چون حکمی مخالف عمل سران یا ثروتمندان یهود می شد از آنها مالی می گرفتند و نوشته تورات واقعی را به نفع آنان تغییر می دادند. و نیز آیاتی از تورات را که در حق پیامبر اسلام و صدق نبوت و دعوت، و توصیف شخص او و دین و کتاب او بوده تحریف می کردند که مبدا مردم به او ایمان آورند و ریاست روحانی و منافع دنیوی آنها به خطر افتد. و اینهاست ثمن قلیلی که به وسیله حذف یا تحریف یا اضافه در تورات، دریافت می کردند. «ثمن» مالی است که در مقابل اشیاء و اجناس پرداخت می شود.

و برای همین خیانت های عظیم که سبب شد طوایفی به نام یهود، به مرور زمان تا روز قیامت از دین حقیقی الهی خویش محروم بمانند، فرمود: «وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ» و تنها از من پروا کنید و بس.

وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲)

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

لغت:

لَبَسَ الثَّوْبَ - از باب عَلِمَ - پوشید لباس را و پوشانید آن را. و لَبَسَ عَلَيْهِ الْأَمْرَ - از باب ضَرَبَ - کار را بر وی مخلوط و مشتبه کرد؛ و این کنایه است. رکوع: مطلق انحنا و خم شدن، و نیز انحنا با هیئت خاص در شرع؛ و تواضع.

تفسیر:

«وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

این آیات از تنمّه خطاب های با بنی اسرائیل است.

یعنی: حق را به صورت باطل جلوه ندهید و نیز حق را پنهان نسازید در حالی که از عمل خود و زشتی و حرمت آن باخبرید. و این خطاب مصادیق فراوانی دارد، مانند پرستیدن بت به دعوی

مقرَّبیت و شفاعت و توان وی بر آوردن حاجت، که او را با خدا مشتبه کرده، قدرت و مقام خدا را در آن موارد پنهان می کنند. و مانند ادعای نبوت و امامت و ولایت، که امام اصل و ولایتش مستور می گردد. و اختراع دین و شریعت و جعل هر حکم بدعتی که سبب فراموشی حق می شود.

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»

یعنی: و نماز را برپا نگه دارید. خود بخوانید و وسیله نماز خواندن زن و فرزند و ارحام و مجتمع خویش باشید. و مراد از نماز، اعم از اقسام شش گانه واجب و ارقام غیرمحصور مستحب آن است.

پس امر «أَقِيمُوا» برای مطلق طلب و قدر مشترک میان وجوب و استحباب است، و ممکن است برای ارشاد و هدایت به اوامر اولیه ای باشد که متعلق به مصادیق نماز شده است، یعنی أَطِيعُوا أَوْامِرَ الصَّلَاةِ.

«وَ آتُوا الزَّكَاةَ»

یعنی: و زکات را - زکات عام و خاص را - بپردازید. زکات عام عبارت است از انفاق بر فقرا و مستمندان طبق سیره عقلائیه جاری در میان مردم جهان و در میان صاحبان همه ادیان به اقتضای غریزه نوع دوستی و رحمت و عواطف انسانی. و مراد از کلمه «زکات» مکرر در سوره های مکیه قرآن همین قسم است. و زکات خاص عبارت است از آنچه در شریعت اسلام بر اموال نه گانه هر مکلفی وضع شده که در موارد هشت گانه مصرف شود، با اختلاف مقدار آن برحسب اختلاف متعلق آن، با شرایط خاص. و مراد از امر به زکات نیز اعم از واجب و مستحب است، و یا ارشاد است.

«وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

یعنی: در مقابل اوامر خدا همراه سایر مسلمین سر فرود آرید. و یا آن که به نماز جماعت بروید و همراه نماز گزاران و رکوع کنندگان نماز و رکوع به جا آورید.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تُثَلِّونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵)

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهْمُ مُلَاقُوا رَبِّهْمُ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْه رَاجِعُونَ (۴۶)

استفهام تأمرون انکاری است. بِرِّ مَشْتَقٌ از بَرِّ - به فتح - به معنای صحرای وسیع است و مراد توسعه در خیرات است. مراد از کتاب اعم از تورات و انجیل و قرآن است. الذین صفت خاشعین است.

یظنون: گمان می کنند، علم دارند.

تفسیر:

یاری گرفتن از شکیبایی در نماز

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

خطاب عام است به همه مکلفین و خاصه به علمای یهود و نصارا که در زمان نزول آیات، تماسی بیشتر با مسلمین داشتند. و معنی آیه این است: آیا مردم را به نیکی و انجام خیرات فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب آسمانی تورات یا انجیل یا قرآن می خوانید، آیا نمی اندیشید؟

مراد از «بِرِّ» همه خیرات اعتقادی و عملی و فردی و اجتماعی است، از مصادیق مورد نظر در آیه، برخی از علمای یهود و نصارا هستند که در خلوت، در مقام نصیحت به پیروان خود می گفتند بروید به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورید، و خود ایمان نمی آوردند. و غرض در آیه نهی از امر به خیر نیست، زیرا وجوب یا استحباب امر به خیر و معروف، مشروط به عمل امر کننده نیست، بلکه مقصود نهی از نسیان تکلیف خود است، و اشاره به این است که ترک عمل به خیر از امر کننده به آن، زشت تر از ترک غیر اوست.

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»

و حقیقت «صبر» تسلط شخص بر نفس خود و قدرت قرار دادن آن، تحت اراده عقل است، و این یکی از بارزترین صفات انسانی و مهم ترین کمالات نفسانی است، و شمار زیادی از صفات برجسته انسان از این صفت نشأت گرفته و یا از مصادیق آن است. مثلاً به کاربردن صبر در مبارزه با دشمن تحقق بخش عنوان شجاعت، و در مرحله بذل مال، تحقق بخش عنوان سخاوت، و در مقام اجتناب از شهوات، مصداق عنوان عفت، و در مورد انجام وظایف الهی مصداق عنوان عدالت است، و از این رو در آیه وسیله استعانت شمرده شده است.

و مراد از «صلاه» خضوع در برابر خداست که یکی از معانی لغوی آن است، یا خصوص نماز است و آن نیز والاترین وسیله برای وصول به اهداف انسانی است. و در این آیه «مستعان له» یعنی

چیزی که باید برای آن استعانت خواست، ذکر نشده و حذفش علامت عموم است، یعنی در تمام امور دنیوی و اخروی از صبر و صلاه استعانت بجوید.

«وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

مرجع ضمیر «أَنَّهُا» استعانت است یا صلاه، و مراد این است که تحصیل صفت صبر و استعانت به وسیله آن بر امور، و همچنین انجام نماز صحیح و تام که «قربانُ كُلِّ تَقِيٍّ» و «تَنهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» باشد تا سبب تأثیر در امور انسان بشود، برای همه، مرحله ای بزرگ و سنگین است جز برای خاشعان، یعنی کسانی که قلبشان در مقابل خداوند تسلیم و رام است.

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»

آسانی نماز باخشوع

«ظَنٌّ» در لغت به معنی گمان است، یعنی راجح بودن یکی از دو طرف احتمال، و به معنی علم نیز آمده است، و ظاهراً در مواردی که در اصول عقاید و امور یقینی استعمال می شود به معنی یقین می آید. پس معنای آیه این است: خاشعان کسانی هستند که یقین دارند خدا را ملاقات خواهند کرد، یعنی معتقد به معادند و می دانند پس از مرگ حیاتی دیگر و ملاقات با پروردگار هست. و مراد از ملاقات پس از مرگ با اینکه در دنیا نیز انسان نظیر همه موجودات، در محضر حق و لقای اوست، این است که لقاء و حضور مراتبی دارد و انسان پس از مرگ گویی نزدیک تر به خدا شده، فرشتگان و ارواح حاضرین محضر او را مشاهده می کند، خدا و نزدیکان در گاهش با او سخن می گویند و فضای عالم برزخ را نوعی از حضور می بیند، و بالاخره مظاهر جلال و جمال ربوبی در برزخ خیلی روشن تر از دنیا بر او جلوه می کند و این مرحله جدیدی از لقاء الله است.

«وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

عطف است به مفعولِ يَظُنُّونَ، یعنی آنها یقین دارند که ملاقات خدا تنها در حیات برزخی نیست، بلکه پس از آن نیز موتی از برزخ و حیاتی دیگر در قیامت است که آخرین مرحله رجوع به حضرت حق و ملاقات اوست. و این معنا برای آیه از آیه «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ» [غافر، ۱۱] استفاده می شود.

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷)

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

لغت:

نعمت جنس است و دلالت بر جمع دارد. جزی عنه دیناً: بدهی او را به عهده گرفت و کفایت کرد. عدل - به فتح و کسر - مثل و عوض.

تفسیر:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»

خطاب به همه اولاد اسرائیل یعنی حضرت یعقوب است از زمان وی تا زمان نزول آیه، طبق مرسوم در کلام که عمل صادر شده از یک نفر یا چند نفر از طایفه ای را به همه آنها نسبت می دهند.

یعنی «ای گروه بنی اسرائیل، نعمت‌های مرا که در طول تاریخ به شما عطا کرده ام به یاد آرید و خاصه این نعمت که شما را بر همه جهانیان عصرتان برتری بخشیدم». و ما اکثر نعمت‌های مورد اشاره آیه را در تفسیر آیه ۴۰ همین سوره ذکر کردیم.

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَّآتِجِزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»

یعنی: و پروا کنید از روزی که - یعنی از غضب و عذاب خدا در روزی که - هیچ نفسی از نفس دیگر نمی تواند چیزی را متکفل شود و بر عهده گیرد.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»

یعنی: و از هیچ شخصی در آن روز، شفاعت و وساطت بالاستقلال و بدون اجازه خدا پذیرفته نمی شود، خواه وساطت در پذیرش عمل، یا افزونی پاداش، یا ترفیع درجه، یا عفو از گناه و اسقاط کیفر، یا تخفیف مجازات، و خواه غیر اینها.

«وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

یعنی: و در آن روز از احدی در مقابل افراط و تفریط‌هایش عوضی قبول نمی شود، و هرگز آنها یاری نمی شوند، که مثلاً کسی بتواند بر دستگاه قضایی آن روز، پاداشی بر عملشان یا اسقاط کیفرشان را تحمیل کند و یا از دخول آنها در آتش جلوگیری نماید.

بدان که ظاهر این آیه شریفه و آیات دیگری مانند «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» [بقره، ۲۵۴] و «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ - غافر، ۱۸» و «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ» [شعراء، ۱۰۰ و ۱۰۱] نفی مطلق شفاعت است به گونه ای که در آن روز از هیچ کسی راجع به هیچ موضوعی شفاعت پذیرفته نیست. لکن بی تردید هر عموم و اطلاقی

در این مورد باشد توسط آیات دیگر، تخصیص و تقیید خورده و اصل شفاعت در روز قیامت، ثابت و جزء مسلمات اسلام و معتقدات قطعی مسلمین است و قطعاً عده ای در آن روز شفاعت خواهند کرد، مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد او و عده ای از فرشتگان الهی و علما و شهدا و بندگان صالح خداوند، و گذشته از همه، شفاعت خود خداوند یعنی فضل و رحمتش در مقابل عدل و غضبش آن گاه که همه شفاعت ها انجام یافت و امید برخی از مجرمان از همه جا بریده شد.

این آیات، شاهد ثبوت اصل شفاعت و برخی از فروع آن است:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» [زمر، ۴۴].

«لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَشَفِيعٌ» [انعام، ۵۱].

«وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...» [انبیاء، ۲۸].

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» [مریم، ۸۷].

«يَوْمَئِذٍ لَاتَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» [طه، ۱۰۹].

«وَ كَمِ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَاتُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى» [نجم، ۲۶].

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

لغت و اعراب:

اذ متعلق است به اذکروای مقدر. سامه العمل - از باب نصیر - : آن عمل را بر او تحمیل کرد. سوء العذاب از قبیل اضافه صفت به موصوف است. تذبیح زیاده روی در کشتار است نظیر قتل عام. استحیاء به معنای طلب الحیاء یا ازاله الحیاء است.

ص: ۷۵

معجزات حضرت عیسی (ع)

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»

یعنی: ای بنی اسرائیل به یاد آورید هنگامی را که شما را از چنگال فرعونیان - یعنی اولاد فرعون اول - نجات دادیم، که بر شما بدترین عذاب و شکنجه را تحمیل می کردند، پسران شما را قتل عام می نمودند و زنان شما را زنده نگه می داشتند.

«وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»

کلمه «ذلک» محتمل است اشاره به نجات باشد یعنی در این نجات برای شما امتحانی بزرگ بود، که آیا شکر آن را بجا می آورید یا نه. و محتمل است اشاره به «سوء العذاب» باشد، یعنی در این شکنجه سخت امتحانی بزرگ بود، که رو به اصلاح می روید یا دوباره رو به گناه خواهید آورد.

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

لغت:

فَرَّقَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ -: شکافت آن را و جدا کرد. باء در بکم البحر یا سببیه است و یا به معنی لام.

تفسیر:

«وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ»

یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که دریا را برای شما یا با ورود شما شکافتیم، پس شما را نجات دادیم. گفته شده که مراد از دریا رود نیل است که همانند دریا مَواج بود. لکن ظاهر آیات دیگر قرآن کریم این است که آن آب، رودخانه نبوده بلکه دریای حقیقی بوده، مانند بحر احمر و غیره، زیرا مفاد آیه «فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» [شعراء، ۶۳] این است که چون موسی عصا را بر دریا زد دوازده جاده وسیع که کف زمینش خشک بود برای عبور ششصد هزار اسرائیلی پدید آمد و دیوارهای یازده گانه از آب، میان جاده ها هر یک مانند کوهی بزرگ بود؛ و ارتفاع کوه بزرگ حداقل باید چند صد متر باشد، پس بی تردید طول راه ها و ارتفاع دیوارها بسیار زیاد بوده، و این امر در غیر دریا محقق نمی شود.

«وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

یعنی: و فرعونیان - یا فرعون و نسل او را - در آب غرق کردیم در حالی که شما شکافته شدن دریا و نجات خود و غرق شدن آنها را می نگرستید. زیرا موسی در مقابل چشمانشان عصا را به دریا زد و راه ها پیدا شد و اسباط دوازده گانه هر یک از جاده ای روانه گشتند و از سوی دیگر دریا بیرون آمدند، سپس نگرستند که فرعونیان جاده های میان دریا را می پیمایند و به ناگاه آن آب ها به هم آمد و دیواره های عظیم آب بر سر آنها فروریخت و همه غرق شدند. و یا آن که چون پس از ساعت ها پیکرهای آنها و اسبانشان از دریا بر سطح آب آمد آنها را می نگرستید.

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

تفسیر:

«وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»

یعنی: و به یاد آورید زمانی را که با موسی وعده نهادیم که چهل شبانه روز در حضور ما باشد، زیرا موسی به قوم خود گفته بود چون از شرّ فرعونیان رهایی یابیم برای شما از سوی خداوند و از آسمان رحمت، کتابی بیاورم که حاوی همه علوم و فنون دنیوی و اخروی باشد. و طبق این وعده، موسی از جانب حق به سفر چهل شبانه روزی دعوت شد. و اطلاق «لیله» (شب) برای این است که در سال قمری شب اصالت دارد و روز تابع آن است. منقول است که اول این سفر ابتدای ماه ذی قعدة و پایان آن دهم ذی حجه بود، که موسی ماه ذی قعدة را روزه بگیرد و در دهه اول ذی حجه تورات را به طور کامل تلقی و دریافت کند، و این مطلب در ذیل آیه ۱۴۲ از سوره اعراف بیان شده است.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»

یعنی: آن گاه، پس از آن که موسی از میان شما رفت گوساله را به خدایی، یعنی به ربوبیت، گرفتید در حالی که شما در این کردار، ظالم و ستمگر بودید؛ یعنی ظالم به خداوند که جمادی پست

ص: ۷۷

را با مقام قدس الهی انباز کردید، و ظالم به خودتان که عقاید خود را با این اعتقاد پلید آلوده ساختید و کرامت انسانی خود را خدشه دار نمودید، و ظالم به نسل آینده خود که این عقیده باطل و سیره عملی زشت را در میان آنها به ارث گذاشتید، و ظالم به پیامبران آینده که باید در طول تاریخ مبارزه طاقتمند فرسایبی برای زدودن این شرک انجام دهند.

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

یعنی: آن گاه، پس از ارتکاب این خطای عظیم، از شما به خاطر توبه و پشیمانی در گذشتیم شاید در آینده سپاس گزارید و دیگر به این گونه گناهان و ناسپاسی ها آلوده نشوید.

تفسیر:

«وَ إِذِ اتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۵۳)

یعنی: و به خاطر آورید هنگامی را که در کوه طور به موسی کتاب و فرقان دادیم، شاید شما هدایت یابید.

مراد از «کتاب»، حقیقت تورات است که رهین کتابت در ورق و تکلم به زبان و تصور در ذهن نیست و اطلاق اسم کتاب بر آن به لحاظ مکتوب بالفعل بودن در آن لوح محفوظ یا مکتوب بالقوه بودن آن در صفحات تورات هابیلی است که پس از موسی نگاشته شده است. در روایات آمده که خداوند تورات را در کوه طور از آغاز تا پایان، در سه شبانه روز با صدایی که خود آفریده بود به گوش موسی بخواند و موسی همه را در یک حال خاص مانند قیام مستمر فرا گرفت و حفظ کرد و آن چنان مجذوب آوای الهی گشت که چون در میان مردم وارد شد همه صداهای مدتی برای او ناآشنا و آزار دهنده بود.

«فرقان» مصدر به معنای فاعل است یا به معنای وسیله جدا کردن بین اشیاء. و محتمل است که مراد از این کلمه نیز تورات باشد به لحاظ آن که در عصر خود جدا کننده میان حق و باطل در تمام امور بود. و نیز محتمل است که مراد از آن، دین موسی باشد که جدا کننده بین حلال و حرام است. و ممکن است که معجزات موسی باشد که سبب جدا شدن و تمیز دادن حق از باطل بود.

ص: ۷۸

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيَّكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ (۵۴)

لغت:

عجل: گوساله. برآه - از باب مَنَع - او را از عدم آفرید، و باری به معنای خالق است که در سه جای قرآن آمده است.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ»

یعنی: و یاد آورید زمانی را که موسی پس از آن که از طور بازگشت و امت خود را دچار انحراف عظیم شرک، و گرفتار عمل پلید و گناه بزرگ گوساله پرستی دید، بر اساس وظیفه خطیر نبوت و رحمت و دلسوزی قومی، به آنان گفت: ای قوم من، شما بدین سبب که گوساله را به خدایی گرفتید بر خویش ستم کردید،

«فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ»

یعنی: پس باید به سوی خالق خود - ذات اقدس که شما را از کتم عدم به وجود آورده - باز گردید و خود را بکشید، یعنی هواهای نفس و طغیان های هوس را به واسطه عمل به تورات و ریاضت شرعی و تصفیه روح و تکمیل اعمال، سرکوب نمایید و این معنای کشتن نفس است. و برخی گفته اند: مراد از کشتن خود، کشتن کسانی از خود آنهاست که از پرستش گوساله توبه نکرده بودند.

«ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»

یعنی: موسی گفت: این گونه توبه برای شما در نزد خالقتان بهتر است.

«فَتَابَ عَلَيَّكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ»

ظاهر این جمله این است که آنها توبه کردند و طبق دستور موسی شروع به قتل نفس کردند و پیش از آن که توبه آنها به پایان برسد و عمل آنها تکمیل گردد توبه حق به آنها رسید، یعنی: خدا عطف توجه کرد و توبه شان را قبول نمود و از این رو موسی جمله فوق را گفت. یعنی خدا به شما عطف توجه نمود، زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵)

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

لغت و اعراب:

جَهْرَةً الْأَمْرَ وَ بِالْأَمْرِ: آن را آشکار ساخت. جَهْرَةً یعنی علانیه، مفعول مطلق است یا حال از فاعل یا مفعول نَرَى.

تفسیر:

«وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»

به گفته تاریخ، موسی برای سفر به کوه طور برای توبه و اعتذار از عبادت گوساله، یا برای دریافت کتاب عظیم تورات، هفتصد نفر از میان قوم خود برگزید و از میان آنها هفتاد نفر انتخاب کرد و همگی روانه طور شدند. چون به ساحت اقدس حق و وادی مقدس طوی رسیدند موسی با خدای خود در نزد آنان صحبت کرد و آنها هم کلام خدا را شنیدند، و آن جا بود که گفتند: ای موسی، ما هرگز تو را باور نخواهیم داشت تا آن گاه که خدا را به چشم خویش آشکارا ببینیم تا درباره صدق گفتارت و راستی توراتت از خود او پرسیم.

«فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

یعنی: پس به خاطر درخواست ناممکن و غیر معقولتان آتشی از آسمان فرود آمد و شما را فرا گرفت و این در حالی بود که آمدن آتش و فراگرفتن و هلاک شدن خود را می نگریستید.

«ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

خطاب به بنی اسرائیل عصر قرآن، از باب نسبت اعمال اوایل ملتی به اواخر آنها به جهت انتساب و رضایتی که به کار آنها داشتند، می فرماید: آن گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم و زنده کردیم شاید سپاس گزارید که دوباره زنده شدید و توفیق توبه یافتید.

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

ظَلَّلَهُ عَلٰى زَيْدٍ: سایه آن را بر سر زید افکند، آن را سایبان زید قرار داد. غمام: ابر یا ابر سفید. اضافه طیبات به ما ی موصوله اضافه صفت به موصوف است، یعنی مِمَّا رَزَقْنَا كُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ.

تفسیر:

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ» اشاره به برخی از نعمت های دیگر است که خدا به بنی اسرائیل عطا کرده بود در سفری که به دستور خدا از مصر به شام روانه می شدند و در صحرایی بی آب و علف واماندند و آفتاب گرم و سوزان بر سرشان تابید تا جانشان از تشنگی و گرسنگی به خطر افتاد و موسی برای آنها دعا نمود. در این باره خدا خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: و ابری متراکم را بر بالای سرتان سایبان کردیم.

«وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوٰى»

یعنی: و بر شما مَنّ و سلوی فرود آوردیم.

«مَنّ» به شیرۀ درخت و به ترنجبین که دارویی است شیرین و بر روی برخی از خارها می نشیند اطلاق می شود، و به هر حال ماده ای آن گونه را خداوند برای آنها در آن صحرای وسیع از آسمان به رنگ برف و همانند برف فرو می بارید و آنها آن را جمع کرده، غذای خود می کردند. و ممکن است «مَنّ» مصدر به معنای «مَائِمَنّ به» باشد، اشاره به خوراکی های مختلفی که با فروریختن آنها از آسمان، بر آنها مَنّت می نهاد. و «سَلْوٰى» مرغ کبک است که انبوهی نامحدود از آن همراه نسیم جنوب، پرنیان بر آنها فرود می آمدند و آنها می گرفتند. و گفته شده که در برابرشان می نشستند و رام می شدند و آنها هم صید می کردند.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

یعنی: به آنها گفتیم: از آنچه روزی شما کرده ایم که همه پاکیزه است بخورید.

«وَ مَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

یعنی: و پس از آن همه نعمت، باز ناسپاسی کردند، اما با این ناسپاسی، به ما ستم نکردند بلکه پیوسته بر خویشتن ستم می کردند.

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی و امکانه اجتماع اعم از شهر و روستا. رَغَد العیش - از باب عَلِم - گوارا شد، وسعت یافت. و رَغَد جمع راغَد، حال است از فاعلِ کَلُوا یعنی مرفهین. و حَطَّة یعنی درخواست سقوط و ریزش گناه؛ خبر مبتداء محذوف، و تقدیر آن مسألتنا حطه است. رَجَز - به فتح و ضم -:

نجس، گناه و عذاب. قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي مَفْعُول دَوْم بَدَّل است و مَفْعُول اول، القول مقَدَّر است.

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»

بنی اسرائیل به سبب غضب خدا در تیه یعنی صحرايي میان مصر و شامات به مدت چهل سال سرگردان شدند، و پس از آن مأموریت یافتند که به سوی قریه ای که بیت المقدس بود یا اریحا که نزدیک هم اند حرکت کنند و وارد آن گردند. می فرماید: به یاد آورید وقتی را که به بنی اسرائیل گفتیم: به این شهر درآید.

«فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»

یعنی: و از نعمت های آن شهر هر چه بخواهید و از هر جایش بخواهید گوارا و به وسعت و فراخی بخورید و برخوردار گردید.

شهری بود سرسبز و دارای همه گونه نعمت و مساکن و نهرها و میوه جات و حبوبات. و مراد آن که نترسید که آسیبی از ساکنان آن جا نمی بینید، زیرا یا با سازش و دوستانه زندگی می کنید، یا آنان مغلوب شما شده، در اختیارتان قرار می گیرند و یا فرار کرده، محیط را به شما وامی گذارند.

«وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»

یعنی: و چون از دروازه شهر در آید در حال سجده و خضوع در برابر حضرت حق باشید، یا در حالی که پس از ورود به آن شهر به سجده شکر افتید. و «حطه» بگویید، یعنی بگویید: «خدایا درخواست ما ریزش گناهان ما است.» که اگر چنین کنید گناه گنهکاران شما را می بخشیم، و به زودی نیکوکاران را پاداش می افزاییم.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾

یعنی: پس در برابر این فرمان خدا، آنان که ظلم کرده بودند یعنی گوساله پرستیده و بر خویش و محیط خویش ستم نموده بودند، سخن خدا را به گفتاری غیر آنچه به آنان گفته شده بود تبدیل نمودند، یعنی به عنوان استهزاء، درخواست «حطه» را به «حنطه» یعنی درخواست گندم قرمز، تبدیل کردند.

﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ﴾

یعنی: پس بر آن کسانی که ستم کردند عذابی از آسمان فرو فرستادیم. گفته شده وبا و طاعونی در میانشان افتاد که همه عقلا و دانشمندانشان هلاک شدند و یک عده جهال باقی ماندند. و این عذاب، غیر از آن که مرگ زودرس بود، محیط ملتی را هم خالی از دانشمند نمود.

﴿بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾

یعنی: و این عذاب، به کیفر آن بود که همواره از فرمان ما تخلف می کردند.

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٦٠)

لغت و اعراب:

أناس جمع انس است. عثی - از باب نصیر و ضرب و منع و علم - در فساد زیاده روی کرد. مفسدین حال مؤکده از فاعل «لا تعثوا» است. فانفجرت به تقدیر «فضرب فانفجرت» می باشد.

تفسیر:

«وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»

یعنی: و به یاد آورید زمانی را که موسی در ایام گرفتاری قومش در تپه و قرار گرفتندشان در خطر گرسنگی و تشنگی، از خداوند برای قوم خویش آب طلبید.

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»

یعنی: پس به او گفتیم که با عصایت به آن سنگ بزن.

در تفاسیر آمده: عصای او از چوب آس بهشتی بود که آدم وقت بیرون آمدن از بهشت در دست داشت و به وسیله پیامبران گذشته به شعیب رسید. و از او هنگام ازدواج موسی با دخترش، یا هنگام عزیمت موسی بر بازگشت به مصر، به دست موسی رسید. و «حجر» یعنی آن سنگی که موسی عصا را بدان زد نیز یکی از سه سنگ نازل شده از بهشت بود و آن دوتای دیگر، یکی سنگی است که مقام ابراهیم است یعنی جای پای آن حضرت بر آن است، و دیگری حجرالاسود است که در گوشه بیت شریف کعبه نصب شده است.

«فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»

ظاهراً آن سنگ، مکعب و دارای شش سطح بود که چون روی زمین قرار می گرفت و موسی عصا را بر سطح بالای آن می زد از هر یک از چهار سطح اطرافش سه چشمه فوران می کرد، و هر چشمه ای در نهری مستقل به سوی سبطنی از اسباط دوازده گانه جاری می شد. معنای آیه: پس موسی عصا بر آن سنگ زد و بلافاصله از آن سنگ دوازده چشمه جوشید.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ»

یعنی: هر گروهی از آنها که به نام سبطنی نامیده می شد جایگاه آب خود را شناخت، حال یا به وسیله نوشته ای که بر سر در انفجار بود، یا زیاد و کمی سهم آب چشمه ها بر حسب اختلاف نفوس اسباط، و یا میل آب در جریان خود به سوی جایگاه آنها.

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

یعنی: به آنها گفتیم از من و سلوایی که نازل کردیم بخورید و از آبی که از این سنگ می جوشد بنوشید و در روی زمین تبهارانه این همه فساد نکنید، یعنی به هیچ وجه دست به فساد نزنید.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامِ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسِيكَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ كَانُوا يُكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (٦١)

لغت و اعراب:

بَقْلٌ: سبزیجات و گیاهان بوته ای. قِثَاءٌ: خیار. فُومٌ: سیر. بَصَلٌ: پیاز. استبدل الأذنی بالأعلى: به عوض گرفت چیز پست را به دادن چیز بالاتر. و در این گونه موارد همیشه «باء» بر سر چیزی که زایل می شود و از دست داده می شود در می آید. مسكنت: فقر و ضعف.

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامِ وَاحِدٍ»

صحرائی که بنی اسرائیل در آن بودند و این درخواست را کردند سرزمین تیه، یعنی بیابانی بی آب و علف و غیرقابل کشت بود، زیرا خدا بر آنان نوشته و مقرر داشته بود که به سوی ارض مقدسه یعنی سرزمین شامات بروند و با اهل آن جا بجنگند - و وعده نصرت هم به آنان داده بود - و پس از فتح در آن جا ساکن شوند، اما آنها به سبب سستی اعتقاد و ضعف ایمان نفس و اختلاف آراء، پیش نمی رفتند و در آن صحرا مانده بودند، و آن جا بود که خداوند از روی ترحم، بر آنها من و سئلوی می فرستاد و آب از سنگ موسی مهیا کرده بود، و پیامبران چاره ای می اندیشید که به سوی هدف حرکت کنند و به ارض مقدسه رسند. در این مورد است که خداوند به بنی اسرائیل عصر قرآن درباره پیشینیانسان می فرماید: به یاد آرید زمانی را که گفتید: ای موسی، ما هرگز بر خوراکی یکنواخت صبر نخواهیم کرد و تا کی شبانه روز من و سئلوی خوردن و آب حجر نوشیدن؟!

«فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا»

ص: ٨٥

یعنی: پس برای حل مشکل ما پروردگارت را بخوان که از خوراکی های مختلف و متنوعی که زمین می رویاند از قبیل سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما بیرون آورد، و همان گونه که در کشاورزی مصر داشتیم از انواع خوراکی ها بهره مند باشیم.

«قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»

یعنی: موسی گفت: آیا چیزهایی را که پست و بی ارج است به جای چیزهای خوب و برتر می طلبید؟! یعنی آنچه را که کم ارزش است و با زحمات فراوان کشاورزی به دست می آید بر غذاهای پرارج و بدون زحمت که از آسمان برای شما فرومی آید ترجیح می دهید؟!!

«اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ»

حال که چنین است، بروید در شهری در اطراف این محیط فرود آید که آنچه خواستید در آن جا برای شما میسر است.

«وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ»

یعنی: و پس از آن تقاضاهای بیجا بر پیشانی آنها مهر ذلت و خواری و فقر و زبونی زده شد، و با عقیده و رفتار خود، خویش را گرفتار خشمی از خدا کردند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»

یعنی: و این ذلت و شقاوت برای آنها به سبب آن است که آنها از زمان قدیم به پیروی از پیشینیانشان، همواره به آیات خدا کفر و به نعمت هایش کفران می ورزیدند و پیامبران خدا را مانند شعیب و زکریا و یحیی به ناحق می کشتند و عیسی را خدا از دستشان ربود؛ و این کفر و کفران و پیامبر کشی بدان جهت بود که از آغاز زندگی خود نافرمانی می کردند و همواره به حقوق دیگران تجاوز می نمودند، زیرا ارتکاب صغائر انسان را به ارتکاب کبائر جری می کند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

هاد الرجل - از باب نَصِير - توبه کرد، و نیز هاد: یهودی شد به لحاظ آن که از عبادت گوساله توبه نمود. نصارا - جمع نصرانی - منسوب به شهر ناصره، و این نسبت برخلاف قاعده است. و نیز به پیروان عیسی بن مریم گویند. صبالرجل - از باب نَصِير - از دینی به دین دیگر منتقل شد. صابئین به پیروان نوح علیه السلام گویند که بر شریعت او باقی مانده اند، و یا به فرقه ای از نصارا، یا به پیروان یحیی علیه السلام، و من آمن قید این سه طایفه است. فلهم أجرهم خبر آن است.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ»

یعنی: کسانی که به اسلام و دین محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند، و کسانی که یهودی هستند، و نصرانی ها و صابئین؛

«مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

این جمله قید طوایف سه گانه است، یعنی: بی تردید آنهایی که از این سه طایفه در عصر پیامبر خود و دین خود بودند و به خدا و روز قیامت ایمان درست و حقیقی آوردند و بر طبق شریعت خویش عمل های شایسته انجام دادند، برای همه آنها پاداششان در نزد پروردگارشان ثابت و مهیاست، و هرگز در آن جهان بیمی بر آنان نمی رود و هیچگاه اندوهگین نخواهند شد. و آوردن قید «من آمن» در آیه با اینکه همه اصناف سه گانه معتقد به مبدأ و معادند، اشاره به حال یهود و نصارا است که ایمان آنان به مبدأ و معاد مخدوش است و باید آن را اصلاح کنند، به خاطر آن که آن خدا و معادی که آنها می گویند، نه خدای حقیقی است و نه معاد واقعی، زیرا خدای مجسی که در باغ بهشت قدم بزند و آدم را در مخفیگاهش نیابد و از خوردن او از درخت عقل مطلع نباشد، خدا نیست. و نیز خدایی که سه قسمت شود، یک قسمتش در آسمان ها و دو قسمتش در زمین باشد خدا نیست. و روز معادی که بهشتش تنها از آن یهود و نصارا باشد و کسی را حق ورود در آن نباشد و در جهنمش جایی برای یهود و نصارا نباشد و اگر کسی از آنها محکوم به دوزخ شد جز ایامی چند، به شمار روزهای عبادت گوساله از قوم موسی در دوزخ نماند، معاد حقیقی نیست.

پس حاصل مفاد آیه این است: آنان که از این طوایف در عصر پیامبرشان می زیستند و به وسیله ایمان به پیامبر و کتاب آسمانی خود نام یهود و نصارا داشتند، اگر ایمان صحیح به خدا و معاد داشته باشند بی تردید اهل بهشت اند. و حمل کردن این آیه را بر این که مراد از «من آمن بالله و الیوم الآخر» کسانی از این طوایف اند که به پیامبر اسلام و قرآن ایمان آورده باشند، با ظاهر آیه سازگار نیست، و نظیر این آیه در معنا و مقصود، آیه ۶۹ از سوره مائده است با اندک اختلافی در لفظ و به عبارت دیگر، هر یک از سه طایفه یهود و نصارا و صابئین، منقسم به سه قسم است:

اول آنهایی که پیش از اسلام در عصر نبوت پیامبرشان به او ایمان آورده و به دینش عمل کرده اند.

دوم آنهایی که در عصر نزول قرآن و پس از آن آمده و به پیامبر اسلام گرویده اند.

سوم آنهایی که پس از ظهور اسلام آمده و به آن نگرویده اند.

آیه مورد بحث و آیه ۶۹ مائده که اندک اختلافی در عبارت با این آیه دارد، ظهور دارند در قسم اول از این طوایف سه گانه، و حداقل ارجح است از حمل بر قسم دوم. و اما آیه ۱۷ از سوره حج که طایفه مجوس و مشرکان نیز به این سه طایفه اضافه شده، ناظر است به اینکه خداوند، میان آنها در روز قیامت جدایی می افکند و حال طوایف سه گانه این آیات از نظر اطلاق و تقیید، از آن استفاده نمی شود و آن آیه منافات با این دو آیه ندارد و به خواست خدا در جای خودش بحث خواهد شد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳)

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴)

لغت و اعراب:

ميثاق: پیمان مؤکد. طور: کوه، و خصوص کوه مشهور که میعادگاه خدا با موسی علیه السلام بود. خذوا به تقدیر «قول» است یعنی قلنا خذوا. و مرجع ضمیر فيه «ما» ی موصوله است که مراد تورات است.

ص: ۸۸

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»

خطاب به بنی اسرائیل است که به یاد آورید هنگامی را که از شما برای پذیرش دعوت موسی و تورات او پیمان مؤکد گرفتیم، یعنی هم به وسیله عقل و قضاوت خرد پس از تأمل در حالات موسی و آیات او، و هم به واسطه نقل پس از اتمام حجت موسی و هارون و ارائه معجزات نه گانه.

«وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ»

یعنی: و کوه را بر بالای سرتان برافراشتیم. این قضیه پس از نزول تورات و مطالعه دانشمندان قوم و اعلام مطالب آن به ملت بوده، که دیدند پیاده کردن محتویات آن بر آنها سنگین است و از این رو از پذیرش آن سرباز زدند، خداوند جبرئیل را دستور داد کوهی از کوه های آن منطقه یا جای دیگر را از جای بر کند و بر بالای سر مجتمعتشان نگه دارد.

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

یعنی: به آنها گفتیم آنچه را به شما داده ایم - یعنی کتاب تورات را - باید به جد بپذیرید و تحویل گیرید، و آنچه را در آن است از اصول و فروع و معارف، متذکر شوید، به این معنا که بخوانید، حفظ کنید، عمل نمایید و یاد دهید، شاید صفت تقوا پیدا کنید.

گفته شده: این عمل، اکراه است و اکراه در دین در هر شریعتی مردود است، چون تکالیف الهی در دنیا برای بشر بر اساس اختیار و اراده است. لکن این اشکال وارد نیست، زیرا ایمان قلبی به واسطه اخذ میثاق بوده که در اول آیه است، و ادله نقلیه و معجزات انبیا و ادله عقلیه است که می تواند سبب ایمان قلبی شود و آن عین اختیار است. اما افراشتن کوه بر سر آنان برای اجبار به عمل به تورات بوده، یعنی پذیرش لفظی، خواندن، تدریس، ابلاغ و به کار بستن فروع؛ و اجبار در فروع دین از شئون امامت انبیا و ائمه علیهم السلام و مربوط به امور اجتماعی است، و اجبار در امور اجتماعی نه تنها مانعی ندارد بلکه در مواردی واجب و لازم است.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ»

ظاهر آیه این است که تنها به وسیله تهدید با برافراشتن کوه، آنچه را مورد تهدید بود پذیرفتند و کوه نیز پس از مدتی که مقدارش معلوم نیست به جای خود بازگشت و دوباره آنها به عصیان

و طغیانشان روی آوردند، لذا می فرماید: سپس شما پس از آن وعده های توأم با تهدید روی برتافتید.

«فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

و اگر تفضل و رحمت خداوند بر شما نبود، بی تردید از زیانکاران بودید. مراد، کسانی هستند که پس از آن حادثه، به دست پیامبران بنی اسرائیل توبه کردند و یا پس از ظهور محمد صلی الله علیه و آله به اسلام گرویدند.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

سخ شدن اصحاب سبت

لغت و اعراب:

سَبَت: روز شنبه، و در قرآن غالباً در مورد سبتی که صید ماهی در آن بر بنی اسرائیل حرام بود استعمال شده است. خَسِيًّا الْكَلْبُ: سگ را دور کرد، و خَسَأَ الْكَلْبُ: سگ دور شد. قرده - جمع قرد -:

میمون و بوزینه. فجعلناها ضمیر منصوب راجع است به «عقوبت» که از کلام استفاده می شود، یا به «امت». نکال اسم مصدر است، یعنی عملی که وسیله عبرت دیگران شود.

تفسیر:

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»

خطاب به طایفه یهود معاصر پیامبر است. یعنی: حقیقت این است که همه شما شناختید کسانی از گذشتگان را که درباره سبت تجاوز کردند، یعنی حکم حرمت صید ماهی را در آن روز به کلی شکستند و از راه های مختلف در آن تقلب نمودند و کلاه شرعی درست کردند. مثلاً چون ماهیان، روز شنبه با احساس امن بیشتر می آمدند، آنها ماهیان را در کانال های اطراف رودخانه حبس کردند و روز یکشنبه صید کردند.

«فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»

یعنی: پس در مقام کیفر تخلف آنها گفتیم: بوزینه هایی پست و رانده شده گردید.

خدا با آفریدن چنین کلامی، آنها را بوزینه کرد، چرا که سیره و سنت او اجرای کارها به وسیله اسباب است. و یا آن که مراد از «قلنا» در اینجا اراده تکوینی است، یعنی اراده کردیم که آن ملت بوزینه شوند و بلافاصله شدند. و در روایات آمده که جسم آنها مسخ شد و روانشان در آن جسم بماند، بر روی یکدیگر زوزه می کشیدند و بر سر مردارها جمع می شدند، و سه روز در آن وضعیت ماندند و از غصه چیزی نخوردند و نیشامیدند تا به هلاکت رسیدند. و برخی گفته اند که مسخ روحی شدند برعکس فرض اول، و روحشان در پستی ادراک همانند میمون شد و مدتی در بدن انسانی بماند. و این طایفه ربطی به میمون طبیعی نداشتند و میمون ها نیز از نسل آنها نیستند.

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»

داستان گاو بنی اسرائیل

یعنی: پس ما آن عقوبت را یعنی مسخ کردن ناگهانی گروهی از انسان ها را به کیفر طغیانشان و تبدیل جسم آنها را به جسم بوزینگان، مایه عبرت نسبت به گذشتگان و آیندگانشان قرار دادیم، زیرا این حادثه عجیب و هولناک را برای امت های گذشته نیز نقل کرده بودیم و آنها عبرت گرفتند و آیندگان نیز عبرت خواهند گرفت.

و ممکن است مراد از «لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» مردمان هم عصر آنها، و مراد از «مَا خَلْفَهَا» آیندگان باشند. و باید دانست که هریک از عنوان «ما بین یدی الشیء» و «ما خلف الشیء» به گذشته و آینده گفته می شود.

و نیز حادثه مسخ را برای همه پرهیزگاران سبب پند و اندرز قرار دادیم.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٦٧)

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ...»

یعنی: و به یاد آرید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: همانا خداوند درباره پیدا شدن قاتل نامعلوم میتی که ذکر آن خواهد آمد، دستور می دهد که ماده گاوی را سر ببرید. آنها گفتند: ای موسی، آیا ما را به استهزا و مسخره می گیری؟ چه ارتباطی میان پیدا شدن قاتل و بریدن سر ماده گاو است؟ گفت: پناه می برم به خدا که از جاهلان و افراد نادان باشم.

در این استعاده اشاره به این است که مصونیت او از جهل و آثار آن از شئون نبوت اوست و اشتباه و خطا در آن راه ندارد.

بدان که دقت در این آیه و شش آیه بعد اقتضا می کند که این آیات درباره قصه خاصی است، و مقتضای ترتیب آیات طبق ترتیب طبیعی قصه این است که این آیه و چهار آیه بعدش، بعد از آیه ۷۲ قرار گیرد، یعنی میان آیه ۷۲ و ۷۳ باشد، زیرا حاصل قصه چنین است که در بنی اسرائیل مردی یکی از ارحام خود را کشت و جسد او را در مقابل درب خانه یکی از اسباط افکند، سپس ادعا کرد که او قاتل است. منازعه در گرفت تا آن جا که نزد موسی آمدند که او از خداوند حل مشکل را بخواهد، و این است معنای آیه ۷۲ «و اذ قتلتم نفساً فادار اتم فیها». موسی از جانب خداوند به آنها گفت: باید ماده گاوی سر ببرید. آنها از این دستور تعجب کردند «وَ اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...» و به هر حال به تحقیق درباره آن ماده گاو پرداختند و چندین سؤال در این باره به وسیله موسی از خدا پرسیدند و بالاخره ماده گاو معهود را پیدا کرده، سر بردند (آیات ۶۷-۷۱). سپس مأمور شدند جزئی از اجزاء آن مذبوح را به جسد آن میت بزنند تا آن مرده زنده شود و قاتل خود را معرفی کند (آیه ۷۳).

و علت تقدیم این قسمت از قصه اهمیت بیان جهل و نادانی و رفتارهای نامناسب بنی اسرائیل است که اولاً ابلاغ امر خدا را توسط پیامبری مرسل چون موسی، استهزا و مسخره شمردند و به او نسبت کار جاهلانه دادند که او کوشید خود را تبرئه کند. ثانیاً به محض رسیدن امر خدا به ذبح ماده گاو تسلیم امر نشدند بلکه به سؤال های مختلف پرداختند. نخست از سنّ گاو، سپس از رنگ آن و بعد از کاری که صاحبش از آن می کشید پرسیدند. و محتمل است که سؤالات، بهانه ای برای تخلف بوده. حال خداوند پرسش های آنها و جواب پرسش هارا در سه آیه بعد بیان می کند.

قَالُوا ادْع لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸)

لغت:

فارض: مسنّ و سالمند. بکر: جوان. عوان: میانسال.

تفسیر:

«قَالُوا ادْع لَنَا رَبَّكَ...»

ص: ۹۲

یعنی: گفتند: ای موسی، پروردگارت را درباره کار ما بخوان و پیرس آن ماده گاو چیست؟ یعنی از نظر سن چگونه باشد؟ موسی گفت: خدا می فرماید: ماده گاوی باشد نه مسن و سالمند و نه جوان کار نکرده، بلکه ماده گاوی باشد میانسال، نه پیر و نه جوان. پس آنچه را مأمور شده اید انجام دهید.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (٦٩)

لغت:

صفراء: زرد رنگ. فاقع: پر رنگ و یکدست.

تفسیر:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا...»

یعنی: بنی اسرائیل گفتند: ای موسی، پروردگارت را راجع به کار ما بخوان و پیرس رنگ آن گاو چه باشد؟ موسی گفت: خداوند می فرماید: ماده گاوی باشد زرد سیر و یکنواخت، یعنی رنگ های دیگری در آن نباشد، به طوری که دیدن آن ماده گاو، هر بیننده ای را شادی بخشد.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (٧٠)

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سَيِّئَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (٧١)

لغت و اعراب:

ذَلَّ الْفَرَسُ - از باب ضَرَبَ -: مُنْقَادٌ شَدَّ، ذَلُولٌ: رام و منقاد. إِثَارَةٌ: کشف شیء و اظهار آن، و إِثَارَةُ الْأَرْضِ:

شخم زدن زمین. مُسَلِّمَةٌ: سالم و بی عیب. شیه: رنگی خاص و لکه ای که مخلوط با رنگ اصلی باشد. و ما کادوا حال است از فاعل ذبحوا.

ص: ٩٣

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»

گفتند: ای موسی، پروردگارت را درباره کار ما بخوان که برای ما روشن کند این ماده گاو چیست؟ یعنی از جهت کار چگونه گاوی باشد؟ آیا گاو کاری باشد یا پرواری؟ بی تردید امر این ماده گاو بر ما مبهم و مشتبه شده و حتماً اگر خدا بخواهد به سوی مقصود حقیقی راه خواهیم یافت.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذُلُولٌ تُبَيِّرُ الْأَرْضَ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ»

یعنی: موسی گفت: همانا خدا می فرماید: ماده گاوی باشد نه رام شده برای کشت که زمین را شخم زند و نه برای کشیدن آب با دلو یا آوردن آب از راه دور که زراعت را آبیاری کند.

«مُسَلَّمَةٌ لَّاشِيَةٍ فِيهَا»

یعنی: بلکه ماده گاوی باشد که از لطف پروردگار، سالم از عیب و نقص و از جانب صاحبش سالم از هر نوع کارگیری و از نظر رنگ یکدست باشد و ابلق و رنگارنگ نباشد.

«قَالُوا أَلَّا نَجِئْتِ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يُفْعَلُونَ»

یعنی: پس از بیان و توضیحات کامل موسی علیه السلام در خصوصیات گاوی که باید سر ببرند، گفتند:

اکنون حق را آوردی، یعنی حق مطلب را ادا کردی و مشخصات گاو مورد نظر را چنان که باید، بیان نمودی. پس آن ماده گاو را پس از جستجو و پیدا کردن، طبق دستور خدا سر بریدند در حالی که رغبتی در آن کار نداشتند و امیدی نبود که چنین کنند، چرا که از آشکار شدن قاتل و رسوایی خود در هراس بودند. یا آن که قیمت آن گاو بالا بود، زیرا گاوی بدان صفت منحصر به فرد و در نزد یتیمی بود که اولیای او به کمتر از ده برابر یا صد برابر قیمت نمی فروختند.

بدان که پس از ابلاغ فرمان ذبح بقره در آیه ۶۷ که امری مطلق و متعلق به عنوان و موضوعی مطلق بود، اگر بنی اسرائیل به همان امر عمل می کردند و گاوی را سر می بریدند کافی بود هر چند قید سن و رنگ و کار در آن محقق نمی شد، چنان که پس از سؤال اول بقره ای با یک قید و پس از سؤال دوم بقره ای با دو قید نیز کافی بود، ولی به آن قناعت نکردند و بقره ای با سه قید لازم شد. و گفته شده علت عدم قناعتشان به امر اول و بحث از خصوصیات مأمور به، مبنی بر این اعتقاد بوده که نباید مطلبی را بدون دلیل قطعی پذیرفت، و چون در مطلق گاو تأثیر احیای میت نمی دیدند در پی چنین فحوصی برآمدند. ولی این پندار درباره دستور خدا و ابلاغ پیامبر مرسل، باطل است.

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲)

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

لغت:

ادارتم اصلش تدارتم بوده ای تدافتم یعنی نزاع کردید و یکدیگر را دفع و رد نمودید.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

در مورد این آیه که نخستین آیه در بیان یکی از حوادث مهم بنی اسرائیل است قصص متعدد و مختلف نقل شده و ما در ذیل آیه ۶۷ به قصه کوتاهی اشاره کردیم بدان اندازه که مراد از آیه روشن شود. می فرماید: و به خاطر آورید هنگامی را که در میان خودتان کسی را کشتید و درباره آن قتل و شخص قاتل به نزاع و مدافعه برخاستید، و خداوند اراده کرده بود که آنچه را پنهان می داشتید آشکار سازد.

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»

ضمیر مفرد «اضربوه» به نفس برمی گردد به لحاظ مقتول یا میت، و ضمیر مؤنث «ببعضها» به بقره. و حاصل آن که پس از کشتن بقره در طریق رسیدن به مقصود و کشف واقع، به آنها گفتیم که بعضی از اجزای بقره را به بدن آن میت بزنید. آنها نیز چنین کردند و دم یا زبان یا ران یا قطعه ای از استخوان آن را به جسد میت زدند و به مجرد تلاقی دو جسم بی روح، میت انسانی زنده شد.

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

«كذلك» اشاره است به احیای میت مزبور. یعنی: همان گونه که خداوند با تلاقی دو جسم بی جان، مرده ای را زنده کرد و روح او را از عالم برزخ به بدنش بازگرداند، مرده ها را در قیامت زنده می کند، روح برزخی آنها را در جسم نوساخته از ذرات منتشر شده در میان خاک وارد کرده و بدین وسیله آنها را زنده می کند، و این چنین آیات و نشانه های خود را همواره در محیط زمین به شما نشان می دهد، شاید بیندیشید.

ص: ۹۵

و از برخی روایات استفاده می شود که چون پاره بدن بقره مذبوح، به بدن مقتول خورد بلافاصله روانش به قالب برگشت و از جای برخاست و خود را در محضر موسی پیامبر خدا و انبوه طرفین دعا و میان اجتماع مردم دید، کیفیت کشته شدن خود را به دست پسرعموها بازگو نمود و خداوند به او عمر طولانی دوباره عطا فرمود و دو قاتل وی به عنوان قصاص کشته شدند.

و اما این که چرا خداوند، خود ابتدا قاتل را معرفی نکرد یا مقتول را خود زنده نکرد و چرا جزء خاص بدن گاو مذبوح را به او زدند؟ اسرارش درست بر ما روشن نیست، لکن در روایات آمده که خدا می خواست اظهار قدرت کند که تلاقی دو جسم بی جان ممکن است سبب ایجاد یک جان شود. و بنگر چگونه تلاقی نطفه ماده و نر را در انسان ها و حیوانات و گیاهان سبب حیات قرار می دهد! و نیز در روایت وارد است که آن ماده گاو از آن جوانی فقیر بود که در حق پدر خود بسیار نیکوکار بوده و خدا خواست ماده گاو او را به بهای گزافی بخرند و او را غنی و بی نیاز سازد.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

دل های سخت تر از سنگ

لغت و اعراب:

قَسَا الشَّيْءُ - از باب نَصِير - : غلیظ و محکم شد. ذلک اشاره است به معجزه احیای مرده. حجاره: جمع حجر یعنی سنگ ها. یَشَّقُّ اصلش یتَشَّقَّقُ بوده است، از ماده «شَقَّ» به معنای شکاف. هبَط الشَّيْءُ:

فروود آمد.

تفسیر:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»

تتمه خطاب به طایفه یهود است. یعنی: پس از مشاهده زنده شدن میت و تحقق چنین معجزه ای عجیب که دلالت بر قدرت و عظمت خداوند و فرارسیدن روز جزا دارد، به جای آن که بترسید و به حق بگروید، دل های شما قساوت یافت و سخت شد و اینک قلوبتان مانند پاره های سنگ است یا

از آنها هم قسی تر و سخت تر.

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»

یعنی: چرا که بی تردید برخی از سنگ ها هست که چندین نهر از آن می جوشد و سرازیر می گردد، مانند حجر موسی و سنگ برخی از کوه ها که مجاری آب های بسیارند.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»

یعنی: و برخی از سنگ ها هست که شکافته می شود و از لابه لایش آب بیرون می زند.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»

یعنی: و برخی از سنگ ها نیز از ترس و خشیت خداوند از محل مرتفع خود فرو می غلتند. و مراد از خشیت، خشیت تکوینی است مانند «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» [فصلت، ۱۱].

و علت قسی تر بودن دل هایشان از سنگ این است که تعلق اراده تکوینی خدا به یکبار در آنها اثر می گذارد هرچند از سخت ترین موجودات روی زمین اند، ولی تعلق اراده تشریحی خدا چندین بار به چندین نوع، نظیر فرامین مؤکد و تذکرات شدیدی که در کتاب های آسمانی و دعوت های منطقی پیامبران است و معجزات متنوع و مکرر آنان و بالأخره آیات انفسی و آفاقی که همه در برابر عقل و وجدان جلوه گرند، بر دل های آنها اثری نمی گذارد.

«وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

یعنی: و هیچ گاه خداوند، پروردگار شما، از آنچه به جا می آورید غافل نیست.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِ هُمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶)

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

تحریف کتاب در میان یهود

«أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

این آیات در مقام بیان حال یهود و قساوت دل و شقاوت ذات آنها، و ارشاد به سوابق سوئشان در انکار حق و عدم پذیرش دعوت پیامبران الهی است. در خطابی به پیامبر و مسلمین همه اعصار می فرماید: آیا شما طمع دارید در این که آنها به دعوت و گفته های شما ایمان آورند و کتاب و دین شما را بپذیرند؟ در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از آن که به عقل و اندیشه درک می کردند آن را تحریف می نمودند در حالی که زشتی کارشان را هم می دانستند.

معلوم باشد که مسأله شنیدن کلام خدا و تحریف آن، نخست از آن هفتاد نفر شروع شد که موسی آنها را برای رفتن به کوه طور و تکلم با خداوند و دریافت تورات انتخاب نمود، که آنها سخنان خدا و صحبت های او را با موسی و آنچه به موسی وحی شد، همه را شنیدند و پس از بازگشت به میان قوم خود، به خاطر منافع دنیوی و پیروی از هوای نفس خویش برخی از مطالب را نگفتند و برخی را تأویل و تحریف نمودند. و این سیره سیئه در میان علمای تورات تا عصر پیامبر اسلام جاری بود، آنها نیز همه تصریحات تورات درباره پیامبر و کتاب و دین او و علائم و اوصاف شخصی او را که دلالت بر نبوت او داشت تحریف کردند و از این راه سبب گمراهی ملتی تا امروز و فردا شدند.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَا بِغَضٍ مِّنْهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتَّخِذُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

بی ایمانی حتی با شنیدن کلام خدا

فاعل «قالوا» ی دوم منافقان است یا کفار غیرمنافق و مخاطب منافقان و استفهام انکاری است، و معنای آیه این است: چون منافقان با مؤمنان ملاقات کنند می گویند: ما ایمان آوردیم، یعنی پیامبر اسلام و کتاب و دین او را پذیرفتیم، و چون برخی با برخی خلوت کنند - یعنی منافقان با کفار یا منافقان با یکدیگر - می گویند: آیا آنچه را که خداوند راه علمش را بر شما گشوده یا بر شما حکم کرده، مانند آنچه در تورات از آمدن پیامبر امی عربی و صفات او و حقانیت دین و کتاب او به شما خبر داده و شما را امر کرده که به او ایمان آورید، برای مسلمان ها باز گو می کنید تا آنها با شما در نزد خداوند محاجه کنند؟ آیا نمی اندیشید؟ و حاصل آن که آنها میان خود جر و بحث می کنند و به یکدیگر می گویند: چرا این گونه از مندرجات تورات را به مسلمین می گویند تا بر ضد شما احتجاج

کنند و با تورات خودتان صحت اسلام خویش و کفر شما را ثابت نمایند؟! و مراد از «عند الله» یا علم و حضور خداست و یا مراد، احتجاج در پیشگاه خدا در روز قیامت است.

«أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ»

«اولا يعلمون» اصلش «و اولا يعلمون» است، همزه برای صدارت مقدم شده. معنای آیه: و آیا آنها نمی دانند که خداوند آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می سازند می داند؟ یعنی رازهای درونی و سخنان سری و گفتارهای آشکار آنها را، کفر و نفاق باطنی و اسلام و ایمان ظاهری و ادعایی آنها را، و کلمات تورات حقیقی و سخنان دروغین محرف آنان را می داند.

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ بِهَا نَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

لغت و اعراب:

أمی: کسی که خواندن و نوشتن نداند، گویی همان گونه است که از ام یعنی مادر خود به دنیا آمده.

امانی: جمع امتیه، آنچه انسان آرزو کند، و نیز به معنای دروغ. ثمن: مالی که قابلیت بها برای چیزی را داشته باشد. ظن: گمان غیرقطعی، و گاهی به قطع خلاف واقع گفته می شود.

تفسیر:

«وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»

ضمیر «منهم» راجع است به یهود، و ممکن است مراد، اعم از یهود و نصارا باشد. معنای آیه: از طایفه یهود، عده ای عوام اند و بی سواد مادرزاد که توان خواندن کتاب تورات را ندارند و از آن جز آرزوهای خلاف واقع را نمی دانند و دانش آنها جز گمانی بیش نیست، زیرا علمایشان جز آن را بدانها نیاموخته اند، نظیر آن که فردای قیامت جز یهود و نصارا کسی به بهشت نمی رود. اگر کسی از یهود محکوم به جهنم شد جز روزهایی معدود به شمار روزهایی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند در جهنم درنگ نمی کند. عزیز پسرخوانده خداوند است. مسیح خدا یا یک سوم خدا یا یکی از سه

خداوند است. اسلام به مرگ پیامبر آورنده اش نابود خواهد شد و امثال اینها.

و بالجمله مفاد این آیه این است که از جامعه یهود، آنها که تورات خوانده اند آن را تحریف کرده، از آن ناحیه زندگی می کنند و آنها که نخوانده اند گمان های پوچ و تحریف شده آنها مبنای دین و معنویت آنهاست.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»

غرور بی جای یهود

یعنی: پس حسرت و مرگ بر حال کسانی که مطالبی به نام کتاب تورات و انجیل به دست خود می نویسند، آن گاه می گویند: این نوشته از جانب خداوند است که به موسی و عیسی نازل شده. و چنین می کنند تا بهایی اندک از مال و جاه و امتعه دنیا به دست آورند.

«فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»

یعنی: پس وای به حال آنها از ناحیه آنچه دستشان برای فروش نوشت و وای به حالشان از آنچه همواره از این راه کسب می کنند.

وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰)

بلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِبَةُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

لغت و اعراب:

اتَّخَذْتُمْ در اصل اتَّخَذْتُمْ بوده، همزه استفهام بر همزه وصل در آمده و همزه وصل حذف شده است.

سَاءَ الشَّيْءُ - از باب نَصِير - زشت و قبیح شد، سَيِّئَةٌ: کار قبیح، و غالباً در گناه استعمال می شود. خَطِيءٌ - از باب عِلْم - : خطا رفت، و خطیئه: گناه.

تفسیر:

«وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً»

یعنی: و طایفه یهود گفتند: در آخرت آتش جهنم با ما - با گنهکاران یهود - تماسی نخواهد

داشت جز روزهایی معدود، که گفته اند تنها چهل روز به شمار روزهایی که بنی اسرائیل در عهد موسی گوساله پرستیدند. و برخی گفته اند تنها هفت روز به لحاظ آن که عمر دنیا هفت هزار سال است، و یهود به سزای گناهان هر هزار سالی یک روز کیفر می شود.

«قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»

یعنی: به آنان بگو: آیا در نزد خداوند پیمان محکمی با او بستید و خاطر جمع شدید؟ که اگر چنین است هرگز خداوند خلف وعده نمی کند،

«أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

و یا آن که مطلبی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟ یعنی یقیناً چنین است و شما گناه افترای بر خدا دارید.

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

«بلی» جواب از ادعاهای آنها در صدر آیه قبل است، یعنی آن ادعاها باطل است، و معنای آیه چنین است: آنان گفتند عذاب جهنم به ما نمی رسد، پاسخ آن است که چرا عذاب به آنها می رسد، زیرا هرکس گناهی کرد و گناه او بر وی احاطه نمود - یعنی زبان و جوارح و وجودشان را فرا گرفت - آنها اصحاب آتشند و آنان در آن جا ابدی و جاودان اند.

مراد از سَیِّئَةٌ و خَطِيئَةٌ در این جا گناه است و نمی توان هر دو را به گناهان فرعی حمل کرد، زیرا طبق ادلّه دیگر کسی که اصول عقایدش صحیح باشد گناهان فرعی اش هر چند بسیار باشد و بر او احاطه کند در جهنم خالد نخواهد بود، چرا که اصل ایمان مانع از خلود در آتش است. پس مراد این است که احاطه گناهان فرعی سبب زوال اعتقاد گردد، نظیر آیه ۱۰ سوره روم «ثُمَّ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» و یا آن که مراد از سَیِّئَةٌ، گناه اعتقادی از قبیل کفر، شرک و نفاق است و مراد از خَطِيئَةٌ گناه فرعی، و معنی آیه این است: کسی که عقیده اش فاسد و گناهانش بسیار است مخلد در آتش است، در مقابل آیه بعد که سخن از ایمان و عمل صالح می گوید.

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند، آنها هستند که یاران بهشتند و آنها در آن جا ابدی و جاویدانند.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)

یهود و نقض موثیق الهی

لغت و اعراب:

لا تعبّدون نفی است که از آن نهی اراده شده. بالوالدین به تقدیر أحسنوا یا تحسنون است. ذی القربی و ما بعدش عطف است به والدین. و أنتم معرضون حال است از فاعلِ تولّیتم.

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

یعنی: و یاد آورید وقتی را که پیمان بنی اسرائیل را گرفتیم. غرض از اضافهٔ پیمان به بنی اسرائیل این است که پیمان مؤکّد متناسب با حال و عصر آنها را گرفتیم که همان درک عقول آنها و دعوت و تعلیم پیامبران و کتاب های آسمانشان بود.

«لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ»

و مفاد آن پیمان، این امور هشتگانه بود: هرگز جز خداوند چیزی را و کسی را از بت ها و ستارگان و فرشتگان و پیامبران مانند عزیر و مسیح عبادت مکنید، و به پدر و مادر نیکی کنید، «احساناً» یعنی احسانی در خور حال آنها، یعنی دربارهٔ والدین نسبی عهده دار هزینهٔ زندگی آنها شوید و با حسن گفتار و رفتار، با آنها معاشرت کنید، و دربارهٔ والدین روحانی یعنی پیامبر و امام وقت با پذیرش مقام نبوت و امامت و با اعتقاد و محبت و انقیاد و اطاعت انجام وظیفه نمایید. و به اقربا و خویشانتان با عمل به فریضهٔ صلّهٔ رحم، و به یتیمان و مستمندان نیز به وسیلهٔ انفاقات مالی و ارشادات دینی، نیکی نمایید.

«وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» یعنی: و به مردم سخن نیک گوید و با آنان نیکو سخن گوید، یعنی حتی با مخالفان و کفار نیز در مقام معاشرت و در همه نوع گفتار از امر و نهی و وعد و وعید و قضاوت و داوری و اخبار و شهادت و عقد و قرار داد، نیک رفتار باشید.

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»

ص: ۱۰۲

یعنی: و نماز را - خواه واجب و خواه مندوب (مستحب) طبق اقتضای امر الهی - برپا دارید، یعنی هم خود انجام دهید و هم دیگران را به انجام آن وادارید. و زکات را بپردازید، خواه زکات عام و انفاقات مالی عرفی بین المللی که به اقتضای نوع دوستی و عواطف بشری مورد عمل عقلا است، و خواه زکات خاص و انفاقات معین شرعی که از اجناس معدودی که نه چیز است گرفته می شود و در مصارف معینی که هشت مورد است مصرف می گردد.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ»

یعنی: سپس روی گردانیدید - پس از آن همه پیمان ها و توصیه ها جز اندکی از شما عملاً روی گردانیدید و قلباً اعراض کردید - در حالی که شما ذاتاً و عادتاً اعراض کننده از حقیقت.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (۸۴)

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَى فَفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

لغت و اعراب:

سَفَكَ الْمَاءَ أَوْ الدَّمَ: آب یا خون را ریخت. تظاهرون در اصل تظاهرون بوده، یعنی پشتیبانی می کنید و یاری می دهید. فدی الرجل - از باب ضَرْب - من الأسر: فدیة داد و او را آزاد کرد. فادی الأسیر: فدیة

ص: ۱۰۳

گرفت و اسیر را آزاد نمود. و هو محرم «هو» ضمیر شأن است و اخراجهم آن را تفسیر می کند، به تقدیر «و اخراجهم محرم».

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَاتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَاتُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ»

یعنی: و به یاد آورید ای بنی اسرائیل هنگامی را که از همه شما طایفه یهود پیمان مؤکد گرفتیم، یعنی پیمان اتحاد و ائتلاف و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر، و مفاد پیمان این بود که خون همدیگر را به ناحق مرزید و خودتان را - یعنی یکدیگر را - از خانه های خود به سبب اختلاف و عداوت و دشمنی های شخصی و قبیله ای بیرون نکنید. خطاب آیه به یهود عصر قرآن است به لحاظ وقوع این حوادث در میان گذشتگان آنها طبق عادت جاریه که حوادث واقعه در برخی از اعضای عرضی یا طولی قبیله را به همه آنها نسبت می دهند.

«ثُمَّ أَفْرَزْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»

یعنی: سپس شما به پیمانتان به عنوان تأکید و پذیرش اعتراف کردید و گواهی دادید.

گذشتگان پس از تحقق پیمان، اقرار کردند و شما الآن به پیمان آنها اقرار می کنید و گواهی می دهید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ»

در عصر نزول این آیات طایفه بنی قریظه و بنی نضیر یهودی بودند و طایفه اوس و خزرج مشرک، و بنی قریظه هم پیمان جنگی اوس، و بنی نضیر هم پیمان جنگی خزرج بودند و چون اوس و خزرج باهم می جنگیدند هم پیمان هر یک به کمک او می شتافت و او را در کشتن و جلای وطن دشمن یاری می داد، و در نتیجه یهودان قریظه و نضیر هم یکدیگر را می کشتند و از سرزمینشان بیرون می کردند، ولی هر دو طایفه در هر جا اسیر جنگی یهودی می دیدند هر چند از طایفه دیگر، به حکم تورات فدیة او را می دادند و او را آزاد می نمودند. درباره این حادثه آیه می گوید: سپس این شماست که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیار و سرزمینشان بیرون می کنید،

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِاللَّيْمِ وَ الْعُدْوَانِ»

یعنی: در حالی که در این کار یکدیگر را به گناه و تعدی بر ضد آنها یاری می دهید، چه آن که اگر مثلاً اوس بر خزرج پیروز شد قریظه نیز در این بین از بنی نضیر می کشد و آنها را از وطنشان بیرون می کند و احیاناً از آنها اسیر می گیرد.

«وَإِنْ يَأْتِوكُمْ آسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»

یعنی: و اگر عده ای از آنها به سوی شما در حال اسارت بیایند آنها را به دادن فدیة آزاد می کنید، مثلاً اسیران بنی نضیر را که به دست بنی قریظه افتاده شما طایفه بنی نضیر و قریظه آنها را می خرید و آزاد می کنید در حالی که اصل جنگیدن و کشتن و بیرون کردن آنها بر شما حرام بود،

«أَفْتَوْمُنُونَ بِنَعْصِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ»

یعنی: آیا به برخی از کتاب تورات - فدیة دادن و آزاد کردن اسیر هم کیش - ایمان می آورید و به برخی دیگر - جنگیدن و کشتن و از وطن بیرون کردن آنها - کفر می ورزید؟

«فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

یعنی: پس آیا جزا و کیفر هر کس از شما که مرتکب چنین کاری می شود، یعنی در احکام تبعیض قائل می شود، برخی را می پذیرد و برخی را رد می کند در حالی که همه از جانب خداست، جز خواری و خذلان در زندگی دنیا چیست؟ و ممکن است «ما» برای نفی باشد، یعنی جزا و کیفر چنین کسی جز خواری و رسوایی در دنیا نیست.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

یعنی: و چنین کسانی را در روز قیامت به سخت ترین عذاب باز خواهند برد، و هرگز خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

یعنی: آنهایند کسانی که زندگی دنیا را به بهای از دست دادن آخرت خریدند، و بنابراین در عالم آخرت نه عذاب از آنها سبک می شود و نه آنها یاری می شوند.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷)»

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)»

قفا اثره - از باب نَصَرَ -: دنبال او رفت، و قَفِيَ فلاناً زیداً و بزید: زید را دنبال او روانه کرد. روح: مایه حیات جاندار، و روح القدس از باب اضافه موصوف به صفت است یعنی جبرئیل. أفکلما استفهام برای تقریر است یا به تقدیر أبلغ الأمر منکم أنکم کَلَّمَا جاء... و ممکن است برای انکار و توبیخ باشد. غَلَفَ الشیءَ - از باب نَصَرَ -: پوشانید آن را، و غُلْفٌ یا جمع اغلف است به معنای چیزی که در پوشش قرار گرفته، و یا جمع غلاف به معنای ظرف و جلد. و ما در «قلیلاً ما» برای تأکید قَلَّتْ است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ»

یعنی: و حقیقت این است که موسی را کتاب آسمانی تورات و صحف دادیم و پس از او نیز پیامبران را پیایی در پی او روانه کردیم به طوری که همه آنها تا زمان عیسی تابع دین و کتاب او بودند.

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»

یعنی: و به عیسی بن مریم نیز دلایل روشن برای اثبات توحید و معاد و نبوت او عطا کردیم مانند دمیدن روح در مجسمه بی روح، زنده کردن مردگان، شفای بیماران غیرقابل علاج و کوران مادرزاد، اخبار از مغیبات و فرود آمدن مائده آسمانی به درخواست او.

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»

یعنی: و او را به وسیله روح القدس، روح پاکیزه یعنی جبرئیل امین و نازل کردن انجیل تقویت کردیم و به مرتبه نبوت و رسالت رساندیم.

«أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»

خطاب به یهودان عصر نزول قرآن است. یعنی: اعتراف و اقرار کنید که در طول مدت پس از موسی تا زمان محمد صلی الله علیه و آله در هر زمانی هر فرستاده ای آنچه را که شما دلتان نمی خواست برای شما آورد از احکام اصولی و فروعی الهی، در برابرش سخت تکبر ورزیدید پس گروهی را تکذیب کردید مانند عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و گروهی را می کشتید مانند شعیا و زکریا و یحیی. و جمله مضارع «تقتلون» اشاره به این است که به واسطه رضایت شما بر اعمال گذشتگان گویی شما هم دارید

می کشید. و اگر استفهام برای انکار و تویخ باشد معنای آیه چنین است: پس چرا هرگاه پیامبری آمد او را تکذیب کرده و یا می کشتید؟

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»

یعنی: و طایفه یهود گفتند: دل های ما سرپوشیده است گویی پوشش هایی تکوینی بر آنها افتاده که مانع از پذیرش دعوت محمد صلی الله علیه و آله و فهم کتاب اوست. یا آن که دل های ما ظرف هایی است سرشار از علوم تورات، و علوم دیگر را نمی پذیرد و از این روست که دین و مفاهیم قرآن تو را تحمل نمی کند.

«بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»

یعنی: اما چنین نیست که آنها می گویند، بلکه خداوند آنها را به سبب کفر و انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله لعن و طرد کرده و بر دل هاشان مهر ناهمی زده و غلاف شقاوت پوشانده، از این رو آنها بسیار اندک ایمان می آورند، یعنی فقط به مشتی مطالب مشترک میان دو کتاب یا به آنچه منافع دنیویشان اقتضا کند ایمان می آورند.

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹)

لغت و اعراب:

جواب و لَمَّا محذوف است به تقدیر کفروا که جواب فلَمَّا بر آن دلالت دارد. و ممکن است فلَمَّا بدل از و لَمَّا باشد و جواب کفروا به باشد. استفتح الرجل: فتح و نصرت طلبید. مراد از موصول ماعرفوا حق یا محمد صلی الله علیه و آله یا مجموع دین و کتاب و محمد صلی الله علیه و آله است.

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»

این آیه نیز در شرح حال یهود است. می فرماید: و چون کتابی از جانب خداوند به نام قرآن و فرقان نزد آنها آمد، یعنی نزد همه جوامع بشری که آنها نیز جزء آنهاند، به آن کفر ورزیدند؛ کتابی که

تصدیق کننده همه چیزهایی است که همراه آنها و در نزد آنهاست از تورات و احکام اصولی و فروعی آن، و چیزهایی که با آنهاست از شرایع و معارف و حکمی که از پیامبران گذشته به میراث به آنها رسیده، هر چند نسبت به برخی از احکام آن ناسخ بود.

«وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»

یعنی: و این در حالی است که آنها پیش از ظهور اسلام، در مقام برخورد با مشرکان و محاجّه و دشمنی، آنها را تهدید به آمدن پیامبر اسلام می کردند و می گفتند طبق تصریح تورات ما در این سرزمین پیامبری امی عربی با اوصاف خاص ظهور خواهد نمود که با هر دشمنی بجنگد پیروز می شود، و ما به وی ایمان می آوریم و زیر پرچم او با شما می جنگیم و غالب می شویم.

گفته اند: گاهی هم در مقام ضرورت و موقع حساس انگشتان خود را در کتاب تورات روی نام یا صفات پیامبر آینده می گذاشتند و از خدا یاری می طلبیدند.

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ»

یعنی: اما چون حقی که شناخته بودند به سوی آنها آمد یعنی محمد صلی الله علیه و آله یا اسلام، او را انکار کردند و به او کفر ورزیدند، پس لعنت و نفرین خدا بر این کافران باد، زیرا این انکار، برخلاف علم و صریح تورات و سخنان پیامبران و بر ضد وجدانشان بود، و نیز سبب انحراف اعتقادی و عملی ملتی غیر محصور تا روز قیامت و محرومیتشان از راه مستقیم خدا و فرستادگان او شد، و بی تردید آنها را چیزی جز هوای نفس و حب ریاست و حرص بر دنیا بر این عمل زشت وادار نکرد.

بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَبَاءً وَ بَغْضٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰)

تفسیر:

«بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

یعنی: بسی زشت است آن ثمن و بهایی که خودشان را بدان فروختند و آن این است که به آنچه خدا نازل کرده کافر شوند، یعنی به دین و قرآنی که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده. و مراد از

فروختن نفس از دست دادن عقاید و اخلاق و دستوره‌های اسلامی یعنی همه سعادت‌ها، و پذیرفتن کفر و سیره ناروای کفار جاهلیت یعنی همه شقاوت‌هاست.

«بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»

یعنی: علت این معامله و سبب پذیرفتن کفر به جای اسلام، جاه‌طلبی و حسودی آنهاست در این که خداوند به هر کسی از بندگانش که بخواهد از فضل خود نازل نماید یعنی نسبت به پیامبر اسلام حسد داشتند و نمی‌توانستند ببینند که خدا از رحمت خویش کتاب آسمانی و دین و شریعت بر او فرو فرستد.

«فَبَاءُوا وَبَغَضُوا عَلَيَّ غَضَبًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»

یعنی: پس در نتیجه با غضبی روی غضبی از سوی خدا بازگشتند و به آن گرفتار شدند به سبب کفر به محمد صلی الله علیه و آله و دین او از روی جاه‌طلبی و حسد، و یا به سبب انکار قرآن و دین اسلام پس از انکار محتویات تورات حقیقی که در این باره وجود داشت. و در آخرت برای کافران عذابی خوارکننده است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)

لغت و اعراب:

وراء: سوا و غیر، و به معنای پشت سر و جلو رو؛ و این لغت از اضداد است. و ضمیر هو الحق به ماوراء برمی‌گردد. فَلِمَ تَقْتُلُونَ به تقدیر «فلم کنتم تقتلون» است.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ»

ص: ۱۰۹

یعنی: و چون به طایفه یهود گفته شود: به آنچه خداوند بر پیامبر اسلام نازل کرده از دین و قرآن یا به همه کتاب های آسمانی که خداوند بر پیامبرانش نازل نموده ایمان آورید، می گویند: ما به آنچه بر خودمان نازل گشته - یعنی تورات و صحف - ایمان می آوریم؛ و به غیر آن هر کتابی که باشد و یا به آنچه پشت سر آن آمده - یعنی انجیل و قرآن - کفر می ورزند در حالی که همان کتاب دیگر که قرآن است حق و ثابت و تصدیق کننده کتاب و دین آنهاست، هم به تصدیق قولی به لحاظ تصریحات و تأییدات قرآن از تورات و آورنده آن، و هم به تصدیق عملی به جهت آن که همه وعده های تورات و انجیل درباره ظهور پیامبر اسلام، محمد صلی الله علیه و آله امی عربی، و اخبار آن دو کتاب از اوصاف او و دین و کتاب و غزوات و سایر خصوصیات او تحقق یافته، و این نوعی تصدیق آن دو کتاب است.

«قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

یعنی: ای پیامبر به آنان بگو: اگر شما ملت یهود به آنچه بر خودتان نازل شده ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این - که در فاصله میان موسی و محمد صلی الله علیه و آله آمدند مانند زکریا و یحیی و عیسی که به ادعای خودتان پیامبر بودند - می کشتید؟ آیا تورات آسمانی کشتن پیامبران الهی را تجویز کرده بود؟!

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ»

این آیه نیز مانند آیه قبل اشاره به کذب آنها در ادعای ایمان به تورات است، می فرماید: و حَقّاً و بی تردید موسی در عصر تأسیس مکتب یهودیت دلایل روشنی در اثبات حقانیت توحید و نبوت و کتاب خویش برای شما آورد، مانند عصا و ید بیضا و جوشیدن چندین نهر از قطعه ای سنگ و شکافته شدن دریا و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون، معجزاتی به منظور تأیید ایمان مؤمنان و شکست دشمنان.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»

یعنی: و آن گاه که چند صباحی از شما جدا شد، در غیبت وی گوساله را به عنوان خدایی به پرستش گرفتید در حالی که در این عمل ستمکار بودید، ستم به خداوند که جمادی پست را در ربوبیت شریک او کردید، و ستم به دو پیامبر مرسل که زحمات آنها را هدر دادید، و ستم به دین و قوانین آسمانی که مخالفت کردید، و ستم به خودتان که از مرحله انسانیت سخت تنزل نمودید، و

ستم به نسل آینده خود که نیکانشان را شرمنده و سرافکنده ساختید و بدانشان را از راه حق منحرف کردید.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

لغت و اعراب:

خذوا به تقدیر قلنا خذوا است. قالوا سمعنا و عصینا به تقدیر «قالوا لساناً سمعنا و قلباً عصینا». اشرب زید حب فلان: دوستی فلانی در دلش رسوخ یافته گویی همانند آب در همه اندامش نفوذ کرده.

العجل به تقدیر مضاف است یعنی «حب العجل».

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»

خطاب به بنی اسرائیل است و ذکر برخی از طغیان ها که از اسلافشان صادر شده و نسبت آن به موجودین به لحاظ رسم در محاوره، یا رضایتشان بدان اعمال است. می فرماید: و یاد آورید هنگامی را که پیمان مؤکد از شما گرفتیم، یعنی بر پذیرش توحید و قبول نبوت و کتاب موسی. و این پیمان به وسیله عقل یا نقل انجام یافت.

«وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمَعُوا»

یعنی: و کوه طور - یا کوهی از کوه های روی زمین - را از جای برکندید و برفراز سرتان نگه داشتیم و گفتیم: آنچه را به شما دادیم - یعنی تورات و مندرجات آن از اصول و فروع و معارف را - به قوتی استوار و نیروی فکری و بدنی بگیرید و بشنوید، شنیدنی توأم با عمل.

«قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»

یعنی: آنها از ترس فرو افتادن کوه بر سرشان، به ناچار به زبان گفتند: شنیدیم و اطاعت می کنیم، و در دل خود گفتند - یعنی سخن ضمیر و زبان حالشان این بود که - عصیان و مخالفت خواهیم نمود.

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»

یعنی: و عشق و محبت گوساله و خضوع و کرنش در برابر آن در دل هایشان رسوخ کرده و با اجزای قلبشان آمیخته بود، و این به سبب کفر آنها به خدا و انکار توحید و ردّ دعوت پیامبران بود.

«قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

یعنی: ای پیامبر به آنها بگو: اگر به تورات ایمان دارید همان گونه که ادعا می کنید، پس ایماستان کار بسیار زشتی را به شما فرمان می دهد، مانند تکذیب پیامبران و کشتن آنان و تکذیب کتاب های آسمانی و غیر آنها از اموری که مرتکب شده اید. این کلام بیان کفر و عدم ایمان آنهاست توأم با استهزا، یعنی ایمان به تورات هیچ گاه به چنین اموری فرمان نمی دهد و اقتضا نمی کند، پس معلوم می شود که ایمان ندارید.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴)

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵)

اعراب:

الدارالآخرة اسم کان و لكم خبر آن، و عندالله ظرف عامل «لكم» یعنی «كانت»، و خالصه حال است از «الدار»، و من دون متعلق است به «خالصه».

تفسیر:

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

یعنی: ای پیامبر به یهود و نصارا - در برابر ادعاهای آنها که می گفتند بهشت در عالم آخرت مخصوص یهود و نصارا است و هرگز احدی را جز آنها به آن راه نیست - بگو: اگر خانه آخرت - یعنی بهشت آن عالم - در نزد خداوند محضاً از آن شماست نه مردم دیگر، پس باید همواره مرگ را آرزو کنید اگر در این ادعا راستگویید.

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ»

یعنی: ولی هرگز مرگ را آرزو نخواهند کرد به سبب آنچه دستان آنها از اعمال زشت جلوتر فرستاده است، مانند کفر و شرک و کشتن انبیا و تحریف تورات و معاصی بی پایان دیگر که از این

گروه در طول تاریخ عمرشان صادر شده. و مراد از دستانشان خودشان است از قبیل نسبت فعل به بعضی اعضای فاعل به لحاظ آن که اغلب کارهای او به وسیله آن صادر می شود.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

یهود و عشق به طول عمر

یعنی: و خداوند به حال ستمکاران - به همه عقاید فاسد باطنی و صفات رذیله درونی و قبیح اعمال بدنی، و بالأخره به همه خطورات قلبی آنها - داناست.

أَشْرَكُوا يَوْمَئِذٍ أَحَدَهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

لغت و اعراب:

وَدَّه - از باب مَنَع - دوست داشت و آرزو کرد حصول آن را. حیا نکره است و دلالت بر نوعی حیات، هر چند ذلیلانه دارد. من الذین به تقدیر «و أحرص من الذین» است. احدهم در قوه نکره است و افاده عموم می کند. لو موصول حرفی است و با فعل بعدش تأویل مصدر می رود. زحزحه عن مکانه او را از جای خودش دور کرد و زایل نمود. أن یعمّر به تأویل «تعمیره» بدل است از ضمیر «ما هو».

تفسیر:

«وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» یعنی: و یکی از اوصاف زشت یهودان این است که آنها را حریص ترین مردم به نوعی از زندگی در دنیا می یابی هر چند توأم با خفت و خواری باشد، و بلکه بیشتر از کسانی که شرک ورزیده اند حرص دارند، در حالی که مشرکان به عالم دیگر اعتقاد ندارند و تنها امید و آرزوییشان همین دنیاست ولی آنها اعتراف به جهان دیگر دارند.

«يَوْمَئِذٍ أَحَدَهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

یعنی: هر یک از آنها دوست دارد که در این جهان هزار سال عمر داده شود، در صورتی که عمر هزار ساله، او را از عذاب آخرت دور نمی کند و نجات نمی بخشد، چرا که طبق تقدیر حتمی خداوند این جهان را صلاحیت بقای دائم نیست و جانداران هر چه در آن توقف کنند بالأخره فنا

حتمی، و عالم دیگر در پیش، و جزای اعمال مسلم است. و خداوند به آنچه آنها انجام می دهند از اعمال قلبی و بدنی نهانی و آشکار، بینا و بصیر است، و البته بینایی خدا علم او به اشیاء است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷)

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸)

یهود و تکذیب همه پیامبران

لغت و اعراب:

جبریل و جبرئیل لفظ غیر عربی است و محتمل است عبرانی باشد و در تفسیر لفظ و معنای آن اختلاف بسیار است. و هم چنین است میکال و میکائیل. فانه نزله مرجع ضمیر «هاء اول» جبریل و «هاء دوم» قرآن است که از سیاق کلام استفاده می شود، و این جمله تعلیلیه و به جای جزای شرط مقدر است، یعنی فهو مخطئ کافر بالله. و مصدقاً و هدی و بشری هر سه حال اند از هاء «نزله» که به قرآن برمی گردد.

تفسیر:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»

گفته شده که چون پیامبر اسلام خبر داد که واسطه وحی به او جبرئیل است عده ای از یهودان از پذیرش اسلام خودداری کردند به این بهانه که جبرئیل دشمن یهود است و همواره دشمنی خود را ظاهر کرده و همه شدایدی که بر بنی اسرائیل از جانب خدا رسیده به وسیله او بوده و اوست که پیوسته اسرار نهانی آنها را به محمد رسانده، و این قرآن و آیاتی که بر محمد می خواند ساخته و پرداخته خود اوست نه خداوند. خداوند در این باره می فرماید: هر کس دشمن جبرئیل باشد خطا کرده و کافر شده و در واقع با خداوند دشمنی کرده، زیرا جبرئیل از خود اختیاری ندارد بلکه او این قرآن را از مبدأ وحی بر قلب تو به اذن خدا نازل نموده، هم به اذن تشریحی یعنی به امر و فرمان او، و هم به اذن تکوینی یعنی به تعلیم و یاری و اعمال قدرت او که بتواند فرشته روحانی ملکوتی با بشر جسمانی ناسوتی تماس گیرد و تبادل سخن کند.

ص: ۱۱۴

یعنی: آن هم قرآنی که تصدیق کننده اموری است که جلو دست او - یعنی در زمان های قدیم پیش از او - گذشته، از پیامبران الهی که از جمله آنان موسی است و کتاب های آسمانی که از جمله آنها تورات است، و شرایع گذشته و معجزات پیامبران و قصص و سرگذشت واقعی آنها و امور دیگری که قرآن مشحون از نقل و اخبار از آنهاست، و چگونه ممکن است طایفه یهود آن امور را بپذیرند و قرآن را که مصدق آنهاست نپذیرند؟

«وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ»

یعنی: و نیز این قرآن، سراپا هدایت و راهنمایی برای جوامع بشری است و سرشار از مژده و بشارت برای گروندگان است، بشارت به توفیق و زندگی پاکیزه دنیا و سعادت و نعمت و بهشت ابدی آخرت.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»

یعنی: هر کس دشمن خدا و فرشتگان او و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد بی تردید او کافر است و خدا نیز دشمن اوست، زیرا که خدا دشمن کافران است.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹)

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

لغت و اعراب:

نَبَذَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - دور افکند آن را. أَوْ كَلَّمَا به تقدیر و أكلَمَا است، و استفهام توییخی و انکاری است که برای صدارتش بر او عطف مقدم شده و جمله عطف است به مقدر به تقدیر «أَكْفَرُوا». و كَلَّمَا عَاهَدُوا مفعول مطلق است از غیر باب فعل خود.

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»

یعنی: حقیقت این است که ما به سوی تو آیاتی روشن فرو فرستادیم، و مراد از آن، معجزاتی است که یکی از آنها قرآن است و همه در دلالت بر صدق نبوت او روشن است. و یا آن که آیات قرآن است که همه آنها محکمت و دلالتش بر مراد، روشن است و متشابهات مستثنی است یا به وسیله محکمت آشکار می شود. و یا آن که آیاتی است که مفاهیم اعتقادیاتش به وسیله تطابق با عقل و خرد، و فرعیاتش به واسطه اشتغال بر مصالح فردی و اجتماعی واضح است. پس همه آیاتش روشن و از قضایای مقرون به قیاسات است.

«وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ»

یعنی: و هرگز آنها را انکار نمی کنند مگر فاسقان، یعنی کسانی که بیرون از منطق عقل و خارج از حیطه وجدان و اسیر تقلید و عناد باشند.

«أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ»

یعنی: چرا کفر ورزیدند و چرا هر زمان با خدا معاهده ای کردند و پیمانی مؤکد بستند گروهی که اکثریت آنها را تشکیل می دادند پیمان خدا را دور افکندند؟! چنان که پیمان های الهی را از ایمان به عیسی علیه السلام و انجیل و محمد صلی الله علیه و آله و قرآن از زمان قدیم تا امروز دور انداختند، و نظیر بنی قریظه و بنی نضیر که معاهده با پیامبر را شکستند و به مشرکین یاری رساندند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

یعنی: نقض عهد که سهل است بلکه بیشتر آنها به تورات خود نیز ایمان نمی آورند.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ»

آیه قبل درباره نقض عهد بود و این آیه درباره خیانتی مهم تر از آن یعنی در اصل نبوت و کتاب آسمانی است، و مراد از رسول، محمد صلی الله علیه و آله است و محتمل است که اعم از او و عیسی علیه السلام باشد، و مراد از کتاب اول تورات است و از کتاب دوم نیز محتمل است تورات باشد یا قرآن و یا اعم از قرآن و انجیل. و معنای آیه این است: و چون طایفه یهود را فرستاده ای از نزد خدا آمد که آنچه را همراه آنها بود از تورات موسی و شریعت و معجزات او تصدیق می نمود.

«نَبَدَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

یعنی: گروهی از کسانی که علم تورات به آنها داده شده کتاب خدا را - یعنی آیاتی از تورات را که اوصاف محمد صلی الله علیه و آله و کتاب و دین او در آن است - پشت سر افکندند و بدین سبب رسول ما را انکار کردند، و با این کار گویی همه تورات را به دور انداختند. و یا مراد این است که آنها که علم تورات داشتند، در عصر ظهور عیسی علیه السلام انجیل او را و در عصر ظهور محمد صلی الله علیه و آله قرآن او را پشت سر انداختند که گویی هیچ نمی دانند. یعنی بشارت های کتاب خودشان را و یا محتویات معجز بیان قرآن را نادیده گرفتند و چنین وانمود کردند که اصلاً خبری از آن ندارند در حالی که چنین نبود و به خوبی می دانستند و آگاه بودند.

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سَيِّئًا وَمَا كَفَرَ سَيِّئًا وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

لغت و اعراب:

مُلْكٌ: تسلط و حکومت. و علی ملک یعنی فی ملک. و ما انزل عطف است به ما تتلو. فتنه: امتحان و عذاب. سحر دارای معانی مختلف است از آن جمله عملی است دارای تأثیرات خاص که کیفیت تأثیرش پنهان است. خلاق: حصه و نصیب. شری - از باب ضَرَبَ -: فروخت، خرید (از اضداد است).

ص: ۱۱۷

سحر و جادو در یهود

«وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ»

در این آیه به یکی دیگر از خیانت‌ها و رذایل اخلاقی یهود اشاره شده و آن عبارت از این است که آنها سحر و جادو یاد می‌گرفتند و در مواردی به کار می‌بستند، و آن را از دو طریق به دست می‌آوردند:

اول - از اجنه، زیرا هنگامی که شیاطین یعنی کفار و فساق اجنه به اراده خدا در تحت اختیار سلیمان پیامبر قرار گرفتند، پنهان از نظر دولت، آشنا به فنون سحر شدند و شاید از این راه در صدد ساقط کردن دولت سلیمانی نیز بر آمدند، بلکه اکثر آنان معتقد بودند که سلیمان نبی نیز سلطنت خود را از راه سحر به دست آورده است. و چون سلیمان از کار آنها مطلع شد نوشته جات سحری آنان را جمع کرد و در زیر تخت خود دفن نمود. در آن ایام بود که برخی از شیاطین، نوشته‌های خود را برای عده‌ای از انسان‌ها می‌خواندند و به آنها تعلیم می‌کردند و یهودان از این راه آشنا به سحر شدند.

دوم - از فرشتگان، زیرا در عصری که روشن نیست کی بوده، عده‌ای از مردم بابل که شهری در اطراف کوفه بود سراغ عمل سحر رفتند و در فن سحر تخصص یافتند و از این راه موجب اذیت و آزار و تعدی به مال و ناموس مردم شدند. خداوند دو نفر فرشته برای مردم فرستاد که آنها را در مقابل تجاوز ساحران، سحر حلال یعنی سحر دفاعی بیاموزند که صنعت جادو را تنها در مرحله دفع شرور ساحران به کار گیرند، اما آنها تخلف کردند و در موارد ممنوعه نیز استعمال کردند و یهود را جادوگری از آنها رسید. خداوند در این آیه اشاره به مدارک سحر یهود و کفر ساحران و تبرئه سلیمان نبی و حال فرشتگان و تخلف متعلمان و دین‌فروشی و دنیاطلبی آنان نموده و معنای آیه این است:

یهودان چنان که در آیه قبل گفته شد کتاب آسمانی خود را پشت سر انداختند و به دنبال سحر و جادویی افتادند که شیاطین جنی در زمان سلطنت سلیمان از نوشته جات جادوگری برای عده‌ای از کاهنان و دوستان انسی خود تلاوت می‌کردند.

«وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»

و سلیمان کفر نورزید. مراد از کفر در این جا استعمال سحر است که برای شدت قبحش در آن عصر اطلاق کفر بر آن شده یا حکم سحر در آن شریعت در حکم کفر بوده. یعنی عمل جادوگری را سلیمان انجام نمی داد و نسبت سحر به او دروغ است، بلکه شیاطین زیر سلطه او سحر را در پنهانی به مردم می آموختند و از آنها پاره ای به یهود رسیده است.

«وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ»

یعنی: و نیز طایفه یهود از آنچه بر آن دو فرشته به نام های هاروت و ماروت در شهر بابل کوفه از فنون سحر و جادو نازل شده بود پیروی نمودند، یعنی آن را یاد گرفتند و به کار بستند در صورتی که تعلم و عمل به آن مشروط و محدود بود.

«وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»

یعنی: و آن دو فرشته به هیچ کس یاد نمی دادند مگر آن که می گفتند: جز این نیست که ما امتناع از تعلیم نداریم لکن ما وسیله امتحانیم و خدا مردم را از این راه آزمایش می کند، پس مبادا کافر شوی، یعنی این علم را در غیر جهت مجاز استعمال کنی!

«فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»

یعنی: پس آنان برخلاف توصیه فرشتگان معلم، همواره از آنها جادوهایی را فرامی گرفتند که به سبب آن میان مرد و همسرش جدایی می افکندند و چنین گناهی را انجام می دادند.

«وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»

یعنی: و هر چند سحرشان در مال و جان مردم اثر می گذاشت لکن تأثیر این اسباب وابسته به اراده تکوینی خدا بود همانند سایر اسباب و علل تکوینی جهان، و بدون اذن تکوینی او هرگز با جادوها احدی را نمی توانستند آسیب رسانند.

«وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»

یعنی: و مردم آن ناحیه، از آن دو فرشته الهی آنچه را به زیانشان بود و سودی به حالشان نداشت فرامی گرفتند، و حقیقت این است که آنها دانستند که هر کس آن جادو را بخرد - یعنی به دست آورد - او را در آخرت نصیبی از رحمت خدا نخواهد بود. و این کلام یعنی نفی مطلق رحمت الهی، شاهد این است که سحر در آن زمان کفر حقیقی بوده یا در حکم کفر قرار داشته است.

«وَ لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

یعنی: و حَقّاً بسی زشت است آنچه آنان خود را بدان فروختند، زیرا همه کمالات انسانی و عقاید و اعمال صالحه و سعادت خود را از دست دادند تا آن جادو را خریدند؛ اگر می دانستند، یعنی ندانستند، چون علم بدون عمل جهل است.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

یهود و اهانت به مسلمین

یعنی: و اگر آنان به جای پیروی از کتاب های جادو و تبعیت از جادوگری، به خدا و محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب او ایمان می آوردند و تقوای اعتقادی و اخلاقی و عملی پیدا می کردند، حتماً پاداشی که به آنها از جانب خداوند در دنیا و آخرت اعطا می شد بهتر بود، اگر آنها می دانستند، یعنی اگر به آنچه می دانستند عمل می کردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

لغت:

راعاه مراعاة: ملاحظه کرد او را و به نظر نیکی به سوی او نگریست.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا»

خطاب به مسلمین با این تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نخستین بار است که در قرآن استعمال گردیده و در حدود ۸۵ بار تکرار شده و مؤمنان را افتخار این خطاب، نصیب گشته است. و درباره این آیه گفته شده که کلمه «راعنا» به زبان عبری که یهود مدینه بدان تکلم می کردند به معنای «ای چوپان ما» و یا «بشنو که هرگز نشنوی» است، و چون پیامبر اسلام با مردم صحبت می کرد حاضرین مجلس از هر سو می گفتند: «راعنا» یعنی به سوی ما نظر کن، و حضار یهود که در جلسات مسلمین شرکت می کردند این کلمه را عمداً به مفهوم زبان خود اطلاق می کردند و قصد اهانت و نفرین داشتند. خداوند به مؤمنان دستور داد که شما «راعنا» مگویید و «انظرنا» بگویید که همان معنا را می دهد ولی راه بدگویی و اهانت یهود را می بندد. و سخنان پیامبر را آن گونه که سزاوار است بشنوید؛ و برای کافران عذابی دردناک به خاطر این گناه و طغیان های دیگرشان ثابت و مسلم است.

ص: ۱۲۰

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

تفسیر:

«مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ»

مراد از اهل کتاب در این آیه طایفه یهود است، زیرا آیات قبل مربوط به آنها بود، و محتمل است اعم از یهود و نصارا باشد به عنوان تعمیم پس از تخصیص. و معنای آیه این است: کسانی از اهل کتاب که به اسلام کفر ورزیده اند نه آنها دوست دارند و نه مشرکان عرب، که بر شما مسلمانان هیچ خیری از جانب خداوند فرود آید، نه پیروزی در جنگ و نه روزی دنیوی و غیره.

«وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

یعنی: ولکن خداوند علاوه بر رحمت های عامه که شامل همه است، هر کس را که مشیتش تعلق گیرد به رحمت های خاصه خود - نظیر توفیق به انجام فرامین خدا از امر و نهی و واجب و مستحب، الهام حکمت و علم در قلب، اجابت دعاها، انتخاب پیامبر از میان آنها و نزول کتاب آسمانی به زبانشان و غیره - مخصوص می کند و خدا صاحب فضلی عظیم است، زیرا هر موجودی در عالم تکوین از جماد و نبات و حیوان و بالاتر در تکامل وجودی خود به هر احسان و تفضلی که نیاز دارد او می دهد، و چه فضل و کرمی بالاتر و بزرگ تر از این؟!

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

لغت و اعراب:

ما نسخ مای شرطیه است و جواب آن نأت است. نسخ زایل کردن شیء است شیء دیگر را مانند نسخ آفتاب سایه را و نسخ سایه آفتاب را، و پیری جوانی را. و مراد، اعم از زایل کردن از صفحه

ص: ۱۲۱

وجود است یا از صحنه دل. و ملک - به تثلیث میم - قدرت و استیلا بر شیء است و غالباً ملک - به کسر - به استیلا بر اموال گفته می شود و مستولی مالک است، و مُلک - به ضم - به استیلا بر نفوس، و مستولی مَلِک است، و استیلا در این جا اعم از اعتباری و تکوینی است. ولی: سرپرست، دوست، ناصر.

تفسیر:

تسلسل آیات و نشانه ها برای هدایت

«مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مُّمْتَلَأًا أَوْ مِثْلَهَا»

این آیه در مقام بیان اراده تکوینی خداوند و سیره جاریه اوست درباره هدایت های دینی بشر و وسایط فیض معنوی او از ابتدای سکونت بشر در این حیط خاکی تا آن گاه که او بخواهد. و مراد از آیه قابل نسخ و به نسیان سپردن، اعم از آیات کتاب آسمانی و آیات تکوینی است، و معنای آیه این است: ما در مرحله هدایت بشر و اداره امور دینی و معنوی او، هر آیه مورد انتفاع او را از بین ببریم و از صفحه وجود بشویم و یا از صحنه دل ها فراموش سازیم و پاک کنیم، آیه و نشانه ای بهتر از آن یا همانند آن را به جای آن می آوریم، خواه آیات و سور و کتاب های آسمانی باشد، یا احکام دینی جامعه، یا آیات تکوینی. و از این روست که خداوند در طول تاریخ پس از نسخ هر شریعتی، شریعتی بهتر یا نظیر آن و پس از نسخ هر کتاب آسمانی، کتابی جامع تر یا مُمائل آن، و پس از میراندن هر پیامبری، پیامبری بهتر یا نظیر او یعنی در نبوت، و پس از هر امام و حجتی امامی بهتر یا نظیر او در امامت را به جامعه بشری عرضه داشته. و کلام در علما و هادیان راه حق و احکام خاصه یک شریعت نیز چنین است، نظیر تبدیل حد زانیه از حبس ابد به اجرای حد، و عده وفات از یک سال به چهار ماه و ده روز، و تبدیل استقبال بیت المقدس به استقبال کعبه معظمه، و حکم وجوب مقابله یک نفر مسلم در جهاد با ده نفر و حرمت فرار از آن به وجوب مقابله در برابر دو نفر، و هكذا.

«أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: آیا ندانستی ای مخاطب که خداوند بر همه چیز توانا است؟ یعنی همان گونه که خداوند در امور تکوینی جهان و حفظ سلسله موجودات بر تبدیل فانی به باقی احسن و مماثل، و تبدیل قدیم به جدید احسن و مماثل، توانا و مقتدر است، در مرحله تشریح نیز تواناست.

«أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یعنی: آیا ندانستی که ملکیت آسمان ها و زمین و مالکیت و حاکمیت آنها از آن خداوند است؟ اما ملکیت از آن اوست، زیرا ایجاد و ابداع همه به اراده نافذ او، و حفظ و تدبیر و تصرف در همه به دست اوست و این، سلطه حقیقی و ملکیت واقعی است. و اما مالکیت یعنی حکومت و ولایت بر موجودات زنده قابل ولایت نیز از آن اوست و اوست که فرمان می دهد و امر و نهی می کند.

«وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»

لزوم مدارا با یهود حسود

و هرگز شما را جز او هیچ سرپرست و دوست و یآوری نیست.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

لغت و اعراب:

أم برای معادله است و در این جا ام منقطعه و به معنای «بل» استعمال شده است. تبدل و استبدال الضان بالمعز: گوسفند را با بز عوض کرد، یعنی اولی را به جای دومی گرفت. سواء: مستقیم و راست، اضافه آن به «سبیل» اضافه صفت به موصوف است.

تفسیر:

«أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»

آیه در تقیح و توییح یهود است، می فرماید: آیا شما می خواهید از رسولتان محمد صلی الله علیه و آله همان گونه درخواست کنید که از موسی در زمان پیشین درخواست شد؟ یعنی درخواست های بی جا و جاهلانه و محال و غیرعاقلانه، مانند آن که گفتند: برای ما خدایانی نظیر خدایان آن بت پرستان فراهم کن «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» [اعراف، ۱۳۸]، و گفتند: خدا را آشکارا و با دید همین چشم به ما نشان ده «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» [نساء، ۱۵۳]. و در این آیه اشاره است به نهی یهود که مانند مشرکان نگویند که هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن هم ایمان نخواهیم آورد تا کتابی را بر ما فرود آوری که بتوانیم آن را بخوانیم «أَوْ تَزُقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُقَيْكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» [اسراء، ۹۳] و سایر درخواست های ناروایی که در اواخر سوره اسراء ذکر شده است.

ص: ۱۲۳

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»

یعنی: و هر کس کفر را به جای ایمان بپذیرد - یعنی ایمان را بدهد و کفر را بگیرد، مثلاً آیات محکم قرآن را با همه حقایق و معارفش نپذیرد و درخواست مطالب جاهلانه کند - حَقّاً که راه راست را گم کرده است.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹)

لغت و اعراب:

کلمه لو اگر بعد از ماده وُدّ واقع شود به معنی اِنِ مصدریه است مانند «وَدَّ زَيْدٌ لَوْ تَأْتِيهِ». كُفَّارًا حال است از مفعول يَرُدُّونَكُمْ، و ممکن است يَرُدُّونَكُمْ به معنی «يَصَيِّرُونَكُمْ» باشد و «كُفَّارًا» مفعول دوم آن. حَسَدًا مفعول له است. من عند متعلق به حَسَدًا است. عفو: ترک عقوبت. صفح: ترک سرزنش.

تفسیر:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا»

یعنی: بسیاری از اهل کتاب از یهود و نصارا - یعنی احبار و علمای آنها - دوست داشتند و دارند که شما مسلمین را پس از آن که ایمان آورده اید کافر کنند. استعمال «وَدَّ» به صیغه ماضی دلالت بر سبق این صفت در آنها یا ثبوت مسلم آن دارد.

«حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»

و این امر به انگیزه حسد و نشأت یافته از خمیره ذات و اقتضای طبیعت و خبث سریره آنهاست.

«مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»

یعنی: پس از آن که حق مطلب درباره شریعت اسلام بر آنها روشن و آشکار شده و آنان طبق تصریح تورات و انجیل، به آمدن نبی امی محمد عربی صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف کمال او و حقانیت دین و کتاب او یقین پیدا کرده اند.

ص: ۱۲۴

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»

یعنی: پس ای پیامبر و ای مسلمین فعلاً از آنان در گذرید و عکس العملی در برابر گفته ها و کرده هایشان نشان ندهید و از توبیخ و سرزنش آنان روی برتابید، زیرا فعلاً زمان قیام و جهاد نیست، تا آن گاه که خداوند فرمان جهاد خود را صادر کند، مانند جنگ بدر و غیره.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: بی تردید خداوند بر همه چیز تواناست.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱)

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

تفسیر:

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»

یعنی: و نماز را بر پای دارید. خودتان انجام دهید و به وسیله امر به عاقله و دیگران آن را تحقق خارجی بخشید. مراد از نماز، اعم از اقسام شش گانه واجب، و انواع بی حد و حصر مستحب آن است. و امر «اقیموا» ارشاد است و یا آن که در طلب مطلق و قدر مشترک میان واجب و مستحب استعمال شده. و مراد از «زکات» نیز اعم از زکات عام است، یعنی انفاق بر مستمندان به اقتضای عواطف انسانی و غریزه بشردوستی و عمل خیر عقلایی که مورد قبول همه ملت هاست، و زکات خاص، یعنی مالیات اسلامی معینی که باید از نه رقم جنس گرفته شود و در هشت مورد مصرف گردد.

«وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»

یعنی: و هر چه از عمل خیر برای خود پیش فرستید، یعنی برای رضای حق و ذخیره آخرت انجام دهید، خواه از اعمال باطنی و باورهای درونی باشد یا از صفات فاضله انسانی یا از اعمال

صالحهٔ بدنی، پاداش اخروی همه را در برزخ و قیامت در نزد خدا خواهید یافت، و یا آن که تجسم عینی و تبلور خارجی آنها را در آن جهان می یابید.

«إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

انحصار طلبی یهود

یعنی: بی تردید خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است. یعنی گمان نکنید چگونه ممکن است عمل های باطنی و ظاهری بی حد و حصر را که از مکلفان نامتناهی از انسان و اجنه و شیاطین سر زده و می زند در جایی جمع کرد و محفوظ داشت و روز جزا محاسبه نمود و به همه پاداش و کیفر متناسب داد؟

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا»

یعنی: طایفهٔ یهود و نصارا در ضمن ادعاهای ناروا و عظیم خود گفتند: در عالم آخرت جز کسانی که یهودی و نصرانی هستند هرگز احدی وارد بهشت نمی شود و بهشت کاملاً در انحصار این دو طایفه است.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»

یعنی: این آرزوی پوچ آنهاست. «تلك» اشاره است به همهٔ آنچه برخلاف واقع آرزو دارند از قبیل آن که خیری بر مسلمین نازل نشود، مسلمین به کفر سابق خود باز گردند و به بهشت وارد نخواهند شد. یعنی آرزوهای اعتقادی کفار، همواره دربارهٔ مسلمین این چنین است.

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

یعنی: به آنان بگو: اگر در این آرزوها صادق و راستگویید حجت و برهان خود را بر آن از سخنان پیامبران گذشته یا کتاب های آسمانی یا از جانب عقل سلیم بیاورید تا عاقلان و خردمندان داوری کنند.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»

یعنی: علاوه بر عدم وجود برهانی در دست آنها، حقیقت مطلب به نحو کلی این است که هر کس روح و جان خود را تسلیم خدا کند و به اصول عقاید دینی عصر خود اذعان نماید، در حالی که محسن نیز باشد، یعنی در مرحلهٔ عمل نیز آنچه شریعتش اقتضا دارد عمل نماید، در هر عصری که باشد، یهودی از عصر موسی تا زمان عیسی، نصرانی از زمان عیسی تا عصر محمد صلی الله علیه و آله و مسلمان از عصر اسلام تا آخر دنیا،

«فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَخْزَنُونَ»

یعنی: بی تردید او را فردای رستاخیز در نزد پروردگارش پاداشی متناسب با عمل اوست، و بر ایشان در آن روز نه ترسی خواهد بود و نه آنان اندوهگین خواهند شد. نه ترس از مجهول بودن سرنوشت آینده دارند و نه اندوه از فوت پاداش حسنات و حلول کیفر سیئات.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

تفسیر:

«وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصْرَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ»

ظاهراً این تکاذب میان دو طایفه هنگامی رخ داد که نصاری نجران برای دیدن پیامبر و استماع دعوتش به مدینه آمدند و تصادفاً اخبار یهود نیز در آن هنگام وارد مدینه شدند، آن گاه میان دو طایفه در موضوع دین و شریعت بحثی در گرفت و پس از گفتگو و محاجه، کارشان منجر به چنین گفتار شد. خدا می فرماید: طایفه یهود گفتند که ملت نصارا از نظر پیامبر و کتاب و شریعت بر پایه ای محکم و مذهبی حق نیستند، و طایفه نصارا نیز گفتند که ملت یهود بر پایه ای محکم و مذهبی حق نیستند. و غرض از نقل کلام طرفین بیان کفر عمدی و عناد هر طایفه نسبت به کتاب و دین طایفه دیگر است با علم به حقیقت آن به تصدیق کتاب خود و در نتیجه مخالفت و کفر هر یک به کتاب خویش است، و نیز بیان ارتکاب تحریف در کتابشان برای حفظ ریاست و طمع دنیاست.

«وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ»

یعنی: چگونه چنین تکاذبی را انجام می دهند در حالی که هر دو طایفه، کتاب های آسمانی تلاوت می کنند و هر یک از دو کتاب مورد تأیید و تصدیق دیگری است و هر یک در کتاب خود اخبار دیگری و پیامبر و کتاب و شریعت و دوام مدت آن را می خواند و از ناسخ و منسوخ آنها اطلاع دارد.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»

ص: ۱۲۷

کسانی که علم ندارند نیز گفتاری مانند گفتار اینان گفتند. مراد از «الذین لا يعلمون» مشرکان اند که هر دو طایفه یهود و نصارا و نیز مسلمانان را قبول نداشتند و درباره هر سه شریعت می گفتند بر پایه حقی نیست. غرض این که علمای این دو طایفه نیز همانند آنها جاهل اند.

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»

ظلم تعطیل مسجد

یعنی: نتیجه عدم تسلیم هر دو طایفه به این که قرآن در میانشان قضاوت کند این است که خدا در میان آنها در روز قیامت درباره آن چه در آن اختلاف می کردند حکم و داوری خواهد نمود. و معنی «کانوا» این است که خدا در قیامت از عیسی علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله در اختلاف دو طایفه داوری می کند و پس از ظهور اسلام چون اختلافشان مثلث و سه شاخه شده، درباره هر سه طایفه نسبت به تمام ازمنه بقای اختلافشان داوری خواهد کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)

لغت و اعراب:

آن یذکر بدل است از «مساجد». خزی: عذاب و ذلت و رسوایی. الف لام در «المشرق و المغرب» بدل است از مضاف الیه، یعنی مشرق الأرض و مغرب الأرض. تولوا مفعولش محذوف است یعنی «انفسکم» یا «جوهکم». وجه: ذات، رضا. و تقدیر اینما تولوا «فی ائی مکان توجّهتم الی القبلة»، یا «الی ائی مکان توجّهتم» است.

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا»

یعنی: چه کسی است ظالم تر از آن که از مسجدهای خداوند جلوگیری کند از این که نام خدا در آنها ذکر شود، و هر نوع عبادت و طاعت دیگر در آنها انجام یابد، و در خرابی آنها سعی و کوشش

ص: ۱۲۸

نماید؟ چه در خرابی ساختمان آنها و چه در زوال رونق آنها و تعطیل اجتماعات و اقامه شعائر دینی در آنها به وسیله ترساندن مردم یا ایجاد بی رغبتی از حضور. و این عمل ظالمانه که در واقع یکی از بزرگ ترین نوع محاربه با خداوند است در طول تاریخ، مصادیق زیادی از بزرگ و کوچک داشته، مانند عمل رومیان که پس از هفتاد سال از عروج مسیح، به بیت المقدس حمله بردند، مردم را بیرون کردند و آن را به گونه ای ویران کردند که سنگی بر روی سنگی نماند؛ و نظیر کار بخت نصر که او نیز در نوبت دیگری مردم را از آن جا بیرون کرد و آن جا را خراب نمود؛ و مشرکان مکه که در سال حدیبیه پیامبر و یارانش را از مسجدالحرام جلوگیری کردند؛ و مسجد بامبری در هندوستان که هندوها خراب کردند؛ و مساجد مسلمین در شوروی سابق که از ابتدای رواج کمونیستی همه مساجد یک کشور پهناور را تصرف کردند، برخی را خراب و برخی را تبدیل به انبارهای گاه کردند و قریب هفتاد سال بر این منوال گذشت.

«أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ»

یعنی: در حالی که مقتضای فطرت انسانی این ستمکاران و توحید فطریشان این بود که به جای تخریب خانه خدا تسلیم او شوند و در آن مساجد جز با تواضع و ترس و بیم از خداوند وارد نشوند.

و ممکن است مراد از آیه این باشد که ستمگران به این مساجد پس از این خیانت ها داخل مساجد خدا نخواهند شد جز با ترس و بیم از مسلمین.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

یعنی: آنها را در دنیا ذلت و رسوایی است و در آخرت برای آنها عذابی بزرگ است.

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»

یعنی: و جانب مشرق این زمین و مغرب آن نسبت به هر انسانی در هر نقطه ای از آن، ملک خدا و از آن اوست و خداوند بر همه اجزای آن مانند سایر اجزای عالم هستی احاطه ملکی دارد، چنان که احاطه وجودی و توانی و علمی دارد.

«فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

یعنی: پس در هر جایی از مشرق و مغرب این کره خاکی که خود را یا صورت خود را به سوی قبله کنید، رضای خدا در آن بوده و عبادتتان قبول است، پس باکی نیست که از مساجد خاصی ممنوع شدید.

و ممکن است مراد از «فاینما تولّوا» «فایلی ایّ مکان توجّهتم» باشد، یعنی به سوی هر مکانی از این کره خاکی خود را متوجه کنید خدا آن جاست و مورد رضای خداست هر چند رو به کعبه نباشید. پس این آیه در مقام اعطای توسعه است به کسانی که از استقبال قبله معذورند، نظیر موارد اضطرار در نماز و ذبح حیوانات و دفن اموات و نیز در حالت اختیار در نمازهای نافله در حال حرکت.

«إِنَّ اللَّهَ وَ سِعَ عَلِيمٌ»

یعنی: بی تردید خداوند دارای وسعت است، وسعت وجودی و توانی و علمی و ملکی و رحمتی نسبت به عالم هستی و همه ذرات آن، پس در همه جا هست و همه جای عالم قبله است، و دارای علم است نسبت به حال بندگانش در دنیا و آخرت، پس از نیت شما با خبر است و نماز شما را که به سوی غیر قبله می خوانید می پذیرد.

وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۱۱۶)

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

لغت و اعراب:

یهود و فرزندی خدا

ولد: فرزند، که به صورت مفرد و اسم جمع استعمال می شود. سبحان مصدر است به معنای تنزیه و تقدیس، و مفعول مطلق هر فعلی است که به تناسب کلام در تقدیر گرفته می شود مانند اسْبِیحْ و یُسَبِّحْ، و در اغلب به واسطه کثرت اطلاق به معنای «خدا منزه است» استعمال می شود. قَنَتَ - از باب نَصَرَ: اطاعت نمود، تواضع کرد، قنوت نماز گرفت. بدیع: آفریننده ابتکاری و بدون سابقه.

قَضَى الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: تمام کرد آن را، محکم نمود آن را، قضاء: اراده، اتمام.

تفسیر:

«وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»

یعنی: یهود و نصارا و مشرکان گفتند: خداوند، فرزند یا فرزندی برای خود اتخاذ کرده. زیرا یهود «عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» [توبه، ۳۰] و نصارا «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» [توبه، ۳۰] گفتند و مشرکان هم فرشتگان را دختران خدا نامیدند.

ص: ۱۳۰

گفته شده که مبدأ ظهور این ادعا در میان بشر روشن نیست چنان که معلوم نیست که چگونه بدین اعتقاد ناروا معتقد شده اند، آیا در آغاز به عنوان تشریف نسبت داده و بعداً جدی شده است، یا آن که می گویند نخست خداوند برای خود همسری آفریده و ازدواج و ارتباطی تحقق یافته تا این افراد مورد بحث به وجود آمده اند و یا آن که خداوند آنها را به عنوان خدایان مخلوق الساعه ایجاد نموده است؟ و آیا اینان هم که ولد خدایند واجب الوجود و متّصف به صفات اویند و یا ممکن الوجود و فرزند واجب الوجودند؟ به هر حال تصور گفتارشان غیر معقول است تا چه رسد به تحقّق خارجی آن.

«سُبْحٰنَهُ»

یعنی: منزّه و مبرّاست خداوند از این که برای خود فرزندی اتخاذ نماید، زیرا او از هر نقص و نیازی مبرّاست و ذاتی اتمّ و اکمل به تمام معنا است و از تجسّم و تعدّد و همانند و همسر و روابط جنسی و نیاز به اولاد منزّه است.

«بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یعنی: نه تنها او را نیازی به آن افراد نیست بلکه آن چه در آسمان ها و زمین است که آن افراد نیز از این جمله اند از آن او و ملک حقیقی اوست، چرا که آفرینش همه و حفظ و تدبیر و اداره و نابودی همه به دست اوست.

«كُلُّ لَهٗ قِتُونٌ»

یعنی: همه آنچه در آسمان ها و زمین است علاوه بر خود آنها، برای او و در برابر قدرت و عظمت و سلطنت و هیبت او ذلیل و خاضع و متواضع اند، پس او را چه نیازی به فرزند است؟ و چرا خصوص این افراد را از میان این همه موجودات به فرزندی انتخاب نموده است؟!

«بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یعنی: خداوند آفریننده ابتکاری آسمان ها و زمین است. نه کسی چنین دستگاهی پیش از خدا ایجاد کرده بود تا خدا از او تقلید یا استفاده کند، و نه خود پیش از این، یک بار دیگر آن را خلق کرده بوده تا سبب پختگی در کار خود باشد.

«وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

یعنی: توهم نشود که آفریدن آسمان های باعظمت و زمین پهناور برای خدا سخت بوده یا مدت

مدیدی به طول انجامیده، بلکه کار او و شأن او درباره هر چیزی این است که هنگامی که اراده کند آن را بیافریند جز این نیست که به او می گوید: باش، پس او بلافاصله می باشد. حال اگر اراده وجود دفعی و غیر تدریجی کند مراد او دفعتاً وجود پیدا می کند، و اگر اراده وجود تدریجی کند مراد او تدریجاً موجود می شود. دستور ایجاد آسمان ها و زمین در شش روز، تدریجی بود و مسخ بنی اسرائیل به بوزینگان به کلمه «کونوا قرده» [بقره، ۶۵] دفعی بود.

و ظاهر آیه این است که خداوند در مقام خلقت اشیاء، ابتدا کلمه «کن» را ایجاد می کند، و به وسیله آن متعلق «کن» موجود می شود، زیرا که خداوند کارها را از راه اسباب جاری می سازد «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا». و یا آن که مراد این است که «اذا أراد شيئاً كان» یعنی تا خدا چیزی را اراده کند، موجود می شود بدون نیاز به قول و گفتن «کن»، و تعبیر آیه برای بیان اسهل بودن کار در نزد عرف است.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

یهود و توقعات نا به جا

لغت و اعراب:

لولا حرف تحضیض و ترغیب است. كذلك متعلق به قال است. مثل منصوب است به قالوا ی مقدر.

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

مراد از «الذین لا یعلمون» مشرکان اند که جاهل و نادان اند و از عظمت حق و جلال واجب الوجود و کیفیت روابط او با بشرها و از معارف و حقایق دین اطلاع ندارند، از این رو گفتند: چرا خداوند خود با ما سخن نمی گوید همان گونه که با فرشتگانش سخن می گوید؟ یا چرا برای ما آیه و

ص: ۱۳۲

نشانه ای یقین آور همانند عصای موسی و ید بیضا نمی آید؟!

«كَذَّ لِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ»

یعنی: کسانی از اهل کتاب که پیش از این ها بودند - مانند یهود عصر موسی - نیز مانند سخن آنان این چنین گفتند، زیرا آنها هم گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده «أرنا الله جهرة» [نساء، ۱۵۳].

دل های اینان - یعنی مشرکان فعلی با یهود آن عصر - در جهل و نادانی و قساوت و عناد، مشابه و همانند است.

«قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

یعنی: بی تردید ما برای اهل یقین نشانه ها را روشن کرده ایم.

درباره اثبات توحید خود و صدق نبوت پیامبر و حقانیت دین و کتاب آسمانی او نشانه های وافعی و دلایل روشن و معجزات مُتَقِن، به تناسب حال بشر و کیفیت ارتباط خالق با مخلوق و در خور روابط واجب با ممکن ارائه کرده ایم، البته برای آنها که اهل یقین اند و استعداد دانش اعتقادی دارند و اسیر هوا و شرک و عناد نیستند. آری همه آنها را به دست فرستاده خود روشن کرده ایم و آن وجود پیامبر و حالات او و منطق و اخلاق و به ویژه قرآن اوست.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا»

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که ما تو را به حق فرستاده ایم - یعنی به جا و مطابق حکم عقل و مصالح جامعه بشری که از روز بعثت تو تا انقراض نسل آنها موجود بوده و خواهند بود، و نیز به اقتضای نظام اتم جهان در بُعد معنوی آن - بدین منظور که مژده رسان راهیان راه حق و مستعدان طریق تقوا، و بیم دهنده منحرفان باشی.

«وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»

یعنی: و تو هرگز مسئول این کفار اهل آتش نیستی؛ نه مسئول اجبار آنها بر ایمان و اعتقاد به اصول دین، زیرا اجبار به اعتقاد محال است؛ و نه مسئول اجبارشان به عمل و پیاده کردن فروع دین، زیرا آن از وظایف امامت است؛ و نه مسئول کیفر دنیوی و عذاب اخروی آنها، زیرا آن از شئون خداوندی است. آری مسئول ابلاغ دعوت خود و اقامه ادله و براهین و اتمام حجت بر آنها هستی که آن را انجام داده ای.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰)

لغت:

تعصب دینی یهود و نصارا

مَلَّتْ ممکن است مصدر به معنی «املاط» باشد یعنی دیکته کردن، و مَلَّتْ یعنی مجموع شرایع نازلہ چون از جانب خدا به پیامبران و جامعه دیکته می شود. هوا: رأی مطابق دلخواه.

تفسیر:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»

یعنی: هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد مگر آن که تابع کیش و آیین آنها شوی، زیرا آنها هدایت را در کیش خودشان می پندارند و بس.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ»

یعنی: بگو: هدایت خدا همان هدایت واقعی است که به عنوان شریعت اسلام و قرآن کریم به جامعه عرضه شده نه شریعت موسی و عیسی، زیرا شریعت واقعی آنها که در تورات و انجیل غیرمحرّف است نسخ شده و قابل عمل نیست، و شریعتی که در کتاب های محرّف فعلی آنهاست ضلالت است نه هدایت.

«وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»

یعنی: و اگر پس از علم و یقینی که برای تو از جانب حق درباره دین و کتاب خویش آمده، از هواهای نفسانی آنها - یعنی شریعتی که بدعت های نفسانی آنهاست - پیروی کنی، هرگز برای تو از جانب خداوند در دنیا و آخرت هیچ سرپرست و یآوری نخواهد بود.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

ص: ۱۳۴

اعراب:

الذین مبتدا، و یتلونه حال است از مفعول «آتیناهم» و اولئک خبر است، و مراد از کتاب تورات و انجیل یا مطلق کتاب آسمانی است.

تفسیر:

«الذین آتیتهم الکتاب یتلونه حق تلاوته أولئک یؤمنون به»

یعنی: کسانی از یهود و نصارا که به آنها کتاب آسمانی تورات و انجیل دادیم و آنها آن کتاب را چنان که شایسته آن است - یعنی بدون تحریف و با تدبّر و عمل - تلاوت می کنند آنها هستند که به آن ایمان می آورند. این آیه به منزله استدراک از آیه قبل است که ظهور در بینونت تام میان اهل کتاب و مسلمین داشت. یعنی آنها که به کتاب واقعی خودشان ایمان دارند آنها هستند که هدایت و ایمان واقعی دارند و چون از تحریفات پیروی نکرده اند ضلالت ندارند.

و ممکن است مراد از «الذین» همه انسان هایی باشند که از زمان نوح در امتداد تاریخ، کتاب آسمانی متناسب با نفوس و عصرشان به آنها داده شده، و مراد این باشد که هر کس در عصر خود کتاب آسمانی خود را به نحو شایسته تلاوت نمود و بدان عمل کرد، آنها مؤمن واقعی و مشمول وعده بهشت اند، خواه از ملت نوح باشند یا ابراهیم یا موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله.

«و من ینکفر به فأولئک هم الخسرون»

یعنی: و هر کس در هر عصری به کتاب خود کفر ورزد آنها هستند که زیانکارند.

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم و انّی فضلتکم علی العالمین (۱۲۲)

و اتقوا یومًا لا تجزی نفس عن نفس شیئًا و لا یقبل منها عدلٌ و لا تنفعها شفاعه و لا هم ینصرون (۱۲۳)

لغت و اعراب:

و انّی فضلتکم عطف است بر نعمتی. جزی من ذاک او عن ذاک: قام مقامه و أغنی عنه، یعنی به جای آن نشست و از آن کفایت کرد. عدل - به فتح و کسر -: بدل و عوض.

ص: ۱۳۵

تفسیر:

لزوم یادآوری نعمت ها

«يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ كُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»

یعنی: ای بنی اسرائیل - ای فرزندان یعقوب - آن نعمت مرا که به شما اعطا کرده ام و نیز این نعمت را که شما را بر جهانیان زمان خود برتری داده ام به یاد آورید. این آیه عیناً مانند آیه ۴۷ است و شرح آن گذشت.

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَاتُجْزَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»

یعنی: و از روز قیامت پروا کنید، روزی که هرگز کسی از کسی چیزی را بالاستقلال کفایت نخواهد کرد، مثلاً ثواب کارهای نیکش را پردازد، یا کیفر گناهانش را ساقط کند یا تخفیف دهد، یا حق او را از دیگران دریافت نماید، یا دینش را پردازد، یا اختلافش را با کسی حل کند.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةُ وَ لَاهُمْ يُنْصَرُونَ»

و از هیچ کسی به جای جرمش بدلی پذیرفته نمی شود، و هیچ وساطت و شفاعتی بالاستقلال سودی نمی بخشد، و آنان - یعنی مجرمان - هرگز از طرف احدی در مقابل خداوند یاری نمی شوند.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

لغت و اعراب:

امامت ابراهیم (ع) و نسل او

ابتلا: او را امتحان کرد. من ذرّیتی در موضع استفهام و عطف است به کاف در جاعلک به تقدیر «و هل أنت جاعل من ذرّیتی اماماً؟» و من تبعیضیه است.

تفسیر:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»

ظاهر این است که قضیه اعطای مقام امامت به ابراهیم در اواخر عمر او و پس از تولد اسماعیل و اسحاق بوده، و معنی آیه این است: به یاد آورید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به وسیله سخنانی آزمایش نمود و ابراهیم آنها را به اتمام رسانید. گفته شده مراد از «کلمات» امور مهم خاصی است که خدا به وسیله کلماتی آنها را از وی خواست، مانند مبارزه با بت پرستی، شکستن

بت ها، بنای کعبه و قربانی کردن فرزند. و اولی این است که مراد از «کلمات» اعم است و شامل همه اوامر و نواهی است که خدا از کودکی تا زمان امامت متوجه او نموده و ابراهیم همه را به نحو شایسته و احسن انجام داده، چنان که فرموده: «و ابراهیم الذی وفی» [نجم، ۳۷] و توفیه و اتمام در معنا نزدیک به هم اند.

عصمت شرط امامت

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

یعنی: چون ابراهیم کاملاً موفق به انجام آزمایش شد و نبوغ ذاتی و استعداد فطری و ایمان و تسلیم اختیاری او ظاهر گردید، خدا فرمود: حقیقت این است که من تصمیم گرفته ام تو را برای مردم، امام و پیشوا قرار دهم. و ظاهر این کلام وعده امامت است که بعداً نصب کند. و ممکن است با همان جمله انشای امامت نموده باشد، اى جَعَلْتُكَ اماماً.

«قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَأَيُّنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

یعنی: ابراهیم درخواستی مؤدبانه در قالب سؤال کرده، گفت: آیا از اولاد من کسی را نیز منصب امامت خواهد بود؟ خدا فرمود: آری، برخی از صالحان آنها به امامت می رسند، اما هرگز عهد من به ستمکاران نخواهد رسید. عهد به معنای توصیه و پیمان است و اطلاق آن بر امامت به لحاظ آن است که امامت، توصیه ای است از خدا به امام یا پیمان مؤکدی است که با او می بندد.

بدان که طبق اعتقاد علمای اهل بیت، کلمه «الظالم» به معنای «مَنْ صَدَرَ عَنْهُ الظلم» است، یعنی مطلق کسی که در تمام عمر ولو یک بار ظلمی از او سرزده باشد، خواه ظلم اعتقادی باشد مانند کفر و شرک، یا ظلم عملی مثل ارتکاب محرمات فرعی، و خواه قبل از امامت باشد یا بعد از آن. و بنابراین، خلفای سه گانه پس از پیامبر اسلام واجد شرایط امامت نبودند، زیرا خلیفه اول در چهل سالگی اسلام آورد و خلیفه دوم در سی و پنج سالگی و خلیفه سوم در حدود سی و پنج سالگی، و پیش از آن همه مشرک و بت پرست بودند و طبعاً محرمات کبیره را هم انجام می دادند و تنها علی بن ابی طالب علیه السلام بود که واجد همه شرایط امامت بود.

و علمای تسنن بر آنند که امام باید در حال امامت ظالم نباشد، پس خلفای سه گانه را مانعی نبود. و این مسأله ریشه اصلی و مادر اختلافات میان فرقه تشیع و تسنن است. و علمای تسنن را در اثبات مطلب دلیل قانع کننده ای نیست ولی اهل بیت عصمت علیهم السلام که خود «آدری بما فی البیت»

بودند حق مطلب را در اینجا ادا کرده اند و ادلّه قطعی، مانند حدیث غدیر و حدیث ثقلین، و ادلّه قطعی دیگر اقامه کرده اند که اهل دقت و ایمان و انصاف و وجدان را شبهه ای در مسأله نمی ماند.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنَا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

لغت و اعراب:

ابراهیم و خانه تکانی کعبه

ثاب زید - از باب نصر: عود کرد و برگشت. مثابه: مرجع و مجتمع مردم. اتخذوا به تقدیر قلنا است.

مقام: سنگی است خاص که ابراهیم پیامبر روی آن ایستاده، کعبه را بنا می کرد. طائف: چرخنده به دور یک چیز، و طواف کننده دور کعبه به قصد عبادت. عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ: ملازم و مواظب آن شد، عاكف: مقیم و معتكف. رُكَّع: جمع راکع. سَجَد: جمع ساجد.

تفسیر:

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنَا»

یعنی: و یاد آورید هنگامی را که خانه کعبه را مرجع و جایگاه رفت و بازگشت مردم جهان و موضعی امن برای آنها قرار دادیم. مراد از جعل مثابه، جعل تشریحی است که به واسطه دعوت مردم به حج و واجب کردن اعمال خاصه حج و عمره بر عده ای و مستحب کردن آنها برای همه، و تشریح طواف مستحب و تعیین ثواب غیر محصور برای نماز و عبادت در مسجد الحرام، مرجعیت بیت و موقعیت آن را برای رفت و برگشت جهانیان محقق نمود و این جعل برای همه مکلفان اعم از مؤمن و کافر است.

و مراد از جعل امنیت نیز جعل تشریحی است که نشأت یافته از تحریم آزار هر انسان و حیوان اهلی و وحشی و حتی بریدن درخت و کندن بوته است، تا آن جا که قاتل محکوم به قصاص هم اگر به بیت پناهنده شود باید در امان باشد و برای اخراج او راه دیگری بیندیشند. و ظاهراً انشای این احکام فی الجمله از زمان آدم ابوالبشر و فرزندانش بوده و از زمان ابراهیم تأیید و تقویت و اضافه پیدا کرده، و جزئیات عمل حج و عمره و شرایط مکلفان، در عصر پیامبر اسلام تحقق یافته است.

«وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا»

ص: ۱۳۸

یعنی: و در ضمن بیان اعمال حج به مردم گفتیم: از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز خود اتخاذ کنید. یعنی نماز طواف را در پشت سر یا طرف راست یا چپ آن انجام دهید. برخی گفته اند که مراد از مقام، شهر مکه یا تمام حرم است، پس قهراً «اتخذوا مصلى» اشاره به مسجدالحرام است. و در حدیث آمده: خداوند سه عدد سنگ از بهشت فرو فرستاد، یکی سنگ مقام ابراهیم، یکی حجر موسی که از آن دوازده چشمه جاری می شد و دیگری حجرالأسود.

سنگ مقام، قریب نیم متر ارتفاع دارد که ابراهیم روی آن می ایستاد و دیوار کعبه را بالا می برد، و هر قدر دیوار بالا می رفت سنگ نیز مرتفع تر می شد. این سنگ در عصر ابراهیم در نزدیکی دیوار کعبه در همان جا که روی آن می ایستاده، بود و در زمان جاهلیت به محلی که الآن هست آورده شد و پس از ظهور اسلام، پیامبر گرامی آن را به محل ابراهیمی نقل داد و خلیفه دوم در عصر خود به محل جاهلیت منتقل نمود و ائمه ما علیهم السلام دستور دادند که طبق همین اخیر عمل شود.

و نیز معلوم باشد که تنها نماز طواف است که با مقام رابطه دارد و باید در پشت سر یا اطراف آن انجام یابد، و اما خود طواف، به مقام مربوط نیست و آن باید در بُعد خاصی از کعبه انجام یابد و مقام هر جا باشد فرق نمی کند.

«وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»

یعنی: و به ابراهیم و فرزندش اسماعیل سفارش کردیم و امر مؤکد نمودیم که شما دو نفر خانه مرا از کعبه تا انتهای حرم برای طواف کنندگان و اقامت گزینان در مکه و ملازمان و اعتکاف کنندگان در مسجد و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه نمایید. یعنی پاکیزه از لوث وجود مشرکین، و حضور آن رجزها و نجس ها، و وجود نجس بت ها و اعمال پلید پرستیدن آنها، و رکوع و سجود و قربانی در مقابل مجسمه ها، و طواف نیمه عریان زن ها به دور کعبه مقدسه، و سایر پلیدی های معنوی و نجاسات ظاهری و حسی. و آن دو پیامبر تا حد میسور عمل کردند و آنچه ابراهیم و اسماعیل نتوانستند پیامبر برگزیده ای از نسل آنها انجام داد.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ المصيرُ (۱۲۶)

دعای ابراهیم برای میهمانان خدا

آمناً صفت بلد است به لحاظ اهل آن مانند «عیشه راضیه». مَنْ آمَنَ بَدَلُ اسْتِ مِنْ اَهْلِ، بَدَلُ بَعْضٍ مِنْ كَلِّ. اضْطَرَّهُ الی كَذَا: او را مجبور و وادار کرد به آن.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»

یعنی: و به خاطر آرید هنگامی را که ابراهیم به سرزمین خشک اطراف کعبه اشاره نموده، گفت:

پروردگارا، این مکان را در آینده شهری ایمن قرار ده، و اهل آن را از حاصل درختان و گیاهان - یعنی میوه جات و حبوبات - روزی کن،

«مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

یعنی: البته کسانی از آنها را که به خدا و روز جزا - یعنی به مبدأ و معاد و اصول عقاید میان آن دو مانند اعتقاد به فرشتگان و رسالت انبیا و کتب آسمانی و سایر ما انزل الله - ایمان آورده باشند.

در روایات است که هیچ جباری قصد سوء به مکه نکند مگر آن که خدای جبار او را بشکند و هلاک سازد، چنان که با تَبِع و اصحاب فیل کرد. و پیامبر اسلام روز فتح مکه فرمود: خداوند از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید مکه را حرمت و مصونیت داد و هم چنین باید تا روز قیامت مصون باشد، و برای احدی پیش از من حمله و جنگ در آن حلال نبوده و پس از من نیز حلال نخواهد شد، و بر من نیز جز ساعتی در این روز حلال نیست.

«قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ اضْطَرَّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ»

یعنی: خدا به عنوان پاسخ به درخواست ابراهیم فرمود: مؤمنان را از ثمرات برخوردار می کنم، و کسی را که کفر ورزد اندکی در این جهان برخوردار می سازم، سپس او را گرفتار آتش جهنم می کنم و حقاً که آن جا بد بازگشتگاهی است. زیرا از نظر وجدان، ننگین و از دیدگاه عقل، بسی سنگین است که منتهای سیر تکاملی دنیوی و برزخی و اخروی موجودی مثل انسان جهنم ابدی باشد.

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷)

قواعد: جمع قاعده، پایه های خانه و غیره. رَبَّنَا تَقَبَّلْ بِه تَقْدِير «قَائِلِينَ» یا «يَقُولَان».

ابراهیم و معماری کعبه

تفسیر:

«وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ»

یعنی: به یاد آورید زمانی را که ابراهیم و فرزندش اسماعیل دو نفر پیامبر مرسل عظیم الشان پایه ها را از این خانه که خانه خدا و خانه مردم است بالا می بردند؛ مقداری از سطح زمین را می کنند و دیوارهای آن را از سنگ و گل بنا می نهادند. و گفته شده که پایه ها را بر اساس شالوده اصلی آن که به دست فرشتگان پیش از خلقت بشر برای عبادت آدم و اولادش پی ریزی شده بود برمی افراشتند. و ممکن است مراد از بالا بردن پایه های خانه این باشد که آن پدر و پسر مکانت و منزلت این خانه را با اجرای مناسک آن در میان عالمیان بالا می بردند.

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

دعای ابراهیم

یعنی: و در حال اشتغال به بنای خانه یا انجام مناسک حج، همواره به زبان قال یا به زبان حال می گفتند: پروردگارا از ما بپذیر. یعنی این عمل عبادی - سیاسی، دینی و دنیوی، فردی و اجتماعی و باقی در طول روزگار را قبول فرما، زیرا تویی که شنوای همه صداها و دانا به ظاهر و باطن همه اشیائی.

در حدیث است که چون خداوند به ابراهیم دستور داد به حج برود اسماعیل را نیز با خود برد تا او را در حرم ساکن کند. هر دو بر شتر سرخ موئی سوار شدند و به حج رفتند و جز جبرئیل احدی همراه آنها و در سرزمین کعبه نبود. سال بعد نیز دستور رسید به حج برود و کعبه را بسازد. ابراهیم به حج رفت و به اسماعیل خبر داد که خدا دستور داده کعبه را بنا کنیم. در آن ایام خانه کعبه جز خرابه ای با دیوارهای ریخته نبود و مردم به همان حال زیارت می کردند. چون زمان حج گذشت و مردم محل را خالی کردند اسماعیل سنگ هایی برای بنا در داخل خانه ریخت. و چون دیوارهای کهنه را خراب کردند زیر بنای کعبه را تخته سنگی سرخ فام یکپارچه یافتند و خدا دستور داد کعبه را روی آن سنگ بنا نهند. آن گاه فرشتگان به کمک آمدند، آنها سنگ می آوردند و پدر و فرزند بنا را بالا می بردند تا دیوارها به حدود شش متر رسید و دوتا درب از دو طرف بر آن قرار دادند که

مردم از یکی وارد و از دیگری خارج شوند.

از روایات استفاده می شود که ابراهیم نیز نخستین بانی کعبه و نخستین زائر آن نبوده بلکه خداوند در زمان آدم ابری به مقدار مساحت خانه کعبه نازل نمود و بر زمین معینی سایه مربعی افکند، جبرئیل فرود آمد و به آدم گفت: محل سایه را از زمین خاک برداری کن و برای خود و اولادت آن جا را خانه عبادت بساز. آدم محدوده سایه را بکند، پایه ای از در سفید بیرون آمد و آدم کعبه را بر روی آن بنا نهاد، و حجرالأسود را هم که در آن زمان سفید و نورانی بود از بهشت فرستاد تا کعبه ساخته شد.

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸)

لغت:

سَلِمٌ: خالص و بی عیب شد، و أسلم: تسلیم و مُنقاد شد. نَسَكَ الرَّجُلُ - از باب نَصَرَ: عبادت کرد.

مَنَسَكَ: عبادت و محل عبادت و زمان عبادت.

تفسیر:

«رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»

یعنی: و آنها می گفتند: پروردگارا، ما دو تن را تسلیم و مُنقاد خود قرار ده. و به هر حال هاجر را در دعا شریک نکردند در حالی که جزء آن خانواده بود، و شاید در آن حال حاضر نبوده یا رحلت کرده بوده است.

«وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»

یعنی: و از اولاد و دودمان ما نیز امت و گروهی را مخلص و مُنقاد خود گردان. مراد مسلمین اولادش تا زمان پیامبر اسلام است و پس از آن حضرت، امت و پیروان مسلمان او تا قیامت، منهای آنان که در علم ازلی الهی حکم کفر و شقاوت آنها گذشته است.

«وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا»

یعنی: و پروردگارا، مناسک حج ما را - یعنی برنامه های عبادی خاص که به نام اعمال حج و عمره نامیده می شود از احرام و وقوف و اعمال منی و طواف و سعی و تقصیر را به تعلیم خود یا به

دیدن عمل فرشتگان - به ما بنمایان، و یا محل عبادت های ما را از مواقیت و مکه و عرفات و مشعر و منی و مطاف و مسعی به ما نشان ده، و یا زمان عبادت های ما را از ماه های سه گانه و دهه ذی حجه و ایام تشریق به ما ارائه کن.

«وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

یعنی: و خدایا، بر ما عطف توجه کن و توبه های ما را بپذیر که بی تردید تویی که سخت عطف و توبه پذیر و مهربانی.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

لغت:

بعث: برانگیختن. آیات: آیه های قرآن و نشانه های توحید. حکمت: احکام شریعت و مستقلات عقلیه. مرجع ضمیر منهم، ذریه است.

تفسیر:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ»

یعنی: پروردگارا، و در میان آنها - یعنی ذریه و اولاد مسلمان آینده من - رسولی از خودشان برانگیز که آیات کتابت را بر آنها تلاوت کند، یا دلایل روشن توحیدت را از صفحه آفاق و انفس بازگو نماید. و این شخص غیر از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله بر کسی منطبق نیست.

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»

یعنی: و به آنان کتاب را تعلیم کند - قرآن و کتب آسمانی گذشته را بیاموزد - و حکمت را یاد دهد، یعنی احکام شریعت و شناخت حقایق موجودات و احکام مستقل عقل را بیاموزد، و آنها را تزکیه نماید، یعنی آنان را در بُعد ذهنی و فکری به الهام اعتقادات خالص، و در بُعد روحی و روانی به تعلیم فضایل نفسانی، و در بُعد عملی با فرمان دادن به آداب شرعی، پاکیزه نماید و رشد دهد.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

یعنی: زیرا حقیقتاً و بی تردید تویی که مقتدر و غالب شکست ناپذیر و دارای اتقان صنع در مرحله تکوین و تشریح هستی.

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱)

انحصار حقانیت در آیین ابراهیم

لغت و اعراب:

من یرغب استفهام انکاری است. سَفِهَ نَفْسَهُ: خود را ابله و نادان ساخت یا ذلیل کرد. اذقال له تعلیل اصطفینا یا متعلق به «أذکر» مقدر است.

تفسیر:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»

یعنی: چه کسی است که به آیین ابراهیم بی میل و بی رغبت شود و از آن اعراض کند جز کسی که خود را ابله و نادان ساخته و خوار و ذلیل کرده باشد؟ چنین عملی مورد تعجب و انکار است، زیرا آیین او همان آیین اسلام است، اصولش مطابق عقل سلیم، اخلاقیاتش موافق وجدان و فطرت، و فروعش به اقتضای کمال، صلاح و حکمت است.

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»

مسلمانی ابراهیم، یعقوب و فرزندان یعقوب

یعنی: و حقیقت این است که ما او را در دنیا برگزیدیم، یعنی در کودکی به بذل استعداد و الهام های غیبی، و در جوانی به اعطای منصب نبوت و رسالت، و پس از آن به بخشیدن مقام خُلت (دوستی)، و در پیری به بذل مقام والای امامت و ولایت. و بی تردید او در آخرت از صالحان و شایستگان خواهد بود.

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

یعنی: به یاد آورید زمانی را که پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. او در پاسخ گفت: تسلیم فرمان پروردگار جهانیان شدم. ممکن است مراد از گفتن «أسلم» الهام غیبی به قلب او در اوایل بلوغ، پیش از مرحله نبوت باشد، که به واسطه آرائه آیات آفاقی و انفسی و خاصه افول ستارگان و ماه و خورشید پیشنهاد توحید خداوند شد و او به اذعان قلبی «أسلمت» گفت و پذیرفت. و ممکن است مراد پیشنهاد نبوت و رسالت و قبول آن باشد. و این آیه به منزله تعلیل بر «اصطفا» در آیه قبل است.

وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

لغت و اعراب:

وصّی بها مرجع ضمیر مجرور «ملت» است یا کلمه «أسلمت» که ابراهیم در برابر خدا گفت. أم کنتم أم منقطعه است به معنای «بل» با تقدیر همزه استفهام انکاری پس از آن (بل اکتتم). خَلَى الشَّيْءُ - از باب نَصْر - مَضَى، یعنی گذشت و سپری شد.

تفسیر:

«وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ بَيْنِيَّ»

یعنی: ابراهیم پسران خود را که چهار نفر به نام های اسماعیل، اسحاق، مدین و مُدان بودند، به ملت و آیین خویش که همان اسلام است، و یا به گفتن کلمه «أسلمت» که خود در پاسخ خداوند گفته بود و مآل و محتوایش همان اسلام بود، توصیه کرد. و هم چنین یعقوب پسران دوازده گانه خود را که دو تن آخر آنها بنیامین و یوسف بودند، توصیه کرد،

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

یعنی: و به هر یک از آنان در وصیت خود چنین گفت: ای فرزندان من، بدون تردید خدا این دین - یعنی اسلام را - برای شما برگزیده و انتخاب نموده، پس نباید بمیرید مگر آن که در حال اسلام باشید. یعنی همواره بر این دین ثابت بمانید تا هرگاه مرگتان رسید در حال اسلام از دنیا بروید.

ص: ۱۴۵

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي»

خطاب به مسلمین یا اعم از آنها و اهل کتاب است، یعنی: آیا شما در آن زمان که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید آن گاه که به فرزندان خود - به قصد توجیه آنها به سوی حق و تأکید و تثبیت آنان بر توحید - گفت: پس از من چه چیز را پرستش خواهید نمود؟

«قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

یعنی: آنها گفتند: ما خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را پرستش خواهیم کرد، خدایی که یکتا و یگانه است و ما همگی در برابر او تسلیم هستیم.

مراد از استفهام انکاری در آغاز آیه این است که شما هیچ یک در آن مکان نبودید، پس ای مسلمین این کلام متین و عظیم توحید یعقوبی از راه وحی به شما رسیده، پس شکر گزار باشید، و ای یهود و نصارا، چگونه هر یک از شما، ابراهیم و فرزندان او را از خود می داند و عقاید فاسد خود را به آنها نسبت می دهد در حالی که آنها پیش از تشکیل قوم یهود و نصارا بودند؟!

و اطلاق کلمه «آباء یعقوب» بر سه نفر پیامبر که یکی پدر و یکی جد و دیگری عموی اوست، مجاز است ولی کثرت استعمال دارد. و اگر جمله «و نحن له مسلمون» به معنای «نحن داخلون فی الاسلام» باشد، پس اشاره به آن است که آیین ابراهیم و فرزندان او همان اسلام است.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ»

یعنی: آنان - ابراهیم و فرزندان و پیروانش - ملتی بودند که در گذشتند، هر اعتقاد و عملی که آنها کسب کردند در روز قیامت از آن آنهاست، یعنی آنها خود، پاداش صالحات و کیفر شرورشان را خواهند دید، و آنچه شما از خیر و شر کسب کردید پاداش و کیفرش از آن شماست.

«وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

یعنی: و شما در روز قیامت مسئول اعمال شرّی که آنها انجام می دادند نیستید و کیفرش را شما نمی کشید و مستحقّ ثواب آنها هم نمی شوید. و اما عکس مطلب - یعنی این که آنها هم مسئول کارهای ما نیستند، نه استحقاق ثوابی از خیرات ما و نه کیفری از شرور ما دارند حتی اگر عملکرد

آنان دخیل در اعمال خیر یا شر ما باشد - در آیه ذکر نشده، زیرا محتمل است آنها مسئول باشند، بلکه گاهی مسئولیت آنها مسلم است.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

لغت و اعراب:

قل بل مله به تقدیر «قل بل تتبع مله ابراهیم» است. حنیف: مستقیم و مایل به حق، و حنیفاً حال است از ابراهیم. سبط نوه شخص، و غالباً به نوه دختری اطلاق می شود، و «اسباط یهود» قبایل یهود است که هر قبیله از نسل یکی از اولاد یعقوب می باشد.

تفسیر:

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَى تَهْتَدُوا»

یعنی: طایفه یهود به مردم گفتند: یهودی شوید، و طایفه نصارا گفتند: نصرانی شوید، تا هدایت پیدا کنید. یعنی چنین باشید تا در اصول دینتان و فروع آن راه حق و مستقیم را بروید.

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، در برابر آنها بگو: بلکه ما از آیین ابراهیم پیروی می کنیم که هدایت واقعی در آن است در حالی که او پیوسته حق گرا بود و هرگز از مشرکان نبود ولی مذهب و مسلک شما ممزوج با شرک است، زیرا «عزیر ابن الله و المسيح ابن الله» می گویند.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ»

ص: ۱۴۷

یعنی: ای مسلمین، شما هم در مقابل آنان کلامی عام دربارهٔ وظیفهٔ بشر در مقابل پروردگار و فرستادگان او و در مقابل نعمت دین و شرایع آسمانی او بگویید، بگویید که ما به خداوند ایمان آوردیم، و به آنچه بر ما مسلمین نازل شده از شریعت و کتاب ایمان آوردیم، و نیز به آنچه از کتاب و شریعت به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (نوادگان یعقوب) که مقام نبوت و امامت داشتند نازل گشته، ایمان آوردیم. و البته آنها در آغاز بر ابراهیم که از پیامبران اولی العزم بوده نازل شده و پیامبران پس از وی تا زمان موسی پیروان او بودند.

اسلام، دین ایمان به همهٔ پیامبران

«وَمَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ»

یعنی: و نیز ایمان آوردیم به آنچه به موسی از تورات و شریعت مستقل و به عیسی از انجیل و شریعت مستقل داده شده، و ایمان آوردیم به همهٔ آنچه به پیامبران گذشته از جانب پروردگارشان داده شده است.

«لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

یعنی: و باز بگویید که ما میان هیچ یک از آنان از آدم ابوالبشر تا محمد خاتم صلی الله علیه و آله فرقی نمی گذاریم، خواه اولوالعزم پنج گانه باشند مانند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا غیر آنها. یعنی در این که همگی از جانب ذات واجب الوجود یکتایی که ایجاد کنندهٔ جهان هستی و مبدأ وحی پیامبران است مبعوث شده اند و برای ابلاغ یک دین در لباس پنج شریعت به سوی جوامع انسانی از آغاز تا پایان بقای آنان اعزام شده اند و هر کتاب و شریعتی مخصوص زمان خود و منسوخ به شریعت بعدی است و شریعت پیامبر خاتم، خاتم شرایع است و کتاب و شرع او را پایانی جز فنای بشر و سقوط تکلیف نیست، ما هیچ شک نداریم و همه را می پذیریم و مانند یهود منکر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، و مانند نصارا منکر محمد صلی الله علیه و آله نیستیم، و همه در برابر خداوند تسلیم هستیم.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)

صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸)

شَاقَّةٌ شَقَاقًا: خالفه و عاده، یعنی با او مخالفت و دشمنی نمود. صَبَغَ الثَّوْبَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ :-

رنگ کرد آن را. و صبغه مصدر است و نیز به معنای «ما یُصبغ به» یعنی چیزی که با آن رنگ آمیزی می شود، و تقدیر آن «صَبَغَنَا اللَّهُ صِبْغَةً» است.

تفسیر:

«فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ»

یعنی: پس اگر آنها نیز ایمان آوردند به مانند آنچه شما ایمان آوردید - یعنی به توحید خداوند و به شرایع و کتب آسمانی و محمّد صلی الله علیه و آله و پیامبران گذشته و اتحاد آنها در همه اهداف که مضمون آیه قبلی است - پس بی تردید آنها هدایت یافته اند، و اگر روی برتافتند و به تمام آن مجموعه یا بعضی از آن ایمان نیاوردند جز این نیست که آنها در مقام نوعی مخالفت و دشمنی با رسول خدا و مسلمین اند، پس زودا که خداوند شر و ضرر و آسیب آنها را از تو کفایت کند، چنان که وعده خود را به کشتن و اسارت بنی قریظه و راندن آنها از اطراف مدینه به سوی شام و شکست بنی نضیر و بستن جزیه بر نصارای نجران و غیره منجز نمود.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

یعنی: و اوست که شنوا به همه اصوات حتی صدای خطورات دل و حرکات زبان، و دانا به همه چیز حتی ما فی الضمیر آنان است.

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»

یعنی: بگویند که خدا ما را بدین طرز رنگ آمیزی کرده و این ایمانی که در دل داریم رنگ آمیزی خدایی است، و اوست که خمیره روح و جان ما را به رنگ زیبای اعتقاد فطری و حب ذاتی و عشق طبیعی به خدا نقش کرده، و کیست که از خدا در رنگ آمیزی نیکوتر باشد؟! همه اجسام را به الوان مختلف اعراض متأصّله رنگین، و همه ارواح و نفوس را به رنگ های گوناگون صفات و ملکات و حالات نقش نموده است.

«وَنَحْنُ لَهُ عِبْدُونَ»

یعنی: و بگویند که ما همه پرستشگر خداییم و در برابر ذات اقدس و صفات جلال و جمالش خاضع و تسلیم هستیم.

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

لغت:

محاچه: محاصمه و ستیزه، این که هر یک از طرفین بحث، حجت دیگری را رد کند. أم تقولون استفهام انکاری است.

تفسیر:

«قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ»

یعنی: ای پیامبر، به اهل کتاب بگو: آیا درباره کار خدا با ما مسلمین محاجه و ستیزه دارید؟ یعنی در این که چرا خداوند پیامبر را از بنی اسرائیل انتخاب نکرده در صورتی که در عرب سابقه بعثت پیامبر نیست؟! و یا این که آنها فرزندان و دوستان خداوند نه غیر آنها. و یا این که در روز جزا تنها یهود و نصارا اهل بهشت اند نه دیگران.

«وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»

یعنی: درحالی که این محاجه باطل است، زیرا او پروردگار ما و پروردگار شما است و اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست و ما کارهای خود را برای خدا خالص نموده ایم.

خلاصه جواب این است که تفضیل و ترجیح آنها در هر جهت، اگر منشأ ربوبی دارد خدا تنها رب آنها نیست و همه در شمول ربوبیت یکسانند، و اگر نشأت یافته از کارهای بندگان است ما نیز عمل داریم و عمل هایمان را برای خدا خالص کرده ایم.

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى»

ص: ۱۵۰

«أم» متصله و کلام در مقابل «أتحاجون» است، یعنی: آیا با ما درباره خدا محاجه می کنید که سختان باطل است، یا آن که می گویند که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط - یعنی از نوه های یعقوب آنها که به پیامبری رسیدند - همه یهودی یا نصرانی بودند؟ یعنی اگر این را هم بگویند کلامتان باطل است، زیرا آورنده تورات و کتاب و شریعتش، و انجیل و کتاب و دینش به حسب زمان پس از ابراهیم بودند و او خود صاحب کتاب و شریعتی مستقل بوده، پس چگونه می تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

«قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ»

یعنی به آنها بگو: آیا شما داناترید یا خداوند؟ این سخن به عنوان توبیخ و استهزای آنهاست.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»

یعنی: و چه کسی ظالم تر است از آن که شهادتی را که از خدا در نزد اوست کتمان نماید؟

یهود و نصارا شهادت خدا را که متحمل شده اند و در نزد آنهاست ادا نمی کنند و آن شهادت خدا در تورات و انجیل راجع به ابراهیم است که مفاد آن را خدا در آیه ۶۷ آل عمران ذکر کرده که ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، بلکه مسلمانی پاک نهاد و حق گرا بود «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا».

«وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

محمتمل است این خطاب به همه مردم باشد. یعنی: و هرگز خداوند در این دنیا از اعمال باطنی و ظاهری و عمل خیر و شر شما غافل نیست و همه در علم ازلی الهی و در لوح محفوظ و صحایف اعمالتان ثابت و مندرج است.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

تفسیر آن در ذیل آیه ۱۳۴ که نظیر همین آیه است ذکر شده است.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
(۱۴۲)

آزمون یهود در تغییر قبله مسلمین

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَ لَّهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا»

پیامبر اسلام و یارانش از حین بعثت در مکه معظمه تا سیزده سال اقامت در آن و پس از هجرت به مدینه تا هفده ماه در آن، نماز را به سوی بیت المقدس یعنی مسجدالاقصی می خواندند، و البته پیامبر اسلام در مکه برای حفظ احترام کعبه اگر در مسجدالحرام نماز می خواندند کعبه را میان خود و بیت المقدس قرار می دادند که مواجه هر دو باشند. و پس از مدت مزبور در مدینه به درخواست پیامبر از سوی خداوند دستور آمد که قبله را از بیت المقدس به مکه معظمه تغییر دهند. این دستور را جبرئیل در وقتی برای پیامبر آورد که در مسجدی مشغول نماز جماعت بود، در وسط نماز آیه را بر قلب پیامبر خواند و او را از حال استقبال بیت المقدس به سوی کعبه متوجه نمود، مأمومین نیز طبق آن به سوی کعبه برگشتند و در آن روز یک نماز به سوی دو قبله خوانده شد، و آن مسجد را «مسجد القبلتین» نامیدند. و پس از این قضیه هر مسلمانی در هر جای جزیره العرب بود موظف شد در نمازها و هر آنچه استقبال در آن مطلوب است مانند ذبح حیوان و دفن میت و دعا و مناجات متوجه کعبه شود و در حال تخلی هم حرمت آن جا را رعایت نماید.

و چون این حکم با کیان مذهب یهود و حتی نصارا مخالف بود و مهم ترین افتخار یهود - یعنی توجه به بیت المقدس - باطل می گردید، برای آماده کردن افکار مسلمین و مقاومت در مقابل حملات فرهنگی اهل کتاب و منافقان و مشرکان، این آیه نازل شد تا مسلمین را در هر جا باشند در مقابله با اهل کتاب وحدت و مقاومت بخشد و لذا فرمود: به زودی سفیهان و کم خردان از مردم که همان ناآگاهان از دین و جاهلان متعصب اند خواهند گفت که چه چیزی مسلمان ها را از قبله ای که رو به سوی آن می کردند برگردانید و متوجه کعبه نمود؟ درحالی که آن قبله دارای قداست ذات و محل توجه پیامبران الهی و مورد استقبال آنان بود. و چون ملت یهود نسخ در احکام شرع را باطل می دانستند، اشکال نسخ را نیز بر این مورد منطبق می دیدند که اگر توجه به بیت المقدس خلاف مصلحت بود پس چرا از ابتدا تشریح شد و مدت مدیدی مورد عمل قرار گرفت، و اگر مصلحت بود پس چرا نسخ گردید و خلاف آن تشریح شد؟!

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

یعنی: ای پیامبر بگو: جانب شرق کره زمین و جانب غرب آن - که این تعبیر کنایه است و مراد، هر نقطه ای از آن است - از آن خداست، ملک حقیقی خدا و در حفظ او و در تحت تصرف و تدبیر اوست و توجه به هیچ جانب و جهتی رجحان ذاتی ندارد و اگر رجحانی در توجهی هست معلول روابط اجتماعی و دینی و مصالح ساکنان آن است و علم به آن و تشریح حکمی بر طبق آن تحت اراده خداست، روزی صلاح در توجه به بیت المقدس و امروز در توجه به کعبه است، و خدا بر طبق آن حکم می دهد و حکمش صراط مستقیم است و هر کس را بخواهد به آن راه راست هدایت می کند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنَّ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳)

لغت و اعراب:

اسلام، دین میان روی

کذلک اشاره به صراط مستقیم در آیه قبل است. وسط: هر چیزی که واقع میان دو طرف است، و به معنای معتدل، نیکو و مصون از افراط و تفریط. مذکر و مؤنث و مفرد و جمع در آن یکسان است. و ان کانت لکبیره ان مخففه از مثقله است بقرینه لام، و تقدیر آن «الشأن کانت القبلة».

تفسیر:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»

یعنی: و همان گونه که به شما در باب قبله راه مستقیم عنایت کردیم، شما را امت وسط قرار دادیم تا شما گواهان بر مردم و رسول من گواه بر شما باشد. این کلام را دو تفسیر و دو معنا است:

اول آن که مخاطب در آیه، جمیع مسلمین؛ و معنای «وسط»، معتدل و بهترین و مصون از افراط و تفریط؛ و معنای «شاهد»، گواه طبیعی و تکوینی؛ و مراد از «ناس»، غیر مسلمین از اهل محشر است و حاصل آیه این است: شما مسلمین را امتی نیکو و بهتر قرار دادیم تا در روز قیامت هنگامی

ص: ۱۵۳

که در مقابل امم مختلف و انبوه اهل محشر قرار گیرید و برای کشف حال آنها عقاید و اعمال اسلامی شما مورد مقایسه با آنها شود، شما گواه طبیعی و تکوینی صحت و فساد عقاید و اعمال آنها باشید و تطابق با شما ملائک ایمان، و تخالف با شما ملائک کفر آنها شود. و شما نیز چون با پیامبرتان مقایسه شدید عقاید و اعمال او گواه عقاید و اعمال شما گردد.

دوم آن که مخاطب در این آیه خصوص معصومین امت و عدّه دیگری که تالی تلو آنها هستند، و مراد از «وسط»، متوسط و فاصله میان دو چیز؛ و مراد از «شاهد»، گواه اصطلاحی؛ و مراد از «ناس»، اعم از مسلم و کافر است، و حاصل آن که خدا می فرماید: شما را در دنیا امتی متوسط و در فاصله میان پیامبر و مردم جهان قرار دادیم تا در موعد حساب و نیاز به داوری، شما گواه حال همه جهانیان باشید و ایمان و کفر و طاعت و فسق آنها به گواهی شما ثابت گردد - یعنی گواهی هر امامی درباره جهانیان عصر او - و پیامبر مرسل هم گواه شما در کمال ایمان و اعمال صالحه باشد. و معنای دوم مطابق با ظاهر کلمه «وسط» و «شاهد» و مورد تأیید روایت های بسیاری از اهل بیت علیهم السلام است، که ائمه علیهم السلام «شهداء دارالفناء» و شفعاء دارالبقاء هستند.

و معلوم باشد که طبق معنایی که ذکر شد، یعنی حمل آیه به گواهی در روز قیامت، اطلاق شهادت در هر دو مورد به لحاظ حال اداء است؛ و اگر مراد از آیه دنیا باشد شهادت ها به لحاظ تحمّل خواهند بود؛ چنان که در روایات تعبیر «شهداء دارالفناء» و شفعاء دارالبقاء شده است. و کیفیت تحمل ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به موارد شهادت و عقاید و اعمال بندگان خدا در دنیا این گونه است که فرشتگان رقیب و عتید، در هر چند صباحی نوشته های خود را به آنها عرضه می دارند، آنها حفظ می کنند تا در روز قیامت طبق آن صحایف، شهادت دهند.

«وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ»

خطاب به پیامبر است در بیان علت آن که دستور یافت در سیزده سال اقامت در مکه و در حال مقابله و ستیزه با مشرکان و دعوت آنها به اسلام، به سوی بیت المقدس نماز گزارد؛ و چون به مدینه هجرت نمود باز دستور یافت که هفده ماه در حالی که مقابل یهود و نصاری مدینه بود بدان سوی نماز بخواند.

می فرماید: ما قبله ای را که در مکه بدان سوی بودی برایت تشریح نکردیم جز برای آن که کسانی از مشرکان را که ایمان می آورند و پیروی از فرستاده ما می کنند معلوم کنیم و آنها را از کسانی که پس از اتمام حجت عقبگرد می کنند - یعنی به بت پرستی برمی گردند - جدا کنیم، و این

غرض با قبله قرار دادن کعبه حاصل نمی شد، زیرا کعبه مورد احترام مشرکان نیز بود.

و نیز بیت المقدس را که مدتی اندک در مدینه به سوی آن بودی برای تو قبله قرار ندادیم جز برای آن که به وسیله نسخ آن و تشریح کعبه به جای آن، کسانی از یهود را که پیرو رسول ما هستند معلوم کنیم و آنها را از کسانی که عقبگرد می کنند، یعنی به مذهب منسوخشان برمی گردند، تمیز دهیم، زیرا در آغاز عده ای از یهود ایمان آوردند و چون قبله تغییر یافت به سراغ قبله خود رفتند و نفاق یا ضعف ایمانشان کشف شد.

«وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»

یعنی: و حقیقت این است که قبله ای که بر آن بودند - بیت المقدس - برای کسانی که اسلام آورده بودند در مکه و مدینه دشوار و سنگین بود، زیرا کعبه در آن محیط و در نزد اعراب، مورد توجه عموم و قبله قدیمی همه بود و توجه مسلمین به بیت المقدس سخت و سنگین بود مگر بر کسانی که خدا آنها را به درک حقایق احکام هدایت نموده است. و ممکن است ضمیر «كَانَتْ» به «نَقَلَهُ» و «تحویله» که مفهوم از کلام است برگردد؛ یعنی تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای یهود سخت و بزرگ بود، زیرا از مصادیق نسخ بود و نسخ احکام در مذهب آنها باطل بود.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ»

عده ای توهم کردند که پس از تبدیل قبله به قبله مخالف، ایمان آنها - یعنی از قسمت عملی ایمانشان - آن مقدار که مشروط به قبله است نظیر نماز و کشتن حیوان و دفن اموات، محکوم به بطلان است و ضایع و هدر خواهد بود و باید آنها را حتی المقدور اعاده نمود.

در این باب می فرماید: و هرگز خداوند بر آن نبوده و نیست که اعمال خیر شما را ضایع کند؛ بلکه هر عملی در هر زمانی مطابق شرایط آن زمان انجام گیرد صحیح و سبب پاداش است، زیرا خداوند به همه مردم، سخت رئوف و مهربان است.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ
وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴)

تَقَلُّبٌ: تحوّل و از سوئی به سوئی گشتن. وَلَّى وَجْهَهُ عَنِ الشَّيْءِ: روی خود را از آن برگردانید، و الی الشَّيْءِ: روی خود را به سوی او کرد. شَطْرٌ: جهت، سوی.

تفسیر:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»

پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه و اقامه نماز در آن به مدت هفده ماه به سوی بیت المقدس، در آرزوی تغییر قبله و در انتظار آن بود که از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر جهت دهد؛ و این مطلب به لحاظ شرافت ذاتی کعبه و قدمت تاریخی آن نسبت به قدس، و سابقه تشریح نماز به سوی آن به وسیله آدم و ابراهیم، و سرزنش یهود که پیامبر اسلام در نمازش پیروی از قبله ما دارد، و بالأخره سابقه وعده الهی بود. این آیه در این باره می فرماید:

به یقین ما تقلب روی تو را در آسمان می بینیم، یعنی به هر سو گشتن صورتت و نگاهت در آن به گونه ای که گویی در جستجوی امری راجع به قبله هستی؛ پس بی تردید ما تو را متوجه قبله ای خواهیم کرد که بدان راضی و خشنود هستی و آن را می پسندی.

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»

یعنی: پس اینک روی خود را به سوی مسجدالحرام کن. یعنی در حقیقت به سوی خانه خاصی به نام کعبه که در میان آن مسجد است، همانند صخره ای که در بیت المقدس است.

«وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»

یعنی: و تشریح این حکم اختصاص به شخص تو یا به شهر مکه و یا به زمانی محدود ندارد، بلکه شما مسلمین در هر جای این کره خاکی یا بیرون آن باشید و در همه ازمه تاریخ سکونت در این زمین، باید روی به سوی آن کنید؛ یعنی در نماز و در هر عملی که شرعاً مشروط به استقبال (رو به قبله کردن) است.

«وَ إِنَّ الدِّينَ أَوْتُوهُ الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ غَفِيلٌ عَمَّا يَعْمَلُونَ»

یعنی: و کسانی که به آنان کتاب آسمانی (تورات و انجیل) داده شده - یهود و نصارا - حتماً می دانند که این تغییر و تحویل، تشریحی حق و ثابت از جانب پروردگارشان است، زیرا در تورات و

انجیل تصریح بر این امر شده است که پیامبر اسلام نبی عربی است و به سوی دو قبله نماز می گزارد.

و اگر این مطلب در کتابشان نباشد معلول تحریف است، که نفوذ این نوع دستِ خیانت در کتابشان کم نیست. و هرگز خداوند از آنچه انجام می دهند غافل نیست.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

تفسیر:

«وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ»

خطاب به پیامبر اسلام و همهٔ مسلمین است که طمعی در پیروی یهود و نصارا از قبلهٔ مسلمین نداشته باشند. می فرماید: اگر برای کسانی که به آنها کتاب آسمانی (تورات و انجیل) داده شده، هر نشانه ای بیاوری - هر حجت و برهانی در اثبات حقانیت قبله ات کعبه اقامه کنی - هرگز آنها از قبلهٔ تو پیروی نخواهند کرد. یعنی عدم پیروی آنها معلول شک و تردید نیست که با اقامهٔ برهان رفع شود؛ بلکه نشأت یافته از حب ریاست، عدم تسلیم در برابر اسلام، تقلید از گذشتگان و عناد در کار است.

«وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ»

یعنی: و هرگز تو نیز پیرو قبلهٔ آنها نخواهی بود. زیرا حقانیت اسلام و تشریح این حکم از جانب خدا و بطلان دعوی عدم امکان نسخ که یهود ادعا می کنند، در نزد تو روشن تر از آفتاب است، پس چگونه تابع آنها خواهی شد؟!

«وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ»

یعنی: و هیچ یک از یهود و نصارا نیز از سر تعصب باطلشان پیرو قبلهٔ دیگری نخواهند بود.

یهود از توجه به صخرهٔ بیت المقدس، و نصارا از توجه به مشرق، جایی که عیسی علیه السلام در آن به دنیا آمد دست بر نخواهند داشت.

«وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»

محمد شناسی اهل کتاب

یعنی: و اگر تو پس از آن علم و دانشی که از وحی و کتاب خدا برایت آمده پیروی از قبله آنها کنی که در واقع پیروی از هواهای نفسانی آنهاست، در این صورت یقیناً از ستمکاران خواهی بود.

ستم بر خود که از راه راست منحرف شده ای، ستم بر امتت که آنها را نیز منحرف کرده ای، ستم به احکام الهی که پشت سر انداخته ای، و ستم بر اهل کتاب که آنها را در باطلشان تقویت نموده ای.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ (۱۴۷)

وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

لغت و اعراب:

الذین مبتدا و يعرفونه خبر آن است، و مرجع ضمیر منصوب خبر «محمد صلی الله علیه و آله» است که از کلام فهمیده می شود و ارجاع آن ضمیر به قرآن مرجوح است. الحق مبتدا و من ربک خبر آن است. امتری فی الشیء: شک کرد در آن. وجهه - به کسر و ضم - : جانب و ناحیه و چیزی که به سوی آن توجه شود. مفعول دوم هو مولیها «وجهه» محذوف است.

تفسیر:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»

پس از ذکر برخی از حالات اهل کتاب، اشاره به برخی دیگر کرده می فرماید: آنان که به آنها کتاب آسمانی دادیم - یعنی یهود و نصارا - پیامبر اسلام را می شناسند آن گونه که پسرانشان را می شناسند، زیرا در تورات و انجیل، اوصاف جسمی آن حضرت، فضایل روحی او، اصالت خاندان و شرافت نسب، محل نشو و نما، زمان دعوت، کتاب آسمانی و چگونگی نزول آن، پیروزی او در غزوات و جنگ ها و سایر اوصاف کمال و جمال او ذکر شده، هر چند همه این اوصاف و

تعريفات از اغلب نسخه های تورات و انجیل محو گردیده یا مورد تحریف لفظی یا تاویل معنوی قرار گرفته است.

«وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

یعنی: و برخی از آنها که محمد صلی الله علیه و آله را همانند فرزندان خود می شناسند معرفت خویش را اظهار می کنند یا به او ایمان می آورند، و گروهی از آنها هستند که حق را در حالی که از آن آگاهند سخت کتمان می کنند.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»

«الحق» مبتدا و الف لام آن برای عهد ذکری و اشاره به حکم گذشته قبله است، و یا الف و لام جنس است و آیه کلام مستأنف کلی است، و «من ربک» خبر است. بنابر ترکیب اول، یعنی: این حکم حق که تغییر قبله از قدس به کعبه است، از جانب پروردگار تو ثابت و محقق است. و بنابر ترکیب دوم، یعنی: حق در تمام امور همان است که از جانب پروردگار توست؛ همانند نبوت تو و کتاب آسمانی و شریعت و قبله تو و سایر آنچه برای تو فرستاده ایم و همه آنچه در تورات و انجیل واقعی و اصیل نوشتیم و نازل کردیم. پس آنچه اهل شرک و اهل کتاب از عقاید و اعمال خرافی می گویند، همه باطل و سیره جاهلی و از جانب غیر خداوند است؛ پس هرگز در صحت آنچه بر تو فرود آمده و بطلان آنچه آنها می گویند شک مکن و از تردیدکنندگان مباش.

«وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»

یعنی: و برای هر طایفه و اهل آیینی جهت و قبله ای است که به سوی آن رو می کند، یا خدا او را بدان سو متوجه می نماید؛ ابراهیم و اسماعیل رو به کعبه، بنی اسرائیل رو به بیت المقدس، نصارا رو به مشرق (محل تولد عیسی علیه السلام) و مسلمین نیز رو به کعبه. پس درباره جهت گفتگو و محاجه نکنید، بلکه به سوی اعمال خیر مربوط به آن جهت و غیر آن از اعمال سبقت جوید.

«أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: شما بشرها از بدو خلقت تا آخرین فرد نسلتان، در هر جای کره زمین و در هر کره ای باشید و بمیرید خداوند در روز قیامت اجزا و ذرات بدنانتان را از لای خاک گرد آورده، همه شما را مجتمعاً در صحنه قیامت حاضر خواهد نمود، همانا خداوند بر هر چیزی تواناست.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹)

دلایل تغییر قبله

اعراب:

من حیث متعلق است به خرجت. آنه لَلْحَقُّ مرجع اسم «ان» تَوَلَّى وجه به سوی قبله یا تبدیل قبله از بیت المقدس به مسجدالحرام مفهوم از کلام سابق، و «لَلْحَقُّ» خبر «ان»، و من رَبِّكَ صفت «لَلْحَقُّ» است.

تفسیر:

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»

یعنی: و از شهر مکه و از هر مکانی به عزم سفر بیرون شدی و در هر شهر و مکانی فرود آمدی، روی خویش را در نمازهای واجب حتی نماز میت و در نمازهای نافله به سوی مسجدالحرام کن.

«وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

یعنی: و بی تردید، این کار، دستوری حق و ثابت از جانب پروردگار توست که نه مختص به مکانی و نه قابل نسخ در زمانی است، و هرگز خداوند از آنچه به جا می آوری از امور قلبی و بدنی غافل نیست.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

تفسیر:

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»

یعنی: و از هر شهری بیرون آیی روی خود را به سوی مسجدالحرام کن، و نیز تو خود و سایر مردم در هر محلی از کره زمین یا غیر آن باشید باید روی خود را به سوی آن کنی.

ص: ۱۶۰

«لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»

یعنی: یکی از علل این حکم این است که مردم را بر شما حجتی نباشد؛ مشرکان نگویند: او ادّعیای پیروی ابراهیم را دارد و نمازش بر خلاف قبله اوست؛ و اهل کتاب نگویند: محمّد صلی الله علیه و آله قبله ما را قبول دارد و دین ما را نمی پذیرد. یا نگویند: اگر محمد صلی الله علیه و آله آن پیامبر موعود بود نمازش به سوی مسجدالحرام بود.

«إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِي»

یعنی: مگر کسانی از آنها که به وسیله عناد و تکبر بر خویش ستم کرده اند، که آنها دست از احتجاج فاسدشان نخواهند کشید؛ پس از هیچ یک از آنان نترسید و از من بترسید.

باید دانست که تا این جا از آیات گذشته، سه علت برای تغییر قبله از بیت المقدس به مسجدالحرام استفاده می شود: اول - تعظیم پیامبر اسلام که آرزو داشته قبله او و امتش قبله جدّش ابراهیم خلیل علیه السلام باشد. از این جهت نخست به خود او دستور توجه به مسجدالحرام را و سپس به همه نمازگزاران در همه مناطق روی زمین صادر نمود.

دوم - جریان سنّه الله، که هر امتی را قبله و جهتی تعیین نماید. از این رو به پیامبر اسلام نیز دستور داد که رو به مسجدالحرام کند و در هر سفر و در وطن، خود این قانون الهی را رعایت نماید.

سوم - ابطال حجج و باطیل یهود و مشرکان چنان که گذشت. از این رو دستور داد که خود هر کجا باشی رو به مسجدالحرام کن. و خود و امت هر جا باشید رو به مسجدالحرام کنید. پس دنبال هر علتی، معلول که حکم واحد کلی است، تکرار شده است.

«وَأَلَيْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

یعنی: و علت دیگر دستور توجه به مسجدالحرام این است که می خواهم نعمتم را بر شما تمام کنم و باشد که هدایت یابید.

این تکرار در امر قبله و بیان حال فرد و گروه در سفر و حضر، به لحاظ اهمیت آن و سببیت آن برای امتیاز اهل این قبله، و شعار بودنش برای مسلمین، و مطلوبیت توجه به آن در همه عبادت ها، و رعایت احترام آن در حالات ناروا، و حساسیت رعایت آن در تذکیه حیوانات و صید آنها و در آخرین لحظات زندگی و آرمیدن در قبر پس از زندگی است.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

تفسیر:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ»

«کما» متعلق به «لأتم نعمتی» در آیه سابق است. یعنی: تغییر قبله سابق و تعیین کعبه که شعار ابراهیمی است به عنوان قبله ابدی، اتمام نعمت از جانب ما بود همان گونه که نعمتی برتر و والاتر به شما عنایت کردیم و رسولی در میان شما از میان خودتان فرستادیم؛ نه از جنس فرشتگان و پریان که تماس و انستان با او ناممکن و غیر عادی باشد، و نه از غیر عرب که زبانتان با هم مختلف باشد.

«يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا»

یعنی: رسولی که همواره آیات تشریحی نازلۀ ما را برای شما از کتاب آسمانی تلاوت می کند، و آیات و نشانه های انفسی و آفاقی ما را از کتاب تکوین برای شما بازگو می نماید.

«وَيُزَكِّيكُمْ»

یعنی: رسولی که همواره روح شما را تزکیه می کند. یعنی به وسیله پند و اندرز نافذش از پلیدی های فکری شرک و کفر و نفاق، و خبائث روانی کبر و جبن و بخل، و ناروایی های عملی محرمات الهی پاک می کند و نیز شما را در مراحل انسانیت رشد و تکامل می بخشد.

«وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

الف و لام «الکتاب» برای عهد حضوری است یا برای جنس. بنابر اول، یعنی: رسولی که پیوسته این کتاب آسمانی را به شما تعلیم می کند و شما را از معانی و اسرار محتوای عمیق آن آگاه می سازد. و بنابر دوم، یعنی از همه کتاب های آسمانی گذشته در حدود استعدادتان به شما می آموزد؛ و نیز همواره به شما حکمت می آموزد؛ یعنی احکام شریعت و اصول و فروع دین و یا مستقلات عقلیه و معارفی را که عقل و وجدان و خرد بر حسن و قبح و لزوم فعل و ترک آن قضاوت دارد.

ص: ۱۶۲

«وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»

تلازم یاد خدا با عنایت به بنده

یعنی: رسولی که پیوسته آنچه را نمی دانستید و یا آنچه را خود، استعداد دانش آن را نداشتید به شما یاد می دهد، مانند معارف و اسرار توحید، و حقایق صفات جلال و جمال ذات اقدس حق، و سرگذشت پیامبران گذشته و امم سالفه، و احوال و حقایق نهفته فرشتگان محیط بر شما و سمک و عالم و شیطان و اجنه و اعاجیب محیرالعقول عوالم برزخ و قیامت و جهان ابدیت و غیر اینها از اموری که جز با اخبارات غیبی و تعالیم انبیای الهی، بشر را بدانها راه نیست.

«فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ»

یعنی: پس مرا یاد کنید تا من هم شما را یاد کنم. یعنی مرابه تفکر در امر توحید ذات و صفات کمال و تکمیل عقاید یاد کنید، تا من نیز شما را به بذل پاداش در دنیا و آخرت یاد کنم. مرا به طاعت و انقیاد یاد کنید، تا من نیز به قبول و پذیرش آنها شما را یاد کنم. مرا به انواع شکر یاد کنید، تا من نیز به فزون بخشی نعمت ها شما را یاد کنم. مرا در ایام صحت و رفاه یاد کنید، تا من نیز در اوقات مرض و تنگی شما را یاد کنم؛ و مرا به دعا و درخواست یاد کنید، تا من نیز به اجابت شما را یاد کنم.

«وَاشْكُرُوا لِي وَلا تَكْفُرُونِ»

یعنی: و حتماً مرا سپاس گزارید و کفران نعمت من نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)

وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لا تَشْعُرُونَ (۱۵۴)

تفسیر:

صبر و نماز، حلال مشکلات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، به وسیله صبر که یکی از اوصاف روح و از والاترین و فاضل ترین ملکات انسانی است، و به وسیله نماز که بهترین و برترین عبادت های بدنی است، از خداوند استعانت جوئید و یاری طلبید برای انجام تمام امور به ویژه در رسیدن به ابعاد کمالات انسانی.

ص: ۱۶۳

شهیدان زنده اند

یعنی: همانا خداوند همراه صابران است. یعنی همراهی در اعانت و یاری رسانی نه معیت و همراهی ای که در آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» [حدید، ۴] است که آن معیت و همراهی احاطی است، زیرا خداوند بر همه اشیاء احاطه وجودی و علمی دارد.

بدان که صبر، یکی از ملکات فاضله نفس و حالات صالحه روح است، که گاه موهوبی و خدادادی است و گاه کسبی؛ و حقیقت آن، تسلط انسان بر نفس خویش است به گونه ای که بتواند آن را به راحتی از مشتیهاتش منع کند و بر انجام مکروهاتش وادارد. از مزایای این صفت این است که بر حسب موارد، لباس های فضیلت خاص می پوشد و به اشکال مختلف در می آید. مثلاً اگر در موارد خوف جهاد و غیره در اختیار عقل قرار گیرد و نهراسد «شجاعت» می شود؛ و در موارد بذل مال، اگر عادت به عدم امساک دارد «سخاوت» می شود؛ و در موارد شهوت، اگر به راحتی تحفظ نماید «عفت» می شود؛ و اگر در مقام انجام واجب و ترک حرام به راحتی آنها را رعایت کند «عدالت» می شود. پس این صفت، بهترین یاور انسان در جهت اهداف اوست.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ»

یعنی: و هرگز به کسانی که در راه خدا کشته می شوند نگویید مرده اند، جسمشان بی روح گردید و روحشان باطل شد؛ بلکه آنها زنده اند. یعنی ارواحشان پس از انفصال از بدن، در عالم برزخ استقلالاً و بدون حاجت به محل، دارای حیات استقلالی است، و یا با حلول در قالب مثالی - که قالبی است شبیه این بدن و رقیق تر از آن و غلیظتر از روح - تا قیام رستاخیز از تمام شئون حیات جسمانی برخوردارند، تا در نفخه دوم صور دوباره به بدن دنیوی انتقال یابند.

«وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

یعنی: ولکن شما درک دقیق ندارید. حواس ظاهران توان درک خود آنها و ذهن و فکرتان توان فهم حال آنها را ندارد.

تذکر:

ظاهر آیه این است که حیات پس از مرگ مختص به شهیدان است؛ ولی چنین نیست بلکه ذکر آنها برای بیان فضیلت و رفعت مقام آنهاست، و گرنه طبق آیات دیگر و روایات متواتر فریقین، ارواح

همه مؤمنان خالص و کفار محض پس از مرگ در عالم برزخ زنده اند و بر وفق اعمالشان منعم یا معذب اند، (در این باره به آیه ۱۶۹ آل عمران و ۴۶ غافر مراجعه شود) و باقی ارواح در حال «سُیَّات» یعنی خواب و استراحت اند. و این بحث نیاز به تفصیل دارد.

برزخ: در اصطلاح شرع، اسم عالمی است که محل اجتماع ارواح انسان ها پس از مرگ است؛ آغازش سکونت ارواح انسان ها در آن و پایانش نفخه دوم صور اسرافیل است، و نخستین روح وارد به آن جا اولین فردی است از بشر که قبض روح شد و شاید هابیل باشد، و آخرین آنها واردین دسته جمعی هستند که با نفخه اول صور می میرند، و ابتدای ورود افراد به آن جا به مجرد بیرون آمدن روح از بدن است. محل این عالم، در داخل همین دنیاست که بشر زندگی می کند؛ زنده ها در ظاهر و ارواح در باطن آنند. آنها برای زندگان قابل رؤیت نیستند و زندگان برای آنها قابل رؤیت اند، لکن محل سکونتشان جداست. اهل برزخ به سه دسته تقسیم می شوند:

برزخیان سه دسته اند

۱. بیداران و هوشیاران منعم، یعنی کسانی که با اصول عقاید صحیح و عمل های صالح، دنیا را ترک گفته اند.
 ۲. بیداران معذب، یعنی کسانی که در دنیا پس از اتمام حجت، راه کفر و فسق را پیش گرفته اند.
 ۳. ارواح در حال سُیَّات یعنی استراحت شبیه خواب، که مرگشان نظیر خواب رفتن و بعثشان در آخرت همانند بیدارشدن است، چنان که وارد شده «کما تنامون تموتون، و کما تستیقظون تبعثون»، و آنها از هیچ حادثه ای از حوادث دنیا و برزخ اطلاعی ندارند.
- در کیفیت زندگی ارواح برزخی ابهام و اجمال وجود دارد و برخی از حالاتشان برای فکر ما قابل هضم نیست؛ ممکن است آنها به استقلال و مجرد از قالب زندگی کنند بنابر آن که خود آنها اجرام نورانی شفاف رقیق اند و جوهر قابل تحقق و وجود بدون محل اند. و یا در قالبی شبیه بدن دنیوی حلول کرده اند که آن را «قالب مثالی» گویند. و ظاهر ادله این است که آنان از نعمت های برزخی مثل خوراکی ها، پوشاکی ها و روابط همسری و غیره برخوردارند و همه امور مورد استفاده آنها کیفیت برزخی میان دنیا و حیات پس از قیامت را دارد.

محل سکونت ارواح برزخی بر حسب اختلاف مقامات معنوی و اعمال دنیوی است؛ برخی در محیط مرگشان باقی اند، برخی به انبوه ساکنان گورستان ها می پیوندند و عده ای به امکان برتری

مانند وادی السلام نجف یا مدینه منوره برده می شوند. آنها پیوسته در تزییدند ولی محیط بر آنها تنگ نمی شود. آنها مرگ تدریجی ندارند، لکن طبق بیان قرآن مجید در انتهای ازمینه برزخ و در آستانه قیام قیامت همگی می میرند و برای انتقال به قیامت و ارتباط و ازدواج با قالب های نوساخته بدن دنیویشان زنده می شوند؛ «رَبَّنَا أُمَّتَنَا اِثْنَيْنِ وَ اَٰحْيَيْتَنَا اِثْنَيْنِ» [غافر، ۱۱].

علی علیه السلام درباره انتقال از دنیا به عالم برزخ می فرماید: اگر راحل از دوستان خدا باشد، عملش به صورت انسانی خوشبو و نیکو منظر با لباسی فاخر در نظرش پیدا شود، او را مزده رحمت خدا و بهشت دهد و به او خوش آمد گوید. راحل گوید: تو کیستی؟ او گوید: من عمل صالح توأم، از این دنیا به بهشت منتقل شو. او غسل دهنده اش را می شناسد و به او دستور می دهد که در تجهیزش شتاب کند و چون به قبر درآید دو فرشته فتان (امتحان کننده) وارد قبر او شوند و از خدا و پیامبر و دین او پرسند؛ و چون گفت: خدایم الله، پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و دینم اسلام است، بر او دعا کنند و دریچه ای از قبرش به سوی بهشت بگشایند و گویند: همانند جوانی در رفاه زندگی بخواب.

و اگر راحل دشمن خدا باشد، فرشته ها در وقت مرگ به بدترین و وحشتناک ترین حال در آیند و او را به جهنم وعده دهند. او از شوینده اش درخواست کند که شتاب نکند. و چون به قبر درآید، کفن از وی بر کشند و از خدا و پیامبر و دینش پرسند؛ و چون بگوید «نمی دانم» یا خلاف واقع گوید، تازیانه ای بر وی بزنند که ضجه او را جز انسان و اجنه همه بشنوند، و دریچه ای از قبرش به جهنم باز کنند.

و امام باقر علیه السلام فرمود: در قبر جز از کسی که ایمان خالص و یا کفر محض دارد سؤال نمی شود، و غیر آنها رها می شوند؛ یعنی مستضعفان و کسانی که در اصول و فروع دین قاصر بوده اند به مرگ بخوابند و در قیامت بیدار شوند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنان در عالم برزخ با هم ملاقات کنند و از یکدیگر پرس و جو نمایند و به هم دیگر شناسایی دهند به طوری که گاهی روحی را ببینند گویند که فلان کس است.

و فرمود: روح مؤمن گاهی که به دیدار خانواده اش می آید، از وضع زندگی آنها آنچه را که او را مسرور کند می بیند و آنچه را که ناراحت کند نمی بیند. و کافر آنچه را دشمن دارد می بیند و آنچه را دوست دارد نمی بیند. و برخی از ارواح، هر جمعه به زیارت خانواده شان می آیند و برخی بر حسب

آزمون فقر و ترس و زیان بینی

و فرمود: ارواح در برزخ در قیافه جسد‌های دنیوی هستند و با هم شناسایی دارند، و چون روحی تازه از دنیا رسد از وی می پرسند که فلانی چه شد، و فلانی چه شد؟ اگر بگویند: در دنیا نبود، به آمدنش نزد آنها امیدوار شوند، و اگر بگویند: او مرده است، گویند: هوی هوی، یعنی سقوط کرده و در جهنم افتاده که نزد ما نیامده است.

و تفصیل عالم برزخ نیاز به کتابی مستقل دارد و در آیات آینده ان شاء الله به برخی از آن اشاره می شود.

وَلَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

تفسیر:

«وَلَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ»

خطاب به همه کسانی است که مورد خطاب قرآن اند از زمان نزول آن تا بقای نسل بشر.

می فرماید: و حتماً و بی تردید شما را به چیزی اندک از این امور آزمایش خواهیم کرد: «خوف» یعنی ترس از دشمن و کید و شر او، و «گرسنگی» از جهت قحطی و عوارض دیگر، و «کاهش اموال» به واسطه سلطه و غارت دشمن، گرفتن و غصب نمودن سلاطین جور، حوادث آسمانی و زیان در تجارت، و «نقص نفوس» به کشته شدن در جنگ یا حوادث یا امراض مختلف. و این چهار امر مهم ترین و عمده ترین سبب از اسباب ناراحتی های بشر است، و ذکر «ثمرات» در مرحله بعد است. و ممکن است مراد از ثمرات، نبود یا فوت اولاد باشد که میوه های دل انسانند و از مصادیق نفوس اند، یا کمبود میوه جات به وسیله آفت درختان و بادهای مسموم و سرمای شدید و گرمای بی موقع و هجوم حشرات و غیره.

یعنی: و ای پیامبر، صابران و شکیبایان را در امثال این موارد و هر امتحانی که از جانب خداوند می رسد بشارت ده به آنچه در آیه بعدی وعده می دهیم.

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

یعنی: صابران و شکیبایان کسانی هستند که چون مصیبتی از امور فوق یا غیر آنها به آنان رسد از روی اذعان و عرفان و گواهی عقل و وجدان به دو چیز ثابت و مسلم اعتراف می کنند، می گویند:

ما از آن خداییم و حتماً به سوی او باز می گردیم. یعنی اقرار به مبدأ و معاد و اعتراف به مُلک و مُلک می نمایند. «مُلک» یعنی ما و همه موجودات ملک حقیقی اویم، زیرا آفرینش و حفظ و تدبیر و تصرف و اعدام همه در دست قدرت و تحت اراده اوست و این مُلکیتِ تامه است. و «ملک» یعنی هرچند پس از مرگ، روح ما به سوی برزخ رفته و جسم ما در خاک هضم می شود، لکن به نفخه دوم صور، اجزای بدن ما ترکب یافته، متشکل می شود و ارواح برزخی ما با آنها امتزاج و حلول و ازدواج کرده، مصداق آیه ۷ از سوره تکویر: «و اذا النفوس زوجت مع الأبدان» تحقق می یابد، و سپس به سوی پروردگاران می شتابیم و در اختیار او قرار می گیریم.

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

یعنی: آنها هستند که در مقابل صفت صبر در دل و ظهور علائم رضا بر زبان، آنان را درودهایی است از جانب پروردگاران و رحمتی از خدایشان، و آنهایند که هدایت یافته اند.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

لغت و اعراب:

صفا علم است برای کوهی کوچک در جنب مسجدالحرام که حاجیان سعی خود را از آن آغاز می کنند، و مروه علم است برای کوه کوتاه دیگری در مقابل فا که سعی حاجیان به آن پایان می یابد و فاصله میان آنها ۷۶۰ ذراع یعنی تقریباً ۳۸۰ متر است. شعائر: جمع شعیره، علامت. حج: قصد، و

مجموعه عمل عبادی معروف. اعتمار: زیارت کردن، و مجموع عمل مرکب از چند جزء. جُنَاح:

گناه. تَطَوُّع: انجام اطاعت، کار مستحب. فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ بِهِ تَقْدِيرٍ «فَهُوَ مُجَازٌ بِعَمَلِهِ لِأَنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ».

تفسیر:

تشکر خدا از سعی صفا و مرو

«إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ»

یعنی: بی تردید دو کوه صفا و مروه از نشانه های خداست؛ یعنی نشانه عبادت و جایگاه پرستش اوست، مانند حِجْر و مقام و منی و مشعر و عرفات، زیرا در فاصله میان این دو کوه، عمل عبادی «سعی» انجام می گیرد.

«فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»

یعنی: پس کسی که می خواهد خانه خدا را زیارت کند و اعمال حج یا عمره انجام دهد بر او گناهی نیست که میان آن دو چرخ زند؛ یعنی عمل خاص «سعی» را به جا آورد؛ از صفا شروع کند و هفت بار میان صفا و مروه دور زند و در مروه خاتمه دهد.

بدان که از ظاهر این آیه شریفه نه استفاده و خوب سعی برای حج و عمره می شود و نه جزئیت آن، در حالی که سعی از اجزای واجب نفسی و شرطی همه اقسام واجب و مستحب حج و عمره است؛ لکن مراد از آیه و خوب سعی است و تعبیر «گناه ندارد» به لحاظ آن است که مسلمین آن روز قریب العهد به زمان شرک بودند و کفار چون به حج می آمدند بتی در صفا و بتی در مروه نصب می کردند و در هر شوطی از سعی، برای تبرک و تقرب، دستی به آنها می مالیدند و در میان عمل عبادی، کار شرک آمیز می کردند؛ از این رو در ذهن مسلمین حرمت اصل عمل سعی تداعی می کرده است. در این آیه بیان شد که سابقه وجود بت در این دو مکان و حرمت سعی آنچنانی مشرکان، مانع از وجوب سعی شما و حسن و قبول عبادتتان نیست، پس حتماً باید طواف نمایید.

«وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و هر کس داوطلبانه عمل خیری انجام دهد - خواه طواف یا غیر آن، و یا آن که هر کسی سعی بیشتر کند مانند طواف اضافه - پاداش عمل خود را خواهد گرفت، زیرا خداوند سپاسگزار و داناست. یعنی مازاد را بی پاداش نمی گذارد و کم و کیف عمل و مقدار پاداش دنیوی و اخروی آن را می داند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (١٥٩)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (١٦٠)

تفسیر:

عذاب و لعنت خدا بر کتمان کنندگان ناحق

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ»

این آیه دربارهٔ علمای یهود و نصاریست، که علمای یهود، آیات بشارت به عیسی و ادلهٔ نبوت او را که مندرج در تورات بود پس از بعثت عیسی کتمان کردند و در نتیجه، بخش عظیمی از یهود را از گرویدن به عیسی مانع شدند، و نیز علمای هر دو مذهب آنچه در عهدین (تورات و انجیل) از بیّنات مربوط به محمد صلی الله علیه و آله، و هدایت مربوط به احکام دین او بود پس از بعثت کتمان نمودند. و مراد از «بیّنات»، آیات و دلایلی است که دربارهٔ عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و اوصاف و اخلاق و دین و کتاب آنهاست، و مراد از «هدایت»، احکام و واجبات و محرمات از عهدین است که وسیلهٔ هدایت جامعه و موافق احکام اسلام و شاهد صدق قرآن است.

«مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»

یعنی: پس از آن که بیّنات و هدایت را برای مردم در کتاب بیان کردیم. در متن آن دو کتاب نگاشتیم و در اختیار علما و دانشمندان برای ابلاغ به مردم قرار دادیم. معنای بیان برای مردم همین است و گرنه قطعاً احکام تورات و انجیل برای همهٔ مردم هر چند موجودین آن عصر بیان نشد.

«أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»

یعنی: این گروه از یهود و نصارا هستند که خدا آنها را لعنت می کند، به لعنت انشائی و لعنت تکوینی که دور کردن آنها از رحمت خویش است؛ و هم لعنت کنندگان از فرشتگان و ارواح پیامبران و انسان هایی که از جنایات آنان مطلع اند آنها را لعنت می کنند، و نیز عموم لعن بر ظالمان و جائران و شیاطین انسی، آنان را شامل می شود.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا»

ص: ۱۷۰

یعنی: مگر کسانی از آنان که از کرده خویش توبه کنند، و آنچه را از عقاید و اعمال مردم فاسد کرده بودند اصلاح نمایند، و آنچه را از آن دو کتاب به حذف و تحریف تغییر داده بودند به جامعه خود بازگو کنند و روشن نمایند،

«فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

لعنت ابدی خدا بر مردگان کافر

یعنی: آنها هستند که من به آنها عطف توجه می کنم و توبه آنها را می پذیرم، و منم که سخت توجه کننده و توبه پذیر و مهربانم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳)

لغت و اعراب:

علیهم لعنه الله مبتدا و خبر و مجموعاً خبر اولئك است. خالدین و لا یخفف هر دو حال اند از ضمیر مستقر در «علیهم». انظار: مهلت دادن.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا»

یعنی: بی تردید کسانی که کفر ورزیدند - یکی از ارکان و اصول عقاید را از توحید، رسالت، معاد و غیره، پس از اتمام حجت، به عناد و اصرار نپذیرفتند؛ خواه کتمان کنندگان بینات و هدایت باشند، مانند مذکورین در آیه پیشین یا غیر آنها - و در همان حال کفر مردند؛

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»

آنها هستند که لعنت خداوند و فرشتگان و مردم همگی - هر فرشته و انسانی که بر کافران و ظالمان و مفسدان لعنت کند - بر آنها ثابت و مستقر است. و تقیید عذاب کفر به این که پس از اتمام حجت باشد، به لحاظ این است که اگر کافر در اعتقاداتش جاهل قاصر باشد هر چند به همان حال

از دنیا رود محکوم به عذاب اخروی نیست، چرا که عذاب او عقاب بدون بیان است و شخص حکیم چنین کاری نمی کند.

«خَلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَأَهُمْ يُنظَرُونَ»

یعنی: در حالی که آنها در آن لعنت - در معلول و مقتضای لعنت های انشائی خدا، فرشتگان و مردم که عذاب جهنم است - جاودانه اند؛ هرگز عذابشان تخفیف نمی یابد، و هیچ گاه آنها را مهلتی نخواهند داد، نه برای بازگشت به دنیا و نه توبه کردن و نه معذرت خواهی.

«وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»

این آیه، کلامی مستقل در بیان یک حکم کلی اصولی مستقل است و اشاره به توحید ذاتی و برخی از صفات فعل حق دارد؛ و فی الجمله با ماقبل خود که ذکر برخی از افعال خداوند، و با مابعدش که بیان برخی از ادله وحدت اوست رابطه دارد، به همه بشر می فرماید: خدا و معبود شما خدایی یگانه و یکتاست. یگانه و غیرقابل تجزیه در ذات، و یگانه در الوهیت و وجوب وجود و جامعیت صفات جلال و جمال، و یگانه در یکایک صفات کمال - زیرا در هر وصفی بدان گونه که اوست شریکی برای او نیست، زیرا صفت او نامحدود و صفت دیگران محدود است - و یگانه در آفریدن جهان و آنچه در آن است و در تدبیر کلی امور آن، چرا که شرکت فرشتگان در تدبیر و تصرف پس از آفرینش، منافی استقلال و وحدت او در خلق و تدبیر نیست، زیرا اراده آنان گویی عین اراده او و مندرک در اراده اوست و اختیار، تنها از آن اوست؛ و از این روست که آنها مریدند نه مختار.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

یعنی: جز او هرگز معبودی به حق و واجد شرایط عبادت و مستحق عبودیت نیست؛ و او صاحب رحمت عامه در دنیا حتی بر کافران و مشرکان و دشمنان خویش است (چرا که او همه نعمت های بی پایان مادی و تمام رحمت های بی حد و حصر معنوی نظیر ارسال رسولان گرام و فرورستادن کتاب های آسمانی و دین و شرایع و معارف را به همه بشرها یکسان عرضه داشته و تفاوتی در بذل آنها ندیده، و پاداش متناسب اخروی را نیز برای همه تهیه کرده است، و این خود انسان است که گاهی نه نعم معنوی دنیوی را می پذیرد و نه پاداش بی حساب اخروی را و به اختیار خود کافر و مشرک و فاسق می گردد) و او صاحب رحمت خاصه در آخرت برای مؤمنان است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٦٤)

نشانه های توحید در سراسر جهان هستی

لغت و اعراب:

اختلف الى المكان: رفت و آمد کرد به آن جا. فُلُوك: کشتی، مذکر و مؤنث و مفرد و جمع در آن یکسان است. بَثَّ الشَّيْءَ: پراکنده کرد آن را. تصريف: از سویی به سویی و از حالی به حالی برگرداندن.

اجتلاف الليل، و الفلک و ما أنزل الله و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الأرض لآيات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

تفسیر:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ»

این آیه عظیمه و مبارکه برای هدایت انسان به ادله وافر از توحید که در سراسر جهان هستی و در شراشر اجزاء آن موجود است نازل شده، و از انواع آنها به هفت یا ده مورد کلی اشاره گردیده است و هر یک از موارد نیز شامل آیات و ادله فراوانی است و احتیاج به تعقل دارد. می فرماید:

همانا در آفرینش آسمان ها آیات و نشانه هاست. یعنی در عظمت و بزرگی آنها، در کثرت کرات معلق و مختلف در بزرگی و کوچکی، و متفاوت در استداره و استقامت سیر، و با آن همه کهکشان های بی حد و حصر، و با آن جو وسیع و میدان شناوری محیرالعقول کرات، و با آن همه ساکنان شناخته شده مانند فرشتگان و ارواح، و ناشناخته که خارج از درک بشر است.

«وَالْأَرْضِ»

یعنی: و در خلقت و آفرینش این زمین نیز نشانه هاست. یعنی در طبقات مختلف آن، و دریاها و صحراها و کوه ها و معادن مایع و جامد، و مخازن قابل استفاده بشر، و انبوه آب های محیط به اکثر سطح آن، و تراکم هوای محیط به همه جای آن که بزرگترین نعمت و ثروت آن است؛

ص: ۱۷۳

«وَ اِخْتَلَفَ الْيَلِّ وَالنَّهَارِ»

یعنی: و در رفت و آمد و گردش شب و روز زمین و این کره بی نور، نیز نشانه هاست که چگونه از تابش نور کره منور دیگری بر وی، ظلّ مخروطی در طرف مقابل آن پدید می آید، و به واسطه حرکت وضعی اش ظلّ حاصل، برخلاف حرکت ذی ظل، سیری نظیر سرایت دارد «و اللَّيْلُ إِذَا يَسْرُ» [فجر، ۴] و هرجا را آن ظل زیر پر گیرد شب، و هرجا از زیر چترش بیرون رود روز است، و این دو امر همواره در تبادل اند؛ و البته شب و روز اختصاص به این کره ندارد بلکه در میان جوّ غیرمتناهی، هر کره بی نوری که در مقابل کره منوری قرار گیرد - به شرط تحقق حرکت وضعی - در وی شب و روز پیدا می شود.

«وَ الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»

یعنی: و نیز در کشتی هایی که در دریا به نفع مردم جریان دارند نشانه هاست.

زیرا هر چند کشتی، آفریده بشر و در اختیار اوست، لکن بذل استعداد فکری برای بشر در کیفیت ساختن آن و اعطای لوازم و ابزارهای ساخت آن و به ویژه ایجاد آب دریا که اعجب و اعظم پدیده های جهان تکوین است، و انبوه کردن و طبعی لطیف و نرم بخشیدن به آن که کشتی ها بتوانند سینه آن را بشکافند، از عجایب آیات اوست.

«وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

یعنی: و در آبی که خداوند از آسمان فرو ریخته تا آن که زمین را به وسیله آن پس از حالت مرگش زنده نموده است نشانه هاست؛ که چگونه آن را به شکل های مختلف باران و برف و تگرگ فرومی ریزد و هر یک از آن اقسام را نیز به صور مختلف درمی آورد که درک کیفیت صورت بندی آنها و توجه به مرحله کمیت آنها که گاهی طوفان نوح تشکیل می دهد، و چگونه به قطعات زمین تشنه، به تقسیمات عادلانه بر حسب نیازها یا بر حسب استحقاق اعمال تقسیم می شود «و يُوْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» [هود، ۳]، از قدرت و توان بشر خارج است.

«وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»

یعنی: و در آنچه خداوند در روی زمین از جنبنده ها پراکنده است نشانه هاست؛ که چگونه انواع بی شماری از جنبنده ها را در دریا، و اصفافی بی اندازه را در صحرا، و اقسامی بی حدّ و حصر را در هوا و روی زمین و زیر آن با اشکال مختلف و الوان متعدد آفریده که تصوّر اقسام و کیفیت

زندگی و نحوه ارتزاق و تأثیرات وجودی آنها و انتفاع بشر از آنها از حیثه تصور بشر بیرون است.

«وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ»

یعنی: و در وزاندن و ساختن انواع باده‌ها نیز نشانه هاست؛ که چگونه گاهی نرم و ملایم است و گاهی شدید و خطرناک، گاهی بسیار سرد و گاهی بسیار گرم، به رنگ زرد و سرخ و سیاه و گاه سالم و گاه مسموم و هلاک کننده است. و نیز چگونه باد را وسیله حیات و قابل تنفس زنده‌ها از انسان و حیوانات و درختان و گیاهان قرار داده، و وسیله ازدواج انواع نباتات و باروری آنها کرده، و نیز آنها را مرکب راهوار ابرها قرار داده است.

«وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»

یعنی: و در ابری که میان آسمان و زمین تحت اراده تکوینی حق در حرکت و سکون است نشانه هاست؛ که از کجا و چگونه نشأت یافته و با اشکال و اوضاع مختلف خفیف و متراکم، سفید و آبی، تند و آرام، بی صدا و با رعد و برق، به وسیله راننده ای نامرئی سنگین ترین بار را که آب باران است به سوی دورترین نقطه‌ها حرکت می دهد.

«لَأَيِّ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

یعنی: البته و بی تردید در یکایک این امور هفت گانه یا ده گانه، دلایل و نشانه‌های فراوانی بر توحید و قدرت و عظمت و ازلیت و علم و حکمت آفریننده آنهاست برای گروهی که عقل و خرد را به کار می برند. و نشانه‌های هفت گانه عبارتند از: ۱- آفرینش آسمان‌ها و زمین ۲- گردش شب و روز ۳- کشتی روان در دریا ۴- آبی که از آسمان فرو می ریزد ۵- جنبندگان روی زمین ۶- گردش باده‌ها ۷- ابر مسخر میان آسمان و زمین. و اگر زمین، گردش روز و زنده شدن زمین را نشانه‌های جداگانه حساب کنیم ده نشانه می شود.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)

ص: ۱۷۵

برتری محبت به خدا در مؤمنان

من یتخذ مراد از موصول جمع است به قرینه یحبونهم. أنداد: جمع نَدَد - به کسر اول - یعنی مثل. لو یری یعنی لو يعلم، لو شرطیه است، اذ یرون متعلق به یری و به معنی رؤیه العین، و اَنَّ القوه لله مبتدا و خبر جای دو مفعول یری، و اَنَّ الله شدید العذاب عطف است به «اَنَّ القوه»، و جواب شرط محذوف است به تقدیر «لَنَدِمُوا اَشَدَّ النَّدَمِ».

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ اُنْدَادًا»

یعنی: و از مردم کسانی هستند که غیر خدا و به جای او همتایان و شریکانی اتخاذ می کنند و می پرستند، مانند مشرکان که بت ها و فرشتگان و برخی از ستارگان را اتخاذ کرده بودند؛ و مانند اهل کتاب که عزیز و مسیح را شریک خدا کردند؛ و یا نظیر همه عوام الناس و جهال آنها که در برابر رؤسای جور و علمای سوء چنان سر تسلیم فرود می آورند که گویی آنها شرکای خدایند.

«يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»

یعنی: به آن همتایان، همانند حب خدا و به آن اندازه که شایسته خداست محبت می ورزند.

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»

یعنی: لکن کسانی که به خداوند ایمان آورده اند مهرشان و حبشان به خدا بیشتر است، زیرا محبت آنها به همتایان و شریکانی که برای خدا ساخته اند بدون حجت و برهان و روی شک و هوا و هوس و یا تقلید جاهلانه و غلط است، و اساس محبت مؤمنان به خداوند از روی علم یقین به توحید ذات و ایمان به کمال صفات است و ملاک طاعتشان عرفان به مبدأ و معاد است.

«وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا اِذْ يُرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَاَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»

یعنی: و اگر بینند کسانی که در دنیا به وسیله شرک و کفر بر خویشان ستم کرده اند در آن هنگام که عذاب آخرت را مشاهده می کنند، که همه قدرت ها به دست خداست و خداوند سخت کیفر است، شدیداً پشیمان خواهند شد.

و معنای این که همه قدرت ها در آن روز به دست خداست این است که پس از مرگ مطلقاً خواه در برزخ و قیامت و خواه مابعد آن، حاکم بلا منازع و مالک حقیقی خداست و همه قدرت های

ظالمانه و مستکبرانه دنیا در آن روز، ذلیل و در زنجیر و آتشند و اداره امور جهان برزخ و آخرت به دست فرشتگان خدای مالک الملک آن روز است. آنها هستند که موکلان بر ارواح انسان ها و پریان و شیاطین، و متصدیان حفظ و احضار آنها در صحفه محشر، و پخش نامه عمل و کتاب عمرند؛ آنهایند که تنظیم کنندگان امور قضایی، و تهیه کنندگان محکمه بدون سابقه و لاحقۀ آن روز، و مجریان احکام صادره از سوی خداوند، و سوق دهندگان هر گروهی به مقرّ موقت یا دائمی خود هستند؛ و آنهایند که متصدیان امکانۀ بهشتیان و هدایت اهالی آن دیار وسیع به منازل معین و مقرّ ابدی ثبت شده به نامشان، و مواظب انجام فنون تشریفات واردین به محل امن خود، و رسیدگی به امور جهنّم و طبقات آن و تسلط بر آتش و مهار کردن غیظ و غضب جهنّم، و اجرای فرامین خداوند درباره تعذیب و شکنجه های گوناگون آن جایند. آری همه اینها به وسیله فرشتگان صورت می گیرد که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [تحریم، ۶]. اللَّهُمَّ أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، وَارْزُقْنَا الْجَنَّةَ.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶)

وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

حسرت از تقلید در قیامت

لغت و اعراب:

اذ تبرأ بدل است از اذ یرون در آیه قبل، یا متعلق به «أذکر» مقدر. تقطع: منقطع و بریده شد. بهم یعنی عنهم. لو أنّ لنا، لو برای تمنی است به معنای لیت به قرینه فاء نتیجه. حسرت: ناراحتی شدید باطنی توأم با اندوه.

تفسیر:

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ»

یعنی: روزی که گنهکاران ستمگر عذاب را خواهند دید هنگامی است و در صحفه هولناکی است که متبوعان فاسد و به ناحق بشری در طول تاریخ دنیا مانند حاکمان جائر و عالمان فاجر و

ص: ۱۷۷

پیشوایان گمراه، از پیروان خود تبری کنند و بیزاری جویند، و متبوعان و تابعان همگی، عذاب خدا و حالات قیامت و آتش جهنم را به چشم بینند و به علم یقین بدانند.

«وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»

یعنی: و هرگونه رابطه و پیوند غیر الهی میانشان از خویشی و رفاقت گرم دنیوی و هم قبیله‌گی و هم پیمانی و همکیشی و هم مسلکی از آنان بریده گردد.

«وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّنَا لَنَا كَرَّةٌ»

یعنی: و کسانی که در دنیا تابع بودند و پیروی از باطل و غیر حق می کردند با خود و با یکدیگر می گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا بود و همان صحنه‌های گذشته دنیا تجدید می شد.

«فَنَتَّبِرًا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا»

یعنی: تا ما نیز همان گونه که آنها امروز از ما بیزاری جستند از آنها بیزاری می جستیم.

«كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»

یعنی: این گونه خداوند اعمالشان را - یعنی اعمال تابعان و متبوعان را - سراپا حسرت‌های درونی بر خودشان، به آنان نشان خواهد داد و آنها هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند. و مراد از «اعمالهم» عمل‌های تابعان است از اعتقاد و محبت و طاعت طاغیان و فاجران، و عمل‌های متبوعان است، مانند اعمال ریاست بر متبوعان و انتفاع جاهی و مالی و اضلال آنها.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸)

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)

لغت:

أكل: خوردن و مطلق تصرف در شیء. طاب الطعام - از باب ضَرَبَ -: لذت بخش و حلال و نیکو شد.

خطوات: جمع خطوه - به ضم و فتح -: گام برداشتن، و مقدار مساحت مابین دو قدم. سوء: کار زشت، و فحشاء: زشت تر، که گویی زشتی اش از حد گذشته است.

ص: ۱۷۸

حلال و طیب آری، گام های شیطان نه

«يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ»

خطاب، متعلق به تمام مردم است اعم از مرد و زن و مؤمن و کافر و اصناف دیگر انسان ها.

یعنی: ای مردم از آنچه در این زمین است بخورید و تصرف نمایید. و مراد از «ما فی الأرض» خود زمین است و آنچه در داخل و خارج آن است مانند نباتات و حیوانات و انسان ها، و اجزای ممتاز آن که از عنوان زمین بیرون است مثل معادن و سنگ های قیمتی و آب ها و هواهای محیط آن، که آیه همه را در بر می گیرد. و «اکل» از حیث ماده به معنای خوردن است و کثیرالاستعمال شده در تصرف و برخورداری، و از حیث هیئت «کُلُوا» دلالت بر اباحه دارد نه وجوب، به قرینه آن که در مورد احتمال ممنوعیت، استعمال شده، زیرا عقلاً جای توهم این هست که همه ما فی الأرض، ملک خداست پس بشر را تصرف در آن نشاید، خدا فرموده مانعی نیست، می توانید تصرف کنید.

«حَلَالًا طَيِّبًا»

هر دو حال اند از «ما» ی موصوله و شرط حکم اباحه است. یعنی: حلیت تصرف در آنچه در زمین است اولاً مشروط است به آن که حلال باشد، پس تصرف در حرام حلیت ندارد. ثانیاً پاکیزه باشد، پس تصرف در ناپاک یعنی خبیث، حلال نیست. و این قید غالباً در خوراکی و نحو آن است.

و بنابراین، شیء حرام یعنی آنچه بر طبق شریعت هر عصری مورد نهی است. و امور محرم در اسلام زیاد است، لکن ممکن است همه محرمات شرع در تحت عناوین زیر در آید هر چند حصر حاصر نیست: «کُلّ مغصوب حرام، کُلّ مسکر حرام، کُلّ مضرّ حرام، کُلّ نجس حرام، کُلّ خبیث حرام، و کُلّ ما ورد بحرمته نصّ خاصّ حرام». و ممکن است مراد از اکل، خصوص خوردن و آیه در مورد بیان خوراکی ها باشد.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

یعنی: و هرگز از گام های شیطان پیروی مکنید - یعنی تابع گفتار و وسوسه او نشوید - زیرا او هر چه بگوید باطل و ضدّ کلام خدا و پیامبران و کتاب های آسمانی است و حقیقت این است که او برای شما دشمنی آشکار است. یعنی در نزد عاقلان و عالمان با بصیرت و مؤمنان صالح دشمن است هر چند در نزد مطیعانش دوست و همفکر و راهنما و سرپرست جلوه کند.

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

یعنی: جز این نیست که شیطان شما را به هر کار ناروا و هر کار زشت بی حد فرمان می دهد، یعنی به هر گناه صغیره و کبیره و گناه بدون کیفر دنیوی و با کیفر دنیوی، یعنی حد و تعزیر؛ و دستور می دهد که چیزی را که بدان علم ندارید به خدا نسبت دهید؛ خواه در اصول دین نظیر گفتار مشرکان درباره بت ها و فرشتگان، و سخن اهل کتاب درباره عزیر و مسیح و عالم آخرت، و یا در فروع احکام نظیر قوانین مذاهب باطله و هر نوع بدعتی که هر کس در دین احداث کند. و اما احکام افتایی فقهای دینی در رسائل عملیه در مواردی که علم به تطابق آنها با واقع ندارند مشمول آیه نیست، زیرا آنها نسبت به حکم واقعی فتوا نمی دهند و نسبت به حکم ظاهری هم علم و یقین دارند و جزء «ما لا یعلمون» نیست. و موارد قطع خطایی هم مستثنی است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)

وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

لغت و اعراب:

أَلْفَى الشَّيْءَ: یافت آن را. أو لو كان، همزه برای استفهام و تعجب است که به جهت صدارت بر واو عاطفه مقدم شده، و جواب لو مقدر است، یعنی «لا-تبعوهم؟» مثل الذين كفروا به تقدير «مثل داعی الذين كفروا» یا «مثل الذين كفروا فی دعوتهم الأصنام». نَعَقَ الرَّاعِي بَغْنَمَهُ - از باب ضَرْبٍ وَ مَنَعٍ -:

چوپان بر گوسفندان با ننگ زد. صَمٌّ: جمع أصمِّ، کر. بكم: جمع ابکم، لال. عُمَى: جمع اعمی، کور.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»

یعنی: و چون به کفار و مشرکان گفته شود: بیایید از آنچه خداوند بر پیامبران و بندگانش فرو فرستاده از دین و شریعت و کتاب آسمانی پیروی کنید، بپذیرید و به کار بندید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم؛ مشرکان از پرستش بت و فرشته و ستاره و آداب و رسوم جاهلیت، و اهل کتاب از عقاید محرف تورات و انجیل و احکام منسوخ آنها.

ص: ۱۸۰

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَآ يَهْتَدُونَ»

کوری، و کری و نافهمی کافران

این کلام استفهامی، سوق شده برای جواب و اظهار تعجب و انکار از کسانی که روش تقلید را انتخاب کرده اند. یعنی آیا از پدرانشان پیروی می کنند اگرچه پدرانشان هیچ تعقل و درکی هم درباره شرع الهی و عقاید و رفتار فردی و اجتماعی آن نداشته و به هیچ راه مستقیمی هدایت نشده باشند؟!

«وَ مَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»

یعنی: و مثل دعوت کننده مشرکان و کافران برای پند و اندرز و عرضه دین و کتاب به آنان، مثل کسی است که به حیوانی بانگ می زند و با بانگ مطالبی به او می گوید نظیر بخور، بیاشام، برو، بایست، که او چیزی جز صدا و ندا نمی شنود. یعنی جز اصل بانگ را درک نمی کند و اگر بر طبق عادت، حرکت یا توقفی را از بانگ درک کند مضامین کلام را نمی فهمد. غرض آن که دعوت کفار به توحید و حقایق دینی و القای معارف حقه به آنان این چنین است، ظواهر کلام را درک می کنند ولی معانی در دل سنگ و آهنین آنها اثر نمی کند و مورد تأمل و دقت قرار نمی گیرد.

«صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَآ يَعْقِلُونَ»

یعنی: آن کافران در برابر دعوت های الهی و ابلاغ پیامبران همه کردند که دعوت ها را نمی شنوند و ناشنیده می گیرند، و همه لالند که زبان به اقرار و اعتراف نمی گشایند، و همه کورند که آثار روشن توحید را در آفاق و انفس نمی بینند، از این رو خرد را به کار نمی برند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَٰغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۷۳)

لغت و اعراب:

اضافه طيبات به موصول، اضافه صفت به موصوف است، یعنی «كلوا مما رزقناكم من الطيبات». هلّ الهلال و أهلّ: ماه ظاهر شد و أهلّ القوم بالشئ: بانگ بر آوردند برای آن. اضطرّ زيد: زید ناچار شد.

باغی: طالب و جوینده. عادی: متجاوز از حدّ.

حلیت حرام ها در اضطرار

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

این آیه با آیه ۱۶۸ از نظر محتوا و مفاد، قریب المضمون است، با این فرق که در آن جا مخاطب عام است (همه مردم اند) و در این جا خاص (خصوص مؤمنان)، و مقید شدن اباحه عامه تصرفات به حلیت و طیب بودن در آن آیه به نحو تقيید است و در این آیه به نحو توصیف؛ و پس از حکم به اباحه در آن جا نهی از پیروی شیطان است و در این جا امر به شکرگزاری. پس در این آیه، احترام خاصی برای مؤمنان مراعات شده است. می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم بخورید، یعنی تصرف کنید. مراد، همه نعمت هایی است که در روی زمین برای بشر در تمام شعون زندگی او فراهم شده، چنان که در آیه پیشین (آیه ۱۶۸) اشاره شده است.

«وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»

امر به شکر در این جا ارشادی است، و شرطیت عبادت برای شکر به عنوان تأیید و تشویق است، یعنی: خدا را شکر گزارید اگر واقعاً فقط او را می پرستید.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»

یعنی جز این نیست که خداوند چند چیز را بر شما حرام کرده است:

۱. مردار، یعنی هر حیوانی که بدون تذکیه شرعی مرده باشد.

۲. خون، خونی که از رگ های حیوان بریزد چه هنگام کشتن یا غیر آن.

۳. گوشت خوک، که از حیوانات نجس العین است.

۴. هر حیوانی که در وقت تذکیه نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.

و مراد از «تذکیه» اعم است از بریدن سر حیوان، نحر کردن آن و صید نمودن آن. و مراد از ذکر نام غیر خدا اعم است از این که به اسم بت های اهل شرک کشته شود مانند لات و عزی و هبل، یا به اسم فرشتگان یا برخی از ستارگان، یا به اسم عزی یا مسیح، یا به نام سایر مقدسات. و در این جا از میته ای که به واسطه ترک نام خدا میته شده هر چند نام چیز دیگری بر آن برده نشده اسمی نیامده و اکتفا شده به آنچه در آیه ۱۲۱ انعام آمده است.

«فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَاعَادٍ فَلَا إِنَّم عَلَيْهِ»

یعنی: پس اگر کسی مضطر و ناچار شود از خوردن یکی از محرّمات یاد شده، بر او گناهی در

ص: ۱۸۲

خوردن آن نیست، در صورتی که «باغی» نباشد، یعنی در حال قیام علیه حکومت عدل وقت نباشد، و «عادی» هم نباشد، یعنی بیش از حدّ ضرورت نخورد. پس اگر در حال خروج بر امام عدل و یا بیش از مقدار ضرورت بخورد حرمت آن باقی است هر چند مضطر باشد. و لازم مطلب این است که اگر باغی بخورد به حکم آیه عقاب دارد و اگر نخورد و بمیرد نیز عقاب دارد که حفظ نفس نکرده است. لکن عقلاً یکی از دو حکم از فعلیت می افتد و تابع اهمّ است و عقاب دیگری نیز به لحاظ تکلیف پیش از سقوط برای او هست.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی: بی تردید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

خداوند حکم حرمت را برای مضطر به حال اضطرار تعمیم نمی دهد و می بخشد هر چند می توانست تعمیم دهد، زیرا او سخت آمرزنده و مهربان است. و به عبارت دیگر، حلال شدن محرّمات اولیه در حال اضطرار و اقتضای عناوین ثانویه مفسده ذاتی عمل را که ملاک حرمت است بر نمی دارد، بلکه برطرف شدن حکم آن، معلول غفران و رحمت حق است.

بدان که هر حیوانی که به نام غیر خدا سربریده یا نحر گردد میته است، پس مجموع محرّمات مذکور در این آیه سه قسم است: میته، خون و خوک. و بنابراین ذکر «ما اهلّ به لغير الله» مستقلاً برای اهمیت و شدت حرمت آن است که مصادیق آن در این عصر از حدّ و حصر بیرون است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)

من الكتاب بيان ما أنزل الله يا حال از آن است و ضمیر به راجع به کتمان یا مکتوم است. أكل في بطنه أي ملأ بطنه، یعنی به پُری شکم خورد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»

آیه درباره علمای یهود و نصارا است راجع به آن که پیوسته اجزای تورات و انجیل را از ملت خود و عوام یهود و نصارا پنهان می کردند. می فرماید: بی تردید کسانی که آنچه را خداوند از کتاب آسمانی نازل کرده کتمان می کنند - مراد، آیات و جملاتی از آن دو کتاب است که درباره پیامبر اسلام و نبوت و اوصاف کمال او و کتاب آسمانی و دین و غزوات و پیروزی های او نازل شده؛ و مراد از کتمان، حذف یا تحریف یا تأویل یا ترک بیان و خواندن آن برای مردم است -

«وَيَسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»

و بدین سبب بهایی اندک از دنیا به دست می آورند؛ یعنی از ریاست چند روزه و منافع مادی و جاهی آن برخوردار می شوند؛

«أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»

یعنی: آنان در دنیا و آخرت جز آتش به پُری شکم خویش نمی خورند. اما خوردن آتش در دنیا از این روست که این خوردن دنیوی سبب آن خوردن اخروی است و مسبب را نحوی از وجود در سبب است و از این رو اطلاق اسم مسبب بر سبب جایز است، و اما در آخرت از این روست که آن خوردن تبلور خارجی و تجسم عینی این خوردن است.

«وَلَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یعنی: و خداوند در روز قیامت هرگز با آنها سخن نخواهد گفت - یعنی مشمول غضب و بی اعتنائی خدا خواهند بود - و هرگز آنها را از پلیدی گناهان فکری و عملی، به وسیله شفاعت و رحمت و عفو خود پاک نخواهد کرد و آنها را عذابی دردناک است؛ نعوذ بالله منه.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ»

گمراهی و هدایت مربوط به دنیا، و عذاب و مغفرت مربوط به آخرت است. یعنی: آنها کسانی هستند که در دنیا گمراهی را به هدایت خریدند؛ یعنی در دنیا گمراهی خود و پیروان خود را در دین

و عمل، از آغاز معارضه با قرآن تا آن روز که در دنیا نسلی از یهود و نصارا خواهد بود، به بهای از دست دادن دین مبین اسلام و اصول و فروع آن خریدند، و در آخرت شقاوت دائمی و عذاب ابدی جهنم را به بهای از دست دادن آمرزش الهی و بهشت ابدی خریدند.

﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾

یعنی: پس چقدر صبور و شکیبایند آنها بر آتش! استعمال فعل تعجب از خداوند حکایت از عظمت خسران و زیان آنها و طول مکثشان در آتش عالم ابدیت دارد.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾

یعنی: آن عذاب اخروی برای کتمان کنندگان آیات تورات و انجیل به خاطر این است که خداوند، کتاب را به حق نازل کرده؛ یعنی همه کتاب های آسمانی را که از آن جمله تورات و انجیل و قرآن است به صدق و درستی و غرضی برتر و هدفی والا و عقلانی و در خور پذیرش و اعتقاد و عمل برای بشر فرو فرستاده؛

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾

الف لام «الکتاب» یا جنس است و اشاره به مطلق کتاب آسمانی، یا عهد حضوری است و اشاره به قرآن. یعنی: و بدون تردید کسانی که در کتاب آسمانی با آن قداست ذات و اصالت و عظمت هدف اختلاف می کنند - برخی را می پذیرند و برخی را رد می کنند، یا از آن که پذیرفته اند آیاتی را می پذیرند و آیاتی را رد می کنند، مانند رد آیات تورات و انجیل مربوط به پیامبر اسلام و دین او، و رد آیات قرآن مخالف با شرک و رسوم جاهلی و نفی تثلیث و غیره - حتماً آنها در مخالفت و دشمنی دور و درازی از حق اند.

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّيِّئَاتِ لِينَ وَ فِي الرَّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمَوْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

معیار های نیکوکاری

بَرَّ: هر عمل نیک و شایسته، و بَرَّ - به فتح - فاعل آن است یعنی نیکی کننده. قَبِلَ: جهت و سوی. لَكِنَّ الْبَرَّ مِنْ آمَنَ، به تقدیر «لَكِنَّ الْبَرَّ بَرٌّ مِنْ آمَنَ». علی حَبَّه یعنی «علی حَبَّ الْمَالِ» یا «علی حَبَّ اللَّهِ».

رِقَاب: جمع رَقَبَه به معنای عبد و برده. بأَسَاءِ مصدر است به معنای شدت و ناراحتی در غیر بدن مانند ناامنی و فقر. ضَرَاءُ: تضرر و آسیب دیدن در بدن مانند مرض و جراحت. بأَسْ: شدت و جنگ.

اصول و ارکان عقاید در شرع اسلام

تفسیر:

«لَيْسَ الْبَرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»

پس از تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، گفتگو و محاجه و اعتراضاتی از یهود و نصارا صاحبان دو قبله مشرق و مغرب زیاد شد و هر یک از دو ملت مدعی شد که قبله حق و نیکو و مطابق واقع قبله اوست. خدا در این باره فرمود: این که صورتتان را به سوی مشرق یا به سوی مغرب کنید بَرَّ و عمل نیک - یعنی بَرَّ مهم و در خور نزاع و محاجه - نیست. نصارا می گویند باید در نماز و غیر آن صورت به سوی شرق عالم کرد، زیرا مریم در جستجوی حاجت خود بدان سوی رفت تا عیسی را آورد «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» [مریم، ۱۶] و یهودان می گویند باید روی به سوی مغرب نمود، زیرا موسی در جستجوی کتاب آسمانی بدان سوی رفت تا تورات را آورد «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرْبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ» [قصص، ۴۴]. و ممکن است مراد آیه این باشد که رو کردن به شرق و غرب پس از نسخ هر دو حکم بَرَّ نیست، زیرا حکم منسوخ، باطل است و عمل بر طبق آن بدعت است.

«وَلَكِنَّ الْبَرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»

یعنی: ولیکن بَرَّ واقعی و نیکی کامل و در خور بحث و محاجه عمل کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد،

«وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَمَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ»

یعنی: و نیز بَرَّ عمل کسی است که از مال خود با این که آن را دوست دارد یا برای این که خدا را دوست دارد به خویشان و یتیمان و فقرا و وامانده در راه و حاجت طلبان و در راه آزادی بردگان بذل کند، و نماز را بر پا دارد و زکات بدهد،

«وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»

و نیز بزّ و عمل نیک، عمل وفا کنندگان به عهدشان است آن گاه که پیمان بستند،

«وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ»

یعنی: و ستایش بر صابران و شکیبایان در سختی های مالی، و در حال مرض و ضررهای جسمی و در هنگام جنگ. مقتضای سوق عبارت، این است که این کلمه «صابرون» به ضم باشد و معطوف به «الموفون» لکن عدول به نصب به تقدیر «آمدح» شده برای بیان فضیلت صفت صبر.

حاصل مضمون آیه شریفه این است که عمل نیک در خور اهمیت و تحسین، سه نوع است:

عمل ذهنی و فکری که ایمان است، عمل بدنی که کارهای خارجی است و اوصاف روانی که اخلاق و ملکات است. و مراد از ایمان، اعتقاد به پنج چیز است که اول آنها اعتقاد به مبدأ و آخرشان اعتقاد به معاد، و سه امر وسط، اعتقاد به فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران است که غالباً در آیات قرآنی در تقدیر گرفته می شود.

و از عمل بدنی، سه کار در این آیه آمده است: ۱ - دادن مال به شش طایفه: خویشان، یتیمان، فقیران، واماندگان در راه، حاجت طلبان و آزادی بردگان. ۲ - برپا داشتن نماز. ۳ - دادن زکات.

و از اخلاق نیز دو قسم از ملکات نفسانی ذکر شده: ملکه وفای به پیمان، و ملکه صبر به ویژه در سه مورد ضررهای مالی، آسیب های جسمی و حال جنگ.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

یعنی: این انسان های والا و برترند که در مرحله فکر و عمل و اخلاق عملاً راست گفتند و آنها هستند که پرهیزگارند.

معلوم باد که در این آیه از امور اعتقادی چیزی فروگذار نشده و همه آنچه یک انسان مؤمن باید معتقد شود از اصول دین و مذهب و غیره ذکر شده است، زیرا صفات خداوند که از آن جمله عدل است مندرج در ایمان به الله است یعنی ذات واجب الوجودی که جامع همه کمالات و عاری از همه عیوب است، و اعتقاد به امامت در اعتقاد به نبیین مندرج است، زیرا امامان دوام امامت پیامبران اند. بلکه بهتر آن است که بگوییم در شرع اسلام، اصول عقاید و ارکان آنچه باید بدان اذعان نمود، اعتقاد به پنج اصل زیر است:

۱. الله، یعنی خدای یکتای واجب الوجود جامع همه کمالات ذات و صفات و افعال؛

۲. فرشتگان، یعنی متصدیان امور عالم تکوین از نظر حفظ و تصرفات در دنیا و آخرت به اراده ای که عین اراده الله است، پس آنها مظهر جلال و جمال حق در دو جهان اند و شناخت خدا بدون آنها ناقص است؛

۳. کتاب های آسمانی که برنامه تکامل چند بُعدی بشری است از بدو ورود آنها در صحنه وجود تا انقراض نسلشان، و پایه بنیادین هدف از خلقت بشر و جهان است؛

۴. پیامبران که وسایط وصول فیض ربّانی در تکوین و تشریح به سلسله بشر و مریبان حقیقی این موجود کریم الوجودند؛

۵. روز واپسین که روز عظیم حضور من سوی الله در محضر «الله»، و روز بی سابقه در امتداد ازلیت و بی لایحه در طول ابدیت، و یگانه روز تاریخی در دوام الوهیت حضرت حق، و روز ظهور همه حقایق و اسرار پنهان جهان آفرینش برای همه ذوی العقول آن جهان، و روز مجازات همه صالحان به نعم ابدی غیر قابل تعریف، و طالحان و طاغیان به عذاب ابدی غیر قابل توصیف است و هیچ کس را غیر خدای علیم توان توصیف تام این روز نیست. نعوذ بالله من شرّه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْوِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

لغت و اعراب:

كُتِبَ: نوشته و مقرر شد. قصاص: مصدر «قاصّ أثره» یعنی دنبال او رفت؛ جنایتی را به مکافات جنایتی انجام داد. قتلی: جمع قتیل به معنای مقتول. الحرّ بالحرّ مبتدا و خبر است به تقدیر «الحرّ يُقتل أو يُقتصّ منه بالحرّ». فمن عُفِيَ مراد از موصول، قاتل است. فاتّباع خبر مبتدای محذوف است یعنی فالأمر یا فالواجب اتّباع، و ضمائر له و أخیه راجع به موصول، و الیه راجع است به أخیه و الف لام القصاص جنس است.

ص: ۱۸۸

حکم قصاص و فلسفه آن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى»

مخاطب در این آیه مؤمنان اند و حکم این آیه مخصوص آنهاست و کفار این حکم را نسبت به مؤمنان ندارند. و مراد از مؤمنان مخاطب «قاتلان» اند و ممکن است حکام و اولیای امور مسلمین باشند، و معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آورده اید و مسلمانی را عمداً و به ناحق کشته اید، بر شما درباره کشته شدگان قصاص و مجازات به مثل مقرر شده است، یعنی ولی دم مقتول می تواند شما را به عنوان مجازات بکشد، پس باید خود را تسلیم این حکم الهی کنید. و یا آن که مراد این است: ای حاکمان ملت و ای اولیای امور، درباره کشته شدگان به ناحق ملت بر شما حکم قصاص نوشته شده، یعنی استیفای خون مقتول پس از درخواست ولی امرش مقرر گشته است.

«الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى»

یعنی: در مقام قصاص، آزاد در مقابل آزاد، برده در برابر برده و زن در مقابل زن قصاص می شوند. عناوین متعلق حکم در این سه جمله مفهوم مخالف ندارند، یعنی دلالت ندارند که مثلاً آزاد در مقابل برده یا زن قصاص نمی شود، و یا آن که برده در برابر آزاد یا در برابر زن قصاص نمی شود، و یا آن که زن در مقابل آزاد یا برده قصاص ندارد. یعنی کلام نسبت به آن اقسام، ساکت است و باید حکم آنها از دلیل دیگری استفاده شود؛ و از ادله دیگر استفاده شده که آزاد در مقابل برده قصاص نمی شود ولی در مقابل زن قصاص می شود به شرط ردّ مازاد دیه، و هم چنین برده در مقابل آزاد و زن قصاص می شود، و نیز زن در مقابل آزاد قصاص دارد و در برابر برده قصاص ندارد.

و معلوم باد که حکم فوق از یک سو خاص و از سوی دیگر عام است. اما خاص است بدان جهت که حکم قصاص فقط در قتل عمدی است و در قتل خطای یا شبه خطای نیست و حکم قصاص به دیه تنزل می یابد. و اما عام است از این جهت که قصاص انحصار به قتل نفس ندارد، بلکه در قطع تمام اعضا و در جراحاتها فی الجمله و در ازاله منافع مانند کوری و کری نیز قصاص ثابت است، در این باره به آیه ۴۵ سوره مائده نیز مراجعه شود.

«فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»

مراد از «مَنْ» موصوله، قاتل است و مراد از «اخ» ولی دم است که به منظور ایجاد تعاطف و تراحم عنوان برادر به وی اطلاق شده، و معنای آیه این است: پس اگر برای قاتل از طرف برادر

دینی اش - یعنی ولی دم - چیزی بخشیده شود و مثلاً از قصاص و دیه هر دو بگذرد، یا تنها از قصاص بگذرد، یا بعض دیه را عفو کند، بر هر یک از بخشنده و بخشوده شده است که از عفو به نیکی پیروی کند، بخشنده در مطالبه دیه بد رفتاری نکند و طرف وی در ادای آن مداخله و تأخیر ننماید.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ»

«ذلک» اشاره به حکم وضعی مذکور است؛ یعنی تشریح این قانون و مخیر شدن ولی دم میان عفو و قصاص و دیه کلاً یا بعضاً، تخفیفی است برای شما مسلمان ها از جانب پروردگارتان و رحمت و تفضلی است در مقابل یهود که مکلف بودند به قصاص معیناً، و نصاراً که موظف بودند به دیه معیناً.

«فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یعنی: پس از تشریح و ابلاغ این قانون، اگر کسی تعدی و تجاوز کند او را عذابی دردناک خواهد بود. یعنی مثلاً عفو کننده تعدی کند و قاتل بخشیده شده را بکشد، معذب خواهد بود.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَاۤؤُلِيۤاَ۟لۡۤاٰبِیۡ»

مخاطب در این آیه عقلا و دانش پژوهان و روانکاوان و جامعه شناسان بشوند.

یعنی: برای فرد و مجتمع شما ای صاحبان عقل و خرد در حکم قصاص و پیاده کردن آن، زندگی فردی و اجتماعی و زندگی سالم و گوارا و پراز آرامش است، زیرا این حکم یگانه رادع و قوی ترین مانع از جرأت افراد بر کشتن یکدیگر است، چرا که هر فردی آن گاه که انگیزه کشتن فرد دیگر را پیدا کند طبعاً از ترس قصاص عقب می کشد، پس آن فرد را از قتل به جور و خود را از قتل به قصاص نجات می دهد، پس قصاص کردن و جاری نمودن این قانون آسمانی، سبب حیات جامعه است.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

یعنی: این قانون تشریح شد شاید شما از خونریزی پرهیزید و از خداوند پروا کنید.

بدان که درباره فصاحت الفاظ و بلاغت محتوا و زیبایی تعبیر و اختصار کلمات این آیه شریفه از نظر ادبای قوم و علمای معانی و بیان، علاوه بر کمال حکمت حکم و متانت قانون از نظر اهل سنجش ملاکات احکام و صاحبان توجه به مصالح اجتماع و از نگاه رشد جامعه و زوال توخس آنها، سخنان بسیاری گفته شده است که ما برای اختصار ذکر نکردیم.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلَّذِينَ وَالِ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰)

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱)

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

لغت و اعراب:

خیر: مال وافر. فانما ائمه مرجع ضمیر، تبدیل است و مرجع سه ضمیر دیگر در این آیه وصیت به معنای ایصاء است. جَنَفٌ: جور و انحراف از حق به باطل.

تفسیر:

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلَّذِينَ وَالِ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ»

خطاب به همه مکلفان است و ظاهر آیه، وجوب حکم مذکور است، لکن قرینه خارجیہ دلالت بر استحباب دارد، و معنی آیه این است: بر شما مکلفان نوشته شده؛ یعنی در لوح محفوظ مقرر شده و این کتاب از آن حکایت دارد. و ممکن است این جمله برای انشاء ابتدایی حکم باشد و مراد «کتبت علیکم» است یعنی نوشتم و مقرر کردم بر شما، و حکم این است: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مال قابل توجهی از خود باقی گذاشت، برای پدر و مادر و خویشان خود وصیتی به نیکی کند. یعنی سهمی از آن مال را علاوه بر فریضه اصلی پدر و مادر و سهم الارث سایر نزدیکان به عنوان استحباب وصیتی به عادلانه و پسندیده و حلال در شرع انجام دهد. یعنی نه وصیت در حال دین مستغرق، و نه وصیت به تمام مال، و نه وصیت به مال حرام، و نه به بیشتر از یک سوم مال، و نه به محروم کردن برخی وراثت، و نه به مصرف کردن در موارد حرام و نحو اینها.

«حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»

یعنی: این وصیت، حقی است استجابی بر عهده اهل تقوا.

«فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: پس از تحقق چنین وصیتی، هر کس آن را بعد از آن که شنید و دانست تبدیل نماید، یعنی به کلی عمل نکند یا کم و کیف آن را تغییر دهد، جز این نیست که گناه آن بر عهده کسانی است که

تبدیل می کنند نه بر وصیت کننده، در صورتی که توصیه او صحیح بوده باشد. یعنی او در قیامت پاداش وصیت عمل شده را مستحق خواهد بود، زیرا خداوند، شنوا و داناست.

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»

این آیه، نظیر استثنا از آیه سابق و متعرض مواردی از جواز تبدیل است. و مراد از خوف، بیم مقرون به علم است، و معنی آیه این است: پس اگر کسی از وصیت کننده ای ترس گرایش به باطل پیدا کرد؛ یعنی پس از وقوع وصیت و مرگ موصی و حصول اختلاف میان ورثه میت و موصی لهم و موصی الیهم کسی علم پیدا کرد که موصی هر چند اشتباهاً به سوی باطل رفته یا از او توصیه حرامی سر زده، پس میان آنها به وسیله تغییر وصیت صلح داد؛ مثلاً دید موصی همه مال را به غیر وارث وصیت نموده، وی آن را تبدیل به یک سوم نمود و یا با وجود بدهی مستغرق مال، برخی از آن را به کسی وصیت کرده یا به موارد حرام بخشیده، وی اموال را از موصی الیهم و موصی لهم یا از موارد حرام گرفت و به طلبکاران یا ورثات تحویل داد،

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی: هیچ گناهی بر او نیست - از مصادیق تبدیل کننده وصیت محسوب نمی شود، بلکه کارش گاهی واجب است - همانا خداوند، سخت بخشنده و مهربان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

لغت و اعراب:

كُتِبَ: نوشته و مقرر شد و مراد از آن در این آیه وجوب است. صوم و صیام در لغت، هر دو مصدر است به معنی امساک از شیء، و در شرع امساک و تحفظ از امور مخصوصی است از اول روز تا آخر آن

ص: ۱۹۲

به قصد تقرب به حق. ایاماً منصوب است به تقدیر «صوموا». طاق الشیء و أطاقه: قادر شد بر آن. فدیة طعام، طعام بَدَل از فدیة است. تَطَوَّعَ الشیء: آن را افزون بر لزوم انجام داد.

تفسیر:

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»

حکم روزه و فلسفه آن

ظاهر این دو آیه و آیه بعد این است که روزه بر همه ملت های گذشته از آدم و نخستین گروه از نسل او تا روز نزول این آیات واجب بوده است، پس این عمل از عبادت های اولیه و از قدیم ترین نوع پرستش در میان بشر است و جزء دین الهی است که ثابت و از لوازم وجود بشری است نه جزء شرایع که قابل تغییر است، و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نخستین فرد «الذین من قبلکم» آدم است. و در برخی از روایات آمده که روزه تنها بر پیامبران گذشته واجب بوده است. و از این آیات بر می آید که روزه امت های گذشته نیز همین روزه اسلامی در ماهی معین و شرایطی معین بوده و تفصیل این مطلب در روایات است.

و بالجمله خدا می فرماید: ای کسانی که به آخرین شریعت آسمانی - یعنی اسلام - ایمان آورده اید، بر شما روزه نوشته شده - یعنی نخست در لوح محفوظ و سپس در این کتاب کریم - همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند نوشته شده بود. پس روزه از احکام اصیل و دعائم دین و از اصول و ارکان فروع شریعت است.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

یعنی: حکمت در تشریح آن علاوه بر مصالح کامنه دیگر این است که روح شما تقوا و نفس شما پروا یابد و شما ملکه پرهیز از گناه و مشتهیات نفسانی پیدا کنید.

«أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»

یعنی: در روزهای معدودی که یک ماه است به نام ماه رمضان و یک دوازدهم سال است روزه بگیرید. پس اگر کسی از شما مریض باشد یا در سفر باشد روزه خود را بخورد و تعدادی از روزهای دیگر - یعنی به همان مقدار که افطار کرده - روزه بگیرد.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مِّشْكِينٍ»

اطاقه اگر به معنای توان مطلق است تقدیر کلام این است «إذا أفطروا فدیة» یعنی: و بر کسانی که

توان روزه را دارند واجب است در صورتی که روزه خود را بخورند فدیة دهند، یعنی طعامی به مسکینی به عنوان کفّاره بدهند. و اگر اطاقه به معنای توان با مشقّت باشد یا همزه اش برای سلب باشد، معنای آیه چنین است: و بر کسانی که روزه را با زحمت و مشقّت می گیرند یا توان روزه از آنها سلب شده است واجب است فدیة ای، یعنی دادن طعام به فقیری. و این اشخاص کسانی مانند ناتوانان جسمی یا زنان باردار یا زنان شیرده یا مردان و زنان سالمند هستند.

بنابر معنای اول، مراد از فدیة و دادن طعام، کفّاره سه گانه تخیری خوردن روزه رمضان است که یکی از سه خصلت عتق و اطعام و صیام ذکر شده، و بنابر معنای دوم، مراد از فدیة، کفّاره شصت مدّ است که در صورت امکان برای هر روز دو مدّ داده می شود و اگر امکان نداشت یک مدّ، خواه به یک فقیر یا بیشتر. و البته معنای اول مرجوح است. و بنابر هر دو معنا، طعام مسکین به نحو ابهام ذکر شده و ایضاحش حواله به خارج شده است.

«فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»

یعنی: پس اگر کسی به میل خود بر کار خیرش - بر مقدار طعام هر مسکینی یا بر تعداد مسکین - بیفزاید برای او بهتر است.

«وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

یعنی: و روزه گرفتن هر چند زحمت و مشقت داشته باشد برای شما از نظر صلاح فردی و تکامل روحی و تقویت روانی و از نظر مصالح اجتماعی بهتر است اگر بدانید.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيَتَّكِمُوا الْعِدَّةَ وَ لِيَتَذَكَّرُوا اللَّهُ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٨٥)

رمضان مصدر است یعنی شدت گرما، و عَلم است برای نهمین ماه از دوازده ماه قمری معروف به ماه روزه. نزول فرود آمدن، و این ماده از باب افعال غالباً در فرود دفعی شیء، و از باب تفعیل در فرود تدریجی آن استعمال می شود. شهر رمضان مبتدا و الذی خبر آن است. هدی للناس و بینات هر دو حال است از قرآن. شهد الشهر یعنی «حضر فی مصره فی الشهر». فعده به تقدیر «فعليه عده».

ولتكمملوا به تقدیر «لیسهل علیكم الأمر و لتكمملوا».

تفسیر:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»

یعنی: ماه رمضان ماهی است که این قرآن در آن همانند تورات و انجیل در یک مرتبه فرود آمده. و این بیان، اشاره است به نزول دفعی آن در چندین مرحله، زیرا طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مجموع این کتاب کریم، نخست از علم ازلی الهی بر قلم نازل گشته و آن گاه به وسیله جریان قلم بر صفحه لوح، نازل به لوح محفوظ شده و در این مرحله در مرأی و منظر فرشتگان یا مقربان از آنها قرار گرفته، سپس از لوح به صفحه ذهن مصفای جبرئیل به وسیله خواندن لوح وارد گشته و از طریق او به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده است.

و در کیفیت انتقال از جبرئیل به پیامبر دو راه تصوّر شده: اول آن که جبرئیل در نخستین بار نزول به نزد محمد صلی الله علیه و آله یا در یکی از نزول های اولیه همه آن را به یکبار در قلب اوسع از ملکوت پیامبر فروخوانده و پیامبر همه را حفظ کرده و سپس در مدت ۲۳ سال نبوت و رسالت، هر نوبت که جبرئیل نازل می شده مقداری از آن را که به تناسب زمان و مکان باید ابلاغ گردد برای پیامبر تعیین می کرده است. دوم آن که در مدت ۲۳ سال در هر بار مقداری از آن را بر قلب پیامبر می خوانده تا به جامعه ابلاغ شود.

و به هر حال، نزول قرآن از جانب پیامبر به جامعه، تدریجی بوده است. و مراد از جامعه صفحات دل های مردم و اوراق نوشته شده مصاحف است. پس معلوم شد که این کتاب عظیم الهی را شش مرحله از نزول است، سه مرحله اول نزول دفعی است و نوبت چهارم دوجهتین است و

نوبت پنجم که نزول از زبان پیامبر به صفحه دل ها و اوراق مصحف هاست نزول تدریجی در مدت محدود است. و اینها همه مراحل مقدماتی نزول است و امّا نزول اصلی و هدفی، نزول از افکار و اوراق به مرحله عمل و متن مجامع بشری است که تدریجی دراز مدت است.

«هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ»

یعنی: در حالی که این قرآن سراپا هدایت و راهنمایی است - راهنمای مردم جهان است به سوی توحید و اصول عقاید مستقیم و فروع شریعت قویم و فضایل اخلاقی از دیدگاه عقل سلیم و معارف دیگر - و نیز این قرآن ادله ای روشن از هدایت است؛ یعنی از ادله و براهینی که قابل است بشر را به سوی حقایق راهنمه بی پایان هدایت کند این قرآن روشن ترین آنهاست، و از حجج و بیناتی که وسیله جدایی حق از باطل در موارد نیازهای بشری است این قرآن از واضح ترین آنهاست.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»

یعنی: پس هر کس از شما مردم در این ماه حاضر باشد - غیر مسافر و در وطن خویش باشد - باید این ماه را روزه بگیرد.

«وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»

و هر کس مریض باشد یا در سفر باشد باید چند روزی از روزهای دیگر - به تعداد روزهای فوت شده از رمضان به عنوان قضای ماه رمضان - را روزه بگیرد.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»

یعنی: خداوند برای شما در مرحله توجیه تکلیف و طلب طاعت، سهولت و آسانی را می خواهد و هرگز برای شما سختی و مشقت را نمی خواهد.

«وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

یعنی: و تکلیف انجام قضای روزه ماه رمضان برای این است که شما ایام معدوده رمضان را که روزهایی مبارک و والا و معروف در ملاء اعلی و وسیله تکامل انسانی و تعالی روح بشری و تصفیه نفسی است، تکمیل کنید و ناقص نگذارید و خدا را در برابر این هدایت، بزرگ بدانید و به بزرگی یاد کنید، باشد که او را سپاس گزارید.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)

لغت:

استجابَه و استجاب له: جواب داد او را. يرشدون یعنی «بهدتون».

تفسیر:

شرط استجاب دعا

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»

یعنی: ای پیامبر، اگر بندگانم از تو درباره من پرسند...؛ ظاهر آیه این است که سؤال آنها از حدود و کیفیت نزدیکی خداوند به خلق خود و شنیدن نداها و دعاهاى آنهاست، نه از حقیقت ذات و کنه الوهیت و ربوبیت و یا از ماهیت صفات ذات او، زیرا اگر سؤال از اینها بود جواب این بود که فکر و اندیشه بشر کوچک تر و عاجزتر از آن است که به کنه ذات و حقیقت وجود و ربوبیت و بلکه صفات او پی ببرد.

«فَأِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

به تقدیر «فَقُلْ أَنِّي قَرِيبٌ» یعنی: ای پیامبر به آنان بگو بی تردید من به آنها نزدیکم؛ یعنی به آنها از رگ اصلی گردنشان و به شراشر اجزای عالم وجود که آنها جزئی از آن دریای بی کرانند، نزدیک ترم به قرب متساوی النسبه و به معنای احاطه وجودی و توانی و علمی. و بگو من دعای هر دعوت کننده را آن گاه که مرا بخواند اجابت می کنم.

«فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»

یعنی: پس آنان نیز باید دعوت مرا اجابت نمایند - آن گاه که آنها را به وسیله پیامبر و کتاب آسمانی به سوی اذعان به توحید و شئون آن و اعتقاد به رسالت و معاد و دین می خوانم بپذیرند - و به من ایمان آورند، یا ایمانشان را به واسطه عمل محکم و استوار سازند، باشد که به مراحل کمال انسانیت راه یابند.

ص: ۱۹۷

أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَّاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَّاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

حکم قصاص و فلسفه آن

لغت و اعراب:

رفث در اصل به معنای فحش است و سپس در کلام رکیک حاکی از حالات جماع استعمال شده و بعد کنایه از خود جماع شده؛ و مقتضای لغت «الرفث بالنساء» است و تعدیه به «الی» برای تضمین معنای وصول و میل است. اختانه: خیانت کرد به او. من الفجر بیان خیط ابیض است. حد: حجاز و فاصل میان دو چیز، نیز به معنای منتهای شیء.

تفسیر:

«أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»

در صدر اسلام پیش از نزول این آیه، مدتی نه طولانی، برای شخص روزه دار در شب های ماه رمضان همبستر شدن با زن طبق تشریح اولی حرام بود، و نیز اگر روزه دار پیش از افطار خوابش می برد خوردن غذا در آن شب برای او حرام می شد، ولی برخی از مسلمین به پیروی از هوا و هوس در شب های ماه رمضان گرفتار آمیزش می شدند، و اتفاقاً مردی ضعیف المزاج که شبی از ماه رمضان در اثر این حکم غذا نخورده بود روزش به حال غشوه در آمد، آن گاه این آیه نازل شد که خطاب به مردها می فرماید: برای شما در شب روزه - یعنی روزه واجب ماه رمضان - آمیزش با زنان حلال شد.

ص: ۱۹۸

«هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ»

یعنی: آنها لباس شمایند و شما لباس آنهایند. این نوع نزدیکی شما به یکدیگر مقتضی آن است که در هیچ حالی از استمتاع شما منعی نباشد. و وجه تشبیه هر دو به لباس این است که همان طور که لباس انسان تن او را از ضرر و آسیب حفظ می کند، زن و مرد نیز یکدیگر را از ارتکاب گناهان جنسی، روابط غیر شرعی، شیوع فساد، نسل غیر مشروع در جامعه، صدور کلمات رکیک و حالات حاکی از میل به جماع با انسان و غیر اینها نگه می دارد.

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ»

یعنی: خداوند از ازل دانست که شما از حین صدور حکم حرمت تا حال همواره بر خودتان خیانت می کردید و حکم خدا را مخالفت می کردید، اکنون به شما عطف توجه نمود و از مخالفت شما در گذشت.

«فَالَّذِينَ بَشِرُوا هُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»

یعنی: پس حال می توانید در شب های روزه با آنان همبستر شوید و در این عمل، آنچه را خداوند برای شما نوشته و مقرر داشته بطلبید، از قبیل التذاذ طبیعی طرفین، طلب فرزندان صالح، تحکیم روابط الفت فیما بین، ترک حرام به وسیله انجام حلال، تشکیل نخستین واحد صالح در اجتماع، تشدید روابط متسلسل جامعه، حفظ و تکثیر نسل انسانی که مطلوب خداوند است و بالأخره پاداش وافر اخروی.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَنْتُمُ الصَّيَامُ إِلَى الْيَلِّ»

یعنی: و نیز پس از این در شب های ماه رمضان می توانید بخورید و بیاشامید - حتی اگر پیش از افطار هم به خواب روید - تا آن گاه که صبح شود، یعنی در افق شرقی مسکنتان رشته سفید ممتدی که فجر است از رشته سیاه روی آن، برای شما روشن گردد، زیرا آن رشته سیاه علامت شب و آن رشته سفید علامت حدوث روز است. سپس روزه خود را تا شب به اتمام رسانید.

«وَلَا تُبَشِّرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ»

یعنی: و هرگز با همسرانتان در حالی که در مساجد الهی در حال اعتکافید آمیزش نکنید، زیرا این عمل در مساجد هر چند شخص معتکف نباشد نیز برای احترام مسجد حرام است، و در حال اعتکاف واجب هر چند در مساجد هم نباشید به خاطر وجوب اعتکاف، حرام است و در اعتکاف

مستحب، مبطل اعتکاف است.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا»

حرمت مال اندوزی حرام

«تلك» اشاره به احکام ده گانه روزه است که از آیه ۱۸۳ به بعد بیان شده و عبارتند از: ۱. اصل وجوب روزه ماه رمضان بر همه امت ها ۲. سقوط آن از مریض و مسافر ۳. وجوب قضای آن در روزهای دیگر ۴. جواز افطار برای عده ای ۵. وجوب کفاره بر آنها ۶. حُسن دعا کردن و استحباب مؤکد آن ۷. وجوب پذیرش دعوت های خداوند ۸. سابقه تشریح حرمت جماع در شب های ماه رمضان ۹. نسخ دو حکم حرمت پس از نزول آیه ۱۸۷ ۱۰. حرمت جماع در مساجد و در حال اعتکاف.

و معنای آیه این است: این احکام که ذکر شد همه حدود خداوند است، پس هرگز به حدود خدا نزدیک نشوید و تخلف نکنید. یعنی این احکام ده گانه و سایر واجبات و محرمات و احکام وضعی الهی، همه حاجز و مانع و مرزند در دنیا میان حق و باطل و مصالح اعمال و مفساد آن و رضای خدا و غضب او، و در آخرت میان بهشت و جهنم.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»

مراد از «آیات» احکام دین است از اصول و فروع، زیرا همه، نشانه الهی و نازل شده از طرف اوست. می فرماید: خداوند همان گونه که این احکام را برای شما بیان کرده سایر احکام را نیز برای همه مردم بیان می کند، باشد که دریابند و پیاده کنند و از تخلف بپرهیزند.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

لغت و اعراب:

اکل: خوردن، و نیز هرگونه تصرف و انتفاع. دَلَّمَا الدَّلْوُ فِي البئرِ و أدلاه: سرازیر کرد دلو را در چاه، و تدلوا عطف است به تأكلوا.

تفسیر:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»

خطاب به همه مکلفان جامعه است. یعنی: مال های خود را در میان مجتمع خود از راه باطل

تصرف نکنید، نظیر اختلاس، فریب، غصب، ربا، قمار، سرقت و هر راه ناروا و غیرمجاز دیگر. و اگر چنین کنید گناه کرده اید و ضامن مال، و مستحقّ کیفر تعزیری در دنیا و عذاب در آخرت شده اید.

«وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

یعنی: و هرگز اموال خود را به سوی قاضیان و رؤسای جور جامعه به عنوان رشوه و اجرت و هدیه سرازیر نکنید تا بدین وسیله پاره ای از اموال مردم را به گناه بخورید در حالی که می دانید، یعنی از حرمت شرعی تصرف در مال غیر، قبح توسل به آن از راه قضات رشوه گیر و سلاطین جور، مفساد اقتصادی نقض مالکیت مردم، مضرات اجتماعی اعانت بر تعدی و جور طاغیان و بالأخره از عقاب اخروی ارتکاب حرام آگاهید.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَيِّجِ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

لغت و اعراب:

اهله: جمع هلال، یعنی ماه در سه شب اول یا در هفت شب اول هر ماه قمری و یا اعم از آنها و دو شب آخر ماه. موقیت: جمع میقات، یعنی وقت تعیین شده برای شیء یا مکان تعیین شده برای آن. وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى یعنی «فعل من اتقى».

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ»

یعنی: از تو درباره ماه های نو می پرسند که چه حکمت و مصلحتی است در تشکّل آن به شکل هلال و تغییر تدریجی آن تا صورت بدر، و سپس تغییرات آن تا هلال دیگر؟ بگو: ماه ها وسیله تعیین اوقات برای مردم است - که از چرخش آن به دور خود و دور زمین و تابش نور خورشید بر آن، روزها و ماه ها و سال های قمری پدید آید و بدین وسیله اوقات کارهایشان از کشت و زرع، قراردادهای معاملی، مطالبات اجتماعی، ولادت ها و وفات ها و سایر کارها به ویژه اوقات

ص: ۲۰۱

کارهای آنان که توان استفاده از سال های شمسی را ندارند، تعیین گردد -.

«وَالْحَجِّ»

یعنی: و نیز وسیله تعیین وقت برای حج اکبر و حج اصغر - یعنی عمره - باشد، زیرا از اول هلال ماه دهم از سال قمری (ماه شوال) احکام کلی تکلیفی و وضعی حج در محدوده سه ماه تشریح می شود، و از اوایل هلال ماه دوازدهم که پایان سال قمری است عمده احکام و مناسک آن توقیت می گردد.

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»

پسندار اعراب جاهلیت و انصار در اوایل اسلام چنین بود که در حال احرام ورود به خانه ها از راه متعارف حرام است و بدین جهت نقبی یا سوراخی از پشت دیوار یا خیمه برای ورود و خروج، احداث می کردند و این عمل را نیز عبادت و کار نیک می پنداشتند. آیه می فرماید: کار نیک و عمل خیر این نیست که به خانه ها از پشت آنها وارد شوید، بلکه کار نیک کار کسی است که تقوا ورزد؛ تقوای در عقاید به ترک باورهای فاسد، و تقوای در اخلاق به اجتناب از رذایل صفات، و تقوای در اعمال به ترک همه کارهای حرام.

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

یعنی: باید به خانه ها از درهای آنها در آید و پروا کنید و تقوا ورزید - یعنی تقوا از بدعتی که در حج داشتید و از هر بدعتی دیگر - باشد که رستگار گردید.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)

وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَيْثُ يُقَاتِلُونَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱)

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲)

مقابله به مثل با کفار و عدم آغاز جنگ

قتل: کشتن، و قتال: با هم جنگیدن. ثَقَفَهُ - از باب عَلِمَ - دست یافت بر او و چیره شد.

تفسیر:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»

این آیه در اوایل تشکّل حکومت اسلامی در مدینه نازل شده و نخستین آیه ای است که در آن حکم جنگ با مشرکان صادر گردیده، آن هم تنها با آنان که با مسلمین سر جنگ داشتند نه با همه مشرکان، و حکم همه مشرکان یا کافران در صورت توان دولت اسلامی، جهاد ابتدایی مطلق است که وابسته به صلاحدید ولی امر مسلمین است. در این باره می فرماید: و در راه خدا و برای تحصیل رضای او با کسانی از مشرکان که با شما می جنگند - یعنی قصد جنگ با شما دارند - بجنگید.

«وَلَا تَعْتَدُوا»

یعنی: هرگز در جنگ هم از حدود شرعی و عقلایی آن تجاوز نکنید؛ مثلاً پیشدستی به جنگ نکنید، با معاهدان و هم پیمانان نجنگید، پیش از دعوت به اسلام و اتمام حجت حمله نکنید، زنان و کودکان و پیران از کار افتاده و حیوانات را نکشید، کشته ها را مثله نکنید، اشجار و مزارع و اموال را بی جهت اتلاف نمایید،

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»

یعنی: به یقین خداوند تجاوزکاران از حکم شرع و عقل را دوست ندارد.

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ»

نزول این آیه پس از نیرومند شدن نسبی مسلمین و گذشت زمان ممنوعیت جنگ با مشرکان است، که در خطاب به مسلمین می فرماید: آنها را در هر کجا یافتید بکشید؛ در داخل شهر یا بیرون آن و یا در خانه خودشان، و از همان شهر مقدس که شما را بیرون کردند - یعنی مکه معظمه - آنها را بیرون نمایید.

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»

یعنی: توهم نشود که این عمل کیفری که شما انجام می دهید از جرم اخراج از وطن که آنها انجام دادند بدتر است، زیرا فتنه - یعنی شرک و کفر و آزار مسلمین به جرم اسلام و بیرون کردن آنها

از زادگاهشان - بدتر از کشتن است.

«وَلَاتُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ»

ادامه جنگ تا رفع فتنه

یعنی: و با آنان در نزد مسجدالحرام نجنگید - در داخل مسجد یا در خارج آن در محدوده حرم - تا آن که آنان به جنگ با شما در این مکان ها آغاز کنند، و اگر آنها در این امکان به جنگ با شما آغازیدند در همان جا آنها را بکشید، زیرا آنها حرمت حرم را هتک نمودند و کیفر کافران همین گونه است.

«فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی: پس اگر آنها باز ایستادند خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و آنها را می بخشد. از این کلام استفاده می شود که مراد از انتهاء و باز ایستادن، توبه از شرک است نه باز ایستادن از جنگ، زیرا مشرکان اگر هم از جنگ باز ایستند باید آنها را تعقیب کرد. پس این آیه نظیر آیه ۳۸ سوره انفال «إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» از ادله «جَبَّ» است، یعنی اسلام آوردن مشرک - چه رسد به مطلق کافر - سبب غفران گناه و سقوط حقوق الهی گذشته از اوست. و تفصیل این مسأله در فقه است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)»

تفسیر:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»

مرجع ضمیر منصوب «قاتلوهم» مشرکین است. و مراد از فتنه شرک است که دین مشرکان بود و مردم مکه و اطرافش بدان معتقد بودند و به سوی آن دعوت می کردند و برخی را هم به اکراه به تسلیم و پرستش بت ها وامی داشتند. می فرماید: بر شما مسلمین واجب است که با آنها بجنگید تا آن گاه که در آن محیط شرکی باقی نماند و مشرکان یا نابود شوند و یا اسلام آورند.

«وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»

یعنی: و دین، تنها از آن خدا باشد. دین مورد اعتقاد و عمل مردم از آن خدا باشد و دینی باشد که خداوند به وسیله انبیاء به مردم ابلاغ کرده و در کتاب های آسمانی در طول تاریخ به جامعه بشری

عرضه شده و شیطان و پیروان انسی و جنی وی را در آن نصیبی نباشد. و ممکن است دین به معنای طاعت و انقیاد باشد، یعنی بجنگید با اطاعت و انقیاد مطلق در تمام جامعه که در برابر فرامین خدا باشد تا احدی را فرمان استقلالی در مقابل او نباشد.

«فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ»

مقابله به مثل با کفار و عدم آغاز جنگ

یعنی: پس اگر مشرکان از آیین خود و مبارزه با مسلمین در راه آن باز ایستادند - یعنی اگر ایمان آوردند و تسلیم شدند - بر آنها تعدی نخواهد بود، زیرا تعدی به عنوان قتال ابتدایی برای دعوت به اسلام یا تعقیب گسترده برای کشتن یا کفرهای دیگر، فقط بر ستمکاران است، کسانی که با شرک و کفر و افساد، بر خود و دیگران ستم می کنند.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

لغت و اعراب:

الشهر الحرام الف لام آن جنس است. حرام: ممنوع به منع شرعی یا عقلی، یا ممنوع تکوینی مانند غیر مقدور. و حرام و حرمت چیزی که مصونیت و احترام دارد و هتک حرمتش ممنوع است. الشهر مبتدا و بالشهر خبر آن است. قصاص: پی جویی و تعقیب شیء. الحرمات قصاص مبتدا و خبر است به تقدیر «ذو قصاص»، و حرمت جمع حرمت است. بایدیکم «باء» زائده و «أیدیکم» به معنای «أنفسکم» و مفعولبه است، و یا آن که «باء» سببیه و «أنفسکم» محذوف است به تقدیر «بأیدیکم أنفسکم». احسان لازم و متعدی استعمال می شود. تهلکه - به تثلث لام - مصدر است به معنای هلاکت و مرگ.

تفسیر:

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ»

یعنی: ماه حرام در برابر ماه حرام است.

مصونیت و وجوب حفظ احترام هر ماهی نسبت به هر شخص و گروهی در مقابل مصونیت و حفظ حرمت آن ماه از ناحیه شخص یا گروه دیگر است. پس اگر مثلاً گروهی حرمت ماه رجب را شکست و حمله جنگی کرد برای آن طرف نیز جایز است در آن ماه یا در ماه رجب دیگر حمله نماید.

«وَالْحُرْمَةُ قِصَاصٌ»

حرمت به هلاکت انداختن خود

یعنی: هر امر لایزم الاحترام و ممنوع الهتک مانند کعبه، مسجدالحرام، مکه، حرم، جان و عرض و مال مؤمن دارای قصاص است. یعنی اگر کسی حرمت این امر را از منته و چیزهای محترم را به واسطه قتل و قطع و جرح هتک نمود در آن مکان و زمان مقابله به مثل می شود.

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»

یعنی: پس اگر کسی بر شما تعدی کرد به هر نحو از تعدی که در شرع مجازات و کیفر جانی و مالی دارد، شما هم می توانید به مانند آن بر او تعدی نمایید، شما را بکشد او را بکشید، قطع عضو و ازاله منافع (۱) و جرح وارد کند شما نیز وارد کنید، مالی تلف کند عوض بگیرید، عرضی هتک کند حد جاری نمایید.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»

یعنی: باید پروا و پرهیز کنید که از محدوده مماثلت تجاوز نکنید، به جای یک نفر کسان بیشتری را نکشید، و پس از کشتن مثله نکنید، و در قطع اعضا و جرح و ازاله المنافع تعدی ننمایید، و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

یعنی: و در راه خدا انفاق کنید - در راه های رضایت خدا، مانند انجام حج و عمره، جهاد با کفار و باغیان و محاربان، صلۀ ارحام واجب و مستحب، ادای زکات های واجب و مندوب و ادای خمس ها و کفارات - و خود را به هلاکت نیفکنید، و یا به دست خود جانتان را به مرگ نسپارید، نه به هلاکت دنیوی مانند خودکشی و ارتکاب کارهای خطرناک غیر عقلانی، و نه به هلاکت اخروی نظیر ترک انفاقات مالی. و یا آن که در مواقع جنگ اگر از نظر عدّه و عدّه با دشمن برابر نیستید نجهنگید. و یا آن که در انفاق به واسطه زیاده روی و اسراف و تبذیر و یا صرف مال در مصارف حرام،

ص: ۲۰۶

۱- ازاله منافع یعنی فایده یک عضو را از میان بردن، مثلاً کاری کند که چشم یا گوش کسی بینایی یا شنوایی خود را از دست بدهد..

خود را به هلاکت نیفکنید.

«وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

یعنی: و در هر موردی که بتوانید، کار نیک انجام دهید، یا به دیگران نیکی کنید، زیرا خداوند، نیکوکاران و نیکی کنندگان را دوست دارد.

وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

لغت و اعراب:

حج: قصد و نیت، و در اصطلاح شرع اسم مجموع عبادت خاصی است که مرکب از چهارده جزء است، و اهم شروط آن زمان خاص و مکان معین است، و اجزای آن عبارت است از: ۱. احرام ۲. وقوف در عرفات ۳. وقوف در مشعر ۴. افاضه یعنی کوچ کردن از عرفات و مشعر و نزول در منی ۵. رمی جمره عقبه ۶. نحر یعنی قربانی کردن ۷. حلق یعنی سر تراشیدن یا تقصیر یعنی کوتاه کردن مو یا ناخن ۸. طواف حج ۹. دو رکعت نماز طواف ۱۰. سعی میان صفا و مروه ۱۱. طواف نساء ۱۲. دو رکعت نماز طواف نساء ۱۳. مبيت یعنی ماندن شب در منی ۱۴. رمی جمرات سه گانه.

و برای مجموع این اعمال، عبارت «او و ارتخط رَس طر مر» را علامت قرار داده اند.

عمره، زیارت کردن، آباد نمودن، و شرعاً اسم مجموع عبادتی است که مرکب از پنج جزء است که پیوسته مقید به مکان خاص و گاهی هم مقید به زمان خاص است و آنها عبارتند از: ۱. احرام ۲. طواف ۳. رکعتین طواف ۴. سعی ۵. تقصیر. و علامت آنها «اطرست» است.

احصار: ممنوع شدن حاجی پس از بستن احرام از اتمام عمل به واسطه مرض یا ممانعت دشمن

یا عوارض دیگر. مَحَلٌّ: مَحَلٌّ، جایگاه. اَذَى: ناراحتی و ضرر اندک. فَمَنْ تَمَتَّعَ مَبْتَدَاً وَفَمَا اسْتَيْسَرَ بِهِ تَقْدِيرٌ «عَلَيْهِ مَا اسْتَيْسَرَ» خَيْرٌ
آن است و مجموع مبتدا و خیر جواب اذای شرطیه است.

پاره ای از مناسک حج

تفسیر:

«وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»

یعنی: عمل حج و عمره را برای خدا به جا آورید به طوری که شائبه شرک و ریا در آنها نباشد. و یا آنها را برای خدا تامّ
الأجزاء و الشرائط انجام دهید به طوری که نقصی در آنها نماند؛ خواه حج و عمره واجب باشند یا مستحب، تمتع باشند یا افراد
یا قرآن، از مکی صادر شوند یا آفاقی، اصالی باشند یا نیابی، حجه الاسلام و عمره الاسلام باشند یا غیر آنها.

«فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»

یعنی: اگر پس از بستن احرام، به واسطه مرض یا دشمن یا موانع دیگر از اتمام آنها ممنوع شدید و خواستید مَحَلٌّ شوید یعنی
از احرام در آیید، واجب است که هر قربانی ای که میسور است از شتر و گاو و گوسفند از همان جا به مکه یا به منی ارسال
دارید،

«وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»

یعنی: و موی سر خود را تراشید تا آن گاه که قربانی شما به محلّ ذبح و نحر خود برسد. و چون مطمئن به وصول آن شدید با
تراشیدن موی سر از احرام بیرون آیید.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»

یعنی: و هر مَحْرَمِی از شما خواه در احرام حج باشد یا عمره، اگر در حال احرام مریض باشد یا او را از ناحیه سر آزار و آسیبی
نظیر سر درد، جراحت و مرض پوستی رسیده باشد و به ناچار سر خود را بترشد فدیة ای بر او واجب می گردد. یعنی در نتیجه
تراشیدن سر در حال احرام باید کفاره ای از یکی از امور زیر بدهد: روزه گرفتن سه روز، صدقه دادن به شش نفر فقیر، انجام
نُسُك یعنی قربانی کردن یک گوسفند.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»

یعنی: پس چون از دشمن و مرض ایمن گشتید و خواستید این عبادت را آزادانه انجام دهید، پس کسی که می خواهد با
برخورداری از عمره تمتع به سوی حج برود، یعنی کسی که می خواهد

حج و عمره تمتع به جا آورد نه افراد و قران پس برعهده اوست هر قربانی ای که میسر شد. یعنی باید یکی از انعام سه گانه: شتر، گاو و گوسفند را به نحو تخیر قربانی نماید.

تعبیر «تمتع بالعمرة الى الحج» از حج و عمره تمتع بدین سبب است که در این قسم از حج پیش از آن که مکلف وارد حج شود از عمره تمتع از نظر معنوی و مادی برخوردار می شود. امّا معنوی از این جهت که در آغاز کار به واسطه عبادت خاص عمره که خود حج اصغر است به خدا تقرب می جوید و از این قرب معنوی لذت می برد. و امّا مادی از این راه که پس از اتمام احرام، مُحَلّ می شود و از ممنوعات احرام آزاد و از محللات احرام برخوردار می گردد. پس معنای تمتع بالعمرة الى الحج برخوردار شدن به سبب عمره در حال رفتن به سوی حج است.

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»

یعنی: پس اگر کسی در حج تمتع قربانی نیابد - یعنی قدرت مالی نداشته باشد یا قربانی پیدا نشود یا مانعی از ذبح و نحر باشد - برعهده اوست که سه روز در همان سفر حج روزه بگیرد و هفت روز دیگر را پس از آن که به وطن خود بازگشت، که آن سه روز و این هفت روز جمعاً ده روز کامل است.

«ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»

یعنی: این عمل برتر و والا که حج و عمره تمتع است و از خصوصیات آن شرطیت تقدّم عمره آن بر حج و لزوم وقوع هر دو در یک سال است، فرض و وظیفه کسی است که خود و خانواده اش از حاضران مسجدالحرام نباشند بلکه آفاقی باشند. و مراد از حاضران کسانی هستند که اگر دایره ای کشیده شود و مرکز آن مسجدالحرام و شعاع آن تا ۲۴ کیلومتر باشد آنها در داخل دایره قرار گیرند.

و حج تمتع وظیفه همه ساکنان خارج آن دایره در روی زمین است تا آن جا که به نقطه مقابل کعبه از کره زمین برسد. و امّا حاضران یعنی ساکنان داخل دایره، فرض و وظیفه آنها حج افراد یا قران است که بحث آن در فقه مذکور است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

یعنی: شما ای مکلفان به حج و سایر واجبات عبادی و غیر عبادی، از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُودَا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷)

لغت و اعراب:

الحج اشهر مبتدا و خبر است به تقدیر «أشهر الحج أشهر معلومات»، یا به تقدیر «الحج فی أشهر معلومات». فرض: واجب کرد، به تقدیر «علی نفسه». رفت: کلام قبیح عرفی که حکایت از عمل جماع کند و مراد، خود جماع است.

تفسیر:

«الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»

یعنی: ماه های حج که باید این عبادت خاص الهی در آنها واقع شود - و این ظرفیت، شرط صحت مظلوف است - ماه هایی است معلوم، یعنی سه ماه شوال و ذی قعدة و ذی حجه که ماه های آخر سال قمری است و دو ماه اخیر از ماه های چهارگانه حرام است، و معنای آیه این است که باید تمام اعمال حج در این ماه ها انجام یابد و هیچ جزئی از آن در خارج این ماه ها واقع نشود هرچند کیفیت وقوع آن در این ماه ها شرایط خاصی دارد، و بنابراین مکلف می تواند اعمال را مستوعب زمانش قرار دهد، یعنی از اول شوال احرام حج افراد یا قران و یا عمره تمتع ببندد و با انقطاع زمانی اندکی در بین الاحرامین در تمتع، در آخر ذی حجه تمام کند، و می تواند مثلاً در نهم ذی حجه شروع و در دوازدهم یا کمتر از آن تمام نماید.

«فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»

یعنی: پس از معلوم شدن ماه های حج، اگر کسی در ایام صالح برای احرام، حج را به واسطه بستن احرام بر خود واجب کند - زیرا حج مستحب هم به بستن احرام واجب می شود - پس در حج هرگز نباید محرمات احرام را که ۲۴ چیز است مرتکب شود، یعنی نباید با زن آمیزش کند، و فسوق انجام دهد یعنی گناهی را مرتکب شود که قبح و عقابش در این حال شدیدتر است، و نباید درباره

ص: ۲۱۰

هیچ موضوع عقلی و عرفی محاجه و مجادله نماید. این سه چیز جزء ۲۴ چیز حرام از محرّمات احرام است که در این جا بالخصوص ذکر شده است.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»

یعنی: و آنچه در حال حج از امور خیر به جا آورید خدا آن را می داند.

آن را پاداش می دهد و طبعاً مزدش را به خاطر مکان و زمان مضاعف می کند.

«وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»

تقدیر کلام «و تزودوا التقوی» است، یعنی: و از ترک گناهان و پرهیز از معاصی برای خود توشه بگیرید، زیرا بهترین توشه ها پرهیز از گناهان است.

«وَأَتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»

یعنی: ای صاحبان خرد از من پروا کنید و از غضب و عذابم پرهیز نمایید. و ذکر این جملات در میان احکام حج طبق سنت جاریه الهی است در این کتاب که در خلال بیان مطالب مختلف، پند و اندرز و تشویق و انداز را ترک نمی کند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸)

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

لغت و اعراب:

ابتغاء: طلب. أَفَضْتُ الْمَاءَ: ریختم آب را. «أفاض القوم على الرجل»: فروریختند بر سر او. عرفات:

صحرايي وسیع و معروف و اواخر رودخانه ای که از مکه از محاذات حجرالاسود به سوی مشرق مکه ممتد است و فاصله آن تا مکه قریب چهار فرسخ است. مشعر: قسمتی از داخل همان رودخانه که از یک سو متصل به عرفات و از سوی دیگر متصل به منی است. و ان کنتم ان مخففه از مثقله است به قرینه لام در خبر.

ص: ۲۱۱

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»

یعنی: بر شما گناهی نیست که در حال احرام و اشتغال به حج و عمره از جانب پروردگارتان فضل و رحمت جستجو کنید. یعنی به وسیله دعا و اجیر شدن و اجاره مرکوب و هر کسب متناسب آن حال، مال دنیا بطلبید.

«فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»

یعنی: پس چون بعد از اتمام وقوف در عرفات، در غروب عصر نهم ذی حجه از صحرای عرفات به سوی مشعر دسته جمعی سرازیر شدید خدا را در مشعرالحرام به دعا و ذکر و خواندن نماز مغرب و عشاء شب عید و خواندن نماز سحر و نماز صبح در مابین الطلوعین روز عید، یاد کنید. توصیف مشعر به حرام، به خاطر حرمت تشریعی و وجوب وقوف در آن است که از اعمال مهم حج بلکه رکن رکن همه عمل های حج است و عدم حضور در آن جا یا عبور بدون وقوف، هتک حرمت آن و سبب فساد حج است.

«وَأذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ»

یعنی: باید خدا را در آن جا به دعا و ذکر و مخصوصاً به نماز صبح و وقوف بین الطلوعین به یاد آورید. همان گونه که شما را به توحید و دین و شریعت اسلام و کتاب آسمانی قرآن و اصول و فروع آن هدایت نموده است. یعنی به شکرانه این نعمت ها باید چنین کنید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ»

یعنی: حقیقت این است که شما پیش از این هدایت، سخت در گمراهی شرک و کفر اعتقادی و جهل به اصول و فروع عملی بودید.

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

در معنای این آیه دو احتمال است:

اول آن که این آیه مسوق است برای رد طایفه ای از عرب که در روز نهم ذی حجه به جای وقوف در عرفات، در مشعر وقوف می کردند و می گفتند ما اهل حرم هستیم و عرفات خارج از حرم است، پس ما در مشعر وقوف می کنیم و وقت کوچ کردن مردم از عرفات ما از مشعر کوچ می کنیم. یعنی از جانب شرق مشعر به جانب غرب آن. خداوند پس از ایجاب افاضه از عرفات در آیه قبل، با کلمه

«ثم» که دال بر تراخی در ذکر است، یعنی «ثم أقول»، فرمود: سپس می گویم از همان محلی که مردم به سوی مشعر کوچ می کنند - یعنی عرفات - شما هم کوچ کنید و از تخلّفات گذشته خود استغفار نمایید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

دوم آن که مراد از افاضه در این آیه کوچ کردن از مشعر به سوی منی است. یعنی پس از آن که وظایف مشعر را انجام دادید، از آن محلی که مردم به سوی منی سرازیر می شدند شما مسلمانان نیز سرازیر شوید. یعنی از همان راهی که از نخستین روز انعقاد حجّ دسته جمعی طبق راهنمایی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السلام و پیامبران نسل آنها، مؤمنان و صالحان جهان تا امروز از آن جا به سوی منی سرازیر می شدند.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱)

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)

لغت و اعراب:

مناسک: جمع منسک به معنای عبادت و محل و زمان عبادت. خلاق: سهم، نصیب. مما کسبوا: یعنی «من جنس ما کسبوا» یا «من أجل ما کسبوا».

تفسیر:

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»

از رسوم جاهلیت پیش از اسلام این بود که پس از پایان یافتن اعمال حج، قبایل مختلف عرب، در منی که محل ختم همه اعمال است و سپس در مکه اجتماع کرده، به تفاخر و تعریف و توصیف نیاکان گذشته خود می پرداختند و از فزونی نفوس قبیله و اولاد و اموال و احشام و اسلحه های اجدادشان، و از صفات مختلف شجاعت و سخاوت و فصاحت و بلاغت آنان، به

ص: ۲۱۳

وسيله شعر و نثر سخن می گفتند، خطبه ها خوانده، مداحی ها نموده و داد سخن می دادند.

در این آیه می فرماید: و چون مناسک و اعمال حج و عمره خود را به پایان رساندید به یاد خداوند پردازید همان گونه که پدرانتان را یاد می کردید بلکه یادی بهتر و قوی تر و رساتر از آن.

یعنی از خدا بگوئید، از توحید ذات و صفات و جمال و جلال او، و از نعمت های بی پایان دنیوی و اخروی و مادی و معنوی او، از آفریده های بی حد و حصر او در ملک آسمان ها تا زمین او، از دوام وجود از ازل تا ابد او و بالأخره هرچه از عظمت و جلال او مقدور فکر و توان نطق و بیانتان باشد به رشته بیان و قلم در آرید.

«فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»

خیر دنیا و آخرت را بخواهید

یعنی: برخی از مردم می گویند: پروردگارا به ما از نعمت های در دنیا بده، یعنی تنها دنیا را می خواهند، و آنان را در آخرت هیچ حظ و نصیبی از رحمت الهی نخواهد بود، زیرا او آخرت را نخواست است، یا به خاطر عدم اعتقاد یا عدم اعتنا.

«وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»

یعنی: و برخی از آنان می گویند: پروردگارا به ما در دنیا حسنه عطا کن و در آخرت حسنه عطا کن. و «حسنة» به طور کلی هر چیز نیکویی است که انسان را شاد کند از نعمت های مادی و معنوی و دنیوی و اخروی. و آنچه در تفسیر «حسنة» گفته شده مانند صحت بدن، روزی فراوان، اولاد صالح، همسر شایسته، ثروت وافر، جاه عریض و طویل، امنیت محیط، عقل سالم، دین حق، اخلاق فاضله، اعمال عبادی، محبت اهل بیت علیهم السلام و غیر اینها همه از مصادیق معنای کلی است.

«وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ»

یعنی: و ای پروردگارا، ما را از عذاب آتش - یعنی آتش برزخ و قیامت و جهنم پس از قیامت - نگاه دار.

«أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا»

یعنی: آنها هستند که برای آنها بهره ای است وافر از آنچه کسب کرده اند، یعنی از نعم دنیا و از نعم آخرت. مراد از «ما» در «ما کسبوا» عقاید و اخلاق و اعمال نیک آنهاست که با مجاهدت هایی کسب کرده اند و از این فراورده در دنیا نصیبشان این است که کمالات روحی و مقامات والای انسانی نشأت می یابد و در آخرت نعمت های بی منتهای بهشتی، و یا خود این فراورده ها در آخرت

به صورت نعم اخروی تجسم و تبلور پیدا می کند و نصیب آنها می گردد.

«وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

یعنی: و خداوند زودرس به حساب است. مراد، حساب همه چیز جهان نیست هرچند خدا حساب هرچه از موجودات عالم را که نیاز به حساب دارد می داند، بلکه حساب اعمال مکلفان از انس و فرشته و جن و شیاطین است که نیاز به پاداش و کیفر دارد، و خداوند در دنیا سرعت حساب در نوشتن اعمال آنها دارد و هر عملی را از هر عاملی به محض صدور آن از نظر کم و کیف و مکان و زمان و مقدار پاداش و کیفر می نویسد، یعنی فرشته های کرام الکاتبین در مرأی و منظر او می نویسند. و خداوند سرعت در محاسبه آنها در آخرت دارد، زیرا در آن جا دو نوع حساب است:

اجمالی و تفصیلی. در حساب اجمالی، محاسبه همه خلایق در یک لحظه انجام می یابد، یعنی همه مکلفان در صحنه محشر خود را در برابر خداوند و مورد محاسبه او می بینند و ناگهان حساب خود را تمام شده می یابند. ولی حساب تفصیلی، ممتد است و طول می کشد.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّٰمٍ مَّعِيْدُوْدٰتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِنَّهٗ عَلَيْهِ وَاَمِنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِنَّهٗ عَلَيْهِ لَمِنْ اَتَقٰى وَ اَتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهٖ تُحْشَرُوْنَ (۲۰۳)

تفسیر:

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّٰمٍ مَّعِيْدُوْدٰتٍ»

این آیه نیز از آیات احکام و در مقام بیان برخی از اعمال حج است.

یعنی: حاجیانی که اعمال اصلی حج را خاتمه داده اند باید برای گذراندن ایام تشریق در منی بدان جا روند و عمل مَبِیت و رَمٰی را انجام دهند. «مَبِیت» عبارت است از بودن سه شب در وادی منی که شب های یازده و دوازده و سیزده ذی حجه است. و «رَمٰی» عبارت است از زدن سنگ به جمرات سه گانه با ترتیب خاص در روزهای آن. و این دو عمل خود از عبادت های خاص و خاتمه اعمال حج است، و اگر حاجی در حال احرام از صید کردن و آمیزش با زن پرهیز کرده باشد می تواند دو شب در منی بماند و روز دوازدهم، مَبِیت را خاتمه دهد.

در این باره خدا می فرماید: و خدا را در صحرای منی در ایام معدودات - یعنی سه شبانه روز

متوالی پس از عید - یاد کنید، یاد کردن به واسطه خود مَبِیت و رَمی که از عبادت های خاص الهی است، یا به وسیله اذکار و اوراد دیگر که از آن جمله تکبیرات معروف است که پس از پانزده نماز - که اول آنها نماز ظهر روز عید است - خوانده می شود.

«فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»

یعنی: پس هر که از حاجیان عجله کند و اعمال تشریق را در دو روز یازدهم و دوازدهم انجام دهد بر او گناهی نیست، و کسی که تأخیر کند و اعمال را در سه روز یازدهم تا سیزدهم انجام دهد باز بر او گناهی نیست. یعنی مسأله تخیری است و چنین نیست که اهل جاهلیت می گفتند که برخی تعجیل را و برخی تأخیر را حرام می شمردند.

«لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ»

«لمن» خبر مبتداست به تقدیر «ذلک»، یعنی: این حکم تخیر مخصوص کسی است که در حال احرام حجّش از شکار وحش و آمیزش با زن پرهیز کرده باشد، و گرنه باید شب سوم را هم در منی باشد و در روزش رَمی جمره کند. و از خداوند پروا کنید. یعنی از همه محرمات پرهیز کنید نه تنها از محرمات احرام.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

یعنی: و بدانید که شما انسان ها پس از مرگ و پایان ایام برزخ و برانگیختن از قبر، به واسطه نفخه سوم صور، به منظور حساب و محاکمه و داوری به سوی او و حضور او گردآوری می شوید.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴)

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

فی الحیاه الدنیا متعلق است به یعجبک یا به قوله. لَمَدَّ الرَّجْلَ - از باب نَصَرَ - دشمنی سرسخت کرد با او، و أَلَدَّ اسْم تفضیل است یعنی شدیدالخصومه. خصام مصدر است، و یا جمع خصم. تولی: روی برگردانید، و یا ریاست و سرپرستی نمود. اخذته: حملته، یعنی وادار کرد او را. عَزَّه: قدرت، نخوت، تکبر. مهاد: آرامگاه. شری - از باب ضَرَبَ - فروخت و خرید (ضد).

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»

این آیات چهارگانه، انسان را از حیث کفر و ایمان و نفاق و اخلاص به دو قسم تقسیم می کند:

منافقی که در پنهان کردن نفاقش می کوشد و عملاً به هر فساد و اتلاف جان و مال مردم دست می یازد و چون پندش دهند از تکبر به گناه دیگری می افتد؛ و موحد مخلصی که جان خود را به بهای رضای خدایش فروخته است.

در این باره می فرماید: و از مردم کس هست که گفتارش در این دنیا تو را خوش آید - یعنی ظاهر کلامش فریبنده است؛ از حقیقت و صدق سخن می راند، از باطل و دروغ نکوهش دارد، اظهار ایمان و تقوا می کند - و خدا را بر این که آنچه اظهار می دارد مطابق مافی الضمیر اوست گواه می گیرد درحالی که دشمنی سرسخت دارد و سرسخت ترین دشمن هاست.

و محتمل است معنای آیه این باشد که برخی از مردم درباره بی وفایی دنیا سخنان اعجاب انگیز می گویند و خدا را بر این که در دل محبت تو را دارند گواه می گیرند درحالی که سرسخت ترین دشمنان تواند.

«وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا»

یعنی: و چون این گونه انسان از نزد تو بیرون رود و یا آن که پس از تو ولایت و سرپرستی مردم را به دست گیرد - مانند خلفای بنی امیه و بنی عباس و همه سلاطین جور و حکام ستمگر دنیا - می کوشد که در روی زمین افساد کند؛

«وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»

یعنی: و سعی می کند به وسیله ظلم به مردم و قتل نفوس آنان، کشت و زرعشان را تباه و

دامداریشان را فاسد و نسلشان را نابود سازد؛ و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»

یعنی: و چون به چنین شخصی گفته شود: از خدا بترس - یک شخصیت برتر دینی یا یک انسان آزاد از جان گذشته ای به عنوان نصیحت چنین گوید - قدرت ظاهری و نخوت و غرور، او را وادار به گناه کند و عکس العمل خشنی از زدن و کشتن و حبس درباره ناصح خود انجام دهد، یا بر طغیان خود بیفزاید.

«فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلِبَاسُ الْمِهَادِ»

علی (ع) در بستر پیامبر

یعنی: پس در مقابل نفاق و غرور و گناهانش جهنم او را کافی است و حقاً که جهنم بد آرامگاهی است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»

یعنی: و نیز از مردم کس هست که جان خود را - چه رسد به جاه و مال و اولاد - در طلب رضای خداوند و به بهای خوشنودی او می فروشد، همانند علی بن ابی طالب علیه السلام در ليله المبيت در مقدمه هجرت پیامبر از مکه به مدینه که جان خود را به خدا فروخت و در بستر پیامبر خوابید در شبی که سران قریش همه با شمشیر آخته دور او را گرفته بودند تا او را قطعه قطعه کنند. و در مرحله بعد، همه کسانی که در راه اسلام و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر جان خود را تسلیم خدا می کنند،

«وَ اللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ»

یعنی: و خداوند به بندگان خود رؤوف و مهربان است، و از این روست که نفوس آنها را به بهای سنگین ابدی محیرالعقول و غیر قابل توصیف می خرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸)

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)

لغت و اعراب:

سِلْم و سَلِم و اسلَام: صلح و تسلیم شدن. کَافَّةً: جماعه. جَاءَ النَّاسُ كَافَّةً یعنی کُلُّهُمْ. خطوات: جمع خُطُوهُ، گام، یعنی فاصله میان دو قدم در وقت راه رفتن.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و سلم در آید؛ یعنی صلح با خدا و بندگان صالح او و تسلیم در برابر او امر اصولی و فروعی او، و در هیچ فرمانی محارب او نباشید.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

یعنی: و در هیچ امری پیروی از گام های شیطان - تبعیت از وساوس او - نکنید، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است؛ چرا که دشمنی خود را در آغاز خلقت در ملامت فرشتگان اظهار کرد و بقای آن را در مراحل تاریخ اثبات نمود.

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ»

یعنی: پس اگر بعد از آن که دلایل روشن برای شما آمد، بلغزید؛

پس از آن که به عقل و خرد خویش به توحید و اصول اعتقادات آگاه شدید و دلایل آشکار نقلی را از منطق رسای پیامبر و معجزات و کتاب او پذیرفتید، اگر از راه مستقیم منحرف گردید؛

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی: پس بدانید که خدا مقتدر غالب و حکیم است.

چون عزیز و قدرتمند است می تواند به کیفر شدید گرفتارتان نماید، و چون حکیم است و کیفر و عذابش به اقتضای مفاسد اعمال و بر وفق نظام تکوین است، انتقامش انتقامی از روی حکمت باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

لغت و اعراب:

هل ينظرون استفهام انکاری است یعنی «لاینظرون الا ذلك». نَظَرَ الشَّيْءُ: نگاه کرد به سوی آن، منتظر آن شد. ظَلَّلَ: جمع ظَلَّه، سایبان، مانند قُلَّ و قلَّه. غمام: ابر سفید یا قطعه ای از ابر.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»

خطاب به پیامبر و سایر مخاطبین، و سخن در بیان حال کفار است.

یعنی: آیا آنها جز این انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در میان سایبان هایی از ابر سفید بیایند و کار آنها تمام شود؟ یعنی: این که کفار پس از آن همه دعوت و اتمام حجت ایمان نیاوردند گویی منتظرند که روز رستاخیز برپا شود و خدا و فرشتگان در ابری سفید که در آغاز مظنه رحمت و به ناگاه مظهر غضب و عذاب باشد به آنان روی آورند.

و مراد از آمدن خدا، آمدن فرمان او یا احاطه وجودی و توانی اوست به همان گونه که در دنیا بود، با این تفاوت که در آخرت توأم با غضب و عذاب است. و اما آمدن فرشتگان به لحاظ آن که آنها در آخرت نیز همانند دنیا مجریان فرامین حق و مدبران امور و مقسمات رحمت و غضب اند.

و به طور کلی تمام جریانات و حوادث عالم هستی از بدو حدوث تا قیام رستاخیز و از آن روز تا ابدالآباد به دست فرشتگان الهی و اراده تامه و نافذ آنهاست، اراده ای که تابع اراده الله یا عین اراده الله است، و از این روست که آنها اراده دارند و اختیار ندارند بلکه اختیار از آن خداست.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَوُضِعَ الْأَمْرُ»

یعنی: و چون چنین شد کار آنها همانند سایر اهل آتش در آن ساعت از نظر قضاوت به حق و تعیین کم و کیف اعمال و خفت و ثقل و مقدار کیفر آنها تمام می شود.

خدا جسم نیست

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»

جمله استینافیه و بیان قاعده ای کلی در کمال شمول و گستردگی است. یعنی: همه کارها و حوادث جهان هستی و شرایش و وقایع عالم وجود از ازل تا ابد در استمرار تاریخ دنیا و استقرار و ابدیت آخرت، سلسله علل و معلولات است که منتهی به علل العلل و اراده خداوند است، پس او مرجع و منتهی است.

بدان که مقتضای ادله عقلیه تامه و نقلیه و افره، این است که خداوند جسم نیست و عروض حرکت و انتقال و رفت و آمد و رؤیت به چشم ظاهری و سایر عوارض جسم برای او محال است، و آیاتی که از این کتاب کریم دلالت بر عروض برخی عوارض جسم بر ذات اقدس او دارد مانند این آیه و آیه ۲۲ فجر و ۲ حشر و ۲۶ نحل از آیات متشابه است و باید بر وفق آیات محکم و اقتضای

عقل تأویل شوند چنان که در این جا حمل کردیم و پس از حمل و تأویل، این آیات نیز جزء محکّمات می شوند، زیرا محکم و متشابه، نسبت به اذهان و افکار، امری نسبی است.

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

تفسیر:

«سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ»

یعنی: ای مخاطب، از بنی اسرائیل یعنی از علمای تورات و انجیل و تاریخ دانان آنها به عنوان توییخ و مذمت سؤال کن که از زمان یعقوب و اجدادش تا امروز چقدر از آیات و نشانه های روشن توحید به آنها عطا کردیم، مانند عصای موسی، ید بیضاء، شکافتن دریا، هلاکت دشمنان مقتدر و مسلط، انزال من و سلوی، مائده آسمانی عیسی علیه السلام و بالأخره تورات و انجیل که فعلاً در دست شماست؟! یعنی نعمت هایی که همه را کفران کردید و وسیله سعادت دو جهانی را تبدیل به وسیله شقاوت و عذاب دنیا و کیفر آخرت نمودید، چرا که تورات و انجیل واقعی را که هر دو از نعمت های عظیم خدا بودند و صلاحیت اثبات توحید و دعوت پیامبران گذشته و نبوت محمد عربی صلی الله علیه و آله و کتاب و دین او را داشتند و مدرک قطعی تاریخ انبیا و سرگذشت پیشینیان و حجت و برهان قوی بر نسخ شرایع و حدوث شرایع دیگر تا شریعت اسلام بودند، تبدیل به دو کتاب محرف مملو از اکاذیب و اساطیر و جزء کتب ضالّه نمودید.

«وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

یعنی: و هر کسی نعمت های خدا را پس از آن که بدو رسید تبدیل کند - وسیله هدایت را تبدیل به وسیله ضلالت، و یا شکر نعمت را تبدیل به کفران نماید - پس بی تردید بداند که خدا سخت کیفر است.

«زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

ص: ۲۲۱

حیات دنیوی در نظر کافران زینت داده شده است. مراد از حیات دنیوی، زندگی بر طبق هواهای نفسانی و فرامین شیطانی است که بدون اعتنا به حق و توأم با هر عقیده خرافی و محرم الهی باشد، همان گونه که طاغیان و فرورفتگان در شهوات دنیا دارند، در مقابل زندگی مؤمنان صالح که طبق دستور دین و رضای خداوند است. و زینت دهنده آن حیات در انظار کفار در مرحله نخست خداوند است که جهان را مملو از نعمت های زیبا و گوناگون و طبیعت بشری را سخت مایل و راغب به آنها قرار داده و این خود تزیین تکوینی از جانب خداست هر چند به تودیع عقل در وجود بشر و تشریح شرایع آسمانی، او را از برخی مشتبهات نهی کرده است.

و در مرحله دوم هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنی هستند که مشتبهات نفس و منهیات خدا را برای کفار و اهل طغیان، زیبا و آراسته کرده اند.

«وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا»

یعنی: و کفار و طاغیان از روی جهل به اسرار خلقت و اهداف آفرینش، و غفلت از حقایق دینی و عالم دیگر، مؤمنان را در انتخاب زندگی خاص مسخره و استهزا می کنند.

«وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

یعنی: و کسانی که تقوا ورزیده اند و از شهوات نفس که مورد نهی خداست پرهیز کرده اند در روز قیامت مرتبه ای برتر از آنها و فوق آنها خواهند داشت، برتری فراتر از ادراک ما، زیرا آنها در آن روز در اعلیٰ علیین و اینان در اسفل سافلین اند؛ آنها اهل کرامت الهی و مورد احترام فرشتگان و اینان مورد غضب خدا و خشم فرشتگان؛ و آنان استهزا و مسخره کننده به تلافی مسخره دنیا و اینان متحمل استهزا با کمال ذلت و خواری خواهند بود.

«وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

یعنی: و خداوند هر که را بخواهد در دنیا و آخرت روزی بدون حساب می دهد. و معنای بدون حساب در دنیا این است که انواع نعم روزی شده بر بشر را حد و حصری نیست. و یا آن که در برابر اعمال نیست بلکه طبق اقتضای مصالح است. و یا آن که از کم و کیف آن سؤال نمی شود و از منعم علیه مطالبه پاداش نمی شود. و اما در آخرت حقیقتاً بدون حساب است و احدی را یارای احاطه علمی به انواع و مقدار آن نیست.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢١٣)

تفسیر:

فلسفه دین

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»

یعنی: مردم، همگی یک امت بودند.

بشرها پس از سکونت در روی کره زمین از زمان جدّ اعلایشان آدم تا برهه ای از زمان، بدون پیامبر و شریعت و کتاب آسمانی می زیستند. در آن ایام همه یکنواخت و امّی و رها شده بر وفق ادراک عقول و طبیعت و غرایزشان بودند؛ هر چه می خواستند می گفتند و می کردند؛ به اراده خود در هر جایی ساکن می شدند و به دلخواه خود دارای همسر و اولاد می گشتند «لا مؤمنین و لا کافرین» شبیه زندگی برخی از حیوانات متمدّن تکوینی. و اما این که کره زمین در هیچ زمانی خالی از حجت الهی نمی شود منافاتی با این مطلب ندارد، زیرا آدم ابوالبشر و اوصیای او تا زمان نوح پیامبر حجت الهی بودند، لکن کتاب و شریعت نداشتند و از احکام الهی هم معلوم نیست چه اندازه بر آنها نازل شده بود، و بر فرض وجود، مأمور به ابلاغ نبودند و مقتضای حجّیت، وجوب ابلاغ نیست بلکه خود باید عمل کند و اگر پرسشی باشد جواب دهد. علاوه آن که ظاهراً گرفتار ترس طاغیان زمان خود بودند مانند قایل و اتباع او، و از حجج مغموره بودند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»

یعنی: پس از مدتی خداوند بر حسب اقتضای حال و مجتمع آنها پیامبرانی برانگیخت و به سوی آنها ارسال داشت. آنها صفت و منصب تبشیر و انذار داشتند، یعنی دین و شریعت و کتاب آسمانی برای مردم آورده بودند که طبعاً پذیرندگان را بشارت و انکار کنندگان را بیم می دادند. و اما این که

مدت پیش از بعثت از زمان آدم ابوالبشر تا نوح نبی چقدر بوده، روشن نیست. آن ایام، روزگار فترت اولیه و ازمنه پیش از شریعت یا پیش از تکلیف بود. و این حال ادامه یافت تا نیروی عقلی بشر و سطح فکری او بالا رفت و استعداد تحمل تکالیف الهی و ورود در کلاس تربیت انسانی پیدا کرد؛ اجتماع و تعاونش تمدن آورد و نیز اختلافاتش قابل قضاوت و داوری در محکمه شد، چرا که حل و فصل اختلاف غیرمکلف را روال دیگری است.

«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»

«کتاب» مطلق است و شامل همه کتاب های آسمانی است.

یعنی: و همراه پیامبران کتاب های آسمانی فرو فرستاد که انزال همه به حق بود، یعنی به جا و بر طبق حکمت و اقتضای نظام اتم و اکمل خلقت بود، چرا که تنظیم آنها به منظور هدایت، و محتوای احکام آسمانی متضمن مصالح عالیّه بشری و برنامه حیات طیبه دنیوی، و علوم و حکم ضامن سعادت اخروی او بود، و از این رو آورندگان آنها دارای منصب تبشیر و انذار شدند. و نام آنها کتاب بود، زیرا همگی از اقدم زمان در لوح محفوظ الهی مکتوب و مندرج بود و در آینده تاریخ نیز باید به دست بشر بر روی صفحات قراطیس مکتوب گردد تا مصون از زوال و نسیان باشد. پس آن حقایق و محتویات، هم کتاب بالفعل بود و هم کتاب بالقوه. و این جمله در واقع به منزله توضیح «بعث الله النبیین مبشّرين و منذرین» است، زیرا تبشیر و انذار بدون نزول کتاب و عرضه دینی که محتوای آن است معنا ندارد.

«لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»

فاعل «لیحکم» خدا یا کتاب یا هر یک از انبیاست.

یعنی: کتاب هایی که بر پیامبران نازل شده هر چند هدف از آنها ابلاغ دین و تبشیر و انذار است، لکن یکی از اهداف مهمه آن که گویی هدف اصلی به شمار می رود آن است که خدا در طول تاریخ و ازمنه سکونت بشر در دنیا درباره هر اختلافی که میان آنها پدید آمد - خواه اختلاف دنیوی یا اختلاف دینی که هر دو لازمه طبع بشر مجتمع و متمدن است - به وسیله آن کتاب ها داوری کند.

پس مراد از موصول «ما اختلفوا فيه» مطلق مورد اختلاف اعّم از امور مادی و مقاصد دینی است، زیرا دین و کتاب الهی است که در تمام اختلافات دینی و دنیوی قضاوت می کند.

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»

مرجع ضمیر «فیه» «ما أتى به الأنبياء من الدين و الكتاب» مفهوم از کلام است.

یعنی: اختلاف در دین و کتاب نشأت نیافت مگر از کسانی که دین و کتاب بدان ها عرضه شد و آنها دریافتند. و این جمله، استینافیه است و اشاره به این که منشأ اختلاف در امور مادی و دنیوی هر چند عموم مردم هستند، ولیکن منشأ اختلاف در دین و کتاب و عقاید و مسالک، خصوصاً علما و دانشمندان قوم اند، زیرا آنها بودند که از همان آغاز که در مقابل انبیا قرار می گرفتند، مخالفت می کردند و شکاف می آفریدند یا مخالفت جائران و مترفین را توجیه می نمودند، تا آن که در میان جوامع بشری اختلافات اعتقادی و مذهبی عریق و مستمری پیدا شد و به مسالک و مذاهب گوناگونی منقسم شدند. و اختلافات رفته رفته زیاده‌تر و شدیدتر شد و منجر به نبردهای خونین گردید، از این رو در آیه پس از ذکر اختلاف مطلق، به ذکر این اختلاف و منشأ پیدایش آن پرداخته است.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»

جار و مجرور متعلق به «ما اختلف فيه» است، یعنی: عمل آنها و ایجاد اختلافشان در دین و کتاب پس از آن بود که دلایل روشن و براهین قاطع از جانب خدا و انبیای او به آنها رسید و حجت بر آنها تمام شد، و علت این اختلاف حسد و برتری طلبی و حبّ جاه و مال بود.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»

ضمیر جمع «اختلفوا» راجع به «الذين اتوه» است و «من الحق» بیان «ما» ی موصوله است، و معنا این است: پس خداوند کسانی را که ایمان آوردند و دین و کتاب را پذیرا شدند به آن حقی که علمای قوم در آن اختلاف کرده و از آن منحرف شده بودند، هدایت نمود. بدین معنا که آنها را پس از ایمان و پذیرفتن اصل دین، به عمل و مراحل تکامل بعدی، به اذن تکوینی خود - یعنی به یاری و توفیق خویش - هدایت نمود.

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

یعنی: و خداوند هر که را بخواهد - پس از آن که اصل دعوت را پذیرفت - به راهی راست در مراحل تعالی و کمال بعدی راهنمایی می کند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (٢١٤)

لغت و اعراب:

آزنون های سخت همیشگی است

أم حسبتم به معنای «بل اُحسبتم» است و استفهام انکاری توییخی است. مثل: صفت و حالت، کلام کلی سائر در میان مردم که برخی از اشیا را بدان تشبیه کنند. بآساء: شدت و ناراحتی در غیر بدن مانند فقر و ناامنی. ضراء: ناراحتی جسمی مانند مرض و جراحت. آمَنُوا معه به تقدیر «آمَنُوا بِاللَّهِ معه». و أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ به تقدیر «قيل لهم» است.

تفسیر:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»

آیه در مقام بیان لزوم صبر و ثبات در امور دین و دنیا و در برابر حوادث طبیعی جهان و آسیب دشمنان است. یعنی: آیا گمان کرده اید که اگر به همین حال بمیرید به محض مرگ وارد بهشت می شوید در حالی که حوادث و حالات سخت آنان که پیش از شما گذشته اند بر شما وارد نشده و آزمایش های مختلف آنها را نداده اید؟!

«مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا»

یعنی: آنها را شاید بسیار روحی مانند فقر و ناامنی و تلف مال و اولاد و تبعید از وطن، و آسیب های جسمی مانند قتل و جرح و مرض وارد آمد و آنها به لرزه و اضطراب سختی در زندگی در افتادند؛

«حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ»

یعنی: تا آن جا که فرستاده خدا و گروندگان همراهش از شدت بلا و ناراحتی و تمام شدن صبر و طاقتشان به عنوان تأخیر افتادن وعده حق می گفتند: پس یاری خدا کی می رسد؟

ص: ۲۲۶

«أَلَّا إِنَّ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبًا»

یعنی: به خاطر تسلیت خاطر و توصیه به صبر به آنها گفته می شد: آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است. و گوینده خداوند بود، یا پیامبر نسبت به امت، یا امت نسبت به یکدیگر.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»

ظاهر «ما» ی موصوله، سؤال از نوع اموالی است که باید انفاق نمود از نقد و جنس و غلات و انعام و غیر آنها. می فرماید: ای پیامبر، از تو می پرسند چه مالی را انفاق کنند؟ و ظاهر جواب این است که سؤال از انفاقات مستحب است نه مانند زکات واجب که به والدین نمی رسد؛ و نه مانند انفاق واجب به عمودین (یعنی پدر و مادر و اجداد، و فرزندان و نوادگان) که بر ارحام دیگر واجب نیست.

«قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»

در این جمله اشاره است به این که سؤال از نوع اموال انفاقی اهمیت ندارد، بلکه آنچه سزاوار سؤال است مورد مصرف مال است که به چه کسانی بدهند و یا در چه کاری صرف کنند. و معنای آیه این است که ای پیامبر، به آنها بگو: هر چه از خیر - یعنی مال دنیا - خواستید انفاق کنید به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و وامانده در راه انفاق کنید.

و مراد از والدین اعم از پدر و مادر و اجداد پدری و مادری است هر چه بالا-رود؛ و مراد از نزدیکان همه مراتب دور و نزدیک ارحام است؛ و مراد از یتیمان، یتیمان فقیر است و ذکر مساکین پس از آن یعنی جمع بین خاص و عام برای اهمیت خاص است. و معنای «ابن سبیل» مسافر است و مراد، کسی است که در طول مسافرت هزینه اش تمام شده است. و ظاهر این است که سبیل در این جا مانند اغلب موارد استعمالش در قرآن مجید به معنای سبیل معنوی است نه حسی مادی، پس کلام شامل راهیان طریق علوم دینی در انواع مختلف آن و هر علمی که قوام حیات مسلمین به

آن است - در صورتی که هزینه سفر نداشته باشند - نیز می شود.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

یعنی: هر کار خیری که انجام دهید خواه انفاق مال یا انفاق غیرمال، یا غیر انفاق مال از انجام سایر اعمال، بی تردید خداوند بدان داناست.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

لغت:

کُرْهُ - به ضم - : مشقت و مبعوضیتی که انسان در باطن خود دریابد. و کَرِه - به فتح - : مشقت و آسیبی که از خارج برسد نظیر اجبار کردن کسی بر عملی. و در این جا «کَرِه لکم» یا به معنای «مکروه لکم» است یا «ذو کَرِه لکم».

تفسیر:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ»

یعنی: نبرد و جنگ با کافران و طاغیان و باغیان به نحو جهاد ابتدایی یا دفاعی بر شما در شریعت اسلام تشریح و مقرر شده، و یا آن که از علم ازلی الهی تنزل کرده و در لوح محفوظ نگاشته شده، و یا از آن جا فرود آمده و در قرآن مجید مرقوم گشته است، در حالی که آن مبعوض شماسست و طبعاً آن را خوش نمی دارید.

«وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»

یعنی: ولی امید آن می رود که چیزی را شما دشمن دارید در حالی که به نفع فرد و صلاح اجتماع شما باشد - نظیر اغلب واجبات و مستحبات شرعی و محسنات عقلی - و نیز احتمال می رود که چیزی را شما دوست دارید در حالی که آن، برای شما ضرر و زیان فردی و اجتماعی داشته باشد، مانند اغلب محرمات الهی و منهیات عقلی.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

ص: ۲۲۸

یعنی: در حالی که خدا می داند و شما نمی دانید.

خدا همه آنچه به نفع و صلاح شما یا به زیان و ضررتان است از احکام و موضوعات و علل و مناسبات ترتب احکام بر موضوعات، همه را می داند و از این روست که جعل قانون برای جامعه، تنها از آن اوست.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢١٧)

حرمت جنگ در ماههای حرام

لغت و اعراب:

قتال فيه بدل است از الشهر الحرام. حرام: عمل محرم و گناه، و نیز شیء محترم که هتک احترامش جایز نیست مانند قرآن، کعبه، مسجد و برخی از ماه های سال. المسجد الحرام عطف است به سبیل الله. من القتل الف لامش عهد ذهنی است.

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»

قافله تجارتي چند نفره ای از مشرکان مکه از نزدیکی مدینه گذر می کرد، پیامبر اسلام مطلع شد و سپاه اندکی گسیل داشت تا اموال آنان را به غنیمت گیرند. سپاه اسلام در صحرايي با آنها برخورد کردند و به گمان اینکه آخر جمادی الثانیه است با آنان جنگیدند، برخی را کشته و اموالشان را به غنیمت گرفتند. بعداً معلوم شد که جنگ در اوایل رجب که از ماه های حرام و جنگ در آن ممنوع است اتفاق افتاده است.

این نکته معلوم باشد که این مشرکان از همان کسانی بودند که پیامبر و یارانش را در مکه در

ص: ۲۲۹

مدت سیزده سال آزار بی شمار می دادند، مردم را از راه خدا و ایمان به او جلوگیری می کردند و خود به خدا کافر بودند و مسلمین را از دخول خانه خدا مانع می شدند و آخر کارشان این بود که پیامبر و یارانش را از زادگاهشان مکه بیرون راندند.

مشرکان در این حادثه کوچک به بهانه این که پیامبر اسلام احترام ماه حرام را شکسته و به قانون و دین خود نیز پایبند نیست بر ضد او تبلیغات وسیعی به راه انداختند، تا این آیه نازل شد.

معنای آیه: ای پیامبر، درباره ماه حرام از تو می پرسند که قتال و نبرد در آن چگونه است؟

ماه حرام در عبارت آیه جنس است و شامل همه ماه های حرام یعنی: رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم می شود. رجب نام ماه هفتم سال های قمری است، ذی قعدة و ذی حجه ماه های آخر سال و محرم ماه اول سال بعد است. این ماه ها در ایام جاهلیت پیش از اسلام محترم بودند.

مشرکان و کفار و همه مردم جاهلیت آنها را حرام می شمردند، جنگ را در آن شروع نمی کردند و جنگ شروع شده را متارکه می نمودند. در شرع اسلام نیز این حکم وضعی و قانون عام امضا و تصویب شد و جزء احکام پُراهمیت اسلام قرار گرفت. و تغییر ماه های حرام و مبادله آنها با ماه های دیگر که یکی از گناهان بزرگ مشرکان بود مسأله دیگری است که در ذیل آیه ۳۷ توبه بحث شده است.

«قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ»

یعنی: ای پیامبر بگو: هرگونه نبرد و جنگ در ماه حرام گناهی است بزرگ، ولیکن جلوگیری از راه خدا و از ایمان مردم به توحید و نبوت و کتاب آسمانی، و کافر شدن به او یا کفران نعمت های او، و باز داشتن مسلمین از ورود به مسجدالحرام و زیارت آن و بیرون کردن اهل مسجد - یعنی پیامبر و یارانش را - از آن که وطن و زادگاهشان است، یعنی این چهار امر عظیم که شما انجام می دادید در نزد خداوند از جنگ و کشتن چند نفر در ماه حرام بزرگ تر و شدیدتر است.

«وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»

یعنی: و شرک و گمراهی و ایجاد اختلافی که حال هم شما بدان گرفتارید بزرگ تر و شدیدتر از قتلی است که واقع شده است.

«وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُم حَتَّى يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا»

یعنی ای پیامبر، آنها همواره با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دینتان - یعنی توحید ابراهیمی و اصول و فروع آن - باز گردانند.

«وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

حبط اعمال با ارتداد

یعنی: و هر کس از شما مسلمین از دین خود بر گردد - مرتد فطری یا ملى شود - و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی تمام عمل های خیرشان در دنیا و آخرت باطل و هدر و بیهوده می گردد هر چند در دنیا عمل های نیک بی حساب و آثار خیر بی پایان انجام داده باشند، زیرا در دنیا نام نیکشان از میان مردم می رود و حسن ظن ها تبدیل به سوء ظن می گردد و دعاها و طلب غفران ها منقطع یا معکوس می شود و این معنای حبط در دنیاست، و در آخرت پاداشی نمی برند؛ نه در مقابل حسنات نعم اخروی می گیرند، و نه اعمال خیرشان مجسم به صور نیک و متبلور به اعیان خارجی و لذایذ می شود.

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

یعنی: و آنها همه یاران آتش و همدمان جهنم اند، و آنها در آن آتش دوزخ جاودان اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

یعنی: حقیقت این است کسانی که ایمان آورده اند و باطنشان اصول عقاید را باور کرده، و کسانی که در راه خدا مهاجرت کرده اند، خواه به هجرت جسمانی از مکانی به مکانی برای هر امر خیری مانند حج و تحصیل علوم دین و فرار از معاشرت کفار و فساق و سکونت در محیط اسلامی و اخلاقی، یا هجرت روحانی از جهل به سوی علم و دانش، از کفر به سوی ایمان، از رذایل صفات به سوی فضایل اخلاق و از گناهان به سوی عمل های صالح؛ و کسانی که در راه خدا جهاد کرده اند خواه جهاد اصغر و نبرد کوچک مانند نبرد با دشمن در جهاد ابتدایی یا دفاعی، و خواه جهاد اکبر نظیر ترک گناهان و انجام فرایض الهی و هرگونه مبارزه با هوای نفس مخالف عقل و شرع؛

«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی: آنها هستند که به رحمت خداوند امید می دارند، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. و تکرار «الذین» در صدر آیه برای عظمت و اهمیت عمل است پس از ایمان و اهمیت خصوص هجرت و جهاد در میان عمل های فرعی.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹)

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

لغت و اعراب:

حرمت شراب و غمار

حَمَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ -: پوشانید آن را. خمر: مصدر، و به معنای هر پوشاننده عقل، و شراب انگور. يَسَرَ الْأَمْرَ - از باب عَلِمَ و شَرَفَ -: آسان شد کار. و يَسَرَ - از باب ضَرَبَ -: قماربازی کرد. و مَيْسِر: مصدر، و به معنای قماربازی. اثم اثمًا: تأخیر انداخت، کندی کرد. و اثم: مصدر، و به معنای گناه. عفا عنه و له - از باب نَصَرَ -: بخشید او را، و عفو: مصدر، و به معنای بهتر و پاکیزه تر، و مازاد از نفقات واجب، و به معنای حد وسط. أَعْتَتَهُ: او را در مشقت و سختی و هلاکت افکند.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»

خطاب به پیامبر و هر مخاطبی است که از علوم دینی و معارف اسلامی اطلاعی داشته باشد و مورد سؤال قرار گیرد. یعنی: ای پیامبر، از تو درباره خمر و قمار می پرسند. مراد از «خمر» معنای لغوی آن است یعنی چیزی که مستی آورد و بر عقل و خرد پرده کشد هر چند مصداقش در آن روز معدود و یا منصرف به خصوص شراب انگور بود. و مراد از «میسر» قماربازی است به هر نوع و کیفیت هر چند مصداقش در آن روز محدود بود. و اطلاق میسر بر قمار که به معنای آسانی یا آسان است به لحاظ

ص: ۲۳۲

آسانی تملک مال برای برنده آن است. و ظاهر جواب در آیه این است که سؤال از جواز و حرمت نوشیدن شراب و بازی قمار است، و ممکن است از همه احکام آنها باشد مانند طهارت و نجاست خمر و جواز ساخت و خرید و فروش آن، و از تهیه ابزار قمار و نگهداری آنها.

بدان که تحریم خمر و شراب و همه مسکراتی که عنوان خمر، شامل آنهاست و هم چنین قمار، در صدر اسلام به تدریج انجام گرفت. آغاز تحریم خمر به نحو حکم انشائی در مکه و فعلیت و تنجز آن در مدینه بود و مجموع به تدریج در ضمن چهار یا پنج آیه زیر اتمام یافت.

اول - آیه شریفه ۳۳ اعراف «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ». این آیه در سوره مکی است و در آن به صراحت حرمت اثم یعنی هر عملی که عقل انسان را از رسیدن به خیرات و کمالات محروم می کند، بیان شده.

دوم - آیه مورد بحث (۲۱۹ بقره) که در نخستین سوره نازل شده در مدینه قرار گرفته و به صراحت، اثم بودن خمر در آن ذکر شده، و این آیه با آیه سوره اعراف، گویی صغرا و کبرایی وافی برای اثبات حرمت خمر است (الْخَمْرُ أَثْمٌ، وَكُلُّ أَثْمٍ حَرَامٌ، فَالْخَمْرُ حَرَامٌ).

سوم و چهارم - آیه ۹۰ و ۹۱ سوره مائده که آخرین سوره از سوره های قرآنی است که در مدینه نازل شده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنِ الذِّكْرِ لِلَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ».

در این دو آیه به صراحت، حرمت و رجاست و عمل شیطانی بودن خمر و قمار بیان شده و به برخی از ملاکات و علل حرمت آنها نیز اشاره شده. باین بیان، حرمت خمر از مکه آغاز شده، یعنی در مرحله انشاء ابلاغ شده و در اوایل هجرت، حرمت آن در نزد اهل ادراک و کمال و اهل استنباط تمام گشته یعنی فعلیت یافته، و در اواخر ایام حیات پیامبر اسلام حکم صریح و روشن آن مورد تأکید قرار گرفته است. و اما آیه ۴۳ سوره نساء «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» در مقام بیان موانع و شرایط نماز است و این که حالت مستی، مانع از صحت آن است یا حالت هشیاری شرط آن، زیرا انسان مست، تمامیت و کمال آنچه را می گوید نمی داند یا معنای عبارت عربی را با این که عرب زبان است نمی فهمد. پس آیه در مقام بیان حکم خمر و آثار آن نیست.

«قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»

یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب، بگو: در ارتکاب هر دو، گناهی است بزرگ و البته سودها و منافع هم در هر دو برای مردم هست.

مناسب است خاطر نشان سازیم که دربارهٔ مضرات فردی و اجتماعی هر یک از این دو عمل خبیث، مطالب زیادی گفته شده و کتاب هایی نوشته شده است. مثلاً در باب مضرات خمر، متخصصین فن گفته اند که خمر دارای انواع مضرت هاست، مضرت جسمی مانند اثرات سوء آن بر معده و روده ها و کبد و ریه و اعصاب و شریان ها و قلب و حواس بینایی و ذائقه؛ و مضرت اخلاقی از قبیل بدخلقی، فحاشی، جنایت وارد کردن بر دیگران، کشتن، فاش کردن اسرار، هتک احترام، زیر پا گذاشتن قوانین انسانی که پایهٔ حیات طیبه و سعادت اوست و خاصه از بین بردن عفت اخلاقی و هتک عرض و تعدی به ناموس مردم؛ و مضرت فکری و ذهنی مانند زایل کردن گوهر خرد و عقل در حال مستی، و بیرون کردن شخص از حال عادی و باقی ماندن همین آثار فی الجمله در وجود انسان معتاد.

و اما مضرت قمار نیز بسیار است، مانند تولید عداوت و دشمنی میان برد و باخت کننده، باز داشتن آنها از ذکر خداوند، بی رغبتی آنها به ذکر خدا و معنویات، دست برداشتن معتاد از کسب و کار خود، سقوط بازیگران گاهی در یک لحظه از هستی مالی، و نزاع و به جان هم افتادنشان در برخی از اوقات.

«وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»

یعنی: منافع هم در آنها برای مردم هست. مثلاً در خمر تجارت و سودهای کلان برای همهٔ متصدیان تولید و توزیع از آغاز کاشتن نهال انگور و تهیهٔ مقدمات سایر انواع مسکرات تا پایان رسیدن به دست مصرف کنندگان. و در قمار خوشحالی برنده تا مدتی پس از بردن، غنی شدن فقیر در برخی از موارد، و غیر ذلک. و پیداست که مفساد مترتب بر هر یک، بسیار بزرگ است به گونه ای که منافعشان قابل مقایسه با مفساد آنها نیست.

«وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»

یعنی: و از تو می پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه را که مازاد بر نفقات است و در حدِّ اعتدال. ظاهر سؤال در این آیه نظیر آیهٔ ۲۱۵ است که مراد پرسش از نوع مال بود برای انفاق؛ و در

اینجا نیز جواب همانند آن آیه از امری دیگر است برای بیان این که آنچه سزاوار است این نیست که بپرسند از چه مالی بدهیم، بلکه آنچه مهم است این است که انفاق را در حدّ متوسط و به مقدار اعتدال انجام دهند، نه در انفاق افراط کنند که خود در اضطرار افتند، و نه تقتیر و بخل نمایند که طرف را محروم سازند.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَةَ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

شفاش به خیر خواهی یتیمان

«کذلک» اشاره به چند آیه گذشته است و مراد از آیات، سایر آیات قرآنی است و تشبیه در این گونه موارد از قبیل تشبیه کلی به برخی از مصادیق است.

یعنی: خداوند مثل این آیات کوتاه و پر محتوا با ظاهری زیبا و باطنی بس عمیق، در هر جا و در هر مورد، آیات کتاب خویش را بیان می کند، باشد که شما بیندیشید. و جمله «فی الدنيا و الآخرة» در اول آیه بعدی متعلق به «تتفكرون» است. یعنی بیان آیات قرآن به نحو روشن و زیبا و متین و عمیق، در حالی که حکایت از اوضاع مختلف دنیا و احوال گوناگون آخرت دارد، به امید این است که شما در امر دنیا و آخرت بیندیشید؛ فنای دنیا را درک کنید و عبرت بگیرید؛ از حلالش برخوردار شوید و برای عالم دیگر توشه اندوزید؛ و از حرامش بپرهیزید، و آخرت را بشناسید و وسایل سعادت آن جا را فراهم نمایید و از عذاب آن جا دوری کنید.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»

در صدر اسلام به خاطر سابقه جنگ های قبایلی اعراب و سپس وقوع جنگ های میان مسلمین و کفار، یتیمان زیادی در میان مسلمین به وجود آمد که خود و اموالشان با مردم در هم آمیخته بودند و به واسطه تشدید امر درباره یتیمان و تحریم شدید تصرف در اموالشان که با بیان پیامبر اسلام القاء شده بود مواظبت بر حال آنان و حفظ اموالشان با وجوب اجتناب از آن سبب مشقت برای مسلمین شده بود، تا آن که این آیه نازل گشت. و مفسران گفته اند که این آیه پس از آیه های ۲ و ۱۰ سوره نساء نازل شده که در آن آیات، درباره یتیمان و اموالشان حکم شدید و اکید وارد شده. و این کلام مبتنی بر این است که آیه مورد بحث بقره پس از آن آیه ها نازل شده باشد هر چند خود سوره بقره پیش از سوره نساء نازل شده است.

و به هر حال معنای آیه این است: ای پیامبر از تو درباره یتیمان - یعنی مطلق یتیم یا آنها که جد پدری ندارند - می پرسند. یعنی از کیفیت معاشرت با آنها و چگونگی تصرف در اموال آنها.

«قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ»

یعنی: به آنان بگو: اصلاح حال و اموال آنها به نحو نظارت از دور نیکوست، و اگر با آنها در زندگی مختلط شوید و درآمیزید و خودشان را همانند اولادتان تحت کفالت بگیرید و اموالشان را نظیر شرکاء، در مال خود مخلوط نمایید مانعی نیست، آنها برادران شما نیستند. یعنی پس نیکوست با خود آنها به گونه ای مخالطت کنید که از شما به آنها حداقل ضرر مالی و اخلاقی نرسد و در اموال هم نظیر شرکای صالح اموال باشید.

بنابراین، از این آیه استفاده جواز تصرف عادلانه در مال یتیم می شود، نظیر شرکت در تجارت و زراعت؛ و توقف تصرفات غیر جدّ در اموال یتیم به اذن ولی شرعی، حکم بعدی یا ثانویه است.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»

یعنی: چون طبعاً ترخیص چنین تصرفی در اموال ایتم که خودشان قدرت تشخیص افراط و تفریط و امانت و خیانت را ندارند امری است محوّل به وجدان و ایمان اشخاص و کسی اطلاع نمی یابد، لذا می فرماید: و خداوند، متصرف مفسد را از مصلح می شناسد و تمیز می دهد.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی: و اگر خداوند اراده می کرد، شما را در این باره به مشقّت و سختی می افکند - یعنی مواظبت بر نفوس و اموال آنها را واجب می کرد و اختلاط اموال را حرام می نمود، لکن چنین نکرد، زیرا خداوند غالب مقتدر شکست ناپذیر است که می توانست چنین کند، و حکیم است که کار را روی مصالح عام و اقتضای نظام عادلانه انجام می دهد و اجازه اختلاط داده است.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَأُمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكِهِ وَ لَوْ أَعْجَبْتُمْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

نکاح مصدر است، به معنای ایجاد علقهٔ زوجیت میان مرد و زن که حقیقتش امر اعتباری وضعی است و به وسیلهٔ گفتارهای خاصی تحقق می‌یابد، و آن گفتارها را هم الفاظ یا صیغ عقد می‌نامند. و نیز به معنای اختلاط دو شیء یا بیشتر و آمیزش جنسی. مشرک: کسی که غیر خدا را در الوهیت یا ربوبیت یا در خلقت جهان هستی شریک خدا قرار دهد.

تفسیر:

حرمت ازدواج با مشرک

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ»

یعنی: و نباید با زن های مشرک ازدواج کنید تا آن گاه که ایمان آورند.

نبايد عقد زوجیت ایجاد کنید، و یا اگر از سابق بوده ادامه دهید. مثلاً اگر زن و شوهر هر دو مشرک بودند، مرد اسلام آورد و زن در شرک خود باقی ماند عقدشان به هم می‌خورد. پس یکی از موانع ازدواج مرد یا زن مسلمان، شرک است و یا یکی از شرایط ازدواجشان ایمان است.

«وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ»

مراد از «آمه» زن برده، و مراد از «مشرکه» زن آزاد مشرک است.

یعنی مسلماً کنیز با ایمان هر چند عنوانش پست و خودش فاقد مال و فاقد صلاحیت تملک و گاهی هم فاقد جمال باشد بهتر است از زن آزادی که مشرک باشد هر چند دارای مال و جمال باشد و شما را خوش آید. و ممکن است مراد از «آمه» آمه الله باشد یعنی مطلق زنی که بندهٔ خدا و باایمان باشد، و مراد از «مشرکه» زن مشرک اعم از برده و آزاد. پس معنای این جمله بیان قاعده کلی است که مورد بحث یکی از مصادیق آن است.

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا»

یعنی: به مشرکان زن ندهید تا آن گاه که ایمان آورند. بنابراین، یکی از موانع ازدواج زن مسلمان شرک مرد، یا یکی از شرایط ازدواجش ایمان مرد است.

«وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ»

یعنی: و مسلماً مرد بردهٔ با ایمان هر چند مقامش پست و خودش فاقد جاه و مال باشد بهتر است از مرد مشرک گرچه صاحب مال و جاه باشد و شما را خوش آید. و ممکن است مراد از «عبد مؤمن» بندهٔ خدا باشد برده یا آزاد، و مراد از مشرک، مطلق مشرک باشد.

«أَوْلَيْكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

«اولئك» اشاره به مشرکات و مشرکین است. یعنی: زنان مشرک همسران مرد خود را و مردان مشرک همسران زن خود را به سوی آتش دعوت می کنند به دعوت انشائی و لفظی و یا به دعوت تکوینی، بدین معنا که زندگی گرم و نزدیک و طولانی مادام العمری مشرک و مؤمن که مقتضای ازدواج طبیعی است قهراً اثرات متقابل دارد، بنابر این نباید صورت بگیرد.

«وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»

«باذن» متعلق به «یدعو» است. یعنی: خداوند نیز به اذن خود پیوسته جامعه انسانی را به سوی بهشت و آمرزش می خواند. و البته دعوت خدا به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی و یا به واسطه اعطای نیروی خرد به آنهاست و معنای «باذن» این است که این دعوت، همواره توأم با اذن تکوینی است، یعنی توفیقات و یاری او پس از پذیرش دعوت انبیاء می رسد.

«وَيُؤَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

یعنی: و خداوند آیات خود را برای همه جهانیان بیان می کند، باشد که متذکر شوند.

محتمل است مراد از آیات، آیات قرآنی حاکی از احکام و معارف باشد، یعنی خدا احکام دینی و معارف معنوی خود را همواره به مرور تاریخ در اختیار جامعه بشری قرار می دهد. و یا آن که روزی مجموع آیات این کتاب را برای جامعه بشری به اراده نافذ خود روشن خواهد نمود و ممکن است مراد، آیات و نشانه های تکوینی باشد، یعنی خداوند به واسطه اعطای عقل و خرد به انسان، پیوسته آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهد.

وَ يَسْمَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هِيَ أَذَىٰ فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَيْثُ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲)

لغت و اعراب:

حَاضَتِ الْمَرْأَةُ - از باب ضَرْب - خون حیض دید. و حیض و محیض: خون قاعدگی. اذی: ناراحتی و آسیبی خاص. اعتزال: کناره گیری. آتاه: آمد نزد او، و مراد آمیزش جنسی است. چنان که

ص: ۲۳۸

همهٔ الفاظی که در قرآن مجید در عمل آمیزش جنسی استعمال می شود کنایه است حتی نکاح و مانند آن.

تفسیر:

احکام زنان

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»

یعنی: و ای پیامبر، از تو دربارهٔ عادت ماهیانهٔ زن سؤال می کنند. ظاهر این است که این سؤال از ماهیت خون حیض یا از حقیقت حالت قاعدگی نبوده، بلکه عمدتاً از حکم آمیزش بوده یا از سایر مسائلی که یهود و نصارا در مورد زن در حال حیض اجرا می کردند، و شاید سؤال کننده نیز آنها بوده اند.

«قُلْ هُوَ أَذَىٰ»

یعنی: بگو: آن آسیب و ناراحتی خاص و ضرر اندکی است که طبق اقتضای طبع زن از ریزش خون در رحم وی حاصل می شود، زیرا در خلال هر ماهی مقداری از خون های طبیعی او در اثر فعالیت های مزاج از حالت عادی خارج می شود و طبع وی آن را به سوی رحم دفع می کند به گونه ای که از همهٔ جداره ها وارد رحم می گردد که در نتیجه رحم را شستشو دهد و یا مورد استفادهٔ جنین قرار گیرد و یا در تهیهٔ شیر در ایام رضاع مصرف شود.

«فَاعْتَرِلُوا الْبَسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ»

یعنی: پس باید از زن ها در حال قاعدگی آنان کناره گیری کنید و به آنها برای عمل آمیزش نزدیک نشوید تا آن گاه که از آن خون پاک شوند، و چون خود را پاک کردند یعنی غسل کردند یا خود را شستند، می توانید به آنان نزدیک گردید.

ظاهر این کلام این است که در شریعت اسلام، غیر حرمت آمیزش، حکم دیگری برای حالت قاعدگی زن تشریح نشده است و دلالت دارد بر بطلان آنچه ملت یهود و طائفهٔ نصارا در این مورد انجام می دهند، زیرا ملت یهود به پیروی از تورات، برنامه های سختی برای آن ایام به کار می بستند و به کلی از هم غذا و هم سفره شدن با زن و نزدیک آنان نشستن و معاشرت های دیگر پرهیز می کردند، بلکه (طبق فصل ۱۵ تورات) برای مردی که در ایام حیض دست به بدن زن یا به رختخواب او زده مقررات سختی تعیین شده است.

و اما از نظر نصارا منعی از هم غذا شدن و مؤانست نیست. و مشرکان آن روز برخی پیروی از طرز عشرت یهود می کردند، ولی اغلبشان از سیره نصارا متأثر بودند و عده ای را نیز اعتقاد بر این بود که آمیزش در آن حال سبب بی باک و سفاک شدن فرزند می شود. و این امر در نزد آنها مطلوب بوده و از این رو قرآن مجید دستوری متوسط و برنامه ای معتدل بیان کرده که در آن ایام، تنها آمیزش جنسی حرام و روابط و عشرت و غیر آن مطلقاً جایز است.

«مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»

یعنی: با آنها از آن راه و از آن ناحیه که خدا دستور داده آمیزش کنید. در ظاهر این کلام اجمال است، چه آن که معلوم نیست مراد از آن راه و آن ناحیه چیست؟ لکن در آیه بعد این اجمال را روشن نموده. و حقیقت این است که خداوند توبه کنندگان و نظافت کنندگان را دوست دارد. صیغه مبالغه در توبه، مفید زیادی در کیفیت است، یعنی توبه محکم و نصوحی که دنبالش شکستن توبه نباشد؛ یا در کمیت، یعنی همواره و در پی هر گناهی توبه می کنند. و تطهر نیز به خاطر زیادی مبانی بر نوعی از زیادی معانی دلالت دارد، یعنی کوشا در پاکیزگی و نظافت کردن، یا هر نوع پاکی فکری و روحی و عملی را انجام می دهند.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

لغت و اعراب:

حَرْثُ الْأَرْضِ - از باب نَصْر و ضَرْب - زمین را آماده کشت کرد. و حَرْث: زمین آماده کشت. أَنَّى ظرف مکان است به معنای هر کجا؛ و ظرف زمان است به معنای هر وقت. قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ به تقدیر «ما ینفعکم» است.

تفسیر:

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»

یعنی: زنان شما محلی مهیا برای کشت شمایند، پس به کشتزارتان از هر سو و در هر زمان که بخواهید در آید.

ص: ۲۴۰

تشبیه زن به کشتزار به لحاظ مهیا بودن رحم او برای پذیرش نطفهٔ مرد و رشد و نمو نوع انسانی در آن است. و عمده جهت بذر بودن نطفه اسپرهای آن است که در اولین مرحلهٔ حرکت با اوول نطفهٔ زن مخلوط می شوند و نخستین مصداق «وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» [تکویر، ۷] در انسان تحقق می یابد، و دومین مصداقش در برزخ تقارن روح وی با قالب مثالی، و سومش در قیامت حلول آن در بدن جدیدالترکب دنیوی است. و مراحل حرکت جوهری و کمی و کیفی نطفه را آیهٔ ۱۴ سورهٔ مؤمنون تا زمان جنین شدن بیان کرده است. و قبلاً ذکر شد که در جملهٔ «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمْرَكُمُ اللَّهُ» در آیهٔ قبل ابهامی به ذهن می آمد و در این آیه اشاره به شرح آن ابهام شده که از هر سو و در هر زمان بذرافشانی را منعی نیست.

«وَقَدْ مَوَّا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ»

یعنی: و در عمل آمیزش با آنها آنچه را به نفعتان است تقدیم دارید. مراد، این که تنها مسألهٔ التذاذ چند لحظه ای را در نظر نگیرید، بلکه آن را مقدمه ای برای تحقق منافع بی پایان بعدی قرار دهید، از قبیل توفیق اکتفا به حلال، دوری از مفسد دنیوی و اخروی حرام، تقویت روابط و محبت در زندگی، حصول اولاد و بقای نسل و ازدیاد نفوس واحد خانوادگی و قبیله ای و سپس اجتماع مسلمین. و پس از دنیا آثار و نتایج فزونی اولاد و ارحام در عالم دیگر که همه به نفع انسان مؤمن خواهد بود. و از خداوند پروا کنید؛ یعنی در مسألهٔ ارتباط مرد و زن از ابتدای بلوغ و توان التذاذ طرفین تا مراحل تکون اولاد و تربیت آنها که پیوسته بشر در معرض خطر است باید تقوای الهی رعایت شود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

یعنی: و بدانید که شما طایفهٔ بشر همگی و بدون استثنا چندین بار ملاقات کنندهٔ او خواهید بود؛ در آغاز به ملاقات انفرادی هنگام مرگ که مرتبهٔ ابتدایی و حدّ خفیف ملاقات است، سپس به ملاقات دسته جمعی در عالم قیامت که مرتبهٔ بالاتر و در حدّ ظهور اموری از شئون جلال و جمال است، و پس از آن در جهان ابدیت و محل استقرار کل در عالم لقاءالله که وصفش را نتوان کرد. و در همهٔ این مراحل، مؤمنان را بشارت ده که والاترین مراتب لذایذ و کمالات معنوی را خواهند یافت.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴)

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

لغت و اعراب:

عَرَضَ الشَّيْءَ عَلَيْهِ - از باب ضَرَبَ - نشان داد و عرضه کرد آن را بر او. عُرْضَه: چیزی که در معرض دید و برخورد قرار گیرد مانند نشانه برای تیر و کالا- برای فروش. أَنْ تَبَرُّوا به تقدیر «لأن لا- تبرّوا» است و این امر در تکلمات عربی، شایع است یا به تقدیر «لأن تبرّوا».

تفسیر:

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ»

یعنی: و خدا را - یعنی نام های خدا را - در معرض سوگندهای خود قرار ندهید برای آن که نیکی نکنید و تقوا نورزید و اصلاح میان مردم انجام ندهید.

برای ترک این امور به خدا سوگند نخورید که آن را بهانه ای برای شانه خالی کردن از عمل و عذری پیش مردم قرار دهید، زیرا خدا راضی نیست نام های اقدس او وسیله ترک اموری باشد که خود به آنها دستور داده است. این معنا مبتنی بر این است که «لأن لا- تبرّوا» بخوانیم. و ممکن است «لأن تبرّوا» بخوانیم و معنا این باشد که: خدا را پیوسته در معرض قسم هایتان قرار ندهید که عادت و جرأت کنید و خداوند در نظرتان کوچک آید، «و لأن تبرّوا» یعنی این نهی برای این است که پیوسته نیکی کنید و تقوا ورزید و در میان مردم در موارد اختلاف اصلاح نمایید.

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و خداوند نسبت به همه گفتارتان شنوا و به نیت های درونیتان داناست.

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»

در این آیه سوگند، به دو قسم تقسیم شده، و مراد تقسیم مطلق سوگند اعم از اخباری و تأکیدی نیست، بلکه سوگندی است که برای تعهد به امری از فعل و ترک خورده می شود، و تفصیل بیشتر آن در آیه ۸۹ سوره مائده ذکر شده، و در فقه اسلامی کتابی هست به نام کتاب الایمان در تفصیل حال

این نوع سوگند و اقسام و احکام آن. آیه در این باره می فرماید: خداوند شما را در سوگندهایتان - از قبیل آن که بگویید: والله این کار را می کنم یا نمی کنم - به صورت سوگند لغو، مؤاخذه نمی کند.

یعنی سوگندی که بدون قصد جدی و به نحو متعارف در میان غالب مردم انجام می گیرد.

این سوگند از نظر شرع صحت و نفوذ ندارد، عمل به آن واجب نیست و مخالفتش حَنْثِ یَمِینِ حَرَامِ و کَفَّارَه آور نیست و عقاب اخروی نیز ندارد.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»

احکام ایلاء و طلاق

یعنی: ولکن شما را به آنچه دل هایتان کسب کرده مؤاخذه می کند؛ به انشائی التزامی که از اراده جدی نشأت می یابد و در قالب «والله» و «بالله» ظهور می کند، خواه به فعل شیء باشد یا به ترک آن.

و عنوان «مؤاخذه» در این جا برای بیان این است که عمل مورد قسم و جوب شرعی مؤکد پیدا می کند سنگین تر از اغلب واجبات اصلی، و از این رو بر ترک آن کفاره خاصی نیز مترتب می شود.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

یعنی: و خداوند بسیار آمرزنده است و لذا یمین لغو را عفو نموده، و بردبار است و لذا بر یمین جدی مؤاخذه فوری نمی کند.

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲۶)

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

لغت و اعراب:

ایلاء: سوگند یاد کردن، و آلی من زید: قسم خورد به قصد دوری از زید. ترَبُّص: انتظار کشیدن. فاء - از باب ضَرْب - برگشت.

تفسیر:

«لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ»

یعنی: کسانی که به ترک آمیزش با همسرانشان بدون عذر موجه و برای دوری از آنها و اضرار و آسیب رسانی به آنها سوگند شرعی جامع شرایط می خورند - سوگند به این که بیش از چهار ماه یا برای همیشه با آنها عمل زناشویی انجام ندهند - برای آنها در شریعت اسلام چهار ماه مهلت است.

بدین معنا که زن می تواند به قاضی مراجعه کند تا برای شوهر مدت مزبور را تعیین نماید؛ و آغاز مدت از زمان سوگند مرد یا از زمان تعیین قاضی است.

و معلوم باد که این سوگند از قبیل سوگند بر کار حرام است، زیرا آمیزش با زن، حدّ اقل در هر چهار ماه واجب است، و سوگند بر حرام هر چند طبق حکم اولی خود حرام و باطل و غیر نافذ است لکن در این جا محکوم به صحت و انعقاد است، ولی حث و مخالفتش هم واجب است. پس از دو جهت این سوگند مخالف قاعده است: انعقاد سوگند بر حرام، و وجوب نقض سوگند صحیح.

«فَإِنْ فَاءٌ وَفَإِنْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

این کلام در بیان حکم ایلاء مذکور است که حاکم وقت، مرد را میان دو امر مخیر می کند: یا پیش از انقضای چهار ماه سوگند خود را بشکند و کفّاره دهد و آمیزش نماید، و یا آن که زن را طلاق دهد. در این باره می فرماید: پس اگر ایلاء کنندگان از سوگند خود بازگشتند، یعنی سوگند را شکستند و کفّاره دادند و آمیزش کردند، پس بی تردید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. یعنی اصل سوگند به حرام و شکستن آن را می بخشد. و لایزم این بیان این است که بنا بر وجوب آمیزش در هر چهار ماه، اگر سوگند مرد در اواسط یا اواخر آن چهار ماه اتفاق افتد و طبق این چهار ماهی که حاکم تعیین می کند عمل شود - یعنی مرد مثلاً در اواخر آن رجوع نماید - حکم چهار ماه موقوفه می شود، لکن مورد عفو قرار می گیرد.

«وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و اگر ایلاء کنندگان، پیش از انقضای مدت تعیین شده حاکم تصمیم بر طلاق گرفتند و زن را رها کردند بی تردید خداوند، شنوا و داناست. یعنی آنها را مؤاخذه نمی کند، زیرا طلاق نظیر مرگ در اثناء، سبب خروج از زوجیت و انتفای موضوع قَسَم است.

و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
(۲۲۸)

تربُّص: انتظار، و یتربِّصن فعل مضارع است و از آن اراده و جوب شده. قروء: جمع قُرء، حالت پاکی زن میان دو حیض، و خود حالت حیض؛ این کلمه از اضداد است. بُعوله: جمع بعل یعنی شوهر و «تاء» برای تأنیث لفظ است نظیر «عمومه» و «خؤوله». فی ذلک اشاره به زمان تربُّص است. مرجع ضمیر جمع مؤنث در بعولتهن مطلقات است. أَحَقَّ بردهن: افعال به معنای فاعل است یعنی حقیق.

تفسیر:

«وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»

یعنی: زن هایی که طلاق داده شده اند بر آنها واجب است که پس از طلاق، سه قُرء انتظار کشند، یعنی عدّه نگه دارند و شوهر نکنند. و این حکم در غیر این پنج قسم از زن هاست: یائسه، صغیره، غیر مدخوله، حامله (زن آبستن)، مسترابه یعنی زنی که اصلاً حیض نمی بیند. چه آن که سه قسم اول از اینها عدّه ندارند و به مجرد طلاق آزادند، و حامله عدّه اش تا وضع حمل است، و مسترابه عدّه اش سه ماه است. و عموم مطلقات در آیه شامل مطلقه های رجعی و بائن است، مانند طلاق سوم یا خلع و مبارات. و بنابراین عدّه مطلقات گذراندن مدت سه پاکی است، یعنی فاصله میان دو حیض. و حداقل حیض سه روز و حداکثر آن ده روز است، و حداقل پاکی میان دو حیض ده روز و حداکثر آن نامحدود است. و چون طلاق باید در حالت پاکی واقع شود همان پاکی قرء اول محسوب می شود و پس از دو پاکی دیگر یعنی با دخول در حیض سوم عدّه مطلقات تمام می شود.

و بنابراین ممکن است عدّه زن گاهی در مدت ۲۶ روز و لحظاتی چند تمام گردد.

و معنای تربُّص و عدّه این است که چنین زنی در طلاق رجعی باید خود را همسر فعلی مرد ببیند و در اختیار او قرار دهد، زیرا طلاق رجعی، علت تامّه انفصال طرفین نیست بلکه مقتضی است، و شرط انفصال، گذشت زمان عدّه است، پس زن در عدّه طلاق رجعی زوجه حقیقی یا حکمی است.

«وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»

یعنی: برای زن ها اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارند جایز نیست که آنچه را خداوند در رحم آنها پدید آورده از حالت پاکی یا حیض یا وجود بچه پنهان دارند و اظهار نکنند، مثل این که زن ادعا

کند که پاکی سوم تمام شده در حالی که هنوز باقی است، یا ادعا کند که هر حیضی سه روز بوده و عده تمام است در حالی که ده روز بوده و عده باقی است، و یا ادعا کند پاکی رجم را از اولاد و در واقع آبستن باشد. و در همه این صور می خواهد شوهر را از حق رجوع محروم نماید.

«وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»

یعنی: شوهران مطلقات فوق الذکر در طول مدت عده سزاوار و ذی حقّ اند که آنها را به زوجیت خود بازگردانند و به واسطه گفتن «رجعت» یا با عملی دالّ بر رجوع، او را زوجه خود کنند اگر واقعاً قصد اصلاح داخله و سر آشتی و همسری دارند.

بدان که مراد از ضمیر جمع «بعولتهنّ» و «بردهنّ» مطلقات رجعی است، زیرا حق رجوع تنها در طلاق رجعی است و گفته شد که مرجع این ضمیر، عام است از رجعی و بائن، پس میان ضمیر و مرجعش اختلاف است. ولی مانعی نیست که ضمیر به بعضی از مصادیق مرجع برگردد و لازم نیست مرجع را تخصیص دهیم، و این را در علم ادب «استخدام» نامند، بدین معنا که مرجع ضمیر با ضمیر در معنای مراد، مختلف باشند، مانند این مورد که از مرجع ضمیر همه مطلقات اراده شده و از ضمیر آن، خصوص مطلقات رجعیه.

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

یعنی: برای زنان و به نفع آنها حقوقی است بر عهده مردان همان گونه که بر عهده زنان حقوقی است به نفع مردان. و ثبوت هر دو حق یعنی حق هر یک بر ذمه دیگری به «معروف» است یعنی مطابق حکم آسمانی الهی و بر وفق عقل سلیم و فطرت طبعی و خلقت جسمی و آداب و رسوم عقلایی است و از حقوق زن بر عهده مرد: وجوب بذل مهر، حقّ مواقعه و آمیزش، حق همخوابگی، استحقاق هزینه زندگی، معاشرت متعارف عقلایی و حقّ حضانت اولاد است. و از حقوق مرد بر عهده زن: وجوب اطاعت در محدوده شرع، حقّ طلاق دادن، حقّ انتخاب همسر دیگر، حقّ تسلط بر استمتاع، زیادتی در ارث به عنوان زوجیت، و اولویت در ولایت اولاد.

«وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

محتمل است این جمله دنباله بیان حال زن و شوهر باشد و مراد از «رجال» ازواج و شوهران و از ضمیر «عليهنّ» زوجات باشد، یعنی: شوهران را بر همسران خویش در ادامه زندگی اجتماعی نوعی برتری است، چنان که از حقوقی که ذکر شد معلوم می شود. و ممکن است این جمله استینافیه

و مستقل باشد و از این جهت کلمه «رجال» گفته شده و مراد این است که به نحو کلی مردان را بر زنان نوعی برتری تکوینی و تشریحی است؛ برتری تکوینی مانند برتری فکری و عقلی و اخلاقی و جسمی و قوای ظاهری و باطنی، و برتری تشریحی به همان نحو که گذشت.

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی: خداوند عزیز و حکیم است. عزیز است به شهادت آن که بر همه موجودات جهان چه رسد به خصوص بشر تسلط دارد و طبق اراده بالغه و مشیت نافذ خود حفظ و حراست و قلب و تصرف دارد. و حکیم است به گواهی آن که شرشر عالم وجود را به نحو اعجب و اتم و اکمل اداره می کند و به هر مستحق فضلی احسان متناسب می کند و همه وسایل حیات مادی و معنوی موجودات را به اراده خود فراهم ساخته، میان مستحقین انس و جنّ به طرز عادلانه و حکیمانه قسمت می کند. و همه را مقدمه جهان دیگری اعجب از این جهان قرار می دهد.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)

لغت و اعراب:

فامساک خبر مبتدای مقدر است، یعنی «فالحکم امساک». تسریح: رها کردن و آزاد نمودن. افتدی:

فدیه و بدل داد برای رهانیدن چیزی. حدود: جمع حدّ، مرز و فاصله بین اشیاء. فلا جناح علیهما به تقدیر «فأبلغوا اليهما أنه لا جناح» است.

تفسیر:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»

یعنی: طلاق دو بار است. طلاقی که مرد می تواند پس از آن به زن رجوع کند و او را به همسری خود باز گرداند دو بار است و در بار سوم حق رجوع ندارد و نیاز به محلّ پیدا می کند.

ص: ۲۴۷

«فَامْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»

مراد از «امساک» رجوع در عده، و مراد از «تسریح» اتمام عده است.

یعنی: پس از هر یک از دو طلاق، حکم الهی دربارهٔ مرد تخییر است میان آن که به نیکی و به نحو پسندیده و با رعایت آداب شرعی و انسانی در عده رجوع کند و به همسری خود ادامه دهد، یا به نیکی و حسن خلق و تأدیة حقوق مالی، عده را به اتمام رساند و زن را رها سازد.

«وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»

یعنی: برای شما مردان طلاق دهنده جایز نیست که از آنچه به آنها - یعنی به همسرانتان - به عنوان مهر یا نفقه داده اید چیزی را به اجبار پس بگیرید چه رسد به آن که از اموال شخصی آنها باشد.

«إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»

یعنی: مگر در جایی که هر دو طرف بیم آن داشته باشند که در صورت ادامهٔ زوجیت، حدود الهی را اقامه نکنند. یعنی هر دو از تخلف و نشوز یکدیگر بترسند و درخواست طلاق از هر دو طرف باشد.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»

خطاب «خفتم» متوجه اولیای شرعی یا عرفی طرفین است از قبیل پدر، برادر بزرگ، عمو و غیره؛ و یا متوجه حکام شرع و قضات است. یعنی: اگر به واسطهٔ تحقق کراهت و تنفر میان مرد و زن بیم داشتید از این که حدود الهی را اقامه نکنند، وظایف خود را انجام ندهند و هر یک نسبت به دیگری نشوز پیدا کند، پس به آنان ابلاغ نمایید که بر هیچ یک از دو طرف گناهی نیست در آنچه زن به عنوان فدیة رهایی خویش به مرد بدهد. یعنی بر او دادن و بر این گرفتن، گناه نیست.

بدان که ظاهر این آیه است که جواز دادن و گرفتن فدیة در صورتی است که زن و شوهر هر دو نسبت به یکدیگر کراهت داشته باشند و این همان موضوع «طلاق مبارات» است که مشروط به شروطی است، از جمله آن که مرد بیش از مهریه نباید چیزی بگیرد. و مفسران برآنند که آیه شامل صورت دیگری نیز هست و آن این که کراهت و بیم نشوز و تجاوز از جانب زن نسبت به مرد باشد که موضوع «طلاق خلع» است و حکم آیه در این صورت نیز جاری است و مرد در این فرض می تواند بیش از مهر هم چیزی بگیرد، و آنچه گرفته می شود «عوض خلع» نامیده می شود. این مطلب مبتنی بر استفادهٔ طلاق از جملهٔ «أن لا یقیمَا حدودَ الله» است که شامل صورت نشوز هر دو

مجتمعاً و هر یک متفرقاً می باشد. ولی اگر چنین است آیه شامل صورت نشوز مرد و بیم تجاوز او به حقوق زن نیز هست، در صورتی که در این فرض اگر دادن فدیة برای زن از روی اضطرار جایز باشد، گرفتن آن بر مرد حرام است و جُنَاح دارد. پس باید این مورد رابه واسطه روایات و جمله «فلا تأخذوا منه شيئاً» تخصیص زد.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»

«تلك» اشاره است به برخی از برنامه های زندگی نخستین واحد اجتماع.

یعنی: احکام زوجیت و روابط همسری که در آیات قبل ذکر شد، از قبیل: حرمت ازدواج مؤمنین با مشرکات و مؤمنات با مشرکان، برتری ازدواج با بردگان با ایمان از احرار کافر، حرمت آمیزش با حائض و حکم برخی از مقاربت ها، لغو بودن سوگند بدون اراده، وجوب وفا به سوگند جدی، حرمت ایلاء یعنی قسم به ترک آمیزش، وجوب به هم زدن قسم مزبور و تحمیل کفاره یا طلاق، مقدار عدّه در طلاق رجعی، حرمت پنهان کردن حیض یا بچه در رحم، جواز رجوع مرد در طلاق رجعی، زیادتربودن حقوق شوهر از حقوق زن، برتری مرتبه مرد از زن، رجعی بودن دو طلاق اولی، حرمت خوردن مهر زن بدون رضایت او و جواز آن در طلاق خلع و مبارات و غیر ذلک. و این جمله از آیه در این باره می فرماید: این احکام، حدود و مرزهای خدا است میان حق و باطل و ایمان و کفر و عدالت و فسق و مصالح و مفاسد و تکامل و سقوط و بهشت و جهنم، پس رعایت کنید آنها را و از آنها تجاوز ننمایید.

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

یعنی: و هر کس از حدود و احکام خداوند تجاوز نماید - خاصه احکامی که حافظ کیان خانواده است - پس آنها هستند که ستمکارند؛ ستم به نفس و عائله خود، ستم به قانون آسمانی و در نتیجه ستم به اجتماع.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

تفسیر:

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»

مراد از این طلاق سوم است. یعنی: مردی که زنش را دوبار طلاق داده و به واسطه رجوع در عده طلاق دوم، یا به ازدواج پس از تمامیت عده دوم، باز به زوجیت او برگشت، اگر او را بار سوم طلاق داد، از این پس آن زن بر آن مرد حلال نمی شود تا آن گاه که با شوهر دیگری ازدواج نماید.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا»

مرجع ضمیر مذکر «طَلَّقَهَا» زوج دوم و مرجع ضمیر «عليهما» زن و شوهر اول است.

یعنی: اگر شوهر دوم او را طلاق داد، پس گناهی نیست بر آن زن و شوهر اول که به یکدیگر مراجعه کنند و ازدواج نمایند.

«إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»

یعنی: شرط رجحان این ازدواج دومشان نه شرط صحتش این است که مطمئن باشند دیگر در زندگی خویش حدود خدا و احکام او را درباره معاشرت با همسر برپا خواهند داشت.

مفسر کبیر، صاحب المیزان قدس سره نوشته: «در این آیه ایجاز و اختصار عجیبی است که عقل را مبهوت می کند، زیرا در این آیه کوتاه چهارده ضمیر مختلف المرجع آمده بدون این که ابهام و پیچیدگی در سخن و اغلاق در فهم معنا باشد.» لکن اگر ضمائر تنییه را دوتا حساب کنیم ضمائر ۱۶ عدد و اگر یکی حساب کنیم ۱۲ عدد است.

«وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

یعنی: این احکام که بیان شد حدود خدا و از تشریحات او و جزء دین و کتاب آسمانی اوست که آن را برای گروهی که می دانند - یعنی دانش الهی و اجتماعی و معرفت دینی دارند - بیان می دارد.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُورًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

فَبَلَّغْنَ: قَارِبْنَ، یعنی نزدیک شدند. أجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء، و نیز آخر آن مدت.

تسریح: رها و آزاد کردن. هَزَأُ بَفْلَانِ هِزْأً وَ هِزْوًا - از باب مَنَعٌ وَ عِلْمٌ -: مسخره کرد او را. ما أَنزَلَ جُمْلَةً مُسْتَأْنَفَةً يَا عَطْفٌ تفسیر به نعمت الله است.

تفسیر:

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

یعنی: و چون زن ها را به طلاق رجعی طلاق دادید و نزدیک به آخر مدت عدّه شدند، یکی از دو معامله را به نیکی با آنها انجام دهید: نخست آن که آنها را به معروف نگه دارید، یعنی رجوع کنید ولی با حسن خلق و جبران حقوق فوت شده و تصمیم بر رعایت حقوق در آینده. دوم آن که به معروف آنها را آزاد نمایید، یعنی بگذارید عدّه تمام شود و با حسن خلق و استحلال از حقوق غیر مالی و تتمیم بقایای نفقه و حقوق مالی و تسلیم مهر به طور کامل، از آنها جدا شوید.

«وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»

یعنی: و آنها را برای ضرر زدن نگه ندارید که تعدی نمایید. مبدا رجوعتان در عدّه به منظور تعدی به حقوق و ظلم به او باشد، نظیر آن که طلاق دهید و در اواخر عدّه رجوع کنید که محرومیت معاشرت در عدّه را بر وی تحمیل نمایید؛ و یا آن که به قصد طلاق پس از رجوع، مراجعه کنید و طلاق دهید و حرمان از معاشرت را در دو عدّه متوالی متوجه آنها نمایید. و کسی که چنین رفتار کند به یقین بر خود ستم کرده است، زیرا بی تردید عکس العمل ظلم در دنیا یا در آخرت یا در هر دو به ظالم بازمی گردد.

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا»

یعنی: هرگز آیات کتاب خدا را به واسطه ترک عمل و مخالفت با احکام و معارف آن به مسخره و استهزا نگیرید.

«وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

یعنی: و حتماً نعمت خدا را بر خویش به یاد آورید که جسم سالم و محیط زندگی راحت و همسر متناسب و وسایل رفاه دنیا برای شما بشرها در روی این کره فراهم نموده، و نیز متذکر شوید

آنچه را بر شما از نعم معنوی نازل کرده از قبیل کتاب آسمانی و شرایع دینی و علوم و مستقلات عقلی. آری خدا شما را به واسطه توجیه این امور موعظه می کند و پند می دهد. و پیوسته آراسته به تقوا باشید و از خداوند پروا کنید، و بدانید که خداوند به همه چیز داناست.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَرْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

لغت و اعراب:

عَضَلَ المرأة - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - منع کرد او را. ازواجهنَّ مراد ازواج بالقوه است نه بالفعل. ضمیر جمع در تراضوا مردان خواستگار و زنان طلاق داده شده است. بالمعروف حال است از فاعل «تراضوا».

تفسیر:

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ»

یعنی: و چون زن ها را طلاق دادید و به آخر مدت عدّه رسیدند و از شما جدا شدند، پس نباید آنها را از ازدواج با شوهران دلخواه خود، یعنی با کسانی که صلاحیت همسری با آنها را دارند، مانع شوید در صورتی که باهم به معروف، یعنی با رعایت دستور شرع و تناسب حال، تراضی و توافق نموده اند.

این آیه اشاره است به بطلان رفتار جاهلیت که زن ها را طلاق می دادند و سپس از ازدواج آنها با غیر مانع می شدند.

«ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

یعنی: با این دستورات به کسانی از شما پند داده می شود که به خدا و روز واپسین ایمان دارند.

نه آن که خطاب خدا به غیر آنها متوجه نیست بلکه پندهای خدا فقط در آنها اثر می گذارد، و گرنه دستورات قرآنی در اصول و فروع از نظر متعلق، همه افراد جامعه بشری را شامل می شود و از جنبه

زمانی، از روز نزول تا روز انقراض نسل بشر ادامه دارد.

«ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

احکام رضاع و شیردهی

یعنی: این احکام برای شما جامعه انسانی «ازکی» است، یعنی بهتر به روانتان نفع می دهد و به انسانیت شما رشد و نمو می بخشد، و «اطهر» است، یعنی بهتر شما را از آرایش فساد و رذایل اخلاق پاک می سازد. و خداوند صلاح و فساد اجتماع را می داند و شما نمی دانید.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

لغت و اعراب:

یرضعن اخبار است و در مقام حث و ترغیب. علی المولود له ضمیر مجرور، راجع است به الف و لام موصول. علی الوارث عطف است به علی المولود.

تفسیر:

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ»

یعنی: مادران باید اولاد خود را پس از زاییدن تا دو سال کامل شیر دهند، و این حکم از آن کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی طبیعی را برای بچه به پایان رساند. و به عبارت دیگر، این حکم، تشریح اولی الهی است درباره انسان به عنوان قانون کلی مطابق حال غالب مادران و فرزندان، هرچند به واسطه عناوین ثانویه قابل تغییر است، نظیر آن که مزاج زن اقتضا نداشته باشد، یا راه بهتری برای تغذیه کودک از قبیل دایه مناسب و یا شیر خشک موجود باشد.

«وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

ص: ۲۵۳

یعنی: و هزینه زندگی و روزی و پوشاک این زن ها به نحو معروف - بر وفق دستور شرع و اقتضای عرف و عادت - بر کسی است که کودک از آن اوست، یعنی پدر شیرخوار. و مقتضای آیه، ثبوت استحقاق است خواه زن دائمی باشد که با قطع نظر از بچه نیز مستحق نفقه است، یا زن منقطعه، یا در زمان عدّه بائن.

«لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»

یعنی: هرگز هیچ کسی جز به مقدار توان و طاقتش مکلف نمی شود. اگر پدر مولود از نفقه زن شیرده عاجز گردد، نفقه از او ساقط می شود و برعهده خود زن می افتد و پدر باید تنها نفقه بچه را بپردازد، و اگر از آن نیز عاجز شد آن هم به عهده مادر می افتد، و اگر خود مولود دارای ثروت باشد نفقه خود و والدینش بر عهده او قرار می گیرد که پدر ولایتاً برداشت می کند.

«لَا تَضَارَّ وِلْدَةٌ بِوِلْدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوِلْدِهِ»

فعل «لاتضار» اگر به صیغه معلوم باشد فاعل آن «والده» است و مفعول آن محذوف، و معنا این است که نباید مادر به وسیله فرزندش به پدر فرزند آسیب و ضرر برساند، مثلاً کودک را بدون عذر شیر ندهد و بر عهده مرد افکند. و بنابراین معنای «و لا مولود له» این است که نباید پدر به وسیله کودک به مادر وی آسیب زند، مثلاً فرزند را بدون عذر از او بگیرد و حق ارضاع و حضانتش را ضایع نماید یا ارضاع را بدون اجرت بر وی تحمیل کند.

و اگر «لاتضار» به صیغه مجهول باشد معنا این است که نباید مادر مولود به واسطه او ضرر و آسیب ببیند، نظیر آن که مولود را از او بگیرند یا او را مجبور به ارضاع بدون اجرت نمایند. و نیز نباید پدر مولود به واسطه او ضرر ببیند، نظیر آن که مادر از دادن شیر امتناع ورزد یا اجرت بیش از حد خواهد.

«وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ»

یعنی: و بر وارث مرد نیز همین حکم، ثابت است. مثلاً اگر پدر مولود بمیرد و جدّ پدری وارث او باشد او نیز باید نفقه و کسوت مادر کودک شیرخوار را بدهد و به او به خاطر بچه ضرر نزنند، و بر جدّ نیز به خاطر مولود آسیب وارد نشود. و در این فرض اگر از میت چیزی نمانده باشد جدّ پدری از مال خود، و اگر مانده باشد از مال مولود بردارد و مصرف نماید.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»

یعنی: پس اگر والد و والدۀ کودک پس از تراضی با یکدیگر و تبادل نظر دربارهٔ صلاح و فساد کودک، جدا کردن طفل را از شیر پیش از موعد طبیعی خواستار شدند بر آنها گناهی نیست.

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ»

یعنی: و اگر شما پدران بخواهید برای فرزندان شیرخوارتان در صورتی که مادرانشان فوت کردند یا از دادن شیر امتناع ورزیدند یا بیش از حد متعارف اجرت طلبیدند، دایه بگیرید بر شما گناهی نیست به شرط آن که آنچه به آن ها می خواهید بدهید از اجرت شیردهی، به نیکی و به طریزی پسندیده در نزد شرع و عقل و عادت تسلیم کنید. و این شرط، شرط کمال و جریان امر به نحو پسندیده و احسن است نه شرط اصل استرضاع.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

یعنی: و از غضب و عذاب خداوند پروا داشته باشید و بدانید که حتماً خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

عدهٔ وفات

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴)

لغت و اعراب:

توفی منه دینه: به تمام و کمال گرفت طلب خود را از او. وَذَر - از باب مَنَع - ترک نمود. و از این ماده به معنی ترک جز مضارع و امر استعمال نشده، مانند «يَذَرُه»، «ذَرُه». يَتَرَبَّصْنَ: منتظرن. عَشْرًا که برای تمیز مؤنث است به اعتبار لیالی یا مجموع لیله و یوم است. خطاب لاجناب علیکم به حکام و قضات شرع است.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»

یعنی: و کسانی از شما که قبض روح می شوند و می میرند و زنانی از خود به جا می گذارند، وظیفهٔ آن زنان پس از مرگ شویشان این است که خود را چهار ماه و ده شبانه روز در انتظار نگه

دارند؛ یعنی عده وفات گیرند. و تعیین این مدت برای عده هم به لحاظ احترام میت است و از این رو حداد یعنی ترک زینت و آرایش در زمان عده بر زن واجب می شود، و فرقی نمی کند میان زن مدخوله و غیر مدخوله و صغیره و یائسه و دائمه و منقطعه؛ و هم برای روشن شدن وجود جنین در رحم است که قدر متیقن در این مدت حرکت می کند، و عده زن تا زمان ولادت آن ادامه می یابد.

«فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

یعنی: و چون به آخر چهارماه و ده شبانه روز رسیدند و عده منقضی شد پس بر شما ای حاکمان مسلمین و متصدیان امر امت، هیچ جرم و گناهی نیست راجع به آنچه آنها درباره خودشان به معروف انجام دهند، یعنی طبق دستور شرع و پسند عقل و عرف، رفتار کنند: ترک حداد نمایند، خواستگار بپذیرند و شوهر دیگر اختیار نمایند و یا آن که بدون شوهر زندگی کنند. و خداوند به همه آنچه شما بشرها انجام می دهید آگاه است.

آیین خواستگاری

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذُكُرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

لغت و اعراب:

تعریض: تلویح و مطلبی را به طور اشاره و سر بسته القا کردن. خِطْبَه - به کسر - : خواستگاری - و به ضم - سخنرانی. من خطبه بیان «ما» ی موصوله است. أَكُنَّ الشَّيْءُ: پنهان داشت آن را. سِرًّا ظرف مواعده است یا مفعول دوم لاتواعدوهن. أَلَا أَنْ تَقُولُوا استثناى منقطع است.

تفسیر:

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»

یعنی: بر شما مردان نسبت به خواستگاری زن هایی که در عده وفات اند گناهی نیست در آنچه

از خواستگاری آنها به تلویح و اشاره انجام دهید، مثلاً بگویید: من نیز در فکر ازدواجم، یا من طالب زن بلندقامتی هستم، در جایی که او چنین باشد؛ یا من در زندگی رفتار خوشی دارم، و غیر ذلک و یا آن که آن را در دل خود پنهان دارید و اظهار نکنید.

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَأْتُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا»

یعنی: خداوند از ازل دانست که شما آنها را پس از مرگ شویشان به یاد می آورید، یعنی در فکر ازدواج با آنها می افتید و از این جهت اجازه تعریض داد. ولیکن با آنها قرار کار سری نگذارید یعنی تکلم به ازدواج صریح یا عمل آمیزش حرام انجام ندهید،

«إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا»

یعنی: لکن گفتاری پسندیده و نیکو بگویید، یعنی مطلب را با اشاره مؤدبانه ادا کنید.

«وَلَا تَغْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ»

یعنی: نباید تصمیم بر اجرای عقد نکاح گیرید تا آن گاه که نوشته مقرر شده برای عده وفات به پایان رسد.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

یعنی: و بدانید که خداوند آنچه را در دل های شماست از اراده ازدواج و رسیدن به زن مذکور از راه حلال یا از راه حرام، می داند، پس از غضب و عذاب او بر حذر باشید، و این را هم بدانید که اگر در خطا و گناهی از این راه یا از هر راهی افتادید خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است، از این رو در مؤاخذه عجله نمی کند و شما هم از توبه و آمرزش و رحمت او مأیوس نشوید.

بدان که در اسلام حکم زن معتده، خاصه در عده وفات، شدید و مؤکد است و از این رو خواستگاری صریح در حال عده، بنابر مشهور میان امامیه حرام است و مجرد خواندن عقد ازدواج در آن حال در صورتی که هر دو به حکم و موضوع عالم باشند - یعنی بدانند که ازدواج در حال عده حرام است و زن در حال عده است - سبب حرمت ابدی میان طرفین می گردد، و اگر هر دو یا یکی جاهل به حکم یا موضوع باشد در صورتی که دنبال آن واقعه هم انجام بگیرد باز حرمت ابدی محقق می شود، و اگر واقعه انجام نگرفته عقد مزبور باطل است و پس از عده ازدواجشان جایز می باشد.

لا- جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

لغت و اعراب:

طلاق و چهار صورت در پرداخت مهریه

مَسَّ الشَّيْءِ - از باب نَصْر و مَنَعَ -: لمس کرد آن را و تماس گرفت با آن. فریضه یعنی مفروض و مقدر.

أَوْ تَفْرِضُوا «أَوْ» به معنای واو جمع است، یا به معنای «الأن»، و بنا بر اَوَّل «أَوْ تَفْرِضُوا» به تقدیر «أَوْ لَمْ تَفْرِضُوا» است. فرض الأمر - از باب ضَرْب -: تقدیر و تعیین نمود، واجب کرد، تصوّر کرد. أَقْتَرُ زَيْدٌ:

کم مال و فقیر شد.

تفسیر:

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»

ابتدا به چند نکته باید توجه کرد:

الف - اگر عقد ازدواجی میان مرد و زنی واقع شود و سپس به طلاق انجامد، از نظر این که مهری در ضمن عقد یاد شده یا نه، و از نظر این که آمیزشی پیش از طلاق انجام گرفته یا نه، چهار صورت پدید می آید: یک - وقوع عقد با ذکر مهر و طلاق پس از آمیزش، که تمام مهر واجب می شود. دو - وقوع عقد بدون مهر و طلاق بدون آمیزش که مورد مُتَّعَه یعنی دادن مقداری مال است. سه - وقوع عقد با ذکر مهر و طلاق بدون آمیزش، که نصف مهر واجب می گردد. چهار - وقوع عقد بدون مهر و طلاق پس از آمیزش، که مهر المثل واجب می شود.

ب - کلمه «أَوْ» در «أَوْ تَفْرِضُوا» به معنای متداول آن - یعنی تخییر و تردید - نیست و محتمل است به معنای واو جمع باشد، یا به معنای «الأن».

ج - ظاهر آیه در مقام جواب این اشکال است که محروم نمودن زن از مهر با وجود عقد صحیح میان آنها درست نیست. و ممکن است در مقام جواب این اشکال باشد که طلاق دادن زن بدون تماس با وی صحیح نیست. یا هدف، جواب از هر دو باشد و این که مورد اشکال در عصر نزول چه بوده، در استفاده از آیه دخالت ندارد، زیرا مورد مَخْصُص نیست.

این آیه ناظر به صورت دوم از چهار صورت فوق است و «أَوْ» به معنای واو است، و آیه بعد

ناظر به صورت سوم است. و معنا این است: ای مردم، هیچ گناه و محذوری برای شما نیست اگر زن های خود را طلاق دادید در صورتی که با آنها تماس نداشته اید یعنی آمیزش نکرده اید و برای آنها فریضه و مهری هم معین نکرده اید. یعنی در این صورت نه از جهت طلاق آنها گناه است و نه از جهت این که مهری نمی دهید، زیرا مهر بدل دارد.

و اگر «اَوْ» رابه معنای «الْأَنْ» بگیریم معنای آیه این است: بر شما گناهی نیست اگر زنانتان را طلاق دهید در حالی که با آنها تماس نگرفته اید مگر این که برای آنها مهری معین کرده باشید. یعنی در این صورت، ترک مهر گناه خواهد بود بلکه باید نصف آن را بدهید. پس جمله مستثنی مبین صورت دوم و جمله استثنا اشاره به صورت سوم است. و حاصل آیه در این فرض این است که در صورت عدم تماس، اگر مهر هم نبود متعه است و اگر مهر بود نصف آن است. و بنابراین، جمله «فَمَتَّعُوهُنَّ» تا آخر بیان حکم صورت اول و آیه بعد مبین حکم صورت دوم است.

و وجه این که گفتیم «اَوْ» به معنی واو است این است که اگر تخیریه باشد معنای آیه این است: بر شما چیزی نیست یعنی گناهی از ناحیه ندادن مهر نیست اگر زن هاتان را طلاق دادید و با آنها تماسی نگرفته اید هر چند مهر هم تعیین کرده باشید. یا اگر مهر تعیین نکرده باشید هر چند با آنها تماس گرفته باشید. درحالی که لاجناب در هر دو شق جاری نیست بلکه در شق اول نصف مهر و در شق دوم مهرالمثل لازم می آید.

«وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»

یعنی: در صورت اول که «اَوْ» به معنای «واو» باشد و ازدواج بدون مهر و طلاق بدون مس است و ظاهراً آیه برای آن سوق شده، باید مطلقاً را به چیزی از مال خود برخوردار کنید؛ شخص دارای وسعت مالی به اندازه خود، و شخص فقیر و تنگدست به اندازه خود، که باید به نحو احسان و نیکی و پسندیده در نزد شرع و عرف پردازد، و این حکم بر نیکوکاران حقی است ثابت و لازم.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

یعفون: جمع مذکر است مانند یقضون و یمحون، و جمع مؤنث است نظیر ینصرن. فنصف ما فرضتم به تقدیر «فالواجب نصف» یا «فلهن نصف». و أن تعفوا أقرب مبتدا و خبر است.

تفسیر:

«وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»

خطاب به مردهاست. یعنی: و اگر همسرانتان را پیش از آن که آنها را لمس کنید - یعنی با آنها آمیزش نمایید - طلاق دادید در صورتی که برایشان در ضمن عقد ازدواج مهری تعیین کرده اید، باید نصف آنچه را تعیین کرده اید بدهید.

«إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ»

اگر کلمه «یعفون» جمع مؤنث باشد معنای جمله این است: مگر آن که خود آن مطلقات یا کسی که گره ازدواجشان در دست اوست مانند ولی شرعی یا عرفی یا وکیل مطلق آنها عفو کنند، یعنی آن نصف دیگر را هم به شوهر مطلق ببخشند. و اگر «یعفون» جمع مذکر باشد معنای آیه این است: مگر آن که شوهران یا کسی که ولی شرعی یا عرفی یا وکیل مطلق آنهاست آن نصفی را هم که به واسطه طلاق از عهده او ساقط شده ببخشند، یعنی تمام مهر رابه مطلقات پردازند.

«وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»

ظاهر «تعفوا» خطاب به مردان است، یعنی: بخشیدن شما به تقوا نزدیک تر است که تمام مهر را به مجرد تحقق عقد بدهید هر چند تماس هم نگرفته اید. و این جمله شاهد این است که «یعفون» اول جمع مذکر باشد. و ممکن است «أن تعفوا» خطاب به طرفین عقد (مطلقات و طلاق دهندگان) باشد به عنوان تغلیب، یعنی عفو هر یک نسبت به حق خود به تقوا نزدیک تر است.

«وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

یعنی: هیچ گاه شما مردان و زنان تفضل و احسان را نسبت به یکدیگر در میان اجتماعتان فراموش نکنید، که حتماً خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸)

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

وسطی: مؤنث أوسط، میانه. قنَت الرجل - از باب نَصَرَ - اطاعت کرد، تواضع نمود. و قنوت در اصطلاح فقه عمل خاصی است به عنوان جزء واجب یا مستحب نمازها. رجال جمع راجل، پیاده، نظیر قیام و قائم. رکبان: جمع راکب، سواره. فرجالاً حال است به تقدیر «فصلوا رجالاً».

تفسیر:

«حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»

خطاب به همه مکلفان است. یعنی: بر تمام نمازها خواه واجب یا مستحب و خاصه بر نماز میانه محافظت نمایید. مراد این که احکامشان را یاد گیرید، افعال همه را کامل انجام دهید، آداب و سنن همه را مرعی دارید، به انجام آنها در اوایل اوقات محافظت نمایید، توجه به معبود را که روح آنهاست مراعات کنید و از موانع صحت و قبول و کمال آنها، نیک پرهیزید.

و در تشخیص نماز وسطی - یعنی میانه - اختلاف است، زیرا این عنوان قابل انطباق با هر یک از نمازهای یومیه است و هر نمازی میان دو نماز ما قبل و ما بعد خود قرار دارد، لکن اظهر اقوال در نزد علمای اهل بیت علیهم السلام این است که صلاه وسطی نماز ظهر است به لحاظ آن که وجوبش از وسط حقیقی روز - یعنی میل خورشید از نصف النهار - شروع می شود.

«وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينًا»

یعنی: و برای خدا در نمازها متواضعانه و مطیعانه بایستید. و یا آن که در همه حرکت های مهم فردی و عظیم اجتماعی، قیامتان برای خدا و به قصد تواضع و اطاعت از فرامین او باشد.

نماز خوف

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»

این آیه در بیان کیفیت اقامه نمازهای واجب در مقام بیم و ترس از حملات دشمن یا حیوانات یا غیر آنهاست. می فرماید: پس اگر در حال به پاداشتن نماز بیم داشتید، پس آن را پیاده یا سواره به جا آورید. یعنی در نبرد یا اضطرار دیگر به هر طریق میسور هر چند با ترک استقرار و استقبال و تبدیل افعال اختیاری به اضطراری و سکون به حرکت و حرکت به سکون و ترک برخی اجزاء و اضافه برخی از افعال باشد.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»

یعنی: و چون از خوف به امن آمدید، پس خدا را یاد کنید - یعنی به اقامه نماز متعارف خود و انحاء دیگر از یاد او، و برای شکرانه زوال ترس و غیره پردازید - همان گونه که به شما آنچه را نمی دانستید تعلیم نمود. و تشبیه با «کما» بدین معناست که نماز و اذکارتان مشابه و از مصادیق کبریاتی باشد که خداوند به شما آموخته است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)

لغت و اعراب:

احکام ایلاء و طلاق

توفی: به تمام دریافت نمودن چیزی، و يتوفون: یقربون الی الوفاه. و ذرّ - از باب منع - ترک نمود. و از این ماده جز مضارع و امر استعمال نشده. و صیّه به تقدیر «فلیوصوا» که وصیّه مفعول مطلق و متاعاً مفعول به آن است. متاع: مال قابل استفاده. لاجنّاح علیکم خطاب به حکام عدل مسلمین است.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»

این آیه در مقام بیان حکم عدّه و ارث زن های شوهر مرده در صدر اسلام است. می فرماید: و کسانی از شما که در شرف مرگ و قبض روح قرار می گیرند و از خود، همسرانی باقی می گذارند بر آنها واجب است توصیه کنند که همسرانشان از زمان وفات آنها تا مدت یکسال از اموال آنها برخوردار شوند بدون آن که آنها را از خانه بیرون کنند.

مراد این است که زن تا یک سال به حکم شرع از اموال شوهر در صورت مکث در خانه وی به جای ارث، استحقاق نفقه و سکنی دارد، و امر شوهر به وصیت تأکید آن حکم است نه مجرد وجوب وصیت بدون استحقاق مالی.

ص: ۲۶۲

«فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ»

یعنی: اگر خود آنها از خانه شوهر بیرون رفتند حق نفقه و سکنایشان ساقط می گردد، و بر شما ای حاکمان عدل اسلامی، گناهی نیست در آنچه آنها درباره خود به نحو پسندیده در شرع و نیکو در نزد عقل انجام می دهند، زیرا آنان نه وجوب حداد دارند و نه التزام به عده و نه تحت ولایت کسی هستند.

معلوم باد که در صدر اسلام پیش از نزول آیات عده و آیات ارث، حکم عده زن های شوهر از دست داده و ارثشان طبق این آیه بود و آنها حق داشتند پس از مرگ شوهر تا یکسال در خانه شوهر بمانند و کسوه و نفقه خود را از ماترک وی بردارند. و بنابراین عده وفات آنها مدت یکسال و استحقاقشان از میراث او هزینه یکسال بوده تا آن گاه که این حکم نسخ گردید.

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی: و خداوند مقتدر غالب و دارای حکمت است.

و از اقتدار اوست که جامعه بشری را در تحت ولایت و حاکمیت خویش دارد؛ و از حکمت اوست که احکامی طبق اقتضای زمان و مکان و حال مکلفان تشریح می کند.

«وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَنَعٌ بِالْمَعْرُوفِ»

محتمل است این آیه در مقام اثبات حق غیر معینی باشد غیر از مهر و نفقه، بر عهده مرد برای زن، به نحو استحباب یا وجوب که در نزد عقل، پسندیده و در نزد شرع مطلوب است، به ملاک عمل خلاف اخلاق مرد و گسستن رابطه مقدس زوجیت و نقض پیمان مؤکد همسری، هر چند برای او حلال باشد. و معنی آیه این است: برای زن های طلاق داده شده مال قابل انتفاعی بر عهده طلاق دهندگان است که به طرزی نیکو و پسندیده تأدیه نمایند و مقدار آن را خود مرد یا قضات شرع معین می کنند. و ممکن است آیه ناظر به حال مهر و نفقه باشد، یعنی برای زن های طلاق داده شده به هر نوعی از طلاق طبق تشریح اسلامی و اقتضای ذات طلاق، مالی قابل استفاده بر حسب اختلاف اقسام آن بر عهده طلاق دهندگان ثابت است. یعنی در طلاق، با سابقه تعیین مهر، پس از دخول تمام مهر و پیش از دخول نصف مهر؛ و با سابقه عدم تعیین مهر، پس از دخول مهرالمثل و پیش از دخول متعه (متاع و مال قابل استفاده) است، و در صورت نپرداختن نفقه آن نیز بر مهر اضافه می شود.

«حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»

یعنی: حقوق مذکور کلاً بر عهده کسانی که اهل تقوا و پرهیز از گناهند ثابت است. یعنی توجه به این حقوق و کوشش در تأدیه آنها از آن متقین است هر چند انشای حکم درباره همه مکلفین است.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

نمونه ای از حیات مجدد

یعنی: این گونه - به همین نحو که خداوند در باب نکاح و اقسام طلاق احکام و تشریعاتی از عالم بالا به نفع اجتماع بشری نازل نمود - در آینده نیز برای شما انسان ها به جهت تربیت و تکاملتان آیاتی بیان خواهد نمود، یعنی آیاتی که حکایت از احکام راقیه اصولی و فروعی کند و ضامن سعادتتان باشد، باشد که شما بشرها خرد را به کار برید و اندیشه کنید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴)

لغت:

رای یروی: نظر کرد به چشم یا به دیده دل. دیار: جمع دار، خانه. حذر: تحفظ و نگهداری خود از شیء.

و حذر الموت به تقدیر «حذراً من الموت» است.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا»

بر طبق برخی از روایات، گروهی بس انبوه از مردم را که از ترس وبا و طاعون از خانه های خود گریخته بودند، خداوند مورد غضب قرار داد و همه را بمیراند و پس از مدتی که بند بند اعضایشان از هم گسیخته و استخوان هایشان پوسیده و اجسادشان با خاک یکسان شده بود در زمانی که اراده داشت زنده نمود تا هم خود متنبه شوند و هم مردم جهان از حال آنها پند و عبرت گیرند.

داستان از این قرار بود که پیامبری را به نام حزقیل برانگیخت و او را نیروی احیای اموات بخشید و دستور زنده کردن آنها را به وی داد. حزقیل استخوان ها یا محیط هضم شده آنها را ندا در داد و همه را فراخواند، به ناگاه ذرات اجسادشان از لابه لای خاک حرکت کرده، به هم وصل شدند و جسم کامل هر یک تشکلی تازه یافت و ارواحشان از عالم برزخ به سرعت در ابدانشان جای گرفت و یکی از مصادیق «و اذا النفوس زوجت مع الابدان» در دنیا تحقق یافت تا گواه عموم آن در عالم آخرت باشد. آن گروه با همان هیئتی که مرده بودند به پاخاستند و نزد هم حاضر شدند به

گونه ای که احدی کم نیامد و روزگاری بزیستند. و برخی گفته اند: این گروه، از جبهه جهادی که پیامبر وقت دستور داده بود فرار کرده بودند.

خداوند در این باره می فرماید: آیا به چشم دل و دیده عبرت ننگریستی به کسانی که از دیار خویش در حالی که هزاران نفر بودند به خاطر تحفظ و خودنگهداری از مرگ بیرون شدند، پس خداوند به کیفر عدم رضایت و فرارشان از قضای تکوینی یا حکم تشریحی او بدانها گفت: بمیرید.

یعنی همان گونه که با کلمه «کن» زنده می کند با کلمه «موتوا» آنها را میرانید. و محتمل است مراد از قول، اراده الله باشد، یعنی مرگ آنها را اراده نمود و همه مردند. و یا آن که این عمل را به اراده فرشتگان و یا این بار به دست پیامبر وقت انجام داد چنان که در روایت است.

﴿ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾

یعنی: پس از میراندن دفعی همه را دفعتاً به خاطر توبه خودشان و دیگران زنده نمود.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾

یعنی: حقیقت این است که خداوند، دارای فضل و احسان بر کافه مردم است که چنین حادثه عجیبی را پدید می آورد تا سبب توبه باشد، و لکن بیشتر مردم شکر و سپاس نمی گزارند، زیرا سپاس دعوت، اجابت است و سپاس موعظه، توبه است و سپاس فرمان، اطاعت است.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

یعنی: پس از علم به این که فرار از مرگ نجات بخش نیست چه خوب است که هرگاه فرمان جهاد در رسد در راه خدا جهاد نمایید و از مرگ نهراسید، زیرا اگر قضای الهی مرگ در جهاد است فیض شهادت را می برید، و اگر نیست فوز غنیمت نصیبتان می شود. و بدانید که خداوند، شنوا و داناست.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

لغت و اعراب:

من ذا مبتدا و خبر است و الّذی بدل یا تأکید یا صفت خبر. ضعف شیء مماثل آن یا چند برابر آن است.

می گویند: لک ضمه عفه یعنی برای توست دو برابر یا چند برابر آن. قرض مصدر است به معنای اقراض، یا وامی که اعطا می شود.

تفسیر:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»

یعنی: کیست آن که به خداوند وام دهد که دادنش نیکو و وامش نیکو باشد؟ یعنی انجام عمل به واسطه قصد قربت و اخلاص، نیکو و وام اعطا شده به سبب حلیت و پاکی و شمول و گستردگی به جاه و مال و اولاد و نفوس، نیکو باشد. و از همین رو به وام بدون بهره نیز «قرض الحسنه» گویند.

«فَيُضَعِّفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»

یعنی: تا خداوند آن را در مقام تأدیئه پاداش، برای او بسیار مضاعف سازد. و علاوه بر این که ماده ضعیف، مفید چند برابر است آن را نیز چندین برابر نماید. مثلاً در دنیا به هفتصد برابر و بیشتر رساند، و در آخرت به فوق تصور او منتهی نماید.

«وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُطُ»

یعنی: و خداوند است که گاهی تنگ می گیرد و گاهی گسترش می دهد. او نعمت های مادی و معنوی را برای مستحقین آن در این جهان بر حسب اقتضای صلاح فرد یا اجتماع و بر طبق حکمت اداره نظام عالم وجود، گاهی تضییق و گاهی توسعه می بخشد.

«وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

یعنی: برای دریافت پاداش یا کیفر اعمالی که در دنیا بدان آزمایش شدید به سوی او که مالک روز جزا است باز گردانده می شوید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶)

ص: ۲۶۶

داستان طالوت و جالوت

ملاً: اشراف و سران هر قوم. عسی فعل جامد است و مشتقات ندارد، که در امور مطلوب به معنای امید و در موارد مکروه به معنای بیم استعمال می شود. و عسی خبرش أَلَّا تَقَاتِلُوا است و اِنْ شرطیه میان آنها فاصله است. و هل استفهام تقریری است.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى»

طبق تواریخ، بنی اسرائیل که پس از موسی مدت ها در مصر حکومت داشتند به تدریج از جنبه مذهبی تغییر حال دادند، فسق و فحشا و بلکه کفر و بت پرستی در میانشان رواج یافت. در این ایام قوم عمالقه در تحت سلطنت جالوت که در اطراف بحر روم میان مصر و فلسطین زندگی می کردند به ناگاه به مصر حمله کردند و پیروز شدند و منطقه را متصرف شدند و بر زمین ها و مساکن آنان مسلط گشتند، بنی اسرائیل را از شهر بیرون راندند و اولاد و ذراری و ملوک بنی اسرائیل را به اسارت بردند. مدتی پس از این حادثه خداوند در میان آنها پیامبری به نام اشموئیل یعنی اسماعیل برانگیخت و به وی دستور داد تورات را به بنی اسرائیل ابلاغ نماید. و رسم آن روز بنی اسرائیل این بود که باید پیوسته در طاعت سلطانی در آیند؛ حکومت و ولایت امر از آن سلطان و سلطان خود در تحت فرمان و هدایت پیامبر وقت قرار گیرد.

این آیه در این باره می فرماید: آیا به چشم دل و نظر عبرت ننگریستی به گروهی از اشراف و اعیان بنی اسرائیل پس از ارتحال موسی؛

«إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

یعنی: هنگامی که به پیامبرشان اشموئیل گفتند: برای ما فرمانده سپاهی مقرر دار که تحت فرمان او در راه خدا - یعنی برای رفع فساد از زمین و استرداد اسیران و رواج تورات و خروج از سلطه حکومت جور - بجنگیم،

«قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا»

یعنی: پیامبرشان گفت: آیا این بیم را دارید که اگر جهاد بر شما مقرر گردد نجنبید و از فرمان خدا تخلف نمائید؟ یعنی من این بیم را از شما دارم و شما هم بدان اقرار کنید.

«قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤُنَا فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

یعنی: گفتند: چه شده ما را و چه عذری داریم که در راه خداوند کارزار نکنیم در حالی که از میان خانه ها و اولادمان بیرون رانده شده ایم؟! پس چون جهاد بر آنها نوشته و مقرّر گردید جز شما و اندکی از آنان پشت کردند؛ و خدا به حال ستمکاران داناست.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٤٧)

لغت و اعراب:

طالوت اسم عبری و عَلَم شخص است و به جهت علمیت و عُجَمَت ممنوع از صرف است.

تفسیر:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»

یعنی: پیامبر آنها پس از نزول دستور الهی، بر آنان گفت: بی تردید خداوند برای شما طبق درخواستتان طالوت را به عنوان ملک و فرمانده برانگیخته است.

«قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ»

یعنی: گفتند: چگونه او را بر ما سلطنت و فرماندهی است و از کجا او سزاوار این منصب است در حالی که ما خود به سلطنت از نظر نسب و وراثت و از جنبه مال و ثروت سزاوارتریم، زیرا او از فرزندان بنیامین پسر یعقوب است و اولاد او را در طول تاریخشان امتیازی نبوده است، و برخی از ما از فرزندان لای پسر یعقوب اند که نبوت در خاندان او بوده و موسی و هارون نیز از اولاد او می باشند، و برخی دیگر از اولاد یهودا فرزند یعقوب اند که ملک و سلطنت از آن آنها بوده و داوود و

ص: ۲۶۸

سلیمان از اولاد او هستند.

«وَلَمْ يُؤْتِ سَعَهُ مِنَ الْمَالِ»

یعنی: علاوه بر این، خداوند او را وسعت مالی نداده؛ گاهی سقایی می کند، گاهی مزدورکار و کرایه دهنده چارپاهاست و گاهی شغل دباغی دارد، پس او از نظر مالی نیز صلاحیت سلطنت را ندارد.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»

یعنی: پیامبرشان گفت: به یقین خداوند او را به حاکمیت و فرماندهی بر شما برگزیده و او را از نظر دانش فکری و نیروی جسمی فزونی بخشیده. یعنی ملاک و میزان حاکمیت یک شخص بر جامعه، مجرد نسب و فزونی مال نیست بلکه انتخاب الهی است، و خداوند او را بر شما برگزیده و مناصب الهی از نبوت و رسالت و امامت امت را که همه باید به اختیار حق و انتخاب و جعل او باشد خداوند در اختیار او نهاده است، علاوه آن که شرط عمده هر نبی و ولی، وفور علم و دانش او به ابعاد زندگی جامعه، خاصه به سیاست اداره ملت و تدبیر امور امت است و نیز قدرت بدنی و بزرگی و نیرومندی جسمی که در مقام نبرد سبب ترس دشمن و پیروزی سپاهیان او شود، و او دارای این دو ویژگی است.

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و بالاخره خداوند ملک و سلطنت مورد نظر خود را به هر کس که اراده می کند می دهد و خدا واسع است، یعنی دارای سعه ذات است که همه موجودات جهان تکوین در احاطه ذات اوست، و دارای سعه صفات است که گسترش قدرت و شمول رحمتش همه شراشر عالم وجود را فرا گرفته، و دانا به همه چیز است، یعنی علمش نافذ به اجزای عالم وجود است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَيَكُنْ فِيهَا مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸)

ص: ۲۶۹

لغت:

تابوت: صندوق، مشتق از «تاب» بر وزن فَعَلوت. سکینه: آرامش.

تفسیر:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ»

ظاهر آیه این است که اشراف و اعیان بنی اسرائیل درباره پذیرش طالوت و صلاحیت او برای سلطنت و فرماندهی، دلیلی از پیامبرشان خواستند. پیامبرشان به آنها گفت: همانا نشانهٔ ملک و حکومت وی این است که تابوت - یعنی آن صندوق معهود - برای شما خواهد آمد، حال به دست او یا به وسیله فرشتگان.

معلوم باد که طبق تواریخ و گفتهٔ مفسران، تابوت مذکور، صندوق تورات بود که پیوسته الواح و اوراق تورات در آن نگهداری می شد. و سابقهٔ این صندوق، آن است که خداوند برای آدم ابوالبشر صندوقی از آسمان فرو فرستاد و عکس و تمثال همهٔ پیامبرانی را که در آینده از نسل او به صفحهٔ وجود قدم می گذارند در آن قرار داد تا آدم و حوا با آنها انس گیرند و آشنایی پیدا کنند. و ظاهراً آدم با شرح اجمالی یا تفصیلی همه در روز تعلیم اسماء آشنا شده بود. و ماهیت آن صندوق از درخت شمشاد بهشتی بود که به طول سه ذراع به ذراع آدم و عرض دو ذراع ساخته شده بود، و این صندوق در نزد اوصیای آدم بود تا آن گاه که به دست یعقوب رسید و از وی به مادر موسی منتقل شد تا کودک نوزاد خود را در آن نهد و به دریا افکند و سپس به موسی بازگشت و آن را محل نگهداری تورات قرار داد و پس از موسی در اختیار پیامبران بعدی قرار گرفت و آنان هر گاه به جنگی عازم می شدند آن را پیشاپیش سپاه حمل می کردند تا به واسطهٔ قداست و اعجاز آن، دل های سربازان به دیدنش تقویت شود و اطمینان و ثبات یابند و پیروز شوند. و چون حال بنی اسرائیل رو به فساد گذاشت و شیطان بر افراد و مجتمعتشان مستولی شد خداوند عمالقه را بر آنها مسلط نمود، تابوت را از آنها گرفتند و بردند و قداست و اِبْهت و عظمت آن را شکستند و آن را ملعبهٔ کودکان قرار دادند، تا دوباره خداوند آن را به وسیله فرشتگان به دست طالوت رسانید تا مقدمهٔ بازگشت آن به بنی اسرائیل فراهم آمد.

«فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»

ص: ۲۷۰

یعنی: پیامبرشان گفت: در آن صندوق برای شما آرامشی از جانب پروردگارتان است - به دیدن آن یا لمس آن یا اعتقاد به قداست آن یا به برکت تورات ودیعه شده در آن در دلهایتان طمأنینه و آرامش پیدا می شود - و در داخل آن بقیه و یادگاری است از متروکات خاندان موسی و خاندان هارون، مانند عصا و زره جنگی و نعلین موسی و الواح تورات و شکسته های آن و عمامه و لباس هارون، و این صندوق را فرشتگان در مواقع جنگ و خطر پیشاپیش سپاه حمل می کنند.

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»

یعنی: حقیقت این است که در آمدن این صندوق، نشانه ای است روشن بر صدق حاکمیت و پادشاهی طالوت، اگر اهل ایمان باشید.

و پس از بیان این مطلب، بنی اسرائیل ملک و پادشاهی طالوت را پذیرفتند.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (٢٤٩)

لغت و اعراب:

فَصَلَ الشَّىءَ - از باب ضَرْب - قطع نمود آن را. و فصل: انفصل، جدا شد از آن. نَهْرٌ وَ نَهْرٌ - به سکون هاء و فتح آن -: رود روان بزرگ و وسیع. بِالْجُنُودِ بَاءٌ بِه معنای «مع» است. إِلَّا مَنْ اعْتَرَفَ استثناست از فلیس منی. فِئَةٌ: جماعت مردم اندک یا بسیار.

تفسیر:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»

یعنی: پس چون طالوت همراه سپاهش جدا شدند. پس از تعیین ولی امر و فرمانده کل قوا طبق

ص: ٢٧١

هدف اصلی جنگ با جالوت و عمالقه، طالوت همراه سپاهیان از مسکن و مقر خود جدا شدند.

مفسران گفته اند که طالوت از میان قوم بنی اسرائیل هشتاد هزار سرباز انتخاب نمود که همه از جوان های با نشاط و آماده کارزار با دشمن بودند و به سوی منطقه جالوت روانه شدند. مسافت ها پیمودند، هوا گرم و سوزان شد و تشنگی بر آنها چیره گشت و از طالوت طلب آب نمودند.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»

یعنی: طالوت گفت: خداوند شما را به واسطه رودی وسیع و روان که در پیش است خواهد آزمود؛ بدین گونه که هر کس از آن سیر بنوشد از من نیست و او را به سربازی نمی پذیرم جز کسی که کفی از آن به دست خویش بنوشد و کسی که از آن نیاشامد او از من است. پس چون بدان نهر وسیع رسیدند همه سربازان طالوت جز عده قلیلی از آن آب سیر نوشیدند و امتحان خوبی ندادند.

«فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»

ممکن است مراد از «الذین آمنوا معه» که از رود وسیع گذشتند همه سپاهیان او باشد خواه آنها که در امتحان آشامیدن از نهر پیروز بودند یا پیروز نبودند. و ممکن است خصوص کسانی باشد که از امتحان شرب موفق در آمدند، یعنی اکثریت قاطع سپاه در آن سوی نهر ماندند و نگذشتند. به هر حال استفاد از کلام این است که چون طالوت و مؤمنان همراهش از نهر گذشتند پس از اندک مسافتی در جبهه جنگ مقابل جالوتیان قرار گرفتند.

«قَالُوا لَاطَاقَهُ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»

یعنی: کسانی که از نهر عبور کردند چون به سپاه دشمن نزدیک شدند و از عده و عده آنها تا حدی آگاه شدند و هراسی در دلشان از زیادی دشمن افتاد، گفتند: امروز هرگز ما را توان کارزار با جالوت و لشکریانش نیست.

«قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا لِلَّهِ كَمَنْ مِنْهُ قَلِيلٌ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَا ذَنْ لِلَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»

یعنی: آنها که علم داشتند که خدا را ملاقات خواهند نمود - همانان که ایمانشان به معاد در مرحله یقین بود - گفتند: بسا هست که گروهی اندک به یاری خدا و تأیید غیبی او بر گروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با صابران و شکیبایان است.

مراد این است که سپاه از رود گذشته، در برابر دشمن دو قسمت شدند؛ قسمتی از بیم دشمن حاضر به جهاد نشدند و گروهی آماده جهاد شدند. و اگر عبورکنندگان از نهر تنها امتحان داده‌ها بودند لازم آن است که سپاهیان طالوت دو بار منقسم شده باشند و برای تحمل جنگ، فئه قلیله و عده ای معدود مانده باشند.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱)

لغت و اعراب:

بَرَزَ - از باب نَصَرَ: بیرون شد به سوی میدان یا اجتماع. أَفْرِغَ المَاءَ: ریخت آن را. هَزَمَ العَدُوَّ - از باب ضَرَبَ -: شکست داد او را.

تفسیر:

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

یعنی: سرانجام طالوت و آنچه از سپاهش که پس از آزمون‌های مکرر و تصفیة امتحانی برای او باقی مانده بود در برابر دشمن آماده کارزار شدند و به زبان قال و از سويدای دل و به زبان حال گفتند: پروردگارا شرابِ ظهور صبر و شربت شیرین شکیبایی را از جام رحمت خویش در ظرف دل‌های ما فرو ریز و قدم‌های ما را در این ورطه و لغزشگاه، ثابت و استوار گردان و ما را بر گروه کافران یاری ده. یعنی سه نعمت مرتب صبر و ثبات و ظفر را بر ما ارزانی دار.

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ»

ص: ۲۷۳

یعنی: پس سپاهیان طالوت، جالوتیان را شکست دادند و داود نامی جالوت را کشت. مفسران گفته اند: متی پدر داود به همراه هفت فرزندش که داود کوچک ترین آنها بوده جزو سربازان طالوت بودند. شغل داود دامداری و خود، چوپان گله خویش بود و برای پاسخگویی به دعوت طالوت، با پدر و برادران خود به سپاه او پیوسته بودند. داود در انداختن فلاخن که یکی از مهم ترین سلاح های جنگی آن روز بود مهارت کامل داشت و سنگش در هدف گیری هر حیوانی از بیر و شیر و گرگ به خطا نمی رفت و هدف هم از وی جان سالم به در نمی برد. جالوت رئیس دشمن نیز مردی قوی هیکل و شجاع بود و بارها در مقابل سپاهیان طالوت «هل من مبارز» گفت و کسی را یارای جواب نبود. در آن هنگام که تنور جنگ گرم شد، داود سنگی را در فلاخن نهاد و شخص جالوت را نشانه رفت. سنگ راه را گم نکرد و مستقیماً بر مغز جالوت اصابت نمود و نتیجه دعای پیش از جنگ ظهور کرد. او درجا بمرد و با مرگ وی جنگ به نفع اسلام آن روز خاتمه یافت.

«وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»

یعنی: و خداوند به داود ملک و حکمت داد.

مراد از ملک، ولایت امر و مراد از حکمت، احکام شریعت مندرج در تورات و کتاب زبور است که چهارصد و بیست سوره از مستقلات عقلیه و حکمت عملی بود.

یعنی پس از درگذشت طالوت ولی امر وقت، و ارتحال اشموئیل پیامبر زمان، خداوند به داود منصب ملک، یعنی ولایت امر و امامت امت را به عنوان میراث طالوت، و مقام نبوت را به وراثت از اشموئیل به وی عطا نمود و دو عنوان والا را در یک مَعْنَوَن جمع کرد که پس از یعقوب پیامبر تا آن زمان در اسباط او نبود.

«وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»

یعنی: و داود را از آنچه می خواست از علوم و فنون مختلف که هر یک دلیلی روشن و معجزه ای عظیم برای اثبات توحید خداوند و صدق نبوت و ولایت او بود، بیاموخت، مانند نرم کردن آهن با سر انگشتان، بافتن زره جنگی با زنجیرهای دست ساز، تعلیم منطق طیر یعنی فهم زبان پرندگان و مقاصدی که میانشان تبادل می شود با شنیدن صدای آنها، صوت بسیار زیبا و مهارت در آوازه خوانی جذّاب و دلریا و روح پرور و عرفانی به گونه ای که حیوانات هم مجذوب حسن آن و سرگشته در طواف گرد آن بودند و بالأخره هم نوا شدن کوه ها با وی در مقام مناجات با معبود یگانه

آن گاه که صوت داود در آنها با خواندن آیات زبور می پیچید.

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»

یعنی: و اگر دفع کردن و دور ساختن خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر نبود بی تردید زمین به تباهی کشیده می شد. در این بیان اجمالی به دو حقیقت کلی و اصل اصیل عقلانی حاکم بر جوامع بشری از جنبه مادی و معنوی اشاره شده است:

یک - همان گونه که جسم یک فرد و اعضا و اندام های وی نیازمند هماهنگی است و قیام و سلامت و فعالیت او رهین تعاون و تعاضد و تدافع اجزاست، مجتمع انسانی نیز چنین است و خداوند حوادث و آسیب های برخی را به برخی دفع، و نیازهای بعضی را به بعضی رفع می کند و گر نه اجتماع بشری قهراً فاسد و تباه می شود.

دو - در امور معنوی و مراحل تربیت و تکامل روحی نیز خداوند، قانون تعاضد و تعاون و اصل تدافع را عملی کرده، حوادث و وسوس شیطانی را از مغز، رذایل اخلاقی را از روح و فساد را از اعمال به وسیله بیانات پیامبران و تعالیم اخلاقی آنها دفع می کند و پیاده شدن مسائل امر به معروف و نهی از منکر و رواج جهاد با دشمن، خاصه جهاد ابتدایی از مصادیق بارز این موضوع است.

و گر نه مجتمع بشری طرّاً فاسد و تباه می گردد.

ولی خداوند دارای فضل و رحمت بر همه جهانیان است و از این روست که قانون تکوینی و تشریعی تعاون و تدافع را بر همه حاکم نموده، و هر مثالی در خارج بیابی از مصادیق این کبرای کلی است.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)

تفسیر:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»

در آیات گذشته به وقایعی اشاره شد از قبیل: میراندن و زنده کردن دفعی هزاران انسان، شکست جباران، اعطای خلعت نبوت و ولایت به داود و غیره. کلمه «تلك» اشاره به آیاتی از این کتاب است که حکایت از آن حوادث می کند، و یا اشاره به خود آن حوادث خارجی است که به تدریج تحقق یافته. پس معنای آیه این است: ای پیامبر و یا ای مخاطب، آیات گذشته، آیه های

کتاب خداست که آنها را به حق و صدق و به دور از هر کذب و خطا بر تو می خوانیم. و یا آن حوادث عجیب و وقایع تاریخی که هر یک در عصری برای قومی رخ داده، همه نشانه های توحید و قدرت و عظمت و حکمت و غضب و رحمت خداست که پیوسته آنها را برای تو به حق یعنی مطابق وقوع خارجی بدون خطا و اشتباه و به طرز عقلانی و هدف عقلایی بازگو می کنیم.

تفاوت درجات انبیاء

«وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»

یعنی: و حقیقت این است که تو از فرستادگانی که آن آیات از راه وحی بر تو القا می شود.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳)

لغت و اعراب:

تلك الرسل «تلك» مبتدا و اسم اشاره است و تأنیثش به اعتبار جماعت است و خبرش «فضّلنا» است. روح القدس جبرئیل و اضافه اش بیانیه است یعنی روحی که سراپا قداست و پاکی است.

تفسیر:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

هدف از این آیه، نخست اشاره به مقام والای رسالت فرستادگان خدا و وجود اختلاف در درجات و حالات تکوینی و مناصب تشریحی آنهاست هر چند در اصل این عنوان و اصل فضیلت و کمالات شریک اند، و سپس اشاره به ردّ توهمی است که ممکن است پدید آید. و الف لام «الرسول» عهد ذکری و اشاره به پیامبرانی است که نامشان برده شده و شرح مختصری از سرگذشت آنها ذکر شده. و ممکن است الف لام برای استغراق باشد و اشاره به همه پیامبران پیش از اسلام باشد. و معنای آیه این است: آن فرستادگان مختلف المراتب اند که برخی از آنها را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم.

ص: ۲۷۶

«مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»

یعنی: از آنها کسی است که خدا بلاواسطه با او سخن گفت، مانند موسی بن عمران؛ و برخی از آنها را درجاتی بر دیگران برتری داد، مانند محمد صلی الله علیه و آله که او را تفوق و رجحان و برتری داد در همه فضایل و کمالات روحی، و در محتوای دین و شریعت آسمانی و وسعت و جامعیت آن از نظر اصول و فروع، و در شمول کتاب او بر معارف بی حد و حصر و علوم بی پایان و حقایق و حکم، و در گستردگی دامنه شریعتش بر همه پهنه گیتی، و شمول نبوت و کتاب و احکامش به اجته و پریان، و فراگیری قلمرو حکومت و آیینش آینده تاریخ را تا آخر دوران، و در پیروزی مکتبش بر مکاتب و مذاهب و ادیان. و نیز به عیسی بن مریم دلایل روشنی بر نبوتش عطا کردیم، و او را با فرشته وحی یعنی روح القدس تأیید و تقویت نمودیم. یعنی از آغاز آفرینش او تا صعود او به آسمان، روح القدس دخالت داشت. در تکون او در رحم مادر به نحو اعجاز فعالیت داشت تا به نحو انسان ویژه ای پدید گردید و از روزی که یهود به کشتن او تصمیم گرفتند پیوسته همراه او و مستحفظ او بود و چون کار برای وی خطرناک شد او را از میان مردم با لباس دنیوی به سوی ملا اعلی منتقل نمود.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»

یعنی: اگر خداوند اراده حتمی می کرد هرگز امت ها و مللی که پس از آنها آمدند با یکدیگر نمی جنگیدند پس از آن که نشانه های روشن از دین و کتاب آسمانی و صدق بعثت انبیا برای آنها آمده بود.

«وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ»

یعنی: لکن آنها جنگیدند و سببش هم این بود که آنها در دین اختلاف کردند، عده ای ایمان آوردند و عده ای کفر ورزیدند تا جنگ و نبرد در میانشان به راه افتاد.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا»

این جمله تکرار جمله قبل است، یعنی: مسلماً اگر خدا می خواست و اراده حتمی می کرد که نجنگند یعنی اختلاف نکنند تا منجر به جنگ شود، هرگز اختلاف نمی کردند و نمی جنگیدند؛

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»

این جمله در مقام دفع توهم است. یعنی: توهم نشود حال که خدا این گونه مشیت نافذ دارد

پس چرا اراده نکرده که اختلافی در میان امت های پیامبران پیدا نشود و در نتیجه جنگ و قتالی در میانشان تحقق نیابد؟ و معنای آیه این است: ولکن خداوند آنچه را اراده کند انجام می دهد. یعنی خدا نمی خواهد به اکراه و اجبار اختلافات و قتال ها را بردارد و در پذیرش اصول و فروع اعمال، اراده حتمی کند، بلکه طبق سنت جاریه خود جامعه انسانی را مورد توجه تکلیف قرار می دهد و اختیار پذیرش و رد را از آنها سلب نمی کند، و از این رو آنها با اختیار اختلاف کردند و با اختیار به نبرد پرداختند، و خداوند در روز موعود به اعمال آنها رسیدگی خواهد کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

لغت و اعراب:

امر أنفقوا برای طلب مطلق اعم از وجوب و استحباب است به قرینه عموم متعلقش، و در محاورات عربی غالباً در فعل به قرینه متعلق تصرف می شود، مانند «کلوا مما رزقناکم»، «لا تأکلوا أموالکم».

خُلَّة: دوستی و صداقت.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»

یعنی: ای اهل ایمان از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق نمایید. یعنی از آنچه قابل انفاق است از مال و جاه در موارد اقتضا، و جان و اولاد هنگام نیاز. و مراد از انفاق اعم است از انفاقات واجب در شریعت - مانند زکات، خمس، کفارات، انفاق بر عیال، انفاق به ارحام واجب النفقه، انفاق برای حفظ نفس و در مقام جهاد و موارد نذر و عهد و یمین و غیره - و از انفاقات مستحب.

«مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»

یعنی: انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که در آن روز نه دادوستدی است که برای ادای بدهی دست به معامله زنید، و نه دوستی و رفاقتی که شما را در ادای حقوق یاری نماید یا از حقوق خود بگذرد، و نه شفاعت و وساطت استقلالی که حقی را از شما ساقط کند یا گناهی را ببخشد یا

ص: ۲۷۸

درجه ای را بالا برد، جز آن کس که خدا تعیین کند و جز آن جا که خدا اجازه دهد.

«وَ الْكٰفِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

آیه الكرسي

یعنی: و در آن روز کافران اند که ستمکار حقیقی خواهند بود.

اصل و عمده و مهم ترین ستمکاران در آن روز کافران اند که ستم به خدا و پیامبران و فرشتگان کرده اند و ستم به قوانین و شرایع الهی و ستم به پیروان انبیا و پیروان دنیوی خود نموده اند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (٢٥٥)

لغت و اعراب:

الله اسم علم برای ذات واجب الوجود جامع همه صفات کمال و عاری از هر نقص و عیب است، و هیچ اسمی به جامعیت آن نیست، و اطلاق آن بر غیر خداوند هر چند به عنوان تبرک به تسمیه باشد ناروا یا غیر جایز است. و آن مبتدا و ما بعدش خبر آن است. قیوم صیغه مبالغه است یعنی کثیرالقیام یا شدیدالقیام یا دائم القیام. و سن - از باب ضرب - خواب سنگین کرد، از خواب بیدار شد (از اضداد است)، و سینه حالت مقدمه خواب و نیز به معنای غفلت. کرسی: تخت و آنچه بر روی آن بنشینند از صندلی و غیره. و آده العمل - از باب ضرب - سنگین و خسته کرد او را کار. ما بین یدی الشیء: گذشته آن یا آینده آن، و هم چنین است ما خلفه.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

«الله» یعنی آن ذاتی که واجب الوجود، ازلی و ابدی، جامع همه کمالات، عاری از همه نقایص است، جز او معبودی نیست، یعنی معبودی صالح برای عبادت و لایق برای پرستش.

«الْحَيُّ» یعنی: او زنده است به زندگی حقیقی غیر مشابه با زندگی ممکنات، زندگی ازلی بدون

سابقه موت، و ابدی بدون عروض مرگ، زندگی اصلی غیر مأخوذ از دیگران، و ذاتی استقلالی غیر عرضی، و متحد با ذات غیر مغایر با آن.

«الْقَيُّومُ» و قیوم است، یعنی: قائم به ذات، مستقل در وجود، برپا دارنده ممکنات و حافظ و قائم به تدبیر امور عالم وجود است.

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ»

یعنی: او را خواب سبک و خواب سنگین فرا نمی گیرد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

یعنی: آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است علاوه بر خود آنها ملک حقیقی اوست. یعنی مورد تسلط و احتوا و احاطه تامة اوست، زیرا همه به کلمه او موجود، و به اراده او باقی، و به مشیت او تدبیر می شوند و به امر او در موعد مقرر فانی خواهند شد. و اما ملکیت انشائی اعتباری آنها کسی را نرسد که برای او انشاء کند و خود نیز نیاز به انشاء آن ندارد.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»

یعنی: چه کسی است که در نزد او شفاعت کند مگر به اذن او؟

استفهام انکاری است و مراد از «شفاعت» وساطت تکوینی دنیوی و انشائی و لفظی اخروی است. و مراد از «اذن» نیز اعم از اراده تکوینی و ترخیص قولی است. یعنی پس از ثبوت این که همه اجزای عالم وجود در تحت اراده نافذ اوست، پس در دنیا چه کسی را و چه چیزی را یارای آن است که بدون اراده او در کارهایش دخالت کند، علتی را در ایجاد معلول یاری دهد و معلولی را به علت خود نزدیک نماید، و یا در عالم آخرت بتواند کوششی در رساندن پاداش اعمال به مطیعان و بخشیدن گناهان و اسقاط کیفر مجرمان بدون اذن و ترخیص او انجام دهد.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»

مرجع ضمیرهای جمع، شفاعت کنندگان و شفاعت شدگان اند که از جملات سابق استفاده می شود، چه در شفاعت تکوینی در اجزای این عالم و یا شفاعت ذوی العقول در عالم آخرت. و استعمال ضمیر مذکر برای تغليب است. یعنی خدا در دنیا گذشته و آینده آنها را می داند. گذشته یعنی سوابق پیش از وجودشان را چه رسد به ازمنه وجودشان؛ و آینده یعنی لواحق ازمنه پس از انعدامشان، و در محشر سوابق ازمنه دنیوی آنها و لواحق زمان های پس از قیامتشان را. بنابراین

راهی برای فریب و خطا در شافعان و مشفوعان آن روز نمی ماند.

«وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»

یعنی: شافعان و مشفوعان از انبیا و فرشتگان و بندگان صالح هرگز به چیز اندکی از علم خداوند توان احاطه ندارند جز آن اندازه که او بخواهد، و آن همان مقدار است که در دنیا و آخرت به همه ذوی العقول عنایت کرده، «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» [اسراء، ۸۵].

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

یعنی: کرسی او همه آسمان ها و زمین را فرا گرفته. کرسی یا سلطه حقیقی و ملک واقعی اوست و یا علم اوست که به ذرات عالم وجود احاطه دارد. و هرگز حفظ آسمان ها و زمین و نگهداری کل عالم وجود با تمام وسعت و عظمت و همه مندرجات و محتویاتش بر او سنگینی نمی کند و خستگی نمی آورد. و او والا مرتبه در ذات و صفات و افعال، و بزرگ در شأن و مقام است.

بدان که طبق روایات، این آیه شریف ترین و پرمحتواترین آیات قرآن مجید است و در مدح و توصیفش روایات بسیاری وارد شده. جناب ابوذر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: برترین چیزی که بر تو نازل شده چیست؟ فرمود: آیه الکرسی. و دیگری پرسید: کدامین آیه در قرآن بزرگ تر است؟ فرمود: آیه الکرسی. و این آیه مبارکه این نام را در زمان خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و در السنه ائمه اهل بیت علیهم السلام داشته و دلالت بر عظمت و شرافت این آیه دارد، زیرا اشاراتی در آن است که در آیات دیگر نیست، مانند اشاره به ذات واجب الوجود واجد همه کمالات، به توحید او، انحصار عبادت به ذات اقدس او، حیات ازلی و ابدی او، قیمومت او بر عالم وجود، برائت او از نقص و تغییر و فتور و غفلت، مالکیت مطلقه او بر همه هستی، مقهور و مربوط بودن اشیا در برابر او، احاطه علم او بر همه چیز پیش از وجود آن و پس از آن، نیاز افاضه هر علمی بر عالمی به ترخیص او، سلطه تامه او بر جهان هستی، علو شأن و عظمت جلال او.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶)

اکراه: مجبور نمودن و به زور کسی را به کاری واداشتن. رَشَدَ - از باب نَصِير - : هدایت یافت و مستقیم شد، و رُشد: اهتدا و راهیابی. غوی - از باب ضَرْب و عِلْم - : گمراه شد، و غی: ضلالت و گمراهی.

طاغوت: مبالغه در طغیان است یعنی طغیانگر، شیطان، بت، هر معبودی غیر خدا و هر بازدارنده از راه خدا. عروه: دستگیره و هر چیزی که بدان چنگ زنند. انفصام: انقطاع و بریده شدن.

تفسیر:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

«دین» در این جا آیین و روح شرایع و مجموع اصول اعتقادی است از توحید تا معاد و غیر آنها.

و سوق کلام در آیه در مقابل منکران عقاید از مشرکان و کفار است که توجه به خطابات الهی و قدرت و توان فهم معارف اعتقادی را دارند و معنای آیه این است: طبق قوانین اسلام، اکراه و اجبار در پذیرش دین نیست، چه آن که موضوع دین از حیث اذعان و ردّ قلبی مورد منطبق است و باید با استدلال صورت پذیرد و اکراه را در آن راهی نیست.

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»

یعنی: به یقین راه هدایت از ضلالت و گمراهی روشن شده است. این کلام در بیان علت جمله قلبی است. یعنی پس از آن که پیامبران دعوتشان را به جامعه عرضه داشتند و دلایل روشن و براهین و معجزات خود را ارائه کردند، حقیقت امر و صحت دین به وضوح روشن می شود و کسی را مجال خدشه باقی نمی ماند و دیگر جایی برای اکراه و اجبار نیست. ولی باید معلوم باشد که ممکن است پس از این مراحل، عده ای روی هوای نفس و تکبر و عناد، و عده ای روی جهل و تقلید عامیانه از گذشتگان، دین را نپذیرند. در این فرض بر متصدی گسترش دین از معصوم و غیر او لازم است حکومت دینی تشکیل دهد و به جهاد ابتدایی اقدام نماید و کفار را به اکراه و اجبار به قبول ظاهری دین و تسلیم در برابر حکومت الهی وادارد تا محیط را از موانع، پاک و جو را برای سرائر و باطن های قابل و نفوس مستعدّ تقوا آماده سازد؛ و این اکراه در دین نیست بلکه برای پذیرش عملی حکومت الهی است که جهاد ابتدایی برای آن تشریح شده. چنان که بی تردید به منظور پیاده کردن فروع دین در جامعه ای که اصول را پذیرفته اند اجبار و اکراه، ثابت و جزء واجبات است.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی پس هر کس به طغیانگر کفر ورزد - یعنی به جنس طاغوت اعم از بتان و ائمه کفر و سلاطین جور و علمای سوء و هر متمرّد از حق و نافرمان اوامر خدا، حتی رفقای بد و مفسد - و به خدا ایمان آورد پس حَقّاً که به دستگیره محکمی که هرگز گسستن و پاره شدن ندارد چنگ زده است، و خداوند نسبت به همه گفتار بندگان در امور دین و دنیا شنوا، و به عقاید و افکار و عزم و تصمیم قلبی آنان داناست.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

تفسیر:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

«ولی» به معنای سرپرست و دوست و یاور است. یعنی: خداوند کسانی را که ایمان آورده اند سرپرست و دوست و یاور است، آنها را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد.

مراد از ظلمات و تاریکی هایی که مؤمنان در آن بودند و به خاطر ایمانشان به سوی نور برده شدند، جهل به معارف و حقایق دینی و اصول و فروع احکام الهی و خالی بودن از فضایل اخلاقی است که طبیعت بشری در اوایل عمر، بدان مبتلا است. این ظلمات با نور ذاتی و ایمان فطری که در ذات هر انسانی هست منافات ندارد، و چون ایمان آورد خداوند به توفیق خود و هدایت انبیا و یاری فرشتگان، او را از آن حالت ها به تدریج بیرون می آورد و در میان نور معرفت و علم دین و کمالات انسانی وارد می کند؛ و از این جهت اخراج و ادخال را به خود نسبت داده است. پس ظلمت و نوری که درباره مؤمن اطلاق شده ظلمت جهل طبیعی و نور علم و کمالات اکتسابی است، که اولی امر عدمی و دومی امر وجودی است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»

یعنی: و کسانی که کفر ورزیدند دوستان و یاوران و سرپرستان آنها طاغوت زمان است، هرگونه طاغوتی از شیاطین و سلاطین کفر و جور و علما و راهبران سوء که آنها را از نور به سوی تاریکی ها می کشند.

مراد از نوری که کفار از آن بیرون می شوند نور جبلی و توحید فطری است، و مراد از ظلمات، عقاید انحرافی از شرک و کفر و نفاق و رذایل اخلاق و خبائث اعمال است که طواغیت زمان به وسیله کید و مکر و وساوس خود، آن نور را از آنان می زدایند و آنان را در آن ظلمات وارد می کنند. و نتیجه این بیان این است که مؤمن پس از نور فطری ایمان، گرفتار ظلمات طبیعی جهل و فقر است و به توفیق خدا ظلمات زدوده می شود و ایمان اکتسابی جایگزین آن می گردد «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» [فرقان، ۷۰]، و کافر از نور فطری بیرون آمده در ظلمات اکتسابی فرو می رود.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

«اولئک» یعنی کفاری که از نور به سوی ظلمت بیرون شده اند، یا آنها و طاغوت هایشان که وسیله آن اهل شقاوت گردیده اند همگی یاران آتش اند، آتشی که به سبب عقاید و اعمالشان برافروخته اند و یا تجسم آن عقاید و تجسد آن اعمال و تبلور آن اخلاق است که در دنیا داشته اند و پس از انتقال آنان به عالم آخرت به اقتضای طبع آن عالم ظهور یافته، و از این روست که آنها در آن جاودانند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَرَّجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

لغت و اعراب:

رَأَى - از باب مَنَع - نظر کرد به چشم یا به دیده عقل. حَاجَّهُ مَحَاجَّه: مخاصمه و ستیزه کرد با او. بُهِتَ به صیغه معلوم و مجهول: ساکت شد و متحیر ماند. أَنْ آتَاهُ اللَّهُ به تقدیر «لأن آتاه الله» و مرجع ضمیر «آتاه» «الذی حَاجَّ» یا «ابراهیم» است.

ص: ۲۸۴

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»

ابراهیم خلیل، معاصر طاغوت زمان خود نمرود فرزند کنعان از شاهان بابل و نخستین مدعی ربوبیت در روی زمین بود. وی ادعا می کرد که ربوبیت بر زمین و ساکنان آن از جانب خدای اصلی به وی واگذار شده، اوست که مسلط و متصرف در زمین است و تربیت هرچه در آن است از آن او و تحت اراده اوست؛ اوست که باران فرومی ریزد، نبات می رویاند، زنده می کند و می میراند، ولی راجع به خارج از محیط زمین مدعی چیزی نبوده. و ظاهراً کسی از جنس بشر در روی زمین مدعی الوهیت نشده که بگوید من خدای واجب الوجود جامع همه کمالات و خالق همه موجوداتم، هر چند نصارا درباره عیسی بن مریم قائل به تجزیه در الوهیت شده اند.

خدا در این باره می فرماید: آیا به دیده دل ننگریستی به کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه نمود. یعنی در این که او خود بالاستقلال و بدون واسطه در زمین تصرف دارد.

«أَنْ عَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»

یعنی: محاجه او با ابراهیم بدین جهت بود که خدا به او ملک و سلطه ظاهری داده بود و هوای نفس و تکبر و غرورش او را به مخالفت با پیامبر زمانش برانگیخت. و یا به خاطر آن که چرا خداوند به ابراهیم ملک معنوی و ولایت تشریحی و سلطه بر دل ها داده است.

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»

یعنی: محاجه او وقتی بود که ابراهیم هنگام دعوت به سوی حق و بیان جلال و جمال خدا گفت:

این پروردگار من است که زنده می کند و می میراند. یعنی آنچه در حیوانات و انسان ها در پهنه گیتی زنده می شوند همه را پروردگار من زنده می کند و آنچه می میرد خدای من می میراند. او گفت: این منم که آنها را زنده می کنم و می میرانم. یعنی ربوبیت زمین از جانب خدا به من واگذار شده و این موت ها و حیات ها که می بینی همه به وسیله من است.

مفسران گفته اند که وی در اثبات مدعای خود دستور داد یک نفر زندانی محکوم به قتل را آزاد کردند و یک زندانی دیگر را کشتند. یعنی این دو حادثه را از مصادیق احیاء و اماتة خود به حساب آورد.

و معلوم باد که نمرود در این استدلال مغالطه و سفسطه کرده، و گرنه آزاد کردن زندانی از قبیل

حیات مورد ادعای ابراهیم نبود، زیرا مراد از احیاء انسان مثلاً آفریدن او از نطفه و علقه و به کمال رساندن اوست نه نجات از یک مرض یا مهلکه که بسیاری بر آن قادرند. و مراد از اماته، قبض روح او به وسیله فرشتگان است نه کشتن او که از دست همه برمی آید. لکن ابراهیم در مقابل این مغالطه، به سوی دلیل روشن تری رفت که امکان مغالطه و سفسطه در آن نبود و در آیه بعد آمده است.

«قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»

یعنی: ابراهیم به وی گفت: بی تردید خداوند است که هر روز خورشید را از جانب خاور بیرون می آورد و پس از سیر روز، در مغرب فرو می برد؛ حال تو آن را از جانب مغرب بیرون آر و در جانب مشرق فرو بر.

«فَبَهَّتِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

یعنی: پس آن کس که کفر به خدا ورزیده بود در مقام محاجه مبهوت و وامانده شد؛ و خدا کسانی را که به خویش و جامعه خویش ستم می کنند به راه غلبه بر خصم یا به راه نجات یا به راه بهشت در آخرت هدایت نمی کند.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)

لغت و اعراب:

کاف کالذی به معنای مثل، و مجموع عطف است به الذی حاج در آیه قبل و تقدیر کلام «اولم تر الی مثل الذی مر» است. خوی - از باب ضرب - خالی شد، ساقط و ویران شد. عروش: جمع عرش،

سقف خانه، تخت. اَنَّى سؤال است از زمان یعنی متی، و از حال یعنی کیف و چگونه. تَسَنَّهُ: سال بر آن گذشت، تغییر پیدا کرد. نشز - از باب نَصِير - : ارتفاع یافت، از جای خود برخاست. كَسَاه الثَّوب: بر او لباس پوشانید. و لَنْجَعَلَك عطف است به مقدر، یعنی لنریك آیاتنا و لنجعلك.

تفسیر:

نمونه ای از حیات مجدد

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»

طبق برخی از روایات و بیان مفسران، شخصی به نام عَزِير یا ارمیا که محتمل است یکی از پیامبران بوده باشد، در سفر خویش بر شهر یا روستایی عبور کرد که همه خانه های آن بر سقف خود فرو ریخته بود، یعنی در اثر زلزله یا باران و تگرگ شدید که علامت غضب پروردگار است ابتدا سقف خانه ها فرو ریخته و سپس دیوارهای اطراف بر روی سقف فرو ریخته بود. و ظاهر کلام این است که مردم و حیوانات آن دیار نیز به نحو غیرعادی مرده و جسد های بی روحشان میان خانه ها و کوچه و میادین، برخی متلاشی و برخی نیمه متلاشی در افتاده و منظره وحشتناکی برای ناظرین پدید آورده بود.

معنی آیه این است: یا آن که آیا ندیدی مثل کسی را که به روستا یا شهری عبور کرد در حالی که آن روستا - یعنی همه دیوارهای آن - بر روی سقف ها فرو ریخته بود؟

«قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»

داستان عزیر

یعنی: عزیر که خود معتقد به معاد بود از روی کمال تعجب و عجز از ادراک کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان در آن عالم، با خود گفت: آیا چگونه خداوند این مرده ها را زنده می کند؟ یعنی آیا پس از آن که گوشت و استخوان آنها خاک شد و ذرات وجودشان در میان خاک هضم گردید و اجزای همه از بزرگ و کوچک، سفید و سیاه، مرد و زن با هم در آمیخت و ارواحشان به دیار دیگر روانه گشت، چگونه این اجزا گردآوری شده، مختلطها تجزیه و تحلیل می شود و جسد دنیوی هر یک جداگانه ترکب می یابد، و چگونه ارواحشان با آنها تلاقی می کند، و بالاخره کی این امر عظیم فوق تصور تحقق می یابد؟

«فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةَ عَامٍ»

خداوند برای رفع تعجب و تقویت ادراک او اراده کرد مسأله احیاء را به عنوان مقدمه معاد، و

سپس خود معاد را به طور علم الیقین کامل و عین الیقین به او نشان دهد. خود بمیرد و زنده شود و کیفیت زنده شدن مردگان مختلف الماهیه را نیز به رأی العین ببیند.

در این باره می فرماید: پس خداوند او را به مدت صد سال بمیراند، سپس برانگیخت و از او پرسید: چه مدتی در عالم مرگ درنگ نمودی؟ او طبق تخیل آن که پیش از آن حادثه آغاز روز بود و حال پایان روز است، با حال تردید گفت: یک روز در حالت موت مانده ام یا پاره ای از یک روز.

خدا فرمود: تو به مدت صد سال در حال مرگ درنگ کرده ای.

«فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»

یعنی: به او گفتیم: ای عزیز، مسافری بودی، راحله ات دراز گوشی و زاد و توشه سفرت اندکی خوراکی و ظرفی از آب آشامیدنی؛ حال به خوراکی و آشامیدنی خود بنگر که هیچ کهنه و متغیر نشده و بو نگرفته، و دراز گوش خود را ببین که او را نیز به همان حال که بسته بودی بدون احتیاج به آب و علف نگه داشته ایم. و این خود یک معجزه مستقل تأییدی است.

«وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»

یعنی: این کار را کردیم برای این که قدرت و عظمت خود و چگونگی برانگیختن مردگان را در روز جزا به علم الیقین کامل و عین الیقین نشانت دهیم و برای این که تو را برای مردم عصر خود و ازمنه ممتد آینده بشر، نشانه توحید و قدرت و علم و حکمت خود قرار دهیم.

«وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»

یعنی: به استخوان های اجسادى که پیش از حادثه موت و حیات خود آنها را دیدی و در امر معاد به تعجب افتادی، بنگر که چگونه آنها را یکایک از روی خاک یا از زیر خاک برمی داریم و روی هم می گذاریم تا اسکلت انسانی یا حیوانی شکل گیرد، سپس به اراده تکوینی خود بر آنها لباس گوشت می پوشانیم. هم چنین بر روی گوشت ها پوششی از پوست می کشیم و روی پوست ها را با لباسی از موی می پوشانیم و سپس در آنها روح می دمیم تا زنده شده، حرکت نمایند.

«فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: چون کیفیت حیات مردگان به رأی العین برای او روشن شد، به چشم دید و به دل اذعان نمود، گفت: حال علم الیقین کامل دارم که خدا بر هر چیزی قدرت دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٦٠)

نمونه ای از حیات مجدد

لغت و اعراب:

اذ قال متعلق است به «أذكر» مقدر. بلی حرف تصدیق و مختص به جواب مثبت است خواه سؤال مثبت باشد یا منفی. پس جواب «أقام زید» یا «ألم یقم زید» بلی است یعنی قام. صار الشیء - از باب نَصَر - : آن را قطعه قطعه کرد و از هم جدا نمود. و صار الشیء: آن را به سوی خود مایل نمود. طیر:

جمع طائر مانند صَحْب و صاحب.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»

یعنی: ای مخاطب، به یاد آر زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من بنمایان که مرده ها را چگونه زنده می کنی؟ ظاهر آیه این است که خواسته ابراهیم این بوده که خداوند کیفیت و چگونگی زنده کردن مردگان را به من نشان ده تا به رأی العین ببینم چگونه به اراده تکوینی و مشیت نافذ خود افاضه روح از عالم امر به جمادات این جهان می کنی و به چه طریقی آنها را به موجودات جاننداری تبدیل می نمایی.

«قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي»

چون صدور سؤال فوق در بدو امر موهم این معناست که سائل در موضوع مورد سؤال، تردید دارد، خطاب آمد: ای ابراهیم، آیا ایمان نداری؟ یعنی قدرت خدای خود را بر احیای اموات باور نکرده ای؟ ابراهیم گفت: چرا، ایمان آورده و باور دارم، و لکن خواست من برای این است که بصیرتم بالا- رود و علم الیقین من که حاصل از قیام حجت ها و براهین است تبدیل به عین الیقین گردد و بدین سبب دلم آرامش و اطمینان پیدا کند.

«قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»

ص: ٢٨٩

یعنی: خدا فرمود: پس چهار قسم از پرندگان را بگیر (گفته شده آنها طاووس و خروس و کلاغ و کبوتر بوده) و آنها را به خویش نزدیک گردان تا خصوصیات کیفی و کمی آنها را به حافظه ات بسپاری. و ممکن است مراد از «فصرهن» این باشد که سرهای آنها را از بدن جدا کن، بدن ها را قطعه قطعه کرده بکوب و مخلوط نما و سرها را سالم نگه دار. و اگر مراد معنای اول هم باشد ما بعد آیه اقتضا دارد که این عمل در تقدیر گرفته شود.

«ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا»

یعنی: سپس بر قلعه هر کوهی از هفت کوه یا ده کوه یا همه کوه هایی که مسکنت را احاطه نموده قسمتی از آن گوشت کوبیده قرار ده، سپس آنها را به نام بطلب. یعنی سرهای یکایک آنها را در دست گیر و آن را به نام خود بخوان، مثلاً ای طاووس بیا، ای خروس بیا. آن گاه می بینی که شتابان نزد تو آیند. یعنی اراده و فرمان تو در مرده ها همان می کند که اراده من می کند، و اجزای بدن مرغان از قلعه کوه ها جدا گشته با یکدیگر ملتئم می شوند و جسدشان ترکب و تشکل یافته، به لباس پرها ملتئم می شوند و به سرهایی که در دست داری لاحق می گردند و بدن تشکل کامل می یابد.

لازم کلام این است که ارواح آنها که در خارج جسد در عالم دیگری منتظر رجوع به جایگاه خویش اند به شتاب به اجساد خود لاحق گردند، و عنوان «و اذا النفوس زوّجت» [تکویر، ۷] همانند روز قیامت تحقق می یابد و مقتضای این مطلب این است که خدا خود در مقابل چشمان ابراهیم احیای اموات نکرد بلکه فوق خواسته او به وی نیرو داد تا همانند خداوند با کلمه ای احیای اموات کند.

«وَاعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی: و چون چنین دیدی، پس بدان که خدا عزیز است یعنی مقتدر غالب بر مراد و شکست ناپذیر از سوی کسی؛ و حکیم است یعنی همه آنچه را در جهان تکوین و تشریح به وجود می آورد بر وفق دقت و متانت و استحکام و مصالح اکمل و نظام اتم است.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)

لغت و اعراب:

مثل: توصیف، و به معنای حکم کلی که موارد به آن قیاس شود. و مثل الذین به تقدیر «مثل انفاق الذین» یا به تقدیر «کمثل باذِر حَبّه» است. مضاعف: دو برابر یا چند برابر.

تفسیر:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

یعنی: مثل کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مثل انفاقات و صدقات آنها از نظر نتایج دنیوی و اخروی، خواه انفاقات واجب مانند زکات، خمس، کفّارات، هزینه حجّ واجب، بذل نفقه به عمودّین (پدر و مادر، فرزندان)، صرف در جهاد واجب، در حفظ نفس، عمل به نذر و عهد و یمین و غیره، و خواه انفاق مستحب. و مراد از سبیل الله، هر امر خیر است اعم از موارد مذکور.

«كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»

یعنی: مانند دانه ای است از گندم و ذرت و ارزن و غیره که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه ای صد دانه باشد، و در نتیجه هر حبه ای هفتصد برابر حاصل دهد، و این مقدار در امثال ذرت و ارزن و گل آفتابگردان غالبی است و در گندم نیز گاهی اتفاق می افتد، و در آیه به عنوان مثال ذکر شده نه اخبار از تحقّق خارجی. و خداوند برای هر که بخواهد دو برابر یا چند برابر می کند. و کیفیت تحویل بدل مضاعف در دنیا طبق اراده اوست، و در آخرت از نعم اخروی است به عنوان پاداش مشابه اموال دنیوی یا به عنوان تجسم اعمال متعلق به اموال.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و خداوند از حیث ذات واسع است به گونه ای که بر همه چیز احاطه وجودی دارد، و از حیث صفات واسع است یعنی قدرت و علم و رحمتش همه چیز را فرا گرفته، و او دانا به همه چیز است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَلِيمٌ (۲۶۳)

سبیل الله هر عمل خیر و مطلوب خداوند. مَنْ: مَنّت گذاشتن. اذی: اذیت و آزار نمودن، زخم زبان زدن.

تفسیر:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند. یعنی در هر امری که در شرع مطلوب است اعم از واجب و مستحب. و اطلاق سبیل بر عمل خیر به لحاظ آن است که عامل بدان وسیله به سوی خدا می رود.

«ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى»

یعنی: سپس در پی انفاق بر مُنْفَعُعلیه مَنّی نمی نهند و او را آزاری نمی رسانند، مثلاً با او بدخلقی نمی کنند، و به او زخم زبان نمی زنند و نمی گویند: چرا مرتب می آیی؟ چرا اذیت می کنی؟ چرا خجالت نمی کنی؟ و امثال اینها.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

یعنی: آنها را پاداشی درخور عمل و متناسب با حال و مقامشان در نزد پروردگارشان ثابت است، و آنان را در عالم آخرت هیچ ترسی نخواهد بود و نه آنها در آن جا اندوهی خواهند داشت.

ترسی نسبت به آینده ندارند، زیرا می دانند عذابی در پیش نیست. و اندوهی نسبت به گناهان گذشته دنیا ندارند، چون می دانند که مورد غفران قرار می گیرند.

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ»

یعنی: در مقام برخورد با سائل و صاحب هر حاجتی، خواه حاجتش را برآورد یا نه، گفتاری خوش و نیکو در شرع و پسندیده در نزد عقل، بهتر است از انفاق و رفع نیازی که به دنبال آن اذیت و دل آزرده باشد، و خداوند بی نیاز است، بنابراین هر صدقه ای را نمی پذیرد و هر عملی را دوست ندارد. و بردبار است که چنین صدقه ای را کیفر نمی دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٢٦٤)

صفوان: سنگ صاف و هموار. وابل: باران شدید دانه درشت. صَیْلِد: صاف و پاک از گرد و غبار. کَالْمَدَى به تقدیر «کبطلان صدقات الذی ینفق و الذی لا یؤمن». رءاء الناس مفعول له است. فمثلة مرجع ضمیر مثله «مرائی» یا «کل من المرائی و الکافر» است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید صدقه های خود را به سبب مَنّت نهادن و اذیت و آزار بعدی باطل نکنید. یعنی از نظر پاداش و ثواب دنیوی و اخروی هدر و بی اثر نسازید.

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»

مراد از «الذی ینفق» منافق است، و غرض از کلام، تشبیه صدقه ای است که دنبالش مَنّت و آزار باشد به صدقه منافقی که کفرش را پنهان کرده و برای ریا کاری با مردم انفاق می کند. و معنای آیه این است: همانند باطل کردن کسی - یعنی منافقی - که مال خود را برای ریاکاری با مردم انفاق می کند و به خدا و روز واپسین ایمان ندارد.

و احتمال ضعیف می رود که مراد از «الذی ینفق» اعمّ از منافق و کافر باشد، زیرا صدقه کافر ریاکار نیز باطل است. و به هر حال، صدقه و انفاقات، هر دو از دو جهت یعنی ریا و کفر باطل است و بطلان هم از اصل وقوع است نه عارض بعد از وقوع. پس مراد از آیه، تشبیه صدقه صحیحی است که به واسطه یکی از دو عمل مَنّ و اذی باطل شده به صدقه ای که از ابتدا به واسطه یکی از دو عمل ریا و کفر به نحو باطل، تحقق یافته است.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا»

یعنی: پس مَثَل او - یعنی آن منافق مرائی - مَثَل سنگ صاف و همواری است که بر روی آن خاکی نرم و لطیف ریخته شده که قابل استفاده برای کشت است، پس به ناگاه بارانی شدید و دانه درشت بر آن فرو ریزد و همه خاک ها را بشوید و محل را صاف و پاک رها سازد. در این جملات خود «الذی ینفق» اعمّ از مصادیق سه گانه آن تشبیه به سنگ صاف شده، و صدقات و انفاقات او به خاک روی سنگ که بالذات قابل استفاده است، و ریا و نفاق و کفر به رگبار شدید پرخطر که همه

اجرام قابل استفاده را نابود می کند. و طبق این بیان، هر چند امور مستقلی جدا جدا به امور مستقلی تشبیه شده، لکن چون مرجع ضمیر «فمثله» منافق است، تشبیه از قبیل تشبیه کل به کل و مجموع به مجموع است.

«لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا»

این جمله مستأنفه است، یعنی: آری آنها در روز جزا بر چیزی از دستاوردها قادر نخواهند بود. چرا که عمل های تباہ بالذات نظیر انفاق منافق و کافر، و تباہ بالعرض نظیر عمل متعاقب به منت و آزار، نه اقتضای پاداش و نعم متقابل دارد و نه صلاحیت تجسم به نعم اخروی.

«وَاللَّهُ لَإِيْهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

یعنی: خداوند گروه کافران را پس از اتمام حجت و اعراض آنها، هرگز به راه های خیر در مراحل کمالات معنوی و انسانی هدایت نخواهد کرد.

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيْءَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ (۲۶۵)

لغت و اعراب:

تثبیتاً من أنفسهم یعنی «من أنفسهم لأنفسهم». ربوه - به حرکات سه گانه راء - : تلّ، تبه، و نیز زمین نیکو و رویاننده و بازده. وابل: باران شدید دانه درشت. اُكُلٌ: خوردنی. ضِعْفٌ: دو برابر یا چند برابر، و چون تشبیه استعمال شود مفرد آن به معنای مثل باشد و ضِعْفَيْنِ یعنی دو برابر مانند زوجین. طَلَّ:

نر مه باران ضعیف.

تفسیر:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

یعنی: و مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خوشنودی خدا و برای تثبیت نفس خود انفاق می کنند، یعنی به خاطر آن که نفس خود را در بُعد اعتقادی و اخلاقی و عملی ثبات و استحکام بخشند و انسانی کامل سازند؛

ص: ۲۹۴

«كَمْثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ»

یعنی: مَثَلِ انفاقاتِ آنها مَثَلِ باغی است در زمینی مرتفع که آفتاب بر آن خوب بتابد و نسیم نیکو بوزد، یا مَثَلِ باغی است در زمینی نیکو و مستعد و خوش طبیعت و رویاننده که باران شدید بر آن فرو ریزد و در نتیجه میوه خود را دو برابر دهد، و اگر باران شدید نرسد نرمه بارانی بر آن بیارد.

وجه تشبیه این است که همان گونه که لازم وجود چنین باغی ثمربخش بودن و میوه فراوان و مضاعف دادن است، انفاقاتِ قریبی یعنی با قصد تقرب به خدا نیز لازم وجودش بازدهی در دنیا و آخرت و نتایج را چند برابر دادن است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

یعنی: و خدا به آنچه انجام می دهید بینا است. با توجه به این که انفاق، ثواب و تأثیرات فوق العاده دارد مشروط به ابتغاء و طلب رضای خدا و اخلاص در انجام آن است و خداوند هم ناظر و بصیر است، پس بکوشید که اخلاص پیش آرید.

أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

لغت و اعراب:

وَدَّ - از باب مَنَع - دوست داشت؛ و استفهام آن انکاری است. نخیل اسم جمع است یعنی درختان خرما. اعناب: جمع عنب، انگور، درخت انگور. إعصار: گردباد.

تفسیر:

«أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»

استفهام اول جمله، انکاری است، یعنی: آیا یکی از شما دوست دارد - یعنی حتماً دوست ندارد - که او را باغی باشد از درختان خرما و درختان انگور که همواره از زیر آنها - از زیر درختان

آن - نه‌ها و رودها جاری گردد و پیوسته ریشه‌های آنها در آب باشد، و او را علاوه بر این دو قسم از درخت که عمده قسمت باغ را تشکیل داده اند در آن باغ از همه انواع میوه جات حاصل باشد یعنی باغ شامل اقسام درختان باردار باشد؛

«وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»

یعنی: و در حالی که پیری او را دریافته است و او را اولادی متعدّد است و از نظر سنّ یا مال و ثروت یا عقل یا جسم همه ناتوان اند، پس به ناگاه گردبادی که در میان آن آتش سوزان است بدان باغ برسد و همه درختان آن بسوزد؟

هدف از این مثل آن است که همان گونه که این شخص از این حادثه در زندگی به کلی مضطّر و ناچار می ماند و قدرت جبران گذشته و تأمین تلف شده‌ها را ندارد و اولادش توان یاری او و حفظ خودشان را پیدا نمی کنند، کسانی که به دنبال انفاقشان منت و آزار می آورند و یا اعمال خیرشان را از روی ریا و یا در حال کفر و نفاق انجام می دهند در آخرت همه را باطل و سوخته و نابود دیده، هیچ راه چاره نخواهند داشت.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»

یعنی: این چنین - مانند این مثل و مثل‌های گذشته چون قضیه عزیر و ابراهیم و غیر آنها - خداوند آیات کتاب آسمانی را یا نشانه‌های تبه و تفکر انسان و پند و اندرز از گذشته‌های تاریخ را برای شما روشن می کند، باشد که تفکر کنید و بیدار شوید و حرکت کنید.

لغت و اعراب:

طیب: حلال از نظر شرع و پاکیزه از نظر طبع. حیث: مقابل طیب، حرام و پلید. تیمم الأمر و یممه:

قصد کرد آن را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷)

ص: ۲۹۶

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»

خطاب به مؤمنان است که از دو چیز و دو عنوان کلی انفاق نمایند: عایدات کسب و عایدات کشف. و امر «أنفقوا» برای مطلق طلب است اعم از وجوب و استحباب، به لحاظ آن که متعلق آن اعم است از انفاق واجب و مستحب. و معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آورده اید از طیبات کسبتان انفاق نمایید. یعنی از حلال های آن نه از حرام، یا از نیکوها و طبع پسند و مورد رغبت ها نه از پست و پلید. و مراد از کسب، تحصیل مال از هر راهی است که اسم تکسب بر آن صادق آید از تجارت و اجاره و دامداری و صنایع و خدمات و غیر اینها. و انفاق از آن شامل انفاقات واجب است نظیر زکات طلا و نقره مسکوک و چهارپایان و خمس فواید کسب و انفاق بر عمودین یعنی سلسله بالای نسب (پدر و مادر و اجداد) و سلسله پایین آن (فرزندان و نوادگان) با شرایط معین، و انفاقات مستحب که بسیار زیاد و غیر محصور است.

«وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»

یعنی: و نیز ای مؤمنان، از طیبات آنچه ما از زمین برای شما بیرون آوردیم انفاق نمایید، مانند عایدات درختان و گیاهان و حبوب و انواع آب های به دست آمده از زمین و اصناف مختلف معادن و کان ها. و مقدار لازم یا مستحب از انفاق در این اقسام در جای خود معین شده نظیر زکات واجب در غلات چهارگانه، و مستحب در سایر اقسام حبوب، و خمس از مازاد از هزینه زندگی و غیر اینها از موارد وجوب و استحباب انفاق.

«وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»

یعنی: به سراغ حرام شرعی و پست و بی ارزش این اموال نروید که از آن انفاق کنید، به گونه ای که اگر دیگران طلب شما را از آن بردازند حاضر نیستید بگیرید مگر آن که درباره آن اغماض کنید، یعنی از دریافت کامل حق خود چشم پوشید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ»

یعنی: بدانید که خداوند غنی است یعنی بی نیاز است، پس آنچه از طیبات می خواهد روی نیاز نیست بلکه برای امتحان و تربیت و تکامل شماست. و خداوند حمید یعنی حامد و محمود است. اما حامد است یعنی ستایشگر است، ذات و صفات و افعال خود را بسزا توصیف می کند و هر موجود

نیکو و حسن و هر عمل نیک را در حد حسن و کمالش تعریف می کند. و اما محمود است یعنی ستوده ذات و ستوده صفات و ستوده افعال است، و مورد ستایش تشریحی فرشتگان و انبیا و صالحان از بندگان و مورد ستایش تکوینی همه ذرات عالم وجود است.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸)

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

لغت و اعراب:

هراس افکنی شیطان

شیطان از شَطَن به معنای بُعد است و نیز هر متمرّد از طاعت، متکبر و روح خبیث و شرّیر از نوع اجنه. فحشاء: بخل، و گناه بسیار زشت و بزرگ. حکمت: علم، حلم و بردباری، احکام شریعت آسمانی، علوم قرآن، احکام مستقل عقلی و یافتن حق از روی علم و خرد. ألباب: جمع «لب» به معنای مغز، و عقل و خرد.

تفسیر:

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»

یعنی: شیطان شما را درباره انفاق، وعده فقر می دهد و به بخل و گناهان بزرگ وامی دارد. مراد از شیطان در اصطلاح قرآن و سنت، موجودی است مخلوق از شراره آتش و روحی است ذاتاً خبیث و شرّیر و متمرّد از فرامین الهی و دور از رحمت حق. و مراد از وعده او القائنات کذب او بر دل انسان هاست، زیرا به مقتضای حکمت بالغه خدا در اداره جامعه بشری و قرار دادن آنان در طریق وصول به کمالات، و در معرض امتحان دنیوی، و به لحاظ صلاح کل در تدبیر امور انواع ذوی العقول و رعایت نظام در آفرینش آنها، او رخصت یافته که بر جنس بشر مسلط گردد ولی به این اندازه که بر دل های آنان وسوسه کند، آنان را به سوی هوای خود دعوت نماید، به شرک و کفر و نفاق و گناهان کوچک و بزرگ وادارد، همه شرور و پلیدی ها را در نظرش جلوه دهد و مزین نماید و هر سفسطه ای را به صورت استدلال به وی القا کند؛ لکن همه سلطه و قدرتش بیش از القای سخن و وسوسه و امر انشائی و ارشادی نیست و هیچ اجبار و سلطه ای بر فکر و اراده و عزم او

ص: ۲۹۸

ندارد. یعنی انسان می تواند القائنات او را درک کند و جواب گوید و اعتنا نکند، چنان که می تواند به اراده و اختیار خود، وساوس او را گوش دهد و بپذیرد و به یاری هوای نفس به کار بندد، حتی به تدریج در اطاعت کامل او در آید و او را رخصت ورود به محوطه دل دهد و بر خویشتن مسلط نماید و ولی امر و سرپرست و دوست خود گرداند و در نتیجه، انسان به اراده و اختیار خود مبدل به یک شیطان مجسم شود. نعوذ بالله من ذلك.

«وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»

یعنی: خداوند شما را وعده آمرزشی از جانب خود و وعده تفضل و احسانی می دهد. یعنی آموزش همه گناهان در دنیا حتی گناه شرک و کفر و نفاق و گناهان کبیره دیگر و این در صورتی است که اسباب آن از توبه و سایر مکفّرات گناهان، از طرف مجرم تحقق یابد. و تفضل در دنیا ابتدایی یا به عنوان پاداش عمل های خیر است و در آخرت به عنوان پاداش اخروی اعمال است مشروط به آن که با ایمان از دنیا رفته باشد.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: و خداوند وسعت وجودی بر همه ذرات عالم هستی، و وسعت توانی بر هر چیزی که اراده کند، و وسعت رحمتی بر شراشر آنچه آفریده دارد. و او داناست، علمش نافذ و محیط و گسترده و ازلی و ابدی و ذاتی و حضوری است.

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»

یعنی: خداوند حکمت را به هر که بخواهد می دهد. و چون اصل حکمت، از اتقان و استحکام حکایت دارد، پس مراد از آن در این جا علم دین و احکام شریعت یا علوم و معارف مستقله عقلی است که کذب و خطا در آن راه ندارد و خدشه بردار نیست. این حکمت به برخی از مردم به نحو علم لدنی و بذل ابتدایی بدون تحصیل داده می شود مانند پیامبران و معصومان و نوادری از صالحان عباد، و به برخی به توفیق تحصیل و کسب آن.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

یعنی: و هر که به او حکمت داده شود حقا که خیر فراوانی به او داده شده است، زیرا علم ذاتا خیر است به ویژه آن که در دنیا وسیله عیش هنیء و زندگی گوارای بشر باشد و در آخرت سبب استحقاق نعم بی پایان اخروی.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

یعنی و هرگز جز صاحبان خرد ناب، متذکر این امر نمی شوند؛ چه آن که آنها می توانند میان علم و حکمت و سایر چیزها مثل مال و ثروت مقایسه کنند و آثار و نتایج هر دو را با هم بسنجند و بهترین را انتخاب کنند.

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰)

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

لغت و اعراب:

نَذَرَ عَلَى نَفْسِهِ - از باب نَصَرَ وَ ضَرَبَ -: واجب کرد برخود. نَعَمًا مَخْفُوفًا «نعم ما» است یعنی «نعم الشیء ابداءها». كَفَرَ الشیء - از باب نَصَرَ - و كَفَّرَهُ: پوشانید آن را.

تفسیر:

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»

یعنی: هر نوع نفقه و هزینه زندگی که به دیگران انفاق کردید و نیز هر عملی را از انفاق و غیر آن برعهده خویش آوردید، خواه واجب یا مستحب و خواه اندک یا بسیار و خواه آشکارا یا پنهان و خواه در رضای حق یا در راه باطل و گناه، خداوند آن را می داند، یعنی از چگونگی نیت و خصوصیت آن عمل آگاه است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»

یعنی: و هرگز برای ستمکاران یاورانی نیست. اگر کسی انفاق نکند و از این راه بر فقیران ستم نماید یا در راه غیر مشروع بدهد، یا به سایر تعهدهای خود عمل نکند و در نتیجه بر خود ستم نماید، او را یاورانی که در مقابل خدا بایستند و او را از غضب و عذاب خدا رها سازند نخواهد بود.

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»

یعنی: اگر صدقه ها را آشکار دهید چه نیکوست! خواه صدقات واجب مانند زکات، خمس،

کفّارات، انفاق واجب النفقه و در راه حج و جهاد و غیره، و خواه مستحب، زیرا آشکار کردن این ها علاوه بر انجام وظیفه، سبب تشویق دیگران و نوعی امر به معروف و اظهار و ترویج شعائر دینی است.

«وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتُوهَا الْفَقْرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»

یعنی: و اگر صدقات را مخفی دهید و به فقرا برسانید این عمل برای شما بهتر است، زیرا بر حسب طبع انسانی از ریا دورتر و به اخلاص نزدیکتر است. و حاصل این جمله و جمله سابق این است که آثار و مصالح اجتماعی آشکارا دادن صدقه بیشتر است ولی پنهان نمودن برای صدقه دهنده سالم تر است.

«وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

یعنی: خداوند به خاطر بذل صدقات آشکار یا پنهان شما، برخی از گناهان و بدی های شما را می پوشاند و می بخشاید و در دنیا یا آخرت به مردم نشان نمی دهد؛ و این کنایه از عفو است. و خداوند از آنچه انجام می دهید از آشکار و پنهان آگاه است.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ إِيَّكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُمْلُونَ (۲۷۲)

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»

یعنی: ای پیامبر و ای کسی که توان تبلیغ احکام الهی داری، هدایت واقعی و ایمان درونی مردم، خواه در اصل آن و خواه در مراتب کمال آن، بر عهده تو نیست و از استعداد تو بیرون است. بنابراین وظیفه تو دعوت است و ابلاغ و اقامه حجت و برهان و اظهار معجزه ای که بدان مأموری؛ و خداوند است که هر که را بخواهد و شایسته بیند هدایت می کند.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»

«واو» در «و ما تنفقون» حالیه است و جمله حال است از فاعل «ما تنفقوا» و معنای آیه این است: هر چه را که از مال - یعنی هر مالی را که - انفاق نمایید در حالی که جز برای طلب رضای خدا

انفاق نمی کنید، از آن شماسست. یعنی قصد تقرب به حق، شرط پاداش دنیوی و اخروی است.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ»

مفاد جمله سابق، ثبوت و تحقق اصل پاداش برای منفق و شرطیت قصد قربت در آن است و این جمله در بیان آن است که پاداش، به نحو تمام و کمال خواهد رسید که حد متعارف آن، ده برابر اقتضای ذاتی شیء است و چیزی از آن کسر نمی شود. یعنی: آنچه از مال انفاق کنید به شما توفیه می شود یعنی پاداش کامل در آخرت در مقابل آن مال داده می شود، و هرگز مورد ستم و کاستی اجر قرار نمی گیرید.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

لغت و اعراب:

للفقراء متعلق به فعل مقدر است یعنی «اجعلوا صدقاتکم للفقراء». احصار: در تنگنا و محاصره قرار دادن و قرار گرفتن. ضرب فی الأرض: راه رفتن روی زمین و سفر کردن. تعفف: عفت ورزیدن و آبروداری کردن. سیما: علامت و نشانه. الحف السائل: اصرار و الحاح نمود. الذین ینفقون مبتدا و فلهم اجرهم خبر آن است.

تفسیر:

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»

یعنی: صدقاتتان را (در غیر آن جا که از جانب شرع مصرف خاصی برای آن معین شده مانند عاملین زکات، جهاد در راه خدا و بعضی از مصادیق رقاب و سبیل الله) به فقرا و مستمندانی دهید که در راه خدا به محاصره افتاده اند؛ یعنی به خاطر اشتغال به جهاد یا تحصیل علوم لازم و نحو آنها در تنگنای

ص: ۳۰۲

زندگی و محاصره نیازها قرار گرفته اند و قدرت حرکت در روی زمین برای تحصیل هزینه زندگی ندارند.

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ»

یعنی: آنها بدین گونه اند که شخص ناآگاه از وضع حالی و مالی آنها، آنان را از شدت آبروداری و محافظت، بی نیاز و ثروتمند می پندارد.

«تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»

یعنی: تو آنها را به سبب علائم فقری که قابل اخفا نیست مانند لباس و رنگ رخ، می شناسی.

خطاب مفرد در «تعرفهم» که دلالت بر قلت دارد درباره شناختن آنان برای این است که آنها را اندکی از مردم و انگشت نمای از آنها که دقیق و هشیارند می شناسند و اگر اغلب، آنها را بشناسند عظمت و آبرویی برای آنها باقی نمی ماند.

«لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»

یعنی: آنها در موردی که نیاز به درخواست چیزی از دیگران دارند هیچ گاه به الحاح و اصرار نمی خواهند.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

یعنی: و هر مالی را در هر راهی و به هر قصدی مصرف نمایید همانا خدا بدان داناست.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

یعنی: کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنان را پاداشی مناسب حالشان و در خور کارشان در نزد پروردگارشان ثابت است.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

یعنی: و ترسی بر آنها در عالم آخرت نسبت به گذشته های دنیایشان، و حزنی در آن جا نسبت به حیات ابدیشان نخواهد بود، زیرا خواهند دید نسبت به گذشته دنیا گناهانشان بخشیده شده و نسبت به آینده از عذاب آخرت در امانند.

معلوم باد که اغلب مفسران شیعه و سنی ذکر کرده اند که شأن نزول این آیه عمل علی بن ابی طالب علیه السلام بوده که آن حضرت وقتی که دارایش چهار درهم بود، درهمی را شب و درهمی را روز و درهمی را پنهان و درهمی را آشکار انفاق نمود و این آیه نازل گشت و عمل او با خصوصیتش در متن کلام آسمانی نوشته شد و پاداش های سه گانه به او عطا گردید.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵)

يَمَحِقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

نقش تخریبی ربا

لغت و اعراب:

اکل: خوردن شیء با دهان، و نیز تصرف نمودن در شیء. ربا مصدر است به معنای زیادی، و گاهی هم با واو نوشته می شود «ربوا» اشاره به این که معتل و اوی است و الف آخرش برای تشبیه به واو جمع است. تَخَبَّطَهُ: محکم زد به او یا به او آسیب رساند و او را دیوانه وار کرد. مَحَقَّ الشَّيْءَ - از باب مَنَع -:

آن را به تدریج از بین برد و برکتش را زایل کرد. كَفَّارًا: مبالغه در کفر یا کفران نعمت. اِثِيمًا: غرق در گناه.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»

مراد از «ربا» در اصطلاح شرع و متشرعه، زیادی بر رأس المال در معامله و نحو آن در مواردی خاص است نه هر ربح و سود و نه هر معامله. و موارد آن در فقه اسلامی دو مورد است: معامله و قرض.

ربای معاملی عبارت است از مبادله کردن افراد یک جنس مثلی با یکدیگر با زیادی در یک طرف، به شرط آن که مکیل و موزون باشد، مانند گندم، برنج، نخود و غیر اینها. پس مبادله مصادیق دو نوع با یکدیگر مثل گندم با برنج هرچند با زیادی، و مبادله افراد یک نوع مماثل بدون زیادی، و مبادله افراد غیر مکیل و موزون هرچند با زیادی مانند معدودات، ربا نیست.

و ربا در وام این است که مالی را وام دهد به شرط گرفتن اضافه، خواه در مکیل و موزون و خواه در غیر آنها، و خواه اضافه از جنس وام باشد یا شیء دیگر. و مراد از ربا در آیه هر دو قسم است، و فروع هر دو قسم، در فقه اسلامی مبسوطاً ذکر شده است.

معنای آیه طبق گفته اکثر مفسران این است: کسانی که در دنیا ربا می خورند، در روز قیامت

پس از نفخ دوم صور از قبرهای خود بر نمی خیزند مگر همانند برخاستن کسی که شیطان او را با مس و برخورد مضرّ خود مثل دیوانه ها کرده و حرکات و رفتار او را از حال اعتدال بیرون آورده باشد.

لکن بهتر است بگوییم: مراد از قیام، قیام شخص در دنیا به امور خود و حرکت او در اداره زندگی خویش است، و معنای آیه این است: کسانی که ربا می خورند، در تدبیر امور و کیفیت روابط با جامعه خود قیام و رفتاری ندارند مگر مانند کسی که شیطان او را به وسیله برخورد مضرّ خود مخبط نموده است. یعنی حرکت و رفتار او را از حدّ اعتدال بیرون کرده و دیوانه وار نموده، زیرا ربا خواران سبب فقر و احتیاج و نیاز اکثریت جامعه، و تراکم ثروت در نزد خود می گردند و هر یک عده ای را استثمار می کند، از ضروریات زندگی او می کاهد و بر رفاه عیش و اشرافیت زندگی خود می افزاید و این نحو زندگی تخبط و بی عدالتی است و همواره در فزونی تصاعدی است و آنها از این مطلب آگاه و به آن خشنودند و این تخبط را به اراده و اختیار خود انجام می دهند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»

«ذلک» اشاره است به رفتار نامتعادل و غیر عادلانه آنها در دنیا.

یعنی: آن رفتار بدین سبب است که گفتند: بیع و داد و ستد هم مانند ربا است و این دو موضوع متساویند، در حالی که خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام نموده است. یعنی می گویند: چرا خدا این حکم را کرده؟ و چه فرق است میان آن که متاعی که ارزش آن نقداً ۱۰ دینار است به ۱۵ دینار نسیه برای مدت شش ماه مثلاً بفروشند و آن که ۱۰ دینار وام دهند و پس از شش ماه ۱۵ دینار بگیرند؟ و این کلام حاکی از انکار حکم حرمت ربا، و جهل آنها به مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی مکلفان و علل و اسباب احکام است، و علت حقیقی کارشان همین جهل است.

و ممکن است جمله «و أحلّ الله البيع و حرّم الربا» جزء کلام خدا باشد. یعنی آنها خیال کرده اند که این دو عنوان، متساوی اند، در صورتی که معامله نسیه، با وام ربوی، دو موضوع مختلف و متباین است. وام ربوی دارای مفاسد فردی و اجتماعی و اقتصادی برای جامعه است، و بیع غیر ربوی نسیه و غیر نسیه چنین نیست و از این رو این حلال و آن حرام شده است.

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»

یعنی: پس هر که او را پندی از پروردگارش رسید و باز ایستاد، آنچه گذشته از آن اوست و کارش با خداست. یعنی کسی که حکم حرمت ربا از خدایش در قالب پند و موعظه آمد و او پذیرفت، از نظر

حکم وضعی و جنبه مالی، آنچه به عنوان ربا پیش از نزول حکم تحریم گرفته از آن اوست و ضامن پرداخت آن نیست، و کار راجع به کیفرش در آخرت برای ارتکاب قبیح عقلی و فاسد اجتماعی، یا عفو از او به لحاظ عدم فعلیت حکم تکلیفی حرمت، یا پاداش دادن به او برای پذیرش نهی بعدی با خداوند است.

و ممکن است معنی این جمله، کلی و اعم از مورد ربا باشد. یعنی درباره هر حکم تحریمی الهی حتی شرک و کفر و غیره که مکلف مرتکب خلاف شده، اگر از جانب پروردگارش منعی حتی در قالب وعظ و اندرز بیاید، چون مکلف آن را بپذیرد و باز ایستد دو عنوان «فله ما سلف» و «أمره الی الله» متوجه اوست. «فله ما سلف» یعنی آنچه مرتکب شده خواه در حقوق الهی یا حق الناس، عذاب دنیوی و اخروی ندارد. و اما «أمره الی الله» درباره غیر مؤاخذه از آثار آن است که مواردش مختلف است، در برخی از موارد آثار دیگر باقی است و مکلف باید بدانه ملتزم شود، مانند حقوق الناس، قتل عمدی و خطایی راجع به دیه و کفارات، و ترک واجباتی که قضا و کفاره دارد، و تخلف از نذر و قسم و عهد که کفاره دارد، و اتلاف اموال غیر و غضب آن و غیره. و در برخی دیگر آثار باقی نیست، مانند توبه از شرک و کفر فی الجمله و ترک واجبات و ارتکاب محرماتی که قضا و کفاره ندارند. پس معنای «أمره الی الله» دستورات مختلف خدا بر حسب اختلاف موارد است. و این آیه شبیه آیه «إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» [انفال، ۳۸] و حدیث [جَبَّ \(۱\)](#) با اختلاف الفاظ آن است.

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ»

یعنی: و کسانی که پس از شنیدن حکم ربا و بازایستادن از ربا دوباره بدان بازگردند، آنان یاران آتش اند و در آن جاودانند.

ظاهر حکم به خلود این است که عود عملی بر هر گناهی پس از پذیرش حرمت آن، کفر آور است و از این روست که مستحق خلود در آتش است. ولی این اطلاق با قواعد قطعی اسلامی مخالف است که مخالفت عملی احکام الهی حتی ربا، کفر نمی آورد، و بدین جهت است که در ذیل این آیه درباره ربا گفته اند: مراد، عود توأم با انکار حرمت است که سبب ارتداد و خلود است. و این جواب در برخی دیگر از محرمات نیز جاری است.

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ»

ص: ۳۰۶

۱- منظور، حدیث الاسلامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ است، یعنی اسلام، احکام و آثار پیش از خود را از بین می برد و سبب آمرزش گناه و سقوط حقوق الهی گذشته می گردد..

یعنی: خداوند ربا را به تدریج نابود می کند و صدقات را رشد و نمو می بخشد. هر یک از ربا و صدقات غالباً میان طبقات بالا و ثروتمندان و طبقات پایین و مستمندان عملی می شود، و همان گونه که صدقات، آثار نیکی در میان طبقات مختلف جامعه می گذارد و سبب ظهور محبت و تحریک عواطف، حسن تفاهم در زندگی، نزدیکی دل ها به یکدیگر، حصول نوعی از امنیت نسبت به اموال و نفوس دهندگان و گیرندگان و قلت اختلاس و سرقت و فساد می شود، و بی تردید همه این امور به تدریج به رشد و نمو اموال مجتمع یاری می رساند، ربا هم در مقابل آن قرار گرفته، سبب ظهور قساوت در دل رباخواران، بغض و عداوت و سوءظن مستمندان و ربا دهندگان، سلب امنیت مالی محیط و جرأت مردم به تعدی و تجاوز و سرقت و اتلاف می شود و تفرق و جدایی میان طبقات، بیشتر می گردد و درهای اختلاف و نزاع، باز و منجر به اتلاف نفوس و اموال می شود.

و علاوه بر این ها شمول رحمت حق و نزول نعمت، کمتر شده و برکت از اموال برداشته می شود.

و این آثار درباره صدقات و جامعه و ربا و مجتمع، در طول تاریخ تجربه شده و قابل انکار نیست، علاوه بر انفجارها و انقلاب های عجیب و بزرگ و خونین که در صفحات تاریخ مندرج است.

«وَاللَّهُ لَایُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»

یعنی: و خداوند هیچ اصرار کننده بر کفر یا کفران نعمت و فرو رفته در گناهی را دوست ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

یعنی: حقیقت این است کسانی که ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداختند، پاداش در خور آنان نزد پروردگارشان ثابت است.

در آیه متعلق ایمان ذکر نشده، ولی مراد ایمان است به آنچه باید باور کرد و عقد قلبی بر آن نمود، و آن عبارت است از اصول عقاید، یعنی اعتقاد به توحید، فرشتگان، کتاب های آسمانی، پیامبران الهی و معاد. و این امور پنج گانه امهات اصول اسلام است، و اینها غیر از اصول مذاهب

پنج گانه معروف است، بلکه آنها در این اصول مندرج است، زیرا عدل الهی و سایر صفات حق مندرج در توحید، و امامت مندرج در نبوت است، زیرا معصومین از اوصیای پیامبران دوام وجودی مقام ولایت آنها هستند. و در کلام مجید در چند آیه به این اصول پنج گانه جامع اشاره شده، مثل آیه ۱۷۷ همین سوره و آیه ۱۳۶ سوره نساء.

و مراد از «عملوا الصالحات» همه کارهای خیر است، لکن مصداق روشن آنها انجام واجبات و ترک محرمات دینی است، زیرا این اعمال است که تأثیری به سزا در بقا و تقویت و کمال ایمان دارد و آن را صلاحیت می بخشد که به ملکوت اعلی ارتقا یابد، چه آن که ایمان کلم طیب است و کلم طیب را عمل صالح بالا می برد: «إِلَيْهِ يَصِيءُ عِدُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» [فاطر، ۱۰] و این اعمال است که مصداق روشن تقوا و عدالت است. و اقامه نماز و دادن زکات از مصادیق روشن صالحات است و برای اهمیت آن جداگانه ذکر شده است. و نماز اشاره به واجبات بدنی، و زکات اشاره به واجبات مالی است. و مراد از زکات در اینجا به لحاظ آن که این سوره مدتی است محتمل است زکات خاص شرعی باشد که از نه چیز گرفته می شود و در هشت مورد مصرف می شود، ولی مراد از آن در سور مکیه صدقات عقلایی است که در مجامع انسانی به اقتضای فطرت و حسن نوع دوستی، مورد جریان سیره عقلا قرار گرفته و می گیرد.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

یعنی: بر آنها به خاطر ایمان و عملشان هرگز بیمی نخواهد بود، نه از حوادث محشر و نه از آینده زندگی ابدی، زیرا هنگام مرگ آنها را وعده امن می دهند؛ و هرگز اندوهی به سبب گناهان دنیا نخواهد بود، زیرا هنگام مرگ خبر عفو همه را درخواهد یافت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸)

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

لغت و اعراب:

ذروا: ترک کنید. و از مشتقات این ماده جز امر و مضارع استعمال نشده. اذن فی الشیء - از باب علم - اجازه و اذن داد، روا دانست آن را. و اذن بالشیء: دانست آن را.

ص: ۳۰۸

نقش تخریبی ربا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»

این آیه خطاب به کسانی از مؤمنان است که پس از تحریم ربا، باز به گرفتن تتمه آن از بدهکاران ادامه می دادند. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و آنچه را از ربا در ذمیه بدهکارانتان باقی مانده رها نمایید و مطالبه نکنید اگر واقعاً به خدا ایمان دارید. و این شرط، شرط تأکید حکم و اولویت مؤمنان به تقوا و ترک رباست نه شرط حرمت گرفتن ربا.

«فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

یعنی: اگر چنین نکردید و به گرفتن تتمه ربا و یا به رباخواری ادامه دادید پس بدانید و مطمئن شوید به جنگی از جانب خدا و فرستاده او. یعنی خدا و رسولش هر دو به شما اعلام جنگ می کنند، چرا که شما به ارتکاب این گناه بزرگ و رد حکم مؤکد خدا به جنگ با او برخاسته اید، و با رد ابلاغ پیامبر او و تخلف از حکم و ارشاد او بر ضد او قیام نموده اید، پس منتظر جنگ از جانب آنها باشید، جنگی عاجل به تشکیل دولت حقه به منظور اجرای احکام الهی هر چند به کشت و کشتار، و یا جنگی آجل طبق اراده تکوینی او در دراز مدت به انفجار جامعه فشار دیده علیه ستمکاران فشار آورنده.

«وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَاتُظْلَمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»

یعنی: و اگر توبه کردید، حکم الهی به نحو قانون کلی درباره شما این است که مقدار اصل سرمایه از آن شماست، آن را مطالبه کنید و از مازاد آن صرف نظر نمایید، که در این فرض نه ستم می کنید که زیادتر گرفته باشید، و نه ستم می بینید که سرمایه تان به شما نرسیده باشد.

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

لغت و اعراب:

کان تامه است یعنی «و ان وجد غريم ذوعسره». نظره مصدر است به معنای تأخیر و مهلت دادن، و آن خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «فالحکم نظره». ميسره: سهولت و بی نیازی. ان تصدقوا

اصلش «أَنْ تَصَدَّقُوا» مبتدا است و خبرش «خیر» است. ان کنتم تعلمون به تقدیر «ان کنتم تعلمون ملاکه تعلمون حُسنه».

تفسیر:

هشدار به طلبکاران

«وَإِنْ كَانَ دُوْ عُسْرُهُ فَنَظْرَةٌ إِلَى مَيْسَرِهِ»

این آیه دربارهٔ وظیفهٔ طلبکار است نسبت به اصل سرمایه در صورتی که بدهکار توان پرداخت آن را نیز نداشته باشد. یعنی: اگر بدهکار تنگدستی پیدا شد که توان مالی نداشت، پس حکم حتمی و الزامی الهی این است که او را تا آن گاه که بی نیاز شود و قدرت پرداخت پیدا کند، مهلت دهید.

«وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

یعنی: و صدقه دادن شما - بخشیدن بدهی او که نوعی صدقه است - برای شما بهتر است اگر بدانید. یعنی اگر از ملاکات و مصالح فردی و اجتماعی این عمل و یا همهٔ احکام الهی آگاه باشید به حسن این احسان پی می برید.

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»

یعنی: و پروا و تحفظ داشته باشید از روزی که در آن به سوی خدا باز گردانده می شوید. و آن، دو روز عظیم و پر خوف و خطر است: یکی روز مرگ هر انسانی که از دنیا به عالم ناآشنایی قدم می نهد و حقایق و حوادثی را می بیند که در عمر دنیایی خود ندیده، مانند فرشتگان، اجنه، ارواح مردگان، قوالب مثالی، آب و هوای خاص برزخی، روابط و رفتار برزخیان، نعمت ها و عذاب های آن جا، وحدت کامل زبان ها و اختلاف فاحش قیافه ها، و بالاخره وضعی را از عجایب قدرت خداوند خواهد دید که گویی تازه به محضر خدا وارد شده. و دیگر، روز قیامت و انتقال ارواح از برزخ به صحنهٔ وسیع و عجیب محشر که می بیند برزخ آن چنانی شمه ای از اوضاع عجیب آن جاست. البته ورود مردم به برزخ، تدریجی و در طول عمر دنیاست و ورود آنها به محشر، دفعی است که به وسیلهٔ نفخهٔ دوم صور، انجام می یابد.

در احادیث فریقین آمده که این آیه آخرین آیه از آیات قرآن کریم است که بر پیامبر اسلام نازل شده، و چون همهٔ قرآن از نظر سوره و آیات کامل شده بود دستور رسید آن را در رأس آیهٔ ۲۸۰ سورهٔ بقره یعنی پس از آن آیه قرار دهد. و آن حضرت بعد از این آیه جز بیست و یک روز زندگی نکرد. فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ و صلوات الله علیه و علی اهل بیته الطاهرین.

«ثُمَّ تُؤَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

یعنی: سپس به هر یک از انسان ها و اجنه و شیاطین، آنچه کسب نموده به تمام و کمال پرداخته می شود. مراد از «ما کسبت» عقاید فکری و ملکات و حالات روانی و کارهای بدنی است که اگر تقدیر «جزاء ما کسبت» باشد مراد نعمت ها و عذاب هایی است که در برزخ و آخرت در مقابل آنها داده می شود. و اگر مراد «نفس ما کسبت» باشد منظور تجسم اعمال است، یعنی عقاید و اخلاق و حالات به شکل قیافه و اوصاف وجودی شخص، تجسم یافته، به وی بازمی گردد، و اعمال خارجی به صورت نعمت ها و عذاب ها تبلور یافته، توفیه می شود. و هیچ یک از آنها مورد ستم قرار نمی گیرد، نه از پاداششان کسر می شود و نه بر کیفرشان افزوده می گردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

(۲۸۲)

تَدَايِنَ الْقَوْمِ: عمل دَين آور انجام دادند، وام به يکديگر دادند يا نسيه فروختند و خريدند. املا و املاء: القا کردن مطلب به ديگري که بنويسد. وليَقَّ اللهُ فاعلش املا- کننده يا نويسنده است. فرجل و امرأتان به تقدير «فليشهد رجل» است. فتذکر احدهما الأخرى «أخرى» مفعول اول «تذکر» و «الشهادة» که مقدر است مفعول دوم است يا «أخرى» صفت «احدهما» است به تقدير «فتذکرها».

أَنْ تَضَلَّ به تقدير «مخافه أَنْ تَضَلَّ» يا «اراده أَنْ تَضَلَّ» است. سئم - از باب عِلْم - : خسته و ملول شد. صغيراً أو كبيراً حال انداز «ها» ي تکتبوه، و الي أجله متعلق است به «مستقراً» که حال است از همان ضمير.

تفسير:

«يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ»

يعنى: اى كسانى كه ايمان آورده ايد هنگامى كه مداينه به دَينى ميان شما واقع شد و تامدتى نامبرده شده بدهكار يكديگر يا طلبكار يكديگر شديد آن را بنويسيد. يعنى خواه اين مداينه به وسيله معامله دَين آور باشد، مانند وام دادن و گرفتن، معامله سَلَم، داد و ستد نسيه، عقد نكاح با مهر، طلاق خُلْع با عوض، عقد اجاره، ضمان، حواله، كفاله و غيره؛ و خواه از راه هاى ديگر، مانند قتل يا جرح خطائى، يا اتلاف مال و غيره. و البته اين حكم در بدهى هاى مدت دار نامعين نيز جارى است، زيرا تقيد «تداين» به «اجل مسمى» در مقابل معامله نقد و «تجاره حاضره» است كه نوشتن لازم ندارد نه در مقابل مؤجل غير معين، مثل قرض بدون تعيين مدت، يا مهر يا عوض خُلْع يا اتلاف نفس و مال. پس در اين موارد نيز حُسن كتابت يا لزوم آن ثابت است.

«وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»

يعنى: و البته بايد آن را در ميان شما - ميان طلبكار و بدهكار - نويسنده اى با رعايت عدالت بنگارد، يعنى نه حق را كم نويسد نه بيشتر؛ نه شرطى را اضافه كند نه قيدى را كم كند، نه بر مدت بيفزايد نه كم نمايد، نه طلبكار را تغيير دهد نه بدهكار را.

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»

يعنى: و نبايد هيچ نويسنده اى از نوشتن آن خواه با مزد يا بدون مزد امتناع ورزد؛ بايد بنويسد همان

گونه که خدا اصل نوشتن را به او یاد داده، یا کیفیت نگارش حق را در اسناد و اوراق متعارف هر عصر به او آموخته. یعنی این کار در واقع شکرانهٔ تعلیم الهی و سپاسگزاری «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - علق، ۴» است.

«فَلْيَكْتُبْ وَليَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا»

برخی از احکام معاملات

یعنی: کاتب باید بنویسد و بدهکاری که حق برعهدهٔ اوست املاً و دیکته کند که از جانب او نوشته شود، و حتماً املاً کننده و نویسنده از خدا پروا داشته باشند و نباید املاً کننده چیزی از حق مردم را بکاهد، و نویسنده کمتر یا زیادتر بنویسد و تغییری در حق طرفین انجام بگیرد.

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ»

یعنی: پس اگر کسی که بدهکار است و حق دیگران برعهدهٔ اوست سفیه باشد، یا صغیر و ناتوان سنی یا دیوانه و ناتوان فکری باشد، یا به خاطر آفت زبان و عوارض دیگر نمی تواند املاً کند و حق را برای نویسنده روشن نماید، باید ولی و سرپرست شرعی او مانند پدر یا جد پدری یا وصی شرعی آنها و یا ولی امر مسلمین با رعایت عدل در کارشان املاً نماید.

«وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»

یعنی: باید دو نفر شاهد از مردانتان را به شهادت و گواهی طلبید که ثبوت حق و طرفین حق را بشناسند و سند مکتوب را امضا نمایند و شهادت را تحمل کنند، و اگر دو شاهد مرد ممکن نباشد یک مرد باشد و دو نفر زن که به جای یک مرد گواهی دهند، از کسانی که به آنان رضایت دارید، یعنی به عدالت آنها وثوق و اطمینان دارید.

«أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»

یعنی: تعیین دو نفر زن برای فرار از این است که اگر یکی از آنان از مطلب گم شود یعنی آن را فراموش نماید، پس آن دیگری او را تذکر دهد. و تقدیر کلام «فتذکرها احدهما» است یا «فتذکر احدهما الأخری مورد الشهادة».

«وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»

یعنی: نباید گواهان هنگامی که دعوت شدند امتناع ورزند.

محتمل است مراد از این جمله این باشد که شاهدانی که دعوت به تحمل شهادت می شوند که بیابند و مطلع شوند و عنداللزوم ادا کنند، نباید امتناع نمایند. و یا این که شاهدانی که از حق اطلاع

دارند وقتی که دعوت شدند به ادای شهادت نزد حاکم، نباید امتناع ورزند. و طبعاً مراد از شاهد در فرض اول، شاهد بالقوه و در فرض دوم شاهد بالفعل است.

«وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ»

این خطاب متوجه متداینین - طلبکار و بدهکار - است.

یعنی: هرگز خسته نشوید از این که بدهی را خواه کم و کوچک یا بسیار و بزرگ باشد در حالی که در ذمه بدهکار تا زمان حلول و قتش ثابت است، بنویسید.

«ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَدَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا»

یعنی: این قسم نوشتن بدهی و محکم کردن آن در مدرک و سند، در نزد خداوند عادلانه تر و برای گواهی شاهدها استوارتر است، زیرا شاهد به واسطه وجود مدرک مطمئن تر است، و به این که شک و تردیدی در ثبوت حق و جنس و مدت آن و صاحب حق و شاهد آن نداشته باشید، نزدیک تر است.

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجْرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا»

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ» استثنا از «فاکتبوه» در صدر آیه است و گویی جملات واقع میان این دو کلام، معترضه است، و اسم «تکون» تجارت یا معامله مفهوم از «تداینتم» است، و «تجاره حاضره» معامله نقدی است، و «اداره» یعنی دست به دست شدن آن در واقع به واسطه حضور و دست به دست شدن عوضین است. و معنای آیه این است که همه مداینه ها باید نوشته شود مگر آن که معامله، تجارت حاضره باشد که اعیان و نقود را دست به دست میان خود می گردانید، که در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید.

«وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ»

یعنی: نیکوست به نحو کلی که هر داد و ستدی در هر زمانی انجام دادید برای آن شاهد بگیرید.

و کلمه «لایضار» اگر فعل معلوم باشد بدین معناست که هرگز نباید هیچ نویسنده و شاهدی به صاحب حق ضرر بزند، مثلاً حاضر به نوشتن و گواهی نشوند یا در کار خود خیانت کنند. و اگر فعل مجهول باشد معنا این است که نباید هیچ نویسنده و شاهدی ضرر ببیند، مثلاً با وجود افراد قابل دیگر، کتابت یا حضور را بر آنها تحمیل کنند و یا بدون اجرت از آنها کار بکشند.

«وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»

خطاب به طرفین معامله و کاتب و شاهد است، که اگر چنین کنید، یعنی اگر به یکدیگر ضرر بزنید، کاتب و شاهد به طرفین معامله و طرفین به آنها، بی تردید این عمل برای شما خروج از فرمان خدا و گناه است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

یعنی: و از عذاب و غضب خدا پرهیز نمایید، و خداوند هم احکام خود را از اصول و فروع و فردی و اجتماعی به شما تعلیم می دهد، و خداوند به همه چیز داناست.

بدان که این آیه مبارکه طولانی ترین آیه در طولانی ترین سوره قرآن مجید است و شامل قریب بیست حکم فرعی فقهی است، چنان که خود سوره تقریباً محتوی پانصد حکم فرعی است اعم از تکلیفی و وضعی، وجوبی و تحریمی و استحبابی، مولوی و ارشادی. و فهرست احکام فرعی ای که از این آیه استفاده می شود بدین قرار است:

۱. استحباب نوشتن بدهی برای بدهکار و طلبکار؛ بدهی از هر طریقی و نوشتن به هر طریقی (فاکتبوه).

۲. استحباب توکیل در نوشتن سند بدهی (و لیکتب بینکم کاتب).

۳. وجوب رعایت قسط و عدل بر کاتب در نگاشتن اصل دین و سایر خصوصیات آن (بالعدل).

۴. حرمت امتناع نویسنده از نوشتن سند یا کراهت آن بدون آن که مانعی از گرفتن اجرت داشته باشد (و لا یأب کاتب أن یکتب).

۵. وجوب دیکته کردن بدهکار برای نویسنده یا استحباب آن بر حسب اختلاف موارد (و لیملل الذی علیه الحق).

۶. حرمت خیانت بدهکار یا کاتب در املا بدهی به واسطه کم کردن اصل دین یا تغییر در زمان و مکان و شرایط آن (و لا یبخس منه شیئاً).

۷. وجوب دیکته کردن ولی بدهکار در حالی که خود او سفیه یا صغیر یا دیوانه یا دارای آفت های مانع از املا باشد (فَلْيُمْلِلْ وَثِيئَهُ).

۸. وجوب رعایت عدالت بر ولی در املا کردن (بِالْعَدْلِ).

۹. استحباب شاهد گرفتن برای معامله (وَ اسْتَشْهَدُوا).

۱۰. اشراط تعدد در شاهد که حداقل دو نفر باشند (وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِدَيْنِ).

۱۱ و ۱۲. اشتراط این که باید شاهد‌ها مرد و مسلمان باشند (مِنْ رَجَالِكُمْ).

۱۳. اشتراط این که در صورت نبود دو مرد، باید یک مرد و دو زن باشند (فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ).

۱۴. اشتراط عدالت در شاهد‌های مرد و زن (مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ).

۱۵. حرمت امتناع شاهد هنگام دعوت به تحمل شهادت یا ادای آن (وَ لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا).

۱۶. کراهت خستگی و ملالت از نوشتن حق و ثبت آن در سند (وَ لَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكُتِبُوهُ).

۱۷. عدم لزوم نوشتن در معاملات نقدی (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً).

۱۸. استحباب شاهد گرفتن حتی در معاملات نقدی (وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ).

۱۹. حرمت ضرر زدن کاتب و شاهد به صاحب حق به وسیله کتمان حق و خیانت در آن (وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ)، (لا يضارَّ به صیغه معلوم).

۲۰. حرمت ضرر زدن صاحب حق به نویسنده و شاهد به وسیله اجبار آنها به عمل بی مزد (وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ)، (لا يضارَّ به صیغه مجهول).

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

لغت و اعراب:

رهان: جمع رهن یعنی عین مرهونه و مال گرو. و رهان مبتداست به تقدیر «فعلیکم» یا خبر است به تقدیر «فالوثیقه».

تفسیر:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ»

یعنی: و اگر شما در سفر بودید و معامله دین آوری انجام دادید و نویسنده سند پیدا نکردید - و احضار شاهد هم میسر نبود - پس وظیفه شما به جای تنظیم سند و اقامه شهود، گرفتن گروهای قبض شده است، یعنی اموالی که به عنوان رهن بدهکار تحویل دهد و طلبکار تحویل گیرد.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»

یعنی: در چنین فرضی اگر برخی از شما برخی دیگر را امین شمرد، یعنی طلبکار به بدهکارش اطمینان کرد و نیازی به گرفتن رهن یا شهود پیدا نشد، پس باید بدهکاری که امینش داشته اند امانت خود را که همان بدهی اوست ادا کند و از خداوند، پروردگار خود پروا داشته باشد، و در دادن بدهی از نظر کم و کیف و شرایط مربوطه تخلف نکند و خیانت نرزد.

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»

این کلام، خطاب کلی است به همه کسانی که شهادتی در نزد آنهاست و به ادای آن دعوت شده اند، خواه در مورد تداین باشد یا موارد دیگر. یعنی: ای گواهان آگاه، شهادت خود را در هیچ موردی که نیاز باشد کتمان نکنید، و کسی که شهادت خود را کتمان کند بی تردید قلب او گنهکار است. و علت نسبت گناه به قلب نه به خود شخص، علاوه بر تأکید و تعظیم گناه، این است که محل این گناه - یعنی کتمان - دل است چنان که محل اکل حرام دهان و معده، و محل اعمال شهوت حرام بدن است. و خداوند به آنچه از افعال قلب و بدن انجام می دهید داناست.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

تفسیر:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

یعنی: آنچه در آسمان هاست از فرشتگان، ارواح، جنبندهگان موجود در آن محیط و غیر آنها از اعیان و اجناس، علاوه بر خود آنها، از آن خدا و ملک حقیقی اوست، زیرا آفرینش همه به اراده تکوینی او، اداره و تدبیر امور، همه تحت مشیت نافذ او و بالأخره فانی کردن همه در موعد مقتضی به خواست اوست، و چه ملکیتی برتر از این؟

«وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ»

یعنی: اگر آنچه را که در درون قلبتان است آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را بدان محاسبه خواهد نمود. مراد از آنچه در درون انسان است عوارض نفس و روح است از خطورات

ص: ۳۱۷

قهری و اختیاری، و عقاید و باورهای فکری از ایمان و یقین و کفر و شک و نفاق، و صفات و ملکات و حالات روحی از فضایل و رذایل اخلاقی. و ابداء و آشکار کردن این امور گاهی به اظهار زبان است که در منت نهادن موجود است؛ و گاهی به ظهور طبیعی آثار عقاید و اخلاق در عمل است. و حاصل این است که ایمان قلبی یا کفر باطنی را چه به وسیله تقوا یا فسق ظاهر سازید یا پنهان دارید، و ملکات و صفات را چه با عمل خارجی آشکار کنید یا نه، همه در صحیفه عمل منعکس می شود و خداوند در روز قیامت بشر را به آنها مورد محاسبه قرار می دهد.

«فَيَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»

یعنی: پس از محاسبه و روشن شدن بواطن در روز واپسین، آن کس را که بخواهد می بخشد، و او کسی است که ایمان باطنی را بدون خدشه به آن جهان برده است، و قبايح اخلاقی و گناهان عملی اش قابل بخشش است که با تحقق شرایطی بخشیده می شود؛ و کسی را که بخواهد عذاب می کند، و او کسی است که با کفر درونی به آخرت آمده، که نه کفرش بخشوده می گردد و نه گناهان عملی دیگرش که از مظاهر باورهای باطل بوده است. و اما خطورات قلبی غیراختیاری و بلکه اختیاری و عقاید باطل و رذایل اخلاقی و گناهان بدنی که ناشی از جهل قصوری باشد از همه کس بخشیده می شود.

«وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: و خداوند بر همه چیز تواناست.

خدا قادر است که آنچه برای سلسله بشر از نخستین فرد آنها تا آخرینشان در طول مدت عمر دنیویشان از خطورات و عقاید و صفات نفس تحقق یافته و آنها را ابداء کرده یا اخفا نموده، چه رسد به عمل های خارجی آنها، همه را بداند و محاسبه کند و به تناسب آن، پاداش و کیفر دهد.

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٢٨٥)

ص: ٣١٨

اصول عقاید اسلامی

المؤمنون مبتدای اول و کلُّ مبتدای دوم، آمن بالله خبر مبتدای دوم، و مجموعاً خبر مبتدای اول است.

لانفَرَّقَ، مقول قولٍ مقَدَّر است، یعنی «يقولون» یا «قائلین». غفرانک به تقدیر «نسألک» است.

تفسیر:

«ءَاْمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»

در این آیه تصریح و گواهی است از جانب خداوند بر این که پیامبر اسلام خود به آنچه به سوی او نازل شده اعتقاد و ایمان کامل دارد، و این امر یکی از کمالات پیامبران الهی و رمز موفقیت هر صاحب مکتب است. می فرماید: این فرستاده خدا، خود به آنچه به سوی او از جانب پروردگارش فرود آمده از وحی و قرآن و معارف، ایمان دارد.

«وَ الْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّ ءَاْمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»

یعنی: و مؤمنان نیز یکایک آنها به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و فرستادگان او ایمان آورده اند.

این امور چهارگانه با امر پنجم که در آخر آیه آمده، ارکان اسلام و اصول عقاید حقه و پایه های حقیقی دین و مذهب است، و مسأله عدل و صفات دیگر خداوند در توحید، و امامت در نبوت مندرج است.

اول - این امور عبارت است از توحید، یعنی اعتقاد به وحدت ذات واجب الوجود مستجمع همه صفات کمال، و منزّه از هر عیب و نقص.

دوم - اعتقاد به خدمه دربار الوهیت و کارکنان دستگاه ربوبیت و مجریان حقیقی فرامین الهی و پیاده کنندگان اراده های حتمی او در شراشر جهان هستی، به گونه ای که بقا و حرکت و سکون ذرات عالم وجود به وسیله اراده و عمل آنها تحقق می یابد و گویی در واقع اراده همه آنها عین اراده الله است و اراده الله به شکل اراده آنها تمام عالم هستی را می چرخاند، و یا در حقیقت، اراده های آنها نظیر آلات و ابزار اراده واجب الوجود است. و از این روست که می توان گفت: آنها اراده دارند اما اختیار ندارند. لافَرَّقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا اِلَّا اِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ (۱).

ص: ۳۱۹

سوم - اعتقاد به کتب، یعنی برنامه های الهی که در ملاء اعلی تحت اراده او برای زندگی سلسله بشر از آغاز تا پایان، انشا و تنظیم گشته و بر طبق حالات و حرکات تکوینی و تکامل مادی و معنوی آنها در طول عمر نوعشان طبقه بندی شده است. این برنامه، متکفل هدایت آنها به سوی حیات معنوی و زندگی مادی سعادت‌مندانه است و طبق صلاح اتم جسمی و روحی آنها ملحوظ گردیده و پیش از خلقتشان از علم ازلی الهی به صفحه لوح محفوظ نزول یافته و مهیای طی مراحل بعدی به صورت وحی و کتاب های آسمانی گردیده است.

چهارم - اعتقاد به سفرای وحی او، یعنی عده ای از نخبگان عالم بشریت که از میان آنها در طول تاریخ حیات دنیویشان، از جانب خداوند انتخاب شده اند تا برنامه های تنظیم شده آنان را به تدریج از سوی مبدأ اعلی دریافت کنند و به آنان ابلاغ نمایند و در وقت مقتضی، طبق اراده حق، متصدی اجرا و پیاده کردن آن نیز باشند، و آنها پیامبران الهی و اوصیای معصومین آنها هستند.

پنجم - اعتقاد به روز جزا و صحنه پاداش اعمال، یعنی جهان عظیم و اصیل و ابدی، و منتهیالیه حرکت های تکوینی و تشریحی بشر و همه ذوات ارواح، و مرکز تجمع اولین و آخرین، و حدّ یقف سیر تکاملی و جریان مقدمی هر متحرک قابل تکامل، و عالم حضور ابدی در محضر ربوبی و جایگاه وصل هر عاشق لقا و اتصال پس از انفصال درازمدت.

رازی چو یکی قطره که از بحر جدا شد آمد به سبو، باز بشد جانب دریا

آن جا، در آغاز، مقدمات و تشریفات ورود در مستقر رحمت یا عذاب دائم انجام می یابد، از قبیل دریافت صحیفه اعمال و سرنوشت احوال، و حضور در یگانه محکمه تشکیل شده برای حل همه اختلافات از همه بنی نوع آدمی از آغازین فرد تا آخرین مصداق، و فصل خصومت ها به عدل و قسط، و قضاوت خدا و پیامبران و معصومان، و صدور حکم قطعی و اجرای بدون تأخیر همه، و خاتمه یافتن کار بشر پس از سال های نامتناهی. و به این اصول پنج گانه در این کتاب کریم در چند مورد اشاره شده، مانند آیه ۱۷۷ همین سوره و آیه ۱۳۶ از سوره نساء.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»

یعنی: رسول و مؤمنان پیوسته می گویند: میان هیچ یک از فرستادگان او از نوح مرسل علیه السلام گرفته تا محمد مرسل صلی الله علیه و آله فرقی نمی گذاریم. یعنی در این که همه امین و صادق اند و از جانب یک مبدأ موجد هستی و برای یک هدف جامع و شامل آمده اند و آن ابلاغ دین الهی به جامعه بشری و تربیت

و تکامل آنهاست، هر چند درجاتشان متفاوت و وظایفشان مختلف است.

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

این جمله هایی که می آید همه جمله های انشائی است.

یعنی: گفتند: به گوش جان شنیدیم و به تن اطاعت کردیم. یعنی مراحل تکامل ایمان و عمل را ملتمس شدیم. پروردگارا
آمزش تو را می طلبیم، و بازگشت همه به سوی توست.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا
حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
(۲۸۶)

لغت و اعراب:

وُسْع: توان و قدرت. اِصْر: حبس شیء، سنگینی.

تفسیر:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»

تکلیف، عبارت از امر و نهی صادر از مولی است و متعلق آن باید فعل ارادی و اختیاری باشد، خواه فعل ظاهری و بدنی یا
باطنی و قلبی. و این قسم از فعل در انسان ها و فرشتگان و اجنه مسلم است و مرتبه ای از آن نیز در حیوانات هست. و معنای
آیه این است: خداوند هیچ نفسی را مکلف نمی کند مگر به اعمالی که در وسع و توان اوست. و از این روست که انسان را به
درک علوم و معارف فوق استعداد، و اذعان به عقاید بالاتر از توان روح، و اعمال فراتر از توان جسمش مکلف نمی کند.

پس واجبات هر شریعتی که فعل آنها متعلق اوامر الزامی است، و محرمات هر شریعتی که فعل آنها متعلق نواهی الزامی است
قهرماً متعلق اراده و اختیار و مقدور انسان بوده و خداوند به مافوق توان فرمان نداده است.

ص: ۳۲۱

دعاهای قرآنی

«اكتساب» به لحاظ زیادی مبنا (یعنی حروف بیشتری که از «کسب» دارد) دلالت بر کسب با سعی و کوشش دارد. و در آیه مراد از «ما کسبت» انجام عمل های خیر و از «ما اکتسبت» کسب اعمال شر است. و به لحاظ آن که نفس انسانی، مایل به محرّمات است و آن را با جدّ و کوشش انجام می دهد «اکتسبت» استعمال شده. و حاصل آن است که انسان هر عمل خیری کسب کند خواه به وسیله قلب، مانند باورهای واجب و مستحب، و خواه به وسیله بدن نظیر واجبات و مستحبات بدنی، به نفع خود اوست، زیرا بی تردید در مقابل همه آنها پاداش خیر دنیوی و اخروی خواهد داشت. و هر چه کارهای زشت انجام دهد، چه فکری مانند عقاید فاسده، و چه بدنی مانند ارتکاب محرّمات، به ضرر دنیا و آخرت او خواهد بود.

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»

جمله به تقدیر «قولوا» یا «يقولون» است. یعنی: بگوئید، و یا مؤمنان چنین می گویند:

پروردگارا، اگر ما در مقام انجام وظایف چیزی را فراموش کردیم یا خطا و اشتباه نمودیم و واجبی را از این راه ترک نموده و حرامی را مرتکب شدیم ما را مؤاخذه مکن و در دنیا و آخرت کیفر مده. و ای پروردگارا، کار سنگین و پرمشقت بر ما تحمیل مکن آن گونه که بر پیشینیان تحمیل نمودی.

مراد، تکالیف شاقی است که خدا برعهده گذشتگان، به ویژه یهود و بنی اسرائیل، در نتیجه گناهانشان گذاشته بود، مانند لزوم بریدن موضع اصابت بول از بدن به جای شستن یا قطع رابطه دیگران با آدمی که نجاستی به او رسیده، منحصر بودن تطهیر از نجس به آب، و جوب پنجاه بار نماز در شبانه روز، اشتراط نماز به خواندن آن در معبد، حرمت خوردن غذا در شب برای روزه دار پس از خوابیدن، حرام شدن حلالی بر شخص به صدور حرامی از او، نوشته شدن گناه شبانه هر شخصی بر سر در خانه اش در روز، و جوب یک چهارم مال در زکات، و غیر این ها.

«رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَأَطَاقَهُ لَنَا بِهِ»

یعنی: پروردگارا آنچه فوق توان و طاقت ماست بر ما تحمیل مکن. مراد از «ما» ی موصوله تکلیف نیست، زیرا بی تردید خداوند بر هیچ مکلفی بیش از طاقت او تحمیل نمی کند، چرا که این امر شرعاً ممنوع و عقلاً قبیح است و این مطلب از مقام عدل و حکمت خداوند دور است که به کسی دستور دهد مثلاً به گوش خود ببین، به چشم خود بشنود، جسمت در یک آن در دو مکان باشد، یا

دوباره از مادر خود متولد شو. و درخواست عدم تحمیل چنین کاری از خداوند از شأن مؤمن عارف دور است، بلکه مراد از «ما» ی موصوله حوادث دنیا از قبیل وبا، طاعون، امراض غیر قابل علاج، زلزله و غیر آنها و یا عذاب های آخرت است.

«وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

یعنی: پروردگارا، از گناهان ما درگذر و عیوب ما را بپوشان و رحمت خود را شامل حال ما کن، زیرا تو آقا و سرپرست و یاور مایی، پس ما را بر گروه کافران یاری ده.

اللَّهُمَّ آمِينَ، و الحمد لله رب العالمين.

ص: ۳۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

تفسیر:

«الم» این کلمه دارای چند معنا است: ۱. این حروف، رمزهایی بین محمد صلی الله علیه و آله و خدای اوست که احدی را توان درک آن نیست. ۲. این چند حرف از حروف تهجی است و این کتاب، مرکب از همین حروف است ولی احدی را قدرت آوردن کتابی مانند آن بلکه ده سوره نظیر آن و بلکه یک سوره نظیر آن نیست. ۳. این کتاب دارای الفاظ محکمت و این گونه متشابهات است. ۴. مجموع این کتاب از الف (الله) به وساطت لام (جبرئیل) به میم (محمد صلی الله علیه و آله) دوبار به صورت دفعی و تدریجی فرود آمده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

لغت و اعراب:

حی: زنده. قیوم: قائم به ذات خویش، حافظ شیء و بخشنده دوام و قوام به شیء. الله مبتدا و لا اله الا هو خبر آن، یا آن که این مبتدا دارای سه صفت مذکور است و نزل در آیه بعد خبر آن است.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»

یعنی: خداوند - ذاتی که مستجمع جمیع صفات جلال و جمال و عاری از هر نقص است - جز

او معبود به حقی نیست، که زنده است به زندگی مطلق، یعنی ازلی غیر مسبوق به مرگ، اصلی افاضه نشده از دیگران، استقلالِ غیر عَرَضی و متحد با ذات غیر مغایر با آن است. و قیوم است، یعنی قائم به ذات خویش، مستقل در وجود، برپا دارنده مستمرّ ممکنات و قیام کننده دائم به تدبیر امور موجودات است.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴)

تفسیر:

ویژگی های قرآن

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»

یعنی: ای پیامبر، خداوند این کتاب را که تصدیق کننده است آنچه را که پیش از اوست، به حق تدریجاً بر تو فرو فرستاد.

اطلاق کلمه «کتاب» یعنی نوشته شده بر «قرآن» به لحاظ این است که این قرآن مکتوب بالفعل است از اقدم زمان در لوح محفوظ، و مکتوب بالقوه است که پس از نزول، به تدریج در صُحُف و اوراق نگارش می یابد و تا انقراض نسل بشر مکتوب خواهد شد. و تقیید نزول آن به «حق» برای این است که توأم با حق و صدق و راستی و برای غرضی صحیح و هدفی بس والا و برتر است.

و مراد از مصدّق بودن سابقین این است که این کتاب در میان آیات و سوره و محتویات خود، به صراحت و تکرار، همه پیامبرانی را که از جانب حق به سوی بشر ارسال شده و کتاب هایی را که از جانب او به بشر عرضه شده، تصدیق و تأیید می کند، و بسی سزااست که چنین کند، زیرا همه رسولان از سوی یک مبدء آمده اند و گویی یک نفرند، و همه کتب از جانب یک شخص است و گویی یک کتاب است، و همه رسالت ها و پیام ها و آنچه نازل شده به هدف هدایت یک جامعه متسلسل و مرتبط است و گویی یک فردند، و از این روست که یکایک سابقین، مبشّر لاحقین و یکایک لاحقین، مصدّق سابقین اند.

«وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ»

یعنی: خداوند، پیش از این کتاب، تورات را که بزرگترین و مبسوطترین کتاب آسمانی است بر

موسی بن عمران، و انجیل را بر عیسی دفعتاً - یعنی هر یک را در یک مرتبه و یک جا - فروفرستاد.

«وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ»

مراد از «فرقان» مطلق کتاب های آسمانی است، یعنی: همه کتاب های آسمانی را برای بشر به عنوان فرقان نازل کرد. پس این جمله بیان نعمتی است کلی که سه کتاب فوق از مصادیق آن است، زیرا همه کتاب های آسمانی فارق میان حق و باطل است در اصول معتقدات و فروع عملی و علوم و فنون وقت خویش.

و ممکن است مراد از «فرقان» خصوص قرآن کریم باشد. و تعبیر «انزال» اشاره به این است که این مجموعه مرکب از آیات و سور خاص، علاوه بر آن که تدریجاً در مدت ۲۳ سال نازل گشته، دفعتاً نیز در لحظاتی از ساعات نخستین بعثت پیامبر اسلام بر قلب آن حضرت فرود آمد و از بدو تا ختم و از «الله» تا «الناس» آن در صفحه دل او نقش بست. و تعبیر «فرقان» اشاره به این است که این کتاب از زمان نزولش تا انقراض نسل بشر در دنیا در معارف مورد نیاز بشر، فارق میان حق و باطل خواهد بود و در آخرت در مقام داوری خداوند وسیله جدایی حق از باطل، ایمان از کفر، توحید از شرک و مکاتب و مذاهب حقه از باطل خواهد بود.

و محتمل است مراد از «فرقان» نیروی عقل و خرد باشد که خدا بر بشر نازل کرده که یگانه فارق میان حق و باطل در همه موضوعاتی است که قدرت درک آن را دارد و فارق میان حُسن و قبح اشیاء در معارف معنوی اوست.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»

یعنی: حقیقت این است که کسانی که به آیات کتاب خدا یا به نشانه های توحید او که نفوس جانداران و کرانه های جهان را فراگرفته کفر ورزیدند - یعنی قرآن را انکار کردند یا ادله عقلی توحید را منکر شدند - آنان را در آخرت عذابی است سخت؛ و خداوند هم غالب و مقتدر و شکست ناپذیر است و هم انتقام گیرنده از مستحقین است.

انتقام، کیفر دادن مجرم در مقابل گناه اوست. و این معنا هر چند در غیر خدا غالباً برای تشفی خاطر و خالی کردن کینه دل انجام می گیرد ولی درباره خداوند، نوعی وفا کردن به وعده است، چرا که خود فرموده: «لِيُجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا» [نجم، ۳۱].

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (٥)

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٦)

علم نامحدود و قدرت خدا در آفرینش

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»

ظاهر این است که الف لام «الأرض» در این جا بلکه در اغلب موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید برای عهد حضوری است و با جنس یا استغراق یا زینت کلام تناسبی ندارد، و الف لام «السما» برای جنس است و شامل همه آسمان هاست. و معنای آیه این که: حقیقت این است که هیچ چیزی نه در این زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نیست، از اجزای داخلی آنها و حوادث جوّی و شمار ساکنان آنها از فرشتگان و ارواح صالحان و اجنه و شیاطین، و کیفیت تدبیر و مدت دوام و بقای نظام آنها، و سپس اختلال نظم و حدوث روز عظیم رستاخیز. پس کفر مکلفان و اعمال شرّ آنها نیز که سبب انتقام از آنان است در علم ازلی او ثابت است.

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ»

یعنی: اوست کسی که در آغاز آفرینش، جسم شما را در رحم مادران بدان گونه که می خواهد از نظر اعضا و قیافه و صفات جسمی تصویر می کند، و سپس روح شما را هنگامی که از سلاله جسمتان متکون می شود و یا از خارج با جسمتان ارتباط و ازدواج پیدا می کند، بدان گونه که مشیتش اقتضا می کند از نظر حالات و استعداد فکری و صفات روحی، صورت بندی می نماید. بلکه اوست که هر جاندار را از آغاز آفرینش تا آخرین مراحل هستی اش به صور مختلف در می آورد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

یعنی: هیچ معبود به حقی جز او که این گونه غالب و مقتدر و توانا در انجام خواسته های خود، و صاحب دقت و متانت و استواری در خلق و حفظ آفریده های خود باشد، نیست.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٧)

محکم و متشابه در قرآن

لغت و اعراب:

محکم: استوار. متشابه: شبهه ناک و چند پهلو. زیغ: کژی و انحراف. ابتغاء: طلب کردن. فتنه: ضلالت، عذاب، امتحان. الراسخون عطف است به الله، و يقولون حال است از فاعل، یا جمله مستأنفه است و الراسخون مبتدا و يقولون خبر آن است.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»

یعنی: اوست کسی که این کتاب را که «قرآن» و «فرقان» و «حدیث» نیز نامیده می شود بر تو فرو فرستاده که برخی از آیات آن «محکمات» است. یعنی آیه‌ای است دارای عبارت های صریح و ظاهر حاکی از محتویات آشکار و معانی روشن.

«هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»

یعنی: این قسم از آیات «أم الكتاب» است. این آیات اصل و مرجع و مادر کتاب است که آیات دیگر این کتاب مانند «متشابهات» به آنها بازگردانده می شود تا ابهام مجملات آنها حل شود و اجمال متشابهات آنها روشن گردد. اکثریت قاطع این کتاب از این قبیل است، یعنی یا صریح است و یا ظاهر. «صریح» لفظی است که در نزد عرف احتمال خلاف ظاهر در آن نیست، و «ظاهر» لفظی است که احتمال خلاف ظاهر در آن مرجوح است.

«وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»

یعنی: و برخی دیگر از آیات این کتاب «متشابهات» است. الفاظ و جملاتی است که در نزد عامه مردم مجمل و مبهم و نیازمند توضیح و تفسیر است، مانند حروف مقطعه چون الم، ق، حم، ن، و

برخی آیات مانند و جاء رَبُّكَ، يَضَلُّ من يَشَاء، الی رَبِّهَا ناظره. وجه این که این کتاب چنین است، یعنی دارای آیات محکم و متشابه است، این است که این کتاب برای عرضه بر افکار و عقول همه بشر در طول همه اعصار و در همه امکنه تهیه و تنظیم شده، و مردم دارای استعدادهای گوناگون و تخصص های مختلف اند، پس ممکن نیست تمام بخش هایش برای همه مردم روشن باشد. و محکم و متشابه دو امر نسبی است، یعنی برخی از آیات نسبت به افراد کم اطلاع یا کم استعداد «متشابه» و نسبت به دانشمند و خوش استعداد «محکم» است. و یا آن که آیات مربوط به علم خاص نسبت به غیر متخصص آن «متشابه» و نسبت به متخصص آن «محکم» است.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»

ملاک انحراف و عدم انحراف

یعنی: پس کسانی که در دل های آنها نوعی کژی و انحراف است - یعنی در اثر اصرار بر کفر و شرک و فسق غریزه انحراف و باطل گرایی پیدا کرده اند - آنها از آیات محکم اعراض می کنند و به انگیزه فتنه جویی و اضلال مردم به دنبال آیات متشابه می روند، مثلاً همان ظاهر متشابه را مانند «و جاء رَبُّكَ» و «الرحمن علی العرش استوی» و «الی رَبِّهَا ناظره» می گیرند و قائل به تجسم ذات خداوند می شوند. یا برای ردّ و نقض محکم تمسک به متشابه می کنند. و نیز متشابهات آن را به انگیزه تأویل دنبال می کنند که آنها را به راهی که طبق هوای نفسانی خویش است باز گردانند و یا مفاد حقیقی و مقصود واقعی آنها را پیدا کنند، نظیر آنچه نصارا گفتند که «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» [نساء، ۱۷۱] یعنی عیسی جزء او یا خود اوست.

و نظیر تمسک فرقه های باطل به بعضی از آیات قرآن، و تعیین زمان رستاخیز، یا ظهور مصلح کل، یا برخی از رمزهای قرآن یا تأویل ملک و شیطان به برخی از مادیات.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»

میان مفسران اختلاف نظر است در این که باید در کلمه «إلا الله» توقف نمود و الراسخون جمله مستأنفه است، یا آن که و الراسخون عطف است به لفظ جلاله؟ و منشأ اختلاف این است که آیا علم به تأویل متشابهات قرآن منحصر به خود خداوند است و راسخون هم نمی دانند؟ یا آن که متشابهات را راسخون نیز می دانند و غیر آنها نمی دانند؟

بنابر اول، معنای آیه این است که کژدلان در جستجوی تأویل آیات متشابه اند در حالی که تأویل متشابه را یا تأویل قرآن را جز خداوند احدی نمی داند، و اما کسانی که راسخ در علم اند -

یعنی در علم اصول و فروع دینی و معارف قرآنی واردند و ریشه دار و متخصص - می گویند: ما به متشابه نیز مانند محکمت ایمان داریم، هر یک از محکم و متشابه از جانب پروردگار ماست هر چند تأویل متشابه را ندانیم. یعنی کارشان نیز همین است که مانند اهل انحراف در پی اضلال و تأویل طبق هوای خود نمی روند بلکه آن را به محکمت عرضه می دارند، اگر ابهامش به برکت محکم رفع شد آن را جزء محکمت می بینند و اگر نه، علم آن را به خدا واگذار می کنند.

و بنابر مسلک دوم، معنای آیه این است که تأویل متشابهات را تنها خدا و راسخون در علم می دانند. و چون راسخون، مراد و مفهوم همه را می دانند می گویند: همه از جانب خداست هر چند طبق حکمت بالغه و مصالح عامه، برخی را با عبارت هایی روشن و برخی را با جملاتی مجمل، بیان داشته است.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

دعای قرآن

یعنی: این حقایق و لزوم تسلیم در برابر کتاب خداوند را هر چند معنای آن را نداند متذکر نمی شود جز صاحبان مغز یعنی صاحبان عقل سلیم و فکر مستقیم.

رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

تفسیر:

«رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»

این آیه دعایی است شریف و پرمحتوا و انشای خداوند از جانب کسانی که این کتاب را پذیرفته و روحشان در برابر محکمت و متشابهات آن تسلیم است. و در واقع دعایی است به عنوان تعلیم همه مؤمنان و سالکان الی الله که نیاز به یاری دارند. یعنی: پروردگارا، دل های ما را پس از آن که هدایت کردی و به سوی پذیرش دین و کتاب آسمانیت و خاصه تسلیم در مقابل محکمت و متشابهات آن راهنما شدی هرگز از این راه منحرف مساز. یعنی مگذار که شیطان و نفس، ما را به انحراف کشانند.

«وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»

یعنی: خداوند، و ما را از جانب خود رحمتی ببخش - توجه و عنایتی که ما را در حفظ نعمت موجود و سپس در تکامل آن یاری دهد - زیرا به یقین تویی که بخشنده به تمام معنایی؛ به اندک بهانه ای می بخشی، و فوق خواسته و استحقاق می بخشی، و در دنیا و آخرت می بخشی و علی الدوام و به نحو ابدی می بخشی.

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَرَّيْبٍ فِيهِ»

یعنی: پروردگارا، بدون تردید تو گردآورنده همه مردم برای روزی هستی که در آن شکی نیست. استعمال اسم فاعل (جامع) غالباً در مقام حتمیت فعل و تصمیم جدی فاعل آن است و متعلق آن «ناس» است که شامل نخستین فرد مخلوق تا آخرین فرد آینده می شود. و اطلاق گردآوری به لحاظ آن است که تمام مصادیق این نوع که به تدریج در سطح این کره از روی زمین به زیر خاک رفته و هضم شده اند نیازمند جمع و گردآوری اند. و این گردآوری عجیب و محیرالعقول و فوق اندیشه هر صاحب اندیشه ای، در یک لحظه که حداکثر آن به «لَمَحِ الْعَيْنِ» یعنی یک چشم برهم زدن تحدید شده، تحقق خواهد یافت. و عدم تردید در وجود چنین روزی نسبت به عقلا- و اهل درک و منطق است، چرا که آنها هستند که در نزد آنها ادله نقلیه یعنی تصریح انبیا و کتاب های آسمانی، و ادله عقلیه یعنی حکم قاطع عقل سلیم، پس از اذعان به مبدأ عالم مقتدر، بر اثبات آن قائم است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»

یعنی: به یقین خداوند هرگز از وعده خویش تخلف نمی کند. چه آن که هیچ دلیل و برهانی بر جواز و امکان تخلف وعده از ذاتی که مقتدر و عالم و حکیم است قائم نیست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰)

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱)

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲)

لغت و اعراب:

أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ: کفایت کرد از او مالش. وَقُودٌ: هیزم و آتش گیره. دَابٌّ: عادت، روش. كَذَّابٌ به تقدیر «دأبهم كذَّابٌ» است. مهاد: بستر.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»

یعنی: حقیقت این است کسانی که به هر نوعی از کفر، کافر شدند - به انکار مبدأ یا معاد یا تکذیب همه یا بعضی از فرستادگان خدا یا انکار کتاب های آسمانی کلاً یا بعضاً یا هر چه مستلزم تکذیب پیامبران یا انکار برخی از امور فوق شود - و با آن کفر از دنیا رفتند، در روز قیامت نه اموال و نه اولادشان هیچ سودی به حال آنها نخواهد داشت و هرگز چیزی را از جانب آنها و به نفع آنها از خدا کفایت نخواهد کرد؛ نه احتیاج به رحمتی را تأمین خواهد نمود و نه ترس از عذابی را رفع خواهد کرد.

«وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ»

یعنی: و آنها هستند که خود در آخرت، هیزم آتش اند. یعنی کفر و فسق دنیوی، آن محکومیت را در آخرت آورد؛ یا اتصاف به کفر و فسق، در آن جا بدان حالت تجسّم و تبلور یافت.

«كَذَّابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»

یعنی: دأب و عادت این کفار و مشرکان همانند دأب فرعونیان و کافران پیش از آنهاست که (از زمان نوح پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان موسی علیه السلام بودند) که آنها به آیات کتاب ما که در عصرشان نازل شده بود و به نشانه های توحید ما که پیامبرانشان با منطق و معجزات ارائه کردند کافر شدند،

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

یعنی: پس خدا آنها را در مقابل گناهان اصولی و اعتقادی و کبائر فروعی و عملی شان مؤاخذه نمود (عده ای را غرق کرد و گروهی را به زلزله و صیحه آسمانی و باد سوزان هلاک نمود، و بر طایفه ای باران سنگ بارید)؛ و خدا سخت کیفر است.

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ»

خطاب به پیامبر و یکایک کسانی است که ایمان آورده اند و در برابر کفار قرار دارند. یعنی: به کسانی که کافر شده اند و دعوت دین و قرآن را نپذیرفته اند بگو: به زودی در دنیا شکست

می خورید - یعنی شکست فی الجمله تا مدتی از زمان، و شکست در محاجّه و منطق در برابر اسلام در همه اعصار، و شکست نظامی کلی دائمی پس از ظهور مصلح عظیم اسلام - و سپس در عالم آخرت پس از زنده شدن به واسطه نفخه سوم اسرافیل، به سوی جهنم گردآوری می شوید، و جهنم، آرامگاه بسیار بدی است.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الثَّقَاتِ فَبِتُّ قَاتِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصِيرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳)

تفسیر:

امدادهای غیبی خدا

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الثَّقَاتِ»

این آیه اشاره است به جنگ بدر، نخستین برخورد نظامی حکومت اسلامی با ملت شرک و سران آنها در صحرائی نزدیک مکه در جنب چاه بدر. سپاه کفر قریب هزار نفر با همه تجهیزات جنگی، یعنی به عدد نفوسشان مرکب و زره و شمشیر همراه با آذوقه به قدر کافی بودند، و سپاه اسلام سیصد و سیزده نفر (کمتر از یک سوم عدد کفار) و فاقد اغلب تجهیزات، که گفته شده فقط هفتاد شتر، سه اسب، شش عدد زره و هشت عدد شمشیر داشتند و با این وضع، سپاه مسلمین با دادن بیست و دو شهید و کشتن هفتاد نفر از سران قریش و به اسارت گرفتن هفتاد نفر دیگر پیروز شدند. و حقاً که پیروزی مسلمین در این جنگ، با توجه به کمیت عدد طرفین و مقایسه امکانات آنها با یکدیگر، از آیات عظیم و معجزات بزرگ خدا بود و در حقیقت، این جنگ سرشار از اعجاز و سراپا بینه و برهان توحید برای مسلمین و مملو از عبرت و دلیل و حجت بر صدق پیامبر اسلام بود.

معنای آیه این است که حقاً برای شما ای مسلمین و یا ای کفار قریش و مدینه، درباره دو گروهی که با هم در صحرای بدر روبه رو شدند و جنگیدند نشانه و علامتی است؛ نشانه توحید و عظمت و قدرت خدا و صدق نبوت پیامبر اسلام و حقانیت شریعت اسلام.

«فَبِتُّ قَاتِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ»

یعنی: یکی از دو گروه در راه خدا می جنگید، در راه توحید خداوند و هدف والای دین و کتاب

الهی، و اینان پیامبر و یاران اندک او بودند، و آن دیگری گروه کفار بودند، کفار مکه که جنگشان به انگیزه رواج شرک و دوام بت پرستی و حفظ مقام موهوم بتان و بقای ریاست خودشان بود.

«يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ»

یعنی: اینها آنها را دو برابر خود به دید چشم می دیدند. محتملات دو ضمیر جمع در این جمله با دو مرجع در جمله قبلی زیاد است و حاصل احتمالات این است که هر یک از کفار و مسلمین آن دیگری را دو برابر خود یا او می دید، و این شامل چهار احتمال است. دو احتمال اول این است که کفار، مسلمین را دو برابر خودشان یعنی دو هزار نفر، یا دو برابر مسلمین یعنی ۶۲۶ نفر می دیدند. و زیاد دیدن برای این بود که بترسند. و دو احتمال دوم این است که مسلمین کفار را دو برابر خودشان یعنی ۶۲۶ نفر یا دو برابر کفار یعنی دو هزار نفر می دیدند. اول برای آن که نترسند زیرا دو برابر مهم نیست، و دوم برای آن که در معرض امتحان بزرگ قرار گیرند و پخته شوند. و حمل جمله بر هر یک از معانی، محتمل و صحیح است.

«وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ»

یعنی: و خداوند به یاری خود، هر کس را بخواهد تأیید و تقویت می کند، چنان که پیامبر و یارانش را با کمی عده و عده بر انبوه اهل شرک یاری داد.

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»

یعنی: حقیقت این است که در این امر - در این که هر یک از دو سپاه مختلف در قلت و کثرت را در چشم دیگری دو برابر نماید که نسبت به یکی ایجاد رعب و نسبت به دیگری تولید امید کند و بدین وسیله عجیب ترین حادثه تاریخ را در تقابل حق و باطل و توحید و شرک و ایمان و کفر تحقق بخشد - برای صاحبان بصیرت، عبرت و تبتّه است.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

لغت و اعراب:

شهوآت: جمع شهوه، مصدر به معنای مفعول است یعنی مشتهیات و خواستنی ها. قناطر: جمع قنطار، مال بسیار، و مقنطره تأکید است. خیل اسم جمع است یعنی اسبان. مسومه: نشان دار مانند داغ کوبیده، یال زده، دم گره خورده؛ و یا رها شده در چراگاه برای چریدن، یا فربه و چاق. أنعام:

جمع نَعَم، چهارپایان سه گانه: شتر، گاو و گوسفند، یا خصوص شتر. آب - از باب نَصْر: رجوع کرد.

مآب: مرجع، محل رجوع. و حسن المآب اضافه صفت به موصوف است.

تفسیر:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»

یعنی: برای مردم و در دیده و دل آنان، محبت مشتهیات دنیا آراسته شده است. در این جمله، تزئین، نسبت داده شده به محبت مشتهیات نه به خود آنها، اشاره به این که به قدری مشتهیات در دلشان آراسته شده که گویی حب آنها مزین شده و کأنه محبت به محبت دارند. ولی در واقع، آنچه مزین است خود مشتهیات است. زینت دهنده مشتهیات محتمل است خداوند باشد به تزئین تکوینی، زیرا آفریدن غرایز متعدد در باطن وجود انسان و نعمت های گوناگون متناسب با آن در خارج وجود او قهراً سبب کشش فطری او به سوی نعمت ها و وجود جاذبه میان عرضه و تقاضاست، و این خود زینت تکوینی آنهاست. و بنابراین، آیه در مقام نکوهش این تزئین نیست، زیرا کار خداست.

و ممکن است مراد از تزئین، اهمیت و ارزش پیدا کردن مشتهیات در نظر انسان باشد به طوری که نگرشی اصالی و استقلالی بر آن کند و این علاقه قوی شود به گونه ای که بر اقتضائات مخالف هر چند حق باشند غلبه پیدا کند، و این تزئین از جانب شیطان است که در اثر آن، آدمی مشتهیات را اصالت بخشیده و مقدمه بودن آنها را به کلی فراموش کند. و آیه بنابراین در مقام نکوهش است، زیرا این حالت ملکه می شود و خواسته های شرع و عقل را رها می کند.

«مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنْطَرِ الْمُقَنْطَرِهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ»

یعنی: مشتهیات آراسته شده در نظر مردم عبارت است از: زنان و پسران یا فرزندان و اموال

کلاّن و انبوه از طلا- و نقره (یعنی نقود متناسب هر عصر) و اسبان نشان دار چاق و فربه و رها شده در چراگاه، یعنی مرکب های فاخر و متنوع هر زمان، و چهارپایان سه گانه و کشت و زرع.

«ذَلِكَ مَعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبِ»

یعنی: همه اینها کالا و وسیله برخورداری از زندگی دنیاست. یعنی تملک و تصرف و انتفاع از هیچ یک از نعمت های دنیا و مشتتهیات آن اصالت وجودی ندارد، بلکه وسایل ادامه زندگی این جهان است که خود مقدمه جهان دیگر است. و این خداوند است که در نزد او - یعنی در عالم آخرت - جای بازگشت نیکو و زیباست.

قُلْ أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)

تفسیر:

«قُلْ أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»

یعنی: ای پیامبر، به کسانی که دنیا در نظرشان آراسته شده بگو: آیا شما را به بهتر از همه آنچه بدان علاقه دارید خبر دهم؟ برای کسانی که در دنیا تقوا پیشه کرده اند، در جهان دیگر در نزد پروردگارشان بهشت هایی است که از زیر آنها - یعنی از زیر درختان یا ساختمان های آنها - نهلهایی پیوسته در جریان است؛ یعنی نهلهایی از انواع مایعات آشامیدنی و غیره مانند آب زلال و گوارا و شیری که طعمش به واسطه رکود در یک محل تغییر نکرده و شرابی لذت بخش بدون اسکار و خمار، و شهد روان و غیر اینها؛ در حالی که آنان در آن جا در رفاه زندگی جاودان اند.

«وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ»

یعنی: و آنها را در آن جا همسرانی است از زنان مؤمن دنیا یا از حوران مخلوق همان جا که همگی پاکیزه اند، پاک از عادت های زنانه دنیوی و عیب های بدنی و بیماری های جسمی، و رذایل اخلاقی، و قباحت منظر، و زشتی کردار و بدی معاشرت، و نقص در عقل معاش، و پیری و

سالخوردگی و بچگی و نارسایی، و حسادت و هوو ناپذیری. و آنها را از جانب خداوند رضوانی است، یعنی نعمتی است که بالاتر و بالاتر و برتر از همه نعمت های محیط وسیع آن جاست و آن رضایت و خوشنودی خدا از آنهاست که به این صورت ها تجلی می کند: فرستادن فرشته و ابلاغ سلام و خوشامدگویی و احوال پرسی، دعوت به مهمانی خاص ربوبی، دیدار انبیای عظام و معصومان و صالحان، استماع سخنانی حق و سخنگویان درگاه الهی، دریافت جوایز خاص خداوند و بالأخره تجلی پروردگار به انواع مظاهر ربوبی که فکر بشر را در این جا توان تصور آن نیست.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

یعنی: و خداوند به حال بندگان بیناست. او از همه حالات روحی و اعمال فکری و کارهای بدنی آنها آگاه است و نعمت های بهشتی را به عنوان پاداش اعمال می دهد. و یا همه اعمالشان را در این جهان به صورت نعمت های مختلف آن جهان مجسم و متبلور ساخته، تحویل می دهد.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶)

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷)

لغت و اعراب:

الذین یقولون و پنج وصف دیگر در آیه بعد صفت للذین اتقوا در آیه قبل است، و ممکن است صفت های عباد باشد. قَتَّ - از باب نَصَرَ - اطاعت کرد، فروتنی و خاکساری نمود.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

یعنی: کسانی که تقوا پیشه کرده اند همان ها هستند که پیوسته می گویند: پروردگارا، به یقین ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را برای ما ببخش و ما را در روز واپسین از عذاب آتش نگاه دار.

«الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»

یعنی: آنان که تقوا پیشه کرده اند همان صابران، صادقان، متواضعان، منفقان و استغفارگویان در

سحرهایند. صابران اند یعنی در انجام واجبات خداوند و ترک منہیات او و در برابر حوادث تلخ زندگی شکیبایند. صادقان اند یعنی در باور نمودن به معتقدات و اتصاف به فضایل نفسانی و عمل به فرامین عملی راستگویند. متواضعان اند یعنی روحشان در برابر خدا و جسمشان در انجام وظایف خاضع و فروتن است. منفقان اند یعنی از تن و جان، و مقام و جاه، و فرزند و ارحام، و مال و منال بذل می کنند. مستغفران اند یعنی در لحظات خلوت نیکان، و مناجات عارفان، و پرستش عابدان، و راز و نیاز عاشقان، و دعای مریدان، و گریه محبان و به ویژه در سحرگاهان توبه کننده اند.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

لغت و اعراب:

شهادت: اظهار آنچه بدان علم دارد. قَسَطَ الوالی - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: عدالت ورزید. قسط: عدل، و مفرد و جمع در آن یکسان است. قائماً حال برای «الله» است.

تفسیر:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

یعنی: خدا خود گواهی داد به این که جز او معبود به حقی نیست. گواهی خداوند به گفتار، در ملاءِ اعلیٰ به فرشتگان و در زمین به رسولان و پیامبران است، و به نوشتار، در لوح محفوظ و همه کتاب های آسمانی است، و به صنوع و کردار به بذل خرد به ذوی العقول است که درک توحید کنند و بدان اذعان نمایند، و به وسیله ایجاد روابط حکیمانه میان اجزای عالم و تدبیر نظام اتم آن است که به روشنی، شهادت تکوینی به وحدت موجد خود می دهند.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ»

یعنی: و همه فرشتگان و صاحبان دانش نیز از انس و جن شهادت و گواهی به توحید او دادند.

فرشتگان به انشاء توحید به زبان های مختلف و اذکار و اوراد گوناگون در تمام محیط گسترده عالم وجود، خاصه در میان طبقات مختلف آسمان ها، و به توحید تکوینی به واسطه تنظیم خلقت اجزای جهان و تسویه و تعدیل میان ابعاض مختلف آن که حکایتی روشن از توحید ذات و صفات

او دارند، و صاحبان علم به اقرار و اعتراف و انشاء پس از پذیرش ادله نقلیه و ابلاغ پیامبران، و به واسطه ادله عقلیه و توجه به آیات انفسی و آفاقی و درک تجلی صانع در همه ابعاض مصنوع، و ظهور خالق در شرشر وجود مخلوق شهادت دهند.

و البته صدور اغلب این شهادت ها مقارن با زمان حدوث خود شهود است و از این رو شهادت ها با فعل ماضی ذکر شده است.

«قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

دین فقط اسلام

یعنی: خدایی که پیوسته قائم به عدل است. یعنی تصدی او به امور تکوین در مقام خلق و ایجاد، و به امور تشریح در مرحله بعث رسل و انزال کتب، برپایه عدل و قسط است. جز او معبودی نیست.

این تکرار برای تأکید است. او مقتدر علی الاطلاق و حکیم علی الاطلاق است.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

لغت و اعراب:

دین: جزا و پاداش، اطاعت و فرمانبری، مجموعه قوانین الهی آسمانی. اسلام: تسلیم قلبی، تسلیم عملی، مجموعه احکام آسمانی از اصول و فروع. بَعْثًا: بطلب، ظلم.

تفسیر:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»

یعنی: حقیقت این است که دین در نزد خداوند، اسلام است. دین صحیح و الهی، نازل شده از آسمان و وحی شده بر پیامبر مرسل، ضامن سلامت دنیا و سعادت آخرت بشر در هر عصر و زمان است دینی که اعتقادش برای بشر لازم و اجرای برنامه اش بر او واجب است. دینی که مورد احتجاج خدا و مردم در آخرت و مدرک ثواب و عقاب در قیامت است، اسلام است.

اسلام در اصطلاح قرآن و روایات و مسلمین عبارت است از مجموعه قوانین کلی اصولی و اخلاقی و فروعی که کفیل کرامت انسانی و وسیله ارتباط انسان با خداوند است. این مجموعه در

هر عصری به لباس شریعتی خاص متناسب با زمان و مکان و افق فکری و حالات روانی فردی و اجتماعی اهل آن عصر در می آید و به وسیله یکی از پیامبران اولوالعزم الهی به جامعه روز عرضه می شود.

این مجموعه در نخستین بار به صورت شریعت نوح علیه السلام همراه کتاب آسمانی او به جامعه آن روز عرضه شد، و بار دوم به صورت شریعت مستقل دیگری کامل تر از پیشین همراه کتابی به واسطه ابراهیم خلیل علیه السلام، و بار سوم به وسیله موسی بن عمران علیه السلام و تورات او، و بار چهارم به واسطه عیسی بن مریم علیه السلام و انجیل او به اهل آن عصر ابلاغ گردید، و بار پنجم یعنی آخرین بار به وسیله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله همراه کتابی آسمانی به جامعه روز اهدا شد. آری این بار با تحریری تمام و تکمیل نواقص کمی و کیفی و اصولی و فروعی بود به گونه ای که بتواند نیاز بشر را در عمر دنیویش تأمین نماید هر چند سطح زندگی بالا رود و افق فکریش و عقول نسلش تکامل یابد. و این بار به نام شریعت اسلام بر آخرین پیامبر اولوالعزم و خاتم همه پیامبران، پیامبر عربی مکی مدنی فرود آمد.

شناخت کامل اهل کتاب از اسلام

پس، از مطالب فوق معلوم شد:

۱. اسلام دو اصطلاح دارد؛ کلی مشترک بین همه شرایع، و خصوص شریعت پیامبر اسلام.
۲. شریعت عبارت است از مصادیق آن کلی که بیش از پنج مصداق نیست.
۳. هر تغییری از زیادی و نقص و نسخ، عارض بر شریعت است نه اسلام.
۴. در یک زمان دو شریعت از جانب خدا مُمضی نیست و نبوده، بنابراین در هر زمان یک شریعت بیشتر جواز عمل ندارد.
۵. اسلام به غیر از مصادیق پنج گانه بر هیچ مصداقی از آنچه میان بشر از مکاتب و مذاهب و ادیان وجود دارد یا ممکن است موجود شود قابل انطباق نیست.

«وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»

گفته شد که همه شرایع یک دین است در لباس شریعت های مختلف، و باید هر شریعتی تا زمان ظهور شریعت دیگر که ناسخ آن است محفوظ ماند و مورد عمل بشر قرار گیرد. مثلاً شریعت موسی علیه السلام محفوظ ماند تا عیسی علیه السلام آن را نسخ کند و شریعت عیسی سالم ماند تا پیامبر اسلام آن را نسخ نماید. لکن اهل تورات پس از ارتحال موسی شریعت او را تجزیه کردند و فرقه های مختلف

شدند، و اهل انجیل دین و شریعت عیسی را تجزیه نمودند و فرقه‌ها ایجاد کردند به گونه‌ای که هر یک به هفتاد و اندی فرقه متفرق گشتند.

این آیه در این باره می‌فرماید: کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شد، اختلاف نکردند مگر پس از آن که برای آن‌ها علم حاصل شد؛ یعنی اختلاف هر یک از علمای تورات و علمای انجیل در دینشان که اصول و فروع آن را تجزیه نمودند و به فرقه‌های گوناگون متفرق گشتند پس از آن بود که آنها از ادله و معجزات و کتاب آسمانی پیامبرشان به حقانیت آن دین و شریعت یقین داشتند.

«بَعْثًا بَيْنَهُمْ»

یعنی: این اختلاف به انگیزه ظلم و حسادت و برتری‌جویی و حب ریاست در میان خودشان بود. از این رو کتاب‌های آسمانی خود را تأویل کردند و هر بخشی از امت را به طرفی سوق دادند، تا آن‌جا که به شکل امروز در آمدند. و معلوم است که در اختلاف اصولی، گروهی که حق‌اند مؤمن و اهل کتاب حقیقی، و گروه‌های دیگر همگی کافرند؛ و در اختلاف فروعی گروه حق مطیع فرمان خدا، و گروه‌های دیگر عاصی و فاسق‌اند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

یعنی: و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس خدا زودرس به حساب است.

مراد از آیات اعم از آیه‌های کتاب تدوینی او مانند آیات قرآن کریم و سایر کتاب‌های آسمانی، و نشانه‌های کتاب تکوینی اوست که در نظر صاحبان خرد در صفحات انفس و آفاق متجلی است.

و مراد از زودرسیدن به حساب، شتاب سریع ذرات عالم هستی به سوی اهداف منظور از خلقت آنهاست که تحت اراده تامه خداوند انجام می‌یابد.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

انحرافات اهل کتاب و واکنش مسلمانان

وجه: صورت، و کنایه از وجود انسان. و من أتبعن عطف است به فاعل أسلمت. امی: بی سواد و درس ناخوانده. أسلمتم استفهام به معنای امر است یعنی «أسلموا».

تفسیر:

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ»

یعنی: ای پیامبر، اگر اهل کتاب با تو درباره مفاد «ان الدین عندالله الاسلام» محاجه و ستیزه کردند و منکر آن شدند که دین حق همان شریعت توست، بگو: من وجهم را تسلیم خدا کردم. یعنی با آنها به محاجه و ستیزه برمیخیز، زیرا سخنان آنها بر پایه عناد و تقلید است و دعوت تو را نخواهند پذیرفت، بلکه بگو که من تمام وجودم را تسلیم خدا کردم، یعنی اسلام را که روحش تسلیم است پذیرفتم و پیروان من نیز چنین اند.

«وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ»

یعنی: به کسانی از یهود و نصارا که کتاب تورات و انجیل به آنها داده شده خاصه به علمای آنها، و به امیین یعنی مشرکان و کفار دیگر که غالباً مانند کودکان مادرزاد بی سواد هستند بگو: آیا پس از شنیدن منطق رسای پیامبران و دیدن معجزه عظیم قرآن، اسلام آوردید؟ یعنی اسلام بیاورید.

«فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا»

یعنی: پس اگر اسلام آوردند و نبوت و دین و قرآنت را پذیرفتند پس به یقین هدایت یافته اند، یعنی در مرحله اعتقاد، به صراط مستقیم اسلام و در مرحله عمل، به طریق صحیح عمل ره یافته اند،

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ»

یعنی: و اگر روی برتافتند و دعوت تو را نپذیرفتند جز این نیست که آنچه برعهده توست رساندن دعوت و ابلاغ رسالت و اتمام حجت است و بس؛ یعنی اجبار آنان بر اعتقاد قلبی از توان تو بیرون است و خدا هم در مورد دین چنین اراده ای ندارد؛ و جنگیدن و اجبار آنها به تسلیم در برابر احکام اسلام از وظایف امامت است نه نبوت، و هنوز وقت آن نرسیده؛ و کیفر دادن دنیوی و اخروی به آنها از شئون ربوبیت خداست.

«وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ»

و خداوند به حال بندگان خود بیناست. یعنی می داند که سب امتناع آنها چیست؟ و آیا پس از این تسلیم می شوند یا نه؟

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

این آیه درباره رفتار و روش کفار یهود و نصارا است که در طول تاریخ عده ای از انبیای الهی را مانند زکریا و یحیی کشته و گروهی بی شمار از علماء دین و حکما و دانشمندان عصرشان را نیز به قتل رسانده اند. در این باره می فرماید:

بی تردید کسانی که پیوسته به آیات کتاب خدا و به نشانه های روشن توحید او از وحی و معجزات پیامبران و آیاتی که در آفاق جهان و نفوس جانداران گسترده است کفر می ورزند و پیامبران خدا را به ناحق می کشند و کسانی از مردم را که همواره فرمان به قسط و عدل در جامعه می دهند به قتل می رسانند، آنها را به عذابی دردناک در دنیا و آخرت بشارت ده.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

این آیه در مقام بیان حکم کلی و قانون عامی است درباره همه کفار، راجع به عمل های خیر آنها، اعمالی که اگر کفر نبود در پیشگاه خدا سبب استحقاق پاداش دنیوی و اخروی بود. و از این آیه شرطیت ایمان برای ترتب ثواب عمل استفاده می شود.

می فرماید: آنها هستند که عمل هایشان در دنیا و آخرت حبط شده. مراد، عمل های خیر آنهاست نظیر برخی از باورهای درونی صحیح و اعتقادات درست، و برخی اخلاق فاضله انسانی، و انفاقات مالی به مستمندان، و ابتکارات گوناگون در مورد معالجات بیماران، جراحی، دارویی، و

نیز تولید وسایل زندگی بی حد و حصر که انصافاً خدمات رفاهی بسیار و وسایل استراحت بی شمار برای جامعه بشری انجام داده اند.

و مراد از حَبْط در دنیا بطلان آثار آن است که مثلاً اگر کسی پس از انجام این خدمات کافر شود بر همه برکات غیبی الهی و ذکر خیر و دعا و ثنای مؤمنان و آثار و ثواب های فراوان که مرتباً در نامه عملش نوشته می شد خط بطلان کشیده می شود و نسبت به آینده نیز از همه آنها محروم می گردد. پس حَبْط دنیوی نسبت به اعمال ما قبل و ما بعد کفر، ملحوظ می شود. و این مسأله در مقابل مسأله «جَب» است، زیرا همان گونه که کفر قلبی و شرک و نفاق درونی و گناهان بسیار فرعی به واسطه اسلام به قاعده «جَب» ساقط می شود، عمل های خیری که در حال کفر به جا آورده به واسطه ادامه کفر یا ارتداد بعدی و مرگ در حال کفر، حبط می شود. خلاصه به واسطه اسلام، گناهان حبط می شود و به واسطه کفر، طاعت ها ساقط می گردد. و در آخرت نیز همه پاداش هایی که برای اعمال آنها در لوح محفوظ ملحوظ گردیده بود ممنوع و مسدود اعلام می شود.

«وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ»

یعنی: و هرگز برای آنها یآوری از فرشتگان و شفاعت کنندگان و پیامبران و حتی رحمت موعود الهی نخواهد بود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۳)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)

لغت و اعراب:

رَأَى الشَّيْءَ يَرَاهُ - از باب مَنَعَ - آن را به چشم یا به عقل دید. و چون با «الی» متعدی شود به معنای نَظَرَ باشد یعنی نگاه کرد. تَوَلَّى: روی برتافتن. و مراد از کتاب در هر دو مورد تورات است.

ص: ۳۴۵

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ»

پیامبر اسلام در مدینه در مقابل اهل کتاب یعنی یهود و نصارا بود و گاهی مطالبی را به تورات نسبت می داد (نظیر آن که در تورات صفات روحی و جسمانی پیامبر اسلام نوشته شده، یا بشارت به نبوت و کتاب او در آن جا مندرج است، و یا نوشته شده که ابراهیم یهودی نبوده بلکه بر دین حنیف اسلام بوده، و این که زنای محصنه یعنی زنای مرد یا زنی که همسر داشته باشد حکمش رجم است) و غالباً علمای تورات این نسبت را انکار می کردند، و چون گفته می شد تورات را بیاورید تا معلوم شود، امتناع می کردند، زیرا اگر مجبور به احضار تورات می شدند معلوم می شد که مطلب طبق بیان پیامبر اسلام است. این آیه در این باره می فرماید:

ای پیامبر یا ای مخاطب، آیا ننگریستی به کسانی که بهره ای از کتاب - یعنی بهره ای از علم کتاب تورات - به آنها داده شده، که به سوی کتاب خدا که همان تورات است خوانده می شوند تا در میانشان داوری کند - یعنی از آنها خواسته می شود که تورات را بیاورند - آن گاه عده ای از دانشمندانشان از این کار روی برمی تابند در حالی که اعراض کننده اند؟!!

و اعراض را به صیغه فاعل آورده اشاره به این که آنها عادت به اعراض دارند و هر چه از محتویات تورات که با هوای نفسشان مخالف باشد آن را پنهان می کنند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ»

یعنی: این رفتار آنان که احکام خدا را کتمان می کنند و ملت را گمراه می سازند به سبب این است که گفتند - یعنی مدعی هستند - که هرگز آتش جهنم جز چند روز معدودی به ما نمی رسد.

یعنی چون اجداد ما در ایام غیبت موسی در سفر طور، چهل روز گوساله پرستیدند، حداکثر عذاب قوم موسی در عالم آخرت به اندازه همان چهل روز خواهد بود.

«وَعَزَّاهُمْ فِي دِينِهِمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

این جمله اشاره به افتراهایی است که سبب غرور آنها شده، زیرا علاوه بر ادعای فوق، مدعی هستند که همگی از اولاد پیامبران بنی اسرائیل اند و اسرائیل یعنی حضرت یعقوب علیه السلام در روز قیامت آنها را شفاعت خواهد کرد. و یا آن که به خاطر قرب و منزلت یعقوب، خداوند ملت یهود را

عذاب نخواهد کرد جز به آن اندازه که قَسَمش عملی شود، یعنی قسمی که خورده که پیروان شیطان را جهنم ببرد.

معنای آیه این است: و آنچه پیوسته به خدا و انبیا افترا می بستند آنها را در دینشان فریب داده است.

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَّارْتِيَبَ فِيهِ»

یعنی: به ادعاهای آنها دربارهٔ عالم آخرت نظر مکن، بلکه تأمل کن که حال آنها چگونه خواهد بود آن گاه که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست گرد آوریم. یعنی اجزای متلاشی شده در خاک و هضم شده آنها را به واسطهٔ نفخهٔ دوم صور از لایه لای خاک ها جمع کرده و به هم پیوسته، اجساد دنیویشان را شکل دهیم و ارواح برزخی آنها را در آن وارد کنیم و به یک لحظه از قبرشان برانگیزیم، و سپس به وسیلهٔ نفخهٔ سوم صور، همه را در محکمهٔ عدل خود برای محاسبه گرد آوریم.

«وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»

یعنی: و آن گاه خواهی دید که در آن محکمه به هر نفسی از انس و جن که اینان نیز جزء آنها هستند پاداش یا کیفر همه آنچه در دنیا به دست آورده اند از ایمان و کفر و طاعت و فسق به طور کامل داده شود، یا تجسم کسب خود را ببینند. تجسیم عقاید کفرآمیز آتشی است که «تطلع علی الأفئدة» [همزه، ۷] بر دل ها زبانه می کشد. و تجسیم رذایل اخلاق حالاتی است غیرقابل توصیف در روح. و تبلور اعمال بدنی، عذاب های گوناگون جهنم است که از هر سو بر آدمی احاطه دارد.

«وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ»

یعنی: و به آنها هرگز ستم نمی رود، زیرا حرمانشان از رحمت و نعمت الهی به اختیار خود، و عذابشان نتیجهٔ اعمالشان است و بیش از استحقاق هم تحمیل نمی شود.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدَأُ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

دعای قرآنی

اللَّهُمَّ مِمَّ آخِرُ بَدَلٍ مِنْ يَاءٍ أُولَى اسْمٍ يَعْنَى «يَا اللَّهُ» وَ مِنْ أَسْمَاءٍ مِنْ يَاءٍ نِدَاءٍ بِالْفِ لَامِ جَمْعٍ مِى شُود. مَلِكٌ بَه كَسْرِ مِىمٍ غَالِباً دَرِ اِمْوَالِ مَمْلُوكٍ بَه مَلِكِيَّةٍ اِعْتِبَارِي، وَ بَه ضَمِّ مِىمٍ دَرِ سَلْطَةِ بَرِ نَفُوسٍ وَ اِمْوَالِ اسْتِعْمَالِ مِى شُود. نَزَعَ الشَّيْءَ مِنْ مَكَانِهِ: كَنَدَ اَنْ رَا اَز جَاى خُود. اِيلاج: دَاخِلِ كَرْدَنِ.

تفسیر:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ»

مَلِكٌ - بَه ضَمِّ مِىمٍ - سَلْطَةُ بَرِ شَيْءٍ وَ قَدْرَتٌ بَرِ تَصْرِفِ وَ قَلْبٌ وَ اِنْقِلَابٌ دَرِ اَنْ اسْتِ مَانَنْدِ تَسْلُطِ اِنْسَانِ بَرِ قُوَّةٍ بَا صِرْهٍ يَا بَرِ دَسْتِ وَ پَاى خُودِ، وَ سَلْطَةُ اَوْ بَرِ اِمْوَالِ خُودِ. وَ اَز اَتَمِّ مَصَادِيقِ اِنِّ مَفْهُومِ، سَلْطَةُ خُدَاوَنْدِ بَرِ اَجْزَاى عَالَمِ وَ جُودِ اسْتِ كِه نَسْبَتٌ بَه هَمَّةُ اَنِّهَا «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» اسْتِ. وَ اِنِّ مَلِكٌ دَرِ اِنْسَانِ بَرِ دُو نَوْعِ اسْتِ: مَلِكٌ تَكْوِينِي مَانَنْدِ مِثَالِ هَايِي كِه گُذِشْتِ. وَ مَلِكٌ وَضْعِي اِعْتِبَارِي نَظِيرِ مَلِكِيَّتِي كِه مَرْدَمِ دَرِ مِيانِ خُودِشَانِ بَا مَعَامَلَاتِي مَانَنْدِ دَادِ وَ سِتْدِ وَ اِجَارَهٍ وَ هِبَةٍ اِيْجَادِ مِى كَنْنَدِ؛ وَ سَلْطَةُ وَ تُوَانِ تَصْرِفِي كِه دَرِ اِنِّ مَوَارِدِ بَا الْفَاظِ وَ صَيِّغِ اِنْشَاءِ مِى شُودِ شَبِيهٍ مَلِكِيَّتِ تَكْوِينِي اسْتِ. بَه صَاْحِبِ وَ وَاْجِدِ مَلِكٌ - بَه كَسْرِ - مَالِكٌ گُفْتَه مِى شُود. وَ اِمَّا مَلِكٌ بَه ضَمِّ مِىمٍ بَه مَعْنَاى سَلْطَةُ بَرِ مَلِكٌ بَه كَسْرِ مِىمٍ اسْتِ يَعْنَى تَسْلُطٌ بَرِ تَسْلُطِ، نَظِيرِ تَسْلُطِ مَوْلَا- بَرِ اِمْوَالِ بَرْدَةُ خُودِ، كِه اَنْ رَا «مَالِكِيَّتِ طَوْلِي» مِى نَامَنْدِ، يَعْنَى بَرْدَةُ سَلْطَنْتِ وَ تُوَانِ تَصْرِفِ دَرِ اِمْوَالِ خُودِ دَارْدِ وَ مَوْلِي تَسْلُطٌ بَرِ سَلْطَنْتِ اَوْ، كِه مِى تُوَانْدِ اَنْ رَا سَلْبِ كَنْنَدِ چنان كِه مِى تُوَانْدِ اِيْجَادِ كَنْنَدِ؛ وَ صَاْحِبِ وَ وَاْجِدِ چنين تَسْلُطٌ رَا مَلِكٌ وَ مَلِيكٌ مِى نَامَنْدِ.

معنای آیه این است: ای پیامبر بگو: خداوند، ای مالک و ای سلطان همه سلطه ها و ملکیت ها.

«اللَّهُمَّ» مَنَادَاى اُولِ، وَ «مَالِكُ الْمَلِكِ» مَنَادَاى دَوْمِ اسْتِ وَ وَصْفِي اسْتِ كِه اَز اَنْ اسْتِفَادَه مِى شُود كِه هَمَّةُ سَلْطَةُ هَاى بَشَرِي وَ غَيْرِ بَشَرِي نَسْبَتٌ بَه هَرِ مَالِ وَ نَفْسِي مَانَنْدِ سَلْطَةُ ثَرَوْتَمَنْدَانِ بَرِ اِمْوَالِشَانِ، سَلْطَةُ مَوَالِي بَرِ بَرْدِگَانِشَانِ، سَلْطَةُ اُولِيَاى اَطْفَالِ وَ مِجَانِيْنَ بَرِ مَوْلِي عَلَيْهِ شَانِ، وَ سَلْطَةُ حَاكِمَانِ بَه حَقِّ چُونِ اَنْبِيَا وَ مَنْصُوْبِيْنَ اَنِّهَا بَرِ مَلْتِشَانِ، وَ سَلْطَةُ حَاكِمَانِ جُورِ اَزِ سَلَاطِيْنَ وَ شَاهَانِ نَسْبَتٌ بَه مَتَعَلَّقِ تَسْلُطِشَانِ، هَمِه اَزِ اَنْ تُو وَ تَحْتِ سَلْطَةُ تُوَسْتِ.

«تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»

یعنی: مُلْک را به هر کس که بخواهی می دهی و از هر کس که بخواهی سلب می کنی و باز می ستانی. مراد، این نیست که اموال و املاکی از قبیل غذا و لباس و خانه به دیگران می دهی، زیرا اینها اعطای مُلْک - به کسر - است، بلکه مراد اعطای مُلْک - به ضم - است نظیر بذل ولایت به انبیا و منصوبین آنها، زیرا ولایت آنها بر نفوس و اموال جامعه از قبیل مُلْک - به ضم - است. و این جمله شامل سلطه های غیرشرعی نیز می شود از قبیل ولایت سلاطین جور و سایر اهل تسلط غیرمجاز بر جامعه؛ و نسبت آنها به خدا از باب این است که مقدمات آنها را خدا داده و نیز می توانست مانع شود و می تواند سلب کند هر چند برای امتحان، اندک مدتی مهلت داده است.

«وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: و هر کس را بخواهی عزت می بخشی - کرامت و اقتدار و شکست ناپذیری می دهی - و هر کس را بخواهی ذلیل و خوار می کنی؛ خیر در دست توست. یعنی هر خیری که باشد، خواه از مقوله افعال باطنی مکلفان یا اخلاق درونی یا اعمال بدنی آنها، و خواه آنچه در عالم وجود از نعم دنیا و آخرت بدان خیر گفته شود، همه در دست توست، یعنی آنچه موجود است در قبضه قدرت توست و آنچه قابل وجود است در تحت کلمه کاف و نون توست. حقیقت این است که تو بر هر چیزی توانایی.

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»

یعنی: شب را در روز و روز را در شب وارد می کنی. مقداری از شب را به تدریج از اول زمستان تا اول تابستان داخل در روز می کنی، و مقداری از روز را به تدریج از آغاز تابستان تا آغاز زمستان داخل در شب می کنی. این تغییر در عرض شمالی کره زمین است، و در عرض جنوبی مطلب برعکس بیان فوق است، یعنی از اول تابستان تا اول زمستان شب وارد روز، و از اول زمستان تا اول تابستان روز وارد شب می شود. پس با نگرشی دقیق، تبدلی به نحو دوام میان شب و روز برقرار است.

«وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»

یعنی: زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آوری. خداوند در مورد حیات نباتی، نباتات را از جمادات، و جمادات را از نباتات بیرون می آورد چنان که علف ها را از بذر و بذر را از علف. و در مورد حیات حیوانی، حیوانات را از نطفه، و نطفه را از حیوانات بیرون می کند، و اطلاق مرده بر نطفه یا به لحاظ آن است که نطفه از نظر ظاهر مرده است و یا به لحاظ حالات پیش از نطفگی است.

و یا آن که متخلّق به اخلاق انسانی را از فاقدان اخلاق، و فاقدان اخلاق را از متخلّق به آن بیرون می آورد. و یا مؤمن را از کافر، و کافر را از مؤمن خارج می سازد.

«وَتَزُوقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

تقیه در دوستی با کافران

یعنی: ای خداوند، هر کس را بخواهی بی حساب روزی می دهی. «مَنْ» موصوله برای ذوی العقول است، پس آیه در مقام ذکر روزی انسان ها و فرشتگان و اجنه است که هر نوع و صنفی را طبق خواست فطرتش روزی می دهد و تقاضای طبیعت را عرضه می بخشد. و ممکن است به عنوان تغلیب، در مطلق آنچه نیاز به روزی دارد استعمال شده، مانند نباتات و حیوانات که هر یک روزی خاصی لازم دارد.

و روزی بی حساب در مورد ذوی العقول، به معنای بدون لحاظ استحقاق یا بدون طلب عوض است.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

لغت و اعراب

أولياء: جمع ولی یعنی سرپرست، یاور، دوست. دون: نقیض فوق، «هو دونه» یعنی او در درجه پایین تر از آن است. و دون یعنی غیر. و من دون: یا به معنای «غیر»، و حال است از فاعل يتخذ یعنی «متجاوزین عن المؤمنین» و یا به معنای «أدون»، و حال است از مفعول اول يتخذ یعنی «حال کونهم أدون من المؤمنین». تقاه و تقیه: مصدر باب «اتقى يتقى» و تاء اول بدل از واو است.

تفسیر:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»

یعنی: هرگز نباید گروندگان به اسلام، مؤمنان را رها کرده، کفار را ولی خود اتخاذ نمایند. و یا مراد آن که کفار را که دون درجه مؤمنان اند، برای خود ولی بگیرند، بدین معنا که هیچ نوع ولایت و حاکمیت آنها را که سبب اطاعت از آنها می شود و هیچ گونه دوستی و صداقت آنها را که وسیله

ص: ۳۵۰

تأثیرپذیری اعتقادی و اخلاقی و عملی و تبعیت از شئون زندگی جاهلی آنها می شود، نپذیرند.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»

و هر کس چنین کند - کفار را به ولایت بپذیرد و با آنها طرح دوستی و ارتباط باطنی و روانی بیفکند - او هیچ رابطه ای از روابط مخلوق با خدا را ندارد نظیر ایمان، محبت باطنی، اطاعت عملی، عبادت خضوعی، توکل قلبی و توسل عملی. یا خداوند با او رابطه ای ندارد و هیچ گونه توفیق و یاری و نصرتی در حق او روا نمی دارد.

«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»

یعنی: مگر آن که بخواهید از آنان به نوعی از تقیه، تحفظ و پرهیز کنید، یعنی با پذیرش ظاهری سلطه و ولایت، و اظهار توافق قولی و عملی و مخالفت واقعی قلبی و اعتقادی رفتار نمایید. و این استثنای منقطع است، زیرا این نحو رفتار ظاهری از مصادیق پذیرش واقعی ولایت و دوستی باطنی نیست.

و توضیح اجمالی در باب تقیه این است که تقیه در لغت به معنای تحفظ است، نظیر نگهداری جسم به وسیله لباس از سرما و گرما. و مراد از تقیه در دین از کفار یا غیر آنها این است که لباسی بپوشد که تار و پودش از گفتار و کردار کفرآمیز یا فسق آور باشد، یعنی کلماتی کفرآور گوید، سجده در برابر بت نماید، واجباتی را ترک کند، محرماتی را به جا آورد تا جان خود را از آسیب نگه دارد.

و چون عنوان تقیه و حفظ نفس که از عناوین ثانویه است بر متعلق نواهی مورد ابتلا منطبق شود حکم اولی حرمت برداشته می شود، چنان که طبع عناوین ثانویه از قبیل خطا و نسیان و اکراه و اضطرار این است، نظیر عروض ضرر بر روزه که وجوبش برداشته می شود، و عروض حفظ نفس بر خوردن خمر که حرمتش مرتفع می گردد.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»

یعنی: و خداوند شما را از غضب و عذاب خویش برحذر می دارد، یعنی از اسباب غضب و عذاب که ارتکاب گناه و مخالفت با فرامین اوست، خواه به دوستی و سرپرستی گرفتن کفار باشد یا غیر آن. و بازگشت همه صاحبان عقل و شعور که در دنیا تکلیفی در خور ادراکشان داشته اند به سوی اوست تا پاداش یا کیفر خود را ببینند.

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٩)

باطن بینی خداوند

لغت:

صدر: سینه، ولی مراد از آن در آیات و روایات، استخوان های سینه نیست بلکه صدر مرادف قلب و روح و نفس و عقل است که مراد از همه غالباً روان انسانی است.

تفسیر:

«قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ»

یعنی: ای پیامبر به آنها بگو: اگر آنچه را در سینه هایتان هست پنهان دارید یا آشکار سازید همه را خدا می داند. مراد، محتویات باطن و قلب انسان است از خطورات و تصوّرات، و یقین ها و باورها، و ایمان و کفر و نفاق، و حالات روحی و ملکات نفسانی که همه از مصادیق «ما فی الصدر» و «ما فی الضمیر» است، و آشکار ساختن آنچه درون سینه نهفته است به مردم گاهی به گفتار صریح یا اشاره و گاهی به نوشتار و گاهی به عمل و کردار است.

«وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

یعنی: خداوند نه تنها محتوای سینه ها را می داند بلکه همه آنچه را که در آسمان ها و این زمین است می داند، از اعداد کهکشان ها، و شمار ستارگان ثابت و سیار، و حساب نفوس فرشتگان و اجنه و شیاطین و حالات و معلومات آنها، و بالآخره شمار همه ذرات عالم وجود.

«وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: تنها این نیست که خدا احاطه علمی به موجودات دارد، بلکه بر همه چیز قادر است، یعنی بر همه چیز احاطه توانی هم دارد.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (٣٠)

ص: ۳۵۲

لغت و اعراب:

یوم متعلق به «أذکر» مقدر است. آمد: غایت و انتهای شیء از حیث مکان یا زمان. و ما عملت دوم عطف است به ما عملت اول. و توذ جمله حالیه و محلاً منصوب است. بینها و بینه مرجع ضمیر مؤنث «نفس» و ضمیر مذکر «ما عملت» دوم است.

تفسیر:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»

یعنی: به یاد آورید روزی را که هر نفسی آنچه را از عمل خیر انجام داده حاضر شده بیند و هم چنین آنچه را از کار زشت انجام داده. مراد از «یوم» روز قیامت و مراد از «کلّ نفس» هر مکلف ذی شعور از انس و جنّ است، و مراد از «ما عملت» عمل های آنهاست اعّم از عمل های قلبی نیک مانند ایمان و سایر عقاید واجب و مستحب، و قلبی بد و پلید مانند کفر و شرک و نفاق و سایر باورهای ناروا؛ و عمل های بدنی نیک و بد از فعل واجبات و ارتکاب محرمات. و مراد از حضور آنها حضور پاداش و کیفر اخروی آنهاست از نعمت ها و عذاب ها، که صالحان پاداش ها را و طالحان کیفرها را حاضر خواهند یافت.

و محتمل است این جمله اشاره به تجسم اعمال باشد، یعنی عمل های باطنی مثل ایمان و حبّ الله در صورت اوصاف کمالی و سرور و نشاط شخص متبلور می شود و کفر و شرک و نفاق به حالات پلید و رنج و ترس شخص مبدل می گردد. به هر حال مراد از حضور، حضور اعمال در نزد عامل آن در قیامت یا حضور صحایف اعمال است که همه را نوشته یابد، یا حضور خود آنها و یا پاداش و کیفر آنهاست در نزد عامل پس از دخول وی به بهشت و دوزخ.

«تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»

«آمد» در این جا انتهای مسافت مکانی است و معنا این است که هر نفسی در روز قیامت نسبت به عمل بد خویش که آن را در نزد خود حاضر می بیند آرزو می کند ای کاش میان من و آن، انتهای مکانی دوری بود که رسیدن به آن سال ها طول می کشید.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»

یعنی: و خداوند شما را از خود، یعنی از غضب خود و مؤاخذه اش در دنیا و عذابش در آخرت

برحذر می دارد، و خداوند بسی بر بندگانش مهربان است، پس کاری نکنید که مهر او به قهر تبدیل شود و دامن شما را بگیرد.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

تفسیر:

راه محبوب شدن نزد خدا

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»

این آیه در مقام بیان این است که اگر بشر به این مرحله از کمال رسید که به خدا معتقد شد و محبت او را به دست آورد و درصدد آن شد که خدا نیز او را دوست داشته باشد تا بدین وسیله به همه کمالات انسانی نایل آید، راهش این است که از وسایط فیض تشریحی او پیروی کامل نماید، زیرا آنهایند که وسایل کمالات انسانی و حقایق و معارف دینی در دست آنهاست و بدون پذیرش دین و پیاده کردن آن در فرد و اجتماع بشری، تقرّب به حق و تحصیل رضا و حبّ او محال است.

معنای آیه: ای پیامبر به مردم بگو: اگر شما چنین هستید که خدا را دوست دارید پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد. یعنی پیروی از گفتار من کنید که وحی ناطق از ناطق به وحی است، و از عقاید درونی و فضایل نفسانی و کردار عملی من که همه وحی صامت از ناطق به حق است.

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی و در اثر پیروی، گناهانتان را نیز می بخشد؛ و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»

یعنی: بگو: از خداوند و فرستاده او که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است اطاعت کنید. از خدا یعنی از همه احکام آسمانی او که به عنوان دین الهی و شریعت اسلام نازل فرموده و شامل اقسام مختلفی است از فرامین مولوی بر واجبات و محرمات، و فرامین ارشادی که برای هدایت به سوی مصالح و بازداري از مفساد است و اطاعت و مخالفتش مجازاتی ندارد، لکن در موافقتش رسیدن به سود هدایت و در مخالفتش گرفتاری به مضرات است.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَأُحِبُّ الْكٰفِرِينَ»

یعنی: پس اگر از اطاعت خدا و رسول روی برتافتند خدا کافران را دوست ندارد.

اگر اعراضشان در احکام اصولی و عقیدتی باشد کافر می شوند و از مورد محبت و رحمت حق بیرون می روند، و اگر در فروع احکام باشد فاسق می شوند و مستحق کیفر می گردند.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرٰهٖمَ وَآلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِينَ (۳۳)

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)

لغت و اعراب:

اصطفاء: برگزیدن. آل اصلش «اهل» است و لذا تصغیرش «أهیل» می شود، و فرقی با اهل آن است که آل فقط بر اهل شرف و بزرگان اطلاق می شود مانند آل الله و آل السلطان؛ و آل الخیاط و آل العطار گفته نمی شود. ذرّیه: فرزندان، و بر مفرد و جمع اطلاق می شود، و نصب آن به خاطر آن که حال یا بدل است از نوح و دوآل.

تفسیر:

برگزیدگان خدا

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرٰهٖمَ وَآلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِينَ»

یعنی: حقیقت این است که خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

اما برگزیدن آدم علیه السلام به خاطر آن که او بدیع فطرت و نخستین فرد مخلوق ابتکاری بشر است که خداوند به دو دست قدرت خویش مجسمه او را از گل بساخت و به نحو غیرعادی از روح خود در آن دمید و بدین طریق او را حیات بخشید. آدم علیه السلام جدّ اعلای پدری سلسله آدمیان و اولین خلیفه منصوب از جانب خدا در کره زمین و نخستین پیامبری است که مفتخر به دریافت وحی از جانب خداوند شد و با جبرئیل و فرشتگان، در زمین مادی تماس گرفت و تکلم کرد. و او اولین کسی بود که ارکان خانه خدا و ملت را از زیر خاک بیرون آورد و پیش از هر انسانی به عنوان تعظیم آن خانه و عبادت حق تعالی طواف نمود، یعنی هفت بار به دور آن چرخید.

و اما نوح علیه السلام، او جدّ دوم بشر بود، زیرا همه بشرهای نسل آدم از غیر طریق نوح به وسیله طوفان هلاک شدند و همراهان اندک او نیز غیر از اولاد او پس از فرود آمدن از کشتی، به جهت

نامساعد بودن روی زمین برای زندگی مردند و نوح دومین جدّ اعلاّی بشر گردید. نوح علیه السلام نخستین پیامبر اولوالعزم بود که دارای شریعت مستقل و کتابی مشتمل بر احکام شرع بود هرچند کتابش در دست بشر نیست، و او اولین کارگر حرفه ای است که شغل نجاری انتخاب نمود و به تعلیم حق تعالی نخستین کشتی تاریخی چند طبقه ای بسیار عظیم با الواح و دُسر یعنی تخته های مخصوص و میخ و مسمارهای اهدایی از ملاّاعلی ساخت و جبرئیل امین معلّم او و کارگر او بود، و او بود که نسل بشر را از انقراض نجات داد.

و اما آل ابراهیم، مراد ابراهیم و فرزندش اسماعیل و اسحاق و نیکان و پاکان از نسل آنهاست که آخرین فرد از نسل اسماعیل، پیامبر اسلام است. و برگزیدن ابراهیم به خاطر این است که یگانه مجاهد و موّحد بت شکن زمان و اعصار، و تنها فرد بی یاور و سلطان بی لشکر بود که با طاغوت بزرگ زمان و همه ملت مشرک او به مبارزه برخاست و نصیبی از پیروزی به دست آورد. او بزرگ خاندان ابراهیمی و آل اسماعیل تا محمّد صلی الله علیه و آله و آل اسحاق و انبیای بی شمار از اولاد یعقوب تا عیسی بن مریم علیه السلام بود و در میان همه ملل مختلف جهان مورد قبول است و به احترام و عظمت یاد می شود. او و فرزندش اسماعیل خانه خدا و مردم یکتاپرست را بنا نمود و به اتمام رسانید و جهانیان را دعوت به حج کرد دعوتی گسترده و رسا و اعجاز آمیز و مؤثر.

و اما آل عمران، ظاهر آیات این است که مراد عمران پدر موسی نیست که اسمی از او در قرآن برده نشده است، بلکه عمران پدر مریم است که چندین بار نامش در این کتاب کریم ذکر شده و خاندان او مریم مصفّاه است، آن یگانه عابده و زاهده زمان و تنها زنی که بدون واجدیت مقام نبوت و رسالت با فرشتگان خدا تماس گرفته و صحبت کرد، و نخستین زنی که سدانّت و خدمت کعبه یا بیت المقدس را به عهده گرفت، و یگانه بانویی که در میان زن های جهان بدون تماس با مردی، خداوند در رحم وی فرزندی پرورید و از روح پاک خود بر آن دمید و او را به عنوان نابغه بی نظیر در میان گذشتگان و آیندگان، تحویل عالم بشریت داد و در کنف رحمت خود به طرز غیرعادی برای یاری نجات بخش عالم بشریت، مهدی موعود علیه السلام نگه داشت و نگه می دارد.

«ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: در حالی که نوح و اولاد ابراهیم و عمران همگی ذراری و اولاد آدم اند و در توالد و تناسل برخی از برخی دیگر؛ یعنی همه در نسب منشعب از یکدیگرند؛ پیامبر اسلام متسللاً از اسماعیل

و ابراهیم، و عیسی متسللاً از اسحاق و ابراهیم، و همه با تسلسلِ نسبی از نوح و او نیز از آدم است.

مریم، زکریا و یحیی (ع)

و ممکن است مراد از یکدیگر بودن در فضیلت و مقام نبوت و رسالت و امامت و سایر امتیازات انبیا باشد. و خداوند شنوای هر صوتی از صاحب هر صوتی و خاصه اصوات ذکر و تسبیح و دعا، و دانا به همه چیز از جمله عبادت پرستش کنندگان است.

معلوم باد که آل عمران داخل در عنوان آل ابراهیم است و ظاهر این است که مراد از آن، پدر مریم است، و ذکر یک دختر و فرزندش به عنوان آل عمران، در صورتی که عیسی فرزند نداشت و پس از او بعثت پیامبر معلوم نیست، تنها برای بیان عظمت مقام این زن و جلالت رتبه فرزند اوست.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵)

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

لغت و اعراب:

اذ متعلق است به «أذکر» مقدر. نذر الشيء - از باب نصر و ضرب - واجب کرد آن را بر خود. محرراً:

آزادشده. بما وضعت به سکون تاء و به ضم و کسر تاء، مرجع ضمیر «ها» در وضعتهای غایب و متکلم، «نفس» یا «نسمه» است.

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»

حنه دختر فاقوذ، همسر عمران، به مریم آبستن بود که شوهرش عمران رحلت نمود. حنه گمان می کرد فرزندی که در رحم دارد پسر است، از این رو میان خود و خدا نذر کرد پسرش را که پیش از ولادت یتیم شده برای خدمت کنیسه آزاد سازد، یعنی از قید خدمت مادر و شغل دنیوی بیرون آورد و به کنیسه هبه نماید. این عمل در آن زمان درباره خصوص طایفه ذکور مرسوم بود و از جمله عبادت ها محسوب می شد.

ص: ۳۵۷

معنای آیه: به یاد آر زمانی را که همسر عمران گفت: پروردگارا بی تردید من به خاطر جلب رضایت تو بر خود واجب کردم که آنچه را در شکم من است برای خدمت خانه تو آزاد کنم و کاری به عنوان خدمت مادر و تحصیل زندگی دنیا بر او تحمیل نکنم. این نذر در نظر او مشروط بود به این که فرزندش پسر باشد، یا معنای این نذر درخواست این بود که فرزندش پسر باشد.

«فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

پس ای خداوند، این نذر را از من بپذیر، زیرا تویی که شنونده و دانایی؛ شنونده ندای من و هر ندایی از هر صاحب حاجتی، و دانای به مافی الضمیر من و هر خواننده پیش از آن که به زبان آورد.

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»

یعنی: پس چون او را زایید و دید که دختر است و برخلاف آرزوی قلبی اوست، از روی اندوه و حسرت گفت: پروردگارا، من این مولود را دختر آوردم.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»

در این جمله سه احتمال است: «وضعت» به ضم تاء آخر کلمه و به کسر آن و به سکون آن. بنابر اول، این جمله کلام حنه است که پس از اظهار آن که دختر آورده با خود گفته: خدا خود می داند که من دختر آورده ام. و بنابر احتمال دوم، جمله خطاب خداوند به حنه است که ای حنه، خدا خود داناست که این که تو چه زاییده ای. و این دو احتمال، مرجوح و غیرمتناسب با طرفین جمله است. و بنابر احتمال سوم، جمله اخباریه، سخن خدا و مقدمه جمله بعد است.

«وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ»

الف لام در هر دو کلمه برای عهد است، و «الذکر» اشاره به آن مذکر است که در ذهن حنه بوده، و «الأنثی» اشاره به آن انثی که در علم ازلی الهی بوده و سپس در لوح محفوظ مندرج گشته. و حاصل این دو جمله این است که خدا خود داناست که آنچه او زاییده، و هرگز آن پسری که در نظر او بود و آخرین مرحله کمالش این است که از خدمه کنیسه یا بیت المقدس شود، مانند آن دختری نیست که در علم ازلی ما گذشته؛ یعنی بی تردید آن دختر از آن پسر بهتر است، زیرا او زنی خواهد شد طاهره مطهره پاکیزه از هر پلیدی جسمی و روحی، مصفاه و برگزیده از جانب خداوند، آبستن به فرزندی از طریق نفخ روح القدس، و خود و فرزندش آیتی از آیات روشن خداوند در روی زمین.

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَ وَذَرَّيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

یعنی: حنه گفت: خدایا من این مولود را «مریم» نامیدم و به یقین او را و ذریه او را از شر شیطان رانده شده در گاهت در پناه تو قرار می دهم.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَ وَ ذَرَّيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

لغت و اعراب:

بقبول حسن به تقدیر «فَقَبَلَهَا» است. نباتاً مفعول مطلق «نَبَتَتْ» مقدر است، یعنی «فَنَبَتَتْ نَبَاتًا حَسَنًا». آنی استفهام از مکان و نیز به معنای کیف است. محراب: انسان شجاع و جنگجو، شریف ترین محل از خانه، محراب مسجد.

تفسیر:

«فَقَبَلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»

مفسران گفته اند: مادر مریم او را پس از تولد در قنذاقی پیچید و نزد احبار یهود و عالمان و عابدان کنیسه برد و گفت: این نوزاد فرزند عمران و نذری کنیسه است، خودتان تحویل بگیرید.

احبار آن روز از پذیرش وی استقبال کردند، زیرا عمران پدر وی رهبر دینی و صاحب حرمت و محبوبیت در نزد آنها بود، از این رو همگی به اخذ او سبقت کردند. زکریا که شوهر خاله او بود ادعای اولویت تربیت او را کرد، احبار نپذیرفتند و بالاخره کار به قرعه کشید و قرعه به نام زکریا اصابت کرد. زکریا به نام او خانه ای بساخت و دایه ای بگرفت که شاید همان خاله وی و عیال خودش و مادر یحیی بود. تا آن گاه که مریم بزرگ شد و به حد بلوغ رسید، زکریا برای او جایگاه عبادتی به نام محراب ساخت و همانند کعبه درب آن را قدری بالاتر قرار داد که همه توان ورود نداشته باشند، و غذا و آب را خود هر روز برای او می برد.

معنای آیه: پس پروردگار مریم، او را به پذیرش نیکویی پذیرفت، یعنی با صغر سن و عدم بلوغ

ص: ۳۵۹

و برخلاف اشتراط ذکوریت در سدانیت بیت، او را به خدمت بیت پذیرفت و او را رویش و رشد داد، رویش جسمی به این که بدنش را سالم و محفوظ از آفات نمود و وسایل تغذیه مناسب را فراهم کرد، و رویش روحی به این که وسایل تکامل دینی و معارف الهی را به واسطه احبار و رهبان و زکریا فراهم نمود و او هم رشد نیکو کرد.

«وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»

یعنی: و خداوند او را به زکریا سپرد و زکریا را سرپرست و کفیل تربیت و تعلیمش نمود. هر زمان که زکریا بر او در جایگاه شریف عبادت او وارد می شد در نزد او رزقی می یافت، یعنی نوعی از روزی متناسب انسان عابد، از آب و میوه و نان و گوشت هر چند در غیر فصل آنها بود.

«قَالَ يَمْرُؤُا أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

یعنی: زکریا گفت: ای مریم، این روزی برای تو از کجاست و چگونه پیدا شده است؟ - در حالی که روزی غیرمتعارف و در غیر فصل و در حالی است که درهای محراب بالاتر از سطح زمین قرار گرفته و با چندین قفل بسته است؟! - مریم گفت: آن از جانب خداوند است، حقا که خداوند هر کس را که بخواهد روزی بی حساب می دهد، یعنی روزی وافر بی شمار، یا بدون استحقاق و به نحو تفضل، یا بدون پاداش و عوض.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸)

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹)

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

لغت و اعراب:

هنالك اشاره به زمان و مکان است. طیب: مطابق طبع و آنچه حواس ظاهر یا روح انسان از آن لذت ببرد، پرخیر و برکت. عاقِر: زن نازا، مردی که بچه دار نمی شود. كذلك الله خبر مبتدای محذوف است یعنی «الامر كذلك». الله يفعل مبتدا و خبر است.

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»

یعنی: در آن جا یا در آن حال و زمان بود که زکریا پروردگار خود را خواند. زکریا پس از دیدن حالت خاص مریم و عرفان و معنویت و عبادت او و معجزه و رحمت و نعمت خدا درباره او، از پروردگار خود چنین خواست، گفت: پروردگارا از جانب خویش به من فرزندی پاکیزه عطا کن، زیرا تو شنوای دعایی.

ظاهراً مراد زکریا از طیب بودن فرزند علاوه بر واجدیت مراحل ایمان و اخلاق و عمل، کمالاتی است که در مریم مصفاه دیده بود، مثل زهد در دنیا، حسن عبادت، روابط معنوی با حق و محبوبیت عامه.

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى»

یعنی: پس فرشتگان - یعنی بعضی از آنها که ظاهراً جبرئیل امین بوده - او را در حالی که در محراب عبادتش ایستاده نماز می کرد ندا کردند که ای زکریا، خداوند تو را به یحیی مژده می دهد، یعنی به فرزند پسری که نامش یحیی است.

«مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»

یعنی: فرزندی که تصدیق کننده کلمه ای از جانب خداست، یعنی او مصدق آن عیسی خواهد بود که خدا او را در رحم مادرش با گفتن کلمه «کن» خلق نموده. و آن فرزند، سید قوم خود و سالار و بزرگ و عالم و سرپرست آنها خواهد بود. و او حصور است، یعنی سخت نگهدارنده نفس خود از هوا و هوس و هر گناه و کار باطل است، و او پیامبری از تبار صالحان و شایستگان خواهد بود.

«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ»

طبق گفته مفسران، در آن ایام، از عمر زکریا قریب صد سال و از عمر همسرش قریب نود سال می گذشت و زمان توالدشان بر حسب عادت گذشته بود. و زکریا استبعاد توالد را در خود به کبر سن و در همسرش به نازا بودن نسبت داده، اشاره به این که گذشت سن در مرد سبب فرزنددار نشدن و در زن سبب نازایی می شود. و ممکن است همسرش از ابتدا نیز نازا بوده است.

معنای آیه: زکریا گفت: پروردگارا چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که مرا پیری رسیده و همسرم نازاست؟

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»

خداوند یا فرشته ای از جانب او گفت: مطلب همان است؛ خداوند هر چه بخواهد می کند. یعنی بشارت فرزند مسلم است و منجز خواهد بود، و خدا می تواند به زوجین فرتوت، فرزند دهد چنان که می تواند به زن بدون زوج فرزند دهد یا انسانی را بدون پدر و مادر بیافریند.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۴۱)

لغت و اعراب:

رَمْرَ اليه - از باب ضَرْبٍ وَ مَنَعَ - اشاره کرد به سوی او. عَشِيٌّ: نیمه دوم روز از ظهر تا غروب. اِبْكَارٍ اصلش مصدر است به معنای دخول در روز، و اطلاق شده بر نیمه اول روز.

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ»

یعنی: زکریای پیامبر پس از شنیدن ندای مژده پسر از خدای خود علامت و نشانه طلبید، یا برای این که روشن شود صوت مبشّر القای ملکى و رحمانى بوده نه از القائات شیطانى که گاهى شیطان چنین جرأتى مى کند و با پی گیرى رفع مى شود، و یا برای باردار شدن همسرش که دلگرم و شکرگزار باشد.

معنای آیه: زکریا گفت: پروردگارا برای من نشانه ای قرار ده. خدا فرمود: نشانه تو این است که سه روز با مردم جز با اشاره حرف نمی زنی. یعنی سه روز روشن متوالی یا سه شبانه روز متوالی نتوانی با مردم حرف بزنی و زبانت در گفتگو با مردم بند می آید؛ ولی پروردگارت را در ایام حبس زبان ذکر بسیار گو و در شامگاهان و بامدادان تسبیح و تقدیس کن.

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲)

یا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ص: ۳۶۲

لغت:

اصطفاء: برگزیدن، و چون با «علی» متعدی شود به معنای برتری دادن. قَتَّ - از باب نُصِرَ - : اطاعت کرد، تواضع و خضوع نمود.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»

مستفاد از این آیه این است که مریم «محدّثه» بوده، یعنی فرشتگان با او حدیث می گفتند و او صدای آنها را می شنید و آیاتی از سوره مریم نیز شاهد این مطلب است. و ممکن است این گفتار، به نحو الهام بوده نظیر الهام فرشتگان به مادر موسی.

معنای آیه: به یاد آر هنگامی را که فرشتگان - یعنی برخی از آنها که محتمل است جبرئیل باشد - به مریم گفتند: ای مریم، حقیقت این است که خداوند تو را برگزیده. یعنی احبار زمانت خاصه زکریا را به حضانتت موظف داشته، و تو را با عدم بلوغ سنی و فقد شرط ذکوریت به سدانّت و خدمت بیت پذیرفته، و رزقی از غیب در محراب عبادت برایت نازل نموده است.

«وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»

و تو را پاکیزه و مطهّر ساخته، تو را از آلودگی به عادت های زنانه و از پلیدی عقاید فاسده و اخلاق رذیله و گناهان فرعی، و از نقص اعضا و عیوب جسمی و بیماری های سخت مصون داشته است. و نیز تو را بر همه زنان عصر خود برتری و فضیلت بخشیده است.

«يَمْرُؤُكُمْ أَقْتَبِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»

تمه کلام فرشتگان است در خطاب به مریم. یعنی: ای مریم، در برابر اوامر خداوند اطاعت کن، و برای پروردگارت خضوع نما، و به پیشگاه خدا سجده آر، و همراه سایر رکوع کنندگان رکوع نما، یا در نماز جماعت مردان حاضر شو.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)

ص: ۳۶۳

مریم عیسی و معجزات

ذلک اشاره به داستان های گذشته است. انباء: جمع نَبأ یعنی خبر. أقلام: جمع قلم یعنی تیرهای قرعه. أیهم یکفل به تقدیر «لیعلموا».

تفسیر:

«ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»

یعنی: این داستان ها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم.

این کلام، تحدی با کافران است و اشاره به این که آنها خود می دانند این داستان ها وحی است، زیرا غیر آنها که اطلاعات ناقصی داشتند کسی آگاه از این مطالب نبود که پیامبر اسلام از او یاد بگیرد و می دانستند پیامبر، امی و درس و کتاب ناخوانده است، پس راهی برای بیان این مطالب جز وحی نیست.

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»

طبق گفته مفسران، قلم های مذکور در این آیه تیرهای قرعه کشی بوده که روی آنها علامتی برای برنده یا بازنده ثبت بود، یا قلم های مخصوص نوشتن تورات بوده که به خاطر احترام مریم با آن قرعه کشی می کردند، مثلاً در آب می افکندند یا در کیسه ای می ریختند و شخصی یکی از آنها را به نام برنده بیرون می آورد.

یعنی: ای پیامبر، تو آن روز در نزد آنها نبودی آن گاه که قلم های خود را می افکندند تا معلوم شود کدام یک از آنان باید متکفل حضانت مریم، یا تعلیم و تربیت او، یا اداره زندگی او در حال اشتغال به خدمت خانه خدا و عبادت الهی شود.

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»

یعنی: و نیز آن گاه که آنها درباره تکفل مریم نزاع و خصومت داشتند در نزد آنها نبودی.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵)

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶)

مسیح: معرّب «مشیحا» به زبان عبری است به معنای مبارک، و یا عربی است به معنی «ممسوح» یعنی مسح شده به رحمت یا پاک شده از گناه. و آن از القاب شریفه است مانند صدیق و نحیر. و عیسی معرّب «یشوع» عبری است یعنی سید و آقا. وجیه: سید و آقای قوم، مقبول عامه، آبرومند. عیسی بن مریم بدل از مسیح است. مهد: گهواره. کهل: انسان میان سال ما بین سی تا پنجاه.

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»

یعنی: و به یاد آورید زمانی را که فرشتگان گفتند - یعنی برخی از فرشتگان که شاید جبرئیل امین بوده که به منظور بشارت فرزند به نزد مریم آمده بوده - ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود بشارت می دهد که نام او مسیح، عیسی پسر مریم است. مراد از کلمه، کلمه «کن» از جانب خداست که به هر چیزی متعلق شود آن را موجود می کند و آن را «کلمه ایجاد» نیز می گویند.

و اطلاق این کلمه بر عیسی بن مریم به علاقه سبب و مسبب است. و در تصریح به این که وجود عیسی معلول کلمه «کن» است و این که او پسر مریم است برای این است که او پدر ندارد و مسأله ازدواج رسمی مریم در کار نیست.

«وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»

یعنی: او در دنیا و آخرت آقا و آبرومند و مورد توجه و مقبولیت عامه، و از نزدیکان و مقربان درگاه خداست. و البته هیچ کس در دنیا در میان جوامع بشری، غیر از ابراهیم خلیل مقبولیت عامه مانند عیسی بن مریم را ندارد و اتباع و پیروانش بیش از همه اند.

«وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ»

یعنی: و او با مردم در گهواره و در میان سالی سخن می گوید. یعنی کلامش در هر دو حال از نظر صحت و متانت و شمول بر علم و حکمت یکسان است. و یا آن که او در گهواره به اعجاز در تلفظ و معنا، و در بزرگی به وحی در محتوا سخن می گوید. و او از جمله صالحان بلند درجه یعنی انبیای اولوالعزم است مانند نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٤٧)

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ (٤٨)

لغت و اعراب:

مَسَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ - با قوه لامسه آن را درك كرد. ولد: فرزند، که بر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث اطلاق می شود. کذلک خبر مبتداء محذوف است به تقدیر «الأمر کذلک» و یا متعلق به یخلق است. قضی الشیء: آن را محکم ساخت، کار را به پایان رساند. و مراد از آن در این جا اراده انجام چیزی است.

تفسیر:

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»

خطاب مریم به پروردگار خود در جواب بشارتی که فرشتگان دادند بدین جهت است که اراده و کلام فرشتگان، عین اراده و کلام پروردگار است، و با فرض این که فرشتگان سلسله مراتب دارند و عدّه ای مثلاً تحت اراده جبرئیل و عدّه ای تحت اراده عزرائیل و میکائیل و اسرافیل هستند باز همان قانون جاری است، یعنی اراده مأموران عین اراده آمر، و اراده او عین اراده الله است و همه مانند ابزار کار برای اراده الله است و لذا هیچ معصیتی از آنها صادر نمی شود. و این مطلب نظیر نسبت کار اعضای بدن به روح است، مانند دیدم و شنیدم و گفتم و رفتم.

معنای آیه: مریم گفت: پروردگارا چگونه و از چه راهی مرا فرزندی خواهد بود در حالی که بشری با من تماس نگرفته و مرا لمس نکرده است؟! و این استفهام برای تعجب و اظهار استبعاد است.

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

یعنی: خداوند یا فرشته گفت: مطلب همین طور است، کسی با تو تماس نگرفته، لکن خدا هر چه را بخواهد می آفریند، و هر گاه کاری را حتمی بیند جز این نیست که به او می گوید: «باش» پس او بلافاصله «می باشد». یعنی هر گاه علم ازلی الهی به موجود شدن هر چیزی تعلق گرفت خواه کوچک نظیر ذرات اتم، یا بزرگ مانند کهکشان ها و کرات آسمان، یا در حد متوسط آن دو مانند وجود جنین انسانی در رحم زن، به او می گوید: «موجود شو» او هم موجود می شود. و ذکر کلمه

ص: ۳۶۶

«کن» هم برای بیان سرعت و سهولت شیء برای اذهان است و گرنه مراد این است که هر چه را اراده کند می شود بدون آن که سخنی گوید.

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»

تممه خطاب خدا یا فرشتگان به مریم است که برخی از کمالات مولود موعود را برای او بیان می کند. یعنی: خدا کتابت و نوشتن یا کتاب های نازل شده از آسمان بر پیامبران گذشته را به او خواهد آموخت، و به او تعلیم حکمت می کند. مراد احکام شرع یعنی شریعت خود اوست که چهارمین شریعت نازل شده برای بشر است. و ممکن است مراد، مستقلات عقلی و علوم و معارف دینی و دنیوی باشد. و او را تورات و انجیل می آموزد. ذکر این دو کتاب جداگانه از میان کتاب های آسمانی به لحاظ تقارن محتویات آن دو است، چه آن که شریعت عیسی همان احکام تورات است با اندکی تغییر.

وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٤٩)

لغت و اعراب:

و رسولاً به تقدیر «و يجعله رسولاً». اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ به تقدیر «ناطقاً بآئى». اَنِّي أَخْلُقُ بدل است از اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ. ابراء: شفا دادن. اكمه: كور مادرزاد. ابرص: بیمار پيسى گرفته.

تفسير:

«وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

یعنی: و خداوند او را رسولى از جانب خود به سوى بنى اسرائيل قرار مى دهد. ظاهر این آیه این است که رسالت عیسی علیه السلام مخصوص بنى اسرائيل است و شامل سایر جهانیان نیست. لکن مستفاد از آیات و روایات این است که عیسی نیز همانند سایر پیامبران صاحب شریعت، مبعوث به سوى

ص: ۳۶۷

همه جهانیان عصر خود و شریعتش عام و نبوتش گسترده بوده است. و مراد از رسالت در این جا دعوت خاص و اظهار معجزات خاص است که انکار و رد آنها سبب نزول عذاب است، و اختصاص چنین رسالتی بر قومی منافی با عموم نبوت او بر غایب از آن محیط یا غیر موجودین در آن زمان نیست.

«أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»

یعنی: عیسی به آنها چنین می گوید که جز این نیست که من برای شما از جانب پروردگارتان آیت و نشانه ای آورده ام. مراد، جنس آیت است که شامل همه علایم مذکور و معجزاتی است که از او سر زده و همه نشانه های توحید فرستنده و صدق رسالت و دین و کتاب اوست.

«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبرئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»

یعنی: آیت و نشانه من این است که برای شما از گل همانند شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم، پس بدون فاصله به اذن خدا یعنی به اراده تکوینی او زنده شده، پرنده طبیعی می گردد. و من کور مادرزاد و بیمار گرفتار پیسی را شفا می بخشم، به این نحو که خواست از من و ایجاد به اراده او، و یا به این نحو که به من توان آن را داده که به نفخی روح دهم و زنده کنم و به نفخی شفا بخشم. و نیز به اذن خدا مرده ها را زنده می کنم.

«وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»

یعنی: و از نشانه ها و معجزات من این است که شما را از آنچه می خورید و آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم. یعنی مثلاً هر یک از آنها می خواست به وی خبر می داد شب گذشته چه خوردی و بقیه را چه کردی.

مخفی نماند که عیسی بن مریم در سه معجزه زنده کردن پرنده و مردگان و شفای کوران و پیمان، کلمه «باذن الله» گفته، و در اخبار از مغیبات خوراکی و ذخیره کردن آن، این کلمه را نگفته، و آن بدین جهت است که در آن سه معجزه احتمال توهم الوهیت فاعل در اذهان عامه موجود است و در اخبار به غیب نیست، زیرا که در آن احتمال اخبار فرشته و اجنه و احتمال تنجیم و کهانت نیز موجود است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

در این کارها قطعاً برای شما نشانه ای کافی موجود است، یعنی نشانه توحید حق و صدق رسالت من، اگر شما گرونده واقعی هستید. این در صورتی است که مخاطب، مؤمنان باشند. و اگر مخاطب، کفار قومش باشند مراد این است که اینها نشانه است اگر شما استعداد پذیرش ایمان دارید و فطرت و وجدانتان سالم است و آلوده به کفر و عناد و تقلید نیست.

و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۵۰)

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

تفسیر:

«وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ»

«مُصَدِّقًا» حال است از فاعل «جئتکم» در آیه قبل که عیسی است. یعنی: من آمده ام در حالی که تصدیق کننده کتاب آسمانی تورات پیش از خویشم. و مراد، تورات حقیقی است بدان گونه که در کوه طور بر موسی بن عمران نازل گشته بنابراین که در عصر عیسی نیز همانند زمان پیامبر اسلام تورات واقعی دستخوش تحریفات فراوان علمای یهود قرار گرفته باشد.

و ظاهر کلام این است که عیسی بن مریم تورات را با تمام مندرجاتش که از آن جمله مجموعه شریعت موسی است تصدیق نموده، و بنابراین، شریعت عیسی همان شریعت موسی است و تعدد آن دو شریعت به لحاظ نسخ شدن برخی از احکام تورات است که از آن جمله احکام مذکور در این آیه است.

«وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»

یعنی: و من آمدم تا برخی از آنچه را بر شما حرام شده بود حلال کنم. می خواهم برخی از کارها و برخی از طیبیات روزی را که در زمان موسی و در شریعت او حرام شده بود به امر خدا نسخ کنم و به جای آن، اباحه یا وجوب بیاورم، مانند حرمت کار در روز شنبه و صید ماهی در آن روز، و خوردن گوشت شتر، و پیه معده و روده حیوانات حلال گوشت، و گوشت برخی از پرندگان مباح و گوشت هر حیوان ناخن دار و غیر آنها.

ص: ۳۶۹

«وَجِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»

یعنی: و برای شما از جانب پروردگارتان علامت و نشانه ای آورده ام، پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید.

تکرار جمله «وَجِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» به خاطر این است که توهم نشود جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و مابعدش متفرع بر حلیت محرمات است، بلکه متفرع است بر آوردن آیات فراوان گذشته که اثبات کننده توحید حق و صدق نبوت اوست.

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

یعنی: حقیقت امر این است که خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید، این راه راست است.

توجیه این خطاب از جانب عیسی به بنی اسرائیل که مفادش این است که عیسی مربوب است نه رب و باید همه مردم خدا را پرستند نه غیر او را، حکایت از این دارد که او از حالات قوم خود آینده شرک آنها را حدس زده بود یا از جانب خداوند به او وحی شده بود، و لذا بدین کلام، اتمام حجت نمود.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲)

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

لغت و اعراب:

أَحَسَّ الشَّيْءَ وَ بِالشَّيْءِ: دانست آن را و درک کرد. أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ به تقدیر «أَنْصَارِي ذَاهِبًا إِلَى اللَّهِ» است. حَيُّورٌ وَ حَيُّورٌ مصدر است به معنای شدت سفیدی، و حواریّ منسوب به آن است که بر شیء یا شخص سفید اطلاق می شود. مکر: فریب و حيله، و آن قبیح است ولی درباره خدا در عملی که برای باطل کردن مکر دیگران یا عملی شبیه به مکر استعمال می شود، قبیح نیست.

ص: ۳۷۰

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»

خداوند پس از بیان مقداری از حالات خود عیسی و مادر او، در این آیه اشاره به برخی از حالات او در رابطه با قومش می کند، زیرا عیسی پس از گذشت مدتی از دعوتش و گرویدن عده ای، از قرائن خارجی یا به الهام غیبی دانست که برخی از به ظاهر گروندگان در کفر خود باقی مانده اند، از این رو در صدد برآمد از قوم خود برای شناسایی صادق از غیرصادق و وفادار از بی وفا و به جهت تحکیم بنیان حکومت نوپا و جدیدالتأسیس خود و تعیین خلیفه از میان آنها و حفظ مبانی شریعت و کتاب خود آزمایشی به عمل آورد. در آیه راجع به این موضوع می فرماید:

پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، یعنی دانست که برخی از آنها ایمان نیاورده اند، گفت: ای قوم من، از میان شما کیان اند که یاوران من باشند در حرکت و سیر من به سوی خداوند؟ محتمل است مراد او طلبیدن یاور و سرباز جنگی برای جهاد بوده، و محتمل است طلبیدن همراه بوده در سیر معنوی به سوی خدا به عنوان ریاضت نفس، و تعلّم معارف، و تخلّق به اخلاق و آداب شرعی و تأدّب به آداب تورات و انجیل، و یا آن که خواستن یاور و همراه برای تبلیغ و تعلیم دین الهی و شریعت عیسوی در قلمرو نبوت و پیاده کردن مسأله امر به معروف و نهی از منکر در میان جامعه. و مقتضای مقام رسالت عیسی علیه السلام و اولی العزمی او و دارا بودن کتاب شرع آسمانی و شریعتی مستقل این است که هر سه امر از او تحقق یابد و تشکیلاتش فوق این امور باشد هر چند از تواریخ بر نمی آید، لکن آیه آخر سوره صف، مؤید احتمال اول است.

«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ»

یعنی: در جواب پرسش عیسی، حواریون او گفتند: ما یاوران خدائیم، یعنی یاوران تو به سوی خدائیم؛ ما به خدا ایمان آورده ایم. حواری بر مقربان شخص اطلاق می شود، و مراد از مقربان عیسی مؤمنان خالص اند. و اگر مراد از حواری، سفیدها باشند باز مقصود مقربان و مطیعان او هستند که غالباً سفیدپوش یا لباس شوی بودند که لباس را سفید می کردند، یا مؤمنانی بودند که به خاطر نورانیت باطنشان به آنها حواری می گفتند.

«وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ»

یعنی: شهادت ده که ما به تمام معنا تسلیم خداییم. مرادشان شهادت روز قیامت است که طبق تصریح مکرر قرآن مجید، روز واپسین هر پیامبری در محکمه عدل الهی گواه امت خود خواهد بود، یعنی بر ایمان و کفر و عدالت و فسقشان گواهی می دهد. و این ادای شهادت است، و تحمل شهادت در دنیا به وسیله اطلاعات خود یا فرشتگان موظف بر اعمال، انجام می یابد.

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»

یعنی: پروردگارا به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم، و از این رسول پیروی کردیم، پس نام ما را در زمره حاضران و گواهان بنویس.

این کلام، تتمه سخنان حواریین است که ابتدا اعتراف می کنند به ایمان به آنچه بر عیسی یا بر همه پیامبران الهی از شرایع و کتاب های آسمانی نازل شده و اقرار می کنند به پیروی از رسول خود، سپس درخواست می کنند که آنها را از شاهدان بنویسد، یعنی از حاضران دائمی محضر عیسی برای اطاعت او، یا از گواهان ابلاغ رسالت او طبق آنچه در این کتاب کریم آمده که روز قیامت همان گونه که از پیامبران گواهی بر امت خود می گیرند از امت های آنها نیز شهادت بر ابلاغ رسالت آنها خواهند گرفت «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» [اعراف، ۶]. و یا آن که آنها نیز در قیامت در مرحله بعدی، جزء گواهان امت باشند که این مطلب نیز از روایات استفاده می شود.

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

یعنی: و آنها مکر و فریب کردند و خدا هم مکر نمود و خدا بهترین ماکران - بهترین مکرانگیزان یا خنثی کنندگان - مکر است.

فاعل «مکروا» در این جا کفاری هستند که عیسی از آنها احساس کفر کرده بود. یعنی آنها برای نابودی عیسی و محو آیین او شروع به فعالیت کردند و برای این هدف، نقشه ترور عیسی را کشیدند، به این شکل که کسی را از خودشان موکل نمودند که هر جا میسر شود عیسی را بکشد.

خداوند شخص مزبور را به قیافه و هیئت عیسی در آورد، چون یارانش او را دیدند به گمان این که خودشان عیسی را یافته اند او را گرفتند و در حالی که فریاد می زد من عیسی نیستم به دار آویختند.

اطلاق «مکر» به نقشه کشی آنها اطلاق حقیقی است و آن، مکر پلید است، و اطلاق آن بر القاء شباهت او بر قاتل مجازی است و آن، مکر مقدس است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْجُومَ كَفَرْتُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵)

حقیقت آفرینش عیسی

تفسیر:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْجُومَ كَفَرْتُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

مقارن آن که کفار قوم عیسی و یهود امت او، در مخالفتش کوشیدند و اقدام به نابودی او و محو آیین مقدسش نمودند و در کفران آن نعمت عظیم مکر آنچنانی روا داشتند، مشیت خداوند بر این تعلق گرفت که آن نعمت را از آنها بگیرد و برای امت و ملتی که لیاقت آن را دارند ذخیره نماید. این آیه در این باره می فرماید:

متذکر شوید و به یاد آورید زمانی را که خداوند به عیسی چنین گفت: ای عیسی بی تردید من تصمیم گرفته ام تو را به کلی از روی زمین برگیرم، یعنی بدن و روح را، نه تنها روح را موقتاً به نحو خواب و دائماً به نحو قبض روح و میراندن.

«وَرَأَفَعَكَ إِلَىٰ وَمُطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»

یعنی: و آن گاه تو را به سوی خود بالا برم و به سوی آسمان ها عروج دهم، و وجود مقدس تو را از پلیدی مصاحبت و ننگ مجاورت این قوم و سوء قصد کسانی که نعمت وجود تو را کفران کردند و به تو کفر ورزیدند و به انکارت پرداختند، پاک سازم.

«وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

یعنی: و تصمیم دارم پس از عروجت به عالم بالا، کسانی را که در ایمان و عمل پیروی از تو کردند، در دنیا تا روز قیامت، برتر و بالاتر از کسانی که کفر ورزیدند قرار دهم. یعنی خواه آنها که پس از ظهور اسلام به اسلام بگروند یا به اسلام ننگروند و مسیحی بمانند، همه را بر مخالفان که یهودند برتری دهم.

«ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

یعنی: پس از تمام شدن عمر دنیا و مرگ همه جانداران، باز گشت تو و همه پیروان و مخالفان

در عالم آخرت به سوی من است. یعنی همه را به وسیلهٔ نفخهٔ دوم زنده می‌کنم و از قبر بیرون می‌آورم و به وسیلهٔ نفخهٔ سوم به سوی محکمهٔ قضایی و محیط داوری خود بازمی‌گردانم. و پس از آن در میان شما در همهٔ اختلافاتی که در دنیا داشتید، در اصول دین و فروع آن، و در امور دنیا از کوچک و بزرگ آنچه در دنیا بر روی آن قضاوت شده یا نشده، داوری خواهم کرد.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶)

وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷)

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

لغت و اعراب:

فَأَمَّا الَّذِينَ تَفْرِيعُ بِرَجْمَةٍ وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اسْت. تَوْفِيهِ: تَمَامٌ وَ كَامِلٌ بِرَدَاخْتِنِ حَقِّ اسْت. ذَلِكَ نَتْلُوهُ، «ذَلِكَ» مَبْتَدَأٌ وَ «نَتْلُوهُ» خَبَرٌ
آن است یا صفت آن و «من الآيات» خبر آن است.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»

این آیه و آیه بعد به قرینه ذکر «فی الدنیا» متفرع اند بر جمله «جاعل الذین اتبعوک» و تتمه خطاب به عیسی است. یعنی: از زمان بعثت تو تا انقضای نسل بشر که قومت به دو گروه منشعب می‌شوند، کسانی را که به تو کفر ورزیدند، یعنی قوم یهود را، در دنیا و آخرت عذاب سختی خواهم نمود، همان گونه که یهود را تا امروز به شکست ها و قتل و غارت و ذلت ها گرفتار نموده؛ و آنها را هیچ یآوری نخواهد بود.

«وَ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

یعنی: و اما کسانی را که ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند، خداوند پاداش آنها را در آخرت به نحو اتم و اوفی تأدیه خواهد کرد، و خدا ستمکاران را دوست ندارد.

«ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ»

خطاب به پیامبر اسلام است، و «ذلک» در اختتام داستان های گذشته اشاره است به آنچه از آیه ۳۳ تا این جا درباره زکریا و یحیی و مریم و عیسی و حواریین بیان شد، یعنی از آن جا که همسر عمران جنین رحم خود را برای خدمت بیت نذر می کند؛ آن گاه دختری به نام مریم می آورد که شرط خدمت بیت نداشت ولی پذیرفته می شود؛ زکریا پس از قرعه کشی با احبار، کفیل تربیت او می گردد؛ مریم بالاخره از عابدها و زاهدهای زمان می گردد؛ زکریا به دیدن حال وی از خدا طلب فرزند می کند و به اهداء یحیی به او بشارت داده می شود؛ برای ولادتش علامت می طلبد و علامتی تعیین می گردد؛ فرشتگان به مریم بشارت اصطفای و طهارت و پس از آن بشارت پسری به نام عیسی می دهند؛ خدا او را صاحب نبوت و کتاب و حکمت و معجزات و مصدق تورات می خواند؛ عیسی ابلاغ نبوت می کند؛ قومش دو گروه می شوند، کفار و منافقان آن ها به مکر نقشه قتل او را می کشند؛ خداوند مکر آنها را باطل و عیسی را به عالم بالا می برد.

«ذلک» اشاره به همه اینهاست.

معنای آیه: این داستان ها که به تدریج بر تو تلاوت می کنیم از نشانه های صدق نبوت توست، چه آن که در آن عصر کسی را توان اطلاع از تاریخ دقیق گذشتگان نبود به ویژه از شخصی نظیر پیامبر امی، و راهی جز وحی نداشت. و نیز این داستان ها از ذکر حکیم است، یعنی از مطالب و معارف این قرآن است که «ذکر» است و یادآور حقایق و معارف بیکران، و «حکیم» است یعنی حاوی احکامی از اصول و فروع شریعت آسمانی و علوم مستقله عقلی است.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰)

لغت و اعراب:

مَثَلٌ: صفت و حکم کلی قابل انطباق بر موارد جزئی. خلقه من تراب جمله مفسره و مبین وجه شبه است. فیکون به جای «کان» و اشاره به این که چیزی که خدا به آن «کن» بگوید قهراً می شود. الحق الف لام آن برای جنس، یا عهد است اشاره به قصه عیسی. و الحق مبتدا و خبرش من ربک است.

ص: ۳۷۵

تفسیر:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»

چون نصارای نجران به حضور پیامبر اسلام رسیدند در گفتگوهایشان سخنی از الوهیت عیسی به میان آوردند و چنین استدلال کردند که چون عیسی بدون پدر موجود شده، باید خدا باشد. در این آیه خداوند به آنها جواب نقضی گفته، بدین بیان که اگر موجود شدن انسانی بدون پدر، سبب الوهیت او شود، باید آدم ابوالبشر نیز خدا باشد بلکه خدایی برتر و والاتر از عیسی، چرا که او نه پدر داشت و نه مادر.

معنای آیه: به یقین مثل و صفت عیسی در نزد خداوند همان مثل و صفت آدم است که او را نیز از خاک آفرید سپس به او گفت: باش، یعنی موجود شو، او هم موجود شد.

ظاهر آیه، تشبیه عیسی به آدم از دو جهت است:

اول در کیفیت آفرینش جسم و تنظیم و ترکیب بدن او، زیرا فرشتگان در بدو خلقتِ آدم، همه اجزای کوچک و بزرگ او را با تمام اختلافات ماهوی و شکلی ساختند و ترکیب بندی نمودند تا هیکل کامل آدم محقق و آماده ولوج روح شد، نظیر انسانی که تازه روح از بدنش بیرون رفته باشد.

دوم در دمیدن روح در آن که از حالت جمادی در آمد و انسان زنده شد.

جمله «خلقه من تراب» اشاره به جهت اول و «ثم قال له کن» اشاره به جهت دوم است، و عیسی در هر دو امر شبیه آدم بود. یعنی نخست فرشتگان بدن عیسی را در میان رحم مادر در حدّ جنین مهیای خروج، در یک لحظه یا در چند ماه ساختند و سپس روح خدایی در آن دمیده شد. و البته ساختن این بدن کوچک و لطیف در رحم و آن پیکر بزرگ و ضخیم در بیرون رحم برای فرشتگان یکسان و بسیار سهل و آسان بود.

و حاصل جواب از نصارای نجران این است که: این است عیسی بن مریم که جسم و روحش هر دو مخلوق خدا و از جانب اوست، پس چگونه می تواند خدا باشد؟ و گرنه باید آدم نیز خدا باشد و آنها خود معترف اند که او خدا نبود.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»

یعنی: این مطلب حق که درباره عیسی و مادرش بازگو کردیم از جانب پروردگار توست. و یا آن که هر کلام حق و هر مطلب حقی درباره هر موضوعی باشد از جانب پروردگار توست، پس

هرگز اهل شک و تردید در آنچه از خدایت دریافت می کنی مباش. و این نهی، برای تأکید و تسدید پیامبر و تعلیم غیر اوست.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱)

لغت و اعراب:

مباهله با مسیحیان

ابْتَهِلْ إِلَى اللَّهِ: تضرع و زاری کرد به درگاه خدا. «ابتهلا» به یکدیگر لعنت و نفرین کردند. حَاجَّكَ فِيهِ یعنی درباره عیسی یا درباره حق.

تفسیر:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»

این آیه در مقام تسدید و تحکیم مطلب قبلی است که عیسی بن مریم همانند سایر بشرها مخلوق خدا و موجود به مشیت و اراده اوست و به هیچ نحو او را جنبه الوهیت و فوق بشری نیست و نیز در مقام تعلیم راه دیگری است اگر آنها در باطل خود اصرار ورزند. معنای آیه: پس اگر کسی از علمای نصارا درباره عیسی با تو محاجه و ستیزه کند پس از آن که برای تو از آیات و بیانات خداوند راجع به حقیقت امر علم حاصل شده، آنها را به مباهله و ملاعنه دعوت کن.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ»

این کلام برای بیان کیفیت مباهله و ملاعنه است. یعنی: برای انجام این عمل فاصل و قاطع به آنان بگو: بیاید ما پسرانمان را و شما پسرانمان را و ما زنانمان را و شما زنانمان را و ما خودمان را و شما خودتان را، یعنی کسانی را که به منزله جان ما هستند فراخوانیم، و پس از حضور در مکان لعان و مباهله، و انجام تشریفات، ابتهال کنیم یعنی با توجه به سوی حق و تضرع به درگاهش درخواست لعنت و نفرین کنیم.

«فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»

این جمله در مقام تفسیر «نبتهل» است، یعنی: هر دو طایفه، لعنت خدا را بر گروه دروغگو قرار دهیم و بگوییم «اللَّهُمَّ الْعِنِ الْكَاذِبَ مِنَّا». و مراد این نیست که هر گروه به دیگری لعنت کنند هر چند

آن هم محتمل است.

در کتب تفسیری فریقین در ذیل این آیه آمده: کسانی که پیامبر اسلام آنها را به عنوان ابناء و نساء و انفس برای مباحله حاضر کرده بود حسن و حسین و فاطمه و علی بن ابی طالب علیهم السلام بودند، و امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام نصارا و علمای نجران را دعوت به مباحله کرد که هر یک از دو طرف دروغ بگویند لعنت خدا بر او نازل گردد. گفتند به انصاف سخن گفتی. پس قرار بر مباحله گذاشتند و چون به منازل خود باز گشتند سرانشان به یکدیگر گفتند: اگر فردا محمد همراه اصحابش با ما مباحله کند مباحله می کنیم، و اگر با اهل بیت و نزدیکانش حاضر شود او راستگوست و هرگز نباید با وی مباحله کرد. و چون فردا محمد صلی الله علیه و آله را دیدند که همراه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است از مردم معرفی آنها را خواستند، به آنها گفته شد: او پسر عمو و داماد و وصی اوست و آن زن فاطمه دختر اوست و آن دو حسن و حسین فرزندان او هستند.

نصاری نجران از مباحله منصرف شدند و قرارداد جزیه بستند.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

لغت و اعراب:

هذا اشاره به قصه عیسی است. قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبَرَ - از باب نَصَرَ - نقل کرد بر او خبر را. وَقَصَّصَ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ اسْتِ یعنی حدیث و سرگذشت.

تفسیر:

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»

یعنی: این قصه و سرگذشت که از عیسی و تولد او باز گو کردیم به یقین همان سرگذشت حق و ثابت عیسی است. یعنی نه آنچه نصارا می گویند که او خداست و خود به زمین نزول کرده، یا جزئی از خدا یا فرزند خدا یا موجود مقدسی است که خدا در وی حلول کرده، که همه باطل و اعتقاد افراطی و باور پلید است؛ و نه آنچه یهود تهمت می زنند و درباره او و مادرش می گویند، که تفریط و اعتقاد نارواست.

ص: ۳۷۸

«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

دعوت اهل کتاب به مشترکات

یعنی: و هیچ معبود به حقی جز خداوند نیست، و به یقین خداست که مقتدر شکست ناپذیر و حکیم در تکوین و تشریح است.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»

یعنی: پس اگر روی برتافتند بدانند که حقا خداوند به حال فسادانگیزان به خوبی داناست.

مراد از تولی، اعراض از توحید خدا و نفی شریک از او و مخلوق بودن عیسی است. و مراد از افساد، انحراف و بدعت در اصل اول از اصول دین و اضلال ملت عظیمی از جهانیان به مرور دهور و طول تاریخ، و گرفتار کردن آنها به سایر انحرافات اعتقادی و عملی بی حد و حصری است که جز خداوند، احدی بدان احاطه ندارد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

لغت و اعراب:

تعالوا اسم فعل است به معنای بیایید. کلمه به یک حرف و یک سخن ناتمام و به یک مطلب تمام و قصیده اطلاق می شود. سواء مصدر به معنای فاعل است یعنی مساوی و عادلانه.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»

خطاب «تعالوا» به اهل کتاب آن عصر است یعنی یهود و نصارا. یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب به اهل کتاب بگو: بیایید به سوی سخن و مطلبی که میان ما و شما مساوی است، یعنی در این که کتاب های مورد اعتقاد ما و شما مانند تورات و انجیل و سایر کتاب های آسمانی بدان خبر داده و به صراحت بیان کرده و پیامبران و رسولان الهی گذشته بدان معتقد شده و آن را ابلاغ نموده اند.

«أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»

ص: ۳۷۹

و آن سخن این است که جز الله را، یعنی جز ذات یگانه واجب الوجود مستجمع همه کمالات و عاری از هر عیب و نقص را، نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم، یعنی هیچ یک از عزیز و عیسای مسیح را در الوهیت و استحقاق پرستش شریک او نشماریم.

«وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»

یعنی: و هرگز برخی از ما برخی دیگر را خدایانی به غیر خدای یکتا و به جای خدای یکتا اتخاذ نکنیم. مبدا خدای یگانه را رها کرده و احبار و رهبان را مثل خدا در آنچه حلال می کنند و حرام می شمارند بدون دلیل اطاعت کنیم.

ذکر این جمله پس از بیان توحید و نفی شرک اعتقادی اشاره به نفی شرک عملی است.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»

یعنی: پس از ابلاغ این دعوت اگر آنها روی برتافتند و گواهی به توحید و نفی شرک ندادند به آنها بگویید: پس شاهد و گواه باشید که بی تردید ما تسلیم امر توحید و فرمان خداییم.

این نحوه بیان یعنی به گواهی طلبیدن خصم در مورد نزاع، در نزد عقلا برای تتمیم حجت و تأکید صدق اعتقاد مدعی است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵)

ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶)

تفسیر:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ»

خطاب خداوند است به یهود و نصارا یعنی به علمای دو طایفه درباره ابراهیم خلیل، که به واسطه عظمت مقام و مقبولیت بین المللی اش هر یک از دو طایفه او را به خود نسبت می داد نه بدین معنا که ابراهیم به تورات و انجیل آنها عمل می کرد، زیرا می دانستند که این دو کتاب پس از بعثت و ارتحال ابراهیم نازل شده، بلکه یهود می گفتند: ابراهیم واقعاً در دین یهودیت بود، زیرا دین ابراهیم،

دین آسمانی اسلام بوده و همان دین، ادامه پیدا کرد تا به دست موسی تکامل یافت، پس ابراهیم در واقع به دین یهود بوده؛ و نصارا نیز می گفتند: دین ابراهیم ادامه یافت و به دست عیسی به تکامل رسید، پس اونصرانی بوده.

معنای آیه: ای اهل کتاب، چرا همواره درباره ابراهیم با یکدیگر محاجه می کنید؟

«وَمَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

نهی از مجادله بدون علم

این جمله در واقع اشاره به رد گمان های باطل آنهاست. یعنی: چگونه آن ادعاها را دارید در حالی که تورات که حامل شریعت موسی و انجیل که حاوی شریعت عیسی است هر دو پس از ابراهیم نازل شده است؟! آیا عقل خود را به کار نمی برید؟

باید دانست که اصل دین از ابراهیم است، لکن تکامل آن پس از مرور زمان و به صورت شریعت مستقل دیگری در آمدن و به صورت شریعت یهود متشکل شدن به وسیله موسی بود، و نیز پس از مدتی به شکل شریعت عیسوی در آمدن به دست عیسی بود. بنابراین، نمی توان ابراهیم معتقد به اصل و ریشه را به شاخه های منشعب از آن نسبت داد هر چند می توان معتقد به شاخه را به اصل نسبت داد. پس گویی معنای جمله این است: «و ما حدثت و ما شرعت الیهودیه والنصرانیه الا من بعده».

«هَآأَنْتُمْ هُوَآءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ»

خطاب خدا به هر دو طایفه است. یعنی: آگاه و به هوش باشید، شما همانید که با یکدیگر درباره آنچه می دانستید محاجه و ستیز کردید، مانند محاجه یهود با نصارا درباره نفی الوهیت عیسی، و نفی نبوت او و بطلان تثلیث، که راجع به این ها یهود علم داشتند و حق محاجه با نصارا داشتند؛ و محاجه نصارا با یهود در مورد اثبات تولد عیسی به نفع ملک و بدون پدر، و مبعوث شدن او از طرف خدا و حقانیت دین و شریعت و کتاب او، که راجع به این ها نصارا علم داشتند و حق محاجه با یهود داشتند.

«فَلِمَ تَحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

یعنی: پس چرا محاجه می کنید در آنچه بدان علم ندارید؟ مانند یهودی بودن ابراهیم و نصرانی بودن او، که در واقع دعوی هر دو طایفه بر اساس ظن و گمان و استدلال باطل است و اثری از آن در تورات و انجیل نیست. و خدا می داند و شما نمی دانید.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦٧)

مسلمانی حضرت ابراهیم (ع)

تفسیر:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا»

هرگز ابراهیم یهودی و نصرانی نبود. یعنی نه یهودی واقعی مقبول در نزد خداوند بود که معتقد به تورات و عامل به شریعت موسوی باشد، زیرا این امور پس از وی تحقق یافته، و نه یهودی پس از بعثت عیسی و اعصار ما بعد آن، زیرا اینان دارای عقاید انحرافی و معتقد به تورات اند که منسوخ شده است. و ابراهیم نصرانی هم نبود، نه نصرانی واقعی و معتقد به شریعت و انجیل مقبول مانند نصرانی های زمان عیسی تا زمان محمد صلی الله علیه و آله، زیرا این امور پس از ابراهیم حادث شده، و نه نصرانی پس از ظهور پیامبر اسلام، زیرا آنها بر باطل اند و دارای عقاید خرافی و کتاب و شریعت منسوخ.

«وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»

یعنی ولکن ابراهیم که پیش از موسی و عیسی بود حنیف بود، یعنی حق گرا و به دور از هر عقیده و عمل انحرافی، و معتقد به اسلام بود، یعنی خود دارای کتاب آسمانی و شریعت جداگانه بود و آن همان اسلام راستین الهی است که در عصر او به صورت شریعت ابراهیمی و در اعصار دیگر به صورت شرایع دیگر در آمد تا بالأخره در عصر پیامبر اسلام تکامل یافت به گونه ای که برای اداره امور معنوی و مذهبی بشر و برنامه اصولی و فروعی او تا انقراض نسل او وافی و کافی بود و بدین نحو، تحویل پیامبر اسلام داده شد.

«وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

یعنی: و ابراهیم از مشرکان نبود. اگر او یهودی یا نصرانی بود لازم می آمد مشرک باشد، زیرا یهود به واسطه گفتن «عَزَّزَّ ابْنُ اللَّهِ» [توبه، ۳۰] و نصارا به گفتن «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» [توبه، ۳۰] مشرک اند. پس این جمله تأکید نفی یهودیت و نصرانیت ابراهیم است.

برخی از مفسران گفته اند که آیه در مقام ردّ مشرکان عصر پیامبر و پیش از اوست که آنها نیز به خاطر عظمت ابراهیم و مقبولیت عامه او مدعی بودند ابراهیم از آنهاست. و لابد این مدعیان، مشرکان خاص بودند یعنی کسانی که ستارگان یا فرشتگان را می پرستیدند و ابراهیم را چنین می پنداشتند و گرنه مشرک بت پرست چگونه ابراهیم بت شکن را از خود می دانند؟!

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨)

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (٦٩)

لغت و اعراب:

وَدَّة: دوست داشت او را. لو يُضِلُّوكُمْ «لو» پس از ماده «وَدَّ» به معنای «اَن» مصدریه است ولی عمل ندارد.

تفسیر:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

یعنی: نسبت دادن یهودیت و نصرانیت به ابراهیم باطل و نارواست، زیرا او صاحب کتاب و شریعت مستقل بود. بلکه اگر بخواهیم نسبت دهیم و قرب معنوی را لحاظ کنیم باید نزدیک تران او را بیابیم، و آنها در ابتدای زمان کسانی هستند که در عصر او از پیروان پاک او بودند و سپس این پیامبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله نبی اسلام است و کسانی که به قرآن و شریعت او ایمان آورده اند از علمای امت و صالحان ملت از ظهور اسلام تا دامنه قیامت، زیرا اسلام از نظر اصول و فروع نزدیک ترین شرایع به شریعت ابراهیم است.

«وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»

یعنی: و خدا برای همیشه سرپرست و دوست و یاور مؤمنان است، یعنی گروندگان به محمد صلی الله علیه و آله و اولیاء ابراهیم علیه السلام.

«وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ»

گروهی از اهل کتاب تورات و انجیل دوست داشتند که شما را گمراه سازند. ذکر «وَدَّتْ» به فعل ماضی اشاره به این است که آنها از پیش، میل باطنی یا اراده قلبی بر اضلال شما مسلمین دارند، یا حب عملی و فعالیت داشته اند که شما را با القاء شبهات دینی و نشر مطالب گمراه کننده و تعریف و تزیین تورات و انجیل محرف خود و تشکیک در مبانی اصول و فروعتان، از عقاید راستین و فضایل اخلاقی و عمل های شایسته ای که از مکتب قرآن فرا گرفته اید، منحرف نمایند.

«وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

یعنی: در حالی که آنها با این فکر جز خودشان را گمراه نمی کنند، زیرا همه اراده و فعالیتشان در این راه سبب فزونی انحرافشان از حق و وقوع در کیفر دنیا و آخرت است. و آنها هرگز به این شقاوتشان توجه ندارند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

شناخت کامل اهل کتاب از اسلام

لغت:

لبس عليه الأمر - از باب ضَرْب - : کار را بر او مخلوط و مشتبه کرد.

تفسیر:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»

مراد از آیات در این جا آیاتی از کتاب تورات و انجیل است که حکایت از حقایقی از اصول و فروع اسلام و دلایلی از صدق دعوی نبوت پیامبر اسلام دارد و علمای تورات و انجیل به آنها کفر ورزیده، همه آنها را از آن دو کتاب محو کرده یا تحریف یا تأویل نموده و یا از ملت خود کتمان کرده اند بر حسب اختلاف خیانت های آنها با کتاب الهی و مردم خویش، نظیر آیاتی که دلالت بر نبوت پیامبر اسلام، عبد خدا و رسول خدا بودن عیسی، نفی یهودیت و نصرانیت ابراهیم، مبسوط بودن دست پروردگار، غنی بودن خدا و خاصه ذکر اوصاف پیامبر اسلام و علائم نبوت و کتاب و شریعت او و ناسخ بودن آن نسبت به سایر شرایع.

«وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»

یعنی: در حالی که شما خود پیوسته در نزد آن آیات حضور می یابید، یعنی آنها را می خوانید و تحقق خارجی خبرهای آنها را به رأی العین مشاهده می کنید، پیامبر و یاران و کتاب و اوصاف کمال و پیروزی او در غزوات و غیره را می بینید.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

این آیه تکرار خطاب به علمای تورات و انجیل است درباره خیانت آنها به کتاب های آسمانی.

می فرماید: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل مخلوط و مشتبه می کنید و حق را پنهان می دارید؟

یعنی: کلمات و انشائات تحریفی خود را به جای کلام واقعی تورات و انجیل به مردم عرضه می‌دارید و در نتیجه کلام حق را پنهان می‌دارید. و یا آن که عبارت‌های خود را با عبارات دو کتاب مخلوط می‌کنید تا بالأخره هدف و منظور حق خدا را مخفی کنید، در صورتی که خود، آنچه را که درست و واقعی بوده می‌دانید و نیز از زشتی و بزرگی این خیانت و عقاب اخروی آن آگاهید.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٧٢)

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٧٣)

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٧٤)

لغت و اعراب:

دسیسه‌های اهل کتاب

طائفه معنای اصلی لغوی آن: دور زننده، و حقیقت ثانویه آن گروه بادیه نشین در گردش است و سپس اطلاق شده بر هر جمعیت متشکل. وجه النهار ظرف زمان است متعلق به آمِنُوا به صیغه امر و یا به أنزل. لَا تُؤْمِنُوا یعنی لَا تَصَدَّقُوا وَلَا تَقْرُوا. أَنْ يُؤْتَى به تقدیر «بأن يُؤْتَى» متعلق است به لا- تُؤْمِنُوا. أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عطف است به أَنْ يُؤْتَى یعنی «بأن يُحَاجُّوكُمْ». قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ جملة معترضه است.

تفسیر:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

یعنی: گروهی از اهل کتاب گفتند؛ یعنی علمای تورات و انجیل در مقام معاندت با پیامبر اسلام و توطئه برای ایجاد شک و تردید در مسلمین، به پیروان خود دستور دادند بروید به آنچه بر مسلمانان نازل شده از احکام تحویل قبله و غیره در آغاز روز ایمان آورید، یعنی اظهار ایمان کنید، و در آخر روز اظهار کفر کنید، شاید آنها از اسلام خود بازگردند. زیرا اغلب آنها تازه مسلمان اند و شما اهل کتاب را متخصص در تورات و انجیل و احکام دین می‌دانند و چون کفر ورزیدید گمان

می کنند بطلان دین آنها برای شما روشن شده، از این رو بازمی گردند.

و معنای آیه بنابر آن که «وجه النهار» متعلق به «أنزل» باشد این است: به آنچه در اول روز بر مسلمانان نازل شده، یعنی تشریح نماز به سوی بیت المقدس که از سابق بوده و تا اول روز هم باقی بوده ایمان آورید، و به آنچه در آخر روز یعنی بعد از ظهر نازل شده که تشریح نماز به سوی کعبه است کفر ورزید.

«وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ»

این کلام نیز تا کلمه «قُلْ» دوم، گفتار علمای اهل کتاب است، لکن در میان خودشان و به عنوان توصیه به یکدیگر.

یعنی: و جز برای کسانی که پیروی از دین خودتان دارند هرگز تصدیق و اعتراف نکنید که به احدی نظیر آنچه به شما اعطا شده از کتاب آسمانی تورات و انجیل و دین و شریعت و قبله مستقل داده می شود. یعنی نپذیرید که مسلمین نیز از این نعمت ها برخوردارند بلکه آنچه آنها ادعا می کنند همه باطل است.

«أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ»

یعنی: و اعتراف و اقرار نکنید که آنها در روز قیامت نزد پروردگارتان می توانند با شما محاجه کنند و برای صحت و حقانیت کتاب و دینشان ادله ای اقامه نمایند.

«قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ»

این کلام به عنوان جمله معترضه است و برای اهمیت تذکر مقدم شده، و محلش پس از کلمه «عند ربکم» است و پس از بیان نیرنگ های آنها برای اضلال مسلمین.

یعنی: ای پیامبر در رد توطئه آنها (به دستور ایمان آوردن در آغاز روز و کفر در آخر روز، و پنهان داشتن دلایل حقانیت اسلام که نیرنگی است برای اضلال مؤمنین و منع دیگران از هدایت به سوی اسلام) بگو: بی تردید هدایت، هدایت خداست. یعنی هدایت حقیقی و مؤثر، هدایت خداست و این وساوس و نیرنگ ها در حق کسی که خدا می خواهد او را هدایت کند و استعداد ذاتی آن را دارد مؤثر نیست.

«قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

این جمله در رد تبانی آنهاست که گفتند: نبوت پیامبر اسلام و کتاب و دین و قبله او را تصدیق

نکنید؛ و خواستند بدین حيله آن چراغ را خاموش کنند.

معنای آیه: ای پیامبر بگو: فضل در دست خداست؛ یعنی نبوت و کتاب و شریعت و حکم توجه به کعبه از نظر ابلاغ و نشر در جامعه از آن خداست، آن را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا دارای وسعت ذاتی و توانی و رحمتی است، یعنی مشیت حتمی و اراده تکوینی او تعلق گرفته که دعوت محمد صلی الله علیه و آله را از نظر زمان تا دامنۀ قیامت و از نظر مکان تا جمیع کره زمین بگسترده و قرآن و دین او را به تدریج بر همه مذاهب و مکاتب پیروز گرداند و روزی اسلام حاکم علی الاطلاق ملت ها و دولت ها باشد. و خداوند ذاتاً داناست، یعنی این کار از شئون قدرت و رحمت و علم اوست.

«يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

یعنی: خداوند، رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می دهد، و لکن نمی خواهد مگر طبق استعداد محل و اقتضای حکمت بالغه. و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگ است، زیرا متفضل لایتناهی را فضلی به تناسب آن باشد.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

بلی مَنْ أَوْفَى بَعْثِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶)

تفسیر:

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»

این آیه ابتدا در مقام بیان اختلاف شدید اهل کتاب است از یهود و نصارا از نظر رعایت امانت و مقررات عقلایی و اجتماعی، که برخی در اعلا درجه امانت اند و برخی در درجه صفر. و ظاهر احادیث و کلمات مفسران این است که طایفه اول نصارای آن روز، و طایفه دوم یهود آن روز بودند.

سپس در مقام بیان این است که رذیله اخلاقی در گروه غیر امین، نشأت یافته از عقاید فاسده و صفات رذیله دیگر آنهاست، زیرا آنها خودشان را اهل دانش و کتاب و برتر و والاتر از دیگران می دانستند، و دیگران را «أُمِّي» یعنی عوام درس نخوانده می نامیدند. آنها خود را در آن روز -

چنان که امروز هم بر این باورند - چنین می پنداشتند که امتیازاتی ویژه بر غیر خودشان دارند، زیرا در طول تاریخ پیوسته طایفه آنها مرکز بعثت پیامبران و رسولان الهی از یعقوب پیامبر گرفته تا عیسی مریم، و محط ورود کتاب های آسمانی تورات، زبور، صحف و انجیل بوده، و خدا به آنها مدت مدیدی ملک و سلطنت داده است، و از این مطالب، چنین استنتاج می کردند که رعایت عدالت و تقابل حقوق، مختص به داخله آنها و نسبت به یکدیگر است و اما سایر اقشار مردم، رعایت حقوق و عهد و پیمان نسبت به آنها یک طرفه است، دیگران باید مراعات کنند ولی رعایت آنها نسبت به دیگران لازم نیست.

مثلاً حرمت قتل و جرح و ایذاء و اتلاف مال و ادای دین و وفای به عهد و غیره برای اسرائیلی نسبت به اسرائیلی یا نسبت به اهل کتاب دیگر است نه نسبت به غیر اهل کتاب، بلکه روابط آنان با مردم دیگر، همانند رابطه انسان با حیوانات است، و این معنا را از مختصات ذات و شئون جنسشان می دانستند، و این گمان های پلید در روح آنها اثر گذاشته بود به گونه ای که تبدیل به یک موجود بهیمی و سبعی گشته بودند و آثارش در امروز روشن تر است.

معنای آیه: و از اهل کتاب تورات و انجیل کس هست که اگر او را بر قنطاری از مال، یعنی بر اموال بی شماری یا طلا و نقره بسیاری، امین دانی، آن را به تو باز می گرداند، یعنی بدون تخلف از قرارداد خود آن را ادا می کند. و گفته شده اینان عیسویان آن عصر بودند.

«و مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا»

یعنی: و از آنان کسی هست که اگر او را بر دیناری امین شماری آن را به تو باز پس نمی دهد مگر آن که پیوسته بر بالای سرش ایستاده باشی، یعنی با اصرار یا اعمال زور از او بگیری. و گفته شده که اینان از جهودان اند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ»

یعنی: آن عمل و رفتار به خاطر این است که آنها گفتند - یعنی چنین معتقد شده و پنداشتند - که نسبت به درس نخوانده ها و از ناحیه آنها بر عهده ما هیچ راهی نیست، یعنی آنها را هیچ حق عتاب و مطالبه حق بدنی و مالی و مؤاخذه حقوقی بر ما نیست و همه حقوق فردی و اجتماعی و مالی و بدنی میان ما و آنها یک طرفه است.

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

ظاهر کلام این است که آنها این پندار باطل را به خدا و آیین آسمانی نسبت می دادند، لذا می فرماید: آنها در این پندار، بر خدا دروغ می بندند و خود می دانند که چنین چیزی در تورات نیست.

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»

فرجام نقض پیمان

کلمه «بلی» ردّ مدعای آنهاست که گفتند بر ما راهی و حق مؤاخذه ای نیست. و مراد از عهد خدا دین آسمانی اوست که از بشر برای پذیرش و عمل به آن پیمان نقلی و عقلی گرفته است.

معنای آیه: چرا، راه مؤاخذه و سرزنش بر هر کس که خیانت کند باز است؛ و هر کس به پیمان آسمانی خدا به نحو کامل وفا کند و دین او را از اصول و فروع، عملی سازد و تقوا پیشه کند، یعنی از تخلف عهود بپرهیزد، پس بداند که خدا متّقین را دوست دارد. یعنی پس ادعای تقرب شما باطل است چون عمل به تعهدات دینی ندارید، و مسلمین، متعهد به اسلام و اهل تقوا و محبوب خدایند، پس حقوقشان بر شما ثابت است.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷)

لغت و اعراب:

اشتراء: خریدن، فروختن و مطلق به دست آوردن شیء عوض شیء. ثمن: بهای بالفعل یا بالقوه.

خلاق: نصیب، بهره. زکاه: پاک ساختن، و نیز رشد و نمو دادن.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»

علمای تورات و انجیل و آشنایان با آن دو کتاب، طبق معانی مندرج آنها و بر وفق بیان قرآن کریم، چنان که در آیه ۸۱ همین سوره تصریح شده، پیمانی مؤکد با خداوند بسته بودند که آن دو کتاب را از تحریف و تغییر حفظ کنند و چون محمد صلی الله علیه و آله رسول عربی مبعوث گردد کتاب و شریعت او را بپذیرند، و سوگند مکرر یاد کرده بودند که به او ایمان آورند و او را یاری نمایند. ولی پس از بعثت پیامبر اسلام و ظهور شریعت او، آنها برای حفظ ریاست و به طمع برخورداری از شئون و

مزایا، آن کتاب‌ها را تحریف کردند و نبوت او را انکار نمودند و همه موثقی و سوگندها را با جاه و مال مبادله کردند. آیه در این باره می‌فرماید:

یعنی: حقیقت این است که کسانی که به واسطه نقض پیمان خدا و شکستن سوگندهای خود بهایی اندک را، یعنی ریاست و شئون و منافع مالی آن را خریدند هیچ نصیبی در آخرت برای آنها از رحمت حق و شفاعت وساطت کنندگان و اسقاط یا تخفیف عذاب و غیره نخواهد بود.

«وَلَا يَكْتُمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

دسیسه های اهل کتاب

یعنی: و هرگز خداوند با آنها در مواضع مختلف محشر از ابتدای حضور در اجتماع و زمان حساب و موقع محاکمه تا زمان سوق به مقرّ دائمی، سخن نخواهد گفت، و از آغاز روز قیامت تا پایان آن به سوی آنها نظر لطفی نخواهد کرد، و آنها را از پلیدی های کفر و فسق به وسیله مغفرت خود و شفاعت نیکان پاک نخواهد نمود و از ضعف انسانیت و نقص کمالات که معلول ترک تربیت روح در دنیاست با وسایل تکامل آن عالم تا ابد رشد نخواهد داد، و آنها را عذابی است دردناک.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

لغت و اعراب:

لَوَى الْحَبْلِ - از باب ضَرْب - تا کرد و پیچید آن را. مرجع ضمیر منهم اهل کتاب است.

تفسیر:

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ»

یعنی: حقیقت این است که از علمای تورات و انجیل گروهی هستند که زبان های خود را هنگام خواندن کتاب، یعنی نوشته ای که خود نگاشته و نسبت به کتاب خدا می دهند، می پیچند، یعنی به طرز خواندن تورات و انجیل حرکت می دهند تا شما شنوندگان، آن را از کتاب آسمانی پندارید در حالی که از کتاب آسمانی نیست؛

«وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

یعنی: و می گویند که آن کلمات از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و از بافته های خودشان است، و علناً بر خدا دروغ می بندند در حالی که خود می دانند دروغ است.

مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِنًا بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹)

وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

لغت و اعراب:

حکم: حکومت و ولایت امر، حکمت و معارف عقلی. ربّانی: انسان منسوب به «رب» با زیادتی الف و نون. ولكن کونوا به تقدیر «ولکن له أن يقول کونوا». دَرَسَ العلمَ و الكتابَ - از باب نَصِير - : رو آورد به خواندن و حفظ آن. و لا یأمرکم عطف است به یؤتیه الله.

تفسیر:

«مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»

این آیه در ردّ فرقه نصارا است که معتقد بودند عیسی بن مریم مقام ربوبیت داشت و امت خود را نیز به ربوبیت خود دعوت می کرد. می فرماید:

یعنی: هیچ بشری را نسزد و عقلاً ممکن نباشد که خداوند به او کتاب دهد - کتاب آسمانی از جانب خود بر او نازل کند - و به او حکم بخشد، یعنی به وی ولایت امر و رهبری جامعه یا حکمت و علوم مستقل عقلی دهد، و منصب نبوت و پیامبری عطا نماید، سپس او به مردم بگوید: بیاید از خدا گذشته و به جای او بنده من باشید؛ مرا به ربوبیت شناسید و پرستش کنید.

«وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِنًا بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»

یعنی: ولكن آنچه او را می سزد این است که به علما و دانشمندان ملت خود بگوید: بیاید به لحاظ آن که پیش از این کتاب آسمانی را به مردم می آموختید و به خاطر آن که خود نیز آن را

می خواندید ربوبی و الهی شوید، یعنی اصول و فروع آن را خوب دریابید و خوب عمل نمایید تا انسان خدایی گردید.

فرجام نقض پیمان

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

صابئین کفار ادعا می کردند که پیامبران گذشته ما را به پرستش فرشتگان فراخوانده اند، و یهود و نصارا نیز درباره عمل شرک آور خود می گفتند که عزیز و مسیح، دستور پرستش خودشان را داده اند. در این باره می فرماید:

و نیز هیچ پیامبر مبعوث از جانب حق را سزاوار نیست که شما را دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را خدایانی برای خود اتخاذ نمایید؛ آیا پیامبری که به دعوت او شما معتقد به خدا و تسلیم او شده اید شما را به کفر به او فرمان می دهد؟!

این استفهام برای انکار و توییح است.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱)

فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲)

لغت و اعراب:

مِيثَاق: اصلش ميثاق به معنای «ما یوثق به» است و در عهد و پیمان استعمال می شود، و اضافه آن به تقدیر «من» است. و ما در لَمَا اتیتکم شرطیه است یعنی «مهما اتیتکم» و جواب آن لتؤمنن است، و من کتاب و حکمه متعلق به اتیتکم و ضمیر لتؤمنن به ولتنصرنه راجع به رسول است. ءأقرضتم استفهام تقریری است. اِصْر: شدت و سختی، و مراد، پیمان محکم است.

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»

ص: ۳۹۲

این آیه در مورد امری بس عظیم و بزرگ است و آن این که خداوند به هر پیامبر مرسل و اولوالعزم صاحب کتاب و شریعت که اول آنها نوح پیامبر بود و به قوم او آمدن پیامبر بعدی را ابلاغ می کرد و از او و قومش پیمان مؤکد می گرفت که چون او مبعوث شود و پیامبران و کتاب های آسمانی پیشین را تصدیق نماید حتماً او را بپذیرید و ایمان آورید و او را در هر امری یاری نمایید. و طبعاً این پیام به همه پیامبران الهی هر چند اولوالعزم نباشند نیز ابلاغ شده، چه آن که آنها مأمور پذیرش و عمل به کتاب و شریعت پیامبران اولوالعزم بودند، پس این پیمان از یکایک انبیاء الهی نسبت به پیامبر بعدی گرفته شده است.

و از برخی روایات استفاده می شود که مراد از رسول مصدق در این آیه خصوص محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام است و خدا از همه پیامبران و امتشان پیمان مؤکد گرفته که در طول تاریخ حیاتشان آن گاه که محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید به وی ایمان آورند، هر چند میان برخی از آنها و پیامبر اسلام تخیل پیامبران دیگر نیز بوده است.

معنای آیه: به یاد آورید هنگامی را که خداوند پیمانی محکم از یکایک پیامبران گرفت که چون به شما کتاب آسمانی و احکام شریعت و حقایق و معارف عقلی دادم، سپس در طول تاریختان پیامبری آمد و با دعوی رسالت و اظهار معجزه همه آنچه را که به شما داده ام تصدیق نمود، حتماً باید به نبوت او ایمان آورید، و باید او را یاری نمایید.

یعنی این پیمان را از نوح و قوم او نسبت به ابراهیم، و از ابراهیم و امت او درباره موسی، و از موسی و قومش نسبت به عیسی و محمد صلی الله علیه و آله هر دو، و از عیسی و امتش درباره پیامبر اسلام اخذ نمود.

«قَالَ أَفَرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي»

یعنی نیز متذکر باش که خدا در پی اخذ پیمان از هر پیامبری به عنوان تأکید به او و امتش گفت:

آیا اقرار کردید و براین مطلب پیشنهادی، میثاق مؤکد مرا فرا گرفتید؟ یعنی اقرار و اعتراف کنید که گرفتیم.

«قَالُوا أَفَرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»

یعنی: یکایک آن پیامبران و امتشان که مورد این تکلیف قرار گرفتند و پذیرا شدند گفتند: اقرار و اعتراف کردیم. خداوند دوباره به عنوان تأکید معاهده و اتمام کامل حجت فرمود: پس گواه این حادثه باشید، یعنی امروز تحمل شهادت ماوقع کنید و فردای رستاخیز آن را ادا نمایید، و من هم با شما از شاهدان واقعه هستم.

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

دین فقط اسلام

این کلام نیز تتمه سخن خدا با گروه هایی است که از آنان پیمان مؤکد گرفته است. یعنی پس کسانی که بعد از این پیمان مؤکد، از انجام آن روی برتابند آنها هستند که خارج از فرمان خدایند.

قدر مسلم از مخالفان یا نخستین آنها سران یهود بودند که پس از بعثت عیسی او را نپذیرفتند و بر ضد وی قیام کردند تا خدا عیسی را از میان آنها برگرفت، و سپس هر دو ملت یهود و نصارا بودند که پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله او را و دین و کتاب او را نپذیرفتند و این اختلاف عظیم مذهبی را در جهان به وجود آوردند که اکثریت اهل زمین به سه فرقه یهود و نصارا و مسلمین تقسیم شدند، و اگر این مخالفت ها نبود جهان امروز چهره دیگری داشت و هیکل جامعه را قیافه زیبای دیگری بود.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴)

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

لغت و اعراب:

بَغَى الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - طلب کرد آن را. طَوْعَ مصدر است به معنای طاعت و انقیاد و به معنای مطیع و منقاد، و حال است از مَنْ موصوله. اسباط جمع سبط است یعنی نوه، و کثرت استعمالش در نوه دختری است مقابل حفید که کثرت استعمال در نوه پسری دارد. و سبط قبیله ای است از یهود.

تفسیر:

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا»

خطاب به مسلمین است به عنوان اظهار تعجب از کفار که چرا طبق پیمان های مؤکد پیشین خدا با پیامبران، اسلام نمی آورند؟!

می فرماید: پس آیا غیر دین الهی را، یعنی غیر اسلام را، جستجو می کنند که تسلیم شریعت

اسلام نمی شوند؟ در صورتی که همه کسانی که در آسمان ها و این زمین هستند خواهی نخواهی تسلیم خدا شده اند، یعنی همه در برابر اراده تکوینی او در اجرای امور این جهان و حوادث واقعه آن از گرما و سرما و صحت و مرض و زندگی و مرگ و فقر و غنی و غیر اینها چه مؤمن و چه کافر قهراً و بدون اختیار تسلیم اند، لکن مؤمنان طوعاً و به رضایت خود و کافران با اکراه و بدون رضایت.

غرض این است که چون همه در برابر اراده تکوینی خداوند قهراً تسلیم اند باید در مقابل اراده تشریعی او در اصول و فروع دینی هم که از آنها می خواهد تسلیم باشند و به سراغ دین دیگری نروند.

«وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»

و به سوی خدا باز گردانده می شوند. یعنی پس از مرگ و به محض ورود در عالم برزخ مرحله اول لقاء الله و رجوع به محضر حق را می بینند، و پس از انقضای برزخ و با انتقال به صحنه قیامت لقاء بالاتر و حضور و رجوع نزدیک تر را خواهند دید، و پس از انقضای قیامت و انتقال به مقرّ دائمی بهشت یا دوزخ مرحله آخر و ابدی رجوع را خواهند دید.

«قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ»

خطاب به پیامبر اسلام و یکایک امت اوست که بگو: همان گونه که از پیامبران گذشته پیمان مؤکّد گرفتیم که به پیامبران آینده ایمان آورند تو خود نیز بگو: همراه امتم به خداوند ایمان آوردیم و به آنچه از کتاب آسمانی و دین الهی بر خود ما نازل شده گرویدیم و سپس به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گشته ایمان آوردیم و به آنچه به موسی و عیسی و همه پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»

یعنی: میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم.

از نخستین آنها که آدم ابوالبشر است تا آخرینشان که محمّد خاتم صلی الله علیه و آله است در این جهت که همه مبعوث از جانب یک مبدأ واجب اند و برای ابلاغ یک دین الهی اند فرقی نمی گذاریم، دینی که در ملاء اعلیٰ به دست قدرت خود خداوند تشریح شده و به جامعه بشری در لباس شرایع مختلف و در محتوای کتاب های متعدد، بر حسب اختلاف ازمنه و امم عرضه شده است.

«وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

یعنی: ای پیامبر بگو که همه ما در پیشگاه او تسلیم هستیم.

معلوم باد که وحدت انبیا و عدم فرق میان آنها در جهات فوق، منافاتی ندارد با متفاوت و متفاضل بودن آنها در شرافت ذاتی و فضایل نفسانی و مراتب علمی و سپس در منصب و مقام نبوت و رسالت و قرب منزلت آنان در نزد پروردگار، و نیز منافاتی ندارد با اختلاف و تفاضل آنها در سعه دین و تمامیت و کمال شریعت آنها و علو مقام و برتری کتاب آسمانی و اختلاف کیفیت و کمیت معجزات آنها، چنان که در ذیل آیه ۲۵۳ سوره بقره معلوم شد.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

دین عبارت است از مجموعه احکامی که به خدا نسبت دهند و خدا را بدان عبادت کنند اعم از حق و باطل. و اسلام در اصطلاح شرع و متشرعه اخص از دین است و عبارت است از مجموعه قوانین الهی و آسمانی مرکب از کلیات اصول عقاید و ارکان فروع عملی که از آغاز اجتماع بشر، از جانب خداوند برای سلسله انسانی، در هر عصری به تناسب زمان و مکان و حالات، در شکل خاصی از جانب خدا تشریح شده و به وسیله پیامبران او ابلاغ گردیده است. و دین در لباس خاص خود «شریعت» نامیده می شود که پنج قسم بیشتر نیست و بر پیامبران پنج گانه اولوالعزم نازل گشته است.

معنای آیه: و هر کس غیر از اسلام دینی جستجو کند هرگز از او پذیرفته نیست. یعنی هر کس در عصر خویش جز آن شریعتی را که اسلام در قالب آن ظهور یافته و تجلی نموده اختیار کند از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. زیرا که سرمایه عمر را مصرف کرده و عوض سود سعادت، زیان جهنم را برده است.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶)

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

منع ستمکاری از هدایت

کیف استفهام انکاری است. شهدوا عطف است به ایمانهم به تقدیر «بعد أن امنوا و شهدوا». أن علیهم اخبار باشد یا انشاء، به هر حال خبر جزاؤهم است و مجموع آنها خبر أولئک.

تفسیر:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ البَيِّنَاتُ»

سه آیه اول شامل حال دو طایفه است:

یک - گروهی همانند سران و عالمانی از یهود و نصارا و پیروان آنها پیش از اسلام که طبق تصریح تورات و انجیل، و معرفی کامل آن دو کتاب از محمد صلی الله علیه و آله و اوصاف و کتاب و دینش به او ایمان آوردند، ولی پس از بعثت و ظهور او به اقتضای هوا و هوس و حب جاه و مال کفر ورزیدند.

دو - هر شخصی که پس از اسلام و پذیرش دین و قرآن مرتد گردد، خواه فطری باشد یعنی وقت تولد او والدینش هر دو یا یکی از آنها مسلمان بوده و خود او نیز اسلام را پذیرفته و سپس کافر شده، یا ملی باشد که از کفر والدین وارد اسلام شده و دوباره کافر شود.

معنای آیه: چگونه خداوند هدایت کند گروهی را که پس از آن که ایمان آوردند و گواهی دادند که این فرستاده خدا، یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، حق است و به دست آنها دلایل روشنی از کتاب های آسمانی خود و توصیه های پیامبرانشان و ادله و معجزات و قرآن پیامبر اسلام رسیده، کفر ورزیدند؟!

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

یعنی: و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. اشاره به این که هر دو گروه فوق ظالم اند.

اما گروه اول - چه ستمی بالاتر از ستمی است که علمای یهود و نصارا کردند و به وسیله انکار دعوت محمد صلی الله علیه و آله و تحریف لفظی و معنوی تورات و انجیل، ملتی را که رفته رفته جهان را پر کرده اند به انحراف کشاندند و تا ظهور مهدی موعود علیه السلام نیز در تزییدن و پس از آن هم تتمه آنها تا دامنه قیامت هر چند به نحو اهل ذمه خواهند ماند.

و اما گروه دوم - چه ظلمی بدتر از این که کسی پس از پذیرش اسلام و قیام ادله روشن بر حقانیت آن مرتد شود و راه باطل را انتخاب نماید؟

و مراد از عدم هدایت این است که خدا توفیقات تکوینی و الهامات غیبی و یاری های باطنی خود را که در حق مؤمنان انجام می دهد شامل آنها نمی کند نه آن که توبه آنها را نمی پذیرد. و اگر مقصود عدم پذیرش توبه باشد باز محذوری نیست، زیرا ملائکه این حکم ظلم است و تا ظالم اند مشمول هدایت نمی شوند.

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»

خلود در لعنت و عذاب برای مرتدان

یعنی: کیفر و جزای این گروه این است که لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم مسلمان بر آنها باد، یا برای آنها ثابت است. زیرا آنچه در کتاب الهی از لعن کفار و ظالمان آمده و آنچه بر زبان مردمان صالح جاری می گردد، شامل حال آنها نیز هست. و یا آن که مراد، اخبار از مصداق خارجی لعنت است که عذاب دنیا و کیفر آخرت است.

لعنت فرشتگان، برخی انشائی و لفظی است مانند فرشتگانی که موظف به دعا و ثنا و نفرین و لعن اند؛ و برخی تکوینی است مانند فرشتگانی که در دنیا و آخرت برای آن ظالمان اجرای عذاب کیفری می کنند.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»

آنها در آن لعنت، جاودانند. یعنی در طول عمر مشمول لعنت های انشائی اند و پس از مرگ، در عذاب ابدی خدایند. هیچ گاه آن عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و هرگز مورد نظر لطف و احسان خدا قرار نمی گیرند، و یا عذاب آنها پس از محکومیت، تأخیر نمی افتد، و یا آنها را در خلال عذاب، تنفس و مهلتی نخواهد بود. نعوذ بالله منها.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»

یعنی: مگر کسانی که پس از آن کفر و ظلم توبه کردند. یعنی مگر عالمانی که پس از انکار نبوت پیامبر و تحریف تورات و انجیل و گمراه نمودن پیروان خود باز گشتند، خواه آنان که در آن عصر بودند یا در اعصار بعدی، و توبه کردند یعنی به اسلام ایمان آوردند و به تحریف دو کتاب اعتراف کردند. و هم چنین مرتدین فطری و ملی از ارتداد خود باز گشتند و توبه نمودند.

«وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

یعنی: و باطن خود را به وسیله عقاید صالحه، و ظاهر خود را به واسطه اعمال نیکو، که اولی از شرایط توبه و دومی از آثار و لوازم آن است اصلاح نمودند. پس جز این نیست که خداوند بسیار

آمرزنده و مهربان است.

افزایش ارتداد و ناپذیری توبه

ظاهر این آیات، قبولی مطلق توبه هر دو قسم گذشته از کفار است. لکن طبق ادله شرعی، برخی از گناهان یا برخی از آثار آنها بخشوده نمی شود و از اطلاق آیه استثنا شده است. مثلاً کسی که سبب گمراهی اعتقادی شخصی یا گروهی شده و گمراهان با همان عقیده مرده اند، طبق روایات، قبولی توبه آن شخص مشروط به این است که آنها را زنده کند و از ضلالت باز گرداند، و این امر شدنی نیست. و هم چنین توبه مرتد فطری نسبت به حکم اعدامش مورد قبول نیست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَّابُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ اِفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱)

لغت و اعراب:

مِلْءُ الْإِنَاءِ: مقداری از شیء که ظرف را پر کند. افتدی نفسه بالمال: آزاد کرد خود را به دادن مال. و لو افتدی فرد خفی «لو» است.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»

یعنی: حقیقت این است کسانی که پس از ایمانشان کفر ورزیدند، مانند عده ای از اهل دانش یهود و نصارا که پیش از بعث پیامبر اسلام ایمان آورده بودند و پس از بعث او کافر شدند و دعوت و کتاب و دینش را رد کردند، و خلاصه هر کسی که پس از ایمان، به نحو ارتداد فطری یا ملی کافر شد.

«ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»

یعنی: سپس به کفر خویش به واسطه غور در اعتقاد باطل یا استمرار بر کفر و فسق، افزودند و آن را راسخ و محکم کردند، هرگز توبه آنها پذیرفته نمی شود و آنها هستند که گمراهانی ثابت و

استوار در گمراهی اند.

علت عدم پذیرش توبه آنها با این که ادله توبه عام و غیرقابل تخصیص است، این است که توبه واقعی از آنان محقق نمی شود، و اگر فشار حوادث آنها را وادار به توبه کند توبه آنها نفاقی و تقيه ای و یا در وقت یقین به مرگ و مشاهده علائم آن است و چنین توبه ای پذیرفته نیست.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ»

عدم آموزش و شفاعت برای اموات کفار

یعنی: حقیقت این است کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، یعنی اعم از آنان که از آغاز کافر بودند یا پس از اسلام کافر شدند، از هیچ یک از آنها به اندازه ای از طلا که روی زمین را پر کند پذیرفته نمی شود اگر چه آن را در آخرت به عنوان فدیة دهند. یعنی اگر همه آن را در دنیا در حال کفر یا اسلام پیش از کفر در راه خدا انفاق نمایند پذیرفته نیست، و نیز اگر همه آن را در آخرت به عنوان فدیة نجات خود بدهند نیز پذیرفته نخواهد شد. و این فرض فرد خفی «لو» است.

اما پذیرفته نشدن انفاق دنیا، به لحاظ آن که کفر مقارن یا پس از انفاق، آن را کَسْرَابِ بَقِيعَةٍ و آب نمای صحرا کرده؛ و اما در آخرت برای این که بر فرض قدرت مجرم بر چنین مالی، آن جا جای جبران مافات نیست؛ علاوه آن که گیرنده محتاج آن نیست.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»

شرط ایثار در سعادت مؤمن

یعنی: آنها هستند که عذابی دردناک دارند و هرگز یاری دهندگانی نخواهند داشت.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

تفسیر:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»

مراد از «بِرّ» در این جا خیر کامل از جانب خداوند است مانند رحمت و رضا و بهشت او، و یا در وجود انسان، مانند ایمان کامل و کمال انسانیت و اخلاق. و مراد از «ما تحبون» مطلق محبوب و مورد علاقه انسان است از جان و جاه و اولاد و اموال.

معنای آیه: هرگز به رحمت و بهشت خدا نمی رسید و یا به کمال ایمان و اخلاق فاضله انسانی نایل نمی شوید مگر این که از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق نمایید، از جان خود در مورد

جهاد بگذرید، جاه خود را در مورد رضای او بدهید یا به کار بندید و مال خود را در انفاقات واجب و مندوب صرف کنید.

و باید دانست که از آیه شریفه کبری کَلَىٰ در باب انفاق استفاده می شود، و آن این که اختلاف مراتب پاداش های اخروی و کمالات روحی و معنوی، بر حسب محبت انسان به اموال مورد انفاق است، و این امر بر حسب اختلاف کثرت و قلت مال و ارزش اموال و روحیه انفاق کننده و حالات نیاز وی مختلف است و طبعاً مال کم و بی ارزش از ثروتمند بی رغبت و شخص بی نیاز پاداش بسیار کم دارد، و هر چه مال پرارزش و منفق بدان علاقه مند و نیاز بدان شدیدتر بود پاداش الهی بیشتر و در تکامل نفس مؤثرتر خواهد بود.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

تفاوت ادیان و اختیار پیامبران

یعنی: و هر چیزی که در راه او انفاق نمایید بی تردید خداوند به آن داناست.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتَّبِعُوا بِالَّتَّوْرَةِ فَاتُّوهُا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۳)

فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

لغت و اعراب:

حَلَّ مصدر است یعنی حلال شدن، و غالباً به معنای مفعول استعمال می شود یعنی حلال شده. من قبل أن تنزل متعلق است به کان حلالاً. من بعد ذلك اشاره است به تمامیت حجت که از کلام استفاده می شود. فاتبعوا خطاب پیامبر است به کفار، یا خطاب خداست به مردم.

تفسیر:

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ»

بخشی از غذاهای پاکیزه که پیش از نزول تورات در شریعت نوح و ابراهیم حلال بود، تحریم

آنها به طور موقت در تورات نازل شد با تصریح در آن کتاب به این که اینها در شریعت گذشته حلال بود و به سزای طغیان های بنی اسرائیل نسخ شد و حرام گردید، نظیر آنچه در آیه ۱۴۶ انعام آمده.

لکن علمای تورات در عصر نزول قرآن مدعی بودند که آنچه تورات حرام کرده در شریعت نوح و ابراهیم نیز حرام بوده و تورات طبق آنها نازل شده است. و این مطلب را به خاطر دو امر، ادعا می کردند: اول آن که لازمه این کلام نسخ است و آنها معتقد به نسخ احکام نبودند. دوم آن که این مطلب سبب اثبات طغیان و عصیان آنها بود.

معنای آیه: همه طعام ها و خوراکی ها برای بنی اسرائیل پیش از نزول تورات و از زمان نوح و ابراهیم حلال بود جز چند قسم معدود که اسرائیل، یعنی یعقوب، آنها را به جهت نذر یا بیماری بر خود حرام نموده بود، مانند گوشت شتر و شیر آن.

از این آیه نتیجه گرفته می شود که:

اولاً همه خوراکی ها از قدیم تا نزول تورات، بالذات و به طبع اولی طیبات، برای بنی اسرائیل و همه مردم حلال بود جز آنچه از زمان یعقوب به عنوان ثانوی نذر یا اضرار، به طور موقت بر خصوص او حرام شد.

ثانیاً تعدادی از آنها با نزول تورات به عنوان نسخ موقت و برای کیفر بنی اسرائیل حرام شد. و از این آیه زمان نسخ تحریم موقت استفاده نمی شود ولی در آیه پنجاه همین سوره گذشت که حرمت آنها به واسطه انجیل نسخ شد.

«قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»

چون علمای تورات مسأله حلیت سابق و نسخ لاحق را نپذیرفتند، این دستور آمد که بگو: ای پیامبر اگر شما در دعوی قدم حرمت و عدم نسخ راستگویی پس تورات را بیاورید و در مرأی و منظر عموم بخوانید. و طبق تواریخ آنها تورات را نیاوردند و شکست خوردند و حجت بر آنها تمام شد.

«فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

یعنی: پس اگر کسانی پس از قیام برهان و تمامیت حجت، و ثبوت سبق حلیت و عروض حرمت، به خدا افترا بندند و بگویند در شرایع سابق نیز حرام بوده، آنها هستند که ستمکارند. زیرا هم ستم بر خود کرده اند که دروغ گفته اند، و هم بر خدا که افترا بسته اند، و هم بر ملت که گمراهشان کرده اند، و هم بر احکام الهی که تحریف نموده اند.

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

اولین خانه خدا و شرط وجوب حج

یعنی ای پیامبر در مقابل انکار آنان بگو: خداوند راست گفته که حلیت آن امور و همه طیبیات از قدیم زمان و جزء آیین ابراهیم بوده، پس شما ای علمای تورات و یا ای مسلمین، در این مسأله از آیین ابراهیم پیروی کنید که او حق گرا بود و در همه امور اعتقادی و اخلاقی و عملی جانب حق را می گرفت و تشخیص حق به یاری عقل و نقل می نمود، و او از مشرکان نبود.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶)

فیه آیات بینات مقام ابراهیم و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

لغت و اعراب:

بگه اسم مکه است و هر دو مترادف اند مانند لازم و لازب. مقام ابراهیم بدل است از آیات، بدل بعض از کل، و یا مبتداست و خبرش «منها» ی مقدر. مبارکاً و هدیّ حال اند از ضمیر مستتر در بگه. و مرجع ضمیر دخله بیت به معنای حرم است به نحو استخدام در ضمیر. حَجَّ الْبَيْتِ - از باب نَصْر :-

قصد کرد آن را، و حج - به کسر و فتح -: قصد کردن و به معنای مجموع اعمالی که برای زیارت خانه خدا تشریح شده است. لله علی الناس هر دو جار و مجرور متعلق به استقرّ مقدر است که خبر حجّ است. من استطاع بدل است از الناس، بدل بعض از کل، و سبیلًا تمیز است. و من کفر مراد، کفر اعتقادی یا کفران عملی است.

تفسیر:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ»

یعنی: به یقین نخستین خانه ای که برای مردم بنا نهاده شد همان خانه ای است که در مکه است.

بیت یعنی کعبه، نخستین خانه بنا شده برای عبادت است نه نخستین خانه قابل سکنی، زیرا کعبه به دست ابراهیم خلیل ساخته شد و بشر پیش از آن زمان دارای خانه مسکونی بود.

توضیح اجمالی این آیه این است که شالوده و بنیان اصلی کعبه مکرمه، گوهر یکپارچه مربعی

است به طول و عرض خود ساختمان که به عنوان ودیعه الهی در زیر همان ساختمان به منظور پایه و اساس بیت الله، همراه خلقت زمین آفریده شده بود و روی آن را مقداری از خاک گرفته بود. آدم ابوالبشر از جانب خداوند به کندن و ظاهر کردن بنیان بیت مأمور شد و جبرئیل امین آدم را بدان سرزمین برد و برای پیدا کردن گوهر مدفون به ابری اشاره نمود، سایه ای به طول و عرض گوهر زیرین در آن جا بیفکند. به دستور او، آدم زیر سایه را خطکشی کرد و حفر نمود تا بنیان اصلی ظاهر گردید و علامت هایی هم برای معرفی آن جا قرار داد. سپس ابراهیم خلیل به امر خداوند با فرزندش اسماعیل، قواعد و پایه های خانه را روی همان بنیان اصلی بالا بردند و پس از اتمام از خدا خواستند که مردم را به سوی آن متوجه سازد. و ظاهراً از همان ایام زیارت آن خانه به عنوان مطلق زیارت و یا به عنوان حج و عمره طبق شریعت ابراهیم شروع شد، و اعراب جاهلیت نیز حج آن خانه را به عنوان آن که جزء شریعت ابراهیم بوده محترم می شمردند و حجی به طرز خاص انجام می دادند.

«مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»

یعنی: در حالی که آن خانه مبارک است، پر برکت و کثیر الخیر است به برکات دنیوی و اخروی، نظیر اجتماع مسلمین از اقطار زمین در همه اوقات سال، خاصه در ایام حج و معارفه آنها با یکدیگر و اطلاع نزدیک از وضع همدیگر و حصول روابط اجتماعی و غیره؛ و در حالی که این خانه سراپا هدایت است برای همه جهانیان، به لحاظ سفر آنها از اقطار و اطراف جهان به سوی آن جا و مشاهده آثار توحید، و خضوع در برابر ذات اقدس ربوبی، و یاد کردن از پیامبران بزرگ الهی، و تجدید خاطره های مبارزه با شرک و بت پرستی، و آشنایی حسی با برنامه های دینی، و شنیدن زمزمه ها و شعارها و دعاها و ناله ها و حرکت های الهی - سیاسی مردم، و توجه دل ها به سوی معبود بی همتا، و جوشش شوق و ایمان و عرفان در دل ها، و بقای خاطره های توحید در دل ها به مرور زمان؛ و اغلب این امور برای جهانیان است نه برای اشخاص خاص یا اعراب.

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»

یعنی: در آن خانه، دلایل و نشانه هایی است روشن از توحید و عظمت و حکمت و رحمت خداوند؛ دلایل تکوینی و اعجازی، و نشانه های تشریحی و انشائی.

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ»

ص: ۴۰۴

یعنی: از آن جمله مقام ابراهیم است که سنگی است مخصوص به شکل مربع مستطیل، و از جهان غیب در صحنه شهود بدین منظور پدید آمد که معمار خانه پس از بالا رفتن دیوار قدم روی آن بگذارد. آری او چون قدم بر آن می نهاد به موازات بالا رفتن دیوار بر ارتفاع آن سنگ نیز افزوده می گشت و طبعاً وقت فراغت از کار کوتاه می شد، و چنین بود تا بنای خانه خاتمه یافت و اثری هم از قدم شریف معمار خانه در آن سنگ برای همیشه تاریخ باقی ماند.

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»

یعنی: و هر کس داخل آن بیت شود در امان خواهد بود. یکی از آن نشانه ها که نشانه تشریحی است این است که خداوند برای آن جا مصونیت و احترام و حرمت هتک و اهانت را تشریح نموده، و این تشریح مقدم بر تاریخ و توأم با سیره ملت هاست، و جز به ندرت مورد نقض قرار نگرفته، و نشانه قدرت و تسلط مشرع آن است به شهادت ادامه آن به مرور دهور.

«وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»

یعنی: خدا را بر عهده مردم است که قصد آن خانه کنند، یا اعمال خاصی را که برای آن جا تشریح کرده به جا آورند. و مراد از قصد نیز انجام آن اعمال است، پس مجموعه اعمال حج حقی است الهی بر عهده همه مردم. و این تعبیر، انشاء حکم تکلیفی است در لباس حکم وضعی، و تشریحی است عام که در تمام شرایع گذشته بوده، یعنی بر ساکنان کره خاکی در هر جا باشند واجب است برای انجام برنامه معینی قصد آن خانه کنند.

و نشانه و علامت بودن این قانون تأثیر خاص آن است در انبوهی غیرمحصور از طایفه بشری از قدیم الایام تا امروز و حتی آینده ممتد تاریخ که در روزهای معدودی از جای جای این کره در آن محل خاص حضور یابند و اعمالی را با آن حالت مخصوص شگفت انگیز و بهت آور انجام دهند که جاذبه معنوی آن حقیقت نهران از نظر ظاهری و هویدا در اعماق دل ها، هر بیننده را جذب می کند و عظمت و جلال خدا و حکمت و جمال او را برای وی متجلی می سازد که بی اختیار می گوید:

الْغَيْرِكَ فِي الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ؟ وَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يُدُلُّ عَلَيْكَ؟ (۱)

«مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

یعنی: مراد از «الناس» برخی از آنهاست و تکلیف مزبور، متعلق به کسی است که قدرت و توان

ص: ۴۰۵

۱- «آیا غیر تو را ظهوری هست که تو را نیست؟ کی غایب بوده ای تا محتاج دلیلی باشی که تو را نشان دهد؟».

رفتن به سوی آن خانه را داشته باشد.

ظاهر آیه بیان شرط بودن استطاعت است برای وجوب حج، و ظاهر استطاعت هم توان عقلی یا عرفی است. لکن از سنت و احادیث اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که در وجوب حج چهار قسم استطاعت و شش امر دیگر نیز شرط است و مجموع شروط وجوب حج ده قسم است بدین قرار:

۱. بلوغ، یعنی به حد بلوغ رسیدن حج گزارنده ۲. عقل، یعنی عاقل بودن او ۳. حریت، یعنی برده نباشد ۴. استطاعت مالی ۵. استطاعت بدنی ۶. استطاعت زمانی، یعنی پس از حصول همه شرایط در مکلف، زمان کافی برای انجام عمل باشد ۷. استطاعت سربی، یعنی راه باز باشد ۸. عمل حج مستلزم ضرر بدنی یا ضرر مالی اجحاف آور نباشد ۹. عمل حج مستلزم ترک واجب اهم نباشد ۱۰. مستلزم ارتکاب حرام نباشد.

و مراد از استطاعت در آیه، اگر خصوص استطاعت سربی باشد پس یک شرط از شروط حج ذکر شده، و اگر مطلق استطاعت باشد چهار شرط ذکر شده، و باقی شروط از طریق سنت استفاده می شود.

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»

یعنی: و هر که کفر ورزد خداوند حتماً از جهانیان بی نیاز است.

اگر به اصل وجوب حج و ثبوت این حق الهی بر عهده مردم کفر اعتقادی ورزد او کافر است به لحاظ آن که این حکم از ضروریات دین است، و اگر عملاً کفران نماید و با فرض استطاعت، ترک نماید او کفران نعمت عظیم کرده و بی تردید خدا از همه بی نیاز است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)

لغت و اعراب:

صَدَّه عن كذا - از باب نَصْر - : او را منصرف کرد از آن و مانع شد. بَغَى: طلب کردن، ظلم نمودن. عِوَج: کژی و انحراف. تبغونها به تقدیر «تبغون لها» و ضمیر مؤنث آن به «سبیل» برمی گردد که مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

سوزنش اهل کتاب

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ»

اهل کتاب در آن عصر یهود و نصارا بودند و دو رقم انکار داشتند:

اول - انکار آیاتی از تورات و انجیل که در دست خودشان بود و در برابر مسلمین و اکثر ملت خودشان آنها را مخفی داشته، انکار می کردند و آنها آیات بشارت به بعثت پیامبر اسلام و ذکر اوصاف کمال و نبوت و کتاب و دین او، و پیروزی وی در غزوات، و تبدیل قبله، و حلال کردن طئیات و غیر اینها بود.

دوم - انکار آیاتی از قرآن کریم و معجزاتی از پیامبر اسلام.

آیه در این باره خطاب به پیامبر اسلام می فرماید بگو: ای اهل کتاب، چرا به آیات خداوند در کتاب های خود و کتابی که بر من نازل شده، و یا چرا به نشانه های صدق نبوت من که از طریق گذشتگان خودتان و از جانب من به شما رسیده کفر می ورزید، در حالی که خداوند از هر عملی که در خفا و به عنوان مکر و فریب انجام می دهید آگاه است و بر همه آنها در روز رستاخیز گواه است.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ»

یعنی: بگو: ای اهل کتاب، چرا کسانی را که ایمان آورده اند و دین و کتاب مرا پذیرفته اند و یا در صدد پذیرش اند، از راه خداوند باز می دارید؟ یعنی به وسیله تهدید و ایجاد خوف از آینده، و تشکیک در احکام قرآن و دین اسلام، آنها را از پذیرش آن منع می کنید و یا به خروج از آنچه پذیرفته اند وادار می نمایید.

«تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَاللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

یعنی: شما برای راه خدا کژی و انحراف می طلبید. اصول و فروع احکام اسلام را برای مردم، کج و باطل معرفی می کنید، و یا آن که می گوئید احکام الهی قابل نسخ نیست، پس احکام تورات، ثابت و باقی است و باید از آنها پیروی کرد، در حالی که شهادت می دهید، یعنی در نزد احکام منسوخ و ناسخ حضور دارید و صحت نسخ را می دانید. و یا در حالی که شهادت می دهید، یعنی در وجدانتان به انقضای وقت منسوخ و ثبوت ناسخ گواهی دهید. و هرگز خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

معلوم باد که در این دو آیه مخاطب، کفارند و از این جهت است که خداوند آنها را خود مخاطب قرار نداده بلکه در هیچ موردی از این کتاب کریم خود کفار مورد خطاب نشده اند بلکه پیام با

واسطه به آنها داده شده، و این بر خلاف مؤمنان است که بارها مفتخر به خطاب الهی شده اند، نظیر آیه های بعد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

لغت و اعراب:

رَدُّ الشَّيْءِ - از باب نَصَر - او را از حالی به حال دیگر باز گرداند، و مانند جَعَلَ دو مفعول لازم دارد.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از گروهی از کسانی که به آنها کتاب داده شده پیروی کنید شما را پس از ایمانتان به حالت کفر بازمی گردانند.

مراد از مخاطب در این آیه عمدتاً ساده دلان و عوام مؤمنین است، و مراد از فریق و گروه، برخی از دانشمندان و علمای تورات و انجیل در آن عصر است که پیوسته با فریب و نیرنگ مشغول تحریف آن دو کتاب مقدس و جلوگیری از گرویدن مردم به اسلام و شنیدن دعوت پیامبر اسلام بودند و نسبت به مؤمنان هم در صدد ایجاد تشکیک و تردید و وسوسه برای انصراف و ارتداد بودند.

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ»

این کلام، خطاب به مؤمنین است از روی انکار و اظهار تعجب که چگونه تحت تأثیر آنان قرار می گیرند و از اسلام بازمی گردند! و محتمل است که خطاب عام باشد.

معنای آیه: و چگونه شما پس از ایمان آوردن کفر می ورزید در حالی که همواره بر شما آیات خداوند از کتاب او خوانده می شود و از انفس و آفاق باز گو می شود، و فرستاده او نیز در میان شماست؟!

از این کلام استفاده می شود که پیروان اسلام در آینده ابدی تاریخ باید در هر معضلی از امور دین و اختلافی از مسائل مذهب به کتاب خدا و رسول او تمسک جویند؛ و کتاب بحمدالله پیوسته با

آنهاست و رسول هم به وجود تنزیلی اش یعنی ائمه معصومین از اولادش میان آنهاست.

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

حد تقوا

یعنی: و کسی که به خدا اعتصام جست - در تمام امور دنیوی و اخروی به عنایات و الطافش چنگ زد - بی تردید به سوی راهی راست هدایت شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

لغت و اعراب:

تقاه مصدر اتقى يتقى است. حبل: ريسمان. شفا: کنار و لب شیء. حفرة: گودال. اذ كنتم متعلق به نعمت و برای بیان نعمت است، و كنتم على عطف است به اذ كنتم.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بدان گونه که شایسته تحفظ و تقوای اوست بپرهیزید. پس هیچ یک از مطلوب های او را ترک نکنید و هیچ یک از مبغوض های او را مرتکب نشوید. امر «اتقوا» امر ارشادی است که مخاطب را به سوی طاعت در واجبات و محرمات هدایت می کند و قهراً موافقت و مخالفت این فرمان بنفسه ثواب و عقاب ندارد، بلکه اطاعت کننده ثواب انجام آن واجب و ترک آن حرام را می برد و عصیان کننده نیز به کیفر ترک واجب و فعل حرام گرفتار می شود.

«وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

یعنی: و هرگز از دنیا نروید مگر آن که مسلمان باشید یا در حال تسلیم باشید. پس در حال کفر

نمیرید و در حال اسلام بمیرید. و این تحریم و ایجاب حقیقتاً متعلق به مرگ نیست که غیراختیاری است، بلکه متعلق به کفر و اسلام است، یعنی هیچ گاه در حال کفر نباشید تا مرگتان در آن حال باشد، و پیوسته در حال اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلام باشد.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»

وجوب وحدت اسلامی

یعنی: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنیید و هرگز متفرق نشوید. مراد از ریسمان خدا وسیله معنوی ارتباط با خداست شبیه به ریسمان که وسیله ارتباط در مادیات است، و مقصود از آن، کتاب آسمانی و رسول و امام و دین و برنامه سماوی زندگی است که به بشر عطا کرده. و مراد از تفرقه، فرقه فرقه شدن در اصول عقاید و فروع عملی یا در هر امری از امور دنیاست که مسلمین را از هم جدا می کند.

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا»

تمتۀ خطاب به مؤمنین است به لحاظ حال آنها وقت نزول این آیات. یعنی: نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، یعنی پیش از اسلام و در ایام جاهلیت که دشمنی سرسخت فردی و قبیله ای ممتد داشتید و پیوسته تشنه خون و مال یکدیگر بودید؛ پس خداوند دل های شما را با یکدیگر الفت داد و محبت بخشید، پس به برکت نعمت و رحمت او برادر هم شدید.

«وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرِهِ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»

یعنی: و نعمت دیگر این که شما بر لب گودالی از آتش بودید و خدا شما را از آن نجات بخشید.

مراد، گودال آتش دنیاست که پیوسته در شرف جنگ و قتل و غارت و تعدی به نوامیس هم بودند که گودالی است عظیم از فتنه و فساد؛ یا گودالی از آتش آخرت که جهنم است و به واسطه کفر و عناد و فسق و طغیانشان برای خود مهیا کرده بودند که به مجرد مرگ در آن افتند. پس خداوند به واسطه اسلام، شما را از آن پرتگاه ها نجات داد.

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ ءَايٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ»

یعنی: خداوند، این گونه برای شما آیات کتاب خود را که حاوی احکام و معارف و پند و اندرز است بیان می کند، و یا این گونه نشانه های توحید و قدرت و رحمت و صدق دعوت فرستادگانش را آشکار می سازد، شاید شما هدایت شوید.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

سازمان امر به معروف

تفسیر:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

یعنی: باید از میان شما گروهی هم هدف پدید آیند که پیوسته جامعه را به سوی خیر دعوت نمایند و به معروف فرمان دهند و از منکر باز دارند.

خطاب در این آیه به همهٔ مسلمین است و هدف از آن، تشکیل گروهی از میان آنهاست که به سه امر مهم الهی قیام نمایند: دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر. و همان گونه که بر همهٔ مسلمین ایجاد آن گروه واجب است بر آن گروه نیز تصدی و اقامهٔ آن سه امر، واجب می باشد و هر دو وجوب، نفسی کفایی است، یعنی اگر گروه فوق خود از میان جامعه بجوشند یا برخی از ملت، آن را تحقق بخشند از دیگران ساقط می شود، چنان که اگر دعوت و امر و نهی از برخی از آن گروه انجام گرفت از غیر آنها ساقط است.

و مراد از خیر که دعوت و ارشاد به سوی آن واجب است همهٔ علوم و معارف دینی است از عقاید صحیحه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه اعم از واجبات و مستحبات که عنوان خیر بر آنها شامل است و علم به محرمات هم جزء خیر است.

و مراد از معروف، هر عمل قلبی و بدنی و هر صفت و ملکهٔ روحی است که نزد شرع و عقل نیکو و مستحسن شمرده شود. و مراد از منکر، مقابل معروف است، یعنی هر عمل باطنی و ظاهری و هر صفت نفسانی که شرع و عقل آن را زشت و قبیح شمرده است. بنابراین، سه مسألهٔ دعوت و امر و نهی از هم جدا می شوند، زیرا مجرد هدایت و ارشاد غیر از وادار کردن به فعل یا ترک است.

و از آیهٔ شریفه کیفیت تشکیل این امت و نحوهٔ برآمدن آنها از متن جامعه و هم چنین کیفیت دعوت و امر و نهی آن گروه پس از تشکل، استفاده نمی شود، لکن تحقق و جریان امور سه گانه در خارج، توقف بر تشکیل حوزه های علمی و دانشگاه های دینی دارد که نخست علوم دینی به معنای وسیع آن شامل خیر و معروف و منکر از کتاب و سنت و عقل استخراج و مدون گردد، سپس

نهادهایی به منظور ابلاغ و هدایت و امر و نهی تأسیس شود. و تا حال، همه این امور را حوزه های علمیه با کمی امکانات با مجاهدت های بلیغ انجام داده اند، لکن این عرضه ها متناسب با تقاضاها نیست بلکه ولی امر شرعی الهی مافوقی لازم دارد با هزینه کافی و وافى. والله غالب على امره.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

وجوب وحدت اسلامی

یعنی: آن جامعه ای که این امت و گروه را انتخاب می کنند و آن گروهی که برای انجام این امور سه گانه انتخاب می شوند، آنهاست که رستگارند. زیرا بقا و حفظ و نشر و عمل به دین الهی در طول تاریخ در سایه حرکات و فعالیت آنهاست.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

تأکید و تکرار خطاب به مسلمین است. یعنی: شما مانند کسانی نباشید - یعنی مانند علما و دانشمندان یهود و نصارا - که پس از آن که از جانب پیامبر و کتابشان دلایل روشن به آنها رسید، یعنی از روی براهین و ادله بر حقانیت دین علم پیدا کردند، متفرق و مختلف شدند، یعنی هم از نظر مکان و مسکن از هم جدا شدند و هر یک محیط و منطقه ای را در روی زمین انتخاب نمودند، و هم از نظر عقاید اصولی و فروع عملی فرقه فرقه شدند. و از این رو برای آنها عذابی بزرگ است.

معلوم باد که دأب این کتاب کریم بر این است که هر گاه ملتی را از حادثه ای با تأکید بر حذر دارد نشانه آن است که واقع می شود. و از این رو درباره اختلاف میان امت ها از قدیم الایام سخن رفته و این هشدار است به مسلمین که اختلاف در میان آنان نیز انجام می گیرد و مع الاسف می بینیم که چنین شده، زیرا با ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اختلاف ظهور کرد به گونه ای که حکایت از محقق بودن ریشه عریق آن از پیش داشت، و از این روست که کار مسلمین به این جا کشید که می بینید.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶)

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

لغت و اعراب:

یوم تَبَيُّضٌ متعلق به «أذكر» مقدر و یا به «لهم» در آیه قبل است. أَكْفَرْتُمْ به تقدیر «یقال لهم» است.

تفسیر:

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»

یعنی: به یاد آور روزی را که چهره هایی در آن روز سفید و نورانی و چهره هایی سیاه و ظلمانی می گردد. اما کسانی که چهره هاشان سیاه شده، از جانب خدا یا از جانب فرشتگانی که متصدی امور آنهاست یا از قضاتی که درباره آنها داوری می کنند به آنها گفته می شود: آیا پس از ایمانتان کفر ورزیدید؟

مراد از این اشخاص کسانی هستند از یهود و نصارا که پیش از بعثت پیامبر اسلام یا در هر عصر و زمانی به لحاظ آشنایی شان با تورات و انجیل و اخبارات غیبی آنها به پیامبر اسلام ایمان آورده، و پس از اطلاع از بعثت و کتاب او، به پیروی از هوای نفس انکار کرده اند؛ و نیز هر مسلمانی که در طول تاریخ مرتد شده و به اسلام کفر ورزیده است.

«فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»

یعنی: در عالم آخرت که از حین مرگ شروع می شود به آنها گفته می شود: بچشید این عذاب را که در دنیا شما را از آن برحذر می داشتند، به سزای کفری که می ورزیدید.

«وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

یعنی: و اما کسانی که چهره هایشان سفید و نورانی است، آنها در رحمت خدا یعنی در بهشت عالم برزخ و آخرت اند، که فضا و زمین و آسمان و حور و قصور و غلمان و میوه جاتش همه مصداق رحمت است، زیرا مراد از رحمت، آثار و معلولات آن است. و چون تمام و کمال هر نعمتی وابسته به دوام آن، و توقیت هر نعمت و لذت سبب نقص و تلخی آن است غالباً خداوند قید دوام و ابدیت را در نعم بهشتی بدین تعبیر بیان می کند که آنان در آن رحمت و نعمت جاودانند.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ»

یعنی: این آیات که حکایت از وعده نیکان و وعید بدان دارد آیه های کتاب خداوند است که بر تو و امت تو در طول بقای نسلشان، به حق می خوانیم، یعنی به درستی و راستی و برای هدفی والا و برتر و به دور از خطا و اشتباه بازگو می کنیم. و هیچ گاه خداوند برای عالمیان در دنیا و آخرت اراده ستم نمی کند. یعنی هیچ نوعی از ظلم را درباره هیچ فردی از جهانیان روا نمی دارد، زیرا ستم از

کسی صادر می شود که قبح آن را نداند و خداوند عالم مطلق است؛ و از کسی صادر می شود که ضعیف است و خداوند قوی مطلق است؛ و از کسی صادر می شود که نیازمند است و خداوند غنی علی الاطلاق است؛ و ستم، تعدی به سلطان غیر و تصرف در ملک غیر است و غیر خدا را در مقابل او سلطانی و ملکی نیست؛ و بدهکار ستم می کند که حق را نپردازد و خداوند بدهکار کسی نیست؛ و امر و نهی او به نفع خود او نیست تا به ستم بیگاری کشد بلکه به نفع مکلف است؛ و کیفرادانش به عاصی تشفی نیست تا اجحاف کند بلکه اثر وضعی طغیان اوست؛ و ظلم و ستم، وضع شیء در غیر موضع آن است و حکمت خداوند مانع از این عمل است.

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

یعنی: و آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است علاوه بر خود آنها ملک خداست، نه به ملکیت اعتباری انتزاعی، بلکه به ملکیت حقیقی، زیرا آفرینش همه به اراده تکوینی او، و حفظ و نگهداری آن در درازمدت بسته به مشیت او، و فانی کردن همه عندالافتضاء از او و به اراده اوست.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»

یعنی: و همه امور به سوی او بازگردانده می شود. مراد از «امور» امر بقا و حرکت و سکون همه ذرات عالم وجود و تأثیرات علل و معلولات جهان هستی است که به او بازمی گردد، یعنی به واسطه فرشتگان او که موکل به اداره جهان از روز آفرینش تا قیام رستاخیز و پس از آن تا استمرار ابدیت اند اداره می شود و ناظر و مهیمن و مدبر خود اوست.

و یا آن که مراد از امور، افعال مکلفان انس و جن است که در دار تکلیف دنیا نوشته و تهیه شده و در عالم قیامت به وسیله فرشتگان برای سنجش و تعیین پاداش و کیفر و داوری به سوی او باز گردانده می شود.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۱۱)

سازمان امر به معروف

کنتم خیر اُمّه یعنی فی السابق، یا به معنای اُنتم خیر اُمّه. تأمرون با دو فعل مضارع دیگر بیانِ کنتم خیر اُمّه است. اذی هر آسیب و ضرری است که به شخص می رسد جسمی یا روحی.

تفسیر:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»

آیه خطاب به مسلمین است و کلمه «کنتم» محتمل است که منسلخ از زمان باشد یعنی بر گذشته دلالت ندارد و تنها برای ربط است. بنابراین معنای آیه این است: شما مسلمین بهترین امتی هستید که برای مردم از کتم عدم به عرصه وجود آمدید. یعنی خداوند پیامبر را مبعوث نمود و شما را به دعوت او اجتماع و وحدت بخشید و به عنوان بهترین امت برای جامعه بشری پدید آورد، زیرا شما دارای اوصاف سه گانه اید (که در ادامه آیه می آید).

و محتمل است کلمه «کنتم» به معنای ربط ماضوی خویش باشد و طبق آن معنای آیه این است: شما در گذشته بهترین امت بودید که برای مردم پدیدار شدید. و با لحاظ این که این سوره مدنی است ممکن است مراد از زمان گذشته، ایام پیش از نزول این آیه باشد که از آغاز تشکّل و صدق امت بر آنها در مکه معظمه و سپس در اوایل حضور در مدینه گروهی متحد و هم هدف و متمسک به حبل الهی و به دیده انصاف، همگی نفس واحده بودند و اوصاف سه گانه را هم داشتند.

و محتمل است مراد از زمان گذشته «کنتم» در علم ازلی الهی و یا در لوح محفوظ و یا در لسان و توصیف پیامبران برای امتشان و یا در کتاب های آسمانی باشد.

«تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»

یعنی: از بارزترین صفات شما این بود که دیگران را به هر کار نیک شرعی و عقلی فرمان می دادید و از هر کار زشت و ناروا بازمی داشتید و به خدا ایمان داشتید، یعنی خود نیز به آنچه از جانب خدا می آمد معتقد می شدید و آن را به کار می بستید.

«وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»

یعنی: واگر اهل کتاب نیز می گرویدند، یعنی علمای یهود و نصارا به پیروی از اخبار خود

تورات و انجیل حقیقی به محمد صلی الله علیه و آله و دین و کتاب او ایمان می آوردند، بی تردید برای دنیا و آخرت آنها بهتر بود. آری برخی از آنان مؤمن هستند، یعنی در حالی که میان ملت خودشان و در زمره آنها هستند به پیامبر اسلام و دین او گرویده اند، و یا اطلاع از تورات و انجیل حقیقی و اذعان به محتویات آنها همان ایمان به پیامبر اسلام است. ولی اکثریت آنها فاسقند، یعنی از دستور تورات و انجیل که به پیامبر خاتم ایمان آورید، و از دعوت پیامبر اسلام به دین و کتابش خارج اند.

«لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُقاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكمُ الْأَذبارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ»

یعنی: هرگز آنها به شما آسیبی نمی رسانند جز آزار اندکی.

پس نباید از اهل کتاب بترسید و بهراسید، زیرا آنها جز ضرر اندکی - مانند تهدید و بدگویی و ضرر مالی - به شما آسیب نمی زنند. و اگر با شما بجنگند پشت به شما می کنند، سپس از احدی یاری نمی بینند، چنان که در مبارزات بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع چنین شد.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُفُوا إِلَّا - بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ باؤُ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسِيكَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبياءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِما عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

لغت و اعراب:

ذَلَّ زِيدٌ - از باب ضَرَبَ -: ضعیف و خوار شد. نَقَفَهُ - از باب عَلِمَ -: یافت او را، پیروز گشت بر او. بَاءَ اليه: رجوع کرد به سوی او. بَاءَ بَدَنَبه: تحمل کرد آن را، اعتراف کرد به آن. بَاءُوا بَعْضَ به تقدیر «رجعوا اليه حال كونهم حاملين غضب الله». اَلَّا بحبل استثنای از عموم احوال است به تقدیر «ضربت عليهم الذلة في جميع أحوالهم اَلَّا حال تمسكهم بحبل الله». ذلك بأنهم اشاره است به ثبوت ذلّت و غضب و مسكنت. ذلك بما اشاره است به كفران آيات و قتل انبياء. بغير حق قيد توضیحی است، یعنی و لا يكون ذلك اَلَّا بغير حق.

ضعف و ذلت کفار در جنگ

«ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تُقْفُوا»

یعنی: آنها هر جا یافت شوند ذلت بر آنها زده شده است.

ملت یهود هر جای دنیا باشند مَهر ذلت و خواری همانند نقش سکه بر پیشانی آنها خورده است. مراد از این ذلت، ذلت تشریحی است یعنی حکم کفر و آثار آن و از آن جمله لزوم اجرای جزیه درباره آنها تشریح شده است؛ و نیز ذلت اتخاذ دین منسوخ و محزف که دوبار بر آن نسخ الهی خورده، یک بار به دست عیسی و انجیل او و بار دیگر به دست محمد صلی الله علیه و آله و قرآن او؛ و نیز ذلت تفرقه و زیستن پراکنده در زیر سیطره حکومت های جهان تا روزی که خدا بخواهد.

«إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»

یعنی: این ذلت، بر آنها ثابت است مگر آن که به ریسمانی از جانب خداوند چنگ زنند، یعنی اسلام آورند و دین و کتاب او را بپذیرند، و به ریسمانی از جانب مردم چنگ زنند، یعنی در جرگه مسلمین داخل شوند و در امان آنها باشند. و نیز آنها با غضب خدا بازگشته اند، یعنی به واسطه ترک پیروی از عقاید و اعمال دین ناسخ بعدی و بقای بر دین منسوخ قبلی، مستحق خشم خدا گشتند.

«وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ»

یعنی: و بر آنها قضای تکوینی فقر و بینوایی همانند خیمه ای بر سر قومی زده شد. یعنی فقر اعتقادی و اخلاقی و عملی و فقر مالی در دوران های طولانی بر آنان چیره شد.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ»

یعنی آن کیفرهای سه گانه: حلول ذلت و غضب و مسکنت، بر آنها بدین سبب است که آنها همواره در تاریخ حیاتشان به آیات کتاب خدا و نشانه های توحید او کفر می ورزیدند و پیامبران خدا را همانند زکریا و یحیی به ناحق می کشتند.

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»

یعنی: و آن جرأت بر کفر به آیات خدا و کشتن پیامبران هم به خاطر آن بود که گناه کردند و پیوسته به حقوق خدا و حقوق مردم تعدی و تجاوز می نمودند، نظیر «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» [روم، ۱۰].

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّهَ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

فضایل و پرهیزکاری برخی از اهل کتاب

لغت:

آناء: جمع آنی - به فتح و کسر - ساعتی از روز یا شب، و مطلق وقت. قائمه: قیام کننده به وظایف و مستقیم.

تفسیر:

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّهَ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ»

این کلام به منزله استثنای از عموم حکم اخبار از کفر اهل کتاب است. یعنی: آنها همه یکسان نیستند، بلکه از آنها گروهی هستند به پاخاسته و قیام کننده به ایمان و طاعت، و درست و مستقیم در عقاید و عمل؛ آنها در ساعت های شب همواره آیات خدا را تلاوت می کنند، یعنی آیات تورات و انجیل واقعی را و یا آیات قرآن مجید را، در حالی که پیوسته در مقابل خدا خاضع اند و همواره سجده می کنند.

مراد از این گروه، عده ای از علمای یهود و نصارا و پیروان آنها هستند که به پیامبر اسلام ایمان آورده و در مدینه یا جاهای دیگر در میان قوم خود زندگی می کردند. و یا به کتاب واقعی خود معتقد و عامل بودند هرچند به تغییر رسمی دین نرسیده بودند، که اینان در واقع مؤمن به اسلام و پیامبرند.

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»

یعنی: آنها به خدا و روز واپسین ایمان دارند. ایمانشان به همه اصول عقاید از توحید گرفته تا

معاد است. و آنها همواره دیگران را به معروف امر می کنند، یعنی به هر عملی که در نزد شرع و عقل نیکو شمرده می شود وامی دارند. و از منکر نهی می کنند، یعنی از هر کاری که نزد عقل و شرع قبیح شمرده می شود باز می دارند. و آنها خود نیز به هر کار خیری از واجب و مستحب در شرع و محبوب و پسندیده در نزد عقل، شتاب و جدیت می ورزند، و آنها از صالحان اند.

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»

خلود در آتش و خسران کافران

یعنی: آنها درباره آنچه از اعمال نیک به جا آورند هرگز در دنیا و آخرت مورد کفران قرار نمی گیرند، یعنی نه بی پاداش می مانند و نه از پاداششان کسر می شود. و خدا به تقوای پیشگان داناست، یعنی از شمار آنها در طول عمر جهان، و از مراتب تقوای آنها و کم و کیف آن، و از مقدار پاداش هر یک در دنیا و آخرت آگاه است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶)

تفسیر:

این آیه درباره کسانی از اهل کتاب است که ایمان نیاورده و علیه اسلام و مسلمین نیز توطئه می کردند. می فرماید: حقیقت این است که کسانی که کفر ورزیدند و به دعوت اسلام و قرآن نگریدند، هرگز در دنیا و آخرت اموال و اولادشان آنها را از خدا و در برابر او از چیزی بی نیاز نمی کنند که مثلاً نیاز به رحمت آنها را تأمین کنند و یا عذابی از جانب خدا را دفع سازند. و آنها یاران آتش اند، یعنی رفیقان و ملازمان هم در آتش دوزخند، و آنها در آن آتش جاودانند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

لغت:

صِرٌّ مصدر است به معنای شدت که در مورد باد سرد و سوزان و پرسروصدا استعمال می شود. ریح:

باد، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. حرث: کشت.

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ»

این آیه در مقام بیان قاعده ای کلی است دربارهٔ مطلق خیر اعتقادی و عملی، عبادی و غیرعبادی که از کفار کتابی یا غیر کتابی در دنیا صادر می شود که حکم به بطلان مطلق آن شده است.

معنای آیه: مثل آنچه کفار در این زندگی دنیا انفاق می کنند، یعنی مثل مطلق کار خیرشان که از اهم آنها انفاق به پدر و مادر و ارحام و مستمندان و سایر جهات خیر است، از اعمالی که اگر از مؤمن صادر می شد پاداش خیر داشت، مثل باد شدیدی است که از شدت سرما یا گرما یا مسمومیت سوزنده باشد و بر کشت و زرع گروهی که به خود ستم کرده اند بوزد و آن را نابود سازد. مراد، کسانی هستند که در کیفیت کشت و زرع بر خود ستم کرده اند و آن را به نحوی نامناسب از حیث مکان و زمان و بذر کاشته اند، و یا کسانی هستند که به خاطر فسق و کفر بر خود ستم کرده اند و مستحق کیفر دنیوی شده اند، که در هر دو صورت زراعت آنها آماده تر برای نابودی است.

و این مورد از قبیل تشبیه مرکب معقول به مرکب محسوس است، یعنی تشبیه اعمالی که مقارن با کفر و فسق فاعل است به زراعتی که مقارن با رسیدن باد شدید مسموم است. و وجه مشابهت هم عدم ترتب فایده و اثری بر آن است در دنیا و آخرت.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»

یعنی: در این که همهٔ اعمال خیر آنها شبیه زراعت سوخته شده است خدا بر آنها ستم نکرده، بلکه آنها از پیش پیوسته بر خویشتن ستم می کردند و اسباب بطلان و نابودی اعمالشان را به واسطهٔ اصرار بر کفر و فسق فراهم می آوردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

حفظ اسرار از غیر مومنان

بطانه: آستر لباس، کنایه از خواص و محرمان راز انسان. أَلَا فِي الْأَمْرِ - از باب نَصِير: تفصیر و کوتاهی کرد در آن. خَبَلَهُ - از باب نَصِير: فاسد کرد آن را. و خَبَالاً یا مَفْعُول دَوْم يَأْلُونَكُمْ است و یا مصدر تَأْكِيدِي به تقدیر یخبلون خَبَالاً. عَنَتَ زَيْدٌ - از باب عِلْم - در مَشَقَّة و زحمت افتاد. مَا عَنْتُمْ «ما» مصدریه است یعنی عَنَّتَكُمْ. بغضاء: به معنای دشمنی سخت.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز از غیر خودتان، یعنی از کفار و مشرکین، دوست و محرم راز نگیرید، زیرا هیچ گاه آنها در رساندن هر گونه فساد بر شما، فساد اعتقادی و اخلاقی و مالی و غیره، کوتاه نخواهند آمد.

«وَدُّوا مَا عَنَّتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»

یعنی: آنها از پیش، در مشقت و سختی افتادن شما را دوست داشتند؛ حقیقت این است که از دهن های آنان، یعنی از سخنانشان، عداوت و دشمنی شدیدشان آشکار است، و آنچه سینه هایشان از کینه و عداوت بر شما پنهان می دارد بزرگتر و بیشتر است.

«قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ»

یعنی: بی تردید ما برای شما نشانه ها را بیان کردیم - نشانه های بازشناسی کافر از مؤمن، و دشمن از دوست، و سزاوار و صالح برای دوستی و طرح راز از ناصالح و ناسزاوار را برای شما روشن کردیم - اگر شما عقل خود را به کار برید و اهل اندیشه باشید.

و «ان کنتم» مسوق است برای شرط تأثیر بیان نه اصل آن.

ها أَنْتُمْ أَوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)

ها برای مجرد تنبیه است، یعنی هان. بالکتاب الف لام آن عهد حضوری یا جنس است. عَضَّ الشَّيْءُ:

به دندان گرفت آن را. اَنَامَل: جمع انمله - به تثلیث همزه و میم - یعنی سرانگشت یا بند آخر آن که ناخن دارد. غِيْظ: غضب یا غضب شدید. اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ جَزَاءُ قَوْلِ پيامبر و مسلمین است یا قول خداوند. و محتوای سینه و قلب را «ذات الصدر» و «ذات القلب» گویند.

تفسیر:

«هَآءَ اَنْتُمْ اَوْلَآءٌ تُحِبُّوْنَهُمْ وَ لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَ تُوْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ»

آیه در تأیید و تأکید نهی از مؤادّه و دوستی با کفار و بطنه و همراز قرار دادن آنهاست، و در خطاب به مؤمنین می فرماید: متنبّه شوید، شما همان کسانی هستید که آنها را دوست می دارید در حالی که آنها شما را دوست نمی دارند. و شما به همه محتویات این کتاب یعنی قرآن ایمان دارید، ولی آنها چنین نیستند، زیرا آنها مقداری از کتاب های خودشان را حذف و مقداری را تحریف و مقداری را پنهان داشته اند. و یا آن که شما به همه کتاب های آسمانی که از آن جمله تورات و انجیل آنهاست ایمان می آورید ولی در مقابل، آنها به کتاب آسمانی شما ایمان نمی آورند.

«وَ اِذَا لَقُوْكُمْ قَالُوْا ءَاْمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا عَلَيْنَا اَلَا نَمْلِكُ مِنَ الْغَيْظِ»

یعنی: و چون شما را ملاقات کنند می گویند: ما به اسلام و قرآن شما ایمان آورده ایم. و آن گاه که به خلوت روند، از غیظ و غضبِ نشأت یافته از تأسف و ناراحتی خود از شما سرانگشتانشان را به دندان می گزند.

«قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ»

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، به آنان بگو - در حضورشان و یا در غیابشان به آنها نفرین کن و بگو -: از خشمتان بمیرید، یعنی خشمتان به قدری زیاد شود که شما را بکشد، به یقین خدا به آنچه در سینه هاست داناست. یعنی به آنچه در سینه های آنهاست از کینه و عداوت دین خدا و پیامبر و کتاب و پیروان او، و به آنچه در سینه های مؤمنان است از ایمان و تسلیم و حبّ خدا و اولیای او و دشمنی طواغیت زمان و احیاناً از دوستی کفار اشتباهاً و نسیاناً یا عمدتاً و عصیاناً.

إِنْ تَمَسَسِكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
(۱۲۰)

لغت:

حسنة صفت مشبهه است، یعنی هر امر نیکو و هر نعمت مادی و معنوی که سبب سرور انسان شود.

سینه در مقابل حسنه است.

تفسیر:

«إِنْ تَمَسَسِكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»

یعنی: عداوت کفار و دشمنان با شما به حدی است که اگر شما را حسنه ای رسد، یعنی امر خیری که سبب خوشحالی شما باشد از قبیل پیروزی در جنگ، غنایم جنگی، وفور ارزاق، رفاه زندگی، صحت ابدان، امنیت محیط و گرایش مردم به اسلام و غیره، آنها را بدحال و ناراحت می کند. و اگر مصیبتی به شما برسد، مانند شکست در جنگ، ضرر جانی و مالی و نامنی و ارتداد مسلمانان و غیره، آنها بدان مسرور و خوشحال می گردند.

«وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»

یعنی: و اگر صبر و شکیبایی کنید - صبر در برابر حوادث غیراختیاری که به اراده تکوینی خداست، و در برابر تکالیف و فرامین الهی که به اراده تشریحی اوست، و در برابر حملات و فشارهای دشمن، از تهدید و استهزاء و حملات نظامی و سیاسی و اقتصادی و غیره - و تقوا ورزید، یعنی وظایف محوله شرعی و عقلی خود را کاملاً رعایت کنید، مکر و نیرنگ آنها هیچ ضرری به شما نمی رساند. خداوند به آنچه آنها انجام می دهند، از کشیدن نقشه علیه مسلمین و توطئه و فریب و نیرنگ، احاطه علمی و توانی دارد، یعنی می داند و می تواند دفع کند.

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱)

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

ص: ۴۲۳

شیوه جنگ در احد

غدا زید - از باب نَصْر - : طرف صبح رفت. بَوَّأَ الْمَكَانَ: مهیا کرد برای او مکان را و او را در آن جای داد. فَشِلَّ - از باب عَلِمَ - : ضعیف و ناتوان شد و عقب ماند.

تفسیر:

«وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

این آیه و آیه بعد مربوط به جنگ احد است هنگامی که ابوسفیان و یارانش برای جبران شکست تاریخی مشرکان قریش در جنگ بدر با سپاه بسیاری که بالغ بر سه هزار سواره و دو هزار پیاده بود عزم مدینه و جنگ با پیامبر و مسلمین نمودند. پیامبر اسلام پس از اطلاع و مشورت با قوم خود درباره این که در شهر بمانند و جنگ به نحو حمله و دفاع انجام گیرد، یا خارج شوند و جنگ در محیط باز و وسیع به نحو تقابل و تدافع باشد، به احترام رأی اکثریت تصمیم به خروج از مدینه گرفت و به سوی شعب احد، یعنی راهی میان دو کوه، روانه شد و در آن جا به تنظیم سپاه خود که قریب هفتصد نفر بودند مشغول شد و آرایش رزمی را چنین داد که پنجاه نفر از سربازان ماهر در تیراندازی به فرماندهی عبدالله بن جبیر، در میان شکاف کوهی که راه نفوذ دشمن بود قرار گیرند و بقیه در شعب احد پشت به کوه و رو در روی سپاهیان دشمن باشند.

معنای آیه: ای پیامبر به یاد آور هنگامی را که در مقدمه جنگ احد صبحگاه از میان خانواده ات بیرون شدی در حالی که مؤمنان را که سپاهیان جنگ بودند در جایگاه های معین برای نبرد با دشمن جای می دادی، و خداوند شنوا و داناست، یعنی همواره گفتار شما و آنها را می شنید و افکار شما و آنها را می دانست.

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَثِيقُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

سستی نه، توکل آری

یکی از حوادث مهم آن غزوه این بود که چون سپاه پیامبر از مدینه به سوی احد حرکت کردند، در وسط راه برای دو تپ از آنها، یعنی: طایفه بنی سلمه و بنی حارثه از انصار که حدود سیصد نفر بودند به پیروی از عبدالله بن ابی بن سلول، ترس و وحشت یا ضعف اراده پیدا شد به گونه ای که در همراهی پیامبر در شک و تردید افتادند و وسوسه باز گشت به مدینه در میانشان رخنه کرد، ولی دیری نپایید که خدا یاری نمود و از تردید بیرون آمدند و همراه لشکر روانه گشتند.

در این باره می فرماید: به یاد آورید زمانی را که دو گروه از شما مؤمنان - بنی سلمه از خزرج و بنی حارثه از اوس - قصد کردند که عملاً ضعف و سستی نشان دهند، و لکن خداوند سرپرست و یاور آنها بود، یعنی به آنها کمک کرد تا از این فکر منصرف شدند و عزم بر جهاد نهادند. و همه مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند.

جنگ بدر و همزمی فرشتگان

نتیجه این جنگ، شکست مسلمین و کشته شدن هفتاد تن از سربازان اسلام بود که در رأس آنها حمزه سیدالشهداء است و مجروح شدن خود پیامبر اسلام و عده زیادی از سپاهیان. این حادثه از سخت ترین اوقات در تاریخ زندگی مسلمین اولیه بود، و در این جنگ که افروزنده آتش آن ابوسفیان بود همسرش هند از شدت عداوت، جگر حمزه سیدالشهداء را به دندان گزید و خون آن را مکید.

وَ لَقَدْ نَصَرَ كُمْ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴)

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

لغت و اعراب:

بدر نام آبی است میان مکه و مدینه و نام صاحب آن آب و نام آن محل. اذله: جمع ذلیل از ذل - به کسر - یعنی ناتوانی حالی و مالی حاصل از حوادث طبیعی، و ذل - به ضم - ناتوانی حاصل از غلبه شخص دیگر. اذ تقول متعلق به نصرکم. فور مصدر است به معنای غلیان و فوران. و فور یعنی فوریت.

و ممکن است در آیه به معنای فوریت و غلیان هر دو استعمال شود. سوّمه: او را نشاندار کرد.

تفسیر:

«وَلَقَدْ نَصَرَ كُمْ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»

آیات شش گانه زیر مربوط به جنگ بدر است که پس از اشاره اجمالی به جنگ احد، این آیات را در مقام امتنان و تسکین قلوب مسلمین و اشاره به یاری عجیب و بی سابقه خدا درباره آنها بیان نموده است.

ص: ۴۲۵

جنگ بدر که نخستین جنگ رسمی میان دولت جدید التأسيس اسلامي و كفار قريش بود در سرزمين بدر اتفاق افتاد و جنگي سخت نابرابر و عجيب بود، و ملاحظه دقيق حال و امكانات رزمي طرفين نبرد به وضوح روشن مي سازد كه در آن روز دست قدرت حق از آستين اعجاز بيرون آمده و چنين خواسته كه اسلام را با اراده تكويني خود به هر طريق باشد بر شرك پيروز گرداند و اين جنگ در واقع يكي از معجزات واضح پيامبر اسلام بود، زيرا در اين جنگ عدد مسلمين از سيصد و سيزده نفر تجاوز نمي كرد و بيش از دو اسب در آن سپاه نبود و مقداد بن اسود كندي و مرثد بن ابي مرثد تنها رزمنده اسب سوار اسلام بودند. هفتاد نفر شتر براي سواري به تناوب، و هشت قبضه شمشير و شش عدد زره جنگي داشتند، و در مقابل، مشركان هزار نفر سواره مجهز به همه وسايل جنگي روز بودند، مع ذلك در آن روز مسلمين به سرعت بر آنها پيروز شدند، هفتاد نفر از ابطال و پهلوانان آنها را كشتند و هفتاد نفر ديگر را به اسارت گرفتند و بقيه هم مفتضحانه پا به فرار گذاشتند و به سوي مكه باز گشتند.

معناي آيه: حقيقت اين است كه خدا شما را در سرزمين بدر در حالي كه ضعيف و ناتوان بوديد، يعني از نظر نفوس كم و از حيث امكانات رزمي به حكم صفر بوديد، ياري كرد.

تفصيل اين جنگ در سوره انفال از آيه ۷ تا ۱۷ ذكر شده است.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

يعني: پس، از خدا - از غضب و عذاب او - پرهيز نماييد، باشد كه سپاس گزاريد، زيرا حقيقت تقوا عين شكر پروردگار است.

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ»

يعني: اي پيامبر، آن هنگام كه خدا شما را در بدر ياري كرد زماني بود كه به مؤمنان براي تقويت قلب و تحكيم اراده آنها پيوسته مي گفتي: آيا شما را كفايت نمي كند كه پروردگارتان با فرستادن سه هزار از فرشتگان كه همه به فرمان او اعزامي زمين باشند شما را ياري دهد؟

اين بيان، حكايت دارد كه سپاهيان اسلام، سخت در ضعف و اضطراب بودند كه چنين وعده قطعي به آنها داده مي شد.

«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ هَذَا بِخَمْسَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»

معنای «بلی» این است که چرا، سه هزار فرشته برای یاری شما کافی است، و اگر صبر ورزید و پروا پیشه کنید و از ضعف و ترس و تردید پرهیز نمایید و دل قوی دارید، و آنها پس از حرکت به سوی مکه تغییر رأی دهند و در همین ساعت با جنب و جوش خود به سوی شما یورش آورند پروردگارتان با پنج هزار نفر از فرشتگان نشاندار و آرم دار شما را یاری می دهد.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

لغت و اعراب:

جَعَلَهُ مرجع ضمیر منصوب، امداد ملائکه است. بُشْرَى: خبر سرورانگیز. كَبَّتَهُ - از باب ضَرَبَ :-

بر زمین زد او را و خوار و رسوا نمود. لِيَقْطَعَ متعلق است به النصر در آیه قبل، یا به نصر کم الله در چند آیه پیش.

تفسیر:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»

حقیقت نصر و پیروزی عبارت است از تسلط بر دشمن و اسقاط قدرت او به واسطه کشتن و اسیر کردن و سلب اموال و فراری دادن و غیره، و منشأ این امر ضعف روحیه و اراده دشمن و غلبه رعب و ترس بر اوست به گونه ای که تن به قتل و اسارت دهد و پا به فرار گذارد، و این امر مسببی گاهی مستند به کثرت مسلمین و زیادی عدّه و عدّه آنهاست و گاهی بلاواسطه به اراده تکوینی خدا و گاهی هم به واسطه فرشتگان و صف بندی آنها در لباس سربازی با مسلمین که سیاهی لشکر را زیاد کنند. پس حقیقتاً پیروزی از ناحیه خداست و حضور فرشتگان چون طرفین قتال آن را می بینند برای دشمن سبب ضعف و رعب و برای مسلمین سبب بشارت و سرور است و گرنه

فرشتگان حقّ کشتن نداشتند.

معنای آیه: و خدا آن امداد غیبی فرشتگان را قرار نداد جز برای سرور و خوشحالی شما که سپاهتان را انبوه و مقتدر بینید و برای این که دل هایتان به دیدن آنها آرامش یابد، و پیروزی جز از جانب خدا نیست، خدایی که مقتدر و غالب و شکست ناپذیر است و خدایی که کارش در عالم تکوین و تشریح، دقیق و متین و مطابق صلاح تام و حکمت عام است.

«لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ»

«لیقطع» منصوب است به آن ناصبه مقدر و تعلیل است برای «و لقد نصرکم الله بیدر» یا برای جمله «و ما النصر الا» و جمله های «أو یکتبهم» و «أو یتوب علیهم» و «أو یعذبهم» هر سه عطف اند به «لیقطع»، و کلمه «أو» در سه مورد برای تنويع است نه تردید، و جمله «لیس لک من الامر شیء» معترضه است.

معنای آیه: ای پیامبر، روشی که در غزوه بدر اتخاذ شد و آن پیروزی که نصیبتان گردید برای این بود که خدایت خواست درباره سپاه شرک، چهار امر را اجرا نماید و سرنوشت آنها را به چهار قسم رقم زند:

یک - «لیقطع طرفاً» یعنی اجتماع لشکرشان را به هم زند و پاره ای از پیکر اجتماعشان را جدا کند، هفتاد نفر از سرانشان کشته و هفتاد نفر اسیر گردند. و این مقدار در واقع اکثریت کیفی آنها بود که جدا شد.

دو - «أو یکتبهم» یعنی آنها را از تشکل ساقط کرده بر زمین افکند تا مأیوسانه باز گردند؛ و آنها بقیه سپاه بودند.

سه - «أو یتوب علیهم» یعنی به عده ای از آنها عطف توجه کند و توبه شان را بپذیرد؛ و آنها کسانی بودند که بعداً به تدریج ایمان آوردند.

چهار - «أو یعذبهم» یعنی در آینده به عذاب دنیوی و اخروی عذاب نماید، زیرا آنها ستمکارند، و آنها کسانی بودند که در حال کفر مردند.

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»

یعنی: چیزی درباره این جنگ از آن تو و در اختیار تو نیست.

ذکر این جمله به عنوان معترضه پس از دو امر اول برای این است که توهم نشود آن دو کار - یعنی قتل و اسر - به دست پیامبر و یارانش بود، زیرا آنها هم از قبیل «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» [انفال، ۱۷] بودند.

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

حرمت ربا و آتش بودن آن

یعنی: و آنچه در آسمان ها و در این زمین است علاوه بر خود آنها از آن خدا و ملک حقیقی اوست؛ هر که را خواهد می آمرزد و هر که را خواهد عذاب می کند، یعنی تعذیب مستحقین عذاب هم حتمی نیست، و آن به خاطر این است که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

و معلوم باد که آنچه در خارج واقع شد از امور چهارگانه در جنگ بدر، همان فرض اول بود، یعنی مسلمین بخش معظمی از مشرکان را به وسیله کشتار و اسارت از پیکر آن سپاه جدا کردند و چنان که نقل شده هفتاد نفر از سران آنها را کشتند و هفتاد نفر را اسیر نمودند. و در واقع وجه دوم نیز محقق شد. و این آیه را چند جور معنا کرده اند که ما این بیان را ترجیح دادیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰)

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)

لغت:

أَكْلَ شَيْءٍ غَالِبًا در مطلق تصرف در آن استعمال می شود. ربا - به قصر و مدّ - مصدر است به معنای زیاد شدن و مال زیاد شده، و اغلب استعمال آن در اصطلاح شرع در مازاد بر رأس المال است به نحو خاص. ضِعْفٌ شَيْءٍ مثل آن و ضِعْفَيْنِ دو برابر و أضعاف سه برابر و چندین برابر آن است. مضاعفه تأکید است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، در مقام دادن قرض به دیگران و یا در هر بدهی که میان شما و دیگران پیدا می شود ربای چندین برابر مکرر نخورید.

توضیح این که: اگر کسی مثلاً ده دینار به شخصی داد که بیست دینار بگیرد ربا به مقدار ضعیف اصل یعنی مثل اصل خورده، و اگر ده دینار داد که سی دینار بگیرد ربا را ضعیفین یعنی دو برابر اصل خورده، و اگر ده دینار داد که چهل دینار یا بیشتر بگیرد ربا را به اضعاف یعنی چندین برابر اصل خورده است. و چون «مضاعفه» هم اضافه شده مثلاً باید چهل دینار نیز چند برابر بشود، پس باید در برابر ده دینار هشتاد دینار یا بیشتر بگیرد هر چند به تدریج به آن جا برسد. و فرقی نیست که این اضافه در باب قرض باشد، یعنی دادن و گرفتن وام، که غالباً چنین است و یا در دین، یعنی مطلق بدهی هایی که وقت معین دارند مانند خریدن به نسیه و فروختن به سَلَم یا دین از ناحیه اجاره اعیان و ضمان اتلاف اموال و دیه جنایات و غیر این ها که بدهکار قدرت ادا نداشته باشد و مرتب تأخیر بیفتد و روی آن کشیده شود تا آن گاه که به اضعاف مضاعف برسد.

و مراد از آیه این نیست که حرمت ربا مختص به چنین فرض یعنی ربای چند برابر است، بلکه این تعبیر برای اشاره به مصادیقی است که در آن عصر انجام می گرفته و یا اشاره به طبع اولی رباست که بر حسب غالب وام دهندگان از اغنیا و گیرندگان از ضعفا بوده و مرتباً بر بدهی می افزایند تا اضعاف مضاعفه گردد و فراگیر تمام اموال بدهکار شود. و گرنه مطلق ربا حرام است هر چند نسبت به اصل دین اندک باشد مانند آن که صد دینار برای مدت مدیدی بدهد که یک درهم اضافه بگیرد که آن هم بی تردید حرام است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

یعنی: و از خدا پروا کنید - از غضب او و مؤاخذه دنیوی و عذاب اخروی او بپرهیزید و ربا و سایر محرمات را ترک نمایید و واجبات را انجام دهید - باشد که رستگار گردید.

«وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»

یعنی: و از آتشی که برای کافران آماده شده است بپرهیزید.

ظاهر فعل ماضی «أُعِدَّتْ» این است که دوزخ الآن مخلوق و مهیاست و اخبار اهل بیت وحی علیهم السلام نیز بر آن دلالت دارد. و ممکن است نصوص سبق خلقت، ناظر به بهشت و دوزخ اصلی پس از قیامت باشد، و بهشت و دوزخ برزخ مقارن مرگ اولین انسان خلق شده باشد.

و نیز ظاهر این آیه این است که آتش دوزخ، تنها برای کفار تهیه شده و غیر کافر در آن وارد نمی شود، ولی مراد این است که غرض اصلی و بالذات از خلقت آن کفار است، یعنی آفرینش هر دو از بهشت و دوزخ، معلول اصول عقاید از ایمان و کفر است و فروع عملیه اقتضاهای بالعرض دارند.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

یعنی: و خدا و فرستاده او محمد صلی الله علیه و آله را اطاعت کنید باشد که مورد ترحم قرار گیرید.

باید دانست که فرامین خداوند و هم چنین پیامبر اسلام بر دو قسم است: مولوی، یعنی فرمانی که به عنوان ولایت صادر می شود و طبعاً واجب الاجرا و مخالفتش حرام است. و ارشادی، یعنی در صورت امر است و حقیقتش هدایت به سوی شیء دیگر است و مخالفت خودش بالاستقلال گناه نیست.

اما فرامین مولوی خداوند، عبارت است از همه واجبات و محرمات دین او، بلکه همه احکام پنجگانه شریعت حتی مباحات که اطاعت در آنها حلال شمردن آنهاست. و اما فرامین ارشادی خدا نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ» است که در این آیه و امثال آن آمده است، زیرا این امر در واقع مکلفان را به سوی اطاعت و امتثال سایر احکام دین سوق می دهد.

و اما فرامین مولوی پیامبر دستوراتی است که او به عنوان ولی امر بشر و همانند پدری نسبت به فرزندان کوچک صادر می کند، نظیر فرمان حضور در زیر پرچم و معركة جنگ، و حیات زکات، و قضاوت میان مردم و غیره. و اما فرامین ارشادی او دستوراتی است که به واجبات و محرمات خدا می دهد، زیرا در این فرمان ها در واقع مردم را به سوی فرامین خداوند هدایت می کند.

حاصل آن که مراد از اطاعت خدا در این آیه انجام واجبات و محرمات است، یعنی اطاعت اوامر مولوی او، و مراد از اطاعت رسول نیز اطاعت اوامر مولوی اوست، زیرا امتثال اوامر ارشادی او عین اوامر مولوی خداست.

وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

لغت و اعراب:

سَارِعَ: کوشش در سرعت نمود، مانند «رَاجَعَ الْعَالَمَ». و نیز به معنای سرعت بین الاثنین است، مانند «قَاتَلَ زَيْدًا». عرض: پهناى شیء در مقابل طول آن، و نیز به معنای وسعت و پهناوری. سَرَاءٌ: خوشحالی و رفاه. ضَرَاءٌ: بدحالی و پریشان حالی. و اصل كَطَمٌ بستن در مشك است پس از پر کردن آن، و کنایه از فرو خوردن خشم و غضب. المحسنين الف لام آن، عهد ذکری و یا جنس است.

ویژگی متقین و پاداش آنها

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»

یعنی: بشتابید به سوی آمرزشی از پروردگارتان. و مراد اسباب آمرزش اوست از اطاعت در اعتقادات، و عمل در واجبات و مستحبات. و ممکن است «سارعوا» به معنای مسابقه در سرعت به سوی آن امور باشد.

«وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

یعنی: و نیز شتاب کنید به سوی بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است، که بالاصاله برای پرهیزکنندگان از انحرافات اعتقادی، یعنی متصفان به عقاید صحیح و کامل دینی، آماده شده است، هرچند پرهیز از فسق و اتصاف به اعمال صالحه نیز در کم و کیف آن دخالت به سزایی دارد.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

یعنی: متقین کسانی هستند که در خوشحالی و رفاه زندگی، و در سختی و پریشان حالی انفاق می کنند. یعنی علاوه بر انفاق واجب، انقافات مستحب نیز دارند و علاوه بر انفاق عادی، ایثار نیز می کنند. و نیز آنها کسانی هستند که فروبرنده غیظاند. یعنی سلطه بر نفس و ملکه فاضله کظم غیظ دارند. و نیز آنها ایند که از مردم می گذرند. یعنی راجع به حقوق شخصی خود در مواردی که حق مؤاخذه مالی و جانی دارند عفوشان به نحو مطلق است و راجع به حقوق جامعه مشروط به ترخیص شرع است. و خدا نیکان بالذات و نیکی کنندگان به غیر را دوست دارد.

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)»

«أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)»

الذین صفت دوم متّین در آیه سابق است. فاحشه: هر گفتار و کردار شدیدالقبیح، و در اصل لغت هر امر متجاوز از حد است. و لم یصروا عطف است به فاستغفروا. جنّت، معنای لغوی آن باغ پر درخت و مصطلح شرعی آن، مجموع محیطی است شامل ابنیه و غرفه ها و درختان و غیره.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»

یعنی: و نیز متّین کسانی هستند که چون کار بسیار زشتی انجام دهند و یا به خویشتن ستم کنند، زود به یاد خدا می افتند و از گناهانشان استغفار می کنند.

مراد از کار بسیار زشت، خصوص زنا و یا مطلق گناهان کبیره، و مراد از ظلم به نفس گناهان صغیره است. و یا آن که مراد از فاحشه، گناهی است که از شخص به غیر او تجاوز کند مانند قتل نفس، زنا به عنف، اتلاف اموال و حقوق دیگران، و مراد از ظلم به نفس گناهی است که میان انسان و خدا انجام یابد مانند ترک نماز و روزه و خوردن شراب و نحو آن.

«وَمَنْ يَعْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»

یعنی: و جز خداوند چه کسی است که گناهان را ببامرزد؟ زیرا عفو از گناه و اسقاط کیفر از متخلّف احکام الهی در وسع و قدرت هیچ کس حتی پیامبران و فرشتگان هم نیست. این جمله معترضه است میان معطوف یعنی «و لم یصروا» و معطوف علیه یعنی «فاستغفروا».

«وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

یعنی: و متّین هرگز بر گناهی که مرتکب شده اند اصرار نمی ورزند، یعنی یک گناه دوبار از آنان صادر نمی شود، و این در حالی است که آنها به حکم و موضوع علم داشته باشند. یعنی اگر جاهل به حکم یا موضوع باشند معذورند مگر آن که در جهل خود مقصّر باشند.

«أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

یعنی: آن پرهیزگاران پاداششان در دنیا و آخرت آمرزشی است از جانب پروردگارشان، و در آخرت، یعنی در عالم برزخ و پس از قیامت، بهشت ها یا باغ هایی است مملوّ از درختان انبوه که سطح زمینش را می پوشانند، و از زیر ساختمان و درختان آنها نهرهای وسیعی پیوسته جاری است.

گردشگری هدفمند

یعنی: آنها در آن جا زندگی جاودانه دارند به گونه ای که مساوی ابدیت است و از این رو چون فرشته ای از سوی خداوند سلامی به آنها می آورد می گوید: «سَلَامٌ مِّنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ». و خوب پاداشی است پاداش عاملان، یعنی کوشایان در دنیا در عمل های خیر قلبی و بدنی. و ممکن است مراد از عمل همان اوصاف مذکور برای متقین باشد که در دو آیه فوق گذشت از انفاق در همه حال، کظم غیظ، عفو از مردم، نیکی در حق همه، توجه و استغفار پس از ابتلا به گناه و اجتناب از اصرار در جرم.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷)

هذا بيان للناس وهدى وموعظة للمتقين (۱۳۸)

لغت:

خلا-المكان: مکان خالی شد، و خلا-الزمان: زمان گذشت. سنّ الإبل - از باب نصير: سوق داد آن را، و سنّ الماء: آب را ریخت. و سنّت: طریقت و سیره جاریه، و جمع آن: سنن.

تفسیر:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ»

خطاب آیه به کسانی است که عقل سلیم و وجدان زنده و استعداد تأمل و اندیشه دارند.

می فرماید: به یقین پیش از شما در مسیر تاریخ بشری، سنّت هایی گذشته است.

مراد، جریان سیره و طریقه طاغیان در گذشته است که بر طغیان و مخالفت فرمان خدا و انکار رسولان او و قیام و مبارزه بر ضد پیامبران الهی بوده، و جریان سنّت حق بر اهلاک آنان و فرو فرستادن عذاب های گوناگون بر حسب اختلاف محیط و طغیان و کفران آنها، مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی علیهم السلام. و نیز جریان طریقه مطیعان هر قوم و امتی بر تسلیم و پذیرش فرامین حق و دعوت پیامبران الهی، و سنّت جاریه حق بر ترحم و احسان و توفیق و انعام آنها، همانند قوم یونس و حواریان عیسی و پیروان سایر پیامبران.

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

یعنی: پس در روی این زمین سیر کنید و سفرهای طولانی در اقطار و اکناف آن انجام دهید و به چشم سر بنگرید و به دیده دل آگاه شوید که خاتمه امر دروغ انگارندگان دعوت حق چگونه بوده است!

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»

یعنی: این کتاب آسمانی، برای همه مردم «بیان» است و برای پرهیزگاران مایه هدایت و پند و اندرز. «بیان» است یعنی سراپا روشنگری است نسبت به حقایق دین، اصول و فروع شریعت، مستقلات عقلی، قصص واقعی رسولان الهی، سرنوشت امم گذشته، آیات توحید و براهین رسالت های پیامبران، دلایل و حُجج معاد و حشر و حقایق نهفته عالم ماورای حس از فرشتگان و اجنه و شیاطین و برزخ و اوضاع قیامت و اوصاف جهان ابدیت.

و یا آن که این کتاب بیان است یعنی روشنگر افکار بشر است در طریق کمالات مغزی و فکری، و فضایل روحی و حسنات عملی در تمام مراحل که بشر قابلیت تکامل دارد. و این کتاب، هدایت و موعظه است، یعنی سرشار از «پند و اندرز» است برای پرهیزگاران بالفعل و پرهیزگاران بالقوه، یعنی کسانی که عقل سلیم دارند و تسلیم در برابر حق اند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

لغت و اعراب:

وَهَنَ - از باب عَلِمَ - ضعیف و ناتوان شد در کار یا در جسم. أَعْلَوْنَ: مخفف أعلیون، برترها. ان یمسسکم به تقدیر «ان کان یمسسکم». قرح: جراحت یا اثر جراحت مانند درد و غیره. ایام: جمع یوم، کنایه از حوادث و وقایع تاریخی. داؤلوه: دست به دست دادند آن را. و لیعلم عطف به محذوف است، یعنی لیكون مصالح فی الخلق و لیعلم. محص الشيء - از باب مَنَع - آن را از هر عیبی پاک نمود، و مَحَّصَ الرجل: او را آزمود. مَحَقَ الشيء - از باب مَنَع - به تدریج نابود کرد آن را. ولیمحص عطف است به لیعلم.

ص: ۴۳۵

دل‌داری به جبهه مؤمنان

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

نزول این آیه و عده ای از آیات بعدی پس از جنگ احد است که مسلمین هر چند به کلی شکست نخوردند، لکن صدمات و آسیب های فراوان و غیرقابل جبران دیدند؛ هفتاد نفر از آنها که حمزه سیدالشهدا نیز جزء آنها بود شهید شدند و جراحات های فراوانی بر عده ای که از آن جمله خود پیامبر اسلام بود وارد آمد، و از این رو که شکست در جوار شهر و مسکن خودشان اتفاق افتاد ضربه سختی نیز بر روحیه آنها وارد شد.

معنای آیه: ضعف و ناتوانی در نفس خویش و در برابر دشمن به خود راه ندهید و از آسیب ها و شکست ها که اتفاق می افتد آندوهناک مباشید در حالی که شما برترید اگر مؤمن باشید. یعنی شما به واسطه حقانیت و تکیه بر پروردگار و وجود پیامبر اسلام در میان شما و وعده های پیروزی حقیقی از جانب خدا برای شما والامقامید و آنها به واسطه کفر و شرک پست و نابودند. آری شهدای شما در بهشت اند و مردگان آنها در دوزخ؛ نتیجه پیروزی شما سعادت جامعه و پیروزی آنها شقاوت و سقوط آنهاست.

«إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ»

در تاریخ حادثه بدر، نخستین جنگ میان مسلمین و مشرکان، آمده که چون سپاه شرک را متلاشی کردند و هفتاد نفر از مشرکان را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردند، پیامبر اسلام خواست اسرا را به قتل رساند، گروهی از اصحاب درخواست کردند که آنها را نکشد و از آنها فدیة بگیرد. پیامبر خبر داد اگر آنها را نکشید در جنگ های آینده همان اندازه بر شما صدمه وارد می کنند. آنها به این مطلب هم راضی شدند و گفتند: مانعی ندارد، زیرا کشتگان ما در بهشت اند. در جنگ بعد که غزوة احد بود همان گونه شد که پیامبر خبر داده بود و هفتاد نفر از مسلمین کشته شدند.

معنای آیه: اگر در جنگ احد بر شما جراحت و ضرر رسید و هفتاد کشته و هفتاد اسیر دادید، بی تردید بر گروه مشرکان نیز در جنگ بدر همان اندازه جراحت و آسیب و ضرر رسید.

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»

یعنی: و ما این گونه حوادث و وقایع و شکست و پیروزی را میان مردم دست به دست می گردانیم. همواره شکست و پیروزی را به مرور تاریخ در میان مردم از نیکان و بدان طبق

اقتضای مصلحت در نظام آفرینش و به مقتضای حکمت در تدبیر امور خلق مبادله می کنیم.

«وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

جهاد و صبر شرط ورود به بهشت

یعنی: و چنین می کنیم برای مصالحی در نظام اتم آفرینش و برای آن که خداوند کسانی را که ایمان آورده اند پس از آزمایش بشناسد، یعنی فرشتگان یا بندگان صالح او بشناسند و یا آن که علم ازلی او به حال آنان تحقق خارجی یابد و عینیت پذیرد. و برای آن که از شما مسلمین در عالم آخرت گواهانی اتخاذ کند، زیرا در آن روز خداوند معصومین و گروهی از صالحان والارتبه هر امتی را برای گواهی بر کفر و فسق طاغیان معاصرشان انتخاب خواهد نمود که آنچه را در دنیا تحمل کرده اند در آخرت ادا نمایند. و هیچ گاه خداوند ستم پیشگان را دوست ندارد. مراد، عدم حبّ عملی است یعنی آثار دوستی را از رحمت های واسعه و توفیقات خاصه بر او مترتب نمی کند.

«وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»

یعنی: و خدا حوادث عظیم را در میان مردم از مؤمن و کافر متبادل می کند تا کسانی را که ایمان آورده اند تمحیص کند، یعنی بیازماید و به وسیله آزمایش ها از شوائب کفر و ضعف ایمان و گناهان عملی پاک سازد، و کافران را محو و نابود کند، یعنی در خلال این حوادث طعمه شمشیر سازد و پس از مرگ وارد آتش نماید.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

تفسیر:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»

یعنی: آیا گمان کردید با آن که هنوز خدا از جهاد شما آگاه نشده و صابران را نشناخته به بهشت می روید؟ مراد این است که هنوز بندگان صالح خدا یا فرشتگان او به حال شما علم پیدا نکرده اند و یا آن که هنوز علم ازلی الهی بر معلوم خارجی، منطبق نگشته و علم قدیم ربوبی، خارجیت جدید نیافته است، و گرنه علم ازلی الهی پیش از صدور اعمال از مردم و بلکه پیش از خلقتشان ثابت و محقق است.

و این آیه اشاره به قاعده کلیه جاریه در اصل خلقت مکلفان است بدین بیان که جهان تکلیف برای این است که تکالیف آسمانی الهی از شرایع اولین و آخرین به طایفه بشری ابلاغ گردد و پس از اتمام حجت و گذشت فرصت و زمان مهلت (زمان مسابقه عظیم انس و جن در دنیا که به پهنای افراد مکلفان و طول مدت مکث آنها در روی این کره عرض و طول دارد) مجاهدان و صابران از طاغیان و عاصیان جدا شوند، امتیازها روشن و استحقاق ها معین گردد، تا نوبت به دخول بهشت برسد.

«وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفَوْهُ فَبَدَّلَ رَأْسُومَهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

ایمن نبودن امت اسلامی از گمراهی

این آیه اشاره به حال کسانی است که پیش از جنگ احد تمنای شهادت داشتند و از این رو جنگ بیرون شهر را بر داخل آن انتخاب کردند هر چند زیادتر کشته شوند و گفتند ما طالب شهادتیم. در خطاب به این گروه در جنگ احد می فرماید: حقیقت این است که شما پیش از آن که مرگ را ببینید یعنی آثار و علایم آن را مشاهده کنید آن را آرزو می کردید، پس اکنون آن را دیدید و دارید به آن می نگرید، یعنی به انبوه جمعیت کفار و کثرت صفوف و کشته شدن عده ای از مسلمین می نگرید. یعنی این همان است که آرزو می کردید و می خواستید، پس نباید این گونه در خوف و هراس افتید یا رو به فرار بگذارید.

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

لغت و اعراب:

خَلَى الْمَكَانُ: مکان خالی شد، و خَلَى الزَّمَانُ: زمان گذشت. أَفَإِنْ مَاتَ هَمْزَةٌ أُولَى اسْتِفْهَامِ انْكَارِی و تَوْبِيحِی است که به عنوان صدارت بر عاطف مقدم شده. اعقاب: جمع عَقَبَ یعنی پاشنه پا و کنایه از پشت سر.

تفسیر:

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»

در غزوه احد پس از شکست مسلمین و محصور شدن پیامبر و عده ای معدود از یارانش پایین کوه و انبوه کفار، و انتشار خبر کشته شدن پیامبر از طرف دشمن یعنی شیطان یا کفار، جمعیت

مسلمین از فراریان سپاه و اهل مدینه، سخت در هول و اضطراب افتادند، برخی در اصل دین و صدق دعوت پیامبر شک کردند و طبعاً برخی هم در فکر بازگشت به اعتقاد پیشین خود شدند. و پس از ظهور حال و زنده بودن پیامبر اسلام و گرد آمدن مجدد مسلمین این آیه فرود آمد که می فرماید: و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام جز فرستاده ای از جانب خدا نیست که پیش از او نیز فرستادگانی گذشته اند، پس آیا اگر او بمیرد و یا به دست دشمنان کشته شود شما مسلمان ها به پشت سرتان باز می گردید؟! یعنی از اعتقاد به اسلام و قرآن به سوی شرک و بت پرستی و یهودیت و نصرانیت می روید؟ این استفهام برای توییح و انکار و تهدید است که جمله شرطیه بعدی آن را توضیح می دهد.

«وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»

یعنی: و هر کس در اعتقاد و عمل به عقب و پشت سر خود باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی زند بلکه به خویشتن ضرر و زیان وارد می کند که سعادت و کمال انسانی و فضایل روحی خود را در دنیا از دست می دهد و شقاوت و آتش ابدی آخرت را می خورد. و خداوند سپاسگزاران را که در هجمه حوادث دچار انحراف نشده و ثابت قدم مانده اند به زودی پاداش دنیوی و اخروی می بخشد.

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

لغت و اعراب:

اذن تشریحی خدا امر و فرمان و ترخیص او، و اذن تکوینی خدا اراده اوست. کتاباً مفعول مطلق فعل مقدر، و مؤجلاً صفت آن است و تقدیر کلام: کتب علیه الموت کتاباً مؤجلاً.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»

یعنی: هیچ نفس و جاننداری را نرسد و میسر و ممکن نباشد که بمیرد مگر به اذن خداوند.

مراد از نفس، نفس انسانی و حیوانات است که موتشان به خروج روح از جسد تحقق می یابد و ظاهراً شامل فرشته ها و اجنه نیز می شود هر چند کیفیت موت و حیات آنها برای ما مبهم است. و

ص: ۴۳۹

مراد از اذن، ارادهٔ تکوینی خدا و یا امر و فرمان اوست، زیرا ارواح برخی از مؤمنان صالح و خالص را خود خداوند به ارادهٔ خویش و بدون وساطت فرشته قبض می کند و ارواح برخی دیگر یعنی اغلب جانداران را فرشتگان موکل بر مرگ به فرمان او می گیرند. و نسبت دادن موت به ارادهٔ حق یا به فرشته، منافی استناد آن به اسباب ظاهریه نیست مانند غرق شدن در آب، وقوع در آتش، خوردن سم و بریده شدن سر، زیرا موت به حسب ظاهر مستند به اسباب ظاهری است و در واقع، معلول ارادهٔ حق یا فرشته است و اسباب از مقارنات است و گرنه ممکن است هر آسیبی به جسد برسد خدا روح را از آن خارج نکند چنان که در آخرت چنین خواهد بود.

«كِتَابًا مُّوَجَّلًا»

پاداش تقدی دنیا و نسیهٔ آخرت

یعنی: مرگ برای هر نفسی سرنوشتی معین و موقت است که برایش در لوح محفوظ نگاشته شده، و مراد این است که نباید مسلمین، تنها اسباب ظاهری را ببینند و از قدرت پشت پردهٔ اسباب غفلت کنند، قدرتی که گاهی با وجود همهٔ اسباب ظاهری حفظ می کند و گاهی با عدم تحقق آنها به ناگاه می میراند.

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ»

یعنی: و هر کس از عمل خویش خواه شرکت در جهاد یا کارهای دیگر، پاداش دنیوی بطلبد از آن به وی می دهیم، یعنی اگر بخواهیم و صلاح و مطابق نظام اتم آفرینش باشد، همان گونه که در آیهٔ ۱۸ سورهٔ اسراء فرموده: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» یعنی هر قدر بخواهیم و به هر کس بخواهیم در این دنیا نقداً می دهیم. و هر کس پاداش آخرت را بخواهد از آن به وی می دهیم. آن گاه تأکید می کند بر این که به زودی سپاسگزاران را پاداش می دهیم.

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶)

وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

اجر دنیا و آخرت برای صابران و نیکوکاران

کأین مبتدا و به معنای «کم» خبریه است یعنی چه بسیار. من نبی تمیز کأین است. ربیون منسوب به رب است و کسر راء، طبق عادت عرب است در نسبت. استکان زید: خضوع کرد و اظهار ضعف نمود. ما کان قولهم، قولهم خبر کان است و اسم آن آن قالوا. اضافه حُسن به ثواب از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

تفسیر:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ»

یعنی: چه بسیار از پیامبران در اعصار گذشته که ربیون زیادی همراه آنها با کفار جنگیدند.

یعنی عالمان دینی و عابدان و زاهدانی بس انبوه که همه مردان الهی و ربّانی بودند.

«فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»

یعنی: از صفات کمالیه آنها این بود که هرگز در برابر آنچه در راه خدا بد آنها رسید از آسیب های گوناگون مانند کشته و اسیر شدن، اموال از دست دادن، جراحت ها را متحمل شدن و استهزا و سخریه دشمن شنیدن سست نگشتند؛ و هیچ گاه ضعیف نشدند، یعنی ناتوانی در نیروی بدنی و ایمان و اراده و عزم قلبی برای آنها رخ نداد؛ و در برابر دشمن هر چند صاحب عدّه و عدّه بودند خضوع و ذلت نشان ندادند؛ و خدا صابران، خاصه صابران در مقام جهاد را دوست دارد.

«وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»

یعنی: سخن و گفتار آنها در همه مراحل سخت جنگ و اوقات دیگر جز این نبود که گفتند:

پروردگارا گناهان ما را و آنچه در کارهای خود اسراف کرده ایم و از راه شرع تجاوز کرده ایم بر ما ببخش.

«وَتَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

یعنی: و قدم های ما را - اعتقاد و عزم و اراده ما را در پیمودن راه دین و کمالات معنوی و فضایل نفسانی و اعمال بدنی - ثابت و استوار گردان و ما را در نبرد با کفار بر آنان غلبه ده و پیروزی بخش.

«فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

یعنی: پس خداوند در مقابل مجاهدات توأم با دعا و درخواست، آنان را پاداش دنیوی عنایت کرد، یعنی گناهانشان را بخشید، از اسراف و تجاوزشان در گذشت، قدم هایشان را در راه جهاد نفس و عدو استوار نمود و پیروزی در نبرد و غنایم جنگی و

خاصه نام نيك را از آن روز تا عصر

ص: ۴۴۱

نزول قرآن و سپس تا ابد نصیب آنها نمود؛ و نیز پاداش آخرت که نیکوست، یعنی اصل است و مورد اهمیت و سزاوار ترجیح به آنها عطا فرمود؛ و خداوند همه نیکوکاران و نیکی کنندگان را دوست دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹)

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)

سَنَلْقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا وَهَمُ النَّارُ وَ بُئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱)

تفسیر:

جنگ احد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»

این آیه و چند آیه بعد در جنگ احد نازل شده و ظاهر همه اشاره به سخنانی است که کفار منتشر کردند و گفتند: «محمد کشته شد و رشته اسلام گسیخت، ای مسلمانان همه به آیین پیشین خود باز گردید».

می فرماید: ای مؤمنان، اگر از کافران اطاعت کنید و گفتار آنها را بپذیرید شما را در عقاید و اعمال به پشت سرتان بازمی گردانند.

البته حکم آیه اعم از مورد نزول است و مورد نزول، حکم وارد را تقیید نمی کند و مفاد آیه، قانون کلی است، بدین بیان که اگر مؤمنان در امور اجتماعی و روابط سیاسی و سیره و عادات زندگی، پیرو کفار باشند و تقلید از آنها کنند طبعاً به مرحله اتخاذ بطانه و ولی و سرپرست قراردادن آنها می رسند و نخست به دین خود بی علاقه و بدین می شوند و سپس به سوی کفر و فسق می روند.

«فَتَنَّقَلِبُوا خَاسِرِينَ»

از زیانکاری تا سرپرستی خدا

یعنی: در نتیجه زیانکار می گردید. به ناگاه می بینید که زیانکار شده اید و وجود خودتان را در معامله دنیا و آخرت و شقاوت و سعادت به زیان داده اید.

«بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»

یعنی آنها قابل اطاعت و پیروی نیستند بلکه ولی امر و سرپرست شما خداوند است که تدبیر امور دنیوی و شئون زندگی و تنظیم امور معنوی و اخروی تان همه در دست قدرت و تحت اراده تکوینی و تشریحی اوست، و او بهترین یاوران است که به قدرت مطلق و علم نافذ و حکمت بالغه و رحمت واسعه می تواند یاور و مدبر باشد.

«سُنِّلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»

ترس در دل مشرکان و ظالمان

این آیه وعده ای از جانب خداوند به پیروزی مسلمین و اشاره به علت آن است. یعنی: به زودی در دل های کفار رعب و وحشت خواهیم افکند تا مغلوب شوند به خاطر آن که چیزی را که خدا بر قداست آن دلیل و برهانی نفرستاده مانند بت ها و ستارگان، شریک و همتای او قرار دادند.

کلمه «ما لم ينزل به سلطاناً» یعنی قائل شدن به قداست چیزی (مانند بتان و ستارگان و برخی از فرشتگان و اجنه و عباده و صالحان یا عزیر و مسیح، خاصه به گونه ای که آنها را همتای خدای واجب الوجود جامع کمالات شمارند) با ادعا ثابت نمی شود بلکه باید دلیلی محکم و برهانی قوی و استوار از جانب خداوند بر آن برسد.

«وَمَا وَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ»

یعنی: جایگاه آنها در عالم واپسین آتش جهنم است و بدجایگاهی است جایگاه ستمکاران.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِأِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲)

لغت و اعراب:

حَسَّهُ - از باب نَصِير - : کشت او را و حواسش را از کار انداخت. فَشِلَ - از باب عَلِمَ - : ضعیف و ناتوان شد و درمقام جنگ، جبان و ترسان گشت. اذا فشلتهم جواب این شرط مقدر است یعنی امتحنکم الله، یا منعکم نصرته.

ص: ۴۴۳

مؤمن دنیا طلب، مؤمن آخرت طلب

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ»

این آیه در بیان تحقق وعده در آغاز جنگ احد است که مسلمین در ابتدای حمله پیش رفتند و شکستی سخت به کفار با وجود زیادی عِدّه و عُمِدّه آنها وارد کردند به گونه ای که زمینه حیازت غنایم ظاهر شد. در این حال میان فرمانده گروهی که حافظ شکاف کمین گاه بود و سربازانش اختلاف پیدا شد و اکثریت آنان به طمع غنیمت،... کمین گاه را خالی کردند و به ناگاه قسمت زیادی از لشکر کفر از آن راه وارد شدند و از پشت به لشکر اسلام حمله بردند که شکست سختی بر آنان وارد آمد. در این باره می فرماید:

حقیقت این است که خداوند وعده پیروزی را که از پیش به شما داده بود راست گردانید و تحقق بخشید آن گاه که شما در حمله آغازین، به اذن تکوینی و توفیق و نصرت خداوند آنها را می کشتید و قالب بی جان می کردید و آثار فتح شما نمایان بود.

«حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ»

یعنی: تا آن گاه که ضعیف شدید. مراد گروهی است که مأمور حفظ کمین گاه بودند. یعنی در استقامت و حفظ محل تردید کردید و ناتوان شدید. و درباره امر جنگ با یکدیگر به نزاع و ستیز برخاستید - یعنی در این که جنگ تمام شده و وقت حیازت غنایم جنگی است یا باید کمین گاه را حفظ کرد - و فرمان پیامبر و فرمانده خود را عصیان کردید، و این نافرمانی پس از آن بود که خدا آنچه را دوست می داشتید به شما نشان داد، یعنی پیروزی مسلمین را از دور دیدید و به جای آن که صدق گفتارش سبب استقامت شما گردد نافرمانی نمودید.

«مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»

یعنی: این اختلاف و عصیان به خاطر آن بود که برخی از شما دنیا می خواست و چون از دور در جلو چشمش مجسم شد وظیفه واجب خود را رها کرد، و برخی از شما آخرت می خواست، از این رو در سنگر و کمین گاه باقی ماند تا به شهادت رسید.

«ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ»

یعنی: پس از صدور این رفتار از شما خداوند دل هایتان را از جنگ و تعقیب آنها منصرف نمود و اراده قلبی تان را ضعیف کرد تا به جای شجاعت، رعب آمد و عقب نشینی و شکست تان ظاهر گردید.

اندوه زدایی خداوند

یعنی: برای آن که شما را بیازماید. این جمله در مقام تعلیل جمله «صرفکم» است، یعنی خداوند خواست برای شما جامعهٔ مسلمین در اوایل تشکیل حکومتان (با نشان دادن این که چگونه حبّ دنیا و طمع مال سبب عصیان فرمان خدا و رسول و وسیلهٔ عروض اختلاف و تفرقه می شود و بالأخره منجر به شکست عظیم مجتمع اسلامی می گردد) وسیلهٔ آزمایش فراهم آورد.

﴿وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

یعنی: و حقیقت این است که خدا از شما در گذشت - با وجود بزرگی گناهتان که سبب حدوث مهم ترین شکست برای حکومت جدید التأسیس اسلام شدید و هفتاد نفر از سربازان رشید اسلام را به کشتن دادید - بدین جهت که خداوند، صاحب فضل و رحمتی بزرگ بر مؤمنین است.

إِذْ تُضْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ
اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

لغت و اعراب:

اذ تصعدون متعلق است به صرفکم در آیهٔ قبل یا به «أذکر» مقدر. أضعَدَ فی الأرض: روی زمین رفت و دور شد خواه رو به بالا باشد یا رو به پایین. لوی عُنُقَه - از باب ضَرَب - به طرفی پیچید گردن خود را. لوی علیه: به او توجه کرد و منتظر او ماند. أثابه: جزا داد، یا پاداش خیر داد. غَمًّا بِغَمِّ، یعنی اندوهی پس از اندوهی یا اندوهی در مقابل اندوهی.

تفسیر:

﴿إِذْ تُضْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾

یعنی: منصرف کردن شما از جنگ و انقلاب پیروزیتان به شکست و نزول امتحان، زمانی بود که اکثریت شما از مرکز جنگ و دور پیامبر اسلام به سوی صحرا روان می شدید و دور می گشتید و به کسی توجه و التفات نداشتید، یعنی از رعب و وحشت نگاه به پشت سر و توجه به احدی

نمی کردید، در حالی که رسول خدا در آخر سپاهتان شما را ندا می داد و به سوی خود فرامی خواند.

«فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ»

یعنی: پس خداوند شما را به خاطر آن فشل و نزاع و عصیان، به اندوه در پی اندوه جزا داد (مانند کشته شدن، مجروح شدن، اسیر شدن، مغلوب مشرکان شدن، ضررهای مالی دیدن و انتشار خبر کشته شدن پیامبر). و یا خدا این غم ها را در مقابل غمی به شما رسانید که به واسطه رفتارتان بر قلب پیامبر اسلام وارد کردید.

«لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

یعنی: در دنیا چنین مجازات و کیفرها را متوجه شما کردیم تا برای فوت هر نفعی از شما مانند غنایم جنگی محزون نگردید و برای رسیدن هر ضرری بر شما مانند تلفات جانی و مالی غمناک نشوید. یعنی برای این که این حوادث، روح شما را قوی و صابر و شکیب سازد تا از حوادث زیانبار متأثر نشوید. و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نِعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

لغت و اعراب:

أمنه مصدر است از أَمِنَ زِيدٌ - از باب عِلِم - اطمینان و آرامش یافت. نَعَسَ الرَّجُلُ - از باب مَنَعَ وَ نَصِير - چرت زد، خواب سبک نمود. نِعَاسًا بدل از أمنه است. غَشِيَهُ - از باب عِلِم - پوشانید و فراگرفت او را. مَضَاجِعُ: جمع مَضَجَع، خوابگاه. و لِيَبْتَلِيَ تعلیل است برای فعل مَقْدَر، یعنی فَعَلَ ذَلِكَ

ص: ۴۴۶

لیتلی. مَحَصَّ الشَّيْءَ - از باب مَنَع - از عیب پاک نمود او را. مَحَصَّ الشَّيْءَ: پاک کرد آن را، آزمایش کرد آن را.

تفسیر:

مرک همگانی و همه جایی

«تُمْ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ»

این آیه اخبار است از حال مسلمین پس از جنگ احد آن گاه که مشرکان قریش پس از شکست مسلمین به قصد بازگشت به مکه از معركة جنگ فاصله گرفتند، و فراریان زحف از مسلمان ها نیز از هر سو با ندامت و شرمندگی و با کوله باری از گناه، عصر آن روز و یا شب بعد به سوی پیامبر روی آوردند. و چون احتمال می رفت که مشرکان قریش دوباره به قصد ریشه کن کردن مسلمین بازگردند همه آنان در محیط خاصی به دور شمع وجود پیامبر گرد آمده، متمرکز شدند. آن هنگام که برهه ای بس خطرناک بود نسیم رحمتی از جانب خداوند بوزید و حالت آرامشی به صورت خوابی سبک مسلمان های راستین را فراگرفت، و منافقان در حالت دلهره و اضطراب ماندند.

معنای آیه: سپس خداوند بر شما به دنبال آن اندوه عظیم، حالت آرامشی به صورت خوابی سبک فروفرستاد که گروهی از شما را، یعنی غیر منافقین را، فرامی گرفت.

«و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»

یعنی: و گروهی فقط جانشان برای آنها اهمیت داشت.

بی تردید آنها در فکر خود بودند که چگونه از ورطه هلاکت نجات یابند و از دشمن آسیبی به آنها نرسد، نه در صحرا به سوی آنها حمله ور شود و نه در مدینه به سراغ زندگی آنها بیاید، و از این رو نَعَاسَ رحمت و آن چُرت آرام بخش آنها را فرا نگرفت.

«يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»

یعنی: آنها درباره خداوند گمانی ناحق و نا به جا و گمان جاهلیت می بردند. بدین معنا که خیال می کردند سیره جاریه، شاهد این است که حقانیت هر فرد یا گروه متخاصم ملازمه با پیروزی او دارد و هیچ گاه پیامبر مغلوب نمی شود و سپاه حق شکست نمی خورد و شکست هر طرف در نبرد، علامت بطلان اوست، پس شکست فی الجمله مسلمین از علائیم بطلان دعوت آنهاست.

«يَقُولُونَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ»

یعنی: آنها در دل خود یا با یکدیگر و یا به پیامبر به عنوان سؤال می گفتند: آیا از فتح و پیروزی برای ما هیچ سهم و بهره ای هست؟ یعنی احتمال پیروزی هست یا نه؟ و در واقع عده ای از آنها مأیوس از پیروزی بودند و این مطلب را دلیل بطلان دعوت پیامبر می دانستند، و طبعاً سؤال از پیامبر برای پنهان کردن نفاق خودشان بود، و سؤال در میان خودشان به عنوان استفهام انکاری بود.

«قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»

این کلام، جمله معترضه است و برای رد گمان آنها و توبیخ یأسشان از پیروزی است. یعنی: همه کارهای جهان آفرینش که از آن جمله پیروزی و شکست است از آن خدا و به اراده اوست.

«يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا»

یعنی: ای پیامبر، آنها پیوسته در دل های خود پنهان می دارند آنچه را که برای تو اظهار نمی کنند، یعنی همان گمان جاهلیت را و این که شکست در جنگ علامت باطل بودن نبوت است. و آنها در فکر خود چنین می گویند که اگر نصیبی از پیروزی برای ما بود، یعنی اگر این دین حق بود، ما در این جا یعنی در این نبرد کشته نمی شدیم.

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُبُوتِكُمْ لَيَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»

این کلام برای بیان بطلان ظن جاهلی آنهاست و اثبات عدم تلازم میان حقانیت و پیروزی و میان بطلان و شکست، زیرا حقانیت پیامبر و دین به این است که بعثت و دعوت و دین و کتاب او از جانب خدا باشد و اما پیروزی و شکست از حوادث عالم تکوین اند و در ردیف سلسله علل و معلولات این جهان، و هر وقت و هر جا علل تحقق یابد معلول ها نیز قهراً تحقق می یابند، پس اگر یکی از دو سپاه متخاصم، عده و عده اش قوی تر و خود آشنا به فنون جنگ باشد طبعاً بر دیگری که فاقد آن امورات پیروز می شود خواه حق باشد یا باطل. و این امر طبق سنت جاریه خدا در عالم تکوین است و سنت خدا قابل تغییر نیست، جز آن که خود به نحو اعجاز تغییر دهد.

معنای آیه: ای پیامبر به آنان بگو: اگر همه شما در خانه های خود آرمیده باشید کسانی که کشته شدن آنها از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ نگاشته شده، یعنی علل تکوینی مرگ آنها در خارج تحقق یافته، آنها بی تردید در نزدیکی زمان حادثه از خانه و کاشانه خود به سوی خوابگاه های ابدی خویش بیرون می شوند تا کشته شوند، خواه از سپاه حق باشند و

مرگشان

شهادت، یا از سپاه باطل و مرگشان شقاوت. پس مغلوب گشتن و کشته شدن علامت بطلان هدف و کذب طرف نیست.

«وَلِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَلِيَّمَحْصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ»

نقش گناه در ترس از جنگ

تقدیر کلام این است: «و فعل ذلك لیبّتی» یعنی: خداوند در جنگ احد چنین کرد تا آنچه را در سینه های شما و منافقان است آزمایش نماید که آیا ایمان آنها سالم و کفر اینها ثابت می ماند یا نه، و برای این که آنچه را که در دل های شماست خالص و ناب گرداند.

«وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ»

یعنی: نتیجه امتحان حصول علم برای خدا نیست، زیرا خداوند، آنچه را در همه دل هاست - از تصور و تصدیق و عزم و اراده و صفات و حالات، حدوثاً و بقاءً، کماً و کیفاً همه را پیش از حدوث آنها و قبل از خلقت صاحب آنها چه رسد به ما بعد تحقق - می داند، بلکه برای این است که نتیجه امتحان برای فرشتگان خدا و خود آنها و مجتمعاتشان ظاهر گردد.

إِنَّ الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ (۱۵۵)

تفسیر:

«إِنَّ الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا»

این آیه درباره کسانی از سپاهیان اسلام است که در جنگ احد تخلف کردند مانند آنها که از امر فرمانده کمین گاه سرپیچیدند و آن جا را رها کردند یا در حین شدت نبرد فرار از زحف را اختیار نمودند و یا از اواخر سپاه جنگ را رها کرده، به سوی مدینه باز گشتند.

معنای آیه: بدون تردید کسانی از شما که در روز رویارویی دو جمعیت، یعنی سپاه اسلام و سپاه کفر، پشت به لشکر کرده پا به فرار گذاشتند، شیطان آنها را در نتیجه برخی از دستاوردهایشان به لغزش کشاند.

مراد، گناهان سابق عمرشان است که در روحیه آنها تأثیر سوء گذاشته تا در مواقع حساس، عجز و ناتوانی نشان دهند.

«وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

یعنی: و حقیقت این است که خداوند از آنها درگذشت زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

در این آیه اشاره به این است که گناهان انسان هر چند صغیره باشد رفته رفته در روح انسان آثار سوئی می گذارد و حداقل مانع از تکامل روح می شود و در نتیجه در وقت سختی و امتحان مغلوب می شود. و بالملازمه معلوم می شود که طاعت خدا نیز به تدریج روح انسان را تکامل می بخشد تا آن جا که در مواقع خطر از امتحان، نیکو در می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶)

وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷)

وَ لَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

لغت و اعراب:

ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ: سفر کرد. غُزًى الْقَوْمِ - از باب نَصَرَ - به جنگ آنها رفت. غُزًى جمع غازی یعنی جنگجویان، مانند طَلَب و طالب، و سَجَد و سَجَد. لِيَجْعَلَ متعلق است به لا تَكُونُوا. ذَلِكَ اشاره به قول مزبور یا اعتقاد بدان قول است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، شما مانند کافران نباشید که هنگامی که برادران آنها، یعنی برادران نسبی یا همکیشانان، به سفر تجارت رفتند و در حال سفر مردند و یا برای کمک به مسلمین یا در حوادث دیگر به جنگ رفتند و کشته شدند، گفتند: اگر با ما بودند نمی مردند و

ص: ۴۵۰

کشته نمی شدند.

غرض این که آنها حیات و موت را به اسباب نسبت می دهند به گونه ای که از مسبب اصلی و آن کس که همه در تحت اراده او هستند غفلت می کنند. پس شما در اعتقاد و عمل این گونه نباشید، زیرا این باورها انسان را از تحصیل معاش یا از جهاد در راه حق باز می دارد.

«لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ»

مرگ خدایی سودمندتر از حیات

این جمله تعلیل نهی از تشابه است، یعنی: آن گونه نباشید بلکه بدون اعتنا به گفتار آنها به سفر تجارت و به جنگ روید و سالم و غانم باز گردید، تا خداوند، آن گفتار را که تخلّفش روشن شده وسیله حسرت و اندوه دل هاشان قرار دهد.

«وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

این جمله تعلیل دیگر و جواب اصلی پندار و گفتار آنهاست. می فرماید: و خداست که زنده می کند و می میراند. یعنی حیات هر جاندار و مرگ او در هر حال به دست خدا و تحت اراده نافذ اوست و سفر و حضر و جنگ و صلح، دخالتی در مقابل اراده خدا ندارد، بلکه همه آنها از مقارنات وجودی متعلق اراده است، و از این رو گاهی در سفر و جنگ سالم است و در حال حضر و استراحت می میرد؛ پس نسبت دادن مرگ به سفر و جهاد غفلت از مسبب اسباب است. و خدا به آنچه شما انسان ها می کنید بیناست.

«وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: حتماً اگر شما در راه خدا به جهاد روید و کشته شوید و یا در طلب روزی حلال به سفر روید و بمیرید، بی تردید نعمت آمرزش از جانب خداوند و رحمت و فضلی که از حین مرگ و دخول در عالم برزخ و سپس در قیامت و پس از آن در بهشت ابدی نصیبتان خواهد شد بهتر است از آنچه آنها از مال دنیا جمع می کنند هر چند بسیار انبوه و فراوان باشد.

و این تفاضل، به ملاحظه نظر ابتدایی و تقریب به ذهن است و گر نه دنیا قابل قیاس با آخرت نیست.

«وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ»

یعنی: و مسلماً اگر بمیرید یا کشته شوید حتماً به سوی خداوند گردآوری می شوید.

پس از مرگ و انتقال به عالم برزخ و اجتماع در آن جا و انتظار تا هنگام قیامت، بی اشکال از

آن جا به وسیلهٔ نفخهٔ دوم صور برای قیامت زنده می شوید و به واسطهٔ نفخهٔ سوم در محضر خداوند برای حساب و داوری و جزا جمع آوری خواهید شد.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

لغت و اعراب:

نقش نرمخویی در تبلیغ و هدایت

فبما رحمه «ما» زائده است برای تأکید. لَانَ له - از باب ضَرَبَ -: نسبت به او نرم شد. فَظًّا: سنگدل و بدخلق و بدزبان. فَظًّا قلبه - از باب مَنَعَ -: دل او سخت و غلیظ و بی رحم شد. انْفَضُّوا القوم: متفرق و پراکنده شدند.

تفسیر:

«فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ»

توکل پس از مشورت

یعنی: پس تو ای پیامبر، به فضل و رحمت خدا برای آنها نرم خو شدی.

به برکت صفت رحم و عطوفتی که از جانب خداوند به قلب تو نسبت به آنها و همهٔ انسان ها هدیه شده برای مردم لیت و نرمش نشان دادی با این که آنها در جنگ احد نشان دادند که چگونه فرمانت را مخالفت کردند، عده ای کمین گاه را رها نمودند و اکثرشان مرکز نبرد و دور و بر تو را خالی کردند و فرار از زحف نمودند تا مجروح شدی و کشته دادی.

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»

یعنی: و اگر تو انسانی خشن و بدخلق و سنگدل بودی حتماً از دور تو پراکنده می شدند. یعنی از آغاز به سراغت نمی آمدند و پس از گرایش هم رها کرده می رفتند.

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

یعنی: در نتیجهٔ این صفت موهوبی الهی، در امور مربوط به شخص خود و در امور عامه ای که عفو ولی امر مطلوب است از آنان در گذر، و برای آنان نسبت به گناهانشان آمرزش طلب، و در

مواردی که مشورت در آن نیکوست، خاصه در امور عامه اجتماعی، با آنها مشورت کن تا از فواید آن بهره برند.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»

حتمیت شکست بدون یاری خدا

یعنی: و چون به مشورت پرداختی و در امور عامه اجتماعی به عنوان ولایت امر به طرفی تصمیم گرفتی، پس در مرحله اجرا بر خداوند توکل نما، یعنی اتکاء قلبی ات در تنجز و تحقق مطلوب، خدا باشد و توسل به اسباب و علل تکوینی جز عنوان وسیله و مقدمه نداشته باشد. به یقین خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ»

دوری پیامبران از خیانت

یعنی: اگر خداوند شما را یاری نماید - در هر امری از امور فردی و اجتماعی دنیوی و اخروی همان گونه که در جنگ بدر یاری نمود - هرگز کسی بر شما غالب نگردد، و اگر خداوند شما را مخذول نماید، یعنی دست از یاریتان بکشد و به حال خودتان رها کند چنان که در جنگ احد کرد، پس چه کسی است پس از او و به غیر او که شما را یاری دهد؟!

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

یعنی پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل نمایند.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَ مَنْ يُغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

لغت و اعراب:

غَلَّ الشَّيْءُ - از باب نَصَرَ - : آن را پنهانی برداشت و در میان اموال خود مخفی کرد. أَنْ يُغْلَ اسم کان است. تَوْفِيهِ: تأدیه و وفای کامل است در هر مال و حقی که نیاز به تأدیه دارد.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ»

پس از پیروزی مسلمین در جنگ بدر و گردآوری غنائم جنگی از مرکب و اسلحه و البسه کشته شدگان و خیمه ها و اثاث خیمه ها، و پس از جمع همه در یک جا، قطیفه ای سرخ یعنی هوله ای

بزرگ یا لباسی مخملی که روی لباس ها پوشیده می شود از میان غنایم مفقود شد و برخی از منافقان گفتند که پیامبر برداشته است! خداوند در این باره می فرماید:

و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت کند و مالی را خواه از غنایم یا غیر آن پنهانی بردارد. یعنی چنین کاری برای مقام شامخ پیامبر شرعاً جایز نباشد و عقلاً پسندیده و عرفاً نیکو نباشد. و این بیان مبتنی بر اعتقاد آنهاست که قطفه مال مردم است، و گرنه غنایم جنگی مانند «انفال» ملک خود پیامبر است و نیازی به اخذ پنهانی ندارد.

«وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

یعنی: و هر کس خیانت کند و مالی از غیر به خیانت برگردد همان مال را در روز قیامت همراه خود خواهد آورد.

مقتضای اطلاق آیه این است که آن مال، قابل حمل و نقل باشد یا غیر قابل مانند خانه و مزرعه و باغ. و هر چند که در کیفیت احضار اموال به صحنه محشر ابهام است، لکن اشکالی نیست که هر مالی از اموال هر چند متلاشی و هضم شده باشد مانند خود انسان، قابل تجدد و حضور است و در قبال قدرت حق، کوچک و بزرگ متساوی است.

«ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»

عموم موصول «ما کسبت» شامل عقاید قلبی صحیح و فاسد و ملکات و حالات نفسانی و فضایل و رذایل اخلاقی و اعمال بدنی نیکو و زشت است.

معنای آیه: در مقابل آنچه هر نفسی در دنیا به دست آورده از امور ششگانه فوق، جزای آنها در آخرت از بهشت و نعمت های آن یا جهنم و عذاب های آن به نحو اتم و اوفی پرداخت می شود.

و ممکن است مراد، توفیه و تأدیه خود «ما کسبت» باشد بنا به تجسم اعمال و اخلاق. یعنی در روز قیامت عقاید او به خلود در نعمت یا عذاب تجسم می یابد، و اخلاق و حالات نفسانی او به صورت صفات جسمی اخروی متبلور می شود، و اعمال بدنی او به صورت نعمت های بهشتی یا عذاب های جهنمی مجسم می گردد.

«وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ»

یعنی: و هرگز آنها مورد ظلم و ستم قرار نمی گیرند.

از پاداش خیرشان کاسته نمی شود و بر کیفر شرشان افزوده نمی گردد.

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲)

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

لغت و اعراب:

أَفَمَنْ اتَّبَعَ اصلش فَأَمَّن اتَّبَعَ است که همزه استفهام برای صدارتش بر فاء عاطف مقدم شده، و استفهام انکاری است. باء الیه: رجع الیه، و باء بذنبه: احتمله و صار الذنب مأوی له، و باءوا بغضب:

احتملوه یا اعترفوا به. هم درجات یعنی هُم ذو درجات.

تفسیر:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»

این آیه، تفریع بر جمله «توفی کل نفس» در آیه قبل است. یعنی: پس آیا کسی که تبعیت از رضای خدا کرده و فرامین او راپیاده نموده همانند کسی است که متحمل خشم و غضب خدا شده - یعنی به واسطه مخالفت و ترک امتثال فرامین او مورد غضب خدا قرار گرفته - و جایگاه او دوزخ است؟ و دوزخ، بد مأوی و محل بازگشتی است.

«هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

مرجع ضمیر «هُم» دو موصول در آیه قبل است.

یعنی: هر دو گروه از پیروان رضای خدا و حاملان سخط الهی، در نزد خدا دارای مراتب و درجات مختلف اند. مراد مراحل و درجات کمال انسانی در ایمان و اخلاق و عمل، و مراتب انحطاط یعنی درکات وی در امور مذکور است. و خدا به آنچه هر دو گروه انجام می دهند بیناست.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا - مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

ص: ۴۵۵

تزکیه پیش از تعلیم و تعلم

اذ بعث متعلق است به مَنْ. تزکیه: پاک کردن و نمو دادن. وان کانوا، «ان» مخففه از مثقله است.

تفسیر:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

محمّل است این آیه در مقام امتنان بر عرب زبان ها باشد در مقابل اهل زبان های دیگر.

یعنی: حَقّاً که خداوند بر مؤمنان عرب زبان مَنّت نهاد که فرستاده ای از اهل زبان خودشان در میان آنها برانگیخت. یعنی برای این که سخن و بیان و کتاب او را به راحتی درک کنند و در راه رسیدن به دین آسمانی خود تغایر السنه و مخالفت زبان ها مانع نباشد پیامبر عرب برانگیخت هر چند غیر آنها نیازمند تحمل زحمات تعلّم لغت و تبادل الفاظ خواهند بود.

و محتمل است آیه در مقام امتنان بر انسان باشد در مقابل فرشتگان و اجنه و پریان. یعنی خدا بر مؤمنان انسان مَنّت نهاد که در میان آنها فرستاده ای از خودشان برانگیخت که به راحتی پیامبر را ببینند و سخنانش را بشنوند و انس با او بر خلاف طبع و فطرت و سبب تحمل زحمات نباشد، و این امتنان درباره فرشتگان و پریان نیست.

و توهم نشود که مقتضای معنای اول، اختصاص رسالت پیامبر اسلام به عرب زبان ها، و مقتضای معنای دوم، اختصاص آن به بشر است و شامل اجنه نمی شود، زیرا آیه در مقام امتنان است از جهت انتخاب رسولی از گروه خاص، نه در مقام بیان اختصاص رسالت و دین او به آن گروه؛ و انتخاب رسول از گروه خاص و اعطای منصب عام به او با هم منافات ندارد.

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

این آیه در مقام توصیف پیامبر اسلام با چهار وصف کلی است هر چند برخی از مصادیق اوصاف با هم متداخل باشند:

اول آن که این پیامبر آیات الهی را بر آنها می خواند، یعنی آیات قرآن مجید را، در حالی که شنیدن سخنان خداوند برای بشر در وهله اول خود به غایت شگفت انگیز و بی سابقه و دارای تأثیری عجیب و عمیق و معجز آسا بود و از این رو اذهان سلیمه در حیرت فرومی رفتند، و نفوس خبیثه یعنی معاندین اسلام آن را شعر و افسون و سحر می خواندند. و ممکن است مراد از آیات، نشانه های

توحید و معاد باشد که انفس و آفاق جهان، مملوّ از آنهاست و پیامبر پیوسته آنها را بازگو می کرد.

دوم آن که آنها را تزکیه می کند، یعنی افکارشان را با منطقی زیبا و ادله ای رسا از خرافات عقاید، و نفوسشان را از پلیدی اخلاق، و مجتمعتشان را از سنن جاهلی پاک می کند. و یا نفوس و ارواح آنها را در مراحل کمالات انسانی رشد و نمو می دهد.

سوم آن که آنها را کتاب می آموزد، یعنی معارف قرآن را به آنها تدریس می کند و آنچه را در این کتاب آسمانی است از احکام دین، و اصول و فروع اسلامی، و سرگذشت جهانیان پیشین از نیکان و بدان، و سرنوشت انسان در عوالم ماورای طبیعت و غیر اینها از مواعظ و اندرزها و قصص و امثال، به آنان تعلیم می نماید.

چهارم آنها را حکمت می آموزد، یعنی احکام تعبّدی شریعت از واجبات و محرمات و غیره را به آنها یاد می دهد. و یا آن که مستقلّات عقلی و حقایق عالم وجود را به آنها تعلیم می دهد.

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

نقش بشر در مصیبت های خود

یعنی: و حقیقت مطلب این است که آنان - مجتمع بشری معاصر پیامبر - قبل از بعثت او در گمراهی آشکاری بودند. یعنی دارای عقاید و باورهای خرافی، ملکات و اخلاق ضد انسانی، آداب و رسوم ناروای اجتماعی و اعمال و کارهای زشت شیطانی بودند. و همه این گمراهی ها آشکار و به وضوح مورد عمل بود.

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵)

تفسیر:

«أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا»

یعنی: و آیا وقتی که به شما مصیبتی رسید - در جنگ احد هفتاد نفر از سربازانتان به دست دشمن کشته شدند - که دو برابر آن مصیبت را بر دشمن وارد کرده بودید، یعنی در جنگ بدر هفتاد نفر از سپاه دشمن را کشته و هفتاد نفر را اسیر کرده بودید، گفتید: این مصیبت از کجا و چرا بر ما وارد شد؟

«قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»

یعنی: ای پیامبر بگو: این ضرر از جانب خودتان است. زیرا در جنگ بدر هنگامی که پیشنهاد

قتل اسراء داده شد شما راضی نشدید، و چون پیامبر اسلام خبر داد که اگر اسرای قریش را نکشید در آینده همانها بر شما می تازند و هفتاد نفر از شما را می کشند، شما پذیرفتید که کشته شوید و گفتید که ما باکی از کشته شدن نداریم زیرا شهادت در راه خداست.

حاصل آن که خداوند در مقابل سؤال و تعجب و تأثر آنها از کشته شدنشان در احد دو جواب داده: یکی آن که شما دو برابر آن مصیبت را بر آنها وارد کردید و قانون مکافات بیش از آن را اقتضا داشت. دیگر آن که این مصیبت، انتخاب خودتان بوده است.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

آزمون ایمان و نفاق

یعنی: به یقین خدا بر همه چیز تواناست. می توانست نگذارد از شما احدی کشته شود و آنها چند برابر کشته شوند، لکن مقتضای حکمت او جریان امور بر طبق نظام و حکمت است.

وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷)

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

لغت و اعراب:

أَذِنَ بِالشَيْءِ - از باب عِلْم - دانست آن را. و أذِنَ فِيهِ: اجازه داد آن را. و ليعلم اول عطف است به مقدر یعنی لتذوقوا و بال عصيانكم و ليعلم الله. و قيل لهم و او استينافيه و تقدير كلام اين است: و هم الذين قيل لهم. الذين قالوا صفت الذين نافقوا و يا بدل از و او يكتمون است. دَرَأَ الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ -

دفع کرد آن را.

تفسير:

«وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ»

یعنی: و آنچه به شما در روز برخورد دو گروه رسید به اذن خدا بود.

مراد از دو جمع و دو گروه، سپاه اسلام از مدینه تحت قیادت پیامبر اسلام و سپاه شرک از مکه به سرپرستی ابوسفیان، و مراد از روز التقا و برخورد، جنگ احد، و مراد از آنچه به مسلمین رسید مصیبت شکست بزرگ آنهاست که هفتاد تن از سربازان اسلام کشته شدند. و مراد از اذن خدا این نیست که خدا به کفار اجازه داد تا مسلمان ها را بکشند، بلکه مراد، علم یا اذن تکوینی است، یعنی جلو کفار را نگرفت و مانع نشد تا قتل انجام یافت.

«وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَاقُوا»

آیه به تقدیر «لنذوقوا وبال عصیانکم» است. یعنی: آن مصیبت برای آن بود که شما کیفر مخالفت پیامبر را بپوشید، و برای آن که خداوند، مؤمنان را ایمان و صبر و استقامت آنها را - بدانند و برای آن که منافقان را یعنی نفاق و کذب آنها را که با مؤمنان واقعی در جنگ احد شرکت کرده بودند بدانند. و مراد، دانستن فرشتگان و مؤمنان در آینده است و گرنه علم خدا به حوادث عالم هستی پیش از حدوث آنها از ازل محقق و ثابت و در لوح محفوظ مندرج است. و یا معنای جمله این است: برای آن که علم ازلی الهی به حال مؤمنان و منافقان در موعد خود تحقق خارجی پذیرد.

«وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَاكُمْ»

این کلام جمله استیغابیه و اشاره به برخی از روش های زشت منافقان است که در مدینه پیش از خروج مسلمین به سوی جنگ احد صادر شد.

یعنی: این منافقان همانها هستند که چون به آنها گفته شد بیایید در راه خدا با مشرکان بجنگید یا لااقل از عائله و شهر و وطن خود دفاع کنید و لو از این راه که سیاهی لشکر باشید، گفتند: اگر ما جنگ را می دانستیم پیرو شما می شدیم. مرادشان این است که می دانیم جنگی نخواهد بود، و یا آن که این کلام را به عنوان تحریف اذهان و استهزا می گفتند، و یا مرادشان این بود که اگر این اقدام را جنگ می دانستیم می آمدیم ولی این انتحار و خودکشی و نفس را در مهلکه افکندن است نه جنگ؛ و یا می خواستند بگویند ما با آداب جنگ آشنا نیستیم.

«هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»

یعنی: به هر حال آنها در واقع کافرند و در آن روز که امتحان پیش آمد آنها به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان، زیرا آنها پیش از این سخن ها در انظار مسلمین به ایمان نزدیک تر بودند چون مدعی ایمان بودند، و چون این کلمات را گفتند و کفرشان آشکار شد به کفر نزدیک تر شدند.

«يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»

یعنی: آنها همواره با دهن های خود یعنی با زبان هایی که میان دهان هاست مطالبی می گویند که در دل هاشان نیست، مانند ادعای اسلام و ایمان و سخنان دیگری که ظاهرش پذیرش دین است و عذرهایی که در هنگام تخلف می آورند. و خداوند به آنچه در درونشان بر خلاف ظواهر الفاظ و رفتارشان پنهان می کنند دانایتر از همه است.

«الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا»

این آیه درباره گفتار باطل و اعتقاد فاسد دیگری از منافقان است. می فرماید: آنها کسانی هستند که خود از جهاد امتناع کرده، در خانه نشستند و درباره برادران خود، یعنی مسلمان هایی از خویشان یا اهل قبیله خود که در معرکه جنگ حاضر شدند گفتند: اگر آنها از ما اطاعت می کردند و به جبهه نمی رفتند کشته نمی شدند!

«قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

آنها طوری سخن می گفتند که گویی ادعا دارند که راه فرار از مرگ را می دانند، و لذا در جواب این توهم می گوید: ای پیامبر بگو: اگر شما در گفتارتان صادقید، یعنی راه حفظ نفس از مرگ را می دانید، پس مرگ را از خود دفع کنید. یعنی چون چنین کاری را نمی توانید کرد پس اظهارنظرتان باطل است. حقیقت جواب فوق این است که مرگ هر انسان یا هر جاندار دیگری و علل و اسباب و وقت فرارسیدن آن در دست قدرت و تحت اراده خداوند است و جبهه جنگ و مواضع خطر، یا خانه و مواضع امن، از نظر اراده خدا یکسان و برای بشر مبهم و مجهول است و بسا در موارد امن کامل، مرگ فرا می رسد و در مواضع بسیار خطرناک نمی رسد؛ پس گفتار منافقان باطل است.

و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

شهیدان در جوار خدا

بل أحياء به تقدیر بل هم أحياء. بَشْرَ بِالْخَيْرِ - از باب ضَرْب - و أبشر و استبشر: خوشحال و مسرور شد به آن. فرحین حال است از فاعل یرزقون. یستبشرون عطف است به فرحین به تقدیر مستبشرین.

موصول الذین لم یلحقوا عمم است از ارحام و همه برادران دینی خاصه شهداء.

تفسیر:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ»

یعنی: ای پیامبر هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند. یعنی گمان مبر همان گونه که جسمشان از حیات افتاده و جزء جمادات شده، روحشان هم نابود گشته چنان که مشرکان و منکران مبدأ و معاد می گویند، بلکه آنان زنده اند، یعنی ارواحشان پس از مفارقت از بدن ها در عالم برزخ زنده است، خواه بگوییم که روح بدون محل و حلول در جسمی مستقل و قائم به نفس است، چرا که خود، جسم رقیق و لطیف و شفاف علوی است و قابل حیات استقلالی است، و یا آن که بگوییم روح باید در محلی حلول کند تا در وی ادامه حیات دهد و آن محل در عالم برزخ قالبی مثل بدن دنیوی است که نسبت به آن در کمال رقت و لطافت است و نظیر فرشتگان و پریان زندگی می کند.

«عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

یعنی: آنها نزد پروردگارشان هستند و از جانب او روزی داده می شوند.

اما نزد خدا بودن به لحاظ این است که فضای عالم برزخ محیطی است که در آن جا بیش از دنیا آثار قدرت و عظمت و رحمت خداوند تجلی دارد و روح انسان با فرشتگان و ارواح مردگان و برخی از انبیا علیهم السلام تماس دارد و نداها ی غیبی و کلمات ربوبی به گوش او می رسد و زندگی ای شبیه ملاء اعلی دارد و این خود نوعی از حضور عندالله است که به مراتب بالاتر از حضور دنیوی است.

و اما دریافت روزی از خدا برای این است که عالم برزخ دارای بهشت و جهنم است و ارواح صالحان در آن جا خاصه شهدای راه حق از انواع نعم خداوندی به تناسب حال ساکنان و محیط آن جهان برخوردار می شوند.

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»

یعنی: آنها در آن جا در حالی هستند که به خاطر آنچه خداوند از فضل و رحمت خویش بدان ها بخشیده شادمانند.

مراد از فضل، نعمت های گوناگون آن بهشت است که خداوند علاوه بر استحقاقشان به آنها عطا کرده. و ممکن است اعم از نعم استحقاقی و تفضلی باشد، زیرا همه در واقع تفضل است.

«وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

یعنی: و نیز آنها در حالی هستند که نسبت به آنان که بدان ها نپیوسته اند و پشت سر آنها در دنیا هستند، یعنی ارحام و دوستان و برادران دینی آنها خاصه کسانی که عمرشان به شهادت ختم خواهد شد، بسیار خرسند و خوشحال اند از این که هرگز ترس و اندوهی بدانها نخواهد رسید.

یعنی ارواح شهدا پس از مشاهده عالم برزخ و شمول رحمت حق و حسن رفتار فرشتگان با آنها وضع اخروی مؤمنان صالح و خاصه شهدا را که در دنیا هستند کشف می کنند که برایشان هیچ ترس و اندوهی نخواهد بود؛ نه ترس نسبت به آینده کارشان از مرگ و برزخ و قیامت، و نه اندوه نسبت به گذشته دنیایشان درباره پاداش اعمال صالحه و کیفر گناهان.

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»

نعمت، جنس است و دلالت بر عموم دارد و مراد پاداش اعمال است، و فضل نیز جنس است و مراد تفضل مازاد بر پاداش. و «ان الله عطف است به فضل».

معنای آیه: آنها در عالم آخرت پیوسته به خاطر دریافت نعمت های وافر از جانب خداوند به عنوان پاداش و اخذ مازاد بر استحقاق به عنوان تفضل، خرسند و خوشحال اند، و نیز خرسندند برای این که خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند. یعنی هیچ عمل بزرگ و کوچک قلبی و بدنی را نادیده نمی گیرد و بی مزد نمی گذارد.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

توطئه دشمن پس از جنگ احد

استجاب له: جواب داد به او. قرح و جرح: جراحت بدن در اثر شمشیر و غیره. للذین أحسنوا بدل است از الذین اول.

تفسیر:

«الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح للذین أحسنوا منهم و اتقوا أجر عظیم»

پس از جنگ احد و بازگشت سپاه مشرکان پیرو ابوسفیان به سوی مکه، چون به محلی به نام «روحاء» رسیدند از متارکه جنگ پیش از ریشه کن کردن مسلمین پشیمان شدند و به فکر افتادند بازگردند و به کلی ندای الهی را در مدینه خاموش نمایند. این خبر به پیامبر اسلام رسید، ندا در داد که باید از مدینه بیرون رویم و سپاهیان شرک را تعقیب کنیم و این بار جز کسانی که دیروز در جنگ بودند کسی با ما نیاید. سپاه اسلام - که گفته می شود نزدیک به هفتاد نفر رزمنده بود و اغلبشان هم زخم خورده و آسیب دیده بودند - با میل قلبی و شوق شهادت و طلب اجر از مدینه بیرون شدند و به محلی به نام «حمراء الأسد» در شانزده کیلومتری مدینه رسیدند. کفار قریش چون از تصمیم پیامبر و تعقیب آنها باخبر شدند رعب و هراسی در دلشان افتاد و به سوی مکه باز گشتند. آیه در این باره می فرماید:

مؤمنان کسانی هستند که پس از آن که بر اعضا و جوارحشان در جنگ احد جراحت و زخم وارد شد دعوت خدا و رسول او را در نوبه دوم خروج برای جنگ پذیرفتند، برای کسانی از آنها که کار نیک انجام دادند و تقوا ورزیدند پاداشی بزرگ است.

مقید کردن پاداش اجابت به احسان و تقوا از لطایف بیان قرآن است که همواره در ادای مطلب دقت دارد و از اطلاق و عموم بی دلیل دوری می جوید. یعنی همانها که با بدن های مجروح و زحمات طاقت فرسا به راه افتادند اگر مثلاً احسان و تقوا نداشتند و مثلاً از روی ریا و سمعه و یا منافقانه و یا به طمع غنیمت و مال و اغراض دیگر غیرالهی رفته باشند طبعاً مستحق آن پاداش نخواهند بود.

«الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاحشواهم»

برخی از کفار، پس از گذشت یک سال از جنگ احد خبری از سوی قریش و مشرکان مکه

برای پیامبر اسلام و مسلمان ها آورد که مردم مکه برای نبرد با شما مشغول جمع آوری سرباز و وسایل جنگ اند، از آنان در هراس باشید. این خبر در سپاهیان اسلام عکس العملی شگفت انگیز و آموزنده داشت که این آیه می فرماید:

کسانی که مردم یعنی برخی از مشرکان، به آنها گفتند که مردم مکه و مشرکان قریش برای نبرد با شما جمع آوری کرده اند، یعنی عِدّه و عُدّه و سربازان جنگجو گرد آورده اند، از آنان سخت بترسید.

﴿فَرَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

بدر صغری و تجارت

یعنی: پس این اخبار بر ایمان آنها افزود، یعنی به جای ترس و اضطراب ایمانشان فزونی یافت، زیرا تسلیمشان در برابر خداوند و قصد و عزمشان بر جهاد قوی تر گشت؛ و گفتند: خدا ما را بس است و او بر امور بندگانش نیکو و کیلی است.

فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنِ اللَّهُ وَفَضْلِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

تفسیر:

﴿فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنِ اللَّهُ وَفَضْلِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾

طبق بیان مفسران، پیامبر اسلام با سپاهی اندک در تعقیب خبری که رسیده بود از مدینه بیرون شدند، و در محلی به نام «بدر صغری» نقشه جنگ ریخته، میدانی را برای نبرد پیش بینی کردند، ولی معلوم شد که قریش از قصد جنگ منصرف شده اند. اتفاقاً محل مزبور سابقه بازار جاهلی داشته و قبیله بنی کنانه از اعراب جاهلیت سالی یک بار به مدت هشت روز گرد آمده، آن جا را بازار داد و ستد و نمایشگاه و فروشگاه موقت خود قرار می دادند و در همان روزها بازار تشکیل شد، مسلمین که به احتمال جنگ طولانی هر چه توانسته بودند از ابزارهای جنگی و آذوقه های ماندنی همراه برده بودند، پس از اطمینان از عدم وقوع جنگ همه وسایل جنگ و آذوقه ها را به قیمت بالایی با کالاهای دیگر تبدیل کردند و با سود فراوانی به مدینه بازگشتند. آیه چنین می فرماید:

پس مسلمین از سفر جهاد همراه نعمتی فراوان از جانب خداوند و فضل و رحمتی از سوی او، بازگشتند و هیچ ضرر و آسیبی به آنها نرسید، و آنها به واسطه اطاعت از پیامبر پیروی از رضای

خدا نمودند و خدا دارای فضلی بزرگ است، شر بزرگ را تبدیل به خیر بی شمار می کند.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

خداترسی، شرط ایمان

یعنی: جز این نیست که این شیطان است که دوستانش را می ترساند. آن کس که خیر حملهٔ مشرکان قریش را در مدینه پخش کرد شیطان انسی به وسیلهٔ وحی و الهام شیاطین جنی بوده؛ و «اولیائه» مفعول «یخوف» است، یعنی او دوستان منافق خود را می ترساند، زیرا آنها پیوسته از جنگ در هراس بودند که مبادا نفاقشان کشف شود. و ممکن است «اولیائه» به تقدیر «یخوفکم من اولیائه» باشد یعنی او مسلمین را از دوستان مشرک خود می ترساند. پس هرگز از آنان نترسید، و اگر به راستی مؤمنید از من بترسید که خدای شما هستم و شیاطین هم همانند سایر اجزای عالم هستی در قبضهٔ قدرت من اند.

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶)

تفسیر:

«وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»

اندوه از کفر کفار ممنوع

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب مؤمن، کسانی که در کفر شتاب می ورزند - در حفظ و تقویت و نشر مذهب کفر از بت پرستی و یهودیت و نصرانیت و غیر آنها فعالیت و کوشش دارند - تو را غمگین نکنند، زیرا آنها هرگز ضرر و آسیبی به خدا نمی رسانند، یعنی نمی توانند جلو هدف تکوینی خدا را بگیرند، زیرا هدف خدا در این جهان این است که ذوی العقول و خاصه انسان ها را بیافریند و دینی را بر آنها ابلاغ نماید و آنان را در اطاعت و عصیان مختار سازد تا در جهان دیگر مطیعان را پاداش و عاصیان را کیفر دهد، و کسی را توان ممانعت از این اراده نیست، لکن ممکن است کفار و مشرکان به وسیلهٔ اغوا و وسوسه از افراد مطیعان بکاهند و بر عاصیان بیفزایند، و این امر، ضرر زدن به خویشان و اغواشدگان است نه به خداوند.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

این جمله تعلیل «لا یحزنک» است، یعنی: مسارعت آنها در کفر تو را محزون نکند، زیرا

خداوند به خاطر سوابق کفر و فسوق آنها می خواهد که برای آنها در عالم آخرت هیچ نصیبی از نعم اخروی قرار ندهد و از این رو خواسته که در کفر مسارعت نمایند، یعنی آنها را در این عمل به حال خود رها کرده و این همان اضلال خداست، پس حال آنها اندوه ندارد. و آنها را عذابی است بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»

این آیه به منزله تأکید و تکرار آیه پیشین است، و ممکن است آن آیه درباره منافقان و این آیه درباره همه کفار باشد. و اشتراء در این جا به معنای مبادله است.

یعنی: کسانی که کفر را با ایمان مبادله کردند؛ بدین معنا که پس از عرضه شدن اسلام، آن را رد کرده، راه پیشین خود را انتخاب کردند و گویی ایمان عرضه شده را با کفر سابق مبادله نمودند. و مراد از کفر و ایمان طرفین تبدیل، صفت قلبی است، و ممکن است مذهب و آیین باشد، یعنی مجموعه آیین کفر جاهلی را با شریعت اسلام مبادله کردند.

«لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یعنی: هرگز نمی توانند به خدا ضرری بزنند، و آنان را در نتیجه این مبادله عذابی است دردناک در دنیا عندالاقضاء، و در آخرت دائم و تا ابد.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)

لغت و اعراب:

املاء و امهال: مهلت دادن و تأخیر مدت. الذين فاعل لا يحسبن است. انما - به فتح - از حروف مشبیه به فعل است که با «ما» ی مصدریه بر خلاف قاعده به پیروی از مصحف عثمان به صورت مرکب نوشته شده و با اسم و خبرش به جای دو مفعول لا يحسبن است به تقدیر «لا يحسبوا امهالنا خيراً لهم». لام ليزدادوا لام عاقبت است.

ص: ۴۶۶

تفسیر:

مهلت دهی به کافران

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَوْلَىٰ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ»

توجیه کلام به کفار است به نحو نهی غایب. یعنی: کسانی که کفر ورزیده اند و در حال کفر ادامه حیات می دهند و عمرشان و مقام و جاهشان و مال و اولادشان را از آنان سلب نمی کنیم، گمان نکنند که این امهال به سود آنها و کاشف از سعادت آنهاست.

«إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»

آزمون، حکمت ناگواری ها

یعنی: جز این نیست که ما به آنها مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند. نه به این معنی که لام «لizardاوا» برای تعلیل است و هدف خدا افزوده شدن گناه آنهاست، بلکه لام برای عاقبت، و مراد این است که مهلت به منظور تبه و توبه و بازگشت آنها به سوی حق است لکن نتیجه خارجی آن اصرار آنها و ادامه دادن و افزودن گناه است. و از این رو آنها را عذابی خوارکننده است، در دنیا به اقتضای حکمت و مصلحت و در آخرت از زمان ورود به برزخ تا دورنمای ابدیت.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

لغت:

وَذَرَهُ: ترک کرد او را. و از این ماده به این معنا جز مضارع و امر استعمال نشده. مازَ الشیءَ - از باب ضَرَبَ -: او را از غیرش جدا نمود. خبیث: نجس، حرام، هر شیء پلید و مورد تنفر طبع. طیب: ضد خبیث.

تفسیر:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»

خطاب آیه به مؤمنان عصر نزول آن است که در همه حالات صلح و جنگ و سفر و حضر با منافقان وقت خود مختلط و آمیخته به هم بودند.

معنای آیه: خداوند چنین نبوده و سزا هم نیست چنین باشد که مؤمنان واقعی را بر آن حالی که الآن هستید، یعنی مخلوط با منافقان، رها سازد مگر آن که خبیث را از طیب جدا نماید. یعنی

منافقان را که روحشان پلید و خبیث است از مؤمنان واقعی که روحشان پاکیزه است جدا سازد.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»

غیب دانی پیامبران

این جمله رفع اشکال متوهم و اشاره به کیفیت جداسازی میان خبیث و طیب است.

یعنی: خیال نشود راه تمیز، اعطای علم غیب است، زیرا خدا چنین نبوده و او را نسزد که شما را بر غیب مطلع سازد تا از بواطن اشخاص آگاه گردید و صفات روحی آنها را به دیده دل ببینید، زیرا دادن چنین توانی به بشر نسبت به حال یکدیگر در خور حال مجتمع او و موافق حکمت و مصلحت نظام خلقت نیست و قهراً مستلزم هرج و مرج در زندگی اوست، بلکه راه تمیز، همان است که همواره سنت جاریه حق بر آن بوده که آزمایش هایی از قبیل جنگ های سخت، تقسیم غنائم و سایر حوادث را که روشن کننده باطن افراد مجتمع است پیش آورد.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»

یعنی: ولیکن اگر خداوند بخواهد برای تمیز مذکور راهی غیر از جریان سنت اختیار نماید، از فرستادگان خود هر که را بخواهد برای این امر انتخاب می کند، یعنی مقام نبوت می دهد و از علوم مربوط به تمایز افراد و غیب های مورد نیاز جامعه مطلع و آگاه می سازد، مانند فرشتگان و اجنه و شیاطین و ارواح ساده و سایر ذوی العقول پشت پرده حس که با بشر برخورد نزدیک لازم و دائم دارند، و نظیر انبیا و پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها و سرگذشت نیکان و صالحان و کفار و طاغیان امت های گذشته، و هم چنین حوادث پس از مرگ از وضع برزخ و قیامت و جهان ابدی پس از قیامت و غیر اینها.

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

یعنی: پس باید به خدا و فرستادگان او ایمان آورید - و به آنچه درباره تمیز اشخاص و غیب های دیگر به شما خبر می دهند تصدیق و عمل نمایید - و اگر ایمان بیاورید و تقوا بورزید شما را پاداشی بزرگ خواهد بود، یعنی در دنیا فی الجمله و در آخرت مطلقاً.

«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)»

فرجام بخل

لایحسبن مفعول اولش محذوف است یعنی بخلهم، و هو اول، ضمیر فصل است و محلی از اعراب ندارد و مرجعش بخل مقدر است. طوقه الطوق: طوق را به گردن او افکند. ارث و ثراث و میراث: آنچه از میت باقی می ماند. و میراث السموات به تقدیر میراث اهلها.

تفسیر:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ»

یعنی: کسانی که به بذل آنچه خداوند از فضل و رحمت خویش بدانها عطا کرده بخل می ورزند گمان مبرند که این کار به سود آنهاست. مراد از آنچه خدا به آنها داده، اموال و امتعه دنیا و جاه و مقام و علوم و فنون و جان و اولاد و هر چیزی است که نعمت مبذول از جانب خداوند حساب می شود.

و مراد از بخل بدانها مضایقه از بیرون کردن حقوق واجب خلقی و خالق و دریغ ورزیدن از صرف هر نعمتی در مصارف شرعی و عقلی آن است.

«بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

یعنی: این بخالت سراپا شرّ و ضرر آنهاست و به زودی آنچه بدان بخل ورزیده اند از اموال و غیر اموال در روز قیامت طوق گردن آنها می شود. اموال دنیوی هر چند در لابه لای خاک هضم شده و نابود گشته است همانند اجسادشان گردآوری می گردد و به صورت غل و زنجیر در می آید، و یا شبیه آن از اجزای آن عالم طوق می گردد، و علوم و معارف در آن جهان به صورت طوق های مختلف تجسم پیدا می کند.

«وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یعنی: همه ماترک و باقی مانده از اهل آسمان ها و زمین همانند توارث انسان ها از یکدیگر، از آن خدا خواهد بود. بدین معنا که همه می میرند و ملکیت ظاهری و اعتباری آنها باطل می گردد و ملکیت حقیقی قدیم خداوند، بدون اشتراک باقی می ماند.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

یعنی: و خداوند به آنچه شما مکلفان انجام می دهید آگاه است. اعمالی که جهانیان در دنیا درباره مملوکات خود انجام می دهند از انفاقات و بخالت ها، خداوند علاوه بر آن که همه را در لوح محفوظ مرقوم داشته و فرشتگانش می نویسند، به علم ازلی خود نیز به همه آنها عالم و آگاه است.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
(١٨١)

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (١٨٢)

ص: ٤٦٩

لغت و اعراب:

سین در سنکتب برای تأکید است. حریق صفت مشبهه، و اضافه عذاب به آن اضافه بیانیه است.

قتلهم عطف است به موصول ما قالوا.

تفسیر:

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»

مفسران نقل کرده اند که چون برخی از علمای یهود آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» [بقره، ۲۴۵] و آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» [انعام، ۱۶۰] را شنیدند، گفتند: وام خواهی خدایا در مقابل وام ده برابر پرداختن، کاشف از فقر و نیاز خدا و غنا و بی نیازی ماست و علاوه آن که می بینیم اکثریت پیامبران او و پیروان آنها در فقر و فلاکت اند. خدا در این باره می فرماید: حقیقت این است که خداوند، گفتار کسانی را که گفتند: به یقین خداوند فقیر و نیازمند است و ما اغنیا و بی نیاز، شنید.

«سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا»

یعنی: ما حتماً آنچه را که گفتند می نگاریم.

کلمه «سنکتب» در این جا مَمَحُض در آینده نیست، زیرا نوشتن در نامه عملشان پیش از نزول این آیه و نوشتن در لوح محفوظ پیش از خلقت خود آنها بوده، پس مراد تأکید بر اهمیت مطلب، و کلمه «سنکتب» کنایه از لن یفوتنا کتابته است، یعنی از این سخن صرف نظر نمی کنیم و به تدوین آن به وسیله فرشتگان اهمیت می دهیم، زیرا این کلام آنها یا سخریه و استهزا است و یا اعتقاد به عجز و عدم قدرت و عدم تسلط خدا بر جهان و جهانیان؛ و هر دو کفر آور است.

«وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»

یعنی: و نیز کشتنشان انبیای الهی را به ناحق، خواهیم نوشت - اهتمام به امر عظیم قتل پیامبران و رسولان الهی مانند زکریا و یحیی و عده بسیاری دیگر، از ما فوت نخواهد شد - و چون روز

رستاخیز آید و آنها را در دوزخ وارد کنیم، به عنوان استهزا و تشدید عذاب می گوئیم: بچشید عذاب بسیار سوزان را.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»

پاسخ به ادعای دیگر یهود

«ذَلِكَ» اشاره به عذاب حریق، و «ما» ی موصوله شامل گناهان اعتقادی و عملی صغیره و کبیره است، و نسبت اعمال به دست به لحاظ غلبه است، زیرا اغلب کارها با دست انجام می گیرد و مراد، خود انسان است. و تقدیم اعمال به لحاظ آن است که آنها پیش از آن که به آن جا بروند آن اعمال را در دنیا تهیه نموده بودند.

معنای آیه: این عذاب حریق دوزخ به واسطه گناهان قلبی و بدنی ای است که خودتان از پیش آن را تهیه کرده و فرستاده اید، و برای این است که خدا هیچ ظمی به بندگانش نمی کند. یعنی پس رفتارش به عدل است و مقتضای عدل او تعذیب گنهکاران است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۸۳)

لغت و اعراب:

الذین منصوب به ذم است به تقدیر اذم، و یا صفت «الذین» در آیه پیش است. قربان مصدر و نیز به معنای ما یتقرب به، یعنی چیزی که به وسیله آن تقرب جسته می شود.

تفسیر:

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ»

عده ای از علمای یهود در عصر پیامبر اسلام ادعا کردند که در کتاب تورات به امت موسی نسللاً بعد نسل سفارش و توصیه شده که هر شخصی که ادعای نبوت کند باید یکی از معجزاتش این باشد که چیزی را به عنوان قربانی از حیوان و غیر حیوان در صحنه حاضر کند و در نزد آن مشغول مناجات با خدا گردد تا آتشی نورانی نازل شود و آن را بخورد، یعنی بسوزاند و نابود کند و یا مانند آهن سرخ از جنس خود سازد.

ص: ۴۷۱

معنای آیه: آنان که فقر خدا را ادعا کردند کسانی از دانشمندان تورات اند که گفتند: خداوند به ما توصیه و سفارش کرده که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آن که برای ما قربانی ای بیاورد که آتش افروخته آن را بخورد و بسوزاند.

«قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

سنت یهود در تکذیب پیامبران

امر است به پیامبر اسلام که در جواب آنها بگوید: شما در مقابل ادله روشن و معجزات الهی ایستاده اید و از روی عناد انکار می کنید و اعتذارتان به این که در کتاب تورات ایمان و تسلیم به هر پیامبری مشروط به صدور معجزه مذکور است، عذری باطل و کذب است.

معنای آیه: ای پیامبر، در برابر آنها بگو: بی تردید فرستادگانی پیش از من، همراه بیانات و دلایل روشن و معجزه قربانی و آتش که گفتید به سوی شما آمدند (مانند پیامبرانی که در فاصله میان موسی و عیسی از بنی اسرائیل مبعوث شدند) پس چرا آنها را، یعنی عده ای از آنها را نظیر زکریا و یحیی، کشتید اگر راستگویید؟!

مفاد آیه، تکذیب اعتذار آنهاست در رد دعوت پیامبر اسلام و پذیرفتن این که پیامبران گذشته، معجزه قربانی و آتش را داشته اند. و اما راجع به این که این معجزه در تورات از شرایط ایمان به انبیا شمرده شده، چیزی از آیه استفاده نمی شود. و برخی گفته اند که این شرط در غیر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)

لغت و اعراب:

فان کذبوک جواب ان شرطیه مقدر است و جمله فقد کذب به جای آن است و تقدیر کلام فلاتعجب یا فلاتحزن فقد کذب است. بیته: دلیل روشن و روشنگر. زُبر: جمع زبور یعنی نوشته شده و نهی و زجرکننده، و از این رو بر مواظ و نواهی اطلاق می شود. کتاب، در اغلب استعمالات قرآنی به معنای کتاب احکام شرع است از اصول و فروع، در مقابل حکمت که مستقلات عقلیه است.

تفسیر:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»

هدف آیه تسلیت قلب پیامبر و یاران صادق او و اشاره به سنت جاریه الهی است در برانگیختن

رسولان، همراه وسائل پذیرش از منطق قوی و معجزه و کتاب به منظور ابلاغ برنامه های تکامل بشری، و نیز اشاره به سنت جاریه بشری در مقابل سفیران الهی از عصیان و طغیان و جلب خسران و اتصاف به ظلم و جهالت.

معنای آیه: ای پیامبر، اگر قوم تو از مشرکان و اهل کتاب تو را تکذیب کردند تعجب نکن و غمگین مباش، زیرا تو نخستین پیامبری نیستی که تکذیب شده است، بلکه بی تردید رسولانی پیش از تو تکذیب شده اند که همه آنها همراه با دلایل روشن بر صدق دعوت و شریعت خود و کتاب هایی شامل علوم و مواعظ و نواهی مانند صحیفه ابراهیم و موسی و زبور داود، و کتاب روشن و راهنما و جامع شرایع و احکام اصولی و فروعی الهی بودند نظیر کتاب شریعت نوح و ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

لغت:

مرگ، پایان دنیای فریبنده

نفس: روح، و خود شخص. توفیه: به کمال پرداختن حق. زَحَرَ عَنِ مَكَانِهِ: او را از جای خود دور کرد و زایل نمود. غرور: مصدر است به معنای خدعه و فریب، و نیز جمع غار.

تفسیر:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

یعنی: هر روح یا شخص جاندار حتماً مرگ را می چشد و تلخی و شیرینی آن را درک می کند. و مرگ روح به این است که از قالب تن بیرون آید و مرگ شخص به این است که جانش از بدن خارج شود. و جز این نیست که جزای عمل های قلبی و بدنی تان از خیر و شر و بزرگ و کوچک، به نحو کامل و تام در روز قیامت به شما اعطا می شود هر چند مقدمات آن از حال مرگ شروع می شود و پس از آن در قبر و عالم برزخ تا ورود به صحنه قیامت ادامه دارد و بر حسب اختلاف حالات انسان در این مدت و این مکان ها اختلاف دارد.

«فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»

ص: ۴۷۳

یعنی: نتیجه این وعد و وعید این است که کسی را که در سایه عمل های نیکش از آتش آن جهان دور دارند و وارد بهشتش سازند حَقّاً که به هدف رسیده و کامیاب شده است.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»

شکیبای، رمزستگاری

یعنی: و این زندگی دنیا جز تمّتع و برخورداری سراپا غرور، و یا جز متاع فریبکاران نیست.

مراد از زندگی دنیا مجموع حالات و اعمال و کارهای صادره از انسان در حال حیات اوست در صورتی که به آن بنفسه و به نحو اصالت نگریسته شود. و مراد از این که متاع غرور است یعنی فریبا ولی بی ارزش و موقت و در معرض فنا و توأم با ناراحتی های بی شمار است. و اگر در همه آنها به نحو وسیله و مقدمه رسیدن به کمالات معنوی و انسانی و الهی نگریسته شود و به این انگیزه صادر شود متاع غرور نیست و اصلاً دنیا نیست.

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَسْتُمْ مَعْنَى مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

لغت و اعراب:

أَبْلَى الشَّيْءَ: کهنه کرد آن را. و أَبْلَى الرَّجُلَ: امتحان نمود او را. و لَام لَتَبْلُوَنَّ برای تأکید و قسم است.

أَذَى: ضرر و اذیت و آزار. عَزَمَ - از باب ضَرَبَ -: اراده کرد و تصمیم جدی گرفت. و نيز عَزَمَ به معنای معزوم. و فَإِنَّ ذَلِكَ، نایب جزاء مقدر است یعنی فحقیق بکم، فَإِنَّ ذَلِكَ. و عَزَمَ الْأُمُورَ اضافه صفت به موصوف است یعنی کارهای مهم و در خور تصمیم جدی.

تفسیر:

«لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»

آیه در مقام بیان حوادث کلی است که از وقت نزول آن تا آینده تاریخ برای مسلمین به طبع حال پیش خواهد آمد یعنی: برای کسانی که می خواهند مکتبی و مذهبی را همانند شریعت اسلام در پهنه گیتی ابلاغ نمایند و پیاده کنند و حکومتی را نظیر حکومت الهی اسلامی در مقابل

دولت های کفر آن عصر و همه اعصار تشکیل دهند.

در این باره خطاب به مؤمنان می فرماید: سوگند می خورم که شما در آینده تاریخ در مورد اموال و نفوستان آزمایش خواهید شد. درباره اموال به وسیله توجه تکالیف الهی به انفاقات واجب و مستحب و تلفات آسمانی و حوادث طبیعی، و درباره جان ها به واسطه تکالیف به عبادات و غیر آن خاصه به جهاد ابتدایی و دفاعی و امر به معروف و نهی از منکر و شهادت در راه حق و اسارت در جنگ و غیره و یا حوادث گوناگون طبیعی و مصائب جسمی و روحی.

«وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا»

یعنی: و نیز سوگند می خورم که شما مسلمین از آنها که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده مانند یهود و نصارا و از کسانی که شرک ورزیدند، اذیت و آزار فراوانی خواهید شنید. یعنی علاوه بر توطئه های عملی و جنگ ها و ضررهای مالی و جانی، اذیت های بی شمار خصمانه و اهانت آمیز و توطئه خیز و تفرقه افکن خواهید دید و از القای شبهات اعتقادی و اخلاقی و هر نوع سخنان انحرافی و گمراه کننده خواهید شنید که به مرور زمان در کمیت و کیفیت زیادتر خواهد شد.

«وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»

یعنی: و اگر شما در همه این حوادث و پیشامدها صبر ورزید - در هر حادثه ای آثار صبر و شکیبایی متناسب آن را مرتب نمایید - و نیز اگر توأم با صبر، تقوا هم پیشه کنید و وظایف مربوطه را انجام دهید، پس سزاوار همین است، زیرا که آن از مهمات امور است که باید انجام داد.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)

لغت و اعراب:

اذ متعلق به «اذکر» مقدر است. وثق بالشیء - از باب حسب - اعتماد کرد و مطمئن شد به آن. و ميثاق: عقد پیمان و قرارداد مؤکد. نبذ الشيء - از باب ضرب - دور انداخت آن را به خاطر بی اهمیت بودن آن. مرجع ضمیر مفرد نذوه «ميثاق» است و ممکن است «کتاب» باشد. اشتری: خرید.

خرید، فروخت (ضد)، به دست آورد. ثمن: بهای بالفعل شیء یا بهای بالقوه یعنی چیزی که صلاحیت بها بودن دارد. ما یشترون «ما» مصدریه و یا موصوله است.

عهد شکنی اهل کتاب

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»

یعنی: به یاد آورید زمانی را که خداوند از کسانی که کتاب به آنها اعطا شده، یعنی علمای هر ملتی که دارای کتاب آسمانی بودند مانند دانشمندان یهود و نصارا و از همه کسانی که قدرت فهم کتاب های آسمانی و بیان آنها را به دیگران داشتند، عهد مؤکد و پیمان محکم گرفت (یعنی بدین نحو که معاهده را در متن کتاب های آسمانی درج نمود و یا به وسیله پیامبرانی که کتاب ها را آورده بودند ابلاغ نمود و یا به دادن عقل و خرد آن را القا کرد).

«لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»

یعنی: مفاد معاهده و پیمان این بود که حتماً باید این کتاب را برای مردم بیان کنید، متن آن را بخوانید، مفادش را تفهیم کنید، ظواهر و محکماتش را ابلاغ نمایید، بواطن و متشابهاتش را روشن سازید و چیزی از آن را از عبارت و معنا از احدی پنهان ندارید.

«فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً»

یعنی: آنها آن پیمان محکم را پشت سر خود افکندند و اعتنا نکردند و آن عهد و پیمان و یا آن کتاب را به بهای اندکی معامله کردند.

این کلام به عنوان تشبیه است و گویی مجموع آنچه از احکام و معارف آن کتاب که بیانش به ضرر دنیا و جاه و مال آنها بود همه را به واسطه کتمان، حذف، تحریف و تأویل فروختند و در مقابل بهایی که عبارت از ریاست چند صباحی در دنیا و برخورداری از شئون آن است به عنوان ثمن بخرس تملک کردند.

«فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ» یعنی: در نتیجه بد معامله ای است این اشترا و معامله امانت و دین الهی با لذات چند روزه دنیا؛ یا بد ثمن و بهایی است ثمنی که آن را به دست آوردند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

تفسیر:

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا»

یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب، هرگز گمان مبر کسانی را که به آنچه انجام داده اند شادی می کنند و خرسند و خوشحالند (مانند عده ای از علمای اهل کتاب نسبت به حذف و تحریف و تأویل آیات کتاب خود، و منافقان در عمل به نفاقشان، و صاحبان انواع عقاید خرافی نسبت به عقایدشان، و صاحبان اخلاق رذیله و آداب و سنن جاهلی راجع به کردارشان، و ارباب قدرت و سلطه جائزانه در اعمال زور و جورشان و مرتکبین هر امر فاسد و ناروا در مورد کارشان)،

«وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یعنی: و نیز کسانی را که دوست دارند به آنچه انجام نداده اند از کارهای خیر فردی و اجتماعی تعریف و ستایش شوند، آری حتماً گمان مبر که این گروه ها را نجاتی از عذاب خداست، یعنی هرگز برای آنها راه نجات نیست. و لازم مطلب این است که موفق به توبه هم نمی شوند و آنها را در دنیا در صورت اقتضای حکمت و مصلحت و در آخرت بی شک و تردید عذابی دردناک است.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی: مالکیت حقیقی آسمان ها و این زمین از آن خداوند است، زیرا همه را او به تفرّد ذات و به نحو ابداع و ابتکار و اختراع و بدون تقلید از احدی به اراده تکوینی خود و با کلمه «کن» از کتم عدم به عرصه وجود آورده و در تمام مدت بقای آنها ادامه وجود و حفظ و تدبیر و تقدیر و تصرف به دست او انجام می گیرد و در موقع اقتضای حکمت، افناء و اعدام همه نیز به اراده تکوینی او خواهد بود و این امر، مفید ملکیت به قوی ترین و رساترین معنای آن است. و خداوند بر هر چیزی تواناست.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰)

لغت:

اختلف الى المكان: رفت و آمد کرد به آن جا. ألباب: جمع لب یعنی عقل کامل و سالم و خرد ناب و خالص. اولوا اسم جمع است و مفرد آن ذات است از غیر لفظ.

ص: ۴۷۷

رفتار خردمندان

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»

یعنی: حقیقت این است که در آفرینش آسمان ها و این زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه هایی است برای صاحبان عقل کامل و خرد ناب.

مراد از آیات و نشانه های موجود در خلق و اختلاف، شکوه و عظمت و فوق العادگی آن است و خروج آن از حیطة استعداد و قدرت بشری از نظر کثرت عدد کهکشان ها و شمول هر کهکشانی بر منظومات شمسی غیرمتناهی، و هر منظومه ای به ثوابت و سیارات بی شمار، و اعجب از آنها وجود همه آنهاست در داخل محوطه آسمان اول، تا چه رسد به آسمان دوم تا هفتم و عرش و کرسی! و اگر از آن، کیفیت حدوث ذاتی و قَدَمِ زمانی مجموع دستگاه آفرینش، و وجود آیات و براهین لایتناهی در آفاق و کرانه های این زمین و در نفوس ساکنان آن، و کیفیت ارتباط ساکنان آن با یکدیگر از انواع ذوی العقول از انسان ها و فرشتگان و اجنه، و اقسام غیرمتناهی نباتات و حیوانات این کره و کرات دیگر است که مملو از عجایب و غرایب اند. و عجیب تر از همه آن که خداوند مبدأ اعلی، ذوات و صفات و هیئات همه را به نحو ابداع و ابتکار از کتم عدم به عرصه وجود آورده و از احدی استمداد نکرده و استعانت نجسته و تقلید نموده؛ و از آغاز وجود کل، خود به اراده استقلال، حفظ و تقدیر و تدبیر همه را متکفل شده به گونه ای که هرگز سستی و خستگی در ذات اقدسش پیدا نشده چنان که خلل و عیبی در اصل تکوین و خصوصیات آن نیز دیده نمی شود، چنان که فرموده: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ، ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» [ملک ۳ و ۴].

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

لغت و اعراب:

الذین صفت اولی الألباب است. قیام: جمع قائم، و قعود: جمع قاعد و هر دو حال است از فاعل یذکرون. و علی جنوبهم نیز حال است به تقدیر مضطجعین یا نائمین علی جنوبهم.

دعای قرآنی

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»

یعنی: صاحبان عقل و خرد، کسانی هستند که ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته، خدا را یاد می کنند.

ذکر این سه حالت کنایه از عموم است، یعنی در همه حال در یاد خدایند. و ممکن است مراد از «یذکرون الله» خواندن نماز باشد، یعنی آنها کسانی هستند که نمازشان را در حال قیام و قعود و بر پهلو خفته انجام می دهند؛ شخص سالم در حال قیام، مریض در حال قعود، و مریض تر در حال خفتن. و مراد از پهلو آیا پهلو راست است یا اعم از راست و چپ و یا اعم از خوابیدن به پشت؟ و در فرض اعم آیا حکم به نحو تخییر است یا ترتیب؟ مسائلی است که در فقه ذکر شده است.

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یعنی: و آنان در آفرینش آسمان ها و زمین فکر می کنند و می اندیشند.

خردمندان در حدوث و قدم و عظمت و وسعت و طول و عرض و کیفیت ارتباط و هدف نهایی و علت غایی و نظام و تدبیر و زمان زوال و فناى آنها تأمل و تفکر دارند.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»

یعنی: آنها پس از تفکر و اندیشه به تلفظ زبان یا به زبان حال و قلب می گویند، گفتاری نشأت یافته از عمق جان، و اقتضای فطرت، و قضاوت عقل سلیم و مطابق با تصریح کتاب های آسمانی و نقل قویم، که پروردگارا به یقین این دستگاه عظیم و پهناور را بیهوده و لغو و باطل و بدون هدف نیافریدی. و تو از هر عیب و نقص و لغو و باطل مقدس و منزهی.

«فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

یعنی: خدایا تردیدی نیست در این که این جهان هستی را برای مکلفان و خاصه انسان های ساکن آن آفریده ای که تکالیفی بر عهده آنها بگذاری و آنان را به مرحله آزمایش درآوری تا مطیعان را پاداش بهشت و طاغیان را کیفر جهنم دهی، پس ما را به توفیقات غیبی خود در دنیا از طغیان و عصیان، و در آخرت از آتش دوزخ نگاه دار و نجات بخش.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳)

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

لغت و اعراب:

آخزاه: او را خوار و رسوا نمود. ایمان: اعتقاد و تسلیم، یا مجموعه دین آسمانی. آن آمنوا به معنای «ای آمنوا» شرح ینادی است. علی رسلک به تقدیر علی لسان رسلک. میعاد مصدر است به معنای وعد.

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ»

این کلام تتمه گفتار اولوالالباب است.

یعنی: پروردگارا به یقین تو هر کس را در آخرت به آتش دوزخ در آری او را خوار و رسوا کرده ای. زیرا او تا در مرأی و منظر اهل قیامت محاکمه و گناهانش علنی و به دوزخ محکوم نشود وارد دوزخ نمی شود و پس از دخول در دوزخ نیز علاوه بر حضور در مجتمع رسوایان، هر از گاهی مورد دید و تماشای اهل بهشت قرار می گیرد، و هیچ رسوایی و خواری بالاتراز آن نیست.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»

یعنی: و ای خداوند، ما می دانیم که ستمکاران را در آن روز یآوری نخواهد بود. یعنی کفار و ظالمان در اصول را، زیرا کسی که اصول دینش مخدوش باشد او را یاری و نجاتی نیست. و یا آن که آنها را انصاری در برابر خداوند و بدون اذن او نخواهد بود و گرنه ظالمان به نفس را در فروع دین شفیعیانی در محشر یاری خواهند داد.

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا»

یعنی: و نیز آنها می گویند: پروردگارا حقیقت این است که ما ندا کننده ای را شنیدیم که مردم را

به سوی ایمان، یعنی اعتقاد و تسلیم و یا مجموعه آیین اسلام، دعوت می کرد و می گفت که ای مردم به پروردگارتان (که خالق همه اشیاء و مربی همه مخلوقات و رساننده همه ذرات از نقص به کمالات خویش است) ایمان بیاورید؛ پس ما هم ایمان آوردیم.

مراد از ندا کننده ممکن است خود خدا باشد که ندایش برای همه و در هر زمانی به واسطه پیامبران و کتاب های آسمانیش می رسد. و ممکن است پیامبر هر عصر باشد که ندایش به حاضرین عصرش بلاواسطه و به غایبین مع الواسطه است. و ممکن است کتاب های آسمانی باشد که ندایشان برای همه و در همه اعصار بلاواسطه و بالمواجهه است.

«رَبَّنَا فَاعْفُ رَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»

یعنی: پس ای پروردگار ما، ذنب های ما یعنی گناهان کبیره ما را که همانند ذنب برای ما دنباله ای و خیم دارد ببخش، و سیئات ما یعنی صغائر ما را که زشت و قبیح است از ما بردای، و روح ما را از اجسادمان همراه ارواح نیکان و داخل امواج آنان برگیر و به عالم برزخ روانه دار.

«رَبَّنَا وَ عَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»

یعنی: و نیز آنان می گویند: پروردگارا، آنچه را به زبان فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما. یعنی در دنیا هدایت و ایصال به مراحل کمالات انسانی و فضایل نفسانی و در آخرت اعطای پاداش جمیل و جزیل را به ما عطا کن. و می گویند: خداوندا ما را در روز قیامت خوار و رسوا مگردان؛ یعنی مگذار در دنیا وسایل رسوایی و خواری آن جهان را فراهم سازیم. زیرا که تو هیچ گاه تخلف از وعده نمی کنی، یعنی این دعا را طبق وعده خود بپذیر.

فَأَسْأَلُكَ رَبُّهُمْ أَتَى لَا أَضِيْعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى بَعْضُهُمْ كُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالذِّينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

آمزش با تحمل بلاها

أَنْتِي لَا أُضِيعُ بِيَانِ فَاسْتَجَابَ اسْتِ بِه تَقْدِيرِ بَأْتِي لِأَضِيعَ. ثَوَابِ اسْمِ مَا يُثَابُ بِه اسْتِ يَعْنِي چِيزِي كِه بِه عُنْوَانِ پَادَاشِ دَادِه مِي شُود مَانَدِ عَطَا، اسْمِ مَا يَعْطَى، وَ ثَوَاباً مَصْدَرِ تَأْكِيدِي اسْتِ بِه تَقْدِيرِ اِثْبَهْمِ ثَوَاباً.

و حَسَنِ الثَّوَابِ اِضَافَةٌ صِفْتِ بِه مَوْصُوفِ اسْتِ يَعْنِي الثَّوَابِ الْحَسَنِ.

تفسیر:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»

پس از ذکر اولی الألباب در آیات گذشته و اشاره به صفات جمیله آنها از تفکر در خلقت جهان، یاد خدا در همه حال، اعتراف به عذاب آخرت، اقرار به ایمان و درخواست غفران و تنجز وعده های حق، در این آیه می فرماید: پس پروردگارشان درخواست آنها را اجابت نمود و وعده داد که بی تردید من عمل هیچ عاملی از شما را از مرد یا زن ضایع نمی کنم، یعنی بی پاداش نمی گذارم.

«بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»

یعنی: شما همه از یکدیگرید.

همه بنی نوع انسان و آفرینستان نظیر هم، و عقول و خردها همه همگون، و ابدان و تن ها مماثل، و اوصاف طبیعی و اخلاق فطری نظیر هم، و تکلیف اصولی و فروعی شبیه یکدیگر است.

«فَالَّذِينَ هَاجَرُوا»

یعنی: پس کسانی که هجرت کردند. ظاهر کلام، هجرت حسّی است، یعنی انتقال از مکانی به مکانی یا از شهری مانند مکه به شهری دیگر مانند مدینه. و ممکن است اعم از هجرت حسّی و معنوی باشد، مانند هجرت از جهل به سوی علم، از شرک به توحید، از کفر به اسلام، از آداب و سنن جاهلی به آداب و رسوم اسلامی، از رذایل اخلاقی به فضایل نفسانی، از ارتکاب محرمات به انجام واجبات و بالأخره از هر نقص و عیبی به طرف هر کمال در مقابل آن.

«وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا»

یعنی: و کسانی که آنها را از خانه های خود بیرون کردند، مانند مؤمنانی که از مکه به حبشه و مدینه تبعید گشتند و هر مؤمنی که از موطن و مقرّ خود برای حفظ دین و تحصیل آن ناچار به سفر گردید؛ و کسانی که در هر نقطه ای از زمین در راه رضای من ایذا و اذیت شدند و کسانی که جنگیدند و کشته گشتند؛

«لَا كَفْرَ نَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أَذْخَلْنَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

یعنی: حتماً و بی تردید همه گناهانشان را که در دنیا مرتکب شدند به وسیلهٔ آمرزش خود می زدایم و آنان را به بهشت ها و باغ هایی که از زیر آنها، یعنی از زیر ساختمان ها یا درختان آنها، نهرها روان است، یعنی رودهای مختلف الماهیه از آب و شیر و عسل و خمر و همه مایعات لذت بخشی که قابل شرب انسان است، وارد خواهیم نمود.

«تَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»

یعنی: این نعمت ها که به آنها داده می شود همه به عنوان پاداش از جانب خداوند است، و خداوند است که پاداش نیکو در نزد اوست. یعنی از شئون ذات یکتای واجب الوجود دارای همه صفات جمال و جلال است که چنین نعمت ها را بدهد. بدین معنا که به هر یک از مکلفان انسان و پری که شمارشان از قدرت و توان هر شمارشگر بیرون است باغ ها و بهشت هایی عطا فرماید که هر یک از آنها طبق آیه ۱۳۳ همین سوره «عَرْضُهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است تا طولش چه باشد!

لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶)

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

لغت و اعراب:

عَرَّه - از باب نَصِير - : فریب داد و به طمع باطل انداخت او را. تَقَلَّبَ فِي الْأُمُورِ: تصرف نمود و حال به حال شد. متاع خبر مبتداست به تقدیر ذلک متاع.

تفسیر:

«لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ»

خطاب آیه در حقیقت به مسلمین جهان است، به همه آنان که معتقد به اسلام و متوجه وعده های حق تعالی به پیامبران در کتاب های آسمانی هستند، در اشاره به آن روزی که خداوند پهنهٔ گیتی را یکسره در اختیار صالحان قرار خواهد داد و حکومت طایفه بشری بدون استثنا از آن اولیای او خواهد بود و پس از آن هیچ گاه منصب ولایت امت و امامت بشر و حاکمیت اهل زمین تا انقضای جهان به دست ناهلان و غیر اولیاءالله نخواهد افتاد. و منظور از این خطاب، ایجاد رجا و

امید در دل ها و اطمینان قلب و دلگرمی و آمادگی عملی در حد میسور است، که از شئون آن عدم خوف از کفار و موضع گیری و استواری در مقابل آنها و اتخاذ موضع هجمه و حمله سرد و گرم با منطق و عمل، و پرهیز از ترس و اتخاذ راه سازش و موضع انفعالی، و کوشش در تشکیل حکومت الهی و تقویت کمی و کیفی آن به امید تحقق وعده و آمدن نصر و یاری است.

می فرماید: ای پیامبر و ای مخاطب، تقلب کفار در بلاد، تو را فریب ندهد. یعنی رفت و آمد و جنب و جوش کفار در همه جای دنیا با رفاه حال و امکانات مادی و سلطه های جائزانه حتی در میان کشورها و شهرهای اسلامی، تو را فریب ندهد که در برابر آنها بترسی و سازش کنی و تسلیم شوی و زیر سلطه آنها روی و آداب و رسوم جاهلی و باطل آنها را بپذیری.

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ»

سعادت فقط برای تقوا

یعنی: همه آنچه از آنها می بینی از تفوق و تسلط بر مجتمعات و برتری اقتصادی و نظامی و تسلیحاتی و غیره در برابر آنچه خدا در دنیا برای شما پیش بینی کرده از حکومت گسترده عدل جهانی و ولایت بر پایه قسط بر جوامع انسانی و ادامه آن تا انقراض نسل بشر و بی تردید به شما خواهد داد، اندک و ناچیز است، چه رسد به آنچه در عالم دیگر عطا خواهد نمود. سپس جایگاه آنها جهنم است به سبب کفر و عناد و طغیان و فسادشان، و جهنم بد آرامگاهی است.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

تفسیر:

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»

این آیه، استدراک از عموم عذاب کفار در آخرت و ذکر مقابل است.

یعنی: حال اخروی آنها آن گونه است ولی کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، نه طغیان اعتقادی کرده اند و نه عصیان عملی، آنان را باغ ها و بهشت هایی است که از زیر ساختمان و درختان آنها پیوسته رودها در جریان است. یعنی از همه انواع مایعات خوردنی که زیباترین آنها در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده، برخوردارند.

ص: ۴۸۴

«نُزْلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»

یعنی: همه این نعم به عنوان پذیرایی ابتدایی از جانب خداوند است، و آنچه در نزد خدا برای آینده ابدی آنان است از نعمت های گوناگون که «لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» از حیطة تصور و نطاق بیان بیرون است.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

لغت و اعراب:

لام لَمَنْ تأکید است که داخل بر اسم آن شده به خاطر فصل، و مراد از مَنْ موصول جمع است و ضمیر اول راجع به آن به لحاظ لفظ مفرد است و باقی ضمایر هفتگانه به لحاظ معنای جمع است.

تفسیر:

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ»

این آیه در توصیف برخی از علمای اهل کتاب است که در سایه ایمان به آنچه پیامبرشان آورده و علم به آنچه در کتابشان نازل گشته، به پیامبر اسلام و دین و کتاب او ایمان آورده اند خواه فعلاً در میان قوم خود و محسوب از آنها باشند یا آمده اند و جزء مسلمین شده اند، لکن این عنوان شامل گروندگان اهل انجیل است و اما علمای تورات مشمول این آیه نمی شوند هرچند به اسلام و قرآن گرویده باشند، زیرا انکار عیسی و کتاب انجیل ایمان آنها را خدشه دار می سازد.

به هر حال در این باره می فرماید: و حقیقت این است که از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه به سوی شما مسلمین نازل شده از اسلام و قرآن و به آنچه به سوی خودشان نازل گشته از کتاب آسمانی ایمان آورده اند در حالی که آنان تسلیم خدا و خاشع و فروتن در برابر او هستند.

«لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»

یعنی: آنها همانند عده دیگری از آنان نیستند که دعوت پیامبر اسلام و دین و کتاب او را

ص: ۴۸۵

نپذیرند، بلکه اینان هرگز طالب آن نیستند که به دادن آیات خدا بهای اندکی را به دست آورند.

یعنی به واسطه حذف آیات از کتاب آسمانی تورات یا انجیل یا تحریف لفظی یا معنوی آن برای خود ریاست و اموال دنیا را که هر چه بسیار هم باشد بهای اندک است به دست نمی آورند.

«أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

شکیبایی، رمز رستگاری

یعنی: آنهایند که برای آنها در نزد پروردگارشان پاداشی در خور مقامشان ثابت و مسلم است؛ به یقین خداوند، زودرس به حساب است. یعنی پاداش اعمال بشر را از جهت کثرت و تراکم حساب آنها به تأخیر نمی اندازد، زیرا همه اعمال ظاهری و باطنی خلاق با کم و کیف و حدود ارزش و مقدار پاداش و کیفر، از ازل در علم حضوری او ثابت است و از این رو پاداش دنیوی و اخروی هر عمل را طبق مصلحت و حکمت، در وقت مقرر خود تأدیه می کند.

و ممکن است مراد از سرعت در حساب، حساب خلاق در روز قیامت باشد. یعنی خدا در آن روز حساب همه محکومین به حساب را که شمار آنها از حدود درک بشر خارج است در مدت حساب یک نفر تمام می کند، زیرا خدا همراه همه آنها حاضر و با همه مواجه است و همه را در یک حال محاسبه می کند. و البته این حساب اجمالی است و روز قیامت را حساب دیگری است تفصیلی که طبق قانون آن روز اسرار و بواطن همه مکلفان در مرأی و منظر همه باید قرار گیرد و این حساب ها طولانی خواهد شد و از این روست که طول روز قیامت «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ - معارج، ۴» است با تردید در این که مراد، سنه بشری است یا ربوبی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

لغت:

صبر قدرت تسلط بر نفس است به گونه ای که او را بر طبق اراده رام کند. صابروا از باب مفاعله برای انهاء و ایصال ماده به غیر است مانند «کاتب زیداً» یعنی کاتب را به او رساندم، و «راجعت الفقیه» یعنی سؤال را به او رساندم. و گاهی هم در فعل بین الإثنين استعمال می شود مانند «قاتلت زیداً». و صابروا یعنی غالبوا عدوكم فی الصبر. و مرابطه محافظت از حدود و ثغور است.

ص: ۴۸۶

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید. در آیه متعلق صبر ذکر نشده، پس مراد عموم است، یعنی در انجام هر عمل شرعی و عقلی که مخالف هوی و نفس است و نیاز به صبر دارد صبور باشید؛ و موارد عمده آن سه قسم است به ترتیب در سخت و سخت تر بودن و در فضیلت و اجر: اول صبر بر مصائب دنیا و حوادث ناگوار، دوم صبر بر انجام وظایف شرعی و عقلی از عمل و بذل مال، سوم صبر بر ترک معاصی از کبائر و صغائر.

«وَصَابِرُوا»

یعنی: در صبر بر همه امور نظیر جهاد و امثال آن بر دیگران پیشی گیرید و مغالبه کنید.

«وَرَابِطُوا»

یعنی: از حدّ و مرز منطقه و کشورتان مراقبت کنید تا دشمن تعدی نکند، و از حدّ و مرز روحتان مراقبت نمایید تا شیطان و هوای نفس رسوخ نکند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

یعنی: و تقوا پیشه کنید، باشد که رستگار گردید.

ص: ۴۸۷

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدید آور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت ۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

لغت و اعراب:

خلقت آدم و حوا و نسل

نفس: روح، جسد. نفس شیء: ذات شیء و شخص او. بَثَّ الشیء - از باب نَصَرَ - متفرق و پراکنده نمود آن را. و مرجع ضمیر منهما نفس واحده و زوج است. تَسَاءَلَ الْقَوْمُ: از یکدیگر سؤال کردند. و اصل تَسَاءَلُونَ تَسَاءَلُونَ است. و ارحام عطف است به الله و یا به ضمیر مجرور «به». رقیب: مراقب و ناظر.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

خطاب شامل همه انسان هاست از حین نزول آیه تا انقراض نسلشان.

یعنی: ای مردم، از پروردگارتان که همه شما را از یک نفس آفریده پروا کنید.

مراد از نفس واحده طبق آنچه از آیات دیگر این کتاب کریم و از روایات قطعی وارده از اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود آدم ابوالبشر، جدّ اعلای انسان ها و نخستین انسان مخلوق به نحو غیر عادی است؛ بدین طرز که در آغاز، مجسمه او را از گِل و لای بساخت، یعنی یکایک اعضا و اندام های ریز و درشت او را از خمیرمایه لجنی بدبوی و لزج و تیره رنگ، به صورت گوشت و استخوان و پوست و موی، در شکل و هیئت اعضای فعلی او درست کرد، سپس همه را به هم وصل نمود تا مجسمه و هیكل تامّ و تمام او تحقّق یافت، و پس از مدتی نامعلوم، از روح منسوب به خود که نوعش روح بشری بود در آن هیكل بدمید، تا آن دو موجود مختلف الماهیه و متباین الحقیقه علوی و سفلی و نورانی و ظلمانی با یکدیگر مختلط شدند به گونه ای که تصور و پی بردن به کنه آن امتزاج و تأثیر هر یک از ممتزجین در دیگری و نتیجه متغایر کشش های طبیعی آنها و تأثیر اقتضای هر یک نسبت به امور خارجی، برای خود او هم مجهول است، و بالأخره زنده شد و به حرکت افتاد و نفس واحده شد و نامش را «آدم» گذاشتند.

وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا

یعنی: و جفت او را از خود او بیافرید. این جفت از جنس او و از همان خمیره گلی که او را آفرید بود، بشر دیگری بدان طرز بساخت، یعنی ابتدا اجزای جسد را ترکیب و تنظیم نمود و تعدیل بخشید، سپس از روح خود در آن نیز بدمید که مجانست میان طرفین در هر یک از روح و جسد تحقّق یابد. و چون نفس اول به شکل مرد بود نفس دوم را به صورت زن ساخت، و او دومین مصداق از انسان مخلوق به نحو غیر عادی شد نه به طرز طبیعی و عادی.

و او جدّه اعلای انسان ها و نامش «حوّا» است. و بنابراین، هر دو فرد از نظر سبق خلقت جسدشان بر روح، و نزول روحشان از عالم امر، برخلاف اولادشان می باشند که تشکّل جسد و تکوّن روحشان از طریق عادی است، زیرا طریق عادی و متعارف در اولادشان این است که جسدشان از مواد اولیه زمین با طی راه طولانی مرموزی به مرحله نطفه و علقه و مضغه می رسد سپس هیكلشان به صورت جنین تشکّل می یابد و روحشان

نیز از همان جسد در اثنای این سیر به نحو مرموزی تکون پیدا می کند.

بدان که طرح آفرینش نوع انسانی در علم ازلی الهی ثابت و مستقر بود و برای اهمیّت و کرامت ذاتی و علت غایی بودن او نسبت به اغلب موجودات جهان هستی، این طرح از علم ازلی حق به لوح محفوظ تنزل یافت تا در مرأی و منظر فرشتگان مقرب قرار گیرد و به عنوان اعلام رسمی از جانب خداوند به همه فرشتگان ابلاغ گردد. پس از اعلان مطلب که شائبه نظرسنجی در آن بود، در میان انبوه آن جمع علوی نامحدود، انگیزه خلقت و مصالح و ثمرات آن مورد ابهام واقع شد و کیفیت سؤالاتشان حکایت از این دارد که گویی پاسخ فرشتگان در اصل آفرینش این نوع از ذوی العقول منفی بود. از این رو خداوند پیش از خلقت پاسخی به نحو اجمال داد و جواب حلی و بیان تفصیلی و روشنگر حقیقت امر، توقف داشت بر آن که همه افراد نوع موعود، روی صحنه آیند و در صفحه وجود پیدا شوند و مورد انبوه تکالیف قرار گیرند و دوران تکلیف را بگذرانند و روز فراغت ممتد دیگری به نام رستاخیز پیش آید و همه افراد نوع از مطیعان و صالحان و طاغیان و طالحان همراه اعمالشان در صحنه محاسبه حضور یابند و خدا خود در آن محکمه عجیب و بی سابقه، میان همه به قسط و عدل قضاوت نماید تا جواب حلی و قطعی در صلاح و فساد این خلقت روشن گردد.

وَبَّتْ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً

یعنی: و از آن دو، یعنی از نفس واحده و جفت وی، مردانی بسیار و زنانی فراوان در روی زمین منتشر کرد.

ظاهر آیه این است که همه مردها و زن های آدمیانی که در روی کره زمین اند از خود آن دو نفر بدون وساطت نوع دیگری تولد یافته و در پهنه گیتی منتشر شدند، و این امر توقف بر آن دارد که نخستین نسل از اولاد آنها ذکور و اناثشان با یکدیگر ازدواج کرده باشند، و گرنه راهی برای وجود نسل دوم و مابعد آنها نیست، و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز در این مورد متعارض است. از این رو برخی از مفسران بر آن اند که نسل دوم، نشأت یافته از ازدواج نسل اول با یکدیگر است. و این امر مستبعد نیست، زیرا در آن روز شریعتی در کار نبوده و هنوز برای بشر معدود، احکام و قوانین آسمانی نازل نشده بود، و نبوت و پیامبری آدم

ملازم با نزول دین و شریعت نیست بلکه با تکلم خدا با وی و نزول جبرئیل و تعلیم برخی از اصول عقاید و چیزی از فروع عبادی تحقق می یابد.

و بالجمله آدم ابوالبشر طبق دستور الهی و رضایت پسر و دخترش و یا به عنوان ولایت، میان پسران و دختران خود عقد ازدواج خوانده است. و علاوه بر آن در این مورد ملاک حرمت ازدواج برادر و خواهر در صورت کثرت وجود اجنبی، در آن موقع نبود تا حکم جعل شود؛ و بر فرض جعل، جو آن روز و حال اولاد آدم محل عروض عناوین ثانویه بود، مانند اضطرار و مصلحت لزوم تکون بشر و ازدیاد نسل او. پس بر فرض تشریح حکم اولی حرمت، حکم ثانوی نیز مجعول بوده است.

و احتمال قریب می رود که برای پسران آدم همسرانی زن و برای دخترانش همسرانی مرد از عالم دیگر، یعنی از همان جا که خودشان آمدند، آمده باشد و ازدواج با آنها انجام گرفته باشد. و بعید نیست بگوییم آنها نیز غیر متجانس نبودند یعنی از جنس غلمان ها و حوریان بهشتی نبودند بلکه در آن محیط که خود آدم و حوا خلق شدند به عدد پسران پیش بینی شده آدم و حوا دختر، و به عدد دختران پیش بینی شده پسر همراه قالب ریزی آدم و حوا قالب ریزی و ساخته شده اند، لکن هبوط آنها پس از هبوط آدم و حوا و بلوغ اولاد آنها بوده است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ

خطاب به ناس است اعم از مؤمنان و کفاری که خدا را پذیرفته اند. یعنی: و از خداوندی که به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید - مثلاً می گوئید تو را به خدا فلان کار را انجام ده یا فلان مال را بده - پروا کنید و از ارحام و خویشان نیز پروا داشته باشید.

پروا تحفظ است و معنای تحفظ از خدا حفظ نفس از غضب و عذاب اوست به وسیله طاعت او، و تحفظ از ارحام اجتناب از قطع رحم و حفظ نفس از عاقبت وخیم آن.

و بنابراین که «والأرحام» عطف است به ضمیر مجرور یعنی «به» چنین است که شما به واسطه رحم نیز از یکدیگر چیزی می خواهید و مثلاً می گوئید: به حق قرابتی که با تو دارم فلان کار را به جا آور.

و وجه ارتباط در این آیه میان تقوا و آفریدن انسان و نسل بسیار او این است که خدایی

که دارای این چنین قدرت تام و بخشنده این همه نعمت عام است سزاوار است که همه ناس از او پروا کنند و از غضب و عذابش بترسند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا

یعنی: حقیقت این است که خداوند همواره مراقب حال شماست. مراقب جسمتان است به حفظ و تربیت و تغذیه و تکمیل، و مراقب روحتان به هدایت و تعلیم و تزکیه و کتابت و حفظ اعمال و پاداش نیکو.

حقوق مالی ایتام

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

لغت و اعراب:

یتیم، جمع آن ایتام و یتامی: کودک بی پدر که به حد بلوغ نرسیده باشد و بر تازه بالغ تا مدتی از زمان بلوغش نیز اطلاق مجازی دارد.

تَبَدَّلَ و استبدل الشيء بالشيء: أخذ الأول بدل الثاني، پس لا تتبدلوا به معنای «لا تأخذوا» است. و تبدل به معنای تبدیل نیز آمده، یعنی بدل الشيء بالشيء: أخذ الثاني بدل الأول. خيث: هر فعل و مال پلید شرعی یا عقلی یا عرفی، و طيب مقابل آن است. لا تأكلوا: نخورید، تصرف نکنید. إلى أموالكم به معنای مع أموالكم، یا به تقدیر: منضمًا إلى أموالكم. حاب حوبًا - از باب نصر - : گناه کرد.

تفسیر:

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ

یعنی: اموال یتیمان را به خودشان بدهید. خطاب به کسانی است که اموال یتیمان در دست آنهاست، خواه به نحو جایز مانند اولیای ایتام و اوصیای میت، و یا به نحو حرام مانند غاصبان اموال آنها. بنابر اول، وجوب رد اموال، مشروط به بلوغ و رشد ایتام است و گرنه جایز نیست. و تلف شدن اموال در دست آنها قبل از تحویل هم بدون تعدی سبب

ص: ۱۳

ضمان نیست. و بنابر دوم، رد مال، واجب فوری است که پیش از بلوغ ایتمام به ولی شرعی، و پس از آن به خود آنها داده می شود، و تلف مال در دست آنها مطلقاً ضمان آور است.

تعدد ازدواج

وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ

اگر تبدل به معنای استبدال و معنای کلام «لا تأخذوا الخیث بالطیب» باشد، پس مراد از خیث و طیب حرام و حلال است و معنای آیه این است: مال یتیم را که برای شما حرام و خیث است، مثلاً به طمع فزونی قیمت آن به جای مال حلال خود بر ندارید. و اگر تبدل به معنای تبدیل باشد، یعنی «لا تعطوا الخیث بدل الطیب» پس مراد از خیث و طیب، بی ارزش و باارزش است و معنای آیه این است: مال بی ارزش خود را به مال پر ارج و قیمت آنها تبدیل نکنید.

وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا

یعنی: و هرگز اموال آنها را همراه مال های خود نخورید، زیرا این اکل که اکل مال یتیم به نحو عدوان است گناهی است بزرگ.

و ممکن است کلمه «کان» اشاره به این باشد که این عمل از قدیم الایام در علم ازلی الهی و سپس در لوح محفوظ و در شرایع گذشته و در نزد عقل به عنوان ظلمی فاحش و جرمی بزرگ بوده و الآن هم باقی است.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

قَسَيْطَ الرَّجُلِ - از باب ضَرْب - : ستم کرد، و قَسَطَ الرَّجُلُ و أَقْسَطَ: به عدالت رفتار کرد (ضد). مَثْنَى و ثُلَاثَ و رُبَاعَ تا عَشْرًا اوزانی خاصی است برای تکرار عدد، یعنی دوتا دوتا، سه تا سه تا، تا ده تا ده تا. عَالَ فِي الْحَكْمِ - از باب نَصَّر - : جور کرد و از حق منحرف شد.

فَوَاحِشَةً به تقدیر فاخترأوا واحدهً یا فانكحوا واحدهً. أَيْمَانُكُمْ جمع «یمین» است به معنای

دست راست، و مراد خود انسان است و جواز نسبت به اعتبار این است که اغلب کارها با دست راست انجام می گیرد.

تفسیر:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

در عهد جاهلیت پیش از اسلام، در میان اعراب مرسوم بوده با دختران بدون ولی و سرپرست که از بلوغشان زیاد نمی گذشت و هنوز به حکم یتیم بودند به طمع جمالشان یا مالشان که از ارث داشته اند ازدواج می کردند و گاهی چندین نفر از این دختران یتیم در زوجیت شخصی قرار می گرفت و حقشان را هم ادا نمی کردند. اگر ازدواج برای جمال بود نفقه نمی دادند، و اگر برای مال بود مالشان را می خوردند و حقوق همسری را رعایت نمی کردند.

آیه در این موضوع می فرماید: و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم تازه به بلوغ رسیده رعایت قسط و عدل نکنید و به نفس یا مالشان ستم نمایید، آنها را ترک کنید و با هر کس که پسند شماست و دلتان می خواهد از زنانی غیر این ایتام ازدواج نمایید. یعنی چون این خوف در غیر آنها نیست و آنها خود قدرت دفاع از حق خویش دارند و یا اولیائشان از آنها دفاع می کنند.

بنابراین، مفهوم جمله شرطیه این است که اگر از بی عدالتی خود درباره ایتام نهراسید ترک آنها لازم نیست و می توانید با آنان ازدواج نمایید، زیرا آنان مالک نفس و مال خویش اند. و اگر مراد از یتیم معنای حقیقی آن باشد یعنی دختران پدر مرده و بی سرپرستی که هنوز بالغ نشده اند، ازدواج با آنها در غیر صورت خوف نیز جایز نیست مگر در صورت نادری مثل اجازه وصی یا آن که پدرانشان در حال حیات آنها را به غیر تزویج نموده و پیش از بلوغ آنها فوت کرده اند، و ظاهر آیه غیر این است.

مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ

یعنی: با زنان از غیر ایتام، دوتا دوتا، سه تا سه تا، چهارتا چهارتا ازدواج نمایید. بدین معنا که اگر تعدد همسر را اختیار کردید، در هر حال باید مصداق تعدد دوتا باشد یا سه تا یا

چهارتا و به بالاتر تجاوز نکنید.

ظاهر آیه اطلاق جواز تعدد زوجات است بدون قید و شرط دیگری جز عدالت در رعایت حقوق. و به دقت عقلی و لحاظ کلی حال جامعه بشری و رعایت مصلحت عام و نظام اتم در اداره زندگی سالم و دینی و الهی آنها، حکمت این حکم یعنی جواز تعدد همسر تا چهار عدد، تحقق عدالت در میان جامعه است در زندگی هر دو طایفه از مرد و زن، خاصه در جایی که عدد زن ها بیشتر از مردها باشد، چه رسد به آن که چند برابر باشد، و به ویژه در جایی که هیچ راهی برای حفظ حقوق عقلایی و طبیعی زن ها جز اختیار تعدد همسر نباشد. و در حقیقت، این تشریح برای رعایت حقوق زن ها و نوعی تکلیف شاق برای مردان است، چه آن که قسمت کردن مال و وقت و نیروی بدنی او میان چند نفر زن به نفع آنهاست نه به نفع مرد، بلکه مسأله تحمل تعدد گاهی برای مردان و زنان واجب کفایی یا عینی می شود، نظیر جایی که بی همسر بودن منجر به فساد بزرگ اجتماعی شود. و این مطلب از نظر دقیق و دوربین اسلام است که برای بشر هدفی والا و عظیم و عاقبتی ممتد و لایتنهای پیش بینی کرده است. و ادای حق این مسأله نیازمند بحث مفصلی است که در وسع این وجیزه نیست.

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً

یعنی: در جایی که می خواهید همسر متعدد انتخاب نمایید و یا آن که پس از انتخاب همسرانی متعدد، اگر ترسیدید، یعنی اطمینان و علم پیدا کردید که میان آنها رفتار عادلانه نخواهید کرد، پس فقط یک زن حره و آزاد انتخاب کنید یا فقط یک همسر حره را نگه دارید.

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

به تقدیر «أو اختاروا ما ملکت أیمانکم» یعنی یا این که با زنی نکاح کنید که او را مالک شده اید، مثلاً برده ای است که از غنائم جهاد یا به ارث و تجارت تملک کرده اید؛ هر چند حلیت یک زن حره با حلیت یک برده از حیث سبب تحلیل و آثار محلل فرق دارد، زیرا حلیت حره فقط با عقد ازدواج است و حلیت برده با انواع تملک و تحلیل، و احکام زوجه و ملک یمین جدا و متمایز است و تفصیل هر دو در فقه است. و اطلاق «ما ملکت» و عطف

آن به «واحد» اقتضا می کند که وحدت در آن شرط نباشد و شخص بتواند به جای یک حُرّه چندین برده تملک کند.

مهر زنان

ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا

«ذَلِكَ» اشاره به تنزل و تعلیل است، یعنی: در صورت ترس از عدم قسط و عدل تنزل به یک زوجه یا به ملک یمین نزدیک تر است به این که ستم نکنید و در زندگی زناشویی راه را به انحراف نروید.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا «۴»

لغت و اعراب:

النساء به تقدیر نسائکم. صدقه - به ضم و فتح دال - و صِدَاق و مَهْر: کابین و مهریه زن.

نِحْلَه: هدیه و بخشش بدون عوض. نَفْسًا تمیز است در فاعل طِبْنَ، و طاب نَفْسِهَا عنه یعنی رضیْتُ ببدله او ابرائه. هَنِيءٌ: گوارا در خوردنی و آشامیدنی. مَرِيءٌ: گوارا و بی آزار در آشامیدنی.

تفسیر:

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً

یعنی: مهریه و کابین همسرانتان را چه دائم و چه متعه به عنوان هدیه بدهید، زیرا عوض مالی ندارد و استمتاع، عوض نیست زیرا طرفینی است. و یا کلمه «نِحْلَه» کنایه از این است که مهر را همانند هدیه با کمال رضا و رغبت پردازید. و یا آن که چون صداق به تشریح آسمانی است پس هدیه الهی است هر چند نسبت به مرد فریضه و واجب است.

فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا

یعنی: پس اگر قلب همسرانتان به بخشیدن چیزی از مهریه و یا به ابراء آن راضی شد شما آن را بگیرید و هَنِيئًا مَرِيئًا بخورید، یعنی نوش و گوارا تصرف نمایید.

ص: ۱۷

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

لغت و اعراب:

حقوق کم خردان

سفهاء: جمع سفیه یعنی جاهل، کم عقل و سبک مغز. جعل الله به تقدیر جعلها الله. قیام و قوام شیء: نظام و تکیه گاه و وسیله برپایی آن. و ارزقوهم فیها یعنی منها. معروف: هر امر پسندیده که شرعاً یا عقلاً نیکو شناخته شده باشد.

تفسیر:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا

خطاب آیه متوجه هر فرد یا گروه و مجتمعی است که اموالی در دست آنها و تحت سلطه آنهاست. و اموال در آیه عام است و شامل اموال شخصی هر فرد و اموال تحت سلطه اولیای قاصران از اطفال و مجانین و سفها، و اموال تحت سلطنت حکام امر و ولی مسلمین می شود.

معنای آیه: ای مردم، اموالتان را، یعنی مال هایی را که تحت سلطه شماست، که خداوند آن را اساس زندگی و وسیله برپایی و استواری امر افراد و مجتمعتان قرار داده است به دست جاهلان و کم خردان که راه حفظ و تصرف و استفاده آن را نمی دانند، ندهید.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ

یعنی: و آنها را، که سفیهان و قاصران باشند، از آن مال روزی دهید و لباس پوشانید، یعنی زندگی آنها را از آن مال اداره کنید به صرف خود مال یا منافع و عایدات آن. این خطاب نسبت به صاحبان اموال، استحبابی است، و نسبت به اولیای اطفال و دیوانگان و سفیهان، وجوبی است که باید آنها را از اموال خودشان اداره کنند، و نسبت به حکام اسلامی و اولیای امور امت که اموال عامه ملت در دست آنهاست طبق تشخیص آنهاست.

ص: ۱۸

وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

و به آنها گفتاری پسندیده بگوئید. یعنی سخنی که ناراحتی آنها را از این که محروم از اموال یا ممنوع از تصرف اند زایل کند و رضایتشان را در آنچه به آنها داده می شود جلب نماید.

وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

ابتلاء: امتحان و آزمایش. رشد: هدایت یافتن و استقامت در راه راست. بدار: مبادرت و پیشدستی. اذا بلغوا: «اذا» شرطیه و «بلغوا» فعل شرط، فان آنستم نیز شرط است و جزای آن فادفعوا، و شرط و جزای دوم جزای شرط اول است. اسرافاً و بداراً هر دو حال است از فاعل لا- تأكلوا به تقدیر مسرفین و مبادرین، یا مفعول له «لا- تأكلوا» است به تقدیر لتسرفوا فیها و لتبادروا کبرهم.

تفسیر:

وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ

خطاب به کسانی است که اموال یتیمان در دست آنهاست خواه اولیای نسبی یتیم باشند مانند جد پدری، یا اوصیای پدر و جد او، یا ولی امر مسلمین.

معنای آیه: یتیمانی را که اموال آن ها در دست شماست تا آن گاه که به وقت ازدواج برسند، یعنی بلوغ شرعی پیدا کنند یعنی درباره استعداد حفظ اموال و توان تصرف و اداره آن و در مقدمه تحویل اموال به دستشان بیازمایید، زیرا بلوغ، نخستین مرحله رشد جسمی

ص: ۱۹

انسان و حیوانات و رشد روانی انسان هاست، و بنابراین، آزمایش در مدت پیش از بلوغ است اما مبدأ و کیفیت آن در آیه ذکر نشده و ظاهراً مبدأ آن از وقتی است که یتیم استعداد اجمالی برای تصرفات مالی پیدا کند و این امر برحسب اختلاف اموال و انواع تصرفات در آن از داد و ستد و اجاره و زراعت و دامداری و غیره فرق می کند.

فَإِنْ ءَأَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ

یعنی: پس اگر در طول مدت امتحان از آنان رشد فکری یافتید، یعنی نتیجه آزمایش در مدت مزبور حصول اطمینان به رشد مالی آنها بود که خردمندی و حسن تدبیر در تصرف دارند و می توانند اموال خود را حفظ کنند و تصرفات عاقلانه طبق اقتضای زمان و عرف محیط انجام دهند و کارشان در نظر عرف سفیهانه نیست، اموالشان را به خودشان رد کنید.

از این آیه استفاده می شود که تنها بلوغ سبب جواز رد اموال نیست، بلکه بلوغ، مقتضی آن و رشد شرط آن است و جواز رد مال به او و نفوذ تصرفات او در مال پس از تحقق شرط است. و این شرط فقط درباره تصرفات مالی است و اما سایر احکامی که متوجه به مکلف بالغ است از قبیل واجبات عبادی و غیرعبادی و محرمات اعتقادی و عملی، مشروط به رشد نیست. و این تفصیل از لطایف احکام الهی و دقایق حکمت تشریح است، زیرا اگر اموال بالغ را بدون تحقق رشد در اختیارش قرار دهند اهل دنیا و شیاطین انسی به راحتی او را فریب می دهند و مال را از کفش بیرون می برند؛ ولی این امر در غیر اموال نیست، زیرا درک عناوین واجبات و محرمات و اطاعت امر در آنها به مجرد بلوغ برای او سهل است.

وَ لَا تَأْكُلُوها إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا

یعنی: و هرگز اموال یتیمان را به اسراف و تجاوز از قانون الهی و به نحو پیشدستی از این که آنها بزرگ شوند و مالشان را تحویل بگیرند، نخورید و تصرف ننمایید.

وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ

این جمله درباره اولیای اطفال است که در حفظ نفوس و اموال آنها متحمل زحماتی می شوند. یعنی: و از متصدیان امور ایتم کسی که بی نیاز باشد، از خوردن مال یتیم کفّ نفس کند و خودداری نماید، و کسی که نیازمند باشد به طرز پسندیده ای از آن بخورد. و مراد از طرز پسندیده تصرف به نحو برداشتن وام از آن مال یا اخذ مقدار ضرورت بدون

عوض و یا برداشتن مقدار اجره المثل زحمات خویش است، که هیچ یک از این امور برای شخص غنی جایز نیست، و احکام فقهی این موضوع در فقه است.

ارث اقوام نسبی و سببی

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

یعنی: هنگامی که پس از بلوغ و تحقق رشد، می خواهید اموالشان را به خودشان رد کنید بر آنها شاهد و گواه گیرید. یعنی بر رد مالشان اقامه شاهد کنید که بعداً انکار و خصومت و جدالی پیش نیاید. و خدا خود از نظر حسابرسی کافی است، لکن رسیدگی او در آخرت است و نزاع های دنیوی را حل نمی کند.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

لغت و اعراب:

مما قلّ بدل است از مما ترک. نصیباً حال است از نصیب در دو مورد، یا منصوب به اختصاص است به تقدیر اُغنی. مفروضاً یعنی واجباً و موجباً من الله تعالی.

تفسیر:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

این آیه در مقام بیان ارث بری نخستین وراثت میت است که ارحام او هستند و توارث به «نسب» دارند، و حکمی است به نحو قانون کلی در مقابل توارث به «سبب» مانند زوجیت، و توارث به «ولا» مانند اعتاق و ضمان جریره و امامت. و این حکم از قدیمی ترین احکام اسلام است که ظاهراً از زمان شهادت هابیل مورد عمل قرار گرفت، و اصل حکم، مطابق با قوانین عقلایی و رسوم عرفی میان تمام ملل و مکاتب است، زیرا اولاد و ارحام هر انسانی وجود تنزلی و دوام هستی او هستند و باید طبق عقل و عرف، شئون حیاتی و حقوق مالی وی نیز از آن آنها باشد، و در همه شرایع آسمانی نیز این حکم

ص: ۲۱

به نحو تأسیس یا امضا و تأکید تشریح شده است هر چند خصوصیات و کیفیت توارث و کمیّت موروث در میان جوامع گذشته روشن نیست.

و این حکم در آیه از سه جهت مورد تعمیم قرار گرفته است: از ناحیه وراثت یعنی ارث برها که همه ارحام هستند طبق طبقه بندی خاص؛ و از ناحیه موروثین یعنی امواتی که ارث می گذارند؛ و از جانب ماترک آنها که اعم است از اموال و اعمال و حقوق.

معنای آیه: برای مردان، یعنی طایفه ذکور اعم از پیر و جوان و کودک حتی جنین و نطفه در رحم مادر، بهره و سهمی است از آنچه پدر و مادر و خویشان آنان از خود باقی گذاشته اند؛ و برای زنان، یعنی طایفه اناث حتی جنین و نطفه، نیز بهره و نصیبی است از آنچه پدر و مادر و خویشان آنان باقی گذاشته اند.

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا

«مماقل» بدل از «ماترک» است، یعنی: این توارث از اندک آنچه ماترک میت است یا از بسیار آن ثابت است. و این بهره برای آنها فرض و واجب از جانب خداست. ظاهر آیه این است که ارث از ملکیت های قهری است، یعنی به مجرد موت شخص، ماترک او قهراً طبق طبقه بندی خاص میان ارحامش منقسم می شود و نیاز به قبول ندارد.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿۸﴾

تفسیر:

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ

این آیه در مقام بیان حکمی است استحبابی، ارفاقی، اجتماعی و اخلاقی، و نسبت به ارحام از مصادیق صلّه رحم است که مورد ترغیب شرع است. یعنی: و اگر در وقت قسمت ترکه میت، عده ای از ارحام او حضور یابند، یعنی آنان که به خاطر دوری طبقه یا مخالفت

در مذهب یا قاتل بودن ارث نمی برسد، یا ایتامی از ارحام و غیر ارحام او و یا فقرا و مستمندانی حاضر شوند، باید به آنها از ترکه مورد تقسیم توشه ای بدهید، و مقدارش محول به کرم وراثت شده است.

سفارش ایتام

وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

یعنی: و علاوه بر عطیۀ مالی، با آنها سخنی نیکو و پسندیده گویند؛ مثلاً دعا کنید و از اندک بودن مال مبذول معذرت بخواهید و یا حداقل ممتی بر آنها ننهید.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا «۹»

تفسیر:

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ

این آیه در توصیه تهدید آمیز اوصیاست. یعنی: کسانی که اموال یتیمان در دست آنهاست، باید بترسند و خیانت نکنند و نیز در تهدید بیمارانی است که اولاد صغار دارند که بترسند و همه اموال یا بیش از ثلث آن را برای غیر، وصیت نکنند.

می فرماید: و کسانی که اگر پس از خود اولاد ضعیف و ناتوان به جای بگذارند از ضایع شدن آنها و اموالشان می ترسند، باید بهراسند، یعنی از این که به اموال ایتام دیگران خیانت کنند، و یا به اولاد خودشان در کیفیت وصیت اجحاف و ظلم نمایند، چنان که در آن عصر اتفاق می افتاده که محتضر همه اموالش را از خوف خدا به امور خیریه وصیت می کرد و اولادش را به دست ضیاع و هلاکت می سپرد.

فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

یعنی: حتماً باید تقوا ورزند و خیانت به اموال یتیم دیگران نکنند، و باید گفتاری متین و استوار گویند و در وصیت از یک سوم تجاوز نکنند و سایر حدود وصیت را رعایت نمایند.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

لغت:

أَكَلَ فِي بَطْنِهِ أَي مَلَأَ بَطْنَهُ: شَكَمَ خُودَ رَا بِر كَرَد. وَ أَكَلَ فِي بَطْنِهِ: أَدخَلَ الطَّعَامَ فِي بَطْنِهِ. صَلى النَّارَ: چَشِيدَ عَذَابِ آتَشِ رَا، سُوخَتِ دَرِ آتَشِ، دَاخَلَ شَدِ دَرِ آتَشِ. سَعِيرًا: آتَشِ شَعَلَهُ وَر.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا

یعنی: بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و عدوان می خورند جز این نیست که آتش در شکمشان وارد می کنند.

عموم اموال به خوراکی و پوشاک و دام و مسکن و غیره قرینه است که مراد از اکل، مطلقاً تصرف عدوانی است. پس هر تصرفی در هر مالی از اموال یتیم در دنیا، کیفرش خوردن آتش در جهنم است. و بنابر تجسم اعمال، هر تصرف دنیوی در آخرت به صورت خوردن آتش تجسم می یابد.

وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا

یعنی: به زودی آنها در آتش شعله ور در می آیند و عذاب آن را می چشند. سین استقبال در «سیصلون» که دلالت بر تعجیل دارد دالّ است بر این که مراد، آتش برزخ است که به محض مرگ، پیش از قیامت آماده است. و ممکن است مراد، آتش پس از قیامت باشد که از نظر قدرت ربوبی و نسبت به موجود ازلی و ابدی نزدیک است هر چند از نظر ما بسیار دور است.

و آیه شامل است بر متصرف کافر و مؤمن، لکن سببیت اکل مال در دنیا به اکل نار در آخرت درباره کافر به نحو علیت تامّه است و درباره مؤمن به نحو اقتضاست، یعنی

ص: ۲۴

مشروط است به این که مواعی از عذاب نباشد مانند: توبه، انجام حسنات مکفر، شفاعت و غیره.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُّسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آيَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا «۱۱»

اعراب:

احکام ارث

یوصیکم مرجع ضمیر جمعش پدران و مادران است. مرجع ضمیر کنّ اولاد است و تأنیث آن به اعتبار خبر کان یعنی نساء است و یا به اعتبار اسم کان یعنی «مولودات» است.

کانت واحده، اسم کانت «مولوده» متعدد است. من بعد وصیه به تقدیر تلک الأنصباء من بعد.

فریضه مفعول مطلق یوصیکم الله است، زیرا آن به معنای «يفرض عليكم الله» است.

تفسیر:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ

پس از آن که خداوند در آیه هفتم اصل اولی و حکم کلی توارث خویشان را بیان کرد، در این دو آیه (۱۱ و ۱۲) به بیان برخی از فروع و مصادیق آن پرداخته، قریب ۲۵ فرع

ص: ۲۵

همراه توصیه ای در اول و توصیه ای در آخر بیان نموده است.

در این آیه خطاب به پدران و مادران می فرماید: خداوند شما را دربارهٔ اولادتان توصیه می کند که سهم الارث پسر برابر سهم دو دختر است.

یعنی ابتدا به یک حکم کلی، سپس به مصادیق آن سفارش دارد. اما حکم کلی، نصیب یک پسر به اندازهٔ نصیب دو دختر است. و به عبارت دیگر، پسران دو برابر دختران ارث می برند. و معنای این توصیه چنان که از لام ملکیت در این آیه و آیهٔ بعد و از روایات باب استفاده می شود، جعل حکم وضعی ملکیت است، یعنی به مجرد مرگ هر یک از والدین همهٔ ماترک او بر طبق این قسمت، ملک اولاد می شود به نحو انتقال ملک واحد و تجزیه و انقسام به سبب انتقال، و یا به نحو بطلان ملکیت واحدهٔ مورث و حدود ملکیت های متعدد وارث ها.

و این جمله از آیه سوق شده برای بیان صورت اختلاف اولاد از نظر ذکورت و انوثة و تعداد آنها که چهار صورت دارد: (۱) یک پسر (۲) یک دختر (۳) چند پسر و یک دختر (۴) چند دختر و یک پسر.

فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ

یعنی: پس اگر اولاد میت فقط از جنس اناث و بیشتر از دو نفر باشند، یعنی دو نفر یا بیشتر باشند، دو سوم ماترک او از آن آنهاست. و حکم یک سوم باقی طبق آنچه از سنت استفاده می شود این است که به همانها رد می شود. و لذا در فقه گفته می شود:

دو سوم فرضاً و یک سوم ردّاً از آن آنهاست. یا دو سوم به حکم کتاب و یک سوم به حکم سنت است.

وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النُّصْفُ

یعنی: اگر فرزند میت تنها یک دختر باشد نصف ماترک میت از آن اوست. و نصف دیگر نیز ردّاً به او می رسد. و این دو جمله از آیه در مورد انحصار اولاد به اناث است خواه متعدد یا منفرد. و اما صورت انحصار اولاد به ذکور منفرد یا متعدد در این آیه بیان نشده و باید به سنت اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد.

وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ

یعنی: برای هر یک از پدر و مادر میت اگر میت فرزند داشته باشد یک ششم مال است، و اگر فرزندی نداشته باشد و وارث او منحصر به والدین باشد، مادر او یک سوم ماترک را می برد، یعنی دو سوم هم از آن پدر است و عنوان کلی لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ درباره اجتماع پدر و مادر نیز تحقیق می یابد.

فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ الشُّدُوسُ

یعنی: اگر میتی از طبقه اول تنها پدر و مادر را دارد و از طبقه دوم چند تا برادر، مادر او یک ششم ماترک را می برد و بقیه که پنج ششم است از آن پدر می باشد و به برادران چیزی نمی رسد فقط وجود آنها سبب می شود که از حصه مادر کاسته شود و از یک سوم به یک ششم تنزل کند و بدین جهت برادران میت را «حاجب» می گویند.

مِنْ مِ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ

یعنی: همه بهره ها و نصیب های شش گانه ای که ذکر شد و بلکه مطلق توارث ارحام، پس از استثنای دو چیز از ترکه میت است: اول دین، دوم وصیت.

و تقدیم وصیت بر دین در این کلام و در سه مورد دیگر در آیه بعد برای اهمیت آن است نه تعیین رتبه وصیت و دین. و حکمت این حکم این است که نوعاً صاحبان دین در دست خود سند دارند و حقیقتاً را تعقیب می کنند، ولی در وصیت خصوصاً عهدیه سندی در دست موصی الیه نیست و حق در معرض تضییع است. و مراد از دین، بدهی خلقی و خالقی اوست، حتی اگر دینش فراگیر همه ترکه باشد چیزی برای وارث باقی نمی ماند. و فرضاً اگر یک دینار از دین اضافه ماند تقسیمات ارثی فقط در آن اجرا می شود. و همین طور است وصیت؛ اگر همه اموال را وصیت کرد و ورثه هم امضا نمودند چیزی برای وارث ها نمی ماند، و اگر امضا نکردند سهم آنها پس از منها کردن یک سوم ماترک، خواهد بود.

ءَابَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا

این جمله برای دفع این استبعاد است که چرا حصه و نصیب والدین از اولاد خود این مقدار کمتر از حصه اولاد از والدین است؟ می فرماید: شما نمی دانید که از پدران و

فرزندانتان کدام یک از حیث نفع معنوی به شما نزدیک ترند. یعنی اگر به دقت بنگرید می دانید محبت و ترحم و عواطف انسانی و ارتباط معنوی پدر و مادر نسبت به فرزند بیشتر از رحم و عطوفت فرزند نسبت به والدین است و توارث مالی میان آنها براساس این رابطه معنوی است، پس قهراً باید انسان از ماترک پدر و مادر بیش از ماترک اولاد بهره برد. به عبارت دیگر باید بهره انسان از اموال پدر و مادر به تناسب مهر آنها باشد و بهره وی از اموال فرزندان نیز به تناسب مهر آنها باشد. و از این رو اگر زیدی که پدر و جد دارد و فرزند نیز دارد، اگر پدرش بمیرد پنج ششم مال او را می برد، و اگر فرزندش بمیرد یک ششم مالش را می برد.

فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: احکام وضعی مزبور، تشریح قطعی و لازم از ناحیه خداوند است، زیرا خداوند دانا و صاحب حکمت است. دانا به احوال بندگان خود و مصالح و مفاسد امورشان، و صاحب دقت و متانت و استحکام در مرحله تشریح و تکوین.

معلوم باد که مقتضای فقه اسلامی مستفاد از کتاب و سنت اهل بیت وحی علیهم السلام درباره متروکات میت مسلم این است که:

اول چیزی که باید از اموال او برداشته شود هزینه تجهیزات پنج گانه خود اوست که گویی مال جسد است تا برود و در قبر به روحش پیوندد، یعنی غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن، به طوری که اگر همه ماترکش به مقدار انجام متعارف آنها باشد باید در آنها صرف شود و برای طلبکاران او چه رسد به وصیت و وارث چیزی نمی ماند.

دوم بدهی های خَلقی و خالقی اوست از زکات و خمس و کفارات مالی و غیره. پس اگر ترکه او به مقدار دیون یا کمتر از آن باشد وصیت و وارث حصّه ای نخواهند داشت.

سوم وصیت اوست، که اگر همه مال خود را به موارد غیر ارث وصیت نمود و وارثان امضا کردند چیزی به آنها نمی رسد.

چهارم در فرض عدم امور فوق و عدم وصیت یا پس از اخراج وصیت به ثلث، ماترک او مشمول برنامه آیات ارث خواهد بود.

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ
رَجُلٌ يُورِثُ كَاللَّاهِ أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّتِهِ يُوَصِّى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتِهِ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢)

لغت و اعراب:

من بعد وصیّه در سه مورد متعلق به ثبوت ارث برای وراثت مذکور است یعنی ثبوت نصف و ربع و ثمن و سدس، و شرکت در
ثلث در موارد فوق مقتید به دو قید است. کلاله: در اطلاق بر مذکر و مؤنث و مفرد و جمع مساوی است و آن کسی است که
پدر و اولاد ندارد. و کان ناقصه است و رجل اسم آن و کلاله خبر آن است و یورث صفت اسم کان، و امرأه عطف است به
رجل به تقدیر وان کانت امرأه تورث کلاله. غیر مضارّ حال است از فاعل یوصی.

وصیّه مفعول مطلق «یوصیکم الله» مقدر است.

ص: ۲۹

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

یعنی: و برای شما شوهران است نصف ترکه همسرانتان، نصف اموال آنها داخل ملک شما می شود در صورتی که آنها فرزندی نداشته باشند نه از شما و نه از شوهر دیگر، و اگر آنها فرزندی داشته باشند حتی از شوهر دیگر برای شما یک چهارم ترکه آنها ثابت است.

و این حصه نصف یا ربع پس از استثنای وصیتی است که آنها می کنند یا پس از بدهی آنهاست.

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ مِ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

یعنی: برای همسرانتان یک چهارم از ترکه شماست اگر شما فرزندی نداشته باشید خواه از او یا از زن دیگر، و اگر شما دارای فرزندی پس نصیب آنها یک هشتم متروکات شماست. و این حکم وضعی و ملکیت نیز پس از اخراج مقدار وصیتی است که انجام می دهید و پس از منها کردن دین خلقی یا خالقی شماست.

و مقتضای عموم ازواج بر دائمه و منقطعه و عموم موصول «ماترکت» این است که زن منقطعه نیز ارث ببرد و هر دو از تمام متروکات شوهر از اراضی و غیره ارث ببرند، لکن از سنت قطعیه ثابت شده که منقطعه ارث بر نیست یا مطلقاً و یا با شرط عدم توارث، و زن دائم نیز از زمین بیاض و از عین برخی از اموال ارث نمی برد، و تفصیل حکم در فقه است.

وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ

این کلام در بیان توارث میان برادران و خواهران امی است یعنی از طرف مادر، برادر و خواهرند، منفرد باشد یا متعدد. یعنی: اگر مرد میتی که از او ارث برده می شود یا زن میتی که از او ارث می برند «کلاله» باشد یعنی پدر و مادر و اولاد نداشته باشد؛ و به عبارت دیگر میت در وقت مرگ بدون عمودین باشد ولی برادر یا خواهر داشته باشد، مراد برادر و خواهر مادری تنهاست، پس به هر یک از آن دو یک ششم ماترک میت می رسد.

فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ

یعنی: و اگر بیش از یک نفر باشند، مثلاً دوتا برادر یا بیشتر یا دوتا خواهر یا بیشتر یا از هر دو جنس لکن همه از طرف مادر باشند همه آنها در ثلث مال شریک اند، یعنی یک سوم ماترک میت از آن آنهاست که بالسویه میانشان قسمت می شود. و حکم برادر و خواهر یا برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها در آیه آخر این سوره ذکر شده است.

و فرض این کلام این است که میت غیر از این طبقه وارثی ندارد، زیرا طبقه قبلی را کلمه «کلامه» نفی کرد و نوبت به طبقه بعدی هم با وجود برادر و خواهر نمی رسد و در نتیجه مابقی ترکه بلا مالک می ماند؛ و این ظاهر آیه است، لکن از سنت قطعی استفاده می شود که در هر دو صورت، مازاد از فرض کتاب الله یعنی باقی ترکه به حکم سنت به آنها برمی گردد.

مِنْ مَّ بَعْدَ وَصِيَّهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّهِ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ

یعنی: ثبوت حصیه سیدس یا ثلث برای برادران و خواهران امی نیز پس از بیرون کردن وصیت و دین است در صورتی که وصیت و دین برای ورثه ضرر آفرین و زیان آور نباشد، نظیر آن که میت در حال مرگ همه مال را برای غیر وارث وصیت کند، یا وصیت را تنها به قصد اضرار انجام دهد، و یا ثبوت دین به اقرار میت باشد و ثابت گردد که وی به قصد اضرار به ورثه اقرار نموده است؛ که در این فروع، وصیت و دین از اصل مال اخراج نمی شود. و توصیه مزبور سفارشی است از جانب خدا، و خدا دانا به همه اعمال، و بردبار با متخلفان است.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۱۳» وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ «۱۴»

لغت:

حد: حاجز و مانع میان دو شیء مانند دیوار خانه و مرز کشور.

تفسیر:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

«تلك» اشاره به احکام کلی مذکور از تکلیفی و وضعی و قواعد عامه ای است که از اول سوره تا اینجا ذکر شده (مانند: رعایت حال ارحام، حفظ اموال یتیمان، ازدواج با یتام و با زوجات متعدد، حسن تأدیة صداق، اجتناب از قرار دادن اموال در دست سفیهان، لزوم امتحان صغار تا بلوغ و رشد، اخذ اجرت از اموال یتام، بذل عطیه به حضار مجلس تقسیم ارث، تعیین طبقات ارث و غیر اینها) یعنی این احکام حدود خداست.

و اطلاق حدود بر احکام تشبیه است، یعنی همان طور که املاک و اراضی و کشورها حدود و مرزهایی دارند که نباید از آنها تجاوز کرد، خدا هم برای حریم جلال و جمالش حدودی تعیین کرده که نباید تعدی و تجاوز نمود و آن احکام دین اوست.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: و کسی که از خدا و رسول او فرمان برد، به این معنی که از خدا در احکام مولوی شریعت او، و از رسول در فرامین مولوی و اوامر و نواهی ولایی او یا از دستورات ارشادی او اطاعت کند، خدا او را در بهشت هایی که از زیر درختانش انواع رودها جریان دارد وارد می کند که در آن جاویدان باشند، و این است رستگاری و کامیابی بزرگ.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ

یعنی: و کسی که خدا و فرستاده او را نافرمانی کند، که اوامر و نواهی مولوی خدا و فرامین مولوی یا ارشادی رسول او را مخالفت نماید، و از حدود و مرزهایی که خدا تعیین کرده تجاوز نماید، خدا او را در آتشی وارد می کند که در آن جاودان بماند، و او را عذابی خوارکننده است. زیرا انسانی که خدا او را برای مراحل کمال انسانیت و برای بهشت و جوار پیامبران و صالحان آفریده، اگر در خاتمه او را به سزای طغیانش به جایی درافکند که

ص: ۳۲

در میان آتش همراه فراعنه و شیاطین زمان برای همیشه بسوزد، بالاترین خواری است.

حدّ زنا

وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا «۱۵» وَاللَّذٰنِ يَأْتِيٰنَهَا مِنْكُمْ فَاذُوهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا «۱۶»

تفسیر:

وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا

مراد از «اللّٰتِي مِنْ نِسَائِكُمْ» زنان شوهردار مسلمان، و مراد از «فاحشه» زنا، و خطاب آیه به شوهران است. یعنی: ای شوهران، آن کسان از زن ها و همسران شما که عمل فاحشه به جا می آورند، باید بر آنها چهار نفر مرد از خودتان، یعنی از مسلمین، را به شهادت طلبید، پس اگر شهادت دادند، کیفرشان این است که آنها را در خانه به عنوان حبس انفرادی ابدی یا حبس غیرمحدود نگه دارید تا آن که حادثه مرگ آن ها را برگیرد یا خداوند برای آن ها راهی بگشاید.

ظاهر آیه این است که احضار شهود زنا و اجرای کیفر حبس به دست خود شوهر است، و در شهود هم تنها ایمان شرط است نه عدالت؛ و این حکم از جهاتی خلاف آن چیزی است که بعداً طبق کتاب و سنت برای زناکار ثابت شده، زیرا پس از این سوره، سوره نور نازل شده و حکم زنا و فروع آن با لحاظ روایات مفسیره در آن سوره ذکر شده، و حاصل احکام اصلی و دائمی زنا پس از نزول سوره نور این است:

اولاً ثبوت آن، خواه با اقرار چهار گانه یا بیّنه عادلّه یعنی شهود چهار گانه و خواه از زن

محصنه یعنی شوهردار یا غیر محصنه باید در نزد حاکم باشد.

ثانیاً در شاهدان زنا مجرد ایمان کافی نیست بلکه عدالت هم شرط است.

ثالثاً اجرای هر حدی باید زیر نظر حاکم انجام یابد.

رابعاً اگر مدعی زنا شوهر زن باشد حاکم او را مکلف به اقامه چهار شاهد می کند، و اگر نکرد پیشنهاد ملاحظه می دهد.

خامساً در کیفر هیچ نوعی از زنا حبس مؤبد یا غیر محدود نیست.

از این رو مفسران با استفاده از روایات گفته اند: حکم این آیه موقت بوده، یعنی در فاصله میان نزول سوره نساء و سوره نور، و بعد منسوخ شده، و ذکر *أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا* نیز شاهد مطلب است، زیرا گویی در این جمله اشاره است به این که این حکم موقت است. و البته معلوم باشد که بنا بر نسخ، مراد نسخ حکم خاص است نه نسخ آیه و قرآنیت آن، بلکه بر لفظ آیه آثار قرآنیت بار می شود و لمس آن بدون طهارت حرام و خواندنش در نذر یک آیه از قرآن کافی است و ترکش از سوره نساء واجب به نذر یا استیجار جایز نیست، و هکذا احکام دیگر فقهی مربوطه.

وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا

یعنی: و آن دو نفر مرد از شما مسلمان ها که فاحشه به جا می آورند، آنها را آزار دهید و عقوبت کنید، پس اگر توبه کردند و به اصلاح خود پرداختند از آنها اعراض نمایید و رهایشان کنید، زیرا خداوند همواره نسبت به بندگان خود بسیار توبه پذیر و مهربان است.

ظاهر این آیه بیان عمل لواط و کیفر آن است که مقداری آزار و عقوبت کردن است مانند چند ضربه تازیانه یا کتک با دست و عصا و نحوه. و مخاطب هم طبعاً و به مقتضای عصر نزول آیه بزرگان ارحام یا رؤسای قوم است. پس این آیه نیز مانند آیه قبل معنأً منسوخ است، زیرا یقیناً کیفر لواط در شرع ایذای مطلق نیست، بلکه قبحش شدیدتر از زنا است و شدت آن از آیات قرآنی، و شدت کیفرش که کشتن با شمشیر یا پرت کردن از جای بلند یا سوزاندن به آتش یا رجم کردن است، از طریق سنت استفاده می شود.

و ممکن است مراد از *وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا* مرد و زن باشد و ایذاء اشاره اجمالی به حدود شرعی است روی اعتماد به تفصیل آینده. پس معنای آیه این است: مرد و زنی را که عمل

زشت به جا می آورند آزار دهید، یعنی به طرزی که در اسلام تشریح خواهد شد.

وقت توبه

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

تفسیر:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ

کلمه «علی الله» دلالت بر وجوب توبه و عطف توجه بر خدا دارد و این وجوب عقلی است که خود خداوند طبق وعده های متعددی که در این کتاب داده و در کتاب های آسمانی نوشته و به مقتضای مقام شامخ عظمت و رحمت و عطوفتش، بر خود لازم کرده است. و جهالت در این جا وقوع گناه به اقتضای هوای نفس و غفلت از حق است هر چند عاصی حکم آن را بداند چنان که غالب گناهان مردم از این باب است نه به عنوان عناد و تکبر در مقابل خداوند. و اطلاق جهل بر این علم به لحاظ غفلت از عظمت و جلال مقام ربوبی و عدم اطلاع از مفسد دنیوی و چگونگی عذاب اخروی عمل است. و این کلمه قید توضیحی «يعملون السوء» است، یعنی طبعاً عمل زشت و گناه، نشأت یافته از نادانی گنهکار است. و مراد از «قرب» به قرینه آیه بعد، وقوع توبه پیش از مرگ است.

معنای آیه: جز این نیست که توبه و عطف توجهی که برعهده خداست برای کسانی است که به نادانی، عمل زشت را به جا می آورند؛ کافر می شوند یا گناهان کبیره و صغیره فرعی می کنند، سپس به زودی و پیش از مرگ توبه می کنند، اسلام اختیار می نمایند یا از

ص: ۳۵

فسقشان بازمی گردند.

فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: آنان که عن قریب توبه می کنند خدا هم بر آنها عطف توجه و بذل عنایت می نماید و توبه آنها را می پذیرد. و کلمه «کان» اشاره به قدم یا منسلخ از زمان است، یعنی خداوند از ازل دارای دانش و حکمت بوده، یعنی و تا ابد هم هست. و یا آن که خدا عالم و حکیم است؛ و اطلاقش همان معنای ازلی و ابدی را ایفا می کند.

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

مراد از سیئات، اعم از معاصی اصولی و فروعی یعنی کفر و فسق است. و مراد از حضور مرگ احساس علایم قطعی آن است که انسان را از حالت اختیار بیرون می برد هر چند در دنیا باشد به گونه ای که برگشت به حال عادی ممکن نباشد، نظیر حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ [یونس، ۹۰] و مانند حس کردن برخی از آثار عالم آخرت که با بدن دنیوی محسوس می گردد مثل دیدن ملک الموت یا شنیدن صدای فرشتگان یا حس کردن حرارت آتش برزخ و غیره.

معنای آیه: هرگز توبه ای که برعهده خداست برای کسانی نیست که همواره در طول زندگی خود گناهای از کفر و فسق به جا می آورند تا آن گاه که یکی از آنها را مرگ فرارسید و آثاری از عالم برزخ را حس کرد می گوید: من الآن توبه کردم.

وَ لَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

یعنی: و نیز توبه حق شامل نیست کسانی را که در حال کفر می میرند، یعنی کفاری که از فرط غفلت از حق و فنای در هواهای خویش توبه در حال مرگ هم از آنها صادر نمی شود. و تخصیص این حال به کفار برای اهمیت آن است و گرنه شامل حال کسانی هم هست که مسلمان اند ولی غور در فسق و فجور کرده و فانی در شهوات اند و در آن حال توجه به توبه ندارند، ولکن میان این دو گروه در آخرت فرق است، زیرا سیئات مؤمن قابل شمول سایر مکفّرات است مانند برخی از حسناتشان یا شفاعت شفیعان آن جهان یا شمول رحمت حق که در آن روز پس از محکومیت مجرمان و یأس آنها از شفاعت و غیره عموم رحمت خداوند آنها را شامل خواهد شد؛ و این امور شامل کسانی که در حال کفر

مرده اند نخواهد شد. آنهایند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ
وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

لغت و اعراب:

حقوق زنان

ترثوا النساء، نساء مفعول به است، یعنی خود آنها را ارث ببرید. و یا به تقدیر «عن» است، یعنی از آنها مالی را ارث ببرید. کره - به فتح و ضم -: کراهت و تنفر و نارضایتی.

عَضَلَهُ - از باب نَصَرَ -: او را منع کرد و از رسیدن به خواسته اش بازداشت. الا أَنْ يَأْتِيَنَّ استثنای از لَا تَعْضُلُوهُنَّ یا از آتَيْتُمُوهُنَّ است. فاحشه: کار بسیار بد یا زنا. مبیئه: روشن و آشکار. فعسی به جای جواب است به تقدیر فلا تفارقوهن فعسی.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا

در عصر نزول این آیات، یکی از رسوم جاهلیت این بود که پس از مرگ شخص، وارثانش زن او را نیز همراه اموالش ارث می بردند حتی پسران او نامادری ها را به ارث می بردند، یا او را زن خود می کردند یا همانند برده به ازدواج دیگران در آورده، صداقش را خود می گرفتند، یا در خانه نگه می داشتند تا از حق ارث خود دست بردارد و آزاد شود.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید هرگز برای شما حلال نیست که زن های مورثتان را همانند مال او به زور و اکراه ارث ببرید و بر آنها سُلْطَةً ملکی پیدا کنید.

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ

ص: ۳۷

و نیز از رسوم جاهلیت آن عصر که تا امروز هم فی الجمله باقی است این بوده که همسران خود را اگر مورد میلشان نبودند و قصد جدایی از آنها داشتند به تدریج از حقوق شرعی خود ممنوع می کردند، انفاقات لازم خوراکی و پوشاکی و مسکن مناسب شأنش را نمی دادند و حسن معاشرت در حقوق زناشوئی را مراعات نمی کردند تا آنها را در مضیقه قرار دهند و برخی از آنچه را که به عنوان مهر یا نفقه تملیکی یا اموال مشروط ضمن العقدی و غیره به آنها داده اند پس بگیرند.

معنای آیه: و هرگز آنها را از حقوق خود منع نکنید و در تنگنا قرار ندهید تا برخی از آنچه را به آن ها داده اید خود ببرید یا از بین ببرید.

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ

یعنی: مگر آن که آنها عمل زشت روشنی به جا آورند.

مراد از فاحشه مبینه هر گناه کبیره ای است که حرمتش در شرع و قبضش در نزد عقل روشن باشد، یا خصوص زناست. و استثنای این جمله از «لَا تَعْضُلُوهُنَّ» یا «آتَيْتُمُوهُنَّ» ملازم این است که منع همسر از حقوق واجبه اش در این صورت حلال باشد و هم چنین پس گرفتن آنچه به او داده است جایز باشد. اما هر دو صورت طبق ادلّه دیگر مورد اشکال است، زیرا کیفر عمل زشت منع حقوق یا اخذ اموال خاطی نیست بلکه اجرای حدود شرعیّه معینه و تعزیرات است.

و می توان در معنای آیه گفت که مراد این است که اگر از آنان فاحشه ای صادر شد شوهر می تواند برخی از حقوق مستحبه مانند حق مضاجعه، توسعه در نفقه، ترک ازدواج با زن دیگر را از او قطع نماید تا مجبور به پرداخت برخی از مهر شود یا به گذشت از برخی حقوق معاشرتی گردد.

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُنَّ شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا

یعنی: با همسرانتان معاشرت و رفتاری به معروف نمایید به گونه ای که شرع واجب یا مستحب کرده و عقل آن را پسندیده دانسته. و اگر قلباً آنها را دوست ندارید و از آنها کراهت دارید شتاب در جدایی و طلاق نکنید، چه آن که بسا هست چیزی را خوش ندارید و از آن نفرت دارید و خدا در آن برای شما خیر فراوانی قرار می دهد.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَتَّانَا وَإِنَّمَا مُبِينًا «٢٠» وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ
وَكَذَلِكَ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَاهُ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا «٢١»

لغت و اعراب:

تَبَدَّلَ و استبدل الدینار بالدرهم: دینار را به جای درهم اخذ کرد. قنطار: مال بسیار. أفضى الیه: به او رسید به نحو لمس. بهتاناً و اثماً هر دو مصدر است و حال از فاعل تأخذون یعنی باهتین آئمین.

تفسیر:

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا

خطاب آیه به کسانی است که قصد تبدیل فراش دارند. توصیه است به آنها که حقوق همسر قبلی را به خاطر جدا شدن ضایع نکنند، با قطع نظر از این که عقد قبلی یا بعدی دائمی است یا انقطاعی، جدا شدن به صلاح است یا نه و این که سبب جدایی زوج است یا زوجه.

معنای آیه: و اگر خواستید همسری را به جای همسری، یعنی همسر جدیدی بدل قبلی، اتخاذ کنید در حالی که یکی از آنها را، یعنی همان اولی را، مال فراوانی داده بودید مثل مهریه یا نفقاتی که از شئون زوجیت است یا مالی به عنوان شرط ضمن العقد و نحوه، پس هرگز از آن مال چیزی پس نگیرید.

أَتَأْخُذُونَهُ بِهَتَّانَا وَإِنَّمَا مُبِينًا

یعنی: آیا می خواهید آنچه را که به او داده اید به نحو کار زشت بهت آور و گناه آشکار

ص: ۳۹

پس بگیرید؟! زیرا استرداد آن، نقض عهد و رد کردن مالی است که با احترام و تشریفات خاصی داده شده و در ضمن عقدی محکم و استوار، با حضور شهود شرعی و عرفی، و در میان مجلس جشن و اطعام، و به قصد پی ریزی بنیان الهی واحد خانواده، و به طریق معامله معنوی، و در راه هدف خلقت اصلی وجود طرفین انجام یافته و به رضایت طرفین تبادل شده است.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

یعنی: و چگونه آن را می گیرید در صورتی که به یکدیگر روی آورده و به هم رسیده اید و با هم ملامسه و تماس جسمی و روحی سزی و همه جانبه داشته اید، و آنها یعنی همسرانتان، از شما پیمانی محکم گرفته اند؟!!

مراد از پیمان محکم همان انشاء لفظی و عقد رسمی صیغه ازدواج است که به وسیله جعل احکام واجب و مستحب و حقوق لازم برای طرفین در مورد این ارتباط، و سپس تحقق توالد و تناسل که از فروع این اصل قدیم است استوار و مستحکم شده است. و البته مردان نیز از همسرانشان این پیمان را گرفته اند، لکن چون کلام در تجاوز مرد است پیمان گرفتن زنان ذکر شده است.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

لغت و اعراب:

نکاح در این جا بلکه در همه موارد استعمال آن و مشتقاتش در کتاب کریم به معنای زوجیت اعتباری است، یعنی عقدی از عقود که قابل انشاء با لفظ و کتابت و یا فعل به نحو معاطات است نظیر بیع و هبه و غیره هر چند معاطات نکاح مورد اشکال است. و این معنا مفهوم لغوی این لفظ و لفظ زواج است. و در لغت به معنای وَطْی و جماع نیز وضع شده است لکن در استعمالات کتاب و اکثر موارد سنّت به معنای عقد است. اَلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، مراد از موصول «ما سلف» نکاح و ازدواج است، و استثنای متصل و مستثنی محذوف است

به تقدیر فتعاقبون به الا- نکاح السابقين فانه معفو عنه. فاحشه: کار بسیار زشت، مقت مصدر است به معنای ممقوت یعنی مبعوض.

تفسیر:

ازدواج های حرام

و لَاتَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا

یعنی: با زنانی که پدرانتان با آنها ازدواج نموده اند ازدواج نکنید جز آنچه گذشته، که این کار سبب عقاب است، زیرا این عمل بسیار زشت و مبعوض خدا و راه و رسم زشت جاهلی است.

مراد از «ماسلف» ازدواج هایی است که از گذشتگان آنها صادر شده که ظاهر آیه این است که آنها سبب عقوبت نیست هر چند مقتضای اوصاف مذکور، ترتب حرمت و عقوبت است در هر عصر و زمانی. و ممکن است علت این باشد که در آن ایام حکم حرمت تشریح نشده بود و یا مرتکبین جاهل قاصر بوده اند.

حُرْمَتِ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ أَخَوَاتِكُمْ وَ عَمَّاتِكُمْ وَ خَالَاتِكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا «۲۳»

ص: ۴۱

لغت:

رضع الولدُ أمه - از باب عَلِمَ و مَنَعَ و ضَرَبَ - شیر مادر خورد، پستان مادر را مکید.

أرضعه: شیر داد او را. ربائب: جمع ربيبه، زن تربیت کننده و تربیت شونده، دختر زن انسان از شوهر دیگر. حلائل: جمع حلیله، زن انسان.

تفسیر:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ

خطاب به انسان ها و جامعه بشری است خاصه به مسلمین که این کتاب را پذیرفته اند، و آیه در مقام بیان زن هایی است که ازدواج با آنها از راه نسب بر مرد حرام است، زیرا حرمت زن بر مرد در شرع اسلام از چند راه است مانند نسب و سبب و رضاع و طلاق و احرام و لعان و غیره، و در این جا محرمات نسبی مفصلاً یعنی همه مصادیقش و غیر آن به نحو اجمال ذکر شده. و مراد از حرمت این زن ها حرمت ازدواج با آنهاست به این معنا که با همین کلمه انشاء و تشریح می شود. و ممکن است کلمه «حُرِّمَتْ» اخبار از سبق تحریم باشد، یعنی حرمت این زنان از پیش برای شما تشریح شده، یعنی پیش از خلقت خودتان آن گاه که از علم ازلی الهی تنزل یافت و در مرحله انشاء، در لوح محفوظ مندرج گردید و سپس به عنوان حکم فعلی در کتاب های آسمانی نگاشته شد و به وسیله انبیا برای جامعه بشری ابلاغ گردید.

معنای آیه: حرام شد بر شما ازدواج با مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادرتان، و دختران خواهرتان.

وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعِ

این دو قسم، از محرمات رضاع است یعنی مادر رضاعی و خواهر رضاعی تان؛ و همه هفت عنوان نسبی از راه رضاع نیز حرام است. یعنی: اگر از زنی شیر خوردید او مادر شماست، و از زنتان دختری شیر خورد او دختر شماست، و دختر زنی که از او شیر خوردید خواهر شماست، و دختر او دختر خواهر شما، و دختر پسر او دختر برادر

ص: ۴۲

شماست، و اگر پدرتان از زنی شیر خورد دختر آن زن عمه شماست، و اگر مادرتان از زنی شیر خورد دختر آن زن خاله شماست.

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَّائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ

این دو قسم، از محرمات سببی است بدین معنا که اگر میان شما و زنی عقد زوجیت خوانده شد پنج قسم از خویشان او بر شما حرام می شوند، برخی دائمی و برخی موقت یا مشروط. در این آیه دو قسم از آنها ذکر شده، سومی خواهر زن شما و چهارم و پنجم دختر برادر زن شما و دختر خواهرش مگر آن که زن شما اجازه دهد.

معنای آیه: و بر شما حرام شد مادران زنهایتان و دختران زنهایتان از شوهر دیگر که در کنار شما و تحت کفالت شمایند. و این قید، توضیحی و اشاره به اغلب است، چون در آن عصر زنی که از شوهر پیشین دختر داشته غالباً او را با خود به خانه شوهر دوم می آورده و تحت کفالت او قرار می داده و گرنه اگر در خانه شوهر دوم هم بزرگ نشده باشد باز هم بر او حرام است.

مَنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

یعنی: حرمت ریبیه ها بر شما در این فرض و با این قید است که به حجله مادران آنها وارد شده اید، کنایه از این که با آنها آمیزش جنسی کرده اید، و اگر بر مادرانشان وارد نشده اید بر شما گناهی نیست که عقد مادر را فسخ کنید و با آنها ازدواج نمایید.

حاصل این که عقد ازدواج با زن دختردار سبب حرمت ابدی دختر است مشروط به این که با مادرش همبستر شود، و اگر همبستر نشده حرمت موقت است تا مادر را رها کند.

وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ

یعنی: و حرام شد بر شما زن های پسران شما، یعنی عروس هایتان، آن پسرنی که از صلب شما یعنی پسر حقیقی شما هستند نه پسرخوانده که در عصر نزول این آیات آنها را حرام می دانستند.

و سبب حرمت این زن ها نیز ازدواج است ولی از طریق دیگر، بدین بیان که اگر مردی با زنی ازدواج کند همان گونه که پنج قسم از ارحام و خویشان زن بر آن مرد حرام می شود بر زن هم ازدواج با عده ای از ارحام مرد حرام می شود مانند پدر او و پسر او، پدر به عنوان

این که این زن حلیلهٔ فرزند اوست، و پسر به عنوانی که در آیهٔ قبل ذکر شد (وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً

یعنی: و نیز بر شما حرام شد که میان دو خواهر را در همسری جمع کنید، یعنی در یک وقت هر دو را داشته باشید، اما تناوب مانعی ندارد. مگر آنچه گذشت، یعنی جمع بین دو خواهر عقاب آور است جز آنچه در سابق بوده، چون حکم حرمت بر آنها تشریح نشده بود.

و بعید نیست حکم جواز در شریعت ابراهیم خلیل نیز بوده، زیرا طبق تاریخ، یعقوب پیامبر دو خواهر را در حبالهٔ نکاح داشته: لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف. و اگر در شرایع بعدی محرم بوده، بخشیده شدن مرتکبین برای این است که آنها جاهل قاصر بوده اند. زیرا که خداوند همواره و در همه حال بسیار آمرزنده و مهربان است.

بدان که ذکر امور زیر در این مقام مناسب است:

یک - مجموع آنچه در این آیه و آیهٔ قبلی که تنها نامادری در آن ذکر شده، و آیهٔ بعد که تنها زن های شوهردار در آن یاد شده، پانزده گروه اند: هفت گروه به واسطهٔ نسب، دو گروه به سبب رضاع، شش گروه به سبب عقد. و چون محرمات رضاعی نیز هفت طایفه اند که دو طایفه در این جا ذکر شده، مجموعاً بیست طایفه می شوند.

دو - از محرمات مذکور، آنها که حرام ابدی هستند محرم نیز هستند، یعنی نگاه کردن بر بدن آنها مانند مادر و خواهر حرام نیست و احتجاب آنها از این مردان واجب نیست. و آنها که حرام موقت یا مشروطاً محرم نیستند، مانند خواهر زن و دختر زن (پیش از تماس با مادرش) و زن شوهردار.

سه - توجه خطاب در این آیات به مردان است که این گروه از زنان بر شما حرام اند، ولی از خطاب در آیهٔ ۲۳ خطابی دیگر متوجه به زنان انتزاع می شود که بر آنها هم ازدواج با گروه هایی از مردان در مقابل زنان مذکور در آیه حرام است به حرمت ابدی یا موقت و مشروط، مانند طوایف نسب و رضاع و سبب، یعنی پسران و پدران و برادران و پسران برادر و پسران خواهر و عموها و دایی ها و پسران رضاعی و برادران رضاعی، دامادها و شوهران مادر و پدران شوهر و شوهران خواهر به نحو اجتماع و پسر شوهر و هر مردی

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

یعنی: و نیز مُحْصِنَات از زن ها بر شما حرام شده، یعنی زن های شوهرداری که به وسیله ازدواج مصون از آسیب شیطان و نفس اماره گشته اند، مگر آن که آنها را به وسیله برده گرفتن مالک شده باشید. زیرا طبق دستور شرع در جنگ با کفار اگر مسلمین کفار را با همسرانشان اسیر کنند عقد زوجیت آنها به هم نمی خورد و تمتع از آنها به عنوان برده جایز نیست، و اگر بدون شوهر اسیرشان کنند اسارت آنها به حکم طلاق شوی آنهاست، و استثناى آیه در بیان این فرض است که بر اسیرکننده حرام نیست.

كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

یعنی: حرمت طوایف پانزده گانه مزبور نوشته الهی است بر شما که از علم ازلی نازل گردیده و در لوح محفوظ نوشته شده و سپس در این کتاب آسمانی به منظور تشریح دائمی برای بشر نگارش یافته است.

وَ أَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ

یعنی: و برای شما غیر طوایف پانزده گانه، حلال و مباح گردید، یعنی نکاح و استمتاع با آنها.

و عموم موصول «ما وراء ذلكم» به وسیله ادله خارجیه در مواردی تخصیص خورده، زیرا غیر از موارد پانزده گانه زن های دیگری نیز در شرع اسلام حرام است مانند محرّمات به رضاع در غیر دو مورد مذکور، و جمع میان زن و دختر برادر و خواهر او بدون اجازه زن و محرّمات به وسیله احرام و با طلاق سه گانه و با طلاق نه گانه و با ملاعنه، و محرّمات سه گانه به واسطه لواط، و با ظهار، و زنا با زوجه غیر، و هکذا که همه از عموم «ما وراء ذلكم» استثنا شده است و مخصّص آنها کتاب و سنت قطعیه است.

و جمله «أن تبتغوا» بیان «أحلّ لكم» است، یعنی حلیت زن های دیگر بدین معناست که

آنها را به وسیله بذل اموال خود در راه صدق یا در راه خریدشان طلب کنید و به دست آورید. و «محصنین» و «غیر مسافحین» هر دو حال است از فاعل «أن تبتغوا» یعنی در حالی که در این طرز تحصیل و برخورداری از آنها راه عفت و تحفظ و مصونیت از گناه را روید نه راه زنا و سفاح را.

ازدواج موقت

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

یعنی: پس هر زنی از آن زن های محمل که با وی عقد متعه بستید، یا هر زنی از زن ها که از او لذت حلال بردید یعنی به وسیله عقد انقطاعی، پس باید مهر معین او را که شبیه اجرتی در ازدواج دائم و موقت است به عنوان فریضه الهی به او پردازید، زیرا که آن را در ضمن پیمان محکم عقدی برعهده گرفته اید.

بدان که کلمه «متعه» و مشتقات آن در عصر نزول این آیات ظهور داشته در خصوص عقد متعه یعنی عقد موقت و انقطاعی همان گونه که الآن در فقه اهل بیت علیهم السلام است، چنان که خود عمل متعه هم در آن زمان مورد عمل اصحاب پیامبر بوده و در مرأی و منظر آن حضرت انجام می گرفته و اغلب علمای فریقین نیز بر این امر اذعان دارند هر چند اکثریت اهل سنت مدعی نسخ این حکم اند، و از برخی هم استفاده می شود که دو نوبت نسخ شده است. به هر حال، این آیه ظهور کامل دارد در جواز و صحت و نفوذ عقد متعه؛ و ادعای نسخ آیه به ادعا و با ادله واهی باطل محض است. و اگر این حکم الهی الآن هم در میان جامعه مسلمین طبق شروط و حدودی که از اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده مورد عمل می بود درصد گناهان به ویژه گناهان جوانان از پنجاه نیز تنزل می کرد. و تفصیل این مطلب در فقه است.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ مَّ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: پس از آن که مهر را بر خود واجب و فرض کردید بر شما هیچ گناهی نیست در آن چه درباره مهر با یکدیگر تراضی کنید، مثلاً آن را تثبیت نمایید، یا همه را زن به شوی خود ببخشد، یا تا یک زمان ممتدی تأخیر اندازید، یا از آن کسر نمایید، یا بر آن اضافه کنید. بی تردید خداوند همواره دانا و حکیم است؛ دانا به مصالح و مناسبات واقعی احکام، و حکیم در جعل و تشریح آن.

وَمَنْ لَمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «٢٥»

لغت و اعراب:

طَوْل: قدرت، ثروت. طَوْلًا مفعول به لم يستطع است. فمن ما متعلق به محذوف است به تقدير فلينكح مِمَّا مَلَكَتْ. فِتْيَان: جمع فتاه، زن جوان، کنیز. من فِتْيَانِكُمْ بیان ما مَلَكَتْ است. مُحْصَنَاتٍ غیر مسافحات هر دو حال است از مفعول فانكحوهن. عِنْتٌ زیدٌ عَنَتًا - از باب عَلِمَ -: در سختی قرار گرفت، گناه کرد. ذَلِكَ لِمَنْ اشاره به جواز تزویج برده است که از کلمه مِمَّا مَلَكَتْ استفاده می شود. و أَنْ تَصْبِرُوا خیر مبتدا و خبر است.

تفسیر:

وَمَنْ لَمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

ص: ۴۸

خطاب به مؤمنان است، یعنی: و از شما مؤمنان کسی که استطاعت و توان مالی ندارد که با زن های آزاد باایمان ازدواج نماید، پس او می تواند با ملک یمین هایتان - یعنی با کنیزهایتان - که جوان و باایمان اند ازدواج نماید.

مراد ملک یمین دیگران است و گرنه ازدواج انسان با ملک یمین خود باطل است، زیرا ملکیت در مقابل عقد ازدواج، خود علت مستقلى برای حلیت زن و ترتیب آثار آن است.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن مَّ بَعْضٍ

احکام کنیزان

یعنی: و خداوند به ایمان همه شما داناتر است حتی از خودتان؛ شما مؤمنان از یکدیگرید. یعنی در دلتان از بردگان نسبت به ایمان یا نسبشان اضطرابی نباشد، زیرا ایمان را خدا می داند و حریت و بردگی دخیل در آن نیست، و نسب نیز دخالت ندارد، زیرا همه از یک نوع و نسل یک انسانید، پس از لحاظ روابط و اخوت ایمانی و اتحاد جنسی و نسبی همه از یکدیگرید.

فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

یعنی: پس با آنها به اذن مالکان و صاحبانشان ازدواج نمایید و مهریه آنها را که به منزله اجرت استیفای حظوظ است به طرز معروف و پسندیده به آنها بدهید، یعنی بدون تأخیر از وقت محدود و کم کردن و منت نهادن و آزار و اذیت پردازید.

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَأُمْتَحِنَنَّ أَعْدَانِ

یعنی: در حالی که آن ملک یمین ها زن هایی مصون از عمل زشت زنا باشند نه زنادهنده و نه دوست گیرنده در پنهان.

این تعبیر به لحاظ حال زن های عصر نزول این آیات است که زنان ناصالح در آن زمان دو قسم بودند: یکی مسافحات یعنی دارای روابط نامشروع علنی با اجرت، و دیگر متحذات آخذان، یعنی دارای روابط نامشروع سزى دوستانه.

فَإِذَا أَحْصِنَّ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ

در این آیه ضمن بیان انواع محرم و اقسام محلل از زن ها اشاره ای به برخی از حدود و

کیفر دنیوی معاصی بردگان شده است. و مراد از «احسان» در دو مورد، شوهردار و مدخوله بودن زن هاست.

معنای آیه: پس چون کنیزان به وسیله ازدواج با شما محصّنه شدند و پس از آن زنایی به جا آوردند، آنچه به عنوان کیفر و حدّ زنا بر آنها ثابت می شود نصف حدّ و کیفری است که بر زن های آزاد است.

گویی احسان درباره آنها بی اثر است و تنها حکم بردگی را دارند. و مقتضای این حکم این است که از حدودی که برای زن های آزاد است آنچه قابل تنصیف نیست مانند قتل و رجم، از آنها ساقط است و تبدیل به تازیانه می شود، و آنچه قابل تنصیف است مانند صد ضربه تازیانه درباره آنها نصف می شود.

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ

یعنی: این اباحه و ترخیص ازدواج با ملک یمین از آن کسی یا کسانی از شماست که از شدت امر بترسند، یعنی از سختی عزوبت و از احتمال ارتکاب گناه شهوت هراس داشته باشند. و با این همه صبر کردنتان که با کنیزان ازدواج نکنید تا توان ازدواج با آزادگان پیدا کنید برای شما بهتر است.

این بهتری نه از باب این است که آزاد و برده از نظر انسانیت و فطرت و اسلام فرق دارند، بلکه از این راه که زن انسان ملک دیگری باشد نظیر خانه اجاره ای خود محذوری است؛ علاوه آن که فرزندان انسان در معرض خطر بردگی قرار می گیرند، و طبعاً زن برده انقطاع از غیر و اتصال به شوهر را همانند آزاد ندارد و بسا هست که مولی او را می فروشد یا به وارثش یا وارث هایش می رسد و افراد نامناسبی به سراغ زن انسان می آیند. ولی همه این محذورات را نیاز مرد جوان به زن، رفع می کند، و از این رو همه علمای تسنن نیز به جواز این ازدواج رأی می دهند، ولی با این که هیچ یک از این محذورات در زن متعه نیست آن را حرام مؤکد و به حکم زنا می دانند هر چند انسان در شدت سختی قرار گیرد!

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

اعراب:

لِيُذَيِّبَنَّ مفعولٌ بهِ يَريدُ، و لامَ لَكمَ بَرايَ تَأكيدَ است، و مفعولٌ يَبيِّنُ محذوفُ است بَه تَقدِيرِ أَحكامَ دينه. و يَهدِيكم و يَتوبَ عَلَيكم عطفُ اند بَه لِيُذَيِّبَنَّ.

تفسير:

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

يعني: خدا می خواهد برای شما روشن سازد احکام شریعت خود را دربارهٔ محرمات و محلات زن ها، و می خواهد شما را هدایت نماید به سیره و سنت جاریه ملت هایی که پیش از شما بودند از زمان ابراهیم خلیل و موسی و عیسی تا زمان محمد صلی الله علیه و آله که سنن آنها نیز دربارهٔ زن های محرم و محلل همانند شریعت شماست، و خدا می خواهد به وسیلهٔ تعلیم احکام بر شما عطف توجه نماید و با رأفت و رحمت رجوع کند، و خدا دانا و حکیم است؛ دانا به مصالح و مفسد اعمال مکلف، و حکیم در کیفیت جعل احکام بر وفق اقتضای ملاکات و مراعات نظام اتم تکوین در وقت تعارض.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا

تکرار ارادهٔ توبه در مقابل ارادهٔ شرّ دیگران است. یعنی: خداوند پیوسته می خواهد به

ص: ۵۱

شما عطف توجه کند و توبه هایتان را بپذیرد، و کسانی که همواره پیرو شهوات نفس اند، یعنی کفار و دشمنان دینتان، اراده می کنند که شما از راه مستقیم به انحراف بزرگی کشیده شوید. یعنی نه فقط درباره زن ها به انحراف افتید بلکه همه اعمال شایسته شما شیطانی و نفسانی شود، و فضایل اخلاقی شما به رذایل، و توحید و ایمان شما به شرک و کفر مبدل گردد.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ

این آیه در بیان قانون کلی لحاظ رأفت و رحمت و حکمت در اساس شرایع آسمانی برای بشر است. معنای آیه: خداوند همواره در احکام و دستورات خود اراده دارد به شما تخفیف دهد و کار را سبک گیرد.

یعنی نه تنها در تشریح قانون متعه و تجویز عقد انقطاعی و اباحه ازدواج با کنیزان، بلکه در همه تکالیف می خواهد شما را به کمتر از استعدادتان مکلف کند؛ در اصول عقاید به کمتر از آنچه می توانید بدانید و عقد قلب نمایید، و در صفات نفسانی به کمتر از آنچه توان تکامل دارید، و در اعمال بدنی به کمتر از آنچه توان عمل دارید، که انجام واجبات و ترک محرمات مطلقاً در مقابل توانتان ناچیز است، و از این رو دین شما شریعتی است سَمِحه و سَهله، و طبعاً مراحل بالاتر را به نحو استحباب می طلبد که نوعی از تخفیف است. و علاوه بر اینها فعلیت همه احکام الزامی را در موارد زیادی برای رعایت حال و امتنان از دوش شما برداشته، نظیر موارد خطا و نسیان و جهل قصوری، و اکراه و اضطرار.

و مضافاً بر اینها در صورت ابتلا- به مخالفت و استحقاق عذاب در دنیا و آخرت، مکفراتی را از قبیل توبه و غیره قرار داده است، و در صورت عدم توبه نیز مسأله شفاعت را در آخرت مقزّر داشته، و حتی پس از یأس از همه و انقطاع همه وسایل، سعه رحمت الهی مورد رجا و امید است.

وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا

یعنی: این مراحل از ارفاق برای این است که انسان ذاتاً ناتوان آفریده شده است. در برابر هواهای نفسانی، استعداد مقاومتش اندک، و در مقابل کشش رذایل، قوام فضایلش کم، و در پیش حملات شیاطین انسی و جتی نیروی دفاعیش ناقص است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

اموال حلال و حرام

أكل: خوردن، تصرف کردن. أموال شامل حقوق هم می شود. إلا أن تكون تجاره اسم تكون «التجارة» مستفاد از کلام است به تقدیر إلا أن تكون التجارة تجاره عن تراض. و ممکن است ضمیر راجع به «اموال» باشد با حذف مضاف به تقدیر إلا أن تكون الأموال أموال تجاره. عن تراض صفت تجاره است. إلا أن تكون استثنای منقطع و به معنای «لکن» است به تقدیر لکن کونها أموال تجاره غیر منهی عنه. و ممکن است استثناء متصل باشد و «الباطل» به منزله تعلیل، و تقدیر کلام لا تأكلوا أموالکم بینکم فأنه باطل إلا أن تكون.

تجاره مصدر تَجَرَ - از باب نَصَرَ - یعنی مبادله مال کرد، یا داد و ستد نمود. و در کلام عرب کلمه ای که حرف اولش تاء و حرف دومش جیم باشد غیر از این لفظ نیست.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ

این آیه در بیان دو قاعده کلیه منفی و مثبت بسیار خطیر و اساسی است که هر دو از مهم ترین قوام های حیات اقتصادی و دینی جامعه بشری است: اول اجتناب از تجاوز به ناحق اعضای جامعه به اموال و حقوق یکدیگر. دوم تبادل اموال در میانشان به طرق حق و راه های درست بر پایه رضایت قلبی. و نیز اشاره به این که تخلف ملت از این دو قاعده

ص: ۵۳

خودکشی آن ملت است. و توجیه خطاب به مؤمنان به لحاظ امید تأثیر در آنهاست.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را به باطل نخورید. یعنی از راهی که شرع و عقل آن را ناروا و باطل و ناحق می داند تصرف نکنید نظیر غصب، سرقت، فریب، قمار، ربا و مانند اینها. مگر آن که راه تصرفتان تجارت و داد و ستد بر پایه رضایت باطنی هر دو طرف باشد.

مراد از تجارت مطلق تبادل مال است تحت هر عنوانی، و یا آن که ذکر تجارت برای این است که تجارت آسان ترین و شایع ترین راه تبادل اموال است، و گرنه مراد همه اقسام مبادله به نحو مرخص در شرع و عقل با رضایت باطنی است نظیر هبه، هدیه، اجاره، مزارعه، مضاربه، مساقات، صداق، زکات، خمس، کفارات، نذر، صدقه، تقاضا، اضطرار و غیر اینها.

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

محتمل است این جمله مستقل و خطاب به فرد فرد انسان ها و مفید حکمی مستقل باشد. یعنی: هرگز خودتان را نکشید و خودکشی ننمایید، که خدا به شما مهربان است.

و یا خطاب به مجتمع مؤمنین و به لحاظ این است که مؤمنان همگی گویی نفس واحده و از یکدیگرند. یعنی یکدیگر را نکشید.

و محتمل است جمله مربوط به ماقبل و مراد از قتل معنای دیگر باشد. یعنی به واسطه تعدی و تجاوز به اموال یکدیگر و ایجاد هرج و مرج اقتصادی و اعتیاد به خوردن حرام، جامعه دینی و حیات اجتماعی خود را نابود نکنید و خود را در تهلکه اقتصادی و معنوی نیندازید، که خدا به شما مهربان است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا

«ذلک» اشاره به ارتکاب محرمات گذشته، یا به اکل اموال به نحو باطل، و یا به قتل نفس به معانی یاد شده است. می فرماید: و هر کس از شما آن را از روی دشمنی و ستم به جا آورد، یعنی محرمات فوق را مرتکب شود و مال مردم را به باطل بخورد و خودکشی و آدم کشی نماید و جامعه را از حیات معنوی و اجتماعی صحیح ساقط کند (یعنی بدین وسیله با هم نوع خود دشمنی ورزد و به او ستم نماید، و یا این کارها را به خاطر دشمنی و

ستمگری انجام دهد) به زودی او را در آتشی که سخت سوزان و دردناک است وارد می کنیم.

مراد آتش برزخ است که به محض مرگ بدن می رسد و فاصله زیادی میان گناه و آن نیست. و یا آتش پس از قیامت است و زود بودنش به لحاظ «كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ» است، و یا آن که زود است از نظر ربوبی که هر روز در نزد او به مقدار هزار سال از سال های ماست.

وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

گناهان کبیره و صغیره

«ذَلِكَ» اشاره به اصلاء یعنی افکندن در آتش است. یعنی وارد کردن مرتکبین گناه مزبور از اول دنیا تا آخر آن که عددشان از حیطة حصر بیرون است در آتش بر خدا آسان و در مقابل قدرت مطلقه او ناچیز است.

إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

تفسیر:

إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

یعنی اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید پرهیز نمایید سیئاتتان را از شما می زداییم.

مراد از کبائر، گناهان اعتقادی است مانند کفر، شرک، نفاق و غیره. و مراد از سیئات گناهان فرعی است. یعنی اگر اصول اعتقاداتتان صحیح باشد گناهان عملی تان را می بخشیم. و لازم این بیان آن است که مؤمن پیوسته بخشیده شده است هر چند منمغر در معاصی باشد. و این معنا مستبعد نیست لکن غالباً کثرت معاصی سبب خدشه دار شدن یا زوال اعتقادات می شود و از این روست که بر عنوان مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِحَظِّئِئِهَا [بقره، ۸۱] خلود در آتش مترتب شده است.

و ممکن است مراد از کبائر، گناهان کبیره فرعی و مراد از سیئات، گناهان صغیره باشد.

ص: ۵۵

یعنی هر کس کبائر را ترک کند صغائرش آمرزیده می شود. و در تعریف کبائر و صغائر در فقه اسلامی چنین آمده: کبائر گناهانی است که در کتاب الله و سنت قطعی اهل بیت علیهم السلام بر ارتکاب آن وعده آتش داده شده و یا در ادله اسم کبیره بر آن اطلاق شده و یا به عنوان بزرگتر از برخی از کبائر یاد شده و یا مسلمانان متدین آن را کبیره می شمارند، و غیر اینها گناهان صغیره است.

و اطلاق کبیره و صغیره بر گناه در حقیقت به جهت مفاصد فردی یا اجتماعی است که بر آنها مترتب می شود، و اما نسبت به ذات اقدس الهی که نافرمانی او می شود همه گناهان کبیره است.

وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

«مُدْخَل» اسم مکان و مصدر است. یعنی: و شما را در آخرت در مکان و منزلی نفیس و ارجمند که بهشت است وارد می کنیم، و یا آن که شما را به بهترین و پسندیده ترین طرزى وارد می کنیم. و بنابر این معنا محل ورود ذکر نشده و مراد این است که از دنیا به عالم برزخ و یا از برزخ به صحنه قیامت و یا از قیامت به مستقر ابدی و بهشت عدن داخل می کنیم.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا «۳۲»

تفسیر:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ

مراد از «ما» ی موصوله در «ما فَضَّلَ اللَّهُ» معنای اعم و شامل همه امتیازات و جهات

ص: ۵۶

کمالی است که می تواند در فردی تحقق یابد و سبب برتری او گردد، از امتیازات تکوینی و تشریحی، ذاتی و صفاتی، داخلی و خارجی، نظیر عقل و علم، اخلاق فاضله، جمال و نیروهای بدنی، حواس ظاهری و باطنی، مرد بودن و زن بودن، جاه و مال و اولاد، و حتی مانند وحی و الهام و نبوت و ولایت، و احکام شرعی نظیر فزونی ارث و جواز انتخاب همسر متعدد.

معنای آیه: و هرگز آرزو نکنید و نخواهید آنچه را که خداوند به برخی از شما داده و به این وسیله آنان را بر دیگران برتری بخشیده. یعنی نگویید ای کاش این امتیازات - یا در برخی از موارد، شبیه و نظیر آن - از آن من بود و من آن گونه بودم.

و این نهی کراهتی است نه تحریمی، و اشاره به این است که در امتیازات غیر اختیاری که به تقدیر الهی و به مقتضای حکمت بالغه او در تدبیر عالم هستی است، آرزوی آن مظنه تولد حسد در دل و عداوت با مؤمن و نوعی اعتراض به قضا و قدر خداوند، و گاهی سبب گفتار و کردار خلاف تسلیم و رضاست. و در روایات است که برخی از زن ها به پیامبر گفتند: چرا مردان به جهاد می روند و ما نمی رویم؟ یا چرا مردها دو برابر زن ها ارث می برند؟ یا چرا کیفر گناهان ما نصف گناهان مردان نیست به تناسب ارثمان؟ و این آیه ناظر به این موارد و هر موردی است که میان مرد و زن امتیازی وجود دارد.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُواْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ

در این جمله اشاره به امتیازات اختیاری است که معلول کوشش و فعالیت خود شخص است. یعنی مردها را نصیب و بهره ای است از نعم دنیا و آخرت از ناحیه اعمالی که انجام داده اند و زن ها را نیز بهره و سهمی است از نتیجه کارهایی که کرده اند. پس آرزوی آنها خواستن نتایج عمل دیگران است.

وَ اسْأَلُواْ اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا

یعنی: و از خداوند از فضل و رحمت او بخواهید. شبیه و نظیر آنچه را که در دیگران می بینید از خدا بخواهید، که آن اولی شبیه حسد و این دومی شبیه غبطه است. حقا که خداوند به همه چیز داناست.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

لغت و اعراب:

تنوین لکُلِّ بدل از مضاف الیه است به تقدیر لکُلِّ مال یا لکُلِّ شخص. موالی: جمع مولی، یعنی اولی و اُحَقُّ. مِمَّا ترک بیان مضاف الیه است، و یا متعلِّق به جعلنا. اَیْمَانُ: جمع یمین، یعنی دست راست، و مراد خود انسان است. مفعول عقدت محذوف است به تقدیر «عهودهم».

تفسیر:

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ

یعنی: برای هر مالی از آنچه پدر و مادر و نزدیکان و آنها که با آنان پیمان بسته اید به جا گذاشته اند موالی ای قرار داده ایم.

مراد از نزدیکان همهٔ ارحام غیر از والدین است، پس این دو کلمه یعنی والدان و اقربون همهٔ طبقات سه گانهٔ ارث را شامل است. و مراد از «الذین عقدت» همهٔ کسانی هستند که انسان با آنها پیمان ملازم توارث می بندد مانند زن در عقد نکاح دائم، و معتق در انشای اعتاق که شرعاً به منزلهٔ تعاهد بر آزادی و توارث است، و ضامن جریره در عقد ضمان جریره، و مؤمن در پذیرش ولایت حاکم و امام عدل که به منزلهٔ پیمان بر ولایت و وراثت است. پس این آیه شامل همهٔ اسباب پنج گانهٔ ارث می شود یعنی نسب و سبب و ولاء عتق و ضمان جریره و امامت.

و حاصل آیه این است که برای هر چه از میت بماند ارث برانی که مستحق ارث اویند تعیین کرده ایم. میت هر که باشد از پدر و مادر و خویشان و زنان و آزادشدگان و ضامنان

ص: ۵۸

جریره و مؤمنان بدون وارث، پس در این آیه ارث بران تفضیل ندارند و محوّل به باب ارث شده اند که وارث ارحام، ارحام اند و وارث زنان، شوهران، و وارث آزادشدگان، آزادکنندگان، و وارث ضامنان جریره طرف ضمان آنها، و وارث مؤمنان بلاوارث، امام عدل عصر او با شرایطی که در آن جا ذکر شده است. و محتمل است مراد از «عقدت أیمانکم» تنها زوجیت باشد و ولاءهای سه گانه خارج می ماند.

و ممکن است معنای «لکلّ» لکلّ شخص باشد و «مّمّا ترک» متعلّق به «جعلنا»، یعنی جعلنا من أجل ترکتها، و «الوالدان» و مابعدش مفسّر «موالی» به تقدیر: و هم الوالدان و الأقربون.

پس معنای آیه چنین است: و برای هر شخصی به خاطر مالی که از خود باقی گذاشته موالی ای قرار داده ایم، یعنی کسانی که از او ارث برند، و آنها عبارتند از پدر و مادر و نزدیکان و کسانی که با آنها پیمان بسته اید.

و این دو معنا به یک مطلب بازمی گردد هر چند تعبیر مختلف است. و «موالی» بنابر احتمال اول ارث بران و «والدان» و مابعدش ارث گذاران، و بنابر احتمال دوم «والدان» و مابعدش نیز ارث بران است.

فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

یعنی: پس نصیبشان را به آنان بدهید. خطاب به حاکمان امت و والیان امور جامعه است که مواظب باشند که حصّه هر وارثی را از ترکه میت به او بدهند. و حقیقت این است که خداوند بر همه چیز گواه است، یا آن که بر بالای سر هر موجودی حاضر و ناظر است.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا ﴿٣٤﴾

حقوق زن و مرد

قام بامر کذا: متولی و سرپرست آن شد، قوام مبالغه در تولیت و سرپرستی. قانت: مطیع و فرمانبر. بما حفظ الله «باء» سببیه و «ما» مصدریه است. نشوز: برتری جویی و خروج از طاعت. مضاجع: جمع مضجع، خوابگاه.

تفسیر:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

ظاهر آیه این است که مراد از رجال، شوهران و مراد از نساء، همسران آنهایند. و دو سبب برای برتری ذکر شده، و در بیان وجه برتری اول عبارت «بما فضّلهم علیهنّ» نیست بلکه «بما فضّل بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» است، به لحاظ این که سبب قیمومت، تنها برتری مرد بر زن نیست بلکه برتری هر یک از جهتی بر دیگری است. زیرا مرد از نظر عقل و توان تفکر و صلابت در صفات روحی و استحکام بدن و نیروهای بدنی، بر زن برتری دارد و مقتضی قیمومت اوست، و زن از نظر صفای روح و عطوفت باطنی و ترحیم قلبی و لطافت بدن و اعضای آن بر مرد برتری دارد و این نیز مقتضی قیمومت مرد است. پس هر دو برتری مقتضی قیمومت مرد است.

وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

بیان سبب دوم برای قیمومت است و آن این است که انفاق بر زنان و هزینه زندگیشان برعهده مردهاست، چنان که جریان عادی و طبیعی از قدیم الایام میان همه طبقات بشر همین بوده و تخلف فی الجمله ضرری ندارد و شرع اسلام نیز همین را امضا و تشریح نموده است.

پس معنای آیه این است: شوهران بر همسران خود سرپرستی کامل دارند، برای این که هر یک از آنها بر دیگری در برخی از صفات برتری دارد و برای این که مردان از اموال خود بر آنها انفاق دارند. یعنی به خاطر این دو امر طبیعی و عادی، خداوند برای مردان قیمومت و ولایت تشریحی جعل کرده است، و سعه این ولایت در فقه ذکر شده و از آثارش وجوب اطاعت زن از مرد است در موارد خاص، و بودن طلاق و حق المضاجعه و حق القسم و

و از بیان فوق معلوم شد که مراد، قیومت طایفه مردان بر زنان نیست، زیرا مردان قیومت کامل بر زنان ندارند. و ادعای این که مراد از رجال، پیامبران و ولایه امر از معصومین است خلاف ظاهر کلام است، علاوه بر آن که آنها تنها بر زنان ولایت ندارند بلکه ولایت آنها بر همه جامعه اعم از مرد و زن است؛ مضافاً بر این که مطلق رجال انفاق بر زن ها ندارند.

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ

در این کلام پس از ذکر قاعده کلیه قیومت و سرپرستی شوهران بر همسران، برخی از اوصاف نیک زنان و برخی از کارهای مربوط به آنها بیان شده است.

معنای آیه: همسران صالح از زن ها کسانی هستند که همواره خاضع و فرمانبرند، یعنی در برابر خدا نسبت به فرامین آسمانی او و در مقابل شوهر نسبت به وظایف زوجیت؛ و آنها حفظکننده غیب اند بدان جهت که خدا حفظ کرده. یعنی چون خداوند شئون شخصیت و انسانیت آنها را حفظ کرده و نفقه و هزینه زندگی آنها را بر دوش مردان گذاشته و در رعایت حقوق اجتماعی دیگر نیز مردان را مسئول قرار داده، آنها نیز نگهدارنده غیب اند، یعنی حافظ وظایف لازمه در حال غیبت شوهرند و امانت های شوهر را از مال و اثاث و اولاد و نفس خودشان که به حکم امانت در دستشان است رعایت می کنند.

وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ

یعنی: و همسرانی که از نشوز آنها می ترسید، یعنی آثار تفوق طلبی و طغیان و خروج از حدود شرعی و رسوم عقلایی در آنها مشاهده می کنید، پس در آغاز آنها را با زبان و عمل موعظه نمایید. و اگر اثری نبخشید از آنها در خوابگاه به طور موقت دوری جوید که قهر مصنوعی و داروی پیشگیری است. و اگر آن نیز مفید نیفتاد آنها را بزنید.

یعنی به قصد اصلاح حال و نهی از منکر و تربیت انسانی، و حفظ وحدت خانوادگی، و پرهیز از وقوع هرج و مرج در محیط زندگی، و رعایت حال فرزندان از وقوع در خطرات جدایی، در محدوده ای که شرع اجازه داده بزنید، زدن که نه حد آور باشد و نه تعزیر آور و نه سبب جرح و نقص و نه به قصد تشفی و نه توأم با کلمات خشن که اثر اصلاحی آن را

زایل نماید. و این نوع زدن نه فقط مورد ترخیص شرع است بلکه سبب رعایت حقوق انسانی طرفین و خاصه اولاد است و عقلاً و عرفاً نیز لازم و مستحسن است.

فَإِنْ أَطَعْتُمْكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً

یعنی: پس اگر در طاعت شما درآمدند و حقوق شما و وظایف خود را رعایت کردند، پس هیچ راهی بر آنها نجوید. یعنی از تکرار مذمت و توبیخ بر گذشته و تهدید بر آینده صرف نظر کنید و مآوق را کالعدم انگارید، زیرا «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» کسی که از گناه توبه کرد مانند کسی است که گناهی نکرده است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً

یعنی: همانا که خداوند بلندمرتبه و بزرگوار است.

همواره متوجه باشید که قدرت او بر شما بیش از قدرت شما بر دیگران است و بدانید که او گناهان بزرگ شما را می بخشد، پس شما نیز ارفاق نمایید.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً «۳۵»

لغت و اعراب:

شقاق: اختلاف و عداوت، و اضافه آن به بین مجاز در اسناد است، یعنی شقاقهما. حکم:

مرد صالح برای داوری شرعی. ان یریدا اصلاًحاً یوفق الله بینهما ضمیر تشبیه اول راجع به حکمین و دوم راجع به زوجین است که از مفهوم کلام استفاده می شود. و محتمل است که عکس باشد، یا هر دو ضمیر به حکمین و یا هر دو به زوجین برگردد.

تفسیر:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً

ص: ۶۲

در آیه قبل سخن از «نشوز» بود و این جا سخن از «شقاق» است و هر دو به معنای اختلاف و نزاع است، لکن مراد از نشوز، اختلاف خفیف و قابل حل به دست زوج است و مراد از شقاق، اختلاف نیازمند به شخصی خارج از خانواده، و از این رو در این آیه خطاب به حکام و قضات و متولیان شرعی امور ملت است.

معنای آیه: و اگر از حدوث اختلاف و عداوت میان مرد و زن ترسیدید پس باید از خانواده مرد حکمی و از خانواده زن حکمی برانگیزید، یعنی از هر یک مردی صالح برای حل معضل اختلاف و داوری شرعی میانشان بگمارید که پس از بررسی حال طرفین و انجام وظیفه پند و اندرز و تشویق و تهدید متناسب، اگر تشخیص دهند که شقاقشان قابل وفاق است و قصد کنند که میانشان صلح دهند خداوند از الطاف غیبی خود در میان آنها ایجاد توافق می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است.

در این آیه صورت یأس حکمین از صلاح کار و قصد جدا کردنشان ذکر نشده و آن محوّل به فقه است و در فقه چنین آمده است که اگر توافق به اصلاح نمودند زوجین باید ادامه زوجیت را با هر شرط سائغ و مجازی که آنها کردند بپذیرند، و اگر حکمین توافق بر جدایی نمودند نافذ نیست مگر آن که زن و شوهر از ابتدا به آن راضی باشند.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

لغت و اعراب:

وبالوالدین متعلق است به أحسنوای مقدر. و بذی القربی و هفت معطوف دیگر عطف اند به الوالدین. احساناً مفعول مطلق نوعی است. جُنُب: دور، بیگانه. جَنب: پهلو. مختال: متکبر

ص: ۶۳

بی اعتنا. فخور: فخر فروش، ستاینده خود.

تفسیر:

اصلاح میان زن و مرد

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا

امر «اعبُدوا» ارشادی است، زیرا کسی که خدا را درست بشناسد عقلش به وجوب عبادت او و حرمت شرک حکم می کند. و ممکن است مولوی باشد.

معنای آیه: و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، یعنی بتان و ستارگان و فرشتگان و پریان و قدیسان و عزیز و مسیح بن مریم و هر آنچه تا حال بشر آن را شریک و همتای خدا دانسته است.

وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنْبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

لزوم احسان به خلق

یعنی: و به پدر و مادر نیکی بسزا کنید، بدان گونه که شرع و عقل آن را نیکی می شمارد؛ و هم چنین به خویشان و نزدیکان غیر از والدین.

بدان که «ذی القربی» یعنی مطلق ارحام، در کتاب ارث فقه اسلامی به سه قسمت طبقه بندی شده اند: ۱ - والدین و اولاد هر چه پایین تر روند. ۲ - اجداد هر چه بالاتر روند و برادران و خواهران و اولادشان هر چه پایین تر روند. ۳ - عموها و عمه ها و دایی ها و خاله ها هر چه بالاتر روند و اولاد طبقه پایین آنها هر چه پایین تر روند. پس در این آیه بخشی از طبقه اول که خصوص والدین است ذکر شده و بخش دیگر و سایر طبقات در تحت ذی القربی مندرج شده اند.

و نیز به یتیمان و فقرا و همسایه نزدیک و همسایه دور و به رفیق مجاور که شامل هم سفره در مهمانی و هم جوار در وسایط نقلیه و صفوف نماز جماعت و اجتماعات دیگر و رفیق سفر و همکار در اداره و کارخانه و دکان و کلاس درس و غیر اینها می شود، و نیز به فرزند راه یعنی مسافری که به جهت ملازمت راه فرزند راهش می گویند، و نیز به بردگانی که از راه غنیمت جنگی یا هبه یا تجارت و غیره مالک شده اید. یعنی به همه اینها نیکی کنید.

إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا

حقیقت این است که خداوند کسی را که متکبر و فخرکننده به مال و جاه است دوست ندارد. یعنی کسی که از عبادت خدا سرپیچد و مشرک شود و به طوایف مذکور نیکی نکند او متکبر و فخور است، و هر متکبر فخوری مورد بی مهری خدا قرار می گیرد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٣٧﴾

تفسیر:

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ

این امور از صفات مختال فخور در آیه سابق است که نوعاً اعیان و اشراف و ثروتمندان جامعه اند. و ظاهر این است که متعلق محذوف این افعال مال و ثروت است.

معنای آیه: آنها کسانی هستند که بخل می ورزند، یعنی حقوق الهی و خلقی را نمی پردازند، و به مردم نیز دستور بخل می دهند. زیرا چون دارای ثروت و منال و مقامند گفتار و کردارشان در مردم اثر بخل می گذارد.

وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

یعنی: و آنها کسانی هستند که ثروت های خود را که خدا به آنها تفضل نموده از مردم کتمان می کنند که مبادا مردم ببینند و بخواهند، که اگر بدهند کم شود و اگر ندهند مورد ملامت قرار گیرند.

و ممکن است مراد از متعلق مقدر «يَبْخُلُونَ» و موصول «مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» اعم از مال و علم باشد و آیه در مقام نکوهش از بخل به مال و دانش و امر به بخل بدانها و کتمان آنهاست با این که هر دو تفضلی است از خداوند و باید مورد انفاق قرار گیرند.

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا

ص: ۶۵

یعنی: و ما برای کافران یا کتمان کنندگان تفضل الهی عذابی خوارکننده مهیا کرده ایم، هم در دنیا در برخی از موارد و به اقتضای مصلحت، و هم در آخرت از زمان ورودشان به برزخ تا قیامت و جهنم ابدی.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

والذین عطف است به الکافرین در آیه قبل، و یا مبتداست و خبرش «فهو قرین الشیطان» است که از آخر آیه استفاده می شود. راءیه رثاء: خلاف آنچه را که هستم به او نشان دادم.

تفسیر:

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ

یعنی: و کسانی که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند؛ یعنی ظاهرش برای خداست و باطنش برای خوشایند مردم و جلب رضای آنها، یا فخرفروشی به آنها، یا امن از اعتراض آنان، یا هر عنوان مغایر با قصد قربت.

وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

یعنی: و به خداوند و روز واپسین نیز ایمان ندارند، یار و همدم شیطان اند؛ یا برای آنان نیز عذابی خوارکننده مهیا کرده ایم.

در این آیه انفاق ریائی در ردیف عدم ایمان به خدا و آخرت ذکر شده و بر هر دو یک نوع کیفر مترتب شده است خواه «أعتدنا لهم عذاباً» باشد یا «فهو قرین الشیطان». و این اشاره به شدت حرمت ریا و شرک عملی بودن آن است که در ردیف کفر است.

و مراد از عدم ایمان به خدا و آخرت عدم اعتقاد به همه اصول اعتقادی است که اولش

ص: ۶۶

توحید و آخرش باور به معاد است. و ظاهراً هر جا در این کتاب کریم این دو مطلب ذکر شده برای اختصار، اول و آخر اصول ذکر گردیده ولی مراد همه اصول اعتقادی هفت گانه است: توحید، صفات الله، ملائکه، کتاب های آسمانی، رسالت انبیا، امامت اوصیا و معاد.

که این مجموع، مفاد آیات زیادی از قرآن مجید است.

وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا

یعنی: و کسی که شیطان همدم و یارش باشد بد همدمی است او.

وَمَا إِذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا «۳۹» إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا «۴۰»

لغت و اعراب:

استفهام ماذا برای انشای تعجب و توبيخ است. مثقال: ما یوزن به الشیء، یعنی ابزار تعیین وزن، ترازو. مثقال الشیء: وزن یک چیز. ذرّه: غبار، مورچه. تک حسنه: اسم تک ضمیر عاید به «مثقال» است و تأنیثش به اعتبار خبر است.

تفسیر:

وَمَا إِذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ

سخن درباره مطلق کفار است در هر جا و در هر عصر و زمان. یعنی: و چیست بر آنها و چه ضرر و زیانی داشت اگر به خدا و روز قیامت ایمان می آوردند و از آنچه خدا روزی آنها کرده از مال و جاه و دانش و فن، به نیازمندان انفاق می نمودند؟!

و این استفهام انشای توبيخ و سرزنش آنهاست نسبت به آنچه از آنها فوت می شود و تحریض آنها به فکر و اندیشه در این امر مهم است.

ص: ۶۷

وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا

یعنی: و خداوند از ازل و در همیشه به حال آنها از خطورات قلبی و عزیمت‌ها و اراده‌های باطنی و حرکات و اعمال خارجی، داناست.

إِنَّ اللَّهَ لَإَيُّظِلُّمٌ مِّثْقَالَ ذَرَّةٍ

یعنی: بدون شک خداوند به اندازه وزن یک ذره، یعنی کوچک‌ترین جرم از اجرام جهان، به کسی ظلم نمی‌کند؛ خواه انسان باشد یا ملک و جنّ و سایر جانداران، نه در مرحله تکلیف که بیش از حد طاقت بخواند و نه در مرحله محاسبه اعمال که کم و زیاد کند، و نه در مقام جزا و پاداش که از ثواب طاعت بکاهد یا به کیفر اعمال بد بیفزاید، زیرا او قادر مطلق است «و انما یحتاج الی الظلم الضعیف» و ظلم و ستم ناشی از عجز و ناتوانی است.

وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا

یعنی: و اگر هم وزن ذره کار نیک باشد، اگر از کسی به اندازه ذره ای عمل خیر صادر شود، خدا آن را چند برابر می‌کند و از جانب خود اجری بزرگ هم می‌دهد. بدین معنا که نخست بر هر عمل خیری پاداش ده برابر می‌دهد و در مرتبه بعد، از جانب خود عطیه عظیمی که گاهی به هفتصد برابر و گاهی به بیش از آن برسد تفضلاً نه به عنوان پاداش عمل، اعطا می‌کند. و اطلاق اسم اجر بر آن مجاز است به لحاظ این که توأم با اجر و از لوازم اجر است.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا «۴۱» يَوْمَئِذٍ يَرَوُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا «۴۲»

لغت و اعراب:

سَوَّى الشَّيْءَ بالشَّيْءِ: اَوَّلَى رَا بِأَدْوَمَى يَكْسَانُ كَرَد. لَوْ تُسَوَّى، مَا مَى كَوَيْمُ كَاش مَا بِأَخَاكُ يَكْسَانُ مَى شَدِيمُ، وَ عَرَبُ مَى كَوَيْدُ كَاش خَاكُ بِأ مَا يَكْسَانُ مَى شَد. وَدَ الشَّيْءِ: دَوَسْتُ دَاشْتُ

ص: ۶۸

آن را. و این کلمه غالباً با «لو» استعمال می شود که حرف مصدری است.

تفسیر:

حسرت کافران در قیامت

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا

یعنی ای پیامبر، پس حال کافران و مخالفان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد هنگامی که در روز قیامت از هر ملتی گواهی بیاوریم و تو را هم بر این مردم گواه آوریم؟

یعنی در آن روز، پیامبر هر قومی را بر ملتش شاهد می طلیم که به ایمان و کفر و طاعت و فسق آنها گواهی دهد و تو نیز بر ایمان و کفر قوم خود شاهد خواهی بود. و یا آن که تو هم بر صدق شهادت آن پیامبران گواهی می دهی. و بنابر این احتمال، شهادت پیامبر اسلام نسبت به قوم خود در تحت کبرای کلی جمله اول مندرج است.

بدان که یکی از حوادث مهم روز قیامت مسأله شهادت شهود بر اعتقادات و اعمال است، از ایمان و کفر و اخلاص و نفاق و عدالت و فسق. یعنی خداوند از نخستین روز سکونت مکلفان در دنیا تا آخر دهر همه آنها را همراه پیامبرانی که به سوی آنها مبعوث گشته اند برای محاسبه و محاکمه حاضر خواهد نمود، سپس از ابلاغ رسولان و پذیرش امت ها سؤال می کند فلنستلن الذين ارسل اليهم و لنستلن المرسلين [اعراف، ۶] آن گاه هر پیامبری به ایمان و پذیرش و انکار و کفر قوم خود گواهی خواهد داد. و ظاهر حال این است که مثلاً آدم بر انسان های پس از خود تا زمان نوح، و نوح بر مردم بعد از خود تا زمان ابراهیم و هکذا و پیامبر اسلام بر ملت های جهان تا انقراض دنیا، و محتمل آن که همه معصومین از انبیا و ائمه علیهم السلام و همه حجت ها در هر عصری درباره انسان های معاصر خود شهادت خواهند داد و هیچ ملتی بی گواه نمی ماند. و راه علم آنها به حوادث مشهود علیها و کیفیت تحمل شهادت و ادای آن انشاءالله در محل مناسب تری ذکر خواهد شد.

يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ

یعنی: در آن روز، کسانی که به خدا کفر ورزیدند و پیامبر را نافرمانی کردند دوست خواهند داشت که ای کاش با زمین، یعنی با خاک، یکسان می شدند. و یا آن که ای کاش مبعوث نمی شدند و با خاک مساوی می ماندند. و ممکن است کنایه از این باشد که ای کاش

از آغاز آفریده نمی شدند و همان خاک زمین بودند.

وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا

احکام طهارت و نماز

یعنی: و در آن روز هیچ سخن و مطلبی را از خدا پنهان نمی کنند. آنان در برابر پرسش خدا هیچ حقیقتی را کتمان نمی کنند هر چند در ملاء عام سخن خواهند گفت، چرا که به واسطه کثرت گواهان و شاهدانِ عاقل و جماد مجبور خواهند بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

لغت و اعراب:

سُكَارَى: جمع سَکَرَان یعنی مست. حَتَّى برای زمان است نه تعلیل. جُنُب: کسی که حالت جنابت دارد، و مفرد و جمع و مؤنث و مذکر در آن یکسان است. جنباً عطف است به جمله اَنْتُمْ سُكَارَى که در موضع حال است یعنی سکاری و جنباً. أَوْ جَاءَ کلمه «أَوْ» وسطی از سه تا «أَوْ» به معنای و او جمع است. غَائِط: زمین گود، جایی که از دید ناظر پنهان است، عَذْرَةُ انسان به استعمال کنایی. صَعِيد: مطلق روی زمین، خاک. تَيَمَّم الشَّيْءَ: قصد کرد آن را.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که مستید و نمی دانید چه می گوئید به

ص: ۷۰

نماز نزدیک نشوید و نماز نخوانید تا آن که بدانید که چه می گوئید. یعنی مستی مانع مستقل از دخول در صلاه است، زیرا آدم مست متوجه گفتار خود نیست. و یا آن که چون مستی مبطل طهارت است، حدث مانع از صلاه است.

وَلَا تُجْنَبُ إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا

یعنی: و لا تقربوا الصلاه جنباً، و نیز در حال جنابت وارد نماز نشوید تا غسل کنید، مگر آن که مسافر راه باشید و آب نیابید.

و ممکن است در کلام «استخدام» باشد، بدین معنا که از کلمه «صلاه» راجع به حرمت نزدیک شدن در حال مستی، نماز اراده شود و راجع به نزدیک شدن در حال جنابت، محلّ نماز یعنی مسجد اراده شود. پس معنای جمله این است: و به مسجد در حال جنابت نزدیک نشوید - جز در وقتی که راهگذرید و مثلاً از دری وارد شده و از در دیگر بیرون می روید - تا آن گاه که غسل جنابت انجام دهید.

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً

پس از آن که از کلمه «حتی تغتسلوا» استفاده شد که باید برای نماز غسل کرد، یعنی طهارت مائیه (طهارت با آب) تحصیل نمود، این جمله تا آخر آیه سوق شده برای بیان حکم صورت عدم تمکن از تحصیل طهارت مائیه، و گویی پیش از جمله «و ان کنتم» بر وفق آیه ۶ از سوره مائده این کلام مقدر است: اگر مرضی ندارید و در سفر نیستید و محدث به حدث اصغر یا اکبرید، یعنی مانع از تحصیل طهارت مائیه مفقود و مقتضی تحصیل آن موجود است پس واجب است که وضو یا غسل تحصیل کنید.

و بعد می فرماید: و ای مؤمنان، اگر مریض باشید، یعنی توان استعمال آب نداشته باشید، یا در سفر باشید، یعنی قدرت یافتن آب را ندارید و از غائط یعنی از مستراح آمده اید و محدث به حدث اصغرید، یا با زن ها تماس گرفته اید و محدث به حدث اکبرید؛ و جمله «فلم تجدوا ماء» بیان همان اقتضای حال مرض و سفر است بر حسب غلبه یا عصر آن روز، یعنی بالاخره واجد آب نیستید؛ و از این بیان روشن شد که کلمه «أو» وسطی به معنای واو جمع است و گرنه لازم می آید وجود مقتضی مورد تردید با وجود مانع باشد.

فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا

یعنی: پس قصد کنید خاک پاکی را یا مطلق روی زمین را، یعنی آن چه را که زمین محسوب می شود، پس به صورتتان و دست هایتان مسح کنید، یعنی طبق دستور شرع کف هر دو دست را یک مرتبه به خاک بزنید سپس هر دو را به صورت و بعد از آن کف دست چپ را به پشت دست راست، و کف دست راست را به پشت دست چپ بکشید تا عمل تیمم تحقق یابد و طهارتی به نام طهارت ترابیه که می تواند حتی ده سال جایگزین طهارت مائیه باشد حاصل گردد. همانا خداوند بسیار بخشنده و آمرزنده است.

درباره اهل کتاب

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْيَادِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا
وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ

این آیه ناظر است به حال علمای عهدین، یعنی تورات و انجیل، که پس از بعثت پیامبر اسلام دست به عهدین بردند و هر دو را تحریف نمودند و از این راه بزرگترین جنایت را به جهان بشریت وارد کردند و آیندگان دو طایفه نیز تا به حال در همان مسیر حرکت می کنند.

معنای آیه: آیا به دیده دل ننگریستی به کسانی که نصیبی از کتاب به آنها داده شده؟ مراد عده ای از علمای یهود و نصارا است که مقداری از علم تورات و انجیل به آنها داده شده است؟

يَشْتُرُونَ الضَّلَالَهَ

یعنی: که آنها پیوسته ضلالت و گمراهی را می خرند؟ مراد گمراهی مامت یهود و نصارای عصر نزول قرآن و آیندگان آنهاست که به واسطه تحریف این دو کتاب به دست آوردند، زیرا آیات و سوره هایی از آن دو کتاب را که دلالت بر حقایق اسلام و صدق دعوی محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب و دین او داشت تغییر دادند و حذف و تأویل نمودند. پس گویی به بهای

ص: ۷۲

بذل سعادت و انسانیت و آخرت خویش ضلالت ملت ها را خریدند.

و جهت تعبیر به «نصیبی از کتاب» این است که هر یک از آن دو کتاب در عصر خود کلام الهی متین و حکیم «وفیه تبیان کل شیء» بود و همه مردم عصر جز آورنده آنها احاطه کامل به آنها نداشتند؛ و آن که اگر آنها احاطه کامل به آن کتاب ها داشتند گرفتار چنین ذنب لا یُغْفَرُ نمی شدند.

وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

یعنی: و آنها همواره اراده دارند که شما مسلمان ها که از شرک و کفر رهایی یافته اید دوباره راه خود را، یعنی راه عقاید حقه و اخلاق صالحه و اعمال حسنه را گم کنید.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا

یعنی: و خداوند به حال دشمنانتان داناتر است، از شما و از خود آنها به عدد نفوسشان و مقدار اموالشان و کید و مکرشان و توطئه و نقشه کشی هایشان داناتر است. و خداوند برای شما از نظر ولی و سرپرست بودن کافی است، و از نظر نصیر و یاور بودن نیز کافی است.

مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيْتَ بَالِئْسَ نَبْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۴۶»

لغت و اعراب:

من الذين خبر مبتدای محذوف یعنی قوم است، و يحرفون صفت همان مقدر است. هاد - از باب نصير - توبه کرد و رجوع نمود، يهودی شد. راعى الرجل: به سوی او از روی ملاحظت نگرست. لوى الجبل - از باب ضرب - تاب داد آن را، لئ: پیچاندن و تاب دادن. لئيا و طعنا:

هر دو تعلیل یقولون یا حال از فاعل آن است. اقوم: عادلانه تر و استوارتر. اَلَا قَلِيلاً استثنای از شخص است یا از صفت به تقدیر «اَلَا قَلِيلاً مِنْهُمْ»، یا «اَلَا اِيْمَانًا قَلِيلاً».

تفسیر:

مَنْ اَلْدِّينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

این آیه بیانی است پیرو آیه های قبل درباره خیانت های یهود و اذیت و آزار و سخریه های سرّی و علنی آنها که پیوسته پیامبر اسلام و مسلمین در مدینه گرفتار آن بودند.

معنای آیه: ای پیامبر، از کسانی که یهودیت را انتخاب کرده اند و یهودی شده اند گروهی هستند که کلمات را از مواضع خود تحریف می کنند، یعنی کلمات تورات را تغییر می دهند، مقدّم و مؤخّر، کم و زیاد، و اسقاط و اضافه می نمایند، یا مفاد کلمات را تغییر می دهند و به غیر معنای مراد حمل می کنند.

وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ

یعنی: و نیز وقت سخنرانی و صحبت تو به زبان می گویند شنیدیم، و به دل می گویند نافرمانی کردیم. و نیز در خطابشان می گویند بشنو که نشنوی. ظاهرشان این است که کلام ما را بشنو که بد نشنوی، و مرادشان این است که ناشنوا شوی، یا سخن نیک نشنوی.

وَ رَاعِنَا لَيَّا مِ بِالْاِسْتِثْمِ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ

یعنی: و نیز آنها خطاب به تو می گویند «راعنا» که ظاهرش این است که به ما توجه کن؛ ولی آنها در حالی می گویند که زبان های خود را از لهجه عربی راعنا می پیچند و به صورت عبری کلمه در می آورند که به معنای «ای چوپان ما» است یا به معنای دیگری است که سزاوار مقام پیامبر نیست، و با این رفتار به اسلام طعنه می زنند.

وَ لَوْ اَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا وَ اَسْمَعُ وَ اَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اَقْوَمَ

یعنی: و ای پیامبر، اگر آنها هنگام صحبت تو به حقیقت و صادقانه می گفتند: «ما شنیدیم و فرمان بردیم»؛ و از سر صدق و صفا می گفتند: «سخن ما را بشنو و به سوی ما نظر لطف

کن»، بی تردید برای دنیا و آخرت آنها بهتر، و سخنی درست تر و گفتاری عادلانه تر بود.

وَلَكِنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: ولكن خداوند آنها را به خاطر کفر باطنی یا نفاق درونیشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور نموده، پس آنها هرگز ایمان نمی آورند جز اندکی از آنها یا جز به اندکی از احکام الهی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

لغت و اعراب:

مصدقاً حال است از مفعول محذوف نزلنا. طَمَسَ الشَّيْءُ وَالشَّيْءَ - از باب نَصَرَ وَضَرَبَ - : مندرس و محو شد آن، محو نمود آن را. أو نلعنهم عطف است به نطمس.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ

خطاب به یهود از اهل کتاب است به قرینه ماقبل آیه و کلمه اصحاب السَّبْتِ. یعنی: ای کسانی که به شما کتاب تورات داده شده، به آنچه ما نازل کردیم و مصدق آن چیزی است که همراه شماست ایمان آورید.

یعنی به قرآنی ایمان آورید که مصدق تورات حقیقی و شریعتی است که در تورات آمده، و مصدق موسی و هارون آورندگان تورات، و مؤید همه سرگذشت ها و قصص پیامبران و وعد و وعیدهای آینده تورات، و مصدق همه احکام فرعی تورات است جز آنچه به وسیله انجیل یا قرآن منسوخ گردیده، و نیز این قرآن مصدق است همه آنچه را که در تورات ذکر شده از اوصاف پیامبر اسلام و نشانه ها و علایم جسمی و روانی او، و صدق

ص: ۷۵

دعوت و کتاب آسمانی و دین غیرمنسوخ و دائمی او به تصدیق لفظی و عملی، زیرا انطباق کامل و خارجی آنچه در تورات آمده بر پیامبر اسلام و دین و کتاب او تصدیق عینی و حقیقی اینهاست نسبت به آن.

مَنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا

یعنی: ایمان آورید پیش از آن که صورت هایی را محو کنیم و آنها را به پشت سرشان برگردانیم.

این تهدید عمدتاً متوجه علما و سران و مترفین یهود است که دیگران پیروان آنها هستند. و محتمل است در این کلام، مراد از وجوه، وجوه بدن در روز قیامت باشد. یعنی به اسلام و قرآن ایمان آورید پیش از این که بمیرید و در قیامت صورت های شما مسخ و محو شود و گردن هایتان به عقب برگردد که یکی از عذاب های سخت صحنۀ محشر است.

و محتمل است که این کلام مربوط به دنیا و مراد از وجوه، صورت دل ها باشد. یعنی پیش از این که صورت روحتان که طبق فطرت اولی رو به ایمان و توحید و سعادت است به وسیله اصرار بر کفر و فسق محو گردد و به سوی عقب که شرک و کفر و شقاوت و ضد صراط مستقیم است برگردد، یعنی به گونه ای که غریزه روح شود و راه بازگشت نداشته باشد.

أَوْ نَلْعَنُهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ

یعنی: یا این که ما آن اشخاص را نفرین و لعنت تکوینی کنیم همان گونه که اصحاب سبت را لعنت کردیم. یعنی گروه یهود پیشین را که حرمت روز شنبه را نگه نداشتند و ممنوعیت صید ماهی را شکستند و به شکار آن پرداختند و ما هم آنها را به صورت میمون و گراز مسخ نمودیم.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

یعنی: و همیشه فرمان خدا شدنی است. یعنی اگر فرمان طمس و محو صورت جسم در آخرت و صورت روح در دنیا را بدهد بی تردید انجام می یابد و احدی را قدرت جلوگیری نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

تفسیر:

بدترین گناه شرک به خدا

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ

یعنی: حقیقت این است که خداوند این گناه را که برای او شریک قرار داده شود، هرگز نمی‌آمرزد. این حکم مترتب بر عنوان کلی کفر است که مصداق روشن آن شرک است و شامل همه کسانی است که اصول عقایدشان مخدوش است، مشروط بر این که توبه ای از او محقق نشود و در حال شرک و کفر بمیرد و جاهل قاصر نباشد، وگرنه توبه کننده قبل از مرگ و جاهل قاصر هر چند در آن حال بمیرد این حکم را ندارد، زیرا خداوند از تائب می‌گذرد و جاهل قاصر را هر چند در اصول باشد عذاب نمی‌کند.

وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

یعنی: و غیر شرک و کفر را و یا پایین تر از آنها را که معاصی فرعی است از هر که بخواهد می‌آمرزد. و ذکر قید «لِمَنْ يَشَاءُ» که به معنای «ان شاء» است برای دفع توهم اجبار و حتمیت چیزی بر خداوند است. یعنی آمرزش او پیوسته در تحت اختیار و مشیت اوست.

و ممکن است مراد این باشد که آمرزش شامل حال کسی است که متعلق اراده باشد و آن مجرمی است که حداقل بعضی از مکفّرات درباره او تحقّق یابد؛ از توبه، انجام حسنات، ابتلای به مصائب دنیوی، حبّ و بغض برخی از اشخاص، ترک کبایر نسبت به غفران صغایر، و لمم و اتفاقی بودن گناه صادر شده، شفاعت شافعان در آخرت و در آخر شمول رحمت واسعة حق پس از انقطاع همه وسائط و وسائل از عبد.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

یعنی: و هر که برای خدا شریک قرار دهد حقّاً که گناه بزرگی را به دروغ به خدا نسبت داده است. و چه گناهی بالاتر از این که کسی مخلوق جماد خالی از همه کمالات را با

واجب الوجود مستجمع جمیع کمالات مساوی بیند و این اعتقاد و بینش را به او نسبت دهد: «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا - اعراف، ۲۸».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ

یعنی: آیا ننگریستی به کسانی که خودشان را ستایش و تعریف می کنند؟!

کلام در مقام اظهار ذمّ و توبیخ از تزکیه نفس و خودستایی است به نحو حکم کلی خواه صدق باشد یا کذب. و آیه عمدتاً ناظر است به حال ملت یهود که همگی خود را تزکیه و تعریف می کردند؛ گاه می گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّواهُ [مائده، ۱۸] ما فرزندان و دوستان خداییم. و گاه می گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى [بقره، ۱۱۱] هرگز در بهشت کسی جز یهود و نصارا وارد نخواهد شد. و گاه می گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً [بقره، ۸۰] هرگز آتش جهنم جز چند روزی به ما نمی رسد؛ و مراد چهل روز است به عدد ایامی که یهودی های صدر اول گوساله پرستیدند، و چهل روز، مدت سفر موسی بن عمران به سوی طور بود برای دریافت تورات از حق تعالی.

بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

«بل» اعراض از گفتار باطل آنهاست و بیان آن که بشر را نرسد که خودستایی کند در صورتی که جاهل به حقایق و گرفتار خطایا و گناهان است. یعنی: بلکه خداوند است که هر که را بخواهد می ستاید، زیرا دانا به همه کمال و نقص است. و «لایظلمون» در بیان این است که خدا آنها را در روز قیامت به خاطر تزکیه نفسشان عذاب خواهد نمود، زیرا دروغی آشکار و تهمتی بر خداوند است و در این تعذیب به اندازه فتیلی، یعنی شبیه نخ

ص: ۷۸

باریکی که در پشت دانه خرماست و کنایه از کمترین چیز است، بر آنان ستم نخواهد رفت.

بدان که تزکیه گاهی به معنای رشد و نمو دادن است و گاهی به معنای تطهیر، و این بر چند قسم است: تطهیر لفظی یعنی خودستایی به صدق و مطابق واقع. و تطهیر لفظی یعنی خودستایی به دروغ. و تطهیر عملی خارجی مانند شستشوی بدن و لباس. و تطهیر عملی روحی مانند تطهیر روح از عقاید فاسد. و تطهیر نفس از اخلاق رذیله و گناهان فرعی. و از اقسام فوق، برخی حرام و برخی مکروه و برخی واجب است. و مراد از تزکیه در آیه قسم لفظی خلاف واقعی است.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا

یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب، بنگر که چگونه بر خدا افترا می بندند و کتاب خدا را تحریف کرده، کلام خود را به جای کلام الله قرار می دهند، و خود را فرزندان و دوستان خدا می خوانند؟! و این گونه امور از نظر گناه آشکار بودن کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا
«۵۱» أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا «۵۲»

لغت و اعراب:

جبت: بُت، سحر و ساحر، اسم بت خاصّی از بت های اعراب جاهلی. و این ماده مشتقات ندارد. طغی - از باب نَصَر - از حد تجاوز کرد. طاغوت: مبالغه در تجاوز. شیطان، اسم یک بت مخصوص. هَدَى الرَّجُلُ: هدایت کرد او را، و هَدَى الرَّجُلُ: هدایت یافت. و اسم تفضیل اهدی از فعل لازم است.

ص: ۷۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا

آیه در بیان حال عده ای از علمای یهود است که چون تقابل اسلام با شرک را مشاهده کردند که محمد صلی الله علیه و آله و توحید و شریعتش در برابر سران قریش و بت ها و سنت های جاهلی آنها قرار گرفته است و کفار قریش هم آنها را به داوری طلبیدند، از روی هوای نفس به بت ها میل کردند و شرک مشرکان را بر توحید محمّدی صلی الله علیه و آله و کتاب او ترجیح دادند و خدا این کار را ایمان به جبت و طاغوت نامید.

معنای آیه: آیا ننگریستی به سوی کسانی که به آنها بهره ای از دانش کتاب تورات داده شده، که به جبت و طاغوت مشرکان می گروند و با اشاره به مشرکان می گویند:

اینان از طایفه مؤمنان، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و گروندگانش، از نظر اعتقاد و عمل هدایت یافته ترند؟!!

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا

یعنی: آنها کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و از رحمتش دور داشته است. زیرا چگونه شده کسانی که به خدا و رسالت و معاد معتقدند به بت می گروند و عبادت بتان و سنن جاهلی براساس پرستش آنها را تصدیق می کنند؟! و کسی که خدا او را لعنت کند هرگز برای او یآوری که از شقاوت و جهنم نجاتش دهد نخواهی یافت.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا «۵۳» أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا «۵۴» فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا «۵۵»

أَمْ لَهُمْ اسْتِفْهَامُ انْكَارِيٍّ اسْت. نَقِير: نَقْطَه وَ غُودِي پِشْت هِسْتَه خَرْمَا، چيزِي كِه يَك پَرْنَدَه دَر مَنقَار گِيرِد. صَدَّ - از بَاب نَصْر -: اعْرَاض كَرْد، جَلُوكِيرِي نَمُود. مَرَجع ضَمِير جَمع دَر فَمْنَهْم آل اِبْرَاهِيم يَ اِيْهُود مَعَاَصِر پِيَاْمِر اِسْلَام اسْت. سَعِير: آتَش شَعْلَه وِر.

تفسير:

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَأَيُّوتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا

مَقْتَضَاي قِضَاوَت بَرَخِي اَهْل كِتَاب دَر اَيْن كِه مَشْرِكَان وَ بَت پَرَسْتَان از مَوْمِنَان رَهِيَاْفْتَه تَرْنَد اَيْن اسْت كِه اَنهَا خُود رَا دَارَاي مَقَام قِضَاوَت وَ مَالِكِيَّت بَر اَمْر دَاوَرِي مِي دَانَسْتَنَد، وَلِي مَعْلُوم شَد كِه اَنهَا مَطْرُود حَقَّ اَنَد وَ حَق دَاوَرِي نَدَارَنَد. اَيْن آيَه وَ مَابَعْدَش دَر مَقَام نَفِي هَر نَوْع مُلْك از اَنهَا اسْت يَعْنِي مَلِك وَ سَلْطَه تَكْوِينِي بَر مَرْدَم، وَ مَلِك مَعْنَوِي بَه مَعْنَاي نُبُوت وَ رِسَالَت، وَ مَلِك تَشْرِيْعِي يَعْنِي وِلَايَت اَمْر شَرْعِي.

مَعْنَاي آيَه: اَيَا اَنهَا رَا نَصِيب وَ بَهْرَه اِي از مُلْك اسْت؟ يَعْنِي اَنَان هِيْج نَوْع سَلْطَنَت مَادِي وَ مَعْنَوِي بَر جَامِعَه نَدَارَنَد. وَ اِگَر اَنهَا سَلْطَه وَ قَدْرَتِي دَاشْتَنَد هَر گَر نَقِيرِي از اَنچَه دَر اِخْتِيَار دَاشْتَنَد بَه مَرْدَم نَمِي دَادَنَد.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

يَعْنِي: يَا اَن كِه اَنهَا بَر مَرْدَم، يَعْنِي بَر پِيَاْمِر وَ يَارَان او، دَر مَقَابِل اَنچَه خَدَاوَنَد از فَضْل وَ رَحْمَت خُوِيْش بَه اَنَان دَادَه اسْت حَسَد مِي وِرْزَنَد؟ يَعْنِي بَه مَقَام نُبُوت وَ رِسَالَت وَ كِتَاب اَسْمَانِي وَ شَرِيْعَت اِهْي اَنهَا حَسَد مِي وِرْزَنَد.

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُم مُّلكًا عَظِيمًا

يَعْنِي: بِي جَا حَسَادَت مِي وِرْزَنَد وَ اَيْن نَخَسْتِيْن تَفْضُل مَا نِيْسْت، زِيْرَا حَقِيْقَت اَيْن اسْت كِه مَا بَه خَانَدَان اِبْرَاهِيم كِتَاب وَ حَكْمَت وَ مَلِك عَظِيم دَادِيم.

مَرَاد از كِتَاب، كِتَاب هَاي اَسْمَانِي مَتَعَدَد اسْت مَانَنَد كِتَاب شَرِيْعَت وَ صَحْف اِبْرَاهِيم كِه فَعْلًا دَر دَسْت نِيْسْت وَ صَحْف وَ تَوْرَات مُوسَى وَ زَبُور دَاوَد وَ اِنْجِيل عِيْسَى. وَ مَرَاد از حَكْمَت، شَرَايِع اِبْرَاهِيم وَ مُوسَى وَ عِيْسَى اسْت يَا مَعَارِف اَسْمَانِي وَ مَسْتَقْلَلَات عَقْلِي اسْت

که به انبیا از اولاد ابراهیم داده شده. و مراد از ملک عظیم، ولایت و امامت است که همه انبیا داشته اند و گاهی به صورت سلطنت تکوینی ظهور و تجلی می کرده، مانند سلطنت یوسف و داود و سلیمان و غیرهم علیهم السلام.

فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

سرانجام کفار و مؤمنان

یعنی: پس برخی از اولاد ابراهیم در نسل های گذشته، یا برخی از یهود معاصر پیامبر، به آنچه به آنها عطا کردیم ایمان آوردند و برخی نپذیرفتند و یا از ایمان دیگران جلوگیری کردند.

و مراد این است که همان گونه که مشرکان و طاغیان در برابر انبیا در اعصار گذشته از زمان ابراهیم خلیل تا زمان پیامبر اسلام نتوانستند چراغ خدا را خاموش سازند و پیامبران او را شکست دهند و شرایع او را باطل کنند، کفار قریش نیز نخواهند توانست.

وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

یعنی: و فردای قیامت، جهنم برای همه کفار و منافقان و مخالفان اهداف الهی، از این نظر که آتشی است شعله ور کافی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضَا جَتَّ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا
«۵۶» وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ
ظِلًّا ظِلِيلًا «۵۷»

لغت و اعراب:

أَصْلَاهِ الْمَحَلِّ: وارد کرد او را در آن جا، و أَصْلَاهِ النَّارِ: افکند او را در آتش. نَضِجَ اللَّحْمُ - از باب عَلِمَ - پخته و خوردنی شد گوشت. ظِلُّ ظَلِيلٍ: سایه سایه دار یا دائم، و ظَلِيلٌ تَأْكِيدٌ است.

ص: ۸۲

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا

این آیه به منزله بیان ذیل آیه قبل است. یعنی حقیقت این است: کسانی که به آیات و نشانه های ما کفر ورزیدند، به زودی آنها را در آتشی سوزان می افکنیم.

مراد از آیات، نشانه های عقلی توحید در آفاق جهان و انفس بشر است که با اندک تأملی انسان را به سوی او هدایت می کند. و نیز نشانه های نقلی است از منطق رسای انبیا و معجزات و کتاب های آسمانی آنان. و مراد از آتش، دوزخ برزخ است که به خاطر کوتاهی عمر بشر، ورود در آن جا با «سوف» ذکر شده، و یا آتش ابدی پس از قیامت است چون «كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ»، و یا آن که زود است از نظر ربوبی.

كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ

یعنی: هر چه پوستشان پخته شود و بسوزد آن را برای آنان به پوست دیگری تبدیل کنیم، یعنی آن را برکنیم و به جای آن پوست دیگری برویانیم تا عذاب را بهتر بچشند.

و توهم نشود که گناه مال پوست اول است پس عذاب پوست جدید خلاف عدل است؛ زیرا عذاب حقیقتاً مال روح است و اعضای بدن وسایل انتقال اند. و گفته نشود چون پوست پخته و سوخته را کنند پوست دیگری نگذارند تا بهتر عذاب را بچشند؛ زیرا در این صورت لازم می آید به تدریج بدن تمام شود و عذاب قطع گردد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

یعنی: همانا خداوند همواره مقتدر شکست ناپذیر و دارای حکمت است. از آثار قدرت و عزت او این است که نفوس نامتناهی از انسان ها را در میان آتش زنده نگه می دارد و چون پوستشان پخته و سوخته گردد آن را عوض می کند. و این کار، لغو و باطل و برای تشفی خاطر نیست بلکه سبب آن اقتضای حکمت بالغه خداوند است، زیرا همه آنان را پس از اتمام حجت مکرر، و امهالی بس طولانی، و طغیانی بس شدید در مقابل احکام اصولی و فروعی، طبق وعید قطعی و قانون عام و سنت جاریه خود در تأثیر اسباب و مسببات، در هر دو عالم، کیفر می دهد.

ص: ۸۳

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

چند مؤظه و حکم خدا

سوق این آیه طبق سنت غالبی الهی است که همراه ذکر هر یک از رحمت و بهشت آخرت یا عذاب و دوزخ آن جا یادی از دیگری نیز می کند.

معنای آیه: و کسانی که ایمان آورده اند و عمل های شایسته کرده اند به زودی، یعنی در عالم برزخ که متصل به دنیا است یا پس از قیامت در جهان ابدیت که در نزد خدا زود است، آنها را در باغ های بهشتی که از زیر قصرها و درختان آنها نهرها از همه مایعات قابل جریان روان می گردد وارد می کنیم و در آن جا به طور ابد جاودانند.

لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا

یعنی: آنها را در آن جا همسرانی پاک است، یعنی پاک از نقص در خلقت، زشتی قیافه، بدی اخلاق، پلیدی عقیده، زشتی کردار، عادت های زنانه و از هر عیبی دیگر خاصه پیری و مرگ و فنا، و آنها را در سایه سایه داری، یعنی سایه ای ممتد و گسترده، غلیظ نه حفیف، خنک نه سرد و نه گرم، ثابت نه زایل، و دائم نه موقت، در می آوریم.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا

در این آیه که خطاب به همه مجامع بشری است، دو حکم کلی عظیم و خطیر و دارای مصلحت ملزمه و متضمن اصلاح حال جامعه به عنوان مورد فرمان خدا و متعلق امر او ذکر گردیده: اول رساندن امانت ها به اهلشان، دوم عدالت در داوری میان مردم.

ص: ۸۴

معنای آیه: همانا خداوند شما را به ادای امانت ها و رساندن آنها به صاحبانشان دستور می دهد.

مراد از امانت ها اعم از مادی و معنوی است. مادی خلقی مصادیق زیادی دارد؛ و مادی خالقی نظیر زکوات، اخماس، اقیاء، کفارات و همه بیت مال الامام در نزد امام ملت و بیت مال المسلمین در نزد ولی امر آنها. و معنوی نظیر احکام دین و معارف قرآن از اصول و فروع و غیر آنها آنچه باید به جامعه مکلفان برسد که همه نزد انبیا و علما و هر کسی که نصیبی از دانش دینی دارد از جانب خداوند امانت است و ادای آنها ابلاغ به مکلفان است.

و چون به جامعه ابلاغ گردید در نزد آنها امانت است و تأدیة آنها امثال آنهاست که گویی تحویل خدا می دهند.

و از مصادیق بارز امانات در وقت نزول قرآن مطالب و معارفی از تورات و انجیل بود که در دست علمای عهدین امانت بود، یعنی آیات و سوری از آن دو کتاب که درباره دین اسلام و پیامبر اسلام و قرآن و مسلمین آمده بود از قبیل بشارت به آمدن نبی امی عربی و ذکر اوصاف و کمالات و اخلاق و گفتار و رفتار و غزوات و پیروزی های او، و حقانیت کتاب آسمانی و دین و شریعت او، که اگر آنها این امانت ها را ادا می کردند و به جامعه خود می رساندند وضع جهان بشریت و اسلام و مسلمین طور دیگری و جهان در امروز غیر از جهان امروز بود.

وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ

یعنی: و نیز خداوند، شما را فرمان می دهد که هرگاه میان مردم قضاوت کردید قضاوت به عدل کنید. و مراد اعم از داوری شرعی است میان متحاکمین و داوری عرفی میان مردم در اختلاف انظار و مطالب علمی و اظهار نظر در مورد اشخاص و حوادث و غیره.

إِنَّ اللَّهَ نِعَمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا مَبْصِيرًا

یعنی: به راستی خوب پندی است پندی که خدا به شما می دهد و حقاً که او شنوا و بیناست؛ شنوای خطورات قلبی و صوت الفاظ و افعال، و بینای بواطن و ظواهر شماست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا «٥٩»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

مراد از اطاعت خدا اطاعت فرامین آسمانی او یعنی انجام واجبات و ترک محرمات دین است. و این «أطيعوا» امر ارشادی است، یعنی برای هدایت مخاطبان به سوی امتثال همان احکام الهی است. و مراد از اطاعت رسول اطاعت فرامین و دستورات خاص اوست که به مردم به عنوان ولایت امر و حاکمیت جامعه در موارد مختلف صادر کرده. و این «أطيعوا» امر مولوی است، یعنی خدا اطاعت رسول را همانند سایر احکام آسمانی واجب می کند. پس این جمله دلالت بر وجود منصب امامت و ولایت امر بر جامعه در امت پیامبر اسلام دارد.

وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

مراد از «أولى الأمر» صاحبان ولایت و حاکمیت بر جامعه اند که معصوم و منصوب از طرف خدا باشند؛ اما در پی آنها منصوبین خاص ائمه علیهم السلام در زمان حضور یا منصوبین عام آنها در زمان غیبت می آیند که به فرمان خاص یا عام آنها جانشین ایشان می شوند و بدین ترتیب اطاعتشان در امور محوله لازم است. و امر به اطاعت اولی الامر نیز امر مولوی است، یعنی خدا واجب می کند امتثال فرامین آنها را. و تعبیر «منکم» مانند رَسُولًا مِنْهُمْ [بقره، ۱۲۹] است، یعنی باید اولی الامر از خود مسلمین و دارای ایمان و عمل صالح و شرایط خاصه خود باشند. و انصافاً این دو جمله از آیه شامل اساس شریعت اسلامی در جامعه انسانی در تحت حکومت الهی معصومین و حاوی دستور اجرای آن است.

فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ

این جمله عطف است با فای عاطفه به «أطيعوا الله» و مخاطب عامه مردم اند.

یعنی: پس از آن که در دین، اطاعت خدا واجب گردید و تحت ولایت اولی الامر در

آمدید، اگر در امری از امور دینی یا دنیوی اختلاف و نزاع داشتید، مطلب را به خدا و پیامبر ارجاع دهید.

و چون رجوع مستقیم به خدا و پیامبر (و اولی الامر) در هر زمان ممکن نیست، پس مراد، کتاب خدا و سنت پیامبر و امام هم است. یعنی حل همه نزاع‌ها و اختلافات را به وسیله کتاب و سنت انجام دهید. و چون مخاطبین که عامه مردم اند و خودشان نمی‌توانند از کتاب و سنت استفاده نمایند، در نتیجه باید احکام دینی مورد اختلاف را به وسیله متخصصین استنباط آن از کتاب و سنت حل کنند، یعنی تقلید از فقیه نمایند. و موضوعات مورد اختلاف را به وسیله متخصصین استخراج آن یعنی قضات شرع حل نمایند.

این که مورد رجوع به اولی الامر در آیه ذکر نشده، برای این است که نظر اصلی ارجاع مردم به دین و شریعت است و اولی الامر در مقابل دین نیستند بلکه کار آنها و منصبشان بیان شریعت و اعمال ولایت به عنوان بخشی از شریعت است و آنان جز سنت پیامبر را بیان نمی‌کنند. و ارجاع به آنها وجه مستقلى ندارد.

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

یعنی: اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. پس رد اختلاف به خدا و رسول مشروط است به این که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشید. و این شرط نظیر شرط محقق موضوع است که به عنوان تأکید مطلب ذکر شده است.

ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

یعنی: اطاعت خدا و رسول و رد اختلاف به کتاب و سنت برای شما مؤمنان بهتر و از نظر مآل امر و سرانجام کار زیباتر است. زیرا این ملت است که رشد می‌کند و جامعه برین می‌شود و خیر دنیا و سعادت آخرت را به دست می‌آورد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا كَمَا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا «٦٠»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ

این آیه تا نه آیه بعد عمدتاً در بیان حال منافقان است، و خطاب در این آیه به پیامبر اسلام و استفهام برای انشای تعجب و تأسف از واقعه خارجیه است.

معنای آیه: ای پیامبر، آیا ننگریستی به حال کسانی که گمان می کنند به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو بر پیامبران گذشته نازل گشته از وحی و کتاب آسمانی و احکام شریعت ایمان آورده اند، در حالی که آنها در موارد اختلاف و نزاع قصد دارند همواره به حاکمان طغیان گر رجوع کنند؟! یعنی به هر نافرمان حکم خدا، که مصداقش در آن عصر علمای تورات و انجیل بود که مرجع محاکمه در اختلافات بودند.

وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

این جمله حال از فاعل «یریدون» است. یعنی: چگونه به طاغوت مراجعه می کنند در حالی که بی تردید به آنها دستور داده شده هم در شرایع آسمانی گذشته و هم در کتاب تو که به هر نافرمان خارج از طاعت حق کفر ورزند و انکارش کنند؟! و پیوسته شیطان قصد دارد آنها را به گمراهی دور و درازی مبتلا سازد. یعنی در اصول عقاید منحرف نماید به گونه ای که در آن حال بمیرند و تا ابد در آتش آن بسوزند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصِيحُونَ عَنْكَ صِدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - : اعراض و امتناع نمود از آن، جلوگیری کرد از آن. فکیف به تقدیر فکیف یکون حالهم یا یصنعون است. فی أنفسهم متعلق به قل لهم به تقدیر «فی شأن أنفسهم» یا به تقدیر «خالیاً عن غیرهم».

تفسیر:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا

یعنی: و چون به منافقان گفته شود بیایید به سوی آنچه خداوند نازل کرده، یعنی کتاب آسمانی و شریعت اسلام را بپذیرید و به کار بندید، و بیایید به سوی فرستاده خدا، یعنی در تحت ولایت و حکومت الهی او در آید و تن به قضاوت او دهید، ای پیامبر، منافقان را می بینی که به نحو پنهان و غیر محسوس، خودشان از تو اعراض و دیگران را نیز جلوگیری می کنند چنان که در محاکمه مال انجام دادند.

و در آیه تنها صد و اعراض از پیامبر ذکر شده برای این که نفاقشان در ارجاع محاکمه به پیامبر که شأن نزول آیه است ظاهر گردیده است.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ مِمَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا

یعنی: پس چگونه است حال منافقان، یعنی از شرمندگی و ذلت، آن گاه که در نتیجه عملکردشان مصیبتی به آنها رسد، یعنی روی فرض ورود مصیبتی بر آنها یا ورود مصیبتی در خارج مانند ظهور نفاقشان، سپس نزد تو آیند در حالی که به خدا سوگند یاد می کنند که ما در مسأله عدم ارجاع محاکمه به سوی تو جز نیکی کردن و ایجاد موافقت قصدی نداشتیم. یعنی قصد ما این بود که طرفین را به صلح کشانیم و به نحو دوستی و کدخدامنشی میانشان وفق دهیم تا کار به محاکمه و داوری قانونی نکشد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا

یعنی: آنان کسانی هستند که خدا آنچه در دل های آنهاست (از خطورات و تصورات و تصمیمات چه رسد به عقایدی از کفر و نفاق و عناد، و توطئه ها و نقشه کشی ها، و اخلاق

رذیله فطری و کسبی آنها) همه را می داند. پس ای پیامبر از آنها فعلاً روی برتاب، یعنی در فکر اجرای حدود الهی در حق آنها مباش تا حکومت اسلامی ات قوام یابد و محکم و استوار گردد و زمینه اجرای حدود فراهم آید، و آنها را موعظه کن و در نفس خودشان گفتاری رسا گوی. یعنی درباره حقیقت نفس و آفرینش عجیب آن، و کاشتن بذر صفات و ملکات مختلف الماهیه در خمیره آن و توزیع استعدادها و درک راه های سعادت و شقاوت در طبیعت آن سخن گوی. و یا معنای «قل لهم» این است که در خلوت میان خود و آن ها به ایشان گفتاری رسا بگو.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ

یعنی: ما هیچ رسولی را نفرستادیم جز برای این که فرامین او اطاعت شود و امر و نهی او را مردم به اذن خداوند عمل کنند، خواه ارشادی باشد یعنی ابلاغ احکام از جانب پروردگار، یا مولوی یعنی آنچه خود به عنوان ولایت و حاکمیت انشا می کند.

و مراد از «اذن» اذن تکوینی خدا و توفیق و یاری اوست، و این اذن نسبت به رسول عبارت است از اعطای دین و کتاب به دست او به عنوان ابلاغ، و بذل منطق و معجزه برای اثبات آن. و نسبت به ملت عبارت است از بذل عقل و استعداد برای درک، و قدرت و توان برای عمل.

و اطاعت انبیا و رسل در این آیه مطلق و بدون قید و شرط است و این اطلاق برای دفع توهم این است که خیال نشود اطاعت پیامبر در جایی است که مصالح و مفاسد عمل معلوم نباشد و گرنه نیازی به طاعت او نیست، بلکه گفته شده که اطاعت مطلق از رسول مستلزم

ص: ۹۰

شرک است که طاعت غیر خدا در مقابل خدا مطلقاً واجب شود! و گویی طبق این توهم باطل بوده که در اوایل اسلام احکام بدون استفاده از ادله جعل و عملی می شد.

و جواب این است که طاعت پیامبران هرچند مطلق و بدون قید باشد، در عرض طاعت خدا و در مقابل آن نیست که شرک باشد، بلکه در طول آن است. بدین معنا که وجود خود پیامبر، چه رسد به امر و نهی او، معلول اراده تکوینی خداست و وجوب طاعتش معلول اراده تشریحی اوست، پس احتمال شرک منتفی است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

چون منافقان محاکمه خود را پیش طاغوت بردند و سپس متوجه گناه خود شدند در فکر توجیه گناهشان برآمدند، در صورتی که لازم بود به سوی پیامبر روند و به او متوسل شوند.

معنای آیه: ای پیامبر، آن گاه که آنها بر خویشتن ستم کردند، اگر نزد تو می آمدند و از گناهشان توبه می کردند و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می کرد، بی تردید خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند. یعنی لکن آنها چنین نکردند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا «۶۵»

استغفار و احساس آمرزش

لغت و اعراب:

فلا- و ربك «لا» زایده است مانند لا اقسام، یعنی فوربك. و ممکن است برای نفی باشد، یعنی لیس كما زعموا أنهم مؤمنون. حکمه: حاکم کرد او را. شَجَرَ الْأُمْرِ بَيْنَهُمْ: مختلط و مختلف شد و کار میانشان به نزاع کشید. حَرَج: ضیق و تنگی. مِمَّا قَضَيْتَ «ما» مصدریه است یعنی مِنْ قَضَائِكَ.

ص: ۹۱

تفسیر:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

یعنی: ای پیامبر، آنها مؤمن نیستند، بلکه سوگند به پروردگارت آنان ایمان نخواهند آورد، یعنی ایمانشان به ثبوت و استحکام نمی‌رسد، مگر آن‌گاه که در هر امری که میان آنها مورد اختلاف است تو را داور قرار دهند، سپس در نفس خود نسبت به داوری تو هیچ تنگی و ناراحتی نیابند «و یسلّموا تسلیمًا» یعنی و به نحو کامل تسلیم خدا شوند به تسلیم قلبی و عملی، ظاهری و باطنی؛ و یا تسلیم در حکم مورد داوری و سایر اوامر و نواهی و یا تسلیم در امور تکوینی و تشریحی.

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنِيئًا «۶۶» وَإِذْ لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا «۶۷» وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا «۶۸»

تفسیر:

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ

سخن مربوط به منافقان است، و ممکن است اعم باشد. معنای آیه: و اگر ما درباره کسانی که مدعی ایمان اند، بنویسیم، یعنی واجب کنیم و مقرر سازیم، که خود را بکشید - یعنی مثلاً در معرکه جهاد در خط مقدم جبهه حاضر شوید تا کشته گردید، یا آن که برای آنها همانند توأین قوم موسی از عبادت گوساله تکلیف کنیم که برای تطهیر از گناهان خودکشی کنید، یا در شب تاری به جان هم افتید و یکدیگر را به قتل رسانید - و یا برای

ص: ۹۲

آنها مقرر داریم که از وطن خویش به عنوان امتحان یا برای انجام وظیفه ای بیرون روید، جز اندکی از آنان این تکالیف را انجام نمی دهند. یعنی این علامت عدم ایمان یا ضعف آن است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا

یعنی: و اگر آنها آنچه را که بدان موعظه می شوند انجام دهند؛ مراد از موعظه در این جا همان توجیه احکام شرعی است که چون معلول حکم و مصالح برای جامعه است اسم موعظه بر آنها اطلاق شده. یعنی اگر آنها تکالیفشان را که در حقیقت همراه بند و اندرز است انجام دهند بی تردید برای آنها بهتر و از نظر تثبیت قوی تر خواهد بود. یعنی امتثال فرامین الهی برای تثبیت نفس و تحکیم روح بر پایه ایمان و عقیده بهتر و مؤثرتر است.

وَإِذَا لَاتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا

یعنی: و در این صورت - در صورت امتثال احکام و پیاده کردن فرامین خدایی - ما نیز بی تردید به آنها از جانب خود، از منبع احسان و رحمت بی پایان خود، پاداشی بزرگ عطا می کردیم. یعنی در دنیا به مقدار اقتضای مصالح نظام عالم تکوین، و در آخرت بیش از آنچه چشمشان دیده، یا گوششان شنیده و یا به فکرشان رسیده باشد به آنها انعام می کردیم.

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا

یعنی: و بی شک آنها را به راهی راست هدایت می کردیم.

مراد، حدوث هدایت نیست بلکه دوام یا کمال آن است، زیرا تا اصل هدایت پیدا نشود انجام «ما یوعظون» تحقق نمی پذیرد. و مراد از صراط مستقیم صراط معنوی است، یعنی راه مستقیم تفکر در حقایق که از اعوجاج و کژی محفوظ باشد، و راه راست اعتقاد که از شرک و کفر و ثنویت و تثلیث مصون باشد، و راه راست فضایل نفس که از افراط و تفریط رذایل اخلاق محفوظ باشد، و راه راست اعمال که همه طبق مصالح کامنه فردی و اجتماعی و به دور از انحرافات باشد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾
ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

پاداش اطاعت از خدا

صدیق: بسیار راستگو، یا کسی که هیچ گاه دروغ می گوید، یا صادق در اعتقاد و گفتار و کردار. شهداء: جمع شهید، حاضر، جان باخته در راه حق، گواه. ذلك اشاره است به طاعت، الفضل صفت آن، و من الله خبر آن.

تفسیر:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ

مراد از اطاعت خدا و رسول، اطاعت در تمام احکام از اصول و فروع به نحو استغراق نیست که آیه اختصاص به معصومین داشته باشد، بلکه مراد اطاعت در اصول اعتقادات و در فروع عملی فی الجمله است؛ پس آیه شامل همه مؤمنان صالح است. و مراد از معیت و همراهی با طوایف چهارگانه معیت در دنیا و آخرت است؛ در دنیا از حیث شمول عنوان اسلام و ایمان و توجه تکالیف و احکام الهی از اصول و فروع احکام، و در آخرت همراهی با طوایف مزبور در عالم برزخ و قیامت و بهشت. و اختلاف مراتبشان در ایمان و عمل و شئون و حالات آخرت مانع از معیت نیست.

معنای آیه: کسانی که از خدا و فرستاده او اطاعت کنند، یعنی احکام واقعی الهی را از اصول و فروع فرا گیرند و پیاده کنند، که بِالذَّاتِ اطاعت خدا و بالعرض اطاعت رسول

ص: ۹۴

است؛ و یا آن که اطاعت خدا کنند در اوامر مولوی او، و اطاعت رسول نمایند در اوامر مولوی رسول؛

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

یعنی: پس آنها در دنیا و آخرت همراه کسانی خواهند بود که خداوند به آنها نعمت بخشیده است و آنها عبارت اند از پیامبران و صدیقان و شهداء - یعنی گواهان - و صالحان؛ و چه نیکویند آنها از حیث رفاقت.

و ظاهر آیه این است که مقامات معنوی طوایف چهارگانه به ترتیب ذکر شده است. یعنی پیامبران برترند، زیرا آنها متصدیان دریافت وحی و ابلاغ آن اند و وسایط فیض در تشریعت همانند آن که وسایط فیض در تکوین اند. سپس صدیقین اند که مبالغه در صدق است، یعنی صادق در عقاید و گفتار و کردارند و وجود و شئونشان سرپا صدق است یعنی مطابق هدف اصلی خلقت است؛ و این عنوان منطبق بر معصومین غیر انبیاست. سپس شهدائیند، یعنی گواهانی از بشر که به واسطه برتری مقامشان در قیامت گواه ایمان و کفر و طاعت و فسق سایرین خواهند بود. و تحمل این شهادت در دنیا به دیدن و شنیدن و علم آنهاست. و نیز درباره برخی از اعلام فرشتگان است. و در آخر صالحان و مؤمنان شایسته از نظر عقاید و عمل اند که مصداق واضحشان عدول مؤمنان اند.

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا

یعنی: آن تفضل، از جانب خداوند است؛ تفضلی که خدا بر مطیعان کرده و آنها را با طوایف چهارگانه همراه نموده و تفضلی که بر آن طوایف کرده و هر یک را دارای مقامی و شئونی فوق تصور قرار داده از جانب خداوند است، و خدا کافی است در عالم بودنش به همه اشیا که از جمله، علم به افعال بندگان و میزان استحقاق پاداش و کیفر آنهاست و به آنچه از استحقاق در دنیا و آخرت به فعلیت خواهد رسید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبِطِّنَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةً يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

جنگ و جهاد

لغت و اعراب:

حِذْر: آنچه بدان تحفظ می شود، سلاح جنگی. نَفْر: کوچ کردن. ثُبَات: جمع ثُبَة، جماعت.

بَطًّا فِي الْأَمْرِ: کندی کرد در کار و عقب افتاد، و بَطًّا الْأَمْرَ: به تأخیر انداخت آن را. لَمَنْ لَيُبِطِّنَنَّ مراد از «مَنْ» موصول جمع است و ضمایر مفرد به اعتبار لفظ است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا

آیه در بیان حکم تهبُّاً و آمادگی است برای جهاد ابتدایی یا دفاعی زیر نظر پیامبر اسلام یا غیر او از اولیای امور.

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگام جهاد و اعلام حرکت از سوی فرمانده جنگ، باید وسایل دفاعی خود را - از قبیل شمشیر، نیزه، تیر، کمان، زره، سپر، مرکب و غیره و در هر عصری از اعصار به تناسب آن عصر از وسایل متنوع زمینی و دریایی و هوایی و غیره - برگزید، آن گاه به نحو دسته دسته و یا همگی در یک تشکّل و آرایش رزمی بر حسب اقتضای زمان یا مکان یا حال دشمن یا هدف جنگ یا دستور فرمانده سپاه، به راه افتید.

ص: ۹۶

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لُيَبِّطَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا

یعنی: بی تردید در میان شما مؤمنان کسانی هستند که همواره خود در حرکت کندی و تأخیر می کنند و سبب کندی دیگران نیز می شوند. یعنی از جنگ تخلف می کنند یا طوری حرکت می کنند که به جبهه نرسند، (و اینها منافقان داخل مسلمین اند که پیوسته میان مسلمین فساد می کنند و حقا که موجب مصیبت ها و امتحان های عظیم هستند) و از جمله کارهایشان پس از تخلف از سپاه اسلام این است که اگر شما را احیاناً در جنگ مصیبتی وارد آید از قبیل شکست و کشته شدن و اسارت و تلف اموال، گویند: خداوند بر ما تفضل و احسان کرد که در جبهه با آنها حاضر نبودیم.

وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ م بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

یعنی: و اگر به شما فضلی از جانب خداوند رسید، که پیروز شدید و غنائم و اموال و اسیرانی به دست آوردید، می گویند: ای کاش با آنها بودیم و به کامیابی بزرگی دست می یافتیم.

و جمله «كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ م بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ» به عنوان جمله معترضه ذکر شده و غرض این است که آنها نظیر کسانی آرزو می کردند که میان آنها و شما اهل جبهه و جهادگران هیچ ارتباط و مودتی نبوده، بلکه آرزویشان تنها برای رسیدن به مال دنیاست، و گرنه باید آنها به جای این جمله می گفتند: خوشا به حال آنها در انجام جهاد و ای کاش با آنها بودیم تا به اجر نایل می شدیم، و یا آنها را یاری می کردیم و به پیرویشان تبریک می گفتیم.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴)

شَرَى الْمَتَاعِ - از باب ضَرَبَ -: فروخت آن را، و خرید آن را، از اضداد است.

تفسیر:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ

اگر «شری» به معنای فروختن باشد، معنای آیه این است: کسانی از مؤمنان که زندگی دنیا را در مقابل آخرت می فروشند و بهای ارزنده ای به دست می آورند آنها باید به شکرانه این توفیق در راه خداوند با کفار و مشرکان به جهاد و نبرد برخیزند.

و اگر «شری» به معنای خریدن باشد معنای آیه چنین است: کسانی که زندگی دنیا را به دادن آخرت می خرند مانند منافقان و کفار و مشرکان، باید در راه خدا بجنگند. یعنی مقتضای حکم عقل و دستور لازم شرع این است که متنبه شوند و به جای آن داد و ستد، در راه خدا نبرد کنند.

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

یعنی: و هر کس در راه خداوند (چه در جبهه جهاد ابتدایی یا دفاعی یا در هر هدفی که خدا از بنده اش می خواهد) قتال کند و کشته شود یا پیروز شود و بدان هدف برسد، به زودی ما او را پاداشی بزرگ خواهیم داد.

زود بودن آن در صورت کشته شدن به لحاظ بهشت و نعم عالم برزخ است و در صورت پیروزی، اجر دنیوی و سپس اجر اخروی است که هر دو زود است «فان کلّ آتٍ قریب». و در این آیه از مثلث طبیعی این گونه حوادث یعنی دوران امر میان کشتن و کشته شدن و فرار، قسم اخیر ذکر نشده است برای اشاره به این که نباید فرار از جنگ از مؤمن صادر شود زیرا حرام و مورد غضب خداوند و سبب عار میان مردم است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

لغت و اعراب:

ما لکم مبتدا و خبر است و تقدیر آن ای شیء حصل لکم. مستضعف: ناتوان داشته شده، و المستضعفین عطف است به الله.

تفسیر:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خطاب به مجامع اسلامی و همه مؤمنان، و استفهام برای حث و ترغیب به قتال است.

یعنی: شما را چه شده که در راه خدا نمی جنگید؟! یعنی چه ضعف و عیب و عذری در شماست که در راه دین خدا و کتاب او به نبرد بر نمی خیزید؟

محتمل است مراد نبرد گرم باشد، پس کلام مقید است به حصول شرایطی که اهم آن وجود ولی امر و اذن و صلاحدید و فرمان اوست. و محتمل است مراد اعم از جنگ گرم و سرد باشد که شامل نبرد در عرصه فرهنگ و اقتصاد و جهات دیگر است.

وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا

این کلام ناظر به حال مسلمان هایی است که پس از هجرت مخفیانه پیامبر اسلام از مکه به مدینه، در اسارت و تحت شکنجه مشرکان مکه قرار گرفتند.

معنای آیه: و چرا نمی جنگید در راه مستضعفان و ناتوان داشته شدگان فکری و سیاسی

و نظامی و اقتصادی مکه به دست کفار قریش، از مردان و زنان و کودکانی که همواره دست به دعایند و می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که ساکنانش همه ستمگر و ظلم پیشه اند بیرون ببر.

وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا

یعنی: و آنها می گویند: پروردگارا، برای ما از جانب خود سرپرستی قرار ده که بر مجتمع ما حکومت کند، و برای ما از جانب خود یآوری تعیین کن که ما را در امور دین و دنیا یاری دهد.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا
(۷۶)

تفسیر:

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ

یعنی: در جنگ ها و نبردهایی که همواره میان حق و باطل و پیامبران الهی با کفار و مشرکان و طاغیان رخ می دهد، کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا می جنگند، یعنی در راه رضا و هدف و پیاده کردن فرمان او. و کسانی که کفر ورزیده اند در راه طاغوت، یعنی شیطان طغیانگر و نافرمان، می جنگند هر چند متصدیان آن در طول تاریخ کفر و شرک و سلاطین جور و عالمان سوء بوده اند.

فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا

یعنی: پس شما ای مؤمنان با یاوران شیطان و دوستان او، یعنی با هر باطلی که در مقابل حق قرار گیرد و مبارزه کند، بجنگید هر چند آنها از نظر اسباب ظاهری و عدّه و عدّه قوی تر به نظر آیند. و نهرا سید، زیرا مکر و فریب شیطان در برابر قدرت حق و نصرت او و وعده های مکرر او و مکر او، ضعیف و ناچیز است.

ص: ۱۰۰

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

ألم تر، «تری» چون با «الی» متعدی شود به معنای «تنظر» است. خشیت: ترسی که در آن شائبه تعظیم طرف مقابل است. أشد خشیه معطوف است به محل کخشیه که مفعول مطلق نوعی است. اجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء، و نیز آخر آن مدت.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

این آیه درباره مسلمانان اندک مکه در زمان پیش از هجرت پیامبر است که همه در قبضه قدرت مرکز شرک و کفر بودند و مقابله و نبرد با آنها ممکن نبود، لذا از جانب پیامبر دستور بود که متعرض کسی نشوند و مأمور بودند که برای خودسازی و آمادگی برای انجام وظیفه در حکومت اسلامی آینده نماز بخوانند و به یکدیگر انفاق نمایند هرچند دستور سکوت و عدم تعرض برای آنها سنگین بود.

معنای آیه: ای پیامبر و ای مخاطب، آیا ننگریستی به حال کسانی که به آنها گفته شد

ص: ۱۰۱

دستان خود را از تعرض به مشرکان باز دارید، و نماز را هم خود بخوانید و هم در میان جامعه تان برپا دارید، و زکات را، یعنی حق اجتماعی عقلایی متداول میان مجامع بشری نشأت یافته از غریزه نوع دوستی و محبت فطری را، ادا نمایید، یعنی به واسطه عبادت بدنی و مالی روح خود را تربیت کنید، ولی آنها اعتراض داشتند که چرا اذن جهاد به آنان داده نمی شود؟

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً

یعنی: پس از آن که هجرتی پیش آمد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند و حکومتی تشکیل شد و از جانب خداوند برای آنها حکم جهاد مقرر گردید، به ناگاه گروهی از آنان را می بینی که از نبرد با مردم، یعنی با کفار و مشرکین، آن گونه می ترسند که انسان باید از خدا بترسد یا از آن هم بیشتر و شدیدتر.

وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ

یعنی: و آنها در خطابی به خداوند به صراحت زبان یا در درون خویش و یا به کردار خود، به عنوان اعتراض خفیف یا درخواست مهلت یا از ترس جدایی از رفاه عیش چنین گفتند: پروردگارا چرا بر ما جنگ و کارزار مقرر کردی؟ چرا ما را به آخر مدت عمر طبیعی مان که خود مدت نزدیکی است تأخیر نینداختی؟!

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: متاع دنیا اندک است. اگر همه وسایل زندگیتان فراهم آید و همه لذایذ دنیایان میسر گردد و عمری بس طولانی نصیبتان شود، همه در مقابل اندکی از خوشی آخرت ناچیز است؛ و آخرت که شروع از برزخ و عبور از قیامت و سکونت ابدیش در بهشت است، برای کسانی که در دنیا پروا داشته اند بهتر است، و شما مکلفان در دنیا از انس و جن در آن عالم به اندازه فتیلی هم (که رشته باریک در پشت هسته خرماست) ستم نمی بینید. یعنی از استحقاق ثوابتان کسر نمی شود و بر استحقاق کیفرتان افزوده نمی گردد.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا «٧٨» مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا «٧٩»

لغت و اعراب:

بروج: جمع برج، حصار، قصر، هر بنای مدور یا مربع بلند که از دور آشکار است. شاذ البناء - از باب ضرب - و شیده: بلند کرد و مرتفع نمود آن را، یا گچکاری کرد آن را. مشید:

مرتفع یا گچکاری شده. حسنه: صفت است، یعنی کار نیکو، حادثه نیکو، مال نیکو.

تفسیر:

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ

آغاز آیه پسند و اندرزی است به مسلمانانی که از خود ضعف ایمان نشان دادند و از مرگ شدیداً ترسیدند، و بقیه آیه و آیه بعد اشاره به چند مطلب است که ضعیف العقل ها و یا ضعیف الایمان ها گفته اند، و پاسخ آنهاست.

معنای آیه: هر جا که باشید، یعنی هر جایی از این کره زمین، در بطون صحراها و اعماق دریاها، در داخل زمین یا در جو بالا و فضای غیرمتناهی و کرات و کهکشان ها، شما را مرگ درمی یابد هر چند در میان برج های بلند و مستحکم زمینی باشید، یعنی در قصرها و حصارهای روی زمین یا در برج های آسمانی که طول و عرض و استحکام آنها را عقل و

ص: ۱۰۳

فکر ما درک نمی کند، زیرا همه جای عالم وجود محضر خداوند است و همه جای آن در تحت سیطره ملک الموت و سایر فرشتگان الهی است و برای آنها همه اجزای جهان متساوی النسبه است. پس هر جا ذی روحی باشد در تحت اراده خدا و زیر سیطره فرشتگان اوست و مرگ، سنت جاریه و غیر قابل تبدیل اوست.

وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ

خدایی دیدن همه چیز

ظاهر این کلام تا آخر آیه این است که درباره یهود و یا منافقان است و مراد از حسنه و سیئه در این جا به قرینه «ان تصیبهم» حوادث غیراختیاری عالم تکوین است که برخی نیکو و محبوب و برخی بد و نامطلوب است، و شامل اعمال نیک و بد انسانی مانند نماز و انفاق یا شراب خواری و قمار نمی شود.

معنای آیه: اگر حسنه ای به آنها برسد، یعنی حادثه نیکو و خوشحال کننده ای مانند وسعت روزی، نزول باران، امنیت محیط، پیروزی در جنگ و غنایم آن، می گویند: این از جانب خداست. و اگر سیئه ای به آنها برسد، مانند گرانی، بیماری، شکست در جنگ و تلف اموال و اولاد، می گویند: این از توست. یعنی برخی از آنها از شومی وجود و برنامه تو، و برخی از آنها مانند شکست در جنگ از سوء تدبیر توست.

قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَیْكَادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِيثًا

یعنی: بگو: همه حسنات و سیئات و حوادث نیک و بد که به بشر می رسد از جانب خداوند یعنی به اراده استقلالی اوست، زیرا همه حوادث عالم تکوین طبق نظام اتم حاکم بر شرشر اجزای آن تحت اراده تکوینی خدا تحقق می یابد و احدی را در آن دخالت استقلالی نیست، و وساطت فرشتگان بدین طرز است که اراده آنها عین اراده خداوند است. پس چه شده است این قوم را که حاضر نیستند حدیثی را درک کنند؟!

مراد از حدیث، معارف دینی و توحیدی و یا قرآن مجید است که انسان را به حقایق آشنا می سازد. و معلوم باد که این آیه در مقام نسبت حوادث به خدا از نظر مباشرت است و آیه بعد از نظر تسبیب.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، آنچه از حسنات به تو رسد مانند مثال هایی که ذکر شد همه از جانب خداست، یعنی به اراده استقلال و تکوینی اوست خواه اسباب خارجی آنها علل تکوینی جهان باشد یا اعمال خیر تو. و آنچه از سیئات به تو رسد همه از جانب خود توست، یعنی سبب اصلی آن عمل توست.

بدان که این آیه ناظر به اسباب اولیة حوادث، و آیه قبل ناظر به مسببات یعنی مرحله اجراست، و حاصل دو آیه این است که حوادث عالم تکوین که به بشر اصابت می کند از قبیل مسببات است و بالمباشره با اراده خدا می رسد. و اما اسباب آنها که سبب تعلق اراده الهی می شود، در حسنات آن نیز از جانب خداست هر چند دعاها و کارهای خیر مکلف نیز دخالت داشته باشد، و در سیئات از ناحیه خود انسان است، یعنی گناهانش سبب شده که خدا سیئه فرستد.

وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

پس از ذکر این که حوادث عالم همه به اراده حق است و پیامبر را شرکتی در ورود و اصابت سیئات نیست، می فرماید: ای پیامبر، ما تو را برای مردم تنها به عنوان رسول فرستادیم. یعنی تا پیام آسمانی خدا را از وحی و شریعت و قرآن به مردم برسانی، و اما پیاده کردن احکام در میان جامعه از وظایف امامت است، و پاداش و کیفر دنیوی در این جهان و بهشت و دوزخ در آن جهان از شئون خداوندی است. و خدا کافی است در این که حاضر در مقابل هر مکلف است و گواه اعمال آنهاست.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا « ۸۰ » وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا « ۸۱ »

تَوَلَّى: اعراض کرد. و مَنْ تَوَلَّى، جزای شرط به تقدیر «فلیس علیک بأس» است. طاعه خبر مبتدا است به تقدیر «أمرنا طاعه» یا «نحن طاعه». بَرَزَ الرَّجُلُ - از باب نَصِير - : ظاهر شد و بیرون آمد. بَيَّتَ الأَمْرَ: در شب آن را فکر کرد و پخته نمود. تقول فعل خطاب است و فاعلش ضمیر مستتر أنت راجع به پیامبر، یا فعل غایب مؤنث است و فاعلش طائفه.

تفسیر:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

یعنی: هر کس از این رسول اطاعت نمود پس حَقّاً که از خدا اطاعت کرده است.

مراد از اطاعت رسول اطاعت اوست در آنچه از احکام الهی نقل می کند. و این اطاعت نسبت به خدا اطاعت حقیقی از اوامر مولوی او، و نسبت به رسول اطاعت تبعی از امر ارشادی اوست.

و مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

یعنی: و هر کس روی برتابد و از رسول خدا در آنچه از جانب خدا آورده فرمان نبرد، پس ای پیامبر، ایرادی بر تو نیست، زیرا ما تو را هرگز بر آنها نگهبان نفرستاده ایم. یعنی نه نگهبان طاعت یکایک آنها، زیرا آن مقدور تو نیست؛ و نه مسئول پیاده کردن احکام در اجتماع آنها، زیرا آن از وظایف امامت است نه رسالت، و نه نگهبان کتابت حسنات و سیئات آنها، زیرا آن از شئون کرام کاتبین است، بلکه وظیفه تو فعلاً ابلاغ رسالت خویش است و بس.

و يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ

یعنی: ای پیامبر، هنگامی که آنها در نزد تو باشند در برابر فرامین تو پیوسته می گویند:

اطاعت، یعنی پیروی می کنیم و سر تا پا اطاعتیم؛ و چون از نزد تو بیرون شوند و به خانه های خود باز گردند گروهی از آنان غیر آنچه تو می گویی، یا غیر از اظهار طاعتی که خود می کردند، افکار دیگری را در شب ها تدبیر می کنند و در سر می پروراند. یعنی بر ضد تو و دین تو توطئه می کنند و برای خاموش کردن چراغ قرآن نقشه می کشند.

یعنی: و خداوند همه آنچه را که شبانه تدبیر می کنند و نقشه می کشند می نویسد.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

یعنی: پس فعلاً از آنها روی برتاب، یعنی نه در فکر عکس العمل خشن باش و نه در صدد جنگ. و بر خدا توکل کن، یعنی کارهای خود را بر عهده او بسپار، و خدا از حیث تعهد و تصدی امور کافی است.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۸۲»

تفسیر:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ

این آیه درباره اصحاب فکر و اهل نظر و اندیشمندان و عقلای عالم است، خواه اهل کتاب باشند یا غیر آنها، و خواه این کتاب را پذیرفته باشند یا نه، بلکه برای همه مکلفان است از زمان نزول این کتاب تا آینده تاریخ در طول بقای نسل بشر در دنیا. و استفهام، برای تحریض و ترغیب در تفکر است.

معنای آیه: پس آیا مردم در این قرآن تفکر و تدبیر نمی کنند؟

مراد تفکر در تمام جهات آن است: تفکر در حالات آورنده، زمان نزول، محیط نزول، عادت و رسوم عصر نزول و اقوام و ملل مختلف طرف خطاب آن.

و تفکر در فصاحت الفاظ، زیبایی کلام، رسایی بیان، بلاغت سخن، کثرت معارف و عمق محتوا.

و تفکر در متانت مکتب و مذهبی که القا کرده، و سعه شریعتی که عرضه داشته، و دقت و متانت اصول و فروع دینی که به جامعه اهدا نموده است.

و تفکر در عدم وجود اختلاف و تناقض و تضاد و تعارض در مجموع مندرجات آن از آغاز تا پایان.

و تفکر در توافق قوانین آن با اقتضای فطرت بشری و حکم عقل سلیم و وجدان مستقیم، و در استحکام برنامه های اخلاقی و انسانی فردی و اجتماعی آن.

و تفکر در قیام قرائن عقلی و نقلی و تاریخی بر صدق نقل های آن از سرگذشت صالحان و طالحان گذشته، و گواهی تجربیات و علوم مختلف جهانی بر صدق برخی از محتواهای آن و شهادت اختراعات و فنون و اکتشافات بهت آور بشری از حقانیت بسیاری از معارف و ملاحم و اخبارات آن. و بالأخره تفکر در تأثیر جاذبه و نفوذ خاص مفاهیم و معانی آن در نفوس بشر و فطرت های سلیم و افکار سالم و بکر، و گسترش عجیب آن در روی زمین بدون وسایط ظاهری و مادی.

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

یعنی: و اگر این قرآن کتابی انشاء و تألیف شده از جانب غیرخدا بود حتماً در آن اختلاف زیادی در الفاظ و محتوای آن می یافتند. مثلاً نظم و اسلوب آیه و سوره ای مخالف دیگری بود، بعضی از الفاظ فصیح و بعضی غیرفصیح، برخی بلیغ و برخی غیربلیغ، بعضی قابل معارضه و بعضی غیرقابل، برخی از اخبارات و نقل ها مطابق واقع و برخی غیرمطابق، بعضی موافق عقل سلیم و بعضی ناموافق یا مخالف، و هكذا. در صورتی که هیچ یک از این اشکالات و اشکال ها و عیب های دیگر در آن دیده نشده و نمی شود.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا «۸۳»

لغت و اعراب:

أذاع الشيء: پخش و منتشر کرد آن را. استنبط الشيء: استخراج نمود آن را. الا قليلاً استثنای از ضمیر جمع اتبعتم است، و یا مستثنای مفرغ است به تقدیر «فی».

ص: ۱۰۸

تفسیر:

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ

برخورد با شایعات

گاهی گروهی از مسلمین به عنوان «سَیرِیَه» به جنگی اعزام می شدند و گاهی جوّ اجتماع به واسطه احتمال حمله دشمن یا جهات دیگر مضطرب و ناآرام بود و انتشار اخبار امن آور یا وحشت زازا از مسافران یا از جوّ داخل، خلاف مصلحت و یا مفسده آور بود. در این گونه موارد دستور این است که هیچ یک از خبرهای امن آور یا ترس آور افشا نشود و به اولیای امور مراجعه شود.

معنای آیه: و چون به آنها، یعنی به منافقان که مخلوط با مؤمنان اند و یا به ضعیف الایمان ها، خبری که حاکی از امن یا وحشت است برسد آن را در میان مسلمین منتشر می کنند.

وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

یعنی: و اگر آن را به پیامبر و به اولیای امور خود رد می کردند و تنها به آنها می گفتند، بی تردید کسانی که خبرها را استنباط می کنند می دانستند. یعنی کسانی که قدرت استخراج احوال و اوضاع خبر را دارند که مثلاً منشأ انتشار آن چیست و کیست و انگیزه نشر و پی آمد بد یا خوب آن چیست، می دانستند درباره آن چگونه باید عمل کرد.

وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: و اگر فضل خدا و رحمت خدا بر شما نبود بی تردید جز اندکی از شما، یا جز در اندکی از کارها، همگی پیروی از شیطان می کردید.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا

«۸۴»

ص: ۱۰۹

حَرَضَ: تحریض و تشویق نما. بَأْسٌ: قوت، ترس، عذاب. تَنَكَّلَ: تعذیبی که سبب عبرت دیگران شود.

تفسیر:

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَاتُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ

در اوایل تشکیل حکومت الهی در مدینه، پیامبر اسلام طبق مصالح نظام و اقتضای حال مسلمین، سربازگیری اجباری نداشت و تنها دعوت و تشویق داشت و خود ابتداءً با عده ای محدود به راه می افتاد.

معنای آیه: ای پیامبر، تو خود در راه خداوند هرچند به تنهایی قتال کن و وظیفه جهاد ابتدایی یا دفاعی خویش را انجام ده؛ تو به جز نفس خویش مکلف به اجبار کسی نیستی، ولكن مؤمنان را به جنگ و جهاد ترغیب و تشویق کن.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنَكُّلًا

یعنی: امید است که خدا جلو شدت حملات و قدرت و آسیب کفار را بگیرد. و خدا قدرت و عذابش شدیدتر و بر تعذیبی که سبب عبرت دیگران باشد قوی تر است.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيمًا «۸۵» وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا «۸۶»

لغت و اعراب:

شَفَعَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ - از باب مَنَعَ - جفت کرد و منضم نمود اول را به دوم، و شَفَعَ لزيد و

فی زید الی عمرو: درخواست یاری نمود برای زید از عمرو. کفل: نصیب. مقیت: قوت دهنده، مقتدر و توانا. تحیه: مصدر باب تفعیل، سلام کردن و زنده باش گفتن، و محتمل است شامل هر دعایی بشود.

تفسیر:

حسن نیکی و تلافی نیکی

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ حَسَنَةٍ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا

یعنی: هر کس شفاعتی نیکو انجام دهد از آن شفاعت بهره ای برای او خواهد بود.

کسی که در تحقق هدفی برای کسی وساطت و یاری کند و شفاعتش پسندیده باشد (یعنی عمل مورد وساطت، خیر باشد نظیر تبرئه محکومان، نجات محبوسان، بنای مساجد، اعانت ضعیفان، طالبان علم، ازدواج کنندگان، و یا آن که خود شفاعت نیکو باشد و از راه حلال و معقول و به نیت قربت و اخلاص باشد، و یا از قبیل دعا و طلب قضای حاجت برای صاحبان حاجت باشد) خدا نصیبی به او خواهد داد. و مراد از نصیب، ثواب تسبیب در امر خیر یا نظیر ثواب عملی است که درباره آن شفاعت نموده است.

وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا

یعنی: و هر کس وساطت و شفاعت بد و ناپسند انجام دهد؛ بدین معنا که وساطت در گناه نماید یا وساطتش گناه و ریا و فریبکارانه باشد، او را از آن شفاعت نصیبی خواهد بود، مانند گناه معاونت بر اثم یا ریا و فریب و غیره.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا

یعنی: و خداوند بر هر چیزی از ازل تا ابد مقتدر و تواناست و می تواند همه شفیعان را هر چند بیشتر باشند بهره وافر بدهد و یا ثواب عمل مورد شفاعت عطا نماید.

وَ إِذَا حُيِّنْتُمْ بِتَحِيَّتِهِ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا

یعنی: چون کسی به شما سلام و درود و زنده باش و مانند اینها گفت - و محتمل است این تعبیر، دعا و تعریف و تکریم را هم شامل شود - پس باید شما به گوینده بهتر از آن را بگویید. مثلاً در جواب «سلام علیکم» «سلام علیکم و رحمه الله» بگویید و در جواب «سلام علیکم و رحمه الله» «و بر کاته» را نیز اضافه نمایید. و یا این که حداقل همان را رد

کنید، یعنی نظیر عبارت او را بگویید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا

یعنی: حقیقت این است که خداوند بر همه چیز حساب رس است. یعنی نه تنها به حساب اعمال خیر یا شر شما می رسد، بلکه به حساب تمام ذرات عالم وجود از نظر اعداد و اجزا و اوصاف و آثار و مدت بقا و روابط آنها با یکدیگر و زمان زوال و فنای آنها نیز می رسد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾

تفسیر:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ

یعنی: «اللَّهُ» آن ذات یکتای واجب الوجودِ واجد هر کمال و عاری از هر نقص است که جز او معبود حقی وجود ندارد، و حتماً شما را بدون استثناء به سوی روز قیامت که هیچ شک و تردیدی در آن نیست جمع خواهد نمود.

یعنی آن گاه که اراده تکوینی او تعلق گرفت که روز وعده شده از ازل را تحقق بخشد، به واسطه نفخه دوم صور، ارواح همه برزخیان را از عالم برزخ بمیراند و در صحنه محشر زنده سازد و اجساد را که در زمین و اعماق آن منتشرند جمع نموده و ترکیب بخشیده با ارواح جفت کند و صورت دنیوی بخشد و در محکمه عدل خویش جمع کند.

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا

یعنی: و چه کسی است که از خداوند راستگوتر باشد؟

این وعده ای که در این کتاب و در همه کتاب های آسمانی داده و به همه پیامبران گذشته ابلاغ نموده، کلامی است صادق و راست، و راهی بر کذب آن نیست.

ص: ۱۱۲

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا «٨٨»
 وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
 وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا «٨٩»

منافقان و ضعیف الایمان ها و مهاجران

لغت و اعراب:

فما لكم، مبتدا و خبر، و استفهام انکاری است، و فی المنافقین متعلق به لكم، و فتنین حال است از ضمیر جمع لكم. فنه: طایفه و گروه. وَدَّ الشَّيْءَ - از باب عَلِمَ - دوست داشت آن را و آرزوی وجودش را کرد. رَكَسَ الشَّيْءَ و أَرَكَسَهُ - از باب نَصَرَ - وارونه کرد آن را.

تفسیر:

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا

عده ای از منافقان که در مدینه با مسلمین بودند و نفاقشان معلوم نبود به تدریج به مکه رفتند و به مشرکان پیوستند و از این عمل، نفاقشان روشن شد. لکن برخی از مسلمین نفاق آنها را قبول نمی کردند و از این رو اختلافی در میان مسلمین در نفاق آنها و یا در جواز جنگ با آنها پیدا شد. این آیه حکایت از نفاق آنها و تویخ از اختلاف در آن دارد. و گفته می شود که فرصتی هم برای مسلمین پیش آمد که به آنها حمله کنند و این اختلاف مانع شد.

معنای آیه: پس شما را چه شده که در نفاق آن منافقان یا جواز جنگ با آنها دو دسته شده اید؟! در صورتی که خداوند آنها را به سزای آنچه از نفاق و آثار عملی آن که انجام

ص: ۱۱۳

دادند و از گون کرده، یعنی قلبشان را وارونه کرده، عقاید باطل را حق و عمل های فاسد را صالح می بینند. و استفهام به عنوان انشای تعجب و تویخ است.

أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

یعنی: آیا می خواهید کسانی را که خداوند آنها را گمراه کرده - یعنی در ضلالت و گمراهی اعتقادی و عملی که خود به اختیار به سوی آن رفته اند رها کرده و وسایل هدایت آنها را فراهم نمی کند - هدایت نمایید؟ هر که را خداوند به حال گمراهی رها کند، پس هرگز برای او راه نجات و هدایتی نمی یابی.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً

کلام درباره همان منافقان است. می فرماید: آنها دوست داشتند که شما نیز همانند آنها کافر شوید و نتیجتاً با آنها یکسان باشید. یعنی قناعت نکردند که خود به کفر لاحق شوند بلکه آرزو کردند که ای کاش شما نیز در مسلک کفر با آنها یکسان می شدید.

فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

یعنی: پس هرگز از آنها دوستان و یاورانی اتخاذ نکنید تا آن گاه که در راه خدا هجرت نمایند؛ یعنی تا بدانید که ایمان آورده اند و در راه خدا و به قصد رسیدن به پیامبر و مسلمین به سوی شما هجرت کرده اند نه برای اغراض دیگر.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فُخِّدُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَ جَدْتُمُوهُمْ وَ لَاتَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيَاءً وَ لَانَصِيرًا

یعنی: پس اگر از پیشنهاد ایمان و هجرت به سوی خدا اعراض کردند و سر برتافتند، هر کجا آنها را یافتید بگیریید و بکشیدشان، و هرگز از آنها برای خود دوستی و یآوری اتخاذ نکنید. یعنی آنها در این صورت مشرک اند یا حقیقتاً یا حکماً.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِيْرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوا كُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا « ۹۰ »

أَوْ جَاؤُوكُمْ عَطْفٌ اسْتِ بَهْ يَصِلُونَ. حَصِرَ الرَّجُلُ - از باب عَلِمَ -: سینه اش تنگ شد. و حصرت حال است از فاعلِ جَاؤُوا. اُنْ يِقَاتِلُوكُمْ يَعْنِي عَنْ اُنْ يِقَاتِلُوكُمْ.

تفسیر:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

در این آیه دو گروه از منافقانی که محکوم به اخذ و قتل اند استثنا شده اند: اول آنها که به کفار هم پیمان با مسلمین پیوندند، بدین معنا که با آنها معاهده ای داشته باشند یا در تحت امان آنها در آیند. دوم گروهی که طایفه اصلی آنها با مسلمین در حال جنگ اند و آنها نمی خواهند بجنگند.

معنای آیه: منافقان مذکور را بگیرید و بکشید مگر کسانی که به گروهی می پیوندند که میان شما و آنها پیمان و معاهده برقرار است، مانند پیمان صلح و همکاری یا پیمان متارکه جنگ.

أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَوْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ

یعنی: و مگر کسانی که به سوی شما آمده اند در حالی که از جنگ بیزارند و سینه هایشان تنگ است یعنی در فشار روحی هستند از این که می بینند یا باید به قوم خود لاحق شوند و با شما مسلمین بجنگند، یا به شما پیوندند و با قوم خود بجنگند. یعنی اینان مشمول حکم «خُدوهم و اقاتلوههم» نمی شوند.

و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

یعنی: و اگر خداوند می خواست آنها را توان می بخشید و بر شما مسلط می کرد و بی تردید می توانستند با شما بجنگند. پس اگر آنها طبق اراده خداوندی از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح دادند، خدا برای شما راهی برای گرفتن و کشتن آنها قرار نداده است.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بَكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ
وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾

تفسیر:

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بَكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا

این آیه ناظر به حال عده ای دیگر از منافقان است که در نفاقشان پابرجا هستند و پیوسته می خواهند با حفظ نفاق خود با مسلمین باشند و آنها را به اظهارات دروغین راضی نگه دارند و از مزایای اسلام برخوردار گردند، و در نزد قومشان نیز با اظهار کفر و شرک مصون مانند.

معنای آیه: به زودی گروه دیگری را خواهی یافت که نزد شما آمده اظهار ایمان می کنند، آنها قصد دارند که از شما در امان باشند و از قبیله خویش نیز در امان مانند؛ یعنی از شما به اسلام ظاهری و از آنان به کفر باطنی. و هر بار آنها به سوی فتنه باز گردانده شوند، یعنی قومشان آنها را به شرک و کفر و انفاق مالی در این راه فراخوانند، و قیحانه به سوی آن بازمی گردند.

فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

یعنی: ای پیامبر، اگر این گروه به کلی از شما کنار نروند و القای سَلَام نمایند، یعنی پیشنهاد حقیقی صلح و تسلیم نکنند و دست های خود را از هر ضرر و آسیبی نسبت به شما باز ندارند، باید در هر کجا بر آنان دست یابید آنها را بگیرید و بکشید، و آنها هستند که برای شما بر آنان تسلطی آشکار قرار داده ایم. یعنی نفاق و غدر و دوگانگی روشن آنها

برهان محکمی بر این حکم شدید است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

احکام قتل مؤمن

لغت و اعراب:

خطأً حال است یا مفعولٌ له، یعنی لا-یقتله الا حال الخطأ أو لأجل الخطأ. رقبه: گردن، و اطلاق می شود بر خود انسان از باب اطلاق جزء بر کل. دیه: مصدر است یعنی خونبها و مالی که به عنوان خونبها داده می شود. فتحیر رقبه در هر دو مورد خبر مبتدا است به تقدیر فالواجب علیه، و همین طور است فدیه. توبه مفعول مطلق و یا مفعولله است و منصوب است به «أوجب الله عليكم الصيام أو تحرير رقبه».

تفسیر:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً

این آیه و آیه بعد در بیان موضوعی خطیر و امری بسیار عظیم یعنی کشتن انسان بی گناه است که یکی از بزرگ ترین محرمات فرعی الهی است و شاید حرامی به بزرگی آن

ص: ۱۱۷

عقلاً و شرعاً نباشد. و در این آیه به سه امر در این موضوع اشاره شده است:

اول آن که قتل نفس بر سه قسم است: (۱) قتل عمدی، (۲) قتل خطائی محض، (۳) قتل شبیه خطا که شبیه عمد نیز گفته می شود. قتل عمدی عبارت است از آن که کسی به قصد قتل شخصی ضربه ای به او بزند که سبب مرگ او شود، خواه آن فعل ذاتاً کشنده باشد یا اتفاقاً سبب کشتن شود. و قتل خطائی محض این است که نه قصد کشتن داشته و نه قصد زدن، مثلاً می خواسته حیوانی را تیر بزند آن تیر به انسانی خورده و هلاک شده است. و قتل خطای شبیه عمد این است که مثلاً قصد زدن را داشته و قصد کشتن را نداشته و اتفاقاً منجر به قتل شده است. و اغلب موارد تنبیه آموزگار نسبت به کودکان، یا پدران نسبت به اولاد، یا عمل جراحی دکترها درباره بیماران از این قبیل است.

دوم آن که مقتول نیز بر سه قسم است: (۱) مؤمن در میان خویشان مؤمن خود، (۲) مؤمن در میان خویشان کافر، (۳) کافر ذمی یا معاهد.

سوم اشاره به احکام قتل است، بدین بیان که حرمت تکلیفی متعلق به قتل عمدی مذکور در آیه بعد است و قتل خطائی مطلقاً حرمت و مؤاخذه اخروی ندارد، زیرا خطا از امور نه گانه ای است که حکم الزامی آنها در اسلام مرفوع است ولی دو قسم حکم وضعی بر قتل خطایی مرتب است: وجوب کفاره و وجوب بذل دیه. و این آیه در بیان این دو حکم است.

معنای آیه: هیچ مؤمنی را نسزد و نرسد و شرعاً جایز و عقلاً روا نباشد که مؤمنی را بکشد، یعنی نباید از مؤمن قتل مؤمن سر بزند مگر آن که از روی خطا و اشتباه باشد.

وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ

یعنی: و هر که مؤمنی را از روی خطا بکشد، خواه به خطای محض و خواه به خطای شبیه عمد، پس بر اوست یعنی از جانب خداوند بر عهده او ثابت می شود که به عنوان کیفر دنیوی این خطای عظیم برده ای مؤمن را آزاد نماید، و نیز واجب است دیه و خونبهای مقتول را به وارثان او رد کند. و دیه از اموالی است که میت آن را پس از مرگش مالک می شود و حکم ملک پیش از مرگ بر او مرتب می گردد، پس باید ورثه او طبق قانون ارث (من بعد وصیه او دین) درباره آن نیز عمل نمایند.

استثناء از وجوب پرداخت دیه برای مقتول در فرض اول و سوم است. یعنی: مگر آن که وارثان میت تصدق دهند، که دیه را به قاتل ببخشند و او را بری‌الذمه نمایند. و اطلاق صدقه بر ابراء ذمه برای ترغیب در این عفو است که همانند تصدق در راه خداست. و این در جایی است که وارث، قاصر یعنی صغیر و مجنون نباشد و گرنه بخشش جایز نیست.

فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

یعنی: پس اگر مقتول به قتل خطا از گروهی است که دشمن شما هستید، یعنی او مؤمن و همه وارثان او کافرند، در این جا نیز کفاره یعنی آزاد کردن برده ای مؤمن واجب است؛ و از دیه صحبتی در آیه نیست، زیرا وراثت نسبی و سببیش کافرند و کافر از مسلم ارث نمی برد.

و بالأخره ارثش از آن امام خواهد بود و نمی توانیم بگوییم دیه ندارد، زیرا «لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» خون هیچ مسلمانی نباید پایمال شود.

وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

یعنی: و اگر مقتول از کفاری باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، مثل پیمان صلح یا متارکه جنگ، پس بر عهده قاتل است که دیه او را که هشتصد درهم است به ورثه او بپردازد و یک برده مؤمن هم به عنوان کفاره آزاد کند.

فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ

یعنی: و اگر قاتل در هریک از موارد سه گانه برده پیدا نکرد، بر اوست که عوض آن دو ماه پیاپی روزه بگیرد. و تعبیر «فمن لم يجد» دلالت می کند بر این که خصال کفاره قتل خطائی مرتبه است، یعنی اول باید برده مؤمن آزاد کند و اگر میسر نشد، دو ماه روزه بگیرد.

و در روایات باب ثابت شده که اگر روزه هم ممکن نبود، به شصت نفر فقیر طعام بدهد. و معنای پیاپی این است که یک ماه را کامل و متصل روزه بگیرد و از ماه دوم هم یک روز یا دو روز روزه بگیرد و این کافی است که صدق تتابع نماید و باقی را اگر جدا جدا هم انجام دهد، مانعی نیست.

تَوْبَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

«توبه» دلیل از وجوب صیام است، یعنی: تبدیل آزاد کردن برده به روزه دو ماه برای

ارفاق و عطف توجهی است از خداوند نسبت به قاتل. و یا دلیل است برای اصل «تحریر رقبه» در هر سه مورد؛ یعنی ایجاب آزاد کردن برده عطف توجهی است از جانب خداوند به جامعه که چون انسان مؤمن آزادی از میان آنها کم شده، به واسطه عتق، یعنی خارج کردن فردی از ملکیت شخص و افزودن آن بر انسان های آزاد، نقص آن را جبران نموده است. و خداوند از ازل تا ابد به حال همگان دانا و در وضع احکام برای آنها دارای حکمت است.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَعَجَزَ أَوْهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا «۹۳»

تفسیر:

این آیه در بیان حکم قتل عمدی است که موضوع آن در آیه قبل بیان شد و دارای احکام تکلیفی و وضعی است، مانند حرمت شدید و مؤکد خود قتل، و وجوب کفّاره جمع برای قاتل، و وجوب تسلیم نفس بر وی در مقابل اراده ولی دم از قصاص یا عفو، و تخییر ولی دم میان قصاص و عفو و مطالبه دیه، ولی در آیه تنها اشاره به کیفر اخروی آن شده است.

معنای آیه: و کسی که مؤمنی را عمدتاً بکشد، پس کیفر اخروی او جهنم است در حالی که در آن جاودان ماند، و خدا بر او غضب کرده و او را لعنت نموده و برای او عذابی بزرگ مهیا کرده است. و ممکن است این سه جمله برای انشاء باشند. یعنی خدا غضبش کند و لعنتش نماید و برای او عذابی بزرگ مهیا سازد.

بدان که کشتن عمدی مؤمن از گناهان کبیره فرعی است نه اصولی، یعنی کفرآور نیست، پس چگونه در آیه کیفر او خلود در جهنم است در صورتی که خلود از آثار کفر است؟ و از این رو برخی از علما بر آن اند که مراد از قتل مؤمن در این جا کشتن به نیت تحلیل است، یعنی حلال شمارد و بکشد، زیرا حرمت قتل مؤمن از ضروریات دین است و کشتن بدین

ص: ۱۲۰

قصد، انکار ضروری و سبب ارتداد قاتل است و اگر توبه نکند، سبب خلود او در آتش است. و نیز گفته شده که مراد، خلود مجازی است و کنایه از طویل المدّه بودن آن است. و به هر حال اگر قاتل، توبه حقیقی هم بکند، تنها عذاب اخروی برداشته می شود و سایر احکام وضعی در جای خود باقی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا «٩٤»

احکام و مسائل جنگ

لغت و اعراب:

ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ: سفر کرد. تَبَيَّنَ الشَّيْءُ: واضح و آشکار شد، و تَبَيَّنَ الشَّيْءُ: تأمل و دقت کرد در آن. و لَا تَقُولُوا عَطْفٌ اسْتِ به تَبَيَّنُوا. تَبْتَغُونَ حَالٌ اسْتِ از فاعل تَقُولُوا.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

سپاه اندکی از جانب پیامبر اسلام به محلی اعزام شدند، در سر راه با مردی که گوسفندان خود را در دامنه کوهی می چرانید برخورد کردند، وی سلام کرد و اظهار شهادتین نمود. و چون در آن زمان در مدینه و اطراف آن، مسلمین با کفار مخلوط بودند، اسلام آن مرد را نپذیرفتند و او را کشته، گوسفندانش را به غنیمت

ص: ۱۲۱

گرفتند. آیه در این باره می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا، یعنی برای جهاد یا حج یا امور خیریه دیگر، سفر کردید درباره اشخاص و پیشامدها تفحص و بررسی نمایید و به کسی که به شما القای سلام کرد نگوید تو مؤمن نیستی و از راه ترس یا نفاق سخن می گویی.

و مراد از القای سلام، گفتن سلام تحیت است که حکایت از اسلامش کند، یا اظهار اسلام و تکلم به شهادتین است.

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ

یعنی: اظهار اسلام او را رد نکنید در حالی که می خواهید با این کار متاع زندگی دنیا بطلبید، در صورتی که غنیمت هایی فراوان در نزد خداوند است و از هر راهی می تواند شما را از کالاهای دنیا برخوردار نماید.

كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَبُّوْا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

از این آیه حکم قتل واقع شده معلوم نمی شود که از قبیل عمدی است یا خطائی، و قتل مؤمن است یا کافر، ولی مقتضای دقت این است که قتل خطائی بوده، زیرا شخص مقتول هر چند اظهار اسلام کرده، لکن قاتل ها یقین پیدا نکردند بلکه گمان آنها و ظنشان کذب او بوده که از ترس و تقیه اظهار اسلام می کند. و چون در این مورد شرعاً ظاهر کلام معتبر است، پس در نتیجه قاتلان مخالفت یک اماره ظنی کرده اند هر چند به طمع مال دنیا بوده، و این معنا قتل را عمدی نمی کند بلکه در نهایت، قتل خطایی است و قاتلان، محکوم به قصاص نمی شوند، و حداقل «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشَّبَهَاتِ» شامل آن می گردد. ولی چون علت وقوع آنها در مخالفت این حکم، طمع در مال دنیا بوده پس حال آنها در زمان وقوع حادثه تشبیه شده به حال پیش از اسلام آنها.

معنای آیه: حال شما همان گونه است که پیش از اسلام بودید و به طمع متاع دنیا قتل های نابجا و ناروا انجام می دادید، پس خدا بر شما منت نهاد که اسلام در دل های شما رسوخ کرد و شما را تربیت نمود. پس برای بعد از این حتماً تبیین کنید و بررسی نمایید، زیرا خداوند از همه اعمال باطنی و افعال خارجی که انجام می دهید آگاه است.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا «٩٥» دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا «٩٦»

لغت و اعراب:

ضرر: نقص و آسیب. درجه منصوب به نزع خافض است یعنی بدرجه. الحسنی یعنی المثوبه الحسنی. أجراً مفعول مطلق فضل الله است. درجات و مغفره و رحمت بدل اند از أجراً.

تفسیر:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

این آیه در مقایسه کسانی است که از جهاد بازنشسته و تخلف کرده اند با کسانی که با اموال و جان های خویش جهاد کرده اند. و بازنشستگان دو قسم اند: آنها که بدون عذر نرفته اند، و آنها که عذر شرعی و عقلی داشته اند مانند نایبایی و فلج اعضا و بیماری و نحو آنها. و ظاهر آیه این است که در مورد جهاد مستحب یا واجب کفایی است نه جهاد واجب عینی که تخلف از آن حرام مؤکد است، به قرینه «و کلاً وعد الله الحسنی». و در این آیه نخست میان قاعدین بدون عذر و مجاهدین نفی تساوی شده و سپس مجاهدین بر قاعدین معذور به یک درجه ترجیح داده شده، و پس از آن مجاهدین بر قاعدین بدون عذر به چند درجه و چند مزیت ترجیح داده شده اند.

معنای آیه: هرگز مؤمنانی که بدون نقص و عذری از جهاد بازنشسته اند با کسانی که در

راه خداوند با مال ها و جان هایشان به جهاد برخاسته اند یکسان نیستند.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى

یعنی: بلکه خداوند، جهادگران به اموال و نفوس را بر آنها که به وسیله عذری از اعدا بازنشسته و جهاد نرفته اند به یک درجه برتری بخشیده و هریک را وعده پاداش نیک در دنیا و آخرت داده است، زیرا قعود آنها به جهت عذر شرعی و عقلی بوده است.

وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی: و خدا جهادگران را بر قاعدین بدون عذر و ضرر به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است، یعنی به پاداش چندین درجه ای و آمرزش و رحمتی از جانب خویش تفضیل داده، و خداوند پیوسته بسیار آمرزنده و مهربان است.

و ممکن است مراد از برتری به یک درجه تفضیل مجاهدین بر قاعدین در جنگ با دشمن باشد خواه قاعدین با عذر و ضرر و یا بدون عذر. و مراد از برتری به چند درجه، در جمله «و فضل الله» دوم، تفضیل مجاهدین بر قاعدین در جهاد با نفس باشد. یعنی خدا کسانی را که با نفس خویش مجاهده کرده و آن را طبق دستور الهی در بُعد اعتقاد و اخلاق و عمل تربیت نموده و پیروز کرده اند، بر کسانی که در این مرحله قاعدند به پاداشی بزرگ که علو درجات است برتری بخشیده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا «۹۷» إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا «۹۸» فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا «۹۹»

مهاجرت برای حفظ دین

تَوَفَّى الشَّيْءَ: كاملاً- برگرفت آن را. ظالمی حال است از مفعول تَوَفَّاهُمْ. فِيمَ اصلش فیما استفهام است به حذف الف. أَلَا المستضعفين استثنای منقطع است.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ

یعنی: حقیقت این است کسانی که فرشتگان مرگ روحشان را از جسد برای همیشه قبض می کنند، نه موقتاً مانند خواب، در حالی که آنها بر خویش ستم کرده اند، به آنها می گویند: در چه حالی بودید؟

استعمال «ظالم» به عنوان اسم فاعل اشاره به این است که ظلمشان ممتد بوده و تا آخر عمر ستمکار به نفس خود یعنی کافر یا فاسق بوده اند.

و ظاهر آیه این است که سؤال کننده همان فرشتگان قابض ارواح اند، و سؤال، بدون فاصله پس از مرگ است در قبر یا در هر محلی که جسد آن جا می ماند. و این سؤال همان سؤال قبر است. و آنچه از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود سؤال ملکین که به نام «مبشّر» و «بشیر» و یا «منکر» و «نکیر» اند این گونه است: «يسألانك عن ربك الذي كنت تعبده، و عن نبيك الذي ارسل اليك، و عن دينك الذي تدین به، و عن كتابك الذي كنت تتلوه، و عن امامك الذي كنت تتولاه، ثم عن عمرک فيما أفنيتہ، و عن مالک من أين اکتسبته و فيما أتلفته».

و در برخی از روایات دارد که مؤمن می گوید: «اللّٰهُ رَبِّي، و محمداً صلى الله عليه و آله نبی، و علیّ و لئی، و الکعبه قبلتی، و القرآن بهجتي، و المؤمنون اخوانی، و المؤمنات أخواتی». و در نصوص دیگری دارد که «تجسس عنده فی القبر الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و العمره و برّ من وصله، و أحسن من الكلّ و أعظمهم و أطيبهم من يقول أنا الولایه»^(۱)

و حاصل آن است که سؤال از اموری است که معرّف ایمان و کفر و برخی خصوصیات است نه از اعمال فرعی شخص، که آن در روز قیامت است. و غرض از این سؤالات

ص: ۱۲۵

پاداش دادن نیست، بلکه تعیین هویت میت و مقام و محل اقامت متناسب حال او در قبر و در سایر مساکن برزخ و انجام تشریفات ورودی و پذیرایی او در برزخ به تناسب حال اوست.

قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

یعنی: آنها می گویند: ما در روی زمین مستضعف بودیم. یعنی ناتوان بودیم و در تحت سلطه قرار داشتیم، فکر ما در اسارت رهبران و مبلغان فاسد دینی بود یا خود ما در اسارت قدرت های طاغوتی بودیم و انتخاب صحیح دین و پیامبر و کتاب آسمانی و یا عمل به مقتضای دین از انجام واجبات و ترک محرمات برای ما مقدور نبود.

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا

یعنی: فرشتگان در مقام تکذیب ادعای آنها می گویند: آیا زمین خداوند وسعت و پهناوری نداشت که شما از محلّتان هجرت کنید و به سرزمین هایی بروید که قدرت انتخاب دین یا تکمیل اصول آن و یا عمل به فروع واجبه آن را پیدا کنید؟

فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

یعنی: پس آنها هستند که جایگاه ابدی آنها در عالم آخرت جهنم است و بد جایگاه برگشتی است. یعنی بسیار بد است که انسان در دنیا سر از خاک بردارد و در یک سفر طولانی مراحلی از کمالات تکوینی را ببیند تا انسان گردد و عمری در تحت دعوت اکید انبیا و رسولان الهی برای حضور در کلاس انسانیت و مکتب دین برای وصول به مراتب کمال انسانی قرار گیرد و سپس عالم برزخ را طی کرده، در قیامت به وسیله فرشتگان الهی مورد محاسبه واقع شود و همان جا از سیل راهیان به سوی نعمت و رحمت و بهشت جدا گردد و سرانجام سیر ممتدش جهنم باشد. آیا زیانی بالاتر از این تصور می شود؟!

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَيْسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا

«الما» استثنای منقطع است از «انّ الذین» در صدر آیه قبل، و یا «اولئک مأواهم» در ذیل آن، زیرا مراد از مستضعفان خصوص مستضعفانی است که راه چاره و فرار از محیط خود را دارند، و مراد از مستثنی کسانی هستند که راه چاره ندارند.

معنای آیه: مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکان که هیچ راه چاره ندارند و به

راه فراری پی نبرده اند. یعنی مانند مؤمنان در جنگ مشرکان مکه و سایر مؤمنانی که گرفتار قدرت های جائر شده و راه نجات ندارند.

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا

یعنی: پس آنها هستند که امید است خداوند از آنها درگذرد، و خدا همواره صاحب عفو و غفران است.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا «۱۰۰»

لغت:

رَاعَمَهُ: دشمنی کرد با او و طرد کرد او را. مُرَاعِمٌ: قرارگاه و محل انتقال.

تفسیر:

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً

یعنی: و هر کس از وطن خویش در راه خدا هجرت نماید (مانند هجرت از محیط اشراک برای حفظ دین، و هجرت برای جهاد در راه حق و تحصیل علوم دینی و کمالات انسانی و هر کاری که در شرع لازم و در وطن غیر مقدور است. و از این قبیل بود هجرت مسلمانان در صدر دعوت پیامبر از مکه به سوی حبشه و مدینه و جاهای دیگر) او در روی زمین مراغم بسیار و وسعت پیدا می کند، یعنی می تواند مساکن و منازل زیادی بیابد که اهداف خود را در آن جا عملی کند و بر مخالفانش پیروز گردد و در وسعتی از زندگی دنیوی و دینی قرار گیرد.

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ

ص: ۱۲۷

یعنی: و هر کس از خانه خود به عنوان هجرت به سوی خدا و رسولش، یعنی برای تحصیل علم به کتاب و عمل به دین آنها بیرون آید، سپس او را مرگ دریابد، یعنی موفق به هدف هجرت نشود، پس بی تردید پاداش او بر عهده خدا می افتد. و این تعبیر به لحاظ حتمی بودن پاداش و بزرگ بودن آن است. و ذکر دو جمله شرطیه در این آیه اشاره بر این است که مهاجر الی الله اگر زنده بماند موفق به هدف بزرگ است، و اگر بمیرد مستحق پاداش بزرگ است. و خدا سخت آمرزنده و مهربان است.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾

نماز در سفر و میانه نبرد

لغت و اعراب:

ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ: سفر کرد. معنای کنایی است که حقیقت پیدا کرده. جناح: گناه. ان خفتم شرط است برای ترخیص قصر.

تفسیر:

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا

ظاهر آیه این است که تمام بودن نمازهای چهار رکعتی در حال نزول آیه، معروف و مرتکز در اذهان مسلمین و مورد عمل بوده به طوری که حکم به قصر، حکمی حادث و تشریحی و ناسخ اتمام سابق بوده و با دو شرط حکم قصر در این آیه تشریح شده است: سفر و خوف.

و همه نمازهای پنجگانه پس از هجرت پیامبر اسلام تا قریب یک سال و نیم طبق

تشریح اولی دو رکعتی بوده و پس از آن پیامبر اسلام هفت رکعت بر مجموع آنها اضافه کرد، یک رکعت به مغرب و دو رکعت بر هر یک از ظهر و عصر و عشا، و ظاهراً نمازهای مذکور، مدتی در سفر و حضر چهار رکعتی خوانده می شده و به وسیله این آیه تبدیل به قصر شده است. و بنابراین، این سه نماز برای بار دوم مورد نسخ قرار گرفته است، یعنی نخست از قصر اصلی به تمام و سپس از تمام به قصر تبدیل گشته است.

معنای آیه: و چون سفر کردید بر شما گناهی نیست که از نماز کم کنید، یعنی از سه نماز چهار رکعتی، اگر ترسیدید از این که کسانی که کافرند به شما عذاب و آسیبی برسانند، یعنی مثلاً از پشت سر هجوم آورند یا کمین نمایند و در حال سجده حمله کنند، زیرا کفار از روز اول دشمن آشکار شما بودند.

و مراد از آیه، وجوب تعیینی قصر است و استعمال کلمه «لا- جناح» که مفید ترخیص است به لحاظ آن است که آن روز در اذهان مسلمین توهم این بوده که قصر نماز عیب و نقصی است در آن و مناسب حال مؤمن نیست، پس این تعبیر برای دفع توهم است نظیر فلما جَنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا [بقره، ۱۵۸]. و نیز ظاهر آیه این است که قصر نماز، دو شرط دارد که هر یک با ادات شرط ذکر شده: سفر و خوف.

و مفاد این آیه حکمی است به نحو قانون کلی، و گویی گفته که هر سفری سبب وجوب قصر است، لکن قیود و شروط آن محول به روایات اهل بیت علیهم السلام است، مانند آن که حد سفر چقدر است؟ و ترخیص در ضمن وجوب تعیینی یا تخیری است یا استحباب؟ و مراد از قصر کم کردن در کمیّت است یا کیفیت یا هر دو؟ و قصر در همه نمازهای پنجگانه است یا در بعضی؟ و سفر و خوف هر یک شرط مستقلّ است یا به انضمام دیگری؟ و مسافت مزبور مشروط به قصد است یا به تحقّق خارجی آن؟ و سایر شروط و قیودی که در فقه ذکر شده است.

و البته خوف در این آیه غیر از خوف شدید برای عوارض مختلف است مانند آتش سوزی و غرق و مانند آنها که برای اضطرار، از کمّ و کیف نماز کسر می شود تا آن جا که عوض هر رکعت یک تکبیر باقی بماند. و در آیه بعد شرحی از برخی اطلاقات این آیه خواهد آمد.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِصْ لَهُمْ فَلْيُصِصْ لَهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَهُ وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

لغت و اعراب:

حَيْذَرَ الرَّجُلَ و من الرجل - از باب عَلِمَ - از او بر حذر شد و احتیاط نمود. فاذا سجدوا کنایه از «أتموا الصلاة» است. أذًى: ناراحتی و آسیب. مال الیه: رغبت کرد به او. مال عنه: از او برگشت. مال فی حکمه: ظلم و ستم نمود در حکمش. مال علیه الدهر: روزگار با حوادث ناگوارش به او روی آورد.

تفسیر:

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

این آیه در کیفیت نماز قصر در حال سفر و ترس از دشمن است آن گاه که بخواهند با جماعت بخوانند خاصه جایی که دشمن در خلاف جهت قبله باشد. در این فرض سپاهیان دو قسمت می شوند، گروهی در مقابل دشمن قرار می گیرند و گروهی پشت سر امام مشغول

ص: ۱۳۰

نماز می گردند، و چون دو سجده رکعت اول را با امام خواندند، به قصد انفراد برمی خیزند و رکعت دوم را فرادی می خوانند، و سلام می دهند و به سوی جبهه می روند، و امام به رکعت دوم برمی خیزد و حمد و سوره را طول می دهد تا گروه دیگر برسند و رکعت اولشان را با رکعت دوم امام می خوانند، و چون امام به تشهد شروع نمود آنها برمی خیزند و رکعت دوم را می خوانند و در تشهد یا سلام به امام می رسند. پس امام هر رکعت از نمازش را با گروهی خوانده است. و ممکن است امام نماز را تکرار کند، با گروه اول یک نماز دو رکعتی و با گروه دوم یک بار دیگر آن نماز را بخواند.

معنای آیه: و چون ای پیامبر تو خود در میان آنها باشی و بخواهی برای آنها نماز سفر و خوف را با جماعت اقامه کنی؛

فَلْتَقُمْ طَائِفَهُ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ

یعنی: پس باید گروهی از آنها همراه تو به نماز ایستند و حتماً سلاح های قابل حمل را در حال نماز بگیرند. پس چون آنها در رکعت اول تو سجده کردند، یعنی نماز خود را تمام نمودند، بلافاصله بروند و در پشت شما مقابل دشمن قرار گیرند؛

وَلْتَأْتِ طَائِفَهُ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ

یعنی: گروه دیگری که نماز نخوانده اند بیایند و با تو نماز بخوانند، یعنی با رکعت دوم تو هر دو رکعت نماز خود را بخوانند، و البته آنها احتیاط و تحفظ خود را رعایت کنند و سلاح های قابل حمل خود را بگیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً

یعنی: کسانی که کفر ورزیده اند دوست داشته و آرزو کردند، یعنی از همان روز که نماز دسته جمعی شما را دیدند در آرزوی شان افتاد و میل پیدا کردند، که شما هنگام نماز از سلاح ها و ساز و برگ های خود غفلت کنید، پس یک مرتبه بر شما حمله برند.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ

یعنی: و بر شما گناهی نیست که اگر از جهت باران آزار و ناراحتی داشته باشید یا آن که

بیمار باشید که سلاح های خود را وقت اقامه نماز بر زمین گذارید، ولی باید احتیاط و تحفظ خود را حفظ کنید.

إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا

یعنی: گمان نکنید که کفّاری که این همه کفر می ورزند و آزار و ضرر به مسلمین می رسانند بدون مجازات خواهند بود، بلکه حقیقت این است که خدا برای کافران به سزای عقاید و اعمالشان عذابی خوارکننده آماده کرده است، عذابی که کیفیت شدت و طول مدت آن را جز او کسی نمی داند.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾

لغت و اعراب:

قضیتیم: به جا آوردید. الصلاه الف لامش برای عهد است اشاره به صلاه خوف. قیاماً و قعوداً هر دو مصدر است و یا جمع قائم و قاعد، و هر دو حال است از فاعل اذکروا. و علی جنوبکم نیز حال است. الصلاه دوم الف لامش عهد خارجی است اشاره به طبیعت صلاه مجعول درباره مختار، و الصلاه سوم اشاره به جنس صلاه است.

تفسیر:

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ

یعنی: پس هنگامی که نماز خوف را ادا کردید و هنوز در حال جنگید، پس خدا را ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلو، یعنی در همه حال یاد کنید.

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا

یعنی: پس آن گاه که از دشمن خاطر جمع شدید همان نماز عادی و متعارف در حال

ص: ۱۳۲

اختیار را برپا دارید، زیرا که نماز بر مؤمنان نوشته ای توقیت شده است.

یعنی: این عبادت خاص که دارای روح و پیکر است روحش، نیت قربت و پیکرش افعال و اقوالی مخصوص است که از ازل در علم الهی و سپس در لوح محفوظ سماوی و پس از آن در کتاب های آسمانی نوشته و مقرر گشته و برای مکلفان، بر وفق اقتضای حکمت بالغه خداوند، با اجزا و اعضا و ارکان و مقدمات و شروط و موانع خاصی در اوقات معینی از شبانه روز و ماه و سال یا طبق حوادث خاصی اختیاری و غیراختیاری، به نحو موقت موسع یا مضیق تعیین گردیده است.

وَلَا تَهْنُؤْا فِی اِیْتِغَاءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ فَاِنَّهُمْ یُأْلَمُوْنَ کَمَا تَاْلَمُوْنَ وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا یَرْجُوْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَکِیْمًا «۱۰۴»

لغت:

وَهْنُ الرَّجْلِ - از باب عَلِمَ و حَسِبَ -: ضعیف و ناتوان شد در کار یا در فکر یا در بدن.

اِیْتِغَاءُ: طلب و جستجو. اَلِمَ الرَّجْلُ - از باب عَلِمَ -: درد کشید.

تفسیر:

وَلَا تَهْنُؤْا فِی اِیْتِغَاءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ فَاِنَّهُمْ یُأْلَمُوْنَ کَمَا تَاْلَمُوْنَ

خطاب به مؤمنان است به منظور تحریض و تشویق به دعوت کفار و تعقیب آنها برای ابلاغ دین و جهاد و اجتناب از ضعف و زبونی در انجام این وظایف. یعنی: هرگز در طلب و تعقیب و جستجوی کفاری که با شما در حال جنگ هستند ضعف و سستی و ناتوانی نشان ندهید، زیرا که اگر شما در کوشش بر ضد آنها در مقام تعقیب و جرح و قتل و اخذ اموال و غیره درد و رنج و ناراحتی می کشید، بی تردید آنها نیز درد و رنج و ناراحتی می کشند همان گونه که شما می کشید؛

ص: ۱۳۳

وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: با این تفاوت که شما از خداوند امیدهایی دارید که آنها ندارند، زیرا شما آرزوی ظهور اسلام و گسترش آن و گرایش مجامع انسانی به سوی خیر و صلاح و پاداشی در دنیا و آخرت در مقابل کوششتان را دارید و این امیدها را آنها درباره دینشان ندارند. و خداوند همواره دانا و حکیم است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا «۱۰۵» وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا «۱۰۶» وَلَا تَجْرِدْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا «۱۰۷» يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا «۱۰۸» هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا «۱۰۹»

لغت و اعراب:

للخائنين لام برای نفع است. خانه از باب نصر، و اختانه: خیانت کرد به او.

تخفی و استخفی: پنهان شد. بیت الشیء: شبانه تدبیر کرد و انجام داد آن را. از متعلق به ظرف معهم است. أنتم هؤلاء مبتدا و خبر است، و هؤلاء به معنای «الذین» و جادلتهم صلة آن است.

ص: ۱۳۴

حمایت از خائنان

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا

در عصر نزول این آیات، مردی متظاهر به اسلام به نام طعمه از قبیله بنی ظُفر زرهی آهنین از مسلمانی به نام قتاده سرقت نمود و آن را در نزد یک نفر یهودی به نام زید به عنوان امانت گذاشت. قتاده و یارانش در جستجوی زره افتادند و بالأخره از خانه زید یهودی پیدا کردند و او را متهم به سرقت نمودند. اقوام زید یهودی جمع شدند و به امانت و براءت وی شهادت دادند و زید هم مدعی شد که آن را طعمه در نزد وی امانت گذاشته و از قرائن نیز برای قبیله طعمه ثابت شد که او دزد زره است ولی قوم طعمه نزد پیامبر اسلام رفتند و به براءت او شهادت دادند و از او خواستند چون دعوا پیش او آید به نفع طعمه حکم کند و سرقت را به گردن یهودی بگذارد از این راه که شهادت به براءت وی داده بودند و پیامبر پذیرفته بود و نیز گفته بودند که اگر به خاطر یک یهودی طعمه را محکوم کند آبروی چندین مسلمان می رود. خداوند در این باره آیات نه گانه زیر را نازل نمود. مجموع آیات اشاره به آن حادثه و هر آیه ای اشاره به مطلبی در آن قضیه دارد.

حاصل خطاب به پیامبر این است که مبدا در جایی برخلاف حق داوری کنی هر چند ذی حق یک یهودی و خلاف حق چندین مسلمان باشند. و در شأن نزول آیات روایات مختلف است و آنچه ذکر شد در جوامع الجامع و منطبق تر با آیات بود.

معنای آیه: ای پیامبر این کتاب را به سوی تو به حق فرود آوردیم، یعنی این مجموعه الفاظ و معانی را که در لوح محفوظ نوشته شده و عنوان کتاب به خود گرفته بود برای هدف و غرض حق و عقلانی نازل کردیم، تا آن که میان مردم جهان طبق آنچه خدا از محتوای آن نشانت داده داوری نمایی. یعنی و از مصادیق آن محکوم کردن سارق زره است هر چند مسلمان باشد. و هرگز به نفع خیانتکاران محاجه و جدال مکن.

وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی: و از خداوند طلب آمرزش کن، زیرا خدا همواره آمرزنده و مهربان است. مراد

استغفار پیامبر است از این که می خواسته غیر محق واقعی را تبرئه کند و به نفع او داوری نماید هر چند به ظاهر حجتی بر آن قائم شده بود به گونه ای که اگر داوری می کرد معذور بود و مقتضای عظمت و برتری مقام پیامبر این است که برای وقوع در این معرضیت نیز استغفار نماید.

وَ لَاتُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ مِّن كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا

یعنی: ای پیامبر، هرگز از کسانی که به خودشان خیانت می کنند، یعنی مانند طعمه و قبیله او که دزدی کرده و به گردن دیگران می اندازند که در واقع خیانت به خودشان است، دفاع مکن که آنها را تبرئه کنی و یهودی را محکوم به سرقت نمایی، که بی تردید خداوند کسی را که خیانت پیشه و گنهکار است دوست ندارد.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَآ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَآ يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا

سوق این آیه به لحاظ حال آنهاست آن گاه که هواداران طعمه در فکر بودند تا گواهانی تعیین کنند تا طعمه را تبرئه نمایند و سرقت زره را به گردن زید یهودی بگذارند.

یعنی: ای پیامبر، آنها از مردم تستر و پنهان کاری می کنند و از ظهور گناهشان خجالت می کشند ولی از خداوند تستر نمی کنند و خجالت نمی کشند در حالی که خدا همواره با آنهاست حتی در آن حال که هواداران طعمه درباره مطلبی که خدا هرگز بدان راضی نمی شود نقشه کشی و تدبیر شبانه می کردند، و خداوند از ازل به آنچه آنها انجام می دهند احاطه علمی دارد.

هَأَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

خطاب به قبیله طعمه و همه کسانی است که از طعمه و از هر خیانتکاری حمایت می کنند. یعنی: آگاه باشید، شما همانید که در زندگی این دنیا از آنها دفاع کردید. یعنی هر چند احياناً باطل را هم بر حق غلبه دادید، پس چه کسی است که در روز قیامت در برابر خداوند از آنها دفاع نماید؟ و یا آن که چه کسی است که حافظ و نگاهبان آنها باشد؟

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا «۱۱۰» وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا «۱۱۱» وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا «۱۱۲»

لغت:

بُهْتَانًا - از باب مَنَع -: دروغ بست بر او. خَطِيئَةُ الرَّجُلِ - از باب عَلِم -: راه به غیر صواب رفت، گناه کرد. اثم: گناهی که انسان را از کارهای خیر محروم سازد نظیر گناهان کبیره.

تفسیر:

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

در این سه آیه سه اثر برای گناه ذکر شده است: ۱ - هر گناهی با توبه قابل عفو است. ۲ - هر گناهی اثر سوئی در مرتکب آن دارد. ۳ - نسبت دادن هر گناهی به دیگران بهتان و جرم آشکار است.

معنای آیه اول: و هر کس عمل زشتی به جا آورد یا به خویشتن ستم کند سپس توبه و استغفار نماید خدا را بسیار آمرزنده و مهربان می یابد.

مراد از عمل سوء، ستم به دیگران و از ظلم به نفس، گناه خود شخص است. و محتمل است مراد از اول، گناه فرعی و از دوم، شرک و کفر باشد. و به هر حال، آیه در مقام بیان انطباق مفادش به مورد نزول آن و قبولی توبه در آن است.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: و هر کس گناهی کسب کند و مرتکب شود جز این نیست که به ضرر خود کسب نموده است.

ص: ۱۳۷

مراد این است که هر گناهی خاصه کبائر اثر بد و پلیدی در روح مرتکب آن می گذارد و خاصه اگر تکرار شود و حالت روحی تبدیل به مَلَكَةٌ رذیله شود که پیوسته سبب صدور نظیر آن و یا سایر گناهان می گردد، و نیز آثار شوم آن در اولاد و ارحام و قوم و قبیله و بالأخره در محیط وسیعی از انسان ها به مرور زمان ظاهر می شود و بلکه آثارش در صحرا و دریا ظهور می یابد، و حرمان تابعین گنهکار از حسنات و شرکشان در سیئات وی از ضررهایی است که بالأخره به وی بازمی گردد.

و خداوند از ازل دانا و حکیم بوده است؛ دانا به حال بندگانش از صالحان و طالحان، و حکیم در انعکاس آثار اعمال در دنیا و آخرت طبق مصالح کامنه و میزان عدل و قسط در اجور و کيفرها.

وَمَنْ يَكْسِبْ حَظِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزْمِ بِهِ بَرِيًّا فَقَدْ اِخْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

یعنی: و هر کس گناهی کسب کند هر گناهی باشد و یا گناهی بزرگ انجام دهد، سپس آن را همانند سنگی به بی گناهی بزند، یعنی به او نسبت دهد، پس حقیقت این است که بهتان گفته و گناه آشکاری را متحمل شده است. یعنی نسبت دادن آن به بریء عنوان بهتان و گناه آشکار پیدا می کند که کيفری بزرگ دارد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا «۱۱۳»

تفسیر:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ

مراد از «فضل» نبوت و از «رحمت» مقام عصمت و از «هم» اراده جدی و تصمیم قلبی

ص: ۱۳۸

و از «طائفه» عده ای از یاران طعمه است که خائن بودند، و مراد «از گمراه کردن پیامبر» معتقد نمودن او به براءت طعمه و نهادن سرقت به گردن زید یهودی یا ارائه عنوان ثانوی به پیامبر است که برای مصلحت اسلام و مسلمین و تضعیف کفار به براءت طعمه و خیانت زید یهودی حکم دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، اگر نبود تفضل خدا بر تو که منصب نبوت بخشیده، و رحمت او که مقام عصمت داده و فرشته ها را مستحفظ تو قرار داده، بی تردید گروهی از آنها درباره اضلال تو تصمیم می گرفتند، یعنی تصمیمشان تأثیر می کرد که به شهادت باطل آنها از موضوع واقعی منحرف شوی و به اغوای آنها از حکم واقعی اولی منصرف گردی، لکن چنین نشد.

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: و آنها در این مورد و در هر کوششی بر ضد تو جز خودشان را گمراه نمی کنند، و آنها هرگز هیچ زیانی به تو نمی زنند و تنها سبب زیان و ضرر خودشان می شوند. و ممکن است آیه آینده در مقام تعلیل این جمله باشد.

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

مراد از کتاب، قرآن کریم و از حکمت، شریعت اسلام یا علوم و معارف عقلی است. یعنی: و خداوند کتاب آسمانی قرآن و شریعت و معارف دینی و عقلی را بر تو نازل نموده و آنچه بشر از علوم مختلف بدان نیاز داشت و تو نمی دانستی به تو آموخت؛ و از ازل فضل خداوند بر تو بزرگ بود، زیرا «خلقکم الله أنواراً فجعلکم بعرشه محققین، حتی من علینا بکم، فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمهُ».

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا «۱۱۴»

رازگویی در جمع

نجا الرجل - از باب نَصَر. -: و نجاه: سخن سَرّی با او گفت. نجوی اسم مصدر است، و ضمیر هُم راجع به یاران طعمه یا مطلق کفّار است. اَلَا مَنْ أَمَرَ بِهِ تَقْدِيرُ اَلَا نَجْوَى مَنْ أَمَرَ.

تفسیر:

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ

یعنی: در بسیاری از نجواها و رازگویی ها و صحبت های در گوشه منافقان و کفّار خیر و فایده ای نیست، زیرا آنها غالباً نجوای به باطل و بخل در مال و کارهای ناپسند و افساد میان مردم می کنند، مگر نجوای کسی که دیگران را به دادن صدقه و احسانی به مستمندان، یا هر کار خیر و پسندیده ای، یا اصلاحی میان مردم دستور می دهد.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

یعنی: و هر کس برای طلب رضای خداوند این چنین کند و به این امور امر کند، ما او را پاداشی بزرگ خواهیم داد.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا «۱۱۵»

لغت و اعراب:

شَاقٌّ زیداً: مخالفت و دشمنی کرد با زید. الرَّسُولُ الف لامش عهد خارجی و اشاره به پیامبر اسلام، یا بدل از مضاف الیه است. یعنی مطلق فرستاده خدا. الهدی یعنی طریق الهدایه، یا به معنای «الحق» است. تَوَلَّى الشَّيْءَ: متصدی و متصرف آن شد. وَلَّاهُ الأَمْرَ: او را متصدی و قائم به امر نمود. أصلاه النار: داخل کرد او را در آتش، یا سوزاند او را در آتش.

تفسیر:

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ مَّ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و کسی که با این فرستاده خدا یعنی محمد صلی الله علیه و آله یا با هر فرستاده او، پس از آن که راه هدایت برای او روشن شد، یعنی با دلایل و معجزات، صدق ادعا و حقاقت دین او معلوم شد، به مخالفت و دشمنی برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان، یعنی دینی دیگر و کتاب آسمانی دیگری را پیروی کند،

تَوَلَّىٰ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصِلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

یعنی: ما او را به همان راهی که اتخاذ کرده و متصدی عمل آن شده متوجه و روانه می کنیم، یعنی مهلت می دهیم و آزادش می گذاریم و زود گرفتارش نمی کنیم تا به کلی عذرش منقطع گردد، و در نتیجه او را وارد جهنم می نماییم و به آتش آن می سوزانیم؛ و بد جای بازگشتی است جهنم.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶)

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

تفسیر این آیه در ذیل آیه ۴۸ گذشت.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

یعنی: کسی که به خدا شرک ورزد به گمراهی دور و درازی افتاده است، زیرا بالا-ترین و والا-ترین واجب عقلی و شرعی، اعتقاد به توحید ذات واجب الوجود است و انحراف از آن بالا-ترین انحراف هاست، و لقمان حکیم فرمود: إِنَّ الشُّرْكَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ [لقمان، ۱۳].

ص: ۱۴۱

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾ لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾
 وَلَا ضَرَّ لَهُمْ وَلَمَّا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّخِذُوا مِنَ اللَّهِ مَا يَكُونُ لَكُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١١٩﴾ يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

شیطنت شیطان

لغت و اعراب:

مرجع ضمیر یدعون مشرکان است. اناث: جمع انثی یعنی مادینه اعم از دختر و زن، و نیز به معنای جماد بی روح. مَرَدَ الرَّجُلُ - از باب نَصِير - : سرکشی و نافرمانی کرد و از حد تجاوز نمود. مارد و مَرید: طاغی، شرور، خبیث. لَعْنَةُ صفت دوم شیطان است. لَأَتَّخِذَنَّ لایم این کلمه با چهار لایم مشابه آتی برای قسم است به تقدیر اقسام لأفعلن کذا. مفروض: معین و جدا شده. بَتَّكَ الشَّيْءُ - از باب نَصِير - و بَتَّكَ: قطع کرد و شکافت آن را. حاصَّ عن الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ - : عدول کرد و بازگشت از آن، و محیص: محل عدول و فرار.

تفسیر:

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا

هریک از قبایل مشرکین را پیش از اسلام بت یا بت هایی بود که آن را انثی بنی فلان یعنی دختر آن قبیله می نامیدند، مانند لات، عزی، مناه. و مراد از دعوت بتان عبادت یا خواستن

ص: ۱۴۲

حاجت از آنهاست.

معنای آیه: مشرکان، غیر خداوند را نمی خوانند و عبادت نمی کنند مگر دختران یا مادینه هایی را، یعنی بت هایی را که به صورت دختران تراشیده و لباس و زیور زن بر آنها پوشانده و نامشان را هم نام مؤنث گذاشته اند و می گویند دختر فلان قبیله است.

و ممکن است معنای آیه این باشد که آنها در برابر خدا جز فرشتگانی که آنها را دختران خدا می نامند عبادت نمی کنند و جز از آنها حاجت نمی خواهند.

وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا

این جمله نتیجه سخن قبل است، یعنی: مشرکان در واقع جز شیطان سرکش و شرور را نمی خوانند و نمی پرستند، زیرا خواندن و پرستش بت ها به وسوسه او انجام می گیرد.

لَعْنَةُ اللَّهِ مِمْ وَقَالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا

یعنی: شیطانی که خداوند او را لعنت کرده و طرد نموده است، و او هنگامی که مطرود گردید چنین گفت: سوگند باد که از بندگان تو سهمی معین خواهم گرفت. یعنی اکثریت عظیمی از آنها را با وسوسه کردن، از اصل گرویدن به دین و آیین انبیا مانع خواهم شد و اکثریتی از گروندگان را نیز در فروع دین به گناه خواهم کشید. این مقدار از بشر نصیب اوست و در نتیجه روز قیامت، کفار اولین و آخرین که کفرشان تقصیری است از آن شیطان اند و به نحو ابدی، همراه او به جهنم می روند، و فساق مؤمنان که مشمول رحمت و شفاعت نشده اند نیز از آن او هستند که موقتاً همراه او خواهند بود.

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْلِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرُنَّهُمْ فَلَيُبَيِّتُنَّ ءَاذَانَ الْأَنْعَامِ

یعنی: سوگند باد که آنها را گمراه می کنم، در اصول عقاید به سوی کفر، و در فروع به سوی فسق می کشم. و حتماً آنها را به حالت تمنی باطنی یا به تمنی عملی می افکنم تا به آرزوهای دور و درازی در دنیا نسبت به مال و جاه و اولاد و احفاد گرفتار آیند. و نیز آنها را فرمان می دهم گوش های چهارپایان را ببرند یا بشکافند.

یعنی آنها را آن چنان در جهل و نادانی و عقاید خرافی گرفتار می کنم که چهارپایانشان را به شکرانه زیاده عمر یا بسیار زاییدن یا زیاد کار کشیدن از آنها گوش ها ببرند یا بشکافند و محترم شمارند و قداست و مصونیت دهند و استفاده از آنها و گوششان

را حرام نمایند و در نتیجه، حلال تو را حرام سازند. و این آیه اشاره است به اقسام چهارگانه ای که در آیه ۱۰۳ از سوره مائده ذکر شده است: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ مَّ بَحِيرَةٍ وَ لَأَسَائِبِهِ وَ لَأَوْصِيَلِهِ وَ لَأَحَامٍ.

وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ

یعنی: و نیز سوگند باد که آنها را فرمان می دهم آفرینش خدا یا آفریده خداوند را تغییر دهند. یعنی در روح و جسم خودشان یا در امور خارج از خود تغییر و تبدیل ناروا انجام دهند. روح و روان خود را که طبق فطرت خاصی آفریده شده و جسم خود را که بر وفق هدفی تعدیل و تنظیم شده تغییر دهند و دگرگون سازند.

و این یک امر کلی است و از مصادیق آن این است که عقاید توحیدی را که عجین فطرت و مزیح خلقت بشر است تبدیل به باورهای کفر و شرک و اعتقاد به تجسم و تثلیث و تعدد آلهه و ارباب انواع نمایند، و بذرهای فضایل اخلاق انسانی را که ودیعه ذات او و نهفته در طبیعت اوست در مرحله فعلیت تبدیل به رذایل اخلاق و صفات پلید سازند، و عبادت های بدنی و خضوع در مقابل حق را که نشأت یافته از غرایز فطری است تبدیل به پرستش های فاسد و ناروا نمایند، مانند سجود در برابر بت ها و ستارگان و غیر آنها، و همه واجبات و محرمات را که طبق صلاح فرد و اجتماع، جعل و تشریح شده اند تبدیل به عصیان و طغیان و مخالفت نمایند.

وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا

یعنی: و هرکس شیطان را با چنین افکار و وسوسه های باطل، به جای خدا ولی خود سازد، یعنی دوست و یاور و بالأخره سرپرست امور خود نماید و حرکت ها و فعالیت های خود را طبق دستور او قرار دهد، پس حقیقت این است که به زیان آشکاری گرفتار شده است.

يَعِدُّهُمْ وَيَمَيِّئُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

این آیه در بیان خسران و زیان مذکور در آیه قبل است، و مراد از وعده شیطان، القای وسوسه های خوشحال کننده در دل انسان است و مراد از ایجاد تمنی، تولید حالت آرزوهای مختلف است که غالباً شخص را به سوی آنها حرکت می دهد. و فعل مضارع اول و دوم مفید استمرار است.

معنای آیه: شیطان همواره با وسوسه های خود و توسط پیروان انسی خود به آنها وعده می دهد، مثلاً به غنا و ثروت در موارد تحصیل مال حرام، و به فقر و فاقه در مقام انفاقات قریبی واجب و مستحب، و به پیروزی در جایی که اقدام باطل و نارواست، و به شکست در موردی که اقدام به جا و لازم است. و نیز در دل های آنها آرزوهای باطل می افکند. و شیطان هرگز به آنها جز فریب و مکر وعده ای نمی دهد.

أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا

«أُولَئِكَ» اشاره به اولیای شیطان و نصیب او از مردم است. یعنی: آنها هستند که جایگاهشان در آخرت دوزخ است، و هرگز راه فراری از آن نمی یابند. زیرا آنان اصول عقایدشان باطل است و محکوم به خلودند، و راه نجات قانونی وجود ندارد و فرار تکوینی هم محال است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا
«۱۲۲»

تفسیر:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خداوند پس از ذکر این که عاقبت امر پیروان شیطان در آخرت دوزخ است، در این آیه طبق سنت جاریه خود در اغلب موارد این کتاب کریم اشاره به عاقبت امر مؤمنان صالح نموده است. یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و عمل های شایسته انجام دادند به زودی آنها را وارد بهشت ها و باغ هایی می کنیم که از زیر درختان آنها پیوسته نهرها جاری می گردد.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا

یعنی: در حالی که آنان در آن جا برای همیشه جاودان اند. زیرا ساختار وجودشان همانند دنیا موقت نیست بلکه دائمی بلا آمد است و ساکنان آن جا را در روح افسردگی و

ملالی، و در جسم فرسودگی و زوالی، و در محیط نقصی و تغییر حالی راه نمی یابد. این وعده حق خداست؛

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً

استفهام انکاری است، و قیل و قال و قول همه مصدرند به معنای گفتار.

معنای آیه: و چه کسی است که در گفتار از خداوند راستگوتر باشد؟ و این کلام در مقابل وعده های دروغ و فریبنده شیطانی است.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَلَا نَصِيحاً «۱۲۳» وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيراً «۱۲۴»

لغت و اعراب:

أمانی: جمع امتیه یعنی آرزو که عبارت است از تصوّرات کلی خوشحال کننده. فاعل لیس ضمیری است مرجعش «ما وُعد من الثواب و العقاب» یا «سبب فضیله الانسان» یا «غفران الذنوب و حطّ السيئات». و «باء» زائده یا سببیه است. نقیر: گودی کوچک در پشت هسته خرما که از آن جا رشد و نمو شروع می شود، و در این جا کنایه از کمترین چیز است.

تفسیر:

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ

ظاهر آیه این است که برخی از مسلمین در صدر اول فکر می کردند یا توقع داشتند که پذیرش اسلام در جو آن روز سبب کرامت خاصی برای آنها در نزد خداوند و ثبوت حقی

ص: ۱۴۶

به گردن پیامبر اسلام است به گونه ای که باید گناهانشان نادیده گرفته شود و مورد مجازات قرار نگیرند و مثلاً همانند نزدیکان سلاطین دنیا از کیفر تخلفات و عصیان ها مصون بمانند. در مقابل آنها اهل کتاب نیز چنین ادعایی داشتند که می گفتند: نَحْنُ أَوْلَىٰ بِاللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ [مائده، ۱۸] يَا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً [بقره، ۸۰] ما فرزندان و دوستان خداییم، یعنی در آخرت معذب نیستیم و اگر فرضاً معذب باشیم بیش از چند روزی به دوزخ نمی رویم، به مقدار چند روز معدودی که اجداد ما در حال غیبت موسی علیه السلام گوساله پرستیدند، این آیه در مقام ابطال گمان های هر دو طایفه است.

معنای آیه: وعده های پاداش و کیفر اخروی، یا فضیلت و برتری در آن جهان، و یا ریزش و حط گناهان، وابسته به گمان و اعتقاد شما مسلمین و یا به گمان اهل کتاب نیست که هر یک، امور فوق را طبق گمان خود ادعا کند.

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا

یعنی: بلکه هر کس از امت هر پیامبری و صاحب هر کتاب و دینی و در هر عصر و زمانی هر گناه صغیره و کبیره ای انجام دهد در برابر آن کیفر خواهد دید و هرگز برای خود در برابر خداوند سرپرست امور و یار و یاورى نخواهد یافت.

بدان که لازم بیان فوق این است که ترتب کیفر اخروی بر همه گناهان بشر حتمی است و قابل تخلف نیست. و این مطلب منافی ادله توبه و سایر مکفّرات ثابت و مسلم در شرع است که سبب سقوط عذاب است، و از این رو نقل شده که پس از نزول این آیه بیم و وحشتی در میان مسلمان ها روی فهم ظاهر کلام پیدا شد. لکن می توان گفت:

اولاً - مراد از «يُجْزَ بِهِ» فعلیت عذاب در آخرت نیست بلکه مراد، مجرد استحقاق است.

یعنی هر دو گروه گمان می کردند که گناهانشان استحقاق آور نیست و آیه ناطق است به این که همه گناهان استحقاق عذاب می آورد و منافات با سقوط یا مکفّرات ندارد.

ثانیاً - مراد از جزاء، اعم از کیفر دنیوی و اخروی است و ترتب کیفر دنیوی بر گناهان، طبیعی و کثیر الوقوع است، زیرا همه ناراحتی های دنیا از غصه و مرض و فقر و مرگ دوستان و حوادث دیگر برای مؤمن کیفر است و کفّاره گناه، و کمتر گناهی در دنیا بدون کیفر می ماند.

ثالثاً - اطلاق آیه بی تردید تفسیر می شود به واسطه روایات وافر و قطعی در مورد عده ای از مکفّرات، مانند توبه که مکفّر همه گناهان است، و ترک کبائر گناه که مکفّر صغائر است، و مواظبت بر حسنات که سبب ذهاب و نابود شدن سیئات است، و نفس اعتقاد صحیح به نبوت و ولایت، و حبّ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، و بالأخره شفاعت در آخرت و در نهایت رحمت و واسعۀ خداوندی که همه وسیله سقوط استحقاق و سبب آمرزش اند.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثَالَصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا

این آیه در مقابل «من بعمل سوءاً یجزّ به» است و «مَنْ» موصوله مبتدأست و مفید عموم به قرینه خبرش «أولئك»، و جمله «و هو مؤمن» حال است از فاعل «يعمل» و اشاره به قاعده کلی الهی است که ترتّب پاداش اخروی بر هر عمل صالحی منوط و مشروط به ایمان عامل است و گرنه عمل غیر مؤمن مطلقاً باطل و بیهوده است چنان که در آیات دیگر این کتاب کریم مکرر آمده است، نظیر: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [نور، ۳۹] وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ [ابراهیم، ۱۸] و غیر اینها.

معنای آیه: و هر که چیزی از عمل های شایسته را به جا آورد، یعنی مقداری را که می تواند، خواه مرد و خواه زن، در حالی که مؤمن باشد، یعنی به اصول عقاید شریعت عصر خویش گرویده باشد، چنین کسانی به بهشت وارد خواهند شد، و هرگز آنان در عالم آخرت حتی به اندازه نقطه پشت هسته خرما، یعنی کمترین حد، ستم نمی بینند. یعنی نه عملشان بی پاداش می ماند و نه از پاداششان کاسته می شود و نه بر کیفر گناهشان افزوده می گردد.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا «۱۲۵» وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا «۱۲۶»

بهترین دین و دیندار

مَنْ مَوْصُولُهُ اَوْلَ مَفِيْدِ اسْتِفْهَامِ اِنْكَارِيٍّ اسْتِ. وَجْهٌ: صَوْرَتُ شَخْصٍ، ذَاتُ شَيْءٍ. حَنِيفٌ:

مَائِلٌ بِهٖ حَقٌّ. وَ حَنِيفًا حَالٌ اسْتِ اَزِ فَاعِلٍ اَتَّبَعَ يَ اَزِ مَلَّةٍ يَ اَزِ اِبْرَاهِيْمٍ. مَلَّتْ: طَرِيْقَتٌ وَ اَيِّيْنٌ.

تفسیر:

وَ مَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ

از آیه قبل استفاده شد که همه عمل های شایسته در نزد خدا مشروط به ایمان است، و این آیه در بیان تعریف مؤمن یعنی اذعان کننده به دین است.

معنای آیه: چه کسی از نظر دین بهتر است از آن کس که ذات خود و وجود خود را تسلیم خدا کند در حالی که محسن باشد؟

مراد از «تسلیم ذات» اذعان قلبی به توحید و شتون آن است، و از «احسان» نیکی در عمل یعنی انجام واجبات و ترک محرمات. و حاصل آن که مؤمن کامل کسی است که دارای ایمان و عمل باشد.

وَ اَتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا

یعنی: و پیروی از آیین ابراهیم حق گرا نماید. و مراد از حق گرا بودن انسان میل به راه درست و انتخاب آن در مراحل امور اختیاری خویش است، و حق گرا بودن آیین و دین، تطابق اصول و فروع آن با مصالح واقعی مکلفان و نظام اتم عالم آفرینش است چنان که همه شرایع الهی این گونه اند. و این جمله در واقع توضیح دین احسن است.

وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا

یعنی: و خداوند، ابراهیم را برای خود دوست اتخاذ نمود.

در وجه دوست گرفتن خدا مطالبی گفته شده که کاشف از صفات و حالات و کردار خاص منحصر به شخص اوست، نظیر توجه تام او از کودکی به مبدأ اعلی در محیط شرک شدید، و استدلال علنی بر توحید و بطلان شرک، و مبارزه با شرک در جوانی و شکستن بت ها، و افتادن در آتش نمرودی، و ظهور توکل خاص او، و دریافت شریعتی کامل از جانب خدا به نام «اسلام» که باقی ماند و به پیامبر اسلام رسید، و توفیق بنای کعبه ای

جاویدان خانه خدا و خلق، و امتثال امر الهی در ذبح جوان بی بدیل خود، و تلقی نعمت عظیم فرزندان پس از پیری که هر یک پیامبری مرسل بود، و بقای نسل او در سلسله پیامبران بنی اسرائیل از فرزندش اسحاق، و بقای نسلش از اسماعیل تا تولد پیامبر اسلام و غیر اینها، فعلیهم صلوات الله و سلامه.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

یعنی: و آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است همه از آن خداوند است.

ملکیت حقیقی مظلوف آسمان ها از جماد و ذوات ارواح و ذوی العقول از فرشتگان و ارواح نیکان و غیره، و مظلوف کره زمین از جماد و نبات و جانداران، علاوه بر خود آنها که ظرف آن اشیاء اند همه از آن خداوند است، چنان که مالکیت و سلطه و سیطره بر همه نیز از آن اوست. و این ملکیت و مالکیت، بدان جهت است که خلقت و آفرینش و نگهداری و تصرف و تدبیر امور همه، و در آخر به هم زدن نظام و اعدام و افنای همه در وقت معین، به اراده بالغه و مشیت نافذه اوست و این بالاترین نوع ملکیت و مالکیت است.

وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا

کلمه «کان» مفید قدم زمانی احاطه است که لازم عقلی آن، بقا و ابدیت آن است، و یا منسلخ از زمان است که اطلاقش مفید همان معناست. یعنی: و خداوند از اقدم زمان ها و در همه وقت به همه چیز احاطه داشته و دارد، یعنی به احاطه وجودی و توانی و علمی و رحمتی.

وَيَسِّرْ لَكَ فِي النَّسَاءِ قُلَّ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النَّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا «۱۲۷»

احکام زنان

فتوا و فتیاء و افتاء: بیان حکم، و استفتاء: طلب بیان حکم. ما یُتلی عطف است به ضمیر مجرور فیهنّ، و فی الكتاب و فی الیتامی هر دو متعلق اند به یُتلی. نساء و نسوة هر دو جمع «امراه» اند از غیر لفظش و شامل صغیر و کبیرند. آن تنکوهنّ به تقدیر فی آن تنکوهنّ، یا عن آن تنکوهنّ. و المستضعفین عطف است به یتامی النساء.

تفسیر:

و یَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ

در تفسیر این آیه و جملات آن و جوهی ذکر شده و اولی این است که آیه را بدین گونه تفسیر کنیم که مراد سائلین سؤال از مطلق حکم زن هاست، یعنی مراد از «نساء» جنس جمع، و غرض از سؤال نظر کلی شریعت اسلام درباره حقوق زن هاست از جنبه جواز تعدد زوجات و کیفیت ارث آنها و نحو ذلک، در مقابل سیره ظالمانه و رفتار خشن و جاهلانۀ مشرکان و کفار و اهل کتاب آن عصر نسبت به خود زن و اموال ارثی و غیر ارثی آنها. پس جمله فوق سؤال و جوابی است مستقل.

معنای آیه: ای پیامبر، از تو درباره زنان، یعنی حقوق کلی آنها نسبت به خودشان و اموالشان فتوا و بیان حکم می خواهند، بگو: خداوند تنها خود درباره آنها به شما فتوا می دهد، زیرا احکام کلی اسلام تنها به تشریح خود خداوند است و پیامبران، مبلغ احکام اند. و مصداق فتاوا این جا ذکر نشده بلکه مراد، احکامی است که در اوایل این سوره بیان شده و بعداً نیز ذکر خواهد شد از قبیل این احکام:

۱ - تعدد زوجات در اختیار مرد است که می تواند تا چهار زن دائمی در یک زمان داشته باشد با شروطی که تشریح شده و اهم آنها رعایت عدالت همه جانبه میان آنهاست، که اگر نتواند باید به یک زن دائم قناعت کند.

۲ - لزوم دادن مهر یا متعه برای زن از جانب شوهر با رعایت حسن معاشرت.

۳ - ثبوت سهم الارث برای زنان از ارحام میت یعنی از ترکه آنان، همانند ارحام مرد.

۴ - تعیین سهمیه و نصیب زنان از ماترک ارحام میت مانند مردان در اغلب موارد و

اشتراک هر دو طایفه با تمام طبقات.

۵- ارث بردن زن از مال شوهر و شریک شدنش در ماترک او همراه همه طبقات ارحام.

۶- لزوم مؤکد رعایت حق آنها درباره ادای مهرشان هر چند به قدر قنطار باشد.

۷- حرمت ازدواج مردان با هفت گروه از زنان و ازدواج زنان با هفت گروه از مردان به عنوان محارم نسبی و نیز حرمت هفت گروه رضاعی مشابه نسبی از هر طایفه نسبت به دیگری.

۸- حرمت ازدواج مرد با گروهی از ارحام زنش به مجرد وقوع عقد میان آنها، و حرمت ازدواج زن با گروهی از ارحام شوهر به واسطه وقوع عقد.

۹- حرمت ازدواج مرد با زن شوهردار. یعنی زن حق ازدواج با دو مرد را در یک زمان ندارد، برخلاف مرد.

۱۰- حلال بودن ازدواج هر مردی با هر زنی و عکس آن در غیر موارد فوق از هر قوم و قبیله و نژاد و رنگ و زبان، و خلاصه ازدواج انسان مذکر با انسان مؤنث.

۱۱- تشریح حلیت ازدواج موقت در شرع اسلام به امر خداوند و اجرای آن به وسیله خود پیامبر و عمل عده ای از صالحان و نیکان اصحاب پیامبر به آن، و بقای حکم و عدم نسخ آن در زمان پیامبر و ثبوت آن در شریعت اسلام الی الابد مانند سایر احکام. و این تشریح مقدس، یگانه راه برای زدودن فساد جنسی از جامعه بشری است.

۱۲- جواز ازدواج با بردگان و جواز تملک آنان.

۱۳- تعیین وظایفی برای مرد و زن از بدو ازدواج تا آخر زندگی آنها از نظر ولایت فی الجمله یکی بر دیگری و حقوق معاشرت و انفاق و ولایت بر اولاد.

۱۴- تشریح وظایفی برای طرفین و دیگران در موارد عروض اختلاف میان آنها و حصول نشوز و شقاق از طرفین. و خلاصه اینها از مصادیق «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ» است.

وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِي لَأْتُوْنَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ

به تقدیر واللّه یفتیکم فیما یتلی علیکم. یعنی و نیز خداوند فتوا می دهد و بیان حکم می کند راجع به آنچه در این کتاب بر شما خوانده می شود درباره دختران یتیمی که حق

ارث یا مهر آنها را که از جانب خداوند برای آنها نوشته و مقرر گشته نمی پردازید.

و تَوَعَّبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ

یعنی: و نسبت به خودشان هم اگر صاحب جمال اند رغبت دارید با آنها ازدواج نمایید، و اگر چنان نیستند از ازدواج با آنها بی میلی می کنید.

و فتوای خدا در این باره آیات کلی ارث است که آنها را در تمام طبقات ارث سهیم قرار داده، و آیاتی است که مهر آنها را «نحله» نامیده و پرداخت آن را مؤکداً واجب کرده و از منع آن جداً برحذر داشته است.

بدان که در زمان جاهلیت پیش از اسلام رسمشان بر این بوده که میراث میت را در همه طبقات ارث به ارحام ذکور قادر بر جنگ می دادند، و زنان و دختران و پسران غیربالغ حظی نداشتند. و اگر میت، وارث ذکور جنگجو نداشت اولیای عرفی یا زورمندان قبیله به بهانه ازدواج با وارث، اموال او را تصرف می کردند. اگر وارث ها دارای جمالی بودند یا میل داشتند ازدواج می کردند و گرنه همان طور نگهشان می داشتند تا در مالشان تصرف نمایند و این روش ها و امثال آن سبب این سؤال و استفتا گردیده بود.

و الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ

یعنی: و نیز خداوند درباره مستضعفان از فرزندان میت برای شما فتوا می دهد؛ و آنها ناتوان های سنی و روانی از فرزندان میت هستند که طبعاً توان مطالبه حق خود را ندارند.

و فتوا درباره اینها اطلاعات ادله ارث است.

وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ

یعنی: و نیز خدا فتوا می دهد یا وصیت می کند که برای یتیمان و به نفع آنها خواه یتیمانی که اموال آنها در دست شما باشد یا نه، قیام به قسط کنید. در حفظ و تعلیم و تربیت آنها همانند فرزندان خود رفتار نمایید و در اموالشان راه قسط و عدل را بپوید.

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا

یعنی: و آنچه از کارهای خیر انجام می دهید خداوند از پیش بدان دانا بوده یا همیشه بدان داناست. و ذکر «من خیر» به تناسب مورد است و گرنه خداوند به همه چیز در همه حال داناست.

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأَخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾

لغت و اعراب:

بعل: همسر، زن باشد یا مرد. نَشَزَ عَنْ مَكَانِهِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: بلند شد از جای خود. أَنْ يُصْلِحَا بِهِمَا تَقْدِيرٌ فِي أَنْ يُصْلِحَا صُلْحًا مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ نَوْعِيٌّ اسْت. شَحَّ بِالشَّيْءِ وَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: بخل ورزید خواه در مال باشد یا غیر مال، و در این جا بخل در مال است.

تفسیر:

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا

این آیه درباره برخی از احکام زن هاست به تناسب سخنی که در آیه قبل از زن ها به میان آمد. معنای آیه: اگر زنی از شوهر خود از نشوز و اعراضش بترسد.

مراد از نشوز، سرکشی و تجاوز مرد نسبت به حقوق واجب زن است مانند دادن نفقه به مقدار نیاز، و رعایت قسم و حق المواقعه، و دادن تمام مهر او، و رعایت حقوق مستحب او مانند حسن معاشرت و ملاحظت با وی و توسعه در زندگی اش. و مراد از اعراض، ظاهراً بی میلی قلبی مرد است که منجر به تجدید فراش یا طلاق می شود. و مراد از ترس، ظن و گمان حصول این امور است، و ممکن است اعم از ظن و علم باشد. و گفته شده که این ظن و علم برای زن از گفتار و رفتار مرد معلوم می شود.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا

ص: ۱۵۴

پس بر آن دو، یعنی زن و شوهر، گناهی نیست که در میان خود به نحو صحیح و عادلانه صلح و آشتی نمایند، مثلاً زن از برخی از حقوق واجب یا مستحب خود یا از همه آنها بگذرد و یا مالی از اموال خود را بدهد یا هر دو کار را انجام دهد و آشتی حاصل شود.

و البته معلوم باشد که شمول «لا جناح» در صورت گذشتن زن از حقوق خود و یا دادن مال خود در موارد خوف از اعراض یا از ترک حقوق مستحب است، و اما شمول آن در جایی که زن از ضایع شدن حق واجب خود بترسد و به وسیله ترک حقوق یا دادن مال خود صلح کند، محل خدشه است و تفصیل این موضوع در فقه است.

وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ

و صلح و مصالحه ذاتاً بهتر است. یعنی: در مطلق موارد، خواه در اختلاف و نزاع میان زن و شوهر یا اشخاص دیگر، و خواه به عنوان گذشت از حقوق باشد یا عناوین دیگر.

وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ

یعنی: نفوس انسانی را صفت بخل، همانند سایر غرایز طبیعی، به نحو عروض صفت بر موصوف، احضار شده است. این کلام اشاره به این است که طبعاً برای مرد پرداخت حقوق زن، و برای زن گذشت از حقوق و اموال خود مشکل است.

وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

خطاب به مردان و زنان در معرض وقوع اختلاف و تنازع است. یعنی: اگر شما هر دو طایفه، نیکوکار باشید یا قصد احسان به یکدیگر داشته باشید و در رعایت حقوق تقوا بورزید، پس قطعاً خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است، یعنی آن را پاداش خواهد داد.

وَلَنْ تَشِيَّتَ طَبِيعُوا أَنْ تَعِيدُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصِلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا «۱۲۹» وَإِنْ يَنْفَرَقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا «۱۳۰»

عدالت میان همسران

فلاتمیلوا به تقدیر الی المرغوب الیها، یا عن المرغوب عنها. فتذروها: پس ترک کنید او را، و ضمیر مؤنث آن راجع است به مرغوبٌ عنهای مقدر.

تفسیر:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ

خطاب آیه به مردانی است که بیش از یک زن دائمی دارند. یعنی: هرگز شما توان آن را ندارید که میان زن ها عدالت ورزید هرچند بر آن حریص باشید.

مراد عدالت در میل و محبت باطنی است به گونه ای که محبتش نسبت به همه آنها یکسان باشد. و این امر ممکن نیست، زیرا میل و محبت نسبت به شخصی معلول اوصاف و احوال و جاذبه های مختلف جسمی و روانی اوست و تساوی این امور در دو شخص یا بیشتر تحقق پذیر نیست، پس تساوی و اختلاف در محبت هیچ یک اختیاری نیست.

فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ

مراد از میل در این جا رعایت وظایف ظاهری شرعی و ترتیب آثار عملی زوجیت است. یعنی: اگر میل قلبی در اختیارتان نیست و طبعاً به یکی محبت دارید و به دیگری ندارید یا کمتر دارید، پس آثار و شئون زوجیت را از حسن تکلم و عشرت و بذل نفقه و کسوت و انجام عمل همخوابگی و اعطای مهر و غیره، یکسره متوجه آن که به او محبت دارید نکنید به گونه ای که آن دیگری را کالمعلقه رها سازید، یعنی همانند زنی که بلا تکلیف و بی شوهر و چون جسمی معلق و آویزان است قرار دهید که گویی نه زن آزاد بی همسر است که به سراغ تهیه زندگی رود، و نه زن شوهرداری است که دلگرم سرپرست و معاشرت و نفقه او باشد.

وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

خطاب به مردان است. یعنی: اگر شما به اصلاح کار زنان پردازید و راجع به میل عملی و وظایف ظاهری رعایت تقوا کنید که همان مراعات تساوی در رفتار است، پس خداوند از ازل و همیشه آمرزنده و مهربان بوده و هست، یعنی شما را مورد

عفو و رحمت قرار می دهد.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّنْ سَعَتِهِ

ظاهر آیه این است که تتمه کلام «أَنْ يَصْلِحَا بَيْنَهُمَا» در آیه سابق است و اشاره به جایی است که هریک از مرد و زن حق خود را تماماً خواستار شده و دیگری امتناع ورزیده و کار به جدایی کشیده است.

معنای آیه: و اگر هر دو از یکدیگر جدا شوند، پس حقیقت این است که خدا هریک از آنها را از روی وسعت خویش، یعنی وسعت ملک و رحمتش، بی نیاز می کند. و مراد، این است که جدایی آنها نباید سبب یأس هریک از زندگی شود و یک واحد اجتماع به کلی متلاشی گردد.

وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا

یعنی: و خداوند از ازل و برای همیشه واسع بوده و هست، یعنی وسعت وجودی و توانی و علمی و رحمتی و وسعت ملکی نسبت به تمام اجزای هستی دارد که از جمله آنها مرد و زنی است که از هم جدا شده اند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا «۱۳۱» وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا «۱۳۲»

تفسیر:

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

یعنی: و آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است از آن خداست. توضیح این کلام،

ص: ۱۵۷

مکرر گذشته است.

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ

یعنی: حقیقت این است که همه ملت‌هایی را که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده، از ملت نوح پیامبر گرفته که نخستین ملت صاحب شریعت و صاحب کتاب آسمانی بود تا ملت ابراهیم و موسی و عیسی، بلکه همه آنان را که کتاب‌های آسمانی دیگری همانند زبور و صحف و مزامیر به آنها داده شده، وصیت کرده ایم و شما ملت اسلامی را که آخرین شریعت و آخرین کتاب آسمانی را دارید وصیت می‌کنیم، که از خداوند پروا کنید.

یعنی از غضب و عذاب دنیوی و اخروی او به وسیله تقویت ایمان و کوشش در عمل، پرهیز نمایید.

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

یعنی: و اگر کفر ورزید، در این که او را انکار کنید یا برای او شریک انگارید یا فرستادگان و فرستاده‌های او را نپذیرید، پس آنچه در آسمان‌ها و آنچه در این زمین است همه از آن اوست، یعنی وجودتان در قبضه قدرت اوست و می‌تواند شما را عذاب کند.

وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا

یعنی: و خداوند از ازل و همیشه غنی و حمید بوده و هست. غنی است یعنی بی‌نیاز بالذات از همه موجودات است به اضافه آن که همه چیز در وجود و بقای خود نیازمند بالذات اویند. و حمید به معنای حامد است، یعنی ستایش‌کننده، زیرا ستایش ذات خویش و تعریف همه موجودات، بدان گونه که هستند تنها در توان اوست. و حمید به معنای محمود است، یعنی سزاوار همه ستایش‌هاست، یا هر چیزی را ستایش کنی در واقع او را ستایش کرده‌ای.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

یعنی: و آنچه در آسمان‌ها و این زمین است علاوه بر ذات خودشان، از آن خداست، ملک حقیقی او و مالکیت مطلقه اش از آن اوست، و خدا در وکالت کافی است. یعنی همه عالم وجود را همان گونه که خود ایجاد نموده تنها خود می‌تواند متکفل امر آن باشد، نگه دارد و مسلط شود و تدبیر و تصرف نماید و در وقت موعود فانی سازد.

بدان که وجه مکرر شدن جمله «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» سه بار در این دو آیه این است که اولاً اهمیت و عظمت مفاد این جمله شریفه اقتضای تکرار دارد، ثانیاً ذکر آن در بار اول برای توضیح وسعت ملکی خداست که در آیه قبل اشاره شده به وسعتی که محیط ظهور حکمت اوست. و در بار دوم تعلیل است برای این که کفر همه بشر به او آسیبی نمی زند. و در بار سوم برای بیان قدرت او بر افنای همه بشرهاست که در آیه بعد اشاره شده است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

تفسیر:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا

مراد از ناس مخاطب، کفارند به قرینه آیات پیشین، یا مطلق انسان های موجود در زمان خطاب. و غرض از خطاب، هشدار و تهدید است که در برابر فرامین خدا نایستند.

معنای آیه: اگر خداوند اراده حتمی کند همه شما را می برد، یعنی در لحظه ای از میان برمی دارد و نابود می کند، و گروه دیگری را به جای شما می آورد. یعنی به جای کفار گروه مؤمن یا به جای انسان ها فرشتگان یا اجنه یا نوعی دیگر از ذوی العقول را که قابل تکلیف و قادر بر انجام آن باشند می آورد. و خداوند از ازل و همیشه بر انجام آن توانا بوده و هست.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

جزای موصول شرطی، مقدر است و «فَعِنْدَ اللَّهِ» به جای آن است و تقدیر آن «فَلْيَعْلَمْ» یا «فَأُخْبِرْهُ أَنَّ عِنْدَ اللَّهِ ثَوَابَ الدَّارَيْنِ».

معنای آیه: هر که از کارهای خیر خود تنها پاداش دنیا را بخواهد، پس بداند که پاداش

دنیا و آخرت هر دو در دست خداست. مراد از این آیه ممکن است موارد خاص باشد نظیر جهاد در عصر نزول این آیات که غالباً غنیمتی به دستشان می آمد. پس معنای آیه این است که هر که در چنین مواردی پاداش دنیا را بخواهد پاداش دنیا و آخرت هر دو نزد خداوند است، یعنی همان را که می خواهد می دهیم یا آن که چرا تنها دنیا را می خواهد؟ هر دو را بخواهد یا آخرت را بخواهد.

و ممکن است آیه عام باشد و اشاره به اعمال و فعالیت های کفار در زندگی خودشان، که هدف از همه آنها تنها منافع دنیوی است که همان پاداش است، در مقابل زندگی مؤمنان معتقد که هدفشان از کوشش های عبادی، تنها ثواب اخروی، و از فعالیت های دنیوی، پاداش دنیوی و اخروی است. و غرض این است که کفار نیز پاداش دنیویشان نزد خداست و از او می گیرند هر چند غفلت دارند، پس باید متوجه شوند و ایمان آورند و همانند مؤمنان، پاداش آخرت یا هر دو را بطلبند.

وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا مَبْصِيرًا

یعنی: خداوند از ازل و همیشه شنوا و بینا بوده و هست، یعنی به نفس عمل های بشر خواه کفار یا مؤمنان، و به انگیزه کوشش آنها خواه برای دنیا یا آخرت، و به مقدار پاداش آنان خواه در دنیا یا آخرت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا «۱۳۵»

لغت و اعراب:

قَوَّامٍ مَبَالِغُهُ فِي قِيَامِهِ بِمَعْنَى تَصَدَّقَ بِأَمْرِهِ، يَعْنِي قِيَامٌ كُنْتُمْ بِهِ نَحْوَ كَامِلٍ يَأْتِي بِهِ نَحْوُ

دائم. قَسَيْطُ الْوَالِي - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ - و اَقْسَطُ: عدالت ورزید. شهداء خبر دوم کونوا یا حال از اسم آن است. ان یکن اسم کان «مشهود علیه» یا «کُلُّ مِنَ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ» است. فالله أولى به جای جواب شرط است، و تقدیر آن «فلا تمتنعوا عن الحق» است. فان الله کان به جای جواب تلووا و تقدیر آن «یعاقبکم» است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، قیام به عدل کنید قیامی محکم و استوار و مستمر.

یعنی در عقاید و گفتار و رفتار تان بر پایه قسط باشید و رعایت عدالت کنید؛ و لازم مطلب این که همیشه برنامه دینی را رعایت نمایید. و نیز گواهان برای خدا باشید. مراد اعم از شهادت در محکمه قضات است؛ یعنی در همه گواهی ها و اخبار از مافی الضمیر خود، خدا را در نظر گیرید و مطابق واقع گواهی دهید.

وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا

یعنی: شهادت به حق دهید هر چند به زیان خود یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد؛ و کسی که به زیانش گواهی دادید خواه بی نیاز باشد یا فقیر، خدا به او سزاوارتر است. یعنی شما نباید برای رعایت حال وی شهادت به باطل دهید، مثلاً اگر یکی از طرفین نزاع بی نیاز و دیگری فقیر است نباید برای تحقیر فقیر یا جلب رضایت غنی شهادت باطل به نفع غنی دهید، و یا آن که برای رعایت حال فقیر شهادت باطل به نفع فقیر دهید.

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

یعنی: پس در مقام شهادت، تبعیت از هوای نفس نکنید که از حق عدول نمایید. و اگر از گواهی به حق زبان به باطل پیچیدید و گواهی به باطل دادید و یا از گواهی اعراض کردید، پس جز این نیست که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است، یعنی مستحق عقاب می شوید و آن نزد خداوند محفوظ است.

ص: ۱۶۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

لغت و اعراب:

امنوا، ایمان و اسلام در این کتاب کریم در اغلب موارد به یک معناست، یعنی پذیرش توحید و رسالت و دین. امنوا به تقدیر «أُتِبُوا عَلَىٰ إِيْمَانٍ» یا «أَمِنُوا قَلْبًا» است. مراد از نَزَّلَ - باب تفعیل - در غالب موارد این کتاب نزول تدریجی و از آنزل - از باب افعال - نزول دفعی است. مراد از الکتاب اول قرآن مجید و از الکتاب دوم جنس شامل همه کتاب های آسمانی است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ

خطاب به مسلمان هاست یا به منافقان. و بنابر اول، معنای آیه این است: ای کسانی که حقیقتاً ایمان آورده اید، در ایمان به امور زیر که تمام متعلق ایمان است ثابت قدم باشید، یعنی ایمان به خدا و فرستاده او محمد صلی الله علیه و آله و به این کتابی که بر فرستاده خود پیامبر اسلام به تدریج در مدت ۲۳ سال فرورستاده و به همه کتاب های آسمانی که پیش از این از زمان نوح تا زمان عیسی هر یک را به پیامبر آن عصر دفعتاً و در یک مرتبه فرو فرستاده است. و حاصل آن که باید مؤمنان در ایمان و عقد قلبی باطنی به این امور که حاوی تمام شرایع و کتاب های آسمانی و وسایط فیض نزول آنهاست تا دم مرگ ثابت و استوار باشند.

و بنابر دوم، معنای آیه این است: ای کسانی که به ظاهر و به گفتار ایمان آورده اید، باید

ص: ۱۶۲

از باطن دل و صمیم قلب به خدا و امور مذکور ایمان آورید.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مَبْعِيدًا

یعنی: و کسی که به پنج امر زیر کافر شود، یعنی به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و فرستادگان او و روز جزا، یعنی حتی یکی از آنها را هم انکار کند، او به گمراهی دور و درازی افتاده است. زیرا گمراهی در اصول دین، کفر است و کفر، ضلالت دائمی و سبب خلود در آتش است.

بدان که عظمت و اهمیت اعتقاد قلبی و تسلیم حقیقی در برابر اصول پنجگانه فوق در نزد عقل و شرع مسلّم بوده و قابل تردید نیست و انکار هر یک کفر صریح و ضلالت بعید است، زیرا کدام گمراهی بالاتر است از انکار ذات یگانه واجب الوجود جامع همه کمالات و عاری از هر عیب و نقص و حاضر و ناظر به همه چیز و موجود در نزد همه اجزای آفرینش؛

و از انکار فرشتگانی که اقرب مقربان در گاه او و اداره کننده امور جهان و حافظان نظام عالم هستی اند و همه ذرات عالم وجود در تحت اراده نافذ آنهاست به اراده ای که گویی عین اراده حق است، و آنچه در عالم وجود از حرکات و قلب و انقلاب ها می بینی همه بالمباشره به وسیله آنهاست و بالذات منتهی به ذات ربوبی است؛

و از انکار کتاب های آسمانی که مجموعه های تنظیم شده در ملاء اعلی به نفس اراده تاقیه الهی، بدون دخالت احدی حتی فرشتگان مقرب است، و برای تعالی و تکامل طایفه بشری از بدو وجود آنها تا ختمشان تدوین گشته است؛ کتبی که با عمل و پیاده کردن آنها در صحنه گیتی، فراتر از ملک، و با ترک آن فروتر از حیوان می شوند؛

و از انکار فرستادگان او که نخبگان عالم بشریت و عصاره جهان انسانیت و نمونه های تام و منتخبان ناب اند که «لا فرق بینهم و بین ربهم الا انهم عباده و خلقه» و جانشینان و خلفای خاص خدا در پهنه گیتی که گویی بشر بدون آنها لاشیء و با انضمام آنها کل شیء است.

آنها وسایط تکوین و وسایل تشریح اند و روابطی میان خلق و خالق و متکفلان ابلاغ برنامه های آسمانی به ذوی العقول زمینی اند؛

و از انکار معاد که نتیجه منتظره تمام خلقت و تنها روز عظیم نامتناهی در عظمت و

اهمیت، در تاریخ ممتد ازلی و ابدی ربوبی است، و روز ظهور حقایق نهان خلقت، و بروز اسرار نهفته در قلوب فرشتگان و اجنه و انسان هاست، و روز تعیین مطیعان و مجرمان و استحقاق ثواب ها و عقاب های آنهاست، و روز عرس متقین و عید اکبر مظلومان و عزای ابدی ظالمان، و روز تحقق و عینیت پاداش ها و کیفرها، و ثبات و استقرار نعیم اهل نعیم و عذاب اهل جحیم است.

و از این روست که انکار امور پنجگانه، ضلالت و اعتقاد به آنها هدایت و سعادت است، و در آیه ۱۷۷ سوره بقره نیز از این امور پنجگانه به عنوان بز و احسان نام برده شده است. وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكُتُبِ وَ النَّبِيِّنَّوْ در موارد دیگر این کتاب کریم نیز اول و آخر، امور فوق ذکر شده و باقی مندرج در میان آن دو است.

کفرهای پیایی

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا «۱۳۷» بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا «۱۳۸»

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا

یعنی: بی تردید کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و دوباره ایمان آوردند و باز کافر شدند، سپس بر کفرشان افزودند، هرگز خداوند بر آن نیست که آنها را بیامرزد و بر آن نیست که آنها را به راه راست هدایت نماید.

محتمل است این آیه در مقام بیان حکم کلی باشد، یعنی کسانی که ایمان و کفر از آنها تکرر یافته و مثلاً پس از کفر اصلی دوبار ایمان و دوبار کفر تبادل یافته قابل بخشش نیستند. و ممکن است اشاره به قبیله طویل العمری راجع

ص: ۱۶۴

به حالات مختلف و افراد متبادل آنها باشد مانند طایفه یهود که ابتدا به موسی ایمان آوردند، سپس به اغوای سامری کافر شدند و دوباره به عیسی ایمان آوردند و سپس به پیامبر اسلام کافر شدند و بعد به کفرشان شدت بخشیدند. و این معنا بسیار مستبعد است. و بنابر هر دو معنا ظاهر آیه این است که پس از کفر اخیر اگر فرضاً توبه جدی هم تحقق یابد قابل قبول نیست، و این بر خلاف آیات دیگر و ادله روایی قطعی است که بر هیچ انسانی تا دم مرگ در توبه بسته نیست. پس باید گفت که اطلاق آیه به لحاظ آن است که طبع این گونه افراد اقتضای توبه ندارد و یقیناً توبه نمی کنند تا مورد عفو قرار گیرند.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

یعنی: ای پیامبر، به منافقان مژده ده، یعنی خبر غم انگیز و اسف بار ده که به عنوان استهزا مژده اطلاق شده، به این که بی تردید آنان را عذابی است دردناک، یعنی از آغاز مرگ و عالم برزخ و قیامت تا جهنم ابدی.

و ذکر منافقان در این آیه به دنبال آیه قبل مفید این است که این منافقان همان کسانی هستند که میان خود و خدا چندین بار ایمان و کفرشان تبادل یافته، سپس مستقر در کفر شده اند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَاْفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا «۱۳۹» وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَاءَ مَعْتَمِدَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَيِّئُ تَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَلُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا «۱۴۰»

عزت برای خدا و آیات خدا

الذین صفت المنافقین در آیه قبل است. دون: پایین در مقابل بالا، و جلو در مقابل عقب، و نیز به معنای غیر، و آن حال است از فاعل یتخذون به تقدیر متجاوزین عن المؤمنین.

عزت: غلبه و شکست ناپذیری. خاض الشيء - از باب نصر - داخل شد در آن. آیات الله:

آیه های قرآن یا مطلق معجزات پیامبر. یکفر بها و یستهزأ بها هر دو حال اند از آیات.

تفسیر:

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: آن منافقانی که این صفت دارند که کافران را به جای مؤمنین و با رها کردن آنها، برای خود اولیا اتخاذ می کنند، یعنی دوستان و یاوران و سرپرستان قرار می دهند.

أَيَّبَتُّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

استفهامی انکاری و توییخی است، یعنی آیا عزت را در زندگی خود در نزد آنها می جویند؟! و از عقاید خرافی و اخلاق خشن و سیره های جاهلی و بت های ساختگی آنها عظمت و اقتدار و غلبه جستجو می کنند؟! بلکه حقیقت این است که عزت، یعنی اقتدار و شکست ناپذیری، یکسره از آن خداوند است. و معنای «جمیعاً» این است که علاوه بر آن که قدرت بر همه چیز و عدم مغلوبیت از آن اوست، هر عزت و توانایی در هر موجودی باشد از آن خدا و هدیه اوست و می تواند در هر آنی بازستاند.

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ

آن گاه که پیامبر اسلام در مکه بود و خود و یاران اندکش با مشرکان مخلوط بودند طبعاً در مجالس و مجتمعات گاهی با هم اجتماع داشتند، مشرکان با پیامبر و برخی از یارانش جرّ و بحث می کردند و گاهی سخنان پیامبر و آیات قرآن و روش اخلاقی او را به باد مسخره می گرفتند. آیه ای در سوره انعام مکی، خطاب به پیامبر و مسلمین بدین مضمون نازل گردید که مسلمین در هر مجتمعی باشند، چون بشنوند که مشرکان مشغول انکار و استهزای آیات خدا هستند از آن محل اعراض نمایند و دور شوند تا آن گاه که آنها در سخن

دیگری وارد کردند. آیه این است: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [انعام، ۶۸].

و نظیر این قضیه در مدینه نسبت به یاران پیامبر با اهل کتاب رخ می داد. در این آیه مدنی خطاب به مسلمین و اشاره به آیه انعام است برای بیان این که همان حکم در این جا نیز جاری است.

معنای آیه: و حقیقت این است که خداوند بر شما در همین کتاب این مطلب را نازل کرد که اگر در مجالس و اجتماعات آیات خدا را شنیدید که مورد انکار و استهزا و سخریه قرار می گیرد، هرگز با آنها منشینید، یعنی برخیزید و دور شوید، تا آن گاه که به سخن دیگری وارد کردند.

إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

یعنی: شما نیز در آن هنگام مثل آنها باشید، و در صورت ادامه جلوس، در حرمت عمل و استحقاق عقوبت همانند آنها خواهید بود. به یقین خداوند منافقان و کافران را جمعاً در جهنم گردمی آورد. و استعمال «جامع» مفید این معناست که خدا حتماً انجام دهنده این کار است.

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا «۱۴۱»

لغت و اعراب:

الذین صفت دوم المنافقین است. ترئص: انتظار. استحوذ علیه: غلبه کرد و مستولی شد بر او. و این استعمال بر خلاف قاعده است که باید استحاذا باشد. و منعه منه و عنه: او را از آن

شیء محروم و ممنوع نمود، او را از تجاوز به او باز داشت. ألم نمنعکم به تقدیر «ألم نجعلکم ممنوعاً من ضررهم».

تفسیر:

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ

ریشه نفاق منافقان علاوه بر ضعف ایمان درونی، سالم بودن از ضرر مسلمین و کفار و طمع وصول به دنیا و غنائم از طرفین بود، از این رو در جنگ ها که به حسب ظاهر با مسلمین بودند عکس العمل کارشان در صورت غلبه هر یک از طرفین متفاوت بود که در این آیه به این مطلب اشاره شده است.

معنای آیه: منافقان کسانی هستند که پیوسته انتظار شما را می کشند، یعنی پیشامد جنگ را برای شما انتظار می برند، پس اگر در جنگی از جانب خداوند برای شما ظفر و پیروزی رسید، غالب شدید و اسیر گرفتید و غنائمی حیازت نمودید و نوبت تقسیم غنیمت ها شد و از شما حس بی میلی و سوءظن به نفاق خود نمودند، به طمع غنیمت و تبرئه خود از اظهار ضعف و برای دفع سوءظن شما می گویند: مگر با شما نبودیم و همراه شما نمی جنگیدیم؟ یعنی پس ما هم باید علی السویه از افتخارات پیروزی و غنائم جنگی بهره مند شویم.

وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و اگر از پیروزی، کافران را نصیبی حاصل آید، به آنها می گویند: آیا ما بر شما در سخن و منطوق غالب نبودیم و شما را از این که ایمان آورید و داخل مؤمنین گردید مانع نمی شدیم، که طبق همان سخن ما پیروز شدید؟ و یا آن که آیا در جنگ هایی که مسلمین بر شما پیروز می شدند ما نبودیم که بر شما غالب می شدیم ولی مسلمان ها را از قتل عام و گرفتن همه اموال شما و وخامت عاقبت آن برحذر می داشتیم و آنها را از اضرار و آسیب شما مانع می شدیم؟ یعنی پس ما را هم از غنائمی که نصیبتان شده برخوردار سازید.

بدان که در این آیه مبارکه خداوند پیروزی مسلمین را به خود نسبت داده و پیروزی کفار را نصیبی برای کفار خوانده، یعنی به خود کفار نسبت داده، و این بدان جهت است که

پیروزی مسلمین خیر محض است و هر خیری از آن خداست هر چند بالتسیب باشد، و پیروزی کفار، شرّ محض است و شرور از آن خدا نیست بلکه از شیطان و بشر است هر چند به تسیب خداوند باشد، یعنی تحقق بخشیدن اغلب مقدمات از خداوند باشد.

و به عبارت دیگر، در عمل خیر و شرّ بشر، هر دو اراده و فعل از بشر است و مقدمات خارجیه از خداوند؛ ولی در عمل خیر، خدا به وقوع فعل راضی و بدان امر کرده و پاداش خیر هم قرار داده و در عمل شرّ، به فعل راضی نیست و نهی هم نموده و کیفر هم خواهد داد و مقدمات را هم برای آن عمل نداده و از این رو نمی توان آن را به خدا نسبت داد.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

منع از تمکین در برابر کافران

خطاب به مؤمنان یا به اعم از مؤمن و منافق است. یعنی خداوند در روز قیامت میان شما مؤمنان و منافقان، به تناسب حال هر یک، حکم صادر می کند و هر حکمی در آن جا بلافاصله لازم الاجراء است.

وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا

یعنی: هرگز و ابداً خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نمی دهد.

مراد از راه، سلطه و پیروزی است که اگر در دنیا باشد، مراد از سبیل، پیروزی در منطق و برهان است و اشاره است به این که ادلّه و براهین اصولی و فروعی اسلام به قدری محکم و متقن و استوار است که هیچ دانشمند کافری هر چند متخصص در آیین خود، راه ابطال آن را ندارد.

و ممکن است مراد از سبیل، غلبه و پیروزی خارجی باشد ولو به جنگ، یعنی اگر مسلمین، عارف و عامل به احکام دینشان باشند و توکل تمام به خدا داشته باشند کفار بر آنها غالب نمی شوند؛ و این حقیقتی است غیرقابل انکار.

و محتمل است مراد، عدم سلطه در آخرت باشد، یعنی در آن عالم هرگز کافر بر مؤمن غلبه نخواهد داشت نه در مرحلهٔ مخاصمه و داوری در محکمهٔ عدل ربوبی که حاکمش خداوند است و نه در مرحلهٔ تنجّز و اجرای ثواب و عقاب، زیرا مؤمنان در آن جا عزیزترین حضّار آخرت و مقرب در نزد خدایند و همهٔ فرشتگان، خدمتگزار آنها هستند، و کفار ذلیل ترین و خوارترین انسان ها خواهند بود.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَاءِ إِلَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا «۱۴۲»
مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا «۱۴۳»

ویژگی های منافقان

لغت و اعراب:

خَادَعَهُ و خَادَعَهُ: فریب داد او را، و خَادَعَهُ: به شدت فریب داد او را. ذَبَذَبَ الشَّيْءُ المَعْلُقُ فِي الهَوَاءِ: حرکت کرد و تکان خورد. ذَبَذَبَهُ: حرکت و تکان داد آن را. مَذَبَذَبَ: معلق، انسان متحیر. کسالی - به ضمّ و فتح -: سنگین و ناتوان کاذب.

تفسیر:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ

این کلام بیان صفت دیگری است از صفات منافقان، یعنی: همانا منافقان خدا را فریب می دهند، یعنی با پیامبر خدا و یاران او نیرنگبازی می کنند و عملی فریبکارانه انجام می دهند، در ظاهر اظهار ایمان می کنند و نماز و روزه و جهاد به جا می آورند و در محافل و مجالس مسلمین شرکت می کنند و باطنشان مملو از شرک و کفر است که پنهان می دارند و این عمل، فریب است.

وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

یعنی: و خدا هم با آنها عمل مخادع انجام می دهد، اسلامشان را به ظاهر می پذیرد و احکام اسلام را از قبیل مصونیت جانی و مالی، و شرکت با مسلمین در امور عامه و حیازت غنائم، بر آنها مرتب می کند که گویی اسلامشان را به نحو کامل پذیرفته، ولی به مجرد مرگ، آنها را به عنوان کافر تلقی می کند و در زمره کافران و مشرکان وارد می سازد و اعمالشان را هدر می دهد و محلشان را در دوزخ قرار می دهد و این قوی ترین و عجیب ترین نوع مکر و

ص: ۱۷۰

فرب و مخادعه است، و لذا فرموده: .

وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: و چون به نماز ایستند در حال سنگینی و کسالت ایستند، زیرا روح نماز و نشاط آن محبت و عشق به معبود است و عبادتی که عامل آن اعتقاد به آن ندارد و به انگیزه منافع دنیوی انجام می دهد طبعاً با کسالت خواهد بود. آنها در نماز و همه اعمال خیرشان ریا می کنند، یعنی خلاف آنچه در دل دارند نشان می دهند. و این جمله به منزله تعلیل جمله سابق است. و آنها خدا را جز اندکی یاد نمی کنند، زیرا ریاکار عملش همان است که در منظر مردم می کند و آن هم فقط صورت است و حقیقت ندارد.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لِآلِي هُوَلَاءِ وَ لِآلِي هُوَلَاءِ

صفت دیگری است از صفات منافقان. یعنی: منافقان پیوسته در دلشان میان ایمان و کفر متحیر و سرگردانند، نه یکسره به سوی این و نه یکسره به سوی آن اند. یعنی نه توان بقای بر کفر سابق را دارند، زیرا اتقان ادله توحید و براهین اسلام و ترس از قدرت روز افزون مسلمین مانع از آن است، و نه توان آن که همانند مسلمین به کلی اسلام را انتخاب کنند، زیرا عادت دیرینه و تقلید کورکورانه از کفر و تسویلات شیطان و تهدیدات همکیشان اجازه نمی دهد.

وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

یعنی: و کسی که خدا او را گمراه سازد، یعنی همانند این منافقان در گمراهی تردید و تحیر رها کند، هرگز برای او راهی پیدا نمی کنی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا «۱۴۴» إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا «۱۴۵»

ص: ۱۷۱

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید هرگز کافران را به جای مؤمنان، یعنی با رها کردن و گذشت از مؤمنان، دوست و یاور و سرپرست اتخاذ نکنید. و این کلام برای نهي از تشبیه به منافقان است که آنها در باطن با کفار دوست حقیقی و یاور آنهايند.

أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

یعنی: آیا می خواهید برای خدا به ضرر خود برهان و دلیل روشنی قرار دهید تا شما را عذاب نماید؟!

مراد این است که ولایت و دوستی با کفار، جرمی است که به عنوان برهان در پیشگاه خدا قرار می گیرد که آثار کفر و نفاق را بر صاحب آن مرتب کند، او را در گمراهی رها می سازد و در زندگی مذبذب می کند و همراه اهل آتش می نماید و در اسفل درک نار مسکن می دهد، و اینها از اوصاف منافقان است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ

یعنی: حقیقت این است که منافقان در درجه پایین تر آتش اند.

درک - به فتح و سکون راء - و درکات پله هاست به لحاظ فرود آمدن، مقابل درجات که پله هاست به لحاظ بالا رفتن. و لازم این کلام این است که ساکنان بهشت از سطح مفروض در قیامت رو به بالا- می روند و اهل جهنم رو به پایین، و در بهشت هر چه بالاتر روند بهتر و وسیع تر و زندگی راحت تر است و در جهنم هر چه پایین تر روند بدتر و عذابش بیشتر است.

و وجه این که منافقان در چنین مکانی هستند این است که آنها بر کیفر کفر باطنی خود استهزای به دین و پیامبر و مسلمین و آزار آنها را افزوده اند و ضرر آنان بر اسلام و مسلمین از کفار علنی بیشتر است.

وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا

یعنی: و از این روست که هرگز برای آنها در عالم آخرت یآوری نخواهی یافت.

ص: ۱۷۲

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا «۱۴۶» مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا «۱۴۷»

تفسیر:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ

استثنا در آیه از منافقان در آیه قبل یا از ضمیر آن است و مراد این است که محکومیت به تعذیب در درک اسفل دوزخ و پیدا نشدن یاور و ناصر برای آنها و گناهان دیگر و آثار آنها به وسیله توبه خاصی رفع می شود.

معنای آیه: مگر کسانی که توبه کنند یعنی از انحرافات اعتقادی و عملی گذشته پشیمان شوند، و برای آینده پلیدی روح خود را با زدودن عقاید و اعمال باطل صالح سازند، و در تمام امور به خدا یعنی به کتاب و سنت رسول او تمسک جویند، و دین خود را یعنی مجموع قوانین اصولی و فروعی خود را از شرک اعتقادی و عملی و خفی و جلی برای خداوند خالص و ناب نمایند.

فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

یعنی: پس آنها جزء مؤمنان و همراه آنها در دنیا و آخرت خواهند بود، و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد. و مراد از زود بودن، شروع شدن آن به مجرد مرگ است که در برزخ و قیامت و مابعد آن ادامه دارد.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ

این آیه اشاره است به این که منشأ تعذیب بندگان در عالم آخرت خود آنها هستند و جز به خود آنها و اعمالشان باز نمی گردد و محال است ابتداءً به خدا باز گردد.

ص: ۱۷۳

معنای آیه: خداوند را با عذاب و شکنجه شما در قبر و برزخ و قیامت و دوزخ چه کار؟ و چه سودی از آن دارد اگر شما شکرگزار باشید و ایمان آورید؟ یعنی آیا خدا مجازات را برای تشفی قلب انجام می دهد؟ که مقامش والاتر از آن است. یا برای دفع ضرر و زیانی از خود می کند؟ که او آسیب پذیر نیست و ضرری به او نمی رسد. و یا برای جلب نفعی است؟ که او بی نیاز مطلق است و محال است سودی از کسی بطلبد. پس عذاب عاصیان در عالم آخرت یا برای تحقق وعده ای است که به مطیعان داده که عاصیان را عذاب خواهد نمود و آنها تعقیب کننده تحقق وعده اند، و یا تجسم عینی باورهای پلید قلبی و تبلور خارجی اعمال زشت آنهاست که طبعاً پس از انتقال به عالم دیگر به صورت آتش و شکنجه های مختلف آن جا درمی آید.

وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا

و خداوند از ازل و برای ابد شکرگزار است، یعنی: در مقابل اعمال خیر بندگانش به وسیله پاداش کافی در دنیا و آخرت عکس العمل نشان می دهد؛ و داناست، یعنی به اعمال باطنی و ظاهری بندگانش از آغاز خلقت تا انقراض نسلشان از نظر کم و کیف و مقدار استحقاق، از زمان پیش از وجود عامل و صدور عمل تا ابد، داناست.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا «۱۴۸» إِنْ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَغْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا «۱۴۹»

لغت و اعراب:

جَهْرَ الشَّيْءِ و بالشَّيْءِ - از باب مَنَع - آشکار کرد آن را. قول سوء هر گفتاری است که شرعاً یا عقلاً ناپسند باشد. إِلَّا مَنْ ظَلَم استثنا از جهر بسوء است به تقدیر إِلَّا جَهْرَ مَنْ ظَلَم.

جمله فان الله كان در جای جزاء شرط است به تقدیر فهو حسن، او فهو تخلق بأخلاق الله.

تفسیر:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ

ص: ۱۷۴

یعنی: خداوند آنچه از گفتار را که برای بدی دیگران بلند شود و به عبارت دیگر آشکار کردن بدی مردم را به وسیله گفتار دوست ندارد. نظیر آن که به کسی در نزد مردم فحش گوید، مسخره کند، نفرین نماید، لعنت کند، بهتان گوید، غیبت کند، بدی هایش را افشا نماید و نسبت ناروا دهد. و معنای دوست نداشتن خدا مبعوضیت و کراهت تشریحی است یعنی نهی می کند به نهی اعم از تحریمی و کراهتی، و گرنه صفت حبّ و بغضی که در انسان است درباره خدا محال است.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا

مورد جواز غیبت

یعنی: مگر آشکار گفتن کسی که بر او ظلم شده و ستم رفته باشد که برای او جای است تا آن حد که مظلومیتش رفع شود سخن بگوید. و اطلاق «جهر بالسوء» شامل همه موارد است و تخصیص برخی از موارد در فقه ذکر شده است. و خداوند از ازل و برای همیشه شنوا و داناست، شنوای سخن مظلوم و دانا به حال او و حال ظالمش.

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا

این آیه در مقام بیان دو مطلب کلی است: اول آن که انجام هر کار خیری آشکارا یا پنهان نیکوست هر چند برخی آشکارش نیکوتر است و برخی پنهانش نیکوتر است. دوم آن که گذشت از بدی دیگران مطلوب است، پس برای مظلوم نیکوست که نسبت به ظالمش عفو نماید و جهر بالسوء نکند.

معنای آیه: اگر عمل خیری را آشکار انجام دهید یا آن را پنهان نمایید یا از بدی ای در گذرید نیکوست و تخلّق به خلق خداوند است، و همانا خداوند بسیار بخشنده و تواناست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا «۱۵۰» أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا «۱۵۱»

بین ذلک اشاره به کفر و ایمان است که از سیاق استفاده می شود. جمله اولتک هم الکافرون خبر آن الذین در اول آیه قبل است. حَقًّا مفعول مطلق مؤکد مضمون جمله هم الکافرون است. اعتداد: مهیا و آماده کردن. مَهِينَ: خوار و رسواکننده.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكُمْ سَبِيلًا

این آیه که شامل چهار جمله است در بیان حال طایفه یهود است که خدا را با پیامبران تا موسی قبول کرده و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله را قبول نکرده اند که این کار از نظر قرآن در حکم انکار همه است، زیرا رسولانی که از سوی یک فرستنده و برای یک هدف آمده اند به حکم یک رسول اند و انکار بعضشان انکار کل آنها است، و اعتقاد به اصول عقاید از توحید و رسالت و غیره ارتباطی است و عدم اعتقاد به بعض نفی کل است، و جمله اول آیه مبین این مطلب است. و اینان در واقع میان خدا و پیامبران جدایی افکنده اند، خدا را از عیسی و محمد صلی الله علیه و آله جدا کرده اند، و جمله دوم اشاره به این است. و اینها هستند که به صراحت می گویند ما به برخی از پیامبران ایمان می آوریم، مانند موسی و رسولان پیش از او، و به برخی کفر می ورزیم، مانند عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، و جمله سوم اشاره به این مطلب است. و در نتیجه حالشان این است که می خواهند میان ایمان به همه و کفر به همه راه سومی اختیار نمایند، و جمله آخر هم اشاره به این کلام است.

معنای آیه: به یقین کسانی که به خدا و فرستادگانش کفر می ورزند یعنی از راه انکار بعض، و می خواهند میان خدا و پیامبران یعنی برخی از آنها مانند عیسی و محمد صلی الله علیه و آله در اعتقاد جدایی افکنند، و می گویند به بعضی ایمان می آوریم مانند موسی و پیشینیانش، و به بعضی کفر می ورزیم مانند عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، و می خواهند میان این دو یعنی ایمان به همه و کفر به همه راه دیگری اتخاذ کنند که نه راه ایمان مطلق است و نه راه کفر مطلق؛

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

آنها هستند که حقیقتاً کافرند یعنی به کفر مطلق که انکار همه اصول عقاید است؛ و ما برای کافران عذابی خوار کننده و خفت بار آماده کرده ایم. یعنی پیش از آن که آنها را خلق کنیم برای یکایک آنها در جهنم برحسب درجات کفر و سیئاتِ مادون کفرشان محلی از طبقات جهنم و انواعی از شکنجه های آن تهیه کرده ایم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا «۱۵۲»

تفسیر:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ

این آیه طبق سنت جاریه الهی که غالباً پس از ذکر اهل کفر و طغیان، ذکری از اهل تسلیم و طاعت یا عکس آن دارد، پس از ذکر کفار به واسطه تفرقه و تجزیه در اعتقاد، بیانی از اهل ایمان به خاطر کمال عقیده و عدم تجزیه به میان آورده است.

معنای آیه: و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آورده اند و میان هیچ یک از فرستادگان او یعنی از آدم، نخستین پیامبر تا محمد صلی الله علیه و آله خاتم آنان، تفرقه و جدایی نیفکندند، یعنی در حقانیت و برانگیخته شدن از جانب یک مبدأ واجب الوجود و خالق و مدبر، و ابلاغ کننده دین و تکلیف یک خدا بودن؛

أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ

یعنی: آنها هستند که خداوند به زودی پاداش های آنان را خواهد داد، در دنیا به اندازه گنجایش این جهان و طبق صلاح فردی و اقتضای نظام اتم خلقت، و در آخرت به گونه ای که هیچ عقل و فکری را توان درک سعه آن و کم و کیف و ابدیت آن نباشد.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی: و خدا پیش از آفرینش آنها و همه مکلفان تا انتهای وجودشان، یعنی برای

ص: ۱۷۷

همیشه و بدون قید زمانی، بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَسْأَلُ لُبَّكَ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾

باز هم یهودیان

لغت و اعراب:

سَأَلَ - از باب مَنَع - چون به دو مفعول بنفسه متعدی شود به معنای طلب و خواستن باشد، مانند سألت الله نعمه. و چون به مفعول دوم با «عن» متعدی شود به معنای پرسیدن باشد، مانند سألت زيدا عن حاله. أن تنزل به تقدیر تنزیل الكتاب. جَهَرَ الرجل - از باب مَنَع - او را بدون حجاب دید. صاعقه: آتش جهنده از ابر همراه با رعد شدید. عجل:

گوساله. فقد سألوا جواب نهی است به تقدیر لا يعظمن عليك. عن ذلك اشاره به اتخاذ عجل است.

تفسیر:

يَسْأَلُ لُبَّكَ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ

یعنی: ای پیامبر، اهل کتاب از تو می خواهند کتابی بر آنها از آسمان فرود آوری.

ظاهر اهل کتاب یهود و نصارا است هر چند مطالب درخواست شده از جانب علمای یهود بود. و مرادشان این است که کتابی باشد منظم و مرتب مندرج در لوحی یا دفتری خاص مانند تورات موسی، یا نامه ای که اسم و رسم یکایک سران یهود و علمای تورات در آن نوشته باشد و به رسالت پیامبر اسلام در آن تصریح شده باشد، و یا حداقل نامه ای که

ص: ۱۷۸

هنگام فرود آمدن از آسمان آن را مشاهده کنند، و مثل قرآن نباشد که آیات و سوره هایش به تدریج و پراکنده نازل می شود.

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً

یعنی: ای پیامبر، این درخواست ها در نزد تو عجیب و بزرگ ننماید، زیرا این طایفه از موسای پیامبر بزرگ تر و عجیب تر از آن را خواستند و گفتند: ای موسی، خدا را به ما آشکارا نشان ده که با چشم سر بینیم.

یعنی این سؤال غریب تر است، زیرا نزول کتابی از آسمان هر نوعی باشد امری است ممکن هر چند از قدرت بشر خارج است، ولی دیدن خدا به چشم سر غیر ممکن است، و محال عقلی است که خدا تجسم پیدا کند و قابل رؤیت بشر باشد. و این درخواست از سران و هفتاد نفر از منتخبان یهود بود که موسی آنها را برای مناجات با خداوند از میان قومش برگزید تا به کوه طور برد و خود با خدا صحبت کند و آنها هم بشنوند، یا خدا آنها را مورد خطاب قرار دهد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ

یعنی: پس به واسطه ظلمی که کردند صاعقه آسمانی همه آنها را فرا گرفت و هلاک نمود. مراد از ظلم و ستم، ستم به موسی علیه السلام است که تکلم او را با خدا نپذیرفتند، یا به اصل تکلم قناعت نکردند و رؤیت خواستند؛ و ظلم به خداست که جسمش دانستند یا تنزل او را به مرتبه تجسم خواستار شدند؛ و ظلم به خودشان است که در تکبر و لجاجت و عناد به غایت رسیدند و خود را به هلاکت انداختند.

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ مَّ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ

یعنی: سپس آنها گوساله را به خدایی گرفتند پس از آن که آن دلایل روشن بر الوهیت الله یگانه واجب الوجود برای آنها آمده بود.

مراد این است که آنها را پس از هلاکت به صاعقه، زنده کردیم و به سوی قومشان روانه نمودیم. و چون موسی برای دریافت تورات موعود به سوی طور عزیمت نمود، در غیاب وی به تحریک سامری گوساله را به خدایی گرفتند و به دور او طواف کردند در حالی که آنان همانها بودند که نشانه های توحید الهی برای آنها آمده بود، زیرا این حادثه پس از گذر

اعجازی از رود نیل و پس از رؤیت عصای موسی و ید بیضا و ایمان سحره فرعون و دیدن آیات نه گانه و شکافتن دریا و غرق فرعونیان بود.

فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكُمْ وَءَاتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا

یعنی: پس از آن، از گوساله پرستی آنها نیز گذشتیم. یعنی با این که این عمل از بدترین اقسام شرک بود باز عفو کردیم و موسی را سلطه ای آشکار دادیم. یعنی پایه های نبوت و ولایتش را به واسطه اموری مانند مجازات شدید سامری، و آتش زدن گوساله، و توبه دادن پرستندگان گوساله به شدیدترین نوع توبه، و دستور قتل عام در میانشان، استوار و محکم نمودیم.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا «۱۵۴»

لغت و اعراب:

طور: کوه به نحو اطلاق، و اسم علم کوه خاص در وادی ایمن که محل مناجات موسی با خدای خود بوده است. بميثاقهم به تقدیر «لأخذ الميثاق منهم» یا «بأن يعملوا بالميثاق المأخوذ منهم». سجداً حال است از فاعل ادخلوا. عدا - از باب نصر - تجاوز کرد. سبت:

روز شنبه.

تفسیر:

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ

موسی پیامبر بنی اسرائیل تورات را از کوه طور از جانب پروردگار خود تلقی کرد و به قوم خود عرضه داشت که بپذیرند و در میان مجتمع خود پیاده کنند. دانشمندان قوم، آن را خواندند و مقدار زیادی از احکام آن در نظرشان سنگین آمد و از پذیرش آن سرباز زدند. و ظاهراً اگر اینان اکثریت قوم هم نباشند کثرت معتنابه و متنفدی

ص: ۱۸۰

بودند. خداوند به جبرئیل دستور داد کوهی را از اطراف آن محیط یا همان طور سینا را به خاطر قداستش از سطح زمین بر کنده، بر بالای سرشان همانند سایبانی نگه دارد و با تهدید از آنان پیمان محکمی برای پذیرش تورات یا پیاده کردن آن در جامعه بگیرد، و جبرئیل چنین کرد.

وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ

یعنی: و نیز به آنها گفتیم از دروازه بیت المقدس برای جنگ با کفار آن جا در حال خضوع و سجده کنان وارد شهر شوید. خضوع برای قداست بیت المقدس، و سجده یعنی در برخی از مکان های مناسب آن برای خدا. و نیز به آنان گفتیم که باید پس از سکونت در آن محیط از قانون حرمت صید ماهی در روز شنبه تجاوز نکنید. و ظاهر آیه این است که این دو تکلیف از تشریحات خود موسی بوده و در تورات نبوده. و به هر حال برای این مطلب نیز از آنها در زیر کوه طور پیمان گرفت، و از این رو فرموده:

وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا

یعنی: و از آن طایفه پیمانی سخت و محکم گرفتیم.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمْ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيًا حَقًّا وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۱۵۵» وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا «۱۵۶» وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا «۱۵۷» بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا «۱۵۸»

فبما «با» سببیه و «ما» زایده است به تقدیر فبنقضهم، و این جار و مجرور متعلق است به فعل مقدر به تقدیر «فعلنا بهم ما فعلنا» و یا آن که متعلق است به حرمانا علیهم در آیه ۱۶۰، و کلمه فبظلم در آن آیه بدل است از فبما نقضهم و معطوفات شش گانه آن در اول این آیه.

عُلف: جمع اغلف، چیزی که در پوشش و غلاف باشد مثل شمشیر و میوه و کتاب.

تفسیر:

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفِّرْتُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمْ الْأَنْبِيَاءَ بغيرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ

یعنی: آنچه در حق بنی اسرائیل از آغاز تا به حال از عذاب های گوناگون انجام داده ایم مانند لعن، مسخ به صورت گراز و میمون، مقرر کردن ذلت و مسکنت بر آنان، ازاله ملک و سلطنت و استقلالشان، تحریم غذاهای پاکیزه برایشان و غیر اینها از اموری که در تورات است و در این کتاب الهی نیز به برخی از آنها اشاره شده، به سبب نقض میثاق و پیمان شکنی آنها و امور شش گانه بعدی است. و این بیان مبتنی بر این است که فبما نقضهم متعلق به مقدر باشد. و اما احتمال متعلق بودن آن و معطوفاتش به حرمانا در آیه ۱۶۰ خالی از اشکال نیست، زیرا که کفر به عیسی و تهمت به مریم و ادعای قتل عیسی که جزء معطوفات است زماناً پس از تحریم طیبات بوده، لذا نمی تواند سبب واقع شود.

معنای آیه: پس ما آن عذاب ها را بر آنان روا داشتیم به سبب شکستن آنها پیمانشان را، یعنی در موارد زیادی که از آن جمله امتناعشان از دخول بیت المقدس و شکستن حرمت سبیت است؛ و به سبب کفر و انکارشان آیات خدا را، یعنی آیات انجیل و آیات قرآن و آیاتی از خود تورات را؛ و به سبب به ناحق کشتن آنها پیامبران خدا مانند زکریا و یحیی و عده ای دیگر را که در قرآن به نحو اجمال نام برده می شوند؛ و به سبب این گفتارشان در برابر دعوت به پذیرش انجیل و قرآن، که دل های ما در پوشش و غلاف است، به این معنا که طبعاً قدرت درک این سخنان را نداریم، یا قدرت درک سخنان غیر موسی را نداریم پس معذوریم. و ممکن است مراد از اغلف بودن دل هاشان این باشد که مملو از علم است و پر از دانش، و نیازی به صحبت های شما نداریم.

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی چنین نیست که می گویند، بلکه خداوند در اثر کفرشان در گفتار و کردار، بر دل های آنان مهر شقاوت زده که در اثر آن هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اندکی از آنها، یا مگر ایمان اندکی مانند ایمان به اصل توحید و برخی از فرستادگان الهی.

وَ بِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا

یعنی: و نیز به سبب کفر آنها، کفر به عیسی بن مریم که گروهی بسیار نبوت او را پذیرفتند؛ و برای آن که به مریم مطهره معصومه بهتان بزرگی زدند و گفتند عیسی را از مردی به نام یوسف نجار آورده. و ممکن است و «قولهم» عطف تفسیر «کفرهم» باشد.

وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ

یعنی: و نیز به واسطه این گفتارشان که حتماً ما بودیم که عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم. و این توصیف را به عنوان استهزا گفته اند، زیرا رسالتش را پذیرفتند در حالی که او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه کار بر آنها مشتبه شد.

درباره اشتباه کار بر آنها چند چیز گفته شده است:

یک - در جنگ میان یهود و عیسی و طرفدارانش مردی شبیه عیسی کشته شد که آنها مدعی شدند او عیسی بن مریم بود.

دو - خداوند قیافه عیسی را القا کرد بر شخصی که می خواست عیسی را پیدا کند و به یهود معرفی نماید، او را به گمان این که عیسی است کشتند.

سه - این که پس از مدتی از عروج عیسی بن مریم، مردی به نام عیسی مدعی نبوت شد و مردم او را کشتند.

وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّمَّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا

یعنی: و حقیقت این است که کسانی که درباره او اختلاف دارند خود در اصل قتل او شک و تردید دارند؛ هیچ علم و یقینی جز پیروی از ظن و گمان برای آنها نیست و قطعاً او را نکشته اند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

یعنی: بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد. او را با بدن خود در حالی که زنده بود به عالم بالا و ملاً اعلی و عالم فرشتگان و محیط ارواح انبیا برد نه آن که روحش را در عالم

خواب بالا برد، یا او را میراند و بالا برد و یا آن که رتبه و مقامش را بالا برد، زیرا ضمیر (بل رفعه الله) به همان شخصی برمی گردد که مورد سوء قصد یهود و در معرض قتل و صیلب آنها بود. آری خداوند از ازل و برای همیشه مقتدر شکست ناپذیر و حکیم است و افعالش از روی اتقان و مصلحت نظام اتم است.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً «١٥٩» فَبُظْلِمَ مِنَ الَّذِينَ هَرَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً «١٦٠» وَأَخَذْنَاهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً «١٦١»

لغت و اعراب:

و ان من اهل الكتاب، ان نافية است و بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می شود، و در این جا به تقدیر «ان أحد» است. مرجع ضمیر به عیسی است، و ضمیر موته محتمل است أحد باشد یا عیسی. فبظلم متعلق به حرمانا است، و محتمل است که بدل از فيما نقضهم باشد و متعلق به محذوف فعلنا بهم ما فعلنا. هاد - از باب نصر - توبه کرد و بازگشت، یهودی شد. طیب مقابل خبیث، آنچه از خوراکی و غیره شرعاً مجاز و طبعاً مورد پسند باشد. کثیراً یعنی ناساً کثیراً، یا صدأ کثیراً، بنابر اول مفعول به و بنابر دوم مفعول مطلق است.

تفسیر:

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ

دو ضمیر «به» و «موته» اگر ضمیر اول به «عیسی» و دوم به «أحد» مقدر برگردد، معنای آیه این است: و احدی از اهل کتاب تورات و انجیل نیست مگر آن که مسلم است که پیش از آن که بمیرد به عیسی ایمان می آورد. پس آیه مبین این است که کفار اهل کتاب در وقت

ص: ۱۸۴

معاینه مرگ همان گونه که فرشته مرگ را می بیند عیسای حقیقی را هم می بینند. مثلاً می بینند همراه ملک الموت آمده، نه خداست و نه خدا در او حلول کرده و نه یکی از اجزای سه گانه خداست بلکه بنده او و آفریده دست قدرت او و پیامبر و بشارت دهنده به پیامبر پس از اوست، پس به او ایمان می آورند لکن این ایمان آنها نتیجه ای نمی بخشد، زیرا پس از معاینه آخرت به حواس ظاهری، توبه پذیرفته نیست.

و اگر هر دو ضمیر به عیسی برگردد، معنای آیه این است: هیچ اهل کتابی نیست مگر آن که به عیسی در حال حیات و پیش از مرگش ایمان می آورد. و بنابراین باید آیه را حمل کرد به اهل کتاب زمان ظهور عیسی در محضر حضرت ولی عصر (عج) که می بینند عیسی همراه او آمده، به عیسای حقیقی و به دین اسلام ایمان می آورند. و حمل آیه به این معنا هرچند سبب تخصیص عموم اهل کتاب است لکن با آیات سابق مناسب تر است، زیرا مفاد آنها اثبات حیات عیسی است که به آسمان عروج کرد، و این آیه هم تأیید آن است.

وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا

این جمله مستقل و در مقام بیان حکم کلی مرتبط به مورد است که از آیات دیگر این کتاب کریم نیز استفاده می شود و آن این که هر پیامبری در روز قیامت به ایمان و اعمال نیک یا بد امت خود، گواهی خواهد داد و عیسی نیز روز قیامت علیه همه، علیه یهود به خاطر تکذیب او و علیه امت خود به خاطر تثلیششان ادای شهادت خواهد کرد، و طریق تحمل آن گزارش های متناوبی است که فرشتگان کاتب اعمال مردم به او می دادند.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ

تنوین کلمه «ظلم» دلالت بر تعظیم و تکثیر دارد، یعنی به خاطر سرزدن ستم های بزرگ و بسیار از کسانی که یهودی شدند، پاکیزه هایی از خوراک و غیره را که برایشان حلال شده بود بر آنها حرام کردیم، مانند شیر و گوشت شتر و صید ماهی در روز شنبه و استفاده از هر حیوان ناخن دار و از پیه گاو و گوسفند، که برخی از آنها در آیه ۱۴۶ انعام ذکر شده است.

وَ بَصَدَّهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا

یعنی: و نیز به خاطر جلوگیری آنها بسیاری را از راه خدا.

آنها بسیاری از مردم را از بسیاری از احکام دین به وسیله پنهان کردن احکام تورات و

کتمان آن از مردم یا تحریف و تبدیل حلال آن به حرام و حرام آن به حلال جلوگیری کردند.

وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوْا وَقَدْ نُهِيَ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ

یعنی: و نیز به خاطر گرفتن ربا و خوردن آن در صورتی که در متن تورات از آن نهی شده اند، و نیز به خاطر خوردن مال مردم به نحو بیهوده و باطل مانند رشوه در حکم و اجرت بر نوشتن تورات تحریفی.

وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

یعنی: و برای کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند، به سبب انکار آیات آن کتاب و انکار نبوت عیسی و نبوت پیامبر اسلام و دین و کتاب او، عذابی دردناک در آخرت آماده کرده ایم.

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِمَّا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا «۱۶۲»

لغت و اعراب:

راسخ: ثابت و پابرجا، و الراسخون مبتداست، و ضمیر منهم راجع است به اهل کتاب، و المؤمنون اول و المؤمنون و المؤمنون دوم عطف اند به راسخون، يؤمنون خبر مبتداست، مقیمین منصوب به مدح است به تقدیر امدح یا اخصص. و در ترکیب و عطف جملات این آیه اختلاف است، ما یکی را ذکر کردیم.

تفسیر:

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ

یعنی: هر چند برای کافران اهل کتاب عذاب دردناک آماده کرده ایم، لکن از آنان کسانی که راسخ در علم اند، یعنی در دانش کتابشان رسوخ و مهارت دارند، و هم چنین

ص: ۱۸۶

مؤمنان به دین اسلام،

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

یعنی: به تمام آنچه بر تو نازل شده از دین و قرآن و به آنچه پیش از تو نازل شده از شرایع گذشته و کتاب های آسمانی، ایمان می آورند،

وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ

یعنی: و جداگانه یادآور می شوم از ایمان آوردن نماز گزاران واقعی،

وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

یعنی: و نیز ایمان می آورند زکات دهندگان و بالأخره همه مؤمنان و گروندگان، به خدا و روز واپسین و به آنچه میان آن دو از اصول اعتقادات است.

أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا

جمله مستقله است و اشاره به عظمت پاداش اخروی مؤمنان مذکور و عدم تأخیر آن، یعنی: همه آنان را به زودی پاداشی بزرگ خواهیم داد.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا «١٦٣» وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا عَنْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «١٦٤» رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا «١٦٥» لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا «١٦٦»

ص: ١٨٧

وحدت واقعی میان ادیان اصیل

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ مَبَعْدِهِ

این چند آیه آتی در مقام رفع استبعاد از این امر است که ایمان راسخان در علم و مؤمنان، به آنچه بر تو و گذشتگان فرود آمده، امری بی سابقه و ابتدایی نیست بلکه از بدو خلقت بشر پیامبرانی فرستاده ایم که مردم را مژده دهند و انذار کنند و گروهی هم در هر عصری به آنها ایمان آورده اند و فرضاً اگر همه کافر شوند و گواهی به صدق رسولان ما ندهند خدا خود گواه همه است و او کافی در شهادت است.

معنای آیه: ای پیامبر، به یقین ما به سوی تو وحی کردیم همان گونه که به سوی نوح وحی کردیم. نوح نخستین پیامبر مرسل و اولوالعزم صاحب کتاب آسمانی و آورنده شریعت مستقل است. و نیز به پیامبرانی پس از نوح تا زمان ابراهیم که همه پیرو شریعت و کتاب نوح بودند و شریعت مستقل نداشتند وحی کردیم.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ

یعنی: و نیز وحی کردیم به ابراهیم دومین پیامبر اولوالعزم صاحب کتاب و شریعت مستقل، و به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یعنی پیامبرانی از نوه های یعقوب.

وَ عِيسَىٰ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ

یعنی: و نیز به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان. یعنی به همه وحی کردیم با اختلاف مراتب فضل و جدایی زمان بعثت آنها.

وَ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

یعنی: و به داود زبور دادیم. به این ترتیب به او نیز وحی کردیم بدین طریق که کتاب زبور را به او عطا نمودیم. و آن کتابی در غیر احکام شریعت و دارای صد و پنجاه سوره در توحید و حمد و ثنای الهی و مواعظ و پند و حکمت و اخلاق بوده است. گویند هنگامی که داود آن را با صوتی بی نظیر در تاریخ بشر می خواند، علمای بنی اسرائیل و مردم عصر در اطرافش اجتماع می کردند، بلکه از غایت حسن و جاذبه صوت او حیوانات زمینی و پرندگان هوایی نیز از زمین و هوا به دور او گرد می آمدند.

و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ

به تقدیر «و ارسلا رسلا»، یعنی: و رسولانی را فرستادیم که پیش از این سرنوشت آنها را برای تو بازگو کردیم، یعنی در سوره های مکی. یا مراد این است که خدا قصص آنها را برای پیامبر بیان کرده و به مردم نگفته است. و نیز رسولانی را که سرگذشت آنها را برای تو نگفته ایم از صد و بیست و چهار هزار نفری که در طول تاریخ گذشته اند.

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

این کلام از قبیل عطف قصه بر قصه است به جای «و او حینا الی موسی»، یعنی: و خداوند با موسی سخن گفت. «تکلیماً» یعنی چه سخن گفتنی! زیرا غیر از نخستین بار که او در وادی ایمن در جستجوی قبسی از آتش بود و از شجره طوبی با کلمه «إِنِّي أَنَا اللَّهُ [قصص، ۳۰] با او سخن گفت، بارها نیز او را مورد تخاطب قرار داد تا آن گاه که در طور سینا برای تحویل دادن کتاب تورات، سه شبانه روز متوالی با او سخن گفت و مجموع تورات را که صد و بیست و چهار هزار کلمه حکمت و احکام و شریعت است با صدای ربوبی مخلوق اراده ذات اقدسش از راه گوش به جان او خواند و او همه را فرا گرفت.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ م بَعْدَ الرُّسُلِ

«رسلا» حال است از رسولان مذکور، یعنی: در حالی که آنان پیامبرانی بودند مژده رسان به رحمت او و بیم دهندگان از عذاب و غضب او، تا پس از فرستادن آنها مردم را بر خداوند حجّتی نباشد، یعنی در روز قیامت آن گاه که خدا مکلفان را از بدو خلقت بشر تا ختم آن به سزای اعتقادات باطل و اعمال زشت و پلید، مورد سؤال و بررسی قرار دهد و اراده مجازات و عذاب نماید آنها عذر نیاورند و برهان اقامه نکنند که خدایا کسی یا کسانی از ناحیه تو نیامدند تا واجب و حرام و محبوب و مبعوض تو را و صالح و فاسد اعمال ما را به ما بگویند، پس تعذیب ما عقاب بلا بیان است.

معنای کلمه «بعد الرسل» این است که پس از آمدن رسل الهی، احدی را بر خدا حجّت نیست و خدا می تواند تخلف کنندگان از قوانین آسمانی را - خواه تخلف در اصول به کفر، یا تخلف در فروع به فسق باشد - به وسیله مدرک و حجّت قرار دادن بعثت انبیا عذاب کند.

لکن این معنا درباره کسانی است که انبیا و رسولان الهی توانستند در هر عصری دین

خود را به آنها ابلاغ کنند و اقامه حجت قطعی نمایند و آنها به عمد و اختیار طغیان و نافرمانی کردند، نه در حق محیطی که ملت آن از انبیا اطلاع پیدا نکردند، یا خبری شنیدند و قطع حاصل نکردند، یا در مقابل آن قطع بر خلاف برایشان حاصل شد.

و بالجمله برای جاهل های قاصر مردم جهان در همه اعصار و خاصه در این عصر که اگر شمارشان اکثریت نداشته باشد اقلیت ندارد، عقاب این طایفه به سزای تخلفات اصولی و فروعی عقاب بلا بیان خواهد بود و اینان در برابر خدا حجت دارند. مگر آن که گفته شود مراد از «ناس» در آیه کسانی هستند که در تمام اعصار، دعوت انبیا به آنها رسیده است و حجت از ناحیه دعوت انبیا بر آنها تمام شده است و تخلفاتشان تقصیری است نه قصوری.

وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

یعنی: و خداوند از ازل و برای ابد مقتدر غالب شکست ناپذیر و دارای حکمت در تمام امور است. و مراد این است که چون اراده کرده بشر را آفریند و مدتی آنها را در دنیا جای دهد و تکالیفی را متوجه آنها سازد، سپس مطیعان را پاداش و عاصیان را کیفر دهد، او در انجام این هدف، مقتدر و غالب است و احدی را یارای منع او نیست، و این کار عظیم مافوق تصور بشر، مطابق حکمت و در کمال ابرام و اتقان و روی نظامی کامل و اتم است.

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ

لکن استدراک است. یعنی: هر چند کفار اهل کتاب به صدق دعوی نبوت و حقانیت دین و کتاب تو گواهی نمی دهند، لکن خداوند خود به آنچه به سوی تو نازل کرده، یعنی بر صدق و حقانیت دین و کتابی که فرو فرستاده، گواهی انشایی می دهد یعنی به فرشتگان می گوید و در کتابش می نگارد؛ و گواهی تکوینی می دهد. یعنی آثار صدق، در دنیا و آخرت بر آن مرتب می کند.

أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ

یعنی: آنچه را نازل کرده روی علم و دانش او بوده، زیرا همه الفاظ قرآن را خود انشا و ایجاد کرده و همه محتوا و معارف آن در علم ازلی او بوده و از آن جا به صفحه لوح محفوظ

تنزل یافته، و از آن جا در ذهن وسیع جبرئیل امین نقش بسته، و از آن جا به قلب تو انتقال یافته، و از زیانت به سوی جامعه آخرین مرحله نزولش را طی کرده. و نیز فرشتگان گواهی می دهند، یعنی آنان که در لوح محفوظ آن را مطالعه کرده اند، و آنها که همراه جبرئیل وحی را فرود آورده اند، و اهل هر آسمانی که هنگام عبور سفرای وحی از آن آسمان اطلاع یافته اند.

وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

یعنی: و خداوند خود در گواهی کافی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا «۱۶۷» إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا «۱۶۸» إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا «۱۶۹»

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا

پس از ذکر نزول کتاب بر پیامبر و شهادت خداوند و فرشتگان او بر حقانیت آن، این آیات اشاره به شدت عذاب مخالفان و منکران آن امر عظیم دارد.

معنای آیه: به یقین کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا - یعنی دین و پیامبر و کتاب او - جلوگیری کردند حقا که آنها به گمراهی دور و درازی گمراه گشتند. زیرا در اصول عقاید منحرف گشتند، و در عمل غرق در طغیان شدند و دیگران را نیز چنین کردند، و چه ضلالتی سخت تر و دور و درازتر از این است؟!

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا

یعنی: و نیز هم آنان که کفر ورزیدند و ظلم و ستم نمودند (ستم به خویشان و ستم به

احکام و قوانین الهی و ستم به خداوند که شرک گفتند و فرامین او را انکار و مخالفت نمودند)،

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا

یعنی: هرگز خداوند چنین نبوده که آنها و امثالشان را بیامرزد و به راهی راست هدایت نماید. یعنی پس از هدایت آغازین که عقلاً و لطفاً و طبق وعده بر خداست که انجام دهد، پس از ردّ و انکار و عناد آنها دیگر تکرار هدایت تشریحی و توفیق و هدایت تکوینی را درباره آنها انجام نمی دهد.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

یعنی: مگر به راه جهنم که در آن جاودان و برای ابد خواهند بود. و هدایت خدا به سوی جهنم در دنیا این است که آنان را در ضلالت خویش رها کند که خود به سوی دوزخ روند، و در آخرت پس از محکومیت یا بدون حساب، فرشتگان آنها را به راه جهنم راهنمایی کنند.

وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

یعنی: و این امر، که عذاب کردن نفوسی نامحدود از انس و جنّ باشد به عذابی نامحدود از نظر کمّ و کیف در مدتی نامحدود، بر خدا آسان است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

اعراب:

الرسول الف لامش عهد حضوری اشاره به محمد صلی الله علیه و آله، یا عهد ذهنی است. خیراً لکم به تقدیر «ایماناً خیراً لکم» یا «اتوا خیراً لکم». فان لله به جای جواب شرط است به تقدیر فهو غنی عنکم، یا فلا تضروهم شیئاً.

ص: ۱۹۲

يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ

پس از بیان این که به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله همانند سایر پیامبران وحی نموده و خود و فرشتگانش به نبوت و کتاب و دین او گواهی داده و منکران نبوت و دین او را در ضلالت و عذاب خواند و بالأخره بیان آن که راه شنیدن دعوت او و رسیدن به دین و پذیرش کتاب او باز و بدون مانع است، به همهٔ جهانیان در پهنهٔ گیتی از شرق تا غرب آن و از حین نزول این آیه تا انتهای زمان تکلیف و از اهل کتاب و غیر اهل کتاب خطاب می کند:

یعنی: ای مردم، حقیقت این است که آن فرستادهٔ معهود (محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیامبر امی عربی قرشی مکی مدنی که همهٔ انبیای گذشته به قدوم او بشارت داده و در همهٔ کتاب های آسمانی خبر بعثتش مندرج است و خاصه در تورات و انجیل، که اسم و رسم و اوصاف جسمی و روانی او و دین و کتاب او و عصر و محیط بعثت او تصریح شده است) به سوی شما از جانب پروردگارتان آمد و به حق آمد، یعنی توأم با حق و به همراه حق، و هدف از بعثتش حق و گفتار و دین و کتابش حق است. پس همه به او ایمان آورید ایمانی که خیر و بهتر است و به خیر شماست. زیرا ایمان به او که در واقع ایمان به توحید الله، و رسالت محمد صلی الله علیه و آله، و دین اسلام و کتاب قرآن است بهتر است از ایمان به تجسیم و تثلیث در الوهیت خدا، و رسالت خاتمه یافتهٔ موسی و عیسی، و دین منسوخ یهودیت و نصرانیت، و کتاب محرّف تورات و انجیل.

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی: و اگر شما ای جهانیان به او و دین و کتاب او کفر ورزید به او ضرر و زیانی نمی رسانید و او از شما بی نیاز است، زیرا هر آنچه در آسمان ها و این زمین است حتی جان شماها ملک اوست به ملکیت حقیقی و ذاتی نه اعتباری و منتقل از غیر، و همه مملوک اوست به مالکیت وسلطهٔ تامه، یعنی پس می تواند همه را کیفر دهد. و خداوند از ازل تا ابد داناست و همهٔ اعمال بندگان و حدود استحقاقشان را می داند، و حکیم است و بر وفق مصالح و مفاصد اعمال و طبق استحقاقشان پاداش و کیفر می دهد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا «١٧١»

غلو در مسیحیت

لغت و اعراب:

غلا- از باب نَصَرَ - بالا- رفت و از حد تجاوز کرد. مسیح: معرَّب مشیحا یعنی مبارک به زبان سُریانی، و یا عربی است به معنای ممسوح یعنی پاک و تطهیر شده از پلیدی های ظاهری و معنوی. عیسی اسم عَلَم فرزند مریم است و گفته شده: «عیسی» عربی شده «یسوع» است. و کلمته به تقدیر و الموجود بکلمته. ثلاثه به تقدیر الاله ثلاثه. انتهوا خیراً لکم به تقدیر انتهوا عن التثلیث و اتوا خیراً لکم. أن یکون به تقدیر من أن یکون.

تفسیر:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ

خطاب به نصاراست. یعنی: ای اهل انجیل، در دین خود غلو نکنید و از حد اعتدال بیرون نروید، و بر خداوند جز حق چیزی نگویید؛ جز این نیست که عیسی پسر مریم فرستاده خداست، یعنی بشری است که از مادری به نام مریم متولد گردیده و از جانب خداوند به پیامبری امتی برانگیخته شده است.

وَ كَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ

ص: ۱۹۴

یعنی: و او کلمه خداست که آن را به مریم القا نموده است.

مراد از «کلمه» کلمه «کن» است که خداوند، موجودات جهان و عالم هستی را به وسیله انشای آن ایجاد نموده. یعنی عیسی نیز در بدو ایجاد، تحقق و تکوین یافته به کلمه «کن» است که خداوند به رحم مریم القا نموده و در آن جا پدید آورده و مراحل رشد انسان عادی را که از مواد زمینی حرکت می کند و از مسیر نطفه و علقه و مضغه بدان حد می رسد نپیموده است. و او روحی است از جانب او، یعنی موجودی صاحب آن روح است که از جانب خداوند است. یا آن که او همانند روحی است که چون مقارن جسمی شود او را زنده می کند، و عیسی نیز با هر قوم و ملتی باشد آنها را زندگی معنوی می بخشد. و انتساب آن به خدا اضافه تشریفی است.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَاتَقُولُوا ثَلَاثَةً

یعنی: پس ای اهل انجیل، به خدای یکتا و پیامبران او ایمان آورید و نگویید که خداوند سه گانه و سه اقنوم - یعنی سه اصل - است؛ بدین معنا که جوهره ذاتش به سه قسمت تقسیم شده: پدر و پسر و روح القدس، و هر یک خدایی مستقل است ولی همه یک خداست!

انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ

یعنی: از این عقاید فاسد و خرافی و خلاف همه شرایع آسمانی و ضد حکم عقل سلیم باز ایستید و درباره اعتقاد به مبدأ، آنچه را برای شما بهتر است اتخاذ نمایید، جز این نیست که خدا یکتا و واحد و احد است، منزه است از این که او را فرزندی بدان گونه که می گویند باشد. زیرا آن مستلزم تجسم اله و وجود همسری از جنس خود و تعدد آلهه و احتیاج به حرکت و انتقال است، و نعوذ بالله از این حرف ها که درباره او گفته شود.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ

یعنی: آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است ملک حقیقی و تحت سلطه واقعی اوست و چیزی خارج از این موضوع نیست، پس آن که فرزند خدا و از سنخ وجود اوست و موجودی است مستقل کجاست؟

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

یعنی: ای اهل انجیل، خدا که مالک همه چیز است در تویی و تکفل و تدبیر امور شما و

همه موجودات کافی است و همه را به سوی کمال خود هدایت تکوینی و تشریحی می کند، پس نگویید که دو تا هم نظیر و شبیه دارد.

لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا «۱۷۲»
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا «۱۷۳»

لغت و اعراب:

نَكَفَ عَنِ الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - و استنكف: ابا و امتناع نمود از آن. اَنْ يَكُونَ به تقدیر عن اَنْ يَكُونَ.

تفسیر:

لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

یعنی: هرگز مسیح عیسی بن مریم ابا ندارد و خود را فراتر از آن نمی بیند که بنده ای برای خدا باشد و او را پرستد و فرشتگان مقرب الهی نیز امتناع از آن ندارند که او را عبادت کنند.

غرض آن که نصارا و دانشمندان انجیل نیز اعتراف دارند که عیسی خدا را عبادت می کرد؛ و اگر او فرزند خدا یا شریک و همتای اوست و همه خدایان، مستقل بالذات اند، پس عبادت یک خدا برای خدای دیگر چه معنا خواهد داشت؟!؟

وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

این کلام به حکم تعلیل مطلب سابق است. یعنی: چگونه مسیح و فرشتگان از پرستش

ص: ۱۹۶

خدا امتناع ورزند در حالی که هر کس از عبادت او امتناع کند و تکبر ورزد، به زودی در روز محشر همه آن ها را به سوی خود گرد خواهد آورد، یعنی پس از نفخه دوم صور اسرافیل که همه مردگان از قبر خود بیرون پریده در بهت و تحیر فرومی روند، آن گاه به وسیله نفخه سوم همه را به سوی محکمه خویش برای حساب و محاکمه و مجازات گردآوری خواهد نمود **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ** [یس، ۵۳]، و مسیح و ملائکه نیز به این مطلب اذعان و اعتقاد دارند. و به قرینه «جمیعاً» این جمله اخیر شامل همه مردم است.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ

یعنی: پس از آن که همه مکلفان در محضر الهی حضور یافتند و محاسبه که مهم ترین و سخت ترین حادثه آن روز است شروع گردید، نتیجه این است که می فرماید: اما کسانی که ایمان آورده اند یعنی در دنیا به اصول عقاید عصر خویش معتقد بوده اند، و عمل های شایسته کرده اند یعنی همه وظایف فرعی خود را به کار بسته اند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل پرداخت خواهد نمود و آنان از پاداش کوچک ترین خیر و کم ترین مستحب محروم نخواهند ماند.

وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ

یعنی: و علاوه بر آنچه به عنوان پاداش عمل از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر خواهد داد، از راه تفضل نیز بر عطیه های خود به تناسب مقام اشخاص و ارزش اعمال خواهد افزود.

وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

یعنی: و اما کسانی که در دنیا از پذیرش دین و عمل بدان امتناع نمودند و در برابر خدا و فرستادگان و فرشته هایش تکبر ورزیدند، آنها را عذابی دردناک به تناسب عظمت گناه و قبح اعمالشان خواهد نمود.

وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

یعنی: و آن روز است که همه آنان به غیر خدا برای خود سرپرست و دوست و یاری کننده ای نخواهند یافت. اما خداوند که در دنیا به کلی از او بریدند، و اما دوستان دنیایشان آنها هم در آخرت از آنان خواهند برید و دشمن خواهند شد **الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ**

عَدُوًّا إِلَّا الْمُتَّقِينَ [زخرف، ۶۷].

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «۱۷۴» فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا «۱۷۵»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا

خطاب آیه انشائی است و متوجه همه مردم جهان است از زمان بعثت پیامبر اسلام و نزول قرآن تا آخرین روز دنیا، و این خطاب درباره کسانی که حق بدانها رسیده و اتمام حجت شده و کسانی که نرسیده ولی جاهل مقصرند، فعلی و منجز است، و درباره کسانی که به آنان نرسیده و جاهل قاصرند در مرحله انشاء باقی است.

معنای آیه: ای مردم، حقیقت این است که شما را از جانب پروردگارتان برهانی آمد و به سوی شما نوری آشکار فروفرستادیم.

مراد از برهان، هر چیزی است که حجت خدا را بر مردم تمام کند، مانند وجود خود پیامبر اسلام که گفتار و اخلاق و رفتارش برای انسان های عاقل و منصف حجتی متقن و دلیلی روشن بر صدق ادعای اوست، و مانند معجزات او برای کسانی که دیدند یا شنیدند.

و مراد از نور، قرآن آسمانی اوست که بر او فرود آمده؛ و اطلاق نور آشکار بر آن به لحاظ روشنگری او از ظلمت جهل و ارائه اصول و فروع و معارف و حقایق است که در آن بیان شده و این امر بر هر عاقل و منصفی آشکار است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا

یعنی: پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، یعنی به کتاب و دین

ص: ۱۹۸

او تمسک استدلالی جستند و اعتصام عملی کردند، به زودی آنها را در رحمت و فضلی از سوی خویش در دنیا وارد می کند، و در حرکت معنوی به سوی خود به راهی راست هدایت می نماید.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَمَنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۱۷۶»

برخی احکام ارث

لغت و اعراب:

استفتاء: طلب اظهار حکم. کلاله: کسی که بمیرد و وارث عمودین یعنی والدین و اولاد نداشته باشد، و نیز ورثه غیر عمودین مثل برادران، خواهران، عموها و دایی ها؛ زیرا کلاله مشتق از «کَلَّ» به معنای خستگی و نارسایی است، و کسی که آباء و اولاد نداشته باشد نسبت به سایر ارحام از دو طرف ضعیف و نارساست، و لذا به هر دو طرف «کلاله» می گویند. اَنْ تَضِلُّوا به تقدیر کراهه اَنْ تَضِلُّوا.

تفسیر:

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ

این آیه درباره نصیب ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا تنها پدری میت است، و اما ارث برادران و خواهران مادری میت در آیه ۱۲ این سوره گذشت و حکم آنها از چند جهت با این مورد فرق دارد، زیرا نصیب ارث آنها از یک ششم برای یک نفر و یک سوم برای متعدد تجاوز نمی کند، و حکم دو نفر و بیشتر آنها تفاوت ندارد و در صورت تعدد، مذکر و مؤنث آنها در سهم الارث یکسان اند. و نیز در آن جا برادر و خواهر، هر دو در

ص: ۱۹۹

عرض هم ذکر شده و در این جا سوق آیه عمدتاً برای بیان حال خواهران است و اشاره ای هم به حکم برادر شده است.

معنای آیه: ای پیامبر، از تو استفتا می کنند، یعنی درباره ارث کلاله پدر و مادری یا پدری تنها می پرسند، بگو: خداوند درباره کلاله صریحاً در متن کتاب آسمانی برای شما فتوا می دهد و حکم آن را چنین بیان می کند: اگر مردی بمیرد و او را فرزندی نباشد، یعنی والدین هم نداشته باشد، و او را خواهری است از پدر و مادر یا تنها از پدر، پس نصف ترکه برادر از آن خواهر است، یعنی به تشریح اولی و طبق نص قرآن، و اما نصف دیگر آن هم طبق دلالت سنت به او می رسد و لذا در فقه می گویند که نصف ترکه فرضاً و نصف دیگر ردّاً از آن اوست.

وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ

یعنی: در چنین فرضی که مثلاً برادر، مرده و جز یک خواهر نمانده، اگر خواهر بمیرد و اولادی نداشته باشد ارث او را برادر می برد. و ظاهر آیه این است که همه ماترک خواهر را برادر فرضاً می برد. و حکم مسأله همین است اگر به جای برادر میت خواهر باشد.

فَإِنْ كَانَا اثْنَيْنِ فَلَهُمَا التُّلْثَانِ مِمَّا تَرَكَ

یعنی: و اگر خواهران میت دو نفر باشند دوسوم ترکه میت از آن آنهاست. یعنی دوسوم را فرضاً و طبق تنصیص الهی می برند و یک سوم باقی را ردّاً می برند.

وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ

یعنی: و اگر میت را کلاله ای مرکب از مردها و زن ها باشد، و همه از پدر و مادر یا همه تنها از پدر باشند، همه ترکه از آن آنهاست، لکن در قسمت آن برای هر برادر دو برابر سهم خواهر است.

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: خداوند احکام ارث را برای شما در کتاب شریعتش روشن می کند تا مبادا گمراه شوید، و خدا به همه چیز داناست. و از این آیه فروع دیگری از مسائل ارث را می توان استفاده نمود که محل بحث آن فقه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ
 إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

لغت و اعراب:

وفى بالعهد و أوفى به: وفا کرد و عمل نمود به عهد. عقود: جمع عقد، گره زدن، و شیء گره خورده، و در اغلب اطلاق می شود به الفاظ انشائی عقود اصطلاحی و به معانی آنها، که گویی دو التزام از دو طرف گره خورده، مانند داد و ستد و اجاره و ازدواج، و در این جا شامل نذر و عهد و قسم و غیر آنها نیز می شود. بهیمه: هر حیوان چهارپای بَرّی و بحری غیر از درندگان و پرندگان، بهیمه الأنعام اضافه لامیه است یعنی جنین چهارپایان، و یا اضافه بیانیه است یعنی بهیمه ای که انعام است. غیر محلی حال است از ضمیر جمع لکم. محلی الصيد اضافه به مفعول است، و صید مصدر است به معنای شکار کردن، یا به معنای شکار.

حُرْمٌ: جمع حرام، شخص مُحرم به احرام حج یا عمره.

وفای به عهد و احکام چهار پایان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ

خطاب به مؤمنان است به لحاظ تأثیر خطاب در آنها هر چند مفاد آن که ایجاب است شامل حال همه مکلفان اعم از مؤمن و کافر است.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، باید به پیمان ها و قراردادهای خود وفا کنید.

یعنی به نحو کامل حفظشان نمایید و همه آثار مطلوب را مرتب سازید و چیزی کم نگذارید. و مراد از عقود عهدها است یعنی آنچه اسم پیمان و قرارداد بر آن صادق باشد، و لکن بر طبق روایات و بیان مفسران، عقود بر سه قسم است:

اول - عقود و قراردادهایی که خداوند با مکلفان بسته است. و این قسم شامل همه احکام واجب و مستحب در شرع و همه تکالیف اصولی و فروعی الهی است که ابتدای انشاء و توجیهش از جانب خداوند است و به وسیله ابلاغ پیامبران و ادراج در کتاب های آسمانی به بشر رسیده و بشر در ضمن قبول اصل دین، به آنها ملتزم شده چنان که در آیه ۸۱ سوره آل عمران بدان تصریح گردیده است. و این قسم از عقود است که خداوند آن را به وسیله آیات ارشادی متعدد و به واسطه اعطای عقل سلیم به بشر، مورد تأکید و الزام شدید قرار داده است.

دوم - عقود و قراردادهایی که مکلف، خود با خویشتن انشاء می کند و انجام می دهد. و این قسم، عمومیت ندارد بلکه مختص است به عناوین خاصی، مانند عهد و نذر و قسم در اصطلاح فقهی، که هر یک نوعی الزام و التزام از سوی مکلف برای خویش است و هر یک در فقه اسلامی کتابی مستقل و احکامی فراوان دارد.

سوم - عقود و قراردادهایی است که مکلفان با یکدیگر انجام می دهند و الزام و التزام طرفینی است و شامل همه اقسام عقود اصطلاحی است، از قبیل داد و ستد و اجاره و ازدواج و هر قرارداد خصوصی و عمومی و اجتماعی میان گروه ها و قبیله ها و کشورها.

پس این جمله از آیه شریفه دلالت دارد بر وجوب حفظ و التزام و ترتیب همه آثار شرعی و عرفی آنها، و بر حرمت نقض و به هم زدن یک طرفه آنها.

أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمَهُ الْأَنْعَامَ

کلمه «أَحَلَّتْ» انشاء است، یعنی خداوند با همین کلمه حلیت را انشاء و جعل می کند. و ممکن است اخبار باشد، یعنی خداوند حلیت محقق در علم ازلی خود را به عنوان حکم انشائی در لوح محفوظ مندرج فرموده و برای وصول به مرتبه فعلیت و تنجز در این کتاب ابلاغ نموده است.

معنای آیه: برای شما ای مؤمنان، جنین های چارپایان در شکم مادران حلال گردید. و یا آن که برای شما بهیمه که همان انعام و چارپایان است حلال شد.

بنابر معنای اول، مراد بچه حیوان حلال گوشت است که وقت تذکیه مادر در شکم او می میرد و فرصت برای اخراج و ذبح آن نیست، زیرا تذکیه مادر تذکیه اوست «ذکاه الجنین ذکاه امه»، و البته طبق همین حکم، حلیت پدر و مادرشان هم ثابت می شود. و بنابر معنای دوم، جمله در مقام بیان حلیت گوشت چهارپایان است که چهار قسم یعنی هشت نر و ماده اند: شتر، گاو، گوسفند و بز، خواه اهلی باشند خواه وحشی. و این حکم در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ از سوره انعام به تفصیل ذکر شده است.

بدان که در کیفیت ارتباط این جمله با جمله پیشین خود به حسب ظاهر ابهام است، زیرا وجوب وفا به قراردادهای حلال بودن گوشت شتر مثلاً- یا بچه او ربطی ندارد. لکن پس از توجه به عموم عقود، گویی خداوند در ضمن ایجاب التزام به احکام و لزوم حلال شمردن حلال و حرام شمردن حرام خود می فرماید: پس باید به امور زیر ملتزم باشید و حلیت و حرمت را در آنها رعایت کنید، یعنی حلیت گوشت چهارپایان و بچه های آنها و حرمت گوشت پاره ای دیگر که برای شما خوانده می شود و حرمت صید در حال احرام و لزوم حفظ شعائر خداوند و ماه های حرام و غیر اینها را که رعایت همه داخل در تحت وفای به عقود و عهود است.

إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ

یعنی: همه انعام بر شما حلال است جز آنچه بر شما خوانده می شود. مراد امور

یازده گانه ای است که در آیه سوم ذکر می شود.

غَيْرَ مُجَلِّ الصَّيِّدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ

برخی احکام حج

یعنی: گوشت بهیمه بر شما حلال شد در حالی که صید آنها را یعنی صید قسم وحشی آنها را، در حال احرام حلال نشمارید و در آن حال نخورید. و ممکن است مراد معنای اعم باشد یعنی در حالی که شما صید کردن یا صید شده را مطلقاً در حال احرام حلال ندانید. و به هر حال ظاهر آیه این است که حلیت چهارپایان مشروط است به این که صید را حلال ندانند. لکن تقیید برای اهمیت امر است یعنی حلیت آنها حتماً باید توأم و مقارن با تحریم اینها باشد.

بدان که نکاتی چند در این جا لازم الذکر است:

یک - این سوره بر طبق نظر اکثر علمای فریقین آخرین سوره مفصّلی است که بر پیامبر اسلام در اواخر عمرش نازل گردیده، و بدین جهت گفته اند که احکام این سوره ناسخ است و منسوخ نیست.

دو - در آغاز این سوره به وفای به پیمان ها و قراردادهای امر شده و تا پایان آن در موارد زیادی بر حفظ پیمان و قرارداد تأکید گردیده و از تخلف و نقض آن تحذیر شده و به نقض عهد بنی اسرائیل و تأکید عیسی بن مریم بر رعایت وظایف مائده نازل شده و اجتناب از کفران آن نعمت اشاره آمده، و گویی غرض از این تأکیدات، تحریض و تأکید بر رعایت پیمانی است که در آیه ۶۷ به نحو اجمال بیان شده است.

سه - طبق بیان گذشته، احکام الهی داخل عقود است و از این رو حلیت گوشت چهارپایان و احکام بعدی پس از ایجاب وفای به عهود، ذکر شده، یعنی اینها از مصادیق معاهده کلی با خداوند است.

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

یعنی: بی تردید خداوند هر چه را اراده نماید حکم می کند از احکام کلی و جزئی، اصولی و فروعی و واجبات و محرمات. و چون اراده او پیوسته بر طبق عدل تشریحی است پس پیوسته بر طبق عدل و نظام اتم و اصلح جهانیان حکم می کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتُغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا
تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

لغت و اعراب:

شعائر: جمع شعیره یعنی علامت و نشانه، اعمال حج و عمره از احرام و طواف و سعی و غیره، مواقف حج یعنی جاهای اعمال
مانند میقات، مطاف، مسعی، عرفات، منی، مشعر.

هیدی: قربانی بی نشان. قلاید: جمع قلاده یعنی آنچه بر گردن آویخته می شود، خصوص آنچه به گردن قربانی می افکنند از
نعل و ریسمان و زنجیر و مانند آن تا معلوم باشد قربانی است، و مراد در این جا قربانی های دارای قلاده و نشان دار است.
آمین: جمع اسم فاعل از أمَّ یَوْمٍ یعنی قصد کرد. حللتم: محلل شدید و از احرام بیرون آمدید. جرّمه - از باب ضَرَبَ -:

و ادار کرد او را. شَنَاَن: بغض و عداوت، و اضافه آن به فاعل است یا مفعول. تعاونوا اصلش تتعاونوا است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، شعائر و نشانه های خدا را حلال مشمارید.

مراد از شعائر الله هر چیزی است که منسوب به خدا و دارای قداست است، خواه از قبیل احکام الهی باشد یا از اعمال مانند
عبادات، یا از ازمه و اوقات خاص مانند ماه

ص: ۲۰۵

رمضان و اعیاد اسلامی، یا از امکنه و جاهای معین نظیر مواقیت حج و عمره و عرفات و مشعر و منی و مساجد و معابد دیگر، یا از انسان های خاص مانند انبیا و معصومین علیهم السلام، یا اشیاء دیگری مثل هِدْی و قربانی و غیر آنها، و مراد از حلال نشمردن، رعایت احترام و ترتیب آثار مطلوبه و عدم هتک حرمت آنهاست.

وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ

یعنی: و نه حلال شمارید ماه حرام راه جنگ در ماه های چهارگانه را حلال نشمارید که از اقدم زمان ها در نزد اقوام و ملل عرب حتی مشرکان، ماه های امن و محترم بوده و در آنها نه شروع به جنگ می کردند و نه ادامه آن را حلال می دانستند، و آنها عبارتند از ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب از ماه های قمری، یعنی ماه یازده و دوازده از آخر هر سال و ماه اول سال بعد که متصل اند و ماه هفتم که جداگانه است «ثَلَاثَةٌ سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ فَرْدٌ».

وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ

یعنی: و نیز حلال مشمارید هدی را یعنی قربانی های بی نشان حج و عمره را از شتر و گاو و گوسفند، و قلاید را یعنی قربانی های نشان دار را که در گردن آنها قلاده مانندی انداخته شده تا از محل تعیین تا محل نحر و ذبح مورد استفاده و تصرف قرار نگیرند، یعنی تصرفات منافی غرض قربانی در آنها نشود و مواظبت شود تا در مذبح و منحر قربانی شوند.

وَ لَاءَ آمِنِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا

یعنی: و نیز حلال مشمارید قاصدان خانه خدا و راهیان کعبه مقصود را که از پروردگارشان در سفرهای دور و نزدیکشان فضل و رحمتی در دنیا و آخرت و خوشنودی و رضایتی می طلبند. یعنی حاجیان و معتمران را از حین ورود به حرم و دخول در احرام تا آن گاه که مناسک را انجام دهند و از احرام و حرم بیرون شوند، مورد اعتنا و احترام قرار دهید و از بی احترامی و هتک حرمت آنان پرهیزید.

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا

یعنی: و چون از احرام حج یا عمره که در آیه قبل اشاره شد به واسطه حلق یا تقصیر بیرون آمدید، پس اگر بخواهید می توانید صید کنید. یعنی حرمت صید بزی از ناحیه احرام برداشته شد هر چند ممکن است از جهت حرم باقی باشد.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا

یعنی: و هرگز شما را دشمنی گروهی به خاطر آن که پیش از اسلام شما را از دخول مسجد الحرام جلوگیری کرده بودند (مانند مشرکانی که در روز حدیبیه از زیارت مسلمان ها مانع شدند و آنها از همان جا به مدینه بازگشتند) و ادا نکند که به حقوق آنها در حالی که فعلاً مسلمانند تجاوز نمایید و آنها را مورد ضرب و شتم و قتل و اخذ مال قرار دهید.

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

وزن تفاعل برای وقوع فعلی میان دو نفر یا بیشتر است، و معنا این است که ای مؤمنان، برای انجام عمل نیک و احسان و برای تقوا و پرهیز از گناهان، یکدیگر را یاری دهید. و مراد از بر هر نوع کار خیر دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی است. و مراد از تقوا ترک محرمات است، و آیه در مقام ترغیب به همکاری در این امور است. و هرگز بر گناه و تجاوز به حقوق غیر، یکدیگر را یاری ندهید، زیرا این، ضد نهی از منکر است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: و حتماً تقوا و پروا پیشه کنید که بی تردید خداوند سخت کیفر است. یعنی شما در صورت ترک تقوا توان تحمل کیفر او را ندارید.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالمُنْخَنِقَةُ وَالمَوْقُوذَةُ وَالمِيتَرَدِيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَجِيمٌ ﴿٣﴾

ص: ۲۰۷

خوراک حرام و حلال و نعمت ولایت

میته: مردار، یعنی حیوانی که روحش از بدن بدون تذکیه شرعی بیرون رفته است.

خنزیر: خوک. أَهْلٌ: صدا بلند کرد، و غالباً استعمال می شود در صدای بچه وقت تولد، و صدای مردم وقت دیدن ماه، و صدای حجاج وقت تلبیه احرام. خَنَفَهُ - از باب نَصَرَ -: خفه کرد او را، منخنقه: خفه شده. وَقَدَهُ - از باب ضَرَبَ -: او را در حد مرگ بزد. تَرَدَّى: از جای مرتفعی افتاد. نَطَحَهُ الثَّورَ - از باب مَنَعَ و ضَرَبَ -: با شاخ زد او را، نطیح: منطوح. نُصِبَ: مفرد است جمعش انصباب، و جمع است مفردش نِصَاب، یعنی سنگی که آن را مقدس می شمردند و در اطراف خانه خدا بر روی آن قربانی او را سر می بریدند، یا بت هایی که برای تقرب به آنها قربانی می کردند. و أَنْ تَسْتَقْسِمُوا عَطْفَ اسْتِ بر میتة در اول آیه.

أزلام: جمع زَلَمَ یعنی تیرهای قرعه، یا تیرهای قمار مخصوص. خَمَصَ بَطْنَهُ - از باب عَلِمَ و نَصَرَ -: خالی شد شکم او، مخصصه: ایام قحطی. جَنَفَ إِلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ -: میل کرد به سوی آن، و جَنَفَ عَنِ الشَّيْءِ: عدول کرد از آن. فَانِ اللَّهُ غَفُورٌ بِهِ تَقْدِيرٌ فَلَا بُاسَ بِأَكْلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ.

تفسیر:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمُؤَقُّودَةُ وَ الْمُرْتَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ

کلمه «حرمت» ممکن است انشاء باشد که خداوند حرمت امور آتی را با آن جعل و تشریح می کند، و ممکن است اخبار از ثبوت و تشریح واقعی باشد، یعنی حرمت آنها در علم ازلی الهی ثابت و در لوح محفوظ مندرج شده و با این اخبار به مرحله فعلیت و تنجز می رسد. یعنی بر شما مکلفان جهان امور زیر حرام شد:

اول - مردار، یعنی هر حیوان حلال گوشتی که روحش از بدن بدون وجه شرعی بیرون رفته، خواه به مرگ طبیعی مرده یا به نحوی کشته شده.

دوم - خون، یعنی خونی که از بدن حیوان بیرون آید، خواه زنده باشد یا مرده جز در موارد استثنایی.

سوم - گوشت خوک، که نجس ترین حیوان روی زمین است و عجیب این که خوردنش در میان بشر رایج است.

چهارم - حیوانی که هنگام تذکیر نام غیر خدا بر آن خوانده شده است، خواه با هدفی شرک آور مانند ذکر لات و هبل و عزّی، یا با هدفی دیگر مثل ذکر نام عیسی و عزیر و فرشتگان و غیر آنها.

پنجم - منخنقه، یعنی حیوانی که به وسیله انسان یا چیز دیگری خفه شده باشد.

ششم - موقوده، یعنی حیوانی که به زدن سنگ و چوب و غیره کشته شده.

هفتم - متردیه، یعنی حیوانی که از جای مرتفعی پرت شده و مرده.

هشتم - نطیحه، یعنی حیوانی که با شاخ زدن حیوان دیگر مرده.

نهم - اکیل سبّع، یعنی حیوانی که درنده ای آن را خورده و بقیه آن مانده است.

إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ

این استثنا ممکن است از خصوص جمله قبل باشد، یعنی بقیه آنچه درنده خورده بر شما حرام است در صورتی که حیوان مرده باشد و اما اگر از دست درنده زنده در آورید و بتوانید در حال بقای رمق، او را سر ببرید حرام نمی شود. و ممکن است استثناء از شش قسم اخیر باشد، یعنی در هر یک از آنها اگر رمقی مانده باشد و تذکیر انجام گیرد حلال است.

دهم - و آنچه بر روی سنگ های مقدس سر بریده اند.

یازدهم - استقسام، یعنی قسمت خواستن یا تقسیم کردن به وسیله تیرهای قرعه کشی، یعنی حصه ای از مال یکدیگر را به وسیله تیرهای قمار به دست آورند، و این اشاره است به نوعی از قمار که در آن عصر مرسوم بوده و توضیحش به نحو اجمال این است که مثلاً ده نفر شتری را به نسیه می خریدند و آن را نحر کرده، گوشتش را به ۲۸ قسمت تقسیم می کردند، سپس ده عدد تیرهای کمانی را که بدین منظور مهیا داشتند روی هفت عدد آنها شماره یک تا هفت می نوشتند و سه عدد آنها را بی شماره می گذاشتند، آن گاه همه را در کیسه ای ریخته، مخلوط می کردند و شخصی دست کرده، یک یک آنها را در می آورد و به هر یک از آن ده نفر می داد. کسی که تیر شماره دار نصیبش می شد، به عدد شماره خود از

گوشت شتر می برد. مثلاً نصیب یکی یک حصّه و دیگری پنج حصّه و دیگری هفت حصّه تا گوشت تمام می شد و آن سه نفر که تیرشان شماره نداشت بهره ای از گوشت نداشتند و همه قیمت شتر را باید آنها می پرداختند، و در نتیجه هفت نفر با اختلاف حصّه، برنده و سه نفر بازنده می شدند. بنابراین، ظاهر آیه این است که چنین تقسیمی حرام است، زیرا قمار است و حرمت گوشت هم از جهت قمار است نه از باب میته.

و عده ای از مفسران گفته اند معنای «و أن تستقسموا بالأزلام» این است که استقسام حرام است، یعنی استخراج قسمت و نصیب در هر کاری به وسیله ازلام یعنی تیرهای مخصوص حرام است، به همان گونه که در آن عصر مرسوم بوده که سه عدد تیر کمان تهیه می کردند، روی یکی «به جا آور» و روی دیگری «به جا نیآور» نوشته و سومی را بدون نوشته می گذاشتند و چون در کاری متخیر می شدند نظیر سفر، ازدواج و داد و ستد، تیرها را در کیسه ای کرده، همانند استخاره های ما ابتدا یکی از آنها را در می آوردند، اگر امر بود عمل می کردند و اگر نهی بود نمی کردند و اگر بدون نوشته بود دوباره قرعه می کشیدند. پس این آیه از مطلق استخراج امر مجهول به وسیله ازلام نهی کرده است. و این معنا مرجوح است و مورد بحث آن در فقه است.

ذَلِكُمْ فِشْقٌ

ممکن است «ذلكم» اشاره به جمله اخیر باشد، یعنی قسمت کردن مال یکدیگر و یا آن که یافتن حظّ و نصیب واقعی با ازلام، خروج از طاعت خدا و گناه است. و ممکن است اشاره به همه امور گذشته باشد، یعنی تخلف از امور یازده گانه که متعلق تحریم است، گناه و خروج از طاعت خداست.

بدان که در این آیه یازده عنوان حرام شده و حرمت تکلیفی ابتدا در ده قسم آنها متعلق به اعیان خارجی و در یک قسم به فعل مکلف است هر چند بازگشت همه احکام تکلیفی به فعل مکلف است، و چون حرمت هفت قسم از آنها یعنی از «ما اهل» تا «ما ذبح» به عنوان میته است. پس همه آنها داخل در تحت عنوان اول است، و در نتیجه مجموع عناوین محرم در آیه چهارتاست: میته، خون، گوشت خوک و قسمی از قمار. و سه قسم اول در چند مورد از آیات این کتاب کریم مجتمعاً ذکر شده، در آیه ۱۷۳ بقره و ۱۴۵ انعام و ۱۱۵

ص: ۲۱۰

نحل. و ظاهراً علت ذکر هفت مصداق برای عنوان میته به لحاظ بیان امکان استثنا از آن مصادیق است.

الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مَنْ دِينِكُمْ فَلَمَّا تَخَشَوْهُمْ وَ آخَشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ
الْإِسْلَامَ دِينًا

ملاحظه این جملات یعنی از «الیوم یئس» تا «الاسلام دیناً» که ناظر به یک مطلب کلی مرتبط به اصل دین و یأس کفار از رخنه در آن و اکمال و انتخاب آن برای جامعه است، و ملاحظه اصل آیه از اول تا آخر آن که مسوق است برای بیان حکم فرعی خاصی متعلق به چند عنوان معین و ارتفاع آن در موارد اضطرار همانند سه آیه نظیر خودش یعنی آیه ۱۷۳ بقره و ۱۱۵ نحل و ۱۴۵ انعام که همه قریب المضمون در صدر و ذیل، مماثل یکدیگر و متعرض آن حکم خاص در حال اختیار و اضطرارند، کاملاً روشنگر این مطلب است که این کلام از آیه به عنوان جمله معترضه در وسط یک آیه فرعی قرار گرفته است و حکم اصل آیه و صدر و ذیل آن از مفاد این جملات جداست، و پیداست که این کلام در مورد خاصی و مکان و زمان معینی به عنوان مطلبی مستقل نازل گشته است. و روایات و افری که از فریقین درباره این کلام و محتوای آن و شأن نزولش وارد شده شاهد ورود آن مستقلاً برای غرضی خاص است هر چند در زمان و مکان نزول آن اختلاف است.

و آنچه به طرق معتبر از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده این است که این کلام پس از قضیه غدیر خم و نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اسلام و امامت امت اسلامی نازل گشته و اشاره به آن است و فرق ندارد که مجموع ظرف و مظروف در یک زمان نازل شده یا جداگانه بوده، و وقوع این جملات در وسط آیه به دستور حق تعالی بوده یا به انتخاب خود پیامبر اسلام یا در هنگام جمع و تنظیم این کتاب پس از ارتحال پیامبر.

معنای آیه در خطاب به مؤمنان این است: امروز کسانی که کفر ورزیده اند اعم از مشرکان قریش و اهل کتاب و غیر آنها از دین شما مأیوس شده اند (و مراد از «روز» مطلق زمان است مانند این که گفته می شود دیروز جوان بودی و امروز پیر شده ای)، یعنی از طمع در ابطال و براندازی دین اسلام و ازاله حاکمیت آن بر جامعه و از بین بردن احکام اصولی و فروعی و اخلاقی و حلال و حرام آن نومید گشته اند، پس هرگز از آنها نترسید و از من

بترسید. و امروز است که برای شما دینتان را کامل کردم، یعنی احکام و معارف و قوانین آن را به اکمال رساندم، و نعمت خود را یعنی نعمت معنوی دین الهی و کتاب آسمانی را که از آن من و از جانب من است و احدی را از انس و جن در انشاء و تشریح و انزال و ابلاغ آن دخالتی نیست بر شما کامل نمودم، و اسلام را برای شما جامعه بشری، از حال تا انقراض نسلتان به عنوان دین حقیقی و آیین ابدی برگزیدم و بدان راضی شدم.

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس از ثبوت حکم حرمت بر اعیان گذشته، اگر کسی در حال گرسنگی و یا زمان قحطی ناچار از خوردن آنها شود (یعنی خوراکی غیر آنها نباشد و اگر نخورد گرفتار هلاکت یا مرض می شود) در صورتی که مایل به گناه نباشد، خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، یعنی در چنین فرضی خوردن آنها حلال می شود. و مراد این است که بیش از حد ضرورت نخورد و یا آن که گرفتاریش در راه گناه نباشد، مثلاً در سفر حرام، صید حرام، قیام علیه حکومت حقه، دزدی و غیره.

بدان که عنوان اضطرار را در فقه اسلامی عنوان ثانوی گویند، مانند عنوان خطا و نسیان و اکراه، و اینها عناوینی است که چون بر ترک واجبی منطبق شوند و جوب آن، و چون بر فعل حرامی منطبق گردند حرمت آن برداشته می شود. یعنی اگر کسی مضطرّ و مکروه شد به ترک روزه و خوردن آن، و جوب روزه برداشته می شود، و یا مضطرّ و مکروه شد به فعل حرام و خوردن میتة و مانند آن، حرمت میتة رفع می شود، و البته به جای آنها حکم الزامی ضد آنها می آید، یعنی روزه حرام و میتة واجب می شود.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمِمَّا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ «٤»

طیب: پاکیزه یعنی آنچه طبع انسان از طریق حواس ظاهری یا باطنی آن را می‌پسندد، مقابل خبیث یعنی آنچه طبع از آن تنفر دارد. و نیز به معنای حلال شرعی. جوارح: جمع جارحه یعنی حیوان درنده، حیوان شکاری. کَلَبَ الْكَلْبُ: شکار کردن را یاد داد به سگ، مُكَلَّبٌ: معلّم سگ شکاری، مَتَّخَذَ الْكِلَابُ لِلصَّيْدِ. و ما عَلَّمْتُمْ عَطْفَ اسْتِ بِه طَيِّبَاتٍ بِه تَقْدِيرِ صَيْدٍ مَا عَلَّمْتُمْ، و یا مبتدأست خبرش فكلوا. ضمیرِ علیه راجع است به ما اُمسكن.

تفسیر:

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ

ظاهر این آیه به قرینه عطف «ما عَلَّمْتُمْ»

سؤال از خوراکی هاست، و ممکن است مراد اعم باشد از همه آنچه انسان در دنیا از آن نفع می‌برد.

معنای آیه: ای پیامبر، از تو می‌پرسند چه چیزی از خوراکی‌ها یا چه چیزی از امتعه دنیوی بر آنها حلال شده؟ بگو: همه پاکیزه‌ها برای شما حلال شده، یعنی آنچه از خوراکی‌ها که مطابق میل و پسند طبع است، یا آنچه از امتعه و اشیاء این عالم از خوراکی و پوشاکی و مسکن و همسر و مرکب و غیره که موافق طبعتان باشد. و محتمل است مراد از «طبیّات» نیز اعم از امور مادی و معنوی باشد، نظیر علوم مختلف و فنون متنوع بشری.

وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ

یعنی: و نیز بر شما حلال شد صید حیوانات درنده‌ای که آنها را آموخته‌اید در حالی که شما شکارآموز سگ‌ها باشید، یا در حالی که صاحب سگ‌های شکاری باشید، بدین معنا که حیوان شکارکننده سگ باشد. و در حالی که از آنچه خدا به شما آموخته بدانها تعلیم دهید، یعنی همان گونه که خداوند به شما فرمانبری را پس از فرمان دادن با الفاظ یا با اصوات و اشارات، یاد داده شما هم به آنها نیز چنین کار را یاد دهید به گونه‌ای که چون

دستور دهید برود و چون بازگیرید بازایستد. پس، از این آیه دو قسم از شروط صید که در فقه اسلامی ذکر شده استفاده می شود: سگ بودن حیوان شکاری، آموزش دیدن آن به طور مطلوب.

فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ

یعنی: پس از آن که حیوان معلّم، صید را گرفت و برای شما نگه داشت یعنی خود نخورد، از آن بخورید، یعنی خوردنتان بلا مانع است. و باید هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار نام خدا را بر آن صید بخوانید، زیرا فرستادن حیوان شکاری به شکار وحشی همانند نحر یا ذبح آن است که باید مقارن ذکر نام خدا باشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

یعنی: و باید تقوا بورزید و از مخالفت امر و نهی خداوند بپرهیزید، زیرا خداوند زودرس به حساب است.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۵»

لغت و اعراب:

طعام: مطلق خوراکی، حبوبات، گندم. محصنات: جمع مُحْصِنَة یعنی نگهداری شده، زن مؤمنه، زن آزاد، زن شوهردار و زن پاکدامن از زنا. سفاح: زنا، مُسَافِح: زنا کار. خدن: دوست، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

ص: ۲۱۴

تفسیر:

الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ

مراد از «الیوم» زمان حاضر و زمان های آینده است و تکرار ذکر حلیت طیبیات با طعام کفار و حلیت مُحَصَّنات از مؤمنان همراه تجویز ازدواج با کفار برای تأکید در حلیت و رفع شبهه و استبعاد از دل های مسلمین است.

معنای آیه: امروز، یعنی این زمان و تا همیشه، طیبیات جهان و آنچه طبعان بپسندد از تصرف و برخورداری از اجناس و امتعه این کره خاکی بر شما حلال شد. یعنی حلیت سابق ملت ابراهیمی که مشوب به تحریمات باطل بدعی و خرافات جاهلی بود بر شما ظاهر و روشن گردید، البته به استثنای موارد خاصی که در این کتاب بیان شده است.

و نیز طعام و خوراکی کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده مانند یهود و نصارا و مجوس (علی اختلاف) بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است. ذکر جمله اخیر برای این است که مسلمین در مضیقه نباشند و بتوانند طعامشان را به آنها ببخشند یا بفروشند، زیرا اگر حرام بود نمی توانستند بدهند. و حمل این جمله بر این که حکم حلیت طعام کفار را برای مسلمین بیان می کند مستبعد است.

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذْ آتَيْنَهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَ لَأُمْتَحِنَنَّهُنَّ

مراد از مُحَصَّنات در هر دو مورد، زن های پاکدامن از زنا در مقابل زنا کار است. یعنی و ازدواج با زنان پاکدامن مسلمان و نیز زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها داده شده برای شما حلال است. یعنی همان گونه که طعام اهل کتاب بر شما حلال است ازدواج با زنان پاکدامن آنها نیز بر شما حلال است، در صورتی که اجرت آنها یعنی مهر آنها را خواه در عقد دائم یا عقد انقطاعی پردازید در حالی که عقیف باشید و تلافی و تماستان با آنان به نحو زنا نباشد، و نیز به نحو دوست گیری نامشروع نباشد.

و ظاهر این است که اشراط احصان به نحو استحباب و برای دوری از پلیدی زناست، و ذکر اعطای اجرت برای لزوم تحقق عقد درست و تزویج صحیح است، و ذکر دو صفت

ص: ۲۱۵

دیگر قید توضیحی و برای تأکید است.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

مراد از ایمان معنای اسم مصدری است یعنی اعتقادات دینی اصولی و فروعی. معنای آیه: و هر کس به شرایع و معتقدات دینی کفر ورزد بی تردید عمل او حبط می شود، یعنی هر عمل خیری که از او سر زده باطل و پاداش دنیوی و اخروی آن هدر و بیهوده خواهد بود، و او در آخرت از زیانکاران است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

مرافق: جمع مرفق یعنی مفصل و محل اتصال ساعد دست به بازو. و أرجلكم عطف است به محل برؤسکم که نصب است، و محتمل است عطف باشد به کلمه وجوهکم (ولی از نظر ادبی مرجوح است، زیرا میان معطوف و معطوف علیه فاصله زیاد افتاده است). کعب:

شیء مرتفع، بندهای نی، استخوان بلند روی پاها. صعيد: خاک، مطلق روی زمین. أو جاء أحدكم، أو به معنای واو جمع است.

ص: ۲۱۶

احکام وضو و تیمم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به سوی نماز برخیزید، یعنی چون بی وضو بودید یا از خواب به سوی نماز برخاسته بودید و خواستید نماز بخوانید، پس باید وضو بگیرید بدین صورت که صورت و دست هایتان را تا آرنج به قصد وضو و تحصیل طهارت صغری برای نماز بشوید، و بر سرتان و بر پاهایتان تا بلندی استخوان روی پا مسح بکشید.

مراد از مسح سر، مسمای کشیدن دست بر جلو آن است با هر جزئی از اجزای دست و به هر بعضی از ابعاض جلو سر باشد. و «أرجلكم» اگر عطف به وجوه باشد معنا این است که پاهای خود را نیز بشوید، و اگر عطف به محل «رؤوسکم» باشد که محلاً منصوب است معنا این است که بر پاهای خود نیز مسح بکشید. ولی مقتضای حسن نظم آیه شریفه که دو عضو شسته شود و دو عضو مسح گردد و تصریح ادلّه قطعیه از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این است که عطف به محل «رؤوسکم» باشد.

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا

یعنی: و اگر هنگامی که به سوی نماز برخاستید جنب باشید و غسل جنابت بر عهده دارید پس باید تطهر نمایید، یعنی با شستن تمام بدن به عنوان غسل جنابت برای خود طهارت کبری تحصیل کنید و گرنه قیام برای نماز، لغو و نمازتان باطل خواهد بود.

تا این جا مفاد آیه شریفه بیان حکم شخص بی وضو و شخص جنب بود در صورتی که دسترسی به آب و توان تحصیل طهارت مائیه داشته باشد که اولی باید وضو بگیرد و دومی باید غسل جنابت کند، لکن کیفیت وضو در آیه به تفصیل و کیفیت غسل به اجمال گفته شده. و اما حکم شخص بی وضو و جنب در صورتی که دسترسی به آب یا توان استعمال آن را ندارد در جملات بعدی ذکر شده است.

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صِدْقًا طَيِّبًا فَأَمْسِدُوا بِأَيْدِيكُمْ وَتَأْتُوا بِنُحُوتِكُمْ فَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِثْقَالَ الذِّبْنِ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَخَافُونَ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا الْوَجْهَ الْكَاشِفَ

ترجمه این جملات در ضمن آیه ۴۳ از سوره نساء گذشت، زیرا هر دو کلام متحداللفظاند جز اضافه کلمه «منه» در آخر این جملات که در آن آیه نیست.

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيبَكُمْ إِلَىٰ نِعْمَتِهِ الَّتِي عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: خداوند هرگز نمی خواهد به واجب کردن وضو و غسل در حال اختیار و تیمم بدل آنها در حال اضطرار برای شما پیروان دین خود سختی و مشقتی درست کند، و لکن می خواهد که شما را پاک کند، یعنی بدنتان را از کثافت ظاهری با آب، و نفستان را از پلیدی حدث اصغر و اکبر با عبادت وضو و غسل، و روحتان را از آلودگی سیئات با انجام این حسنات. و نیز می خواهد این که نعمت خود را بر شما کامل سازد و با این مقدمات، نعمت های ذی المقدمه تمام گردد، شاید سپاس گزارید.

وَإِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمِيثَاقُ الَّذِي تَقُولُونَ بِهُ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷﴾

تفسیر:

وَإِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ مِثْقَالَ الذِّبْنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَخَافُونَ وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا الْوَجْهَ الْكَاشِفَ

خطاب به مسلمان هاست و مراد از «نعمت» مطلق دین و از «میثاق» و «موثقه» عرضه آن و پذیرش مسلمین است.

معنای آیه: و به یاد آورید نعمت خدا را بر خود که شریعتی با آن کمال و متانت و کتابی با آن عظمت و حکمت نازل کرده. و نیز یاد کنید از عهد و پیمان او که با شما بدان معاهده نموده، آن گاه که پس از ابلاغ رسول گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم.

ص: ۲۱۸

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ مِّمَّ بَدَاتِ الصُّدُورِ

یعنی: و از خدا پروا کنید در حفظ و عمل و ابلاغ آن نعمت، زیرا خداوند، دانا به ذات الصدور است، یعنی به آنچه در سینه های مکلفان است از تصوّرات و تصدیقات و اعتقادات و حالات و صفات و ملکات که ایمان و اذعان و کفر و نفاق هم جزء آنهاست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِيْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

لغت و اعراب:

قَوَّام: مبالغه در قیام بشیء و حفظ و تصدّی امر آن است، و این صیغه افاده می کند تکثیر یا دوام یا استحکام قیام را، فالقَوَّام القائم بكلّ أمر، أو القائم بالأمر دائماً، أو القائم به بقوه و إحکام. قَسَطَ - از باب ضَرَبَ -: عدالت ورزید. أَقْسَطَ: ظلم کرد.

جرمه: او را به گناه انداخت، و تعدّی آن به «علی» برای تضمین معنای حمل است به تقدیر لایدخلنکم فی الجرم حاملاً لکم علی أن لاتعدلوا، لایجرمنکم: لایحملنکم.

وَعَدَّ اللَّهُ مفعول دوش محذوف است به تقدیر المغفره و الجنّه، و جمله آخر آیه مفسّر آن است.

ص: ۲۱۹

عدالت، تقوا و توکل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، قوام در راه خدا باشید. یعنی قیام و تصدّیتان به هر کار فردی و اجتماعی برای خدا، و یا قیامتان به امور همیشه و همواره برای خدا، و یا قیامتان برای خدای محکم تر و استوارتر باشد؛ و گواهان به قسط باشید. یعنی در موارد نیاز به گواهی خاصه در محاکم قضایی به قسط و عدل گواهی دهید.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ

انحرافات یهود و نصارا

یعنی: و هرگز دشمنی گروهی شما را در گناه نیفکند که وادارتان کند عدالت نورزید.

باید عدالت پیشه کنید، یعنی در هر کار فردی و اجتماعی، اعتقادی و اخلاقی و عملی راه عدل را پیش بگیرید، زیرا عدالت به تقوا و تحفظ از غضب خدا نزدیک تر است. و باید تقوا پیشه کنید، زیرا خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

بدان که جمله اول این آیه پس از خطاب، نظیر جمله اول از آیه ۱۳۵ نساء است با اندک اختلافی در تعبیر، لکن در آن جا امر به قیام به حق و گواهی به قسط در مقابل این است که محبت ارحام، آنها را منحرف کند، و در این جا در مقابل این است که عداوت دشمنان آنها را منحرف سازد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

پس از امر به قیام برای خدا و گواهی به عدل و عمل به تقوا در این دو آیه اشاره به پاداش مؤمنان و کیفر کافران شده است. معنای آیه: و خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند وعده داده که برای آنها بخشش گناهان و پاداشی بزرگ است، یعنی در دنیا در محدوده اقتضای مصلحت و نظام آن و در آخرت به نحو اتم و اکمل و غیرمتناهی. و مراد از وعده، وعده هایی است که خدا در این کتاب و همه کتاب های آسمانی و به زبان همه پیامبران خود به بشر ابلاغ نموده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

و کسانی که کفر ورزیدند، یعنی: دعوت پیامبران ما را به توحید و معاد و دعوت وجدان خودشان را در تأیید آنها انکار کردند، و آیات ما را در قرآن و کتاب های آسمانی، و یا معجزات پیامبران ما را، و یا نشانه های توحید ما را که در همه آفاق جهان و نفوس زنده ها تجلی کرده تکذیب کردند، آنها اهل آتش دوزخ اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَيْفَ أُرِيدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

تفسیر:

این آیه در بیان حکم کلی و شامل همه مواردی است که مشرکان و اهل کتاب از آغاز دعوت پیامبر تا زمان نزول آن قصد می کردند و تصمیم می گرفتند که به هر نحو ممکن بر پیامبر و یارانش حمله کنند یا حمله می کردند و تصمیم داشتند که دعوت پیامبر را باطل و نور اسلام را خاموش نمایند، پس شامل همه غزوات اسلام با کفر هم می شود. و برخی از مفسران بر آن اند که آیه اشاره به موردی خاص از آن موارد است.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آورید هنگامی که گروهی تصمیم گرفتند دست تجاوز به سوی شما دراز کنند، پس خداوند دستشان را از شما کوتاه نمود. و تقوا ورزید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

ص: ۲۲۱

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمْ أَوْلَادَكُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَمَا كُفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَمَا تُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾

لغت و اعراب:

مِثَاق: عهد و پیمان. نَقِيب: رئیس و سرپرست پی گیر و مفتش. عَزَّرَه: تعظیم کرد و یاری نمود او را. قَرْضًا مَفْعُول مَطْلُوقٌ أَقْرَضْتُمْ.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا

این آیه در بیان اجمالی از حالات بنی اسرائیل است که آنها دوازده طایفه بودند و موسی بن عمران برای هر طایفه ای نقیب و ولی امری از اولاد یعقوب تعیین کرده بود تا هر یک همانند پیامبری سرپرست طایفه خود و مرجع امور دینی و دنیوی آنها باشد ولی در شریعت، همگی پیرو شریعت عصر خود شوند از موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله. و اخذ این پیمان نیز ظاهراً به دست حضرت موسی و پیش از تعیین نقبا بوده است.

معنای آیه: و حقیقت این است که خداوند از بنی اسرائیل پیمان مؤکد گرفت - یعنی بر پذیرش توحید و پیامبران الهی و کتاب های آسمانی - و از میان آنها دوازده نفر نقیب و ولی امر و سرپرست دینی و دنیوی برانگیختیم که هر یک بر طایفه ای ولایت و سرپرستی نماید.

ص: ۲۲۲

وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

یعنی: و خداوند به نقبا و پیروانشان گفت که من با شما هستم، یعنی همواره همراه شما و ناظر حال و مقال شما هستم. بی تردید اگر نماز را خود اقامه کنید یا در میان مجتمع خود بر پا دارید، و زکات بدهید یعنی آن حق اجتماعی و عقلانی و رسم جاری در جامعه بشری را که نشأت یافته از فطرت انسانی و غریزه نوع دوستی است پردازید، و به پیامبران و فرستادگان من در هر عصر و زمانی از موسی تا محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورید و آنها را تعظیم و یاری نمایید و به خداوند وامی نیکو دهید؛ وام دادن یعنی این که از مال و جاه و جان و اولاد خود در راه او بگذرید که به حکم وام دادن به خدا باشد، و نیکو بودن یعنی از مال حلال و از بهترین مال و از روی طیب نفس و به قصد تقرب به حق و بدون منت بدهید؛

لَأَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

یعنی: اگر چنین کنید حتماً از همه گناهان شما چشم می پوشم و آنها را از شما می زدایم، و بی تردید شما را در باغ ها و بهشت هایی که از زیر آنها، یعنی از زیر ساختمان و درختان آنها، نهرها از انواع مایعات آشامیدنی جاری است وارد می کنم.

فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

یعنی: پس از آن میثاق مؤکد که به دست پیامبر مرسل از شما گرفتیم و پس از آن همه وعده های نیکو که به شما دادیم، اگر کسی از شما در اصول کفر ورزد یا در فروع کفران نماید، حَقّاً که از راه راست گم گشته است.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۱۳»

فبما «با» سببیه و «ما» زایده است به تقدیر فبنقضهم. قسا القلب - از باب نَصْر - : شدید و محکم شد. حَرَفَ الْكَلَامَ جا به جا کرد آن را. خائنه: مصدر است به معنای «خیانت» مانند طاغیه و کاذبه، یا اسم فاعل است به تقدیر طائفه خائنه. صَيَّفَحَ عَنْهُ - از باب مَنَع - : اعراض کرد از او، بخشید او را.

تفسیر:

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

این آیه در بیان تحقق ذیل آیه سابق درباره آنها و عروض عواقب وخیم آن است. یعنی پس به سبب این که آنها در امتداد تاریخ از آن روز تا نزول قرآن پیمانشان را که عمده محتوای آن ایمان به فرستادگان خدا و یاری آنها بود شکستند، یعنی رسولان خدا را منکر شده، یاری نکردند و نماز و زکات و دادن قرض را ترک نمودند، آنها را لعن کردیم، یعنی رحمت و توفیقات غیبی خود را از آنها بریدیم و در ضلالتشان رها کردیم، و یا در آسمان ها برای فرشتگان و در زمین در کتاب های مُنَزَّل خود در حق آنها انشاء لعن و نفرین کردیم؛ و دل های آنان را سخت و محکم نمودیم که در نتیجه آن همواره کلام خدا را در تورات و انجیل از مواضع اصلی خود جا به جا می کنند، یعنی گاهی حذف و گاهی تبدیل به کلامی دیگر و گاهی در معنا تأویل می کنند، و عاقبت بهره وافر از آیات آن کتاب را که بدان تذکر داده شده بودند یعنی وسیله پند و اندرز آنها بود به فراموشی سپردند، یعنی عبارت های الهی از کتاب آسمانی و از اذهان آنها فراموش گردید، یا معانی و معارف آن فراموش شد.

وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

یعنی: ای پیامبر، پیوسته و همیشه بر گروه و بانندی خائن و یا بر خیانتی از آنها مطلع می شوی (نظیر دروغ پردازی، فریب کاری، پیمان شکنی، دادن اسرار به دشمن، یاری

مشرکان و توطئه برای براندازی) به استثنای افراد اندکی از آنها.

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: پس آنها را ببخش و روی برتاب، یعنی در برابر گناهانشان مؤاخذه به حدّ و تعزیر نکن و در مقابل توطئه شان عکس العمل نشان مده و بر کفر و شرکشان فکر جهاد مکن، بلکه جواب به حسن رفتار ده، زیرا هنوز مأمور به جهاد نیستی، و خداوند اهل نیکی را حتی در مقابل کفار در ایام هدنه و عدم مصلحت در انجام شئون ولایت و حکومت، دوست دارد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

لغت و اعراب:

و من الذين متعلق است به أخذنا. نصاری: جمع نصرانی منسوب به شهر ناصره، یا منسوب به کمک و نصرت، اسم پیروان عیسی بن مریم. اغراه: تحریص کرد او را. عداوه و بغضاء، هر دو به معنای دشمنی و دوری باطنی است و در آیه، دومی تأکید است یا مراد از یکی دشمنی در مرحله عمل است.

تفسیر:

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ

یعنی: همان گونه که از یهود و اسباط آنها پیمان گرفتیم، از ملت و گروهی که ادعا کردند و گفتند که ما نصرانی هستیم، یعنی پیروان حقیقی عیسی بن مریم هستیم، نیز پیمان

ص: ۲۲۵

گرفتیم. و متعلق پیمان در آیه ذکر نشده، ولی از آیات دیگر و روایات استفاده می شود که متعلق آن اعتقاد به توحید خدا و ترک شرک، اقرار به نبوت عیسی و بنده بودن او نسبت به خداوند، نبوت پیامبر اسلام، و نیز بر طبق تصریح اناجیل چهارگانه پیمان اجرای صلح و سلامت و اقبال به عالم آخرت، اعراض از زخارف دنیا، و ترک شهوات و نزاع و مخاصمات برای دنیا و هوا و هوس ها بوده است.

فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

یعنی: پس آنها سهم وافری را از آنچه بدان تذکر داده شدند فراموش نمودند، یعنی توحید خدا و بنده بودن عیسی را تبدیل به شرک و فرزنددی و تثلیث نمودند، و نبوت و دین و کتاب محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند و مقدار قابل توجهی از کتاب انجیل را تحریف نمودند؛ و چون چنین کردند ما نیز در میان آنها دشمنی و بغض و کینه تا روز قیامت افکندیم و آنان را به جان هم انداختیم.

گفته شده که طبق تواریخ و شواهد خارجی، از روزی که عیسی را خداوند به سوی خویش بالا برد اختلاف در میان حواریان و طبقات پیروان او ریشه دوانید و رشد نمود تا رفته رفته تبدیل به جنگ ها و خونریزی ها و قتل و غارت ها و انواع فتنه ها و فسادها شد و تا حال هم ادامه دارد.

بدان که پس از ظهور مهدی موعود (ارواحنا فداه) و تشکیل حکومت عدل الهی در سراسر جهان، طبق دلالت کتاب کریم و نصوص معتبر و متواتر، حکومت و ولایت بر جامعه بشری تا آخر دنیا از آن نیکان و صالحان و اولیای الهی خواهد بود، و از این آیه استفاده می شود که در آن عصر نیز اهل کتاب خواهند بود و طبعاً زیر چتر حکومت حقه طبق شرایط اهل ذمه زندگی خواهند کرد و عداوت و دشمنی آنها نیز ادامه خواهد یافت.

و سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

یعنی: به زودی خدا آنها را به آنچه می کردند آگاه خواهد نمود. مراد روز قیامت است که آمدنش روی قاعده «كُلِّ آتٍ قَرِيبٌ» و یا از نظر ذات ربوبی زود است. و مراد از آگاه کردن آنها ظاهر نمودن اسرار و دسایس و عقاید باطل و گناهان یکایک آنان در مرأی و منظر همه اهل محشر و قضاوت عادلانه میانشان و سپس فعلیت بخشیدن به کیفر کردار آنهاست.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

تفسیر:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ

خطاب به علمای یهود و نصارا است که آشنا به کتاب آسمانی و مبلغ آن به ملت بودند.

یعنی: ای اهل کتاب تورات و انجیل، حقیقت این است که فرستاده ما به سوی شما آمد که برایتان بسیاری از آنچه را که از مطالب آن دو کتاب از مردم پنهان می داشتید روشن می کند. زیرا پیامبر اسلام به آنها خبر می داد از این که در کتاب های شما بشارت آمدن محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام و بیانات کافی از نام و صفات و کتاب و دین و غزوات و فتح و پیروزی های او هست، و از این که آنها خودشان - یعنی اهل کتاب - پیامبر اسلام را همان گونه می شناسند که فرزندان خود را، و از این که آن پیامبر با مؤمنان رؤوف و مهربان و در برابر کفار سرسخت و محکم و ناسازگار است، و از این که در کتاب تورات کیفر و حدّ زنای محصن و محصنه رجم و سنگسار است.

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

یعنی: و آن پیامبر از بسیاری از آنچه پنهان می دارید چشم می پوشد و برای مردم اظهار نمی نماید؛ نظیر آنچه در تورات درباره خداوند از نسبت های ناروا هست و اموری که قطعاً از ساحت اقدس ربوبی دور است، و کاشف قطعی است که این کتاب دست خورده و تحریف شده است، نظیر دلالت تورات بر تجسم خداوند، و حلول او در مکان، و نسبت کارهای زشت و فسق و فجور به پیامبران الهی، و عجیب تر از همه خالی بودن تورات که یک کتاب مذهبی آسمانی است از ذکر معاد و عالم آخرت، در حالی که بدون مسأله معاد

ص: ۲۲۷

هیچ دینی دوام و استقرار نمی یابد. و هم چنین آنچه در اناجیل چهارگانه خاصه در انجیل یوحنا است از عقاید خرافی ثنویت. ولی پیامبر اسلام عده ای از این امور را که علمای یهود و نصارا پنهان می داشتند آشکار نکرد، زیرا زمان و محیطش اقتضا نداشت.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ

ماهیت و کارکرد قرآن

یعنی: حقیقت این است که از جانب خداوند برای شما نور و کتابی روشن و روشنگر آمده است. مراد از نور، پیامبر است که گویی سراپا نور است، زیرا همه مبهمات امور دینی و نیازمندی های معنوی بشر را از اصول دین و فروع آن و سایر معارف انسانی روشن می سازد. و ممکن است مراد، همان کتاب باشد.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «١٦»

لغت و اعراب:

یهدی به ضمیر مجرور راجع است به قرآن یا به محمد صلی الله علیه و آله. ضمیر مفرد در اتبع و ضمیر جمع در یخرجهم راجع است به «مَنْ» موصوله از حیث لفظ و معنا چنان که در غالب موارد این کتاب ضمائر نزدیک به موصول، مفرد و ضمائر دور جمع آمده است. و یخرجهم عطف است به یهدی.

تفسیر:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ

اولی در بیان مفاد آیه این است که بگوییم مراد از «مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» یعنی کسی که پیرو خشنودی خداست، کسی است که استعداد ایمان و پیروی از رضای حق را دارد و فطرت و وجدانش به وسیله غور در شرک و فسق باطل نشده، و مراد از «سُبُلَ السَّلَامِ» یعنی راه های

ص: ۲۲۸

سلامت دین و اصول و فروع آن است که هر یک از احکام آن راهی است برای سلامت انسان از انحراف و شقاوت. و حاصل مفاد آیه این است که خداوند به واسطهٔ محمد صلی الله علیه و آله یا این قرآن کسانی را که استعداد ایمان و طلب رضای حق را دارند به سوی دین خود هدایت می کند. یعنی هدایتش دربارهٔ آنها مؤثر واقع می شود. و این جمله نظیر «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - بقره، ۲» است.

و ممکن است مراد از «اتباع رضوان» ایمان به اصول و مراد از «سبیل سلام» احکام فرعی دین، و مراد از «هدایت» هدایت خاصهٔ مؤمنان مقابل هدایت عامه شامل حال مؤمن و کافر باشد. پس معنای آیه این است که خدا به وسیلهٔ این قرآن کسانی را که به اصول ایمان آوردند به سوی طاعت در احکام فرعی که راه های سلامت است هدایت می کند، یعنی توفیق می دهد.

وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ

و آنها را به اذن خود از تاریکی ها به سوی نور بیرون می کشد. این جمله ملازم عقلی جملهٔ سابق است. یعنی با این هدایت قهراً و طبعاً آنها را از ظلمت ها و تاریکی های جهل و شرک و فسق بیرون می آورد، و این عمل به اذن تکوینی او یعنی به توفیقات و امدادهای غیبی اوست.

وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

این جمله کلی و اعم است. یعنی خداوند آنها را در این امر و در همهٔ امور به سوی راهی راست راهنمایی می کند.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱۷»

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

در آیات قبل، سخن از مطلق اهل کتاب بود و در این آیه کلام درباره برخی از سخنان باطل و غیرمنطقی و سخت ناروا و شرک آور نصارا و اهل انجیل است با اشاره به رد آن از چند راه.

معنای آیه: حقیقت این است که کسانی از نصارا که گفتند خداوند همان مسیح پسر مریم است به خدای حقیقی کافر شدند. یعنی خواه بگویند که ذات واجب الوجود منقلب به ممکن و متجسم در شکل انسان شده و اکنون مسیح، هم الله است و هم بشر، و یا بگویند که واجب در ممکن همانند روح در جسد حلول نموده است و اکنون واجب نامحدود در ممکن محدود جای گرفته است.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

در این جمله اشاره به جواب سخن اهل انجیل است. یعنی ای پیامبر، یا ای مخاطب اهل دانش، در برابر آنها بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او مریم و کسانی را که در روی زمین اند همه را هلاک کند چه کسی است که در مقابل او چیزی را مالک باشد؟ یعنی توان رد سلطه او را داشته باشد. یعنی پس مسیح و مادرش نیز همانند بشرهای دیگر نظیر سایر اجزای عالم وجود در تحت قدرت و سلطه و تصرف خدا هستند و طبعاً هر تصرف و قلب و انقلاب و اعدام و ایجاد در آنها حاصل شود درباره مسیح نیز جاری است. پس اگر مسیح خدا بود چگونه این امور بر وی حاکم می گردید؟!

و لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا

یعنی: سلطه بر آنها درحالی است که ملکیت حقیقی آسمان ها و این زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست. مراد مالکیت خدا بر همه عالم وجود است که غالباً خدا از مجموع جهان به عنوان سماوات و ارض تعبیر می کند. و این جمله نیز نظیر برهانی است بر بطلان گفتار نصارا، زیرا آن دو نفر نیز مانند سایر اجزای عالم وجود، ملک خدا هستند و چگونه می شود خدای واجب الوجود، مملوک کسی باشد؟!

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

کلامی است در بیان قدرت خدا بر آفرینش هر چه اراده کند که عالم وجود مصداقی از آن است و این که او بر همه چیز حتی غیر آنچه آفریده یا افنای آنچه آفریده، تواناست.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ
وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ «۱۸»

تفسیر:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ

یعنی: و نیز از سخنان باطل آنها این است که طایفه یهود و نصارا هر دو گفتند که ما پسران خدا و دوستان او هستیم. البته مرادشان این نبوده که اولاد حقیقی خدایند، زیرا این ادعا را تنها نصارا درباره خصوص مسیح کرده اند، بلکه مراد بُنوت تشریفی است که به یهود درباره عَزیز نسبت داده شده و هدفشان این است که ما همانند پسری در نزد پدری در پیش خداوند محترمیم و مانند دوستان شخص در نزد او محبوبیم. و گویا اینان دستگاه خدا را همانند دربار سلاطین دنیا می دیدند که نزدیکان و مقربان دربار محکوم قوانین عامه نیستند و تنها به اتکای تقرب، از همه تشریفات و مزایا برخوردار و از قوانین کشوری فراترند.

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: اگر چنین است، پس چرا خداوند همواره شما را به خاطر گناهانتان کیفر می دهد و عذاب می کند؟

اشاره است به گناهان آنها و گرفتاریشان به کیفر گناهشان. اما گناهان آنها نظیر کشتن

ص: ۲۳۱

یهود پیامبران الهی را چون زکریا و یحیی و شعیا، قتل بندگان صالح خدا، شکستن پیمان های مؤکد، تحریف تورات به حذف کلمات الهی و اضافه کردن اباطیل خود در جای آن، کتمان آیات زیادی از تورات، کفران نعمت و طغیان بسیار که صفحات تاریخ را پر کرده است. و اما کیفر خداوند در مقابل آنها نظیر مسخ شدنشان به صورت گراز و بوزینه، خوردن مهر ذلت و مسکنت بر پیشانی‌شان در امتداد تاریخ، تسلط ظالمان و طاغیان بر آنها، قتل عام و اسارتشان و سایر وقایع و حوادثی که در مدت دو هزار سال میان بعثت موسی بن عمران و بعثت پیامبر اسلام رخ داده است.

و اما نصارا آنها نیز در تاریخشان گناهان و خطایا و فجایع فوق العاده و کیفرهای دنیوی که در طول شش قرن میان عروج مسیح به عالم بالا تا زمان ظهور و بعثت پیامبر اسلام رخ داده، ثبت است.

بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ

یعنی: آن ادعاها باطل است، بلکه شما نیز بشرید از جنس کسانی که خدا آنها را آفریده است. هر کس را بخواهد به سبب عمل خیر او به اقتضای رحمتش می آمرزد، و هر کس را بخواهد به سبب جرم او و اقتضای عدلش کیفر می دهد، و بُنُوتِ تشریفی و خَلَّتِ ادعایی دخالت در ثواب و عقاب ندارد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

یعنی: ملکیت حقیقی و مالکیت واقعی آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن خداست، زیرا همه را او آفریده و اوست که در همه متصرف است، و همه را او فانی خواهد کرد، و پس از فنا نیز بازگشت همه به سوی اوست. یعنی یهود و نصارا نیز در دنیا جزء مخلوقات و محکوم به حکم امثال اند و در آخرت نیز مشمول داوری و مجازات اند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱۹»

ببین لکم حال است از رسولنا. علی فتره، «علی» به معنای «فی» است مانند علی حین غفله. فتره: سستی، سکون پس از حرکت، ضعف پس از قوت، و در اصطلاح مفسران انقطاع جریان بعثت انبیا پس از تسلسل. أن تقولوا به تقدیر کراهه أن تقولوا.

تفسیر:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرِهِ مِّنَ الرُّسُلِ

این آیه پیرو آیه ۱۵ و تتمیم آن است، زیرا آن آیه مبین این بود که پیامبر اسلام ناظر به حال تورات و انجیل و کاشف خیانت های علمای آن دو کتاب است، و این آیه ناظر به این است که پیامبر اسلام عذری برای آنها و سایر جهانیان در عدم پذیرش اسلام باقی نمی گذارد.

معنای آیه: ای اهل تورات و انجیل به یقین به سوی شما فرستاده ما (محمّد - صلی الله علیه و آله) آمد که در دوران فترت رسولان برای شما بیان می کند.

مراد این است که از زمان یعقوب پیامبر که اسرائیل هم گفته می شود تا زمان عیسی بن مریم ازمنه تواتر و اتصال پیامبران بنی اسرائیل بود و پس از عیسی بن مریم بعثت متوقف و دوران فترت شروع شد و قریب ششصد سال تا زمان ظهور پیامبر اسلام طول کشید؛ آن زمان عصر انقطاع وحی و بریده شدن روابط ظاهری میان خلق و خالق بود، و پیامبر اسلام در آن فترت مبعوث گردید و شروع به بیان نمود. و در آیه متعلق بیان ذکر نشده لکن مراد، احکام شریعت نوین اسلام است از اصول و فروع و سایر معارف مورد نیاز جامعه بشری، و یا آنچه را از تورات و انجیل به نیرنگ های مختلف از مردم زمانشان پنهان می کردند.

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ مَّبَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ

یعنی: ارسال پیامبر اسلام در عصر فترت برای احتراز و کراهت از این است که در روز قیامت در مقام محاکمه و سؤال از عقاید و عمل، و مؤاخذه بر مخالفت قوانین آسمانی، نگویند: خداوندا برای ما در دنیا بشیر و نذیری نیامد، یعنی پیامبرانی که احکام دین را

برای ما بیان کنند و بر طاعت، بشارت و بر مخالفت، بیم دهند.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

یعنی: حال در دنیا به شما می گوئیم و اتمام حجت می کنیم که اینک پیامبری بشارت دهنده و بیم رسان آمد.

وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ذکر این جمله ممکن است برای این باشد که طایفه یهود معتقدند ورود نسخ بر احکام کلی الهی معقول نیست و از این رو احکام تورات را ابدی و غیرقابل نسخ می دانند. پس آیه اشاره به این است که چنین نیست و نسخ یک شریعت و تشریح شریعت جدید از حیطة قدرت او خارج نیست.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
(۲۰)

لغت و اعراب:

و اذ متعلق است به «اذکر» مقدر، نعمه الله جنس مفید عموم است. مَلِكٌ: شاه، فرمانروا.

تفسیر:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ

در این آیه و چند آیه آتی خداوند تراکم نعمت های خود را بر بنی اسرائیل و در عوض، کفران بسیار و شدید آنها را می شمارد، و شاید این بیان برای تسلی قلب پیامبر اسلام باشد.

معنای آیه: و به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمت های خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما پیامبرانی قرار داد. ظاهر کلام این است که پیامبران از خود بنی اسرائیل بودند، زیرا بر حسب تواریخ از هیچ طایفه ای به قدر

بنی اسرائیل پیامبر مبعوث نشده است.

وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا

یعنی: و شما را سلاطین و فرمانروایان مردم نمود. زیرا پس از آن که خداوند فرعونیان را هلاک کرد تا زمان بعثت عیسی بن مریم، شاهان زیادی از بنی اسرائیل بر بخش عظیمی از روی زمین مسلط شدند و در عصر تسلط آنها بود که زکریای پیامبر را ابره بر سر نهادند، فرزندش یحیی را سر بریدند و عیسی بن مریم را به قصد قتل محاصره کردند تا آن جا که خدا او را به آسمان برد و شبه قیافه او را بر جاسوس نفوذی دشمن افکند تا او را گرفتند و به دار آویختند.

وَءَاتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ

یعنی: و شما را آن داده که احدی از جهانیان را نداده است. مراد نعمت هایی است که تدریجاً به آنها اعطا نموده نظیر هلاک نمودن عده ای از دشمنانشان به طرزهای گوناگون، شکافتن دریا در دوازده جاده برای عبور اسباط آنها، توریث تمام مساکن و ثروت های یک کشور متمدن روز برای آنان، نازل نمودن تورات کتاب مفصل و عظیم آسمانی که نظیرش بر هیچ پیامبری نازل نشده، زنده نمودن گروهی از آنها در کوه طور، فروفرستادن من و سیلوی برای غذای آنها در مدت چهل سال، اعطای سنگی مربع شش سطحی قابل حمل و نقل با استعداد فوران دوازده چشمه روان که کلید همه عصای موسی بود، و سایبان کردن قطعات ابر بر بالای سرشان در مدتی مدید.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتُدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارَكُمْ فَنُنَافِكُوكُمْ فَخَسِرِينَ ﴿٢١﴾

تفسیر:

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

در تفاسیر آمده که چون بنی اسرائیل از رود نیل پیروزمندانه بیرون آمدند و فرعونیان

ص: ۲۳۵

که در تعقیب آنها بودند همگی غرق شدند، موسی بن عمران طبق وحی الهی فرمان داد که باید به سوی اردن و فلسطین و شامات حرکت کنید و آن امکنه مقدس را که طاغیان اشغال کرده اند پس بگیرید و آن جا را محل سکونت دائم انتخاب نمایید. موسای کلیم برای این هدف، دوازده نقیب به جهت بررسی منطقه منظور گسیل داشت و توصیه نمود اخبارشان را جز به وی به کسی فاش نسازند. آنها سیری در آن مناطق نمودند و اهالی آن سامان را مردمانی تنومند قوی هیکل و شجاع و اجتماعشان را نیرومند یافتند، برگشتند و غیر از دو نفر یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا، همه آنها اخبار را میان قوم موسی منتشر کردند.

قوم موسی سخت ترسیدند و در ما بین خود به فکر بازگشتن به مصر افتادند. خداوند در این باره گفتار موسی را نقل می کند.

معنای آیه: موسی گفت: ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خدا آن جا را برای شما مقرر کرده یا در لوح محفوظ از اقدم از من نوشته وارد شوید (مراد بیت المقدس و دمشق است که محل بعثت و برانگیخته شدن بسیاری از پیامبران و محط وحی و محیط زندگی عابدان و صالحان است).

وَلَا تَزِدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ

یعنی: و هرگز به پشت سرتان یعنی به مصر باز مگردید، یا هرگز در موقع جنگ و نبرد به پشت سرتان برنگردید یعنی فرار نکنید، و یا آن که از عقاید و ایمانتان به خاطر سختی تکلیفی برمگردید و گرنه زیانکار می شوید.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

تفسیر:

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ

یعنی: قوم موسی گفتند: ای موسی، همانا در آن جا مردانی سلطه جو و نیرومند و متکبر هستند، و ما هرگز بدان جا وارد نمی شویم تا آنها از آن جا بیرون آیند، پس چون آنها از آن جا بیرون شدند ما وارد می شویم.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ

«من الذین» و «أنعم الله» هر دو صفت «رجلان» است، و مراد از خوف، ترس از خداست، و الف لام «الباب» اشاره به دروازه شهر قدس است. معنای آیه: دو نفر مرد از کسانی که از خداوند می ترسیدند و خدا به آنها نعمت ایمان و شجاعت بخشیده بود، در خطاب به آن قوم گفتند: شما از این دروازه بر اهل بیت المقدس وارد شوید، یعنی بتازید و حمله کنید و داخل شهر شوید، و چون از آن دروازه وارد شدید حتماً شما پیروزید.

غرض این بود که آن جا درب ورودی حساس شهر است و با بستن آن دشمن در محاصره قرار می گیرد و راه فرار پیدا نمی کند و روحیه آنان ضعیف می گردد، زیرا می دانستند آنها هیکل هایشان درشت و دل هایشان کوچک است.

وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

یعنی: و اگر شما به حقیقت مؤمنید بر خدا توکل نمایید، خاصه در مواقع حساس و خطرناک و جنگ نابرابر.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾

ص: ۲۳۷

تفسیر:

یعنی: قوم موسی پس از پیشنهاد آن دو نفر گفتند: ای موسی هرگز و ابداً تا آنها در آن سرزمین هستند ما وارد آن جا نخواهیم شد، پس تو خود با پروردگارت بروید و با آنها بجنگید، ما همین جا نشسته ایم.

مرادشان این بود که خود بجنگ و خدایت مدد غیبی کند یا فرشتگانش را همراه تو سازد، و یا قائل به تجسم ذات احدیت بودند و می گفتند: خدا همراه تو وارد جنگ شود. و این کلام از آنها دلالت بر غایت جهل و جرأت آنها بر پیامبرشان و خطا در معتقداتشان دارد. و مسأله تجسم ذات حق در میان یهود از روز اول که به موسی گفتند: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ [اعراف، ۱۳۸] مورد علاقه آنها بود، و گفته می شود این عقیده فاسد در میانشان تا امروز دنیا از اغلب کردار و گفتارشان محسوس است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُكْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

لغت:

تاه - از باب ضَرْب - متحیرانه رفت، گمراه شد. تیه: تحیر و گمراهی.

تفسیر:

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي

ظاهر آیه این است که در آن هنگام احدی در فرمان موسی و برادرش نبود و موسی جز خود و برادرش بر کسی تسلط نداشت. لکن بدون شک در میان آن قوم عده ای هر چند اندک وجود داشتند و حداقل یوشع و کالب بودند، پس مراد از آنچه موسی آن را به خود و

ص: ۲۳۸

برادر خود محصور می کند، ابلاغ احکام به عنوان رسالت الهی و پند و اندرز قوم و دستور حرکت به سوی جهاد است که مؤمنان نیز در آن دخالت نداشتند.

معنای آیه: موسی گفت: پروردگارا بی تردید من در امر ابلاغ رسالت تنها مسلط بر خود و برادرم هستم. یعنی و سخن و دعوت و فرمان ما هم با ردّ صریح و مخالفت شدید قوم مواجه است.

فَأَفْرِقْ بَيْنَنَا وَالْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

یعنی: پس ای خداوند (درباره انجام این تکلیف عظیم و امر خطیر یعنی مبارزه با غاصبان بیت المقدس و جهاد برای فتح آن و وارد شدن در آن سرزمین مقدس و تشکیل حکومت الهی و سلطه بر ملت آن منطقه) میان ما یعنی من و برادر و پیروانم و میان قوم طغیانگر و خارج از طاعتت جدایی افکن، یعنی داوری کن و تکلیف ما را از جنگ با ساکنان قدس هرچند با عده ای بس معدود، یا انصراف از جنگ و جدایی از این قوم روشن فرما.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

یعنی: خداوند در جواب درخواست داوری موسی گفت: آن سرزمین مقدس بر آنها چهل سال حرام است و این مدت را در همان جا که هستند سرگردان خواهند بود، پس بر قوم فاسقان اندوه مخور.

مراد از حرام، ممنوعیت تکوینی است، یعنی خدا توفیق دخول آن مکان را نخواهد داد.

و مراد از سرگردانی تحیر آنهاست به گونه ای که نه زندگی شهری داشته باشند که ساخت و ساز کنند و نه صحرائنشینی که به هر نقطه بخواهند بروند. و طبق تواریخ، فاصله آن محل تا دروازه قدس ۳۶ کیلومتر بوده، که روز را بار سفر می بستند و حرکت می کردند و شب را در جایی می آرمیدند و چون بامداد از خواب برمی خاستند خود را در محل اول می دیدند، گویی زمین دایره وار چرخیده است. چهل سال بر این منوال گذشت، هارون پیامبر در آن اثنا رحلت کرد و موسی نیز به فاصله یک سال پس از او رحلت نمود. و گفته شده تمام آنهایی که در جواب امر موسی به جنگ «أنا لن ندخلها أبداً» گفته بودند هلاک شدند و نسل آنها باقی ماند، و پس از تمام شدن مدت تحیر، یوشع بن نون که وصی موسی بود مأمور

حرکت به سوی ارض مقدسه شد و او با کالب بن یوفنا همراه نسل بازمانده به سوی بیت المقدس حرکت نمودند، آن جا را فتح کردند و حکومت دینی تشکیل دادند.

و در این تاریخ ابهامی است که قوم موسی پس از امتناع شدید از جنگ، چرا با آن جدیت و تحمل زحمات هر روز به سوی بیت المقدس روانه می شدند؟ و ظاهراً در این سال ها و در حال این سفر نافرجام مکرر بود که خداوند بر آنها منّ و سیلوی نازل می کرد و آن سنگ مربع مرکز انفجار دوازده چشمه را برای آشامیدن آب بر آنها فروفرستاد. و این امور عجیب از وضع حالات بنی اسرائیل مستبعد نیست، زیرا معامله آنها با پیامبران مرسل خود و شمول الطاف بی کران خدا در حق آنها و مخالفت مکرر و سرسختانه آنها با اوامر خداوند و ردّ معجزات مکرر و روشن که به رأی العین می دیدند از عجایبی است که در ملت هیچ پیامبری اتفاق نیفتاده است.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
«۲۷» لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ «۲۸»

هابیل و قایل

تفسیر:

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ

این آیات پنجگانه حاکی است از داستانی تکان دهنده، معلول صفت خبیثه حسد و عدم رضای انسان به تقدیر الهی، و حادثه ای بس عجیب یعنی مرتکب شدن حاسدی عملی زشت را، و نشان دادن محسودی در سایه ترس از خداوند عکس العمل نیک را، و گرفتاری حاسد به کیفر دنیا و پشیمانی بی نتیجه او.

ص: ۲۴۰

خلاصه این حادثه طبق برخی از روایات و نوشته مفسران این است که حواء امّ البشر همسر آدم هر بار که بچه می آورد دوقلو می زاید، پسر و دختر، و چون فرزندانشان بزرگ شدند و موقع ازدواجشان فرارسید و در آن عصر شریعتی هم از جانب خدا نبود، بلکه برای آدم پیامبر در برخی از موارد خاص دستور معینی از امر یا نهی طبق اراده حق می رسید، درباره ازدواج فرزندان امر شد که خواهر هر یک از دوقلوها را به ازدواج برادر دوقلوی دیگر در آورد که دوقلوها با هم ازدواج نکنند، از این رو آدم مأمور شد خواهر توأم «قایل» را به عقد «هابیل» و خواهر توأم هابیل را به عقد قایل در آورد. قایل به این ازدواج راضی نشد و اصل صدور این دستور را هم از سوی خداوند انکار کرد و خواستار ازدواج با نامزد هابیل شد و در نتیجه خواهر توأم قایل مورد خواستاری دو نفر قرار گرفت. هر دو برادر مأمور شدند به جای قرعه، مالی را به عنوان قربانی به قربانگاه برند و هر کس قربانش قبول افتد خواهر قایل از آن او باشد.

نوشته اند هابیل که دامداری کریم النفس، صاحب حُسن سریره و کرامت انسانی بود، از میان اموال خود بهترینش را که شتر یا گوسفند پرواری بود برگزید و قایل که کشاورزی بخیل و دارای خبث سریره بود، از میان اموالش اندکی گندم بی ارزش برداشت و هر دو به پیشگاه حق هدیه دادند. قربانی هابیل قبول افتاد با این علامت که آتشی صاف و بدون دود فرود آمد و قربانی او را برگرفت و بالا برد و گندم قایل در جای خود ماند.

برخی گفته اند که گوسفند هابیل همان بود که در قضیه ذبح اسماعیل در منی به عنوان فدا نازل گردید.

معنای آیه: ای پیامبر، داستان دو پسر آدم، هابیل و قایل را بر اهل کتاب، به حق تلاوت کن، یعنی به درستی و همان گونه که واقع شده و جبرئیل امین از لوح محفوظ فرا گرفته و بر قلب تو خوانده، آن هنگام که هر یک از آنها برای رسیدن به هدف خود، مالی را به عنوان وسیله تقرب به حق به پیشگاه خدا آوردند، پس، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

یعنی: آن که قربانش رد شده بود یعنی قایل، به دیگری یعنی هابیل گفت: سوگند

باد که تو را خواهم کُشت. هابیل گفت: حقیقت جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می پذیرد. یعنی علت عدم پذیرش قربانی تو من نیستم تا به قتل من برخیزی، بلکه سوء اعتقاد و خبث سریره تو را جزء بی تقواها کرده و خدا عمل را از متقین می پذیرد.

لَئِنْ مَّ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

یعنی: بی تردید اگر دست خود را به سوی من برای کشتنم دراز کنی من هرگز دست خود را برای کشتن تو به سوی دراز نخواهم کرد، زیرا من از پروردگار جهانیان می ترسم.

ذکر کلمه «لأقتلك» برای بیان این است که من مانند تو قصد ابتدایی قتل را که ناشی از انگیزه حسد و غیره باشد ندارم و هرگز این گونه قصد از من محقق نمی شود، زیرا که مبعوض خداست. و اما عکس العمل دفاعی و بدین منظور دست دراز کردن و زدن و حتی کشتن را انجام می دهم، و این بدان جهت است که در آن عصر حکم شرع نبود و هابیل در دفاع از خود به حکم عقل عمل می کرد و عقل دفاع از نفس را واجب می داند، بلکه این یک امر فطری و طبیعی است حتی در حیوان. و این که گفته شده در آن عصر دفاع از خود جایز بوده و یا جایز بوده و هابیل کشته شدن را بر کشتن ترجیح می داده، مرجوح است و این کلام در مرحله گفتگو بوده و اما خارجاً ظاهر این است که کشته شدن او به نحو ترور و غیراختیاری بوده است.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

باءُ اليه - از باب نصير - : رجوع کرد به سوی او، باء بالحق أو بالذنب: اقرار کرد به آن. طَوَّعَتْ لَهُ الشَّيْءَ: سهله عليه و رخص له فعله.

ص: ۲۴۲

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

یعنی: هابیل پس از تعلیل ترک تعدی خود به ترس از خداوند، گویی علت دیگری ذکر کرد و به وی گفت: مسلماً من می خواهم فردای قیامت من بی گناه باشم و تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا باز گردی و در نتیجه از اهل آتش باشی، و آن کیفر ستمکاران است.

مراد از «اثم» مضاف به یاء متکلم، گناهان مقتول و مراد از «اثم» مضاف به کاف خطاب، گناه قتل قاتل است. و غرض این است که چون طبق ادله نقلیه با مساعدت دلیل عقلی، کسی که مظلوماً کشته شود همه گناهان او به گردن قاتل است، پس قاتل گناه خودش که قتل مؤمن است و گناهان مقتول، هر دو را متحمل می شود. و مراد از «أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ» این نیست که هابیل میل و اراده داشت قایبل از اهل آتش باشد، زیرا چنین میلی برای مؤمن نارواست، بلکه مراد اختیار است، یعنی هابیل می گوید اگر امر دایر شود میان این که من تو را به ظلم بکشم و گناهانت را بر عهده بگیرم و این که تو مرا به ظلم بکشی، من دومی را اختیار می کنم، و گرنه خواست مؤمن این است که هیچ یک واقع نشود.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: پس نفس اماره قایبل کشتن برادر را برای او به تدریج رخصت داد و آسان نمود و سرانجام او را کشت و از زیانکاران گردید. زیرا در دنیا پس از آن حادثه سوء، تأثیرات آن، روح وی را پیوسته تحت فشار قرار داد و از حضور پدر و مادر مطرود و در نزد سایر ارحام طبعاً منفور گردید، و در پیشگاه حق تعالی مبعوض و نزد فرشتگان ملعون شد، و سنت سیئه قتل صالحان را به جریان انداخت و نام ننگین و لعنت همه صالحان جهان را تا انقراض نسل بشر بر خود خرید. و چون توبه او معلوم نیست پس در آخرت نیز مستحق عذاب خواهد بود.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي غُ سَوْءَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَهُ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

لغت و اعراب:

غراب: زاغ و کلاغ که چندین نوع است و به او فال بد می زنند. بَحَثَ فِي الْأَرْضِ - از باب مَنَعَ - زمین را کند. فاعل لیریه «اللّه» یا «غراب» است. سَوَاءٌ: شیء زشت و نامطلوب و هر چیزی که باید مستور داشت. و یلتنا کلمه ای است که وقت حلول خطر یا رسوایی گفته می شود که گویی انسان، هلاکت یا رسوایی خود را می طلبد.

تفسیر:

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَهُ أَخِيهِ

از منابع روایی برمی آید که هابیل نخستین فرد مرده انسانی بود و عنوان شهید نیز دارد و روحش اولین روحی بود که از این جهان به عالم برزخ انتقال یافت، برزخی که به عنوان مسکن موقت و محل انتظار ارواح بشری از آغاز تا پایانشان به منظور حضور در عرصه قیامت تهیه و آماده شده است. و تا آن روز حادثه مرگ و مسأله تشریفات تجهیز میت رخ نداده بود. و قایل پس از کشتن برادر، در پنهان کردن جسد او متحیر ماند و مدتی او را از محلی به محلی به دوش می کشید تا جسد، متغیر و متعفن گردید و روی آوردن برخی از درندگان طیور به او، وی را ناتوان تر کرد و جاننش از این حادثه به لب آمد.

معنای آیه: پس خداوند زاغی را برانگیخت، یعنی الهام نمود یا بعث تکوینی نمود و کلاغ کاری طبق فطرت خود انجام داد، زاغ با چنگال و منقار خویش زمین را می کند تا به او نشان دهد چگونه جسد متعفن برادر خویش را پنهان سازد.

ظاهر آیه این است که غراب تنها با کندن زمین به او فهمانید. و ممکن است مراد این

باشد که پس از کندن، چیزی را هم مانند آذوقه خود یا جسد غراب دیگری را که کشته بود در زیر خاک دفن نمود و مطلب را روشن تر نشان داد.

قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَهُ أَحِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

یعنی: قاییل به خود گفت: ای وای بر من، آیا من ناتوان شدم از این که همانند این کلاغ باشم تا جسد متعفن برادرم را مستور نمایم؟! و در نتیجه جزء پشیمان ها شد، یعنی پشیمان از اصل کشتن برادر و ارتکاب چنین جرمی عظیم. و این معنا توبه محسوب می شود.

و ممکن است مراد، پشیمانی از این باشد که چرا از آغاز امر متوجه مسأله دفن نشدم و آن همه زحمات طاقت فرسا کشیدم؟! و این وجه ارجح است، زیرا در برخی از روایات دارد که پس از آن حادثه هر چه قتل ناحق در دنیا واقع می شود بهره ای از عذاب آن به قاییل می رسد، و این علامت عدم تحقق توبه از اوست، چنان که برخی از مفسران نوشته اند که قاییل پس از آن حادثه از منطقه فرار کرد و در عدن یمن ساکن شد و شیطان به سراغش رفت و آتش پرستی را به وی آموخت و سپس به وسایل لهو و لعب و استعمال آلات طرب و نوشیدن خمر و گناهان کبیره دیگر روی آورد.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

تفسیر:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا

ص: ۲۴۵

ظاهر آیه شریفه این است که حکم حرمت کشتن مؤمن به ناحق از زمان بنی اسرائیل که از عصر یعقوب پیامبر شروع می شود، تشریح شده است و چون شریعت یعقوب همان شریعت ابراهیم است پس این حکم در شریعت ابراهیم بوده و در شرع نوح و پیش از آن نبوده، نه بدین معنا که کشتن مؤمن جایز بوده، بلکه طبق حرمت عقلی مورد عمل عقلا- بوده و خدا مردم را به حکم خرد و اقتضای فطرتشان واگذاشته بوده، و از زمان ابراهیم حرمت تشریحی بر وفق حکم عقل انشاء و جعل شده است. و فرق میان حکم عقل و شرع این است که عقل تنها به قبح عمل حکم می کند و در حرمت شرعی، یعنی انشاء حکم تحریمی از طرف پروردگار، آثار دیگری مترتب می شود نظیر: مساوات قتل ظالمانه یک نفر با قتل همه مردم، حکم قصاص و دیه و کفّارات، عدم ارث قاتل از اموال مقتول و غیره، بنابراین که شریعت ابراهیمی همان شریعت اسلام است.

معنای آیه: به خاطر صدور چنین جنایتی از یک انسان که کاشف از وجود غریزه یا غرایزی خطرناک در فطرت اوست مانند صفت حسد، حب شهوت و حب جاه و مال، بر طایفه بنی اسرائیل نوشتیم یعنی در لوح محفوظ پیش از خلقت بشر، یا حکم کردیم و مقرر داشتیم و ابلاغ نمودیم که هر کس نفسی را بدون صدور قتل نفسی از وی یا ظهور فساد از او در روی زمین بکشد پس چنان است که همه مردم را کشته است.

و در خبر صحیح است که امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که خودکشی کند در جهنم جاودان است». پس خودکشی قهراً از مصادیق این آیه است.

و مراد از «بغیر نفس» استثنای مورد قصاص است که به خاطر کشتن کسی کشته شود. و مراد از «فساد فی الأرض» محاربه با ولیّ امر و افساد است که در این دو مورد، قتل شخص حرام نیست، و موارد دیگری نیز در شرع استثنا شده که در آیه بیان نشده یا در آن عصر تشریح نشده بود مانند: کشتن در موارد حدود شرعی، و دفاع از نفس و عرض و مال، و مورد مقدمیه برای امری اهم، تعارض میان اهمّ و مهم و غیره. و مراد از تشبیه یا مساوات قتل یک فرد با قتل کل افراد، اشتراک هر دو در محل عقوبت یا نوع عذاب است مانند طبقات خاص جهنم یا عذاب های معین، نه در مقدار و کمیت که اختلاف آن حتمی و عقلی است.

وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی و هر کس نفسی را زنده نماید پس چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

مراد زنده کردن حقیقی به دمیدن روح به کالبد نیست که احدی را چنین قدرتی نباشد چنان که ظاهراً مراد زنده کردن به توالد و تناسل هم نیست بلکه نظیر نجات دادن انسانی از غرق شدن در آب، سوختن در آتش، مرض مهلک و سایر موارد مهلکه قطعی است. و بر طبق روایات، وارد کردن مشرک و کافر و منافق به دین حقیقی از مصادیق این آیه است. و ممکن است توبه دادن هر مبتلا به کبایر اخلاقی و عملی نیز از مصادیق خفیف آیه باشد. و مساوات هم در این جا مثل شق سابق است.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ

یعنی: واقعیت این است که فرستادگان ما برای بنی اسرائیل، دلایل روشن را در اثبات حرمت قتل نفس و احکام دیگر آسمانی آوردند. زیرا پیامبران بنی اسرائیل از یوسف صدیق گرفته تا عیسی بن مریم و خاصه موسی بن عمران، دلایل منطقی بی شمار و معجزات بسیار و کتاب های آسمانی متعدد در مدتی بس طولانی بر آنها عرضه داشتند؛

ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِفُونَ

یعنی: سپس بسیاری از آنان پس از رسیدن معجزات و دیدن نشانه های آشکار، در روی زمین اسرافکاری کردند و در ریختن خون بی گناهان و غیر آن از محرمات از حد تجاوز نمودند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۳۳» إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۳۴»

احکام محارب

حَارِبَةٌ: با او جنگید، محارب: جنگنده، و در اصطلاح شرع کسی که اسلحه ای به قصد ترساندن مردم به دست گیرد و امنیت محیط را بر هم زند. فساداً حال است از فاعل یسعون یعنی مفسدین. یَقْتُلُوا، باب تفعیل از سه فعل مذکور دلالت بر شدت و حتمیت فعل دارد.

تفسیر:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا

مراد از جنگ با خدا مخالفت عملی با احکام اوست، و از جنگ با رسول او اخلال به امنیت محیط مسلمین است که حفظش بر عهده رسول به عنوان امانت اوست، و طبعاً مراد از مخالفت خدا نیز مخالفت از این راه است نه انجام هر گناهی. و منظور از آیه شریفه طبق تصریح روایات، کسانی هستند که به قصد ارباب مردم و گرفتن مال و تعرض به ناموس و کشتن آنها اسلحه ای سرد یا گرم به دست گیرند و ظاهر شوند، نه هر فرد یا گروهی که با دولت اسلامی به جنگ برخیزند که بر آنها احکام محارب بار نمی شود و پیامبر اسلام نیز پس از پیروزی، بر آنها حکم محارب بار نمی کردند.

معنای آیه: جز این نیست که مجازات و کیفر کسانی که محاربند و از مسلمین سلب امنیت می کنند که گویی با خدا و رسول می جنگند، و در روی زمین سعی در ایجاد فساد و تبهکاری دارند،

أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ

این است که یکی از حدود و کیفرهای چهارگانه زیر در حق آنها جاری گردد:

اول - تقتیل، یعنی با شدت و بدون تأخیر و سستی کشته شوند.

دوم - تصلیب، یعنی با قاطعیت به دار آویخته گردند.

سوم - تقطیع، یعنی دست ها و پاهایشان بر خلاف هم قطع گردد. مراد از بریدن دست ها بریدن چهار انگشت غیر ابهام از موضع اتصال به کف، و از بریدن پاها بریدن قدم یعنی جلو پاست به طوری که ساق بر روی پاشنه باقی بماند و بتواند روی آن بایستد، و مراد از خلاف هم، بریدن دست از طرف راست و پا از طرف چپ یا عکس آن است.

چهارم - نفی بلد، یعنی از سرزمین خود تبعید گردند.

ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: این نوع حد و کیفر دربارهٔ محاربین، تنها خواری و رسوایی در دنیا است، و آنها را در آخرت عذابی بزرگ است.

بدان که در محارب به معنایی که گذشت فرقی نیست میان آن که مرد باشد یا زن، و این که محاربه در شب باشد یا روز، و محارب فرد باشد یا گروه. و دزد مسلح چه در داخل شهر یا خارج آن محارب است. و اختلاف است در این که کیفرهای چهارگانه مطلقاً به نحو تعخیر است یا ترتیب، بدین معنا که باید حاکم به تناسب عمل محارب، کیفر جاری نماید. و مدت ماندن مصلوب بر سر دار با حاکم است، و مدت تبعید یک سال و بیشتر است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: واجب است حدود فوق دربارهٔ محارب ها جاری شود مگر کسانی که پیش از آن که بر آنها غالب شوید توبه کرده باشند، پس بدانید که حتماً خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. یعنی در صورت توبه، خداوند از حقوق خود نسبت به او می گذرد و طبعاً حقوق مردم باقی است، پس اگر در مدت محاربه از او قتلی صادر نشده کیفرهای چهارگانه ساقط می شود، و اگر مالی تلف نموده ضامن قیمت آن است. و اگر کسی را کشته باشد قتل او به عنوان حد ساقط است ولی حق قصاص برای ولی دم باقی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۳۵» إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَرِدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۳۶» يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ «۳۷»

ابتغاء: طلب و جستجو. افتدی بالمال: مال را برای خود فدا داد. و مثله معه عطف است به «ما» ی موصول.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به سوی او وسیله جوئید. یعنی در سیر معنوی به سوی او و تقرب به او که هدف اصلی آفرینش انسان است دستاویزی بجوئید. و وسیله اعم است و شامل تحصیل عقاید حقه، و اخلاق فاضله و عمل های صالح از واجبات و مستحبات، و دعا و اصرار در آن و سوگند دادن به اسماء عظام و مقدسات عالم، و توسل به مقربان در گاهش مانند انبیا و معصومین و فرشتگان و غیر آنها می شود.

وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی: و در راه او جهاد و کوشش نمایید، با حضور در جبهه های جنگ ابتدایی و دفاعی و مبارزه با نفس اماره، باشد که رستگار شوید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: بی تردید کسانی که در دنیا کفر ورزیدند و اصول دینشان هرچند برخی از اصول آن مورد قبول واقع نشد، اگر در روز رستاخیز همه آنچه در این زمین است از آن آنها باشد، یعنی: از اموال گرانبها و معادن و خزاین و آنچه بشرها تهیه کرده اند و آنچه نکرده اند که اینها غایت مقدورات بشر است و مثل آن نیز همراه آن باشد، یعنی دو برابر شود، تا همه را برای نجات خود از عذاب روز قیامت فدا دهند هرگز از آنها قبول نخواهد شد، و برای آنها عذابی دردناک است.

يُرِيدُونَ أَن يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ

آیه در مقام بیان وصفی از حالات دوزخیان است و مراد از اراده، آرزوست. یعنی: آنها

پیوسته آرزو دارند که از آتش بیرون آیند. و ممکن است مراد اراده حقیقی باشد که از هر سو به سوی دیگر آتش به احتمال این که امکان خروج است، یا به دیدن نوری مثلاً به قصد بیرون شدن می روند، نظیر کَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا [سجده، ۲۰] هر گاه بخواهند از آن جا بیرون روند به همان جا بازگردانده می شوند.

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّتِمِّمٌ

احکام سارق

یعنی: ولیکن هرگز آنها از آن جا بیرون شدنی نیستند، و آنها را در آن جا عذابی ثابت و پابرجاست.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۳۸» فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۳۹»

لغت و اعراب:

سَرَقَ الْمَالَ - از باب ضَرَبَ -: دزدید آن را، یعنی از حرزش بدون رضا و اطلاع مالک برداشت. نَكَلَ بِفُلَانٍ - از باب نَصَرَ -: عذابی کرد او را که سبب عبرت دیگران شد. جِزَاءً و نَكَالًا هر دو مفعولٌ له اقطعوا است. ایدی: جمع ید، کف دست تا میچ، دست از سر انگشتان تا مرفق یا تا کتف. أَصْلَحَ: صالح شد یا اصلاح نمود.

تفسیر:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ

خطاب آیه به حکام و اولیای امور مسلمین است از معصوم و منصوب از قَبَلِ او، و توجیه خطاب به مردم سبب هرج و مرج است. و مراد از «ید» در این جا چهار انگشت

ص: ۲۵۱

غیر ابهام دست است تا کف. و ذکر مفعول له اول برای بیان کیفر سارق است نسبت به فعل انجام شده، و مفعول له دوم برای ردع وی است از تکرار و ردع دیگران از ارتکاب مثل آن.

معنای آیه: ای اولیای امور مسلمین، دست های مرد دزد و زن دزد را به سزای آنچه مرتکب شده اند قطع کنید، یعنی غیر ابهام را از موضع اتصال انگشتان به کف دست ببرید، تا این حکم عذابی عبرت آموز از جانب خداوند باشد.

وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: و خداوند عزیز است یعنی مقتدر و غالب و شکست ناپذیر است، حکیم است یعنی همه دستورات تشریحی اش همانند صنع ها و عملکردهای تکوینی اش طبق حکمت بالغه و کمال متانت و اتقان است. پس حکم قطع مقتدرانه اش بر وفق نظام امت و مصالح ملت است.

فَمَنْ تَابَ مِنْ مَّ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس هر که پس از ظلمش، یعنی پس از دزدی که ظلم به خود و ظلم به صاحب مال و ظلم به قانون محکم و متقن مالکیت است، توبه نماید و صالح گردد، یا آن نقص و تخریبی را که در ملک غیر ایجاد نموده به ردّ غرامت اصلاح و ترمیم کند، پس خدا نیز بر او عطف توجه می کند، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « ۴۰ »

تفسیر:

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

«ملک» به ضم اول، غالباً در سلطه و حاکمیت استعمال می شود. و خطاب در آیه به

پیامبر یا مطلق مکلف است. و سوق آیه به منزله تعلیل بر احکام گذشته است مانند اجرای حدود بر متخلفان در دنیا و وارد کردن کفار به دوزخ در آخرت که همه از شئون حاکمیت خداست.

معنای آیه: آیا ندانسته ای که سلطه حقیقی و حاکمیت واقعی بر آسمان ها و زمین از آن خداوند است؟ یعنی به ملاک آن که آفرینش همه و حفظ و تدبیر امور همه و به هم زدن نظم و فانی کردن ترکیب فعلی همه در موعد مقرر خود به اراده نافذ و تام اوست.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: طبق این سلطه و حاکمیت، هر که را بخواهد از کسانی که استحقاق عقاب دارند به اقتضای عدل و حکمت خود عذاب می کند، و هر که را بخواهد از آنان به اقتضای رحمتش می آمرزد، یعنی استحقاق عاصی او را از اختیار بیرون نمی برد، و خدا بر هر چیزی تواناست.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَـمَاعُونَ
لِلْكَذِبِ سَـمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا
وَمِنْ يُرِيدُ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ «٤١»

ص: ۲۵۳

خطر منافقان

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا بِإِيمَانِنَا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ

این آیه در مقام اطمینان دل دادن به پیامبر و یارانش و نهی از حزن و اندوه از اعمال دو طایفه شتابان در کفر است: منافقان و عده خاصی از یهود. معنای آیه: ای فرستاده ما، هرگز تو را کسانی که در کفر سرعت دارند اندوهگین نسازد. مراد از سرعت آنها در کفر، ادامه گرایش به آن و طرفداری و فعالیت در راه آن و مبارزه با مؤمنان است. از کسانی که منافق اند و به زبانشان می گویند ایمان آوردیم در حالی که دل های آنان ایمان نیاورده است؛

وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ

یعنی: و از کسانی که یهودی هستند و سخت شنوای کذب اند، یعنی راجع به نفع یهودیت هر دروغ و اکاذیبی را می شنوند و می پذیرند؛ و سخت شنوای گروه دیگری هستند که هرگز نزد تو نیامده اند، یعنی شنوای سخنان علمایشان هستند که با وجود ادله روشن به نبوتت به نزد تو نیامده اند.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ مَّ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

طایفه بنی نضیر و بنی قریظه دو طایفه از یهود پیش از اسلام و رقیب و دشمن یکدیگر بودند. بنی نضیر در عده و عده قوی تر و بنی قریظه کمتر و ضعیف تر بود و از این رو اگر شخصی از بنی نضیر کسی را از بنی قریظه می کشت نصف دینه معمول روز را می پرداخت، و اگر شخصی از بنی قریظه کسی را از بنی نضیر می کشت باید هم قصاص می شد و هم دینه کامل می پرداخت، و این در حالی بود که حکم تساوی دینه همه انسان ها در تورات مندرج بود و علما و احبار تورات به لحاظ قدرت و سیطره بنی نضیر حکم را پنهان می داشتند، و علم کتاب تورات و استنساخ و مطالعه و افتای بر طبق آن هم در انحصار علما و احبار معدود عصر بود.

پس از ظهور اسلام، طایفه بنی قریظه اسلام آوردند و اتفاقاً فردی از بنی نضیر

به دست آنها کشته شد. علمای بنی نضیر گروهی را راجع به حادثه نزد پیامبر اسلام فرستادند و به آنها توصیه کردند مسأله را مطرح نمایند، اگر پیامبر پاسخ را بر وفق سنت جاثرائه آنها داد بپذیرند و اگر برطبق تورات حقیقی داد و حکم به تساوی خون ها و الغای امتیازات قبیله ای نمود نپذیرند. گفته شده که آیه اشاره به این حادثه است. و برخی گفته اند این آیه ناظر به قضیه رجم است که در تورات حقیقی حکم زنای مرد یا زن محصنه رجم و سنگسار کردن است، لکن چون مردی ثروتمند از یهود زنای محصنه کرده بود علمای تورات برای رعایت حال وی حکم رجم را تبدیل به تازیانه نمودند و پس از وقوع اختلاف در میانشان عده ای را به حضور پیامبر اسلام فرستادند و به آنها گفتند اگر به تازیانه حکم کرد بپذیرید، و اگر به رجم حکم کرد نپذیرید.

معنای آیه: آن قوم دیگر پیوسته کلمات الهی تورات را پس از آن که هنگام نزولش همه در محل مناسب خود قرار داشت تحریف می کنند، یعنی حذف یا جا به جایی یا تبدیل به کلام خودشان می کنند. آنها همواره به یهودانی که نزد تو می آیند می گویند: اگر محمد صلی الله علیه و آله و یارانش درباره فلان موضوع مثلاً این مطلب را به شما گفتند بپذیرید و بپذیرید، و اگر آن حکم را ندادند و نگفتند از قبول غیر آن بپرهیزید. مراد این است که اگر طبق تورات تحریف شده آنها گفت قبول کنند، و اگر طبق تورات واقعی گفت بپرهیزند.

وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

فتنه به معنای عذاب و ضلالت و امتحان استعمال می شود. و معنای آیه این است: و هر که خداوند اراده عذاب و گمراهی او را کند یعنی به خاطر کوشش او در کفر و شنوایی کذب و تحریف کتاب خدا و گمراه کردن مردم، پس تو هرگز برای او در برابر خدا چیزی را مالک نخواهی بود، یعنی قدرت بر هیچ امری به نفع او پیدا نمی کنی.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دل هایشان را پاک کند یعنی از پلیدی کفر و نفاق و عناد به واسطه توفیقات خاصی که برای مؤمنان دارد؛ آنها را در دنیا خواری و رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ است.

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

لغت و اعراب:

سَمَاعُونَ صفت الذين هادوا است. أَكَّالُونَ صفت قوم اخريين. سَحَتَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع -:

هلاک نمود آن را، ريشه کن کرد آن را، سُحِت: مال حرام، زیرا برکتش ريشه کن شده است.

لِلْكَذِبِ، مراد دروغ هايی است که احبار می گویند.

تفسير:

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ

يعنى: آن گروه از يهود که سرعت در کفر دارند سخت شنونده دروغ اند يعنى دروغ هايی که احبارشان به نام احکام الهی تورات به آنها القا می کنند، و آن قومی که تحريف کننده اند سخت حرامخوارند، زیرا هر چه از تورات تحريف می کنند به نفع عده ای مترفين است و از آنها رشوه کلانی می گیرند.

فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا

يعنى: پس ای پیامبر، اگر آنها برای حکمیت در موارد اختلافشان نزد تو آمدند اگر خواستی میان آنها داوری نما و یا از آنها اعراض کن، و اگر از آنها اعراض کنی و قضاوت نمایی هیچ آسیب و ضرری به تو نخواهند رساند.

ص: ۲۵۶

وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

یعنی: و اگر داوری کردی حتماً میانشان به قسط و عدل قضاوت نما، زیرا خداوند مقسطین را یعنی عدالت پیشگان را دوست دارد.

وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ م بَعْدِ ذَلِكَ

این استفهام برای انشای تعجب از حال احبار یهود است، و «بعد ذلك» اشاره به حکم پیامبر اسلام است. یعنی: و ای پیامبر، چگونه آنها در موارد منازعه تو را به داوری می گیرند در حالی که کتاب تورات در نزد آنهاست و حکم الهی واقعه در آن مندرج است، یعنی کتاب خودشان را که قبول دارند رها می کنند و تو را که به نبوت قبول ندارند به قضاوت می طلبند! و سپس از حکم تو هم اعراض می کنند.

وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

و آنان واقعاً مؤمن نیستند. ظاهراً این جمله اشاره است به حقیقتی که آنها پنهان می داشتند، زیرا چون رشوه گرفته و بر خلاف تورات حکم دادند عده ای از خودشان با آنها مخالفت کردند و آنها برای حفظ حیثیت خود کسانی را به نزد پیامبر اسلام فرستادند به امید آن که بر وفق کذب آنها فتوا بگیرند تا معضل خود را حل کنند، و گرنه در واقع آنها نه به حکم پیامبر ایمان داشتند و نه به حکم تورات.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتُّونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِطُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۴۴»

هَادَ - از باب نَصَرَ - توبه کرد و به حق بازگشت، یهودی شد. ربّانی: منسوب به ربّ با اضافه الف و نون مانند جسمانی، یعنی کسی که از حیث دانش یا تقوا منسوب به خدا باشد.

أخبار: جمع خبر - به فتح و کسر - یعنی عالم صالح. بما استحفظوا «باء» سببیه و متعلّق به یحکم بها، من کتاب بیان موصول است، آی بسبب الكتاب الذی طولبوا بحفظه و الشّهادة علیه. اشتراء: خریدن، فروختن، چیزی را به دست آوردن.

تفسیر:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ

این آیه به منزله بیان «و عندهم التوراه فیها حکم الله» در آیه سابق است. یعنی: حقیقت این است که ما کتاب تورات را فرورستادیم که در آن هدایت است، یعنی راهنمایی ملل جهان از عصر موسی بن عمران تا زمان عیسی بن مریم به سوی شریعت موسوی و اصول و فروع آن و احکام مورد نیاز جامعه. و در آن نور است، یعنی حقایق دین و معارف الهی است که همانند نور، ظلمت های جهل و انحرافات اعتقادی و اخلاقی و عملی را می زداید. و ممکن است مراد از هدایت، راهنمایی به اصول دینی و معارف اعتقادی، و مراد از نور، روشنگری فروع دینی و تقوای عملی باشد.

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

یعنی: توراتی که پیوسته و به مرور زمان و طول تاریخ، سلسله عظیم پیامبران بنی اسرائیل پس از موسی تا ظهور عیسی برای قوم یهود بدان حکم می کنند، پیامبرانی که همگی تسلیم فرامین خدا بودند و هیچ خلاف و عصیان از آنها سر نزده است. و حکم یعنی داوری در مقام منازعه و خصومت، و نیز بیان احکام الهی در موارد جهل.

وَ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ

یعنی: و نیز بر طبق تورات در طول تاریخ حکم می کنند ربّانی ها یعنی علمایی که به

واسطه علو درجاتشان منسوب به خدا شده اند، و احبار یعنی عموم درس خوانده های دینی که قدرت فهم و ابلاغ تورات را دارند. و حکم اینان به تورات به خاطر این است که از جانب خدا و پیامبرشان حفظ آن کتاب از تزییع و تحریف و از فراموشی در میان جامعه از آنها خواسته شده، و آنان در روز قیامت گواهان آن کتاب خواهند بود، گواهی بر این که از جانب خدا بود و ما پذیرفتیم و عمل کردیم و همان گونه که نازل شده بود به مردم ابلاغ نمودیم.

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اِخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا

خطاب به ربانیون و احبار است پس از بیان آن که حفظ تورات به عهده آنهاست.

یعنی: از مردم نترسید و از من بترسید و تورات را از حیث محتوا و اصول و فروع و معارف، همان گونه که هست به جامعه ابلاغ کنید و هرگز به وسیله آیات من بهای اندکی به دست نیاورید. یعنی به واسطه تغییر و تحریف و حذف و تبدیل آیات آسمانی من قناعت به جاه و مال دنیوی نکنید. مع الاسف چنین کردند و تورات عظیم حقیقی را آن چنان تحریف نمودند که به کلی از قداست و نورانیت و حجیت و ثواب تلاوت و تدبر انداختند و ملتی را به نام یهود از دین حقیقی و سیر به سوی حق تا امروز و آینده ای ممتد منحرف کردند و هر یک به نوبه خود از اندکی از جاه و مال دنیوی برخوردار شدند تا روزی که داوری خداوند را ببینند.

وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

یعنی: و کسانی که طبق آنچه خدا نازل نموده حکم نکنند آنها هستند که کافرند.

بدان که بی تردید اطلاق آیه مراد نیست و هر قاضی یا اظهار نظرکننده بر خلاف واقع و در مورد هر امری کافر نیست، و بدین جهت آیه را مقید نموده اند به جایی که حکم صادرشده به قصد استهزا و حلال شمردن حرمت ما أنزل الله باشد. ولی در مورد آیه که علمای یهود حکم به ثبوت دیه در مورد قصاص و ثبوت جلد در مورد رجم کردند، حکمشان مقارن تشکیک یا رد نبوت پیامبر اسلام بود، پس قهراً کفرآور است.

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

برخی از احکام قصاص

لغت و اعراب:

أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ به تقدیر «تقابل بالنفس» یعنی «باء» مقابله است در هر پنج مورد.

جرح - به فتح -: زخم زدن، و به ضم: زخم. الجروح قصاص به تقدیر ذوقصاص. قاصّ زیداً:

کاری نظیر کار او درباره اش انجام داد. قصاص و مقاصه: مقابله به مثل در کار.

تفسیر:

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

یعنی: و ما در کتاب تورات بر ملت یهود این گونه نوشتیم و مقرر کردیم که نفس در برابر نفس، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان است یعنی قصاص می شود، و هر جراحت و زخمی قصاص دارد.

بدان که این احکام در تورات آمده و حال هم نسخ نشده و در اسلام نیز ثابت است. و مجموع موضوعاتی که در اسلام حکم قصاص دارد چهار قسم است: نفس یعنی جان، اعضای بدن، منافع اعضا، و جراحات. و اجرای قصاص در موارد مذکور مقید به قیودی است که در کتب فقهی اسلامی به نحو مبسوط نوشته شده است. مثلاً اصل قصاص مشروط است به آن که جنایت اول عمدی باشد، و جانی و مجتئعلیه در اسلامیت و حریت

ص: ۲۶۰

مساوی باشند، و جانی پدر مَجِئِعِلِیه نباشد، و گرنه مسلم در برابر کافر، و آزاد در برابر برده، و پدر در برابر اولاد کشته نمی شود، و بچه و دیوانه قصاص نمی شوند. و نیز عضو متعلق قصاص، تنها اعضای مذکور نیست بلکه همه اعضای بدن انسان جز نادری از آنها قصاص دارد. و گاهی عضو و منفعت، هر یک جداگانه قصاص پیدا می کند، مانند بریدن گوش و ازاله قوه سامعه. و قصاص در جراحت نیز شرایط خاصی دارد و تفصیل مسأله در فقه اسلامی است.

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ

مراد از «مَنْ» موصوله ممکن است جانی و آغازگر جنایت باشد یا مَجِئِعِلِیه یعنی کسی که جنایت بر او وارد آمده. یعنی پس هر کس قصاص را تصدق نمود و از آن گذشت، یا به قصاص تن داد، پس آن کفاره گناه او خواهد بود. مثلاً اگر عمرو فرزند زید را کشت، زید ولی دم است و می تواند عمرو را قصاصاً بکشد. حال اگر گذشت و عفو نمود گویی جانی تازه به عمرو تصدق داده و خدا آن را کفاره گناهش قرار می دهد. و اگر عمرو به راحتی خود را در اختیار زید قرار داد که قصاص شود گویی خود را به زید تصدق داده و این، کفاره همه گناهان غیر قتل او خواهد بود و گناه قتل به قتل برداشته می شود.

وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل نموده داوری نکنند، خواه کفر آور باشد یا نه، آنها هستند که ظالم و ستمگرند، ستم به نفس خود، و ستم به قانون الهی که به دور افکنده، و ستم به جامعه که آن را از عدالت اجتماعی محروم کرده و فساد اجتماعی ایجاد نموده است.

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصِیْ دَقًّا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَنُورٌ وَمُصِیْ دَقًّا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

قَفِيًّا فَلَانًا زَيْدًا وَ بَزِيدًا وَ عَلِيًّا أُنْزِلَ: فلانی را به دنبال زید در آورد. مرجع ضمیر آثارهم نبیون در آیه سابق است. مُصَدِّقًا أَوَّلِيًّا حال است از عیسی، و دومی از انجیل. انجیل کتاب آسمانی عیسی است، و در کتب لغت مسیحیان است که انجیل کتابی است که قدیس های چهارگانه یعنی مَتَّى و مَرْقُس و لوقا و یوحنا از زندگانی مسیح به الهام خدا نوشته اند، و آن کلمه یونانی به معنای بشارت است.

تفسیر:

وَ قَفِيْنَا عَلٰی ءَاثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ

یعنی: و ما عیسی بن مریم را به دنبال پیامبران بنی اسرائیل آوردیم در حالی که او پیامبری تصدیق کننده تورات پیش از خود بود.

ذکر تورات تنها برای عظمت و اهمیت آن است که سومین کتاب آسمانی و حاوی سومین شریعت بود، و گرنه او مصدق بود کتب دیگری را پس از آن که کتاب شریعت نبودند، و معنای تصدیق تورات تأیید آسمانی بودن آن و تصدیق اغلب مندرجات آن و امضا و پذیرش مجموع شریعت مندرج در آن است جز اندکی از احکام منسوخه آن که محقق عنوان نسخ دین است.

وَ ءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

یعنی: و عیسی را انجیل دادیم، و آن چهارمین کتاب، حامل چهارمین شریعت آسمانی است، که در آن کتاب هدایت و نور است (که معنای آن در آیه ۴۴ گذشت) و انجیل نیز تورات را که پیش از آن بود تصدیق می کرد، و آن کتاب برای پرهیزگاران عصر خود سراپا هدایت و پند و موعظه بود. و تکرار هدایت در آیه ممکن است بدین جهت باشد که مراد از اولی راهنمایی انجیل به سوی احکام اصولی و معارف اعتقادی است و مراد از دومی راهنمایی به نصایح و حکم اخلاقی و مراد از نور،

احکام شرعی و معارف عملی است.

و لِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

یعنی: و اهل انجیل نیز باید بر وفق همان چیزی که خدا در آن کتاب فرورستاده است حکم کنند. مراد از اهل، علمای انجیل و کسانی اند که آشنا به معارف و معانی آن هستند و مراد از حکم، بیان احکام اصولی و فروعی برای جهال در مقام عمل، و قضاوت در مورد نزاع میان متحاکمین است. و کسانی که طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند آنها هستند که فاسق و خارج از فرمان خدایند.

بدان که مورد چند آیه گذشته هرچند علمای یهود و مسیحیت است و لکن مفاد سه جمله در سه آیه و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، ... هُمُ الظَّالِمُونَ، ... هُمُ الْفَاسِقُونَ حکمی است کلی و مراد این است که باید علما و دانشمندان هر عصری طبق شریعت الهی آن عصر حکم کنند، خواه علمای یهود در زمان نبوت موسی و خواه علمای نصارا در زمان نبوت عیسی و یا علمای اسلام پس از ظهور اسلام تا دامنه قیامت.

و نیز بدان که در این چند آیه به کسانی که طبق ما انزل الله حکم نکنند سه عنوان اطلاق شده: کافر، ظالم و فاسق. دو عنوان اولی درباره علمای تورات و عنوان سوم در حق علمای انجیل است. و در جهت اختلاف سه عنوان گفته شده که علمای یهود از اصول عقاید دینی خود بیرون رفتند بلکه به تبع هوای نفس، برخی از احکام فرعی کتاب خود را تحریف کرده، انکار نمودند، پس به آیات خدا کافر و ظالم شدند. و اما علمای نصارا به کلی توحید را تبدیل به شرک و تثلیث ضد توحید نمودند و بولس مسیحی هم شریعت موسی را که شریعت مسیح هم بود به کلی کنار زد و دین مسیحیت را دینی مستقل و جدا از دین موسی اعلام نمود.

پس گویی علمای مسیح به کلی از دین حق اصولاً- و فروعاً بیرون رفتند و فسق عبارت است از خروج شیء از محل استقرار خویش، نظیر خروج میوه از قشر، و مار از پوست.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

انجیل و قرآن

لغت و اعراب:

مهيمن: امین، حاکم، مراقب و نگهبان، قائم به امر. عما جاءك به تقدیر منحرفاً عما جاءك. شرعه: شریعت و آیین. منهاج: راه روشن. مرجع: مصدر میمی به معنای رجوع.

تفسیر:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ

یعنی: و ای پیامبر، ما این کتاب را به سوی تو به حق فرورستادیم، یعنی به درستی و حقیقت و هدفی والا و برتر و عقلانی، در حالی که تصدیق و تأییدکننده همه کتاب های آسمانی است که پیش از او بوده و مهیمن بر آنهاست. یعنی اگر به فرض نسخه های تمام آنها را در برابر قرآن قرار دهند، قرآن را همانند مراقب کامل و ناظر بصیر به حقایق و معارف آنها، و وقوع تحریف در اصول و فروع آنها، و روشنگر احکام موقت، و مخصص برنامه های عام، و مقید اطلاقات، و ناسخ منسوخات، و ایضاح گر مبهمات، و مفصل

ص: ۲۶۴

مجمعات، و تحکیم بخش متشابهات و رافع تعارضات آنها خواهند یافت.

فَاخُكُم بِئِنَّهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ

یعنی: پس میان آنها طبق ما انزل الله حکم کن. یعنی پس ای پیامبر، لازم وجود چنین کتابی در قلب تو و تسلط فکر و ذهن تو بر همه اسرار و حقایق آن، مهیمن بودن تو بر محتوا و همه احکام و معارف آنهاست، بنابراین در میان آنها در تمام موارد اختلافشان از اصول عقاید و فنون اخلاق و فروع اعمال و موارد موضوعات، طبق آنچه خدا بر تو نازل نموده قضاوت کن، یعنی طبق شریعت خود که مهیمن و حاکم بر آن شرایع است. و هرگز از هواهای نفسانی آنها به انحراف از حقی که برایت آمده پیروی مکن.

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا

یعنی: برای هر یک از شما صاحبان شرایع مختلف، شریعت و راه روشنی قرار دادیم.

یعنی برای یهود از عصر نزول تورات تا زمان عیسی، و برای نصارا از زمان نزول انجیل تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله و نزول قرآن، و برای مسلمین از زمان بعثت محمد صلی الله علیه و آله تا دامنه قیامت، دین و شریعت خاصی که در اصول و فروع متناسب عصر و در خور استعداد جامعه و متضمن مصالح تامیه دنیا و آخرتشان باشد، تنظیم و ابلاغ نمودیم. و ذکر دو قسم از اهل کتاب به جهت سبق ذکر آنهاست و گرنه مراد، اعم از آنها و قوم نوح و قوم ابراهیم است.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

ظاهر خطاب به همه ملل مختلف جهان از یهود و نصارا و مسلمین و سایر صاحبان شرایع است. یعنی: و اگر خدا اراده جدی می کرد همه شما را یک ملت و امت قرار می داد.

بدین معنا که طایفه بشر را از آغاز آفرینش تا پایان آن دارای یک استعداد راکد و ادراک محدود می کرد (نظیر مورچه ها و زنبورها و موریانه ها) که از اول تا آخر عمر نوعتان به یک سیره و روش طبیعی و تحت آیین فطرت، زندگی اجتماعی می کردید.

وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

یعنی: ولیکن شما را دارای استعدادهای مختلف قابل تکامل و تعالی به واسطه تبادل تجربه ها و مرور اعصار قرار داد و بر حسب اختلاف و تکاملتان در هر برهه ای از زمان، شریعتی برای شما فرستاد، تا شما را در آنچه به شما داده یعنی در استعدادهایتان بیازماید

تا فطرت‌ها و استعدادهای مکنونِ سعادت و شقاوت بروز نماید و فعلیت یابد و در جملهٔ حزب الله یا در ردیف حزب الشیطان قرار گیرد.

پس مراد از موصول «ما اتاکم» انواع استعدادهای مکنون و مودوع در نهاد بشر و اقسام شرایع و قوانین آسمانی است که خدا بدان وسیله بشر را آزمایش می‌کند.

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

خطاب به مسلمین است. یعنی: پس از آن که برای شما کتابی مهیمن و ناظر بر همهٔ کتاب‌های آسمانی و دینی کامل و حاکم بر همهٔ شرایع دادیم، پس باید در دنیا به سوی همهٔ خیرات و کارهای نیک اعتقادی و عملی فردی و اجتماعی سبقت جوید، یعنی هریک بر دیگری پیشی گیرد. بازگشت شما همگی به سوی خداست، پس در آن جا شما را از همهٔ آنچه در دنیا در آن اختلاف داشتید از اصول اعتقادات و فروع اعمال و کارهای دنیوی و روابط اجتماعی آگاه خواهد نمود، یعنی حق را پاداش و باطل را کیفر خواهد داد.

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

لغت و اعراب:

وَأَنِ احْكُم تَأْوِيل به مصدر و عطف است به کتاب در صدر آیهٔ پیشین به تقدیر «أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ» و یا به تقدیر «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْحُكْمَ». فتنه: عذاب، امتحان، ضلالت. أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ به تقدیر ارادهٔ الله. أَصَاب زِيداً بَدَنِيَّةً: زید را به خاطر گناهش به عذاب و درد افکند.

ص: ۲۶۶

پرهیز از اهل کتاب

وَأَنَّا حُكِّمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ لَاتَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَاحِدَ هُمَانِ يَفْتِنُوكَ عَن مَّ بَعْضِمَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ

یعنی: و به تو وحی کردیم که میان آنها، یعنی اهل کتاب، طبق آنچه خدا بر تو نازل نموده از شریعت اسلام حکم کن و داوری نما، و هیچگاه تابع هواهای نفسانی آنها مباش، و باید پرهیز کنی و بر حذر باشی از این که تو را از برخی از احکام آسمانی که خدا به سویت نازل کرده گمراه سازند. یعنی از مسائل اصول اعتقادی یا فروع عملی به واسطه استدلالات نقلی از تورات یا عقلی طبق درکشان منحرف کنند.

و این جمله شبیه تکرار جمله «فاحکم بینهم...» در اواسط آیه قبل است. و ممکن است هدف در آن آیه تحذیر از پیروی آنان در اصل شریعت، و در این جا بر حذر داشتن از انحراف در افراد احکام باشد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

یعنی: پس از آن که در حکمی از احکام یا در موضوعی مورد نزاع میان آنها قضاوت کردی، اگر از حکم تو روی برتابند و اعراض نمایند، پس بدان که خدا خواسته و اراده کرده آنها را به سزای برخی از گناهانشان به عذاب و بلا و مصیبت گرفتار سازد، و بی تردید بسیاری از مردم از فرمان خداوند بیرون اند.

أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

استفهام اول توبیخی و دوم انکاری است، و معنای آیه این است: اهل کتابی که حکم واقعی کتابشان را پنهان می دارند و از داوری تو بر طبق شریعت اسلام سرباز می زنند آیا در جستجوی حکم جاهلیت اند؟ یعنی داوری بر طبق هوا، رشوه، و بر مبنای امتیاز میان اشراف و ضعیفا و بر طبق تورات و انجیل محرّف. و چه کسی است که حکمش در هر موردی از احکام و موضوعات، بهتر و نیکوتر از حکم خدا باشد در نزد گروهی که اهل یقین و باور به مبدأ و معادند؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ م بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

این آیه و سه آیه بعد مربوط به اهل کتاب از یهود و نصاراست و تحذیر و تهدید شدید از ایجاد دوستی و محبت و روابط حسنه با آنها، با اشاره به این که اگر شما مسلمین از دین خود برگردید خدا به زودی گروهی را که دارای فضایل معنوی و اخلاق اجتماعی و شجاعت و عشق به جهادند می آفریند که اوامر او را به نحو احسن انجام دهند.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا را برای خود دوست و یاور مگیرید یعنی معامله دوستانه و مباشرت گرم و روابط مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و غیره با آنها انجام ندهید؛ آنها خود یاوران یکدیگرند یعنی در دشمنی باطنی و توطئه سرّی علیه شما یاران همند.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ

یعنی: و هر کس از شما با آنها طرح دوستی افکند پس بی تردید که او از آنهاست، یعنی اگر منافق است حقیقتاً از آنهاست، و اگر واقعاً مؤمن است به حکم آنها و به منزله آنهاست.

و در این که مراد از این تنزیل چیست ابهام است که آیا مراد این است که احکام کفر بر او مترتب می شود مثل نجاست بدن و حرمت ذبیحه و ازدواج با مسلم و غیره، یا از آنهاست در حبط شدن اعمال خیرش، یا در عدم شمول توفیقات خاص مؤمنان و یا در خصوص عذاب اخروی؟

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: بی تردید خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند یعنی به هدایت خاصی که

ص: ۲۶۸

مؤمنان و دوستان خود را بدان راهنمایی می کند، و اما هدایت برای ابلاغ دین و اتمام حجت، عام است و شامل همه مکلفان می شود.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾

لغت و اعراب:

سَارَعَ فِي الْأَمْرِ: شتاب زیاد کرد در آن کار. دَائِرَةٌ: مصیبت فراگیر. فَعَسَى اللَّهُ اسْتِعْمَالَ كَلِمَةِ «عَسَى» فِي الْقُرْآنِ كَمَا أَنَّ مَلَازِمَ بِالشَّكِّ اسْتِ بَعْدَ لِحَاطِظِ حَالِ مُخَاطَبِينَ اسْتِ، يَعْنِي شَمَا امِيدَ دَاشْتَه بَاشِيدَ.

تفسیر:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ

یعنی: پس ای پیامبر کسانی را که در قلبشان بیماری نفاق است می بینی که پیوسته شتاب درباره آنها دارند، یعنی شتاب در طرح دوستی و موالات با کفار. و چون از آنها در این باره سؤال شود می گویند: می ترسیم حادثه یا مصیبتی برسد که همه ما را فراگیرد، یعنی مثلاً دولت اسلامی سقوط کند و کفار حکومت کنند.

فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ

یعنی: ای پیامبر، در برابر افکار و توهمات پلید آنها امید است که خداوند فتوحی برای مسلمین پیش آورد که اهل کتاب به کلی شکست خورند و یا حادثه دیگری نظیر وبا و طاعون و زلزله و غیره را پدید آورد که آنها را از هستی ساقط کند، پس منافقان از آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند از نفاق و تردید در اسلام و شک در نبوت پیامبر اسلام پشیمان گردند.

ص: ۲۶۹

ذکر فتح در این جا به نحو مثال است نه اشاره به فتح مکه و غیره که نزول آیه پس از آنها بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

يقول الذين امنوا به تقدير بعضهم لبعض، يا به تقدير خطاباً للكفار. أهؤلاء استفهام برای تعجب و توبيخ است. جهد: شدت، و آن مفعول مطلق است به تقدير يجهدون جهد.

تفسیر:

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ

طرف خطاب مؤمنان در آیه ممکن است خود مؤمنان باشند یعنی به یکدیگر می گویند، و ممکن است کفار اهل کتاب باشند که منافقان باطناً با آنها بودند. و به هر حال «أهؤلاء» اشاره به منافقان مذکور در آیه قبل است که دروغشان آشکار شده، و مرجع ضمیر «معکم» بنابر اول، مسلمین و بنابر دوم، کفار است.

معنای آیه: و اگر فتح یا حادثه معهود رخ دهد، کسانی که ایمان آورده اند در خطابی به یکدیگر و با اشاره به منافقان می گویند: آیا اینها هستند که با شدیدترین سوگندهای خود به خدا سوگند می خوردند که ما بی تردید با شما ایم؟ و این استفهام به عنوان تعجب از حال منافقان و توبيخ و استهزای آنهاست.

و یا در خطابی به یهود با اشاره به منافقان می گویند: آیا اینها هستند که برای شما قسمی مستحکم می خوردند که ما با شما ایم و در موارد خطر شما را یاری خواهیم نمود؟

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ

این جمله کلامی است مستأنف از خداوند یا تتمه کلام مؤمنان است. یعنی: همه اعمال

خیر منافقان در طول چندین سال نفاقشان باطل و بیهوده گردید یعنی بطلان و هدر بودنش فاش شد، پس همه زیانکار شدند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «٥٤»

باران علی (ع) و سلمان

لغت و اعراب:

أذله: جمع ذلیل یا ذلول یعنی رام و خاضع. أعزه: جمع عزیز یعنی مقتدر شکست ناپذیر.

لامه فی کذا أو علی کذا - از باب نصر - : او را تویخ و سرزنش کرد. فسوف يأتي الله به جای جواب شرط است به تقدیر فلن يضر الله. ذلك اشاره است به اوصاف شش گانه ای که در آیه ذکر شده است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

خطاب به مؤمنان در عصر نزول آیه و همه مؤمنانی است که پیش از تحقق مفاد آیه شریفه به وجود خواهند آمد. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود یعنی اسلامی که کتابش قرآن و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله است، باز گردد و مرتد شود یعنی بیرون شود، خواه به دین سابق خود بر گردد یا دینی دیگر اختیار نماید، پس هرگز ضرر و آسیبی به خدا نمی رساند، زیرا به زودی خداوند گروهی را به عرصه وجود خواهد آورد که دارای این اوصاف باشند؛

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ

ص: ۲۷۱

یعنی آن گروه دارای شش صفت می باشند: یک - خداوند آنها را دوست دارد. دو - آنها هم خدا را دوست دارند. سه - بر مؤمنان یعنی در مقابل مؤمنان رام و خاضع و فروتن اند.

چهار - در برابر کفار و دشمنان دین مقتدر و پیروز و شکست ناپذیرند. پنج - پیوسته در راه خدا جهاد می کنند، یعنی همواره و به نحو دائم جهاد اکبر دارند و در موقع لزوم، جهاد اصغر. شش - در مراحل انجام وظایف دینی فردی و اجتماعی هرگز از ملامت و سرزنش هیچ ملامتگر و توبیخ کننده ای نمی هراسند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

یعنی: این صفات جلیل و جمیل که آنها دارند نشأت یافته از تفضل الهی و مصداقی از عموم بخشش ها و عطایای اوست که به هر فرد یا ملتی بخواهد می دهد، یعنی اگر شرایط و صلاحیت و قابلیت اتصاف آن را فراهم کرده باشند. و خدا واسع است یعنی وسعت وجودی و توانی و رحمتی دارد، و داناست یعنی وسعت علمی به همه چیز دارد.

بدان که در تعیین مصداق یا مصادیق گروه موعود مذکور در آیه و دارای صفات شش گانه، میان مفسران فریقین اختلاف است و در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده امیرالمؤمنین در جنگ بصره فرمود: تا قاتل امروز، مفهوم این آیه تحقق نیافته بود. پس معلوم می شود نخستین مصداق آن گروه علی علیه السلام و یارانش در جنگ جمل بوده اند. و در روایات دیگر آمده که مصداق آیه علی علیه السلام و یارانش در جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین است.

و نیز فریقین ذکر کرده اند که چون پیامبر اسلام از این آیه سؤال شد دست بر دوش سلمان فارسی نهاد و فرمود: این شخص و اصحاب و یارانش می باشند. و بنابراین، همه حرکت ها و قیام های پیروان تشیع در طول تاریخ خاصه انقلاب بسیار عظیم و بزرگ ایران نیز از مصادیق آیه است. و از مفسران شیعه قیام جهانی حضرت مهدی موعود (عج) را نیز از مصادیق آیه شمرده اند. بنابراین می توان گفت که غرض و هدف اصلی از سوق آیه بیان ظهور آن حضرت است و حقاً که به نظر دقیق، مصداقی برای آیه روشن تر از آن یافت نمی شود و هر مصداقی غیر از آن اگر تحقق یابد مقدمه ای برای آن هدف اکبر است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

ولایت امیر مؤمنان (ع)

تفسیر:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

این آیه و آیه بعد، هر دو در مضمون و مفاد، جدا از آیات پیش و آیات بعد است، زیرا سه آیه قبل و یک آیه بعد به شهادت معنا و مضمون آنها در مقام نهی از ولایت کفار به معنای دوستی و نصرت است نه ولایت به معنای سرپرستی و حکومت. و این دو آیه در مقام بیان ولایت امر و امامت امت است به قرینه حصر آن در خدا و رسول او و مؤمنان دارای اوصاف خاص عمومی که در عصر نزول این آیه خارجاً بر احدی منطبق نبوده و منحصر به یک فرد یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. و بنابراین، این دو آیه برای بیان امر لازم و اهم و خطیری همانند آیه یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ [مائده، ۶۷] مستقل و جدا از ارتباط به قبل و بعدش نازل شده، و وجهی برای ادعای وحدت نزول و ارتباط این دو آیه و همه آیات قبل و بعد وجود ندارد. و علاوه بر آن که در خود آیتین دلالت بر این مطلب هست قراین خارجی نیز از روایات فریقین هست که این دو آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام پس از آن که انگشتی را در حال رکوع به سائل داده نازل شده است.

معنای آیه در خطاب به مؤمنان این است: جز این نیست که ولی امر و سرپرست شما خداوند و فرستاده او و کسانی هستند که به خدا ایمان آورده اند، آنان که نماز را بر پا می دارند و زکات را در حالی که در رکوع اند می پردازند.

و مراد از ولایت خدا بر مؤمنان ولایت تامه و حقیقی اوست نظیر ولایتش بر مجموع عالم وجود و یکایک اجزای آن، و مراد از ولایت رسول و امام در این آیه ولایت انشائی و منصب حاکمیت و امامت مجعول از جانب خداست که آنها بر نفوس

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ

نابخردی های اهل کتاب

یعنی: و هر کس که خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از میان آنها آن کس را که در آیه پیشین ذکر شد، به ولایت و امامت بپذیرد، پس بی تردید حزب خدا پیروز است. یعنی او داخل حزب الله می شود و حزب الله پیروز است، یعنی در مقام مجاهده با نفس پیروز بر نفس، و در مرحله جهاد با دشمن پیروز بر دشمن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

لغت و اعراب:

هَزَأَ وَهَزَأَ بِهِ وَمَنَّهُ - مَهْمُوزِ اللَّامِ از باب مَنَعَ و عِلِمَ -: مَسْخَرَهُ كَرَدَ أَوْ رَأَى لَعِبًا - از باب عِلِمَ -: بَازِي كَرَدَ وَ كَارٍ بَدُونَ مَقْصِدٍ صَحِيحٍ اِنْجَامِ دَادٍ. لَا تَتَّخِذُوا مَفْعُولِ أَوْلَى الَّذِينَ وَ دَوْمَشِ أَوْلِيَاءَ. اتَّخَذُوا مَفْعُولِ أَوْلَى دِينِ وَ دَوْمَشِ هُزُؤًا.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی را که دین شما را به مسخره و بازیچه گرفته اند، خواه از آنان که پیش از عصر شما به آنها کتاب آسمانی داده شده مانند یهود و نصارا و خواه کفار دیگر از هر صنفی باشند، برای خود دوست و یاور اتخاذ نکنید، و اگر حقیقتاً ایمان به خدا دارید در این مورد و در سایر موارد گناه، از خدا یعنی از غضب و

عذاب او پروا کنید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا

یعنی: و چون شما به سوی نماز ندا در دهید یعنی به واسطه اذان اعلام، مردم را به سوی نماز بخوانید ندای شما را یا نماز شما را به مسخره و بازیچه می گیرند. گویی این جمله بیان آیه سابق است که مراد از مسخره دین مسخره شعایر آن مانند اذان و نماز است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: آن استهزای به دین و اذان و نماز به سبب آن است که آنها گروهی بی خردند و قدرت درک معارف الهی و اعمال عبادی را ندارند که چگونه روح بشری با قصد و نیت و لطایف اقوال و افعال به عالم بالا متوجه می شود و حقیقت بندگی عبد در پیشگاه خداوند ظهور و تجلی می کند و روح عابد در عین حالی که در جسم است به سیر معنوی به عالم بالا معراج می کند و همین طور در عبادات و اعمال خیر دیگر.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ «٥٩» قُلْ هَلْ أُنبئُكُمْ بِشَرِّ
مِن ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ
السَّبِيلِ «٦٠»

لغت و اعراب:

نقم منه الأمر - از باب ضَرَبَ و عَلِمَ - انکار کرد آن را و عیب و ایراد گرفت و بد دانست آن را. و أَنَّ أَكْثَرَكُمْ عَطْفٌ است به
أَنْ آمَنَّا به تقدیر هل تعیبوننا أَلَّا ییماننا و فسقکم، و المآل تعیبوننا لفسقکم. مثوبه غالباً در پاداش خیر و گاهی در پاداش شر
استعمال می شود. مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ مرفوع المحل با حذف مضاف است به تقدیر أعمالٌ من لعنه الله. قرده: جمع قِرْدٌ مانند

ص: ۲۷۵

ملح یعنی بوزینه. خنازیر: جمع خنزیر یعنی خوک. عبد الطاغوت عطف است به لعنه الله یعنی من عبد الطاغوت. طاغوت: طغیان گر، متجاوز از حد، و هر معبودی غیر خداوند، و مفرد و جمع در آن یکسان است.

تفسیر:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ

یعنی: ای پیامبر، به یهود و نصارا که عقاید و اعمال دینی شما را مسخره می کنند بگو:

ای اهل کتاب، آیا از ما جز این را عیب می گیرید و شدیداً نکوهش می کنید که ما به خداوند و به آنچه به ما از جانب او نازل شده و به آنچه پیش از ما فرو فرستاده شده مثل پیامبران و کتاب های آسمانی گذشته گرویده ایم؟

وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ

یعنی: و این که بیشتر شما فاسق و خارج از فرمان خدایید؟

و این کلام نظیر آن است که می گویند: آیا این عیب را از من می گیری که من باتقوا و تو بی تقوایی؟ یا من ثروتمند و تو فقیری؟

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مُتُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ

این آیه در مقابله با ایراد کفار و مقایسه است میان آنچه آنها از پیامبر و مسلمین عیب می گرفتند و آنچه آنها در طول تاریخ ننگبارشان بدان گرفتار بودند.

معنای آیه: ای پیامبر، به آنها بگو: آیا شما را خبر دهم از کارهایی که از نظر پادش بدتر و زشت تر است از کارهایی که بر ما عیب می شمارید؟ آن کارهای کسانی از نیاکان شماست که خدا آنها را لعنت کرده و از رحمت خود دور نموده و بر آنها غضب فرموده و از آنها بوزینه ها و خوک ها ساخته است و نیز کارهای کسانی که طاغوت پرستیدند، یعنی از گوساله و بت و سامری و شیطان و نفس اماره اطاعت کردند.

أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ

یعنی: آنها هستند که جایگاهشان بدتر یعنی مقام و منزلتشان نزد خداوند پست تر

است، و از راه راست گمراه ترند.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾

تفسیر:

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ

یعنی: و ای مسلمین، هنگامی که آنها نزد شما می آیند، می گویند: «ما ایمان آورده ایم» در حالی که آنها با کفر باطنی بر شما وارد می شوند و در حال کفر نیز از پیش شما بیرون می روند، و خداوند به آنچه آنها پنهان می دارند از خود آنها و از فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال آنها هستند داناتر است.

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و ای پیامبر، بسیاری از اهل کتاب را می بینی که در گناه و تجاوز و خوردن حرام شتاب می ورزند. محتمل است که مراد از «گناه» گفتارشان علیه مسلمین و انکار نبوت و کتاب آنها و استهزای به دین شان در میان خویش است، و مراد از «عدوان» تعدی به حقوق مسلمین و خیانت به مال و جانیشان، و مراد از «اکل سُحْت» گرفتن رشوه و خوردن ربا در میان خودشان باشد. و البته بسیار بد است آنچه آنها انجام می دهند.

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾

ص: ۲۷۷

لولا- اگر داخل بر ماضی شود برای توبیخ و اگر داخل بر مضارع شود برای تحریض و ترغیب است. ربّانی: منسوب به ربّ با اضافه الف و نون، مثل روحانی و بحرانی. احبار:

جمع حبر به فتح و کسر، یعنی عالم صالح.

تفسیر:

لَوْ لَأَيْنَهُمُ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

یعنی: چرا آن انبوه از یهود و نصارا را ربّانی ها یعنی علمای انجیل، و احبار یعنی علمای تورات، از گفتار گناهی که می گویند و از مال حرامی که می خورند نهی نمی کنند؟! البته بسیار بد است آنچه انجام می دهند، یعنی ترک نهی از منکر از ربّانی ها و حبرها.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

لغت و اعراب:

غَلَّه از باب نَصَرَ و غَلَّه: دست او یا پای او را به زنجیر بست. غُلَّتْ و لعنوا هر دو انشاء نفرین است. بَسَّطَه - از باب نَصَرَ -: گشود آن را. بَغْضَه - از باب مَنَعَ -: دشمن داشت او را.

بغضاء: دشمنی شدید. أَوْقَدَ النَّارَ: برافروخت آتش را. أَطْفَأَ النَّارَ: خاموش کرد آتش را.

تفسیر:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ

یعنی: و طایفه یهود گفتند: دست خداوند بسته است.

در منشأ صدور این سخن از آنها گفته شده که آنها قائل به نسخ احکام نبودند و آن را نوعی بسته بودن دست خدا می دانستند. و یا آن که پس از ظهور اسلام و مخالفت آنها با پیامبر اسلام و رد دعوت او، خداوند زندگی را بر آنها تنگ کرد و آنها این را برای خدا بخل پنداشتند. و یا آن که می گفتند در آخرت خداوند نسبت به عذاب یهود جز به اندازه زمان گوساله پرستی آنها دستش باز نخواهد شد. و یا آن که خدا در کتاب مسلمین از مردم وام خواسته است. و یا آن که می گفتند اغلب دوستان خدا از پیامبران و پیروان آنها فقیر و کم بضاعت اند؛ و امثال این امور سبب گفتار آنها بود. و حاصل آن که خدا را بخیل می دانستند.

و برخی بر آن اند که به عنوان استهزا می گفتند، یعنی کارهای خدا را در عالم تکوین که به ظاهر نشانه امساک است مسخره می کردند.

غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا

یعنی: بسته باد دست های آنها و دور باشند از رحمت خداوند به سبب آنچه گفتند.

پس این دو جمله برای انشای نفرین است مانند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ [توبه، ۳۰]. و محتمل است اخبار از ماضی باشد و کنایه از این که آنان خود روح بخالت دارند و اکثرشان سخت بخیل و از قدیم مطرود در گاه حق اند. و محتمل است اخبار از مستقبل باشد، یعنی دست های آنها در جهنم بسته خواهد بود و مطرود از رحمت حق خواهند شد.

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

یعنی: چنین نیست که می گویند، بلکه هر دو دست خدا باز است.

و این تعبیر کنایه از غایت جود و کرم خداوند است نه آن که نعوذ بالله او جسم و دارای عضو خاصی است. هرگونه که بخواهد یعنی و هر چه را هم بخواهد انفاق می کند. مراد این است که به دوستان و دشمنانش در دنیا انفاق می کند. و انفاقش تنها از مال نیست، زیرا نعمت وجود را بر ذرات عالم هستی از جماد و نبات و حیوان و انسان و جنّ و ملک او داده

و هر موجودی را بر حسب اقتضای ذاتش وسیلهٔ ادامهٔ وجود بخشیده و از فضل و کرم خویش آنها را لباس تکامل پوشانده است وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ [هود، ۳] وَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ [اعراف، ۱۵۶].

وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا

یعنی: ای پیامبر، و آنچه بر تو نازل گشته از آیات قرآن و احکام شریعت که روح سالم را ایمان و تسلیم می افزاید بر آنان بدون شک طغیان و کفر می افزاید، همانند غذای سالم در بدن مریض. و افزودن طغیان و کفر به لحاظ این است که هر حکم مُنزَل الهی با طغیان جدید و افزایش کفر و عناد باطنی مواجه است.

وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

یعنی: و پس از مخالفت آنها با پیامبران و ظهور عصیان و طغیان، در میان آنها یعنی یهود و نصارا یا در میان فرقه های هر یک از آنان، عداوت و دشمنی شدید باطنی را تا روز قیامت افکندیم.

مراد از عداوت و دشمنی، اختلاف یهود با نصارا و یا اختلاف فرقه های مختلف هر یک از آنها با یکدیگر است که منجر به جنگ های خونین شده و تاریخ، اغلب آنها را ثبت کرده است. و بقای عداوت آنها تا روز قیامت دلالت دارد که پس از ظهور حکومت فراگیر مهدی موعود (عج) نیز آنها هستند و عداوتشان باقی است، و مطلب همین است، زیرا در عصر حکومت تامه و عامه الهیه حضرت مهدی (عج) هر چند حکومتی غیر حکومت الهی نخواهد بود لکن برخی از مذاهب با شرایط اهل ذمه باقی خواهند بود.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ

یعنی: و هر بار و هر زمان که یهودان آتشی برای جنگ برافروختند خداوند آن را خاموش نمود.

ممکن است آیه اشاره به همهٔ اعصار گذشته بر این قوم باشد، یعنی از نخستین روزهای افساد یهود و برافروختن آتش جنگ، در هر بار به وسیله ای آن را خاموش کردیم؛ در فتنه و طغیان اولشان به واسطهٔ بخت نصیر، و در فتنهٔ بعدی به وسیلهٔ فطرس رومی، و در فساد و افساد دیگر به دست زرتشتی ها، و در واپسین آنها به وسیلهٔ مسلمین.

و ممکن است آیه ناظر به حال و زمان پس از ظهور اسلام باشد که در چندین جنگ بر ضد مسلمین شریک بودند و یا افروزنده اصلی، آنها بودند و خدا هر یک را به وسیله ای خاموش نمود و بالأخره پس از تسلط پیامبر و مسلمین بر بنی نضیر و متلاشی نمودن اهل خیبر و سلطه بر فدک، سلطه آنها را از جزیره العرب قطع نمود.

و يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَأَيُّبُ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: و آنها پیوسته در روی زمین کوشش در فساد دارند، یعنی و همین گونه خواهند بود. و خداوند فسادانگیزان را دوست ندارد، یعنی آنها را در ضلالت و گمراهی رها می کند و آثار مهر و محبت را که توفیق رجوع به حق است درباره آنها مرتب نمی کند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ «۶۵» وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ «۶۶»

لغت و اعراب:

نعیم: نعمت فراوان. التوراه و الانجیل الف لام هر دو برای عهد ذهنی و اشاره به دو کتاب واقعی است. اکل: خوردن، تصرف و برخورداری. فَصَدَ فِي الْأَمْرِ وَاقْتَصَدَ: میانه روی کرد در آن.

تفسیر:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

یعنی: و اگر اهل کتاب از یهود و نصارا به اسلام می گرویدند و تقوا می ورزیدند بی تردید

ص: ۲۸۱

همه گناهانشان را می زدودیم و به یقین آنها را در باغ ها و بهشت های پر نعمت وارد می کردیم.

ظاهر «سیناتهم» که جمع مضاف است افاده عموم است، یعنی همه گناهان اصولی و فروعی و حق الله و حق الناس به مجرد ایمان و شروع به تقوا بخشوده می شود. لکن این آیه نظیر آیه *إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ* [انفال، ۳۸] و نصوص «الاسلام يَجِبُ ما قبله» تخصیص خورده و مواردی از آنها استثنا شده که در کتب فقهی مندرج است.

پس حاصل مفاد آیه این است که به وسیله اسلام، عقاید کفر آمیزی که مدت ها بدانها پایبند بوده و واجبات فرعی که ترک کرده و محرمات عملی که به جا آورده اند بخشوده می شود. بدین معنا که کیفر اخروی آنها ساقط می گردد و هم چنین کیفرهای دنیوی آنها از حدود و تعزیرات و قضا و کفاره ساقط می شود، و اما حقوق مردم نظیر قصاص و دیه و دیون مالی و حقوق غیرمالی ساقط نمی شود و تفصیل مسأله و مورد اختلاف بودن بعضی از فروع آن در فقه است.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ

یعنی: و اگر آنها تورات و انجیل معهود را برپا می کردند، یعنی تورات و انجیلی که در ملاء اعلی به اراده الهی تنظیم شده و در لوح محفوظ مندرج گشته و بر قلب مطهر موسی و عیسی دو پیامبر اولوالعزم خوانده شده و دست پلید تحریف بدانها نرسیده است، و نیز آنچه را بر آنها از جانب پروردگارشان فرود آمده، از قبیل کتاب های زبور داود و صحیفه ابراهیم و صحیفه موسی و هم چنین علوم و معارفی که در کتاب عهدین نیست پیاده می کردند،

لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ

یعنی: روزی آنها را در دنیا آن چنان فراوان می کردیم که از بالای سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند، یعنی از نعمت های آسمانی مثل باران، تابش خورشید، نسیم احیاگر و نزولات نافع جوئی، و از نعیم زمینی مثل برکات بی پایان آن از آب و گیاهان و معادن و غیره برخوردار می شدند.

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ

یعنی: برخی از آنها میانه رو هستند و غور در کفر و فسق ندارند، و یا معتدل در رفتار با مسلمین اند و غور در عداوت ندارند، و یا مستقیم در عقاید و عمل اند که منطبق بر مسلمین آنها می شود و بسیاری از آنها بد عمل می کنند. و ذکر مقتصدین در این جا برای رعایت عدل و انصاف در مقام بیان است که عده ای هر چند خودشان اندک و حسنشان نسبی باشد حقشان مراعات شود.

بدان که ظاهر این آیه است که اگر اهل کتابین هر چند به اسلام نمی گرویدند لکن به کتاب واقعی خود و به آنچه به آنان از احکام پیش از اسلام رسیده به نحو کامل عمل می کردند دنیایی آباد و مرفه داشتند و در وفور نعمت حق قرار می گرفتند هر چند در آخرت مسئولیت عظیم عدم پذیرش اسلام را داشتند.

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

دقت منصفانه در این آیه مبارکه، و اهمیت متعلق امر «بَلِّغْ» در آن، و تهدید رسول اسلام از ترک امتثال فرمان و ابلاغ رسالت آن، و وعده حفظ و حراست و تضمین نگهداری رسول مبلِّغ از آسیب و ضررهای مردم، و تأکید در حرمان مخالفان و منکران، عظمت و بزرگی مأمور به و جایگاه خطیر متعلق امر و ارتباط کامل آن با اساس دین و رکنیت آن در ابلاغ رسالت الهی را روشن می کند. یعنی این جهات اثبات می کند که آیه شریفه درباره خلافت و جانشینی پیامبر اسلام پس از ارتحال اوست. علاوه بر آنچه در روایات فریقین آمده و در نصوص و اخبار فوق تواتر از اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده که این آیه در حجه الوداع در آخرین سفر حج پیامبر اسلام، درباره نصب علی بن ابی طالب علیه السلام برای خلافت و

جانشینی و امامت و ولایت بر امت پس از ارتحال پیامبر نازل شده است. و ملاحظه آیات پیشین و پسین آن و عدم تناسب آیه با طرفین خود نیز شواهدی بر این مطلب است.

معنای آیه: ای رسول من، آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو نازل گشت - تعیین خلافت رسالت، و امامت امت و ولایت بر جامعه مسلمین - به مردم برسان.

إِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

بی اعتباری اهل کتاب

یعنی: و اگر نرسانی پس رسالت خدا را نرسانده ای. یعنی اگر این امر عظیم رکنی و اساسی و مؤکد و حیاتی را به مردم ابلاغ نمایی همانند این است که هیچ رسالت و پیامی را از جانب خداوند به مردم ابلاغ نکرده ای.

وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

یعنی: و در انجام این امر خطیر از احدی نهراس، زیرا خداوند تو را از هر آسیب و زیانی از ناحیه مردم نگه می دارد، و بی تردید خدا کافران را یعنی انکارکنندگان نبوت و کتاب و دین و خاصه این حکم را، مشمول هدایت خاصه خود نمی کند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ «٦٨»

تفسیر:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

خطاب به پیامبر و همه مسلمین است. یعنی: ای پیامبر، به اهل کتاب بگو: شما بر پایه چیزی نیستید تا آن که تورات و انجیل را برپا دارید. یعنی بر پایه دینی راستین و شریعتی درست و عقایدی صحیح و احکامی آسمانی که باید هر انسان مکلفی در هر عصر و زمانی

ص: ۲۸۴

چنین باشد نخواهید بود مگر آن که تورات و انجیل واقعی را به همان گونه که جبرئیل امین بر قلب موسی و عیسی خوانده برپا دارید؛ به اصول آنها اعتقاد قلبی و به فروع آنها روش عملی داشته باشید. و لازم این مطلب این است که اسلام را بپذیرند و به نبوت و کتاب محمد صلی الله علیه و آله معتقد شوند، زیرا اینها در هر دو کتاب به صراحت مندرج است.

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

یعنی: و نیز آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده بر پا دارید. مراد کتاب های دیگر آسمانی است که در عصر تورات و انجیل نازل گردید از صحیفه موسی و مزامیر داود که «زبور» نامیده می شود و غیر آنها. و یا مراد احکام و معارف دیگری است که در کتاب عهدین نبود. و ممکن است مراد قرآن کریم باشد که بر آنها و همه جهانیان نازل گشته است.

و حاصل آیه در خطاب به یهود و نصارا این است که با عقاید و اعمال فعلی معین و اعتقاد به تجسم خدا و تثلیث الوهیت و معاد مورد اعتقاداتان و فروع منسوخ و محزف دو کتاب، و اعراض از حقایق راهنه قرآن و نبوت اعظم پیامبران، کسی از شما بر پایه دین صحیح و درستی نمی تواند باشد.

وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا

معنای این جمله در ضمن آیه ۶۴ گذشت.

فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مسلمان راستین، بر چنین گروه منکر حقایق دینی و احکام الهی و کتاب های آسمانی اندوه مخور، که چرا اسلام نمی آورند و خود را به هلاکت می اندازند و از سعادت دنیا و آخرت محروم می سازند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّضِيزَةَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
(۶۹)

صَبَأً - از باب مَنَع - از دینی به دین دیگری منتقل شد، دین صابئین را اختیار کرد.

صابئین: پرستندگان ستاره، قوم نوح، قوم یحیی، فرقه ای از قوم نصارا. اَنَّ الذین آمنوا، الذین اسم اَنَّ، و الذین هادوا و الصابئون و النصاری هر سه عطف اند به اسم اَنَّ، ولی الصابئون عطف بر محل اسم است که رفع است، و جمله شرطیه من آمن فلا خوف خبر اَنَّ الذین اول است. و ممکن است الذین هادوا مبتدای دوم، و الصابئون و النصاری عطف بر آن و من آمن بدل از سه طایفه، و فلا خوف خبر هر دو مبتدا باشد. و الذین آمنوا بنابر احتمال اول، ایمان ظاهری و بنابر دوم، ایمان حقیقی است.

تفسیر:

إِنَّ الذِّينَ ءَامَنُوا وَ الذِّينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ

یعنی: حقیقت این است که کسانی که به ظاهر ایمان آورده اند و کسانی که یهودی شده اند و طایفه صابئون و نصارا هر یک از این طوایف چهارگانه در عصر خود به پیامبر عصر خود و به روز قیامت حقیقتاً ایمان آورده باشند و در مرحله عمل نیز عمل شایسته کرده باشند، بر هیچ یک از آنان در آخرت ترسی از آینده خود نیست و هرگز اندوهی از گذشته خود ندارند. تفصیل این آیه را از آیه ۶۲ بقره بجوید.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ « ۷۰ »

تفسیر:

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا

این آیه تا قریب ده آیه بعد، در بیان حال یهود و نصارا و سوء عقاید و اعمال و کفر و فسق آنهاست، و گویی در توضیح آیه قبل است که اگر عناوین چهارگانه فوق محتوای ایمانی نداشته باشند کبائر زیر پدید می آید. و یا در بیان جمله (لستم علی شیء) پیش از آن آیه است که اگر دو کتاب را درست اقامه نکنند چه نتیجه ای می بخشد.

معنای آیه: واقعیت این است که ما از بنی اسرائیل پیمان محکم گرفتیم یعنی بر این که توحید خدا را بپذیرند و دین الهی را از اصول و فروع معتقد شوند و به کار بندند، و به منظور ابلاغ و اجرای این پیمان پیامبرانی به سوی آنها فرستادیم که اول آنها یعقوب یعنی همان اسرائیل و در اواخرشان عیسی بن مریم است.

كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّمَّا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ

یعنی: در طول تاریخ حیاتشان هر بار فرستاده ای دستوری را از ما که موافق هوای نفس آنها نبود برایشان می آورد یعنی واجباتی را که خلاف میلشان بود و محرّماتی را که موافق طبعشان نبود، گروهی از رسولان ما را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند، یعنی آن حکم را رد و آورنده را تکذیب می کردند و یا به قتل می رساندند.

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ «٧١»

لغت و اعراب:

فتنه: عذاب، ضلالت، امتحان. عَمِيَ بصره - از باب عِلْم - به کلی کور شد، به کلی کوردل شد. صَمَّ - از باب مَنَع - کر شد. کثیر بدل از واو جمع در دو فعل پیش از خود است.

تفسیر:

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُوا

ص: ۲۸۷

یعنی: آنها که مرتکب آن همه گناه می شدند گمان کردند عذاب یا امتحانی نخواهد بود، یعنی به خاطر فرط غفلت و غور در شهوات یا گمان این که آنها را کرامتی است نزد خداوند و آنها را عذاب نمی کند و روز قیامت نیز جز چند روز معدودی معذب نمی شوند، و از این رو کور و کر شدند؛ کور از توجه و مشاهده آثار توحید در وجنات آفرینش، و کر از شنیدن پند و اندرز خدا و پیامبرانش.

انحرافات مسیحیت

ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ مِّمَّا يَعْمَلُونَ

یعنی: سپس خداوند بر آنها عطف توجه نمود به توجه ابتدایی که معنای حقیقی توبه است، و یا آن که آنها به مرور زمان پشیمان شده توبه کردند و خداوند توبه آنها را پذیرفت، و لکن باز آنها در سایه گناه کور و کر گشتند یعنی بسیاری از آنها نه همگی به گونه ای که توبه خداوند منقطع گردد. و خدا به همه آنچه انجام می دهند بیناست.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

تفسیر:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

یعنی: حقیقت این است کسانی از نصارا که گفتند: حتماً خدا همان مسیح پسر مریم است به خدای واحد یکتای عاری از هر نقص کافر شدند.

این گفتار، اعتقاد طایفه یعقوبیه از نصاراست و مرادشان این است که خداوند با مسیح، وحدت وجودی پیدا کرده است، پس او هم خدا و هم بشر است، هم واجب و هم ممکن است و آثار هر دو عنوان بر او مترتب است. و یا می گویند که خدای واجب الوجود منقلب

به بشر ممکن الوجود شده. و یا آن که می گویند واجب الوجود همانند روحی در ممکن الوجود حلول نموده است.

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

این کلام جواب است از گفتار آنها به نقل از خود مسیح. یعنی: چگونه چنین ادعایی را دارند در حالی که خود مسیح بن مریم به بنی اسرائیل چنین خطاب نمود: ای بنی اسرائیل، الله یعنی خدای یکتا را پرستید و او را عبادت کنید که پروردگار من و پروردگار شماست.

و نیز چنین گفت: همانا کسی که برای خداوند شریک قرار دهد یعنی شریک در الوهیت یا شریک در ربوبیت یا شریک در عبادت، پس حَقًّا که خدا بهشت را بر او حرام نموده است یعنی به حرمت تکوینی و اراده حتمی که او را در آن جا راه ندهد، و جایگاهش آتش است و ستمکاران را در آن روز هیچ یاورانی نیست.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

تفسیر:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ

این آیه اشاره به گفتار دو طایفه دیگر از نصاریست به نام نسطوریه و ملکائیه که قائل به اقانیم ثلاثه یعنی اصول سه گانه در الوهیت خدایند.

معنای آیه: به یقین کفر ورزیدند کسانی از نصاری که گفتند: خداوند یکی از سه تاست، یعنی خدا عنصری است منطبق بر سه موجود، اب و ابن و روح القدس. و از این روست که می گویند اب خداست، ابن خداست، روح خداست. یعنی بر هر سه منطبق است، پس خدا

سه تاست و در عین حال یکی است، مثل این که گفته می شود زید فرزند عمرو انسان است.

عنوان زید و فرزند عمرو و انسان سه تاست و موجود در خارج یکی است.

وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ

این جمله در رد گفتار آنهاست. یعنی: هیچ معبودی نیست جز معبودی یگانه.

مراد این است که خدای واجب الوجود، یگانه است و به هیچ وجه قابل تجزیه نیست، و هر صفت ذاتی که بر او اطلاق شود سبب تعدد ذات و صفت نمی شود، بلکه ذات و صفت در او وحدت وجودی دارد و هر چه از اوصاف عدیده جلال و جمال نیز بر او منطبق گردد سبب تعدد نمی شود. پس او ذاتی است که به هیچ وجه قابل انقسام و تجزیه نیست نه در خارج و نه در عالم فکر و عقل.

مفسّر عظیم الشان عالم تشیع علامه طباطبایی در تفسیر شریف خود پس از ذکر سخنان باطل و غیر معقول اهل تثلیث فرموده: و از این جهت برخی از مبلغان نصارا گفته اند که مسأله تثلیث از مسائلی است که از گذشتگان به ما رسیده و با بحث عقلی و موازین علمی قابل حل نیست. سپس فرموده: این گوینده، متنبّه نشده که بر محقق است هر ادعایی که به گوشش بخورد مطالبه دلیل کند خواه از اسلاف باشد یا از اخلاف آنها.

وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: و اگر آنها از آنچه می گویند از تعدد اقایم و تکثر و تثلیث در مسأله الوهیت، باز نایستند و از آن عقاید فاسد دست برندارند بی تردید کسانی از آنها را که کافر شده اند عذابی دردناک در آخرت خواهد رسید.

ظاهر این کلام این است که برخی از آنها کافر و برخی غیر کافرند. و شاید اشاره به این است که نقل می شود برخی از دانشمندان مسیحی معتقد به تثلیث نیستند، بلکه معتقدند که مسیح بنده خدا و پیامبر او بوده است.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

استفهام برای انشای تعجب و استبعاد و انزجار از حال آنها و ترغیب به توبه است. یعنی: پس چرا فرقه های متعدد و مخالف توحید از نصارا به سوی خدای

یگانه باز نمی گردند و از او طلب آمرزش نمی کنند؟ یعنی چگونه در تاریخ متمدنی از زمان ظهور این پندارهای پلید شرک آور در میان آنها تا زمان نزول این آیات طبق قضاوت عقلشان و چگونه در عصر ظهور اسلام طبق دلایل روشن و منطقی رسای پیامبر اسلام، توبه نکرده و نمی کنند و به حق باز نمی گردند، در حالی که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است یعنی حتی گناه شرک را که بالاترین گناهان است پس از توبه می آمرزد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

لغت و اعراب:

خلا الشيء - از باب نصر - گذشت. أفك - از باب ضرب - دروغ گفت. أفكه عن رأيه:

منصرف و منقلب نمود او را از رأی خود.

تفسیر:

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

این آیه نیز در ردّ قول به شرک و وجود الوهیت در مسیح است به هر نحوی که باشد.

معنای آیه: مسیح بن مریم جز رسول و فرستاده ای نبود که پیش از او نیز فرستادگانی گذشته اند. یعنی همه آنها بشر بودند و خدا پس از تمامیت عمرشان همه را به عالم دیگر برد و هیچ یک خدا نبودند.

ص: ۲۹۱

یعنی: و مادر او هم زنی بسیار راستگو و راست کردار و سخت تصدیق کننده پیامبران گذشته بود، و هر دو همانند سایر مردم غذا می خوردند.

مراد این است که آیا می شود خدای آفریننده موجودات، نیاز به غذا پیدا کند؟ اگر چنین است، پیش از خلق غذا چه می کرد؟ و آیا می شود عنوان های ولادت، رسالت و غذا خوردن که در انجیل درباره عیسی آمده است درباره واجب الوجود تحقق یابند؟

انظُرْ كَيْفَ بُيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

یعنی: ای مخاطب و ای اهل نظر، به دیده دل بنگر که چگونه ما آیات را یعنی آیات توحید خود و دلایل بندگی و رسالت عیسی را برای آنها بیان می کنیم، سپس بنگر که چگونه و به کجا آنها از هدایت خدا به انحراف کشانده می شوند.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَآيَمَلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَنَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: به اهل تثلیث و همه آنهايي که غیر خدا را می پرستند بگو: آیا غیر از خدا و به جای او چیزی را می پرستید که مالک هیچ زیان و سودی برای شما نیست؟ یعنی در مقابل خدا توان ضرر و نفعی را ندارد، زیرا اگر مانند بت ها و ستارگان است که آنها هیچ قدرتی ندارند، و اگر مثل فرشته ها و ذوی العقول است تمام حرکات آنها تحت اراده خداوند است.

و خداست که شنوا به گفتار و دانا به بواطن و نیازهای شماست و می تواند در برابر پرستش شما پاداش دهد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ «۷۷»
لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ «۷۸»

غَلَا - از باب نَصَرَ - زیاد شد و ارتفاع یافت، غَلَا فِي الدِّينِ: تجاوز از حد نمود. غيرالحق صفت مفعول مطلق است به تقدير غَلَوْا باطلاً و غير حق.

تفسير:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ

خطاب به عامه اهل کتاب از يهود و نصاراست به منظور دعوت آنها به توحيد و پرهيز از انحراف. يعنى: اى پيامبر بگو: اى اهل کتاب در دين خود به ناحق و ظالمانه غلّو نکنيد.

يعنى عَزِير را فرزند خدا ندانيد و مسيح را از مرز امکان به وجوب وجود، و از عبوديت به ربوبيت، و از رسالت به الوهيت تجاوز ندهيد.

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا

مخاطب عوام ملت يهود و نصارا هستند و مراد از «قوم» علمای يهود است که پس از رحلت موسى، و علمای نصاراست که پس از عروج عيسى اختلاف کردند و به راه باطل رفتند.

معناى آيه: اى ملت يهود و نصارا هرگز از هواهاى نفسانى گروهى از علمائتان که از پيش گمراه شده و گروه بسيارى را گمراه کرده اند پيروي نکنيد. مراد علمای تورات است که پس از موسى در احکام تورات به گمراهى افتادند، و علمای انجيل است که پس از عروج مسيح در توحيد خدا و اساس دين بشر و پايه عقايد او و در احکام ديگر انجيل راه هاى مختلف انحرافى پيمودند و از اين طريق انبوهى از جامعه بشرى را از راه مستقيم اصول و فروع دين گمراه نمودند. و البته اين کثرت در حال نزول اين آيات بود و از آن پس هم ادامه داشت و رو به فزوني نهاد، به گونه اى که اکثريت را در ملل و شرايع مسيحيت تشکيل مى دهد.

وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ

یعنی: و در نتیجه تابعان و متبوعان همگی از راه راست دین و شریعت گمراه گشتند.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مِثْلِ إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ

آیه در بیان حال کسانی است که از زمان موسی و عیسی به دعوت آنها کافر شدند و دین و کتاب آنها را نپذیرفتند و به زبان پیامبران وقت مورد لعن و طرد قرار گرفتند. یعنی: کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند و تورات موسی را نپذیرفتند به زبان داود پیامبر در زبورش و به زبان عیسی بن مریم در انجیلش مورد لعن و طرد قرار گرفتند.

گفته شده اهل ایله داود پیامبر را تکذیب نمودند و به نفرین او به صورت بوزینه در آمدند، و اهل مائده آسمانی، عیسی را تکذیب کردند و به نفرین عیسی به شکل خوک در آمدند.

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

یعنی: آن عذاب ها برای گذشتگان تاریخ به خاطر این بود که نافرمانی کردند و پیوسته از حدود الهی تجاوز می نمودند.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾

تَنَاهَى عَنِ الْأَمْرِ: باز ایستاد از آن. تناهی زید و عمرو: زید و عمرو یکدیگر را نهی کردند. أَنْ سَخَطَ اللَّهُ مَحَلًّا مَرْفُوعٌ است به تقدیر هو سَخَطُ اللَّهِ.

تفسیر:

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

یعنی: آنها این صفت را داشتند که از هیچ کار منکر و حرامی که انجام داده بودند تناهی نداشتند، یعنی از ادامه و تکرار آن باز نمی ایستادند، و یا از ادامه آن یکدیگر را نهی نمی کردند. پس آیه در مقام نکوهش از اصرار آنها بر منکرات یا از ترک نهی از منکر است.

و بسیار بد است آنچه انجام می دادند.

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ

اشاره به صفت زشت دیگری از اهل کتاب است. یعنی: بسیاری از آنها را می بینی که با کسانی که مشرک اند و به کتاب آسمانی آنها کفر ورزیده اند مانند قریش مکه و سایر بت پرستان، طرح دوستی می افکنند، یعنی برای دشمنی با پیامبر اسلام و توطئه علیه مسلمین. بسیار بد است آنچه هوای نفسشان برای آنها پیش آورده و آن این است که خداوند بر آنان خشم گرفته و آنها در عذاب آخرت جاودان اند.

وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ

یعنی: و اگر آنها یعنی مطلق اهل کتاب از عصر قدیم تا امروز که در مقابل دعوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی او قرار گرفته اند، در هر زمانی، به خدای یکتا و پیامبر عصر و به آنچه از دین و شریعت و کتاب آسمانی به او نازل شده ایمان می آوردند هرگز کفار و مشرکین را برای خود دوست و یاور نمی گرفتند، زیرا ایمان به حق، مؤمن را از شرک و رغبت به مشرک و بت و شئون بت پرستی بازمی دارد. و لکن بسیاری از آنها از رِبْقَةُ طاعت حق و انقیاد به دین بیرون اند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾

تفاوت یهود و نصاری

لغت و اعراب:

قَس - به کسر - نقل حدیث، قَس و قَسِيس: عالم عابد، منصبی است در علمای انجیل پایین تر از اسقف و بالاتر از شماس، تعریب شده کشیش. رُهبان: جمع راهب یعنی کسی که از مردم کناره گیرد برای عبادت. فاض الاناء - از باب ضَرْب - پر و سر ریز شد. دمع: آب چشم. من الدمع بیان فیض و سیلان است. شاهد: حاضر و گواه.

تفسیر:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

یعنی: ای پیامبر، به یقین خواهی یافت که دشمن ترین مردم و سرسخت ترین آنها در عداوت نسبت به مؤمنان و مسلمانان یهودی ها هستند و نیز کسانی که شرک ورزیده اند.

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى

ص: ۲۹۶

و به یقین خواهی یافت که نزدیک ترین آنها از نظر محبت و مهربانی به مؤمنان و مسلمان ها کسانی هستند که می گویند: ما نصرانی هستیم.

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

یعنی: آن مودت و دوستی آنها به خاطر این است که عده ای از آنها قسّیس اند یعنی دانشمندان با عمل، و عده ای راهب اند یعنی زاهد در دنیا و راغب در عبادت خدا، و از این روست که آنها در برابر حق روح استکبار و لجاجت ندارند.

از این کلام معلوم می شود که سعادت جامعه در جایی تحقق می یابد که شامل سه گروه باشند: دانشمند عامل به مقتضای علم خود، ملت بی علاقه به دنیا و راغب به عمل نیک، و افراد دارای روح تسلیم و خضوع و ترک استکبار در برابر حق.

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

یعنی: و از حالات آنها این است که چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده از آیات قرآنی و حقایق دینی و احکام الهی بشنوند چشمان آنها را می بینی که به خاطر آنچه از عرفان حق به دست آورده اند اشک می بارد.

يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

یعنی: آنها همواره می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم یعنی به آنچه انجیل خبر داده و آنچه از محمد صلی الله علیه و آله بر طبق آن دیدیم، پس ما را با گروه شاهدان بنویس، یعنی ما را از حاضران دائم حضرتت در دنیا و از گواهان اعمال بندگانت در آخرت قرار ده.

وَ مَا لَنَا لَأَنزُومِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ

یعنی: و می گویند: چیست ما را که به خدا و آنچه از حق به سوی ما آمده نگرویم؟ یعنی چه عذری در محکمه وجدان امروز و در محاکم عدل فردا داریم اگر به خدا و آنچه آیات انجیل بدان خبر داده و آنچه از آیات قرآن و دعوت محمد صلی الله علیه و آله اخبار صادق انجیل را تحقق بخشیده ایمان نیاوریم؟ در حالی که این طمع و امید را داریم که پروردگاران ما را همراه نیکان و صالحان در بهشت خود وارد کند.

فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

تفسیر:

فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: پس خداوند، آنها را در مقابل این گفتار در دنیا که گفتاری صحیح توأم با اعتقاد قلبی و رفتار عملی است در آخرت پاداش داد، یعنی به هر یک از آنها بهشت های متعدد داد که زیر ساختمان و درختان آنها نهرهایی از هر نوع مایعات در جریان است و آنها در آن جا جاودان اند، زیرا آن جا نه مرگ است نه مرض، نه فرسودگی جسم، نه غذای ناسالم، نه حیوانات موذی، نه میکرب های مضر، نه ضعف قوا و نه ملالت روح، به گونه ای که هر چه از مدت زندگیشان بگذرد خواستار تبدیل و تحول نیستند لَيَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا [کهف، ۱۰۸]، واین پاداش نیکوکاران است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

یعنی: و کسانی از یهود و نصارا و غیر آنها که کافر شدند و آیات کتاب ما یا دلایل و شواهد توحید ما را که در آفاق جهان و انفس جهانیان گسترده است انکار و تکذیب نمودند، آنها هستند که یاران دوزخند یعنی همیشه در آن بوده و از آن جدا نخواهند شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

ص: ۲۹۸

منع از تحریم حلال

طیب: پاکیزه، چیزی که نزد عقل پسندیده و نزد طبع مطلوب و مرغوب است. اضافه طیبیات به ما أحلّ بیانیه است. اعتداء: تجاوز. مما رزقکم الله مفعول کلوا، و حلالاً طیباً هر دو حال است از آن، و محتمل است برعکس باشد.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ

این آیه مؤمنان را از تفریط در کیفیت برخورداری از نعمت های جهان نهی می کند.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، آنچه را خداوند از طیبیات و پاکیزه های این جهان بر شما حلال نموده، بر خود حرام نکنید.

طیبیات در این جا شامل همه اشیا و کالاها و اموری است که بشر می تواند در دنیا از آنها استفاده کند، مانند زمین، آب، هوا، خوراکی، پوشاکی، همسر، اولاد، شغل و کار، پست و مقام و هرچه صالح برای انتفاع است. و به لحاظ عصر نزول آیه، اشاره است به قبح آنچه کفار انتفاع از برخی حیوانات و زراعت و غیره را بر خود حرام می کردند.

وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

یعنی: و هرگز تجاوز نکنید. مراد تجاوز از حدود الهی و حلال و حرام شرع است، خواه به تحریم حلال ها باشد که مفاد جمله قبل است، یا به تحلیل حرام ها. زیرا خداوند متجاوزان را دوست ندارد. چرا که احکام خدا و تشریحات آسمانی او مرزبندی های مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی است «ان الله قد جعل لكل شیء حدّاً» و تجاوز از آنها خواه به گفتار یا به کردار، مقابله کردن با تشریحات حق و دخالت در شئون حاکمیت الله و شکستن حصار قانون و قانونگذاری است و از این رو، جعل یک حکم بدعت و جعل یک آیین کفر است.

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا

عنوان روزی حلال و طیب در این آیه همان عنوان حلال و طیب در آیه قبل است، لکن در آن آیه، مورد نهی، استفاده نکردن و امتناع از تصرف است و در این آیه، متعلق امر تصرف و استفاده کردن، پس این امر افاده اباحه می کند چون بعد از نهی واقع شده است، نظیر وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا [مائده، ۲].

معنای آیه: و از آنچه خداوند روزی شما کرده در حالی که حلال و پاکیزه است بخورید. یعنی از هر چیزی به تناسب وضع وجودیش استفاده برید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

یعنی: و از خداوند پروا کنید، خدایی که همه شما به او گرویده اید. و در این جمله اشاره است به این که از آنچه حرام کرده پرهیز نمایید.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ تَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «۸۹»

لغت و اعراب:

لغو یمین: سوگند خوردن بدون قصد جدی. عَقَدَ الْجَبَلَ: به ریسمان گره محکم زد.

بما عَقَدْتُمْ «ما» مصدریه است به تقدیر «بحنث ما عَقَدْتُمْ» و یا به تقدیر «اذا حنثتم». کَفَّارَه: مبالغه در کفر است یعنی پوشاننده کامل. اوسط: حد وسط. رقبه: گردن، و مراد انسان است از باب اطلاق جزء بر کل. فصیام به تقدیر «فعلیه صیام» یا «فكفارتیه صیام».

ص: ۳۰۰

کفاره قسم

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ

یعنی: هرگز خداوند شما را به خاطر سوگندهای لغو و بدون قصد جدی شما مانند آنچه در میان مردم متعارف است مؤاخذه نمی کند، یعنی به شکستن چنین سوگندهایی مؤاخذه نمی کند، و لکن شما را به خاطر سوگندهای جدی شما که با غرض اصیل و اراده جدی محکم گشته و سپس مخالفت شده مؤاخذه می کند، یعنی هم مؤاخذه دنیوی و هم مؤاخذه اخروی.

فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ

یعنی: کیفر دنیوی آن در صورت قدرت و توان عبارت است از دادن طعام به ده نفر فقیر از خوراکی متعارف و حد وسط آنچه به اهل و عیال خود می خورانید، و یا پوشاندن آنها یعنی به یک لباس ساتر بدن، و یا آزاد کردن برده ای یعنی برده ای مسلمان. و این سه قسم به نحو تخییر است.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

یعنی: پس اگر کسی نیافت یعنی توان انجام هیچ یک از سه امر فوق را نداشت، پس واجب است بر او روزه سه روز.

ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ

یعنی: تفصیلی که ذکر شد و برای قسم جدی، کیفر دنیوی مخیر و مرتب تعیین گردید، کفاره تخلف سوگندهای شما و حکم شرعی الهی جزایی شماست، و بر شماست که حتماً سوگندهای خود را نگه دارید و با مخالفت و حث باطل نکنید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

«کذلک» اشاره به حکم فرعی مذکور است که نشانه وجود شریعتی جامع و تام است. و «یبین» دلالت بر تکرار و استمرار دارد. یعنی خدا مانند این حکم به تدریج احکام خود را برای شما بیان می کند که همه نشانه های شریعت اوست، شاید شکر گزارید.

بدان که توجه به چند امر در ذیل این آیه لازم است:

یک - کفاره به طور کلی یکی از عبادات بالذات اسلامی است، یعنی مانند نماز و غیره مشروط به قصد قربت است، و خوب بود که در کتب فقهی کتاب کفارات در ردیف کتاب عبادات نوشته می شد و ما در فقه چنین کردیم.

دو - کفارات از احکام جزایی و کیفری است مانند حدود و تعزیرات، لکن قدری محترمانه تر است. و آن بر دو نوع بدنی و مالی منقسم می شود.

سه - اسباب کفارات، زیاد و اکثراً محل ابتلاست و در اکثر آنها عتق و اطعام تعیین شده، و این مطلب کاشف از غایت اهمیت شرع اسلام به آزادی برده ها و اعانت مستمندان است.

چهار - کفارات، کیفرهای خاص برای جرایم خاص است، و سایر احکام جزایی، کیفرهای خاص برای جرایم عام است.

پنج - کفاره چهار صنف است: مرتبه مانند کفاره قتل خطایی. مخیره مانند کفاره افطار روزه ماه رمضان. ذوجهتین یعنی هم مرتبه و هم مخیره مانند کفاره یمین مورد بحث. کفاره جمع نظیر کفاره قتل عمدی و افطار به حرام روزه ماه رمضان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «٩٠» إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ «٩١»

لغت و اعراب:

خَمْرَه - از باب نَصِير و ضَرْب - پوشاند او را. خَمْر مصدر است یعنی پوشاندن، آب انگور شراب شده، هر چیزی که مستی آورد و عقل را پوشاند. يَسَرَ زِيد - از باب ضَرْب -:

قماربازی کرد. میسر: قماربازی. انصاب: جمع نُصَب و نُصِب یعنی بت ها، سنگ هایی که بر روی آن حیوانات را برای بت ها قربانی کنند. ازلام: جمع زَلَمَ یعنی تیر قمار که پر نداشته

ص: ۳۰۲

باشد. رجس: نجس و پلید. اما الخمر مبتداست به تقدیر استعماله، و المیسر به تقدیر ارتکابه، و الأنصاب به تقدیر عبادتها و التقرب بها، و الأزلام به تقدیر اللعب بها، و امور سه گانه عطف اند به خمر، و رجس خبر همه و من عمل الشیطان خبر دوم آن است، فاجتنبوه مرجع ضمیر منصوب آن رجس است.

حرمت شراب و قمار

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، حقیقت جز این نیست که خمر یعنی استعمال هر شیء مستی آور که بر روی عقل پرده کشد و مستی آورد، خواه مایع یا جامد، خوراکی یا تزریقی، استعمالی یا استنشاقی، دودی یا بخوری یا هر نوع دیگر، و میسر یعنی برد و باخت، و انصاب یعنی عبادت و خضوع در برابر بت ها و قربانی برای آنها و طلب حاجت از آنها، و ازلام یعنی برد و باخت خاص با آنها که محل ابتلا در آن زمان بوده،

رَجَسُ مَنْ عَمِلَ الشَّيْطَانَ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی: همه این اعمال، نجس و پلید و از عمل شیطان است، زیرا شیطان بود که نخست ابزارها و وسایل گناه را به وسیله اولیای خود ساخت و سپس کارهای مربوطه را به آنها آموخت.

و ممکن است کلمه «رجس» خبر خود اعیان خارجی باشد نه افعال نشأت یافته از آنها، یعنی خود این اعیان پلید و رجس است، زیرا هیچ خیر و صلاح و سعادت بر آنها مترتب نیست و جز شر و فساد و شقاوت از آنها مترتب نیست. پس حتماً از آنها دوری کنید، باشد که رستگار شوید. و این جمله دلالت بر حرمت تکلیفی دارد چنان که ماقبلش دلالت بر ملاک و مناط حکم دارد.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنِ الذِّكْرِ لِلَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

یعنی: جز این نیست که شیطان می خواهد میان شما در کار خمر و قمار و ارتکاب و اعتیاد به آنها دشمنی و بغض و کینه بیفکند و شما را از یاد خدا و از نماز جلوگیری نماید،

پس آیا دست بردار و نهی پذیر هستید؟

این استفهام به معنای امر است یعنی از این گناهان کبیره و عمل های زشت و عداوت زا و کینه افروز، پس از چندین بار ابلاغ، دست بردارید و باز ایستید.

بدان که چون مورد خطاب در این آیات مؤمنان اند و عمدۀ غرض، نهی آنها از خمر و قمار است و انصاب و ازلام موضوعی خاص و موقت است، در این آیه تنها خمر و قمار ذکر شده است. و نیز تأثیرات ارتکاب این دو گناه یا ادامه آن در تحقق آثار سوء چهارگانه یعنی تولید عداوت، بغضا، دوری از یاد خدا و خصوص نماز روشن است و گفتار و نوشتار دانشمندان علوم الهی و طبیعی و تجربه های عمومی، گواه مطلب است. و نیز این آیه یکی از چهار آیه ای است که به ترتیب درباره حرمت خمر نازل شده، و سه آیه دیگر این است:

(۱) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا [نحل، ۶۷].

(۲) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا قُلٌّ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا [بقره، ۲۱۹].

(۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ [نساء، ۴۳].

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فاعلموا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ «۹۲» لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۹۳»

تفسیر:

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا

بدان که همان گونه که خدا به عنوان ولایت حقیقیه خود اوامر و نواهی را متوجه

مکلفان می‌کند، پیامبر و فرستاده او نیز به عنوان ولایت امر مسلمین می‌تواند امر و نهی متوجه ملت خود کند، لکن اطاعت فرامین خداوند در نزد عقل سلیم بنفسه واجب است و عقل و خرد آن را درک می‌کند، ولی اطاعت از غیر خدا یعنی اطاعت بشر از بشر را عقل در مرتبه اول درک نمی‌کند بلکه باید آن را در موارد لزوم، خدا خود واجب نماید. از این رو در این آیه باید گفت که امر «أَطِيعُوا اللَّهَ» ارشادی است یعنی به صورت، امر است و در معنا انسان را به سوی اطاعت سایر اوامر یعنی همان مطالبی که خود درک می‌کند هدایت می‌نماید و ممکن نیست در این جا آنچه را عقل واجب می‌داند شرع نیز واجب کند. و اما امر «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» مولوی است یعنی خدا اطاعت اوامر و دستورات رسولش را نیز به امر و حکم نفسی مستقل همانند نماز و روزه واجب می‌کند و گرنه عقل بنفسه درک نمی‌کند.

معنای آیه: و خدا را اطاعت کنید و از رسول او نیز فرمان برید و از مخالفت فرامین آنها برحذر باشید.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ

خطاب به ملت و جامعه بشری است که: پس اگر اعراض کنید و از طاعت خدا و رسول او روی برتایید، یعنی از اصول شریعت به کفران، و از فروع آن به طغیان بیرون شوید، بدانید جز این نیست که آنچه بر عهده فرستاده ماست ابلاغ روشن احکام دین است به گونه ای که اتمام حجت شود، یعنی بیشتر از آن بر عهده او نیست از قبیل اکراه و اجبار بر ایمان باطنی، زیرا آن از قدرت غیر خدا بیرون است؛ یا تصدی اجرای احکام به وسیله جهاد با منکران اصول، و اجرای حدود و تعزیرات بر عاصیان فروع، زیرا آن هم از شئون امامت و ولایت است نه رسالت؛ و یا دادن کیفر دنیوی در این جهان و اخروی در آن جهان، زیرا آن هم از شئون ربوبیت و وظایف مالکیت مطلقه است.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا

این آیه فی الجمله از متشابهات است و بدین جهت اختلاف در فهم و تفسیر آن زیاد است و هر کس با تکیه بر برخی از محکمات آیات و بعضی از روایات، معنایی برای آن ذکر کرده است. و مفاد صدر آن این است: بر کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته به جا آورده اند نسبت به آنچه از خوراکی های حرام خورده اند سختی و حرج

و گناهی نیست.

مراد از خوراکی های حرام، ارتکاب مطلق محرّمات الهی است و آیه ناظر است به این که مؤمنان راجع به عقاید باطل و پلید در حال کفر سابقشان و ارتکاب عمل های محرّم در آن حال، مؤاخذه نخواهند شد. و ممکن است مراد این باشد که مؤمنان پس از ایمان و عمل صالح، درباره اعمالی که مدتی آن را انجام داده، سپس حرمت آن وارد شده، نسبت به زمان پیش از تشریح، مؤاخذه نخواهند داشت.

إِذَا مَا اتَّقَوْا وَّءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

این شرط، شرط محقق موضوع است یعنی جناحی نیست پس از فرض این که آنان پروا داشته و به خدا ایمان آورده و عمل صالح کرده اند.

ثُمَّ اتَّقَوْا وَّءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ أَحْسَنُوا وَّ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ذکر «تقوا» در دو مورد مقدمه است، و مراد از «ایمان» ادامه و تکمیل آن است، و ذکر «احسان» اشاره به لزوم وصول آن به دیگران است. و حاصل معنا این است: برای کسانی که ایمان آوردند مؤاخذه ای نیست در جایی که تقوا ورزند و ایمانشان دوام و کمال یابد و پس از کمال به دیگران نیز برسد. پس اگر تقوا و ایمان و احسان زایل شود به گذشته نیز مؤاخذه خواهند شد. و خدا نیکان و نیکوکاران را دوست دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ شَيْءًا مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيُغَلِّمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ «٩٤»

لغت و اعراب:

بَلَاةٌ به - از باب نَصْر - : آزمایش کرد او را بدان وسیله. رِمَاح: جمع رُمح یعنی نیزه. صید به معنای مَصِيد است یعنی حیوان شکار شده. تَنَالَهُ صفت شیء است. بِالْغَيْبِ متعلق به یخافه. بعد ذلک اشاره است به ابتلا.

احکام صید در حج

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ

این آیه و دو آیه بعد در احکام صید است از آزمایش مردم در شکار آن، حرمت شکار حیوان ببری در حال احرام، تعیین کفاره برخی از آنها، و حلّیت صید دریا.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، به یقین خداوند شما را به چیزی از صید آزمایش خواهد کرد، یعنی به صیدی که بر خلاف طبع وحشی بودن، به شما نزدیک می شود به گونه ای که دست ها و نیزه های شما بدان برسد و بتوانید به راحتی آن را شکار کنید.

مراد از صید در این جا شکارهای صحرايي و هوایی است که شکار کردنش بر مُحرم حرام است، یا شکار حرم است مانند کبوتر و کبک و بچه ها و تخم های آنها و هم چنین آهو و گوزن و بز کوهی و روباه و بچه های آنها، که طبق روایات اهل بیت علیهم السلام در عمره حدیبیه پیامبر اسلام و یارانش، اغلب وحوش صحرايي و هوایی در روزها و شب ها به سوی آنها روی آوردند و همانند حیوانات اهلی به مردم نزدیک شدند و انس گرفتند.

لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ

یعنی: این آزمایش برای آن است که خدا کسی را که در پنهان از او می ترسد، شناسایی کند. البته نه به این معنا که نمی دانست و خواست بداند؛ زیرا علم ازلی الهی به همه چیز در همه حال حتی پیش از وجود آن احاطه دارد، بلکه بدین معنا که بندگانش یا فرشتگان بدانند، یا بدین معنا که علم ازلی قدیمش تحقّق خارجی پیدا کند و منطبق بر معلوم گردد.

فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: پس اگر کسی بعد از آن تجاوز نماید، او را عذابی دردناک خواهد بود.

پس از دیدن آن منظره عجیب اعجازی که چگونه خداوند طبع توّحش را از آن جانوران موقتاً تبدیل به مؤانست و الفت نمود، اگر در ضمن همان آزمون یا پس از آن تا همیشه، تجاوز از حرمت قانون نمود برای او عذاب دردناک در دنیا و آخرت خواهد بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ بِحَكْمٍ بِهِ ذُو عَيْدٍ مِنْكُمْ هَيْدِيًّا
بَالِغِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَيْدٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
ذُو انتِقَامٍ «٩٥»

لغت و اعراب:

حُرْمٌ: جمع حرام یعنی کسی که احرام بسته برای حج یا عمره. فجزاءٌ به تقدیر فعلیه جزاء. مثل ما بدل از جزاء. نَعْمٌ: چهارپایان
اهلی. یحکم به مرجع ضمیر «به» مثل است. او کفاره عطف است به جزاء. طعام بدل است از کفاره. أو عدل عطف است به
جزاء. عدل - به فتح و کسر - : مماثل و شبیه. هدیاً حال مقدره است از ضمیر مجرور به. صیاماً تمیز عدل است.

وبال: سنگینی و شدت، وخامت عاقبت.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ

این آیه مسوق است برای بیان حرمت کشتن صید بری در حال احرام و کفاره مخالفت آن، بدون تعرّض به حکم اصل صید
بدون کشتن و حکم خوردن صید. و آیه بعد مسوق است برای بیان جواز صید کردن و خوردن حیوان دریایی و حرمت صید
حیوان صحرائی در حال احرام بدون اشاره به حکم خوردن آن.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، صید را نکشید در حالی که شما مُحرمید، یعنی برای حج یا عمره احرام بسته اید.

مراد از صید، شکار زمینی و هوایی است مقابل دریایی. و اطلاق قتل برای این است که

ص: ۳۰۸

حرمت، اختصاص به ذبح و نحر ندارد بلکه مطلق کشتن صید به هر نحو حرام است. و ذکر کشتن برای این است که کفاره اختصاص به صورت قتل دارد و گرنه طبق آیه بعد، مطلق عمل صید حرام است هر چند زنده بگیرد. و احرام نیز اعم است از احرام حج و عمره، واجب و مستحب، اصلی و نیایی.

وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ

این جمله تا آخر آیه در بیان کیفر دنیوی صید است که مردد میان سه خصلت است:

قربانی حیوان مماثل، اطعام بر مسکینان و روزه، که بر اول اسم «جزاء» و بر دوم اسم «کفاره» اطلاق شده است. و این معنا از آیه معلوم نمی شود که وجوب سه امر به نحو تخییر است یا ترتیب، ولی در روایت معتبر دارد «كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ أَوْ... فصاحبه بالخيار» و بنابراین، حکم، مورد تخییر است، و این مسأله در فقه اسلامی مورد اختلاف است.

معنای آیه: و هر کس از شما صیدی را عمدتاً بکشد، یعنی هم توجه به موضوع داشته که در حال احرام است و هم توجه به حکم که صید بر مُحرم حرام است، پس کیفری دارد و آن این که بر عهده اوست مماثل آنچه کشته از چهارپایان اهلی. یعنی بر او واجب می شود که از چهارپایان چهارگانه یا هشتگانه (شتر، گاو، گوسفند و بز، هر کدام نر و ماده) مماثل و شبیه آنچه کشته به عنوان قربانی تعیین کند.

و مراد از مماثلت، محتمل است شباهت در هیئت و هیکل باشد، مثلاً اگر شتر مرغ کشته شتر، و گاو کوهی کشته گاو، و آهو کشته گوسفند بدهد. و یا مماثلت در قیمت، یعنی به قیمت آن صید از چهارپایان اهلی برای قربانی تعیین نماید. و چون غالب حیوانات وحشی، مماثلی از اهلی ندارند مانند پرندگان و درندگان، طبعاً باید مماثلت در قیمت باشد یا به خصلت دیگر عمل کرد. و فروع مسأله زیاد است و تفصیل آن در فقه اسلامی است.

يُحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا مِّمَّا بَالِغِ الْكَعْبَةِ

یعنی: باید به مماثلت و شباهت در هیئت یا قیمتی که به جای صید می دهد و به عبارت دیگر به همانندی بدل با مبدل از حیث هیکل یا ارزش، دو نفر مرد عادل از خود شما یعنی از اهل دین و مذہبتان نه از کفار، شهادت دهند، که به عنوان قربانی تعیین شود و برای

رسیدن به قربانگاه کعبه آماده گردد.

أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ

یعنی: یا آن که بر عهده و ذمیّه او در برابر صید کشته شده کفاره ای که عبارت از خوراکی مستمندان است ثابت می شود. یعنی حیوان اهلی مماثل را که به جای صید تعیین گردیده قیمت می کنند و یا صیدی را که کشته شده به ارزش حال زندگی قیمت می کنند و بدان قیمت طعام خریده، به هر فقیری یک مُد یا دو مد می دهند.

أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ

یا بر عهده او به مانند آن روزه است. یعنی: به مقدار مدهای طعامی که تعیین شده است روزه بگیرد. و ما چنین کردیم و تکلیف مردد میان سه امر قربانی، اطعام و روزه را بر او متوجه نمودیم تا سنگینی کیفر و عاقبت وخیم کار خود در مخالفت فرمان حق را بچشد.

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

یعنی: خداوند آنچه را که گذشته بخشید، و کسی که عود کند خدا از او انتقام می گیرد.

مراد آن که گناه شکار اول را به وسیله مکفّرات سه گانه عفو نموده و اگر در دفعه دوم یا سوم عصیان نمود بر او کفاره نیست و از او در دنیا یا در آخرت انتقام می گیرد. و خداوند، مقتدر شکست ناپذیر و انتقام گیرنده است.

أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلنَّيَّارِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «۹۶»

لغت و اعراب:

صید: شکار کردن، حیوان شکار شده. طعام: خوردن، خوراکی. طعامه: طعام البحر. متاعاً مفعولٌ له أَحَلَّ.

تفسیر:

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ

یعنی: بر شما مُحَرَّم ها شکار کردن حیوان دریایی و خوردن آنها حلال شده به خاطر آن که وسیلهٔ انتفاع شما و مسافران باشد. یعنی تر و تازه اش غذای مورد استفادهٔ شما و خشک و نمک زده اش مورد انتفاع مسافران باشد.

وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا

یعنی: و برای شما شکار کردن حیوان صحرا خواه زمینی یا هوایی مادامی که در حال احرام هستید حرام شده است. و روی این معنا این جمله دلالت بر حرمت خوردن ندارد خاصه اگر صید به دست مُحَرَّم یا محلّ دیگر انجام شده باشد، لکن طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مسلماً حرام است. پس باید کلمهٔ صید دوم به معنای مصید یعنی شکار شده باشد تا تعلق حرمت، افاده کند ممنوعیت همهٔ تصرفات را اعم از صید کردن و خوردن و غیره.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

یعنی: و بترسید از خدایی که شما انسان ها همگی پس از برخاستن از قبر در روز رستاخیز به وسیلهٔ نفخهٔ سوم، برای محاسبه، به سوی او گردآوری خواهید شد.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَى وَالْقَلَائِدَ ذَلِكُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۹۷» اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۹۸» مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ «۹۹»

ص: ۳۱۱

فلسفه کعبه و حج

کعب: ارتفاع و بلندی، کعبه: خانه خدا، و اطلاق کعبه به آن بنای مطهر به خاطر ارتفاع مقام و قدمت منزلت آن نزد خدا و ملاً اعلی و انسان های زمین و یا به لحاظ مکعب بودن ساختمان آن است. حرام: محترم و مصون از هتک. قیام و قوام: برپایی، وسیله برپایی شیء، دائم غیر منسوخ. هدی: قربانی. قلاند: جمع قلاده - به کسر - آنچه به گردن قربانی انداخته می شود از نعلین و زنجیر و غیره. ذلک اشاره به جعل آن امور است.

تفسیر:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ

یعنی: خداوند، کعبه را که خانه ای است محترم، وسیله برپایی مردم قرار داد.

مراد از کعبه خانه بسیار قدیم بنا شده به دست ابراهیم عظیم است و اطراف آن از مسجدالحرام تا انتهای حرم امن الهی در مورد آیه لاحق به آن است. و مراد از حرام و محترم بودن آن توجه تکوینی دل های مردم به سوی آن، و توجه تشریحی همه مسلمانان جهان در حال نماز و در تذکیه حیوان و در حال احتضار و میان قبرها به طرف آن است. و مراد از قیام و قوام بودن آن برای مردم حصول آثار و منافع و برکاتی است که به وسیله پیاده کردن برنامه های الهی و مناسک تشریح و تعیین شده از جانب صاحب خانه، مترتب می شود. و مراد از ناس در مرحله انشاء و اقتضای حکم، همه جامعه بشری است و در مقام فعلیت، قشری از جامعه است که به سوی آن حرکت می کنند و برنامه های آن را اجرا می نمایند.

وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلَائِدَ

یعنی: و هم چنین ماه حرام و قربانی ساده و قربانی های قلاده دار را وسیله قوام مردم قرار داده است.

مناسب است مراد از شهر حرام در این جا خصوص ماه ذی حجه باشد که زمان اصلی و مهمترین وقت اجرای برنامه های حج و عمره است. و ممکن است اعم باشد و شامل

ماه های حرام چهارگانه یعنی رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم باشد که در عصر جاهلیت محترم بودند و در آنها جنگ و جدال انجام نمی دادند و اسلام نیز آنها را محترم شمرد و سیره آنان را امضا نمود. و ذکر قربانی های مختلف برای این است که یکی از برکات حج است و می تواند اگر درست رسیدگی شود و این برنامه پیاده گردد نیاز قشر وسیعی از ملت را برآورده کند.

ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: این تشریح عظیم و حکیمانه اجتماعی و سیاسی از جانب خداوند که خانه ای بسازد و محترمش بدارد و با برنامه های دینی آن به دنیا و آخرت جامعه سامان بخشد، برای این است که بدانید خداوند آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است همه را می داند، و نیز بدانید که او به همه چیز علیم است یعنی این علم او حادث نیست بلکه از ازل و پیش از وجود اشیا و معلومات، به همه آنها به نحو اتحاد علم و ذات دانا بود.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

این آیه و آیه بعد در مقام تنبیه بر لزوم اجرای برنامه بیت الله الحرام و تشدید امر مخالفت آن است و بیان این که در این مقام، رسول او هم جز ابلاغ حکم و وظیفه ای ندارد.

معنای آیه: بدانید که خدا در مورد کیفر عاصیان پس از اتمام حجت و تحقق مخالفت و ثبوت استحقاق و عدم تحقق مکفرات و عدم شمول رحمت و اقتضای تام حکمت، عذاب و عقوبتش سخت است به گونه ای که «لا تقوم به السموات و الأرض» آسمان ها و زمین تاب تحمل آن را ندارند، و حقا که خدا پیش از وصول کار عاصی به آن مرحله، بسیار آمرزنده و مهربان است.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

یعنی: بر عهده فرستاده ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله یا همه فرستادگان ما، تکلیفی در ایام رسالت خود جز ابلاغ نیست. یعنی وظیفه هر پیامبری رساندن دین خدا و اصول و فروع آن به جامعه خویش است، و اما غیر آن یعنی اکراه مردم به قبول و ایمان قلبی در توان غیر خدا نیست، و اجبار آنها بر عمل به فروع احکام به وسیله تشکیل حکومت، از وظایف امامت است نه رسالت، و پاداش و کیفر دادن به آنان در دنیا یا در آخرت از شئون ربوبیت

خداست. و خداوند آنچه را آشکار می سازید از منویات نفستان یا عمل های بدنتان، و آنچه را پنهان می دارید از عقاید باطنان یا کارهای شخصی تان، همه را می داند.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۱۰۰»

تفسیر:

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ

این آیه به حسب ظاهر ارتباطی با سابق و لاحق خود ندارد و اشاره به قاعده ای کلی است درباره خبیث و طیب و ناپاک و پاک و حکم به این که آنها در نزد عقل و شرع یکسان نیستند، ولی کلام ساکت است از این که مراد از خبیث و طیب چیست. و محتمل است مراد، انسان باشد که منقسم به دو قسم خبیث و طیب است. یا مراد اوصاف او باشد از عقاید و اخلاق و اعمال که هر یک قابل انقسام به ناپاک و پاک است. ولیکن هدف از سوق کلام بر حذر داشتن از خبیث است هر چند فزونی یابد و توأم با زینت ها و آراسته به زیورها گردد، و ترغیب به جستجوی طیب است.

معنای آیه: ای پیامبر، به جامعه خود بگو: هرگز ناپاک و پاک با هم یکسان نیستند.

یعنی کافر فاسدالعقیده با مؤمن سلیم الاعتقاد، صاحب رذایل اخلاق با واجد ملکات فاضله، فاسق آلوده به گناه با عادل نیکوکار، گمراه مفسد با هدایت یافته مصلح یکسان نیستند. و درباره اعمال نیز حرام و واجب و عصیان و طاعت یکسان نخواهد بود، و طبعاً عقل سلیم به بدی هر خبیثی حکم می کند و نکوهش دارد و شرع قویم هم آن را مفسده می بیند و نهی می کند.

و جهت مقدم داشتن عنوان خبیث بر طیب این است که غرض اصلی در کلام، توجیه مخاطب به خبیث و فزونی آن است تا آن را متعلق نکوهش قرار دهد و نهی کند از میل و رغبت به سوی آن و ترجیح آن بر طیب که به اقتضای طبع و عادت صورت می گیرد.

ص: ۳۱۴

وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

سؤال های بی جا

یعنی: هر چند زیادی خبیث، تو را به شگفتی در آورد. یعنی در مجتمع بشری فزونی ناپاک ها و نادان ها و کفار و فساق و حرام ها و زشتی ها تو را به اعجاب نکشد که بدان ها رغبت کنی. پس ای صاحبان خرد از خدا پروا کنید، باشد که رستگار گردید. یعنی در همه مراحل اختیار و انتخاب، طیب را بر خبیث برگزینید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ «۱۰۱» قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ «۱۰۲»

لغت و اعراب:

ان تبد لكم و ان تسألوا هر دو صفت اشياء است. عفا الله عنها جمله مستأنفه مستقله و تعليل نهی است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ

مراد از اشياء در این جا به قرینه «عفا الله عنها» احکام شرعی خاصیه است که خداوند از تشریح و توجیه و تکلیف آنها بر مکلفان، به خاطر تسهیل امر اجتماع و تتمیم نظام اتم عالم سکوت کرده، مانند سؤال از تکرار برخی از اعمالی که فرمان به آن داده شده، با اشاره به این که اولاً نباید پرسند، ثانیاً اگر وقت نزول وحی و حضور جبرئیل پرسیدند می توانند جواب بشنوند. مصداق روشنی که مفسران برای این مطلب ذکر کرده اند این است که پیامبر اسلام هنگامی که به مردم ابلاغ نمود: «ای مردم، خداوند حج را بر شما واجب کرده است»،

ص: ۳۱۵

عُكَّاشَه نامی از جای برخاست و گفت: آیا در هر سال؟ و این سؤال را دوبار یا سه بار تکرار نمود. پیامبر فرمود: آیا خاطرت جمع است که من چنین امری نمی کنم؟ بی تردید اگر بگویم آری، واجب می شود و چون واجب شود استعداد ندارید، یعنی در مشقّت می افتید.

بنابراین، از من تا آن جا که حکمی را بیان نکرده ام تکرار سؤال نکنید.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از پیامبر اسلام چیزهایی را نپرسید که اگر برای شما روشن گردد شما را ناراحت و غمناک می کند.

ممکن است مراد از اشیاء در صدر آیه اعم از احکام و حوادث خارجی باشد، و در ضمیر مجرور «تسألوا عنها» استخدام باشد. یعنی مراد از ضمیر، خصوص احکام و مراد از مرجع، اعم باشد. پس صدر آیه شامل نهی از سؤالاتی است که اتفاق می افتاد نظیر سؤال شخصی از زمان مرگ خود یا مرگ اقوام خود یا مرگ شخص دیگر، یا از این که پدر او کیست؟ یا پدر فلانی کیست؟ از اموری که سنت جاریه الهی بر طبق اقتضای حکمت و مصلحت و رحمت، آنها را از مردم مخفی داشته و روشن شدنشان سبب ناراحتی و بروز فساد و اختلال در نظام اجتماع است.

وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلْكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

این کلام راجع به سؤال از احکام است و مراد این است که اگر از آن احکام هنگامی که قرآن بر پیامبر نازل می گردد سؤال کنید برای شما روشن می شود. خداوند از آنها در گذشته و عفو نموده است، یعنی علت نهی از سؤال از آن احکام این است که تا مطلع از آنها نشده اید شما را مورد عفو قرار داده است. و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ

یعنی: حقیقت این است که گروهی در اعصار گذشته پیش از شما این قبیل سؤال ها را از پیامبرانشان نمودند، سپس چون خواسته هایشان تحقق یافت به همه کافر شدند. مانند قوم بنی اسرائیل که احکام فراوانی پرسیدند و چون در تورات نازل شد کافر شدند، و نیز خواسته های دنیوی زیادی خواستند و چون انجام یافت کفران نعمت کردند، و قوم صالح که ماده شتر شیرده را که به درخواست آنان به اعجاز الهی از کوه بیرون آمده بود کفران نمودند، و قوم عیسی که مائده خواستند و پس از خوردن آن کفران کردند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرِهِ وَلَا سَائِبِهِ وَلَا وَصِيلِهِ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «۱۰۳»

احکام غیر معقول مشرکان

لغت و اعراب:

بَحْرَه - از باب نَصْر: شکافت آن را. بحیره و مبحوره: حیوانی که گوشش شکافته شده، و در اصطلاح اهل جاهلیت شتری است که پس از پنج شکم زاییدن گوشش را شکافته، رها می کردند و به عنوان احترام همه انتفاعات از آن را حرام می نمودند.

سَابَ الْمَاءِ - از باب ضَرْب - آب به هر سو جاری شد. سائبه: یله و رها، و در اصطلاح جاهلی شتری است که به عنوان نذر مسافر یا بیمار آزاد کرده، منافع آن را تحریم می نمودند. وَصَلَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ: جمع کرد و متصل نمود آنها را. وصیله به معنای واصله، در اصطلاح جاهلی گوسفندی است که چون دو قلوی نر و ماده می زایید محترم می شد و آزاد می گردید. حَمَى الشَّيْءِ - از باب ضَرْب - ننگه داشت آن را. حامی (حامی) در اصطلاح جاهلی شتری است که ده بار از او برای تلقیح استفاده می شد که آن نیز آزاد می گردید.

تفسیر:

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرِهِ وَلَا سَائِبِهِ وَلَا وَصِيلِهِ وَلَا حَامٍ

یعنی: خداوند در شرع اسلام و پیش از آن در شرایع پیشین هرگز عناوین بحیره، سائبه، وصیله و حام (حامی) را جعل و تشریح نکرده است. یعنی برای شتری که گوشش را شکافته اند و شتری که رهایی او را برای مسافر و بیماری نذر کرده اند و گوسفندی که دوقلوی نر و ماده زاییده و شتری که ده بار از او استفاده تلقیح شده باشد، خدا هیچ قداست و مصونیتی به نحو وجوب یا استحباب تشریح نکرده و انتفاع و استفاده از آنها را خواه به سواری و خواه بارکشی و برخورداری از شیر و پشم

ص: ۳۱۷

ممنوع نکرده است.

وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: و لکن کسانی از اهل شرک و جاهلیت که کفر ورزیده اند بر خدا دروغ می بندند که درباره آن چهارپایان اعتقاد به قداست دارند و اجرای مصونیت می کنند، و اکثر آنها تعقل نمی کنند یعنی نادان محض اند و مقلد کورکورانه و بدعت گذارند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
(۱۰۴)

تفسیر:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

یعنی: و چون به آنها گفته شود بیاید به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی فرستاده او، یعنی چون دعوت شوند که به جای اعتقاد بدان خرافات و پیاده کردن آنها بیاید به سوی احکام ناب آسمانی و الهی که بر پیامبر فرود آمده و به سوی فرستاده الهی که او را بپذیرید و اطاعت نمایید، می گویند آنچه از معتقدات و آداب و رسوم که پدران و نیاکانمان را بر آن یافتیم برای ما بس است و از آنها تقلید می کنیم.

أَوْلُو كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو آیا پیروی و تقلید از نیاکان کافی است هر چند نیاکانشان جاهل بوده و چیزی از اصول و فروع شریعت الهی را نمی دانسته و به راه مستقیمی هدایت نمی یافتند؟

این بیان اشاره به این است که هر چند تقلید یعنی رجوع کسی که در مطلبی جاهل باشد به کسی که در آن باره عالم باشد درست است، زیرا رجوع جاهل به عالم امری است عقلی، لکن نه در اموری که پدرانشان نیز جاهل بدان بوده اند و رفتارشان پیوسته از قبیل

ص: ۳۱۸

رجوع جاهل به جاهل در برابر دعوت انبیا و علمای دینی بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۱۰۵»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ

این آیه در بیان استقلال وظایف مکلفان است در پیمودن راه معنوی دین از اصول و فروع، و این که هر شخصی مسئول راه و کار خویش است. معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، ملازم خود و مراقب حال خود باشید؛ هرگاه شما خود به راه راست هدایت یابید هرگز آن کسی که راه را گم کرده آسیبی به شما نمی رساند.

البته این در جایی است که کارهای دیگران انتسابی به این شخص نداشته باشد مانند اعمال گذشتگان تاریخ نسبت به موجودین، و کارهای معاصران شخص در صورت عدم رابطه در میانشان. و اما در صورت انتساب کار دیگران به شخص هرچند به نحو تسبیب، نظیر کارهای متأخرین نسبت به پیشینیان در جایی که آنان سبب ضلالت اینان شده باشند، و یا آن که خداوند هدایت عده ای را از کسی بطلبد، قهراً ضلالت آن عده سبب ضرر و عقوبت این شخص خواهد بود.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: بازگشت شما انسان ها بدون استثنا در روز قیامت به سوی اوست، پس در آن روز شما را به آنچه در دنیا انجام می دادید آگاه خواهد نمود. یعنی از عقاید باطنی و اعمال خارجی، خیرات و شرور، کارهای مباحثی و تسبیبی آگاه می سازد تا روابط اعمالتان با یکدیگر روشن شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ «١٠٦» فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَاءُ إِنْ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ «١٠٧» ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْههَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «١٠٨»

لغت و اعراب:

شهادة مبتدا و اثنان خبر آن به تقدير شهادة اثنين. اذا حضر ظرف شهادت، حين الوصية بدل از اذا حضر. ضرب في الارض: سفر كرد. تحسبونهما جملة مستأنفة، ان ارتبتم جملة معترضة است. لا نشترى به يعنى بالمقسم عليه. و لو كان يعنى المقسم له. عثر على الشىء اطلاق حاصل شد به آن. فآخران يقومان مبتدا و خبر. استحق الرجل: گناه كرد، أوليان فاعل آن است.

آن ترد ايمان يعنى الى الورثة. ايمانهم يعنى شهادتهم.

ص: ٣٢٠

برخی احکام وصیت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ

این آیه و دو آیه بعد خطاب به مؤمنان است درباره وصیت در سفر و غیره و شاهد گرفتن بر وصیت از مؤمنان و با عدم وجود آنها نظیر حال سفر و غیره از غیر مؤمنان؛ و نیز در بیان آن که اگر بعداً در مقام ادای شهادت برای وارثان میت شکی در امانت و صدق شاهد‌ها پیدا شود آنها را پس از نماز سوگند می دهند، و گواهی تمام می شود. و اگر کذب و دروغ شاهد‌ها بر وراثت روشن شد به جای آنها دو شاهد دیگر از جانب وارثان اقامه می شود و پس از شهادت آنها و انضمام سوگندشان به شهادتشان، شهادت شاهد‌های اول ابطال و دوم اثبات شده، دعوا ختم می شود.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، شهادت و گواهی میان شما - هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد یعنی علایمش ظاهر شود و وصیت لازم گردد - شهادت دو نفر مرد دارای صفت عدالت از خود شما مسلمین است، یعنی شهادتی که در شرع اسلام درباره همه موضوعات مورد شک خاصه در مقام مخاصمه و نزاع و اصلاح حقوق مجتمع و استحکام امور مسلمین و قطع منازعات، تشریح و واجب العمل شده است.

أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ

یعنی: و اگر شما مسافرت کرده باشید پس به ناگاه مصیبت مرگ شما را دریابد و گواه از خودتان نیابید پس شهادتی که در این هنگام برای شما تشریح شده گواهی دو نفر از غیر خودتان یعنی از غیر مسلمین است؛ که طبق روایات باید از اهل کتاب یا شبه کتاب باشد، زیرا هیچ گاه خداوند، مشرک را به کرامتی هرچند به این حد، گرامی نمی دارد. و این آیه تا اینجا مربوط به امر گواهی در مرحله تحمّل است.

تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ مَّ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَأَنْشُرِي بِهٖ ثَمَنًا وَّ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى

این جمله تا آخر آیه مربوط به مرحله ادای شهادت و خطاب به مؤمنان و وارثان میت است، و محتمل است که خطاب به حکام شرع باشد.

یعنی: اگر مرحله عمل به شهادت رسید و در صدق دو شاهدی که حکایت از وصیت میت دارند، خواه دو شاهد از مسلمین یا کفار، شک کردید، مثلاً اگر آنها شهادت دادند که میت وصیت نمود ثلث مال او یا فلان مال معین او به زید داده شود و شما تردید داشتید، آن دو نفر را پس از نماز - یعنی هر نمازی باشد از نمازهای واجب و مستحب، و محتمل است که مراد خصوص نماز عصر باشد که در آن عصر وقت اجتماع اهل کتاب بوده - نگه می دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که ما در شهادت خود صادقیم و هرگز با این شهادت، بهایی و مال دنیایی به دست نمی آوریم، یعنی به واسطه تغییر وصیت به نفع کسی سودی نمی بریم، هر چند آن شخص از خویشان ما باشد.

وَلَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ إِذَا كَفَرْتُمْ بِهِ إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ

یعنی: و ما هرگز شهادت و گواهی خدا را یعنی شهادتی را که در محضر خدا و حضور فرشتگان او انجام یافته، پنهان نمی داریم که اگر چنین کنیم آن گاه ما حتماً از گنهکاران خواهیم بود.

فَإِنْ عُرِّرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتِنَا أَهَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

در این آیه دو قسم شهود ذکر شده: شهود اول آنهایی که به وصیت میت شهادت داده اند و شهود حقیقی و بینة شرعیه اند و در این آیه بر آنها صفت «اولیان» گفته شده یعنی اولی و نزدیک تر به میت اند، زیرا هنگام وصیت حضوراً وصیت را شنیده و ضبط کرده اند. و شهود دوم وارثان میت اند و شهادت بر کذب بینة اول داده اند و در این آیه به عنوان قائم مقام دو شاهد اول ذکر شده اند، و در واقع اینان مدعی مال اند و ادعایشان شهادت نامیده شده و از این رو اگر متعدد و عادل هم باشند بینة شرعیه حساب نمی شوند. و معنای قیام این ها به جای دو شاهد اول این است که در مورد نزاع سوگند یاد می کنند و شهادتشان را از شهادت بینة اولی و احق می خوانند و با این سوگند و قسم، مدعای آنها در برابر بینة ثابت می شود و مسأله خاتمه می یابد.

معنای آیه: پس اگر معلوم شد - یعنی در نزد ورثه - که آن دو شاهد دروغ گفته و مرتکب گناه شده اند؛ مراد این که اگر ورثه میت راجع به شاهدها در شک و تردید نمانند که با قسم

شاهدها برطرف شود، بلکه مدعی شدند که آنها دروغ گفته اند و مرتکب جرم شده اند، پس دو شاهد دیگر قائم مقام آنها می شوند از کسانی که - یعنی از وارثانی که - شاهدهای وصیت و آنها که اولی به میت و در حضور او بودند به خاطر شهادت کذبشان بر آنها جنایت مالی وارد کرده اند؛ پس به خداوند سوگند یاد می کنند که شهادت ما (یعنی ادعاهای ما بر این که بینه، دروغ گفته و مال از آن ماست) از نظر مطابقت با واقع و موافقت با هدف میت، از شهادت بینه احق و اولی است، و ما هرگز در این شهادت و سوگند از راه راست تجاوز نکرده ایم، که اگر چنین کنیم آن گاه ما حتماً از ستمکاران خواهیم بود.

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِنَا

«ذلك» اشاره به دستور خاص مذکور در دو آیه سابق است که پس از تحقق شهادت صحیح و قیام بینه شرعی بر وصیت میت، اگر وارثان میت شک کردند بینه سوگند می خورد، و اگر ورثه مدعی کذب شهود شدند با ارجاع قسم به مدعی، آن قسم بر بینه مقدم می شود. معنای آیه: این دستور معین نزدیک تر است به این که شاهدها از آغاز، گواهی خود را به نحو صحیح و چنان که باید انجام دهند.

أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ م بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ

یعنی: و نیز دستور فوق اقرب و نزدیک تر است به این که شاهدها بترسند که مبدا یمین هایی پس از ایمانشان باز گردد. یعنی قسم هایی به وراثت برگردد پس از آن که ایمان شهود یعنی شهادتشان - زیرا شهود اول در این صورت یمین ندارند - در نزد حاکم پذیرفته شده، و به وسیله آن یمین، شهادت شهود محکوم به بطلان شود و در نتیجه در نزد مردم آبرویشان برود.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لَيَهْدِيَ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

یعنی: ای مردم، از خدا بترسید و از پیامبر بشنوید، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. یعنی کسانی را که پس از هدایت اولیه و دعوت به اصول و اتمام حجت، راه طغیان و نافرمانی پیش گیرند، به توفیقات و رهنمودهای بعدی رهنمون نمی شود.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «۱۰۹»

تفسیر:

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ

یعنی: ای مخاطب، به یاد آور روزی را که خداوند همهٔ رسولان را، یعنی فرستادگان خود را به سوی بشر از آغاز آنها که نوح پیامبر علیه السلام بود تا پایانشان که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، در یک روز معین که قیامت است و در یک محل معین که محیط دادگاه عمومی عدل الهی است گردمی آورد، پس درخطابی به آنها در مرأی و منظر همهٔ مکلفان دنیا که در آن جا حضور یافته اند می گوید: آیا در برابر دعوت ها و ابلاغ شرایع خود و عرضهٔ کتاب های آسمانی و اتمام حجت هایتان، به چه چیزی جواب داده شدید؟ یعنی پاسخ ملت ها در مقابل دعوت ها چگونه بود؟

و این سؤال به منظور توبیخ و تهدید و مقدمهٔ محاسبهٔ امت هاست، و کاشف است از این که رسولان در ابلاغ رسالت خود بدان گونه که سزاوار است قصوری یا تقصیری نداشته اند.

قَالُوا لَعَلَّمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

یعنی: رسولان در پاسخ خداوند می گویند: ما علم و دانشی دربارهٔ پاسخ آنها نداریم، و حقیقت این است که تو خود دانای کامل همهٔ نهران هایی.

مراد رسولان از نفی مطلق دانش خویش، در مقایسه با علم محیط خداست که فراگیر کلیات و جزئیات اعمال بشر و سایر امور دنیا و محیط وسیع آخرت است. یعنی علم ما در برابر چنین علمی هیچ است و نفی مطلق. و ممکن است مرادشان نفی علم به بواطن دل ها و اسرار کارهای آنها باشد، زیرا اطلاع آنها در دنیا از ظواهر جواب های قولی و پذیرش یا رد و پاسخ های عملی مثبت یا منفی است.

و در این آیه تنها سؤال از مرسلین مطرح شده نه سؤال از مردم، و در آیهٔ ۶ سورهٔ اعراف فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ سؤال از هر دو طایفه مطرح است.

ص: ۳۲۴

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْمَآبِرَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

معجزات عیسی (ع)

لغت و اعراب:

روح القدس اضافه بیانیه است یعنی روان پاک. مهید الفراش - از باب مَنَع - گسترده و آماده کرد آن را. مهید: گهواره. کهل: انسان در سنّ میان سی تا پنجاه. کمه الرجل - از باب عَلِم - کور شد یا شب کور شد. برص الرجل - از باب عَلِم - پیس شد، جذام گرفت. اذ جئتہم متعلق است به کففت. ان هذا «ان» نافیہ و «هذا» اشارہ به «ما جئت به» است.

تفسیر:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

یعنی: متذکر شوید زمانی را که خداوند گفت: ای عیسی بن مریم، نعمت های فراوان مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تو را به واسطه روح القدس تأیید و تقویت کردم؛ یعنی به وسیله فرشته حیات بخش پاک که جبرئیل است، یا به وسیله شریعت مستقل که

ص: ۳۲۵

حیات بخش ارواح جامعه است، و یا با کلمات طیبه ای که بدان وسیله اغلب معجزات را انجام می دادی.

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا

یعنی: در نتیجه این نعمت، با مردم سخن می گفتی در گهواره به طور اعجاز، و در میان سالی به طرز وحی و الهام.

وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ

یعنی: و آن گاه که به تو چهار امر عظیم و مهم را آموختیم که عبارت است از: کتاب یعنی کتاب های آسمانی که بر پیامبران پیشین فرود آمده است، و حکمت یعنی احکام شریعت مستقلی که چهارمین شریعت آسمانی نازل شده بر مجتمع انسانی و آموزه ای از احکام تورات و انجیل است. یا معارف و مستقلات عقلی؛ و تورات که کتاب بزرگ الهی است شامل شریعت موسوی و معارف بشری؛ و انجیل که چهارمین کتاب دین و شریعت و مصدق شرع و کتاب موسی است.

وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا مَّ بِإِذْنِي

یعنی و آن گاه که از گل مجسمه ای نظیر هیئت پرنده به اذن من می ساختی، یعنی به توفیق و تعلیم من که چگونه مواد اولیه آن را از خاک برگیری و یکایک اعضا و اجزای او را به طرز معتدل و متناسب با یکدیگر بسازی و سپس همه را ترکیب دهی و به شکل پرنده ای درآوری و با الوان مخصوص این جهان رنگ آمیزی نمایی، و سپس از روحی که حقیقت آن را احدی نشناخته در آن می دمیدی (بدین نحو که عیسی دعا می کرد و خدا زنده می نمود، یا به خود عیسی نیرویی عطا می کرد که همانند جبرئیل و فرشته موکل به احیای جانداران بدان حیات می بخشید) پس او به اذن تکوینی من زنده می شد، یعنی هم تهیه و تنظیم هیکل خاص به اذن من بود و هم دمیدن روح و زنده کردن آن به اذن من بود.

وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي

یعنی: و آن گاه که کور مادرزاد و بیمار پیس و جذامی را به اذن من یعنی توفیق و یاری من شفا می بخشیدی. و آن گاه که مردگان را به اذن من بیرون می آوردی، یعنی اجزای متلاشی جسد او در زیر زمین را از لایه لای خاکی ها اجتماع و ترکب داده، روح برزخی او

را احضار نموده و وارد قالب کرده از قبر بیرون می آوردی.

وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذِ اجْتَنَّبُوا بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: و آن گاه که بنی اسرائیل را از تو بازداشتیم در آن هنگام که تو برای اثبات نبوت و دین و کتاب خود و برای نسخ شریعت موسی و اعلام انقضای زمان نبوت و کتاب او برای آنها دلایل روشن آوردی، پس کسانی از آنها که کفر ورزیدند گفتند: اینها همه جز سحری روشن و جادویی آشکار نیست. و به دنبال آن توطئه نمودند و قتل تو را طراحی کردند و من از کارشان جلوگیری نمودم.

بدان که در این آیات خداوند بیش از پنج صفت از اوصاف اعجازی مسیح را به عنوان نعمت ذکر کرده و در آیات ۴۵ تا ۵۰ سوره آل عمران قریب نوزده امر از اوصاف کریمه و افعال اعجازی برای او بیان نموده است، ولی در میان آنها کف بنی اسرائیل از قتل و آسیب عیسی و درخواست مائده آسمانی نیست و در این جا هست. و اوصاف نوزده گانه او عبارت اند از:

۱ - او کلمه خداست؛ ۲ - نام او مسیح، عیسی بن مریم است؛ ۳ - وجیه در نزد خداست؛ ۴ - از مقربان است؛ ۵ - با مردم در گهواره و بزرگی سخن می گوید؛ ۶ - از صالحان است؛ ۷ - عالم به کتاب های آسمانی است؛ ۸ - علم حکمت می داند؛ ۹ - عالم به تورات است؛ ۱۰ - عالم به انجیل است؛ ۱۱ - رسالت به سوی بنی اسرائیل دارد؛ ۱۲ - مجسمه پرنده می سازد و زنده می کند؛ ۱۳ - کور مادرزاد را شفا می بخشد؛ ۱۴ - بیماری پسر را بهبود می دهد؛ ۱۵ - مرده را زنده می کند؛ ۱۶ - خبر از خوراکی های مردم و ذخیره آنها می دهد؛ ۱۷ - مصدق پیامبران و کتاب های پیشین است؛ ۱۸ - حلال کننده برخی از محرمات شریعت موسی است؛ ۱۹ - آیات اعجازی نشان می دهد.

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ «۱۱۱»

اذ متعلق به اذکر مقدر است. حَارَ الثَّوْبَ - از باب نَصْر - شست و سفید کرد لباس را، و حَار: خالص و ناب شد. حواری عیسی: مقربان و خواص او.

تفسیر:

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي

این آیه نیز جزء گفتار خداوند به مسیح است. یعنی: ای عیسی بن مریم، به یادآور زمانی را که به حواریان وحی کردم (یعنی به مقربان و یاران خالص تو به وسیله خود تو یا پیامبران گذشته و توصیه آنان به امتشان تا به حواریان برسد) که به من و فرستاده من عیسی بن مریم ایمان آورید.

مراد از این وحی و دعوت به ایمان به قرینه این که توجیه خطاب به حواریان و مقربان عیسی و پذیراشدگان با سابقه ایمان است، تأکید بر ثبات بر ایمان و دعوت به تجدید بیعت و بلکه اخذ پیمان مؤکد به یاری دین خدا و تبلیغ انجیل و پیاده کردن آن در جامعه است.

قَالُوا ءَامِنَّا وَ اَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

یعنی: حواریان گفتند: ما ایمان آوردیم یعنی تصمیم بر تقویت ایمان و پیاده کردن میثاق خود گرفتیم، و تو ای عیسی شهادت ده، یعنی در دنیا تحمل شهادت کن و در آخرت ادا نما، که بی تردید ما تسلیم شدگانیم.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ «۱۱۲» قَالُوا نُؤْمِنُ بِأَن نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمِئِنُّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمُ أَنَّ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ «۱۱۳»

درخواست مائده آسمانی از عیسی (ع)

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ

این آیه و سه آیه دیگر حکایت دارند از قصه درخواست نزول سفره آسمانی از جانب حواریان عیسی، و درخواست عیسی از خداوند نازل شدن آن را، و وعده انزال از خدا، و وعید به کیفر شدید در صورت کفران نعمت. و ظاهر آیات این است که وعده خدا مطلق بوده و انجام یافته است.

معنای آیه: به یاد آورید هنگامی را که حواریان و مقربان عیسی گفتند: ای عیسی بن مریم، آیا پروردگارت می تواند برای ما حواریان یا مطلق پیروانت، طبقی پر از غذا یا سفره ای مملو از خوراکی از آسمان فرو فرستد؟

مرادشان از استطاعت خدا این است که آیا حکمت بالغه او به این امر تعلق می گیرد؟ چون ملاکات واقعی امور و علل تکوینی آنها برای ما مجهول است. و یا آن که آیا عقاید و اعمال و رفتار ما را اقتضای وصول به چنین نعمتی هست؟

قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

یعنی عیسی گفت: اگر شما حقیقتاً گرونده اید تقوا بورزید.

این امر به تقوا برای تشویق است، یعنی تقوای خود را تقویت کنید و ادامه دهید تا صلاحیت نزول مائده را دریابید. یا برای سرزنش نسبت به سوء ادب آنها در کیفیت درخواست حاجت است که موهب عجز خدا از برخی از امور است، در حالی که خدا «علی کل شیء قدير» است و قدرت او نسبت به چیزی سهل و سخت ندارد. و یا به عنوان توبیخ بر این است که چه نیازی به چنین درخواستی بود پس از تمامیت دعوت عیسی و قیام براهین و دلایل روشن بر صدق گفتار او؟!

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ

در این آیه حواریان عیسی علت درخواست سفره آسمانی پر از غذا را چهار چیز ذکر کرده اند: خوردن، آرامش دل، علم به صدق عیسی و گواهی.

معنای آیه: حواریان گفتند: می خواهیم از آن بخوریم، یعنی برای رفع نیاز گرسنگی یا

برای تبرک؛ و دل های ما اطمینان و آرامش یابد، یعنی به توحید و عظمت و رحمت خداوند؛ و بدانیم که تو راست گفته ای، یعنی پس از علم یقین به صدق دعوت و گفتار و معجزات عین یقین نیز حاصل گردد یعنی علمی مستقر و ثابت غیرقابل تشکیک با وسوسه ها؛ و بالأخره بر این سفره گواه باشیم یعنی در دنیا در برابر کفار و مخالفان دین و نبوت عیسی، و در آخرت نیز گواه این معجزه با سایر معجزات باشیم.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ «۱۱۴» قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ «۱۱۵»

لغت و اعراب:

اللَّهُمَّ اصلش «یا الله» است، حرف ندا حذف و بدل آن میم مشدد لاحق شده، و یا آن که «یا الله امنا» بوده و به چنین طریقی ترکیب شده است. عید اصلش عود بوده یعنی هر چیزی که بازمی گردد.

تفسیر:

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا

یعنی: عیسی بن مریم پس از تقاضای حواریان و اصرار آنها و تشخیص این که صادق و مخلصند، در دعایی مصدّر به نام خاص خداوند، چنین گفت: خداوند، ای پروردگار ما، بر ما از آسمان و از مقام بالا و والای رحمت خود سفره ای سرشار از غذا و خوراکی فرو فرست که فرود آمدن آن عیدی برای اول و آخر ما باشد.

مراد امت نصارا هستند، که آغازشان اواخر توراتیان پذیرندگان عیسی و انجیل او، و

ص: ۳۳۰

پایانشان انجیلیان پذیرندگان محمد صلی الله علیه و آله و قرآن اویند.

وَءَايَةٌ مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

یعنی: و نیز این مائده علامت و نشانه ای از جانب تو بر صدق نبوت و شریعت و کتاب من باشد؛ و به ما روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مَنكُم فإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ

یعنی: خداوند در پاسخ به درخواست عیسی گفت: به یقین من نازل کننده آن بر شما هستم یعنی اراده جدی بر این احسان دارم؛ پس اگر بعد از نزول این مائده کسی از شما کافر شود و دین و کتاب و نبوت تو را نپذیرد، بی تردید من او را در دنیا و آخرت عذابی می کنم که احدی از جهانیان را بدان گونه عذاب نمی کنم، چرا که آنها آیه و نشانه ای را کفران کردند که بر احدی از جهانیان نازل نکرده ام.

بدان که در تفاسیر و تواریخ آمده که چون حواریان درخواست نزول مائده آسمانی کردند، عیسی بن مریم لباس زبر پوشید و در حال تضرع و زاری به خدا عرضه داشت:

پروردگارا، از آسمان رحمت بر ما مائده ای نازل گردان. در حال، سفره ای سرخ رنگ در میان دو قطعه ابر سفیدرنگ در مرأی و منظر و جلو چشم ملت فرود آمد و خود در زمین گسترده شد. عیسی از دیدن آن وضع بگریست و از خداوند خواستار شد که سپاسگزار باشند و این نعمت و سیله عقوبت آنها نگردد.

نوشته اند که یهودان نیز بر این حادثه عجیب می نگریستند و مانندش را ندیده و نشنیده و نبویده بودند. عیسی از جای برخاست، وضو گرفت و نمازی بس طولانی بخواند و با گفتن کلمه (بسم الله خیرالرازقین) پرده سماوی را از روی سفره بر کشید. چشم ناظران به سفره ای افتاد مملو از ماهی سرخ کرده بدون فلس که روغن از آن می چکید و نمکی در بالای سر آن و ظرف سرکه ای پایین آن و انواع سبزیجات غیر از تره در اطراف آن و پنج عدد گرده نان که روی آنها زیتون و عسل و روغن و پنیر و قطعه های گوشت نهاده شده بود.

شمعون یکی از حواریان عیسی، پرسید: ای عیسی، اینها از طعام دنیاست یا آخرت؟ عیسی گفت: نه از دنیاست و نه از آخرت، خداوند اینها را به قدرت بالغه و اراده خویش

پدید آورده است (مراد سائل از آخرت، عالم برزخ یا بهشت ابدی پس از قیامت است و مراد عیسی این است که در برابر اراده خدا لازم نیست همه مسیبات از طریق اسباب عادی بدان حال برسد. یعنی ماهی از دریا و نمک از معدن و نان از زراعت و زیتون از درخت با طی مراحل تهیه گردد و یا از غذاهای موجود برزخ و بهشت منتقل شود، بلکه به اراده خداوند، مسیبات بدون اسباب عادی همان جا تحقق یافته است).

سپس به تدریج هزار و سیصد مرد و زن گرسنه از آن مائده غذا خوردند و چیزی از آن کم نگردید. و مدت چهل روز مائده الهی صبحگاهان فرود می آمد و منبسط می شد و شامگاهان بالا می رفت، تا آن که خداوند دستور داد دیگر ثروتمندان نخورند و مستمندان بخورند. و از این جا مخالفت مترفین شروع شد تا آن جا که نبوت عیسی را منکر شدند و مردم را درباره مائده به شک و تردید افکندند و بالأخره راه کفران پیش گرفتند، تا آن که عذاب موعود در رسید و همه کافران و کفوران به صورت خوک درآمدند، روحشان همان روح و بدنشان بدن گراز بود و پس از سه روز همه مردند و به دار جحیم شتافتند. نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات أعمالنا.

پرسش خداوند از عیسی (ع)

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «۱۱۶»

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ

نقل خطابی است مشافهه ای در روز قیامت از جانب خداوند به بنده اش عیسی بن مریم، و سؤالی است از او درباره امری عظیم و بدعتی بس بزرگ که علما و پیروان دینش

ص: ۳۳۲

در دنیا اختراع کردند و اکثریت قاطع امتش را از طریق مستقیم توحید مورد تصویب عقل و خرد و انبیاء عظام الهی منحرف نمودند و به بدترین و پلیدترین شرک اعتقادی یعنی تثلیث در الوهیت گرفتار کردند. این سؤال بدان جهت است که جواب خود او را در این کتاب منعکس کند و بر اهل تثلیث اتمام حجت فرماید.

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی را که خداوند در روز قیامت در خطابی به پیامبر مرسل خود عیسی که دارای کتاب آسمانی و شریعتی مستقل و پیروانی بیش از همه شرایع الهی است، می گوید: ای عیسی بن مریم، آیا تو بودی که در دنیا به مردم گفتی: مرا و مادرم را غیر از خدا و در برابر او دو خداوند واجب الوجود دارای صفت الوهیت اتخاذ کنید؟ یعنی هر دو با خدای اصل سه خدا شوند و خدا یکی از سه خدا باشد؟

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَأَ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَمُ الْغُيُوبِ

یعنی: عیسی در آن روز می گوید: منزهی تو ای خدا، هرگز مرا نرسد چیزی را که برای من حق نیست بگویم یعنی مرا سزاوار نباشد مطلبی را که ناروا و در نزد عقل و خرد و در منطق پیامبران تو باطل است بگویم. اگر من چنین سخنی گفته باشم بی تردید از همان حال تو آن را دانسته ای، زیرا تو آنچه را در نفس من و درون من است می دانی یعنی همه تصورات فکری و اوهام و تصدیقات و تصمیمات ذهنی و حالات و ملکات روانی مرا می دانی، ولی من آنچه در نهان ذات توست هرگز نمی دانم. حقیقت این است که تو علم کامل و محیط و شامل به نهان ها داری.

بدان که گفته می شود آنچه ظاهر آیه اقتضا دارد تحقق خارجی ندارد، زیرا در میان نصارا کسی قائل به الوهیت دو نفر یعنی عیسی و مادرش نیست. ولی ممکن است اطلاق اله بر مریم در نزد آنها استعمال تشریفی بوده نظیر عَزِيْرُ ابْنِ اللّٰهِ [توبه، ۳۰] و یا آن که مریم را اله و ربّ در عبادت می دانستند که در برابرش همانند بتان خضوع کنند نه آن که شریک در جوهره الوهیت مانند عیسی و روح القدس باشد. و نیز گفته شده که در میان نصارا طایفه ای است به نام مریمیّه که قائل به الوهیت مریم اند و طبعاً اینان اهل تربیع اند، یعنی چهار تا خدا قائلند.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ «١١٧» إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «١١٨»

اعراب:

أن اعبدوا الله تفسير موصول یا تفسیر ضمیر مجرور «به» است ولی تقدیر «و هو أن اعبدوا الله» نیست بلکه به تقدیر مضاف است یعنی «و هو قول أن اعبدوا الله» زیرا خدا به عیسی نگفته «اعبدوا الله ربی و ربکم» بلکه گفته «قل للناس اعبدوا الله ربی و ربکم».

تفسیر:

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

یعنی: ای خدا، من به آنها جز آنچه را که به من فرمان دادی نگفتم و آن این بود که به آنها بگویم خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید و عبادت کنید - یعنی و این پیام را رساندم - و من گواه حال آنها بودم مادامی که در میانشان بودم، و چون مرا به سوی خود برگرفتی، یعنی در حال زندگی به عالم بالا- بردی، یا در وقت مرگ قبض روح نمودی، تو خود مراقب حال آنان بودی و تو بر هر چیزی گواهی یا نزد هر چیزی حاضر و شاهدی.

بدان که شهادت عیسی به حال امت خود در دنیا مبنی بر قاعده ای است کلی و آن این است که معصومان هر جامعه و ولی امر آنها در عصر خود، خواه در میانشان باشند و سلطه ظاهری بر آنها داشته باشند یا معزول و مقهور باشند و یا غایب و در پشت پرده باشند، گواه

ص: ۳۳۴

حال جامعه خویش اند و دنیا مرحله تحمل شهادت آنهاست، زیرا علاوه بر آنچه خود می بینند و می دانند فرشتگان الهی تمام عقاید و اعمال را به آنها عرضه می دارند و از این روست که هر معصومی شاهد احوال امت در عصر خویش است به نحو شهادت تحملی تا در آخرت ادا نماید.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اگر آنها را عذاب کنی آنان بندگان توآند، یعنی: مملوک حقیقی تو هستند و مالک را عقلاً و شرعاً روا باشد برده خود را در برابر گناهان کوچک آنها چه رسد به کبایر یا اکبر کبایر کیفر دهد. و اگر از جرمشان در گذری پس به یقین تویی که مقتدر و دارای حکمتی، یعنی عفوت ناشی از عجز نیست و بالذات خلاف حکمت هم نیست. زیرا حکیم را هر چند نسزد وعده خود را تخلف کند، لکن می سزد از وعیدش در گذرد. ولی در این مقام از مشرکان و کفار نخواهد گذشت، زیرا مؤمنان را وعده داده که آنها را حتماً عذاب کند.

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۱۱۹» لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱۲۰»

تفسیر:

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ

یعنی: خداوند در روز قیامت پس از پاسخ های عیسی بن مریم و روشن شدن صدق گفتار و کردار او (در مقابل دشمنانش از یهود منکر نبوت او و امت منکر توحید حق که از زمان عروج او تا امروز و تا آن روز که خدا می داند جامعه را از توحید به سوی تثلیث منحرف نموده اند) می گوید: امروز روزی است که راستگویان را صدقشان سود خواهد بخشید، یعنی راستگرایان در اعتقاد و عمل که همان مؤمنان صالح اند.

ص: ۳۳۵

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

یعنی: برای آنها بهشت ها و باغ هایی است که از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرهایی از اصناف مایعات جاری می گردد، در حالی که آنان در آن جا به نحو ابدیت و همیشگی جاودانند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند از آنها راضی و خشنود شده، یعنی: در نتیجه اعمال قلبی و بدنی آنها در دنیا، خشنود شده و آنها هم در دنیا و خاصه در آخرت از خداوند راضی و خشنودند. و این است کامیابی بزرگ.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ

«ملک» به کسر، به معنای ملکیت است و به ضم، به معنای حاکمیت، و این لفظ می تواند از هر دو معنا حکایت کند. پس معنای آیه این است: ملکیت حقیقی و سلطه تکوینی بر آسمان ها و این زمین و بر آنچه در میان آنهاست از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک از آن خداست. و مالکیت و حاکمیت واقعی بر همه ذوی العقول نیز از آن اوست. و هر دو معنا ذاتی و ابتدایی و استقلالی و دائمی و بدون انتقال از غیر و شرکت غیر و دخالت غیر است، جز آنها که خود تحت فرمان اویند.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و او بر همه چیز تواناست. یعنی: قدرت او اعم است از آنچه ذکر شد، و خلقت و حفظ و اداره و تدبیر و افنای همه آنها شعبه ای است از آن قدرت و شاخه ای است از آن توان، زیرا همه چیز را با یک اراده که کاف و نون از آن حکایت دارد ایجاد کرده، و روزی همه را با یک اراده به هم می ریزد، و اگر بخواهد روزی با یک اراده نابود می سازد و مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصْرِ [قمر، ۵۰].

جَلَّ الْخَالِقِ وَقَدْرَتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ «۱» هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّىٰ عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ «۲»

لغت و اعراب:

خَلَقَ: آفریدن، آفرینش، و غالباً در ایجاد جواهر استعمال می شود. جَعَلَ: پدید آوردن، و غالباً در ایجاد اعراض استعمال می شود. ظَلَمْتَ: تاریکی، عدم نور، و غالباً به جهل و شرک و فسق اطلاق شده است. بِرَبِّهِمْ متعلق به کفروا یا به يعدلون. عَدَلَ فلاناً بزید: او را با زید مساوی دانست. عَدَلَ عَنْهُ: منحرف شد از آن. قَضَىٰ: حکم کرد، مقدر نمود. امترأ و ممارات:

لجاجت و پافشاری در شک.

آفرینندگی و صفات خداوند

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

یعنی: ستایش از آن خدایی است که آسمان ها و این زمین را آفرید. یعنی ستایش حق و به جا و عقل پسند از آن اوست، یا همه ستایش ها به او باز می گردد، زیرا ستایش اشیا به خاطر حُسن آنهاست و حسن آنها از اوست. یا بدین معنا که ستایش را او باید بکند و ستایش دیگران را ارجی نیست.

وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ

یعنی: و تاریکی ها و روشنی را پدید آورد. جهت این که در این کتاب کریم، در تمام مواردِ تقابلِ ظلمت و نور، ظلمت به صیغه جمع و نور به نحو مفرد آمده این است که سبب وجود نور، از اجرام این عالم تنها آتش است و سبب ظلمت، همه اجرام دیگر. و یا آن که مراد از ظلمت، راه کج است و مراد از نور، راه راست و مستقیم؛ و این راه یکی است و آن راه متکثر و متعدد.

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

یعنی: پس از ظهور این همه قدرت و عظمت، و پدید آمدن این همه موجودات از کتم عدم به مجرد اراده بالغ و نافذ خدا، باز هم کسانی هستند که به پروردگارشان کفر می ورزند و دیگران را همتا و شریک خدا می پندارند. مراد بتان و ستارگان و فرشتگان و غیر آنها هستند که خود مخلوقی عاجزند و در تحت ملکیت و تدبیر و اراده خدا قرار دارند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ

ضمیر کُم شامل آدم و حوا و اولاد آنهاست، پس معنای آیه این است: او کسی است که شما را از گل آفرید. یعنی جد و جدّه اعلای شما آدم و حوا را از گل و لای، بلاواسطه و بدون پیمودن مراحل عادی خلقت بساخت، بدین طرز که اجزا و اعضا و اندام های بدن آنها را درست کرد و به هم پیوست و ترکیب پیکر تکامل یافت، سپس از روح خویش در آنها بدمید تا انسان کامل شدند. و اولاد آنها را از نخستین نسل تا

انقراضشان، به طریق عادی و پیمودن راه تکامل از مادهٔ اولیهٔ خاک تا نطفه و علقه و جنین، به حدّ انسانیت درآورد.

ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ

سپس اجل و عمری برای شما تقدیر نمود، و عمر تعیین شده در نزد اوست.

یعنی: خدا برای بشر دو رقم عمر و مدت بقا تعیین کرده است، یکی اجل اقتضایی و استعدادی بر حسب اقتضاء حال و مزاج، و آن را در کتیبه ای به نام لوح محو و اثبات نگاشته است، لوحی که مندرجاتش قابل تغییر و در معرض تبدیل است و در مرأی و منظر برخی از فرشتگان و ارواح قرار می گیرد. و دیگری اجل تعیین شدهٔ حتمی که بر حسب عوارض و حوادث تعیین پیدا می کند، و این اجل در کتیبه ای به نام لوح محفوظ نگارش یافته و کسی را جز ذات احدیت اطلاعی از آن نیست.

مثلاً نوع انسانی یا هر فرد فرد او را بر حسب اقتضای اعضا و قوای جسمی او مدت بقایی است که آن را عمر طبیعی می گویند و به صد یا صد و بیست سال تحدید می شود، مثل برخی از اجناس کارخانجات که عمر محدودی برای نوع آنها تعیین می کنند، و این عمر است که به نام اجل معلق در لوح محو و اثبات نگاشته می شود، ولی در محیط زندگی انسان، علل و اسباب فراوانی وجود دارد که برخی سبب ضعف نیروهای او و یا نابودی وی پیش از عمر طبیعی اوست و برخی سبب حفظ و تقویت و بقای نیروهایش می شود که بیشتر از عمر طبیعی می ماند، و این مدت را خداوند دربارهٔ یکایک افراد انسان در لوح محفوظ نوشته است و جز کسی که همهٔ شراشر عالم هستی در محیط علم و تحت ارادهٔ اوست، آن را نمی داند.

ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ

سپس شما در شک و تردیدتان لجاجت می ورزید. یعنی: چگونه شما با مشاهدهٔ چنین علم و قدرت و نظم و دقت و تدبیر و حکمت در خلقت انسان ها که شعبه ای از دریای بی کران هستی است، باز هم در توحید یا ربوبیت او شک می کنید و اصرار و لجاجت می ورزید؟!

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَاتٍ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

تفسیر:

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ

و اوست الله در آسمان ها و در این زمین. یعنی: الوهیت و خدایی بی همتا و بی شریک او گسترده و منبسط در همه آسمان ها و زمین است و اوست که به همه موجودات، احاطه و جودی و توانی و علمی دارد، و لازم این امر، سلطه و تصرف و تدبیر و تربیت همه هستی است. پس ادعای شریک برای او در الوهیت و ربوبیت، نظیر اعتقاد به اله حیات و زندگی و اله روزی و اله دریا و خشکی باطل است، و همچنین اثبات خدایان برای ملت ها و امت ها نظیر اله این طایفه و اله آن قبیله نیز خلاف عقل سلیم و شرایع الهی است.

يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ

یعنی: او پنهان و آشکار شما را می داند و از آنچه به دست می آورید باخبر است. مراد از پنهان انسان، خطورات قلبی و تصدیقات و ایمان و کفر و نفاق و نیز ملکات درونی و حالات باطنی اوست، و مراد از آشکار، ظواهر حال و اوصاف اوست، و مراد از «ما تکسبون» اعمال بدنی انسان است از نیک و بد که متعلق احکام و تکالیف، و منشأ ترتب پاداش ها و کیفرهاست.

در این سه آیه خداوند به سه امر مهم و حادثه عظیم و خطیر از امور جهان هستی اشاره نموده است: نخست خلق آسمان ها و زمین و دو صفت عارض فراگیر همه مانند ظلمت و نور. دوم آفرینش انسان ها و تعیین اجل ها و عمرها. سوم سلطه تامه و سیطره گسترده ذات اقدسش بر همه آفرینش، و احاطه علمی او خاصه بر اعمال جامعه بشری.

ص: ۳۴۰

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

رفتار و کفر تکذیبگران

یعنی: و برای آنها هیچ آیه و نشانه ای از آیات پروردگارشان نمی آید مگر آن که روی عادت دیرینه از آن رویگردان اند. این سوره مکی است و این آیه و آیه ۴۶ سوره یس درباره مشرکان است. و مراد از «آیات» در این مقام، منطق رسای پیامبر و سوره ها و آیات کتاب آسمانی او و اخبارات اعجازی و معجزه های تکوینی و خاصه شق القمر و مانند آنهاست که همه، نشانه های صدق پیامبر و حقانیت کتاب و شریعت اوست. و ممکن است شامل آیات تکوینی دیگر نیز باشد. یعنی پس از تنبیه عقول و توجیه افکار آنها به سوی آیات آفاقی و انفسی، طبعاً همه آن آیات آیتی است که برایشان از جانب خدا آمده و تام و کامل اند، و آنها از روی عناد اعراض می کنند.

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ

پس حقیقت این است که آنان حق را هنگامی که به سوی آنها آمد تکذیب و انکار کردند. یعنی: در نتیجه اعراض از آیات، مطلق حق، را اعم از کلام یا معجزات دیگر، تکذیب نمودند، و یا قرآن را که حق مطلق است انکار کردند.

فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبُؤُا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: پس به زودی خبرهای حقایقی که بدان استهزا می کردند، به آنها می رسد. مراد از خبرها وعده های عذاب دنیوی و شکست آنها، و وعده های عذاب اخروی است که خداوند خبر می داد و به تدریج به وقوع پیوست، نظیر غزوه بدر و غزوات دیگر و بالاخره کننده شدن ریشه بت پرستی و آداب و رسوم شرک جاهلی و عبادت ها و قربانی ها در برابر بتان و ستارگان، از جزیره العرب و سایر جاهای دنیا، و نزول عذاب آخرت به مجرد مرگشان.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

ص: ۳۴۱

ألم یروا استفهام تقریری و توییخی. لم یروا به دیده سر یا به چشم دل ندیده اند. قرن:

زمانی به مدت صد سال، ملتی در یک عصر، امتی پس از امتی. مدرار: مبالغه در «دَر» یعنی ریزش، گویند: شیء مدرار و عین مدرار.

تفسیر:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ

سخنی است درباره مشرکان به عنوان تذکر و تنبیه، پس از ذکر اعراض و تکذیب و استهزای آنها. یعنی: آیا ندیدند که پیش از آنها چقدر از مجتمعات را هلاک نمودیم؟ یعنی آثار و علائم باقی مانده از مساکن و دیار آنها را ندیدند؟ یا سرگذشت طغیان و هلاکت آنها را در لابه لای نوشته های تواریخ ندیدند؟ یا قصه های نابودی آنان را در کتاب های آسمانی نخواندند؟ یا داستانشان را قصه گوینان برایشان نقل نکردند؟

مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ

یعنی: ای مشرکان، ما به آنها در روی این زمین آن اندازه سلطه و تمکن دادیم که به شما ندادیم. مراد نیروهای مختلف استفاده از این کره خاکی است از کشاورزی و دامداری و استخراج معادن و ساخت بناها و برج های برافراشته و کندن خانه های مجلل در شکم کوه ها و غیره. و نیز آسمان یعنی ابرها را بر بالای سر آنها ریزان فرستادیم، و بدین وسیله نهرهای آب را از رودها و چشمه ها و چاه ها در زیر پایشان به جریان انداختیم.

فَأَهْلَكْنَا هُم بِدُونِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ مَّ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ

یعنی: پس از آن همه نعمت، به واسطه گناهانشان یعنی به واسطه همان اعراض از دعوت های ما و تکذیب و استهزای فرستادگان ما، همانند قوم نوح و هود و صالح، همه را هلاک نمودیم و پس از آنها ملت هایی دیگر در عصری پس از عصری پدید آوردیم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾

اشکال منکران نبوت و پاسخ آن

لغت:

قرطاس: کاغذ، هر چیزی که بر آن خط نویسند. لَبَسَ عَلَيْهِ الْأَمْرَ - از باب ضَرْبٍ - کار را بر او مختلط و مشتبه نمود.

تفسیر:

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: و اگر بر تو خطی و نوشته ای بر صفحه کاغذی از آسمان فرو فرستیم، سپس اینان آن را با دستان خود لمس کنند، یعنی با دو قوه باصره و لامسه آن را حس کنند، باز هم بی تردید کسانی که کفر ورزیده اند، می گویند: این نیست مگر سحری آشکارا! و این اشاره به غایت کفر و شدت عناد آنهاست.

وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ

یعنی: و نیز آنها از غایت جهل و عناد خود گفتند: چرا بر محمد فرشته ای فرستاده نشده است؟! مرادشان فرشته ای مرئی به عنوان معجزه در طریق اثبات نبوت پیامبر است که او را ببینند و با او سخن بگویند و مصافحه کنند تا او به نبوت و صدق دعوت پیامبر گواهی دهد تا یقین پیدا کنند.

وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ

ص: ۳۴۳

این کلام جواب گفتار آنهاست. یعنی و اگر ما فرشته ای از آسمان به عنوان اثبات نبوت نازل کنیم کار آنها تمام است و پس از آن مهلت داده نمی شوند. مراد این است که چون چشم بشر را توان دیدن فرشته به صورت اصلی او، و مغز بشر را قدرت درک او نیست، پس اگر فرشته نازل شود مرگشان فرا می رسد و مهلتی نیست.

و ارجح آن که مراد این است که از شئون عظمت و قدرت خدا و سنت جاری او این است که چون معجزی همانند ظهور فرشته برای گروهی ارائه کنند و آنها تخلف نمایند بلافاصله عذاب نازل کند، نظیر قوم لوط پس از دیدن مهمان های او، و قوم صالح پس از پی کردن شتر او، و اصحاب مائده پس از کفران آن نعمت عظیم. پس معنای آیه این است:

اگر ما مَلَكٌ نازل کنیم آنها چنان که از حالشان معلوم است تکذیب می کنند و کارشان تمام می شود، در حالی که ما فعلاً چنین اراده ای نداریم.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ

این آیه پاسخ از این مطلب است که اگر مراد کَفَّار از جمله «لَوْلَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ مَلَكٌ» این است که چرا پیامبر از فرشتگان نیست؟ جوابش این است که اگر ما پیامبر ارسالی به سوی بشر را فرشته می کردیم، حتماً باید او را به صورت مردی از بشر درمی آوردیم، زیرا تماس و مؤانست بشر با فرشته به خاطر مباینت جوهره وجود و اخلاق و گفتارشان ممکن نیست جز آن که او را در صورت و اخلاق و گفتار بشر سازیم، و حتماً در چنین فرضی کار را بر آنها همان گونه که خود بر خودشان مشتبه می سازند، مختلط و مشتبه می کردیم و باز می گفتند: این پیامبر بشری است مانند ما و صلاحیت رسالت الهی را ندارد.

وَلَقَدْ اسْتَعْجَلْنَا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ «۱۰» قُلْ سَتَيُرَوْنَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ «۱۱»

حَاقَ بِالشَّيْءِ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: احاطه کرد بر آن. سَخِرَ بِهِ و مِنْهُ - از باب عَلِمَ -:

استهزا و مسخره نمود او را. مِنْهُمْ یعنی من الرسل.

تفسیر:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِ مَنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

این آیه در مقام تسلی خاطر پیامبر در برابر دشمنی های کفار و مشرکان است، و شامل هر مؤمن صالح است که به خاطر ایمان و طرفداری از دین حق از دشمنان خود عذاب و ناراحتی بیند، و معنای آیه این است: و حقیقت این است که پیش از تو نیز به فرستادگانی از جانب ما یعنی به همه رسولان گذشته خاصه به اولی العزم و صاحبان شرایع مستقل - استهزا و مسخره و اهانت شد، و در نتیجه به کسانی که آنها را استهزا نمودند از سنخ همان عذابی که بدان استهزا نمودند نظیر صاعقه آسمانی، زلزله زمینی، باد مسموم و غیره، وارد شد و احاطه نمود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان و استهزاکنندگان بگو: در روی این زمین سیر و گردش کنید، سپس بنگرید که عاقبت کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است. مراد سیر در امکانه و مناطق روی زمین است که آثار طغیانگران گذشته و منکران توحید حق و دعوت انبیا در آن جاها ظاهر است، مانند بقایای آثار تمدن فرعونیان در مصر، و سنگ های خاص باریده شده از آسمان بر قوم لوط در صحرای اردن، و خانه های مجلل و مرفه کننده و تهیه شده در دل کوه ها از قوم صالح، و موارد دیگر.

قُلْ لِمَنْ مِا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «۱۲» وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۱۳»

تفسیر:

قُلْ لَمَنْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ

امر به سؤال از مشرکان در این آیه به عنوان تعجیز آنها و غلبه در حجت و برهان است.

یعنی: ای پیامبر، از آنها پرس آیا آنچه در آسمان ها و در این زمین است از آن کیست؟ یعنی موجودات لایتناهی و غیرقابل شمارش و احصا در آسمان ها و زمین از اقسام جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها و اجنه و فرشتگان، ملک حقیقی کیست؟ و در حفظ و حراست کیست؟ و تحت سلطه و اداره و نظم و تدبیر چه کسی است؟ و سپس خود در جواب آنان برای تفهیم این که پاسخی از آن سؤال جز این نیست، می فرماید: بگو: از آن خداست.

كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

او بر خود رحمت نوشته است. یعنی: از روی قدرت و از راه عطوفت و بر وفق حکمت، رحمت را بر عهده خویش لازم و مقرر داشته که گویی نوشته و امضا نموده است. و مراد از رحمت، بذل و بخشش نیازهای مختلف تکوینی و تشریحی همه نیازمندان جهان است که از آن جمله بذل علوم و معارف به ذوی العقول، و انزال شرایع و تکالیف به مکلفان، و اعطای پاداش به مطیعان، و تعیین غفران برای گنهکاران است.

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَآرِيبَ فِيهِ

لام لَيَجْمَعَنَّكُمْ برای قسم، و خطاب به همه بشر و خصوصاً مشرکان است، و تعدیه «جَمَع» با «إِلَى» مفید این است که در «جمع» تضمین «ساق» شده است. یعنی: سوگند باد که حتماً همه شما را جمع خواهد کرد و به سوی قیامت که هیچ شکی در آن نیست سوق خواهد داد. یعنی بدین طریق که همه را به تدریج میرانده، در عالم برزخ جمع می کند، و چون مدت دنیا به پایان رسید همه را با صیحه ای زنده نموده، با صیحه ای دیگر در محکمه عمومی حاضر می کند.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَأُؤْمِنُونَ

یعنی: پس از آن همه اتمام حجت و وعظ و اندرز، کسانی که نفس خود را به زیان داده اند آنها هرگز ایمان نمی آورند. مراد از به زیان دادنِ نفس، مصرف کردن فطرت اصلی

ص: ۳۴۶

توحیدی و عقل سلیم و استعداد معنوی و نیروهای بدنی که سرمایه اصلی انسان در بازار زندگی دنیاست، در هواها و هوس ها و مطامع و شهوات دنیاست به گونه ای که برای آخرت جز کیفر اعمال زشت نماند، در حالی که می توانست با آن سرمایه، بهشت و رضوان الهی را فراهم نماید.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

و هرچه در شب و روز ساکن است از آن اوست. یعنی: هر آنچه شب و روز بر آن می گذرد و در تحت احاطه و شمول و تأثیرات ظلمت و نور قرار دارد، خواه مانند صفحه ظاهر کره زمین و کرات دیگر این منظومه باشد یا کرات مقابل خورشیدهای دیگر، همگی ملک حقیقی و مخلوق به اراده او و واقع در تحت حفظ و تربیت اوست. و چون کرات، منشأ انتزاع ظلمت و نور آنها نیز از اوست پس همه ظرف و مظلوف از آن اوست.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: و او شنوا و داناست؛ شنوا به آنچه از قبیل صوت است خواه صادر از حنجره های ذوات اراده باشد یا اصوات دیگر، و دانا به مقصود هر صاحب صوتی.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتِّجَادُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۴» قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ «۱۵» مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ «۱۶»

لغت و اعراب:

ولی: سرپرست، دوست، یاور. فَطَرَ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: بشکافت آن را. فاطر:

شکافنده، پدید آورنده، صفت الله. طَعِمَ الطَّعَامَ - از باب عَلِمَ -: خورد آن را و أَطْعَمَ الطَّعَامَ:

ص: ۳۴۷

خورانید آن را به دیگری. ولا- تکوننّ به تقدیر «و قیل لی». مَن يُصْرَفُ، «مَن موصوله» مبتدا «فقد رحمه» خبر. نائب فاعل «یصرف» ضمیر عذاب. مجموع این آیه صفت دوم «یوم» است.

تفسیر:

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ إِلَهًا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ

این آیه و چند آیه آتی در مقابل گمان های فاسد مشرکان و عقاید خرافی آنهاست که در برابر بت ها و ستارگان و فرشتگان و عُزَیر و مسیح و غیره از دو جهت خضوع داشتند، نخست به گمان این که در تأمین نیازهای مختلف زندگی آنها از نان و آب و سایر وسایل زندگی نقش وساطت از جانب خداوند دارند و قطع و وصل و وسعت و تنگی معاششان به دست آنهاست. دوم این که آنها را نقشی است در دفع حوادث سوء و ضررهای مختلف که از سراسر محیط جهان متوجه انسان است، از مرگ و بیماری و فقر و حوادث دیگر. و از این رو پیوسته در برابر آنها به انگیزه طمع یا ترس، خضوع داشتند و عبادت، قربانی، ذلّت، درخواست حاجت، نذر اموال و غیره می نمودند.

معنای آیه: ای پیامبر، به مشرکان بگو: آیا غیر از خداوند برای خود سرپرست و یآوری اتخاذ کنم؟ خدایی که آفریننده آسمان ها و این زمین است، به گونه ای که گویی متن عدم و بطن نیستی را شکافته و موجودات را از آن جا بیرون آورده و اداره می کند، و اوست که همه را خوراک می بخشد و هرگز او خوراک داده نمی شود. ذکر خوراک به عنوان فرد روشن روزی در نزد عامّه است، و مراد این است که همه موجودات را که در ادامه حیات خود نیاز به خوراک متناسب حال خود دارند او روزی می دهد، مادیات را خوراک مادی و ذوی العقول را خوراک معنوی.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ

یعنی: بگو به یقین من مأمور شده ام نخستین کسی باشم که اسلام آورده است. یعنی مأمورم در آغاز، خود به دین خود اذعان کنم و سپس به ابلاغ آن پردازم، زیرا مدّعی راستگوی هر مکتب و فنّ و علمی، نخست باید خود بدان معتقد و عامل گردد. و ممکن است مراد، اول رتبی باشد، یعنی مأمورم در اتصاف و عمل به همه ابعاد دین خود چون

عقاید و اخلاق و اعمال، بر دیگران مقدم باشم.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُسْرِكِينَ

یعنی: و نیز به من گفته شده که هرگز از مشرکان مباش؛ یعنی نه از نظر اذعان به شرک در الوهیت و ربوبیت و عبادت، و نه از نظر اخلاق و اوصاف، و نه از نظر آداب و کردار.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

یعنی: بگو بی تردید من نیز اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم. مراد از روز بزرگ، روز رستاخیز عظیم است که از نظر طول مدت و سختی احوال حاضران و کیفیت اجتماع جهانیان در یک محیط و چگونگی روابط اقشار متباین الحقیقه انسان ها و حیوانات و اجنه و شیاطین در آن روز، و طرز حکومت فرشتگان که مظهر قهر و غضب خداوند جبار بر اهل حشرند، و غلبه وحشت و دهشت بر ظالمان و ستمگران، و احاطه ظلمت و حرارت و حوادث وحشت زا و فوق تصور بر مردم از صیحه های آسمانی و زلزله های زمینی و حمله و ور شدن شعله های سوزان آتش و لهب های فروزان به حضار و غیر اینها، روزی است که در طول تاریخ ازلیت و ابدیت هیچ سابقه و لاحقه ای ندارد؛ و نعوذ بالله من شروره.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

یعنی: روز بزرگ قیامت روزی است که از هر کس عذاب آن روز بازگردانده شود حقاً که خدا بر او ترحم کرده، و آن کامیابی آشکار است. بدین معنا که اقتضای شمول عذاب در عامه حضار آن روز به خاطر تفریطشان در اعتقاد و عمل، محقق است و اگر مانعی پیدا شود نظیر تحقق مکفرات در دنیا و شمول شفاعت شافعان در آخرت و رحمت خاص الهی، قهراً کامیابی آشکاری خواهد بود.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِثَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

تسلط کامل خدا بر بندگان

مَسَّهُ بِالْعَذَابِ - از باب مَنَعَ و نَصَرَ -: رساند به او عذاب را. قَهَرَهُ - از باب مَنَعَ -: غلبه کرد بر او، ذلیل نمود او را، پیروز شد و ذلیل کرد. و قَاهِرٌ: چیره و غالبی که دیگران را بر طبق اراده خود وا دارد. فوق عباده خبر دوم «هو».

تفسیر:

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ

یعنی: و اگر خداوند به تو ضرر و آسیبی رساند مانند بیماری و فقر و نازایی و ناامنی و غیره، پس هرگز آن را جز خود او برطرف کننده ای نیست. یعنی همه اسباب و وسایل ظاهری هم تحت اراده و مشیت اوست.

وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: و اگر خداوند به تو خیری رساند چون صحت بدن و طول عمر و اولاد و جاه و مال، پس او بر همه چیز تواناست. یعنی خیرات نیز به اراده اوست، زیرا اوست که همه خیرات را در عالم وجود بر وفق اقتضای فطرت و طبیعت موجودات، به اراده و مشیت خود به آنها عرضه می دارد. یعنی مسأله تقاضا و عرضه در همه موجودات جاری است.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

یعنی: و او کسی است که غالب و چیره است؛ چیره بر شرانش عالم وجود که در مقام تدبیر و اداره، همه را طبق اراده تکوینی خود جاری می سازد، و ذوی العقول را در امور تشریح بر وفق اراده تشریحی خویش قرار می دهد. و او فوق بندگان خویش است، زیرا واجب فوق ممکن، و خالق فوق مخلوق، و مربی فوق تربیت شده، و حاکم و مشرع و آمر فوق محکوم و مأمور است. و او حکیم و آگاه است؛ متانت و اتقان صنع و آگاهی در مرحله تکوین و تشریح دارد.

قُلْ أَى شَىءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ «١٩» الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «٢٠»

لغت و اعراب:

من بَلَغَ، فاعل «بَلَغَ» قرآن، و ضمیر موصول محذوف است، به تقدیر «من بلغه هذا القرآن». و أَوْحَى عطف است به الله و مقول قول است. مما تُشْرِكُونَ «ما» موصوله یا مصدریه است. الذين خسروا مبتدا، فهم لا يؤمنون خبر. ابن، پسر و مطلق اولاد تغلیباً.

تفسیر:

قُلْ أَى شَىءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

اثبات توحید خدا و این که او یکتاست و شریکی ندارد، در برابر مشرکان، همان گونه که با عقل سلیم و حجج و برهان های قویم ممکن است، از راه نقل و شرع که مقارن معجزات باهره است نیز راهی صحیح است و سوق آیه در بیان این مطلب و پاسخ از این است که می گفتند: ای محمد، ما به رسالت تو شاهی از جانب یهود و نصارا و غیر آنها نیافتیم.

معنای آیه: ای پیامبر، به مشرکان بگو: چه چیزی و چه کسی از نظر شهادت و گواهی بزرگ تر است، یعنی درست تر و نافذتر و اطمینان آورتر است؟ سپس بگو: خداوند خود میان من و شما شاهد و گواه است.

ص: ۳۵۱

وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ مَّ بَلَغَ

رسالت جهانی اسلام

یعنی: و این قرآن به من وحی شده است تا شما را به آن بیم دهم و کسانی را که این قرآن به آنها برسد.

این جمله در عین این که برای اثبات شهادت خود خدا بر توحید خویش به وسیله وحی این قرآن است، کلامی است مستقل و تام در بیان این که این کتاب الهی از آن همه بشر است از موجودین در عصر نزول آن تا انتها و انقراض نسلشان، هر چند انداز در عصر نزول، محدود، ولی رفته رفته گسترده و شامل خواهد بود، و تقیید انداز آن به کسانی که بدانها رسیده، به لحاظ این است که تمامیت حجیت، مختص به بلوغ است و گرنه قرآن کتاب آسمانی عام و مبین شریعت الهی شامل و دائم است.

أَنْتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءآلِهَهُ أُخْرَىٰ قُلْ لَأَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

محمد شناسی اهل کتاب

پس از آن که پیامبر شهادت خدا را بر یگانی ذات خویش نقل کرد که بزرگ ترین و قوی ترین شهادت هاست و احدی را نرسد که در آن تردید کند، خداوند به او دستور می دهد که از مشرکان بپرسد - یعنی به نحو اعجاب و توییخ و تعجیز - که آیا به راستی با این وضع، شما گواهی می دهید که با خداوند خدایان دیگری هست؟ سپس بگو: من هرگز به چنین شرکی شهادت نمی دهم، و نیز بگو: جز این نیست که خداوند خدای یکتاست و من بی تردید از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید، بیزارم.

الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

سوق این آیه در پاسخ این است که مشرکان گفتند: ای محمد، ما به رسالت تو شاهی از جانب دانشمندان یهود و نصارا و غیر آنها نیافتیم.

معنای آیه: کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده ایم پیامبر اسلام را آن چنانی شناسند که فرزندان خود را. بدین معنا که طایفه و نسل گذشته آنها از زمان نزول کتابشان تا عصر ظهور محمد صلی الله علیه و آله طبق تعریف پیامبران و توصیف کامل کتاب هایشان او را می شناختند، و عبدالله بن سلام از علمای آنها گفته بود که من محمد را بهتر از فرزندم می شناسم، زیرا در فرزندم احتمال خیانت مادرش هست ولی در محمد شکی ندارم. بلکه بر وفق آیه ۸۱ آل

عمران، خداوند از همه پیامبران گذشته و امتشان پیمانی سخت و مؤکد و مکرر گرفته که چون او آمد به علامت آن که همه کتاب های آسمانی شما را تصدیق خواهد نمود، بی تردید به او ایمان آورید و حتماً او را یاری نمایید.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

شرک، ظلم بزرگ

این آیه اخبار از عناد و شقاوت آنهاست. یعنی: کسانی از آنها که نفس خود و وجود خود را به زیان دادند و در این جهان در معامله میان سرمایه عمر و تحصیل سعادت و شقاوت مرتکب زیان شدند، خود را دادند و شقاوت را خریدند، آنها هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۲۱» وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ «۲۲» ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ «۲۳» انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ «۲۴»

لغت و اعراب:

حَشَرَ النَّاسَ - از باب نَصَرَ - : گرد آورد آنها را. ضمیر هم راجع است به ناسِ مفهوم از کلام. زَعَمَ - از باب مَنَعَ و نَصَرَ - : سخنی گفت که مظنه کذب است و نوعاً در مورد ذم استعمال می شود. تَزْعُمُونَ با حذف دو مفعول است به تقدیر «تزعمونهم شرکائی».

تفسیر:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

این آیه و عده ای از آیات آتی در ذکر انحرافات اعتقادی مشرکان است از راه مستقیم

توحید و نبوت و معاد، و فعالیت های آنها بر ضد حق، و عاقبت سوء اخروی آنها به گونه ای که آنچه را کرده اند علناً انکار خواهند نمود.

معنای آیه: و چه کسی ظالم تر و ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟ (مثلاً برای بت های جماد مقام قداست و ربوبیت و وساطت تقرب به خدا قائل شود، یا فرشتگان مأمور تحت فرمان را دختران خدا نامد، یا بشر آفریده او را فرزند یا جزء او یا محل حلول ذات اقدس او داند، یا ادعای نبوت و رسالت از جانب او یا وصایت و نیابت از رسولان او نماید، یا دینی و شریعتی به نام او اختراع کند، یا حکم باطلی به استناد او صادر کند، یا فتوایی بر خلاف واقع از جانب او دهد). و جهت این که دروغ و افترای به خدا از همه ستم ها بالاتر است این است که دروغ، ظلم و خروج از طریق عدل و استقامت است و عظمت و قباحت ظلم به تناسب عظمت مظلوم و بر حسب اهمیت مطلب فرق می کند، پس دروغ بر خدا و افتراء در توحید بالاترین ستم است.

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَأَيْفُلِحُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و یا آن که آیه های قرآن او یا نشانه های قطعی توحید او را که از آفاق عالم و انفس خلاق نمایان است دروغ شمارد، که این هم همانند افتراست. و بی تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد.

و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

حکایتی است از حال مشرکان در روز رستاخیز، و خطابشان در آن روز به عنوان توبیخ و استهزا است. یعنی: به یاد آور روزی را که همه مردم را در صحنه محشر گرد می آوریم، سپس به کسانی که مشرک شده اند، می گوییم: کجایند شریکانتان که گمان می کردید؟ یعنی اشیاء یا اشخاصی که آنها را در الوهیت یا ربوبیت یا عبادت شریک خدا می دانستید، مانند بتان و ستارگان و فرشتگان و غیر آنها.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ

یعنی: سپس در آن روز پاسخ یا معذرت خواهی آنان، یا نتیجه و عاقبت شرک دنیویشان جز این نخواهد بود که می گویند: سوگند به خدا، پروردگاران، ما هرگز مشرک نبودیم!

یعنی: بنگر که چگونه به ضرر خود دروغ می گویند! زیرا در حضور پیامبران و مؤمنان و فرشتگان به دروغشان رسوا می شوند.

گفته اند علت آن که آنها در ملاء عام در جوئی که همه چیز در نزد همه کس روشن است دروغ می گویند و نتیجه ای بر دروغشان مترتب نمی شود، این است که دروغ در دنیا برای آنها طبیعت ثانیه شده و آنجا هم قهراً بدان تکلم می کنند، مانند معتاد به هتاک و بدزبانی که بی اختیار هم فحش می گوید.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: و آنچه افترا می بستند از بت و غیره، از نظر آنان گم می شود. بدین معنا که هیچ یک در آن جا حاضر نیستند. و یا آن که چون آن روز، روز انکشاف حقایق است و عظمت و قدرت خدا در نزد همه به نحو اکمل ظهور و تجلی می یابد - به گونه ای که مردم موجودات را به چشم حقارت و ذلت و فقر و نیاز می نگرند و می بینند که همه مقامات و کمالات دنیوی از همه چیز گم گشته - آنها هم شتون و شوکت بتان را باطل و نابود می یابند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۲۵»

لغت و اعراب:

فاعل مفرد يستمع و ضمائر جمع هفتگانه در آیه، راجع به مَنْ موصوله است به اعتبار لفظ و معنا، و در غالب موارد قرآن ضمیر نزدیک موصول، مفرد و ضمیر دورش جمع است. كَنَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ - و أَكَنَّه: پنهان کرد او را. أَكَنَّه جمع كَنَّ به کسر: پرده و ساتر و غلاف شیء. فَفَعِ الشَّيْءَ - از باب عَلِمَ -: به فهم عمیق فهمید آن را. وَقَرَّ - از باب ضَرَبَ -:

ثابت شد، سنگین شد. أساطير جمع اسِطْر و سَطَوْر و آن جمع سطر: نوشته شده، و هر شیء ردیف شده، و غالباً استعمال می شود در دروغ های ردیف شده در گفتار و نوشتار.

یجادلونک حال از فاعل جاؤوک. یقول جواب اذا شرطیه.

تفسیر:

مشرکان کرو کورند

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَ قُرْآنًا

یعنی: و از آنان - از مشرکان قریش یا از سران آنها - کسانی هستند که به سخنان تو گوش می دهند، یعنی به آیات قرآنی یا سخنرانی هایت، ولی ما بر دل های آنها پوشش هایی قرار داده ایم مانع از این که بفهمند. مراد از پوشش ها حجاب های نامرئی است که خداوند به واسطه شرک و کفر و عناد و فسقشان در قلب آنها ایجاد کرده است به گونه ای که مانع از درک معانی و حقایق کلام خدا و رسولش می شود و تأثیری در روحشان نمی گذارد. و در گوش های آنان نیز به همین معنا سنگینی ای قرار داده ایم.

وَ إِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَّيَأْتِمُنَّ بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: و اگر آنها به غیر این قرآن نیز هر نشانه و علامت اعجازی از جانب خدا ببینند به آن ایمان نمی آورند. حتی وقتی به نزد تو آیند در حالی که با تو گفتگو و مجادله می کنند، کسانی از آنها که کفر ورزیده اند - یعنی به اقتضای کفرشان - اشاره به قرآن و سخنان تو کرده، می گویند: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست. یعنی تشبیه می کنند به قصه ها و افسانه هایی که دروغ مسلم است و برای تفریح و سرگرمی خوانده می شود. و این غایت جرأت و شقاوت است که به حضور پیامبر آیند و چنین گویند.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ «۲۶» وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ
بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۲۷» بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ «۲۸»

ص: ۳۵۶

نَأَىٰ عَنِ فُلَانٍ - از باب مَنَعَ - دور شد از او. ضمیر عنه در دو مورد راجع به پیامبر اسلام است و محتمل است راجع به قرآن باشد. ان يهلكون إلا أنفسهم «ان» نافیة است و قصر اهلاک به خود آنها از قبیل قصر قلب است، یعنی خودشان را هلاک می کنند نه پیامبر یا قرآن را. و لو تری به تقدیر «تراهم» و جواب شرط محذوف است، یعنی «لرأیت أمراً عجیباً فظيماً». وَقَفَهُ - از باب ضَرَبَ -: برپا داشت او را، حبس نمود او را. وَقَفَ عَلَى الشَّيْءِ: عالم شد و مطلع گشت بر آن، و وَقَفَهُ عَلَى الشَّيْءِ: او را آگاه کرد بر آن. دو فعل ماضی در این آیه به معنای مضارع اند. بل بدا لهم «بل» برای اعراض است به تقدیر «لیس تمنی العود و الايمان حقیقاً بل».

تفسیر:

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ

یعنی: و آنها نهی می کنند از آن و دور می شوند از آن. آنها، هم دیگران را از تماس و گفتگو با پیامبر و شنیدن کلام او و شنیدن قرآن او پیوسته جلوگیری می کنند و هم خود همواره از آنها دوری می جویند. ولی آنها جز خود را هلاک نمی کنند. توهم نشود که منحصر کردن هلاکت به خود آنها مورد اشکال است. به دلیل آن که آنها هم خود و هم پیروانشان را هلاک می کنند. زیرا که مراد، انحصار حقیقی نیست، بلکه این کلام را «قصر قلب» گویند و مراد نفی هلاکت از پیامبر و اثبات آن برای آنهاست هر چند پیروانشان نیز با آنها شریک باشند. «و ما يشعرون» یعنی و این مطلب را درک نمی کنند و به آن آگاه نیستند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نَكُذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

خطاب به همه مکلفان است. یعنی: و اگر آنها را در روز قیامت هنگامی که بر لبه آتش بازداشت شدند، یا آنها را از آتش و کم و کیف آن آگاه نمودند، می دیدی که می گویند: ای کاش به دنیا بازگردانده می شدیم و نشانه های پروردگاران را انکار نمی کردیم (مراد

پیامبران و معجزات و کتاب های آسمانی و شرایع است) و از مؤمنان و گروندگان بودیم؛ و جواب «لو» محذوف است یعنی امری عجیب و عظیم و غیر قابل تصور و دهشتنا می دیدی.

بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ

یعنی: بلکه آنچه پیش از این مخفی می کردند برای آنان ظاهر و آشکار گردیده است.

«بل» برای اعراض است و مراد این است که آرزوی بازگشت به دنیا و تمنای تصدیق آیات و دخول در زمره مؤمنان از سوی آنها، آرزوی حقیقی و تمنای واقعی نیست، بلکه چون آتش جهنم و عذاب آخرت که در دنیا آن را اقرار نداشتند و شدیداً انکار کرده و مخفی می نمودند، در آن حال برای آنها ظاهر و آشکار گردیده، از ترس و دهشت، چنین آرزویی را می کنند، بر وفق طبع غریزی خود که گاهی دروغ روشن می گویند و گاهی تمنای محال و باطل می کنند.

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: و اگر آنها به فرض در آن حال به دنیا بازگردانده شوند، به یقین به همان چیزی که از آن نهی شده بودند برمی گردند، یعنی به کفر و شرک و فساد عقیده و عمل؛ و بی تردید آنها به طبع و غریزه دروغگویند.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

مرجع ضمیر هی «حیاه» مفهوم از کلام یا مشاهد در خارج است. و لو تری جواب شرط محذوف است به تقدیر «لرأیت أمراً عظیماً». وقفوا علی ربهم به تقدیر «علی حساب او قضاء ربهم». وقفوا: آگاه شدند، و نیز بازداشت شدند.

ص: ۳۵۸

منکران قیامت و پاسخ آن

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

مشرکان و وثنیون قریش و مکه منکر معاد بودند و از این رو تمام احوال و حوادث آن روز را انکار می کردند، و توسلشان به بت ها و طلب وساطت و شفاعت از خدا مربوط به امور دنیا و برای جلب منافع و دفع مضرات دنیوی بود.

معنای آیه: و آنها گفتند: زندگی جز این زندگی دنیوی ما نیست، و ما هرگز برانگیخته شدنی نیستیم. یعنی پس از دنیا حیاتی به نام حیات برزخی به امتداد مرگ نخستین انسان در دنیا تا نفخه دوم صور، و سپس حیاتی به امتداد روز قیامت، و پس از آن حیات ابدی در بهشت و دوزخ نداریم.

وَلَوْ تَرَى إِذِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ

این آیه در رد گفتار آنهاست به وسیله نقل حال آنها در محشر و اعتراف ذیلانۀ آنان به حقایق معاد پس از حصول علم الیقین. یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب معتقد به معاد، اگر آنها را در روز رستاخیز هنگامی که به جلال و جمال پروردگارشان واقف شدند، یا زمانی که در برابر خدا بازداشت شدند ببینی، امر عجیب و عظیمی را مشاهده خواهی کرد.

مراد از وقوف بر رب یا قیام در برابر او، دیدن عالم محشر و احوال و اوضاع آن جاست آن گاه که متوجه مقام و جلال خدا شوند، و مشرف شوند و اطلاع یابند از محیط پهناور قیامت و صحنه باشکوه محشر و حال زمین و آسمان آن روز، از خورشید و ماه گرفته تا ستاره های بی فروغ، و حضور افواج فرشتگان متصدی امور که همه جا را پر کرده و بر همه اوضاع تسلط دارند، و تشکیل محکمه عظیم حاکم مطلق و قاضی بر حق، و حضور انبیا و معصومان و صالحان و گواهان امت ها، و نصب کتاب عمومی و لوح محفوظ، و احضار شیاطین و سلاطین و ستمکاران و طاغیان انس و جن، و دعوت و احضار طوایف ذوی العقول و ذوی الشعور و انسان ها از آدم ابوالبشر تا آخرین فرد آنها، و قرار دادن بهشت و دوزخ هریک در یک سو، و برپایی

محکمه عدل الهی و دعوت همه به سوی حساب و محاکمه و داوری، و غیر اینها از حوادث دیگری که همه شعبه ای از حقایق بهت آور آن روز است. جعلنا الله من الامنین فيه.

قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

یعنی: خداوند می گوید: آیا این حق نیست؟ استفهام تهدیدی و توییخی است و «هذا» اشاره به اصل وجود آن عالم محسوس و مشهود است با همه آنچه در آن جا به رأی العین مشاهده می کنند. یعنی آیا این دستگاه عظیم که می بینید و در دنیا انکار می کردید و باطل می شمردید حق نیست؟ سپس آنها همه می گویند: آری سوگند به پروردگاران همه حق است. و خدا می فرماید: پس به سزای آنچه کفر می ورزیدید بچشید عذاب جهنم را. یعنی لازم این امر دستور ریختن همه به دوزخ است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ
أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣١﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

لغت و اعراب:

حتی ابتدائیه است. بَغْتَةً - از باب مَنَع - ناگهانی به نزد او آمد. بگفته مفعول مطلق یا حال.

ما فَرَطْنَا فِيهَا «ما» مصدریه به تقدیر «تفریطنا فی حق الساعه». و ضمیر «فیها» راجع به دنیا یا ساعه. وَزَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - حمل کرد آن را. وَزَرَ: گناه، بار گران. دنیا: مؤنث أدنی یعنی نزدیک تر، پست تر. ساعه: مقدار اندکی از زمان، روز قیامت به جهت سرعت تحقق آن، هنگام قیام یا سرعت حساب در آن یا کوتاهی آن نسبت به جهان ابدی پس از آن.

لعب: کار بدون قصد نظیر بازی بچه ها. لهو: کار بی نفع.

ص: ۳۶۰

حسرت منکران لقاء الله

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ

یعنی: حقیقت این است کسانی که ملاقات خدا را تکذیب کردند، زیانکار شدند. مراد از «ملاقات خدا» زندگی پس از مرگ است از برزخ و قیامت و ما بعد آن، زیرا انسان به محض مردن محیطی را می‌نگرد که آثار جلال و جمال خدا در آن متجلی است و بیش از دنیا قرب حضوری دارد و گویی خدا را ملاقات می‌کند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا

یعنی: و چون روز قیامت ناگهان بدانها فرا رسد، می‌گویند: ای دریغ و حسرت بر کوتاهی ما درباره‌ی این ساعت و این روز! یعنی افسوس بر این که در دنیا مقدمات حضور این روز و وسایل امنیت و پیروزی در امتحان و سعادت ابدی این روز را فراهم نکردیم.

وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ

یعنی: نه تنها آنان وسایل امن و سعادت آن روز را تهیه نکرده‌اند، بلکه در حالی هستند که بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند. زیرا عقاید فاسد و کفر و شرک درونی و صفات رذیله روحی و گناهان عملی، همه بارهایی بر دوش آنان است بدین معنا که استحقاق عقاب آنها بر روح آنها سنگینی دارد، زیرا همه در شرف فعلیت‌اند. و یا آن که تجسم و تبلور آنها به صورت بارهای سنگین بر دوش آنها سنگینی می‌کند.

أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ

یعنی و آگاه باشید که بسیار بد و زشت است بارهایی که بر دوش خواهند کشید.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و این زندگی دنیا - این زندگی نزدیک تر یا زندگی پست و ناچیزتر - جز بازیچه و کار بیهوده و بی سود نیست. مراد از زندگی دنیا در این جا و در اغلب موارد این کتاب کریم مجموع امور اختیاری انسان است از خطورات قلبی و علوم و عقاید فکری و حالات و ملکات روحی و اوصاف و احوال ظاهری و گفتار و اعمال بدنی او در صورتی که مشمول رضای حق و حلیت در دین و شرع نباشد، و این معناست که لعب و لهو است و اثر

نیکی از معنویت و سعادت بر آن مترتب نمی شود، و این معناست که در مقابل آخرت واقع شده که می فرماید: و به یقین خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه نمایند بهتر است. یعنی امور فوق و شئون اختیاری انسان در صورتی که متعلق حلیت شرعی و رضایت خدا قرار گیرد، حیات دنیا نیست، بلکه وسیله تحصیل آخرت است. یعنی پس آنها را تحصیل کنید تا خانه آخرت را به دست آورید. و اما آنچه در خارج از وجود انسان است از محیط زندگی و اموال و اعیان و غیره، آنها متاع و زینت و حطام حیات دنیا است. سپس می فرماید: افلا تعقلون یعنی آیا نمی اندیشید و عقل خود را به کار نمی برید تا این حقیقت را دریابید؟

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

تفسیر:

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ

یعنی: ای پیامبر، به یقین ما می دانیم که آنچه آنها می گویند حتماً تو را اندوهگین می کند. مراد تعبیرات ناروایی است که مشرکان مکه درباره خود پیامبر به کار می بردند مانند دروغگو، شاعر، جادوگر، و درباره قرآن او نظیر افترا، مفتریات و افسانه های پیشینیان.

فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ

یعنی: جز این نیست که آنها تو را تکذیب نمی کنند، و لکن آنان ستمکارانی هستند که نشانه های خدا را انکار می کنند.

ذکر کلمه «ظالمین» با این که حذفش مضر نیست، برای اشاره به این است که آنها در این تکذیب ستم کردند، ستم به خودشان و به حقایق و معارف الهی و به پیامبر فرستاده او و به انبوه ملت های آینده که در نتیجه این تکذیب، راه اعتقادات را منحرف خواهند پیمود.

ص: ۳۶۲

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَأُذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ
(۳۴)

تکذیب رسولان، سنتی کهن

تفسیر:

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَأُذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا

این آیه در تسلی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله است و بیان این که مورد اعراض و تکذیب و هتک حرمت ملت قرار گرفتن منحصر به او نبوده و اعراض و طغیان علیه فرستادگان خداوند نیز مخصوص امت او نیست.

معنای آیه: و ای پیامبر، حقیقت این است که پیش از تو نیز در اعصار گذشته فرستادگانی از جانب خدا به وسیله امت خود تکذیب شدند اما آنها در مقابل تکذیب صبر کردند. و آنان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند تا آن جا که نصرت و یاری ما بدانها فرا رسید.

یعنی این سنت جاریه خداست که پس از شداید و سختی ها و ظهور صبر از بندگان، نصرت غیبی او فرا می رسد، چنان که فرموده است: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا [انشراح، ۵ و ۶].

وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

یعنی: و هرگز کلمات خدا را تغییردهنده ای نیست. مراد از کلمات خدا اراده و مشیت حتمی و ازلی اوست که به صورت کلمه در لوح محفوظ نگاهشته می شود و از آن جا به کتاب های آسمانی و قلوب پیامبران الهی نزول پیدا می کند و عبارت است از وعده و توفیق و تفضل و عطا نسبت به برخی، و غضب و عذاب در حق برخی، نظیر آیه: كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي [مجادله، ۲۱]. و آیه وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ [صافات، ۱۷۱ و ۱۷۲] و سایر آنچه در عالم وجود تحت مشیت خدا جریان می یابد.

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ

ص: ۳۶۳

این آیه در تأیید صدر آیه قبل است. یعنی ای پیامبر، به یقین برخی از اخبار و سرگذشت پیامبران مرسل به تو رسیده است. یعنی از نوح پیامبر که نخستین نبی مرسل بود تا عیسی بن مریم که آنها همه تکذیب شدند و صبر ورزیدند. و راه رسیدن اخبار آنها سوره‌هایی از قرآن است که در مکه پیش از این سوره نازل شده و اخبار عدّه زیادی از آنها ذکر شده است. و ممکن است به وسیله کتب آسمانی سابق رسیده باشد که جبرئیل برای او می خوانده یا آنچه از علما و احبار یهود و نصارا و صالحان امتشان نقل شده و دست به دست به او رسیده است.

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

همگانی نبودن هدایت

لغت و اعراب:

بَغِيَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - و ابتغاه: طلب کرد آن را. نفق: نقب زیرزمینی که طرف دیگر آن باز باشد مانند تونل و غیره. فان استطعت جواب شرط محذوف است به تقدیر «فافعل» و این جمله با شرط و جزا جواب جمله شرطیه اول است.

تفسیر:

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ

یعنی: ای پیامبر، اگر اعراض امت و روی گردانی آنها از پذیرش دعوت و دین و کتاب تو بر دوش سنگینی کرده و نمی توانی تحمل کنی، پس اگر توان آن را داری که نقبی در زمین زنی و فرو روی، یا نردبانی در جانب آسمان نهی و عروج کنی تا آیتی برای آنها بیاوری انجام ده.

ص: ۳۶۴

مراد این است پس از آن که دین خود را با منطق و برهان ابلاغ کردی و از ایمان و گرایش آنها مأیوس شدی، اگر می توانی به وسیله آیت و معجزه ای آنها را مضطر به ایمان و مجبور به پذیرش دین کنی، این کار را بکن، ولی این کار شدنی نیست، زیرا اولاً تو قدرت آن راه ها را نداری. ثانیاً خداوند آن را نمی خواهد.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى

این جمله تعلیل مفاد جمله شرطیه سابق است و معنای آیه این است: اگر خداوند بخواهد و اراده حتمی کند، همه مکلفان را در دنیا جبراً بر یک هدایت و راه مستقیم گرد می آورد. ولکن خدا این دنیا را خانه اختیار کرده و بشر را در پذیرش دعوت انبیا و ایمان به غیب و دین و شریعت آزاد گذاشته و در این باره اکراه و اجبار ننموده است.

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ

یعنی: پس غصه اعراض مشرکان را مخور و جزو انسان های بی اطلاع از معارف دین و کیفیت توجیه تکلیف به بشر و رفتار خدا با مطیعان و عاصیان، مباش.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

تفسیر:

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ

این آیه روشنگر صدر آیه قبل و مبین این نکته است که مردمی که حیات دارند و مکلف اند دو صنف اند: زندگان یعنی کسانی که استعداد شنیدن حق و پذیرش آن را دارند، و مردگان یعنی آنان که در نتیجه کفر و عناد و فسق، فطرت اصلی خود را از دست داده و فعلاً غریزه ای پیدا کرده اند که اقتضای شنیدن حق و تاب تحمل آن را ندارند.

معنای آیه: ای پیامبر، جز این نیست که دعوت تو را کسانی اجابت می کنند که زنده اند

و می شنوند، و مردگان را خداوند روز قیامت برمی انگیزد. یعنی تو را استعداد بیدار کردن و معتقد نمودن آنها در دنیا نیست؛ آنها روز قیامت بیدار می شوند و می فهمند و در آن روز است که می گویند: رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً [سجده، ۱۲].

ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

یعنی: پس از آن که خدا آنها را به واسطه نفخه دوم صور از قبرها برانگیخت و متحیرانه به هر سو نگرستند، به ناگاه به واسطه نفخه سوم، همگی آنها به سوی خداوند برای سؤال و حساب و داوری بازگردانده می شوند.

وَ قَالُوا لَوْ لَأَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: مشرکان مکه و کفار معاند قریش گفتند: چرا بر محمد نشانه ای از جانب پروردگارش فرستاده نمی شود؟! این کلام از آنها از روی عناد و بی اعتنایی به معجزات پیامبر صادر شده است. قرآن کریم و معجزات متعدد و مختلفی را که به تدریج از پیامبر مشاهده کرده اند همه را نادیده گرفته اند، و مرادشان از آیه، معجزه خاصی است که خود اختراع کرده اند که به برخی از آنها در اواخر سوره بنی اسرائیل اشاره شده، نظیر آن که گفتند: ایمان نمی آوریم مگر آن که چشمه ای جوشان از زمین در آوری، یا باغی داشته باشی با درختان انبوه خرما و انگور که از لابه لای آن چشمه ها روان سازی، یا آسمان را پاره پاره بر سر ما فرو ریزی، یا خداوند و فرشتگان را روبه روی ما حاضر کنی، یا خانه ای از طلا داشته باشی، یا جلوی چشم ما به سوی آسمان، بالا-روی و نامه ای در دست خود فرود آوری که ما بخوانیم (اسراء ۹۰ تا ۹۳). و یا مرادشان خصوص معجزه های انبیای گذشته است مانند ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی و مانند آن.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: در جواب آنان بگو: مسلماً خداوند قادر است بر این که آیه ای نازل کند - یعنی آنچه را آنها پیشنهاد می کنند و غیر آن هرچه خود بخواهد - ولیکن بیشتر آنها نمی دانند.

یعنی قدرت خدا را درک نمی کنند و گمان می کنند خدا عاجز است از آوردن آنچه می خواهند. و یا نمی دانند که سنت الهی پیوسته بر این جاری است که اگر آن رقم معجزات را فرو فرستد و مردم نپذیرند، عذابشان بدون مهلت فرا می رسد. و یا آن که نمی دانند

معجزه ای که پیامبر اسلام آورده - یعنی قرآن عظیم - مهم ترین و روشن ترین و ابدی ترین معجزه و فوق همه معجزاتی است که می خواهند.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

دَبَّ فِي الْأَرْضِ - از باب ضَرَبَ - روی زمین مانند مار یا بچه با دست و پا راه رفت. دَابَّة:

متحرک در زمین، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. اُمَم جمع اُمَّت: طریقه، جماعت، گروهی که در یک قصد و هدف متحدند. یطیر بجناحیه صفت توضیحی طائر است.

تفسیر:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ

یعنی: و هیچ حیوان جنبنده ای در این زمین نیست، در روی آن یا در دل آن یا در بستر رودخانه ها یا در اعماق دریاها، و نیز هیچ پرنده ای نیست که با دو بال خود در فضا و هوا پرواز می کند جز آن که اُمَّت همانند شما بشرها هستند. یعنی انواع مختلفی غیرقابل حدّ و حصر تحت عنوان حیوان اند که همه اُمَّت اند یعنی هر نوعی در زندگی خود دارای یک هدف فطری و طبیعی است و تحت اراده حق و یاری تکوینی او به سوی تکامل و وصول به آن هدف در حرکت اند.

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: ما در این کتاب از هیچ چیزی فروگذاری نکردیم. مراد از کتاب، کتاب تکوین و عالم وجود است. یعنی در جهان هستی که به مجموع آن کتاب تکوینی گفته می شود هیچ نقص و عیبی قرار ندادیم و آنچه در آن لازم و صلاح و مورد نیاز موجودات آن و دخیل در کمال و نظام آن است در آن پدید آوردیم. و البته شعبه ای از آن، حیوانات سه گانه صحرائی

ص: ۳۶۷

و هوایی و دریایی این کره است که همه مقدمات حرکت فطری آنها را به سوی هدف خلقت و مقصد پیش بینی شده تهیه نمودیم.

و ممکن است مراد از کتاب، لوح محفوظ باشد. یعنی سرنوشت انواع مختلف حیوانات را در آن درج کردیم و هیچ تفریط و کوتاهی در آن نکردیم.

و ممکن است مراد، کتاب تدوین یعنی قرآن مجید وحی شده به پیامبر اسلام باشد. یعنی در این کتاب، حرکت و سیر و هدف و صلاح همه ذوات ارواح را معین نمودیم و هیچ کوتاهی در آن انجام ندادیم. یعنی همان گونه که سعادت دنیوی و اخروی برای انسان را به وسیله دین و شریعت نگاشتیم، توجه به مبدأ و ذکر خدا در دنیا، و حشر و نشر در زمره انسان ها را در آخرت، برای امم مختلف حیوانات در قرآن بیان کردیم.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

یعنی: حیوانات متحرک در زمین، روز قیامت به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند. و چون همه در دنیا مرده بودند لازم حشرشان این است که ارواح آنها نیز در برزخ ارواح انسانی یا در برزخ مخصوص خودشان گرد آیند و در وقت نفخه دوم صور همراه انسان ها به ابدان جدیدشان باز گردند و به وسیله نفخه سوم صور به سوی حساب و داوری در محضر خدا اجتماع کنند. پس مراد از مماثلت آنها با انسان شباهت آنهاست در کیفیت زندگی فردی و اجتماعی، و قرار گرفتن در متعلق تکلیف به مقدار وسع و استعدادشان، و برانگیخته شدن برای محشر و محضر حق و چشیدن پاداش و کیفر متناسب تکلیف خود. و غرض از حشر آنها تظلم برخی از آنها از یکدیگر یا از بشرهاست که در همان جا مجازات انجام می شود، مثلاً حیوان بی شاخ که از شاخدار آسیب دیده شاخ پیدا می کند و تلافی می کند، یا از انسانی که به او ظلم نموده تلافی می نماید، و یا گواهی آنها به نفع بشرها یا به ضرر آنهاست که پس از شهادت، معدوم می گردند. و درباره برخی از حیوانات وارد شده که جزو حیوانات بهشتی قرار می گیرند مانند قوچ قربانی اسماعیل، و سگ اصحاب کهف و غیره.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِلَٰهٌ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

لغت و اعراب:

صُومٌ جمع اصمّ: کر، ناشنوا. بُكْمٌ جمع ابکم: لال. فی الظلمات خبر سوم الذین. أَرَأَيْتَ معنای اصلی کلمه سؤال از رویت به دل یا به چشم است و غالباً استعمال می شود در أخبرنی به عنوان کنایه. ان کنتم جواب شرط محذوف است به تقدیر «فادعوه»، یا «فأخبروا مَنْ تدعون؟». ما تدعون إلیه ضمیر مجرور به «عذاب» برمی گردد به تقدیر «تدعونه إلی کشفه».

تفسیر:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ

یعنی: کسانی که آیات ما را تکذیب کردند - آیات قرآن را یا نشانه های توحید ما را در آفاق جهان و انفس خودشان - آنها کردند یعنی از شنیدن کلام حق و دعوت انبیا و منطق رسای پیامبر، و آنها لال اند یعنی از گفتن سخن حق و شهادت به توحید و رسالت فرستادگان ما، و آنها در میان تاریکی هایند یعنی تاریکی جهل و شرک و کفر و عناد و تقلید از گذشتگان گمراه.

مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: هر که را خدا بخواهد گمراه می کند. مراد از آن، شخصی است که خدا دعوتش

ص: ۳۶۹

کرده و اتمام حجت نموده و او نپذیرفته و اصرار و عناد ورزیده است. و مراد از گمراه کردن او رها نمودن اوست به حال خود و قطع رحمت و توفیقات خاص پس از پذیرش دعوت.

و کسی را که بخواهد بر راه مستقیمش قرار می دهد. مراد از آن، شخصی است که پس از ابلاغ دعوت و اتمام حجت، اجابت کرده و پذیرفته است. مراد از قرار دادنش بر راه مستقیم، ادامه هدایت و شمول توفیقات خاص پس از پذیرش، نسبت به حقایق و معارف و عمل است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

قدرت خدا و ناتوانی بتان

این آیه احتجاج دیگری بر بطلان شرک آنهاست و استفهام برای تعجیز و غلبه به حجت است، و کلام ناظر به حال نزدیک شدن خطر و شرف وقوع آن است.

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: به من خبر دهید اگر عذابی از جانب خداوند به شما برسد، یعنی نظیر آنچه به قوم نوح و لوط و صالح و دیگران رسید؛ و یا روز قیامت بر شما به ناگاه فرا رسد، یعنی سخت در مورد خطر و در غایت اضطراب قرار گیرید؛ آیا در آن حال غیر خدا را می خوانید؟ یعنی آیا به سراغ بتان و لات و هبل یا ستارگان می روید؟ اگر راستگویید پس بروید و آنها را بخوانید.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ

یعنی: به سوی هیچ یک از بت ها نمی روید بلکه تنها خدا را می خوانید، پس خداوند است که اگر بخواهد آنچه را که برای رفع آن او را می خوانید برطرف می کند. یعنی کار کوچکی باشد یا بزرگ حتی قیامت را اگر در شرف وقوع باشد اگر بخواهد جلوگیری می کند، تأخیر می اندازد یا نسخ می کند. و مراد این است که خداوند قدرت این امور را دارد، و اما فعلیت دفع عذاب دنیوی منوط به استحقاق آنها و صلاح در نظام نوع بشر است، و امر قیامت اصلش حتمی است و زمانش منوط به اراده ازلای اوست که جز او احدی اطلاع ندارد.

و مراد از تعلیق به مشیت این است که اگر آنها استحقاق نجات داشته باشند و اجابت صلاح باشد و با نظام اتم جاری در نوع بشر و عالم تکوین وفق دهد، مشیت صورت خواهد گرفت.

وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ

یعنی: و آنچه را شریک خدا می کردید فراموش می کنید. این کلام اشاره به این است که انسان چون در مورد خطر شدید قرار گرفت و خود را هم آغوش مرگ دید همه چیز را فراموش می کند جز آنچه را که در سویدای دل، احتمال رفع خطر و حصول نجات در آن می بیند، و بی شک آن چیز جز خدا نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَيْتِ قُلُوبَهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا إِذْ كُرُوا بِهِ فَتَخَنَّا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

تضرع به درگاه خدا

لغت و اعراب:

بَأْسَاءٌ و ضَرَّاءٌ صیغه مؤنث اند که مذکر ندارند، بَأْسَاءٌ: ناراحتی ها و سختی های خارج از جسم مانند فقر، گرانی، قحطی و ناامنی است، و ضَرَّاءٌ: شدت و سختی های جسمی نظیر بیماری، غصه، رنج، نقص اعضا و غیره. لَوْلَا برای تحریص و ترغیب است. بَأْسٌ: عذاب و شدت. دَابِرٌ: تابع، آخر شیء، اصل و ریشه.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ

این آیه و سه آیه بعد در بیان حقیقتی ثابت و سنتی از سنن جاریه الهی است که در تاریخ بشر رخ می دهد که خداوند برای بشر پیامبرانی گسیل می دارد تا مسأله توحید و

ص: ۳۷۱

معاد و عمل و توبه را عرضه دارند، و به دنبال آن آنها را به برخی از سختی های دنیا به نحوی که منجر به اجبار و اضطراب نشود گرفتار می کند تا متنبه شوند و دعوت پیامبران را لَبِیکَ گویند، ولی آنها به جای تنبه و پذیرش، از دعوت پیامبران اعراض می کنند و بر شقاوت خود می افزایند و خدا را فراموش می کنند، خداوند هم آنها را به عنوان استدراج و رها کردن طاعی به حال خود در مدتی که مراحل شقاوتش را ببیناید مهلت می دهد و درهای نعمت خود را به رویشان می گشاید به گونه ای که در فرح و شادی ناروا و غرور و غفلت و هوس غور می کنند، و آن گاه آنها را بغتاً و ناگهانی می گیرد، یعنی گرفتار عذاب های فوق طاقت و تصورشان می کند. و این طرز از مؤاخذه الهی در کتاب و سنت به نام «استدراج» نامیده می شود: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسَبَدِرْجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ [اعراف، ۱۸۲ و ۱۸۳]. حاصل آن که برای طغیان گران پس از اتمام حجت، درهای نعمت به عنوان مهلت و تکمیل شقاوت گشوده می شود، و پس از اكمال طغیان به ناگاه قهر خداوند آنها را می گیرد.

معنای آیه: ای پیامبر، حقیقت این است که ما به سوی ملت ها و امت هایی پیش از عصر تو پیامبرانی فرستادیم، یعنی به هدف این که آنها را به سوی توحید دعوت کنند و شریعت و کتاب ما را ابلاغ نمایند، ولی آنها نپذیرفتند و طریق انحراف پیمودند.

فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ

یعنی: پس از آن، آنها را از راه قاعده لطف و سوق دادن امت ها به سوی معنویت و دین، به «بأساء» یعنی فقر و فاقه و قحطی و گرانی و ناامنی، و به «ضراء» یعنی مرض و رنج و غصه گرفتار کردیم، شاید خضوع کنند و سر تسلیم در مقابل ما و فرستادگان ما فرود آورند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ

لولا در این مقام برای اظهار تأسف و توبیخ و تقییح کار آنها استعمال شده است. یعنی:

پس چرا آنها هنگامی که عذاب دنیوی و سخت گیری و گوشمال تکوینی ما به آنها رسید، تضرع و زاری نکردند؟ بلکه در عوض دل هاشان قساوت یافت و سخت شد.

وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و شیطان در نظر آنها آنچه را که می کردند آرایش داد. یعنی: عقاید شرک و کفر و

اعمال زشت و حرام را در نظر آنها به گونه ای جلوه می داد که آنها را بر اسلام و طاعت خداوند ترجیح دهند و انتخاب کنند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ

یعنی: پس چون آنها با سختی ها و شداید آزمایشی بیدار نشدند و آنچه را که بدان تذکر داده شدند فراموش نمودند، یعنی دین و احکام الهی را عملاً ترک کردند، ما هم به عنوان «استدراج» درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم، یعنی همه خیرات دنیا را از مال و اولاد و صحت جسم و رفاه زندگی و ارزانی و امنیت، به وسعت به آنها دادیم.

حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ

یعنی: تا آن گاه که به آنچه به آنها اعطا شده بود شادمان گشتند - به نحوی که از قید تکلیف بیرون رفتند و به دنیا دل بستند و تکیه کردند و از شیطان و هوا پیروی نمودند - آنها را به ناگاه گرفتیم، یعنی گرفتار عذاب کردیم، پس ناگهان همه وامانده و نومید از رحمت و نجات شدند.

فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: پس در نتیجه، ریشه گروهی که ستم کردند بریده شد، نظیر انقطاع ریشه قوم نوح به طوفان، و قوم هود به سنگباران، و فرعونیان به غرق در نیل، و همانند اغلب هلاک شدگان دسته جمعی تاریخ به وسیله زلزله و سیل و وبا و طاعون و غیره. و سپاس از آن خداست که پروردگار جهانیان است.

در ذکر این جمله اخیر، تعلیم این مطلب است که باید برای نابودی هر گروه ستمکار، خدا را سپاس گفت و از عظمت و قدرت و انتقامش از ظالمان یاد کرد و شکر نمود.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انظُرْ كَيْفَ نَصَّبْنَا لِيَاتِ تَمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ «٤٦» قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ «٤٧»

أرأيتم: خبر دهید مرا. سَمِعَ: لاله گوش، نیروی شنوایی. بَصَرَ: چشم، قوه بینایی. صَرَفَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْب - و صَرَفَ: آن را تبدیل به دیگری کرد یا از حالی به حالی دیگر در آورد. صَدَفَ عَنِ الشَّيْءِ - از باب ضَرْب -: اعراض نمود، جلوگیری کرد از آن. يَأْتِيكُمْ به یعنی «بما أخذ» و یا «بكلِّ من السمع و البصر و القلب». جهره: آشکارا.

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ

آیه در مقام استدلال بر بطلان شرک و شرکای مشرکان است. یعنی ای پیامبر، به آنان بگو: به من خبر دهید اگر خداوند نیروی شنوایی شما را بگیرد و چشمان شما را کور کند و بر دل های شما مهر جهل و غفلت بزند؛ یعنی در اثر کفر و فسقتان گوشتان از شنیدن کلام حق و پند و اندرز هرچند از جانب خدا باشد ناتوان شود، و چشمانتان از دیدن عبرت آموز معجزات پیامبران و آیات الهی محروم گردد، و در نتیجه دریچه دل هایتان بسته گردد که هیچ مطلب حق در آن فرو نرود و نیروی تمیز حُسن و قبح و حق و باطل و صحیح و فاسد نداشته باشد؛

مَنْ إِلَهَ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ

یعنی: در این حال غیر از خداوند کیست آن معبودی که آنچه را خداوند سلب کرده برای شما بیاورد؟

انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ

یعنی: ای پیامبر، بنگر که چگونه دلایل توحید را برای آنها با تبادُل و تغییرات می آوریم؛ یعنی آیات متبادل و مختلف، و در حالات مختلف می آوریم، گاهی به عنوان اثبات و نفی، و گاهی به عنوان ترغیب و تهدید، و زمانی برای پند و اندرز، و زمانی برای تذکر حالات گذشتگان. سپس آنها روی برمی تابند. یعنی پس از اظهارات وافر و اتمام حجت اعراض می کنند و مانع ایمان دیگران نیز می گردند.

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً

یعنی: ای پیامبر، در خطابی به آنها بگو: به من خبر دهید اگر به سزای کفر و طغیانتان در این دنیا عذاب خداوند بر شما به نحو ناگهانی برسد، یعنی مانند صاعقه و زلزله و سیل و تگرگ؛ و یا عذابی آشکارا یعنی با مقدماتی هشداردهنده، مانند امراض مسری و مانند آن؛

هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ

یعنی: در این حوادث، جز ستمکاران هلاک می شوند؟ استفهام انکاری است، یعنی تنها ستمکاران هلاک می شوند هرچند حادثه فراگیر باشد، زیرا مراد، هلاکت به مرگ بد و میتة جاهلیت و با سوء عاقبت و باقی گذاشتن سنت سیئه است که عایداتش جز غضب خدا و عذاب آخرت نیست. و اما مؤمنانی که در این گونه حوادث کشته می شوند مرگشان مبارک و با سعادت و به حکم شهادت و نزول بر کریم مطلق است.

وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «۴۸» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ «۴۹»

تفسیر:

وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

این آیه و آیه بعد مبین امری عظیم و کلی است، و آن هدف اصلی از فرستادن پیامبران الهی به سوی مردم است. یعنی: ما پیامبران را در طول تاریخ به سوی جامعه بشری نمی فرستیم جز برای این که بشارت دهنده و بیم دهنده باشند. یعنی نخست کتاب و شریعتی را که همراه آورده اند به مردم خویش ابلاغ نمایند، سپس پذیرندگان و مطیعان را بشارت، و منکران و طاغیان را بیم دهند.

فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کلام قبلی بیان وظایف رسولان بود و این جمله و آیه بعد مبین حکم عکس العمل

ص: ۳۷۵

جامعه در برابر آن است. یعنی: پس آنان که ایمان آوردند و صالح شدند یا دیگران را اصلاح نمودند، هرگز آنان را در آخرت ترس و اندوهی نخواهد بود، ترس از این که در آینده عذاب ببینند، و اندوه از این که اعمال نیک گذشته شان قبول نشود یا اعمال بدشان بخشوده نگردد.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

عادی بودن پیامبر

یعنی: و کسانی که آیات کتاب ما یا نشانه های توحید ما را تکذیب و انکار کردند عذاب آخرت به آنها می رسد و با آنان تماس می گیرد؛ و این تعبیر مفید این است که عذاب آخرت و آتش و غیره خود روح دارد و به طلب آنها می رود و به آنها هجوم می آورد: إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا [فرقان، ۱۲] و این عذاب به سبب آن است که آنها در دنیا از فرمان اصولی و فروعی خداوند بیرون می رفتند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّعْنَا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيْنَا قُلْ هِيَ سِيَئَتِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

لغت و اعراب:

خزائن: جمع خزینه و خزانه یعنی گنج، و جایگاه ذخیره کالاهای پر قیمت. لا- أعلم عطف است به لا- أقول یا به کلمه عندی خزائن الله در صورت زائده بودن «لا».

تفسیر:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ

آیه در مقام ردّ مشرکان است که از پیامبر اسلام معجزاتی خارج از وظایف نبوت می طلبیدند. یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: من به شما نمی گویم که در نزد

ص: ۳۷۶

من خزائن و گنجینه های خداوند است. مراد از «خزائن الله» قدرت و توان ایجاد انواع اشیا بدون حصول کمبود در قدرت و سختی در انجام آن است، مانند پدید آوردن اشیا با کلمه «کن». و اطلاق خزائن بر این امر به لحاظ آن است که گویی همه مسببات در مرتبه سبب تحقق دارند نظیر آیه: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ [حجر، ۲۱]**.

پس مراد این است که پیامبر بگوید ایجاد اشیا به اراده و امر «کن» از شأن من و از مقدرات من نیست. و ممکن است مراد از خزائن، مواد اولیه موجودات جهان باشد که به وسیله حرکت های خاصی به مرحله فعلیت می رسند و انواع امتعه قابل استفاده به وجود می آید، یعنی مثلاً بگو: در اختیار من نیست که به ناگاه از زمین برای شما میوه و جوب در آورم.

وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

یعنی: بگو: و من غیب را نمی دانم، - آنچه را از امور پشت پرده حواس انسانی که جز از طریق وحی و الهام الهی نمی توان فهمید و یا می توان فهمید؛ اما من اجازه آن را از جانب خدا ندارم نمی دانم - و نیز به شما نمی گویم که من حتماً از جنس فرشته ام و نیازی به نیازمندی های بشر ندارم و کارهایی خارج از توان و طاقت بشری انجام می دهم. من جز آنچه را که از جانب خداوند به من وحی می شود پیروی نمی کنم.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

این جمله در رد این محتمل است که بگویند: حال که تو چنانی و بشری همانند مایی، پس چگونه ادعای منصب نبوت و ولایت می کنی و چه امتیازی بر ما داری؟

معنای آیه: ای پیامبر، بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یعنی من بینا به معارف الهی و کتاب های آسمانی و احکام اصولی و فرعی شریعت خود و شرایع گذشته ام، و شما علم به هیچ یک از این امور ندارید و نابینا هستید. آیا در این امر بزرگ و فرق روشن و امتیاز آشکار نمی اندیشید؟ یعنی این امور است که به من صلاحیت مقام نبوت و ولایت بخشیده و شما را جز پذیرش و اطاعت راهی نمانده است.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

لغت و اعراب:

أَنْذِرْ به یعنی بما یوحی. لیس لهم حال است از فاعل یحشروا. ولی: سرپرست، یاور، دوست. غداه: بامداد. عشی: شامگاه. وجه: ذات، رضایت، سوی. حساب در این جا وظایف و تکالیف.

تفسیر:

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

یعنی: ای پیامبر، به وسیله آنچه به تو وحی می شود کسانی را که از قیامت و از این که به سوی پروردگارشان در آن روز گردآوری شوند می ترسند، بیم ده. مراد از آنچه وحی می شود قرآن کریم و سایر احکام و معارف و مواعظ است که به او نازل می گردد، و مراد از الَّذِينَ يَخَافُونَ نظیر کلمه «هدی للمتقین» کسانی هستند که در وجودشان استعداد تبه و بیداری و ترس از غیب باشد و فطرتشان در نتیجه سوابق کفر و عناد، باطل و نابود نشده باشد.

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

یعنی: آنها از حشر روزی می ترسند که آنان را در آن روز جز خداوند سرپرست و یآوری، و جز او شفاعت و وساطت کننده ای نیست. آنها را بیم ده شاید پروا کنند و پرهیز نمایند. یعنی آنها را امید تقوا و پذیرش در آنها هست.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

ص: ۳۷۸

این آیه در مقام ردّ پیشنهادی است که مشرکان قریش و اشراف مکه می کردند که پیامبر فقرا و طبقه پایین ملت را از دور خود براند تا آنها بیایند و کلام پیامبر را بشنوند، شاید ایمان آورند، نظیر سنت سیئه کفار گذشته که با پیامبران خود داشتند.

یعنی: ای پیامبر، هرگز کسانی را که پیوسته بامدادان و شامگاهان پروردگار خود را می خوانند و همواره رضای او را می طلبند، از پیش خود مران و طرد مکن.

مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ

یعنی: هرگز چیزی از حساب آنها بر عهده تو نیست، زیرا تکالیف اعتقادی و عملی آنها پس از ابلاغ دین و اتمام حجت، بر عهده خودشان است و پاداش و مجازات دنیوی و اخروی آنها بر عهده خداوند است. و نیز چیزی از حساب تو بر عهده آنها نیست. یعنی هیچ یک از وظایف تو مانند دعوی نبوت و اقامه معجزات و اتمام حجت و عمل خاص خود به اصول و فروع بر عهده آنها نیست.

فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ

کلمه «فتکون» متفرّع بر «لا- تطرد» اول آیه است و کلمه «فتطردهم» به منزله تکرار آن است به خاطر وقوع فاصله. و مراد این است که آنها را مران که در زمره ستمکاران خواهی بود، زیرا طرد کردن پذیرندگان دعوت الهی و اهل کوشش در عمل و اخلاص، به خاطر نداشتن ثروت و جاه، ستمی است آشکار و انبیای الهی از آن دورند.

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا حِجَابُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ يَا أَيَّتُهَا قُلُوبُ سَيِّئَاتِكُمْ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٤﴾ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لَّا يُعْقِلُونَ ﴿٥٥﴾

بهاه های واهی مخالفان پیامبر (ص)

كذلك اشاره به مورد کلام، و از قبیل تشبیه کلی بر مصداق است. فَتَنَهُ - از باب ضَرَبَ :-

آزمایش کرد او را، عذاب کرد، گمراه نمود. أهولاء استفهام برای تحقیر و استهزا است.

أنه من عمل بدل از الرحمه. جهالت: عدم علم، کار ناروا و خلاف صلاح، خواه بداند یا نه.

سبیل: راه، مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

تفسیر:

وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ

ارزش اهل ایمان

یعنی: و این چنین ما برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر آزمودیم. یعنی از اقدم زمان ها چنین آزمایش ها را پیش آوردیم و اشراف و مترفین هر قومی را به وسیله ضعف و فقرایی که بدانها به چشم حقارت می نگریستند امتحان نمودیم، یعنی آنها را مشمول نعمت ها و رحمت های خاص خود قرار دادیم.

لَيَقُولُوا أَهُولَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّن مَّ بَيْنَنَا

یعنی: تا عاقبت کار این باشد که اشراف و مترفین به عنوان تحقیر و استهزا بگویند: آیا اینها هستند آنهایی که خداوند از میان ما بر آنها منت نهاده و آنها را مورد تعریف و تمجید قرار داده و جزو مؤمنان و اهل بهشت شمرده است؟

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ

یعنی: پاسخ آنها این است: آیا خداوند به سپاسگزاران از همه داناتر نیست؟ یعنی آنها به وسیله پذیرش دعوت انبیا و دین الهی و طاعت در برابر حق، سپاس گزاشتند تا مورد امتنان خدا گشتند.

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

یعنی: و چون کسانی که به آیات کتاب و نشانه های توحید ما ایمان می آورند به نزد تو

آمدند، بگو: سلام بر شما. یعنی خود در وقت ملاقات سبقت به سلام بجوی و یا از جانب ما به آنها سلام گوی. و نیز بگو که پروردگار شما بر عهده خویش رحمت را مقرر داشته است.

بدین معنا که رحمت ثابت در علم ازلی خود را تنزل داده تا در لوح محفوظ نگاهشته و یا در کتاب های آسمانی پیامبرانوش نوشته است.

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا مِ ابِّجَهَالِهِ ثُمَّ تَابَ مِنْ مِ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: رحمتی که بر مؤمنان مقرر داشته این است که هر کس از شما کار زشتی و ناروایی از روی جهالت انجام داد، آن گناه پس از ارتکاب آن توبه نمود و اصلاح کرد، بی تردید خدا نسبت به او بسیار آمرزنده و مهربان است.

مراد از «عمل سوء» در آیه گناهان غیر شرک و کفر است، زیرا توجه کلام به سوی مؤمنان است. و مراد از «جهالت» نادانی و کار ناروا و ناپسند است که شامل گناهان عمدی مؤمن هم می شود، زیرا نوعاً این قسم گناه از مؤمن از روی جهل و غفلت به عظمت و مقام خدا و یا به مفاسد فردی و اجتماعی عمل، یا به کیفر دنیوی و اخروی آن صادر می شود.

وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ

«کذلک» اشاره است به آیاتی از این کتاب که رفتار مطیعان و مجرمان و سرنوشت سعادت آفرین و شقاوت آور آنها را روشن کرده و مشبّه به مصداق و مشبّه کلی است و کلام از قبیل تشبیه کلی به فرد است، و از این طرز بیان در این کتاب بسیار است.

معنای آیه: و ما آیات کتاب خود را پیوسته این گونه تفصیل می دهیم، یعنی حق را از باطل، و مؤمن را از کافر، و صالح را از ناصالح جدا می سازیم.

وَلِتَشْتَبِيْنَ سَبِيْلَ الْمُجْرِمِيْنَ

یعنی: این روش برای اهداف والایی است و برای این است که راه گنهکاران روشن شود و ابهام و اجمالی در آن نباشد و معلوم شود که راه آنها عبارت است از خروج از فرمان خدا، مخالفت پیامبران الهی، انحراف از صراط مستقیم شرع و عقل، ترک تکالیف الهی، اتخاذ راه باطل، پیروی از شیطان و هوای نفس و گمراه کردن جامعه از راه حق.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقِضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

احتجاج با کافران

تفسیر:

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

این آیات تا قصه ابراهیم خلیل آیه ۷۴ در سیاق مقابله با مشرکان و احتجاج علیه آنهاست با اختلاف بیان، و ذکر برخی از معارف توحیدی و نبوت و معاد. یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: من نهی شده ام (یعنی از جانب خدا به وحی، و از جانب عقل به قضاوت وجدان) از این که کسانی را که شما به غیر خدا و به جای او می خوانید پرستش کنم، مانند بتان تراشیده شده از سنگ و چوب و ستارگان. و حاصل، آن که خضوع و تقرب و درخواست حاجت انسان با عقل و ادراک، از جماد محض راهمه شرایع الهی و عقل و وجدان بشری حرام و قبیح و ناپسند می دانند و از آن نهی و زجر جدی دارند.

قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

یعنی: به آنها بگو: پرستش شما در برابر حکم شرع و عقل پیروی از هوای نفس است و من هرگز پیروی از هواهای نفس شما نخواهم کرد، و اگر چنین کنم به یقین گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نیستم.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ

مراد از «بینه» قرآن است و مذکر بودن ضمیر مجرور «کذبتم به» بدین لحاظ است.

معنای آیه: ای پیامبر، به آنها بگو: من برای اثبات نبوت و شریعت خویش بر پایه دلیلی روشن و حجت و برهانی آشکار از سوی پروردگار خویش ام. یعنی دلیل من این قرآن است که اکثر سور و آیات آن تا حال برایم فرود آمده است؛ و شما آن را تکذیب کردید و سحر و جادو و اساطیر اولین خواندید.

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

این جمله اشاره است به آنچه آنها می گفتند که اگر راستگویی، عذابی را که به ما وعده می دهی فرود آر. معنای جمله این است: آنچه شما بدان شتاب دارید، مثل این که می گوئید: فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَابٍ أَلِيمٍ [انفال، ۳۲] در اختیار من نیست، حکم در این باره جز از آن خدا نیست. یعنی حاکمیت و سلطه و تصرف و فرمان نافذ در جهان آفرینش از آن او و به اراده تکوینی اوست و غیر او در هیچ کاری استقلال ندارد.

يَقْصُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ

یعنی: او حق را می گوید و اراده اش دنبال حق می رود، و او بهترین جداکنندگان میان حق و باطل است.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ

یعنی: و نیز به آنان بگو: اگر آنچه بدان شتاب می ورزید (از نزول عذاب و باران سنگ و صیحه آسمانی و غیره) در نزد من و در اختیار من بود، بی تردید کار اختلاف میان من و شما تا حال تمام شده بود. یعنی من پس از ابلاغ مطلب و اتمام حجت، و عدم پذیرش و ظهور اصرار و عناد شما، صبر بشری ام تمام می شد و با عذاب آسمانی هلاکتان می کردم، و لکن کار دست خداست و او داناتر به حال ستمکاران است، که صبرش تا چه حدی مهلت دهد، و حکمت بالغه اش تا چه اندازه اقتضا کند، و نظام اتم جهان آفرینش تا چه حد تأثیر داشته باشد.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبِّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ «۵۹»

کلید جهان نزد خداست

مفتاح: جمع «مفتاح» به فتح یعنی مخزن، یا جمع «مفتاح» به کسر یعنی مفتاح و کلید.

غیب: چیزی که متعلق حواس انسان نیست یا آن که حواس انسانی توان درک آن را ندارد مانند مبدأ اعلی، روح، فرشته، جن و جهان دیگر. حبه و رطب و یابس هر سه عطف اند به ورقه هستند. اَلَا فِي كِتَابٍ بَدَلٍ اسْتِزْجَارًا لِّمَا يَلْمِزُكَ مِنْهُمْ لَعْنًا اَلَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ

یعنی: گنجینه های غیب فقط در نزد اوست. مراد از «گنجینه» حقایق انواع و اصنافی است که در مراحل امکان و منابع استعداد است و قابلیت تحقق و فعلیت وجود را دارد که همه انواع ممکنات موجود در صحنه هستی شمه ای از فعلیت یافته آنهاست. و مراد از «نزد او» در تحت اراده او بودن است که با کلمه «کن» ظهور می یابد. و این آیه نظیر آیه وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ [حجر، ۲۱] و آیه «وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ [منافقون، ۷] است.

و ممکن است مراد از «مفتاح» کلیدها باشد، یعنی کلیدهای آن خزائن که کلمه «کن» است در اختیار اوست که هر چه را اراده کند از کتب امکان و استعداد به صفحه فعلیت می آورد.

لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ

یعنی: و هرگز از آن خزائن یا از آن کلیدها جز او کسی را آگاهی نیست.

وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ

یعنی: و خداوند آنچه را در خشکی و دریاست می داند. ظاهر این جمله آن است که مراد، موجودات کره زمین است که منقسم به آبی و غیرآبی است. یعنی آنچه در خارج از دریاست از سطح زمین و داخل آن و فضای محیط آن، و آنچه در دریاست همه را می داند.

وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٌ وَلاَ يَابِسٌ

یعنی: و هیچ برگی نمی افتد مگر این که خدا آن را می داند (یعنی خواه برگ از شاخه درخت باشد یا از بوته گیاهان. و ذکر برگ به جهت کثرت آن در انظار و خروج از حد و حصر در افکار است) و نیز هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نمی افتد و هیچ تری و هیچ خشکی ساقط نمی شود مگر این که آنها را می داند. و مراد از «دانه» همه هسته ها و بذرهایی است که به سطح زمین می افتد و در میان اجواف و اعماق زمین که همه تاریک اند قرار می گیرد خواه به وسیله کشاورزان و یا به وسیله بادهای مأمور به پاشیدن آنها یا آب های منتقل کننده. و مراد از «هر خشک و تر» هر موجود قابل سقوط از میوه جات و حبوب و غیر آنهاست.

إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

کلام تا اینجا تمام است و گویی فرموده: وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ وَ لاَ حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَ لاَ رَطْبٌ وَ لاَ يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ را بدل آورده، بدین غرض که مراد از علم به سقوط آنها این است که در لوح محو و اثبات و لوح محفوظ نوشته ایم، و هر دو «مبین» است، اولی در نزد اغلب فرشتگان و دومی در نزد خواص و مقربان آنها.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾

ص: ۳۸۵

تَوَفَّى حَقَّهُ: حَقَّ خود را به طور کامل دریافت کرد. جَرَّحَ الرَّجُلُ - از باب مَنَعَ - کسب کرد و به دست آورد. قَضَى الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - تمام کرد آن را. لِيُقْضَى مَتَّعًا است به تَوَفَّى و بَعَثَ. و يَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُمْ جَمْلَةً مَعْتَرِضَةً است. اَجَلٌ: مجموع مدت تعیین شده برای شیء، و نیز آخر آن مدت. قَهْرُهُ - از باب مَنَعَ - غلبه کرد بر او. فوق عبادۀ خبر دوم هو. تفریط:

کوتاهی کردن.

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ

یعنی: و او کسی است که شما را همواره در شب به طور کامل برمی گیرد. یعنی روحتان را از همه قوای بدن به طور فراگیر هر چند موقت بیرون می کند، یعنی می خواباند.

وَيَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُمْ بِالنَّهَارِ

یعنی: و از آنچه در روز انجام می دهید از اعمال فکری و بدنی، خوب یا بد، همه را می داند. مقتضای ترتیب کلام این است که این جمله پس از «بِيعْتُكُمْ» باشد و تقدیر کلام این که هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ ثُمَّ يَبْعُتُكُمْ بِالنَّهَارِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُمْ فِيهِ. لکن برای اهمیت عمل انسانی، به عنوان جمله معترضه مقدم شده است.

ثُمَّ يَبْعُتُكُمْ فِيهِ

عطف است به يتوفَّاكم، یعنی سپس شما را در روز برمی انگیزد. و استعمال کلمه «بعث» اشاره به این است که بیدار شدن از خواب نظیر برانگیخته شدن از قبر است، پس باید از آن یاد کرد و در فکر آن بود.

لِيُقْضَى أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: این توفی در شب و بعث در روز ادامه دارد برای آن که مدت تعیین شده عمر شما تمام شود و پس از آن - یعنی با حلول مرگ - بازگشت شما به سوی اوست، برای مدتی در برزخ و مدتی در قیامت، و سپس در آن جا شما را از آنچه انجام می دادید از اعمال قلبی و

بدنی و نیک و بد، به وسیله پاداش و کیفر آگاه خواهد نمود.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

یعنی: و او غالب و چیره و بالادست بندگان خویش است.

او غالب بر همه چیز است، زیرا همه چیز را بدون اختیار آنها پدید آورده و ادامه وجود می دهد و آثار وجودی همه نیز بی اختیار از آنها سر می زند، آتش به سوزاندن، ابر به باریدن، خاک به رویانیدن، گیاه به بذل حبوب، درخت به دادن میوه، زمین به حرکت، خورشید به نور و حرارت، و کرات و کهکشان ها به وظایف تکوینی ادامه می دهند.

و او برتر و بالای سر بندگان خویش است و او دارای سلطه ای به نحو تسلط واجب بر ممکن، و مربی بر تربیت شده است، زیرا تدبیر امور دنیا و تربیت تکوینی و تشریحی همه از آن او و تحت اراده اوست.

وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً

یعنی: و او پیوسته بر شما نگهبانانی می فرستد. مراد نگهبانان نامرئی از فرشتگان است که از ابتدای پیدایش انسان، جسم او را شبانه روز از حوادث آسیب زا و نابودکننده عالم تکوین حفظ می کنند و روح او را از گزند اجنه و شیاطین نگه می دارند، عمرها و روزی های آنها را می نویسند، اعمال نیک و بدشان را می نگارند، نیازمندان هدایت و الهام غیبی را یاری می دهند، و غیر اینها از اموری که بشر را توان درک و احاطه به آنها نیست.

و ممکن است مراد از «حَفَظَةً» اعم از فرشته و انسان باشد و نگهبانی انسان ها نسبت به انسان ها حتی پدر و مادر نسبت به اولاد را نیز شامل شود.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ

یعنی: محافظت نگهبانان تا وقتی است که یکی از شما را مرگ فرا رسد که در آن هنگام فرستادگان ما یعنی موکلان به قبض ارواح، او را به نحو کامل و برای همیشه قبض روح می کنند و آنها هیچ تفریط و کوتاهی در کارشان انجام نمی دهند.

مراد از «رسل» در این جا فرشته عظیم الشان و رفیع المنزله عزرائیل و فرشتگان بسیاری در شرق و غرب عالم است که تحت فرمان او حساب مرگ همه را دارند و در اجرای وظایف، تقدیم و تأخیر، افراط و تفریط، تخلف و گناه و عجز و سستی ندارند، و

همه افراد انسان از مرد و زن، بزرگ و کوچک و قوی و ضعیف در برابر آنها در عجز و ناتوانی و تسلیم و ذلت یکسان اند.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ

یعنی: آنها پس از پایان عمر محدود، به سوی خداوند که مولای به حق آنهاست بازگردانده می شوند. مراد از «رو به سوی خدا» حضور در صحنه محشر است. و مراد از «مولا» در این جا مالک و صاحب و اولی به تصرف و متولی امور است و اشاره به این که امور گذشته از توفی در خواب در دنیا، نگهداری انسان به وسیله حفظه، تدبیر امور دنیوی او، میراندن از این جهان و بعث و حساب در جهان دیگر همه از شئون مولویت اوست.

اَلَا لَهُ الْحُكْمُ

یعنی: آگاه باشید که حکم از آن اوست. یعنی نفوذ مطلق فرمان در آخرت از آن اوست، یا فرمان حقیقی واجب العمل بر همه در هر امری از آن اوست، نظیر فرمان به فرشتگان در اداره امور جهان هستی، و فرمان به انبیا در ابلاغ رسالت ها، و فرمان به جامعه بشری در پذیرش دین و احکام اصولی و فروعی، و بالأخره حکم و فرمان در آخرت درباره همه حوادث آن روز.

وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِیْنَ

یعنی: و او سریع ترین حسابگران و محاسبه کنندگان است. یعنی در روز قیامت حساب مقدر شده بر هیچ مکلفی به خاطر عجز و ضیق وقت و جهات دیگر تأخیر نمی افتد. و در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام است که خدا را با خلق خویش در روز واپسین دو نوع محاسبه است: اجمالی و تفصیلی. محاسبه اجمالی آن است که یکایک اهل محشر از انس و جن در یک لحظه خود را با خدا مواجه دیده، حساب های خود را پس خواهند داد و شمار حسنات و سیئات و صغایر و کبایر آنها و مقدار پاداش و کیفرشان در همان لحظه معلوم شده، تمام خواهد گردید. و محاسبه تفصیلی در محاکمه علنی با حضور طلبکاران و ظهور همه اعمال سری در مرأی و منظر جهانیان و طرح شکایت شاکیان و انکار یا تصدیق شخص مورد سؤال و اقامه شهود و مانند اینها انجام می یابد، و طول مدت این محاسبه را که چند روز یا چند سال یا چند هزار سال است جز خداوند نمی داند و همه در نزد خداوند

سرعت حساب است.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ «۶۳» قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ «۶۴»

لغت و اعراب:

تَضَرُّعٌ: تذلل و زاری. خُفْيَةً: پنهانی. لَئِنْ أَنْجَانَا به تقدیر «یقولون». كَرْبِ الْغَمِّ - از باب نَصَرَ - شدید شد غَصَبَهُ.

تفسیر:

برهان فطرت

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

یعنی: ای پیامبر، به آنان که شرک می ورزند بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می بخشد؟ یعنی از شداید و سختی هایی که در سفر خشکی و دریا رخ می دهد مانند گرفتار شدن به سرما و گرمای شدید و برف و باران غیر عادی و شیخون راهزنان و خطر سقوط مرکب و غرق در آب و غیره.

تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

یعنی: ظلمات و شدایدی که همواره در آن حال او را آشکارا به زبان و پنهانی در دل یا پنهان از خلق می خوانید و در آن حال می گوید: مسلماً اگر او ما را از این ورطه نجات بخشد بی تردید از سپاسگزاران خواهیم بود.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ سؤال از آنان (که شرک و عناد در اعتقاد و فسق در عمل، به آنها اجازه جواب منصفانه نمی دهد) خود بگو: این خداست که شما را از آن ظلمات و شداید و از هر اندوه و غصه سخت نجات می بخشد، یعنی نه بتان و مجسمه های جماد و

ص: ۳۸۹

ستارگان و غیره. و آن گاه باز شما برای خدا شریک قرار می دهید. یعنی به جای این که او را شکر گوید، از کفران نعمت هم می گذرید و کفر و شرک را انتخاب می کنید.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

تهدید الهی

لغت و اعراب:

بَعَثَهُ - از باب مَنَعَ - تهییج کرد و برانگیخت او را. لَبَسَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ - از باب ضَرَبَ - کار را بر او مختلط و مشتبه نمود. شَاعَهُ - از باب ضَرَبَ - پیروی نمود از او. شیعه الرجل: اتباع و پیروان او. شیعه: فرقه و طایفه، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. شیعاً جمع شیعه، حال است از مفعول یلبسکم.

تفسیر:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: خداوند تواناست که بر شما عذابی از ناحیه بالای سرتان برانگیزد. بدین معنا که موجودات جوئی فوق را حرکت دهد و از حالت عادی بیرون آورد تا صاعقه و سَجیل و سرمای مهلک و گرمای سوزان و تگرگ و باران و برف غیرعادی و حشرات جوئی و بادهای مسموم و غیر اینها را تولید کند و همه از بالای سر بر شما هجوم آورند، و هم چنین قطعات سنگ و پاره های کرات دیگر را بر سر شما فرو ریزد.

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ

یعنی: یا آن که عذابی از زیر پاهایتان برانگیزد تا شما را هلاک سازد، مانند زلزله، خسف زمین، تولید شکاف عظیم در آن، آتشفشانی کوه ها، جوشش غیرعادی آب، شور شدن چشمه ها و نهرها، شوره زار شدن زمین، تولد حشرات مهلک در زمین و غیر آنها. و

ص: ۳۹۰

ممکن است مراد از برانگیختن عذاب از بالای سر و پایین پا، برانگیختن طبقات فوقانی ملت یعنی حاکمان جائر و اغنیای فاسق، و برانگیختن طبقات پایین آنها یعنی تهیدستان و پابرنه ها باشد.

پس در این آیه گویی در جمله اول خطابی تهدید آمیز به طبقه پایین و اکثریت ملت است که خدا می تواند حاکمانی جائر و ثروتمندانی بی رحم بر آنها مسلط کند. و در جمله دوم خطاب تهدید به طاغیان و مترفین است که خدا می تواند توده ملت را علیه آنها بشوراند و با انقلابی از پایین، آنها را نابود سازد.

أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

یعنی: یا آن که اجتماع شما را مختلط کند و به جان هم اندازد به طوری که فرقه فرقه و دسته دسته گردید و دارای عقاید و مسالک مختلف بر ضد یکدیگر شوید، و از این راه به برخی از شما عذاب برخی دیگر را بپوشاند، عذاب تفرقه مستمر و جنگ و قتل و غارت و غیره.

انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

یعنی: بنگر که چگونه ما آیات قرآن را برای آنان به انحاء مختلف و راه های گوناگون می آوریم، یعنی به صورت امر و نهی، و پند و اندرز و تشویق و تهدید و ذکر سرگذشت سابقین از صالحین و مجرمین. و یا آن که چگونه ما نشانه های توحید و قدرت و عظمت خود را به انواع مختلف در آفاق این جهان و نفوس خودشان می آوریم، شاید آنها دانش درست و فهم عمیق پیدا کنند، یعنی به حقانیت دین و بطلان کفر و شرک پی ببرند.

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ «۶۶» لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسِيءَةٌ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «۶۷» وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۶۸» وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۶۹»

دوری از منکرات خدا و نبوت

كَذَّبَ به مرجع ضمیر مجرور «عذاب موعود» است. خاضَ الماءَ - از باب نَصَرَ - داخل شد در آن، و غالباً در مورد وارد شدن به سخنان باطل و ناروا استعمال می شود. يخوضون فی آیاتنا به تقدیر «خوضاً باطلاً». و إِمَّا يَنْسِيَنَّكَ «ما» زائده و تقدیر «إِنْ يُنْسِيَنَّكَ» است. ذکری:

مصدر و مفعول مطلق فعل مقدر است به تقدیر «تذکرهم تذکره» یا «نذکرهم تذکره».

تفسیر:

وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

یعنی: ای پیامبر، قوم تو آن عذاب را تکذیب کردند. (مراد از قوم پیامبر، مشرکان مکه یا همه عرب است نظیر: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِنَبِّئِ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمِهِ [ابراهیم، ۴] و مراد از عذاب، عذاب افتراق یا آنچه به فرود آمدن آن از بالا یا پایین هشدار داده بود) در حالی که آن کتاب یا آن وعده حق و ثابت است. به آنان بگو: من هرگز وکیل شما نیستم تا شما را از تکذیب مانع شوم یا به تصدیق وادارم. یعنی من متکفل ایمان شما و ضامن پاداش یا کیفر شما در دنیا و کفیل ثواب و عقاب شما در آخرت نیستم، بلکه وظیفه من ابلاغ و اتمام حجت است و باقی بر عهده خداست.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ

یعنی: برای هر چیزی از وعده ها و تهدیدهای این کتاب قرارگاه و زمانی معین در دنیا و آخرت است که حتماً در آن تحقق می یابد، و به زودی خواهید دانست. و این وعده زود صورت گرفت، زیرا گروهی از مشرکان مورد تهدید پس از اندک زمانی در جنگ بدر عذاب خدا را چشیدند.

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ

پیامبر اسلام و همه یارانش در مکه در اقلیت کامل بودند و همواره طبق اقتضای عادت و ایجاب انس با ارحام و جامعه در مجامع عمومی شرکت داشتند و در ضمن به دعوت خود ادامه می دادند و طبعاً معارضا و رد و تکذیب و استهزا هم می شنیدند. در این زمینه

دستور آمد: ای پیامبر، و هنگامی که در مجتمع مشرکان کسانی را دیدی که در آیات کتاب ما یا در نشانه های توحید ما به عنوان رد و ابطال و استهزا وارد می شوند، از آنها اعراض کن و روی برتاب، یعنی مشغول کار دیگر یا سخن دیگر شو، یا موقتاً از محل بیرون رو، تا آنها در سخنی دیگر وارد شوند.

وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: و اگر شیطان از یادت ببرد، و به وسیله وسوسه و اغفال، تو را نسبت به حکم حرمت نشستن در مجلس توهین به حق و استهزای به آیات خدا به فراموشی کشاند، پس از یادآوری برخیز و با گروه ستمکاران منشین.

بدان که خطاب این آیه از اول تا آخر آن هرچند به حسب ظاهر به پیامبر اسلام است، لکن در واقع خطاب به مسلمین است از باب: اِيَّاكَ اَعْنَى و اسمعی یا جاره، و نظایر آن در این کتاب کریم فراوان است. و این ادعا بدین جهت است که طبق ادله قطعی، شیطان نمی تواند بر شخص معصوم از پیامبر یا امام مسلط گردد به گونه ای که حکم حرمت یا وجوب فعلی را فراموش کند و مرتکب عصیان شود. مضافاً این که صدر آیه که خطاب به پیامبر است در سوره نساء که مدنی است خطاب به مؤمنین است و همان جا اشاره شده که این حکم در سابق نازل گردیده، و مراد همین آیه است که در مکه نازل شده، و آن آیه این است: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ [نساء، ۱۴۰].

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: در مجالس و مجتمعات مشرکین که مسلمین نیز هستند، از حساب اعمال آنها مانند کلمات کفر آور و استهزای به دین و کتاب، چیزی بر عهده اهل تقوا از مسلمان ها نیست، یعنی مسلمان هایی که خود از آن پرهیز دارند، زیرا در اسلام گناه کسی بر عهده کس دیگر نیست و خود آنها هم وظیفه اعراض را انجام می دهند.

وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

یعنی: هرچند گناه آنها بر مسلمین نیست، لکن بر مسلمین لازم است که آنها را به نحوی تذکر دهند، شاید از گفتار کفر آور کوتاه آیند. و ممکن است معنا این باشد که هرچند بر

مسلمین گناهی نیست، لکن ما به آنها تذکر می دهیم تا پرهیز نمایند و پس از تذکر در آن محل نشینند تا شنیدن کلمات کفر آور در روحشان اثر بد نگذارد.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

ذَر: امر به معنای رها کن، و از این ماده به این معنا جز امر و مضارع نیامده است. لعب: بازیچه. لهو: باطل و بی نفع. و ذکر به: یعنی یادآوری کن به قرآن.

بَسَّلَهُ - از باب نَصَرَ - ممنوع و محروم کرد او را، اَبْسَلَهُ: آن را به رهن و گرو گذاشت.

أَنْ تَبَسَّلَ به تقدیر «مخافه أن تبسل». تَعْدِلُ: فدا و مثل بدهد. كُلُّ عَدْلٍ مَفْعُولٌ مطلق نوعی است یعنی «فداءً كاملاً».

تفسیر:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

یعنی: ای پیامبر، رها کن کسانی را که دینشان را به بازیچه و بیهوده گرفته اند و زندگی دنیا آنها را فریفته است. یعنی مانند مشرکان که اتخاذ شرک و بت پرستی آنها روی حب ریاست یا منافع مالی است. و یا آن که دین حقی که باید به جد و عزم تلقی کنند و عمل نمایند در نزد آنها جدی نیست، بلکه مانند منافقان و برخی مسلمان های صوری، بازیچه و به اقتضای هوا و تابع منافع مادی آنهاست. و معنای «رها کن» این است که متعرض آنها

ص: ۳۹۴

مباش و در مقابل گفتار و رفتار کفرآمیز و فسق آور آنها به مقابله و مؤاخذه بر مخیز تا آن گاه که قدرت و تسلط یابی و توان جهاد و پیاده کردن حقیقی امر به معروف و نهی از منکر را پیدا کنی.

و ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ مِّمَّا كَسَبَتْ

یعنی: به وسیله این قرآن آنها را و همه را تذکر ده و یادآوری کن، تا مبادا در روز واپسین، نفسی به سزای آنچه در دنیا کسب کرده از کفر و فسق، ممنوع از رحمت و محروم از فضل خدا گردد.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَأُؤْخَذَ مِنْهَا

یعنی: در حالی که آن نفس را جز خداوند سرپرست و یاور و شفاعت کننده ای نیست، و اگر در آن روز از جانب خود فدیة دهد بزرگ ترین و کامل ترین فدیة را یا همه انواع فدیة ها را، از او پذیرفته نمی شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ مِّمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ

یعنی: آنهايند کسانی که در برابر آنچه در دنیا از معاصی به دست آورده اند محروم از رحمت خدا خواهند بود و آنها را به سزای کفرشان پیوسته آشامیدنی ای از آب جوشان جهنم و عذابی دردناک است.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرُدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدٍ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «٧١» وَأَنْ أَفِيْمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «٧٢»

دلیل یکتا پرستی

استهواه: او را به پیروی خویش واداشت، عقلش را ربود. حَارَ - از باب مَنَع - راه را گم کرد. حیران صفت مشبَّهه و حال است از ضمیر مفعولی در «استهوته». له أصحاب صفت «حیران» است. و أن أقيموا عطف است بر لنسلم به تقدیر «لأن أقيموا» یا «لأن نُقیم».

تفسیر:

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرُدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ

این آیه به نحو استفهام انکاری، احتجاج با مشرکین است بر لزوم تبعیت از توحید و دوری از شرک و کفر.

معنای آیه: ای پیامبر، به مشرکین قریش و بت پرستان مکه بگو: آیا غیر خدا و به جای او چیزی را بخوانیم و جمادی را بپرستیم و نیازهای خود را از او بخواهیم که هرگز نه سودی به ما می رساند و نه ضرری به ما می زند؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت فرموده به پشت سر خویش یعنی به سوی شرک و کفر بازگردیم؟

این سخن را پیامبر از زبان امت خود می گوید که از شرک به اسلام آمده بودند نه از طرف شخص خود که هیچ گاه سابقه کفر و شرک نداشته است.

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ انْتِنَا

یعنی: آیا ما به سوی کفر و شرک باز گردیم و همانند کسی باشیم که شیطان ها و پریان در صفحه زمین او را در حالی که متردد و حیران است به دنبال خویش انداخته و عقلش را ربوده اند، و او را یارانی است که پیوسته برای نجاتش او را به سوی هدایت می خوانند که به طرف ما بیا، و او از غایت حیرت و غفلت نمی پذیرد؟

حاصل آن که در این آیه کسانی را که از ابتدا در حال شرک و کفرند و یا پس از پذیرش اسلام دوباره به حال اول بازگشته اند، تشبیه به اسیر جن و متحیر در صحرائی می کند که خود حیران است و نداها و دعوت های دوستانش را که می خواهند نجاتش دهند، نمی شنود یا باور نمی کند.

و وجه تشبیه این است که مشرک و کافر در جو وسیع زندگی، راه حق و نجات را که

دین حق و شریعت وقت خویش است به واسطه وسوسه های شیاطین و یاری نفس اماره گم کرده و در واقع متحیر و آواره از راه سعادت است، خواه به باطل های خود معتقد باشد یا در شک و تردید به سر برد، و هرچه یاران انسانی او از پیامبر وقت و مسلمین، او را به سوی دین و کتاب آسمانی دعوت می کنند از فرط گمراهی و عناد و پیروی هوا نمی پذیرد و گویی نمی شنود.

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: ای پیامبر، در برابر گرایش آنها به کفر و هدایت شیاطین جنی و انسی بگو: به یقین و بی تردید هدایت خداوند همان هدایت مستقیم و اصیل و صحیح است. و نیز بگو: ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان شویم. یعنی خدا به وسیله پیامبران مرسل و عقل و خرد، ما را فرمان داده که در مقابل ذات اقدس او که همه جهانیان از آن او و تحت تربیت اویند سر تسلیم فرود آوریم و شریعت اهدایی او را بپذیریم نه هدایت تحیرآور شیاطین را.

وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

یعنی: و نیز به ما دستور رسیده که باید نماز را برپا دارید و از او - یعنی خداوند - پروا کنید، و اوست کسی که به سوی او گردآوری می شوید.

مراد از «پروا» انجام همه واجبات و ترک همه محرمات است، و چون نماز اهم همه تکالیف است جداگانه ذکر شده. و مراد از گردآوری نزد او اجتماع بشر مقدمتاً در عالم برزخ است که اکثریتشان پیش از نفخه اول صور به تدریج و باقی به نفخه اول صور یک مرتبه در آن جا حاضر می شوند، و از آن جا به نفخه دوم راهی قیامت می شوند و به نفخه سوم برای حساب و داوری در محکمه الهی اجتماع می کنند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳)

تفسیر:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

یعنی و اوست کسی که آسمان ها و این زمین - یا مطلق زمین - را به حق یعنی روی هدفی صحیح و والا و برتر و عقلایی آفریده. و مراد اعم است از خود آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست.

وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ

«یوم» منصوب است به «يقول». یعنی و روزی - یعنی هر زمانی - که به هر چیزی می گوید: باش، بی درنگ می باشد. مراد از گفتن کلمه «کن» تعلق اراده تکوینی او بر ایجاد اشیاست و نیاز به تلفظ «کن» نیست، زیرا ایجاد کلمه کن نیز نیازمند تکرار آن می شود و منجر به تسلسل می گردد. و شاید ادراج کلمه کن به لحاظ «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» است یا برای سهولت در اذهان شنونده. و بالجمله هر آنی اراده حتمی او به وجود چیزی تعلق بگیرد، خواه سماوات و ارض باشد یا غیر آنها و خواه حدوث قیامت باشد یا غیر آن، بلافاصله موجود می شود. و لکن ظاهر آیه این است که در این جا متعلق «کن» روز قیامت است که هر زمانی بگوید: «باش» تحقق خواهد یافت.

قَوْلُهُ الْحَقُّ

یعنی: گفتار او ثابت است.

هر سخنی که از خدا صادر شده و در لوح محفوظ نگاشته شده، یا در کتاب های آسمانی آمده، یا به پیامبران و فرشتگان رسیده که از آن جمله آمدن قیامت است، همه حق و ثابت است و شائبه کذب و خطا در آن نیست. و ممکن است مراد از «قوله الحق» تعلیل جمله قبل و مراد از «قول» مفاد «يقول» سابق باشد و مراد از «حق» عین ثبوت اشیا در خارج باشد. یعنی علت این که قول «کن» ملازم «فیکون» است، این است که اراده او به هر چه تعلق بگیرد او قهراً ثابت و موجود شده است. یعنی اراده عین حصول المراد و ثبوته.

وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

یعنی: و در آن روزی که نفخ در صور خواهد شد مُلْكُ از آن اوست.

مراد از نفخ صور نفخه اول به بعد است تا آخر ابد. یعنی هر چند در دنیا نیز ملکیت

جهان و مالکیت مطلقه آن از آن اوست، لکن در دنیا شیاطین جنّ و انس و طواغیت و جائرانِ بشر هر یک به نوبه و استعداد و محیط خود مدّعی ملکیت و مالکیت اند، ولی در آن روز، ملکیت مطلقه بلامعارض و بدون منازع، مخصوص ذات اقدس اوست و همه شیاطین در غل و زنجیر و همه سلاطین جور و طواغیت زمان در ذلّت و خواری و مشمول اُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ [رعد، ۵] اند. پس این جمله نظیر آیه مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ [حمد، ۴] و آیه لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ [غافر، ۱۶] است.

عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِیْمُ الْخَبِیْرُ

ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید

یعنی: او دانای غیب و شهود است. آنچه از هر ذی شعوری غایب و پنهان و آنچه در نزد هر ذی شعوری حاضر و عیان است برای او حاضر است و به همه احاطه علمی دارد. و او دارای حکمت و آگاهی است.

غرض از این دو جمله این است که اطلاع از اعمال باطنی و ظاهری طایفه بشر و اجته در مدت عمر دنیا و تشخیص نیک و بد آنها و تعیین مقدار پاداش و کیفر برای همه نسبت به کسی که غیب و شهود در نزد او شهود است، بسیار سهل است و تنظیم امر شهمه و اجرای عادلانه پاداش و کیفر در نزد حکیم علی الاطلاق و آگاه از همه چیز بسیار آسان است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۷۴»

لغت و اعراب:

آزر و تَارِح: نام پدر ابراهیم خلیل و دو اسم عجمی غیرمنصرف اند. اصنام: جمع صنم، هر چه غیر از خدا مورد پرستش قرار گیرد از مجسمه و تمثال و غیره. الهه مفعول دوم تَتَّخَذُ.

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً

از این آیه تا ده آیه دیگر بیانی اجمالی است از آنچه خداوند به پیامبر عظیم الشأن

ابراهیم خلیل عطا کرده از منطق رسا در اثبات توحید، و استدلال متین او در بیان حق، و تنزیه و تبرئه خداوند از هر عیب و نقص.

معنای آیه: و به یاد آورید زمانی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا تو بت ها را برای خود خدایانی اتخاذ می کنی؟ یعنی قائل به ربوبیت آنها می شوی و در مقابل آنها خضوع و سجده می کنی و از آنها حاجت می طلبی؟

ظاهر آیه این است که آزر پدر حقیقی ابراهیم، و مشرک و بت پرست بوده. لکن در سنت وارده از معصومین اهل بیت علیهم السلام آمده که بی تردید پدر و اجداد پیامبر اسلام یعنی اجداد پدری او در هر مرتبه که بالا رود تا آدم ابوالبشر موحد بوده اند و صفت شرک در آنها نبوده «و کان صلی الله علیه و آله نوراً فی الأضلاب الشامخه» و از این رو مفسران شیعه کلمه «أب» را در این آیه حمل کرده اند به پدرخوانده، یا پدر زن، یا پدر معنوی یعنی معلّم، یا عموی ابراهیم که اطلاق اسم پدر بر آنها نزد عرب مرسوم بوده است، زیرا علاوه بر مطلب فوق، کلمه «أب» اعم است از پدر و غیره، و کلمه خاص پدر کلمه «والد» است.

إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: به آزر گفت که بی تردید من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ «٧٥» فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ «٧٦» فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ «٧٧» فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ «٧٨»

كذلك اشاره است به تعلیم مفهوم از آیه قبل. ملكوت مانند ملك مصدر است یا مصدر به معنی مفعول، تسلط تام یا متعلق تسلط؛ و اضافه واو و تاء برای مبالغه است مانند رهبوت و جبروت. وليكون عطف است به محذوف مقدر، یعنی «ليستدل على التوحيد وليكون». جَنَّ الشَّيْءَ و عليه: پوشانید آن را. أَفَل الشَّيْءِ - از باب عَلِمَ و نَصَرَ -: غایب شد.

بَزَعَتِ الشَّمْسُ - از باب نَصَرَ -: طلوع نمود.

تفسیر:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

یعنی: و همان گونه که او را در تشخیص راه حق و باطل بینا کردیم و گمراهی پدر و زشتی کار او را نشان دادیم، همواره ملكوت آسمان ها و این زمین را بر او نمایان می کردیم.

مراد از «ملكوت» ملك عظیم نامحدود و غیرمحصور آسمان ها و زمین است که همه را در برابر چشم ظاهری ابراهیم ظاهر می ساخت، یا خصوصیات و کم و کیف اوضاع آنها را به او تعلیم می داد و در مقابل فکرش مجسم می نمود. و ممکن است مراد از «ملكوت» خود تسلط و مالکیت به معنای مصدری باشد، یعنی کیفیت تسلط و تصرف و قلب و انقلاب هایی را که در سماوات و ارض همواره انجام می دهیم به او نشان می دادیم. زیرا فرق است میان دیدن کارخانه عظیمی در حال خوابیدن آن با در حال حرکت و تولید بودن آن.

وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

عطف به مقدر است، یعنی: ارائه ملكوت برای این بود که نیروی استدلال او در برابر خصم قوی تر گردد، و برای این که خود او از اهل یقین باشد. یعنی ایمانش به علم و عظمت و قدرت و حکمت او به مرتبه کمال یقین برسد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي

یعنی: پس چون شب بر ابراهیم پوشش افکند و او را زیر سایه گرفت و تنها ستارگان

در جانب آسمان درخشیدند، ستاره ای دید که گفته می شود زهره یا مشتری بوده، و اشاره به آن کرده، گفت: این پروردگار من است. یعنی مالک و مدیر و مدبر امور من است نه خالق من و موجد اشیا و جهان، زیرا کسی از بت پرستان و مشرکان دیگر قائل به الوهیت غیر خدا نبودند، بلکه خالق و موجد جهان و جهانیان را خدا می دانستند و شرک آنها در تربیت اشیا و ایجاد نفع و ضرر درباره آنها بود و از این راه رب النوع و رب الأنواع پدید آمده بود.

و ظاهراً این کلام را در میان قوم و ملت خود گفته که اغلبشان خورشید و ماه و ستاره را می پرستیدند. و اشاره به ستاره و اظهار ربوبیت او از قبیل طرح موافقت با مدعای خصم است که بعداً با دلیل روشن باطل نماید.

فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْأَفْلِينَ

یعنی: پس چون آن ستاره غروب کرد و حرکت زمین به سوی مشرق، او را در پشت پرده غرب پنهان نمود، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم. یعنی ستاره صلاحیت ربوبیت ندارد، زیرا موجودی که از مکانی به مکانی منتقل شود و از حالی به حالی متغیر گردد و پشت پرده افتد و غایب شود، صلاحیت ربوبیت بر کره ای و نفوسی را ندارد.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

یعنی: پس چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. و طبعاً دیدن ماه در حال طلوع در اواسط ماه بوده، پس ماه را در حالی دیده که بدر تمام یا شبیه تمام بوده و نورش بر ستارگان غالب بوده و از این رو آن - به ظاهر - را به ربوبیت انتخاب کرد و چنین وانمود کرد که گویی گمشده خود را یافته و گفت: مربی من این است. پس چون غروب کرد، و لابد آخر آن شب یا چند شب دیگر بوده، گفت: به یقین اگر پروردگارم مرا هدایت نکند حتماً جزو دسته گمراهان خواهم بود. یعنی ماه هم به خاطر نقص تغییر و نهان شدن در پس پرده از مربوبین است و صلاحیت رب شدن ندارد. و غرض آن که بالأخره ما ربی داریم و اینها هم رب نیستند، پس آن رب حقیقی باید ما را به سوی خود هدایت نماید.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ

یعنی: پس از نفی ربوبیت ستاره و ماه، چون آفتاب را در حال طلوع نگریست، (یعنی

در حالی که سر از خاور بیرون می آورد و سینه تاریک آفاق را می شکافت و نصف کره زمین را روز روشن می کرد، و لابد قوش هم در آن هنگام علی الرسم در برابرش خضوع کرده، به سجده می افتادند) گفت: این پروردگار من است، این بزرگ تر از آن دوتاست.

یعنی مطلوب حقیقی را پیدا کردم.

فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

یعنی: پس چون در آخر روز، آن نیز غروب کرد و چرخش زمین به سوی خاور او را در طرف باختر از نظرها پنهان ساخت، گفت: ای قوم من، به یقین من از آنچه آن را شریک خدا قرار می دهید بیزارم. و ظاهر این است که این کلام را که ضد اعتقاد آنها بود در میان انبوه جمعیت آنها گفته است، و معلوم می شود آنها نیز تنها این سه قسم را یعنی ستاره و ماه و خورشید را به ربوبیت پذیرفته بودند که ابراهیم پس از نفی آنها به سراغ خدای حقیقی رفت.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۷۹»

لغت و اعراب:

وَجَّهَ الشَّيْءَ: آن را به طرفی برگرداند. وجه: صورت انسان و حیوان، جهت و سو. فَطَرَ الشَّيْءَ - از باب عَلِمَ وَ نَصَّرَ -: شکافت آن را، اختراع نمود و ایجاد کرد آن را. حَخَفَ - از باب ضَرَبَ -: میل کرد. حَنِيفًا: مستقیم. حَنِيفًا حال است از فاعِل وَجَّهْتُ.

تفسیر:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

یعنی: به یقین من صورت خود را برگرداندم به سوی کسی که آسمان ها و این زمین را آفریده است. مراد از توجیه صورت، متوجه کردن دل و روح و جان است به سوی ذات واجب الوجود، یعنی اعتقاد به او و عبادت او. و اطلاق فطر (شکافتن) بر خلق (آفریدن)

ص: ۴۰۳

تشبیه است به این که گویی شکم عدم را شکافته و موجودات را بیرون ریخته است. و توصیف خدا به این خلقت برای این است که آنها آن را قبول داشتند، یعنی آن ذات متعالی که می دانید این صفت عظیم را دارد.

حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: توجه من به خدای خالق در حالی است که میل به حق کرده ام و او را یافته ام و ربوبیت را نیز نسبت به همه اجزای عالم وجود از آن او می دانم، و از شما مشرکان نیستم که برای او شریک قرار دهم و الوهیت و خلقت را از او، و ربوبیت را از غیر او بدانم.

وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾

لغت و اعراب:

أُتْحَاجُّونِي، اصلش أتحاجونني بوده، دو تشدید و دو مدّ در این کلمه است. إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ استثنای منقطع است به تقدیر «لكن أخاف أن يشاء ربّي خوفی».

تفسیر:

وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ

در آیات پیشین آغاز احتجاج از جانب ابراهیم بود و مفاد این آیه آغاز احتجاج از ناحیه کفار است.

معنای آیه: و قوم ابراهیم با وی به جدال و ستیزه برخاستند. و طبعاً جدالشان درباره توحید و شرک بوده که به خاطر ترس از این که از جانب بت ها و سایر شرکا مَضَارّ و آسیبی به ما برسد باید به آنها معتقد شد و آنها را عبادت نمود (زیرا انگیزه پرستش مشرکان نوعاً به خاطر جلب نفع از آن معبودها یا دفع ضرر و آسیب از آنها بوده). ابراهیم گفت: آیا با من

ص: ۴۰۴

درباره خداوند جدال و ستیزه می کنید؟ در حالی که او مرا هدایت کرده است. یعنی وحدت و یگانگی خود را در الوهیت و ربوبیت و مالکیت اشیا، و بطلان و عجز شرکا را به نحو علم الیقین به من نشان داده و مرا به سوی خود هدایت نموده، پس مرا چه نیازی به اقامه دلیل از جانب شماست؟!

وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا

یعنی: و حال آن که من از هیچ یک از آنچه شریک خدا می سازید نمی ترسم جز این که پروردگارم چیزی را بخواهد. یعنی لکن از این می ترسم که پروردگارم خوف و ترسی را برایم بخواهد.

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

این جمله به منزله تعلیل استثنای فوق است. یعنی: پروردگارم بر همه چیز وسعت دانش و احاطه علمی دارد و ممکن است در علم ازلی او این باشد که به من آسیبی برسد.

پس آیا این حقایق را تعقل نمی کنید و از آن پند نمی گیرید؟!

وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْإِيمَانُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

تفسیر:

وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا

یعنی: و چگونه من از آنچه شما شریک خدا کرده اید بترسم؟ - چگونه از آسیب و ضرر

بت های تراشیده شده به دست شما بهر اسم در صورتی که آنها جز جمادی بی اراده و مخلوقی مقهور و عاجز نیستند - در حالی که شما نمی هراسید از این که برای خداوند چیزی را شریک قرار داده اید که خدا هیچ حجّت و برهانی بر صلاحیت او بر شما نازل نکرده است! یعنی باید قداست و مقام و تأثیرات وجودی هر موجودی در عالم هستی افاضه تکوینی یا تشریحی از جانب او شود.

فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی: پس کدام یک از دو دسته به ایمنی سزاوارترند اگر می دانید؟ یعنی اگر اهل دانشید داوری کنید آیا موخدان که در طاعت خدای مقتدر قرار گرفته و خود را از جانب جمادات عاجز در امان می دانند در آرامش خاطرند، یا مشرکان و بت پرستان که تکیه بر جمادات نموده و خود را از غضب خدای مقتدر غالب در امان می پندارند؟

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ

در این آیه ابراهیم سبقت جسته است به جواب از پرسشی که خود کرده، به خاطر اثبات آن که مطلب روشن است و جوابی جز این نیست. یعنی: حتماً این چنین است کسانی که به خدا ایمان آورده اند و ایمان خود را آمیخته به هیچ ستمی نکرده اند آنها هستند که ایمنی، از آن آنهاست، و آنها هدایت یافتگان اند.

مراد از «ظلم» در این جا شرک است چنان که لقمان حکیم گفته: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [لقمان، ۱۳]. یعنی کسانی که توحیدشان مخلوط به شرک نشده در امان اند و راه راست را یافته اند.

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ

یعنی: و آن حجّت و برهان ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. «تلك» اشاره است به حجّت به نحو عموم، یعنی ادله و براهینی که در آیات گذشته برای ابراهیم ذکر شد، نظیر استدلال انّی او از طریق معلولات به وجود علت، و از راه تغییرات حاصله در جهان هستی به خالق و مدبّر، و جواب های منطقی او در برابر احتجاجات دشمن.

این آیه جمله مستأنفه و در ذکر الطاف خدا درباره صالحان بشر است و در بیان این که ابراهیم نیز از آنها بود. یعنی: آری کسی را که ما بخواهیم، به درجاتی بالا می بریم. و خواستن خداوند گاهی به اراده ازلی و اقتضای تکوینی نظام اداره بشر و به تبع نظام اتم صفحه وجود است، و گاهی به واسطه پذیرش اختیاری بشر است تکالیف توجیه شده به سوی او را، هرچند وجه اول، ملازم وجه دوم نیز هست، نظیر انبیا و معصومان علیهم السلام.

و مراد از «رفع درجات» درجات معنوی ایمان و عقاید و سجایای فاضله انسانی و عمل های شایسته خارجی است. و ابراهیم را علاوه بر مراحل تکوینی، در مناصب انشائی نیز ترفیع درجه داده بود؛ نخست منصب نبوت و رسالت و سپس منصب امامت بخشیده و از آن جا به کرامت خلقت ارتقا داده بود.

إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

یعنی: به یقین پروردگار تو دارای حکمت و علم است.

اعطای مراتب کمال تکوینی یا تشریحی به برخی از آنها بر مبنای حکمت و دقت و متانت و اتقان صنع در مرحله تکوین و تشریح و روی علم کامل محیط به همه چیز است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾

ذَرَّ الْمَلْحَ مِضَاعَفَ اللَّامِ - از باب نصر: پاشید آن را. ذریه به تثلیث ذال و تشدید راء و یاء: نسل و فرزندان. نوحاً: مفعول مقدم هدینا و واو و سیزده نام پس از آن عطف اند به نوح.

تفسیر:

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ

مراد از هدایت مطلق در هر جا هدایت در اصول عقاید و امهات فروع است که مجموع را می توان به عنوان دین و اسلام و صراط مستقیم نامید. ولكن در آیات زیر که در هفت مورد به کار رفته، مراد هدایت خاصه است یعنی توأم با مقام نبوت و تفضیل بر جهانیان عصر و اجتناب و برگزیدن و صلاح، و این قسم از هدایت مخصوص انبیای الهی خاصه اولوالعزم آنهاست.

معنای آیه: و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. اسحاق فرزند بلاواسطه او از سارا، و یعقوب فرزند اسحاق که نام دیگرش اسرائیل و جدّ اعلای همه پیامبران بنی اسرائیل است. و هر یک از دو نفر یعنی اسحاق و یعقوب را، یا هر یک از سه نفر یعنی ابراهیم و آن دو فرزندش را هدایت نمودیم، یعنی به راه مستقیم توأم با اعطای منصب نبوت و کتاب آسمانی و شریعت و تعلیم علوم و معارف درخور مقام آنها و نیاز جامعه آنها.

و نوح را نیز از پیش به همین منوال هدایت نمودیم یعنی منصب نبوت و نخستین کتاب آسمانی شامل دین و شریعت مستقل و باقی تا زمان ابراهیم عطا نمودیم.

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ

یعنی: و نیز از فرزندان او یعنی نوح یا ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم، یعنی به وسیله اعطای مقام نبوت و رسالت.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

«ذلک» اشاره به اجر و پاداش پیامبران مذکور است. یعنی: و همان گونه که آنها را پاداش های معنوی در دنیا پیش از آخرت دادیم، همه نیکان و نیکوکاران را پاداش

می دهیم هرچند مراتبشان مختلف و پاداش ها متفاوت است.

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ

اینها عطف اند به داود، یعنی: و نیز هدایت نمودیم زکریا را که از اولاد سلیمان بود و پس از کشته شدن فرزندش کشته شد. و یحیی فرزند زکریا و عیسی و الیاس را که گفته می شود پسر برادر موسی و هارون بوده، که هریک از آنان از نیکان درجه بالا و صالحان مافوق بودند.

و ذکر عیسی بن مریم در این آیه از ذرّیه و اولاد ابراهیم یا نوح دلیل این است که فرزند از ناحیه دختر نیز ذرّیه و اولاد است و خدشه کردن در این که حسن و حسین علیهما السلام از فرزندان پیامبر اسلام اند، باطل و ناشی از تعصّب جاهلی است.

وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِلْيَسَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا

یعنی: و هدایت کردیم از اولاد نوح، اسماعیل فرزند ابراهیم را که جدّ اعلاّی پیامبر اسلام است و بدین جهت از اسحاق فرزند ابراهیم جدّ بنی اسرائیل، جدا ذکر شده.

و الیسع را که گفته شده الفلامش زاید و او فرزند اخطوب است و در قرآن یادی از او جز در این جا نشده است. و یونس و لوط را، و ذکر لوط در این آیه قرینه است بر این که مرجع ضمیر مجرور «مِن ذرّيته» نوح است نه ابراهیم، زیرا لوط از اولاد ابراهیم نبود بلکه خواهرزاده او بود.

وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ

یعنی: و هریک از نامبردگان را بر همه جهانیان عصر خود برتری دادیم.

وَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ

این کلمات عطف اند به کلمه «كُلًّا» در آیه پیشین که مفعول «فَضَّلْنَا» است و «مِن» تبعیضیه است. یعنی: و نیز ما تفضیل و برتری بخشیدیم برخی از پدران و اولاد و برادران پیامبران فوق را، یعنی آنهایی را که مرتبه والای نبوت و احسان و صلاحیت را داشتند.

وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

هر دو فعل عطف اند به «فَضَّلْنَا» در آیه قبل. یعنی: و نیز آنها را از میان مردم برگزیدیم و انتخاب نمودیم و به سوی راهی راست هدایت کردیم. یعنی انتخاب کردیم به نبوت و

رسالت، و هدایت نمودیم به کتاب آسمانی و شریعت.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۸۸» أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَمِنْ يَكْفُرُ بِهَا هُوَ لَا إِيَّاهُ فَتَدْرِكُهُمْ أَجْرًا وَإِن كَانَ لَفِي آيَاتِنَا لَعَلَمِينَ «۹۰»

لغت و اعراب:

اقتده امر است، یاء آخرش حذف شده و هاء وقف آمده. علیه أجراً، ضمیر مجرور راجع است به ابلاغ رسالت یا قرآن که از سیاق کلام معلوم می شود، و ضمیر هو راجع است به قرآن.

تفسیر:

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

«ذلک» اشاره است به هدایت خاصی که برای پیامبران گذشته ذکر شد یعنی هدایت به صراط مستقیم در قالب نبوت و رسالت. یعنی آن هدایت خاص خداوند است که هر کس از بندگانش را بخواهد طبق اراده ازل و اقتضای حکمت بدان گونه هدایت می کند.

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و اگر همان کسانی که مشمول هدایت خاص شده اند و بدان مقام ها نایل گشته اند، شرک می ورزیدند حتماً همه آنچه انجام داده بودند از عقاید حقّه و اعمال نیک از آنها حبط و باطل می شد. و این آیه درباره پیامبران گذشته نظیر خطاب عام در آیه ۶۵ سوره

ص: ۴۱۰

زمر است: وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ

یعنی: آن پیامبران کسانی هستند که به آنها کتاب دادیم، یعنی به مجموعشان چهار کتاب شریعت آسمانی دادیم هرچند نزول ابتدایی هر یک به یکی از آنها بود که اولوالعزم نامیده می شدند (نوح، ابراهیم، موسی و عیسی) و باقی در شریعت و کتاب تابع آنها بودند.

و نیز به آنها حکم دادیم. اصل حکم القای نسبت و اظهار نظر است درباره هر موضوعی. و مراد در این جا بیان احکام شریعت خود و داوری در میان امت خودشان است. و نیز به آنها مقام نبوت دادیم. و نبوت در اصطلاح شرع منصب اعتباری خاصی است که کسی جز خداوند قدرت اعطای آن را ندارد، و از شرایط شخص متّصف به آن این است که پیش از اتصاف و پس از آن، گناهی خواه صغیره یا کبیره از او سر نزده باشد. و از آثار و شئون آن، تکفّل امور زیر است:

۱ - ابلاغ شریعتی مستقل خواه خود آورده باشد یا از پیامبری پیش از خود ارث برده باشد.

۲ - ولایت بر ملت خویش یعنی ولایت بر نفوس امت و اموال عامه آنها.

۳ - منصب قضاوت.

۴ - لزوم و وجوب جهاد ابتدایی بر وی در صورت اقتضا.

۵ - پیاده کردن همه مراتب امر به معروف و نهی از منکر در میان جامعه خویش، و غیر اینها.

فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: پس اگر اینان - مشرکان مکه و قریش - به آنچه ذکر شد از کتاب و حکم و نبوت کفر ورزیدند، یعنی به کلی مسأله نزول کتاب آسمانی و دین و بعثت پیامبران را منکر شدند و تنها بت ها را وسیله ارتباط میان خود و خدا دانستند، ضرری به خدا نمی زنند، زیرا حقیقت این است که ما قومی را بدانها یعنی به پذیرش این امور موکل کردیم که هرگز بدانها کفر نمی ورزند.

مراد از این قوم، همه مؤمنان و صالحان اند که دعوت پیامبران الهی و کتاب و حکم را از جانب او پذیرا شوند و عمل نمایند. و مراد از این قوم، پیامبران گذشته و صالحان آن امت ها نیستند هرچند کلمه «وکلنا» ماضی است، بلکه مسلمانان خالصی هستند که در اعصار پس از پیامبر اسلام کتاب و دین او را می پذیرند و به مرحله اجرا درمی آورند و خدا اینها را از قدیم زمان ها در لوح محفوظ نوشته و در آن جا انشاءً موظف نموده است. و در تفاسیر فریقین در ذیل این آیه آمده که پیامبر اسلام اشاره به سلمان فارسی کرد و فرمود:

آنها اصحاب این مرد از فرس اند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

اشاره به پیامبران مذکور با کلمه «أُولَئِكَ» که دلالت بر دور دارد مبین این معناست که مقام آنها در مراحل کمالات معنوی و انسانی بلند و بالا و دور از دسترس عادی است.

معنای آیه: آن پیامبران والا-مقام کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده است. یعنی به وسیله وحی و الهام و توفیق تکوینی، آنها را به سوی منصب نبوت و رسالت و دریافت کتاب و وحی و دین راهنمایی نموده است.

فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ

یعنی: پس ای پیامبر و ای مخاطب، از هدایت آنها پیروی کن. یعنی در اصل اعتقاد به اصول عقاید دین و عمل بر وفق شریعت، از آنان پیروی کن و تو نیز همانند آنها به اصول دین خود معتقد و به فروع شریعت خویش عامل باش.

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

یعنی: ای پیامبر، به ملت خود بگو: من از شما در مقابل ابلاغ رسالت خویش یا رساندن این قرآن مزدی نمی طلبم. و این کلام یکی از موارد پیروی از هدایت گذشتگان است، زیرا اغلب آن پیامبران این مطلب را با عبارت های متقارب اظهار داشته اند.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

یعنی: این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست.

این کتاب با همه محتوایش متعلق به مجموع بشر است از زمان نزول آن تا انقراض نسلشان، پس نه از آن شخص است و نه قابل برابری با مزد و بها.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ «٩١»

لغت و اعراب:

قَدَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: در آن غور کرد تا حقیقتش را به دست آورد. وَقَدَرَ الشَّيْءَ:

آن را با کم و کیف و به نحو کامل شناخت، تعظیم و توصیف نمود آن را. نوراً، هدی، تجعَلونَه هر سه حال اند از کتاب. قراطیس جمع قرطاس: کاغذ و هر چیزی که بر آن نوشته شود.

تبدون و تخفون هر دو صفت قراطیس است. خاضَ الماءَ - از باب نَصَرَ -: داخل شد در آن.

تفسیر:

مناظره با یهودیان و مشرکان

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ

آیه در ردّ گفتار برخی از یهود است که عناداً از آنها صادر شده و عمدتاً ردّ گفتار مشرکان کفار است که به کلی وحی و نبوت را انکار می کردند و می گفتند: تنها رابطه میان خالق و مخلوق بت ها هستند.

یعنی: آنان خدا را آن گونه که باید بشناسند و توصیف کنند و تعظیم نمایند، نشناختند و توصیف و تعظیم نکردند آن گاه که گفتند: خدا هیچ چیزی بر بشر نازل نکرده است. یعنی چیزی به عنوان منصب نبوت به کسی عطا نکرده و به نام کتاب و شریعت بر کسی نازل ننموده. و این سخن بدترین و قبیح ترین نسبتی است که به خدا داده می شود، زیرا چگونه می شود خداوند بشرها را در کمال استعداد و قابلیت استفاده از معارف آسمانی، و توان کامل تعالی در مراحل انسانی، و قدرت و تسلیم در برابر پروردگار خویش بیافریند،

ص: ۴۱۳

سپس همه را به حال خود رها کند و با آنها رابطه ای برقرار ننماید و کسی را به سوی آنها نفرستد و برنامه ای برای تعلیم و تربیت آنان تنظیم ننماید و ابلاغ نکند، در حالی که قیاض مطلق، و جواد بلاقید، و عاری از عجز و جهل و بخل، و منزّه از همه نقص هاست، الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى [طه، ۵۰] وَ يُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ [هود، ۳].

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ

این کلام جواب کلی از گویندگان آن سخن باطل است، لکن مثال کتاب موسی برای این است که این سخن از یهود دارای کتاب آسمانی نیز صادر شده است. یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: کتابی را که موسی از جانب آسمان آورده، چه کسی فرو فرستاده است؟ کتابی که سراپا نور است، یعنی روشن کننده مجهولات احکام از اصول و فروع دین و همه مطالب مورد نیاز جامعه انسانی وقت است، و کتابی که سراپا هدایت و راهنمایی است و گمراهان بشر را در هر موضوع مذهبی و دینی به سوی حق هدایت می کند.

تَجْعَلُونَهَا قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا

یعنی: و کتابی که آن را به صورت پاره های کاغذ درمی آورید، یعنی مطالب مختلف آن را در کاغذهای متفرق می نویسید، و هریک را که مطابق میل و هوستان باشد ظاهر می کنید و به عنوان تورات نازل شده از جانب الله بر مردم می خوانید، و بسیاری را هم پنهان می دارید. یعنی مثلاً حقایقی از دین و احکامی را که درباره انقضای مدت شریعت موسوی و ظهور پیامبر و شریعت بعدی و خاصه اوصاف پیامبر اسلام و دین و کتاب اوست پنهان می دارید.

وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعَلَّمُوا أَنْتُمْ وَ لَاءِ آبَاؤُكُمْ

خطاب به یهود است. یعنی و مطالبی از بیانات پیامبر اسلام و کتاب او به شما تعلیم شد که نه شما آنها را می دانستید و نه پدرانتان. مراد مطالبی است در قرآن از احکام دین و قصص پیامبران و معارف دیگر که در تورات نبوده و آنها از اسلام فرا گرفته اند.

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ

یعنی: ای پیامبر، نخست در برابر آنها و به جای آنها خود بگو: «الله»، یعنی کتابی را که موسی آورده خدا نازل کرده است؛ سپس آنها را به حال خودشان رها کن تا در کفر و

ضلالت و فسق خود فرو روند و بازی کنند. و این گونه جواب دربارهٔ کسانی است که از هدایتشان یأس حاصل شود و انکار و عناد آنها حقایق را در نظرشان بی اثر سازد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾

لغت و اعراب:

و لتنذر عطف است به محذوف به تقدیر «لمصالح کثیره و لتنذر». قریه: مجتمع انسانی، محل اجتماع مردم از شهر و روستا، اُمّ القری: اهل مکه یا خود مکه.

تفسیر:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ

یعنی: طبق قاعده کلی که گذشت که خداوند برای بشر کتاب و دین می فرستد، این قرآن هم کتابی است که ما از آسمان به سوی تو نازل کردیم، کتابی است مبارک، یعنی پر خیر و برکت که برکت های گوناگون آن (از نظر اصلاح عقاید بشری و تکمیل فضایل اخلاقی و کمالات انسانی، و اعطای برنامه های حیات بخش زندگی و علوم و فنون معنوی، و راهنمایی کسانی که آن را بپذیرند و به کار بندند) فوق شمارش و احصا و برتر از آن است که فکر بشری بدان احاطه کند، و همه آنچه ظاهر شده شعاعی اندک از انوار و شعبه ای از برکات و بهره ای از ثمرات آن است که تا حال به گوشه ای از انبوه مجامع بشری رسیده است و برکات اصلی و حقیقی و گسترده و فراگیر پهنه گیتی آن روزی ظاهر و هویدا می شود که متصدی اصلی پیاده کردن آن در سراسر جهان، خود بیاید و آن را در جهان بگسترده، اصولش را در مغزها، اخلاقش را در روان ها و فروعش را در متن جامعه جا دهد و پیاده کند، چنان که فرموده: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ

ص: ۴۱۵

الْحَقُّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ [توبه، ۳۳].

مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ

یعنی: و این کتاب، کتابی است تصدیق کننده همه آنچه پیش از اوست. یعنی آنچه پیش از او در طول تاریخ بشریت تا امروز از جانب خداوند دربارهٔ مجامع انسانی انجام گرفته است از قبیل ارسال خیل عظیم پیامبران و انزال دین و شرایع مختلف آسمانی و وحی و انزال کتاب های متعدد احکام و علوم و اندرز و مواعظ، این قرآن همه را تصدیق و تأیید می کند که تمام آنها در عصر و زمان خود و برای ملت و محیط خود و در محدودهٔ مکان خود ثابت و مسلم و از جانب خدا بوده است.

وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا

یعنی: و این کتاب دارای این اوصاف را نازل کردیم برای مصالحی غیر محصور و نامحدود و برای این که مادر مجتمعات و اجتماعاتی را که در اطراف آن است بیم دهی.

اطلاق ام مجتمعات بر اهل مکه آن روز به لحاظ اهمیت آنها بود که پیامبر اسلام از آنها و در میان آنها مبعوث شده بود و خطابات اولی کتاب آسمانی متوجه آنها بود و ایمان و تسلیم آنها سبب ایمان همه اطراف و اغلب جهانیان می شد.

و ممکن است مراد از ام القری، شهر مکه باشد به تقدیر «لِتُنذِرَ أَهْلَ أُمَّ الْقُرَى». و اطلاق ام القری به آن شهر به لحاظ وجود کعبه معظمه و مسجد الحرام در آن است که گویی مادر معنوی همه شهرها و روستاهای کره زمین است، و از این روست که همه اهل زمین در اوقات خاص و حالات حساس باید آن جا را مراعات نمایند، در حال نمازها و اوقات احتضار و حالت نهادن آنان در قبر متوجه آن جا شوند و حیوانات خود را وقت تذکیر و سر بریدن رو به سوی آن جا کنند و از توجه نامناسب و توهین آور به سوی آن بپرهیزند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ

یعنی: و کسانی که به عالم آخرت ایمان می آورند به این کتاب می گروند. یعنی از اهل هر شریعتی، آنان که طبق دین خود به آخرت ایمان می آورند، آسان تر و زودتر به این قرآن ایمان می آورند، زیرا بیم آخرت، آنها را به جستجوی امن از آن روز و امی دارد، و این یگانه کتابی است که صالحان و نیکان را وعده ایمنی در آخرت می دهد، وعده های گوناگونی که

هر قلب سختی را به سوی خود جلب می کند.

وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

مدعیان دروغین و سرانجامشان

این جمله صفت دوم کسانی است که به عالم آخرت ایمان می آورند.

یعنی: و آنها بر نمازشان محافظت می کنند. مراد از محافظت بر نماز در این جا اعم از انجام آن در اول وقت است، یعنی رعایت همه آنچه به نماز کمال و جمال می بخشد از نیکو به جا آوردن اجزای آن، رعایت شرایط، حفظ اوقات فضیلت، ضم نوافل بر آنها، رعایت صف اول جماعت، انتخاب محلّ شریف مانند مساجد و حرم های مطهر و خاصه انجام آن در حالت خضوع و خشوع و توجه دل به سوی حق و آوردن تعقیبات پس از آن. و این توصیف در موارد دیگری از این کتاب نیز آمده است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

من أظلم استفهام انکاری است برای اظهار اعجاب و تشدید قبح گفتار. غمره الماء - از باب نصر - : فرا گرفت او را آب. غمره الشئ: شدت آن و مورد تراکم و ازدحام آن.

و لو ترى «لو» به معنای تمنی است، و ممکن است شرطیه باشد و جوابش پس از آیه مقدر است، یعنی «الرأیت أمراً عظيماً أو عجيباً». أخرجوا أنفسكم به تقدیر «من أبدانكم أو من أیدینا».

ص: ۴۱۷

تفسیر:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

یعنی: و چه کسی است ظالم تر از آن کس که به خدا دروغ بزند؟

چه کسی است که از این سه نفر ظالم تر به خدا باشد: یکی آن که به خداوند افترا بزند مانند بت پرستان قریش و مکه که بت ها را شریک خدا می دیدند و در برابر وحدت ربوبی، اتهام شرکت در ربوبیت می زدند؛

أَوْ قَالَ أَوْحَى إِلَيَّ وَلَمْ يُوحِ إِلَيْهِ شَيْءٌ

یعنی: و یا آن که بگوید: «به سوی من وحی شده» در صورتی که چیزی به او وحی نشده است. و این شخص دوم از ظالم ترهاست. و مراد، مدعی دروغین نبوت است که بگوید: من پیامبرم و به من وحی می شود.

وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

یعنی: و کسی که بگوید: من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده نازل خواهم نمود. و این شخص سوم است. گفته اند: مراد از این قسم کسانی اند که در برابر پیامبر از روی عناد می گفتند: لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا [انفال، ۳۱] یعنی اگر ما هم بخواهیم نظیر این قرآن را می گوئیم. و شاید مقارن این گفتار وعده می دادند که نظیر آن را نازل خواهیم نمود. و سبب آن که این طایفه ظالم ترند معارضه آنها با مسأله توحید است که نخستین اصل اصیل ایمان است، و ظلم آنها بر خدای بزرگ است، پس ظلمشان بزرگ تر است.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُم

یعنی: و ای پیامبر، ای کاش می دیدی هنگامی را که آن ستمکاران در شداید و سختی های مرگ اند و فرشته ها دستان خود را به سوی آنها دراز کرده اند که جان های خود را از بدن خود در آورید!

دستور «أخرجوا» به انسان برای تشدید عذاب است و گرنه بیرون کردن جان از تن امری است منحصر به اراده خداوند و غیر او را این قدرت نیست چنان که به ادخال آن در بدن احدی جز خداوند قادر نیست.

ص: ۴۱۸

الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ

یعنی: امروز است که با عذاب خوارکننده مجازات خواهید شد، به سزای آن که درباره خدا ناحق می گفتید (شریک می ساختید، ادعای نبوت می کردید، آیه نازل می نمودید) و به کیفر آن که پیوسته از آیات او تکبر می ورزیدید. یعنی از پذیرش آیات کتاب تدوین او که در قرآن نوشته شده، و از تسلیم در برابر کتاب تکوینی او که در آفاق و انفس نگارش یافته، امتناع داشتید.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

لغت و اعراب:

فرادى جمع فرد. خوله الشىء: بخشید به او آن چیز را. تَقَطَّعَ أمرهم: جدا گشت کارشان، و تقدیر کلام «تَقَطَّعَ الوصل بینکم». ما کنتم تزعمون، مراد از «ما» ی موصول اعتقاد به قداست و شفاعت آنها یا اذعان به عدم بعث و جزاست.

تفسیر:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

خطابی است به عنوان تحقیر و تهدید و استهزا از جانب خدا به کفار و مشرکان در عالم آخرت یا به مجرد مرگ و دخول در برزخ.

معنای آیه: و حقیقت این است که امروز تنها نزد ما آمدید به همان حال که شما را

ص: ۴۱۹

نخستین بار در دنیا آفریدیم. یعنی همان گونه که در ابتدای ورودتان از رحم مادر به دنیا تنها بودید و چیزی از مال و اولاد و خدم و حشم و لشکر همراهمان نبود، در برزخ یا قیامت بر ما وارد شدید.

و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ

یعنی: و آنچه در دنیا به شما عطا کرده بودیم همه را پشت سرتان گذاشتید، یعنی همه نعمت هایی را که داشتید از مال و جاه و اولاد و خدم و حشم و سپاه و وسایل زندگی و ابزارهای جنگی و غیره.

وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُفَّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ

یعنی: و شفیعیانِ دنیایتان را همراه شما نمی بینیم، آنهایی را که در دنیا پنداشتید در شما شرکت دارند، یعنی در ربوبیت و تربیت شما و بخشیدن روزی به شما و برآوردن حاجت ها و نیازهای شما و استحقاق عبادت از شما با خدا شریک اند.

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

یعنی: حَقًّا که میان شما جدایی افتاد و پندارهایتان از شما گم شد. یعنی پیوند و روابط میان شما و بتان و ستارگان و غیر آنها بریده شد (مانند اعتقاد به قداست، علاقه و محبت، کرنش و عبادت، قربانی و طلب حاجت) و آنچه گمان می کردید از قداست و شفاعت آنها و عدم بعث و معاد برای شما از ذهنتان گم گشت.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْغَيْبِ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ «۹۵» فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «۹۶»

لغت و اعراب:

فَلَقَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ - : شکافت آن را. حَبٌّ: بذر و حبوباتی که گیاهان از آنها

می رویند. نوی: هسته میوه جات که درختان از آن رشد می کنند. ذلکم الله خیر و مبتداست.

اُنّی استفهام است به معنای «الی این، و کیف؟». اَفْكَ زید - از باب ضَرْبٍ و عَلِمَ -: دروغ گفت. و اَفْكَه عن رأیه - از باب ضَرْبٍ -: او را از رأیش منصرف کرد. اَصْبَحَ زید: داخل روز شد، و اَصْبَحَ عالماً: عالم گردید. اصباح و صبح اسم زمان خاص اند یعنی اول طلوع آفتاب که ابروی خورشید کرانه خاوری را سرخ سازد. سکن: هر چیزی که وسیله آرامش دل و اطمینان قلب است از زن و فرزند و دوست. حسابان مصدر است به معنای حساب یا جمع حساب، به تقدیر «جعلهما محسوبین، ای جارین علی حساب خاص».

تفسیر:

آثار خلقت و ربوبیت خداوند

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى

یعنی: حقیقت این است که خدا شکافنده دانه و هسته است. یعنی حبه هر گیاهی را که در زیر خاک قرار می گیرد در مقدمه نموش می شکافد و با تغذیه از مواد گوناگون زمینی گیاهانی را با رنگ ها و هیئت ها و خواص و آثار مختلف که از حد و حصر بیرون و از حیطه استعداد فهم بشری خارج است رشد می دهد و از خاک بیرون می کند و صحنه زمین را سرسبز می گرداند، وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [حج، ۵].

و به همین منوال هسته ها را در زیر زمین می شکافد و رشد می دهد و انواع گوناگون نهال و درخت را به باغ ها و درختان انبوه تبدیل می کند، فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ [نمل، ۶۰].

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

یعنی: و نیز خداوند زنده را از مرده بیرون می آورد. مراد از زنده اعم است از واجد حیات در درجه پایین تا درجه بالا، نظیر بیرون آوردن گیاهان از بذرها، و حیوانات از نطفه ها، و ارواح از کالبدها (یعنی تولید نمودن جان انسانی از بدن او در چهارماهگی در رحم مادر) و فرزند با ایمان از صلب مرد کافر و رحم زن کافر.

و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ

یعنی: و هم اوست بیرون آورنده مرده از زنده، نظیر بیرون آوردن حبوبات و میوه جات از گیاهان و درختان، و جسد مرده از انسان زنده، و اولاد کافر از صلب مؤمن.

ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

این است - ای مردم - خداوند. خطاب کلمه «کم» متعلق به همه است، یعنی ای جهانیان، خدای واجب الوجود این گونه و با این اوصاف است، یعنی وصف فالقیّت و اخراج زنده از مرده و بالعکس. پس به کجا و چگونه از او و راه مستقیم او بازگردانده می شوید؟!

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ

یعنی: او شکافنده صبح است. او شکافنده تاریکی آخر شب از سوی کرانه خاوری در آغاز روز به وسیله نور عمودی، سپس به واسطه نور افقی گسترده همانند نخ سفید است، که اول را «صبح کاذب» و دوم را «صبح صادق» گویند.

وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا

یعنی: و اوست که شب را مایه آرامش و وسیله اطمینان دل ها، و خورشید و ماه را روی حساب های خاصّی قرار داد، که خورشید پیوسته به حرکت مستقیمی به سوی نقطه معینی در جریان باشد، و از چرخش استداره اقمار بسیاری به دور آن از نزدیک و دور، گروه متحرکی به نام «منظومه شمسی» پدید آید، و از چرخش وضعی هر قمری به دور خود که از آن جمله زمین است، به وسیله تکرر مواجهه و اشراق آن، ماه و سال شمسی تحقق پذیرد. و از حرکت استداره ماه به دور قمر زمینی او ماه و سال قمری حاصل گردد.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

ذلك اشاره است به شکافتن صبح، و سکونت شب و جریان حساب شده قمرین.

یعنی: همه اینها تقدیر و اندازه گیری و تنظیم امر آن مقتدر داناست.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۹۷» وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ «۹۸»

ص: ۴۲۲

مستقر و مستودع هر دو مصدر و اسم زمان و مکان اند و هر دو مبتدا و خبرشان محذوف است به تقدیر «فمنکم مستقرٌّ و منکم مستودعٌ».

تفسیر:

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ

یعنی: و او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید تا به وسیله آنها در تاریکی های شب در خشکی و دریا هدایت یابید. یعنی همه ستارگان ثابت و سیار را بدان طرز مختلف در بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی و طلوع و غروب، و با آن نظم حیرت زا و اعجاب انگیز در جو نامتناهی آفرید، تا مصالح عامه منظور از خلقت جهان و انسان حاصل گردد، و بالتبع شما هم هنگام مسافرت در صحرا و دریا در شب های تاریک - اگر تخصصی در کیهان شناسی داشته باشید - از نظم و حرکت های آنها هدفتان را تشخیص دهید و هدایت شوید.

قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: حقیقت این است که ما نشانه ها را برای گروهی که می دانند تفصیل دادیم.

ما نشانه های توحید و عظمت و حکمت خود را به شرح و بیان لفظی در آیات این کتاب آسمانی تفصیل دادیم، زیرا آیات قرآن سراپا روشنگر آثار توحید و نشانه های جلال و جمال او و شارح دلایل آفاقی و انفسی است. و یا آن که آیات توحید را در عالم تکوین تفصیل دادیم، زیرا محیطی نامحدود و جوی لایتناهی آفریدیم و در میان آن، کهکشان های غیرمحصور پدید آوردیم و در میان کهکشان ها منظومه های شمسی بی پایان که هر یک دارای اقمار فراوان است ایجاد کردیم، و همه این تفصیلات برای مصالحی است که از جمله آنها استفاده گروهی است که استعداد دانش دارند.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

یعنی: و او کسی است که شما را از یک نفس آفرید. ممکن است مخاطب در این آیه

مجموع بشرهای خلق شده و خلق نشده باشد، غیر از آدم ابوالبشر و حوّا، و مراد از «نفس واحده» آدم باشد. یعنی همه شما را از آن یک نفر آفرید به وسیله ازدواج او با حوّا. و ممکن است مخاطب، یکایک انسان های غیر آدم و حوا باشد و مراد از «نفس واحده» پدر هریک از آنها باشد. یعنی هریک از شما را از یک پدر به واسطه ازدواج با مادر او آفریده است.

فَمُسْتَقَرٍّ وَمُسْتَوْدَعٍ

یعنی: از شما برخی مستقر و ثابت، و برخی امانت و ودیعه است. ممکن است مراد از این دو جمله این باشد: از روزی که خلقت شما را در روی این زمین شروع کردیم پیوسته شما دو دسته اید، دسته ای زنده و ثابت و مستقر در روی زمین، و دسته ای ودیعه در صلب پدر یا رحم مادر و در انتظار ورود به این دنیا. و یا آن که پیوسته عده ای از شما زنده و مستقر در زمین، و عده ای از دنیا رفته و ودیعه در عالم برزخ اند.

قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ

یعنی: حقاً که ما نشانه ها را برای گروهی که درک نافذ و عمیق دارند، تفصیل دادیم. یعنی پدید آوردن این همه انسان ها در گذشته و حال و آینده از یک نفر مرد و همسرش، و ضبط حساب زنده ها و مرده ها و تولد شده ها و نشده ها، از آیات و علایم علم و قدرت و نشانه های عظمت و حکمت ماست که برای انسان های متعمق شرح داده ایم.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

«۹۹»

ص: ۴۲۴

سماء: آسمان و هر چیزی که بالای سر قرار گیرد و سایه افکند. نبات: هر رویدنی که از خاک سر بیرون آورد از قبیل گیاه و درخت (یعنی نجم و شجر). خضر: سبزیجات و علف سبز. تَرَكَبَ الْأَمْرُ. متراکم شد و روی هم ریخت کار. نخل: درخت خرما، مفرد و جمع در آن یکسان است. من النخل خبر و من طلعتها بدل از آن و قنوان مبتدا. طلع: شکوفهٔ اوّلی خرما که همانند جفت نعل روی هم منطبق می شوند و در داخل آنها خوشه های آغازین خرما قرار دارد. قنوان: جمع قنو - به فتح و کسر - خوشهٔ خرما که آویزان گردد و توصیف آن به دانه اشاره به حذف وصف دیگر است یعنی و غیردانه، مانند تَقِيكُمْ الْحَرَّ که اشاره به حذف و البرد است. جَنَّتْ عطف است به نبات به تقدیر «و أخرجنا به جَنَّتْ». مشتبه و متشابه: شبیه هم و هر دو حال اند از هریک از سه درخت به تقدیر «مشتبهاً أنفسها یا أوراقها یا ثمارها». يَنْعُ الثَّمَرُ - از باب مَنَع - و أَيْنَعُ: رسید و قابل چیدن و خوردن شد. يَنْعُ مصدر یا میوه در حال کمال.

تفسیر:

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ

یعنی: و او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد، یعنی از ابر بالای سرتان آبی به صورت باران و برف و تگرگ بر شما فرو ریخت. پس به وسیلهٔ آن نبات هر شیء را بیرون آوردیم. مراد از شیء هر حَبّ و دانه ای است که قابلیت رویش داشته باشد. یعنی آن را شکافتیم و جوانه ها و نهالش را رشد دادیم تا سر از خاک بیرون کرد.

در کلمهٔ «فأخرجنا به» التفات از غیبت به تکلم است، یعنی در جملهٔ پیش خداوند کار خود را به عنوان شخص غایب ذکر کرده و در این جا به عنوان شخص متکلم، و این، تنوع در کلام و نوعی از بلاغت است.

فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا

یعنی: پس از آن که جوانه ها سر از خاک بیرون آوردند، آنها را تبدیل به سبزیجات و

گیاهان سرسبز کردیم، و چون بوته های گیاهان متنوع تکامل یافت به تدریج از آنها حبوبات روی هم چیده تشکیل می دهیم مانند سنبل گندم و جو و برنج و ماش و آفتاب گردان و غیره.

وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ

تا این جا شرحی از حال حبوبات گیاه بود که «نجم» گفته می شود، و پس از این بیانی است از حال میوه جات که «شجر» گفته می شود. یعنی: و از درخت خرما از میان طلع آن قنوانی نزدیک پدید می آید. یعنی خوشه های آغازین خرما که نزدیک هم چیده شده پیدا می شود، و یا آن که خوشه هایی سستبر و مملو از خرما و آویزان شده پدید می آید که به چیننده نزدیک است به گونه ای که بتواند بچیند. این در بعضی از اوقات است و گاهی هم خوشه ها به خاطر طول قامت نخل دور است. و این کلام هم از قبیل التفات از تکلم به غیبت است.

وَ جَنَاطٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ

یعنی: و به وسیله آبی که از سماء نازل کرد، برای شما باغ هایی در روی زمین پدید آورد از تاک های انگور و درخت زیتون و انار شبیه یکدیگر و غیر شبیه. یعنی هریک از این سه درخت از نظر شاخ و برگ، شبیه و غیر شبیه دارد، یا از نظر میوه و حاصل همانند و غیرهمانند دارد، زیرا به خاطر تنوع اصناف و اختلاف فصول و مناطق و آب ها و نسیم و تابش خورشید، برخی در خواص و آثار، شبیه هم و برخی غیر شبیه است.

انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ

یعنی: به میوه هریک از آنها بنگرید آن گاه که آغاز ظهور و رشد آن است و آن گاه که رسیده و کامل است. یعنی ببینید از چه حالتی به چه حالت دیگری از حیث شکل و رنگ و طراوت و بو و طعم منتقل می شود. و البته این تذکر درباره همه میوه جات دیگر و حبوبات جاری است.

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

«ذلک» اشاره است به آنچه گذشت از نزول باران و نمو بذرها و نهال ها و سرسبز شدن صفحه خاک و رسیدن حاصل ها به حد کمال، و کاف «ذلکم» خطاب به انسان هاست. یعنی

حقاً که در این آفرینش - ای مردم - نشانه‌هایی است بر توحید و قدرت و علم و حکمت خداوند، برای گروهی که به اصل توحید گرایش دارند.

شَوْجَعُولُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ «۱۰۰» بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۱۰۱»

لغت و اعراب:

لله شركاء مفعول اول و دوم جعلوا، جنّ بدل از شركاء، خلقهم حال است از مفعول دوم.

خَرَقَ الكَذِبَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ - ساخت و جعل کرد آن را. بَدَعَ الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ -

آن را به نحو ابتکار و بدون تأسی از کسی یا چیزی ایجاد نمود. جنّ: هر موجود ناپیدا و طایفه‌ای از ذوی العقول ناپیدا در مقابل انسان و فرشته، که منقسم به دو قسم اجنه و شیاطین اند.

تفسیر:

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ

یعنی: برای خدا شریکان جنّی قرار دادند در حالی که او آنها را آفریده است. ممکن است مراد از واو «جعلوا» مشرکان و کفار قریش باشند و مراد از «شركاء» فرشتگان، و اطلاق اسم جنّ بر فرشته به لحاظ ناپیدا بودن آنهاست. یعنی مشرکان، فرشتگان را شریک خدا کردند و آنها را پرستیدند.

و ممکن است مراد از «شركاء» شیاطین و اجنه باشند که هر دو مستور از نظرند، یعنی آنها شیطان‌ها و پریان را شرکای خدا کردند. پس آیه اشاره به گفتار وثّین است که قائل به یزدان و اهرمن بودند، و یا به گفتار برخی از مشرکان که اجنه را در ربوبیت شریک خدا می دانستند.

ص: ۴۲۷

یعنی: و این در حالی است که همه آنها را خدا آفریده است و چگونه ممکن است مخلوقِ عاجز، شریکِ خالقِ مقتدر باشد؟!

وَ خَرَقُوا لَهُ بَيْنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ

یعنی: و نیز آنها پسران و دخترانی را بدون هیچ علم و دانشی بلکه از روی افترا و دروغ شریکِ خدا ساختند، و خدا منزّه است در کمال تنزه و قداست، و برتری دارد از توصیف آنها، یعنی از آن که توصیف می کنند که مثلاً بت ها شریک او هستند، او فرزند اتخاذ کرده، فرشتگان دختران او هستند، ارتباط نسبی با اجنه دارد، یکی از سه خداست، در عیسی حلول کرده و به شکل او متجسد شده است.

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

یعنی: او آفریننده ابتکاری آسمان ها و این زمین است. هر دو را در مدت شش روز با همه عظمت و بزرگی و اتقان صنع در مجموع و ذرات اجزای آنها و کیفیت و کمیت اعجاب انگیز و محیرالعقول، از نو و به نحو ابتکار و بدون پیروی از کار شخصی و تبعیت از همانند و مثالی پدید آورده است.

أَنِّي يَكُونُ لَهُ وُلْدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: چگونه و از کجا برای او فرزندی باشد در حالی که او را همسری نبوده است. یعنی واجب الوجود همسر واجب الوجود لازم دارد تا فرزندی واجب الوجود بیاورد، و تعدد واجب الوجود محال است. و نیز او همه موجودات را از کتم عدم آفریده، پس چگونه مخلوقی ممکن می تواند فرزند خالقی واجب باشد؟! و او دانا به همه چیز و به استحاله این امور است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ «۱۰۲» لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۱۰۳»

ذلکم مبتدا و کلمات چهارگانه الله، ربکم، لا اله الا هو، خالق کل شیء هر چهار تا خبرند.

وَکَلَّ إِلَيْهِ الْأَمْرَ - از باب ضَرْب - واگذار کرد کار را به او. وکیل: فعیل به معنای فاعل، مورد تفویض امور. أَبْصَارُ: جمع بصر، چشم، نیروی بینایی. لَطْفَ الشَّيْءِ - از باب شَرْف - دقیق شد به گونه ای که حواس، او را درک نکرد. لَطْفَ بَفْلَانٍ: رفق و مهربانی کرد به او. خبیر: خابر یا مخبر. خَبَرَ الشَّيْءَ - از باب شَرْف و مَنَعَ - به حقیقت و کُنَه آن عالم شد.

تفسیر:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

«ذلک» اشاره به ذات واجد صفت های فوق از آیه ۹۵ تا این آیه است که قریب شانزده صفت است، و اشاره به دور، اشعار به علو مقام اوست، و خطاب آیه به مسلمین و کفار است. یعنی: آن ذات واجد کمالات فوق، خداوند واجب الوجود مستحق پرستش است، و رب شماس است، یعنی از زمانی که از مواد اولیه زمین حرکت جوهری خود را شروع کردید و پس از طی مراحل نطفه شدید، سپس جنین گشته، به این جهان قدم نهادید تا زمان بلوغتان شما را تربیت تکوینی کرده و پس از آن تحت تربیت تشریحی نیز قرار داده است.

و معبودی جز او نیست، یعنی و هرچه جز او پرستش شود خود مخلوقی عاجز، و پرستنده آن نادانی غافل، و پرستش آن عملی زشت و ننگین است. و او آفریننده همه چیز است، یعنی علاوه بر آنها که ذکر شد آفریننده سایر اشیاست حتی تصورات و تصدیقات قلبی شما و حتی تمام آنچه در آینده از جواهر و اعراض پدید خواهد آمد.

فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

یعنی: نتیجه توصیف مذکور این است که باید تنها او را پرستش کنید، و او بر همه چیز وکیل است، یعنی متکفل تدبیر امور همه ذرات عالم وجود و نظم دهنده نظام وجودی اجزای این جهان و حافظ و نگهدار آن است.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ

یعنی: چشمان هیچ بیننده ای او را در نمی یابد، یعنی چشم و قوه بینایی را هرگز توان آن نیست که او را دریابد، زیرا محدوده قدرت چشم حیوان، دیدن شکل ها و اجسام کثیف و غلیظ و رنگ های آنهاست و خدا منزّه از تجسم و تشکّل و تلوّن است. ولی او بصرها را درمی یابد، یعنی هم چشم های هر بیننده را و هم نیروی بینایی آنها را می بیند، زیرا برای او جوهر و عرض فرقی ندارد.

وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

خداوند دینی نیست

یعنی: و او ذاتاً لطیف است، یعنی تجسم ندارد و قابل درک حواس هیچ صاحب حواسی نیست، و یا آن که او بر بندگانش در کمال رفق و عطوفت و مهربانی است. و او خیر است، یعنی به حقیقت و کُنّه همه اشیا علم دارد، و یا آن که از همه چیز در روز رستاخیز خبر خواهد داد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ «۱۰۴» وَكَذَلِكَ نُصِرُّ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۱۰۵»

لغت و اعراب:

بصائر: جمع بصیره، نیروی بینایی دل، مقابل بصر که نیروی بینایی چشم است و جمعش «أبصار» است. تصریف: تغییر شیء از حالی به حالی. دَرَسَ زید - از باب نَصَرَ - درس خواند، آموخت. و ليقولوا عطف است به محذوف به تقدیر «ليهدوا و ليقولوا» عطف لام غایت به لام علت.

تفسیر:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا

یعنی: حقیقت این است که برای شما بینایی هایی از جانب پروردگارتان آمده است.

ص: ۴۳۰

مراد قرآن و سخنان پیامبر است که شامل دلایل روشن و برهان‌ها و اندرزهاست که وسیلهٔ بینایی دل‌هاست. پس کسی که با پذیرش و تأمل و به کار بستن آنها بینا گردد به سود خویش است. و هر کس نابینا شود، یعنی از قبول و عمل به آنها دوری جوید و چشم دلش کور گردد به زیان خویش است.

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ

یعنی: و من هرگز بر شما نگهبان نیستم.

همان گونه که من نگهبان تکوینی ابدان و اجساد شما از حوادث و مرگ نیستم بلکه آن وظیفهٔ خاص فرشتگان الهی است، من نگهبان عقاید و اعمالتان هم نیستم که همه را بنگارم و پاداش و کیفر بدهم، زیرا اینها هم به عهدهٔ فرشتگان دیگر خداوند است، بلکه وظیفهٔ من ابلاغ شریعت و احکام و اقامهٔ برهان و اتمام حجت است. و البته مرتبهٔ ای از امر به معروف و نهی از منکر در ضمن این وظایف است و مابقی از شئون ولایت و امامت است.

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ

یعنی: و این گونه ما آیات را به تبادُل و تنوُّع می‌آوریم. «کذلک» از قبیل تشبیه کلی بر مصداق است و در بسیاری از موارد این کتاب انجام یافته، یعنی ما آیات کتاب خود را غالباً نظیر همین آیات به نحو تبادُل و گوناگون و سوق کلام با الفاظ و محتوای مختلف از امر و نهی و وعد و وعید و اندرز و مثال و قصه و تشویق و تهدید و غیره می‌آوریم.

وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ

عطف است به مقدر، یعنی: تصریف و تنوُّع آیات برای این است که مردم هدایت شوند و برای این که عدهٔ ای هم بگویند: ای پیامبر، تو این سخنان را درس خوانده و یاد گرفته‌ای، یعنی مثلاً از علمای تورات و انجیل و یا از رومیان و یا از قصه‌گویان ایرانی فرا گرفته‌ای. و این تعلیل غایت حقیقی نیست بلکه از نتایج قهری و مقصود تبعی است. و از این رو این لام را لام عاقبت یا لام صیوروت می‌نامند.

وَ لِيُبَيِّنَنَّ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: تصریف برای این است که این کتاب را برای گروهی که می‌دانند بیان کنیم. مراد

از این قوم کسانی از اهل دانش و تمیز حق از باطل و علمای امت اند که پس از آن زمان تا انقراض جهان خواهند آمد.

عالم اختیار است

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

تفسیر:

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

عده ای از آیات زیر درباره توحید و وظایف رسول در ابلاغ، و مسلمین در پذیرش و عمل به آن و کیفیت برخورد با منکران آن است. یعنی: ای پیامبر، از آنچه به سویت از جانب پروردگارت - که جز او معبودی نیست و اگر باشد باطل و تباه و ملعبه و ضلالت است - وحی می شود پیروی کن؛ همه را تلقی به قبول کن، اصولش را در دل خود جای ده و فروعش را در عمل پیاده نما، و از مشرکان اعراض کن. یعنی تا آن گاه که نیروی نبرد پیدا کنی و حکومتی مستقل تشکیل دهی و توان جهاد یابی، از ستیزه و نبرد و عکس العمل تند روی برتاب.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا

این آیه در مقام تسلیت قلب شریف پیامبر است از اصرار کفار بر شرک و عدم اعتنا به ابلاغ رسالت و دعوت حق، و تقدیر کلام این است: «ولو شاء الله بإرادته حتمیه عدم إشراكهم ما أشركوا». یعنی: و اگر خداوند اراده حتمی می کرد که آنها شرک نوزند، هرگز آنها مشرک نمی شدند.

مراد این است که سنت جاریه خداوند درباره متعلقان تکلیف، اجبار نیست بلکه بر این است که آنها را در انتخاب عقاید و انجام عمل، مختار و آزاد سازد و تنها به تکلیف انشائی و امر و نهی تشریحی اکتفا نماید و مدتی هم مهلت دهد.

ص: ۴۳۲

وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

به مقدسات دیگران بد نگویید

یعنی: و ما تو را بر آنها نگهبان نکردیم که دین آسمانی را به اجبار در دل آنان جای دهی، زیرا این عمل در اختیار غیر خدا نیست؛ و یا احکام شریعت را به شمشیر در میان آنها پیاده کنی که آن نیز از وظایف ولایت و امامت بر جامعه است که عندالافتضا قیام کند؛ و یا آنها را در مقابل کفر و طغیانشان در دنیا و آخرت کیفر دهی که آن هم از شئون ربوبیت خداوند است.

وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

یعنی: و هرگز تو متکفل امور دنیای آنها هم نیستی.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

لغت و اعراب:

سَبَّهٌ - از باب نَصَرَ - دشنام رنج آور گفت او را. عَدَا عَلَيْهِ - از باب نَصَرَ - ظلم کرد بر وی، عَدَا قَدْرَهُ: از حدّ خود تجاوز کرد. الَّذِينَ يَدْعُونَ مراد از «الذین» بت ها و فاعل «یدعون» کفار است به تقدیر «یدعونهم».

تفسیر:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

آیه خطاب به مسلمین و در مقام بیان حکم ادبی و اخلاقی است که هر انسانی باید محترّات دیگران را رعایت کند و هتک ننماید تا محزّرات خودش مصون بماند.

معنای آیه: ای مؤمنان، هرگز کسانی را که مشرکان، آنها را به جز خدا و به جای او می خوانند - یعنی به عنوان ربوبیت و برای شفاعت و درخواست حاجت، آنها را

می خوانند و به آنها متوسل می شوند - دشنام ندهید. مراد از آنها بت ها و ستارگان و امثال آنهاست و استعمال کلمه ذوی العقول درباره آنها طبق اعتقاد مشرکان است.

فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا مَّ بَغَيْرِ عِلْمٍ

یعنی: چنین نکنید که آنها نیز خداوند را روی دشمنی و جهل و نادانی دشنام دهند.

كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ

یعنی: این گونه برای هر امّتی عملشان را آراستیم و در نظر این مشرکان نیز عقاید خرافی و عبادت جمادات و سنّت های پلیدشان را زینت دادیم. مراد این است که در نتیجه انکار حق و عناد با رسولان و غور در معاصی، غرایزی در روح آنها ایجاد کردیم که خرافات اعتقادی و عمل های پلید را آراسته بینند و بدان راضی و خوشحال شوند.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است، پس همه آنها را به آنچه انجام می دادند آگاه خواهد نمود. بدین معنا که در آن روز حقایق امور و اسرار نهفته هر موضوعی را به گونه ای بر همگان روشن می سازد که حقانیت دعوت انبیا و کتاب های آنان و بطلان کفر و شرک و هر مسلک باطل و قبیح اعمال، برای آنها آشکار و علم یقین می گردد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنَنَّ بِهَا قُلُوبُهُمْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ «۱۰۹»
وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱۱۰»

لغت و اعراب:

جَهَدَ فِي الْأَمْرِ - از باب مَنَع - : کوشش کرد. جَهَدَ حَالٌ اسْتِزْجَارٌ مِنْ أَعْيُنِ الْأَعْيُنِ بِأَعْيُنِهِمْ. نَدَّرَهُمْ: تَرَكَهُمِ
کنیم، و از این ماده به این معنا جز امر و فعل

ص: ۴۳۴

مضارع استعمال نشده است. عَمَهُ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ و مَنَعَ -: متَحَيِّرٌ و حيران گردید.

تفسیر:

مشركان، راه ايمان را به روى خود بسته اند

وَ أَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا

یعنی: و آن کفار، به خدا سوگند خوردند در حالی که در سوگند خود مجدّد و کوشا بودند که اگر آیه و نشانه ای برای آنها از جانب خدا بیاید بی تردید ایمان خواهند آورد، یعنی به پیامبر اسلام و دین و کتاب او. و مرادشان از آیه پس از دیدن معجزات پیامبر و قرآن او، معجزات خاصی است که به پیامبران گذشته داده می شد مانند ناقه صالح، عصا و ید بیضای موسی و مائده آسمانی عیسی.

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ

یعنی: بگو ای پیامبر: جز این نیست که همه آیات و معجزات و خوارق عادات که انبیای الهی در مقام دعوت خود می آوردند در نزد خداوند است، یعنی در تحت اراده و اختیار اوست، و اوست که پیامبران را طبق مشیت و اقتضای مصلحت بدانها مجهز می کند، زیرا معجزه، اقامه دلیل بر مدعاست و انتخاب دلیل از وظایف مدعی است.

وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَأُؤْمِنُونَ

یعنی: و چه چیزی به شما می فهماند که اگر همان معجزات برای آنها بیاید ایمان نخواهند آورد؟ یعنی شما راهی به این علم ندارید، کنایه از این که ایمان نمی آورند.

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

یعنی: و ما دل های آنان و دیده هایشان را واژگون می کنیم همان گونه که نخستین بار بدان ایمان نیاوردند. مراد این است که اگر همان آیات را که درخواست کرده اند بر آنها نازل کنیم، باز هم به خاطر کفر و عناد و غور در فسق، دل های آنها را از پذیرفتن و دیدگانشان را از نگرش تبه آور منصرف می کنیم و بازمی گردانیم چنان که در اولین بار نزول معجزات، به خاطر همان جهت ایمان نیاوردند.

وَ نَدْرُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: ما آنها را رها می کنیم که در طغیان خود حیران و سرگردان باشند.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبَلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ
(۱۱۱)

لغت و اعراب:

قُبَل: جمع «قابل» یعنی مقابل و مواجهه، یا جمع «قبیل» و قبیل جمع قبیله، یا مصدر است به معنای مواجهه. قُبَلًا حال است از کَلَّ شیء.

تفسیر:

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى

آیه در بیان شدت کفر و عناد مشرکان مکه است. یعنی: و اگر ما فرشتگان آسمان را به سوی آنها فرومی فرستادیم، یعنی به گونه ای که تجسم خفیفی پیدا می کردند تا قابل رؤیت می شدند و در لطافت ذاتیشان باقی می ماندند تا معلوم باشد که فرشته اند؛ و نیز اگر مردگان با آنها به سخن درمی آمدند، یعنی طبق خواسته آنها عده ای از مردگان را زنده می کردیم تا با آنها سخن گویند و شهادت به نبوت و صدق دین او دهند؛

وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبَلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

یعنی: و نیز اگر برای آنها هر چیز را رو به رو و دسته دسته گرد می آوردیم، یعنی - هر چیزی که آنها پیشنهاد می کردند از اجنه و حیوانات و انسان های زمان دور و مکان دور - باز هم آنها در هیچ حالی ایمان نمی آوردند.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ

استثنا از عموم حالات انکار آنهاست. یعنی: مگر در حالی که خدا بخواهد، یعنی اراده حتمی خداوند بر ایمان آنان تعلق بگیرد و خدا هیچ گاه چنین اراده ای نمی کند. ولکن بیشتر آنها جهل می ورزند، یعنی این مرض عجیب روحی خود را نمی دانند.

ص: ۴۳۶

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَوْهُ وَليَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

شیاطین جن وانس و دشمنی با پیامبران

لغت و اعراب:

ذلك اشاره به دشمنان پیامبر است. عدو: دشمن، مفرد و جمع در آن یکسان است.

شیاطین بدل است از عدو. وحی إليه - از باب ضَرَبَ - و أوحى: تکلم سری کرد با او، اشاره نمود، سخن سریع گفت. زخرف الشيء رباعی است یعنی آراسته و مزین نمود آن را.

زخرف: اباطیل کلام، آراسته به حسب ظاهر. غروراً مفعولاً له یوحى. صیغی الیه - از باب نُصِرَ و مَنَعَ -: میل کرد به آن، و لتصغى عطف است به محذوف، به تقدیر «جعلنا لهم عدواً أصحاب الوحی، و لم نشأ المنع عنهم، و أمرناک بتركهم لعل مستوره، و لتصغى».

تفسیر:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ

یعنی: و همان گونه که برای تو در اوقات تبلیغ دشمنانی قرار دادیم، برای هر پیامبری در عصر خود دشمنانی که شیطان های انسی و جنی بودند قرار دادیم. مراد از شیطان های انسی کفار و مشرکان و طاغوت های زمان اند که پیوسته دعوت پیامبران الهی را نپذیرفته و در مقابل آنها به مخالفت و نبرد برخاسته اند، و مراد از این که خدا آنها را معین کرده این است که خدا در وجود آنها غریزه حب مال و جاه و شهوات نهاده و در انجام تکالیف مختار کرده و در کیفر کفر و طغیان تعجیل ننموده و مدتی هم طبق صلاح نظام خلقت مهلت داده تا

ص: ۴۳۷

در نتیجه گویی خدا آنها را دستور عصیان داده و موظف به مخالفت انبیا نموده است.

يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

یعنی: دشمنان پیامبران پیوسته برخی بر برخی گفتاری باطل و به ظاهر آراسته را برای فریب و انحراف، وحی و به طور سرّی القا می کردند. مراد از وحی برخی به برخی و سوسه های شیاطین جنّی بر انسی است، یا القائات سران طغیانگر برخی به برخی، یا اضلال و اغوهای سران جور و علمای سوء نسبت به پیروان خود، که همه گفتارهای خوش ظاهر و انحرافی ضلال آور است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ

یعنی: و ای پیامبر، اگر پروردگار تو می خواست این کار را نمی کردند. یعنی اگر خدا اراده حتمی می کرد که آنها به چنین مخالفت ها و طغیان هایی دست نزنند هرگز انجام نمی دادند و هیچ پیامبری را دشمنی نبود، و لکن سنّت جاریه ربّ تو این است که انسان ها را در مرحله تکلیف تا مدت محدودی طبق مصالح عامّه نظام خلقت آزاد بگذارد.

فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ

یعنی: پس فعلاً آنها را با افتراهایی که انجام می دهند واگذار. یعنی عکس العمل خشن نشان مده و در فکر جهاد و نبرد مباش تا آن گاه که مأمور به قیام شوی.

وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَوْهُ وَليَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ

عطف است به مقدر، یعنی: این که ما طبق مفاد آیه سابق برای پیامبران دشمنانی قرار دادیم که پیوسته تبادل وحی کنند، و اراده حتمی به ایمان آنها نکردیم و دستور ترک تعرّض به آنها دادیم، برای مصالحی پنهان و اسراری است که در عالم وجود است و برای این است که دل های کسانی که به روز آخرت ایمان نمی آورند به سوی گفتارهای مزین میل کند و برای این که به آنها خشنود گردند و برای این که آنچه را از کفر و فسق، مستعدّ انجام آن هستند به جا آورند. زیرا خداوند دنیا را جهان اختیار قرار داده که نخست، شرایع خود را به بشر ابلاغ کند و اتمام حجّت نماید، سپس راه را برای راهیان طریق سعادت و شقاوت در حرکت به سوی مقتضای استعدادشان

باز بگذارد و مختارشان سازد و همه را یاری دهد کلاً نِمَدُ هُوَلَاءِ وَ هُوَلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ [اسراء، ۲۰] و از این رو عطیای تکوینی خدا عام است و به تکامل ایمان و عمل صالح و تزاید کفر و فسق یاری می رساند. و مسأله رضا و سخط و پاداش و کیفر نیز جای خود را دارد.

وضوح حق برای اهل کتاب

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتِغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ «۱۱۴» وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۱۱۵»

لغت و اعراب:

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ به تقدیر «قل». فاء پس از استفهام، فعل أَبْتِغَى را عطف به محذوف می کند به تقدیر «أعدل عن الحق فأبتغى». حَكَمًا: فرمان دهنده، قضاوت کننده به حق. صِدْقًا وَعَدْلًا هر دو حال یا تمیز از کلمه است.

تفسیر:

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتِغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا

این آیات تا آیه ۱۲۱ مبین این است که باید حکم در جامعه از آن خدا و طاعت نیز از آن او باشد، و او نیز همه احکامش را بیان کرده و طاعت غیر او ضلالت است، زیرا احکام آنها بر پایه گمان و تخمین است، و مشرکان مکه هم درباره حکم میته مجادله دارند. و این آیه در برابر گفتار برخی از کفار است که گفته بودند مسلمین در اختلافات میان ما و آنها احبار یهود و اسقف های نصارا را داور قرار دهند.

ص: ۴۳۹

معنای آیه: ای پیامبر به کفار بگو: آیا من از راه عدل و قسط منحرف شوم و غیر از خدا حاکمی بطلبم؟ مراد موارد اختلافات دینی و دنیوی است؛ در حالی که او به سوی شما جامعه بشری این کتاب را فرو فرستاده، کتابی که مفصل است، یعنی کتابی است که از نظر آیات و سوره و احکام اصولی و فروعی و قصص و امثال و پند و اندرز و امر و نهی و وعد و وعید و علوم و فنون متناسب با حال جامعه، تفصیل داده شده است.

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ

یعنی: و کسانی که به آنها کتاب داده ایم می دانند که این کتاب از جانب پروردگار تو به حق نزول یافته است. مراد از آنها علمای یهود و نصاری است که کتاب تورات و انجیل در دست آنهاست و آنها هستند که (بر طبق آنچه در دو کتاب به صراحت و وضوح و شرح و تفصیل وارد شده و بر وفق آنچه در تواربخشان و پیامبرانشان رسیده) صدق پیامبر اسلام و حقیقت قرآن را می دانستند و یقین داشتند که این کتاب به درستی و حق و هدفی والا و غرضی عقلانی نازل شده است.

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مخاطب، حتماً و بی تردید از اهل شک و ریب مباش. یعنی شک در این که اهل کتاب حقیقت این کتاب را می دانند، و یا تردید در این که این کتاب از جانب خداوند است، نظیر: وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ [انعام، ۱۴].

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا

یعنی: و سخن پروردگارت در حالی که صدق و عدل است به اتمام رسید.

مراد از کلمه و سخن در این جا مطلب و هدفی است کلی که خدا آن را اراده کرده و آن دعوت بشر به دین و شرایع و کتاب های آسمانی به وسیله فرستادگان خویش است که از نخستین روز بعثت مرسلین با اولین شریعت نازل شده آغاز شده و همراه با تکامل کمی و کیفی بشر و رشد عقلی و استعدادی آنها، در قالب شرایع آسمانی مختلف تکامل یافته و با آخرین شریعت و کتاب آسمانی محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تمامیت پیدا کرده است به گونه ای که می تواند افکار و غرایز بشر را در جنبه های معنوی و نیازهای اعتقادی

و اخلاقی و در بُعد عملی فردی و اجتماعی تا آن حد که استعداد تعالی دارند، ترقی دهد و به کمال ممکن برساند.

و مراد از این که صدق و عدل است این است که این کلمه الهی در زمان های سیر تکاملی خود پیوسته درست و عادلانه بوده، آنچه خبر داده از اصول و فروع احکام و حوادث و قصص و معارف، راست و درست، و آنچه انشاء نموده از امر و نهی و وعد و وعید و داوری ها عدل و قسط بوده است.

لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: هرگز سخنان او را تبدیل کننده و تغییر دهنده ای نیست. هیچ گاه نبی و رسولی از جانب غیر او نمی آید که دین او را به دین دیگری تبدیل نماید، و یا احدی را توان آن نیست که شریعتی نظیر شریعت او یا صادقانه و عادلانه تر از آن بیاورد.

و ممکن است مراد از «کلمات» قرآن باشد، یعنی قرآن او را احدی نمی تواند همانند تورات و انجیل تحریف نماید، زیرا خود، وعده حفظ آن را داده است، و اوست که شنوا و داناست، شنوا به گفتار همه انسان ها و دانا به همه کردار و اسرار آنها.

وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ «۱۱۶» إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ «۱۱۷» فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ «۱۱۸»

لغت و اعراب:

خَرَصَ فِي الْأَمْرِ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : به ظنّ و گمان سخن گفت، خَرَصَ: تخمین زد، اندازه گیری کرد. أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ بِهِ تَقْدِيرُ «بِمَنْ يَضِلُّ».

ص: ۴۴۱

گمراهی اکثر انسانها

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

یعنی: و اگر از بیشتر مردمی که روی این زمین اند اطاعت کنی و فرمان بری تو را از راه خداوند گمراه می سازند. مراد اطاعت از مردم جهان در اموری است که باید بر پایه علم و یقین و عرفان و اطمینان دل باشد مانند اصول و فروع شریعت الهی.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

ذبح شرعی

ذیل این آیه علت برای صدر آن است، و معنا این است: آنها از چیزی جز ظن و گمان پیروی نمی کنند و در کارشان جز این که حدس و تخمین می زنند نیستند. یعنی پس در امور اعتقادی و توحید و دین و کتاب های آسمانی و معاد و تکالیف عملی واجب و حرام و حیات سعاد و اجتناب از شقاوت که باید بر پایه علم و یقین باشند نمی توان از آنها اطاعت کرد و گرنه گمراهی از راه خداست.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

یعنی: حقا که پروردگار تو به کسی که از راه او گمراه می شود - یعنی راه مستقیم اصولی و فروعی و اخلاقی او که پیامبرانش به جامعه ابلاغ نموده - داناتر است، و به هدایت یافتگان نیز داناتر است. مراد داناتر بودن از خود آنها و همه دیگران است، زیرا علم مردم نسبت به معلوماتشان ناقص و محدود و حادث و زایل است، و علم او تمام و مطلق و نامحدود و ازلی و ابدی است.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ

این آیه و چند آیه آتی در مقام بیان مطلبی است که در آن زمان محل ابتلا و اختلاف میان مسلمین و مشرکان بود یعنی حلیت حیوان تذکیه شده از انواع حیواناتی که مشرکین تحریم کرده بودند مانند بحیره و سائبه و وصیله و حام (که در آیه ۱۰۳ سوره مائده نام برده شده) و غیر آنها، و حرمت حیوان تذکیه نشده. و ذکر فاء «فکلوا» تفریع است، یعنی: چون کتاب آسمانی از جانب اوست و کلمه او صدق است و دیگران بر ضلالت، پس باید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده و تذکیه شرعی گردیده بخورید، اگر شما واقعا به آیات کتاب او

گرونده اید، زیرا لازمه ایمان به کل ایمان به اجزاء است.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ «۱۱۹»

تفسیر:

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ

یعنی: و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی خورید، در حالی که آنچه را که بر شما حرام کرده برای شما تفصیل داده است؟

ظاهر این آیه و آیه قبل و بعدش این است که سخن در حلیت و حرمت ذبایح است، و مراد از آنچه تفصیل داده آیه ۱۴۵ این سوره است: قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ يَا آيَةَ ۱۱۵ از سوره نحل است: إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ که در هر دو آیه محرّمات حیوانات قابل تذکیه ذکر شده یعنی «میته» به نحو عموم، و خصوص حیوانی که وقت تذکیه نام غیر خدا بر آن برده نشده است. پس حاصل آیه این است: پس از آن که خداوند محرّمات از حیوان ها را برای شما ذکر کرده - یعنی میته به همه اقسامش - چرا غیر آنها را که مُذْكَاهَا و حیوان هایی است که نام خدا بر آنها ذکر شده، نمی خورید؟

و اگر گفته شود که «ما فصل علیکم» نمی تواند اشاره به دو آیه مذکور باشد، زیرا آیه انعام بعد از این آیه نازل شده و سوره نحل هم معلوم نیست پیش از انعام باشد. جواب این است که آیات یک سوره گاهی تقدّم و تأخر در نزول دارند، و سوره نحل هم ظاهراً پیش از انعام نازل شده است. و توهم نشود که مراد از «ما فصل علیکم» آیه ۳ از سوره مائده است، زیرا اولاً مائده پس از انعام نازل شده بلکه آخرین سوره مدنی قرآن است و این سوره مکی

است. ثانیاً آنچه در آن آیه راجع به ذبایح آمده است، حرمت میتة و شش قسم از اقسام آن است و دم و لحم خنزیر و استقسام به ازلام جزء ذبایح نیست.

إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ

استثناء از عموم «ما حرّم علیکم» است. یعنی: آنچه خداوند تفصیل داده، حرام است مگر آنچه بدان مضطر گردید و ناچار به خوردنش شوید. و معنای اضطرار این است که در صورت نخوردن، ترس از هلاک یا مرض شدید یا فلج اعضا یا زوال نیروهای حساس بدن و نحو اینها وجود داشته باشد. و تفصیل بیشتر این موضوع در آیاتی از این کتاب کریم است مانند ۱۷۳ بقره و ۳ مائده و ۱۴۵ انعام و ۱۱۵ نحل.

و این اضطرار را در فقه «عنوان ثانوی» نامند، به این بیان که در شرع اسلام حالاتی عارض انسان می شود به نام «عناوین ثانویه» مانند جهل، خطا، نسیان، اکراه و اضطرار، که اگر یکی از این عنوان ها منطبق بر حرامی از محرمات شود حرمت آن را برمی دارد، و یا منطبق بر واجبی از واجبات گردد وجوب آن را رفع می کند. مثلاً اگر از روی جهل و خطا و نسیان و اکراه شراب بخورد یا روزه خود را افطار کند حرمت آن و وجوب این برداشته می شود.

وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ

یعنی: و حقیقت این است که بسیاری از کفار و مشرکان به واسطه هواهای نفسانی خود بدون هیچ علم و دانشی مردم را به گمراهی می کشانند. مراد از آنها سران کفار و مترفین آنهاست که دین با ریاست و هواهای آنها سازگار نیست و استدلال های جاهلانه هم دارند.

مثلاً در حلیت میتة می گویند: چگونه است که آنچه را شما می کشید حلال است و آنچه را خدا می کشد حرام؟ به یقین پروردگار تو به تجاوز کاران داناتر است.

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ «۱۲۰» وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ «۱۲۱»

ترک گناهان ظاهر و باطن

اِثْمٌ: گناه، تأخیر انداختن. قَرَفٌ و اقترف: کسب کرد.

تفسیر:

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ

خطاب به انسان ها و مجامع بشری است. یعنی: و آشکار گناه و پنهان آن را ترک نمایید. مراد از گناه آشکار، گناهان عملی است از قبیل ترک واجبات الهی و ارتکاب محرمات او. و گناه پنهان، گناهان اعتقادی است که در دل است نظیر کفر و شرک و نفاق و حسد و عجب و تکبر و نحو آنها.

و محتمل است مراد تنها گناهان عملی باشد و آشکارش آن باشد که علناً و در جلوت انجام می گیرد، و پنهانش آن که در خلوت واقع می شود. و ممکن است به قرینه قبل و بعد آیه، مراد از گناه آشکار، گناهی است که زشتی و قباحتش در نزد عقل و اهل خرد آشکار است مانند ظلم و شرک و افساد در روی زمین. و مراد از گناه پنهان، آنچه قبح و مفسد آن را همه درک نمی کنند نظیر امتناع از خوردن مذکّی که تحریم حلال است و خوردن میتة و دم و لحم خنزیر و آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده که تحلیل حرام است.

پس غرض آیه این است که این گناهان از قبیل گناهان باطنی است و چنان که گناهان ظاهری را باید ترک نمود گناهان باطنی را نیز باید ترک کرد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: حقیقت این است که کسانی که گناه کسب می کنند - یعنی اعم از آشکارا و پنهانی - به زودی در آینده دنیا و در آخرت به سزای آنچه کسب می کردند مجازات خواهند شد.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ

یعنی: و هرگز از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید. مراد، حیوانات حلال گوشت قابل تذکیه است که چون وقت تذکیه نام خدا بر آنها ذکر نشود، میتة و مردار می گردند. و اطلاق آیه شامل این موارد است: صورت ترک نام خدا عمداً و با جهل به حکم و به

فراموشی و یا ذکر نام غیر خدا به جای نام خداوند مانند ذبایح برخی از کفار. ولکن طبق روایات اهل بیت علیهم السلام صورت ترک نسیانی و با جهل به موضوع و احتمالاً جهل حکمی مستثنی است، و مسأله در فقه مطرح است. و بی تردید خوردن آن فسق و خروج از طاعت حق است.

وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيَجَادِلُوكُمْ

مجادله شیطانی

مراد از اولیاء شیطان کفار و مشرکان اند و مراد از وحی، وسوسه و القائات سرّی در دل های آنهاست در مقابل وحی و القائات فرشته به پیامبران. معنای آیه: بی تردید شیطان های جنّی به دوستانشان از مشرکان و طاغیان القائات سرّی می کنند که با شما درباره گوشت مردار و آنچه نام خدا بر آن برده نشده، محاجّه و مجادله کنند تا حلیّت آن را بر شما تحمیل نمایند.

آری آنها چنین می گفتند که چرا شما آنچه را خود می کشید می خورید و آنچه را خدا می کشد مانند میته نمی خورید؟ و این گفتار جز مجادله شیطانی باطل نبود، زیرا بیرون شدن روح از کالبد هر ذی روحی منحصراً تحت اراده خداوند است و همه مرده ها را خدا می کشد: هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيت [یونس، ۵۶] هرچند اسبابی برای خروج آن قرار داده که برخی به وسیله مردم و برخی به عللی دیگر است، ولی بی تردید تأثیرات کیفیت خروج جداً مختلف است، بعضی حسن اثر در جسد حیوان و بعضی سوء اثر دارد و ایجاد پلیدی می کند و احکام الهی از حلیّت و حرمت و غیره تابع این امور است که برای غیر خدا روشن نیست. پس باید تنها از احکام او پیروی کرد، حلالش را حلال و حرامش را حرام شمرد.

وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

یعنی: و اگر شما از آنها اطاعت کردید، حتماً شما نیز مشرک هستید.

از آن رو که گفتار آنها باطل است شما باید از خدا اطاعت نمایید، و اگر پیرو آنها شدید و مردار را حلال شمردید، اگر از نظر اعتقاد هم با آنها باشید مشرک حقیقی هستید و اگر تنها در خوردن میته همراهشان باشید مشرک حکمی هستید.

و ممکن است مراد این باشد که در این حکم فرعی حساس مورد اختلاف میان اسلام و شرک، طرف شرک را گرفتن، سبب ارتداد مسلم و گرایش او به شرک می شود.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۲۲» وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ «۱۲۳»

لغت و اعراب:

حیات و نور معنوی

أَوْ مَنْ هَمْزُهُ استفهام به خاطر صدارت بر واو عاطفه مقدم شده. مَيْتٌ و مَيْتٌ: مرده. مَثَلٌ:

صفت، مثله فی الظلمات مبتدا و خبر است به تقدیر «أَنَّه فی الظلمات». كذلك اول اشاره به تزئین ایمان در نزد مؤمن است که مفهوم از کلام است، و كذلك دوم اشاره به جعل منصب برای مشرکین مکه است.

تفسیر:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا

در این آیه انسانی که خدا او را زنده کرده و چراغی به دستش داده تا در میان مردم بدان وسیله راه برود، مقایسه شده با انسانی که از آغاز در تاریکی بوده مثل تاریکی شب و زندان و غیره و بیرون نیامده است. و استفهام انکاری هم دلالت بر نفی مساوات میان آنها دارد. و غرض اصلی بیان حال مؤمن و کافر و تشبیه مؤمن به شخص اول و کافر به شخص دوم است. و گویی مؤمن در حال پیش از ایمانش مرده بوده و با ایمانش زنده شده و به واسطه دانش دینی که خدا به او عطا کرده اعمال و رفتارش را در زندگی منظم نموده پیش می رود. و گویی کافر به واسطه عقاید فاسده

ص: ۴۴۷

و اخلاق رذیله و گناهان کبیره که ظلمات روح انسان اند در میان تاریکی هاست، و چون کافر از روی عناد، به کفر و عصیانش تا دم مرگ ادامه می دهد، پس گویی از ظلمت ها بیرون نمی آید.

معنای آیه: و آیا کسی که مرده بوده پس ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن میان مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی هاست و هرگز از آن بیرون آمدنی نیست؟!

كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: همان گونه که ایمان در قلب مؤمن مزین و آراسته گشته، برای کافران نیز آنچه پیوسته به جا می آورند از کفر و نفاق و رذایل اخلاق و عمل های فاسد، مزین و آراسته شده است. و البته آرایش دهنده، شیطان و هوای نفس است.

و ممکن است «کذلك» اشاره به «من فی الظلمات» و از قبیل تشبیه کلی بر مصداق باشد.

یعنی همانند این مورد پیوسته برای کافران عمل هایشان آراسته گشته است.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ أَكَابِرًا مُّجْرِمِيهَا

یعنی: و همان گونه که در مکه می بینی، در گذشته زمان نیز میان هر اجتماعی از امت های پیامبران، گنهکاران و طاغیان آنها را به عنوان آزمایش کلّ مجتمع، سران و بزرگان آنها قرار دادیم.

لِيُمَكِّرُوا فِيهَا

یعنی: تا در اجتماع به مکر و فریب برخیزند. این لام برای عاقبت است، یعنی علت اصلی قدرت و بزرگی برای سران آن بود که دعوت پیامبران را بپذیرند و قبیله و زبردستان خود را به سوی آن سوق دهند، لکن عاقبت بذل نعمت این شد که از آزمایش پیروز درنیابند و به پیروی از شیاطین در میان قوم خود به مکر و فریب برخیزند و آنها را از ایمان جلوگیری کنند یا بیرون نمایند.

وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ

یعنی: آنها جز به ضرر خویش هیچ مکر و فریبی انجام نمی دهند و آنها این امر را درک نمی کنند.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيبَةُ الَّذِينَ أُجْرِمُوا صِيغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

باز هم بهانه های واهی مخالفان

لغت و اعراب:

اجرام: گناه کردن. صَعُرَ - از باب شَرَف - ذلیل و خوار شد.

تفسیر:

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ

مراد از ضمیر جمع «جاءتهم» سران و اعیان قریش هستند.

معنای آیه: و چون آیه و نشانه ای از علایم نبوت و رسالت پیامبر اسلام بدانها رسد می گویند: ما هرگز بدان ایمان نخواهیم آورد تا آن که آنچه به رسولان خدا پیش از این داده شده به ما هم داده شود.

مرادشان خود منصب رسالت است که به سران آنها اعطا شود و در نتیجه سایر شئون آن را نیز از قبیل وحی و کتاب و شریعت و معجزات دریافت نمایند. و برخی گفته اند مراد از «ما اوتی» برخی از معجزات پیامبران گذشته است مانند شتر صالح، عصای موسی و مائده عیسی. و جواب خداوند در جمله بعد مؤید معنای اول است.

و گفته شده که مشرکان مکه به اصل رسالت و برانگیخته شدن شخصی از جانب خدا معتقد نبودند و بنابراین، کلام فوق را به عنوان استهزا می گفته اند.

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

این جمله جواب گفتار آنهاست. یعنی: خداوند خود داناتر است که رسالت خود را در

کجا قرار دهد. یعنی این منصب عظیم را به چه کسی بدهد و این خلعت شریف را به چه شخصی ببوشاند. و مراد آن که باید کسی باشد که استعداد و نبوغ ذاتی و اصالت و شرافت نسبی داشته، مزین به کمالات نفسانی و فضایل اخلاقی و منزّه از همه نقایص و قبایح باشد هرچند از نظر متاع و حُطام دنیا صفرالکف و تهیدست باشد.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا كَانُوا يَمْكُرُونَ

یعنی: به زودی کسانی را که گناه کرده اند (گناه ردّ دعوت پیامبر و تکذیب او، درخواست مقام رسالت در برابر او، اهانت و استهزا و انواع مبارزات علیه او) ذلّت و خواری در نزد خداوند یعنی در عالم برزخ و قیامت و پس از آن، و عذابی سخت به سزای فریب و مکرهایی که می کردند به آنها خواهد رسید.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ «۱۲۵» وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ «۱۲۶» لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۲۷»

لغت و اعراب:

شَرَحَ الشَّيْءَ - از باب مَنَع - گشود و وسعت داد آن را، و شَرَحَ صَدْرَهُ: خوشحال کرد او را. صدر و قلب و فؤاد و نفس و عقل و روح همه به معنای دل است. حَرَجَ الشَّيْءَ - از باب عَلِم - تنگ شد، حرج: بسیار تنگ. يَصْعَدُ اصلش يَتَصَعَّدُ است یعنی به سختی و تکلف بالا رفت. رجس: نجس و پلید، عمل قبیح. و هذا صراط، هذا اشاره است به شرح صدر و تنگی سینه.

ص: ۴۵۰

ریشه هدایت و ضلالت

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ

فاء، برای تفریع بر ما قبل است، یعنی پس از توجه به امور فوق و قدرت خدا و ایمان و کفر مردم، باید دانست: کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام می گشاید. مراد از هدایت، راهنمایی به سوی سعادت و کمالات معنوی است در آن حد که بشر می تواند بدان جا برسد، و مراد از گشودن سینه برای اسلام، توسعه فکر و قلب و بذل استعداد برای درک حقایق دینی و دریافت اصول و فروع و معارفی است که کتاب آسمانی و شرایع انبیا به سوی آن سوق می دهند.

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ

یعنی: و کسی را که خدا می خواهد گمراهش نماید (معنای اضلال خدا این است که پس از عرضه دین و اتمام حجت از جانب خدا و انکار و اصرار از بنده، خداوند توفیقات خاصه خود را از او قطع می کند و او را به حال خود وامی گذارد) سینه او را شدیداً تنگ می کند که گویی به سختی و تکلف در فضا بالا می رود و قهراً پس از آن، خطابات الهی و مواعظ و اندرزهای انبیا در او اثر نمی کند.

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

«ذلک» اشاره به ضیق صدر و قساوت دل است. یعنی این گونه خداوند بدی و پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا

یعنی: و این اعطای شرح صدر برای مهتدی، و تنگی سینه برای گمراه، راه مستقیم پروردگار توست. یعنی سنت جاریه و رفتار دیرینه اوست درباره پذیرندگان دعوت او برای منکران پیامبرانش.

و ممکن است «هذا» اشاره به قرآن باشد که محتوای آن از اصول احکام و فروع آن، و حکم و علوم و معارفش همه راه مستقیم است.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: حَقّاً که ما آیات قرآن را برای گروهی که اهل تذکر و تعقل هستند تفصیل دادیم، الفاظش را منقسم به سوره ها و آیات، و محتوایش را تقسیم به علوم و فنون متنوع کردیم.

و ممکن است مراد از آیات، آیات انفسی و آفاقی باشد. یعنی نشانه های توحید و عظمت و حکمت خود را که نفوس بشر و سایر صاحبان انفس و کرانه های جهان مملو از آن است برای ارباب تفکر و تعقل تفصیل تکوینی دادیم.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ

یعنی: برای آنان که اهل تذکر و تعقل اند، در نزد پروردگارشان خانه سلامت ثابت و مسلم است. مراد از عندیت و در نزد خدا بودن این است که در آن عالم همه حجاب های مادی برداشته می شود و جلال و جمال حق ظهور و تجلی می کند، همه ذوی العقول یکدیگر را می بینند، فرشتگان و اجنه و ارواح دیگر با انسان هم کلام می شوند، عظمت و جبروت خداوند در تمام شئون آن جهان متجلی و مشهود می گردد، نوای عطوفت اله و خطابات لبریز از مهر و محبت او دل های مؤمنان را می نوازد، رفتار فرشتگان غلاظ و شداد با مجرمان و طاغیان دهر، قلوب صالحان را شفا می بخشد و بالأخره محیط آن جا به گونه ای است که گویی مؤمنان و مطیعان، خود را در نزد خدای خود می بینند هرچند قرب و بُعد واقعی و نسبت تکوینی میان واجب و ممکن و خدا و خلق در این جهان و آن جهان یکسان است.

و مراد از خانه سلامت بهشت است که از همه نواقص و عیوب و آفات و حوادث و مضراتی که در دنیا تصور می شود سالم و میراست، و آنان به کلی ایمن از مرگ و مرض و فقر و رنج و غصه و مصیبت اند، و از همه حوادث ناراحت کننده که بالاترین آنها ترس از انقضای مدت و تمام شدن عمر بهشتیان و خرابی و ویرانی بهشت است آسوده خاطر و مطمئن اند.

وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و خداوند، سرپرست و یاور و دوست آنهاست، و همه این نعمت ها در برابر آن حسنات و کارهای خیر است که در دنیا انجام می دادند.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ «۱۲۸» وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۱۲۹»

لغت و اعراب:

یوم متعلق به «أذکر» مقدر. جن: هر شیء مستور، و طایفه نامرئی خاصی از ذوی العقول مقابل انس. من الانس به تقدیر «من اضلالهم و اغوائهم». اجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء و آخر آن مدت، و به معنای حد. ثوی المکان و فیه و به - از باب ضرب -: اقامت گزید در آن. مثنوی: منزل و محل استقرار.

تفسیر:

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ

این آیات درباره حشر انس و جن، و خطاب خدا به شیاطین، و پرسش از اغوای انسان ها، و اتمام حجت و توبیخ آنها و اعتراف همه به تقصیر است.

معنای آیه: ای پیامبر یا ای مخاطب، به یاد آور روزی را که خداوند انس و جن را یکسره و جمیعاً گرد می آورد. یعنی پس از آن که در فاصله میان مرگ و قیامت که اکثر آنها در عالم برزخ و برخی در ملأ-اعلی اجتماع کرده اند و منتظر قیام رستاخیزند، به واسطه نفخ دوم و سوم صور در محضر خویش گرد می آورد. نخست در خطابی به طایفه جن که مراد، شیطان ها هستند، به عنوان توبیخ می گوید: ای گروه شیاطین، شما بسیاری از انسان ها را به گمراهی و اغوا کشانیدید. یعنی در دنیا از آغاز حدوث و توجه تکلیف به آنها تا پایان

ص: ۴۵۳

سقوط آن شمار زیادی از انسان‌ها را اغوا کردید. و این اشاره به کفار و فسّاقی است که در طول تاریخ در اصول و فروع یکسره پیرو شیطان بودند.

وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِّنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ

یعنی: آن گاه دوستان شیاطین از انسان‌ها (به عنوان اعتراف به طاعت شیاطین و پیروی هوا و انکار بعثت پیامبران، و از روی پشیمانی و حسرت و وصف ناشدنی) می‌گویند:

پروردگارا، برخی از ما در دنیا از برخی دیگر بهره برد. یعنی شیطان‌ها بر انسان‌ها مسلط شدند و فرامینشان مورد اطاعت قرار گرفت و به سوگند خود و لَمَّا غَوِيَتْهُمْ أَجْمَعِينَ [حجر، ۳۹] تا حدی تحقق بخشیدند، و انسان‌ها هم به وسیله پیروی از وساوس آنها و غور در هوا و هوس، از ریاست و مال و جاه برخوردار شدند.

وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا

یعنی: و به دنبال آن گفتند که ما همه با ادامه آن حال شقاوت‌زا به پایان مدت عمری که برای ما تعیین کرده بودی رسیدیم. (پایان عمر همه شیاطین دفعی است و آن نفخه اول صور است زیرا آنها مانند انسان مرگ فردی ندارند و در هر زمانی آفریده شده‌اند تا نفخه صور مهلت دارند، پس خلقتشان تدریجی و مرگشان دفعه است، و انسان‌ها پایان اجلشان مختلف و تدریجی است جز آنها که در اواخر جهان بیایند و با نفخه صور بمیرند.)

و ممکن است مراد از «اجل» در این جا حدّ باشد و می‌خواهند بگویند: ما تابعان و متبوعان در دنیا به آن حدّ از شقاوت که تعیین کرده بودی رسیدیم. و مراد از تعیین خدا اعطای استعداد تکامل در جنبه سعادت و شقاوت و بذل اختیار و گشودن راه برای همه است که به هر جا بخواهند برسند.

قَالَ النَّارُ مَتَوَاكُم خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

یعنی: خداوند در جواب آنها می‌گوید: این آتش، منزل و جایگاه شماست که در آن جاودان باشید مگر آنچه خدا بخواهد. مراد از «ما» ی موصول اگر حال و زمان معین باشد طبعاً استثنا از حالات است، یعنی باید در همه حال و علی‌الدوام آن جا باشید مگر وقتی که خدا بخواهد. و این اشاره به اوقاتی است که دوزخیان را در اثر کثرت شکایت مدتی بیرون می‌برند و در «زمهریر» که مکانی است با سرمایی شدید مقابل گرمای دوزخ نگه می‌دارند

ولی آن جا به گونه ای است که پس از اندک زمانی خود درخواست دوزخ می کنند.

و ممکن است مراد از موصول، اشخاص باشند و استثنا از عموم ضمیر «مثواکم» یعنی مگر کسانی که خدا بخواهد. و این اشاره است به قشری از اهل دوزخ که اصول دینشان سالم بوده و برای غور در گناهان فرعی، محکوم به اقامت موقت در دوزخ شده اند که قهراً آنها خلود ندارند.

و اولی این است که این استثنا اشاره به قدرت خدا باشد، یعنی توهم نشود که چون دوزخیان به نحو ابد محکوم به دوزخ شدند دیگر خروجشان از قدرت خدا نیز خارج شد؛ چنین نیست، بلکه مقام اقتدار او باقی است و هر لحظه بخواهد فردی را یا گروهی را بیرون می آورد، بلکه می تواند جهنم را خاموش کند و ساکنانش را بیرون برد و نجات بخشد، لکن چنین کاری را حتماً نمی کند.

إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

گویی این جمله در مقام تعلیل خلود در آتش است. یعنی: بی تردید پروردگار تو دارای حکمت و دانش است. و غرض آن که مقتضای علم و حکمت بالغه او این است که کسانی را که عمرشان را در دنیا با مخالفت و عناد با خدا گذرانده اند، در برابر فرامین او به طغیان برخاسته اند، فرستادگانش را تکذیب کرده و با آنها نبرد نموده اند و کشته و تبعید نموده اند، کتاب های آسمانی او را نپذیرفته و استهزا و مسخره کرده اند، پیوسته مانع از گرایش دیگران شده و فوج فوج از گروندگان را از راه بیرون کرده و در حال مرگ نیز با این تصمیم که اگر تا ابد زنده مانند این رفتارها را ادامه دهند جان سپرده اند، وارد دوزخ نماید تا در آن جا جاودان بمانند.

و ممکن است درباره جاودانگی عذاب آخرت بگوییم که حدوث عذاب های اخروی در جسد مجرمان در عالم آخرت و عروض حرارت آتش و حالات دوزخی بر جسم آنها اثر وضعی و معلول تکوینی کفر و شرک و عمل های پلید دنیوی است، مانند کسی که جام شوکران سر کشد و حالات بعدش را ببیند، پس باید در آن جا در همان حال بماند و خداوند بنا ندارد در آن جا وسایل معالجه این امراض را تهیه کند و گرنه به سراغ علل آنها می رفت و علل را نابود می ساخت.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا مِّمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ

ریشه حکومت ظالمان

یعنی: و این گونه که در اوضاع محشر شنیدی ما پیوسته در دنیا از آغاز تاریخ تا ابد، برخی از ستمکاران را بر برخی دیگر تولیت و سرپرستی می دهیم، و این به سبب کارهای پلیدی است که پیوسته کسب می کنند و ابتدایی و بدون علت و بی سابقه نیست.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَعَرَّيْنَاهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾

تفسیر:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

این آیه نقل خطاب خداوند است در روز قیامت به همه اجنه و انسان ها برای اتمام حجت در آن جا پس از اتمام حجت در دنیا، و تقدیم جن بر انس برای زیادی عدد آنهاست. و مراد از «منکم» این است که رسولان الهی از میان مجموع دو طایفه هستند هرچند از جنس انسان هایند، زیرا از اجنه پیامبری مبعوث نشده است.

معنای آیه: ای گروه جن و انس، آیا برای شما در دنیا پیامبرانی از میان خودتان نیامدند که پیوسته آیات کتاب مرا - یعنی کتاب های آسمانی مرا که در تمام اعصار در دست مجامع بوده - برای شما تلاوت کنند؟ و یا آن که آیات توحید مرا که در همه آفاق جهان و انفس جهانیان جلوه گر بود بازگو نمایند؟ و نیز آیا فرستادگان ما شما را از ملاقات امروزتان بیم نمی دادند و برحذر نمی داشتند؟

ص: ۴۵۶

یعنی: آنها در آن روز می گویند: آری ما به زیان خود گواهی می دهیم. یعنی رسولان تو آمدند و آیات را بر ما خواندند و ما را بیم دادند. و جمله «غرتهم» نظیر دفع توهم است و گویی در کلام، این سؤال در تقدیر است که اگر آنان بیانات و انذار رسولان را درک کردند پس چرا انکار کردند و بدان حال افتادند؟ و جوابش این جمله است که شیرینی زندگی دنیا آنها را مغرور کرد. زیرا هر بار منطوق رسولان و حقایق کتاب های الهی در فکر آنها تابشی داشت و ذهن آنها را متوجه معنویات و مبدأ و معاد می کرد، محبت جاه و مال، حجابی حایل میان آنان قرار می گرفت و آنان را مغرور می ساخت.

روز اعتراف

وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

یعنی: و نتیجه این شد که به ناچار و پس از حصول علم یقین به حقایق دینی، به زیان نفس خویش شهادت دادند که در دنیا کافر بودند.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿١٣١﴾ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾
وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخِرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾

لغت و اعراب:

ذلك اشاره به فرستادن رسولان و انذار آنهاست. آن لم یکن، آن مخففه است به تقدیر «لأن الشان». قری: جمع قریه، مجتمع انسانی و محل اجتماع از شهر و روستا. بظلم یعنی

«بسبب ظلم». لکل یعنی «لکل مکلف». مَمَّا عملوا، مِنْ نشوئیه یا تعلیلیه است. ربک مبتدا و الغنی و ذوالرحمه هر دو خبرند.

تفسیر:

مبنای درجه بندی انسانها

ذَٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ

یعنی: آنچه ذکر شد از ارسال پیامبران و بیم دادن آنها برای این است که در حقیقت پروردگار تو را هرگز از ازل سزاوار نبوده که ویران کننده شهرها و روستاها باشد در حالی که اهالی آنها غافل اند. یعنی در حالی که پیامبرانی برای آنها نیامده و همه در حال غفلت و جهل و خلو جامعه از شریعت و تکالیف آسمانی به سر می برند. زیرا در این صورت عمل های زشت مردم عنوان حرمت پیدا نمی کنند تا استحقاق عقاب آورند، و مستقلات عقلیه از محرمات را نیز خدا بدون تأیید با شریعت عذاب نمی کند.

و ممکن است مراد از «غافلون» اعم از غفلت از احکام شرع و احکام استقلالی عقل باشد. پس اجتماعی که دارای عقل و ادراک اند اگر شریعتی هم برای آنها نیاید در مقابل مخالفت مدرکات عقلشان قابل مؤاخذه هستند.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا

یعنی: و برای هر یک از طایفه جن و انس درجه ها و رتبه هایی از عمل آنهاست.

بدین معنا که اعتقادات و اعمالشان از نظر حُسن و خلوص و نورانیت، و یا روح و جانشان از نظر تکامل و تعالی معنوی، و یا پاداش اخروی و مقامات قرب ربوبی آنها دارای درجات و مراتب است. و این معنا مبتنی بر این است که مراد از درجات، مراتب کمال باشد. و ممکن است مراد اعم از درجه و درکه و مراحل ارتفاع و انحطاط باشد. یعنی هر یک از جن و انس، دارای کمالات و انحطاط مقام اند که از اختلاف اعمالشان سرچشمه می گیرد.

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

یعنی: و هرگز پروردگار تو از آنچه آنها به جا می آورند غافل نیست.

ص: ۴۵۸

خدای متعال همان گونه که از عدد و شمار نفوس هر دو گروه از آغاز خلقت تا انقراض نسلشان اطلاع دارد، از عمل های قلبی و بدنی آنها نیز از کوچک و بزرگ غفلت ندارد و در نتیجه از نتایج اعمال و کم و کیف پاداش و کیفرشان نیز غافل نیست، بلکه همه آنها در گوشه ای از علم محیط و غیرمتناهی ازلی و ابدی او ثابت است.

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ

یعنی: و ای مخاطب، پروردگار تو ذات بی نیاز و صاحب رحمت است. یعنی بی نیاز مطلق است از همه بندگان و عبادت آنها، و دارای رحمت بی منتهاست به همه موجودات مستحق رحمت و خاصه انسان؛ و از شئون رحمت اوست ارسال پیامبران، و اهدای شرایع به مجامع بشری، و پاداش نیک مطیعان و عفو از گنهکاران.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ مَّ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ

یعنی: اگر بخواهد همه شما جن و انس را از صفحه هستی می برد و محو می کند، و پس از شما آنچه را می خواهد از ذوی العقول و غیره جانشین شما می کند، همان گونه که شما را از اولاد گروه دیگری پیش از شما پدید آورد.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ

خطاب به همه مکلفان است. یعنی: حقیقت این است که آنچه بدان وعده داده می شوید به یقین آمدنی است. مراد وعده پیامبران الهی و کتاب های آسمانی است از احوال عالم پس از مرگ از برزخ و قیامت و حوادث آنها و بقای ابدی بهشتیان و دوزخیان.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

و هرگز شما جن و انس عاجزکننده نیستید. یعنی: اگر همه اجتماع کنید که خدا را حتی در اندکی از آنچه اراده کرده از تدبیر امور دنیا و میراندن و زنده کردن و اجرای امور آخرت از قیامت و کتاب و حساب و جزا ناتوان سازید، و یا فرشتگان او را از اجرای نظام اتم عالم هستی ناتوان کنید به این که آنها را از خود دفع نمایید و یا از صحنه مرگ فرار کنید، نمی توانید.

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

لغت و اعراب:

مَكْنَزٍ زِيدٌ مَكَانَهُ - از باب شَرْفٍ - : صاحب منزلت شد، و مَكْنَزٌ و تَمَكَّنَ و تَمَكَّنَ: توان پیدا کرد. مَنْ تَكُونُ مَنْ اسْتَفْهَامِيهِ اسْت. عَاقِبَةُ الدَّارِ، عَاقِبَتٌ: فرجام خیر، و الف لام الدار اشاره به این دنیا است. لِشُرَكَائِنَا به تقدیر «شُرَكَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ جَعَلْنَا لَهُمْ شُرَكَاءَ».

تفسیر:

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ

یعنی: به قوم خود بگو: ای قوم من، شما بر پایه و جایگاه و منزلت خود - یا به قدر توان خود - عمل کنید، من نیز به یقین بر اساس ایمان و وظیفه ام کوشایم. یعنی شما بر اساس کفر و شرکاتان فعالیت کنید، بتان را بپرستید، به دور آنها بچرخید، قربانی کنید، شرایع الهی را نپذیرید و در راه آنها با مخالفانتان بجنگید؛ من هم بر پایه توحید فعالیت خواهم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

ص: ۴۶۰

یعنی: به زودی خواهید دانست چه کسی است که عاقبت نیک این خانه - یعنی دنیا - از آن اوست. مراد معلوم شدن بطلان آنها و حسن عاقبت مسلمین در دنیا پس از پیروزی اسلام بر شرک در آن منطقه و پیروزی آن بر همه شرایع و مذاهب جهان در آخر زمان، و پیروزی مطلق حق بر باطل در آخرت است. زیرا بی تردید هرگز ستمکاران رستگار نخواهند شد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا

برخی از احکام نامعقول مشرکان

این آیه در بیان برخی از سنت های جاهلانه و بدعت های ایام جاهلیت است.

یعنی: آنها از آنچه خداوند، خود آفریده از کشت و زرع و چهارپایان، سهمی را برای خدا قرار دادند، مثلاً کشت فلان زمین یا فلان قسم از کشت را و یا درصدی از فلان نوع چهارپایان را از آن خدا کردند. و روی حدس و گمان خود گفتند: این از آن خدا، و این هم از آن شریکان ماست.

ذکر کلمه «بزعمهم» اشاره به بطلان این گمان است، زیرا اگر مراد از اختصاص آن حصه به خداوند ملکیت حقیقی خدا بر آن است، خدا مالک حقیقی همه اشیاست. و اگر مراد ملکیت جعلی و اعتباری است آن نیز باطل است، زیرا چنین ملکی را خدا تشریح نکرده، و مانند نذر شرعی شیء برای خدا، یا خمس غنیمت نیست که ملکیت اعتباری پیدا کند. و مرادشان از «شریکان ما» شریکان خدا به تعیین آنهاست مانند لات و عزی و هبل.

فَمَا كَانَ لَشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

یعنی: و رسم و عادتشان در آن امر این بود که پس از تعیین حق خدا و شرکا، آنچه برای شریکان خدا بود به خدا نمی رسید، یعنی در راه او مصرف نمی شد هر چند حصه خدا کم می آمد یا تلف می شد. و آنچه برای خدا بود به شریکان او می رسید، یعنی مطلقاً یا در صورتی که حق آنها کم می آمد یا تلف می شد. بسیار زشت است آنچه حکم می کردند. زیرا همه این کارها را به عنوان برنامه مذهبی انجام می دادند.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكْثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
 «۱۳۷» وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
 عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ «۱۳۸»

لغت و اعراب:

قتل مفعول مقدم زین، و شرکاؤهم فاعل آن است. آرداه: هلاک کرد او را. لیس علیه الأمر - از باب ضرب - : مشتبه کرد و مخلوط نمود کار را بر او. حجر مصدر به معنای مفعول است یعنی محجور و ممنوع. انعام دوم عطف است به انعام اول، و انعام سوم مبتداست به تقدیر «و لهم انعام».

تفسیر:

وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكْثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ

این آیه نیز به یکی از سنت های شوم و پلید مشرکان اشاره دارد و آن کشتن فرزندان دختر و پسر است در برابر بتان به نیت تقرب و طلب حاجت، بدان گونه که قدمای وثنیین و صابئین انجام می دادند. و این مسأله غیر از زنده به گور کردن خصوص دختران از ترس فقر یا عار است که قبیله بنی تمیم پیش از اسلام می کردند.

ص: ۴۶۲

معنای آیه: و همان گونه که تقسیم مال به نحو باطل در نظر مشرکان مزین است، در نظر بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان را شرکای آنها - یعنی بتان - مزین و آراسته کرده اند. و نسبت تزین به بتان، به لحاظ این است که عشق و محبت جاهلانۀ آنها به بتان بود که چنین اعمال پلید را برای آنها نیکو و مزین نشان می داد.

لِيُرَدُّوهُمْ وَلِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ

یعنی: آن تزین برای این بود که آنها را هلاک کنند، یعنی به هلاکت معنوی اخلاقی، و اتلاف اولاد و اموال دنیوی. و برای این که عقاید دینی آنها را مشته سازند و دین حقیقی و واقعی الهی را در صورت این خرافات برای آنها نشان دهند. و یا آنچه را از سنت ابراهیمی در میان آنها پس از غلتیدن به شرک، در طول تاریخ باقی مانده با آداب و رسوم جاهلی مخلوط نمایند.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ

یعنی: و اگر خدا می خواست آنها چنین نمی کردند. یعنی اگر خدا اراده حتمی داشت که آنها آلوده به این خرافات نشوند نمی شدند، لکن خداوند همه بشر را در اعتقاد و عمل آزاد گذاشته و تنها به دعوت انشائی و امر و نهی تشریحی اکتفا کرده است. پس ای پیامبر، فعلاً آنها را با همه افتراءاتشان واگذار. یعنی در فکر برخورد جدی به نحو جهاد ابتدایی یا امر و نهی عملی مباش تا آن گاه که توان تشکیل حکومت الهی پیدا کنی.

وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَزَعْمِهِمْ

یعنی: و نیز از بدعت ها و افتراءهایشان این است که با اشاره به بخشی از چارپایان و کشت و زرع گفتند: اینها چهارپایان و کشت و زرع محجور و قدغن است و غیر از کسی که ما خود می خواهیم - یعنی غلامان و پرستاران بت ها - کسی نباید از آنها بخورد. و معنای «بزعمهم» این است که این تحریم تنها به گمان و ظن آنها بود و حجت و برهانی بر آن نداشتند.

وَ أَنْعَامٌ حَرِّمَتْ طُهُورُهَا

یعنی: و نیز با اشاره به عدۀ ای از چهارپایان دیگر - یعنی شترهای سواری - گفتند: اینها هم سوارشدنشان حرام شده است. مرادشان چند قسم از شترها بود که هر یک را به خاطر

عنوانی خاص، قداست داده، سوارشدنشان را تحریم کرده بودند و آنها بحیره و سائبه و حام است که در آیه ۱۰۳ از سوره مائده گذشت.

وَ أَنْعَامٌ لَّيْذُكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ

یعنی: و نیز برای آنها چارپایان دیگری است از شتر و گاو و گوسفند که نام خدا را هنگام تذکیر بر آنها نمی برند. یعنی به نام بتان از لات و عزی و هبل و غیره تذکیر می کنند و آنها را حلال می شمردند. و تحلیل این قسم مانند تحریم اقسام فوق، دروغ و افترای بر خداوند است.

سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ

یعنی: به زودی خداوند، آنان را در قیامت به سزای آنچه افترا می بستند، کیفر خواهد داد.

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصِيْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ «۱۳۹» قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ «۱۴۰»

تفسیر:

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا

یعنی: و نیز در بیان مصادیق محرمات بدعتی خود با اشاره به چند قسم از چهارپایان ماده که از آن جمله بحیره و سائبه بود گفتند: آنچه در داخل شکم های این چهارپایان است از شیری که دوشیده می شود و بچه هایی که زنده به دنیا می آیند مخصوص مردان ماست،

ص: ۴۶۴

یعنی تنها برای آنها خوردن و استفاده جایز است، و بر زنان ما یعنی همسران یا مطلق زنان مجتمع حرام است.

وَإِنْ يَكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ

یعنی: و اگر تولدیافته از آن چهارپایان میته می شد و مرده به دنیا می آمد، مرد و زن در حلیت و جواز خوردن شریک بودند.

سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

یعنی: به زودی خداوند توصیف آنها را کیفر خواهد داد. یعنی آنها را به احکام خاصی که درباره چهارپایان اهلی و محل ابتلای عموم بشر به عنوان حکم آسمانی دائم و به نحو افترای بر خداوند توصیف می کنند و منتشر می نمایند مجازات خواهد نمود، در دنیا طبق اقتضای حکمت بالغه، و در آخرت به مجرد مرگ. زیرا او حکیم و داناست؛ حکیم در لحاظ وقت و کیفیت اجرا، و دانا به حدود قبح هر عمل و موازین کیفری آنها.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا مَّ بَغْيٍ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ

یعنی: حقیقت این است کسانی که اولادشان را به سفاهت و نادانی کشتند، و آنچه از خوراکی ها را که خداوند روزی آنها کرده بود به دروغ و افترای بر خداوند حرام کردند، زیانکار شدند. زیرا کشتن دست پرورده ای که سال ها در راه حفظ و تربیتش زحمت کشیده شده، بدون دلیل و برهان و به پیروی از هوا و هوس و سنت های باطل و از بیم فقر و ترس اسارت و برای تقرب به جمادات، و نیز یک عمر اجتناب از آنچه خداوند برای انسان آفریده از انواع سبزیجات و حبوب و میوه جات و گوشت ها و تحریم استفاده از مراکب راهوار وقت، بی تردید در نزد عقل و عقلا و از نظر دین و شریعت، کم عقلی و سفاهت و قلت ادراک و شعور است.

قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

یعنی: حقا که آنها گمراه شدند و از آغاز هم راه هدایت را نیافته بودند. مراد، گمراهی از اصول عقاید درست به سوی شرک، و از فروع عملی صحیح به سوی اعمال زشت و سنت های پلید است. و این انحراف برای آنها ارثیه آباء و اجدادشان است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

لغت و اعراب:

نعمت های خدا در طبیعت و جانداران

عَرَشَ الْكُرْمِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: شاخه های تاک را بر روی چوب بست بلند کرد.

معروش: بر روی داربست رفته. والنخل عطف است به جَنَّاتٍ. أَكُلُ: میوه، خوراکی. حَصَدَ الزَّرْعَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: درو کرد آن را. و ضمیرهای چهارگانه ثمره، اثمر، حَقَّهُ، حصاده راجع اند به «ما ذکر من الأمور».

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ

پس از بیان گمراهی مشرکان در تحریم کشت و دام، خداوند در این آیه و چند آیه بعد به نعمت های خود از کشت و دام و غیره اشاره می کند که همه را در اختیار بشر قرار داده و مباح نموده جز آنچه خود حرام کرده است.

معنای آیه: و او کسی است که باغ هایی معروش آفریده، یعنی باغ هایی که درختانش بر روی داربست قرار دارند مانند تاک، و باغ هایی غیر معروش آفریده مانند سایر درختان.

وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكُلُهُ

یعنی: و نیز اوست که درختان خرما و کشت و زرع، پدید آورده که حاصل آنها گوناگون و رنگارنگ است. ضمیر «أَكُلُهُ» راجع است به همه امور گذشته، و مراد این است که

ص: ۴۶۶

میوه باغ ها دارای انواع متعدد و مختلف، و حاصل زرع هم از بذر و حبوبات و غیره دارای اقسام متعدد و گوناگون و بی حد و حصر است.

و الزیتون و الرمان متشابهها و غیر متشابه

یعنی: و نیز درخت زیتون و انار و میوه آنها را آفرید که مشابه هم و غیر مشابه هم اند.

یعنی درخت های آنها از نظر شکل، و میوه های آنها در رنگ و بوی و طعم و صورت، مشابه و غیر مشابه است، یعنی از نظر مناطق مشابه و غیر مشابه دارد، یا از جهتی مشابه و از جهتی غیر مشابه است.

كلوا من ثمره إذا أثمر

یعنی: از میوه آنها آن گاه که به ثمر نشستند، بخورید. مراد از «ثمر» حاصل درخت و کشت است از میوه و حبوبات و غیره. و مراد از «امر به خوردن» اباحه استفاده و تصرف است.

و آتوا حقه يوم حصاده

یعنی: و حق آنها را هنگام درو آنها پردازید. باید حقی را که خدا در آنها قرار داده هنگام چیدن میوه و درو و جمع کشت ادا نمایید. و ظاهر این است که مراد از «حق» در این آیه زکات شرعی واجب نیست که از نه چیز گرفته می شود و در هشت مورد مصرف می گردد، زیرا این سوره مکی است و در آن حال حکم زکات معهود تشریح نشده بود، علاوه آن که اغلب انواع درختان و اقسام کشت که در این آیه آمده زکات واجب ندارد.

پس مراد از حق، حق عرفی و زکات عام است، یعنی انفاق مال به فقیر و مستمند به اقتضای عواطف انسانی و به انگیزه نوع دوستی که سنت جاریه میان بنی نوع انسان است.

بلکه در اغلب موارد استعمال کلمه زکات در سوره های مکی، این معنا اراده شده است.

و لاتسرفوا إنه لایحب المسرفین

یعنی: و اسراف نکنید. ظاهر آیه این است که خطاب به صاحبان باغ و کشت است، و ممکن است به اعم از آنها و کسانی باشد که حق را دریافت می کنند. یعنی نباید صاحبان باغ و زرع درباره عایدات اسراف کنند و در مقام تصرف، اتلاف بی جا نمایند یا به نحو اسراف و باطل مصرف کنند، یا در موارد حرام صرف نمایند. و نباید دریافت کننده

غیرمستحق باشد، یا بیش از نیاز بگیرد، یا مصرف ناروا نماید. زیرا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

و معلوم باشد که عمده استفاده بشری از رویدنی های روی زمین چهار قسم است:

درختان، میوه جات، حبوبات و سبزیجات، که در این آیات با کلمه جَنَات، زرع، اکل و ثمر، به همه آنها اشاره شده است.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ «۱۴۲» ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ
وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ بَبُونِي يَعْلَمُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۱۴۳» وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ
وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن
افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «۱۴۴»

لغت و اعراب:

حموله صفت مشبیه است، حیوان بارکش، و عطف است به جَنَات در آیه قبل. من الأنعام متعلق است به انشأ. فَرَشُهُ - از باب
ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : گسترد آن را، و فرش: گاو و گوسفندی که برای کشتن تهیه شوند. خطوات - جمع خُطوه - : گام و مقدار
فاصله میان دو

ص: ۴۶۸

قدم در وقت راه رفتن، و کنایه از «طریقه» است. ثمانیه أزواج بدل است از حموله و فرشاً.

زوج: جفت یعنی دو فرد با هم، و نیز هریک از دو فرد که جفت را تشکیل می دهند. ضأن:

اسم جنس گوسفند اعم از نر و ماده. معز: اسم جنس بز اعم از نر و ماده. ءالدَّكَرَيْنِ همزه استفهام داخل همزه وصل شده و قاعده، سقوط همزه وصل است مانند وَلِلدَّكَرَيْنِ، لکن برای رفع التباس به جمله خبریه، حذف نشده و همزه دوم الف شده است.

تفسیر:

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَفَرَشًا

یعنی: و خداوند از چهارپایان برای شما «حموله» آفرید، یعنی حیوانی که توان حمل انسان و بار دارد، مانند شتر و احیاناً گاو. و «فرش» آفرید، یعنی حیوانی که خود وقت سر بریدن فرش زمین می شود و یا پشم و پوستش فرش زمین است، و مراد تهیه شده برای خوردن است.

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

خطاب به بشر و مجامع انسانی است. و امر «كلوا» برای اباحه و ترخیص است در برابر توهم این که شاید کشتن جاندار و خوردن آن برای انسان که جزء درندگان نیست حلال نباشد. یعنی: از آنچه خداوند در این جهان روزی شما کرده بخورید و تصرف کنید، ولی پیروی از گام های شیطان نکنید، یعنی در کیفیت مصرف روزی راه و مسلک او را اتخاذ نکنید، که راهش مطلقاً کفر و فسق است و درباره چهارپایان هم تحریم حلال های خدا و تحلیل حرام های اوست. حقاً که او برای شما دشمنی آشکار است. یعنی عداوت و دشمنی او از طریق شرایع و قضاوت عقل و تجربه عقلا آشکار است هر چند او خود پنهان است.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ

یعنی: حموله و فرشی که خدا برای شما آفریده، هشت زوج است، یعنی هشت فرد مقارن با فرد دیگر، زیرا مجموع چهارپایان اهلی که مورد استفاده خوراکی بشرنند چهار نوع اند: شتر، گاو، گوسفند و بز، و از ملاحظه قسم نر هریک در مقابل ماده، و ماده هریک در مقابل نر، هشت زوج درمی آید، یعنی هشت فرد همراه فرد دیگر.

مَنْ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ

این دو جمله با دو جمله صدر آیه بعد «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» شرح و توضیح «ثمانیه أزواج» است.

یعنی: خداوند آفرید از گوسفند دو صنف یعنی نر و ماده، و از بز دو صنف نر و ماده.

قُلْ ءَأَلَدَّ كَرَيْنٍ حَرَّمَ أَمْ الْإُنثَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ

این کلام تا آخر آیه نظیر جمله معترضه است و اشاره به این که برخی از اقسام همین چهارپایان است که مشرکان بر خود حرام کرده اند.

معنای آیه: ای پیامبر، پس از بیان آن که خداوند، همه انواع انعام را حلال نموده و دستور استفاده از همه را داده، بگو: آیا آن دو قسم نر را حرام کرده یا آن دو قسم ماده را؟ مراد نرهای گوسفند و بز و ماده های گوسفند و بز است؛ و یا آنچه را رحم های ماده گوسفند و ماده بز در خود دارند؟ از بچه و پیه که تحریم خصوص اینها در میانشان مرسوم بود.

تَبْتُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: درباره چیزهایی که حرام می کنید - اگر شما راستگوید - مرا از روی علمی خبر دهید، یعنی بر مدّعی خود دلیلی علم آور و برهانی روشن، از شرع قویم یا عقل سلیم بیاورید، زیرا استناد حکمی به خداوند باید به یکی از این دو راه باشد.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ

یعنی: و نیز خداوند برای شما از شتر دو صنف و از گاو دو صنف آفرید. مراد نر و ماده دو قسم است.

قُلْ ءَأَلَدَّ كَرَيْنٍ حَرَّمَ أَمْ الْإُنثَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ

یعنی: درباره شتر و گاو نیز به مشرکان به عنوان انکار و توییخ بگو: آیا خداوند آن دو صنف نر را حرام کرده یا آن دو صنف ماده را؟ یعنی نرهای شتر و گاو را حرام کرده یا ماده های آنها را، یا آنچه را که رحم های ماده آن دو صنف در بر گرفته است؟ یعنی جنین شتر و گاو را. و اغلب این اقسام در آیه ۱۰۳ سوره مائده گذشت.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا

خطاب به مشرکان، و «آم منقطعه» به معنای «بل» و استفهام انکاری و توییخی و برای

اعراض از سخن قبل است. یعنی صرف نظر از کلام پیشین شما که مدعی حرمت اصناف فوق هستید و وحی و نبوت را هم قبول ندارید، آیا آن گاه که خدا این تحریم ها را به شما توصیه نمود، خود شاهد و ناظر بودید و با خدا تکلم می نمودید؟ یعنی قطعاً چنین نبوده و تحریمتان دروغ است.

خوردنی های حرام و احکام اضطرار

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس چه کسی ظالم تر است از آن که به خدا دروغ بنهد برای آن که مردم را بدون هیچ دانشی گمراه سازد، یعنی مطالبی را به ظن و گمان و بدون آن که بدانها علم داشته باشد به مردم القا کند و آنها را گمراه سازد. و به یقین خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند، یعنی توفیق هدایت نمی دهد، و چنین شخصی ستمکار به خود و قوانین و جامعه است.

قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۴۵»

لغت و اعراب:

طَعِمَ الشَّيْءَ - از باب عَلِمَ - : چشید آن را، خورد آن را. سَفَحَ الدَّمُ أَوْ الْمَاءَ: ریخت آن را.

خنزیر کلمه رباعی است، یعنی خوگ. رَجَسَ وَ رَجَزَ وَ نَجَسَ مترادف اند. فسق مصدر است به معنای خروج از طاعت، و فسقاً عطف است به میده، و أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ به صفت توضیحی آن است. بَغَى الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - : طلب نمود آن را. عَدَا زَيْدٌ: تجاوز کرد زید.

تفسیر:

قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ

ص: ۴۷۱

در این آیه چهار عنوان از خوراکی ها به عنوان استثنای از محلات ذکر شده است:

میته، خون، گوشت خوک و غیر مُیْدَکِی. و چون عنوان چهارم از مصادیق اول است پس در واقع سه قسم از محرّمات ذکر شده، و این چهار عنوان به عینه در آیه ۱۷۳ بقره و آیه ۱۱۵ نحل و صدر آیه ۳ مائده آمده است، لکن در آیه مائده هفت قسم دیگر از محرّمات اضافه شده که شش قسم آن مانند قسم چهارم این آیه از مصادیق میته است و یک قسم هم حرام غیر خوراکی است. پس آیه مورد بحث و سه آیه دیگر در این چهار عنوان توافق دارند و لحن همه تحریم مطلق است.

معنای آیه: ای پیامبر، در ردّ ادعای آنچه آنها تحریم کرده اند بگو: در میان آنچه به من وحی شده چیزی از خوراکی ها را برای خورنده ای حرام نمی یابم مگر آن که میته باشد (یعنی مگر چهار چیز که یکی از آنها میته است، و میته یعنی حیوانی که به غیر طریق شرعی روحش از تن بیرون شده است). یا آن که خون ریخته شده از رگ های حیوان باشد، خواه در وقت تذکیه شرعی یا به نحو دیگر. یا آن که گوشت خوک باشد، زیرا گوشت خوک نجس و پلید است. یا فسقی باشد که نام غیر خدا بر آن برده شده. و اطلاق فسق بر حیوان مذبوح به خاطر حرام بودن بریدن سر او به نیت بت و ذکر نام غیر خداوند بر آن و حرمت گوشت آن است به گونه ای که گویی وجودش نافرمانی خداست.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَأَعَادِ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: پس اگر کسی مضطر و ناچار شد - ناچار از خوردن محرّمات گذشته شد، در حالی که طالب لذت و متجاوز از حدّ ضرورت نبود - پس بی تردید پروردگار تو آمرزنده و مهربان است، یعنی خوردن آنها حلال می شود.

این قطعه از آیه اشاره به قاعده کلیه ای است که در موارد متعددی از این کتاب الهی بدان اشاره شده و در فقه اسلامی نیز به نحو کامل بیان گردیده، و آن تقدم و حاکمیت عنوان ثانوی بر عنوان اولی در مقام تعارض است.

اجمال کلام این است که پس از تشریح واجبات و محرّمات اولیة شریعت، نظیر آن که روزه واجب و شراب حرام است، احکام دیگری نیز به نام احکام ثانویه تشریح گردیده،

مانند آن که در صورت وجود ضرر جانی و مالی حکم نیست، یا عمل خطایی و نسیانی عیب ندارد. آن قسم را احکام اولیه و موضوعاتش را عناوین اولیه، و این قسم را احکام ثانویه و موضوعاتش را عناوین ثانویه نامند. و اضطرار که در این آیه و در آیات متعددی نظیر آن ذکر شده از عناوین ثانویه است. و چون تعارضی میان آنها واقع شود و حکم اولی با ثانوی مخالف باشد، عنوان ثانوی، مقدم و حاکم بر اولی خواهد بود. مثلاً اگر روزه واجب، ضرر بدنی داشته باشد، حکم «لاضرر» و «جوب کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» [بقره، ۱۸۳] را برمی دارد.

و اما قید «غیر باغ و لا عاد» اشاره به این است که اضطرار مجوز حرام، مشروط است به این که شخص مضطر، به قصد لذت نخورد، یا باغی و محارب با امام مسلمین نباشد، و گرنه اگر محارب در صحرائی مضطر به خوردن میته شد، حلال نمی شود. و نیز «عادی» نباشد یعنی بیشتر از حد ضرورت نخورد.

چند تذکر:

۱ - مراد از اضطرار به خوردن میته و غیره که در این آیه و آیات مشابه آن ذکر شده، این است که حال شخص به گونه ای باشد که اگر نخورد جان یا اولاد یا عرض یا اموال معتدُّ به او در معرض خطر قرار می گیرد و راه نجاتش ارتکاب آن گناه است.

۲ - در صورت اضطرار، قاعده «الضَّروراتُ تَتَقَدَّرُ بِقَدَرِها» جاری است، یعنی ارتکاب حرام محدود است به اندازه رفع ضرورت. و این معنا از کلمه «و لا عاد» نیز استفاده می شود.

۳ - در معنای کلمه «باغی» چند وجه گفته شده است: یک - کسی که علیه امام عادل خروج کند. دو - کسی که برای صید لُهو حرام بیرون رود. سه - کسی که برای راهزنی مسلمین یا کشتن یا گرفتن اموال آنها خارج شود. و ممکن است همه آنها مراد باشد.

۴ - صاحب اضطراری که حکم حرمتش برداشته نمی شود مانند باغی و عادی تکلیفش چیست؟ آیا حرام را نخورد تا بمیرد یا نفوس و اموالش تلف شود، یا آن که وجوب حفظ نفس عقلاً مقدم است بر ارتکاب آن حرام؟ پس باید به حکم عقل و حکم ارشادی شرع مرتکب حرام شود و جان را حفظ کند و دفع افسد به فاسد نماید و عقاب را هم ملتزم شود.

ص: ۴۷۳

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾

لغت و اعراب:

هَادَ إِلَى الْحَقِّ - از باب نَصَرَ - : رجوع کرد به سوی حق، هَادَ زَيْدٌ: یهودی شد زید. ظُفْرٌ:

ناخن انسان و حیواناتی که یک شقّه است مانند اسب و شتر. شحم: پیه حیوان در بدن و شکم و غیره. حوایا: جمع حویه و حاویه، روده، عطف است به ظهورهما. و ما اختلط عطف است به ما حملت. ذلک جزیناهم، ذلک مفعول دوم جزیناهم است.

تفسیر:

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ

توهم شده که تحلیل همه حیوانات و خوراکی ها که ذکر شد به جز موارد نادر، منافی با تحریم بسیاری از حیوانات و خوراکی ها بر یهود است. و دفع توهم به این است که این تحریم، حکم ثانوی موقت به عنوان کیفر گناهان آنهاست نه تحریم اصلی و عام و دائمی.

معنای آیه: و بر کسانی که یهودی شدند هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم، مانند اسب و شتر و شترمرغ و پرندگان مانند اردک و غاز.

وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ

یعنی: و نیز بر یهود، از گاو و گوسفند، پیه بدن آنها را حرام کردیم، مگر آن مقداری که پشتشان حامل و شامل آن است، یعنی پیه موجود در لابه لای استخوان های مهره های

ص: ۴۷۴

پشت آنان، یا آنچه در روده بزرگ یا کوچکشان است، و یا آنچه با استخوان مخلوط گشته، یعنی در مغز استخوان یا در اطراف آن است.

ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِبَعْثِهِمْ

یعنی: ما این جزا را به آنها به سبب ظلمشان دادیم. مراد این که حرام کردن گوشت بسیاری از حیوانات مأکول اللحم از پرندگان و غیره، و چربی حیوانات دیگر که قوت غالب آنها بود به سبب آن بود که ستم کردند، پیامبران خدا را کشتند، رباخواری کردند، اموال مردم را به باطل خوردند، که اینها ظلم به نفس و ظلم به قوانین الهی و ظلم به ملت عظیمی است که تا ابد پیرو مسلک آنان خواهند بود.

وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ

یعنی: و مسلماً ما راست گفتاریم. آنچه در لوح محفوظ نوشته ایم و آنچه به رسولان خود وحی کرده ایم و آنچه در کتاب های آسمانی نگاشته ایم همه درست و صدق محض است.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسْمِعِ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ «۱۴۷» سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ «۱۴۸»

لغت و اعراب:

بأس: عذاب، شدت، جنگ. لو شاء الله، مفعول «شاء» محذوف است به تقدیر «عدم إشراکنا و تحریمنا». خَرَصَ فِي الْأَمْرِ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ -: حدس و تخمین زد.

ص: ۴۷۵

مشرکان جبری مسلک و پاسخ آنان

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ

یعنی: ای پیامبر، اگر مشرکان، تو را تکذیب کردند، بگو: پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است. یعنی پاسخی یأس آورنده، بلکه جوابی، هم تهدیدی و هم امیدزا و متمایل به ارشاد بده، به این نحو که رحمت او همه ذرات جهان هستی را در حد استعداد وجودی آنها فرا گرفته، به سوی کمال ممکن هدایت می کند و بشر را هم از این رحمت، بهره ای وافر است.

وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

یعنی: لکن هرگز عذاب او از گروه گنهکاران و نافرمان ها پس از اتمام حجت و اصرار و عنادشان در کفر، باز گردانده نمی شود.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ

خطاب به پیامبر و مسلمین است در رد استدلال واهی و باطل مشرکان.

معنای آیه: به زودی مشرکان در توجیه شرک و عبادت بتان و تحریم دروغین حیوانات و خوراکی ها خواهند گفت: اگر خداوند می خواست که ما بت نپرستیم و خوراکی ها را حرام نکنیم، حتماً نه ما شرک می ورزیدیم و نه پدرانمان در گذشته، و نه چیزی را بر خود حرام می کردیم. و مرادشان گرفتن این نتیجه است که پس خداوند شرک و تحریم ما را خواسته و به آنها راضی است.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا

یعنی: کسانی که پیش از اینها بودند این گونه دروغ گفتند - یعنی آنها نیز شرک و بدعت های خود را با چنین دلیلی به خدا نسبت می دادند - و این اعتقاد آنها ادامه یافت تا آن گاه که عذاب ما را چشیدند، یعنی به مرگ و عذاب ابدی گرفتار شدند.

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا

یعنی: به آنان بگو: آیا در نزد شما بر صدق گفتارتان علمی هست؟ یعنی دلیل و برهان علم آوری از کتاب های آسمانی و تعلیمات شرایع و گفتار پیامبران دارید که برای ما بیرون آورید و بیان دارید؟ مراد آن که به یقین علمی ندارند.

إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ

یعنی: شما همواره جز از ظن و گمان پیروی نمی کنید و شما جز این نیستید که پیوسته حدس و تخمین می زنید. مراد این است که استدلال شما باطل و مبنی بر حدس است، زیرا عدم اراده تکوینی خدا بر چیزی دلیل رضایت و امر او به آن نیست، چه آن که سنت جاریه او در باب عقاید و اعمال بشر بر این است که او را در افعال خود مختار گذارد و اراده تکوینی بر فعل و ترک او نکند. نه در واجبات اراده حتمی فعل و نه در محرمات اراده حتمی ترک داشته باشد، و گرنه واجب و حرام بر او اجباری می شوند. پس در شرک و بت پرستی هم خدا هرچند اراده حتمی بر ترک آن امور ندارد، لکن به آنها راضی نیست و نهی تشریحی دارد و بر مخالفت هم عقاب می کند.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «۱۴۹» قُلْ هَلَمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ «۱۵۰»

لغت و اعراب:

هَلَمْ کلمه ای است لازم و متعدی برای دعوت، هَلَمْ الی زید: بیا به سوی او، و هَلَمْ زیداً:

بیاور او را. عَدَلَ زیداً بعمرو - از باب ضَرَبَ - زید را همتای عمرو کرد.

تفسیر:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

این آیه به قرینه فای عاطفه در متمیم سخن با مشرکان است.

ص: ۴۷۷

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: پس حجت و برهان رسا از آن خداوند است. مراد این است که در هر مورد نزاع و اختلافی خواه در مسأله توحید و شئون آن و خواه در فروع شریعت و خواه در موارد دیگر، حقیقت همان است که او می گوید و برهان قاطع آن است که او می آورد، نه از آن شماس است که به دلیل عدم تعلق اراده تکوینی خدا بر ترک فعلی ترخیص انشائی و جواز تشریحی آن را ثابت می کنید و غافلید از این که اراده حتمی خدا بر افعال اختیاری مکلف متعلق نمی شود و سنت او بر این جاری است که مکلف را در اعمال خود مطلقاً مختار و آزاد بگذارد.

فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و اگر می خواست که اعمال جبر کند و در افعال مکلفان دخالت تکوینی کند، بی تردید همه شما را هدایت می کرد. یعنی عقاید و اعمال بدنی همه شما را به راه مستقیم خود راهنمایی اجباری می کرد و قهراً به هدف می رساند.

قُلْ هَلْ مَسَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا

یعنی: بگو: گواهان خود را که گواهی می دهند خداوند، اینها را حرام کرده بیاورید.

به ملت شرک و کفر بگو: دانشمندان و گواهان خود را که شهادت به حرمت امثال بحیره و سائبه و وصیله و حام و غیر اینها (که تفسیرش در آیه ۱۰۳ سوره مائده گذشت) می دهند بیاورید تا شهادت دهند. یعنی نمی توانند شهادت دهند، زیرا هیچ دلیلی ندارند.

فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ

یعنی: پس اگر شهادت دهند - اگر فرضاً هم برخلاف وجدان خود گواهی دهند - مبادا تو با آنها گواهی دهی. زیرا مطلب در نزد تو به تصریح قرآن و شریعت و طبق شرایع گذشته روشن است و طبعاً شهادت تو معلول هواهای نفسانی آنها خواهد بود. و نهی پیامبر در این جا عمدتاً به لحاظ امت پیامبر است نظیر بسیاری از نواهی دیگر.

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

یعنی: و هرگز پیروی مکن از هواهای نفسانی کسانی که آیات کتاب ما را، یا آیات و نشانه های توحید ما را که همه آفاق و انفس را فرا گرفته تکذیب و انکار کرده اند، و از هواهای کسانی که به عالم آخرت ایمان نمی آورند در حالی که برای پروردگارشان

شریک و همتا می سازند.

ظاهر آیه این است که مراد از «الذین» در دو مورد این آیه همان گروه مشرکان است و سه صفت بر آنها منطبق شده که مفاد صله های الذین و جمله آخر آیه است.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَنْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمَ الَّذِي كَفَرْتُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۱۵۱»

لغت و اعراب:

پاره ای از احکام حرام خدا

تعالوا امر به بالا آمدن است و استعمال شده به معنای «بیایید». اَلَّا تُشْرِكُوا «آن» تفسیریه و «لا» ناهیه است و جمله تفسیر تلاوت است. و بالوالدین به تقدیر «و احسنوا بالوالدین» عطف است به لا- تشرکوا. املاق: انفاق کردن به قدری که فقیر گردد. فواحش: جمع فاحشه، کار بسیار زشت.

تفسیر:

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ

این آیه و دو آیه بعد در بیان محرماتی است که در تمام شرایع الهی حرام بوده و ظاهراً حرمتشان از مستقلات عقلیه نیز هست، یعنی عقل سلیم با لحاظ حال بشر و مصالح و مفاسد اجتماع انسانی حکم به قباحت و زشتی آنها می کند، و مجموعاً نه امر است.

معنای آیه: ای پیامبر، به کفار بگو: بیایید آنچه را که خداوند، پروردگار شما در تمام شرایع الهی و کتاب های آسمانی بر شما جامعه بشری حرام کرده بازگو کنم.

و آنها امور زیر است:

ص: ۴۷۹

أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا

یعنی: نخست آن که برای خداوند چیزی را شریک قرار ندهید، خواه از جمادات باشد یا از فرشتگان یا از اجنه یا از بندگان صالح او مانند عزیر و مسیح.

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

یعنی: دوم آن که به پدر و مادر نیکی به سزا کنید. مقتضای مقابله این جمله با «لا تشرکوا» تعبیر به «لا تُسَيِّئُوا» است، یعنی به آنها بدی نکنید، لکن در این تعبیر اشاره به آن است که تنها ترک بدی کافی نیست بلکه باید به نحو شایسته نیکی نمایید.

و لَاتَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ

یعنی: سوم آن که اولادتان را به دست خویش از ترس آن که مبادا اموالتان به انفاق کم گردد یا تمام شود نکشید، زیرا مایم که خود شما و آنها را روزی می دهیم. یعنی اداره کردن فرد یا گروه یا همه جهان هستی در برابر قدرت و رحمت او یکسان است.

و لَاتَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ

یعنی: چهارم آن که به کارهای بسیار زشت و پلید نزدیک نشوید خواه آشکار آنها باشد یا پنهان. یعنی خواه اعمال قلبی باشد مانند کفر و نفاق و عناد با حق، و کبر و حسد و نحو آنها، یا اعمال بدنی مانند زنا و لواط و میگساری و آدم کشی و غیره. و یا آن که خواه در جلوت انجام بگیرد یا در خلوت.

و لَاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی: پنجم آن که نفسی را که خداوند محترم شمرده - یعنی حفظش را واجب و هتک حرمت و کشتنش را حرام کرده، مانند مسلمان و ذمی و معاهد و هر کافری که علیه اسلام و مسلمین خطر توطئه و قصد اضرار ندارد - نکشید مگر به نحو حق و دستور شرع و عقل، نظیر موارد قصاص و حدود و دفاع به حق از جان و ناموس و مال، و مقدمیت برای امر اهم، و تعارض میان اقل و اکثر در قتل نفوس.

ذَلِكُمْ وَ صَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

یعنی: این امور پنجگانه است که خداوند، شما را بدان توصیه کرده، یعنی رعایت و حفظ و عمل به آن را سفارش نموده، شاید شما بیندیشید.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَأَنْكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

لغت و اعراب:

بالتى هي أحسن به تقدير «بالطريقه التى». أشد: جمع شدت و توان، مثل أنعم و نعمت.

الكيل و الميزان يعنى مكيل و موزون. وسع: طاقت و توان. و لو كان ذا قربى به تقدير «و لو كان المقول له ذا قربى».

تفسير:

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

يعنى: ششم آن که به مال یتیم نزدیک نشوید. مراد از مال در این جا اعم از کلی در ذمه و عین خارجی و حقوق شرعی و عقلایی است. و معنای نزدیک نشدن این است که هیچ تصرفی در آن نکنید، خواه تصرف اعتباری انشایی مانند فروختن، هبه کردن، اجاره دادن و غیره، یا تصرف حقیقی نظیر خوردن، پوشیدن، سکونت و غیره. مگر از راهی که نیکوتر است، یعنی به صلاح یتیم و به اجازه شرع است مانند تصرفات ولی شرعی یتیم چون جد پدری، وصی پدر و جد پدری، ولی امر مسلمین، و نیز هر تصرف صالح و ضروری ای که

ص: ۴۸۱

در برخی از اوقات از هر کس صادر شود. و تفصیل مسأله در فقه اسلامی است.

حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

یعنی: منوعیتِ نزدیک شدن به مال یتیم تا زمانی است که وی به حدّ اشدّ برسد، یعنی نیروهای جسمی و روحی او به حدّ قوت و کمال نوعی خود برسد و علامت آن، رسیدن به بلوغ و سنّ شرعی و توان آمیزش جنسی است.

وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

یعنی: هفتم آن که کیل و وزن را عادلانه به نحو کامل بپردازید. یعنی در مقام ادای هر حقّی آنچه را که با پیمانانه و ترازو می‌سنجید به نحو تمام و بدون هیچ نقص و کسری بپردازید، که این کار، قسط و عدل است.

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

این کلام، دفع توهم این است که رعایت کامل همه این تکالیف از توان بشر بیرون است. یعنی: ما هیچ نفسی را در مرحله توجیه احکام اعتقادی و عملی، مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازه توان او هر چند ممکن است گاهی بر وی مشکل باشد.

وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

یعنی: هشتم آن که هنگامی که سخن گفتید عدالت ورزید. مراد مطلق سخن گفتن در مقام اظهار نظر است مثل قضاوت میان متخاصمین، یا ادای شهادت، یا فتوا در مقام استنباط، یا اظهار نظر درباره هر موضوعی و شخصی و حادثه‌ای. و هر چند آن که درباره اش سخن می‌گویید از نزدیکانتان باشد. یعنی خویشی سبب نشود که در کلام، راه باطل بیمایید.

وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: نهم آن که به پیمان خدا وفا کنید. اطلاق پیمان، شامل پیمان‌هایی است که خداوند به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی و به واسطه عقل و خرد از جامعه بشری گرفته است که او را اطاعت کنند و فرامینش را عملی سازند و واجبات را به نحو الزام و مندوبات را به نحو استحباب پیاده نمایند؛ و نیز پیمان‌هایی که بشر با خدا می‌بندد مانند عهدها و نذرها و سوگندها که در فقه ذکر شده است. همه اینها اموری است که خدا

شما را بدان توصیه کرده، شاید متذکر شوید.

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ

یعنی: و به خاطر این که این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و به دنبال راه های دیگر نرفتید که شما را از راه او متفرق می سازد.

مراد از «هذا» احکام نه گانه مذکور در دو آیه پیش است که مطابق شرایع و کتاب های آسمانی و عقل سلیم اند و یا همه احکامی است که در این سوره گذشت، که همه راه معنوی مستقیم خداست. و مراد از «سبل» راه های مختلف مذاهب و مکاتب است در برابر اصول اعتقادی اسلام و راه های گوناگون گناهان عملی در مقابل فروع اسلامی. و امر به پیروی از راه مستقیم و نهی از اتباع راه های مختلف، هر دو ارشادی و برای هدایت جامعه است. و در این آیه راه منسوب به خدا مفرد آمده و راه غیر او جمع آمده، اشاره به این که راه خدا راست و نظیر خط مستقیم است و هرچه از آن جدا شود راه انحرافی است و طبعاً متعدد است.

ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

یعنی: همه اینها اموری است که خدا شما را بدان توصیه کرده، شاید تقوا پیشه کنید و از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزید.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هَدَىٰ وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهِمْ بَلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ «۱۵۴» وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱۵۵»

لغت و اعراب:

تماماً مفعولٌ له آتینا است به تقدیر «تمام الشریعه و الکرامه». تفصیلاً و هدای و رحمة عطف اند به تماماً. انزلناه: آن را دفعتاً فرستادیم. و کتاب و انزلناه و مبارک هر سه خبر هذا است و یا آن که انزلناه و مبارک صفت کتاب اند.

ص: ۴۸۳

قرآن منشأ برکت

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

یعنی: سپس به موسی کتاب دادیم. مراد از کلمه «ثُمَّ» این است که پس از آن که کلیات و مشترکات شرایع آسمانی را به نحوی که در آیات قبل اشاره شد برای پیامبران پیش از موسی از نوح و ابراهیم و برانگیختگان در فواصل آنها تشریح کردیم و در کتاب هایشان نگاشتیم، به موسی که سومین پیامبر اولوالعزم دارای شریعت مستقل است کتاب آسمانی تورات دادیم.

تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ

یعنی: برای تتمیم و تکمیل کلیات شریعت و عرضه آن بر مردمی که نیکوکار بودند، یا به احکام پیشین خود نیکو عمل کرده بودند. و مراد، نیکان قوم موسی هستند.

و تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهِمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ

یعنی: و برای این که تفصیل همه چیز و هدایت و رحمت باشد. یعنی کتاب موسی نسبت به همه احکام اصولی و فروعی شریعت و معارف دینی و برنامه های مورد نیاز جامعه، توضیح و تفسیر گسترده باشد، و برای این که مایه هدایت و رحمت باشد، شاید آنان به لقای پروردگارش ایمان آورند.

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ

یعنی: و این قرآن، کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم و پربرکت است. یعنی این کتاب را نیز در پی ابلاغ کلیات شرایع آسمانی نازل کردیم برای تفصیل شرایع و تکمیل آن به نحوی که جامعه بشری تا انقراض نسل خود نیازمند کتاب و شریعتی جدید نباشد.

و مراد از کلمه «انزال» که مکرراً در این کتاب در توصیف خود آن آمده عبارت است از فرود آمدن مجموع و دفعی آن در مراحل و منازل مختلف. یعنی نخست از علم ازلی الهی به لوح محفوظ، و از آن جا به قلب جبرئیل امین، و از آن جا به صفحه دل پیامبر اسلام و از آن جا به متن جامعه بشری. و مراد از وفور برکت آن انتشار علوم و معارف آن است در میان مجامع بشری و مسلمین جهان و افکار متفکران و دانشمندان و عقلای منصف جهان، و تأثیرات عجیب اصول و فروع و اخلاق و آداب شریعتی است که آن

کتاب به انسان‌ها عرضه داشته و تحولات فکری و اخلاقی در انسان‌ها ایجاد کرده است.

فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

خطاب به پیامبر اسلام و همهٔ مجامع انسانی است که: باید از آن پیروی کنید، یعنی علوم و معارف اسراری را که در محتوای آن مندرج است فرا بگیرید. و تقوا بورزید، یعنی همهٔ احکام آن را برای این که روائتان را در غضب و عذاب خدا حفظ کنید در خود و عائله و جامعهٔ خود پیاده نمایید، شاید مورد ترحم خدا قرار بگیرید.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ «۱۵۶» أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ «۱۵۷»

لغت و اعراب:

أَنْ تَقُولُوا به تقدیر «کراهه أَنْ تَقُولُوا». و إِنْ كُنَّا «إِنْ» مخففه از مثقله و اسم آن محذوف است به تقدیر «إِنَّ الشَّأْنَ كُنَّا» یا به تقدیر «أَنَّهُ كُنَّا». و لَامٌ لَغَافِلِينَ علامت مخففه بودن «أَنْ» است. دَرَسَ الْكِتَابِ دراسته: خواند و حفظ کرد آن را. صَدَفَ عَنْ الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ -:

اعراض کرد از آن، جلوگیری نمود از آن. أَوْ تَقُولُوا در صدر آیه بعد عطف است به أَنْ تَقُولُوا در صدر آیه قبل.

تفسیر:

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا

این کلام خطاب به اهل مکه و به عنوان تعلیل برای نزول کتاب در آیه قبل است.

ص: ۴۸۵

یعنی: ما قرآن را فرو فرستادیم تا مبادا در روز واپسین در مقام اعتذار از این که چرا مشرک و بت پرست شدید و از اصول و فروع دین الهی محروم ماندید، بگویید: در دنیا کتاب آسمانی که شامل دین و عقاید و احکام بود تنها بر دو طایفه پیش از ما - یهود و نصارا - نازل شده بود و برای ما کتابی نازل نشد. ذکر این دو کتاب به تنهایی، به لحاظ این است که آنان از غیر آن دو مانند کتاب نوح و ابراهیم و زبور و صحف اطلاعی نداشتند.

وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ

یعنی: و مبادا بگویید: به یقین ما از دراست آنها غافل بودیم. یعنی نمی دانستیم آنها کتاب های خود را می خوانند و بحث و تحقیق می کنند سپس به مرحله عمل می آورند، زیرا ما نه به خط و کتابت آنها آشنا بودیم و نه از زبان عبری و سریانی آنها اطلاع داشتیم. و این امر سبب شد که ما به سراغ دین و کتاب آسمانی نرفتیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ

یعنی: یا آن که در مقام اعتذار بگویید: اگر برای ما نیز کتاب آسمانی فرود می آمد به یقین از آنها یعنی از طایفه یهود و نصارا هدایت یافته تر بودیم، زیرا ما در استعداد فکری و ذوق علمی و درک نکات و معارف و سخنوری و ادب، شهره آفاق بودیم.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ

یعنی: پس بی تردید بر شما نیز حجت و برهانی از جانب پروردگارتان آمد، یعنی این قرآن و این کتاب آسمانی که سراپا هدایت و رحمت است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا

یعنی: پس چه کسی ظالم تر است از آن که آیات خدا را، یعنی آیات قرآنی و آورنده آن را، یا آیات و نشانه های انفسی و آفاقی و خالق و مدبر آن را، تکذیب و انکار نماید و خود از آنها اعراض نماید و دیگران را هم مانع شود؟ همان گونه که اهل مکه می کردند.

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

یعنی: زود باشد که ما کسانی را که از آیات ما روی می تابند و دیگران را نیز مانع می شوند به سزای آن که پیوسته اعراض دارند به بد عذابی کیفر دهیم. مراد شکست فاحش آنها در بدر کبری و شکست های بعدی آنها در دنیا است به گونه ای که بالاخره از

جزیره العرب ریشه کن شدند و روزی بیاید که از سطح زمین نابود گردند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾

حجت بر مشرکان تمام است

لغت و اعراب:

نَظَرَ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ - نگاه کرد به آن، و نَظَرَهُ: در انتظار او بود. هل ينظرون استفهام به قصد نفی است. يَأْتِيَ رَبُّكَ به تقدیر «أمرُ رَبِّكَ» یا «جميع آيات رَبِّكَ». لم تكن آمنت صفت نفس است.

تفسیر:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ

این آیه و دو آیه بعد تتمه سخن از مشرکان و تهدید و توبیخ آنهاست بر تفرقه افکنی در دین، و نهی مسلمین از افتراق، و وعده نیک به آنهاست.

معنای آیه: آیا مشرکان مکه و منکران نبوت پیامبر و کتاب او، جز این را انتظار دارند که فرشتگان بیایند، یا امر پروردگارت بیاید و یا برخی از آیات او بیاید؟! یعنی مقتضای عمل های پلید و انکارهای شدید آنها آمدن این امور است.

مراد از آمدن ملائکه نازل شدن فرشتگان عذاب است در دنیا که سبب هلاکت دسته جمعی آنهاست نظیر آن که بر قوم نوح با طوفان آمدند، و بر قوم هود و صالح با صیحه و زلزله، و بر قوم لوط با باران سنگ، و بر فرعونیان و قارونیان با غرق در آب و خسف در زمین.

و مراد از آمدن پروردگار، توجه فرمان هلاکت آور و نابودکننده بدون مهلت، و یا آمدن همه آیات و نشانه هاست در مقابل آمدن برخی از آنها، یعنی قیام رستاخیز عام که در آن

روز، جلال و جبروت و قدرت و هیبت خداوند آن چنان در جلو چشم انس و جن تجلی می کند که گویی خدا خود به صحنه آمده و مورد رؤیت قرار گرفته، و گرنه حقیقت آمدن بر خدا محال است، زیرا خداوند جسم نیست و تحوّل و نقل و انتقال بر او از نظر شرایع و حکم عقل محال است.

و مراد از آمدن برخی از آیات خداوند، رسیدن مرگ آنهاست که علائم قدرت خدا را به مجرد بسته شدن چشم و غیبت و انقطاع حواس از دنیا و توجه به عالم برزخ و مشاهده آن محیط، می بینند.

يَوْمِيَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَأَيْنَفَعَنفُسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنْتُمْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا

یعنی: آن روزی که برخی از آیات پروردگارت بیاید، یعنی مرگ برسد و علائم آخرت را ببینند، هیچ نفسی را که پیش از آن در دنیا ایمان نیاورده بود و یا در حال ایمانش عمل نیک انجام نداده بود، ایمان آوردنش سودی نخواهد بخشید، یعنی پذیرفته نخواهد شد.

مراد از عدم سود ایمان کسی که در دنیا ایمان آورده و هیچ عمل صالحی انجام نداده این است که ایمانش در رفع عذاب های برزخ و قیامت و مدتی از جهنم و در شمول رحمت های الهی بر صالحان در طی این مدت سودی نخواهد بخشید، و لکن اصل ایمان او در رفع خلود در آتش اثر دارد و او مخلّد نخواهد بود، و این امر دیگری است.

قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

یعنی: بگو: منتظر باشید، حتماً ما هم منتظریم.

شما یکی از امور سه گانه فوق (نزول فرشتگان عذاب در دنیا، قیام قیامت، مرگ افراد) را منتظر باشید که سبب شکست و نابودی و شقاوت ابدی شماست، ما نیز منتظر همان ها درباره شمایم که سبب نجات و راحتی و خوشحالی ماست.

إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ «۱۵۹»

تفرقه در دین روانیست

شیخ: جمع شیعه، تابع و پیرو، نام پیروان علی بن ابی طالب و اولاد معصوم او علیهم السلام. فی شیء: به تقدیر «من العقائد» یا «من المسئولیه».

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

یعنی: حقیقت این است کسانی که دینشان را تجزیه کردند و فرقه فرقه شدند؛ مراد از «الذین» در این جا اعم است از مشرکان معاصر زمان پیامبر اسلام و یهود و نصارا، زیرا همه آنان در دینشان فرقه فرقه بودند، مشرکان در اعتقاد به ربوبیت بتان و ستارگان و فرشتگان، و در آداب و رسوم جاهلی خودشان؛ و بر طبق روایات، یهودان در تفرقه به هفتاد و یک فرقه و نصارا در افتراقشان به هفتاد و دو فرقه.

لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

یعنی: ای پیامبر، تو در هیچ چیزی از آنها نیستی.

در هیچ یک از عقاید و سنن و آداب و روش با آنها وحدت و اشتراک نداری، زیرا اعتقادات و رفتار آنها با اصول و فروع اسلامی تو مباین است.

و محتمل است مفاد کلام به قرینه جمله بعد، این باشد که مسئولیت هیچ امری از امورشان به عهده تو نیست، نه ایمان و تسلیم قلبی آنها، زیرا آن در اختیار تو نیست، و نه پیاده کردن برنامه های دینی در میان آنها، زیرا فعلاً مأمور به جهاد و امر و نهی نیستی، و نه مجازات های دنیوی و کیفرهای اخروی آنها، زیرا آنها از شئون خدای آنهاست.

إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

یعنی: جز این نیست که کار آنها در دنیا از نظر اداره امور، و اتمام حجت در دین، و حساب همه اعمال، و مهلت تا مدتی معین مربوط به خداست. سپس در آخرت آنها را به آنچه در دنیا انجام می دادند آگاه خواهد نمود.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۱۶۰»

مقدار پاداش نیک و بد در قیامت

لغت و اعراب:

حسنه: صفت مشبهه، مؤنث «حسن» است یعنی کار نیک یا شیء نیک. و گفته شده که «تاء» برای مبالغه است یعنی عمل بسیار نیک. عشر أمثالها «أمثالها» تمیز «عشر» نیست بلکه تقدیر «عشر حسنات» است و «أمثالها» صفت آن است. سیئه صفت است و مؤنث «سیء» ضد «حسنه»، یعنی کار یا شیء زشت.

تفسیر:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا

یعنی: هر کس حسنه ای بیاورد برای او ده برابر آن است.

مراد از «حسنه» کار نیک است خواه واجب یا مستحب، عمل قلبی یا بدنی، نیک در نزد شرع یا عقل. و مراد از ده برابر، ده تا حسنه است. و چون آیه عمدتاً در مقام بیان پاداش اخروی است، پس مراد از «حسنه» پاداش نیک در آخرت است که حقیقت آن فعلاً معلوم نیست، زیرا کسی که دو رکعت نماز واجب یا مستحب به جا آورد یا یک روز روزه بگیرد مسلماً در آخرت به او بیست رکعت نماز و ده روز روزه نمی دهند بلکه ده تا پاداش می دهند که جنس آن معلوم نیست که آیا درخت بارور است یا لباس حریر یا نهر جاری؟ ولی این تعبیر در پاداش های دنیوی صحیح است که کسی که یک درهم انفاق کرده، ده درهم به دست او بیاید، و در پاداش های اخروی نیز فی الجمله صحیح است که کسی در دنیا یک عدد سبب انفاق کرده، در آخرت ده عدد سبب دریافت کند.

ص: ۴۹۰

و لازم تعبیر ده برابر این است که بر هر حسنه ابتداءً و به لحاظ طبع اولی پاداش معینی تعیین شده است، سپس از باب تفضّل آن را ده برابر می کنند. و ظاهر آیه این است که پاداش ده برابر برای همه حسنات صادره از انسان است، پس تقدیر اولی برای مصلحت خاصی است.

و باید دانست که تحدید در آیه در طرف قلت است، یعنی حداقل پاداش اخروی ده برابر است و حداکثر آن را میزانی نیست، به شهادت آیه ۲۶۱ از سوره بقره مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ که لازم تشبیه انفاق یک حبه در راه خدا به یک حبه بذر زیر زمینی که هفتصد حبه بازده داشته باشد، این است که یک حسنه هفتصد حسنه خواهد داشت و گاهی خداوند زیادتر خواهد نمود.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا

یعنی: و هر کس عمل زشتی را به جا آورد (خواه عمل قلبی باشد مانند کفر و نفاق و عناد در برابر حق، یا عمل فرعی بدنی نظیر محرّمات شرعی و قبایح عقلی) پس او در برابر آن کیفر داده نمی شود مگر سیئه ای نظیر و مساوی آن، که حقیقت این سیئه نیز در آخرت روشن نیست که مثلاً- اگر نماز یا روزه ای را ترک کرد یا دروغ گفت و خمر خورد، در آخرت چه رقم عذابی را خواهد چشید، یا فعل و ترک او به صورت چه عذابی یا صفتی مجسم و متبلور خواهد شد.

وَهُمْ لَاطْلَمُونَ

ضمیرهای جمع شامل اهل حسنه و سیئه است.

یعنی: و هیچ یک از دو گروه مورد ستم قرار نمی گیرند، نه از پاداش چندین برابر محسن کسر می شود و نه بر کیفر مماثل مُسّیء اضافه می گردد. و ممکن است مرجع ضمائر، اهل سیئه باشد اشاره به این که کیفر آنها هر چند آتش سوزان و به نحو خلود و ابدیت باشد ظلم از جانب خدا نیست، بلکه نتیجه کفر و زندقه و عناد و تکبر در برابر حق و اصرار تا آخر عمر است که قدرت و قهاریت و عدل خداوند مسبب آن، و حکمت بالغه اش مجری آن است.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۶۱» قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۱۶۲» لَأَشْرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ «۱۶۳»

لغت و اعراب:

دیناً بدل است از محلّ صراط، گویی گفته شده «صراطاً مستقیماً». قِیم مصدر است به معنای فاعل مانند کبر و صغر، یعنی قائم و پابرجا. مَلَّة عطف بیان است از دیناً. حنیفاً حال است از ابراهیم یا از دین. نُسُک مصدر است به معنای عبادت و مجموع اعمال حج و خصوص قربانی. بذلک اشاره است به قول یا به اعتراف به مالکیت و عدم شرک.

تفسیر:

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا

یعنی: ای پیامبر، بگو: بی تردید پروردگرم مرا به سوی راهی راست هدایت نموده و آن دینی است پابرجا. یعنی مراد از راه راست، راه معنوی دین اسلام است که برنامه ای است الهی و آسمانی و شامل اصول اعتقادی و فضایل روانی و دستورات عملی. و آن قِیم است یعنی موقت و منسوخ نیست، بلکه ناسخ همه شرایع پیش از خود، و ثابت و استوار، و از ابتدای عرضه آن بر جامعه بشری تا انقراض نسلشان دین رسمی الهی و شریعت دائم و باقی آسمانی است.

مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: آن دینی که خدا مرا بدان هدایت کرده همان طریقت و شریعت ابراهیم است که پیامبری حق گرا بود. یعنی باورهای درونیش همه به سوی حق و بر وفق حق بود و هیچ باور باطلی نداشت، و رفتار و روش فردی و اجتماعی نیز مطابق حق بود و انحراف عملی نداشت، و او از مشرکان نبود.

و ذکر این که این شریعت همان شریعت ابراهیم است به لحاظ این است که نسبت میان

ص: ۴۹۲

این دو شریعت عام و خاص مطلق است و شریعت ابراهیم اخصّ و مندرج در شریعت محمد صلی الله علیه و آله است و تعدد آنها به لحاظ اضافاتی است که در شرع پیامبر اسلام است، البته به جز موارد شاذّ و نادر. و اسلام مثل یهودیت و نصرانیت نسبت به شرع ابراهیم نیست که شامل احکام زیادی متباین با شرع ابراهیمی بودند.

و ذکر نفی شرک از ابراهیم با این که دشمن سرسخت بت پرستی بود به خاطر نسبت ناروایی است که مشرکان آن عصر به وی می دادند و می گفتند که او نیز فرشتگان را دختران خدا می دانست.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ

هر چه دارم از خداست

یعنی: بگو: بی تردید نماز من و عبادت من و اعمال حج من و هدّی و قربانی من و مرگ من و زندگی من، همه از آن خداوند است. مراد از این که نماز و عبادت از آن خداست این است که او دستور داده و به نیت او باید انجام داد و به یاری تکوینی او تحقّق می یابد و پاداش دنیوی و اخروی همه بر عهده اوست. و مراد از این که زندگی و مرگ از آن اوست این است که ایجاد و پدید آوردن خود شخص، و بذل و سایل حیات و ادامه دادن زندگی، و میراندن از این جهان، همه تحت اراده و بر حسب مشیت بالغه اوست.

رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: او نه تنها متکفل حیات و ممات من است، بلکه تربیت شراشر اجزای قابل تکامل این جهان، و رساندن هر یک از نقص به کمال به تناسب اقتضای وجود آن، از آن او و تحت مشیت تامه اوست.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبَدَلِكَ أُمْرَتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

هرگز او را شریکی نیست. یعنی نه در نماز و عبادت من، و نه در ربوبیت او بر جهانیان.

و اگر تربیتی در عالم وجود از موجودی نسبت به موجود دیگر، خواه اختیاری یا تکوینی انجام یابد، تحت اراده تکوینی یا تشریحی اوست. و من بدان مأمور شده ام. یعنی به اقرار و اعتراف بر مالکیت مطلقه او و یا به عدم وجود شریک برای او. و من نخستین مسلمانم.

این جمله اشاره به امر کلی عقلایی است که از علایم صدق مدعیان مذاهب و مکاتب، این است که خودشان به مرام و مسلک خود معتقد و عامل باشند، و همه پیامبران الهی نیز

خودشان زودتر و بهتر از همه افراد امت معتقد و عامل به شرع خویش بودند.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

گناه هر کس به گردن خود اوست

لغت و اعراب:

لا تَكْسِبُ مفعولش محذوف است به تقدیر «عملاً یا ذنباً». علیها «علی» به معنای ضرر است و یا به تقدیر «علی عهدتها» است. وَزَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: حمل کرد آن را، و وَزَرَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ و شَرَّفَ -: گناه کرد زید. وَزَرَ: بار سنگین، و غلبه استعمال در گناه دارد.

أُخْرَى به تقدیر «نفس اُخْرَى».

تفسیر:

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ

این آیه و آیه بعد در بیان توحید حق و انحصار ربوبیت و اداره و تربیت عالم وجود به ذات اقدس اوست. یعنی بگو: آیا غیر از خداوند پروردگار دیگری را بطلبم؟ در حالی که او پروردگار و مربی همه چیز است. مراد این که چون همه اشیا در تحت تربیت اوست پس رب دیگری نیست که او را بطلبم و به ربوبیتش بگرامیم، و طبعاً به ربوبیت هرچه گرویدم او در رتبه مربوب است و مربوب، شریک رب و در عرض او نمی شود. و این کلام، برهانی است بر نفی شریک و وحدت ربوبیت حق.

وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا

ممکن است این جمله ناظر به حال مرتکب گناه باشد و مراد از کسب، کسب معصیت.

یعنی هیچ کس عمل بدی را کسب نمی کند مگر آن که به ضرر و زیان خود او و یا به عهده خود اوست. و ممکن است مراد اعم از مرتکب گناه و عامل خیر باشد، پس معنای جمله این است: هیچ نفسی عملی را از خیر یا شر کسب نمی کند مگر آن که بر عهده خود اوست، یعنی خود، مستحق پاداش خیر یا کیفر بد آن است.

داده ها همه امتحان است

یعنی و هیچ نفس باربرداری که باید بار گناه خود را بردارد بار گناه دیگری را برنخواهد داشت. و این جمله به منزله تنمّه جمله سابق است. یعنی چون گناه هر کس به عهده خود اوست، پس نه غیر او گناه او را تحمل می کند و نه او گناه غیر خود را تحمل خواهد نمود. و این کبرای کلی در دنیا راجع به استحقاق است، یعنی کسی به جای کسی استحقاق پیدا نمی کند، نه استحقاق مؤاخذه ها و حدود و تعزیرات دنیوی و نه استحقاق عذاب های اخروی. و در آخرت راجع به فعلیت و اجراست، یعنی در آن عالم کسی متحمل کیفر کسی نمی شود.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

سپس یعنی، - پس از انقراض دنیا - بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، پس در آن جا شما را از همه آنچه در دنیا بر سر آن اختلاف داشتید آگاه خواهد نمود. یعنی از اختلافات فرقه ای که میان هریک از شماست و اختلاف در توحید و ربوبیت که با مسلمین دارید آگاه تان خواهد کرد، زیرا در آن روز همه حقایق و اسرار روشن می شود و حق و باطل مذاهب و عقاید و اعمال از انس و جن برای همه به نحو علم یقین و عین یقین آشکار می گردد.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ «۱۶۵»

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ

و اوست کسی که شما را جانشینان روی زمین قرار داد. یعنی هر نسلی از شما بشر را جانشین نسل سابق کرده و موجودین هر قرن را خلیفه موجودین قرن پیشین نموده تا نسلتان منقرض نشود و در هر تبادل نسل و قرن بر کمیّت و کیفیتتان بیفزاید.
بنابراین

خطاب به بشرهای هر قرن است نسبت به قرن قبل.

و ممکن است مراد از خلافت، خلافت الهی باشد. یعنی اوست که شما بشر را در روی زمین جانشین خود کرده است، نظیر آیه ۳۰ از سوره بقره *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*. و بنابراین، مخاطب قرار دادن همه بشر با این که برخی از آنها هیچ لیاقتی برای جانشینی ندارند به خاطر وجود نیکان و صالحان آنها در طول تاریخ است. یعنی کسانی که به توحید و اصول عقاید شریعت هر عصر معتقد و به فروع عملی آن عامل اند نظیر انبیا و معصومین و پیروان راستین آنها از عدول مؤمنین، که این طوایف در حقیقت خلفای الهی و جانشینان اویند و متصف اند به صفات جلال و جمال خدا و اخلاق فاضله و اعمال نیک، و متأدب اند به آداب الله، و متخلق اند به اخلاق الله.

وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ

یعنی: و خداوند برخی از شما را چندین درجه بالاتر از برخی دیگر قرار داده است.

مراد اعم از برتری معنوی و مادی است. اما معنوی همانند مقامات معنوی انبیا و معصومین و پیروان آنها که در همه کمالات روحی و فکری و عملی بالاتر و والاترند. و اما مادی مانند اختلاف مجامع بشری و برتری افراد جامعه بر افراد، و اصنافشان بر اصناف در جهات مادی، جسمی، روانی، مالی، نسلی، فردی و اجتماعی.

لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

یعنی: ایجاد این اختلاف طبقاتی و اعطای برتری های مختلف برای این است که شما انسان ها را در مورد آنچه به شما داده است بیازماید. فراترها را به نحوی و فروترها را به نحوی دیگر، که با توجه تکلیف واجب و حرام و مؤکد و خفیف امتحان کند.

إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: حقیقت این است که پروردگار تو زود کیفر است. زود بودن کیفر دنیوی برای این است که عمرها اندک است و کیفر، هر وقت برسد زود است. و زود بودن کیفر اخروی برای این است که قیامت نیز از باب قاعده *«كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ»* و یا از نظر ربوبی نزدیک است هرچند به حساب بشر دور است. و یا مراد این است که خدا توان مؤاخذه و عقاب زود و فوری را دارد. و به یقین خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ المص «۱» كِتَابٌ اُنزِلَ اِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِيْ صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِيْنَ «۲» اَتَّبِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ «۳»

لغت و اعراب:

کتاب خبر مبتداء محذوف است یعنی هذا کتاب. صدر: سینه، و در لغت عرب صدر و قلب و نفس و روح و عقل مترادفند. حرج: ضیق و تنگی. لتنذر تعلیل انزل است. ذکرى مصدر است به معنای تذکیر به تقدیر «هو ذکرى» یا عطف است به محل لتنذر به تقدیر «للاذکار و التذکیر». قلیلاً ما، «ما» حرف است و دلالت بر تأکید ماقبل و ابهام دارد. تذکرون اصلش «تذکرون» است.

ص: ۱۱

تفسیر:

المص

الف، لام، میم، صاد، این حروف که به آنها حروف مقطعه گویند، به چند معنا است:

- (۱) رمزهایی میان الله و رسول اوست. (۲) این کتاب مرکب از همین حروف است، ولی احدی را یارای آوردن نظیر آن نیست.
- (۳) این کتاب دارای محکمت و این گونه تشابهات است.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ

یعنی: این قرآن کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است. «این قرآن» اشاره است به مجموع الفاظ و سور قرآن شامل همه معانی مقصوده که از جانب خداوند انشا و تنظیم شده است. و اطلاق «مکتوب» بر آن در حال نزول این آیه، به لحاظ مکتوب بالفعل بودن آن در لوح محفوظ است در اقدم اوقات و پیش از حدوث خود زمان و به لحاظ استعداد کتابت، و مکتوب بالقوه بودن آن در صفحات کاغذ و غیره در آینده تاریخ، از زمان نزول آن تا انقراض نسل بشر. و مجهول آوردن «أنزل» دلالت بر عظمت امر و اخفای چگونگی انزال و پنهان داشتن افواج فرشتگان متصدی نزول آن دارد، چنان که در آیه ۲۷ و ۲۸ از سوره جن فرموده: «فَإِنَّهُ يَسْمُكُ مِنْ مِّمَّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا * لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أُنزِلَتْ رِسَالَاتٍ رَبِّهِمْ» که به طور سربسته اشاره به نزول وحی و مراقبت فرشتگان از آن دارد.

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ

یعنی: پس هرگز نباید در سینه تو از ناحیه آن تنگی ای باشد. ذکر فاء تفریع برای این است که پس از توجه به حقیقت این کتاب و فرستنده و کیفیت نزول آن، نباید ناراحتی و دلتنگی پیدا کنی و شک و تردیدی به دل راه دهی که مثلاً آیا ماهیت این کتاب و محتوای آن چیست؟ و چگونه بر تو وحی شده؟ و آیا می توانی همه آن را در سینه خود جای دهی؟ و یا مفاد آن را در خویش پیاده کنی؟ و آیا به چه وسیله آن را ابلاغ می کنی؟ و آیا پس از ابلاغ، قبیله ات و سپس طوایف عرب و پس از آن جامعه بشری آن را تکذیب می کنند یا می پذیرند و در عمل پیاده می کنند؟ زیرا آن کس که آن را در ملاء اعلی از علم ازلی خود به

لوح محفوظ فرود آورده و به عنوان برنامه زندگی جامع و محتوی همه سعادت های بشر به وسیله فرشتگان مقرب در قلب تو جای داده، و از پیش هم نزول و نفوذ آن را به همه انبیا خبر داده و در همه کتاب های آسمانی به تفصیل نگاشته، و حفظ و حراست و پیاده کردن کامل آن را در جوامع بشری بارها وعده داده و خود متکفل آن شده است، بی تردید به وعده خود با کمال قدرت عمل خواهد کرد.

لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: نزول این کتاب برای این است که جهانیان را به وسیله آن بیم دهی و برای گروندگان مایه تنبیه و تذکر باشد. پس «انذار» عام است برای مؤمن و کافر، زیرا معنای آن دعوت به پذیرش و بیم دادن از عواقب وخیم کفر است. و «تذکر» خاص مؤمنان است، زیرا معنای آن توجه و تنبیه و پذیرش و عمل است که کافر از آن بهره مند نیست.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

پس از خطاب پیامبر اسلام به این که این کتاب برای انذار و تذکر نازل شده، در خطاب به جامعه می فرماید: پیروی کنید از همه آنچه به سوی شما از جانب پروردگارتان فرود آمده، یعنی قرآن و شریعت و سایر علوم و معارف، و هرگز غیر او و به جای او از هیچ سرپرستی و دوستی پیروی نکنید. مراد، رؤسای باطل و ائمه کفر و سلاطین جور و علمای سوء و دوستان منحرف و گمراه کننده اند که همه راه هوا و هوس و شیطان را می پیمایند.

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

یعنی: بسیار اندک تذکر می یابید. خطاب تهدیدی و توبیخی است.

وَكَمْ مِنْ قَوْمٍ أَهْلَكْنَا هُمَا فَأَجَاءَهُمَا فَأُتُوا بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

کم خبریه و برای تکثیر است یعنی: چه بسیار. قریه: مجتمع انسانی، و مسکن آنها از شهر و روستا. بأس: عذاب. بات زید فی المكان بیاتاً - از باب ضَرَبَ و مَع - شب در فلان جا به سر برد. بیاتاً حال است از قریه، به تقدیر «بائتین». قال زید اجوف یائی است از باب ضَرَبَ، یعنی در وسط روز خوابید. قائله: ظُهر. دعوی مصدر است یعنی درخواست و استعانت. قَصَّ علیه - از باب نَصَرَ - باز گو کرد برای او.

تفسیر:

وَ كَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

یعنی: و چه بسیار از مجتمعات انسانی که ما آنها را هلاک نمودیم، پس عذاب ما بدان ها در حالی رسید که شب را در جایگاه خود می گذراندند و یا در وسط روز در خواب قیلوله بودند. یعنی سنت جاریه خدا درباره کفار و طاغیان و کسانی که غیر از خدا سرپرست و دوستانی اتخاذ کرده اند در طول تاریخ این بوده که پس از اتمام حجت و اصرار در دعوت، و انکار و اصرار بر مخالفت از سوی آنها، در موقع استراحت شب یا خواب نیمروز به عذابشان گرفتار نموده است.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

یعنی: پس درخواست و استعانت آنها هنگامی که عذاب ما بدان ها رسید جز این نبود که گفتند: حَقًّا که ما ستمکار بودیم. یعنی از شدت یأس و شرمندگی به جای دعا اعتراف و اقرار به ظلم می کردند. و مراد از کلام این است که نتیجه عدم اعتراف به گناه و ظلم در حال اختیار، این است که چون عذاب در رسد به ناچار اعتراف کنند و نتیجه ندهد. پس نیکوست که در حال اختیار چنین کنند تا نجات یابند.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

این آیه و سه آیه بعد در بیان حال قیامت است از نظر وقوع پرسش از مکلفان و پرسش از رسولان و بازگو شدن اعمال و تحقق سنجش.

معنای آیه: پس به یقین کسانی را که رسولان به سوی آنها آمده اند - یعنی مکلفان انس

و جن را - مورد سؤال و پرسش قرار می دهیم، و بی تردید رسولان را نیز مورد سؤال قرار خواهیم داد. یعنی پرسش مردم از این که آیا فرستادگانی از جانب خداوند آمدند و شما را به سوی توحید و دین و کتاب آسمانی و عمل به آنها دعوت کردند یا نه؟ و آیا شما در مقابل دعوت آنها چه پاسخ و عکس العملی نشان دادید؟ و پرسش رسولان از این که آیا دین و کتاب و معارف الهی را که از جانب خدا دریافت کردید به مردم ابلاغ نمودید یا نه؟ و آیا پاسخ و عکس العمل مردم در برابر دعوت شما چه بود؟

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ

یعنی: پس از آن پرسش ها و پاسخ ها، ما خود همه چیز را بر آنها از روی علم و دانش عمیق و بی خطا بازگو می کنیم. مراد این است که در آن موقف بسیار عظیم و بُهت آور و در مقدمه قضاوت عالیه میان انبیا و امت های آنان، همه اسرار و اعمال مکلفان و پذیرش و انکار آنان را در حضور فرشتگان و پیامبران و معصومان و اشهاد، برطبق علم ازلی خود و از روی صفحات لوح محفوظی که در آن جا نهاده شده، بر مردم و مرسلین بازگو خواهیم نمود به گونه ای که همه چیز بر همه کس همانند آفتاب روشن گردد.

وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ

یعنی: و هرگز ما غایب نبوده ایم. ما به خود آنان و بواطن و اسرار و ظواهر حالاتشان در دنیا تا آن روز علم حضوری داشته ایم و هیچ غیبتی در این مورد تصور ندارد.

وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۸» وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ «۹»

لغت و اعراب:

وَزَنَ الشَّيْءَ وَزْنًا - از باب ضَرَبَ -: سنجید آن را. وَزَنَ مصدر است به معنای سنجش و به معنای موزون.

تفسیر:

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ

یعنی: و سنجش در آن روز حقّ و ثابت است. عنوان سنجش اعمّ است از سنجش مراتب اشخاص و صفات و اخلاق و عقاید و اعمال آنان، و پاداش ها و کیفرهای اعمال آنها.

لکن ظاهر آیه این است که مراد سنجش اعمال است اعمّ از قلبی و بدنی. و مراد سنجش مادی نیست که به وسیله ترازو و پیمانه و نحو آنها انجام می گیرد، بلکه سنجش معنوی و ارزش یابی است که به وسیله انظار اهل خبره حاصل می شود، مانند فرشتگان ماهر در اعمال مکلفان و یا معصومان بشر. و ملاک در این سنجش که سنگینی و سبکی را در پی دارد مصالح و مفاسد است. پس هر عملی که در دنیا دارای مصالح فردی و اجتماعی بسیار یا اندک بوده، یعنی واجب و مستحب در نظر شرع و پسندیده از نظر عقل بوده از دیدگاه اهل خبره آن روز سنگین خواهد بود، و هر عملی که دارای مفاسد فردی و اجتماعی یعنی حرام بوده، سبک محسوب می شود.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: پس کسانی که عمل های وزن شده آنها سنگین باشد، یعنی از نظر خبرگان ماهر و متخصصین فنّ آن روز، وزین و پراج و از قبیل واجبات و مستحبات شرعی و محبتات عقلی و دارای مصالح فردی و اجتماعی باشد، پس آنها هستند که رستگارند.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

یعنی: و کسانی که اعمال سنجیده شده آنها سبک باشد، یعنی از محرمات شرعی و عقلی و دارای مفاسد فردی و اجتماعی باشد؛ اطلاق عنوان «خفیف و سبک» بر عمل های حرام در موارد دیگر این کتاب کریم نیز آمده است، زیرا در مواردی نتیجه خفت را خسران نفس یا ورود در جهنم قرار داده است مانند آیه ۱۰۳ مؤمنون و آیه ۱۱ قارعه.

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ

یعنی: پس آنها هستند که خود را به زیان داده اند. اطلاق کلمه «خسران» در این جا که

غالباً در موارد زیان تجاری استعمال می شود، بدین لحاظ است که وجود انسان و همه نیروهای ظاهری و باطنی به حکم سرمایه اوست که باید مصرف گردند و در مقابل آنها کمالات نفسانی و عمل های شایسته و در نتیجه سعادت آخرت به دست آید. پس هدر دادن آنها و حرمان از هدف مطلوب، خود زیان است چه رسد به آن که در مقابل آن شقاوت دنیا و عذاب آخرت کسب کند.

بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ

یعنی: و این خسران به واسطه آن است که آنها همواره در دنیا به آیات و نشانه های ما ستم می کردند. یعنی پیامبران و دین و شرایع ما را که همه آیات ماست انکار می کردند و تکذیب و توهین روا می داشتند.

باید دانست که بنابر عموم دو موصول *مَنْ ثَقُلَتْ* و *مَنْ خَفَّتْ* و شمول هر دو بر مؤمن و کافر، تنافی و تعارضی میان این مقام و آیه ۱۰۵ سوره کهف دیده می شود *أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ* و *لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا* که در این آیه سنجش عمل را در روز قیامت مطلقاً از کافر نفی می کند. بنابراین ممکن است گفته شود که: آیات مورد بحث درباره مؤمنان است و تنها آنها هستند که اعمال باطنی و ظاهری آنها سنجیده می شود، حسناتشان سنگین و سیئاتشان سبک خواهد بود، اما درباره کفار، مطلقاً سنجش اعمال نیست، نه راجع به کفر و نفاق باطنی و نه راجع به گناهان عملی، به خاطر آن که وقتی حسناتشان به طور کلی حبط شود چیزی برای آنها باقی نمی ماند جز عقاید پلید باطنی و طغیان های عملی و تکلیفشان روشن می شود. از این رو در آیه کهف نتیجه حبط حسنات را نفی اقامه سنجش قرار می دهد.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ « ۱۰ » وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ « ۱۱ »

مَكَّنَهُ فِي الْبَيْتِ: او را در خانه جا داد، مَكَّنَهُ فِي الْعَمَلِ و من العمل: او را بر آن عمل مسلط کرد و توان داد. معایش: جمع معیشه یعنی وسایل زندگی. قَلِيلًا مَا، «ما» حرف است برای تأکید ما قبل خود. ابلیس: عَلم جنس است برای شیطان.

تفسیر:

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ

خطاب آیه به جامعه بشری است از آغاز آفرینش آنها تا پایان آن، هر چند این خطاب نسبت به موجودین زمان انشا، فعلی و نسبت به گذشتگان، انشائی و نسبت به آیندگان شأنی است. و این خطاب برای بشر، امتنانی و به منظور تَبَّه و توجه به نعم گوناگون است.

معنای آیه: و حقیقت این است که شما را در روی زمین سلطه و تمکن و توان دادیم و برای شما در آن وسایل زندگی فراهم نمودیم. یعنی فکر و مغزی دادیم که بتوانید اسرار زمین و ودیعه های الهی را که در مواد اولیه آن، از آب و خاک و نبات و حیوان نهفته شده کشف کنید.

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

یعنی: بسیار کم سپاس می گزارید. این کلام در مقام اظهار تعجب و انشای تأسف در ترک وظیفه شرعی و عقلی است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ

خطاب در این آیه به طایفه بشری است به ملا-ك حادثه ای که برای برخی از آنها رخ داده و طبق عادت به همه نسبت داده شده و آن آفرینش خاص و بی سابقه و به نحو اعجازِ جَدِّ اعلاّی بشر است. معنای آیه: به یقین شما را آفریدیم، سپس صورت بندی کردیم.

مراد از آفریدن در این جا تهیه مقدمات تشکّل و صورت بندی آنهاست. یعنی از مواد اولیه زمین و خمیره ای که بدین منظور از خاک و لجن گرفته شده، تمام اعضا و اندام های ریز و درشت شما را از استخوان های مختلف و گوشت و رگ ها و پوست و موهای بدن،

همه را ساختیم و آماده و مهیا نمودیم (مانند اجزای ساعتی که پراکنده باشد). و مراد از تصویر، ترکیب بندی و شکل دادن و به صورت انسان در آوردن و دمیدن روح است. و حاصل کلام این است که ما از مواد خام خاک و لجن، نخست یکایک اعضای شما را ساختیم، سپس همه را با هم صورت بندی کردیم و روح در آن دمیدیم و به صورت انسان زنده درآوردیم. و ظاهراً به مجرد حلول روح، نام «آدم» نیز به عنوان علم شخص بر آن نهاده شده است.

آدم (ع) مسجود ملایک

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

یعنی: پس از تمامیت خلقت و تصویر و دمیدن روح، به فرشتگان گفتیم، یعنی امر کردیم و دستور دادیم که بر آدم سجده کنید. محتمل است مراد، سجده به اصطلاح شرعی باشد که با گذاشتن پیشانی بر زمین به عنوان احترام تحقق می یابد و این غایت خضوع از شخص است.

یعنی گفتیم در برابر آدم همگی به سجده افتید و پیشانی بر زمین بسایید. و این نوع احترام هرچند در شرع اسلام مخصوص خداوند است و در برابر غیر او حرام است، لکن در آن جا استثناء تجویز شده، چنان که در مورد برادران یوسف در مقابل وی نیز در آستانه ورود به مصر تجویز شد.

و محتمل است مراد، سجده لغوی و خضوع در مقابل آدم و همه نسل آینده او تا انقراض جهان باشد. و خضوع خاص در مقابل فرد موجود مقدمه است، و غرض این که جمع فرشتگان موظف شدند تا انقراض دنیا همه شئون مادی و معنوی زندگی آنها را متکفل شوند و خاضعانه خدمت کنند. و طبق طبقه بندی اصناف فرشتگان و انواع کار، همه امور آنها از حفظ جان ها، ایصال ارزاق، هدایت تکوینی در امور مادی، ابلاغ رسالت های الهی، تعلیم و الهام احکام، محاسبه خطورات قلبی و عقاید و باورهای درونی، حفظ و نوشتن اعمال از حسنات و سیئات، و بیشتر و بالاتر و مهم تر از اینها تکفل امورشان در عالم برزخ و ماورای آن، همه را برعهده گیرند.

فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس از صدور فرمان سجده، همه فرشتگان بدون استثنا به سجده افتادند مگر ابلیس پدر بزرگ و جدّ اعلاّی ابلیس ها و شیطان ها که او از سجده کنندگان نبود.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ «۱۲»

لغت و اعراب:

أَلَّا تَسْجُدَ، «لا» زائده است و «مِن» مقدر، و تقدیر کلام «ما منعك من أن تسجد». و اولی این است که مَنَعٌ به معنای حَمَلَ باشد به تقدیر «ما حملك علی أن لا تسجد».

تفسیر:

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ

یعنی: خدا به او فرمود: چه چیز تو را مانع شد از این که سجده کنی؟ یا هنگامی که من تو را فرمان دادم چه چیزی وادارت کرد بر این که سجده نکنی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی.

این سخن شیطان به شکل برهان، و برخی از مقدماتش پنهان است. و غرضش این است که پس از مقدماتی، بهتری و رجحان خود بر آدم را ثابت کند و نتیجه بگیرد که دستور سجده من بر او مخالف عقل است.

مقدمه اول: من از آتشم، او از گِل و خاک.

مقدمه دوم: آتش بهتر از گِل است.

مقدمه سوم: تولید شده از بهتر، بهتر از تولید شده از پست است.

نتیجه: پس من از آدم بهترم.

نتیجه: امر من به سجده او خلاف عقل است.

مفسران گفته اند که: مقدمه اول صحیح است، زیرا خدا فرموده: خَلَقَ

الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ [الرحمن، ۱۴ و ۱۵]. ولی مقدمه دوم باطل است، زیرا آتش بذاته مخرب و مهلك است و خاک و گل منبع همه برکات. فرض کنید گروهی از انسان ها در محیطی امرشان دایر است میان تملک و سکونت و ارتزاق از یک فرسنگ مربع زمین از طلا و میان همان مقدار از خاک، با کدام یک می توانند حیات خود را ادامه دهند؟ و هم چنین مقدمه سوم باطل است، زیرا کلیت آن کبری مسلم نیست و خدا فرموده: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ [روم، ۱۹].

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ «۱۳» قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «۱۴» قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ «۱۵»

لغت و اعراب:

هَبَطَ زَيْدٌ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ -: فرود آمد و یا به قهر و جبر فرود آمد. منها یعنی از آسمان یا از جنت یا از منزلت و مرتبت. صَغَرَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ و شَرَفَ -: ذلیل و خوار شد.

أنظره: مهلت داد او را.

تفسیر:

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا

یعنی: خدا فرمود: از آسمان یا از این بهشت یا از اجتماع فرشتگان و ارواح مجرده، بخواهی یا نخواهی فرود آی، و یا از این مقام و منزلت تنزل کن. امر «فاهبط» به مجرد انشا، فعلیت یافت و در چشم همه سقوط کرد.

فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا

یعنی: پس تو را نرسد که در این محل تکبر ورزی. عقل و خرد که حاکم مطلق آن روز

ص: ۲۱

بود چنین امری را روا نمی بیند، بلکه جداً قبیح می داند، زیرا تکبیر مخلوقِ جهول در مقابل خالقِ علیم توأم با مخالفت فرمان عامّ مؤکّد، و استدلال غلط و باطل، در ملاءِ اعلی و حضور ارواح انبیا و صالحان و نزد فرشتگان مقرب، و بالأخره تخطئه خداوند در فرمان صادره، بسیار ناپسند و نارواست.

فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ

یعنی: پس بیرون رو، زیرا تو از خوارها و ذلیل ها هستی. مراد از «أخرج» انشای خروج از آسمان است که باید به وسیله فرشتگان عملی گردد، و با فاصله اندکی عملی شد.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی: ابلیس گفت: خدایا، مرا تا روزی که آنها برانگیخته می شوند مهلت ده. یعنی پس از سکونت آدم و اولاد او در زمین و انقراض نسل و مرگ همه و سپس برانگیخته شدنشان برای قیامت، مرا مهلت زندگی ده و کسی را از اولاد من نیز نماند.

و باید دانست که روز بعث انسان ها روز دمیده شدن بار دوم صورت است پس از آن که در نفخه اول، همه زنده ها از انسان ها و فرشتگان و اجنه مرده باشند و تنها ارواحی زنده باشند که یک بار مرگ را چشیده و ساکن برزخ شده اند. و فاصله میان نفخه مرگ و نفخه بعث را که مدت مدیدی است جز خداوند نمی داند. و لازم درخواست حیات تا روز بعث این است که در آن فاصله در عالم برزخ با ارواح انسان ها زنده باشد. و شاید طمعش آن بوده که آنها را نیز اغوا نماید.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ

یعنی: خدا فرمود: تو حتماً از مهلت داده شدگانی. این آیه نسبت به تعیین آخر زمان مهلت، خالی از ابهام و تشابه نیست، لکن ظاهر آیه ۳۷ سوره حجر و آیه ۸۱ سوره ص قَالِ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ این است که درخواست مهلت تا روز بعث پذیرفته نشده، بلکه تا وقت معین است که ظاهراً نفخه اول صورت و مرگ انسان ها و بطلان تکلیف است. و بنابراین، اجمال این آیه با ظهور آیه حجر و ص رفع می شود.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ «١٦» ثُمَّ لَمَّا بَيْنَنَاهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ «١٧» قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ «١٨» وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «١٩»

لغت و اعراب:

اغواء: گمراه کردن. صراط جنس است و افاده عموم می کند. شمائل: جمع شمأل یعنی شمال. ذأمه - از باب مَنَع - تحقیر کرد و راند و خوار نمود او را. دَحْرَه - از باب مَنَع - طرد کرد و دور نمود او را. لَمَنْ تَبِعَكَ، «لام» برای قسم، «مَنْ» موصوله متضمن معنای شرطیت است و لَأَمْلَأَنَّ جواب شرط است. فکلا من حیث به تقدیر «فکلا ما شئتما من أی مکان شئتما» است.

تفسیر:

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ

یعنی: ابلیس گفت: بدین سبب که مرا اغوا کردی، یعنی به ضلالت و بیراهه افکندی و از راه فرشتگان دور کردی، بی تردید من نیز برای اضلال آنها بر سر راه مستقیم تو در کمین آنها خواهم نشست. مراد از «صراط مستقیم خدا» راه های معنوی دین است از عقاید و باورها و اخلاق و اعمال صالحه، زیرا هر یک از عقیده حق و خلق نیکو و عمل صالح راهی است که انسان را به خدا می رساند. و مراد از نشستن بر سر آن راه ها، کوشش در بازداشتن یا منحرف کردن از آن است.

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِّن مَّ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ

این کلام، توضیح نشستن بر سر راه است. یعنی: سپس از پیش رو و پشت سر و از جانب راست و چپشان به آنها حمله ور خواهیم شد. ذکر چهار جهت کنایه است از این که از هر راهی بتواند حمله می کند. و برخی گفته اند: هر یک از اطراف، معنای خاص دارد. مراد از «پیش رو» مطامع و آرزوهای جاه و مال در آینده است که از راه تطمیع به آنها انسان را به گناه می اندازد. و مراد از «پشت سر» اولاد و احفادی است که انسان پشت سر می گذارد و از حلال و حرام برای آنها پیش بینی زندگی می کند. و مراد از «دست راست» کارهای نیک و سعادت آفرین است که او را در آنها به افراط و تفریط می کشاند. و مراد از «دست چپ» هواها و هوس ها و عیش های حرام در زندگی است که انسان در آنها غور می کند.

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

یعنی: و بیشترین آنها را سپاسگزار نخواهی یافت. مراد از ضمیر جمع «هم» همه افراد بشر و اولاد آدم است، از نخستین فرد ساکنان دنیا تا آخرین آنها. و مراد از عنوان «شاکر» اگر مطیعان آنها باشند که از خداوند تعالی در اصول و فروع شریعت در هر عصر و زمانی اطاعت کرده اند یعنی معصومان و عدول ملت ها، پس بی تردید آنها در اقلیت و مقابلشان در اکثریت اند و سخن شیطان درست است. بلکه اگر مراد مؤمنان هر عصر در مقابل کفار باشند باز کفار در اکثریت اند و ادعای شیطان درست است، چنان که آیه و لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ [سبأ، ۲۰] نیز شاهد آن است. و این آیه مطابق است با آیه و لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ [حجر، ۴۰].

ولکن ظاهراً این آیات ناظر است به حال بشر از بدو خلقت تا زمان نزول این آیات، و یا تا زمان ظهور مهدی موعود و مصلح کل جهان علیه السلام نه تا آخر دنیا و قیام رستاخیز به گونه ای که در قیامت نیز کفار در اکثریت قاطع باشند، و نتیجتاً هدف خدا از خلقت بشر در یک نسبت اندکی از آنها عملی گردد، بلکه در روایات آمده که همه بشرها در روز قیامت صد و بیست صف را تشکیل می دهند که هشتاد صف آنها امت پیامبر اسلام و بقیه همه اهل مذاهب دیگر و بدون مذهب ها هستند. و حلّ مسأله این است که پس از ظهور مهدی موعود علیه السلام به تدریج مسلمین زیاد می شوند و نسبت فوق منقلب و منعکس می گردد و کفار

در اقلیت قرار می گیرند.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: خدا فرمود: از بهشت یا آسمان یا از اجتماع شریف و مقدس فرشتگان و ساکنان ملاً اعلی با حالت ذلت و خواری و رانده شده بیرون شو. سوگند باد که کسانی از آنها یعنی از اولاد آدم که از تو پیروی کنند به یقین دوزخ را از همه شما پر خواهم کرد.

وَ يَادَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ

یعنی: خدا خطاب به آدم فرمود: ای آدم، تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید.

مراد از همسر او جفت او حواست، لکن در این کتاب کریم اشاره ای به وقت آفرینش او و کیفیت آن نشده است و در این جا هر دو نفر مورد خطاب قرار گرفته اند. و می توان گفت:

همان زمانی که گل آدم تهیه می شد و مراحل ترکب و تشکل و دمیده شدن روح را می پیمود، از همان گل و به همان طرز گل حوا را نیز بسرشتند و بلکه علاوه بر آن دو نفر، پسرانی به عدد آنچه دختر برای آدم و حوا در دنیا پیش بینی شده، و دخترانی به شمار آنچه پسر برای آنها پیش بینی شده بود از گل ساختند و همه در آن محیط به نحو اعجاز و تشکل از گل و سپس نفخ روح از جانب خداوند پدید آمدند و همه به نحو ابداع در فطرت و ابتکار در آفرینش به نحو احسن تقویم بودند. ولی آدم و حوا مورد تکلیف و خطاب و امر و نهی ارشادی شدند و سپس محکوم به تبعید از آن محیط گشتند، و پدیده های نوین همانندشان یعنی آن پسران و دختران که در واقع دامادها و عروس های آینده آنها بودند در آن جا ماندند تا آن گاه که آدم و حوا به زمین هبوط کردند و توالد و تناسل رخ داد. و چون پسرانشان را موقع ازدواج رسید آن دختران بهشتی هبوط نمودند، و چون دخترانشان را موقع ازدواج رسید آن پسران بهشتی فرود آمدند و بدین طریق نسل دوم آدم و حوا از یک سو بدانها پیوست و نسبت یک طرفه محقق شد.

و مراد از بهشتی که در آیه بدان اشاره شده محتمل است بهشت اصلی و ابدی باشد که محلش خارج از حیطة کره زمین و مقرّ دائمی بهشتیان پس از پایان روز قیامت است. و خروج آدم و حوا از آن استثنایی است و گرنه ورود در آن جا را خروج نباشد. و یا آن که منع از خروج، مخصوص واردین از خارج پس از پایان یافتن زمان تکلیف است.

و محتمل است بهشت عالم برزخ باشد که محلّش در همین کره زمین است و ساکنانش ارواحی در قالب های مثالی اند و در زندگی از انسان ها جدایند و بر خوردی با هم ندارند هر چند در جوار هم یا مخلوط بهم اند، بنابر اینکه این بهشت در آن زمان مخلوق بوده هر چند ساکن نداشته، زیرا آن جا محلّ ارواح پس از مرگ است.

و نیز ممکن است مراد از آن بهشت باغی باشد در روی کره زمین بسیار وسیع و واجد انواع درختان و نه‌های جاری و هوایی مطبوع و فضایی سرسبز و وسایلی مجهّز برای زندگی مادی که به دست فرشتگان بدین منظور ساخته شده بود. و ارجح اقوال این است که بهشت برزخی بوده است.

فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

یعنی: پس از سکونت در آن، از هر جای آن باغ هر چه را بخواهید متصرف شوید و از آن برخوردار گردید، ولکن هیچ یک نزدیک این درخت نروید. گفته شده: مراد خوشه گندم به شکل درخت بوده یا درخت تاک یا زیتون یا درخت مخصوصی شبیه درختان دنیا که خوردن میوه آن خورنده را نیازمند تخلّی می کرده. و این نهی در حقیقت، متعلّق به خوردن میوه درخت است که برای شدت امر، متعلّق به قرب آن شده. و امر کُلا- برای اباحه و نهی لا تقربا برای ارشاد به فساد یعنی فساد نزدیک شدن به آن و صلاح دوری از آن است.

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس، از ستمکاران خواهید بود. نتیجه نزدیک شدن و خوردن این است که ظلم به نفس می کنید. و طبعاً مراد از ظلم، گرفتار شدن به فساد ارتکاب است. و توضیح آیه در آیه ۳۵ بقره است.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ «۲۰» وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ «۲۱»

وَسَوَّسَ الشَّيْطَانُ لَهُ وَإِلَيْهِ - از باب رباعی - : مطلب شرّ و فاسد به او القا کرد. وَوَرِيَعْنَهُ الشَّيْءُ: پنهان داشته شد از او. سوأه عورت و هر چیزی که آشکار شدنش زشت و خجالت آور است. قَاسَمَهُمَا، مفاعله غالباً برای سعی در آنها و ایصال فعل است مثل «کاتبت زیداً» یعنی سعی در رساندن مکتوب کردم. و گاهی برای عمل بین الاثنین است.

تفسیر:

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا

یعنی: پس از اسکان آدم و حوا در بهشت معهود، شیطان که همان ابلیس است به سوی آنها راه یافت و به آنها وسوسه نمود و سخنانی باطل و فسادانگیز به صورت حق و فریبنده به آنان القا کرد و هدفش این بود که از مواضع قبیح و شرم آور و لازم الستر آنها آنچه از نظرشان پنهان بود بر آنها آشکار سازد.

وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ

یعنی: به آنها گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر از این جهت که مبادا شما دو تا فرشته شوید، یا از ساکنان دائم این مکان گردید.

معلوم می شود دو مطلب در نظر آنها مهم بوده، یکی انقلاب انسان به فرشته، و دیگری خلود و جاودانگی در آن محل. و شیطان که شروع به اغوا و وعده اضلال بشر کرده بود این دو امر را به آنها وعده داد.

وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

یعنی: شیطان برای آن دو نفر سوگند سخت و محکمی خورد که بی تردید من از ناصحان و خیرخواهان شمایم. ممکن است مقتضای کلمه «مقاسمه» این باشد که آنها نیز در مقابل ابلیس سوگند به قبول خوردند و یا آن که ابتدا آنها شیطان را قسم دادند که خائنی یا ناصح؟ و شیطان هم قسم خورد که من ناصحم.

فَدَلَّهُمَا بِعُزُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا يَخْصِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

لغت و اعراب:

دَلَّى الشَّيْءَ نَاقِصٌ وَآوَى اسْتِ يَعْنِي پَایِین آوَرْدَ آن رَا. طَفِقَ فِی الْعَمَلِ - از بَابِ عَلِمَ وَ ضَرَبَ -: شَرُوعَ کَرْدَ در آن. خَصِّفَ الشَّيْءَ عَلَيَّ الشَّيْءِ - از بَابِ ضَرَبَ -: چَسْبَانِید چِیزِی رَا بر وی چِیزِی.

تفسیر:

فَدَلَّهُمَا بِعُزُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا

یعنی: شیطان آن دو نفر را به فریب و نیرنگی از مقام و مرتبتشان پایین آورد، پس چون از آن درخت یعنی از میوه آن چشیدند زشتی‌ها و قبایح جسمشان بر آنها آشکار شد.

مراد این است که سقوط از رتبه و مقام به مجرد پذیرش پیشنهاد شیطان و تسلیم در مقابل او و تصمیم بر خوردن پیش از چشیدن تحقق یافت، و ظهور عیوب به سبب چشیدن انجام گرفت. و مراد از آشکار شدن سواده این است که پس از آفرینش، لباس بر تن آنها کرده بودند و آنها متوجه نام اسافل اعضا و فعل و انفعالات آنها از تخلی و غیره نبودند، زیرا در آن جا نیازی به تخلی نداشتند. و چون از میوه درخت خوردند لباس‌ها از تن آنها فرو ریخت و خود را لخت و عور دیدند و غریزه حیا و شرم که در طبع انسانیشان بود بروز کرد و سخت ناراحت شدند، علاوه بر آن که ظاهراً عقد زوجیت هم میان آنها هنوز خوانده نشده بود، از این رو از یکدیگر نیز سخت شرم‌منده شدند.

وَ طَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيَّهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

یعنی: پس هر دو از شدت ناراحتی شروع کردند به از برگ درختان بهشتی که گفته

ص: ۲۸

می شود درخت انجیر بوده بر عورت و بدن خود چسباندن، تا بدین وسیله نیمه پایین تن خویش را بپوشانند.

توبه آدم و حوا

و نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ

یعنی: و در آن حال پروردگارش آن دو را ندا در داد به ندایی تند و اعتراض آمیز و به عنوان استفهام توییخی - که حداقل آن دلالت بر صدور ترک اولی از آدم است - که: آیا من شما را از آن درخت یعنی از نزدیک شدن به آن، چه رسد به خوردن میوه آن نهی نکردم؟! و آیا به شما نگفتم که بی تردید شیطان دشمن آشکار شماست؟!

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۲۳» قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ «۲۴» قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ «۲۵»

لغت و اعراب:

بعضکم لبعض عدو حال مقدره است از فاعل اهبطوا. مستقر مصدر میمی و اسم زمان و مکان است. متاع مصدر است به معنای انتفاع، و هر عینی که قابل استفاده باشد.

تفسیر:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: آدم و حوا هر دو گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم. یعنی علاوه بر مخالفت فرمان تو هر چند غیر ایجابی بود، خود و نسل های بعدی خود را تا انقراض جهان از مصالحی بی حد و حصر محروم نمودیم، زیرا اگر چنین پیش آمدی رخ نمی داد ما و نسل های آینده ما در همین بهشت تولد یافته، ادامه حیات می دادیم و مشمول خطاب کلاً مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا [بقره، ۳۵] بودیم و گرفتار محیط کذایی دنیا نمی شدیم. و اگر ما را

ص: ۲۹

نبخشی و بر ما ترحم نکنی قطعاً از زیانکاران خواهیم بود.

قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

یعنی: خدا فرمود: پایین بروید. مخاطب، آدم و حوّا هستند با شیطان که دشمن نزدیک و هم جوار آنها بود. و مراد فرود آمدن همه از مقام و مرتبت خویش است، آدم و حوّا به خاطر ترک اولی، و شیطان به جهت تکبر و مخالفت امر مولوی مؤکد و کفر و ارتداد، و مجادله با خداوند، و ردّ صریح فرمان او. و این هبوط، توأم با خروج از ملاّ اعلی و بهشت و سرازیر شدن به سوی کره زمین بود.

جمله بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ حال مقدره از فاعل «اهبطوا» است نظیر فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ [زمر، ۷۳] یعنی هبوط کنید به زمین در حالی که همیشه در آن جا برخی از شما با برخی دیگر دشمن خواهد بود. یعنی شیطان و ذراری او با اولاد آدم در همه زمان ها عداوت عمیق ریشه دار غیرقابل زوال دارند. و اما عداوت اولاد آدم با یکدیگر اندک یعنی برخی با برخی در بعضی از حالات و به نحو عَرَضی و قابل زوال خواهد بود.

وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

یعنی: و برای شما، که آدم و حوّا و اولاد آنها و شیطان و ذراری وی می باشید، در روی زمین بقا و استقرار و برخوردارگی تا زمانی معین است. مراد از برخوردارگی اولاد آدم انتفاع آنها از همه کره زمین است از سطح و داخل و عمق و هوا و فضای خارج تا آن جا که بتوانند. و مراد از انتفاع شیاطین اضلال انسان ها و سوق دادن آنها به سوی کفر و شرک و فساد است به منظور تحقق بخشیدن به قَسَمی که در آغاز خورده بودند. و مراد از زمان معین، پایان عمر هر دو طایفه است که با نفخه اول صور حاصل می شود. در آن نفخه، بقیه افراد انسان می میرند و همه افراد شیطان ها که از بدو خلقتشان تا آن زمان نمرده و اجتماع کرده اند به یکبار می میرند.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ

یعنی: باز خداوند خطاب به آنها و ذرّیه و اولاد آینده آنها فرمود: همگی در آن زندگی می کنید و همه در آن می میرید و همه از آن بیرون آورده می شوید. آغاز حیات و زندگی همه روز فرود آمدن در زمین است که تاریخ ندارد و آن روز تاریخی نبود. و موت همه و

پایان زندگیشان هنگام بار اول دمیده شدن صور است. و تاریخ خروج و بیرون شدنشان از زمین روز قیامت و برانگیخته شدن ارواح است که با نفخه دوم تحقق می یابد، و فاصله میان دو نفخه را جز خداوند کسی نمی داند.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾

لغت و اعراب:

واراه: پوشانید او را. ریش: لباس فاخر. لباس التقوی مبتدا و جمله ذلک خیر خبر آن است. ذلک من آیات الله اشاره به مطلق لباس است. فتنه و افتتان: گمراه کردن و در عذاب افکندن.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا

یعنی: ای فرزندان آدم، حقیقت این است که بر شما لباسی فرو فرستادیم که بدی ها و عورت و عیوب شما را می پوشاند و نیز لباس زینت نازل کردیم.

قسم اول، مطلق لباس است که لباس عادی و لباس کار است و فایده اش پوشاندن ظاهر بدن و حفظ از آسیب است. و قسم دوم علاوه بر ستر، عنوان زینت و جمال و ابتهت و آثار دیگری بر حسب اقتضای محیط و زمان دارد. و مراد از «انزال لباس» ایجاد مواد اولیه

ص: ۳۱

آن در زمین است که صالح برای تهیه آن باشد مانند موها و پوست حیوانات، و نباتات و مواد دیگری برحسب اقتضای زمان و تمدن و تعالی در فکر و زندگی بشر. و ممکن است مراد از «آنزلنا» این باشد که دستور تهیه لباسستان را بر فرشتگان زمینی و خود شما صادر و نازل کردیم.

وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ

یعنی: و لباس پرهیزگاری بهتر است. مراد این است که آن دو قسم، لباس تن و جسد بود و لباس تقوا لباس جان و روح است، پس بهتر است، زیرا جان از تن بالاتر و والاتر و حفظ آن از حفظ تن لازم تر و مهم تر است. و حقیقت این لباس و تار و پودش که از قبیل تشبیه معقول به محسوس است عبارت است از ایمان به حق و انجام واجبات و ترک محرمات. و از آثار و منافعش حفظ روح و جان از عیوب معنوی و وساوس شیطانی و صدمات کفر و شرک و گناهان، و مصون داشتن مؤمن از خجالت و رسوایی در مرأی و منظر فرشتگان در دنیا و مقابل دید همه ناظران در آخرت است.

ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: بخشیدن انواع لباس به بشر از نشانه های قدرت و حکمت و رحمت خداوند است. این آیات را دادیم شاید مردم متذکر شوند.

هشدار به بنی آدم از خطر شیطان

يَا بَنِي ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا

یعنی: ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبید و گمراه نسازد، همان گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد در حالی که از تن آنها لباسشان را می کند تا عورت و قبايحشان را به آنها نشان دهد.

نسبت دادن سه فعل به شیطان (بیرون کردن از بهشت، کندن لباس، نشان دادن قبايح) نسبت تسبیبی است، بدین معنا که شیطان آنها را در خوردن شجره فریب داد تا سبب آن امور شد. و غرض این است که مبادا شما را هم در دنیا به وسیله فریب و افکندن در گناهان اصولی و فروعی از بهشت سعادت و کمالات انسانی و مقامات متقین و صالحان بیرون کند و در جهنم شقاوت افکند.

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

یعنی: حقیقت این است که او و اولاد و ذراری و یا سپاهیان او شما را از جایگاهی می بینند که شما آنها را نمی بینید. یعنی آنها از این طریق که اجرام لطیفه غیر مرئی هستند و نیروی دیدن اجسام و ارواح هر دو را دارند شما را می بینند، ولی شما که اجرام مادی هستید و نیروی بینایی تان توان دیدن غیر اجسام را ندارد آنها را نمی بینید.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به یقین ما شیطان ها و ابالسه را سرپرستان و دوستان و یاوران کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند. نسبت این فعل به خدا به لحاظ این است که خدا آنها را پس از انکار و عناد به حال خودشان رها کرده تا در نتیجه زیر سرپرستی شیطان ها درآمده اند و شیطان ها دوست و یاور آنها شده اند.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۲۸» قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ «۲۹» فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ «۳۰»

لغت و اعراب:

فاحشه و فحشاء: کار بسیار زشت. قسط: عدل و جور (از اضداد است). مسجد مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان است. فریقاً هدی «فریقاً» مفعول مقدم بر فعل است، و فریقاً

حَقَّ به تقدیر «و أضلَّ فریقاً»، و هر دو جمله حال است از فاعلِ تَعُدُونَ.

تفسیر:

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا

کلام در تتمه حالات اولیای شیطان هاست.

یعنی: و چون کار بسیار زشتی را انجام دهند می گویند: ما پدرانمان را بر این عمل یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است.

مراد از کار بسیار زشت، کارهای پلید کفرآور آنهاست مانند سجود در مقابل بت ها، اعتقاد به مقرّبت و شفاعت بتان، تحریم محلّلات الهی، اعتقاد به این که فرشتگان دختران خدایند و چرخیدن به دور کعبه معظّمه لخت و عریان به نام طواف چنان که در زمان جاهلیت مرسوم بوده و می گفتند: باید انسان دور خانه خدای خویش بدان حال بچرخد که از مادر متولد شده نه با لباس هایی که در آن گناه کرده است. و گاهی هم ساتری می ساختند که تنها عورت را می پوشانید. و این سنت سیئه ادامه داشت تا آن گاه که امام علی بن ابی طالب علیه السلام سوره براءت را بر آنها قرائت نمود. و دو عذری که برای کارشان آورده اند یکی تقلید از آباء گذشته است که بارها جواب گفته شده، و عذر دوم هم در این جا تکذیب شده است.

خدا هرگز فرمان به گناه نمی دهد

قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: به آنها بگو: مسلماً خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا به خداوند آنچه را که بدان علم ندارید نسبت می دهید؟ یعنی این گفتار بهتان است و هیچ دلیلی بر آن از کتاب های آسمانی و سخنان پیامبران و حکم عقل نیست.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ

پس از آن که خدا در آیه قبل امر به کار زشت و فحشا را مطلقاً از خود نفی کرد، در این کلام آنچه را که مناسب است بدان دستور دهد بیان نمود.

یعنی: بگو: پروردگار من به قسط فرمان داده است. یعنی جامعه بشری را دستور داده که در هر مقام و موردی جانب عدل و قسط را بگیرند، مثلاً در مرحله اعتقاد توحید را

پذیرند نه شرک را، و در مقام اخلاق تواضع را انتخاب کنند نه تکبر را، و در موارد سایر اعمال، عدالت را پیشه کنند نه ظلم و ستم را.

وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

یعنی: و پروردگرم فرمان داده که در وقت هر سجده روی خود را به سوی خدا کنید، یعنی نماز بخوانید. مراد از وقت سجده اوقات نمازهاست خواه وقت معین آن مانند طلوع فجر و سرِ ظهر و غروب آفتاب، و یا وقت کلی مانند ساعت تمام شدن طواف و زمان حدوث کسوف و خسوف و زلزله و نحو آنها و پس از تمام شدن تکفین میت و سایر اوقات نمازهای واجب و مستحب.

وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

یعنی: و بخوانید او را در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید: به این که تنها دین او را پذیرفته باشید، یا ایمانتان را از شوب کفر و شرک و نفاق، خالص و ناب کرده باشید و یا عملاً تنها از او اطاعت نموده باشید.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ

این چند جمله به عنوان تعلیل و تهدید برای جمله پیشین است.

یعنی: اوامر او را اطاعت نمایید، زیرا همان گونه که خداوند شما را در آغاز پدید آورد به عالم آخرت بازمی گردید در حالی که گروهی را هدایت کرده و گروهی هم گمراهی برایشان ثابت شده است.

مفاد این کلام، تشبیه حال مرگ و بازگشت از دنیا به آخرت، به حال تولد و ورود از شکم مادر به دنیا است. و وجه شباهت این است که همان طور که متولدان و نوزادان دو طایفه اند: سعدای متصف به هدایت، و اشقیای متصف به ضلالت، مردگان و راهیان عالم برزخ نیز منقسم اند به سعدا و اشقیاء، با این تفاوت که اتصاف موالید به سعادت و شقاوت، اتصاف شانی و اقتضایی است و اتصاف میرندگان و راحلین به عالم آخرت، اتصاف حقیقی و فعلی. و معنای اقتضایی این است که صفت ایمان و کفر و سعادت و شقاوت در وجود آنها به نحو غریزه و ارتکاز

و استعداد است که پس از بلوغ و رشد فکری و عقلی فعلیت می یابد و آن که فطرتش هدایت است مؤمن و صالح، و آن که طبعش ضلالت است کافر و طالح می گردد.

و در این جا توهم می شود که این مطلب، مستلزم جبر است و جبر در ایمان و کفر و همه اعمال مکلفان باطل است، زیرا بنا بر این مبنا ایمان و کفر به اقتضای غریزه و فطرت است و چون غریزه و فطرت خدادادی است نه به اختیار انسان، پس ایمان و کفر هم همین طور است.

و جواب آن است که وجود مقتضای ایمان و کفر در خمیره انسان به نحو علیت و اقتضای تام نیست که او را جبراً به سوی خیر و شر سوق دهد، بلکه به نحو اقتضای ضعیف است و وجود عقل و درک و اراده در مکلف، حاکم بر همه استعدادهای اوست و انسان عاقل طبق ادراک و تشخیص مصالح و مفسد می تواند خلاف آنچه را که طبع و غریزه او اقتضا می کند اراده و انتخاب نماید، و خلاف آنچه را که نمی خواهد و از آن منزجر است بر خود تحمیل کند.

و حاصل معنای آیه در این خطاب الهی به نوع انسانی که در همه افعال خود مختار است این است که همان گونه که خداوند، هنگام ورود به دنیا برخی از شما را با غریزه صلاح و خمیره میل به هدایت آورده و برخی را با غریزه فساد و خمیره میل به ضلالت، شما خود به اراده و اختیار خود در حال رفتن، برخی در حال هدایت و سعادت و برخی در حال ضلالت و شقاوت خواهید رفت.

إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ

این جمله به منزله تعلیل ثبوت گمراهی برای فریق دوم است.

یعنی: ضلالت آنها به خاطر این است که آنها شیطان ها را، یعنی خصوص طایفه ابلیس را و یا طغیان گران و متمردان بشر را از قبیل سلاطین جور و علمای سوء و مترفین اهل دنیا را به غیر خداوند و به جای او برای خود سرپرست و یاور و دوست اتخاذ کردند و در عین حال گمان می کنند که هدایت یافته اند. یعنی به ظن و گمان چنین راهی را اتخاذ نموده اند نه با حجت و برهان.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

لغت و اعراب:

كُلُوا و اشربوا به تقدير «من الطيبات» يا «من كل ما هو صالح للأكل والشرب» است. سَرَفٌ و اسراف: تجاوز از حد در هر کاری، اسرف المال: در تصرف مال از حد تجاوز نمود. زین:

حسن و کمال و رفع عیب مقابل «شین» یعنی عیب و بدی. فی الحیاة الدنیا متعلق است به آمنوا. خالصه حال است از ضمیر هی. یوم القیامه متعلق است به متعلق «للذین» یعنی ثابته یا کائنه.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

یعنی: ای فرزندان آدم، زینت خود را در نزد هر مسجدی بگیرید. محتمل است مراد از مسجد، معنای اصطلاحی معروف آن باشد. یعنی وقت دخول هر مسجدی زینت متناسب خانه خدا را اتخاذ کنید از قبیل ورود در حال طهارت از حدث و به نیت نماز و عبادت، و سبقت در حضور معابد و برای تجهیز وسایل روشنایی و سرما و گرمای آن، و پوشیدن لباس فاخر و استعمال عطر و غیره.

و محتمل است مراد از مسجد معنای مصدری آن و کنایه از نماز باشد. یعنی ای فرزندان آدم، در وقت نماز و انجام آن، علاوه بر لحاظ شرایط و رفع موانع، زینت و آرایش

ص: ۳۷

خود را به تناسب این عمل عظیم و درخور قیام در برابر حق، از قبیل لباس های نیکو و پاکیزه، و انتخاب مکان شریف و مقدس، و اقامه آن با جماعت و با حضور قلب تهیه و اتخاذ کنید. و نیز محتمل است مراد از مسجد، زمان سجده باشد یعنی وقت نماز.

راه اعتدال

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

یعنی: و از طیبات جهان، هر خوردنی و نوشیدنی را که پسند طبعتان باشد بخورید و بیاشامید. و هرگز اسراف نکنید، یعنی از حد عقلایی تجاوز ننمایید، یا بی جهت تلف نکنید، یا در مورد حرام، مصرف ننمایید، زیرا خدا اسراف گران را دوست ندارد.

معنای دوست نداشتن (به لحاظ آن که حَبّ و بغض از صفات فعل خداوند و به معنای ترتیب آثار حَبّ و بغض است) این است که خدا توفیقات و برکات خود را که از آثار حَبّ است بر اسرافکاران نازل نمی کند.

و باید دانست که امر «کلوا و اشربوا» برای اباحه و ترخیص و حکم امتنانی است، یعنی خدا این دو قسم استفاده را برای همه بنی نوع بشر از همه مواد قابل خوراکی این کره امتناناً مباح نموده است. و این حکم در آیه به نحو قانون کلی است، ولی موارد استثنا هم نسبت به برخی از اشخاص و برخی از خوراکی ها دارد که اغلب آنها در این کتاب کریم و بقیه در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام وارد شده و در علم فقه و کتاب اطعمه و اشربه ذکر شده است.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ

یعنی: ای پیامبر، بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده حرام کرده است؟

این استفهام انکاری است کنایه از این که کسی را غیر از خدا نرسد که چیزی را بر مردم حرام نماید. و مراد از زینت همه آنچه در جهان از محسّنات زندگی است که نبودش سبب عیب و نقص است از لباس و مرکب و حیوانات اهلی و مزارع و مراتع و باغات و نهرها و مساکن و معادن و خدم و حشم و همسر و کنیز و اولاد و احفاد و غیر این ها. و مراد از بیرون آوردن آنها این است که خدا همه آنها را از بطن زمین و شکم این آب و خاک بیرون آورده، هرچند به وسیله استخراج خود بشر باشد، زیرا او واسطه است، چنان که فرموده: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا [کهف، ۷]** و **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [کهف، ۴۶]**. و

مراد از «عباد» همهٔ بندگان اند اعم از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی.

وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

یعنی: و چه کسی است که روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ مراد از روزی، اعم از خوراکی است و شامل همهٔ اقسام زینت است، پس این کلمه، عطف تفسیر زینت است.

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

یعنی: ای پیامبر، بگو: همهٔ آنها، - همهٔ زینت ها و روزی ها - از آن کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آورده اند در حالی که در روز قیامت مخصوص آنها خواهد بود، یعنی هرچند در دنیا مخصوص آنها نیست، بلکه کفار و دشمنان نیز با آنها شریکند و یا بیشترین را می برند و جز اندکی به آنان نمی دهند.

كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: این گونه ما نشانه ها را برای گروهی که دانش دارند تفصیل می دهیم. مراد از آیات در این جا احکام دین است که هر حکمی نشانه ای از مبدأ اعلی و حکمت و رحمت و تدبیر و تربیت بندگان است. و حاصل آن که همان گونه که در این آیه حکم اباحه و ترخیص زینت ها و طیبات را بیان کردیم، سایر احکام شریعت را نیز تفصیل می دهیم.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

لغت و اعراب:

فواحش: جمع فاحشه، هر عمل زشت متجاوز از حد. اثم: تأخیر انداختن، گناه. بغی:

طلب، ظلم و تعدی. اجل: مجموع مدت، آخر مدت. ولا یستقدمون عطف است به فاذا جاء

أجلهم نه به لایستأخرون.

حرام های الهی

تفسیر:

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

در پی اباحه مطلق و ترخیص عام زینت ها و طیبیات در آیه سابق، در این آیه اشاره به محرّمات شرع شده که مبدا ترخیص عام آنها سبب ارتکاب گناه گردد.

معنای آیه: ای پیامبر، به مردم بگو: حقیقت این است که پروردگار من کارهای بسیار زشت را چه آشکارش را و چه پنهانش را حرام کرده، و نیز اثم یعنی مطلق گناه را، و بَغْي یعنی تعدی نابه جا به حقوق دیگران را، و این که چیزی را شریک و انباز خدا کنید که دلیل و برهانی بر آن نازل نکرده، و این که درباره خدا چیزی را بگویید که نمی دانید حرام نموده است.

مقید کردن «بغی» به «غیر حق» برای استثنای تعدی به جا و در موارد ترخیص است نظیر قصاص در نفس و اعضا، و تقاص مالی و تصرف در مال غیر در موارد ضرورت و غیره. و با قید «مالم ینزل» مواردی خارج می شود مانند اعتقاد به این که فرشتگان در شئون عالم هستی از خلق و رزق و زنده کردن و میراندن و بعث رسولان و انزال کتاب های آسمانی شرکت دارند و همکار خدایند، زیرا بر این امر از طرف او سلطان و برهان قطعی نازل نشده است.

باید دانست که در این آیه به همه محرّمات الهی در تحت پنج عنوان به اقتضای معانی آن عناوین اشاره شده است، زیرا «فحش» تجاوز از حد است و اشاره به گناهان بسیار بزرگ است نظیر زنا و لواط و نحو آنها. و «اثم» به معنای تأخیر است و اشاره به مطلق گناه، که مرتکبش را از درک ثواب الهی عقب می اندازد. و «بغی» طلب باطل است و اشاره به تعدی و دست اندازی به حقوق غیر. و «شرک» اشاره به گناهان اعتقادی است. و کلامی را جاهلانه به خدا نسبت دادن شامل گفتار گناه است خواه شرک آور باشد یا فسق آور.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: و برای هر قوم و گروهی آمد و زمانی است در دنیا، پس چون پایان عمرشان در

رسد هرگز ساعتی از آن تأخیر نمی کنند و جلو هم نمی افتند.

مراد از اَمّت، مطلق تشکل های انسانی هدف دار است، خواه هدف طبیعی یا ارادی، مانند قبایل مختلف مردم جهان، و تشکل های مذهبی و حزبی، و سلسله سلاطین و حتی اجتماعات برخی از حیوانات که همه اینها را در علم ازلی الهی و در لوح محفوظِ علوی، مدتی است معین در زندگی دنیوی، کوتاه یا دراز.

و جمله «لا یستقدمون» مستأنفه است و عطف به اصل جمله شرطیه نه به جمله «لا یستأخرون»، زیرا غرض، نفی فعل اختیاری بشر است. و حاصل این است که چون آخر مدت رسید نمی توانند از آن تأخیر کنند چنان که از ابتدا هم نمی توانستند از آن جلو افتند.

آثار ایمان و عدم ایمان

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

لغت و اعراب:

يَأْتِيَنَّكُمْ نون تأکید در فعل شرط اشاره به حتمی بودن شرط است. منکم و يقصون هر دو صفت رسل است. قص الأمر - از باب نصر - بازگو نمود آن را. أصلح لازم و متعدی است.

والَّذِينَ كَذَّبُوا عطف است به فَمَنْ اتَّقَى و هر دو، نتیجه ارسال رسل است.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

این آیه خطابی است از ساحت قدس ربوبی به وسیله همه پیامبران الهی به سوی

مجامع بشری که پیش از تشکّل اجتماعاتشان به نحو کلی و عام انشا و تنظیم شده و پس از تحقق صلاحیت مجامع، برای توجه تکلیف، در همه کتاب های آسمانی درج، و در هر عصری به زبان پیامبر آن عصر به ملت او ابلاغ گردیده است و تا دامنه قیامت، تکلیف فعلی و قطعی خواهد بود، و در آیات ۳۸ و ۳۹ بقره و آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ طه نیز بر آن تأکید شده است.

معنای آیه: ای فرزندان آدم، هنگامی که رسولانی از جنس خودتان یعنی نه از جنس فرشتگان و نه از اجنه و پریان، نزد شما بیایند که آیات و نشانه های مرا بر شما بخوانند، یعنی آیات کتابی را که هر یک در عصر خویش با خود دارد و یا نشانه های توحید و قدرت و عظمت مرا که فضای جهان و آفاق و انفس مملو از آنهاست برای شما بازگو کنند، پس کسانی از شما که پرهیز کنند یعنی از مخالفت آنها بترسند و دعوتشان را بپذیرند، و به اصلاح خود پردازند و عمل صالح به جا آورند هرگز بر آنها نه ترسی است و نه اندوهناک می شوند.

مراد هنگام ورود آنها به عالم آخرت است. و ترس این اشخاص نسبت به آینده آنها در برزخ و قیامت است، و اندوهشان نسبت به گذشته دنیاست که آیا عمل های خیرشان پذیرفته می شود؟ و آیا گناهانشان بخشوده می گردد؟ و از جانب خدا بشارت قبول و عفو، و مژده ایمنی آینده را دریافت می کنند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: و کسانی که پس از آمدن رسولان و عرضه دین و کتاب، آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آنها تکبر ورزند، یعنی آیه های کتاب آسمانی یا معجزات آن پیامبران و یا نشانه های توحید ما را که در آفاق و انفس است و رسولان ارائه کردند نپذیرند، آنها یاران آتش اند و در آن جاودان اند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

تفسیر:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

این آیه اشاره است به آمدن رسولان و نتیجه سوء آن که پس از تحقق آن امر عظیم و وصول نعمت بزرگ الهی کسی آن را نپذیرد.

معنای آیه: پس چه کسی ظالم تر است از آن که دروغی بر خدا بنهد، یا آیات او را تکذیب و انکار نماید؟! یعنی حکم دیگر یا دین دیگری در برابر قانون و دین او اختراع کند یا دین هدایی او را نپذیرد.

أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ

یعنی: آنها هستند که بهره و نصیب آنها از کتاب بدان ها خواهد رسید. مراد از «نصیب» بهره ای است از حظوظ دنیا که در لوح محفوظ از ازل به نام آنها نوشته شده از مدت زندگی و اولاد و جاه و مال و غیره که باید طبق تقدیر الهی به آنها داده شود و کفر و شرک و فسق آن را قطع نمی کند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُنذِرُونَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

یعنی: نصیب مقدر آنها تا وقتی است که چون فرستادگان ما یعنی عزرائیل و سپاهیان قبض ارواح تحت فرمان او بدانها برسند که آنها را قبض روح نمایند، به عنوان توبیخ و تحقیر و تعجیز بدان ها می گویند: کجا ایند کسانی که پیوسته در دنیا آنها را به جای خدا می خواندید؟ یعنی بتان و هر چیز و هر کس که در برابر خدا بدانها پناه می بردید.

قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَيٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

یعنی: آنها خواهند گفت: همه آنان از ما گم شدند. مرادشان این است که پس از عروض آثار مرگ و ظهور فرشتگان در مقابل چشم ما دیگر هیچ اثری از آنان نبود. و همان جا به ضرر خویش گواهی می دهند که در دنیا کافر بودند. یعنی دعوت پیامبران و دین و کتاب او را رد و تکذیب نمودند.

باید دانست که ظاهر آیه این است که این جواب و اعتراف از آنها در حال ظهور

علامه مرگ است که هنوز تعلق روح از بدن به کلی قطع نشده هرچند بازگشت به دنیا ممکن نیست. و این حال، آغاز عالم برزخ است، زیرا ظاهر آیه دلالت دارد که گفتار آنها در حال ورود فرشتگان و اخذ روح انجام می گیرد و بی تردید این گفتار را اهل دنیا نمی شنوند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ «۳۸» وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ «۳۹»

لغت و اعراب:

فی امم حال است از فاعل ادخلوا به تقدیر «کائین فی امم». فی النار متعلق است به ادخلوا. اخت: خواهر، شبیه و نظیر. ادراک القوم و تدارکوا: اجتماع کردند و به هم پیوستند.

لأولاهم به تقدیر «الأجل اولاهم».

تفسیر:

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ

این آیه حکایت حال حادثه ای از قیامت است و مخاطب صنف خاصی از کفارند که ظاهراً آخرین گروه از آنها می هستند که از دنیا رفته اند.

یعنی: خداوند یا یکی از آن فرشتگان به آنها می گوید: شما در میان امت ها و همراه ملت هایی از جن و انس که پیش از شما گذشته اند وارد آتش شوید.

ص: ۴۴

كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا

یعنی: پس از صدور فرمان دخول، آنها به تدریج وارد آتش می شوند و پس از ورود نخستین گروه، هر بار که گروهی وارد شوند گروه قبلی گروه همگون خود را لعنت می کنند.

یعنی همگون در اصل کفر را و یا آن که مثلاً یهود، یهود را و نصارا، نصارا را و هکذا. چرا که کفر خود را معلول اهل ملت خود می دانند. و یا آن که هر طایفه پسین، واردین پیش از خود را لعنت می کند.

حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ

یعنی: تا چون به تدریج وارد شدند و در آن جا همگی به هم پیوستند، گروه پسین آنها درباره گروه پیشینشان به خدا می گوید. محتمل است که مراد پسین و پیشین در زمان یعنی نسل های متعاقب باشند، زیرا غالباً منشأ کفر و ضلالت نسل های بعدی نسل های قبلی هستند. و محتمل است مراد، پیروان و متبوعان باشند.

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ

یعنی: پروردگارا، این ها هستند که ما را در دنیا از راه دین و شرع و کتاب منحرف و گمراه کردند، پس به اینان از آتش دوزخ عذابی دو برابر ده. یعنی عذابی برای گمراهی خودشان و عذابی برای گمراه کردن ما.

قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ

یعنی: خداوند یا ملک موکل به امور دوزخ می گوید: برای هر دو گروه از پیشین و پسین عذابی دو برابر است، و لکن شما نمی دانید. یعنی نمی دانید که متبوعان علاوه بر کفر خود عذاب اضلال، و پیروان نیز علاوه بر کفر خود عذاب تقلید کورکورانه از باطل یا عذاب اعانت و تقویت کفر را دارند.

وَ قَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

یعنی: و نیز در دوزخ متقدمین به متأخرین خواهند گفت: نتیجه سخن و داوری خدا این است که شما را هیچ برتری بر ما نبوده، یعنی در استحقاق تخفیف عذاب، پس شما هم مثل ما عذاب دو برابر دارید. پس بچشید عذاب را به سزای آنچه در دنیا به دست می آوردید. و ممکن است این جمله اخیر کلام فرشتگان باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَآ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ «٤٠» لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ «٤١»

لغت و اعراب:

وَلَعَجَ الْبَيْتَ - از باب ضَرْب - داخل شد در آن. جمل: شتر نر در مقابل ناقه، و اطلاق آن بر ماده نادر است. سَمِّ به تثلیث اول: سوراخ مانند سوراخ سوزن و غیره. خِیاط و مَخِيط:

سوزن. مهاد: فرش و زیرانداز. غواش: جمع غاشیه، پوشش.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ

یعنی: حقیقت این است کسانی که آیات ما را تکذیب و انکار کردند و از قبول آن تکبر ورزیدند (مراد از آیات، آیه های قرآن و سایر کتاب های آسمانی است که تکبر از آن به معنای تکذیب آورنده آن است. و یا نشانه های توحید و عظمت و ربوبیت او در کرانه های جهان و نفوس انسان هاست که تکبر از آن به معنای انکار مبدأ و معاد است) هرگز برای آنها درهای آسمان گشوده نمی شود. یعنی برای این که دعاها و اعمال خیر آنها در دنیا بالا رود و یا ارواحشان پس از مرگ برای ملاقات ملاً اعلی و تجدید عهد با خدا و یا برای ورود در بهشت ابدی پس از پایان قیامت، صعود نماید.

وَ لَآ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ

یعنی: و هرگز آنها پس از مرگ وارد بهشت نخواهند شد مگر آن که شتر نر به سوراخ سوزن فرو رود. و ما گنهکاران در اصول دین را این چنین کیفر خواهیم داد.

ص: ۴۶

مراد از بهشت در آیه اعم است از بهشت برزخ و بهشت ابدی پس از قیامت. و این مثال از قبیل تعلیق شیء به محال است برای مبالغه در نفی، مشروط به این که شتر و سوراخ سوزن هر دو عادی باشند، نه شتر را کوچک کنند و نه سوراخ سوزن را بزرگ.

لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

یعنی: برای آنها از جهنم بستری است، از اجزای سوزان آن که حقیقتش برای ما روشن نیست. و برای آنها از بالای سرشان نیز پوشش هایی است، نظیر خیمه ها و سقف ها که حرارت را نگه دارد (و مراد این است که از هر سو عذاب و آتش آنها را احاطه نموده است). و ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم. مراد ستم در اصول عقاید و تکذیب آنهاست که ظلم عظیم بر نفس و بر خدا و بر حقایق و قوانین ثابت الهی و اهداف اصیل خلقت بشر است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ الْمُكْمَلُ الَّذِي هَدَيْنَاهُمْ لَهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَهُ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهَ لَفَقَدْنَا رُبَّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ «۴۳»

لغت و اعراب:

الَّذِينَ مبتدا و أولئك أصحاب الجنة خیر است. لا نكفّر نفساً جملةً معترضه است. نزع الشيء من مكانه - از باب ضرب -: آن را از جای خود بر کند. غل صدره - از باب ضرب -:

دارای کینه و عداوت شد. أن تلکم الجنة «أن» مفسره است و «تلکم» مبتدا و «أورثتموها» خبر آن است.

ص: ۴۷

تفسیر:

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفُّنَّ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ذکر چند آیه آتی، بر طبق سنت جاریه خدا در این کتاب است که هرگاه ذکری از گروه صالحان یا طالحان به میان آورد اشاره ای به حال گروه مقابل کند.

معنای آیه: و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند - ما احدی را جز به مقدار توانش مکلف نمی کنیم - آنها یاران بهشت اند و آنان در آن جاودانند.

جمله «لا نکلف» در میان مبتدا و خبر، جمله معترضه است و اشاره به این که توهم نشود ایمان و عقاید صحیح و انجام اعمال شایسته امری عظیم و فوق توان بشری است، بلکه مقدور همه مکلفان است، لکن از هر کسی به مقدار توان فکری و استعداد عقلی اش معرفت اصولی، و به اندازه قدرت جسمی اش عمل به فروع می خواهیم.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ

یعنی: و ما در آن بهشت از سینه های سِکَنَةُ آن آنچه کینه و عداوت باشد بر می کنیم و بیرون می کنیم. یعنی آنچه را از دنیا از جهات مختلف اعتقادی و مادی کینه و عداوت در روحشان مرتکز بوده و تا ورود به آن جا زایل نشده بود می زداییم، و در محیط آن جا هم زمینه ای برای تولد آن در دل ها نیست، زیرا نه نیازهای مالی و جاهی متعارض است و نه وساوس افتراق انگیز شیطانی و نه هواهای نفسانی.

و ذکر صفت «غَل» در این آیه به لحاظ آن است که یکی از قوی ترین سبب های اختلاف و تلخی را در زندگی بشر کینه و عداوت است چنان که یکی از قوی ترین وسیله های وفاق و شیرینی زندگی مهر و محبت است.

تَجْرِي مِّن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ

یعنی: از زیر پای آنها نهرهایی در جریان است. یا مراد جریان از زیر ساختمان ها یا درخت هاست که به خودشان نسبت داده شده است. و مراد رودهای بزرگ و کوچک است از همه انواع مایعات، خاصه چهار رود عظیم که از همه بهشت ها می گذرد و در آیه ۱۵

سوره محمد صلی الله علیه و آله بیان شده است، به گونه ای که منظره جالب برای تماشا، و رنگ و بوی و طعم جاذب برای نوشیدن، و صفا و سلامت برای شنا کردن دارند.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

یعنی: و آنها در مجامع مختلفشان می گویند: سپاس خدا را که ما را به این مکان هدایت نمود، یعنی در دنیا به راه دین و عمل صالح راهنمایی کرد که در نتیجه به این جا رسیدیم. و هرگز ما چنین توان و قدرتی نداشتیم که اگر خدا ما را هدایت نمی کرد به نیروی فکری و بدنی خود به راه حق دیروز و به بهشت امروز راه یابیم.

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ

یعنی: حقیقت این است که فرستادگان پروردگار ما به حق و درستی آمده بودند. این جمله نیز ظاهراً از سخنان اهل بهشت است که در میان خودشان به عنوان اظهار مسرت و کامیابی و عین الیقین شدن آنچه از دعوت پیامبران الهی در دنیا علم الیقین شده بود، می گویند.

وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: در آن حال که مشغول گفتگویند و حضور خود را در آن جا نسبت به خدا می دهند و سپاس می گویند، به ناگاه ندا داده می شوند، یعنی از جانب فرشتگان یا از خود خداوند که این بهشت عظیم و برتر و والا را خود در برابر آنچه در دنیا از اعمال نیک انجام می دادید ارث برده اید.

و ممکن است در این آیه با آیه ۱۱۱ سوره توبه إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى... منافاتی به نظر رسد، زیرا ارث مجانی بردن است و اشترا به بها خریدن. لکن «أورثتموها» به معنای اُعطیتموها است و ملازم مجانیت نیست. یعنی بهشت به وسیله عمل به شما رسید که ممکن است به عنوان اشترا باشد. و علاوه آن که در روایات آمده که حصّه های اهل دوزخ را از بهشت خداوند به اهل بهشت خواهد داد، پس ممکن است این آیه ناظر به قسمت انتقالی از کفار باشد و آیه توبه ناظر به حصّه اصلی خودشان. و به هر حال ذکر این جمله دلالت بر غایت کرم حق دارد که اشاره می کند در بذل آن منتی در کار نیست، بلکه مزد اعمال خویش است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٤٥﴾

لغت و اعراب:

أَنْ قَدْ وَجَدْنَا «أَنْ» مفسّره است، زیرا ندا به منزله قول است. ما وعد ربكم حذف مفعول این فعل که ضمیر «كم» است برای اختصار و دلالت ماوعده اول است. صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ - از باب نَصِير - : اعراض نمود از آن، جلوگیری کرد از آن. عِوَج: کژی و انحراف. یبغونها به تق دیر «یبغن لها» است.

تفسیر:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ

این آیه دربارهٔ اعتراف گرفتن بهشتیان از دوزخیان است بر این که آنها بر باطل بودند و مستحق عذاب اند، و در مقام مسخره و استهزای آنهاست در مقابل مسخره هایی که در دنیا نسبت به مؤمنان و دینشان می کردند. آری این مسخره نیکو و سرورآور است و آن مسخرهٔ حرام و کفرآور بود.

معنای آیه: در آن روز اهل بهشت دوزخیان را ندا می دهند که ما آنچه را پروردگاران به ما وعده داد درست و ثابت یافتیم. یعنی از آغاز مرگ و شروع به سفر آخرت تا دخول بهشت، حَقَانِیت آنچه را که پیامبران الهی و کتاب های آسمانی بازگو می کردند و ما بدان علم الیقین پیدا می کردیم به عین الیقین دریافتیم. آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان

ص: ۵۰

وعدۀ داد حق و ثابت یافتید؟ آنها در جواب می گویند: آری.

فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ مِّمَّنْ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

یعنی: پس نداده‌نده ای در میان دو گروه ندا در می دهد که لعنت خداوند بر ستمکاران باد. این ندا محتمل است از فرشتگان متصدی امور آخرت باشد یا از انسان هایی که در آن عالم مأمور رسیدگی به حساب و کتاب و داوری و تقسیم بهشت و جهنم اند نظیر معصومین و غیر آنها.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَنْغَوْنَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ

مجموع این آیه، مبین صفات ظالمین در آیه پیش است. یعنی لعنت و نفرین بر ستمکاران، همان هایی که در دنیا از راه خدا، یعنی از دین و کتاب او خود اعراض می کردند و دیگران را نیز مانع می شدند و برای راه خدا کژی و انحراف می طلبیدند. یعنی به جای دین حق و حکم حق، دین باطل و حکم ناحق معرفی می نمودند، و یا می کوشیدند که حکم خدا و دین او را معوج و منحرف نشان دهند، در حالی که آنان به عالم آخرت و جهان واپسین کافر بودند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ «۴۶»
وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلَقَّاءُ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۴۷»

لغت و اعراب:

اعراف: جمع عُرف، هر مرتفعی از خاک و غیره مانند موی گردن اسب و تاج خروس. و الأعراف الف لامش بدل از مضاف الیه است به تقدیر «أعراف الحجاب».

ص: ۵۱

تفسیر:

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا مِّنْ سِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمَّا دَخَلُوا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ

این آیه در بیان حال برخی از اوضاع محیط قیامت و برخی از حالات صالحان و طالحان است و گویی در میان بهشتیان و دوزخیان در آن جا حایلی است مرتفع که ماهیت آن برای ما روشن نیست و ممکن است همان سوری باشد که میان منافقان و مؤمنان زده می شود که در آیه ۱۳ سوره حدید مذکور است، و بر فرازهای آن حایل عده ای از صالحان یا محرومان قرار دارند.

معنای آیه: و میان آن دو، یعنی بهشتیان و دوزخیان، حایل و سوری است و بر بالا و فرازهای آن مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را به صورت و قیافه می شناسند و از همان جا بهشتیان را ندا می دهند که سلام بر شما، در حالی که وارد آن نشده اند، ولی طمع ورود را دارند.

گفته شده که آنها عده ای از معصومان یا مقربان در گاه حقانند که از آن جا مشرف به وضع اهل محشرند و همه را با قیافه می شناسند. و محتمل است کسانی از مؤمنان باشند که اصول اعتقادشان خدشه دار نیست، ولیکن نه در عمل های خیرشان اقتضای بهشت است و نه در اعمال شرّشان اقتضای جهنم، یعنی خیرشان مانع از دخول در دوزخ، و شرّشان مانع از ورود در بهشت است.

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ جَعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: و چون چشمان آنها، که اعرافیان هستند، به سوی دوزخیان معطوف گردد، و غفلتاً و بدون اختیار یا به فعل فرشتگان به دوزخیان بنگرند، می گویند: پروردگارا، ما را با گروه ستمکاران قرار مده. و این دعا منافی آن نیست که اعرافیان، معصوم یا از اخیار باشند، زیرا دعای آن جا نظیر استعاذه معصوم از شرک در دنیا است، یا اشاره به عدم سلب قدرت حقّ است هر چند حضرت حق چنین نمی کند.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهْوَالِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ
لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمِهِ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

تفسیر:

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ

مراد از «رجال» در این جا اعیان و بزرگان اهل دوزخ است که در دنیا به وسیله سلطه و جاه یا ثروت و مال در برابر حق تکبر ورزیده، تسلیم پیامبران الهی نمی شدند.

معنای آیه: و اصحاب اعراف در آن روز، مردانی از اهل دوزخ را که از صورت و قیافه آنها را می شناسند ندا داده، می گویند: اجتماع و تحزبتان در دنیا و گردآوری اموال و آن گونه که تکبر می ورزیدید شما را بی نیاز نکرد.

این سخن به عنوان استهزا و شماتت و تحقیر است. و مراد از «جمعکم» تحزب های آنها در مقابل پیامبران و اهل دین و دولت های اسلامی است، یا گردآوردن اموال از حلال و حرام برای مقابله با اهل حق.

أَهْوَالِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَآ يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمِهِ

«هؤلاء» اشاره است به ضعفا و افراد سطح پایین جامعه در دنیا که غالباً پیروان پیامبران بودند و در نظر آن رجال، پست و بی ارزش می نمودند و آنان بهشت رفتن آنها را مسخره می کردند و سوگند می خوردند که اینان مشمول رحمت حق نمی شوند. و خطاب اصحاب اعراف به سران اهل دوزخ است با اشاره به آن ضعفا که به نحو استفهام تقریری می گویند:

آیا این ها هستند کسانی که در دنیا سوگند می خوردید که خداوند هیچ رحمتی را به آنها نخواهد رساند؟

ص: ۵۳

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَأَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

یعنی: حال به کوری چشم شما به آنها می گوئیم: وارد بهشت شوید، که نه شما را در آن جا ترسی است و نه اندوهی خواهید داشت. یعنی نه از آینده تان بیم خواهید داشت حتی از جهت احتمال انقراض عالم آخرت و تمام شدن نعمت های بهشتی، و نه نسبت به گذشته دنیایان اندوهی، زیرا اعمال خیرتان پذیرفته و گناهانتان بخشوده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ «۵۰» الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ «۵۱»

لغت و اعراب:

أفاض الماء اجوف یائی است، یعنی: ریخت آب را. لهو: کار بی نفع که انسان را از کار نافع هم بازدارد. لعب: کار بی هدف یا برای اهداف خیالی نظیر کار کودکان. وما كانوا عطف است به ما نسوا به تقدیر: کنسیانهم و جحدهم». جحد الشيء - از باب مَع - تکذیب نمود آن را، جحد حقه: حق او را با علم به آن انکار کرد.

تفسیر:

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ

یعنی: و نیز از قضایای اهل بهشت و دوزخ این است که اصحاب دوزخ بهشتیان را ندا داده، می گویند: از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید. مفاد این تعبیر، اعتراف دوزخیان به برتری مقام اهل جنت و ارتفاع منزلت بهشت است به گونه ای که هر چه آنها بدهند گویی از بالا به پایین سرازیر می گردد.

ص: ۵۴

قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ

یعنی: بهشتیان در پاسخ اهل جهنم می گویند: بی تردید، خداوند آب بهشت و سایر نعمت های آن را بر کافران حرام نموده است. مراد از تحریم، اراده حتمی ممنوعیت دائمی آنها و تحریم تکوینی ابدی است، و گرنه در آن جهان تکالیف شرعی تحریمی و ایجابی و غیر آنها نیست.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

یعنی: کفاری که در دنیا دینشان را به بیهوده و بازیچه گرفتند، یعنی هیچ ارزشی در نزد آنها برای دینشان نبود و هیچ انگیزه ای در انجام وظایف آن جز هوا و هوس نداشتند، و زندگی دنیا آنها را فریفت و خود را همانند سراب و آب نما در نظرشان زیبا و پراح و هدف اصلی جلوه داد.

تا این جا کلام اهل بهشت است.

فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

این جمله تا آخر آیه، کلام خداوند است درباره دوزخیان که گویی در آن روز گفته می شود. یعنی: ما امروز آنها را فراموش می کنیم همان گونه که آنها در دنیا دیدار امروزشان را فراموش نمودند، و همان گونه که آیات کتاب ما و نشانه های توحید و عظمت ما را از روی علم و عمد انکار می کردند.

مراد از فراموشی آنها غفلت و بی اعتنایی به آخرت است که در جنب اشتغال به دنیا قدمی درباره آن برنداشتند. و مراد از فراموشی متقابل خداوند نیز بی اعتنایی به حال آنها و محروم کردنشان از نعمت های بهشتی و رها کردنشان در میان دوزخ است.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِن شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

نَظَرَ الشَّيْءَ و انتظره: انتظار او را کشید. أَوَّلَهُ إِلَيْهِ: أَرَجَعَهُ. تأویل ارجاع چیزی است به سوی چیز دیگری، و گاهی مصدر به معنای مفعول است یعنی مرجوع شده. و تأویل: عاقبت شیء، و تحقق خارجی وعد و وعید است. تأویله ضمیر مجرور راجع به کتاب است. أو نُرِدُّ عَطْفَ اسْتِ بَهِ جُمْلَةً هَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ بَهِ تَقْدِيرِ «أَوْ هَلْ نَرُدُّ».

تفسیر:

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

یعنی: حقیقت این است که ما برای آنها کتابی آوردیم که از روی دانش آن را تفصیل داده ایم.

مراد از ضمیر «هُم» اهل مکه و همه انسان های موجود در عصر نزول این کتاب و نسل های آنان تا زمان انقراض است. و مراد از تفصیل آن اعم از تفصیل الفاظ و محتواس. زیرا الفاظ آن تفصیل داده شده به سوره های مختلف، و سوره هایش به آیات متعدد، و آیاتش به جملات گوناگون، و کلماتش به ظواهر و نصوص و محکمت و متشابهات. و محتوایش تفصیل داده شده به اصول دین و فروع شریعت و اخلاق انسانی و انواع معارف و فنون علوم و حکمت ها و وعد و وعیدها و پند و اندرزها و قصص و امثال و غیره.

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: در حالی که این کتاب، سراپا هدایت و رحمت است. در نتیجه در هر موضوعی سخن بگویند به جانب حق و درست آن راه می نمایند، و پیاده کردن آن هم رحمت برای جامعه است. و این برای قومی است که ایمان می آورند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ

استفهام تقریری است. و تأویل کتاب حقایق و اهدافی است که ظواهر و اخبارات و وعد و وعیدهای کتاب بر آن تکیه دارد و از آنها حکایت می کند.

معنای آیه: مشرکان و کفار که این کتاب را نمی پذیرند و در برابرش تسلیم نمی شوند آیا انتظار می کشند یعنی انتظار نمی کشند مگر آن که اهداف و حقایق مورد نظر آن تحقق خارجی پیدا کند. یعنی مثلاً در دنیا جنگ بدر پیش آید و شکست بخورند و کشته شوند و در آخرت همه گرفتار عذاب خدا و آتش دوزخ گردند.

يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

یعنی: روزی که تأویل این کتاب بیاید، یعنی قیامت برپا شود و وعده‌های آن تحقق یابد و برای همه عین‌الیقین گردد، آنان که آن را قبلاً فراموش کرده بودند، یعنی کفاری که همه معارف آن را در دنیا به غفلت و فراموشی سپرده بودند، در حال عجز و پشیمانی و حسرت و اقرار اضطراری خواهند گفت: به راستی حال بر ما یقین شد که فرستادگان پروردگاران حق و راستی را برای ما آورده بودند، ولی متأسفانه ما نپذیرفتیم.

فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ

آنها در نهایت اضطرار به نحو استفهام رجایی یکی از دو راه را برای نجات خود آرزو می کنند هرچند می دانند مطلب از آرزو گذشته و محکوم به دوزخ اند.

معنای آیه: پس آیا برای ما شفیعانی پیدا می شوند که ما را شفاعت نمایند؟ و یا این که آیا ما به دنیا بازگردانده می شویم تا غیر از آنچه انجام می دادیم به جا آوریم؟

قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: حقیقت این است که آنها خودشان را به زیان داده اند. زیرا در معامله معنوی عامی که میان خداوند و بندگان او در جهان تکلیف انجام یافته إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ [توبه، ۱۱۱] آنها همه عمر را که سرمایه تجارت بود به پوچ یعنی به هوس ها و لذایذ دنیا فروختند، پس خود را دادند و چیزی نگرفتند. و در آخرت نیز آنچه را از روی افترا شریکان خدا می دانستند از بت ها و ستارگان و موجودات دیگر از آنها گم شدند. یعنی در محشر آنها را نیافتند یا به دردشان نخورد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾

لغت و اعراب:

والأرض الف لام در این مورد و اغلب موارد دیگر این کتاب، عهد حضوری و اشاره به این زمین است. و ممکن است برای جنس باشد بنابر آن که زمین کلی دارای مصادیق است. یوم: روز روشن از صبح تا غروب، و یک شبانه روز، و یک دوران. استوی زید علی شیء: مستولی و مسلط شد بر آن، استوی علیه: مستقر و ثابت شد بر آن. عرش: تخت. حثيث: سریع و شتابان. و الشمس و القمر و النجوم هر سه عطف اند به السموات به تقدیر «و خلق الشمس».

تفسیر:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

مخاطب در این آیه انسان‌ها هستند و ممکن است همه موجودات باشند با تغلیب انسان در خطاب. یعنی: به یقین پروردگار و مربی همه شما در حرکت از نقص به سوی کمال لایق خود، خدایی است که آسمان‌ها و این زمین را در شش روز بیافرید. یعنی در مدتی به اندازه شش روز روشن که هر روزش تقریباً ۱۲ ساعت است. و یا در مدت شش شبانه روز که هر شبانه روزی ۲۴ ساعت است. و یا در مدت شش دوران که درازای هر دوران را جز او کسی نمی‌داند. سپس بر تخت ربوبیت و تدبیر و تسلط، مستقر و استوار گشت. یعنی شروع به اداره و تصرف نمود.

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا

از شئون تدبیر او این است که همواره شب را بر روز می پوشاند به طوری که به سرعت آن را دنبال می کند. یعنی پیوسته شب را از جانب خاور همانند پرده ای بر روی ساکنان زمین می کشد که گویی روز را در تحت ستر عظیمی می پوشاند. و این پوشش هرچند پس از انقضای ساعات شب نابود می گردد و روز می آید لکن پس از گذشتن روز دوباره بازمی گردد و روز را می پوشاند، و این عمل در تمام نقاط کره زمین از جانب خاور به سوی باختر به همین منوال انجام می یابد. پس در واقع شب است که روز را به سرعت و شتاب دنبال می کند.

و حقیقت شب عبارت است از ظلمت مخروطی شکل سایه کره زمین در نیمی از آن در ضد نیمه مقابل آفتاب، و همواره در حرکت از جانب شرق به سوی غرب است به لحاظ آن که زمین در حال چرخش از غرب به سوی شرق است. و این سیر شتابان را می توان به ساعتی ۱۸۰۰ کیلومتر اندازه گیری نمود، یعنی سیصد فرسنگ.

وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

یعنی: و آفتاب و ماه و ستارگان را نیز آفرید در حالی که همه مسخر امر اویند. مراد این است که این اعیان جوئی غیرمتناهی را که همراه آسمان ها آفرید، تحت اراده تکوینی خویش قرار داد، که پیدایش شب و روز و دنبال کردن شب نسبت به روز و عکس آن نیز که ذکر نشده، از شئون همین تسخیر است.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ

یعنی: آگاه باشید که خلق و امر، از آن اوست. مراد از «خلق» مطلق آفرینش و خارج کردن شیء از کتم عدم به عرصه وجود است. و مراد از «امر» در اینجا تدبیر و تصرف است. و مقصود این است که آفرینش عالم و تدبیر و تصرف در شراشر اجزای آن منحصرراً از آن خداست و آنچه از بشر صادر می گردد از اقسام تولیدات و فنون اختراعات، تجزیه و ترکیب در مواد اولیه مخلوق خدا و مونتاژ کردن آنهاست. و بر فرض ایجاد و خلق، وی به منزله آلت است و موجد حقیقی خداست.

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

یعنی: خداوند پر برکت است و همه خیرات و برکات از او به موجودات افاضه می شود،

زیرا او مربی جهان هاست، جهان جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها و پریان و فرشتگان.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

تفسیر:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

پس از بیان این که او آفریننده آسمان ها و زمین است و آفرینش و تدبیر در دست اوست، در این آیه و آیه بعد دعوت کرده است که باید در برابر او خضوع کنید و از اعتدا و طغیان پرهیزید.

معنای آیه: بخوانید پروردگار خود را در حال تضرع و زاری و در پنهانی، زیرا او تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

مراد این است که خدا را در همه وقت بخوانید خاصه در حالت روحی خاص و در وضع جسمی خاص، زیرا که زاری کاشف از خضوع دل است، و پنهانی حاکی از اخلاص قلب. و مراد از «اعتدا» در این جا تجاوز در شئون درخواست است مانند درخواست مقام نبوت و امامت و عروج به آسمان ها و دیدن فرشتگان و عمر غیرعادی و علم نامحدود و ثروت قارونی یا شیء حرام، زیرا خدا تجاوزکنندگان از حد شرعی و عقلایی را در هر موضوعی دوست ندارد.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

یعنی: و هرگز در روی زمین پس از آن که خدا آن را اصلاح نموده فساد نینگیزید.

مراد از زمین، اهل زمین و از اصلاح آن، ایجاد وسایل صلاح جامعه بشری و ساکنان

ص: ۶۰

آن است به واسطه فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتاب های آسمانی و هدایت به سوی صلاح اعتقادی و اخلاقی و عملی. و مراد از افساد آن، مخالفت با شرایع الهی و اطاعت از شیاطین و اشاعه فحشا و منکر در جامعه است.

و حاصل این است: پس از آن که خدا همه وسایل صالح شدن جامعه و مدینه فاضله شدن اجتماع را فراهم نموده، جامعه را مانند امروز دنیا به فساد نکشید. و محتمل است این جمله ناظر به حال محیط زیست باشد، یعنی پس از آن که خدا این زمین را از نظر هوا و فضا و صحرا و دریا و آب و خاک و نباتات و درختان برای زیستن انسان، صالح قرار داده، آن را به وسایل مختلف فاسدکننده محیط زیست خراب و ناصالح نکنید.

وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و او را در حال ترس و طمع بخوانید، زیرا رحمت خداوند به نیکان، نزدیک است. مراد از «خوف» بیم از عدم پذیرش دعا و از سوابق گناهان، و مراد از «طمع» امید استجابت و شمول رحمت است.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا - سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَاهُ فِي الْمَاءِ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

لغت و اعراب:

بُشْرٌ مَخْفَفٌ «بُشْرٌ» جمع «بُشَيْرٌ» است، مانند رُغْفٌ و رَغِيفٌ. و بُشْرًا حال است. أَقْلَّتْ الشَّيْءُ: برداشت آن را. سَحَابٌ: ابر، اسم جنس است که جمع اراده شده و ضمیر مفرد سُقْنَاهُ و فَأَنْزَلْنَاهُ به آن برمی گردد به لحاظ لفظش. بلد: به هر مکانی از زمین گفته می شود خواه آباد یا بایر، و ضمیر مفرد فَأَخْرَجْنَا به به آب یا بلد برمی گردد. كَذَلِكَ نُخْرِجُ مَتَعَلَّقٌ است به محذوف به تقدیر: كما فَضَّلْنَا هَذَا الْأَمْرَ.

ص: ۶۱

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا مِّمَّا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا

یعنی: و اوست کسی که همواره بادها را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود، یعنی پیشاپیش باران و برف و تگرگ می فرستد، تا چون ابرهایی سنگین را برداشت، یعنی ابرهایی تولد یافته از بخار سطح دریا، یا از سطح زمین های نمناک را به طرف بالا برد و در وسط جو قرار داد؛

سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ

یعنی: آن ابرها را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، تا زنده کردن آن جا را رقم زند خواه قطعه ای از زمین باشد یا منطقه وسیعی یا کشور پهناوری که از خشکی و بی آبی نباتاتش خشکیده یا جمعیتش در تشنگی است. پس چون آن ابرها به منطقه رسید بدان وسیله آب را فرومی ریزیم، یعنی گاهی به صورت باران و گاهی هم به صورت برف یا تگرگ.

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

یعنی: پس از نازل کردن آب، به وسیله آن آب یا آن زمین در اندک مدتی از هر نوع میوه و حاصلی اعم از حبوب و میوه جات، از دل خاک بیرون می آوریم.

كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: این گونه ما در روز واپسین، مرده ها را بیرون می آوریم. ممکن است وجه تشبیه در این جا به لحاظ حرکت و رشد و خروج بذرها و هسته ها از زمین باشد. یعنی اجزاء متفرق بدن های انسان ها و حیوانات را نیز که در زیر خاک متلاشی و مخلوط با زمین و هضم در خاک شده اند، به واسطه نفخه اول صور به حرکت در می آوریم تا به هم پیوندند و به صورت اجسام دنیوی سر از خاک در آورند. بنابراین خروج جانداران به خروج نباتات تشبیه شده است و به این تشبیه در موارد دیگری از این کتاب کریم نیز اشاره شده است: وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَٰلِكَ لِكُلِّ الْخُرُوجِ [ق، ۱۱] وَ فَأَنْشُرْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَٰلِكَ لِكُلِّ تَخْرُجُونَ [زخرف، ۱۱].

ولی ظاهر آیه این است که خروج اموات به تشکل و تکون میوه جات تشبیه شده، یعنی همان گونه که حبوب و میوه جات را با جذب مواد زمینی به وسیله شاخه ها و بوته ها رشد

می دهیم و حاصل و میوه ای نُضج یافته و دارای خواص می کنیم، مرده های دنیا را نیز به واسطهٔ نفخهٔ نخستین صور از زمین جمع کرده و بیرون آورده و تشکّل داده با دمیدن روح برزخی در آن، انسان کامل می کنیم. بنابراین، انسان و جاندار زنده شده به میوهٔ رسیده و کامل شده تشبیه شده است.

این مطلب را شرح دادیم شاید شما متذکر شوید.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

لغت:

بلد: سرزمین خالی یا آباد. نکدت البئر - از باب علم - : آبش کم شد. رجلٌ نکد یعنی قلیل الخیر.

تفسیر:

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا

یعنی: و سرزمین پاک یعنی خوش طینت و صالح و با استعداد برای زراعت، گیاهانش به اذن پروردگارش می روید. مراد، اذن تکوینی است.

و این جمله کنایه از خوبی نبات و گیاه آن است، زیرا همان گونه که مقتضای رحمت او بخشیدن صلاحیت به زمین است، عطا کردن صلاحیت به گیاهان آن و رشد و طراوت به نباتات آن نیز مقتضای رحمت اوست. و سرزمینی که خبیث است یعنی پلید و بد طینت و کم استعداد است، گیاه آن جز اندک نمی روید. یعنی کم و اندک از حیث کمیت و کیفیت.

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ

یعنی: این گونه ما آیات خود را متنوع و گوناگون می آوریم.

مراد این است که طیب نمودن زمین و رویاندن گیاهان زیبا و پرسود، و خبیث قرار دادن آن با رویش اندک، آیه و نشانه ای از ربوبیت و قدرت و حکمت ماست و از این رقم

ص: ۶۳

نشانه ها در این کتاب متبادل می آوریم چنان که در آیات قبل گذشت.

و ظاهر این است که: این آیت تکوینی الهی به عنوان مثال برای آیات دیگر ذکر شده است. یعنی به همین منوال دل های بندگان ما هم برخی پاک و خوش طینت است که از آن پیوسته به یاری و توفیق پروردگارشان حاصل زیبا و پرسود می روید، مانند عقاید و ایمان و رضا و تسلیم فکری، و ملکات و صفات فاضله روانی، و اعمال و کارهای نیک بدنی؛ و برخی پلید و بد ذات و شوره زار است که رویش های خیر آن بسی اندک و از حیث کم و کیف ناچیز و بی سود است.

لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

یعنی: برای گروهی که سپاس می گزارند.

توجه به این آیات و سپاسگزاری از آنها، از آن گروهی است که استعداد ذاتی برای سپاسگزاری دارند، یعنی قلبشان طیب است و خبیث نیست.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

ملاً صفت است به معنای پرکننده، از «مَلَأَ» یعنی پرکردن، و به اعیان و اشراف و سران هر ملتی گفته می شود که گویی اجسامشان صدر مجالس را و هیبتشان دل ها را و هیبتشان دیده ها را پر می کند. فُلُكٌ: کشتی، مفرد و جمع در آن یکسان است.

فِي الْفُلْكِ مُتَعَلِّقٌ است به اُنْجِيَانَه یا به آنچه معه بدان متعلق است. عَمِينٌ مُخَفَّفٌ «عمین» جمع عَمَى بر وزن شقی یعنی کوردل.

داستان نوح (ع)

تفسیر:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

آیات آتی که در حدود صد آیه است آغاز سرگذشت شش نفر از پیامبران الهی است که اول آنها نوح نبی شیخ الانبیاء و از پیامبران اولی العزم است یعنی صاحب شریعت مستقل و کتاب آسمانی شامل اصول و فروع دین الهی، که پس از بیان اجمالی از حالات او به سرگذشت هود و صالح و لوط و شعیب که پیامبرانی در فاصله زمانی نوح و موسی بودند اشاره شده، و سپس فصل مُشَبَعی از حالات و قصص موسی بن عمران سومین رسول از رسولان اولی العزم در آیاتی قریب ۶۸ آیه ذکر گردیده است. و ظاهر این آیات این است که ملت همه آنها در اعصار بعثتشان مشرک و بت پرست بوده اند و بدین سبب همه آنان مردم را در آغاز، دعوت به توحید و ترک اضداد و شرکا نموده اند.

معنای آیه: سوگند باد و حقیقت این است که ما نوح پیامبر را به سوی قوم خود ارسال کردیم، پس نوح در خطاب به قوم خود گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستید، زیرا هرگز برای شما غیر او خدایی نیست، بی تردید اگر دعوت مرا نپذیرید من برای شما از عذاب روزی بزرگ، یعنی روز قیامت بیم دارم.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: در پاسخ دعوت نوح، سران قوم او چنین گفتند: بی تردید ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم. مرادشان آشکار بودن ضلالت نوح است به جهت آن که در نزد آنها بسیار بعید و عجیب بود که بشری به عنوان رسالت از جانب خدا آنها را به رها کردن خدایان متعدد مرئی و ملموس، و سجود در برابر خدایی واحد و نامرئی و غیر محسوس دعوت نماید.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: نوح گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی و ضلالتی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.

ذکر وصف ربوبیت برای خدا در مقابل عقاید فاسد آنهاست که موجودات جهان را منقسم به انواع مختلف می کردند و برای هر یک از آنها ربی یعنی خدایی پرورش دهنده تعیین می کردند، مانند رب آسمان، رب زمین، رب دریا، رب صحرا، رب انسان ها و رب حیوانات، که هر یک مشغول تربیت و تدبیر امور مربوط های خود بودند و خدا را رب الأرباب می گفتند. و غرض نوح این است که مرئی همه جهان و جهانیان خدای واجب الوجود واحد بلاشریک است و ارباب و ربوبین، همه در ربوبیت او یکسانند.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی من رسولم برای این که رسالت های پروردگارم را به شما برسانم. مراد از رسالت ها پیام های غیبی و وحی الهی است از مسایل اعتقادی و فروع شریعت و سایر علوم و فنونی که باید از جانب خدا به مردم برسد. و من برای شما نصیحت و خیرخواهی می کنم، یعنی سلامت دنیا و سعادت آخرت می خواهم. و من از جانب خدا آنچه را که شما نمی دانید می دانم، یعنی از معارف دین و فنون دنیا و مصالح و مفسدات اعمال که اساس و ملاک احکام است، و اخباری از گذشتگان تاریخ و حوادثی از آیندگان، و اوضاع عوالم بالا، و وقایعی از مابعد مرگ و داستان هایی از برزخ و قیامت و غیر آنها.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ

استفهام انکاری است و برای صدارت، بر او عاطفه مقدم شده و تقدیر کلام «و أعجبتم» است.

معنای آیه: و آیا تعجب کردید که ذکری از جانب پروردگارتان بر مردی از میان خودتان آمده است؟

مراد از «ذکر» نخستین کتاب آسمانی شامل احکام دین و نخستین شریعت مستقل حاوی اصول و فروع است که بر او نازل شده است. و تعبیر به «مردی از شما» اشاره به این است که این وحی و کتاب بر زنی از میان شما نیامده و به غیر نوع انسانی از فرشتگان و پریان و اجنه نازل نگشته است.

لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی: علت آمدن ذکر این است که شما را بیم دهد، یعنی از سوء عاقبت کفر و فسق و طغیان، در دنیا و آخرت. و برای اینکه شما تقوا ورزید، یعنی تکالیف شرعی و عقلی خود را انجام دهید. و برای اینکه شاید بدین وسیله مورد ترحم قرار گیرید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

یعنی: پس او را دروغگو خواندند و کتاب و شریعتش را نپذیرفتند، پس ما او را و کسانی را که همراه او در کشتی بودند، یعنی از اولاد و عائله و پیروان دین او و عده ای دیگر از حیوانات اهلی یا حتی وحشی را در میان کشتی نجات بخشیدیم، و کسانی را که آیات کتاب ما و نشانه های گسترده توحید و عظمت ما را انکار کردند غرق نمودیم، یعنی در میان طوفان آب فرا گیر منطقه وسیعی از کره زمین که سابقه و لاحق ای در تاریخ ندارد. و این بدان سبب است که آنها گروهی کوردل بودند.

باید دانست که در این سوره اندکی از حالات نوح پیامبر در ضمن شش آیه ذکر شده و در سوره هود در ضمن ۲۳ آیه از آیه ۲۵ به بعد به نحو مفصل بیان گردیده است.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهِهِ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

و الی عاد عطف است به نوحاً در آیه ۵۹ یعنی: و ارسلانا الی عاد. عاد نام قبیله ای است از اهل یمن که به اسم سلطان نشان عاد نامیده شده و او فرزند ارم بن سام بن نوح است. و به لحاظ قدم عصرشان، در عرب هر شیء قدیمی را «عادی» می گویند. أخ و أخو: برادر یا شبیه. واذکروا إذ جعلکم «إذ» مفعول «اذکروا» است به تقدیر: اذکروا وقت الجعل. آلاء جمع ألی به فتح و کسر، ناقص یائی است به معنای نعمت.

تفسیر:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: پس از نوح، به سوی قوم عاد که ساکن حوالی یمن بودند، برادرشان هود را به عنوان رسالت فرستادیم. مراد برادر نسبی یا قبیله ای است، زیرا هود نیز از همان طایفه و از نوه های

ص: ۶۸

سام فرزند نوح بود. هود در خطاب به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست. (نوع و کیفیت شرک آنها روشن نیست که بت می پرستیدند یا ستاره یا فرشته یا آفتاب) سپس گفت: پس آیا تقوا نمی ورزید؟ یعنی از غضب و دوزخ او نمی ترسید؟ و کلام هود در دعوت قوم، نرم تر از کلام نوح است و حاکی از قابل انعطاف بودن آنهاست.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

یعنی: در پاسخ دعوت هود، سران و اشراف قوم او که کفر ورزیده بودند گفتند: بی تردید ما تو را در سفاهت می بینیم و ما حتماً گمان می کنیم که تو از دروغ گوئی.

توصیف ملاً در این جا به کفر، حکایت دارد که در میان ملاً هود، برخی ایمان آورده بودند، برخلاف قوم نوح. و مراد از ظن در این جا علم است و یا آن که آنها در اصول اعتقادشان هم تابع گمان بودند. و گفته شده: علت صدور این رقم پاسخ از آنها اعتقاد دیرینه آنها و اجدادشان به قداست بت ها و لزوم پرستش آنها و باورشان به تأثیر آنها در خلق و رزق مردم و توانشان برای برآوردن حاجت ها بوده، به گونه ای که انکار قداست آنان و بی سود و جماد خواندنشان، چنین اثری داشته است.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: هود گفت: ای قوم من، هرگز مرا سفاهتی نیست. یعنی منشأ نفی قداست از بت ها و تأثیرات وجودی آنها و جماد خواندنشان و سبب دعوت به سوی خداوند، نادانی من نیست، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

یعنی: من در این دعوت ها پیام های پروردگار خود را به شما می رسانم، و من برای شما خیرخواهی امینم. مراد از «پیام ها» دین و شریعت نوح و کتاب آسمانی اوست که تا زمان ابراهیم خلیل دین رسمی و کتاب شریعت ثابت و غیر منسوخ جامعه بود، و پیامبرانی که در این فاصله مبعوث شدند موظف به پذیرش و ابلاغ آن و مطالب و معارف دیگری بودند که از شئون نبوت آنها بود.

أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ

یعنی: و آیا تعجب کردید از این که ذکری از پروردگارتان بر مردی از میان خودتان

آمده که شما را بیم دهد؟ مراد از «ذکر» وحی و شریعت و کتاب است که همه سبب انذار و بیم دادن جامعه از غضب خدا و آتش دوزخ است.

وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ مِ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ

یعنی: و متذکر باشید و به یاد آورید هنگامی را که خدا شما را جانشین هایی پس از قوم نوح قرار داد. یعنی جانشین مسکن ها و مزارع و مراتع و آنچه از حادثه طوفان سالم درآمده بود. و یا جانشین آنان در حکومت و سلطه بر ملت ها و مردمی که پس از نوح به توالد و تناسل فزون گشته بودند، زیرا خود «عاد» سلطان بوده و فرزندش «شداد» یکی از شاهان مسخرکننده کره خاک بوده است.

وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

یعنی: و شما را در جسم و تن فزونی بخشید. گفته شده که: دو نعمت بزرگ و عظیم نصیب قوم هود شده بود، یکی سرزمین وسیع کره خاکی پس از طوفان و هلاکت همه اعیان و مترفین، و دیگر بدن ها و هیكل های عظیم و نیرومند، و از این رو آنها در تمدن متناسب با آن اعصار بسیار پیشرفته بودند. و لذا فرمود: پس همواره نعمت های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار گردید.

قَالُوا اَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللّٰهَ وَحِدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتِنَا بِمَا تَعَدْنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيَّكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ اَتَجَادِلُونِي فِيْ اَسْمَاءِ سَمِيْمُوْهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ فَانْتظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ﴿٧١﴾ فَانْجِنَا وَالدِّيْنَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الدِّيْنِ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا وَمَا كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ ﴿٧٢﴾

نَذَرَ - از ماده «وذر» و از باب مَنَع - ترک کنیم. و از این ماده به معنای ترک و رها کردن، غیر از مضارع و امر استعمال نشده است. رجس و رجز: عذاب. اسماء: نام ها، و در این جا مراد مسَمَّیات است. سَمَّیْتُمُوهَا ضمیر مؤنث «ها» و «بها» هر دو به «اسماء» برمی گردد به تقدیر: سَمَّیْتُمُوهَا الْأَصْنَامَ بِهَا. دابر: آخر و ریشه شیء.

تفسیر:

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

یعنی: قوم هود در پاسخ به دعوت او گفتند: آیا تو به سوی ما آمده ای که خدا را به تنهایی پرستیم و از آنچه پدرانمان می پرستیدند دست برداریم؟ استفهام برای اظهار تعجب و انکار است، یعنی این دعوت و پیشنهاد تو هرگز شدنی نیست.

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: پس ای هود، اگر تو از راستگویانی آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور.

این کلام به خاطر این است که هود پیامبر در ضمن دعوت خود، از سرگذشت قوم نوح و عذاب های دنیوی و اخروی خداوند یاد می کرد.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ

یعنی: هود گفت: حقیقت این است که بر شما از جانب پروردگارتان عذاب و غضبی ثابت و مقرر گردیده است. این کلام، وعده قطعی عذاب است از جانب خداوند که هود به آنها ابلاغ نمود.

أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ

یعنی: گفته شده که قوم عاد برای بت های خود نام های مختلفی نهاده بودند که هر یک حکایت از صفتی از صفات جلال و جمال خدا داشته، مانند معبود، اله، رب البر، رب البحر، حافظ، شافی و غیره.

معنای آیه: آیا با من دربارهٔ بت‌ها و جماداتی محاجّه و ستیزه می‌کنید که فقط اسم‌اند و شما و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید به نام‌هایی که مفهوم و حقیقتشان در آنها نیست و خدا هیچ برهانی بر آنها نازل نکرده است؟! یعنی برهانی بر انطباق آن اسماء بر این مسمّیات وجود ندارد. پس منتظر عذاب موعود باشید که به یقین من هم با شما از منتظرانم.

فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمِهِ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: پس ما هود را و کسانی را که همراه او بودند یعنی عائله و پیروان و گروندگانش را به سبب رحمت خویش نجات دادیم، و ریشهٔ کسانی که آیات کتاب و نشانه‌های توحید ما را تکذیب و انکار کردند و هرگز گرونده نبودند قطع نمودیم.

در اخبار آمده که کیفیت اهلاکشان این گونه بود که به خاطر خشکسالی منتظر باران بودند که ابر تیره رنگی از دور پیدا می‌شود، آنان خوشحال شده می‌گویند: این ابری است که برایمان باران آورده است هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا [احقاف، ۲۴]. پس به ناگاه باد شدیدی همراه آن می‌رسد و هفت شب و هشت روز به نحو دائم بر آنها می‌وزد و سنگ‌ها و سنگریزه‌ها را بر آنها می‌کوبد و پیکر سنگین آنها را همانند تنهٔ درخت خرما که از ریشه درآمده باشد از روی زمین برمی‌کند و بر در و دیوار می‌کوبد و جاننداری سالم نمی‌ماند. و قصهٔ آنان را خداوند در مواردی از این کتاب کریم بازگو کرده، از جمله در سورهٔ هود از آیهٔ ۵۰ تا ۶۰، و در سورهٔ احقاف - که به معنای شن‌های انبوه بلند و معوج و نام‌سرزمین آنها واقع در میان عمان و حضرموت است - قصهٔ آنها را از آیهٔ ۲۱ تا ۲۶ نقل می‌کند و در سورهٔ قمر نیز در چهار آیهٔ ۱۸ تا ۲۱ خلاصه‌ای از هلاکشان را بیان می‌کند.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ «۷۳»

لغت و اعراب:

و اِلی ثمود عطف است به نوحاً در آیه ۵۹. ثمود نام قبیله ای است که پس از قوم عاد در صحرایی میان حجاز و شام زندگی می کردند و از نوه های سام بن نوح بودند.

و این کلمه، گاهی منصرف و گاهی غیر منصرف استعمال می شود. هذه ناقه الله جمله مستأنفه و بیان جمله قد جاء تکم است. ناقه: شتر ماده، و آیه حال است از آن، و لکم متعلق است به آن.

تفسیر:

وَ اِلی ثمودَ اَآخَاهُم صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰیَةٌ

یعنی: و به عنوان نبوت و رسالت فرستادیم به سوی قوم ثمود (قبیله ای در صحرایی کم آب و پر از رمل، میان حجاز و شام) برادر نسبی یا قبیله ای آنها صالح را. صالح پیامبر در خطابی به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستید که شما را بجز او معبودی نیست، حَقّاً که برای شما حجت و برهانی روشن و روشن کننده حقیقت از جانب پروردگارتان آمده است و آن، این ماده شترِ خداوند است که نشانه ای از قدرت او برای شماست.

نسبت دادن شتر به خدا نسبت تشریفی است مانند عبدالله و بیت الله، و اشاره است به این که شتری سراپا اعجاز است که کالبد و اندام های او را خداوند به دست فرشتگانش به شکل شتر خراسانی دراز گردن و پر مو ساخته، و از روح خویش به نحو اعجاز در آن دمیده، و در آغاز آفرینش به محض بیرون شدن از شکاف سنگ، بچه ای همانند خویش به نحو غیرعادی زاییده، و از شیرش به طرز اعجاز، ملتی را شبانه روز سیراب نموده است.

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ

یعنی: پس او را رها کنید در زمین خداوند بخورد یعنی از علف آن بچرد و از آبش بخورد. و هرگز با او به بدی برخورد نکنید که شما را عذابی دردناک فراخواهد گرفت.

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾

لغت و اعراب:

بَوَّأَهُ و بَوَّأَ لَهُ منزلاً: او را در منزلی جای داد. سُهول: جمع سهل، زمین هموار و وسیع.

نَحَتَ الْجِبَلِ - از باب ضَرَبَ - : کند آن را. آلاء: جمع أَلَى و إلی، نعمت. عَثَا ناقص واوی از باب نَصَرَ، و عَثَى ناقص یائی - از باب ضَرَبَ و مَنَعَ و عَلِمَ - : در فساد و تباهی از حد گذشت.

تفسیر:

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا

یعنی: و نیز صالح به قوم خود گفت: متذکر شوید زمانی را که شما را پس از قوم عاد، یعنی پس از انقراض اجتماع آنها به عذاب الهی، جانشین آنان قرار داد و در روی این زمین

ص: ٧٤

جای داد، که همواره در مواضع وسیع و هموارش برای خود کاخ های تابستانی برافراشته می سازید، و شکم کوه ها را می تراشید و خانه های زمستانی می سازید.

فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللّٰهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِىْنَ

یعنی: پس نعمت های خدا را دائماً به یاد آورید و تبهکارانه روی این زمین فساد را از حد نگذرانید.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِىْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِىْنَ اسْتَضَعُّوْا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُوْنَ اَنّْٰ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّنْ رَبِّهِ

یعنی: اشراف و اعیانی از قوم او که تکبر ورزیده بودند، یعنی از پذیرش دعوت او و توحید الهی سرباز زده بودند، به مستضعفان قوم، یعنی به گروندگان از مستضعفان به نحو استفهام استهزایی گفتند: آیا شما می دانید که واقعاً صالح از جانب پروردگارش فرستاده شده است؟

قَالُوْا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُوْنَ

یعنی: مستضعفان گفتند: آری بی تردید، ما به آنچه صالح بدان فرستاده شده از گروندگانیم.

قَالَ الَّذِىْنَ اسْتَكْبَرُوْا اِنَّا بِالَّذِى ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُوْنَ

یعنی: کسانی که از ایمان و تسلیم و توحید تکبر ورزیده بودند به مؤمنان گفتند: ما هم بی تردید به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم.

فَعَقَرُوْا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوْا يَا صَالِحُ اِنْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ «۷۷» فَآخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوْا فِى دَارِهِمْ جَاثِمِیْنَ «۷۸» فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَهٗ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُحِبُّوْنَ النَّاصِحِیْنَ «۷۹»

عَقْرَه - از باب ضَرْب - : مجروح کرد او را، عَقَرَ الْإِبِلَ: نحر کرد آن را یا چهار دست و پای آن را برید. عتی - از باب نَصِير - : تکبر کرد و از حد گذشت. رجفه: حرکت شدید، زلزله. أَصْبَحُوا یعنی صاروا. جَثَمُ الرَّجُلُ - از باب ضَرْب و نَصِير - : بر زمین چسبید و نقش زمین شد.

تفسیر:

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

یعنی: پس قوم ثمود، ماده شتر را نحر کردند و یا چهار دست و پای آن را بریدند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و طغیان نمودند و به صالح پیامبر هم گفتند: ای صالح، اگر تو از فرستادگان خدایی آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور. یعنی هر عذابی را که وعده می دهی محقق کن.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

یعنی: پس آنها را زمین لرزه ای فرا گرفت، پس در خانه های خود به زانو درآمده و نقش زمین شدند. باید دانست که در سبب هلاکت دسته جمعی قوم صالح در این کتاب کریم تعبیرات مختلفی آمده است: رجفه یعنی زلزله، صیحه یعنی صدا، صاعقه یعنی آتش و طاغیه یعنی عذاب فوق حد. در این جا فَاخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ و در آیه ۶۷ سوره هود و أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ و در آیه ۱۷ سوره فصّلت فَاخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ و در آیه ۵ سوره الحاقه فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ آمده است، و ممکن است همه این امور واقع شده باشد.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَأْتِحُبُونَ النَّاصِحِينَ

یعنی: صالح پس از درخواست عذاب برای آنها، روی از آنان برتافت و در حال یأس از ایمانشان چنین گفت: ای قوم من، بی تردید من رسالت پروردگارم را، یعنی نبوت خود و کتاب و شریعت و احکام او را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم و لکن شما خیرخواهان را دوست ندارید.

و ممکن است این کلام پس از نزول عذاب و هلاکت قوم او و خطاب به اجساد بی جان آنها باشد، نظیر آن که پیامبر اسلام پس از غزوه بدر جسدهایی را که مسلمین در چاه بدر ریخته بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود: قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَحَدِّثْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا [اعراف، ۴۴]. و بنابراین، تقدیر وَلَكِنْ لَأْتِجِبُونَ: «ولکن کنتم لاتحبون» است، یعنی از آغاز شما چنین بودید که ناصحان را دوست نداشتید.

داستان لوط (ع)

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ «۸۰» إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ «۸۱»

لغت و اعراب:

لوط اسم اعجمی است، و لوطاً عطف است به نوحاً در آیه ۵۹ یا منصوب است به «أذكر» مقدر، و إذ قال بدل از لوط است. فاحشه: کار بسیار زشت. مسرف: متجاوز از حد. من دون النساء حال است از فاعل تأتون یعنی: «متجاوزین عن النساء».

تفسیر:

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

لوط فرزند هاران برادرزاده ابراهیم خلیل بود. او از سرزمین بابل عراق همراه عمویش ابراهیم به سوی شام مهاجرت نمود و در اردن شام منزل کردند. خداوند او را به سوی اهل مؤتفکات، پنج شهری که مهم تر از همه شهر «سدوم» بوده به عنوان پیامبری مبعوث کرد.

در آن شهرها فحشا و منکر، خاصه عمل لواط رواج داشت.

معنای آیه: ای پیامبر یا ای مخاطب، به یاد آور لوط را هنگامی که به قوم خود به عنوان استفهام انکاری و تقییح و نهی و نکوهش گفت: آیا کار بسیار زشتی به جا می آورید که احدی از جهانیان در آن بر شما سبقت نگرفته است؟!

ص: ۷۷

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

یعنی: آن کار زشت این است که شما از زنان خود گذشته و آنها را رها نموده، برای ارضای شهوت خود با مردان آمیزش می کنید. بلکه شما گروهی اسرافکارید. آوردن کلمه «بل» اشاره به این است که در همه کارهایشان اسرافکار بوده اند.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، شهر و روستا. غابر: گذشته، باقی مانده (از اضداد است). ناس و انس و أناس: آدمیان.

تفسیر:

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ

یعنی: و پاسخ قوم لوط جز این نبود که به یکدیگر یا سرانشان به زیر دستانشان گفتند که اینان را، یعنی لوط و خاندان و پیروانش را از میان مجتمعتان یا از شهر و دیارتان بیرون کنید که، آنها مردمانی پاکی طلب اند. و این جمله را به عنوان مسخره و استهزا می گفتند که:

این ها کار ما را پلید می شمارند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

یعنی: پس از جواب رد آنها، و در مقدمه فرو فرستادن عذاب، لوط و عائله او را به جز زنش که از بازماندگان در میان قوم برای چشیدن عذاب بود، نجات بخشیدیم.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

ص: ۷۸

و بر آنها بارانی بارانیدیم. یعنی بر سر آنها بارانی از سنگریزه بارانیدیم که به غایت عجیب و بهت آور و بدون سابقه و لاحق در تاریخ جهان بود و وصفش در آیات دیگر این کتاب آمده است مانند حَجَارَةٌ مِّنْ سَجَّيْلِ مَّنْضُودٍ مُّسْوَمَةٌ [هود، ۸۳] و غیر آن. پس بنگر که عاقبت گنهکاران چگونه بود. یعنی به دیده سر بنگر اگر در محل باشی و بقایای آثار عذاب را خواهی، و به دیده دل بنگر اگر عاقبت دنیوی و اخروی گناه را خواهی.

داستان شعیب (ع)

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

لغت و اعراب:

و اِلَى مدین به تقدیر «و ارسلا». مدین: نام قبیله ای از نسل مدین بن ابراهیم خلیل، و نیز نام شهر آنها. شعیب اسم اعجمی است. کیل: پیمانانه کردن و آلت آن. میزان: سنجش و آلت وزن یعنی ترازو. بَخَسَهُ - از باب مَنَعَ - کاست از او و حق او را کم گذاشت. ذلکم خیر لکم «ذلک» اشاره به ما ذکر است از پرستش حق و ایفای کیل و ترک بخش، و حرف «کم» در دو مورد خطاب به ملت است.

تفسیر:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ

یعنی: و ما به سوی شهر مدین یا قبیله مدین برادر نسبی یا قبیله ای آنها شعیب را

ص: ۷۹

فرستادیم. (او از نوه های ابراهیم خلیل و داماد لوط بود، و به واسطه حسن گفتار و سخنوریش، خطیب الأنبیاء نامیده می شد و عمر طولانی کرد.) او در خطابی به قوم خود که به تقلید از گذشتگان نشان بت می پرستیدند گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستش کنید که شما را جز او معبودی نیست. یعنی شعیب نیز همانند پیامبران پیش از خود و اقتضای محیط، دعوت خود را براساس توحید و نفی شرک آغاز نمود.

قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ

یعنی: حقیقت این است که برای شما حجت و برهانی روشن از جانب پروردگارتان آمده است. مراد شعیب از حجت، خود او و منطق مستدل و رسای او و معجزات اوست که همه به سوی شریعتش هدایت می کند، هر چند از نوع معجزات او در آیه ذکری نیست.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

در این جمله پس از ذکر بینه و اثبات شریعت، به برخی از فروع مهم شرع که شدیداً محلّ ابتلای ملت در آن عصر بود اشاره کرده است.

معنای آیه: پس ای مردم، پیمانانه و ترازو را تمام و کامل پردازید. یعنی حقوق یکدیگر را هنگام تأدیئه آن با پیمانانه و ترازو کامل بدهید، و از مردم اموالشان را نگاهید و چیزی کم نگذارید.

وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

یعنی: و در روی زمین پس از اصلاح آن یعنی پس از آن که خدا آن را اصلاح نموده افساد نکنید.

مراد از اصلاح زمین، صالح آفریدن آن و ساکنان آن برای ادامه حیات است، زیرا خداوند آنچه لوازم زندگی طیب و پاکیزه بشر است در خود آن و در طبع و سرشت ساکنان آن ایجاد کرده به گونه ای که اگر انسان های صالح با استفاده های صالح در آن زندگی کنند روی همه کره، مدینه فاضله می شود. و مراد از افساد هم مخالفت قوانین الهی آسمانی و خروج از مقتضیات عقل و خرد است، مانند عدم رعایت حقوق عامه، و تعدی از حدود جامعه، و قتل نفوس، و غصب اموال، و سلب امنیت اجتماعی و اقتصادی و غیره. «ذلکم» یعنی آنچه گفتم خیر است برای شما اگر حقیقتاً گرونده اید.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾

لغت و اعراب:

صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ: اعراض نمود از آن، جلوگیری کرد از آن. سبیل: راه، و مذكر و مؤنث در آن یکسان است. تبغونها به تقدیر «تبغون لها» و ضمیر «ها» راجع به سبیل است. فاصبروا خطاب به کفار دو طایفه است، و ممکن است خطاب به مؤمنین یا به هر دو طایفه باشد.

تفسیر:

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا

قوم شعیب که جمعیتی انبوه و دارای زندگی مرفهی بودند شدیداً در مقابل دعوت شعیب مخالفت می کردند، بر سر راه مؤمنان و قاصدان کویس می نشستند، در عقاید آنها ایجاد شبهه می کردند و از اقامه شعایر دینی مانع می شدند.

معنای آیه: و بر سر هیچ راهی منشینید در حالی که مردم را توعید و تهدید کنید و هر که را که به خدا ایمان آورده از پیروی آن که راه خداوند است جلوگیری نمایید و برای آن راه جستجوی کجی کنید، یعنی آن را منحرف و کج معرفی نمایید یا ایجاد شبهه و خدشه کنید.

مراد از «راه» در آیه اعتم است از راه حسی و معنوی یعنی احکام اصولی و فروعی شریعت، زیرا آنها بر سر راه های شهر که منتهی به مرکز تبلیغات شعیب می شد می نشستند و مانع از تماس با او می شدند، و بر سر راه شریعت او نیز می نشستند، یعنی مردم را در

ص: ۸۱

احکام دین او به شک و شبهه می افکندند یا تهدید می نمودند.

وَ اِذْ كُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلًا فَكَثَرَكُمْ وَ اَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ

یعنی: و به یاد آورید زمانی را که شما اندک بودید پس خداوند بسیاریان کرد (یعنی نفوس و افراد قبایل و شهرتان را به برکت در زاد و ولد انبوه ساخت و امواتان را به رحمت های آسمانی و برکات زمینی فراوان نمود) و بنگرید که عاقبت و سرانجام مفسدان چگونه شد و چگونه طوفان فراگیر ریشه مفسدان را کند و رجفه و ریح و سنگباران، نسل مفسدان را یکباره برچید.

وَ اِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوْا بِالَّذِيْ اُرْسِلْتُ بِهٖ وَ طَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوْا فَاصْبِرُوْا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ

پس از انقسام قوم شعیب به دو گروه مؤمن و کافر، اختلاف عقایدشان زمینه نزع و نبرد را میانشان فراهم می کرد که شعیب به هر دو طایفه توصیه کرده هر چند محتمل است خطاب «فاصبروا» به خصوص مؤمنان یا کافران باشد.

معنای آیه: و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام، یعنی به کتاب و شریعت من، ایمان آوردند و گروهی دیگر ایمان نیاوردند، پس شما هر دو گروه صبر ورزید و به نزع و ستیز و نبرد برنخیزید تا آن گاه که خداوند میان ما، یعنی میان همه ملت و قوم من داوری کند و او بهترین داوران است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ لَنُخْرِجَنَّكَ يٰ شُعَيْبُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعِكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِيْ مَلَّتِنَا قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِيْنَ
«۸۸» قَدْ افْتَرَيْنَا عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِيْ مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّعُوْدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَ سِعَ رَبُّنَا
كُلَّ شَيْءٍ عَلِمَّا عَلٰى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ «۸۹»

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

یعنی: در پاسخ دعوت شعیب به توحید و امر به واجبات و نهی از افساد، سران و اشرافی از قوم او که از پذیرش حق تکبر ورزیده بودند گفتند: ای شعیب، بی تردید تو را و کسانی را که همراه تو به خدا ایمان آورده اند از میان اجتماع یا از شهرمان بیرون خواهیم کرد، مگر این که به کیش و آیین ما باز گردید.

مراد بازگشتن کسانی است که از شرک به سوی توحید رفته بودند. و نسبت رجوع به شعیب به عنوان تغلیب است و گرنه پیامبران الهی نه سابقه شرک و کفر دارند و نه سابقه فسق و گناه.

قَالَ أَوْلُو كُنَّا كَارِهِينَ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا

یعنی: شعیب گفت: آیا ما بازگردیم هر چند از آیین شما کراهت و نفرت داریم؟ یعنی این کار شدنی نیست. حقیقت این است که اگر ما به کیش شما بازگردیم پس از آن که خداوند ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته و افترا گفته ایم. یعنی چون ما خود، بطلان و پلیدی آن عقاید را از خداوند نقل کرده ایم.

وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا

یعنی: و ما را نرسد و نسزد که به آن آیین بازگردیم. از نظر شرع جایز و از نظر خرد و عقل صحیح نیست که پس از وصول به حقیقت و وضوح راه مستقیم و توفیق اعتقاد به توحید واجب الوجود یکتا، به پرستش جماد لایعقل محض بازگردیم.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا

یعنی: مگر آن که خداوند، پروردگار ما آن را بخواهد. مگر آن که به حدی گنهکار شویم که برای خذلان ما، آن را بر ما روا دارد بدان گونه که برای شما روا داشته است. و ممکن است استثنا به عنوان تعلیق به محال باشد، مانند این که بگویند مگر آن که زوج فرد شود یا متناقضین جمع شوند.

وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

یعنی: پروردگار ما بر همه اشیا و ذرات جهان هستی، سعه دانش و احاطه علمی دارد.

یعنی همان گونه که احاطه وجودی و احاطه توانی و احاطه رحمتی دارد (و ذکر علم الهی در این جا برای این است که او می داند که ممکن است ما در شقاوت به حدی برسیم که ما را به حال شرک وا گذارد). ما بر او توکل نموده ایم. یعنی در این که ما را در ایمان خود ثابت دارد و از شرک محفوظ فرماید.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

یعنی: پس از اتمام حجت بر مشرکان قوم و اصرار آنها بر شرک و کفر و تهدید، شعیب و یارانش داوری به سوی خدا برده، شعیب گفت: پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق و صدق داوری کن و تو بهترین داورانی.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٩٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩١﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

رجفه: زلزله، صوت رعد. جاثم: به زانو درآمده، فرش زمین شده. فأصبحوا جاثمین یعنی «صاروا جاثمین» یا «دخلوا فی الصباح جاثمین فی اللیل». غنی بالمکان - از باب علم -:

اقامت گزید در آن. آسی زید - ناقص یائی از باب علم - : اندوهگین شد.

تفسیر:

وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّا لَنُكْرِمُ إِذَا لَخَسِرُونَ

یعنی: سران و اشرافی از قوم شعیب که کافر شده بودند در خطاب به طبقات پایین یا به گروندگان قوم گفتند: بی تردید اگر از شعیب پیروی کنید آن هنگام است که حتماً زیانکارید. یعنی بدین جهت که هم آیین حقّ پدرانتان را از دست داده اید و هم درآمد سرشارتان از بخش کیل و وزن از کفتان رفته است.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِاثِمِينَ

یعنی: پس به ناگاه آنان را زلزله یا صیحه شدید تکان دهنده فرا گرفت که همگی در خانه های خود بر خاک افتادند و نقش زمین شدند. و یا آن که در حالی که شب هلاک شده و نقش زمین شده بودند به صبح درآمدند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

این آیه مبین شدت کیفر دنیوی کسانی است که با دعوت پیامبران خدا مبارزه کرده اند.

یعنی: کسانی که شعیب پیامبر را تکذیب کردند پس از نزول عذاب به صورت رجفه، آن چنان نابود شدند که گویی از ابتدا ساکن آن جا نبودند. آری کسانی که شعیب را تکذیب کردند آنها بودند که زیانکار شدند. و حصر خسران به آن قوم، مبین عدم شمول آن به مؤمنان است. و اطلاق خسران مفید عموم آن به خسران دنیا و آخرت است.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ

یعنی: پس از آن که قوم او به هلاکت رسیدند، شعیب روی از آنان برتافت، یعنی صورت برتافت یا روی دل از آنها برگردانید و انزجار قلبی پیدا کرد و در خطابی بس عبرت آور و اسف انگیز به آنها گفت: ای قوم من، حقیقت این است که من همه پیام های پروردگار خود را به شما رساندم. یعنی کتاب آسمانی و اصول و فروع شریعت و پیام های دیگر او و انذار و تبشیرهای او را. و برای شما خیرخواهی کردم و آنچه مصلحت شما بود به شما گوشزد نمودم.

فَكَيْفَ عَاسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ

یعنی: پس حال چگونه من بر گروهی که کافر شدند، اندوهگین شوم؟ یعنی کارهای

کفر آمیز شما و مخالفت و ستیز با خدا و انکار و عناد با شریعت و ایذاء و آزار مؤمنین که شیوه دائمی شما بود مانع از این است که وظایف اخوت نسبی و قبیله ای را که طبق فطرت و وفق شریعت باید به آن ترتیب اثر داد، انجام دهم.

نعمت و غفلت

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ «۹۴» ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ «۹۵»

لغت و اعراب:

بأساء: سختی و ناراحتی در غیر جسم. ضراء: ناراحتی در جسم. يَضَّرَّعُونَ: مخفف يَتَضَّرَّعُونَ، ناله و زاری. سَيِّئَةٍ: سختی و ناراحتی. حسنه: خوشی و رفاه حال. عَفَا الشَّيْءُ - ناقص واوی از باب نَصْر - زیاد و انبوه شد، و «عَفُوًّا» در اصل «عَفُوًّا» بوده. بَدَّلْنَا متضمن معنای «أَعطينا» است به تقدیر «أَعطيناهم فی مکان السَّيِّئَةِ الحسنه».

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ

این آیه و آیه بعد، اشاره است به سنت جاریه الهی درباره طایفه بشری در مرحله توجیه تکالیف کلی به آنها و مخالفت آنها و عکس العمل خدا با مخالفان. و آن سنت این است که خدا پس از عرضه تکالیف به واسطه پیامبران، در آغاز محیط زندگی را بر بشرها تنگ می گیرد شاید به اضطرار روی به خدا کنند، و چون اعتنا نکردند بر قساوتشان می افزاید و درهای رفاه و نعمت را به روی آنها می گشاید، و این مرحله را استدراج می نامند.

و چون به کمال غرور و شقاوت رسیدند به وسیله عذاب ناگهانی آنها را نابود می سازد.

و این رفتار و سنت الهی هم در فرد جاری است و هم در مجتمع.

ص: ۸۶

معنای آیه: و ما در هیچ شهر و روستایی پیامبری نفرستادیم مگر آن که پس از آن یا همراه آن مردم آن جا را به بأساء و ضرّاء گرفتار نمودیم شاید به درگاه خدا بنالند.

مراد از «بأساء» سختی ها و ناراحتی های غیر بدنی است مانند فقر مالی، ناامنی محیط، وقوع جنگ، مرگ و میر اولاد و ارحام. و مراد از «ضرّاء» ناراحتی جسمی است نظیر بیماری، ضعف، نقص اعضا، وبا، طاعون و نحو آنها. و این مرحله امتحان و آزمایش است.

و از انضمام آیه بعد به لَعَلَّهُمْ يَصْرَعُونَ استفاده می شود که «لعلّ» درباره آنها تحقق نیافته و بر غفلت و شقاوتشان ادامه داده اند.

ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا

یعنی: سپس به جای ناراحتی ها و سختی ها، راحتی و خوشی دادیم تا آن گاه که فزونی یافتند، یعنی در نفوس و اولاد و افراد و اموال و وسایل زندگی زیاد شدند.

وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ

یعنی: پس از فزونی در عده و عده به جای تبه و تذکر گفتند: بی تردید، پدران ما را هم ناراحتی ها و راحتی ها و ضرر و نفع ها رسید. یعنی عروض این حوادث به اقتضای طبع زندگی دنیاست و گرنه دست قدرتی پشت پرده حواس ما نیست که این حالات از ناحیه او به منظور آزمایش ما باشد. و این طرز فکر نهایت شقاوت است.

فَأَخَذْنَا هُمْ بِعَتَّةٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس ما آنها را به نحو ناگهانی گرفتیم در حالی که بی اطلاع از وضع حال خود بودند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۹۶» أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ «۹۷» أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ «۹۸»

برکات جمع برکت به معنای ثبوت و استقرار، و کنایه از خیرات فزاینده است. أفأمن تقدم همزه بر عاطف به خاطر صدارت است. بأس: عذاب. بیات به معنای شب هنگام، و هم نائمون حال است از فاعل «أمن». ضحی: صبحگاه پس از بالا آمدن خورشید.

تفسیر:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ

یعنی: و اگر اهل شهرها و روستاها ایمان می آوردند و تقوا می ورزیدند، به این معنا که هر مجتمعی از مجامع انسانی، در هر عصری از اعصار، به کتاب خود معتقد می شدند و به شریعت خود عمل می کردند، بی تردید ما درهای خیرات و برکات آسمان و زمین را بر آنها باز می کردیم.

برکات آسمان، ابرها و برف و باران نافع، تابش متناسب خورشید، وزش باد و نسیم احیاگر؛ و برکات زمین، رشد معادن روی زمینی و زیرزمینی، جوشش آب ها از کوه و هامون، و رویش مطلوب گیاهان و درختان و غیر اینهاست.

وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: ولی هر مجتمعی در عصر خویش فرستادگان ما و وحی و شریعتشان را اعتقاداً یا عملاً تکذیب کردند، پس ما آنها را به سزای عملکردشان مؤاخذه و گرفتار نمودیم.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

یعنی: پس آیا با توجه به غضب و عذاب ما بر گذشتگان، اهل شهر و روستاها ایمن و خاطر جمع اند از این که عذاب ما شب هنگام به آنها رسد در حالی که همه در خواب اند؟ یعنی مانند قوم عاد و قوم لوط و غیر آنها.

أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ

یعنی: و آیا اهل شهر و روستاها ایمن اند از این که عذاب ما در روز روشن به آنها رسد در حالی که مشغول بازی اند؟ یعنی در حالی که همانند کودکان در حال غفلت و مشغول

لهو و لعب و ارتكاب گناهان كبريه اند.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصِيبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

لغت و اعراب:

أَفَأَمِنُوا به تقدير «فَأَمِنُوا». مكر: فریب. و مكر خدا مقابله او با فریب یا عملی شبیه فریب انسان است. أ و لم يهد به معنای «أ و لم یبین» و فاعل آن «ما ذكرنا من قصص الماضين» و للذين متعلق به آن است. أن لو نشاء به تقدير «أَنَّ الشَّأْنَ لَوْ نَشَاءُ» مفعول «لم يهد» و تقدير كلام این است: «أ و لم یبین لهؤلاء المشركين ما ذكرنا من قصص الماضين و عذابهم أَنَا قادرون على مؤاخذتهم».

تفسیر:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: پس آیا آنها از مکر و فریب خدا ایمن اند، از مؤاخذه و عذاب ناگهانی خدا که در مقابل طغیان هایشان می رسد؟ شبیه کار فریبی که غفلتاً و بدون اطلاع انجام می گیرد. و هرگز کسی خود را از مکر خداوند ایمن نمی داند مگر گروه زیانکاران، یعنی انسان های شقی و اهل دوزخ که در مقام معامله و تجارت معنوی، نفوس و اموال خود را با دوزخ معامله می کنند.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصِيبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

ص: ۸۹

یعنی: و آیا برای کسانی که این زمین را پس از هلاک گذشتگان آن وارث می شوند، آنچه ما ذکر کردیم از عذاب و سرگذشت و خیم آنان، این حقیقت را روشن نمی کند که اگر بخواهیم با آنها به سزای گناهانشان برخورد سخت می کنیم و بر دل های آنها مهر شقاوت می زنیم به طوری که هرگز پس از آن کلام حق را نشنوند؟

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ «۱۰۱» وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ «۱۰۲»

لغت و اعراب:

تلك القرى مبتداء موصوف و نقص خبر آن است. من قبل به تقدیر «من قبل مجيء الرسل» است. من عهد یعنی: من وفاء عهد. ضمیر هم در دو مورد راجع به کفار مزبور یا مطلق انسان های مکلف است. إن وجدنا، «إن» مخففه از مثقله است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «ان الشأن».

تفسیر:

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ

یعنی: آن مجتمعات انسانی که ذکر شد، ما برخی از اخبار آنها را بر تو بازگو می کنیم، و حقیقت این است که پیامبرانشان برای آنها بینات آوردند (یعنی همواره در طول تاریخ چنین بوده که پیامبرانشان ادله ای روشن از اصول و فروع شریعت را بر آنها

ص: ۹۰

عرضه می داشتند) ولی آنها هرگز حاضر نبودند که به آنچه از پیش تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند.

كَذَّٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ

یعنی: خداوند این چنین بر دل های کافران مهر شقاوت می زند. مراد این است که تکذیب آیات الهی از پیش و از نخستین روز دعوت های انبیا سبب شده که خدا مهر شقاوت بر دل های کافران بنهد تا در حالت انکار سابقشان بمانند و هر بار که به سوی آنها بینات و شرایع بیاید تکذیب نمایند.

وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

یعنی: و ما برای بیشتر آنها، همان کفار یاد شده یا مطلق مردم مورد تکلیف، عهدی و پیمانی نیافتیم. یعنی در مقابل پیمان هایی که با مسلمین می بستند، و یا در برابر پیمان هایی که با آنها به دست پیامبران و به وسیله خرد و عقولشان بستیم وفايي نیافتیم، بلکه حقیقت این است که ما اکثرشان را فاسق و خارج از طاعت خود یافتیم، خواه در پیمان ها و خواه در غیر آنها.

داستان موسی (ع)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ «۱۰۳» وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ «۱۰۴» حَقِيقٌ عَلَيَّ أَن لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ «۱۰۵» قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «۱۰۶» فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ «۱۰۷» وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ «۱۰۸»

تفسیر:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ مِ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ

موسی بن عمران سومین پیامبر و رسول از پیامبران و رسولان اولوالعزم بشر، یعنی صاحب شریعت مستقل و کتاب آسمانی شامل احکام و معارف دینی است، و کتاب او تورات است که بزرگترین کتاب های آسمانی و مفصل ترین آنهاست، و در قرآن کریم از تورات یاد مکرر و تعریف فراوان شده است. و مراد از آیاتی که این جا ذکر شده آیات و معجزات نه گانه موسی است که در آیه ۱۰۱ اسراء و ۱۲ نمل اشاره شده است.

معنای آیه: پس از پیامبران نام برده که نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بودند، یا پس از امت های مذکور منقرض شده، موسای پیامبر را همراه آیات خود (یعنی معجزاتی که در موارد زیادی از این کتاب ذکر شده از آنها رفته که اهم و نخستین آنها عصا و ید بیضاء است) به سوی فرعون و سران و اشراف قوم او برانگیختیم و فرستادیم.

فرعون لقب عام شاهان مصر است که فراعنه گفته می شوند، نظیر کسری و اکاسره لقب شاهان فارس، و قیصر و قیصره لقب شاهان روم، و خاقان و خواقنه لقب سلاطین چین. و این فرعون ظاهراً همان فرعون زمان یوسف پیامبر است که در فاصله چهارصد سال میان دو پیامبر عمر کرده است. و بعثت موسی به سوی همه مردم عصر بود و ذکر ملاً برای تأثیرات وجودی آنها و تبعیت دیگران از آنهاست.

فَظَلَمُوا بِهَا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: پس آنان به آیات ما ستم کردند. آنها را نپذیرفتند و مفاهیم حقایق آن را در خود و جامعه پیاده نکردند. پس بنگر که سرانجام کار فسادانگیزان چگونه شد. یعنی به چشم سر آثار باقی مانده طاعیان را، و به چشم دل عواقب سوء آنها و شمول غضب خدا را بنگر.

وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

و حال آغاز داستان تفصیلی موسی و فرعون و قوم اوست. یعنی: و موسی به فرعون گفت: ای فرعون، بی تردید من فرستاده پروردگار جهانیانم. توصیف خداوند به وصف «رب العالمین» به لحاظ این است که فرعونیان معتقد بودند به وثنیت و تعدد ارباب. یعنی هر

نوعی از انواع مخلوقات را ربی است مستقل و متکفل تربیت و تکامل او هرچند همه ارباب مخلوق خداوند بزرگ اند. و موسی در آغاز دعوت خود هدف اصلی رسالت را در این توصیف بیان نمود که همه موجودات جهان از اجناس و انواع و اصناف و افراد زیر نظر و تربیت مستقل و بدون شریک خدای بزرگ قرار دارند.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

بنی اسرائیل سابقه سکونت در سرزمین بیت المقدس داشتند و چون یوسف بن یعقوب به مصر آمد و پس از چند سالی به سلطنت مصر رسید و پدر و مادر و ارحام خود را به مصر طلبید، بنی اسرائیل در مصر زیر سایه حکومت او گرد آمده زیاد گشتند و پس از ارتحال یوسف و به واسطه تسلط یکی از فراعنه بر مصر و دعوی الوهیت و ربوبیت او و مخالفت بنی اسرائیل با ادعای او، عرصه بر بنی اسرائیل در آن جا تنگ شد به گونه ای که مشهور است و قرآن کریم نیز از آن صحنه ستم و فاجعه مظلومیت آنان مکرراً یاد کرده است.

فرعونیان و قبطیان آنها را به بردگی گرفتند، مردانشان را به نوکری و زنانشان را به کنیزی.

خداوند موسی را مبعوث کرد و مأمور نمود که بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان درآورد و به موطن اصلی خویش بازگرداند.

معنای آیه: موسی پس از دعوی رسالت، به فرعون گفت: بر من لازم و واجب است، یعنی به حکم عقل و قضاوت خرد، که بر خداوند و از جانب او جز حق نگویم. بی تردید من از جانب پروردگارتان حجت و دلیل روشنی آورده ام، یعنی دلیل بر نبوت خود و اثبات توحید در الوهیت و ربوبیت، و مراد معجزاتی است که همراه داشته است. پس باید بنی اسرائیل را کلاً رهاسازی و همراه من بفرستی. و این کلام آغاز کار موسی و پیشنهاد نجات بنی اسرائیل است.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: فرعون گفت: اگر دلیل و برهانی آورده ای پس بیاور، یعنی ظاهر کن و نشان ده اگر از راستگویانی. جمله شرطیه اول با شرط و جزاء، جزاء جمله شرطیه دوم است.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

نسب اصلی عصای موسی به شاخه ای از درخت آس بهشتی می رسد که چون آدم

ابوالبشر طبق دستور خدا، از بهشت بالا عزم هبوط به سرزمین دنیا نمود آن را همراه خود آورد، و پس از ارتحال او در دست اوصیای او از فرزندان او بود تا به شعیب پیامبر رسید، و چون موسی سال های شبانی خود را برای شعیب سپری نمود و با عائله و اموال خود عازم مصر گردید برای استفاده در سفر و خاصه برای حفاظت گوسفندان او عصایی از پدر عیال خود طلبید.

گفته اند: شعیب را چهل عدد عصا بود که از هر یک در موقعی استفاده می کرد و همه را در محل معینی نگه می داشت. به موسی گفت: یکی از آن عصاها را بگیر. موسی تا دست به سوی عصایی دراز کرد عصایی از میان آنها خود در قبضه موسی قرار گرفت. چون شعیب آن را دید گفت: آن را بگذار و عصای دیگری بگیر. بار دوم و سوم نیز همان عصا به دست موسی افتاد و شعیب هم راضی شد و آن همان عصای آس بهشتی بود.

موسی با همسر و عائله و مواشی روانه مصر شد. در میان راه گرفتار ناراحتی و سرما شدند. موسی به سراغ آتشی که از دور دید رفت، به محلی رسید که آن جا به گفته قرآن، وادی مقدّس و با میمنت بود و درخت آن همان شجره مبارکه. موسی نخستین بار صدای تکلم خدا را از آن درخت شنید و مأمور شد عصای خود را بر زمین افکند. این بار، شجره آس، مبدل به جاننداری مخوف گردید که موسی از ترس فرار کرد.

معنای آیه: پس از آن که فرعون طلب معجزه کرد، موسی عصای خود را بیفکند، پس به ناگاه آن عصا اژدهایی آشکار گردید. یعنی آن چوب که روح نباتی را هم از دست داده بود، مبدل به جاننداری حقیقی و ماری عظیم الجثه و متحرک شد که در برابر چشم همه، ظهوری آشکار داشت، نه مانند ریسمان ها و عصاهای سحره که بدون واقعیت چشم ها را جادو می کرد.

باید دانست که خداوند معجزه مار شدن عصا را سه بار به دست موسی تحقق بخشیده.

ابتدا در وادی سینا در مقام انتخاب او به نبوت و بذل معجزه، که به صورت «جان» یعنی مار کوچک درآمد، چنان که در سوره نمل آیه ۱۰ و قصص آیه ۳۱ آمده است. دوم در مقام دعوی نبوت در برابر فرعون، که به صورت ثعبان درآمد، چنان که در این آیه و آیه ۳۲ شعراء ذکر شده. سوم در مقام مقابله با ساحران در ملاعام و انبوه مردم، که در این جا

به عنوان «تَلَقَّفُ مَا يَأْفَكُونَ» ذکر گردیده، و شاید در این صحنه چند برابر ثعبان ظهور کرده که ثعبان های آنها را بلعیده، چنان که در این سوره آیه ۱۱۷ و سوره طه آیه ۶۹ و سوره شعراء آیه ۴۵ آمده. و اما معجزه ید بیضا در دو نوبت یعنی در مقام اول و دوم تحقق یافته است.

و نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ

یعنی: و دست بیرون کشید پس به ناگاه دستش سفید و نورانی برای ناظران بود.

موسی علیه السلام ابتدا دست در گریبان یا زیر بغل یا زیر لباس خود کرد و از آن جا به قصد اظهار معجزه بیرون آورد که همانند قوی ترین نور می درخشید.

مردم فریبی فرعون

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ «۱۰۹» يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ «۱۱۰» قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ «۱۱۱» يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ «۱۱۲» وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ «۱۱۳» قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ «۱۱۴»

لغت و اعراب:

أرجأ الشيء مهموز اللام است و ثلاثی ندارد، یعنی تأخیر انداخت آن را. أرحه اصلش «أرجئه» است، همزه را حذف کرده اند(۱) و ضمیر آن به موسی برمی گردد.

تفسیر:

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

ص: ۹۵

۱- چون گفته اند اسکان هاء ضمیر جایز نیست؛ پس این هاء، هاء سکت است و هاء ضمیر، محذوف است.

یعنی: سران و اشراف از قوم فرعون گفتند: بی تردید این مرد جادوگر دانایی است. ظاهر آیه این است که اظهار این دو معجزه، در نزد فرعون و رؤسای کشور و اشراف قوم او که عاده در نزد سلاطین اجتماع می کنند واقع شده است. و در آغاز رؤسا و اشراف، میان خود استقلالاً یا به دستور فرعون به تبادل نظر پرداخته اند و این دو آیه در بیان حال آنهاست.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

یعنی: این شخص قصد دارد شما را از سرزمینتان بیرون کند، پس حال چه امر می کنید؟ معلوم می شود ملاً فرعون در این اعتقاد بودند که موسی و برادرش می خواهند بنی اسرائیل را با جادوهای خود جلب کنند و آنها را وحدت و تقویت بخشند و برضد دولت فرعون بشورانند، فرعون را ساقط کنند، سران آنها را از مصر بیرون نمایند و خود بر مسند حکومت بنشینند. و پس از تبادل نظر در راه چاره این امر، که آیا آنها را بکشند یا تبعید نمایند، فکرشان به آن جا رسید که مطلب زیر را به فرعون پیشنهاد کنند.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تُوَكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

یعنی: ملاً به فرعون گفتند که کار او و برادرش را به تأخیر انداز و حاشرین را، یعنی گردآوران و مأموران دربار و اطلاعات را که می توانند از شهرها جادوگران را گردآورند، گسیل دار تا هر ساحر و جادوگر دانا و متخصص این فن را در دربارت حاضر سازند.

وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ، قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

یعنی: پس از تلاش حاشران، جادوگران به نزد فرعون آمدند و درباره کار مهم و عظیم مقابله و مبارزه با مدعیان نبوت، به فرعون گفتند: اگر ما در این میدان نبرد پیروز گشتیم، آیا برای ما پاداش مهمی خواهد بود؟ فرعون گفت: آری، و علاوه بر آن شما مسلماً از مقربان دربار خواهید شد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ «۱۱۵» قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ «۱۱۶»

فَلَمَّا أَلْقُوا اَصْلَش «أَلْقِيُوا» است که یاء لام الفعل افتاده. استرهبه: ترسانید او را.

تفسیر:

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ

یعنی: ساحران گفتند: ای موسی، یا تو باید بیفکنی یا ما افکننده باشیم. این گفتار از آنان که تا حدی مؤدبانه است به منظور مخیر کردن موسی است در شروع به افکندن وسایل جادو که از موسی جز عصای کوچکی نبود و از آنها انبوهی از چوب و ریسمان و غیره. و ظاهر سخن ساحران این است که مطمئن به پیروزی خود بودند خواه موسی شروع کند یا آنها.

قَالَ الْقَوْمُ فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ

یعنی: موسی به آنها گفت: شما بیفکنید. پس چون افکندند (یعنی وسایل و ابزارهای جادوی خود را که شامل انبوهی از طناب های ضخیم و باریک و عصاها و چوب های نازک و غلیظ بود، و به مجرد افتادن در مرآی مبارزه) دیدگان مردم را جادو کردند و همه را ترسانیدند، یعنی در دلشان از راه جادو رعب و هراس ایجاد کردند. و گفته شده همه میدان وسیع آماده شده برای این عمل مملو از مار و اژدها و حیوانات بزرگ و کوچک موهوم و وحشتناکی گردید که همه در حرکت افتادند و دور یکدیگر و اطراف میدان می چرخیدند، و بدین وسیله مردم را ترسانیدند و جادویی بزرگ به صحنه آوردند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصِيكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ «۱۱۷» فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۱۸» فَعُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ «۱۱۹» وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ «۱۲۰» قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ «۱۲۱» رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ «۱۲۲»

لقف الشيء - از باب عِلْم - او را به سرعت گرفت. أفك - از باب عِلْم و ضَرْب -: دروغ گفت.

تفسیر:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

یعنی: پس از آن که جادوهای ساحران چشم‌ها را جادو و دل‌ها را بیمناک نمود، ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را در برابر آنها بیفکن. و بی تردید در آن حال توجه همه معطوف به موسی و وسایل مبارزه او بود. پس چون بیفکنند، به ناگاه آنچه را که سحره به دروغ ساخته بودند همه را می ربود و می بلعید. یعنی به ناگاه عصا از دهن‌های عظیمی شد و شروع به بلعیدن نمود و آنچه را که در مرأی و منظر قرار داده بودند یعنی اعیان حقیقی نامرئی اشیا و صور موهومی مرئی، همه را می بلعید و در نتیجه مواد اولیه هم در شکم ازدها رفت و نابود شد و از این رو چون موسی عصا را برگرفت چیزی در صحنه مبارزه نماند. و به همین خاطر بود که جادوگران دانستند که مسأله عصا جادو نیست، زیرا در جادو پس از بطلان صورت‌های موهوم یا عادی شدن چشم‌های مسحور، مواد اولیه اشیا باقی می ماند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: حق واقع و آشکار شد و آنچه سحره از شئون سحر و فنون جادو انجام داده بودند در انظار منصفان حضار باطل گردید و معلوم شد فرعون را در ربوبیت جهان نقشی نیست.

فَعَلَّبُوا هُنَالِكَ

یعنی: پس فرعون و یاران او و جادوگران در آن جا مغلوب شدند. مراد از آن جا محل حدوث آن حادثه بزرگ تاریخی است که از نظر انبوه جمعیت و رو به رو شدن دو طرف نامتقابل، یکی دو فرد عادی با لباس و زئی متعارف، و دیگری دولت مقتدر متصرف در همه کره زمین با پیش بینی جمع آوری ساحران شهرها و تعیین روز عید برای مقابله و حضور قاطبه مردم مرکز و برخی شهرستان‌ها، بی سابقه بوده است.

یعنی: و آنها همگی در برابر پیامبر حق و ادعای حق و معجزه و برهان حق منقلب شدند و جزء خوارها و زبون ها و کوچکان گشتند.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

یعنی: و ساحران به حال سجده افکنده شدند. این تعبیر برای این است که عظمت حادثه و ظهور جلال خدا و قدرت شکفت آور عصا و نابودی ناگهانی جادوها به گونه ای بود که گویی آنها را به قهر و جبر به حال سجده در افکند. و در همان جا در برابر فرعون متکبر و همه تماشاگران گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم که همان پروردگار موسی و هارون است. و گفته شده که نخست موسی و هارون به شکرانه پیروزی به سجده افتادند و سحره سجده را از آنها آموختند.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْ بِهِ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «۱۲۳» لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ «۱۲۴» قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «۱۲۵» وَمَا نَتَّقِمُ مِّنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ «۱۲۶»

لغت و اعراب:

آمنتُم به اخبار متضمّن استفهام انکاری است، و یا استفهام است به حذف همزه استفهام، و مرجع ضمیر به خدا یا موسی است. مکرتموه مرجع ضمیر جمع، موسی و سحره است.

قَطَعَ الشَّيْءُ: پاره پاره کرد آن را. صَلَّبَ اللَّصَّ: به دار آویخت دزد را. نَقِمَ الْأَمْرَ مِنْ فُلَانٍ - از باب ضَرَبَ وَ عَلِمَ -: عیب گرفت و مکروه داشت آن کار را از او. أَنْ آمَنَّا مَفْعُولٌ «تنقِم». أفرغ

تفسیر:

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْؤُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

یعنی: فرعون به لحن استفهام انکاری گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم به موسی یا به خدای او ایمان آوردید؟ بی تردید این عمل نیرنگی است که در این شهر میان خودتان ساخته اید، یعنی از پیش قرار داد کرده اید که او دعوت نبوت و اظهار معجزه کند و شما هم چون دعوت شوید پس از مبارزه صوری تسلیم شوید تا بنی اسرائیل را تقویت کنید و قبطیان را که صاحبان اصلی این شهرند از آن بیرون نمایید. پس به زودی خواهید دانست، یعنی تصمیم خاصی درباره شما می گیرم.

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: سوگند باد که بی تردید دست ها و پاهای شما را هر یک، برخلاف دیگری - یکی را از سمت راست و یکی را از سمت چپ - خواهم برید. و ذکر تقطیع اشاره به اعمال شدت در عذاب است. سپس شما را دسته جمعی به دار مجازات آویزان خواهم نمود.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

یعنی: ساحران تازه ایمان آورده در جواب تهدیدات فرعون گفتند: بی تردید ما به سوی پروردگاران بازمی گردیم. مرادشان این است که سرنوشت ما بالأخره این است که به سوی خدا بازمی گردیم، پس ما را از تهدید تو چه باک است؟! ممکن است اعتقاد این گروه به معاد و بازگشت به سوی خدا از پیش بوده و از ترس فرعون اظهار نمی کردند، و ممکن است از سخنان موسی و هارون و گفتگوهای آنها با فرعون و ملاً حاصل شده باشد.

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا

یعنی: بر ما عیب و ایرادی نمی گیری جز این را که ما به آیات پروردگار خود هنگامی که به ما رسید و ثابت شد ایمان آوردیم. مراد از آیات، سخنان منطقی دو پیامبر و معجزات روشن آنهاست.

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ

یعنی: سحره پس از تهدیدات فرعون رو به سوی خدا گفتند: پروردگارا، بر ما صبر و استقامتی فراوان فرو ریز، و روح ما را در حالی که ما مسلمانیم به سوی خود برگیر.

در تفاسیر آمده که فرعون ساحران را که از خود فرعونیان بودند در کنار رود مصر به طرزی که تهدید کرده بود مجازات نمود، و موسی و هارون تا حدی آزادانه به سراغ قوم خود رفتند.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتِكَ قَالَ سَيُنْقَلُ أَبْنَاءُهُمْ وَنِسَاءُ تَحِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾

لغت و اعراب:

تذر: رها می کنی. (۱) تفسیر:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتِكَ

ظاهر آیات این سوره و برخی از روایات این است که موسی و هارون پس از پیروزی بر فرعون در مصر ماندگار شدند و تا حد میسر مشغول دعوت به توحید و تعلیم احکام شریعت خود یا شریعت پیشین بودند و طبعاً عمل به برنامه های دینی در میان آنها - هرچند فی الجمله - ظاهر می شد، و از این رو فرعون و ملأ از حدوث این حرکت مذهبی و قومی و سیاسی در میان بنی اسرائیل شدیداً ناراحت بودند.

معنای آیه: و سران و اشراف از قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و قوم او را رها می کنی که در سرزمین مصر افساد کنند و تو را و خدایان تو را ترک نمایند؟!

ص: ۱۰۱

۱- . قاهران خبر این، و فوقهم ظرف متعلق به قاهران است.

گفته شده که فرعونیان معتقد بودند بتان زمینی و ستارگان آسمانی معبودات فرعون و فرعون هم معبود اهل مصر است، و یا آنها معبود مردم و فرعون معبود آنهاست، و یا آن که تندیس های فرعون در شهرها به عنوان ربّاند و مردم در برابر آنها باید خضوع کنند و فرعون رب الارباب است که **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** [نازعات، ۲۴] گفته. و به هر تقدیر بنی اسرائیل از ارباب اعراض کرده بودند و این عمل و برخی از سخنانشان افساد محسوب می شده است.

قَالَ سَتَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَتَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ

یعنی: فرعون گفت: به زودی پسران آنها را قتل عام می کنیم یا به شدت و به طرز فجیع می کشیم، و زنانشان را زنده نگه می داریم، و حتماً ما در نفوس و قدرت و ثروت بالاتر از آنهایم و از حیث سلطه و حکومت بر آنها قاهر و مسلطیم. مرادش این است که پیروزی موسی در مقابل سَیْحَرَهُ ما اثری ندارد، بلکه همان روئیۀ پیش از ظهور آنها را درباره بنی اسرائیل پیاده می کنیم.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «۱۲۸» قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ «۱۲۹»

تفسیر:

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ

یعنی: موسی در مقام تسلیت و دلداری و وعده پیروزی به قوم خود گفت:

استعانت بجوئید و یاری بطلبید از خداوند و صبر ورزید، بی تردید این زمین از آن

خداست. یعنی ملکیت حقیقی و مالکیت و حاکمیت واقعی آن از آن اوست، چه آن که او آفریده و او نگه می دارد و تدبیر تکوینی آن را بر عهده دارد و حاکمیت و مالکیت آن نیز از آن اوست.

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

یعنی: و این زمین و کره خاکی را به هر کس که می خواهد از بندگانش به ارث می دهد، یعنی واگذار خواهد کرد. و عاقبت و سرانجام از آن پرهیزگاران است. اشاره به این که محتمل است این زمین در اختیار شما قرار گیرد.

این کلام به معنای عام بدین معناست که خداوند جهان آفرینش را طوری تنظیم کرده است که همه اجزای آن به سوی کمال مطلوب خود در حرکت است و اگر از مسیر تکوینی اش منحرف نگردد طبعاً به تدریج بدان هدف که سرانجام سیر آن است می رسد. و بنا بر این، هر فردی از افراد بشر یا هر مجتمع و گروهی از آنها که جزئی از اجزای این عالم اند اگر خط سیر سعادت تکوینی خود را طی کند و تقوا و پرهیز از خروج و انحراف نماید، عاقبت کار او نیز رسیدن به کمال مطلوب خواهد بود.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا

یعنی: قوم موسی گفتند: ای موسی پیش از آن که بیایی (یعنی به عنوان رسالت الهی و نجات بنی اسرائیل) ما اذیت و آزار دیدیم. فرعونیان ما را شکنجه می کردند، پسران ما را سر می بریدند و زنان ما را در استخدام خود زنده نگه می داشتند. و پس از آن که تو آمدی و رسالت خود را ابلاغ نمودی و آنها شکست خوردند بازهم ما در اذیت و آزار افتاده ایم.

یعنی پس کو آن وعده ها که به ما می دادند که پیامبری به نام موسی می آید و بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات می بخشد؟

قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

یعنی: موسی این بار نیز به عنوان تکرار وعده قبل و تقریب انطباق آن کلی بر آنها گفت:

امید است که پروردگار شما دشمنانتان را هلاک سازد و شما را در این سرزمین جانشین آنها قرار دهد تا بنگرد شما چگونه رفتار می کنید.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾

لغت و اعراب:

سنین جمع «سینه» به معنای سال است و غالباً در سال قحطی استعمال می شود. حسنه صفت است، یعنی هر چیز نیکو و سرور آور از نعم و خوشی های بدنی و مالی و غیره. سیئه مقابل حسنه است یعنی هر امر بد و حزن آور. تطیر بالشیء و من الشیء: فال بد زد به آن. و طائر: چیزی که به وسیله آن فال بد زنده ماندن کلاغ و هدهد.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

این آیه مبدأ اخبار از نزول غضب موعود خدا به فرعونیان است. یعنی: و حقیقت این است که آل فرعون را، یعنی قوم و تابعان آیین او را، به سال های قحطی مؤاخذه کردیم و دچار نمودیم. یعنی به وسیله خشکسالی های پی در پی ارزاقشان را کم کردیم.

و آنها را گرفتار کمبود میوه جات یا مطلق حاصل اعم از حبوب و میوه جات نمودیم، شاید متذکر شوند.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ

یعنی: پس از ظهور آثار غضب خدا و روی آوردن قحطی که طبعاً گاهی تنگی و گاهی فراخی بود آنها به جای تبه و تذکر، به عناد و انواع مبارزه با موسی برخاستند که در آیه به برخی از آن اشاره می کند.

ص: ۱۰۴

معنای آیه: پس هنگامی که حسنه به آنها می رسید، یعنی باران رحمت، وفور نعمت، فراوانی ارزاق و سلامت مزاج ها، می گفتند: این به خاطر خود ماست. یعنی به واسطه قداست وجود و لیاقت ذات و حسن نیت و نکویی اعمال ماست. و اگر سیئه ای به آنها می رسید، مانند خشک سالی، کمبود ارزاق، مرگ و میر حیوانات و بیماری وبا و طاعون و غیره، فال بد به موسی و شگون بد به یارانش می زدند و همه را از شومی وجود و دعوت و برنامه عملی او می دیدند.

أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: آگاه باشید که طائرشان نزد خداست. چیزی که وسیله فال بد و سبب نزول بلائیات و مصائب آنها می شود گناهان خود آنهاست از کفر و شرک و عناد و عمل های حرام و گناهان کبیره که همه در علم ازلی الهی و در لوح محفوظ ثابت است، ولکن اکثر آنها به این حقیقت توجه ندارند. یعنی برخی از اهل دقت و انصافشان این حقیقت را می دانند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسِرَّ حَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ «۱۳۲» فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ «۱۳۳»

لغت و اعراب:

مهما شرطیه است به معنای هر زمان یا هر چیز. طوفان: سیل فراگیر، و از هر چیزی انبوه آن. جراد: ملخ. قمل: شپش شتر که «کنه» گفته می شود، و «سوس» آفت گندم. ضفادع: جمع ضفدع مثل زبرج، قورباغه.

ص: ۱۰۵

تفسیر:

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و گفتند: ای موسی، هر آیه ای برای ما بیاوری که ما را بدان جادو کنی، هر چیزی که به عنوان معجزه و نشانه های صدق دعوت خود و اثبات توحید خداوند برای ما بیاوری، ما معتقدیم که آن جادوست و می خواهی چشم و گوش ما را تسخیر نمایی، و از این رو ما هرگز به تو ایمان آور نیستیم.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدمَّ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

یعنی: پس ما طبق وعده سابق، بر آنها طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را فرستادیم، به صورت آیه ها و نشانه های مفصل و جداگانه.

مراد از «طوفان» سیل فراگیر است که همه نهرها و خانه ها و مزارع و مراتع آنها را در خود فرو برد و قدرت استفاده از مساکن و کوچه ها را نداشتند و از توان کشت و زرع افتادند. و مراد از «جراد» ملخ های ریز و درشت نابود کننده اند که کشت و زرع را می خوردند و چیزی از سبزیجات و حبوبات را باقی نمی گذاشتند و بوته ها و درخت ها را از برگ و گل عریان می کردند. و مراد از «قمل» شپش حیوانات است که عمدتاً در شتر پیدا می شود و به قدری بوده که سبب نابودی چهارپایان می گردید. و مراد از «ضفادع» قورباغه های ریز و درشت است که حمله ور می شدند و خانه ها و طاقچه ها و سفره ها و ظرف ها و داخل نان و آب می شدند و همه را پر می کردند. و مراد از «خون» آلوده شدن تمام آب هاست که قطره ای آب صاف پیدا نمی کردند.

اینها آیات مفصّلات بود، یعنی روشن و واضح که هر عاقلی می دانست که نشانه قهر و غضب الهی و قدرت فوق بشری است. و یا آن که جدا جدا بود و هر یک به فاصله یک ماه، و طول مدت هر یک قریب یک هفته بود.

فَأَسْتَكْبِرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

یعنی: پس تکبر ورزیدند و آنها گروهی گنهگار بودند. و این جمله حکم کلی است که آیه ۱۳۵ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ الی آخر، مبین کیفیت آن است.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
«۱۳۴» فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ «۱۳۵»

لغت و اعراب:

بما عهد متعلق است به ادع، «باء» قسم و «ما» موصوله است و لئن کشفتم لام قسم است و لنؤمنن جواب است، و تقدیر کلام این است: «ادع بحق ما التزم به عندك من التوبه، أو إجابة الدعوه». نكث العهد - از باب نصر -: نقض کرد و شکست آن را.

تفسیر:

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ

یعنی: و چون عذاب بر آنها واقع شد گفتند: ای موسی، به حق آن عهدی که خدا در نزد تو دارد (که تو پیامبر مرسل باشی یا دعاهایت را اجابت نماید) از پروردگارت برای ما بخواه. مراد این است که پس از ثبوت و ادامه هر یک از آن عذاب ها درخواست زیر را از او می کردند.

لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

یعنی: سوگند یاد می کنیم که اگر این عذاب را از ما برطرف سازی حتماً به تو ایمان می آوریم و بی تردید بنی اسرائیل را همراه تو می فرستیم. با این خوبی که در حق ما می کنی، آن طور که می خواستی که همه بنی اسرائیل را رها کنیم و تحویلت دهیم تا آنها را به وطن اصلی خودشان بیت المقدس بازگردانی انجام می دهیم.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ

ص: ۱۰۷

یعنی: و در هر نوبت چون به درخواست موسی عذاب را از آنها تا مدتی که باید بدان می رسیدند برمی داشتیم باز هم آنها سوگند خود را می شکستند.

مراد از آن مدت، زمان معینی است که خود آنها هنگام درخواست تعیین می کردند، مثلاً می گفتند: اگر خدا تا یک ماه عذاب را بردارد ایمان می آوریم. و یا زمانی است که موسی پس از درخواست آنها معین می کرد، مثلاً می گفت: تا یک ماه خداوند عذاب را از شما برمی دارد. و به هر حال آنها سر موعد، پیمان می شکستند.

فَأْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

لغت و اعراب:

یَمِّ: دریا، یا دریایی که قعرش قابل درک نیست، و نهر بزرگ از آب شیرین. بارک الله لکم و فیک و علیکم: خداوند خیر و برکت دهد تو را. دَمَّرَهُ و دَمَّرَ عَلَيْهِ: هلاک کرد او را. عرش - از باب ضَمَّرَب و نَصَّیر: خانه چوبین ساخت. عَرَشَ الْكَرْمَ: شاخه های تاک را بر چوب بست نهاد. عَرَشَ الْبیت: خانه را بالا برد.

تفسیر:

فَأْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

یعنی: پس ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا یا رودی بزرگ و روان غرق کردیم

ص: ۱۰۸

به خاطر آن که آیات ما را تکذیب نمودند و از آنها غافل بودند.

فاء «فانتقمنا» اشاره به این است که انتقام پس از اتمام حجت، و ارفاق تام، و پذیرش مکرر درخواست رفع عذاب، و نقض مکرر سوگند، و امتناع از ایمان و تسلیم و ثبات، و اصرار بر کفر و انکار صورت گرفت. و چون ظاهر تکذیب آیات با غفلت از آنها متنافی است، پس مراد این است که تکذیب آیات به گونه ای بود که گویی به کلی از آنها غافل بودند. و یا آن که ضمیر مؤنث «عنها» به نقت یعنی انتقام برمی گردد، یعنی آیات ما را انکار کردند و از انتقام هم غافل بودند.

وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

یعنی: و ما به ارث دادیم و واگذار نمودیم به ملتی که استضعاف می شدند خاورها و باخترهای سرزمینی را که خیر و برکت خویش را در آن نهاده بودیم.

مراد از «قوم» بنی اسرائیل است که همواره سالیان دراز در دست فرعونیان از همه جهت مستضعف شده بودند به استبداد و استعباد و استعمار و استثمار و غیر اینها. و مراد از «ارض» شامات و فلسطین و همه اطراف شرقی و غربی آن جاست که برکات خداوند از اقدم زمان ها شامل حالشان بود از جهت فزونی بعثت پیامبران الهی و وفور نعمت های خدا. و توصیف قوم به استضعاف، اشاره به قدرت خداوند است که چگونه در زمان کوتاهی، بردگان ناتوان را بر مقتدرترین دولت و سلطه وقت پیروز نمود. و ظاهراً بنی اسرائیل به مصر بازنگشتند، لکن در شامات و فلسطین حکومتی تشکیل دادند که مصر نیز در قلمرو آن قرار گرفت.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا

یعنی: و کلام بسیار نیک خداوند بر بنی اسرائیل به سزای صبرشان تمام و کمال یافت.

مراد از کلام خدا سخنی است که از علم ازلی او در لوح محفوظ به صورت کتابت و در زبان جبرئیل به صورت کلام درآمد و به موسی ابلاغ گردید، یعنی وعده نصرت و پیروزی بنی اسرائیل و سلطه آنها بر بخشی از زمین در مدتی طولانی. و این همان است که موسی وعده و نویدش را ابتدا به عبارت إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ و سپس به عبارت عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ که در آیات قبل گذشت، داده بود.

وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ

یعنی: و آنچه را که فرعون و قومش همواره عمل می کردند و آنچه عریش می ساختند همه را هلاک و نابود ساختیم.

باید دانست که مستفاد از ظواهر ادله مقام این است که پس از غرق شدن فرعون و سپاهیان بنها و مساکن و سایر وسایل زندگی آنان به وسیله غضب خدا و حوادث دیگری ویران و نابود نشده بود چنان که از آیه *كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ [دخان، ۲۵ و ۲۶]* و آیه *فَأَخْرَجْنَا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَ كُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ [شعراء، ۵۷ و ۵۸]* استشمام می شود. پس ممکن است مراد از *دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ* نابود کردن کارهای باطل و رسوم شرک و آداب بت پرستی و جاهلیت آنها باشد یا داربست ها و عروش آنها. و ممکن است و «دمرنا» تا آخر آیه اشاره باشد به آیات پنج گانه ای که در آیه ۱۳۳ ذکر شد که در نتیجه آنها اغلب صنایع تشریفاتی و داربست های آنها نابود گردید.

خواسته های نامعقول بنی اسرائیل

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ «۱۳۸» إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مَاهُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۳۹» قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ «۱۴۰»

لغت و اعراب:

جاز و جاووز: عبور کرد، گذشت، و جاز به و جاووز به: گذراند او را. بنی اسرائیل، باء تعدیه است. عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ وَ ضَرَبَ -: ملازم آن شد و به عنوان تعظیم بدان روی آورد. تَبْرَه: شکست و نابود ساخت او را.

ص: ۱۱۰

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ

مراد از بنی اسرائیل در این آیه همه کسانی هستند که از دست فرعونیان گریخته و از جاده های جدیدالحدوث و سهل العبور داخل رود نیل گذشته و غرق شدن فرعونیان را به چشم خود دیده و نجات یافته بودند. و غرض از این آیه و آیات بعد، بیان حوادث تلخی است که از آنها سر زده، حوادث عجیب جاهلانه و اسف آوری نظیر درخواست یک عدد بت از موسی برای پرستیدن پس از اندک زمانی از نجات، و ساختن گوساله و پرستیدن آن در غیبت موسی، و درخواست مشاهده علنی خداوند و غیر این ها که موسی پیامبر عظیم الشان صبور هم، پیوسته مشکلات را با حوصله و بردباری فیصله داده است.

معنای آیه: و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم، پس به قومی رسیدند که بر بت هایی که داشتند روی آورده، کرنش و تعظیم می کردند.

مراد از بحر دریایی است میان مصر و مکه که دریای قُلْزُم نامیده می شود به نام شهر قلزم که در ساحل آن است و بنی اسرائیل لازم بود در مسیر خود از آن عبور کنند، و کیفیت عبور آن جمعیت انبوه از دریا نقل نشده به چه وسیله بوده، با کشتی یا قایق یا غیر آن؟ زیرا در حدود ششصد هزار نفر بوده اند.

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

یعنی: بنی اسرائیل خطاب به موسی گفتند: ای موسی، برای ما هم خدایی بساز همان گونه که آنها را خدایانی است.

باید دانست که بنی اسرائیل هر چند از اولاد ابراهیم خلیل الرحمان مظهر توحید و بت شکن زمان بودند و با فاصله اندکی چون اسحاق و یعقوب و یوسف به آنان می رسیدند، لکن روح مادیت و علاقه به ظواهر در آنها سخت رسوخ داشته و گویی اصالة الحسیّیه بر آنها حاکم بوده، و توحید و معنویات انبیای گذشته در آنها اثری جز ظواهر دینی تشریفی نداشته است. خاصه آن که مدت مدیدی در تحت اسارت فرعونیان مادی و مشرک و معتقدان بت، و در جوّ پرستش اصنام رشد کرده بودند، از این رو به مجرد دیدن منظره

اجتماع عده ای دور خدای مجسم، با کمال جرأت از موسی خدای مجسم خواستند. و ظاهراً شکل آن به صورت گوساله بوده و سامری هم از همان منظره اساس کارش را بنا نهاد و در غیاب موسی خدایی به شکل گوساله ساخت. و به همین دلیل موسی در جواب آنها ابتداءً به نحو اجمال گفت: شما گروهی هستید که نادانی می کنید. سپس به تعلیل پرداخت و گفت:

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: به یقین این ملت، اعتقاد و مسلک و مذهبی که در آن هستند پوچ و نابودشدنی است و آنچه بدان مشغول اند از کرنش و پرستش بتان، باطل و بیهوده است.

قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

یعنی: موسی پس از نکوهش شدید از عمل آنها و خدایانشان، گفت: آیا غیر از الله (یعنی ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال و عاری از هر نقص و عیب، و متصرف در تمام اجزاء عالم وجود) برای شما معبودی بطلبم؟ در حالی که اوست که شما را بر جهانیان عصرتان برتری بخشیده است. یعنی نه آن بت های جمادی که تا حال در مصر فرعونى دیدید و نه امثال آنها هر چند انبوهی از آنها را تهیه نمایید.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ «۱۴۱»

تفسیر:

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

آیه خطاب است از جانب خداوند به بنی اسرائیل به وسیله موسی، برای تذکر برخی از نعمت ها در برابر درخواست نابه جای آنها. یعنی: به یاد آورید هنگامی را که شما را از چنگال خاندان فرعون نجات بخشیدیم که بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند.

ص: ۱۱۲

سامه العذاب یعنی برای او عذاب طلب کرد، یا عذاب را بر او تحمیل نمود.

يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

یعنی: پسرانتان را تقتیل می کردند - دسته جمعی می کشتند، یا با بی رحمی و قساوت سر می بریدند - و زنانتان را زنده نگه می داشتند، یعنی برای بیگاری و بار شدن بر دوش مردان و اغراض فاسده. و در این حادثه برای شما از جانب پروردگارتان امتحانی سخت و عذابی بزرگ بود.

وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾ وَلَمَّا حَجَّاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنزُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنِ انزُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صِعِقًا فَلَمَّا أَفْصَقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾

لغت و اعراب:

ثلاثين مفعول دوم واعدنا است به تقدیر مَكَّتْ ثلاثين. ميقات: زمان یا مکانی که برای عملی تعیین شود. اربعين حال است از ميقات. لميقاتنا به تقدیر «عند زمان المواعده» یا «الی مکان المواعده» دَكَّ الحائط - از باب نَصَرَ - ویران کرد آن را. دَكَّ مصدر به معنای مفعول است یعنی مدکوک و خردشده. خَرَّ الشیء - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ - ساقط شد و درافتاد. صَعِقَ صفت است به معنای بیهوش و مرده.

ص: ۱۱۳

تفسیر:

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً

این آیه اخبار است از دستور پروردگار به موسی که باید از میان قوم خود به سوی کوه طور رود و سی شبانه روز با اضافه ده شبانه روز در آن جا مکث و توقف نماید و هنگام بیرون شدن از میان قوم برای اداره امور آنها برادر خود هارون را جانشین خود نماید.

معنای آیه: و ما با موسی مواعده و قرارداد سی شب نمودیم. یعنی این مدت را در کوه طور بماند و به وسیله عبادت و راز و نیاز مهیای دریافت کتاب آسمانی شود. و آن مدت را با اضافه کردن ده شب دیگر به اتمام رساندیم، پس مجموع زمان مواعده او با پروردگارش را در چهل شب به پایان رساندیم.

مراد از شب، شبانه روز است و چون آغاز قرارداد، شب اول ذی قعدة بوده به نام شب ذکر شده. و جدا کردن دو مدت برای اشاره به این است که مجموع مواعده یک ماه تمام ذی قعدة و ده روز از ذی حجه است، و یا اشاره به اختلاف عبادت موسی در دو مدت است، و یا آن که سی شبانه روز برای مقدمه نزول تورات و ده شبانه روز هم ایام نزول آن است. و در سوره بقره آیه ۵۱ مجموع دو مدت، یکجا ذکر شده و اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً.

وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: و موسی هنگام حرکت به سوی موعده به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من از من جانشینی کن، و حال ملت را به صلاح کشان، و هرگز پیروی از فسادانگیزان مکن.

مراد پیروی در شرک و کفر و فسق نیست، زیرا هارون خود پیامبر مرسل و معصوم بود، بلکه مراد تبعیت از آنها در اداره امور ملت و صلاحدید و راهنمایی های آنهاست. و تعیین هارون به خاطر آن است که وی به درخواست خود موسی وزیر او بود و مقام نبوت و علم او متکفل اصلاح امور دینی و دنیوی آنها می شد. و این آیه دلالت دارد که پیامبر هیچ امتی را نسزد و نرسد هنگامی که از میان قوم خود بیرون می رود هرچند در ایام معدودی باشد چه رسد به هنگام مرگ، که بدون استخلاف و نصب جانشین بیرون رود. و باید جانشینش اعلم و افضل امت و با تدبیرتر در اصلاح امور ملت و مستقل و غیر متأثر از فریب مفسدان باشد.

ص: ۱۱۴

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ

یعنی: و چون موسی در سر قرارداد ما بیامد، یا در مکان قرار ما حاضر شد و پروردگارش با او تکلم کرد، گفت: پروردگارا، خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نمی بینی. یعنی توان دیدن مرا نداری.

باید دانست که بسیار مستبعد و دور از مقام رسالت و بعید از عقاید ما درباره رسولان الهی است که از خداوند رؤیت با دیده سر و حاشیه ظاهری بطلبند و امر بزرگ و عظیمی را که نزد عقل، استحاله آن روشن است بخواهند. بلکه ظاهراً مراد موسی رؤیت به قلب بوده که بر دو قسم است: رؤیت قلبی در دنیا در آن حد که برای اولیای الهی پس از مشاهده آثار جمال و جلال او حاصل می شود. و رؤیت قلبی در آخرت در حدی که پس از مشاهده عالم آخرت و آثار جمال و جلال ربوبی تحقق می یابد. و حصول این قسم در دنیا برای بشر غیرممکن است و موسی بن عمران این قسم را در دنیا طلبید و این همان است که در سوره قیامت آیات ۲۲ و ۲۳ درباره نیکان در قیامت می فرماید: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* و جواب نفی مربوط به این قسم است.

وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي

یعنی: خداوند پس از نفی رؤیت به نحو مؤبد، فرمود: ولکن به سوی آن کوه بنگر، اگر کوه در جای خود ثابت و پایدار ماند تو نیز به زودی مرا می بینی، یعنی دیدن من به وقوع و تحقق نزدیک می شود. و طبعاً موسی به سوی آن کوه که معلوم نیست کوه طور بوده یا کوهی در اطراف آن، به دقت نگریست.

فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا

یعنی: پس چون پروردگار موسی بدان کوه تجلی نمود (تجلی ظهور و انکشاف است و ظاهراً شمه ای از اوصاف جلال خداوند مانند غضب و هیبتش بر آن کوه ظهور کرد) آن را خرد و غبار کرد، همانند آن که همه کوه ها در روز قیامت چنان خواهد شد *وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا* [نبا، ۲۰].

باید دانست که ایجاد آن منظره برای موسی به خاطر تقریب ذهن او بوده که چنان که کوه با اندکی از تجلی ربوبی ماهیت و هویت خود را از دست می دهد و تبدیل به غبار،

سپس به عدم می شود، اگر در آن حد از تجلی که خدا در قیامت بر نفوس صالحان می کند و آنها متحمل می شوند و می پذیرند و خشنود می گردند، در دنیا انجام دهد نفوس بشری هر چند شاخص ترین فرد آنها همانند کوه مندک و نابود می گردد.

وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و موسی بیهوش و مدهوش بر زمین افتاد. و ظاهر آن است که ترس موسی به خاطر رؤیت فروپاشی کوه از دور نبود، زیرا موسی همان شخص است که حوادث عجیب و دهشت زای زیادی دیده و ترس او در وهله اول از افکندن عصا زایل گردید و از جمله لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ [نمل، ۱۰] درس کامل گرفت. و پس از آن بود که دوبار عصا را اژدها کرد، ادوات عظیم جادوگران و بلکه عده بیشماری از مردم را عصایش به کام کشید، کوه بزرگی را بر بالای سر مخالفانش به خواست خویش یا به دست خویش نگه داشت، عصا را بر دریای روانی بزد و جاده های وسیع اعجاب انگیز به وجود آورد. بلکه ترس او از این بود که مبادا درخواست رؤیتش غضب خدا را برانگیخته باشد و از آثارش اندکاک کوه باشد، و شاهد این مطلب توبه اوست.

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ «۱۴۴» وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُدُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ «۱۴۵»

تفسیر:

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي

یعنی: خدا فرمود: ای موسی، همانا من تو را به پیام های خود و سخن گفتن با تو، بر

مردم برگزیدم و برتری دادم. مراد از رسالات، معارف و حقایق دینی است که به قلب موسی برای ابلاغ به جامعه القا کرده، خواه در قالب الفاظ یا عاری از آن. و مراد از کلام، تشریف و تکریم موسی به سخن و تکلم با اوست، خواه معارفی باشد که باید ابلاغ شود یا اسراری غیر آنها، و خواه با زبان عبری باشد یا زبان های دیگر. و محتوای تورات داخل قسم اول و الفاظش مشمول قسم دوم است.

فَخَذَ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

یعنی: پس ای موسی، آنچه را به تو دادم فراگیر و از سپاس گزاران باش. مراد از موصول ما اتیتک اصطفای و انتخاب است و گرفتن آن، پذیرش قلبی و تقدیر و تشکر عملی است.

و ممکن است مراد رسالت ها و تکلم باشد که برای ابلاغ و عمل بپذیرد.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ

الواح تورات تخته هایی از چوب یا فلز یا اشیاء دیگری بود که حقیقتش برای ما روشن نیست و تورات در آن به قدرت و اراده حق و یا به دست فرشتگان نوشته بوده. و «من کل شیء» متعلق به «کتبنا» و «موعظه و تفصیلاً» هر دو بیان «من کل شیء» و تنوین «تفصیلاً» برای ابهام و اجمال است.

معنای آیه: ما برای موسی در تخته های تورات از همه چیز نوشتیم، یعنی پند و اندرزی راجع به همه چیز و همه موارد، و تفصیل مختصری درباره همه موضوعات محل ابتلا و مورد نیاز مردم، از احکام دین و حلال و حرام و غیر آنها.

فَخَذُهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكُمُ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

یعنی: و به موسی گفتیم که الواح تورات را به توان و نیرو بگیر. یعنی اصول و علوم آن را به قدرت فکری و اراده قلبی، و فروع آن را به نیروی جسمی بگیر و پیاده کن. و قوم خود را دستور ده که نیکوترین آن را به کار گیرند یعنی واجبات دینی اصولی و محاسن اخلاقی روحی و آداب نیک عملی را بگیرند و به کار بندند، و قبیح و محرّمات مندرج در آن را ترک کنند. به زودی مسکن و جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد. یعنی کاخ ها و قصرها و خانه های فرعونیان غرق شده و ویرانه های قوم نوح و عاد و ثمود و لوط را در دنیا، و درکات دوزخیان را در آخرت به شما نشان می دهم.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ «١٤٦» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «١٤٧»

تفسیر:

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

تتمه خطاب خداوند به موسی است. یعنی: به زودی کسانی را که همواره در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیات خود باز می گردانم و منصرف می کنم. مراد از انصراف متکبران این است که خداوند بر دل های آنها مهر قساوت و شقاوت می نهد که در آیات الهی تفکر نکنند و از آیات کتاب و معجزات پیامبران، راه هدایت و وعظ و اندرز نگیرند. و حاصل آیه تهدید متکبران است به آن که طبع و زیغ و قسوت بر دل های آنها چیره شود و در آن حال از دنیا روند.

و ممکن است مراد بازداشتن و منصرف کردن متکبران باشد از این که به آیات خداوند صدمه زنند و آن را باطل نمایند، که ما توطئه و معارضه های آنها را همانند فرعونیان جواب می دهیم.

وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

یعنی: و از اوصاف متکبران در برابر خداوند این است که هر آیه و نشانه و معجزه ای را در طریق راهنمایی خود ببینند ایمان نمی آورند، و اگر راه هدایت و نجات را ببینند که مفاد

ص: ۱۱۸

آن آیات است آن را برای خود راه و مسلک اتخاذ نمی کنند، و اگر راه ضلالت را ببینند مانند راه و رسمی که شیطان در مقابل خداوند و پیامبرانش اتخاذ نموده، آن را برای خود طریقه و مسلک اتخاذ می کنند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

یعنی: عدم ایمان آنها به آیات و عدم اتباع راه رشد و پیروی از راه ضلالت، به خاطر این است که از آغاز هنگامی که در برابر نشانه های توحید ما و منطق رسای پیامبران و معجزات باهره آنها قرار گرفتند تکذیب و انکار کردند و آنان از آن آیات غافل بودند. یعنی با توجه و علم، آن چنان اعراض کردند که گویی به کلی از آنها غفلت داشتند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب و نشانه های توحید ما در کرانه های جهان و نفوس آفریده ها را تکذیب کردند، یعنی مبدأ را منکر شدند، و ملاقات روز واپسین را انکار کردند، یعنی منکر معاد شدند، عمل های آنها حبط یعنی باطل و بیهوده است.

مراد از «اعمال» کارهای خیری است که در زندگی پیش از تکذیب از آنها صادر شده مانند ایمان و اعتقادات نیک قلبی، و کارهای نیک عملی نظیر اختراعات در خدمت بشر و اعانت مستمندان و صلۀ ارحام و غیره. و مراد از «حبط» کشیده شدن قلم بطلان بر استحقاقشان در صحیفه اعمال و سقوط پاداش های دنیوی و اخروی است.

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

استفهام انکاری است و مراد از «جزاء» پاداش نیک است. یعنی: آیا آنان جز به انجام عمل نیک پاداش نیک داده می شوند؟ یعنی چون کفر ورزیدند عمل های خیرشان معدوم و باطل شد، پس اعمال خیر و نیکی ندارند که پاداش خیر برند.

و ممکن است مراد این باشد که حبط عمل آنها یعنی محکوم شدن آنها به بطلان کارهای خیر و سقوط همه از ارزش، نوعی از جزاء است و این جزا را به خاطر آنچه انجام می دادند از کفر و شرک و فسق، دریافت کردند، نظیر آیه وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا [فرقان، ۲۳] و آیه وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [نور، ۳۹].

وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُّوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ «۱۴۸» وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱۴۹»

حُلِّي: جمع حَلَى، وسایل آرایش. عَجَل: گوساله. حُوَار: صدای گوساله. سَيَقَطُ فِي يَدِهِ این عبارت غالباً در مورد پشیمانی استعمال می شود و معنای لغوی آن: روی دستش افتاد.

مراد این که گزیدن به دندان بر پشت دستش افتاد، کنایه از این که سخت پشیمان شد، زیرا شخص نادم پشت دست خود را می گزد.

گوساله پرستی بنی اسرائیل

تفسیر:

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلاً جَسَداً لَهُ حُوَارٌ

موسای پیامبر پس از هلاکت فرعونیان و استقرار موقت بنی اسرائیل در صحرائی به قصد حرکت به سوی بیت المقدس، موظف شد مدت سی روز به کوه طور سفر کند و کتاب آسمانی تورات را از جانب خداوند دریافت نماید. پس از غیبت او سامری که گفته اند از اهل سامره بوده و در میان قوم موسی معروف و مورد تعظیم بوده، زینت ها و طلاجاتی که بنی اسرائیل برای روز عیدشان از قبطیان عاریه گرفته بودند جمع کرده، تندیس گوساله ای می سازد و در میان قوم خود شایع می کند که موسی مرده و خدایی که موسی بدان دعوت می کرد همین است. مردم هم اطاعت کرده، مشغول عبادت آن می شوند.

معنای آیه: و قوم موسی پس از وی از زیورهای خود گوساله ای را که جسدی بود و

صدای گوساله داشت اتخاذ کردند.

مراد از «من بعده» پس از سفر او به سوی طور است. و ظاهر آیه این است که همه قوم مرتکب ارتداد شدند و گوساله پرستیدند، لکن مراد اکثریت آنهاست، یعنی سامری و پیروان او، و عموم نسبت برای تغلیب است. و یا آن که چون اقلیت جز هارون، نهی از عمل اکثریت نکردند همه به حکم پرستندگان محسوب شدند. و خوار گوساله برای آن بوده که سامری از خاک زنده و روح دار که از تماس با پای جبرئیل یا اسب او جاندار شده بود، در جوف آن ریخته بود و در نتیجه صوت متناسب با آن جسم پیدا شده بود. و محتمل است که تندیس گوساله روح نداشته لکن طوری تنظیم شده بوده که چون بادی بر وی می وزید صدای گوساله می داد.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا

استفهام برای انکار و تقیح و توبیخ است. یعنی: آیا ندیدند که آن گوساله با آنها سخن نمی گوید و آنها را به راهی هدایت نمی کند؟! یعنی پس چگونه انبوهی از انسان ها آن را پرستیدند و از آن نیازهای خود را طلبیدند؟!!

این آیه در مقام استدلال بر نفی الوهیت و ربوبیت آن مجسمه است. و هر چند ادلّه بطلان ربوبیت آن زیاد است، زیرا جسم بودن و بدون روح و به صورت حیوان بودن و مصنوع دست مخلوقی مانند خود بودن، هر یک دلیلی بر بطلان ربوبیت آن است، لکن جهت ذکر عدم توان آن بر سخن و هدایت نمودن این است که آنها چیزی را می خواستند که حاجت های آنها را برسد و بداند و آنان را به سوی صلاح زندگیشان هدایت نماید، و این دو چیز در آن گوساله نبود.

اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ

یعنی: و بالاخره آن را به خدایی گرفتند و آنها ستمکار بودند. یعنی در این عمل ستم کردند ستمی بزرگ به خداوند که جمادات را همتای واجب الوجود کردند؛ و ستم به موسی و هارون که نهی شدید آنها را مخالفت کردند و آنها را آزرده؛ و ستم به اصل اصیل توحید و قانون غیر قابل خدشه در نزد عقل و شرع، و ستم بر ملت عظیمی که پس از آنها دنباله رو آنها شدند، و ستم به خودشان که جهنم را برای خود خریدند.

ص: ۱۲۱

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: و چون بنی اسرائیل رو دستشان افتاد، یعنی متنبه شده، سخت پشیمان گشتند و به چشم دل دیدند که سخت گمراه شده اند، گفتند: به یقین اگر پروردگار ما به ما ترحم نکند و ما را نیامرزد بی تردید از زیانکاران خواهیم بود.

باید دانست که مقتضای ترتیب این است که این آیه پس از آیه بعد باشد، زیرا پشیمانی آنها پس از برگشتن موسی از کوه طور بود، لکن برای اهمیت پشیمانی و توجه به حق، مقدم شده و گویی ترتیب چنین است: و چون موسی بازگشت و غضبناک شد و به برادر خویش عتاب نمود، آنها متنبه و پشیمان شدند و توبه کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُسْمًا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّوا عَفْوَنِي وَكَادُوا يَكْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «١٥٠» قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «١٥١»

لغت و اعراب:

غَضْبَانَ و أَسِفًا هر دو صفت مشبهه و حال اند از موسی. خَلَفَهُ - از باب نَصَرَ - : جانشین او شد. و خَلَفَهُ فِيهِمْ: او را جانشین خود کرد در میان آنها. عَجَلَ الْأَمْرَ - از باب عَلِمَ - : سرعت کرد در آن و پیش از وقت طلید آن را. ابْنَ أُمَّ - : به حذف حرف ندا و فتح امّ - مجموع دو کلمه را برای کثرت استعمال، مرکب و مبنی بر فتح کرده اند، نظیر خَمْسَهَ عَشْرَ.

ص: ۱۲۲

تفسیر:

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي

یعنی: و چون موسی به سوی قوم خود در حال غضب و تأسف برگشت، به آنها گفت: پس از من جانشینی بدی از من کردید. و علت این که موسی خشمگین و اسفناک بر قوم خود وارد شد این است که خدا پیش از رسیدن او، کار ارتداد و بت پرستی آنها را به وی خبر داده بود، از این رو تا رسید خشم خود را اظهار نمود.

أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ

یعنی: آیا در کار پروردگارتان شتاب کردید؟ مراد از «امر رب» وعده نزول تورات است که برای مدت چهل روز بود. یعنی آیا خواستید تورات پیش از موعد مقرر نازل گردد؟

وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ

یعنی: موسی در حال غضب تخته های تورات را که همه در دستش بود یا بر حیوانی بار بود، بر زمین افکند و سر برادر خود را گرفته، به سوی خود می کشید.

مراد موی سر یا کلاه و پوشش سر یا ریش اوست که در سوره طه آیه ۹۴ آمده است.

و علت غضب موسی بر هارون این است که گمان می کرد که هارون سلیقه خوبی در نهی قوم از پرستش بت ها انجام نداده و مثلاً در موارد اعمال شدت با نرمش رفتار نموده است، و این مقدار اختلاف نظر و رویه در دو نفر معصوم، قادح و مضرّ به عصمت هیچ یک نیست، هر چند در این مورد، حق با هارون بوده، زیرا او بیان کرد که نهایت توان خود را در نهی قوم انجام داده و موسی نیز پذیرفت.

و اما گرفتن موی سر برادر در اثر همان گمان بوده که هارون در امر و نهی ارشادی او «وَأَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ» سلیقه خوبی اعمال نکرده است. و این قسم رفتار، رفتار تأدیبی درباره دستور ارشادی بوده. و بالاخره از آیه شریفه غیر از ترک اولی درباره موسی استفاده نمی شود.

ص: ۱۲۳

قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: هارون در جواب رفتار او گفت: فرزند مادرم! حقیقت این است که این قوم مرا ناتوان کردند، یعنی از هر راه به جلوگیری آنان برخاستم با من مقابله کردند و مرا عاجز نمودند، و نزدیک بود مرا بکشند. حال با این رفتارت دشمنان را بر من شماتت گر ممکن، و عملاً مرا جزو این ستمکاران قرار مده.

گفته شده که تعبیر هارون از موسی به «پسر مادر» تحریک عواطف بوده و یا آن که برادر مادریش بوده است.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

موسی پس از پذیرش عذر برادر و اذعان به مظلومیت و استضعاف او در میان قوم، و به تند بودن رفتارش با او، متوجه به سوی خدا شد و عرضه داشت:

پروردگارا، بر من و برادرم بیخشی و ما را در رحمت خویش وارد کن و تو ارحم الراحمین هستی.

باید دانست که درخواست مغفرت از معصوم و استغفار او دلالت بر صدور گناه اصطلاحی از او ندارد، زیرا افراد بشر در نزد خداوند دارای درجات اند و قبح اعمال نیز دارای مراتب است، و صدور ترک اولی هرچند کمترین حزازت و عیب را دارد اما از معصومی که دارای والاترین مقام است در نزد آنها گناه به شمار می آمده هرچند گناه اصطلاحی نبوده باشد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ «۱۵۲» وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ «۱۵۳»

اعراب:

تنوین غضب و ذلّه هر دو برای تنويع و تعظیم است. کذلک اشاره است به کیفر مذکور.

مرجع ضمیر مؤنث من بعدها ی اول سیئات است و دوم توبه است.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

این آیه و آیه بعد کلام خداوند است با موسی پس از طلب غفران.

یعنی: حقیقت این است کسانی که گوساله را به خدایی گرفتند به زودی به آنها غضب و خشمی سخت از جانب پروردگارشان و ذلت و خواری در زندگی دنیا خواهد رسید.

مراد از «غضب و ذلت» امور و حوادث دنیوی است که به تدریج در درازمدت به آنها رسید، مانند سوزاندن معبودشان و پاشیدن خاکستر آن به دریا، و تبعید و بیرون راندن سامری از میان قوم و تحریم تماس با وی، اعدام عده ای دیگر از متصدیان تهیه و نصب گوساله، دستور قتال و کشتار یکدیگر، غربت دائمی از وطن برای همه و ماندن داغ این ننگ و عار بر پیشانی بنی اسرائیل در طول تاریخ.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتِرِينَ

یعنی: و ما این چنین کیفر می دهیم افتراگویان را.

سنت جاریه خدا بر این است که مجرمان بزرگ و طغیان گران سرکش را پیش از آن که در آخرت به عذاب خود گرفتار سازد، در دنیا کیفری می دهد که وسیله عبرت دیگران باشد. و ادله عقلیه در نزد عقلا و اهل وجدان و نیز شرایع آسمانی مؤید قطعی این امر است.

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و کسانی که گناهی را مرتکب شدند، خواه گناهان فرعی از صغائر و کبائر، یا اصولی از شرک و کفر و نفاق، سپس بعد از ارتکاب، از سیئات فرعی توبه کردند و از عقاید فاسد به ایمان گرویدند، به یقین پروردگار تو پس از توبه آنها بسیار آمرزنده است یعنی نسبت به گذشته که قلم عفو می کشد، و مهربان است یعنی نسبت به آینده که

ص: ۱۲۵

بر حسب مراتب توبه به رو نمی آورد، یا جبران می کند، یا تبدیل به حسنه یا تبدیل به حسنات می کند.

وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْحَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ «۱۵۴» وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَبَيْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ «۱۵۵»

لغت و اعراب:

نَسَخَ الْكِتَابَ - از باب مَنَع - از نوشته رونویسی کرد. نُسخه: کتابی که از آن رونویسی شده، و رونوشتی که از کتابی برداشته شده. رهب - از باب عَلِمَ -: ترسید. لِرَبِّهِمْ لَامٌ تَقْوِيَةٌ اسْتِ بَعْدَ تَقْدِيرِ «يَرْهَبُونَ رَبَّهُمْ». قومه منصوب به نزع خافض متعلق به اختار، و سبعين مفعول اختار. و ممکن است «سبعين» بدل از «قوم» باشد بدل جزء از کل به تقدیر «سبعين رجلاً منهم». رجفه: حرکت شدید یا صیحه و صاعقه مستلزم زلزله. ان هی الا فتنتک مرجع ضمیر مؤنث «فتنه» مفهوم از مقام است.

تفسیر:

وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْحَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ

یعنی: و چون غضب از موسی فرو نشست، تخته ها را که بر زمین افکنده بود برگرفت

ص: ۱۲۶

که برای قوم خود بخواند. معلوم می شود که الواح سالم بوده و شکستگی مانع از قرائت بر آنها واقع نشده بوده. و در نسخه آنها هدایت و رحمتی بود برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند. یعنی مفاد و محتوای الفاظ و سطور مکتوب در آن، آنان را به سوی عقاید صحیح و اخلاق فاضله و برنامه های عملی نیکو در زندگی انسان هدایت می کرد و سراپا رحمت بود برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند، زیرا حالت بیم از هر امری خاصه بیم از خداوند یکی از مهم ترین انگیزه های انسان است برای اجتناب از خطر و طلب کمال.

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا

این آیه و شماری از آیات بعد فرازهایی از سرگذشت بنی اسرائیل است که در آن برخی از نعمت هایی که به آنان عطا گردیده بیان شده و برخی از کفران نعم خلاف عقل و وجدان آنها هم ذکر شده است.

معنای آیه: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای وعده گاه ما اختیار نمود. باید دانست ظاهر آیات مقام این است که میقات مذکور در این آیه غیر از میقات و وعده گاه مذکور در آیه ۱۴۲ گذشته است که مدت آن جمعاً چهل روز بود و موسی در آن برای دریافت تورات به تنهایی به سوی کوه طور رفته بود تا آن کتاب را برای قوم خود هدیه آورد. در این میقات که مدتش معین نیست موسی همراه هفتاد نفر از گروندگان قومش برای منظور دیگری رفته است. در میقات اول خود موسی از خداوند طلب رؤیت کرده به عبارت «رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ»، و در این میقات آمدن صاعقه یا صیحه و حصول رجفه و هلاکت قوم پس از آن بدون علت ذکر شده، لکن از آیه ۱۵۳ سوره نساء فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى اَكْبَرَ مِنْ ذَلِكُمْ فَقَالُوا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً مَّعْلُومٌ مِي شُود كِه عِلْت نَزُول صَاعِقَه وَ حَدُوث رَجْفَه اَن بُوْدَه كِه اَز مُوسَى خَوَاسْتَه اِنْد خِدا رَا اَشْكَارَا بَه اَنهَا نِشَان دَهْد.

فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ

یعنی: پس چون آنها را زلزله زمین یا صیحه و یا صاعقه ای که زمین محل اقامتشان را نیز حرکت داد فرا گرفت، یعنی و همگی چون تن های بی جان نقش زمین شدند، موسی گفت: پروردگارا، اگر می خواستی آنها را پیش از این هلاک می کردی و مرا نیز

همراه آنها هلاک می کردی. یعنی در آن حال که میان قوم بودیم و آنها گوساله می ساختند یا می پرستیدند.

أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا

یعنی: آیا ما را به خاطر آنچه نادان های ما انجام داده اند در این صحرا به هلاکت می رسانی؟! مراد از «فعل سفهاء» درخواست رؤیت آشکار و دیدار علانیه است که آن جا کردند، یا ساختن و پرستیدن گوساله است که قبلاً انجام دادند.

إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ

یعنی: این عمل جز آزمایش تو نیست. (مراد این است که اگر این قوم را برای آن پرستش هلاک کردی تو خود صدای خوار در جوف گوساله آفریدی تا آنها پرستیدند.

و اگر برای درخواست رؤیت در این صحرا هلاک نمودی تو خود صدای خود را در گفتگو به آنان شنوادی تا به طمع رؤیت آشکار افتادند.) آری به وسیله این امتحان هر که را بخواهی گمراه می کنی و هر که را بخواهی هدایت می کنی. یعنی آن کس را که سوابق شر و شقاوت دارد رها می کنی تا گمراه گردد، و آن کس را که سوابق خیر و سعادت دارد راهنمایی می کنی.

أَنْتَ وَوَلِيُّنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ

یعنی: تو ای خدا سرپرست و یاور ما هستی، پس بر ما ببخش و ترحم کن و تو بهترین بخشنده گانی.

باید دانست که موسی پس از هلاکت همراهانش از بیم آن که بنی اسرائیل تهمت قتل آنها را به وی زنند و از دین بیرون روند، از ته دل خواستار زنده شدن آن ها بود هر چند از یک سو هم شمول غضب خدا بر آنها به واسطه گناه کبیره آنان مانع از درخواست بود، لکن بالأخره با کمال خضوع سخنانی که غفران او را برانگیزد و رضایت او را جلب نماید به زبان آورد، نظیر استعمال کلمه ربّ، و تسلیم نفس بر مرگ، و نسبت دادن گناه به نادان ها و سفها، و ذکر قدرت خدا در امتحان و مشیت او برای اضلال و هدایت، و در آخر گشودن زبان به توسل و دعا و طلب مغفرت تا به آنجا که خدا آنها را زنده کرد و با موسی باز گشتند.

وَاَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ «۱۵۶»

لغت و اعراب:

و فی الآخرة متعلق به و اکتب است به تقدیر: «و فی الآخرة أيضاً حسنه». هاد - از باب نَصْر - : توبه کرد و رجوع نمود.

تفسیر:

وَاَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ

تتمیه دعای موسی است، یعنی: برای ما در این دنیا حسنه بنویس و در آخرت نیز حسنه بنویس. مراد از حسنه دنیا هر چیزی است که نیکو شمرده شود از عقاید قلبی و اخلاق روحی و اعمال فرعی و نعمت های گوناگون دنیا که زندگی نیکو را تشکیل می دهند، یعنی نیکوهای دنیا را درباره ما مقرر دار و نصیب گردان. و مراد از حسنه در آخرت، رحمت های واسعة خدا و بهشت برین است. و إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ در مقام تعلیل است، یعنی درخواست حسنه به خاطر این است که ما به گفتار و کردار به سوی تو رجوع کردیم.

قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

یعنی: خداوند در جواب موسی فرمود: عذاب خود را به هرکس بخواهم می رسانم، و رحمت من گسترده بر همه چیز است. شمول عذاب را خداوند در این آیه مقید به مشیت و خواست خود کرده و رحمت را فراگیر خوانده، زیرا عذاب طبق اقتضای بنده است نه ذات اقدس خدا، و این بنده است که به وسیله عصیان و طغیان عملاً درخواست عذاب می کند و

ص: ۱۲۹

خدا هم طبق قدرت و حکمت اگر بخواهد عذاب می کند و گرنه می بخشد. ولكن رحمت طبق اقتضای ذات اوست و همه اجزاء عالم وجود در این مرحله یکسانند چنان که قدرت خدا و علم او نیز وسعت دارد و فراگیر همه ذرات عالم هستی است و بالاتر از همه ذات اقدس است که بر همه چیز احاطه دارد.

فَسَأْ كُتِبَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به زودی رحمت خود را درباره کسانی که تقوا پیشه می کنند و زکات می پردازند و برای کسانی که به آیات ما ایمان می آورند خواهیم نوشت و مقرر خواهیم داشت.

مراد از نوشتن و مقرر داشتن در آینده، اعطا و اجرای رحمت در آخرت است که شامل حال همه نیکان اهل آخرت می شود. و ممکن است مراد مقرر داشتن رحمت های خاص خود در دنیا برای بنی اسرائیل در آینده زمان وعده باشد. و مراد از زکات در این آیه مالیات معروف حکومت اسلامی نیست که بر هشت قسم از اموال بسته شده و در نه قسم از موارد صرف می گردد، زیرا این سوره مکیه است و آن زکات در مدینه تشریح شده است، بلکه ظاهراً حق مالی انسانی است که طبق سنت جاریه میان عقلا در مجامع بشری و همه ملل به اقتضای نوع دوستی و عواطف فطری جاری بوده است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

الذین یتبعون صفت الذین هم در آیه سابق است، یا مبتدأست و خبرش یا مرهم است.

أمی: منسوب به مادر، کنایه از این که درس نخوانده و خط ننوخته است. طیب: هر چیزی که طبع پسند یا عقل پسند باشد، و خبیث مقابل آن است. وَضَعَ عَنْهُ الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - ساقط کرد آن را از او. إِصْرٌ: سنگینی و گناه و پیمان. أَغْلَالٌ: جمع غُلٍّ، زنجیر آهنین که به دست و پا یا گردن بسته می شود. عَزَّرَهُ: تعظیم و تجلیل نمود از او. أَنْزَلَ مَعَهُ بِتَقْدِيرِ «أَنْزَلَ مَعِ نَبْوْتَهُ - یا - أَنْزَلَ إِمَامَتَهُ مَعِ نَبْوْتَهُ» است.

اوصاف پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل

تفسیر:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ

این آیه، تتمه کلام خدا با موسی در آیه قبل است. یعنی: ای موسی، آنهایی که به آیات ما ایمان می آورند کسانی هستند که چون پیامبر خاتم مبعوث گردد پیروی از آن رسول نبی امی می کنند. رسول است به لحاظ آن که فرستاده از جانب پروردگار است. و نبی است برای آن که پیام آور به مردم است. و امی است برای آن که مکتب نرفته و درس نخوانده و خط ننوخته است. یعنی با این وضع عالم و آگاه از همه عوالم غیب و شهود است.

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ

یعنی: پیامبری که او را در نزد خود در کتاب تورات و انجیل، نوشته می یابند. یعنی او را به نام و نشان و اوصاف کمال و کتاب و شریعت و آیات و معجزات در آن دو کتاب می بینند و می خوانند. پیامبری که آنها را به هر امر پسندیده ای فرمان می دهد و از هر امر ناپسندی نهی می کند.

و يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ

یعنی: پیامبری که در این دنیا آنچه را که نزد عقل و طبع، طیب و پاکیزه است از اجناس و اعیان این جهان از خوراکی و پوشاکی و مسکن و همسر و از عقاید و اخلاق و اعمال، حلال می کند و آنچه را که پلید است از مواد این جهان مانند میته و خون و مسکرات و

حیوانات غیر قابل اکل و نیز اعمال و عقاید و اخلاق پلید و خبیث، حرام می کند.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ

یعنی: و از دوش آنها بارهای سنگینشان و زنجیرهایی را که بر گردنشان بوده برمی دارد و فرو می نهد.

مراد از بار و زنجیر، کارهای بسیار سختی است که از زمان موسای کلیم تا زمان محمد صلی الله علیه و آله بر آنها تحمیل شده بود، برخی به واسطه کتاب های آسمانی به سزای گناهانشان، و برخی به جعل و بدعت علمای اهل کتاب به واسطه تحریف دو کتاب، و برخی به اخذ از رسوم و آداب و سنن مشرکان مانند لزوم قصاص در قتل عمدی و خطای، و وجوب بریدن عضوی که گناه از آن صادر شده، و کندن پوست بدن به جای شستن از نجاست بول، و حرمت صید ماهی در روز شنبه و خوردن چربی و پیه بدن شماری از حیوانات حلال گوشت و غیر این ها.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: پس کسانی که به آن پیامبر ایمان آوردند و او را تعظیم و تجلیل کردند و به او یاری رساندند و از آن نوری که همراه او نازل شده پیروی نمودند، آنها هستند که رستگارند.

مراد از «نور» قرآن مجید است که همراه نبوت او نازل گشته. و محتمل است به قرینه تعبیر «معه» مراد از نور، وصی معصوم او باشد که دستور ولایت او همراه منصب نبوت بر او فرود آمده است.

باید دانست که در مجموع این آیه شریفه، ده صفت زیر برای پیامبر اسلام ذکر شده است: رسول، نبی، امی، نامبرده شده در تورات، مذکور در انجیل، امر کننده به معروف، نهی کننده از منکر، حلال کننده پاکیزه ها، حرام کننده خباثت و بردارنده سنگینی ها و زنجیرها از مردم. که سه صفت اول مجتمعاً جز در این آیه و آیه بعد، در جای دیگر این کتاب کریم یاد نشده، و این صفت های سه گانه در متن تورات و انجیل در تعریف و توصیف او تصریح شده است. و پنج قسم اول به عنوان صفت کمال و معرفی شخص او، و پنج قسم دیگر به عنوان صفت فعل و جزء برنامه های عملی او بیان گردیده که در هیچ شریعتی این امور

مانند اسلام، مورد دقت و اهمیت واقع نشده است.

و با یک نگرش دقیق عقلی معلوم می شود که مجموع احکام اسلام به دو قسم تقسیم می شود: قسمی برنامه های اعتقادی (۱) و فرعی بشری، و قسمی حافظ و ضامن بقای آنها.

مرجع قسم اول و عصاره آن همان حلیت طیبیات و حرمت خبائث است، و قسم دوم همان امر به معروف و نهی از منکر است که برای اهمیت آن مقدم شده است. و چون نظر به مجموع احکام اسلام کنی، خواهی دید که شریعتی است قابل تحمل و پیاده شدن در فرد و اجتماع، و در مقایسه با اهداف والا و نتایج مطلوبه دنیوی و اخروی آن، از کمالات فردی و اجتماعی انسانی و سعادت لایتناهی و ابدی، دینی است سیمحه و سهله، و هیچ گونه احکام و دستورات شاق و طاقت فرسا در آن نیست و مصداق ما جعل علیکم فی الدین من حرج [حج، ۷۸] و یرید الله بکم التیسیر و لا یرید بکم العسر [بقره، ۱۸۵] است، و به این مطلب هم با عبارت یضع عنهم إصرهم اشاره شده است.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «۱۵۸» وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ «۱۵۹»

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا

خطاب به پیامبر است پس از بیان اوصاف کمال و اشاره به دین قویم و جامع الأبعاد او که خود را به مجامع بشری عصر خود و آیندگان معرفی کند که از جانب چه کسی و

ص: ۱۳۳

۱- عملی ظ.

صاحب چه قدرت و عظمتی فرستاده شده است.

معنای آیه: بگو: ای مردم، بی تردید من فرستاده خداوندم به سوی همه شما. یعنی از مرد و زن و هر قبیله و صنف و صاحب هر زبان و عادت و اهل هر عصر و زمان.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ

یعنی: آن خدایی که ملکیت حقیقی آسمان ها و این زمین و مالکیت و حکومت بر همه از آن اوست به ملاک آن که همه را او از کتم عدم بیرون آورده و حفظ می کند و تدبیر و اداره می نماید و بالأخره هر لحظه که مشیتش تعلق گیرد تبدیل یا فانی می سازد. و هیچ معبود به حقی جز او نیست، و او زنده می کند و می میراند. یعنی هر قابل حیات به هر نوعی از حیات را او حیات می بخشد، و هر چه را که مماتی عارض می شود او می میراند.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

در این کلام التفات است و عدول از خطاب به غیبت. یعنی گویی پیامبر خود را به ناگاه غایب دیده و از جانب او سخن می گوید.

معنای آیه: پس ای مردم، به خداوند و فرستاده او که پیام آوری درس نخوانده است ایمان آورید، پیامبری که او خود به خدا و کلمات او ایمان می آورد. مراد از «کلمات» اعم است از وحی و آنچه نوشته شده در کتاب آسمانی خود او و کلماتی که خدا با پیامبران گذشته به وحی و کتابت سخن گفته است. و از او پیروی نمایید، یعنی در همه اصول عقاید و اخلاق انسانی و برنامه های عملی، شاید هدایت یابید.

وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

این آیه در راستای سنت حسنه خداوند در کلام خویش است که چون گروهی از طاغیان را به خاطر طغیانشان نکوهش کند، سخنی از نیکان به جهت اعمال پسندیده آنها به میان می آورد، و گویی می فرماید: در مقابل آن اکثریت بدرفتار و مخالفت کننده فرامین موسی و کفران کننده نعم و طالبان خدای مجسم و پرستندگان گوساله و درخواست کنندگان رؤیت آشکار، گروه دیگری هم هستند. و مفعول «یهدون» «الناس» محذوف است، و «بالحق» متعلق به یهدون، و یا حال است از فاعل آن.

معنای آیه: و از قوم موسی گروهی هستند که مردم را به وسیله سخنان حق و صدق

هدایت می کنند، یا در حالی که بر پایه و اساس حق قرار دارند دیگران را نیز راهنمایی می کنند، و به وسیله گفتار و کردار حق در مجتمع خود عدالت می ورزند. و مراد از این گروه، پیامبران نسل یعقوب و اسباط و پیروان راستین آنهاست.

نعمت های گوناگون در بنی اسرائیل و ناسپاسی آنان

وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

لغت و اعراب:

قطع و تقطیع: پاره کردن و متفرق نمودن. اسباط: جمع سبط، نوه شخص، و غالباً در نوه دختری استعمال می شود. اثنتی عشره مفعول دوم «قطع» است، و اسباطاً بدل از آن است نه تمیز و گرنه مفرد بود، و اُمماً بدل دوم است. انبجس الماء: جوشید و فوران کرد. مَنَّ: کتیرا و شیرۀ درخت، و ترنجبین و گزنگبین. سلوی: عسل و کبک و بلدرچین. کلوا به تقدیر «قلنا لهم». طیبیات ما رزقناکم اضافه صفت به موصوف است، ای ما رزقناکم الطیبیات.

تفسیر:

وَقَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ

این آیه و یازده آیه بعد درباره بنی اسرائیل پس از نزول تورات و در ایام روانه شدن

ص: ۱۳۵

به سوی بیت المقدس است و شامل انبوه حوادث و ظهور معجزات بسیار از موسی در حق آنهاست. و در این آیه تقسیم آنها به دوازده قبیله ذکر شده به ملائکه آن که اسرائیل یعنی یعقوب دوازده پسر داشت و اولاد و احفاد هریک امتی صاحب عقیده مستقل و مسلک و رسوم خاص شده بودند و با هم شدیداً مخالفت و رقابت و اختلاف سلیقه و رویه داشتند.

معنای آیه: و ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله تفریق و تجزیه کردیم که هریک امتی بود. و به موسی هنگامی که آنها در ازمنه گرفتاری در تیه، آب طلبیدند وحی کردیم که عصای خود را بر آن سنگ بزن.

فَاتَّبَعَسْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ

یعنی: و چون موسی عصا بر آن سنگ زد به ناگاه از آن دوازده چشمه جوشید که هر مردمی یعنی هر قبیله ای آبشخور و محل انفجار آب خود را شناختند.

باید دانست که سنگ مورد اشاره در این آیه سومین سنگ با قداست و دارای خواص و اعجاز آور خاص است که از عالم بالا به زمین فرود آمده و پیش از این سنگ، حجرالاسود و مقام ابراهیم بوده است. و این سنگ ظاهراً مربع مکعب و دارای شش سطح بوده و چون موسی عصای خاص خود را بر آن می زده از هریک از جهات چهارگانه سه شکاف و سوراخ محدودی پیدا می شده و از هریک جویی روان می شده و هر قبیله منبع حصه خود را به تناسب کم و زیادی آب بر حسب نفوس قبیله یا به وسیله نوشته طبیعی بر بالای محل جوشش می شناخته است.

گفته شده که «انبجاس» که در این آیه آمده، فوران اندک آب، و «انفجار» که در آیه ۶۰ سوره بقره آمده فوران زیاد و واسع آن است. پس معلوم می شود که آب چشمه ها ابتدا اندک بوده و رفته رفته زیاد می شده و یا آن که بر حسب نیاز، گاهی اندک و گاهی زیاد می شده است.

وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى

یعنی: و بر آنها ابر را سایبان کردیم، و بر آنها منّ و سلوی فرو فرستادیم. و این امور در بیابان گرم میان مصر و شامات بوده که خداوند ابری را که پوشاننده تابش و حرارت خورشید بود در روز سایبان آنها می کرد که وقت سیر آنها حرکت و وقت اقامتشان ایست

کند. و «مَنْ» ترنجبین یا شیرخشت و «سَلْوَى» کبک یا بلدرچین است.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

یعنی: پس از بذل نعمت های مذکور، در خطابی به عنوان تنبیه و امتنان به آنها گفتیم: از آنچه روزی شما کردیم که همه طیب و پاکیزه است بخورید و برخوردار شوید. و آنها به ما ستم نکردند و لکن خود به نفس خویش ستم می نمودند، یعنی در این که نعمت ها را از آنها سلب نمودیم. مراد این است که نتیجه مخالفت آنها از فرامین موسی و دستورات یوشع پس از او که کفران نعمت کردند و درخواست تغییر و تبدیل نعمت های نیکو به بد نمودند سبب انقطاع نعمت شد.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَيَنْزِلُ الْمُحْسِنِينَ
«۱۶۱» فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ «۱۶۲»

لغت و اعراب:

إِذْ متعلق به «أذُكْر» مقدر است. حِطَّة مصدر است به معنای ساقط کردن و فروریختن، و خبر مبتدای محذوف است به تقدیر
مَسَأَلْتُنَا حِطَّةَ الذُّنُوبِ

تفسیر:

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ

این آیه و آیه بعد نظیر دو آیه ۵۸ و ۵۹ بقره است و جز اندکی در تعبیر اختلافی در

ص: ۱۳۷

عبارت ندارند. و مفاد این آیات حادثه ای است که برای بنی اسرائیل در اواخر حرکت از مصر به سوی شامات رخ داد. و مراد از «قریه» بیت المقدس است که در تصرف عمالقه بود، یعنی ملتی از جباران و طاغیان اولاد سام بن نوح که ظاهراً بت پرست بوده اند. و خداوند برای بنی اسرائیل پس از هلاکت فرعونیان سکونت در آن محل را مقرر داشته بود و به موسی دستور آمد که با بنی اسرائیل به سوی آن شهر روند و به عمالقه حمله کنند و آن جا را متصرف شوند و برای خود مسکن دائمی گزینند. بنی اسرائیل در این جا نیز مخالفت کردند و کیفر و مجازات آنان، حیران شدن در سال های متمادی در تیه مقرر شد.

معنای آیه: و متذکر باشید هنگامی را که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر ساکن شوید. یعنی به عنوان نبرد وارد شوید و پس از پیروزی ساکن گردید. و از هر جای آن بخواهید برخوردار شوید، و حطه بگویید، یعنی از خدا ریزش گناه بطلبید. و کلمه «حطه» در سوره بقره آیه ۵۸ پس از «ادخلوا الباب» آمده و این جا پیش از آن. و ممکن است در دو نوبت به آنها خطاب شده باشد.

تخلف بنی اسرائیل از احکام خدا

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّعْفِرُ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و از این در که درب اصلی و دروازه ورودی شهر است در حال خضوع و تسلیم وارد شوید، یا در حالی درآید که پس از ورود، همگی به سجده افتاده باشید. که اگر چنین کنید گناهان شما را می آمرزیم. و البته نیکوکاران شما را فزونی می بخشیم. یعنی بیش از پاداش تفضل هم می کنیم. و ممکن است مراد فزونی در ایمان و کمالات و رفاه دنیا در آینده باشد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

یعنی: پس کسانی از آنها که ستم کرده بودند، به جای سخنی که به آنها گفته شده بود سخن دیگری گفتند. یعنی دستور بود «حطه» بگویند «حطه» گفتند، یعنی گندم طلبیدند.

پس ما بر آنها عذابی از آسمان فرو فرستادیم، و این به سبب آن بود که آنها پیوسته ستم می کردند. گفته شده: مراد از رجز آسمانی طاعونی بود که میانشان شیوع یافت و منجر به هلاکت بیست و چهار هزار نفر از آنها شد.

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعِدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ
كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی و مسکن آنها از شهر و روستا. عدا طوره - از باب نصر :-

تجاوز نمود از حدّ خود. سبت: روز شنبه، و سبت زید - از باب ضرب و نصیر :- داخل در سبت شد، یا تعظیم نمود سبت را. کلمه اذ در اذ يعدون و اذ تأتیهم هر دو بدل اشتمال از قریه است به تقدیر «سئلهم عن زمان عیدوهم و زمان إتيان الحيتان». حيتان: جمع حوت، مطلق ماهی و غالباً در ماهی بزرگ استعمال می شود. شرع: جمع شارع، مانند رقع و راکع، یعنی ظاهر و نزدیک. بلاه - از باب نصر :- امتحان کرد او را. و نبلوهم به تقدیر «كُنَّا نَبْلُوهُمْ».

تفسیر:

وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ

این سوره، مکیه است و گفته شده که در اوایل بعثت نازل شده است. و هر چند دعوت پیامبر در آن روز غالباً متوجه مشرکان بود، لکن در مکه نیز برخی از اهل کتاب می زیسته اند و نقل سرگذشت موسی و قوم او در مقابل یهود به نحوی که در این سوره و سوره های مکی آمده برای اظهار معجزه است و بیان آن که یک شخص امی که سرگذشت پیامبران قدیم را بدین طرز زیبا و دقیق و متین تر از تورات نقل می کند قطعاً سخنش برگرفته از سرچشمه وحی است. و سؤال و استفهام از یهود به عنوان تقریر و توبیخ آنها و اظهار این است که علم او از راه وحی است.

ص: ۱۳۹

معنای آیه: ای پیامبر، از طایفه یهود حال مجتمعی را که در نزدیکی و حضور دریا بودند بپرس. مراد اهل مدین یا ایله است که در ساحل دریا می زیستند.

إِذْ يَعُدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيَاتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ

یعنی: سؤال کن از هنگامی که در روز شنبه تجاوز می کردند، یعنی درباره تعظیم روز شنبه و اجتناب از صید ماهی در آن روز که حکم مؤکد تورات است تخلف می کردند و ماهی می گرفتند. یعنی سؤال کن از تجاوز آنان زمانی که ماهی های آنها در روزی که سبت می کردند، یعنی به احترام آن روز بنا می گذاشتند که ماهی نگیرند، فراوان و ظاهر در روی آب و نزدیک به ساحل و ماهی گیران می آمدند، و روزی که سبت نمی کردند و صید ماهی ممنوع نبود و آماده ماهی گیری می شدند ماهی ها نمی آمدند. و حاصل آن که بپرس تا اقرار کنند که چگونه گناهان روشن را مرتکب می شدند.

كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

یعنی: ما آنها را این گونه آزمایش می کردیم به سزای آن که پیوسته از طاعت ما خارج می شدند. و حاصل آن که نه از آزمایش تحریم تشریحی نیکو بیرون آمدند و نه از امتحان منع تکوینی، زیرا در مقابل آن چنین حيله می نمودند که تورهای بزرگ ماهی گیری را در روز شنبه می افکندند تا پر شود و روز یکشنبه بیرون می کشیدند، و یا حوض ها و آبگیرها در کنار دریا می ساختند که پر از ماهی شود و آخر روز می بستند تا یکشنبه صید کنند.

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةُ إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «١٦٤» فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزَابٍ بَيِّسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ «١٦٥» فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ «١٦٦»

و اذ قالت به تقدیر «أذکروا». معذره مفعول له است به تقدیر «نَعِظُهُمْ لِإِقَامَةِ الْعَذْرِ». بیس صفت است به معنای شدید. عتی زید - از باب نَصِر - : تکبر و استکبار و گردنفرازی کرد، از حد گذشت. قرده جمع قِرْد بر وزن مِلْح، بوزینه. خاصیء: مطرود. عمّا نهوا به تقدیر «عن ترک ما نهوا».

فلسفه امر به معروف و نهی از منکر

تفسیر:

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

جمعیت ساحل دریا که در آیه قبل نسبت تعدی به آنها داده شد به سه طایفه تقسیم شده بودند: طاغیان که پیوسته گناه می کردند، ناهیان از منکر، ساکتان و خموشان. و از این آیات معلوم می شود که حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حکمی بسیار شدید و به تنهایی سبب آزمایش آنها بوده هرچند ممکن است این حکم از باب مثال باشد و عاصیان در اغلب احکام تورات طغیان داشته اند. و نیز معلوم می شود که طاغیان قوی و نیرومند و حایز اکثریت و در طغیان خود مصرّ بوده اند به گونه ای که ناهیان توان نهی از منکر در مرتبه بالاتر از وعظ و اندرز را نداشته و ساکتان هم از پذیرش آنها نومید بوده اند.

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی را که گروهی از آنان، یعنی ساکتان به ناهیان از منکر گفتند: چرا گروهی را که به یقین خداوند آنها را هلاک خواهد نمود یا آنها را به عذابی سخت معذب خواهد کرد - یعنی طغیان گران را - موعظه می کنید؟

قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

یعنی: ناهیان در جواب گفتند: ما آنها را موعظه می کنیم به خاطر آن که عذری در پیشگاه پروردگارتان داشته باشیم و مورد مؤاخذه به گناه ترک نهی از منکر قرار نگیریم، و برای آن که شاید آنها پرهیزند. علت تعبیر به «معذرة الی ربکم» به جای «معذرة الی ربنا» این است که به ساکتان بگویند پروردگار، خدای شما نیز هست پس شما نیز باید نهی کنید.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

آیه اشاره به سرانجام قوم موسی است. یعنی پس چون طغیان گران آنچه را که بدان تذکر داده شدند از ترک تعدی و طغیان، فراموش کردند، یعنی به گونه ای بی اعتنائی نمودند که گویی به کلی فراموش نموده اند، ما سرانجام کسانی را که از کار زشت نهی می کردند نجات بخشیدیم و کسانی را که ظلم کردند یعنی بر خود و ملت و آیندگان و قانون و پیامبر خود، به عذابی سخت گرفتار کردیم به سزای آن که همواره از فرمان ما خارج می شدند.

باید دانست که مفاد این آیه تنها شمول نجات نسبت به ناهیان است و از حال ساکتان که اعتراض کننده به ناهیان نیز بودند ساکت است، لکن در برخی از روایات است که آنها نیز مشمول عذاب شدند. و ممکن است گفته شود که سکوت آنها هم ظلم بوده و «أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا» شامل حالشان شده است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

این آیه بیان عذاب بئیس است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

یعنی: پس چون آنها از آنچه از آن نهی شدند سر باز زدند و تکبر ورزیدند، به آنها گفتیم: میمون هایی خوار و رانده شده شوید.

مراد از قول خدا در این جا اراده تکوینی اوست که تخلف از مراد، در آن محال است.

یعنی اراده کردیم که همه بوزینه شوند و بلافاصله بوزینه شدند. وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمِجٍ بِالْبَصِيرِ [قمر، ۵۰]. و ظاهر آیه این است که به صورت میمون شدند و روحشان انسان بود و خواری و ذلت خود را به چشم خود می دیدند. و ظاهراً وقت توبه و پشیمانی نیز گذشته بود. و طبق روایات، چند صباحی به همان حال ماندند، سپس به عذاب اخروی گرفتار شدند.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۶۷» وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الضَّالِّحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «۱۶۸»

تَأْذَنَ و آذَن: اعلام کرد، مانند تَوَعَّدَ و أَوَعَدَ. سامه العذاب - از باب نَصَرَ -: عذاب را روا داشت و تحمیل کرد بر او. قطع و قَطَعَ: برید و متفرق نمود. بَلَاهُ - از باب نَصَرَ -: آزمایش نمود او را. أَمَمًا حال است از مفعول قَطَعْنَاهُمْ، یا مفعول دوم آن است، زیرا قَطَعْنَاهُمْ به معنای «صیّرناهم» است. دُونَ ذَلِكْ صفت محذوف است به تقدیر: و مِنْهُمْ جَمَاعَهُ دُونَ ذَلِكْ.

حسَنَات: خوشی‌ها و رفاه زندگی. سَيِّئَات: بدی‌ها و مصائب.

سرگردانی و ذلت بنی اسرائیل

تفسیر:

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

یعنی: و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد که به یقین بر آنها تا روز قیامت کسانی را برمی‌انگیزد که همواره عذاب سختی را بر آنها روا دارد و تحمیل نماید.

مراد از اعلام، ابلاغ آن تهدید عظیم و وعید خطیر بر گذشتگان بنی اسرائیل است به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی. و مراد از ادامه بعث دشمن بر آنها تا روز قیامت، برانگیختن و مسلط نمودن سلطه‌های مقتدر است بر آنها در هر عصر و زمانی که آنها طغیان کنند و ستم از حد بگذرانند خواه از قدرت‌های حَقِّه و ائمه عدل باشند یا دیکتاتورها و ائمه کفر و جور، مانند تسلط بخت نصر در عصری، و پیامبر اسلام در عصری دیگر. و ممکن است کلمه «إلی یوم القیامه» کنایه از طول زمان باشد.

إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: به یقین پروردگارت تو زود کیفر است، و بی تردید، او بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی در عین حال که غفور و رحیم است، گاهی به اقتضای حکمت بالغه در اداره اجتماع، در عقاب مجرمان سرعت و تعجیل می‌کند و به جهان دیگر محول نمی‌سازد.

وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكْ

یعنی: و بنی اسرائیل و ملت یهود را در روی این زمین به امت‌ها و فرقه‌های مختلف در

هدف و مذهب و مسلک تقسیم کردیم که هر گروهی در قطعه ای از زمین زندگی می کنند، برخی از آنها قومی صالح اند و برخی غیر صالح یا پایین تر از آنها.

مراد بیان حال یهود از آغاز تا زمان نزول این آیات از نظر ایمان و کفر است که صالحان عبارت اند از مؤمنان و عاملان به تورات تا زمان عیسی، و پایین تران منکران عیسی و انجیل اند، و پایین تر از آنها منکران عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اند.

و ممکن است تقسیم به لحاظ اعمال و رفتار آنها باشد مانند نیکوکارانشان در هر عصری و طغیان گران در ظلم و کشتن پیامبران و شنوندگان دروغ و ربا و رشوه خواران در هر زمان. و ممکن است اشاره باشد به آنچه در روایات آمده که فرقه یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند.

وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی: و ما آنها را در طول تاریخ ممتدشان به انواع حسنات و سیئات آزمایش نمودیم.

«حسنات» خوشی های زندگی مانند تندرستی، اولاد بسیار، اموال فراوان و امنیت محیط است، و «سیئات» بدی ها و ناراحتی هاست مانند بیماری، فقر و مسکنت، ناامنی، قحطی و غیره. این امور را پیش آوردم شاید به سوی حق بازگردند. یعنی حسنات سبب بیداری و انگیزه سپاس گزاری، و سیئات سبب توبه و پشیمانی باشد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأَخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «۱۶۹» وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ «۱۷۰»

خَلَفَ زَيْدًا - از باب نَصْر - : جانشین او شد. خَلَفَ: قرنی پس از قرنی. و نیز جانشین که مفرد و جمع در آن یکسان است و غالباً در جانشین بد استعمال می شود. یاخذون حال است از فاعل ورثوا به تقدیر «کانوا یاخذون». عَرَضَ: متاع دنیا. اَدْنَى و دنیا یعنی این جهان به لحاظ نزدیک تر بودن آن نسبت به آخرت که دورتر است، یا بسیار پست و بی قدر بودن.

مِثَاقِ الْكِتَابِ اضَافَةٌ ظَرْفِيَّةٌ است به معنای فی. دَرَسَ الْكِتَابَ وَ الْعِلْمَ - از باب نَصِير - : روی آورد به آن و حفظ کرد آن را. أَفَلَا تَعْقِلُونَ: به تقدیر «قل لهم أفلا». مسك به و مسك به: چنگ زد به آن.

دین فروشی بنی اسرائیل

تفسیر:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى

این آیه درباره علمای تورات و کسانی از یهود است که پس از اسلاف و گذشتگانشان به عنوان اخلاف به وجود آمدند و مشغول تعلیم و تعلم تورات شدند، ولی گرفتار حطام دنیا گشته و تورات را در مسیر هوا و ریاست و جمع مال قرار دادند.

معنای آیه: پس از اسلاف یهود جانشینانی ناصالح از آنها سرکار آمدند که به کتاب تورات روی آوردند (۱) و به عنوان محصّین و علمای تورات مشغول خواندن و تدریس آن شدند در حالی که همواره متاع و حطام این دنیا را می گرفتند. یعنی به عنوان تبلیغ آن و قضاوت بر طبق آن و رشوه برای تحریف الفاظ و احکام آن اموالی را می گرفتند و اندوخته می کردند.

وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ

یعنی: و آنان در مقابل اعتراضات مردم می گویند به زودی ما بخشوده خواهیم شد.

حالشان تقاضا نمی کند که این سخن از آنها از راه امید واقعی به مغفرت خدا صادر شده باشد، بلکه از روی غرور و هوا و گمان این که آنان در حکم فرزندان خدا و دوستان اویند

ص: ۱۴۵

چنین می گویند، و تمسک به استغفار برای تخلص از نکوهش مردم است، از این رو می فرماید: و اگر باز هم از امتعه و حطام دنیا از همان راه اول برسد آن را می گیرند.

أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ كِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ

استفهام برای تقریر و توییح است. یعنی: آیا بر عهده آنها پیمانی در کتاب تورات گرفته نشده بود که به نام خداوند جز حق نگویند؟ (ظاهراً این رقم پیمان در متن تورات از عالمان و مبلغان تورات گرفته شده) یعنی پس چگونه مال دنیا را از راه ارتشاء و ربا و تحریف کتاب می گیرند و به نحو قطع می گویند خدا ما را می آمرزد؟ و این در حالی است که آنها تورات را خوانده اند و بررسی کرده و از احکام آن باخبرند.

وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه دارند بهتر است، آیا نمی اندیشید؟! یعنی به آنها بگویید چرا نمی اندیشید؟

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

این آیه در بیان حکم کلی است شامل همه مذاهب و ملل در طول تاریخ.

معنای آیه: و کسانی که به کتاب آسمانی خویش تمسک می جویند و نماز را اقامه می کنند، به یقین ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی کنیم.

باید دانست که عموم موصول «الذین» و استعمال تمسک به صیغه مضارع که خالی از ظهور در استمرار نیست، و اطلاق حال تمسک به کتاب، و اطلاق یا عموم کتاب، همه اینها افاده می کند که مراد اعطای قاعده ای کلی است شامل حال همه کسانی که به کتاب آسمانی عصر خود تمسک جویند و همواره احکام خود را از اصول عقاید و فنون اخلاق و فروع اعمال از آن کتاب استنباط کرده و عمل نمایند و نماز را برپا دارند، خواه یهود از تورات در عصر خود یا نصاری از انجیل در زمان خود یا مسلمان از قرآن تا آخرالابد.

و این که فرمود: بی تردید ما پاداش نیکان و اصلاح گران را ضایع نمی کنیم، یعنی آنچه را در دنیا حکمت عام و نظام تام اقتضا کند، در دنیا و آنچه باید در آخرت برسد در آن جا به آنان خواهیم داد.

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

لغت و اعراب:

نَتَقَ الشَّيْءَ - از باب صَرَبَ و نَصَرَ - بلند کرد آن را، از جا بر کند آن را. ظُلَّة: سایبان.

خُذُوا به تقدیر «قلنا لهم: خذوا».

تفسیر:

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ

این آیه، حاکی از آخرین داستان بنی اسرائیل در این سوره است، و ظاهر آیه این است که: چون موسی الواح تورات را به آنها عرضه کرد، به آنها دستور داد همه را بخوانند و از محتوایش آگاه گردند سپس بپذیرند. و تورات کتاب دین و شریعت بود، یعنی علاوه بر شامل بودن فنون مختلف معارف و نور و هدایت، نسبت به نیازمندی های بشر آن روز حاوی احکام شریعتی مستقل از اصول و فروع بود، و چون مطلع شدند که تکالیفی سنگین در آن هست از پذیرش آن سر باز زدند و خداوند نیز در تکالیف خود تأکید ورزید.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که ما کوه را از جای خود برکنیدیم و بر بالای سر آنها نگه داشتیم که گویی سایه بان است، و گمان کردند یا یقین نمودند که بر سر آنها خواهد افتاد. (طبق تواریخ، قوم موسی قریب ششصد هزار نفر و محل اجتماع آنها و عائله و مواشی و اموالشان در حدود یک فرسخ در یک فرسخ بوده، پس بزرگی کوه مذکور و وسعت آن به قدری بوده که بر بالای سر همه گسترده بوده است).

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

یعنی: در آن حال به آنها گفتیم: آنچه به شما داده ایم، یعنی کتاب آسمانی

تورات را به قوت قلب بگیریید و هرچه در آن است، از احکام و معارف به نیروی بدن پیاده کنید.

ظاهر کلام این است که خدا آنها را به اخذ و تذکر آنچه داده اجبار نموده، لکن متعلق اکراه و اجبار، التزام و اقرار لفظی است که به اصول آن معتقد شوند و به فروع آن عمل کنند، و گرنه اعتقاد قلبی قابل اکراه نیست و عمل خارجی هم در آینده است.

داستان عالم دَر

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾ وَكَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

لغت و اعراب:

من ظهورهم بدل بعض است از من بنی آدم. ذریتهم مفعول أخذ. ألسنت بر بکم به تقدیر «قائلاً لهم ألسنت». أن تقولوا به تقدیر «کراهه أن تقولوا». عن هذا اشاره است به مشهود علیه یعنی توحید. ولعلهم عطف به غایت محذوف است، به تقدیر: «لمصالح عالیه و حکم کثیره ولعلهم».

تفسیر:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

این آیه در مقام بیان این است که سنت جاریه خدا با انسان ها در دنیا به گونه ای است که چون در آخرت کفار و فساق آنها را محکوم به عذاب کند، عذری نخواهند داشت و حجتی

ص: ۱۴۸

معنای آیه: و به یاد آور زمانی را که پروردگار تو از اولاد آدم یعنی از اصلاّب آنها اولادشان را برگرفت و به صحنه وجود آورد.

مراد از «بنی آدم» تمام نسل او از نخستین فرزندش تا آخرین فرد متصل به انقراض عالم است. و مراد از ظهور، ظُهر و پشت یکایک آنهاست. و حاصل آن که خدا از مجموع اولاد متسلسل آدم در طول تاریخ دنیا از پشت و صلب هر فرد سابق اولاد لاحق را پدید آورده، از نسل اول نسل دوم را و از دوم سوم را و همین طور.

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا

یعنی: و از یکایک آنها علیه خودشان گواهی گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها گفتند: چرا، تو پروردگار مایی.

کیفیت گواهی گرفتن این است که به هر یک در دنیا مدتی عمر داد، و عقلی که حسن و قبح و نیک و بد را تشخیص دهد به آنها عطا نمود، و پیامبرانی همراه معجزه و براهین توحید به سوی آنها فرستاد به گونه ای که اگر عقل خود را به کار گیرند و به گوش وجدان دعوت انبیا را بشنوند وجود حق و توحید ربوبی را به وضوح درک کنند و بدان گواهی دهند. و چنان که این اشهاد و طلب گواهی از خداوند تکوینی است این رقم گواهی از بنی آدم نیز تکوینی است و همین اندازه در تنجیز تکالیف محوّله و جواز مؤاخذه در دنیا و عقاب در آخرت کافی است هر چند گواهی لفظی نباشد و بلکه آنها با انکار و عناد، با آن مقابله کنند.

و باید دانست که خطاب پیامبر یا مخاطبان و نقل حادثه ای به صیغه ماضی (یعنی از اول آیه تا کلمه شهدنا) در حالی که هنوز محقق نشده روی اتکاء به این است که مقداری از حادثه هر چند اندک، در خارج واقع شده و بقیه هم قطعی است به گونه ای که گویی محقق شده است. (۱)

ص: ۱۴۹

۱- . گویا مرحوم مؤلف با عدم اشاره به ماجرای عالم ذر که در روایات فراوان به آن پرداخته شده و مراد از این آیه، همان دانسته شده و مراد از این آیه، همان دانسته شده، نشان داده است که در عین صحت آن استشهاد، آیه معنای ظاهری و ساده خود را نیز دارد و در شرح آیه به معنای باطنی و تأییل آیه نیازی نیست.

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

یعنی: ما این قسم اشهاد را برپا کردیم که مبادا شما طایفه بشری در روز قیامت بگویید:

به یقین ما از این غافل بودیم.

مراد از «هذا» توحید و شتون آن است. و غرض آن که اگر خدا در دنیا به بشر عقل سلیم نمی داد و پیامبران را نمی فرستاد، بی تردید آنها هنگام مؤاخذه به تخلفات دنیوی می توانستند بگویند: ما به کلی از مسأله توحید بی اطلاع بودیم.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

این آیه اشاره به عذری دیگر از مجرمانی دیگر در روز قیامت است.

یعنی: کسانی که بر گذشتگان آنها اقامه حجت شده و آنها شرک را اختیار کرده اند و این اعتقاد در اولاد آنها باقی مانده و به طور طبیعی عادت شده است.

مفاد آیه این است: و یا آن که مبادا بگویید: جز این نیست که پدران ما پیش از ما مشرک شدند و ما ذراری و اولاد آنها بودیم، یعنی نادیده و نفهمیده به حسب عادت پیرو آنها شدیم. پس آیا ما را به کارهایی که اهل باطل کرده اند هلاک می کنی؟! یعنی در آتش می افکنی!؟

وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی: و ما آیات خود را این گونه تفصیل و توضیح می دهیم به جهت مصالح عالی و حکمت های فراوان و به جهت آن که شاید آنها باز گردند.

ممکن است مراد، آیات قرآن مجید باشد و «ذَلِكَ» اشاره به آیه های گذشته، یعنی همه آیات قرآن را به همین منوال جدا جدا می آوریم و هریک را از حیث الفاظ و معانی و احکام و معارف، مفصل و روشن می کنیم. و ممکن است مراد، آیات تکوینی باشد، یعنی و نظیر آفرینش طایفه بشری و اهدای عقل به آنان و توجیه تکلیف و میراندن و زنده کردن آنها در آخرت که همه آیات تکوینی توحید و قدرت است. ما سایر آیات تکوینی خود را در این جهان در آفاق و کرانه های گیتی و انفس موجودات ذوی العقول و غیر آنها تفصیل می دهیم، و این به خاطر مصالح عالی و حکم بسیار است و برای این که شاید آنان به خدا باز گردند.

وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ «۱۷۵» وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱۷۶»

لغت و اعراب:

انسَلَخَ مِنْ ثوبه: از لباس خود بیرون شد. أَتَّبَعَهُ زید و أَتَّبَعَهُ: پیروی کرد زید از او. فَكَانَ یعنی فَصَارَ. غاوی: گمراه. أَخْلَدَ إِلَى الشَّيْءِ: میل کرد به آن و اطمینان نمود بر آن. لَهَثَ الْكَلْبُ - از باب مَنَعَ و عَلِمَ -: زبان خود را از تشنگی یا ناراحتی یا خستگی یا هاری بیرون آورد. قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبَرَ - از باب نَصَرَ -: بازگو کرد خبر را برای او. الْقِصَصُ اسم مصدر است به معنای قصه، و الف لام آن عهد است.

تفسیر:

وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا

این آیه و آیه بعد اشاره به یکی از حوادث عجیب و عظیم و عبرت انگیز تاریخ بنی اسرائیل است و آن داستان مردی به نام بلعم فرزند باعور است که در عصر موسی بن عمران پیدا شد. وی نصیبی وافر از علم تورات پیدا کرد و از جمله عابدان زمان خود گردید و اسم اعظم خداوندی به او الهام شد. اما پس از مدتی به وسوسه شیطان و دشمنان موسی و اغوای همسرش و وعده اموال فراوان، در مقابل دعوت موسی به مخالفت برخاست و تغییر عقیده و رفتار داد.

ص: ۱۵۱

معنای آیه: ای پیامبر، برای ملت یهود، سرگذشت کسی را بازگو کن که آیات خود را به او عطا کردیم. مراد از آیات در این جا علم تورات و آیات انفسی است، یعنی دانش وافر و کرامت نفس و عرفان حق از آیات عالم که نور توحید در دل او تجلی یافت و صاحب دعا‌های مستجاب گردید.

فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

یعنی: پس او از میان آن آیات بیرون آمد، به این صورت که به موسی و شریعتش کافر شد و از علم و کرامت و قداست و قرب الهی به گونه ای بیرون آمد که گویی خودش آن لباس بهشتی را از بر روح بر کند، و پس از آن شیطان او را دنبال کرد و خواسته های خود را بر او تحمیل نمود و در نتیجه او از گمراهان گردید.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ

یعنی: و اگر ما می خواستیم به وسیله همان آیات، او را بالا می بردیم، و لکن او خود میل به سوی زمین کرد و پیروی از هوای نفس خویش نمود.

مراد از مشیت، اراده حتمی خداست، یعنی اگر می خواستیم به قهر و جبر و بدون اراده او مقامش را بالا می بردیم. و مفاد استدراک به «ولکن» این است که چون ما بشر را در همه افعال، خواه قلبی یا بدنی، حتی ایمان و کفر، آزاد گذاشته ایم، و او به اختیار خود، سقوط و انحطاط و تنزل را انتخاب نمود و میل به زمین و دنیای پست کرد و در عقاید و رفتار، پیرو هوا شد، از این رو رفع مقام او و بالا بردنش را اراده حتمی نکردیم.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ

یعنی: پس مثل او مثل سگ هار یا خسته و تشنه است که چون بر او حمله بری، زبان از کام در آورد و چون رها کنی باز زبان خود آویزان نماید. یعنی شدت کفر و عناد او به گونه ای است که برای او فرقی نیست میان آن که او را به کیفر کارش تهدید کنی و یا به حال خود رها سازی.

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْضِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: این است توصیف و مثال و نمونه گروهی که به آیات کتاب و نشانه های

توحید ما کفر ورزیدند. پس ای پیامبر، این قصه و حادثه عجیب را بازگو کن شاید آنان بیندیشند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

تفسیر:

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ

یعنی: بسیار زشت و بد است صفت گروهی که آیات کتاب های ما و یا نشانه های توحید و عظمت ما را (که همه کرانه های جهان و نفوس خلاق را پر کرده) انکار و تکذیب کردند و آنها از قدیم همواره به خودشان ستم می نمودند. زیرا خود را از همه کمالات انسانی در دنیا و سعادت های غیرمتناهی در آخرت محروم کردند، و چه ظلمی بالاتر از این است؟

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

الف لام «المهتدی» دلالت بر کمال دارد، یعنی: کسی که خدا او را هدایت کند او بهترین و کامل ترین هدایت یافته است. زیرا موجود واجب الوجود سراپا حکمت و رحمت، هدایت نمی کند مگر به امری عظیم و خیری بزرگ مانند کمالات انسانی و مراتب معنوی و عقاید علمی و فضایل اخلاقی در دنیا و سعادت غیرمتناهی در آخرت. و هدایت مخلوق ممکن محدود جز به سوی چیز اندک و بی ارزش نخواهد بود.

و الف لام «الخاسرون» نیز دلالت بر کمال دارد، یعنی کسانی که خدا آنان را گمراه کند و پس از دعوت و اتمام حجت و عدم پذیرش آنان، به حال خود رها نماید، آنهاوند که زیانکار به تمام معنا هستند، زیرا آنها وجود و هستی خود را به زیان داده اند و این بالاترین زیان هاست.

ص: ۱۵۳

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۱۷۹»

تفسیر:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ

یعنی: حقیقت این است که بسیاری از جن و انس را ما برای دوزخ آفریده ایم.

ظاهر آیه این است که خدا جهنمیان را یعنی کسانی را که در آخرت اهل آتش خواهند بود از آغاز برای جهنم آفریده است و علت غایی خلقتشان جهنم و عذاب است؛ و این مطلب با عدل و حکمت و رحمت او سازگار نیست. لکن مراد از خلقت برای دوزخ اراده فرعی و تبعی است نه مانند اراده اصلی خلق نیکان برای بهشت. بدین معنا که اراده حقیقی و اصلی خدا از آفرینش جن و انس سعادت آنها و بهشتی بودن آنهاست، و چون کفار و فساق، خود به سوء اختیارشان در دنیا به وسیله کفر و شرک و گناهان کبیره مقدمات عذاب و علت تامه ورود در آتش را فراهم کرده اند، پس آنها به جد و اصرار خواستار دوزخ شده اند، و خداوند هرچند می توانست در دنیا جلو کفر و فسق آنها را بگیرد و به قهر و جبر، آنان را به سوی ایمان و عمل صالح سوق دهد و نگذارد مستحق آتش شوند، لکن سنت جاریه خدا بر این است که عباد را در دنیا مختار و آزاد گذارد و اعمال اجبار تکوینی نکند. بنابراین، خداوند به تبع خواست آنها دوزخ را برای آنها خواسته است.

حاصل آن که خداوند از ازل می دانست شقاوتمندان به سوء اختیار و اراده، راه را کج خواهند رفت و جهنم را به رغبت خود خواهند خرید، پس خدا از ازل با چنین اراده ای خواست آنان جهنمی شوند. و گفته شده که این کار خداوند نظیر نجاری است که تخته ها و چوب هایی را برای ساختن مثلاً درب و پنجره ای تهیه نموده و او می داند مقداری از این تخته و چوب ها، درب و پنجره می شود و در مسیر هدف اصلی قرار می گیرد، لکن مقداری هم طبعاً ریزش کرده تراشه و وسیله سوخت خواهد بود. پس او می تواند بگوید که این

تخته ها و چوب ها را برای درب و پنجره و مقدار زیادی را هم برای سوخت تهیه کرده ام.

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا

آیه در بیان این است که چگونه آنها راه دوزخ گرفتند و محکوم به جهنم شدند.

معنای آیه: آنها را دل هایی است که بدان درک و فهم ندارند، یعنی مغز و قوه عاقله دارند، ولی در حقایق نمی اندیشند. و آنها را چشمان یا قوای باصره است که با آنها نمی بینند، و آنها را گوش ها یا قوای سامعه است که با آنها نمی شنوند.

یعنی نه به این معنا که قوه عاقله و حواس ظاهره شان از کار افتاده است، بلکه بدین جهت که خداوند به سزای کفر و فسقشان، مهر قساوت و غفلت بر دل هایشان زده به طوری که نه نیروی عاقله آنان معارف و حقایق الهی را درک می کند و نه قوه باصره شان مناظر توحید و آیات انفس و آفاق را می بیند و نه نیروی سامعه شان پند و اندرز پیامبران و وعد و وعید الهی را می شنود.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

یعنی: آنها همانند چهارپایانند بلکه آنها گمراه ترند. زیرا حیوان در حد خود از منافع زندگی برخوردار و از مضاررش اجتناب دارد و اینها چنین نیستند. و عدم درک حیوان طبیعی است و در افعالش معذور است اما این ها در عدم درک اختیار دارند و در اعمال مسئول اند. و حیوان بهیمیت و سببیتش محدود است و اینها غیرمحدودند.

آنها هستند که واقعاً غافل اند. یعنی در سایه غور در شهوات، از همه دعوت های انبیا و تنبّهات عقول و تأثرات وجدان، به کلی در غفلت اند.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۸۰» وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ «۱۸۱» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۱۸۲» وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ «۱۸۳»

ذَرَّةٌ: ترك كن آن را. ألحد في الدين و عن الدين: برگشت از آن. يهدون بالحق یعنی بالقول الحق. عدل به، به تقدیر «عدل بين الناس بالحق». استدرج: بالآبردن یا پایین آوردن به تدریج. املاء و امهال: مهلت دادن.

اسماء حسناى خداوند

تفسیر:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا

یعنی: و برای خدا نام های بسیار نیک است، پس خدا را با آنها بخوانید.

نیکو بودن نام ها هم به لحاظ زیبایی و حسن و طراوت و فرح بخش بودن الفاظ آنها و هم به خاطر علو مفاد و برتری مفهوم و حکایت داشتن از ذات خداست، مانند کلمه مبارکه الله بنا بر آن که مفهوم اشتقاقی آن ملحوظ نشود و مرادف آن کلمه از سایر لغات. و یا حکایت از صفات والای جلال و جمال اوست خواه مفرد باشد مانند واحد و أحد، یا مرکب به نحو اضافه یا صفت نظیر اسمائی که در آخر سوره حشر است، مانند عالم، رحمان، رحیم، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمین، عزیز، جبار، متکبر، سبحان، خالق، باری، مصور و حکیم. و نظیر اسمای وافره و زیادی از مفرد و مرکب که در دعای جوشن کبیر است، دعایی که انشاء و تنظیم آن شاهد صدور آن از معصوم است. و ظاهر فادعوه بها این است که خدا را هنگام حاجت و مناجات و ذکر، با آنها بخوانید.

وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و رها کنید کسانی را که درباره نام های خدا راه کج می روند. شما مؤمنان در پی اطلاقات و توصیفات آنها نروید که گاهی نام خدا را بر غیر خدا و گاهی نام غیر خدا را بر خدا می نهند، نظیر آن که بر دهر و روزگار نام خالق و مدبر و محیی می گذارند. و چون وثئیین و بت پرست ها که صفات خدا را بر بت ها می نهند، مثل باذل الخیر، معطی النعم، قاضی الحاجات، منزل الأمطار و رازق الأنام. و در کشف است که بر بت ها اسم یا ابالمکارم، یا أبيض الوجه، یا سخی اطلاق می کردند. و یا خدا را به نام های دال بر اعضای

مخلوقین بخوانند، مانند شنونده به گوش، بیننده به چشم، گوینده به زبان، صاحب دست و پا، و خندان و متأثر و متأسف و غیر آنها.

آنها به زودی به سزای آنچه می کردند کیفر می بینند. یعنی عذاب های اخروی در مقابل اعمال و گناهان دنیا به آنها می رسد، یا خود آنچه در دنیا می کردند از اعمال قلبی و بدنی در آخرت متبدل می شود و به صورت عذاب آن جا مجسم و متبلور می گردد.

سنت استدراج الهی

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

یعنی: و از آفریده های ما گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق در میان مردم به عدالت رفتار می نمایند. یعنی در مقابل کسانی که ذکر شد برای دوزخ آفریده شده اند و کسانی که در نام های خدا راه کج می روند، گروهی هم از بندگان ما هستند که همواره مردم را به وسیله گفتار و نوشتار و کردار حق، که مفاد برنامه های دین و احکام آسمانی است راهنمایی می کنند، و پیوسته به حق و طبق دستور الهی با مردم به عدالت رفتار می نمایند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب ما، یا نشانه های توحید ما را که در کرانه های جهان و نفوس خلاق تجلی دارد تکذیب و انکار می کنند ما آنها را به تدریج و از جایی که نفهمند به عذاب و هلاکت نزدیک می کنیم. یعنی خدا طبق سنت جاریه خود، در اخذ منکران و طاغیان شتاب نمی ورزد و مهلت می دهد و هرچه طغیانشان بیشتر می شود درهای نعمت را بر آنان بازتر می کند تا بلکه آنان که نصیبی از سعادت دارند بیدار گردند و آنها که ندارند به کمال و غایت شقاوت خود برسند.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

یعنی: و آنها را مهلت می دهم، حَقًّا که مکر من مستحکم و استوار است. جمله اول به منزله شرح استدراج است، و نسبت به متکلم وحده علامت شدت امر است. و اطلاق اسم کید بر استدراج برای این است که مثل فریب، ظاهرش عطوفت، و باطنش سوق به سوی عذاب است.

أَوْ لَمْ يَتَّفَكَّرُوا مِمَّا بَصَّاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ «١٨٤» أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِمَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ «١٨٥» مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «١٨٦»

لغت و اعراب:

أَوْ لَمْ يَتَّفَكَّرُوا به تقدیر «و ألم يتفكروا». جَنَّة مصدر است به معنای دیوانگی، و نیز اسم جنس جنّ مقابل انس. نَظَرَ فی الشیء - از باب نَصَرَ - دقت و تأمل کرد. مَلَكَاتِ مصدر است به معنای ملک و تسلط، و مختصّ است به ملک و تسلط خدا، و به معنای فاعل یا مفعول است. و أَنْ عَسَى عطف است به مَلَكَاتِ، یعنی «أولم ينظروا فی أن عسی». ضمیر بعده راجع است به قرآن به قرینه مقام. أَجَل: انتهای عمر شیء. عمه - از باب مَنَع و عَلِم - متحیر و سرگردان شد.

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَتَّفَكَّرُوا مِمَّا بَصَّاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

کلام راجع به مشرکان مکه است و استفهام برای تقریر و انشای تعجب و توییح است، و مراد از «صاحب آنها» پیامبر اسلام است که عمری در میان آنها مصاحب و یار و هم دیار آنها بوده است.

معنای آیه: آیا آنها فکر نکردند در این که صاحب و همنشین آنها یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هرگز دیوانگی ندارد و او جز بیم دهنده آشکاری نیست؟ یعنی به وسیله کتاب آسمانی و شریعت الهی همه مجامع بشری را که در فساد فرو رفته اند، از عاقبت

ص: ۱۵۸

کفر و طغیان‌شان با دلایلی روشن و حجت و برهانی عقلی بیم می دهد، پس چگونه می شود چنین شخصی دیوانه باشد؟ و آیه در مقام جواب کسانی است که می گفتند:

او را حالت جنون است که جَنِّي در وجود او حلول کرده و از زبان او سخن می گوید، و نعوذ باللّٰه.

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: و آیا آنها ننگریستند در سلطه و قاهریت خدا نسبت به آسمان ها و این زمین و آنچه خدا از اشیاء و موجودات آفریده است؟

مراد از «ملکوت» وجهه باطنی اشیا است یعنی سلطه و قاهریت خدا بر همه اشیا و شرشر عالم هستی. و یا مقهوریت و مملوکیّت آن، تحت اراده خداوند است که همه مخلوق ابتکاری اویند و حفظ و اداره همه با نظم و ترتیب خاصّ محیرالعقول به اراده و مشیّت اوست. و این امر با چشم سر دیده نمی شود، بلکه آن را عالمان دین، عارفان حق و مخلصان عمل می بینند، نظیر وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [انعام، ۷۵].

وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

یعنی: و آیا آنها تأمل نمی کنند در این که شاید آخر عمرشان نزدیک شده باشد؟ یعنی آیا چنین تأمل نمی کنند تا دست از عناد بردارند و از گمراهی به راه حق باز آیند؟ پس به کدامین سخن و کلام پس از قرآن ایمان می آورند؟ یعنی اگر طالب سخن حقّاند، کدام سخن از قرآن حق تر است؟ پس چرا به آن ایمان نمی آورند؟

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: کسی را که خداوند گمراه سازد هرگز او را راهنمایی نخواهد بود، و خدا این قسم از اشخاص را رها می کند تا در طغیان خود متحیر و سرگردان بمانند.

مراد از گمراه کردن خدا این است که مکلف را پس از اتمام حجت به وسیله دعوت انبیا و درک عقل خود و پس از انکار و عناد او رها می نماید تا در اضلال شیاطین و اسارت هوا بماند. پس جمله «وَيَذَرُهُمْ» مفسّر اضلال است.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۱۸۷» قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْنَزْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۱۸۸»

لغت و اعراب:

ساعت: مدت خاصی از زمان، و نام روز قیامت. آیان اسم استفهام از زمان است. اُرسی الشیء: ثابت شد و تحقق یافت. ناقص واوی است، و مُرسی مصدر میمی یا اسم زمان است از اُرسی. جَلَّاه: ظاهر و آشکار کرد آن را. لوقتها یعنی «عند وقتها»، ثقلت فی السموات به تقدیر «ثقل علمها یا صفاتها یا تحققها لأهل السموات». حفی عن الشیء (۱) - از باب عِلْم -:

عالم شد به آن و یا بسیار پرسش کرد از آن.

تفسیر:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي

یعنی: ای پیامبر، از تو درباره روز قیامت می پرسند، که ظهور و تحقق و برپا شدن آن کی است؟ (اطلاق اسم ساعت بر قیامت به خاطر آن است که گویی یک ساعت دیگر قیام

ص: ۱۶۰

می کند، و یا آن که پس از قیام با همه طول مدتش در جنب قدرت و عظمت حق، گویی یک ساعت بیش نیست.) بگو: جز این نیست که علم آن در نزد پروردگار من است. یعنی و غیر او حتی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل چه رسد به غیر آنها علم و اطلاعی از آن ندارند.

لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ

آن را به هنگام رسیدن وقتش جز او آشکار نمی کند. یعنی علاوه بر آن که علم به زمان آن مختص به خداوند و در مکن دانش ربوبی اوست، ایجاد و تحقق بخشیدن آن در خارج نیز در موقع خود جز به دست قدرت او و به اراده او نخواهد بود.

ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِأَتَاتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَهُ

یعنی: قیامت در آسمان ها و زمین سنگین و سخت است. یعنی علم به تحقق آن بر اهل آسمان ها و زمین از فرشتگان و انسان ها و اجنه و شیاطین سنگین است. و یا آن که تصور اوصاف و احوال حوادث آن بر آنها و یا تحقق و وقوع خارجی آن برای همه آنان سنگین خواهد بود. و ای مردم، قیامت بر شما نخواهد آمد مگر بغتاً، یعنی ناگهانی و بدون سابقه و علامت های هشداردهنده.

يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، از تو درباره قیامت به گونه ای می پرسند که گویا تو بدان عالمی و یا از خداوند درباره آن به اصرار در پرس و جوئی. بگو - یعنی مکرراً و برای تحکیم و تثبیت مطلب - که جز این نیست که دانش آن نزد خداست و از علم ازلی او به جایی حتی لوح محفوظ و به احدی حتی فرشتگان تنزل نکرده است. و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

باید دانست که از ظواهر آیات و اخبار برمی آید که حقیقت روز قیامت عبارت است از مدتی بس طولانی از زمان که آغاز و پایان آن مبهم و غیر معلوم است، ولی به طور یقین مبدأ شروع آن ظهور حوادث عجیب و تغییرات حیرت آور و هول انگیز و بی سابقه در عالم وجود و در تاریخ ربوبیت الهی است، اموری که برخی از آنها تدریجی انجام می یابد، مانند نفخه های سه گانه صور، و انقلاب و دگرگونی در کرات جوئی و کهکشان ها و خورشید و ماه، و تغییرات خطیر در روی زمین و در کوه ها و دریاها و صحراها و حیوانات زنده و مرده و غیر آنها.

بنابراین، روز قیامت امر وحدانی و آنی نیست که بغتاً بیاید. ولی ممکن است مراد ناگهانی بودن شروع مقدمات یا اصل آن باشد به واسطه نفخه اول صور که به وسیله آن همه زنده هایی که مرگ را نچشیده اند در یک لحظه می میرند و آیه وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ [زمر، ۶۸] شاهد مطلب است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ

یعنی: بگو: من برای خودم مالک هیچ سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدا بخواهد.

و اگر من به غیب عالم بودم مال بسیاری به دست آورده بودم و هیچ ضرر و آسیبی به من نمی رسید.

«غیب» در لغت هر چیزی است که از حواس ظاهری و باطنی انسان دور باشد، و این امر نسبی است. و ممکن است غیب در اصطلاح متشرعه، اخص از آن باشد، یعنی هرچه از حواس ظاهری دور باشد و دانستن آن به نحو عادی ممکن نباشد بلکه نیاز به وحی و اخبار معصومان یا الهام غیر عادی داشته باشد.

و غرض از آیه این است که: با آن که من توان آگاهی از غیب را دارم؛ اما با عدم توجه به آن جز به اجازه خداوند بی اطلاعم، و گرنه اگر علم به غیب داشتم و شخصی حریص بر مال دنیا بودم می توانستم اموال بسیاری گرد آورم و می توانستم از همه کیدهای دشمن و آفات و آسیب های دنیا پیش گیری کنم.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: من نیستم جز بیم دهنده و بشارت آوری برای گروهی که ایمان می آورند. مراد آن که من از جانب خدا مأمورم جامعه بشری را نخست به راه راست در همه ابعاد زندگیشان دعوت کنم و پس از آن از عواقب سوء انحرافات اعتقادی و رذایل اخلاقی و فسادهای عملی که بدان گرفتارند بیم دهم و به عاقبت و سرانجام نیک پذیرش دین و طاعت حق در دنیا و آخرت مژده دهم، و تأثیر این بیم و بشارت من در حق مؤمنین است.

باید دانست که علت منحصر کردن وظیفه پیامبر به انذار و تبشیر که در واقع همان ابلاغ احکام است این است که اکراه و اجبار مردم به اعتقاد قلبی به آن پس از ابلاغ، از توان او

بیرون است، و اجرا و پیاده کردن احکامی که عرضه داشته از وظایف امامت است، و دادن پاداش و کیفر در دنیا یا در آخرت از شئون ذات ربوبی است.

بی وفایی در وعده ها و نذرها

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمْ يَا لَيْتَنِي آتَيْتَنِي صَالِحًا لَنُكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾

لغت و اعراب:

سکن إليه: مأنوس و آرام شد به او. زوج به مجموع جفت هر شیء و به هریک از دو فرد آن گفته می شود و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. لیسکن إليها فاعل لیسکن نفس است و مذکر بودن آن به خاطر آن است که مراد از آن «مرد» است، و مرجع ضمیر إليها و تغشاهای زوج است که مراد از آن «زن» است. تغشاهای: آمد به سوی او، و آن کنایه است از آمیزش.

فمرّت به: به سر برد با او.

تفسیر:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا

این آیه و آیه بعد اشاره به آغاز خلقت بنی آدم و نعمت توالد و تناسل است که به آنها عطا شده و اشاره به ناسپاسی آنها نسبت به بقا و ادامه نسلشان است.

معنای آیه: اوست که شما را از یک نفس آفریده و از جنس او برایش همسر او را قرار داد تا با او مأنوس شود و در کنار او آرام گیرد.

باید دانست که ممکن است مخاطب همه بنی آدم به نحو عام مجموعی باشد، یعنی از

ص: ۱۶۳

نخستین فرزند او تا آخرین فرد وقت انقراض نسل او؛ که خطاب نسبت به موجودین هر عصری فعلی و نسبت به گذشتگان و آیندگان انشائی باشد. و بنابراین، مراد از «نفس واحده» آدم ابوالبشر و مراد از «زوجش» حوا همسر اوست.

و ممکن است مخاطب آیه یکایک اولاد آدم به نحو عام استغراقی باشد. پس «نفس واحده» پدر هر فرد و «زوج او» مادر اوست. یا مراد از نفس واحده «اسپر» در نطفه مرد و زوجش «اُول» در نطفه زن است. یعنی خدا فرد فرد شما را از یک پدر و یک مادر، یا یک اسپر و یک اوول آفریده است.

و نیز باید دانست که ظاهر «لَيْسَ كُنْ إِلَيْهَا» مجرد انس مرد با زن و دل گرمی و رفاقت در زندگی است و بیش از زوجیت تکوینی را دلالت ندارد، لکن از شرایع آسمانی مسلم شده که تماس نزدیک مرد و زن و برخورد آمیخته به شهوت جز از راه ازدواج شرعی و ارتباط عقدی حلال نیست.

فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

این آیه بیان حال بسیاری از معتقدان توحید است که پس از ازدواج و شروع به زندگی مشترک گاهی در لفظ و گاهی عملاً گویی با خدا پیمان می بندند که در فرض شمول رحمت و ادامه زندگی و تولد فرزندان صالح، پیوسته سپاس گزار خدا باشند، سپس پیمان می شکنند و روح توحید را هم از دست می دهند.

معنای آیه: پس چون نفس واحده با زوج خود آمیزش کرد، همسرش از وی به باری سبک، باردار شد و مدتی چند با حمل سبک گذراند، یعنی پس از انعقاد نطفه تا وقتی که خلقت بچه کامل شد. پس چون سنگین بار گردید هر دو نفر خدا را که پروردگارشان است خواندند که سوگند باد که اگر به ما فرزندی صالح، یعنی صالح برای زندگی و سالم و تندرست و بی عیب و نقص عطا کنی حتماً از سپاس گزاران خواهیم بود.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا

یعنی: و چون خداوند به آنها فرزندی صالح و سالم عطا کرد، برای خدا درباره همان فرزندی که به آنان داده شریک قرار دادند. بدین معنا که در ادامه زندگی و رشد و تکامل او

آن چنان به اسباب ظاهری اعتماد کردند و خدای مسبب را فراموش نمودند که گویی توکل بر اسباب کردند و اسباب را شریک او نمودند.

بت های بی جان و بی خاصیت

فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: و خداوند برتر و والا-تر از آن چیزی است که شریک او می کنند، خواه بت ها باشد که شرک جلی است، یا اسباب ظاهری از بشر و غیره که شرک خفی است.

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ «۱۹۱» وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصِيرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ «۱۹۲» وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ «۱۹۳»

تفسیر:

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

این آیه و چهار آیه بعد درباره مشرکان مکه و قریش است که بت ها را شرکای خدا می دانستند و آنها را در قداست و استحقاق عبادت و در تأثیر در زنده کردن و میراندن و برآوردن حاجات و بالأخره در نوعی از ربوبیت جهان شریک خدا می کردند. و استفهام در آیه برای انکار و توبیخ است.

معنای آیه: آیا آنها چیزهایی را شریک خدا می کنند که هیچ چیزی را نمی آفریند، یعنی قدرت خارج کردن یک شیء از کتم عدم به عرصه وجود را ندارند، در حالی که خود خلق می شوند. یعنی نه تنها خالق نیستند بلکه خود نیز مخلوق اند.

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ

ضمیر جمع «لهم» راجع به مشرکان و بقیه ضمائر جمع راجع به بت هاست که طبق گمان مشرکان ذوی العقول آورده شده است. یعنی: آن بت ها و شریکان خدا توان انجام هیچ نوع کمک و یاری برای آنها ندارند و آنها خودشان را هم یاری نمی کنند، یعنی توان دفع ضرری

ص: ۱۶۵

از خود و جلب سودی برای خود ندارند. و غرض آن که آنها هرچه خلق کنند مونثاژ کردن است، و بر فرض صدق خلق، آن هم حقیقتاً به یاری اوست.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنِكُمْ أَدْعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ

مرجع ضمائر خطاب در این آیه مؤمنان است و مرجع ضمائر غیبت مشرکان. و معنا این است: ای مؤمنان، اگر مشرکان را به سوی هدایت بخوانید، یعنی به سوی قرآن و پیامبر و شریعت اسلام، هرگز از شما پیروی نخواهند کرد؛ یکسان است برای شما خواه آنها را بخوانید یا ساکت بمانید. زیرا روح انکار و عناد و تقلید جاهلان از گذشتگان بر آنها چیره شده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَيْسَ يُجِيبُوا لَكُمْ إِذْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۱۹۴» أَلَمْ يَأْتِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ نَبَأُ مَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِمْ أَهْلًا وَلَا حُرْمًا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَوْمَ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ وَلَا تَنْظُرُونَ «۱۹۵»

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ

خطاب در این آیه به مشرکان است و استعمال کلمه «الذین» و «عباد» که از الفاظ ذوی العقول اند در بت های جماد به لحاظ اعتقاد مخاطبان است. و ممکن است مورد دعوت مشرکان، فرشته ها یا ارواح مجرّده بوده و استعمال بدان لحاظ است.

معنای آیه: حقیقت این است کسانی که آنها را به جز خدا و به جای خدا می خوانید، مانند بت های مصنوع خود و ستارگان و حتی فرشتگان، آنها هم بندگان امثال شما هستند. یعنی همه مخلوق او و تحت سلطه و اراده اویند و بدون اراده او نمی توانند برای

شما کاری انجام دهند.

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: پس اگر راست می گوئید آنها را برای نیاز یا نیازهای خاص خود بخوانید و آنها هم شما را اجابت کنند! یعنی آنها که شما به نام ربّ می خوانید، اگر واقعاً ربّانند، همان گونه که خدا در اغلب اوقات حوایج بندگان خود را برمی آورد آنها هم حاجت های شما را برآورند. و یا این که همان طوری که خدا به درخواست شما گاهی معجزه نشان می دهد آنها هم معجزه نشان دهند.

اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبِطُشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ ااذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا

بت هایی را که مشرکان به عنوان ربّ خود از سنگ یا چوب و غیره تهیه می کردند، غالباً به صورت انسان می ساختند و اعضای انسانی برای آنها قرار می دادند. خدا در خطابی به آنها به عنوان استفهام انکاری و توبیخی می فرماید: آیا بتانتان پاهایی دارند که بدان راه روند؟ یا دست هایی دارند که بدان چیزی را بگیرند؟ یا چشم هایی دارند که با آنها ببینند؟ یا گوش هایی دارند که با آنها بشنوند؟ یعنی حتماً ندارند. و این رقم بیان تکراری و توضیحی برای تأکید بر جهل آنها و عجز خدایانشان است.

قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظَرُونَ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: همه شریکانتان را، یعنی همه خدایانتان را که شریک من می نامید دعوت کنید و تشکیل جلسه دهید، سپس هر نوع مکر و ترفند و نقشه را که در توان دارید بر ضدّ من پیاده کنید و مرا هیچ مهلت ندهید.

إِنَّ وِلِيَّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِينَ «۱۹۶» وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ «۱۹۷» وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ «۱۹۸»

ص: ۱۶۷

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

کلمه «ولیی» دارای سه یاء است: یاء فعلیل که ساکن است، و یاء لام الفعل که مکسور است و یاء اول در آن ادغام شده، و یاء تکلم که مفتوح است.

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو در برابر همه شریکانی که برای خدا درست کردید، سرپرست و یاور من خداست که این کتاب را نازل کرده و او همه صالحان و شایستگان را زیر نظر دارد و سرپرستی می کند. از این رو پیوسته مرا در حجت و برهان بر شما پیروز می کند و در جنگ و نبرد نیز پیروز خواهد کرد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَضْرِكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ

یعنی: و کسانی که شما آنها را به غیر خدا و به جای او می خوانید از بت ها و ستارگان، هرگز قدرت یاری شما را ندارند و آنها خود را نیز نمی توانند یاری کنند. یعنی در مقام نیاز، توان جلب نفع برای خود، و در مقام هجوم حوادث، توان دفع ضرر از خویش ندارند.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

خطاب به مؤمنان و مرجع ضمائر جمع مشرکان است.

یعنی: و اگر آنها را به سوی هدایت یعنی به سوی نبوت و کتاب آسمانی و شریعت و مستقلات عقلی، دعوت کنید، هرگز نمی شنوند، یعنی گوش نمی دهند و دعوتتان تأثیری ندارد. و (ای پیامبر) آنها را می بینی که به سویت می نگرند ولی نمی بینند. یعنی به دیده دل نمی بینند و گرنه دیدن جمال و کمال و منطق و بیان و سیره و رفتارت، علاوه بر احوال خصوصی چون خوف از حق و خضوع در برابر او و اخبار از علوم و غیوب، و اخلاق و اوصافت، هر عاقل صاحب وجدانی را به پذیرش دعوت، و هدایت به دین و کتابت وامی دارد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ «١٩٩» وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «٢٠٠» إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «٢٠١» وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ «٢٠٢» وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «٢٠٣»

لغت و اعراب:

نَزَعَهُ: تحريك كرد او را. و نَزَعَ بَيْنَ الْقَوْمِ - از باب مَنَعَ - فساد برانگيخت ميان آنها.

واخوانهم مرجع ضمير «هم» مشركان و مراد از «اخوان» شياطين است. مَدَّهُ - از باب نَصَرَ -

كشيد آن را، و يارى نمود او را. و يمدونهم فاعلش شياطين و مفعولش مشركان است. أَقْصَرَ فِي أَمْرِهِ: کوتاه آمد در كار خود. اجْتَبَاءً: جمع كردن و انتخاب نمودن. بصائر: جمع بصيرت، ديدن دل، وسيله ديدن.

تفسير:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

يعنى: اى پيامبر، با مردم راه گذشت و بخشش پيش گير، و به هر كار پسنديده در نزد عقل و شرع فرمان ده. يعنى به هر وسيله ممكن مردم را بدان وادار كن. و از جاهل ها و نادان ها روى برتاب، يعنى به كرامت بگذر و عكس العمل خشن در مقابل گفتار و كردار

ص: ١٦٩

آنان نشان مده و از ستیزه قولی و عملی اجتناب کن.

مواظب تحریکات شیطان باشید

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و اگر تو را از جانب شیطان نرغی رسید، و وسوسه و تحریکی برای جدال و ستیزه با مشرکان و نشان دادن عکس العمل در مقابل افساد آنها نمود (زیرا این امر در مکه به صلاح مسلمین نبوده)، پس به خدا پناه بر تا شر آنها و هر ذی شری را از تو دفع نماید، زیرا خداوند شنوا و داناست. شنوا به آنچه آنها در توطئه بر ضد تو می گویند، و دانا به آنچه انجام می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که تقوا ورزیده اند اگر با آنها دورزننده ای از شیطان ها تماس گیرند (یعنی شیاطینی که همواره به گرد بنی آدم و دور دل های آنها می چرخند که القای وسوسه کنند و عمل حرامی را آرایش دهند یا نسبت به کار واجبی بی میل کنند) زود متذکر شوند و آنها در آن حال بینایند. یعنی پیش از آن که به معصیت افتند بیدار و یادآور می گردند، یا پس از وقوع زود متبته و پشیمان شده، توبه می کنند.

وَإِخْوَانُهُمْ يُمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ

یعنی: در مقابل آن که اگر متقین را خطا و گناهی رخ دهد متذکر می گردند، اگر مشرکان به گناه و ضلالت افتادند برادران آنها که شیاطین اند آنها را به سوی کبائر می کشند و در ضلالت و گمراهی یاری می کنند، سپس هیچ کوتاه نمی آیند، یعنی تا آخرین مراحل طغیان و شقاوت دست بردار نیستند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا

این آیه اشاره به برخی از عادت های پلید مشرکان است. یعنی: ای پیامبر، چون نزول قرآن به تأخیر می افتد یا آیه و نشانه ای را که آنها انتخاب می کنند نمی آوری می گویند:

چرا آیه ای نساختی و فراهم نیاوردی؟ کنایه از این است که همه آیات را خود می سازی.

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي

یعنی: ای پیامبر، بگو: جز این نیست که من تابع همانم که از جانب پروردگارم به من وحی می شود. مراد این است که همه مفردات الفاظ و جملات و آیات و سوره های قرآن به

همین صورت که بر مردم می خوانم انشا و کلام و ساخته خود پروردگار است و احدی را در آن دخالتی نیست. یعنی در سیر نزولی آن از علم ازلی الهی به قلم و از آن به لوح محفوظ و از آن جا به قلب جبرئیل و از زبان او به قلب مبارک پیامبر و از آن جا به گوش ها و دل های مجتمع همه به هدف این که پس از پیمودن این مراحل مقدماتی پنج گانه در مرحله ششم در هدف اصلی یعنی پیاده شدن در مجامع بشری استقرار یابد و کسی را در آن دخل و تصرفی نیست حتی جبرئیل امین و فرشتگان وحی و خود پیامبر اسلام. و فی المثل این کتاب همانند قصیده ای است از شاعری چیره دست که مداحی، آن را در میان جمعیتی می خواند و مداح را جز نیکوخواندن تصرفی نیست.

هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: این قرآن بینایی هایی برای قلب ها و وسایل بینش دل ها از جانب پروردگار شماسست، و سراپا هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان می آورند.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ وَادُّكُرْ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

لغت و اعراب:

انصات: سکوت همراه با گوش دادن. تضرع: ناله و زاری. خیفه: بیم. و تضرعاً و خیفه مصدر و حال اند از فاعل «أذکر». و دون الجهر عطف است به تضرعاً. غدو: جمع غدوه، صبحگاه یعنی بین الطلوعین، یا از اول روز تا ظهر. آصال: جمع اصیل، شامگاه، از وقت نماز عصر تا غروب.

ص: ۱۷۱

تفسیر:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی: و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و ساکت و خاموش باشید، شاید مورد ترحم خدا قرار گیرید.

ظاهر امرِ استماع و انصات، وجوب است، پس هر مکلفی در هر جایی و حالی باشد، باید به مجرد شنیدن قرائت آن، ساکت شود و گوش دهد. ولکن ظاهر علمای فقه این است که هر دو امر، حمل بر استحباب شده است. و برخی حمل بر وجوب کرده و آیه را مخصوص نموده اند به مأوموم در نماز جماعت در حالی که امام قرائت می کند؛ و این قول، ضعیف است؛ زیرا علاوه بر آن که حمل آیه به مورد خاص، بی وجه است، بر مأوموم هر چند فی الجمله، سکوت واجب است ولکن استماع، واجب نیست.

وَإِذْ ذَكَرَ رَبُّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ

در این آیه، ذکر خدا و یاد او به دو قسم تقسیم شده است. ذکر قلبی در حال خضوع و ترس، و ذکر لفظی و کلامی آرام نه با صدای بلند؛ زیرا ذکر او با صیحه و داد، مناسب مقام او نیست.

معنای آیه: (ای پیامبر یا ای مخاطب) پروردگار خود را در دل خویش، در حال تضرع و خضوع و بیم و ترس، بخوان. و نیز خدای خود را به گفتاری آرام و کمتر از جهر، در صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

ظاهر کلام این است که «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» متعلق به ذکر لفظی است و آیه، اشاره است به اعظم مصادیق ذکر لفظی و افضل آن: یعنی: نمازهای پنجگانه یومیه ای که در آن دو وقت انجام می یابد، نماز صبح در صبحگاهان و بین الطلوعین، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در شامگاهان، ظهر و عصر پس از ظهر تا غروب، و مغرب و عشا پس از غروب در اوایل شب. و خداوند به نمازهای پنجگانه یومیه و اوقات آنها این گونه اشاره اجمالی در چند مورد از این کتاب کریم نموده است نظیر
وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ [ق، ۳۹] وَ نَظِيرِ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ [طه، ۱۳۰].

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که در نزد پروردگار تو هستند، هیچ گاه از پرستش او تکبر نمی ورزند، و همواره او را تسبیح و تقدیس می کنند و در برابر او خضوع قلبی و سجده عملی دارند.

مراد از کسانی که نزد خدایند در این جا خصوص ذوی العقول است از فرشتگان و پیامبران و معصومان و همه بندگانی که شریعت وقت خود را پذیرفته و پیاده کرده اند، زیرا مراد از عندیّت در این جا قرب مقامی و نزدیکی معنوی است و گرنه عندیّت تکوینی اختصاص به کسی و چیزی ندارد بلکه همه موجودات نسبت به ساحت اقدس خداوند از آن جهت یکسانند، و قرب و بُعد معنوی است که بندگانی از آن جهت نزدیک و بندگانی دورند، و نزدیکان نیز متفاوت و دارای مراتب اند.

والحمد لله أولاً و آخراً

سفید

ص: ۱۷۴

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصِلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

لغت و اعراب:

انفال: جمع نَفْل به فتح فاء و سکون آن، زیادی. و اطلاق آن بر غنائم جنگی به لحاظ این است که حصول آن، اضافه بر هدف اصلی جنگ است، زیرا هدف از جنگ در اسلام، پیروزی حق و هدایت ملت است. علاوه آن که غنائم بر این اَمّت عطیّه زائده است، زیرا بر اَمّت های گذشته حرام بوده است. ذات: مؤنث «ذو» و کنایه از عین شیء و حقیقت آن است و پیوسته با اضافه استعمال می شود. و ذات بینکم به تقدیر «أصلحوا کلّ شیء و حال بینکم».

ص: ۱۷۵

تفسیر:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

طبق روایات و نوشته مفسران، این آیه چهارمین آیه از این سوره است که در جنگ بدر پس از پیروزی مسلمین نازل شده و سه آیه قبل، آیات ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ است، و آیه پنجم هم در این رابطه آیه ۴۱ این سوره است، و برای توضیح معنای این آیه و آیات مذکور به ترتیب نزول به گونه ای که رابطه میان همه روشن شود باید به روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراجعه نمود. و طبق خبر موثق، ترتیب نزول آیات پنجگانه چنین است که پس از غلبه سپاهیان اندک اسلام در غزوه بدر به اراده حق، بر انبوه لشکر شرک، مشرکان از هر سو پا به فرار گذاشتند و سپاهیان اسلام به سه قسمت تقسیم شدند:

۱ - وجوه اصحاب پیامبر و بزرگان مهاجران و انصار که دور وجود اقدس پیامبر را گرفتند و کمر همت به حفظ او بستند مبادا آسیبی از فردی یا کمینی به او برسد.

۲ - گروهی که به سراغ جمع غنائم از اسب و شتر و وسایل جنگی شتافتند و غنائمی گرد آوردند.

۳ - گروهی هم در تعقیب سپاه شرک افتادند و اسیر جنگی گرفتند، در صورتی که هر دو کار، طبق شرایع گذشته ممنوع بوده است.

در این بین طبعاً این بحث به میان آمده که آیا غنائم و اسیران از آن آنهاست؟ و آیا کسانی که با پیامبر بودند، به کلی محروم از آن اموال اند؟ و ظاهر آیه این است که در این باره گفتگوی زیادی شده است، و طبق روایت موثقه، وجوه صحابه هم به پیامبر رسانده اند که نرفتن آنها به سوی غنائم، ناشی از عجز آنها نبوده، بلکه تنها برای محافظت از مقام نبوت بوده است. در این حال نخستین بار آیات سه گانه ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ نازل گردید. مفاد آیه اول، نکوهش شدید از گرفتن اسیر و بیان حرمت آن برای پیامبران، پیش از تحکیم و استقرار حکومتشان است، و مفاد آیه دوم نکوهش از عملشان است که شامل جمع غنائم نیز هست، و لازم کلام این است که هر دو قسم از غنائم، از ملکیت آنها بیرون است. ولی مفاد آیه سوم که خطابی است اعم، رخصت در تصرف در همه غنائم است بدین معنا که

تخلّف در جمع غنائم و اسرا بخشوده شده و آنچه جمع شده طبق شرایع گذشته حکم حرمت ندارد.

در این بین وجوه صحابه از این ترسیدند که پس از نزول حکم حلّیت مبادا پیامبر همه غنائم را به حیازت کنندگان دهد و دست آنها خالی ماند، از این رو پرسیدند که بالأخره این اموال از آن کیست؟ در این مرحله، آیه اول این سوره نازل شد که این غنائم جزء انفال است و انفال به تمام اقسامش از آن خدا و فرستاده اوست. و چون ذکر نام خداوند، تشریفی است، پس همه از آن پیامبر است. این جاست که حکم الهی روشن و تکلیف همه معلوم و دست سپاهیان از اموال معهود قطع گردید و پیامبر اسلام بر حسب ظاهر این آیه، مالک همه اموال گردید، به گونه ای که می توانست همه را به فردی غیر از اهل سپاه ببخشد، زیرا به کیفیت تصرف پیامبر در این آیه اشاره نشده است. ولی پیش از آن که تصرفی کند آیه ۴۱ نازل گردید که مفادش عنوان غنیمت به نحو عام و مبین حکم غنیمت مورد نزول و غنائم دیگر است، یعنی هر غنیمتی از هر راهی که حاصل شود، لکن با کیفیت خاصی از تقسیم که در ذیل آن بیان شده است. ولی پیامبر اسلام در این جنگ همه اموال را میان سپاهیان اسلام به طور مساوی تقسیم نمود و آن کیفیت خاص را تفضلاً مراعات نکرد.

و حاصل کلام این است که: نخست به واسطه انطباق عنوان انفال، غنائم مورد آیه مشمول آیه اول شد و همانند سایر اقسام انفال در ملکیت ریاست عامه الهیه قرار گرفت به گونه ای که در آن حال، صرف همه در مصارف انفال بلامانع بود. و چون آیه ۴۱ نازل گردید، یک پنجم غنائم فوق به عنوان مطلق غنائم جنگی داخل عنوان خمس و مشمول آیه ۴۱ نیز شد. و چون همه سهام خمس هم به دقت در آیه و روایات وارده، در اختیار عنوان امامت و ذی القربی است و سه طایفه دیگر، مالک نیستند، بلکه استحقاق نفقه دارند - و فرق میان ملک انفال و خمس، در مصرف و کیفیت تصرف است - پیامبر اسلام طبق ولایت، انفال و اخماس غنائم موجود را میان سپاهیانش بالسویّه قسمت نمود. بنابراین مناسب است در این جا به اقسام انفال که ده عنوان است و مندرج در تحت آیه اول و دارای احکام خاصی است اشاره کنیم، و اقسام اخماس را که دارای هفت عنوان و احکامی خاص خویش است در ذیل آیه ۴۱ ذکر نماییم.

این مقدار از بیان، توضیح حال آیه اول است، و نکات و توضیحاتی در اطراف چهار آیه دیگر هست که در محل آنها خواهد آمد.

معنای آیه: ای پیامبر، یاران و سپاهیان همراهت، از تو درباره انفال یعنی غنائم جنگی بدر شامل اموال و اسرا می پرسند که ملک کیست؟ بگو: همه انفال خواه غنائم بدر یا غیر آن از آن خدا و فرستاده اوست. مراد این است که همه ملک خدا و همه ملک رسول اوست.

ملک خداست به ملکیت حقیقی اولی استقلالی نظیر ملکیت سایر اجزای عالم هستی، و ملک رسول است به ملکیت اعتباری طولی تشریحی که از جانب خداوند به عنوان امامت امت و ولایت جامعه، به او واگذار شده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

عدول است از خطاب پیامبر به خطاب مردم، و تفریع امر به تقوا و اصلاح ذات البین اشاره به گفتگو و رفتاری است که سزاوار نبود از سپاهیان اسلام سرزند. یعنی: از خدا پروا کنید، و حالات و روابط فیما بین خود را از گفتار و رفتار و ظنون قلبی و حب و بغض باطنی اصلاح کنید، و حتماً از خدا و فرستاده او فرمان برید اگر به حقیقت مؤمن هستید.

باید دانست که طبق آنچه توضیح دادیم این آیه در بیان حکم انفال به نحو کلی است و آیه ۴۱ آتی در بیان حکم اخماس است؛ از این رو مناسب است که در این جا به انفال اشاره کنیم، و مراد از انفال معنای اصطلاحی فقهی آن است، یعنی اموالی که از جانب خداوند در اختیار امام امت و ولی امر مسلمین که از جانب خداوند بدون واسطه یا با واسطه نصب و تعیین گردیده، قرار داده شده و فهرست اجمالی آن از این قرار است:

یک - هر زمینی که از کفار بدون قهر و غلبه گرفته شود، خواه صاحبش آن را رها نموده و فرار کرده یا به میل خود آن را در اختیار مسلمین قرار دهد.

دو - زمین های موات روی این کره خاکی، خواه از زمان های پیشین مالک داشته یا صاحبانشان هلاک شده و از آنها اسمی و رسمی باقی نیست.

سه - ساحل دریاها و کنار رودخانه های بزرگ که کسی تملک نکرده است.

چهار - قله کوه ها و تپه ها که کسی متصرف نشده و داخل رودخانه ها و دره های بدون مالک.

پنج - جنگل ها و نزارها و آنچه در داخل آنهاست، اگر کسی تصاحب نکرده باشد.

شش - در صورتی که دولت اسلامی بر دولت و مملکت کفر غالب شود، همه خالصجات و اموال و متصرفات سلاطین آن کشورها.

هفت - از غنائم جنگی آنچه عتیقه و اموال و مراکب نفیس و پر قیمت باشد.

هشت - همه غنائم جنگی در جایی که جنگ مسلمین با کفار بدون اذن ولی امر مسلمین انجام یابد.

نه - میراث کسی که وارث نداشته باشد حتی معتق و ضامن جریره.

ده - معدن ها و کان های روی زمینی و زیر زمینی اگر اشخاص خاصی تملک نکرده باشند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

وَجِلَ زید - از باب عَلِمَ -: پیوسته در باطن ترسناک شد. زادتهم مرجع ضمیر فاعل «آیات» است. توَكَّلْتُ لفلان: وکیل او شدم، و علی فلان: بر او اعتماد و تکیه کردم. حَقًّا مصدر است ای ایماناً حَقًّا. کریم: نیکو و پسندیده و پرارزش.

تفسیر:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ص: ۱۷۹

یعنی: جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که چون یادی از خدا شود دل های آنان بترسد، و چون بر آنها آیات خدا تلاوت شود بر ایمانشان بیفزاید، و آنها پیوسته بر پروردگارشان توکل دارند.

نشانه های ایمان

در این آیه به سه صفت از صفات باطنی مؤمنان اشاره شده است:

اول - ترس باطنی مستمر آن گاه که خداوند در نزد آنها یاد شود، یعنی از عظمت و کبریا و عدل او یا از عقاب و قیامت و آتش آن یاد شود. و اما از ذکر غفران و بهشت او دل هاشان آرامش می یابد. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** [رعد، ۲۸].

دوم - حصول تکامل در ایمان باطنی آنها هنگام خوانده شدن آیات او، یعنی آیات قرآن با بازگو شدن نشانه های او که در کرانه های جهان و در نفوس هر زنده ای ظهور و تجلی دارد.

سوم - توکل باطنی آنها به پروردگارشان که گویی در همه امور معنوی و مادی خویش به او دلگرم و آسوده خاطرند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

این آیه پاره ای از آیه سوم سوره بقره است و در آن دو فعل نیک و بزرگ ذکر شده که در آیه بقره از افعال متقین و در این جا از افعال مؤمنین است. یعنی: مؤمنان کسانی هستند که پیوسته نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنها کرده ایم انفاق می کنند.

اقامه نماز یعنی خود نماز خواندن و یا نماز را در جامعه برپا نمودن است. و موصول «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» شامل همه نعمت هایی است که خدا روزی انسان مؤمن کرده و قابل انفاق است از مال و جاه و علم و خدمات و جان و اولاد. و ذکر این دو عمل، اشاره به کلی عبادت های خالقی و خدمات خلقی است.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

یعنی: آنها همان مؤمنان به حقیقتند، آنها را در نزد پروردگارشان درجات و بخشایش خاص و روزی شایسته و پرازشی است. مراد از «درجات» مراتب کمالات در ابعاد انسانی در دنیاست یعنی ایمان و اخلاق و عمل که درجات نعمت های اخروی به تناسب آنها خواهد بود. و «بخشایش خاص» آن است که علاوه بر عفو از گناه، سیئاتشان هم

تبدیل به حسنات گردد. و «رزق کریم» روزیِ دنیوی حلال در ابعاد زندگی و انواع روزی در آخرت است.

جنگ بدر و ترس برخی از اصحاب

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿٥﴾ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

كما أخرجك متعلق به محذوف است به تقدیر «حکم ربك في الأنفال كإخراجه إياك من المدينة إلى بدر». بالحق حال است از مفعول أخرجك به تقدیر «متلبساً بالحق».

يجادلونك جمله مستأنفه است، یا حال است از فاعل لكارهون، و هم چنین است كأنما يساقون.

تفسیر:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ

این آیه، شروع به بیان مقدمه جنگ بدر است که خدا تا آیه ۱۹ فصل مشعی از آن را ذکر کرده است. یعنی: ای پیامبر، دستور پروردگارت که انفال از آن خدا و رسول است و گروهی از این دستور ناخشنودند همان گونه است که پروردگارت تو را به حق از خانه خود از مدینه بیرون کرد، یعنی همانند دستور بسیج سپاه به سوی بدر است، در حالی که گروهی از مؤمنان، سخت ناراحت و ناخشنود بودند.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

یعنی: ای پیامبر، سپاهیان دربارۀ امری حق و ثابت، پس از آن که روشن و آشکار شده مجادله و گفتگو و ستیزه می کردند، یعنی پس از آن که پیامبر از جنگ بدر خبر داد که خدا بر آن تصمیم گرفته و اطمینان هم داده است که سپاه اسلام در آن پیروز خواهد بود، باز آنها از ترس خویش همواره مجادله می کردند و مثلاً می گفتند: جنگی است نابرابر،

ص: ۱۸۱

پیش بینی نشده، بدون آمادگی، دشمن دارای عده و عده و مسلمین اندک و دست خالی. و آن چنان آنها از جنگ کراهت داشتند و می ترسیدند که گویی همه به سوی مرگ در حالی که به چشم خویش می نگرند برده می شوند.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

لغت و اعراب:

و اذ متعلق است به «اذکر» مقدر. شوکه: سلاح، نیرو و قدرت، آسیب دشمن. و یرید الله در مقام تعلیل و عطف است به تودون به تقدیر «وقد احب الله ان تكون ذات الشوکه لكم، لانه یرید ان يحق الحق». دابر: ریشه. ليقق الحق متعلق است به یرید الله.

تفسیر:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ

این آیه و آیات بعد در بیان جنگ بدر و ترس مسلمین از وقوع آن، و وعده های خدا به فرستادن فرشتگان و یاری و نصرت به رعب و سرانجام پیروزی تاریخی مسلمین بر مشرکان مکه و قریش است. و نیز اشاره به کیفیت شروع نبرد و سوابق وعده آن است.

توضیح اجمالی حادثه این است که قافله تجارتي اهل مکه در آن عصر، هر سال با حمل متاع کلانی از جنس و نقد به سوی شام حرکت می کرد و از آن جا با اموال تجارتي وافر به مکه بازمی گشت. در سال حادثه بدر نیز قافله مکه با ثروتی سرشار همراه پنجاه مرد جنگی محافظ، تحت سرپرستی ابوسفیان به شام رفته بودند. در بازگشت از راه عادی که از نزدیکی مدینه عبور می کرد، عازم مکه شدند. خداوند پیامبر خود را از مسیر این

ص: ۱۸۲

قافله خبر داد و پیامبر در فکر بستن راه قافله و سلب اموال آنها افتاد.

ابوسفیان که چنین احتمالی را می داد یا به گوشش رسیده بود، با این که راهی دیگر دورتر از مدینه داشت، به سران مکه نوشت برای حفظ قافله خویش سپاهی مجهز به سوی مدینه به استقبال قافله گسیل دارند. سران مکه با سپاهی انبوه با همه وسایل جنگی روز و هزینه لازم به سرپرستی عده ای از بزرگانشان مانند عتبه، شیبه و ابوجهل، مرکب از نهصد و پنجاه سرباز رزمجوی تهیه دیده، شتابان به سوی قافله تجارتی خود روانه شدند. آنها نام قافله تجارت را که در پی آن بودند عیر و نام سپاه مسلح خود را نفیر نهادند. عیر از شام به سوی مدینه، و نفیر هم از مکه به سوی مدینه حرکت نمودند. دستوری از خداوند به پیامبر رسید که سپاهی تشکیل دهد و از مدینه بیرون رود تا به یکی از دو طایفه عیر و نفیر برسد و برخورد نماید.

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما، یکی از دو گروه را وعده می داد، یعنی برخورد با یکی از آن دو را، که آن از آن شماست. یعنی اگر عیر باشد اموالشان، و اگر نفیر باشد پیروزی و غلبه بر آنها. و شما دوست می داشتید که گروه غیر مسلح، یعنی عیر از آن شما باشد، زیرا آسایشان کم و سودشان زیاد بود.

وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

یعنی: ولی در برابر میل باطنی شما، خداوند دوست داشت که شما با گروه مسلح برخورد کنید، زیرا که اراده داشت به وسیله گفتار خود، حق را در جای خود ثابت و پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید. مراد از گفتار خود مشیت و اراده ازلی اوست که به تحقق خارجی جنگ بدر و حصول پیروزی در آن تعلق یافته بود، و همان اراده چون در لوح محفوظ یا در کتاب های آسمانی درج گردد، به صورت کتابت، و چون در قالب خلق صوت یا به زبان فرشتگان و پیامبران ابلاغ شود به صورت سخن و کلام جلوه می کند.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

یعنی: تا حق را ثابت و باطل را نابود سازد هر چند تبهکاران کراهت داشته باشند. مراد این است که خدا دوست داشت با طایفه مسلح روبه رو شوید، برای این که حق را یعنی توحید و اسلام و قرآن را در مکه سپس در جزیره العرب و پس از آن به تدریج در تمام

جهان ثابت و محقق سازد و شرک و کفر و فسق را باطل و نابود گرداند هرچند تبهکاران دنیا از مشرک و کافر و فاسق خوش نداشته باشند. پس تعلیل کلام به اراده در آیه قبل برای پیروزی در بدر است، و تعلیل در این آیه برای پیروزی مطلق حق بر باطل در جهان است.

استغاثه به خدا و یاری فرشتگان

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

لغت و اعراب:

اذ تستغيثون متعلق است به «أذكر» مقدر. استغاث الرجل و بالرجل: استعانت و یاری خواست از او. مدّه و أمده: یاری نمود او را. أردف الشيء بالشئ: دومی را دنبال اولی کرد.

مردفین صفت ألفت است.

تفسیر:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ

یعنی: به یاد آورید هنگامی را که از پروردگارتان یاری می طلبیدید. یعنی در جنگ بدر، آن گاه که مسلمین با صف های اندک و کوتاهشان در مقابل انبوه صفوف قریش قرار داشتند. پس خداوند درخواست شما را اجابت نمود به این گفتار که من حتماً یاری کننده شمایم به وسیله هزار نفر از فرشتگان که همه مردف اند، یعنی به دنبال مؤمنین در صحنه جنگ اند. یا همه صف به صف به دنبال یکدیگرند. یا آن که هزار اول هزار دیگر را و آن هم هزار دیگر را به دنبال دارد و همین طور تا پنج هزار. یعنی این امر پیش بینی شده و دستورش صادر گردیده است، چنان که آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ آل عمران دلالت دارند.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ

ص: ۱۸۴

یعنی: و خداوند فرود آمدن فرشتگان را جز برای شادی و بشارت پیروزی شما قرار نداد و نیز برای این که دل هایتان به دیدن آنها آرامش یابد. ظاهر آیه این است که فرشتگان به شکل سربازان اسلام سیاهی لشکری در میان آنها بودند که دیدنشان سبب دلگرمی آنها و رعب دشمنان بود، و گرنه آنها کسی را نمی کشتند، و از این رو در تاریخ نبرد بدر آمده است که مجموع کشته شدگان دشمن ۷۰ نفر بودند که نصف یا یک سوم آنها را تنها علی بن ابی طالب علیه السلام و نصف یا دو سوم را همه سپاهیان اسلام کشته بودند.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: و هرگز یاری جز از جانب خدا نیست. مراد این است که مدد رسانی به واسطه فرشتگان و حصول دلگرمی و نیروی روحی و جسمی برای شما و حدوث رعب در دل دشمن که سبب غلبه و پیروزی گردید، در واقع همه اسباب ظاهری است و سبب و علت واقعی، مشیت و اراده تکوینی است که از جانب خداوند تحقق یافت. و این بدان جهت است که خدا مقتدر شکست ناپذیر و در کارهای خود دارای حکمت و مصلحت و اتقان صنع است.

إِذْ يُغَشِّكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ «۱۱» إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ «۱۲» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ «۱۳» ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ «۱۴»

إِذْ يَغْشِيكُمْ مَتَلَقٌ بِهِ «أُذْكَر» مَقْدَرٌ. غَشَّى الشَّيْءَ وَ عَلَى الشَّيْءِ: پوشانید آن را.

نُعَاسٌ: خواب خفیف، چرت زدن. أَمَنَهُ مَصْدَرٌ است به معنای ایمنی، و مَفْعُولٌ لَهُ یَغْشِيكُمْ است. رَجَزٌ: نجس و پلید و پلیدی. ربط علی قلبه - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: نیرومند و محکم کرد دل او را که گویی با ریسمان بست. بَنَانٌ: انگشتان و سرانگشتان. ذَلِكُ: اشاره به اهلاک و ذلّت آنهاست. شاقّه: با او مخالفت و دشمنی کرد. ذَلِكُمْ اشاره به کیفر مذکور خبر مبتدا است به تقدیر «حکم الله ذلکم» و «کم» علامتِ خطاب است. وَ أَنْ لِلْكَافِرِينَ عَطْفٌ بِهِ آن است.

حفظ آرامش و برخورد شدید با کافران جنگجو

تفسیر:

إِذْ يَغْشِيكُمْ النُّعَاسُ أَمَنَهُ مِنْهُ وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيُرِبِّطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ

سپاهیان اسلام بر حسب اتفاق در محلی دور از آب بر تلی از شن روان قرار گرفتند که پاها در آن فرو می رفت و راه رفتن مشکل بود، و آب منطقه هم در اختیار مشرکان افتاده بود، به گونه ای که همه باید برای نماز تیمم کنند. در این بین خداوند حالت غیبی آرامشی در دل هایشان نازل کرد به گونه ای که با شرایط نامساعد خواب خفیفی بر اغلب آنها غلبه کرد و برخی را هم حالت جنابت عارض شد و شیطان نیز پیوسته و سوسه می کرد که همه در حال حدث و جنابت کشته خواهید شد. ناگهان به خواست خداوند باران فراوانی فرو ریخت، آب فراوانی جاری گشت و همه توانستند آب شرب و قابل استعمال ذخیره کنند، وضو بگیرند و غسل کنند. این آیه به این حادثه اشاره می کند.

معنای آیه: به یاد آرید آن هنگام را که خداوند خواب سبکی را بر شما مسلط می کرد تا از سوی او به نوعی ایمنی و آرامش برسید، و در آن حال بر شما آبی از آسمان فرو می ریخت تا شما را به آن پاکیزه کند، یعنی بدنتان را از کثافت ها

و روحتان را از حدث اصغر و از شما پلیدی شیطان را زایل سازد، یعنی وسوسه های قلبی و حالت جنابت را؛ و برای این که دل های شما را قوت و نیرو بخشد، و به همان باران سطح شن را محکم و قدم های شما را در حرکت به سوی هدف، ثابت و استوار سازد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَأْتِيَنَّ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ

این آیه تذکار حالت های جنگ به پیامبر است که خداوند چه دستورهایی در آن حال صادر کرده است.

معنای آیه: به یاد آر هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد، یعنی به همان هزار نفر یا بیشتر فرشته امدادی، که بی تردید من همراه شمایم، پس مؤمنان را در حال گرم شدن تنور جنگ تثبیت و استواری بخشید، به زودی من هم در دل های کسانی که کفر ورزیده اند، یعنی مشرکان صف مقابل، رعب و هراس می افکنم، پس شما شمشیر و عمود خود را بر بالاتر از گردن ها بزنید، یعنی بر سر آنها بکوبید، و از آنان همه انگشتان را قطع کنید، یعنی بر قبضه های دست و انگشتان کف آنها که حامل نیزه و شمشیر و سپر است شمشیر زنید تا قطع گردند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: آن دستور درباره مشرکان بدان جهت است که با خدا و فرستاده او مخالفت و دشمنی کردند، و هرکس با خدا و فرستاده اش دشمنی کند به یقین خداوند او را به کیفری سخت دچار خواهد کرد، زیرا که خداوند سخت کیفر در دنیا و آخرت است.

ذَلِكَم فُدُو قُوهُ

خطابی است تحقیری و توبیخی از سوی خداوند به کفار به نحو التفات از خطابی به خطابی. یعنی حکم و فرمان خدا درباره شما این است، پس بپشید آن را. و این خطاب در زمانی است که آنها در حال جنگ مشغول چشیدن عذاب بودند.

وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ

یعنی: و نیز حکم خدا این است که همه کافران را عذاب آتش ثابت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأُدْبَارَ «١٥» وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدِ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنِهِ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ «١٦»

لغت و اعراب:

زَحَفَ - از باب مَنَع - بر روی زانوها به تدریج پیش رفت، یا بچه روی ران خویش جلو رفت، و کنایه است از حرکت سپاه انبوهی که از دور دیده می شوند گویی با کنندی پیش می روند. زحفاً حال است از فاعل لقیتم یا کفروا یعنی متزاحفین. و لاه دُبْرَه: پشت کرد به او. تحرف عنه: از او به سوی دیگر منحرف شد. تحیز الشیء: برای خود جایی برگزید. فته:

گروه و جماعت. باء الی البیت: رجوع کرد. باء بغضب یعنی الی غضب.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأُدْبَارَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، در مقام نبرد با دشمن آن گاه که با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کردید در حالی که لشکرتان به سوی آنها در حرکت اند یا در حالی که سپاه آنها به سوی شما رو می آورند، پس هرگز به آنها پشت نکنید، یعنی از معرکه جنگ در هیچ شرایطی فرار نکنید.

باید دانست که این آیه مبین یک حکم کلی مؤکد است و آن حرمت گریز از میدان جنگ است که در فقه اسلامی به نام فرار از زحف از گناهان کبیره محسوب شده و در صدر اسلام مشروط بود به این که طرف مقابل بیش از ده برابر نباشد و فرار بیست نفر از دویست نفر دشمن گناه بود، و پس از نزول تخفیف مشروط شد به این که طرف مقابل بیش از دو

برابر نباشد و فرار صد نفر از دویست نفر گناه شد، و تفصیل سخن در آیات ۶۵ و ۶۶ همین سوره خواهد آمد.

کشتن و تیراندازی خدا

وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

یعنی: و کسی که در آن روز پشت به آنها کند - مگر در آن جا که محلّ خاصی را برای ادامه جنگ می گزیند یا از محلّ قتال به گروه هم‌رزم خود می پیوندد - پس به یقین به سوی غضب خدا بازگشته، یعنی مشمول غضب او شده، و جایگاه او جهنّم است و جهنّم بدجای بازگشتی است، یا بدسرانجامی است.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسِيئًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

بلاء: امتحان و آزمایش. و بلاء به نعمت و عذاب و تکلیف نیز گفته می شود چون همه سبب آزمایش است. و لیلی عطف است به مقدر یعنی «فعل ذلك لمصالح و لیلی». منه مرجع ضمیر آن الله است. ذلکم اشاره به بلاء و خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «الأمر ذلکم» و «کم» برای خطاب است.

تفسیر:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

این آیه که ظهوری روشن در واقعه بدر دارد سوق شده به عنوان امتنان بر امت اسلامی

ص: ۱۸۹

و بیان این که جنگ بدر امری بود کاملاً غیرعادی و برخلاف اقتضای طبع حوادث و جریان طبیعی، و روایات و کلمات مفسران نیز گواه مطلب است که چون دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند و تنور نبرد تافته شد، جبرئیل به پیامبر عرضه داشت که مثنی شن از زمین برگیر و به سوی دشمن پرتاب کن. علی بن ابی طالب علیه السلام مثنی شن و خاک از زمین برداشت و در کف پیامبر نهاد و او وقت پرتاب کردن آن به سوی مشرکان فرمود: شاهدت الوجوه یعنی قبیح باد صورت هایشان. شن ها آن چنان پراکنده گشت که به صورت و چشمان و دهان و بینی عده ای از آنها وارد شد و آنها را کور و خفه نمود.

معنای آیه در خطابی به پیامبر و مسلمین این است: پس بدانید که در آن حال که شما بر آنها حمله بردید و آنها را کشتید، شما نکشتید و لکن خدا کشت. و آن گاه که تو ای پیامبر رمی کردی، یعنی سنگریزه به سوی آنها پرتاب کردی، تو رمی نکردی بلکه خدا رمی کرد.

ظاهر این آیه این است که دخالت اراده خدا در کشتن دشمن و شکست آنها در این واقعه با سایر اسباب و مسببات فرق دارد و مسأله تنها این نیست که این جا هم علل ظاهری منتهی به مسبب الاسباب است، زیرا این تعبیر در جاهای دیگر استعمال نمی شود، بلکه ملاحظه مجموع اعمال صادر از مسلمین با کمی عدد و کمبود شدید وسایل جنگی آنها با ملاحظه تأثیرات این حمله در کشتار وسیع دشمن و اسارت انبوهی از آنها و فرار کردن بی شماری دیگر و در حقیقت متلاشی شدن مفتضحانه سپاهی قریب به یکهزار مرد جنگ آزموده مجهز به تمام وسایل جنگی روز، به دست عده ای نزدیک به یک سوم آنها با تجهیزاتی قریب صفر در مدتی بسیار کوتاه، گواه صدق این است که آنها نکشتند و رمی نکردند، بلکه خدا بود که کشت و رمی کرد. و نتیجه این که در این مورد برخلاف سایر موارد، اراده خداوندی به علل ناقصه به تمام معنا نیروی علل تأمیه فوق العاده داده است.

وَلِيْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: خداوند چنین پیروزی را نصیب مسلمین کرد برای مصالح واقعی بی شماری و برای این که مؤمنان را به بذل نعمت نیکو از جانب خود برخوردار سازد، زیرا خداوند شنوا و داناست و بدین جهت استغاثه آنها را شنید و حاجت آنها را دانست. و مراد از این نعمت، پیروزی حق بر باطل و توحید بر شرک و اسلام بر کفر و قرآن بر سایر کتب مذهبی

است، نعمتی که تا امروز دامنه اش گسترده است و روزی همه جهان بشریت را مسخر خواهد کرد.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ

یعنی: خواست خدا و حکم او درباره شما این است، یعنی که شما پیروز گردید، و حکم و اراده او درباره کافران هم این است که پیوسته مکر آنها را ضعیف و سست و بی پایه کند.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعِيدُ وَلَنْ نُغَيِّعَنَّكُمْ فَتُنُّكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ «۱۹»

لغت و اعراب:

استفتاح: طلب پیروزی. أغنى عنه فلان: کفایت کرد و بی نیاز نمود او را. أغنى عنه الشر:

دفع کرد از او شر را. و أَنَّ اللَّهَ بِهِ تَقْدِيرٌ «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» متعلق به محذوف است یعنی: فعل ذلك لأنه مع المؤمنين.

تفسیر:

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

طبق تواریخ، مشرکان در مکه پیش از حرکت به سوی بدر، و در محلّ غزوه پیش از آغاز به جنگ، از خدا چنین خواستند: **اللَّهُمَّ انصُرْ أَعْلَى الْجُنْدَيْنِ وَأَهْدِ الْفِتْنَيْنِ وَأَكْرِمِ الْحَزْبَيْنِ**. یعنی خدایا، از این دو لشکر آن را که برتر و ره یافته تر و گرامی تر است پیروز گردان. و این آیه خطابى است به مشرکان پس از خاتمه جنگ به عنوان توبیخ و استهزا و تهدید از توطئه علیه مسلمین.

معنای آیه: اگر از خداوند پیروزی می طلبید، بی تردید همان پیروزی که خواستید آمد، یعنی پیروزی برتر و مهتدی تر و گرامی تر که مسلمین اند. و اگر پس از این از جنگ و ستیزه

ص: ۱۹۱

دست بردارید، برای شما نیکو و خیر است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدُ

یعنی: و اگر دوباره باز گردید، یعنی در صدد برپا کردن بدر دوم و سوم برآیید، ما نیز بازمی گردیم و همان نصرت و ارسال فرشته برای مسلمین و کشتار و اسارت را درباره شما اجرا می کنیم.

وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و هیچ گاه طایفه و قبیله تان، هرچند انبوه و بی شمار باشند، در برابر عذاب خدا و آسیب مسلمین برای شما کفایت از چیزی نخواهد کرد و ابداً عذابی را از شما دفع نخواهد نمود. و این رفتار را خدا با شما می کند برای این که او همیشه همراه مؤمنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسِيْمُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

لغت و اعراب:

دواب: جمع دابه، جاندار متحرک. صم: جمع أصم، کر. بکم: جمع ابکم، گنگ و لال. و الف لام الصم و البکم عهد ذکری یا حضوری، اشاره به مشرکان مکه است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

پس از خطاب کفار به نحو توییخ و تهدید، این آیات خطاب به مؤمنان است با بیان

دستوراتی لازم. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و فرستاده او اطاعت کنید.

مراد از اطاعت خدا امتثال احکام اصولی و فروعی اوست که همه نسبت به مکلفان، فرامین مولوی الهی است. و مراد از اطاعت رسول، اطاعت اوامر مولوی اوست؛ یعنی آنچه او به عنوان ولی امر و امام امت راجع به امور دنیوی و اجتماعی دستور می دهد که اطاعتش در همه آنها واجب است. و اما آنچه پیامبر از احکام دین به مردم دستور می دهد مثل نماز بخوانید، روزه بگیرید، آنها همان اوامر الهی است و نسبت به پیامبر از مورد آیه خارج است، زیرا آنها راهنمایی است از پیامبر.

بدترین جنبدگان، کافران اند

وَلَا تَوَلُّوا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

یعنی: و هرگز از پیامبر روی برنتابید در حالی که شما می شنوید. مراد این است که از اعتقاد به کتاب و شرع او قلباً، و از امتثال اوامر او عملاً روی مگردانید در حالی که شما دعوت منطقی او را همراه با برهان، و آیات کتاب او را توأم با فصل بیان می شنوید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

یعنی: و هرگز همانند کسانی از کفار و مشرکان و منافقان نباشید که چون آیات و کلمات خدا بر آنها خوانده شد و دعوت فرستادگانش بدان ها رسید گفتند: شنیدیم، در حالی که آنها نمی شنوند. یعنی در دل تصمیم به پذیرش ندارند و پیوسته مقابله و معارضه می کنند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: حقیقت این است که بدترین جنبدگان و حیوانات در نزد خداوند، یعنی در حکم و قضاوت او، همین کران و لالان اند که هرگز نمی اندیشند. اشاره به مشرکان است که به خاطر عدم اعتنا به دعوت پیامبر و عدم اعتراف به توحید و شریعت، گویی همانند کران و گنگان، تعقل ندارند.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

یعنی: و اگر خدا خیری در آنها می دانست به آنها می شنوید. مراد از «خیر» در این جا حسن سریره و استعداد پذیرش حق است، و مراد از «اسماع» تکرار آن و تکرار دعوت و تنبیه است به مقداری که اگر اندکی حسن سریره و استعداد قبول در آنها باشد بپذیرند، نه مجرد ابلاغ دعوت و عرضه کتاب و شریعت، زیرا آن را خداوند طبق سنت جاریه خود

برای اتمام حجت درباره همه انجام می دهد. پس حاصل آیه این است که پس از ابلاغ اصل دعوت، اگر خدا در آنها اندکی از استعداد پذیرش می یافت، تبهات و تذکرات را تکرار می کرد، یعنی و چون نیافت نکرد.

حیات باطنی و حضور باطنی خدا

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

یعنی: و اگر به آنها اسماع نماید، یعنی اگر با این وصف و حالی که دارند خداوند اسماع را مکرر نماید و دوباره به آنان بشنواند، حتماً با گفتار و کردار روی برمی تابند، در حالی که از درون نیز اعراض کننده اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾
وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اجابت کنید خدا و فرستاده او را آن گاه که شما را به سوی آنچه شما را زنده می کند و به شما حیات می بخشد دعوت کنند. مراد از «مایحییکم» دین و شریعت و کتاب آسمانی است، زیرا اینها هستند که به افراد و جامعه بشری حیات معنوی و روحی و کمالات انسانی می بخشند.

توضیح اجمالی مقام این است که روح انسانی که مرکب موقتش این بدن است دارای یک بُعد صفاتی و دو بعد افعالی است. یعنی روح فعالیت فکری و مغزی دارد به واسطه عقل و جوانح، و این بُعد اوست که موضوع علم کلام قرار می گیرد.

ص: ۱۹۴

و فعالیت بدنی دارد که به واسطه اعضا و اندام هاست و موضوع علم فقه را تشکیل می دهد. و حالات و ملکات دارد از فضایل و رذایل که موضوع علم اخلاق قرار می گیرد.

احکام اصولی و معارف اعتقادی دین به بُعد فکری و عقلی انسانی حیات معنوی و کمالات روحی می دهد. احکام فرعی اسلام بُعد عملی او را زنده و سرسبز می سازد، و احکام اخلاقی و اباحت و صفات روحی و ملکات نفسانی دین است که بُعد روانی را تقویت و زنده می کند.

پرهیز از فتنه

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

یعنی: و بدانید که خدا میان انسان و دل او حایل می شود. یعنی میان انسان و اراده و عزیمت های او، و عقاید و باورهای درونی او، و محبوب و مبغوض های باطنی او، و امیدها و آرزوهای او فاصله می اندازد و بسا از عزیمت هایش را فسخ می کند و به اقتضای سعادت ذاتی، کفر او را می گیرد و تبدیل به ایمان می کند. و طبق شقاوت ذاتی، ایمانش را سلب می کند و مبدل به کفر می گردد، و دوستی ها و دوست هایش را به دشمنی ها و دشمن ها تبدیل می نماید.

وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

یعنی: و بدانید که به سوی او گرد آورده می شوید. مراد این است که روز رستاخیز آن گاه که به وسیله نفعه دوم صور همه سر از خاک بردارید و روحتان از عالم برزخ در جسدتان حلول کند، به واسطه نفعه سوم همگی به سوی خداوند یعنی به سوی محکمه عام او، برای محاسبه و داوری گردآوری می شوید.

وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

مراد از «فتنه» در این جا گناه است. یعنی: پرهیز و پروا کنید از گناهی که فقط به کسانی که به ارتکاب آن بر خود ستم کرده اند نمی رسد، یعنی کیفر و عاقبت وخیم آن شامل دیگران نیز در سطحی محدود یا گسترده و وسیع می گردد.

خطاب در این آیه اعتم، و متوجه همه امت است خواه مرتکب فتنه یا غیر او. و این قسم از گناه هر چند اغلب گناهان را شامل است، زیرا اثر سوء هر گناهی حداقل عائله و ارحام و رفقا و افراد محیط مرتکب را می گیرد، لکن مراد گناهانی است که شمول کیفر و آثار سوء

آنها جامعه را در بر می گیرد، مانند علنی انجام دادن گناهان کبیره در میان مردم، ترک امر به معروف و نهی از منکر، اخراج صالحان در حکومت اسلامی از پست ها و مناصب حساس و تفویض مناصب به افراد ناصالح، بروز بدعت میان مسلمین، ترک جهاد ابتدایی یا دفاعی و خاصه ظهور اختلاف اصولی و فروعی میان مسلمین که سبب تشّت و تفرقه و شقّ عصای مسلمین و جنگ و جدال می شود، و تصدی به ناحق غیر صالح نسبت به حکومت ملت و ولایت، و غیر اینها. و بدانید که خدا سخت کیفر است. یعنی این گونه معاصی کیفر شدید دارد.

وَإِذْ كُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصِيرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾

تفسیر:

وَإِذْ كُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ

خطاب به مؤمنان است در مدینه در مقایسه با زمان گرفتاریشان در چنگال مشرکان مکه، و یا به همه اعراب پس از اسلام در مقایسه با گرفتاری در جاهلیت به دست فارسیان و رومیان.

معنای آیه: به یاد آورید زمانی را که شما در روی زمین اندک و مستضعف بودید.

یعنی زیر سلطه کفار مکه، محدود و عاجز از ابلاغ احکام و اهداف دینی و انجام وظایف الهی، و در جزیره العرب تحت سیطره قدرت ها، مورد حمله و غارت و اسارت بودید، به گونه ای که می ترسیدید مردم کافر و مشرک شما را همانند حیوانات ضعیف بربایند.

فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصِيرِهِ

یعنی: پس خداوند شما را جا و پناه داد و با یاری خویش تقویت نمود.

ص: ۱۹۶

او شما را در مدینه مستقر نمود و وسایل سکونت فراهم کرد، و با القای الفت میان مهاجران و انصار و قبایل مختلف اعراب و خاصه به واسطه تشکیل حکومت الهی اسلامی و پیروزی خاصی که در بدر نصیب نمود، شما را تقویت کرد و نیرومند ساخت.

وجوب امانتداری

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: و شما را از پاکیزه ها روزی داد، شاید سپاس گزارید. مراد از روزی اعم است از نعمت های معنوی نظیر دین و کتاب و معارف الهی و عمل های صالح که همه پاک اند، و نعمت های مادی از خوراکی و پوشاکی و غیره که همه حلال و پاکیزه اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَعَلَّمُوا أَنْمَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّهُ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

لغت و اعراب:

و تخونوا عطف است به تخونوا ی اول به تقدیر «ولاتخونوا». فتنه: آزمایش، عذاب. فرقان مصدر است به معنای جدا کردن و وسیله جدا شدن حق از باطل.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و فرستاده او خیانت نکنید و به امانت های خود نیز خیانت نورزید.

ص: ۱۹۷

باید دانست که همه احکام شریعت از اصول و فروع، امانت های خدا و امانت های رسول او در نزد جامعه بشری است، و عمل و امتثال آنها بازپس دادن به جا و به موقع آنها، و نافرمانی و ترک عمل به آنها خیانت به خدا و رسول در آنهاست. و امانت های مردم هم عبارت است از اموال و اسرار آنها در نزد یکدیگر. و گفته شده که: در این مقام، امانت هایی هم هست که مشترک میان خدا و رسول و خلق است و آیه، شامل آنها هم می شود، نظیر امور اجتماعی و سیاسی که خدا دستور داده و پیامبر اجرا می کند و نفعش از آن مجتمع است مانند اسرار جنگی و سایر امور عامه دولتی که افشای آنها در میان مجتمع یا رساندن آنها به دشمن سبب آسیب نظام و حکومت و ضرر جامعه است. پس خیانت دارای سه جهت است.

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

در حالی که شما خود می دانید. یعنی عقل و وجدانتان حاکم است که خیانت در امانت، زشت و قبیح است و حفظ آن در هر شریعتی واجب.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی: و بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه اند. اینها وسیله زحمت و آزار، و سبب امتحان و آزمایش شمایند، زیرا تحصیل و حفظ اموال سراپا زحمت و مشقت، و ادای حقوق واجب و مستحب، و تحفظ از صرف آن در مصارف حرام آزمایشی بزرگ است. و حفظ و نگهداری و بزرگ کردن اولاد، مشقت و عذاب، و مواظبت به تربیت انسانی و اخلاقی آنها در طول مدت زندگی، امتحانی است سخت، و بسا انسان ها در نتیجه علاقه و محبت به فرزندان، در معاصی و گناهان کبیره یا کفر و شرک افتاده اند، فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا [کهف، ۸۰].

تقوا و بینش الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر تقوا بورزید و از خدا پروا کنید، خداوند فرقانی برای شما قرار می دهد. مراد از «تقوا» انجام وظایف شرعی، خواه اصولی یا فروعی، و مراد از «فرقان» نیروی باطنی و نور قلبی است که انسان به وسیله آن، میان حسن و قبح و حق و باطل تمیز می دهد. و ممکن است مراد از «فرقان» برخی از حوادث

خارجی باشد مانند پیروزی در جنگ ها مثل جنگ بدر و امثال آن که در طول تاریخ در نزد اهل تدبیر و انصاف، حق را از باطل و خیر را از شر جدا می کند.

نقشه کافران خشی می شود

وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

یعنی: و نیز اگر تقوا بورزید گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد. ممکن است این دو جمله تکرار و تأکید یکدیگر باشند. و یا مراد از اول صغایر گناهان و از دوم کبایر، یا مراد از اول معاصی گذشته و از دوم معاصی آینده باشد. و خدا دارای فضل بزرگ است، که هر گناه را از هر شخصی می آمرزد، «و لا يَتَعَاطَىٰ غُفْرَانَ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ».

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «۳۰» وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۳۱»

تفسیر:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ

سران قریش در مکه، در نشست هایی که برای مبارزه با پیامبر اسلام و یاران اندکش داشتند، نتیجه تبادل نظرشان یکی از سه چیز شد:

۱- او را زمین گیر کنند به این که حبس ابد نمایند یا جراحی که توان حرکت را از او بگیرد، بر او وارد سازند.

۲- او را بکشند به این طرز که عده ای از هر قبیله ای متحداً او را به قتل رسانند و بنی هاشم در مقابل همه قبایل عرب، ناچار به گرفتن دیه شوند.

۳- او را از مکه به جای دوردستی تبعید کنند.

معنای آیه: ای پیامبر، به یاد آور هنگامی را که کفار قریش درباره تو مکر می کردند،

یعنی نقشه های خطرناک می کشیدند به این طرز که تو را زمین گیر سازند به صورت حبس ابد یا فلج، یا تو را به قتل رسانند، یا تو را از وطن بیرون کنند.

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

یعنی: آنها پیوسته مکر و فریب می کنند و خدا نیز مکر می کند، یعنی در برابر نیرنگ آنها نیرنگی خنثی کننده انجام می دهد، و خدا بهترین ماکران است. زیرا مکر دیگران به انگیزه حرام و کفر و فسق است و مکر خداوند به قصد ابطال باطل، یا عملی شبیه مکر به عنوان کیفر طاغیان است.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: و چون آیات کتاب ما بر آنها تلاوت شود، می گویند: البته شنیدیم، اگر ما هم بخواهیم بی تردید مثل اینها را می گوئیم، اینها جز افسانه های پیشینیان نیست. و این کلام از غایت جهل و فرط عناد و تقلید کورکورانه از سران گذشته آنها صادر گشته است، و گرنه چرا در مقابل تحدیّات و مبارزطلبی های مکرر قرآن حتی جواب قَاتُوا بِسُورِهِ مِنْ مِثْلِهِ [بقره، ۲۳] را هم ندادند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۳۲» وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «۳۳»

لغت و اعراب:

اللَّهُم اصل آن «یا الله» است که حرف ندا حذف شده و میم مشدّد در آخرش اضافه شده، و یا آن که اصلش «یا الله امنا» بوده تبدیل به اللهم شده است، نظیر حِيعِل و حَوْقِل. هو الحقّ هو ضمیر فصل میان اسم و خبر کان است و محلی از اعراب

ص: ۲۰۰

ندارد. حجاره: جمع حَجْر، سنگ.

تفسیر:

یهود عنود و درخواست عذاب

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

کفار قریش و مشرکان مکه معتقد به وحی و رسالت نبودند، پس این آیه و آیه بعد به قرینه ظهورشان در جواز نزول وحی و کتاب آسمانی بر بشر و ذکر استغفار، درباره برخی از معاندان اهل کتاب در مدینه است که همانند جمله معترضه در میان آیات مشرکان قرار گرفته است.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که گفتند: ای خداوند، اگر این همان حق از جانب توست، یعنی این نبوتی که محمد صلی الله علیه و آله از جانب تو ادعا می کند یا این قرآن که می گوید از نزد خداست همان نبوت و کتاب حق است که تو بر بشرها می فرستی و واقعاً او راست می گوید، پس بر سر ما سنگ هایی از آسمان بباران، یعنی همان گونه که بر قوم لوط باراندی، و یا بر ما عذابی دردناک بیاور، یعنی نظیر غرق در آب و صیحه آسمانی و باد مسموم و خسف در زمین و غیر اینها که بر ملت های گذشته فرستادی.

باید دانست که این درخواست، از غایت نادانی و تعصب جاهلی و عناد است، و در واقع می گویند که ما حاضر نیستیم برخی از دستورات آسمانی تو را بپذیریم هرچند نابود گردیم! و ممکن است این کلام کنایه از این باشد که یقیناً آنها حق نیست و الا ما تقاضای عذاب نمی کردیم.

چرا خدا بر این امت عذاب کلی نمی فرستد؟

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

یعنی: ای پیامبر، خداوند بر آن نیست که آنها را عذاب کند، یعنی هرچند به همان عذاب ها که درخواست نمودند، در حالی که تو در میان آنها هستی. و تعبیر به «مَا كَانَ اللَّهُ» به خاطر استبعاد است، یعنی هرگز خدا چنین نمی باشد و سزاوار عظمت و حکمت و رحمت او نیست که با وجود پیامبر معصوم، فرستاده خویش در میان امتش آنها را دسته جمعی عذاب نماید. و از این رو نوح را در کشتی نشانده، ابراهیم را از بین النهرین بیرون برد، لوط را از شهر خارج کرد و یونس هم از میان ملت بیرون شده بود، تا

امت ها را هلاک کرد یا عذاب فرستاد.

و نیز خداوند عذاب کننده آنها نیست در حالی که آنها استغفار می کنند. یعنی هرچند عده معدودی از آنها که سر و کار با کتاب آسمانی و شریعت دارند چنین باشند.

حرمت مسجد الحرام نزد خدا

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيهً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

لغت و اعراب:

صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ: اعراض نمود از آن، و جلوگیری کرد از آن. صلاه: دعا، نماز. مَكَا زَيْدٌ - ناقص واوی از باب نَصِير - : سوت کشید با دهانش. صَدَى بِيَدِيه: کف زد. فَذُوقُوا بِهِ تَقْدِير «يقال لهم يوم بدر أو في الآخرة».

تفسیر:

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

یعنی: و آنها را، که مشرکان مکه هستند، چیست که خدا عذابشان نکند؟ چه مانعی از عقیده و اخلاق و کردار نیک دارند که جلوگیری از عذابشان شود؟ بلکه آنها در حالی هستند که خود از مسجدالحرام اعراض می کنند و مردم را نیز از آن باز می دارند. یعنی همانها بودند که پیامبر و یارانش را از مکه بیرون کردند، و در حدیبیه نیز از زیارت خانه خدا جلوگیری نمودند.

وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ص: ۲۰۲

مشرکان قریش ادعا می کردند که تولیت و سرپرستی حرم امن الهی و مسجد الحرام از آن آنهاست، از این رو می گفتند: هر که را ما بخواهیم راه می دهیم، یا جلوگیری می کنیم.

معنای آیه: در حالی که هرگز آنها سرپرست مسجد نیستند و متولیان این خانه کسی جز اهل تقوا نیست. یعنی چگونه ممکن است کسانی که با صاحب خانه دشمن اند، ربوبیت او را منکرند و جمادات را شریک و همتای او می دانند، ولایت حرم و تولیت مسجد الحرام را داشته باشند؟! ولکن اکثر آنها نمی دانند که شرک به چنین صاحب خانه با ولایت چنین خانه ای نمی سازد.

آداب جاهلی مشرکان در حج

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيهً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

یعنی: برخی از رفتار مشرکان این است که دعا و درخواست حاجیشان در نزد خانه خدا جز سوت کشیدن با لب ها و کف زدن با دست ها نیست. و یا آن که نمازی که خدا از آنها می خواهد در مرحله عمل، جز این دو کار لغو نیست. پس بپشید عذاب را به سبب آن که کفر می ورزیدید و کفران نعمت می کردید. یعنی به زودی در روز بدر یا در عالم آخرت به آنها چنین گفته می شود.

باید دانست که عادت مشرکان مکه آن بود که در حج و عمره، هنگام طواف خانه خدا، مرد و زن دست در دست یکدیگر همانند رقص دسته جمعی، دور بیت الله می چرخیدند و سوت می کشیدند و کف می زدند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ لَ الْخَبِيثِ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكَبُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾

لیمیز متعلق است به یحشرون در آیه قبل. ماز الشیء - از باب ضَرْب - آن را از غیر آن جدا کرد. طیب: هر چیز پاکیزه و پسندیده در نزد عقل و طبع. خبیث: هر چیز پلید و ناپسند، و مراد جنس است و افاده عموم می کند. رَكَم الشیء - از باب نَصْر - جمع کرد آن را و روی هم ریخت و انباشته کرد. مرجع ضمائر مفرد بعضه، فیرکمه، فیجعله «الخبیث» است.

تفسیر:

هزینه های حسرت بار کافران در جنگ

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ

این آیه پس از واقعه بدر است و اشاره به انفاقات کفار بر ضد اسلام در آن جنگ دارد، و نیز غیب گویی است درباره آنچه در آینده در جنگ احد و غیره هزینه خواهند کرد. و گفته شده که در جنگ بدر سران مکه و مشرکان، قریب هزار سرباز به اجرت استخدام کرده بودند و علاوه بر تهیه مراکب جنگی و ادوات و ابزارهای نبرد و تأمین اجرت سربازان، روزی ده شتر برای تهیه غذای آنها نحر می کردند و همه را عده ای از سران قریش و مشرکین در راه مبارزه با دین محمد صلی الله علیه و آله و شکست سپاهیان اسلام و جلوگیری از دعوت و نفوذ شریعت پیامبر اسلام انفاق می نمودند. و در جنگ احد نیز که پس از مدتی از بدر واقع گردید، دو هزار سرباز استخدامی داشتند، علاوه بر آنچه به ترغیب و تهدید، از فرق مختلف کفار بر ضد مسلمین بسیج نموده بودند، و هزینه آن جنگ را نیز سران قریش متکفل بودند.

معنای آیه: بی تردید، کسانی که کفر ورزیدند و منکر دعوت و کتاب و شریعت محمد صلی الله علیه و آله شدند پیوسته اموال خود را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند، یعنی چنان که در جنگ بدر مصرف نمودند. پس به زودی نیز مصرف خواهند نمود، یعنی در غزوه احد و غیره، سپس همان اموال برای آنها حسرتی در دل خواهد بود و سپس خود نیز مغلوب خواهند شد.

یعنی پس از هزینه بی نتیجه در بدر و احد و غیره، در فتح مکه برای ابد مغلوب خواهند شد. پس دو جمله «تکون حسره» و «ثم یغلبون» اشاره به جنگ احد و فتح مکه است، و این از ملاحم - یعنی اخبارات غیبی قرآن - است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیدند، خواه این گروه و خواه سایر فرق کفار، پس از مرگ به سوی دوزخ گردآوری می شوند. یعنی نتیجه تلاش های بی موردشان، شکست در دنیا و عذاب در آخرت خواهد بود، و این فرجام همه کسانی است که در برابر حق بایستند و درصدد حذف آن بر آیند.

لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ

یعنی: جمع کردن کفار و گردآوری آنها در صحنه محشر به خاطر این است که خداوند پلید را از پاکیزه جدا کند، یعنی کفار را از مؤمنان، یا اموال انفاق شده پلید آنها را از انفاقات پاکیزه مؤمنین جدا سازد، و برخی از پلیدها را بر روی برخی دیگر قرار دهد و جمع نماید؛

فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

یعنی: سپس پلیدها را خواه خود کفار باشند، خواه اموال انفاقی آنها، بر روی هم ریخته و انباشته کرده، همه را در جهنم قرار دهد. و تعبیر مفرد از «خبیث» و ارجاع ضمائر مفرد با این که مراد جمع است و کیفیت وارد کردن آنها به جهنم که گویی بارهای هیزم یا پاره های سنگ اند، اشاره به خست و ذلت و بی ارزش بودن آنهاست. و آنها را که واقعاً زیانکارند.

زیرا به جای آن که در صحنه تجارت دنیا و آخرت با سرمایه عمر و استعداد های بدنی و امکانات مالی، کمالات انسانی را در دنیا و سعادت همه جانبه را برای آخرت تحصیل کنند و صاحب سود کلان در این تجارت شوند، همه سرمایه را در هوا و هوس مصرف نموده، وجود و هویت خویش را به زیان داده اند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ «۳۸»

تفسیر:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ

یعنی: به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند آنچه بر آنها گذشته آمرزیده می شود. این آیه در بیان حکمی کلی و قاعده ای تمام و عام است درباره کفار از هر ملتی و در هر عصر و زمانی، و آن این است که اگر کافر از کفر توبه نماید و اسلام را بپذیرد، در شریعت اسلامی درباره او ارفاقات خاص و احکامی مهم و امتنانی بزرگ جعل و تشریح شده است. یعنی از ماسلف او چشم پوشی می شود که از آن جمله امور زیر است:

۱ - سقوط کیفر اخروی عقاید فاسدی که در طول ایام کفر داشته است.

۲ - سقوط کیفر اخروی گناهان فرعی که در مدت کفر از او صادر شده، از قبیل ترک واجبات و ارتکاب محرمات از صغایر و کبایر.

۳ - سقوط قضای واجباتی که اگر در حال اسلام ترک می شد قضا داشت، مانند نماز، روزه، حج، زکات و واجبات مالی.

۴ - سقوط کفاراتی که بر عهده اش آمده از اسبابی که در حال کفر از او صادر شده، خواه اسباب مزبور، ترک واجب باشد مانند افطار ماه رمضان، مخالفت نذر و عهد و قسم، یا فعل حرام مانند ظهار، قتل عمدی، کندن موی بدن، خراشیدن صورت در مرگ خویشان، یا غیر آن دو مانند قتل خطا.

۵ - سقوط حدود و تعزیراتی که در شرع بر گناهان مترتب شده است.

همه این امور که داخل در موصول «ما قد سلف» است از کافر به مجرد اسلام آوردن یعنی گفتن شهادتین، مورد غفران قرار می گیرد. لکن در فقه اسلامی آمده که این آیه استثنا خورده و برخی از آثار برداشته نمی شود، مانند بدی های خلقی و حق قصاص که از پیش در عهده او بوده و یا جنابت و نجاست بدن غیر از نجاست کفر و نحو آنها. و این حکم را که از آیه استفاده می شود قاعده جب نامند که خبر مشهور «الاسلام یجُب ما قبله» مدرک آن است، یعنی اسلام ما قبل خود را قطع می کند و آثار و تبعات آن را از بین می برد.

وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ

«سنه الأولین» به تقدیر «سنتنا فی الأولین» است، یعنی و اگر آنها باز گردند، مراد آن که به معاندت و برافروختن فتنه جنگ ادامه دهند، به یقین سنت جاریه و عادت دیرینه ما درباره پیشینیان، گذشته است که آنها را به عذاب های گوناگون آزمایش می کردیم سپس هلاک می نمودیم، و نظیر آنها را درباره اینها هم جاری می کنیم چنان که در بدر انجام دادیم.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «۳۹» وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ «۴۰»

تفسیر:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

ممکن است مخاطب در این آیه پیامبر و مسلمین آن روز مدینه باشند که هر روز آماج فتنه ها و توطئه ها و تکذیب و توهین و حمله ها به اسلام بودند. پس دستور آیه این است که باید پیوسته با آنها در نبرد باشید به گونه ای که آنها را تضعیف کنید و همه فتنه ها را زایل نمایید. و مراد از دین، احکام حکومتی و اجتماعی اسلام است. یعنی در نتیجه تضعیف دشمن، تنها احکام اسلامی را در میان مجتمع جاری نمایید که قانونی غیر اسلام عملی نباشد و کفار در اقلیت و زیر سلطه و ذمه مسلمین در آیند.

و ممکن است خطاب در آیه به تمام مسلمین در هر عصر و زمانی در طول تاریخ باشد و مراد از «فتنه» کفر و شرک و گناهان کبیره و سایر اقسام فسادهای اخلاقی و عملی باشد که بشر همیشه گرفتار آنهاست. پس مفاد آیه این است که واجب است بر همه مسلمین در

هر زمانی که پیوسته در حدّ میسور خود با کفّار و اصحاب فتنه در مبارزه و نبردی سرد و گرم باشند تا آن جا که به کلی فتنه به معنای اعم از روی زمین زودده شود و همه دین از آن خدا باشد. یعنی دین مورد عمل مجتمع یکی باشد و همان باشد که خدا می خواهد و باقی ادیان و مذاهب به مرگ صاحبانشان و یا به گرویدنشان به اسلام باطل و مضمحل گردد.

باید دانست که این خطاب و تکلیف برای مسلمان ها فعلاً مقدور نیست و اگر چنین چیزی را بخواهند قدم اول، تشکیل حکومت الهی است به وسیله انتخاب اصالح علمای اسلام و تقویت ولایت او، و بی تردید، جز این راه جامعه اسلامی را توانی بر امتثال آیه نیست. و این آیه نظیر وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ [آل عمران، ۱۰۴] است، و راه صحیح حقیقی ظهور مهدی موعود - ارواحنا فداه - است.

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

یعنی: پس اگر کفّار از کفر و فسق و مبارزه با دین حق باز ایستند، یعنی ایمان آورند و تسلیم شوند، خداوند به کردار آنها بیناست. یعنی ایمان آورندگان و تسلیم شوندگان واقعی را می شناسد و کسانی را که به دامن اسلام بازگشته اند می پذیرد.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

یعنی: و اگر کفّار معاصر پیامبر از دعوت او روی برتافتند، و یا کفّار جهان از دعوت داعیان اسلام در هر عصر و زمانی اعراض نمودند، پس بدانید که خداوند مولا و سرپرست و یاور شما مسلمین است. یعنی باید در مقابل آنها طبق اقتضای هر زمانی مقابله کنید و هراسی به خود راه مدهید. و او نیکو مولا و سرپرست و نیکو یاور و معین است.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۴۱»

غَنِمَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ - : استفاده کرد و فایده برد، کسب نمود. غنیمت: هر مالی که بدون عوض به دست آید، و نیز آنچه از کسب حاصل شود، و نیز مالی که در جنگ با کفار از آنها گرفته شود. اُنْمَا غَنِمْتُمْ طبق قاعده باید «اَنَّ» از «ما» ی موصوله جدا نوشته شود لکن از قدیم رسم الخط قرآن چنین بوده است. و اَنَّ خُمُسَهُ لِلَّهِ مَبْتَدَاً و «ثَابِتٌ» یا «حُكْمُ اللَّهِ» که در تقدیر گرفته شده، خبر است. و للرسول و لذی القربی عطف اند به لله.

خمس و مصارف آن

تفسیر:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

یعنی: بدانید آنچه به غنیمت و سود از اموالی به دست آورید پس مسلم است که یک پنجم آن از آن خداوند و از آن فرستاده او و از آن خویشاوند رسول او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.

باید دانست که در ظاهر این آیه اجمال و ابهامی نیست، لکن از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که باید در برخی از ظواهر این آیه تصرف شود و موارد زیر توضیح گردد:

یک - «ما» ی موصوله در «ماغنمتم» هر چند عام و شامل همه اموالی است که اسم سود بر آنها گفته می شود خصوصاً که با کلمه «شیء» توضیح داده شده، لکن طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراد، سودهایی است که از این پنج مورد به دست آید: ۱ - غنیمت های جنگی ۲ - معادن و کان های روی زمینی و زیرزمینی ۳ - گنج های بی صاحب ۴ - غوص یعنی آنچه از لؤلؤ و جواهر و احجار کریمه از دریا یا آب های ژرف رودخانه ها استخراج شود ۵ - مازاد و اضافه بر درآمد و عایدات سالیانه از هر کسب و کار و هر استفاده، پس از منها کردن هزینه زندگی. و در غیر اینها هر چند غنیمت و سود گفته شود حکم خمس نیست مانند ارث، صدق زن و نحو این ها. پس عموم آیه، تخصیص خورده است.

دو - لام کلمه «لله» برای ملکیت حقیقی است و خداوند، مالک خمس غنائم است مانند مالکیت او بر سایر اعیان موجودات و اجزای عالم هستی، ولیکن لام در کلمه «لِلرَّسُولِ» و «لِذِي الْقُرْبَى» دلالت بر ملکیت اعتباری عقلایی معروف دارد، نظیر مالکیت مردم بر اموال خود.

سه - مراد از «ذی القربی» که عنوان کلی است نزدیکان خاصّ پیامبر اسلام است نه همه آنها، یعنی کسی است که عنوان امام معصوم داشته باشد و قهراً منحصر به دوازده نفر می شود: علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند او که آخر آنها مهدی موعود (عج) است.

چهار - بنا بر ظاهر آیه خدا و پیامبر و ذی القربی و سه طایفه دیگر همه مالک خمس اند و ظاهر عرفی مالک بودن اشخاص متعدد بر یک مملوک شرکت اشاعی آنهاست نظیر آن که بگویند: این خانه، ملک این شش نفر است. از این رو در فقه اسلامی عنوان شده که خمس غنائم به شش قسمت تقسیم می شود و هریک از شش طایفه سهم خود را می برد.

لکن طبق آنچه اشاره شد کیفیت مالکیت خدا و رسول و ذی القربی این است که همه خمس ابتداءً و به نحو ملکیت حقیقی از آن خدا، و در رتبه دوم و به نحو ملک اعتباری از آن پیامبر و ذی القربی است، و ملک چند نفر بر همه شیء واحد به نحو طولی عیب ندارد، و پیامبر و ذی القربی هم، هرچند همه خمس را مالکنند لکن دو مالک در این مورد نیست، زیرا مالکیت پیامبر بر خمس به عنوان نبوت و رسالت نیست بلکه به عنوان امامت امت و ولایت جامعه است، و چون در یک عصر دو امام جمع نمی شوند پس در زمان حیات پیامبر ذی القربای امامی در کار نیست تا اشکال تعدد مالک ها مطرح شود، و پس از رحلت پیامبر، امام امت علی بن ابی طالب علیه السلام بود سپس امامان بعدی که هریک در عصر خود مالک خمس بتمامه بودند. و اگر تعبیر آیه این بود «و للرسول لإمامته» کافی بود، لکن ذکر «لذی القربی» برای بیان این است که دوازده امام دیگر تحت عنوان ذی القربی مالک خمس هستند.

پنج - در عطف سه طایفه اخیر بر کلمه «لله» حذف کردن لام ملکیت اشاره به این است که این سه طایفه، شریک در ملک نیستند، پس غرض از ذکر آنها استحقاق آنها از خمس است، یعنی بر ذی القربی لازم است که زندگی آنها را از خمس اداره نماید، لکن طبق ادله

مشروط است که آنها از بنی هاشم باشند.

پس حاصل مفاد آیه تا این جا این است که خمسِ موارد مذکور ابتداءً ملک حقیقی خداوند است، سپس خداوند آن را به رسول خود به ملاک امامت واگذار کرده که نخست او که دارای والاترین مقام امامت و ولایت بر جامعه بشری است تملک و تصرف نماید و چون او به حضرت حق پیوندد ذوی القربای دوازده گانه معصوم و منصوب او به ترتیب مالک و متصرف شوند.

و نیز باید دانست مراد از «سبیل» در «ابن السبیل» اعم است از سبیل و راه خارجی قابل پیمودن با مرکب، و راه معنوی یعنی مقاصد مختلفی که انسان به سوی آنها حرکت می کند، زیرا استعمال سبیل در این کتاب کریم در خصوص راه حسی، نادر است. پس آیه شامل می شود سادات مسافر راه را که توشه و زادشان ته کشیده و کسانی را که مشغول تحصیل علم دین از اصول و فروع و حدیث و مقدمات آنها هستند و هزینه اشتغال ندارند و نیز کسانی را که مشغول علوم دیگرند از فنون مختلفی که قوام اسلام و زندگی مسلمین در آن است.

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خطاب به مسلمین است درباره این که نباید از تملیک خمس غنائم به پیامبر و ذی القربی ناراحت شوند و طمع کنند که همه در میان خودشان قسمت شود.

معنای آیه: اگر شما به خدا گرویده اید و به آنچه بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله در روز فرقان در آن روز که دو گروه با هم درگیر شدند نازل نمودیم، ایمان آورده اید. پس باید متوجه حکم مزبور باشید و به شکرانه آن تسلیم آن گردید، و خدا بر همه چیز تواناست.

مراد از «یوم الفرقان» و «یوم التقی الجمعان» روز بدر است که خدا در آن روز به طور اعجاز روشن میان حق و باطل و مؤمن و مشرک به وسیله انزال فرشتگان و تقویت دل های مؤمنان و القای رعب در دل های مشرکان و نصیب کردن پیروزی به مؤمنان، جدایی افکند.

باید دانست که در ذیل آیه اول این سوره گفته شد که در جنگ بدر پس از پیروزی مسلمین و حیازت غنائم و اسرا، آیاتی از این سوره در سه مرحله نازل شد: ۱ - تحلیل

اجمالی آنها بر سپاه پس از توییخ که در آیه های ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ آمده است. ۲ - آیه اول سوره که همه غنائم را در اختیار پیامبر قرار داد. ۳ - این آیه که یک پنجم از آن پیامبر و ذی القربی است. و حاصل احکام سه گانه این است که به لفظ «فکلوا» رفع حرمت از غنائم و اسرا شده، سپس همه به لفظ «قل الأنفال لله» به پیامبر تملیک شده و سپس یک پنجم آن به لفظ «فان لله خمس» به پیامبر و ذی القربی تملیک شده و از حکم چهار پنجم ساکت است و طبعاً در تحت آیه اول باقی می ماند و ملک مستقل پیامبر می شود. پس همه غنائم جنگی از آن اوست، ۴۵ به عنوان انفال و ۱۵ به عنوان خمس. و این معنا ظاهراً مفاد روایات ابواب خمس نیز هست که پیامبر در چهار پنجم اختیار تام دارد، هرچند در بدر در غیر سپاه متصدی جنگ مصرف نکرد، بلکه حصه یک پنجم خود را نیز با بقیه در میان سپاه بالسویه قسمت نمود. و این آیه اگرچه در مورد غنائم جنگی است لکن مفادش عام است و همه غنائم پنج گانه را که اشاره شد شامل است، و از این رو، این آیه در فقه، مورد استدلال بر مطلق غنائم قرار گرفته است.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ «۴۲»

لغت و اعراب:

إِذْ أَنْتُمْ بدل است از یوم التقی الجمعان در آیه قبل. عدوه به تثلیث عین: ساحل و کنار دریا و رود و غیره. قُصْوَى: مؤنث أقصى، دورتر. ركب: جمع راکب، سواره. ليقضى الله متعلق است به محذوف، به تقدیر «قدر الله اجتماعكم من غير ميعاد». ليهلك بدل است از ليقضى.

ص: ۲۱۲

عن بینه اول متعلق است به لیهلک، و دوم متعلق به یحیی.

مقدمات جنگ بدر

تفسیر:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ

یعنی: تلاقی دو سپاه هنگامی بود که شما مسلمین در ساحل نزدیک تر به مدینه و آنها در ساحل دورتر بودند و سواران، یعنی قافله تجارتنی مشرکان در موضعی پایین تر از شما یعنی دور از دسترس شما بودند. و این جمله، اشاره به موقف مسلمین است که در آیه یازده گذشت که شنزاری بوده و پاهایشان در آن فرو می رفته و حمله و فرار سخت بوده، و محل سپاه شرک محکم و قابل اعتماد؛ و مسلمین آب نداشتند و آنها مسلط بر آب بودند.

وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ

یعنی: و اگر با هم قرار می گذاشتید، حتماً در وعده اختلاف می کردید.

این تلاقی و برخورد و جنگ نابرابر برای شما پیش بینی نشده بود، بلکه غیراختیاری و به اراده و مشیت حتمی خدا بود، و گرنه اگر پیش بینی می کردید و می خواستید قرار بگذارید بی تردید در صورتی که به وضع موجود و حال طرفین توجه داشتید در اصل قرار اختلاف می کردید و چنین قرار نمی گذاشتید؛ و با عدم توجه به وضع موجود، پس از مشاهده حال تخلف می نمودید.

وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: ولکن خدا خواست که چنین تلاقی و برخوردی تحقق یابد تا خدا کاری را که باید انجام گیرد و اراده حتمی و ازلیش به آن تعلق گرفته، تحقق بخشد و تمام کند، یعنی شکست تاریخی و ابدی شرک در برابر اسلام به گونه خرق عادت و اعجاز آشکار. تا آن که در این معرکه هرکس مشرک است و هلاک می شود از روی حجت و برهان روشن هلاک شود، و هرکس اسلام را پذیرفته و زنده می ماند بر اساس حجت و برهان زنده ماند، و خداوند به یقین، شنوا و داناست.

ص: ۲۱۳

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا - وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَسْتَهُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

إِذْ يُرِيكُهُمْ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا «أذكر» مقدرٌ يا بدل است از يَوْمَ التَّفَقُّتِ الجمعان. فَشَلَ زِيد - از باب عَلِمَ -: ناتوان و ضعیف شد، از جنگ و شدت امر بیمناک شد. سَلَّمَ: سالم نگه داشت.

ذات الصدور، ذات: صاحب، و صدر: قلب، مراد تصوّرات و تصدیقات و حالات قلب است که گویی صاحب قلب اند.

تفسیر:

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَسْتَهُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ

یعنی: ای پیامبر، روز بدر و ایام تلاقی دو گروه زمانی بود که خدا آنها را در خوابت بر تو اندک نشان می داد، یعنی تا چون خوابت را برای یارانت نقل کنی نهراستند و دل گرم شوند. و اگر آنها را به تو بسیار نشان می داد، یعنی تو هم خوابت را برای یاران بازگو می کردی حتماً ضعیف و ناتوان می شدید و با هم در کار جنگ، یعنی در اصل آن یا در مکان و زمان و شرایط آن نزاع و ستیزه می کردید.

وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ص: ۲۱۴

یعنی: ولکن خدا سالم داشت. او شما را از بیم و هراس و اختلاف و نزاع محفوظ داشت. حقیقت این است که خداوند به آنچه در سینه هاست داناست. یعنی و از آن جمله آنچه در دل سپاهیان از مراتب ایمان، و بیم و اطمینان، و رضایت و کراهت، و انقیاد و طاعت است می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّمَيُّتِمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَيْلًا وَيُقَلِّكُمُ فِي أَعْيُنِهِمْ

یعنی: و آن روز زمانی بود که هنگام شروع به جنگ و برخورد، خدا آنها را در چشم شما اندک نشان می داد و شما را هم در چشم آنها اندک می کرد. یعنی چنین کرد برای این که هر دو گروه به جنگ روی آورید و با تصمیم جدی رزم کنید. و گفته شده که این امر به گونه ای بود که مسلمین در حال شروع به جنگ سپاه کفر را هفتاد تا صد نفر حدس می زدند و کفار هم مسلمین را به اندازه خورندگان یک شتر می دیدند.

لِيُقْضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

یعنی: خداوند مقدمات جنگ را بدان گونه که منجر به جنگ شود فراهم نمود تا آن کار را که شدنی بود و از ازل مشیت الهی بر آن تعلق یافته بود، متحقق سازد. و این جمله تکرار و تأکید همان است که در آیه ۴۲ گذشت. و ممکن است آن جمله تعلیل تلاقی بدون پیش بینی، و این جمله، تعلیل کمتر نشان دادن باشد.

و باید دانست که ظاهر این آیه با آیه ۱۳ آل عمران تنافی دارد، زیرا عبارت آن جا در مورد برخورد دو گروه نسبت به دیدن کفار این است: يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ یعنی کفار، مسلمین را به دید چشم، دو برابر می دیدند. و مفاد این آیه این است که آنها مسلمین را کمتر از واقع می دیدند. ولکن با ملاحظه علل مفهوم از آیات معلوم می شود که آیه مورد بحث، مربوط به آغاز جنگ و زمان شروع است تا کفار از تصمیم خود سست نشوند، و آیه آل عمران مربوط به بعد از شروع و زمان داغ شدن تنور جنگ است تا آن که چون مسلمین را چند برابر خود ببینند رعب و ضعف در آنها پیدا شود، و چنین شد. بنابراین، تعلیلی که در این آیه آمده، طرفینی است و هریک از دو گروه، دیگری را اندک می دید، و تکثیری که در آیه آل عمران است یک طرفه است، یعنی تنها کفار، مسلمین را دو برابر می دیدند.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

یعنی: و به سوی خدا همه کارها باز گردانده می شود. ذکر این جمله، تنبیهی پس از ذکر حوادث است. یعنی همه امور عالم هستی از آغاز تا پایان از خلق و تدبیر و تغییر و اعدام به نحو منتهی شدن سلسله معلولات به علل و ممکنات به واجب، به خدا برمی گردد و طبعاً حدوث جنگ خاصی به نام غزوه بدر نیز با خصوصیات اعجاب انگیز و بهت آور و سراسر اعجازش نیز به او بازمی گردد.

استقامت و پایداری در جبهه ها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

لغت و اعراب:

لقاء غالباً در برخورد جنگی استعمال می شود. فته: طایفه و گروه. فِشَل - از باب عِلِم -:

ضعیف شد. بَطْر: طغیان، سرمستی از وفور نعمت به گونه ای که حق نعمت را ادا نکند و آن را در باطل مصرف نماید، و بَطْرًا حال است از فاعل خَرَجُوا، و رِثَاء عطف است به بَطْرًا.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

این آیه و دو آیه بعدش در بیان وظایفی است برای مسلمین خاصه در مقام جنگ و تلاقی با کفار. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با گروهی درگیر شدید (مراد

ص: ۲۱۶

برخورد با کفار است به قرینه آن که در آن روز تنها دشمن مسلمین آنها بودند) ثابت و استوار باشید و خدا را بسیار به یاد آورید، یعنی به زبان و دل و مقاومت های جهادی، شاید رستگار گردید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

یعنی: و از خدا فرمان برید، فرامین او در احکام اصولی و فروعی است که متوجه شما ساخته است. و از فرستاده او نیز فرمان برید، یعنی در اوامر مولوی او که از آن جمله دستوراتی است که در مقام جنگ و نبرد صادر می کند.

وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

یعنی: و هرگز نزاع و جدال نکنید. مراد نهی از مطلق اختلاف و نزاع میان مسلمین است خاصه در مقام جنگ و ایام درگیری هرچند به گفتار و جدال لفظی باشد، چنان که در جنگ بدر درباره غنائم و اسرای جنگی و در غزوه احد راجع به بیرون شدن از شهر مدینه اتفاق افتاد. که اگر چنین کنید ضعیف و ناتوان می شوید و بادتان نمی وزد، کنایه از این که حکومتان سقوط می کند و مهابت و شوکتان زایل می گردد و بیرق استقلالتان برافراشته نمی شود و باد به پرچمتان نمی خورد. و صبر کنید که البته خداوند با صابران است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

اشاره به حال بیرون آمدن مشرکان از مکه به سوی بدر است.

یعنی: و هرگز همانند کسانی نباشید که از وطن و دیار خود در حال عیش و سرمستی نعمت، و خودنمایی به مردم بیرون شدند (چنان که گفته اند: مشرکان مکه در سیر به سوی بدر، همه گونه وسایل طرب از خوانندگان و نوازندگان و رقاصان و ادوات طرب و وسایل خمار و قمار و مغنی و مغنیات همراه خود داشتند) در حالی که پیوسته مردم را از راه خداوند جلوگیری می کردند، و خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

یعنی احاطه علمی دارد همان گونه که بر ذرات جهان هستی، احاطه وجودی و توانی و رحمتی دارد.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

لغت و اعراب:

و اذ متعلق است به «اذکر» مقدر. جار: همسایه، پناه دهنده، پناه آور. نَكَصَ عن الأمر - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: عقب عقب
برگشت، باز ایستاد.

تفسیر:

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ

این آیه نیز مربوط به جنگ بدر است که شیطان به صورت رئیس قبیله کنانه با عده ای از اتباع خود بر آنها ظاهر گشت و آنها
را تحریص به جنگ نمود و کارشان را به عنوان دفاع از حق خویش و خدایان کعبه و حفظ حریم بت ها در نظرشان بیاراست
و اطمینان داد که شما قوی و پیروزید، و با آنها تا آغاز شروع به جنگ، همراه بود و پس از دیدن فرشتگان فرار کرد.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که در آستانه جنگ بدر شیطان عمل های آنها را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز هرگز
کسی از مردم یعنی قبایل عرب، بر شما پیروز نیست و گفت: من به یقین همسایه شما هستم یعنی از قبایل عرب اطراف مکه ام
(یا من پناه دهنده شما هستم).

فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: پس چون دو گروه یکدیگر را دیدند شیطان عقب عقب برگشت، یعنی با اتباع خود پا به فرار گذاشت. و ظاهر این است
که در همان حال که کفار مسلمین را اندک

می دیدند شیطان آنها را در حدّ خود و همراه با هزار فرشته مجهّز دید و به عقب رفت و به مشرکان گفت: واقع این است که من از شما بیزارم، زیرا من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. و این بدان جهت است که شیطان و اجنه در اصل خلقت به فرشتگان نزدیکند و همدیگر را می بینند و ارواح انسانی هم پس از مرگ قریب آنها می شود. و نیز گفت: به یقین من از خدا می ترسم، زیرا خدا سخت کیفر است.

نقش تخریبی منافقان و بیمار دلان

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «٤٩» وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ «٥٠» ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ «٥١»

لغت و اعراب:

اذ يقول متعلق است به «أذكر» مقدر. و لو ترى لو شرطیه مضارع را قلب به ماضی می کند برعکس ان شرطیه. و جواب لو محذوف است به تقدیر «لرأيت أمراً فظيماً هائلاً». أدبار:

جمع دُبر، آخر هر شیء و پشت هر شیء. ذوقوا امر است به تقدیر «يقولون». ذلك مبتدا و اشاره به عذاب است و بما قدمت خبر آن است. و انّ الله عطف است به موصول.

تفسیر:

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءُ دِينُهُمْ

این آیه نقل گفتار منافقان مدینه است پس از توجه به این که مسلمین با عدّه کم و شرایط نابرابر در مقابل انبوه سپاه قریش قرار گرفته اند. یعنی: و نیز متذکر باش زمانی را که منافقان و کسانی که در دل هاشان بیماری کفر و نفاق است به عنوان تحقیر و استهزا می گفتند: اینها را دینشان فریفته و مغرور کرده است. یعنی به عقاید و خدا و گفتار

ص: ۲۱۹

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: جواب آنها این است که هر کس به خدا توکل کند بی تردید خدا مقتدر و غالب و شکست ناپذیر، و حکیم در اداره عالم و در مراحل تکوین و تشریح است. یعنی چنین خدایی حتماً بنده خود را یاری می کند.

شکنجه کفار هنگام مرگ

وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

یعنی: و ای پیامبر، اگر می دیدی هنگامی را که فرشتگان کسانی را که کفر ورزیده اند قبض روح می کردند در حالی که بر صورت ها و پشت های آنها می زدند و می گفتند:

بچشید عذاب سوزان را! یعنی اگر آن حال را مشاهده می کردی، می دیدی چه عذاب سخت هولناکی بر آنها وارد می شود.

باید دانست که «توفی» به نحو کامل گرفتن شیء و کنایه از مرگ است، زیرا روح انسانی به کلی از بدن اخذ می شود و مثل خواب اخذ موقت نیست. و در این آیه قبض روح مردم به جمع فرشتگان یعنی اعوان عزرائیل نسبت داده شده، و در آیه ۴۲ زمر به خود خداوند نسبت داده شده: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ فِي آيَةِ ۱۱ سجده به ملك الموت نسبت داده شده: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وُكِّلَ بِكُمْ. و راه جمع میان سه آیه این است که نسبت دادن مرگ به اعوان نسبت مباحثی، و به ملك الموت تسبیبی به یک واسطه، و به خداوند تسبیبی به دو واسطه است. یعنی خدا به ملك الموت دستور می دهد و او به اعوان تا قبض روح کنند. و ممکن است اختلاف از نظر نفوس بشر باشد، یعنی برخی را خود خداوند، به اراده خویش قبض می کند که رده های بالا از طایفه بشری هستند، برخی را ملك الموت و بقیه را اعوان، قبض می کنند.

و نیز باید دانست که این آیه از ادله عالم برزخ است (یعنی عالم پس از مرگ و پیش از قیامت و در فاصله میان دنیا و قیامت که نشأه ای است طولانی، هر چند طول مدتش بر ما روشن نیست، و عالمی است مستقل و وسیع و تمام اجزا و ذرات آن صاف تر و رقیق تر از این جهان و غلیظتر از جهان پس از آن است، و محتوی نعمت های گوناگون و عذاب های مختلف

و بهشت و جهنم و دارای اختلاف طبقات در ساکنان آن. عالمی است که در آن جا ارواح انسان ها پس از مرگ، همراه اجنه زیر نظر فرشتگان رحمت و عذاب اداره می شوند، و ممکن است ارواح بشری در آن جا به نحو استقلال و بدون مرکب بدنی زندگی نمایند. لکن ظاهر اخبار این است که ارواح در قالب های مثالی یعنی اجرامی غلیظتر از روح و محل حلول آن، زندگی دارند. و این قالب ها با جسم اصلی دنیوی شباهت دارد که ناظر می تواند بشناسد. و درک حقیقت آن عالم و احاطه به احوال ساکنان آن از حیطة تصور ما خارج است).

و عالم برزخ آغازش از زمانی است که حواس ظاهری انسان از دنیا قطع شود و آثار عالم آخرت را مشاهده کند هرچند هنوز علاقه روح به کلی از بدن بریده نشده باشد، و تازیانه هایی که طبق این آیه بر آن زده می شود در همین حال است و او درک می کند. و ممکن است «ذوقوا» هم اشاره به آتشی باشد که در همین حال به روح می رسد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

تمه کلام فرشتگان با کفار است.

یعنی: این عذاب شدید در نتیجه اعمالی است از کفر و شرک و نفاق و عناد قلبی و فسق و فجور عملی که خود از پیش فرستاده اید، و به سبب این است که خدا هرگز ستم به بندگانش نمی کند. یعنی اگر اهل ستم بود لازم نبود تنها در برابر گناهان عذاب کند، برای غیر گناه نیز عذاب می نمود، یا بیش از مقدار استحقاق هم عذاب می کرد. و صیغه مبالغه در «ظلام» به لحاظ کثرت بندگان است، یعنی اگر بخواهد ظلم کند باید ظلام باشد.

كَدَابُ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ «۵۲» ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغْتَبَرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْسَ نَفْسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۵۳» كَدَابُ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ «۵۴»

دأب: خوی و عادت. کدأب خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «دأبهم کدأب». کفروا بآیات تفسیر دأب است. ذلک اشاره به عذاب و مبتداء است، خبرش بأن است. لم یک اصلش یگون است و او به التقاء ساکنین و نون آخر برای کثرت استعمال افتاده است. و انّ الله عطف است به خبر ذلک.

تغییر سرنوشت اختیاری است

تفسیر:

كُدَّأَبِ الْفِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: خوی و عادت مشرکان قریش مانند خوی خاندان فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند. عادتشان این بود که به آیات خدا کفر ورزیدند، یعنی به آیات کتاب های آسمانی او و معجزات پیامبران او و نشانه های توحید او که در کرانه های جهان و نفوس خلائق متجلی بود. و در نتیجه خدا آنها را به خاطر گناهانشان بگرفت، یعنی در دنیا و آخرت گرفتار عذاب کرد. حقیقت این است که خدا قوی و نیرومند و سخت کیفر است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: آن عذاب ها بر اقوام گذشته همه از قبیل تغیر نعمت و تبدیل آن به عذاب بود و سببش این بود که خدا هرگز بر آن نبوده که نعمتی را که به قومی ارزانی داشته تغیر دهد، یعنی سلب کند یا تبدیل به عذاب نماید، مگر این که آنها آنچه را که در وجود خودشان است تغیر دهند. یعنی نیکی هایی را که سبب شمول نِعَم است از عقاید و اخلاق فاضله و یا حداقل رفتارهای نیک انسانی تغیر به ضد آنها دهند. و مشرکان قریش چنین بودند، زیرا آنها پیش از بعثت با پیامبر اسلام و ارحامش رفتار نیکو و مسالمت آمیز و انسانی داشتند و از این رو از نِعَم دنیوی تا حدی برخوردار بودند، و چون مبعوث گردید و دعوت خود را اظهار داشت به کلی تغیر حال دادند و آنچه توانستند از بد رفتاری و

توطئه ها و اظهار عداوت انجام دادند که در نتیجه خدا هم عذاب بزرگ شکست تاریخی بدر را متوجه آنها نمود.

و نیز آن عذاب به خاطر این است که خدا شنوا و داناست. یعنی شنوا به دعا و درخواست مؤمنان درباره آنها و دانا به مظلومیتشان است.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ

این آیه تکرار آیه سابق است با اندکی اختلاف، به خاطر بیان شدت طغیان خاندان فرعون و طوایف پیش از آنها، از قوم نوح و هود و صالح و شعیب و لوط که همه آیات پروردگارشان را، یعنی آیات کتاب تدوینی او و نشانه های تکوینی او را تکذیب و انکار کردند.

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ

یعنی: پس ما آنها را به خاطر گناهانشان هلاک کردیم و خاصه خاندان فرعون را که همه را در آب غرق نمودیم و همه آنها ستمکار بودند، یعنی ستم به خدا با انکار توحید و کتاب های آسمانی او، و ستم به پیامبران مرسل با تکذیب نبوت و رسالتشان، و ستم به شریعت با مخالفت احکام آن، و ستم به خودشان با بدترین قسم از ستم، و ستم به نسل آینده خود در امتداد طولانی تاریخ.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «۵۵» الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ «۵۶»
فَمَا تَنْتَقِفُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرُّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ «۵۷» وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ «۵۸»

دواب: جمع دابه، جاندار متحرک. عَاهِدَهُ: پیمان بست با او، و عَاهِدَ مِنْهُ: پیمان گرفت از او. ثقفه - از باب عَلِمَ -: دریافت او را، غلبه کرد بر او. شرد زید: فرار کرد و جدا شد. و شَرَّدَ به: درباره او کاری کرد که وسیله تفرق دیگران شد. تَبَذَّهُ - از باب ضَرَبَ -: دور انداخت آن را. و تَبَذَّ إِلَيْهِ: به سوی او افکند.

عهدشکنی و خیانت مشرکان

تفسیر:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آیات زیر، چهار آیه یا بیشتر دستوراتی است مربوط به جنگ و صلح و پیمان و وفا و نقض، و ظاهراً انطباق است بر حال یهود مدینه و اطراف آن که با این که پیامبر اسلام در ابتدای تشکیل دولت اسلامی در مدینه از آنها پیمان گرفته بود که هیچ گونه اقدامی به ضرر مسلمین نکنند از دشمنی و فریبکاری و جاسوسی و دادن اسرار به دیگران، آنها بارها مخالفت کردند و نقض عهد نمودند تا خداوند تصمیم بر ذلت و تفرقه و نابودی آنها گرفت.

معنای آیه: به یقین بدترین جانداران متحرک در نزد خداوند، انسان هایی هستند که کفر ورزیده اند و دیگر ایمان نمی آورند.

مراد از «عند الله» این است که این حکم در علم ازلی خدا ثابت و حکم قطعی اوست که در لوح محفوظ مندرج و به پیامبران صاحب کتاب و شریعت ابلاغ شده است. و تفریع «فهم لا يؤمنون» اشاره به این است که آنها به سبب اصرار بر کفر و مبارزه با حق و طغیان در اعتقاد و عمل، در کفرشان ثابت و راسخ اند به گونه ای که هرگز ایمان آور نیستند. و این کبرای کلی در زمان نزول این آیات، منطبق بر مشرکان و اکثر اهل کتاب آن روز بود.

الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ

یعنی آنها کفاری هستند که بارها از آنان پیمان گرفتی سپس پیمانشان را در هر بار

شکستند و آنها پروا هم نمی کنند. یعنی همانند یهود مدینه و اطراف آن که طبق تواریخ پیوسته پیمان شکنی کردند و نه تقوا از خدا و نه پروا از وجدان داشتند.

فَإِمَّا تَثَفَّفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، اگر در جنگ بر آنها دست یابی و پیروز شوی سرسختانه با آنها برخورد کن. مثلاً فراری ها را تعقیب کن، فدیة از اسرا نگیر، شفاعت و ضمانت نپذیر، در حین معرکه قتل را بر اسارت مقدم دار و سایر ارفاقات را مراعات مکن، تا گروه های پشت سر آنها را بترسانی و متفرق نمایی. و «لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ» یعنی و شاید متذکر شوند و عاقبت وخیم نقض عهد و مخالفت با حق و پیروی از کفر و هوی را درک کنند.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

یعنی: و اگر از خیانت گروهی بترسی پس تو نیز بر پایه مساوات و تعادل، نقض خود را به سوی آنها القا کن. مراد از «خیانت گروهی» پیمان شکنی کفاری است که با پیامبر و مسلمین پیمان هایی بسته بودند. و مراد از «ترس» اطمینان یافتن است از این که آنها پیمان خود را نادیده گرفته و تصمیم بر مخالفت دارند که گاهی از شواهد و قراین حاصل می شود.

و معنای «القا به سوی آنها» این است که به آنان بگو که من نیز از پیمان خود گذشتم و آن را نادیده گرفتم، تا آن که شما و آنان در کیفیت نقض یکسان باشید. و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» یعنی مبادا بدون اعلام نقض، اقدام عملی کنی، زیرا آن خیانت است و خداوند به یقین خیانت کاران را دوست ندارد.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِيدُوا اللَّهُ وَعَدُّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

الذین کفروا فاعل لایحسبن است و سبقوا مفعول دوم آن، و مفعول اول آن محذوف است به تقدیر «أنفسهم». رباط به معنای مربوط، و اسم جمع است به معنای اسبان بسته شده، و اضافه آن به خیل، اضافه صفت به موصوف است. اِرهَاب: ترسانیدن. توفیه: پرداختن کامل.

ما تنفقوا مبتدا و یوفّ خبر است.

در برابر دشمنان مجهز باشید

تفسیر:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند هرگز گمان مبرند که پیشی گرفته اند، یعنی از تحت سیطره و حکومت خدا و از قلمرو قدرت او و از چنگال تدبیر فرشتگان متصرف در جهان هستی بیرون رفته اند. به یقین آنها نمی توانند عاجز کنند، یعنی نمی توانند خدا را درباره آنچه برای آنها اراده کند ناتوان سازند.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

این آیه دستور کلی و عام است در تمام زمان ها و مکان ها برای مسلمینی که در معرض نبرد و برخورد با کفار و دستبرد آنها قرار می گیرند، خواه تعارض و برخورد نظامی و نبرد گرم باشد، یا درگیری فرهنگی که مسلمین مورد هجمه دینی و تشکیک اصولی و فروعی و اخلاقی آنها واقع شوند، یا تعارض سیاسی و اقتصادی و غیر آنها که خوف سلطه کفار بر امور مسلمین و خاک و کشور و سایر نوامیس آنها در بین باشد. و خطاب در آیه متوجه متصدیان حکومت اسلامی و نظام دینی است که این امر بر آنها به نحو وجوب کفایی یا عینی واجب است.

معنای آیه: و آماده و مهیا کنید برای آنها (یعنی برای پاسخ و مقابله و ابطال هر نوع حملات آنها) آنچه نیرو در توان و استطاعت دارید.

وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

یعنی: و نیز باید آماده کنید در برابر کفار اسبان بسته و ورزیده را. مراد وسایط نقلیه و ابزارهایی است که برای نقل و انتقال نفوس، و وسایل جنگی و وسایط مختلف زمینی و

هوایی و دریایی لازم است.

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ

این جمله در مقام تعلیل حکم قبلی است. یعنی: دستور تهیه نیرو و وسایط نقلیه برای این است که به وسیله آن، دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید. مراد دشمنانی هستند که در برابر مسلمین پیوسته دشمنی و توطئه و معارضة علنی دارند. و نیز بترسانید دشمنانی دیگر غیر آنها را که شما از آنها اطلاع ندارید و خدا آنها را می شناسد. مراد منافقانی هستند که به خاطر اختلاط با مؤمنان، عداوتشان معلوم نبوده و کفاری که عداوتشان را اظهار نمی کردند که آنها نیز چون آمادگی مسلمین را ببینند جرأت قیام پیدا نمی کنند.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

یعنی: و آنچه از اشیاء و اموال دنیا در راه خداوند انفاق نمایید به نحو کامل به شما باز گردانده خواهد شد. یعنی چند برابر آن در آخرت به عنوان جزا و پاداش. و مراد اموالی است که در مقام جنگ یا هر تعارض و تقابل با کفار هزینه شود. و شما هرگز مورد ظلم و ستم قرار نمی گیرید. یعنی در آخرت از پاداشتان کسر نمی شود و بر کیفرتان افزوده نمی گردد.

وَإِنْ جُنِحُوا لِلْإِسْلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۶۱» وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبِصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ «۶۲» وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مِا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۶۳» يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۶۴»

جَنَحَ إِلَيْهِ وَ لَه - از باب مَنَع - میل کرد به سوی او. سلم: صلح و مسالمت، و ضمیر لها راجع است به آن به اعتبار مسالمت. خَدَعُهُ: او را از عزمش منصرف کرد به القای مطلب خلاف واقع. حَسِبَ مصدر به معنای فاعل است یعنی محسبک و کافیک. و حسبک اسم إن، و الله خبر آن است.

آغوش باز برای صلح و آمادگی برای جنگ

تفسیر:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلْسَّلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: و اگر کفار و دشمنان به صلح و آشتی میل کردند پس تو هم میل کن و بر خدا توکل نما، زیرا خداوند قطعاً شنوا و داناست، یعنی از کید آنها آگاهت می کند.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و اگر آنها بخواهند که تو را فریب دهند - اگر بترسی که صلحشان بر اساس فکر و توطئه و اضرار باشد - پس به یقین خداوند تو را کافی است، یعنی کید و مکر آنان را به خودشان بازمی گرداند. او کسی است که تو را به یاری خویش و به وسیله مؤمنان تقویت بخشید.

پیوند قلبی مؤمنان

وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

جمله «و ألف» عطف است به «أيدك» و آیه به منزله توضیح چگونگی یاری به وسیله مؤمنان است. یعنی: خداوند میان دل های مؤمنان الفت و انس و دوستی افکند به گونه ای که اگر تو آنچه در این زمین است همه را در این راه انفاق می کردی نمی توانستی میان دل های آنان ایجاد الفت و انس نمایی. و لکن این خداست که میانشان الفت افکند، زیرا خداوند مقتدر و غالب و شکست ناپذیر و حکیم است. یعنی حتی قدرت و غلبه بر دل ها دارد که عزم ها را فسخ کند و کراهت ها را بزدايد و وحشت ها را تبدیل به انس، و بغض ها را مبدل به محبت نماید و همه اینها بر اساس حکمت بالغه او در اداره جهان هستی است که از

آن جمله مجامع بشری است که باید با هم زندگی کنند.

غلبه جنگی مؤمنان بر کافران

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ای پیامبر، خداوند و کسانی از مؤمنان که از تو پیروی کردند تو را کافی هستند.

آیه، تکرار است برای تقویت قلب پیامبر اسلام، یعنی برای تحقق بخشیدن به هدف الهی و مأموریت آسمانی تو، خدا و خلق مطیع او، کفایت می کند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ «٦٥» الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ «٦٦»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

یعنی: ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ، یعنی به جهاد ابتدایی یا دفاعی ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر مرد صبور و شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز می شوند، و اگر صد نفر از شما باشند، بر هزار نفر از کسانی که کفر ورزیده اند غالب می شوند.

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: این امر به خاطر آن است که آنها گروهی هستند که درک کامل ندارند. زیرا

جنگ مؤمنان و حمله و نبرد آنان روی انگیزه ایمان و اعتقاد قوی به مبدأ و معاد است که در روح آنها صفات فاضله و غرایز پسندیده ایجاد می کند، مانند شجاعت و شهامت و جرأت و استواری و اطمینان دل و یقین به پاداش و مشاهده خویشتن در وقت نبرد میان دو فضیلت بارز و امر خطیر شهادت و سعادت اخروی و پیروزی و اهداف دنیوی؛ و کفار بی تردید از این حقایق غافل اند و تکیه آنها تنها بر هوا و حب دنیا و جاه و مال است و این امور هیچ گاه آن انگیزه ها را تولید نمی کند.

باید دانست که این حکم یعنی وجوب مقابله و نبرد هر مسلمان با ده برابر خود از کفار به گونه ای که فرارش حکم فرار از زحف و حرام باشد، از احکام حرجی و ضرری است و به تخصیص از تحت قاعده «الاحرج و لاضرر» بیرون آمده و در صدر اسلام برای ضرورت و اهمیت امر ابلاغ دین و ایصال شریعت به جامعه تشریح شده بود و عمر طولانی هم نداشت، زیرا حکم ضروری در حد ضرورت قابل تشریح است و از این رو پس از تشریح، زود نسخ شد. و زمان تشریح و نسخ آن مجهول است و ظاهراً در ایام نبوت این حکم بود که پیامبر اسلام عموی خود حمزه را با سی نفر از مسلمین به جنگ سیصد نفر فرستاد و پیروزمندانه بازگشتند.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا

این آیه اعلام نسخ حکم سابق است، پس آن آیه از نظر محتوا، منسوخ و از نظر قرآنیّت و قرائت ثابت است، مانند جمله فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَهُ [مجادله، ۱۲].

معنای آیه: اکنون خدا به شما تخفیف داد، یعنی حکم وجوب مبارزه هر مسلمان با ده برابر خود را نسخ نمود، و دانست که در شما ضعف و ناتوانی هست، یعنی نیروی ایمان شما در آن حد نیست که حکم فوق درباره شما ادامه یابد. و مراد از «دانستن خدا» حدوث علم در او نیست، بلکه مراد این است که علم ازلی او به این امر که در لوح محفوظ نیز مندرج بود درباره شما تحقق خارجی پیدا کرد و علم قدیم بر معلوم حادث منطبق گشت.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

یعنی: پس از نسخ حکم سابق حکم دیگری که برای شما تشریح شده لزوم مقابله

مسلمین با دو برابر خود از کفار است. پس اگر از شما صد نفر مرد صبور و شکیبا باشند بر دویست نفر پیروز می شوند، و اگر از شما هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به اذن تکوینی خداوند، یعنی به یاری و توفیق او، پیروز می شوند و خداوند همراه صابران و شکیبایان است.

جواز اسیرگیری و غنیمت گیری در جنگ

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

أسرى و أسراء و أسارى: جمع اسیر. ثخن الشيء - از باب شرف - غلیظ و محکم شد.

أثخن في العدو: در سخت گیری و کشتار آنها مبالغه نمود. تریدون جمله استینافیه مسوق برای عتاب است. حلالاً طیباً حال از «ما» ی موصول است.

تفسیر:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ

در ذیل آیه اول سوره اشاره کردیم که پس از پیروزی مسلمین بر کفار قریش در جنگ بدر و جمع شدن اموالی به عنوان غنائم و بازداشت افرادی به عنوان اسرا و قرار گرفتن همه در زیر نظر پیامبر اسلام، درباره حکم آنها سه قسم از آیات در سه نوبت نازل شد که نخست، این سه آیه بود. و چون از زمان پیامبران گذشته گرفتن اسیر در اوایل حکومتشان و حیازت غنائم جنگی جایز نبود، در آیه اول از این سه آیه، توبیخ است از گرفتن اسیران،

ص: ۲۳۱

و در آیه دوم از جمع نمودن غنایم، و در آیه سوم اشاره است به گذشت از خطای آنها و رفع حرمت از هر دو عمل، و اباحه و ترخیص تصرف در آنها.

و اگر آیات این موضوعات تنها این سه آیه بود، مالکیت سپاه بر همه استفاده می شد، لکن آیات دیگری نیز در این واقعه نازل شد، به این طرز که پس از نزول این سه آیه و پیش از تصرف، آیه اول سوره نازل شد و همه اموال را تحت عنوان کلی انفال تملیک پیامبر نمود. سپس پیش از آن که پیامبر تصرفی انجام دهد آیه ۴۱ این سوره نازل شد و حکم دیگری تشریح کرد، یعنی یک پنجم آن را تحت عنوان کلی غنیمت با احکام خاصی در اختیار پیامبر قرار داد. و تفصیل هریک از دو آیه در محل خود گذشت.

معنای این آیه: و هیچ پیامبری را نرسد که اسیرانی داشته باشد تا در زمین به حکومت خود غلظت و استحکام بخشد. مراد از سزاوار نبودن این است که از نظر عقل سیاسی و از لحاظ حکمت در تشکیل حکومتی ثابت و دائم صحیح نیست، و از نظر سنت جاریه الهی درباره پیامبران تشریح نشده است. و غلیظ نمودن حکومت، کنایه از بخشیدن قوام و استحکام به آن است. و جهت این حکم این است که گرفتن اسیر علاوه بر آن که مشکل تر از کشتن در حال جنگ است، شرایطی در نگهداری دارد که دولت نوپا از عهده آن بر نمی آید، پس باید هر رزمنده ای در مقام کارزار، حریف جنگی خود را بکشد یا راه فرار بر او باز گذارد.

تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: شما در گرفتن اسیر، کالا و متاع این دنیا را می طلبید که از اسرا فدیة بگیریید و آنها را آزاد کنید، و خداوند آخرت را می خواهد که با عمل به دستور او حکومت الهی قوی و دائم و گسترده شود تا دین خدا کامل گردد و آخرت مردم تأمین شود. و خداوند مقتدر شکست ناپذیر و حکیم است.

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: اگر نوشته ای که از جانب خداوند است نبود حتماً درباره آنچه گرفتید عذابی بزرگ به شما می رسید. مراد از «نوشته» حکم الهی ازلی است که در لوح محفوظ نگاشته شده و مانع از رسیدن عذاب شد. و این حکم ممکن است اشاره به اموری باشد:

۱ - خداوند هیچ قومی را پیش از آن که آنها را از گناهشان آگاه سازد، عذاب نمی کند.

۲ - خدا بر هیچ امتی در حالی که پیامبرشان در میان آنهاست، غضب نمی کند.

۳ - هر حکمی که در آستانه نسخ است، مؤاخذه به آن قابل تسامح است.

۴ - در مؤاخذه مؤمنان جدیدالاسلام تعجیل، سزا نیست و تخفیف رواست. و مورد آیه مشمول همه این عناوین است.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس از آن که از گناهتان گذشتیم، پس بخورید و تصرف نمایید از آنچه به غنیمت بردید در حالی که شرعاً حلال و طبعاً پاکیزه است، و از خداوند پروا کنید، همانا خدا آمرزنده و مهربان است.

امر «کُلُوا» در این آیه برای اباحه است چون مسبوق به نهی است، مانند إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا [مائده، ۲]. و مراد از موصول «ما غنمتم» است از غنائم و اسیران، لکن معلوم شد که این اباحه در واقع مقتید است به این که پیامبر اسلام، میان آنها قسمت نماید و در اختیار آنها قرار دهد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسِيرِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسِيرِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

در این آیه و آیه بعد دستور است به پیامبر اسلام که به اسرای بدر برساند که اگر در

مکنون قلبشان ایمان آورده باشند، خداوند ضررهای مالی آنها را جبران می کند و جرمشان را می بخشد. و اگر قصد دارند که چون فدیة دادند و آزاد شدند دوباره خدعه و فریب و توطئه علیه اسلام را از سر گیرند، خدا هم دوباره آنها را کیفر می دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، به اسرای بدر که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند خیری در دل های شما بداند، کنایه از این که در دل هایتان راجع به اعتقادات، ایمان باشد نه کفر، و توحید باشد نه شرک، و تسلیم به حق باشد نه طغیان، به شما در مقابل عقایدتان بهتر از آنچه از شما گرفته شده می دهد و شما را می آموزد، یعنی ضررهای مالی را جبران می کند و گناهان بزرگی مانند انکار توحید و نبوت و لشکرکشی علیه مسلمین را می بخشد، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و اگر قصد خیانت تو را کنند، یعنی در فکرشان این باشد که پس از آزادی به دشمنی قیام نمایند، پس آنها پیش از این هم به خدا خیانت نمودند، یعنی انکار توحید کردند و مشرک شدند، کتابش را افسانه و رسولش را ساحر و مجنون خواندند، پس خداوند تو را بر آنها مسلط نمود تا در بدر آن گونه شکست خوردند. یعنی اگر دوباره بر ضد اسلام قیام کنند خدا هم دوباره کیفر می دهد. و خدا دانا و حکیم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مِمَّا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «۷۲»

آواه البیت و إلی البیت: جای داد او را در خانه. ولایت: دوستی، نصرت، سرپرستی. اَلَا عَلٰی قَوْمٍ بِهِ تَقْدِیرٌ: «إِلَّا إِذَا طَلَبُوا النَّصْرَ عَلٰی قَوْمٍ».

تفسیر:

ولایت میان مؤمنان و میان کافران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

در عصر نزول این آیات مؤمنان سه طایفه بیش نبودند: مؤمنانی که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند (مهاجران) و مؤمنانی که در مدینه به مهاجران یاری می کردند (انصار) و مؤمنانی که در مکه بودند و هجرت نمی کردند. این آیه در مقام بیان حکم این طوایف سه گانه است.

معنای آیه: به یقین کسانی که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند یعنی مهاجران، و کسانی که به آنها جای داده و یاری کرده اند، یعنی انصار، آنها هستند که برخی از آنها ولی برخی دیگرند. مراد این است که همه شئون روابط اجتماعی و اخوت ایمانی و انفاقات واجب و مستحب و توارث میان ارحام، در بین آنها جاری است. و این کلام دلالت ندارد بر این که بدون خویشاوندی از یکدیگر ارث ببرند، بلکه توارثشان منوط به تحقق رحم است، زیرا سخن در مقابل مؤمنان مکه و مقایسه اینان با آنهاست که با وجود رحم هم توارث ندارند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند (مراد ایمان در مکه و هجرت به مدینه است و آیه اطلاق ندارد، زیرا تشریح این حکم محدود و موقت بود و پس از اندکی وقتش منقضی شد و گرنه ترتب شئون ایمان و اخوت دینی و توارث میان ارحام در هیچ مکانی مشروط به هجرت به مکان دیگر نیست حتی در تعزب پس از هجرت، هر چند گناه است) شما مهاجران و انصار را از ولایت آنها بهره ای نیست، یعنی هیچ گونه از شئون

اخوت دینی و پیوند اجتماعی حتی توارث ارحام میان شما و آنها نیست، و این حکم ثابت است تا آن گاه که آنها نیز به سوی مدینه هجرت نمایند.

وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

این کلام به منزله استثنا از حکم سابق است.

یعنی: و اگر آنها درباره دین از شما یاری طلبند، مانند این که احکام الهی را به آنها تعلیم کنید، یا امر به معروف و نهی از منکر در میان آنها انجام دهید، یا در جنگی که با کفار دارند به نصرت آنها بشتابید، پس بر شماست که کمک و یاری نمایید، مگر بر قومی که میان شما و آنها پیمان است. یعنی مگر آن که شما را به جنگ با کفاری بطلبند که میان شما و آنها پیمان صلح یا متارکه جنگ برقرار است. و خداوند به همه آنچه انجام می دهید بیناست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

إِلَّا تَفْعَلُوهُ مرجع ضمیر منصوب «ما امرتم به» است و تقدیر این است: «إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ تَوَاصُلِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ وَقَطْعِ عِلَاقَتِهِمْ عَنِ الْكُفَّارِ». فتنه: امتحان و عذاب.

تفسیر:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند برخی از آنها هم اولیای برخی دیگرند. پس آنها هم در شئون اجتماعی و پیوندها و روابط مسلکی و آداب و رسوم گروهی با یکدیگرند و نباید آن روابط میان شما و آنها پیدا شود. و «إِلَّا تَفْعَلُوهُ» یعنی اگر آنچه را که دستور دادیم عملی

ص: ۲۳۶

نکنید، در روی این زمین فتنه و فساد بزرگی به وجود می آید. مراد از هاء لاتفعلوه دستوراتی است که در دو آیه سابق گذشت از لزوم ولایت و اتصال و ارتباط و توارث میان مؤمنان با یکدیگر، و قطع روابط با مؤمنانی که از آنها جدا شده، در میان کفار زندگی می کنند، و قطع علائق با کفار که از هر دو آیه استفاده می شود، که اگر مسلمین اینها را مراعات نکنند به وسیله اختلاط با کفار به تدریج در عقایدشان ضعف پیدا می شود و از آداب و رسوم آنها متأثر می گردند و توحید و ایمان در دلشان به سستی می گراید و بازار عمل طبعاً بی رونق می شود و در نتیجه، کفار بر کشورهای اسلامی مسلط می گردند و گرفتاری امروز پیش می آید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ «۷۴» وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۷۵»

تفسیر:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که آنها را جا دادند و یاری کردند، آنها هستند که حَقًّا مؤمن اند؛ برای آنها بخشش از گناهان و روزی شایسته و پرارزشی است.

تکرار این آیه به لحاظ اختلاف محمول و حکمی است که بر آن مترتب است، زیرا محمول در آیه سابق ترتیب حکم تشریحی خاص است و در این آیه ذکر کمال ایمانشان در

ص: ۲۳۷

دنیا و شمول مغفرت و روزی کریم در آخرت است. و ممکن است مفاد این آیه حکم کلی قلیل المصدق باشد و مورد آیه سابق از مصادیق آن باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ

یعنی: و از اهل مکه کسانی که پس از هجرت شما ایمان آوردند و به سوی شما هجرت نمودند و همراه شما با دشمنان جنگیدند، آنها هم از شمایند. یعنی مشمول احکام فردی و اجتماعی مسلمین و متّصف به شئون آنها و مأجور به مزایا و اجور آنها در دنیا و آخرت اند.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: و خویشاوندان هر انسانی راجع به بردن ارث از یکدیگر، برخی از آنها به برخی دیگر در کتاب خداوند سزاوارترند. و این کلام دلالت بر اصل تقدم برخی از ارحام بر برخی دیگر دارد، ولی مصادیق مقدم و مؤخر در سوره نساء آیات ۱۱ و ۱۲ و آیه آخر ذکر شده است، و در آیه ۶ احزاب قیدی دنبال این جمله آمده یعنی: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ و این جا ذکر نشده. و مفاد جمله بدون قید، تقدم برخی از خویشان بر برخی دیگر است، نظیر آن که فرزند بر برادر و برادر بر عمو مقدم است. و مفاد جمله با قید تقدم ارحام بر غیر ارحام از مهاجران و انصار است. و به وسیله این آیه توارث موقت سیاسی - اجتماعی که میان مهاجران و انصار در اوایل هجرت تشریح شده بود، نسخ گردید و عمرش پایان یافت. و خداوند به همه چیز داناست.

أعوذ بالله من النار، و من شرّ الكفّار، و من غضب الجبار

براءة من الله ورسوله إلى الذين عاهدتُم من المشركين «١» فسيحوا في الأرض أربعه أشهرٍ واعلموا أنّكم غيرُ معجزي الله وأنّ الله مُخزي الكافرين «٢» وأذان من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر أنّ الله بريء من المشركين ورسوله فإن تبتم فهو خير لكم وإن توليتم فاعلموا أنّكم غيرُ معجزي الله وبشر الذين كفروا بعذابٍ أليم «٣»

لغت و اعراب:

براءة خبر مبتدأ محذوف است به تقدير «هذه السوره» يا «هذه الآيات». إلى الذين به تقدير «واصله». ساح الماء - از باب ضرب - : جاری شد. سيحوا: به راحتی و آزادی سير

کنید. مخزی: خوار و ذلیل کننده.

برائت از مشرکان

تفسیر:

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

این سوره مبارکه در اول شوال سال نهم هجرت نازل شده و مقدار ده آیه یا بیشتر از اوایل آن از جانب خدا و پیامبر به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام به مکه ارسال شده تا در دهم ذی حجه روز عید قربان در میان انبوه حجّاج آن سال که آخرین سال اختلاط مشرکان با مسلمین و اجتماع همه در حج خانه خدا بود خوانده شود. خداوند مشرکان را در این آیات سه دسته کرده است:

(۱) مشرکان پیمان شکن که با مسلمین قراردادهای خود را نقض کرده اند.

(۲) مشرکانی که با مسلمین قراردادی نبسته اند.

(۳) مشرکانی که پیمان بسته و تا زمان ابلاغ این حکم وفا کرده اند.

و مراد از پیمان در این جا معاهده هایی است نظیر پیمان متارکه جنگ با مسلمان ها، یاری ندادن به دشمنان مسلمین در حال جنگ، فروختن اسلحه به مسلمین به وقت درخواست، نفروختن سلاح به دشمنان اسلام در حال جنگ، ترک جاسوسی علیه مسلمان ها، ترک آزار مسلمین و گروندگان. و ممکن است برخی از پیمان های تجاری را نیز شامل شود.

و نیز دو کیفر شدید در این آیات درباره مشرکان جعل شده است:

(۱) برائت و بیزاری خدا و رسولش از آنها در جوی که امتیث برای اقلیت ها بدون پناهندگی مشکل بود.

(۲) توقیت و زمان بندی برای آنها که اگر در آن مدت تسلیم نشوند به مجرد تمام شدن اشهر حُرْم، مهدورالدم خواهند بود. و بی تردید هر دو حکم درباره دسته اول که در آیه اول آمده جاری است.

معنای آیه در خطاب به مسلمین جهان خاصه به حاجیان و حضار صحرای منی در آن روز این است: این سوره با این آیات که خوانده می شود برائت و بیزاری است از جانب

خدا و فرستاده او به سوی کسانی از مشرکان که با آنها معاهده و قرارداد بسته اید.

مراد از بیزاری اعلام قطع روابط و سلب مصونیت و برداشتن امان و اعلام نقض همه پیمان های نظامی، امنیتی و تجاری است. و مراد از معاهدان در این آیه، مشرکان پیمان شکن است به قرینه آیه چهارم آتی که مشرکان وفادار به پیمان استننا شده اند.

فَسَيُحْوَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

یعنی: پس ای مشرکان، در این سرزمین چهار ماه آزادانه بگردید. غرض این است که در این مدت در حال ایمنی راجع به انتخاب مذهب در جستجوی حقیقت باشید. توحید را از شرک، شریعت الهی و اصول و فروع آن را با معتقدات و آداب شرک و سنن جاهلی مقایسه کنید و درست تشخیص دهید و انتخاب احسن و اصلح نمایید.

ظاهر آیه این است که چهار ماه مهلت از زمان ابلاغ برائت است که دهم ذی حجه بود، پس چهار ماه مهلت، در دهم ربیع الثانی سال بعد تمام می شود. و برخی برآنند که مبدأ چهار ماه از زمان نزول سوره توبه است که اول شوال بوده، پس در اول ماه صفر از سال بعد پایان می یابد. و قول اول ارجح است.

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

یعنی: و بدانید که شما عاجز کننده خداوند نیستید. زیرا نه توان مقابله با او یا فرشتگان او را دارید که اراده آنها را دفع کنید، و نه قدرت فرار و خروج از ملک خدا و سلطه فرشتگان دارید که از قلمرو قدرت و حکومتشان بیرون روید. و بدانید که خدا خوار و رسوا کننده کافران است. یعنی مقتضای قدرت و عدل و حکمتش از آغاز خلقت بشر تا حال چنین بوده است.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

یعنی: و این سوره یا این آیات آگهی و اعلامی است از جانب خداوند به سوی مردم در روز حج بزرگ که حتماً خدا و فرستاده او از مشرکان بری و بیزارند.

مفاد آیه اول ابلاغ برائت مستقیم به مشرکان، و مفاد این آیه اعلام مردم به حکم برائت از مشرکان است. و در آیه اول توجیه تکلیف به مشرکان است که اطاعت کنند، و در این آیه توجیه تکلیف به مردم که با مشرکان برخورد خاص نمایند. و حج اکبر بودن آن سال بدین

لحاظ بود که آخرین سال اشتراک مشرکین با مسلمین در حج و اجتماعشان در آن محیط بوده. و ممکن است مراد از «حج اکبر» حج مقابل عمره مفرده باشد که آن را «حج اصغر» گویند.

فَإِنْ تَبُتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

یعنی: پس ای مشرکان، اگر توبه کردید، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اسلام و قرآنش را پذیرفتید برای شما بهتر است. و اگر روی برتافتید پس بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید. و ای پیامبر، کافران را به عذاب دردناکی مژده ده.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِداً فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدِهِمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

الَّذِينَ استثناء است از الذين عاهدتم در آیه اول. ظاهره: یاری کرد او را. انسلخ الشیء:

گذشت، خارج شد. مرصد: کمین گاه. خلوا سبیلهم: راهشان را باز کنید، کنایه از رها کردن است. استجار زیداً و بزید: پناه برد به او. أجاره: پناه داد او را.

ص: ۲۴۲

تفسیر:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعْهَدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

یعنی: خدا و رسول از مشرکان معاهد بیزارند، مگر کسانی که با آنها پیمان بستید سپس آنها از معاهداتشان با شما هیچ کم نگذاشتند. یعنی همه شروط و کم و کیف پیمان ها را رعایت کردند، و به ضرر شما هیچ کسی را یاری نکردند. پس به پیمان با آنها، تا آخر مدت عمل کنید. یعنی اگر مسلمین با آنها پیش از اعلان براءت پیمان ممتدی بسته باشند که مثلاً پنج ماه هم پس از انقضای چهارماه حرام باقی می ماند آنها را تا آخر آن مدت مهلت دهند، زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. یعنی حتی پرهیز از نقض عهد با مشرکان و بت پرستان را که به حکم انشایی محکوم به قتل و مصادره اموال اند.

و باید دانست که ظاهر جمله فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعْهَدَهُمْ این است که استثنای این گروه، تنها از حکم زمان بندی چهارماه است که باید تا آخر مدتشان مهلت داد، ولی حکم براءت خدا و رسول شامل حال آنها هم هست چنان که از آیه بعد معلوم می شود.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

یعنی: پس چون ماه های حرام پایان یافت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید.

مراد از «أشهر حرم» در این جا چهارماه مهلت است که تعرض به آنها ممنوع شد، و احتمال این که مراد اشهر حرم معروف باشد یعنی رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم که جنگ در آنها در شرع اسلام حرام است - صحیح نیست. و عموم کلمه «مشرکین» در این جا محفوظ است و شامل قسم اول یعنی معاهدان پیمان شکن و قسم دوم یعنی آنها که پیمانی نبسته اند می شود، زیرا همه، مورد براءت خدا و رسول خدایند هرچند حکم توقیت در آغاز، در حق آنها جعل نشده است. و هم چنین شامل معاهدان وفادار است که مدت پیمانشان پیش از چهارماه تمام می شود. و حاصل آن که: حکم مهدورالدم بودن مشرکان و

لزوم قتل عام آنها شامل همه اقسام است جز وفاداران به عهد در مازاد مدت پیمان از اشهر حرم.

زمینه سازی ارتباط کفار با قرآن

وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ

یعنی: باید آنها را بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی برای شکار آنها بنشینید.

مراد این است که در هر جا یافتید در حرم یا هر مسجد و مشهدی، در ماه های حرام یا ایام دیگری، اگر نتوانید بکشید اسیر و زندانی کنید. و با عدم امکان، از نظر غذا و مکان و امنیت در محاصره در آورید. و با عدم امکان، به هر نوع کمین کردن و ترور اقدام نمایید.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند آنها را رها کنید، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. اشاره به این که توبه کفار سبب آمرزش همه گناهان و مُسَقِطِ عَقُوبَتِ هَآئِیْ اٰخِرُوۡیْ و اغلب عقوبت های دنیوی است، و توضیح این مطلب در ذیل آیه **إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ** [انفال، ۳۸] با ذکر حدیث مشهور «جَبَّ» بیان شد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ

این آیه در بیان حال مشرکان پس از تمام شدن اشهر حرم و فعلیت حکم مهدوریت خون آنهاست.

معنای آیه: و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی طلبید، یعنی درخواست کرد به حضورت برسد یا در راه جستجوی دین مدتی در امان باشد، او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود و از حقیقت دعوت و منطق و حجت و هدف رسالت اطلاع یابد. سپس او را به جایگاهی که محل امنش بود برسان. یعنی برای این که پس از بیرون آمدن از مأمن خود و قرار گرفتن در امان تو و پیش از رسیدن به همان جا اگر آسیبی به وی رسانی مکر و فریب و غدر محسوب می شود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ

و این دستور به خاطر این است که آنها گروهی هستند که نمی دانند. یعنی به حقیقت

دعوت و ماهیت دین و کتاب و هدف اصلی خلقت و غایت آنچه خدا آنها را بدان سو سوق می دهد جاهل اند، پس سزاوار است که امانشان دهی تا در فرصت مناسب، تحقیق لازم را به عمل آورند.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

لغت و اعراب:

رَقَبَهُ - از باب نَصَرَ -: حراست و رعایت نمود آن را. اِلَّ: هر تعهد تکوینی و عقلا-یی و انشایی. ذِمَّة: هر حَقِّ لازم المراعاة که ترکش مذموم و توبیخ آور است. كَيْفَ اِنْ يَظْهَرُوا بَدَل است از كَيْفَ يَكُونُ در آیه سابق. يَرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ نسبت ارضا به دهان مَجَاز است به تقدیر «بکلام أفواههم» نظیر جَرَى المِيزَاب.

تفسیر:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ

این آیه در تأکید حکم سلب مصونیت از مشرکان و اشاره به علت آن است، و استفهام برای انکار و استبعاد وفای آنها به پیمان است.

معنای آیه: چگونه مشرکان را در نزد خدا و در نزد رسول او پیمانی تواند بود؟

ص: ۲۴۵

یعنی پیمانی که احترام و وفایش لازم و نقضش حرام باشد، یعنی این کار شدنی نیست. مراد از مشرکان در این جا پیمان شکنان و مراد از مستثنی در جمله آتی وفاداران است.

عناد و سرسختی مشرکان با مسلمانان و بالعکس

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

یعنی: مگر کسانی از مشرکان که با آنها در نزد مسجدالحرام پیمان بستید. مراد وفاداران به عهد است که مصادیقشان در آن روز معاهده کنندگان در نزد مسجدالحرام بودند. پس مادامی که در پیمان هایشان به نفع شما استقامت ورزند شما نیز به سود آنها استقامت ورزید. یعنی هر چند از اشهر حرم تأخیر بیفتد بازهم به پیمان وفادار بمانید. زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

و موقت کردن وفا در آیه چهارم به انتهای مدت عهدشان و در این آیه به مدت وفای آنها نتیجه می دهد که امهال آنها نزدیک ترین دو زمان است: انتهای مدت، حصول تخلف.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً

یعنی: چگونه پیمانشان محترم و لازم المراعات باشد، در حالی که اگر بر شما پیروز شوند درباره شما هیچ تعهد و ذمه ای را رعایت نمی کنند؟! یعنی نه تعهدات تکوینی و طبیعی مانند خویشاوندی که آثار و شئون و حقوقی در میان خویشاوندان ایجاب می کند، و نه اجتماعی مانند شئون قبیلگی و رسوم همجواری، و نه قراردادهای انشایی مانند عهد و پیمان، و نه ذمه یعنی هر حق عقلایی و اجتماعی لازم الرعایه را که ترکش مذمت آور است.

يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

یعنی: شما را با دهان هاشان و با سخنانشان راضی می کنند در حالی که دل هایشان ابا دارد. یعنی درونشان از مفاد کلماتشان یا از ایمان و تسلیم واقعی امتناع دارد. و نسبت دادن خوشنودی مؤمنان به دهان آنها به لحاظ این است که کلامشان نشأت یافته از دهان است

نه از دل و تسلیم درونی. و اکثرشان فاسق اند، یعنی متمرد و خارج از طاعت خدا و رسول اند. اشاره به این که اقلیتی در میان آنها هست که چنین نیستند ولی آنها هم مغلوب اکثریت اند.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۹» لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وِلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ «۱۰» فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأَخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۱۱»

لغت و اعراب:

اشترآء: خریدن، فروختن، استبدال؛ یعنی دادن متاعی و گرفتن مالی. ثمن: بهای بالفعل و بالقوه، یعنی مالی که قابلیت دارد بهای چیزی باشد. صدَّ عن الشيء: اعراض کرد از آن، و جلوگیری نمود از آن.

تفسیر:

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

این آیه دربارهٔ مطلق کفار است اعم از مشرک و اهل کتاب.

یعنی: آنها به دادن آیات خداوند بهای اندکی به دست آوردند. مراد این است که کفار پس از عرضه شدن اسلام به آنها و قرار گرفتنشان در میان انتخاب دین و کتاب، و حفظ ریاست و جاه و مال، سعادت ها را با متاع دنیا مبادله کردند و گویی همه را فروختند و ثمن بخش دنیا را گرفتند.

فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ص: ۲۴۷

یعنی: پس آنها در نتیجه آن اشتراک خود، از راه خداوند، یعنی از دین و کتاب او اعراض کردند و دیگران را نیز که عبارت از انبوه آیندگان مجامع انسانی اند جلوگیری کردند. حقیقت این است که بسیار زشت است آنچه آنها عمل می کردند.

لَا يُزُقُّونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

یعنی: درباره هیچ مؤمنی حق خویشاوندی و معاهده ای را رعایت نمی کنند، و آنها همان تجاوز پیشگان اند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ

یعنی: اگر بعد از این از شرک و کفرشان توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات پرداختند، برادران دینی شما خواهند بود. مراد این است که اگر پس از توبه و ایمان، فروع عملی اسلام را نیز به کار بندند، که در رأس احکام عبادی آن نماز، و در رأس احکام اجتماعی آن زکات است.

پس مراد از زکات در این جا معنای اصطلاحی فقهی آن است که در مدینه تشریح شد و عبارت است از مالیات خاص اسلامی که از نه چیز دریافت می شود و در هشت مورد مصرف می گردد. و ممکن است مراد، زکات معروف مجامع عقلایی باشد، یعنی بذل مقداری از مال به ضعفا و مستمندان و در راه امور خیریه طبق غریزه بشر دوستی و به اقتضای طبع انسانی و نوع پروری.

وَنُفِّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: و ما پیوسته آیات خود را برای گروهی که می دانند تفصیل می دهیم. مراد، آیات کتاب کریم است و تفصیل آن، شرح و تفصیل احکام شریعت به وسیله آن است، نظیر احکام کفار و بیان حال معاهدان از پیمان شکنان و وفاداران، و روش اسلام با آنها و حال آنها اگر اسلام آورند.

و «یعلمون» در این گونه موارد به معنای استعداد دانش یا تفکر و تدبیر و تشخیص حق از باطل است. یعنی تفصیل احکام برای کسانی است که استعداد فهم و درک دارند و یا اهل تدبیر و تعقل اند.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ «۱۲»

لغت و اعراب:

ایمان: جمع یمین، سوگند، و از این کلمه مشتقات زیادی است که همه معنای سوگند را دارند، مانند ایمن الله، ایمن الله، ایمن الله، ایم الله، من الله (با حرکات سه گانه در میم و نون) تا ۱۵ لغت.

تفسیر:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ

این آیه به قرینه آن که حکم مترتب در آن «قاتلوهم» است نه «فاقتلوهم حیث وجدتموهم»، درباره اهل کتاب از یهود و نصارا است که همانند مشرکان پیمان شکنی می کردند. و مراد از «ایمان» سوگندهایی است که برای تحکیم عهد و پیمان خورده اند. و مراد از «نقض ایمان» شکستن عهد مؤکد به ایمان است.

معنای آیه: و اگر آنها سوگندهای خود را پس از پیمانی که با مسلمین بسته اند نقض نمایند، و در دین شما طعنه زنند، آن را علناً انکار کنند، احکامش را به مسخره گیرند یا عملی ندانند، کتاب دینی شما را سحر و افسانه خوانند و آورنده آن را ساحر و کاذب گویند؛

فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

یعنی: پس با پیشوایان کفر بجنگید. با آنها بجنگید که پیشوایان کفرند، و آیندگان، تابع آنها خواهند بود؛ و این جنگ به خاطر آن است که آنها را هیچ سوگندی نیست، یعنی هیچ وفایی به وعده و سوگندشان نیست. با آنها بجنگید شاید باز ایستند.

ص: ۲۴۹

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
«۱۳» قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ «۱۴» وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱۵»

تفسیر:

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

این آیه تا چهار آیه بعد در ترغیب مؤمنان است بر جهاد با کفار، اعم از مشرک و اهل کتاب، به خاطر جرم و خیانت هایی که از آنها صادر شده بود و ادامه داشت. و نیز در بیان این است که این جهاد، آزمایش است و عاقبت نیک دارد.

معنای آیه در خطاب مسلمین و استفهام ترغیبی و ایجابی از آنها این است: آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و تصمیم گرفتند که فرستاده خدا را بیرون کنند نمی جنگید؟ در حالی که آنها بودند که نخستین بار بر ضد شما جنگ را آغاز کردند.

مراد از این قوم، مشرکان و اهل کتاب اند که سه جنایت بزرگ از آنها صادر شد: اول شکستن پیمان ها و سوگندها که مشرکان در مکه، و یهود در مدینه انجام دادند. دوم تصمیم مشرکان مکه به بیرون کردن پیامبر که عملی شد، و تصمیم یهود به بیرون کردن او از مدینه که ناموفق بود. سوم این که همه خیانت ها از ناحیه آنها شروع شد.

أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ص: ۲۵۰

آیا از آنها می ترسید؟ یعنی آیا جنگ و جهاد را از ترس آنها ترک می کنید؟ در حالی که خدا است که سزاوارتر است از او بترسید، اگر شما مؤمن اید.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

یعنی: با آنها بجنگید تا خدا به دستان شما، و به زور بازوان شما، آنها را عذاب کند، و آنها را ذلیل و خوار گرداند، و شما را بر آنها یاری دهد یعنی پیروز نماید، و سینه های گروهی از مؤمنان را (که از مشرکان زخم خورده بودند) شفا بخشد، یعنی همه ناراحتی ها و غصه ها و دقّ دل هایی را که مؤمنان از زخم زبان ها و نیش قلم ها و آزارهای آنها دارند زایل نماید.

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و خشم و غضب دل های مؤمنان را از بین ببرد، و خدا در این میان به هر کس که بخواهد و اراده کند عطف توجه نماید و توبه اش را بپذیرد، یعنی گناهان مسلمین را به خاطر جهادشان و گناهان کسانی از کفار را که پشیمان شوند ببخشد. گفته شده: فرق میان شفای سینه در آیه قبل و ازاله خشم در این آیه این است که چون ابتدا دو مطلب ذکر شده، یکی شکست و خواری کفار و دیگر یاری و پیروزی مسلمین، شفای سینه راجع به اول، و زوال غیظ راجع به دوم است.

و خداوند دانا و حکیم است، دانشش همه چیز را فرا گرفته است، و هیچ کاری انجام نمی دهد مگر آن که در غایت اتقان و حکمت و عقلانیت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ «۱۶»

لغت و اعراب:

و لَمَّا يَعْلَمِ به تقدیر «و لَمَّا يَظْهَرُ حَالُ الْمُجَاهِدِينَ»، ظاهرش نفی علم، و مراد نفی معلوم است. و لَمْ يَتَّخِذُوا عطف است به جاهدوا. وليجه: رفيق و دوست که همیشه وارد خانه

می شود؛ و مفرد و جمع در آن یکسان است.

تفسیر:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً

این آیه در مقام ذکر علتی دیگر برای جهاد است و آن آزمایش است. و خطاب به مؤمنان و خاصه کسانی است که از جهاد ناخشنودند. و استفهام تنبیهی و توبیخی است.

معنای آیه: آیا گمان کردید که به حال خود رها می شوید؟ در حالی که خدا هنوز به کسانی از شما که جهاد کرده اند و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان برای خود رفیق و صاحب اسرار اتخاذ نکرده اند، علم پیدا نکرده است.

یعنی هنوز حال چنین اشخاصی ظاهر و معلوم نگشته؛ پس عدم علم، کنایه از عدم ظهور معلوم است. و یا آن که مراد این است که هنوز علم خدا تحقق عینی و خارجی نیافته، و گرنه علم خدا حادث نیست بلکه نسبت به همه چیز، ازلی است.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

و خدا به آنچه به جا می آورید از عمل های قلبی و بدنی در خلوت و جلوت، آگاه است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

ص: ۲۵۲

تفسیر:

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ

این آیه تا شش آیه بعد یا بیشتر، مبین این حقیقت است که زنده و مؤثر و سودبخش بودن هر عمل خیری مشروط است به این که از ایمان صاحبش و اعتقاد او به مبدأ و معاد، نشأت یابد و این عمل است که سعادت آفرین، و عامل آن دارای پاداش بی حد و جزای بی حصر است.

معنای آیه: مشرکان را نسزد، یعنی عقلاً پسندیده و شرعاً صحیح و جایز نباشد که مساجد و خانه های خدا را تعمیر نمایند، یعنی خرابی های آنها را ترمیم کنند، یا از نو بسازند، یا در آنها حضور یابند و آنها را پرجمعیت کنند.

شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُم

یعنی: در حالی که برضد خود، گواه کفر خویش اند. آنها ایند که همه کارهای خیرشان باطل و هدر است. اشاره به این قاعده کلی ثابت در شریعت است که توحید و اعتقاد به مبدأ و معاد شرط رکنی صحت و قبول هر عمل خیر است و بدون آن، اعمال مکلفان کَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ [نور، ۳۹] و كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ [ابراهیم، ۱۸] و هَبَاءٌ مُنْتُورًا [فرقان، ۲۳] است چنان که در آیات دیگر این کتاب کریم بیان شده است.

و فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

یعنی: و آنها در آخرت در میان آتش دوزخ جاودانند.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ

یعنی: جز این نیست که مسجدهای خدا را کسی تعمیر می کند (یعنی به تعمیر ظاهری حسی مانند ترمیم خرابی ها، تجدید بنا و احداث و ساخت ابتدایی، یا به تعمیر معنوی عقلانی نظیر حضور انبوه و اقامه نماز و طاعات دیگر) که به خداوند و روز واپسین ایمان آورده است، و نماز برپا می دارد، و زکات می پردازد، و جز خدا از احدی نمی هراسد.

یعنی: پس آنها هستند که امید می رود که از ره یافتگان باشند. ذکر هدایت مؤمنان با آن اوصاف، با کلمه «عسی» که دلالت بر شک و تردید دارد، برای توبیخ کفار و مشرکان و قطع طمع آنهاست که قطعاً از هدایت دورند و باید در جستجوی آن باشند.

أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «١٩» الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ «٢٠» يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ «٢١» خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ «٢٢»

لغت و اعراب:

سقاء - از باب ضَرْب - : آب داد او را که بنوشد. سقايه: مصدر است یعنی آب دادن، و نیز محلی که در آن جا یا ظرفی که با آن آب داده می شود. کمن آمن مفعول دوم جعلتم به تقدیر «کایمان من آمن»، و ممکن است سقايه به تقدیر «أهل سقايه» و من آمن بدون تقدیر باشد.

نعیم: نعمت فراوان. مقیم: پایدار.

تفسیر:

أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه در خطابى به مشرکان و با استفهام انکارى، درباره این است که پیش از اسلام، آب دادن به حاجیان خانه خداوند در موسم حج و نیز تعمیر خانه خدا منصب سران برخى از مشرکان بود و پس از اسلام نیز فى الجملة ادامه داشت. در بدو ظهور اسلام مشرکان این عمل را در مقابل اسلام مسلمین و جهادشان ذکر مى کردند و از فضایل خویش مى شمردند.

معناى آیه: آیا آب دادن به حاجیان و آبادسازی خانه خدا را همانند ایمان و عمل کسی قرار داده اید که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟!!

برتری جهادگران بر سایر اقشار

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: هرگز این کسان در نزد خداوند یکسان نیستند. مراد نفی مساوات میان اهل سقایت و عمارت توأم با شرک، و اهل ایمان خالص با جهاد عملی است، یا به تعبیر دیگر نفی مساوات میان عمل خارجی بدون اعتقاد، و اعتقاد خالص توأم با بهترین اعمال است.

زیرا واضح است که اعمال خیر نشأت یافته از انگیزه کفر و شرک، باطل و هدر است، پس مقایسه میان باطل و حق است یا بین وجود و عدم.

و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمى کند، یعنی کفار را به حقیقت این مطلب و بطلان مقایسه راهنمایی نمى کند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

این آیات، بیان حکم واقعی و قضاوت عقل و داوری شرع است پس از دعوی مساواتی که مشرکان کردند. یعنی: کسانی که ایمان آورده اند و از وطن خویش هجرت کرده اند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نموده اند، پایه و منزلت بزرگتری در نزد خدا دارند، و آنها هستند که کامیاب اند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ

یعنی: خداوند آنها را در دنیا بشارت می دهد به رحمتی از جانب خویش و خشنودی خود و به باغ ها و بهشت هایی که آنها را در آن جا نعمت فراوان و پایدار است.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی: در حالی که آنان در آن باغ ها و نعمت های پایدار برای همیشه جاودان اند؛ حقیقت این است که خداوند در نزدش اجر و پاداشی بزرگ است.

خدا و رسول مقدم بر همه کس و همه چیز انسان اند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آيَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

لغت و اعراب:

استحبه: آن را دوست داشت، نیکو شمرد، ترجیح داد. عشیره: ارحام انسان که انسان به وسیله آنان از تنهایی درمی آید و انبوه می شود و گویی به کمال عدد که ده باشد رسیده است. اقتراف: اکتساب، گناه کردن. ترَبَّص: انتظار.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آيَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز پدرانتان و برادرانتان را دوست و یار و یاور

ص: ۲۵۶

اتخاذ نکنید اگر آنها کفر را بر ایمان ترجیح دادند، یعنی کفر را انتخاب کردند و یا آن که مسلمان اند ولی گرایش آنها به اخلاق و آداب و رسوم کفر بیش از اسلام است. و علت عدم ذکر اولاد و همسران در این آیه این است که مراد از ولایت منفی در این جا دوستی و رفاقتی است که سبب اشراف آنها بر زندگی مسلمین و دخالتشان در امور اجتماعی و سیاسی و نفوذشان در اسرار آنها باشد و چنین ولایتی از اولاد و همسران، ساخته نیست، خاصه در عصر نزول آیات.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و کسانی از شما که آنها را به دوستی و یار و یابوری بگیرند پس آنها هستند که ستمکارند، یعنی ستم به خویش و به مجتمع مسلمین و به احکام و قوانین الهی نموده اند.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

این آیه درباره کسانی از مسلمین است که پس از هجرت پیامبر اسلام و مسلمانان از مکه و طائف به سوی مدینه، در میان مشرکان مانده بودند و به اختیار خود به زندگی با کفار و ایجاد روابط گرم با آنها ادامه می دادند و با توان سفر، هجرت نمی کردند با این که هجرت بر آنها واجب بود.

معنای آیه: ای پیامبر به آنها بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان، و اموالی که آن را کسب کرده اید و تجارتی که از کساد بازار آن می ترسید، و مسکن و ساختمان هایی که سکونت را در آنها دوست دارید، برای شما از خداوند و فرستاده او و جهاد در راه او محبوب تر و خوشایندتر است پس در همان جا درنگ کنید و بمانید تا خدا فرمان خود را بیاورد، یعنی صادر کند و تحقق بخشد، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند، یعنی کسانی را که از فرمان قطع علاقه از کفار و هجرت به سوی عاصمه نظام اسلامی خارج شده اند راهنمایی به سوی سعادت های بعدی نمی کند.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ هَوِيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلَّكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

لغت و اعراب:

مواطن: جمع موطن، موقف و جایگاه. حُنَيْن اسم وادی وسیعی است میان مکه و طائف که جنگ حنین در آن جا اتفاق افتاد. أغنی عنه: کفایت کرد از آن. رحب المكان - از باب شَرَف - و عَلِم - وسیع شد.

تفسیر:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

این آیه و آیه بعد اشاره به جنگ حُنَيْن است که میان مسلمین تحت رهبری پیامبر اسلام و قبیله هوازن و ثقیف واقع شد، زیرا پیامبر اسلام با ده هزار لشکر که برای فتح مکه آمده بود با افزودن دوهزار سرباز دیگر که سپاهی انبوه را تشکیل می داد به سوی وادی حنین برای جنگ با دو قبیله هوازن و ثقیف حرکت کردند. در آغاز در وادی حنین با سپاهیان قبیله هوازن که چهارهزار نفر بودند روبه رو شدند و پس از فرار عده کثیری از مسلمانان که سبب شکست خوردن سختی شد دوباره به یاری خدا و بازگشت فراریان،

ص: ۲۵۸

حمله بردند و پیروز شدند و از اموال و اسیران جنگی مقداری که در حد و حصر نمی گنجید به دست آوردند.

معنای آیه: حقیقت این است که خدا شما را در مواضع زیادی یاری کرده (یعنی در مکه در مقابل مکرها و توطئه ها و هجمه های مشرکان قریش و در مدینه در جنگ بدر و احد و غیره).

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ

یعنی: و نیز در روز حنین آن گاه که زیادی نفوستان شما را خودبین و مغرور ساخت و در نتیجه، هیچ چیزی را از شما تأمین نکرد و شری را از شما دفع نمود، و آن سرزمین یعنی وادی حنین با آن وسعتش بر شما تنگ گردید، سپس روی از دشمن برتافتید و پشت به دشمن پا به فرار گذاشتید.

باید دانست که طبق تواریخ، سپاهیان اسلام را عجب و غرور چیره شد و اعتماد به مسبب الاسباب به مشاهده ظاهر سبب، کاسته گردید و در آغاز، شکست سختی خوردند. و محتمل است جهت دیگری هم در بین بوده و آن دوهزار سرباز که از آزادشدگان فتح مکه بودند در این جنگ، نفاق نشان دادند و ابتدا از مقابل هوازن فرار کردند تا به شکست مسلمین انجامید.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

پس از شکست ابتدایی مسلمین و فرار همه و ماندن پیامبر اسلام در حلقه حمایت عمویش عباس که لجام استرش را گرفته بود و علی بن ابی طالب علیه السلام و نوفل و ربیع و ابوسفیان فرزندان حارث بن عبدالمطلب که دور شمع وجودش پروانه وار می چرخیدند و اندکی دیگر از یارانش، به عباس که صاحب صدای بلند و رسایی بود دستور داد بر تپه ای ایستاده، منهزمان سپاه را به سوی آن حضرت بخواند، و خود نیز متوسل به عالم غیب شد و فرشتگانی را از حق به یاری طلبید. مهاجران و انصار از فرار خویش پشیمان شدند و بازگشتند و سپاه اسلام تشکل تازه ای یافت و فرشتگانی به صورت آدمیان سفید چهره در نظر کفار مجسم شدند و به کفار صیحه زدند که: قباح بر شما و زشت باد صورت های شما.

معنای آیه: سپس خداوند، طمأنینه و آرامشی خاص از جانب خود بر رسول خویش و بر مؤمنان نازل نمود، و جنود و سپاهیان که شما آنها را نمی دیدید فرو فرستاد، و کافران را عذاب نمود (و عذابشان این بود که دسته ای کشته و عده ای اسیر و گروهی فراری و بقیه با خواری و ذلت و مال و فرزند و عائله از دست داده به مقر خود بازگشتند) و این است کیفر کافران.

جنگ حنین

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: سپس بعد از آن خدا به هر که بخواهد عطف توجه می کند، پس از حادثه حنین و شکست کفار و پیروزی مسلمین و خاتمه جنگ. و خداوند از هر که بخواهد از فراریان مسلمین که پشیمان شدند و فراریان کفار که ایمان آوردند، توبه می پذیرد و به آنان عطف توجه می کند، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۲۸» قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ «۲۹»

لغت و اعراب:

نجس - به فتح جیم - مصدر است یعنی پلیدی؛ و در این جا به معنای صفت استعمال شده است یعنی پلید. و آن بر دو قسم است: حسی مانند پلیدی بول و غائط انسان و پلیدی

ص: ۲۶۰

سگ و خوک، و معنوی نظیر پلیدی کفر و شرک و قمار و ربا و نحو آنها. و در اصطلاح فقه غالباً در معنای اول استعمال می شود. عال الرجل عیله - از باب ضَرْب - فقیر و مستمند شد. دان الشیء و بالشیء: آن را برای خود، دین اتخاذ کرد. جزیه، آنچه از کفار به عنوان مالیات گرفته می شود. ید: دست، نعمت، قدرت.

نجاست مشرکان

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا

این آیه تتمه احکام مشرکان است که در آغاز سوره ذکر شد، و مفادش جعل و تشریح حکم نجاست و حرمت درباره آنهاست نه به معنای نجاست به اصطلاح فقهی که از آثارش نجس شدن ملاقی آن با رطوبت است، بلکه به معنای پلیدی مطلق که موضوع احکام کفار است، به اضافه مهدورالدم بودن آنها.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، پس هرگز نباید پس از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند، یعنی نباید داخل آن گردند. و مراد از سال اشاره شده، سال پس از تمام شدن سالی است که سوره برائت نازل شد، یعنی محرم آینده.

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْنَهُ فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و اگر از فقر و تنگدستی بیم داشتید، پس به زودی خداوند شما را اگر بخواهد از فضل خویش بی نیاز می کند. این کلام برای رفع توهم این است که چون مشرکان در تجارت و اقتصاد آنها دخالت داشتند و حکم پلیدی و قطع رابطه با آنها سبب کساد بازار و تنگدستی آنها می شد، خداوند وعده تفضل داد. زیرا خدا دانا و حکیم است، یعنی دانا به امور زندگی و مصالح آنها، و حکیم در اداره آن است.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

در این آیه اهل کتاب به دو قسم تقسیم شده اند، قسم اول محکوم به حکم و جوب قتال قرار گرفته، و قسم دوم در آیه ذکر نشده و آنها همان اهل کتاب واقعی هستند که دو کتاب یعنی کتاب خودشان و قرآن را پذیرفته و معتقد شده اند، یعنی علمای حقیقی

دو طایفه که از زمان نزول دین و کتابشان تا زمان نسخ آن معتقد و عامل بوده اند و عده ای از آنها در زمان نزول قرآن به پیامبر اسلام ایمان آورده و در میان اهل کتاب در اقلیت کامل بودند.

معنای آیه: ای مسلمین، با آنان که به خدا و به روز واپسین ایمان نمی آورند یعنی از اهل کتاب، باید بجنگید.

باید دانست که وجه این نسبت که اهل کتاب به خدا ایمان نمی آورند با این که آنها به خدا معتقد بودند این است که خدای مجسم اهل تورات که دارای فرزندی مانند عزیر باشد خدا نیست، و خدای حلول کرده در عیسی یا خدای سه گانه تقطیع شده به سه قسمت آسمانی و زمینی، یا خدای دارای فرزندی به نام مسیح خدا نیست.

پس آنها به خدای واقعی ایمان نیاورده اند. و نیز روز جزا و پاداشی که بهشت آن در اختیار یهود و نصارا و در انحصار آنها باشد و احدی را جز آنان به آن جا راه نباشد آخرت حقیقی نیست.

کافران ذمی و جزیه

وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

یعنی: و نیز با کسانی از آنان که کتاب آسمانی به آنها داده شده ولی حرام خدا و رسول او را حرام نمی کنند و دین حق را برای خود دین اتخاذ نمی نمایند بجنگید.

مراد از آنچه خدا و رسول او حرام کرده اموری است که در تورات و انجیل و قرآن حکم حرمت آنها نوشته شده نظیر میت، گوشت خوک، شراب، ربا و غیره. و مراد از دین حق دینی است که به وسیله پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله به جامعه بشری ابلاغ شده است و آن دین حنیف اسلام و شریعت دائمی احمدی است که ناسخ همه شرایع گذشته و دین ابدی الهی است.

حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

یعنی: با آنها قتال کنید و بجنگید تا آن که جزیه را به دست خویش در کمال تسلیم و ذلت بپردازند. (۱) مراد از «جزیه» مالیات اسلامی است که ولی امر مسلمین به حساب نفوس

ص: ۲۶۲

۱- . برخی از مفسران فرموده اند مراد از «صاغرون» تسلیم و تن دادن به قانون اسلام و حکومت اسلامی است نه اینکه با ذلت و حقارت بپردازند.

یا اراضی یا اموال، بر آنها می بندد. و «عن ید» یعنی از موضع توان و قدرت مسلمین، یا از محلّ غنی و بی نیازی کفار که از فقرا و مستمندانشان نگیرند، یا آن که خود به دست خویش و بلاواسطه بپردازند، و فرستادن کافی نیست.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ « ۳۰ » اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ « ۳۱ »

لغت و اعراب:

عُزَيْر اسم عبری است، اصلش عزرا بوده و در تعریب، عُزَيْر شده، مانند یسوع سریانی که عیسی شده، لکن منصرف است برای خَفَّت. ضَمَّهٖ زیداً - از باب عَلِم - و ضاهاه: شبیه او شد. أَحْبَار: جمع حبر به فتح و کسر، عالم، رئیس دینی، و غالباً در علمای یهود استعمال می شود. رهبان: جمع راهب، خدا ترس، و غالباً در عُبَاد نصارا استعمال می شود. والمسیح عطف است به أَحْبَار. أَنَّى: کیف، و إِلَى آین. أَفَكَه عن رأیه - از باب ضَرَب - : او را از رأیش منصرف کرد.

تفسیر:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ

ص: ۲۶۳

عزیر مذکور در این آیه فرزند شرحیا و از پیامبران زمان خود بوده است. و چون به کیفر طغیان بنی اسرائیل، خداوند نسخه های تورات را از میان مردم برداشت و محفوظات آن را از دل های آنها زدود، پس از مدتی به درخواست و دعای عزیر همه تورات بر دلش الهام شد و او آن را از حفظ برای مردم تلاوت نمود و از این رو عده ای او را فرزند خدا خواندند.

ولی روشن نیست که اعتقاد آنها درباره وی همان اعتقاد نصارا درباره مسیح است، یعنی وحدت و عینیت الله با عزیر، یا حلول واجب در ممکن یا تثلیث، و یا آن که او را به عنوان تعظیم و تشریف فرزند خدا خوانده اند.

معنای آیه: و طایفه یهود گفتند: عزیر پسر خداست، و طایفه نصارا گفتند: مسیح، پسر خداست. این سخن، گفتار آنها به زبانشان است، یعنی گفتاری نیست که مبنی بر تدبّر و تحقیق باشد، بلکه بی دلیل و باطل است. این ها در گفتارشان با گفتار کسانی همانندی دارند که از پیش، کفر ورزیدند. مراد، مشرکان گذشته از عصر نوح تا زمان اسلام است. و ظاهر تشبیه این است که آنها نیز فرزندی برای خدا قائل بودند مانند کسانی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند. و نقل می شود که وثیون قدیم برخی از بت ها را خدا پدر خدا، و برخی را خدا پسر خدا، و برخی دیگر را الهه مادر خدا و الهه همسر خدا می نامیدند.

شُرک پیامبرپرستی و عالم پرستی

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

یعنی: خداوند آنها را بکشد، چگونه و به کجا بازگردانده می شوند؟ یعنی از حق به سوی باطل، از توحید به سوی شرک و از شریعت الهی به سوی هواهای نفسانی و وساوس شیطانی بازگردانده می شوند.

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

یعنی: اهل کتاب، علمای تورات و انجیل و عابدان صومعه و کلیسا را برای خود ارباب و خدایانی به جز خدا و به جای او اتخاذ نمودند و مسیح پسر مریم را نیز برای خود به ربوبیت گرفتند.

باید دانست که از جدا کردن مسیح از احبار و رهبان برمی آید که نحوه اتخاذ ربوبیت او مغایر با ربوبیت احبار و رهبان است، زیرا اهل کتاب، علما و عباد خود را به ربوبیت و خدایی نگرفته بودند. پس مراد از ربوبیت نسبت به آنها اطاعت کردن بدون قید و شرط و بدون تطبیق با تورات و انجیل است که سخنان آنها را در اصول و فروع همانند وحی مُنَزَّل اطاعت می کردند، و این طرز از اطاعت مخصوص خداست. ولی عیسی فرزند مریم را حقیقتاً به الوهیت و ربوبیت گرفته بودند. و این که در این جا عَزِیر همراه مسیح ذکر نشده مؤید این است که او را خدا نمی دانستند بلکه به بنوّت تشریفی قائل بودند و عملاً با او مانند احبار و رهبان معامله می کردند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: آنها رفتارشان آن بود در حالی که مأمور نبودند مگر به این که خدایی واحد و یگانه را که جز او در عالم وجود معبود به حقی نیست پرستند. منزّه است خدای واحد از آنچه آن را شریک و همتای او می پندارند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

لغت و اعراب:

اطفاء: خاموش کردن آتش یا هر روشنی دیگر. بالهدی باء برای مصاحبت است.

ليظهره به تقدیر «لأن يظهره» متعلق است به أرسل، و ضمیر مفعول آن راجع است به دین یا به رسول.

ص: ۲۶۵

تفسیر:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

یعنی: آنها می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش نمایند. قصد دارند دلایل روشن توحید و رسالت را که پیامبر اسلام در برابر آنها و همه جهانیان برپا کرده و همانند نور در نزد عقلا و اهل اندیشه و تدبّر روشن است به سخنانشان که نشأت یافته از دهان است و ریشه در عقل و منطق و برهان ندارد، باطل سازند.

وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

یعنی: ولی خدا نمی گذارد و ابا و امتناع دارد جز از این که نور خود را به اتمام رساند هر چند کافران خوش ندارند. یعنی خدا اراده نموده دین و شریعت اسلام را به وسیله پیامبر خود در آغاز در محیط دعوت او با دفع هر مخالف و سرکوب هر مانع، پی ریزی و تثبیت نماید و به تدریج رشد دهد تا آن روز که اراده جدی اش تعلق گیرد جهان را یکسره زیر پوشش آن درآورد و طغیان گران را نابود سازد و حکومت روی زمین را از آن صالحان و اولیای خود قرار دهد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

یعنی: او کسی است که پیامبر خود را همراه هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر دین پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش ندارند.

این آیه به منزله شرح و بیان از جمله «یتّم نوره» در آیه سابق است، و مراد از «هدایت» قرآن است که سراپا هدایت و وسیله رهنمایی و رهیابی جهانیان است. و مراد از «دین حق» شریعت اسلام است. و تعلیل «لیظهره» مفید این است که فرستادن پیامبر یا دین اسلام بدین منظور است که آن را بر هر آنچه «دین» نامیده می شود پیروز سازد، خواه دین حقیقی و شریعت الهی باشد که عصرش منقرض شده مانند یهودیت و نصرانیت پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و یا ساخته دست بشر باشد. و پیروزی اسلام بر آنها پیش از ظهور مهدی موعود علیه السلام به منطق و برهان است، و پس از ظهور او به براندازی تکوینی و نابودسازی همه آثار.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصِيدُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتَنُونَ ﴿٣٥﴾

لغت و اعراب:

كَنَزَ الْمَالُ - از باب ضَرَبَ -: جمع نمود و انباشته کرد مال را. ذهب: طلا، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. الذين يكتنون عطف است به كثيراً. ضمائر مؤنث ينفقونها و عليها و بها راجع اند به كلّ واحده من الذهب والفضة. يوم يحمى متعلق است به عذاب. أحمى الحديد و أحمى عليه: به شدت داغ کرد آن را. كوى جلده - از باب ضَرَبَ -: سوزانید پوست او را به وسیلهٔ یک چیز داغ. هذا اشاره به عذاب است به تقدیر «يقال لهم هذا». ما كنزتم، «ما» مصدریه است به تقدیر «جزاء كنزكم».

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، حقیقت این است که بسیاری از دانشمندان اهل کتاب و عباد آنها اموال مردم را به باطل یعنی از راه های ناروا و نادرست

می خورند. یعنی قضات به گرفتن رشوه؛ و علما برای شفاعت در آخرت و فروش اوراق مغفرت و اسناد قطعات بهشت، و تحریف تورات و انجیل به نفع سرمایه داران؛ و عبّاد به گرفتن مال برای شفا دادن بیماران و شفاعت در آخرت و بخشیدن گناه از جانب خداوند.

وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ

یعنی: و آنها خود از راه خداوند روی برمی تابند، زیرا در اصول منحرف و در فروع مجرم اند، و دیگران را نیز از راه خدا باز می دارند به وسیله اعمال خویش یا به تبلیغات سوء برضد اسلام و آخرین شریعت الهی.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

یعنی: و به یقین کسانی که طلا- و نقره را گنجینه می کنند و آنها را در راه خداوند انفاق نمی نمایند، آنها را به عذابی دردناک مژده ده.

مراد از «ذهب و فضّه» در این جا مطلق این دو جنس است اعم از شمش آنها و آنچه از آنها به صورت اسباب زینت و ظرف های طلا- و نقره و سایر آلات و ادوات دیگر ساخته می شود و دینار و درهم مسکوک و غیر مسکوک. و ظاهر آیه وجوب انفاق همه است، لکن مراد، ادای حقوق واجبه آنهاست از زکات و خمس و انفاقات واجب به خویشان و حقوق و مالیاتی که از جانب حکومت اسلامی بر خصوص آنها یا بر اعم تعلق می گیرد.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ

یعنی: آن عذاب در روزی است که آن دو جنس را در آتش جهنم داغ می کنند (مراد اشباه و نظایر گنجینه های دنیا از اجناس عالم آخرت است) پس به وسیله آن، پیشانی ها و پهلوها و پشت های آنها را داغ می نهند.

هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

یعنی: به آنها گفته می شود: این، کیفر گنجینه کردن طلا- و نقره است که به جای ادای حقوق واجبه، برای خود ذخیره می کردید. پس بچشید کیفر آنچه را که ذخیره می نمودید.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «٣٦»

لغت و اعراب:

عندالله متعلق است به عدّه. فی کتاب الله صفت شهور است و گویی تقدیر این است «إِنَّ الْعِدَّةَ الثَّابِتَةَ عِنْدَ اللَّهِ لِلشُّهُورِ الْمُنْدَرَجَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ». حُرْمٌ: جمع حرام، یعنی محترم و مصون و ممنوع الهتك. ذلك اشاره است به تحریم شهور چهارگانه. فیهن مرجع ضمیر اربعه است. كَفَّ الشَّيْءَ - از باب نَصْر - جمع كرد آن را و منضم نمود، و كَافَّةً: جماعه و جميعاً یا جامعاً و ضامه.

تفسیر:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

یعنی: حقیقت این است که شماره ماه ها در نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خداوند از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده است.

مراد شماره ماه های قمری است که هر یک دارای آثار و احکام خاص شرعی است و از چرخش کره ماه که قمر زمین است پدید می آید. و آغاز هر یک از ماه ها ظهور هلال آن ماه، و نیمه آن بدر شدن آن، و پایش بازگشتن به حال اول و غایب شدن آن است و مجموعش بیش از بیست و نه روز است (۱) که واه را گاهی سی روز و گاهی بیست و نه روز است، و از اجتماع دوازده دور آن، سال قمری پیدا می شود.

ص: ۲۶۹

و مراد از این که در نزد خدا چنین است، این است که این جریان در علم ازلی او گذشته و در لوح محفوظ نیز مندرج گشته است. و مراد از «کتاب الله» در این جا کتاب تکوینی است، و غرض آن که یکایک ماه ها و مجموعه آنها که سال قمری است در عالم وجود و جهان هستی است و از اجزای کوچک متحرک آن مجموعه است. و مراد از روز خلقت این است که زمان حدوث ماه ها و سال قمری همان زمان است که خداوند آسمان ها و زمین یعنی مجموعه جهان هستی را به وجود آورد.

مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

یعنی: چهار ماه از آنها ماه های حرام است (یعنی احترام دارند و جنگ و جدال در آنها خواه به عنوان شروع یا ادامه حرام است، و آنها عبارتند از: ماه رجب که تنها و منفرد است، و ماه ذی قعدة و ذی حجه و محرم که متصل به هم اند). این حکم و دستور جزو دین ثابت و پایرجا و غیر قابل نسخ اسلام است.

فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ

یعنی: پس درباره آنها به خود ستم نکنید. هرگز به وسیله شکستن حریم آنها و شروع یا ادامه جنگ در برابر آنها آتش دوزخ را به خود نخرید.

وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً

خطاب به مسلمین است در برابر مشرکان نه اهل کتاب. یعنی: بجنگید با همه مشرکان همان گونه که آنها با همه شما می جنگند.

باید دانست که ممکن است کلمه «کافه» در دو مورد، حال از فاعل باشد یعنی واو جمع «قاتلوا» و «یقاتلون»، یا حال از مفعول باشد یعنی «المشركين» و ضمیر «کم»، پس چهار صورت حاصل می شود، و تقدیر این است: «قاتلوا المشركين حال کونکم جمعاً - یا - حال کونهم جمعاً، کما یقاتلونکم حال کونهم جمعاً - یا - حال کونکم جمعاً».

پس هر یک از جمله اول و دوم دو معنا پیدا می کند، و دو معنای جمله اول این است:

ای مسلمین باید با مشرکان همگی و در حال اجتماع بجنگید نه متفرق و پراکنده. و یا آن که با همه مشرکان بجنگید و هیچ یک از آنها را رها نکنید، نظیر فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ [توبه، ۵]. و دو معنای جمله دوم این است: همان گونه که آنها همگی و مجتمعاً

با شما می جنگند، و یا آن که همان گونه که آنها با همه شما می جنگند و احدی را فروگذار نمی کنند. و همه وجوه صحیح است هر چند راجح این است که کلمه «کافه» در هر دو مورد حال از مفعول باشد و آن احتمال دومی از هر دو جمله است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

یعنی: و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. و این کلمه بشارت پیروزی دنیا و پاداش آخرت است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطُّوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

لغت و اعراب:

نَسَأَ الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - به تأخیر انداخت آن را. و نَسِيَءٌ مصدر است به معنای تأخیر انداختن. يُضَلُّ به مرجع ضمیر «به» «نسیء» است و مرجع ضمیر یحلونه شهر مؤخر مفهوم از کلام است. واطأه علی الأمر: موافقت نمود با او در آن کار. سوء أعمالهم اضافه لامیه است یا اضافه صفت به موصوف.

تفسیر:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا

مفهوم از روایات و تاریخ این است که کفار عصر نزول این آیات نیز اشهر حرم یعنی چهارماه حرام را حرام و محترم می شمردند، لکن مشرکان در هنگام نیاز و ضرورت، عملی به نام «نسیء» انجام می دادند و عنوان حرمت و مصونیت را از ماهی برمی داشتند و به ماه دیگر می دادند. مثلاً اگر در ماه رجب شروع یا ادامه جنگ را صلاح و ضروری

ص: ۲۷۱

می دیدند آن را حلال و به جای آن شعبان یا رمضان را حرام می کردند، لکن عنوان و تعداد چهارماه را حفظ می کردند، و طبعاً گاهی به جای ماه های اصلی بدل های اضطراری می آمد و حرام خدا حلال می شد، و قهراً حلال خدا هم به عنوان بدعت حرام می شد.

معنای آیه: جز این نیست که تأخیر، یعنی تأخیر انداختن حرمت ماهی به ماه دیگر زیادتی در کفر است و بدین سبب کسانی که کافر شده اند به گمراهی کشانده می شوند. مراد از «زیادتی در کفر» این است که حرام قطعی خدا را حلال شمردن، نوعی از کفر است که بر کفر اصلی آنها افزوده می شود. و مراد از «به گمراهی کشانده شدن کافران» سرایت این بدعت به کفار دیگر یا نسل بعدی آنهاست که آنها نیز به گمراهی کشانده می شوند.

يُجْلُوهُنَّ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُرَاطَبُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَجْلُوهَا مَا حَرَّمَ اللَّهُ

یعنی: ماه حرام اصلی را در سالی حلال می کنند و در سالی دیگر حرام می کنند، برای این که هم با شماره آنچه خدا حرام کرده موافقت نمایند و هم حرام خدا را حلال کنند.

زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

یعنی: زشتی کارشان برای آنها آراسته شده است - به وسیله هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنی - و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. یعنی پس از عرضه دین و ابلاغ شریعت و اتمام حجت به واسطه پیامبران، و انکار و رد از جانب آنان، هدایت ها و توفیقات پذیرا شدگان را درباره آنها جاری نمی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

نفر إلى مكان - از باب ضَرْب -: بیرون شد به سوی آن. اَثَقَلْتُمْ اَصْلُش تَثَاقَلْتُمْ است یعنی سنگینی و کندی کردید، و تعدیه آن با إلى به تقدیر «ماثلین إلى الأرض ضامین أنفسکم إليها» است. استبدل بزید غیره یعنی به جای زید دیگری را گرفت. و یستبدل قوماً به تقدیر «یستبدل باهلاکم قوماً».

دل بستگی به دنیا مانع از جهاد است

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ائْتَأْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ

در سال نهم هجرت به پیامبر اسلام اطلاع رسید که رومیان با سپاهی جرّار به سوی مدینه مرکز حکومت اسلامی به انگیزه برانداختن اساس اسلام و کندن ریشه مسلمانان حرکت کرده اند. پیامبر اسلام اعلام بسیج عمومی داد که به عنوان جهاد دفاعی و برای جلوگیری از نزدیک شدن دشمن به عاصمه کشور، سپاه اسلام به سوی تبوک، سرزمینی میان مدینه و شام حرکت نمایند. این سفر برای مسلمانان به غایت سخت و سنگین بود، زیرا از نظر عدّه و عدّه بسیار اندک بودند، و زمان در مدینه و اطراف آن، وقت برچیدن محصولات و زراعت، و راه به سوی دشمن طولانی و آذوقه سفر ناچیز بود و از این رو منافقان و گروهی از ضعیف‌الایمانان ها تخلف کردند. ولی در واقع این اعلان حرکت آزمایشی بوده، زیرا بعداً معلوم شد که رومیان چنین قصدی نداشته اند و از این جهت این حادثه را «غزوه فاضحه» نامیدند یعنی غزوه رسوا کننده که منافقان و ضعیفان ایمانی را رسوا کرد. و این آیه تا ده آیه دیگر یا بیشتر، مربوط به این سفر است.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، چه شده است شما را که چون به شما گفته شد: در راه خداوند حرکت کنید، سنگینی می‌ورزید و گویی به زمین می‌چسبید؟

مراد از «قیل لکم» صدور فرمان از جانب ولی امر مسلمانان است که آن روز پیامبر اسلام بود، و استفهام، توییحی و ترغیبی است، توییح بر کندی و تأخیر، و ترغیب بر امتثال فرمان.

أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

یعنی: آیا به زندگی دنیا به جای آخرت خشنود شده اید؟ و هرگز برخورداری و استفاده از زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ

یعنی: اگر به سوی جهاد حرکت و کوچ نکنید، خدا شما را به عذاب دردناکی عذاب می کند، یعنی در دنیا یا در آخرت یا در هر دو سرا. و به جای شما پس از هلاک، گروهی را که غیر شما باشند، یعنی مطیع فرامین خدا و پیامبر باشند، می آورد.

وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: و هرگز شما نمی توانید به خدا آسیبی برسانید. و خدا بر همه چیز تواناست. یعنی از آن جمله است میراندن تدریجی یا آنی همه شما، و آوردن عده ای دیگر به تعداد شما یا چندین برابرتان، تدریجاً یا دفعتاً.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَانِيَةَ أَثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

فقد نصره الله به جای جواب شرط است به تقدیر «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَسَوْفَ يَنْصُرُهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ قَدْ نَصَرَهُ». إِذْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ ظَرْفَ نَصْرِهِ است، و إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ و إِذْ يَقُولُ هر دو بدل اند از إِذْ أَخْرَجَهُ.

ثانِي أَثْنِينَ كَلِمَةً «ثانِي» در این موارد ملغی از معنای عدد است، یعنی یکی از دو نفر، مانند

ثالثٌ ثلاثه و رابعٌ أربعه. غار: محلی کنده شده یا طبیعی در کوه. ضمیر منصوبِ تنصروه و پنج ضمیر مفرد مذکر ظاهر و یکی مضمّر آتی، راجع اند به پیامبر، و ضمیر سکینته راجع است به خدا.

داستان هجرت پیامبر (ص) و رفتن به غار

تفسیر:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

در اوایل بعثت پیامبر اسلام، سران مشرکان مکه پس از آن که از مبارزه با دعوت او و خاموش نمودن نور او عاجز شدند، آخرین نقشه را با رهنمود مستقیم شیطان بزرگ چنین طرح کردند که از هر قبیله ای مردی جنگ آور تعیین کنند و در شبی ناگهانی به خانه او بریزند و او را بکشند، و چون قبیله بنی هاشم به خونخواهی برخیزند و توان جنگ نداشته، مطالبه دیه کنند، آنها دیه را بپردازند. خداوند پیامبر اسلام را از نقشه آنها باخبر کرد و شب موعود را هم اطلاع داد. پیامبر مطلب را به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داد و به وی پیشنهاد نمود که اگر در جای او بخوابد، او می تواند از حلقه محاصره مشرکان بیرون شود. علی بن ابی طالب علیه السلام از این پیشنهاد استقبال نمود و در شب معهود در بستر پیامبر اسلام بخفت، پیامبر به مددهای غیبی الهی همراه جبرئیل از حلقه کمین و محاصره بیرون شد و به سوی غار ثور در خارج مکه روانه گشت و در سر راه، ابوبکر به او برخورد، او را نیز با خود به غار ثور برد. سه روز در آن غار پنهان گشتند، در اوقات اضطرار بیرون شده و بقیه را در آن جا می ماندند، تا علی بن ابی طالب علیه السلام پس از رهایی از شر مشرکان، مرکب برای آنها تهیه نمود تا از غار به سوی مدینه روانه شدند.

معنای آیه در خطاب به مسلمین این است: اگر شما او را یاری نکنید خدا خود او را یاری خواهد کرد، زیرا که بی تردید، خداوند او را یاری نمود در آن هنگام که کفار، او را از مکه بیرون کردند و او یکی از دو نفر بود، در آن زمان که آنها در داخل غار بودند، آن گاه که او به همراهش می گفت: غمگین مباش، بی تردید خدا با ماست.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ

ص: ۲۷۵

یعنی: پس در همان جا خداوند سکینه و آرامش دلی منسوب به خود و از جانب خود بر او نازل کرد، و او را به وسیله سپاهسانی که شما آنها را نمی بینید یعنی سپاهسانی از فرشتگان که توان دیدنشان را ندارید، یاری نمود و توان داد و سخن کسانی را که کفر ورزیدند یعنی توطئه کشتن پیامبر و براندازی اسلام را، پست و باطل نمود، و کلمه خداست که برتر و والاتر است، و خداوند مقتدر شکست ناپذیر و حکیم و باتدبیر است.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسِيْرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسِيْءَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اِشِيَتْطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾

لغت و اعراب:

خفافاً جمع خفیف، ثقالاً جمع ثقیل، هر دو حال اند از فاعل انفروا. لو کان، اسم کان «ما دعوتهم إليه» مفهوم از کلام است. عرض: متاع ناپایدار دنیا. قاصد: نزدیک و آسان. شقه: سفر طولانی با مشقت.

تفسیر:

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خطاب به مسلمین است به عنوان دستور حرکت به سوی تبوک. یعنی: همگی حرکت و کوچ کنید سبک بار یا سنگین بار (مراد پیاده یا سواره، با آذوقه اندک یا بسیار، جوان یا سالمند، به هزینه دولت یا هزینه خود. و یا آن که کوچ کنید خواه موانع و علائق خارجی

نداشته باشید و یا دوش هایتان سنگین بار از مشاغل مالی و تجاری و علایق خانوادگی و غیره باشد) و در راه خدا با اموال و جان های خود جهاد نمایید. مراد در راه تحصیل رضای او، یا اطاعت فرمان پیامبر او، یا نشر دین و کتاب او، یا عزت و شوکت و قوت حکومت اوست.

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی: اگر شما می دانید و آشنا به مصالح فردی و اجتماعی جهاد هستید، خواهید دانست که این جهاد برای شما بهتر است، یعنی از جان و مال و اولاد و حظوظ دنیوی دیگرتان.

و باید دانست که عموم تکلیف در این آیه منافات با برخی از آیات ندارد که حکم جهاد، برخی از افراد مجتمع را شامل نیست، مانند آیه ۹۱ همین سوره لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ، زیرا مراد در این جا مقید به غیر موارد استثنای شده است. علاوه آن که طبق آنچه گذشت، اوامر صادره در این غزوه امتحانی بوده و شامل شدن عموم آیه بر برخی از معذورین در اوامر امتحانی محذوری ندارد، نظیر امر ابراهیم خلیل علیه السلام به ذبح فرزندش اسماعیل، يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ [صافات، ۱۰۲].

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّعْيَةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اشْتَطَعْنَا لَحَرَجْنَا مَعَكُمْ

آیه در نکوهش متخلفان است. یعنی: اگر چیزی که آنها را به سوی آن می خوانی اموالی در دسترس و نزدیک و سفری کوتاه و آسان بود، به یقین تو را پیروی می کردند، ولكن راه دراز و با مشقت برای آنها دور و دشوار آمده، و به زودی یعنی پس از برگشتن سپاهیان اسلام بدون ضرر و آسیب، آنها برای این که از تخلف خود مورد نکوهش قرار نگیرند به خدا سوگند خواهند خورد که اگر ما می توانستیم همراه شما بیرون می شدیم.

يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: آنها خود را به هلاکت و نابودی می افکنند. مراد این است که چه هلاکتی بالاتر از این که از دستور مؤکد پیامبر در امر جهاد تخلف نمایند و پس از آن در مقام عذر بی مورد به

اسم جلاله سوگند یاد کنند؟! در حالی که خدا می داند که آنها دروغگویند.

داستان تبوک و جنگ گریزان

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾

لغت و اعراب:

عفا الله عنك جمله انشائی و دعاست، مانند غفر الله لك، ورحمك الله. لم اذنت لهم استفهام انکاری است.

تفسیر:

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ

پس از صدور فرمان حرکت به سوی جنگ تبوک، عده ای نزد پیامبر آمده، اظهار عذر نمودند و اجازه تخلف خواستند و پیامبر به آنها رخصت تخلف داد. لکن برخی از آنان در اعتذارشان راستگو و برخی دروغگو بودند، و اگر پیامبر رخصت تخلف نمی داد عذر راستگویان و نفاق دروغگویان زودتر روشن می شد و این رخصت سبب شد که در آن زمان حال منافقان مجهول بماند.

معنای آیه: خدای بر تو ببخشاید، چرا به آنان رخصت دادی که تخلف نمایند، پیش از آن که احوال کسانی که راست می گفتند بر تو روشن شود و از دروغگویان اطلاع یابی؟!

استفهام آیه انکاری است و دلالت بر مرجوحیت اذن و اولویت ترک اذن دارد. پس حاصل جمله، صدور ترک اولی است نه گناه و عصیان. یعنی چنین نیست که اگر اجازه تأخیر نمی داد همه در جنگ شرکت می کردند، و اجازه سبب شد که واجباتی فوت شود، بلکه اگر اذن نمی داد دروغ و رسوایی منافقان و عذر معذوران زودتر روشن می شد. پس احتمال این که «عفا الله عنك» اخبار است و دلالت دارد بر گناه بودن رخصت صادر از پیامبر و بخشیده شدن بلافاصله آن، باطل است و با ادله قاطعه عصمت پیامبران خاصه

خاتم آنها، مخالف است.

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ «۴۴» إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ «۴۵»

تفسیر:

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

این دو آیه در بیان اثر خاصی است که در این موارد مؤمن را از منافق جدا می کند و آن اجازه خواستن است.

معنای این آیه: هرگز کسانی که به خدا و روز واپسین ایمان می آورند از تو اذن نمی طلبند که با اموال و جان های خود جهاد کنند. زیرا مؤمن پس از ثبوت دعوت حق، طبق ایمانش شکی در دل ندارد، نه در وجوب کوچ کردن به سوی جهاد و نه در حرمت ترک آن. و خداوند متقین را کاملاً می شناسد. یعنی اینان جزو متقین اند، و سخن از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است به تقدیر «والله علیهم بهم».

باید دانست که در آیات زیادی از این کتاب کریم، متعلق ایمان، تنها خدا و روز آخرت ذکر شده، یعنی مبدأ و معاد. ولی ایمان نافع و دارای آثار، امور پنجگانه ای است که در آیه ۱۷۷ بقره به عنوان بر مطلق از آن یاد شده است: وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَدَرَ آيَةِ ۱۳۶ نساء نیز انکار آنها گمراهی بی پایان محسوب گردیده است: وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. و اصول پنجگانه معروف مذهب نیز داخل در آنهاست، زیرا عدل و صفات جلال و جمال خدا

داخل در تحت لفظ جلاله، و اوصیای معصومین، ادامه وجودی عصمت و امامت انبیا هستند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

یعنی: جز این نیست که کسانی از تو اذن می طلبند (اذن در تخلف و ترک جهاد) که در باطن به خاطر نفاقشان به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و دل هاشان در تردید افتاده و سرانجام پیوسته در شک و ریشاندن سرگردان اند. زیرا احتمال پیروزی و حیازت غنائم در یک سو، و تحمل زحمات و ترس از شکست از سوی دیگر، آنها را مضطرب نموده است.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

لغت و اعراب:

عُدَّة مصدر است یعنی استعداد و آمادگی، و نیز آنچه از وسایل برای سفر یا جنگ مهیا می شود. انبعاث: به سوی چیزی برانگیخته شدن. ثبطه و ثبطه عن الأمر: او را نسبت به آن کار سست و دلسرد کرد و از آن باز داشت. خبال: فساد، نقصان، هلاکت. أوضع فی سیره: شتاب کرد، أوضعه: شتابان نمود او را. یبغونکم به تقدیر «یبغون لکم».

تفسیر:

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ

یعنی: و اگر آنها قصد بیرون شدن داشتند حتماً برای آن وسایلی مهیا می کردند، ولكن خداوند به راه افتادن آنها را مبعوض و ناخوش داشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و گفته شد که با بازنشستگان از جنگ بنشینید.

ص: ۲۸۰

مراد این است که آنها برخلاف ادعایشان که توان جهاد نداریم، از حالشان معلوم است که از آغاز، قصد حرکت نداشتند و گرنه آثارش پیدا می شد. و مراد از «تشیط خدا» این است که در نتیجه خبث باطنشان، ضعف در بدن و بیم در دلشان افکندیم که گویی گفته شد با زنان و کودکان و عاجزان بنشینید و برای سفر جنگ حرکت نکنید.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا

یعنی: اگر آنها در میان شما بیرون می شدند چیزی جز فساد برای شما نمی افزودند.

مراد از «فساد» ایجاد اختلال در افکار سپاهیان و سست کردن اراده آنها و منصرف نمودن آنها از ادامه نبرد و غیره است.

وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

یعنی: و بی تردید در میان شما به هر سو می شتافتند و مرکب به هر جهت می تاختند، یعنی برای نیمه و اختلاف افکنی و بیم دادن، و در مواقع خطر پا به فرار گذاشتن. و پیوسته برای شما در جستجوی فتنه می شدند.

وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

یعنی: و در میان شما کسانی هستند که سخت شنوای سخنان آنهایند، مثل ضعیف الایمان ها، ساده لوح ها، ترسوها. و خداوند به ستمکاران، شناخت کامل دارد.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾ إِنَّ تَصَبُّعَكَ حَسِينَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصَبِّعَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

تفسیر:

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ

یعنی: حقیقت این است که آنها پیش از این نیز فتنه جویی کردند و کار را بر تو وارونه و دگرگون ساختند. این کار را پیش از جنگ تبوک در جنگ احد انجام دادند که یک سوم سپاه را اغوا نمودند و از پیکره لشکر اسلام جدا کرده، بازگرداندند و یهود و مشرکان را علیه تو شوراندند و اسرار مسلمین را در اختیار دشمنان قرار دادند.

حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ

یعنی: در یکایک این موارد حق و حقیقت فرا رسید و فرمان غیبی خداوند از پیروزی مسلمین و شکست کفار آشکار گردید در حالی که آنها کراهت داشتند و ناراحت بودند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَنْتَبِئْ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

یعنی: و از آنها برخی - در مقام بهانه جویی از تخلف - می گویند: به من اذن بده و مرا آزمایش مکن، یا مرا به گناه مخالفت میفکن. ای پیامبر، آگاه باش که آنها در مخالفت و آزمایش افتاده اند و حَقًّا که جهنم فراگیر کافران است. یعنی آنها از آغاز به وسیله انکار نبوت و نپذیرفتن اسلام، در فتنه و گناه افتاده اند که این مورد از آثار آن است. و کلمه «المحیطه» ظهور دارد که جهنم گویی از حالا بر آنها احاطه دارد به نحو احاطه مسبب و معلول، به سبب احاطه سبب و علت، زیرا آتش آخرت، معلول کفر و فسق دنیاست.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

«حسنه» هر شیء نیکو و «سئیته» مقابل آن است. یعنی: ای پیامبر، اگر تو را امر نیکی برسد، مانند پیروزی در جنگ، گرفتن اسیر و حیازت اموال و غنائم، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر تو را امر بدی برسد، مثل شکست، فرار سرباز، اسارت سپاهی، تلف اموال و تحمیل جراحات، آنها می گویند: ما کار احتیاطی خود را از پیش گرفته بودیم، و از نزد تو با درونی خوشحال برمی گردند.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾

تفسیر:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

در جواب رفتار فاسد آنها که از خوشی مسلمین، ناراحت و از ناراحتی آنها خوشحال می شوند، در این دو آیه دستور دو جواب آمده است: اول آن که همه کارها مربوط به خداست و ما هم همه را به او سپرده ایم و او سرپرست ماست، پس اعتراض شما به خداست. دوم آن که خدا هر آنچه درباره ما مقدر داشته به خیر و صلاح ماست، شما راه را گم کرده اید و پشیمان خواهید شد.

معنای آیه: به آنها بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا درباره ما نوشته است نخواهد رسید، او سرپرست ماست و در نتیجه باید مؤمنان فقط بر او توکل نمایند. و حاصل آن که ولایت و تدبیر امور ما کلاً تحت اراده اوست، هر تقدیری در لوح محفوظ از پیروزی و شکست و غیره طبق اقتضای نظام اتم و صلاح کار ما بنویسد و مقرر دارد بندگان را جز امثال امر و مؤمنان را جز توکل چیزی نیست، و خوشحالی و ناراحتی شما نسبت به حوادث ما جز اعتراض به تقدیر حق و قضای اتم و تدبیر حکیمانه او نیست.

قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ

یعنی: به آنها بگو: آیا شما درباره ما جز یکی از دو سرنوشت نیک را انتظار دارید؟ مراد این است که کار ما مردد است میان دو خوشی و نعمت: پیروزی در جنگ و رسیدن به

اهداف الهی و غنیمت اموال، و شکست در جنگ و شهادت و تلف اموال که همه تحصیل رضای او و سعادت بزرگ است.

عدم قبولی اعمال منافقان

وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُّ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

یعنی: و ما درباره شما منتظر می شویم که عذابی را خداوند از جانب خود به شما برساند، یعنی نظیر آنچه در گذشته تاریخ بر دشمنان خود فرستاد از غرق و زلزله و صیحه و خسف و سنگباران و باد مسموم؛ یا به دست ما از قتل و اسارت و غارت اموال. پس منتظر باشید، ما هم با شما منتظریم، شما منتظر سعادت ما و ما منتظر عذاب شما.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ «۵۳» وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقِيلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ «۵۴»

لغت و اعراب:

أنفقوا امر به معنای اخبار یا شرط است به تقدیر «ما أنفقتم - یا - إن أنفقتم». طاع زید - از باب نصیر - منقاد و رام شد. طوع: انقیاد و خضوع. کره الشیء - از باب عليم - مبعوض و دشمن داشت آن را، و کره - به فتح و ضم - کراهت و بی میلی، و هر دو حال است از فاعل أنفقوا. کسالی: جمع کسیل و کسلان یعنی بی حال و سنگین.

تفسیر:

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ

«أنفقوا» در این جا امر حقیقی نیست بلکه اخبار از عدم قبولی انفاقات آنهاست، و مراد از «انفاق» در این آیه انفاقتشان در راه خیر است یا در راهی که خیر می پندارند، نظیر

ص: ۲۸۴

کمکشان به مسلمین در جنگ و امور خیریه و انفاق بر ارحام و همکیشان خود.

معنای آیه: بگو ای پیامبر، هرچه می خواهید انفاق نمایید خواه از روی میل و رغبت یا بی میلی و کراهت، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد، زیرا که شما از آغاز، گروهی خارج از فرمان حق بودید.

و اما انفاقشان، به خاطر صدّ از راه خدا و مبارزه با اسلام، نظیر سایر هزینه های محرّمشان، حرمتش مؤکّد و کیفرش مسلم است و از آنها در آیه ۳۶ سوره انفال تعبیر به اسباب حسرت شده است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

یعنی: و آنها را از قبولی نفقاتشان چیزی جلوگیری نکرد جز این که آنها به خدا و فرستاده او کفر ورزیدند. یعنی از شرایط قبول شدن خیرات مکلفان، ایمان به خدا و رسول او - یعنی شهادتین - است.

وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ

یعنی: و آنها در هیچ حالی نماز نمی خوانند جز آن که با کسالت و سنگینی اند، و انفاقی انجام نمی دهند مگر آن که از درون بی رغبت اند.

ظاهر مجموع آیه این است که علت عدم پذیرش نفقات آنها سه امر است: کفر و نماز و زکات آنچنانی. در صورتی که با وجود کفر، عمل خیر خارجی را اثری نیست، ولی ممکن است از ظاهر آیه استفاده کرد که نماز با کسالت و زکات بدون میل به عنوان دو نشانه رکنی و غالبی بر نفاق منافقان ذکر شده و دخالت در عدم قبولی خیرات ندارد.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ «۵۵» وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ «۵۶» لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ «۵۷»

زَهَقَ الشَّيْءُ - از باب مَنَعَ - خارج شد، باطل و نابود گردید. فَرَّقَ مِنْهُ - از باب عَلِمَ -:

ترسید از او. ملجأً: پناهگاه. مغارات: جمع مغاره، غار و شکاف در کوه و درّه. مُدْخَلَ اسم مکان دخل است از باب افتعال، جای فرو شدن و پنهان شدن مانند سوراخی در زمین و غیره. جَمَعَ الحَيَوَانَ - از باب مَنَعَ -: به سرعت رفت، سرکشی و چموشی نمود.

گرفتاری ها و ناهنجاری های منافقان

تفسیر:

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

پس نه اموال آنها تو را شگفت زده کند و نه اولادشان، یعنی: نه فزونی اموال و وسعت و تنوع و رفاهشان در زندگی، و نه زیادی اولاد و عِده و عُمده آنها، زیرا جز این نیست که خداوند می خواهد آنها را در این زندگی دنیا به وسیله همان ها در عذاب افکند. به خاطر آن که پیوسته متحمل رنج تحصیل، و سرگرمی حفظ و تدبیر و تربیت و تکثیر آنها هستند و در همه عمر به خاطر عدم ایمان و عمل، استفاده اخروی از آنها ندارند.

وَتَزَهَّقَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

یعنی: و خدا می خواهد که جانشان از تن بیرون رود در حالی که کافرند. و این اراده خدا به خاطر سوابق کفر و فسق آنهاست که پس از بارها اتمام حجت، از انکار و عناد خود دست برنداشتند.

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ

یعنی: و آنها به خدا سوگند یاد می کنند که حتماً از شما هستند در حالی که از شما نیستند، زیرا کفر درونی و تضاد اعتقادی و نفاق باطنی و عمل های سرّی ضد دینی، آنها را کاملاً از شما جدا کرده است. و لکن آنها گروهی هستند که می ترسند، یعنی بیم از قدرت شما آنها را به محافظت شدید ظاهری وا داشته است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ

یعنی: اگر آنها پناهگاهی یا غارهایی یا دخمه و سوراخی می یافتند، یعنی برای

تحصن از قدرت شما و اظهار کفریات و نفاق خود، به یقین با سرعت تمام به سوی آنها روی می آوردند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسِيخُطُونَ «۵۸» وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ «۵۹»

لغت و اعراب:

مَنْ يَلْمِزُكَ، مراد از «مَنْ» موصول جمع است و مفرد بودن ضمیر اوّل به لحاظ قرب به لفظ است و پنج ضمیر دیگر به لحاظ معناست. لَمَزَهُ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ - از او خرده گرفت. لَوْ أَنَّهُمْ «لو» برای تمنی است یعنی ای کاش، و یا شرطیه است و جوابش محذوف به تقدیر «لکان خیراً لهم» در آخر آیه. لَمْ يُعْطُوا اصلش «لم يعطوا» مجهول است که یاء حذف شده است. إِذَا هُمْ «إذا» به معنای فاء جزائیه است.

تفسیر:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسِيخُطُونَ

یعنی: و از آنان کسانی هستند که از تو درباره قسمت صدقه ها و زکات ها عیب می گیرند، پس اگر سهمی از آن به آنان داده شود خشنود می گردند، و اگر داده نشود ناگاه خشمناک می شوند.

از تفریع «فإن اعطوا» معلوم می شود که عیب گیری در جایی است که چیزی به آنها نرسد هرچند استحقاق نداشته باشند. و عیب گیری آنها این بوده که مثلاً می گفتند: این تقسیم عادلانه نیست، پیامبر خویشان خود را مقدم می دارد.

ص: ۲۸۷

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

یعنی: و اگر آنها به آنچه خدا و فرستاده اش به آنها دادند راضی و خشنود می شدند و می گفتند: خدا برای ما بس است، به زودی او از فضل و احسان خود و فرستاده اش از صدقات دیگر به ما عطا خواهد نمود، به یقین ما جزء راغبین به خداییم، برای آنها بهتر بود.

و ممکن است معنای آیه از آغاز به جای «و اگر»، چنین باشد: و ای کاش آنها راضی می شدند و می گفتند....

و باید دانست که زکات و صدقات پیوسته به دست پیامبر به آنها می رسید، ولی خدا در هر دو مورد آیه، نخست به خود نسبت داده بعد به پیامبر، و این برای بیان این است که خدا تکویناً مسبب است و همه معلولات معلول اراده اوست، و تشریحاً عطاء پیامبر او در فضیلت و قداست عین عطاء اوست.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

لغت و اعراب:

مراد از فقیر در این جا کسی است که عاجز از هزینه سال خویش است، نه موجودی بالفعل دارد و نه مانند کارمند و کارگر، توان تحصیل تدریجی دارد، و مراد از مسکین عاجز تر از آن است. أَلْفٌ بَيْنَهُمْ: میان آنها الفت افکند. رِقَابٌ: جمع رَقَبَه یعنی برده. فِی الرِّقَابِ به تقدیر «تُضَيَّرَفُ فِی الرِّقَابِ»، غارم: بدهکار ورشکسته. فَرِيضَةٌ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ است به تقدیر «فَرِيضَةُ اللَّهِ فَرِيضَةٌ»، فَرُضٌ: تقدیر و تعیین، یا واجب.

ص: ۲۸۸

تفسیر:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

باید دانست که آیه مبارکه در مقام بیان دو امر است: مستحقین معین، و کیفیت استحقاق آنها. به امر اخیر به نحو اجمال اشاره شده و امر اول مورد توجه و تفصیل است. و مخاطبان اصلی به اعطای این صدقات و اخراج آن از میان اموالشان، در این آیه مذکور نیستند.

معنای آیه: جز این نیست که صدقات (یعنی زکات ها و حقوق معینی که به عنوان مالیات خاص دینی از اموال معین برای اشخاص معین در شریعت اسلام تشریح شده است) از آن هشت گروه زیر است:

اول «اللفقراء» یعنی کسانی که هزینه زندگی خود و عائله شرعی خود را علاوه بر مستثنیات دین ندارند، نه بالفعل موجودی دارند و نه بالقوه؛ یعنی استعداد تحصیل بدون موانع ندارند.

دوم «والمساکین» یعنی اشخاصی که نادرتر از فقیرند. و این دو عنوان در حکم یکسانند، لکن جدا کردنشان به لحاظ اهمیت و اولویت دوم است.

سوم «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» یعنی منصوبان از جانب حکومت اسلامی برای تصدای امر صدقات از جمع و نگهداری و پخش.

چهارم «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» یعنی گروهی که باید تألیف قلب شوند و جلب رضایت آنها به صلاح اسلام و مسلمین است، نظیر کفاری که در مواقع حساس جنگ گرم و سرد، مسلمین را یاری می دهند و یا جلو دشمنان را می گیرند؛ و مسلمانان ضعیف الایمانی که بدین وسیله تقویت می شوند.

پنجم «وَفِي الرِّقَابِ» یعنی در جهت بردگان و در راه آزاد کردن مکاتب های مسلمانی که از پرداخت هزینه کتابت عاجزند. (در عصر برده داری گاهی بردگان با اربابانشان قراردادهای مختلفی می بسته اند، از جمله این که برده خود را مثلاً به هزار دینار می خریده که تا مدت شش ماه یا کمتر یا بیشتر اگر ادا می کرد آزاد می شد و گرنه در بردگی می ماند.)

ششم «والغارمین» در جهت بدهکاران یعنی کسانی که بدهی بر آنها چیره شده و توان پرداخت ندارند که بدهی آنها از صدقات ادا شود.

هفتم «وفی سبیل اللّٰه» در جهت سبیل اللّٰه یعنی در هر کار خیری که به سود اسلام و مسلمین است، نظیر بنای مسجد و تکیه و مدرسه، و کاشتن نهال و راه اندازی آب چشمه و نهر و قنات و سدّ، و طبع و نشر کتاب های دینی و غیره.

هشتم «و ابن السبیل» یعنی در جهت فرزندان راه، و مراد کسانی اند که توشه و وسایل سفر ندارند یا در میان راه وامانده شده اند، خواه سفر حیّی باشد یعنی از مکانی به مکانی رفتن، یا معنوی و غیرحیّی مانند کسانی که در راه تحصیل علم دین و فنون مورد نیاز ضروری مسلمین هزینه سفر ندارند.

فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: این که صدقات از آن گروه های فوق است و آنها استحقاق آن را دارند، مقدّر و تعیین شده به تقدیر خاصی از جانب خداوند است، و خدا دانا و حکیم است. و معنای از جانب خدا بودن این است که از علم ازلی او سرچشمه گرفته و در لوح محفوظ مندرج گشته و سپس به جامعه بشری ابلاغ گردیده است. و ذکر علم و حکمت اشاره به این است که تشریح این حکم مبنی بر علم او به مصالح ارباب اموال، و حالات مستحقّین، و نظارت ولیّ امر آنها، و صلاح اتم همه مجتمعات است و حکمی است روی حسن تقدیر و دقت و متانت در تکوین و تشریح.

بدان که توجه به نکات زیر درباره روشن شدن مفاد این آیه لازم است:

اول - ظاهر لام «اللفقراء» الی آخر، ملکیت است، لکن بیان این که مستحقّین زکات از چه زمانی مستحقّ آن و از چه زمانی مالک می شوند، و نیز صاحبان اموال از چه وقتی مأمور به اخراج و پرداخت می گردند در کتاب های فقهی است، و قدر متیقّن این است که مستحقّین پس از دریافت، مالک می شوند.

دوم - مراد از صدقات در آیه، زکات خاص اصطلاحی معروف در شریعت اسلام است، ولی ریشه آن، زکات معروفی است که در آیات مکی آمده و در میان همه فرقه های کفّار نیز بوده، یعنی انفاقی که بشرها طبق غریزه نوع دوستی و فطرت خیرخواهی و طبع ذاتی

ترحم، به آن عمل می کرده اند و سیره همه بر آن جاری بوده و اسلام آن را در محدوده خاصی واجب نموده است.

سوم - معنای کلی و اصطلاح شرعی این صدقه و این که باید به اصناف هشتگانه برسد ذکر شد، لکن مصادیق آن به حدیث و سنت اهل بیت و فقه اسلامی حواله شده است، و محصّل آن این است که: این مالیات به نه چیز از اموال تعلق می گیرد، دو قسم از نقد رایج آن عصر یعنی طلا و نقره سکه دار برای پول داران، و سه قسم از حیوانات اهلی یعنی شتر و گاو و گوسفند برای دامداران، و چهار قسم از کشت و درخت یعنی گندم و جو و خرما و کشمش برای کشاورزان. و مقدار سهم مستحقان از هر یک و شرایط آن به طور مشروح در سنت اسلامی آمده است.

چهارم - این مالیات اسلامی به لحاظ حال صاحبان اموال که باید زکات پردازند بر دو نوع منقسم شده است: قسمی متعلق به اجناس نه گانه است به انگیزه نگهداری و پاکیزگی و زایش و رویش مادی و معنوی آن، و این قسم را «زکات مال» گویند. و قسم دیگر به انگیزه نگهداری و حراست جان است و این قسم را «زکات فطره» یعنی زکات جان گویند و از نظر مقدار و متعلق و شرایط و خوب، با قسم اول فرق دارد. و حاصل، این است که هر صاحب مال دارای شرایط، باید به عدد نفوسشان (۱) از اجناس مختلفی در وقت معین و محدودی سالانه پردازد، و هر دو قسم در مصارف هشتگانه مذکور در آیه یکسان اند و تفصیل آن هم در فقه است.

پنجم - ظاهر آیه این است که مستحقان و مورد مصرف این زکات، دو نوع اند:

اول، اشخاص یعنی فقیر، مسکین، عامل و مؤلفه. دوم، جهات یعنی عناوین اعتباری که در نزد عقلا و عرف، جنبه حقوقی دارند و از آن راه، قابلیت استحقاق و تملک دارند، نظیر وقف بر ازدواج جوان ها و اقامه عزاداری و غیره. این زکات باید در جهت و راه آزاد کردن برده ها، ادای بدهی ها، و راه های خیر و اعانت و امانده های راه مصرف شود.

و از این رو در آیه، چهار مصرف اول را با کلمه «لام» و چهار مصرف دوم را با کلمه «فی» آورده است.

ص: ۲۹۱

۱- . یعنی از جانب خود و افراد تحت تکفل خود.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «٦١»

تفسیر:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ

یعنی: و از آنان یعنی از منافقان، کسانی هستند که پیوسته پیامبر را می آزارند و می گویند: او سراپا گوش است، یعنی خوش باور است و سخن را هرچه باشد و از هر کس که باشد می پذیرد. بگو ای پیامبر: او گوش خوبی است برای شما. گوش است که هرچه بشنود خواه از جانب خدا و خواه از شما به خیر و صلاح شماست.

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ

این دو جمله برای بیان گوش خوب بودن پیامبر است. یعنی: او پیوسته گفتار و وحی خدا را با اذعان و باور می شنود و به مؤمنان ابلاغ می کند، و به گفتار مؤمنان نیز به سود آنها ایمان می آورد، یعنی حق و صدقش را می پذیرد. و از باطل و ناروایش چشم می پوشد و عکس العمل نشان نمی دهد و چنین نیست که شنیدن گفتار آنها روی جهل به حالشان و عدم تشخیص حق از باطل باشد، پس او گوش نیکوست.

وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: او برای کسانی از شما که ایمان آورده اند سراپا رحمت است. مراد از «رحمت» در این جا رحمت خاص است یعنی رحمت های فعلی که پس از پذیرش دعوت انبیا و شریعت آنها به سوی آنان سرازیر می شود و کفار از آن محروم اند، نظیر

قبولی اعمال، حصول قرب معنوی، شمول توفیقات خاص، ریزش گناهان، رفع عذاب‌ها و استجابت دعاها. و اما رحمت‌های عام که نعمت‌های شانی است شامل حال مؤمن و غیر مؤمن است، نظیر اعطای وجود، حفظ و تدبیر موجود، تربیت تکوینی در جهان، بذل نعمت‌های مادی، عرضه نعمت‌های معنوی و مهلت طاغیان به اندازه کافی. و کسانی که پیوسته فرستاده خدا را آزار می‌دهند برای آنها عذابی دردناک است، یعنی در دنیا بر حسب اقتضای تکوین، و در آخرت در حدّ بی نهایت از حیث کم و کیف.

يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنِ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

لغت و اعراب:

آن یرضوه به جای «آن یرضوهما» است یعنی در معنا تشبیه است که عبارت درست باشد و افراد لفظ، اشاره به اصالت و تبعیت است. حادّه و در اصل حادّه: با او دشمنی و مخالفت کرد، او را به خشم آورد. خزی: خواری و رسوایی. فأن له نار، مبتدا و خبر است به تقدیر «ثبوت النار له حتم» و جواب من موصوله است.

تفسیر:

يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: منافقان در برابر شما مؤمنان، به خداوند سوگند یاد می‌کنند به خاطر آن که شما را خشنود نمایند، در حالی که خدا و فرستاده او سزاوارترند که آنان آنها را راضی و خشنود کنند اگر آنها مؤمن اند.

ص: ۲۹۳

باید دانست که هدف آنها از قسم، تبرئه خود از نفاق و جبران آثار نفاقشان بوده است.

و مقتضای قاعده در کلمه أن یرضوه «أن یرضوهما» است که ضمیر تشبیه به الله و رسول برگردد، و مفرد آوردن برای آن است که عمده، جلب رضایت خداوند است و دیگران باید به تبع او و از شئون او باشند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

استفهام در آیه برای اظهار تعجب و بیان این است که چگونه با علم به عذاب اقدام می کنند!

معنای آیه: آیا ندانستند که بی تردید هر کس با خدا و فرستاده او مخالفت و دشمنی کند ثبوت آتش جهنم و حلول آن درباره وی حتمی است؟ در حالی که در آن جاودان است.

این همان رسوایی و خواری بزرگ است.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِجُوا إِنِّي اللَّهُ مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

لغت و اعراب:

حذر الشيء ومن الشيء: پرهیز کرد از آن. ضمیر جمع عليهم و تنبئهم راجع اند به مؤمنان، و ضمیر قلوبهم به منافقان. خاض الماء - از باب نصر - داخل شد در آن. أ بالله استفهام برای تقيح و توبيخ و تعجيز است.

ص: ٢٩٤

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ

از این آیه و چند آیه پس از آن به وضوح برمی آید که گروهی نه اندک از منافقان که در داخل حکومت اسلامی بودند قصد خطرناک خاصی درباره پیامبر و یارانش داشته اند و آن، ترور پیامبر، کشتن یاران او، ریشه کن کردن اسلام و نابود کردن کتاب آسمانی و طبعاً روی کار آوردن حکومت طاغوتی و شرک جاهلی بود. و اینان با گروهی دیگر از منافقان دور دست نیز اتصال و ارتباط داشتند. و از ملاحظه مجموع این آیات تا آیه ۷۴ که به طور منسجم از حادثه خاصی حکایت دارد چنین برمی آید که یکی از حوادث مربوطه پس از خروج پیامبر به سوی غزوه تبوک و پیش از رجوع به مدینه رخ داده، و در کتب فریقین نیز اشاره به آن حادثه شده و آن را بر مواردی تطبیق نموده اند.

و مقتضای تدبیر در نصوص، این است که: گروهی از آنها همراه پیامبر به سوی تبوک حرکت کرده اند و به فکر مکر و توطئه ای برضد پیامبر افتاده، در جلسات سری خود آنچه را از اسلام اقرار کرده بودند علناً رد و انکار نموده و خدا و رسول و کتاب آسمانی را مورد سخریه و استهزا قرار داده اند. و در این سفر است که تصمیم جدی بر ترور پیامبر اسلام می گیرند، و چون خدا آنها را از پیاده کردن نقشه شوم محروم می کند و آثاری از کفریاتشان فاش می گردد عذرهایی بدتر از گناه می آورند.

طبق روایات باب، آنها در حدود دوازده نفر بوده اند که تبانی می کنند در شبی تاریک هنگام رجوع سپاهیان اسلام به سوی مدینه در گردنه ای خطرناک سر راه پیامبر را بگیرند و وسایل رم دادن شتر او را فراهم سازند. و در مرحله اجرای این نقشه، چون شتر پیامبر بدان جا می رسید آنها نیز از اطراف به آن جا نزدیک می شدند. خداوند در این بین پیامبر خود را مطلع می کند، آن حضرت به چند نفر از یاران نزدیک دستور می دهد به سوی راحله آنها حمله ور شوند و بر سر و روی شتران آنها بزنند تا شتران فرار کنند. و نام های همگی آنها را هم خود در آن جا بر زبان می راند و برقی هم در آن هنگام می زند که محافظان پیامبر نیز همه آنها را جز چند نفر که صورتشان پوشیده بوده می شناسند.

معنای آیه: ای پیامبر، منافقان از این پرهیز دارند که سوره ای بر مسلمین نازل شود و آنها را از آنچه در دل های منافقان است آگاه سازد. مراد از «ما فی قلوبهم» قصه توطئه نهانی و اظهارات کفرآمیز و مسخره و استهزاهای آنهاست.

باید دانست که ممکن است توهم شود منافقان که معتقد به نبوت و وحی نبودند چگونه از نزول سوره آسمانی و غیب گویی آن بیم داشتند؟ جواب این است که: کفر برخی از آنها کفر عنادی و از مصادیق وَجَحِدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ [نمل، ۱۴] بوده و لذا از نزول چنین سوره ای می ترسیدند. و برخی که اعتقاد به وحی نداشتند و سوره ها را ساختگی خود پیامبر می دیدند، معتقد بودند که او می تواند طبق استعداد فکری و حدس قوی سیاسی و اجتماعی، و یا به واسطه استمداد از اجنه و ارواح خالصه و یا به وسیله نفوذی های خود در میان کفار، سوره ای بسازد و از اسرار آنها خبر دهد.

قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحَدَّرُونَ

یعنی: به آنها بگو: مسخره و استهزا کنید، به یقین خداوند اراده دارد آنچه را از آن بیم دارید آشکار سازد. مراد از استهزایی که خدا به آنها نسبت می دهد سخنان استهزایی است که آنها در توطئه های نهانی گفته اند. و ممکن است مراد خود کفر جحودی و عنادی آنها و یا انکار وحی و نبوت توأم با ادله روشن باشد، زیرا این رقم عمل و سخن، در نزد عقل، مسخره است.

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

یعنی: و حتماً اگر از آنها پرسی - از آنچه در توطئه های پنهانی خود به زبان آورده اند - بی تردید خواهند گفت: ما شوخی می کردیم و با هم به تبادل سخن، بازی می کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و فرستاده او را استهزا می کردید؟!

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْتُهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

یعنی: هیچ عذری نیاورید، شما پس از ایمانتان یعنی پس از اظهار اسلام و دعوی ایمان واقعی، کفرتان را علنی کردید. اگر گروهی از شما را عفو کنیم یعنی به خاطر توبه آنها یا شرکت نکردنشان در استهزا، گروه دیگری را به سبب جرمشان عذاب خواهیم کرد.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

تفسیر:

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ

در این آیات پس از ذکر برخی از خیانت های منافقان، اشاره است به برخی از کارهای ناروای دیگر آنها و شمول غضب خدا و توجه وعید خدا به آنان و توجه دادن آنها به سوابق تاریخی فاسدشان و ذکر مثال ها، و اشاره به این امر مهم که در اطوار تاریخ این گروه سیاسی، زن هاشان نیز همراه و هماهنگ آنها بوده اند.

معنای آیه: مردان و زنان منافق برخی از برخی دیگرند، یعنی گذشتگانشان با موجودین، در پلیدی ذات و کفر و نفاق باطنی و تظاهر به اسلام و آزار مسلمین و توطئه گری علیه آنها هماهنگ اند. پیوسته به منکر و هر ناروای شرعی و عقلی دستور می دهند، و از هر کار خیر و معروف نهی می کنند. و همواره دست های خود را می بندند، یعنی از انفاقات مورد رضای خداوند. آنها خدا را فراموش کرده اند و در نتیجه خدا هم آنها را فراموش نموده است، یعنی پس از اكمال دعوت و اتمام حجّت، آنها را رها کرده تا در اختیار هوا و شیطان قرار گیرند. بی تردید، منافقان همان فاسقان اند، یعنی نافرمان های

ص: ۲۹۷

خارج از اوامر الهی اند.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار را وعده آتش جهنم داده، یعنی: این وعده را از روز اول، توأم با توجیه تکلیف به وسیله پیامبران و الهام به عقول و خرد بشر داده است. در حالی که آنها در آن جاودانند، آخرش بی انتها و پایانش ابدیت است. این آتش برای آنها کافی است، یعنی کفر ثابت و فسق دائم در همه عمر و ردّ دعوت ها و تفویت فرصت ها را چنین کیفری متناسب و کافی است. و خدا آنها را لعنت و طرد کرده، و برای آنها عذابی دائم و پابرجا معین و مهیاست.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

كالذين من قبلكم، خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «انتم كالذين». خلاق: نصیب و بهره. خوض: فرورفتن در یک شیء.

تفسیر:

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا

ص: ۲۹۸

خطاب به منافقانِ معاصر نزول آیات است. یعنی: شما همانند کسانی از منافقان و کافران اعصار پیش از خود هستید که از شما نیرومندتر بودند، و اموال و اولادشان از شما بیشتر بود، و در نتیجه از نصیب دنیوی خود برخوردار شدند، و شما نیز از سهم و بهره دنیوی خود بهره مند شدید همان گونه که آنها پیش از شما در تاریخ گذشته از بهره زندگی تمتع جستند، و شما نیز فرو رفتید همان گونه که آنها فرو رفتند، یعنی هر دو گروه در کفر و نفاق و شرک اعتقادی و رذایل اخلاقی و عمل های پلید فرو شدید.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: آنها عمل هاشان در دنیا و آخرت باطل شد. مراد این است که عمل های خیر باطنی آنها از عقاید صحیح و اوصاف کمالی، و اعمال بدنی آنها از انفاق در راه خیر و غیره در دنیا باطل و هدر و بی پاداش شد، زیرا توفیقات خاص الهی که برای عمل های خیر در دنیا به عامل می رسد و نیز انبوه پاداش اخروی شامل حال آنها نشد.

و آنها هستند که زیانکارند، یعنی زیانکار در معامله معنوی مصرف کردن استعدادها در راه حق و گرفتن پاداش در دنیا و آخرت. و غرض این است که سرنوشت این منافقان نیز همان سرنوشت است.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ « ۷۰ »

لغت و اعراب:

قوم نوح و پنج تا معطوف آن، بدل اند از الّذین. مدین شهری است بر سر راه مصری ها به طرف بیت المقدس که مسکن شعیب پیامبر بوده است. مؤتفکات: جمع مؤتفکه یعنی وارونه

ص: ۲۹۹

و زیر و رو شده، سه شهر قوم لوط است که بر سرشان وارونه شد.

تفسیر:

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ

یعنی: آیا بر آنها خبر و سرنوشت کسانی که پیش از آنها در اعصار گذشته بودند نیامده؟ مراد، خبر وحشت زا و هشدار دهنده و تنبّه آورِ هلاکت آنهاست. یعنی خبر قوم نوح پیامبر که چگونه خدا آنها را یکسره در میان دریایی جدیدالحدوث و نوظهور از آب های زمینی و آسمانی که کوه و دشت و هامون را فرا گرفته بود غرق نمود. و خبر قوم عاد، ملت هود پیامبر که چگونه آنها را با وزش بادهای سرد و مسموم کننده در مدت سه شبانه روز ریشه کن کرد. و خبر قوم ثمود، امت صالح پیامبر که چه سان همه را با یک صیحه آسمانی از پای درآورد و نقش زمین نمود. و خبر قوم ابراهیم که چگونه آنها را با کشتن نمروود و هجوم حیرت آور پشه هلاک کرد. و خبر اصحاب مدین، قوم شعیب پیامبر که چه سان با ابرهای آتش بار همه را بسوزانید. و خبر مردم مؤتفکات یعنی سه شهر یا چندین روستای مسکن های قوم لوط پیامبر که چگونه جبرئیل همه را از عمق زمین بر کند و بالا برد و وارونه ساخت و بر سطح زیر و رو شده اش بارانی از سنگ بارید.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

این کلام در بیان علت هلاکت امم گذشته است. یعنی: پیامبرانشان برای آنها بیّنات آوردند (شریعت و کتاب توأم با دلایل آشکار و براهین روشن). پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنها ستم کند، و لکن آنها خودشان بودند که به نفس خویش ستم می کردند. زیرا پس از عرضه بیّنات و اتمام حجت و تکرار در ابلاغ و مهلت کافی، به لجاجت و عناد، دعوت حق را نپذیرفتند و عذاب دنیوی متصل به عذاب ابدی را به جان خریدند.

ص: ۳۰۰

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

تفسیر:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

این آیه اشاره است به روابط صالح و پربرکت مؤمنان با یکدیگر در مقابل روابط ناروا و مفسده زای منافقان که در آیه ۶۷ ذکر شد. و «ولی» به معنای سرپرست و متولی امر و به معنای یاور و دوست آمده و در این جا به قرینه ذکر امر و نهی به معنای اول است. و بعید نیست در این کتاب کریم، الفاظ مشترک را به همه معانی آن حمل کرد مگر آن که متعارض باشند.

معنای آیه: و مردان و زنان مؤمن، سرپرست یکدیگرند، یعنی نوعی از ولایت تشریحی نسبت به یکدیگر دارند و آن برخی از مراتب ولایت در مسأله امر و نهی است. آنها پیوسته یکدیگر را به هر کار شایسته ای فرمان می دهند و از هر کار ناروایی نهی می کنند، و نماز را برپا می کنند، خود می خوانند و افراد جامعه را به خواندن آن وامی دارند. و زکات می پردازند، زکات شرعی و مالیات اسلامی واجب و مستحب. و آنها پیوسته از خدا و فرستاده او فرمان می برند. آنها هستند که به زودی مورد رحمت خداوند قرار خواهند

ص: ۳۰۱

گرفت، یعنی مقابل منافقان که مورد فراموشی قرار می گیرند. و خدا مقتدر شکست ناپذیر و حکیم است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

یعنی: خدا به مردان و زنان با ایمان، باغ ها و بهشت هایی را وعده داده که از زیر آنها نهرها در جریان است، در حالی که در آن بهشت ها جاودانند. جریان نهرها ممکن است از زیر سطح زمین باشد یا از زیر درختان، و مراد از آنها نهرهایی از همه نوع مایعات است یا خصوص چهار نهری که در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: و نیز خدا به مردان و زنان مؤمن، مسکن های پاکیزه ای را در باغ های اقامت و بهشت های ابدیت وعده داده است، و رضا و خشنودی از جانب او بزرگ تر است، و این رضا و خشنودی است که کامیابی بزرگ است. یعنی بزرگی آن نه از این راه است که چون او راضی گردد همه نعمت ها دنبال آن سرازیر می شود، هر چند چنین است، بلکه خود حبّ و دوستی او در نزد بنده اش از همه چیز بزرگ تر و محبوب تر و لذت بخش تر است، و از این رو عبادت به انگیزه حبّ الله مرتبه ای والا دارد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعِيدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

کلمه «جهاد» بر حسب غلبه استعمال، ظهور دارد در جنگ و نبرد، و این جهاد با منافقان که مدعی هستند جزو مسلمین اند ممکن نیست، پس مراد، مقاومت و عکس العمل منفی در مقابل آنها به هر طرز ممکن است.

معنای آیه: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن، یعنی با کافران به جهاد ابتدایی در موقع اقتضای مصلحت، و جهاد دفاعی، و با منافقان یعنی کسانی که شواهدی بر نفاق آنها قائم می شود به وعظ و اندرز و بی اعتنایی و طرد از مجتمع یا به دقت در اجرای حدود و تعزیرات درباره آنها به خاطر تخلفات زیادی که دارند. و ممکن است مراد از جهاد، اعم از جهاد نظامی و اقتصادی و فرهنگی و تجاری باشد، پس منافقان را نیز شمل می شود. و کار را بر آنها سخت گیر، و جایگاه آنها جهنم است و جهنم، بد جای بازگشتی است.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا

ممکن است این آیه تکرار بیان حادثه عقبه باشد که منافقان در خلوت، کفر گفتند و اقدام به کار نافرجام نمودند و در آیه ۶۴ گذشت. و گفته شده که: اشاره است به حوادث دیگری از کفر و ارتداد نهانی آنها، زیرا بسا اتفاق می افتاد که در موارد نزاع و اختلافشان حتی در نزد برخی از مسلمین به ناگاه کفر می گفتند و اسلامی را که بر حسب ظاهر پذیرفته بودند علناً انکار می کردند.

معنای آیه: آنها به خدا سوگند می خورند که چیزی نگفته اند، در حالی که بی تردید، سخن کفرآمیز گفته اند و پس از اسلامشان کافر شده اند و به چیزی همت گماشتند که به آن نرسیدند، یعنی ترور پیامبر در عقبه و یا ایجاد فتنه و آشوب در مدینه.

وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ

و منافقان هیچ عیب و خرده ای از پیامبر و دین و رفتار او نگرفتند (یعنی درباره این که چرا سخن کفر و باطل می گویند و رفتار ضد اسلامی و فکر براندازی حکومت الهی را دارند بهانه ای نداشتند) جز آن که خدا و فرستاده او آنها را به واسطه فضل و احسان خدا بی نیاز نمودند. و این کلام نظیر آن است که شخصی به شخصی بگوید: من در نزد تو هیچ گناهی ندارم جز آن که به تو خوبی کرده ام. زیرا اهل مدینه پیش از هجرت پیامبر اسلام در کمال ضیق و تنگی زندگی و فقر و فلاکت بودند و به برکت اسلام و حرکت مسلمین و فعالیتشان در جنبه های مختلف زندگی که از آن جمله جنگ ها و پیروزی های توأم با انبوه غنائم جنگی بود، سطح زندگی شان بالا رفت و فضل خدا شامل حالشان گشت و آنان به جای شکر نعمت در فکر انتقام افتادند.

فَإِنْ يَتُوبُوا يُكْفِرُوا لَكُمْ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

یعنی: پس اگر آنها توبه کردند و به سوی حق برگشتند برای آنها خیر و نیکو خواهد بود، و اگر اعراض کردند و روی برتافتند خدا آنها را به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذاب خواهد نمود، و هرگز آنها را در روی این زمین، سرپرست و دوست و یآوری نخواهد بود.

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنُحْنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

آیات زیر اشاره است به برخی دیگر از منافقان که با خدا معاهده نموده و نقض کرده اند، و به برخی دیگر که به صدقات و عمل های مسلمین خرده می گرفتند و مسخره می کردند.

یعنی: و از منافقان کسانی هستند که با خدا معاهده نمودند که حتماً اگر از فضل و رحمت خود به ما بدهد ما نیز بی تردید، صدقه می دهیم و بدون شک از نیکوکاران می شویم. مراد این است که اگر مال و ثروت وافر به ما دهد ما نیز همه حقوق واجب و مندوب اموال خود را از زکات و خمس و فیه و انفال و مالیات اسلامی و انفاقات واجب ارحام و صلۀ رحم، همه را ادا می کنیم.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخُلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

پس چون خدا از فضل خویش به آنها بخشید، یعنی: خواسته های آنها را عطا نمود، به مالشان بخل ورزیدند و از معاهده روی برتافتند، و آنها معرض اند. ذکر اسم فاعل، مفید این است که عادت به اعراض و طبع روگردانی از حق دارند.

فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

ضمیر فاعلی «أعقب» راجع است به وصف بخل یا عمل بخیلانه آنها، و ضمیر مفعولی «يلقونه» راجع است به «الله».

معنای آیه: صفت بخل یا عمل نشأت یافته از آن در دل های شان نفاقی در پی آورد که تا روزی که خدا را ملاقات کنند، یعنی بمیرند یا به محشر آیند، ثابت و برقرار است. و این به خاطر تخلف آنها از مواعده با خدا و به خاطر آن بود که پیوسته به خدا دروغ می گفتند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سَرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «٧٨» الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «٧٩»

نجوا اسم مصدر است به معنای سخن سرّی، و نام گروهی که با هم سخن سرّی دارند، و چیز پنهانی و سرّی، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، و مراد در این جا معنای اول است. لَمْزَه - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: عیب گرفت بر او، به چشم و ابرو به او اشاره نمود. مَطْوَعٌ اصلش مَطْوَعٌ از باب تَفْعَلٌ است، کسی که خود را در طاعت به تکلف اندازد، کسی که اعمال مستحبی را با طیب خاطر به جا می آورد. تَطْوَعٌ: انجام دادن کار نیک.

جَهَدَ فِي الْأَمْرِ - از باب مَنَعَ -: کوشش کرد در آن و به مشقت افتاد. جَهْدٌ - به ضم و فتح -:

طاقت و توان. الَّذِينَ يَلْمِزُونَ مَبْتَدَأًا وَ سَخِرَ اللَّهُ خَبْرًا، وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ عَطْفًا بِه مَطْوَعِينَ.

تفسیر:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

استفهام برای نکوهش و توبیخ است. یعنی: آیا منافقان ندانستند که خدا سرّ آنها و نجوای آنها را می داند؟ (سرّ یعنی رازهای نهفته دلشان از کفر و نفاق و قصد توطئه علیه مسلمین، و نجوا یعنی مطالبی که در سخنان بیخ گوش تبادلی می کنند).

و آیا ندانسته اند که خداوند از همه غیب ها به نحو کامل آگاه است؟ غیب، امر نسبی است، یعنی چیزی که از حواس ظاهره یا باطنه هر ذی شعوری پنهان است، در نزد او آشکار است.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: کسانی از منافقان که بر مطّوعین از مؤمنان در صدقاتشان عیب می گیرند (در باره مؤمنانی که ثروت مالی دارند و به میل و رغبت انفاق می کنند یا صدقه های مستحب می دهند، می گویند: اینان برای ریا و سمعه یا حبّ جاه و شهرت صدقه می دهند) و نیز بر کسانی از مؤمنان که جز آخرین طاقت و توانشان چیزی پیدا نمی کنند و آن را صدقه می دهند عیب می گیرند و آنها را استهزا می کنند (آنان)

را ساده و ابله و بی خرد یا فریب خورده می نامند، و بالأخره هر یک از اغنیا و فقرای مسلمین را به طرزی مسخره می کنند) خدا آنها را مسخره کرده است.

یعنی حکم سخریه و استهزای آنها از ازل گذشته است، و برای آنها عذابی است دردناک. و مسخره خدا در دنیا این است که امیدهای آنها را ناگهان تبدیل به یأس و خوشی هاشان را مبدل به ناخوشی می کند، و در آخرت مورد مسخره خزنه جهنم واقع می شوند.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «۸۰» فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ «۸۱» فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۸۲»

لغت و اعراب:

استغفر امر برای انشای تسویه است. خلف الشيء: او را پشت سر گذاشت، محلف: به جا گذاشته شده. مقعد: مصدر میمی به معنای قعود.

تفسیر:

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

یعنی: برای آنها آمرزش بطلب یا نطلب، اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی

ص: ۳۰۷

خداوند هرگز آنها را نخواهد آمرزید. مراد این است که طلب آموزش و ترک آن یکسان است، و در نتیجه، طلب لغو است، و در طلب هم یک بار و تکرار بسیار نیز مساوی است. و تعلیق به هفتاد از باب مثال و به عنوان مبالغه است و عدد خصوصیت ندارد، و نیز از باب تعلیق به محال است مانند لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ [زمر، ۶۵] و گرنه پیامبر برای چنین افرادی آموزش نمی طلبد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

یعنی: آن محرومیت شدید برای این است که آنها به خدا و فرستاده او کفر ورزیدند، و خدا هرگز گروه خارج از فرمان و متمرد را هدایت نمی کند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه تا هفت آیه بعد درباره منافقان است که در غزوه تبوک با عذرهای دروغین اذن عدم شرکت گرفتند. یعنی ای پیامبر، به جا گذاشته شدگان از جنگ به خاطر ماندن و بازنشستن برخلاف رسول خدا شادمان شدند، و آنها کراهت داشتند از این که با مال ها و جان های خود در راه خدا جهاد کنند.

وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ

یعنی: و آنها به یاران خود هم گفتند: در هوای گرم حرکت نکنید. ای پیامبر، اگر آنها فهم دقیق و دانش عمیق داشته باشند به آنها بگو: آتش جهنم حرارتش بیشتر است. یعنی در یک جهاد حساس و خطرناک و ضروری، فرار از زحف، مستلزم آتش جهنم فردا است و آن شدیدتر است.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: در نتیجه باید آنها در آینده عمرشان کمتر بخندند و بسیار بگریند، یا در دنیا بخندند که طبعاً اندک است و در آخرت بگریند که بسیار خواهد بود، به کیفر آنچه به دست می آورند از عقاید فاسده و رذایل اخلاق و محرمات اعمال.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ «٨٣» وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ «٨٤» وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ «٨٥»

تفسیر:

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ

یعنی: ای پیامبر، اگر خدا تو را به سوی گروهی از آنها در مدینه برگردانید، آن گاه در سفرهای دیگر چون خواهی سپاه را بسیج کنی آنها آمدند و از تو برای بیرون شدن به جهاد اذن طلبیدند، به آنها بگو: هرگز و ابداً با من بیرون نخواهید شد و هیچ گاه همراه من با دشمنی نخواهید جنگید؛ چرا که شما نخستین بار راضی شدید که بنشینید، پس طبق روش اولتان همراه خالفان بنشینید، یعنی همراه کسانی که طبعاً و تکویناً بازنشسته اند، مانند زنان، کودکان، معلولان و بیماران.

وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ

یعنی: و هرگز بر جنازه کسی از آنها که مُرد نماز مخوان، و بر سر قبرش نایست، یعنی نه برای کمک به دفن و آداب آن و نه برای دعا و طلب مغفرت.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

ص: ۳۰۹

یعنی: به خاطر آن که آنها به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند. پس کافر و خارج از فرمان اصولی خدا بودند. و مفاد این آیات این است که اختلال عقاید انسان در اصول دین، سبب لغویت استغفار و دعا در حق او و عدم جواز نماز و حضور بر سر قبر اوست. و در فقه اسلامی آمده است که تمام آثار کفر بر او بار می شود که از آن جمله حرمت تجهیزات اسلامی اوست، یعنی تجهیزات پنجگانه برای روانه شدن میت مسلم به عالم برزخ، از غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن در مقابر مسلمین.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

این آیه همان آیه پنجاه و پنج است که گذشت و اختلاف اندک و تغییرات چهارگانه لفظی تأثیر ژرفی در معنا ندارد. و تکرار آیه برای تأکید این امر خطیر است که نباید وفور نعمت و سعه و تنوع دنیای کفر، مسلمین را به شگفت آورد و در روحشان اثر بگذارد و سبب تزلزل عقاید و تمایل به کفر و گرایش به اخلاق و آداب و سنن کفار شود، که شدیداً محل ابتلای دنیای اسلام امروز با جهان کفر است.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِهَا لِلَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ «۸۶» رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ «۸۷» لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۸۸» أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۸۹»

أَنْ آمَنُوا بِهِ تَقْدِيرَ «بِأَنْ آمَنُوا، أَيْ بِالْإِيمَانِ». أَوْلُوا: جَمْعُ «ذُو» بِه مَعْنَى صَاحِبٍ مِنْ غَيْرِ لَفْظِش. طَوْلٌ: غِنَا، قَدْرَتٌ. ذَرْنَا مِنْ مَادَّةِ وَذَرَ يَذِرُ بِه مَعْنَى تَرَكَ، وَ تَنْهَى مَضَارِعَ وَ أَمْرًا مِنْ أَيْنِ مَادَّةِ اسْتِعْمَالِ شَدِيدٌ.

تفسیر:

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذِنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ

یعنی: و چون سوره ای نازل گردد که به خداوند ایمان آورید و همراه فرستاده و رسول او جهاد کنید، صاحبان ثروت و توان مالی و جسمی از منافقان از تو اذن می طلبند که در جهاد شرکت نکنند، و گویند: بگذار ما با بازنشستگان باشیم. یعنی به جهاد بیرون نشویم و با زنان و کودکان در شهر بمانیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: آنها راضی شدند که با خالف ها - بازنشسته ها و خانه نشین ها - باشند. یعنی این مقدار درک و تعقل ندارند که جهاد در راه یک دین قویم ثابت و حیازت کمالات ابدی آن، قابل تبدیل با استراحت چند صباح و مصاحبت زنان و کودکان نیست. و بر دل های آنها مهر شقاوت زده شد، یعنی به واسطه سوابق کفر و عناد و فسق آنها، ولی آنها نمی فهمند. یعنی وضع دینی و شقاوت ذاتی خود را نمی دانند و علم عمیق دینی از آنها گرفته شده است.

لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: لکن در مقابل قعود و تخلف و ترک فریضه عظیم الهی از سوی آنها، فرستاده خدا و کسانی که با او ایمان آورده اند، با مال ها و جان های خود جهاد کردند، و آنهایند که در دنیا برایشان خیرات مادی و معنوی است، و آنها هستند که

بادیه نشینان منافق و مؤمن

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: خداوند برای آنها در جهان واپسین، باغ‌ها و بهشت‌هایی فراهم کرده است که از زیر سطح آنها یا از زیر درختان آنها نهرها جاری است، یعنی از هرگونه مایعات به نحو پیوسته و بدون وقفه در تاریخ ابدیت، و آنها در آن بهشت‌ها جاودان اند، یعنی هر چند با پروردگارش در ازلیت شریک نیستند لکن در ابدیت شریک خواهند بود، و این است کامیابی بزرگ.

وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «٩٠»

لغت و اعراب:

مُعَذَّبُونَ اصلش «معتذر» از باب افتعال است، یعنی عذرآورنده. أعراب جمع است و مفرد ندارد، یعنی بادیه نشینان از عرب و غیر عرب.

تفسیر:

وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مراد از معذران، (۱) بادیه نشین هاست که در اعتذارشان راستگو بودند. و محتمل است که اعم از منافقان و مسلمین بادیه نشین باشد. اگر منافق بودند چطور در اعتذارشان راستگو بودند؟!

ص: ۳۱۲

۱- . مراد، عذرداران واقعی است نه منافقان، زیر منافقان در اعتذارشان راستگو نیستند.

معنای آیه: ای پیامبر، عذرآوردندگان از بادیه نشین ها نزد تو آمدند که به آنها اجازه داده شود یعنی اجازه تخلف از جهاد، ولی کسانی از منافقان مدینه که به خدا و رسول او دروغ گفتند، یعنی از سابق در مواقع جنگ عذرهای دروغ می آوردند، در جای خود نشستند، یعنی نه به سوی جهاد رفتند و نه برای استجازه آمدند.

و ممکن است مفاد «لِيُؤْذَنَ لَهُمْ» نسبت به مسلمین استجازه در شرکت باشد که با نبود شرایط به جهاد روند، همانند حج متسکع یعنی کسی که با نبود شروط شرعی به سوی حج می شتابد.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: به زودی کسانی از آنان را که کفر ورزیده اند عذابی دردناک خواهد رسید.

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۹۱» وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لِيُحْمَلَ لَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ «۹۲»

لغت و اعراب:

حرج: سختی، گناه. نَصَحَ زِيدًا و لَزِيد - از باب مَنَع - درباره او دوستی خالصانه کرد.

فَاضَ الْإِنَاءَ: پر شد، و فَاضَ: جاری شد.

ص: ۳۱۳

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمُرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

یعنی: نه بر ضعفا و ناتوان ها و نه بر بیماران و نه بر کسانی که هزینه سفر پیدا نمی کنند سختی و گناهی نیست. یعنی در این که در منزل خود بنشینند و به سوی جهاد حرکت نکنند، اگر درون خود را نسبت به خدا و فرستاده او خالص کنند.

عنوان ضعف شامل پیران فرتوت و زنان و کودکان و دیوانگان و فلج ها و ناقص العضوهاست. و مراد از «نصیحت برای خدا و رسول» که نفی حرج بدان مشروط شده این است که باید این گروه همانند متخلفان از اهل نفاق بر ضد مسلمین تبلیغ و نشر اکاذیب نکنند و دل ها را علیه آنها نشورانند، بلکه اظهار خیرخواهی نمایند و دیگران را به تحریک و کمک مالی تشویق کنند، و گرنه حرج از آنها رفع نمی شود و مستحق عذاب خواهند بود.

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: بر نیکوکاران راهی نیست. کسی که کار خیر انجام داده، نه در دنیا راه عتاب و توبیخ بر او باز است و نه در آخرت راه مؤاخذه و عقوبت. و این کلام، قاعده ای است کلی که در موارد زیادی از فقه اسلامی از آن استفاده می شود. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

یعنی: و نیز سختی و گناهی نیست بر کسانی که چون نزد تو آمدند تا آنها را در راه جهاد بر مرکبی سوار کنی، و تو گفتی من مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم، درحالی بازمی گردند که چشمان آنها از اشک پر است، به خاطر اندوه از این که چرا آنچه باید در راه جهاد هزینه کنند نمی یابند.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْتِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «٩٣» يَعْتَدِرُونَ
 إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ آخِيَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ
 الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «٩٤» سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ
 وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «٩٥» يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
 «٩٦»

تفسیر:

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْتِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: جز این نیست که راه عتاب و توبیخ و عذاب اخروی بر کسانی باز است که هنگام بسیج عمومی برای جنگ، از تو اذن می خواهند یعنی اجازه ترک جهاد و تخلف از سپاه اسلام، در حالی که آنها ثروتمندند یعنی می توانند مرکب و توشه فراهم کنند و برای جهاد حاضر شوند. آنها راضی شدند که با بازنشستگان و خانه نشینان باشند یعنی با زنان و

ص: ۳۱۵

کودکان و معلولان، و خدا بر دل های آنها مهر غفلت و شقاوت نهاده، از این رو آنها راه سعادت خود را نمی دانند.

يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ بَيَّنَّا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ

خطاب به پیامبر اسلام و مسلمین است. یعنی: هنگامی که از غزوه تبوک بازگشتید، آنها برای شما عذر خواهند آورد که چرا تخلف کردند و در شهر ماندند. در جواب بگو:

هیچ عذری نیاورید که هرگز از شما باور نخواهیم کرد، حقیقت این است که خداوند از اخبار سرّی شما آنچه لازم بود به ما خبر داده است.

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و به زودی خدا و فرستاده او عمل های شما را خواهند دید، که توبه می کنید و صالح می شوید یا بر کفر و نفاق خود ادامه می دهید. ظاهر آیه این است که خدا نیز همانند پیامبر در آینده نزدیک مطلع خواهد شد، و این امر نسبت به خداوند - نعوذ بالله - مستلزم جهل فعلی است، پس مراد این است که علم ازلی خدا به این امور در آینده، تحقق خارجی می یابد و برای همه نیز روشن می شود.

سپس - یعنی پس از دنیا - همه به سوی خدایی که دانای غیب و آشکار است بازگردانده می شوید. مراد از «غیب» هر چیزی است که بر هر ذی شعوری پنهان است، و مراد از «شهادت» هر چیزی است که در نزد هر ذی شعوری مشهود است، و این دو در نزد خدا به نحو یکسان حاضر است و دنیا و آخرت نیز در این امر در نزد او یکسان است. پس او شما را به آنچه در دنیا می کردید آگاه خواهد نمود. یعنی از آن جمله است کفر شما و انکار دعوت پیامبر وقت، و نفاق ورزی با مسلمین، و اظهار اخلاص با کفار و مشرکین.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ

یعنی: ای پیامبر، به زودی آن گاه که از سفر جنگ به سوی آنها بازگشتید برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا از آنها اعراض کنید، به این که از مسأله تخلف آنها از جهاد و ترتیب اثر توییح و سرزنش صرف نظر نمایید. پس شما - ای پیامبر و ای مسلمین - از آنها اعراض نمایید و از نشان دادن عکس العمل روی برتابید.

إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: دستور اعراض از آنها برای تصدیق اعداز آنها یا تحصیل رضای آنها نیست، بلکه برای این است که آنها رجس و پلیدند، پلید در عقاید و اخلاق و کردار. و اعراض به معنای قطع روابط اجتماعی و اخلاقی و رفتاری است. و جایگاه آنها جهنم است به سزای کارهایی که می کردند، یعنی به سزای آن که در مدت عمرشان با شرک زندگی کرده و با حق مبارزه نموده و در برابر خدا به طغیان برخاسته و پیرو هوای نفس و شیطان بوده اند.

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

یعنی: ای پیامبر، آنها علاوه بر آن که می خواهند متعرض حال آنها نشوید، سوگند یاد می کنند تا از آنها در باطن نیز راضی باشید و همانند سایر مسلمین مورد محبت و رضایت قرار گیرند. پس متوجه باشید که اگر شما از آنها راضی شوید بی تردید، خداوند از گروهی که خارج از فرمان اویند راضی نمی شود. مقتضای قاعده در کلام، این بود که گفته شود:

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنْهُمْ» لکن به جای ضمیر «عنهم» «عن القوم الفاسقين» آمده، برای این که در کلام اشعار بر علت باشد، یعنی خدا بدین علت از آنها راضی نمی شود که آنها گروهی متمرد و خارج از فرمان در اصول عقاید و اخلاق و اعمال اند.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۹۷» وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۹۸»

لغت و اعراب:

اعراب جمع است و مفرد ندارد، و کثرت استعمال دارد در عرب های بادیه نشین، و برخی گفته اند در مطلق بادیه نشین ها. أجدر: لایق تر و سزاوارتر. مغرم: غرامت

ص: ۳۱۷

و خسارت. تَرَبُّصٌ: انتظار. دوائر: جمع دایره، حادثه بد که گویی دور انسان را احاطه کرده است. سوء مصدر است و اضافه دایره به آن برای مبالغه است مانند رجل صدق و رجلاً صدق.

تفسیر:

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: بادیه نشینان عرب یا مطلق بادیه نشینان خواه عرب یا عجم، در کفر و نفاق، شدیدترند، و سزاوارترند که حدود و مرزهای آنچه را خدا بر فرستاده خود نازل کرده است ندانند. یعنی چون آنها از شهر و مجامع تمدن بشری، از نظر فرهنگی و اجتماعی دورند، سخت محکوم جاهلیت طبیعی قدیم بشرند، و در اسارت تقلید کورکورانه از عقاید خرافی و رسوم جاهلی گذشتگان اند، و از علوم دینی و اخلاق انسانی و آداب و فضایل نفسانی بهره به سزایی ندارند.

و مراد از «حدود ما أنزل الله» مرزها و ثغور دین و احکام شریعت است که خود، عالمی است از معنویات، دارای حدود و ثغور. و خداوند علیم و حکیم است، یعنی دانا به همه چیز از امور مربوط به شهری و بادیه نشین، و حکیم در آفرینش و تکلیف.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و از بادیه نشینان عرب کسانی هستند که آنچه را در راه خدا می دهند غرامت می شمارند، زیرا چون برای خدا نمی دهند، بلکه از روی ریا یا تقیه می دهند، طبعاً برایشان خسارت است. و پیوسته در انتظار ورود حادثه ای بد برای شمایند، از شکست در جنگ و فقر مالی و امراض عمومی و اختلاف داخلی و عمدتاً سقوط دولت اسلامی. و جمله «عليهم دائرة السوء» یا انشای نفرین است یعنی حادثه بد بر آنها فرود آید، و یا اخبار است یعنی برای آنها حادثه ای پیش بینی شده است. و خدا شنوا و داناست، هیچ صدای قابل درکی از حیطة قدرت سامعه او خارج نیست، و هیچ شیئی در گستره عالم هستی از احاطه علم او بیرون نیست.

ص: ۳۱۸

وَمِنَ الْمُعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «٩٩»

لغت و اعراب:

قربات: جمع قربت، اعمال نیکی که برای نزدیک شدن به خدا انجام می گیرد، مفعول دوم یتخذ است. صلوات عطف است به ماینفق به تقدیر «و یتخذ صلوات الرسول أيضاً قربات».

ألا إنها؛ ضمیر منصوب، راجع است به «ماینفق» و «صلوات».

تفسیر:

وَمِنَ الْمُعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ

یعنی: و از بادیه نشینان عرب نیز کسانی هستند که به خدا و روز واپسین ایمان می آورند، و آنچه را انفاق می کنند وسایل تقرب در نزد خدا می شمارند و دعاهای پیامبر را نیز که غالباً هنگام دریافت صدقات می کردند وسایل تقرب به خدا می دانند.

أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: آگاه باشید که همه انفاقات آنها در راه خدا و هر یک از دعاهای پیامبر درباره آنها قربت است، یعنی وسیله نزدیک شدن آنها به خداوند است. به زودی خدا آنها را در رحمت خویش وارد خواهد نمود، زیرا که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۳۱۹

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۱۰۰»

تفسیر:

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

این آیه در مقام بیان حکمی است عام دربارهٔ مسلمین از آغاز تکوّن هستهٔ داخلی ملت آنها به وسیلهٔ بعثت پیامبر اسلام و دعوت او تا پایان وجودی آنها. در این آیه همهٔ مسلمین ابتدا به دو قسم تقسیم شده اند: سابقین اولین، و تابعین به احسان.

مراد از قسم اول کسانی هستند که از ابتدای دعوت، دور آن حضرت را گرفته و در قبولی دعوت و پذیرش کتاب و شریعت او بر دیگران سبقت جسته و هستهٔ مرکزی اسلام را تحت رهبری الهی او تشکیل دادند و از این رو دو عنوان سابقین و اولین را حیازت نمودند. و اینان عمدتاً مرکب از دو طایفه بودند: مهاجران مکه و احیاناً غیر مکه، و انصار یعنی اهل مدینه و اندکی از غیر آنها. و خدا این دو گروه تازه تشکیل شده را «السابقون الأولون» نامید.

و مراد از قسم دوم کسانی هستند که در پذیرش دعوت، پیرو پیشگامان نخستین شدند، و در مراحل تشکیل ملت اسلامی و دولت حقّه الهی تابع اولین شدند. و این قسم است که تا حال ادامه داشته و الی الابد - ان شاء الله - ادامه خواهد داشت.

معنای آیه: سبقت جوین و پیشگامان نخستین یعنی در پذیرش دعوت و شریعت که در صدر اول، مهاجران و انصار بودند و کسانی که از آنها به خیر و نیکی پیروی

ص: ۳۲۰

کردند، یعنی طبقات بعدی مسلمانان در مناطق مختلف جهان، نسلی پس از نسلی تا آن گاه که خدا خواهد، خدا از آنها راضی شده و آنها نیز از خدا راضی و خشنودند.

خدا از این که آنها دعوت پیامبر و کتاب و شریعت او را پذیرفتند، و آنها از این که خدا دین را کامل و نعمت را تمام و اسلام را برای آنها به عنوان شریعت جاویدان انتخاب نموده است. (۱) وَأَعِدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: و خداوند برای آنها باغ ها و بهشت هایی مهیا نموده که پیوسته زیر ساختمان یا درختان آنها نهرها و رودها جاری است، آنها همیشه در آن جا هستند، و این است فوز عظیم و کامیابی بزرگ.

وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ «۱۰۱» وَأَخْرُوجُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۰۲»

لغت و اعراب:

و مَن حَوْلَكُمْ خَیْرٌ مَّقْدَمٌ، مُنَافِقُونَ مُبْتَدَأٌ مُؤَخَّرٌ، وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَطْفٌ اسْتِثْنَاءٌ بِهٖ مَمَّنْ حَوْلَكُمْ. مَرَدٌ وَ مَرَّنَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصْر -: خُوْگِرَتْ وَ عَادَتْ كَرْدَ بَهٗ أَنْ، وَ مَرَدُوا صِفَتٌ مُنَافِقُونَ اسْتِ.

ص: ۳۲۱

۱- . روشن است که این بشارت، مشروط به موافقت یعنی ادامه دادن به ایمان تا دم مرگ است. بنابراین، آن عده که بعداً دست از ایمان شستند و پیمان خدا و پیامبر را شکستند، از این جرگه بیرون اند.

تفسیر:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

خطاب به مسلمین است درباره چند طایفه که در اطراف مدینه بادیه نشین بودند، مانند برخی از قبیله جهینه و اسلم و اشجع و غفار که چون به مدینه می آمدند تظاهر به اسلام داشتند و در میان قوم خود یهودی یا مسیحی بودند، و هم چنین عده ای از اهل خود شهر.

معنای آیه: ای پیامبر، از کسانی که در اطراف شهر شما از بادیه نشین ها هستند و نیز از خود اهل شهر، گروهی منافق اند؛ آنها به نفاق عادت کرده و خو گرفته اند؛ تو آنها را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. یعنی در حفظ نفاق باطنی و تحفظ بر شئون ظاهری آن به گونه ای ماهرند که تو با کمال درایت فکری و علم به حال اجتماع، بر آنها اطلاع نداری.

سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

یعنی: به زودی ما آنها را دوبار عذاب می کنیم، یک بار به وسیله سوابق نفاق و افشای آن در میان مردم و گرفتاری های دیگر، و بار دیگر به مرگ و عذاب های پس از آن در عالم برزخ. سپس آنها به سوی عذابی بزرگ یعنی عذاب های آخرت، بازگردانده می شوند.

وَأَخْرَجُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

این آیه مربوط است به گروهی از اهل مدینه و اطراف آن اعم از منافق و ضعیف الایمان ها که هر چند گناه تخلف را داشته اند، لکن به جای عذرهای دروغین به گناهان خود اعتراف نموده اند.

معنای آیه: و از اهل مدینه و اطراف آن، دیگرانی هستند که به گناهانشان اعتراف کردند، آنها عمل صالح را با قسمتی از عمل زشت در آمیخته اند، کارهای خویشان با تخلف از جنگ مخلوط شده، یا تخلف از جنگ با اقرار و اعتراف مقرون شده. امید است که خدا به آنها عطف توجه کند، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

توهم نشود که کلمه «عسی» دلالت بر امید دارد و حالت امید، مستلزم جهل و عجز

امیدوار است، پس چگونه در کلام خدا استعمال شده است؟ جواب آن است که: استعمال، انشایی است و غرض، تولید حالت رجا و امید در گنهکاران است.

آثار زکات و صدقه

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱۰۳» أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «۱۰۴»

لغت و اعراب:

امر خُذ برای مطلق طلب است اعم از وجوب و استحباب. و اموال جنس جمع است نه استغراق. صدقه: هر مالی که در راه خدا داده شود خواه واجب یا مستحب. تزکیه:

پاک کردن، رشد و نمو دادن. صلاه: درود، عمل خاصی که نماز نامیده می شود. سکن: مایه سکونت و آرامش.

تفسیر:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً

خطاب در آیه به پیامبر است و مراد، مطلق ولی امر مسلمین است که سلطه شرعی بر نفوس و اموال آنها دارد، خواه معصوم یا منصوب از جانب وی.

معنای آیه: ای پیامبر، از اموال مکلفان، صدقه دریافت کن، خواه به نحو وجوب مانند زکات اجناس نه گانه یعنی طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش، و هم چنین زکاه فطره، و یا به نحو استحباب مثل زکات های مستحب که در فقه بیان شده است.

تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا

یعنی: تو به وسیله دریافت آن آنان را پاکیزه می کنی و رشد و نمو می دهی، زیرا

ص: ۳۲۳

بی تردید هر عمل خیری از انسان، خاصه انفاق از جان و مال، روح او را از پلیدی نقص و گناه پاک می سازد و رشد و تکامل می بخشد، نظیر شاخه های زاید درخت که بریدنش آن را رشد می دهد.

وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و ای پیامبر، هنگام دریافت آن بر آنها درود بفرست یا دعا کن که همانا درود و دعای تو آرامش بخش دل و سکونت و اطمینان آور قلب آنهاست. و خدا شنوا و داناست.

این آیه در مورد زکات شرعی واجب نازل شده و در فقه اسلامی احکام و مسائلی از آن استفاده شده که بحث در آنها از وظایف تفسیری بیرون است.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ

این آیه اشاره است به تشویق مسلمین به دادن صدقه مخصوصاً زکات واجب. و استفهام انکاری است. یعنی: آیا مردم ندانسته اند که بی تردید، تنها خداست که توبه را از بندگانش می پذیرد؟ یعنی پس از صدور گناه از بنده و ثابت شدن استحقاق عقاب بر او، احدی را جز خدا توان بخشیدن گناه او نیست.

و يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

یعنی: و نیز اوست که صدقه ها را دریافت می کند، زیرا تحویل دادن صدقه به دست پیامبر یا منصوب او گویی تحویل به خود خداوند است. و یا آن که صدقه را در واقع پیش از رسیدن به دست گیرندگان، خود خدا قبض می کند، نظیر آیه **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ [فتح، ۱۰]**. و آیا ندانسته اند که خدا توبه پذیر و مهربان است؟!

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۱۰۵» وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱۰۶»

و آخرون عطف است به آخرون در آیه ۱۰۲. أَرَجَأُ الْأَمْرَ: تأخیر انداخت کار را. مُرَجُونَ اصلش مُرَجُونَ است که همزه اش حذف شده، یعنی تأخیرافتادگان.

مشاهدان اعمال

تفسیر:

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ

متعلق خطاب «اعملوا» مسلمان ها و همه مکلفان جهان اند. و امر «اعملوا» در مقام ترخیص و تخیر و آزمایش و هشدار و تحذیر است.

معنای آیه: و ای پیامبر، به مردم بگو: عمل کنید. یعنی پس از آن که شریعت اسلام به شما ابلاغ گردید و حجت بر شما تمام شد و حلال و حرام و صحیح و فاسد و نیکو و زشت بر شما روشن گردید، هر چه خواهید بکنید آزادید و هیچ منع تکوینی نیست. به زودی خدا و فرستاده او و مؤمنان همه، عمل های شما را می بینند.

اما دیدن خدا از این راه است که هر موجودی بذاته در تمام مراحل وجودش در حضور و مرأی و منظر اوست. و اما دیدن فرستاده او طبق سنت قویمة اهل بیت وحی علیهم السلام اعمال قلبی و بدنی هر مکلف را در هر عصری، فرشتگان رقیب و عتید به پیامبر (یا جانشین معصوم او) می رسانند و او نسبت به همه، تحمّل شهادت می کند. و ممکن است مراد، اعمالی باشد که پیامبر به چشم خود، از مردم زمان خویش می بیند. و اقریا مؤمنان، غیر از امامان معصوم که مصداق اتم مؤمن هستند، مراد بندگان صالح خدا از انسان های تالی رتبه معصوم اند که به چشم اعمال مردم را می بینند، یا پس از مرگ، در موقع لزوم فرشته ها به آنان اعلام می کنند.

وَسْتَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و به زودی همه شما بشرها، پس از پایان عالم برزخ و زنده شدن مردگان، به سوی خدایی که از ازل تا ابد همه پنهان های اعمال و آشکار آنها را به علم حضوری می داند، بازگردانده می شوید، و پس از آن در منظر و دیدگاه و مسمع همه، شما را در

محکمه عدالت به آنچه در دنیا می کردید آگاه می سازد.

وَآخَرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و متخلفان دیگری از اعراب و اهل مدینه هستند که کارشان معلّق و واگذار به امر خداست، یا آنها را عذاب می کند و یا به آنها عطف توجه می کند و توبه شان را می پذیرد.

گفته شده که این افراد، ضعیف الادراک ها یا ضعیف الایمان ها هستند که توجه اصل تکلیف جهاد و غیره مقتضی عقوبت آنها، و ضعف ادراک یا ایمانشان مقتضی عفو آنهاست و از این رو کارشان واگذار به اراده خداوند است. و ممکن است این آیه، کودکان ممیّز غیر بالغ را نیز که مشمول قوانین تعزیرات اند شامل شود.

و تعبیر به «والله عليم حكيم» در این آیه اشاره به این است که علم خدا به اعمال آنها و حکمتش در ترتیب پاداش و کیفر، سبب واگذار شدن کار آنها به خداست. و ذکر «غفور رحيم» در آخر آیه معطوف علیها (آیه ۱۰۲) به لحاظ «اعترفا» است.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضَرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ «۱۰۷» لَا تَقُمْ فِيهِ أُيُوداً لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ «۱۰۸»

لغت و اعراب:

والذين مبتدای خبر محذوف است به تقدیر «و منهم». ضَرَاراً و اضرار: ضرر زدن و آسیب رساندن. ضَرَاراً مفعولٌ له برای اتَّخَذُوا، و كُفْراً و تفریقاً و ارساداً عطف اند به آن. رَصَدَهُ و اُرْصَدَ له: بر سر راه او انتظار کشید، در کمین او نشست.

ص: ۳۲۶

تفسیر:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ

ابوراهب عامری پدر حنظله شهید غسیل الملائکه، که از اشراف قبیله خزرج بود، پیش از اسلام مذهب نصرانیت داشت و به رهبانیت می گذرانید، تظاهر به زهد می کرد، لباس خشن و پشمینه می پوشید و پیوسته از ظهور پیامبر اسلام و از اوصاف و کمالات و دین و پیروزی هایش در جنگ سخن می گفت و سخت داعیه این را داشت که مردم به وی گرایش پیدا کنند. چون پیامبر اسلام مبعوث گردید، درک کرد که پیروی از وی با اغراض نفسانی و عوام فریبی و سلطه بر مجتمع و برخورداری از دنیایشان منافات دارد، از این رو در مقام انکار دعوت پیامبر اسلام برآمد و سخت در مخالفت کوشید و هر جا توانست قبایل عرب را برضد آن حضرت شورانید، و روزی خود به پیامبر گفت: هر گروهی از اعراب با تو بجنگند من همراه آنها با تو خواهم جنگید.

چنین بود، تا پس از پیروزی های مسلمین در اغلب جنگ ها و پس از فتح مکه به سوی روم گریخت، و به منافقان پیام داد که به واسطه تحریک سلطان روم با لشکر جزاری به جنگ مسلمین خواهد آمد. از این رو منافقان مدینه و اطراف آن به منظور بازگشت ابوعامر جایگاهی به عنوان مسجد که مقرر فرماندهی وی باشد بنا نمودند، همان جا که بعداً اسم «مسجد ضرار» پیدا کرد، و ابوعامر پیش از آن که به نزد سلطان روم رسد از دنیا رفت و به هدف خبیث خود دست نیافت. چند آیه زیر مربوط به حال این مسجد و اهداف شوم بانیان آن است.

معنای آیه: و از منافقان مدینه و اطراف آن کسانی هستند که مسجدی را به انگیزه اضرار مسلمین و مخالفت و ستیزه با آنها، و تقویت و آشکار کردن کفر درونی خود، و برای جدایی و تفرقه افکنی میان اهل ایمان، که حداقل عده ای را به هر بهانه ای بدان جا بکشانند، و به انگیزه انتظار آمدن کسی که از پیش با خدا و رسول او در محاربه بود، یعنی ابوعامر نصرانی، اتخاذ کردند.

وَلِيُخْلِفَنَّ إِنَّ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: و آنها بی تردید، سوگند خواهند خورد که ما در ساختن مسجد، هیچ غرضی جز نیت خیر و انگیزه خدمت به اسلام نداشتیم، و خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگویند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

منافقان پس از ساختن مسجد مزبور، از پیامبر اسلام که در آستانه حرکت به سوی جنگ تبوک بود دعوت کردند آن جا را به اقامه نماز جماعتی افتتاح فرماید.

معنای آیه: ای پیامبر، هرگز در آن جا به نماز نایست، بی تردید مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا تأسیس شده سزاوارتر است که در آن نماز بخوانی، یعنی مانند مسجد قبا نخستین مسجدی که به دست مبارک پیامبر اسلام در آستانه ورود به مدینه در مقدمه تحقق نخستین سال هجری قمری بنا شد، و نظیر مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در خود مدینه، و مانند هر مسجدی در این کره خاکی تا انقراض جهانیان که مسلمین به نیت پاک و به قصد تقرب و عبادت و اقامه جمعه و جماعت و سایر امور خیریه و برای رضای حق، بنا و تأسیس خواهند نمود. زیرا در آن مساجد مردانی هستند که پیوسته این را دوست دارند که پاکیزه گردند، یعنی مغزشان از شکوک و افکار باطل، و روحشان از رذایل اخلاق، و جسمشان از پلیدی های اعمال پاک شود. و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «۱۰۹» لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱۱۰»

شفا: لبه هر چیزی مانند درّه، پشت بام و غیره. جُرف - به ضمّ راء و سکون آن -: پرتگاه مانند کنار رودخانه که پایین آن را آب برده باشد. هار و هائر اسم فاعل است، محل شکاف برداشته و مشرف به سقوط از ساختمان و لب درّه و کوه. إنهار البناء: فروریخت ساختمان.

به باء مصاحبه، و مرجع ضمیر «مَنْ» موصوله است. ریهه - به کسر -: شک، گمان و اضطراب دل. تقطع الشیء: پاره پاره شد.

تفسیر:

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

این آیه سوق شده برای مقایسه مؤمن و عمل های نشأت یافته او از تقوا، با کافر و عمل های نشأت یافته او از کفر و تشبیه اعمال مؤمن به ساختمان بنا شده در محلی محکم و بی خطر، و اعمال کافر به ساختمان بنا شده در جایی سست و آماده ریزش، و ترجیح و تفضیل اول بر دوم، و اشاره ای به نتیجه در مقیّس علیه و طرفین قیاس. لکن تشبیهات و برخی از نتایج آن مطوّی در کلام است.

معنای آیه: آیا کسی که پایه کارهای خود را در دنیا بر تقوای الهی و ایمان به مبدأ و معاد و طلب رضای خدا نهاده است بهتر است، یا کسی که ساختمان خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط بسازد، که ناگهان بنایش همراه او به آتش جهنم فروریزد؟!

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: و خدا ستمکاران را راهنمایی نمی کند. یعنی پس از دعوت و اتمام حجت و عکس العمل ردّ و انکار، آنها را به حال خود می گذارد و توفیقات خود را سلب می کند.

لَا يَزَالُ بُيُوتَهُمُ الَّذِينَ بَنُوا رَبِيَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

این آیه در بیان حال مسجدِ ضرار و اثر سوئی است که از آن بنا پس از تخریب در دل آنها ماند. یعنی: بنایی که آن را به نام مسجد بنا کردند پیوسته سبب اضطراب و ناراحتی در

دل های آنهاست مگر آن که دل هاشان پاره پاره گردد، یعنی با شمشیر مسلمین یا به مرگ و رفتن به زیر خاک. و خدا دانا و حکیم است.

معامله خداوند با جهادگران

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۱۱۱»

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

این آیه اشاره است به داد و ستدی بس عظیم و خطیر که به عنوان بیعی که حقیقتش بیع سَلَم است تحقق یافته است (۱) و فروشنده عبارت است از بندگان مؤمن و پایبند به موثیق و پیمان های خلقی و خالقی که عددشان فوق حد شمار است و از نخستین فرد انسان های پذیرای تکلیف تا آخرین آنها را شامل می شود.

این معامله آن گونه نیست که میان خداوند یکتا و مجموع افراد غیر محصور در یک زمان و ضمن یک قرارداد تحقق یافته باشد، بلکه به نحو انحلال به داد و ستدهایی است که میان یکایک مؤمنان و خداوند تعالی به نحو تدریج در زمان تحقق یافته، و در این آیه اخبار از کلی این معامله است که برخی از مصادیقش تا زمان نزول آیه تحقق یافته و بقیه پیوسته در حال تحقق است. و این تدریجیت به لحاظ تدریجی بودن وجود فروشندگان و مَبِيع مورد سَلَم است. و اما از جانب مشتری و ثمن ملحوظ در برابر همه عقود، پیش از

ص: ۳۳۰

۱- . بیع سَلَم یا سَلَف آن است که قیمت نقد باشد و جنس بعداً تحویل شود و آن را پیش فروش گویند، برعکس نسبه که جنس نقد است و قیمت آن بعداً تحویل می شود.

قرار موجود بوده است. و فاصله زمانی میان پرداخت اعیان مُسَلَّمٌ فیه یعنی مَبِيع و دریافت ثمن - یعنی فصل زمانی میان عمل های صادر از بندگان در دنیا و نتایج حاصله در قیامت و پس از پایان آن - هرچند بسیار زیاد است، لکن در جنب کثرت فوق تصور و ارزش بی حد و دوام و ابدیت بهای پرداختی، و قدرت و صدق وعده مشتری، و نیاز مبرم فروشندگان، و شرایط خاص تحویل جنس، مطلب را قابل تحمل کرده است.

و در آیه شریفه، به کیفیت تحویل مَبِيع، و محل پرداخت ثمن، و به ثبت رسیدن معامله در چندین دفاتر اسناد رسمی غیرقابل خدشه، و بر قدرت و توان خریدار به پرداخت همه بها در سر موعد، و به تشویق فروشندگان بر اصل معامله اشاره شده است.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند از همه مؤمنان، یعنی از آغاز تشکیل خانه تکلیف برای بشر تا انقراض نسلشان، جان ها و مال های آنها را خریداری کرده، در برابر آن که بهشت از آن آنها باشد، یعنی هر یک از آنها به مقدار استحقاق معاملی خود سهمی را از آن داشته باشد.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

این کلام جمله مستأنفه است در بیان کیفیت تحویل مَبِيع از جانب فروشندگان، و گویی این سؤال مقدر است: كَيْفَ يُسَلِّمُونَ المَبِيع؟ زیرا حقیقت تحویل مَبِيع، عبارت است از اقدام به عمل و مصرف نمودن جان و مال در راه تحصیل رضای او به اقدام و ورود در انجام واجبات و ترک محرمات که یکی از مصادیق آن جهاد در راه اوست.

معنای آیه: تحویل دادن جان و مال آنها به این است که در راه خدا می جنگند، می کشند و کشته می شوند، یعنی پیوسته آنها در مدت عمر خویش در حال انجام وظیفه اند، خواه جهاد در راه خدا یا انجام سایر وظایف، و خواه به نفع دنیوی آنها یا به ضرر آن.

وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ

«وعداً» مفعول مطلق فعل مقدر است که از کلمه «اشتراء» فهمیده می شود، و ضمیر «علیه» راجع به «الله» است و «حقاً» صفت «وعداً» است و تقدیر کلام: «وعدهم علی نفسه وعداً حقاً ثابتاً فی الکتب» است.

معنای آیه: خداوند بر این خریداری، به مؤمنان، وعده حق و ثابت برعهده خویش داده

که در کتاب تورات و انجیل و قرآن مندرج است، و کیست که از خدا به عهد و پیمان خود وفا کننده تر باشد؟ و لازم نوشته شدن مطلب در این کتاب ها سابقه نگارش آن در لوح محفوظ است که به عنوان سند رسمی معامله باشد طبق آیه إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ [بقره، ۲۸۲].

فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: پس ای مؤمنان، به داد و ستدی که بدان اقدام کرده اید مسرور و شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ «۱۱۲»

لغت و اعراب:

التائبون خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هم التائبون»، و هشت عنوان بعد که به نحو صفت یا عطف آمده، خبر بعد از خبرند. حامد: ثناگو. ساح زید فی البلاد - از باب ضَرَبَ -:

گردش کرد، یا برای عبادت به سیاحت رفت.

تفسیر:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: مؤمنانی که خدا از آنها جان و مالشان را خریده تا در آخرت به آنها بهشت دهد، عبارت اند از: توبه کنندگان، یعنی در هر امری و پس از هر گناهی رجوع به رضای خدا می کنند. پرستش کنندگان، یعنی آنان که کرنش و خضوع عبادی آنها تنها در برابر خداست.

ص: ۳۳۲

حمد و ثناگویان، یعنی زبانشان پیوسته گویای مدح حق و صفات جمال و جلال و نِعَم اوست. سیاحت و سیرکنندگان، یعنی در پی جستجوی آثار توحید و معارف دینی از حوزه ای به حوزه ای و از دانشگاهی به دانشگاهی و از مسجدی به مسجدی و از جبهه ای به جبهه ای در گردش اند. رکوع و سجود کنندگان، یعنی خضوع کنندگان در برابر فرامین حق یا در نمازهای فردی و جماعت واجب و مستحب. و فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر، و نگه دارندگان حدود خداوند، مراد از حدود خدا احکام الهی است که منقسم به دو قسم است: احکام اولیه که اصل دین است، و احکام ثانویه که برای حفظ اصل تشریح شده است خواه برای پیش گیری از زوال و فراموشی یا مخالفت و ترک آنها مانند احکام ارشادی و امر به معروف و نهی از منکر، یا به عنوان کیفر و مجازات متخلفان آنها مانند احکام حدود و تعزیرات. و مراد از «حفظ حدود» تعلّم و فراگیری و عمل و پیاده کردن و ابلاغ و رساندن است.

و بشارت ده مؤمنان را. اسم ظاهر در جای ضمیر قرار گرفته، یعنی بشارت ده آنها را که مؤمن اند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

تفسیر:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

ص: ۳۳۳

این آیه، بیان وظیفه کَلِّیِ مسلمان است نسبت به دعا و طلب غفران برای مشرک یا کافر، در حال حیات آنها یا پس از مرگشان.

معنای آیه: هرگز پیامبر و مؤمنان را نرسد، یعنی سزاوار نبود و شرعاً جایز و عقلاً پسندیده نباشد که برای مشرکان طلب آمرزش نمایند هرچند خویشانشان باشند، پس از آن که برای آنها آشکار شد که آنان اهل دوزخ اند.

معلوم شدن این که مشرک حتماً اهل آتش است با این که غالباً احتمال اسلام آوردن هست، به این است که در حال کفر بمیرد، یا معصومی خبر دهد که ایمان نخواهد آورد. و علت این حکم این است که حُسن طلب غفران در نزد عقل و وجدان، از آن کسی است که تسلیم حق باشد و به خاطر گناهش خود را نیازمند عفو داند نه آن که معاند و مبارز با حق باشد و خود را مجرم و نیازمند عفو نداند.

برای مشرکان دل نوسوزانید

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ

یعنی: و طلب مغفرت ابراهیم برای پدرش که مشرک بود منشأی غیر این نداشت که وعده ای به او داده بود که حتماً برای او از خدا آمرزش طلبد إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ [ممتحنه، ۴]، از این رو آمرزش طلبید، و چون از وضع حال او یا از خبر دادن خداوند یا به واسطه مرگش در حال کفر، برای وی روشن شد که او دشمن خداست از او تبری جست و دیگر طلب مغفرت نکرد.

باید دانست که طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام پدر ابراهیم که یکی از اجداد پیامبر اسلام است مسلمان بوده، و مراد از «آب» در این آیه که ابراهیم وعده استغفار به او داده و بالأخره مشرک مرده، پدرزن یا عمو یا معلّم ابراهیم بوده که در آن عصر اطلاق پدر بر آنها متعارف بوده است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

یعنی: به یقین، ابراهیم آوّه بود، بسیار آه کشنده از ته دل برای بیم از عذاب خدا و امید به رحمت خدا، و حلیم بود یعنی بردبار در تحمل فرامین خالق و رفتار ناروای خلق بود.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

تفسیر:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: و هرگز خدا را نسزد و مطابق عدل و لطف و حکمتش نباشد که گروهی را پس از آن که آنان را به راه راست هدایت کرده، گمراه سازد. یعنی پس از ابلاغ اصل دین به وسیله پیامبران و اتمام حجت، و پذیرا شدن آنها نسبت به اتمام آن و تعلیم معارف و فروع آن، همه را رها کند و در ضلالت افکند، مگر آن که آنچه را که باید از آن پرهیزند از شئون دین و فروع شرع برای آنها آشکار نماید، و گرنه لازم می آید که فیاض مطلق، مستعدان فیض را بدون جهت از فیض خویش محروم سازد. بی تردید، خداوند به همه چیز داناست.

مراد این است که خداوند، حرمت میل به کفار و استغفار برای آنها و لزوم پرهیز از آنان را برای شما بیان کرده، پس به هوش باشید و مورد اضلال خدا قرار نگیرید. و گویی تقدیر این است: «فقد بین لكم ما تتقون».

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

یعنی: حقیقت این است که مُلک آسمان ها و این زمین از آن خداوند است، ملکیت حقیقی بر آنها و حاکمیت و سلطه مطلقه بر آنها از آن خداست. زنده می کند و می میراند، یعنی آنچه از موجودات که نام زنده دارد از حیات نباتی و حیوانی و انسانی و غیره، همه را او زندگی می بخشد. و هر چیزی که حیات از او سلب می شود او می میراند. و برای شما بشرها جز او هیچ سرپرست و یاور نیست. این آیه نیز اشاره به تحذیر از کفار است، زیرا

که همه چیز به دست خداست و جز او یآوری ندارید.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

تفسیر:

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

این آیه و آیه بعد درباره وقوع حوادثی در غزوه تبوک است و اشاره است به حال اکثریت سپاه، و به تصمیم و عزم بر نافرمانی برخی از آنها هرچند به مرحله فعلیت نرسید، و به تخلّف سه نفر و خروجشان از میان سپاه مسلمین. و سه قسم توبه در این دو آیه ذکر شده: نخست توبه به معنای عطف توجه خدا به پیامبر و مهاجران و انصار که زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده اند. دوم توبه به معنای توجه و غفران خدا در حقّ آنهايي که تصمیم به نافرمانی گرفتند سپس منصرف شدند. سوم توبه از خدا یعنی عطف توجه تا به پذیرش توبه برسد.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصار، همان ها که در ساعت عسرت از او پیروی نمودند عطف توجه نمود. مراد از «ساعت عسرت» روزهای عزیمت از مدینه به سوی جنگ تبوک است تا وقتی که اعلام انصراف از جنگ داده شد،

ص: ۳۳۶

زیرا در این سفر بر آنها به خاطر نبود امکانات اولیه زندگی از هزینه افراد و عده و عده و ابزارها و وسایل جنگی بسیار سخت گذشت.

سه متخلف پشیمان

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

«من بعد» متعلق به «تاب» است. یعنی: عطف توجه خدا بر اکثریت، پس از آن بود که نزدیک شد دل های گروه خاصی از مهاجر و انصار از فرمان و دستور پیامبر منحرف شود (یعنی روی نبود امکانات فردی و سپاهی و رسیدن خبر کثرت دشمن و قدرت رزمی آنها) سپس خدا بر آنها عطف توجه کرد، یعنی آنها را از وساوس و تصمیمات شیطانی بیرون آورد و دل هایشان را اطمینان و آرامش بخشید. زیرا خدا به آنها رؤوف و مهربان است.

و ممکن است «ثم تاب» در این جا به معنای عفو از گناه باشد بنابراین که قصد مخالفت خدا و دستور جدی پیامبر در چنین موردی تجزی و گناه است، هرچند عملاً مخالفتی انجام نگرفته است. و از کلمه «من بعد» ظاهر شد که توبه و توجه خاص خدا بر پیامبر و یارانش پس از تحقق زیغ در دل گروه خاص و پس از نزول توبه در حق آنها بوده است.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ

این آیه مربوط به آن سه نفر است که علناً تخلف کردند، لکن نه از باب نفاق، و پس از اندک زمانی پشیمان شدند، و چون پیامبر از سفر تبوک بازگشت، دستور داد کسی با آنها سخن نگوید و معاشرت نکند. آنها در اثر فشار روحی از شهر بیرون رفتند و قریب پنجاه روز در صحرا زندگی نمودند تا به وسیله این آیه، قبول توبه آنها نازل گردید.

معنای آیه: و نیز خداوند عطف توجه نمود بر آن سه نفری که از جنگ تخلف کردند و یا به دستور پیامبر به پشت سر افکنده شدند، یعنی مردم از سخن و معاشرت با آنها دوری گزیدند تا آن جا که این زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد و از هستی خود به تنگ آمدند و تحمل خودشان بر خودشان سنگین شد.

و ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

یعنی: و دانستند که پناهگاهی در فرار از خدا جز به سوی او نیست، پس خداوند به آنها عطف توجه نمود تا توبه کنند، زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است. «ثم تاب» در

این جا تأکید توبه در اول آیه است و مراد عطف توجه است. و چون در این مورد، گناه مسلم است «لیتوبوا» ذکر شده به ملائکه آن که سنت جاریه خدا بر این است که توبه از گناه عبد پیوسته در میان دو توبه از خدا قرار دارد، نخست توبه به معنای عطف توجه به گنهکار تا متنبه شود و پشیمان گردد، و در آخر توبه به معنای پذیرش و بخشیدن گناه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ «۱۱۹» مَا كَانَ لِلأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۱۲۰» وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۲۱»

لغت و اعراب:

رَغِبَ فِيهِ - از باب عِلْم - میل و رغبت کرد به آن، و رَغِبَ عَنْهُ: از آن اعراض کرد و ترک نمود آن را. رَغِبَ بِنَفْسِهِ عَنْ غَيْرِهِ: ترجیح داد خود را بر غیر. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اشاره به حرمت تخلف و ترجیح خویش است. ظَمَأٌ: تشنگی شدید. نَصَبٌ: رنج. مَخْمَصَةٌ: گرسنگی و خالی شدن معده از طعام. وَطَأَ الشَّيْءَ: پا روی آن گذاشت. نَالَ مَطْلُوبَهُ: به مطلوبش رسید. وادی

ص: ۳۳۸

جمعش اودیه، درّه و محلّ سیل در جنگل و غیره است و استعمالش در مطلق روی زمین و صحرا شایع است. أحسن ماکانوا؛ اضافه أحسن به موصول، اضافه صفت به موصوف است، به تقدیر «لیجزیهم بما عملوا الذی هو أحسن».

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید، یعنی به اجتناب از عقاید و اخلاق و عمل های ناپسند و حرام. و با راستگویان باشید، یعنی راستگو در ابعاد سه گانه انسانی مزبور. و صادقان را خدا در مواردی از این کتاب کریم تعریف کرده که از آن جمله آیه ۱۷۷ از سوره بقره است. در این حکمت معیت، صدق و راستی صادقان دانسته شده است که نشان می دهد صدق بیشتر صادق، معیت و همراهی بیشتر با او را می طلبد. در نتیجه معیت با پیامبر و امام معصوم باید بیش از هر کس دیگری باشد؛ همان طور که در برخی روایات مراد از صادقین در این آیه معصومان علیهم السلام دانسته شده اند.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ

یعنی: برای اهل مدینه و کسانی که از بادیه نشینان اطراف آنان هستند، هرگز سزاوار نیست، یعنی شرعاً جایز و عقلاً پسندیده نیست که از رسول خدا تخلّف نمایند، یعنی در مواردی که اجتماع در نزد او و حضور در تحت فرمانش لازم است نظیر جنگ های ابتدایی یا دفاعی و غیر آنها، غیبت نمایند. و نیز سزا نباشد که نفس خود را بر نفس او ترجیح دهند، یعنی در موارد خطر به خود پردازند و از او غفلت کنند، یا محل خطر را ترک کنند و او را تنها بگذارند، بلکه لازم است جان خود را وقایه و وسیله حفظ او قرار دهند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: این عدم جواز تخلّف و ترجیح خود بر او، به خاطر این است که مسلمین را هیچ تشنگی و رنج سفر و گرسنگی ای در راه خداوند نمی رسد و به هیچ مکانی که کافران را به

خشم آورد پای نمی نهند، مراد مواضعی از جبهه های نبرد است که سبب شکست آنها و پیروزی مسلمین می گردد، و به هیچ بهره ای از دشمن نمی رسند و چیزی از آنها به دست نمی آورند، نظیر فراری دادن آنها و کشتن و اسیر گرفتن و غنیمت به دست آوردن از آنها، مگر آن که در برابر آن برای آنها عمل صالحی نوشته می شود، زیرا به یقین خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.

وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و نیز هیچ خرجی را هزینه نمی کنند کوچک یا بزرگ، و هیچ درّه و میان کوهستان ها و زمین و صحرائی را در راه جهاد با دشمن یا انجام وظایف دیگر نمی پیمایند جز آن که به نفع آنان در کتاب تدوین و تکوینشان نگاشته می شود، تا خدا به آنها در برابر عمل های بسیار نیکشان پاداش دهد.

غرض آن که این پاداش های بی نظیر بر جزئیات کارهای مسلمین، به خاطر توجه آنها به پیامبر و حراست از گوهر وجود اوست که در واقع حراست از توحید و شریعت و کتاب آسمانی و سعادت مجامع بشری است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا - نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «۱۲۲»

لغت و اعراب:

نَفَرَ إِلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ - حرکت کرد و کوچ نمود به سوی آن. كَافَّةً یعنی جماعه، منصوب است دائماً به عنوان حال. لَوْلَا - برای تحریر و ترغیب است. فرقه و طائفه به یک معناست، لکن مراد از اول به قرینه مقام «گروه بسیار» و مراد از دوم «گروه اندک» است.

تَفَقَّهُ زَيْدٌ: علم پیدا کرد، یا علم عمیق یافت.

تفسیر:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ

این آیه شریفه در بیان حکم عظیم و خطیر عامی است راجع به حث و ترغیب کوچ کردن عدّه ای از وطن خویش برای تحصیل علم دین یا احیاناً برای جهاد یا حج و عمره.

معنای آیه: و هرگز مؤمنان را نسزد و شرعاً مجاز و عقلاً پسندیده نباشد که همگی از مقرّ خویش حرکت و کوچ نمایند، پس چرا از هر جمعیت انبوهی گروه معدودی کوچ نمی کنند برای این که در دین تفقه نمایند؟!

در این آیه، مقصد و منتهی الیه حرکت بیان نشده، لکن از ذکر هدف حرکت معلوم می شود که مراد، حرکت به سوی مراکز و امکانه ای است که رسیدن به هدف مذکور در آنها ممکن باشد، و این مکان ها در عصر امام معصوم، شهرها و منطقه هایی است که امام در آن جاها سکونت دارد، و در عصر غیبت معصوم، حوزه های علمی و مراکز دانش است که تفقه در آن جاها ممکن است. و مراد از «تفقه در دین» تعلّم و فراگیری کامل و شایسته احکام دین الهی است از اصول اعتقادات و فروع عملی و اخلاق و حالات انسانی، به واسطه تعلیم و تعلّم تفسیر قرآن و علم کلام و علم فقه اصطلاحی و احکام عملی، و علم حدیث و سنّت اهل بیت وحی علیهم السلام و هر دانشی که اطلاق نام علم دین بر آن صحیح است، و نیز طبعاً علم دین شامل علوم مقدّمی است که علم اصلی دین بر آن توقف دارد مانند صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و رجال و درایه و غیره.

و طبق روایات وارده، از معانی و مصادیق آیه، تحریص مؤمنان بر کوچ کردن همراه پیامبر یا امام معصوم در راه خدا برای جهاد ابتدایی و دفاعی است، و یا ترغیب آنها بر خروج به سوی حج و عمره. و بنابراین معنا، مراد از «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» این است که طایفه ای که در این سفر شرکت می کنند طبعاً در رکاب ولیّ امر مسلمین در مدت جنگ و جهاد یا حج و عمره انبوهی از مسائل این ابواب را به نحو تعلّم توأم با تجربه فرا می گیرند.

یعنی: و برای این که چون به سوی قوم خود یعنی فرقه ای که از میان آنها کوچ نموده بودند، بازگردند آنها را انذار کنند، شاید برحذر شوند.

باید دانست که مقتضای عطف «ولینذروا» به «لینتفقها» این است که در عرض هم باشند، یعنی کوچ کردن دو نتیجه دارد: تفقه و انذار، در صورتی که انذار در طول تفقه و نتیجه آن است، زیرا تا فقیه نشود انذار محقق نمی گردد. پس باید گفت:

«ولینذروا» عطف به محذوف است و تقدیر چنین است: «لینتفقها فی الدین لمصالح کثیره، و لینذروا قومهم» زیرا فقیه شدن در دین، دارای آثار و شئون بسیار است، مانند تکامل نفس و روح انسانی، پیاده کردن فقه و علوم در اعمال خارجی، تدریس و تعلیم اندوخته ها به دیگران، و نوشتن و پیاده کردن در صفحات کتاب، سفر به مناطق مختلف دنیا برای ابلاغ فقه و تعلیم تربیت، و از آن جمله بازگشت به محیط اول برای انذار.

و مراد از «انذار» در این جا بیان احکام و ابلاغ آنچه از اصول و فروع و تفسیر و سایر معارف است که فرا گرفته، و اطلاق «انذار» بر بیان معارف نسبت به آنچه از قبیل انذار و وعظ و تهدید و وعید است اطلاق حقیقی است، و نسبت به بیان احکام از واجبات و محرمات و سایر احکام اطلاق کنایی است، زیرا لازمه ابلاغ واجب و حرام، تهدید بر ترک یا فعل است.

و مراد از «لعلهم یحذرون» این است که چون گروه فقیهان بازگشتند و معارف دینی را با مردم بازگو نمودند، مطلوب خدا این است که مردم برحذر شوند، یعنی خبرها و فتواها را قلباً باور کنند و عملاً پیاده نمایند و از مخالفت پرهیزند.

و لازمه مطلب این است که نقل حدیث راویان سنت، و افتای اهل فتوا بر آنان حجت باشد، والا نه باور قلبی لازم بود و نه برحذر بودن عملی، پس آیه از ادله حجیت نقل احادیث روات از اهل بیت وحی علیهم السلام بر شنوندگان و حجیت فتوای فقها بر مقلدان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «١٢٣» وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ «١٢٤» وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ «١٢٥»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ

آیه در مقام دستور عامی است در کیفیت جنگ با کفار. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، نخست با کفاری نبرد کنید که از نظر مکان و منطقه، نزدیک شما و وصل به شما باشد. و البته این مطلب، طبق قواعد عقلایی و قوانین اجتماعی و مصالح مسلمین است، و نیز به لحاظ آن که حکم جهاد پیوسته از وظایف مؤکد اسلامی است، و جهاد مسلمانان با نقطه های التقاطی و هم مرز خود به تدریج سبب توسعه قلمرو اسلام خواهد بود تا آن گاه که همه سطح زمین را فرا گیرد. و البته این کلام در زمان ظهور معصوم و متصدی امر بودن خود اوست که طبعاً نبردها ابتدایی و برای دعوت به اسلام و نجات جامعه از پلیدی کفر است، نه زمان فعلی ما که در آن زندگی می کنیم و ولی امر شرعی مسلط بر همه جا نداریم.

وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

یعنی: و حتماً باید در شما غلظت بیابند، به معنای شدت و صلابت و شکست ناپذیری

و تسلط بر فنون جنگی و استحکام و پیشروی و غلبه، در مقابل ضعف و سستی و ناتوانی رزمی در فنون نبرد، نه غلظت به معنای اعمال خشونت نابه جا و ناروا و عدم رعایت قوانین عقلایی در جنگ، و آزار و شکنجه اسیران پس از غلبه، و اتلاف اموال بدون جهت و غیره، زیرا اسلام در این مراحل، قوانین مستحکم عقل پسند دارد. و بدانید که خداوند با اهل تقواست، یعنی حتی در موارد جنگ نیز ناصر و یاور آنهاست.

باز هم منافقان

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَكُنْمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا

این آیات تا اواخر سوره، اشاره ای است اجمالی به برخی از حالات منافقان و موارد بروز نفاقشان و به برخی از حالات مؤمنان و موارد ظهور ایمانشان.

معنای آیه: و چون سوره ای نازل گردید، برخی از آنها می گویند: کدام یک از شما را این سوره ایمان افزود؟ مراد، گفتار آنهاست در خطاب به یکدیگر به عنوان استهزا به سخن پیامبر که می فرمود: قرآن من در دل ها اثر می گذارد؛ و یا به عنوان ریشخند به مؤمنان که نزول آیات بر ایمان آنان می افزود.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

یعنی: و اما کسانی که ایمان آورده اند، سوره نو بر ایمان آنها می افزاید در حالی که آنان خرسند و شادمان اند. زیرا قدیمی ترین تحفه آسمانی را که پس از طی مراحل مکانی و زمانی ممتد به سوی بشر آمده و به عنوان قانون حیات بخش ابدی به دستشان رسیده، دریافت می کنند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

یعنی: و اما کسانی که در دل های آنها بیماری است، سوره تازه وارد بر پلیدی آنها پلیدی می افزاید. مراد این است که فرود آمدن هر سوره ای، بر کفر و نفاق و عنادی که از پیش در دلشان مرتکز است مرتبه دیگری می افزاید. و خواهی دید که آنان در همان حال کفر می میرند.

أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ «۱۲۶» وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ «۱۲۷»

لغت و اعراب:

فَتَنَ الرَّجُلُ - از باب ضَرَبَ - : آزمایش شد، و فَتَنَهُ: آزمایش نمود او را. هل يراكم به تقدير «سائلين». صرف الله اخبار است يا انشا.

تفسیر:

أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: آیا نمی بینند که آنها در هر سال یک بار یا دو بار آزمایش می شوند؟ کافران در مورد آزمایش ها و امتحانات مختلف حوادث قرار می گیرند، مانند نزول بلیات آسمانی، امراض مختلف، جنگ های داخلی با یکدیگر، نبرد با مسلمان ها، ظهور معجزات متعدد به وسیله پیامبر اسلام و غیره. و استفهام، انکاری و اعجابی و توییحی است. سپس یعنی پس از آن همه امتحان ها، نه توبه کرده به سوی حق باز می گردند و نه تأمل و تذکری در کارشان دارند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ

یعنی: و چون سوره ای نازل گردد - و پیامبر خدا آن را در مجتمع مسلمین که عده ای از آنها نیز باشند تلاوت کند - برخی از آنها به برخی دیگر می نگرند که آیا کسی شما را می بیند؟ یعنی نگاهشان به یکدیگر همراه این پرسش است که: آیا کسی نفاق و خشمتان را

ص: ۳۴۵

متوجه می شود؟ یا لبخند و استهزائتان را می بیند؟ و یا آن که اگر کسی شما را نمی بیند پنهانی از مجلس بیرون روید.

پیامبر رحمت

ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: سپس همگی بازمی گردند. بی ایمانان از مجلس بیرون می روند که مبدا از قیافه و گفتار و رفتارشان رسوا شوند. این روی گردانی ظاهری از آن روست که خداوند دل های آنها را از راه حق و عقاید حق بازگردانده است؛ و یا آن که نفرین است یعنی بازگرداند، به خاطر آن که آنها گروهی هستند که درست نمی فهمند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ «۱۲۸» فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ «۱۲۹»

لغت و اعراب:

من أنفسکم این جمله و سه جمله بدون عطف، صفت رسول اند. عَزَّ الشَّيْءُ - از باب ضَرْب - بسیار سخت شد. عزیز علیه ماعنتم مبتدا و خبرند. عِنْتٌ زید - از باب عِلْم - در خطر سختی قرار گرفت. ماعنتم به تقدیر «عنتکم». عرش: شیء مسقف، سایه بان، مُلْكٌ و تسلط، مخلوق عظیم خاص که بر همه آسمان ها و زمین احاطه دارد و فلک الأفلک نیز نامیده می شود، و آنچه روز قیامت هشت نفر از فرشتگان آن را بر دوش می گیرند.

تفسیر:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ

خطاب آیه نسبت به حاضران و شنوندگان انشائی فعلی، و نسبت به موجودین روی

زمین از مکلفان انشائی قریب به فعلیت، و نسبت به معدومان پیش بینی شده در عالم خلقت تا انقضای جهان، انشائی محض است.

معنای آیه: حقیقت این است که برای شما فرستاده ای از خودتان آمده است، یعنی بر شما نوع بشر پیامبری از جنس خودتان نه از فرشتگان و نه از اجنه و پریان که گفتگو و آشنایی تان با آنها مشکل، و تأسی و اقتدا به کردارشان سخت یا غیرممکن باشد.

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيْمٌ

یعنی: رسولی که سختی و در معرض خوف و خطر افتادن شما بر او سنگین و سخت است. بر شما حریص است، یعنی میل و مراقبت شدید بر هدایت و ایمان و تعلیم و تربیت شما دارد، و به همه مؤمنان رؤوف و مهربان است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، اگر آنها اعراض کردند، و از دعوت تو و پذیرش دین و کتاب تو روی برتافتند، تو بگو: خدا برایم بس است، خدایی که جز او معبودی نیست، من بر او توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است. مراد از آیه آن است که کافی دانستن خدای یگانه و تکیه و توکل بر او، شر دشمنان موجود را دفع می کند و زمینه را برای پذیرش جهانی شریعت و کتاب تو فراهم خواهد نمود.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

سفید

ص: ۳۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ «۱»

لغت و اعراب:

تلك مبتدا و اشاره به این سوره یا به آیات این سوره است، و آیات خبر است. الحکیم صفت الکتاب است.

رمز گشایی حروف مقطعه

تفسیر:

الر

قرآن مجید دارای الفاظ و آیاتی محکم است، یعنی مفاد و معانی آنها روشن یا کاملاً روشن است، و دارای الفاظ و آیاتی متشابه است، یعنی معانیشان مجمل و مبهم و نیازمند شرح و تفسیر است، که باید به وسیله آیه های محکم و سنت های معتبر روشن شوند. و از واضح ترین مصداق های متشابه، حروف مقطعه اوایل سوره هاست که برخی جزء آیه و برخی یک آیه و برخی دیگر دو آیه است. و این کلمه (الر) به چند

وجه زیر تفسیر شده است:

۱ - این کتاب مرگب از همین حروف است و در عین حال معجزه است و احدی را یارای آوردن نظیر آن نیست.

۲ - این کتاب دارای محکمت و این گونه تشابهات است.

۳ - این حروف رمزها و اشارت هایی میان «الله» و فرستاده اش «محمد صلی الله علیه و آله» است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

یعنی این سوره یا آیات این سوره، آیه های قرآن است که «کتاب حکیم» نامیده شده است. کتاب به اعتبار آن که از اقدم زمان در لوح محفوظ نوشته شده و تا آخر عمر جهان نیز بر روی اوراق و غیره نگاشته خواهد شد. و حکیم به خاطر آن که دارای متانت در الفاظ، و اتقان در نظم و ترتیب، و استحکام در محتوا و معارف، و دارای مصونیت از عیب و بطلان و نسخ الفاظ و معانی تا پایان عمر بشری است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ «۲»

لغت و اعراب:

أَنْ أَوْحَيْنَا اسْمِ كَانِ اسْت. أَنْ أَنْذِرِ «أَنْ» تَفْسِيرِيهِ مَفْسِّرٌ وَحِيٌّ اسْت. قَدَمٌ صِدْقٍ «قَدَمٌ» عَضْوٌ خَاصٌّ، كِنَايَةٌ مِنْ تَقَدَّمَ مَعْنَوِيٌّ اسْت، زَيْرًا تَقَدَّمَ بِأَقْدَمٍ حَاصِلٌ مِي شُود، وَاضَافَةٌ أَنْ اِضَافَةٌ مَوْصُوفٌ بِصِفَتِهِ اسْت.

تفسیر:

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ

یعنی: آیا برای مردم تعجب آور و شگفت انگیز است که ما به مردی از آنها وحی

کردیم؟ یعنی به مرد عادی و غیر مشهوری که نه دارای ثروت است و نه از اعیان و اشراف قوم. و یا آن که به مردی از نوع انسانی و جنس خودشان، که نه از فرشتگان است و نه از اجنه و پریان.

أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ

یعنی: آنچه به او وحی کردیم این بود که مردم را هشدار ده و انذار کن، و کسانی را که ایمان آورده اند مژده ده به این که آنها را در نزد پروردگارشان تقدّم معنوی و مقام و رتبه ای راستین است. یعنی در دنیا آنها را دوست دارد و مشمول توفیقات خاص خود می کند و به مراحل کمالات انسانی می رساند و از گناهانشان می گذرد، و در آخرت در جوار رحمت خویش در بهشت عدن مسکن می دهد.

در این آیه توجیه خطاب به عامه مردم به عنوان انذار و بیم دادن، و به مؤمنان به عنوان تبشیر آمده، به لحاظ آن که استحقاق انذار در اکثریت، بیشتر و استحقاق تبشیر در مؤمنان بیشتر است و گرنه انذار و تبشیر هر دو به دقت متوجه همه است.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: کافران گفتند: به یقین این مرد جادوگر آشکاری است. و این کلام را به خاطر قرآن او می گفتند، زیرا می دیدند کلامی است که از توان بشری خارج است؛ لذا از روی کفر و عناد، اعجاز آن را به نام سحر می خواندند.

إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

أَيَّامٍ: جمع یوم، یعنی روز روشن، شبانه روز، دوران و برهه ای از زمان کوتاه یا دراز.

استوی علی الشیء: مستولی و غالب شد بر آن، استوی علی ظهر الدابة: مستقر شد بر آن.

ص: ۳۵۱

شفیع: منضم شونده به چیزی که او را یاری دهد، واسطه و شفاعت کننده. ذلکم الله ربکم «ذلکم» مبتدا، «الله» صفت آن و «ربکم» خبر آن است.

توصیف پروردگار

تفسیر:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

حقیقت این است که ربّ شما یعنی مربّی جان و تن و فرد و اجتماع شما خداوندی است که آسمان ها و این زمین را در شش روز آفرید. یعنی در مدتی مساوی شش روز روشن که تقریباً مطابق ۷۲ ساعت است، یا در مدت شش شبانه روز، یا در شش دوران آفرید.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

یعنی: سپس بر تخت تسلط و اقتدار و استیلا بر همه آفریده ها قرار گرفت و شروع به تدبیر نمود، و همواره آنها را تدبیر می کند. یعنی همه را طبق قانون علت و معلول و تأثیر اسباب در مسببات تحت اشراف مستقیم و اراده قویم خود اداره می کند.

مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

یعنی: هیچ شفیعی نیست مگر پس از اذن او. شفیع در این جا اعم است از واسطه در تکوین و تشریح. اما در تکوین، بدین معنا که در شراشر اجزای عالم هستی که روی قانون علیت می چرخد تأثیر هر چیزی در چیز دیگر تحت اذن و اراده قطعی اوست. و امّا در تشریح بدین معنا که در دنیا درخواست معصومان و فرشتگان و صالحان از خداوند نسبت به هر امری و قضای هر حاجتی به اذن اوست، و در آخرت نسبت به هر عفو و گذشتی یا رفع درجه ای توقف به اذن او دارد.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

یعنی: این خداوند با عظمت که ذات واجب الوجود جامع همه کمالات است، پروردگار شما یعنی متکفل امر تدبیر و تربیت شماست، پس او را پرستید. یعنی تنها به عبادت او پردازید و بت های بی جان و جاندار را که تأثیری در تدبیر و تربیت شما ندارند مگر به اذن او، پرستید. آیا متذکر نمی شوید؟

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعِدَ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

مرجع مصدر و اسم زمان و مکان است. و عد الله مفعول مطلق است به تقدیر «وَعِدَ اللَّهُ وَعِدّاً حَقّاً». لیجزی متعلق به یعید است. حمیم: آب داغ و جوشان.

تفسیر:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعِدَ اللَّهُ حَقّاً

این آیه تذکر به معاد است پس از تذکر به مبدأ در آیه قبل. و ظاهر آیه خطاب به انسان هاست، لکن بی تردید، طبق دلایل قطعی، همه ذوی العقول از اجنه و فرشتگان و شیاطین، بلکه پاره ای از غیر آنها نیز در این رجوع شریک اند. و ذکر عنوان رجوع به خدا که مستلزم دور بودن از او و دوباره بازگشتن است، به خاطر این است که چون همه، موجود ممکن اند و ممکن به واسطه صدور از واجب در مرتبه پایین تر است، گویی در مراحل دور از مبدأند و پس از پایان دنیا و گذشت زمان تکلیف و آزمایش مکلفان، همگی به سوی واجب الوجود حرکت می کنند و به وسیله مرگ و پیمودن طول عالم برزخ، در قیامت به سوی او بازمی گردند. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ [انشقاق، ۶] و پس از پایان حوادث قیامت و انجام فرامین مربوطه، همگی در نعمت یا عذاب ابدی مستقر می شوند.

رازی چو یکی قطره که از بحر جدا شد آمد به سبو باز بشد جانب دریا

معنای آیه: به سوی اوست بازگشت شما همگی و دسته جمعی، و این بازگشت را

ص: ۳۵۳

خداوند به وعده حق و ثابت، وعده داده است. یعنی از نخستین روز توجه تکلیف به بنی آدم این حکم را به عنوان یکی از اصول عقاید به وسیله همه پیامبران ابلاغ نموده و در همه کتاب های آسمانی به نام یکی از ارکان عقاید نگاشته، و عقل و خرد را نیز به استقلال یا با هدایت نقل، بر آن گواه صادق قرار داده است.

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

در این کلام توضیحی است اجمالی از رجوع به خدا و بیانی از نتیجه رجوع.

معنای آیه: حقیقت این است که اوست که همه آفریده ها را پدید می آورد، سپس بازمی گرداند. یعنی همه موجودات را از کتم عدم بیرون می آورد و پس از پایان مدت مقرر برای وجودش به سوی خود بازمی گرداند. البته کیفیت پدید آوردن انسان و بازگرداندن او طبق هدایت نقل و قضاوت عقل تا حدی روشن شده، و اما کیفیت ایجاد سایر موجودات و بازگرداندن آنها به سوی خود از آیه استفاده نمی شود.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

یعنی: بازگرداندن انسان در آخرت به سوی خود به خاطر این است که کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند، بر وفق عدل و قسط پاداش دهد. یا بر طبق عدل و قسطی که آنها در عقاید و اعمال انجام داده اند جزا دهد. و اما کسانی که کفر ورزیده اند، آنها را شربت و آشامیدنی ای است از آب جوشان با دمای فوق تصور، و عذابی است دردناک به سزای کفری که در دنیا مرتکب می شدند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عِدَّةَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۵» إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ «۶»

ضياء السراج و غيره - از باب نَصِير - : روشن شد و تايبد. ضياء مصدر يا مصدر به معنای فاعل يا جمع ضوء است، يعنى نور و روشنى. و گفته شده: «ضياء» روشنى بالأصالة، و «نور» روشنى اکتسابى است. ضياءً و نوراً به تقدير «ذات ضياء» و «ذات نور» است. قدره ضمير منصوب راجع به قمر است. ذلك اشاره به شمس و قمر است با حالات مذکور. آيات:

آيه ها و سوره هاى كتاب، يا آيات تكوينى. اختلاف: آمد و رفت، زياد و كم شدن.

تفسير:

هُوَ الَّذِى جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ

يعنى: اوست آن كه خورشيد را نورانى و روشنى بخش و تابنده از خویش، و ماه را درخشنده و نورگير از خورشيد قرار داد. و برای ماه منازلى مقدر و معين كرد، يعنى منازلى در مدار گردش آن به دور زمين و همراه تابش خورشيد بر آن، تا شما عدد سال ها و ساير حساب ها را بدانيد، يعنى به دیدن ماه و سیر طبیعی و ظهور حالات مختلف آن ماه های قمری را ببینید و از دوازده بار چرخش آن سال های قمری را به دست آورید، و نیز حساب اشیاء را بدانید. يعنى حساب کارها و زمان بندى عمرها و حادثه ها و هر امری را كه نیاز به حساب و زمان دارد، بدانید.

مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

هرگز خداوند آنها را، يعنى خورشيد و ماه را با حالات مذکور، نيافرید مگر به حق و درستی و هدفی صحيح و غرضی متين و عقلاىنى. آرى خداوند آيات را تفصيل مى دهد برای گروهی كه دانش دارند. مراد اين است كه آيه هاى اين كتاب را به عنوان آيات و سوره هاى گوناگون و مختلف تفصيل مى دهد. و يا آن كه نشانه هاى توحيد و علم و قدرت و حكمت خود را در جهان تكوين به صورت موجودات متنوع بهت آور و حيرت زا و غيرقابل حصر و احصا و با تدبير و انقلابات و حدوث و فنا تفصيل مى دهد، برای گروهی كه آيات كتاب ما را مى دانند يا توان مشاهده آثار و پي بردن به مؤثر را دارند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ

یعنی: حَقًّا که در آمد و رفت و کم و زیاد شدن شب و روز، که پیوسته بر حسب اختلاف فصل های چهارگانه و تفاوت منطقه های مختلف زمین در تغییر و دگرگونی است، و نیز در آنچه خداوند در آسمان ها و این زمین آفریده، آیات و نشانه هایی است، یعنی به سوی توحید و علم و قدرت و حکمت او.

مراد از آسمان ها ستارگان ثابت و سیار تا اعماق کهکشان های بی حد و حصر است. و ممکن است طبقات مختلف هفتگانه آسمان ها به اصطلاح شرع باشد که محیط به یکدیگرند و آنچه ما مشاهده می کنیم از ثابت و سیار زینت طبقه اول آنهاست. و مراد از آنچه در آنها آفریده ساکنان آنهاست از فرشتگان و ارواح خالصة و موجودات زنده دیگر که اطلاع از وضع آنها جز از راه نقل ممکن نیست. و مراد از آنچه در زمین پدید آورده صحراها و دریاها و کوه ها و معادن و نباتات و حیوانات است و خاصه نظم عجیب و تدبیر حیرت انگیز حرکت های وضعی و انتقالی خود زمین.

و نشانه بودن آنها از این روست که یکایک ذرات عالم هستی، همه در دقت و متانت نظم و ترکیب و واقع شدن مجموع آنها در تحت یک تدبیر و حکومت یک اراده یکسان اند، و این نظم و تدبیر همه آنها نیز آیه ها و نشانه ها است برای گروهی که تقوا می ورزند، یعنی از انکار آیات و نشانه های او و از عذاب الهی که به سبب انکار آنها فراهم گردیده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾ أُولَٰئِكَ مِآوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾ دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

إِنَّ الَّذِينَ؛ «الذین»؛ اول، اسم «إِنَّ» و دوم عطف است بر آن، أولئك در آیه بعد خبر آنهاست. نعیم: نعمت فراوان، مال، و اضافه جنات به آن لامیه است. دعوی مصدر است به معنای خواندن، ادعا کردن شیء. تحیت: دعا، سلام کردن. أن الحمد لله «أن» مخففه اسمش ضمیر شأن و جمله «الحمد لله» خبرش و مجموع آن خبر و آخر دعواهم.

تفسیر:

سرنوشت غافلان و نحوه هدایت و عاقبت مؤمنان

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ

آیات چهارگانه زیر بیانی است راجع به دستور «فاعبده» که در آخر آیه سوم گذشت، که سرانجام ردّ و مخالفت، و عاقبت پذیرش و طاعت چیست؟

معنای آیه: حقیقت این است کسانی که به ملاقات ما امید ندارند (یعنی به خاطر آن که دعوت خدا را نپذیرفته و معاد را منکر شده اند از آخرت که ملاقات با خداست نومید شده اند) و به این زندگی پست دنیا خشنود گشته اند و دلشان بدان آرام و مطمئن شده، و کسانی که از آیات ما غافل اند، مراد آن که کسانی که منکر و معاند توحیدند و نیز کسانی که به کلی از آن غافل اند؛ جواب آن در آیه بعد است. باید دانست که اطلاق «لقاءالله» یعنی ملاقات با خداوند، بر مرگ و آخرت به این لحاظ است که در هر مرحله از انتقال روح به عالم برزخ و از آن جا به عالم قیامت و از آن جا به بهشت یا دوزخ ابدی، نوعی لقاءالله است، یعنی مرتبه ای از مشاهده جلال و جمال خدا در پیش چشم انسان تجلی می کند که گویی ملاقات نوینی با خداوند حاصل گشته است، مانند دیدن فرشتگان به مجرد مرگ و در محیط برزخ و گفتگو با آنها، و مشاهده ارواح و اوضاع برزخ، و مانند شنیدن سخن خداوند در قیامت، و ظهور انبیا، و حشر اجساد و ارواح، و بالاتر از آنها تمامیت مظاهر جلال و جمال حق در بهشت و جهنم که گویی إلی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [قیامت، ۲۳] است.

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: آنها هستند که جایگاهشان پس از پیمودن مراحل برزخی و مواظبت مختلف قیامت و پایان کارهای رستاخیز، آتش جهنم است به کیفر و سزای آنچه از عقاید فاسد و اخلاق رذیله و عمل های زشت کسب می کردند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ

یعنی: به یقین، کسانی که ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند، پروردگارشان آنها را به خاطر ایمانشان هدایت می کند. این جمله مربوط به دنیای آنهاست و مراد از هدایت کردن آنها پس از فرض این که آنها مؤمنان صالح اند، این است که خداوند همواره آنها را در سیر مراحل کمالات انسانی قرار می دهد و به تدریج از مرحله ای از توفیق به مرحله دیگری می برد تا آن گاه که انسان کامل و خلیفه الهی شوند.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

یعنی: و در آخرت پیوسته که البته نهایی نخواهد داشت، از زیر پای آنها یا قصر آنها یا درختان آنها نهرها در جریان است، یعنی از هر نوع آشامیدنی قابل جریان. و این ها همه در باغ ها و بهشت های پر نعمت و با زندگی گوارا و با وسعت است.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُوا مِنْهَا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: خواندن آنها خدا را در آن باغ ها و بهشت ها به گفتن «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» است، یعنی منزهی تو ای خداوند از هر عیب و نقص. و درود آنها در آن جا در برخوردها با یکدیگر یا در مقام تکلم با خدا و فرشتگان به گفتن سلام است، سلامی که در دنیا میانشان مرسوم بود.

و پایان دعاهایشان «أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، یعنی مطلب این است که همه ستایش ها و سپاس ها مخصوص خدای مربی جهان هاست؛ اشاره به این که قرار گرفتن ما در این جا نتیجه و سرانجام همه تربیت های گذشته جهان هاست.

وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱۱» وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۲»

استعجالهم به تقدیر «مثل استعجالهم». قَضَى الْأَمْرَ إِلَيْهِ - از باب ضَرَبَ - رساند به او کار را. أَجَلَ: مجموع مدت تعیین شده برای شیء، و نیز آخر آن مدت. نَذَرُ: ترک می کنیم، و از این ماده بدین معنا تنها مضارع و امر استعمال شده است. عَمَهُ زَيْدٌ - از باب مَنَعَ و عَلِمَ -:

متحیر و سرگردان شد. ضَرَّ - به فتح و ضم -: ضرر و زیان، شدت و سختی، نقصان و کمی.

لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا هر سه حال اند از فاعلِ دعا. كَأَنَّ لَمْ يَدْعُنَا «أَنْ» مخففه از مثقله، اسمش ضمیر شأن، «لم يدعنا» خبر آن، و تقدیر «كأنه لم يدعنا» است.

تفسیر:

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَى إِلَيْهِمْ أَجَلَهُمْ

این آیه در مقام بیان سبب مهلت دادن به مکلف است پس از صدور عمل های مقتضی اخذ و عذاب.

معنای آیه: و اگر خداوند برای مردم در رساندن شرّ و عذاب شتاب می کرد (یعنی در جایی که در دعا و درخواست خود شری را خواستند، یا گناهانشان مقتضی نزول آن شد) بدان گونه که در رساندن خیر شتاب می کنند (یعنی در جایی که در دعاها طلب خیر می کنند، یا اعمال نیکشان اقتضای بذل خیر دارد) حتماً پایان عمرشان به آنها می رسید، یعنی مدت ماندن آنها در دنیا را تمام می کردیم و به هلاکتشان می رساندیم.

فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: پس بدین جهت کسانی را که امید ملاقات ما را ندارند و منکر روز جزا هستند، رها می کنیم مدتی در طغیان کفر و فسق خود حیران و سرگردان بمانند. یعنی این مهلت به اقتضای حکمت و رحمت است (۱) که شاید متنبه شوند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنَّ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ص: ۳۵۹

۱- . گاه این مهلت به اقتضای مکر و استدراج نیز هست.

و چون انسان را، یعنی شخص معتقد به وجود خداوند را، آسیب و گزند رسد، مانند بیماری و فقر و مصائب دنیوی دیگر، ما را به پهلوخفته یا نشسته یا ایستاده، یعنی در همه حال و با اصرار می خواند؛ و چون ضرر و زیانش را برطرف نمودیم، آن چنان می رود که گویی ما را برای برطرف کردن ضرری که به او رسیده بود نخوانده بود! این گونه برای اسراف کاران و تجاوزکنندگان از حد، آنچه انجام می دهند آراسته شده است.

حاصل آیه شریفه نکوهش اصرار ناپسند در طلب، و به کلی غفلت از برطرف شدن ضرر، و بازگشت به سوی گناهان سابق است. و زینت دهنده این کارهای ناپسند در نظر او خداست به وسیله آفرینش چنین طبعی دارای کشش های مختلف، یا شیطان است به وسیله فریب و وسوسه.

ناسپاسی انسان

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ «۱۳» ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ «۱۴»

لغت و اعراب:

قرون: جمع قرن، اهل یک زمان، امت های متقارن و گروهی پس از گروهی.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا

خطاب به مشرکان و طاغیان مکه و اشباه آنها در همه جااست. یعنی حقیقت این است که ما قرن هایی را پیش از شما هلاک کردیم، یعنی گروه ها و طوایفی پشت سر طوایفی از

ص: ۳۶۰

انسان ها را در عصرهای گذشته هنگامی که ظلم نمودند نابود کردیم. یعنی ظلم به پیامبران الهی که دعوت آنها را رد کردند، و ظلم به کتاب و شریعت خداوند، و ظلم به روح خودشان که آن را پلید کردند، و ظلم به اعضا و اندام ها و نیروهای جسمی خود که همه را در غیر مسیر هدف خلقت به کار گرفتند.

وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

یعنی: این ظلم و طغیان در حالی بود که فرستادگان آنها یعنی فرستادگان خدا به سوی آنها، در مقام اثبات توحید و صدق دعوت خود دلایل روشنی از منطق نافذ و معجزات و کتاب های آسمانی برای آنها آورده بودند، ولی آنها چنین نبودند که ایمان آورند، یعنی استعداد ذاتی پذیرش حق را از خود به کفر و عناد و تقلید از گذشتگان زدوده بودند. و این گونه ما گروه گنهکاران را در دنیا کیفر می دهیم.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

یعنی: پس شما را جانشینانی در روی این زمین پس از آنها قرار دادیم. مراد از جانشین این است که در مساکن آنها ساکن شدید و اموال و متروکات آنها را مالک گردیدید و همانند آنها مورد دعوت پیامبران الهی و توجه تکالیف خدا گشتید. و به این هدف جانشین کردیم که بنگریم چگونه عمل می کنید.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ يَدَّبُّهُ قُلٌّ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ «١٥» قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فُيُكُمْ عُمَرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «١٦»

تلقاء اسم مصدر است یعنی مواجه و مقابل، و نیز به معنای «عند» که ظرف است. اُدری زیداً بالکتاب: آگاه کرد زید را از کتاب. عمر - به ضم و سکون میم -: زندگی، و زندگی طولانی.

تفسیر:

تغییر ناپذیری قرآن

وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرُؤَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ

طرف سخن در این آیات بت پرستان مکه اند که قداست خاصی برای بت های خود قائل بودند و در برابر آنها کرنش می کردند و در ستمکاری و گناه غوطه ور بودند و عقاید و رفتارشان غالباً با دستورات اسلام نمی خوانند. و مراد از قرآن در این جا مقدار نازل شده از اولین سوره تا این آیه است.

معنای آیه: و چون آیات کتاب ما در حالی که سراپا دلایل روشن و برهان های متقن و آشکار است (یعنی همه دلالت بر توحید و صدق دعوت پیامبر و دین و شریعت او دارد) بر آنها تلاوت شود، کسانی که به دیدار ما امید ندارند، یعنی منکر بعث و رستاخیزند، می گویند: قرآنی غیر این قرآن را بیاور، یا آن را تغییر و تبدیل ده، یعنی اصلش را عوض کن یا در الفاظ و محتوایش تغییراتی انجام ده که مثلاً در آن سخنی از نفی شرک و کفر و عقاید خرافی و تحقیر و توهین از بت ها، و نکوهش از سنن باطل و آداب جاهلی، و تحریم میته و خون و خوک و قمار، و خاصه کلامی از عالم آخرت و روز واپسین و پاداش و کیفر نباشد. و علاوه آن که برخی از خواسته های ما نیز در آن مندرج باشد.

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ

یعنی: ای پیامبر، بگو: مرا نسزد و نرسد و شرعاً جایز و وجداناً پسندیده و عقلاً ممکن نباشد که از پیش خود تغییری حتی اندک ولو به یک کلمه در آن بدهم، یعنی چه رسد به آن که آن را به کلی عوض کنم و قرآنی دیگر آورم. از این رو جواب عوض کردن را در آیه

نداده است. هرگز من جز از آنچه به سویم وحی می شود پیروی نمی کنم. به یقین، من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و نیز به آنان درباره قرآن بگو: اگر خدا می خواست که سخنی از قرآن به شما نگویم، هرگز این کتاب را بر شما نمی خواندم، و خدا شما را از محتوا و معارف آن به وسیله من آگاه نمی ساخت؛ واقعیت این است که من در میان شما پیش از نزول این کتاب، عمری طولانی یعنی به مدت چهل سال، مکث و زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید؟ یعنی در این که انسانی که در همه حال در میان شما زندگی کرده، درسی نخوانده، خطی ننوشته، مدرسه و دانشگاهی نرفته، و به ناگاه چنین قرآنی را آورده، این قرآن نمی تواند ساخته و بافته خود او باشد، بلکه بر قلب او وحی شده و همه از جانب خدای اوست و او را توان تبدیل و تغییر آن نیست؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ إِنْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

فمن أظلم استفهام انکاری است. افتراء: دروغ بستن. و به جهت تعلق به کذب، در معنایش تجرید حاصل شده و به معنای «بستن» استعمال شده است.

ص: ۳۶۳

تفسیر:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ

تمتۀ سخن دربارهٔ بت پرست هاست. یعنی پس چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا آن کس که آیه ها و نشانه های او را دروغ شمرد و انکار کند؟! در این آیه دو طایفه ظالم ترین مجرمان و طاغیان شمرده شده اند:

۱) آنان که بر خدا افترا بستند، مانند مشرکان که بت ها را شریک خدا در ربوبیت کردند، و آنها را شفیعان خود در نزد خدا و رسانندگان مردم به خدا دانستند، و فرشتگان را دختران خدا خواندند. و مانند یهود که عزیر را فرزند خدا نامیدند. و مانند نصارا که عیسی را خدا یا محلّ حلول خدا یا یکی از سه خدا دانستند.

۲) آنان که آیات او را انکار و تکذیب کردند، یعنی آیات تدوینی قرآن را که با انحرافات کفر و شرکشان منافات داشت، و آیات تکوینی و نشانه های توحید و جلال و جمال او و نشانه های بعث و رستاخیز را که نزد عقل و خرد، موجودات جهان به تنوع در حالات و کم و کیف وجودشان، شهادت صادقانه به آن می دهند. به یقین گنهکاران هرگز رستگار نمی شوند.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

یعنی: و آنها به غیر خدا و به جای او چیزی را پرستش می کنند که نه به آنها آسیبی می زند و نه سودی می رساند (منظور بت هایی است که به دست خود می ساختند) و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند، یعنی برای دفع مضرات و آفات، و جلب منافع و نیازها، و برای اسقاط گناهان و رهایی از عذاب و بالابردن درجات.

قُلْ أَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: آیا شما خدا را از آنچه برای آن در آسمان ها و در روی این زمین ربوبیتی نمی شناسد آگاه می کنید؟ یعنی خدا چیزی را شریک خود و مستحق پرستش و صالح برای شفاعت و مقربیت در نزد خود در آسمان ها و زمین نمی داند. کنایه از این که چنین موجودی نیست و گرنه خدایی که علمش محیط بر همه چیز است آن را می دانست.

منزه است خداوند، و بسی برتری دارد از آنچه شریک او می سازند.

اختلاف امت ها در شرایع الهی

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «١٩» وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ «٢٠»

تفسیر:

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً

طبق آیه ۲۱۳ سوره بقره، بر بشرهای اولیه پیش از تکلیف تام و نزول شریعت، دورانی گذشته است که به نحو طبیعی و فطری زندگی می کردند، و چون به تدریج به اقتضای هواهای نفسانی و غرایز اخلاقی، اختلافی در زندگی پیدا نمودند، دوران دیگری شروع گردید که همان عصر نزول شریعت و کتاب آسمانی بود، و پس از آن نیز اختلاف دیگری از ناحیه خود شریعت و کتاب در میانشان پدید آمد. شرح دوران اولیه و اختلاف نشأت یافته از آن در تفسیر آیه بقره گذشت، و ظاهر این آیه اشاره به اختلاف دوم است که پس از عرضه شریعت، از سوی دانشمندان دین و علمای کتاب براساس هواهای نفسانی و ظلم و حسد سرچشمه گرفت، به قرینه این که این آیه مربوط به اختلاف در دین و شریعت و اتخاذ کفر و شرک در مقابل مسلمین است.

معنای آیه: و مردم جز امت واحد و یک ملت نبودند. یعنی پس از اختلاف اولیه و نزول کتاب و شریعت، مدتی از زمان هرچند نامحدود و غیرمعلوم، مردم یک امت بودند یعنی متحد و متسالم تحت هدایت کتاب و قضاوت عقول بدون اختلاف عمیق و عریق با هم زندگی می کردند، زیرا اختلافات مادی آنها را تا حدی کتاب و شریعت حل کرده بود و

ص: ۳۶۵

هنوز علمای دین و کتاب هم به مشاجره و اختلاف برنخاسته بودند.

فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

یعنی: پس از ظهور پیامبران و دعوت به دین و گذشت مدتی از عمر کتاب و شریعت، مردم اختلاف کردند (مراد اختلاف نشأت یافته از اختلاف علما در شرایع و تفرقه در عقاید است همانند اختلاف یهود و نصارا و تفرق هر یک به بیش از هفتاد فرقه). و اگر نبود سخنی که از پروردگارت گذشته بود، میان آنها درباره آنچه با هم اختلاف می کردند داوری حتمی می شد. مراد از سخنی که از سوی پروردگار گذشته، مطلبی است که از علم ازلی الهی به لوح محفوظ انتقال یافته، که سنت جاریه خدا این نیست که در مؤاخذه و عذاب اختلاف کنندگان و طاغیان شتاب کند، بلکه سنت او این است که اتمام دعوت و اکمال حجت کند و مجرمان را تا پایان مدت مقدر و پیش بینی شده طبق رحمت واسعه و مصالح عامه و نظام اتم مهلت دهد و اکثراً کیفر را به عالم دیگر واگذارد. و مراد از قضاوت حتمی، داوری عملی است که فوراً به مجرد ثبوت استحقاق عذابی در خور طغیان از قبیل غرق در آب، خسف در زمین، صیحه آسمانی و سنگ باران دسته جمعی نازل نماید.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: مشرکان و کفار درباره تو می گویند: چرا بروی آیه و معجزه ای از جانب پروردگارش فرود نیامده است؟ مرادشان معجزه ای است که هر بیننده را ناچار به پذیرش و وادار به تسلیم نماید، مانند شتر صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام. و ممکن است مرادشان معجزه ای باشد که آنها اختیار کنند و مطابق میل آنان باشد، مانند معجزات شش گانه ای که در آیات ۹۰ تا ۹۳ از سوره اسراء ذکر شده است. و لازم گفتارشان استخفاف به معجزه های پیامبر اسلام و نپذیرفتن قرآن اوست.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: جز این نیست که غیب از آن خداست. یعنی آنچه از حواس هر ذی شعوری نهان و در پشت پرده غیب است تحت سلطه و علم خداوند است که از آن جمله معجزاتی است که شما می طلبید. پس منتظر باشید که من نیز حتماً با شما از منتظرانم. یعنی آن معجزات سبب هلاکت شماست و چون خود خواسته اید نزولش ممکن

است، پس آمدن آن را منتظر باشید که من نیز منتظر فرود آمدن آن برای شما هستم.

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ «۲۱»

لغت و اعراب:

ضَرَاءٌ: شدت، قحطی، نقص در نفوس و اموال. مکر: فریب، منصرف کردن شخصی از اراده خود به طرزی ناروا و یا به طرزی روا، و از این رو درباره خداوند به معنای استدراج یا مکر در مقابل مکر استعمال می شود.

تفسیر:

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا

خداوند در عصر نزول این آیات در مکه مشرکان را به مدت هفت سال گرفتار فقر و قحطی شدید کرد به گونه ای که در معرض نابودی قرار گرفتند و تا آن جا که به پیامبر اسلام متوسل شدند با وعده این که اگر رفاه حال پیدا شود ایمان آورند، و چون فراوانی و رفاه حال پیدا شد به مبارزه و معارضه با کتاب الهی برخاستند. و آیه قابل انطباق بر این مورد است.

معنای آیه: و چون مردم را شیرینی رحمتی پس از تلخی ضرر و شدتی که به آنها رسیده بود بچشانیم، به ناگاه می بینی که آنها مکر و فریبی در آیات کتاب ما دارند. یعنی به قصد براندازی اصل و هدف کتاب، نسبت سحر و جادو به کتاب و آیات آن، و نسبت جنون و کهانت به آورنده آن می دهند. و ممکن است آیه ناظر به حال اغلب افراد مردم باشد که گاهی گرفتار ناراحتی و مصائب و زمانی برخوردار از رفاه و نعمت اند. و بنابراین، مراد از آیات، حوادث تلخ و شیرین است که هر یک نشانه وجود قدرت قاهره ای است در پشت پرده حواس. و مراد از مکر در آنها پس از حصول رفاه، غفلت از مسبب اسباب و نسبت

ص: ۳۶۷

دادن همه به مقتضای زمان و مرور دهر است و این که همه امر طبیعی است که پدران ما نیز از این تلخی ها و شیرینی ها می چشیدند.

قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ

بگو ای پیامبر که: مکر خداوند، یعنی مقابله پنهانی با مکرهای شما و خنثی کردن آنها یا کیفر دادن به آنها، زودتر و نافذتر است، زیرا فرستادگان ما هر مکاری که شما انجام می دهید می نویسند. یعنی پس می تواند فوری عکس العمل نشان دهد، مقابله به مثل کند یا عذاب نماید.

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّمْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

لغت و اعراب:

فُلُك: کشتی، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. عاصف: تندباد. جرین ضمیر جمع مؤنث راجع است به فُلُك. مرجع ضمیر مؤنث فرحوا بها و جائتها «فُلُك» است یا «ریح»، و «جائتها» جواب إذا ی شرطیه است. لئن أنجیتنا به تقدیر «قائلین». بَغَى - از باب ضَرَبَ -: طلب نمود، از حق منحرف شد، ظلم کرد. متاع: مال مورد استفاده، هر چیزی که سودش کم و زوالش سریع است. و متاع مفعول مطلق «تتمتعون» ی مقدر است.

ص: ۳۶۸

تفسیر:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهَمَّ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا

این آیه خطاب به بشر است و آیه بعد به منزله مثال آن است و در بیان این که انسان در همه حال تحت اراده نافذه و قدرت خداوند است.

معنای آیه: اوست کسی که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد، یعنی در هر یک با مرکبی به تناسب استعداد و محیط و عصرتان، تا آن جا که چون سفر دریا کنید و در میان کشتی ها قرار گیرید، و کشتی ها سرنشینان خود را به وسیله بادی خوش یعنی نسیمی آرام و روح پسند و دل نواز به راه اندازند، و ساکنان کشتی از آن خوشحال شوند.

جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ

یعنی: به ناگاه باد شدیدی به سوی کشتی یا برضد آن نسیم دل نواز بوزد و امواج برخاسته از باد شدید از هر سو به ساکنان آنها حمله ور شوند، و بدانند که احاطه شده اند، یعنی بلا و عذاب از هر سو آنها را محاصره کرده است.

دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

یعنی: در آن هنگام تنها خدا را در حالی که عقیده و ایمان خود را خالص کرده اند (یعنی متوجه شده اند که هیچ موجودی را جز او قدرتی نیست و همه جمادات و جانداران عاجزند) می خوانند و چنین می گویند، یعنی به زبان قال و حالشان که: ای خدا، اگر ما را از این ورطه خطرناک نجات بخشی، به یقین، ما از سپاسگزاران خواهیم بود.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

یعنی: پس چون خداوند دعوت آنها را بپذیرد و آنان را نجات دهد، به ناگاه می بینی که در روی زمین مشغول بغی به غیر حقانند، یعنی در جستجوی انحراف از حق یا ظلم و ستم به شریعت و خلق اند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: ای مردم، جز این نیست که بغی شما یعنی هر رقم انحراف از حق و ستمتان

به ضرر خودتان است، چند روزی از زندگی دنیا که بسیار اندک است برخوردار می شوید، سپس بازگشتتان به سوی ماست، پس آن روز شما را به هر چه که در دنیا انجام می دادید آگاه می کنیم، یعنی به دنبال آگاهی کیفرش اجرا می گردد.

دنیای فناپذیر

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

لغت و اعراب:

زُخْرُفَ الشَّيْءِ - به صیغهٔ رباعی - : آن را زیبا و آراسته نمود. زُخْرُفٌ: حسن و زیبایی، طلا. إِزْيَنْتَ در اصل تَزَيَّنْتَ بوده. حصید به معنای محصود و درو شده. غَنِي بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ - : اقامت گزید در آن جا.

تفسیر:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ

یعنی: جز این نیست که مثل زندگی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان (یعنی از جوّ بالای سرتان به صورت باران و برف و تگرگ) فرو ریزیم، پس به برکت آن، گیاهان روی زمین از آنچه مردم و چهارپایان می خورند مخلوط گردد، یعنی انواع گیاهان رشد کند و بالا آید و دارای شاخ و برگ و گل و خار و حَبّ و بذر و میوه شود و در یکدیگر درآمیزد؛

ص: ۳۷۰

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا

یعنی: رشد و رویش گیاهان به آن جا رسد که روی زمین زینت و طراوت خود را دریابد و مزین و آراسته گردد و اهل زمین و ساکنانش گمان کنند که آنها این قدرت را دارند، و یا آن که یقین کنند که به برداشت و درو و استفاده از حاصل آن قادر خواهند بود؛

أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ

این جمله جواب «اذا أخذت» است، یعنی: پس از تکامل رشد گیاهان و سرسبز شدن زمین، به ناگاه فرمان ما شبانه یا در روز فرا می رسد و همه را به صورت زرعی از ته درو شده درمی آوریم که گویی دیروز آن زمین یعنی نباتات و گیاهان آن سرپا نبوده است.

مراد از فرمان در این جا دستور اکید خدا به فرشتگان متصرف در امور جهان و یا فرمان تکوینی و اراده حتمی خود خداوند است که به صورت تگرگی کوبنده، گرما و سرمای سوزان، سیلی ویرانگر، بادی مسموم، صاعقه ای آتش زا، حشراتی نابود کننده و آفاتی دیگر ظهور می کند و اثر می گذارد.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: این گونه ما آیات خود را برای گروهی که اهل تفکرند تفصیل می دهیم، یعنی باز و روشن می کنیم. مراد از آیات، آیات تلاوت شده در این جاست که انبوهی از معارف توحید را تفصیل می دهد، و یا آیات تکوینی و حوادث خارجی است از پدیده های عجیب خلقت، و مزین شدن صفحه گیتی به انواع زینت، و سپس عروض تبدل و تعییر موجب عبرت، که همه آیه ها و نشانه های وجود و قدرت و علم و حکمت اوست.

باید دانست که آوردن این گونه مثال های حاکی از غضب و عذاب، به خاطر این است که وجهه سخن با طاغیان مردم و تهدید از عواقب کفر و فسق آنهاست، و گرنه خدا را در صحنه گیتی مناظر سرسبز اعجاب انگیز و سرور آفرین بسیار است که مهلت بقا و توفیق برخوردار از آن را تا آخرین مراحل عطا فرموده است.

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «٢٥» لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «٢٦» وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئِهِ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «٢٧»

لغت و اعراب:

الحسنی مؤنث أحسن، صفت موصوف مقدر است، یعنی منزله الحسنی یا المثوبه الحسنی. رَهَقَهُ - از باب عَلِمَ - نزدیک شد به او، پوشانید او را. قتر: غبار سیاه، سیاهی معنوی. جزاء سِئَتِهِ مبتدأ خبرش محذوف به تقدیر «لهم جزاء سِئَتِهِ»، و بمثلها صفت جزاء است ای جزاء یمائلها، و مجموع جمله، خبر المذین کسبوا است. عَصَمَ فلاناً - از باب ضَرَبَ -: نگه داشت او را. غَشِيَهُ - از باب عَلِمَ -: پوشانید آن را، و أُغْشِيَ الأمر فلاناً: آن چیز را بر او پوشانید.

تفسیر:

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: و خداوند به سوی خانه سلامت دعوت می کند، و هر که را بخواهد به سوی راهی راست هدایت می کند. مراد از دعوت، دعوت تشریحی است که به زبان پیامبران و بیان کتاب های آسمانی تحقق می یابد. و مراد از خانه سلامت، بهشت است که از هر عیب و نقصی خاصه از زوال و فنا سالم است. و مراد از هدایت، هدایت تکوینی است که به وسیله توفیق و تهیه مقدمات تکامل بشر، پس از پذیرش دعوت انبیا و شرایع انجام می گیرد.

ص: ۳۷۲

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: برای کسانی که نیکو و صالح شدند و یا به دیگران نیکویی کردند، منزلت یا پاداشی نکوتر و عطایی زیاده بر آن است که اصلش به عنوان جزای استحقاقی است که خدا به جعل اولی بر هر عقیده سالم و درست و ملکه فاضله و عمل صالح قرار داده، خواه مماثل عمل یا ده برابر آن؛ و زیادی به عنوان تفضّل است که کم و کیف آن برای ما روشن نیست. و نیز هرگز چهره های آنها را در روز واپسین، غبار سیاه و ذلت و خواری که نشأت یافته از کفر و فسق دنیوی و یا تجسّم و تبلور یافته آنها در آن عالم است، نمی پوشاند. آری آنها یاران بهشت اند و آنها در آن جاودان اند.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: و کسانی که در دنیا به کسب گناهان پرداخته اند، در روز واپسین برای آنها کیفر گناه ثابت است، کیفری به اندازه گناه و مماثل آن، و آنها را ذلت و خواری در ابعاد وجودشان می پوشاند، و هرگز برای آنها در برابر خدا، یعنی از غضب و خشم خدا، حافظ و نگهدارنده ای نیست، گویی چهره های آنان با پاره هایی از شب ظلمانی پوشیده شده است.

آنها یاران آتش اند و آنها در آن جاودانند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ «٢٨» فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ «٢٩» هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ «٣٠»

و یوم متعلق است به «أذکر» مقدر. مکاتکم منصوب است به فعل محذوف به تقدیر «الزموا مکانکم»، و أنتم بدل است از فاعل آن. زیل بینهما: جدا کرد میان آن دو را. إن کنا «إن» مخففه از مثقله است به قرینه لام لغافلین، و اسم آن محذوف است، و جمله آخر آیه خبر است و تقدیر: «إن الشان کناغافلین». بلا الرجل - از باب نصر -: آزمایش نمود او را.

اسلاف: گذراندن، مقدم داشتن.

تفسیر:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُم

یعنی: و به یاد آور روزی را که آنها را دسته جمعی و همگی، یعنی مؤمن و کافر و مرد و زن را، در روز حشر در محکمه حساب و داوری گرد می آوریم، سپس به کسانی که در دنیا به خدا شرک ورزیده اند می گوییم: شما و شریکانتان، یعنی هر شیئی و هر شخصی که او را شریک خدا می کردید از بتان و ستارگان و فرشتگان و پیامبران، سرجای خود قرار گیرید، یعنی هر یک از عابدان و معبودان در جای مناسب ماهیت و هویت خویش ثابت و مستقر گردد. و پس از تعیین امکنه برای هر یک، میان آنها جدایی می افکنیم، بدین معنا که چون روشن شد همه معبودان و عابدان، ممکناتی محدود، و در قبضه قدرت حق تعالی مقهور، و در همه روابط خود در برابر خداوند عاجزند، طبعاً در همه انظار به وضوح میانشان جدایی می افتد. و یا آن که پس از تعیین مقر همه در مرحله بازجویی و داوری، فساد عقاید و پلیدی شرک و کفر و قداست ایمان را از هم جدا می کنیم.

وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ

یعنی: در همان جا کسانی که مشرکان آنها را شریک خدا کرده بودند، یعنی معبودهای

بی جان و جاندار، به عابدان می گویند: هرگز در دنیا ما را نمی پرستیدید، یعنی هواهای نفسانی خود را می پرستیدید.

خدایان بی خاصیت

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ

یعنی: پس خداوند، کافی است از نظر گواهی میان ما و شما، گواهی بر این حقیقت که ما در دنیا به کلی از پرستش شما غافل بودیم. باید دانست که از آیه قبل و این آیه استفاده می شود که شرکای فرضی خدا و معبودها در مقابل عابدان، دو مطلب خواهند گفت:

۱ - مشرکان در واقع آنها را عبادت نمی کردند.

۲ - آنها از عبادت مشرکان به کلی غافل بودند.

مراد از ادعای اول این است که پرستش آنها در حقیقت پرستش هواهای نفسانی خودشان بوده و آنها جز صورتی در ظاهر نبوده اند. و ادعای دوم ممکن است تنها گفتار معبودهای جماد باشد نه اعم، زیرا فرشتگان و عزیز و مسیح علیهما السلام از پرستش آنها غفلت نداشته اند. و گفته شده که: مراد از غفلت این ها نفی رضایت به عبادت است یا بی اعتنائی محض به عبادت آنها.

هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

در آن جاست که هر نفسی آنچه را گذرانده آزمایش می کند، یعنی همه عمل های قلبی و بدنی او که از پیش در دنیا مورد تکلیف بوده و انجام داده، مورد امتحان قرار می گیرد، یعنی آثار و نتایج آنها معلوم می شود و از ارزش و کم و کیف خود اعمال و پاداش و کیفر آنها اطلاعی به نحو علم یقین حاصل می گردد. و در آن روز همگی به سوی خداوند که مولا- و سرپرست حق و ثابت آنهاست بازگردانده می شوند، و آنچه افترا می بستند و به دروغ شریک خدا می شمردند از آنها گم می شود.

این آیه سه جمله است. مفاد جمله اول حصول آزمایش و ظهور استحقاق ها، مفاد جمله دوم پیاده شدن نتایج و پایان امر، و مفاد جمله سوم غیبت و هیچ شدن معبودهای باطل است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ « ۳۱ » فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعِدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ « ۳۲ » كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ « ۳۳ »

لغت و اعراب:

سمع: گوش، نیروی شنوایی. أبصار: جمع بصر، چشم، نیروی بینایی.

تفسیر:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

این آیه دستوری است به پیامبر و هر مخاطب موحدی که در مقابل مشرکان و کفار، بر توحید و جلال و جمال خدا از راه های مختلف که از آن جمله راه های چهارگانه مسلمات خصم است استدلال نماید. و در این آیه و پنج آیه بعد، سه رقم استدلال بر توحید شده است.

معنای آیه: بگو: چه کسی است که به شما از جانب آسمان و این زمین روزی می دهد؟ (اما از آسمان به واسطه تسخیر ابرها، فرو ریختن باران، وزش نسیم رویاننده، تابش خورشید و غیر آنها. و اما از زمین به واسطه آفریدن استعداد های گوناگون در آن، خلق بذر و میوه، رشد گیاهان و درختان، پدید آوردن حیوانات قابل استفاده و غیره.)

ص: ۳۷۶

و یا آن که چه کسی است که مالک گوش و چشمان شماست؟ یعنی بر همه قوای فعاله جسمی و روحی شما سلطه و توانی برتر از تسلط و توان خودتان دارد.

و چه کسی است که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ مراد از زنده و مرده مطلق موجود صاحب حیات و مرگ است، خواه حیات و موت نباتی یا حیوانی یا انسانی، نظیر بیرون آوردن گیاهان و درختان از بذر و هسته، و نطفه از حیوانات؛ و یا حیات و ممات معنوی، مانند بیرون آوردن مؤمن از صلب کافر، و کافر از صلب مؤمن.

و چه کسی است که تدبیر امر می کند؟ یعنی امور جهان هستی را از ذرات اتمی تا کهکشان ها تحت اراده خویش تدبیر می کند به گونه ای که از حیطة تصور و توان درک عقل بیرون است.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: در پاسخ این پرسش ها آنها بی درنگ می گویند که: الله است و همه این تصرف ها و قلب و انقلاب ها از ناحیه اوست. پس به آنان بگو: آیا از مخالفت و غضب او پروا ندارید؟

باید دانست که مشرکان قریش در مکه بلکه همه مشرکان گذشته به خداوند و ربوبیت و خالقیت او معتقد بودند، لکن ادعا می کردند که خداوند، تدبیر و تصرف و ربوبیت بخشی از موجودات جهان را به بت ها و معبودهای دیگر واگذار نموده، مثلاً اعمار مردم یا روزی آنها را به فلان بت داده است، و از این رو آن را به طمع الطافش یا ترس از ضررش عبادت می کردند.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ

یعنی: پس این موجود مقتدر که ذات واجب الوجود است پروردگار به حق شماست.

پس آیا بعد از این حق و حقیقت و بر فرض اعراض از او چیزی جز ضلالت و گمراهی هست؟ پس چگونه و به کجا بازگردانده می شوید؟!

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: همان گونه که ثابت شد ربوبیت و تدبیر امور هستی از آن اوست و انحراف از او ضلالت است، سخن پروردگار تو بر کسانی که فسق ورزیده اند ثابت است که

ایمان نمی آورند. مراد این است که کلام ازلی خدا مندرج در لوح محفوظ درباره آنان که از فرمان اصولی و فروعی بیرون رفته اند ثابت است که پس از طغیان و عناد، ایمان نخواهند آورد.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ «۳۴» قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «۳۵» وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ «۳۶»

تفسیر:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

آیات قبل در مقام استدلال بر توحید از ناحیه خلق و فعل خدا بود و در این آیات از ناحیه خلق و اعاده و هدایت است. و ظاهر الخلق خصوص مکلفانی است که باید در روز جزا بازگردند، از این رو چون مشرکان معاد را قبول نداشتند دستور می دهد که پیامبر در مقابل آنها خود اعتراف به این حقیقت کند. و ممکن است مراد، مطلق آفریده های جهان باشد هرچند مشرکان اعاده بشر را منکرند.

معنای آیه: بگو: آیا از شریکانتان، یعنی از بت ها و غیر بت ها که آنان را شریک خدا می پندارید کسی هست که آفریده ها را آغاز کند، سپس آنها را بازگرداند؟ یعنی توان آن را دارد که خلق یک گیاه یا یک حیوان یا انسان را، چه رسد به خلق همه انواع زنده ها، از مبدأ خاک آغاز نماید و پس از سیر دادن او در مراحل حیاتش دوباره او را به خاک بازگرداند؟

ص: ۳۷۸

قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

یعنی: تو خود بگو: تنها خداست که مخلوقات قابل اعاده این جهان را در آغاز می آفریند، سپس آنها را پس از طی مراحل و سیر مسافت های مختلف به معاد پیش بینی شده خود بازمی گرداند. پس چگونه افکارتان از مبدأ حقیقی به سوی جمادی بی روح یا مخلوقی محتاج دیگری بازگردانده می شود؟!

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ

یعنی: بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ یعنی خود مستقلاً موجودی قابل هدایت را از حیوان و انسان به سوی هدف تکوینی یا ارادی و اختیاری او راهنمایی کند؟ بگو: الله است که مطلقاً و بدون استثنا همه متحرکان و نیازمندان هدایت طبیعی را راهنمایی تکوینی می کند، و نیازمندان هدایت ارادی و اختیاری را در مسیر هدایت دینی نخست به نحو ارائه طریق که وظیفه اصلی ادیان الهی است، و سپس پذیراشدگان را به نحو توفیق خاص و ایصال به مطلوب، هدایت می کند.

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

یعنی: پس آیا کسی که به علم و قدرت و توان به سوی حق هدایت می کند، بهتر است که جامعه و هر فرد جاهلی از او پیروی کند، یا کسی که خود هدایت نمی یابد مگر آن که از طرف کس دیگر هدایت شود؟ یعنی توان هدایت به راه طبیعی خود و قدرت درک مصالح و مفاسد امور اختیاری خود را ندارد و نیازمند دیگران است. پس شما را چه عارض شده و چگونه داوری می کنید؟

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

و بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی کنند. یعنی مشرکان در انتخاب معبود و پرستش بت ها و ستارگان و پایبندی به آداب و رسوم جاهلی، اکثراً تابع ظنّ و ترجیحات ذهنی بدون دلیل متقن اند، نظیر گرایش به افکار عامه و تقلید کورکورانه از گذشتگان. و کلمه «بیشتر» اشاره است به این که عده ای معدود از آنها نظیر حاکمان جور و علمای سوء و هوشمندان عاشق ثروت، با تشخیص و علم به حق، راه شرک و لوازم آن را پیش گرفته اند.

و حق این است که ظنّ و گمان هیچ به حق نمی رساند و در اثبات حق کفایت نمی کند. یعنی

ظنی که اندکی رجحان بر شک دارد، در نزد عقل و عقلا و از نظر شرع، حجت و برهانی در اثبات امری به ویژه از مهمّات امور حساب نمی شود. و به یقین، خداوند به آنچه انجام می دهند داناست.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلْعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

نفی چیزی به کلمه ماکان، نفی شأنیت و استعداد آن است. دون: غیر. تصدیق الّذی خبر «کان» ی محذوف است به تقدیر «ولکن کان تصدیق الّذی». تفصیل الكتاب و لاریب فیه و من ربّ العالمین خبر دوم و سوم و چهارم «کان» ی مقدر است. تصدیق مصدر است به معنای فاعل یا مفعول. سوره مثله مرجع ضمیر «مثله» قرآن است.

تفسیر:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ

یعنی: و هرگز این قرآن را نسزد که جعل شده به دروغ از جانب غیر خدا باشد. یعنی با تأملی دقیق و منصفانه روشن می شود که از شأن و استعداد و صلاحیت این کتاب دور است که افتراءاتی از سوی غیر خدا و به نام خدا باشد، زیرا الفاظی در این رتبه از زیبایی و فصاحت، و محتوایی در این حدّ از برتری و عمق، شامل علوم عالی و حکمت های متعالی، حاوی شریعتی جامع، آدابی کامل، اخباری صحیح و وافر از غیب های گذشته و آینده، به گونه ای که هر صاحب خرد و ارباب دانش را مبهورت، و هر دانشمند متخصص فنون را

ص: ۳۸۰

متحیر می سازد، چگونه می تواند در محیط بربریت و جاهلیت، به دست انسانی محروم از همه تمدن ها و شئون فرهنگی انشا و تنظیم گردد؟!

تحدی قرآن

وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: ولکن این قرآن تصدیق کننده است آنچه را پیش از او بوده و گذشته، یعنی تصدیق کننده انبیا و مرسلین و کتاب های دین و شرایع آنهاست. و یا آن که این قرآن تصدیق و تأیید شده همه آنهاست (چنان که در آیه ۸۱ سوره آل عمران بیان شده است). و نیز این قرآن، تفصیل و شرح دهنده کتاب است. یعنی از همه کتاب های آسمانی گذشته اصول و کلیات معارف آنها را بیان می کند که همه از جانب مبدأ واحد به دست صالحانی برانگیخته از مبدأ واحد در هدف واحد است و همه حاوی یک دین کلی و عرضه دارنده شرایع مختلف در طول تاریخ بر حسب اختلاف و اقتضای زمان و محیط و نفوس جامعه است. و نیز این قرآن، هیچ شک و تردیدی در آن نیست. یعنی در نزد فرشتگان ملاء اعلی و پیامبران الهی و نگارش آن در کتاب های گذشته و اندراج آن در لوح محفوظ، هرچند این مخالفان نپذیرند. و یا آن که نباید در آن هیچ عاقل و منصف و انسانی که دارای وجدان سالم و عقل سلیم است تردید کند. و نیز این قرآن از سوی پروردگار جهانیان است، یعنی از سوی خدایی که خالق و مدبر جهان و جهانیان است و به مصالح و مفساد آنان داناست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَطْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: ای پیامبر، آیا آنها می گویند: این قرآن را او خود جعل کرده و به خدا نسبت داده است؟ در پاسخ بگو: شما هم یک سوره مثل این قرآن بیاورید. یعنی شما هم که مثل من عرب زبانید و در فن ادب و سخن و شعر و قصیده و مدح و ایراد خطابه و فصاحت و بلاغت سرآمد عصر و شهره آفاقید و به خاطر اشتغال پیشین خود در این امور مهارت یافته اید، نظیر یک سوره از این کتاب را هرچند کوچک، جعل و تنظیم کرده، بیاورید. و غیر خداوند هرکس را توان دارید برای تنظیم یک سوره در مقام مبارزه با سوره یک نفر، دعوت نمایید اگر شما در ادعای خود راستگویید.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

بل اعراض از مطلب پیش و توجه به مطلب دیگر است. تأویل: ارجاع و برگرداندن، أَوَّلَ الْكَلَامِ إِلَيْهِ: سخن را به سوی آن بازگردانید.

تفسیر:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

یعنی: ای پیامبر، نه چنین است که آنها دانستند که این قرآن کتابی در سطح پایین و متناسب انسانی درس نخوانده است و به تو نسبت دادند، بلکه آنها چیزی را که به دانش آن نتوانستند احاطه کنند تکذیب نمودند. یعنی جهت تکذیبشان این است که آنها درباره قرآن با معارف و علوم و حقایقی برخورد کردند که از حیطه درک و فهم آنها بیرون است، و هنوز معانی و وعد و وعیدها و اخبارات غیبی و ملاحم و پیش گویی هایی که در آینده تحقق می پذیرد و عینیت خارجی می یابد و ناچار به پذیرش آن می شوند بر آنها نیامده و آشکار نشده است.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

یعنی: کسانی که پیش از آنها بودند نیز پیامبران خود را این گونه تکذیب کردند، پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه شد!

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ

ص: ۳۸۲

یعنی: و از آنها برخی به قرآن ایمان می آورند و برخی ایمان نمی آورند. مراد این است که کفار در برابر دعوت اسلام دو گروه اند: برخی به خاطر درک عقل یا آشنایی به معارف تورات و انجیل، در باطن به اسلام و قرآن ایمان می آورند هرچند در ظاهر به پیروی از هوا و حبّ جاه و مال و وساوس شیطانی تسلیم نمی شوند. و برخی روی جهل و عناد و پیروی از محیط فاسد و تقلید از گذشتگان ایمان نمی آورند. و پروردگار تو از ازل به فسادانگیزان دانایتر است. یعنی می داند که گروه اول جزو فساد انگیزان اند، هرچند گروه دوم نیز فاسدند.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

تفسیر:

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

این آیه، آموزش راه حقی است به مدافعان هر حقی که اگر از پذیرش و تسلیم طرف مقابل مأیوس گردند، خود تبری از آن باطل بجویند تا طرف، طمع تسلیم شدن او را نکند.

یعنی: ای پیامبر، اگر تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: عمل من از آن من و عمل شما از آن شماست. یعنی عمل من ابلاغ رسالت الهی، و هدایت جامعه به سوی عبادت او، و وعده و بشارت مطیعان، و هشدار و تهدید عاصیان است؛ و عمل شما اعتقاد به شرک و کفر، و سوق مردم به سوی پرستش جمادات و رذایل اخلاق و سنن فاسد و عمل های پلید. حال که شما از آنچه من می کنم بیزارید، من هم از آنچه شما می کنید بیزارم. این آیه نظیر آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ [کافرون، ۶] است.

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ

ص: ۳۸۳

یعنی: و از آنان کسانی هستند که به سخنان گوش فرا می دهند؛ آیا تو توان داری که کرها را سخن بشنوی هر چند آنها تعقل نکنند؟! مراد گوش دادن آنها به تلاوت آیات قرآن و کلمات مختلف و سخنرانی های پیامبر است. و اطلاق عنوان کر و عدم تعقل درباره آنها و ظاهر استفهام انکاری، اشاره به این است که آنها به معانی و مقاصد گفتارت نه اعتقاد دارند و نه قصد تعقل و عمل، پس امیدی در آنها نیست.

کر و کور بودن کافران

مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ

یعنی: و از آنان کسانی هستند که به سوی تو می نگرند؛ آیا تو توان راهنمایی کوران را داری هر چند آنها نبینند؟! مراد از نگاه آنها به پیامبر، نظر کردن به رفتار نیکو و اخلاق پسندیده و معجزات نافذ اوست هر چند تسلیم نبودند. و توصیف آنها به کوری و ذکر استفهام انکاری، بیان این است که چون نگاه تعقل و تأثر و پذیرش ندارند پس کوردل اند، و تو همان گونه که کوران فاقد حس بینایی را ارائه راه نتوانی، آنها را نیز هدایت نتوانی کرد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾ وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

لغت و اعراب:

شیئاً صفت مفعول مطلق مقدر است، به تقدیر «ظلماً قليلاً أو كثيراً». یوم متعلق است به «أذكر» مقدر. لبث زید - از باب علم - : درنگ نمود. كأن لم یلبثوا حال است از ضمیر جمع یحشرهم. تعارف: شناختن یکدیگر. إِمَّا نُرِيَنَّكَ اصلش «إِنْ نُرِكَ» بوده،

«ما» ی زائده و نون تأکید اضافه شده. جمله فإلینا مرجعهم جزاء شرط است، به تقدیر «فلاتحزن فإلینا مرجعهم».

تفسیر:

نفی ستم از پروردگار

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ

آیه اشاره است به این که آنها که از استماع حق، کر و از دیدن حقایق کورند، خدا آنها را کر و کور نکرده، بلکه خود چنین اختیار نموده اند.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند هیچ ستمی به مردم روا نمی دارد، ولکن مردم به خود ستم می کنند. یعنی کوری گوش دل، و کوری چشم بصیرت که سبب آثار سوء و عذاب های دنیوی و اخروی است نتیجه کار خود آنهاست که دعوت انبیا را رد و شرک و کفر را اختیار نموده، غور در طغیان و فسق کرده اند.

عمر کوتاه دنیا برای کافران

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ

یعنی: و به یاد آور روزی را که خدا آنها را گردهم می آورد (یعنی همه مشرکان یا همه مکلفان را در روز قیامت، با نفخه دوم صور، از میان گورها در مجتمع عظیمی محیرالعقول و بی سابقه و لاحق جمع می کند). آنها در حالی هستند که گویی جز ساعتی درنگ نداشته اند. یعنی پس از زنده شدن، وضع حالشان حاکی است که طول عالم برزخ برای آنها یک ساعت بوده است و علاوه، قدرت بالغه الهی در تبدیل اجساد دنیوی آنها به اخروی به گونه ای است که گویی همان اجساد است که امروز بیرون آمده و ارواح برزخی با آنها جفت شده، و از این روست که می فرماید: آنها با یکدیگر مشغول معارفه می شوند، و مثلاً یکی به دیگری می گوید: آیا شما فلان شخص نیستید؟

ممکن است مراد از «لم یلبثوا» درنگ در دنیا باشد، یعنی گمان می کنند که مدت عمرشان در دنیا بیش از یک ساعت نبوده که عملی انجام نداده و زاد و توشه ای فراهم نکرده اند. و بنابراین، «یتعارفون» جمله مستأنفه و مستقله است. و آیه ۵۵ سوره روم مؤید معنای اول است، لکن آیه های ۳۵ احقاف و ۴۶ نازعات، قابل حمل به هر یک از دو احتمال است.

ص: ۳۸۵

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

یعنی: کسانی که ملاقات خدا را تکذیب کردند، یعنی زندگی پس از مرگ و قیامت و پس از آن را منکر شدند، سخت زیانکار شدند و هرگز هدایت نیافتند، یعنی در دنیا که دار تکلیف است و محیط پذیرش هدایت های پیامبران و درک داوری های عقل سلیم و راه یافتن به سوی صراط مستقیم.

وَأَمَّا نُرِّيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ

یعنی: ای پیامبر، اگر پاره ای از آنچه را که به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم (مانند فرو فرستادن عذاب های دنیوی، شکست های جنگی، ریشه کن کردن شرک از جزیره العرب، از بین بردن تدریجی عقاید و شوکت کفرآمیز از آن محیط یا از جهان بشریت) یا تو را قبض روح کنیم و به سوی خود ببریم (یعنی عذاب آنها را به چشم نبینی) بازگشت آنها به سوی ماست، یعنی غمناک مشو، زیرا صحنه های حوادث در آخرت، یکایک برای همه به ظهور خواهد آمد، و سپس خدا بر آنچه می کنند شاهد و گواه است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۴۷» وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۴۸» قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ «۴۹»

لغت و اعراب:

قسط: جور و عدل، از اضداد است. أجل: مجموع مدت تعیین شده برای چیزی و نیز آخر آن مدت. لا يستقدمون جمله مستأنفه است نه عطف بر يستأخرون.

ص: ۳۸۶

تفسیر:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ

آیه در مقام بیان دو امر کلی است: ۱- هر امتی را فرستاده ای است. ۲- هر فرستاده را پس از اتمام دعوت و حجت، درباره عکس العمل امتش، داوری عادلانه است.

معنای آیه: و برای هر امتی فرستاده ای است. یعنی سنت جاریه الهی از آغاز خلقت بشر تا پایان سکونتش در زمین چنین است. و در کلمه «امت» ابهام است و ممکن است مراد اهل یک عصر، یا اهل یک زبان، یا اهل یک نژاد مانند سیاه پوست یا سفیدپوست، یا اهل یک دین مانند یهود و نصارا باشد، لکن آیه ناظر به حال گذشتگان است نظیر «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ [فاطر، ۲۴] و اما نسبت به عصر نزول قرآن، تمام مردم جهان از موجودین و آیندگان همه به حساب یک امت اند و همه یک رسول به نام محمد صلی الله علیه و آله و یک کتاب به نام قرآن دارند و اختلاف عناوین اقشار ملت در این حکم دخالت ندارد، نظیر «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [انبیاء، ۱۰۷] و نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا [فرقان، ۱].

فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: و چون فرستاده آنها بیاید، میان آنها به عدالت داوری شود.

یعنی پذیرندگان دعوت رسولان در دنیا به عنوان مؤمنان و مطیعان، مورد تجلیل و تعظیم و در آخرت مشمول پاداش و تکریم واقع می شوند، و منکران و کافران مورد نکوهش و لعن دنیوی و کیفر سخت اخروی قرار می گیرند، و در این داوری هرگز به آنها ستم نمی شود. یعنی نه از پاداش نیکان کسر می شود و نه در کیفر بدان اجحاف می شود. و محتمل است مراد از «قضی بینهم» این باشد که میان امت ها در صورت اختلاف، در دنیا به نحوی و در آخرت به نحوی دیگر داوری می شود.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و می گویند: این وعده زمانش کی است اگر شما راستگوید؟ یعنی مشرکان پس از شنیدن وعیدهای قرآن و تهدیدات پیامبر اسلام، از قبیل شکست آنها و زوال شرک از

ص: ۳۸۷

محیط و قیام رستاخیز و عذاب های آخرت، به عنوان مسخره و استهزا، این امور را طلب می کنند.

عذاب خدا تأخیر نمی پذیرد

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

یعنی: بگو: من برای خود، مالک هیچ زیان و سودی نیستم جز آنچه خدا بخواهد.

پس در امور زندگی و حوادث دنیوی، من به دفع هیچ ضرر و جلب هیچ سودی به استقلال، قدرت و توان ندارم چه رسد به آن که عذاب های دنیوی شما یا قیام رستاخیز و کیفرها و عذاب های آن را بیاورم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: برای هر گروهی (یعنی از صالحان و طالحان جهان نظیر قبایل مختلف دنیا و سلسله خلفای عدل و سلاطین جور و اولاد و آل مشاهیر زمین) مدتی است، چون آخر مدتشان فرا رسد ساعتی تأخیر نمی کنند و تقدیم هم نتوانند کرد.

مراد این است که هر امت و ملتی همانند یکایک افراد آن دارای حیات و زندگی اجتماعی و مدتی از عمری متناسب خویش است، و دارای آثار و حالات از قبیل حدوث و انقراض و تکالیف و وظایف و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و خدمات و برکات و ظلم و طغیان برای جامعه است، و مدت عمر همه در علم ازلی الهی ثابت و در لوح محفوظ مندرج است و چون طبق اراده حتمی او، آخر مدت آنها برسد، آنها توان تأخیر از آن را ندارند، و نیز ملت ها قدرت تقدیم و تعجیل در زوال مدت معین را هم ندارند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَآذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ «۵۰» أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ أَلَا نَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ «۵۱» تُمْ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ «۵۲»

آرایتم این کلمه کثرت استعمال دارد در معنای أخبرنی یا أخبرونی. بَاتَّ زید فی مکان - از باب ضَرَبَ -: شب را در آن جا گذرانند. بیات: شبانه بر دشمن هجوم آوردن.

إِنْ أَتَاكُمْ جَوَابٌ شَرْطٌ مَحذُوفٌ اسْت، به تقدیر «أَخْطَأْتُمْ وَ نَدَمْتُمْ». أَتَمَّ إِذَا بِهِ تَقْدِيرٌ «ثُمَّ إِذَا». الْآنَ بِهِ تَقْدِيمٌ هَمْزَةٌ اسْتِفْهَامٌ بِرِ الْفِ لَامٍ دَاخِلِ الْآنَ، وَ تَقْدِيرٌ «يُقَالُ لَهُمُ الْآنَ آمَنْتُمْ» اسْت.

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَآذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: به من خبر دهید، آیا می دانید که اگر عذاب خداوند شبانه یا در روز بر شما فرود آید، به خطای خود آگاه و پشیمان خواهید شد؟ پس گنهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می خواهند؟ یعنی به چه نوع یا صنفی از آن عجله دارند؟ در حالی که عذاب، هیچ قسمش قابل طلب نیست.

أَتَمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

یعنی: پس از آن که عذاب نازل شد و آنها با مشاهده مرگ ایمان آوردند، به آنها گفته می شود: آیا حال که عذاب الهی بر شما فرود آمده به آن ایمان می آورید؟ و بی تردید شما بودید که بدان شتاب داشتید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْرَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

عطف است به جمله «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» در آیه ۴۹ درباره هر امتی که با کفر و طغیان سقوط کرده اند. یعنی سپس به کسانی که به خود ستم کرده اند، به نحو امر تعجیزی و توبیخ و مسخره، گفته می شود: بپشید عذاب همیشگی را، آیا جز به آنچه در دنیا کسب می کردید کیفر می شوید؟ یعنی عذاب ها تولد یافته از آن افکار و اعمال است یا تجسم و تبلور آن عقاید و اخلاق و کردار است.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ «٥٣» وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسِيرُوا
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «٥٤» أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «٥٥» هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «٥٦»

لغت و اعراب:

نبا: خبر، و استنباء: استخبار. أحقُّ هو مرجع ضمير، عذاب موعود یا اسلام یا قرآن است.

افتدی الرجل: او را به فدیة رها ساخت.

تفسیر:

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ

یعنی: ای پیامبر، از تو می پرسند که آیا آن حق است؟ مرادشان سؤال از روز واپسین و وعده عذاب، یا نبوت و کتاب آسمانی پیامبر است، و استفهام به عنوان انکار و استهزا است.

قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی: بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن بی تردید، حق است، و شما هرگز عاجز کننده نیستید. یعنی بگو شکی در آن نیست، زیرا مقتضی آن موجود و مانعش مفقود است. وجود مقتضی، شرک و کفر و طغیان شماست که به قضاوت عقل و اخبار شرع، علت

ص: ۳۹۰

تامه آمدن روز کیفر و عذاب است. و نبود مانع، ناتوانی و عدم قدرت شما در آن روز از فرار از قلمرو قدرت و حکومت خدا یا مقاومت و دفاع از خود در برابر اوست.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ

یعنی: و اگر برای هر کسی که ستم کرده، در آن روز همه آنچه در روی زمین است ملک و دارایی باشد، به یقین آن را برای رها کردن خود از عذاب الهی فدیة می دهد.

مراد از ظلم، اعم است از ستم به خویش یا مردم یا ستم به خدا به وسیله شرک و کفر، و یا ستم به دین و قانون به وسیله رد و انکار آن. و مراد از «ما فی الأرض» آنچه در آن است از اموال شخصی و عمومی و آنچه در آن به ودیعت است از مخازن و معادن و غیره.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: و آنها هنگامی که عذاب آن روز را مشاهده کردند پشیمانی خود را پنهان می کنند. و میان آنها به قسط و عدل داوری می شود (یعنی درباره همه آنچه متعلق تکلیف بوده از عقاید و اخلاق و عمل و وظایف فردی و اجتماعی) و بر آنها هیچ گونه ستمی وارد نمی شود. یعنی از حدود استحقاق کیفری آنها تجاوز نمی شود و به هر اندکی از کار خیرشان در میان انبوه طغیان هایشان نیز پاداش داده می شود.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: آگاه باشید آنچه در آسمان ها و این زمین است ملک حقیقی خداست. مراد از آسمان ها کرات بی پایان جوئی بالای سر ما، یا طبقات هفتگانه در اصطلاح قرآن و سنت است که آسمان اول و طبقه نخست آن، شامل همه کرات جوئی و مناظر ظاهری است. و این ملکیت به لحاظ آن است که آفرینش همه و حفظ و تدبیر و بالأخره اعدام و فانی کردن همه آن گاه که بخواهد در تحت اراده حتمی اوست و هیچ ملکیتی بالاتر از این نیست.

أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آگاه باشید که حتماً وعده خدا یعنی وعده های عذابی که به منکران و مشرکان و عاصیان می دهد، حق است و لکن بیشتر آنها نمی دانند. یعنی از جلال و عظمت و سعه

ملک و وعده های اخروی ما غفلت دارند و در جهل و هوا و هوس و شهوات خود فرو رفته اند.

اوصاف قرآن کریم

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

او زنده می کند و می میراند. یعنی هر موجود قابل حیات و مرگ در صحنه وجود، زندگی و مرگش به اراده بدون واسطه یا با واسطه اوست، و غرض آن که این کار از شئون مالکیت حقیقی او بر سراسر عالم است. و به سوی او بازگردانده می شوید.

و این رجوع در ذوات ارواح از مرگ شروع می شود و به ورود از در بهشت و دوزخ تحقق می یابد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

لغت و اعراب:

صدور: جمع صدر، جلو هر چیزی از طرف بالا، سینه، و در اصطلاح شرع غالباً به روح اطلاق می شود و با قلب و نفس و عقل و روح مترادف است. بفضل الله و برحمته هر دو متعلق است به فلیفرحوا ی محذوف، به تقدیر «فلیفرحوا بفضل و برحمته»، و «فاء» فبذلك جزائیه است به تقدیر «إن فرحوا بشيء فلیفرحوا بهذا» و «فاء» دوم تأکید است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

خطاب آیه به همه انسان هاست از زمان نزول آیه تا انقراض دنیا که نسبت به موجودین هر عصری، فعلی و نسبت به گذشتگان و آیندگان انشائی است.

ص: ۳۹۲

یعنی: ای مردم، به یقین برای شما از جانب پروردگارتان موعظه و اندرز و شفائی برای آنچه در دل هاست آمده است.

موعظه، تذکر دادن و بیدار کردن و از ضرر و خطر ترساندن است که این کتاب به وسیله امر و نهی و وعده و وعید و قصص و امثله در دل ها ایجاد می کند. و مراد از «شفاء» تأثیر آن در ازاله عقاید باطل و خرافات جاهلی و زدودن امراض قلبی و صفات رذیله از دل انسان هاست که دل ها را شفا می بخشد.

وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: این قرآن سراپا هدایت و رحمت است برای گروندگان. مراد آن که: بشر را در تحت عنوان هدایت به دین و شریعت، به همه کمالات انسانی راهنما می شود و آنچه بدان هدایت می کند رحمت است در دنیا و آخرت.

باید دانست که در این آیه، چهار صفت برای قرآن ذکر شده است: موعظه، شفا، هدایت و رحمت. و این اوصاف در واقع اشاره به مراحل تربیتی این کتاب عظیم است نسبت به کسانی که وجدانشان سالم و استعداد ذاتی و فطریشان به وسیله فساد محیط و عقاید جاهلی و هواهای نفسانی از بین نرفته باشد. زیرا بشر در مرحله اول طبق اصل خلقت، دور از کمالات و خالی از معارف است و نیازمند وعظ و اندرز و تنبیه است و این کتاب موعظه است.

و در مرحله دوم باید امراض روحی، اوصاف ناروا و رذایل اخلاق که بر روحش عارض شده و به صورت حال و صفت و ملکه درآمده، زدوده شود و قرآن شفادهنده است.

و در مرحله سوم به مراحل کمال انسانی که دین متکفل آن است هدایت شود تا در نتیجه در مرحله چهارم مشمول رحمت های واسعه حق گردد و قرآن سراپا رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

یعنی: ای پیامبر، به جامعه بشریت بگو: پس به فضل و به رحمت خدا که این کتاب را به شما داده شاد و خرسند باشید. آری اگر بخواهند به چیزی خوشحال شوند به همین کتاب خوشحال شوند، زیرا این از همه آنچه آنها جمع می کنند بهتر است، یعنی از اموال و نفوس و جاه و مقام و غیره هرچند همه جا را فرا گرفته باشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی خدا برای شما فرو فرستاده، نظیر زراعت و میوه جات و حیوانات و غیره، پس شما آنها را دو قسم کرده، قسمی را حرام و قسمی را حلال دانستید، بگو: آیا خدا به شما چنین چیزی را اجازه داده یا آن که بر خدا افترا می بندید؟

باید دانست که روزی عبارت است از هر چیزی که انسان را در زندگی یاری دهد و سبب ادامه حیات او گردد از قبیل خوراک، پوشاک، مرکب، مسکن، همسر و غیره. و در این آیه بر روزی اطلاق «نزول» شده، اشاره به این که روزی ها در جهان خلقت خزائی است در نزد پروردگار و تحت اراده حتمی او که برای اداره امور بشر از آن خزائن به تدریج نازل می کند، ولیکن فرو نمی فرستد - یعنی از مرحله اقتضا به فعلیت نمی آورد - مگر به مقدار محدود و معین و طبق اقتضای مصالح عام و نظام اتم خلقت. و حاصل آن که خزائن عبارت است از مواد اولییه روزی ها، و انزال، در حرکت و جریان قراردادن آنهاست تا آن گاه که به مرحله فعلیت در آیند. به آیه **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِمَقَدَرٍ مَعْلُومٍ** [حجر، ۲۱] مراجعه کنید.

ص: ۳۹۴

و مراد از آنچه آنان به زعم خود حلال و حرام می کردند، چیزهایی است که در آیه ۱۰۳ سوره مائده و ۱۳۸ سوره انعام مذکور شده و شرح آن گذشت.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و آیا گمان کسانی که بر خدا دروغ می بندند - به این که حلال او را حرام و حرام او را حلال می کنند و حریم عالم تشریح را که باید همانند جهان تکوین در اختیار او باشد می شکنند - در روز قیامت چیست؟ یعنی بدون تردید، مستحقّ کیفرند، و عملی که به اقتضای عقول و تصریح شرایع قبیح است بدون مجازات نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

این آیه به منزله شکایت از بشر و نکوهش از رفتار اوست. یعنی هرچند خداوند بی تردید، دارای فضل و احسانی بزرگ بر مردم است، ولیکن بیشتر آنها سپاس گزار نیستند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

لغت و اعراب:

شأن: کار بزرگ و حال و وصف مهم. تلو منه یعنی از جانب خدا. أفاض فی الأمر: وارد شد در کار. عَزَبَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ - دور شد و پنهان گردید. ذره: گرد، مورچه. ولا أصغر «لا» برای نفی جنس، «أصغر» اسم و «إلا فی کتاب» خبر آن است.

تفسیر:

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ

ص: ۳۹۵

سوق این آیه برای بیان سلطه تکوینی و احاطه علمی خداوند بر همه ذرات عالم هستی و عمل های همه بشر از پیامبر و مسلمین و کفار است و مندرج بودن همه عمل ها پیش از وجود عامل، در لوح محفوظ.

معنای آیه: و تو ای پیامبر، در هیچ کار و حالی نمی باشی، و هیچ آیه و سوره ای از قرآن را از جانب او تلاوت نمی کنی، و تو و دیگران هیچ عملی از عمل های باطنی و بدنی انجام نمی دهید مگر آن که در همان حالی که وارد آن می شوید ما بر شما شاهد و گواهییم. یعنی حاضر و ناظریم، در دنیا تحمل شهادت می کنیم و در آخرت ادای شهادت خواهیم کرد.

احاطه علمی خداوند بر همه چیز

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

یعنی: و هرگز از پروردگارت چیزی به اندازه سنگینی ذره ای نه در زمین و نه در آسمان پنهان نیست. و نیز هیچ موجودی کوچک تر از آن ذره یا بزرگ تر نیست مگر آن که در کتابی روشن ثابت است، یعنی در لوح محفوظ که کتابی است نورانی و آشکار در مرآی و منظر خواص فرشتگان، و کتاب تدوینی عام الهی که همه حوادث عالم وجود در آن ثبت است.

و ممکن است مراد، کتاب تکوین خدا یعنی خود این جهان خلقت باشد که همه چیز در آن موجود است و حاصل آن که هم وزن ذره ای در عالم هستی نیست مگر آن که در علم ازلی الهی، و در کتاب تدوینی و تکوینی او ثابت و مستقر است.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «۶۲» الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ «۶۳» لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۶۴» وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۶۵»

خوف به معنای ترس، حالتی است در انسان که به امور آینده تعلق می‌گیرد. و حزن به معنای اندوه، حالتی است که به گذشته و آینده متعلق می‌شود. بُشْرَى: مژده و خبر مسرت‌انگیز.

تفسیر:

دوستان خدا

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آیات زیر، سوق شده برای بیان هدف اصلی سوره یعنی دعوت به کتاب حق و توحید ربوبی.

معنای آیه: آگاه باشید که بی‌تردید، دوستان خداوند نه بیمی بر آنان می‌رود و نه اندوهناک می‌شوند. مراد از «اولیاء الله» کسانی هستند که اصول عقایدشان محکم و فروع اعمالشان صحیح باشد. و مراد از عدم خوف و حزن نسبت به پس از مرگ است، زیرا از آغاز ورود به عالم برزخ، فرشتگان رحمت، آنان را نسبت به آینده بشارت به امن و احسان، و نسبت به عمل‌های گذشته دنیا بشارت به قبول شدن کارهای نیک و غفران کارهای بد می‌دهند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

«الذین» صفت «اولیاء الله» و شارح معنای آن است.

یعنی: دوستان خدا کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و از پیش تقوا می‌ورزیدند. ذکر کلمه «کانوا» اشاره به این است که مراد از ایمان در این جا درجه بالا- و کامل آن است، که پس از گذشت مراحل از اصل ایمان و پذیرش دعوت حق، تحقق می‌یابد. یعنی اولیای خدا متصف به کمال ایمان‌اند و آنها از پیش و به مجرد شنیدن دعوت الهی آن را پذیرفته و همواره تقوا داشته‌اند تا بدانجا رسیده‌اند که:

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: آنها را در حال زندگی دنیا و در عالم آخرت، مژده و خبر مسرت‌بخش است.

مراد از مژده های دنیا وعده های وافر و اکید خداوند در کتاب های آسمانی و از زبان پیامبران است، خواه راجع به امور دنیا باشد، مانند پیروزی در جنگ، شکست شرک و کفر، گسترش دین، غلبه اسلام بر مذاهب و شرایع و خلافت جهانی صالحان، و خواه راجع به امور آخرت از رحمت های واسعة حق و بهشت برین، و هرگز سخنان خدا را تبدیلی نیست. یعنی هیچ یک از وعده های دنیوی و اخروی او تبدیل نمی شود و قابل تخلف نیست. این است فوز عظیم و کامیابی بزرگ.

وَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: و ای پیامبر، گفتار مشرکان تو را غمگین نکند. (مراد تجلیل آنهاست از بت ها و عزیز و مقتدرخواندن آنها و بالیدن به عبادت آنها، و انکار نبوت، و تهدید به جنگ، و استهزا به کتاب آسمانی، و اطلاق نام های ناروا بر پیامبر و کتابش). حقیقت این است که عزت و اقتدار، همه از آن خداست، اوست که شنوا و داناست. یعنی آنها با آن گفتارها نمی توانند برای هدف های پلید و معبودهای باطل خود حقیقت و عزت کسب کنند و خدا نسبت به همه سخنانشان شنوا و به تصمیماتشان داناست.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ
«۶۶» هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ «۶۷»

لغت و اعراب:

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ؛ کلمه «من» در هر دو مورد محتمل است که به معنای «ما» باشد. و ما يَتَّبِعُ «ما» نافیه است. شرکاء مفعول «يَتَّبِعُ» به تقدیر «شرکاء علی الحقیقه یا أحقاء بالشرکاء».

ص: ۳۹۸

خَرَصَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ - : دروغ گفت، حدس و تخمین زد. أَبْصَرَ الطَّرِيقَ: روشن شد راه. ذَلِكَ اشاره به جعل است.

تفسیر:

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

یعنی: آگاه باشید، حقیقت این است که هر کس و هر چیز که در آسمان هاست و هر کس و هر چیز که در زمین است همه از آن خداوند است، یعنی ملک حقیقی خداست و او خالق و حافظ و مدیر و مدبر امور آنهاست. و کسانی که غیر خدا را می خوانند، یعنی بت ها و ستارگان و نحو آنها را به عنوان شریک خدا می خوانند، آنها به حقیقت پیرو شریک خدا نیستند، زیرا آنها جماداتی بی اثر و بدون علم و اراده و فاقد شئون ربوبیت اند و چگونه می توانند در الوهیت و ربوبیت و تصرف در جهان هستی شریک خدا شوند؟ بلکه آنها پیروی نمی کنند مگر از ظنّ و گمان و عقاید خرافی موهوم گذشتگان و آنها جز دروغ نمی گویند و جز به حدس و تخمین سخن نمی گویند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا

این آیه، تتمیم بیان مالکیت خدا و برخی از شئون ربوبیت اوست که در آیه سابق اشاره شد. یعنی: اوست کسی که شب را به نفع شما آفرید که در آن سکونت و آرامش گزینید، و روز را روشن و آشکار ساخت، یعنی برای آن که در آن به سوی تأمین اهداف زندگی و تنظیم و تکمیل شئون حیات به راحتی سعی و تلاش نمایید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

یعنی: بی تردید در این جعل و آفرینش نشانه هایی است برای گروهی که می شنوند.

مراد این که دقت در چگونگی تولد شب و روز و آثار وجودی هر یک و دخالت اختلاف و آمد و شد آنها در حیات و بقای ساکنان شب و روز که کاشف از حکم و مصالح بی پایان است، به نشانه های بسیاری از توحید حق و ربوبیت او رهنمایی دارد برای آنها که گوش دلشان می شنود.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

سبحان مصدر است به معنای تسبیح، و مفعول مطلق فعل محذوف است به تناسب محل مانند سبَّحته، و به معنای «منزه» است و نیز در مورد انشای تعجب، استعمال می شود.

سلطان: تسلط و قدرت، حجت و برهان. قال علیه: افترا بست بر او. متاع به تقدیر «هو متاع».

تفسیر:

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

یعنی: مشرکان گفتند که: خدا برای خود فرزندی گرفته است.

باید دانست که معنای گرفتن فرزند در انسان و حیوان این است که چیزی از اجزای ذات او از او جدا شود و از راه حمل و زایش یا تخمگذاری به تدریج تربیت شود و شبیه او در خارج پدید آید. و هدف طبیعی این عمل این است که ولد در جلب منافع و دفع مضار، یاور والد گردد و ذخیره ای برای روز مبادای او باشد.

سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

ص: ۴۰۰

یعنی: ذات خداوند، منزّه است از اتخاذ ولد که جزئی از او جدا شود و تربیت شود تا نظیر او گردد، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ [اخلاص، ۳]. او بی نیاز است و نیاز به منافع ندارد که جلب کند و مضارّ و آسیبی به او نمی رسد که دفع نماید. و چگونه چنین باشد و حال آن که هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است ملک حقیقی اوست.

إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: هرگز در نزد شما دلیل و برهانی بر این امر نیست. آیا بر خدا چیزی را که هیچ علمی بدان ندارید افترا می بندید؟

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

یعنی: بگو: بی تردید، کسانی که بر خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نمی شوند، یعنی خواه در اصول دین یا فروع آن و خواه در یک حکم یا در اختراع مذهب و شریعتی.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

یعنی: افترای به خدا برخوردار اندکی در دنیا است. طبعاً افتراها برای دریافت منافی از دنیا و برخورداری از آن است، مانند آنچه علمای تورات و انجیل به نام آن دو کتاب برای حفظ جاه و حیازت مال جعل می کردند و هم چنین افتراهای سایر ادیان و مذاهب باطل. سپس برگشت همه آنان به سوی ماست، یعنی در قیامت وقت حضور در محکمه عدل الهی. و پس از آن، یعنی پس از محاسبه و قضاوت عادلانه، آنها را به سزای آن که در دنیا کفر می ورزیدند عذاب سخت می چشانیم.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ «٧١» فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ «٧٢»

لغت و اعراب:

مقام مصدر میمی به معنای قیام، و نیز اسم زمان و مکان است. أجمع الأمر و علی الأمر:

عزم کرد بر آن و تصمیم گرفت. و أجمع: تصمیم به کار مهمی گرفت که نیاز به تفکر دارد.

عُثم: حزن و اندوه، حیرت و جهالت، چیزی که چیز دیگر را بپوشاند. قضی إلى الشیء: به آن چیز پرداخت و کار آن را تمام کرد. فما سألتکم این جمله بدل جواب است و تقدیر:

«فلا ضرر لی فإنی ما سألتکم» است.

داستان نوح (ع)

تفسیر:

وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَدْكَيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ

یعنی: ای پیامبر، بر مردم و مشرکان سرگذشت نوح را تلاوت کن و بازگو نما. هنگامی که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من در میان شما و یا قیام من به هر تبلیغ و یا مقام رسالت و منصب نبوت من، و تذکر دادنم به آیات خدا، یعنی آیات کتاب آسمانی و نشانه های توحید ربوبی، بر شما بزرگ و سنگین است، یعنی و از این جهت است که همواره با من در مخالفت و جنگ و ستیز هستید؛

فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونِ

یعنی: پس من بر خدا توکل کردم، در نتیجه عزمم راسخ، و اراده ام محکم و استوار، و تصمیمم بر ادامه دعوت جدی است. پس شما نیز درباره کار خود نسبت به من، همراه شریکان و همفکران خود تصمیم بگیرید، سپس کارتان بر شما مبهم و پوشیده نماند، یعنی جوانب کار و عواقب آن و مفسد تابعه را خوب بسنجید تا ابهامی نماند و بعداً مایه غم و اندوه شما نگردد، آن گاه کار مرا یکسره کنید و هیچ مهلتی به من ندهید.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

یعنی: پس اگر روی برتافتید و از پذیرش دعوتم اعراض کردید هیچ آسیب و ضرری به من نمی رسد، زیرا هیچ گاه مزدی از شما در برابر تبلیغ خود نخواسته ام که قطعش ضرر

زند؛ پاداش من جز بر عهده خدا نیست، و من مأمورم که خود از مسلمین باشم، یعنی من بر حسب وظیفه هر نبی و رسولی، به دین و کتاب خود ایمان دارم هر چند احدی آن را نپذیرد، و یا آن که من تسلیم امر او هستم.

فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾

تفسیر:

فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ

یعنی: نتیجه سخن منطقی و مستدل و قاطع نوح پیامبر این شد که او را تکذیب نمودند، یعنی بر تکذیب سابق پافشاری کردند تا نوبت به داوری عملی رسید. پس به عنوان مقدمه نزول عذاب، نوح و کسانی را که در کشتی همراه او بودند از عائله و گروندگان، نجات بخشیدیم و آنها را جانشینان قرار دادیم، یعنی جانشینان مؤمنان گذشته بشر در پذیرش شریعت وقت و پیاده کردن آن، یا جانشینان غرق شدگان در حیات روی زمین و تسلط و آباد نمودن آن.

وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب ما و نشانه های توحید ما را تکذیب کردند همه را غرق کردیم، پس بنگر که عاقبت کار و سرانجام طغیان کسانی که بیم داده می شدند ولی عبرت نمی گرفتند و به آن هشدارها توجه نمی کردند، چگونه شد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

ص: ۴۰۳

یعنی: پس از انقراض نسل کفار قوم نوح و سکونت گزیدن نوح و مؤمنان نجات یافته در روی زمین، فرستادگانی را پس از نوح در طول تاریخ به سوی اقوامشان برانگیختیم، و آنها برای ملت های خود دلایلی روشن، یعنی حجت و برهانی محکم و کتابی متقن و معجزاتی آشکار آوردند، لکن آنان هرگز حاضر نشدند به آنچه از پیش انکار کرده بودند ایمان آورند، و گویی نسل کفار در برابر پیامبران، مانند همدیگر و مقلدان متسلسل بودند.

و ممکن است معنا این باشد که هیچ کافری حاضر نبود آنچه را پیش از دعوت انبیا منکر بود پس از دعوت و اقامه حجت و بینات و معجزات بپذیرد. و این، کنایه از جهل و عناد و تقلید کورکورانه آنها از گذشتگان است.

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

یعنی: این چنین ما بر دل های تجاوزکاران طبع می کنیم. ما همانند نقش نگین مهر می زنیم و حالت ثابتی در دل هایشان ایجاد می کنیم که مانع از تأثیر پند و اندرز و مظاهر دیدنی و شنیدنی توحید در آنها می شود. و این معنا را ختم و طبع گویند و از آن تعبیر می شود به مهر قساوت و شقاوت. و ذکر کلمه «معتدین» اشعار بر علیت است، یعنی این طبع به خاطر تجاوز آنها از حدود تکالیف اصولی و فروعی است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧٦﴾ قَالَ مُوسَى لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

ملاً: سران و اشراف قوم که دیدنشان چشم‌ها را پر از ابهت و دل‌ها را پر از هیبت می‌کند.

أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ بِهِ تَقْدِيرَ «أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ إِنَّهُ سِحْرٌ» است.

داستان موسی (ع) و فرعون

تفسیر:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا

یعنی: آن گاه ما پس از آنان، یعنی پس از پیامبرانی که بعد از نوح آمدند و رفتند، موسی و هارون را به سوی فرعون و اشراف قوم او برانگیختیم همراه آیات و معجزات بسیار خود که در برخی از مواضع این کتاب کریم مانند آیه ۱۰۱ اسرای نه گانه بودن آنها و در برخی دیگر مصادیقی از آنها ذکر شده است. و علت ذکر این که آنها به سوی ملاً ارسال شده اند این است که ملاً فرعون پیوسته متصدی امور کشور بودند و قبول و رد آنها قبول و رد اکثریت جامعه وقت بود.

فَأَسْتَكْبِرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

یعنی: پس از آمدن آن دو پیامبر و عرضه داشتن دعوت و معجزات خود، فرعونیان تکبر ورزیدند، و آنان گروهی گنه پیشه بودند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: پس چون حق از جانب ما به سوی آنها آمد، یعنی دعوت حق و معجزات حقی که موسی و هارون آورده بودند، گفتند: به یقین، این جادویی آشکار است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا

یعنی: موسی گفت: آیا به امر حق و حقیقت ثابت، وقتی که به شما عرضه شد می‌گویید جادوست؟! آیا واقعاً این‌ها جادوست؟ ظاهر کلام این است که فرعون و ملأش اهل درک و فهم بودند و قدرت تشخیص حقایق از اوهام و جادو را داشتند، و از این رو آنها را با دو استفهام انکاری متوجه وجدان خودشان می‌کند.

وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ

یعنی: در حالی که هرگز جادوگران رستگار نمی شوند و خود دیدید که در یوم الزینه مغلوب شدید، زیرا اوهام و تخیلات جز منافع محدودی برای اهل هوی اثری ندارد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

یعنی: آنها (یعنی فرعون و سران قومش که همواره با موسی طرف گفتگو و ستیزه بودند) گفتند: ای موسی، آیا تو آمده ای ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم، یعنی از اعتقاد به ربوبیت فرعون و بت های زیر سلطه و ربوبیت او و عادت و سنت های دیرینه آنها، منحرف و منصرف سازی؟!

وَتَكُونَنَّ لَكُمْ أَلْبَانًا فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و در این سرزمین که ملک کشور مصر است، بزرگی و حکومت از آن شما دو نفر باشد؟ مرادشان این است که آمده اید حکومت با سابقه فراعنه را ساقط کنید و در این سرزمین پهناور، دولت اسرائیلی تشکیل دهید و سلطنت کنید؟ ما هرگز اجازه چنین چیزی را نمی دهیم، و ما هرگز به شما ایمان آورنده نیستیم.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ «۷۹» فَلَمَّا حَيَّاءَ السَّحَرَةُ قَالَتْ لَّهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ «۸۰» فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ «۸۱» وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ «۸۲»

تفسیر:

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

یعنی: فرعون حقیقت دعوت و شریعت و معجزات موسی را نادیده گرفت و همه را حمل بر جادو و سحر کرد و در صدد مبارزه و ابطال برآمد، و چنین گفت: هر جادوگر دانا و

ماهر و متخصص در فن سحر در کشور مصر را نزد من آورید.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ

یعنی: پس چون جادوگران آمدند؛ یعنی چون ماهرهای فن جادو در نزد فرعون اجتماع کردند، آنها را از وضع موسی و هارون این گونه خبر داد که دو نفر جادوگر می خواهند در مملکت من فساد برانگیزند و امنیت دینی و اجتماعی مردم را مختل سازند؛ و از آنها خواست با او مقابله به مثل کنند تا سحرشان باطل و قصدشان ریشه کن شود. و در مقدمه این معارضه، آنها را در محیطی وسیع و مجتمعی انبوه در عاصمه کشور در مقابل موسی و هارون قرار داد و بدین ترتیب از رئیس کشور و شاه عصر و اعیان ملت و سران مملکت گرفته تا سربازان صفر در سویی، و دو نفر مدعی نبوت با لباس های ساده و کهنه در سوی دیگر قرار گرفتند.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ

یعنی: پس از آن که جادوگران وارد محل اجتماع شده و در مقر معهود خود و موسی و هارون هم در مقابل آنها قرار گرفتند، موسی سبقت به سخن جست و در خطابی به آنها گفت: آنچه از ابزارهای سحر به صحنه آورده اید و تصمیم افکندن آن دارید، بیفکنید. این سبقت در سخن از این دونفر در مقابل دریای دشمن، و دعوت ساحران به آوردن و افکندن وسایل مبارزه، علامت قدرت روحی موسای کلیم و اطمینان او به خدا و وعده های او و پیروزی در میدان مبارزه است، و همیشه انبیای الهی علیهم السلام چنین بوده اند.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ

پس چون افکندند، یعنی هنگامی که وسایل و ابزارهای جادوی خود را از قبیل ریسمان های رنگارنگ ضخیم و باریک، و عصاها و شاخه های قوی و نازک درخت را افکندند، به ناگاه هریک تبدیل به مارهای مختلف در حرکت و الوان، و اژدرهای عظیم الجثه و حیوانات دیگر عجیب الخلقه که در چشم ناظران محیرالعقول و هولناک می نمود، گردید. موسی در آن حال که با کمال متانت حال آنها را می نگریست، به جادوگران گفت: این که شما آورده اید و چنین منظره ای ایجاد کرده اید و همه در ترس و رعب فرو رفته اند، سحر است، یعنی جادوی بی حقیقتی بیش نیست، و اینک به زودی

خداوند آن را باطل و تباه خواهد نمود، زیرا خداوند عمل فسادانگیزان را اصلاح نمی کند.

و ابطال سحر آنها به این بود که موسی عصایش را افکند که ناگاه اثرهایی بزرگ شد و مارهای آنان را بلعید.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

کلام عطف است به «سییطله» و تتمه سخن موسی است.

یعنی: و خداوند حق را به کلمات خود ثابت می کند، هرچند گنهکاران کراهت داشته باشند. مراد از حق، اصول و معارف و شرایع الهی است که پیوسته در طول تاریخ در تعارض و تضاد با سنت ها و مذاهب باطل بوده است. و مراد از «کلمات» حکم مندرج در لوح محفوظ و سنت جاریه اوست از روز اول که چون میان حق و باطل نبردی در گیرد بالأخره حق را غالب و پیروز و پابرجا می کند.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ «٨٣»
وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ «٨٤» فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
«٨٥» وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ «٨٦»

لغت و اعراب:

مَلَأَهُمْ مرجع ضمیر جمع «قوم» است. أَنْ يَفْتِنَهُمْ بدل است از فرعون یعنی «من فتنه فرعون» و مرجع ضمیر فاعل «فرعون» است. عَالٌ: شیء مرتفع و بلند و در این جا به معنای غالب و قاهر و مسلط. فتنه: عذاب، آزمایش، و فتنه به تقدیر «موضع فتنه».

ص: ۴۰۸

تفسیر:

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ

یعنی: پس از مبارزهٔ ساحران با موسی و شکست آنها، باز هم کسی به موسی ایمان نیاورد جز فرزندان او، یعنی جوان های بنی اسرائیل نه بزرگسالان و نه کودکان؛ آن هم با ترسی از فرعون و از سران و اشراف خودشان که مبادا فرعون آنها را مورد عذاب و شکنجه قرار دهد.

و علت ترس آنها از سران قوم خود این بود که سران آنها زیر سلطهٔ طاغوت زندگی می کردند و صاحب مال و ثروت و جاه شده بودند و هرچند قلباً طرفدار موسی بودند، لکن روی علاقه به جاه و مال و بیم آن که فرعون همه را از آنها بگیرد عملاً طرفدار فرعون بودند و جوانان مؤمن از آنها نیز می ترسیدند که مبادا کار به اطلاع فرعون برسد.

وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرَفِينَ

یعنی: به یقین فرعون در روی زمین غالب و قاهر بود. ظاهر جمله این است که فرعون بر همهٔ سکنهٔ آن روز زمین سلطنت داشته، و این نکته از برخی روایات هم استفاده می شود. و حَقّاً که او از اشراف کاران بود، یعنی از تجاوزگران از حدود انسانی و حقوقی عقلایی و شرعی الهی بود.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنُتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ

یعنی: و موسی به قوم خود - و ذرّیهٔ قوم که ایمان آورده بودند - گفت: ای قوم من، اگر شما به خداوند گرویده اید پس بر او توکل نمایید اگر به یقین تسلیم او هستید. مراد این است که توکل، نیازمند دو شرط است: ایمان که مرحلهٔ اول است، و تسلیم که مرحلهٔ دوم است. و جدا کردن دو شرط در کلام برای بیان این است که شرط اول را دارید، پس در تحصیل شرط دوم بکوشید.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس قوم او گفتند: ما بر خدا توکل کرده ایم؛ پروردگارا، ما را فتنه ای برای گروه ستمکاران قرار مده. یعنی مورد عذاب و شکنجهٔ آنها قرار مده. و یا آن که ما را مورد

آزمایش آنها قرار مده، که آنها را به وسیله تسلط بر ما بیازمایی که قهراً ملازم آزمایش ما هم خواهد بود.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

یعنی: ما را به رحمت و احسان خویش از سلطه گروه کافران نجات بخش.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّنَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

لغت و اعراب:

تبوأ زید: منزل گرفت زید. و در خود کلمه، منزل اتخاذ شده و چون تبوأ زید منزلاً گویند، تجرید می شود و «تبوأ» تنها به معنای گرفتن استعمال می شود. قبله مصدر است به معنای استقبال خاص مانند جلسه، و نیز قبله چیزی است که به سوی آن استقبال می شود، و نیز به معنای متقابل، و جهت. بشر المؤمنین فاعل بشر «موسی» است. طمس الشيء - از باب ضرب -: محو و نابود کرد آن را. شد الشيء: بست و محکم کرد آن را. ليضلوا متعلق است به آیت و لامش لام عاقبت است.

ص: ۴۱۰

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا

یعنی: و به موسی و برادرش هارون وحی کردیم که برای قومتان در مصر خانه هایی اتخاذ کنید. طبق تواریخ، بنی اسرائیل در آن هنگام به نحو صحرانشینانی زندگی می کردند، وحی آمد که در خود مصر که مرکز سلطنت آل فرعون بود خانه بسازند و شهرنشین گردند.

وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و خانه های خود را مقابل هم بسازید. مثلاً شهرکی درست کنید که خانه ها در یک جا و مقابل هم قرار گیرد. و این بدین منظور بود که در شهر پراکنده نشوند و از اختلاط با فرعونیان نجات یابند، و نیز برای برپا کردن نماز جماعت و اجتماعات و سخنرانی های موسی و خودشان بوده. و محتمل است که مراد «واجعلوا بیوتکم متوجهه إلى القبلة» باشد، یعنی همه خانه ها را روی به سوی کعبه بنا کنید طبق آنچه نقل شده که همه پیامبران ابتداءً مأمور به سوی کعبه بودند. و ظاهراً این وقایع پس از پیروزی موسی بر فرعون و سحره وی و در زمان اقامت گزیدن موسی و هارون در مصر و پیش از کوچ دسته جمعی برای عبور از نیل بوده است. و نماز را برپا کنید، و ای موسی مؤمنان و گروندگان دعوت را بشارت ده، یعنی بشارت به پیروزی بر فرعونیان.

و در این آیه ضمیر مخاطب در فعل اول تنبیه، و در فعل دوم و سوم جمع، و در فعل چهارم به نحو مفرد آمده، به لحاظ آن که ابلاغ دستور خانه سازی بر عهده دو پیامبر بوده، و خانه ها را رو به رو ساختن و نماز را برپا نمودن تکلیف همه، و بشارت به فتح و پیروزی دنیا یا پاداش در آخرت از وظایف ولی امر و امام ملت است و او تنها موسی بود، زیرا تعدد رسل در یک زمان جایز است و تعدد امام و ولی امر جایز نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ

یعنی: و موسی گفت: پروردگارا، تو خود فرعون و سران و اشراف قوم او را زینت و زیور و اموالی در زندگی دنیا داده ای. مراد از زینت در نزد عرف و مردم، وسایل زندگی و

آرایش حیات است، مانند لباس های فاخر و مرکب های زیبا و خانه های مجلل و اثاث خانه متنوع و پرارج و نحو آنها. و مراد از مال، سایر اموال اشخاص است از عمومی و خصوصی و دولتی و سپاه و عِدَّة و عُدَّة، و این علاوه بر فزونی نفوس آنها بود که بنی اسرائیل در مقابل آنها در اقلیت سخت قرار داشتند. و نیز موسی گفت: پروردگارا، نتیجه آن عطیة وافره و زینت و اموال این شده که آنها مردم را از راه مستقیمت گمراه سازند.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

یعنی: پروردگارا، اموال آنها را محو و نابود ساز و دل هایشان را بسته و سخت گردان، یعنی مُهر قساوت و شقاوت بر آنها بزن، به گونه ای که دعوت پیامبران و اندرز رسولان و آیات کتاب های آسمانی در آنها اثر نکند و در نتیجه ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.

مراد از عذاب دردناک مرگ و عذاب برزخ است یا عذاب دنیوی دسته جمعی، مانند غرق و زلزله و رَجْفَه که پس از نزول آنها ایمان آوردن پذیرفته نیست. و این نفرین از موسی و برادرش پس از تکرر دعوت ها و پس از دادن مهلت ها و اتمام حجت ها از سوی آنها و پس از رد و انکار و عناد و اصرار از جانب قوم است به گونه ای که یقین به عدم ایمان آنها حاصل شده بود، نظیر نفرین نوح پیامبر که خدا از عدم ایمان قومش خبر داده بود، و گرنه هیچ گاه پیامبران رحمت، وسیله عذاب نمی شوند که پیش از استحقاق، عذاب بخواهند.

قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: خداوند در خطابی به موسی و هارون فرمود: حتماً دعای شما دو نفر پذیرفته شد و مورد اجابت قرار گرفت. (ظاهر آیه سابق این است که دعا تنها از جانب موسی بود و در این آیه به هر دو نسبت داده شده، و از این رو مفسران گفته اند که: در دعای سابق، هارون نیز شریک بوده ولو به وسیله گفتن آمین.) پس هر دو مستقیم باشید، یعنی در دعوت خود و هدایت جامعه پایدار و استوار باشید و هرگز از راه نادان ها پیروی نکنید، یعنی راه نادان های عصر که شئون زندگیشان عقاید خرافی و رذایل اخلاق و عمل های زشت و پلید است.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَيْدُوا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا
 إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ «٩٠» أَلَا نَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ «٩١» فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لَتُنَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً
 وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ «٩٢»

لغت و اعراب:

أتبعه و تبعه: پیروی کرد از او. غرق - به فتح راء - غرق شدن. بغی: ظلم. عیدو: تجاوز، و هر دو حال اند از فاعل أتبعهم، یا
 مفعولله اند، یعنی باغین و عادین، یا: للْبَغْيِ وَالْعَيْدِ. آمَنْتُ أَنَّهُ به تقدیر «بأنه». الـان همزة استفهام انکاری، و الف لام عهد
 حضوری است، به تقدیر «قیل له الان امت»؟ و ان با الف لام، ظرف مبنی بر فتح و اسم زمان حال است.

تفسیر:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ

یعنی: و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم. یعنی از رود نیل که همانند دریایی بود، از ساحل طرف مصر به ساحل مقابل
 رساندیم، بدین طرز که چون شمار آنها قریب ششصد هزار نفر بود و آنها از تعقیب فرعونیان در هراس بودند، جاده های وسیع
 و متعددی به اندازه گنجایش آنها با مراکب و اثاث و مواشی، در جهت عرض آب گشودیم و کف رود را که از آغاز
 خلقتش آفتاب ندیده بود خشک و هموار ساختیم تا همه به راحتی عبور نمایند.

ص: ۴۱۳

یعنی: پس از آن که بنی اسرائیل از رود گذشتند، فرعون و سپاهیانش به انگیزه ستم و تعدی آنان را تعقیب کردند. و جهت تعقیب وقتی بود که بنی اسرائیل از شهر مصر به تدریج به امر موسی بیرون آمده در بیرون شهر اجتماع کرده و به سوی مقصدی که بدان مأمور بودند حرکت کردند. فرعونیان پس از توجه با لشکر عظیمی به فرماندهی خود فرعون در تعقیب آنها از شهر بیرون شدند و پس از خروج بنی اسرائیل از دریا به ساحل دیگر، فرعونیان به ساحل آن رسیدند و چندین جاده وسیع قابل عبور در کف رود نیل یافتند که بنی اسرائیل از آنها عبور کرده بودند.

این جا فرعون و خواصش چه فکری و تبادل نظری کردند، معلوم نیست، ولیکن در تفاسیر آمده که جبرئیل امین به صورت سوار بر مادیانی در جلو او وارد جاده شد و میکائیل اسبان آنها را از پشت تازیانه می زد و به داخل جاده ای سوق می داد و اسب فرعون با دیدن اسب جبرئیل، عنان از کف اختیار او برگرفت تا همه وارد جاده شدند.

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ

یعنی: در جاده های آب رفتند تا آن گاه که فرعون را غرق شدن دریافت، یعنی مقدمات مرگ به گونه ای که جز وقت گفتن چند جمله نمانده بود وی را فرا گرفت. و ظاهراً این در جایی بود که فرعون در مقدمه لشکر در آخر جاده آبی و در نزدیکی خروج به ساحل دیگر بود و آخر لشکر هم از ساحل اول وارد جاده شده بودند، که به حکم حضرت حق آب ها از صورت انجماد جاده ای و دیوارها و فواصل بیرون آمد و فرعون و لشکریانش را همراه خود برد.

قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

یعنی: فرعون در آن حال گفت: من ایمان آوردم به این که خدایی نیست جز همان خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، و من از تسلیم شدگان پیشگاه اویم.

الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: در آن زمان به فرعون گفته شد: آیا الآن ایمان می آوری؟ (یعنی در وقتی که اختیار از تو سلب گشته و عملت قابل قبول نیست؟ و این همان زمان است که موسی و

هارون در مقام نفرین از خدا خواستند که فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) و حال آن که پیش از این گناه کردی و از مفسدین بودی. یعنی از آغاز عمرت تا حال که پایان آن است گناه کردی و پیوسته از فسادانگیزان روی زمین بودی به فساد اعتقادی شرک و کفر، و فساد عملی ضلالت و اضلال.

آگاهی دانشمندان اهل کتاب از قرآن کریم

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ

یعنی: پس در نتیجه آن گناهان و افساد، امروز تو را به بدنت نجات می دهیم، میان روح و جسمت فاصله می افکنیم، روح را همانند سایر شقاوت‌مندان به برهوت می فرستیم و بدن بی جان را از وسط امواج به ساحل می افکنیم تا برای کسانی که پس از تو می آیند نشانه ای گردی، یعنی نشانه ای از قدرت و عظمت خدا، و قهر او بر طاغیان و تبهکاران، و سقوط شوکت ظاهری قدرت طلبان و ستم پیشگان، و علامت و نشانه ای که ادعای ربوبیت عالیه باطل، و فرعون زمان جز عبدی ذلیل در قبضه قدرت خدای جلیل نبوده است. و حقیقت این است که بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما سخت در غفلت اند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

بَوَّأَ: منزل و مکان داد او را. مَبَوَّأً: منزل و مسکن، و اضافه آن به صدق شبيه بیان است.

طَيِّبٌ: حلال نزد شرع، پسندیده نزد عقل، پاکیزه نزد طبع.

تفسیر:

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

این آیه به منزله شکایت از بنی اسرائیل و عتاب آنهاست که پس از نجات از چنگال

فرعونیان و قرار گرفتن در وفور نعم الهی، کفران نعمت کردند و از روی علم و عمد به اختلاف پرداختند.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما بنی اسرائیل را در منزلگه صدق جای دادیم، و از پاکیزه ها به آنها روزی دادیم.

کلمه «صدق» به معنای راستی و درستی است و چون عنوانی به آن اضافه شود مانند وعده صدق و لسان صدق، مراد آن است که این عناوین، واجد آثار و لوازم مطلوب است نه فاقد آن. و معنای وعده صدق آمدن وفا به دنبال آن و لسان صدق ترتب آثار خوب و صدق بر گفتار آن است. پس معنای منزل و مسکن صدق، وجود آثار مطلوب از آن مسکن است، مانند آب و هوای پاکیزه، وفور نعمت، سرسبزی محل و نحو آن. و مراد از این منزل در آیه، بیت المقدس و شامات است خاصه در آن عصر که نعمت در آن جا بسیار فراوان بوده است. و بنابراین جمله «و رزقناهم» توضیح صدق است و اشاره به آن که آنچه دادیم همه حلال شرعی و پاکیزه طبعی بود.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

یعنی: پس اختلاف نکردند تا آن گاه که علم به معارف تورات برای آنان حاصل شد.

مفاد فاء در اول آیه این است که پس از آن همه نعمت ها، آنان با یکدیگر به اختلاف برخاستند و اختلافشان پس از علم و ادراک پیدا شد. و مراد، نزاع و اختلاف آنها در کتاب آسمانی تورات است که پس از عبور از رود نیل و پیش از گرفتاری در تیه، برای آنها نازل گردید و موسی و هارون در تعلیم آن کوشیدند، و پس از ارتحال هر دو پیامبر، علمای آن کتاب با هم در اختلاف شدید قرار گرفتند و به بیش از هفتاد فرقه متفرق گشتند و این اختلاف تا زمان ظهور اسلام ادامه داشت.

و ممکن است مراد از این جمله بیان اختلاف یهود درباره پیامبر اسلام و کتاب و شریعت او باشد. یعنی آنها پیش از مبعوث شدن محمد صلی الله علیه و آله به بعثت و کتاب و شریعت او معتقد و مؤمن بودند و اختلافی در میانشان نبود تا آن گاه که پیامبر مبعوث شد و به قرائن قطعی موجود در کتابشان، و در وجود اقدس پیامبر اسلام و کتاب و سیره عملی او، برای آنها علم به صدق او پیدا شد، سپس میانشان اختلاف افتاد و عده ای منکر او شدند.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

به یقین پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد نمود. یعنی خواه در موارد اختلاف و تفرقه آنها پیش از اسلام در اصول و فروع دین و مفاهیم کتابشان، و خواه در مورد اختلاف و تفرقه آنها در پذیرش اسلام.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
«۹۴» وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۹۵»

تفسیر:

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ

یعنی: پس اگر از آنچه بر تو فرو فرستاده ایم در شک و تردید باشی، از کسانی که پیش از تو همواره کتاب آسمانی را می خوانند، (۱) بپرس. خطاب در این آیه به پیامبر اسلام است و ممکن است به یکایک امت او باشد، و لازم این تعبیر این نیست که پیامبر شک و تردیدی در وحی خویش داشته، بلکه این تعبیر به نحو فرض شایع است و در این جا اشاره به این است که آنچه بر تو نازل شده از معارف اسلامی راجع به مبدأ و توحید و صفات حق و معاد، و آنچه برای تو آمده از شریعت و اصول و فروع و قصص و امثال و اندرز، همه اصول کلی عقلایی غیر قابل شک و متکی به دلایل روشن و اصول و براهین واضح است، و بر فرض شک و تردید، این مطالب مورد تأیید کتاب های آسمانی گذشته است، از خوانندگان آنها سؤال کن یعنی آنان که می دانند و معارف آن را از جامعه خویش کتمان نمی کنند.

لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

ص: ۴۱۷

۱- . یا: کتاب آسمانی نازل شده پیش از تو را می خوانند.

حتماً و بی تردید، حق از جانب پروردگارت به تو رسیده است، یعنی دین حق و شریعت حق و کتاب حق و معارف بی پایان از سوی حق که در آن کتاب مندرج است. پس هیچ گاه از اهل شک و تردید مباش.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ

عطف است به جمله قبل، یعنی نه از اهل شک و ریب باش و نه از کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند، یعنی آیات قرآن مجید او را که در لوح محفوظ مندرج است و آیات کتاب تکوینی او را که در آفاق و انفس متجلی است، که اگر تکذیب کنی از زیانکاران خواهی بود.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ «۹۶» وَلَوْ حِجَاءُ تُهْمُ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ «۹۷» فَلَوْلَا كَانَتْ قُوَّةً أَمَّنتُ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ «۹۸»

لغت و اعراب:

لولا- برای تحریص و ترغیب است و چون بر فعل ماضی داخل شود افاده توییخ و نکوهش می کند. کانت تامه است یعنی «وُجِدَتْ». قریه: مجتمع انسانی. إِلَّا قَوْمٌ استثناء منقطع است.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به یقین، کسانی که درباره آنها کلمه پروردگارت ثابت و مسلم شده (یعنی کفار و

ص: ۴۱۸

مشرکانی که پس از دعوت پیامبران، از روی هوا و عناد بر کفرشان اصرار ورزیده اند. و مراد از «کلمه خداوند» نوشته شدن استحقاق دوزخ برای آنها در لوح محفوظ است که قابل تغییر و محو و اثبات نیست) آنها هستند که هرگز ایمان نمی آورند؛

توبه قوم یونس (ع)

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

یعنی: هر چند برای آنها هر نوع آیه و نشانه ای بیاید (مراد همه معجزاتی است که آنها خود اقتراح و درخواست کنند یا خدا برای آنان بفرستد) تا آن گاه که عذاب دردناک را ببینند، چنان که در گذشته اقوام نوح و هود و صالح و لوط و موسی چنین بودند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا

یعنی: پس چرا مجتمعی پیدا نشد که ایمان بیاورد تا ایمانش او را سود بخشد؟ یعنی چرا از میان مجامع و اقوام گذشته که با عذاب های دسته جمعی نابود گشتند نظیر قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و غیر آنها، مجتمعی پیدا نشد که به موقع و در حال اختیار و پیش از حتمی شدن عذاب، ایمان آورد تا از ایمانش سود برد؟!

إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

یعنی: مگر قوم یونس، یعنی آنها را استثنا می کنم، آنها هنگامی که به موقع ایمان آوردند ما عذاب خوارکننده و رسوایی آور را از آنها در زندگی دنیا برطرف کردیم و آنها را تا مدتی برخوردار نمودیم.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

مقدمتاً باید گفت: مشیت و اراده مترادف اند به معنای خواستن. و اراده در اصطلاح اهل

حدیث بر دو قسم است، زیرا گاهی انسان کاری را اراده می کند که خود انجام دهد، این را اراده تکوینی نامند، و گاهی می خواهد که دیگری انجام دهد و به او امر می کند، این امر را از امر نسبت به آن کار اراده انشائی گویند. و اگر این امر و دستور در مقام جعل حکم دینی باشد اراده تشریحی نامند. و بنابراین، چون خدا اراده کند کاری را خود انجام دهد مانند راندن ابر از جایی به جایی و باراندن در محیطی، اراده اش تکوینی است، و چون می خواهد بنده اش نماز بخواند و امر می کند، امرش اراده تشریحی است.

و باید دانست که اراده خدا نسبت به همه واجبات شرع، نظیر نماز و روزه، تشریحی است، بلکه همه تکالیف پنج گانه شرع به نام اراده و کراهت و اباحت تشریحی خدا نامیده می شوند، و خداوند واجبات و مستحبات را از مکلفان به اراده تشریحی خواسته، و محرمات و مکروهات را به کراهت تشریحی نهی کرده، و مباحات را به نحو انشای تشریحی مباح نموده است.

و نیز باید دانست در مواردی که گفتیم که خدا اراده می کند کاری از بشر صادر شود و بدان امر می کند، مراد این است که می خواهد بشر آن را به اراده و اختیار انجام دهد نه به اکراه و اجبار، و گرنه آن فعل قهراً انجام می یابد و نیاز به امر و فرمان ندارد، و هم چنین است در جانب محرمات و مکروهات.

ایمان اجبارپذیر نیست

تفسیر:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا

یعنی: و ای پیامبر، اگر پروردگارت اراده کند همه آنان که در روی این زمین اند یکسره ایمان می آورند. مراد از اراده در اینجا اراده تکوینی حتمی است، یعنی اراده کند که مردم بدون اراده و اختیار، قهراً و جبراً اعتقاد پیدا کنند، نظیر اراده او در تمام شئون عالم هستی.

و غرض این است که خدا چنین اراده ای نمی کند، زیرا این جهان دار تکلیف است و در این جا پس از تعلق تکلیف به بشر، سنت جاریه خدا این است که طاعت و مخالفت از بشر در همه اعمال متعلق تکلیف، به اراده و اختیار او صادر گردد و هیچ اکراه و اجباری در بین نباشد تا آن که همه مورد آزمایش قرار گیرند و استحقاق پاداش و کیفر پیدا کنند و مسأله

معاد و عالم جزا و نعمت و عذاب و بهشت و دوزخ لغو و باطل نگردد.

آلودگی بی خردان

أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، آیا تو مردم را مجبور می کنی تا مؤمن باشند؟ مراد این است که پس از تعلق اراده تکوینی خدا بر این که افراد بشر باید در ایمان و عمل مختار باشند، تو چگونه می توانی آنها را به اکراه مؤمن کنی؟ نه تو را توان این کار هست و نه من آن را می پذیرم.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

یعنی: پس از بیان آن که خداوند اراده تکوینی بر ایمان قهری همه ندارد، در این آیه اشاره است به این که هر نفسی هم که به اختیار خود ایمان می آورد جز به اذن خدا نیست.

معنای آیه: هیچ نفسی را نرسد و نسزد و بلکه عقلاً ممکن نباشد که ایمان بیاورد جز به اذن خداوند.

مراد از «اذن» در این جا توفیق خاص و یاری و هدایت غیبی و الهام فطری و درونی است که پس از پذیرا شدن مکلف دعوت دین را، خداوند درباره پذیرندگان انجام می دهد.

زیرا تا خداوند به وسیله راه های عقلی و ارسال رسولان و تعالیم آنها مؤمنان را یاری نکند ایمانشان به ثمر نمی رسد.

وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: و خداوند بر کسانی که اندیشه نمی کنند، یعنی درباره کفاری که دعوت حق را رد می کنند و پیامبران الهی را بدون تدبّر و تعقل انکار می نمایند، در برابر توفیق پذیرندگان، پلیدی کفر و فسق را قرار می دهد.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ «۱۰۱» فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ «۱۰۲» ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ «۱۰۳»

و ما تغنی «ما» نافیه است یا استفهامیه. أُغْنی عنه: کفایت کرد از او، و أُغْنی عنه العذاب: دفع کرد عذاب را از او. نُذِر: جمع نذیر، و نذیر گاهی مصدر است به معنای انذار یعنی هشدار، و گاهی به معنای منذر یعنی انذارکننده و بیم دهنده. ایام جمع یوم است و غالباً کنایه است از نعمت‌ها یا عذاب‌ها و حوادث تاریخی و سلطه قبایل و نحو آنها. ثم ننجی عطف است به محذوف، به تقدیر «نهلك الأمم ثم ننجی». كذلك متعلق است به ننج المؤمنین و اشاره به انجاء رسولان. حقاً علينا جمله معترضه میان كذلك و ننج، منصوب است به فعل محذوف، به تقدیر «حقاً علينا حقاً و ثبت ثبوتاً». المؤمنین الف لام عهد است، اشاره به مؤمنان عصر نزول این آیات.

تفسیر:

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و این زمین چه چیز است؟ یعنی به چشم سر در ظاهر آنها بنگرید و به چشم دل در بواطن و حقایق نهفته آنها دقت کنید. مراد تأمل در عظمت خلقت آنها و وجود عجایب و انواع مخلوقات جوئی و زمینی از جمادات و نباتات و حیوانات است به گونه‌ای که تحدید و احصا و شمارش گوشه‌ای از آنها از توان فکری بشر بیرون است. و در این جمله عمدتاً مخاطب پیامبر و کفار و مشرکان اند و در جمله بعد، اظهار تأسف از عدم تأثیر دعوت انبیا در آنها.

وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

«ما» ی اول جمله نافیه است، یعنی: و هرگز آیات و نشانه‌های توحید تجلی یافته در آسمان‌ها و زمین و آفاق و انفس، و نیز انذارها و هشدارها که توسط پیامبران انجام می‌شود یا وجود انذارکنندگان، به حال ملتی که ایمان نمی‌آورند سودی نمی‌بخشد. و ممکن است «ما» ی مذکور، استفهامیه باشد، یعنی و چه سودی دارد آیات و نشانه‌ها و انذارها و انذارکنندگان برای گروهی که ایمان نمی‌آورند؟ یعنی به خاطر رسوخ کفر و

شرک در روحشان، و نفوذ محبت بت‌ها و پرستش آنها و رسوب عادات و رسوم جاهلیت در سویدای قلبشان ایمان نمی‌آورند.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

استفهام انکاری و اعجابی و توییحی است متفرع بر سودبخش نبودن آیات الهی و اندازهای انبیا در حق آنها.

معنای آیه: پس از این، آیا آنان جز نظیر حوادث واقعه بر کسانی را که پیش از آنها گذشته‌اند منتظرند؟ مراد این است که مشرکان و کفار امروز نیز همان عذاب‌های دسته‌جمعی غرق در آب و بادهای مسموم و سنگباران و صاعقه را می‌خواهند. ای پیامبر، بگو: شما منتظر باشید، من نیز همراه شما از منتظرانم. یعنی من نیز منتظر پیروزی برای خود و نزول عذاب برای شمایم. و محتمل است که آیه اشاره به جنگ بدر باشد.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا

یعنی: سپس فرستادگان خود و کسانی را که به آنها گرویده بودند نجات می‌بخشیدیم.

یعنی سیره ما بر این بوده است که چون تصمیم بر عذاب قومی می‌گرفتیم رسولان و مؤمنان را از آن رهایی می‌بخشیدیم، مانند نوح و قوم او و لوط و اهل او و موسی و بنی اسرائیل را.

كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ما همانند آنها این مؤمنان را، یعنی آنهایی را که فعلاً به تو گرویده‌اند نجات می‌دهیم، و این کار، امری حق و ثابت بر عهده ماست.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۱۰۴» وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۰۵»

دین: طاعت، جزاء، مجموعه قوانین آسمانی که برای حیات معنوی و سعادت جامعه بشری به وسیله پیامبران الهی به آنها ابلاغ می شود. فلاعبد بدل جواب شرط است، به تقدیر «فأخبركم أنه هذه الأمور». و أن أقم و لاتكونن عطف اند به أن أكون در آیه قبل، پس أمرت سه متعلق مضارع و امر و نهی دارد، به تقدیر «أمرت بالكون من المؤمنین و إقامة الوجه للدين، و عدم الكون من المشركين». حنیفاً حال است از وجه یا از دین.

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

یعنی: ای پیامبر، به کسانی که در حقیقت و صحت و ثبوت مجموع قوانینی که به نام دین اسلام از جانب خدا آورده ای ریب و تردید دارند، بگو: ای مردم، اگر در دین من شک دارید، پس بدانید که روح دین من و اساس و پایه اش این است که آنچه را شما به جز خدا و به جای او می پرستید از قبیل بت ها و ستارگان و غیر آنها من نمی پرستم.

وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ولکن من خدا را می پرستم، همان که شما را قبض روح می کند و جان همه تان را می ستاند. و ذکر این فعل از میان افعال و اوصاف خداوند، به خاطر تأکید در تهدید آنهاست به دنبال تهدید در آیات قبل. و من مأمور شده ام که از گروندگان باشم، یعنی از گروندگان به دین خود که یکی از علایم صدق مدعیان مذهب و مکتب است.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: و نیز به من امر شده که صورت دلت را به سوی این دین کن در حال حنیفیت و حق گرایی. یعنی در حالی که تو خود حنیف باشی، و روح حق گرا و در همه حال و در همه امور مایل به حق باشد، و در حالی که این دین نیز حنیف است، یعنی اصول و فروع و اخلاق و معارفش همه حق گرا و به سوی حقیقت و مصلحت و حکمت است. و هرگز از مشرکان مباش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ «۱۰۶» وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «۱۰۷»

تفسیر:

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ

آیاتی است در آخر سوره در تأکید دوری از شرک و توجه به خداوند مقتدر، و پذیرش وحی و دین. یعنی: ای پیامبر، به غیر خدا و به جای او هرگز چیزی را مخوان که نه سودی به تو می بخشد و نه زیانی به تو می رساند. مراد توجه و اعتقاد به بت ها و ستارگان و سایر جمادات است که توان سود و زیان در آنها نیست، بلکه فرشتگان و انبیا نیز چنین اند، زیرا آنها نیز مملوک خدا و در قبضه قدرت او هستند و به استقلال از آنها کاری ساخته نیست.

فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس اگر چنین کردی، که مشرک شوی و غیر خدا را بخوانی، در آن هنگام حتماً از ستمکاران خواهی بود، یعنی ستم به خدا به واسطه اشراک، و ستم به پیامبران به ردّ و تکذیب آنها، و ستم به قوانین متعالی آسمانی تهیه و تنظیم خدا، و ستم به نفس خود و جامعه و پیروان خود.

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ

یعنی: و اگر خداوند تو را ضرری رساند، هرگز کسی نیست که آن را برطرف سازد جز خود او. مراد از ضرر، مطلق آسیب است، خواه معلول حوادث عالم تکوین باشد که به اقتضای نظام اتم جهان هستی به او می رسد، و یا معلول فعل خود شخص و کیفر دنیوی گناهان او، مانند مرض و فقر و مرگ ارحام و تلف اموال و شکست در جنگ و اختلاف در

امور و هجمه دشمن و غیر آنها.

وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی: و اگر تو را به خیری قصد کند، هرگز کسی را توان ردّ تفضّل او نیست. مراد از «خیر» مقابل «ضرر» است، خواه غیراختیاری باشد، نظیر رحمت های واسعة او در دنیا و آخرت که به نحو تفضّل نه استحقاق به بندگانش می رساند، و خواه تفضّل و عطیّه استحقاقی باشد که به پاداش اعمالش در دنیا و آخرت به او می دهد. این تفضّل را به هر یک از بندگانش که بخواهد می رساند، و اوست که بسیار آمرزنده و مهربان است. و غرض آن که خدایی چنین مقتدر و آمرزنده را همتای جماداتی بدون کمالات قرار دادن ستمی است بزرگ.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
«۱۰۸» وَأَتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ «۱۰۹»

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

یعنی: در این آیه دستور است به پیامبر اسلام و به هر مؤمن که مردم دنیا را مورد خطاب قرار دهند و رسیدن کتاب آسمانی قرآن و شریعت اسلام را که حق و ثابت است به همه ابلاغ نمایند. و این خطاب طبعاً انشایی است و پس از ابلاغ نسبت به هر مکلفی که بشنود و بفهمد فعلی، و پیرویش واجب می شود، و نسبت به غیر آنها از غایبان و معدومان انشایی است که برای مجامع بشری تا انقضایشان به تدریج، فعلی و منجز خواهد بود.

معنای آیه: بگو: ای مردم، به یقین، حق یعنی دین اسلام و شریعت محمدی به وسیله

پیامبر خاتم، از سوی پروردگارتان به شما رسید، پس هر که هدایت یافت به سود خود هدایت می یابد، یعنی حیات طیبۀ دنیا و سعادت ابدی آخرت از آن او خواهد بود.

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

یعنی: و کسی که گمراه شد، و در این حال هدیه دین را از جانب خدا نپذیرفت و راه راست را گم کرد، جز این نیست که به ضرر و زیان خود گمراه گشته است. زیرا زندگی اندک و ناآرام دنیا و عذاب ابدی آخرت از آن او خواهد بود. و من هرگز متکفل امور شما نیستم. بلکه وظیفه من ابلاغ شریعت و بیم دادن و مژده رسانی است، و اما اجبار قلبی و اکراه باطنی بر آن در توان من نیست، و اجبار جامعه به پذیرش حکومت الهی و تسلیم شدن در برابر آن از وظایف ولایت امر و امامت امت است، و پاداش و کیفر دنیوی و اخروی به مطیعان و عاصیان از شئون و آثار ربوبیت خداست.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

یعنی: و ای پیامبر، از آنچه به سوی تو وحی می شود پیروی نما، و صبر کن تا خداوند داوری کند، و او بهترین داوران است. مراد از پیروی کردن از وحی، پذیرفتن تمام احکام وحی شده و عمل نمودن به آن و ابلاغ آن به جامعه است. و مراد از صبر، تحمیل مشقت های بی پایان ابلاغ آن است از اتمام حجت به منطق، و اظهار معجزه، و صبر بر ردّ و تکذیب و عکس العمل های خشن و برافروختن آتش فتنه و جنگ و غیره از سوی مخالفان و منکران.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۱» الرِّكَابُ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ «۱» أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ
وَبَشِيرٌ «۲»

لغت و اعراب:

کتاب خبر مبتدای محذوف، به تقدیر «هذا کتاب» و اشاره به مجموع قرآن مجید ثابت در علم ازلی الهی و مندرج در لوح محفوظ است، هرچند در وقت نزول این آیات و وقوع این اشاره، همه آن نازل نشده بود. احکام: محکم و استوار کردن. من لدن صفت دوم کتاب است. أَلَّا تعبدوا به تقدیر «أُحْكَمْتُ و فَصَّلْتُ لِأَن لا تعبدوا». إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ «قل لهم».

تفسیر:

الرِّكَابُ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ

درباره حروف مقطعه در آغاز سوره بقره بحث شد.

یعنی: این قرآن کتابی است که همه آیاتش استحکام یافته است. این قرآن تنظیم شده

در ملاً اعلی و اهدا شده به جامعه بشری، الفاظ و آیه ها و سوره هایش از نظر فصاحت لفظ و زیبایی سخن و بلاغت بیان و تناسب نظم و روشنی عبارت در کمال اتقان و استحکام است. و یا آن که معانی و محتوای آیات آن از نظر عمق مطالب و ژرف بودن معارف، و مصونیت از خطا و اشتباه، و خلو از تعارض و تناقض، و محفوظ بودن از نسخ مجموع، در نهایت استحکام و استواری است.

ثُمَّ فَضَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ

یعنی: سپس آیات این کتاب تفصیل داده شده است. وحی خدا به صورت کلمات رسا و جملات مستقل و آیه های مختلف و سوره های متنوع و قصه ها و پند و اندرزها و مواعظ و امثله و نحو آن شرح و توضیح داده شده است. و این کتاب از جانب خدایی حکیم و آگاه است؛ حکیم در اتقان امر تکوین و تشریح، و آگاه از امور پنهان و آشکار. و ممکن است در معنای این دو جمله گفته شود: مراد از آیات، معانی و معارف این کتاب است. یعنی همه محتوای معانی این کتاب در لحاظ اول بر اساس و پایه توحید استحکام یافته و استوار گشته که گویی همه مندرج در حقیقت توحید و وحدت وجودی آن است؛ و سپس در لحاظ دوم به مرحله تفصیل و انبساط در آمده و ابعاد گوناگونش در صورت عقاید اصولی و صفات جلال و جمال و شئون توحید و نفی شرک و کفر، و در شکل اخلاق و صفات و ملکات فاضله و دوری از رذایل، و در انحاء مختلف اعمال نیکو و اجتناب از پلیدی های افعال، در این کتاب ظهور و تجلی یافته است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ

یعنی: این کتاب بدین منظور، تحکیم و تفصیل یافته که جز خدا را پرستش نکنید، خواه از جمادات خاکی باشد مانند بت ها، یا از فرشتگان آسمانی، و یا عَزَّوَجَلَّ و مسیح پیامبران زمینی. و ای پیامبر، بگو: حقیقت این است که من برای شما از جانب خداوند هشداردهنده و مژده رسانم؛ هشدار دهنده از مخالفت خدا به کفر و فسق، و مژده رسان به اطاعت او به ایمان و عمل صالح. (۱)

ص: ۴۳۰

۱- . یا: هشداردهنده از مخالفت خدا به عذاب دردناک، و مژده رسان به پاداش بزرگ بر اطاعت او.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا عطف است به أَلَا تعبدوا. يَمَتِّعْكُمْ جزاء شرط مقدر است، به تقدیر «إِنْ تَبْتُم يَمَتِّعْكُمْ». متاع: وسیله انتفاع. و یؤت عطف است به يَمَتِّعْكُمْ. فضل: زیادتی. ضمیر فضله به ذی فضل برمی گردد. و إِنْ تَوَلَّوْا در اصل تتولَّوْا بوده است به حذف تاء مضارع. فَإِنِّي أَخَافُ به تقدیر «فَقُلْ إِنِّي».

تفسیر:

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

یعنی: و نیز این کتاب بدین منظور، تحکیم و تفصیل یافته که شما بشر از پروردگارتان طلب آموزش کنید، سپس به سوی او بازگردید. مراد آن که گذراندن مدتی از عمر به شرک و کفر، مستلزم انحطاط اخلاقی و غور در مفسد اعمال است؛ پس باید نخست از شرک و کفر، استغفار کنید و سپس با توبه و بازگشت عملی به سوی حق، نواقص اخلاق و اعمال را ترمیم نمایید. و اگر استغفار و توبه انجام دادید خداوند شما را از نعمت های دنیا تا مدتی که برای یکایک شما در لوح محفوظ نام برده شده از بهره نیکی برخوردار می کند.

وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ

یعنی: و صاحب هر زیادتی را پاداشی متناسب آن عطا می کند. مراد آن که خداوند هر مکلف واجد کمالی را در عقاید و باورها، و صفات و ملکات فاضله، و عمل های فرعی به

تناسب کمالش پاداشی در دنیا و آخرت عنایت می کند. و ممکن است مراد از «ذی فضل» هر موجود مستحق فضل و کمال باشد. یعنی خدا در این جهان هستی به هر موجودی که تکویناً و طبعاً استحقاق کمال دارد، آن را به وی می دهد. مثلاً گیاهان استحقاق وسایل رشد، و حیوانات استحقاق اسباب حیات، و ارواح ذوی العقول استحقاق علوم و کمالات روحی دارند، و جامعه بشری استحقاق ارسال رسول و انزال کتاب آسمانی و دین و شریعت دارد، خدا همه را طبق اقتضا و صلاح نظام اتم اعطا می کند و این همان مسأله عرضه و تقاضا در تکوینات است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

یعنی: پس اگر شما مشرکان و کفار روی برتائید، بدین ترتیب که عنی از دعوت به پرستش خدا و استغفار و توبه اعراض کنید، پس ای پیامبر، به آنها بگو: بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیم دارم.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خطاب به مشرکان و کفار است. یعنی: بازگشت شما به سوی خداوند است. و مراد، رجوع تدریجی در چند مرحله است: به مرگ ورود در عالم برزخ، و به صیحه دوم و دخول در عالم قیامت، و پس از تمام شدن قیامت و استقرار اهل بهشت و دوزخ در مقر ابدی خود.

و اوست که بر همه چیز تواناست؛ که شما را از کتم عدم پس از طی مراحل به این جا آورده، و پس از پیمودن مراحل دیگر به سوی خود بازخواهد گردانید.

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ مِنْهُمْ لِيَأْتَهُمْ يَعْلَمُ مَا يَسْتُرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «۵» وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «۶»

ثَنَى الشَّيْءَ - از باب ضَرْب - بر گردانید و تا کرد آن را، به هم پیچید آن را. ثَنَى صدرَه:

عداوت سینه را پنهان داشت. استغشی ثوبه: پوشانید خود را با آن. ضمیر منه راجع است به قرآن یا پیامبر اسلام. دابه: جاندار متحرک، هر حیوانی که به روی شکم یا دست و پا حرکت کند. مستقر: جایگاه ثبات و استقرار. مستودع: محل حفظ موقت، جای بچه در رحم.

روزی هر جنبنده ای با خداست

تفسیر:

أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ

یعنی: آگاه باشید، آنها سینه های خود را خم می کنند، یا سرها را به زیر می اندازند، تا از پیامبر اسلام یا از شنیدن قرآن پنهان گردند.

مراد این است که هنگام حضورشان در قرائت قرآن، خود را پنهان می کنند که پیامبر آنها را نبیند، یا قرآن را نشنوند، و یا دل هایشان را به جای دیگر منصرف می سازند که آیات کتاب را نشنوند یا نفهمند.

أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ تِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

یعنی: آگاه باشید، هنگامی که آنها در میان مجتمع، لباس های خود را پوشش سر و صورت قرار می دهند که به فکر خویش باشند یا با هم نجوا کنند، یا آنها در وقت خواب لحاف بر سر می کشند و با خود هستند یا با همخواب خود سخن می گویند، خداوند آنچه را که در دل پنهان می کنند و آنچه را که به دیگری آشکار می سازند می داند.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

یعنی: خداوند به همه افکار و اراده و نیت های آنها داناست. زیرا محتویات دل را از تصور و تصدیق و صفات و حالات «ذات الصدور» گویند که همانند صاحب خانه در خانه است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا

یعنی: و هیچ حیوان زنده و متحرکی در این زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده

خداوند است.

این جمله مربوط به روزی هر زنده ای است که در حرکات تکاملی خود نیازمند روزی است خواه حیوانات ذره بینی یا بزرگ و عظیم الجثه دریایی و صحرایی و هوایی، و خواه ذوی العقول نیازمند به روزی مادی و معنوی.

وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا

این جمله اشاره به سیر دابه و جایگاه های وجودیش در ازمنه حرکات طبیعی و اختیاری اوست. یعنی: و خداوند محل ثبوت و استقرار و جایگاه موقت آنها را می داند.

مراد از محل ثبوت، لانه پرندگان و خزندگان و حشرات و قرارگاه انسان و پریان و غیره، و از جایگاه موقت ودیعه ای، شکم مادران و داخل تخم تخم داران است.

كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

یعنی: همه در کتابی روشن و آشکار ثبت است. همه آنچه به عنوان «دابه» است به نام و شمار نفوس و کیفیت خلقت و اسرار آفرینش و حالات وجودی و چگونگی ارتزاق و آغاز و پایان عمر، در لوح محفوظ مندرج و نگاشته شده است و آن کتاب برای برخی از فرشتگان در ملا اعلی آشکار است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَلَئِن أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّهٍ مَعِدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾

ص: ۴۳۴

عرش: تخت، کنایه از سلطه و حاکمیت. امت: گروه، مقداری از زمان. حاق به - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: احاطه کرد بر او.

فلسفه آفرینش

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

یعنی: و اوست کسی که آسمان ها و این زمین را در شش روز بیافرید؛ یعنی به تدریج در مدتی مساوی با شش روز روشن، یا با شش شبانه روز یا با شش دوران درازمدت، زیرا در آن هنگام نه روز و شب بود و نه زمان و مکان. در حالی که تخت او بر آب بود. کنایه از این که تنها موجود مخلوق، آب بود. و سلطه و مالکیت خدا بر آب بود هرچند مقدار آن آب و طول و عرض آن معلوم نیست.

علی علیه السلام می فرماید: فَأَجْرِي فِيهَا مَاءٌ مُتَلَاظِمًا تَيَّارُهُ، مُتْرَاكِمًا زَخَّارُهُ. حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ... (۱) و از این کلام استفاده می شود که فضا و هوایی هم موجود بوده. و شرح سخن در این باره در ذیل آیات ۹ تا ۱۲ سوره فُصِّلَتْ است.

لِيُنَلِّقُكُمْ أَنفُسَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

یعنی: خدا آنچه را آفرید بدین منظور بود که شما را آزمایش نماید که کدام یک از حیث کردار نیکوترید.

مراد این است که هدف از پدید آوردن آسمان ها و زمین آفریدن بشر در آن است که در آن جا او را فضای زندگی و مسکنی متناسب دهد و وسایل زندگی را فراهم سازد، و برای تکامل روحش فرستادگانی حامل کتاب های آسمانی و برنامه های تکامل معنوی گسیل دارد، تا محیط آزمایش او مهیا گردد و به وسیله توجیه تکلیف، او را امتحان نماید، تا در موعد سنجش اعمال برای اهل آسمان و زمین معلوم گردد چه کسی عملش نیکوتر است.

ص: ۴۳۵

۱- . نهج البلاغه، خطبه اول: سپس آبی را با امواج متلاطم و انبوه و متراکم در آن فضا روان ساخت. آن آب را بر پشت تندبادهای جنباننده... سوار کرد.

وَلَيْنَ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

یعنی: و حتماً ای پیامبر، اگر بگویی که شما همگی پس از مرگ برانگیخته می شوید، کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: این گفتار جز جادویی آشکار نیست. یعنی اخبار از بعث در عالم آخرت، در نزد آنها به قدری عجیب و مستبعد است که گفتنش را چون سحر می دانند که دارای ظاهری مفهوم و واقعی موهوم است.

وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّهٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

این آیه نیز درباره شدت کفر آنهاست. یعنی: و آنها چنانند که اگر عذاب مقرر آنها را تا مدتی معین تأخیر اندازیم، می گویند: چه چیزی جلو آن را می گیرد؟ یعنی به عنوان بی اعتنایی به تهدیدات الهی و مسخره و استهزا چنین می گویند.

و شما ای مسلمین، آگاه باشید، روزی که عذاب بر آنها فرود آید هرگز از آنها بازگشتی نیست، نظیر شروع به جنگ بدر که همانند عذاب های نابودکننده گذشتگان بود. و آنچه بدان استهزا می کردند آنها را احاطه می کند.

وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ ﴿٩﴾ وَلَيْنَ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

لغت و اعراب:

أذاقه طعم الشيء: چشاندید به او مزه شیء را. نزع الشيء من مكانه: آن را از جای خود برکنند. يؤوس: بسیار نومید شونده. نعماء: نعمتی که آثارش در انسان پدیدار شود. ضراء: لغت و اعراب:

ضرر و آسیبی که اثر سوء گذارد. فرح: شادی غرور انگیز خارج از حد اعتدال.

انسان بی ظرفیت

تفسیر:

وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفُوسٌ كَفُورٌ

یعنی: و اگر به انسان رحمتی را از جانب خود بچشانیم، سپس آن را از وی بگیریم، یعنی به سزای عمل ناروایش یا به اقتضای صلاح اتم نظام کون از او باز ستانیم، بی تردید می بینی که سخت نومیدشونده و کفران کننده است. یعنی نسبت به بازگشت آن نومید، و نسبت به گذشته آن ناشکر است. در حالی که باید با اتکاء به قدرت و رحمت حق، امید بازگشت داشته و نسبت به آنچه در گذشته برخوردار شده، متذکر و ممنون باشد.

وَلَيْنَ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

یعنی: و اگر شیرینی و لذت نعمتی را پس از تضرر و آسیب به او بچشانیم، مانند سلامت پس از بیماری، ثروت پس از تنگدستی، اولاد و احفاد پس از تنهایی، امنیت پس از ناامنی؛ بی تردید می گوید: همه سیئات یعنی بلاها و ناراحتی ها از من رفت. حقا که او شادی گرای ناروا و فخرفروش است.

مراد این است که به جای آن که از زوال بلا- و حدوث نعمت، متوجه دست فعّال غیب شود و شکر گزارد و احتمال تجدد زوال دهد و متنبه شود، به شادی غرور آمیز خارج از اعتدال و فخرفروشی می پردازد.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

یعنی: مگر کسانی که صبر کردند و عمل های شایسته نمودند. یعنی طبق آیات گذشته، انسان به حکم فطرت و اقتضای طبیعت دارای رذایل، یأس و کفران و فرح و فخر و غیره است، لکن استثنا می کنم کسانی را که در تحت تربیت دین الهی قرار گرفته اند تا ملکه صبر و استقامت یافته، وظایف دینی و عقلی خود را انجام داده اند. آنها هستند که مغفرت خدا در دنیا و پاداش بزرگ در آخرت از آن آنهاست.

ص: ۴۳۷

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

تفسیر:

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

یعنی: ای پیامبر، پس شاید تو برخی از آنچه را به سویت وحی می شود ترک می کنی و به مردم نمی گویی، و سینه ات به بلاغ برخی از آنها تنگی می کند؟ (مانند امر به توحید، و ترک شرک، و ابطال ربوبیت بتان، و استهزا به آداب و رسوم جاهلی مشرکان، و تسفیه عقول آنان که کتاب کریم متصدی بیان آنهاست. و استفهام انکاری است). بدین جهت که مبادا بگویند: چرا برای او گنجی فرود نیامده یا همراه او فرشته ای نیامده؟!

گنج برای این که همانند شاهان برای خود زندگی تأمین کند یا در راه هدف خویش مصرف نماید؛ و فرشته برای این که او را تصدیق کند یا مورد قبول ملت قرار گیرد. مراد از آیه این که نباید چنین چیزی واقع شود.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

یعنی: جز این نیست که تو بیم دهنده ای. وظیفه اولی تو ابلاغ احکام و رساندن وحی است. و خدا بر همه چیز وکیل است. یعنی قیام به امر همه اشیا و حفظ و نگهداری آنها از آن اوست، و بر مشرکان نیز مسلط و مراقب است، پس نباید در مقام ابلاغ از آنها بیم داشت.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ «۱۳» فَاَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاَعْلَمُوْا اَنْمَ اُنزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ «۱۴»

تفسیر:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ

یعنی: آیا آنها می گویند که این قرآن را خود ساخته است؟ یعنی همه این مجموعه ساخته و پرداخته خود اوست که به خدا نسبت می دهد. در جواب آنها بگو: پس شما هم ده سوره مثل همین قرآن ساخته و پرداخته شده بیاورید.

مراد این که به آنها بگوید: شما هم مثل من عرب زبانید و از قدیم با اشعار و ادبیات عرب و داستان های گذشتگان آشنا هستید، پس شما هم همانند آن را جعل و تنظیم کنید.

وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

و در جعل و تنظیمتان هر کس را غیر از خداوند توان دارید، دعوت نمایید.

یعنی: من آنچه آورده ام به تنهایی آورده ام، لکن شما در جعل و تنظیم خود مجتمعی تشکیل دهید و انبوهی از صاحبان علوم و فنون مختلف عصر و دانش پژوهان ماهر و دارای کمالات را گرد آورید تا به وسیله اعمال فکر و بحث و تحقیق و تبادل نظر چند تا سوره مثل این قرآن بیاورید. یعنی در یک چنین فرضی هم نخواهید توانست.

و از این جمله معلوم می شود که تحدی قرآن یعنی هنرنمایی و دعوت به مبارزه اش اختصاص به الفاظ عربی آن ندارد که از نظر فصاحت کلام و زیبایی سخن و بلاغت بیان و حسن احتجاج و استدلال والاست، بلکه تحدی در همه محتویات آن از معارف و علوم و مواظ و اخلاق و شرایع و احکام و قصص و اخبار به غیب آن نیز جاری است.

ص: ۴۳۹

یعنی: اگر در ادعای این که این کتاب افترا است راستگویید. اشاره به این است که آنها می دانستند که قرآن ساخته محمد صلی الله علیه و آله نیست، بلکه از جانب خداست و انکارشان از روی عناد است.

فَالَّذِينَ لَا يَرْجُونَ ظَنَامُنَا لَعْنَةُ اللَّهِ الْكُبْرَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالْإِسْلَامِ وَكَفَرُوا قَدْ نَجَّيْنَاكَ مِنَ الْظَّالِمِينَ

مخاطب در آیه سابق پیامبر اسلام و در این آیه پیامبر و مسلمین است به لحاظ آن که هدف همه یکی است. یعنی و اگر دعوت شما را اجابت نکردند و سوره ها را نیاوردند، پس بدانید که بی تردید، این کتاب به علم خدا نازل گشته، یعنی از جانب اوست، نه کلام پیامبر است و نه کلام دیگران.

و مراد از نزول به علم خدا این است که مجموع این کتاب همه مراحل پنج گانه نزول تکوینی خود را (از نزول به قلم و لوح و سینه جبرئیل امین و قلب اقدس پیامبر و بالأخره در میان مجتمع مسلمین) همراه با علم و اشراف خدا پیموده است. و ممکن است خطاب آیه به کفار باشد، یعنی ای مشرکان، اگر دیدید کسانی که از علما و دانشمندان برای معارضه دعوت کردید شما را اجابت نکردند، پس بدانید که این کتاب از جانب خداست نه افتراء پیامبر.

وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

یعنی: و نیز بدانید که معبودی جز خداوند نیست، پس ای مسلمین آیا در اسلام خویش ثابت قدمید؟ استفهام به معنای امر است یعنی ثابت باشید. و یا ای مشرکان، آیا اسلام نمی آورید و تسلیم نمی شوید؟ یعنی اسلام آورید، نظیر فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ [مائده، ۹۱].

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوْفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَشُونَ «۱۵» أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱۶»

مَنْ كَانَ مَرَادًا مَوْصُولًا، جَمْعٌ اسْتِثْنَاءٌ بِقَرِينَةٍ رَجُوعِ ضَمِيرِهَايَ چَهار گَانه. نَوْفٌ: بَهِ تَمَامِ مِی پَر دَازِیْم. بَخَسَ الشَّیْءَ - از بَابِ مَنَعٍ -: كَم كَرَد آن رَا. صَنَعُوا فِيهَا: یَعْنِی فِی الدُّنْیَا.

بی نصیبی دنیا طلبان از آخرت

تفسیر:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَتْهَا

یعنی: کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را می خواهند.

آنهایی که عمل های خیرشان را تنها برای رسیدن به دنیا انجام می دهند، مانند کفار و ریاکاران، که هدفشان از هر کار خیر، از انفاق به ارحام و مستمندان، و خدمات اجتماعی و ابتکارات و اختراعات نافع به حال جامعه، و اعانت مظلومان، و اصلاح امور و غیره، رسیدن به دنیا و مال و جاه است؛

نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

یعنی: عمل هایشان را به آنها به کمال می پردازیم (پاداش دنیوی اعمالشان را طبق تعیین و اندازه گیری واقعی، موافق مصالح فردی و اجتماعی و مطابق با حکمت نظام اتم تکوین به آنها می دهیم) و چیزی از آنها در این دنیا کم و کاست نمی شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: آنها هستند کسانی که آنها را در عالم آخرت بهره ای جز آتش نیست؛ و آنچه در دنیا از عمل های خیر انجام داده اند، به جهت نبود شرایط قبول، حبط و تباه شده و آنچه در دنیا به جا می آوردند هم باطل گردیده است.

ممکن است جمله دوم از این دو جمله تأکید اولی باشد و یا هر یک، علت برای جمله پیشین خود باشد. یعنی علت نبود چیزی در آخرت جز آتش، این است که همه عمل های خیرشان محکوم به حبط شده، و علت حبط شدن هم این است که شرایط صحت و قبول یعنی اعتقاد به توحید و اصول عقاید را نداشته است.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَمَ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

أفمن اصلش فأمّن است به تقدیم همزه استفهام، و آن مبتدا است، خبرش «کمن لیس كذلك» مقدر است بعد از کلمه رحمة. بینه تاء مبالغه است یعنی بسیار روشن یا روشنگر.

مرجع ضمیر رَبِّهِ موصول است. ضمیر یتلوه راجع به بینه است به اعتبار برهان و دلیل. (۱) ضمیر منه راجع به رب است، و ضمیر من قبله راجع به شاهد. (۲)

تفسیر:

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً

یعنی: پس آیا کسی که بر پایه بینه و برهانی از جانب پروردگار خویش است (مانند مؤمنان صادق که در عقاید و اعمال متکی به دین و شریعت الهی هستند) و شاهد و گواهی نیز از جانب خداوند به دنبال بینه اوست، یعنی کتاب آسمانی پیامبر و عقل و خردش نیز مؤید و مصدق بینه اوست، و پیش از قرآن نیز کتاب موسی یعنی تورات که پیشوا و رحمت است بینه او را تأیید و تقویت می کند (زیرا تورات موسی که امامت دینی جهانیان را از زمان نزولش تا زمان ظهور عیسی بن مریم بر عهده داشت و سراپا رحمت برای جامعه بود

ص: ۴۴۲

۱- . یعنی به اعتبار آن که بینه به معنای برهان و دلیل است و این دو کلمه مذکرند.

۲- . در ترکیب این آیه اختلاف است و آنچه در متن آمده یکی از وجوه آن است.

پیامبر اسلام و شریعت و کتاب او را تأیید و تصدیق نموده است؛ آیا چنین شخصی مانند کسی است که چنین نیست؟ نظیر یهود و مشرکان که پایه اعتقاد و اعمالشان گمان و شک است. قطعاً یکسان نیستند).

أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ

یعنی: آنها هستند که به این کتاب ایمان می آورند. و هر کس از احزاب و قبایل مختلف به این کتاب کفر ورزد، پس بداند که آتش آخرت وعده گاه اوست. یعنی به مجرد خروج روحش از جسد در آتش برزخ و سپس در آتش آخرت خواهد بود.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مخاطب، هرگز از این قرآن در شک و تردید مباش؛ به یقین که آن حق و ثابت است و از جانب پروردگار توست؛ و لکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ «۱۸» الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ «۱۹»

لغت و اعراب:

افتراء: جعل کردن، افتری کذباً: دروغ ساخت. اَشْهَاد: جمع شاهد، مثل اصحاب جمع صاحب. یا جمع شهید، مثل اشراف جمع شریف. صَدَّ عَنْهُ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَّرَ -: اعراض کرد از آن. و صَدَّ عَنْهُ: منع کرد او را از آن. یَبْغُونَهَا عِوَجًا: یطلبون لها انحرافاً. سَبِيل، مذکر و مؤنث در آن مساوی است.

ص: ۴۴۳

تفسیر:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ

یعنی: و چه کسی ستمکارتر است از آن که بر خداوند افترا بنهد؟ یعنی مطلبی که مناسب مقام او نیست یا از آن نهی کرده به او نسبت دهد. و این کلام شامل نسبت شرک و تعدد آلهه و تثلیث و تجسم و جهل و عجز، و نیز شامل نسبت دین باطل و حکم باطل می شود.

آنها هستند که بر خداوند عرضه می شوند. یعنی در روز قیامت به عنوان مفتری به خدا، در محکمه الهی احضار می شوند تا بازجویی و مجازات گردند.

وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ

یعنی: و گواهان می گویند: این ها هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند.

در مقام محاکمه، گواهانشان از پیامبران وقت و معصومان عصر و فرشتگان حافظ اعمال و بالأخره اعضا و اندام هایشان، علیه آنها این گونه شهادت می دهند. و این قول از شهود در جایی است که آنها افترای خود را انکار کنند و شهود به عنوان ادای شهادت بگویند. و ممکن است این کلام به عنوان معرفی آنها به اهل محشر باشد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

یعنی: آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمکاران است. یا: هان، لعنت خدا بر ستمکاران باد! و این جمله اخبار یا انشاء نفرین در دنیا است. و ممکن است نقل کلامی از روز قیامت باشد که از خداوند یا از شهود صادر می شود.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

یعنی: ظالمان و ستمکاران کسانی هستند که از راه خدا اعراض می کنند، یا دیگران را از آن بازمی دارند و منصرف می سازند. (مراد از «سبیل» دین و کتاب و شریعت و یکایک احکام خداوند است که راه معنوی برای وصول به حق است.) و برای راه خدا کژی و انحراف می خواهند. یعنی نسبت انحراف می دهند و می گویند: این راه باطل است. و یا کلام او را بر خلاف واقع معنا می کنند، و یا سالکان راه او را به وسوسه منحرف می سازند. و آنها خود به روز قیامت کافرند.

مراد از این گروه علمای سوء دین و سلاطین جور و ثروتمندان فاجرند که غالباً سبب انحراف ملت‌ها و ضلالت مجامع بشریت اند و اثری به سزا در هدایت و ضلالت مردم دارند.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَبِيحُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ « ۲۰ » أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ « ۲۱ » لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ « ۲۲ »

تفسیر:

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ

یعنی: توهم نشود آن گاه که آنها مردم را از خدا منصرف ساختند و راه حق را معوج و منحرف نشان دادند و به عالم آخرت، هدف اصلی خلقت، ایمان نیاوردند، آنها به سرپرستی بت‌هایشان قدرتی در برابر قدرت خدا شدند و فزونی شمارشان هم نشانه پیروزی آنهاست.

معنای آیه: ای پیامبر، آنها هرگز در روی زمین عاجز و ناتوان کننده نیستند. یعنی نه می‌توانند ما را از تنفیذ اراده تکوینی خود ناتوان کنند، و نه فرشتگان ما را از اجرای فرامین ما جلوگیری نمایند، و نه پیامبران ما را از پیاده کردن دین و شریعت و کتاب خویش محروم سازند. و نیز برای آنها جز خداوند و به جای او سرپرستانی از قبیل بت‌ها و ستارگان و غیر آنها نیست. زیرا آنها خود و معبودهایشان در تحت اراده نافذ خدا قرار دارند.

يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَبِيحُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

یعنی: عذاب برای آنها مضاعف می‌شود. یعنی در روز جزا عذاب آنها چند برابر

ص: ۴۴۵

خواهد شد؛ عذاب ضلالت و گمراهی خود و عذاب گمراه کردن دیگران. آنها توان شنیدن نداشتند و نمی دیدند. یعنی در دنیا در اثر انکار دعوت انبیا و عناد در برابر حق به حالی رسیده بودند که شنیدن آیات الهی و سخنان پیامبران بر آنها بسیار سنگین بود و چشم دلشان از مشاهده آیات الهی که در نفوس خودشان و در کرانه های جهان هستی تجلی داشت کور گشته بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: آنهایند که درباره سرمایه وجودشان زیان کرده اند، و از دید آنها آنچه افترا می بستند گم شده است. زیرا نفس انسانی و نیروهای مختلف آن همانند سرمایه تجارته است برای کسب کمالات معنوی در دنیا و تحصیل بهشت در آخرت، و آنها نه کمالی در دنیا کسب کردند و نه بهشتی در آخرت؛ و خدایان دروغین آنها خواه جمادات یا ذوی العقول، در روز جزا از آنها تبری می جویند و از دیدشان غایب و ناپدید می گردند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ

کلمه «لاجرم» غلبه استعمال دارد در معنای لابد و لامحاله.

معنای آیه: ای پیامبر، قطعاً و بدون تردید، آنها در آخرت زیانکارترند. یعنی زیانکارتر از همه اهل محشر، زیرا کسانی که در طول تاریخ در مقابل دعوت رسولان الهی ایستاده اند و مجامع انسانی را از توحید و دین و شرایع آسمانی و معارف کتاب های الهی منحرف ساخته اند علمای سوء و سلاطین جور و ثروتمندان فاجر و فاسق اند و آنها یگانه وسیله اغوای شیاطین و تحریف عقول و اذهان و توجیه گر هواهای باطل اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

أُخِبْتُ إِلَى اللَّهِ: اطمینان و آرامش یافت به او، و خضوع کرد در برابرش. مَثَلُ شَيْءٍ: حال و وصف آن. و مَثَلُ امْرِئٍ محسوس و روشنی است که ذهن شنونده با آن مانوس است تا از آن به امری معقول منتقل شود.

داستان مشرکان و مؤمنان

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که ایمان آوردند، و توحید خدا و اصول عقاید و آنچه را خدا به پیامبران نازل کرده باور نمودند؛ و کارهای شایسته انجام دادند، یعنی آنچه را در نزد شرع نیکو و در پیش عقل پسندیده است به جا آوردند؛ و اطمینان دل و آرامش قلب به خدا داشته و فروتنی کردند، آنها هستند که اهل بهشت اند و آنها در بهشت، جاودان اند؛ زیرا بهشتیان در ابدیت شریک خدایند و در ازلیت از او جدایند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَشْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

مَثَلُ آن دو گروه یعنی مؤمنان و کافران که ذکرشان گذشت مَثَلُ کور و کر و بینا و شنواست. آیا این دو با هم در مَثَلُ یکسان اند؟

یعنی: کافران از دیدن معجزات پیامبران و نشانه های گسترده توحید در آفاق و انفس همانند نابینای چشم به کَلْبِ محروم اند و آثار تَبَّه و تذکر ندارند؛ و مؤمنان از مشاهده جلال و جمال الهی در شراشر جهان هستی متبَّه و متذکر شده و پیوسته در تعالی و کمال اند. و هم چنین کافران از شنیدن کلام حق و آیات کتاب آسمانی و منطق رسای پیامبران همانند ناشنوی گوش محروم اند؛ و مؤمنان شنوایند و علوم غیبی و احکام آسمانی و شرایع الهی را فرامی گیرند و به کمال می رسند.

پس آیا متذکر نمی شوید؟ که همان گونه که میان دو گروه مشبَّه به در وصف ظاهری

و حسی فرقی روشن است، میان دو گروه مشبّه نیز در وصف باطنی و معنوی نیز فرقی است واضح.

داستان نوح (ع) با قوم و فرزندش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾

لغت و اعراب:

إِنِّي لَكُمْ به تقدیر «فقال - یا - قائلاً». أَلَّا تعبدوا بدل است از إِنِّي لَكُمْ. عذاب یوم أَلِيمٍ، أَلِيمٍ صفت مضافٌ إِلَیْهِ است به لحاظ حال مضاف.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

از این آیه تا آیه صدم این سوره، سرگذشت هفت نفر از پیامبران آمده است که از میان آنها نوح و ابراهیم و موسی از پیامبران اولوالعزم اند؛ یعنی صاحب کتاب آسمانی و شریعت مستقل اند، و آنها عبارت اند از: نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب و موسی علیهم الصلاه و السلام. سرگذشت برخی به تفصیل و برخی به اجمال ذکر شده است.

نوح پیامبر رسولی عظیم الشأن و صاحب مقام والایی بوده و نخستین پیامبر رسول و صاحب اولین شریعت و کتاب آسمانی شامل احکام بوده، و او اولین کسی است از پیامبران مرسل خداوند که در آغاز یک تنه و سپس با یاران معدودش بر ضد وثنیت و بت پرستی که در آن روز مرض مهلک فکری و اعتقادی جامعه بشری بود، قیام کرد و در مدتی بس طولانی بیش از همه پیامبران یعنی در زمانی بیش از نهصد و پنجاه سال در راه این جهاد مقدس کوشید.

ص: ۴۴۸

این پیامبر قیام و دعوتش را نخست با ملایمت و وعظ و اندرز شروع نمود، سپس با امر و نهی و استدلال و محاجّه و مجادله به نحو احسن، و آن گاه با وعد و وعید و اصرار و ابرام و تأکید ادامه داد. و این روش به تناسب حال انسان های اولیه است که از آغاز آفرینش تا آن روز همه یک گروه بدون توجه تکلیف، و رها شده به حال خود، و بر طبق عقل و ادراک خود بودند چنان که آیه ۲۱۳ سوره بقره حکایت دارد.

و نوح پیامبر همه ایام تبلیغ خود را با پاسخ منفی و عکس العمل مسخره و استهزا و تحمل زجرها و هتک ها و چشیدن عذاب ها و شکنجه ها رو به رو بود و سرانجام جز عده ای بسیار اندک به او نگریدند که مجموع هفت نفر تا هفتاد یا اندکی بالاتر گفته شده و قوم او که همه جهانیان آن روز بودند نخستین ملتی شد که در نتیجه اصرار بر طغیان و عناد و عصیان، دچار غضب عامّ خدای قهار گردیدند و در یک طغیان آب و طوفان فراگیر بی سابقه و لاحق در طول تاریخ بشری، همگی به یک باره هلاک شدند، و یاران و گروندگانش که همگی در یک کشتی گرد آمده بودند (پس از انقطاع ریزش آسمان، و فروکش کردن فوران زمین، و بلعیدن زمین لجه ها و دریاچه های خود را، و خشکیدن پاره ای از سطح خاک) گرفتار بیماری های مختلف ناشی از رطوبت زمین و هوا شدند و جز عده ای از اولاد او زنده نماندند، و از این رو نوح را آدم دوم خواندند و طبعاً مردم هم بنی آدم دوم شدند. و این آیات تا آیه ۴۹ حکایت از حال نوح و قوم او در بیش از هزار سال ماقبل طوفان دارد.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم، به آنان گفت:

به یقین من برای شما بیم دهنده ای روشن‌گرم. مراد بیم دهنده از غضب و عذاب دنیوی و اخروی خداوند، و روشن‌گر آنچه سبب عذاب و راه نجات آن است.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

یعنی: نذیر بودن من این است که جز خداوند احدی را نپرستید؛ به یقین من بر شما از عذاب روزی دردناک بیم دارم.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

لغت و اعراب:

ملاً: اعیان و اشراف قوم. ارادل: جمع ارذل و رذل، انسان پست و حقیر. بادی الرأی:

ساده فکر و بی تأمل.

تفسیر:

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا

یعنی: پس سران و اشراف قوم نوح که کفر ورزیده بودند، در جواب او گفتند: ما تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم. یعنی نه فرشته ای و نه فرشته همراه داری که تأییدت کند.

مراد این که چیزی در تو از غیب و روابط عالم ماوراء حواس نمی بینیم.

وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ

یعنی: و نیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز آدم های پست و فرومایه ملت خود نمی بینیم که همه ساده اندیش و کم فهم اند، و نیز هیچ فضیلت و برتری برای تو و یارانت نسبت به خود نمی یابیم. یعنی نه علم به غیوب آسمان و زمین دارید، و نه ویژگی و بزرگی جسمی، و نه مال و ثروت کلان، و نه توان و قدرت عشیره ای.

بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ

یعنی: بلکه تو را و یارانت را دروغگو می دانیم. نسبت دروغ به همه یعنی به نوح و پیروانش به لحاظ آن است که همگی در ادعا و هدف متحد بودند، و یا آن که نوح در ادعای

ص: ۴۵۰

نبوت و آنها در تصدیق نوح.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿٢٨﴾ وَيَا قَوْمِ لَا- أَشْيَأُكُمْ عَلَيْهِ مَا لِيَ- إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طُرِدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

أرأيتم: خبر دهید به من. عَمِيَ الشيء: پنهان کرد آن را. عُمِّيَتْ: اخفیت، و فاعل عُمِّيَتْ راجع است به بینه و رحمه، یعنی «کل واحد منهما». أنلزمكموها جواب أرأيتم و به جای جزاء شرط إن شرطیه است. طَرَدَهُ - از باب نَصَرَ - راند و دور ساخت او را. علیه مالا ضمیر علیه راجع به تبلیغ مفهوم از کلام است. نصره من عدوه: نجات داد او را از دشمن.

تفسیر:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ

یعنی: نوح گفت: ای قوم من، به من خبر دهید، اگر من بر امر روشنی از جانب پروردگارم باشم و خدایم رحمتی از طرف خود به من داده باشد، و آن بینه و رحمت بر شما پوشیده و پنهان باشد...؛

از این کلام ردّ دلیل اول قوم معلوم می شود که گفتند: تو بشری و رابطه با غیب در تو نیست. و حاصل ردّ آن که: من درباره قیام و دعوت خود متکی به حجت و برهانی روشن از عالم غیبم، یعنی به وحی و معجزه و فرامین آسمانی الهی، و نیز خدایم به من رحمت

ص: ۴۵۱

یعنی منصب نبوت و کتاب و شریعت از جانب خود ارزانی داشته است، لکن شما از آن تغافل دارید و نمی پذیرید.

أَنْزَلْنَاكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

این جمله جواب ان شرطیه و اشاره به امر کلی مهم است. یعنی: پس آیا شما را بر دین و نبوت خود ملزم سازیم در حالی که از آن کراهت دارید؟! یعنی حال که کفر و طغیان و عنادتان نبوت و دین مرا از شما پوشانده و پنهان ساخته و از پذیرش آن امتناع کرده اید، آیا باز هم آن را به جبر و اکراه بر شما تحمیل کنیم و به قبول آن واداریم؟

و این کلام نوح پیامبر همان قاعده کلی شرعی و عقلی است که منطق همه پیامبران الهی است، یعنی لَّا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ [بقره، ۲۵۶] ایمان و اعتقاد درونی قابل اکراه و اجبار نیست.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ

یعنی: و ای قوم، من بر تبلیغ رسالت خود از شما مالی نمی خواهم؛ پاداش من بر عهده احدی جز خدا نیست. (این جمله جواب توهم و گمان آنهاست که نوح برای ابلاغ شریعت خود مزد بخواهد) و من هرگز طردکننده کسانی که ایمان آورده اند از دور خود نیستم، زیرا آنها ملاقات کننده پروردگار خود خواهند بود. یعنی اگر در آن جا شکایت کنند به چه جرمی آنها را از نعمت عام دین محروم کردم من جوابی ندارم. و این جمله جواب درخواست آنهاست که فقرا را از دور خود براند.

وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

یعنی: ولکن من شما را گروهی می بینم که جهالت می ورزید و نادانی می کنید. یعنی جهالت به لقاء الله دارید که چنین می گویند. یا جاهل به حال طبقه پایین هستید که آنها را ارذل می خوانید. یا جاهل به زشتی و قباحت این که پیامبران را نشاید مردم را همانند سلاطین جور از پیش خود برانند.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

یعنی: و ای قوم من، اگر آنها را راندم، چه کسی مرا از عذاب خدا نجات می بخشد؟ آیا متذکر نمی شوید؟

این آیه تأکید در رعایت حال طبقه پایین جامعه و هشدار به طبقه بالاست از انبیاء علیهم السلام و غیر آنها در کیفیت برخورد با طبقه پایین، که از غضب و عذاب خدا در دنیا و آخرت بپرهیزند. پس اعم است از تهدید مستفاد از جمله إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبَّهُمْ.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾

لغت و اعراب:

و لا اعلم الغيب عطف است به لا أقول و یا به عندی خزائن الله با حمل لاء نافیة بر تأکید.

ازدراه - از باب افتعال -: او را حقیر و خوار شمرد، و تزدری به تقدیر «تزدریهم أعینکم».

تفسیر:

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ

از گفتار قوم نوح در آیه ۲۷ (که در شما برتری نمی بینیم) چنین برمی آید که آنها معتقد بودند گنجینه های روزی الهی و ذخایر و کنوز رحمت او باید در اختیار پیامبران باشد تا بتوانند نیازهای مردم را رفع کنند؛ فقیران را بی نیاز سازند، بیماران را شفا و گاهی هم مرده ها را حیات بخشند. و نیز باید آنها علم به غیب داشته باشند تا در موارد لازم، از حوادث ضررزا دوری جویند و منافع لازم را جلب کنند. و نیز خود پیامبر باید از جنس فرشته باشد که گرفتار عوارض مادی بشری و اسیر حوادث جسمی آدمی نگردد و از خوردن و آشامیدن و ازدواج و اشتغال به کار و کاسبی منزّه باشد تا بتواند وظایف نبوت و رسالت خویش را انجام دهد.

معنای آیه: نوح گفت: و من به شما نمی گویم که گنجینه های رحمت خدا نزد من است، و من غیب هم نمی دانم (و یا آن که نمی گویم که من غیب می دانم) و نمی گویم که من فرشته ام.

ص: ۴۵۳

این سه مطلب را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در آیه ۵۰ سوره انعام مأمور شد به قوم خود بگوید. و غرض آن که هیچ یک از این امور در من نیست و از شرایط نبوت و رسالت نیست.

وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

قوم نوح معتقد بودند که همه خیرات دنیا از آن اعیان و اشراف مردم است و طبقات پایین طبعاً حقیر و پست و صرفاً برای خدمت اشراف و تأمین رفاه حال آنها آفریده شده اند. از این رو می گفتند: آنها را نرسد که نزد پیامبران مقام و منزلتی داشته باشند.

معنای آیه: و من هرگز درباره کسانی که چشمان شما آنها را به حقارت می نگرد و پست و فرومایه می بیند نمی گویم خدا هرگز به آنان در دنیا و آخرت چیزی نخواهد داد. خدا خود به آنچه در دل های آنهاست داناتر است، و اگر چنین گویم، آن گاه بی تردید، من از ستمکارانم.

مراد این است که خیرات و کرامت های الهی تابع قدرت و ثروت دنیوی نیست، بلکه تابع نفسیات و روحيات پاک و کرامت نفسانی و فضایل اخلاقی و معنوی است، و من و شما علم به باطن ها نداریم تا بتوانیم خیرات را از آنها نفی کنیم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «۳۲» قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ «۳۳» وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصِيَاحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصِحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «۳۴» أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ «۳۵»

مجادله: مخاصمه و دشمنی، نُصَح: گفتار یا کردار مصلحت آمیز. اغواء: از راه حق بیرون بردن. و درباره خداوند همیشه بالتسبیب استعمال می شود، مانند رها کردن اهل طغیان در طغیان خود. و لاینفعکم جزاء مقدمه ان شرطیه اول است، و شرطیه اول با مدخولش جزاء ان شرطیه دوم است، و تقدیر کلام این است: «إِنْ كَانَ اللَّهُ أَرَادَ اغْوَاءَ كُمْ فَإِنَّ أُرْدَتِ نَصْحَكُمْ لَا يَنْفَعُ».

تفسیر:

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: گفتند: ای نوح، به راستی با ما خصومت کردی و بسیار هم خصومت کردی؛ اگر تو از راستگویانی آنچه را به ما وعده می دهی - یعنی از فرود آمدن عذاب های آسمانی - بر ما بیاور.

ظاهر آیه این است که این سخن آنها پس از گذشت مدتی از دعوت بوده، دعوتی که حداقل مدتش نهصد و پنجاه سال بوده. و محتمل است که پس از دعوت چندین نسل تبادل یافته و هر نسلی انکار و کفر و عناد را از نسل پیشین می گرفتند. و بعیداً محتمل است که عمر عادی بشر در آن عصر همانند عمر نوح نبی بوده. و به هر حال آنها در برابر منطق قوی و رسای نوح و معجزات او عاجز ماندند، و علی الظاهر برهانی نماند که نوح برای آنها اقامه نکرده باشد، و معجزی نماند که ارائه نداده باشد. و در این بین بود که به خدا عرضه داشت: پروردگارا، من قوم خود را شبانه روز دعوت کردم و در خلوت و جلوت به سوی تو خواندم، لکن دعوت های من برای آنها جز انکار و فرار نیفزود. به سوره نوح هم مراجعه شود.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ

یعنی: نوح گفت: جز این نیست که خداوند هر وقت بخواهد عذاب بر شما می آورد.

یعنی عذاب در دست من نیست، زیرا من مبلغ پیام خدا و شریعت اویم و اما عذاب و کیفر

دنیوی یا اخروی نافرمان ها یا پاداش مطیعان به ارادهٔ تکوینی اوست.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

و شما عاجزکننده نیستید. یعنی چون خداوند ارادهٔ عذاب کند شما نه قدرت دفاع و مبارزه با فرشتگان او یا حوادث تلخ جهان را دارید و نه توان فرار و بیرون رفتن از زیر سلطه و قلمرو حکومت او را.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ

یعنی و هرگز نصیحت من اگر بخواهم برای شما خیرخواهی کنم سودی به حالتان ندارد اگر خدا بخواهد شما را در گمراهی رها کند.

مراد این است که اگر خدا به خاطر طغیان و گناهتان اراده کند شما را در گمراهی کفر و فسقی که انتخاب کرده اید رها سازد، هرگز خیرخواهی من با پند و اندرز و گفتار و کردار سودی نمی دهد.

هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

یعنی او پروردگار شماست و به سوی او بازمی گردید.

این دو جمله در حکم تعلیل اضلال و اغوای منسوب به خداست. یعنی علت رها کردن شما در ضلالت و غوایت این است که او ربّ و صاحب شماست و می تواند به سزای سوء رفتار و کفر و عنادتان، توفیقات را از شما قطع کند تا در ضلالت بمانید، و در آخرت هم که به سوی او بازمی گردید، به سزای اعمالتان برساند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ

ظاهراً این آیه در میان سرگذشت نوح پیامبر به نحو جملهٔ معترضه، خطاب است به پیامبر اسلام برای تقویت قلب او که همهٔ پیامبران الهی مرارت و تلخی تکذیب قوم خود و تهمت و استهزاء آنها را چشیده اند.

معنای آیه: ای پیامبر، آیا قوم تو هم می گویند این کتاب را افترا بسته، یعنی قرآن را خود انشا و تنظیم نموده و ادعای نزول از جانب خدا کرده؟ بگو: اگر من افترا بسته ام، گناه این جرم به عهدهٔ من است، ولی من از جرمی که شما مرتکب می شوید بیزارم. یعنی گناه من سبب نمی شود که شما از بزرگترین جرم عقلی و شرعی که شرک است بری باشید.

و ممکن است این آیه نیز مربوط به نوح و خطاب به او، و ضمیر افتراه راجع به کتاب او باشد.

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَاصْبِرْ لِفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾ وَيَصْبِرْ لِفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾

لغت و اعراب:

لاتبتئس: غمگین مشو. فلك: کشتی؛ مفرد و جمع در آن یکسان است و الف لامش عهد ذکر است. قال إن تسخروا در این جا جمله شرط و جزا محذوف است به تقدیر: «إن قيل:

ماذا قال نوح في جوابهم؟ قيل، يا قلنا». مقیم: دائم و پایدار.

تفسیر:

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

از این آیه تا آیه ۴۹ فصولی از داستان نوح پیامبر و قومش بیان شده است، مانند خبر دادن او از فرا رسیدن عذاب قومش؛ دستور خدا به ساختن کشتی بزرگ و عجیب و غیرقابل توصیف با عدم وجود وسایل لازم در آن عصر در صحرایی بدون آب؛ کیفیت شروع عذاب بزرگ و طوفان فراگیر تاریخی بی سابقه و لاحق؛ اجتماع همه پیروان نوح

ص: ۴۵۷

در یک کشتی با انبوهی از حیوانات اهلی و غیر اهلی و لوازم زندگی و آذوقه و اثاث آنها؛ سلامت همه ساکنان کشتی و غرق شدن و هلاکت همه مجتمع انسانی جهان آن روز و هلاکت زن و فرزند ناصالح نوح همراه مردم.

معنای آیه: و به سوی نوح وحی شد که از قوم تو جز آنهایی که ایمان آورده اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد، پس درباره کارهایی که انجام می دهند، اندوه مخور.

ظاهر کلام این است که اخبار از عدم ایمان قوم اشاره به نزدیک شدن زوال عمر آنها و پایان طغیان و تجاوزاتشان و نجات مسلمین است، و از این روست که دستور می دهد از وضع موجود در غصه و ناراحتی مباش که فرج نزدیک است.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا

و ای نوح، کشتی معهود را بساز (یعنی شروع کن به ساختن آن کشتی که از پیش در بیان عاقبت کار قوم و نجات پیروان خبر داده بودیم) و آن را در مقابل چشمان ما و به وسیله وحی ما بساز.

تعبیر به دو چشم، کنایه از رعایت کامل است. و مراد از وحی، الهام بلاواسطه یا به واسطه فرشتگان درباره موضوع خارجی است. یعنی تهیه ابزارها و لوازم ساخت کشتی و کیفیت ساخت آن را زیر نظر ما و به هدایت ما انجام ده. یعنی از نظر حجم و بزرگی و سعه و طول و عرض و محل ساخت و کیفیت به آب انداختن و از نظر رعایت حال ساکنان آن از انسان ها و حیوانات اهلی و وحشی، و محل ذخیره آذوقه های آنها و لزوم ترتیب سایبان و سقف در برابر باران و باد و خورشید و سرما و گرما و تهیه محل تخلیه برای ساکنان کشتی. و حاصل آن که ساخت یک کشتی که می خواهی همه اهالی کره زمین را با لوازم زندگیشان در طول مدت مدیدی در آن جای دهی باید با رعایت دقت و هدایت کامل ما باشد.

وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ

یعنی: و ای نوح، درباره کسانی که به خود ستم کرده اند با من سخن مگو، چرا که آنها غرق شدند هستند.

ظاهر آیه و گفتار مفسران این است که سوق کلام برای نهی نوح از شفاعت قوم است،

ولی مستبعد است که نوح پیامبر پس از شنیدن «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ» دربارهٔ نجات آنها شفاعت کند. بنابراین، ممکن است شفاعت دربارهٔ فرزندش «کنعان» یا مادر وی «واعله» (۱) بوده باشد.

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

و نوح مشغول ساختن کشتی بود (یعنی آن پیامبر عظیم الشان با کبر سن و یاران بسیار اندک، در صحرایی مشغول ساختن بود و دسته دسته از قومش نیز بر او مرور می کردند) و هر بار که عده ای از اشراف قومش بر او عبور می کردند او را مسخره می نمودند.

گفته شده: استهزای آنها به شکل و صورت کشتی بوده که آنها تا آن روز کشتی ندیده بودند، و یا به ساختن آن در صحرایی دور از آب بوده، و یا به کیفیت حمل آن به سوی دریا، غافل از آن که دریا خود بدان جا خواهد آمد. و یا آن که می گفتند: نجاری پس از پیامبری؟!

قَالَ إِنْ تَسَخَّرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَّرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَّرُونَ

این جمله استینافیه است. یعنی اگر سؤال شود که نوح نبی در جواب گروه های مسخره کنندهٔ آن روز چه می گفت؟ جواب این است که می گفت: اگر شما ما را مسخره می کنید، بی تردید ما هم شما را همان گونه که مسخره می کنید مسخره خواهیم کرد.

اما در دنیا هنگامی که دیدید آب آسمان و زمین کوچه ها و خانه ها را پر کرده رو به فزونی است و شما به بام ها و تپه ها و سر درخت ها و کوه ها پناه می برید، و ما دیدیم که موج های سهمگین شما را از آن مکان ها هم می رباید و طعمهٔ امواج می گردید. و اما در آخرت آن گاه که ببینیم شما را در غل و زنجیر در کنار جهنم گرد آورده و بر روی هم انباشته و تپه هایی متراکم ساخته و سپس با وسایل مخصوص همانند انبوهی از هیزم و زغال سنگ به قعر دوزخ فرومی ریزند.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ

آیه تتمهٔ کلام نوح است؛ صدر آن مربوط به دنیا و ذیلش مربوط به آخرت است.

یعنی پس به زودی خواهید دانست که در دنیا بر چه کسی عذابی می آید که او را خوار

ص: ۴۵۹

و رسوا نماید. مراد عذاب طوفان است که خداوند به وسیله آن روی زمین را از کفار و بت پرستان پاک کرد و حادثه عبرت زایی را به گونه ای که در کتاب های آسمانی درج گردد و در زبان پیامبران ذکر شود و در میان مجامع بشری مثل گردد به وجود آورد. و نیز به زودی خواهید دانست چه کسی است که در آخرت عذابی پایدار و جاویدان بر وی وارد خواهد شد.

حَتَّىٰ إِذَا حَيَاءُ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾

لغت و اعراب:

حَتَّىٰ إِذَا متعلق است به یصنع در آیه قبل، و یا حَتَّىٰ ابتدائی است. فار - از باب نَصْر -:

جوشید و فوران کرد. تَنُّور: جایگاه پختن نان، لغت عربی و فارسی در آن توافق دارند مانند صابون و سَمُور. و یا تَنُّور به معنای وجه الأرض است. من کُلِّ تنوین بدل از مضاف الیه است یعنی «من کُلِّ حیوان» یا «من کُلِّ نبات و حیوان».

زوج: واحد منضم به جنس خود، و نیز هر دو واحد با هم، پس هریک از نر و ماده حیوان زوج است و هر دو با هم نیز زوج است، و مراد در این جا معنای اول است. اثنین بدل از زوجین است. أهلك و من آمن عطف اند به زوجین. بسم الله متعلق به اركبوا و حال است از فاعل آن. مجراها و مرساها اسم زمان اند به معنای زمان جریان و زمان توقف. و تقدیر کلام «ارکبوا مسمین باسم الله فی زمان حرکتها و توقفها». و ممکن است هر دو مصدر میمی و مبتدا باشند و بسم الله خبر آنها و جمله وصف کشتی باشد به تقدیر «ارکبوا فی الفلک التي جریانها و وقوفها بسم الله».

ص: ۴۶۰

تفسیر:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

یعنی: نوح پیامبر پس از فراغت از ساخت کشتی همواره در حال انتظار مشغول تهیه وسایل مسافران بود، تا وقتی که فرمان ما در رسید (دستور ما به فرشتگان متصدی امر طوفان، یا اراده تکوینی ما به شروع در امر طوفان) و تنور فوران کرد، یعنی آب از تنور معهود جوشید.

گفته اند: مراد تنوری است که در وسط مسجد کوفه است که در آغاز خلقت انسان، حواء امالبشر برای همسر و فرزندان در آن نان می پخت و پس از وی همسر نوح پیامبر در آن نان می پخت. و یا مراد از فار التَّنُّور این است که از همه جای سطح زمین آب جوشید به قرینه وَفَجَزْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا [قمر، ۱۲] زمین را به صورت چشمه هایی به جوشش درآوردیم.

و غرض آن که طبق فرمان تشریحی یا اراده تکوینی خداوند، از هر نقطه زمین چشمه هایی بزرگ و کوچک به فوران افتاد و نهرهای روی زمین از هر طرف بدان سوی روان گردید، و انبوهی از آب دریاها به صورت ابر تبخیر شد و بر روی آنها فرو ریخت و منطقه وسیعی که طول و عرضش برای ما روشن نیست تبدیل به دریایی مواج شد به گونه ای که همه تپه ها و کوه ها زیر آب رفت و از فراز و نشیب های کف دریا گردید.

قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ

یعنی: پس از ظهور علامت طوفان و فوران تنور، به نوح گفتیم: از هر نوعی از حیوانات دو زوج در آن سوار کن. یعنی دو فرد نر و ماده که در آینده قابلیت توالد و تناسل داشته باشند و وجودشان در زندگی بشر ضروری است یا بقای آنها در سطح زمین طبق اقتضای نظام اتم آفرینش لازم است. و نیز اهل و عائله خود را جز کسی از آنها را که سخن ما علیه او گذشته است؛ یعنی جز همسر و فرزندت را که در علم ازلی ما و سپس در لوح محفوظ اراده و عزم ما بر سوء عاقبت و شقاوت و هلاکت آنها گذشته است.

ص: ۴۶۱

یعنی: و دستور دادیم که هر که را ایمان آورده در آن کشتی سوار کند. و با وی جز اندکی از قومش ایمان نیاورده بود.

گفته شده که: جمعاً هفتاد و هشت نفر بوده اند، نصفشان از مردان و نصف از زنان. و این جمله در مقام ابراز شگفتی است از گروه انبوهی که پیامبر مرسلی با کتاب آسمانی و شریعت مستقل در مدتی قریب به هزار سال پیایی دعوت کند و نتیجه این باشد، با لحاظ این که بی تردید، نقصی از جانب فاعل نیست بلکه از جانب قابل است.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسَاهَا

یعنی: و نوح دستور داد که در کشتی درآیید و سوار شوید در حالی که هرگاه اراده به راه انداختن آن کنید بسم الله بگویید، و هرگاه اراده توقف نمایید بسم الله بگویید. و یا آن که سوار این کشتی خاص شوید که حرکت و توقف آن به جای وسایل عادی گفتن بسم الله است.

ظاهر معنای اول این است که گفتن بسم الله، شرط جریان و وقوف است، و معنای دوم آن که سبب است. گفته شده این کشتی سه طبقه در طول ۱۵۰ متر و عرض ۲۵ متر و ارتفاع ۱۵ متر بوده که طبق دستور نوح نبی حیوانات در طبقه زیرین، انسان ها در طبقه وسط و انواع پرندگان در طبقه بالا بوده و کلید تحریک و توقیف آن کلمه بسم الله بوده، یعنی تنها عبارت «به نام خدا» و یا کنایه از بسم الله الرحمان الرحیم، و به هر حال به زبان آن روز بوده. و ظاهر آیه این است که این کلید را نوح پیامبر به همه ساکنان انسانی داده بود. و برخی گفته اند که: تنها در اختیار حضرت نوح ناخدای کشتی بوده است.

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: ذکر نام خداوند برای حرکت و سکون این کشتی بدان جهت است که او آمرزنده است، و گناهان ساکنان آن را آمرزیده و نادیده گرفته است. و مهربان است که آنها را در مرکوبی این چنین راهوار و بی خطر و نجات بخش به سلامت نگه می دارد و سیر می دهد و فرود می آورد.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

لغت و اعراب:

موج اسم جنس است، و گفته شده: جمع موجه است. عَزَلَهُ عَنْ كَذَا - از باب ضَرْب -:

دور کرد او را از آن. مَعْزِلٌ: جایی دوردست. أوى اليه: پناه برد به آن.

تفسیر:

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ

و آن کشتی آنها را در میان امواجی همانند کوه ها سیر می داد (یعنی گاهی در میان دو کوه از موج و خطر از دو طرف، و گاهی در قله ای از موج و خطری دیگر حرکت می کرد، ولی ناخدایش نوح بود و نگاهبانش بسم الله). و نوح فرزند خود را ندا در داد در حالی که او در جایی دوردست بود: ای پسرک من، با ما سوار شو و همراه کافران مباش.

باید دانست که ظاهر این آیه ترتیب است، یعنی ندای نوح پس از جریان کشتی در میان موج ها اتفاق افتاده، لکن این معنا بسیار مستبعد است و اولی این است که جمله و نادى نوح مستأنفه باشد و حکایتی است از گفتگوی پدر و فرزند پیش از سوار شدن مسلمین، یا پس از آن و قبل از بالا آمدن آب و در محلی که میانشان فاصله مکانی بوده. و محتمل است مراد از «معزل» دوری در عقیده و مسلک باشد. و به هر تقدیر، ظاهر این

ص: ۴۶۳

است که نوح نبی در حال این ندا از کفر یا نفاق فرزندش اطلاع نداشته است.

قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ

پسر نوح گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می برم که مرا از این آب که از هر سو هجوم آورده است نگه دارد. نوح گفت: امروز کسی را هیچ چیز از فرمان خدا نگه دارنده نیست جز آن کس را که خود او ترحم فرماید. و فرمان خدا این است که در روی زمین غیر از ساکنان کشتی احدی زنده نماند.

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

یعنی: در اثنای این گفتگو میان آنها موجی حایل شد و او از غرق شدگان گردید.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۴۴»

لغت و اعراب:

بَلَعُ الشَّيْءِ - از باب مَنَع - از حلقوم فرو برد. أَقْلَعُ عَنْ كَذَا: دست برداشت از آن. غَاضَ الْمَاءِ - از باب ضَرَبَ - ناقص شد، فروکش کرد. استوت: مستقر گردید. جودی اسم مطلق کوه است و یا کوه مخصوص.

تفسیر:

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: و گفته شد: ای زمین، آب خود فرو بر؛ و ای آسمان، از ریزش دست بردار و باز ایست. و آب فروکش کرد، و فرمان خدا قطعی شد و کار پایان یافت، و کشتی بر جودی قرار گرفت، و دوباره گفته شد: لعنت و دوری از رحمت باد بر گروه ستمکاران.

ص: ۴۶۴

باید دانست که گوینده در این آیه خداست، زیرا جز او کسی را توان دادن فرمان به زمین و آسمان نیست. و مراد از خطاب زمین به بلعیدن آب های خود و باز ایستادن آسمان از باریدن، تعلق اراده تکوینی خداوند به آن دو امر است که طبق اراده او تحقق یافتند؛ یعنی «فبلعت الأرض و أقلعت السماء».

و محتمل است اضافه «ماء» به ضمیر أرض در «ماءك» به خاطر این باشد که زمین آب های جوشیده و نهرهای روان خود را بلعیده و آنچه از بالا ریخته بوده دوباره به تبخیر به آسمان بازگشته. و مراد از «سما» که مأمور به توقف شده و ایست کرده ابرهای نشأت یافته از دریا و بادهای وزنده و خورشید تابان باشد که مجموعاً کارگاه تولید باران اند که فوراً از تولید باز ایستاد.

و محتمل است که این جودی کوه آرارات واقع در ترکیه باشد. و این آیه شریفه از اعاجیب آیات این کتاب کریم است در لطافت بیان، و فصاحت الفاظ، و عمق محتوا، و اجتماع مطالب مهمه، و تراکم معانی محیرالعقول در یک آیه، و عظمت یکایک حوادث اشاره شده. و معروف است که فصحا و شعرا و سخنوران عرب در برابر زیبایی و جامعیت این آیه از نظر فن ادب و کمال محتوا سر تسلیم فرود آورده اند. آری کتابت احکمت آیاتهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ [هود، ۱].

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ «۴۵» قَالَ يَأْنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «۴۶» قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۴۷»

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ

ظاهراً نوح نبی معتقد بود که فرزندش کنعان از اهل و خاندان اوست و کافر هم نیست یعنی از مصادیقِ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ نیست به خیال آن که مصداق استثنا تنها همسر اوست. و نیز می دانسته که خدا وعده داده اهل او را یعنی صالحان و مؤمنان آنها را به وسیله کشتی نجات دهد. و نتیجه این دو مقدمه، نجات فرزندش کنعان است. و چون دید همه سوار شدند و کشتی در شرف حرکت و جدایی از مردم است، محبت فرزندش و اندوه هلاکت او نوح را واداشت به اظهار این که چرا با تحقق موضوع راجع به فرزندش حکم الهی جاری نمی شود؟ و ظاهر کلام او هم این نیست که درخواست می کند، و گویی ندایش این است که چرا چنین شد؟

معنای آیه: و نوح پروردگار خود را ندا درداد و گفت: پروردگارا، پسر من بی تردید از خاندان من است، و بی شک وعده تو حق است و تو احکم الحاکمین هستی، یعنی بهترین داورانی.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

خدا فرمود: ای نوح، او از خاندان تو نیست. یعنی: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ النَّبِيُّ بِلِهُوَ أَهْلٌ عَرَفْتِي، و یا: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ الْمُؤْمِنُ الصَّالِحُ لِلنَّجَاهِ بِلِهُوَ كَافِرٌ.

توضیح کلام این است که محتمل است در مورد آیه، کنعان پسرخوانده نوح یا پسر زنش از شوهر دیگر بوده و در آن عصر هر دو از خاندان و اهل شخص شمرده می شده و اعتقاد نوح طبق آن عرف بوده. و محتمل است پسر صلبی کافر بوده و جزو اهل مؤمن و صالح برای نجات نبوده و نوح معتقد به ایمانش بوده.

به هر حال جواب خداوند این است که مقدمه اول کلامت اشتباه است و اعتقاد به این که او از خاندان توست خطاست. و جمله بعد تعلیل آن است، یعنی به خاطر آن که او سراپا عدم صلاحیت است. کنایه از این که او در عقیده کافر و در عمل فاسق است.

فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

کلام نوح و مقدمات ناقصی که در ذهن او تمام شده بود اقتضا می کرد که از خداوند نجات فرزند و آوردن او را در زمره خویشان صالح و گروندگان درخواست کند، که

خداوند نهی از این سؤال نمود که ای نوح، چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه.

پس نوح نهی شد از این که درخواست کند نه این که درخواستش را جواب منفی دادند.

و این بدان جهت است که جهل او به موضوع در این مقام خلاف اولی و مناسب مقام نبوت نبوده چنان که در جمله بعد بیان می شود.

إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

یعنی: البتّه من تو را پند می دهم که مبادا از جاهلان باشی.

ظاهر جمله این است که نوح در این مورد جهل داشته به جهلی که مناسب مقام نبوت او نبوده و خدا پند می دهد که دیگر چنین کاری از او واقع نشود. توضیح این که جهل نوح (پیامبری مرسل و صاحب شریعتی مستقل که قریب هزار سال است در ابلاغ دین می کوشد) به حکم پسرخوانده یا پسر زن از شوهر دیگر مناسب مقام او نیست. و یا جهل او به کفر فرزندش؛ در صورتی که اندکی پیش از آن خطاب «الما من سبق علیه القول» را شنیده است و بر پیامبر لازم است مفهوم خطاب الهی را خوب بداند و به کمال درک نماید.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: نوح گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم از این که چیزی را که بدان علم ندارم از تو بخواهم. یعنی فردی را که در واقع مستحق عقاب است و من به حال او جاهلم در صدد نجاتش برآیم (زیرا پیامبران را نشاید موضوعی را که تشخیص نداده اند حکمی برخلاف صلاح آن بخواهند. و این مطلب به بیش از وقوع ترک اولی از نوح نبی دلالتی ندارد). و اگر نسبت به گذشته مرا نبخشی و مورد ترحم و عطوفت قرار ندهی من از زیانکاران خواهم بود.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنَمِّتُهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ «٤٨» تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ «٤٩»

هَبَطَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: فرود آمد. مَمَّنْ مَعَكَ مِنْ بِيَانِيهِ يَا نَشْوِيَّةَ اسْت. و امم سنمّعتهم امم مبتدا و خبرش محذوف است به تقدیر «یکونون أو یأتون بعدکم».

تفسیر:

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ

به نوح پیامبر از جانب خداوند خطاب شد: ای نوح، فرود آی، یعنی از کشتی بر روی کوه جودی، یا از کوه جودی به سطح زمین، همراه سلام و برکت ها از جانب ما.

مراد از سلام، تحیّات لفظی و یا سلامت از خطرات کشتی و نجات از شرّ ظالمان و طاغیان است. و مراد از برکت ها خیرات معنوی و مادی بی پایان است، مانند کتاب های آسمانی و شرایع الهی و معارف دینی، و نعمت های گوناگون و بی حد و حصر مادی که خداوند برای آینده بشر در روی زمین پیش بینی کرده است.

عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سُنْمَعُهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

خداوند بشرهای حال و آینده را در این آیه به سه قسمت تقسیم کرده است:

۱ - نوح پیامبر که حجّت و معصوم روی زمین بود و وجودش سبب بقای جهان تکوین، و نبوت و امامتش وسیله دوام جهان تشریح.

۲ - امت ها و گروه هایی که همراه او بودند و نسل های آینده مؤمن آنها تا انتهای دنیا.

۳ - ملت های کفّار از نسل آنها تا دامنه قیامت. و سلام و برکات را خداوند مربوط به نوح و مؤمنان قوم او و آیندگان نمود، و ملت های کفر را نخست وعده برخورداری از نعم دنیا داد و سپس وعده عقاب و تهدید به عذاب نمود.

معنای آیه: سلام و برکات بر تو و بر امت ها و گروه هایی که همراه تو اند. به لحاظ آن که عده معدودی که همراه او بودند مثلاً هفتاد نفر خود چندین امت و قبیله بودند. یا بر امت ها و گروه هایی متولد از همراهان در آینده زمان. و امت ها و گروه هایی خواهند آمد که ما آنها را برخوردار می کنیم، سپس عذابی دردناک از

جانب ما به آنها می رسد. یعنی نسل های کفّار و مترفین آینده که هریک را در عصر خود به تدریج نعمت های دنیوی خواهیم داد و سپس آنها را میرانده و به عذاب آخرت گرفتار می کنیم.

باید دانست که ظواهر اخبار و تواریخ این است که پس از طوفان نوح احدی غیر از نسل او در زمین نمانده بود، و از این رو نوح را آدم دوم و ابوالبشر ثانی می نامند. و بنابراین، اولاد او که پس از طوفان ماندند همانند اولاد آدم پس از هبوطاند. پس دو آدم و دو هبوط و دو ملت نوظهور محتاج به تعلیم و تربیت بوده، و آیه ۳۸ و ۳۹ سوره بقره اشاره به آغاز سخن با آدم اول و اولاد او در موضوع ارسال پیامبران و انزال کتاب های آسمانی و شرایع الهی است که می فرماید: «در این زمین فرود آید که حتماً برای شما از جانب من راهنمایانی خواهد آمد؛ کسی که از آنها پیروی کند او را در آخرت ترس و اندوهی نیست، و کسی که کفر ورزد اهل آتش خواهد بود». در این آیه نیز خدا سلام و برکات خود را به نوح و نیکان تاریخ اهدا می کند، و به کافران وعده چند روز خوشی در دنیا و سپس عذاب الیم می دهد.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

یعنی: این قصه و سرگذشت نوح و قوم او، از خبرهای غیبی است که به سوی تو وحی می کنیم؛ و پیش از این، یعنی پیش از وحی ما، نه تو آنها را می دانستی و نه قوم تو.

مراد این است که این سرگذشت با این صداقت و درستی و کمال تطابق با واقع و حقیقت، وحیی صادق از جانب ماست و گرنه آنچه در تورات و انجیل می بینی و می شنوی تغییر و تحریف یافته از واقع و دور از حقیقت و صواب است.

پس صبر پیشه کن، زیرا عاقبت امر از آن پرهیزگاران است. یعنی پس از درک این که نوح پیامبر بالأخره در سایه صبر و تحمل، خود و قومش نجات یافت و خداوند پهنه گیتی را به تمام در اختیار آنها گذاشت، تو نیز صبر کن و بدان که عاقبت این زمین از آن صالحان امت توست.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

لغت و اعراب:

إلى عاد عطف است به کلمه نوحاً در آیه ۲۵، به تقدیر «و ارسلانا إلى عاد». عاد اسم قدیم ترین قبیله بشری پس از قوم نوح است. فَطَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: شکافت آن را، و غلبه استعمال دارد در آفریدن شیء. علیه أجراً مرجع ضمیر مجرور، ابلاغ رسالت و دعوت به توحید و تعلیم احکام است که مفهوم از سیاق کلام است. سماء: ابر، باران. دَرَّ اللَّبْنُ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: زیاد شد شیر. مدرار صیغه مبالغه است و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، یعنی پر ریزش، و حال است از سماء.

تفسیر:

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ

یعنی: و ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را به عنوان نبوت فرستادیم (قوم عاد پس از قوم نوح قدیم ترین قبیله ای است که از بشر سراغ داریم، و در صحرایی سرسبز، با کشت و زرع فراوان و درختانی انبوه می زیسته و غالباً دارای قامت های بلند و عمر طولانی و بر اعتقاد بت پرستی بوده اند. و هود برادر نسبی یا قبیله ای آنها بوده است).

هود به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست. شما

در این بت پرستی جز دروغگو و مفتری نیستید. یعنی این بت پرستی شما که برای خدا شریک در ربوبیت قرار می دهید و بت ها را شفیعان خود در نزد او می دانید و در نیازها از آنها حاجت می طلبید، همه دروغ و افتراست.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: ای قوم من، هرگز از شما در مقابل ابلاغ رسالت و دعوت به توحید و تعلیم احکام او مزدی نمی خواهم؛ پاداش من بر عهده احدی نیست جز کسی که مرا آفریده است؛ آیا نمی اندیشید؟ یعنی آیا صدق گفتار مرا از منطق و اخلاص عمل و عدم توقع پاداش و معجزات من، درک نمی کنید؟!

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش طلبید، سپس به سوی او باز گردید. یعنی از گناه شرک و پرستش بت و رذایل اخلاق و کبایر گناه که مدت مدیدی از عمرتان را در آنها گذرانده اید استغفار نمایید و پس از آن به وسیله تکمیل توحید و اعتقادات صحیح و اخلاق پسندیده و اعمال شایسته به سوی او تقرب جوید.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

یعنی: اگر همگی استغفار و توبه نمودید، خداوند ابر و باران را بر شما فراوان و ریزان می فرستد، و بر نیروی شما نیرو می افزاید. یعنی به نیروی جسمی تان نیروی ایمان، و به قدرت مالی تان ثروت فراوان، و بر عده و عده اجتماعی تان زیادتى و توان می افزاید. و هرگز از توحید و طاعت او مصرانه بر جرم و گناه روی متابید.

فَالْوَايَا هُوْدُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ «۵۳» إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ «۵۴» مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ «۵۵»

عن قولك «عن» تعليلیه است، یعنی «لقولك» یا به تقدیر «صادراً عن قولك»، عَراه مرضٌ - از باب نَصير - و اعتراف: اصابت کرد و رسید به او. اعترافك بسوء باء تعدیه است، یعنی «أوصلك سوءاً». من دونه متعلق به تشرکون صفت محذوف است، به تقدیر «تشرکون به آلهه غیره و من دونه».

تفسیر:

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: قوم هود در مقابل دعوت او گفتند: ای هود، تو برای ما دلیل روشنی نیاوردی (دعوت منطقی هود را برای ترک خدایان باطل و رجوع به توحید خداوند، و معجزات او را در راه این مدعا، روی غرور و عناد و تقلید کور از گذشتگان، ناکافی و باطل و به حکم عدم شمردند و عاقبت گفتند) و ما هرگز خدایان خود را به خاطر گفته توها نمی کنیم، و هرگز گرونده به تو نیستیم.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ

یعنی: ای هود، درباره تو جز این نمی گوئیم که برخی از خدایان ما، یعنی آن بتی که اداره امور بشر زیر نظر اوست، تو را آسیبی رسانده است. مرادشان آسیب روانی است مثل جنون، بی خوابی، فراموشی، گفتن هذیان و غیره (و نعوذ بالله).

قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ

یعنی: هود گفت: همانا من خدا را گواه می گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه برای خدا از بتان و خدایان دیگر شریک قرار می دهید بیزارم (یعنی به هیچ مقام و منصب و قداست و ربوبیت و تأثیر در حوایج و استحقاق تعظیمی در آنها معتقد نیستم. و استشهاد آنها برای تنبیه بر این است که خدایانشان را توان کاری نیست و گرنه در مقابل این صراحت عکس العملی نشان می دادند). پس ای قوم، درباره من همگی شما هر کید و نیرنگ و نقشه ای دارید به کار برید، سپس هیچ مهلتی ندهید.

و محتمل است که مخاطب هود در جمله فکیدونی همه بتان معبود و امت عابد است. و گفته اند: هود پیامبر از همه پیامبران الهی از نظر گرونده و یاور و معین کمتر و ضعیف تر بوده، پس این نیروی ایمان و قدرت توکل است که او را در برابر انبوه جمعیت متحد و مقتدر آن چنان قوی کرده که با آن لحن سخن گفته است.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾

لغت و اعراب:

دَبَّ الحَيَوَانَ فِي الْأَرْضِ - از باب ضَرَبَ - بر روی شکم یا دست و پا راه رفت. دَابَّة: هر حیوان متحرک. ناصیه: جلوی سر یا موهای جلوی سر. تَوَلَّوْا مَخْفَفٌ «تولوا» یعنی روی برتائید. فقد أبلغتكم علت جزای شرط و به جای آن است، به تقدیر «لم اعاتب فأنى قد أبلغتكم». و يستخلف عطف به محذوف است، به تقدیر «یهلکم و يستخلف».

تفسیر:

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا

یعنی: هود گفت: به یقین، من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده ام؛ هیچ جنبنده ای نیست مگر این که خداوند موهای پیشانی او را در دست دارد.

کنایه از این که تمام جانداران جهان هستی در اختیار اویند همانند کسی که به گرفتن لجام سر یا موهای پیشانی، اسب را در اختیار دارد.

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ص: ۴۷۳

بی تردید، خدای من بر راه مستقیم استوار است. یعنی بر پایه عدل و قسط است در مرحله تکوین و تشریح. و غرض آن که من متکی به چنین خدای مقتدری هستم و او مرا از شر شما ننگه می دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا

یعنی: هود گفت: اگر روی برگردانید، یعنی از پذیرش دعوت من و عمل به کتاب و شرع نوح سر باز زنید، من تقصیری نخواهم داشت، زیرا بی تردید، من آنچه را که برای ابلاغ آن به سوی شما فرستاده شده ام به شما رساندم. و پروردگارم در صورت عدم پذیرش تان شما را هلاک می کند و گروهی را غیر از شما جانشین شما می نماید، و شما هیچ ضرر و آسیبی به او نمی توانید رساند.

إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

به یقین پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است. یعنی علاوه بر خلق تمام اجزای جهان هستی و تدبیر امور آن، نگهداری آن را نیز بر عهده دارد تا آن گاه که اراده افناء و اعدام آن نماید.

وَلَمَّا حَيَّاءُ أَمَرْنَا نَجِّينَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ «۵۸» وَتِلْكَ عَادٌ حَادُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «۵۹» وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ «۶۰»

لغت و اعراب:

و تلک عاد اشاره به قبیله عاد است. جَعِدَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع - انکار کرد آن را. عَنَدَ الرَّجُلُ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - دانسته و فهمیده با حق مخالفت کرد.

ص: ۴۷۴

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

یعنی: و چون فرمان ما در رسید (یعنی امر انشایی ما به فرشتگان مأمور اهلاک صادر شد، یا اراده تکوینی ما به هلاکت و نابودی آنها طبق وعده هایی که از پیش به آنها داده بودیم تعلق گرفت؛ و البته این امر در جایی بود که رسولان خدا وظیفه خود را در اصرار بر دعوت و اتمام حجت انجام داده و آنها نیز بر مخالفت و عناد خود مُصر بودند) هود پیامبر و کسانی را که همراه او به خدا ایمان آورده بودند به وسیله رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم (مراد از رحمت، ایمان آنهاست که رحمت و نعمت خداست، و یا تفضل خاصی است که خدا در مواقع معینی به مؤمنان مبذول می دارد) و آنها را از عذابی سخت و شدید نجات دادیم، یعنی از آن عذابی که بر کفار تعیین شده بود. پس نَجَّيْنَاهم تأکید و اشاره به بزرگی و عظمت امر است. و ممکن است ماضی به جای مستقبل محقق الوقوع استعمال شده و مراد عذاب آخرت باشد، یعنی در آخرت نیز از عذاب دوزخ نجات می دهیم.

گفته اند که: شمار هلاک شدگان قوم هود چهار هزار، و عذابشان بادهایی سخت مسموم بوده، به گونه ای که فضا را فرامی گرفته و چون تنفس می کردند ریه ها و امعاءشان را آب کرده، بیرون می ریخت (و نعوذ باللّه من غضبه).

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ

یعنی: و اینان قبیله عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار نمودند. یعنی آیه های کتاب آسمانی یا نشانه های توحید از معجزات پیامبران و علایم توحید ربوبی در آفاق و انفس را دانسته و فهمیده انکار کردند. و آنها همه رسولان و فرستادگان او را نافرمانی کردند.

یعنی هرچند پیامبرشان تنها هود بود، لکن به خاطر آن که همه پیامبران به هم مربوط و متلازم و متحدند و همه از جانب یک مبدأ واجب الوجود آمده و مبلغ یک دین الهی و پی جوی یک هدف برای سعادت جامعه بشری هستند، پس عصیان و نافرمانی یکی از آنها عصیان همه است.

وَاتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

و آنها از فرمان هر ستمگر زورگوی عنادورزی پیروی کردند. مراد پیروی طبقات پایین آنها از سران ستمگر زورگو و عنادورز و ثروتمندان طغیانگر است که در همهٔ مجامع بشری بوده اند. و نیز لعنت خدا و مردم در این دنیا به دنبال آنها قرار گرفت، و در روز قیامت نیز چنین خواهد بود.

مراد از لعنت دنیا عذاب هایی است که در دنیا به آنها رسید، و از لعنت آخرت کیفر گناهانشان و گناهان کسانی است که به دنبال آنها افتاده و کفر و شرک ورزیده و مرتکب کبایر شده اند.

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ

یعنی: آگاه باشید که ملت عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند، یا کفران نعمت او کردند.

آگاه باشید که دوری و لعنت باد بر عاد، قوم هود.

تکرار کلمهٔ ألا و حکم به کفر عاد و انشاء لعنت بر آنها دلیل طغیان کامل و شدت استحقاق کیفر آنهاست.

وَالِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَكْبَرُوا فَاسْتَعْمَرُوا ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ «٦١» قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ «٦٢»

لغت و اعراب:

و إلى ثمود به تقدیر «و ارسلا إلى ثمود»، ثمود اسم عربی یا عجمی است و نام قبیلهٔ صالح پیامبر. أعمرتُه الأرض و استعمرتُه: آبادی زمین را به او واگذار کردم. استعمره

ص: ٤٧٦

فی المکان: در آن جا برای او عمر دراز قرار داد.

داستان صالح (ع)

تفسیر:

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

قبیله تمود از طوایف عرب بوده و در منطقه ای میان مدینه و شام می زیسته اند.

آنها از انسان های ماقبل تاریخ اند که دست تاریخ بدانها نرسیده و جز اندکی از حوادث عصرشان در دست نیست و مرور زمان آثار وجودی شان را از زمین و باغات و ساختمان ها نابود کرده، و ظاهراً شغلشان کشاورزی بوده و در آیه ۷۴ سوره اعراف گوشه ای از حالاتشان بیش از این جا ذکر شده است.

دینشان بت پرستی و زیستنشان قبایلی بوده و سران و اشراف قبیله بر ملت حکومت می کرده اند.

معنای آیه: و ما به سوی قبیله تمود برادر نسبی یا قبیله ای آنها صالح را به عنوان نبوت فرستادیم که متکفل ابلاغ شریعت نوح و کتاب آسمانی او باشد. به آنها گفت: ای قوم من، تنها الله را عبادت کنید که شما را غیر او معبودی نیست. یعنی معبود حقیقی شما خداوند واجب الوجود یکتاست که جامع همه کمالات و عاری و منزّه از هر گونه عیب و نقص است و بتان و غیر آنها صلاحیت عبادت ندارند.

هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

یعنی: اوست که همه شما را از این زمین پدید آورده و در این زمین به شما عمر بخشیده و آباد کردن این زمین را بر عهده شما گذاشته است. مراد این است که جد و جدّه اولی شما را از این زمین بدون واسطه، و نسل آنها را از این زمین با وسایط و طی مراحل از مواد اولیه خاک تا جنین در رحم مادر پدید آورده، سپس در زمین جا داده و آبادانی آن را از آنها خواسته است.

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

یعنی: پس از آن که مدت مدیدی از عمرتان را با اعتقاد به شرک و عبادت بتان گذرانده اید، از خداوند طلب مغفرت کنید، سپس به وسیله اصلاح عقاید و اعمال به سوی

او باز گردید. به یقین پروردگار من به بندگانش نزدیک و دعاهایشان را اجابت کننده است.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا

یعنی: گفتند: ای صالح، پیش از این در میان ما، مایه امید بودی. یعنی انسانی دارای عقل و درایت و امانت و شرف خانوادگی بودی که امید می رفت برای این ملت کارها و خدماتی انجام دهی، دین ما را بپذیری و دنیای ما را تکامل بخشی، ولی اکنون امید ما از تو بریده شد.

أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

یعنی: آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی؟! و بدون تردید ما از آنچه ما را به سوی آن می خوانی یعنی پرستیدن یک موجود نامرئی که از حیطة همه حواس ما به دور است، در شکی ریب آور و تردیدزاییم. یعنی هرچه فکر می کنیم بر شک و تردیدمان می افزاید.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ «۶۳» وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ «۶۴»

لغت و اعراب:

تخسیر به تقدیر «تخسیرکم ایای». ناقه: شتر ماده. و اضافه آن به الله تشریفی است، مثل بیت الله و کتاب الله. لکم آیه خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هی لکم آیه». ذروه: ترک کنید او را و رها نمایید. و از این ماده (وَدَرَ) به معنای ترک، غیر از فعل امر و فعل مضارع نیامده است.

ص: ۴۷۸

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنِ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

قوم صالح می خواستند با کلمه اُتَهِانَا بگویند که او دعوت به توحید نکند و از شرک نهی ننماید؛ و این کار را از او خلاف توقع و امید می دیدند، بلکه می خواستند که صالح آیین آنها را بپذیرد. این آیه در جواب آنهاست.

معنای آیه: صالح گفت: ای قوم من، مرا خبر دهید، اگر من بر پایه برهان و دلیل روشنی از جانب پروردگارم باشم، یعنی ادعای نبوت و عرضه کتاب و شریعت من متکی به یقین و دلیلی متقن باشد، و خداوند از جانب خود رحمتی هم به من داده باشد، یعنی منصب نبوت و رابطه میان خالق و خلق که بزرگ ترین رحمت الهی است، پس اگر من او را نافرمانی کردم کیست که مرا از عذاب او برهاند؟ پس شما برای من جز زیان نمی افزایشید.

یعنی و چه زبانی بالاتر از این که هدفم را با علم قطعی به صحتش رها کنم و رحمت خدا را کفران نمایم و مسلک شما را که جز بر پایه شک و گمان و تقلید کور از پدران نیست بپذیرم و مشمول عذاب گردم؟!!

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

یعنی: صالح گفت: ای قوم من، این ناقه خداوند است در حالی که برای شما آیه و معجزه ای است. یعنی ماده شتری است که مخلوق الساعه به اراده تکوینی اوست که خدا آن را به نحو اعجاز از میان سنگ های سخت کوه بیرون آورده است، و در این آفرینش و در بزرگی جثه و عظمت هیکل و زیبایی رنگ و شکل و اندام ها، و در کیفیت چریدن علف یک صحرا در یک روز و بذل شیر برای ملتی در یک شب، نشانه ای است برای شما؛ نشانه توحید و قدرت و رحمت او و صدق ادعای نبوت من. پس او را بگذارید در روی زمین خداوند (یعنی زمینی که آفریده اوست و ملکیت حقیقیش از آن اوست و تصرف هر کس باید به اذن او باشد) بخورد، یعنی از علفش بچرد و از آبش بنوشد و در آن بخوابد؛ و هیچ

آسیب و آزاری به او نرسانید که شما را عذابی نزدیک فرا خواهد گرفت.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعِدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ «۶۵» فَلَمَّا حِيَاءُ أَمَرْنَا نَجِّينَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ «۶۶» وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ «۶۷» كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ «۶۸»

لغت و اعراب:

عَقَرَه - از باب ضَرَبَ - : مجروح کرد او را. عَقَرَ الْإِبِلَ: دست و پای آن را برید، نحر کرد آن را. مَكْدُوبٌ یعنی مَكْدُوبٌ فِيهِ. خِزْيٌ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ - : ذلیل و خوار شد. و خِزْيٌ زَيْدٌ - از باب ضَرَبَ - : ذلیل کرد او را، رسوا کرد او را. و مِنْ خِزْيِ عَطْفٍ است به محذوف، به تقدیر «من شر القوم و من خزی». جَثَمَ الرَّجُلُ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : بر زمین افتاد و نقش زمین شد، به زانو درآمد، که کنایه از مردن است. غَنَى بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ - : اقامت گزید در آن مکان.

تفسیر:

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعِدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ

یعنی: پس قوم صالح، ناقه خدا را دست و پا بریدند، یا آن را نحر کردند، پس صالح پیامبر (در خطابی به همه ملت و قوم خویش به عنوان اخبار از آمدن عذاب قطعی خداوند) گفت: در خانه های خود، یا در شهر خود، سه روز از زندگی برخوردار

ص: ۴۸۰

شوید که پس از آن گرفتار عذاب خدا خواهید شد؛ و این وعده ای است که دروغی در آن نیست.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

پس چون فرمان ما در رسید (یعنی پس از گذشت سه روز، دستور انشایی ما به فرشتگان عذاب در رسید، یا اراده حتمی تکوینی ما به هلاکت آنها تعلق یافت) صالح و کسانی را که همراه او ایمان آورده بودند به فضل و رحمت خود از شر آن قوم و از خواری و رسوایی آن روز نجات بخشیدیم. بی تردید، پروردگار توست که نیرومند مقتدر است.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

یعنی: و کسانی را که ستم کردند صیحه موعود فرا گرفت، پس همه در خانه های خود به زانو درآمدند.

الف لام الصیحه عهد است و اشاره به صیحه عذابی است که از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته و در زمانی به صالح پیامبر ابلاغ شده و در روز موعودی قوم صالح را فرا گرفته، و آن بانگ شدید جبرئیل امین بود که به یک بار همه آن سرزمین را لرزاند، کوه های بلند و برج های مرتفع و سقف خانه ها همه فرو ریخت و زنده ای جز صالح پیامبر و پیروانش نماند مگر آن که جسد بی جان بر خاک افتاد و نقش زمین گردید.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ

یعنی: آن چنان هلاک شدند که گویی از آغاز در آن شهر و دیار سکونت نداشتند! زیرا همه زنده های متحرک در خانه و کوچه و دیار و صحرا به یک بار تبدیل به جماد شدند و مرگ و سکوت و سکون بر همه جا حاکم گشت. آگاه باشید که بی تردید قوم تمود به پروردگارشان کفر ورزیدند، یا کفران نعمت او کردند. آگاه باشید که دوری و لعنت باد بر تمود. و این جملات تأکید است در اظهار کفر و لعن آنها مانند آیه (۶۰) همین سوره.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ «٦٩» فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ يُدْعَاهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ «٧٠» وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ «٧١» قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ «٧٢»

لغت و اعراب:

بُشْرَى و بشارت: خبر خوشحالی و سرورآمیز، و باء آن برای ملابست است. سلاماً به تقدیر «سَلَمْنَا عَلَيْكَ سَلَامًا». سلامٌ به تقدیر «سَلَامٌ مِنِّي عَلَيْكُمْ» و جمله اسمیه از فعلیه بلیغ تر و رساتر است. لَبِثٌ - از باب عَلِمَ - : درنگ کرد. عِجْلٌ: گوساله. حَنَذٌ اللَّحْمِ - از باب ضَرَبَ - : کباب کرد آن را. نَكِرَةٌ: نشناخت او را. ضَحِكَ به کسر اول، خنده کردن و به فتح اول، حایض شدن زن است طبق گفته برخی از مفسران و یک روایت. و یل: بدی و هلاکت و مصیبت. و یلتا با زیادتی تاء مثل «یا اَبْتَا» کلمه ای است که در مقام ناراحتی و تعجب استعمال می شود، یعنی ای مصیبت، یا ای مرگ من بیا.

تفسیر:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى

ذکر قصه ابراهیم و فرستادن بشارت به او به واسطه فرشتگان در ردیف ذکر پیامبران

شش گانه که سیاق همه در تعذیب و هلاکت قوم آنهاست، به عنوان مقدمه ای است برای ذکر لوط پیامبر و سرگذشت قوم او، به لحاظ آن که فرشتگانِ مأمور اهلک آنها لازم بود در آغاز ابراهیم را ملاقات کنند و به او و همسر او بشارت فرزند و بشارت هلاکت قوم لوط را بدهند و سپس روانه آن مأموریت شوند.

معنای آیه: و حقیقت این است که فرستادگان ما که فرشته هایی بودند برای ابراهیم بشارت آوردند، یعنی بشارت یافتن فرزند و نوه و هلاکت قوم طغیانگر لوط.

در ماهیت و شمار این رسولان آسمانی اختلاف است. گفته شده که: آنها فرشتگان بزرگ و عظیم الهی بوده اند مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و عده ای دیگر که عددشان نه نفر بوده برای آن که بر امری عظیم و حادثه ای بس بزرگ و تاریخی اعزام شده بودند.

قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ

یعنی: آنها گفتند: سلام بر تو. ابراهیم هم به لحنی گرم تر گفت: سلام بر شما. پس ابراهیم درنگ نکرد تا آن که برای پذیرایی آنها گوساله ای کباب شده که از فرط چاقی روغنش می چکید، در برابر آنها حاضر نمود.

گفته شده که ابراهیم خلیل مردی کریم النفس، مهمان دوست و سخت مهمان نواز بوده و چون دامداری بزرگ بوده، برای پذیرایی مهمان ها در اندک مدتی گوساله ای را خود سر برید و پوست کند و در تنوری کباب کرده، جلوی آنان گذاشت.

فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

یعنی: پس چون دید دست آنها به کباب حاضر دراز نمی شود، آنها را بیگانه شمرد و از ناحیه آنها در دل خود احساس ترس نمود. و این امر بدان جهت بوده که در سیره آنها امتناع مهمان از خوردن غذا علامت سوء قصد به شمار می آمد که شاید برای ستیزه یا قتل یا غارت مال آمده باشند.

قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ، وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ

یعنی: فرشته ها گفتند: ای ابراهیم، مترس، همانا ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.

یعنی بشر نیستیم که غذا بخوریم، بلکه فرشته‌هایی هستیم فرستاده خدا برای هلاک کردن قوم لوط. این گفتگو در حالی بود که همسر ابراهیم ایستاده بود، پس خندید. و او را بشارت دادیم به اسحاق و پس از وی به یعقوب.

باید دانست ظاهر آیه این است که همسر ابراهیم نزد مهمان‌ها برای خدمت یا شنیدن گفتگوی آنها ایستاده بوده و او نیز درک می‌کرده که مهمان‌ها وضع غیرعادی دارند و شوهرش از آنها هراسناک است. و چون آنها گفتند که فرشته‌اند؛ او از این که مهمان‌های مرموز و وحشتناک فرشته الهی از آب درآمدند، یا از بشارت هلاکت قوم لوط خندید.

در روایت و کلمات برخی از مفسران آمده که ضحک در این جا به معنای دیدن خون حیض است که ریشه لغوی نیز دارد. یعنی در آن حال که ایستاده بود و از سنش نود سال می‌گذشت، به ناگاه با عروض حالت خاصی که زنان را عارض می‌شود حیض گردید و سخت در تعجب فرو رفت، لکن این امر مقدمه غیبی بوده که فرشتگان الهی بشارت تولد فرزند و نوه را به او بدهند. بنابراین کلمه فضحکت نتیجه بشارت سابق نیست، بلکه جمله استینافیه و مقدمه بشارت لاحق است.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

یعنی: همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من، آیا من فرزند می‌آورم در حالی که سالخورده‌ام، یعنی عمرم به نود سال رسیده است، و این شوهر من است در حالی که پیری سالمند است؟! حَقًّا که این چیزی شگفت‌انگیز است. زیرا تولد نوزاد از زنی فرتوت و شوهری از خود پیرتر سبب تعجب شنوندگان و خنده بینندگان و استهزاء مردم عادی است و بر حسب حال عموم عجیب است.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾

حمد: ستایش، و حمید فعل است به معنای محمود یا حامد، یعنی ستوده خصال و افعال، یا ستاینده به نیکی. مجید: صاحب کرم عمیم و جلال گسترده. روع: ترس و رعب.

يُجَادِلُنَا بِتَقْدِيرِ «أَخَذَ يَا شَرَعَ يَجَادِلُنَا». اَوَاه: کسی که زیاد آه سر می دهد. منیب: توبه و انابه کننده.

تفسیر:

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

یعنی: فرشته ها گفتند: آیا تو از فرمان پروردگار، یا از کار او تعجب می کنی که بر زنی یائسه و مردی صد ساله، بر خلاف عرف و عادت، فرزندی عطا کند؟ در حالی که رحمت خدا و برکت های او بر شما خانواده است، و خدا دارای صفات نیکو و کارهای ستوده و کرم بی پایان و جلال گسترده است.

مراد این است که فرشته ها زن ابراهیم را در آغاز به جلال و قدرت خدا متوجه کردند که در برابر اراده او هیچ امری مستبعد یا مشکل یا غیرممکن نیست، و سپس به لیاقت و قداست و صلاحیت خاندان ابراهیم که در خور این الطاف الهی هستند.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

یعنی: پس چون از ابراهیم ترس و وحشت زایل شد و بشارت به او رسید، شروع کرد به گفتگو و جدال با ما درباره قوم لوط که شاید عذاب از آنها دفع شود یا تأخیر افتد یا شامل همه نشود.

مراد از جدال، رد و بدل شدن سخن میان او و خداست و ممکن است با فرشته ها باشد.

و این مجادله یا گوشه ای از آن را خداوند در سوره عنکبوت آیه ۳۲ ذکر کرده: قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ يَعْنِي: ابراهیم گفت: چگونه آنها را هلاک می کنید در حالی که لوط پیامبر در آن جاست؟! فرشتگان گفتند: ما خود به هر که در آن جاست داناتریم؛ لوط و خاندانش را از آن جا نجات می دهیم.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ

حقاً که ابراهیم حلیم و صاحب آه از ته دل، و صاحب توبه و انابه بود.

حلیم بود یعنی بردبار و خویشتندار بود، در مقام فوران غضب خشم فرو می برد، در موارد انتقام عفو می نمود و در برابر سخنان لغو و اهانت و فحش، کرامت نشان می داد. و اوّاه بود یعنی از غصه و اندوه گناهان خود و پیروانش پیوسته آه می کشید. و منیب بود یعنی از گناه و خطایای خویش و امتش توبه و استغفار می کرد.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

سیء بهم نایب فاعلش لوط و ضمیر جمع راجع است به رسل و باء سببیه است. ذرع:

ذراع، دست از سر انگشت وسطی تا آرنج، نیم متر، و به معنای طاقت. و آن تمیز است یعنی «ضاق ذرعه بهم». عصب: شدید.

تفسیر:

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

یعنی: فرشتگان گفتند: ای ابراهیم، از این وساطت در گذر، زیرا فرمان پروردگارت درباره آنها رسیده است. یعنی فرمان انشایی ازلی او طبق تحقق علل و اسباب در نظام تکوین به فعلیت رسیده است، از این رو حتماً برای آنها عذابی که قابل برگشت نیست خواهد آمد.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ

رسولان خداوند پس از جدا شدن از ابراهیم خلیل، به شهر سدوم در چهار فرسخی

آن جا که مسکن لوط و قوم او بود رسیدند و در هیئت چند نفر جوان زیبا از راه آشکار و دیدگاه مردم در وسط روز به نزد لوط که در بیرون خانه خود ایستاده بود آمدند.

معنای آیه: و چون فرستادگان ما به نزد لوط آمدند، لوط به خاطر آنها ناراحت گردید و طاقتش به ورود آنها طاق شد، یعنی از بیم آن که اهل سدوم آگاه شوند و به خانه او هجوم آورند و او عاجز از دفاع شود. و گفت: امروز روز سختی است.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ «٧٨» قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ «٧٩» قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ «٨٠»

لغت و اعراب:

هَرَعَ إِلَيْهِ - از باب مَنَعَ - به سوی او با شتاب رفت. و أَقْبَلَ يُهْرَعُ: به شتاب آمد چنان که گویی از پشت او را هل می دادند. لَوْ أَنَّ، لَوْ برای تمنی است. آوای عطف است به أَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةً. آوی إلى البيت: پناه برد به خانه.

تفسیر:

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

یعنی: و قوم لوط به سوی او آمدند در حالی که می شتافتند و گویی از پشت سر آنها را هل می دادند. و از پیش نیز آنها کارهای زشت می کردند. این جمله معترضه است و اشاره به این که آنها سابقه این عمل زشت را آن چنان داشتند که حمله دسته جمعی آشکار برای هدفی بس پلید به مهمان های مردی مثل لوط در نزد آنها آسان و عادی بود.

ص: ۴۸۷

قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

یعنی: لوط پیامبر به آنها - با اشاره به دختران خود - گفت: ای قوم من، اینان دختران من هستند، اینان برای شما پاکیزه ترند.

ظاهر آیه این است که لوط پیشنهاد ازدواج شرعی آنها را با دختران خود می کند تا بلکه از آن عمل شنیع دست بردارند، و این به خاطر حفظ آبروی مهمان ها بوده و گرنه لوط دختر به آنها نمی داده است. و حرمت ازدواج مؤمن با کافر در آن عصر ثابت نیست. و اما احتمال این که هؤلاء اشاره به زن های خود قوم باشد، زیرا هر پیامبری پدر ملت خویش است، یعنی ای قوم من، بروید به سوی زنان خودتان که به حکم دختران من هستند، با جواب قوم سازش ندارد.

پس ای قوم من، از خدا پروا کنید و مرا درباره مهمانانم رسوا و خوار مسازید. آیا از میان شما یک مرد آگاه و رهیافته نیست؟!

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ

یعنی: قوم لوط گفتند: حتماً تو دانسته ای که ما را در دختران تو حقی نیست و البته آنچه را ما می خواهیم نیز می دانی.

باید دانست که ظاهر جمله لَقَدْ عَلِمْتَمَا این است که لوط نداشتن حق آنها را در دختران خود می دانسته. و محتمل است که مراد از اطلاق حق در این جا این باشد که مقتضای عادت و جریان سیره خبیثه آنها بر آن عمل، نوعی تعهد و تبانی میان آنها بوده که مردان به مردان اکتفا کنند و سراغ زنان نروند، و طبعاً زن ها هم در مقابل آنها به هم اکتفا می نمودند و این مطلب را میان خود حق قانونی تلقی کرده بودند، چنان که در برخی از کشورهای فعلی نیز فی الجمله چنین حقی را تصویب نموده اند؛ و لوط پیامبر نیز از موضوع اطلاع داشته است.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ

یعنی: پس از آن که قوم لوط پیشنهاد او را نپذیرفتند و لوط از قراین فهمید که آنها قصد هجوم به خانه و مهمان ها دارند، از غایت ناراحتی و اضطراب چنین گفت: ای کاش مرا بر شما قدرت و غلبه بود و یا آن که به تکیه گاه محکمی پناه می بردم! یعنی ای کاش دژ یا

حصار یا قبیله نیرومند یا سلطان مقتدری بود که به او ملتجی می شدم!

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ
إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ « ۸۱ » فَلَمَّا حَيَّاءُ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيَّهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ « ۸۲ »
مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ « ۸۳ »

لغت و اعراب:

أسرى به: شبانه سیر داد او را. و چون متعلق به لیل شود از قید شب مجرد گردد و به معنای مطلق سیر باشد. قطع: پاره ای از شیء، بآه به معنای فی است. إلا امرأتک استثناء از اهل است. صبح: اول روز. ضمائر مؤنث عالیها و سافلها و علیها راجع اند به مدائن و شهرهای آنها که مفهوم از کلام است. سجیل: معرب سنگ گل یعنی گل پخته و سنگ شده. نضد الشیء - از باب ضرب - آن را کنار هم یا روی هم چید. سؤم الفرس: علامت زد اسب را.

تفسیر:

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ

چون کار لوط پیامبر با قوم خود به جای باریک کشید و لوط درمانده گشت، فرشته ها شخصیت و رسالت خود را اظهار کردند که ما فرشته هایی هستیم اعزامی برای هلاکت همه اهل این شهر و حاضرین را هم کور کرده، دور می کنیم، چنان که در سوره قمر آیه ۳۷

ص: ۴۸۹

فرموده: وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ. خاطر لوط آسوده گشت و به دنبال آن دستور حرکت و بیرون شدن از شهر یا منطقه را دریافت نمود.

معنای آیه: فرشته ها گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توایم و هرگز هجوم آوران به تو، یعنی به خانه و مهمان های تو نمی رسند؛ پس خانواده ات را در پاره ای از همین شب از خانه و شهر به بیرون روانه کن، و هیچ یک از شما به پشت سر خود ننگرد.

جز همسرت که او را حرکت مده، زیرا آنچه باید به این مردم برسد از عذاب الیم به همسرت نیز باید برسد.

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

یعنی: ای لوط، به یقین زمان وعده آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!

کلام اشاره است به این که باید از شهر یا از منطقه زود بیرون روید، زیرا زمان عذاب، اول روز است. و استفهام تقریری است یعنی اول روز نزدیک است. و مراد از صبح در این جا زمان طلوع آفتاب است به قرینه آیه ۷۳ سوره حجر فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

یعنی: پس چون فرمان ما در رسید، یعنی امر انشایی ما به فرشتگان موکل به اهلاک، یا امر «کن» که عبارت از اراده حتمی به وقوع اهلاک است، آن شهرها را زیر و رو کردیم. بالا- را پست و پست را بالا- ساختم. (ظاهر آیه این است که جبرئیل امین منطقه ای را که شامل چندین شهر بوده از عمق چند کیلومتری زمین برداشته و وارونه کرده که سطح اولی در زیر قرار گرفته) و بر آنها سنگ هایی که از سجیل یعنی گِل های پخته و سنگ شده بود و پیایی مانند باران ریزش می کرد و هریک نشانه دار و از جانب پروردگارت بود، فرو باریدیم.

در تفاسیر آمده که در سنگ ها علامت این بوده که از سنگ های کره زمین نیست. و یا آن که نام های همه قوم در سنگ های قتیاله درج شده بود. و معنای آن که در نزد خدا است این است که همه ثابت در خزانه استعداد است و به مجرد اراده خداوند به مرحله فعلیت درمی آید.

و باید دانست که هلاکت قوم لوط را این کتاب کریم به سه امر مستند کرده است: زیر و

رو کردن بلاد، بارش حجاره، صیحه آسمانی. دو قسم اول در این آیه وسوم در سوره حجر آیه ۷۳ مذکور است فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ. و ظاهراً هر سه امر واقع شده، لکن کیفیتش روشن نیست. ممکن است ابتدا همه به صیحه ای کشته شده، سپس سنگ ها بر آنها باریده و پس از آن زیر و رو شده باشد. والله العالم.

وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

یعنی: و هرگز این گونه سنگ ها از ستمکاران دور نیست. یا این نوع حادثه و عقوبت دور نیست. و ممکن است ضمیر مؤنث به امکانه قوم لوط برگردد و مراد از «ظالمین» اهل مکه در عصر نزول آیه باشد، یعنی جایگاه آن قوم از سر راه اهل مکه دور نیست و باید عبرت گیرند چنان که در سوره صافات آیه ۱۳۸ فرموده: وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ، وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴿٨٤﴾ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مَنَفَسًا يُدِينُ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

لغت و اعراب:

و إلى مدین به تقدیر «و أرسلنا إلى مدین». و مدین نام یکی از فرزندان ابراهیم است که با دختر لوط ازدواج کرده بود، و نام شهری است که او بنا نهاده است. مکیال: آلت کیل، پیمانہ.

ص: ۴۹۱

میزان: آلت وزن، ترازو. یوم محیط، محیط صفت یوم است به لحاظ حال مضاف آن. بالقسط حال است از فاعل أوفوا، به تقدیر «متلبسین بالقسط». بَخَسَهُ حَقَّهُ - از باب مَنَعَ -: کم کرد حق او را. عَثِيَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: زیاده روی کرد در فساد. بَقِيَتِ اللَّهُ يَعْنِي مَا أَبْقَاهُ اللَّهُ.

داستان شعیب (ع)

تفسیر:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

سرگذشت شعیب پیامبر در دوازده آیه آتی آمده است، و قوم او اهل مدین و بت پرست بودند و فساد مالی، خاصه در کم فروشی با کیل و وزن در میانشان رواج داشته است.

معنای آیه: و به سوی مدین، یعنی شهر مدین یا قوم مدین، برادر نسبی یا قبیله ای آنها شعیب را به عنوان پیامبری فرستادیم. شعیب گفت: ای قوم من، تنها «الله» را پرستید، یعنی ذات واجب الوجود یگانه را که واجد همه صفات نیکو و عاری از هر نقص و عیب است، که هرگز شما را جز او معبودی نیست. یعنی پرستیدن بت ها برخلاف قضاوت عقل و دین الهی است.

وَلَا تَنْفُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ

و نیز پیمانانه و ترازو را کم نکنید. یعنی در مقام ادای حقوق دیگران به وسیله پیمانانه و ترازو، از حَقِّشان کم نگذارید. من شما را در خیر و برکت می بینم، پس هیچ جهتی برای این کار خلاف عقل و دین در شما نیست. و حقیقت این است که من بر شما از عذاب روز فراگیر بیم دارم، یعنی روزی که عذاب آن همه مستحقین را فرا می گیرد و خطا و قصوری در آن نیست.

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

یعنی: و ای قوم من، پیمانانه و ترازو را عادلانه به نحو کامل پردازید و اموال مردم را کم نکنید (و این دو جمله تأکید از ماقبل است برای اهمیت امر که نخست نهی از ترک ایفای حقوق و سپس امر به فعل آن دارد). و ای قوم، در روی این زمین تبهکارانه به فساد پردازید؛ چه فساد اعتقادی به شرک و چه فساد عملی و مالی.

باید دانست که شعیب پیامبر در این دو آیه، اولاً نهی از کم فروشی، و ثانیاً امر به توفیه در ادای حقوق، و ثالثاً نهی از هر نوع تعدی به مال غیر، و رابعاً نهی از هر نوع فساد در روی زمین نموده است.

بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

آنچه خدا باقی گذاشته برای شما بهتر است اگر دارای ایمان هستید (یعنی در معاملات روزانه سودی که پس از ادای کامل حق دیگران، خدا به شما می‌رساند هرچند اندک باشد بقیت الله است و آن برای شما بهتر است از مال وافر که با کم فروشی به دست می‌آورید، اگر گرونده به خدا باشید). و من هرگز بر شما نگهبان نیستم. یعنی نه مأمور محافظت عمل‌های شمایم و نه متصدی دادن پاداش دنیوی و اخروی بر آن، زیرا وظیفه پیامبر ابلاغ احکام الهی است و محافظت بر اعمال ملت از وظایف امام و ولی امر، و دادن پاداش از شئون ربوبیت خداوند است.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ «۸۷» قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَآكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ «۸۸»

لغت و اعراب:

إن كنت جواب شرط پس از کلمه حسناً محذوف است، به تقدیر «فهل يجوز لي مع هذه النعم أن اخالفه»؟ أو أن نفعل «أو» عاطفه به معنای واو، و جمله عطف است به مایعبد، به تقدیر «أن نترك ما يعبد آبائنا و نترك فعل ما نشاء في أموالنا».

تفسیر:

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ

شعیب پیامبر مردی بود عابد و صاحب اموال فراوان و پیامبری کثیرالصلاحه، زیرا او مأمور به جنگ نبود و اوقات فراغت از تبلیغ خود را صرف نماز می کرد و همواره می گفت:

نماز انسان را از کارهای زشت و ناروا و باطل بازمی دارد. لکن نماز او در نظر قومش جزو کارهای بیهوده و سفیهانه بود.

معنای آیه: قوم شعیب گفتند: ای شعیب، آیا نمازهایت تو را دستور می دهد که ما رها کنیم آنچه را پدرانمان می پرستیدند؟ و رها کنیم آنچه را می خواهیم در اموال خود انجام دهیم؟

مرادشان از نسبت دادن امر شعیب به نمازش این است که می گفتند: بت پرستی عملی پسندیده است، زیرا پدرانمان بر آن بودند و آزادی در اعتقاد است؛ و کم فروشی نیز نیکوست، زیرا مقتضای حریت در اموال و سودآوری مال است، پس دستور ترک آنها سفیهانه و برخلاف آزادی، و نشأت یافته از عمل های سفیهانه ای است که بر آن عادت کرده ای، یعنی نماز دائم.

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ

ای شعیب، تو همانا مردی بردبار و هدایت شده ای!

ممکن است این جمله را به انگیزه تعجب گفته اند. یعنی با وجود این کمال، چنین دستوری از تو عجیب است. و یا به قصد استهزا و اشاره به عدم وجود این دو صفت در وی گفته اند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا

یعنی: شعیب گفت: ای قوم من، به من خبر دهید، اگر من بر حجت و برهانی از جانب پروردگار خود باشم، یعنی در دعوت به توحید و نفی شرک و تحریم کم فروشی متکی به دلیل قطعی باشم مانند وحی و تکلم با فرشته و معجزه الهی، و نیز خداوند از جانب خویش روزی نیکی مرا روزی کرده باشد، مانند منصب نبوت و اموال دنیوی حلال،

ص: ۴۹۴

پس باز بر من جایز و رواست که راه قطعی خود را رها کنم و با خدای خود مخالفت نمایم و تابع شما شوم؟!

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمُحِلَّكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْهَأَكُمُ عَنْهُ

یعنی: و من هرگز نمی خواهم که با شما مخالفت کنم و خود مستبدانه به سوی آنچه شما را از آن نهی می کنم بروم. مراد آن که من نمی خواهم بت پرستی و کم فروشی را خود انتخاب کنم و شما را کنار بزنم، بلکه آن را زشت می دانم و همه را از آن نهی می کنم.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

یعنی: من در دعوت به توحید و ترک کم فروشی جز اصلاح را یعنی اصلاح اعتقادی و اخلاقی و عملی جامعه را، به آن اندازه که توان دارم نمی خواهم، و توفیق من جز به وسیله خداوند نیست؛ بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم.

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ «۸۹»
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ «۹۰»

لغت و اعراب:

جَزَمَ: قطع میوه از درخت، اکتساب، و غلبه دارد در مطلق اکتساب ناروا. شِقَاقٍ: دشمنی و عداوت، و از قبیل اضافه به مفعول است، به تقدیر «شقاقکم ایای».

تفسیر:

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

یعنی: و ای قوم من، عداوت و دشمنی تان با من این دستاورد را برای شما نداشته باشد

ص: ۴۹۵

که همانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما نیز برسد (یعنی نظیر طوفان قوم نوح و باد سموم قوم هود و صیحه مهلک قوم صالح)، و قوم لوط نیز از شما دور نیستند. یعنی از نظر مکان یا از نظر اعتقاد شرکی و فسق عملی، پس عذاب آنها نیز از شما دور نخواهد بود.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

و از پروردگارتان طلب مغفرت کنید، یعنی نسبت به آنچه از شرک و کفر در گذشته عمرتان بوده، سپس به سوی او بازگردید، یعنی به وسیله اصلاح حال و عقاید و اعمال نسبت به آینده، زیرا پروردگار من رحمتش بسیار و محبتش فراوان است.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ «٩١» قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ «٩٢» وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلِيمًا إِنَّكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ «٩٣»

لغت و اعراب:

فَقَهُ الشَّيْءِ - از باب عِلْم - دانست آن را، و گاهی در دانش عمیق استعمال می شود. رهط: طایفه و قبیله. رَجَمَهُ - از باب نَصَرَ - با سنگ زد او را. عزیز: مکرم و محترم، مقتدر و شکست ناپذیر. ظَهْرِيٌّ: منسوب به پشت، یعنی پشت سرافکننده و فراموش شده و بی اعتنایی شده، و کسر اول آن به خاطر آن است که نسبت تغییر آور است، مانند امسی در

نسبت به امس، و دُهری در نسبت به دهر. مکان: منزلت، و تمکن و قدرت. رقیب: منتظر.

تفسیر:

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا

گفتند: ای شعیب، ما بیشتر آنچه را که می گویی نمی فهمیم (نظیر دعوت به ترک بتان و خدایان با سابقه ممتد، و عبادت یک موجود نامرئی، و دستور ترک کم فروشی و کارهای سودآور دیگر، و اخبار از عذاب های اقوام گذشته که در اختیار احدی نیست) و نیز ما تو را به یقین در میان قوم خود ناتوان و ضعیف می بینیم. یعنی پس وجهی ندارد که سخنانت را به اجبار بپذیریم.

وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

یعنی: و اگر طایفه و قبیله ات نبود تو را با سنگ می راندیم (مراد این که ما از پیروان هراسی نداریم، زیرا آنها در اقلیت اند، و مانع ما طایفه توست که هرچند اندک باشند موقعیت و روابط اجتماعی ای دارند که پیروان ندارند) و هرگز تو بر ما عزتی نداری.

یعنی قدرت و غلبه نداری حتی با طایفه و قبیله ات، و یا از نظر شخصیت در نزد ما احترام و آبرو نداری.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

یعنی شعیب گفت: ای قوم من، آیا طایفه و قبیله من برای شما از خدا عزیزتر است که او را ظهری گرفته اید؟ یعنی او را پشت سر انداخته و نظیر شخصی دور افکنده و بی اعتنایی و بی احترامی شده قرار داده اید، زیرا او را قرین شریکانی از جماد کرده اید و فرستاده اش را طرد نموده و شریعتش را دور انداخته اید. بی تردید، پروردگار من به همه آنچه انجام می دهید احاطه دارد، احاطه علمی و توانی، یعنی همه را کیفر خواهد داد.

وَيَا قَوْمِ أَعْمَلُوا عَلِيمًا كَأَنْتُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

یعنی: و ای قوم من، شما روی منزلت و موقعیت مستحکمتان و به مقدار توان و قدرتتان هرچه بخواهید در برابر خدا و فرستاده اش انجام دهید، من نیز عامل و کوشا خواهم بود؛ به

زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوارکننده خواهد آمد و چه کسی است که دروغگوست. و منتظر باشید، من هم با شما منتظرم.

باید دانست که این رقم سخن گفتن از فردی مانند شعیب که خود اهل جنگ نبوده و طایفه و قبیله اش اندک و پیروانش کمتر از رهطاند، در برابر ملتی انبوه، نهایت شجاعت و استقامت است و غایت اتکاء به مبدأ اعلی و وعده های اوست، و پیوسته پیروان راستین حق چنین بوده اند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩٤﴾ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

لغت و اعراب:

جاثم: به زانو درآمده، کنایه از هلاک شدن. غَنَى بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ -: اقامت گزید در آن.

تفسیر:

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

یعنی: و چون فرمان ما در رسید، یعنی دستور انشایی ما به فرشتگان ابلاغ شد، یا اراده حتمی ما به تحقق حادثه تعلق یافت، شعیب و کسانی را که همراه او ایمان آورده بودند به وسیله رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم، یعنی رحمتی پیش بینی شده در ازل، یا رحمت خاصی بر مؤمنان در مواقع حساس.

وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

و کسانی را که ظلم کرده بودند، یعنی به پیامبر و شریعت آسمانی و نفس خودشان، صیحه آسمانی فرا گرفت، پس همه در خانه های خود به زانو درآمدند و

ص: ۴۹۸

به هلاکت رسیدند.

كَأَن لَّمْ يَعْثُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

یعنی: صیحه آسمانی آنچنان آنها را فرا گرفت که گویی از آغاز در آن خانه ها سکونت نداشتند، زیرا همه جاندارها بی جان افتادند و شهر هم از سر و صدا خالی گشت به گونه ای که گویی ساکن نداشت. آگاه باشید، لعنت و دوری باد بر قوم مدین چنان که قوم ثمود مورد لعن و دوری قرار گرفت.

داستان موسی (ع) و فرعون

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بئس الرّفد المرّفود ﴿٩٩﴾

لغت و اعراب:

سلطان مصدر است به معنای تسلط و چیره شدن، و دلیل و برهان که سبب تسلط در محاجه است. یقدم القوم به معنای یقدمهم، جلو می افتد از قوم. فأوردهم یعنی فیوردهم.

بئس الورد المورود، ورد: آبی که در آن وارد می شوند. و ورد به معنای مورود، و مورود صفت آن و مخصوص به ذمّ محذوف است، به تقدیر «بئس المحل المورود فيه النار». رفد: عون و یاری، عطیه. مرفود ای بئس العون المّعان، و توصیف در دو مورد برای تأکید است.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

موسی بن عمران سومین پیامبر از پیامبران اولوالعزم، صاحب کتاب

ص: ۴۹۹

آسمانی و شریعت مستقل در سلسله پیامبران الهی است که نام و سرگذشت او و قومش بیش از همه پیامبران در قرآن کریم آمده است. یعنی بیش از صد و سی بار نامش در بیشتر از سی سوره ذکر شده است. ولی در این سوره به نحو اجمال به حال او اشاره شده است.

معنای آیه: و حقیقت این است که موسی را به عنوان نبوت و رسالت، همراه آیات خود و سلطانی روشن فرستادیم.

مراد از «آیات» آیات تورات نیست، زیرا تورات پس از دعوت فرعونیان و اقامه معجزات و پیروزی بر آنها و هلاکتشان نازل شده است، بلکه معجزات مفصلی است که در آیات دیگر این کتاب کریم نامی از آنها برده شده، و مراد از «سلطان» ادله عقلی و حجت های منطقی است که موسی در مقام اثبات مدعای خود آورده است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

یعنی: موسی را به سوی فرعون و سران و اشراف او فرستادیم. (اختصاص بعثت موسی به فرعون و ملأ او به خاطر این است که همه کارها در اختیار آنها بوده و مردم همه پیرو محض و مقلد کور یا مکره و مجبور آنها بودند و گرنه دعوت و دین و کتاب رسل الهی نسبت به عصر بعثتشان قابل اختصاص و استثنا نیست) پس آنها پیروی از امر فرعون کردند و امر فرعون دارای رشد و هدایت و صلاح و نجات نبود.

مراد از امر فرعون در این جا مسلک و رفتار و عمل اوست، و غرض این است که در مقایسه منطقی فرعون با منطقی موسی و هدف و سیره او با هدف و سیره موسی، هرگز کار فرعون را رشد و هدایت نیست، زیرا بی تردید دعوت به شرک و کفر و رذایل اخلاق و اعمال پلید، قابل مقایسه با دعوت به توحید و فضایل انسانی و اعمال نیکو نیست.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ

یعنی: او بر قوم خود در روز قیامت پیش خواهد افتاد، پس آنها را در آتش وارد خواهد کرد. (مراد این است که فرعون همان گونه که در دنیا در شرک و فسق پیشوای آنها و در سنت های باطل و ستم ها پیش قدم آنها بود و همان طور که در ورود به نیل به جاده های تحت البحری مرگ و شقاوت پیشی گرفت و همه دنبال او رفتند، در آخرت نیز برای ورود در آتش دوزخ پیش می افتد) و چه بد جایگاه ورود برای واردین است آن آتش!

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ

و آنها در این دنیا و در روز قیامت به لعنت بدرقه شدند. (یعنی در دنیا از زمان هلاکتشان تا انتهای جهان لعنت و نفرین فرشتگان و صالحان بندگان خدا از همه امت ها و ملت ها به دنبال آنهاست و روز قیامت نیز با لعن و نفرین اهل محشر تعقیب می شوند) و چه بد عطیه و یارانه است آنچه بدان یاری می شوند!

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ «۱۰۰» وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ «۱۰۱» لغت و اعراب:

ذلك اشاره است به سرگذشت هفت نفر از پیامبران و قوم آنها که ذکر شد.

قری: جمع قریه، مجتمع انسانی و محل اجتماع مانند شهر و روستا. حَصِيدَ الزَّرْعِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: درو کرد آن را. و حصید فعیل به معنای مفعول است. أَغْنَى عَنْهُ السُّوءُ: أبعده عنه، بدی را از او دور کرد. من شئیء متعلق است به أَغْنَتْ. تَتْبِيبٌ: هلاک

کردن، زیان زدن.

تفسیر:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب، این اخبار از قصص و سرگذشت های مجتمعات انسانی است که ما برای تو بازگو می کنیم؛ از آنان برخی پابرجا و برخی درو شده است.

یعنی: در مجتمعات و قبایل که تاریخ ممتد این جهان در کرانه های مختلف کره زمین بر آنها گذشته برخی هنوز سرپا و زنده هستند و مورد عذاب واقع نشده اند و برخی حصیدند یعنی همانند زرعی درو شده و نابود گشته اند مانند اقوام شش گانه ای که ذکر شدند.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَّبِعِ

یعنی: نسبت به آنهايي که مثل زرع درو شدند و مشمول عذاب خدا گشتند ما ستم نکردیم، ولكن آنها به نفس خود ستم نمودند، یعنی به واسطه اصرار بر شرک و کفر و ارتکاب گناهان کبیره. و چون به سزای اعمالشان عذاب خدا بر آنان فرود آمد، بت ها و معبودهایی که پیوسته در مواقع خطر به جای خدا آنها را می خواندند، چیزی از عذاب الهی را از آنها دفع نکردند و آن خدایان بر آنها جز زیان و هلاکت و بریدن پیوند با خدا و مؤمنان نیفزودند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ «۱۰۲» إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ «۱۰۳» وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدُّودٍ «۱۰۴»

ص: ۵۰۲

و كذلك اشاره است به عذاب های مذکور که مشبّه به اند و کلی قابل انطباق آن بر همه افراد مشبّه است. مشهود یعنی مشهودّ فیه، از شَهَدَ به معنای حَضَرَ؛ یا مشاهده شده از شَهَدَ به معنای مشاهده کرد. أَجَلَ: مجموع مدت تعیین شده بر شیء، و آخر مدت مزبور.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

یعنی: و این گونه است مجازات پروردگار تو آن گاه که مجتمعات را در حالی که ستمکارند مؤاخذه و مجازات کند. و این تشبیه از قبیل تشبیه کلی بر برخی از مصادیق است، یعنی مؤاخذه ستمکاران به طور کلی نظیر این مصادیق است که ذکر شد. همانا مؤاخذه خداوند بس دردناک و سخت است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

بدون شک در این داستان ها و حوادث نشانه ای است برای کسی که ترسی از عذاب آخرت در دل او تحقق یابد. مراد از نشانه، عبرت است و یا علامت های حاکی از علم و قدرت و حکمت خداوند. و روز آخرت روزی است که مردم در آن گردآوری می شوند؛ یعنی از نخستین فرد انسان که آدم ابوالبشر است تا واپسین فرد از نسل او. و توصیف یوم به «مجموع له» به لحاظ این است که این اجتماع واقع شدنی است و مقتضای حتمی آن روز و برای هدف خاص عظیم آن روز است.

و آن روز، روز مشهود است؛ یعنی علاوه بر انسان ها همه اجنه و پریان و فرشتگان الهی و همه حیوانات اهلی و وحشی در آن روز حاضر خواهند شد. و مشهود است یعنی حاضران آن صحنه همه حوادث جاریه را که از جمله محاکمه و مجازات انسان هاست خواهند دید.

یعنی: و ما آن روز را تأخیر نمی اندازیم مگر برای مدتی اندک، یعنی اندک از دیدگاه ربوبی. و از علل تأخیر آن روز، تحقق حوادثی است که باید در این جهان طبق اراده ازل و حتمی خداوند واقع شود و اهم آنها تحقق هدف اصلی خلقت بشر و پدید آمدن همه افراد آن طایفه که از علم ازل گذشته، و مورد امتحان قرار گرفتن آنها از آغاز تا انجام، و پدید آمدن مدینه فاضله انسانی در صحنه گیتی، و برخورداری ذوی العقول از نعم مادی و معنوی پیش بینی شده دنیا، و مهیا شدن اقتضای جزا و پاداش و کیفر برای همه است.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَكُنُوا هُنَّ مُخْلِصِينَ لَهُم مِّنَ النَّارِ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ ﴿١٠٨﴾

لغت و اعراب:

یأت در اصل «یأتی» است و مجزوم نشده است، فقط کتابت آن در قرآن این گونه است. لا-تکلم اصلش «لا-تتکلم» است. سعادت رسیدن هر شخص به خیرات مترقب از وجود اوست، و شقاوت محروم شدن شخص است از خیرات وجود خویش. زفیر: فریاد و ناله شدید توأم با گریه و زاری نظیر آغاز صدای دراز گوش. شهیق: ناله بلند شبیه آخر صدای دراز گوش. ففی النار خبر الذین شقوا، لهم فيها خبر زفیر. جذه - از باب نصر - قطع کرد آن را.

تفسیر:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

آن زمان که اجل معدود یعنی قیامت فرا رسد و مکلفان در صحنه محشر گرد آیند احدی سخن نخواهد گفت، یعنی قادر نخواهد بود، مگر به اذن خداوند.

مراد از «اذن» در این جا اذن تکوینی است در مقابل اذن در دنیا، زیرا در دنیا مکلفان درباره اعمالشان دو رقم اذن دارند: تکوینی یعنی دادن قدرت و توان، و تشریحی یعنی اجازه و ترخیص. اذن تکوینی عام است و در فعل حلال و حرام تحقق دارد، و اذن تشریحی در حرام نیست و فقط در حلال است، ولی در آخرت یک اذن بیشتر نیست و آن اذن تکوینی است در خصوص آنچه از او سؤال کنند و گرنه قدرت تکلم ندارد.

پس مردم دو طایفه می شوند: شقی و سعید. معنای سعادت رسیدن هر موجود است به آنچه روح او اقتضا دارد از خیرات و برکات و کمالات معنوی، و آنچه جسم او اقتضا دارد از لذایذ جسمانی. و شقاوت ضد سعادت است، یعنی محرومیت هر موجودی از خیر و برکت هایی که زمینه فعلیت آنها در روح و جسم وی موجود بوده. و مراد از شقی و سعید در این جا کسانی هستند که در دنیا استعداد شقاوت و سعادتشان به مرحله فعلیت رسیده بوده و اما آنها که در دنیا استعداد هیچ یک را نداشته اند مانند دیوانگان در همه عمر، و یا مانع از فعلیت داشته اند مثل اطفالی که پیش از بلوغ مرده اند یا کسانی که در حال جهل قصوری مرده اند که این اصناف در آنجا نه شقی اند و نه سعید، لکن مشمول رحمت خدایند نه از راه پاداش عمل.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

یعنی: و اما کسانی که شقاوتمند شدند، یعنی در دنیا از خیرات و برکات وجودی خود محروم گشتند و به واسطه اختیار راه کفر و فسق، به عقاید و اخلاق و اعمال صالحه متصف نگشتند و در نتیجه محروم ماندند، آنان در میان آتش اند و آنها را در آن جا دو گونه ناله است: زفیر یعنی ناله ای همراه کشیدن نفس عمیق، و شهیق یعنی ناله ای شدیدتر از آن به همراه بیرون کردن نفس عمیق.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

گفته شده: مراد از این آیه و آیه بعد بیان حال برزخیان است و مراد از آتش جهنم، برزخ است.

معنای آیه: آنها در آن آتش جاودان اند مادامی که این آسمان ها و این زمین پایدار است، مگر هنگامی که پروردگارت اراده کند، یعنی بخواهد که این آسمان ها و زمین و عالم برزخ را به هم زند و قیامت را برپا کند. به یقین، پروردگارت آنچه را که می خواهد به قدرت و سرعت انجام می دهد.

ولی این معنا با آیات قبل منافات دارد، و ارجح آن است که مراد، بیان حال دوزخیان پس از قیامت است، و مراد از «دوزخ» جهنم ابدی و مراد از «سماوات و ارض» آسمان ها و زمین عالم ابدیت، و مراد از «خلود» نیز خلود در آن جاست. زیرا طبق آیه (۴۸) سوره ابراهیم یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ این آسمان ها تبدیل به آسمانی دیگر و جاویدان می شوند و آنها سایه بر ساکنان محیط ابدیت می افکنند.

پس معنای استثنا این است: مگر آن که خدا بخواهد آن عالم را به هم زند. اشاره به این که توهم نشود که پس از تصویب ابدیت آن عالم، از خدا سلب قدرت می شود و تغییر آن محیط از اختیار خدا بیرون می رود، بلکه قدرت او محفوظ است و هر لحظه بخواهد همان دستگاه عالم ابدی را نیز می تواند بر هم زند، هرچند قطعاً نخواهد کرد. و آخر آیه نیز مؤید این بیان است.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِئْسَ الْجَنَّةُ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ

یعنی: و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، پس آنها در بهشت اند و تا آسمان ها و زمین برپاست در آن جا جاودان اند، مگر آن که پروردگارت بخواهد. یعنی مگر آن که اراده کند خلود نباشد و بهشت و جهنم آخرت منقرض گردد، و یا آن که آسمان ها و زمین را بر هم زند و دستگاه عالم وجود را برچیند. یعنی خداوند بر همه اینها قدرت تام دارد ولی به یقین و بدون شبهه و بر طبق وعده های مکرر خود چنین کاری را نخواهد کرد، إِنَّهُ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ. و لذا فرمود: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ یعنی این بهشت و زندگی

اخروی برای سُعدا و نیکبختان انس و جن عطیه ای است بدون انقطاع و هرگز گسستن ندارد.

باید دانست که شقاوت اشقیا در آیه قبل با عبارت فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا به خودشان نسبت داده شده، و سعادت سعدا در این آیه با عبارت وَ أَمَّا الَّذِينَ سُرِعِدُوا مجهول ذکر شده، آن اشاره به این است که در مرحله نخست، الطاف عام الهی در عرضه دین و کتاب آسمانی به جامعه بشری شامل همه مکلفان است و این اشقیا هستند که به اراده و اختیار خود جانب شقاوت را به واسطه رد دعوت انبیا و پیروی از شیطان و هوای نفس انتخاب می کنند و بدین وسیله خود را از توفیقات خاصی که متمم سعادت عام است محروم می نمایند و بالأخره به اختیار خود شقی می گردند. ولی صالحان به وسیله پذیرش اختیاری دعوت عام، مشمول رحمت های خاص نیز قرار می گیرند به گونه ای که گویی در حقیقت خداوند آنها را سعادت مند نموده است.

فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيْبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿١٠٩﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيْبٍ ﴿١١٠﴾

لغت و اعراب:

مريه: شك و تردید. مِمَّا يَعْبُدُ «ما» مصدریه است. توفیه: به تمام پرداختن حق. ضمیر جمع نصیبهم به مشرکان برمی گردد. غیر منقوص حال است از نصیب. مرجع ضمیر قضی بینهم مشرکان و مؤمنان است. شك منه مریب، مریب تأکید است مانند ظللاً ظلیلاً و حجراً محجوراً. و ضمیر منه به تورات برمی گردد.

ص: ۵۰۷

تفسیر:

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مخاطب، هرگز دربارهٔ بطلان پرستش این مشرکان در شک و تردید مباش (زیرا آنها جماداتی را می پرستند که مصنوعی بیش نیستند؛ نه مقرب درگاه خدایند و نه شفیعان درگاه او و نه قادر بر دفع ضرر و جلب نفع خود و نه بذل حوایج دیگران)، آنها نمی پرستند مگر آن گونه از پرستش که پدرانشان از پیش می کردند، یعنی مبنی بر ظن و گمان و تقلید کور از گذشتگان جاهلشان به پیروی از سران و سرانشان برای مال و جاه و مقام.

وَإِنَّا لَمَوْفُوهُم نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ

یعنی: و مسلماً ما بهرهٔ مشرکان را به نحو کامل پرداخت می کنیم در حالی که کم و کاستی در آن نباشد. یعنی بهرهٔ دنیوی آنها را از حظوظ زندگی طبق تعیین در لوح محفوظ از عمر و روزی و پاداش اعمال در دنیا به طور کامل می پردازیم و بهرهٔ اخروی آنها را نیز از کیفر کفر و فسق، طبق استحقاقی که کاتبان اعمال نگاشته اند بدون کم و کاست خواهیم داد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ

یعنی: و حقیقت این است که ما موسی را کتاب آسمانی دادیم، پس در آن اختلاف افتاد.

مراد از کتاب، کتاب عظیم الشان تورات است که سومین کتاب آسمانی شامل شریعت و احکام دینی مستقل و معارف گوناگون و جامع همهٔ نیازهای بشری عصر خویش بود و هیچ کتاب آسمانی پیش از قرآن کریم بدان مثابه نبوده است. و مراد از اختلاف، اختلاف قوم موسی در پذیرش آن است که اقلیتی از سبطیان پذیرفتند و اکثریت قوم نپذیرفتند. و سوق آیه برای تسلیت قلب مبارک پیامبر اسلام است که اهل مکه در قرآن او اختلاف کردند، اکثریت نپذیرفتند و اقلیتی ناچیز پذیرفتند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

ص: ۵۰۸

یعنی: و اگر نبود سخنی که از پروردگارت از پیش گذشته، بی شک میان آنها داوری قطعی می شد.

باید دانست که مراد از سخن گذشته خداوند، حکم ازلی مندرج در لوح محفوظ اوست که قانون مهلت را عملی سازد. توضیح این که: خدا را دو قسم قضا و داوری در علم ازلی گذشته است.

اول - حکم کلی و قضای عام بر این که هر فردی یا گروهی را طبق عمل های اختیاریش جزا دهد، *إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا*. و مقتضای این قضاوت این است که پس از هر عملی پاداش یا کیفر آن فرا رسد.

دوم - آن که میان عمل و جزا فاصله اندازد و قانون مهلت را عملی سازد، چه در جزای دنیوی و چه اخروی، تا آن که طایفه بشری بتواند در دنیا ادامه زندگی دهد و دنیا را آباد سازد و نیکان و بدان آثار وجود خود را ظاهر کنند و هدف اصلی آفرینش را محقق سازند، چنان که در آیه ۳۶ بقره فرموده: *وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ*. پس طبق قضای دوم است که خدا مشرکان را مهلت می دهد، و هر قانونی ممکن است مورد استثنایی داشته باشد.

وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

و آنها به یقین درباره این کتاب در شکی تردیدزا و غیرقابل زوال اند. یعنی نه تنها اهل تورات در عصر نزول اختلاف داشتند، بلکه ملت یهود فعلی نیز در کتاب توراتی که در دست دارند در شک و ریب اند، زیرا آنان از ضعف سند تورات اطلاع دارند.

برای آن که طبق تاریخ، سند تورات حاضر به مردی از کاهنان یهود به نام «عزراء» می رسد. وی پس از آن که تورات قدیم را چندین سال پیش از آن همراه هیکل (۱) سوزانده بودند، خود تورات را نوشت و هنگامی که یهود از بابل به ارض مقدس بازمی گشت تقدیم آنها نمود.

ص: ۵۰۹

وَإِنْ كَلَّمَا لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ «۱۱۱» فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «۱۱۲» وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ «۱۱۳»

لغت و اعراب:

و إِنَّ كَلَّمَا - تنوین بدل از مضافُ الیه است، به تقدیر «و إِنَّ کَلَّ الْمُخْتَلِفِينَ وَ الشَّاكِّينَ». لام لَمَّا و لِيُؤْفِقِيَهُمْ تأکید مطلب است، و برای لَمَّا وجوهی در تفاسیر و کتب ادبی گفته اند و لِيُؤْفِقِيَهُمْ خبرِ إِنَّ است. و مَنْ تَابَ عطف است به فاعلِ فاستقم. رَكَنَ إِلَيْهِ - از باب نَصَرَ و عَلِمَ -: میل کرد به او، وثوق و اطمینان نمود به او.

تفسیر:

وَإِنْ كَلَّمَا لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

یعنی: و به یقین، هر یک از طرفین یا اطراف اختلاف را پروردگارت عمل هایشان را در روز رستاخیز به تمام پرداخت خواهد نمود.

مراد، اطراف اختلاف در تورات است در تمام زمان ها و اعصار، خواه اختلاف در اصل پذیرش آن باشد یا هر اختلاف تفرقه آور باقی در طول تاریخ. و ممکن است کَلَّمَا شامل اهل شکّ مریب هم باشد. و مراد از پرداخت عمل، دادن کیفر آن از عذاب های گوناگون آخرت است، و یا آن که نفس عمل ها را به نحو تجسم عینی ایفا کند؛ عقاید و اخلاق را به نحو تبدل به حالات و ملکات نفسانی بهشتی و دوزخی، و اعمال بدنی را به صورت نعمت های بهشتی و عذاب های دوزخی.

ص: ۵۱۰

زیرا خدا به آنچه آنها انجام می دهند آگاه است. یعنی علاوه بر نوشته رقیب و عتید، خود نیز از همه جزئیات آن آگاه است.

پایداری و عدم گرایش به ستمکاران

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

یعنی: پس ای پیامبر، به همان گونه که مأمور شده ای خود و هر کس که به همراهت به سوی حق بازگشته، مستقیم و پایدار باشید و هیچ یک سرکشی و نافرمانی نکنید. یعنی تو در وظیفه ابلاغ شریعت و کتاب خویش، و کوشش در پیاده کردن آن در جامعه، و پیروانت در پذیرش و عمل.

و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. یعنی عمل های فکری باطنی و بدنی ظاهری خلوتی و جلوتی همه در برابر دید حق آشکار است.

وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

یعنی: و به کسانی که ستم کرده اند رکون ننمایید. یعنی میل قلبی و رغبت باطنی، و یا اعتماد و اطمینان مکنید.

باید دانست که در این آیه کریمه از جهت عنوان ظالم که آیا شامل ظالم به نفس و شرک و کفر نیز هست یا نه؛ و از جهت عنوان رکون که آیا مراد مجرد میل قلبی یا اعتماد درونی است یا مراد رکون عملی است؛ و از ناحیه نهی متعلق به رکون که آیا مراد حرمت است یا اعم از کراهت؟ ابهام و اجمال است.

پس اگر مراد، مشرکان و کفار باشند، معنای نهی از رکون نهی از میل قلبی به دین و شریعت و کتاب آنهاست، یا نهی از گرایش عملی به روش و آداب و رسوم باطل و خلاف اسلامی آنها که در مواردی حرام و در مواردی مکروه است. و اگر مراد مسلمین باشند، معنای نهی از رکون، نهی از میل قلبی به ستم آنها و نهی از گرایش عملی به ظلم آنان است، و حلّ تفصیلی مسأله بر عهده فقه است.

فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

یعنی: به آنها رکون نکنید و گرنه آتش آخرت به شما می رسد و در آن حال، یعنی در آخرت و رسیدن آتش، شما را جز خداوند یاوران و سرپرستانی نباشد، و سپس از جانب خدا و غیر او یاری نمی شوید.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفَى النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ «۱۱۴» وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۱۱۵»

تفسیر:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفَى النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ

یعنی: و نماز را در دو طرف روز و در اوقاتی از شب که نزدیک تر به روز است برپا دار.

ظاهر این آیه هرچند مطلق است لکن مراد، امر به نمازهای خاص است یعنی نمازهای یومیۀ پنجگانه و نوافل آنها که مخصوص این اوقات است. زیرا مراد از دو طرف روز، نیمۀ اول آن از طلوع فجر تا زوال آفتاب، و نیمۀ دوم آن از ظهر تا غروب است؛ و نماز صبح و نافله آن در طرف اول، و نماز ظهر و عصر و نوافل آنها در نیمۀ دوم است هرچند وقت صبح در نیمۀ اول مضیق و وقت ظهر و عصر در نیمۀ دوم موسع است. و مراد از ساعت های نزدیک تر به روز اوایل شب است تا نیمۀ آن که وقت نماز مغرب و عشا و نافله های آنهاست. و ممکن است مراد وقت فضیلت مغرب و عشا باشد.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

یعنی: به یقین حسنات سیئات را - یعنی آثار سوء آن را - از بین می برد. بدین معنا که انجام کار نیک سبب زوال استحقاق عقلی عقاب از مجرم، یا زدوده شدن پلیدی گناه از روح او، یا پاک شدن نوشتار آن از صحیفۀ عمل او، یا زوال سوء ظن و نفرت از دل های مؤمنین می شود و یا آن که در عالم آخرت آثار معاصی را ولو به نحو تجسم نابود می کند.

ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ

یعنی: این مطلب یادآوری برای اهل تذکر است. زیرا اعطای چنین قدرتی به مؤمن که آثار سوء گناهان خود را به هر وسیله ممکن از دل و صحیفۀ عمل خود و از افکار مردم و تأثیرات اخروی آن را در آن عالم بزداید، قابل توجه و تذکر است.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و صبر کن، زیرا خداوند هرگز پاداش نیکان را ضایع نخواهد کرد.

باید دانست که حقیقت صبر، تسلط انسان بر خویش است به گونه ای که در مواقع حساس او را به عملی که نمی خواهد، به راحتی وا دارد و از عملی که می خواهد، باز دارد. و تعلیل شده صبر در این آیه به این که هیچ عمل خیری در این جهان بی پاداش نخواهد بود.

فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ «۱۱۶» وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصَلِحُونَ «۱۱۷»

لغت و اعراب:

لولا چون بر ماضی داخل شود برای انشاء تعجب و توییخ باشد. اولوا: اصحاب و یاران.

بقیه: عقل و درایت و کمال و اوصافی که انسان بقای آنها را دوست دارد. اتراف:

خوش گذرانی و افساد در صرف مال و جاه. قری: جمع قریه، محل اجتماع انسان از شهر و روستا. بظلم به تقدیر «بظلم منه یا منهم».

تفسیر:

فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ

از آیه شریفه استفاده می شود که پیوسته از جامعه بشری در طول تاریخ پس از دعوت پیامبران، اقلیت محدودی دعوت را پذیرفته اند و سران و اشراف و مستکبران، در برابر

انبیا مخالفت کرده و توده ملت را هم به دنبال خود داشته اند و در نتیجه اکثریت قاطع جامعه پیوسته راه ضلالت پیش گرفته اند. و آیه در مقام اظهار تعجب و توییح بر این است که چرا (با وجود توان انبیا در هدایت بشر و منطق رسای آنان، و ادله و براهین روشنگرشان در اثبات توحید و شرع و کتاب، و معجزات بسیار و آشکارشان) از میان مردم صاحبان عقل و خرد و دانشی در نیامده اند که سران جامعه را از انحراف نهی کنند و به پیروی از دین از فساد روی زمین جلوگیری نمایند؟!!

معنای آیه: پس چرا از قرن ها و اجتماعات انبوه بشری که پیش از شما گذشته اند، صاحبان عقل و دانش و درایتی نبوده اند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند؟!!

إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

استثنا از نفی وجود اصحاب خرد و دانش و درایت است، و ممکن است منقطع باشد.

یعنی لکن استثنا می کنم گروه اندکی را از کسانی که ما آنها را از میان قرون و اجتماعات انبوه بشری نجات دادیم، و این ها عبارت اند از گروندگان هر پیامبر و حواریین و ربّانیین اصحاب آنها که پیوسته وسیله بقای شریعت آنان و حافظان دین و کتاب آنها بودند که همیشه نفوسشان اندک و فعالیتشان محدود بوده است. ولی آنها که بر خود و جامعه ستم کرده اند، یعنی سران و سلطه گران و اصحاب ثروت و مال، همواره به دنبال اتراف و ناز و نعمت و خوش گذرانی افتاده اند و پیوسته گنهگار و خارج از فرمان خدا بوده اند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ

یعنی: و هرگز پروردگار تو چنین نبوده که شهر یا روستایی را به ظلم و ستم یعنی ظالمانه هلاک کند در حالی که اهل آن جا صالح باشند. زیرا خدا از ظلم بری است و ظلم جز از ضعیف و ناتوان سر نمی زند و خدا چنین نیست. و إنما يحتاج الى الظلم الضعیف.

و ممکن است مراد این باشد که خدا اهل هیچ شهر و روستا را به خاطر ظلم بر نفسشان یا ظلم به خدایشان، یعنی به خاطر شرک و کفر، هلاک نمی کند در صورتی که نسبت به یکدیگر اهل صلاح باشند و فساد و تعدی نداشته باشند. و این معنا مطابق نقلی است که گفته شده: الملك مع الكفر ببقی و مع الظلم لایبقی، یعنی باظلم به غیر.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَإِنَّكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

لغت و اعراب:

إِلَّا مَنْ رَحِمَ استثناء متصل از فاعل لا يزالون است به تقدیر «إِلَّا اناس فی عصر رحمهم الله فلم یختلفوا». و یا منقطع است به تقدیر «ولکن مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ناج من بینهم». لذلک اشاره به اختلاف یا اختیار یا رحمت است که هر یک مفهوم از کلام است.

تفسیر:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً

این آیه و آیه بعد درباره اختلاف بنی نوع انسانی در دین و شرایع آسمانی است که پیوسته وجود داشته، در صورتی که مطلوب حقیقی، وحدت آنها و عدم اختلاف در اصول و فروع دین است.

معنای آیه: و اگر پروردگار تو می خواست و اراده حتمی می کرد همه مردم را یک امت قرار می داد. یعنی همه مکلفان را یک نواخت می کرد و اراده قلبی آنها را جبراً و بدون اختیار بر عمل به اصول و فروع یک دین و یک شریعت استوار می نمود و همانند فرشتگان تخلف و گناهی از آنها صادر نمی شد. مراد این است که ابداً چنین کاری را نمی کند، زیرا مستلزم جبر باطل و سلب اختیار از مکلفان است و خدا آن را اراده ندارد.

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

ولی مردم دائماً در اختلاف بوده اند، یعنی در دین و شرایعشان. و علت مطلب این است

که هدف اصلی خلقت، خاصه ذوی العقول، مختار بودن آنهاست که در تمام عمل های خود، خواه اعمال دینی یا دنیوی، خود اراده کنند و اختیار نمایند؛ و چون طبایع و غرایز ذاتی آنها مختلف است طبعاً در انتخاب امور دینی نیز اختلاف پیدا می شود و از این رو پس از ظهور هر شریعتی فرقه های مختلف و شعبه های گوناگون پدید می آید.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ

ظاهر استثنا، اتصال است، یعنی مردم دائماً با هم اختلاف دارند مگر مردمی در عصری مورد ترحم پروردگار قرار گیرند و اختلافی میان آنها نباشد و همه بر وحدت کلمه در دین اصولاً و فروعاً اتفاق کنند. و این استثنا تا حال محقق نشده و جز به ظهور مهدی موعود (عج) تحقق نمی پذیرد.

و ممکن است استثنا، منقطع باشد، یعنی مردم همیشه در اختلاف اند، ولکن کسانی که پروردگارت به آنها رحم نموده از میان آنها نجات می یابد و آنها عبارت اند از پیامبران و پیروان آنها، یعنی فرقه های محقّ از اناس مختلفین.

وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

یعنی: و برای همین منظور آنها را آفریده است.

ممکن است کلمه ذلک اشاره به اختلاف مفهوم از کلمه مختلفین و ضمیر جمع اشاره به ناس باشد. یعنی خداوند مردم را از آغاز برای توجیه تکلیف بر آنها و حدوث اختلاف در میانشان آفریده است. غرض آن که برای توجیه تکلیف و وحدت آفریده که عاقبت امر منجر به اختلاف شده است، مانند لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا [قصص، ۸].

و ممکن است اشاره به اختیار مفهوم از کلام باشد، یعنی آنها را برای اعطای صفت اختیار و اراده آفریده است که خود سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ را انتخاب کنند. (۱) وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
یعنی: و کلام پروردگارت تمام و ثابت و حتم است که به یقین دوزخ را از پریان و انسان ها یکسره پُر خواهیم نمود.

ص: ۵۱۶

۱- و ممکن است اشاره به رحمت مفهوم از (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ) باشد، یعنی آنها را برای دستیابی به رحمت خود آفریده است.

مراد از کلمه «رب» همان است که در نخستین روز آفرینش انسان در مقابل سخن ابلیس لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ فرمود: فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ [ص، ۸۴ و ۸۵]. و نظیر این در سوره سجده آیه (۱۳) نیز ذکر شده است.

فلسفه نقل قصص انبیا

وَكُلَّمَا نَقَضْ عَلَيْهِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبَّتْ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظُهُ وَذَكَرَى لِلْمُؤْمِنِينَ «۱۲۰» وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ «۱۲۱» وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ «۱۲۲» وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «۱۲۳»

لغت و اعراب:

و کلاً- تنوینش عوض از مضاف الیه است، به تقدیر «کل نبأ»، من انباء بیان مضاف الیه است. ما نثبت بدل از آن است. فؤاد: قلب. هذه اشاره است به سوره یا «انباء». مکانت: مقام و منزلت، تمکن و قدرت.

تفسیر:

وَكُلَّمَا نَقَضْ عَلَيْهِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبَّتْ بِهِ فُؤَادَكَ

یعنی: و ای پیامبر، هر نوع خبر از اخبار و سرگذشت فرستادگان خود را برای تو بازگو می کنیم. یعنی عده معدودی از نوح تا موسی را در این سوره و جمع بسیاری از آنان را از نوح تا عیسی در این کتاب. البته آن گونه از سرگذشت ها را که دل تو را بدان تثبیت بخشیم،

ص: ۵۱۷

یعنی کمال یقین و آرامش و اطمینان به تو دهیم.

وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و در این سوره یا در این سرگذشت ها حق و حقیقت به تو رسیده است. یعنی خدا در ضمن آنها علومی ثابت و معارفی حق از توحید و رسالت و احکام دین و نتیجه طاعت مطیعان و طغیان ستمگران را به تو رسانده است. و نیز در این سرگذشت ها موعظه و پند و تذکر برای مؤمنان آمده است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَا كَانَتْكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَإِنَّا مُنْتَظِرُونَ

این آیه تهدید برای مشرکان و سایر کفار است که در مقابل دعوت اسلام ایستاده بودند. یعنی ای پیامبر، به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: شما بر پایه همان رتبه و منزلتی که در میان قوم خود دارید و به مقدار توان و قدرتتان فعالیت کنید. یعنی با هر قدرت فردی و توان اجتماعی و یا هر استعدادی از نظر جمعیت و امکانات که دارید به ضرر ما کوشش نمایید، بی تردید ما نیز عاملیم. یعنی طبق فرمان خدا و انجام وظایف محوله در مقابله با شما کوشا خواهیم بود. و منتظر باشید، ما نیز منتظریم. یعنی شما منتظر نزول عذاب و شکست برای ما، و ما نیز منتظر وعیدها و عذاب الهی برای شما.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: غیب آسمان ها و زمین از آن خداست.

غیب چیزهایی است که از حواس ظاهری و درونی هر صاحب شعوری بیرون است، و این امر نسبی است. و مراد این است که علاوه بر آن که همه محسوسات در آسمان ها و زمین مملوک خداست، آنچه از محدوده احساس مخلوق بیرون است نیز از آن اوست. و البته ملکیت خدا بر محسوس و غیر محسوس ملکیت واقعی و حقیقی است، زیرا همه را او خود به اراده تکوینی خویش پدید آورده و نگه داشته و در همه تصرف و تدبیر دارد و آن گاه که بخواهد آنها را فانی می کند، و این امر قوی ترین معنای ملکیت است.

وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ

یعنی: و همه امرها به سوی او بازگردانده می شود.

اگر امر به معنای حکم و فرمان باشد، معنا این است که همه فرمان های واجب الطاعه از

هر کس صادر شود مانند فرامین انبیا نسبت به مردم، و فرشتگان نسبت به زیردستان، و موالی نسبت به بردگان، و اولیای امور نسبت به متعلقین ولایت، به خدا بازمی گردد، یعنی روح و جوب اوامر آنها از جانب ایجاب و فرمان خداست و گرنه کسی را بر کسی سلطه فرمان نیست و اصل، عدم ولایت و عدم نفوذ فرمان است.

و ممکن است مراد از امر، مطلق فرامین باشد اعم از حق و باطل، و بازگشت به خدا از قبیل بازگشت معلولات جهان به علت العلل است. و اگر مراد از امر، کار باشد معنا این است که کارهای اختیاری صادر از مکلفان در دنیا همه در روز واپسین به سوی او بازمی گردد و در محکمه عدل به او عرضه می شود تا پاداش یا کیفر ببیند و یا آن که کارهای اختیاری یا غیراختیاری هر زنده ای تحت عنوان رجوع معلولات در این عالم به علل خود، به خدا بازمی گردد.

فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

این کلام نتیجه و به منزله تعلیل وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ است. یعنی حال که عمل امروز مکلفان فردا به سوی او بازمی گردد، پس او را بپرست و بر او توکل کن، و هرگز پروردگار تو از آنچه شما انس و جن انجام می دهید، از خطورات قلبی و باورهای درونی و کارهای بدنی در خلوت یا جلوت، غافل نیست، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَقَرٌّ [قمر، ۵۳].

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدید آور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت ۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره، سوره یوسف پیامبر علیه السلام است که سرگذشت او به نحو تفصیل از اوایل عمرش تا اواخر آن ذکر شده و در هیچ سوره ای سرگذشت پیامبری به اختصاص، جز این سوره نقل نشده است؛ انسان پاکی که چون از نوجوانی دل به خدا داد زیبایی باطن و جمال روحش از حسن صورت و سیمای ظاهرش بیشتر شد و خدا خود متکفل حفظش گشت. آری، چون خداوند کسی را برتری بخشد، اگر همه اسباب ظاهری به هلاکتش قیام کند زندگیش نیکوتر گردد، و اگر همه وسایل و اسباب عادی بخواهد او را فرود آورد، بالاتر رود و کمال یابد. خداوند او را برگزید و هر نوع اسباب ظاهری که بر شکست و تحقیرش برخاست، خداوند همان را وسیله پیروزیش ساخت.

اخراج از روستا و افکندن در چاه و اسارت و بردگی، او را به عاصمه کشور برد و در کاخ نشانند. تهمت ناروا که خواست عفتش را بشکنند، او را مورد تبرئه متهمین قرار داد.

افکندنش در زندان دولت، او را مقرب سلطان ساخت و دولت به وی بخشید. پیراهنی را که از چاه خبر مرگش را به پدر آورد، از مصر به سوی پدر فرستاد تا او را بینا ساخت. آری مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ، و يحييه حياة طيبة.

این حروف را مقطعه نامند و مفسران برای آن معانی ای ذکر کرده اند که هر یک بذاته صحیح و مطلبی درست است، لکن اطمینان نیست که مراد واقعی باشد مگر آنچه در این باره از اهل بیت وحی علیهم السلام برسد. در افتتاح این سوره راجع به این کلمه چند معنا ذکر کرده اند:

۱ - این کلمه تلخیص شده برخی از نام های مقدس خداوند است. الف اشاره به «أنا»، لام اشاره به «الله» و راء اشاره به «أری» و مجموع «أنا الله أری» است، یعنی من خدایی هستم که همه چیز را می بینم. اجزای عالم شهود در نزد من است و برای من مشهود است.

۲ - ذکر این سه حرف از باب مثال است و اشاره به این که این کتاب از آغاز تا پایان، مرکب از این حروف تهجی است نظیر سایر کتاب ها، لکن احدی از آدمیان و فرشتگان و پریان را توان تألیف مانند یک سوره از آن نیست چه رسد به تمام آن.

۳ - این سه حرف اشاره به این است که همان گونه که این کتاب دارای عبارت های صریح و ظاهر یعنی روشن است، دارای عبارت های متشابه و مبهم نیازمند به بیان نیز هست و این حروف جزو الفاظ متشابه است.

۴ - این حروف، رموز و اشارات است و هر حرفی میان فرستنده این کتاب و گیرنده آن اشاره به سرّی از اسرار تشریح یا تکوین است که اظهار آنها در اختیار مخاطب است؛ و روی هر یک از معانی، این حروف می تواند آیه مستقل باشد هر چند نگفته اند.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ «۱» إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۲»

تلک اشاره به دور است، و اشاره دور به لحاظ علو مقام آن و دوری از افق افکار عامه است. قرآناً حال است از مفعول آنزناه، و عربیاً صفت قرآن است. مبین لازم است یعنی روشن، و متعدی است یعنی روشنگر.

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تلک اشاره به این سوره یا آیات آن یا به مجموع آیات قرآن است به لحاظ آن که در لوح محفوظ یا در ذهن جبرئیل یا پیامبر اسلام ثابت و موجود است و این مجموع، کتاب بالفعل یا کتاب بالقوه است؛ بالفعل چون فعلاً در لوح محفوظ مندرج است، و بالقوه چون در آینده تاریخ در صحیفه ها و ورق های بی حد و حصر نوشته خواهد شد. و (مبین) است یعنی بذاته روشن و روشنگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

یعنی: به حقیقت ما این کتاب را به عنوان قرآنی به زبان عربی، فرو فرستادیم.

طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این کتاب الهی - یعنی مجموع الفاظ و محتوا - با نزول پنج مرحله ای، به افکار و اذهان جامعه بشری رسیده است:

۱ - از علم ازلی الهی به قلم که موجودی زنده در میان ملا اعلی است.

۲ - از قلم به لوح محفوظ.

۳ - از آن جا به قلب جبرئیل امین.

۴ - از زبان او به قلب مبارک پیامبر اسلام.

۵ - از زبان پیامبر اسلام به افکار و اذهان مجامع بشری.

و این پنج مرحله نزول، مقدّمی برای تحقق مرحله بعد است و آن نزول از اذهان و افکار و صحیفه ها و نوشتارها به مرحله عمل و پیاده شدن در متن جامعه است.

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

یعنی: این کتاب را عربی تنظیم کردیم، باشد که شما بیندیشید. زیرا اگر به زبان غیرعربی بود پیروانت آن را نمی دانستند و تعقل و تفکر در حقایق آن ممکن نبود هرچند خود پیامبر به خاطر آن که مخاطب و مأمور به ابلاغ است می دانست.

داستان یوسف (ع)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبْرَ - از باب نَصَرَ - بازگو کرد آن را برای او. قَصَصَ: بازگو کردن، قصه و حدیث. و إِنْ كُنْتَ أَنْ مَخْفَفَةٌ از مَثَلُهُ به قرینه لام در خبر، به تقدیر «إِنَّ الشَّأْنَ كُنْتَ». إِذْ قَالَ مَتَعَلِّقٌ است به «أَذْكَرٌ» مَقْدَرٌ. أَبَتِ اَصْلَشْ أَبِي بُوْدَه، يَاءُ تَكْلَمٌ به تاء تَبْدِيلِ شده است.

تعبیر خواب یوسف (ع) توسط پدرش

تفسیر:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، ما بهترین داستان را بر تو بازگو می کنیم، و یا به بهترین اسلوب بازگویی و زیباترین شیوه داستان سرایی بر تو قصه می سراییم؛ و این به وسیله آن است که این قرآن را به سوی تو وحی کردیم. یعنی در ضمن فرستادن مجموع قرآن، این بهترین داستان را فرستادیم. و استعمال «أَوْحَيْنَا» به لفظ ماضی نسبت به همه قرآن در حالی که هنوز بیشتر آن وحی نشده بود به لحاظ قطعی بودن نزول کل است. و ای پیامبر، حقیقت این است که تو پیش از این درباره این قصه از بی خبران بودی.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

ص: ۱۴

یعقوب پیامبر که نوه ابراهیم خلیل از پسرش اسحاق بود و اسرائیل هم نامیده می شد، در شهر یا روستایی به نام کنعان زندگی می کرد و دارای دوازده پسر بود که شش نفر آنها از لیا خاله یوسف بوده و پس از فوت او یعقوب با خواهر او راحیل ازدواج کرد و یوسف و بنیامین از او متولد شدند و چهار پسر دیگرش از کنیز بوده، و میان سایر پسران یعقوب و یوسف رقابت خاصی وجود داشت. این دوازده برادر را اسباط نیز نامیده اند.

سرگذشت عجیب و حیرت زا و تته آور یوسف از خوابی شروع شد که یوسف آن را برای پدر نقل کرد؛ خوابی که یعقوب از آن حقایقی را درک کرد و حکایت روشنی از عاقبت امر یوسف پس از رنج ها و امتحان ها و مرارت ها داشت.

معنای آیه: متذکر باش زمانی را که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر بزرگوار و عظیم الشان، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، چنین دیدم که همه برای من در حال سجده اند.

محتمل است این گونه دیده که ستارگان و خورشید و ماه از مقر خود فرود آمده و مثلاً به صورت انسانی در برابرش به سجده افتاده اند.

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضِيْصُ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيْكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

كذلك اشاره به خواب معهود است. اجتناء: برگزیدن. أوله إليه: برگردانید او را به سوی آن، و تأویل: عاقبت و بازگشت چیزی را طلبیدن، خواه کلام باشد یا خواب و غیره.

حدیث: آنچه در نفس از تصور و تصدیق خلجان می کند.

تفسیر:

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

یعنی: یعقوب گفت: ای پسر عزیز و کم سن و سالم، هرگز خوابت را برای برادرانت بازگو مکن تا آنها برای تو مکر و حیلۀ عظیمی بیندیشند؛ به یقین، شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. یعنی علاوه بر آن که صفت حسد در خمیره ذات انسان وجود دارد و پیوسته او را به سوی عکس العمل ناروا می دارد، شیطان نیز که دشمنی آشکار است رذایل را تقویت می کند.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: فرزندم، همان گونه که پروردگارت تو را به دیدن چنین خوابی برگزید - خوابی درست و رؤیایی صادق که تحقق وعده را به صورت مثالی در عالم رؤیا بر تو روشن کرد - تو را در آینده نیز برمی گزیند، یعنی مقام شامخ نبوت و رسالت را به تو عنایت می کند، و از تأویل احادیث به تو می آموزد. یعنی از تأویل و تعبیر خواب ها که حدیث نفس انسانی در عالم دیگر است، یا معانی احادیث و اخباری را که از پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها نقل می شود به تو تعلیم می کند، و نعمت خود را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می گرداند. مراد، اعطای منصب نبوت و امامت امت و ابلاغ کتاب آسمانی و شریعت ابراهیمی است، چنان که پیش از تو بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام نمود. به یقین، پروردگارت دانا و حکیم است.

باید دانست که حدیث در لغت عرب، خبر و کلام القا شده است، و خواب را نیز حدیث گویند به لحاظ آن که انسان خفته آن را نقل می کند. و مناسب است در آیه، حدیث به اعم از خواب و احادیث مرویه حمل شود.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

لغت و اعراب:

فی یوسف و إخوته به تقدیر «فی قصصهم» است. إذ قالوا متعلق است به «أذكر» مقدر.

عُصْبَةٌ و عِصَابَةٌ: ده نفر مرد نیرومند و بیشتر. طَرَحَ الشَّيْءَ: دور انداخت آن را. خَلَا الْإِنَاءَ: خالی شد ظرف. غِيَابَتٌ: ته چاه و هر جای تاریک. (۱) جُبٌّ: چاه ساده که دورش سنگ چینی نشده، و طَوَى چاهی که سنگ چینی شده است.

تفسیر:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ

این آیه، آغاز قصه و سرگذشت یوسف و برادران اوست و تا آیه ۲۱ فصل خاصی از سرگذشت آنها ذکر شده است، یعنی از زمان جدایی یوسف از پدر خویش (از زیر درخت وداع در بیرون کنعان که غالباً آخرین نقطه بدرقه کننده مسافران یا استقبال واردین بوده) تا استقرار در خانه عزیز مصر به عنوان برده و برای خدمت در داخل خانه، و آنچه در میان این دو حال گذشته از سرازیر شدن در چاه و ماندن در آن جا یک شب یا بیشتر و افتادن به دست کاروان مصر و فروخته شدن یک بار یا دو بار به بهای ناچیز.

ص: ۱۷

معنای آیه: حقیقت این است که در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرشش کنندگان است.

یعنی نشانه‌هایی در وجود یوسف و اخلاق و کمالات او، و در وجود برادرانش از عجایب اوصاف و رفتار آنها، یا نشانه‌هایی در قصه و سرگذشت آنهاست. و مراد، علایمی از قدرت و عظمت و تدبیر و حکمت خداوند، و نشانه‌هایی از کیفیت پاداش و کیفر دنیوی او پیش از روز واپسین است.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

از این آیه استفاده می‌شود که یعقوب را علاقه و محبت خاصی به یوسف و برادرش بنیامین بوده به گونه‌ای که عملاً در زندگی او تجلی داشته و این کار صفت حسد آنها را که جزو غرایز انسان است تحریک کرده و سبب کینه و عداوت می‌شده است. و از جمله و مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ در آیه ۱۰۳ این سوره چنین بر می‌آید که آنها پیوسته در فکر نقشه کشی و تصمیمات دسته جمعی علیه دو برادر و درصدد پیاده کردن آن بوده‌اند.

معنای آیه: به یاد آورید هنگامی را که آنها، یعنی برادران یوسف، با یکدیگر گفتند: به یقین یوسف و برادرش در نزد پدرمان از همه ما محبوب‌ترند در حالی که ما عصبه‌ایم، یعنی مردانی قوی و نیرومندیم و اداره خانه و کارهای آن از کشت و زرع و دامداری و محافظت از دشمن و غیره همه بر عهده ماست و آنها دو کودک خردسال بیش نیستند؛ حَقًّا که پدر ما در این باره در گمراهی روشنی است، یعنی کجی سلیقه و سوء تدبیر در تربیت اولاد، و حَبِّ و بغض نابه جا دارد.

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

یعنی: یکی از آنها در جلسه سرّی در مقام تبادل نظر و نقشه کشی چنین گفت: یوسف را به هر طرزى که ممکن است بکشید یا او را در سرزمینی بیفکنید، یعنی در صحرائی خالی از سکنه دست و پا بسته به گونه‌ای که پس از چند صباحی بمیرد یا درندگان او را بخورند، تا آن که توجه و فکر پدرتان تنها به شما معطوف گردد و پس از آن خود گروهی شایسته شوید، یعنی به وسیله توبه از گناه و رفتار نیک با پدر و جلب رضایت وی.

باید دانست که ظاهر آیه این است که اصل پیشنهاد فوق در آغاز مورد رد واقع نشد،

بلکه در اطراف آن بحث می کردند یا ساکت بودند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

یعنی: گوینده ای از آنها پیشنهاد دیگری داد و گفت: اگر شما به راستی اهل عملید، یوسف را نکشید، بلکه در ته چاهی که پنهان از انظار است بیفکنید تا بعضی از کاروان ها او را برگیرند و ببرند.

گفته شده: این پیشنهاد از یهوذا برادر بزرگ تر از همه و عاقل تر و مهربان تر آنها بود و مراد از چاه، چاه معهودی است که بر سر راه کاروان های مصر بود و حفر آن به نحو مخروط بود که لب چاه کم عرض بود و رفته رفته وسیع تر می شد. این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و از طرف همه تصمیم جدی بر انجام آن گرفته شد.

باید دانست که در حال برادران یوسف علیه السلام اختلاف است و ظاهر، آن که آنها مؤمن و معتقد به نبوت پدر و اجدادشان بودند و از جمله وَتَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ نیز استفاده می شود که طالب صلاح حال خویش و رضای پدر بوده اند و لغزش و گناه برای انسان امری است طبیعی و بر آنها نیز غریزه حسد و هوای نفس و وعده توبه از شیطان غلبه کرد.

و برخی از علمای اهل سنت گفته اند: آنها پیامبر بوده اند و این عمل پیش از نبوتشان بوده. لکن طبق مذهب امامیه پیامبر باید مطلقاً معصوم باشد یعنی پیش از بلوغ و پیش از نبوت هم گناهی از او صادر نشود و اینان بی تردید، پیامبر نبودند و عنوان اسباطی که در ردیف پیامبران در آیه ۱۳۶ بقره آمده طبق بیان مرحوم سید مرتضی رحمه الله افراد دیگری از اولاد اسحاق یا یعقوب بوده اند.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ «۱۱» أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزُوعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۱۲» قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ «۱۳» قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ «۱۴»

تَأْمِنًا اِصْلَاحًا تَأْمِنًا اسْتِ، نون جوهر کلمه در نون تَكَلَّمَ ادغام شده، و نیکوست در تلفظ اشمام شود تا اشاره به نون محذوف شود. رَتَعَ - از باب مَنَعَ -: از خوردن و آشامیدن فراوان و نعم دیگر برخوردار شد.

تفسیر:

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمِنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

این کلام از برادران یوسف پس از مشاوره و تصمیم خطرناک درباره یوسف و تبانی بر محو نام او از دفتر خاندان یعقوب یا از قاموس انسان ها بود که در محضر پدر از آنها صادر شد. و چون پدر از آنها خاطر جمع می نداشت مطلب را با مقدمه ای از گفتار نرم و مهربانگیز برای زدودن سوء ظن و ازاله نگرانی گفتند.

معنای آیه: گفتند: ای پدر ما، تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی دانی در حالی که ما همگی خیرخواه او هستیم!؟

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزِنَع وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

یعنی: او را فردا با ما بفرست، یعنی به صحرا و کوه و دشت برای تفریح، تا به خوشی و فراوانی بخورد و بنوشد و برخوردار شود، یعنی از زمین سرسبز و لطافت طبیعت و سبزی و میوه جات و گردش و تماشا بهره گیرد، و بازی کند و حتماً همه ما حافظ و نگهبان او هستیم.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

یعنی: یعقوب به آنها گفت: مرا سخت در اندوه می افکند که شما او را ببرید و می ترسم گرگ او را بخورد در حالی که شما از او غافلید.

ظاهراً سرزمین کنعان سرسبز و مردم آن جا کشاورز و دامدار بودند و صحرا پر از اغنام و احشام بود که طبعاً در فراز و نشیب چنین مکان هایی درندگان نیز در پی طعمه خویش در کمین اند و یعقوب پیامبر از آن می ترسید که یوسفش طعمه آنها گردد.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ

یعنی: برادران گفتند: بی تردید، اگر گرگ او را بخورد در حالی که ما مردانی قوی و نیرومندیم حتماً در چنین حادثه ای ما خود زیانکار خواهیم بود. یعنی مسلماً چنین غفلتی از ما سر نمی زند و گرگ را چنین فرصتی حاصل نمی شود. و عجیب این است که یک روز نگذشت که این گروه نزد پدر گفتند: ما مشغول مسابقه بودیم و یوسف را نزد اناث گذاشتیم و گرگ او را خورد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾ وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

أَجْمَعُ عَلَى كَذَا: اراده جلدی کرد بر آن پس از تأمل و دقت. جواب فلما ذهبوا به پس از کلمه جُبِّ مقدر است به تقدیر «فعلوا ما فعلوا من الأذى». نستبق به معنای نَسَابِقُ است زیرا گاهی افتعال و تفاعل مترادف می شوند، یعنی با هم مسابقه می دادیم. سَوَّلَ لَهُ أَمْراً: او را وسوسه کرد و آسان نمود کار را بر او. قمیص: پیراهن و هر لباسی که به بدن بچسبد. كَذِبَ مصدر است یعنی دروغ. و توصیف دم به کذب مبالغه در دروغین بودن آن خون است.

فصبر جميل به تقدیر «أمری صبر جميل» است. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ مبتدا و خبر است.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ

یعنی: پس چون او را از شهر بیرون بردند و عزم و تصمیم حساب شده گرفتند، یعنی مسأله از پیش مطرح شده را دوباره مورد بررسی قرار داده و همگی عزم و اجماع کردند که او را در ته چاه و نهان گاه آن قرار دهند، یعنی نکشند و در چاه هم به طرزی نیفکنند که بمیرد بلکه به گونه ای قرار دهند که مدتی زنده بماند تا قافله ها بیایند. و جواب لَمَّا در این جا محذوف است، یعنی از هنگامی که او را بردند و درباره اش تصمیم گرفتند تا آن گاه که در ته چاهش قرار دادند، کردند آن چه را خواستند از اذیت و آزار و شکنجه.

و گفته شده که: او را به قدری شکنجه می کردند که در شرف مرگ قرار می گرفت تا آن که یهوذا گفت: شما قول دادید که او را نکشید! و چون در اثر شکنجه کسی را به یاری می طلبید می گفتند: خورشید و ماه و یازده ستاره بیایند و تو را نجات دهند! و بالأخره او را در چاه آویزان کردند و در ته چاه رها نمودند. و گفته شده سنگی در گوشه چاه بود که یوسف توانست روی آن قرار گیرد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا

یعنی: و در آن هنگام که یوسف در ته چاه قرار گرفت ما به او وحی کردیم که بدون تردید روزی تو آنها را از این کارشان آگاه خواهی نمود.

این خطاب از خداوند به یوسف در حالی بود که او از شکنجه برادران جز اندک توانی در جسمش و رمقی از جانش و خیال و تصویری از فکرش نمانده بود و از هول تاریکی شب و چاه و ترس عاقبت امر خود در غایت اضطراب بود و طبعاً جانش در شرف بیرون شدن از قالب تن بود. در این حال ناگهان وحی الهی به او توان داد و ترس و هراسش سبک گردید و از مفاد خطاب دریافت که خدا او را حفظ می کند تا روزی که بتواند برادران را از قبح کارشان آگاه سازد.

و آن زمان موعود عبارت است از وقتی که خداوند او را به سلطنت و حکومت حقه مصر برگزید و در خلال آن ایام، قحطی و خشکسالی بر همه جا مستولی شد به گونه ای که

برادرانش به امر یعقوب پدر برای دریافت قوت خود از کنعان سوار بر شترانی به سوی سلطان مصر روانه شدند تا آن گاه که همه برده وار در حضور عزیز مقتدر مصر ایستادند.

آنها عزیز را نشناختند و عزیز آنها را شناخت و به آنان چنین گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ [یوسف، ۸۹] و این حال بود که خدا آن را در چاه به یوسف پیامبر وحی فرمود.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

در حالی که آنها درک نمی کنند. یعنی ای یوسف، الآن آنها از زشتی کار خود و رتبه و مقام معنوی تو و آینده قدرت و سلطنت الهی و ظاهری تو اطلاع ندارند. و ممکن است مراد این باشد که آن روز که در برابر تو می ایستند و تو از رفتارشان با یوسف پرس و جو می کنی، در آن حال تو را نمی شناسند.

باید دانست که این آیه بیش از این دلالت ندارد که یوسف در آن زمان که به حد بلوغ نرسیده بود منصب نبوت داشت. و ممکن است مبدأ نبوت از آن زمان بوده که خواب دید و آن را به پدر بزرگوارش نقل نمود و پدر، آن را به کلام وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ تأیید کرد. و احتمال این که آغاز پیامبریش، همان وحی در چاه و اخبار از حال برادران باشد مستبعد است، زیرا آغاز پیامبری، تشریفات خاص الهی دارد.

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

یعنی: و برادران یوسف، شامگاهان در حالی که گریه می کردند نزد پدرشان آمدند.

اینان همان گروه یازده نفری هستند که بامداد همان روز از پیش پدر با خوشحالی رفتند. و گفته شده: چون هنگام ورود با گریه های دسته جمعی خاص به خانه نزدیک شدند، یعقوب پیامبر سراسیمه از خانه بیرون شتافت و به استقبال آنها رفته، از سبب گریه و از یوسف خویش سؤال نمود.

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ

یعنی: آنها گفتند: ای پدر ما، در آن محل که رحل اقامت افکندیم و اسباب و وسایل سفر بر زمین نهادیم و آرام شدیم، ما ده نفری به سراغ مسابقه رفتیم یعنی مسابقه با شتر یا اسب دوانی یا مسابقه دو یا تیراندازی، و یوسف را نزد متاع و وسایل خود رها کردیم و

چون فارغ شدیم دیدیم گرگ او را خورده است!

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

یعنی: ای پدر، تو هرگز به ما ایمان نداری - به راستی گفتار ما و درستی کردار ما عقیده نداری - هر چند در واقع راستگو باشیم. این سخن کاشف از این است که آنها سوابق نیکی نزد پدر نداشتند و بردن یوسف به صحرا نیز به لطایف حیل و انواع ترفند بوده است.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

برادران یوسف پیش از افکندن او در چاه در فکر تهیه پاسخی برای پدر بودند و طبق استفاده از گفتار خود پدر که «می ترسم یوسف را گرگ بخورد» تصمیم گرفتند بگویند:

یوسف را گرگ خورده و از این رو جلوتر از آن که او را به چاه اندازند پیراهنش را از تنش بیرون آوردند و او را عریان در چاه انداختند و پیراهن را به خون بره ای آلوده ساختند.

معنای آیه: و آنها بر روی پیراهن یوسف خون دروغینی آورده، نشان پدر دادند.

یعقوب گفت: بلکه نفس اماره شما کار بزرگ و عظیمی را در نظر شما آراسته و آسان نموده است.

کلمه «بل» اشاره است به نفی یک شیء و اثبات شیئی دیگر. نفی صدق آنها در گفتار، که ادعای خوردن گرگ دروغ است و خون پیراهن، خون یوسف نیست. و اثبات آن، که نفس شما امر عظیمی را بر شما آسان کرده که یوسف را یا کشته اید و یا به کلی از این خاندان دور کرده اید. و یعقوب این مطلب را از دو راه متوجه شد، از سابقه حسد شدیدشان و از این که دید پیراهنش پاره نشده و آلودگی، جعلی است. و در تفاسیر آمده که چون یعقوب در پیراهن یوسف دقت کرد گفت: ما رأیتُ ذنباً أحلم من هذا، أكل ابني و لم يمزق عليه قميصه! (۱)

فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

تتمه کلام یعقوب است به فرزندان. یعنی: پس از لحاظ این حادثه عجیب و اسفبار گفت: پس کار من بعد از این، شکیبایی و صبر جمیل است (یعنی صبری که در آن نارضایتی از خالق و شکوه به خلق نباشد و در تحمل آن قصد قربت و اظهار رضا از قضا

ص: ۲۴

۱- یعنی گرگی بردبارتر از این گرگ ندیدم که فرزندم را خورده و پیراهنش را ندریده است!

نماید)، و خداوند است که بر تحمل آنچه توصیف می کنید یار و مددکار است.

از چاه تا قصر عزیز مصر

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ «١٩» وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ «٢٠»

لغت و اعراب:

سیاره: کاروان به لحاظ آن که عده ای هستند که پیوسته در سیرند. وارد: کسی که به سراغ آب می رود و وارد رود یا غدیر یا چشمه می شود، آب آور. أدلی الشیء: سرازیر کرد آن را. غلام: نوجوان و غالباً به پسر بچه میان دو سال تا سن بلوغ گفته می شود. وَ زَهَدَ فِي الشَّيْءِ وَ عَنِ الشَّيْءِ: به آن بی رغبت شد و رها کرد. بضاعت: سرمایه مالی. شَرَى الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ -: فروخت و خرید آن را، از اضرار است. بَخْسٍ: ناقص و اندک.

تفسیر:

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ

گفته شده: کاروانی از مدین به سوی مصر روانه بود و صبحگاه شبی که یوسف در چاه افتاده بود بدان جا رسیدند و در نزدیکی آن چاه رحل اقامت افکندند.

معنای آیه: و کاروانی در رسید، پس واردشان را یعنی متصدی امر آب و غذا را به سراغ تهیه آب از آن چاه فرستادند، پس او دلو خود را در چاه سرازیر نمود، گفت: آی مژده که این یک پسر نوجوان است!

گفته اند: چون دلو آن وارد به تها رسید، یوسف به الهام خداوند، پای در دلو نهاد، ریسمان بگرفت و مهیای بالا رفتن شد. وارد، دلو را به سختی بالا کشید، نوجوانی را مانند

ص: ۲۵

قرص ماه، پای در دلو و دست به طناب یافت. از غایت تعجب بی اختیار فریاد برکشید: این یک پسر نوجوان است!

و طبق روایات، یوسف از چاه با پیراهن بیرون آمد در حالی که عریان در چاه افتاده بود، زیرا جبرئیل امین پیراهنی را که ابراهیم خلیل هنگام افتادن در آتش به تن کرده بود به اندام وی پوشانید تا از آسیب چاه مصون ماند، و این همان پیراهن است که یوسف پس از سلطنت، از مصر به کنعان فرستاد تا چشمان پدر شفا یابد.

وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

یعنی: و او را برای سرمایه تجارت پنهان داشتند. مراد آن که وارد و سرقافله او یوسف را از دیگر اعضای قافله یا از قوافل دیگر به قصد آن که بفروشند و سرمایه تجارت کنند پنهان کردند. و خداوند به آنچه انجام می دادند دانا بود.

وَشَرَّوهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ

یعنی: برادران یوسف، او را به بهایی ناچیز که چند عدد درهم بود فروختند.

و حضور برادران در آن جا بدین جهت بود که یهوذا برادر بزرگ او پیوسته در تعقیب کار او و مراقب حال چاه بود و چون دید که قافله ای در رسیدند و در جوار چاه مزبور پیاده شدند و یوسف را از چاه درآوردند، برادران را خبر کرد و دسته جمعی نزد قافله آمدند و مدعی شدند که او برده فراری آنهاست، در چاه افتاده و آنها برای بیرون آوردن او آمده اند.

و بالأخره او را به قیمتی نازل و بهایی ناچیز فروختند، که گفته اند: هفت درهم نقره مسکوک بوده. و برخی گفته اند: او را به بیست درهم فروختند که حصیه هریک از فروش پیامبر و پیامبرزاده ای دو درهم بود. (۱) و یوسف را به زبان عبری تهدید کردند که حقیقت را فاش نکند.

و ارجح در معنای آیه این است که فاعل «شروه» و «کانوا» هر دو، قافله است و مراد از شرا، فروختن آنهاست و آیه ناظر به حال برادران نیست، و مفاد آیه این است که قافله یوسف را به مصر بردند و در آن جا به ثمن بخرس و ناچیز فروختند.

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

ص: ۲۶

۱- یعنی ده برادر پول را برداشتند و یهوذا یا بنیامین پول نگرفت.

یعنی: برادران نسبت به یوسف در حال فروش او بی میل و رغبت بودند، زیرا می خواستند به زودی از آن سرزمین بیرون رود. و یا آن که قافله خریدار بی رغبت بودند، زیرا علاوه بر آن که اربابانش او را گریزپا معرفی کردند احتمال می دادند آزاد درآید. و یا آن که خریداران مصری بی رغبت بودند؛ چه آن که در قیافه و وجنات وی علایم حریت و عظمت می دیدند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

لغت و اعراب:

من مصر به تقدیر «من أهل مصر» بیان الذی است. مثنوی: جایگاه حسنی، و جایگاه معنوی یعنی منزلت. و لنعلمه عطف است به محذوف به تقدیر «لیتصرف فیها بالعدل و لنعلمه».

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا

قافله مزبور یوسف را به شهر مصر آورد و در فروشگاه برده فروشی عمومی که در آن عصر رواج به سزایی داشت در معرض فروش گذاشت و اتفاقاً او را عزیز مصر خرید که نامش قطفیر بود و منصب وزارت کشاورزی داشت و فرمانده سپاه مصر تحت سلطنت ریّان بن ولید پادشاه مصر بود.

معنای آیه: و آن کس از اهل مصر که او را خریده بود به همسر خود که نامش زلیخا بود

ص: ۲۷

توصیه اکید نمود که جایگاه او را گرمی دار، امید آن است که به ما سود بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.

گفته شده که: یوسف را در آن هنگام هفده سال بود. و از کلام عزیز خریدارِ وی برمی آید که از وقت خریدن یوسف تا زمان توصیه از قیافه و گفتار و رفتار یوسف بلوغی در او کشف کرده و به برخی از کمالات او پی برده بود که چنین توصیه اکید نمود.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

یعنی: و این چنین یوسف را در زمین قدرت دادیم. مراد، آن مقدار از تمکن است که مورد علاقه صاحب منصب بالا و مقام والایی از کشور قرار گرفت و مقدمات رتبه وزارت و سپس سلطنتش فراهم آمد. و مراد از عطف «و لنعلمه» به فعل مقدر این است که توان و قدرتی که به یوسف دادیم (برای این بود که در روی زمین به عدالت رفتار کند) و به خاطر این که او را تأویل احادیث بیاموزیم، یعنی معنا و مفهوم و مآل امر احادیث منقول از پیامبران و حکمای گذشته را، و کلمات و آیات کتاب های آسمانی را و نیز تعبیر خواب را که احادیث فرشتگان است و بر بندگان صالح در خواب القا می شود و از مصادیق روشن آن، خواب دو نفر گرفتار در زندان و خواب سلطان وقت بود که همه را یوسف به طرز بدیعی تعبیر نمود و مطابق واقع درآمد و همه را خداوند به وی در ایام نبوتش وحی نمود.

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و خداوند، همیشه بر کار خود مسلط و پیروز است - جریان همه امور عالم هستی در تحت اراده حتمی اوست و بر همه آنها چیره است - ولکن بیشتر مردم نمی دانند، یعنی از قدرت بالغه و اراده نافذ او غفلت دارند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «۲۲» وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۲۳»

أَشَدُّ مفرد است به صورت جمع یعنی نیرو و قوه، و یا جمع است - مانند ابْجُر - که مفرد ندارد یعنی نیروها. مراد: مطالبه شیء به رفق. رَاوَدَهُ عَنْ نَفْسِهِ تَعْدِيَةً به عن برای تضمین است به تقدیر «طالبه مخادعاً له عن نفسه یا صارفاً له عن امتناعه». غَلَّقَتْ از باب تفعیل برای شدت غلق یا زیادی ابواب غلق شده است. هَيْتَ اسم فعل است به معنای «بیا». لَكُ خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «أنا لك». معاذ مفعول مطلق است به تقدیر «أعوذ بالله معاذاً».

از تمایل زلیخا تا زندان

تفسیر:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

از این آیه تا آیه ۳۵ بیان بخش خاصی از سرگذشت یوسف علیه السلام است، یعنی از آغاز بردگی در خانه عزیز مصر تحت سرپرستی همسرش عزیزه مصر زلیخا، تا آن گاه که مقدمه خروج از زندانش فراهم آمد.

معنای آیه: و چون یوسف به حد اشد خود رسید، یعنی به کمال نیروهای جسمی و عقلی رسید که منطبق بر ایام بلوغ است و این حال در سال های اوایل درنگ او در خانه عزیز مصر بود، او را حکم و علم دادیم، و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم.

مراد از حکم در این جا حکمت و علوم عقلی است از قبیل آنچه به لقمان حکیم داده شده، و یا داوری است یعنی نیروی قضاوت دادیم.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و آن زنی که یوسف در خانه او بود به رفق و نرمش از او کامجویی خواست و همه درها را محکم بست و به وی گفت: من برای تو آماده ام. (۱) یوسف گفت: پناه می برم به خدا از اجابت این دعوت، او پروردگار من است، مقام و منزلتم را نیکو داشته، بی تردید،

ص: ۲۹

ستمکاران را رستگاری نیست.

مراد یوسف از «رَبِّی» خداوند است که جایگاه و منزلت او را به وسیله بذل مقام نبوت و اعطای علم و حکمت گرامی داشته. و آن عمل شنیع، گناه و ستم به نفس و همسر زن و حکم الهی و قانون اجتماعی است. و محتمل است مراد از «رَبِّی» فعلی او قطفیر باشد که دستور تربیت او را به زلیخا صادر کرده و این عمل، خیانت و ظلم به اوست.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصِّرَفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ «۲۴» وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲۵»

لغت و اعراب:

هَمَّ بالشيء - از باب نَصِر - عزم و قصد کرد آن را. هَمَّتْ به به تقدیر «هَمَّتْ بوصوله و موافقته» است. هَمَّ بِهَا به تقدیر «هَمَّ بدفعها عن نفسه و لو بقتلها» است. لولا أن رأى جواب شرط محذوف است به تقدیر «لَفَعَلَ ما هَمَّ بِهَا» زیرا جواب لولای شرطیه مقدم نمی شود.

كذلك مبتدا و خبرش محذوف است یعنی «كذلك أريناه البرهان». سوء: بدی. فحشاء: زنا و هر گناهی که قبحش زیاد است. استبق و تسابق القوم: از یکدیگر پیشی گرفتند. قَدَّ الثوبُ - از باب نَصِر - آن را از درازا درید. إلفاء: یافتن شیء به نحو تصادف.

تفسیر:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا

به شهادت مقام و سیاق کلام، متعلق هم و قصد آن زن رسیدن به یوسف و کامجویی

ص: ۳۰

بوده، و اما متعلق هم یوسف روشن نیست، بلکه سابقه حاشا کردن و امتناع او شاهد این است که قصد او کامجویی نبوده و چیزی که تصور دارد و مقتضای ایمان و مقام نبوت اوست این است که قصد او دفاع از خود بوده هرچند منجر به جرح یا قتل آن زن شود.

پس خلاصه معنای آیه این است که آن زن قصد کرد به یوسف برسد و هم آغوش او شود، و یوسف قصد کرد او را از خود دور کند هرچند لازم باشد او را بکشد. پس امر یوسف مردد میان دو خطر بزرگ بود: تسلیم در مقابل خواسته زن و دفاع از خود ولو به قتل او.

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

یعنی: اگر نبود این که برهان پروردگار خود را دید، آنچه را قصد کرده بود انجام می داد، زیرا که هم آن زن جدی بود.

مراد از «برهان» در این مقام چیزی است از جانب خداوند که سبب تبه یوسف و یافتن راه فرار و نجات شد، نظیر نیروی ایمان مقام نبوت، یا فرشتگان الهی که نجاتش دادند. در تفصیل احتمالات آیه به تفاسیر فریقین مراجعه شود.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

یعنی: این گونه به او برهان خود را نشان دادیم تا از وی بدی و فحشا را باز گردانیم.

ظاهراً مراد از «سوء» محذور قتل نفس، و مراد از «فحشاء» ارتکاب زناست، و خداوند هر دو را که به او روی آورده بودند با نشان دادن برهان باز گردانید، به خاطر آن که او از بندگان مخلص ما بود. یعنی از ایام کودکی ابعاد وجودی او را یعنی فکر و روح و اعضای او را از ارجاس کفر و شرک و رذایل اخلاق و پلیدی کردار، خالص و پاک کرده بودیم.

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ

این آیه بیان مصداق برهان مذکور است. یعنی: و هر دو به سوی در پیشی گرفتند و او پیراهن یوسف را از پشت بدرید.

بی تردید، سبقت یوسف برای فرار و نجات خود بود و سبقت آن زن برای جلوگیری از خروج او؛ و چون اقدام به فرار از جانب یوسف شروع شد او جلو افتاد و آن زن از عقب پیراهن او را کشید و پاره کرد. گفته شده: اطاقی که آن زن برای یوسف مهیا کرده بود داخل

چندین اطاق یا محوطه های خاص بود که همه را قفل کرده بود، ولی یوسف به هنگام فرار من النار و الی الله به هر دری می رسید برایش گشوده می شد، و رسیدن او به یوسف و پاره شدن پیراهن در آخرین در بود که به صحن کاخ باز می شد و هر دو به دنبال هم از آن در بیرون پریدند.

وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: و هر دو نفر، سید آن زن یعنی شوهرش عزیز را تصادفاً در نزد آن در یافتند (و نام سید گفتن، به خاطر آن است که او آقای همه ساکنان شهر بود و یا آن زن برده بود و او آزاد که به همسری او درآمده بود). آن زن به شوهر گفت: کیفر کسی که به خانواده ات قصد بدی داشته باشد، چیست جز آن که زندانی شود یا عذاب دردناکی ببیند؟!

باید دانست که موقع، بسیار حساس بوده و منظره عجیبی پیش آمد و هر دو نفر از زن عزیز و یوسف در حال غیر عادی بودند: زن در لباس زینت و آرایش تمام و یوسف در حال دلهره و اضطراب. زن از شوهر خود رنگپریده و ترسان و یوسف از ولی نعمت خود خجل و هراسان، و عزیز مصر از دیدن وضع درشگفت و حیران و مملو از سوءظن و افکار گوناگون. زلیخا که آفریننده حادثه بود سبقت جسته، در آغاز خود را تبرئه کرد و یوسف را به خیانت به ناموسش متهم نمود و مجرم شناخت و بی درنگ کیفری هم برای او تعیین کرد که مبادا عزیز حکم به اعدامش کند و هدف پلید او نافرجام بماند.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

شَهْدَ مَجَازٍ اسْتَبَعْنَاهُ بِمَعْنَى قَالَ يَا حَكَمُ بِه لِحَاطِ أَنْ كِه اَثْرُ شَهَادَتِ قَاطِعِ عَدْلِيْنَ رَا بَخْشِيْدِه. خَطِيْءٌ - اَزْ بَابِ عِلْمٍ -: گِناهِ كَرْدِه، رَا هِ بَه اِنْحِرَافِ رَفْتِ بَه عَمْدِ يَ اَغْيِرِ عَمْدِ.

تفسیر:

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: یوسف در مقابل تهمت آن زن گفت: او مرا مورد مطالبه به کامجویی قرار داد.

(باید دانست که یوسف سبقت به شکایت نکرد و پس از توجه اتهام به او، با متانت به واقع امر اشاره کرد و اظهار عجز و تملق نیز نمود و به سوگند و غیره نیز متوسل نشد و این علامت حقانیت و متانت و عظمت روح اوست. و در این حال که عزیز مصر سخت در تردد و اضطراب بود) شاهدهی از خانواده آن زن گواهی داد یعنی نظر داد که اگر پیراهن او از طرف جلو پاره شده، پس آن زن راست گفته و آن مرد از دروغگویان است. و اگر پیراهنش از طرف پشت پاره شده، آن زن دروغ گفته و آن مرد از راست گویان است. زیرا پاره شدن پیراهن مرد از جلو علامت رویارویی او با زن و دفاع زن از خویش است، و پاره شدن از پشت سر علامت فرار مرد و تعقیب زن است.

و اصل معنای شهادت خبر دادن انسان از علم خویش است و در این جا مجازاً اطلاق شده به اخبار از یک علامت و هدایت به یک اماره عقلی و عرفی که گاهی علم آور و گاهی ظن آور است. و گفته اند که: شاهد، مرد حکیمی از خاندان زلیخا بوده. و در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده که: شاهد کودکی در گهواره بوده که خداوند برای تبرئه مقام صدق یوسف او را به نطق در آورد.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ

یعنی: پس چون عزیز دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، خطاب به همسرش کرد و گفت: این از مکر و فریب شما زن هاست، بی تردید، مکر و حیلۀ شما بزرگ است. زیرا خداوند غریزه شهوت و تمایل به جنس مخالف را هر چند در طبیعت هر دو نهاده است،

لکن اسباب جذب روح مرد و جلب قلب او را به طرزی گوناگون در زن قرار داده که می تواند بر حسب اقتضای حال به وسایل مختلف مرغ روح مرد را صید نماید.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

یعنی: ای یوسف، تو از این قضیه روی برتاب، و ای زن از گناهت استغفار کن، که بی تردید، تو از اهل گناه و خطا بوده ای.

ظاهر آیه این است که عزیز مصر پس از دقت در حادثه و لحاظ حال یوسف و تحقق گواهی و ثوق آور، به حقیقت مطلب پی برده، یوسف را بی گناه و زلیخا را مجرم شناخت و از این رو در خطابی اعتذار آمیز و مهرانگیز از یوسف خواست حادثه را به کسی بازگو نکند، و در خطابی عتاب آمیز و توبیخ انگیز همسر خود را امر به توبه کرد که از گناهکاران بود. و مرادش از «گناه» انجام مقدمات عمل زشت، خیانت به همسر، ظلم به زبردست، تهمت ناروا به شخص بری و بی گناه است. و توهم نشود که شوهر و زن، هر دو بت پرست بودند و این امور از محرمات شرعی است و آنها معتقد نبودند؛ زیرا آنها هرچند بت پرست بودند اما هر قومی نکاحی دارد و نیز خیانت و ظلم و تهمت از محرمات عقلی است.

و ظاهراً قضیه در همان جا خاتمه یافت و پرونده مختومه گشت و دوباره یوسف را به خدمت داخله خود گماشت. و گفته اند که: این علامتِ عدم غیرت عزیز مصر است، لکن تربیت یافتن زیر سایه بت های جماد بیش از این غیرت و انسانیت نمی آورد.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهِاَ عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

نسوه: جمع است که مفردش است و آن از غیر لفظ خودش است المرأه است. فی المدینه متعلق است به قال. شغاف قلب: غلاف آن یا جوف و داخل آن، شغفها - از باب مَنَع - به تقدیر «شغف قلبها» (۱) یعنی به پوسته یا جوف دل او نفوذ کرد. حُبًّا تمیز است. أعتدت: آماده کرد.

تقطیع: پاره پاره کردن. حاش اصلش حاشا است که الفش برای تخفیف حذف شده، و حاش لله یعنی «بعداً منه عن النقائص» و غالباً به معنای «منزه است» استعمال می شود.

تفسیر:

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

این آیه با چهار آیه بعد، شامل سرگذشت یوسف علیه السلام است از حادثه مروده و انتشار خبر آن میان زنان مصر و دعوت آنها از جانب زلیخا و سرایت بیماری عشق به همه آنها و منجر شدن کار به زندانی شدن یوسف.

معنای آیه: و گروهی از زنان در شهر مصر گفتند: زن عزیز از جوان خود، یعنی از برده خدمتگزارش، مطالبه می کند که از او کامجویی نماید؛ به راستی محبت او تا پوسته دل - یا درون قلب - وی نفوذ کرده، حَقًّا که ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.

از لحن این آیات استفاده می شود که خبر مروده زلیخا در میان زنان اعیان دولت که همرتبه یا هم صحبت زلیخا بودند پیچیده بود و در مجالسشان به نحو اعتراض و اعجاب و یا رشک و حسد مطرح می شد و این خود نحوی از مکر و توطئه علیه زلیخا و آبروی او به حساب می آمد تا آن که مطلب به گوش او رسید.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ

یعنی: پس چون عزیزه مصر، مکر و توطئه آنها را شنید - نقل حادثه او و گفتگو

در اطراف آن را به نحو اعتراض و اعجاب در نشست ها که به منزله مکر و توطئه علیه آبروی اوست - به سراغ آنها فرستاد و دعوت کرد و برای پذیرایی آنها پستی ها و متکاها تهیه نمود، و چون آمدند و در جای معین قرار گرفتند، به دست هریک از آنها کاردی به منظور خوردن میوه یا شیرینی داد، سپس به یوسف که خارج از محل پذیرایی بود گفت: به عنوان تقدیم سلام و خوش آمدگویی و شروع به پذیرایی بر آنان وارد شو؛ و یوسف وارد شد.

فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْتَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

یعنی: پس چون یوسف را دیدند، او را در فکر و نظر بزرگ شمردند - قیافه و جمال و شکوه و جلال یوسف به غایت عظیم جلوه گر شد و گویی عقلشان به کلی از سر پرید - و همگی کاردی را که برای بریدن میوه در دست داشتند به خاطر ثابت ماندن نگاه در رخ یوسف و خیره شدن چشم در جمال او مکرر به دست کشیدند و دست ها را پاره پاره کردند و نفهمیدند، بلکه در حال تماشا گفتند: منزه است خداوند، این بشر نیست، و مسلماً این نیست جز فرشته ای گرامی و بزرگوار!

و گویی زلیخا با ارائه این کار، جواب اعتراضات و اعجاب های آنها را داد و خاصه با جمله اخیرشان إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در این جا جواب آنها را بیان کرد.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامَرُهُ لَيَسْجُنَّ وَايَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

ذلِكَ «ذا» اشاره است به یوسف و حرف خطاب مربوط به زن هاست. لیکوناً نون جوهر کلمه با نون تأکید خفیفه جمع شده است و با الف نوشته می شود. صَبَا إِلَيْهِ وَصَبَا لَهُ - از باب نَصَرَ -: میل کرد به او و مشتاق او شد.

تفسیر:

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ

یعنی: زن عزیز در خطاب به آنان گفت: این همان کس است که مرا درباره او ملامت کردید.

این سخن را زلیخا در پاسخ سخنانی می گوید که آنها پشت سر وی در مجالس خود گفته اند از اعتراض ها و سرزنش ها و نسبت گمراهی آشکار. و مرادش این است که من سال ها در یک خانه با او بودم و عاقبت امر و نهایت خطای من همان است که شنیدید، و شما در یک ملاقات این اندازه خود را باختید که دست ها را بدان گونه بریدید.

وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ

یعنی: و حال می گویم: حقیقت این است که من از او مطالبه کام جویی کردم و او امتناع ورزید و خودداری کرد، و بی تردید، اگر به آنچه من به او فرمان می دهم تن ندهد حتماً در زندان خواهد افتاد و از خوارشدگان خواهد بود.

ظاهر آیه این است که زن های حاضر پس از دیدن جمال یوسف و شنیدن عذرهای زلیخا وی را در کارش معذور دیدند و آن مجلس خصوصی پس از اعتراف زلیخا به قصد کامجویی و تهدید یوسف به زندان و خواری، به کلی از تعارفات افتاد و حجاب های ترس و خجالت کنار رفت و همه با زلیخا همداستان شدند و از یوسف درخواست وصل کردند، و گویی این بار زلیخاها متعدد گشت و یوسف تنها و درخواست ها مکرر.

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

یوسف پیامبر در آن مجلس که برای خدمت سرپا ایستاده و شنونده و بیننده همه وقایع بود اعتنایی به جنجال آنها نداشت و یک کلمه با یکی از آنها سخن نگفت، و در همان جا و همان حال خاص و بحرانی رجوع به حضرت معبود کرد و حال خود را که مردّد میان پذیرش دعوت آنها و زندان بود عرضه داشت و زندان را ترجیح داد نه آن که از خداوند زندان طلبید.

معنای آیه: یوسف گفت: پروردگارا، زندان برای من از آنچه آنها مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است.

وَاللَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

یعنی: و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی به سوی آنها خواهم گرایید و از نادان ها خواهم بود.

مراد صرف و باز گردانیدن کید و مکر به وسیله حفظ مقام نبوت و تقویت شئون آن و یاری فرشتگان است که در همه وقت دافع مکر دشمنان چنین بوده. پس درخواست یوسف این است که اگر خدا از این راه کید آنها را از وی بازگرداند و مقام نبوت و نیروی ایمان را از او سلب کند و یاری فرشتگان را باز گیرد، طبعاً او یک فرد عادی بوده، به سوی آنها می گراید و جزو نادان ها قرار می گیرد.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: پس پروردگار او دعایش را اجابت نمود و مکر و نیرنگ آن زنان را از او بازگردانید؛ به این طرز که منصب و شئون نبوتش را حفظ کرد و زندان رفتن را که وسیله صدق گفتار و راه اثبات برائتش در شایعه مراوده، و مقدمه رسیدن به منصب سلطنت و تشکیل حکومت الهی بود به زودی پیش آورد. زیرا که خداست که شنوا و داناست. شنوا به خواست لفظی و قلبی هر سؤال کننده، و دانا به خواسته و صلاح و فساد اجابت آنها.

ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجَنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَشِيرٌ لَنَا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ قَبِيلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

بدا له الأمر - از باب نصر - از نو و بی سابقه برای او ظاهر شد، و فاعل بدا محذوف است.

و لیسجنته مفسر آن است، به تقدیر «بدا لهم رأی و هو سجنه». لام لیسجنته برای قسم است، به تقدیر «فأقسموا أن یسجنوه». أعصر خمراً مراد از «خمر» عنب است که مجازاً به قرینه اوّل و مشارفه استعمال شده. تُرْزَقَانِهِ یعنی طعام را. بتأویله ضمیر مفرد راجع است به طعام یا به رؤیای مفهوم از فعل. ذلكما اشاره به تأویل است.

تفسیر:

ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ

یعنی: آن گاه پس از آن که نشانه ها را دیدند (علایم صدق یوسف و برائت او را از اتهام

دیدند، مانند شهادت حکیم یا کودک شیرخوار، و پاره شدن پیراهن از پشت، و عفت نفس او از شهوات) برای آنها این فکر پیدا شد که تا مدتی او را زندانی کنند و بر این تصمیم سوگند یاد کردند.

ظاهراً مراد از ضمایر جمع در آیه عزیز مصر و مشاورین اوست از همسر و حکیم و دوستانش. و این تصمیم برای این پیش آمد که خواستند بدین وسیله شایعه مراوده در شهر فروکش کند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنَّا
بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

از این آیه تا آیه ۴۲ بیان سرگذشت یوسف است از آغاز ورود به زندان تا پایان آن (۱) که مدتی است مردد میان سه تا نه سال و در این مدت محدود، مطالب مهمی از نبوغ ذات و عظمت روح و منصب والای نبوت از این پیامبر بزرگ نقل شده که این کتاب کریم بدان ها دلالت دارد، نظیر معروف شدن در زندان به خیر و صلاح در سایه انجام وظایف دینی و اخلاقی با زندانیان، تعبیر خواب مقربان شاه و ظهور صدق آن پس از مدتی اندک، معرفی خود در نخستین بار به عنوان خاندان ابراهیم خلیل پیامبر مورد قبول عامه، مبارزه منطقی با شرک و بت پرستی در محیط زندان خاصه با درباریان شاه و غیر این ها.

معنای آیه: و دو نفر جوان نیز با یوسف وارد زندان شدند (که گفته شده هر دو از اعضای دربار بودند یکی ساقی شاه و دیگری آشپز او، و هر دو به اتهام مسموم کردن شاه زندانی شدند). یکی از آنها به یوسف گفت: همانا من در خواب خود را می دیدم که برای سلطان انگور می فشارم، یعنی از آب آن برای او شراب می سازم. و دیگری گفت: من در خواب خود را می دیدم که بر بالای سر خود نانی حمل می کنم که پرندگان از آن می خورند. ای یوسف، ما را از تعبیر این خواب ها آگاه کن، زیرا ما تو را از نیکان می بینیم.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

یعنی: یوسف (در نخستین مرحله از دعوت خود به توحید و نفی شرک که از درباریان دولت شرک شروع کرد، آن را مقارن اعجاز و شاهد مدعا نمود) گفت: طعامی که امروز به

ص: ۴۰

عنوان جیره و سهمیه به شما می دهند به دستتان نمی رسد مگر آن که پیش از رسیدن آن، من تأویل آن طعام را یعنی شرح و تعیین مصداق و کم و کیف آن را به شما اطلاع می دهم (و این نظیر آن است که عیسی فرمود: وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ [آل عمران، ۴۹]) و یا آن که گفت:

پیش از آمدن سهمیه طعام، تأویل و تعبیر خوابتان را خبر می دهم، و این امر از آن چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

یوسف در این آیه اشاره کرده به حال دولت مصر و مردم محیط و به این که آنها نه به مبدأ ایمان دارند و نه به معاد، زیرا هر چند مشرکان مصر مانند غیر آنها به اصل مبدأ معتقد بودند و به معاد نیز به نحو تناسخ عقیده داشتند، لکن خدایی که برای او شریکانی از جمادات قرار دهند خدا نیست، و معادی که به نحو تناسخ باشد یعنی ارواح مردگان (۱) در اجساد دیگری وارد دنیا شده، منعم و معذب گردد معاد نیست. و یوسف به ترک این عقاید تصریح نمود.

معنای آیه: حقیقت این است که من آیین گروهی را که به خدا ایمان نمی آورند و به آخرت و روز واپسین نیز کافرند، رها کرده ام.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

یعنی: و من از دین و شریعت پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده ام.

یعقوب پدر یوسف، اسحاق جد اول و ابراهیم جد دوم او است و به اجداد هم پدر گفته می شود. و دین یوسف همان شریعت ابراهیم خلیل است که تا زمان موسی بن عمران باقی بود و همه پیامبران در این فاصله موظف به اتخاذ و ابلاغ آن بودند.

مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

یعنی: و هرگز برای ما خانواده توحید نسزد و عقلاً سزاوار نباشد که با خداوند چیزی را شریک سازیم، یعنی خواه بتان باشد یا ستارگان یا برخی از بندگان صالح او. و «ذلک» اشاره است به توحید و نفی شرک؛ یعنی این نعمت از فضل خدا بر ما خاندان ابراهیم و بر

ص: ۴۱

۱- . تناسخ به معنای تعلق ارواح پس از مرگ به اجساد دیگر در همین دنیاست نه در عالم آخرت.

همه مردم است، ولكن بیشتر مردم سپاس نمی گزارند.

بدان که مسئله توحید مبدأ و نفی شریک از او مطلبی است که فطرت بشری بدان گواه است خواه پیامبران باشند یا مردم دیگر. و استناد آن به فضل خدا در آیه درباره انبیا شمول فضل خدا به تأیید و تکمیل آن در ابعاد مختلف آن و دستور ابلاغ آن به جامعه و قیام جدی و مبارزه در راه آن به هر نحو ممکن است، و درباره مردم تأیید عقل آنها به نقل و عرضه شریعت به آنهاست که وسیله انشراح معارف توحید در افکار و مغزها، و اتصاف انسان ها به کمالات روحی و عمل های پسندیده است.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ذَإِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

صاحبی السجن اصلش صاحبین السجن بوده، و صاحب به معنای ساکن، و نون تثنيه به اضافه افتاده است. قَهْرُهُ - از باب مَنَع - غلبه کرد بر او، و قَهَّار مبالغه در غلبه است. قَيِّم:

ایستا و استوار بدون تزلزل، متصدی امر و قائم به تدبیر.

تفسیر:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

مردم عصر یوسف معتقد به ارباب و معبودهای متعدد بودند از بتان و فرشتگان و انسان های نخبه، و هر یک از آنها را دارای صفت خاص و مظهر جمال و جلال خدا در آن

ص: ۴۲

صفت می دانستند. و به تناسب صفات از آنها حاجت می خواستند و آنها را «ارباب انواع» می گفتند، مانند ربّ آسمان، ربّ زمین، ربّ ارزانی، ربّ علم، ربّ قدرت. و عده ای از پریان و ستارگان را نیز که ربّ می خواندند مبادی شرور و مظاهر ضررها می دانستند، مانند مبدأ مرگ، مبدأ فقر، مبدأ زشتی و اندوه و رنج، و آنها را هم از بیم اضرار و آسیبشان می پرستیدند.

معنای آیه: ای دو زندانی، آیا ارباب و معبودهای متعدد و متفرق بهتر است یا خداوند یکتای غالب بر همه چیز؟

مراد این است که اعتقاد و پرستش معبودهای متعدد مختلف در اراده که پرستنده در مقابل هر یک برای حاجتی خضوع کند، و گاهی هم اراده آنان متضاد شود و فسادی در عالم تکوین پدید آید، بهتر است یا واجب الوجود یکتا و یگانه در ذات و صفات و مستقل در اراده و متصرف در همه جهان که چیزی در برابر او نیست مگر آن که پدید آمده از اراده او و مغلوب مشیت اوست؟

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

یعنی: ای دو زندانی، شما جز نام هایی را نمی پرستید که خود و پدرانتان بر آنها نهاده اید.

پرستیدن چیزی به نام رب آسمان، رب زمین، رب دریا، رب صحرا، ابن الله، مقرب و شافع و رازق، پرستیدن اسم بی مسمی و نام بی محتواست و آنها واجد این معانی نیستند.

و خداوند هیچ برهان و حجتی بر آنها نازل نکرده است. یعنی قداست هر موجودی و ربوبیت آن و همه شئون و اوصافی که برای آنها ادعا می کنید نیاز به برهان و دلیل روشنی از جانب عقل یا شرع دارد و خدا و عقل سالم به این ها چنین عناوینی را نداده اند.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: حکم و فرمان نافذ در اشیاء، خواه تربیت ذوی العقول و خواه تدبیر موجودات جز از آن خدا نیست، و از این رو دستور داده که جز او چیزی را نپرستید. و این توحید و نفی شرک دینی است ایستا و استوار و پابرجا و غیر متزلزل، و آیینی است قائم به تدبیر امور جامعه. و مراد از توحید در این موارد که اسم دین بر آن گذاشته می شود، اعتقاد به توحید و ابعاد گوناگون آن از اصول و فروع شریعت است. و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ «٤١» وَقَالَ
لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ «٤٢»

لغت و اعراب:

صَلَّبَهُ - از باب صَرَبَ و نَصَرَ -: به دار آویخت او را. طير: جمع طائر، پرنده، و به معنای مفرد نیز استعمال می شود. قَضَى الشَّيْءَ - از باب صَرَبَ -: تمام کرد آن را و فارغ شد از آن.

ظَنَّ فاعل آن یوسف است یا ساقی. و بنا بر اول ظَنَّ یعنی دانست، و بنا بر دوم یعنی گمان کرد. ضمیر آنساه و ذکر ربه هر دو راجع اند به ساقی.

تفسیر:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ

یعنی: ای دو زندانی، اما یکی از شما یعنی ساقی سلطان که در خواب دیده انگور می فشارد، او ربّ خود را شراب خواهد داد. (طبق تواریخ بدو گفت: پس از سه روز آزاد می شوی و در شغل پیشین خود برای پادشاه خمر تهیه می کنی و باده می نوشانی.) و اما آن دیگری یعنی آشپز سلطان که در خواب دیده بود نان بر سر دارد و پرندگان از آن می خورند، به دار آویخته می گردد و پرندگان از سرش می خورند. یعنی مدت مدیدی بر سر دار می ماند و سَبَاع پرندگان (۱) کاسه سرش را می شکنند و مغزش را می ربایند.

ص: ۴۴

۱- . یعنی پرندگان گوشتخوار.

یعنی: آن مطلبی که درباره آن از من رأی و فتوا می خواستید، تمام شده است.

این کلام دلالت اجمالی دارد که آشپز سلطان یا هر دو نفر از ترس خود در اصل خواب یا در تعبیر آن تردید نشان داده اند. و در خبر است که آشپز گفت: من خواب دروغینی برای تو نقل کردم. و مراد یوسف این است که آنچه از من می خواستید یعنی تعبیر خواب و مآل امر و تحقق خارجی آن از علم ازلی خدا گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته و اراده الهی بر فعلیت آن تحقق یافته است. یعنی بیان من تعبیر حدسی و از راه ظن و گمان نیست، بلکه مستند به وحی الهی است.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

یعنی: یوسف به آن کس از دو نفر که می دانست رهایی می یابد، گفت: مرا در نزد رب خود به یاد آور، یعنی بگو که مدتی است بدون گناه در زندان است. ولی شیطان یادآوری نزد شاه را از ذهن او بیرون کرد و یوسف چندین سال در زندان ماند، یعنی از سه سال تا نه سال.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُتَبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ «۴۳» قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ «۴۴»

لغت و اعراب:

أرى به تقدیر «فی النوم». بقرات: جمع بقره، گاو نر یا ماده. سمان: جمع سمین و سمینه، فربه و چاق. عجاف: جمع اعجف و عَجَفَاء، لاغر. أضغاث: جمع ضِعْث به کسر اول، دسته ای از گیاهان مختلف، به تقدیر «هی أضغاث» مшти سخنان صحیح و باطل. أحلام: جمع حلم

- به ضمّ اول و دوم - (۱) خواب و خواب باطل.

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

آیات زیر تا آیه ۵۷ بخشی دیگر از سرگذشت یوسف علیه السلام است از زمان مهیا شدن مقدمات خروجش از زندان تا رسیدنش به منصب وزارت و سپس به سلطنت مطلقه مصر.

و در این بین مطرح شدن اتهام مرآوده با زلیخا همسر عزیز مصر، و حضور یوسف در مجلس زن های سران دولت، و تعقیب شاه مصر، و علنی شدن پرونده ها به درخواست یوسف، و بالاخره تبرئه کامل یوسف و اعتراف زلیخا مدعی تهمت، و اقرار و اعتراف همه زن های سران دولت به عفت اخلاقی یوسف و پاکی دامن او.

آغاز این بخش از آن جاست که چون تحت اراده ازل خدایوند نجات یوسف از زندان نزدیک شد ریّان بن ولید پادشاه مصر خوابی بس عجیب دید و سران کشور یا معبران را که خود ملأ بودند به حضور طلبید و از آنها تعبیر خواب خواست.

معنای آیه: و پادشاه مصر گفت: من در عالم خواب می دیدم که هفت عدد گاو فربه و چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند، و نیز می دیدم هفت تا خوشه سبز را و هفت تای دیگر خوشه خشک را (محتمل است مثال اول شاهد این باشد که در مثال دوم چنین دیده که خوشه های خشک به سبزه ها پیچیده، آنها را هم می خشکاند).

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

یعنی: ای سران و اشراف قوم، درباره خواب من فتوا دهید - خبر از تعبیر و مآل خارجی آن دهید - اگر شما تعبیر خواب می کنید.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

یعنی: ملأ قوم و معبران امت در حضور شاه گفتند: این ها خواب های پریشان و آشفته است همانند مستی علف های مختلف، و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم.

ص: ۴۶

۱- . و نیز به ضمّ اول و سکون دوم.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ أَنَا أَنْبُؤُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ «۴۵» يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ «۴۶»

لغت و اعراب:

ادّكر اصلش ادّتكر از باب افتعال بوده كه ذال و تا تبديل به دال مشدّد شده و به معنای تذّكر است. ائت: گروهی از مردم، و قطعه های انبوه زمان. ارسلون به حذف ياء تكلم و تقدیر «إلى السجن» یا «إلى من عنده علمه».

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ أَنَا أَنْبُؤُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

یعنی: و از دو همراه یوسف آن که از زندان نجات یافته بود و پس از مدت طولانی متذّكر شده بود (که در زندان، انسان وارسته ای به نام یوسف، دانا به تعبیر خواب است و خواب او و رفیق زندانش را تعبیر نمود و کاملاً صحیح در آمد، و نیز به یادش آمد که او را توصیه نمود که نزد شاه از او یاد کند، او به ناگاه در آن مجلس که همه در برابر پرسش شاه مات شده بودند) گفت: من از تعبیر و تأویل این خواب به شما خبر می دهم، مرا بفرستید، یعنی به شرط این که مرا به زندان و نزد زندانیان بفرستید. و این کلمه دلالت دارد که زندان یوسف کاملاً تحت مراقبت بوده به گونه ای که باید ساقی شاه را هم بدان جا تحت نظر ببرند.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

طبق خواسته او وی را به سوی زندان فرستادند، و او پس از حضور در نزد یوسف

ص: ۴۷

چنین گفت: ای یوسف، ای صدیق، یعنی ای مرد بسیار راستگو و راست کردار (مرادش صدق در عقاید قلبی و رفتار عملی است که در مدت انس با او در زندان از او مشاهده کرده بود) ما را درباره این خواب فتوا ده و تعبیر کن درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر خشک که به خوشه های سبز پیچیده و آنها را هم می خشکاند.

لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

یعنی: شاید به سوی مردم بازگردم، شاید آنها تعبیر این خواب را بدانند.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ «۴۷» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ «۴۸» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ «۴۹»

لغت و اعراب:

تزرعون انشاء امر است به صیغه مضارع، یعنی ازرعوا. و محتمل است اخبار از جریان خارجی باشد. دَأْبٌ فِي الْعَمَلِ - از باب مَنَع - : کوشش کرد در عمل و ادامه داد آن را. دَأْبًا حَالٌ است از فاعل تزرعون به تقدیر «دائبن». حَصَدَ الزَّرْعَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ - : درو کرد آن را. ذَرُوهُ: ترک کنید آن را. و از این ماده به معنای ترک جز مضارع و امر نیامده. يَأْكُلْنَ اسناد اَكْلٍ به زمان، مَجَازٌ است از اهل زمان.

تفسیر:

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ

یعنی: یوسف گفت: هفت سال پیای کشت و زرع کنید. مراد آن که فضا مساعد خواهد

ص: ۴۸

بود که از همه حبوبات خوشه دار مانند گندم، جو، برنج و غیره بکارید و برداشت کنید.

سپس آنچه را برداشت کردید همه را در سنبل خود نگه دارید (در آن عصر سیلو نبوده و راه حفظ حبوب نگهداری در سنبل خود بوده) جز اندکی از آنچه می خواهید بخورید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ

یعنی: پس از گذشت هفت سال رفاه، هفت سال سختی و قحطی خواهد آمد که سال های سختی (۱) آنچه را برای آنها نگه داشته اید همه را خواهند خورد جز اندکی از آنچه برای کشت نگه می دارید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

یعنی: آن گاه پس از گذشت هفت سال دوم، سالی خواهد آمد که سال رفاه و وسعت است و مردم پیاپی در آن سال مورد یاری و نصرت خدا قرار می گیرند (ابرها باران وافر فرو می ریزند، زمین از انواع گیاهان می رویاند، نسیم روح بخش در جو مساعد می وزد، خورشید آسمان در تربیت بدن جانداران و گیاهان و درختان قصور نمی کند) و پیوسته مردم در آن سال می افشوند، یعنی میوه ها را برای گرفتن آب آنها، و حبوب و دانه های روغنی را برای تهیه روغن می فشارند.

وَقَالَ الْمَلَائِكَةُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا حَيَّاهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ «۵۰» قَالَ مَآ خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «۵۱»

ص: ۴۹

بال: حال و قلب. خُطِب: شَأْن و کار، و غالباً در کارهای مهم و نامطلوب استعمال می شود. حاشَ و حاشا کلمه ای است که معنای مصدری دارد یعنی تنزیه، و لام برای بیان مورد تنزیه است، و مراد انشاء تنزیه و تعجب است. حَصَّصَ رباعی است، یعنی ظاهر و روشن شد.

رسوایی زلیخا و عزت یافتن یوسف

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ

ساقی سلطان چون تعبیر خواب یوسف زندانی را در محضر سران کشور و اعیان و اشرافی که خواب سلطان را به اضغاث و احلام تعبیر کرده بودند، برای وی بازگو کرد، حضار تعجب نمودند و دقت نظر یوسف در تعبیر آن خواب شگفتی آفرید، خاصه آن که تعبیر مطابق حال سلطان بود و از ارائه یک راه دراز اقتصادی و اجتماعی در کیفیت اداره کشور خبر می داد، و از این رو ملوک دستور صادر کرد.

معنای آیه: و ریان پادشاه مصر گفت: آن شخص را پیش من آورید. یعنی او را احضار کرد نه به عنوان احضار یک زندانی برای بازجویی، بلکه برای ارفاق و شاید آزاد نمودن از زندان و بردگی.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

یعنی: پس چون فرستاده ملک در زندان به نزد او آمد و احضار ملک را ابلاغ نمود، یوسف گفت: به سوی رب خود یعنی ملک و پادشاهت باز گرد و از او پرس وضع حال و ماجرای مهم چندین سال پیش را که در مجلس همسر عزیز مصر رخ داد و همسران عمده ای از سران دولت همگی دست های خود را پاره پاره کردند، چه بود و چگونه بود و چرا بود؟ بی تردید، پروردگار من به مکر و فریب آن زنان کاملاً داناست.

باید دانست که هدف یوسف از این پیشنهاد تبرئه خویش است از اتهام کذب و دروغین که به وسیله زلیخا در میان مردم مصر منتشر شده و سبب حبس او شده بود. یوسف صدیق

خواست در آغاز ملاقات با ملک و سران کشور، سابقهٔ تهمت و سوءظن را از دل آنها بیرون کند و حسن ذکر و شمعۀ نیکو که از او شایع شده مشوب و آلوده نگردد. علاوه آن که یوسف داعیهٔ نبوت و ابلاغ شریعت داشت و نیز می دانست که تدبیر امور کشور به دست او قرار خواهد گرفت، پس تبرئهٔ خود را از هر اتهامی لازم می دید. و از متانت حرکت های او آن که در آغاز امر به سراغ منشأ اصلی اتهام، زلیخا و عزیز مصر نرفت و حق ولایت نعمت آنها را رعایت نمود و از جایی شروع کرد که با اندک پی گیری بدانها منتهی گردد و مسببین کار آشکار شوند.

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ

پیام یوسف به وسیلهٔ مأمور شاه به او رسید و روح پیام، امتناع یوسف است از خروج از زندان و درخواست پی گیری و تعقیب اتهامی که سبب زندانی شدن او بوده و تشکیل محکمه ای که یک طرف دعوا یک مرد و طرف دیگر انبوهی از زنان مصر است و قضاوت عادلانه در این محکمه. و ظاهر آیه این است که ملک پیشنهاد یوسف را پذیرفت و چون خود در رأس قوهٔ قضائیه بود، برای رسیدگی به حادثه دستور داد زلیخا همسر وزیر و همسران اعیان کشور را که در آن حادثه دست های خود را بریده بودند حاضر نمایند. و این محکمه را ریّان بدون حضور طرف اتهام تشکیل داد. و محتمل است که ریّان خود به پاکی دامن و برائت یوسف مطمئن بوده و احضار آنها برای درخواست او و روشن شدن امر در نزد دیگران بوده است.

معنای آیه: پادشاه مصر در خطابی به آنها، یعنی به زلیخا و همفکران و همدستانش، گفت: کار و هدف شما آن گاه که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید چه بود؟ یعنی آیا تنها از ناحیهٔ شما و به اقتضای هوای نفس شما بود یا از طرف او نیز دعوتی بود؟ و چه اعمالی انجام گرفت؟ و برای چه او را در زندان افکندید؟

قُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

یعنی: همهٔ آن زنان گفتند: منزّه است خداوند از هر نقص و عیب. یعنی خدا را مقدس و منزّه می داریم و باکمال اعجاب از هر نقصی تبرئه می کنیم، چرا که چنین انسانی بزرگوار، پاکیزه، مجسمهٔ عفاف، تبلور حیا و تجسّد اخلاق انسانی آفریده است! ما هیچ بدی برای او ندانستیم یعنی در او ندیدیم.

قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: از میان زنان حاضر، زلیخا زن عزیز که همه فتنه ها زیر سر او بود، در برابر ملک و سران قوم به سخن درآمد و گفت: الآن است که حق روشن شد، من بودم که برای کامجویی از او دعوت کردم و او از راستگویان است.

مراد راستی اوست در آن زمان که هر دو در برابر عزیز قرار گرفتند و چون او یوسف را متهم نمود، یوسف گفت: هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي. ظاهر آیات این است که ریّان ملک پس از انکشاف حقیقت امر و اعتراف مدعیان تهمت، به براءت او، حکم به تبرئه متهم نمود و همه مدعیان طرف مقابل را محکوم کرد.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

ذلك اشاره است به ارجاع رسول به سوی ملک. فاعل ليعلم عزیز همسر زلیخا است و یا آن که یوسف است و ذلك هم اشاره به اعتراف زلیخاست در مقام محاکمه به حقانیت یوسف. لایهدی یعنی لایوصل الی المطلوب. الا ما رحم استثنای متصل است یعنی «إلّا نفساً رحمه الله فانه لا يأمر بالسوء». و یا آن که تقدیر این است «ما ابرء نفسي في حال من الحالات إلفي حال رحمه الله».

تفسیر:

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

این دو آیه محتمل است تتمه کلام یوسف در آیه ۵۰ باشد که در زندان به فرستاده ملک گفته و «ذلك» اشاره است به ارجاع رسول به ملک و درخواست بررسی درباره حادثه مروده، و فاعل «ليعلم» عزیز، همسر زلیخاست که مفهوم از سیاق است. یعنی و این

ص: ۵۲

بازگرداندن و درخواست بررسی برای این است که عزیز مصر بداند من در غیاب او نسبت به ناموسش خیانت نکرده‌ام.

و ممکن است که هر دو آیه تتمه آیه قبل و کلام زلیخا باشد و «ذلک» اشاره به اعتراف او به خیانت خویش در مقام بازجویی، و فاعل «لیعلم» یوسف است. یعنی اعتراف من برای این است که یوسف بداند من در غیاب او در محکمه خیانت نکردم. و حق این است که خداوند فریب و مکر خیانتکاران را نفوذ نمی بخشد و به هدف نمی رساند.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ

یعنی: یوسف گفت: و من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم، زیرا نفس، انسان را پیوسته به بدی فرمان می دهد. مراد این است: این که من در مدت طولانی در خانه عزیز خیانت نکردم به اقتضای نفس نبود، زیرا او ذاتاً اماره است، بلکه به حول و قوه و توفیقات خدا بود. و یا آن که زلیخا گفت: و من درباره مرادده با یوسف، نفس خود را تبرئه نمی کنم، زیرا این کار از مقتضیات نفس اماره است.

إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

مراد از موصول مستثنی نفس خاص و استثنا از اطلاق نفس است.

یعنی: هر نفسی اماره است مگر نفسی که مورد رحمت خدا و تربیت دینی قرار گرفته باشد که او امر به بدی نمی کند. همانا پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَشَيْتَ خَلْصَهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَعْدِيئًا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ﴿٥٥﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَا نُجْزِي الْآخِرَةَ خَيْرًا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

استخلصه: او را برگزینم و مخصوص خود کنم. مکین: دارای مکان و منزلت. اجعلنی علی به تقدیر «اجعلنی والیاً علی».

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ

ریان ملک درخواست یوسف را از زندان عملی کرد، زلیخا و زنان سران دولت را در محکمه خویش احضار نمود و پس از پرس و جو، همه متهمین یک طرف دعوا به تقصیر خویش اعتراف کردند، و حق از باطل در اتهام یک شایعه سابقه دار روشن شد. مقام یوسف غیباً در نزد ملک و سران دولت بالا رفت و پاکی و عظمت روح و متانت کار او معلوم گردید، و ملک برای بار دوم او را خواست.

معنای آیه: و پادشاه مصر گفت: او را نزد من آورید تا او را برای خود برگزینم و از خواص و مقربان خویش قرار دهم. و چون یوسف را آوردند و پادشاه با وی گفتگو نمود، گفت: تو امروز در نزد ما دارای مکان و منزلت و والا مقام و امینی.

نوشته اند: چون یوسف بر او وارد شد، در آغاز به عربی که زبان ارثی او از جدش ابراهیم بود و سپس به زبان عبری که زبان پدرش یعقوب بود سخن گفت، و چون ملک به زبان های مختلف آشنا بود به هر زبانی با او تکلم نمود، یوسف به همان زبان او را پاسخ داد. زیرا پیامبر و امام معصوم وقت باید به همه زبان های مورد ابتلای عصر خویش هر چند به الهام از خداوند آشنا باشد. از این رو ملک سخت در شگفت قرار گرفت و از او خواست اصل جریان خواب او را به تفصیل نقل و تعبیر نماید و یوسف چنین کرد. ملک سوگند یاد کرد که: هر چند خوابم خود عجیب بود، لکن علم تو و تعبیر تو از آن عجیب تر است. و از این رو گفت: تو مکین و امینی، یعنی لیاقت تصدی هر پستی را داری، و از نظر باطن و معنویت مورد اطمینانی.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

ریان ملک پس از دیدن خواب و شنیدن تعبیر آن، در فکر مقابله با حادثه عظیم قحطی هفت ساله در کشور خود بود و بی تردید یوسف نیز طبق مقام نبوت و در نتیجه مکث چندین ساله در خانه عزیز مصر و سپس در زندان های مصر اطلاعات وسیعی از اوضاع کشور داشت و بدین جهت، چون از جانب ریان تصدی مقام و پستی به او پیشنهاد شد، به اختیار خود وزارت دارایی و کشاورزی را انتخاب نمود. علاوه آن که استعمار زمین یکی از وظایف اولیه بشر است که پیامبران الهی باید بدان همت گمارند هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا [هود، ۶۱].

معنای آیه: یوسف گفت: مرا بر گنجینه های این سرزمین والی و متصرف گردان که همانا من نگهبان و دانایم.

مراد از خزاین و گنجینه ها استعداد های بالفعل و بالقوه زمین است از آب ها و معادن و گیاهان و درختان و آنچه تأمین کننده طعام و لوازم زندگی بشر است.

توهم نشود که درخواست پیامبری معصوم، منصبی را از سلطان مشرک، مطلبی ناروا و دور از مقام والای نبوت و امامت است. زیرا ملکیت همه زمین و آنچه در آن است در اختیار ولی امر شرعی مردم است خواه پیامبر یا امام معصوم، و کسی جز به اجازه و ترخیص یا تملیک او حق تصرف ندارد. پس اگر دیگران غصب کرده باشند، بر ولی امر واقعی است که همه را از دست غاصبان به قهر و غلبه بگیرد اگر ولایتش مستقر گردد، و گرنه از راه های دیگر نظیر این مورد.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

ذلك اشاره است به آنچه خدا از الطاف درباره یوسف مبذول داشته.

یعنی: همان گونه که یوسف را از مکر برادران و قهر چاه و بردگی انسان ها و مشقت زندان نجات دادیم، او را در روی این زمین یعنی سرزمین مصر آن روز، تمکن و سلطه دادیم یعنی به واسطه منصب وزارت و سپس به سلطه و سلطنت حقیقی، به گونه ای که در هر نقطه ای از آن می خواست مأوی می گزید و منزل می کرد. ما رحمتمان را به هر کس که بخواهیم می رسانیم و هیچ گاه پاداش نیکان و نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.

وَلَا جُرْ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

یعنی: و بدون تردید، پاداش روز واپسین بهتر است برای کسانی که ایمان آوردند و همواره در دنیا در مسیر عمرشان تقوا می ورزیدند. مانند یوسف که از مصادیق روشن و بارز آنهاست.

ملاقات برادران یوسف با وی تا شناختش

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

لغت و اعراب:

نَكَرَ الشَّيْءَ و آنکره: نشناخت او را. جهاز: لوازم و وسایل خانه، و لوازم مسافر برای سفر، و لوازم عروس برای ازدواج. ایفاء: به تمام معنا پرداختن.

تفسیر:

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

در ذیل آیه به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - این آیه تا آیه ۶۷ بخش دیگری از سرگذشت یوسف را بیان می کند، یعنی از زمان رسیدن برادران وی به حضورش در مصر در سفر اول تا زمان ملاقات در سفر دوم، از حسن برخورد با برادران و تفقد حال آنها در سفر اول، و بذل طعام و آذوقه ای که برای آن آمده بودند بیش از حد توقع آنها، و بازگرداندن سری سرمایه تجارتشان، و درخواست از آنها آوردن بنیامین برادر پدری خود را در سفر بعد و پذیرفتن آنها.

ص: ۵۶

۲ - یوسف صدیق پس از حیازت منصب وزارت از ریّان ملک، شروع کرد به انجام وظایف مربوطه، و طبق اقتضای مقام نبوت و ولایت الهی آنچه توانست در قلمرو حکومت خویش به عدل و داد قیام کرد و به مقتضای کمال اطلاعش از خواب ملک و تعبیر و مآل آن ابتدا هفت سال رفاه را طبق اراده خود یا اطلاع از غیب، از وقت معینی انتخاب نمود و به مقدمات پیش گیری از سختی های هفت سال دوم پرداخت. انبارهای کشور را مملوّ از آذوقه انسان و دام و طیور ساخت، و ظاهراً در همان ایام ریّان ملک درگذشت و سلطنت و حکومت به اهلش واگذار شد، تا آن گاه که آثار سال های هفت گانه قحطی ظاهر شد و تحت اراده و قدرت لایزال الهی آسمان ها از باریدن بازماند و زمین از رویدن عقیم گشت، و به تدریج اثر گرسنگی و قحطی همه جا را فرا گرفت و به شام و فلسطین و کنعان رسید؛ مردم ذخیره داخلی خود را تمام کردند و همه نیازمند انبارها و خزاین دولت شدند.

در این میان یعقوب پیامبر، فرزندان خود را فرا خواند و گفت: به من رسیده است که در مصر طعام فروخته می شود و نقل می کنند سلطان مصر مردی صالح و دلسوز است. شما دسته جمعی بدان سوی حرکت کنید و بهایی همراه خود ببرید، او به شما نیکی خواهد نمود. طبق دستور پدر، ده نفر از اولاد او یعنی همه آنها جز بنیامین که برادر پدری آنها و پدر و مادری یوسف بود، با سرمایه ای بس اندک که تمام توان مالی آنها بود به سوی مصر حرکت کردند و مسافتی قریب هفتاد فرسنگ راه در عرض چند روز پیمودند و به مصر و حضور ملک رسیدند.

۳ - یوسف ملک در این ورود آنها هر چند او را نمی شناختند مقام آنها را گرامی داشت و در محفل خاص، آنها را به حضور پذیرفت. آنها پس از ورود به زبان عبری سلام کردند و سخن به عبری گفتند. یوسف گفت: نکند شما جاسوسانی باشید که برای نقل اسرار این کشور و اخلال در نظام و امنیت کشور من آمده اید! آنها سوگند یاد کردند که امین اند و همگی فرزندان یعقوب اند که فرزند اسحاق و او فرزند ابراهیم خلیل است. یوسف گفت:

همه از یک پدر و مادرید؟ گفتند: همه از یک پدریم ولی از مادران مختلف، و یک برادر ما به نام بنیامین نزد پدر مانده است. یوسف گفت: چگونه او را پدرتان نفرستاد؟ گفتند: او و

برادر دیگرش به نام یوسف از یک مادر بودند و چون برادرش یوسف را گرگ خورد، پدر ما او را به جای یوسف مونس خویش قرار داد.

معنای آیه: و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، یوسف آنها را شناخت و آنها در آن حال یوسف را نشناختند. زیرا آمدن آنها طبعاً با اطلاع قبلی بود و علاوه آنها در حال مفارقت از یوسف بزرگسال بودند و قیافه هایشان تغییر کلی نداشت، ولی یوسف در نظر آنها تغییر کلی داشت، و فرق بسیار است میان نوجوان و مردی قریب پنجاه سال. علاوه آن که لباس و جاه و جلال و زندگی و مسکن یوسف در وی وضع دیگری ایجاد کرده بود به گونه ای که در ذهن کسی خطور نمی کرد که او همان یوسف باشد.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِتُّونِي بِاَخِ لَكُمْ مِنْ اَبِيكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

یعنی: و چون یوسف آنها را به وسایل سفرشان تا وطن مجهز نمود و آن را در اختیارشان گذاشت، گفت: آن برادری که با شما تنها از جانب پدر است همراه خود نزد من بیاورید، یعنی تا او هم به قدر حصیه خود طعام بگیرد. زیرا از شدت قحطی، طعام را به هر کس که خود می آمد می دادند. آیا نمی بینید که من پیمانہ را به تمام می پردازم؟ یعنی خوب کیل شده را درست به اندازه بهایی که گرفته ام تحویل می دهم و از کسی کم نمی گذارم. و آیا نمی بینید که من بهترین مهمان پذیرانم؟

فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ

یعنی: و اگر او را در سفر بعد نزد من نیاورید هیچ پیمانہ خوارباری در نزد من ندارید، و هرگز به دربار من نزدیک نشوید.

باید دانست که یوسف پیامبر در این دو آیه آنها را به آوردن برادر تحریص کرده و تأکید نموده و عملاً هم طبق آیه بعد تشویق نموده و بر ترک آن هم تهدید کرده؛ ولی با همه این امور، آنها به وجود ارتباطی میان ملک مصر و بنیامین پی نبرده اند.

قَالُوا سَتَرَاوُدُ عَنْهُ اَبَاةُ وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ

یعنی: برادران گفتند: به زودی ما به وسایل مختلف و تکرار مراجعه، او را از پدرش درخواست می کنیم - او را از پدر می گیریم - و بی تردید، ما حتماً انجام دهنده این کاریم و

توان این عمل را داریم.

وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا أَخَانًا نَكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَيْلٌ ءَأَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْتُّكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

لغت و اعراب:

فتیان: جمع فتی، جوان، برده. بضاعت: سرمایه کسب و تجارت. رحال: جمع رَحْل، بار و بنه مسافر، ظرفی که وسایل سفر را در آن می نهند. نکتل: پیمانه بگیریم. هل آمَنُكُمْ استفهام انکاری است، و اَمِنَ زیداً علی مال - از باب عَلِمَ -: امین دانست او را. مَرَارَ أَهْلَهُ - از باب ضَرَبَ -: طعام و نفقه آورد برای اهل خود. نمیر عطف است به مقدر، به تقدیر «فترجع إلى ملک مصر، و نمیر أهلنا بالرجوع إليه، و أخذ حصص الجميع».

تفسیر:

وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ص: ۵۹

یعنی: و یوسف به جوانان و بردگان خود دستور داد و گفت: سرمایه آنها را در بار و بنه خودشان قرار دهید. یعنی آنچه به عنوان بهای خرید آذوقه آورده اند از نقد و جنس به طور پنهانی همه را میان ظرف های خودشان بگذارید. (گفته شده مجموع سرمایه خریدشان مقداری چرم و تعدادی کفش و اندکی طلا و نقره بوده.) شاید هنگامی که نزد اهل و خویشان خود برمی گردند مطلع شوند و آن را بشناسند، شاید دوباره بازگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

یعنی: پس چون فرزندان یعقوب به سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: ای پدر ما، پیمانہ از ما بازداشته شد؛ یعنی پیمانہ ای از طعام که می خواستیم برای بنیامین بگیریم زیرا او همراهمان نبود؛ پس در سفر آینده برادر ما بنیامین را نیز با ما بفرست تا برای او پیمانہ بگیریم و حتماً ما او را نگهدارنده ایم.

و معلوم باد که اینان نظیر این سخن را درباره یوسف در آیه ۱۱ نیز گفته بودند و در این جا کلمه آخانا را برای جلب رضای پدر به زبان آوردند.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ

یعنی: یعقوب گفت: آیا می توانم شما را امین بر او قرار دهم و به شما اطمینان کنم مگر همان گونه که شما را از پیش بر برادرش یوسف، امین کردم؟!

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

یعنی: و خداوند در حفظ و حراست، بهترین است و او ارحم الراحمین است.

از این جمله استفاده می شود که انکار امین بودن آنها و اظهار عدم اطمینان، برای امتناع از فرستادن او نبوده، بلکه برای این بوده که صیانتش را تنها از خدا بخواهد. و نیز این صحبت ها با پدر پیش از آن بوده که بار و بنه را باز کنند و سرمایه ها را برگشته ببینند.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَحَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكُ كَيْلٌ يَسِيرٌ

یعنی: و چون فرزندان یعقوب متاع و کالاهای خود را در حضور پدر گشودند، در میان

طعام و آذوقه مصری سرمایه خود را نیز یافتند که پنهانی و بدون اطلاعشان به خودشان بازگردانده شده است. گفتند: ای پدر ما، مگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به خودمان بازگشته. این کلام در مقابل امتناع پدر از سفر بنیامین است که مبادا از پادشاه مصر خطری به او برسد. یعنی ای پدر سرمایه ما به ما بازگشته که حکایت از قصد احسان و عدم وجود خطر از پادشاه مصر دارد؛ پس ما همه برادران به سوی مصر سفر نموده، عائله مان را از این راه اداره می کنیم و برادرمان را نیز نگه می داریم و ضمناً یک بار شتر طعام هم به خاطر او بیشتر دریافت می نماییم و اخذ و دریافت آن آسان است. (۱) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ «۶۶» وَقَالَ يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ «۶۷»

لغت و اعراب:

موثق و میثاق: چیزی که بدان وثوق و اطمینان حاصل شود، مانند عهد و قسم و غیره.

من الله یعنی من ناحیه و مرتبطاً به. يحاط بكم یعنی مورد احاطه قرار گیرید. أغنى عنه العذاب: دور کرد از او عذاب را. توكل عليه: کارهای خود را به او واگذار نمود. بنی اصلش بنینی بوده، نون جمع افتاده و دو یاء در هم ادغام شده است.

ص: ۶۱

۱- یا: و آن (در نزد عزیز مصر) پیمانۀ ای ناچیز است.

تفسیر:

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ

یعنی: یعقوب گفت: هرگز او را همراه شما نمی فرستم مگر آن که تعهد و شوق آور الهی به من دهید، یعنی سوگند مؤکد بخورید یا پیمان مشدد ببندید بر این که او را حتماً برای من می آورید، مگر آن که احاطه شوید. یعنی حوادث غیراختیاری، شما را فرا گیرد.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

یعنی: پس چون آنها تعهد محکم و استوار خود را به پدر دادند، گفت: خداوند بر آنچه می گوئیم وکیل است. یعنی مراقب و کفیل و ناظر حسن جریان کار شما خواهد بود.

گفته شده: سبب اطمینان یعقوب به پسران در این باره، بزرگ شدن آنها در سن و عقل و تجربه و تسلطشان بر غرایز نفسانی خویش و پشیمانی شان بالطبع از رفتار سابق با یوسف بوده، علاوه آن که بنیامین هم خود مثل یوسف نبوده است.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ

یعنی: و یعقوب (در بدرقه آنها) گفت: ای پسران من، همگی از یک در وارد نشوید و از درهای متفرق وارد شوید.

یعقوب پیامبر پس از آن که رخصت داد بنیامین با برادران سفر کند، ظاهراً خود نیز با آنها تا شجره وداع، درختی که در محل وداع مسافران در بیرون شهر بود، خارج شد، همان محلی که قریب چهار سال پیش در بدرقه یوسف رفته بود و این توصیه در همان جا واقع شده. و معلوم نیست مراد از درهای متعدد، دروازه های چهارگانه شهر است یا درهای کاخ یوسف؟ و در علت این توصیه گفته اند که: یعقوب از اصابت چشم بد بدان ها پرهیز داشته، زیرا فرزندان او همه مردانی رشید، دارای قامت های رسا، قیافه های زیبا و رفتار با ابتهت بودند. و یا برای ترس از درباریان شاه یا تعقیب اطلاعاتی های وقت بوده است.

وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَقْتُكُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

یعنی: و من هرگز نمی توانم از شما آنچه ضرر و آسیب از جانب خدا متوجه شما می شود دفع کنم. فرمان جز برای خدا نیست؛ یعنی فرمان نافذ در سراسر جهان هستی،

خواه در اداره امور تکوین یا مراحل تشریح جز از آن او نیست. بر او توکل کردم و باید هر توکل کننده تنها بر او توکل نماید.

مراد یعقوب این است که اگر آسیب و ضرر مسلم تحت اراده حتمی خدا متوجه کسی شود هیچ قدرتی توان دفع آن را ندارد، لکن ممکن است جلو حوادث اقتضایی را گرفت.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لُدُو عَلَّمَ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

ما کان ضمیر «کان» راجع است به رأی یعقوب و پیروی آنها. إلاحاجه استثنای منقطع است؛ یعنی: لکن حاجه. قضاها یعنی یعقوب. آوی إليه الشیء: جا داد او را نزد خود. لاتبتئس:

اندوهگین مباش.

تفسیر:

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا

یعنی: و چون فرزندان یعقوب از همان جایی که پدرشان دستور داده بود وارد شدند (مراد ورود به شهر است. و معلوم می شود که توصیه پدر، تفرق در وقت وارد شدن از

ص: ۶۳

دروازه های شهر بوده) هرگز رأی یعقوب و فرمان تفرق، چیزی از حوادث حتمی را از آنها دفع نمی کرد، لکن حاجتی در دل یعقوب بود که آن را عملی کرد، مثلاً چشم بد به آنها نرسید و مورد تعقیب درباریان و اطلاعاتیان قرار نگرفتند.

وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و حقیقت این است که یعقوب صاحب دانشی بود(۱) به خاطر آن که ما به وی آموخته بودیم، یعنی به وسیله وحی و فرشتگان و تعلیم کتاب آسمانی و شریعت ابراهیم خلیل. ولکن بیشتر مردم نمی دانند. یعنی نمی دانند که تقدیرات حتمی خدا را توسل به چیزی دفع نمی کند. و با آن که نمی دانند که یعقوب پیامبری است دارای علم لدنی و باید از او استفاده کنند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ

یعنی: و چون بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد.

در تفاسیر آمده که آنها پس از ورود به محضر یوسف گفتند: این بنیامین همان برادر مادری ماست که خواسته بودی. یوسف او را گرمی داشت و در کنار خود جای داد و چون سفره طعام گسترده شد، آنها هر دو برادر یا هر سه برادر در یک سفره غذا خوردند؛ بنیامین بگریست که من برادر پدری ندارم. یوسف خود را به جای برادر پدری او هم سفره او کرد، و چون وقت خواب رسید یوسف او را به خوابگاه خلوت خود برد.

قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و چون در محل و محفل خلوتی قرار گرفتند، آن جا بود که یوسف گفت: من برادر تو هستم؛ و پس از چهل سال با هم معارفه و معانقه کردند و یوسف گفت: پس نسبت به آنچه آنها انجام می دادند اندوهگین مباش. مراد ایذا و آزاری است که بر خودش روا داشته اند و پس از او در این مدت طولانی با او انجام داده اند، زیرا خداوند همه را جبران کرده و می کند.

ص: ۶۴

۱- . علم نکره است، یعنی صاحب دانشی بزرگ و فراوان بود.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقَدْ صَوَّاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

سقایه: ظرف آشامیدن آب. اُذَّنَ بالصلاه: اعلام کرد نماز را و دعوت نمود به سوی آن.

عیر: قافله. و اقبلوا واو حالیه است. فَقَدَ الشَّيْءَ: نداشت آن را پس از آن که داشت. صواع: جام آب و غیره. زعیم: ضامن.

تفسیر:

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

یعنی: پس چون یوسف برادران را به جهاز سفرشان مجهز نمود (یعنی همه آنچه را که می خواستند از ملک بگیرند به نحو خرید یا به بها یا اهدا، در بار و بنه آنها قرار داد. ظاهر آیه این است که این امور را یوسف به دست خود انجام داده و محتمل است که به واسطه رئیس دفتر یا مأموران انتظامی بوده) در حال تجهیز آنان سقایه را در میان بار و بنه برادرش بنیامین قرار داد. گفته اند سقایه جام زرینی بوده مرصع به جواهرات پرقیمت و برای گرانی ارزاق، آن را پیمانۀ گندم کرده بودند. سپس جاززننده ای بانگ برآورد که ای کاروان کنعان، بی تردید شما دزدید!

ظاهر کلمه «ثُمَّ» این است که این ندا پس از آن بوده که همه کاروان یازده نفره آماده حرکت بوده یا به راه افتاده و قدری هم راه پیموده بودند. و نسبت دزدی، آن هم به همه

ص: ۶۵

کاروان از قبیل انشای کذب برای مصلحت ملزمه است که پیامبر وقت تشخیص داده و مؤذن هم به اذن او انشا کرده؛ یعنی صلاح نبوده در آن حال حقیقت امر روشن گردد.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

یعنی: برادران یوسف در حالی که همگی به آنها روی آورده بودند، گفتند: چه چیزی را گم کرده اید و از ابزارهای کارتان چه چیزی را از دست داده اید؟ آنها گفتند: ما صُوعَ مَلِكٍ را نداریم. مراد همان سقایه است که پیمانہ شده بود. و در این حال مؤذن گفت: و برای کسی که آن را بیاورد یک بار شتر طعام است. یعنی به عنوان جایزه یا حَقَّ الْجُعَالِ. و نیز مؤذن گفت: من خود آن را ضامنم. و این از قبیل ضمانت عرفی است یا شرعی به نحو ضمانت کلی پس از تحقق اسباب استحقاق و پیش از فعلیت استحقاق.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

یعنی: برادران یوسف گفتند: سو گند به خداوند که شما خود دانسته اید که ما برای این نیامده ایم که در روی زمین فساد برانگیزیم، و ما هرگز دزد نبوده ایم.

نسبت این که مردم امانت آنها را دانسته اند به لحاظ این است که مردم می دیدند آنها در دوبار سفر خود بر ملک وارد می شدند و ملک سرمایه تجارتشان را به خودشان بازگردانید و وقت ورود به شهر به دهان مرکبشان دهان بند می زدند تا آسیب به زراعت و اموال مردم نرسانند.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

جزاؤه من وجد مبتدا و خبر است. فهو جزاؤه نیز مبتدا و خبر است و تأکید جمله قبل، و ممکن است «جزاؤه» مبتدا باشد و مجموع جمله شرطیه خبر آن. فهو جزاؤه ضمیر هو راجع است به سارق، و ضمیر «جزاؤه» راجع است به «سرق» مصدر مفهوم از سارق.

أوعیه: جمع وعاء به کسر و ضم، به معنای ظرف. کید: حيله و فریب، و در مطلق چاره اندیشی استعمال می شود.

تفسیر:

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

یعنی: مأموران یوسف گفتند: پس کیفر آن سرقت چیست اگر شما دروغگو در آمدید و صواع ملک در نزد شما پیدا شد؟ برادران یوسف گفتند: کیفر آن سرقت این است که هر کس صواع ملک در میان بار او پیدا شد، او خود کیفر سرقت است. یعنی شخص او را تحویل صاحب مال می دهند که موقتاً برده او باشد. و ما ستمکاران به دزدی را این گونه مجازات می کنیم. یعنی در منطقه ما که تحت سیطره نبوت یعقوب و شریعت ابراهیم است کیفر دزد این است.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ

یعنی: پس یوسف شروع کرد به کاوش و تفتیش بارهای آنها پیش از تفحص از بار برادر خود. سپس صواع ملک را از میان بار برادرش بیرون آورد.

نوشته اند: چون نوبت تفتیش به او رسید، یوسف یا آن کس که متصدی امر تفتیش بود خواست منصرف شود به بهانه این که او ظاهرالصلاح دیده می شود؛ برادران اصرار کردند که بار او نیز تفتیش شود. و چون مشغول بررسی شدند، به ناگاه جام زرین از میان بار او درآمد! آن هنگام بود که برادران، سر از خجلت به زیر انداختند و زبان ها از گفتار فروماند و عرق شرم بر پیشانی و چهره های همه

نشست تا آن جا که مجبور شدند برادر خود را به دست خویش تحویل ملک دهند.

آنها در این میان به زبان عبری شروع کردند به ناسزا و نفرین بر بنیامین، که ای فرزند راحیل (مادر یوسف)، مدتی ننگ اتهام برادرت یوسف را کشیدیم و حال ننگ سرت تو را!

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ

یعنی: ما این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم که بتواند برادر خود را از آنها جدا کند. یعنی بدو آموختیم که احکام دزد را از خود قافله کنعان بگیرد که تابع پدرشان یعقوب بودند و او مجری شریعت ابراهیم خلیل است و طبق عقایدشان رفتار کند. و اگر این گونه رفتار نمی شد، بر یوسف در دین ملک یعنی در آیین سلطنتی مصر آن روز جایز و صحیح نبود برادر خود را به بردگی بگیرد. زیرا گفته شده: حکم دزد در آن محیط این بوده که او را تعزیر کنند و دو برابر قیمت مال سرقت شده را از او بگیرند؛ هرچند معلوم نیست این حکم مربوط به کدام شریعت بوده است؟

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّسَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

یعنی: مگر آن که خدا بخواهد - حکم مذکور غیرقابل تغییر بود مگر آن که خدا بخواهد که تغییر دهد، و خدا هم مشیت خود را از راه فوق که مکر و کید الهی نامیده می شود پیاده کرد - ما هرکس را بخواهیم به مراتب و درجاتی بالا- می بریم (یعنی از این راه است که یوسف را به واسطه اعطای مقام نبوت و ولایت، و اعمال سلطنت، و علم به شریعت ابراهیمی، و آیین سلطنتی وقت، و راه کید و چاره اندیشی متین و منطقی در جدا کردن آنها از یکدیگر با وجود پیمان مؤکد به بازگرداندنش، بر برادران دیگر و مردم عصر خویش برتری دادیم).

و بالاتر از هر صاحب دانشی دانشمندی است. یعنی اگر برادران یوسف دانا بودند یوسف از آنها داناتر بود. و یا آن که بگوییم کلمه «ذی علم» ظهور دارد در جدایی وصف از ذات، و «علیم» این ظهور را ندارد، پس معنا چنین است: بالاتر از همه مخلوقات صاحب دانش که علمشان غیرذات و عارض بر ذات آنهاست خدای علیم است که علمش عین ذات اوست.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَبَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا
عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ﴿٧٩﴾

لغت و اعراب:

فقد سرق جانشین جواب شرط است، به تقدیر «إِنْ يَسْرِقْ فَلَيْسَ بِبَعِيدٍ فَقَدْ سَرِقَ».

ضمیر مؤنث اَسْرَبَهَا و لم ببدها راجع است به نسبت سرقت مفهوم از کلام. معاذ الله مصدر میمی است، به تقدیر «أَعُوذُ بِاللَّهِ
عَوْذًا أَوْ مَعَاذًا».

تفسیر:

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

پس از ثبوت جرم سرقت بر بنیامین در ملاء عام و شرمگین شدن فوق حد برادران، گویی به عنوان اعتذار گفتند: اگر او دزدی
می کند بعدی ندارد و تعجب نیست، زیرا برادرش هم در گذشته دزدی کرده است.

مرادشان یوسف است که در حال کودکی، بُت طلایی شخصی یا بت خانه ای را پنهانی برداشته و شکسته و در مزبله افکنده
بود. و یا آن که بزغاله ای را از میان گوسفندان پدر پنهانی به مستمندی داده بود.

فَأَسْرَبَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

یعنی: پس یوسف آن نسبت و اتهام را در دل خویش پنهان داشت و بر آنها آشکار

ص: ۶۹

نساخت، گفت: شما جایگاه بدتری دارید، و خدا به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

مراد از جایگاه شر آنها تنزل و سقوط مقام انسانیت آنها و غلبه رذیله حسد بر آنها در طول سال های متمادی است، که به جای آن که خود را متهم کنند که یوسف را از پدر گرفتند و بردند و در حقیقت دزدیدند، در نزد ملک مصر دزدی را به یوسف نسبت می دهند و آن همه نیکی ملک مصر را نادیده می گیرند. علاوه آن که آنها بودند که پدر پیر را در مدتی بس طولانی به بلای عظیمی غیر قابل تحمل گرفتار نمودند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: پس از ثبوت سرقت بنیامین و تسلیم برادران به بردگی او و لزوم ماندنش در خدمت ملک مصر و تذکر وعده حتمیشان به پدر که او را بازگردانند، برادران گفتند: ای عزیز مصر، حقیقت این است که او را پدری است پیر سالخورده، پس یکی از ما را به جای او به بردگی بگیر، زیرا ما تو را از نیکان و نیکی کنندگان می بینیم.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ

یعنی: عزیز مصر گفت: پناه می بریم به خدا از این که غیر آن کس را که کالای خود را نزد او یافتیم به بردگی بگیریم؛ در این صورت ما از ستمکاران خواهیم بود. اشاره به این که قانون عدل و حکم عقل این است که نهادن بار کسی بر دوش دیگری ظلم است؛ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [فاطر، ۱۸].

فَلَمَّا اسْتِيسَا سُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ « ۸۰ » ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا آبَائِنَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ « ۸۱ »

استیاس زید: نومید شد. منه یعنی از عزیز مصر یا از بنیامین. خلصوا: جدا شدند و کنار رفتند. نجی صفت است که مفرد و جمع در آن یکسان است، یعنی کسانی که با هم گفتگوی سرّی دارند، و حال است از فاعل خلصوا. فَرَطَ فِي الْأَمْرِ: تقصیر و کوتاهی کرد در کار و ضایع نمود آن را. و مِن قَبْلِ مَتَعَلِقٍ است به فَرَطْتُمْ، و ما زائده است، به تقدیر «و فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ مِنْ قَبْلِ» و او حالیه است.

تفسیر:

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ

یعنی: و چون برادران یوسف از عزیز مصر و نجات بنیامین نومید گشتند، از جمع حاضر جدا شده به کناری رفتند و مشغول نجوا و گفتگوی سرّی شدند. بزرگ آنها (در سن یعنی روبیل، یا در عقل و درایت یعنی شمعون) گفت: آیا ندانستید که پدرتان از شما پیمان مؤکّد خدایی گرفته که باید بنیامین را به من باز گردانید؟ یعنی پس حال می خواهید بدون او باز گردید؟! و این شماست که درباره یوسف در گذشته تقصیر و کوتاهی کردید؛ او را با عهد و پیمانی از پدر گرفته به صحرا بردید و در چاه افکندید و پیراهن خونین دروغینی به او برگردانید!

فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

یعنی: پس من هرگز این سرزمین را رها نخواهم کرد و از آن بیرون نمی روم تا پدرم به من اذن دهد و یا آن که خداوند درباره ی من داوری نماید. یعنی بنیامین را از چنگ عزیز مصر درآورد یا مرگ را به سراغ من فرستد؛ و او بهترین داوران است.

ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

یعنی: آنچه تصمیم من است ماندن در این سرزمین است، و اما شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید: ای پدر ما، حقیقت این است که پسر تو دزدی کرده، و ما جز به آنچه

دانستیم و آگاه شدیم گواهی ندادیم، و ما حافظ غیب و نهان نبودیم.

مراد از شهادت به علم، اخبار از این است که در مذهب ما کیفر دزد بردگی است. و مراد از عدم حفظ غیب هم این است که ما نمی دانستیم او دزدی کرده است. و گویی اینان در برابر سؤال پدر قرار گرفتند که اخبار شما از قانون مجازات سبب گرفتاری و بردگی بنیامین شده، و حاصل جواب آن که: سؤال در ابتدای امر بود و ما علم خود را بیان کردیم و در آن حال حافظ و عالم به این نبودیم که او سارق درمی آید.

وَاسْأَلِ الْقَوْمَ الَّذِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّذِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفَ عَلَى يُوسُفَ وَأَبِضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

لغت و اعراب:

سؤال له الأمر: کار را در نظر او آراسته کرد و آسان نمود. أسف: اندوه توأم با خشم. ما فتى و ما يفتأ يفعل كذا: پیوسته آن را انجام داده یا می دهد. و گاهی «ما» که حرف نفی است حذف می شود و مراد نفی است. حَرَضٌ زَيْدٌ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : مریض و بیمار شد به گونه ای که نه زنده است و نه مرده. بَثٌّ: پراکنده کردن، و اندوهی که صاحبش آن را از فزونی پراکنده می کند.

ص: ۷۲

تفسیر:

وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

یعنی: و بگوئید: ای پدر، مسأله سرقت بنیامین را از مجتمع مردمی که در میان آنها بودیم بپرس. مراد، درباریان ملک و حاضران از اهل مصر و غیر آنهاست. و نیز از کاروان کنعان که ما در میان آنها به وطن بازگشتیم سؤال کن، و بی تردید، ما در این ادعا راستگوییم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

پس از گرفتاری بنیامین و تصمیم برادر بزرگ به ماندن در مصر، بقیه کاروان شکست خورده - یعنی نه نفر از برادران - به دستور او روانه کنعان شدند و به حضور پدر رسیدند و ماجرای سفری که آغازش شیرین و امیدبخش و پایانش بسیار تلخ و یأس آور بود برای پدر بازگو کردند. آنان تفصیل سرگذشت خود را از هنگام ورود به کاخ عزیز مصر، و تحویل گرفتن شتران مجهز، و آماده شدن برای بازگشت، و اعلام ناگهانی گم شدن جام زرین ملک، و اتهام سرقت به همه کاروان، و مطرح شدن کیفر دزدی در طریقت آل یعقوب، و سپس پیدا شدن جام از بار بنیامین و به بردگی رفتن او، و جدا شدن برادر بزرگ و ماندنش در مصر به انتظار فرمان پدر، همه را یکایک برای پدر عرضه داشتند تا ببینند پدر چه خواهد گفت

معنای آیه: پدر گفت: چنین نیست که می گوئید و خود را بی گناه می دانید، بلکه نفستان کاری را در نظرتان آراسته و آسان نموده تا مرتکب آن شده اید.

مراد یعقوب پیامبر از این جمله، مورد اختلاف میان مفسران است. برخی گفته اند: مراد از کار آراسته شده اخبار آنها از کیفر سارق نزد ملک مصر است که سبب گرفتاری بنیامین شده و غرض یعقوب این است که هرچند از کاری که از او سر زده آگاه نبودید، لکن در نقل حکم قصور و غفلت داشتید. ولی ارجح آن است که غرض یعقوب این بوده است که هرچند در حوادث این سفر تعمد و تقصیر نداشتید، لکن همه این وقایع نتیجه مکر و فریبتان در ربودن یوسف از دست پدر در چهل سال پیش بود که نفس آریاره تان کاری را برای شما آراسته و آسان نمود تا این حوادث پیدا شد. و گویی عبارت این است: و هذه الحوادث المره نتیجه ما سؤلت لكم أنفسكم من قبل.

فَصَبِّرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ص: ۷۳

یعنی پس صبر و شکیبایی نیکوست، (۱) امید است که خداوند همه آنها را به من برساند.

(مراد از جمع آنها بنیامین و برادر بزرگشان که در مصر مانده و یوسف از دست رفته از پیش است. و این جمله خبر ضمنی از حیات اوست) زیرا خداوند دانا و حکیم است.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبِئَصَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

یعنی یعقوب پس از شنیدن سرگذشت سفر، از فرزندان خود روی گردانید و به یاد یوسف گفت: ای خشم و اندوه (نظیر آن که کسی می گوید: ای مرگ، بیا به سراغ من) ای دریغ بر یوسف! و سیاهی هر دو چشمش از غصه و اندوه سفید شده بود و او کظیم بود به معنای مکظوم یعنی مملو از غیظ بود که بیرون نمی کرد. یا به معنای کاظم یعنی خشم و غیظش را همواره فرومی برد.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُّوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

یعنی: فرزندان یعقوب گفتند: به خدا سوگند که تو همواره از یوسف یاد می کنی تا آن که علیل و فرسوده شوی یا در زمره هالکان قرار گیری.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: یعقوب گفت: جز این نیست که من اندوه شدید و حزن خود را به خدا شکایت می کنم و من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، یعنی از رحمت و وسعت او که بدان امیدوارم و یا از حالات یوسف و برادرانش که از آن آگاهم.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ «۸۷» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ «۸۸»

ص: ۷۴

تَحَسُّسٌ وَ تَجَسُّسٌ: جستجو و فحوص. رَوْحٌ: راحتی و فرج و گشایش کار. ضُرٌّ: ضرر و کمبود. مُزْجَاهُ: چیز اندک و پست.

تفسیر:

يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

یعنی: یعقوب گفت: ای فرزندان من، به سوی مصر روید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت و فرج و گشایش خداوند نومید نشوید، زیرا از رحمت و فرج خداوند کسی جز کافران نومید نمی شود.

یعقوب پیامبر پس از گذشت چهل سال از گم شدن یوسف، ناگهان اسم او را نیز همراه بنیامین و برادر بزرگش به زبان می آورد و این نوعی اخبار غیبی از زنده بودن اوست، و برادران نیز ساکت بودند برای احترام پدر و یا آن که آنها نیز احتمال زنده بودنش را می دادند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

طبق فرمان یعقوب، همه نه نفر حاضر از فرزندان او برای دریافت آذوقه و طعام و برای جستجو از یوسف و برادرش و نیز رساندن پیام پدر به شمعون راهی مصر شدند و پس از رسیدن به شهر یکسره به سوی دربار ملک مصر روانه گشتند. در سفر قبل که بنیامین را برده بودند با سرور و خوشحالی وافر بر عزیز وارد شدند و این بار با شرمندگی و دلهره و ترس و بیم از آن که محروم از نجات بنیامین و دریافت طعام شوند وارد گشتند، چه آن که ظاهر شدن دروغ آنها و سرقت بنیامین، آنها را سخت شکست داده بود و از این رو در سخنانشان نامی از بنیامین نبردند. ولی جایگاهشان در فکر یوسف برخلاف بود، آنها از اتهام سرقت بری بودند و یوسف در فکر ترحم و عطف بیشتر درباره آنها بود.

معنای آیه: پس چون بر ملک مصر وارد شدند، چنین گفتند: ای عزیز مصر، فشار و

ضرر قحطی ما را و خاندان ما را فرا گرفته و ما با سرمایه ای اندک و ناچیز که در خور ردّ است آمده ایم، با این حال پیمانہ را برای ما به نحو کامل بپرداز و بر ما تصدّق و احسان کن، یعنی بنیامین را نیز از بردگی آزاد گردان، زیرا خداوند تصدّق کنندگان را پاداش نیکو می دهد.

نقل شده: بهایی که این بار برای دریافت چندین بار شتر از غله با آن وضع گرانی آورده بودند چند سکه درهم کم ارزش و مقداری روغن و پشم حیوان و اندکی کشک و قاووت بوده است. و در این بار همه ده برادر عاجزانه در مقابل عزیز مصر صف بسته بودند و سخنانشان از کمال ضعف و فقر و اضطرار و درخواست تصدّق حکایت می کرد. و گویی الآن است که مفهوم خطاب خداوند به یوسف در لحظات آغازین قرار گرفتن در ته چاه لَتَبْتَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ تحقق خارجی پیدا کرد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ «٨٩» قَالُوا أءَنْتَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «٩٠» قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ «٩١» قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «٩٢»

لغت و اعراب:

إذ أنتم متعلق است به فعلتم. جاهل مقابل عاقل نه عالم، یعنی نادان و غافل از درک مقام ربوبی و مفاسد اعمال. آثره: گرامی داشت و برگزید او را. و إن كنا؛ إن مخففة از مثقله است به

ص: ٧٦

قرینه لام در خیر، به تقدیر «إِنَّ الشَّانَ كُنَّا خَاطِئِينَ». تشریح و ملامت و شمردن گناهان کسی در روی او. الیوم متعلق است به تشریح یا به یَغْفِرُ اللَّهُ، و یَغْفِرُ اللَّهُ محتمل است اخبار باشد یا انشاء.

رسوایی برادران یوسف

تفسیر:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

برادران در مقابل عزیز مصر ایستاده بودند که در آن حال طبق روایات اهل بیت علیهم السلام نامه ای از جانب یعقوب تقدیم او کردند. در آن نامه پس از بسم الله الرحمن الرحيم آمده بود: «این نامه به عزیز مصر، پرورنده عدل و به کمال دهنده پیمان، از یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم خلیل الرحمان است. ای عزیز مصر، بلا و مصیبت ها پیوسته به ما خاندان می رسد تا خدا ما را در خوشی و ناراحتی بیازماید. فرزندم یوسف را بردند و گفتند گرگ خورده، و من در فراقش مدت مدیدی گریستم تا آن گاه که هر دو چشمم سفید شد. او را برادری بود مایه تسلیت دل من؛ او را نیز به فرمان تو به مصر بردند و تو او را به اتهام دزدی گرفته ای در حالی که ما خاندان وحی دزدی نمی کنیم، و غصه و اندوهم برای او اضافه شد. پس ای عزیز، بر من منت نه و او را آزاد کن و از آذوقه و گندم به ما عطا فرما و در قیمتش بر ما سهل گیر و پیمان را به تمام ده و اولاد ابراهیم را در حبست نگه مدار».

گفته شده: عزیز مصر نامه را بوسید و بر روی چشمان خود نهاد و چنان گریه کرد که دانه های اشک جلو پیراهنش را تر کرد. آن گاه شروع کرد به گفتگو با آنها.

معنای آیه: عزیز مصر گفت: آیا می دانید که در چهل سال پیش با یوسف و برادرش بنیامین چه کردید، در آن هنگام که جاهل و نادان بودید؟

اشاره به این که او را بدان طرز ذلت بار در چاه افکندید و سپس فروختید (۱) و پس از وی برادرش را آن چنان در تحت فشار قرار دادید که پیوسته برده وار در مقابل شما ذلیل بود و با تضرع و ذلت سخن می گفت. و جمله آخر آیه دلالت دارد بر عظمت روح و مقام شامخ

ص: ۷۷

۱- درباره این که آیا برادران، یوسف را فروختند یا قافله، به شرح آیه ۲۰ مراجعه شود.

نبوت و ولایت یوسف که پس از اشاره به جنایت های آنها بلافاصله راه اعتذار را بر آنها گشود تا بتوانند بگویند ما جاهل و نادان بودیم.

قَالُوا أَيْنَ نَبِيِّكَ يَا آلِ يُوسُفَ قَالَ أِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ الْوَحْيَ وَأَنَا مُسْلِمٌ ۖ فَالِقَ الْيَأْسِ بِرَبِّهِمْ وَأَنَّهُ كَانَ لِخَوَاتِمِهِمْ مِثْقَلِ دَرَّةٍ يَدِي وَأَنَّهُ كَانَ لَآيَاتِهِ كَمِثْقَلِ ذَرَّةٍ لَّهُ ۖ وَكَانَ لِنُجُومِهِمْ أَسْمَاءً كَمَا يُسَمَّى الْوَالِدُونَ ۗ

برادران یوسف از این کار عزیز مصر که نامه را بوسید و سخت گریست و از ستم های نهانی آنها درباره یوسف پس از گذشت چهل سال و روش های ناروا و ظالمانه آنها درباره بنیامین که قهراً غیر اولاد یعقوب از آنها باخبر نبود، به طور قطع پی بردند که این مسندنشین جاه و عظمت و جلال و عزت، و عزیز مصر بر تخت سلطنت، همان برادرشان یوسف است.

معنای آیه: برادران یوسف همگی گفتند، یعنی به نحو استفهام اعجابی و تقریری و اعترافی: آیا تو یوسفی و حتماً تو یوسفی؟ عزیز گفت: آری من یوسفم و این برادر من است؛ حَقّاً که خدا بر ما مَت نهاد (ما را از ذلت به عزت، از جدایی به وصل و از جهل به علم رسانید). حقیقت این است که هر کس تقوا ورزد و صبر پیشه کند، خداوند هم بی تردید، پاداش نیکان و نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ

یعنی: برادران گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده است، یعنی به عقل و خرد و صبر و تقوا و نبوت و سلطنت؛ و حقیقت این است که ما در کرده های خود سخت در خطا بوده ایم.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

یعنی: یوسف گفت: امروز بر شما هیچ توبیخ و سرزنشی نیست؛ خدا شما را می آمرزد و او ارحم الراحمین است.

مراد یوسف گذشت از حقوق چندین ساله خود و عدم مطالبه و توبیخ بر آن و وعده غفران از جانب خدا نسبت به حقوق الله است. و اما حقوق پدر و برادر مطلب دیگر است، یعنی مربوط به خود آنهاست.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ «٩٣» وَلَمَّا فَصَّ لَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ «٩٤» قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ «٩٥» فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «٩٦»

لغت و اعراب:

يأت از افعال ناقصه است به معنای يَصِيرُ. عير: کاروان. فند: ضعف عقل و سفاهت. فنده:

او را به سفاهت و ابلهی نسبت داد. ارتد از افعال ناقصه است به معنای صار.

تفسیر:

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: یوسف به برادران گفت: حال این پیراهن مرا ببرید و آن را بر صورت پدرم بیفکنید، که بلافاصله بینا می گردد؛ و خاندانتان را دسته جمعی نزد من آورید.

آورده اند که: نسبت آن پیراهن به بهشت می رسد. یعنی آن گاه که نمرود، ابراهیم خلیل را در آتش می افکند جبرئیل امین پیراهن و زیراندازی را از بهشت برای او آورد، او پیراهن را پوشید و زیرانداز را در میان آتش زیر پای خود افکند و با جبرئیل مشغول گفتگو شد. آن پیراهن را که در ادامه وجودش گاهی همانند تعویذی، بازوبند می شد و گاهی به صورت حلقه ای گردنبد درمی آمد، روزی اسحاق و روزی یعقوب در بر کرد، و آن گاه که یوسف در ته چاه افتاد در گردنش بود، آن را

و از لطایف سخن آن که یوسف گفت: این پیراهن را نخست کسی به پدر برساند که پیراهن خون آلود مرا در روز اول به پدر رسانده، شاید آن گناه بزرگ با این عمل نیک بخشوده گردد. از این رو یهوذا آن را گرفت و از خوشحالی با خوردن هفت قرص نان، هشتاد فرسنگ راه پیمود و به کنعان رسید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

ظاهر آیه این است که کاروان یازده نفره کنعان - که شمعون رها شده از میثاقِ لَنْ اِبْرَحَ الْأَرْضَ و بنیامین نجات یافته از اتهام بردگی مصلحتی، یعنی بزرگ ترین و کوچک ترین برادر نیز در میان آنها بود - از مصر به سوی کنعان بیرون آمدند رها شده از همه آندوه ها خاصه مشکل سابقه دار و رنج آور گم شدن یوسف و ان شاء الله از ناله های جانسوز یعقوب از هجران او، و نجات یافته از بیم و ترس کیفر ستم هایی که از آنان بر عزیز مصر رفته بود که به واسطه عظمت روح و کمال انسانیت و مقام والای نبوت او بخشوده گردیده بود.

معنای آیه: و چون کاروان کنعان از آخرین نقطه شهر مصر جدا شدند، پدرشان یعقوب در کنعان در نزد کسان خود گفت: حقیقت این است که من الآن بوی یوسف را می شنوم اگر مرا به سفاقت و کم عقلی نسبت ندهید. گفتند: به خدا سوگند، تو در همان گمراهی دیرین خود هستی. یعنی در افراط در محبت یوسف و بنیامین دو کودک پرزحمت و بی سود، و مقدم داشتن آنها بر ده نفر مرد فعال و نان آور و این اندازه گریه بی سابقه در کیفیت و کمیت برای کودک.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: پس چون مژده رسان، نزد یعقوب آمد، آن پیراهن را بر صورت او افکند و او

بلافاصله بینا گردید. (مراد از بشیر در این جا محتمل است یهوذا فرزند بزرگ یعقوب باشد یعنی همان که پیراهن خونین یوسف را در روز اول پیش پدر آورد و از مرگ او خیر داد. و محتمل است شخص دیگری از برادران یا غیر آنها باشد که قافله کنعان او را جلوتر از خود برای رساندن مژده حیات یوسف و پیدا شدن و به سلطنت مصر رسیدنش فرستاده اند).

یعقوب گفت: آیا من به شما نگفتم که من از جانب خداوند، یعنی به وحی و الهام، آنچه را که شما نمی دانید می دانم؟

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ «۹۷» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ «۹۸»

تفسیر:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

کاروان یازده نفره مصر یعنی فرزندان یعقوب به کنعان رسیدند. آنها هرچند خبر بسیار بزرگ و مسرت بخش پیدا شدن یوسف و به سلطنت رسیدن او و دستور حرکت خاندان یعقوب به سوی مصر را آورده بودند، لکن اعضای کاروان به جز بنیامین، روشن شدن تمام ماجرای چهل ساله پشت پرده و حقایق تلخ آن ایام و بروز دروغ ها و فریب های کردارشان، آثار خجلت را در قیافه همه و عرق شرم را در پیشانی شان ظاهر کرده بود. از این رو پیش از آن که پدر یا غیر او چیزی بگوید، همگی یکصدا زبان به اعتذار گشودند.

معنای آیه: گفتند: ای پدر ما، برای ما نسبت به گناهان ما، از خداوند طلب آمرزش کن، که ما سخت خطاکار بوده ایم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی: یعقوب گفت: به زودی برای شما از پروردگرم طلب آمرزش می کنم، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۸۱

در اخبار آمده که: غرض یعقوب از تأخیر طلب غفران، درک ساعت های استجاب دعا بود، مانند سحرهای شب و شب های جمعه. و یا آن که می خواست بگوید مهلت دهید یوسفم را بینم تا نعمت حق کامل و وصل موعود حاصل گردد.

و یا آن که عمده ستم ها در سال های متمادی بر او رفته، بگذارید او عفو کند تا من نیز بگذرم.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

لغت و اعراب:

آوی إليه زیداً: او را در نزد خود جا داد. رَفَعَ آوی امر برفعهما. عرش: تخت بلند یا خصوص تخت سلطنتی. خَرَّ - از باب ضَرْب و نَصْر - به رو درافتاد. ضمیر له راجع است به یوسف.

بدو و بادیه: صحرا و بیابان. نَزَعَ الشَّيْطَانُ بینهما: فاسد کرد میانشان را و آنها را به جان هم افکند. لَطَّفَ اللَّهُ به و له - از باب نَصْر - به او توفیق داد و محبوبش را عطا کرد. و لَطَّفَ - از باب شَرَف - دقیق و رقیق شد.

تفسیر:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

ص: ۸۲

یوسف عزیز مصر، پس از اعزام برادران به کنعان و دستور کوچ دادن همهٔ خویشان خود به مصر که در حدود هفتاد نفر مرد و زن بودند، وسایل حرکت آنها را از کنعان به مصر از مرکوب و هزینهٔ سفر به وسیلهٔ مأموران انتظامی به سوی آنها گسیل داشت.

و پس از وصول آنها و آماده شدن خویشان یوسف، قافلهٔ عظیمی از کنعان به سوی مصر به راه افتاد. در نزدیکی مصر به احترام اقوام و خویشان عزیز مصر و خاصه به عنوان ورود خاندان نبوت از نسل ابراهیم خلیل، یوسف پادشاه مصر و مقربان درگاه و شخصیت های کشوری و لشگری تا چند فرسخی شهر به استقبال بیرون شدند و در خیمه ای که برای پذیرایی از واردین و عرض خیر مقدم و حصول ملاقات از فراق و هجران ممتد تهیه شده بود ملاقاتی گرم و تاریخی میان یعقوب و یوسف و میان یوسف و مادر و خاله و سایر خویشان انجام یافت. یوسف کسی را از نزدیک و دور خویشان خود نمی شناخت و از این رو مجلس ملاقات و معارفه بسیار شیرین و طولانی بود.

معنای آیه: پس چون مسافران بر یوسف وارد شدند، ابوین خود را در آغوش گرفت و آنها را در نزد خویش جای داد و دستور داد و گفت: همگی به خواست خداوند با امن و امان وارد مصر شوید.

مراد، امن از حوادث احتمالی نسبت به نزدیکان و مقربان ملک، و امان از قحطی و نارسایی در زندگی است.

ملاقات یعقوب با یوسف و سجده بر او

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا

ظاهر سیاق آیه این است که پس از حصول ملاقات ابتدایی در بیرون شهر، دستور ورود به شهر صادر شد و جمعاً وارد قصر سلطنتی شدند و همه در مکان هایی متناسب حال خود قرار گرفتند؛ ابوین و برادران یوسف را در محل پذیرایی خاصی وارد کردند و پدر و مادر را بر فراز تخت سلطنتی که جایگاه ملک بود به دستور او بالا بردند. و چون مجلس به این نحو آماده گشت، یوسف با لباس سلطنتی که بر نور و جمال و جلالش افزوده بود بر آنها وارد شد؛ همگی از دیدن آن فرّ و شکوه شگفت زده شدند، برپا ایستادند و در برابرش به سجده افتادند.

معنای آیه: و یوسف پدر و مادر خود را طبق دستور بر فراز تخت قرار داد، و چون وارد شد همگی برای او سجده کنان به رو درافتادند.

باید دانست که درباره این سجده و تصحیح جواز سجده به غیر خداوند که از پیامبری مانند یعقوب و نیز از همسر و فرزندان‌ش صادر شده اختلاف است. برخی بر آن اند که همانند سجده فرشتگان به سوی آدم و مردم به سوی کعبه بود، یعنی سجده برای خدا بوده لکن به سوی یوسف. و ارجح این است که سجده عبارت است از خضوعی خاص که حداقل آن رسیدن پیشانی شخص به زمین است در برابر شخص یا شیء دیگری؛ و در مفهوم این خضوع، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت مسجود له اخذ نشده، هرچند این نوع خضوع برای غیر خدا در شرع اسلام جایز نیست لکن کفر آور هم نیست، یعنی حرام فرعی است نه اصولی. و ممکن است سجده فرشتگان به آدم نیز از این قبیل بوده که به امر خداوند واجب شد. و ممکن است در شرع یعقوب هم نسبت به برخی موارد جایز بوده است.

وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

یعنی: و یوسف گفت: ای پدر، این خور و سجود دسته جمعی که انجام دادید تعبیر و تأویل خواب پیشین من است که خداوند آن را حقیقت بخشید؛ و پروردگارم بر من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد و تباهی افکنده بود همه شما را از صحرا به این جا آورد. حَقًّا که پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد احسان کننده و آنچه را بخواهد به دقت و حکمت انجام دهنده است؛ همانا اوست که دانا و باحکمت است.

در تفاسیر آمده که: مراد از صحرا این است که یعقوب در اطراف شام در صحرای فلسطین بود و با شترداری و گوسفندپروری زندگی می کرد. و برخی گفته اند: او در کنعان بود و پس از مدتی از بعثت بیرون آمد و بادیه نشینی را اختیار کرد و از آن جا بود که به دعوت یوسف به مصر رفت.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا
وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ «١٠١» ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَمُدِّيهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ «١٠٢» وَمَا أَكْثَرَ
النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «١٠٣» وَمَا تَسَأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «١٠٤»

لغت و اعراب:

فاطر: شکافنده، آفریننده. ذلك اشاره به مجموع قصه یوسف و مبتداست. من انباء خبر اول، نوحیه خبر دوم. انباء: جمع نباء،
خبر. اجمع امره و علی امره: تصمیم گرفت بر آن. و ضمیر علیه من اجر و ان هو راجع اند به انباء یا قرآن مفهوم از کلام.

تفسیر:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

ظاهر آیه این است که یوسف صدیق در آن حال که با والدین و ارحام خویش مشغول گفتگو و شمارش نعمت های
گوناگون خدا در حق خود بود، به ناگاه از آنان روی برتافت و به تمام وجود متوجه منعم آن نعمت ها شد، با او به مخاطبه
پرداخت و اشاره نمود که عمرم را سپری کردم و بهره ای وافر از نعمت بردم و اینک آماده ارتحالم.

معنای آیه: پروردگارا، حقیقت این است که مرا بهره ای وافی از ملک دادی (ملک مصر،

ص: ۸۵

یا سلطنت عرفی بر نفوس، یا ولایت و امامت و سلطه شرعی بر اموال و نفوس) و مرا از تاویل احادیث آموختی، یعنی از تعبیر خواب ها که در واقع احادیث فرشتگان به گوش شخص خوابیده است؛ یا احادیث پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها که احادیث فرشتگان از جانب خداوند است.

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

یعنی: ای آفریننده آسمان ها و زمین، تو خود سرپرست و یاور من در دنیا و آخرتی؛ مرا مسلمان بمیران و به نیکان و شایستگان لاحق گردان.

و این آخرین آیه از سرگذشت عجیب یوسف صدیق است که در ضمن صد و یک آیه تنظیم شده است.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

یعنی: این سرگذشت - قصه یوسف از آغاز تا پایان - از اخبار غیبی است که ما به سوی تو وحی می کنیم، یعنی از هیچ فردی و گروهی و کتابی فرا نگرفته ای. و هرگز تو نزد برادران یوسف هم نبودى آن گاه که به کارشان تصمیم جدی گرفتند و آن ستم را درباره او روا داشتند در حالی که پیوسته در مکر و فریب بودند، یعنی پیش از انجام مقصود در مقدمات و نقشه کشی آن و پس از آن در کتمان و پنهان داشتنش.

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و بیشتر مردم هرچند حریص بر ایمان و گرایش آنها باشی گرونده نیستند.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

یعنی: و تو هرگز از آنها بر بازگو کردن اخبار غیبی و ابلاغ این قرآن مزدی نمی طلبی - با این حال آنها از پذیرش آن سخت امتناع می ورزند - این قرآن جز تذکر و یادآوری برای جهانیان نیست. یعنی پس نمی توان در مقابل آن پاداش گرفت، زیرا چیزی که برای هدایت مجامع بشری و اتمام حجت بر آنها و بیدار کردن عقول آنها و اكمال صفات فاضله انسانی در روح آنها و زدودن رذایل اوصاف از نفس آنها و اعطای برنامه ای جامع برای تربیت فرد و مجتمع آنها و تعلیم اسرار نهفته جهان و علوم و معارف بی پایان الهی و آسمانی برای آنهاست سزاوار نیست در مقابل اجرت برخی از آنها قرار گیرد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾
أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

لغت و اعراب:

کأین مرکب از کاف تشبیه و «أی» به معنای کم خبریه است و تنوین آخرش به شکل نون ثابت مانده، و کأین من رجل یعنی چه بسیار مرد. کأین مبتدا و یمرون خبر آن و فی السموات و الأرض صفت است. أفامنوا، همزة استفهام بر فاء عاطفه مقدم شده، و استفهام برای تعجب است. غاشیه صفت محذوف است به تقدیر عقبه غاشیه.

تفسیر:

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

یعنی: و چه بسیار از نشانه ها که در آسمان ها و این زمین است و آنان بر آنها می گذرند در حالی که از آنها غافل و رویگردان اند.

مراد از «آیه» جنس است که شامل نشانه های وجود و عظمت و قدرت و جلال و جمال خداوند است، از مناظر عظیم و بهت آور آسمان از کهکشان ها و ستارگان ثوابت و سیار، و خورشید و ماه، و آثار و عجایب زمینی از محیط وسیع و دریاها و صحراها و کوه های سر به فلک کشیده و دره های در اعماق زمین فرو رفته، و انواع گیاهان و درختان و حیوانات.

و مراد از «مرور بر آنها» دیدن و توجه کردن و گذشتن است. و این مرور بر آیات زمینی گذرایی نظر و یا مرور خود انسان است، و در آیات آسمانی گذرایی و تبادل نظر و یا مرور

ص: ۸۷

خود انسان است به لحاظ آن که کره زمین که انسان در آن ساکن است در جو بی تناهی سیر می کند و از کرات و آیات جوی عبور می نماید.

شرک خفی اکثر مسلمین

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

یعنی: و بیشتر آنان - مشرکان و اهل کتاب - به خدا ایمان نمی آورند مگر در حالی که مشرک اند. یعنی در جنب اعتقاد به وجود مبدأ اعلی برای موجود دیگری نیز وجود استقلالی یا قدرت و سلطه و تصرف استقلالی قائل اند، مانند بت پرستان، و قائلین به بنوّت عَزْریر و عیسی بن مریم، و قائلین به دختران خداوند از فرشتگان، و معتقدان به ارباب انواع.

و این شرک، شرک اعتقادی و کفر آور است.

و محتمل است مراد از ضمیر «أكثرهم» اعم از کفار و مؤمنان باشد، و مراد از شرک مؤمنان شرک در طاعت باشد. یعنی بیشتر مؤمنان نیز همراه اعتقاد به خداوند، از دیگران نیز مانند شیطان های جنّی و انسی اطاعت می کنند. و اقلیت در مقابل این ها معصومان و صالحان اند که از طاعت غیر خدا می پرهیزند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس آیا آنها ایمن و خاطر جمع شده اند از این که عذاب فراگیری از عذاب های خدا به سوی آنها بیاید؟! یعنی عجیب است که چگونه ایمن اند! و عذاب فراگیر مانند زلزله، صاعقه، سیل، قحطی، بیماری های خطرناک گوناگون، هجوم دشمن، سلطه اشرا و غیره. و یا آن که آیا ایمن اند از این که روز قیامت ناگهان به آنها برسد در حالی که بی خبر و غفلت زده اند؟!

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۰۸» وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسْتَبِشُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمَّا دَارُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ «۱۰۹»

هذه اشاره است به دعوت به سوی توحید، أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ بِيَانٍ مَشَارًا إِلَيْهِ است. أنا تأکید است از فاعل أَدْعُوا، و مَنِ موصول عطف است به آن. نوحی إِلَيْهِمْ و من أهل القرى صفت رجال اند. أَفَلَا تَعْقِلُونَ عطف است به قل هذه سبیلی.

تفسیر:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرده جامعه بشری را از روی بصیرت و بینایی به سوی خداوند دعوت می‌کنیم، و خداوند منزّه و پاکیزه است از این که شریکی داشته باشد، و من هرگز اهل شرک نیستم.

مراد از «علی بصیره» این است که دعوت من بر پایه منطق و معجزات کافی و ارائه کتاب آسمانی و عرضه شریعتی باقی و خالد است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى

این آیه پس از بیان کیفیت دعوت پیامبر و یارانش که بر پایه بینش و اتقان دعوت و بدون پاداش است، در ذکر قواعدی است کلی با ایجاز تمام درباره رسالت پیامبران.

یعنی: و ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها و روستاها را که به آنها وحی می‌کردیم.

همه پیامبرانی که پیش از تو برای هدایت مجامع بشری مبعوث کرده ایم تنها این نیست که در انجام وظایف ابلاغ از کسی پاداشی نطلبیده اند، بلکه سنت سنیّ الهی طبق مصالح عالیّه نظام تشریح، بر این بوده که همه آنها مرد بوده اند نه از صنف زنان؛ انسان بوده اند نه از جنس فرشته یا پریان؛ شهری یا روستایی بوده اند نه از بادیه نشینان، تا با مردم خوش بجوشند و آزادانه اجتماع کنند، یکدیگر را خوب بشناسند و مأنوس شوند و همرنگ گردند تا مسئله ابلاغ و تربیت و تعلیم و تزکیه، نیکو انجام یابد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: ای پیامبر، آیا آنها یعنی مشرکان و مخالفان دعوت، در روی این زمین سیر نکرده اند تا بنگرند سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ یعنی عاقبت کفاری که دعوت پیامبران خود را نپذیرفتند و با آنها به ستیزه برخاستند مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی علیهم السلام که به بدترین عذاب های الهی گرفتار گشتند.

و بی تردید، خانه آخرت برای کسانی که تقوا ورزیدند نیکوتر و بهتر است؛ به آنها بگو:

آیا نمی اندیشید؟!

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا فَنَجَّيْنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا يَرُدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

لغت و اعراب:

حتیٰ إذا متعلق است به فعل مقدر مفهوم از کلام، به تقدیر «اولئك الكفار امهلوا حتىٰ». استیأس: نومید شد یا در شرف نومیدی قرار گرفت. ظنوا فاعلش مؤمنان به انبیاست. (۱) بآس: عذاب. قص الخبر - از باب نصر -: بازگو کرد آن را، و قصص مصدر به معنای مفعول است یعنی بازگو شده، و به لحاظ اطلاقش مرادف قصص - به کسر - می شود، و ضمیر جمع قصصهم راجع است به رسل یا به یوسف و خویشانش. ما کان یعنی

ص: ۹۰

۱- . احتمال دیگر این که فاعل ظنوا کافران و طاغیان باشد و بنابراین ترجمه آیه این است.

قرآن به قرینه مقام.

تفسیر:

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا

یعنی: خداوند به کفار و طاغیان در مقابل پیامبران گذشته مهلت می داد تا آن جا که پیامبران نومید می شدند، یعنی از نزول نصرت خود و شکست دشمن، و یاران و اصحاب آنها نیز گمان می کردند که به آنها دروغ گفته شده، یعنی از شدت امر و سختی کارزار در شرف این گمان قرار می گرفتند، یا برخی از آنها حتی گاهی اکثریت در چنین گمانی می افتادند. (۱)

سنت انتقام از همه مجرمان

جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنَجَّيْنَا مِنْ نَشَأٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

یعنی: در آن حال بود که نصرت ما فرا می رسید و کسانی را که می خواستیم، یعنی پیامبران و یارانشان، نجات می یافتند. و هرگز عذاب ما از گروه گنهکاران بازگردانده نمی شود. یعنی همان عذاب، کفار را فرامی گرفت و رد نمی شد.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ

یعنی: حقیقت این است که در سرگذشت و احوال پیامبران، و یا یوسف و خویشانش، عبرت و وسیله تبتّه و تذکر برای صاحبان عقل و خرد است. و این قرآن کلامی نیست که قابل جعل و افترا باشد. یعنی این همان است که اگر آدمیان و پریان گرد هم آیند و یکدیگر را تقویت و با هم تبادل نیرو کنند، نمی توانند یک سوره از آن را بیاورند.

وَلَكِن تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: ولکن این قرآن کتابی است که سراپا تصدیق و تأیید است نسبت به آنچه جلو دست اوست؛ یعنی از پیامبران گذشته و شرایع الهی و کتاب های آسمانی. و شرح و تفصیل است نسبت به همه چیز؛ یعنی از اموری که مورد نیاز بشر در ابعاد وجودی اوست از عقاید

ص: ۹۱

۱- که پیامبران از ایمان آوردن دشمنان نومید می شدند، و دشمنان نیز یقین می کردند که تهدیدهایی که توسط پیامبران صورت گرفته، دروغ بوده است.

قلبی و فضایل انسانی و فروع عملی و سایر علوم و معارف. و از این رو این کتاب برای مؤمنان سراپا هدایت و رحمت است.

و الحمد لله و له الشکر

عصر روز نیمه شعبان ۱۴۲۶ مطابق با ۸۴/۶/۲۹

ص: ۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر

المر

از حروف مقطعه است و درباره آن در سوره های گذشته سخن گفتیم.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

ص: ٩٣

تلک اشاره به آیات و مبتداست و آیات خبر است. والذی مبتدا و الحق خبر است. عَمِدٌ و عُمِدٌ: جمع عمود، یعنی ستون. استوی علی الشیء: مستولی و مسلط شد بر آن.

نشانه ها و نعمت های خدا

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، این آیه ها که در این سوره است آیات این کتاب و این قرآن کریم است. و ممکن است مراد، آیات تکوینی و نشانه های توحیدی باشد که در آفاق و انفس یعنی کرانه های جهان و نفوس بشر و سایر جانداران منتشر است. یعنی این نشانه ها که در جهان می بینی همه آیات تکوینی خدا در این کتاب هستی است که دلالت بر وجود و توحید و قدرت و علم و حکمت او دارند.

و آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده از وحی و کتاب آسمانی و احکام شریعت، همه حق و ثابت و درست است، ولكن بیشتر مردم ایمان نمی آورند. زیرا در آنچه به آنها عرضه می شود نمی نگرند و عقل و خرد را به کار نمی گیرند و وجدانشان در اسارت هوا و هوس است.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

یعنی: خدا کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که شما ببینید بالا برد و بنا نهاد.

مراد از سماوات کرات جوی است که مشاهده می شود، و محتمل است آسمان های هفت گانه به اصطلاح شرع باشد که حقیقتشان بر ما روشن نیست و همه آنچه ما می بینیم از ستارگان و کهکشان ها زینت نزدیک ترین و اولین آسمان است. و ظاهر آیه این است که قوام و ایستایی و حفظ آسمان ها به وسیله ستون های غیر مرئی است، یعنی نیروی جاذبه ای که حافظ همه و حاکم بر جمیع آنهاست.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

یعنی: خداوند پس از برافراشتن و بنا نهادن آسمان ها بر تخت خود مستولی گشت و مستقر شد. کنایه از این که بر اوضاع کشور وجود و همه مخلوقات که پدید آورده بود مسلط شد و همه را زیر نظر و تحت سلطه خود قرار داد. و خورشید و ماه را مسخر نمود به گونه ای که هر یک برای رسیدن به پایان مدت معین شده ای در حرکت و جریان اند، و پیوسته مشغول تدبیر امور آنهاست.

باید دانست که ذکر خصوص خورشید و ماه از میان کرات ثوابت و سیار به لحاظ این است که انسان مخاطب آیات و ساکن کره زمین عمدتاً در زندگی نیازمند این دو کره نورانی است که خدا آنها را تحت اراده خود مسخر تکوینی او کرده تا به وسیله حرکت های خاص و نورافشانی ها و تأثیرات جوئی، ساکنان زمین را یاری بخشند، و گرنه همه کرات و کهکشان ها و غیر آنها به نحو یکسان مسخر اراده بالغه خدایند.

و گفته شده: حرکت و جریان خورشید سیر مستقیم است هر چند سیر ماه استداره ای است. و محتمل است مضاف الیه مقدر کل، عام باشد، یعنی همه آسمان ها و خورشید و ماه در جریان اند تا انقضای مدت معین که قیام رستاخیز است.

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

یعنی: خداوند آیات آفاقی و انفسی را تفصیل می دهد.

آنها را به اشکال و هیئت های گوناگون و با شرح عملی و تفصیل تکوینی نشان می دهد، همانند کهکشان ها، ثوابت، سیارات، کره زمین، فصول چهارگانه، روزها و شب ها، انواع جماد و نبات و حیوان. و محتمل است مراد تفصیل آیات قرآنی باشد که به صورت های مختلف از سوره های بزرگ و کوچک، و آیه های دراز و کوتاه، و معانی و معارف مختلف و گوناگون در آورده عرضه می دارد.

چنین می کند شاید شما مکلفان به ملاقات و دیدار پروردگارتان یقین پیدا کنید. یعنی زندگی پس از مرگ را باور کنید، چه آن که معنای لقاء الله ورود روح به عالم برزخ و بعد از آن به قیامت و سپس به عالم ابدیت است که مراحل سه گانه لقاء الله است و به این حقیقت باید یقین کرد.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرُوعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِصِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

رواسی: جمع راسیه، کوه های ثابت و پابرجا. أعشاه الثوب: لباس را بر او پوشانید. و فی الأرض قطع خبر مقدم و مبتدای مؤخر. متجاور: هم جوار. أعناب: انگورها یا درختان انگور.

نخیل: خرماها یا درختان خرما. صنوان: دو درخت یا بیشتر که از اطراف تنه اصلی برویند.

أكل: میوه و هرچه قابل خوردن است.

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ

یعنی: و او کسی است که این زمین را گسترانید، یعنی پهن و وسیع و هموار و قابل حرکت و استفاده نمود، و در آن کوه های مرتفع و عظیم الجثه و ثابت و ریشه دار قرار داد. و نهرها روان ساخت، یعنی رودهای بزرگ و کوچک و وسیعی همانند دریا با اختلاف مبدأ جریان و منتهای آن با الوان و خواص مختلف. و از هر نوع میوه جات یعنی حاصل گیاهان اعم از بذر علفیات و حبوب و میوه جات، در آن دو جفت قرار داد، یعنی دو فرد مرکب از نر و ماده که مجموعاً جفت است.

ص: ۹۶

يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: و او همواره در روی این کره شب را بر روز می پوشاند.

هر روز نزدیک غروب در چشم ساکنان آن، شب را همانند چادری بر روی روز می کشد. و یا آن که از آغاز تابستان در عرض شمالی زمین که شب ها بسیار کوتاه است به تدریج ساعات شب را بر روز غالب می کند تا آن که در اول زمستان گویی ساعت هایی از شب را بر روز پوشانده است.

بی تردید، در این صنع عظیم و بزرگ، یعنی گسترش زمین، کوه های میخکوب شده، آب های روان، حاصل گیاهان، نشانه هایی است از وجود و توحید ذات و صفات خداوند برای کسانی که همواره در امر جهان می اندیشند. زیرا تدبیر و تأمل و تعمق در این نظام اتم حکم می کند که اجزای این دستگاه همه به هم متصل و تحت یک نظم و برنامه است و تدبیر و اداره آن را یک اراده نافذ با تدبیری متین و دقیق و غایت استحکام و اتقان انجام می دهد و آن خدای مقتدر علیم و حکیم است.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ

این آیه تتمه ای است از شرح حال زمین پس از گستردن و ایجاد صلاحیت ها در آن برای استفاده که دلالت بر قدرت تصرف و کمال تدبیر خالق آن دارد.

یعنی: و در روی این زمین قطعاتی است که در جوار یکدیگر قرار دارند.

مراد انواع مختلف قطعه های روی این کره خاکی است که دارای جوهره ها و اوصاف گوناگون است از زمین طیب و پاکیزه و شوره زار و لجن زار، مستعد و نرم و هموار و دره و کوه و سنگلاخ، خشک و بی آب و لم یزرع و سرسبز و پر آب و بابرکت، محکم و غیرقابل کاوش و نرم و قابل کشت، صالح برای بذر و نهال و ناصالح برای آنها.

وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرِ صِنَوَانٍ

یعنی: و نیز در روی زمین باغ هایی است از درختان تاک، و کشت و زرع هایی است گوناگون یعنی از سبزیجات، حبوب، میوه جات روی زمینی، خوراکی های زیرزمینی. و نیز درختان خرماست که برخی برخاسته از اطراف درخت اصلی است و برخی غیر آن یعنی اصلی و مستقل است.

يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفِضَ عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: همه آنها با یک آب سیراب می گردد در حالی که ما برخی از آنها را بر برخی دیگر در محصول برتری می دهیم. یعنی کشت و زرع و سبزیجات و حبوب و میوه جات، برخی را از حیث رنگ و بو و طعم و حجم و سایر اوصاف بر برخی دیگر برتری دارد.

حقیقت این است که در این نوع از آفرینش نشانه هایی است برای گروهی که تعقل می کنند، یعنی در نشانه های توحید و قدرت و حکمت آفریدگار.

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۵» وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ «۶»

لغت و اعراب:

ان تعجب به تقدیر «ان وقع منك عجب» یا «ان تعجب من شيء». فعجب قولهم خبر و مبتدأ است. أغلال: جمع غلّ - به ضم - زنجیر یا طناب و غیره که بر گردن یا دست بسته می شود. مثلات: جمع مثله - به ضم و فتح ثاء - عذاب و عقوبت. سيئه: بلیه و مصیبت. حسنه:

نعمت و خوشی دنیا. علی ظلمهم یعنی مع ظلمهم.

تفسیر:

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

یعنی: ای پیامبر، یا ای شنونده، اگر تو را از چیزی تعجب آید پس سزاوارتر برای تعجب گفتار آنهاست که به نحو استفهام انکاری می گویند: آیا چون ما پس از مرگ خاک شدیم،

ص: ۹۸

به راستی در یک آفرینش نوینی قرار می گیریم؟! یعنی چگونه می شود گوشت و پوست و استخوان انسان مبدل به خاک شود و دوباره زنده گردد و به صورت انسان در آید؟!

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: آنها هستند کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند کفرشان به خاطر آن بود که او را عاجز دانستند و گمان کردند علم و قدرت بیرون آوردن جسد از خاک را ندارد، در حالی که این عمل در قیامت نسبت به جسم نظیر آفریدن آن از زمین در دنیاست، و روح میت هم در خاک نیست و معدوم نشده، بلکه در عالم برزخ زنده و با ارواح سایر مردگان تا قیامت نگهداری می شوند.

و آنهایند که زنجیرها در گردن دارند. یعنی در دنیا زنجیرهای شرک و کفر و رذایل اخلاق و آداب و رسوم جاهلی باطل بر روان آنها همانند زنجیر بر گردن احاطه کرده است.

و یا آن که در آخرت زنجیرهای آتشین جهنم بر گردن آنها خواهد بود. و آنها اهل آتش اند و در آن جاودان اند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ

یعنی: و ای پیامبر، آنها پیش از آن که از تو حسنه بخواهند - نعمت و رحمت دنیوی الهی بطلبند - از تو می خواهند که به عذاب و عقوبت آنان شتاب کنی. (اشاره به این که چون پیامبر اسلام مشرکان را وعده عذاب آخرت می داد، می گفتند: آخرتی در کار نیست.

و چون وعده عذاب دنیوی می داد، به عنوان مسخره و استهزا تعقیب می کردند و می گفتند:

پس چرا نمی آوری؟) و این در حالی است که بر امت هایی پیش از آنها مثلاًتی گذشته است، یعنی عذاب های گوناگونی که سبب عبرت دیگران شود همانند مسخ شدن به صورت بوزینگان و گرازها، و رَجْفَه و زلزله و صیحه آسمانی و باران سنگ و بادهای مسموم و غیر آنها، و باید اینان عبرت گیرند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفَرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: و حقیقت این است که پروردگار تو برای مردم با این که آنها ستم می کنند، دارای مغفرت و بخشایش است. یعنی و از این روست که با وجود استعجال از ناحیه آنها، عذاب

نمی فرستد. و نیز حقیقت این است که خداوند شدیدالعقاب است. یعنی در موقع مقتضی و رسیدن آنها به حد کمال شقاوت و توافق حکمت و نظام اتم تشریح، عقوبتش سخت است، چنان که در ادعیه آورده از اهل بیت وحی علیهم السلام آمده است: وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْتَى وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

لغت و اعراب:

غَاضَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - ناقص شد. و غَاضَ الشَّيْءَ: ناقص کرد آن را. غیب و شهادت مصدر به معنای فاعل اند، یعنی غایب و حاضر.

تفسیر:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: چرا بر او یعنی محمد صلی الله علیه و آله از جانب پروردگارش آیه ای نازل نمی گردد؟ یعنی معجزه ای روشن دال بر توحید خدا و نبوت او. مرادشان این است که آنچه را از کتاب آسمانی و وحی و معجزات به او داده شده نمی پذیریم و منتظریم آیه و معجزه ای مانند ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی نازل گردد.

ای پیامبر، جز این نیست که تو منذری. یعنی وظیفه تو ابلاغ احکام الهی است که لازم آن بیم دادن مردم از غضب و عذاب خداوند است، و آیه و معجزه در اختیار خداست. و

ص: ۱۰۰

گویی اینان گمان می کنند که باید فرستاده خدا را قدرت مطلقه غیبی باشد که هر چه خود بخواهد بکند و هر چه مردم بخواهند بیاورد؛ و چنین گمانی خطاست.

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

یعنی: و برای هر گروهی هادی و راهنمایی هست.

این جمله اشاره است به قانون عام و حکم کلی و سنت الهی جاری در مجامع مکلفان جهان از آغاز خلقت تا پایان آن، طبق قاعده لطف، که باید پیوسته هدایتگری از جانب خدا به عنوان پیامبر مندر یا امام معصوم یا هادی دیگر، در میان جامعه بشری باشد؛ و طبعاً هر یک را بر حسب منصب و حال او حجت و برهانی اعطا می شود.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

یعنی: خداوند می داند آنچه را که هر ماده ای از انسان و غیر انسان بار می گیرد و آنچه را که رحم های آنها می کاهد و آنچه را می افزاید. یعنی جنین در شکم مادر را با تمام اوصاف می داند که مثلاً فرد است یا زوج، نر است یا ماده، تا مآل خلقه است یا ناقص، در دنیا عمر دراز می کند یا کوتاه، روزیش زیاد است یا اندک و بالأخره شغل، اولاد، اموال، ایمان، کفر، سعادت، شقاوت، حوادث جاریه او تا مرگ و غیره.

و هر چیزی در نزد او دارای حد و اندازه است. یعنی همه ذرات عالم هستی از کهکشان ها گرفته تا اجزای اتم ها از نظر حقیقت وجود و دوام و بقا و آثار و خواص، در علم ازلی او معین و در لوح محفوظ او مندرج و در مرحله تحقق خارجی اش معلوم است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ

یعنی: او دانای هر نهان و آشکار، و بزرگ و برتر است.

مراد از «غیب» هر چیزی است که از حواس ظاهری و باطنی انسان و هر صاحب حاشه ای پنهان است. و مراد از «شهادت» هر چیزی است که در مقابل حواس، حاضر و ظاهر است. پس چیزی نسبت به او غیب نیست؛ و غیب و شهود نسبت به غیر او امر نسبی است. و مراد از بزرگی او عظمت مقام و جلال است، و از تعالی او علو مقام و سلطه و استیلا و تفوق بر ممکنات است. و یا مراد از متعال آن که او برتر از این است که گنه ذاتش به اذهان مخلوق درک شود و یا به زبان او توصیف گردد.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ «۱۰» لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ «۱۱»

لغت و اعراب:

سواءً خبر مقدم، مَنْ أسرّ مبتدای مؤخر، و دو موصول بعد عطف اند بر موصول اول.

سارِب: راه رونده. معقب: پی گیر و دنبال کننده. ضمیر له و سه ضمیر مذکر دیگر به انسان برمی گردد، و محتمل است ضمیر اول به خدا برگردد. من امر الله، به تقدیر «من أجل أمر الله» است.

تفسیر:

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ

یعنی: مساوی است در نزد او کسی از شما که گفتار خود را پنهان دارد، یعنی در دل نگه دارد و نگوید، یا خصوصی بگوید و از عموم پنهان کند، و کسی که فاش کند و آشکارا گوید. زیرا سخن هر دو برای او مسموع به نحو تساوی است. و نیز مساوی است در نزد او کسی که در تاریکی شب پنهان گردد، و آن کس که در روز روشن پیمایندۀ راه باشد. زیرا او به همه چیز ناظر است و در نزد همه حاضر است.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

یعنی: انسان را یا خدا را برای انسان در طول حیاتش معقباتی است - فرشته هایی است - که او را از جلو دست یعنی پیش رو، و پشت سرش مراقبت می کنند و پیوسته او را

ص: ۱۰۲

به دستور خدا نگه می دارند. یعنی جسم او را از گزند و آسیب های دنیا و روح او را از شرور و مضرات شیطانی حفظ می کنند. و ظاهراً این فرشته ها غیر از فرشته های رقیب و عتیدند که حافظان و نویسندگان اعمال اند.

نقش ملت ها در سرنوشت خودشان

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

این آیه اشاره به یک حکم کلی و قانون عام است که سنت الهی در طول تاریخ بشری بر اجرای آن است، و آن این است که میان حالات روحی و نفسی ملت از عقاید و اخلاق و آداب و میان نعمت ها و رحمت ها یا مصایب و بلاها در محیط زندگی او روابط قطعی و تلازم به نحو علیت و معلولیت است، به گونه ای که بقا و زوال حالات نفسانی، تأثیر در بقا و زوال عوارض و حوادث خارجی دارد.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند آنچه را که گروهی واجد آن اند تغییر نمی دهد تا آن که آن ها آنچه را که در نفوس خودشان است تغییر دهند.

مثلاً وضع زندگی گروهی را که در سایه ایمان و عمل صالح در صحت و امنیت اند و اموال و ارحام و رفاه زندگی دارند، از آنها سلب نمی کند مگر آن که نفسیات خود را رها کنند و از عقاید و اعمال نیک دست بردارند. آن جاست که خدا نیز وضع موجود را تغییر می دهد. و یا آن که امتی که به واسطه طغیان و عصیانشان در وضع سخت زندگی و فقر و مرض و ناامنی قرار دارند، وضع حالشان را تغییر نمی دهد مگر آن که نفسیات خود را بزایند و حالات و آداب خود را اصلاح نمایند.

و البته این حکم نیز همانند سایر کلیات و عمومات، طبق علل و اسباب، موارد استثنا هم دارد.

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

یعنی: و چون خداوند به ملت و گروهی اراده بدی و عذاب کند - به اراده حتمی در مواردی که مقتضای عقاید و اعمالشان باشد - هرگز آن را برگشت نیست.

یعنی هیچ قدرتی توان رد آن را ندارد. و آن قوم را نیز غیر از خدا یاور و سرپرستی نخواهد بود.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

لغت و اعراب:

خَوْفًا و طَمَعًا هر دو مفعولُ له یریکم. رعد: صدا و غرّش ابر. صاعقه: آتشی که از تراکم ابرها تولید می شود. بحمده متعلق است به یسبّح به تقدیر «مقارناً بحمده». محال: مصدر مفاعله، فریبکاری و مکر.

تفسیر:

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ

یعنی: و اوست کسی که برق جهنده را از میان ابرها برای بیم و طمع به شما نشان می دهد. یعنی برای آن که از صاعقه و آتش سوزنده و تگرگ کوبنده و سیل ویرانگر آن بترسید، و به راه افتادن رودها و ذخیره شدن آب ها در زیر زمین و پشت سدها، و رشد گیاهان و درختان و وفور نعمت ها و ظهور برکت ها چشم طمع بندید.

و نیز اوست کسی که ابرهای سنگین را پدید می آورد. یعنی به وسیله تابش خورشید و ایجاد گرما و تصاعد بخارها ابرهای متراکم به درازا و پهنا و قطری فوق تصور در جوّ بالا- ایجاد می کند که به دقت اقیانوسی از آب تصفیه شده را در خود جا داده، حرکت می کند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ

یعنی: و غرّش ابرها او را تسبیح و تنزیه توأم با ستایش می کند. یعنی صدای رعد دلالت تکوینی و عقلی بر منزه بودن او از هر عیب و نقص دارد و بالملازمه او را توصیف تکوینی

به جلال و جمال و کمال می نماید، که چگونه فضا و هوایی در جو ایجاد کرده و آن را مملو از ابرهای مثبت و منفی ساخته و صدایی مهیب و آتشی عجیب در آن پدید آورده است.

وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ

یعنی: و فرشتگان نیز از بیم جلالش تقدیس می کنند. و خداوند صاعقه را به وسیله آن ابرها به اراده تکوینی روانه می کند، پس هر فرد یا مجتمعی را که بخواهد یعنی مستحق عقوبت بیند، به سبب آن مورد اصابت قرار می دهد.

وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

یعنی: در حالی که آنها، یعنی مشرکان مکه، درباره خداوند جدال و ستیز دارند. مراد این است که با این قدرت و عظمت و جلال خداوند، آنها درباره توحید و استقلال در ربوبیت او محاجه و ستیزه دارند و می خواهند بت های بی جان و ستارگان بی روح را در ربوبیت همتای او سازند. و مکر خدا شدید است. یعنی در مؤاخذه ناگهانی و در حال غفلت مجرمان که شبیه مکر و فریب است قوی است. یا در مقابله با مکر فریب کاران و باطل کردن حيله و فریب های آنان سخت و نیرومند است.

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَمَاءَهُ وَمِمَّا هُوَ بِئِالْغَيْهِ وَمِمَّا دَعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ «۱۴» وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ «۱۵»

لغت و اعراب:

دعوه الحق اضافه موصوف به صفت به تقدیر «الدعوه الحق». و الذين يدعون من دونه؛ مراد از موصول، بت ها، و فاعل يدعون مشرکان است، و فاعل لا يستجيبون نیز بت هاست، و لهم یعنی مشرکان. بَلَّغَ - از باب نَصَرَ - رسید. طَوْعًا: مصدر به معنای میل و رغبت. كَرِهَ:

ص: ۱۰۵

مصدر به معنای ناخواستن و مشقت. ضلال: جمع ظلّ، سایه. غدوّ: جمع غدوّه، اول روز.

آصال: جمع أصیل، عصر روز تا مغرب. بالغدوّ و الآصال متعلق است به یسجد.

تفسیر:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ

یعنی: دعوت به جا و به حق و عقلانی از آن اوست. تنها او را سزد که جامعه را به پرستش و عبادت خویش بخواند و چنین امری برای غیر او نسزد و زشت و ناروا و خلاف عقل باشد. و یا آن که دعوت قابل اجابت از آن اوست. بدین معنا که اوست که می تواند درخواست هر خواننده را بشنود و بداند و اجابت نماید و غیر او را این مقام و توان نیست.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

یعنی: و کسانی که مشرکان آنها را به جز خدا و به جای خدا به عنوان رب و شفیع و مقرب می خوانند از بتان و ستارگان و غیر آنها، هیچ گاه آن ها را اجابت نخواهند کرد. و داستان مشرکان نیست مگر مانند شخص تشنه ای که هر دو دستش را به زیر آب فرو برده و با کف های باز بیرون کرده باشد - یا کسی که هر دو دستش را از دور به سوی آب به عنوان درخواست از آب دراز کرده باشد - تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعوت کافران جز در گمراهی و تباهی نیست.

این آیه حاجت خواستن مشرک از بت را تشبیه می کند به درخواست تشنه، سیراب شدن را از آبی دوردست؛ که در مثال و ممثّل هر دو، استجابت غیرممکن است، زیرا مدعو جماد است، نه حاجت را درک می کند و نه توان اجابت دارد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

یعنی: و برای خدا و در برابر او هرکس و هر چیزی که در آسمان ها و این زمین است به میل و رغبت و به اکراه و اجبار، خود و سایه هایشان در بامدادان و شامگاهان خضوع می کنند.

باید دانست که سجده به معنای مطلق خضوع، دو قسم است: تشریحی اختیاری، و

قسم اول مختص به ذوی العقول است از فرشتگان و آدمیان و پریان. و حقیقت آن هر نوع خضوع و فروتنی است که مصداق روشن آن به سجده افتادن خاص طبق دستور شرع است، در برابر خدا از روی اراده و اختیار با درک عظمت و جلال او.

و قسم دوم اعم و شامل همه موجودات و آفریده هاست و حقیقتش امکان شیء و مسخر و رام بودن تکوینی آن در مقابل اراده خداست. و این قسم، اکراهی و طبیعی و تکوینی است.

و سجده سایه ها مختص است به اجرام سایه دار در هر کره ای از کرات باشد. و مراد این است که اعراض هم مانند جواهر قهراً رام اراده حقانند. و ذکر قید صبحگاه و شامگاه کنایه از دوام سجده و تسخیر اجرام است. و ممکن است قید خصوص سجده اختیاری تشریحی باشد و اشاره به نمازهایی که غالباً در اول روز به صورت نماز صبح و نافله آن، و در نیمه دوم به عنوان نماز ظهر و عصر و نوافل آنها انجام می یابد.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ «١٦»

تفسیر:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ

ظواهر آیات قرآن کریم دلالت دارد که مشرکان مکه، بلکه همه گذشتگان اهل شرک، منکر الوهیت خداوند و خالقیت اشیا نبودند و بت‌ها و غیر آنها را شریک در الوهیت و آفرینش اجزای عالم هستی نمی‌دانستند، بلکه آنها بت و غیر بت را شریک در ربوبیت و تدبیر و تربیت می‌دانستند با اختلاف عقایدی که داشتند و خداوند پس از اثبات آن که خلق آسمان‌ها و زمین و تدبیر آنها از آن خداست، در این آیه به پیامبر اسلام دستور می‌دهد که پرسش‌هایی را متوجه مشرکان کند و برخی را هم خود جواب دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، به مشرکان بگو: چه کسی رب آسمان‌ها و زمین است، یعنی تدبیر و تربیت آنها را بر عهده دارد؟ سپس خود بگو: خداوند. اشاره به این که این پرسش را جز این پاسخی نیست و اگر آنها ساکت اند به خاطر تعصب و عناد است.

سپس بگو، یعنی به عنوان انکار و استبعاد عقلی: آیا شما به جز خداوند و به جای او اولیا و سرپرستانی برای تدبیر و تربیت امورتان اتخاذ کرده‌اید که نسبت به خودشان مالک سود و زیانی نیستند؟! یعنی چه رسد به اداره امور یا جهان هستی. و این دو سؤال تتمه براهین عدم شریک در ربوبیت است.

و نیز بگو: آیا کور و نابینا و بصیر و بینا یکسان اند؟ اشاره به این که در مقایسه میان مشرکان و مؤمنان، اهل شرک به خاطر انکار براهین و بینات الهی نابینا، و مؤمنان به واسطه توجه به آیات تشریحی و تکوینی بینا هستند. و نیز آیا ظلمت‌ها و تاریکی‌ها با نور یکسان اند؟ اشاره به این که جهل و عناد و نادانی و اعتقاد به ربوبیت جماد و قداست آن، همه ظلمت است که مشرکان را فرا گرفته، و اعتقاد به مبدأ اعلی و ربوبیت و صفات جمال و جلال او نور است که مؤمنان دارند. و این دو سؤال مربوط به مقایسه میان مشرک و مؤمن و شرک و ایمان است.

و ای پیامبر، آیا آنها برای خداوند شریکانی قرار داده‌اند که آنها نیز در این جهان همانند آفریده‌های خدا، مخلوقات و آفریده‌هایی را آفریده‌اند که در نتیجه انبوه مخلوقات متراکم در صفحه وجود بر آنها مشتبه شده است؟ یعنی به خاطر این امر آنها طبق دلیل ائی به سوی شرک رفته‌اند؟!

یعنی: ای پیامبر، بگو: خداوند است که آفریننده همه چیز است، و اوست که یگانه و غالب و مسلط بر همه اجزای عالم است، و خود آنها اعتراف دارند.

مراد این است که بدین منطق بر بطلان عقایدشان پرداز که چگونه می شود عالم هستی با شرشر وجودش از آن خدای غالب و چیره و مسلط بر همه چیز باشد، ولی تدبیر و تربیت آن از آن جماداتی بی روح باشد که بهره ای از درک و توان و تدبیر ندارند؟!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ «١٧»

لغت و اعراب:

أودیه: جمع وادی، شکاف میان کوه ها و تپه ها که محل جریان آب است و بسا به معنای صحرا استعمال می شود. سالت
أودیه نسبت مجازی است نظیر جَرَى المیزاب. زبد: کف. رَبَا الشیء - از باب نَصَرَ - بالا آمد؛ رابی: مرتفع و بالا آمده. أوقد
النار: برافروخت آتش را. مِمَّا یوقدون خیر، زبد مبتدای مؤخر. فی النار حال است از ضمیر علیه. یضرب الله الحق یعنی مثل
الحق و مثل الباطل و یا آن که یثبت الحق و الباطل. جُفَاءً: آنچه سیل و دیگ جوشان از خود دور می افکنند. (۱)

ص: ۱۰۹

تفسیر:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا

یعنی: خداوند از آسمان - از ابرهای بالای سرتان - آبی نازل کرد به صورت باران و برف و تگرگ، پس رودخانه هایی بزرگ و کوچک هریک به اندازه گنجایش خود روان گشتند، پس سیلاب جاری کف های برخاسته بر روی آب را حمل نمود.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

یعنی: و نیز از آنچه در کوره ها برای به دست آوردن زینت و زیور یا وسایل زندگی بر آن آتش می افروزند کفی است مانند کف سیل. این گونه خداوند حق و باطل را ثبوت و تحقق می بخشد، حق را به ثبوتی پرسود و دائم، و باطل را به ثبوتی بی نفع و موقت. (۱) فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

این کلام در بیان وجه تشبیه در اول آیه است، بدین طریق که حال مشبّه به یعنی نزول باران و تصفیة فلزات را بیان می کند تا حال حق و باطل که مشبّه اند روشن گردد.

معنای آیه: اما آنچه کف است دور ریخته می شود و از بین می رود، و اما آنچه مردم را سود می بخشد در زمین باقی می ماند. یعنی همان گونه که کف، موجودی بی ارزش و بی سود است و دوام ندارد هرچند برتری جسته و در بالا- قرار گرفته است، باطل نیز چنین است، بی سود و بی دوام و برتری جو است. و همان طور که آب، موجودی پرنفع و ثابت در امکانه مختلف است، حق و حقیقت یعنی احکام آسمانی و معارف دینی نیز در هر عصری در قلب رسولان شریعت و در درون اهل دین و پیروان حق، ثابت و

ص: ۱۱۰

۱- . یا: این گونه خداوند حق و باطل را مثل می زند. حقایق، آب و فلزات اند و باطل ها کف های آنها.

باقی است. و این تشبیه از قبیل تشبیه امر مرکب به مرکب است. و خداوند مثل ها را این گونه می زند.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّيَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾

لغت و اعراب:

لَّذِينَ خبر مقدم، الحسنى مبتدای مؤخر. استجاب له: دعوت او را اجابت نمود. الحسنى صفت برای موصوف مقدر است یعنی «العاقبه الحسنى» یا «المثوبه الحسنى». افتدى به: او را فدا قرار داد.

تفسير:

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ

یعنی: برای کسانی که دعوت پروردگار خود را پذیرفته و اجابت کردند عاقبتی بهتر و پاداشی نیکوست.

مراد، اجابت دعوت خدا در سه بخش است:

اول خواسته های اصولی او که ایمان به وحی و کتاب آسمانی و شریعت است.

دوم خواسته های اخلاقی، که به فضایل نفسانی متصف شود و از رذایل اوصاف بپرهیزد.

سوم خواسته های عملی، که فروع احکام را پیاده کند. و پاداش نیکو توفیقات خاصه در دنیا و سعادت در آخرت است.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ

ص: ۱۱۱

الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

یعنی: و کسانی که دعوت او را اجابت نکردند - پیامبران او را رد کردند و عرضه های آسمانی آنها را انکار نمودند - اگر در آخرت سراسر آنچه در روی زمین است و مثل آن همراه آن برای آنها باشد، بی تردید، همه را فدیة می دهند، یعنی حاضرند همه را در راه نجات خود فدا کنند. آنها این حساب بدی خواهد بود، و جایگاه آنها دوزخ است و آن بد جای آرامشی است.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

استفهام انکاری است و آیه به منزله توضیح و تأکید آیه قبل است.

یعنی: پس آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت به سوی تو فرود آمده - وحی و کتاب و شرایع و معارف - همه حق و درست است، همانند کسی است که نابیناست، یعنی چشم دلش کور است و صحت و حقانیت گفتار و رفتار را درک نمی کند؟ جز این نیست که به فرق میان اینان و عاقبت نیک و بدشان صاحبان عقل و خرد متذکر می شوند.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ
 ﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى
 الدَّارِ ﴿٢٢﴾

اعراب:

الَّذِينَ يُوفُونَ مبتداء، و الَّذِينَ يَصِلُونَ، و الَّذِينَ صَبَرُوا عطف اند به آن، و جملۀ اولئك لهم عقبی الدار خبر آن، و یا سه جملۀ الَّذِينَ با صله ها صفت اولوا الالباب و جملۀ اولئك لهم مستأنفه است. أن یوصل تأویل به مصدر، بدل است از ضمیر به به تقدیر «أمر الله بوصله».

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

یعنی: کسانی که به عهد خدا وفا می کنند و هرگز پیمان نمی شکنند.

مراد از عهد خدا معاهده در پذیرش دین و شریعت و کتاب آسمانی است پس از آن که به وسیله پیامبران به آنها ابلاغ شده است. یا پذیرش توحید و اصول عقاید و احکام مستقلة عقلی است پس از آن که عقل سلیمشان طبق شهادت آیات آفاقی و انفسی بدانها داوری نموده است. و جمله «لاینقضون» اعم است و شامل پیمان هایی نیز می شود که اشخاص با نفس خویش می بندند، مانند صیغه عهد و نذر و قسم. و یا با هم نوع خویش می بندند، نظیر قراردادهای معاملی و نحو آن که میان مردم انجام می گیرد.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

یعنی: و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن با آن فرمان داده می پیوندند.

مراد از پیوستن، ایجاد روابط حسنه و پیاده کردن آثار آن است، مانند پیوند با مبدأ اعلی به اعتقاد و اذعان، و با فرستادگان او به پذیرش و طاعت، و با ارحام و بستگان به نیکی و وصلت، و با جامعه و مردم به معارفه و حسن معاشرت.

و آنها که از پروردگار خویش، یعنی از وعده عذاب او چه دنیوی یا اخروی، بیم دارند و آنها که از بدی حساب در آخرت می ترسند. مراد از بدی حساب، زیادتیر نوشتن گناه یا افزودن بر کیفر معین آن یا کم نمودن عدد حسنات یا کسر کردن از پاداش معین آنها نیست، زیرا اینها ظلم است و از ساحت اقدس خداوند دور است، بلکه طبق روایات اهل بیت وحی مراد از سوء حساب، استقصا و مدافه در مقام حساب است، بدین معنا که با آنان به عدالت رفتار شود و به همه گناهانشان به دقت رسیدگی شود و مسامحه و ارفاق و گذشت نباشد.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

یعنی و کسانی که به خاطر جلب رضای پروردگارشان صبر ورزیدند. مراد صبر در مراحل سه گانه است:

۱ - صبر در انجام واجبات شرعی و عقلی خود.

۲ - صبر بر ترک محرمات.

۳ - صبر در هنگام هجوم مصائب دنیوی.

و نماز را برپا داشتند، یعنی مواظبت بر خواندن آن کردند، یا آن را در میان جامعه رواج دادند. و از آنچه ما روزی آنها کردیم، یعنی از مال و جاه و دانش و فن و غیر آنها، در نهان و آشکار به نحو وجوب یا استحباب انفاق نمودند.

وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ

یعنی: و آنها که پیوسته به وسیله کار نیک، کار زشت را دفع می کنند.

گناهان خود را به وسیله توبه و پشیمانی یا به واسطه عمل های نیک پاک می کنند، نظیر مفادِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ [هود، ۱۱۴]، و یا گفتار و رفتار بد دیگران را به کلام زیبا و رفتار نیک خویش دفع می نمایند و یا ظلم و ستم دیگران را قلم عفو می کشند؛ آنها هستند که عاقبت این خانه از آن آنهاست، یعنی عاقبتی که محبوب خدا و موافق هدف اصلی خلقت و سکونت در دنیاست و آن بهشت و سعادت جاودان است.

و این جمله یعنی أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ خبر «الذین» در صدر آیه بیست و معطوف های هشتگانه اوست، و حاصل این است که: کسانی که به عهد خدا وفا می کنند، و پیمان نمی شکنند، و صلّه رحم مادی و معنوی می نمایند، و از خداوند بیم دارند، و از بدی حساب می ترسند، و برای رضای خدا صبر می ورزند، و نماز را برپا می دارند، و از روزی خویش انفاق می نمایند، و بدی را به نیکی پاسخ می دهند، عاقبت نیک این خانه از آن آنهاست.

باید دانست که ظاهراً اختلاف در تعبیر افعال نه گانه اولوا الألباب که شش تای آنها به صیغه مضارع و سه تای آنها به صیغه ماضی آمده برای تفنّن در عبارت است، و وجوه دیگر را باید از تفاسیر مبسوط طلبید.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ «۲۳» سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «۲۴»

لغت و اعراب:

جَنَّاتُ عَدْنٍ بدل است از عقبی الدار در آیه قبل. عدن: بقا و اقامت. سلام عليكم به تقدیر «قائلین». بما صبرتم متعلق است به عليكم یا به خبر «هذه» مقدر.

تفسیر:

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

یعنی: عقبی الدار که در آخرت نصیب صاحبان خرد و متصفان به صفت های نه گانه می شود، عبارت است از بهشت های اقامت، که خود آنها و هرکس که واجد صلاحیت است از پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن می شوند.

مراد از صلاحیت آنها صحت ایمان و تمامیت عقاید اصولی آنهاست هرچند در فروع عملی و جنبه های اخلاقی قاصر یا مقصر و گنهکار باشند، که به احترام این ارحام بخشوده می شود. و عبارت آیه شامل غیر عمودین (۱) و غیر همسر از سایر خویشان نمی شود. و محتمل است که این قسم از احترام یعنی بخشوده شدن گناهان و اذن در ورود به بهشت مخصوص این سه قسم باشد.

و فرشتگان نیز از هر دری بر آنها وارد می شوند.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

یعنی فرشتگان هنگام ورود به حضور آنان می گویند: سلام بر شما، این نعمت و

ص: ۱۱۵

۱- یعنی پدر و مادر و فرزندان.

این بهشت به پاداش شکیبایی شماسست، (۱) پس چه نیکو و زیباست سرانجام آن خانه ای که گذرانید.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ «۲۵» اللَّهُ يُبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ «۲۶»

لغت و اعراب:

الذین مبتدا و جمله اولئك لهم اللعنه خبر است. أن یوصل تأویل به مصدر، بدل است از ضمیر به. بسط: گشایش. قدر الشيء - از باب ضرب -: تنگ نمود آن را. فی الآخرة به تقدیر «فی جنب الآخرة» است. متاع: کالا و آنچه از مال دنیا قابل استفاده است.

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

این آیه در حق غیر مؤمن و ذکر اوصاف اوست، در مقابل فضایی که برای مؤمن ذکر شد که در تقابل، به دو صفت تصریح شده و در مقابل باقی اوصاف مؤمن، فسادانگیزی آنها ذکر شده است.

معنای آیه: و کسانی که عهد خدا را پس از استحکام و استواری آن می شکنند، یعنی اصول اعتقادی خود را که به واسطه عقل و قضاوت خرد و تأیید شرع و وحی آسمانی تحکیم شده به شرک و کفر و انکار نقض می کنند؛ و نیز آنچه را که خداوند به وصل و پیوند با آن فرمان داده، یعنی اموری که در آیه ۲۱ گفته شد، قطع می نمایند، و نیز در روی زمین

ص: ۱۱۶

۱- . یا: سلام بر شما، به پاس صبر و شکیبایی تان.

فساد برمی انگیزند، یعنی مردم را در عقاید به انحراف، و در اعمال به فسق می کشانند. و ممکن است مراد از افساد در این جا به قرینه تقابل، ترک اموری باشد که در آیه ۲۲ گذشت از صبر بر امور و برپا داشتن نماز و انفاق از روزی خدادادی در نهان و آشکار، و دفع سیئات به وسیله حسنات. آنها هستند که برایشان لعنت و طرد خدا ثابت است و بدی این خانه از آن آنها و نصیب آنهاست. یعنی عاقبت بد دنیا و کیفر گناهایی که در آن انجام داده اند در عالم آخرت آنها را فرا خواهد گرفت.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ

یعنی: خداوند است که روزی را در این جهان برای هر کس که بخواهد وسعت می دهد و تنگ می کند. مراد از روزی اعم از مادی و معنوی است. مادی مانند وسایل رفاه زندگی فردی و اجتماعی بشر از اموال و موجودات این کره؛ و معنوی مانند علوم و فنون فکری و حالات و ملکات روحی و سایر توفیقات معنوی. و جهت فراخی و تنگی روزی ممکن است درخواست اشخاص باشد، یا اقتضای کوشش و سعی عاملان، یا آثار و لوازم نظام اتم عالم هستی.

و مشرکان و کفار به زندگی این دنیا خوشحال شدند در حالی که زندگی دنیا در جنب آخرت جز بهره ای ناچیز نیست. اشاره به جهل آنها به دنیا و آخرت است و غفلت از این که بالا-ترین ثروت دنیا و کامل ترین برخورداری از آن در مقایسه با عالم آخرت همانند آن است که انگشت در اقیانوسی فرو بری و بیرون آوری و تری انگشت را با آن اقیانوس مقایسه نمایی.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ «۲۷» الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «۲۸» الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ «۲۹»

أناب: رجوع کرد. الذین آمنوا ی اول بدل است از من أناب در آخر آیه قبل. طوبی: مؤنث اطیب، واوش بدل از یاء است، یعنی پاکیزه تر. الذین آمنوا ی دوم مبتدا و طوبی لهم خبر آن است، و طوبی صفت موصوف محذوف است به تقدیر «الحیاه الطوبی». مآب: محل بازگشت.

تفسیر:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان و کفار مکه، می گویند: چرا بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه ای از جانب پروردگارش فرود نیامده؟!

مرادشان این است که ما معجزات محمد صلی الله علیه و آله حتی قرآن او را نمی پذیریم، بلکه باید معجزاتی قانع کننده همه بیاورد، مانند شتر صالح، عصای موسی، مائده عیسی و غیر این ها. و یا آن که چرا معجزات دلخواه و پیشنهادی ما را نمی آورد نظیر اموری که در اواخر سوره اسراء خواسته اند که مثلاً پاره ای از آسمان جدا شود و بر زمین افتد، یا خدا خود با فرشتگانش بیایند و در برابر ما صف بکشند، یا محمد خود به سوی آسمان بالا رود و نوشته ای از خدا بیاورد که همه بخوانند.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ

یعنی: بگو ای پیامبر: به یقین، خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند.

مراد این است که نازل کردن آیه و معجزه در اختیار خداست و هر نوع از معجزه را بخواهد طبق اقتضای حکمت و مصلحت و بر وفق حال پیامبر و ملت نازل می کند. و معنای گمراه کردن خدا این است که اگر کسی نپذیرد، او را به حال گمراهی خود رها می کند. و اما کسی که طبق استعداد فطری و حسن سریره پذیرفت، خدا او را هدایت می نماید، یعنی به مراحل کمالات انسانی پس از ایمان راهنمایی کرده، مشمول توفیقات خاصه قرار می دهد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

یعنی: آنها که به سوی خدا بازگشته و مشمول هدایت خاصه او شده اند کسانی هستند که ایمان آورده اند و پیوسته دل هایشان به یاد خدا آرام می یابد. آگاه باشید که به یاد خدا دل ها همواره آرام می گیرد.

اطمینان قلب با یاد خدا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

یعنی: کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، زندگی بسیار پاکیزه در دنیا و عاقبت و سرانجام نیک در آخرت برای آنهاست. زیرا کسی که واجبات دینی خود را انجام دهد و از محرمات الهی دور باشد طبعاً آلوده به پلیدی عقاید و اخلاق و کردار نیست و از این رو دلش را مأمون از خسران داشته و خود را به رکن وثیق غیب و مبدأ اعلی متکی نموده است، پس طبعاً زندگی برای او شیرین و عاقبت امر برای او امیدوارکننده است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَتَلَوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ « ۳۰ » وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَتَّبِعُوا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَبَّحُوا قَارِعُهُ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ « ۳۱ »

لغت و اعراب:

كذلك اشاره است به ارسال رسولان مفهوم از سیاق کلام. متاب مصدر میمی است یعنی رجوع، و یاء تکلم اش حذف شده. و لو ان قرآناً جواب شرط مقدر است قبل از بل لله الامر

ص: ۱۱۹

به تقدیر «لما اهدوا» یا «لما آمنوا». قرآناً قرآن عَلم شخص و تنوینش برای اعراب، یا اسم کلی و تنوینش برای تنکیر است، یعنی «کتاباً مَقْرُوءاً». بی‌اس یعنی یَعْلَمُ طبق لغت هوازن.

قارعه: حادثه و مصیبت کوبنده.

اختیاری و محال بودن ایمان کافران

تفسیر:

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَلُّوا عَلَیْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ

یعنی: ای پیامبر، همان گونه که پیش از تو پیامبرانی در میان امت‌ها و اقوامشان فرستادیم، تو را نیز در میان ملتی فرستادیم که پیش از آنها امت‌ها و اقوامی آمده و رفته‌اند، یعنی تو نخستین پیامبری نیستی که قومت تعجب کند و نپذیرد، نظیر قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاً مِنَ الرُّسُلِ [احقاف، ۹] بدین منظور که آنچه را به سوی تو وحی کردیم از آیات و سوره‌های قرآن و از احکام و معارف شریعت، بر آنها تلاوت کنی؛ و این ارسال در حالی است که آنها به خداوند رحمان کفر می‌ورزند.

و سوق این جمله برای تعجب است، و ذکر «رحمان» از میان صفات خداوند، اشاره به جهل و کفران آنهاست که خدایی را که رحمت و وسعه‌اش همه کس و همه چیز را فرا گرفته، نمی‌پذیرند.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

یعنی: ای پیامبر، تو خود در برابر کفر و انکار آنها آشکارا و به صراحت بگو: او پروردگار من است و جز او معبودی نیست، من بر او توکل نمودم و بازگشت من پس از مرگ به سوی اوست.

و این بیان یکی از راه‌های عقلایی اثبات مدعاست که چون طرف دعوا حق را نپذیرد و عناد ورزد، مدعی خود به مطلب اقرار کند و بر آن تأکید نماید.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا

یعنی: ای پیامبر، اگر این قرآن و یا هر کتاب آسمانی قابل تلاوت، این اعجاز از آن برمی‌آمد که کوه‌ها به وسیله آن از جای کنده شده و در هوا سیر داده می‌شد و یا کره زمین به

وسيله خواندن آن قطعه قطعه می گردید و یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته می شد، یعنی زندگان با آنان تکلم می کردند، باز هم قوم تو ایمان نمی آورند؛ چرا که هدایت قلبی و ایمان، معلول قطعی معجزه نیست، بلکه امر و فرمان به طور کلی از آن خداست. یعنی پس از ردّ ابتدایی دعوت پیامبر، ایمان آنها همانند سایر اجزای عالم هستی در تحت اراده حتمی خداوند است، اگر بخواهد اضلال می کند یعنی در همان حالش رها می کند، و اگر بخواهد هدایت می کند.

سنت مهلت داده شدن و پاره ای از احوال کافران

أَفَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی: پس آیا کسانی که ایمان آورده اند تا به حال ندانسته اند که اگر خدا بخواهد همه مردم را یکسره هدایت می کند؟ یعنی اگر خدا اراده حتمی نماید همه را جبراً و قهراً به سوی ایمان و عمل صالح رهسپار می سازد که احدی نتواند تخلف کند، ولی هیچ گاه خداوند چنین کاری نمی کند، زیرا انتخاب دین و هر عمل دیگر مکلف باید به اختیار انجام یابد، پس مؤمنان هم چنین ایمانی را از مشرکان توقع نداشته باشند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ

این کلام، وعده عقوبت پیاپی برای کفار مکه و حوالی آن و نزول پیاپی حوادث بد و مصیبت هاست پیش از رسیدن وعده عظیم الهی مانند بدر و غیره.

معنای آیه: و پیوسته به کسانی که کافر شده اند به خاطر آنچه کرده اند (از ردّ دعوت پیامبر اسلام و اصرار بر شرک و کفر و گناهان) حوادث و مصیبت های کوبنده ای می رسد و یا به نزدیکی خانه و مسکن آنها فرود می آید، مانند حمله ها و قتل و غارت هایی که مشرکان بیرون حرم دائماً گرفتار آن بودند و ساکنان حرم را نیز از پیامدها و ناامنی های آن می رسید و در اطراف مساکن خود می دیدند.

حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

یعنی: این حوادث بر آنها ادامه دارد تا آن گاه که وعده خدا بیاید و بی تردید، خدا خلف وعده نمی کند.

ظاهراً مراد از وعده، آمدن روز بدر است که خداوند صولت مشرکان را شکست و کمرشان خم شد به گونه ای که دیگر راست نشد و به نابودی آنها از جزیره العرب انجامید.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا قَلْبٌ سَمُوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصَيْدُوا عَنِ
السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

لغت و اعراب:

أملی له: مهلت داد به او. أفمن استفهام انکاری، من موصوله مبتدا، خبرش محذوف است به تقدیر «کمن لیس كذلك». قائم
على الأمر: مراقب و ناظر کار. أم بظاهر به تقدیر «أم تسمونهم بظاهر» است. شق الأمر - از باب نصر - سخت و دشوار شد. من
الله به تقدیر «من عذاب الله» متعلق است به واق، و من دوم زایده است.

تفسیر:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که عده ای از فرستادگان پیش از تو نیز استهزا شدند (یعنی قومشان آنها را در پاسخ به
دعوتشان استهزا کردند، رسالتشان را منکر شدند، شخصشان را به مسخره گرفتند و کتاب و شریعتشان را استهزا نمودند) در
نتیجه به کسانی که در برابر آنها کفر ورزیدند زمان ممتدی مهلت دادم. یعنی تا حجت بر آنها تمام شود و تا

ص: ۱۲۲

شاید توبه کنند. سپس آنها را اخذ کردم. یعنی به وسیله غرق در دریا و زلزله و باد سموم و سوزان و خسف زمینی و صیحه آسمانی گرفتار عذاب نمودم. پس چگونه بود کیفر و عذاب من؟! یعنی تعجب آور و سخت و فراگیر و عبرت زا و غیرقابل توصیف بود.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

یعنی: پس آیا آن کسی که مسلط و مراقب و ناظر به حال هر نفس و عمل وی است از بشر و غیر بشر، مانند کسی است که چنین نیست؟

مراد از قائم بودن خدا این است که هر نفسی تحت اشراف و احاطه علمی و توانی اوست و زیر نظر فرشتگان او که نگهدارنده و مراقب وجود اویند، و متصدی امور زندگی و نگارنده انفاس و حرکات و اعمال اویند و بالاخره قبض کننده روح او در پایان اجل اویند، و این ها همه در دنیا است و در آخرت قیام و مراقبت، بالاتر از دنیا است. و غرض آن که آیا خدای با این اوصاف قابل مقایسه با بت های جماد است که به دست بشر تهیه و ساخته شده اند؟!!

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ

یعنی: آنها برای خدا شریکانی قرار دادند. ای پیامبر، به آنان بگو: نام آنها را ببرید (یعنی آنها را معرفی و توصیف کنید و از کمالات مادی و معنوی آنها بگویید، و بی تردید در مقابل اسماء و اوصاف: الله، الحی، القادر، الخالق، العالم، السميع، البصیر و نظایر این ها جز اسم لات و هبل و عزی کمال و جمالی نخواهند گفت). آیا خدا را از آنچه در روی زمین سراغ ندارد یعنی از موجوداتی که شما آنها را می شناسید و خدا نمی داند، خبر می دهید و یا آن که آنها را به نام هایی ظاهر و بی محتوا می خوانید؟

بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

«بل» اعراض از سخن قبل است، یعنی: بگذریم از احتجاج و استدلال بر بطلان عقاید و زشتی کردارشان؛ در نظر کسانی که کفر ورزیده اند مکر و فریبشان آراسته شده است.

مراد، سران مشرکان است که اصرار آنها به طرفداری از بتان و تعظیم و تکریم آنها حتماً برای مشاهده حقیقت و کمالی در آنها نیست، بلکه برای حفظ ریاست و جاه و مالی است که از این ناحیه عایدشان می شود و این عمل در نظرشان نیکو و آراسته شده است.

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

یعنی: و همه آنان - سران شرک و تابعان آنها که فریبکاران و فریب خوردگان اند - از راه حق بازداشته شده و محروم اند (یعنی خدا آنها را پس از انکار دعوت پیامبر و ردّ دین و شریعت او، از توفیق به راه هدایت بازداشته و به حال گمراهیشان رها کرده). و هرکس را خدا در ضلالتش رها سازد هرگز برای او راهنمایی نخواهد بود.

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

یعنی: آنها را در زندگی دنیا عذابی است سخت، مانند قحطی ها و بیماری های گوناگون و ناامنی و وحشت اجتماعی و جنگ های قبیله‌گی و زنده به گور کردن دختران و بالاخره کشته و اسیر شدن در جنگ بدر و غیره. و بی تردید، عذاب آخرت سخت تر خواهد بود و هرگز آنها را از عذاب خدا نگهدارنده ای نیست. یعنی کسی را در برابر خدا توان حفظ آنها از عذاب های دنیا و عقوبت های آخرت نیست.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ «۳۵» وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ «۳۶»

لغت و اعراب:

مَثَلٌ یعنی صفت، مبتدأست خبرش محذوف است قبل از تجری به تقدیر «هو انه تجری»، (۱) اُكُلٌ: میوه، خوراکی. عُقْبَى: عاقبت و آخر شیء. الْكِتَابِ الف لامش عهد است اشاره به قرآن یا تورات و انجیل.

ص: ۱۲۴

۱- . یا: آنها تجری.

تفسیر:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا

یعنی: صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که همواره از زیر آن نهرها جاری می گردد، یعنی از زیر درختان آن. مراد از «مُتَّقُونَ» کسانی هستند که عقاید خود را سالم داشته و از کفر و شرک و انحرافات اعتقادی دوری جسته اند. و مراد از «نهرها» رودهای مختلف از انواع مایعات قابل جریان است که چهار قسم آن در آیه (۱۵) نظیر این آیه در سوره محمّد صلی الله علیه و آله ذکر شده است. میوه آن و سایه آن همیشگی است؛ زیرا خلودی که از اوصاف اصل بهشت است و صف میوه جات و سایه درختان آن هم هست.

تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ

یعنی: این بهشت، عاقبت کسانی است که تقوا ورزیده اند؛ یعنی عاقبت زندگی دنیوی آنهاست، و عاقبت زندگی کافران آتش است.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

یعنی: و کسانی که به آنها کتاب آسمانی دادیم، از آنچه بر تو نازل شده شادمان می شوند. مراد از «الذین» یاران و اصحاب پیامبرند که کتاب آسمانی قرآن را دریافت کرده اند. و ارجح آن که مراد عده ای خاص از احبار یهود و نصارا هستند که در زمان نزول این آیات در حبشه و در اطراف مکه می زیسته اند و کتاب تورات و انجیل در دستشان بوده و اسلام را پذیرفته بودند هرچند در میان کفر بودند که اینان به هر چه از احکام اسلام و سایر معارف قرآنی بر پیامبر اسلام نازل می شد خرسند می گشتند.

وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ

یعنی: و از احزاب برخی هستند که بعضی از کتاب تو را انکار می کنند.

مراد عده خاصی از مشرکین و یهود و نصارا هستند که تجمع و تحزب بر ضد پیامبر و مسلمین داشتند و برخی از آیات قرآن را انکار می کردند، نظیر مشرکان که آنچه در قرآن درباره بت ها و اثبات عالم آخرت بود منکر بودند؛ و یهود و نصارا که مانند نفی بنوّت عَزْریر و مسیح بود انکار داشتند. و گفته شده که آنها برخی از آیات را مانند قصص پیامبران

خاصه قصه یوسف پیامبر قبول داشتند هرچند نبوت پیامبر را نمی پذیرفتند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب

یعنی: ای پیامبر، بگو: جز این نیست که من امر شده ام به این که الله را بپرستم، یعنی ذات یگانه واجب الوجود جامع همه کمالات و بری از هر عیب و نقص را، و برای او شریک و انبازی قرار ندهم. من همواره جامعه بشریت را به سوی او دعوت می کنم، و بازگشت من هم پس از مرگ به سوی اوست.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ «۳۷» وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ «۳۸» يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «۳۹»

لغت و اعراب:

ذلك اشاره به کتاب آسمانی است که در آیه پیش گذشت. آنزنه مرجع ضمیر قرآن مفهوم از کلام است. حکماً مصدر به معنای فاعل است یعنی حاکماً. أجل: مجموع مدت تعیین شده برای چیزی، آخر مدت. کتاب به تقدیر «شیء مکتوب» است.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

یعنی: ای پیامبر، و همان گونه که به گذشتگان انبیا کتاب آسمانی دادیم، برای تو نیز کتابی فرو فرستادیم که حاکم و داور است و عربی است.

اما حاکم است برای این که شأن کتاب آسمانی شامل بودن بر دین و شریعت، و عمده

ص: ۱۲۶

هدف از انزال آن حکومت و داوری آن در میان مردم است که در تمام موارد اختلاف انظار در اصول عقاید و فروع احکام و سایر شئون زندگی بدان مراجعه کنند چنان که در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرموده: وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

و اما عربی است بدان جهت که سنت و طریقت خداوند درباره بعثت پیامبران بر این است که هر پیامبری را به زبان قوم خود برانگیزد، چنان که در آیه ۴ سوره ابراهیم علیه السلام فرموده: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ. علاوه آن که وسعت زبان عربی و رسایی بیان و توجه به نکات و رعایت شئون فصاحت و فنون بلاغت آن اعجاب آور و حیرت انگیز است.

تهدید پیامبر و لزوم پیروی اش از فرمان خدا

وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ

یعنی: و حتماً ای پیامبر، پس از آن که دانش به تو رسید - و علم به حقانیت کتاب و شریعت خود از ناحیه وحی و قضاوت خرد برایت حاصل شد -، اگر از هواهای نفسانی آنها پیروی کنی (یعنی درباره قداست بت ها و مقربیت و شفاعت و ربوبیت آنها، و بنوّت مخلوق برای خالق و شرکت ممکن با واجب در الوهیت به نحو تثلیث و غیره) هرگز تو را از جانب خداوند سرپرست و نگهداری نخواهد بود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که پیش از تو پیامبرانی فرستادیم (مراد فرستادگان خداست از زمان نوح که نخستین پیامبر مرسل بود تا زمان پیامبر اسلام. و طبق روایت های متواتر از اهل بیت وحی علیهم السلام عددشان صد و بیست و چهار هزار بوده، و اولوالعزم آنها یعنی صاحبان کتاب آسمانی حاوی شریعت و شریعت مستقله پنج نفر بودند) و برای آنها همسران و اولادی قرار دادیم.

یعنی همه آنها از جنس بشر و دارای همسر و زاد و ولد بودند نه از فرشتگان. و از این آیه، شرطیت مرد بودن پیامبران استفاده نمی شود، زیرا ممکن است الفاظ عموم مذکر به عنوان تغلیب باشد و کلمه «ازواج» هم هر دو صنف را شامل است.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

یعنی: برای هیچ پیامبری صحیح و درست نباشد که نشانه و معجزه ای بیاورد مگر به

اذن خداوند. مراد این است که اظهار معجزه برای رسولان، عقلاً ممکن نیست مگر به اراده تکوینی خدا، زیرا معجزه، تصرف در عالم وجود است به نحو خرق عادت و خارج از توان بشر. و این کلام، جواب درخواست کفار است که می گفتند پیامبر اسلام طبق خواسته آنها معجزه بیاورد.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

یعنی: برای هر مدت و زمانی نوشته ای است.

برای یکایک قطعه های زمان از ساعت ها و روز و ماه و سال و قرن ها، در لوحی از خداوند، چیزی از حوادث مطابق حکمت و مصلحت نوشته شده، و حوادث مانند مدت بقا و دوام موجودات عالم هستی و درازی و کوتاهی عمر هر فرد و نوع از حیوان و انسان و غیره، و قبایل بشرها و دولت هایشان و پیامبران الهی، و مدت نزول و بقای کتاب ها و شرایع آسمانی، و اوقات معین معجزات آنها، همه در لوح مزبور طبق مدت خود ثبت است، و از این رو پیامبران را نشاید در زمان ها و اوقات محدود تبلیغشان که طبق اقتضای صلاح زمان و مکان و امت مقرر شده، خلاف آن را بیاورند.

لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

ظاهر این آیه این است که خدا را دو قسم لوح است: لوح محو و اثبات، و لوح اصل و مادر که لوح محفوظ است. در لوح محو و اثبات همه حوادث جهان پیش از آفرینش آنها طبق اقتضای اصل علل وجودی آنها و به نحو لابل بشرط یعنی بدون قید و شرط، مندرج است. و این لوح است که در چشم انداز سران و مقربان فرشته ها و ارواح انبیا از احیا و اموات قرار می گیرد و گاهی هم از آن خبر می دهند. و لوح محفوظ آن است که در آن همه حوادث بر طبق علل تامه غیرقابل تخلف مندرج می گردد، و از مفاد این لوح احدی جز خداوند آگاه نیست.

معنای آیه: خداوند آنچه را بخواهد محو می کند و ثابت می دارد، و اصل و مادر کتاب نزد اوست.

یعنی اگر در زمان فعلیت وجود حوادث، در قیود و شروط شیء تغییری حاصل شد، شرطی مفقود یا مانعی موجود شد، خداوند حکم و مکتوب اولی را محو کرده، مقتضای

علت تامه را ثبت می کند. و اگر قید و شرطی خلاف اقتضای اولی پدید نیامد، خداوند همان اولی را ثابت می دارد. و طبعاً این لوح پس از محو و اثبات، مطابق لوح محفوظ می گردد که نزد خدا ثابت است.

باید دانست که از مصادیق روشنگر حال مورد، روایات بسیاری است که در باب صدقه و صلۀ رحم و ابواب دیگر احسان وارد شده، مانند: الصَّيْدَةُ وَ بَرُّ الْوَالِدِينَ وَ اضْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ يُحَوِّلُ الشَّقَاوَةَ سَعَادَةً، وَ يَزِيدُ فِي الْعَمْرِ، وَ يَقِي مَصَارِعَ الشُّوْءِ؛ وَ صَلَّةُ الرَّحْمِ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ. (۱)

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ « ۴۰ » أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ « ۴۱ »

اعراب:

إِنَّمَا نُرِيَنَّكَ «ان» شرطیه و «ما» زائده و نون تأکید ثقیله برای تأکید اتصال شرط به جزاست و جزای شرط محذوف است پیش از فَإِنَّمَا عَلَيْكَ به تقدیر «فلا يحزنك فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ».

تفسیر:

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ

یعنی: ای پیامبر، اگر ما برخی از آنچه را به آنها وعده می دهیم از عذاب های دنیوی پیش از آخرت، نشانت دهیم یا تو را قبض روح کنیم (و عذاب آنها را نبینی)،

ص: ۱۲۹

۱- . صدقه و نیکی به پدر و مادر و احسان به دیگران، شقاوت را به سعادت بدل می کند و عمر را افزایش می دهد و از حوادث ناگوار نگاه می دارد؛ و صلۀ رحم عمر را زیاد می کند.

تحقق وعیدهای کفار که خداوند به پیامبرش نشان داد شکست آنها در جنگ های متعدد در زمان حیات پیامبر بود، خاصه در جنگ بدر کبری و کشته و اسیر شدن سران مشرکان و فرار مفتضحانه بقیه آنها. و اما آنچه پس از رحلت او واقع شد، فتوحات مسلمین و همه پیروزی های آنها تا امروز است.

حکم خدا و مرگ و میر زمینیان

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ

این کلام تعلیل جزای شرط جمله قبل است. یعنی ای پیامبر، نباید نسبت به ندیدن وعیدهای مشرکان غمناک باشی، زیرا مشاهده شکست آنان و آثار پیروزی خود در ابلاغ دین و عرضه کتاب و شریعت، و فتوحاتی که در راه این هدف، تحقق می یابد جزء وظایف نبوت نیست.

معنای آیه: ای پیامبر، جز این نیست که آنچه بر عهده توست رساندن رسالت الهی است، یعنی به وسیله دعوت و بیان و منطق و برهان، یا به جنگ و جهاد ابتدایی یا دفاعی. و آنچه بر عهده ماست حساب آنهاست، یعنی حساب عقاید شرک آمیز و عمل های فسق آور و مقابله آنها با دعوت الهی و جنگ با خداوند و دین و کتاب او، و حساب کیفر دنیوی و اخروی آنها.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا

این آیه سوق شده برای هشدار و عبرت کفار از حوادث پس از وعده عذاب به آنها.

یعنی آیا آنها ندیدند که ما به سوی این زمین روی آورده، پیوسته از اطراف و کرانه های آن می کاهیم؟

مراد توجه اراده تکوینی خدا به سوی ساکنان مکلف این زمین است که همواره آنها را به انواع مرگ و میر می کاهد و کم می کند؛ بزرگان دین را که نعمت های عظیم خدایند از معصومان و عالمان و صالحان به تدریج از میان مردم می برد، و سلاطین جور و ستمکاران مسلط جامعه را به سزای ظلمشان می گیرد، و ملت های طغیانگر و نافرمان های دین و شریعت را به انواع عذاب ها مانند وبا و طاعون و بیماری های گوناگون و زلزله و طوفان صحرائی و دریایی نابود می کند.

و ممکن است مراد از نقص زمین گرفتن کرانه های خود زمین باشد که گاهی از دست ساکنانش می گیرد و به شکل بایر در می آورد، و یا از فرد یا قبیله یا دولتی می ستاند و نصیب دیگری می کند. و این آیه در معنا نزدیک است به آیه ۴۴ سوره انبیا علیهم السلام.

وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ

یعنی: و خداوند حکم می کند در حالی که هرگز احدی معارض و پس زننده حکم او نیست.

مراد، این است که درباره ساکنان این زمین به وسیله فرستادن پیامبران و شریعت، حکم تشریحی می کند، و در مورد اجزای عالم هستی و سراسر موجودات، به واسطه اراده حتمی خود حکم تکوینی می کند، و در هیچ مرحله احدی را توان رد حکم و عقب زدن فرمان او نیست.

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

یعنی: و او حسابرسی سریع است. در دنیا عمل های اعتقادی و فرعی آنها را به وسیله فرشتگان، به محض صدور، شماره کرده و پاداش و کیفرش را حساب می کند. و در آخرت نیز همه عمل ها را در یک محاسبه سریع اجمالی پیش از حساب تفصیلی علنی حساب می کند. پس او سریع الحساب در دنیا و آخرت است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ «۴۲» وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «۴۳»

تفسیر:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

ص: ۱۳۱

یعنی: و حقیقت این است، کسانی هم که پیش از آنها بودند (از مشرکان عصر نوح پیامبر و عصرهای پس از آن تا مشرکان مکه و اطراف آن) با پیامبرانشان مکر کردند، یعنی دعوت آنها را رد کرده، در صدد توطئه و فریب برای ابطال شریعت آنها و معارضه با پیروان آنها برآمدند، و ما همه مکرهای آنها را باطل کردیم و هدف رسولانمان را پیاده نمودیم، پس مکرها یکسره از آن خدا و زیر سلطه اوست. آنچه را هر نفسی کسب می کند از عمل های درونی و ظاهری، خدا می داند، و به زودی کافران، خواهند دانست که عاقبت این خانه از آن کیست.

مراد، آن که عاقبت این کره و تسلط و تصرف و حکومت بر سراسر آن بالأخره از آن بندگان صالح اوست، و عاقبت نیک اخروی آن که سعادت و بهشت جاویدان است نیز از آن آنهاست چنان که در آیات دیگر مذکور است.

علی (ع) عالم علم کتاب

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

این آیه که آخرین آیه سوره است ناظر به حال اولین آیه آن است که در اثبات رسالت پیامبر و رد منکر آن بود.

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان قریش می گویند: تو فرستاده خدا نیستی. بگو: خداوند بر این که گواه باشد میان من و شما کافی است.

یعنی شهادت قولی او که فرمود: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [یس، ۳ و ۴] و شهادت فعلی او به وسیله دادن منطق قوی و رسا و علم لدنی و کتاب آسمانی حیرت انگیز و فوق قدرت بشری، بر یک انسان امی مثل من، کفایت می کند. و این گفتار و استدلال، نوعی از استدلال است که عقلا پس از یأس از پذیرش و عناد طرف، انجام می دهند، و گرنه استدلال ابتدایی عقلایی و اقامه برهان و معجزه و اتمام حجت قبلاً انجام یافته است. پس توهم نشود که این استدلال به نحو دَوراست و پیامبر می خواهد رسالت خود از خدا را به رسالت خود اثبات نماید.

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

یعنی: و نیز کافی است در گواه بودن بر رسالت من، کسی که در نزد او علم کتاب است.

عده ای از مفسران اهل سنت گفته اند که مراد از کتاب در این جا تورات و انجیل است، و

مراد از موصول، ابن سلام یهودی یا غیر او از علمای یهود و نصارا هستند که کتاب تورات و انجیل در نزد آنها بوده است. و این قول مرجوح است، زیرا وجهه سخن در این آیات به مشرکان مکه است و تقابل و تعارض با یهود، در مدینه بوده. پس ظاهر حال و تأیید روایات متواتر از اهل بیت وحی علیهم السلام این است که مراد از «من عنده علم الکتاب» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پس محصل آیه پس از ثبوت شرکت علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام در تمام شئون ولایت عامه و امامت امت، این است که پس از شهادت خداوند، گواهی علی علیه السلام امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش که علم قرآن بتمامه بلکه همه کتاب های آسمانی نزد آنهاست، در اثبات رسالت پیامبر اسلام کافی است، هر چند کسی نداند و گواهی ندهد.

و صاحب تفسیر روح المعانی پس از نقل از محمد حنفیه و امام محمد باقر علیه السلام که مراد از موصول، علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفته: و لَعَمْرِي إِنَّ عِنْدَهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عِلْمَ الْكِتَابِ كَمَالًا، لَكِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - غَيْرُ مَرَادٍ. ولی علت عدم مراد بودن او را بیان نکرده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ

الر

از حروف مقطعه است و درباره آن در سوره های اول قرآن مانند بقره سخن گفتیم.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «١» اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ «٢» الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَنبَغُونَهَا
عَوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ «٣»

ص: ۱۳۵

کتاب خبر مبتدای محذوف است یعنی «هذا القرآن کتاب». إلی صراط بدل است از إلی النور. عزیز: مقتدر غالب و شکست ناپذیر. حمید به معنای حامد یا محمود یعنی ستایشگر و ستوده. اللّٰه الذی؛ اللّٰه عطف بیان است از العزیز. الذین یستحبون صفت کافرین در آیه قبل، استحبّه علی الشیء: او را دوست داشت و بر غیرش برگزید. صدّ عن الشیء: امتناع کرد از آن، جلوگیری نمود از آن.

نبوت و خروج از ظلمات

تفسیر:

کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

یعنی: این قرآن کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم - مجموعه آن را از علم ازلی خویش پس از طی مراحل بر قلب تو فرود آوردیم - تا مردم را از تاریکی ها به سوی نور به اذن پروردگارشان بیرون آوری.

یعنی عالم بشریت را از زمان نزول آن تا انقراض نسلش، از شرک و کفر و فسق به سوی توحید و دین وارد سازی. و مراد از «اذن» اذن تکوینی است یعنی به توفیقات خاص و یاری او که پیوسته شامل حال پیامبر ابلاغ کننده نور و امت پذیرای آن می باشد.

گفته شده: وجه آن که «ظلمات» جمع و «نور» مفرد آمده این است که مراد از «نور» هدایت است و هدایت های الهی همه تحت عنوان حق و از مصادیق حق است و حق یکی است هر چند شعب و مصادیقش متعدد باشد؛ از مبدأ واحد سرچشمه می گیرد و به مبدأ واحد بازمی گردد. و مراد از «ظلمات» امور باطل است که از هواهای نفسانی متعدد و متغایر و متفاوت سرچشمه می گیرد و وحدتی میان افراد و مصادیق آن نیست هر چند شیطان هم در آنها تأثیر داشته باشد، چنان که فرموده: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ [انعام، ۱۵۳].

یعنی: مراد از «به سوی نور» این است که مردم را به سوی راه خداوند مقتدر و ستوده ببری. یعنی به راه معنوی توحید و شریعت او که عبارت است از اصول عقاید حقّه و فضایل نفسانی و فروع عملی آسمانی و علوم و معارف قرآنی. و ذکر دو صفت عزت و ستوده خصال بودن حق در این جا برای این است که خداوند به اقتضای قدرت و عزتش خواهد توانست این کتاب و شریعت محتوای آن را در مجامع بشری به هرگونه که بخواهد و در هر زمان که اراده نماید پیاده کند، و به اقتضای صفات حمیده اش پذیراشدگان کتاب و دین را مشمول توفیق و یاری در دنیا و بهترین پاداش در آخرت قرار دهد.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

یعنی: مردم را وارد کنی به راه «الله» و ذات یگانه واجب الوجودی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است علاوه بر خود آنها از آن اوست، یعنی ملک حقیقی و مالکیت و حاکمیت مطلقه اش به دست اوست به ملاک آن که پدیدآورنده همه و حافظ و مدیر و فانی کننده همه در موعد مقرر اوست. و وای بر کافران از عذابی سخت در دنیا و آخرت.

الَّذِينَ يَشْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

یعنی: کفاری که زندگی این دنیا را دوست دارند و بر آخرت ترجیح می دهند، بدین معنا که از آخرت به کلی اعراض می کنند. و آنها پیوسته از پذیرش راه خدا اعراض و امتناع می ورزند و نیز مردم را از راه خدا بازمی دارند، و برای راه خدا کژی و اعوجاج می طلبند، یعنی می کوشند مردم را از راه اسلام به سوی عقاید باطل سوق دهند. و یا آن که سعی می کنند پذیرا شدگان را در اصول و فروع آن در شک و تردید افکنند و آن را منحرف و کهنه و غیرقابل عمل نشان دهند. آنان در ضلالت و گمراهی دور و درازی هستند، زیرا در دنیا از عقاید حقّه و فضایل نفسانی و کردار نیکو دورند، و در آخرت از سعادت و رحمت حق و مصاحبت نیکان و بهشت جاودان محروم اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ

یعنی: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان و لغت قوم خودش - مثلاً به قوم یهود موسی و هارون عبری زبان، و به قوم نصارا عیسای سُرّیانی زبان، و به قوم عرب محمّد عربی زبان صلی الله علیه و آله را فرستادیم - به خاطر آن که برای آنها روشن کند، یعنی بتواند رسالت خود و دین الهی و کتاب آسمانی را برای آنها به راحتی بیان نماید پس مراد از «قوم خود» ارتباط در نسب نیست، بلکه آشنایی کامل به زبان و آداب و رسوم و فرهنگ آنهاست.

باید دانست که مراد این است که ابتدای رسالت هر پیامبر به قومی باید به زبان آن قوم باشد و ارسال پیامبری عبری به نصارا و سُرّیانی به عرب و عربی به یهود نشاید. و اما توسعه و گسترش شریعتی از قومی به ملت و قومی دیگر مشروط نیست که به زبان آن قوم باشد، بلکه این امر تابع عمومیت آن شریعت است، و از این رو اسلام، سرایت شریعت مسیح را به ملت عرب امضا کرد و گسترش شریعت اسلام را به ملت های غیر عرب جهان جزو اهداف خود قرار داد.

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

یعنی: پس از آن که فرستاده خدا دعوت خود را ابلاغ نمود و اتمام حجت کرد، خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد راهنمایی می کند. یعنی کسی را که دعوت

پیامبران را رد کرد، به حال کفر و گمراهی رها می نماید و کسی را که پذیرفت و ایمان آورد، به مراحل کمالات بعدی دینی و انسانی، هدایت می کند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

یعنی: و او عزیز است، یعنی مقتدر و تواناست که برای مجامع بشری رسولانی لایق و واجد همه شرایط رسالت بفرستد و اهداف خود را در برابر هر قدرتی به وسیله آنان پیاده نماید. و حکیم است که همان گونه که در تدبیر و تصرف عالم تکوین، غایت دقت و حکمت را لحاظ کرده، در مرحله تشریح نیز همه مصالح و مفاسد و علل تشریح را ملحوظ دارد و بالآخره هر یک از مطیع و عاصی را بر پایه رحمت و حکمت، پاداش و کیفر دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

یعنی: و حقیقت این است که ما موسی را همراه آیات خود فرستادیم (مراد از آیات، معجزات متعدد و مشهور اوست که همه نشانه توحید، و دلایل صدق رسالت او و برادرش بود، مانند عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، من و سِیلوی، تورات گویا) و گفتیم که قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور در آور. یعنی از تاریکی های شرک و کفر و از آنچه زیر سلطه فرعون و قوم مشرک او از فساد عقیده و رذایل اخلاق و کبایر گناہانی که عادت داشتند، به سوی نور توحید و حقایق تورات و شریعت موسوی در آور.

وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ

یعنی: و آنها را به روزهای خداوند متذکر ساز.

مراد، انتساب روز از نظر خلقت نیست و گرنه روز و شب و ماه و سال و قرن و همه اشیا از آن اوست، بلکه روزهایی است که انتساب خاصی به او دارد، مانند روزهای شریف دینی و اعیاد مذهبی و ایام پیروزی حق بر باطل و شکست دشمنان حق، بلکه روز مرگ انسان و ورود به عالم آخرت.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

یعنی: به یقین، در این یادآوری نشانه هایی است برای هر کسی که بسیار شکیبیا و بسیار سپاس گزار است. زیرا کسی که در بلایا صبور و در نعمت ها شکور است از شنیدن ایام بلیات و مصائب و روزهای نعمت ها و رفاه عیش، بیش از دیگران متوجه

نشانه های توحید می شود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

لغت و اعراب:

و إذ قال متعلق است به «اذکر» مقدر. سامه الأمر - از باب نصر - کار را بر او تحمیل کرد.

یسومون و یذبحون و یستحیون حال اند از آل فرعون. سوء العذاب اضافه صفت به موصوف است. بلاء: امتحان و آزمایش. و إذ تأذّن به تقدیر «اذکروا» عطف است به إذ قال در صدر آیه قبل. تأذّن و آذن: اعلام نمود.

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود یادآور شوید آنگاه که شما را از دست فرعونیان نجات بخشید، که پیوسته عذاب های بدی را بر شما تحمیل می کردند (شما را به بردگی می گرفتند و به یکدیگر می فروختند و کارهای سخت از شما می کشیدند) و پسران شما را دسته جمعی سر می بریدند، و زن های

ص: ۱۴۰

شما را برای بردگی زنده نگه می داشتند، و در این امر برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

آری، چه آزمایشی سخت تر و شدیدتر از این که طایفه ای بزرگ در میان انبوه دشمنان خود به صورت متلاشی زندگی کنند؟! مردانشان به بردگی گروهی، و زنانشان به بردگی دیگری تقسیم شوند، نسل ذکورشان فردی یا دسته جمعی سر بریده و نابود شوند و دخترانشان بمانند و رشد کنند!

پیوند شکر با افزایش نعمت

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

این آیه خطاب به همه انسان هاست. یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد، اگر سپاس گزاری کنید بی تردید بر شما فرونی نعمت خواهم بخشید، و اگر کفران نعمت نمایید به یقین عذاب من سخت است.

مراد از اعلام خدا ابلاغ این مطلب است به بشر به وسیله پیامبران و شرایع آنها و به واسطه عقل و خردی که در آنها به ودیعت نهاده، زیرا عقل نیز بر این حاکم است که سپاس و اظهار عکس العمل نیکو در برابر نعمت کریم مطلق، سبب زیادی الطاف اوست و کفران نعمت، زشت و سبب استحقاق کیفر است.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٩﴾

إن تكفروا جواب شرط محذوف است به تقدیر «فلن يضر الله»، و فَإِنَّ اللَّهَ عَلَّتْ جِزَا و به جای جزاست. قوم نوح بدل است از الذین. أَرَابَ الرَّجُلُ: تردید کرد، أَرَابَهُ: او را به اضطراب افکند.

تبلیغ پیامبران و واکنش مردم

تفسیر:

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

یعنی: و موسی به قوم خود گفت: اگر شما و کسانی که در روی کره زمین اند همگی به خدا کافر شوید، یعنی توحید او را انکار کنید و پیامبران و شرایعش را نپذیرید، هیچ ضرری به خدا نمی زنید، زیرا خداوند غنی است یعنی بالذات بی نیاز است، نه از سپاس کسی سود می برد و نه از کفران کسی ضرر می بیند، و حمید است یعنی بالذات ستوده خصال است، خواه کسی او را بستاید یا نستاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ

یعنی: آیا خبر و سرگذشت کسانی که پیش از شما بودند برای شما نیامده؟ همانند قوم نوح و عاد قوم هود و ثمود قوم صالح، و اقوام و ملت هایی که پس از آنها آمده و رفته اند، که آنها را احدی جز خداوند نمی داند. یعنی شمار اقوام و نفوس و مساکن و زبان و معتقدات آنها و رفتار و کیفیت زندگی و سرگذشت دنیوی و سرنوشت حاکم بر آنها و پیامبران و فرستادگان الهی به سوی آنها و طاعت آنها از رسولان و مخالفت و نافرمانی آنها و حوادث جاری و نحوه نابودی آنها را جز خدا نمی داند.

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَقْوَاهِمُ

یعنی: آنها اقوامی بودند که فرستادگانشان همراه دلایل روشنی به سوی آنها آمدند،(۱) پس آنها دست هایشان را به دهانشان برگرداندند. محتمل است ضمیر جمع «هم» در هر دو مورد به رسل برگردد، یا ضمیر اول به کفار و دوم به رسل، یا هر دو به کفار برگردد.

ص: ۱۴۲

یعنی آنها در آغاز پاسخ عملی دادند و دست پیامبران خود را برگردانده روی دهانشان نهادند که خاموش! سخن نگویید و دعوت نکنید. و یا دست های خود را روی دهان رسل گذاشتند که بس! و یا آن که دست های خود را روی دهان خود نهادند و اشاره به رسولان کردند که ساکت! (۱) وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

یعنی: و پس از آن به صراحت گفتند که بی تردید، ما آنچه را که شما بدان فرستاده شده اید، یعنی از دین و شریعت و کتاب آسمانی، انکار می کنیم و مسلماً از آنچه بدان دعوت می کنید در شکیم، شکی که ما را در اضطراب افکنده است.

ظاهر سخنشان این است که دعوت و رسالت رسولان را بدون تحقیق و دلیل رد می کنیم و در مدعا و آنچه رسولان بدان می خوانند یعنی توحید در ربوبیت خدا، شک و تردید داریم. و جهت اضطرابشان این بوده که می گفتند: اینان دروغ می گویند و داعیه ریاست و جاه و مال دارند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)

تفسیر:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: رسولان آنها گفتند: آیا در خدا شک و تردید هست؟ یعنی نباید در وجود و

ص: ۱۴۳

۱- . یا: دست های خود را در دهان کرده، از خشم فشرده.

یگانگی و خالقیت و ربوبیت او نسبت به عالم هستی شک کرد، زیرا او آفریننده آسمان ها و این زمین است. یعنی تمام اجزای عالم وجود، آفریده او و بقا و دوام و اداره و تدبیر همه در تحت اراده اوست؛ بنابراین چگونه از مخلوقات او شریک او خواهد بود؟!

يَدْعُوكُمْ لِيُعْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

این کلام جواب انکار پیامبران و بیان این مطلب است که سنت خداوند جاری بر این است که همه موجودات قابل تکامل را در این جهان به سوی کمال مطلوب هدایت نماید و از آن جمله انسان است که همان گونه که مشمول هدایت تکوینی است باید مشمول هدایت تشریحی نیز باشد.

معنای آیه: خدا شما را دعوت می کند (یعنی به سوی دین و شریعت و کتاب آسمانی) تا در نتیجه از برخی گناهان شما درگذرد و در این دنیا شما را تا آخر مدتی که در علم ازلی خود و در لوح محفوظ برای شما معین نموده و نام برده، مهلت دهد و تأخیر اندازد تا کمال یابید.

ذکر برخی از گناهان اشاره به این است که بشر به طبع الحال هر چند از اهل بهشت باشد باید حداقل در دنیا کیفر بعضی از گناهان خود را ببیند. و حاصل آن که: دعوت می کند تا شما را در مدت محدود و پیش بینی شده تربیت کند و تکامل بخشد و گناهانتان را بزدايد و شما را صالح برای زندگی در جهان دیگر کند.

قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

یعنی: مخالفان رسولان الهی در جواب دعوت آنها گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید (به گمان این که پیامبر مبعوث از جانب خدا باید فرشته باشد که جنسی بالاتر از انسان است) که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند جلوگیری کنید! پس برای ما حجت و برهانی آشکار بیاورید، یعنی دلیل قاطعی بر صلاحیت بشر به رسالت الهی و برهانی بر امتیاز شما از میان ما. و این کلام دلالت دارد که آنها معجزات پیامبران گذشته را باطل و غیرقابل اثبات می دانستند.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾

تفسیر:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

آیه در پاسخ منکران رسالت بشر است و اثبات این که بشر می تواند رسالت از جانب خدا داشته باشد و شرطش انتخاب خدا از میان بندگان صالح خویش است.

معنای آیه: فرستادگانشان به آنها گفتند: آری ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولكن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می نهد، یعنی او را برای منصب نبوت و رسالت برمی گزیند و توان ارتباط با خود و فرشتگانش را به وی عنایت می کند و او را به همراه کتاب و شریعت و معارف مورد نیاز بشر می فرستد.

وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

یعنی: و هرگز ما را نرسد و نسزد و عقلاً ممکن نباشد که برای شما از خود معجزه و برهانی بیاوریم مگر به اذن خداوند، یعنی به اذن تکوینی او که حقیقتش عطا کردن معجزات و یاری نمودن در عرضه داشتن آن است. و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

یعنی: و ما را چه شده و چه مانعی در پیش است که بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان (یعنی راه های تکامل ما در عقاید و باورهای درونی و حالات و

صفات روانی و اعمال و کردارهای انسانی) هدایت کرده؟ و بی تردید بر همه اذیت و آزارهایی که بر ما وارد کنید صبر خواهیم کرد. یعنی در برابر ابلاغ دین الهی و اتمام حجت، همه توطئه‌ها و عکس‌العمل‌های ناروا و استهزا و عناد و فتنه و جنگ را از شما متحمل می‌شویم. و متوکلان باید بر خدا توکل نمایند.

حال و روز کافران در دو عالم

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ «۱۳» وَلَنَسْكَنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ «۱۴»

لغت و اعراب:

عاد للأمر و في الأمر: رجوع کرد به آن. (۱) و عاد فقيراً یعنی صار فقيراً. لنخرجنكم لام برای قسم است. ملت: طریقت و آیین. مقام: مصدر میمی به معنای قیام، و یا اسم مکان به معنای مقام و منزلت.

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

پس از آن که کفار در مقابل منطق رسا و معجزات روشن پیامبرانشان عاجز شدند، قصد توسل به زور کردند.

معنای آیه: و کسانی که کفر ورزیدند به پیامبرانشان گفتند: سوگند باد که شما را از سرزمین خودمان بیرون می‌کنیم یا آن که به کیش و آیین ما یعنی شرک و بت پرستی باز گردید.

ص: ۱۴۶

آوردن لام قسم و نون تأکید در هر دو فعل و واو تخییر، دلالت دارد که آنها را به یکی از دو امر مجبور کرده بودند: بیرون شدن از وطن یا انتخاب شرک. و مخاطب کفار در این جا پیامبران و پیروان آنهاست که از شرک به اسلام وارد شده بودند. و دعوت همه به بازگشتن به حال شرک برای تغلیب است(۱) و گرنه پیامبران سابقه شرک نداشتند.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ

یعنی: در نتیجه این رفتار مشرکان، پروردگار رسل به آنها وحی کرد که حتماً ستمکاران را هلاک خواهیم کرد، و بی تردید شما را در روی این زمین پس از آنها جا خواهیم داد. این وعده از آن کسی است که از مقام من بترسد، یعنی از قیام و تصدی من به امر جهان و تصرف و تدبیر من در شراشر عالم وجود که از آن جمله پاداش مطیعان و کیفر مجرمان است؛ و یا از مقام منزلت الوهیت و ربوبیت من،(۲) و نیز از وعده های عذاب من بهراسد.

باید دانست که ظاهر این آیه وعده خدا به رسولان گذشته است که همه ظالمان و ستمکاران را هلاک کند و آنها را در مساکن آنان ساکن سازد؛ و این وعید درباره مرسلین جز در موارد خاصی عملی نشده، پس مراد این است که خدا این وعده را به مرسلین نسبت به بقای سلسله آنها در جهان به عنوان امامت و ولایت جامعه بشری داده است و گویی خطاب به آنها فرموده: روزی خواهد آمد که همه ستمکاران روی زمین را هلاک کنم و شما را یعنی آخرین سلسله تان را به عنوان امامت در آن ساکن سازم، و آن آمدن مهدی موعود علیه السلام است که طبق تأیید و تصریح خود آیات قرآنی و روایات فوق تواتر و قطعی الصدور و الدلاله، ظهور می کند و ریشه ستمکاران را از روی زمین می کند و اهداف عالی نبوت و رسالت الهی را تحت عنوان دین اسلام و شریعت کامل محمدی صلی الله علیه و آله و ولایت و امامت الهی پیاده می کند. و جمله «ذلک لمن خاف مقامی» نیز اشاره به این مطلب است.

ص: ۱۴۷

۱- یا برای صیوررت و شدن است، یعنی همه باید دست از توحید بردارید و با ما هم آیین شوید.

۲- و یا از مقام و ایستادن خود در پیشگاه عدل من.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «١٥» مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ «١٦» يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ «١٧» مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَأَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ «١٨»

لغت و اعراب:

و استفتحو عطف است به فأوحى، و ضمير جمع راجع است به رُسل. استفتاح: طلب فتح و پیروزی و گشایش، داوری خواستن. خاب زید: محروم و مأیوس شد.

جبار: متکبر نافرمان. عنید: صاحب عناد و دشمنی. وراء الإنسان: پشت سر او، جلو روی او (ضد). صدید: چرک مخلوط به خون. تجرّع: جرعه جرعه و با زحمت نوشیدن. ساغ الطعام و الشراب: به راحتی از گلو فرو رفت. مثل الذين مبتدا، أعمالهم بدل از آن، کرماد خبر. رماد: خاکستر. عاصف: وزنده. ذلك هو الضلال اشاره است به مفاد تمثیل.

تفسیر:

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

یعنی: فرستادگان الهی پس از جواب رد و اظهار عناد مشرکان و بسته شدن راه از هر

ص: ۱۴۸

سو، استفتاح نمودند یعنی از خداوند طلب فتح و پیروزی و گشایش کار و یا از خدا درخواست داوری کردند. (۱) و در نتیجه هر متکبر نافرمان و عنود در برابر حق محروم و نومید گردید. یعنی در طول تاریخ به نزول عذاب های عظیم مانند غرق و صاعقه و صیحه و سنگباران هلاک شد و از رحمت حق محروم گشت.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ

یعنی: از پشت سر دنیای او جهنم است. (۲) مراد جهنم برزخ پس از مرگ و جهنم ابدی بعد از قیام رستاخیز است. و پیوسته در آن جا از آب صدید به او نوشانده می شود یعنی از مایعی که ماهیتش چرک و خون جاری شده از ابدان جهنمیان است.

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

یعنی: در دوزخ همواره از آب صدید، جرعه جرعه و به زحمت می آشامد و هرگز فرو بردن آن به راحتی برای او میسر نمی شود. و مرگ از هر جا به او رو می آورد، یعنی اسباب و علل مرگ از هر جای جهنم متوجه او می شود، مانند شعله های جدید و دودهای غلیظ و گزنده های داخل آتش و خوراک های اضطرابی و پوشاک های آتشین و تازیانه های زبانیه. (۳) و او در آن جا میت نیست، یعنی قابل مرگ نیست، بدین معنا که بیرون شدن روح از جسدهای اخروی پس از زنده شدن در قیامت ممکن نیست، و ازدواج و ارتباط نفوس با اجساد در آن روز طبق اراده حتمی خدا ابدی و دائمی است و از مسلمات عالم آخرت است. و پشت سر این عذاب ها (۴) او را عذابی شدید و غلیظ است. و نعوذ بالله.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ

یعنی: وصف حال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند - وصف حال اعمال خیر آنها، خواه عمل های قلبی نیکو و درست باشد و خواه عمل های فرعی مانند انفاق به

ص: ۱۴۹

۱- ممکن است فاعل استفتحوا کفار باشند، یعنی کفار درخواست حکم نهایی و عذاب خدا را نمودند.

۲- یا در پیش روی او جهنم است.

۳- زبانیه: مأموران آتش و عذاب دوزخیان.

۴- یا: و پیش روی آن کافر.

مستمندان، معالجهٔ بیماران، عمران و آبادی های قریبی، (۱) ابتکارات در راه راحتی بشر، شناخت اقسام دردها و اکتشاف انواع درمان ها و غیره - مانند خاکستر نرمی است که بادی تند در روزی طوفانی، سخت بر آن بوزد، یعنی طبعاً تمام آن را در هوا منتشر کرده، نابود می سازد.

لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ

یعنی: آنها در آخرت به چیزی از آنچه در دنیا کسب کرده بودند دست نخواهند یافت.

تشبیه عمل های خیر به خاکستر از قبیل تشبیه معقول به محسوس است، و وجه تشبیه این است که همان گونه که خاکستر در مقابل باد شدید منتشر و نابود می گردد، عمل های خیر آنها در آخرت نابود و بی اثر است. و ظاهر کلام این است که تأثیری در تخفیف گناه هم ندارد چنان که فرموده وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا [فرقان، ۲۳].

باید دانست که توهم شده این گونه محرومیت در آخرت خلاف عدل الهی است.

جواب این است که انسان هر عمل خیری انجام دهد اغلب مقدمات و ابزارها از جانب خداست حتی فکر و اعضا و نیروهای بدنی، و اگر چیزی از آن اوست پاداش آن را در دنیا می گیرد از شهرت و نام نیک و احترام و غیره. علاوه آن که پاداش در جایی است که عامل، کار را برای پاداش انجام دهد، در حالی که منکر خدا یا معاد، کار را برای پاداش اخروی نمی کند، علاوه آن که نعمت هایی که خدا در دنیا به آنها داده از پاداش عملشان بیشتر است، مضافاً بر این که طبق ادلّه قطعی، خداوند پاداش اخروی را که همه ملک اوست مشروط به ایمان درست نموده و کافر به شرط عمل نکرده، پس استحقاقی در کار نیست.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

یعنی: این رقم بطلان و هدر رفتن اعمال، گمراهی دور و دراز است.

چه گمراهی برای انسان بالاتر از این است که به گونه ای راه را گم کند که همهٔ حسنات عمرش را در عالم جزا بدون پاداش و همهٔ سیئاتش را ثابت بیند؟!!

ص: ۱۵۰

۱- . یعنی قربةً الى الله.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ «١٩» وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ «٢٠» وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْنُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبْرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ «٢١»

لغت و اعراب:

عزیز: مقتدر شکست ناپذیر. بَرَزَ - از باب نَصَرَ - ظاهر شد. مراد از فعل های ماضی پنجگانه در این آیات، مضارع است که برای محقق الوقوع بودن حوادث آخرت به صورت ماضی ذکر شده اند و نظیرش در این کتاب کریم زیاد است. لام لله تعلیل است یعنی لِأَمْرِهِ أَوْ لِحَسَابِهِ. أغنى عنه المرض: دور کرد از او مرض را. محیص: مصدر میمی یا اسم مکان است یعنی گریز یا گریزگاه. سواء علينا سواء خبر مبتدای محذوف، و جمله أجزعنا تا آخر آیه مفسر آن جمله است، به تقدیر «الأمران متساویان لنا» ای جَزَعْنَا و صَبْرْنَا غیر نافع.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

آیات زیر سوق شده برای بیان این که آفرینش جهان بر پایه حق و برای هدفی والا است و زودا که همه جهانیان در عالم دیگری گرد آیند و از حالات یکدیگر آگاه شوند، مؤمنان سعادت جاوید یابند و کافران گرفتار شقاوت ابدی گردند.

ص: ۱۵۱

معنای آیه: آیا ندیدی که خداوند، آسمان ها و این زمین را به حق آفریده؟

مراد از رؤیت در این جا به قرینه متعلقش رؤیت قلب است، یعنی علم و یقین. یعنی آیا به واسطه هدایت و بیان شرایع الهی و قضاوت روشن عقول، علم پیدا نکردی که خداوند، آسمان ها و زمین را به حق و درستی و غرض عقلانی و هدف والایی آفریده است؟ و آن هدف این است که مخلوقات ذوی العقول و مکلف خود را در این جا جا دهد و به وسیله فرستادن پیامبران و انزال کتاب های آسمانی و عرضه شرایع، آنها را در مکتب انسانیت تربیت کند تا صلاحیت زندگی در عالم دیگر را پیدا کنند.

حال شیطان و کافران در آخرت

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

یعنی: اگر بخواهد همه شما انسان های ساکن روی زمین را از بین می برد و آفریده نوینی در صفحه وجود پدید می آورد. مراد این است کسی که دستگاه با عظمت هستی را آفریده، در صورت نافرمانی بشر، از میان برداشتن او و آفریدن خلقی دیگر برای او آسان است، خواه آن پدیده نو از نوع و صنف او باشد یا از پریان یا از فرشتگان یا نوعی مغایر همه. و این قسم اعدام و ایجاد بر خداوند دشوار یا غیرممکن نیست؛ چنان که فرموده: مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ [لقمان، ۲۸].

وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا

یعنی: در روز قیامت آنها همگی به امر خدا و برای حساب در پیشگاه خدا ظاهر می گردند.

کلمه «جمیعاً» شامل همه انسان هاست از نخستین مخلوق تا آخرین فرد از نسل آنان که همه از قبر خود پس از حلول روح برزخی بیرون آمده، در محضر خداوند حضور می یابند، و این حضور اختصاص به بشر ندارد، بلکه همه پریان و شیاطین و فرشتگان و حیوانات اهلی و وحشی را هم شامل می گردد.

فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: پس از حضور مردم در پیشگاه خداوند، ضعفا یعنی کسانی که در طول تاریخ بشری در میان جامعه در ابعاد مختلف فکری و مالی ناتوان شده اند، در خطابی به مستکبران و طاغیان بشر در دنیا (از قبیل شاهان ستمگر و علمای سوء و مدعیان نبوت و

امامت و مخترعان دین و مذهب و همه انسان هایی که دیگران را به زور و قدرت یا به فریب و خدعت پیرو خود کرده بودند) می گویند: بی تردید، ما در دنیا پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟

قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ

یعنی: مستکبران و طاغیان در پاسخ ضعفا می گویند: اگر خداوند، ما را در دنیا هدایت می کرد، یعنی هدایتش در ما اثری داشت، ما نیز در آن جا شما را هدایت می کردیم (یعنی ما در آن جا به اختیار خود راه شقاوت گزیدیم و شما نیز به اختیار خود پیرو ما شدید و حال، همه به اقتضای عدل الهی مستحق کیفر شدیم) و اکنون دو کار یعنی جزع و فرع یا سکوت و شکیبایی، بر ما یکسان است، یعنی خواه ناله و بی تابی کنیم یا صبر و شکیبایی، راه گریزی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲۲»

تفسیر:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ

یعنی: شیطان پس از آن که در روز قیامت کار تمام شد می گوید...

مراد از شیطان سخن گو در این جا شیطان بزرگ و ابلیس ابالسه است که همه شیطان ها از آغاز آفرینش آنها تا پایان، کار اغوای جهانیان را زیر نظر و مدیریت او انجام داده اند، و

ص: ۱۵۳

اغوای کلی، منسوب به او و اغوای خاص، مربوط به اتباع و زیردستان اوست. و مراد از تمام شدن امر، کارهای قیامت است از اجتماع برانگیخته شدگان و دریافت نامه های عمل و امر عظیم قضاوت خداوند در اختلافات میان انواع ذوی العقول از انسان ها و پریان و شیاطین و میان اصناف و افراد هر نوع، و روشن شدن تکلیف بهشتیان و جهنمیان و اعرافیان، و روانه شدن همه آنها به مقرّ معین خود و بالأخره اجتماع اصناف دوزخیان در دوزخ، که ظاهراً سخنانی شیطان رجیم در محفل اشقیای عالم در این هنگام و در این مکان است در مقابل خطبه های پیامبر اسلام و برخی دیگر از معصومان در محفل سعادت جهان در محشر و در بهشت برین. و محتمل است که این گفتار شیطان در صحنه قیامت باشد.

إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ

این جمله تا آخر آیه سخن شیطان است شامل چند مطلب صحیح و حساس و اعتراف به باطل و دروغ بودن همه وعده ها و القائنات خود در افکار بشری از ابتدای تعلق تکلیف تا انتهای آن هرچند قدرت اجبار و اکراه نداشته، که باید به این امور در نخستین روز خلقت بشر و دعوت به سجده در برابر او اعتراف می کرد و تسلیم می شد و آن انبوه اجتماع طاغیان را در جهنم گرد نمی آورد.

معنای آیه: بی تردید، خداوند در دنیا به شما وعده داد وعده حق و درست، و من به شما وعده دادم و تخلف کردم.

مراد از وعده خدا این است که پس از این جهان عالم دیگری است و هر کس در این جا دین و کتاب او را بپذیرد و پیاده کند در آن عالم بهترین پاداش ها را به دست می آورد، و اگر رد کند و انکار نماید عذابی دردناک نصیبش می شود. و این وعده را به وسیله پیامبران مرسل و کتاب و شریعت آسمانی و به عقل و خرد به بشر رسانید. و معنای «وعد الحق» این است که همه شما که از زندگی دنیا تا این جا این راه را پیمودید، به نحو علم یقین و عین یقین دیدید که وعده ها یکایک حق و درست و صحیح بوده و از هیچ کدام تخلف نشده است.

و معنای «و وعدتکم فأخلفتکم» این است که و من هم به شما وعده دادم که نه آخرتی

هست و نه قبر و برزخ و قیامتی و نه حساب و کتابی و نه پاداش و کیفری، و گفتم که اگر فرضاً باشد در آخر عمر توبه می کنید و اگر نشد در قیامت شفاعت هست؛ و بالأخره هر کسی را به تناسب فکرش وعده می دادم و همه را تخلف نمودم، زیرا حال به عین الیقین می بینید که همه وعده های من قابل تخلف و فریب و دروغ بوده است.

وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

یعنی: و در دنیا مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز آن که شما را دعوت کردم و شما اجابت نمودید.

حاصل این است که شیطان تسلط اجباری بر مکلف ندارد و نمی تواند او را در اراده مجبور کند، لکن می تواند از دریچه دل او القای وسوسه نماید، مانند القائات انسان ها به یکدیگر، و با القاء استدلال نماید و راهنمایی کند و یا گناه را در نظرش ثواب سازد و بد را زیبا جلوه دهد. و به هر حال استقلال اراده او باقی است و می تواند گوش ندهد. لکن ممکن است مکلف در آغاز به اراده خود مطیع او گردد و پس از مدتی طبعاً و قهراً در اختیار او قرار گیرد، و این هم در واقع تبعیت اختیاری است.

فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّ حَيٍّ

یعنی: پس امروز و در این مکان مرا ملامت و سرزنش نکنید و نفس خود را ملامت کنید (زیرا عقلاً انسان را نرسد به کیفر کرده اختیاری خود دیگران را توبیخ و سرزنش نماید) و حال نه من توان آن را دارم که به فریاد شما برسم و شما را یاری کنم و نجات دهم و نه شما فریادرس و نجات دهنده من هستید.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: و حقیقت این است که من امروز به این که مرا پیش از این در دنیا در اطاعت امر شریک خدا کردید کافر، یعنی منکرم و زشت می دانم. و ممکن است مراد این باشد که من همان روز هم که مرا شریک خدا می کردید منکر بودم. بی تردید ستمکاران را عذابی دردناک است.

باید دانست کلام شیطان در این آیه که گویی از طرف همه شیاطین به عنوان جواب از سؤال ضعفاً گفته شده، مطلبی است حق و اعترافی است از ناحیه آنان به گناه بی حد و حصر

خود در طول تاریخ، که در محیط بسیار عظیم و بی سابقه و در حضور همه سران کفر و شرک و نفاق از شیاطین و پریان و انسان ها واقع شده و همه مستمعان آن محیط به نحو عین یقین دانسته اند. و ظاهر این است که شیطان و ذریه اش می خواهند اظهار ندامت کنند، لکن پس از فوت فرصتی که طول آن را جز خدا نمی داند!

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ «۲۳» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ «۲۴» تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «۲۵»

تفسیر:

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

پس از ذکر دوزخیان عالم آخرت از شیاطین و پریان و آدمیان و اعتراف و پشیمانی و تسلیم شدنشان در برابر عذاب ها و حالات اسفبار، در این آیه سخنی از مؤمنان و گروندگان است.

معنای آیه: و کسانی را که در دنیا به خدا و پیامبران و شرایع و کتاب های آسمانی گرویده و عمل های صالح و شایسته کرده بودند به بهشت هایی در می آورند که از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرهایی از هرگونه مایعات آشامیدنی جاری است و آنها در آن جا جاودان اند.

در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله به چهار قسم از این نهرها تصریح شده است.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

ص: ۱۵۶

یعنی: و این ورود به بهشت به اذن پروردگار آنهاست؛ بدین سبب که آنها را در دنیا توفیق عمل داد و در آخرت دستور ورود به بهشت. پس اذن در این جا اعم از تکوینی و انشایی است. و درود آنها در آن جا سلام است. یعنی درود رسمی و متعارف بهشتیان با یکدیگر، و درودی که از خداوند بلاواسطه تلقی می کنند و درودشان با فرشتگان «سلام علیکم» است.

و معنای این سلام در آن جا یا اخبار از سلامت ابدی از هر نقص و عیب و گزند و ناراحتی است که از آن جمله نقص نعمت یا زوال آن است، و یا انشاست و دعای ابدی بر زیادی رحمت و تفضل خدا زمان به زمان بر بهشتیان.

کلمه طیبه و کلمه خبیثه

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

مثلاً مفعول ضَرَبَ، کلمه مفعول اول جَعَلَ یا شَبَّهَ ی مقدر و کَشَجَرَه مفعول دوم آن است.

یعنی: آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمه طیبه و پاکیزه را شبیه درخت پاکیزه ای کرده که ریشه آن ثابت و استوار و شاخه آن سر در آسمان دارد، و در هر زمانی میوه خود را به اراده پروردگارش می دهد.

باید دانست که در این آیه کریمه کلمه طیبه یعنی دین و شریعت آسمانی که مجموعه مرکبی از اصول عقاید و فروع عملی است تشبیه شده به درختی که دارای چهار صفت است: پاکیزه است، ریشه اش ثابت است، شاخه اش در آسمان است و پیوسته بارآور است.

این تشبیه از قبیل تشبیه معقول به محسوس است، و ظاهر آن است که تشبیه در همه اوصاف چهارگانه است.

وجه تشبیه در پاکیزگی درخت که به معنای زیبایی و خوش منظر و بدون عیب و نقص بودن آن در قامت و شاخ و برگ و رنگ و بوست، این است که دین اسلام و همه شرایع الهی از آغاز تشریحش برای بشر در مقابل عقاید و باورهای همه مکاتب و مذاهب ساخته بشری، طیب معنوی و پاک عقلی و زیبا و دارای طراوت روح پرور است، به شهادت خدا و دین و عقل سلیم و خرد سالم.

و وجه تشبیه در ثابت بودن ریشه درخت این است که دین و شریعت در اعماق جان

مؤمنان در هر عصر و زمانی ثابت و استوار است.

و وجه شباهت در بالا رفتن شاخه درخت این است که فروع کلمه طئیه یعنی احکام فرعی و واجبات و محرمات فرعی آن که از اصول عقاید نشأت یافته و از آن نیرو می گیرد، رشد معنوی دارد و در مرحله کمالات انسانی مقامی والا و بالا دارد.

و وجه شباهت در دادن حاصل در همه وقت و همه فصول این است که دین و شریعت الهی از آغاز تشریح، میوه و بار خود را داده و بعداً هم خواهد داد. و میوه دین و شریعت هنگامی که در میان مجتمعی پیاده شد، تکامل اخلاق و فضایل روحی بشر و شیرینی زندگی و آرامش دل ها و بالأخره تشکل جامعه برین و مدینه فاضله است در هر زمانی به تناسب آن زمان. این حقیقت پاک از آغاز نزول شریعت، به وسیله پیامبران در میان بشر گاهی در مجتمعی بس اندک و گاهی نسبتاً بزرگ تحقق یافته، ولی تا حال در میان اکثریت تحقق نیافته و از وضع فطری و روحی بشر پیداست که اکثریت به اراده خود آن را تحقق نخواهند بخشید، به شهادت *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي حُسْرٍ [عصر، ۲]* و *إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيطغى [علق، ۶]* و این که او هلوع و جزوع و منوع است، *(۱)* و خدا باید آنچه تا حال به اراده تشریحی خواسته روزی به اراده تکوینی بخواهد که آن روز معنای *توتی اكلها كل* حین تجلی پیدا کند و آن روز، روز ظهور مهدی موعود علیه السلام است.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

یعنی: و خداوند مثل ها را برای مردم می زند، شاید متذکر شوند. زیرا مثال مطلب را به ذهن نزدیک می کند، خاصه اگر تشبیه معقول به محسوس باشد.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ «۲۶» يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ «۲۷»

ص: ۱۵۸

۱- . اشاره به آیات ۱۹ تا ۲۱ معارج.

جَنَّتْهُ و اجْتَنَّتْهُ: او را از ریشه کند، اُجْتَنَّتْ یعنی اِفْتُلَعَتْ صفت شجره است، و ما لها صفت دوم. بالقول بآء سببیه متعلق است به یثبت. فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة هر دو ظرف متعلق است به یثبت.

تفسیر:

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

یعنی: و مثال کلمه و سخن پلید مانند درخت پلید است که از روی زمین کنده شده، یعنی ریشه اش در داخل زمین و نزدیک سطح آن بوده که گویی از روی زمین گرفته شده، و او را ثبات و دوامی نیست.

این آیه نیز از قبیل تشبیه معقول به محسوس است و کلمه خبیثه به درختی تشبیه شده که دارای سه صفت است: پلید، بدون ریشه و بی ثبات. و مراد از کلمه «خبیثه» عقاید و مذاهب باطل و سنن و رسوم فاسد و بدعت ها و خرافات و هرگونه باور غیرواقع و کذب است، خواه مجموعه ای باشد و به صورت دین و مسلک در آید یا نه. و «شجره» در این جا فرضی است هرچند برخی از مفسران درخت یا بوته خاصی را مثال زده اند مانند درخت خار یا بوته حنظل یا قارچ و غیره. و وجه تشبیه این است که کلمه خبیثه پلید معنوی است و نزد شرع و عقل، زشت و قبیح و نیز بی پایه و اساس است و مبتنی بر منطق و برهان نیست و دوام و ثبات ندارد.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

یعنی: خداوند کسانی را که در هر عصری به دین و شریعت گرویده اند به وسیله قول ثابت، در دنیا و در آخرت ثبات و استقرار می بخشد.

مراد از قول ثابت، کلمه طیبه و دین است که به محض ایمان، عنوان ثابت در انسان پیدا می کند و سپس خداوند آن را در دنیا تثبیت و استحکام می بخشد، یعنی یاری می کند که رفته رفته در سایه کوشش در اعمال صالحه در طول عمر، اصولش در مغز و اخلاقیات در جان و فروغش در تن استوار گردد، و در آخرت نیز در مراحل و عقبات آن عالم از سؤال

قبر و مواقف قیامت و دریافت نامه عمل و مقام حساب و هنگام داوری و بالأخره وقت عبور از صراط، ثبات و استحکام داشته باشد.

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

یعنی: خدا در مقابل تثبیت مؤمنان همواره ستمکاران را گمراه می کند.

چون کلمه طیبیه به آنها عرضه شد و اتمام حجت گردید و پذیرفتند و گمراهی را انتخاب نمودند، خدا آنان را در آن گمراهی رها می کند. و خدا آنچه را می خواهد انجام می دهد، و لکن آن را می خواهد که مطابق عدل و حکمت باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ﴿٢٨﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

رأيتُه: دیدم او را، و رأيت إليه: نگرستم به سوی او. بوار: فساد و هلاکت. جهنم عطف بیان از دار البوار. صلی النار - از باب منع - چشید حرارت آتش را.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ

یعنی: آیا ننگریستی به سوی کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند - شکرانه نعمت های او را تبدیل به کفران نمودند - و قوم و ملت خود را به سرای هلاکت که جهنم است در آوردند، که در آن جا می سوزند و حرارت آتش آن را می چشند، و آن بد قرار گاهی است.

مراد از این اشخاص، مشرکان مکه اند که پیش از بعثت، به برکت خانه خدا در خوشی و

راحتی می زیستند، ولكن پس از بعثت پیامبر اسلام به جای پذیرش و تشکر، با او به مبارزه برخاستند و کفران نعمت کردند و خود و پیروانشان به تدریج در غزوه بدر و غزوات دیگر از جزیره العرب ریشه کن شدند و به دوزخ رفتند. و آیه شامل هر ملتی است که در مقابل دعوت پیامبران الهی ایستادند و خود و پیروانشان را اهل دوزخ کردند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

یعنی: و آنها بودند که برای خداوند همتاها و شریک‌هایی قرار دادند (از بت‌ها و ستارگان و پریان و برخی از عباد انسان‌ها، و ربوبیت آنها را در مقابل خدا پذیرفتند) بدین جهت که مردم را از راه توحید خدا گمراه سازند. بگو: از خوشی‌های زودگذر دنیا برخوردار شوید، که بی تردید، بازگشتان به سوی آتش است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ «۳۱» اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ «۳۲» وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ «۳۳»

لغت و اعراب:

سِرًّا و عَلَانِيَةً مفعول مطلق اند به تقدیر «انفاق سِرًّا و علانیه». خِلَالَ و مُخَالَفَهُ مصدر باب مفاعله از خَلَّتْ، به معنای دوستی و مصادقت است. اللَّهُ الَّذِي مبتدا و خبر است. تسخیر: زیر سلطه در آوردن. دَائِبِينَ حال است از شمس و قمر.

ص: ۱۶۱

تفسیر:

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

یعنی: ای پیامبر، به بندگان من که ایمان آورده اند بگو نماز را برپا دارند. یعنی پیوسته خود نماز بخوانند و یا آن را در مجتمع خود رواج دهند. و از آنچه روزی آنها کرده ایم پنهان و آشکار انفاق نمایند.

ذکر نماز و انفاق پس از ایمان، اشاره به اهمیت عمل صالح پس از اعتقاد است. و نماز اشاره به سایر عبادات بدنی، و انفاق اشاره به طاعات مالی است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَنْبَغُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ

یعنی: پیش از آن که روزی بیاید که در آن روز نه داد و ستدی است و نه دوستی و رفاقتی.

مراد این است که در آن روز نه تحصیل مال ممکن است که مجرم نیازش را با آن جبران کند و مثلاً کیفرش را تبدیل به جزای نقدی کند، و نه دوستی های مبنی بر هوا و گناه باقی است، زیرا آن دوستی ها تبدیل به دشمنی خواهد شد. لکن دوستی های قریبی و الهی باقی خواهد بود چنان که فرمود: الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ [زخرف، ۶۷].

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ

یعنی: خدا کسی است که آسمان ها و این زمین را آفریده است - آسمان های هفت گانه طبقاتی به اصطلاح قرآن و روایات را، و یا اجرام و کرات و ستارگان در دیدگاه بشر را که همه زینت آسمان اول اصطلاحی است - و از آسمان یعنی ابر بالای سرتان، آبی به صورت باران و تگرگ و برف بر زمین فرو ریخته و بدان وسیله از ثمرات برای شما روزی بیرون آورده است. (۱) مراد از «ثمرات» حاصل گیاهان و درختان است از بذرها و حبوب بی شمار و میوه های بی حد و حصر که تأمین کننده غذاها و داروها و اغلب پوشاکی های بشر است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لَتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ

ص: ۱۶۲

تسخیر چیزی برای انسان گاهی به اراده است و گاهی تسخیر به نفع. قسم اول یعنی چیزی را تحت سلطه انسان قرار دهند که طبق اراده خود در آن تصرف کند، مانند کشتی و حیوانات اهلی و برخی نهرها و اموال دیگر. و قسم دوم این است که چیزی در تحت سلطه خداست ولی بر وفق سود بشر در جریان است، مانند خورشید و ماه و روز و شب.

معنای آیه: و خدا برای شما کشتی ها را رام نمود تا در دریا به فرمان او جاری گردد، و نیز نهرها را برای شما مسخر نمود.

مراد از تسخیر کشتی و نحو آن برای انسان این است که فکر و استعداد ساخت کشتی را به او داده و مواد اولیه آن را در اختیار وی قرار داده است. و مراد از «امر» در این جا اراده تکوینی است که آب انبوه مواجی به نام دریا آفریده تا کشتی و نظایر آن بتواند در سطح آن حرکت کند.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

یعنی: و نیز خداوند، خورشید و ماه را در حالی که هر دو کوشا و مستمر در حرکت اند مسخر و رام شما کرده است؛ که خورشید در حرکت مستقیم خود و ماه در حرکت مستدیر خود نور دهند و تأثیرات وجودی خود را در جو حرکت به نفع شما فرو پاشند. و نیز خداوند شب و روز را رام شما گردانید. یعنی به واسطه حرکت های محدود و تقابل خاص کرات جوی پر نور و بی نور، اوقات معینی را به نام شب و روز ایجاد نموده که با رفت و آمد منظم و زیاد و کم شدن تدریجی حالات، به زندگی شما نظام بخشند و اوقات خواب و بیداری و کار و کوشش و مطالبات و محاسبات و فراغت و طاعات شما را روشن سازند و برای همه حوادث و وقایع شما منشأ تاریخ گردند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَلَنِي كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾

عَدَّ الشَّيْءَ: شمرد آن را. أَحْصَى الشَّيْءَ: همه را شمرد و ضبط کرد. ظَلَمَ و كَفَّرَ مبالغه در ظلم و کفران. بلد و بلده: مسکن عده ای از انسان ها مانند شهر و روستا، و گاهی بر زمین بایر هم اطلاق می شود. جَبَبَهُ - از باب نَصَرَ -: دور کرد او را.

تفسیر:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ

یعنی: و از همه آنچه خواستید به شما ارزانی داشته است.

این آیه اشاره به مصداقی از عرضه و تقاضای کلی است در زندگی مادی و معنوی انسان. و مراد از «سؤال مردم» تحقق تقاضا در وجود آنهاست از نظر تن و روان. و مراد از «ایتاء خدا» پاسخ همه تقاضاها از جانب اوست. و حاصل آن که خداوند همه نیازهای جسمی انسان را از خوراک و پوشاک و مسکن و غیره که تقاضا از جانب تن است در این کره خاکی به او عطا نموده، و همه نیازهای روحی او را از دین و اخلاق و احکام به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی و از معارف و علوم و فنون به واسطه عقل و خرد در اختیار او قرار داده. و عرضه خداوند در این باره بیش از تقاضاست هرچند فعلیت تقاضا و عرضه در همه جا فعالیت از جانب متقاضی را لازم دارد. و دعا و درخواست لفظی و ایجاد اسباب یعنی درخواست عملی نظیر پاشیدن تخم و نشاندن نهال و آبیاری، و ازدواج، و خوردن دارو از مصادیق حرکت تقاضایی است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

مراد از «نعمت» جنس است که شامل نعمت های مادی و معنوی است.

یعنی: و اگر نعمت های خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آنها را تحت شمارش درآورید و بر آنها احاطه کنید. به یقین، انسان سخت ستمگر و کفران کننده نعمت است. یعنی ستمگر به نعمت است، زیرا آن را در غیر مورد مصرف می کند. و ستمگر به خویش است، زیرا خود را از نتایج آن محروم می سازد. و کفَّار به منزله علت ظلم است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا

ابراهیم خلیل علیه السلام در نخستین بار که همسرش هاجر و تنها فرزندش اسماعیل را از بین النهرین به سوی مکه آورد، مکه در آن زمان صحرائی سوزان و بی آب و علف بود.

ابراهیم همسر و فرزندش را در آن جا به خدا سپرد و برگشت. و چون پس از مدتی بازگشت عده ای از قبایل عرب را دید در آن جا گرد آمده، روستایی تشکیل داده اند. این آیه راجع به این حال است.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این مجتمع انسانی را حرم امنی قرار ده.

مراد ابراهیم، امنیت تکوینی یا تشریعی است. امنیت تکوینی یعنی فراهم شدن وسیله ای که آنها مصون از وحوش و درندگان و گزندگان و اشرار انسان ها باشند. و امنیت تشریعی یعنی خدا حکم به مصونیت محل، و جعل وجوب احترام و تحریم هتک حرمت آن نماید. دعوت ابراهیم نسبت به امنیت تشریعی پذیرفته شد و خدا حرم را که محلی وسیع تر از درخواست ظاهری ابراهیم بود مصونیت تشریعی بخشید، یعنی محیط حرم را که همان حرم فعلی و بیضی شکل است و مکه معظمه در اواسط آن قرار دارد به عنوان حرم الهی و مکانی مقدس و لازم الاحترام و محرم الهتک قرار داد که تا امروز نیز بحمدالله باقی است. و ظاهر این است که این تشریح به وسیله خود ابراهیم انجام یافت و مصونیت آن مکان و آنچه در آن باشد از انسان و حیوان اهلی و وحشی حتی درختان و گیاهان به واسطه او تشریح گردید. و تا حال چندین بار امنیت تکوینی آن مورد هتک طاغیان قرار گرفته و نقض شده است. (۱) **وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ**

یعنی: خدایا، مرا و پسران مرا از این که بت ها را پرستیم دور بدار.

اختصاص دعای ابراهیم به پسران و اولاد ذکورش ممکن است به خاطر این باشد که در آن هنگام دختر نداشت. ولی ظاهر این است که «ابن» به عنوان تغلیب به معنای فرزند اعم از پسر و دختر استعمال شده است.

ص: ۱۶۵

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ

یعنی: پروردگارا، این بتان، بسیاری از مردم را گمراه کرده اند.

نسبت گمراهی مردم به بت های جماد بی اراده، نسبت شیء به وسیله و سبب است.

یعنی سران قریش و خدمت گزاران بت ها به وسیله آنها مردم را گمراه می کنند، زیرا به خاطر حفظ مقام و جاه و عایدات مالی خود پیوسته آنها را ترویج کرده، نسبت ربوبیت و مقربیت و شفاعت نزد خدا و وساطت در روزی خلق و سبب قضای حوایج به آنها می دهند. و گویی ابراهیم علیه السلام می گوید: ای خدا، این اضلال در مقابل من است و در صورتی است که من مردم را به سوی توحید و کتاب آسمانی و شریعت تو دعوت می کنم.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: پس ای خداوند، کسی که از من پیروی کرد او از من است، یعنی اسلامش را بپذیرد. و کسی که نافرمانیم کرد و دعوتم را نپذیرفت، او در اختیار توست و تو بی تردید بسیار آمرزنده و مهربانی.

رَبَّنَا إِنِّي أَسِيءْتُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِعَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتَةً مِنَ النَّاسِ تَهَيِّوْا إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

مِنْ ذُرِّيَّتِي يَعْنِي بَعْضَ ذُرِّيَّتِي. وادی: رودخانه، صحرای بی آب و علف. عند بیتک متعلق است به اُسکنت. محرم یعنی محترم و مصون و محرم الهتک. لیتیموا مرجع ضمیر جمع، ذریه است به اعتبار شمول و عموم آن بر اولاد ابراهیم نسلأ بعد نسل.

أفئده: جمع فواد یعنی قلب. علی الکبیر «علی» به معنای «مع» است و ظرف در موضع حال است به تقدیر «و انا کبیر». و من ذریتتی به تقدیر «بعض ذریتتی» عطف است به یاء «اجعلنی».

تفسیر:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ

یعنی: پروردگارا، به یقین، من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع ساکن کردم.

مراد از برخی از اولاد، بزرگترین فرزندش اسماعیل است که همراه همسرش هاجر هر دو را در آن مکان ساکن کرد. و مراد از «وادی غیر ذی زرع» محل کعبه و مسجد و حوالی آنهاست که همه وسط رودخانه ممتدی است که طرف بالای آن از مقابل رکن حجرالاسود رو به سوی منی و از آن جا رو به مشعر و عرفات می رود، و این اماکن مقدسه همه در میان این دره اند که در برخی از جاها کم عرض و در بعضی عریض است، نه آب دارد و نه قابل کشت است.

عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

یعنی: خدایا، من ذریه ام را در نزد خانه محرم تو - خانه تو که مصون است و احترامش واجب و هتک حرمتش حرام است - ساکن کردم.

باید دانست که در زمان گفتگوی ابراهیم با خداوند، این خانه وجود خارجی نداشته، پس مراد از «خانه» به اعتبار وجود بعدی است که به دست خود او بنا خواهد شد، و یا به اعتبار حالت سابق است که گفته شده: بنای بیت سابقاً بوده و به مرور

زمان محو شده. و محتمل است که حقیقت بیت ساختمان نباشد بلکه محل بنا و فراغ (۱) محدود و معین است خواه مشغول به بنا باشد یا نه. پس عندالبیت نسبت حقیقی است. و این فرض راجح است به گواهی این که ظاهر کلام ابراهیم این است که حکم حرمت و مصونیت بیت در آن حال جعل شده بود، و احکام بیت مرتب بر نفس بنا و ساختمان نیست، بلکه اگر - نغوذ بالله - بنا به کلی از بین برود، حکم حرمت و مصونیت و هم چنین سایر احکام از قبیل وجوب استقبال در نماز و طواف دور آن باقی است و تنها حکم مرتب بر ساختمان زایل می گردد، مانند حرمت تنجیس و وجوب ازاله نجس از آن.

رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

یعنی: پروردگارا، این کار من به خاطر این است که ذریه و اولاد من نسلی پس از نسلی نماز را برپا دارند، خود بخوانند و در جامعه خود رواج دهند. پس ای خداوند، دل هایی را از مردم این جهان در آینده تاریخ چنان کن که به آنها میل ورزند و از روی محبت و شوق به سوی آنها بشتابند، و نیز از انواع میوه جات آنها را روزی کن، شاید سپاس گزارند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ

یعنی: پروردگارا، به یقین آنچه را ما پنهان می داریم و آنچه را آشکار می سازیم تو می دانی. مراد عقاید درونی انسان ها از ایمان و اخلاص و کفر و نفاق و حتی خطورات قلبی و حالات و ملکات روانی و عمل های بدنی ای است که از خلق پنهان می داریم.

وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

یعنی: علاوه بر بواطن و اسرار و مضمورات درونی انسان ها، هرگز چیزی بر خدا در این زمین و در آسمان مخفی و پنهان نمی ماند.

این جمله ممکن است تتمه کلام ابراهیم باشد که به عنوان التفات از خطاب به غیبت

ص: ۱۶۸

انجام گرفته، و یا خطاب خدا در پاسخ خطاب ابراهیم است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ

یعنی: حمد و ستایش از آن خدایی است که اسماعیل و اسحاق را در حالی که من پیرمرد و سالمند شده بودم به من بخشید؛ همانا پروردگار من بسیار شنونده دعاست.

این آیه به منزله جمله معترضه است که خلیل الرحمان در ضمن مناجات با خداوند یادی از نعمت عظیم دو فرزند می کند که پس از گذشت زمان و یأس از تولد اولاد، به او عنایت فرموده و ظاهراً اسحاق در این مقام همراه او نبوده است.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ

یعنی: پروردگارا، مرا پیوسته برپا کننده نماز قرار ده، و از اولاد من نیز برپا کننده نماز قرار ده. تعبیر «من ذرّیّتی» که دلالت بر بعض دارد به خاطر این است که می دانست از نسل او در آینده عده ای مشرک خواهند بود. پس دعا درباره کسانی از اولاد اوست که دعوت پیامبران را پذیرفته و به شریعت وقت خود گرویده باشند. و ای پروردگار ما، دعای مرا اجابت فرما.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

یعنی: پروردگارا، بر من و بر پدر و مادر من و بر همه مؤمنان، روزی که حساب برپا می شود ببخشای.

باید دانست که بی تردید، نسب پیامبر اسلام از طرف پدر به ابراهیم خلیل و از او به نوح نبی و از او به آدم صافی می رسد، و طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام اجداد پیامبر اسلام یعنی اجداد پدری در همه سلسله نسب تا آدم صافی مسلمان بودند یعنی موحد و معتقد به شریعت وقت، و هیچ یک آلوده به پلیدی اعتقاد شرک و کفر نبوده اند. پس معلوم می شود که در زمان صدور این دعا که اواخر عمر خلیل خدا بود والدینش مسلمان بودند که برای آنها دعا کردند. و بنا براین اگر از آیه ۴۶ مریم و ۸۶ شعراء و ۱۱۴ توبه چنین برمی آید که پدر ابراهیم مشرک بوده، مراد در آن آیات پدر صلبی نیست، بلکه پدرخوانده یا شوهر مادرش یا عمو یا معلم او بوده که در آن عصر به این افراد پدر گفته می شد، و تفصیل مسئله باید در آن آیات بررسی شود.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَفْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

شَخَصَ بصره - از باب مَنَع - بازماند و پلک نزد. هطع: ترسناک و شتاب زده سرعت نمود. أفنع رأسه: بلند کرد سر خود را. طَرْفُ: حرکت پلک. هواء: خالی و تهی. یوم یأتیهم مفعول دوم أنذِر است به تقدیر «هول یوم». أخرنا إلى أجل به تقدیر «ردنا إلى الدنيا و أمهلنا قليلاً» است.

تفسیر:

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ

یعنی: وای پیامبر، خداوند را از آنچه ستمکاران می کنند غافل مپندار - از گناهان بزرگ و کوچک اصولی و فروعی آنها، مانند کفر و نفاق و افساد و ظلم به نفس و دیگران -، جز این نیست که خدا آنها را برای روزی که چشم ها در آن خیره می ماند به تأخیر می اندازد. مراد این است که در آن روز به هر چیزی از حوادث محشر بنگرند چشم هایشان از غایت دهشت به همان چیز دوخته می شود و توان انتقال از آن یا

پلک زدن را پیدا نمی کند.

مُهْطِعِينَ مُقْنَعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ

یعنی: آنها در آن روز به محض بیرون آمدن از گور خویش مُهْطِع خواهند بود، یعنی به سوی دعوت کننده ای ترسان و شتابان حرکت می کنند در حالی که سر خود را بالا گرفته و پلکشان روی هم نمی افتد و دل هایشان تهی است، یعنی خالی از هر چیز جز ترس و هول و دهشت است.

باید دانست که در این دو آیه برای ظالمان پنج حالت ذکر شده که چهارم مؤکد اول است: خیره شدن چشم ها، حرکت با شتاب، کشیدن گردن به بالا، روی هم نیفتادن پلک ها و تهی شدن دل. و این حالات مربوط است به ما بعد نفخه سوم، زیرا چون نفخه دوم که نفخه احیا و قیام است طبق آیه ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ [زمر، ۶۸] انجام گیرد، همه از قبر بیرون آمده، مبهوت می مانند و به ناگاه با نفخه سوم که به شکل صیحه طبق آیه إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ [یس، ۵۳] صورت می گیرد، از محل قیام به سوی حساب و داوری می روند و در آن مسیر این حالات رخ می دهد.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ

یعنی: وای پیامبر، مردم را از روزی که عذاب به آنان روی آورد بیم ده، یعنی از روز قیامت که عذاب های گوناگون خداوند قهار به سوی همه مجرمان متوجه می شود.

پس آنان که به خود و دیگران ستم کرده اند می گویند: پروردگارا، ما را تا مدت نزدیکی به تأخیر انداز، یعنی ما را به دنیا بازگردان و در آن جا اندکی مهلت ده، تا بتوانیم دعوت تو را اجابت کنیم، ایمان آوریم و تسلیم شویم و فرستادگانت را پیروی نماییم و مطیع و رام باشیم.

أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ

کلام به تقدیر «يقال لهم» پاسخ است از جانب خدا یا فرشتگان به درخواست بازگشت به دنیا. یعنی به آنها به عنوان استهزا و تحقیر گفته می شود: آیا شما نبودید که پیش از این، یعنی در همان دنیا، سوگند یاد می کردید که شما را فنا و زوال نیست؟ یعنی قدرت و شوکت

ما شکست ناپذیر است، در برابر دعوت تسلیم نمی شویم و از پیامبران پیروی نمی کنیم.

پس حال چگونه این درخواست را می کنید؟!

مکر و انتقام الهی

وَسَيَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ «٤٥» وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَرُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ «٤٦» فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ «٤٧»

اعراب:

و سکتتم عطف است به اقسمتم، و ضربنا عطف است به تبیین. و إن کان مکرهم «إن» وصلیه است، و محتمل است نافیه باشد به تقدیر «و لم یکن مکرهم لتزول».

تفسیر:

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ

این آیه، تکرار توییح آنهاست. یعنی: و آیا شما نبودید که در مسکن های کسانی که بر خود ستم کردند ساکن شدید؟ (مراد مساکن ملت های پیش از آنهاست که به عذاب شدید ذلت بار و عبرت آور خداوند ویران شده بودند و آنها آباد کردند و در آنها مسکن گزیدند) در حالی که برایتان روشن شد که ما با صاحبان آنها چگونه رفتار نمودیم، و در حالی که برای شما مثال ها زدیم. یعنی مسکن هایشان دلیل روشن عقل و سبب تئبه وجدان بود، و مثال های ما در کتاب های آسمانی بیان پند و اندرز بود.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَرُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ

یعنی: و آنها مکر خود را کردند - آنچه می توانستند مکر و فریب در برابر دعوت پیامبران انجام دادند - و مکر آنها در نزد خدا بود، یعنی همه فکر و نقشه فریب و کیفیت اجرا و زمان آن

ص: ۱۷۲

در علم ازلی خدا ثابت و در لوح محفوظش مندرج بود و در مرآی و دیدگاهش جاری می شد.

هرچند مکرشان به گونه ای شدید بود که نزدیک می شد کوه ها از جای خود برکنده شوند!

این کلام یعنی «عندالله مکرهم» اشاره به این است که مکرهای آنها نسبت به خدا مکر نبود، زیرا مکر آن است که طرف دیگر از آن مطلع نباشد. و اگر «و إن کان» جمله منفی باشد معنا این است که مکر آنها چنین نبود که در برابرش کوه ها از جای کنده شوند. اشاره به این که منطقی قوی پیامبران و معجزات آنها و کتاب های آسمانی و رفتار عملی آنان کوه هایی بودند که به مکر آنها از جای کنده نمی شدند.

جزای گناهکاران

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ

یعنی: ای پیامبر، هرگز خدا را چنین مپندار که تخلف کننده وعده خود به فرستادگانش باشد.

مراد از وعده اعم از دنیوی است، نظیر «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا [غافر، ۵۱] وَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي [مجادله، ۲۱] وَ أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ [توبه، ۳۳] وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ [صافات، ۱۷۳] و اخروی، مانند «يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ» و «أُنذِرُ النَّاسَ» است که در آیه های پیش گذشت؛ وعده هایی که به همه پیامبران الهی داده شده بود. همانا خداوند، مقتدر شکست ناپذیر و صاحب انتقام است. یعنی و لازم قدرت مطلقه و وعده منجز، عدم تخلف است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۴۸» وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ «۴۹» سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ «۵۰» لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ «۵۱» هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابَ «۵۲»

یوم متعلق است به ذواتنقام یا به «أذکر» مقدر. و السموات عطف است به الأرض اول. قَهَّار مبالغه در غلبه است. قَرَّنَ الشَّيْءَ بالشَّيْءِ: آنها را در یک جا جمع کرد و به هم بست. أصفاد:

جمع صَفَد، زنجیر. سربایل: جمع سربال، پیراهن. قطران: مایع سیاه رنگ بدبو که به بدن حیوانات می مالند. تغشی: می پوشاند. لیجزی الله متعلق است به محذوف، به تقدیر «یفعل الله ذلك لیجزی». بلاغ: ابلاغ و رساندن، کافی بودن، به تقدیر «وسیله للبلاغ». و لئینذروا عطف است به محذوف، به تقدیر «أنزل لمصالح جمه و لینذروا».

تفسیر:

يَوْمٌ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ

یعنی: انتقام خدا در روزی است که این زمین به زمین دیگری تبدیل شود (نه بدین معنا که به جای این کره، کره دیگری بیاید بلکه بدین معنا که تغییراتی عظیم و اساسی در سطح و قشر آن پدید آید، همه کوه ها مبدل به غبار گردد و سپس نابود شود، دریاها و رودها به کلی تبخیر گردند، تپه ها و صخره ها و جنگل ها محو شوند و سطح کره خاکی همانند پوسته تخم مرغ هموار گردد) و نیز آسمان ها تبدیل شوند، یعنی نظم کرات جوی و کهکشان ها دگرگون شود، ستاره ها بی نور گردند و همگی چون مشتی سنگریزه به کنار ریخته شوند یا نابود گردند، و این خورشید و ماه نیز نور خود را از دست بدهند و نزدیک به هم در جوار زمین قرار گیرند.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

یعنی: و برای خداوند یکتا و قهَّار بروز نمایند.

همه مشرکان یا همه مردگان از انسان ها و پریان و شیاطین و حیوانات، از خوابگاه خویش برای حساب خدا و محاکمه و داوری او بیرون آیند و بروز نمایند. و توصیف خدا به یکتا و قهَّار در این جا اشاره به این است که آن روز، روز ظهور و تجلی وحدت خداوند است در مالکیت و سلطنت و حاکمیت و محاسبه و داوری و دادن پاداش به گونه ای که

احدی را توان نفس کشیدن بدون اذن او نباشد، و روز تجلی و شدت قهر خدا نسبت به ظالمان و طاغیان و مستکبران است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ

یعنی: و تو ای مؤمن که در سایه ایمان از هول آن روز در امانی، گنهکاران را خواهی دید که همگی در زنجیرها به یکدیگر بسته شده اند؛ پیراهن هایشان از قطران است. یعنی پیراهنی تهیه شده از آن برتن دارند، یا از آن مایع به قدری بر بدنشان مالیده اند که همانند پیراهنی شده است. و صورت هایشان را آتش می پوشاند. یعنی علاوه بر بدنشان، شعله و دود آتش صورتشان را نیز فرا می گیرد. و نعوذ بالله.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

یعنی: خداوند آنان را این چنین عذاب می کند به خاطر آن که هر نفسی را به آنچه کسب کرده کیفر دهد، یعنی در برابر کفر و نفاق و فسقی که در دنیا به دست آورده کیفر اخروی دهد. و یا آن که عین آنچه را که کسب کرده برایش در آخرت متبلور کند و مجسم سازد.

همانا خداوند زودرس به حساب است. یعنی میان اعمال صادر شده از مکلفان و محاسبه و مجازات آنها فاصله زیادی نمی اندازد، زیرا به مجرد مرگ، مجازات شروع می شود. و یا آن که میان دنیا و قیامت از دیدگاه ربوبی فاصله ای نیست.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيُنذَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ الْأَنْبَاءُ

یعنی: این کتاب آسمانی، ابلاغی به مردم است. وسیله رساندن هدف و پیام الهی و دین و شریعت اوست. و یا آن که این کتاب از نظر هدایت جامعه بشری به دین کامل و برنامه حیاتی ذات الابد، از زمان فرود آمدنش تا انقراض نسلشان کافی است.

و نیز نازل گشته برای مصالحی بی پایان و برای این که مردم به وسیله آن انذار شده، تنبیه داده شوند. و نیز برای این که بدانند که او خدای یکتاست، یعنی پس از آشنا شدن به منطق قوی و براهین متقن آن علم پیدا کنند که او یگانه و بدون شریک است. و نیز برای این که هر صاحب عقل و خردی به واسطه درک معارف آن متذکر شود که آن حق است و دعوتش سزاوار پذیرش.

باید دانست که در این آیه شش صفت برای قرآن ذکر شده است: این قرآن

ابلاغ رسالت الهی است؛ برای هدایت جامعه کافی است؛ نزول آن برای مصالح بی شمار است؛ وسیله انذار جامعه است؛ راه شناخت توحید ربوبی است و وسیله تذکر صاحبان خرد است.

و الحمد لله رب العالمین

۱۳۸۴/۸/۱۷

ص: ۱۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ

از حروف مقطعه است و تفسیر آن در سوره های پیشین گذشت.

تَلَمَّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ «۱» رَبِّمَا يَوُدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ «۲» ذَرُهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «۳» وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ «۴» مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ «۵»

لغت و اعراب:

تلک اشاره به آیات این سوره، و اسم اشاره بعید برای برتری شأن آیات است. رَبُّمَا در این جا برای تکثیر است. لو کانوا «لو» برای تمنی است. ذرهم امر است از ماده وذر یعنی ترک کن، و از این ماده به معنای ترک، غیر از امر و مضارع نیامده است. ألهاه عن کذا: او را از یاد

ص: ۱۷۷

آن منصرف کرد و به خود مشغول نمود. قریه: مجتمع انسانی و محل اجتماع آنان مانند شهر و روستا. اجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء و آخر آن مدت.

منع دنیاطلبی از ایمان

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ

یعنی: این آیات از این سوره که شأن بالا- و رتبه والا-یی دارد آیات این کتاب آسمانی و آیه های قرآنی مبین است، یعنی قرآنی که خود ظاهر و روشن از حیث الفاظ و معانی است و روشنگر راه هدایت و روشنگر میان حق و باطل است. و ممکن است مراد از «الکتاب» لوح محفوظ باشد، یعنی آیات والا رتبه این سوره در لوح محفوظ و در این قرآن است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

یعنی: چه بسا و چه بسیار است این که کسانی که کفر ورزیده اند آرزو کنند ای کاش مسلمان بودند.

وقت این آرزوها هنگام مشاهده پیروزی های پی در پی برای مسلمین در پیشبرد اهداف و در غزوه ها و جنگ هاست. و ممکن است این تمنی وقت فرارسیدن مرگشان باشد که با دیدن علائم مرگ و حضور فرشتگان، حقانیت دین و دعوت پیامبران بر آنها روشن می گردد. و ممکن است در عالم قیامت باشد که همه حقایق و اسرار برای همه مکلفان به نحو علم الیقین آشکار می گردد و آرزوی پذیرش اسلام می کنند.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، آنها را رها کن و به حال خودشان واگذار که بخورند و برخوردار شوند و آرزوی زندگی آنها را مشغول نماید، پس به زودی خواهند دانست.

در این کلام دستور است که پیامبر اسلام و مسلمین پس از یأس از ایمان و گرایش کافران به حال آنها نپردازند و دعوت و استدلال و محاجه نکنند، زیرا به زودی خودشان به علم الیقین خواهند دانست که در طاعت که بودند و با که مبارزه داشتند و به چه کیفی گرفتار شدند! و اشاره است به این که تمام همت آنها در دنیا خوشی زندگی و برخورداری

از لذایذ آن است، و آنها در واقع نظیر حیوانات اند که باید به حال خودشان رها کرد نه با منطق و برهان برخورد نمود.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ

یعنی: و ما هیچ مجتمعی را هلاک نکردیم مگر آن که برای آنها نوشته ای معلوم بود. در لوح محفوظ پیش از آفرینش آنها همه حالاتشان مندرج بود از عدد نفوس و مدت بقا و دوام در دنیا و سرنوشت زندگی و سایر حوادث واقعه، و زمان زوال و انقراضشان.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

یعنی: هیچ امتی بر مدت محدود عمر خود و یا بر پایان عمرش سبقت نمی جوید و هرگز آن را به تأخیر هم نمی اندازد.

مراد از «اجل» مجموع مدتی است که در علم ازلی الهی برای هر گروه و قبیله و امتی در طول تاریخ زندگی نوع بشر لحاظ شده و در لوح محفوظ مندرج گشته است. و حاصل آیه این است که همان گونه که برای هر فردی از آدمیان، در طول تاریخ، مدتی ملحوظ شده که مثلاً در فلان عصر به وجود می آید و در فلان زمان هلاک می گردد، برای امت ها نیز در میان ملل و نحل و سلاطین و امرا مدت و اجلی تعیین شده که در چه عصری ظهور کنند و در چه زمانی منقرض شوند. هیچ گروهی نمی تواند مدت خود را از عصر خویش مقدم سازد یا به تأخیر اندازد. و یا آن که چون مدتش فرا رسد قدرت تقدیم و تأخیر از زمان را ندارد.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾ إِنْ أَنْ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

لغت و اعراب:

ذکر: یکی از نام های قرآن. لولا و لوما برای تحریر و ترغیب است. الا بالحق به تقدیر «الا تنزیلاً متلبساً أو مقروناً بالحق».

تفسیر:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

یعنی: و مشرکان در خطابیی به پیامبر اسلام گفتند: ای کسی که این قرآن بر تو نازل گشته، به یقین تو دیوانه ای.

گفتن کلمه «مجنون» بر پیامبر اسلام به خاطر آن بود که در عقیده آنها فرود آمدن فرشته سماوی و کتاب آسمانی بر بشر زمینی از محالات بود. علاوه آن که انکار قداست بتان و نفی مقام ربوبی آنها و تسفیه و ابلهانه شمردن پرستش آنها و ادعای وحدت رب در جهان هستی از امور غیر معقول و باطل بود که مدعی آن را عنوانی جز مجنون نبود.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: چرا برای ما فرشته ها را نمی آوری اگر تو از راستگویانی؟!

مراد این است که حال اگر فرشته ها بر تو فرود می آیند پس چرا عده ای از آنها را برای ما ظاهر نمی کنی که ببینیم و با آنها سخن گوئیم و انس گیریم و آنها نبوت تو را تصدیق نمایند و مخالفانت را نیز سرکوب کنند؟!

مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ

پاسخ خداوند است به گفتار مشرکان. یعنی: ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم - جز برای هدفی صحیح و عقلانی که اثبات حق مطلوب و داوری بدون مهلت است - و اگر چنین کنیم آنها مهلت داده نمی شوند.

مراد این است که سیره ما بر این است که هر معجزه ای را که به درخواست مردم پدید آوریم، خواه نزول آشکار فرشتگان باشد یا غیر آن، اگر آنها نپذیرفتند بدون مهلت بر آنها عذاب می فرستیم؛ و فعلاً وقت آن نرسیده که با مشرکان چنین کنیم.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

یعنی: به یقین ما خود این قرآن را نازل کردیم، و بی تردید ما خود نگهدار آنیم.

یعنی این قرآن را که سراپا ذکر و یادآوری است - یادآوری از پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها و سرگذشت آنان و ملت هایشان و برخورد مردم با مرسلین، و یادآوری از آینده بشر و عوالم برزخی و قیامت و آخرت ابدی، و از اصول و فروع شریعت

و برنامه زندگی جامعه و معارف بی پایان دینی و دنیوی - ما خود فرستادیم و احدی را دخالت در انشا و تنظیم الفاظ و معانی، و ابلاغ و ایصال آن به پیامبر اسلام نیست. و ما آن را از تحریف و تغییر و تبدیل الفاظ و معانی و نسخ احکام و قوانین و متروک شدن عبارتش از زبان ها و حقایقش از دل ها و غلبه و پیروزی کتاب دیگری بر او در معارضه با او و تمام شدن مدت احکام و معارفش، نگاه خواهیم داشت.

نقش گناه در کفر به خدا

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ «۱۰» وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ «۱۱» كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ «۱۲» لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ «۱۳» وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ «۱۴» لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ «۱۵»

لغت و اعراب:

و لقد أرسلنا به تقدیر «رسلاً». شیع: جمع شیعه، گروهی معتقد به یک هدف یا یک مذهب. كذلك اشاره به تکذیب و استهزا. نسلکه: وارد می کنیم و نفوذ می دهیم آن را. و ضمیر منصوب آن و ضمیر به هر دو راجع است به ذکر. لا- يؤمنون به حال یا صفت است برای مجرمین. ظلّ از افعال ناقصه است به معنای صار. سكر الباب: بست در را.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ، وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: و به حقیقت پیش از تو پیامبرانی را در میان فرقه ها و طوایف پیشینیان فرستادیم. و هیچ فرستاده ای نزد آنها نمی آمد مگر این که او را استهزا و مسخره می کردند.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

ص: ۱۸۱

یعنی: این گونه ما این قرآن را در دل های آنان وارد می کنیم و نفوذ می دهیم در حالی که بدان ایمان نمی آورند (مراد این است که همان گونه که رسولان گذشته، رسالت و شریعت خود را عرضه می داشتند و مواجه با انکار و استهزای مردم می شدند، این قرآن را بر مجرمان مکه عرضه می داریم و در دل هایشان نفوذ می دهیم و مواجه با انکار و عدم ایمان آنها می شویم) و حقاً که طریقت و روش پیشینیان همواره چنین گذشته است.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ، لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ

یعنی: و اگر بر روی آنها دری از آسمان می گشودیم پس همواره در آن عروج می کردند و بالا می رفتند (یعنی و حقایقی را در عالم بالا از قبیل افواج فرشتگان و لوح محو و اثبات و لوح محفوظ و جایگاه صحایف اعمال و کیفیت تقدیر امور جهان از حیات و مرگ و روزی و حوادث دیگر می دیدند) بی تردید می گفتند: جز این نیست که چشمان ما بسته شده، یعنی حقیقت بر ما پنهان مانده و آنچه دیدیم تخیلات بوده؛ بلکه می گفتند: ما گروهی جادو زده ایم. یعنی نه تنها چشمان بسته شده و خود آگاهیم که به جای حقایق، موهومات دیدیم، بلکه روانمان جادو زده شده و تخیلات بر ما غلبه کرده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ وَالْأَرْضَ مِيدَدُهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾

لغت و اعراب:

حفظناها یعنی حفظنا السماء. رجیم به معنای مرجوم: رانده شده، لعن شده. استرق الشیء: دزدید آن را. سمع به معنای مسموع. أتبعه و تبعه: دنبال کرد آن را. شهاب: جرقه یا

ص: ۱۸۲

شعله ای از آتش. مَدَّ الشَّيْءَ: کشید و گسترش داد آن را. رواسی: جمع راسیه، شیء ثابت و استوار، کوه. موزون: سنجیده شده. و من لستم عطف است به ضمیر جعلنا لکم.

نفوذ شیطان به آسمان ممنوع

تفسیر:

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ

این آیه تا ده آیه دیگر در برابر مشرکانی است که قرآن را به اعجاز نپذیرفته و معجزه دیگری مانند نزول علنی فرشته را می خواستند، و اشاره به آیاتی از آسمان و زمین است که هر یک سزی از اسرار وجود و دلیل روشنی بر توحید است.

یعنی: حقیقت این است که ما در آسمان برج هایی قرار دادیم و آسمان را برای ناظران و تماشاگران زینت بخشیدیم و آراسته کردیم.

مراد از «آسمان» جوّ لایتناهی در انظار است، و مراد از «بروج» منازل و جایگاه های دوازده گانه خورشید در طول سیرش در مجموع سال شمسی است که به نام های: حَمَل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت نامیده می شوند. و مراد از تزئین و آراستن آسمان، آرایش آن به واسطه ستارگانی است که مشاهده می شود اعم از برج ها و غیر آنها، زیرا برج ها عبارت اند از ستارگانی که به شکل آن عناوین از حَمَل تا حوت تنظیم شده اند.

و باید دانست که این آرایش برای ناظران به دیده عقل و خرد بسی اعجاب انگیز و بهت آور است و حَقّاً که سؤال برانگیز است که آیا حقیقت این موجودات چیست؟ و فاصله میان ما و آنها چقدر است؟ و آنها از کی به وجود آمده و یا شروع به حرکت کرده اند؟ و آیا حرکتشان مستقیم است یا مستدیر و یا به اختلاف؟ تند است یا کند؟ ساکن دارند یا خالی از سِکَنه اند؟ ساکنانشان کیان اند؟ و آیا این گردش ها تا کی ادامه دارد؟ و آیا امتداد و وسعت این جوّ محیط که همه آن چراغ ها در میان آن افروخته شده تا کجاست؟ و چون همه ممکن اند محدودند، و چون به آن حد برسیم ما بعد آن چیست؟ سَبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ عَظْمَ مُلْكِهِ إِلَّا هُوَ.

وَخَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

ص: ۱۸۳

یعنی: و ما آسمان را از ورود هر شیطان رانده شده و مطرودی نگه داشتیم.

مراد این است که شیاطین را قدرت دخول در جو آسمان نیست هر چند حد فاصل میان کره زمین و حوالی آن که مسکن انسان ها و مقرّ پریان و شیاطین است، و آسمانی که کرات جوّی و ستارگان در میان آنها شناورند و مرکز سکونت فرشتگان و محل عبادت و فعالیت های مختلف آنهاست بلکه جایگاه ورود ارواح برخی از برزخیان و پیامبران و صالحان و محفل انس ارواح آنهاست که زمینیان نسبت به آن نامحرم اند، برای ما روشن نیست.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ

یعنی: مگر کسی از شیاطین که استراق سمع کند - پنهانی به جوّ بالا نفوذ کند و از مسموعات عالم بالا بدزدد - که بلافاصله شعله آشکاری از آتش او را دنبال می کند. یعنی قطعه ای از برخی کرات فروزان یا از کرات دیگری که به واسطه سرعت سیر تبدیل به جرقه آتش شده او را تعقیب می کند تا از جوّ ممنوع عالم بالا بیرونش سازد.

نعمت های خدا

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

یعنی: و این زمین را گسترده کردیم - به منظور سکونت طایفه بشری در آن و به تناسب نفوس و نیازشان در مدت محدود اقامتشان در آن، بدین مقدار از قطر و طول و عرض که می بینی آفریدیم و گسترش دادیم - و در آن کوه هایی ثابت و استوار افکندیم، یعنی در سطوح مختلف آن برای حفظ نظام وجودی و نگهداری از تزلزل و فروپاشی آن کوه هایی محکم و ریشه دار در آن قرار دادیم. و در آن از هر نبات و رویدنی سنجیده شده رویاندیم، یعنی از هر نوع و صنف گیاه و درخت که شمارش از حد و حصر بیرون است و دارای اوصاف و الوان و خواص بی شمارند و همه در نزد ما موزون و سنجیده است، پدید آوردیم.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

یعنی: و در آن زمین برای شما انسان ها و کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید وسایل زندگی تهیه نمودیم.

مراد از «معایش» همه اسباب زندگی است از اجناس این گیتی و خارج از آن از آب و هوا و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و گیاهان و حیوانات و غیره. و مراد از «من لستم له»

برازقین» همه روزی خواران روی زمین است از اجنه و پریان و حیوانات و نباتات که همه به تناسب اقتضای وجودی خود روزی خوارند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

لغت و اعراب:

خزائن: جمع خزانه و خزینه، محل ذخیره کالا. لواقح: جمع لاقحه، حامل و باردار؛ و جمع لاقحه به معنای ملقحه یعنی تلقیح کننده؛ حال مقدره از ریح است. سقاه و أسقاه الماء: آب به او نوشانید.

تفسیر:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

یعنی: و هیچ چیزی نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ای معین نازل نمی کنیم.

مراد از «شیء» در این جا همه چیزهایی است که در این گیتی به چشم می خورد از نباتات و حیوانات و آدمیان و غیر آنها از انواع ماهیاتی که قابل وجود است. و مراد از «خزائن» مواد اولیه آن است که در جهان پراکنده است و از اجتماع و ترکیب آنها آن شیء

ص: ۱۸۵

پدید می آید. و مراد از این که نزد خداست آن است که تحت اراده اوست و مخلوق یا تحت کلمه «کن» است. و مراد از «تنزیل» آفریدن یعنی جمع کردن مواد و ترکب بخشیدن و فعلیت وجودی دادن به آن است که گویی از مقام والای واجب الوجود به صحنه امکان، فرود آمده است. و مراد از «قدر معلوم» معین بودن حدود آن است از نظر مصداق و کم و کیف آن.

و حاصل آیه این است که چیزی از موجودات یا انواع قابل وجود در این گیتی خواه از ارزاق یا غیر آن نیست جز آن که مواد اولیه آن در نزد خدا و تحت اراده اوست، و هر چند پراکنده در جهان باشد ولی خلق و تولید آن محدود است و میزان معلومی طبق اقتضاءات و مصالح نظام اتم دارد. مثلاً خزاین گندم مواد اولیه آن است از بذر و قوای زمینی و نزول باران و تابش خورشید و وزش نسیم و غیره است و تا آن حد که خدا بخواهد تولید می شود. و آیه شریفه را معانی دیگری گفته اند که ما به این معنا قناعت کردیم.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ

یعنی: و ما بادهای و نسیمها را در حالی که باردار است و تلقیح کننده، فرستادیم.

مراد این است که بادهای که به واسطه حمل ابرهای متراکم باری سنگین بر دوش دارند وزانندیم تا ابرها را به وسیله تولید سرما و انباشتن روی هم باردار نماید، و یا گیاهان و درختان را به ریزش باران باردار کند، و یا آن که به نقل ذرات تلقیح از ذکور به اناث، آنها را باردار نماید.

فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

یعنی: پس ما از آسمان و جانب بالای سرتان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب نمودیم و شما نبودید که آن را ذخیره کرده باشید. یعنی شما نبودید که آن همه آبها را در ابرهای متراکم به صورت باران یا برف یا تگرگ ذخیره کرده باشید تا صدها فرسخ از محلی به محلی نقل دهید و فرو ریزید. و یا آن که آن را در زیر سطوح زمین ذخیره کرده باشید که پیوسته به صورت چشمه و رود و غدیر ظاهر گردد و مورد مصرف قرار دهید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ

یعنی به یقین این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم، و این ماییم که وارث همه ایم.

مراد این است که زنده کردن هر موجود قابل حیات در آن حد از حیات که دارد از نبات و حیوان و انسان به دست ماست، و نیز میراندن هر قابل مرگ در حد خویش به اراده ماست. و مراد از وارث بودن خدا، بقای ذات اقدس او پس از مرگ همه است که مجموع آنچه ترک کرده اند از آن خدا خواهد بود هر چند در حال حیاتشان نیز حقیقتاً از آن خدا بوده است.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ

خطاب به موجودین بشر در حال نزول این آیات است.

یعنی: حقیقت این است که ما به گذشتگان شما از پیش علم داشتیم و به آیندگان نیز علم داشتیم. مراد این است که همه گذشتگان بشر از آغاز خلقتشان تا حال با تمام خصوصیاتشان در علم ازلی ما ثابت و در لوح محفوظ ما مندرج است، و همه آیندگان نیز با خصوصیاتشان نزد ما از پیش معلوم و در لوح مندرج است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

یعنی: و بی تردید پروردگار تو همه آنها را، یعنی پیشینیان و پسینیان را، در روز رستاخیز گردآوری خواهد نمود. مراد آن که افراد بشر را از نخستین آفریده تا آخرین آنها که بر حسب طول زمان و بُعد مکان پراکنده اند در یک زمان و یک زمین جمع خواهد کرد و آن روز قیامت، و آن مکان صحنه محشر است.

زیرا خداوند دارای حکمت و دانش است. حکمتش مقتضی و علمش محیط به همه چیز است. یعنی به لحاظ آن که از ازل تصمیم گرفت که بشر آفریند و کره زمین را برای او مسکن موقت قرار دهد و تکالیفی به عنوان آزمایش به آنها متوجه کند، مطیعان را در محلی پاداش و عاصیان را کیفر دهد، این بساط دنیا را بگسترد. و چون همه مقدمات تمام شود حکمتش اقتضا دارد که مسأله پاداش و کیفر را عملی کند، و علمش که نافذ در همه چیز است و به مکلفان احاطه دارد و تمام خصوصیات و کم و کیف اعمال قلبی و بدنی آنها را بدون جهل و شک و خلط و اشتباه می داند، راه را برای پیاده کردن هدف اصلی هموار نموده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «۲۶» وَالْحَيَّانَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ «۲۷» وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «۲۸» فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ «۲۹» فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ «۳۰» إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ «۳۱»

لغت و اعراب:

صلصال: گِل خشکیده که صدا دهد. حَمَأٌ و حَمَاءُ: لای گندیده. من حَمَأٌ صفت صلصال.

مسنون: بدبو. یا از سَنِّ الطَّيْنِ: آن را سفال کرد، یا آن را صورت بندی نمود. سَمُومٌ: باد گرم. نار السموم اضافه موصوف به صفت است. جان: اسم جمع جن. سَوَّى الشَّيْءَ: درست کرد آن را.

ابلیس: عَلم جنس است برای شیطان.

تفسیر:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

یعنی: و حقیقت این است که ما انسان را از گِل خشکیده صدادارِ برگرفته از لای بد بو آفریدیم.

مراد از انسان در این جا نخستین فرد از این نوع است که بدون سابقه مثل و نمونه و به نحو اعجاز آفریده شده و جدّ اعلای این نوع قرار گرفته و به نام آدم و ابوالبشر نامیده شده، و هر صفتی در کیفیت خلقت برای او ذکر شود همسر وی که او را حوّا و اُمّ البشر هم می نامند

در آن شریک است، و محتمل است که در این جا نیز هر دو مراد باشند.

و حاصل آیه این است که ما آدم ابوالبشر را در آغاز خلقت از گل و لایی که به سبب ماندن در زیر آب و مرور زمان رنگش تیره و بویش متعفن شده بود برگرفتیم و اجزای بدن پیش بینی شده او را که همان اعضای ریز و درشت و ظاهری و باطنی انسان بالفعل است جدا جدا از آن ساختیم، و سپس همه را ترکیب بخشیده صورت بندی کردیم، و چون خشکید و مجسمه و تندیس کامل انسان شد و همانند سفال و چینی صدا داد، از روح خویش یعنی روح مخلوق و منسوب به خود که از این جهت شرافت و قداست یافته در آن دمیدیم تا زنده شد و نخستین مصداق این نوع به نحو اعجاز و خرق عادت به وجود آمد و به نام انسان و بشر نامیده شد.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

یعنی: و طایفه اجنه و پریان را پیش از انسان از آتشی بدون دود و نافذ در اجزا و درون اشیا آفریدیم.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

یعنی: و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین تصمیم دارم بشری بیافرینم از گل خشکی که همانند سفال صدا دهد و متخذ و ترکیب یافته از لای بدبو و متعفن باشد.

باید دانست که مراد از فرشتگان در این جا ملأ اعلا و ساکنان عالم بالاست یا همه موجودین آنها در صفحه هستی، و هدف از خطاب آنها اعلان امری است که آن را اراده نموده و بر آن تصمیم گرفته، لکن صلاح در این دیده که آن را به فرشتگانش نیز ابلاغ نماید و با آنها مطرح سازد، چه آنکه آنها نزدیک ترین موجودات محضر و مقربان در گاه و متصدیان امور عالم تکوین و پیاده کنندگان اراده بالغه اش در شراشر اجزای جهان اند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

یعنی: پس چون او را درست کردم و در آن از روح خویش دمیدم، سجده کنان در برابرش بیفتید.

مراد از درست کردن، جمع کردن اعضای پراکنده ساخته شده از لای بدبو و

ترکیب بندی و تکمیل تندیس کامل انسانی اوست که آمادهٔ نفخ روح گردد. و نسبت دادن خداوند روح او را به خود نسبت تشریفی است، یعنی روحی که آن را خود بدون واسطه آفریدم و به گونه ای دقیق و رقیق و عجیب و حیرت زا قرار دادم که احدی را توان درک حقیقت آن نیست، و اثر عجیب حیات به آن دادم که با هر جسم ناچیزی تماس گیرد آن را حیات می بخشد و موجودی زنده و پراج می سازد.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس از صدور فرمان سجده از جانب خدا و حلول روح در آن مجسمه به نفخ الهی و مزین شدن صفحهٔ وجود به قدوم نخستین مصداق انسان، همهٔ فرشتگان یکسره به سجده افتادند، جز ابلیس (که هر چند از جنس آنها نبود لکن از پیش در میان آنها و مشمول فرمان اشجدوا بود) که ابا کرد و سر باز زد از این که همراه سجده کنندگان باشد.

این ابلیس جدّ اعلاّی همهٔ شیاطین و ابالسه است و مدت مدیدی پیش از این حادثه در عالم بالا داخل فرشتگان می زیست و به ظاهر با آنها عبادت می کرد؛ باطنش سیاه و پلید و مملوّ از کبر و استکبار و غرور و بدخواهی بود و تا آن حادثه، زمینهٔ بروز خبث درونش پیش نیامده بود و این دستور، نخستین امر امتحانی الهی دربارهٔ او بود.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ «۳۲» قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «۳۳» قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ «۳۴» وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ «۳۵»

تفسیر:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ، قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

ص: ۱۹۰

یعنی: خدا فرمود: ای ابلیس، تو را چه شد و چه باعث شد که همراه سجده کنندگان نباشی؟ ابلیس گفت: هرگز مرا نسزد در برابر بشری که او را از گل خشکِ فرا گرفته از لای بدبو آفریده ای سجده کنم. مرادش این است که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل، و آتش از گل بهتر است، پس تولد یافته از بهتر نیز بهتر است، و بهتر را نباید در مقابل پست خضوع کند.

باید دانست که ابلیس می دانست مراد از سجود فرشتگان بر آدم، اکرام و احترام اتفاقی به شخص آدم نیست، بلکه آدم مقدمه بر نوع انسان در ضمن همه افراد و مصادیق اوست تا آن گاه که نسلش باقی باشد. و امتناعش از سجده و خضوع در برابر نوع بوده نه شخص، یعنی امتناع و سرباز زدن از این که او و نسلش همانند فرشتگان زیر نظر آنها یا نوع خاصی در مقابل آنها در خدمت این نوع باشند و پیوسته مسخر او، و مأمور به تأمین سعادت او در دنیا و آخرت، و حافظ او از کودکی تا آخر عمر، و متکفل تقسیم روزی میان اولاد او، و متصدی آوردن وحی آسمانی و دین و کتاب برای او، و نوشتن و تنظیم صحایف عمل های خیر و شر او، و الهام و تشویق او به سوی خیرات و نهی او از ارتکاب شرور، و یار و یاور بودن برای او در مواقع حساس زندگی و گرفتاری ها و جنگ و نبردها، و دعا و استغفار برای گنهکاران او، و تصدی امر میراندن و امور مربوطه او پس از مرگ در عالم برزخ و خاصه در صحنه قیامت و غیر اینها.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

یعنی: خدا فرمود: پس، از میان فرشتگان و از بهشت و از آسمان بیرون رو، زیرا تو رانده شده و مطرودی و بی تردید لعنت و نفرین برای تو تا روز جزا ثابت و مسلم است.

باید دانست که اجرای امر خداوند به بیرون شدن او بر عهده فرشتگان بود که پس از صدور فرمان «فاخرج منها» انجام یافت. و جمله «و إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ» و عید است از جانب خدا، و مراد لعنت های انشائی خدا و همه لعنت کنندگان از فرشتگان و آدمیان و پریان است. و ظاهر «یوم الدین» روز قیامت و پس از نفخه دوم صور است که بعد از آن فعلیت لعنت ها یعنی عذاب موعود خواهد بود.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

تفسیر:

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که آنها برانگیخته می شوند.

مرا و ذریه و اولاد مرا تا نفخه دوم صور ممیران و از مرگ مهلت ده. و ضمیر جمع «یُبْعَثُونَ» راجع است به آدم و اولاد او هرچند در عبارت نگذشته اند، و ذکر این ضمیر شاهد آن است که او فهمیده بوده متعلق سجده و خضوع، خصوص آدم نیست، بلکه او و ذریه او تا دامنه قیامت است. و علت این درخواست چنان که از تهدید بعدی وی معلوم می شود سوء قصد نسبت به آنها و شروع به دشمنی و گرفتن انتقام از آنهاست، و نیز فرار از مرگ است که اصلاً مرگ را نچشد، زیرا پس از روز بعث، مرگ خود می میرد و احدی را نمی گیرد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

یعنی: خدا فرمود: تو از مهلت یافتگانی، لکن تا روز وقت معین (اضافه روز به وقت، اضافه بیانیه است).

پس اصل درخواست ابلیس پذیرفته شده و انتها و پایان آن روز معلوم در نزد خداست که ظاهراً مراد نفخه اول است که همه زنده ها در آن روز می میرند و شیطان هم مجال وسوسه پیدا نمی کند.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا، بدین سبب که مرا گمراه کردی من نیز به یقین برای آنها

در روی این زمین همه بدی ها و زشتی ها را مزین و آراسته خواهم نمود و آنها را یکسره گمراه خواهم کرد.

مراد ابلیس بیرون کردن بشر از راه سعادت و قرار دادن او در راه شقاوت است. و مرادش از مزین نمودن این است که آنچه را دین و شرایع الهی و عقل سلیم به بدی و زشتی آن حکم کرده، من در انظار آنها زیبا و نیکو و آراسته نشان خواهم داد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

یعنی: مگر آن بندگان تو را از میان آنها که خالص و ناب شده اند.

استثنا می کنم از اغوا بندگان را که در سایه تبلیه به دعوت تو و پذیرش پیامبران و شرایع تو و پیاده کردن احکام تو، در جمیع ابعاد انسانی خالص و ناب شده اند. و این اخلاص را می توان به خود آنها بالمباشره نسبت داد و به خدایشان بالتسبیب. و البته استثنا از اغواست نه از تزیین و نه از هر دو، زیرا اغوا، افکندن انسان در کفر و فسق است و مخلصان از آن دورند. و «تزیین»، وسوسه و القانات قلبی است که درباره همه هست.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

تفسیر:

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

ظاهر کلام ابلیس در اغوا که آن را با کلمه «لَاغُوِيْنَهُمْ» به نحو مؤکد به خود نسبت داد ادعای دو امر است: استقلال در اغوای اکثریت در مقابل اراده خداوند، و سلطه تام بر مردم که آنان را قهراً و جبراً اغوا خواهد نمود. و بنابراین «هذا» اشاره به امر هدایت و ضلالت

ص: ۱۹۳

بندگان است و «مستقیم» صفت «صراط» و «علی» ظرف مستقر متعلق به ثابت، صفت دیگر صراط است.

معنای آیه: خدا فرمود: این امر، یعنی راهنمایی بندگان و اعطای اختیار به آنها، راهی است درست و مستقیم و بر عهده من است. یعنی احدی را توان آن نیست با آن معارضه کند یا آن را تغییر دهد.

هفت در برای جهنم

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

این آیه به منزله تمیم آیه قبل است. یعنی: بی تردید تو را بر بندگان من تسلطی در اغوا نیست مگر گمراهانی که در آغاز به اختیار خود از تو پیروی کرده اند. پس نه تو را استقلال در تسلط است و نه آنها مجبور و مقهورند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و حقا که دوزخ وعده گاه همگی آنهاست. مراد آن که خدا وعده داده که پس از اتمام ایام تکلیف در دنیا و حضور در عالم آخرت برای حساب و محکوم شدن به استحقاق عذاب دائم، آنها را برای چشیدن عذاب های مورد استحقاقشان در دوزخ گرد آورد.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ

یعنی: جهنم را هفت در است و برای هر دری بخشی از آنان تقسیم شده است.

مراد این است که از غاویان و گمراهان محکوم به جهنم، برای ورود از هر دری عده ای تعیین شده اند، یعنی به تناسب نوع گناهشان از کفر و شرک و نفاق و فسق کبیره و صغیره و تضييع حق خدا و حق مردم و نحو اینها. و برخی گفته اند: مراد از ابواب در این جا طبقات است، زیرا مساکن بهشتیان در عرض هم است و در فضای آزاد، و مسکن های دوزخیان طبقه هایی روی هم و در طول هم، و هر چه طبقه پایین تر رود عذاب و شکنجه شدیدتر است، و نخستین طبقه آن اختصاص به گنهکاران مسلمان در هر عصر دارد، یعنی کسانی که اصول عقایدشان درست و جرمشان ارتکاب گناه فرعی است، و خروج از دوزخ تنها برای این طبقه ممکن است. و آخرین طبقه آن مختص به منافقان در اصول است، چنان که فرموده: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ [نساء، ۱۴۵]. و البته این طبقه بندی مطابق

قاعده و حکم عقل است، زیرا مراتب عصیان و طغیان که سبب حدوث عذاب است مختلف است، نظیر شرک و نفاق و کفر و گناهان فرعی کبیره و صغیره.

متقین در بهشت

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

لغت و اعراب:

ادْخُلُوهَا به تقدیر «یقال لهم». بسلام حال است از فاعل ادْخُلُوا به تقدیر «سالمین» یا «مسلماً علیکم». آمین نیز حال از فاعل است. غَلٌّ: کینه و غش و حسد. اخواناً و متقابلین حال اند از ضمیر هُم. نَصَبٌ: رنج و خستگی.

تفسیر:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ

یعنی: بی تردید پرهیزگاران در آن روز در میان باغ‌ها و بهشت‌ها و چشمه‌سارها استقرار می‌یابند. به آنان هنگام اجازه دخول از جانب خداوند، گفته می‌شود: به سلامتی وارد این باغ‌ها شوید در حالی که مورد احترام و سلام فرشتگان قرار گرفته و در حالی که در امن و امان باشید. یعنی از همه حوادث ناگوار و آسیبی که در دنیا می‌رسید از مرض و فقر و ترس و اندوه و دشمنی، و حوادث آسمانی و مصایب زمینی و خاصه از مرگ و فنا و زوال و ناقص شدن نعمت و تمام گشتن عمر زندگی و غیره در امان خواهید بود.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ

یعنی: و ما در آن جا آنچه در سینه‌های آنها از زندگی دنیا مانده بود از کینه و عداوت و حسد برکنده می‌زداییم در حالی که برادرانه بر روی تخت‌ها مقابل هم قرار می‌گیرند.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

ص: ۱۹۵

یعنی: هرگز آنها را در آن محیط، هیچ رنج و خستگی نمی رسد، و هیچ گاه آنها از آن مکان بیرون رانده نمی شوند.

خوف و رجا

تَبَّئَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «٤٩» وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ «٥٠» وَتَبَّئَهُمْ عَن ضَعْفِ إِبْرَاهِيمَ «٥١» إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ «٥٢»

لغت و اعراب:

تَبَّأه: خبر داد او را. ضعیف: مهمان، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. اذ دخلوا متعلق به محذوف، به تقدیر «ولید کروا». و جِلّ - از باب عِلْم - ترسید.

تفسیر:

تَبَّئَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

یعنی: ای پیامبر، بندگان مرا خبر ده که بی تردید من بسیار آمرزنده و مهربانم. و این که عذاب من همان عذاب دردناک است، یعنی در دنیا و برزخ و آخرت.

در این دو آیه خداوند ابتدا به نحو کلی از غفران و رحمت، و عذاب و عقاب خویش یاد کرده و سپس در آیات بعد به مصادیقی از غضب و رحمت در ضمن قصه ابراهیم و لوط اشاره فرموده و ذکری از قوم شعیب و اصحاب حجر و قوم صالح نموده است.

داستان ابراهیم (ع)

وَ تَبَّئَهُمْ عَن ضَعْفِ إِبْرَاهِيمَ، إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ

یعنی: و نیز آنها را آگاه ساز از مهمانان ابراهیم (از حال عده ای از فرشتگان الهی که به عنوان مهمان او و به منظور مأموریت برای اهلاک و نابود کردن شهرها و روستاهای قوم لوط اعزام شده بودند و ضمناً مأمور ابلاغ بشارتی برای ابراهیم و همسرش بودند که خدا آنها را فرزند یا فرزندانی خواهد داد) که یاد کنند از هنگامی که آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و سلام گفتند، ابراهیم گفت: ما خانواده از شما بیمناکیم.

ص: ۱۹۶

ظاهر آیه این است که ابراهیم به جای جواب سلام، اظهار خوف و ناراحتی کرده به جهت آن که آنها نابهنگام و سرزده و بدون اجازه وارد خانه شده بودند و این طرز ورود، رویه دشمن است.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ «۵۳» قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ «۵۴» قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ «۵۵» قَالَ وَمَنْ يَقْتَضُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ «۵۶»

لغت و اعراب:

علی آن مسنی محتمل است علی به معنای مع باشد. قنط - از باب نصر و علم - : مایوس شد.

تفسیر:

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ، قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ

یعنی: مهمان ها گفتند: هرگز مترس، ما تو را به پسری دانا مژده و بشارت می دهیم.

نام این فرزند چنان که در آیه ۱۱۲ سوره صافات آمده اسحاق است: وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ. و ذکر صفت «علیم» اخبار از این است که در آینده دارای مقام نبوت و علم سماوی و دانا به کتاب های آسمانی پدر خود و سایر پیامبران خواهد بود.

ابراهیم گفت: آیا مرا مژده می دهید در حالی که پیری ام در رسیده و وجودم را فراگرفته! پس چه چیز را بشارت می دهید؟

و این سخن به لحاظ آن بود که بر حسب عادت و در آن سن که قریب صد سال بود، یأس و نومیدی بر انسان چیره می شود خاصه آن که همسرش نیز نازا بود، و از این رو به نحو استفهام انکاری گفت: به چه چیز مژده می دهید؟

ص: ۱۹۷

قَالُوا بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ، قَالَ وَمَنْ يَقْنُطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ

یعنی: مهمان‌ها گفتند: ما تو را مژده به حق و بشارت راستین دادیم (زیرا علم آنها فرا گرفته از علم ازلی الهی و مندرج در لوح محفوظ بود و احتمال خلاف در آن محال بود) پس هرگز از نومیدشدگان مباش. ابراهیم گفت: و چه کسی است جز گمراهان که از رحمت خدا نومید گردد!

گویی ابراهیم خلیل می‌خواست در پاسخ فرشتگان بگوید: تعجب و استفهام انکاری من بر پایه عرف و عادت و سنت جاریه حق در عالم تکوین است نه به لحاظ قدرت بالغه حق که مسلط بر خرق عادت و اعجاز در تکوین است چه رسد به خرق سنت جاریه.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ «۵۷» قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ «۵۸» إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ «۵۹» إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا
إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ «۶۰»

لغت و اعراب:

خَطْبُ: کار مهم و بزرگ. آل لوط استثنای منقطع از قوم مجرّمین. عَبْرَ - از باب نَصَر -

مکث کرد و باقی ماند.

تفسیر:

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ، قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ، إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

ابراهیم خلیل از این که واردین، مرسلون اند یعنی گروهی از فرشتگان الهی، و مناسب با بشارت یک فرزند یک نفر است نظیر بشارت زکریا و مریم، دانست که آنها را مأموریتی است مهم، از این رو گفت: پس ای فرستادگان خدا، کار مهم و اصلی شما چیست؟ گفتند:

حقیقت این است که ما به سوی گروهی گنهکار فرستاده شده ایم، مگر خاندان لوط که همه

آنها را نجات خواهیم داد.

از استثنای آل لوط معلوم می شود که مراد از «مجرمین»، قوم لوط است و از اخبار به نجات آل لوط معلوم می گردد که همه آن قوم محکوم به هلاکت اند.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

یعنی: از خاندان لوط استثنا می کنیم زن او را که مقدر کرده ایم حتماً او از بازماندگان است.

مراد از تقدیر فرشتگان در این جا تصمیم گیری پیش از مرحله اجرا طبق دستور الهی است. یعنی میان خود چنین نقشه کشیده ایم که خاندان لوط را بیرون بریم و تنها زن او باقی بماند و به هلاکت رسد.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾ فَاسْبِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعِ مَنْ أَلْيَلِ وَأَتَّبِعْ أَدْيَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

لغت و اعراب:

منکر: ناشناس. امتری فی الشیء: شک کرد در آن. اسراء: سیر دادن در شب. قَطَع: قطعه و پاره ای از شیء. ادبار: جمع دُبر، پشت سر. دابر: اصل و ریشه شیء. قضاء: حکم قطعی، به تقدیر «قضینا موحیاً الیه» به قرینه الی (۱). جمله آن دابر بدل است از ذلك.

ص: ۱۹۹

۱- و در کتاب های لغت آمده: قضی الامر الیه: ابلغه. (قضینا الیه ذلك الامر: یعنی به او ابلاغ کردیم). پس می تواند چیزی در تقدیر نباشد.

تفسیر:

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ، قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

یعنی: پس چون فرستاده های خدا نزد لوط و خاندانش آمدند، لوط گفت: شما گروهی ناشناس و بیگانه اید.

این سخن بدین جهت است که لوط آنها را در قیافه پسرانی زیبا و جوان هایی با طراوت و خوش صورت دید که شباهتی به جوان های قوم خود نداشتند و مشاهده چنین افرادی در محیط خانه خود با فساد اخلاقی ای که قومش داشتند بسیار سخت بود.

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكِ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ، وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

یعنی: آنها گفتند: چنین نیست که نسبت به شما ناشناس و مورد سوء ظن و مظنه شر باشیم، بلکه ما همان را که آنها در آن شک می کردند و امری حق و ثابت و غیرقابل تردید است برای تو آوردیم و حتماً ما راستگوییم.

مرادشان عذاب مقدری است که خدا برای قوم لوط از ازل مقرر کرده و در لوح محفوظ مندرج نموده و آنها پیوسته هنگام اظهار لوط نبی در آن تردید می کردند و استهزا می نمودند.

فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

یعنی: پس ای لوط، خانواده خود را چون پاسی از شب گذشت حرکت ده و تو خود دنبال آنها روانه شو، یعنی سرپرستی کن جا نماند و یا بیراهه نروند، و کسی از شما التفات و توجه نکند، یعنی به پشت سر ننگرد که مبادا حادثه دهشتناکی بیند و طاقت نیاورد؛ و یا کنایه است از این که به مسکن خود بازنگردد. و به هر سو دستورتان دادند روانه شوید.

مراد دستور فرشتگان است که آنها را به سوی مصر یا شام هدایت کنند.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

یعنی: و ما این حکم قطعی را به لوط وحی و ابلاغ نمودیم و آن این که ریشه این قوم بدون تردید هنگامی که وارد سپیده دم شوند بریده خواهد شد. مراد از دابر و ریشه، نسل و اولاد و مساکن و باغات و اموال و اعمال آنهاست که همه منقطع گشت.

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ ﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَعِيفٌ فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

لغت و اعراب:

استبشر بالشيء: خوشحال شد از آن. هؤلاء اسم اشاره برای جمع مذکر و مؤنث. ضيف:

مهمان، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. خزی: خواری و رسوایی. عمر و عمر: زندگی، و چون لام قسم داخل شود مفتوح خوانده می شود. عمه زید - از باب مَنَع و عَلِم -: حیران و سرگردان شد.

تفسیر:

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ، قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَعِيفٌ فَلَا تَفْضَحُونِ، وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ

یعنی: و اهل آن شهر در حالی که خوشحالی می کردند روی آوردند. آن شهر سدوم بود و مراد این است که جمعیتی به خانه لوط هجوم آوردند که گویی همه اهل شهر بودند و دسته جمعی اظهار سرور می کردند. و ظاهر این است که وارد حیاط و خانه لوط شدند.

لوط پیامبر به آنها گفت: این جوانان مهمان من اند، مرا مفتضح و رسوا مکنید، و از خدا پروا نمایید و مرا خوار مسازید. زیرا توهین و ایدای مهمان توهین و ایدای میزبان است.

قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ، قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

یعنی: قوم لوط گفتند: آیا ما تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟! یعنی از پناه دادن آنها و دفاع از ناموس آنها، و یا از ورود بیگانگان از هر جای دنیا. لوط در اصرار بر دفاع و عدم توان از مدافعه گفت: اگر شما اهل شهوتید و میل آمیزش دارید، اینان دختران من اند، یعنی با آنها ازدواج کنید. و ممکن است مراد از «هؤلاء» همسران خود آنها باشد به لحاظ آن که

ص: ۲۰۱

زن های ملت به حکم دختران پیامبرند، یعنی بروید با همسرانتان آمیزش نمایید.

لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: ای پیامبر، سوگند به جان تو که آنها در مستی خود حیران و سرگردان بودند.

یعنی در مستی کفر و گناه و شهوترانی در کمال انحراف و غفلت زندگی می کردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾
وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

أَشْرَقَ الرَّجُلُ: وقت طلوع خورشید وارد شد. (۱) ضمیرهای مؤنث در عالیها سافلها راجع اند به مدینه یا به مدائن و اراضی.
سَجِيلٌ: سنگ مخصوص یا گل متحجر. و در قاموس است: سَجِيلٌ حِجَارَةٌ كَالْمَدْرِ مَعْرَبٌ سَنَكٌ كِلٌ. تَوَسَّمُ الشَّيْءَ: به فراست دریافت آن را. مقیم:

ثابت و مستمر.

تفسیر:

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ، فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا

معنای فاء تفریع که بر سر أَخَذَتْهُمُ درآمده این است که پس از آن که فرستادگان خدا خبر هلاکت قوم را دادند و به لوط و خاندانش دستور بیرون شدن از شهر و دیار را ابلاغ نمودند و آنها از آن شهر و محیط بیرون شدند و این کار تا نزدیکی طلوع خورشید طول کشید، صیحه آسمانی که گفته شده به وسیله جبرئیل یا به خلق صوت در آن منطقه بوده، آن قوم را به هنگام ورود روز فرا گرفت. و ظاهراً از شدت صیحه احدی از جانداران باقی نماند.

ص: ۲۰۲

۱- . وارد وقت طلوع خورشید شد، صبح کرد.

و پس از آن صیحه آن شهر را زیر و رو کردیم. مراد این است که شهر سدوم یا همه شهرها و روستاهایی را که گرفتار آن مرض و گناه بودند از عمق نامعلومی بالا بردیم و وارونه کردیم که سطح شهر در زیر، و عمق آن در رو قرار گرفت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

یعنی: پس از هلاکت همه با صیحه و پیش از زیر و رو شدن، پاره های سنگ بر آنها باریدیم. و یا آن که پس از صیحه و زیر و رو کردن محل، سنگ پاره ها را بر زمین زیر و رو شده آنها باراندیم. (۱) إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ، وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ

یعنی: در آن محل و مکان، بی تردید نشانه هایی است برای کسانی که فکر می کنند و حقایق را به فراست درمی یابند. و به یقین آن منطقه و شهر و روستا اکنون بر سر راهی است میان مکه و شام که مقیم است و پیوسته محل رفت و آمد است. یعنی باید مردم در آن سیر کنند و دقت نمایند و متنبه شوند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و نیز در آن ماجرا و حادثه نشانه ای است برای مؤمنان و گروندگان.

ظاهراً اسم اشاره در «انّ فی ذلک» اول، اشاره به منطقه و مکان های حادثه است که علایم و نشانه های حادثه در آن جا زیاد است و انسان های متوسّم و تیزبین درک می کنند و از این جهت «آیات» جمع آمده است، و در «انّ فی ذلک» این آیه اشاره به وقوع حادثه است که دلالت بر توحید و قدرت و عظمت خدا دارد و مؤمنان به نور ایمان بدان پی می برند، از این جهت مفرد آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

ص: ۲۰۳

۱- این تفسیر مبنی بر کلمه علیها به جای علیهم است که در سوره هود، آیه ۸۲ آمده است.

و ان كان ان مخففه است به قرینه دخول لام در خبر كان، به تقدیر «انّ الشان كان كذا».

أَيْحَكَ الشَّجَرُ - از باب عِلْم - : انبوه و متراکم و درهم گشت. مرجع ضمیر تشبیه در و انهما لبامام مسکن قوم لوط و ایکه قوم شعیب است، و باء بامام به معنای علی است، و امام به معنای راهنما و وسیله هدایت و مراد راه و جاده و یا لوح محفوظ است.

قوم شعیب (ع)

تفسیر:

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ، فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ

این آیه اشاره به قوم شعیب پیامبر است که در سرزمینی پر برکت و مملو از درختان و در میان جنگلی طبیعی یا مصنوعی زندگی می کردند. شعیب نبی که در دعوت، قوی و در سخن، خطیب بود، از دعوت آنها فروگذاری نکرد، لکن آنها نپذیرفتند و طغیان نمودند.

معنای آیه: و حقیقت این است که اهل ایکه یعنی صاحبان باغ های انبوه با درختان سر به هم آورده، سخت ستمکار بودند. یعنی مشرک بودند که ستم به خدا می کردند و دعوت پیامبر را رد می نمودند که ستم به او و شریعت او و به نفس خویش بود. در نتیجه ما از آنها انتقام گرفتیم. یعنی گرمای شدید طاقت فرسایی را هفت شبانه روز بر آنها مسلط کردیم، سپس ابری بر آنها فرستادیم که از شدت گرما بدان پناهنده گشتند و به ناگاه آتش پاره هایی مشابه برف بر آنها بارانیدیم که همه خاکستر شدند. و البته هر دو محل و موضع عذاب بر سر راهی روشن و پر تردد قرار دارند.

سدوم شهر لوط میان مکه و شام و ایکه شهر شعیب میان مدینه و شام است. و ممکن است مراد از «امام مبین» لوح محفوظ باشد، یعنی منطقه هلاکت قوم لوط و قوم شعیب با نقشه کامل و حوادث و سرگذشت دقیق در لوح محفوظ الهی که مرجع و راهنما و هدایت گز فرشتگان ملاً اعلی است، ثابت و مندرج است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾ وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْبِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

لغت و اعراب:

اصحاب حجر قوم نمود و امت صالح پیامبرند و حجر نام شهر آنهاست. نَحَتَ الْعُودَ - از باب ضَرَبَ -: تراشید چوب را.

تفسیر:

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ، وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

یعنی: و حقیقت این است که اهالی شهر حجر، مسکن نمود قوم صالح همه فرستادگان ما را تکذیب نمودند (یعنی آنها با تکذیب صالح پیامبر گویی همه پیامبران را انکار نمودند، زیرا مرسلین همگی از جانب یک مبدأ و برای ابلاغ یک دین و یک هدف آمده اند و انکار یکی به منزله انکار همه است. و ممکن است قوم صالح از شدت طغیان همه را منکر شده اند، و ما آیات خود را به آنها دادیم ولی آنها پیوسته از آیات ما روگردان بودند.

مراد از «آیات» معجزاتی است که به دست صالح ظهور کرد از تولد شتر به نحو خرق عادت و خوردن قسمت عظیمی از آب چشمه، و دادن شیر برای همه طایفه. و ممکن است مراد از آیات، احکام و قوانین آسمانی باشد که هر یک آیه الهی بود و مردم از همه اعراض کردند.

وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ، فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْبِحِينَ، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: و آنها پیوسته در دل کوه ها خانه هایی برای خود می تراشیدند و در سکونت و استفاده از آنها در ایمنی بودند، یعنی از فروریزی سقف و تأثیر زمین لرزه و نقب دزدان و تخریب دشمنان آسوده بودند. پس به ناگاه صیحه ای از آسمان آنها را در حالی که وارد صبح می شدند فرا گرفت، و آنچه در طول عمر کسب می کردند (از اموال و خدم و حشم و سپاه و وسایل دفاعی) عذابی را از آنها دفع نکرد.

فرامین و آموزش هایی به پیامبر

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْرِفْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ «۸۵» إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ «۸۶»
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «۸۷»

لغت و اعراب:

صَفْحَ عَنْهُ - از باب مَنَع - روی گرداند و اعراض نمود از او. مَثَانِي: جمع مَثِي، مصدر میمی است یعنی مکرر. مِنَ الْمَثَانِي مِنَ تَبْيِينِهِ است یا تَبْعِيضِهِ، به تقدیر «سبعاً هی المثنائی» یا «هی بعض المثنائی».

تفسیر:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی: و ما آسمان ها و این زمین و آنچه را در میان آنهاست (از هوا و فضا و جوّ غیرمتناهی و فرشتگان و آدمیان و پریان و غیر آنها) نیافریدیم مگر به حق و درستی و هدفی والا و برتر، و غرضی صحیح و عقلانی، و حکمتی بالغ و رسا، و نه بر باطل و لغو و بی هدف. و ذکر این مطلب پس از بیان هلاکت طاغیان، مبین این است که مهلت دادن به طاغیان و مفسدان پس از یأس از تَبْهَشَانِ برخلاف هدف مقدس اصلی است و مقتضای

ص: ۲۰۶

حکمت بالغه نابودی آنهاست.

وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

یعنی: و حتماً روز قیامت خواهد آمد؛ پس ای پیامبر، به طرزی نیکو و عاقلانه از آنها روی گردان.

جمله اول در این جا به منزله تعلیل جمله دوم است. یعنی در برابر کردار ظالمانه و بدشان، روش خشن و عکس العمل کیفری نشان مده، زیرا در قیامت به حسابشان می رسیم.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

یعنی: همانا پروردگار تو خلاق داناست.

خلاق یعنی توانا در آفرینش، مخترع بی نظیر، مبتکر بی بدیل، آفریننده بدون تقلید و خالق منحصر به فرد و یگانه در ایجاد و خلق جواهر به گونه ای که هر چه دیگران کنند، از قبیل خلق در اعراض و مونثاژ از خلق اول است. و علیم یعنی دانای مطلق و بدون قید که همه آنچه می بینی بخشی از آن است وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [بقره، ۲۹].

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که ما تو را هفت تا از تکرار شده ها و قرآنی عظیم دادیم.

طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراد از «سبع» سوره حمد است که به اتفاق فریقین هفت آیه است، و کلمه «مِن» برای تبیین است یا برای تبعیض، و حاصل آیه بنابر تبیین چنین است: ما به تو سوره حمد دادیم که هفت آیه است و خود مثانی است که در هر نمازی واجب یا مستحب حداقل دوبار باید خوانده شود و نماز بدون آن نماز نیست. و بنابر تبعیض، معنا چنین است: ما تو را سوره حمد دادیم که جزء این کتاب است که خود آن نیز مثانی است: كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي [زمر، ۲۳] یعنی سوره ها و آیه های آن بیان یکدیگر است که گویی اعاده و تکرار می شوند. و نیز تو را قرآنی بزرگ دادیم.

و ذکر فاتحه الکتاب که سوره است و جزء، و قرآن عظیم که مجموع است و کل، در مقام امتنان به طایفه بشری، دلیل کمال عظمت و قداست و ارتفاع مقام این دو نعمت است به

گونه ای که نتوان تصور کرد.

لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ «۸۸» وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ «۸۹»
كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ «۹۰» الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ «۹۱» فَو رَبِّكَ لِنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ «۹۲» عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۹۳»

لغت و اعراب:

مَدَّ بَصْرَهُ إِلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - باز کرد به سوی آن چشم خود را و به دقت نگریست. ازواج: جمع زوج، جفت و صنف. خَفِضَ الشَّيْءَ: پایین آورد آن را. کما أنزلنا متعلق است به فعل محذوف، به تقدیر «نزل علیکم العذاب». مقتسم: قسمت کننده. عضین: جمع عِضَه مَخْفَفٍ عِضْوَه، قطعه و پاره پاره شیء، مانند سنین جمع سنه.

تفسیر:

لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ

یعنی: ای پیامبر، هرگز چشمان خود را مدوز و خیره خیره منگر به سوی آنچه به اصناف و گروه هایی از آنها یعنی مشرکان و کفار، داده ایم. مراد ثروت های دنیوی آنهاست که دیگران بدان چشم می دوختند و آرزو می کردند از چارپایان و باغات و مزارع و فرزندان. و نیز هیچ گاه بر حال آنها اندوهگین مباش. یعنی غم مخور که چرا دعوت حق را نمی پذیرند و اصرار بر انکار دارند و دین و وسایل کمال انسانی را از دست می دهند و برای روز واپسین، عذاب بی پایان فراهم می کنند؟!!

وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۰۸

یعنی: و ای پیامبر، در مقابل مؤمنان و گروندگان به دین و کتابت تواضع کن و بال فرود آر.

این تعبیر کنایه است، زیرا مرغ در برابر جوجه های خود برای جمع آوری آنها زیر پر و بال، بال های خود را پایین می اندازد. و غرض آن که برای جذب مؤمنان و تعلیم و تربیت آنها فروتنی کامل انجام ده.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

یعنی: و ای پیامبر، به مشرکان وقت نزول این آیه بگو که من به یقین بیم دهنده آشکارم و خدایم می گوید که ما بر شما عذاب می فرستیم همانند آن که بر قسمت کنندگان فرستادیم، آنها که این قرآن را پاره پاره کردند.

مراد از آنها مشرکان مکه در اوایل بعثت است که به عنوان ردّ و استهزا قرآن را به چند قسمت تقسیم می کردند و می گفتند: قسمتی از آن جادو، و قسمتی افسانه های پیشینیان و پاره ای شعر، و پاره ای کهانت و برخی دروغ و خلاف واقع است. و یا آن که آنها برخی را پذیرفته و برخی را انکار می کردند. و همه این اشخاص به تدریج در مرأی و منظر سایرین به عذاب های مختلف هلاک شدند. و این تهدید و انذار درباره پیروان آنهاست.

فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، سوگند به پروردگارت که بی تردید همگی آنها را در روز واپسین از آنچه می کردند مورد سؤال و بازجویی قرار خواهیم داد. یعنی از آنها به سؤال توبیخی و تحقیری و اهانتی از همه آنچه در دنیا می کرده اند خواهیم پرسید، از شرک و کفر و نفاق و عناد درونی، و فسق و کبایر عملی، و از آنچه علیه دعوت خدا و رسول او و مسلمین توطئه و فعالیت و نبرد نموده اند.

فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «۹۴» إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «۹۵» الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «۹۶»

تفسیر:

فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

کلمه فاء دلالت بر تفریع آیه بر امور گذشته دارد، یعنی لزوم ابلاغ توحید و اعراض از درگیری با آنها و اندازشان از عذاب موعود.

معنای آیه: پس ای پیامبر، آنچه را که بدان مأمور می شوی آشکارا بیان کن و به جامعه برسان، یعنی توحید ذاتی و ربوبی را و نفی شرک در ابعاد مختلف را و دعوت به پذیرش شریعت الهی و کتاب آسمانی را. و نیز اعراض کن و روی برتاب از مشرکان، یعنی از ستیزه و نبرد با آنها، زیرا این شهر فعلاً جای مبارزه و این زمان فعلاً وقت مبارزه و این گروندگان را فعلاً توان مبارزه نیست. و این آیه به منزله تأکید بر صفح در آیه ۸۵ است.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، ما بدون شک، شر و فساد استهزاکنندگان را که به پیروی از سران خود انجام می دهند از تو دور ساختیم، همانها که با وجود خداوند معبود دیگری برای خود قرار می دهند، پس آنها به زودی خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ «۹۷» فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ «۹۸» وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ «۹۹»

تفسیر:

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

یعنی: در حقیقت می دانیم که تو بی تردید سینه ات به خاطر آنچه آنها می گویند، تنگ می شود. یعنی آنچه کفار و مشرکان قریش و اهل مکه می گویند، نظیر سخنان کفرآمیز، تعریف و توصیف بت های معبود خود، دادن شعارهای باطل به نفع آنها، انکار و تکذیب معجزات و کتاب آسمانی تو. و این کلام، تسلیت و تشفی قلب پیامبر اسلام است که

ص: ۲۱۰

نظیرش در سوره های مکی بسیار است، زیرا فشار روحی بر آن حضرت در مکه زیاد بود.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، پروردگارت را همراه حمد تسبیح کن و از سجده کنندگان باش.

توأم با اثبات همه صفات جلال و جمال برای پروردگار در مرحله اعتقاد و گفتار، و اثبات همه عمل های خیر در جهان تکوین برای او، هر عیب و نقص را از حیث اعتقاد و گفتار از او دور کن و او را منزّه و مقدس بدان و به تناسب مقام او در برابرش خضوع تکوینی و سجدۀ تشریحی کن.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

یعنی: و پروردگار خود را تا آن گاه که برایت یقین بیاید پرستش نما.

مراد از یقین، امر متیقن و حتمی است یعنی مرگی که همه صاحبان حیات را درخواهد یافت؛ فرد انسان ها را به تدریج و مجتمع آنها را در خاتمۀ جهان دفعتاً و یکجا.

۸۴/۹/۷

ص: ۲۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ «١» يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ «٢» خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ «٣»

لغت و اعراب:

فلا تستعجلوه ضمير منصوب راجع است به امر يا به الله. روح موجودی است به غایت لطیف و نورانی و سماوی که با هر جسمی تماس گیرد آن را حیات می بخشد. بالروح باء معیت است. من امره یعنی بامر او و لأجل امره. من موصوله منطبق بر پیامبران است. أن أنذروا به تقدیر «یوصیهم أن أنذروا». سماء: آنچه بالای سر است.

بشارت به پیروزی در جنگ بدر

تفسیر:

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ

صدر این سوره تا آیه ۴۱ نشان می دهد که در مکه در اواخر اقامت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: ۲۱۳

نازل شده به قرینه وعده به نزدیک شدن شکست مشرکان که اشاره به غزوه بدر است که در اوایل هجرت در مدینه واقع شد. و از آیه ۴۱ به بعد دلالت دارد که در مدینه نازل شده به قرینه این که از حال کسانی که هجرت کرده اند و جهاد می کنند سخن گفته است و این پس از هجرت است. پس صدر سوره مکی و باقی مدنی است.

معنای آیه: امر و فرمان خدا فرا رسید، پس شتاب در آمدن آن نکنید.

این خطاب به مشرکان است و مراد رسیدن فرمان خدا به جنگ بدر و شکست فاحش و تاریخی مشرکان است، و خبر از نزدیکی آن می دهد به نحوی که گویی فرارسیده و مشرکان به عنوان استهزا تعجیل در آمدن آن داشتند.

سخنی با مشرکان

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

این جمله مستأنفه و به عنوان التفات از خطاب به غیبت است و اشاره به این که توهم نشود بتان قریش می توانند از آنچه خدا وعده داده جلوگیری کنند، بلکه خداوند منزّه و برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

یعنی: خداوند، فرشتگان خود را همراه روح به دستور خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرومی فرستد و آنها را توصیه می کند که به مردم ابلاغ و تعلیم نمایند که معبودی جز من وجود ندارد، پس از من پروا کنید و تقوا ورزید.

مراد از روح در این جا دین و شریعت و کتاب آسمانی است، زیرا همان گونه که روح، بدن را زنده می کند آنها هم به پیکر جامعه بشری حیات می بخشند و مجتمع انسانی را از نظر عقاید و باورها و حالات و ملکات و آداب و رفتار، زنده و با طراوت می سازند. و مراد از «من یشاء» پیامبران و رسولان الهی است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: خدایی که آسمان ها و این زمین را به حق و هدفی درست و والا آفریده است. مراد از آسمان ها ستارگان و کرات فوق است که هر یک سماء است، یا طبقات هفتگانه به اصطلاح شرع است. و الف لام «الأرض» عهد حضوری و اشاره به این زمین، یا جنس است بنابراین که کره زمین نیز متعدد است. و خداوند برتر است از آنچه برای او

شریک قرار می دهند.

نعمت های خدا برای بشر

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٤﴾ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

أنعام: جمع نعم، چهارپایان چهارگانه اهلی و وحشی (۱) یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز.

دَفِئَ الشَّيْءِ - از باب عَلِمَ - : گرم شد، دِفْءٌ: گرما. أَرَاخَ الدَّابَّةَ: حیوان را از صحرا به مُرَاح یعنی خوابگاه خود آورد. سَرَّحَ الماشية - از باب مَنَعَ - : حیوان را از خوابگاه به صحرا برد.

تفسیر:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ

یعنی: خداوند انسان را از نطفه آفرید. مراد آفریدن نسل دو انسان اولی است که جدّ و جدّه اعلای او هستند، از مایع مخصوصی که در صلب پدر و رحم مادر او پدید می آید و از امتزاج آنها پس از طی مراحل از حرکت تکاملی جنین پیدا می شود و پس از تولد و سیر حالات و کمالاتی به رتبه بلوغ می رسد. «فاذا هو خصيم مبين» یعنی پس به ناگاه می بینی که او در مقام دفاع از حقوق خود، ستیزه گری قوی و مجادله کننده ای آشکار می گردد.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

یعنی: و نیز خداوند، چهارپایان را آفرید که برای شما در آفرینش آنها گرمی است، گرمی بدن به وسیله پشم و کرک آنها، و گرمی زندگی به خاطر نگهداری و استفاده متنوع از

ص: ۲۱۵

آنها. و شما را نیز در آنها سودهایی است از شیر و پشم و موی و کرک و فضولات و گوشت و پوست و انواع دیگر استفاده ها. و نیز از آنها می خورید، یعنی یکی از مهم ترین قسمت های غذای شما گوشت آنهاست. و مراد از «انعام» چهارپایان هشت گانه است:

وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ [زمر، ۶] یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز از اهلی و وحشی. (۱) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ

یعنی: و برای شما روستاییان و دامداران هنگامی که آنها را شامگاهان از صحرا بازمی گردانید و صبحگاهان به چراگاه می فرستید، جمال و آرایش و شکوه در زندگی است.

تَحْمِيلُ أَنْعَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ «۷ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۸)

لغت و اعراب:

شِقٌّ: مشقت. خیل اسم جمع اسب است. بغال: جمع بغل، استر. حمیر: جمع حمار. و نصب این سه کلمه به تقدیر «خَلَقَ» است. زینة مفعول له و عطف است به محل لتركبوها به تقدیر «لرکوبکم و للزینة».

تفسیر:

تَحْمِيلُ أَنْعَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی: و آن چهارپایان - نوع شتر از میان آنها - کالاهای سنگین شما را به سوی شهر و روستایی برمی دارد و می رساند که اگر خود به پای خویش آن جا می رفتید جز با مشقت و

ص: ۲۱۶

تحمل دشواری نمی رسیدید. به یقین پروردگار شما بسیار رئوف و مهربان است.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: و خداوند اسبان و استران و خران را نیز آفرید تا سوار شوید و برای شما زینت و آرایش و تجمل زندگی باشد، و خدا در آینده چیزهایی خواهد آفرید که نمی دانید.

این جمله اشاره است به وسایط نقلیه موتوری از زمینی و دریایی و هوایی که در عصر نزول آیه نبوده و تا امروز انواع مختلفی پیدا شده و نیز پیدا خواهد شد. و نسبت آفرینش آنها به خدا به تسبیب است که مواد اولیه آنها را در زمین قرار داده و فکر و ابتکار ساختن آنها را به بشر عنایت کرده که مباشرتاً انجام دهد.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «۹» هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ «۱۰» يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «۱۱»

لغت و اعراب:

قصید: استقامت، مصدر به معنای فاعل است و اضافه آن به سبیل اضافه صفت به موصوف است. جائر: منحرف از حق و عدالت. لکم منه شراب جار و مجرورها خبر و شراب مبتداست. شجر: گیاه و درخت. أسام الماشیه: حیوان را به چراگاه برد.

تفسیر:

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و ارائه و نشان دادن راه مستقیم بر عهده خداوند است (مراد راه معنوی در عقاید

و اخلاق و رفتار است که طبق قاعده لطف بر او واجب است مجتمع بشری را بدان راهنمایی نماید، و این آیه نظیر **إِنَّ عَلَيْنَا** **لِلْهُدَىٰ** [لیل، ۱۲] است. و برخی از راه‌ها جائز و منحرف است، یعنی در همه ابعاد انسانی نظیر شرک و کفر که انحراف در اصول، و فسق و گناهان کبیره که انحراف در اعمال است. و اگر خدا می‌خواست، همه شما بشرها را بدون استثنا به اراده حتمی و به نحو جبر و اکراه هدایت می‌کرد. یعنی ولکن خداوند بنا ندارد بشر را در کارهای ارادی خویش چه در مادیات و چه در معنویات در اعمال قلبی یا بدنی مجبور نماید، بلکه دنیا خانه اختیار است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

یعنی: خدا کسی است که از آسمان، یعنی از بالای سرتان، آبی نازل کرد به صورت باران و برف و تگرگ، که از آن برای شما آب‌های آشامیدنی است (اشاره به این که در هر جای زمین آب بنوشید خواه از چشمه و رود و نهر بزرگ و خواه از چاه‌های عمیق و غیر عمیق، از همان آبی است که از بالای سرتان فرو ریخته است) و از آن آب، درخت و گیاهی است که در میان آن، یعنی در میان انبوه درختان و چمن‌ها و علفزارها و فضاها سرسبزی که همه به برکت آن آب پدید آمده، حیوانات و مواشی خود را می‌چرانند.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: به وسیله آن آب برای شما کشت و زرع و درخت زیتون و درختان خرما و انگور، و میوه زیتون و خرما و انگور، و از هر نوع میوه جات و حاصل گیاهان می‌رویانند.

حقیقت این است که در این کار نشانه‌ای است برای گروهی که فکر می‌کنند و می‌اندیشند.

کلمه «ذلک» در جمله اخیر اشاره است به انزال آب و استفاده بشر و گیاه از آن و یافتن حیات به وسیله آن که هر یک نشانه روشنی بر توحید و قدرت و حکمت و رحمت اوست. و «یتفکرون» اشاره است به این که می‌اندیشند که این همه آب از کجا سرچشمه گرفته، و چگونه از دریایی شور برخاسته و مسافت‌هایی بس دراز پیموده، و کجا و کی شیرین شده، و چگونه به مناطق نیازمند این کره عادلانه قسمت

شده، و چگونه از یک نوع آب و یک قطعه زمین درختان مختلف و نباتات گوناگون با اختلاف رنگ و بو و طعم و هیئت و خواص و آثار رویداده، و چرا و به چه حکمتی گاهی در جریان ابرها و تقسیم آب ها و کیفیت ریزش آنها و در تقسیم حاصل ها و ثمرات، اختلال و خلاف نظم رخ داده و جریانی ناروا و خلاف صلاح و زیانبار و فسادآور پیش آمده است!

وَسَيَحْزَنُ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَبْلًا مِمَّنَّ تَبْسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

لغت و اعراب:

والنجوم مسخرات مبتدا و خبر است. ذرأ الشيء: آفرید آن را. الوان: جمع لون، رنگ، نوع و صنف شیء. و ما ذرأ عطف است به الليل در آیه قبل. (1) طری: تر و تازه. حلیه: وسیله آرایش از فلزات و احجار کریمه و غیره. مخر الماء - از باب نصر و منع -: شکافت آن را.

مواخر: جمع ماخر و ماخره، شکافنده. ولتبتغوا عطف است به محذوف، به تقدیر «لتنتفعوا بها و لتبتغوا».

ص: ۲۱۹

۱- در مجمع البیان آمده است: ما ذرأ منصوب است به فعل مقدر، به تقدیر «و خلق ما ذرأ».

تفسیر:

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

یعنی: و برای شما شب و روز و خورشید و ماه را مسخر و رام نمود. او کره زمین و مسکن اصلی شما را در برابر خورشید به حرکت وضعی در آورد تا شب و روز پدید آید و به نفع شما رام گردد، و نیز خورشید و ماه را به اراده حتمی خود رام نمود که حرکت مستقیم و مستدیر کنند و به تناوب در روز و شب شما را نور دهند و از تابش خود اجساد شما و هوا و خاک و گیاه و حیوانات را نیرو بخشند و تربیت کنند. و نیز همه ستارگان نزدیک و دور که در منظومه های شمسی و کهکشان ها قرار دارند مسخر فرمان و رام اراده اویند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: در این تسخیر نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند. زیرا تسخیر این امور در ضمن تسخیر شرشر اجزای عالم هستی است که بسیار عظیم و عجیب و بهت آور و فوق توان درک بشر است، و جملگی آیه و نشانه است بر توحید ذات و عظمت و علم و قدرت و سلطه تام و حکمت خداوند در نزد کسانی که می اندیشند.

وَمَا ذَرَأَّا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: و نیز مسخر و رام کرد [یا آفرید] و در اختیار شما گذاشت آنچه را که در این زمین به خاطر شما آفریده از انواع (۱) نعم دنیوی و الوان مختلف و اقسام بی پایان و سایل زندگی؛ که بی تردید در این امر نشانه ای است برای کسانی که اهل تذکرند.

یعنی در رام کردن و تحت اختیار قرار دادن یکایک نعمت ها و مواهب و عطایای خدا در روی زمین برای ساکنان آن که وسیله بقا و تکامل موجودات زنده آن است، نشانه توحید و عظمت و رحمت و حکمت او برای اهل تذکر است.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مِّنْ حَبْلٍ تَلْبَسُونَهَا

ص: ۲۲۰

۱- و آفرید برای شما انواع....

و اوست کسی که دریا را مسخر و رام تکوینی شما کرد، یعنی انبوه آبی موج و متراکم ناپیدا کرانه راکد و ثابت را قابل تسلط و تصرف شما و مهیای سواری و بهره برداری و مسافرت در سطح وسیع آن قرار داد که محفوظ از طغیان غیرعادی و تلاطم و توفان غیرطبیعی باشد و به راحتی بر آن تسلط یابید و استفاده کنید. این چنین کرد برای این که از آن گوشتی تر و تازه خواه ماهی یا سایر خوراکی های حلال آن بخورید و از اعماق آن وسایل زینت و آرایش زندگی که می پوشید استخراج نمایید.

وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: و کشتی ها را هنگام حرکت در سطح آن می بینی در حالی که مقدمشان سینه دریا را می شکافد و پیش می رود. و این به خاطر آن است که شما انواع استفاده را بکنید و برای آن که از فضل و رحمت خدا و ارزاق مختلف و وسایل گوناگون زندگی به وسیله کسب و تجارت جستجو نمایید، و شاید شما سپاسگزار باشید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «۱۵» وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ «۱۶» أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «۱۷» وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۸» وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ «۱۹»

لغت و اعراب:

رواسی: جمع راسیه، شیء ثابت و استوار، کوه. ماد الشیء - از باب ضَرَبَ -: متحرک و مضطرب شد. آن تمید بهم به تقدیر «کراهه آن تمید». و آنهاراً و سبلاً به تقدیر «و جعل» یا «و خلق». عد الشیء - از باب نَصَرَ -: شمرد آن را. أحصى الشیء: شمار آن را به دست آورد و بدان احاطه نمود.

ص: ۲۲۱

تفسیر:

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

یعنی: و نیز خداوند در روی کره زمین کوه هایی ثابت و استوار و ریشه دار بیفکند.

محتمل است مراد از «افکندن» این باشد که کوه ها از کرات دیگر به سوی این کره پرت شده اند تا در محل خود جا باز کنند و مستقر گردند. و این گونه کرد که مبادا این زمین شما را متزلزل و مضطرب کند، یعنی به واسطه زلزله و حرکت های مختلف، ساکنانش را در خطر اندازد. و نیز برای شما در این زمین نهرهای آب روان از کوچک و بزرگ و همانند دریا و نیز راه هایی مختلف کوتاه و دراز، مستقیم و منحنی، کم عرض و پهن، در صحراهای هموار و کوه و دره قرار داد، شاید شما به سوی هدفتان هدایت یابید.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

یعنی: و نیز برای شما علامت ها و نشانه هایی قرار داد، یعنی نشانه ها برای هدایت و رسیدن به اهدافتان در روی این کره از قبیل سمت خاور و باختر و شمال و جنوب و جهت وزش بادهای، و کوه و دره ها و جریان آب ها و جاذبه قطب و غیر آنها. و نیز آنها به وسیله ستاره ره یابی دارند. مراد طایفه عرب آن عصر است که مشهور به درایت در حالات نجوم بودند و به وسیله ستاره قطبی جدی و ستاره های دیگر راه صحرا و دریا را ره یابی می کردند.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

این آیه متفرع بر شمارش نعمت های بی پایان عالم هستی است که از آیه چهار تا این جا بدانها اشاره شده است. یعنی: پس آیا کسی که پیوسته در این جهان موجود می آفریند و همه موجودات آفریده اوست همانند کسی است که هیچ گونه آفرینشی ندارد؟ مانند بتان و سایر معبودات مشرکان که خود جمادی بیش نیستند. پس آیا متذکر نمی شوید؟ خطاب به مشرکان است یا به مؤمنان.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و اگر نعمت های خدا را بر شمارید هرگز احصا نمی کنید. زیرا از کثرتشان

نمی توانید همه را بشمارید و بر آنها احاطه کنید. و لازم مطلب این است که بشر در انجام شکر آنها نیز عاجز و قاصر است، و از این رو فرمود: خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

یعنی: و خداوند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می کنید می داند.

او آنچه را پنهان می دارید از خطورات قلبی و تصمیمات درونی و باورهای نیک و بد اعتقادی و حالات و ملکات روانی و کارهای بدنی و غیره، و آنچه را آشکار می کنید از ضمیرتان و اعمال و کردارتان می داند.

بطلان شرک

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ «۲۰» أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ «۲۱» إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ «۲۲» لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ «۲۳»

لغت و اعراب:

والذین یدعون ای یدعونهم. و ما یشعرون ایان یدعون هر دو ضمیر جمع راجع است به بتان، و ممکن است دومی راجع باشد به مشرکان. لاجرم غلبه استعمال پیدا کرده در معنای تحقیق، به تقدیر «حقُّ أن الله يعلم».

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

یعنی: و کسانی که مشرکان، آنها را به جز خدا و به جای خداوند می خوانند، همانند بتان و ستارگان، آنها چیزی را نمی آفرینند و آنها خود مخلوق اند که آفریده می شوند.

ص: ۲۲۳

یعنی: آن بتان مردگان اند و از آغاز نیز بی روح اند و خود نمی دانند کی برانگیخته می شوند. یا و نمی دانند پرستندگانشان کی برانگیخته می شوند. یعنی ربّ و معبود انسان ها باید چنین علمی را داشته باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

یعنی: خدای شما خدایی است یکتا، پس کسانی که به روز واپسین ایمان نمی آورند دل هایشان منکر و خود مستکبرند. یعنی عدم ایمان آنها به آخرت با اعتراف به توحید بدین سبب است که دل هایشان به وسیله عناد و تقلید کورکورانه منکر شده و خود در برابر دعوت پیامبران الهی و قضاوت عقل سلیم، سخت در تکبر و خودبینی قرار دارند.

لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ

یعنی: حقّ است و برگشت ندارد که خداوند هر چه را آنها پنهان می دارند و آشکار می سازند می داند. و تفصیل این دو جمله در آیه ۱۹ گذشت. و بی تردید خداوند مستکبران را دوست ندارد؛ استکبار در برابر هر حقّی که در رأس آنها استکبار در مقابل پیامبران الهی و دعوت به توحید و دین و شرایع است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۲۴» لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَمِثْلِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنَ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ «۲۵» قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ «۲۶»

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه و تزهات و اباطیل. لیحملوا لام عاقبت است. بغير علم حال است از ضمیر هم در یضلونهم. اُتی المکان: آمد به آن مکان، و نیز خراب و ویران نمود آن مکان را. من القواعد یعنی از اساس و پایه هایش. خَرَّ السَّقْفُ: فرو ریخت.

سرانجام کفر، مکر با خدا، تقوا

تفسیر:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: و چون به مشرکان مکه و قریش گفته شود - هر گاه برخی از افراد خودشان یا برخی از مؤمنان از آنها درباره آیات و سوره های قرآنی پرسند - که پروردگارتان چه چیزی نازل کرده؟ آنها در جواب از روی استهزا و انکار وحی بودن آن می گویند: آنچه می خواند افسانه های پیشینیان است.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ

یعنی: این گفتار آنها درباره قرآن برای این است که در روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش گیرند و نیز از گناهان کسانی که آنها را در دنیا از روی جهل و نادانی گمراه می کردند بر دوش کشند (یعنی عاقبت کار آنها این شد نه آن که در حال عمل چنین قصدی داشتند. و مراد از حمل گناه آنها این است که گناه گمراه شدگان هرچند نسبت مباشری به خودشان دارد ولی به نسبت تسبیبی و روی قاعده «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَرَثَةٌ مِمَّنْ عمل بها» آنها نیز مثل آن گناهان را خواهند داشت. و اطلاق عنوان «بغير علم» بر گمراه شدگان بدین جهت است که مُضِلَّان غالباً سران جامعه و علمای سوء و سلطه گران جور هستند، و گمراه شدگان، نادان ها و جاهل های آنها). آگاه باشید که بسی زشت و بد است آنچه از گناه بر دوش می کشند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: به حقیقت کسانی که پیش از آنها بودند از طغیانگران ملت و مخالفان پیامبران

خدا مکر و فریب کردند، پس خداوند بناها و ساختمان های آنها را از پایه و اساس ویران کرد، یعنی در حالی که در مساکن خود آرمیده بودند به وسیله زلزله یا سیل یا صاعقه ای بنیان خانه ها را در هم شکست، و به ناگاه سقف خانه از بالای سرشان بر آنها فرو ریخت، و عذاب خدای قهار بر آنها از راهی که نمی دانستند و گمان نمی کردند فرا رسید.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ «۲۷» الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۲۸» فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ «۲۹»

لغت و اعراب:

أخزاه: او را خوار و رسوا کرد. شاقه: با او دشمنی و عداوت نمود. الذين تتوفاهم صفت کافرین در آیه قبل است. سلم: انقیاد و تسلیم شدن. تکبر زید: کبر را پذیرفت و بدان متصف شد. خالدین فیها حال مقدره است از فاعلِ ادخلوا.

تفسیر:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

یعنی: سپس خداوند روز رستاخیز آنها را خوار و رسوا خواهد کرد - به وسیله آشکار کردن کفر و طغیان و نفاق و خبث درونی و گناهان عملی آنها - و نیز به آنها خواهد گفت:

ص: ۲۲۶

کجايند شريکان من، يعنى بتان و ستارگان و معبودات ديگر که آنها را شريك من مى خوانديد و درباره آنها با من دشمنى مى کرديد؟! (۱) قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ

يعنى: كسانى که به آنها علم و دانش داده شده، در آن جا مى گویند: به يقين امروز خواری و بدی بر کافران است. مراد این است که پس از محکومیت و خواری مشرکان در صحنه محشر و در منظر و دیدگاه فرشتگان و اهل محشر، آنان که در دنیا به آنها علم دین و معارف الهی اعطا شده بود، خاصه متصدیان دعوت آنها که مرات مخالف و ستیزه های آنها را چشیده بودند، به عنوان اظهار انزجار و تحقیر و اهانت آنها و شعار علیه هر باطلی، در میان انبوه اهل محشر خواهند گفت: حَقًّا که امروز رسوایی و خواری و بدی و وخامت عاقبت بر کافران است. بنابراین مراد از کافران در این جمله اعم از مشرکان است هرچند صدر آیه مربوط به مشرکان است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ

يعنى: کفار همان ها هستند که فرشتگان مرگ آنها را در حالی که ستمکار به نفس خویش اند قبض روح مى کنند (مراد این که آنها تا دم مرگ هم از کفر برنگشتند و بدان اعتقاد تسلیم مرگ شدند)، پس آنها در آن روز بعد از مشاهده جلال و قدرت مالک آن روز و دستگاه محاکمه و دقت محاسبه، و فزونی و صداقت شهود، و علم و متانت و درایت داوران، سر تسلیم فرود مى آورند و از هول جان و دهشت منظره و عجز خود چنین مى گویند: ما هرگز کار زشت نمى کردیم.

بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

يعنى: آرى خداوند به آنچه در دنيا مى کرديد داناست.

این خطابی است از جانب خدا یا از فرشتگان به آنها. و معنای «علیم» آن است که عمل های قلبی و بدنی شما پیش از آن که آفریده شوید، در علم ازلی الهی ثابت بود و الآن هم هست.

ص: ۲۲۷

۱- . این ترجمه بنابر قرائت تشاقون به کسر نون است، اما بنابر فتح نون چنان که در قرآن کریم آمده ترجمه اش این است: ... درباره آنها با من یا با مؤمنان دشمنى مى کرديد.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

یعنی: پس از محکومیت آنها و رد و بدل گفتار و پاسخ، به آنها خطاب می شود:

وارد درهای جهنم شوید. یعنی همه شما باید از این هفت در وارد دوزخ شوید.

و این آیه مبین اصل انقسام است و کیفیت تقسیم و دخول در آن محول به روایات است که برحسب اقسام کفر و شدت و ضعف آن و انضمام و عدم انضمام فعالیت های ضد دینی در برابر رسل الهی و گناهان کبیره دیگر و زیادی و کمی اتباع و پیروان تقسیم می شوند. و در حالی وارد شوید که در آن جاودان باشید، و به یقین بد جایی است جایگاه متکبران.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَبُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسِبَتَهُ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

تفسیر:

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا

یعنی: و به کسانی که تقوا ورزیدند، یعنی ایمان آورده و عمل صالح کردند، گفته شود:

پروردگارتان چه نازل کرده؟ گویند: خداوند خیر نازل کرده است.

محتمل است که پرسش کننده در این جا مشرکان یا جاسوسان آنها باشند که پیوسته از مسلمین به عنوان امتحان پرسش داشتند، و مسئول عنه یعنی مورد سؤال، هر آیه و سوره و حکم تازه ای است که برای توطئه علیه آن تحقیق می کردند. و ممکن است راجع به اصل

ص: ۲۲۸

دین و کتاب و شریعت اسلام باشد که مسلمین را در عقایدشان بیازمایند. و پاسخ مؤمنان اظهار پذیرش و اذعان به خیر بودن آن است.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

این کلام بیان اجمالی خیر بودن چیزی است که نازل شده است.

یعنی: روح آنچه نازل شده این است: برای کسانی که در این دنیا کار خیر اعتقادی و عملی انجام داده اند، به تناسب کار و گنجایش دنیا پاداشی نیکوست، و البته خانه آخرت خیر و بهتر است، زیرا وضع آن جا برای پاداش عمل های صالح و کیفر کارهای شر است. و حقاً که نیکو خانه ای است خانه پرهیزکاران.

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

یعنی: خانه آخرت متقین بهشت ها و باغ های جاودانی است که پس از پایان یافتن روز قیامت بدان جا وارد می شوند، از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرهایی در جریان است، یعنی از همه انواع مایعات که در رأس آنها چهار نهر عظیم مذکور در آیه ۱۵ سوره محمد است. در آن بهشت ها هر چیزی که بخواهند برای آنها حاضر و آماده است، و این گونه خداوند پرهیزکاران را پاداش می دهد.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: متقین کسانی هستند که فرشتگان مرگ، آنها را در حالی که پاکیزه اند قبض روح می کنند، یعنی پاکیزه از پلیدی کفر و نفاق و رذایل اخلاق و آلودگی گناهان فرعی.

فرشتگان در آن هنگام به آنها می گویند: سلام بر شما، داخل بهشت شوید به سزای آنچه انجام می دادید.

این سلام پس از خروج روح از جسد و پیش از ورود به بهشت در نخستین ملاقات و برخورد فرشتگان با روح مؤمن است، و الف لام «الجنة» عهد حضوری است و اشاره به بهشت برزخ است که بدون فصل زیادی پس از مرگ شروع می شود و در فاصله میان مرگ و قیامت در آن جا خواهند بود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
«۳۳» فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ «۳۴»

لغت و اعراب:

نَظَرَ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ - نگاه کرد به آن، و نیز منتظر آن شد. سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا یعنی جزاؤها یا نفسیها. حاق به - از باب ضَرَبَ - احاطه کرد به آن، و حاق به الأمر: لازم و واجب شد. و این کلمه همیشه در شر استعمال می شود.

تفسیر:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آیه بازگشت به حال مشرکان مکه و بیان استکبار و عناد آنها در برابر دعوت پیامبر اسلام است. یعنی: آیا کفار قریش با اصرار به ردّ دعوت خداوند جز انتظار این را دارند که به ناگاه فرشتگان عذاب بیایند و جان همه را بستانند، و یا آن که فرمان پروردگارت برسد؟! یعنی دستور نزول عذاب دسته جمعی نظیر قوم نوح و هود و لوط صادر کند. و آنها که پیش از اینها بودند این چنین کردند، یعنی اقوام طغیان گر گذشته اصرار کردند تا فرشته ها یا فرمان حق فرا رسید. و هرگز خدا بر آنها ستم نکرد، و لکن آنها خود به نفس خویش ستم می نمودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: و سرانجام کیفر گناہانی که کرده بودند به آنها رسید. و یا آن که خود گناہان

ص: ۲۳۰

اعتقادی و عملی دنیوی در آخرت به نحو تجسم به عذاب و تبلور به عقوبت های اخروی، آنها را فرا گرفت، و آنچه بدان استهزا می کردند، یعنی آتش و دوزخ و عذاب های آخرت، آنها را احاطه نمود.

جبرگرایی مشرکان

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ «۳۵»

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

این آیه در بطلان استدلال مشرکانی است که بت می پرستیدند و حلال های خدا را مانند بحیره، سائبه، وصیله و حام که در آیه ۱۰۳ مائده ذکر شده، حرام کرده بودند و می خواستند اثبات کنند خدا خود به این پرستش و تحریم راضی است.

معنای آیه: و کسانی که شرک ورزیدند (در مقام اعتذار از بت پرستی و تحریم حلال) گفتند: اگر خدا می خواست که ما بت پرستیم هرگز ما و پدرانمان جز او چیزی را نمی پرستیدیم و هرگز بدون حکم و رضای او چیزی را حرام نمی کردیم.

و غرضشان این است که تخلف اراده خدا از مراد، محال است، پس اگر خدا اراده داشت که ما مرتکب بت پرستی و تحریم حلال نشویم قهراً و جبراً ما نمی کردیم و حال که ما بت می پرستیم و حلال و حرام می نماییم پس اراده ترک ندارد و بدان راضی است!

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

یعنی: کسانی از مشرکان که پیش از اینان گذشته اند نیز این گونه عمل کردند.

آنها بت پرستیدند و حلال خدا را حرام کردند و خواستند همه را به خدا نسبت دهند به دلیل این قاعده باطل که هر عملی را انجام دادیم معلوم می شود خداوند ترک آن را نخواسته و گرنه واقع نمی شد، پس بدان راضی است!

فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

یعنی: پس آیا بر فرستادگان خداوند وظیفه ای جز رساندن آشکار است؟

مراد آن که پیامبران و فرستادگان خداوند باید حقایق را به نحو آشکار به مردم برسانند، و از آن جمله فساد سفسطه و بطلان گفتار مشرکان در این مورد است، زیرا مراد از این که خداوند بت پرستی و بدعت و تحریم حلال را نمی خواهد این است که از آنها نهی انشائی تشریحی نموده، نه آن که اراده حتمی بر ترک و عدم تحقق آنها در خارج دارد، بلکه خدا در باب تکالیف و در مرحله امتثال آن، بنده خود را آزاد گذاشته است، و تخلف اراده خدا از مراد در اراده تشریحی ممکن است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبَّوْا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ «۳۶» إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ «۳۷»

لغت و اعراب:

أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ متعلق است به محذوف، به تقدیر «و قلنا لهم بلسانه أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ». طاغوت:

متجاوز از حد در طغیان، و هر چیزی غیر خدا که پرستش شود؛ مفرد و جمع در آن یکسان است. فان الله لا يهدي به جای جزای شرط است به تقدیر «لم ينفعهم حرصك». من يضل ضمير فاعل به الله برمی گردد.

ص: ۲۳۲

تفسیر:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

یعنی: و حقیقت این است که ما در میان هر امت و ملتی رسولی برانگیختیم و روح این بعثت و برانگیختن پیامبران این بود که به مردم به زبان انبیا می گفتیم که خدا را پرستش کنید و از طغیانگران جنّی و انسی دوری جوئید.

باید دانست که کلمه «کُلُّ أُمَّةٍ» عام است و شامل انسان هایی از نسل آدم می شود که در مناطق دور از نوع انسانی در سلسله تاریخ ما زندگی می کردند، و نیز انسان هایی اگر فرض شود پیش از خلقت آدم جدّ ما در روی کره زمین زیست داشتند، و هم چنین اگر فرض شود در کرات دیگر بودند. و اگر صحت و اعتبار آنچه نقل می شود که خلق الله أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ و أَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ ثابت شود و چنین عوالمی بوده باشد، این آیه دلالت دارد که همه آن امت ها رسولی برانگیخته از خودشان داشته اند و دعوت به توحید ذات و صفات می کرده اند. و حاصل آیه این است که سنّت جاریه الهی بر این است که از آغاز اجتماع مکلفان در صحنه وجود که عنوان امت بر آنها صادق باشد خدا آنها را از نعمت بعث رسول و دعوت به عبادت حق و ترک طاغوت محروم نکرده است.

و مراد از «طاغوت» شیطان و پیروان اوست از پیشوایان مذاهب باطله و سلاطین جور و علمای سوء.

فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

یعنی: پس از بعثت رسولان به سوی ملت ها، برخی از آنها را خداوند هدایت نمود و برخی از آنها گمراهی در حقشان ثابت شد، یعنی دعوت را نپذیرفتند و گمراهیشان ادامه یافت.

در این جملات، هدایت به خداوند نسبت داده شده است، زیرا هدایت مخصوص اوست و غیر او از پیامبران و غیر آنها هدایتی ندارند جز به واسطه او، و اما ضلالت نه، زیرا پس از اتمام حجت، ضلالت به اختیار و اراده خود شخص است. ولی به خاطر آن که خدا او را در آن گمراهی رها می کند به خدا هم نسبت داده می شود چنان که در آیات دیگر است.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ

یعنی: پس در روی این زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت و سرانجام کار انکارکنندگان در ادوار و اعصار گذشته چگونه شد. یعنی به ویرانه های دیار فراعنه و اکاسره و عاد و ثمود و قوم لوط و آثار و خرابه های همه طاغوت ها و ستمگران عصرها و مصرها (شهرها) سرزید و عبرت بگیرید.

إِنْ تَخْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ

یعنی: ای پیامبر، اگر به هدایت آنها که ضلالت در حقشان ثابت شده حرص ورزی سودی ندارد، زیرا خداوند کسی را که خود گمراه می کند، یعنی او گمراهی را انتخاب می کند و خدا اراده می کند که او را در ضلالتش رها کند، هدایت نمی کند.

زیرا علاوه بر آن که تناقض در اراده لازم می آید، اکراه و اجبار در هدایت می شود. و هرگز آنها را یاورانی نیست، یعنی یاورانی که در برابر اراده حق آنها را در دنیا و از عذاب آخرت یاری بخشند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

جهد مصدر است به معنای اجتهاد و کوشش، و حال است از فاعل أقسموا به تقدیر «جاهدین فی ایمانهم». بلی وعداً به تقدیر «بلی یبعث الله من یموت و وعد ذلك وعداً».

علیه و حقاً هر دو صفت وعداً است. لیبین متعلق است به «یبعث الله» مقدر.

تفسیر:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ

یعنی: و کفار مکه به خداوند سوگند یاد کردند در حالی که سعی در تحکیم سوگندهایشان داشتند که هرگز خداوند کسی را که می میرد برنخواهد انگيخت. یعنی پس از مرگ، زندگی دیگر و تجدید حیاتی در کار نیست. و این گفتار منافات ندارد با آنچه بدانها نسبت داده اند که قائل به تناسخ بوده اند، زیرا مرادشان از تناسخ این است که روان انسانی پس از مرگ دوباره در همین جهان به بدن انسان یا حیوان دیگر وارد می شود و ادامه زندگی می دهد نه آن که در عالم آخرت در بدنی حلول کند. هرچند تناسخ نیز باطل است.

بَلَى وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: چنین نیست که آنها می گویند، بلکه خداوند هر مرده ای را مبعوث خواهد کرد و برخواهد انگيخت، و این مطلب را خدا وعده داده وعده ای که برعهده اوست و حق و ثابت و مسلم است. و کیفیت آن وعده این است که پس از تعلق علم ازلی و اراده حتمی بر اقامه قیامت، آن را در لوح محفوظ مندرج نمود و به ملا اعلی و فرشتگان و ارواح ساذجه (۱) عالم بالا اعلام کرد و سپس در کتاب های آسمانی به صراحت آن را تکرار نمود و پیامبران خود را مأمور ابلاغ آن ساخت و در همه شرایع آسمانی، رکن رکن اصول عقاید قرار داد.

ولکن بیشتر مردم نمی دانند. یعنی از این امر عظیم غفلت دارند و نمی دانند که روز موعود از وعده های غیرقابل تخلف و جزء اصول عقاید بشری و به اقتضای حکمت بالغه و قطعی الهی و لازم عقلی گذشت جهان مقدمی تکلیف است که پس از آن باید عالم اصلی و ذی المقدمی و جهان وسیع ابدی بیاید.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

یعنی: خداوند مردگان را برمی انگیزد تا برای آنها آنچه را که در دنیا در آن اختلاف داشتند روشن کند. مراد روشن شدن همه موارد اختلاف در دنیاست خواه اختلاف در الوهیت باشد که میان موحدان و نصارا است، یا اختلاف در ربوبیت در میان یکتاپرستان و انواع مختلف مشرکان و بت پرستان، یا اختلاف در رسالت در میان معتقدان و منکران و

ص: ۲۳۵

اختلاف میان یهود و نصارا و مسلمین در باب رسالت، و اختلاف میان ادیان و مذاهب مختلف، و در فروع احکام و جزئیات آن، و اختلاف در امور دنیوی مانند اختلاف سلاطین در سلطه ها و کشورها و اراضی و حدود و ثغور، و اختلاف قبایل تا اختلاف میان دو نفر بر سر سوزنی؛ که همه باید در آن روز روشن گردد و همه شک و تردیدها در هر موضوعی تبدیل به علم و یقین شود و علم های عادی مبدل به علم یقین گردد. **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ** [تکاش، ۳ و ۴] تا میان آنها به عدل و قسط قضاوت و داوری شود.

و نیز خداوند مرده ها را برمی انگیزد تا همه پیروان راه کفر و شرک و نفاق و هر راه باطل که شمارشان در آن روز از حیطة تصور بشر بیرون است، بدانند که همه دروغ می گفته یا راه خطا می رفته اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

یعنی: جز این نیست که سخن ما درباره چیزی که وجود آن را بخواهیم این است که به او می گوییم: باش؛ پس می باشد.

این آیه نظیر آیه ۱۱۷ بقره است: **وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** زیرا مراد از «قَضَىٰ» قول قطعی و مراد از «امر» شیء است. و نظیر آیه ۸۲ یس است: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**. زیرا مراد از «امر» در این جا همان قول است. و مراد از آیات سه گانه این است که ایجاد هر شیء برای ما در غایت سهولت و سرعت است. و سوق این آیه برای رفع توهم کفار است که خیال کردند برانگیختن تمام جانداران که در دنیا مرده اند از ابتدای خلقت آنها تا انقراض دنیا محال است و قابل قبول نیست. و جواب این است که زنده کردن آنها همانند زنده کردن یک مگس با گفتن کلمه «کن» تحقق می یابد. لکن می توان گفت که در تحقق و پیدایش اشیا به اراده خداوند، گفتن کلمه «کن» هم لازم نیست بلکه به محض تعلق اراده خدا به وجود شیء، موجود می شود. و گویی این آیه به این تعبیر است: «اذا أردنا شيئاً يكون». بلکه اگر آفرینش هر چیزی نیاز به ایجاد کلمه «کن» داشته باشد مستلزم تسلسل می شود، زیرا خود «کن» نیز شیء است که نیاز به کلمه دیگر دارد.

پس ادراج این کلمه برای بیان تسهیل امر و تقریب به ذهن بشر است و یا از باب **أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا** است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَاللَّجْرُ الْآخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

بِوَأَه الْمَكَانِ: مهیا کردن برای او مکان را (۱). حسنه صفت محذوف است به تقدیر «بلده حسنه» یا «مبأه حسنه». فاسألوا خطاب به مشرکان عصر یا همه مسلمین است. اهل الذکر مراد از «ذکر» تورات و انجیل یا قرآن است. بالبیّنات جمع بیّنه، دلیل روشن و روشنگر، متعلق است به «أرسلناهم» مقدر. زبر: جمع زبور، کتاب و هر گونه نوشته.

تفسیر:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَاللَّجْرُ الْآخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

این آیه و آیه بعد در توصیف هجرت و حال مهاجران و وعده جمیل به آنها در دنیا و آخرت است.

معنای آیه: و کسانی که پس از کشیدن ستم، از وطن خویش در راه رضای خدا هجرت کردند، بی تردید ما برای آنها در دنیا جایگاه و مسکن نیکو مهیا می کنیم (۲)، و البته پاداش

ص: ۲۳۷

۱- و نیز: او را در آن مکان جا داد.

۲- یا: بی تردید ما آنها را در دنیا در جایگاه و مسکنی نیکو جای می دهیم.

آخرت، بزرگ تر و والاتر است اگر بدانند.

مصدق والا و بزرگ از این گروه پیامبر اسلام و یاران او هستند در صدر اسلام که در نتیجه ظلم و ستم قریش عده ای از مکه به سوی حبشه و عده ای به سوی مدینه هجرت نمودند و آیه معنای عام دارد، یعنی هر کس که به خاطر حفظ اصول و فروع دین خود مورد تعدی قرار گیرد و از وطن به جای دیگر هجرت نماید این پاداش را دارد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

یعنی: همان ها که صبر ورزیدند و بر پروردگارشان توکل می کنند.

گفته شده: در توصیف مهاجران به این دو صفت، اشاره است به این که کسانی که در راه دین خود متحمل زحمات می شوند و صبر و توکل می کنند پاداش فوق را دارند هر چند هجرت ننمایند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ

یعنی: ای پیامبر، ما پیش از تو نیز نفرستادیم جز مردانی را که به سوی آنها وحی می کردیم.

مراد این است که از ابتدای خلقت بشر و تصمیم بر ایجاد روابط حسی و ظاهری میان خود و آنها به وسیله رسولان و کتاب های آسمانی، تنها مردانی را فرستادیم که به سوی آنها وحی می کردیم، نه فرشتگان و پریان را که تماس بشر و انشس با آنها مشکل است، و نه زنان از بشر را که حال آنان به خاطر ضعف قوای جسمی و برخی عوارض طبیعی و سختی اداره امور جامعه و نیاز آن به نیروی مقاومت با افراد مختلف و اشرار و طغیانگران و حضور در مواضع سخت جدال و نبرد، تناسب با این منصب و مقام نداشت و تکلیف مالایطاق بود.

باید دانست که از این آیه استفاده نمی شود که باید پیامبر رجل باشد، یعنی انسان به سنّ بلوغ رسیده، پس غیر بالغ نمی تواند نبوت داشته باشد، زیرا حصر مستفاد از نفی و استثنا حصر اضافی است نه حقیقی، یعنی غرض نفی نبوت از سه طایفه است نه اثبات نبوت برای شخص بالغ و عاقل.

فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.

محتمل است این جمله خطاب به مشرکان مکه و اطراف آن در عصر نزول آیه باشد که منکر نبوت بشر بودند و می گفتند پیامبر باید از جنس فرشتگان باشد. پس مراد از «اهل ذکر» علمای تورات و انجیل است که مشرکان با آنها تماس داشتند و در برخی از مسائل دینی و معنوی به آنها اعتماد می کردند و خدا امرشان می کند که در این مطلب رجوع به اهل کتاب کنند. و محتمل است خطاب به همه مسلمین و پیروان قرآن باشد و مراد از «اهل ذکر» خصوص اهل بیت وحی و ائمه معصومین باشد که اهل ذکر و عالم به معارف قرآن اند؛ یعنی در این مسأله کلامی (و به طور کلی هر مسأله ای که) همه باید از اهل بیت وحی بپرسند.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: و همه آن رسولان را همراه بینات و زُبر فرستادیم. «بینات» یعنی دلایل روشن و حجت بالغه و معجزات قانع کننده، و «زبر» یعنی کتاب های آسمانی.

و ای پیامبر، به سوی تو هم این قرآن را که ذکر است، یعنی سراپا یادآوری از معارف دینی و اصول عقاید و ملکات نفسانی و فروع عملی و آداب و سنن عقلی و الهی است، فرو فرستادیم تا آن که برای مردم آنچه را که به سوی آنها نازل شده است بیان کنی، و تا شاید آنها فکر کنند و بیندیشند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

لغت و اعراب:

مَكَرَ الشَّيْءَ: عَمَلَهُ، یا به تقدیر «مکروا المکرات السیئات». خَسَفَ به - از باب ضَرَبَ -:

فرو برد او را. یأخذهم فاعلش خدا یا عذاب است. تَقَلُّبٌ: تردد و رفت و آمد. تَخَوُّفٌ:

ترسید. و تَخَوُّفُ الشَّيْءِ: به تدریج کم کرد آن را.

تفسیر:

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس آیا کسانی که گناہانی را به عنوان مکر و توطئه علیه پیامبر و اسلام مرتکب شدند ایمن و خاطر جمع شدند از این که خداوند آنها را همانند قارون و اموالش در زمین فرو برد؟ یا عذاب دیگر الهی به آنها را در حالی که غافل اند فرا رسد؟

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی: یا آن که خداوند آنها را در حال تردد و رفت و آمد روزانه خود بگیرد و مؤاخذه کند؟ یعنی به عذاب های ناگهانی از بالای سر یا زیر پاها مانند تگرگ و صاعقه و گرما و سرمای سوزان و زلزله و غرق گرفتار سازد؛ و آنها عاجز کننده نیستند. یعنی پس ببینند که توان مقابله با خدا را به دفع بلاها و فرار از زیر سلطه او و ناتوان کردن او ندارند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی: یا آن که آنها را در حالی که از دیدن یا شنیدن عذاب دیگران در هراس اند گرفتار همان عذاب ها کند؟ و یا آنها را به تدریج از حیث نفوس و اموال بکاهد تا نابود گردند؟ زیرا پروردگارتان رئوف و مهربان است. یعنی تهدید اهل گناه به انواع عذاب و یا تدریج در نابودی و ترک تعجیل در اخذ و تعذیب، مبنی بر رأفت و رحمت است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤًا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

رأى يرى رؤيه - از باب مَع - دیدن به چشم یا به دل و عقل، و چون با الی متعددی شود به معنای نظر و نگریستن باشد. تَفِيئاً الظَّلُّ: بازگشت سایه. ظلال: جمع ظلّ، سایه. شمائل:

جمع شمال، طرف چپ شیء، و جمع آن به لحاظ افراد و مصادیق است. سُجَّد: جمع ساجد. داخر: ذلیل و رام. و هم لایستکبرون مرجع ضمیر جمع هم و فاعل چهار فعل آتی ملائکه است. من فوقهم متعلق به «کائناً» که حال است از ربهم.

سجده و خوف موجودات از خدا

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

یعنی: آیا به سوی آنچه خداوند از اشیا آفریده است ننگریسته اند (یعنی چرا کفار قریش که در توحید و ربوبیت خدا تردید یا ردّ و انکار دارند به اعیان و اجناس سایه دار این جهان نگاه نکرده اند) که چگونه سایه آنها هنگام مقابله با خورشید در اوقات پس از زوال، از جانب راست و از اطراف و جوانب چپ بازمی گردد؟

یعنی: مثلاً- اگر انسانی پشت به آفتاب بایستد، پس از ظهر سایه او از مقابل رویش به سمت راست می چرخد و اگر روی به خورشید بایستد سایه اش از جانب پشت سر رو به طرف چپ می چرخد. و این مثال مربوط به محیط ماست که در طرف قطب شمال قرار گرفته ایم و گرنه نقاط مختلف کره زمین و ایام فصول در این فرضیه فرق می کند. و سجده سایه در آیه ۱۵ سوره رعد نیز ذکر شده است. و غرض این است که همه باید فکر کنند که چگونه سایه های اجرام در کره زمین در طرف صبح رو به جانبی است و در طرف عصر رو به جانب دیگر و باید از این مطلب پی ببرند به سبب حرکت های اضلال و سایه ها که نشأت یافته از چرخش وضعی کره بزرگی در برابر کره بزرگ تری است که پیوسته دور او می چرخد، و پس از اندیشه در عظمت این دو کره و مأموریت تکوینی آنها به سیر مستقیم و مستدیر به گونه ای که میلیون ها سال این حرکت های منظم باقی است و اندک خللی در کارشان پیدا نشده، خدا را بهتر بشناسند.

«سَيَجِدُ اللَّهُ وَهُمْ دَاخِرُونَ» این دو جمله هر دو حال اند از «ظلال» یعنی آن سایه ها همه در حال سجده به خداوند و در برابر او رام و ذلیل اند، و همان گونه که خود سایه اند و وجودشان تابع صاحب سایه، خضوعشان نیز تابع است و همه در تحت اراده خداوند قرار دارند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ

آیه قبل در بیان سجده سایه جمادات بود و این آیه درباره سجده جانداران است. یعنی و نیز به خدا سجده می کند آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است از هر جنبنده ای.

ظاهراً کلمه «دابه» شامل انسان ها و پریان نیز می شود. و مراد از سجده در این جا اعم از سجده تکوینی و تشریحی است. یعنی آنها که از صاحبان خرد و تکلیف اند سجده تشریحی و اختیاری می کنند و غیر آنها هم هر یک اظهار خضوع در حد استعداد خویش دارند. و این اخبار نسبت به انسان و طایفه پریان به نحو فی الجملة و موجب جزئی است نه استغراق. و ظاهر آیه این است که در آسمان ها نیز غیر از فرشتگان، جنبنده و حیواناتی موجود است. و محتمل است که مراد از سماوات، کرات جوئی باشد نه طبقات آسمان های اصطلاحی.

وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

ظاهر این است که این جملات در بیان حال فرشتگان است. یعنی: و فرشتگان نیز خدا را سجده می کنند و هرگز تکبر نمی ورزند، و آنها پیوسته از پروردگارشان که بالای سرشان است می ترسند، و آنچه را که بدانها دستور داده شود انجام می دهند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ «۵۱» وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ «۵۲» وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ «۵۳» ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ «۵۴» لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «۵۵»

رَهْبَه - از باب عَلِم - ترسید از او. وَصَب - از باب ضَرَب - دائم و ثابت شد. دین:

طاعت، جزا، مجموعه قوانین منسوب به خداوند. و ما بکم باء ملابسه به تقدیر «ما یلابسکم و یتصل بکم». جَارَ الیه - از باب مَنَع - او را با صدای بلند خواند، زاری کرد به او.

لیکفروا لام غایت و متعلق به یشرکون در آیه قبل است. و محتمل است لام امر غایب باشد به عنوان تهدید.

کفران نعمت بندگان

تفسیر:

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِنِّي آتِي فَاَرْهَبُونَ

یعنی: و خداوند گفت که دو خدا اتخاذ نکنید، جز این نیست که او خدای یکتاست، پس تنها از من بترسید.

این آیه اشاره به عقیده است و عادتی که برخی از طوایف بشری در آن عصر داشتند.

آنها معتقد به دو نوع خدا بودند: خدای ایجاد و آفرینش که کارش آفریدن و پدید آوردن وجود از کتم عدم بود، و خدای رب که کارش تربیت و تکمیل خلق شده ها و تدبیر و نظم امور آنها بود. و این قسم دوم در نظر آنها از فرشتگان و پریان و بتان و ستارگان بودند که می گفتند: هُوَ لَأَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ [یونس، ۱۸] و می گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى [زمر، ۳] و آنان خدای اول را خدای خدایان و خالق اشیا، و خدای دوم را خدای عبادت می گفتند و معتقد بودند که علم و دانش ما به خدای ایجاد نمی رسد و ما را نسزد که او را عبادت کنیم، بلکه چون زندگی ما و اداره امور عالم به دست ارباب رتبه دوم است، باید آنها را عبادت کنیم تا جلب رضای آنها یا دفع غضب و مضاژ آنها را بکنیم. و این قسم بر حسب اختلاف مربوبات ارباب، مختلف بودند و نام های جداگانه داشتند.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

یعنی: و آنچه در آسمان ها و این زمین است همه از آن اوست، یعنی آنچه در آنهاست علاوه بر خود آنها. و معنای لام در «له» در این جا این است که ملکیت حقیقی، همه از آن

اوست، زیرا او آفریده و او حفظ می کند و تدبیر و تصرف دائم از آن اوست، و اوست که در وقت موعود فانی خواهد کرد.

و نیز همیشه و پیوسته دین از آن اوست. یعنی مجموعه دین و شریعت آسمانی که تأمین کننده سعادت بشری در دو جهان است، در هر عصری از اعصار باید از جانب او باشد و غیر او را نسزد و نرسد که تشریح دین کند و احداث شرع نماید و اگر مرتکب آن شد حرام بزرگ انجام داده و پذیرش آن بر همه حرام است. و دین به معنای طاعت نیز از آن اوست و طاعت هیچ بشری بر بشر دیگر واجب نیست جز آن که او لازم و واجب نماید، مانند پیامبران و معصومان و اشخاص خاصی که در شرع ثابت شده است. و دین به معنای جزا نیز از آن اوست، زیرا مجازات مجرمان در دنیا و کیفر و پاداش مکلفان در آخرت غیر او را نشاید و نسزد و نرسد.

و مفاد جمله أَفَعَيَّرَ اللَّهُ این است که آیا پس از درک این حقایق که ملکیت همه چیز از آن او و تشریح دین به دست او و طاعت و انقیاد، تنها از آن اوست، باز هم از غیر خدا می ترسید؟! یعنی بت ها و ستارگان را دارای تأثیر می دانید و موجود دیگری را در مقابل او مؤثر در سود و زیان می بینید؟!

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ

خطاب به همه انسان هاست با اختلاف مراتب کفر و ایمان و عمل.

یعنی: و آنچه به شما می رسد از نعمت ها از جانب خداوند است، خواه نعمت وجود و آفرینش جسم و جان، یا نعمت عوارض وجود که نعم مادی حافظ جسم، و معنوی حافظ روان است، زیرا هر چه در محیط این کره می بینی همه وسایل بقا و تربیت تن است، و آنچه پیامبران الهی به ارمغان آورده اند از دین و کتاب و معارف، همه وسایل بقا و تکامل روان است و همه از جانب خداوند است.

ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ، ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

یعنی: سپس آن گاه که شما را ضرر و آسیبی رسد هرچند به واسطه زوال برخی از نعمت ها، تنها به سوی او داد و فریاد به دعا بلند می کنید. (مراد این است که هنگام گرفتاری و ضرر و اضطراب به سوی خدا به نحو خاصی رو می آورید نه به سوی غیر او از بت ها و

غیر بت‌ها. اشاره به این که طبع اولی بشر - هر چند در اعتقاد منحرف و در عمل متکی به غیر او باشد - این است که در حال اضطراب متوجه به معبود حقیقی و فطری خود شود. سپس چون خداوند ضرر و آسیب از شماها بزدود آن گاه گروهی از شما که غرق در نعمت حقّاند به پروردگارشان شرک می‌ورزند. مراد شرک هر گروهی بر حسب حال و اعتقاد و مسلک خویش است از شرک در الوهیت و ربوبیت و عبادت و طاعت.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

وجهه خطاب در جمله اول این آیه مؤمنان و در جملات بعد کفار است.

یعنی: عاقبت کسانی که پس از دریافت نعمت‌های خدا شرک ورزیدند این است که نعمت‌هایی را که به آنها دادیم کفران کنند. و ممکن است تهدید کفار به نحو امر غایب باشد، یعنی آنها به نعمت‌هایی که دادیم کفران کنند. مراد این که ما نیز آنها را مجازات می‌کنیم.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

یعنی: پس ای مشرکان، از نعمت‌هایی که در دنیا به شما دادیم برخوردار باشید - بخورید و در شهوات غوطه خورید - که به زودی خواهید دانست. و این امر تهدید است.

دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

لغت و اعراب:

لا يعلمون ضمير فاعل راجع است به بتان یا مشرکان. لتسألن خطاب خداست به مشرکان، یا به تقدیر «قل لهم». ظلّ یعنی صار. كظّم الشيء و على الشيء - از باب ضرب :-

حبس کرد آن را. تواری: پنهان شد. هون: خواری و ذلت. دَسَّهَ فِي التَّرَابِ - از باب نَصَرَ -:

پنهان کرد آن را زیر خاک.

تفسیر:

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ

سخن دربارهٔ مشرکان مکه است و مراد از موصول «لِما» بت ها و فاعل «لا يعلمون» نیز بت ها یا مشرکان است. یعنی: ای پیامبر، مشرکان قریش برای بتانی که دانشی ندارند و جمادی بیش نیستند، (و یا خودشان دربارهٔ آنها به علمی نرسیده اند و هر چه در حق آنها ادعا می کنند که حاجت می دهند و شفیع نزد خدایند و مقرب به الله اند همه ظن و گمان و یا جهل مرکب است) از آنچه ما روزی آنها کرده ایم بهره و نصیبی قرار می دهند. یعنی از کشت و زرع و درخت و میوه جات و چهارپایان که مثلاً یک پنجم یا یک دهم از آن آنها باشد، بلکه از فرزندانشان نیز برای خدمت آنها یا قربانی در راه آنها بهره ای تعیین می کردند.

ای مشرکان، به خدا سوگند در روز قیامت از آنچه افترا می بستید بازجویی می شوید.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

یعنی: و آنها برای خداوند دختران را قرار می دهند، یعنی معتقد می شوند که برخی از فرشتگان، دختران خدایند - منزّه است خدا از این نسبت ها - و برای خود آنچه دوست دارند.

این آیه به عنوان تعجب و تحقیر کار مشرکان است که دختران را چون دوست ندارند و سبب ننگ عائله می دانند و گاهی زنده به گورشان می کنند، به خدا نسبت می دهند و پسران را که دوست دارند و پر ارج می دانند سزاوار و لایق خود می شمارند.

گفته شده این عقیده که در میان مشرکان عرب رواج یافته از وثینین هند و مصر و بابل و روم و یونان است که فرشتگان را دختران خدا می دانستند به لحاظ آن که پیوسته در حجاب اند و در مرأی و دیدگاه مردم قرار نمی گیرند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

یعنی: و چون یکی از آنها را به تولد دختری بشارت دهند صورتش سیاه شود در حالی

که از شدت غیظ و غضب، خشم خود را فرومی خورد. این مطلب از رسوم زشت آنها بود و خشمشان راجع به زن خود یا به بت ها بود.

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

یعنی: از مردم خویش به خاطر بدی و زشتی خبری که به او داده شده پنهان گردد و در نزد خود متحیر و سرگردان باشد که آیا مولود را روی خواری و با تحمل سرافکنندگی نگه دارد و یا آن که او را زنده در میان خاک پنهان سازد. آگاه باشید که بسی زشت است آنچه حکم می کنند.

یعنی بسی زشت است آن که حادثه ای را که باید مژده تلقی کنند و خوشحال شوند، به شنیدن آن رنگشان سیاه شود و پر از خشم گردند و میان دو کار سخت و ننگین متحیر مانند.

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «٦٠» وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ «٦١» وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ «٦٢»

لغت و اعراب:

سوء - به فتح - مصدر است یعنی بد کردن؛ و به ضم، اسم مصدر است یعنی بدی. مَثَلُ:

صفت، و کلام دایر و سایر در زبان ها. علیها من دابته ضمیر علیها راجع است به ارض که از

کلمه النَّاس معلوم می شود. دایه - به تاء وحدت - هر جاندار متحرک، مذکر و مؤنث در آن یکسان است. ساعت: مدت اندک. ولایستقدمون جمله استیغافیه است. جزم به معنای «ثبت» و لا زایده، و مجموع مانند «لا اقسام» مفید اثبات است، لکن غالباً به معنای «حقاً» و «لا محاله» است. أفرط الشيء: مقدم داشت آن را.

تفسیر:

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

یعنی: برای کسانی که به روز واپسین ایمان نمی آورند صفت های زشت است مانند کفر و شرک و نفاق و استکبار و حسد و بخل و غیر اینها، و از این قبیل است سنن جاری در میانشان نظیر خضوع در برابر جمادات، انزجار از ولادت دختر، زنده به گور کردن او و غارت اموال یکدیگر. و برای خداوند صفت های برتر و والا است مانند اتصاف به وحدت و احدیت و وجوب وجود و ازلیت، و متصف شدن در هر وصفی از اوصاف جلال و جمال به حد اعلی و مرتبه کمال آن؛ و در اخبار اهل بیت وحی علیهم السلام خاصه در ادعیه و اذکار مانند جوشن کبیر قسمت وافر از آن وارد شده است. و اوست که مقتدر غالب و با حکمت است.

رحم خدا به جنبندگان

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ

یعنی: و اگر خداوند مردم را در برابر ستمشان مؤاخذه می کرد، در روی این زمین جنبنده ای را زنده نمی گذاشت.

مراد از ستم اعم از ستم به خویش و دیگران و ستم در اعتقادات و عمل است. و توهم شده که عذاب مذکور در این آیه شامل بی گناهان نیز می شود نظیر انبیا و معصومین و طفلان غیر مکلف و حیوانات، و هلاک نمودن آنها به گناه مجرمان، خلاف عدل الهی و مخالف آیه وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [فاطر، ۱۸] است.

در جواب گفته شده که چون همه گنهکاران هلاک شوند انبیا و کودکان هم به وجود نمی آیند و همچنین حیوانات، چون آنها برای بشر آفریده شده اند. پس گناه بشرهای مجرم نسبت به گنهکاران عنوان رفع دارد و نسبت به بی گناهان عنوان دفع.

و ممکن است گفته شود که طبع دنیا این است که گناه بزرگ تأثیر در نابودی غیر مجرم

از انسان و حیوان و نبات را دارد، و روایاتی در این باب نیز وارد است، پس مانعی نیست که گناه مجرم سبب هلاکت غیر مجرم نیز باشد، لکن خداوند، هلاکت بی گناهان را جبران می کند، و این معنا مقتضای عدل الهی و حکمت در رعایت نظام اتم خلقت است.

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: ولیکن آنها را تا مدت معین و زمان نامبرده ای تأخیر می اندازد (و فاصله میان جرم مقتضای اهلاک، و اجل نامبرده زمان امهال است، و مراد از مدت معین مدتی است که در لوح محفوظ برای افراد و گروه ها و قبایل و نسل ها به لحاظ مصالح اجتماعی و اقتضای نظام تعیین گردیده) پس چون آخر مدت معین فرا رسید اندک زمانی هم تأخیر نمی کنند، یعنی توان تأخیر ندارند؛ و توان پیش افتادن از اجل معین را هم ندارند.

دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ

یعنی: و مشرکان آنچه را نمی پسندند و مبعوض آنهاست برای خدا قرار می دهند.

چنان که فرشتگان را دختران خدا می خوانند که خود از آنها بیزارند، و به هنگام انفاق پست ترین مال خود را در راه خدا می دهند. و زبان هایشان پیوسته دروغ می پردازد که حتماً عاقبت نیکو از آن آنهاست. مرادشان این است که فرزندان ذکورمان به زودی رشد می کنند و زندگی مرفهی پیدا می کنیم. و اگر آخرتی باشد آن جا نیز ما بهتر برخوردار خواهیم بود، وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَىٰ [فصلت، ۵۰].

یعنی: ای پیامبر، حقاً و بدون برگشت، آتش دوزخ برایشان ثابت است و آنها مفرطاند.

به واسطه این رفتار دنیویشان، در آخرت جلوتر از همه راهی جهنم خواهند بود.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۶۳» وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۶۴»

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ يَزِينُهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: به خدا سوگند حقیقت این است که ما به سوی امت‌ها و ملت‌های پیش از تو رسولان خود را فرستادیم نظیر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبران دیگری که در فواصل زمانی میان آنها و پیرو شرایع آنها بودند. و نتیجه در تمام اعصار این شد که شیطان کارهای زشت و باطل آنها مانند کفر و شرک و رسوم جاهلی را در نظرشان مزین و آراسته نمود، یعنی تا آن جا که رسولان ما را نپذیرفتند و شرایع ما را رد کردند. و هم امروز نیز شیطان یاور و سرپرست آنهاست، و آنها را عذاب دردناکی در پیش است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: ای پیامبر، ما این کتاب یعنی قرآن را بر تو فرو نفرستادیم مگر برای این که آنچه را که در آن اختلاف دارند برای آنها روشن کنی. یعنی اختلاف در امور دینی نظیر اختلاف مشرکان با مسلمین در توحید ربوبی و رسوم جاهلی؛ و اختلاف یهود در نبوت عیسی و پیامبر اسلام و شریعتشان؛ و اختلاف نصارا در الوهیت و توحید و تثلیث و شریعت اسلامی و نبوت محمد صلی الله علیه و آله؛ و هر اختلاف و نزاعی در دین و دنیا که نیاز به قضاوت دینی دارد. و نیز این کتاب را نفرستادیم مگر برای آن که هدایت باشد برای عموم انسان‌ها از زمان نزول آن تا دامنۀ قیامت و برای آن که رحمت باشد برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدًا مَّوْتَهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَوْثٍ وَدَمٍ لِّبَنَاءٍ خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

انعام: جمع نَعَم، چهارپایان چهارگانه: شتر و گاو و گوسفند و بز، اهلی و وحشی، و در ضمیر عاید به اسم جمع، مفرد و جمع جایز است چنان که این جا مفرد و در آیه ۲۱ مؤننون جمع آمده است. نسقیکم جمله مستأنفه و توضیح مفاد جمله قبل است. مِمَّا فی بطونه «مِن» تبعیضیه و ضمیر مفرد عاید به انعام است. من بین فرث متعلق به نسقیکم. فرث: غذای حیوان در حالی که در شکم و روده هاست. سائغ: گوارا و چیزی که به راحتی به حلقوم رود. و من ثمرات متعلق است به «رَزَقَکُمْ» مقدر. نخیل: درختان خرما، میوه خرما. اعناب: درختان تاک و میوه انگور. تَتَّخِذُونَ به حذف موصول یعنی «ما تَتَّخِذُونَ» مفعول «رزقکم». سَکِرَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ -: عقلش زایل شد.

تفسیر:

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

یعنی: و خداوند از آسمان - از ابرهای متراکم بالای سرتان - آبی نازل نمود، گاهی به صورت باران و گاهی به شکل برف و تگرگ، پس بدان وسیله روی زمین را پس از مرگش حیات بخشید. مرگ زمین عبارت است از رکود و خمود آن که علف و گیاه و درخت نرویند، نظیر فصل زمستان و ایام خشکسالی. و زنده شدن آن حرکت نامرئی و بالا آمدن تدریجی و رشد و رویش گیاه و درخت در آن است. بی تردید در این کار نشانه ای است برای گروهی که می شنوند. یعنی در فرود آمدن باران از ابرها و رویش و سرسبز شدن زمین، نشانه توحید و قدرت و حکمت و رحمت اوست برای ملتی که گوش سرشان سخنان خدا و گوش دلشان نداهای ذرات عالم هستی را می شنود.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

یعنی: و بی تردید برای شما انسان ها در چهارپایان عبرتی است.

در آفرینش هشت قسم از چهارپایان که عبارت اند از شتر و گاو و گوسفند و بز، اهلی و وحشی آنها(۱) و در لحاظ عظمت این نعمت ها و منافع و برکات وجودی آنها آگاهی و تبه و

ص: ۲۵۱

عبرت است یعنی فکر انسانی از مشاهده و تأمل در آثار و خواص آنها عبور می کند به قدرت و حکمت و رحمت خداوند، زیرا تمام اجزای وجودشان از موی و کرک گرفته تا پوست و گوشت و شیر و دنبه و پیه و استخوان و توالد و تناسل تا فضولاتشان، سود و نفع و برکت در تأمین زندگی بشر است و گویی هر یک کارخانه ای است مولد انواع وسایل زندگی وی.

نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

این آیه اشاره به بخشی از عجایب خلقت و آثار وجودی انعام است و آن شیر چهارپایان است که دنیای امروز بیش از گذشته به اهمیت و منافع و خواص آن پی برده و قدم هایی در کیفیت استحصال و نگهداری و توزیع و مصرف آن برداشته است.

معنای آیه: از طرق عبرت بودن آنها این است که به شما از آنچه در درون شکم های آنهاست، از میان غذاهای نیمه هضم آنها که در مسیر معده و روده در حرکت است و خون های جاری در رگ های آنان، شیری ناب و خالص می نوشانیم که هیچ گونه آلودگی و بویی از مجاورت با فرث، و تأثر و تلونی از نزدیکی با خون نداشته باشد؛ شیری که برای کسانی که آن را می آشامند گوارا و سهل التناول است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا

یعنی: شما را روزی کرد از میوه های درخت خرما و انگور چیزی را یعنی عصاره هایی را که از آنها شیء مست کننده و روزی نیکویی اتخاذ می کنید.

مراد این است که خداوند این دو قسم میوه مهم و پرسود و پربرکت را مانند سایر میوه جات روزی شما کرده، لکن شما همان گونه که از آنها روزی حلال و نافع و نیروبخش به دست می آورید اجناس مستی آور نیز به اشکالی مختلف در نوع و صنف و نحوه استعمال اتخاذ می کنید.

باید دانست که توهم شده که این آیه دلالت دارد بر جواز خوردن و استفاده کردن از مسکرات و اعیان مستی آور متخذ از خرما و انگور، زیرا آیات مورد، در مقام امتنان به نعمت هاست و مسکر نیز در ردیف آنها ذکر شده است. لکن این توهم باطل است، زیرا اولاً اگر سیاق آیات ظهور در جواز داشته باشد تقابل سکر با رزق حسن ظهور در بدی و

مبغوضیت آن دارد. ثانیاً اگر فرضاً در آیه ظهور ضعیفی در حلیت باشد، در چندین آیه از این کتاب کریم تصریح بر حرمت و رجس و عمل شیطانی بودن آن شده است مانند آیه ۲۱۹ بقره و آیات ۹۰ و ۹۱ مائده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: بدون تردید در خلقت درختان خرما و انگور و کیفیت ارتزاق بشر از آنها نشانه ای است از قدرت و حکمت و رحمت و روابط نظام اتم جهان، برای گروهی که می اندیشند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

وحی: القای معنا از غیب در قلب کسی یا در مغز حیوانی به نحو پنهانی. نحل: زنبور عسل، مذکر و مؤنث در آن یکسان است. عَرَشَ الْبَيْتِ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : سقف زد بر خانه، عَرَشَ الْكَرْمِ: شاخه های تاک را بر روی داربست سقف زد. ثمر: حاصل و بذر گیاه و میوه درخت. سَلَكَ الْمَكَانَ - از باب نَصَرَ - : داخل شد در آن، و سَلَكَ الطَّرِيقَ: روانه شد در آن. و سلکه المكانَ: وارد کرد او را در آن و روانه نمود در آن. ذُلُلٌ: جمع ذُلُول، رام و منقاد.

تفسیر:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

یعنی: و ای پیامبر، پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد (یعنی به وحی تکوینی بدین

معنا که در وجود او غریزه و نیرویی قرار داد که او را به سوی این هدف ناخودآگاه تحریک کند و روانه نماید. و ممکن است مراد این باشد که شعور و ادراکی در وجود او قرار داد که الهامات غیبی را درک کند و عمل نماید و آن وحی غریزی و الهام غیبی این است) که از کوه ها و درخت جنگل ها و باغ های روی زمین و از درختان تاک که بر روی داربست سقف می سازند، برای خود خانه هایی اتخاذ کن.

مراد از کوه ها شکاف سنگ ها در آن و ارتفاعات قلّه ها و پرتگاه های درّه ها و مواضع دیگر قابل سکونت اوست، و مراد از خانه ها محل مناسب برای تعبیه شانه های موم است که جایگاه عسل است.

ثُمَّ كَلِيٍّ مِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ

یعنی: سپس از همه میوه جات بخور.

گفتیم از خانه خود به سوی صحرا و گیاهان روانه شو و از حاصل همه رویدنی ها و گل ها و شکوفه ها و برگ درخت ها و از هر مواد غذایی و دوائی پاکیزه استفاده کن.

فَأَسْلِكِ سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا

یعنی: پس راه های پروردگارت را به آرامی و تواضع بپیمای.

پس از تهیه مواد مطلوب، در برگشت خویش راه های هوایی خود را که پروردگارت الهام کرده به آرامی و بدون اذیت و آزار به جاننداری بپیمای.

و ممکن است مراد از راه ها این باشد که پس از تهیه مواد اولیه خام، آن را در اثنای زمان بازگشت در راه های تجزیه و تصفیه قرار ده تا هنگام رسیدن به خانه تبدیل به عسل مصفا شود، و در این پالایش مهم، رام و تسلیم الهامات فطری خویش باش.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

یعنی: از درون شکم او نوعی از آشامیدنی که دارای رنگ های مختلف است بیرون می آید. پس از فعالیت نحل در تصفیه مواد اولیه، عسلی که قابل آشامیدن با مایعات و دارای رنگ های مختلف سفید و زرد و سرخ و سیاه بر حسب اختلاف سن زنبورهاست از آن به دست می آید، که در آن برای مردم شفاست.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: حَقّاً که در این امر مهم - در آفرینش حیوانی بدین شکل خاص، و بخشیدن شعور غریزی به او که یک زندگی اجتماعی سلطنتی منظم و حیرت آور را در داخل محیط محدود خود تشکیل دهد، و برای فرد آن در داخل وجودش کارگاه تولید معجون غذایی و دوایی تعبیه کند تا آن که تولیدات بی نظیر خود را که وسیله شفای امراض مختلف است در بسته بندی های خاص عجیبی تحویل جامعه بشری دهد - نشانه ای است برای گروهی که تفکر و تعقل می ورزند.

آزایمر در کهنسالی

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْذَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٧٠﴾ وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِيْنَ فَضَّلُوْا بِرَادِّى رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيْهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ﴿٧١﴾

لغت و اعراب:

توفی: قبض روح. ارذل: حقیر و پست. عمر - به سکون و ضمّ میم - زندگی و مدت بقای هر شیء. کی حرف تعلیل است که بر مضارع داخل می شود و غالباً با لام تعلیل و عاقبت جمع می شود. فَمَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ جمله اسمیه است به جای جمله فعلیه جواب نفی، به تقدیر «لم یردوه علیهم فیستوا فیهِ». جَحَدَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع -

انکار کرد آن را.

تفسیر:

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْذَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ

خطاب به انسان های موجود در حال نزول آیه است با اشاره به این که روش ما در

گذشته و آینده این است.

معنای آیه: و خداوند شما را آفرید، سپس شما را قبض روح خواهد نمود، و برخی از شما به پست ترین دوران عمر بازگردانده می شود تا پس از علم و دانش چیزی را نداند (یعنی عاقبت این مرحله از عمر این است که به حال طفولیت بازگردد و نیروی فکری و مغزی و نیروهای بدنی را از دست بدهد تا آن جا که پس از تحصیل دانش وافر و کمالات فراوان، چیزی را درک نکند). بی تردید خداوند دانا و تواناست. یعنی دانا به علت این که چرا آفرید و چرا می میراند و چرا ابتدا همه دانش ها را داد و بعد به ارذل عمر آورد و همه را پس گرفت؛ و توانا به اجرای این برنامه در تمام افراد بشر از نخستین فرد تا آخرین آنهاست.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

یعنی: و خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی برتری و فزونی بخشیده.

ظاهر روزی اعم است و شامل روزی مادی مانند مال و ثروت و اولاد و خدم و حشم، و معنوی نظیر عقل و دانش و کمالات روحی می شود، لکن مراد به قرینه ما بعد آیه ثروت و مال مادی است.

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

یعنی: پس کسانی که به آنها برتری داده شده و دارای مال و ثروت اند چنین نیست که روزی خودشان را بر ملک یمین ها یعنی برده های خود بدهند تا همگی یعنی سید و برده در ملکیت مال و سلطه بر تصرف مساوی باشند.

مراد این است که هیچ گاه مالک ها پاره ای از اموالشان را به برده خود نمی دهند که هر دو در مجموع شریک در مال شوند و در عرض هم مالکیت و سلطه بر تصرف پیدا کنند در صورتی که بردگان نیز صلاحیت مالکیت و تصرف دارند. پس چگونه مشرکان بت ها را در ربوبیت خدا و سلطه بر تصرف موجودات، شریک خدا می کنند در صورتی که آنها صلاحیت این اوصاف را هم ندارند و این صفت ها درخور آنها نیست؟!

ص: ۲۵۶

یعنی: پس آیا نعمت خدا را انکار می کنند؟ استفهام انکاری و توبیخی است، زیرا هر چه برای بت ها از قداست و قدرت بر قضای حاجت ها و تصرف در عالم هستی قائل هستند نعمت خداست که از خدا انکار کرده و سلب می کنند و به آنها نسبت می دهند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفْدَهُ وَرَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

لغت و اعراب:

حفده: جمع حافد، خادم شتابان در خدمت، یاور، نوه پسری و دختری. ما لایملک مراد از «ما» ی موصوله بت هاست که رجوع ضمیر مفرد لایملک به اعتبار لفظ و ضمیر جمع لایستطیعون به اعتبار معناست. شیئا بدل است از رزقا. من السموات متعلق است به رزقا.

لایستطیعون به حذف مفعول یعنی «شیئا».

تفسیر:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفْدَهُ

یعنی: و خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد. این همسران نه از اجنه و پریان و نه از حوریان و غلمان ها بودند، زیرا انس نزدیک و دائمی با غیر نوع، غیرممکن یا مشکل زاست و هیچ نوعی برای انسان همانند نوع خود او نیست که انیس وحدت و

شریک عیش و لذت و محرم اسرار و یاور مستمر زندگی او باشد. و نیز برای شما از همسرانتان فرزندان و نوه ها قرار داد، یعنی تا از نوع خود و متناسب با اهداف تکوینی و تشریحی خودتان باشد. و اگر همسران از نوع دیگری بود، در کیفیت تبعیت اولاد از پدر یا از مادر یا از نوع سوم در ناراحتی بودید.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفْئَالَ بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ

یعنی: و شما انسان ها را از پاکیزه ها روزی بخشید. مراد از «طیب» هر پاکیزه و طبع پسند و حلال و شرع پسند است از انواع روزی های دنیا که صالح برای استفاده بشر است، خواه مادی مانند خوراکی و پوشاکی و مسکن، یا معنوی مانند علوم و معارف.

و استفهام در «أفبالباطل» انکاری و توییخی است. یعنی ای پیامبر، آیا این کفار به باطل نظیر پرستش بت ها و آداب و سنن جاهلی می گروند، و به نعمت خدا مانند کتاب آسمانی و معارف الهی، کفر می ورزند؟

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

یعنی: و آنها به جز خدا و به جای او چیزهایی را می پرستند که آن چیزها مالک آن نیستند و توان آن را هم ندارند که از آسمان ها و زمین برای آنها چیزی از روزی تهیه کنند.

مراد این است که وسایل تهیه و تولید روزی از باران و تابش خورشید و نسیم وزان که منسوب به بالا- و آسمانی است و استعداد رویاندن خاک و مواد اولیه تغذیه و آب و شرایط دیگر که زمینی است هیچ یک در تحت اراده و اختیار آنها نیست. «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» یعنی و اصلاً آنها قدرت بر هیچ چیز ندارند چه رسد به روزی بشر.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: پس از توجه به پستی و عجز معبودانتان، برای خداوند مثال ها ننید. مراد این که برای او اشباه و نظایری از مخلوقات او مثل بت ها و ستارگان و غیر آنها قرار ندهید که

تکلم به مثال کنید. بی تردید خدا می داند و شما نمی دانید.

یعنی: او می داند که یگانه و واجب الوجود و بدون شریک است، همه چیز مخلوق او و همه زیر سلطه اوست و هیچ شباهتی میان او و مخلوق او نیست، و شما غفلت دارید.

دو مثال در تفاوت بندگان

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمِيدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

تفسیر:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ

در این آیه خداوند در مقام مقایسه خود با شرکایی که برای او قرار داده اند و تفهیم مشرکان و تعلیم بندگان خود و ابطال شرک در ربوبیت مثالی زده است.

معنای آیه: خداوند مثالی زده و آن این است که آیا برده مملوکی که بر هیچ چیزی قدرت ندارد، نه بر نفس خویش و نه بر اموال خود و نه بر اموال مولای خود، و شخص آزادی که ما او را روزی خوبی دادیم یعنی مفصل و فراوان، و او طبق سلطه مطلقه اش

ص: ۲۵۹

پیوسته از آن مال پنهانی و آشکارا انفاق می کند، آیا اینان با هم برابرند؟ استفهام انکاری است، یعنی بی تردید برابر نیستند. شرکای خدا همانند آن برده و خداوند همانند آن آزاد است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: همه ستایش ها از آن اوست. زیرا همه کمالات از آن اوست و شریکان او هیچ ندارند. بلکه بیشتر آنها نمی دانند. یعنی چنین نیست که همه آنها جاهل به این حقایق باشند، بلکه سران و دانشمندانشان می دانند و انکارشان از روی عناد و هوا و حب ریاست است، و بیشترشان نمی دانند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ

این آیه تمثیل دیگری است در مقام مقایسه خداوند با شریکانش.

معنای آیه: و خداوند مثال دیگری زده، یعنی مثال دو نفر مرد را که یکی از آنها گنگ مادرزاد بوده و بر هیچ چیزی قادر نیست (زیرا گنگ مادرزاد غالباً معلول ناشنوایی مادرزادی است و چنین شخصی جز معلومات محدودی حاصل از راه دید ندارد و محروم از ادراکات از راه گوش است که اکثریت قاطع معلومات بشری از آن راه است) و بار سنگینی بر دوش سرپرست خویش است، زیرا نه توان فهمیدن دارد و نه توان فهمانیدن، به گونه ای که به هر سو روانه اش کند خیری نمی آورد.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: آیا او با کسی که به عدل فرمان می دهد و بر راه مستقیم است یکسان است؟

این کلام سؤال است از تساوی آن گنگ عاجز از هر فعالیت درست با انسانی گویا و قادر بر نطق و بیان که پیوسته فرمان به عدل می دهد و همه امور را عادلانه اجرا می کند و خود در عقیده و رفتار بر راه راست است. غرض آن که بی تردید جواب این سؤال نفی تساوی است؛ و کار آنها در مقایسه با خدا چنین است و مشرکان، ناگزیر از اعتراف به عدم تساوی میان خدا و بت هایشان هستند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمُرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «٧٧» وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «٧٨» أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «٧٩»

لغت و اعراب:

غیب: مصدر به معنای فاعل، آنچه از حواس انسان و غیره غایب است و بنابراین امر نسبی است. ساعه: مدت کوتاهی از زمان شامل کمتر از ساعت اصطلاحی نیز می شود، و در اصطلاح شرع غلبه دارد در روز قیامت. لَمْح و لَمْحَه - مانند تمر و تمره - افتادن پلک بالا روی پلک پایین، به تقدیر «کوقوع الطرف الأعلى على الأسفل من البصر». اُمّهات: جمع امّ با اضافه هاء زائده. سمع: عضو گوش، نیروی شنوایی. أبصار: جمع بصر، چشم، نیروی بینایی. أفئده: جمع فؤاد، قلب.

تفسیر:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمُرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: و غیب آسمان ها و این زمین از آن خداست - هر چه در آنها از احساس و ادراک هر صاحب حواسی بیرون است خدا بدان احاطه وجودی و توانی و علمی دارد، زیرا همه

ص: ۲۶۱

مخلوق او و پایبند به او و زیر تدبیر و تصرف اویند - و کار قیامت که از مصادیق روشن غیب است در نزد او جز مانند بر هم زدن چشم نیست و یا از آن هم نزدیک تر است. یعنی برپا کردن قیامت که عبارت است از بر هم زدن نظام هستی از ثوابت و سیّارات و کھکشان ها گرفته تا اجزای اتم ها و زنده کردن همه انسان ها و جانداران و احضار همه در یک محیط برای محاسبه، در برابر قدرت و اراده خداوند در سهولت و سرعت مانند چشم بر هم زدن در نزد شماست. و حقاً که خداوند بر همه چیز تواناست.

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ

یعنی: و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد - به جز جدّ و جدّه اعلایتان که آنها را بدون پیمودن راه طبیعی آفرینش انسان، به نحو اعجاز از گِل خشک به وجود آورد - و شما در آن حال چیزی نمی دانستید. و در همان رحم مادر برای شما گوش و قوه شنوایی و دیدگان و نیروی بینایی و دل ها پدید آورد، یعنی دل هایی که حواس ظاهری جسمتان در استخدام او و وسیله ادراک اوست خاصه حاسه شنوایی و بینایی که مدرکات جزئی را تحویل او می دهند تا استفاده کلیات کند و پی به مجهولاتش برد. و خداوند چنین نعمت ها را به شما داد شاید سپاس گزارید.

اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطّٰيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِى جَوِّ السَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ

یعنی: آیا این مردم به سوی پرندگان ننگریستند که در جوّ بالا مسخّر و رام اند، یعنی با جسدهای سبک و سنگین همه بر ضد جاذبه زمین در جوّی میان آسمان و زمین مسخّر و رام اند و به هر سو در تکاپو و پیران. آنها را جز اراده تکوینی خدا در آن جا نگه نمی دارد، زیرا اوست که با تعبیه دستگاہ پرواز در وجود آنها (از طرز ساختمان بدن و بال ها و دم و پاهای خاص، و الهام کیفیت پرواز) آنها را به جوّ بالا برده است.

اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ

یعنی: حقیقت این است که در این خلقت - در آفرینش این نوع از جانداران که مسیر حرکت آنها هوا باشد نه آب و خشکی، و در تهیه بهترین غذا برای انسان از آنها - نشانه هایی است بر توحید و علم و قدرت و حکمت او برای گروهی که ایمان می آورند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

لغت و اعراب:

سَكَن: وسیلهٔ انس و آرامش. ظعن: سفر کردن، گردش در صحرا. أوبار: جمع وَبَر، کرک حیوان. من بیوتکم «من» تبعیضیه یا تبیینیه است. ظلال: جمع ظل، سایه و سایبان. أکنان:

جمع کَن، خانه، پوشش هر چیزی. سرابیل: جمع سربال، پیراهن و هر قسم لباس. بَأْس:

عذاب، آسیب، ترس. تَقِيكُمُ الْحَرَّ به تقدیر «والبرد» حذفش برای اختصار و روشن بودن محذوف است.

تفسیر:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

یعنی: و خداوند برای شما از خانه هایتان وسیلهٔ آرامش و انس با یکدیگر قرار داد،

ص: ۲۶۳

یعنی از خانه های گلی و آجری و مانند آنها. و نیز برای شما از پوست چهارپایان اهلی:

شتر و گاو و گوسفند و بز، خانه های یعنی خیمه هایی قرار داد که آنها را در روز سفر و سیر در صحرا و روز اقامت موقت در حال سفر و اقامت در حالی که ایلات و خانه به دوش هستید به راحتی و آسانی حمل می کنید.

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

یعنی: و نیز خداوند از پشم ها و کرک ها و موهای آن چهارپایان اثاث خانه و وسایل انتفاع و برخوردارگی تا مدتی را قرار داد. یعنی از پشم شتر و گوسفند و از کرک آنها و از موی و کرک بز، زیر اندازهای مختلف و اثاث خانه و پوشاک های متنوع پر ارج ساخت. و مراد از قرار دادن خدا تعلیم راه های این استفاده ها و توفیق پیاده کردن آنهاست.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا

یعنی: و خدا برای شما از آفریده های خود سایه ها و سایبان ها ساخت - انواع درختان مرتفع رویانید که در زیر سایه اش بیارامید. و سایبان هایی از چوب و شاخه های پربرگ آنها بسازید - و نیز برای شما از کوه ها وسیله پوشش ساخت، یعنی خانه های نقبی برای سکونت خود و ذخیره کردن وسایل زندگی از آذوقه و حیوانات و وسایط نقلیه روز و وسایل جنگی و غیره.

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ

یعنی: و نیز برای شما لباس هایی قرار داد که شما را از گرما و سرما ننگه می دارد، و لباس هایی که شما را از ضرر و آسیب وارده بر یکدیگر حفظ می کند (مانند زره های آهنی، جلپتقه های ضد گلوله، جلپتقه های فرود از هواپیما یا افتادن در آب و دریا). این گونه خداوند نعمت های خود را بر شما تمام می کند، شاید شما تسلیم اراده حق شوید، یعنی دعوت پیامبران را تلبیه گوید، کتاب های آسمانیش را بپذیرید و شریعتش را در جامعه خود پیاده کنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

یعنی: پس اگر اعراض کردند، جز این نیست که بر تو رساندن آشکار است و بس.

مراد این است اگر با این همه اصرار در دعوت و اتمام حجت و شمارش نعمت و وعده رحمت و بیم از عقوبت، قوم تو روی برتابند، در این صورت وظیفه تو تنها ادامه ابلاغ آشکار است، و اما اجبار آنها بر اعتقاد قلبی صحیح نیست، زیرا اجبار بر ایمان غیر ممکن است، و جنگ و جهاد با آنان که تسلیم حکومت اسلامی شوند زمانش نرسیده، و مجازات دنیوی و کیفر اخروی بر عهده خداوند است.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

یعنی: نعمت خدا را می شناسند سپس انکار می کنند.

مراد از این نعمت خود پیامبر اسلام است که مشرکان او را می شناختند، یعنی از راه اخبار و توصیف اهل کتاب، او را همانند فرزندان خود می شناختند و هم چنین کتاب آسمانی و شریعت او را، و لکن روی هوا و حب جاه و مال انکار می کردند. و ممکن است مراد از این نعمت، نعمت هایی باشد که در آیات گذشته به آنها اشاره شد از نزول باران، زنده شدن زمین، منافع چهارپایان، عواید گیاهان و درختان، شاهد شفابخش زبوران، و همسران و فرزندان که می دانستند همه نعمت و مخلوق خدا هستند، لکن از خدا سلب می کردند و به بت ها و رب های واسطه نسبت می دادند. و بیشتر آنها کافرند، یعنی در کفر خود سرسخت و مستحکم اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

یوم متعلق به «أذکر» مقدر است. استعته: استرضاه أو أَرْضَاه، یعنی رضای او را طلبید یا او را راضی نمود. فَلَايَخْفُفُ به تقدیر «فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَخْفُفُ». أَلْقَى إِلَيْهِ الْقَوْلَ: سخن را به او رساند. فَأَلْقُوا يَعْنِي شَرَكَاءَ، اليهم یعنی الی المشرکین. سَلَّمَ: تسلیم و انقیاد، و القاء سَلَّمَ کنایه از اظهار تسلیم است.

احوال قیامت

تفسیر:

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

یعنی: و به یاد آور روزی را که ما از هر امتی گواهی برمی انگیزیم.

مراد از امت در این جا مانند عنوان یهود و نصارا نیست که هر یک امت پیامبری محسوب می شوند، بلکه چون طبق اراده الهی هیچ عصر و زمانی خالی از پیامبر یا حجت معصوم نمی شود. پس مراد از امت، مردم معاصر هر پیامبر یا حجت معصوم است. و مراد از شهید هم همان پیامبر یا معصوم است. بنابراین معاصرین هر پیامبری از پیامبران الهی، امت او است و در فواصل زمانی میان پیامبران، امام و حجت از ناحیه آنها هستند. بنابراین، معاصرین پیامبر اسلام از جامعه بشری، امت او و معاصرین هر یک از امامان معصوم پس از او امت او هستند، و اگر چند پیامبر یا حجت در یک عصر بوده امتیاز امت به واسطه پیامبر یا حجت متبوع است نه تابع هر چند ممکن است شاهد، هر دو یا بیشتر باشند چون کلمه شهید، مطلق است.

و باید دانست که شهادت و گواهی در هر واقعه ای دو مرحله دارد: مرحله تحمیل و مرحله ادا. و در مورد آیه تحمیل در دنیا است و ادا در آخرت، و آیه اشاره به مرحله اداست که شهید در روز محشر به ایمان و کفر و طاعت و فسق امت معاصر خود شهادت خواهد داد. و کیفیت تحمیل و اطلاع او از حالات امت در دنیا طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این است که فرشتگان نویسندگان اعمال، هفته ای دوبار عمل های آنها را از اعتقادی و فرعی به معصوم وقت می رسانند و همه به تفصیل در ذهن او منتقل می گردند تا آن گاه که در محکمه الهی ادا کند.

ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

یعنی: سپس به کسانی که کفر ورزیده اند اجازه سخن داده نمی شود و هرگز رضایت آنها جلب نمی گردد. (۱) استفاد از آیه این است که این قضیه در حالی است که امت ها در محکمه الهی حضور یافته و مورد محاکمه قرار گرفته اند و طبق کتاب عمل خاص و کتاب عظیم عام، همه عمل ها بررسی شده و نوبت به اقامه شهود رسیده و زمان گواهی شهدای الهی و معصومان وقت رسیده و طبعاً در حال شهادت آنها یا پس از آن به کفار اجازه سخن نمی دهند که مطلبی ادعا کنند یا عذری بخواهند، زیرا همه مراحل، طی شده است. و اینجاست که جایی برای جلب رضای آنها نیست، زیرا راه آن عفو است و آن ممکن نیست، و آنها هم نمی توانند خدا را راضی کنند، زیرا مستلزم این است که به دنیا بازگردند و دعوت انبیا را بپذیرند و دین را در جامعه خود پیاده کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

مراد از ظالمین در این جا به قرینه سیاق، کفار است که به وسیله شهادت گواهان محکوم به عذاب دوزخ شده اند.

معنای آیه: و چون کسانی که در دنیا ستم کردند عذاب دوزخ را ببینند، یعنی در شرف ورود به آن قرار گیرند، برای آنها علم یقین پیدا می شود که هرگز عذاب از آنها تخفیف داده نخواهد شد و به آنها مهلت هم داده نمی شود. یعنی مهلت مدتی پیش از ورود یا توقف موقت عذاب در خلال مکث دائم. و سبب حصول این علم برای آنها آگاه شدنشان از کفر و فسق و استحقاق عقاب خودشان است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ

یعنی: و چون کسانی که در دنیا مشرک شدند شریکان خود را در آن روز ببینند - بت های دنیوی خود را که در عبادت شریک خدا کرده بودند همه را در آن جا حاضر ببینند - در خطابی به خدای خود می گویند: پروردگارا، اینها هستند شریکانی که ما در دنیا به جز تو و به جای تو آنها را به خدایی و ربوبیت می خواندیم. و سبب این گفتار، اظهار پشیمانی و اعتراف به خطا و گناه و تحقیر بت هاست.

ص: ۲۶۷

۱- و نیز: هرگز از آنها نمی خواهند که رضای خدا را جلب کنند (زیرا راهی برای آن نیست).

فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّا لَكَاذِبُونَ

یعنی: پس از صدور آن کلام از مشرکان، بت‌ها به سوی مشرکان این گونه القای سخن می‌کنند یعنی پاسخ می‌دهند که شما جداً دروغ‌گویید.

مراد این است که خداوند به بت‌های جماد در آن روز قدرت نطق می‌دهد که این گونه پاسخ دهند و آنها را دروغگو شمارند به لحاظ این که اعتقاد و عمل آنها خطا و خلاف واقع بوده هرچند به آن معتقد بودند. و محتمل است مراد از مخاطب بتان سران مشرکان باشد که بطلان بت‌ها را می‌دانستند و به دروغ و برای هوا و هوس و حب جاه و مال، آنها را می‌پرستیدند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: و آنها در آن روز تسلیم خدا می‌شوند - مشرکانی که پیوسته در دنیا در مقابل خداوند طغیان و استکبار داشتند، در آن روز اظهار انقیاد و تسلیم می‌کنند - و آنچه به خدا افترا می‌بستند از معتقدات باطل نظیر اذعان به قداست و ربوبیت بت‌ها و مقام قرب و شفاعت آنها و قضای حاجت‌های پرستندگان، همه از آنها گم می‌شود، یعنی بطلان و فساد و تباهی آنها روشن می‌گردد.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

تفسیر:

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

یعنی: کسانی که کفر ورزیدند و دیگران را نیز از راه خدا یعنی از دین و شریعت و کتاب

ص: ۲۶۸

آسمانی و احکام اصولی و فروعی الهی، بازداشتند، در آخرت به خاطر آن که این گونه افساد می کردند عذابی بر عذابشان می افزاییم. پس جمله «بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» اشاره به منع دیگران است.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ

یعنی: و متذکر روزی باشید که در میان هر امتی گواهی را بر آنها از خودشان برمی انگیزیم و ای پیامبر، تو را هم بر اینان یعنی بر امت خود گواه می آوریم.

مراد از این که گواه هر ملتی از خودشان خواهد بود یعنی اکتفا به فرشتگان نمی کنیم و از پریان هم گواه نمی آوریم. و صدر این آیه تکرار و تأکید صدر آیه ۸۴ است، لکن ذکرش در آن آیه برای این است که پس از شهادت جایی برای سخن و اعتذار کفار نمی ماند و راهی دوزخ می شوند. و در این آیه برای این است که پیامبر اسلام هم گواه ملت خود خواهد بود.

و ممکن است کلمه «هؤلاء» اشاره به شهدای امت ها باشد که مفهوم از کلمه شهید است.

یعنی ای پیامبر، تو را هم به عنوان شاهد و گواه بر گواهان امت ها از پیامبران و معصومان و غیر آنها حاضر خواهیم کرد تا بر نبوت و عدالت آنها و بر صدق گواهی آنان درباره امتشان گواهی دهی، یا اگر اشتباه و فروگذاری شده تکمیل نمایی. و کیفیت تحمل این شهادت یعنی راه اطلاع پیامبر اسلام از حوادث واقع شده در امم گذشته و علم به حال شاهدها و مشهود علیهم، اخبار جبرئیل است در حال حیات پیامبر اسلام یا در برزخ یا همان عالم قیامت.

و باید دانست که هر چند ممکن است خداوند در روز قیامت پس از آن که مکلفان را از قبر بیرون آورد، طبق علم محیط ازلی خویش بهشتیان را به پاداش حسنات دنیوی روانه بهشت و دوزخیان را به کیفر گناهانشان در دنیا روانه دوزخ نماید و سؤال و حساب و کتاب و محکمه و اقامه شهود پیش نیاورد، لکن چنین اراده نکرده که کفایت به صرف تعبد کند و عمل به علم خود نماید، بلکه مشیت تامه بالغه اش بر این تعلق گرفته که صحنه ای پیش آورد که همه باطن ها ظاهر گردد و حال همه بر همه روشن شود و مکلفان جهان از جنّ و انس و شیاطین از جزئیات اعمال یکدیگر آگاه شوند و مفاد «تُبَلَى السرائر» تحقق یابد و کسی را ابهام و اعتراض در پاداش و کیفر کسی نماند، و از عظمت امر و حکمت

حکیم مطلق و از گواهان مختلف آن روز که عبارت اند از فرشتگان کاتب اعمال، و خود عمل های تجسم یافته، و اعضای که اعمال از آنها سرچشمه گرفته، و زمان و مکان ظرف اعمال و بالاخره پیامبران و معصومان و غیر آنها آگاه و باخبر گردند تا در نتیجه نوبت مسأله شفاعت برسد و مراتب شهدا و مقام محمود آنان ظاهر گردد؛ مضافاً بر عجایب بهت آور دیگری که از شئون آن روز است و ما را قدرت درک آنها نیست.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

یعنی: و این کتاب را بر تو به تدریج - در مدت ۲۳ سال - فرو فرستادیم که مبین و روشنگر همه چیز باشد، یعنی از علوم و معارف دینی، و احکام اصولی و فروعی شریعت اسلام، و علوم بی پایانی از اخلاق انسانی و ملکات نفسانی، و فنون مورد احتیاج بشری و مجامع انسانی و آنچه بدان نیازمندند یعنی بخش عمده ای از حالات امت های گذشته تاریخ و شهیدان آنها که در آخرت بدان گواهی خواهی داد. و این کتاب سراپا هدایت و رحمت و بشارت و مژده است (۱) به پاداش های بی نهایت اخروی برای کسانی که تسلیم حق شوند و آن را بپذیرند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

لغت و اعراب:

عدل: استقامت در امور و اجتناب از افراط و تفریط، و میانه روی و تساوی. فحشاء: هر گفتار و کردار بسیار زشت و هر منکر و ناروا از گفتار و کردار. بغي: تعدی به حقوق غیر. ایفاء و

ص: ۲۷۰

۱- . هدی و رحمة و بشری عطف است به تبیاناً، یعنی و نیز این کتاب را فرستادیم که هدایت و رحمت و بشارت باشد....

وفاء: عمل بر طبق گفتار. بعهد الله اضافه به سوی مفعول. توکید: تأکید. کفیل: ضامن، مراقب.

تفسیر:

فرمان هایی از خداوند

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ

یعنی: حقیقت این است که خداوند به عدالت و نیکی و بخشش به خویشان فرمان می دهد.

متعلق امر و فرمان، همهٔ مجامع بشری است از موجودین در حال نزول آیه تا آخرین فرد از نسل بشر در دنیا. و مراد از عدل، استقامت و حد اعتدال و عدم انحراف است، خواه در عقاید باطنی به اجتناب از نفی مطلق اله و اثبات آلهه متعدد، و یا در اخلاق و ملکات نفسانی به احتراز از جانب افراط و تفریط صفات، و یا در افعال و کردار شخصی، و یا در ارتباط با مجامع بشری. و تعیین مصداق عدل و استقامت و تشخیص از انحراف محوّل به قضاوت خرد و بیان شرع است.

و مراد از احسان، نیکی به دیگران است در انواع مختلف آن؛ و مصادیق آن نیز محوّل به شرع و عقل است. و مراد از ایتاء ذی القربی، صلهٔ رحم است نسبت به ارحام و خویشان نزدیک یا دور در موارد وجوب نظیر انفاق به عمودین^(۱)، یا غیر آن. و از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که مراد از ذی القربی اعم است از خویشان شخص و خویشان پیامبر اسلام یعنی دوازده نفر معصوم خلیفهٔ او، به مراعات حقوق شرعی آنها از اعتقاد قلبی به امامت الهی آنها و اطاعت فرامین ولایی آنها و اخراج و بذل حقوق مالی آنها.

وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: و خداوند نهی می کند از فحشا یعنی هر پندار و گفتار و کردار بسیار زشت، و از منکر یعنی هر عملی که شرع یا عقل آن را ناروا می شمارد که شامل هر حرام شرعی و قبیح عقلی می شود. و نیز خدا نهی می کند از بغي یعنی ظلم و تعدی به حقوق دیگران. و حاصل این سه امر دور داشتن بشر از گناهان کبیره و از هر گناهی نسبت به خود و از تعدی نسبت به حقوق دیگران است.

خدا شما را به وسیلهٔ این گونه امر و نهی موعظه می کند و متنبه می سازد به معارف دینی

ص: ۲۷۱

و وظایف آسمانی، شاید متذکر شوید.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

یعنی: و به عهدتان با خداوند هر زمان که معاهده کردید وفا کنید. مراد از عهد در این جا عهد شرعی است، نظیر آن که بگوید: عهد می کنم با خدایم که فلان عمل نیک را به جا آورم، یا فلان کار زشت را ترک کنم. و سوگندهای خود را پس از آن که محکم کردید هرگز نشکنید. مراد از سوگند، قسم شرعی است و مراد از توكید، این است که در قصد جدی باشد و نام خدا را نیز در آن ببرد، نظیر آن که بگوید: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا، یعنی به خدا سوگند که فلان کار نیک را به جا آورم.

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

یعنی: و چگونه سوگندها را می شکنید در حالی که خدا را بر خودتان ضامن و مراقب قرار داده اید!

یعنی مثلاً اگر کسی بگوید: وَاللَّهِ لَأَصُومَنَّ غَدًا، گویی روزه فردا را به نحوی متعلق به خدا کرده و او را ضامن و مراقب خویش نموده، پس بر اوست در صورت مخالفت، طبق ضمانت و مراقبت کیفر دهد. و حَقًّا که خداوند آنچه را انجام می دهید می داند.

این آیه از ادلّه کلی و اجمالی صحت عهد و یمین است که هر یک در فقه کتابی دارای مسائل بسیار است. در آیه ۸۹ سوره مائده حکم یمین مفصل تر ذکر شده است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ «۹۲» وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضَتِّلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَكَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۹۳»

ص: ۲۷۲

نقض: شکستن چوب و مانند آن، باز کردن گره و شیء تاب خورده. غَزَل: مصدر است به معنای مغزول و رشته شده. قَوْه: مصدر است یعنی تقویت و تحکیم. اَنکَاث: جمع نِکْث به کسر اول، یعنی باز شده، منصوب است به فعل مقدر به تقدیر «فَجَعَلْتُهُ اَنکَاثًا». تَتَّخِذُونَ اَیْمَانُکُمْ یعنی «نقض ایمانکم». دَخَلَ: فساد و خیانت. اَن تَکُونَ به تقدیر «لَا جَلَ اَن تَکُونَ».

أربی: بالاتر و بیشتر. ییلوکم الله به، مرجع ضمیر مجرور ایجاب عمل به قسم و عهد است.

تفسیر:

وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِی نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوِّهِ اَنکَاثًا

سوق این آیه برای تفسیح شکستن سوگند و آوردن مثالی برای آن است و ملاک حکم، شامل غیر سوگند از عهد و نذر و سایر قراردادهای عقدی و ایقاعی است. (۱) و مثال آیه اشاره به حال زن ثروتمند کم شعوری به نام ریطه یا خرقاء مکه است که کنیزان خود را هر روز دستور می داد مقداری از پشم یا پنبه را از بامداد تا زوال آفتاب با دوک می رشتند و مهیای بافتن می کردند و پس از ظهر دستور می داد همه رشته ها را برخلاف بتابند که دوباره همه به صورت پشم و پنبه درآید و شاید عمل آن زن این بود که نخ ها و رشته های نازک را در مدتی به هم می تابید و رشته های قطور و محکم تری درست می کرده و سپس همه را برخلاف، می تابیده و به صورت نخ های نازک اولی در می آورده است.

معنای آیه: و هیچ گاه همانند آن زن نباشید که رشته خود را پس از تابیدن و محکم کردن (یعنی از حالت پشم و پنبه به صورت رشته های نخ در آوردن) و تابیده، باز می نمود و همه را به صورت قطعه هایی از پشم و پنبه در می آورد.

حاصل آن که به هم زدن قراردادهای شخصی یا اجتماعی پس از آن که به وسیله ایقاع یا عقدی، مستحکم و واجب الوفا شد، در حکم عقل و خرد و نزد عرف کاری عبث و غیرعقلایی است و حرمتش هم از نهی خود آیه استفاده می شود.

تَتَّخِذُونَ اَیْمَانُکُمْ دَخَلًا بَیْنُکُمْ اَن تَکُونَ اُمَّةٌ هِیْ اَرْبِیْ مِنْ اُمَّةٍ

ص: ۲۷۳

سوق این جمله استیغافیه برای بیان مفسده دیگری است که بر نقض قسم و قراردادهای دیگر مترتب می شود.

معنای آیه: و نیز شما سوگندهای خود را وسیله فساد و خیانت میان خود قرار می دهید بدین جهت که گروهی از گروهی دیگر برتر است. اشاره به این که مثلاً گروهی که از نظر نفوس بیشتر و از حیث مال و ثروت برتر بوده با قبیله ای پایین تر و ضعیف تر قراردادی به نحو سوگند و عهد و غیره می بستند، سپس به اتکای برتری و قدرت خویش آن را می شکستند و سبب فساد و خیانت درباره طرف ضعیف می شدند. پس مراد از «امت اربی» مخاطبان آیه و از «غیر اربی» طرف ضعیف است.

و ممکن است اشاره آیه به حادثه دیگری باشد و آن این که دو قبیله غیر از مخاطبان آیه یکی قوی تر و دیگری ضعیف تر بوده، میانشان اختلاف و درگیری پیدا شده بود و مخاطبان آیه را سابقه قراردادی نظیر کمک به یکدیگر یا فروش سلاح به یکدیگر در اوقات لزوم با قبیله ضعیف بوده، ولی به خاطر ضعف آنها و قدرت و برتری دیگری قرارداد خود را نقض کرده و سبب ورود فساد و خیانت درباره ضعیف شده بودند. پس مراد از «اربی» قبیله قوی تر و «غیر اربی» قبیله ضعیف تر است.

إِنَّمَا يَلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

یعنی: جز این نیست که خدا شما را بدین سبب می آزمايد - یعنی به سبب تشریح و جوب عمل به سوگند و هر قراردادی و تشبیه نقض آن به عمل سفیهانه زن حمقاء، شما را می آزمايد - و بی تردید برای همه شما در روز قیامت آنچه را که در دنیا پیوسته در آن اختلاف داشتید بیان خواهد کرد. یعنی حق و باطل مورد اختلافتان را خواه در امور مهمه مانند توحید و اصول عقاید، یا غیر آن نظیر فروع دینی و مذهبی و موضوعات خارجی به گونه ای روشن می کند که همه چیز بر همه کس به نحو علم الیقین آشکار گردد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

یعنی: و اگر خدا می خواست بی تردید شما را یک امت می کرد.

مراد از مخاطب در این جا همه انسان ها هستند و مراد از وحدت، وحدت در دین و شریعت است. یعنی اگر خدا به اراده حتمی تکوینی می خواست، همه شما قهراً و جبراً

مسلمان و مؤمن می گشتید، بدین طرز که استعداد فکری و ملکات روحی شما را به گونه ای یکسان می آفرید که طبعاً و بدون اختیار، همگی یک راه صحیح انتخاب می کردید. و یا بر فرض اختلاف در فکر و خصال و اقتضائات روانی، اراده شما را جبراً و قهراً به یک سو معطوف می نمود که همانند فرشتگان، بدون اختیار مرید به اراده خدا بودید.

وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

یعنی: ولیکن هر کس را که بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می کند.

مراد این است که آن گونه وحدت اجباری را درباره شما مکلفان نخواست، بلکه طبق اراده ازلی خود درباره انسان ها و همه مکلفان چنین خواست که طبایع و فطرت ها را مختلف بیافریند تا به سوی خیر و شر میل کنند و پس از عرضه تکلیف و اتمام حجت، آنان را در انتخاب راه اصولی و فروعی مختار و آزاد گذارد، سپس کسی را که از دعوت سرپیچید و راه شر اختیار کرد به بازگشت اجبار نکند، بلکه او را در ضلالت و گمراهی رها سازد (که معنای گمراه کردن خداوند همین است) و کسی را که دعوت را پذیرفت و راه خیر را انتخاب نمود به توفیق خویش او را به سوی کمالات بعدی هدایت نماید.

وَلْتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و البته از آنچه عمل می کردید بازخواست می شوید. در عالم آخرت طبق آنچه در دنیا انجام می دادید از ایمان و کفر و طاعت و فسق، سؤال و بازخواست خواهید شد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعِيدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۹۴» وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا - إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ «۹۵» مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۹۶»

دَخَلَ: فساد و عیب و خیانت. صَدَّ عَنْهُ - از باب نَصَرَ - : اعراض کرد از آن، جلوگیری نمود از آن. اشتراء: خریدن و فروختن، از اضرار است. و نیز به معنای مطلق به دست آوردن چیزی. اَنَّ ما عند الله «ما» ی موصوله اسم اَنَّ و «خَيْرٌ» خبر آن. نَفَدَ الْمَالُ - از باب عَلِمَ -: تمام شد و فانی گشت. بأحسن ما كانوا باء برای مقابله، و اضافه أحسن به موصول اضافه صفت به موصوف است به تقدیر «بما يعملون الأحسن».

تفسیر:

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

یعنی: و هیچ گاه سوگندهای خود را وسیله فساد و خیانت در میان خود قرار ندهید (نهی سابق از سوگند مربوط به شکستن آن بود و مراد در این آیه نهی مؤمنان است از این که از ابتدا سوگند و عهد و قراردادها را به قصد غدر و فریب انجام دهند) که در نتیجه قدم برخی از شما پس از ثبوت و استحکام بلغزد. یعنی پس از آن که اسلام آوردید و قدم هایتان در مراحل ایمان استوار گشت به خاطر این گونه معاصی بلغزید و به گناه درافتید.

وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: و نیز در نتیجه آن برای این که از راه خدای خود اعراض کردید و دیگران را نیز بازداشتید، بدی و تلخی عذاب را در دنیا بچشید، و در آخرت نیز شما را عذابی بزرگ باشد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

یعنی: و هرگز به وسیله شکستن پیمان خداوند بهای اندکی به دست نیاورید.

مراد از پیمان در این جا اعم است از پیمان هایی که خدا با خلق می بندد، مانند همه احکام آسمانی که خداوند از بشر پیمان محکمی بر عمل به آنها گرفته است (نظیر آیه ۶۰ و ۶۱ یس) پس گویی هر یک از انشائات و احکام الله متعلق به عمل های مکلفان، پیمانی است متعلق به آن عمل، و عصیان هر حکمی به طمع دنیا نقض آن پیمان است در برابر بهایی اندک؛ همچنین است پیمان هایی که مردم با یکدیگر می بندند، نظیر عقود و ایقاعات

واجب و مستحب میان آنها که همه به منزله پیمان خداست، زیرا که گویی مقتضای فرمان **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** [مائده، ۱] این است که هر عقد و ایقاعی پیمانی است از جانب خداوند به هر دو طرف عقد؛ و نقض هر یک به خاطر منافع دنیوی، به دست آوردن مال بی ارزش دنیا به بهای شکستن پیمان است.

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی: بدون شک آنچه در نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید.

مراد این است که پاداشی که از خداوند در برابر وفا به پیمان ها دریافت خواهید نمود بهتر از این چیزی است که با عهدشکنی به دست می آورید اگر اهل این دانشید که پاداش اخروی هر طاعت را با منافع دنیوی مخالفت آن می سنجید.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: آنچه در نزد شماست - از اموال و کالاهای دنیا خاصه آنچه به وسیله نقض عهد به دست می آورید - تمام و فانی می شود؛ و آنچه در نزد خداست یعنی از نعمت های آخرت که پاداش کارهای نیک است، باقی و ثابت است، زیرا هیچ نعمتی در عالم آخرت زوال و فنا ندارد و همه اجزای آن جهان مانند ساکنان آن جا جاودانه است. و به یقین کسانی را که صبر کرده اند - در پذیرش دین الهی در مرحله اعتقاد و عمل - پاداششان را در برابر عمل های بسیار نیکشان که در دنیا انجام می دادند حتماً پرداخت خواهیم نمود.

حیات طیبه

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْشِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۹۷» فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۹۸» إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۹۹» إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ «۱۰۰»

من عمل صالحاً «مَنْ» موصوله در لفظ، مفرد و در معنا جمع است و از این رو سه ضمیر نزدیک تر آن مفرد و سه ضمیر دورتر جمع آمده است و این روش در این کتاب کریم زیاد به کار رفته است. لَنْجَزِيَنَّهُمْ یعنی لَنْعَطِيَنَّهُمْ از قبیل تجرید است. بأحسن بآء برای مقابله و اضافه أحسن از قبیل اضافه صفت به موصوف است. فاذا قرأت به تقدیر «أردت قرأتَه».

فاستعذ بالله گفته شده تقدیرش «قل أعوذ بالله» است. تولاه: دوست داشت و سرپرست خود نمود او را. مرجع ضمیر مفرد به مشرکون، الله است.

تفسیر:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: هر کس از مرد یا زن عملی شایسته و نیک به جا آورد در حالی که مؤمن باشد، به یقین او را به زندگی پاکیزه ای زنده خواهیم داشت.

مراد از «ایمان» این است که اصول عقاید و باورهای مذهبی درونیش آلوده به پلیدی کفر و شرک و نفاق نباشد. و مراد از «حیات طیبه» این است که زندگی چنین شخصی طبعاً توأم با توکل بر حق و آرامش خاطر و رضا و اطمینان به وعده های الهی، و مقرون به حسن معاشرت با عائله و اجتماع بزرگ جامعه خواهد بود.

و باید دانست که در این آیه بشارتی به طایفه زن هاست که در تمام شئون زندگی و پاداش اعمال، مساوی با مردها ملحوظ شده اند.

و نیز در این آیه همه عمل های نیک، مشروط به مقارنت با ایمان است و گرنه حبط است چنان که این آیات دلالت دارد: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [نور، ۳۹] و أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ [ابراهیم، ۱۸] و وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ [مائده، ۵]. و البته اجر و پاداش آنها را در دنیا و آخرت در برابر عمل های بسیار نیکی که به جا می آورده اند خواهیم داد.

فَإِذَا قرأت الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

یعنی: و چون خواستی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

ظاهر آیه این است که مراد از استعاذه توجه باطنی و التجا و پناهندگی قلبی به خداست. یعنی متوسل به حق شو تا شیطان، تو را در فهم معنای عبادت نلغزاند و خلاف مراد را القا نکند و از تدبر و تفکر در معانی و بطون آن باز ندارد و تأثیر آن را در مرحله عمل خنثی نسازد. و برخی گفته اند که مراد از استعاذه گفتن أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است هنگام شروع به قرائت. و این معنا خلاف ظاهر و مرجوح است، و امر «فاستعذ» در این جا استجابی است مانند إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا [اعراف، ۲۰۴] که اجماع، قائم است بر عدم وجوب.

شرط تسلط شیطان

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

یعنی: حقیقت این است که او را، یعنی شیطان را، تسلطی نیست بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگار خود توکل می کنند.

مراد از تسلط، این است که او قدرت تکوینی بر اجبار مؤمن ندارد، بلکه فقط وسوسه می کند یعنی امر و نهی و راهنمایی به سوی شرور دارد و مؤمن هم بدان اعتنا نمی کند هر چند احیاناً می لغزد و صغیره یا لَمَمی از او صادر می گردد که آن را هم با توبه و استغفار جبران می کند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

یعنی: جز این نیست که تسلط او بر کسانی است که همواره او را دوست و یاور و سرپرست خود اتخاذ می کنند یعنی در نتیجه تبعیت های تدریجی کارشان به جایی می رسد که بر آنها سلطنت می یابد و امر و نهی به آسانی در آنها نافذ می گردد هر چند مسلمان باشند. و نیز سلطه او بر کسانی است که مشرک اند.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَاءَ أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «۱۰۱» قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ «۱۰۲»

نَزَلَهُ ضَمِيرٌ مَنْصُوبٌ رَاجِعٌ إِلَى نَاسِخٍ وَ مَنْسُوخٍ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ كَلَامٍ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ شُؤْبِهَا وَ يَأْتِي بِمَعْنَى مَجْمُوعٍ قُرْآنٍ. بَدَلْنَا: تَغْيِيرٌ دَادِيمٌ. رُوحٌ مَوْجُودِيٌّ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ نَاسِخٍ وَ نَورَانِيٌّ وَ حَيَاتٌ بَخْشٌ كَمَا فِي هَرِّ جَسْمِيٍّ تَمَاسٌ كَمَا فِي رَازِنْدَةٍ مِي سَازَد. قُدْسٌ - بِمَعْنَى دَالٍ وَ سَكُونٍ أَنْ - مَصْدَرٌ بِمَعْنَى فَاعِلٍ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ نَاسِخٍ وَ إِضَافَةٌ أَنْهَا مِنْ قَبِيلِ إِضَافَةِ مَوْصُوفٍ إِلَى صِفَتِهِ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ مَسْجِدِ الْجَامِعِ وَ حَاتِمِ الْجُودِ بِمَعْنَى «الرَّوْحِ الْقَادِسِ». هَدَى بِمَعْنَى «هُوَ هَدَى».

پیرامون قرآن

تفسیر:

وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا نُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ

این آیه درباره جواز نسخ حکم شرع است که مشرکان آن عصر آن را باطل می دانستند و ظاهراً آنها هم مطلب را از یهود گرفته بودند که جلداً با نسخ احکام مخالف بودند، زیرا مشرکان از قدیم با اهل کتاب رابطه داشتند و مطالبی از آنها فرامی گرفتند.

معنای آیه: ای پیامبر، چون آیه ای را به جای آیه ای بگذاریم، یعنی لفظ اول را برداریم و معنا را هم نسخ کنیم و یا معنا را نسخ نماییم و لفظ را باقی بگذاریم و حکم دیگری به جای آن قرار دهیم نظیر تغییر وجوب استقبال بیت المقدس به استقبال کعبه - و البته خدا خود داناتر است به آنچه نازل می کند - می گویند: جز این نیست که تو افتراگری.

مرادشان این است که حکم الهی قابل تغییر نیست و چون این عمل از تو چند نوبت سر زده پس عادت تو افترای به خداست، زیرا یا حکم اول باطل است یا دوم. و جمله «والله أعلم» اشاره به جواب ادعای آنهاست و این که نسخ در احکام صحیح است و ممکن است حکم نسخ شده و نسخ کننده هر دو صحیح باشد، زیرا زمان جعل حکم و قانون و مکان و محیط آن و حالات و صفات مکلفان، دخالت در مصالح و مفسدات که ملاک تشریح احکام است دارد و هر دو حکم در زمان خود دارای صلاح بوده و هیچ یک افترا نیست. و منشأ اشتباه آنها این است که خیال کرده اند لازم تشریح ناسخ این است که برای حاکم کشف می شود که جعل حکم اولی از راه خطا و جهل بوده یا دومی از روی جهل و خطاست.

معنای «بل» این است که چنین نیست که آنها با علم به کیفیت تشریح حکم و جواز تبدیل احکام، از روی عناد انکار کنند، بلکه بیشتر آنها روی جهل و تقلید کورکورانه از سران و علمای سوءشان چنین می گویند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ آنها بگو: آیه و حکم ناسخ و منسوخ و یا مجموع این قرآن اعم از احکام ثابت و منسوخ را روح القدس از جانب پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند استواری قدم و استحکام روح و ثبات ایمان بخشد.

روح القدس یعنی موجود زنده و مخلوق به اراده حق و پاکیزه از هر عیب و نقص غیر امکانی (غیر از امکان) (۱). و به حق بودن نزول یعنی درست و برای غرضی صحیح و هدفی والا و عقلانی و صلاح مجامع انسانی است. و این قرآن سراپا هدایت و مژده و بشارت برای مسلمین است.

وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ «۱۰۳» إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱۰۴» إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۱۰۵»

لغت و اعراب:

الحاد: میل کردن و منحرف کردن (۲). أعجمی: منسوب به عجمت و ابهام یعنی غیر فصیح و نارسا چه عربی باشد چه عجمی.

ص: ۲۸۱

۱- . نقص امکانی - ظ

۲- . و نسبت دادن.

تفسیر:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ

یعنی: حقیقت این است که ما می دانیم که مشرکان می گویند: جز این نیست که این قرآن را بشرها به محمد صلی الله علیه و آله یاد می دهند.

مفسران نوشته اند که مراد از «بشر» در این جا چند نفر رومی و نصرانی هستند که در مکه بودند و آشنایی به تورات و انجیل داشتند و گاهی آن دو کتاب را می خواندند و پیامبر اسلام در نزد آنها می نشست و گوش می داد و چون از آنها سؤال می شد: محمد را شما می آموزد؟ می گفتند: محمد ما را می آموزد. و برخی از آنها بعداً اسلام آوردند و اسلامشان نیکو بود.

لِسَانَ الَّذِي يُلِحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

این کلام جواب آنهاست. یعنی: ای پیامبر، جواب آنها این است که زبان کسی که قرآن را به او منسوب می کنند غیر فصیح و نارسا و نامفهوم است، زیرا ذاتاً عبری یا سریانی است و عربی را بعداً یاد گرفته اند، و این قرآن زبان عربی آشکار است، یعنی در فصاحت کلام و زیبایی بیان، فصحای عرب از معارضه با آن عاجزند.

باید دانست که مشرکان درباره قرآن چند قسم افترا به پیامبر اسلام می بستند: اول آن که این مجموعه مرکب از الفاظ و معانی ساخته بشر فراگرفته از آدیان است و محمد صلی الله علیه و آله آن را به جبرئیل و خدا نسبت می دهد؛ و ظاهر آیه اشاره به این قسم است. دوم آن که مجموع قرآن را محمد صلی الله علیه و آله خود انشاء و تألیف و تنظیم نموده و به خدا نسبت می دهد. سوم آن که مفاد و معانی را از بشرهای فهمیده و دانشمند آموخته و در قالب عربی ساخته خود ریخته و مجموع را به خدا نسبت می دهد. (۱) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: بی تردید کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند، خداوند هرگز آنها را هدایت نمی کند. مراد از آیات آیه های قرآن است یا همه نشانه های توحید و ادله دعوت پیامبر از

ص: ۲۸۲

۱- . پاسخ آنها در همین آیه و آیه ۱۰۵ آمده است.

کتاب آسمانی و معجزات دیگر. و غرض این است که خداوند پس از اتمام حجت و ردّ انکارشان آنها را به حال خود رها می کند و توفیقات را از آنان سلب می نماید. و برای آنها در دنیا و آخرت عذابی دردناک است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

این آیه پاسخ هر سه قسم از افترای آنهاست، و ممکن است پاسخ دو قسم اخیر باشد، چون پاسخ اول در ذیل آیه ۱۰۳ داده شد.

معنای آیه: جز این نیست که دروغ را کسانی به خدا می بندند که به آیات و نشانه های او ایمان نمی آورند و خود دروغگو و تکامل یافته در دروغ اند. یعنی بنابراین، پیامبری که حتی به تصدیق آنها به آنچه آورده از کتاب و احکام شریعت خود ایمان دارد و کردارش پیوسته کاشف از صدق گفتار اوست و آیه ها و سوره هایی آورده که مملوّ از نکوهش از دروغ و افتراست، چگونه می شود او چنین افترايي را به خدا ببندد!

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱۰۶» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ «۱۰۷» أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۱۰۸» لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ «۱۰۹»

مَنْ كَفَرَ مَبْتَدَأُ، خَبْرُ شِ مَقْدَّرٌ اسْتِ و از خبر موصول سوم معلوم می شود، و تقدیر «فعلیه غضبٌ» است. شَرَحَ صَدْرَهُ لِلشَّيْءِ و بالشَّيْءِ: سینه خود را گشود و وسعت داد. ذَلِكَ بَأْتَهُمْ ذَلِكَ اشاره به غضب و عذاب است. اسْتَحَبَّ الشَّيْءَ عَلَى الشَّيْءِ: ترجیح داد آن را. طَبَعَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب مَنَعَ - مهر زد بر آن. سَمِعَ: گوش و نیروی شنوایی. بَصَرَ: چشم و نیروی بینایی. لاجرم: لامحاله، حقاً، و گاهی «لا» زائد و «جَرَمٌ» به معنای ثَبَّتَ استعمال می شود نظیر لَأُقْسِمَ.

فرجام کافران

تفسیر:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

یعنی: کسی یا کسانی که پس از ایمان به خداوند کفر ورزیدند، غضب خداوند شامل حال آنهاست.

مراد از ایمان، اعتقاد به توحید و همه اصول عقاید واجبه است و مراد از کفر، انکار همه یا برخی از آنهاست. و این آیه ناظر به حکم ارتداد است از جنبه اخروی آن که مرتد جایش دوزخ و عذابش بزرگ است. و اما آثار و احکام شرعی دنیوی آن بسیار است و از جمله آن که در آغاز، موضوع ارتداد به دو قسم منقسم می شود: فطری و ملّی، و هر دو قسم در اغلب آثار شرعی تکلیفی و وضعی یکسان اند و همه احکام اسلام از آنها برداشته می شود، و تفصیل مطلب در فقه اسلامی است.

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

یعنی: غضب و عذاب اخروی همانند آثار دنیوی شامل حال همه مرتدهاست مگر مرتدی که به ظاهر مُکْرِه و مجبور شود و در دل صفت ایمانش محفوظ و قلبش مطمئن و آرام باشد.

مراد این است که حقیقت ارتداد عبارت است از تغییر اعتقاد قلبی از اسلام به کفر و ظهور آثار آن از گفتار و کردار باطل، مانند انکار اصول به زبان و انجام عمل های کفرآمیز.

و کسی که در مورد اکراه و ترس از قتل و جرح و ضرر قرار می گیرد اکراه قلبی ندارد، زیرا

باطن اکراه پذیر نیست، و گفتار و کردار کفر آمیز نیز آثار حرمت و کفر و ارتداد را ندارد، به خاطر آن که عنوان اکراه و اضطراب نظیر خطا و نسیان و جهل، از عناوین ثانویه اند و بر هر فعلی که به عنوان اولی حرام باشد عارض و منطبق شوند حرمت آن را برمی دارند؛ مثلاً خوردن مال یتیم و آشامیدن مسکر حرام است و اگر از روی اشتباه یا خطا و فراموشی و اکراه و اضطراب واقع شد حرمت آن برداشته می شود. بنابراین اگر کلمات کفر و کارهای کفر آور از روی اکراه واقع شود اثر کفری و حکم ارتدادی آن برداشته می شود.

وَلَكِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

این جمله به منزله بیان حال مستثنی منه است و گویی می فرماید: مرادم از «مَن كَفَرَ بِاللَّهِ» مُكْرَهٌ مورد استثنا نیست، بلکه کسی است که سینه خود را پس از ایمان، به کفر گشوده و دلش به عقاید فاسد وسعت یافته است، پس بر چنین اشخاصی غضبی شدید از خداوند در دنیا و برای آنها عذابی بزرگ در آخرت است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

یعنی: آن غضب و عذابی که شامل حال مرتدان و صاحبان انشراح صدر به کفر می شود به خاطر این است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. یعنی زندگی پست و موقت و توأم با کفر و فسق دنیا را بر زندگی والا و برتر و دائم آخرت برگزیدند و لازم این انتخاب دخول در غضب و عذاب خداست. و نیز برای این است که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. یعنی مشیت الهی بر این نیست که کافران مصرّ و عنود را به اراده تکوینی و جبر از آن راه منحرف کند و به راه راست بکشاند. و حاصل آن که درباره آنها مقتضی غضب و عذاب، موجود و مانع از جانب خداوند مفقود است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

یعنی: آنهايند کسانی که خدا بر دل ها و نیروی شنوایی و بصیرت و بینایی آنها طبع کرده و مهرزده است. تعبیر طبع در این اعضا کنایه از این است که انسان را در سایه اصرار بر کفر و گناهان حالت خاصی در دل پیدا می شود که او را از راه شنیدن دلایل روشن شرع و خرد، و دیدن مناظر تنبّه آور و عبرت زا در جهان هستی و نگاه به آفاق و انفس در صفحه وجود، تنبّهی حاصل نمی گردد و از این روست که فرمود: و آنهايند که در

کمال غفلت به سر می برند.

لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: نتیجه این حالات نفسانی و رفتار عملی آنها آن است که لامحاله و بدون برگشت آنها در عالم آخرت زیانکارند. زیرا سرمایه عمر و زندگی را که عبارت از مجموع نیروها و فعالیت های اوست و باید همه در راه تحصیل خیر دنیا و سعادت آخرت مصرف شود همه را هدر داده و چیزی به دست نیاورده اند، بلکه در عوض، شقاوت و عذاب ابدی تحصیل کرده اند، و به این اعتبار است که در آیه ۲۲ هود تعبیر به «أخسرون» نموده است.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۱۰» يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۱۱۱»

لغت و اعراب:

ثم برای تفریع کلام به ما قبل. فتن الذهب: طلا را آب کرد تا میزان خلوصش را بیازماید، و کنایه می شود از آزمایش یا از تعدیب. ان ربك دوم تأکید اول است. من بعدها مرجع ضمیر مؤنث امور مذکور از عذاب، هجرت، جهاد و صبر است. یوم متعلق به «أذکر». نفسها مرجع ضمیر مضاف الیه نیز نفس است. توفیه: به تمام معنا پرداختن حق و مانند آن. ما عملت به تقدیر «جزاء ما عملت» یا «نفس ما عملت».

تفسیر:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

این آیه درباره کسانی است که در صدر اسلام در مکه اسلام آوردند و در نتیجه

ص: ۲۸۶

شکنجه های سخت مشرکان و پس از کشته شدن برخی، به سوی مدینه هجرت کردند.

یعنی پس می گوئیم که بی تردید پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از چشیدن طعم امتحان و دیدن شکنجه ها هجرت کرده، سپس جهاد نموده و صبر کردند، بی شک پروردگار تو پس از آن همه عذاب و هجرت و شکنجه و صبر، بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: متذکر شوید روزی را که هر نفسی از مکلفان به صحنه محشر می آید در حالی که دفاع از خود می کند. مراد آن که از هول محشر و دهشت اوضاع محیط، همه چیز را فراموش می کند و به حال خویش می پردازد که چگونه از مسئولیت ها و جرم ها نجات یابد. و در آن روز به هر نفسی، یعنی به هر فردی از جنّ و انس، جزای آنچه از ایمان و کفر و اعمال بدنی در دنیا انجام داده به نحو کامل پرداخت می شود. و یا به هر نفس آنچه در دنیا کرده، به نحو تجسم در نفوس و تبلور در نعمت و عذاب داده می شود، و هرگز آنها مورد ستم قرار نمی گیرند. یعنی محروم از پاداش خیر نمی شوند و بیش از استحقاق شر کیفر نمی بینند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ «۱۱۲» وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ «۱۱۳»

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، محل اجتماع آنها از شهر و روستا، و آن بدل است از مثلاً. رَغَدًا:

وسعت و فراوانی. اذاقه کنایه از رساندن و پوشاندن، و اطلاق اذاقه و لباس اشاره به احاطه

ذوق است و تقدیر «جعل الجوع و الخوف محیطین بها لتذوق مرارتها».

عاقبت کفران نعمت

تفسیر:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

یعنی: و خداوند مثلی زده است - برای هر اجتماع دارای نعمت فراوان که کفران ورزند - مجتمعی را که در حال امن و امان و آرامش دل بودند و روزی آنها فراوان از همه جا می رسید. یعنی از سه نعمت عظیم الهی برخوردار بودند: ایمنی از حملات دشمن خارجی و طغیان مخالف داخلی، آرامش از امراض و آفات و آسیب های محیط، و برخورداری از روزی های فراوان که از هر سوی گیتی به آن جا جلب می شد.

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

یعنی: پس آن اجتماع به نعمت های خدا کفران ورزیدند، به این معنا که نعمت های دنیوی خود را در مصارف فاسد و ناروا از نظر شرع و عقل مصرف نمودند و نعمت های اخروی مانند اصول عقاید حقه را به کفر و شرک، و فضایل اخلاقی را به رذایل مبدل نمودند و کردار و آداب و رسوم نیک را به فساد در گفتار و کردار تبدیل کردند. پس خداوند بر آن مجتمع لباس گرسنگی و ترس پوشانید، یعنی این دو صفت را همانند لباسی بر پیکر آن مجتمع پوشانید به گونه ای که تلخی آن را با ذائقه روح چشیدند. و اینها همه به خاطر جرم هایی بود که پیوسته مرتکب می شدند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

این آیه در بیان این است که آنها همان گونه که نعمت های مادی را کفران کردند نعمت های معنوی را که در رأس آنها آمدن رسول و شریعت است کفران نمودند.

یعنی: و حقیقت این است که برای آنها فرستاده ای از خودشان آمد، یعنی بشری از جنس خودشان نه از فرشتگان و نه از اجنه و پریان؛ پس او را تکذیب نمودند، یعنی دعوت او را رد کردند و کتاب و شریعت عرضه شده او را نپذیرفتند، و در نتیجه عذاب خدا آنها را در حالی که ظالم بودند فرا گرفت. یعنی نقصی در دعوت و کتاب و شریعت نبود، آنها بودند که در رد و انکار آن ستمکار بودند.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

لغت و اعراب:

اکل: خوردن با دهان، تصرف در هر چیزی به تناسب حال آن. حلالاً طیباً حال اند از «ما» ی موصول. میده در لغت مردار است و در اصطلاح شرع حیوانی است که روحش از بدن بدون تذکیه شرعی بیرون رود. أَهْلٌ زَيْدٌ الْهَلَالُ: صدای خود را به دیدن ماه بلند کرد. بَغَى: طلب، باغی: جستجو کننده. عادی: تجاوزگر. غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ هر دو حال اند از فاعل اضطرر. فان الله غفور علت جزای شرط است که به جای آن است، به تقدیر «لَا يُؤْخَذُ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ».

تفسیر:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

فأ تفریح اشاره به این است که چون کفران نعمت الهی، سبب عذاب است، پس برخوردار شوید و سپاس گزارید.

معنای آیه: پس ای انسان ها و مکلفان، در آنچه خدا روزی شما کرده در حالی که حلال و پاکیزه باشد تصرف کنید و از آن برخوردار شوید، و اگر شما کسانی هستید که خدا را می پرستید نعمت های او را سپاس گزارید.

باید دانست که «ما» ی موصول در «مما رزقکم» در این آیه شامل همه نعمت های مادی

و معنوی است که باید از همه با دو شرط استفاده کرد: نخست آن که حلال باشد یعنی شریعت وقت آن را جایز شمرده باشد. دوم آن که طیب باشد یعنی نیروی جسمی انسان آن را پاکیزه داند و خبیث نشمارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

آیه اشاره به این است که مقتضای عموم موصول در آیه قبل هر چند شمول تحلیل و فراگیر بودن حلیت به همه خوراکی های بشر است، لکن در باب خوردنی ها موارد خاصی متعلق تحریم است ولو این که نسبت به موارد تحلیل اندک است.

معنای آیه: جز این نیست که خداوند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را از حیوانات هنگام تذکیه نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام نموده است. یعنی مثل ذبیحه مشرکان که نام بت ها را بر آن می برند و ذبیحه مسیحیان که نام ابن، ام و روح القدس را بر آن می برند و هم چنین ذبیحه کفار دیگر حرام است و این قسم اخیر از مصادیق میته است که برای تأکید تحریم آن مستقلاً ذکر شده است.

باید دانست که ظاهر آیه این است که محرّمات خوراکی در اسلام منحصر به این سه عنوان است، لکن کلام از قبیل حصر اضافی است، یعنی در حیوانات خوراکی آنچه مشرکان به نام بحیره، سائبه، وصیله و حام حرام کرده اند (۱) آنها حرام نیست بلکه این اقسام حرام است. و ممکن است تعبیر حصر برای بیان موارد عمده خوراکی حرام از حیوانات باشد و یا آن که مراد حصر محرّمات قرآنی باشد یعنی آنچه در این کتاب مجید ذکر شده است و باقی محرّمات در سنت اسلامی است.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس اگر کسی گرفتار تصرف و استفاده در این موارد شد در حالی که نه باغی باشد و نه عادی، مؤاخذه ندارد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

مراد از این دو عنوان این است که در مقام تصرف و استفاده جستجوی بیش از حد ضرورت نکند و از آن حد تجاوز ننماید. بنابراین جواز خوردن در موارد اضطرار یک شرط بیشتر ندارد و آن این است که از حد ضرورت تجاوز ننماید طبق قانون عام:

ص: ۲۹۰

۱- در تفسیر این عناوین به تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره مائده مراجعه شود.

«الضرورات تتقدّر بقدرها» یعنی هر حرام اضطراری به اندازه اضطرار حلال می شود چنان که هر ترک واجب اضطراری به اندازه اضطرار است، لکن در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده است که مراد از باغی اهل بغی اصطلاحی است یعنی کسی که بر امام وقت و ولی امر شرعی مسلمین خروج کرده باشد، و عادی کسی است که از حد ضرورت تجاوز نماید. بنابراین اگر باغی بر امام در جایی مضطر به خوردن میته شد حلال نمی شود، زیرا جواز خوردن در مورد اضطرار، حکم ارفاقی و امتنانی است و باغی و محارب علیه امام منصوب از جانب خدا استحقاق ارفاق ندارد.

و باید دانست که این چهار عنوان حرام در این آیه، به همین طرز در چهار مورد از این کلام الهی ذکر گردیده و در همه ابتدا حکم به تحریم عناوین چهارگانه، سپس بیان اباحه در موارد اضطرار با دو قید مذکور شده است: (۱) در آیه ۱۴۵ انعام که از اوایل سوره های نازل شده در مکه است. (۲) در این سوره مورد بحث که از آخرین سوره های مکی است. (۳) در آیه ۱۷۳ بقره که اوایل سوره های مدنی است. (۴) در آیه ۳ مائده که آخرین سوره مدنی است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتُنْفِتُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ «۱۱۶» مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱۱۷» وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «۱۱۸»

لغت و اعراب:

لما تصف «ما» مصدریه است به تقدیر «لوصف ألسنتهم». الكذب مفعول تصف. هذا حلال و هذا حرام هر دو مفعول لا تقولوا. لتفتروا متعلق به لا تقولوا و لامش لام عاقبت است.

ص: ۲۹۱

هَادَ إِلَى الشَّيْءِ: رجوع کرد به سوی آن، و هَادَ فُلَانٌ: یهودی شد.

تفسیر:

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

یعنی: و هرگز به خاطر آنچه زبان هایتان به دروغ توصیف می کند نگوئید این چیز حلال است و این چیز حرام است، تا در نتیجه بر خدا دروغ بندید و افترا گوئید.

حاصل این است که حکم به حلال و حرام بودن چیزی نظیر سایر احکام دین و شرایع آسمانی در هر موضوعی به پیروی از گفته ها و نوشته های بی اعتبار جایز نیست، بلکه باید مستند به کتاب الهی و سنت پیامبران و اهل بیت وحی باشد. و از مصادیق این کبرای کلی، تحلیل ها و تحریم های گذشته است که حکم به حلیت میته و خون می کردند و حکم به حرمت بحیره و سائبه و غیره. و این آیه شامل اغلب احکام اصولی و فروعی است که مندرج در کتب آسمانی منسوخ است و آنچه در مذاهب و مکاتب مختلف باطل به خدا نسبت می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

یعنی: بدون تردید کسانی که بر خداوند دروغ می بندند هرگز رستگار نمی شوند.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: برخوردار اندکی است و آنان را عذابی دردناک است.

طبعاً تمام این گناهان و افتراها برای طمع مال و جاه و برخورداری از دنیاست، پس هر چه باشد و هر قدر باشد در برابر آخرت متاعی است کم یا عذابی است بسیار.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

این آیه گویی پاسخ از سؤالی مضمراست و گوینده ای می گوید: اگر محرّمات خوراکی منحصر به این چند قسم است، پس مقدار زیادی از خوراکی ها که بر یهود حرام شده چیست؟

معنای آیه: ای پیامبر ما، به طایفه یهود آنچه را که از پیش بر تو بازگو کردیم حرام نمودیم. یعنی درست است که برای آنها اضافه بر دیگران حرام نمودیم، لکن در این تحریم ما بر آنها ظلم نکردیم و بی جهت نبود بلکه آنها پیوسته به خویشتن ستم می کردند. پس

تحریم، کیفر جرمشان بوده، چنان که فرمود: **فَبُظْلَمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ...** [نساء، ۱۶۰]. و مراد از آنچه بازگو کرده مفاد آیه ۱۴۶ انعام است که پیش از نحل نازل شده و در ذیلش اشاره به علت تحریم شده است. و حاصل جواب آن است که امور چهارگانه، محرّم به عناوین اولیه اند و حکم حرمت نشأت یافته از مفسد فعل و مضارّ اعیان است، و محرّمات اضافی بر یهود حرام به عناوین ثانویه اند و حرمت جزایی و کیفری دارند.

شرط پذیرش توبه

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۱۹» إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۲۰» شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۱۲۱» وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسْبَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ «۱۲۲» ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۲۳»

لغت و اعراب:

جهاله: عدم علم، و غالباً استعمال می شود در سفاقت و نادانی، یعنی آن جا که مکلف، علم فی الجملة ای که منجز تکلیف باشد دارد ولی توجه کامل به حقیقت تکلیف و مقام مولا و عواقب مخالفت و اثر سوء عصیان ندارد. ان ربك دوم بدل از اول است.

تفسیر:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ص: ۲۹۳

یعنی پس از اشاره به حرام و اقسام آن می‌گوییم: بی تردید پروردگار تو نسبت به کسانی که گناه را به نادانی مرتکب شده‌اند، سپس بعد از ارتکاب آن توبه کرده‌اند و صالح شده‌اند، یعنی کمبودها و نقایص خود را از جنبه اعتقاد و اخلاق و عمل اصلاح نموده‌اند، به یقین پروردگار تو پس از توبه آنها بسیار آمرزنده و مهربان است.

بدان که مراد از جهالت در این آیه عدم علم به حرمت نیست، زیرا در این فرض جاهل معذور است و گناهی حاصل نشده که توبه نماید، بلکه مراد جهل به مقام ربوبی و عظمت خداوند و غفلت از قبح جرأت به حق و مفسد گناه است و این را نادانی گویند که منافات با علم به حرمت ندارد و عامه مردم گناهشان از این طریق است.

اسلام دین ابراهیم

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

سوق این آیه و سه آیه آتی، مبین این است که خدا پس از ذکر امت موسی و احکام اصلی و کیفری آنها اشاره ای به عنوان تجلیل، به ابراهیم دارد و پیامبر اسلام را به پیروی از آیین او توصیه می‌کند..

معنای آیه: به یقین ابراهیم یک امت بود، یعنی یک فرد بود لکن از نظر کمال اوصاف انسانی و استواری و استحکام عقیده و توان و اخلاص عمل مانند یک امت بود، و یا آن که مدتی از عصر زندگی خود به تنهایی مصداق موحد، مسلمان و مؤمن بود و کسی بدو نگرویده بود. قانت بود یعنی مطیع و فرمانبر کامل خدای خود بود. متواضع در پیشگاه او و نمازگزار بود. حنیف، حق‌گرا و مایل به حق بود یعنی در تمام دوره‌های مراحل اعتقاد و اخلاق و عمل جانب حق را می‌گرفت و به سوی باطل میل نمی‌کرد. و او هرگز از مشرکان نبود، یعنی حتی در ایام کودکی و اوایل جوانی که خویشان او همانند دیگران غرق در شرک و کفر بودند، او با بت پرستی‌ها و آداب و سنن شرک مبارزه می‌کرد و تسلیم قلبی نمی‌شد و در هر مبارزه راه نوری به افق توحید می‌یافت.

شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: سپاسگزار نعمت‌های خدا بود - به تناسب هر نعمتی از نعم مادی و معنوی او به زبان و قلب و اعضا سپاس می‌گذاشت - خدا او را برگزید و به سوی راهی راست هدایت نمود. برگزید یعنی در آغاز جوانی، او را از میان مردم عصر خویش به نبوت و رسالت و سپس به امامت جامعه و خُلت خود انتخاب نمود. و مراد از راه راست راه مستقیم توحید

و عقاید و اعمال است. و به عبارت دیگر او را به راه شریعت و کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد.

وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

یعنی: و او را در دنیا حسنه عطا کردیم. این کلمه عام است و شامل هر نعمت و صفت و مَلَکَه و عمل نیک می شود مانند عمر دراز و اولاد صالح که هر یک از آن پیامبران مشهور تاریخ است، و شریعت مستقل و کتاب شریعت آسمانی، و بنای خانه ای برای خدا و خلق، و نام نیک در میان ملل مختلف جهان، و مبارزه بی سابقه با بت پرستی تا خوض در آتش و آزمایش سخت در قربانی فرزندان در حج الی الله. و بی تردید او در آخرت نیز از صالحان و نیکان است.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

کلمه «ثم» برای تراخی است. یعنی: پس از گذشت چندین قرن از زمان ابراهیم، به سوی تو وحی کردیم که باید از آیین و شریعت ابراهیم حق گرا پیروی کنی. مراد این است که هر چند میان شریعت ابراهیم و پیامبر اسلام فاصله زمانی طولانی است به وسیله بعثت دو پیامبر اولوالعزم و عرضه دو شریعت مستقل برای مجتمع بشری که هر یک ناسخ دیگری بوده مانند شریعت موسی و عیسی، لکن ما به محمد صلی الله علیه و آله وحی کردیم که پیروی از آیین ابراهیم کن، یعنی در خصوص روش مبارزه با شرک و بت پرستی، زیرا منطقه حجاز در آن روز همانند عصر نمرود در بین النهرین شده بود.

و یا آن که مراد پیروی کردن در اصل شریعت ابراهیمی و احکام آن است بنا بر این که شریعت اسلام محمدی صلی الله علیه و آله مکمل شریعت ابراهیم خلیل است و ناسخ بودن شریعت محمدی نسبت به آن به واسطه بعضی از احکام فرعی آن است، یا نسبت به شریعت موسی و عیسی است.

و نیز وحی کردیم به سوی تو که هرگز ابراهیم از مشرکان نبوده است. این جمله تکرار و تأکید بر کمال توحیدی مقام ابراهیم و نفی انتساب شرک به اوست در حالی که او اسوه موحدان جهان بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «۱۲۴» اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ «۱۲۵»

سبت: قطع کردن، روز شنبه. جعل السبت به تقدیر «جعل تعظیم السبت» یا «جعل وبال السبت». اختلفوا فيه یعنی «ترددوا الی نبیهم فيه» یا «تفرقوا فيه». حکمت: کلام حق و متقن و منطقی، وصول به عقل و دانش.

هتک حکم روز شنبه

تفسیر:

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ

یعنی: جز این نیست که تعظیم روز شنبه و بار کردن آثار عید بر آن، تکلیف بر کسانی است که درباره آن به نزد پیامبرشان تردد کردند. بدین معنا که چون موسای کلیم به آنها پیشنهاد تعظیم روز جمعه نمود آنها نپذیرفتند و به جای آن روز شنبه را پیشنهاد کردند و رفت و آمد نمودند تا تعظیم آن روز تشریح شد و به عنوان روز تعطیلی و فراغت از کار و اشتغال به عبادت تعیین گردید. و این معنا مبتنی بر این است که مراد از اختلاف تردد باشد.

و ممکن است مراد از آیه این باشد که وبال و کیفر دنیوی هتک روز شنبه بر کسانی است که در آن اختلاف نمودند و پس از تشریح حکم تعظیم آن، در پذیرش اختلاف کردند، عده ای نپذیرفتند و پذیرندگان نیز در امثال و عمل تخلف نمودند و راه نیرنگ پیش گرفتند. و کیفر موعود این بود که خداوند همه را به صورت بوزینه مسخ نمود و وسیله عبرت دیگران کرد و مورد لعن در تاریخ شدند. در آیه ۲۶ بقره و ۴۷ نساء نیز اشاره به این کیفرها شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

یعنی: بی تردید پروردگار تو در میان آنها روز قیامت درباره آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد نمود. یعنی درخصوص ترددها به نزد پیامبر و تبدیل تشریح عید اول به دوم، و یا تخلف از حکم سبیت و اعمال نیرنگ در مخالفت با خدا.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

یعنی: ای پیامبر، مردم را به راه پروردگارت به وسیله حکمت یعنی کلام حکیمانه ای که فکر و مغز طرف را به تسلیم در برابر حق وا دارد، و با موعظه نیکو یعنی پند و اندرزی که دل او را به حقایق دینی متنبه کند و بیدار و رام سازد دعوت کن، و با آنها در مقابل محاجه و جدالشان، با دلیل و برهان به جدالی نیکوتر برخیز.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

یعنی: به یقین پروردگار تو داناتر است به حال کسی که از راه او گم گشته و او داناتر است به هدایت یافتگان. مراد این است که خداوند اهل ضلالت را که قابل هدایت نیستند و آنها را که استعداد هدایت دارند، می شناسد و روی این زمینه تأثیرات دعوت تو را نیز در دل آنها می داند.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ «۱۲۶» وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ «۱۲۷» إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «۱۲۸»

تفسیر:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

یعنی: و اگر خواستید عقوبت کنید، به مانند آنچه عقوبت شده اید عقوبت کنید.

خطاب به مسلمین است به منظور اشتراط مماثلت در مورد استیفای حق مجازات از مسلمین یا همه مردم به نحو قانون کلی اعم از قصاص در نفس، یا در قصاص اعضا و

جوارح مانند بریدن دست و پا، یا قصاص در ازاله منافع مانند کر و کور و لال کردن یا در جرح های دیگر. و محتمل است شامل موارد استیفای دیه و سایر اموال و حقوق مالی نیز باشد. و بنابر اشتراط مماثلت، باید در مورد قصاص نفس، کشتن، مماثل کشتن باشد و در موارد قصاص اعضا و ازاله منافع، قصاص مجازاتی مشابه جرح و ضرر اصلی باشد و بالأخره در نوع مجازات و کیفیت آن از محدوده شرع و عقل تجاوز نشود، و در موارد اموال و حقوق نیز رعایت مماثلت شرع و عرف بشود.

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

یعنی: و اگر صبر کنید حتماً این صبر برای صابران و شکیبایان نیکوتر است.

اگر در موارد قصاص و مجازات برخلاف خواسته نفس، از قاتل یا قاطع اعضا یا جارح و آسیب رسان بدن بگذرید و عفو بلاعوض کنید یا تنزل به دیه نمایید بهتر است، زیرا انتقام تشفی نفس است و عفو طلب رضای حق.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

یعنی: ای پیامبر، در همه امور، خاصه در ابلاغ رسالت خود، بر فشارها و زحمات صبر کن و صبر تو جز به توفیق خدا نیست. یعنی شکیبایی تو در همه جا به حول و قوه خدا و بخشیدن نیروی استقامت نفس است به شهادت تهیه اسباب و وسایل خارجی. و نیز هرگز بر آنها اندوهگین مباش. مراد آن که بر مشرکان و کفار که در مخالفت تو به هر نوع مبارزه برمی خیزند غصه مخور که چرا چنین شده اند؟ و نیز از آنچه مکر و فریب و توطئه می کنند در مضیقه روحی قرار مگیر.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

یعنی: به حقیقت خدا با کسانی است که تقوا ورزیده اند و کسانی که نیکوکارند، یعنی با کسانی که در محوطه مغزشان از عقاید و باورهای پلید، و در داخل روانشان از رذایل اخلاق، و در اندام ها و جوارحشان از کردار ناپسند پرهیز نموده اند، و کسانی که با دیگران نیز در معاشرت نیکی کرده اند. و معنای معیت خدا با اینان ادامه توفیق و الهام باطنی و تهیه اسباب تکامل ظاهری است. و الحمد لله رب العالمین

۸۴/۱۱/۱۱

ص: ۲۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

لغت و اعراب:

سبحان مصدر (۱)، به معنای تنزیه و تقدیس انشائی است و غالباً مفعول مطلق فعلی است که به تناسب محل، مقدر است و به معنای آن فعل و مصدرش استعمال می شود، مثلاً معنای سبحان ربی اسبَح تسبیحاً ربی، و معنای سبحان الذی أسرى سَبَّحَ الذی أسرى تسبیح، یا لیسَبَّحَ الذی أسرى تسبیحاً است. و ممکن است در نتیجه کثرت استعمال در مقام اظهار تعجب و تجلیل و تبرئه از عیوب، به عنوان خبر مقدم و مابعدش مبتدای مؤخر شود به تقدیر «منزلة الذی أسرى». أسراه و أسرى به: در شب او را سیر داد. و چون «لیل» ذکر شود تجرید می گردد و به معنای مطلق سیر می شود. أقصى: دورتر. بارکته: پربرکت کرد آن را.

ص: ۲۹۹

۱- سبحان مصدر ثلاثی مجرد از باب مَنَع است، گویند: سَبَّحَ سَبْحَانًا یا سَبَّحَ تَسْبِيحًا یعنی سبحان الله گفت.

تفسیر:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

یعنی: تنزیه و تقدیس کن کسی را که - یا منزّه است کسی که - بنده خود را در شبی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی سیر داد.

این آیه بیانی صریح از سفر اعجازی پیامبر اسلام است که در حدود یک سال پیش از هجرت، از مکه معظمه از حجر اسماعیل اتفاق افتاد و طبق روایات، جبرئیل امین و انبوهی از فرشتگان، پیامبر اسلام را پس از اقامه نماز مغرب و عشا از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که در آن عصر دورترین مسجد از مکه و فاصله میان آنها ۲۲۰۰ کیلومتر بود، سیر دادند. مرکب او از جنس مرکب های زمینی نبوده، بلکه مرکب خاص آسمانی و دارای درک و شعور و کیفیت سیرش پرش در فضا بود.

و ظاهر کلمه «عبده» این است که این سفر در حال بیداری نه در خواب، و با بدن زنده ذی روح نه روح بدون بدن واقع شده است. این سفر به نحو غیر عادی و به طریق معجزه بوده است به شهادت ظهور کلام در اعجاب و تسبیح و تنزیه خدا در انجام یافتن آن، و اصرار کفار قریش بر انکار، و وقوع رفت و برگشت در یک شب.

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ

یعنی: مسجد الاقصایی که اطراف و جوانب آن را مبارک کردیم.

مراد سرزمین شامات و دمشق و اردن و فلسطین است که همه پر خیر و برکت است به برکت مادی و معنوی، زیرا آن جا از زمان های قدیم مرکز نزول وحی و محل بعثت پیامبران الهی بوده و همه منطقه، سرسبز و خرم و پر باران و دارای زمین و خاک مستعد و حاصلخیز و درختان انبوه پر حاصل است.

لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا

یعنی: ما او را این گونه سیر عجیب دادیم و به سفر خارق العاده بردیم و به سوی الله عروج بی سابقه دادیم، تا از آیات و نشانه های خود به او نشان دهیم، زیرا این سفر از آغاز تا پایان آن مملوّ از علایم توحید و آثار قدرت و مالکیت و ملک و جبروت و عظمت و

حکمت خدا بود، از آمدن بُراق، مرکبی که نظیر آن را کسی سوار نشده، و یاری فرشتگان مقرب و عظیم الشان الهی توأم با تکبیر و تحمید و تهلیل، و مشاهده مناطقی از کره زمین به روشنی در میان شب تار، و فرود آمدن پس از لحظاتی در مسجدالاقصی، و ملاحظه سوابق مسجد و آثار باقیه سلیمان بن داود و علایم و صنایع لشکریان او از انس و جن و پریان و طبعاً زیارت قبور پیامبران آن سامان و اطلاع از قبر موسی بن عمران، و سر زدن به اصحاب کهف و تماس اعجازآمیز و تاریخی با آنها.

و محتمل است که مراد از نشان دادن آیات، معراج معروف پیامبر اسلام باشد بنابراین که در همان شب از مسجدالاقصی به سوی آسمان ها سفر کرده و عجایبی از خلقت آسمان ها و ساکنان آنها دیده است هر چند از این آیه بیش از سفر تا مسجدالاقصی استفاده نمی شود و باید به اوایل سوره نجم و مانند آن مراجعه نمود.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

ظاهر این است که هر دو ضمیر راجع به خداست.

یعنی: چنین کرامت از خدا برای این است که او شنوا به گفتارها و خطورات و درخواست های قلبی بنده خود، و بینا به حالات و کمالات و استحقاق کرامت اوست.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا ﴿٢﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

جعلناه مرجع ضمیر منصوب موسی یا الكتاب. أَلَّا تَتَّخِذُوا أَنْ مَفْسَّرَه با نفی، تفسیر هدایت است به تقدیر «أَي لَا تَتَّخِذُوا» و یا آن که کلام به تقدیر «أَمْرَهُمْ أَلَّا تَتَّخِذُوا» است. ذُرِّيَّة - به تثلیث ذال - اسم جمع است به معنای اولاد صغار، و گاهی بر یک فرد و بر اولاد کبار نیز اطلاق می شود و نصب آن به تقدیر «أَعْنَى» است.

ص: ۳۰۱

تفسیر:

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا

یعنی: و به موسی کتاب دادیم (مراد تورات است که سومین کتاب آسمانی و مفصل ترین و مشروح ترین آنها و شامل احکام شریعتی مستقل است) و آن را هدایت کننده و راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم، و حاصل و روح هدایتش این بود که جز من و کیلی اتخاذ نکنید. یعنی مرا متکفل امور تشریحی و متصدی امور تکوینی خویش بدانید؛ دین و شریعتی جز از ناحیه من نپذیرید و توکل و اعتماد در زندگی جز به من نکنید، زیرا شرشر عالم وجود در تحت تکفل و اراده من است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

یعنی: بنی اسرائیل اولاد کسانی هستند که آنها را همراه نوح در کشتی سوار کردیم (مراد اولاد نوح و اصحاب او از مؤمنان است). بنابراین تعبیر ممکن است بنی اسرائیل از اولاد نوح نباشند) حَقًّا که او بنده شکرگزاری بود. اشاره به این که به خاطر سپاس گزاری او همه را از خطر غرق و طوفان عالمگیر نجات دادیم. و ممکن است مراد از «ذُرِّيَّة» خود موسی باشد.

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِيسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلَنَ عُلوًّا كَبِيرًا «٤» فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا «٥»

لغت و اعراب:

قضی الیه: وحی قطعی کرد به او. بَأْس: شجاعت و قوت. جَاسَ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ :-

به شدت و تا آخرین فرصت طلب کرد او را. و عُد مصدر به معنای مفعول است یعنی موعود. مرجع ضمیر اولاهما مرتین است با حذف مضاف، به تقدیر «جاء وعد عقاب

تفسیر:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

این آیه و چهار آیه بعد در شأن بنی اسرائیل و مبین مطالبی است غیر از آنچه در سوره بقره و غیر آن ذکر شده و اشاره است به دو نوبت از فساد انگیزی های آنها در روی زمین که در تورات ذکر شده است و این که در هر نوبت کیفر متناسب طغیان خود را می چشند.

معنای آیه: و ما به بنی اسرائیل در کتاب تورات وحی جزمی و ابلاغ حتمی کردیم که بی تردید در آینده تاریخ در سرزمین فلسطین دو بار فساد برمی انگیزید و سرکشی بزرگ و طغیان عظیمی برپا می کنید. (یعنی ما هم در هر بار، کیفر دنیوی شدیدی متناسب طغیانتان درباره شما جاری می کنیم).

طبق تواریخ برای بنی اسرائیل از روزی که سلطه فرعونیان از آنها بریده شد، در طول سال های متمادی حوادث بسیاری رخ داده و در فراز و نشیب های عجیبی قرار گرفته اند، گاهی قدرت و استقلال و رفاه حال و گاهی سقوط و ذلت و فقر شدید. و تاریخ در شرح حالشان مبهم و غیر قابل اعتماد است. ولی معلوم می شود که طغیانشان در هر بار غیر عادی و شدید بوده، احکام تورات را زیر پا می گذاشتند، حلال آن را حرام و حرام آن را حلال می کردند و پیامبران حافظ و مبلغ آن را می کشتند چنان که گفته اند: در بار اول دو پیامبر خود شعیا و ارمیا، و در بار دوم دو پیامبر دیگر زکریا و یحیی را کشتند و پس از آنها برای قتل عیسی بن مریم توطئه چیدند و به گمان خود او را نیز کشتند.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ شَدِيدِٰ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

یعنی: پس چون وعده نخستین یعنی زمان مجازات و کیفر نخستین آن دو افساد فرارسد، بر شما برانگیزیم بندگانی را که از آن ما و تحت اراده مايند، آنهایی که نیرومندان قوی و جنگاوران سخت اند؛ آنها بر شما حمله می آورند و در داخل خانه هایتان به جستجو می پردازند، یعنی همه را طعمه مرگ می سازند. و این عذاب و ذلت برای شما

وعدة الهی است که باید انجام یابد.

بدان که در روایات و تواریخ درباره این دو افساد بنی اسرائیل اختلاف بسیار است و طبق برخی از تواریخ، حادثه سرکوب آنها در افساد اول به دست بخت نصر از شاهان بابل در حدود سیصد سال پیش از میلاد مسیح بوده است. وی از شاهان پر قدرت و جباران مشهور عصر خود بوده و بنی اسرائیل در آغاز تحت حمایت او می زیستند و پس از مدتی بر ضد او شورش کردند. او شهرها و روستاهای آنها را محاصره نمود و به قهر بگشود و خانه به خانه به تجسس پرداخت و خراب نمود و بیت المقدس را ویران کرد و مسجدالاقصی را به صورت مخروبه ای درآورد، و نسخه های تورات و هر کتاب آسمانی را که در مسجدالاقصی و جاهای دیگر بود طعمه حریق نمود، و اکثریت بنی اسرائیل را از دم شمشیر گذراند و بقیه ای اندک از زنان و کودکان و سالمندان را به اسارت به سوی بابل برد و تا بخت نصر زنده بود همه در اسارت و ذلت به سر می بردند، تا آن گاه که کورش از شاهان ایران به بابل حمله برد و آن جا را فتح کرد و بنی اسرائیل را مورد عنایت و ملاحظت قرار داد و به آنها اجازه بازگشت به وطن خود یعنی ارض مقدس داد و آنها را در تعمیر مسجدالاقصی پس از هفتاد سال ویرانی و در تجدید بنای خانه های خود یاری کرد و عزراء را که از کاهنان آنها بود اجازه داد تورات را از نو بنویسد، و همه این امور در حدود چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح اتفاق افتاد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنَّ أَحْسَنَ نِعْمَةٍ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ لِيَسُوؤُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

کَرِه: حمله کردن در جنگ، و مراد در این جا حمله با غلبه و پیروزی است. نفیر و نَفْر:

جمعی است که همراه انسان کوچ کنند. لأنفسکم لام برای نفع یا برای اختصاص و لام در اساتم فلها برای مجرد انتساب و اختصاص است. وعد الآخرة یعنی وعد مجازاه المزه الآخرة من الافساد. ساء وجهه: بد و زشت نمود صورت او را، کنایه از تشدید عذاب است که آثارش در قیافه و صورت ظاهر گردد. لیسوءوا و لیتبروا متعلق اند به بعثنا رجلاً مقدراً مفهوم از بعثنا علیکم اول. تیره: هلاک نمود او را. عسی ربکم استعمال کلمه عسی که ملازم با شک است به لحاظ حال مخاطبان است نه خطاب کننده. حَصَرَ الشیء - از باب ضَرَب و نَصَر -:

احاطه کرد و تنگ گرفت بر او. (۱) تفسیر:

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

یعنی: پس از سپری شدن مدت مدیدی از عمر شما در اسارت، حمله و پیروزی بر آنها را به شما باز گردانیم و به وسیله اموال و فرزندان، بسیاری شما را تقویت کنیم، و از حیث نفوس و نفرات فزونی بخشیم.

باید دانست که ظاهر آیه این است که بنی اسرائیل به کسانی که در افساد اول، آنها را شکست داده و سرکوب نمودند حمله کرده و پیروز شده اند، لکن این مطلب با وقایع خارجی مطابقت ندارد، پس ممکن است مراد حمله و پیروزی نسل آنها باشد بر دشمن کلی، و غرض دست یافتن به استقلال و قدرت و نیل به هدف دینی و پیاده کردن آن در مجتمع خویش باشد.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

یعنی: اگر نیکی به دیگران کردید به نفس خود و به نفع خود کردید، یا از آن شما و مختص به شماست و به خودتان بازخواهد گشت. و اگر بدی کردید آن نیز از آن خودتان

است و مجازات و کیفرش به خودتان بازمی گردد.

این کلام ادامهٔ خطاب به بنی اسرائیل و به عنوان اندرزی است به آنها که سیرهٔ جاریهٔ الهی، مجازات برخی از اعمال در دنیا و آخرت است و مقتضای طبع جهان هستی نیز انعکاس آثار عمل‌ها به خود عامل است: ان خیراً فحیراً، و ان شراً فشرراً. و ممکن است این کلام جملهٔ معترضه باشد و خطاب به مسلمین برای تنبیه و هشدار از کارهای زشت و گناهان باشد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَبُتُّوا مَا وَعَدُوا مُبْتَدِرِينَ

یعنی: و چون وعدهٔ آخر - زمان کیفر و مجازات بار دوم از افسادتان - فرا رسد، برمی انگیزیم بر ضد شما گروهی را تا صورت‌های شما را بد و زشت و غمگین و اندوه بار سازند. کنایه از این که آن چنان بر شما بتازند و قتل و غارت و شکنجه و آزار کنند که آثارش در صورت و قیافه‌های شما ظاهر گردد. و داخل مسجدالاقصی شوند همان گونه که در بار اول داخل شدند، و نیز بر هر چیزی دست یابند و مسلط شوند نابود گردانند.

مراد این که ورودشان توأم با فزونی سپاه رزمنده و عده و عده و فتح و پیروزی باشد و عملکردشان ویرانی بیت المقدس و تخریب خانه‌ها و کشتار نفوس اقویا و اسارت ضعفاء و اتلاف و به آتش کشیدن اموال غیر منقول و غارت کالاهای منقول باشد.

گفته شده: در این بار از شکست، مجتمع بنی اسرائیل به کلی از هستی و عنوان و تشکل ساقط شدند و تبدیل به عده‌ای اسیران جنگی و ملتی ذلیل و متفرق در جهان گشتند. و این حادثه در حدود یک قرن پیش از میلاد مسیح علیه السلام واقع شد و آنها تا زمان ظهور اسلام و پس از آن نیز در همان حال ذلت و تفرقه باقی ماندند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا

خطاب به بنی اسرائیل است برای دمیدن امید رحمت و رجاء نجات از ذلت و رسیدن به تشکل و قدرت پس از اسارت و تفرق دوم. یعنی: امید است که پروردگارتان بر شما ترحم کند و به حال قدرت و رفاهتان بازگرداند. و اگر پس از آن نیز به حال طغیانتان برگردید ما

نیز به حال غضب و انتقام در دنیا برمی گردیم و در آخرت دوزخ را برای همه کافران حصیر قرار داده ایم یعنی حبسی محیط و فراگیر همه و حصارى تنگ.

رسالت قرآن

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا «٩» وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا «١٠» وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا «١١»

دعای شر و عجله

تفسیر:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

آیات گذشته از آیه دوم تا هشتم راجع به جریان سنت الهی است درباره فرستادن کتاب آسمانی و ارسال پیامبران گذشته و سرگذشت طاغیان و مطیعان تاریخ و کيفر و پاداش آنان. و این آیه و آیاتی پس از این، راجع است به قرآن مجید و احوال امت اسلامی در طاعت و عصیان و مطالبی در این رابطه.

معنای آیه: حقیقت این است که این قرآن به راهی یا به شریعت و آیینی هدایت می کند که پایدارتر و استوارتر است و مؤمنانی را که پیوسته کارهای صالح و نیک انجام می دهند مژده و بشارت می دهد که بی تردید برای آنها در دنیا و آخرت پاداشی بزرگ است.

بدان که اگر مراد از موصوف مقدر «التي» مطلق طریقت و راه باشد، شامل همه موارد می شود. یعنی این قرآن بشر را در هر موردی به حکم حق و استوار آن خواه در نقلیات و خواه در نقلیات هدایت می کند. لکن ظاهراً مراد از موصوف مقدر، شریعت و آیین است یعنی شریعت اسلام، و توصیف آن به «اقوم» به لحاظ این است که این شریعت پایدار و استوار و باقی و غیر منسوخ تا ابد است و همانند شرایع گذشته محکوم به نسخ نیست و

ص: ۳۰۷

اصول و فروعش محکم و استوار و مطابق عقل سلیم و تأمین کننده همه مصالح فردی و اجتماعی جامعه بشری است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

و «آن» عطف است به «آن لهم» در آیه قبل.

یعنی: و نیز این قرآن بشارت می دهد مؤمنان را به این که کسانی که به نشأه آخرت و زندگی واپسین ایمان نمی آورند، ما برای آنها عذابی دردناک تهیه و آماده کرده ایم.

پس برای مؤمنان دو بشارت است: پاداشی بزرگ برای خودشان، و عذابی دردناک برای کفار و دشمنانشان. و منحصر کردن عذاب آخرت به عدم ایمان به معاد تنها در صورتی که عدم تحقق ایمان به هر یک از اصول عقاید سه گانه یا پنج گانه همانند عدم مجموع، سبب کفر و استحقاق عذاب اخروی است، به لحاظ اهمیت اعتقاد به معاد و تأثیر به سزای آن در پذیرش سایر اصول عقاید و عمل به احکام فرعیه است.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

یعنی: و انسان شر خود را می خواهد و درخواست می کند بدان گونه که خیر خود را می طلبد! و همواره انسان شتاب زده است.

مراد از دعا در این جا اعم است از دعای لفظی نظیر طلب حاجت از خداوند، و دعای عملی نظیر زراعت به قصد حاصل و مانند آن. و غرض این است که انسان گاهی با درخواست لفظی از خداوند شر و ضرر و بدی خود را می خواهد، مثل حال غضب و عصبانیت و مانند آنها و یا از روی جهل و عدم اطلاع از عواقب امور، و گاهی با درخواست عملی نظیر آن که اسباب و وسایلی را به قصد رسیدن به مسببات شر و ضرر به شدت تعقیب می کند و فراهم می سازد و در اطراف و جوانب کار دقت نمی کند و عقل خود را هر چند از راه مشورت و غیره به کار نمی اندازد.

و در کلمه «و کان الانسان» کان برای ربط است، یعنی انسان طبعاً شتاب زده است. و ممکن است برای سبق زمانی باشد، یعنی از آغاز خلقتش این صفت و استعداد در وی ودیعت است. و ضعیفاً گفته شده (۱) که مراد از انسان آدم ابوالبشر علیه السلام است و عجله وی این

ص: ۳۰۸

۱- . یعنی به قولی ضعیف.

است که هنگام دمیده شدن روح از ناحیه سر به همه بدن نرسیده عجله کرد و خواست برخیزد و نتوانست.

کارکرد شب و روز

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

لغت و اعراب:

اضافه آیه به لیل و النهار هر دو اضافه بیانیه است، یعنی آیه هی اللیل و آیه هی النهار. و ممکن است هر دو اضافه لامیه باشد. مبصره: روشن و روشنی بخش. لتبتغوا متعلق است به جعلنا ی دوم، و لتعلموا متعلق است به جعلنا ی اول.

تفسیر:

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

یعنی: و ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس شب را که نشانه اول است محو و تاریک و بی نور کردیم، و روز را که نشانه دوم است روشن و نوربخش نمودیم.

توضیح آن که شب عبارت است از ظلمت و سایه مخروطی شکلی دوار به دور کره زمین که معلول تقابل زمین با خورشید و حرکت وضعی آن است، و روز عبارت است از روشنی و تابش مستقیم خورشید به کره زمین، و این دو صفت انتزاع می شوند از وجود دو کره مختلف در حجم و بزرگی و تاریکی و روشنی و حرکت مستقیم و استداره ای که همه به نظمی دقیق و عجیب در گردش و چرخش و حرکت اند و دلالت بر توحید و عظمت و قدرت و علم و حکمت و رحمت خالق و صانع آنها دارند. بنابراین این دو جمله در آیه، هر دو ناظر به حال شب و روز است که در جمله اول نشانه بودن آنها، و در دوم صفت و ماهیت آنها بیان شده است.

ص: ۳۰۹

و ممکن است اضافه آیه به اللیل و النهار لامیه باشد و مراد از «آیه اللیل» قرص ماه و از «آیه النهار» قرص خورشید باشد. پس دو جمله با هم متباین اند و غرض این است که هر یک از دو آیه خود آیت و نشانه دارد، و ما آیت شب را محو کردیم یعنی جمادی تاریک و بی نور آفریدیم، و آیت روز را روشن و پرتوافکن ساختیم.

لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ

جمله «لتبتغوا» تعلیل جعل دوم است، یعنی: بدین جهت روز را روشن یا خورشید را که نشانه روز است روشنگر کردیم که شما به راحتی در طلب فضل و رحمت و در جستجوی روزی از جانب پروردگارتان باشید. و جمله «لتعلموا» متعلق به جعل اول است، یعنی آفریدن شب و روز با صفت های خاص، و یا آفریدن آیه های آنها هر یک با وصف خاص، برای این است که شمار سال ها و حساب را بدانید. یعنی از شب و روز، ماه ها را درآورید و از ماه ها سال ها را استخراج نمایید و بدان وسیله حساب حوادث زندگی را از اعمار و احوال و افعال و نیازهای مختلف بدانید.

وَ كُلِّ شَيْءٍ فَضْلَنَا تَفْصِيلاً

یعنی: و همه چیز را بیان کردیم و تفصیل دادیم بیانی کامل و تفصیلی روشن و وافی.

مراد از همه چیز، علوم مورد نیاز بشر است راجع به مادیات و معنویات، خاصه علوم شریعت و احکام آخرت و عوالم ماورای دنیا. و البته درک و استخراج همه از کتاب الله مطلق نیست و نیازمند شرایط است.

وَ كُلِّ إِنْسِيَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا «۱۳» أَقْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا «۱۴» مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا «۱۵»

طائر: پرنده، مراد کارهای اختیاری انسان است. اِقرأ کتابک به تقدیر «یقال له». بنفسک باء زائده است. وَزَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: برداشت آن را. وَزَرَ: مصدر، بار سنگین و گناه.

وازره به تقدیر «نفس وازره». وَزَرَ اِخْرَى به تقدیر «وزر نفس اِخْرَى».

نامه اعمال

تفسیر:

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ

یعنی: و هر انسانی پرنده اش را به گردن او بسته ایم.

مراد از پرنده عمل های اختیاری شخص مکلف است، خواه قلبی و باطنی یا بدنی و ظاهری، و خواه عمل های نیک یا بد. و اطلاق پرنده بر عمل بدین لحاظ است که عمل های هر انسانی از ازل برای او پیش بینی شده و به عنوان سعادت و شقاوت برای او مقدر گشته و گویی در دنیا آنها از مرکز غیب و منبع تقدیرات الهی به سوی او می پرند و به او لاحق می شوند، و یا بدین لحاظ که از او سرچشمه می گیرند و صادر می شوند، گویی که از وجودش بیرون می پرند. و مراد از بسته شدن به گردن او این است که همه از آن اوست و او مسئول نیک و بد و پاداش و کیفر آن است، و جمله بعدی مفسر این الزام است.

وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

یعنی: و برای او در روز قیامت نوشته ای بیرون می آوریم که آن را گشوده در جلو خویش ملاقات می کند. یعنی همه اعمالی که به گردنش بسته بود به صورت کتابی گشوده در برابرش قرار می گیرد.

اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

یعنی: به او خطاب می شود: بخوان کتاب عمل خود را، امروز این نوشته تو را کفایت می کند که خود به ضرر خویش حسابرس باشی.

معلوم نیست که کتاب مزبور همانند کتاب های دنیوی تنها الفاظ حاکی از معانی است

یا طرز دیگری است و مثلاً توأم با تصاویر و اشکالی است که همه اوضاع و احوال جو عمل را نیز نشان می دهد.

و ظاهر این که خواندن کتاب کفایت در حسابگری شخص می کند این است که کتاب به گونه ای است که خواندنش برای شخص ابهامی نمی گذارد و اطلاعاتی حاصل می شود که خود می تواند به کمیت همه و حق و باطل و حسن و قبح و استحقاق ثواب و عقاب تمام آن یقین حاصل کند و قضاوت نماید.

سه قانون در حسابرسی و کیفر الهی

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا

این آیه در حکم نتیجه مسئولیت انسان نسبت به اعمال خویش و مختار بودن اوست.

یعنی: کسی که هدایت یابد جز این نیست که به سود خویش هدایت می یابد، و کسی که گمراه گردد جز این نیست که او نیز به ضرر خویش گمراه می گردد.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

یعنی: و هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد. استحقاق ثواب یا کیفر کسی بر دیگری در دنیا نوشته نمی شود، زیرا خلاف عدالت است، و پاداش و کیفر کسی در آخرت درباره دیگری اجرا نمی شود، زیرا که ظلم است. و اگر در موارد اضلال و فریب و غیره گناه تابعان بر متبوعان تحمیل می شود مراد این است که نظیر و مماثل آن گناه است نه خود آن به گونه ای که تابع بی گناه محسوب شود.

و ما هرگز عذاب کننده نبودیم تا آن که رسولی برانگیزیم. یعنی عادت دیرین و سنت جاریه ما بر این است که هیچ ملت و قومی را عذاب نمی کنیم مگر آن که پیامبری مبعوث گردانیم که ابلاغ شریعت و اتمام حجت نماید و مردم رد کنند و طغیان ورزند. پس آیه درباره عذاب دسته جمعی ملت های طغیان گر و ریشه کن کردن آنهاست نظیر قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی. و ممکن است بعث رسول کنایه از بلوغ حکم الزامی الهی به مکلف و تمامیت حجت باشد، خواه فرد باشد یا اجتماع. پس آیه در مقام تأیید این قاعده عقلی کلی است که عقاب بلا بیان جایز نیست.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ
وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، و محل اجتماع انسان ها مانند شهر و روستا. امرنا مترفیهها به تقدیر «امرناهم بالطاعة یا بالفسق». مترف: کسی که نعمت واسع و فراوان دارد. دمره: هلاک کرد او را. قزن: گروه هایی از انسان که در یک زمان زندگی می کنند. بذنوب عباده متعلق است به خبیر و بصیر به نحو تنازع.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

یعنی: و چون اراده کنیم ملت و مجتمعی از انسان ها را هلاک نماییم - به خاطر سوابق طغیان و کفرانشان - اعیان و خوشگذران های آنان را امر می کنیم، پس در آن محیط نافرمانی می کنند. مراد امر تشریحی است و متعلقش «بالطاعة والتسليم» است، و غرض آن که دوباره آنها را به منظور تکرار و تأکید در اتمام حجت، فرمان تسلیم و طاعت می دهیم، پس باز نافرمانی می کنند و از طاعت خارج می شوند.

و ممکن است مراد از «امرنا» در این جا امر تکوینی و متعلقش «بالفسق» باشد، یعنی درباره آنها استدراج می کنیم و به وسیله افزودن نعمت و اموال و رفاه حالشان بر مقدمات فسق و طغیانشان می افزایشیم پس آنها فسق و طغیان بیشتر می کنند.

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا

یعنی: پس از آن، قول و حکم ما به ضرر و زیان آنها ثابت و مسلم و منجز می گردد (مراد از قول، حکم و وعده حتمی او از ازل است که در لوح محفوظ نیز نگاشته شده که باید طغیان گران در دنیا پیش از آخرت به کیفر طغیانشان نابود گردند) پس آنها را هلاک و نابود می سازیم. «تدمیراً» مفعول مطلق است، یعنی به شدیدترین طرز هلاکت یا هلاکتی که

متناسب طغیان آنها باشد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

این آیه بیان مصادیق کبرای کلی در آیه قبل است. یعنی و چه بسیاری از قرن ها و مجتمعات انسانی پس از نوح که در یک عصر با هم زندگی داشتند و ما آنها را هلاک نمودیم، و کافی است پروردگار تو در آگاهی و بینایی به گناهان بندگان خود (یعنی آگاهی از گناهان باطنی و سرّی، و بینایی به گناهان آشکار و ظاهری). غرض آن که اهلاک آنها با علمی محیط و دیدی گسترده به همه نهران ها و آشکارها از گناهان آنها و استحقاق عذاب آنان انجام گرفته، وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا [کهف، ۴۹].

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا «۱۸» وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا «۱۹» كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا «۲۰»

لغت و اعراب:

عاجله: دنیا. صَيَّيْنَا النَّارَ - از باب عَلِمَ - : چشید حرارت آن را. مدحور: طرد شده. كَلًّا مَفْعُولُ فَعَلٍ بَعْدِي، و تنوین آن بدل از واحد است یعنی «كُلٌّ وَاحِدٌ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ» و هُوَآءٍ و هَؤَآءٍ بدل از تنوین كَلًّا است، حَظَرَ الشَّيْءَ و عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - : منع نمود آن را از او.

تفسیر:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا

ص: ۳۱۴

یعنی: کسی که تنها عاجله را یعنی دنیای زودگذر (۱) را می‌طلبد و کاری با آخرت ندارد، ما هم برای او در این دنیا تعجیل می‌کنیم، یعنی خواسته دنیویش را می‌دهیم، لکن آن مقدار که می‌خواهیم و برای آن کس که اراده می‌کنیم؛ سپس دوزخ را برای او آماده و مهیا می‌سازیم که پس از مرگ حرارت آن را خواهد چشید در حالی که مذموم است، یعنی مورد ملامت و مذمت نفس خویش و فرشتگان و صالحان عالم آخرت است؛ و مدحور است، یعنی دور از رحمت خداوند است.

باید دانست که خواستن دنیا و ترک آخرت گاهی به گفتار و عمل است، مانند کفار و غیر معتقدها؛ و گاهی تنها به عمل است با اعتقاد قلبی به دین و شریعت، مانند مسلمان‌های منغم در دنیا و غافل از آخرت. و تهدید آیه شامل هر دو قسم است هر چند در دوم امکان شمول عفو و شفاعت است و بر فرض عدم آنها دخول موقت در جهنم است.

یاری همگانی خدا

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

یعنی: و کسی که آخرت را بخواهد و کوشش خود را به آن متوجه سازد در حالی که مؤمن است یعنی اصول عقایدش صحیح و کامل است، پس آنها هستند که کوشش و سعیشان مورد تقدیر و سپاس خواهد بود. یعنی در آخرت تشکر قوی و عملی از او می‌شود و پاداش به سزایی دریافت می‌کند.

بدان که در این آیه به مَنْ موصوله در صدر آیه سه ضمیر و یک اشاره برگشته است. سه ضمیر به لحاظ لفظ موصول و قرب مرجع، مفرد آمده و اشاره به لحاظ معنا و بُعد مرجع، جمع آمده و امثال آن در این کتاب شریف زیاد است.

كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

یعنی: هر یک از آنان و اینان را یاری می‌دهیم (هر یک از طالبان دنیا و طالبان آخرت را در محدوده خواسته اش یاری می‌دهیم، و محدوده خواسته اهل دنیا نعمت‌های دنیا و رفاه حال تا انتهای زندگی مقدر او، و محدوده خواسته اهل آخرت جهان ابدی است که به او وعده داده شده) و هر دو از عطای پروردگار توست و هرگز عطای پروردگار از احدی ممنوع نیست.

ص: ۳۱۵

حاصل این است که: کافر با این که مورد غضب خدا و تمام عقاید کفری و عمل های فسقی اش مبعوض اوست و برای همه مستحق مجازات بد است، در دنیا از هیچ نعمت مادی و معنوی خداوند ممنوع نیست، زیرا نعمت ارسال رسولان و عرضه دین و شریعت و کتاب آسمانی از آن همه است و نعمت های مادی نیز در اختیار همگان است که طبق تقدیرات ازلی به همه می رسد.

درجات بی شمار آخرت

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً «٢١» لَاتَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا «٢٢»

تفسیر:

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً

یعنی: بنگر که چگونه برخی از آنها را بر برخی دیگر برتری دادیم - در اسباب و ملاکات تفاضل دنیوی نظیر اوصاف روانی و صفات جسمی و اموال و اولاد و اقوام و قبایل و جاه ها و مناصب - و بی تردید آخرت از نظر درجات و تفاضل بزرگ تر است. زیرا درجات مردم در دنیا بر پایه خصوصیات نفسانی و جسمانی و اختلاف اموال و اولاد و غیره است که همه حقیر و اندک و محدود است، و آخرت درجاتش براساس کمالات روحی و فضایل معنوی و نعمت های گوناگون بهشتی و جهان ابدی است و برتری درجات و تفاضل برحسب آن درجات است.

لَاتَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا

یعنی: هرگز با خداوند معبود دیگری قرار مده و اتخاذ مکن - خواه از بتان و ستارگان باشد یا از عباد و صالحان و یا از پریان و خواه عیسی و مریم و روح القدس یا غیر آنها از آنچه بشر گمراه پیدا کند که پست ترین آنها هوای نفس است - تا مذموم و مخذول بنشینی، یعنی مورد مذمت و ملامت نفس خود و فرشتگان الهی و نیکان و صالحان در عالم آخرت

ص: ۳۱۶

قرارگیری، و بی یار و یاور و رسوا و خوار گردی. و کلمه قَعَدَ به معنای صَارَ استعمال می شود که مناسب این مقام است.

احسان به والدین

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا «۲۳» وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا «۲۴»

لغت و اعراب:

قضی: حکم قطعی و حتمی نمود. و بالوالدین متعلق است به قضی، و احساناً مفعول آن است و تقدیر کلام: «قضی بعدم العباده (۱) و بالاحسان» و یا آن که تقدیر: «و أحسنوا بالوالدین احساناً». إِمَّا يَبْلُغَنَّ «ان» شرطیه و «ما» زایده است به تقدیر «ان یبلغن». أُفَّ اسم فعل است به معنای اظهار ناراحتی. نَهَرَهُ - از باب مَنَع - داد زد بر او و پرخاش کرد و راند او را. خَفَضَ - از باب ضَرَب - پایین آورد.

تفسیر:

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، پروردگار تو حکم قطعی کرده - به جامعه بشری و مکلفان تاریخ از زمان خطاب تا انقراض نسلشان - که احدی را جز او پرستش نکنید و به پدر و مادر خود نیکی کنید.

باید دانست که مسأله توحید نخستین حکم عقلی و نقلی و اصل اعتقادی الهی و

ص: ۳۱۷

۱- . بعدم عباده غیره صحیح است.

مهم ترین دستور خداوندی برای بشر است و پس از القا و عرضه آن به فرشتگان پیش از خلقت آدمیان در رأس دعوت انبیا و سرلوحه افتتاح کتاب های آسمانی قرار گرفته است و در این کتاب حکیم نیز بیش از همه چیز بر آن تأکید و اصرار شده است، و در این سوره شریفه از این آیه تا آیه ۳۹ در ضمن ۱۶ آیه، ۱۴ یا ۲۰ حکم مهم اصولی و فروعی و جویی و تحریمی ذکر شده که در صدر آنها مسأله توحید و در آخر آنها مسأله شرک بیان شده و در میان این مبدأ و منتهی اشاره به احکام زیر شده است چون: وجوب احسان به والدین (یعنی اف نگفتن، نراندن، وجوب قول کریم، خفض جناح و دعا برای آنها و گفتار میسور و لین) و وجوب دادن حق ذی القربی، و حرمت تبذیر، و حرمت بخل، و حرمت اسراف، و حرمت قتل اولاد از ترس فقر، و حرمت زنا، و حرمت قتل نفس و ثبوت قصاص، و حرمت تعدی در مقام استیفای حق، و حرمت خوردن مال یتیم، و وجوب وفای به عهد و توفیه و پر دادن کیل و وزن، و حرمت تبعیت از شک و جهل، و حرمت تکبر و تبختر در مشی، و شرک به خداوند.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

یعنی: و اگر یکی از آن دو یا هر دوی آنها در نزد تو به سن پیری رسند، به آنها اف مگو - اگر روی گذشت سن و سالمندی آنها متحمل زحماتی شدی از جهت انفاق و سرپرستی و تحمل گفتار زشت و رفتار خشن آنها، اظهار ناراحتی بر آنها مکن حتی به گفتن اف یا عبارت های مشابه - و بر آنها داد مزین و پرخاش مکن و آنها را از خود مران، و به آنها سخنی شایسته و نیکو و محترمانه بگو.

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

یعنی: در مقابل آنها از روی ترحم و مهربانی، بال های ذلت فرود آر و پرهای تواضع بگستر، و بگو: پروردگارا، هر دو را مورد رحمت و احسانت قرار ده همان گونه که آنها مرا در حال خواری و کودکی تربیت نمودند.

ظاهر آیه شمول آن به حال حیات و پس از مرگ آنهاست. و ظاهر امر به دعا استجاب آن است در هر دو حال. و توصیه اولاد به دعا برای ابویین و عدم توصیه ابویین به دعا برای فرزند کاشف از این است که شفقت اولاد نسبت به ابویین کمتر است و نیاز به امر دارد، و

تذیر شیطانی است

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صِدِّقِينَ فَإِنَّه كَانَ لِلأَوَّابِينَ غُفُوراً «۲۵» وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً «۲۶» إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً «۲۷»

تفسیر:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّه كَانَ لِلأَوَّابِينَ غُفُوراً

آیه در مورد این فرض است که گویی امری ناروا و ایذا و آزاری از فرزند نسبت به ابوین رخ داده و بعد پشیمان شده و به صلاح گراییده است.

معنای آیه: پروردگار شما به آنچه در دل های شماست دانایتر است - از خودتان و حتی از فرشتگان رقیب و عتیدتان، زیرا خطورات مغزتان و تصورات ذهنتان را پیش از آن که به مرحله تصدیق و جزم و عزم و اراده برسد می داند و بنابراین پشیمانی و بازگشت به خدا را که در دل دارید می داند - اگر شما نیکوکار باشید، بی تردید او نسبت به رجوع کنندگان به سوی حق بسیار آمرزنده است.

اطلاق صیغه مبالغه برای سرعت به توبه است که مصداق *يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ* [نساء، ۱۷] باشند. یا اشاره به تکرر است یعنی هر گناهی صادر شد باید توبه ای پشت سر آن صورت گیرد.

وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً

یعنی: و حق خویشاوند را پرداز. و طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام عنوان خویشاوند در این جا همان گونه که شامل خویشان نسبی شخص از عمودین واجب النفقه (۱) و سایر

ص: ۳۱۹

نزدیکان است، شامل خویشان پیامبر اسلام نیز هست یعنی معصومین از ارحام او که ذی القربای معنوی با مؤمنان اند، و حقّ ذی القربای نسبی شخص، صلّه رحم و انفاقات واجب و مستحب است، و حق ذی القربای معنوی حقوق شرعی ولایی آنهاست نظیر خمس از اصناف هفتگانه و انفال و فیءها.

و نیز حقّ فقیر و در راه مانده را پرداز. و مراد از سبیل در این جا اعم است از حیّی و معنوی، پس ابن سبیل هر مؤمنی است که در مسافرت هزینه سفرش تمام شده و دسترسی به اموال خود در وطن ندارد، و هر مؤمنی که در راه هدفی حلال، واجب یا مستحب قدم برداشته و هزینه اش وفا نمی کند مانند شاغلان به تحصیل علوم دینی واجب یا مستحب و علوم دنیوی مورد نیاز جامعه مسلمین.

و هیچ گاه تبذیر مکن. یعنی مصارف ناروا و باطل نظیر صرف مال در راه حرام و یا تجاوز از حد عقلی و عرفی در صرف حلال که به اسراف بکشد انجام مده.

إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

یعنی: به حقیقت تبذیرکنندگان برادران شیاطین اند - نظیر و شبیه آنهایند در ارتکاب پیاپی گناه و کفران نعمت، زیرا پول داران و ثروتمندان دنیا هستند که پیوسته خود منغم در گناه و رواج دهنده گناه و مرتکب بالاترین کفران نعمت اند - و شیطان پیوسته در مقابل پروردگارش بسیار کافر و ناسپاس بوده است. مراد از شیطان کفور در این جا ابلیس، شیطان اول است که برای نخستین بار در ملاّ اعلی مرتکب بزرگ ترین گناه و کفران شد. و ممکن است جنس شامل همه افراد شیطان باشد.

وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ائْتِيَاءَ رَحْمِهِ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا «۲۸» وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا «۲۹» إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا «۳۰»

أَمَّا تَعْرِضَنَّ «ان» شرطیه و «ما» زایده است. قَعَدَ: صار. حَسِيرٌ زَيْدٌ - از باب نَصِيرٍ و ضَرْبٍ -: ضعیف و خسته شد، و منکشف و عریان شد. غَلَّه - از باب نَصَرَ -: به دست یا گردن او زنجیر گذاشت.

حسن معاشرت و میانه روی در هزینه کردن

تفسیر:

وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

یعنی: و اگر به خاطر فقر و تنگدستی از آنها اعراض نمایی و به ناچار انفاق آنها را قطع کنی در حالی که طالب رحمت و روزی از پروردگار خود هستی و پیوسته بدان امید داری، پس به آنها سخنی نرم و ملایم و محبت آمیز بگو. یعنی چنین کن تا شاید آثار سوء اعراض و قطع انفاق جبران شود و رضایتشان مخدوش نگردد.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

این آیه در مقام نهی از افراط و تفریط است و بیان این که این دو صفت در انفاق نیز همانند سایر اعمال قبیح است.

یعنی: و هرگز دست خود را به گردن خویش زنجیر مکن؛ کنایه از این که در مورد اموال خود بخل موز که دست احسانت به سوی کسی دراز نشود. و نیز هرگز دست خود را یکسره مگشای؛ کنایه از این که آنچه داری همه را به کلی انفاق منما، تا ملامت زده و خسته و عریان بنشینی. (۱) یعنی ملامت زده در نزد خود و عقلا و فرشتگان، و محسور یعنی وامانده و بریده یا عریان.

ظاهر این است که «ملوماً» قید هر دو کار است، زیرا افراط و تفریط و بخل و اسراف را هر عاقلی حتی خود عامل مذمت می کند. و قید «محسوراً» متعلق به بسط ید است که در نتیجه آن شخص، وامانده و بریده از اجتماع می گردد و یا همانند عریان، غیر قادر به ظهور در میان اجتماع می شود.

ص: ۳۲۱

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

یعنی: بی تردید پروردگار تو روزی را برای هر کس بخواهد بسط و توسعه می دهد و یا سخت می گیرد، زیرا او به حال بندگان خود آگاه و بیناست. غرض این است که خدا روی علم به حال فردی و اجتماعیِ بندگان و اطلاع از مصالح و مفاسد کار آنها روزی آنها را در حد اعتدال کم و زیاد می کند و قبض و بسطش به نحو عدل و قسط است، پس شما بشرها نیز در انفاقات خود چنین باشید.

چند حکم واجب و حرام

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا «۳۱» وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا «۳۲»

لغت و اعراب:

املاق: فقر، انفاق مال تا آن که تمام شود. خطاً: خطا و انحراف، الخِطَاءُ کَالِإِثْمِ لَفْظًا و معنی. فاحشه: هر چیزی که از حد تجاوز کند، ظاهره القبح و زائده القبح.

تفسیر:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا

یعنی: و هرگز فرزندان خود را از بیم فقر و تنگدستی نکشید، ما هستیم که آنها و شما را روزی می دهیم، حقاً که کشتن آنها خطا و گناهی بزرگ است، یعنی به قضاوت عقل و خرد و تحریم شرایع آسمانی.

این آیه نهی است از آنچه در جاهلیت پیش از اسلام مرسوم بوده که هرگاه از اوضاع محیطِ علائیم خشکسالی و گرانی را حس می کردند برخی از نانخواران را که نان آور نبودند می کشتند. و این مسأله غیر از وُأْدِ بَنَاتٍ یعنی زنده به گور کردن دختران برای ترس از اسیر شدن آنهاست.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا

یعنی: و هرگز به زنا نزدیک نشوید، زیرا آن عملی بسیار بد و راهی زشت است.

تعبیر از حرمت زنا به این که به آن نزدیک نشوید یعنی مقدمات آن را نیز از قبیل القای روابط و دوستی و شوخی در گفتار و خلوت در یک مکان و تقبیل و غیره به جا نیاورید. و هم چنین استعمال کلمه «فاحشه» و «ساء سبیلاً» مفید این معناست که این عمل قبیح است و راهی است منتهی به فساد اجتماع و زوال معنویت از دل ها و رغبت جامعه به هر امر قبیح و اختلال نظام دینی اجتماع، و شاهد است بر شدت حرمت این کار. و خداوند در صفات مؤمنین می فرماید: وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا [فرقان، ۶۸ و ۶۹].

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا «۳۳» وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا «۳۴»

تفسیر:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی: و هرگز نفسی را که خدا حرام نموده نکشید مگر آن که به حق باشد.

حرام کردن نفس عبارت است از مصونیت بخشیدن و محترم شمردن آن، که از آثارش حرمت توهین و هتک احترام و اذیت و آزار و کشتن اوست. و این حکم درباره نفس انسانی، اصل اولی و قاعده کلی عقلی و عقلایی است که در همه شرایع الهی و کتاب های آسمانی، ثابت و مندرج است، و انشاء نهی در این جا امضای آن کلی و تأکید بر ثبوت و دوام آن در اسلام است. بنابراین، جواز کشتن انسان

ص: ۳۲۳

در هر موردی نیاز به دلیل خاصی دارد که استثنای آیه مبین آن است، نظیر موارد ارتداد از اسلام و قصاص و حدود شرعی و مقدمیت آن بر امری مهم تر از آن، و هكذا.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا

یعنی: و کسی که مظلوم کشته شود، ما برای ولی دم و صاحب خون او سلطنت تشریح کردیم.

مراد از ولی دم اعم است از اولیای شخصی نظیر وارثان شرعی مقتول، و ولی عام نظیر حاکم اسلامی و ولی امر شرعی در فرض نبود وارث نسبی و سببی. و مراد از سلطان، جعل حکم وضعی است یعنی سلطه و قدرت بر این که قاتل را عفو کند یا قصاص نماید یا قصاص را در فرض رضایت طرف تبدیل به دیه کند.

فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

کلام به عنوان نهی غایب است. یعنی پس نباید ولی دم در مقام اجرای حکم قصاص اسراف کند و از حد تجاوز نماید و مثلاً در قتل یک نفر، دو نفر یا بیشتر را بکشد. و هم چنین در مقام استیفای قصاص اعضا یا قصاص منافع از حد تجاوز نماید. و این بدان جهت است که او یاری شده از جانب خداوند است. یعنی به واسطه آن که خدا قصاص را تشریح نموده و نیروی قضایی اسلامی او را در مقدمات اجرا کمک کرده است، پس نباید از این ارفاق سوء استفاده کند.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

یعنی: و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر از راهی که نیکوتر است.

مراد از قرب، تمام تصرفات است و تعبیر به قرب، کنایه از شدت حرمت آنهاست. و مراد از راه نیکوتر، تصرفاتی است که شرع یا عقل آن را جایز می شمارد، نظیر تصرفات ولی یتیم از جد پدری و حاکم یا وصی پدر و جد، و تصرفات حسبی هر انسان خیرخواهی در صورت عدم وجود ولی و وصی.

حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

یعنی: تا آن گاه که به بلوغ برسد.

أَشَدَّ جَمْعُ شُدٍّ - به ضم - به معنای قوه و نیرو است. (۱) و مراد از رسیدن یتیم به نیروها بالغ شدن اوست، زیرا بلوغ عبارت از این است که نیروهای جسمی و روحی انسان و سایر حیوانات از حیث نمو و رشد به مرحله کمال برسد، و از علایم آن در انسان، بلوغ سن به حد خاص و قدرت آمیزش جنسی و روییدن موهای خشن در عانه است.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ

یعنی: و به پیمان و قرارداد وفا کنید.

مراد از «عهد» در این جا اعم از عهد و پیمانی است که خدا با انسان در مورد احکام دین می بندد به لحاظ آن که عرضه داشتن شریعت از جانب حق به بشر و پذیرفتن او پیمانی است که خدا با او درباره یکایک احکام آن می بندد؛ و پیمانی که بشرها با یکدیگر می بندند، نظیر معاهدات مالی و تجاری و غیره؛ و پیمان هایی که انسان با خود می بندد، مانند عهد و نذر و قسم اصطلاحی که همه معاهده با نفس و واجب الوفاء است.

إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

اگر تقدیر کلام «کان مسئولاً عنه» است، معنای عبارت این است که در روز قیامت از صاحب عهد و پیمان درباره پیمانش سؤال خواهد شد که آیا وفا کردی یا نه؟ و اگر کلام تقدیر ندارد، معنا این است که از خود عهد پس از تجسم و تبلور می پرسند که آیا مورد وفا قرار گرفتی یا نه؟

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْبَغِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا «۳۵» وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا «۳۶» وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا «۳۷»

ص: ۳۲۵

۱- . در مجمع البیان ذیل آیه ۱۵۲ انعام چنین فرموده، ولی در المنجد گوید: أَشَدَّ جمع است که واحد ندارد، یا واحدی است که بر وزن جمع آمده است.

أوفوا: پر و تمام دهید. قسطاس: ترازو، کلمه رومی دخیل است و یا عربی است و گفته شده مرکب است از قسط به معنای عدل، و طاس کفه ترازو با حذف مکرر. تأویل: مآل و عاقبت هر امری. قَفَى الشَّيْءَ - از باب نَصِير - : دنبال کرد آن را. أولئك اشاره به اعضای سه گانه است. کان عنه مسئولاً مرجع ضمیر «کان» قافی یعنی صاحب اعضا، و مرجع ضمیر «عنه» «کل» است و یا آن که هر دو ضمیر به «کل» برمی گردد و «عنه» نایب فاعل «مسئولاً» است. مَرَحَ الرَّجُلُ - از باب عَلِمَ -: در خوشحالی از حد تجاوز کرد، و تکبر و تبختر نمود.

تفسیر:

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

یعنی: و چون در مقام ادای حق، مالی را کیل نمایید پیمانۀ را به کمال پردازید، و با ترازوی مستقیم یعنی درست و بی عیب، اجناس را وزن کنید. این کار یعنی امانت در کیل و وزن، خیر و صلاح است و از نظر عاقبت امر مجتمع بسیار نیکو است. زیرا سبب پرهیز ملت از خیانت و دستبرد به اموال یکدیگر، و وسیله و ثوق به همدیگر است.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

یعنی: و هرگز از آنچه تو را بدان علم نیست پیروی مکن - چه در مرحله عقاید و گفتار و چه در مرحله اعمال و کردار - زیرا هر یک از گوش و چشم و دل است که صاحبش از آن بازپرسی خواهد شد. به وی گفته می شود که گوش را که یک نعمت الهی و وسیله درک اشیا و تحویل به دل بود در چه مصرف کردی؟ چه شنیدی و چرا شنیدی؟ و چشم را در چه مصرف کردی؟ و مراد، همه حواس ظاهری است که وسیله ادراک مغز است. و هم چنین راجع به دل سؤال می شود. و ممکن است معنای این جمله این باشد که گوش و چشم و دل، هر یک خود مسئول عنه است و از او پرسیده می شود که چه شنیدی و چه دیدی و چه درک کردی؟ تا به نفع یا ضرر صاحبش شهادت دهد.

و حاصل آیه این است که پیروی از غیر علم در دنیا و ملاک قرار دادن شک و ظن، یعنی جهل و غیر علم در تشخیص حلال و حرام در روز قیامت مورد قبول نخواهد بود، و عذر شخص در ارتکاب گناهان روی تکیه بر جهل پذیرفته نخواهد شد.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

یعنی: و در روی زمین به حال تکبر و نخوت و سرمستی راه مرو، زیرا تو هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در طول و بلندی به کوه ها برسی.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا «۳۸» ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا «۳۹» أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا «۴۰»

لغت و اعراب:

سَيِّئٌ: بد و زشت. حکمت: علم شریعت، مستقلات عقلی. دَحْرُهُ - از باب مَنَع - : طرد کرد و دور نمود او را. أَصْفَاهُ بِالْوُدِّ: دوستی را مخصوص او نمود.

تفسیر:

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

یعنی: همه آنچه ذکر شد - همه افعالی که موضوع و متعلق احکام الهی است - بد و ناپسند آنها نزد پروردگار تو ناروا و مبعوض است.

کلمه «كُلَّ ذَلِكَ» اشاره است به آنچه از آیه ۲۳ تا این جا از افعال مکلفان ذکر شده که مجموعاً ۲۶ عمل است، سیزده تا متعلق امر، و سیزده تا متعلق نهی به قرار زیر: متعلق امر:

عبادت خدا، احسان والدین، قول کریم به والدین، خفض جناح برای آنها، دعا برای

ص: ۳۲۷

والدین، ادای حَقِّ ذی القربی، ادای حَقِّ مسکین، ادای حَقِّ ابن سبیل، قول میسور به والدین، تسلُّط ولیِّ دم بر قصاص، وفای به عهد، ایفاء در کیل، ایفاء در وزن.

و متعلق نهی: عبادت غیر خدا، اف گفتن به والدین، نهر و راندن والدین، تبذیر در اموال، بخل به مال، اسراف در اموال، کشتن اولاد از ترس فقر، زنا کردن، قتل نفس، اسراف در مقام قصاص، قرب ناحق به مال یتیم، پیروی از غیر علم، رفتار متکبرانه.

باید دانست که طبق فقه اسلامی، افعال مکلفان دارای جهات سه گانه است: واجدیت مصلحت و مفسده فردی و اجتماعی، محبوبیت و مبعوضیت نزد خدا و تعلق امر یا نهی به آنها. پس معنای جمله «کان سیئه عند ربک مکروها» این است که آنچه دارای مفسده است، در نزد خدا مبعوض و طبعاً متعلق نهی است.

نهی از شرک و مؤنث انگاشتن فرشتگان

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا

«ذلک» در آیه سابق اشاره به افعال یعنی موضوعات، و در این آیه اشاره به احکام آنهاست. یعنی: آن ایجاب و تحریم های بیست و شش گانه، حکمت و احکام آسمانی شریعت است که پروردگارت به سوی تو وحی نموده است. و هرگز همراه خداوند معبودی اتخاذ مکن، مبادا در روز قیامت در جهنم افکنده شوی در حالی که مورد ملامت قرار گیری و طرد و تبعید شوی. یعنی ملامت زده در نزد وجدان خود و فرشتگان و صالحان، و طرد شده از قرب حق تعالی و زمره نیکان و صالحان.

و این آیه تکرار آیه ۲۲ است که ذکر امور فوق از آن شروع شد و برای تأکید بر اهمیت توحید و نفی شرک به لحنی دیگر بیان شده است.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

خطاب به مشرکان و استفهام انکاری است، یعنی انکار آن که دختران را بد و سبب ننگ و عار می دانند و با این حال می گویند همه فرشتگان یا عده خاصی از آنها دختران خداوند!

معنای آیه: آیا خداوند، شما را به داشتن پسران مخصوص کرده و برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی اتخاذ نموده است؟ حَقًّا که شما گفتاری بزرگ در زشتی و شناخت می گویند. زیرا اولاً به خداوند نسبت فرزند می دهید. ثانیاً فرشته ها را که بهترین

آفریده هایند دختر می شمارید. ثالثاً آنچه را که بد می دانید و وسیله ننگ و عار می شمارید به خدا نسبت می دهید.

دو دلیل در نفی شرک

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾ سُبْحَانَہُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾ تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّہُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

صَرَّفَ و تصریف: تبدیل یک شیء به شیء دیگر، چیزی را از حالی به حالی دیگر برگرداندن. نَفَر و نفور: ترس و نفرت و فرار از شیء.

تفسیر:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

یعنی: و حقیقت این است که ما در این قرآن (راجع به امر توحید و نفی شریک و نفی وجود دخترانی برای خود) کلمات گوناگون گفتیم و مطالب مختلف آوردیم تا آنها متذکر شوند و حق برایشان آشکار گردد، ولی گفتارها برای آنها چیزی جز نفرت و گریز نمی افزاید. (۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: اگر همراه خداوند، خدایان دیگری بود آن گونه

ص: ۳۲۹

۱- زیرا روح هاشان پلید و دل هاشان بیمار است، و غذای سالم به مزاج ناسالم نمی سازد و موجب بیماری بیشتر آن می شود.

که آنها می گویند، بی تردید آنها در این هنگام راهی به سوی خداوند عرش جستجو می کردند.

تعبیر به صاحب عرش، بدین جهت است که در این صورت آنها خدا را صاحب تخت و تاج و سلطنت و ملک می پنداشتند و به سوی او به طمع ساقط کردن او و تصرف ملک و سلطنتش حمله می بردند، و یا برای آن که با او در سلطنت شریک شوند و یا حداقل از مقربان در گاهش گردند و بر دیگران برتری جویند، به سوی او راهی می جستند.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

یعنی: منزّه است خداوند و برتری دارد از آنچه آنها می گویند برتری بزرگی. زیرا او واجب الوجود و مقتدر شکست ناپذیر است و عرش او همانند سایر اجزای عالم هستی، مخلوق او و تحت اراده و تدبیر و اداره اوست. پس حمله و غلبه موجوداتی که او آفریده و حافظ آنهاست و شرکشان در اداره عالم هستی و تقرب در نزد او بدون طاعت و تسلیم و پذیرش او، همه محال است.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

یعنی: همه آسمان های هفتگانه و این زمین و کسانی که در میان آنها هستند او را تسبیح می گویند و به پاکی می ستایند.

مراد از آسمان ها طبقات هفتگانه ای است که از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که جو مورد مشاهده بشر با همه ستارگان در احاطه آسمان اول و زینت آن است. و مراد از تسبیح نسبت به غیر صاحبان عقل و شعور، تنزیه و تقدیس تکوینی است یعنی عظمت خلقت و دقت و متانت آن گواهی به قدرت و علم و حکمت و پاکی و قداست او از هر نقص و عیبی می دهد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

یعنی: و هیچ چیز از ذرات اجزای جهان هستی نیست جز آن که خدا را تسبیحی توأم با حمد و ستایش می گوید.

مراد از تسبیح و حمد در این جا تنزیه و ستایش تکوینی به زبان حال است، زیرا نقص

امکانی و نقایص دیگر موجودات به زبان تکوین، تنزیه و تقدیس حق از هر نقص دارد، و کمالات موجودش ستایش تکوینی از کمال و جمال او دارد. و در جمله قبل، تنها تسبیح گفته شده و در این جمله حمد نیز اضافه شده برای بیان این که همه ذرات عالم وجود همان گونه که تسبیح می گویند، حمد و ثنا و ستایش نیز دارند.

وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

یعنی: ولیکن شما تسبیح و تقدیس آنها را نمی دانید.

گفته شده که خطاب به مشرکان است، زیرا آنها تسبیح تکوینی را نمی دانند. و ممکن است مراد بشر باشد به عنوان غالب، و گرنه این معنا از تسبیح را عده زیادی از انسان ها می دانند. و ممکن است مراد از تسبیح و تحمید اجزای جهان، تسبیح و حمد انشائی نشأت یافته از ادراک باشد بنابراین که همه موجودات حتی جمادات را نصیبی از درک توحید و جلال و جمال اوست و همه دارای حظی از کلام و ادوات خاص انشاء، غیر از الفاظ و کلمات موضوعه بشری هستند چنان که گاهی در میان خود ما نیز تفهیم معانی به غیر الفاظ صورت می گیرد.

و جمله آخر اشاره به جهل عامه به این قسم از تسبیح است جز آنان که خدا به ایشان بفهماند.

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

یعنی: حقا که او حلیم و بردبار است. و از این رو به مجرمان و طاغیان مهلت فراوان می دهد که علامت حلم و منزّه بودن او از بیم فوت است. و او بسیار آمرزنده است و از این ناحیه ضرر و آسیبی به او نمی رسد.

بی ادراکی کافران

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا ﴿٤٥﴾ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أذْبَانِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

أَكِنَّهُ: جمع كِن - به كسر -: حافظ و ساتر شیء. وقر: سنگینی. ولی: روگردانید و پشت کرد. نَفَزَ و نُفُور: اعراض کردن و فرار نمودن.

تفسیر:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا

یعنی و چون این قرآن را بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند حجاب و پرده ای ناپیدا قرار می دهیم. مراد پرده نامرئی معنوی است که مانع می شود از این که قلب آنها معارف قرآنی را درک کند و پیامبر آورنده آن و مقام جلال و عظمت و صدق او را بشناسند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

یعنی و ما بر دل های آنها پوشش ها و پرده ها قرار داده ایم که مانع است از این که آن را درست درک کنند، و در گوش های آنها سنگینی ایجاد کرده ایم. مراد این است که کفر و عناد و فسق آنها سبب شد بر دل هایشان پرده غرور و حب جاه و مال و فرو رفتن در شهوات قرار دهیم و در گوش هایشان سنگینی از درک معارف و تأثر از وعظ و اندرز ایجاد کنیم.

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

یعنی: و چون پروردگار خود را در قرآن به یگانگی یاد کنی - و نامی از شریکان ساختگی آنها همراه خدا نیاوری و یا آیتی که دلالت بر توحید و نفی شریک دارد بخوانی - روی برمی تابند و اعراض می کنند و در حالی که نفرت دارند پشت می کنند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَشْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٤٧﴾ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٨﴾

بما یستمعون به کلمه به متعلق است به محذوف به تقدیر «متلبسین به». از یستمعون متعلق است به أعلم و هم چنین از هم نجوی، و نجوی حال است یعنی متناجین، و تقدیر جمالت این است «أنا حین ما یستمعون الیک بما تلبسوا به حین الاستماع من نیه الشرور و الافساد و أعلم بنجواهم حین یتناجون بعد الاستماع». از یقول بدل است از از هم نجوی و شرح آن است.

تفسیر:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

مراد از موصول «بما یستمعون» نیت های شرّ و فاسد مشرکان است که هنگام استماع سخنان پیامبر در ذهن خود داشتند از استهزا و ردّ و انکار و توطئه علیه اهداف او.

یعنی: ای پیامبر، هنگامی که آنها در مجلس تو به سخنانت گوش می دهند، ما به آنچه در وقت استماع در فکر آن هستند داناتریم، و نیز داناتریم هنگامی که آنها پس از جلسه در حال نجوی و تبادل اسرار هستند، یعنی آن گاه که آن ستمکاران با یکدیگر می گویند: اگر به محمد ایمان آورید جز این نیست که از مردی که جادوگر (۱) یا جادو شده است پیروی می کنید. و تعبیر به «ستمکاران» به جای ضمیر، بدین لحاظ است که در این کارشان ستم علنی به خدا و پیامبر و کتاب الهی می کنند.

انظرو كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً

یعنی: ای پیامبر، بنگر که چگونه برای تو مثال ها می زنند، یعنی بنگر به اوصافی که تو را بدانها توصیف می کنند مانند: ساحر، شاعر، مجنون، و کاهن. آنها گمراه شده اند و توان راهی شدن به راه راست را ندارند، یا توان پیدا کردن طعن و ایراد درست را ندارند.

ص: ۳۳۳

۱- . مسحور را جادوگر (ساحر) معنا کرده اند همانگونه که مستور را در حجاباً مستوراً حجاباً ساتراً معنا می کنند.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا «٤٩» قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا «٥٠» أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا «٥١» يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا «٥٢»

لغت و اعراب:

رَفَتَ الشَّيْءَ: شکست و خرد کرد آن را. نَغَضَ الشَّيْءَ: حرکت داد آن را. أَنْغَضَ رَأْسَهُ:

حرکه کالمتعجب أوالمستهزئ، یعنی سر خود را مانند شخص شگفت زده یا مسخره کننده تکان داد.

تفسیر:

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

مشرکان مکه منکر بعث و معاد بودند، بعثی که اثبات آن یکی از مهم ترین اهداف قرآن مجید و مورد تأکید همه کتاب ها و شرایع آسمانی و قضاوت عقل سلیم است، و آنها برای انکار آن جز استبعاد، دلیلی نداشتند.

معنای آیه: مشرکان در مقام تعجب و استبعاد و ردّ و انکار، گفتند: آیا هنگامی که ما پس از مرگ و مرور زمان در زیر خاک، مشتی استخوان و اجزای شکسته و خرد شده گشتیم، آیا به راستی به خلقت نوینی برانگیخته خواهیم شد؟

مراد بیان این حالت است که از بدن غیر از استخوانش خرد و با خاک مخلوط شود و

استخوانش باقی بماند. و این حالت بهترین تمثیل برای بیان تغییر و تلاشی بدن است نه آن که تمام بدن سالم باشد یا استخوان ها هم بیوسد و بدنی نماند.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

یعنی: ای پیامبر، به آنها که تبدیل استخوان و اجزای پوسیده را به بدن کامل مستبعد می دانند بگو: خواه شما پاره های سنگ یا آهن باشید یا مخلوقی که در اذهان شما بزرگ و مستحکم است. یعنی جسم دنیوی شما به هر موجود غیرقابل تغییر در نظر شما مبدل شده باشد، خدا آن را به این جسم دنیوی تبدیل خواهد نمود و روح شما را در آن خواهد دمید.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

یعنی: پس به زودی خواهند گفت: چه کسی ما را به حال نخستین بازمی گرداند؟ بگو:

آن کسی که شما را نخستین بار آفریده و حیات بخشیده است و آنها پس از قرار گرفتن در برابر حجت قوی و مستحکم قدرت خداوند و ارائه مثال در دنیا، سرهایشان را به سوی تو از راه استهزا و ناباوری حرکت می دهند و می گویند: این حادثه کی خواهد بود؟ بگو: امید آنکه نزدیک باشد. یعنی بگو: علم به وقت و تعیین زمان آن مخصوص ذات احدیت است و کسی را بر آن اطلاعی نیست ولی از راه کل ما هو آتِ قَرِيبٌ نَزْدِيكَ است، یا از نظر خداوند که إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ [حج، ۴۷] نزدیک است.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ

یعنی تعیین وقت حدوث و قیام آن روز از اسرار الهی است و غیر او کسی مطلع نیست، لکن از اوصاف آن روز این است که خداوند شما را از خوابگاه های مختلفتان فرا می خواند. یعنی: به وسیله دمیده شدن نفخه دوم صور اسرافیل، ارواح برزخی شما را دعوت می کند که با اجساد جدیدالخلقۀ برانگیخته از قبر خود تلاقی کنند تا مصداق وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ [تکویر، ۷] تحقق یابد، و شما به مجرد زنده شدن، دعوت خدا را توأم با ستایش لَبِّكَ می گویند. یعنی مثلاً می گویند: لَبِّكَ یا قادر یا خالق یا باعث یا ممیت یا محیی یا حکیم یا حسیب و غیره، زیرا در آن روز همه حقایق بر مؤمن و کافر آشکار می گردد و اعتقاد قهری به توحید و جلال و جمال خداوند و خصوصیات عالم برزخ و

معاد، برای همه حاصل می گردد هر چند فایده ای به حال کفار ندارد.

وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: و در آن روز گمان می کنید جز اندک زمانی در دنیا یا در عالم برزخ درنگ نکرده اید. زیرا زندگی دنیا هر چند عمر طولانی کرده باشند و هم چنین مکث در عالم برزخ هر چند میلیون ها سال طول کشیده باشد، در نظر آنها بسیار کم و ناچیز خواهد نمود.

آری زندگی دنیا نسبت به طول قیامت، و عالم برزخ نسبت به خلود و ابدیت جهانی که در پیش دارند، بسیار اندک است.

عفت کلام

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوًّا مُّبِينًا «۵۳» رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يُزَحِّمُكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَدِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا «۵۴» وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا «۵۵»

لغت و اعراب:

نَزَعَ بَيْنَ الْقَوْمِ - از باب مَنَع - میان آنها فساد افکند. الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ به تقدیر «الكلمه الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

تفسیر:

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوًّا مُّبِينًا

این آیه و دو آیه بعد خطاب تشریفی خداوند به بندگان مؤمن خویش است درباره گفتار و رفتارشان در محیط مکه با مشرکان و کفار که در میان آنها در اقلیت بودند و مأمور

ص: ۳۳۶

به جنگ هم نبودند.

معنای آیه: ای پیامبر، به بندگان من بگو در برخورد با مردم حتی با مشرکان، سخنانی نیکوتر بگویند که سبب آرامش افکار و اطمینان باشد و دور از خشونت و ناسزا و سب و استهزا و تحریک بر ستیزه و جنگ باشد، زیرا شیطان به واسطه سخنان خشن در میانشان فساد ایجاد می کند، و بی تردید شیطان از پیش با انسان دشمن آشکار است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يُزْحَمَكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ

ظاهر آیه این است که مسلمین درباره کفار و مشرکان قضاوت های قطعی داشته اند که مثلاً همه شقاوتمند و اهل جهنم اند، در صورتی که عده زیادی از آنها پس از فتح مکه و بعد از آن به اسلام گرویدند. و خطاب در این آیه اعم از فریقین است.

معنای آیه: پروردگار شما به حال همه شما داناتر است، یعنی حتی از فرشتگان حافظ اعمال و خودتان. اگر بخواهد شما را مورد ترحم قرار می دهد و وسایل غفران شما را طبق اقتضای حکمت بالغه فراهم می کند، و یا اگر بخواهد شما را به اقتضای اعمالتان عذاب می کند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

یعنی: و ای پیامبر، ما تو را بر آنها وکیل نفرستادیم. یعنی متکفل و سرپرست و کارساز امور آنها قرار ندادیم، زیرا یگانه وظیفه تو ابلاغ احکام شریعت و اتمام حجت است. و اما اجبار قلبی آنها بر ایمان و اعتقاد از قدرت غیر خدا خارج است و اکراه و اجبارشان به تسلیم و پذیرش حکومت اسلامی هنوز وقتش نرسیده، زیرا آیه و سوره مکه اند، و کیفر طغیان و کفر و فسقشان در دنیا و آخرت از وظایف و شئون خداوند است.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

یعنی: و ای پیامبر، چگونه خداوند به حال شما مردم دانا نباشد در حالی که پروردگار تو به حال همه صاحبان خرد و شعور که در آسمان ها و این زمین اند از فرشتگان و پریان و شیاطین داناتر است یعنی حتی از خود آنها. و حقیقت این است که ما برخی از پیامبران را بر برخی برتری دادیم، یعنی در کمالات ذاتی و نفسانی و علم و معارف و در انواع معجزات

و انزال کتاب های آسمانی و تمامیت دین و شریعت و خاتمیت نبوت و عدم نسخ شرع و کتاب. و ما به داود کتاب زبور عطا کردیم (که در لطافت سخن و زیبایی بیان و آداب تخاطب و حسن گفتار برتری داشت. و ذکر زبور تأیید «یقولوا التی هی احسن» است).

فاتوانی شریکان خدا

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا «۵۶» أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا «۵۷»

لغت و اعراب:

زعمتم من دونه به تقدیر «زعمتموهم أرباباً من دونه». أولئك مبتدا، يتبعون خبر، أيهم أقرب بدل است از فاعل يتبعون، به تقدیر «أى يتبعى أقربهم فضلاً عن غيره». محذور یعنی «ما ينبغي أن يحذر و يخاف منه».

تفسیر:

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا

یعنی: به مشرکان بگو: آنهایی را که به ربوبیت آنها جز خداوند و در برابر خدا اعتقاد دارید (یعنی از جمادات مانند بتان و ستارگان، و از ذوی العقول مانند فرشتگان و برخی عبّاد و صالحان از آدمیان که مشرکان به ربوبیت آنها معتقد بودند) بخوانید که خواهید دید نه مالک برطرف کردن ضرری بالاستقلال از شما هستند که آسیبی را زایل کنند یا مرضی را بهبود بخشند، و نه قادر به تحویل اند یعنی حالی را به حال دیگری تغییر دهند، قحطی را تبدیل به رفاه و خوف را تبدیل به امن نمایند، و یا حال ملتی را منتقل به ملت دیگر کنند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ

ص: ۳۳۸

«اولئك» اشاره به ذوی العقول از خدایان مشرکان است مانند فرشتگان یا عباد و صالحان از بشر، و فاعل «یدعون» مشرکان است.

یعنی آنهایی که مشرکان آنان را در خدایی شریک خداوند می خوانند خود در تقرب به سوی پروردگارشان وسیله می جویند «ایّهم اقرب» یعنی مقرب ترین آنها وسیله می طلبد که به وسیله چه کسی و یا چه عملی به او نزدیک شود و حاجت گیرد، چه رسد به غیر او، و همه آنان به رحمت خدا امید می ورزند و از عذاب او می ترسند. آری بی تردید عذاب پروردگار تو سزاوار این است که همه از آن بترسند حتی فرشتگان و پیامبران مرسل چه رسد به دیگران. یعنی پس چگونه می تواند مخلوقی که امید رحمت خدا را دارد و بیمناک از عذاب اوست در عرض خالق خود در تصرفات عالم وجود شرکت کند؟

عذاب برای همه شهرها

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا «۵۸» وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا «۵۹»

تفسیر:

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا

این آیه مربوط به امت های گذشته است که در برابر پیامبران خود و شریعت معروضه آنها مخالفت کرده و رد نموده و مبارزه کردند که کیفر برخی از آنها استیصال و ریشه کن شدن بود مانند قوم نوح و هود و لوط و موسی، و کیفر دیگران عذاب شدید مانند قحطی، گرانی، وبا، طاعون و غیره.

معنای آیه: و هیچ مجتمعی از مجتمعات بشری نبوده مگر آن که ما هلاک کننده آنها در دنیا پیش از روز قیامت و یا عذاب کننده آنها به عذابی سخت بودیم.

و ممکن است آیه شامل اعم از زمان های گذشته و آینده باشد و مراد بیان کلی حال هر مجتمعی باشد که دین حق و شریعت وقت بر آنها عرضه شود و آنها نپذیرند، که عذاب های استیصال آنها مانند زلزله و طوفان و طغیان دریا و آتشفشانی کوه هاست که مجتمع عظیمی را نابود می سازد و عذاب های سخت آنها مانند گرانی، قحطی، وبا، و بیماری های صعب العلاج است.

و ممکن است آیه اشاره به مقدمه قیامت باشد، یعنی و از علایم قیامت آن که هیچ مجتمعی نخواهد ماند جز آن که پیش از قیامت و در شُرُف قیام آن، صالحان آنها را به مرگ طبیعی می میرانیم و طالحان و طاغیان را به هلاکت دسته جمعی یا پس از عذاب شدید می کشیم تا دنیا به کلی خالی گردد. و مؤید این احتمال آن که در آخر دنیا و در آستانه قیام رستاخیز، اکثریت اهل دنیا رو به جاهلیت می آورند که جاهلیت اخیره است مقابل جاهلیت اولی که پیش از بعثت نبی اسلام صلی الله علیه و آله و جاهلیت وسطی که پیش از ظهور مهدی موعود بوده و در روایات نیز آمده است: لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس. و بالأخره به دو نوع و صورت کشته می شوند.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

یعنی: این سنت الهی در آن کتاب نوشته شده است.

این دو کیفر خاص طبق اقتضای طغیان های بشر همانند سایر کیفرهای اعمال و سایر پاداش ها از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ نگاشته شده است و بر وفق آن فعلیت و عینیت پیدا می کند.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ

این آیه پاسخ برخی از اعتراضات کفار و مشرکان است که چرا محمد صلی الله علیه و آله از پذیرش درخواست آیه و معجزه ما امتناع می ورزد، مانند آن که درخواست می کردند که کوه صفا را مبدل به طلا کند و از فلان نقطه چشمه هایی بیرون آورد و نظیر آنچه در آیه ۹۰ این سوره خواهد آمد.

معنای آیه: و ما را از فرستادن آیات و معجزاتی که طبق خواسته آنها باشد جلوگیری نکرد جز آن که کفار گذشته آنها را تکذیب کردند. مراد این است که سنت الهی بر این جاری است که چون ملتی آیات مورد اقتراح و پیشنهاد خود را رد کند عذابی مستعجل بر آنها نازل شود و نابودشان سازد، و حالات اینها و سوابق کار اجداد و نیاکانشان شهادت می دهد که اینان نیز چنان اند و خدا نمی خواهد به زودی نابودشان نماید.

وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا

یعنی: مؤید مطلب فوق این است که قوم ثمود را آیتی بزرگ دادیم، یعنی شتر ماده ای که نشانه روشن الهی بود و کیفیت حدوث و زاییدن فصیل (۱) و صدا و رفتار و برکات وجودیش همه معجزه آشکار و روشن بود. پس آنان با کشتن آن به او و خود ستم کردند و آن را پی کردند و کشتند. یعنی و سرانجام به خاطر این کارشان بی درنگ عذاب استیصال را چشیدند. و ما آیات آسمانی و معجزات را جز برای بیم دادن نمی فرستیم.

یعنی وسیله ای باشد برای پذیرش دعوت رسولان ما و قبولی شریعت و کتاب آنها نه برای اهلاک مردم.

وَإِذْ قُلْنَا لِمَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحْبَبَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا « ۶۰ »

لغت و اعراب:

و اذ قلنا به تقدیر «و اذکر اذ قلنا». شجره اصل شیء را گویند که از آن فروعی رشد کند، مانند درخت و شاخه ها و انسانی که نسلش فزون گردد، یا منشأ ظهور و بقای مسلک و مذهب باشد. و الشجره عطف است به الرؤیا به نحو عطف تفسیری.

ص: ۳۴۱

۱- . یعنی کره شتر.

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ

یعنی: و ای پیامبر، به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم - وحی کردیم - که بی تردید پروردگار تو به مردم احاطه دارد.

مراد، مردم عصر پیامبر و اعصار پس از آن است. و مراد از «احاطه» در این جا احاطه وجودی و توانی و رحمتی نیست، بلکه احاطه علمی است. یعنی پروردگار تو از حال همه حاضران و آیندگان اطلاع دارد از نظر ایمان و کفر و نفاق آنها در حال حیات تو، و از نظر بقای آنها در ایمان و بقای وحدت و انسجام در صفوفشان یا عروض اختلاف و تفرقه و تولد فرقه های مختلف پس از ارتحال تو.

وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ

یعنی: و آن خوابی را که به تو ارائه کردیم یعنی آن درخت را که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته به تو نشان دادیم، جز فتنه و امتحانی برای مردم قرار ندادیم.

معلوم باد خوابی که در این آیه بدان اشاره شده مبهم و مجهول است و در این کتاب کریم مورد ذکر قرار نگرفته، ولیکن بر طبق نقل فریقان، مراد همان است که پیامبر فرمود:

در خواب دیدم که پس از من بنی امیه بر منبر من مسلط می شوند و همانند بوزینگان صعود و نزول می کنند. پس مراد از شجره ملعونه در این جا بی تردید همان سلسله بنی امیه است که معروف به ظلم و متّصف به نفاق بودند و در قرآن کریم ظالمان و منافقان به صراحت و مکرراً ذکر و لعن شده اند. و حاصل آیه این است که این دو امر یعنی خواب و تعبیر و تأویل خارجی آن یعنی تشکیل حکومت اموی به نام اسلام، سبب آزمایش مسلمین و جهان بشریت شد که به حکومت آن شجره خبیثه تن در دادند و بدین سبب انحراف در سیر اسلام راستین و تبدل آن به سلطنت جائرانه و حکومت فرعونیه ظاهر گردید و حقاً که امتحان بدی دادند.

وَنُحِيقُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

یعنی: ای پیامبر، ما آنها را می ترسانیم، ولی تخویف و بیم دادن ما جز طغیانی بزرگ بر

آنان نمی افزاید.

مراد این است که خواب خطرناک و هشیاردهنده پیامبر اسلام به نام شجره ملعونه تأثیری در حال گروه معاصر پیامبر نداشت، بلکه اثری معکوس داد. و گویی این آیه به عنوان تسلیت پیامبر است.

داستان سجده بر آدم

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

لغت و اعراب:

خلقت طیناً به تقدیر «حالکونه طیناً، اومن طین». رأیتک یعنی «أخبرنی» و کاف آخر تأکید خطاب است. هذا الذی مبتداست خبرش محذوف است، به تقدیر «لِمَ کَرَّمْتَهُ عَلَيَّ». لئن أخرتن لام قسم و جواب شرط لأحتنکن است. احتنکه: مسلط شد بر او، لجام زد بر دهانش.

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

یعنی: و به یاد آور زمانی را که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید.

یعنی پس از آن که پیکر او را از لجن متعفن و گل خشکیده مانند فخار (۱) ساختیم و آماده حیات کردیم، به آنها امر کردیم که به مجرد حلول روح در وی و زنده شدنش همگی در برابر او به سجده افتند. مراد سجده اصطلاحی و نهادن پیشانی به خاک است به عنوان

ص: ۳۴۳

۱- یعنی سفال.

خضوع در مقابل او و ادای احترام و تقدیس مخلوق جدیدالخلقه. و در حقیقت این قسم از خضوع، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت مسجوداً له اخذ نشده است. و ممکن است مراد خضوع لغوی یعنی مطلق فروتنی باشد.

پس همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که در میان فرشتگان بود و فرمان سجده شامل حال او هم بود.

قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

یعنی: ابلیس پس از آن که امتناع او از امر خداوند و نافرمانی او برای همه فرشتگان ملاً اعلی ظاهر شد و خدا از وی پرسید چرا سجده نکردی؟ گفت: آیا من بر کسی سجده کنم که او را از گل آفریدی؟ یعنی مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش بر گل شرافت و برتری دارد، پس من بر او برتری دارم و سجده راجح بر مرجوح قبیح است.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ نَ لَأُخَّرَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: ابلیس پس از آن که از سجده امتناع کرد و مورد لعن و طرد واقع شد و از خداوند تا روز قیامت مهلت ادامه حیات خواست و تا روز معین یعنی نفخه اول صور اسرافیل مهلت یافت، گفت: ای خدا، به من خیر ده این شخصی که او را بر من برتری بخشیدی و گرامی داشتی، چرا گرامی داشتی؟ سوگند به عزت، اگر مرا مهلت دهی و تا روز قیامت مرگم را به تأخیر اندازی بر همه ذرّیه او جز اندکی از آنان، مسلط خواهم شد و آنها را لجام خواهم کرد، یعنی آنها را در عقاید و اخلاق و کردار به هر سو منحرف خواهم نمود.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا «۶۳» وَاسْتَفْزِرُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجُلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا «۶۴» إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا «۶۵»

فان جهنم: مجموع جمله جزای شرط است. وَفَرَّ الْمَالُ - از باب ضَرَبَ - زیاد کرد مال را، الموفور: الکامل التام. استفزه: سبکش شمرد و از جا حرکتش داد. أَجْلَبَ عَلَى الْفَرَسِ:

صیحه زد بر اسب و تحریک کرد آن را به رفتن. خیل: جمع اسبان و جمع سواران، مفرد ندارد. رَجُلٍ: پیادگان.

تفسیر:

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا

یعنی: خدا فرمود: برو - برو به بیرون از ملاً- اعلی و آسمان ها، یا برو به سراغ هدف خبیثی که در سر داری - و در نتیجه کسانی از آنها که از تو پیروی کنند، بی تردید جهنم پاداش شما یعنی تابعان و متبوعان است پاداشی کامل و تام.

«اذهب» ترخیص تکوینی است، یعنی من جلوگیری از اغوا نخواهم کرد. و معنای «موفور» دارای وفور در کیفیت و کمیت و مدت است.

وَاسْتَفْرَزُوا مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

یعنی: و هر کس از آنان را بتوانی به آوای خود به سوی گناه برانگیزی، و نیز صیحه بزنی و برانگیزی از آنها هر کس را که بتوانی به وسیله سواران و پیادگان، یعنی به وسیله وسوسه و مکر و فریب خود و سپاهیان سواره و پیاده ات آنها را به سوی گناه اعتقادی و عملی تحریک کن و سوق بده. و مراد از سواره و پیاده، قوی در مکر و فریب، و ضعیف و کار آزموده و تازه کار است.

و با آنها در اموال و اولادشان شریک باش. معنای شرکت در اموال این است که همه شرکا از منافع آن برخوردار شوند. و شرکت شیطان با انسان در اموال بدین طرز محقق می شود که تحصیل آن از حرام یا صرف آن در حرام به وسوسه و امر او باشد تا انسان از منافع دنیوی آن برخوردار گردد و شیطان در تحقق گناه به هدف رسد. و مراد از شرکت در اولاد این است که به وسوسه او ازدواجی باطل و حرام انجام گیرد و اولاد نامشروعی تولد

یابند. سهم والدین انتساب اولاد به آنها و برخورداری از آنها در دنیاست، و سهم شیطان تحقق گناهان کبیره است که تأمین کننده اهداف اوست.

وَعِدُّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

یعنی: و وعده ده آنها را، و هرگز شیطان جز غرور و فریب به آنها وعده نمی دهد.

مراد وعده هایی است که به تناسب اشخاص و موارد مختلف گناه می دهد که همه صفت و عنوان غرور دارد، یعنی همه خطا و باطل و گناهان به ظاهر آراسته است مانند تحریص به شفاعت بتان در امور دنیا و نزدیک کردن آنان به خداوند، و وعده توبه پیش از گناه، و وسوسه تأخیر توبه پس از گناه، و تزئین محرمات در نظر انسان.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

یعنی: حقیقت این است که تو را بر بندگان من تسلطی نیست. مراد از نسبت این بندگان به خودش نسبت تشریفی نشأت یافته از پذیرش دعوت او و تسلیم و طاعت اوست، یعنی بندگان با ایمان و عمل صالح. و مراد این است که شیطان را جز القای وسوسه تسلطی بر اغوای آنها نیست. و پروردگار تو در وکالت کافی است. یعنی در تکفل امور مادی و معنوی آنها کافی است، زیرا اوست که حیات بخشیده و امور دنیایش را اداره می کند، و دین را عرضه داشته و توفیق پیاده کردن می دهد.

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْمَكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا فَمِنْ الرَّيْحِ يُمْغِرْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

أزجاء: او را به آرامش راند و حرکت داد. لتبتغوا متعلق به يُزجى است. نَجِّيَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ به تقدیر «نَجِّيَاكُمْ وَرُدُّكُمْ إِلَى الْبَرِّ». أفأمنتم به تقدیم استفهام بر عاطف به خاطر صدارت.

حَسَفَ الشَّيْءُ: در زمین فرو برد آن را (۱). حاصِب: بادی که سنگریزه می بارد. قاصف: شکننده، بادی که درختان و امثال آن را می شکند.

ذکر نعمت ها و تهدید

تفسیر:

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ حَرِيمًا

یعنی: پروردگار شما کسی است که کشتی ها را در دریا به سود شما می راند و سیر می دهد تا شما از فضل و رحمت او جستجو کنید؛ حَقًّا که او همیشه به شما مهربان است.

نسبت خداوند سیر کشتی را به خویشتن نظیر نسبت فعل فرشتگان به خویش به لحاظ آن است که مقدمات همه افعال بشری به اراده اوست. مثلاً در این مقام، قدرت فکری ساختن کشتی، آفریدن لوازم ساخت آن، مایع کردن آب و آفریدن هوا همه کار خداوند است، پس گویی اوست که کشتی را ساخته و راه انداخته است. و مراد از جستجوی فضل، مسافرت های تجاری با آن است برای تحصیل معاش، و اینها همه از شئون رحمت و اسعۀ اوست.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّيَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

یعنی: و چون شما را در دریا ضرر و آسیبی رسد، یعنی اسباب بیم و دهشت حاصل گردد، نظیر تلاطم امواج، بادهای خطرناک، گم کردن هدف و نهنگ های خطرزا، همه کسانی که در خشکی آنها را می خواندید مانند بت ها و سایر موارد امید و اعتمادتان از خاطرتان گم و محو می شوند به جز خداوند، و چون نجاتتان بخشد و به

ص: ۳۴۷

خشکی رساند اعراض می کنید، یعنی از اطاعت فرامینش سرباز می زنید. و انسان ذاتاً ناسپاس است.

اطلاق کلمه من موصول که از الفاظ ذوی العقول است، به بت های آنها استعمال بر طبق عقیده آنهاست.

أَقَامْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً

یعنی: پس آیا ایمن شدید از این که خداوند، ساحل خشکی را که ساکن آن هستید همراه شما به زمین فرو برد و شما را نابود سازد، و یا آن که به سوی شما در خشکی باد تندی بفرستد که سنگریزه بیارد و همه را هلاک نماید، سپس برای دفع آن برای خود متکفل نجاتی نیابید؟!

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً

یعنی: و یا مگر ایمن گشتید از آن که شما را دوباره به دریا بازگرداند و بر شما در حالی که سوار کشتی هستید، باد شکننده ای بفرستد که کشتی شما را بشکند و شما را به خاطر کفرتان به خدا و کفرانتان از نعمت او غرق نماید؟ سپس برای خود علیه ما پی گیر و دنبال کننده ای نیابید. یعنی کسی را که قدرت تعقیب حادثه و توان آن را داشته باشد که ما را مؤاخذه کند و چرا بگوید پیدا نکنید.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً «٧٠» يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً «٧١» وَمَنْ كَفَرَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً «٧٢»

کَرَمَه: عَظْمَه و نَزَّهَه. طَيِّب: پاکیزه، عقل پسند و طبع پسند. یوم ندعو به تقدیر «أذکر». فتیل:

رشته باریک در شکاف دانه خرما.

تفسیر:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

یعنی: و حقیقت این است که ما اولاد آدم را گرامی داشتیم، به این معنا که مورد برتری و عظمت و کمال قرار دادیم و از حیث جسم و هیكل، قیافه او را ممتاز از سایر حیوانات نمودیم؛ مستقیم القامه کردیم؛ هر حیوان غذای خود را به دهان خود برمی گیرد و او به دست برمی دارد؛ او را از هم جنسان خود به عقل و خرد و فهم کلیات متمایز نمودیم؛ او را قادر به نطق و گفتار و عالم به قلم و نوشتار کردیم، و از حیث فعالیت مسلط بر تحصیل معاش خود از طرق مختلف تجارات و صناعات و زراعت و خدمات نمودیم، و به او توان تنوع و تکامل در فنون زندگی و ترقی در شئون حیات مادی دادیم، و او را متمکن از فراگیری معارف و دین و شریعت و کتاب های آسمانی و هضم آنها و پیاده کردن آنها در خویش و مجتمع خویش کردیم و امتیازات دیگری که قابل حصر نیست.

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ

یعنی: و آنها را در خشکی و دریا حمل کردیم. در خشکی بر مراکب مختلف زمینی به تناسب زمانشان مانند اسب و استر و شتر و دراز گوش تا خودروهای موتوری و قطار سوار کردیم، و در دریا به کشتی های متناسب هر عصری حمل نمودیم. و سفر جوئی در حین نزول آیه نبود لکن اطلاق کلمه بر به دقت شامل مراکب جوئی نیز می شود، یعنی آنها را در سفر بری جوئی بر مراکبی که نمی دانند حمل می کنیم.

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

یعنی: و از پاکیزه های جهان روزی آنها کردیم..

مراد از روزی، اعم از روزی مادی و معنوی است. مراد آن که از هر چیزی که وسیله

زندگی آنهاست و خرد با آن موافق است و طبع آن را می پسندد از خوراکی و پوشاکی و مسکن و مرکب و همسر و غیر آنها به آنان عطا نمودیم..

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

یعنی: و آنها را بر بسیاری از کسانی که آفریده ایم برتری کامل دادیم.

ظاهر موصول «ممن خلقنا» ذوی العقول و صاحبان خرد از مخلوقات است و لازم برتری بر آنها برتری بر همه غیر ذوی العقول نیز هست و طبق ادله قطعیه، بنی آدم بر اجنه و پریان و بر اغلب فرشتگان نیز برتری ذاتی دارند و کلمه «کثیر» در آیه شامل آنها هم می شود، و لکن این کلمه مفید این معناست که بر برخی از مخلوقات برتری ندارند و ممکن است آنها گروه خاصی از فرشتگان باشند مانند روح و چهار ملک معروف از سران فرشتگان یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و حاملان عرش الهی و نظایر آنها. و این بیان منافات ندارد با آن که برخی از بنی آدم به واسطه کمالات خاصی بر آنها نیز برتری داشته باشند، مانند سلسله انبیا و رسولان الهی و ائمه معصومین و یا برخی از صالحان تالی مرتبه معصومین.

بدان که خداوند در این آیه در مقام ذکر مواهب انسانی دو عنوان تکریم و تفضیل را ذکر نموده که ممکن است مراد از هر دو یکی باشد و «فضّلنا» عطف تفسیر «کرّما» باشد، و ممکن است مراد از کرّما مواهب نوعی انسان باشد که در انواع دیگر نیست، مانند عقل و تفکر و منطق و خط؛ و مراد از فضّلنا برتری او در صفات مشترک میان او و حیوانات دیگر باشد، مانند انتخاب غذا و تنوع در آن و کیفیت لباس و خصوصیات مسکن و طرز ازدواج و کیفیت آن و مسافرت و اغلب کارهای مشترک که انسان را در همه برتری آشکار است. و ذکر مفعول مطلق «تفضیلاً» اشاره به این خصوصیات است.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ

باید دانست که کلمه امام در قرآن مجید به اموری اطلاق شده است: (۱) پیشوای انسانی مؤمن نظیر وَجَعَلْنَاهُمْ اٰئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا [انبیاء، ۷۳]. (۲) پیشوای انسانی کافر و جائز نظیر فَقَاتِلُوا اٰئِمَّةَ الْكُفْرِ [توبه، ۱۲]. (۳) کتاب آسمانی مانند وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَرَحْمَةً [هود، ۱۷]. و ظاهر آن است که همه کتاب های آسمانی، امام اند.

معنای آیه: به یاد آور از آن روز که هر گروهی از مردم را همراه پیشوایشان می خوانیم، یعنی به سوی محکمه و حساب و محاکمه و داوری. پس مراد از «امام» در این جا خصوص امام عدل نیست، بلکه پیشوای انسانی هر گروه است که در دنیا از نظر اعتقاد و عمل از وی پیروی داشته خواه حق یا باطل، مؤمن یا کافر، عادل یا جائز. و محتمل است مراد از «امام» کتاب دینی باشد، یعنی هر گروهی را همراه کتاب دینی اش فرامی خوانیم.

معلوم باد طبق ظاهر آیه و اطلاق کلمه امام، این کلمه در طرف ائمه عدل شامل همه پیامبران و امامان معصوم و همه منصوبان آنها که امامت بر مردم داشته اند می گردد، لکن ائمه فرع در هر عصری با تابعان مأموم خود ملحق به امام اصل می شوند، مثلاً منصوبان از جانب علی علیه السلام در عصر خود مانند مالک اشتر و سلمان و ابن عباس و سایرین در روز قیامت به علی علیه السلام می پیوندند و پیرو او می گردند، و هم چنین سایر امامان معصوم، و در زمان غیبت مهدی موعود (عج) همه منصوبان از جانب او به او لاحق می گردند. و در ائمه کفر و جور نیز چنین است.

فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

مراد این است که کسانی که امامشان امام عدل بوده و اعمالشان طبق هدایت او واقع شده کتابشان به دست راستشان داده می شود و اینها هستند که کتاب خود را می خوانند و هرگز به اندازه فتیلی یعنی کوچک ترین چیزی در جهان، ظلم و ستم نخواهند دید. نه چیزی از پاداش استحقاقی آنها کسر می شود و نه چیزی بر کیفرشان افزوده می گردد.

معلوم باد که ظاهر ادله از کتاب و سنت و عقل این است که همه کتاب ها و صحایف اعمال بشری در روز قیامت به عربی است و زبان رسمی اهل محشر نیز از هر فرقه و ملت و اهل و زبانی باشند عربی است و همه مکلفان حتی آنان که بی سواد مادرزاد مرده اند آشنا به خط و خواندن خواهند بود.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا

مراد از «اعمی» ی اول کوری دل، و از دوم کوری دل یا چشم یا هر دو است.

یعنی: و کسی که در این دنیا از شناخت امام عدل و پیشوای منصوب از جانب خداوند، کوردل و محروم باشد پس او در آخرت نیز از یافتن راه سعادت و مصاحبت دوستان حق و

پیوستن به جرگهٔ بهشتیان، کوردل و نایناست و گمراه تر از گمراهیش در دنیا خواهد بود، زیرا در دنیا استعداد هدایت در وجود همه موجود و راه آن باز و وسایل آن فراهم است، ولی در آخرت فضای حتمی الهی قابل تغییر نیست و چنین استعدادی وجود ندارد.

تهدید پیامبر

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِئْنَا إِلَيْكَ لِفَتْرَى عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً ﴿٧٤﴾ إِذَا لَادَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً ﴿٧٥﴾

لغت و اعراب:

و ان کادوا ان مخففه از مثقله است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «انَّ الشَّانَ كَادُوا». لَيَفْتُنُونَكَ: تو را بلغزانند و منحرف کنند. رکن الیه - از باب نَصْر و عِلْم - : میل کرد و مطمئن گردید.

تفسیر:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِئْنَا إِلَيْكَ لِفَتْرَى عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً

آیه دربارهٔ پیشنهادهای مختلف مشرکان است، مثلاً می گفتند: ای محمد، تو از بدگویی و استهزا و تحقیر خدایان ما دست بردار، و یا آن که چون استلام حجر کنی دستی هم به عنوان تبرک به بت های ما بکش، و یا برده هایی که به تو ایمان آورده اند و دور تو را گرفته اند از طبقه های پایین و محروم جامعه اند آنها را از خود دور کن، و یا آن که آیهٔ رحمتی مربوط به ما به جای آیهٔ عذابی قرار ده، و یا عقاید ما را سفیهانه و خرافی مخوان، و یا اگر مسلمان شویم ما را از خم شدن در رکوع معاف دار، و یا آن که یک بت از همه بت ها را بگذار در کعبه یا در مسجد بماند، و یا آن که

ص: ۳۵۲

یک سال دیگر مهلت ده بت های ما در مسجد بماند تا نذورات آنها را دریابیم و یا حداقل اجازه ده بت ها را به دست خود مؤدبانه بشکنیم تا ما با تو جلسه کنیم و در دعوتت بیندیشیم.

معنای آیه: ای پیامبر، حقیقت این است که نزدیک بود تو را از آنچه به تو وحی کرده ایم بلغزانند و منحرف و منحرف سازند تا به جای آن غیر آن را بر ما افترا بندی، یعنی مثلاً به جای ابلاغ توحید و ابطال شرک و تحقیر بت ها از آنها تجلیل کنی و به جای پذیرش گروندگان، آنها را برانی. و اگر چنین می کردی حتماً آنها تو را دوست خویش اتخاذ می کردند.

وَلَوْلَا أَنْ جُبْتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَّ تَوَكَّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا

آیه پیشین در مقام این است که اراده تحریف کفار قوی و جدی بود به گونه ای که نزدیک بود تو را بلغزانند و اگر چنین اتفاقی می افتاد آنها تو را دوست و خلیل خود قرار می دادند، و این آیه در صدد بیان این است که ما بودیم که قلب تو را ثبات بخشیدیم و گرنه تو به آنها میل می کردی و ما هم تو را مورد عذاب شدید قرار می دادیم.

معنای آیه: ای پیامبر، اگر نبود این که ما تو را به واسطه مقام نبوت و عصمت ثبات قدم و استحکام روح و استواری در ایمان و اجرای اهداف ربوبی بخشیدیم بی تردید نزدیک بود که اندکی به سوی آنان میل کنی. یعنی لکن به واسطه تثبیت ما آن میل اندک نیز تحقق نیافت.

إِذَا لَأَذْفُنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاءِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

یعنی: اگر چنین می شد و تو به سوی آنها هر چند به پذیرش برخی از خواسته های آنها میل می کردی آن هنگام ما دو برابر حیات و ممات را، یعنی دو برابر عذاب کفار در حیاتشان در دنیا و دو برابر عذاب آنها پس از مرگ و مماتشان در عالم آخرت، را به تو می چشاندیم (زیرا این امر مقتضای خطای صاحب چنین مقام است) و پس از آن هرگز برای خود علیه ما یآوری نمی یافتی. و این جمله تأکید و تشدید در کیفر آن خطاست.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّه مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

و ان کادوا ان مخففه است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «ان الشأن کادوا». استفزه: او را از جای خود کند و متزلزل نمود. خلافک: بعدک. قلیلاً صفت محذوف است به تقدیر «زماناً قلیلاً». سنه من قد أرسلنا به تقدیر «کسنه من» و یا به تقدیر «کسنتنا فیمن قد أرسلنا» و جار و مجرور (۱) متعلق است به لایلبثون.

تفسیر:

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: ای پیامبر، حقیقت امر این است که نزدیک بود آنها یعنی مشرکان، تو را از این سرزمین - یعنی مکه - بر کنند و متزلزل سازند تا از آن بیرون کنند و در این صورت، یعنی اگر تو را به جبر بیرون کنند، پس از تو در آن شهر جز زمانی اندک درنگ نمی کنند، یعنی هلاک یا متلاشی می گردند. و نزول این آیه پیش از آن است که پیامبر اسلام مجبور به خروج از مکه شود.

سُنَّه مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

این رویه و رفتار - هلاکت و متلاشی شدن ملتی که پیامبر خود را از میان خود بیرون کنند - سنت رسولانی است که ما آنها را پیش از تو فرستادیم، یعنی سنت جاریه ماست که به خاطر رسولان خود انجام می دهیم و هیچگاه برای سنت ما، یعنی قانون کلی و عام ما که به اقتضای حکمت بالغه خود در اداره نظام اتم آفرینش در مواردی و موضوعاتی جاری

ص: ۳۵۴

می کنیم، تغییر و تحویلی نمی یابی.

در این آیه اشاره به وعید الهی درباره اهل مکه است، زیرا چون پیامبر را بیرون کردند و آن حضرت پس از فرار از خانه خود و چند شب پنهان شدن در غار ثور به سوی مدینه حرکت کرد، پس از یک سال وعید خداوند درباره آنها به وسیله جنگ بدر تحقق یافت و اغلب آنان که با پیامبر در ستیز بودند از مکه به قصد جنگ بدر بیرون شدند و در آن جنگ کشته یا اسیر گشتند.

نافله شب و قرائت قرآن

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً ﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً ﴿٧٩﴾

لغت و اعراب:

دلوک: زوال خورشید، یعنی عبور آن از خط نصف النهار، و لام جاره بر سر آن به معنای «عند» است. غَسَقٌ: تاریکی نیمه شب یا اول شب. قرآن یعنی نماز به لحاظ وجود قرائت در آن. قرآن الفجر اول عطف است به صلاه. تَهَجَّدٌ زید: بیدار شد از خواب، و ضمیر به راجع است به قرآن. نافله: زاید و اضافه.

تفسیر:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، نماز را از هنگام زوال خورشید یعنی عبور آن از خط نصف النهار نسبت به هر نقطه از زمین، تا نیمه شب برپا دار. طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این آیه درباره نمازهای یومیه، و مراد از غسق نیمه شب است، پس مقصود از نماز در این جا نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا چهار قسم از نمازهای پنجگانه است.

و اگر مراد از غسق اول شب باشد اشاره به دو قسم از نمازها یعنی ظهر و عصر است. و

ص: ۳۵۵

حاصل آن که در فاصله میان دو حد که نیمی از آن روز و نیمی شب است و از نظر ساعت گاهی متساوی و گاهی مختلف است باید چهار قسم نماز برپا داری: ظهر و عصر و مغرب و عشا، و یا از زوال تا غروب دو قسم نماز به جا آوری: ظهر و عصر.

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

یعنی: و نیز قرآن فجر - نماز صبح - را اقامه کن، زیرا نماز صبح مورد مشاهده است.

بنا به معنای اول غسق و با عطف این کلمه دلالت آیه بر نمازهای یومیۀ پنجگانه تمام می شود. و اطلاق قرآن به نماز مجاز و از قبیل استعمال اسم جزء در کل است، زیرا بخش بزرگی از اجزای قولی نماز قرآن است به لحاظ لزوم قرائت سوره حمد و یک سوره کامل در دو رکعت اول تعییناً و در رکعات دیگر تخیراً. و مشهود بودن نماز صبح به لحاظ این است که فرشتگان موکل به اعمال شب انسان، نماز صبح اول وقت او را مشاهده می کنند و می نویسند و به عنوان ختام مسک اعمال شب او قرار داده، عروج می کنند و فرشتگان موظف به اعمال روز او در اول وقت حضور، نماز صبح را می بینند و آنها هم آن را می نویسند و فال نیک عمل های روزش قرار می دهند.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

یعنی: و در پاره ای از شب برای اقامۀ نماز بیدار شو و این دستور تکلیف زایدی است برای تو، امید آن که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای (۱) برانگیزد.

مراد از نماز پس از بیدار شدن، نماز شب است که سیزده رکعت است یا مطلق نماز در شب است، و مراد از تکلیف زاید این است که علاوه بر واجبات، نماز شب را مستحب کردیم. یا علاوه بر واجبات امت، نماز شب را بر تو واجب نمودیم.

و معنای مقام پسندیده (۲) این است که هر که بدان توجه کند آن را نیکو شمارد و تحسین کند و بستاید. و این مقام غیر از مقام و منصب نبوت و رسالت یا امامت است که در حال خطاب، واجد بود بلکه طبق روایات، مقام والای شفاعت در آخرت است که برترین مقام آن روز است، مقامی که اولین و آخرین از بشر و فرشتگان غبطۀ آن را خواهند خورد،

ص: ۳۵۶

۱- . ستوده ای.

۲- . ستوده.

مقامی که چون جامعه مکلفان و فریقین انس و جن پس از سال‌ها ایستادن در گرمای محشر و خسته شدن روی به آدم علیه السلام آورند و شفاعت طلبند او حواله به نوح علیه السلام دهد و او حواله به ابراهیم علیه السلام و او به موسی علیه السلام حواله دهد و او به سوی عیسی علیه السلام هدایت کند و همه اظهار عجز نمایند و چاره را منحصر به محمد صلی الله علیه و آله بیند و چون به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله روند بگویند: «أنا لها» یعنی این کار از آن من است و از من ساخته است. آن گاه رو به سوی الله کند و به سجده افتد تا آن که خطاب آید ای محمد، سر از سجده بردار، شفاعت کن تا پذیرفته شوی، و بخواه تا اعطا شوی. و آن چنان شفاعت گسترده نماید که حتی عده ای را که مدتی در جهنم سوخته اند نیز درآورد. و در روایات اهل بیت علیهم السلام از این مقام محمود زیاد یاد شده است. و خطابات آیه ظاهرش خاص و مقصود واقعی اش عام و شامل همه مکلفان بشر است.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ إِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظَّٰلِمِيْنَ إِلَّا خَسٰرًا ﴿٨٢﴾

لغت و اعراب:

مُدْخَلَ و مُخْرَجَ مصدر میمی اند به معنای ادخال و اخراج. نصیر فعیل است به معنای فاعل یا مفعول. زَهَقَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع - مضمحل و نابود شد. من القرآن بیان «ما» ی موصوله بعدی است به تقدیر «و ننزل القرآن الذی هو شفاء».

تفسیر:

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

یعنی: ای پیامبر، بگو: پروردگارا، مرا به صدق و راستی وارد کن و به صدق و راستی

ص: ۳۵۷

بیرون آر. مراد این است که در هر کاری و هدفی یا در هر منصب و مقامی یا در هر مجتمعی یا در هر مکان و زمانی که می‌خواهم وارد شوم و خارج شوم حتی ورود به قبر و عالم برزخ و خروج از آن جا به صحنه قیامت، ورود و خروج را به صدق و درستی قرار ده، یعنی به حق و حلال و عقلانی و پرسود و با مصلحت و خوش عاقبت کن. و به من صفت تسلط و توانی از جانب خویش بخش که پیوسته یاری شده از جانب تو و یاری کننده من باشد.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

یعنی: و ای پیامبر، در مقابل دسایس دشمنان و عقاید اشراکی و منشأ عقاید و آداب و سنن و رسومشان بگو: حق آمد - اسلام و قرآن آمد -، و باطل محو و نابود شد و البته باطل همیشه نابودشدنی و از بین رفتنی است. یعنی اعلام قطعی ده که اسلام ظهور کرد و شرک و شئون آن از مکه و حوالی آن و سپس از جزیره العرب و سپس از همه جهان خواهد رفت.

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ای پیامبر، از قرآن آنچه را که شفا و رحمت برای مؤمنان است (و همه آن شفا و رحمت است) فرومی فرستیم. مراد آن که همان گونه که دارو شفابخش جسم است، آیات قرآنی نیز شفای روح انسانی از رذایل صفات و اخلاق، و شفابخش روان او از بیماری های کفر و شرک و هر گونه انحرافات اعتقادی است؛ و رحمت است به خاطر آن که تحصیل معارف و اعتقاد به اصول و عمل به فروع آن سبب نیل به همه سعادت ها و خیرات است.

وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

یعنی: و این قرآن، ستمکاران را جز خسارت و زیان نمی افزاید. زیرا توجه هر حکمی از آن به آنان سبب مخالفتی است، و هر مخالفتی سبب زیان و عذابی است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا «۸۳» قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا «۸۴»

نأى عن زيد - از باب مَنَع -: دور شد از او. و بَاء بجانبه برای تعدیه است. شَكَلَ و شَكَّلَ الْكِتَابَ: مقید کرد نوشته را به حرکت و اعراب. و شاکله انسان، طبیعت و سچیّه اوست، زیرا او را مقید می کند که طبق آن حرکت نماید.

نقش شاکله در رفتار بشر

تفسیر:

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا

یعنی: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، مانند صحت بدن و اموال و اولاد و جاه و مقام و رفاه عیش و غیره، روی برتابد و خود را از ما دور سازد. و چون شری به او رسد، مثل مصیبت و مرض و فقر، یأس و نومیدی شدید او را فراگیرد.

بدان که این حالت ها حالت انسان غافل از حق و محکوم به عادات محیط و وابسته به اسباب ظاهری است که چون با او موافقت کند به کلی از خدای مسبب الاسباب غفلت نماید، و چون از وی بریده شود و مورد اتکایش منقطع گردد مسبب را نبیند و به کلی مأیوس گردد. در صورتی که باید انسان بیدار در هر دو حال متوجه خدا باشد، نعمت را از او ببیند و به او اتکا نماید و شکر گوید، و عذاب و مصیبت را از امتحان او داند و صبر کند و امیدوار باشد.

قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ

پس از ذکر آن که قرآن درباره مؤمن اثر شفا و رحمت، و درباره ظالم اثر زیان و خسران دارد، و نیز در نفس انسانی نعمت اثر اعراض، و ضرر اثر یأس دارد، در این آیه به سبب این امور اشاره می کند که این ها معلول غرایز و فطرت های نهفته انسان هاست.

معنای آیه: ای پیامبر، بگو: هر کس بر طبق طبع و اقتضای ساختار وجودیش عمل می کند. یعنی مؤمن طبق غریزه ایمان، عمل صالح می کند و کافر طبق غریزه کفر، عمل زشت انجام می دهد.

و باید دانست که طبع و ملکه در انسان دو نوع است: ذاتی و اکتسابی. یعنی برخی

از غرایز در خمیره وجودش تودیع شده، که ملکه شجاعت و جُبْن و سخاوت و بخل و حسد و تکبر غالباً از این قبیل اند. و برخی هم اکتسابی است نظیر کفر و نفاق و فسق و غیره. و نیز باید دانست که تأثیر همه غرایز طبیعی موهوبی و کسبی در اراده و عمل انسان به نحو علیت تامه نیست به گونه ای که عمل او از ارادی و اختیاری بودن بیرون رود، بلکه به نحو اقتضا و سببیت ناقصه است و وجود عقل و خرد در انسان یعنی نیرویی که می تواند حسن و قبح را تشخیص دهد و اصلح را انتخاب نماید مانع از تحقق جبر در اعمال اوست.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

فاء مفید تراخی در ذکر است و مراد از «آهدی» تفضیل هدایت کامل بر ناقص نیست بلکه تفضیل هدایت بر ضلالت است. یعنی: بدانید که پروردگار شما داناتر است به حال کسی که از حیث راه هدایت یافته و به سوی ضلالت نرفته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «۸۵» وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا «۸۶» إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا «۸۷»

تفسیر:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

بدان که روح، جان و مایه زندگی هر جاندار است که با تعلق آن به جسم او نیروی اراده و همه حواس ظاهری و باطنی او به کار می افتند و با قطع علاقه از آن همه از کار می افتند، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. و گاهی مجازاً در هر چیزی که دارای آثار نیک باشد استعمال می شود، مانند وحی و قرآن و علم.

ص: ۳۶۰

معنای آیه: ای پیامبر، از تو راجع به روح سؤال می کنند، در پاسخ بگو: روح از فرمان پروردگار من است، و شما از دانش جز اندکی داده نشده اید.

ظاهر کلام این است که سؤال از حقیقت روح است به گونه ای که جنس و فصل آن را درک نمایند، و یا از حالات و صفات غالب آن است به مقداری که عامه به فهم آن قناعت کنند، نه از قَدَم و حدوث زمانی آن، یا از تقدم آفرینش آن بر جسم یا حدوث و تولد آن از جسم. و ظاهر جواب، پاسخی به نحو اجمال است که موجودی است نشأت یافته از امر خداوند. یعنی همان گونه که خداوند موجودات جهان را با امر «کن» به وجود می آورد، روح را نیز با کلمه کُن ایجاد کرده است. و این جواب از ماهیت روح نیست، و از جمله بعدی نیز استفاده می شود که درک حقیقت آن از استعداد بشرهای آن روز یا هر بشری، بیرون است.

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ

این آیه در مقام امتنان به نعمت دین و قرآن و بیان قدرت خداوند بر استرداد و بازپس گرفتن آنچه داده، و اشاره به لزوم سپاس گذاری و ادامه آن است.

معنای آیه: و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کردیم از بین می بریم. مراد مجموع آنچه نازل شده از قرآن است. و غرض آن که خدا می تواند الفاظ قرآن را از ذهن تو و اذهان همه حافظان آن و کتابت آن را از همه مصاحف محو کند. و ممکن است مراد از «الذی اوحینا» اعم از قرآن و شریعت و معارف دیگر باشد، یعنی خدا همه را از دل های شما بزدايد و به جاهلیت اولی باز گردید.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا

یعنی: سپس هرگز برای خود به منظور بازپس گرفتن آنچه ما از تو سلب کردیم وکیل مدافع و متکفل امری نمی یابی، جز رحمتی از جانب پروردگارت، یعنی مگر آن که رحمتی از جانب پروردگارت باشد که هر چه ستاده بازپس دهد، زیرا فضل و رحمت او از ازل بر تو بزرگ بوده و یا پیوسته فضل او بر تو بزرگ است. و این تردید مبنی بر این است که کلمه «کان» دلالت بر ماضی دارد یا برای صرف ربط است.

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿٨٨﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً ﴿٨٩﴾

تفسیر:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان و معارضان قرآن بگو: بی تردید اگر همه انس و جن اجتماع کنند بر این که همانند این قرآن را بیاورند هرگز همانند آن را نمی توانند بیاورند هر چند برخی از آنها یاور و پشتیبان برخی دیگر باشند.

مراد از اجتماع انس و جن این است که اولاً- لوازم اختلاف در جنس و طبیعت را کنار گذارند تا صعوبت ارتباط و تنافر و وحشت از بین رود و تفاهم ممکن گردد. ثانیاً در کیفیت تألیف و تنظیم کتابی اجتماعی هر یک از دو طایفه یک کتاب مستقل تألیف کند یا هر یک از گروه های هر طایفه کتابی مستقل بیاورد سپس توافق نمایند بر انتخاب یا تألیف یکی برای معارضه. و یا آن که هر دو طایفه در مجمع خاصی گرد آیند و یک کتاب با تبادل نظر در الفاظ و معانی همانند قانون اساسی کشورها تنظیم کنند و برای معارضه در الفاظ و معارف قرآن الهی، عرضه دارند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً

یعنی: و حقیقت این است که ما از هر مطلبی نیکو و بدیع و جالب توجه که همانند مثل، قابل تکرار باشد برای مردم در این قرآن تصریف کردیم، یعنی مکرر و گوناگون و با اسلوب های مختلف و بیان های متنوع آوردیم به منظور این که هدایت شوند و اطاعت کنند

و سپاس گزارند، لکن در نتیجه بیشتر مردم از همه چیز جز تنفر و انزجار و انکار حقایق و کفران نعمت‌ها ابا ورزیدند و امتناع کردند.

مراد از تفصیل این است که مثلاً خلقت آسمان‌ها و زمین، آفرینش بشر و فرشتگان و اجنه، قصص و داستان‌های پیامبران، سرنوشت بشرها اعم از مؤمنان و کفار و حالات آنها، پاداش اعمال، عدم انتفاع کفار از عمل‌های خیرشان، پند و اندرز، تشویق به خیرات، تهدید از گناهان و شرور، امر و انگیزش به سوی معروف، نهی و زجر از منکر، مرگ و جهان برزخ و عالم قیامت و حوادث دهشت‌زا و حیرت‌انگیز روز واپسین و غیر اینها را با زبان‌های مختلف بیان کردیم.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ
وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

فَجَّرَ الْمَاءَ: روان ساخت آن را. ينبوع: چشمه. نخيل و عنب اسم جمع درخت خرما و انگور. خلال: وسط شیء (۱). كِسْف جمع كِسْفَة: مثل قَطَع و قطعته در لفظ و معنا. قبیل: مقابل و

ص: ۳۶۳

۱- . خلال جمع خَلَل: فاصله میان دو چیز.

روبه رو، ضامن و کفیل، حال است از الله و ملائکه. زخرف: طلا، زینت و زیور. رقی - از باب مَنَع - بالا رفت.

ماد دیگری منکران

تفسیر:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

عده ای از سران قریش و مشرکان مکه که در مقابل دعوت و منطق و معجزات روشن پیامبر اسلام عاجز مانده بودند و قرآن را هم به عنوان معجزه نمی پذیرفتند، به قصد ناتوان ساختن پیامبر و عذرتراشی بر انکار خویش شش نوع و یا هشت نوع پیشنهاد تخییری کردند به ترتیب آتی به گمان آن که برخی از آنها شدنی نیست و پیامبر عاجز می ماند، و برخی هم اگر محقق شود به ضرر نخواهد بود. آیات چهارگانه ذیل مربوط به این موضوع است.

معنای آیه: و آنها گفتند: هرگز ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن گاه که از این سرزمین یعنی مکه یا اطراف آن که خشک و بی آب و سنگلاخ است چشمه ای جوشان و پر آب و پایدار که هیچگاه خشک نگردد بیرون آری و روان سازی.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا

یعنی: و یا آن که تو را باغی از درختان خرما و انگور باشد - باغی که اطراف آن درخت خرما و داخل آن درخت انگور، و یا باغی از درخت خرما و باغی از درخت انگور باشد، باغ هایی که سایه آنها سطح زمین را بپوشاند - و پس از آن برای سیرابی آنها چشمه هایی همانند رود از همان زمین جاری سازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا

یعنی: و یا آن که همان گونه که گمان داری آسمان را در حالی که قطعه قطعه باشد بر ما فرو افکنی - به منظور این که از حقیقت آسمان های بالایی سر خویش اطلاع یابیم - و «کما زعمت» اشاره است به آنچه در آیه ۹ سوره سبا نازل شده که فرموده: اگر بخواهیم قطعه هایی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم.

أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا

ص: ۳۶۴

یعنی: و یا آن که خودِ خدا و فرشته هایش را در حالی که قبیل باشند بیاوری.

خدا را همراه فرشتگانِ دربار و مقربان در گاه و خدمهٔ خاصش و یا همهٔ آنچه از جنس فرشته آفریده است بیاوری در حالی که در برابر ما صف کشیده باشند و یا شاهد صدق ادعاهای تو و یا ضامن تخلفات تو باشند.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ

یعنی: و یا آن که تو را خانه ای از طلا باشد. خانهٔ مجللی که پیکره اش از طلا یا مزین به طلا باشد که در آن ساکن شوی و در پیش چشم ما از فقر و تنگدستی بیرون آیی و از اعیان و ثروتمندان گردی.

أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفَيْكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّفَرُّهُ

یعنی: و یا آن که به آسمان بالا روی - در جلو چشم ما مسافت رو به بالا را همانند نردبانی پیمایی تا آن جا که از دیدگاه ما پنهان شوی، سپس فرود آیی - و هرگز به صرف رفت و برگشت ایمان نمی آوریم مگر آن که بر ما نوشته ای فرود آوری که ما آن را بخوانیم.

مرادشان نامه ای است که نبوت و رسالت و کتاب آسمانی پیامبر در آن تصدیق شده و به امضای فرشتگان ملاً اعلی رسیده باشد.

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا

کلمهٔ سبحان الله و سبحان ربی غالباً در انشاء تعجب و انشاء تنزیه و تقدیس استعمال می شوند. معنای آیه: ای پیامبر، با کمال تعجب از درخواست های آنها و از انحطاط فکری آنها به آنها نیز با تنزیه و تقدیس مقام ربوبی بگو: آیا جز این است که من بشری فرستادهٔ خدا هستم؟ یعنی این درخواست ها نه از شئون بشریت است و نه از وظایف رسالت. زیرا بشر را قدرت آن گونه تصرف در عالم تکوین و زمین و آسمان نیست خاصه در مبدأ اعلی و واجب تعالی که حاکم بر همهٔ هستی است و از حیطة زمین و زمان بیرون است و قرار گرفتن او در مکان و انتقال از مکانی به مکان دیگر محال است، و وظیفهٔ رسالت هم جز ادعای نبوت و عرضه داشتن معجزی که به او اعطا شده نیست و انتخاب معجز در اختیار خداست نه رسولان او و نه مردم، زیرا اقامهٔ دلیل برعهدهٔ مدعی است نه مدعی علیه و نه دیگران.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

تفسیر:

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

این آیه در رد اعتقاد مشرکان مکه است که به پیروی از عقاید وثنیین می گفتند فرستادگان خدا برای بشر باید فرشته باشند و افراد بشر صلاحیت اصلاح حال خود را ندارند چه رسد به حال جامعه.

معنای آیه: و چیزی مردم را از گذشته زمان تا حال جلوگیر از ایمان به پیامبران نشد جز آن که با تعجب و انکار گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسالت فرستاده است؟! یعنی معتقد بودند که رسول باید ملک باشد.

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ به شبهه آنها بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که آن جا را مسکن گزیده با آرامش رفت و آمد داشتند، البته برای آنها فرشته ای به رسالت می فرستادیم. غرض آن که فرستاده الهی باید از جنس سکنه زمین باشد، خواه فرشته باشند یا بشر، تا انس و تفاهم و تربیت ممکن و آسان باشد و چون ساکنان زمین بشرنده ما هم بشر فرستادیم. و این جواب مبنی بر لزوم تجانس است.

و ممکن است غرض از آیه این باشد که بر خداست که سکنه زمین را هدایت نماید و هدایت آنها جز از راه آسمان نیست که باید آن را فرشته بیاورد، زیرا زندگی زمینی مادی

پیوسته محتاج هدایت آسمانی الهی به وسیله فرشتگان است. و معنای آیه چنین است: بگو: اگر در روی زمین همه فرشته بودند و همانند بشر زندگی زمینی و مادی داشتند و با اطمینان مشغول رفت و آمد بودند باز ما برای هدایت آنها فرشته آسمانی می فرستادیم. و این جواب مبنی بر لزوم نزول فرشته است مجانس باشد یا نه.

و ضمناً لازم نیست در صورت عدم تجانس، فرشته وحی بر همه نازل شود بلکه نزول او بر فرد صالح و منتخبی از آنها که روح بزرگ و نیروی قوی داشته باشد تا با فرشته تماس گیرد و به مردم ابلاغ نماید کافی است. و باید دانست که این آیه و دو آیه پیش از آن دارای یک سجع اند، یعنی در آخر هر سه، کلمه «رسولاً» آمده و در غیر این مورد در این کتاب نظیر ندارد.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصيراً

این یک حقیقتی است که اگر خصم پس از اتمام حجت و تکرار برهان و روشن شدن حق، عناد ورزد و انسان، مأمور فیصله مطلب به شمشیر نباشد باید اعلام ترک مخاصمه کند و خدا را شاهد قرار دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، بگو: خداوند برای گواهی میان من و شما در روز قیامت کافی است که من از جانب او رسالت خود را ابلاغ نمودم و اتمام حجت کردم (۱) زیرا او پیوسته به حال بندگان خود آگاه و بیناست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمياً وَبُكماً وَصُمّاً مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعيراً ﴿٩٧﴾ ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ﴿٩٨﴾

ص: ۳۶۷

۱- . و شما هم کفر و انکار ورزیدید و زیر بار حق نرفتید.

من یضلل ضمیر مفرد موصول دوم به اعتبار لفظ و ضمیر جمع به اعتبار معناست (۱). عُمی جمع اعمی: نابینا. بُکم جمع ابکم: گنگ و لال. صُم جمع اصم: کر و ناشنوا. حَبَّتِ النَّارُ - از باب نَصَّر - خاموش شد. سعیر: شعله. کَلَّمَا خَبِتَ جَمَلُهُ مُسْتَأْنَفَهُ، و زدناهم سعیراً یعنی زدنا لأجلهم سعیر النار. رَفَّتِ الشَّيْءَ - از باب نَصَّر و ضَرَبَ -: شکست و خرد کرد آن را.

هدایت و گمراهی الهی

تفسیر:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ

یعنی: و کسی را که خدا هدایت کند در هر طریق مادی و معنوی، اوست که حقیقتاً هدایت یافته است، و کسی را که گمراه نماید یعنی در ضلالت و گمراهی که خود انتخاب کرده رها سازد، هرگز برای او جز خداوند (۲) سرپرست و یاور و کمک پیدا نمی کنی. غرض این که مشرکان را خدا اضلال کرده پس در فکر آنها مباش و از آنها بتر و به طمع هدایتشان گام بردار.

کیفر و پاسخ به شبهه گمراهان

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

یعنی: و در روز قیامت آنها را گرد می آوریم - همه را از قبورشان از سراسر کره زمین به سوی مرکز حساب و دادگاه الهی جمع می کنیم - لکن بدین طرز که همه را در حالی که کور و گنگ و کردند بر روی صورت بدان سو می کشیم، و جایگاه آنها پس از محاکمه دوزخ است، همان آتش شعله وری که هرگاه به خاموشی گراید و فرو نشیند بر اشتعال و فروزش آن می افزاییم.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

یعنی: این عذاب، کیفر آنهاست و بدین جهت است که آنها به آیات ما کفر ورزیدند، یعنی در برابر آیه ها و سوره های ما در کتاب تدوین و در برابر نشانه های ما در کتاب تکوین و آفاق و انفس تسلیم نشدند و آنها را رد کردند، و در حال تعجب و رد و انکار و

ص: ۳۶۸

۱- . ضمیر مفرد مربوط به موصول اول «من یهد» به اعتبار لفظ و ضمیر جمع مربوط به موصول دوم «من یضلل» به اعتبار معناست.

۲- . در برابر خداوند.

تمسخر گفتند: آن گاه که ما مشتی استخوان و مشتی اجزای پوسیده گشتیم آیا به راستی به صورت آفریده نوینی برانگیخته می شویم؟!

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا
«۹۹» قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا «۱۰۰»

لغت و اعراب:

اولم به تقدیر «والم» است که همزه استفهام برای صدارت مقدم شده است. رَأَى الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - به چشم یا به دل دید آن را. أجل: تمام مدت عمر یک موجود یا آخر مدت آن. كُفُورًا: جحود و انکار کردن.

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

یعنی: و آیا به دیده دل ندیدند و ندانستند که بی تردید آن خدایی که آسمان ها و این زمین را آفریده قادر و تواناست که مثل آنها را بیافریند؟

یعنی کسی که قدرت آفرینش آسمان های با عظمت از کهکشان ها تا کرات کوچک را دارد و توان خلق کره پهناور زمین با تمام اجناس و اشیاء و جانداران آن را دارد که خود آنها هم جزء آن موجودات هستند می تواند بدن متلاشی شده آنها را از میان خاک گرد آورد و پیکری خلق نماید که مواد ترکیبی اش عین اول و از نظر تجدد صورت پس از انعدام مثل اوست. و این راجع به جسم اوست و گرنه روان او عین روان دنیوی است که در عالم برزخ مستقلاً یا در قالب مثالی زندگی می کرده و در آخرت به قالب اصلی پیوسته است.

ص: ۳۶۹

وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

یعنی: و خداوند برای آنها وقتی قرار داده که شکی در آن نیست، ولیکن این ستمکاران از همه چیز جز ردّ و انکار امتناع ورزیده اند.

مراد تهدید آنها به مرگ است، یعنی حال که نمی پذیرند بدانند برای همه آنها مانند سایر جانداران عمری معین کرده ایم که شکی در انقضای آن نیست. زیرا از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته است. و ممکن است مراد از اجل در این جا مدت درنگ در عالم برزخ یا روز قیامت باشد هر چند آنها قبول نداشته باشند.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا

آیه در جواب این است که در ضمن معجزاتی که از آیه ۹۰ به بعد، مشرکان برای پیامبر پیشنهاد نمودند این بود که برای ما چشمه جوشانی در سرزمین مکه در آور یا برای خود خانه ای مملو از طلا احداث کن تا ثروتمند شویم و انفاق کنیم و زکات دهیم.

معنای آیه: ای پیامبر، به آنان بگو: اگر شما همه خزاین رحمت پروردگار مرا مالک می شدید آن هنگام نیز حتماً از ترس آن که تمام گردد و فقیر شوید امساک می کردید.

مراد از خزاین رحمت، روزی های گنجینه شده برای بشر نیست، زیرا خداوند مانند بشر ارزاق را انبار نمی کند، بلکه مراد روزی ها و انبارهای ارزاق موجود در تحت کلمه «کن» است که بلافاصله «فیکون» آن در پی است. یعنی اگر چنین هم می شدید بخیل بودید.

و آدمی ذاتاً بخیل است. یعنی فقر امکانی و نیاز طبیعی مقتضای ذات اوست که وادارش می کند به بخل، هر چند اقتضای خرد و ایمان و محبت خدا در بندگان صالح او بر اقتضای طبع غلبه دارد و يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ [حشر، ۹].

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا «۱۰۱» قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا «۱۰۲»

اذ جاءهم متعلق است به «قلنا» ی مقدر بعد از بینات، و فاسأل مقول آن است و تقدیر «و قلنا له لما جاء بنی اسرائیل: اسأل یا موسی عنهم» و یا متعلق است به فاسأل یعنی «اسأل یا محمّد عنهم اذ جاءهم موسی». بصائر جمع بصیره: حجه و ما يبصر به، حال است از هؤلاء.

مشور: طرد شده، هلاک شده.

داستان موسی (ع)

تفسیر:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

یعنی: و حقیقت این است که ما به موسی نه آیه و نشانه روشن دادیم.

نه قسم معجزه که هر یک برهانی بر توحید و عظمت خدا و حجت و دلیلی آشکار بر صدق دعوی نبوت او بود. و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، طوفان، قُمْل، ملخ، قورباغه، خون، قحطی و کم شدن میوه جات.

و باید دانست که خداوند علاوه بر اینها نشانه‌ها و معجزه‌های عجیب و عظیم و روشنی به موسی و قومش عطا کرده بود، مانند شکافتن رود نیل، حَجْر معروف مرکز انفجار دوازده چشمه، زنده کردن مردی کشته شده به تماس با اجزای گاو مذبوح، زنده کردن هفتاد مدهوش مرده به صاعقه تجلی ربّالعالمین بر کوه، آوردن کتاب عظیم الشان تورات، بالا بردن کوه بر سر آنها و نازل کردن منّ و سلوی در مدت مدیدی در تیه (۱)، و غیر اینها.

فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ

یعنی: به موسی هنگامی که به سوی بنی اسرائیل آمد گفتیم که سؤال و پرس و جو کن از حال آنها یعنی از وضع زندگی و ایام اسارتشان در دست فرعونیان و از وضع دینی و توفیق عمل به شریعت ابراهیمی.

و ممکن است این جمله مستأنفه و خطاب به پیامبر اسلام باشد. یعنی ای محمّد، از علمای بنی اسرائیل راجع به زمانی که موسی به سوی بنی اسرائیل آمد سؤال کن که مثلاً موسی برای آنها چه آورد و با آنان چه رفتار کرد و با فرعونیان چه رفتار داشت؟

ص: ۳۷۱

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا

یعنی: پس چون موسی رسالت الهی خود را عرضه داشت، فرعون به او گفت: ای موسی، همانا من تو را چنین گمان می‌کنم که جادو شده‌ای. یعنی جادوگران در عقل و خردت تصرف کرده‌اند که چنین ادعایی را مطرح می‌کنی. و گفته‌اند که مسحور در این جا به معنای ساحر است که گاهی در زبان عربی مفعول به جای فاعل استعمال می‌شود، یعنی تو جادوگری.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا

موسی از روش فرعون و سخنان او کشف کرده بود که فرعون به صدق نبوت او پی برده و به حجت و برهان بودن یکایک معجزات او علم دارد و انکارش جز از راه عناد، و جحودش نسبت به حق از روی علم و دانش نیست، از این رو چنین گفت: ای فرعون، بی تردید تو دانسته‌ای که این آیات و معجزات روشن را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین به عنوان بصائر یعنی حجت‌های واضح و برهان‌های روشنگر نازل نکرده است. و اطلاق کلمه «هؤلاء» که اشاره به ذوی العقول است بر آیات و بصائر مبین این است که هر یک از آنها به خاطر روشنی دلالت و گویایی از صدق دعوا، گویی موجودی صاحب عقل است. و من ای فرعون، گمان می‌کنم که تو رانده شده‌ی درگاه حق و مورد غضب او و هلاک شده‌ای.

فَمَارَادَ أَنْ يَسْتَفِيزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا «١٠٣» وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِيْنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا «١٠٤»

لغت و اعراب:

استفزه: حرکت داد آن را و دور انداخت (۱). لفیف: جمعیت‌های مختلف گرد هم آمده.

ص: ۳۷۲

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعاً

فء تفریع مبین این است که پس از آن که فرعون در برابر منطق قوی موسی و معجزات استوار و مکرر او عاجز شد تصمیم گرفت که بنی اسرائیل را به کلی از سرزمین مصر حرکت دهد و بیرون سازد (یعنی همه را تبعید کند یا به واسطه کشتن فرزندان آنها نسلشان را از آن جا برچیند). پس ما او را و همه کسانی را که با او بودند در آب فرو بردیم. یعنی ما هم در برابر تصمیم او طبق سنت جاریه و مکرّوا و مکرّ الله و الله خیر الماکرین [آل عمران، ۵۴] آنها را از مسکنشان حرکت دادیم و در نیل فرو ریختیم و غرق کردیم. و مراد از همراهان، لشکریان و سران کشور و کسانی هستند که در تعقیب بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده بودند.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً

یعنی: و پس از هلاکت او و یارانش به بنی اسرائیل گفتیم: در روی زمین ساکن شوید.

ظاهر آیه این است که مراد از ارض همان مصر است که فرعون می خواست آنها را به کلی از آن جا بیرون نماید، لکن طبق تواریخ، قوم موسی به مصر برنگشتند هرچند مصر تحت سیطره آنها قرار گرفت. پس ممکن است مراد از ارض، اردن و شامات باشد که پس از چهل سال سرگردانی در تیه (۱) در آن جاها اقامت گزیدند.

و چون وعده آخرت فرا رسد؛ این جمله خطاب دیگری است به آنها برای بیم دادن از گناه و طغیان. یعنی چون نفخه دوم صور دمیده شود همه شما را از فرعون و لشکریان و همراهان و موسی و هارون و گروندگان، در حالی که گروه های به هم آمیخته و طوایف مخلوط هستید به صحنه محشر خواهیم آورد. یعنی و پس از آن همه را به وسیله ایمان و کفر و پیروی از امام عدل و امام جور و نامه های عمل در دست جدا می کنیم و به محکمه حساب می بریم.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً «۱۰۵» وَفُؤَانًا فَارِقَانًا لِيَتَفَرَّهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مَكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً «۱۰۶»

قرآناً منصوب است به فرقناه به نحو اشتغال. مکث به ضم میم به معنی درنگ است.

مراحل نزول قرآن و لزوم تواضع در برابر آن

تفسیر:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ

یعنی: و به حق این قرآن را نازل کردیم و به حق بر پیامبر و جامعه فرود آمده است.

باید دانست که مراحل نزول قرآن شش مرحله است: ۱ - نزول از مبدأ اعلی و علم ازلی الهی بر قلم یعنی موجود زنده ای که الفاظ و محتوای قرآن را می دانست و در خود جای می داد. ۲ - نزول از قلم به لوح محفوظ به واسطه جریان قلم بر صفحه آن. ۳ - نزول از لوح به وسیله خواندن بر نفس جبرئیل امین. ۴ - نزول به واسطه تلاوت جبرئیل و استماع پیامبر، بر قلب مطهر پیامبر اسلام. ۵ - نزول از قلب پیامبر به وسیله تلاوت او بر اذهان عامه و صفحات مصحف ها، و این مراحل همه مقدماتی است. ۶ - نزول در میان جامعه یعنی پیاده شدن اصول و فروع و معارف و حقائق آن در متن مجامع بشری به گونه ای که جامعه را تبدیل به مدینه فاضله کند. و غرض از آیه آن که نزول آن در هر مرحله توأم با حقانیت و درستی و هدفی والا و غرضی برتر و بالا بوده و منزله از هر باطل و انحراف و دور از دخالت شیاطین و ارواح خبیثه است، پس نزولش رحمت از جانب حق، و ورودش شمول نعمت به جامعه بشری است، و حق و حقیقتی بالاتر از این نیست.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

یعنی: و ای پیامبر، تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستادیم. پس وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت های الهی است توأم با بشارت گروندگان در دنیا و آخرت و بیم دادن منکران و طاغیان. و اما اجرای احکام ابلاغ شده و پیاده کردن شریعت در مجامع، از وظایف ولایت و امامت است و آن در مکه ممکن نیست (۱)، و پاداش مطیعان در دنیا و آخرت و کیفر طاغیان هم از شئون ربوبی است.

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا

ص: ۳۷۴

۱- . یعنی در مکه پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه.

یعنی: و این قرآن را متفرق و جدا جدا نمودیم. مراد این است که الفاظ و عبارات های قرآن را متفرق و به صورت آیه های کوتاه و دراز و سوره های کوچک و بزرگ بر حسب اختلاف علل و زمان و مکان نزول در آوریم و هم چنین معانی و محتوای آن را مختلف و منقسم به احکام دین و شریعت و اصول و فروع آن و قصص و پند و اندرز و امثال و حکم و غیره کردیم، تا آن را با تائی بخوانی تا شنوندگان به راحتی درک کنند و در دل آنها بنشیند.

و ما آن را به طرز خاصی نازل کردیم. یعنی به دو قسم از نزول: نزول تدریجی در مدت بیست و سه سال، و نزول دفعی در یک جا و یک دفعه در آغاز نبوت و نخستین شب قدر از بعثت که زمان عرضه آن برای جامعه بشری بود که گویی گفته: ای محمد، این مجموع کتابی است که باید در طول نبوت عرضه داری. و یا در پایان مدت و شرف انقضای نبوتش فرموده که ای محمد، این است مجموع آنچه در این مدت به جامعه عرضه داشتی.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَكُونُ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

لغت و اعراب:

خَرَّ لِلذَّقْنِ - از باب ضَرَبَ - به رو در افتاد. و لام به معنای علی است و این تعبیر غالباً کنایه از سجده بر پیشانی است، و ضمائر مفرد در آیه راجع به قرآن است. سُجَّدًا جمع ساجد، حال مؤکده از فاعل یخِرُّون است، و یا به معنای «خاضعین» است. ان کان ان مخففه است به تقدیر «انَّ الشَّأْنَ كَانْ كَذَا».

تفسیر:

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: خواه شما به این قرآن ایمان بیاورید و یا ایمان

نیاورید، کسانی که به آنها پیش از نزول این قرآن علم و دانش الهی داده شده (مراد برخی از علما و عبّاد تورات و انجیل و شرایع پیشین است که در متن این دو کتاب از پیش، خبر بعثت پیامبر اسلام و اوصاف و اخلاق و خصوصیات شخصی او و نزول قرآن و شریعت مستقل بر او، به آنان داده شده) هنگامی که این کتاب بر آنها تلاوت می شود سجده کنان به رو درمی افتند؛

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

یعنی: و می گویند: منزّه است پروردگار ما از هر عیب و نقص، مخصوصاً از آنچه اصحاب تثلیث و بت پرستان می گویند. حقیقت این است که وعده پروردگار ما حتماً شدنی است. مراد وعده معاد و حیات پس از مرگ است در مقابل اصرار مشرکان بر نفی معاد.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

یعنی: و آنها در حالی که گریه می کنند به سجده می افتند، و پیوسته خواندن این قرآن، آنها را خشوع تن و دل می افزاید.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا «۱۱۰»
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا «۱۱۱»

لغت و اعراب:

دَعَا زیداً: او را به نام زید نامید. مفعول اولِ ادْعُوا در هر دو مورد محذوف است، به تقدیر «ادعوه الله أو ادعوه الرحمان». اَيًّا متضمن معنای شرط و «ما» ی موصول بیان است، فله الاسماء جانشین جواب است و تقدیر: «فهو حسن لأن له الاسماء». تخافُوا و مخافته:

آهسته خواندن. ملوک به ضم غالباً در سلطه، و به کسر غالباً در شیء مملوک استعمال می شود.

تفسیر:

قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: الله او را بخوانید یا رحمان بخوانید، به هر نامی که او را بخوانید نیکوست، زیرا او را نام های بسیار زیبا و نیک است.

غرض آن که به هر نامی که بخوانید اشاره به آن وجود یکتاست و حکایت از یک موجود واجب عظیم الشأن دارد. و نام های خداوند اقسامی است، برخی دلالت بر نفس ذات مقدس دارد، مانند الله که علم است برای ذات یکتای واجب الوجود مستجمع جمیع صفات جلال و جمال. و برخی دلالت بر اوصاف ذاتی او دارد، مانند حی و ازلی و ابدی و قادر و سمیع و بصیر و عالم. و برخی دلالت بر صفات فعل دارد، نظیر خالق و رازق و رحمان و رحیم. و میان زبان عربی و غیر آن فرقی نیست.

وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً

یعنی: و هرگز نمازهایت را به جهر شدید (داد زدن) مخوان و بسیار آهسته هم (که خود نیز نشنوی) به جا میاور، و میان این دو راهی معتدل اتخاذ کن.

مراد آن که جهر و اخفات شدید، نمازها را باطل می کند، خواه در تکبیرات آنها باشد یا در قرائت یا اذکار واجب و مستحب؛ خواه در نمازهای واجب باشد یا مستحب، زیرا این دو صفت، افراط و تفریط است و نماز را از عنوان مأمور به خارج می کند. و بنابراین از عنوان راه معتدل مفهوم از آیه، جهر و اخفات شرعی نمازها معلوم نمی شود. (۱) و ممکن است مراد از جهر و اخفات، معنای متعارف آنها و مراد از «صلاتک» مجموع نمازهای واجب یومیه باشد. یعنی همه نمازهای یومیه را جهراً و یا همه را اخفاتاً به جا میاور بلکه راهی میان این دو انتخاب کن که برخی را مانند صبح و مغرب و عشا جهراً، و برخی را مانند ظهر و عصر اخفاتاً به جا آور. پس این قسمت از آیه اشاره به حکم شرعی نمازهای یومیه از نظر جهر و اخفات است.

ص: ۳۷۷

یعنی: و ای پیامبر، بگو: حمد و ستایش همه از آن خداست. زیرا همه محسِنات و زیبایی ها که منشأ ستایش است در اوست و غیر او در برابر او قابل ستایش نیست. و یا آن که ستایش از هر چیزی در واقع ستایش از اوست و به او بازمی گردد، زیرا همه نیکی ها از اوست. و یا آن که ستایش واقعی و ارزنده آن است که او بکند و ستایش دیگران بی ارج و ارزش است.

الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ

یعنی: خدایی که فرزندی اتخاذ نکرده (زیرا اتخاذ فرزند معلول نیاز به آن و مقدمات آن است که در خداوند محال است) و هرگز او را شریکی در مُلک و مِلک نبوده و نیست.

یعنی شریکی در سلطه و حاکمیت بر اجزای عالم هستی و شریکی در ملکیت جهان ندارد.

و هرگز او را یاور و دوست و سرپرستی از ناحیه عجز و ذلت و نیاز نبوده است.

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا

یعنی: و او را به فنون تکبیر، تکبیر کن. در اعتقاد، او را بزرگ تر از همه موجودات، و واجب الوجود عظیم الشان و برتر بدان، و به زبان نیز او را تکبیری رسا و بلیغ بگو، و در انظار و افکار جامعه نیز او را به عظمت و بزرگی و جلال یاد کن و بگو: هو اکبر من أن تنال الأوهام كنهه، و من أن يُعرَفَ حقَّ معرفته، و من أن يُعبَدَ حقَّ عبادته، و من أن يصفه الواصفون.

و الحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾ مَا كَثُرَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

الحمد لله الف لام برای استغراق یا جنس است. عِوَج: کژی و انحراف در امور مادی و معنوی. قَیِّم: مستقیم، متولی امر، حال است از کتاب، یا مفعول و جَعَلَهُی مَقْدَّر. لَیُنذِر متعلق است به أَنْزَلَ. بَأْس: عذاب.

تفسیر:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

یعنی: ستایش از آن خدایی است که بر بنده خود محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله این کتاب را

فرو فرستاد و در آن هیچ گونه کثری و اعوجاجی قرار نداد.

هیچ انحرافی در بُعدی از ابعاد آن از حیث لفظ و معنا و محتوا ننهاد، بلکه آن را به کمال زیبایی ها آراسته داشت چون فصاحت لفظ و عبارات، بلاغت معنا، متانت محتوا، حسن نظم، سلاست بیان، سلامت اسلوب، مصونیت از اختلاف و تعارض و تناقض و دستبرد اجنه و شیاطین انسی و جنی.

قِيَمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كَثِيرٌ فِيهِ أُبْدًا

یعنی: در حالی که این کتاب قیّم است، یعنی قائم به امر دینی بشر و متکفّل امور معنوی اوست از اصول و فروع و اخلاق و معارف الهی. و یا آن که این کتاب قائم و ناظر و نگهبان و مهیمن بر همه کتاب های آسمانی گذشته است. و نازل کرد این کتاب را تا جامعه بشری را از عذابی سخت از جانب خود بیم دهد، و مؤمنانی را که پیوسته عمل های صالح و شایسته انجام می دهند مژده دهد که آنها را در آخرت پاداشی نیکوست، یعنی بهشتی که برای همیشه و جاویدان در آن ماندگارند.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا «۴» مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآيَاتِهِمْ كِبْرٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا «۵»
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا «۶»

لغت و اعراب:

کلمه تمیز است از فاعل کبرت. بَخَعَ نَفْسَهُ - از باب مَع - نزدیک شد بکشد خود را از جهت غصّه و غضب. علی آثارهم: به دنبال کارهای آنها.

ص: ۳۸۰

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

یعنی: و نیز این کتاب را نازل کرد تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خدا برای خود فرزندی اتخاذ کرده است. مراد از آنها مشرکان اند که گفتند: فرشتگان آسمان و برخی از پریان و برخی از صالحان بشر دختران خدایند؛ و یهودیان که گفتند: عزیر پسر خداست؛ و عده ای از نصارا که گفتند: مسیح بن مریم فرزند خداوند است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

یعنی: آنها را هرگز به این گفتار و این ادعا علم نیست و پدرانشان را نیز به این ادعا علم نبود. یعنی هیچ یک از راه حجت و برهان نمی گفتند، بلکه از روی ظن و گمان و تقلید کور از گذشتگان بود. بزرگ است سخنی که از دهان آنها بیرون می آید. زیرا جرأت بزرگ بر خداوند است که برای او شریک ادعا کنند و نسبت تجسم و نقص به او دهند و او را به نیاز به فرزند و انحطاط از مقام الوهیت رمی کنند. آنها جز دروغ نمی گویند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

یعنی ای پیامبر، شاید تو می خواهی به دنبال اعراض و بی اعتنایی آنها که مبدا به این حدیث الهی - یعنی قرآن - ایمان نیاوردند، از غایت تأسف و غصه خود را هلاک نمایی؟!

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَتَيْتُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «۷» وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا «۸» أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا «۹»

لغت و اعراب:

زینت: آرایش. صعید: روی زمین اعم از خاک و شن و سنگ. جُرُز: زمین بدون آب و گیاه. كهف: غار بزرگ، و غار در عربی غار کوچک است. رقیم نام لوحی است که اسامی اصحاب كهف در آن حک شده بود، یا اسم آن کوهی است که آن غار در آن قرار دارد.

تفسیر:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

یعنی: به حقیقت که ما آنچه در روی این زمین است، مانند آب ها و رودها و دریاها و معدن ها و نباتات و درختان و حیوانات و هوا و فضاهاى محیط و غیره، همه را به عنوان زینت و آرایش این کره قرار دادیم. یعنی این آرایش را برای این تنظیم کردیم که بشر از آن برخوردار باشد و برای برخوردارى وی قوانین عقلی و برنامه های شرعی آسمانی متین و محکم و متقن تهیه نمودیم تا آنها را در کیفیت استفاده دسته جمعی و پیروی از هدایت های الهی آزمایش کنیم که کدام یک در عمل نیکوترند.

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

یعنی: و بی تردید ما آنچه را در روی آن است از زینت و آرایش، همه را به خاکى بی آب و گیاه تبدیل خواهیم کرد. و این در مقدمه قیامت است که همه کوه ها و آب ها و فراز و نشیب های زمین نابود می شود و زمین هموارى خالى از همه چیز باقى می ماند چنان که فرموده: فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا [طه، ۱۰۶].

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم - یاران آن غار بزرگ و کسانی که از ترس دقیانوس، دیکتاتور وقت خود، بدان جا پناهنده شدند و سرنوشتی اعجاب انگیز و خارق العاده برای آنها رخ داد و هنوز هم دامنه اعجازشان باقى است - از آیات و نشانه های توحید و عظمت و قدرت خلی شگفت انگیز ما هستند؟ یعنی چنین است ولكن ما را نشانه های توحید بسیاری است که از آن عجیب تر است، زیرا پر کردن روی زمین پهناور از زینت و زیور، و قرار دادن همه را در اختیار بشر از آغاز آفرینش آنها تا انقراض نسلشان، و همه را طبق حکمت بالغه و به اندازه اقتضای نظام اتم تکوین بهره ور کردن، و سپس همه را از صفحه گیتی زدودن و زمینی قفر و فلاحت ساختن، از حادثه اصحاب کهف و رقیم عجیب تر است.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

لغت و اعراب:

اذ أوى متعلق است به «أذكر». و أوى البيت و الی البيت: وارد خانه شد و در آن جای گزید.

فتیه جمع فتی: جوان نیرومند و قوی و جوانمرد. رَشَد: هدایت و نجات. فضربنا مفعولش محذوف است یعنی حجاباً. فی الکهف و سنین ظرف مکان و زمان متعلق اند به ضربنا. عدداً صفت سنین، ای ذوات عدد. أحصى فعل ماضی یا اسم تفضیل است. آمد: انتهای مدت یا مجموع مدت، متعلق به لِمَا لَبِثُوا.

تفسیر:

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا

دقیانوس شاه خونخوار روم و دیکتاتور معروف عصر خود، ملت خویش را به سوی بت پرستی دعوت می کرد و این کار را آن چنان جدی می گرفت که متخلفان را هر جا می یافت گردن می زد. قریب هفت نفر از مقربان دربارش از پیروان مسیح علیه السلام با او مخالفت کردند و او همه را از مقامشان عزل نمود و اموالشان را مصادره کرد و مهلت محدودی به آنها داد تا اطاعت کنند. آنها مجتمعی در نهان تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که فرار کنند و از قلمرو حکومت طاغوت خارج شوند، تا آن که با توکل بر خدای بزرگ و توسل به حضرت مسیح از مرکز به سوی کوهی فرار کردند و به غاری بزرگ پناهنده شدند. جای آن غار تا حال معلوم نشده است. برخی بر آن اند

ص: ۳۸۳

که در ایلیا نزدیک بیت المقدس است. و برخی گفته اند: نزدیک نینوا و موصل عراق است.

و محتمل است که در کوه آرال در خاک ترکیه باشد، و هیچ یک از این موارد فراتر از احتمال نیست.

معنای آیه: به یاد آرید زمانی را که آن جوانمردان به سوی غار بزرگ رفتند و آن جا را مسکن گزیدند(۱) و پس از استقرار در آن چنین گفتند: پروردگارا، به ما از جانب خود رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان راه هدایت و نجاتی مهیا ساز.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

یعنی: پس ما بر گوش های آنان در آن غار سال هایی چند پرده زدیم. یعنی خواب سنگینی بر آنها مسلط نمودیم که صداهای مادی بشری و غیربشری در آنها اثر نکند. و گوش در آیه از باب مثال است یعنی همه راه های انبیا روح که از جمله آنها لامسه(۲) و شامه بود را هم بستیم.

ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَخْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا

یعنی: سپس آنها را همانند مردگان عالم برزخ از خواب سنگین سیصد ساله برانگیختیم تا بدانیم کدام یک از دو گروه مدتی را که در خواب گذرانده اند حساب کرده است. یا کدام یک بهتر و درست تر حساب کرده است.

ولکن علت حقیقی بعث آنها، پس از مبادلات پرسش و پاسخ و انکشاف این که خوابشان یک روز یا نصف روز نبوده بلکه سیصد و نه سال بوده، روشن شدن امر توحید خداوند و ربوبیت او و قدرت و عظمت و حاکمیت او بر همه موجودات است. و مراد از تعبیر به این که «بدانیم» این است که علم ازلی ما منطبق بر خارج شود و تحقق عینی پیدا کند، و یا آن که برای فرشتگان و مردم روشن شود. و مراد از حزین، دو گروه طرف اختلاف در مدت خواب آنهاست از خودشان یا از افراد خارج.

ص: ۳۸۴

۱- و در آن جا پناه گرفتند.

۲- ظاهراً سامعه درست است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى «۱۳» وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا «۱۴» هَؤُلَاءِ قَوْمٌ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ لَآتَيْنَهُمْ مِنَ اللَّهِ كَذِبًا «۱۵»

لغت و اعراب:

رَبَطَ عَلَى قَلْبِهِ: دل او را قوی و محکم و صبور نمود. شَطَطٌ - از باب ضَرَبَ - تجاوز کرد و دور شد از حق. هَؤُلَاءِ مبتدا، قَوْمُنَا عطف بیان، اتَّخَذُوا خبر مبتدأست.

تفسیر:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى

یعنی: ای پیامبر، ما سرگذشت آنها را - اصحاب کهف و یاران آن غار را - به حق و درستی و مطابق آنچه در گذشته تحقق یافته بر تو بازگو می کنیم. بی تردید آنها جوانمردانی بودند (از پیروان عیسی بن مریم که در عین حال که از مقربان دربار دقیانوس طاغوت زمان و در عصر کفر و شرک تحمیلی وی بودند) به پروردگارشان در پنهانی و نهانخانه دل گرویده بودند، و ما نیز بر هدایتشان افزودیم. یعنی طبق سنت جاریه خویش که پذیراشدگان هدایت اولی - یعنی ارسال رسول و عرضه شریعت - را مشمول توفیقات دیگر و راهنمایی غیبی به سوی کمالات انسانی و معنوی

ص: ۳۸۵

می کنیم، آنها را یاری کردیم.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوا مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا

یعنی: و ما دل های آنها را قوی و نیرومند کردیم چنان که بار را با بندها محکم سازند، آن گاه که آنها علیه تحمیل طاغوت که مردم را به ربوبیت بت های ساخته خود دعوت می کرد و بر آن تحمیل می نمود، قیام کردند و (در فکر خود و نیروی عقل و خرد و در میان انجمن های پنهانی خویش چنین) گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمان ها و این زمین است و هرگز به جز او خدایی را به ربوبیت نخواهیم خواند، و اگر چنین کنیم و غیر او را به خدایی و ربوبیت بخوانیم از حق و حقیقت تجاوز کرده ایم و بی تردید کلامی باطل و ناروا گفته ایم.

و برخی گفته اند این سخن از آنها در مجتمعی از مردم که طاغوت وقت آنها را امر به عبادت بت ها می کرد صادر شده و علناً در مقابل او به مخالفت قیام کرده اند.

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

یعنی: آنها با یکدیگر راجع به حال ملت خویش می گفتند: این قوم ما، جز خداوند و به جای او خدایانی انتخاب کرده اند (مانند بتان و فرشتگان و برخی از پریان و عباد بشری)، چرا برای اثبات قداست و ربوبیت و صلاحیت پرستش آنان دلیل و حجت روشنی نمی آورند؟ زیرا همه احکام شریعت از اصلی و فرعی باید مستند به دلیلی محکم و استوار باشد، پس چه کسی ظالم تراست از آن که به خدا دروغ بندد؟!

باید دانست که مشرکان و بت پرستان آن عصر بلکه همه اعصار گذشته خدای اصل را معتقد بودند و او را خالق همه اشیاء می دانستند و شأن او را بالاتر از این می دیدند که عبادت شود و عبادت را مخصوص بتان و همه ارباب انواع مانند امور فوق می دانستند که آنها منصوب از جانب خدای اصل اند.

وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُغْنِيْدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ﴿١٦﴾ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

اعتزال: دوری کردن و کناره گیری. أوى البيت و الى البيت: وارد خانه شد و در آن جای گزید. مرفق: ما یتفَع به یعنی وسیله راحتی و آسایش. زَوْر عن الشیء: میل کرد و منحرف شد از آن. تقرضهم: از آنها می برید و دور می شد. فَجْوَه: جای وسیع، وسعت و فراخی. ذلك اشاره به حال و سرگذشت آنها.

تفسیر:

وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُغْنِيْدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا

یعنی: پس از آن که مخالفتشان با طاعت آشکار شد و تصمیم به فرار از دیار خود گرفتند، با یکدیگر گفتند، و یا بزرگشان تملیخا به دیگران گفت، و یا آن که خداوند به الهام درونی به آنان گفت: و چون از این قوم و از آنچه به جز خداوند و به جای او پرستش می کنند عزلت گزیدید به آن غار درآیید - اشاره به غار بزرگی که شناخته بودند - و آن جا را مأوی و مسکن خویش قرار دهید، و اگر چنین کردید پروردگارتان برای شما از رحمت

ص: ۳۸۷

واسعه خویش می گسترده و برای شما راجع به کارتان وسیله راحت زندگی و محل آسایش مهیا می سازد.

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ

از این آیه که به منظور معرفی جایگاه آن جوان های(۱) موحد سوق شده و کلمه کُهِف اشاره بدان جاست چنین استفاده می شود که غار در طرف شمال خط استوای زمین و در ناحیه جنوب کوهی قرار داشته و دهانه غار رو به جنوب بوده است.

معنای آیه: و تو ای مخاطب، خورشید را هنگامی که طلوع کند می بینی که از غارشان به سمت راست میل می کند. یعنی اگر در آن جا بودی و مثلاً در دهانه غار نشسته بیرون را تماشا می کردی، می دیدی که خورشید از ناحیه چپ در آمد و رو به حرکت و ارتفاع گذاشت و از جلو رویت به سمت راست میل کرد، زیرا غارشان در طرف شمال خط استوا و در جانب راست کوه بوده است.

وَإِذَا غَرَبَت تَّقَرَّبُ شَمَالِ ذَاتِ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوِهِ مِنْهُ

یعنی: و چون خورشید رو به غروب می رفت و نورش به سمت چپ غار می افتاد، هر چه رو به افول می رفت نورش را از سمت چپ آنها کم می کرد و قطع می نمود، و آنها به خاطر بزرگی و فراخی غار در وسعت و آسایش و برخوردار از هوای مناسب و نور خورشید بودند.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا

یعنی: این حادثه از آیات و نشانه های خداوند است (که چگونه عده ای به ناگاه الهام غیبی یافتند و علیه طاغوت مقتدری قیام کردند و راه فرار و نجات در پیش گرفته، در مسکن کذایی آرمیدند و به جای چند ساعت صدها سال خسبیدند و پس از بیداری به خوابی طولانی تر فرورفتند؛ اینها همه از نشانه های قدرت و حکمت و رحمت خداوند است، و نیز بازگو کردن چنین سرگذشتی برای تو که مرور سال ها و قرن ها آن را به فراموشی سپرده از نشانه های نبوت توست). هر کس را خدا هدایت نماید او هدایت یافته حقیقی است، و هر کس را گمراه سازد یعنی پس از هدایت ابتدایی و اتمام حجت از جانب

ص: ۳۸۸

خدا و رد و طغیان از سوی وی، او را به حال خود رها سازد و توفیقش را ببرد، هرگز برای او یاور و سرپرست هدایت گری نخواهی یافت.

وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا
وَلَمَلَّيْتْ مِنْهُمْ رُعبًا «۱۸»

لغت و اعراب:

أَيْقَاط جمع يَقِظ: بیدار. رُقُود جمع راقِد: خفته. ذات: طرف. ذراع: از آرنج دست تا سرانگشتان. وصيد: آستانه.

تفسیر:

وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

یعنی: و اگر آنها را در آن غار می دیدی گمان می بردی که همه بیدارند، زیرا چشمان همه باز و جسدها و دست ها گاهی متحرک بود، در حالی که همه در خواب بودند. و پیوسته آنها را به جانب راست و جانب چپ برمی گردانیدیم تا خاک غار، اطراف بدن آنها را نپوساند، و سگ آنها که در وسط راه بدانه پیوسته بود هر دو ذراع خود را در آستانه غار گسترده بود.

گفته شده آن سگی بوده که در حال فرارشان به الهام الهی دنبال آنها افتاد و هر چه کوشیدند او را جدا سازند جدا نشد و گویی چنین می گفت: من مأمورم رفیق همراه و نگهبان غار و حافظ اسرار و مانع اغیار باشم.

لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَّيْتْ مِنْهُمْ رُعبًا

ص: ۳۸۹

یعنی: ای پیامبر، اگر برآنان در آن حال اطلاع می یافتی، به خاطر هیبت و وحشت و رعبی که خدا در آن غار به واسطه بزرگی اجساد و باز بودن چشمان و بلندی ناخن ها و موهای سر و بدن و وحشت زان بودن صدای نفس و ظلمانی و هولناک بودن غارشان قرار داده، گریزان از آنها پشت بدان ها می کردی و بی تردید از ناحیه آنها وجودت پر از رعب و وحشت می شد.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالِ قَاتِلْ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا «١٩» إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا «٢٠»

لغت و اعراب:

و كذلك به تقدیر «کما أنماهم بعثناهم». وَرِق: درهم، نقره سکه دار. بورقکم باء مصاحبه است. أَيُّهَا أَزْكَى به تقدیر «أَيُّ أَهْلَهَا». برزق منه یعنی من الأزكى. تَلَطَّف: به رفق و نرمش رفتار کردن. أَشْعَرَه به: خبر داد آن را به او.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ

یعنی: و همان گونه که آنها را در آغاز ورود به غار به نحو اعجاز چند صد سال

ص: ۳۹۰

خوابانندیم، آنان را به نحو اعجاز بیدار کردیم تا از یکدیگر پرسش کنند. یعنی بیدار کردیم که به پرس و جو پردازند و در نتیجه اثر مرور زمان را بر جسمشان ببینند و سقوط طاغوت ها و تبادل دولت ها را مشاهده کنند تا حقایق از توحید و قدرت و عظمت حق بر آنها و قومشان و مجامع دیگری از آیندگان روشن گردد.

حلال خوری کھفیان

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ

یعنی: گوینده ای از آنها که محتمل است رئیسشان تملیخا باشد گفت: چند مدت درنگ کرده اید؟ یعنی از وقتی که وارد غار شدید و خوابیدید زمان خواب تا حال چقدر بوده؟ گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز. و این تردید از آن رو بود که اول روز وارد غار شدند و خوابیدند و چون بیدار شدند به گمان آن که نزدیک غروب است گفتند یک روز، و چون دیدند از خورشید چیزی باقی است گفتند پاره ای از روز. و بالأخره گفتند:

پروردگارتان داناتر به مدت درنگتان است.

یعنی از حدس های خویش در شک و تردید افتادند و آن بدین جهت بود که غار را غبار آلود و خاکی و مملو از حشرات و تارهای عنکبوت یافتند و چون به وضع جسمی خود متوجه شدند ناخن ها را دراز، موها را بلند و ژولیده و حال خود را فرسوده دیدند و قهراً مقدار مکث را حواله به علم خدا کردند.

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

یعنی: به یکدیگر گفتند، یا تملیخا به آن ها گفت: یکی از خودتان را با این درهم یعنی پول های نقره مسکوکی که همراه خود داشتند به این شهر بفرستید (یعنی شهری که از آن گریخته بودند یا شهری که از داخل غار دیده می شد و نامش طرسوس و اکثریت اهلس مجوسی بود) و باید بنگرد کدام یک از اهالی آن جا از نظر غذا از کی است یعنی غذایش حلال تر یا پاکیزه تر است که روزی تان را از او تهیه کند، و البته باید طعام آور با مردم ملاطفت و ملایمت نشان دهد و حتماً احدی را از محل شما آگاه نسازد.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا

یعنی: بی تردید اگر آنها بر شما آگاه شوند و چیره گردند سنگسارتان می کنند و یا به

کیش و آیین خود بازمی گردانند و در این صورت هرگز رستگار نمی شوید. مراد این نیست که مجبور می کنند، تا گفته شود که اکراه و اجبار در اعتقاد قلبی ممکن نیست، بلکه غرض این است که به تدریج و به لطایف الحیل دل هایتان را به سوی بت ها بازمی گردانند.

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾

لغت و اعراب:

أَعْتَرَهُ عَلَى الشَّيْءِ: مطلع ساخت او را بر آن، به تقدیر «أَعْتَرْنَا النَّاسَ عَلَيْهِمْ». ساعه: مقدار معینی از زمان، قیامت. اذ یتنازعون متعلق است به «أَذْكَر» مقدر، ضمیرهای جمع یتنازعون و بینهم راجع است به مردم، ضمیر امرهم راجع است به اصحاب کهف، به تقدیر «فی امرهم».

فقالوا ابنوا علیهم یعنی قال الناس: ابنوا علی أصحاب الکهف.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

بر طبق تاریخ، پس از مرگ دقیانوس طاغوت زمان، نسیم آزادی بر مردم وزید و مردم توانستند به پیروی از دعوت انبیا مسلک دینی خود را انتخاب کنند، و این آیه در مقام بیان دلیل بعث به نفع مؤمنان است، یعنی: و همان گونه که آنها را صدها سال خواباندم سپس بیدار نمودیم تا در میان خود گفتگو کنند و حقایقی بر آنها روشن گردد، مردم را به حال آنها آگاه ساختیم تا بدانند که وعده رستاخیز خداوند حق است و این که در روز قیامت تردیدی نیست. یعنی تفکر نمایند و از این که چگونه ارواح آن عده را در مدتی بس طولانی از

ص: ۳۹۲

اجسادشان گرفتیم و جسدها را از فعالیت انداختیم و پس از گذشت قرن ها دوباره به کالبد بازگردانیم، علم یقین به رستاخیز پیدا کنند.

إِذِ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ

باید دانست که از روایات اهل بیت علیهم السلام و تواریخ راجع به حالِ پس از بیداری آنها و اطلاع مردم از وضعشان چیزی استفاده نمی شود و ظاهراً خداوند دوباره خواب را بر آنها مسلط نموده که تا ظهور مهدی موعود (أرواحنا فداه) بخوابند و هنگام ظهور بیدار شوند و به یاری آن حضرت بشتابند، و یا بدان حال بمانند تا با نفخهٔ اول صور بمیرند. و به هر حال معلوم نیست که دوباره خوابگاهشان پنهان شد و هر بنایی احداث کردند به ظن و گمان بوده و یا آن که - چنان که گفته شده - مردم اجساد آنها را در صندوق های زرین نهاده و سقفی بر آن زدند.

معنای آیه: ای پیامبر، به یاد آر زمانی را که مردم در میان خودشان دربارهٔ کار آنها و حالشان گفتگو و نزاع لفظی می نمودند.

مراد از نزاع و مشاجره - چنان که مفسران گفته اند - اختلاف نظر آنها در این بوده که خواب دوم آنها خواب بوده یا مرگ؟ و یا آن که حشر آنها در عالم آخرت، آمدن روح خواهد بود یا جسم و روح هر دو؟ و یا نزاعشان در محل دفن و کیفیت اخفای جسد و یا کیفیت بنا و ساختمان بر روی آنها بوده است.

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا

یعنی: پس از بحث و گفتگو چنین گفتند که بر روی خوابگاه آنها بنایی بسازید. مراد آن که از دیدگاه و معرض دستبرد مردم و حیوانات مصون بمانند.

رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ

یعنی: پروردگارشان به آنان داناتر است.

این جملهٔ معترضه است از کلام خداوند، اشاره به علم او به واقع امر در مطلق موارد اختلاف. و محتمل است از سخنان مردم باشد که مثلاً منکر بعث گفته: این امر خداوند است که تا حال زنده مانده اند بعداً هم معلوم نیست دربارهٔ آنها چه خواهد خواست. اشاره به این که حشری در کار نیست و این حادثهٔ خاصی در دنیا است.

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

یعنی: کسانی که بر کار آنها مسلط بودند از دولت وقت یا اکثریت مسلمین شهر گفتند که حتماً بر روی خوابگاه آنها مسجدی بنا می‌نهم. یعنی مسجد مزبور در جلو غار بنا شود تا غار پنهان ماند. و یا چون جسد‌ها از نظر پنهان گشت بر روی محل احتمال بنا کردند. در تواریخ درباره‌ی حال پس از انکشاف آنها مطلب متقنی نیست و ظاهراً خداوند دوباره آنها را به حال اول بازگردانید و محلشان را مخفی نمود.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا «۲۲»

لغت و اعراب:

ثلاثة خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هم ثلاثة». و هم چنین کلمه‌ی خَمْسَه و سَبْعَه.

رَجْمَه: او را با سنگ زد، و رجم به غیب یعنی خبر غیر معلوم گفتن، و رَجْمًا حال است از فاعل یقولون یعنی راجمین، و یا مفعول مطلق است یعنی یَرْجُمون بالغیب رَجْمًا.

تفسیر:

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ

یعنی: ای پیامبر، کسانی که درباره‌ی اصحاب کهف در جستجویند از مسلمین و مشرکان به زودی عده‌ای از آنها خواهند گفت که آنها سه نفرند چهارشان سگ آنهاست. و عده‌ای خواهند گفت که آنها پنج نفرند ششمی آنها سگشان است. و هر دو گروه تیر به تاریکی

ص: ۳۹۴

می اندازند، یعنی به ظنّ و گمان سخن می گویند. و گروهی خواهند گفت که آنها هفت نفرند و هشتمی آنها سگشان است. بگو که پروردگار من به شمار آنها دانانتر است؛ عدد آنها را جز اندکی کسی نمی داند. مراد از اندک ممکن است عده ای از متخصصین تورات و انجیل باشند که از ملاحظه آن دو کتاب به دست آورده اند، و نیز برخی از مسلمین باشند که از پیامبر اسلام فرا گرفته اند.

باید دانست که این آیه ظهور دارد - هر چند به ظهور ضعیف - در این که قول سوم نزدیک به صحت است، زیرا ظهور دارد که احتمالات و اقوال، بیش از سه تا نیست، و چون دو قول اول رجم به غیب است، پس قول اخیر درست است.

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

یعنی: ای پیامبر، درباره اصحاب کهف با آنان گفتگو و جدال مکن مگر جدال ظاهری.

یعنی به مقداری که قرآن می گوید بسنده کن و به تعمق و تحقیق بیشتری نپرداز. و درباره اصحاب کهف از احدی از مشرکان نظرخواهی مکن، زیرا آنها جز حدس و گمان و تقلید باطل از گذشتگان حرفی ندارند.

وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾

لغت و اعراب:

لشئیء به تقدیر «لأجل فعل تقصده». الا أن يشاء الله، استثنای از لا تقولن است، به تقدیر «لا تقولن فی حال الا مقرونًا (۱) بقول ان شاء الله». لأقرب من هذا رشداً «هذا» اشاره است به تذکر پس از نسیان. و «رشداً» مفعول مطلق است به معنای هدایت و دلالت. (۲)

ص: ۳۹۵

۱- . الا حالاً مقرونًا.

۲- . یا تمیز است برای أقرب.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

یعنی: و هرگز درباره کاری که قصد انجام آن را داری مگو که حتماً فردا آن را به جا می آورم مگر آن که بگویی: اگر خدا خواهد. زیرا همه حوادث جهان هستی که از آن جمله اعمال متعلق به اراده مردم است تحت حکومت و مشیت خداست و نسبت مطلق کاری به خود منافی با نسبت مطلق آن به حق است.

وَأذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا

یعنی: و اگر احیاناً یاد خدا را هنگام اراده کار فراموش کردی و ان شاء الله نگفتی، به مجرد توجه، پروردگارت را به یاد آر (۱) ، و بگو: امید است که پروردگارم مرا به امری نزدیک تر و بهتر از این هدایت نماید. مراد از «هذا» تذکر پس از نسیان است و اقرب از آن تذکر دائم بدون نسیان است. یعنی بگو: امید است پروردگارم مرا به امری بهتر که تذکر و توجه دائم است هدایت فرماید. و یا آن که بگو: امید است مرا به حقایق و اموری که از حیث هدایت و دلالت بر نبوتم نزدیک تر از این قصه باشد راهنمایی کند، مانند قصص پیامبران گذشته و سرنوشت شریعت و کتابشان.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾

سین جمع سنه، بدل(۱) از ثلاث مائه است. أبصر به و أسمع فعل تعجب اند، یعنی چه بینا و چه شنواست! حکم: قضاوت، حاکمیت. ملتحذ: پناهگاه از التحد الی الله: پناهنده شد به خدا.

تفسیر:

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا

یعنی: و آنها در غارشان سیصد سال (در خواب گرانی که بر آنها مسلط نمودیم) درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند. یعنی آنها سیصد سال قمری در خواب بودند و نه سال قمری دیگر بر آن افزودند تا سیصد سال شمسی شود. و نسبت افزودن به آنها مجاز است و گرنه فزونی به اراده و اختیار خدا بود. و این جمله اشاره به بیان واقع سرگذشت است در مقابل اختلاف اهل کتاب که برخی سیصد سال و برخی سیصد و نه سال گفته اند، و نیز اشاره به اختلاف میان سال های قمری و شمسی است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ

یعنی: ای پیامبر، خداوند به مقدار درنگ آنها در غار از همه کس داناتر است. زیرا به هدایت او بدان جا آمدند و به مشیت حتمی او در آن جا آرمیدند و به اراده تکوینی او آن مدت مدید را در خواب گران خفتند، پس چگونه عالم تر نباشد؟! غیب آسمان ها و این زمین از آن اوست. یعنی آنچه از اجزای آسمان ها و زمین که عالم بزرگ و جهان نامیده می شود در پرده غیب است و از حواس ظاهری و باطنی هر ذی شعوری نهان است همانند حاضرها از آن خداست، یعنی در تحت سلطه و احاطه وجودی و توانی و علمی اوست. وه که خداوند چه بینا و چه شنواست!

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

ص: ۳۹۷

یعنی: و هرگز مشرکان را بلکه همه ذوی العقول جهانیان را چه رسد به غیر آنها، جز خداوند و در برابر او ولی امر و سرپرستی نیست. زیرا اداره امر این جهان در شراشر وجود و ذرات اجزای آن جز به دست او نیست و اداره امور عالم آخرت نیز از برزخ تا قیامت و مابعد آن، تحت اراده و حکومت اوست و او در این حکومت احدی را شریک خویش قرار نمی دهد.

و ممکن است مراد از حکم، احکام دینی مجعول برای جوامع بشری باشد یعنی احکام شرایع آسمانی که همه باید از جانب او باشد، یا خصوص قضاوت و داوری در محکمه عدل عام روز رستاخیز.

وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ

یعنی: ای پیامبر، آنچه را از کتاب پروردگارت به سوی تو وحی شده برای مردم بخوان.

مراد از «کتاب» لوح محفوظ است، لوحی که همه شرایع الهی و کتاب های آسمانی در آن مندرج است و از آن به وسیله جبرئیل، امین وحی، به قلب مبارک پیامبر اسلام نازل می گردد. و ممکن است مراد از کتاب، قرآن مجید باشد که این آیه دستور تلاوت آن برای جامعه بشری است، زیرا آنچه از عالم بالا و مبدأ اعلی به تو می رسد حقایقی است ثابت و معارفی است الهی.

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

یعنی: بدون تردید کلمات او را تبدیل کننده ای نیست، و هرگز غیر او ملجأ و پناهی نخواهی یافت. مراد از «کلمات» عبارت های مندرج در لوح محفوظ است که احدی را توان رسیدن به آن جا نیست چه رسد به تبدیل آن! و یا «کلمات» آیات و سور قرآن مجید است، پس آیه وعده ای است از جانب پروردگار که احدی توان تصرف در آن نخواهد داشت و الفاظ و کلماتش دستخوش تحریف و حذف و نسخ و زوال نخواهد شد و معانی و معارفش از مسیر حقیقی خود منحرف نخواهد گشت تا آن جا که جامعه بشری در موارد شک و تردید متوسل به حاملان وحی و معصومان اهل بیت طهارت بشوند، آنان که قرآن در خاندان آنها نزول یافته و ثقل اصغر تعیین شده از جانب پیامبر اسلام اند.

وَاضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا «۲۸»

لغت و اعراب:

صَبْرَه - از باب ضَرَبَ - حبس کرد و نگه داشت او را. غداه: بامدادان و اوایل روز. عَشِيٌّ:

شامگاهان و اوایل شب. وجه: ذات، رضا، تقرب. عدا عنه - از باب نَصَرَ - ترک کرد او را و تجاوز کرد از او به غیر او. فُرُطٌ: مصدر است به معنای افراط و تجاوز.

تفسیر:

وَاضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

خطاب به پیامبر اسلام و امت اوست به منظور این که مبدا از گروندگان و مؤمنان و صالحان به خاطر فقر و انحطاط طبقه و ژولیدگی هیئت و لباس، تحت فشار سران شرک و اغنیا و مترفین چشم ببوشند و به سوی آنان به طمع ایمان آوردنشان، میل کنند.

معنای آیه: و البته نفس خویش را به همراهی کسانی وادار که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می خوانند در حالی که پیوسته رضایت او را می طلبند.

ذکر بامداد و شامگاه کنایه از دوام توجه آنها به خداوند است، و یا اشاره به برپا کردن نمازهای پنجگانه یومیه است که در دو طرف روز یعنی پیش از ظهر و پس از ظهر انجام می گیرد. و ممکن است مراد از «وجه» که صالحان آن را می خواهند اسماء عظام الهی و صفات جلال و جمال او باشد، مانند رحمان، رحیم، رازق، کریم، عظیم و غیره که خواننده

خدا متوجه آنها می شود و به وسیله آنها به سوی ذات اقدس تقرب می جوید، چنان که فرموده: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا** [اعراف، ۱۸۰].

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

یعنی: و هرگز دو تا چشمت از آنها به دیگران، یعنی به سوی اغنیا و مترفین و سران شرک و نفاق، به قصد رسیدن به زینت و آرایش دنیا تجاوز نکند.

وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

یعنی: و هیچ گاه از کسی که دل او را از یاد خویش غافل کرده ایم - غفلت و نسیان را در اثر گناهانش بر قلب او مسلط نموده ایم - و از هوای نفس خویش پیروی کرده و کارش افراط و تجاوز است اطاعت مکن و فرمان مبر.

این دو جمله اخیر عطف تفسیر از جمله قبل است، زیرا کسی که قلبش از توجه به حق و فرامین او غافل گشت طبعاً پیروی از نفس می کند و کردارش همه افراط و تجاوز از مرز حق است.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحْيَاظَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَكْبِرُوا يَعْأَثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

لغت و اعراب:

سُرَادِقُ مفرد است، یعنی خیمه و سراپرده بزرگ که بر روی حیاط و غیره می زنند، و به غبار شدید و دود برخاسته هم گفته می شود. مُهْل: مس گداخته. شَوِيَ اللَّحْمَ (۱) - از باب ضَرَبَ -: کباب کرد آن را با آتش. مرتفق: جایگاه آرامش.

ص: ۴۰۰

۱- . شوی اللحم.

تفسیر:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ

یعنی: ای پیامبر، در مقابل ردّ حق و عدم پذیرش دین از طرف مشرکان اندوهگین مباش و برای اتمام حجت به آنان بگو: حق از جانب پروردگار شماسست. یعنی واقع و حقیقت در تمام مسائل و معارف معنوی همان است که از جانب خداوند آمده نه آنچه از هوای نفس شما مشرکان نشأت یافته و نه آنچه از سنن باطل و آداب و رسوم خرافی که از گذشتگان دارید. پس هر کس که بخواهد بگردد، و هر کس که بخواهد نگرود و انکار و کفر اختیار کند.

مراد آن که دنیا خانه اختیار است و اکراه و اجبار حتی در انتخاب دین و مذهب در آن نیست، بلکه جای عرضه داشتن دین و شرع و کتاب است و اتمام حجت در اثبات آنها.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا

یعنی: حقیقت این است که ما برای ستمکاران - چه ستم با کفر و انکار توحید و اصول شریعت باشد، و چه ستم با فسق و مخالفت در فروع احکام الهی، و چه ستم به نفس باشد یا به غیر - آتشی مهیا کرده ایم که دود غلیظ آن همانند سراپرده ای بر آنها احاطه خواهد کرد، و هرگاه در آن جاز شدت عذاب و تشنگی یاری طلبند، به دادن آبی که مایعی همانند مس گداخته است یاری می شوند به گونه ای که چون ظرف آن را جلو خود آرند صورت ها را کباب و بریان می سازد. وه چه بد آبی است آب آشامیدنی آنها، و چه بد جایگاهی است محل آرامش آنها!

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا «۳۰» أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا «۳۱»

أَنَا لَا نُضِيعُ خَيْرَ إِنْ الدِّينِ اسْت. عَدَنَ بِالْمَكَانِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: اقامت گزید در آن.

حَلَّى الشَّيْءَ: آراسته و مزین ساخت آن را. أَسَاوَرَ جَمْعُ سَوَارٍ بِه كَسْرٍ وَ فَتْحٍ: دستبند زینتی.

سندس: بافته نازک از ابریشم. أَرَائِكُ جَمْعُ أَرِيكَةٍ: تخت مزین و فاخر، به تقدیر «ثابتین علیها یا جالسین علیها». مَرْتَفَقٌ: جایگاه آرامش.

تفسیر:

سرانجام نیکان

إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

یعنی: همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل های نیکو و شایسته کردند - به اصول شریعت خود معتقد شدند و فروع آن را به کار بستند - بی تردید پاداش کسی را که کار نیکو انجام داده است ضایع نمی کنیم. یعنی در دنیا بر حسب اقتضای صلاح و حکمت نظام آفرینش پاداش می دهیم، و در آخرت توفیه در پاداشش می کنیم و حسناتش را چند برابر می دهیم.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

یعنی: آنها هستند که برایشان باغ ها و بهشت هایی برای اقامت دائمی و سکونت جاودانی آفریده شده است (زیرا نه ساکنان آنها پیر و فرسوده می شوند و نه مساکنشان کهنه و خراب می گردد و نه درختان و میوه جاتشان پژمرده و خزان زده می شود) از زیر پای آنها نهلهایی پیوسته در جریان است. یعنی از سطح زمینشان که عرفاً زیر پا گفته می شود، و یا از زیر ساختمان و غرفه های آنها، یا از زیر قدمشان، که در مواردی سطح زمین را همانند صَرْحٍ مُمَرَّدٍ مِنْ قَوَارِيرٍ (1) ساخته اند.

يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسَّتْ مُرْتَفَقًا

یعنی: در آن جا آنان را به دستبندهای طلا آرایش می دهند و لباس های سبز رنگ

ص: ۴۰۲

۱- . یعنی صحنی صاف و هموار از بلور که آب از زیر آن جاری و نمایان است.

نازک و ضخیم بافته شده از ابریشم می پوشند (زیرا آنها در دنیا از این دو محروم بودند طبق اطاعت حکم شرع که مردان را آرایش به طلا و پوشیدن ابریشم خالص حرام است) و آنها هنگام نشستن، پیوسته در حال تکیه بر روی تخت ها می باشند. وه چه پاداش نیکویی و چه جایگاه آرامش زیبایی!

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا «۳۲» كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا «۳۳» وَكَأَنَّ لَهُ تَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا «۳۴» وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا «۳۵» وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا «۳۶»

لغت و اعراب:

مَثَلٌ کلامی است رایج حاکی از قضیه ای مشهور که برای تشبیه و توضیح مورد خاص ذکر می شود. مثلاً مفعول دوم و رجلین مفعول اولِ اضرب است. وجعلنا تا آخر آیه صفت رَجُلَيْنِ است. أعناب: تاک ها که به اسم میوه اش نامیده می شود. أُكُلٌ: میوه و آنچه صالح برای خوردن است. ظَلَمَهُ حَقُّهُ: کم گذاشت از حق او. تَمْرٌ مَالُهُ - از باب نَصِير - زیاد و فراوان شد (۱). حاوَرَهُ: با او گفتگو و سؤال و جواب نمود. بَادَ - از باب ضَرَبَ -: فانی و نابود شد.

منقَلَبٌ: مصدر و اسم زمان و مکان.

ص: ۴۰۳

۱- . تَمْرٌ الرَّجُلُ: مالش زیاد و فراوان شد.

تفسیر:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا

یعنی: ای پیامبر، برای تنبیه مشرکان مکه دو مرد را مثل بز، یکی کافر و یکی مؤمن.

یعنی به عنوان کلی و فرض، و یا سرگذشت دو مردی در گذشته که حادثه مذکور برای آنها اتفاق افتاده، یکی مؤمن فقیر و دیگری کافر ثروتمند. که به یکی از آنها یعنی کافر، دو باغ مملو از درختان انگور دادیم و دور هر دو باغ را با درخت خرما حصار مانند پوشاندیم و فاصله میان آن دو را کشت و زرع کردیم تا از همه انواع میوه جات و حبوبات و سبزیجات برخوردار شود. هر دو باغ در فصل محصول، میوه خود را به نحو کامل می آوردند و از میوه و نتایج درخت کم و کسر نمی کردند، و برای تکمیل استعداد ریشه ها و فزونی محصول، میان دو باغ به وسیله شکافتن چشمه نهری روان ساختیم.

وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا

یعنی: و آن مرد کافر را به جز این دو باغ حاصل و درآمدهای فراوانی بود. پس به همراهش که با وی مشغول گفت و گو بود گفت: من از تو از نظر مال بیشتر و از نظر اعوان یا اولاد و خویشان قوی تر و نیرومندترم. و او در حالی که به واسطه کفر باطنی و تردد در مسأله معاد و عجب و فخرفروشی اش ستمکار به نفس خود بود وارد باغش شده، به همراه خود گفت: گمان نمی کنم این باغ هیچ گاه زوال پذیرد و نابود گردد. (این سخن را از فرط غرور به مال و فرزند و غفلت از قدرت و غضب خدا و به عنوان انکار یا تردید در امر بعث و رستاخیز در مقابل عقاید همراه خویش که معتقد به معاد و روز واپسین بود، می گفت).

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا

یعنی: و من گمان نمی کنم ساعت و قیامتی که می گویند برپا شود، و اگر فرضاً درست باشد و من پس از مرگ به سوی پروردگارم بازگردانده شوم بی تردید در آن جا نیز بازگشتی بهتر از وضع حالی و مالی امروز خود پیدا می کنم.

این سخن را بدان جهت می گفت که معتقد بود هر چه خداوند در دنیا به وی تملیک

نموده به خاطر لیاقت و حسن استعدادش بوده و او بدون قید و شرطی مالک مستقل آنهاست، با غفلت از این که در عین ملکیت فرعی و ظلی او مالک اصلی خداوند است و این تملیک به جهت امتحان و آزمایش اوست و در صورت سقوط از امتحان، در روز رستاخیز محروم از همه چیز و مستحق عذاب خواهد بود.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

سَوَّى الشَّيْءَ: ساخت و درست کرد آن را. لَكِنَّا اصلش لَكِنْ أَنَا است، همزه وسط حذف شده و دو نون در هم ادغام گردیده و الف آخر در تلفظ ساقط و در کتابت ثابت مانده است.

هُوَ اللَّهُ رَبِّي «هو» ضمیر شأن و مبتداست و اللَّهُ رَبِّي خبر است و تقدیر «لَكِنْ أَنَا مَوْحِدٌ» است.

تفسیر:

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا

یعنی: همراه او که با وی گفت و گو می کرد گفت: آیا به کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفریده و پس از آن تو را به صورت مردی بالغ و کامل و تمام عیار درآورده کفر ورزیدی؟! و ممکن است مراد از ضمیر (۱) خطاب «خَلَقَكَ» شخص آن کافر نباشد بلکه نوع بنی آدم باشد، یعنی کفر ورزیدی به خدایی که یکایک نوع تو را از مواد اولیه زمین آفریده، یعنی از راه قرار دادن آن در مسیر حرکت جوهری گیاهی و نباتی و حیوانی و منتقل ساختن به نطفه و علقه و مراحل بعدی و تکمیل اندام ها و تعدیل قوا و اعضا و جوارح، به شکل مردی کامل درآورد.

ص: ۴۰۵

۱- . ضمیر خطاب صحیح است.

باید دانست که شخص کافر درصدد انکار معاد بوده و مؤمن معترض، کفر به مبدأ را به او نسبت داد و این به خاطر آن است که لازمه انکار معاد، کفر به مبدأ است، زیرا منشأ آن در نظر آنها شک در قدرت مبدأ بود که چگونه ممکن است این همه انسان های خارج از حد و حصر، پس از تلاشی اجساد در شکم خاک و اختلاط اجزای آنها با یکدیگر تجزیه و تحلیل شوند و دوباره همان انسان های اولی ساخته گردند؟ و شک در علم مبدأ که چگونه ممکن است روز قیامت به خصوصیات حالات و عقاید و اعمال افراد نامتناهی پس از گذشت مدت مدید برزخ علم پیدا کرد؟ و شک در حکمت مبدأ که چه انگیزه ای در ایجاد و اعدام این موجود است و خاصه تعذیب او در دنیا و آخرت به عذاب های گوناگون؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

یعنی: سپس آن مرد مؤمن گفت: لکن من چنین معتقدم و می گویم که آن الله پروردگار من است - آن یکتای واجب الوجودی که دارای تمام صفات جلال و جمال است و بری از هر عیب و نقص است - و هرگز من با پروردگار خود کسی را شریک و انباز قرار نمی دهم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرْنِ أْنَا أَقْلَ مِنْكَ مَا لَأَ وَوَلَدًا «۳۹» فَعَسَى رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا «۴۰» أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا «۴۱»

لغت و اعراب:

لولا برای تحریص و ترغیب. ماشاءالله مبتدا و خبرش «کائن» مقدر. ان ترن ان شرطیه و انا تأکید از یاء تکلم محذوف است. اقل مفعول دوم ترنی، و جواب شرط محذوف است به تقدیر «لا بأس به» یا جواب آن فعسی است. حُسبان: تیرهای کوچک و هر چه که رمی و پرتاب می شود. صعید: روی زمین. زلق: زمین صاف و لغزنده. غور: به معنای غائر، فرو رونده در زمین.

ص: ۴۰۶

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

یعنی: مرد مؤمن به او گفت: چرا تو آن گاه که وارد باغ خود شدی و آن رشد و طراوت و محصولات فراوان آن را دیدی ماشاءالله نگفتی؟ یعنی همه اینها را خدا خواسته و آنچه او بخواهد شدنی است. و چرا نگفتی: هیچ قوه ای نیست مگر به اراده خداوند. یعنی هیچ نیروی محرک و علل و اسبابی در جهان تکوین نیست جز آن که تحت مشیت اوست و به اراده او تأثیر می بخشد که از آن جمله علل و اسباب این مورد است از قبیل نیروی رویش زمین و رشد و نمو گیاهان و تابش خورشید و وزش نسیم که دست به دست هم داده و محصول را به وجود آورده اند.

إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَيِّعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا

یعنی: اگر مرا چنین می بینی که از نظر مال و ثروت و اولاد و ارحام از تو کمترم باکی نیست، امید است که پروردگارم باغی بهتر از باغ تو (یعنی در دنیا یا در آخرت یا در هر دو به پاداش ایمان و تسلیم و طاعت) به من عنایت کند، و بر سر باغ تو به سزای انکار معاد و رستاخیز، تیرهای غضب خود را به شکل تگرگ و صاعقه و سیل و بادهای سموم و سوزان از آسمان فرو ریزد، پس به ناگاه بنگری که باغت به صورت زمینی خالی از گیاه و میوه درآمده و از همواری همانند لغزشگاه گشته است. یا آن که آب سرتاسر باغت به کلی فرو رفته و خشکیده است و هرگز توان جستجوی آب را نداشته باشی.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

أَحِيطَ بِطَائِفِهِ فَلَانَ: محاط هلاکت شدند(۱) و نابود گشتند. أَصْبَحَ: صَارَ وَ شَرَعَ. حَوَى الْبَيْتَ - از باب ضَرْب - : سقوط کرد و ویران شد. عروش جمع عرش: سقف خانه و غیره. وَلَى الشَّيْءَ وَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرْب - : قیام کرد به آن کار و سرپرستی نمود آن را، یاری نمود.

ولایت به فتح و کسر. هِنَالِكَ (در این جا): اشاره به هلاکت و تلف. لِلَّهِ الْحَقُّ، الْحَقُّ صِفَتُ اللَّهِ.

عُقْبَ و عاقبت و عُقْبَى مترادف اند.

تفسیر:

وَأَحِيطَ بِشَمْرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَى غُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا

یعنی: چند صباحی نگذشت که مورد غضب خدا قرار گرفت و محصول باغ (به وسیله صاعقه آسمانی و باد سموم و تگرگ شدید) نابود گشت، و چون صاحبش آمد و بدان نگریست، از شدت تأسف و پشیمانی و از خشم و اندوه آن چنان شد که شروع کرد به مالیدن دو دست به یکدیگر برای آنچه در راه اصلاح و تربیت آن هزینه کرده بود، و باغ در حالی بود که دیوارهایش روی سقف ها فرو ریخته بود، یعنی از شدت حادثه نخست سقف اطاق ها و انبارها و داربست ها فرود آمده سپس دیوارها و داربست ها روی آن فرو ریخته بود. و او از روی حسرت و ناراحتی پیوسته می گفت: ای کاش احدی را با پروردگار خود شریک نمی ساختم! یعنی اسباب و وسایل ظاهری را مؤثر مستقل در برابر خدا نمی دانستم. و محتمل است این ندامت از راه توبه باشد و او ایمان آورده باشد.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا هِنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا

یعنی: و او را در آن حال شکست و اضطراب غیر خدا گروهی نبود که او را یاری دهند و خود نیز نمی توانست خود را یاری دهد. در این جاست که ولایت از آن خدای بر حق

ص: ۴۰۸

است. یعنی در امثال چنین حادثه و موارد شدت و اضطراری که انسان در کار عاجز ماند توئی امر و سرپرستی و یاری و دادرسی از آن خداوند به حق است نه شریکان باطل از بت های جماد و غیره و اسباب و وسایل ظاهری. آری اوست که از نظر دادن پاداش نیکو و از نظر عاقبت طاعت و تسلیم در مقابلش بهتر است.

حکایت زندگی دنیا

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

لغت و اعراب:

هَشِيمَ الشَّيْءِ - از باب ضَرْب - شکست و خرد کرد آن را. ذَرَى الرِّيحِ التَّرَابَ - از باب نَصَرَ - پراکنده و متفرق نمود آن را. أَصْبَحَ یعنی صَارَ. كَمَا خبر مبتدای محذوف به تقدیر «هی کما». أَمَلَهُ - از باب نَصَرَ - آرزو کرد آن را، و أَمَل اسم مصدر است به معنای آرزو. بنون جمع ابن است ولی غالباً اعم از پسر و دختر است.

تفسیر:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا

یعنی: ای پیامبر، زندگی دنیا را مثل بزن و آن را تشبیه کن به آبی که از آسمان یعنی از ابرهای بالای سرشان فرو ریزیم و زمین را سیراب کنیم و به وسیله آن رویدنی ها از گیاهان و علفیات رشد کند و بالا آید و متراکم و درهم گردد به گونه ای که روی زمین، سرسبز و خرم و پوشیده شود، و پس از گذشتن فصل رویش و اوقات طراوت، همه گیاهان

ص: ۴۰۹

به خشکی گراید و شکسته و خرد شده روی زمین ریزد به گونه ای که وزش بادها آنها را به هر سو پراکنده نماید.

این مثال از قبیل تشبیه مجموع به مجموع است، یعنی مجموع زندگی انسان از کودکی و جوانی و رسیدن به مال و جاه و برخورداری از طراوت زندگی و لذایذ عیش، سپس زوال خوشی و افول عمر و عروض حوادث و امراض به مجموع مثل تشبیه شده است.

و البته خداوند بر همه چیز توانا و مقتدر است. یعنی این مثال و ممثل هر دو گوشه ای از قدرت کامله و شاخه ای از حکمت بالغه و شعبه ای از رحمت واسعة خداست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً

یعنی: مال دنیا و فرزندان انسان زینت و آرایش زندگی دنیاست ولی باقیات صالحات یعنی جاودانه های نیکو در نزد پروردگارت از نظر پاداش دنیوی و اخروی و از نظر تأمین آرزوهای آدمی بهتر است.

مراد از «باقیات» عقاید و اخلاق و اعمال انسان است که همه در صحیفه عمل ها و در صحنه جهان هستی باقی و ثابت و آثار وجودیش تا مدتی در صحنه گیتی و برای ابد در جهان دیگر جاودان است.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً «۴۷» وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِفَاً لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً «۴۸» وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَداً «۴۹»

لغت و اعراب:

یوم متعلق به «أذکر» مقدر. بارز: آشکار. غادره: ترک کرد آن را. موعده: وعده و زمان و مکان وعده. أشفق منه: ترسید از آن. ویله: بلا و افتضاح.

تفسیر:

احوال قیامت

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً

یعنی: و به یاد آور روزی را که کوه ها را سیر می دهیم. همه کوه ها و تپه ها و ارتفاعات روی زمین را از سطح زمین برکنده و در فضا سیر می دهیم و آنها را همانند پشم و پنبه حلّاجی می کنیم و به صورت رمل ها و شن های نرم درمی آوریم و همه را گرد و غبار کرده، در فضا منتشر می سازیم و به شکل سراب و آب نما معدوم می کنیم. و آن وقت است که این زمین را در تمام سطوح خود صاف و هموار و آشکار می بینی، یعنی از هر نقطه اش بنگری جز سطح هموار کروی مشاهده نمی کنی.

وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

یعنی: آنان را از همه سوی این کره گرد می آوریم و احدی را ترک نمی کنیم. همه آنها را که زیر خاک اند مانند اجساد انسان ها و حیوانات، و آنها را که در محیط دیگرند مانند ارواح و اجته، در محکمه عظیم الهی برای حساب و داوری و مجازات جمع می کنیم.

وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا

یعنی: و ای پیامبر، آنها در آن روز صف بسته بر پروردگارت عرضه می شوند و به آنها از جانب ملیک مقدر یا فرشتگان خدمت خطاب می شود: حقاً که امروز به سوی ما همان گونه آمدید که در دنیا نخستین بار شما را آفریده بودیم. این خطاب برای تحقیر و تعجیز و توبیخ آنهاست، یعنی آن گونه که در دنیا هنگام تولد از مادر، مالک چیزی و قادر بر چیزی نبودید و سراپا عجز و نیاز و تحت سلطه دیگران بودید، امروز نیز همان گونه به پیش ما آمدید، نه مال، نه ثروت، نه اولاد و ارحام و نه لشکر و عده و عده ای دارید.

و «بل زعمتم» اعراض از توبیخ و ملامت است، یعنی بلکه در دنیا گمان می کردید که

برای شما وعده گاهی جهت بعث و نشور و حضور در محکمه حساب و کتاب و مجازات قرار نمی دهیم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَیْغِرَهُ وَلَا كَبِيرَهُ إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا

یعنی: و در آن روز کتاب نیز نهاده می شود. مراد نهاده شدن نامه عمل هر مکلفی در کف دست اوست. و ممکن است مراد نهاده شدن کتاب مخصوص هر طایفه باشد در برابر آنها، و یا کتاب بزرگ خداوند یعنی لوح محفوظ که اعمال همه مکلفان از انس و جن و همه حوادث دنیا در آن مندرج است در مقابل عموم اهل محشر. پس ای مخاطب، گنهکاران فریقین را در آن حال خواهی دید که از مندرجات آن هراسناک و ترسانند و همواره از فرط تعجب و تأثر و تأسف می گویند: ای وای بر ما، وای از مصیبت و افتضاح ما، این کتاب را چه شده که هیچ گناه کوچک و بزرگی را جا نگذاشته جز این که به نحو فراگیر شمرده است! و در آن جا و آن صحنه عظیم بهت آور آنچه را در دنیا انجام داده بودند یعنی از عقاید باطنی و کفر و نفاق و عناد و عمل های منکر، در نزد خود حاضر می بینند.

مراد این است که حساب و شمار آنها و مقدار کیفر و مجازات آنها را طبق نامه عمل و اخبار فرشتگان می دانند. و ممکن است مراد خود اعمال باشد، یعنی تبلور عقاید و باورهای پلید را به صورت حالات نفس خود، و تجسم افعال و کردار را به صورت عذاب های گوناگون آن محیط می یابند. و هرگز پروردگار تو به احدی ستم نخواهد کرد، نه از پاداش صالحان کسر می کند و نه به کیفر طاغیان می افزاید.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا « ۵۰ »

جَنَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ -: پوشانید آن را، و جَنَّ مصدر به معنای مفعول است به معنای مستور و پوشاننده شده. فَسَقَ - از باب نَصَرَ -: خارج شد از راه حق. بئس للظالمين اسم بئس ضمیر ابلیس است و بدلاً تمیز است.

دشمنی شیطان با بشر

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

یعنی: ای پیامبر، به منظور تنبیه مشرکان و نهی از تکبر و امتناع از پذیرش دعوت یادآوری کن زمانی را که به فرشتگان گفتیم: همگی به آدم سجده کنید. یعنی به نخستین فرد از نوع انسانی که به نحو اعجاز از گِل و خاک آفریده شده، به عنوان احترام در برابرش سجده اصطلاحی نمایید و پیشانی و اعضای دیگر بر خاک نهد.

و این نوع از احترام در برابر غیر خداوند هر چند به قصد ربوبیت مسجود نباشد در شرایع الهی حرام است، لکن گاهی استثنا خورده و تجویز شده است، نظیر مورد و سجده یعقوب نبی علیه السلام و اولادش در مقابل یوسف علیه السلام.

و ممکن است مراد از آیه این باشد که نوع فرشتگان را دستور دادیم که باید در مقابل نوع بشر خضوع کنید و از آغاز آفرینش این نوع در دنیا تا انقراض نسلش در خدمت وی باشید و وسایل زندگی و لوازم حیات جسمانی او و تمام اسباب و مقدمات حیات معنوی و روحی او را طبق دستور حق تأمین نمایید. پس همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که از جنس اجنه و پریان بود و هویتش را در میان فرشتگان عالم بالا پنهان کرده بود، او از فرمان پروردگارش خارج شد و سجده نکرد.

أَفْتَنَّاخُذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا

یعنی: پس آیا او را و نسل و اولاد او را به جز من و به جای من یاور و دوست و سرپرست خویش اتخاذ می کنید در حالی که آنها دشمن شمايند؟! و چه زشت است بر این ستمکاران اتخاذ این گونه بدل!

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

عَضُد: بازو یعنی عضو فاصل میان مرفق و شانه. و ضمائر جمع (۱) راجع است به ابلیس و ذریه او. وَبِقَ - از باب ضَرْب - هلاک شد. موبق: محل هلاکت، حاجز میان دو شیء. واقع الشیء: وقع فيه.

تفسیر:

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا

یعنی: ای پیامبر، من آنها را - ابلیس و اولاد او را - هنگام آفرینش آسمان ها و این زمین حاضر نکردم، و هم چنین برخی را در وقت آفرینش برخی دیگر حاضر نمودم، یعنی برای این که مرا در امر خلقت یاری دهند. و هرگز من چنین نیستم که گمراه کنندگان را (نظیر فرشتگانی که امور جهان هستی را به وساطت آنها انجام می دهم) بازوی اجرایی خویش بگیرم.

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

یعنی: و به یاد آور روزی را که خداوند به مشرکان و بت پرستان می گوید و فرمان می دهد که شریکان مرا یعنی کسانی را که در دنیا گمان می کردید آنها در ربوبیت، شریک و

ص: ۴۱۴

۱- . یعنی ضمائر در آشهدتهم و أنفسهم.

انباز من اند، ندا در دهید تا بیایند و امروز به داد شما برسند. پس مشرکان آنها را همانند دنیا به یاری می خوانند و آنها جواب نمی دهند. زیرا عده ای از آنها جمادند مانند بت ها و سیارات، و عده دیگر نظیر فرشتگان و عباد بنی آدم خود با آنها دشمن اند. و میان آنها موبق یعنی محل هلاکت و فاصله ای خطرناک از آتش سوزان قرار می دهیم.

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا

یعنی: در آن روز گنهکاران اعلم از مشرک و کافر و فاسق آتشی را که پیوسته در دنیا بدان توعید و تهدید می شدند می بینند، آن گاه یقین پیدا می کنند که در آن واقع شدنی هستند، و یا با آن واقعه خواهند کرد یعنی در عمق آتش فرو رفته و آن را لمس می کنند و آتش در عمق وجود آنها نفوذ کرده، آنها را فرامی گیرد. و آنها هرگز از ورود در آن برگشتی نمی یابند و جای فراری پیدا نمی کنند.

وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا «۵۴» وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا «۵۵»

لغت و اعراب:

صَرَّفَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: مکرر کرد آن را و از حالی به حالی برگردانید. جدل:

ستیزه و مخاصمه، و جدلاً تمیز است از اکثر. قُبُل: مقابل و روبه رو. قبلاً حال است از عذاب.

و يستغفروا به تقدیر «و أن يستغفروا». الا أن تأتیهم به تقدیر «انتظاراً یا طلب أن تأتیهم».

تفسیر:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

ص: ۴۱۵

یعنی: به حقیقت ما در این قرآن از هر مثل (یعنی هرگونه مطلبی که مردم در دین و دنیای خویش نیازمند آن اند نظیر مسائل توحید و معاد و اصول و فروع دینی و معارف اخلاقی و پند و اندرز و ارشاد و ترغیب و غیره) با بیانی مختلف و به نحو مکرر و گوناگون آوردیم، ولی انسان، بیش از هر چیزی مخاصمه کننده و ستیزه گر است. یعنی طبیعت و غریزه و عادتش این است که لجاجت ورزد و حقایق را رد کند.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا

یعنی: چیزی مردم را مانع نشد از این که به خدا ایمان آورند و از پروردگار خود آمرزش طلبند آن گاه که هدایت الهی به آنها رسید جز این که خواستند سنت جاریه خدا درباره پیشینیان به آنها برسد یا عذابی رویاروی به سوی آنها بیاید.

مراد، این که مردم قریش همانند طاغیان و مجرمان گذشته تاریخ اند که هیچ گاه به اراده و اختیار خود و با تأمل در معجزات عرضه شده ایمان نمی آورند تا آن که سنت خدا درباره طاغیان امت های گذشته مانند هلاکت دسته جمعی به غرق و زلزله و صیحه آسمانی و باد سموم و سنگباران درباره آنها جاری شود که گویی منتظر آن اند و آن را می طلبند، و یا عذاب رویاروی به آنان برسد مانند عذاب کفار در جنگ بدر.

وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

أَدْحَضَ الرَّجُلُ: لغزاند پا را، أَدْحَضَ الْحَجَّةَ: باطل کرد آن را. ضمیر به الحَقَّ به جدال برمی گردد. هُزَأُ بفلان - از باب مَنَع -: مسخره کرد او را، و هُزَأُ و هُزُو: مسخره کردن. قَدَمْتُ يدها أَى قَدَمْتُهُ نَفْسُهُ. كُنَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ -: پنهان کرد آن را. أَكِنَّهُ جمع كِنٍّ و كِنَان:

پوشش و حافظ شیء. أن يفقهوه متعلق به مقدّر، به تقدیر «کراهه أن يفقهوه». وقر: سنگینی.

مجادلة باطل و مسخره گری کافران

تفسیر:

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

یعنی: و ما رسولان خود را نمی فرستیم مگر آن که مبشّر و منذر - مژده رسان و بیم دهنده - باشند.

مراد آن که آنها پس از اظهار دعوت و اتمام حجّت، پذیراشدگان را بشارت به پاداش وافر در دنیا و آخرت از جانب خدا دهند و انکارکنندگان را از غضب و عذاب خداوند بترسانند. و «الّا» در آیه برای استثناست. و افاده حصر می کند، یعنی وظیفه رسولان الهی جز مژده دادن و ترسانیدن از عذاب نیست، و اما اکراه مردم بر پذیرش و اعتقاد قلبی، از قدرت و توان بشر خارج است، و اجبار مردم به تسلیم در برابر حکومت الهی و برنامه های آن از وظایف امامت و ولایت است، و دادن پاداش در دنیا و در آخرت از شئون حاکمیت خداست نه مرسلین، پس وظیفه رسول جز ابلاغ و تبشیر و انذار نیست.

وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیده اند پیوسته با تو و مسلمین محاجّه و مجادله به باطل می کنند (یعنی به وسیله گفتار باطل خود مانند این که پیامبر باید از جنس فرشته ها باشد، و حقیقت روح را برای ما بیان کن، و چون تو ثروت مالی نداری نمی توانی پیامبر باشی؛ و نیز به وسیله پیشنهادهای نابه جا و باطل نظیر آن که زمان قیام قیامت را تعیین کن، و جایگاه اصحاب کهف را به ما نشان ده، و آنچه در اواخر سوره اسراء ذکر شد) تا با این امور بر حق پیروز گردند و آن را باطل نمایند، یعنی منطق قوی پیامبر و ادله و براهین او و کتاب و دلایل مبرهن و مستدلّ او را بشکنند و نابود سازند. و آنها آیات کتاب و نشانه های

تجلی مرا در انفس و آفاق و آنچه را که بدان انداز شده اند از عذاب و آتش آخرت، به مسخره و استهزا گرفته اند.

ستمکارترین مردم

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

یعنی: و چه کسی ظالم تر است از آن کس که او را به آیات کتاب و نشانه های توحید و قدرت و عظمت پروردگارش تذکر دهند و او از پذیرش آنها روی برتابد و اعراض کند؟ یعنی همانند مشرکان و طاغیان در طول تاریخ که از دعوت پیامبران الهی اعراض نمودند و از جمله آنها کفار قریش و مشرکان مکه اند. و آنچه را که در گذشته از عقاید پلید و عمل های زشت به جا آورده فراموش نماید، یعنی از عواقب عذاب و کیفرهای گناهان غفلت کند و به دعوت و تذکرات اعتنا ننماید.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

یعنی: اینان کسانی هستند که بر دل های آنان پوشش هایی از شقاوت و قساوت و غفلت قرار داده ایم که نفهمند و در گوش های دل آنها سنگینی ایجاد کرده ایم تا نشنوند، و حال اگر آنها را به سوی هدایت یعنی پذیرش دین و کتاب و شریعت بخوانی هرگز و ابداً هدایت را نخواهند پذیرفت.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا «۵۸» وَتِلْكَ الْقُرَى
أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا «۵۹»

لغت و اعراب:

موعد: زمان وعده. من دونه: من دون الله. وَأَلَّ إِلَيْهِ - از باب ضَرَبَ - : ملتجی شد و پناه برد به او. موئل: اسم مکان است به معنای ملجأ و پناهگاه. قُرى جمع قریه: مجتمع انسانی و

مهلت دهی خداوند

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا

سخن در این آیه دربارهٔ مشرکان مکه است که از هیچ معارضه و انکار و عنادی فروگذار نکردند.

یعنی: ای پیامبر، پروردگار تو بسیار آمرزنده و صاحب رحمت است، اگر می خواست آنها را در برابر آنچه کسب کرده اند از عقاید باطل و عمل های زشت و مبارزه و معارضه با تو در دنیا مؤاخذه و مجازات کند بی تردید در عذاب آنها تعجیل می ورزید و مهلتشان نمی داد. ولکن در حق آنها شتاب ندارد بلکه آنان را وعده گاهی است، یعنی مثل روز بدر و روز رستاخیز، که در آن روز آنها هرگز احدی را غیر از خدا ملجأ و پناه نمی یابند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا

سوق آیه مفید این است که مهلت دادن به طغیان گران قریش امری عجیب و بی سابقه نیست بلکه سنت جاری ما بر این است که ستمکاران و طاغیان را طبق اقتضای حکمت و نظام اتم آفرینش مدتی مهلت دهیم و پس از آن مؤاخذه کنیم.

معنای آیه: و آن مجتمعات از مردم را که در اعصار پیشین گذشتند مانند قوم نوح و هود و صالح هنگامی که ستم کردند، یعنی به وسیلهٔ ردّ رسولان ما و عناد و اصرار در انکار و تکذیبشان به خودشان و به آنها ستم کردند، همه را هلاک و نابود کردیم و برای هلاکت آنها وعده گاه زمانی قرار داده بودیم.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

لأبرح از افعال ناقصه است به معنای پیوسته، یعنی پیوسته می روم تا به مقصد برسم.

حُقِب: هشتاد سال و بیشتر، دهر و روزگار. حوت: ماهی و غالباً به ماهی بزرگ گفته می شود. سَرَب: لانه زیرزمینی حیوانات و هر نقب زیرزمینی که بن بست باشد(۱). و سرباً مفعول مطلق است ای سَرَب سَرَباً.

داستان موسی و خضر

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَتْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا

یعنی: و به یاد آر زمانی را که موسی به جوانش گفت(۲): من هرگز از رفتن بازناایستم تا به محل تلاقی دو دریا برسم و یا آن که روزگاری سیر کنم، یعنی مقدار زمانی سیر کنم که عمرم سپری شود.

باید دانست که مقتضای ظاهر کلمه موسی که به قیدی مقید نشده و صریح روایات اهل بیت علیهم السلام این است که مراد از موسی در این جا موسی بن عمران برادر مادری هارون، از پیامبران اولوالعزم و پیامبر بزرگ بنی اسرائیل و صاحب بزرگ ترین کتاب آسمانی یعنی تورات است. و مراد از جوان او یوشع بن نون وصی اوست و انتخاب او برای رفاقت شاید بدان جهت بوده که هارون رحلت کرده بود. و عالمی که موسی و جوانش سراغ او رفتند و خدا او را ستوده خضر مشهور بوده با عمری طولانی که هنوز هم به قدرت بالغه الهی زنده و در سطح کره زمین سیار است، و محتمل است الیاس نبی باشد که هر دو از معمرین پیامبران اند که پس از ظهور مهدی موعود منجی عالم بشریت (أرواحنا فداه) در حضور او خواهند بود. و مراد از مجمع دو دریا طرف شرقی دریای روم و طرف غربی دریای فارس است.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

در تفاسیر آمده که آنها برای سفر خود ماهی پخته و نمک سود تهیه کرده بودند

ص: ۴۲۰

۱- که غیر قابل نفوذ باشد.

۲- مراد از جوان، شاگرد و همراه است.

و چون به مجمع البحرین و تلاقی دو دریا رسیدند ندانستند همان جا مقصد موعود است، از این رو آن جا اندکی درنگ نمودند. و محتمل این است که موسی مشغول عبادت و یا خواب و استراحت شد و جوانش مشغول تهیه غذا، و چون ماهی را از زنبیلی که از لیف خرما بافته شده بود بیرون آورد و در نزدیکی دریا روی سنگی گذاشت ماهی، خود به حرکت آمد و یا موج دریا او را حرکت داد و بالأخره زنده شد و در آب دریا فرو رفت و پس از آن موسی و همراهش بدون توجه به غذا و به شوق دیدار استاد به راه افتادند.

معنای آیه: پس چون آن دو نفر به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش نمودند، یعنی موسی وقت غذا و خوردن ماهی را و همراهش اخبار از حادثه واقع شده و زنده شدن ماهی و فرورفتن در آب دریا را فراموش کرد. و معنای «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ» این است که در آن هنگام و زمان مکث و درنگ آنها و در آن مکان ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و در جلو چشم یوشع همانند فرو شدن حشرات در سوراخ خود و اشخاص در کانال ها و قطار در تونل ها، در دریا فرو شد.

محتمل است غفلت یوشع از امر عجیب ماهی که بدون اخبار آن به موسی به راه افتادند این بوده که او خود پیامبر و پیرو پیامبر دیگر بود و ظهور معجزات در نزد او امر غیرعادی نبوده که وحشت زده شود و از یادش نرود. و ممکن است شوق دیدار استاد اعلم و تحصیل دانش در محضرش هر دو را از حال عادی بیرون کرده، محل اقامت و غذای خود را فراموش کردند.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْغُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

غداء: صبحانه. نَصَب مصدر است به معنای رنج و درد. أوى الى البيت: فرود آمد و جای گزید در آن. صخره: سنگ سخت و خارا. أن أذکره بدل است از ضمیر مفعول أنسانیه، به تقدیر «أنسانی ذکره». و هاء أنسانیه ضمیر منصوب است و غالباً به کسر استعمال می شود و گاهی به ضم خوانده می شود مانند بما عاهدَ علیه اللهُ. عجباً یعنی اتّخاذاً عجیباً یا سبباً عجیباً.

تفسیر:

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

یعنی: پس چون آن دو نفر از محل استراحت خود گذشتند و مسافتی را پیمودند که گفته شده آن شب را تا صبح راه رفتند، موسی که سخت گرسنه شده بود به جوانش گفت:

صبحانه مان را بیاور تا بخوریم که حقاً ما از این سفرمان بسیار ناراحتی و رنج بردیم.

(گفته اند که موسی در هیچ سفری آن گونه خسته و رنجور نشده بود، نه در سفر فرار از مصر تا مدین و نه از پیش قوم خود تا کوه طور).

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبْرَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ

یعنی: جوان موسی به وی گفت: آگاه باش (۱) آن گاه که ما روی آن سنگ خارا استراحت کردیم من ماهی را یعنی تذکر دادن حادثه ماهی را، فراموش کردم و جز شیطان نبود که آن را از یاد من برد و نگذاشت به تو یادآوری کنم.

وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا

یعنی: و حادثه این است که ماهی در جلو چشمم زنده شد و راه خود را در دریا پیش گرفت به حرکت عجیبی و راه عجیبی. حرکت عجیب آن که ماهی مرده و پخته دفعتاً جان گرفت و روانه دریا شد؛ و راه عجیب آن که به هر سو می رفت در آب دریا به دنبال او کانالی در حد جسمش تولید می شد و باقی می ماند.

قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

لغت و اعراب:

بغی - از باب ضَرْب - طلب کرد. ما کُنَّا نَبِغُ به تقدیر «علامه ما کُنَّا نَبِغُ (۱)». ارتداد: بازگشتن.

قَصَّ أثره - از باب نَصَرَ - به تدریج دنبال او رفت، و قَصَصًا به تقدیر «یَقْصَانُ قَصَصًا».

تفسیر:

قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا

یعنی: موسی گفت: آنچه گفتمی نشانه همان هدف است که ما می طلبیدیم. یعنی حادثه ماهی و زنده شدن و در آب افتادنش نشانه رسیدن ما به مطلوب بوده و گویی خداوند از پیش به موسی خبر داده بود که علامت وصول به هدف شما حادثه ماهی است. پس هر دو روی علایم و نشانه های راهی که آمده بودند بازگشتند که مبادا راه را گم کنند. و نتیجه این که اگر در همان محل استراحت می ماندند یا اندکی در اطراف جستجو می کردند عبد صالح الهی را می یافتند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا

یعنی: چون بدان جا بازگشتند بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را رحمتی از جانب خود داده بودیم و علم و دانشی از سوی خویش آموخته بودیم.

گفته شده که آن بنده مورد عنایت خداوند خضر پیامبر یا الیاس نبی بوده که هر دو از پیامبران الهی بودند و از روز تولد تا آن روز زنده بودند و تا امروز نیز زنده اند و شاید تا آخر دنیا نیز زنده باشند. و مراد از رحمت اعطا شده به او مقام شامخ نبوت و ولایت و

ص: ۴۲۳

۱- . نبغ در اصل نبغی بوده، یاء آن به جهت تخفیف حذف شده است.

ارتباط با فرشتگان است. و مراد از علم لَدُنِّي که به او اعطا شده علم به اسباب و مسببات تکوینی جهان و علم به ملاکات احکام و شرایع الهی است که مناطات احکام نامیده می شوند و همه آنها حقیقتاً و بالاصاله نزد خداوند است و بر حسب اراده او و اقتضای نظام جهان تکوین به فرشتگان و رسولان و معصومان و عبّاد و صالحان می رسد و هر یک بر طبق استعداد خود بهره می برند.

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيَطِعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ سَيَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

رشد: هدایت و استواری در راه خیر، مفعول له یا مفعول به تعلّم است.

تفسیر:

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا

از آیات آتی برمی آید که آن عالم برگزیده یعنی خضر در حالی که موسی با وی ملاقات نمود در شرف مسافرت یا در حال سفر و یا دائم السفر بوده و ساکن وطنی نبوده است. و نیز معلوم می شود پس از ملاقات موسی با او جوان موسی که یوشع بن نون بوده از آنها جدا شده و همه سفر و رویدادهای آینده مربوط به دو نفر بوده است. به هر حال موسی خواست از او درخواست کند که مدتی در مصاحبت او باشد و این موضوع را به صورت سؤال مؤدبانه مطرح کرد.

ص: ۴۲۴

معنای آیه: موسی به او گفت: آیا من در این سفر پیرو تو باشم تا از آنچه از جانب خدا به تو افاضه گشته و آموخته شده به من بیاموزی، و این تعلیم برایم هدایت به سوی حقایق و استواری در روان من باشد؟

باید دانست که موسای نبی هر چند خود از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب بوده، لکن معلومات او راجع به اصول و فروع شریعت خود یا شرایع گذشته بود نه راجع به اسرار خلقت و علل و اسباب حوادث واقعه در جهان، و این دو امر از هم جدا هستند و خضر پیامبر از این امور نیز به تعلیم حضرت حق برخوردار بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

یعنی: آن عبد عالم گفت: حقیقت این است که تو را هرگز توان صبر و شکیبایی بر همراهی من نیست، و چگونه می توانی بر آنچه احاطه علمی به آن نداری صبر کنی؟ یعنی در این همراهی کارهایی از من مشاهده می کنی که از دیدگاه عقل و گاهی شرع منکر و زشت و گاهی مجهول العله است که هر بیننده را وادار به اعتراض یا پرسش از علت و جهت آن می کند، زیرا خبر از علت حقیقی و فلسفه واقعی آن ندارد.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا

یعنی: موسی گفت: به خواست خداوند به زودی مرا انسانی صابر و شکیبا خواهی یافت و هرگز دستوری را از تو نافرمانی نخواهم کرد. یعنی با این حال مصاحبت تو را طالبم. و ظاهر این مطلب این است که موسی نفی قطعی صبر را از خضر نپذیرفته و در خود قدرت و توان صبر را می دیده است.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا

یعنی: خضر نبی گفت: پس اگر بخواهی در این سفر پیرو من باشی از هیچ چیز از کارهای من پرس تا آن گاه که خود برای تو از آن یادی به میان آورم. یعنی نه از حُسن و قبح کارها پرس و نه از جواز و حرمت و نه از علل و اسباب و نه از نتایج و آثار آنها. و این بیان، سؤال های اعتراض آمیز و انکاری را نیز شامل است، و همه سؤال های آتی از قبیل پرسش اعتراضی و انکاری است. و ظاهر آیه این است که خضر روی اطمینان خود به موسی اجازه صریح به همراهی نداد بلکه محوّل

به اختیار او و مشروط به عدم پرسش نمود.

فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

خَرَقَ الثَّوْبَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ - : پاره کرد یا سوراخ نمود آن را. اِمْرٌ - به کسر همزه - : کار عجیب و زشت، حادثه بزرگ. أَرْهَقَ زَيْدًا الشَّيْءَ: تحمیل کرد آن را بر زید.

تفسیر:

فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا

یعنی: خضر و موسی هر دو به قصد رسیدن به دریا به راه افتادند تا آن گاه که به دریا رسیده، سوار کشتی شدند، خضر فرصتی پیدا کرد و کشتی را سوراخ نمود.

گویند صاحب کشتی خضر را می شناخت و به احترام او هر دو را بدون اجرت سوار کرد و خضر به وسیله چکش یا تبری کوچک گوشه ای از تخته کشتی را شکست و آن را سوراخ نمود و چون آب در کشتی ریخت خود خضر یا به کمک مسافران جلو آب را گرفت.

قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِمْرًا

یعنی: موسی به عنوان اعتراض، به نحو استفهام انکاری به وی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا ساکنان آن را غرق کنی؟ حَقًّا که کاری شگفت آور و زشت و حادثه ای بزرگ آفریدی!

ص: ۴۲۶

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، آیا من در آغاز کار نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟ موسی گفت: ای خضر، مرا به خاطر فراموشیم مؤاخذه مکن و مرا در مقابل این کارم به مشقت و سختی و مدار.

باید دانست که فراموشی موسی از مواعده سابق و از التزام به ترک پرسش، هرچند در آغاز بسیار عجیب و مستبعد است لکن ممکن است عظمت حادثه واقعه و سوراخ شدن کشتی و در معرض هلاکت قرار گرفتن ساکنان آن سبب نسیان وعده موسی باشد. و ممکن است مسافرتشان ماه ها طول کشیده و مسأله مواعده و تعهد به کلی از ذهن موسی رفته باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّكَدَّ جِئْتَنِي نَكْرًا ﴿٧٤﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

لغت و اعراب:

غلام: پسر بچه ای که موی پشت لبش تازه رویده باشد. زکی: پاک. نُکر مصدر است به معنای منکر و بسیار قبیح.

تفسیر:

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ

یعنی: پس از حادثه کشتی به راه افتادند و مدتی با کشتی و سپس در خشکی راه پیمودند تا آن که در نزدیکی شهر یا روستایی به پسر بچه نوجوانی رسیدند و او را کشت.

ص: ۴۲۷

گویند: نوجوانی خوش سیما و بلند قد که با اقران خود مشغول بازی بود خضر او را گرفت و از محل به دور برد و با آلت قتاله یا خفه کردن، او را به قتل رساند. و به موسی گفت: بیا زود از این محل دور شویم.

قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا

یعنی: موسی که از عمل خضر و کشته شدن نوجوان سخت ناراحت شده بود، به نحو استفهام انکاری گفت: ای خضر، آیا نفس پاک و بی گناهی را بدون آن که کسی را کشته باشد کشتی؟! حَقًّا که عملی منکر به جا آوردی!

باید دانست که ظاهراً نوجوان مقتول غیر بالغ بوده و از این جهت حکم به بی گناهی او کرده و اگر مورد شک هم بوده مقتضای اصل، عدم بلوغ و بی گناهی است. و «بغیر نفس» اشاره است به این که مورد از قبیل تخصیص حرمت نیست که قصاصاً کشته شود، و مقتضای اصل هم عدم صدور قتل است. و نُکْر هر عملی است که عقل آن را ناپسند و شرع آن را مبعوض می داند. و مفهوم از جمله «بغیر نفس» این است که اگر او کسی را کشته بود قتلش جایز می شد؛ و لازم این معنا این است که او بالغ بوده است.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، آیا به تو نگفتم که تو هرگز توان این را نداری که با من صبر کنی؟ موسی گفت: اگر پس از این حادثه راجع به چیزی از تو سؤال کردم هرگز با من رفاقت مکن، حَقًّا که از جانب من به عذر مقبولی رسیده ای، زیرا آن گاه سه مرتبه متوالی از من تخلف می بینی.

فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَوْمِهِ اسْتَبْطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا «۷۷» قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُبْنُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا «۷۸»

قریه: شهر و روستا، مجتمع انسانی. و استطعما صفت قریه است و از این جهت استطعما هم نگفته است. انقض - از ماده قفض - فرو ریخت، شکافت. (۱) هذا فراق اشاره است به اعتراض سوم یا به زمان حال، به تقدیر «هذا سبب الفراق یا حال الفراق». تأویل:

آینده و بازگشت.

تفسیر:

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا

یعنی: خضر و موسی پس از گذراندن حادثه قتل نفس به راه افتادند تا آن گاه که به شهر یا روستایی رسیدند و چون گرسنگی بر آنها چیره شده بود و نقدی برای خرید طعام همراه نداشتند از اهل آن جا طعام خواستند، یعنی خواستند که آنها را مهمان کنند و غذا دهند. و ظاهر کلام این است که از عده زیادی درخواست پذیرایی کردند. پس همه آنها از مهمان کردن آنها امتناع ورزیدند. از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که كانوا أهل قریه لئام (۲). و امام صادق علیه السلام فرمود: آنها آن دو نفر را مهمان نکردند و تا قیامت هم کسی را مهمان نخواهند نمود.

فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً

یعنی: در سر راه خود در آن قریه دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، پس خضر پیامبر آن را برپا داشت. اقامه دیوار در این جا تنها به خضر نسبت داده شده، کاشف از این که او تنها این کار را کرده چنان که دو حادثه پیشین را نیز او تنها انجام داده بود و لکن این امر بسیار بعید است که یکی از دو پیامبر معصوم رفیق راه همدیگر کار شاقی را انجام دهد و دیگری تماشا کند. از این رو محتمل قریب این است که خضر پیامبر دیوار را به نحو اعجاز و به اشاره ترمیم و برپا نموده باشد.

به هر حال بار سوم بود که موسی به عنوان اعتراض گفت: حال که دیوار را برپا داشتی لازم بود از صاحب آن بر این عمل مزدی دریافت کنی. یعنی مردمی که حاضر نشدند

ص: ۴۲۹

۱- . ینقض از قفض است نه نقض. انقض یعنی فرو ریخت، شکافت.

۲- . یعنی آنان روستانشینان یا شهرنشینان پستی بودند.

حداقل غذای ما را تأمین کنند خوب بود مزدی برای عمل خود بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، این اعتراض سوم سبب افتراق، و این زمان، زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی مال و مرجع و عاقبت کارهایی را که نتوانستی بر دیدن ظواهر آنها صبر کنی به تو خبر می دهم. یعنی تو را از علل غائبه و پیامد تکوینی آنها که بر غیر خدا مستور و پنهان و جزء اسرار عالم تکوین است، آگاه می کنم.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا «٧٩» وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا «٨٠» فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا «٨١» وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَا كِتْرَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا «٨٢»

لغت و اعراب:

وراء: پشت سر و جلو رو، از اضداد است. غصباً مفعول مطلق نوعی است، به تقدیر «أخذاً على نحو الغصب»، یا حال مقدره است از سفینه، یعنی مغصوباً. أرهقه الظلم: ستم بر او روا داشت و تحمیل نمود. رُحِم: رحمت. زكاه و رُحماً هر دو تمیز است. أشد جمع شد بر وزن أبجر و بحر به معنای قوه و نیرو. (۱)رحمه مفعول له أراد. تسطع مخفف تستطع.

ص: ۴۳۰

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا

یعنی: اما آن کشتی که سوراخ و معیوبش کردم از آن عده ای کارگر فقیر بود که بدان وسیله در دریا کار می کردند، من خواستم طبق دستور غیبی آن را عیب دار کنم، و پشت سر آن مسکینان(۱) یا جلو روی آنها سلطان ستمکاری بود که هر کشتی سالمی را به غصب می گرفت.

غرض آن که تأویل و بازگشت و سرانجام تخریب کشتی که سبب اضرار به صاحب مال و به ظاهر حرام است این است که سبب دفع اضرار بزرگ تر و خروج خود کشتی از دست آنها و متلاشی شدن زندگی همه آنها بود و کسی را اطلاع از این آینده نبود.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا

یعنی: و اما آن نوجوان که کشتم، پدر و مادر او مؤمن بودند یعنی به توحید و اصول عقاید و کتاب و شریعت عصر خود گرویده بودند، ما ترسیدیم که آن پسر پدر و مادر خود را بر طغیان و کفر و ادا سازد و بدین جهت او را کشتم.

معلوم باد که مراد از ضمیر جمع «خشینا» خداوند و بنده او خضر است، و مراد از «خشیت» معنای حقیقی آن نیست یعنی حالت تأثر و اضطراب قلبی که در خداوند محال است، بلکه مراد ترتیب آثار خشیت است یعنی کاری فراهم کردیم که والدین او به طغیان و کفر نیفتند، زیرا شخص قادر حکیم در مظنه ترس از چیزی اقدام عملی به پیشگیری می کند. (۲) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا

۱- یعنی در تعقیب آنان.

۲- برای توجیه این عمل و اشکالی که به عنوان قصاص قبل از جنایت وارد می شود، به تفاسیر مفصل تر مراجعه شود.

یعنی: پس ما این را خواستیم که پروردگار والدین تبدیل کند به جای او برای آنها فرزندی بهتر از او از نظر پاکی روح و رشد ایمان و خرد، و نزدیک تر به آنها از نظر رحمت و مهر و شفقت.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرَجَا كَنْزَهُمَا

یعنی: خضر گفت: و اما آن دیوار که در شرف سقوط بود و من آن را برپا داشتم، از آن دو پسر بچه یتیم در آن شهر بود، و در زیر آن گنجی برای آنها بود و پدرشان مردی صالح و نیکوکار بود، پروردگار تو خواست که آن دو پسر بچه یتیم به مرحله رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند.

رشد انسان این است که از نظر قوای جسمی به مرحله کمال برسد که غالباً ملازمه با توان آمیزش جنسی دارد و از نظر روحی و فکری قدرت اداره زندگی ساده را داشته باشد.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

خطاب است از جانب خضر به موسی، یعنی: حوادثی که از من سر زد به خاطر رحمت و احسان و تفضلی بود از جانب پروردگارت نسبت به مساکین صاحب کشتی و پدر و مادر پسر بچه مقتول و دو یتیم بی پناه. و من آنها را به اطاعت هوای خود و دستور نفسم نکردم.

و «ذلک» اشاره است به علل غائیة سه گانه که خضر، آنها را بیان کرد. و مراد از «ما» ی موصول، حوادث سه گانه است که از خضر صادر شد. یعنی ای موسی، این سه امری که بیان کردم یعنی نجات صاحبان کشتی از فقر، و والدین پسر ناصالح از کفر، و رسیدن یتیمان به حق خود، مآل و بازگشت و عاقبت آن سه امر است که به ظاهر زشت و ناروا بود و تو تاب تحمل آنها را نداشتی.

تذکر (۱): در این چهار آیه اخیر که خضر در مقام بیان علل غائیة سه کار خود بود حادثه اول را که تخریب و عیب دار کردن کشتی است به خود نسبت داده، زیرا نسبت آن جز به خویش صحیح نبود. و حادثه دوم را به خود و خداوند نسبت داده، زیرا این حادثه عبارت بود از تبدیل فرزند به فرزند دیگر که با اعدام اول و ایجاد دوم محقق می شود؛ اعدام را خضر و ایجاد را خدا انجام داد. و حادثه سوم، رشد یتیمان و رسیدن به حقیقتشان بود که تنها به دست خدا انجام گرفت.

تذکر (۲): در قرآن مجید از اوصاف و حالات خضر جز آنچه در این سوره و در این

آیات آمده (ما او را رحمت بخشیدیم و دانش لدنی آموختیم) چیزی نیامده و از روایات استفاده می شود که خضر پیامبری مرسل بوده که به سوی قوم خود مبعوث گردید و مشغول به تبلیغ شد^(۱) و معجزه اش این بود که روی هر زمینی و قطعه چوب خشکی می نشست فوراً آن زمین سر سبز و آن چوب خرم می گردید، و کلمه خضر مشتق از خضر است که به او گفته شده است. و نیز طبق روایات، او از زمان ولادت تا این زمان زنده است و دلیلی بر عدم امکان این مقدار قائم نشده بلکه برخی گفته اند که او فرزند بلاواسطه آدم ابوالبشر است و به دعای او زنده مانده، ولی در برخی از روایات آمده که وی با ذوالقرنین به سراغ چشمه حیات رفتند، او به چشمه رسید و از آن نوشید و ذوالقرنین موفق نشد.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ^(۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ^(۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا ^(۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنذِرُ فِيهِمْ حُسْنًا ^(۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ^(۸۷) وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ^(۸۸)

لغت و اعراب:

قَرْن: شاخ حیوان، مدتی از زمان به اندازه سی سال یا صد سال، و قرن در انسان برآمدگی در سر او در محل شاخ حیوان.
^(۲)أَتْبَعَهُ: تابع او شد و به او لاحق گردید. عین معانی

ص: ۴۳۳

- ۱- اگر پیامبر مرسل بود اولاً ناشناخته نمی ماند تا جایی که موسی علیه السلام هم از وجود او بی خبر باشد، ثانیاً مأمور به باطن و اعمال کذایی نبود.
- ۲- یا شاخی که بر روی کلاه باشد و قرنین یعنی کلاه دو شاخ. یا گیسوی بافته شده که از دو طرف جلو سر آویزان باشد.

زیادی دارد که از آن جمله دریاست. حَمًا: گل و لای سیاه، و حَمَاهُ صفت است یعنی ذات الحَمَاءُ. فله جزاء الحسنی، فله خبر، الحسنی مبتدا، و جزاء تمیز یا حال است از الحسنی. حسناً مصدر به معنای فاعل است، به تقدیر «أمرأً ذا حُسن».

تفسیر:

ذوالقرنین

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

معلوم باد که درباره ذوالقرنین و اوصاف و احوال او اختلاف است. در بسیاری از روایات آمده که او بنده صالح خدا بود و یا محدث بود که فرشته ها او را حدیث می گفتند و او می شنید و حفظ می کرد. و گفته اند که او پیامبر بود. و در نام او نیز اختلاف است؛ اسکندر و عیاش. و گفته شده نامش مرزیا نوه یافت بن نوح است، و برخی بر آن اند که او از شاگردان ارسطو معلم اول و فیلسوف معروف است و پیش از میلاد مسیح علیه السلام می زیسته و نام ذوالقرنین بدین جهت به او گفته شده که در دو طرف سرش برآمدگی آشکاری داشته، و یا آن که عمر طولانی کرده و دو قرن از انسان ها را درک کرده، و یا آن که بر جانب مشرق و مغرب زمین یعنی فارس و روم آن روز مستولی گشته است.

معنای آیه: ای پیامبر، از تو درباره ذوالقرنین می پرسند، یعنی او کیست و در چه زمانی بوده و عنوان و کارش چه بوده و چه آثاری از او باقی مانده است؟ بگو: به زودی برای شما از او و احوالش آیاتی از قرآن تلاوت می کنم، یعنی آیات بعدی را.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا

یعنی: حقیقت این است که ما به او در روی زمین قدرت و توانایی دادیم و از هر چیزی سببی عطا کردیم.

مراد از «شیء» در این جا هدف و نیاز، و مراد از «سبب» وسایل و مقدمات است. یعنی به منظور وصول او به هر هدفی وسایل متناسب آن را به او عطا کردیم و از امکانات مادی و غیر مادی نظیر عقل و هوش و دانش در راه انجام خواسته هایش چون کشاورزی، دامداری، ساختمان و سدسازی و غیره و انواع صنعت و تشکیل حکومت، در اختیار او قرار دادیم.

ص: ۴۳۴

فَأَتَّبِعْ سَبِيلًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

یعنی: او سیر خود را ادامه داد تا چون به مغرب خورشید رسید در دید چشم خود چنین یافت که خورشید در چشمه یا دریای لجنی فرو می رود.

مراد این است که در سیر خود در غرب افریقا و ساحل اقیانوس به کنار دریای محیط غربی رسید به گونه ای که نزدیک غروب و اوایل تاریکی هوا چون به خورشید می نگریست به خاطر انطباق افق با سطح دریا چنین می پنداشت که آفتاب در دریا فرو می رود و افق شبیه لجن سیاه رنگ است.

وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

یعنی: و ذوالقرنین در نزد آن عین - در کنار آن دریا - گروهی از مردم را یافت (که از نظر اعتقاد مشرک و از نظر عمل مرتکب محرمات بودند) به ذوالقرنین گفتیم (یعنی به وسیله همراهش خضر پیامبر، و یا خود او پیامبر بود و به او وحی نمودیم، و یا آن که او بنده صالح ما بود و به او الهام کردیم) ای ذوالقرنین، یا آنها را عذاب می کنی و یا درباره آنها راه نیکی پیش می گیری.

ظاهر این کلام هر چند به اخبار نزدیک تر است لکن مقتضای دقت و ظاهر جواب آتی این است که سوق کلام برای اخبار نیست، زیرا وظیفه پیامبر مقتدر یا منصوب از جانب او در مقابل مشرکان و یا مطلق کافران دعوت به پذیرش شریعت معروضه، و در صورت عدم قبول، جنگ است و جای تخییر نیست. پس مراد این است که ای ذوالقرنین، با این مردم چگونه رفتار خواهی کرد؟ یعنی آیا همه را از دم شمشیر می گذرانی یا راه عفو اتخاذ می کنی؟

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا

یعنی: ذوالقرنین گفت: اما آن کس که ستم کرده، به زودی ما او را عذاب می کنیم. مراد این است که درباره این قوم مشرک همانند سیره انبیا رفتار می کنم، نخست دعوت به توحید و پذیرش شریعت و کتاب آسمانی می کنم و اگر بر خویش ستم نمودند و بر کفر خود اصرار ورزیدند عقوبتی طبق شرع انجام می دهم. آن گاه پس از مرگ به سوی پروردگارش بازمی گردد و پروردگار او را عذابی نکر می نماید، یعنی عذابی ناشناخته و

بی سابقه می کند.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

یعنی: و اما آن کس که ایمان آورد و عملی نیک انجام دهد - فروع شریعت خود را در خویش و محیط خویش پیاده نماید - او را در آخرت پاداشی بسیار نیک است و ما هم از دستور خود درباره او آسانش را صادر می کنیم. یعنی در مدتی که تحت سیطره ماست به او ارفاق می نماییم و فرمان های سهل و آسان می دهیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا «۸۹» حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا «۹۰» كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا «۹۱»

لغت و اعراب:

من دونها یعنی من غیر الشمس یا فی مقابل الشمس. كذلك خبر مبتدای محذوف است، به تقدیر «أمر ذی القرنین كذلك».

تفسیر:

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا

یعنی: سپس ذوالقرنین اسباب و وسایل دیگری را در هدف سیر به مشرق زمین دنبال کرد تا آن گاه که به جایگاه طلوع خورشید رسید، یعنی آخرین نقطه سکونت بشر آن روز در جانب خاور گیتی. در آن جا خورشید را چنین یافت که بر گروهی از مردم طلوع می کند و می تابد که برای آنها در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. یعنی هیچ ساختمان و درخت و کوهی بر آنها سایه نمی افکند، و یا آن که لباسی در بر نداشتند.

گفته شده که زمینشان از همه جانب مسطح و در خاکشان اقتضای بنای ساختمان و رویش درخت نبوده است. و خداوند این حال و وضع آنها را به خود نسبت می دهد به

ص: ۴۳۶

خاطر این که در آنها استعداد درک امور دنیوی و اداره زندگی انسانی را قرار نداده بود و دقیقاً به نام انسان و شبیه حیوانات بودند.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

یعنی: مطلب و سرگذشتی که درباره ذوالقرنین شنیده ای این چنین بود (و این از قبیل تشبیه کلی به مصداق است که برای تأکید آورده می شود). و حقیقت این است که ما به آنچه ذوالقرنین از آغاز زندگی در پیش داشت از ازل احاطه علمی داشتیم. یعنی همان گونه که به همه ذرات عالم تکوین احاطه وجودی و توانی و علمی داریم، در مطلب مورد بحث هم همان طور است.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

لغت و اعراب:

سَدّ - به فتح و ضم -: حاجز و مانع، کوه. یأجوج و مأجوج دو اسم اعجمی است که به واسطه عجمت و تعریف غیرمنصرف اند. خرج: درآمد، زراعت و دام. (۱) تفسیر:

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

یعنی: سپس ذوالقرنین سبب دیگری را دنبال کرد. یعنی برای هدف دیگری که سیر جنوبی و شمالی در تقاطع دو سفر قبلی بود پیرو وسایل دیگری شد و به راه افتاد تا آن گاه

ص: ۴۳۷

۱- . خرج: هزینه، مالیات.

که در میان دو کوه به فضای وسیعی رسید، در طرف پایین آن دو کوه گروهی از انسان ها را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند.

کلمه «لا یکادون» دلالت می کند بر این که آنها بسیار دور از فهم بودند، و ظاهراً به جهت ضعف عقل و پایین بودن سطح فکرشان بوده که مطالب اجتماعی و سیاسی و غیره را درک نمی کردند.

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا

یعنی: آنها گفتند (به وسیله مترجم یا به واسطه خضر پیامبر که آشنا به لغت های مورد حاجت بود و یا به الهام خدا نسبت به خود ذوالقرنین): ای ذوالقرنین، طایفه مأجوج و مأجوج (یعنی دو طایفه از اولاد یافث فرزند نوح که هر یک جمعیتی انبوه و بی حد و حصر بودند) مفسدند و پیوسته در این سرزمین تولید فساد می کنند (گفته شده که آنها همانند حیوانات وحشی حمله می کردند و به هر ملتی می رسیدند می کشتند و اموالشان را غارت می کردند بلکه گاهی گوشت انسان ها را هم می خوردند) آیا از هستی و دارایی خود برای تو هزینه و اجرتی قرار بدهیم که میان ما و آنها سدّی بسازی؟ یعنی نوعی از حاجز و مانع از قبیل دیوار و سیم خاردار و دریاچه و نحو اینها احداث کنی؟

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا «٩٥» ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا «٩٦» فَمَا اسْتَبَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا «٩٧»

لغت و اعراب:

مَكَّنَّهُ مِنَ الشَّيْءِ: او را تسلط داد و متمکن نمود بر آن شیء. رَدَمَ الشَّيْءَ: سدّه. (١) رَدَمَ: مصدر

ص: ۴۳۸

به معنای مفعول، حاجز و سد بزرگ. زُبْر جمع زُبْره: پاره های بزرگ آهن. صدف: یک طرف کوه. قطر: نوعی از مس، مس گداخته. ظَهَرَ الْبَيْتَ: بالای خانه رفت.

تفسیر:

قَالَ مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

یعنی: ذوالقرنین به آنها گفت: آنچه را پروردگارم به من داده و تمکن بخشیده، از اموال و امکانات شما بهتر است، یعنی من نیاز به اجرت ندارم. مرا به نیروی عملی و مالی یاری دهید، مانند کارگر و آلات و ادوات ساختمانی، تا میان شما و یاجوج و ماجوج حاجزی بزرگ و سدی عظیم بنا نهم. حاصل آن که مهندسی و نقشه کشی و معماری از من و تحویل کارگر و تهیه وسایل ساختمان از سنگ و خاک و آهن و چوب و غیره از شما.

ءَأْتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ

یعنی: پس از پایان گفتگو و قرارداد لفظی یا کتبی میان طرفین، ذوالقرنین گفت: حال، شما پاره های بزرگ آهن بیاورید تا من شروع به پی ریزی کنم. و ظاهراً تهیه آهن از معادن آن منطقه نیز به راهنمایی و یاری مهندسان و معماران ذوالقرنین بوده است. پس آنها آهن پاره ها را تهیه کردند و ذوالقرنین شروع به کار نمود و پس از کندن زمین به مقداری که به آب رسید بنیان سد را در فاصله میان دو کوه در عرضی معین بالا برد تا آن جا که میان آن دو کوه را به وسیله ارتفاع سد مساوی کرد، یعنی تاج سد با کوه ها برابر شد و اسکلت دیوار به چیدن پاره های آهن به نحو اشتباک و خالی ماندن اواسط آنها تنظیم گردید.

قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأْتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا

یعنی: پس از ارتفاع دیوار سد و ریختن مواد سوختی در لابه لای آن و آتش زدن مواد، دستور داد به وسیله کوره های عظیم از هر سو بر آن بدمید، تا آن جا که همه دیواره سد را همانند آتش سرخ نمود، آن گاه امر کرد که برای من مس گداخته بیاورید تا بر روی دیوار فرو ریزم. و چنین کرد و از مس گداخته لابه لای آهن پاره ها را همانند گوشتی که بر استخوان روید پر کرد و بالاخره رنگ دیوار از بیرون به سرخ و سیاه مبدل شد و سدی عظیم که تاریخ نظیرش را ندیده و نخواهد دید پدید آورد و سد سکندر مثل سایر گردید.

یعنی: پس چون هنگام حملهٔ یاجوج و ماجوج رسید و در راه ورودی منحصر آن منطقه با سد جدید عظیم روبه رو شدند نه توان آن را داشتند که از دیوار بالا روند و نه قدرت آن که آن را سوراخ کنند.

باید دانست که در آیات مربوط به ذوالقرنین از جهات متعدد ابهام و اجمال است و دربارهٔ هیچ یک از آنها سخنی روشنگر و اطمینان بخش از روایات و تواریخ نرسیده است، مثل این که ذوالقرنین کیست و چه عنوانی در عصر خود داشته و چرا به این اسم عربی مشهور شده و سیر و سفر او از کجا آغاز گردیده و در کجا پایان یافته و سدی که بنا کرده کجاست؟ زیرا سدی با اوصافی که در این آیات آمده در هیچ جای کرهٔ زمین نیست. و هم چنین طایفهٔ یاجوج و ماجوج کیان اند و به کدامین ملت هجوم می آوردند و وعدهٔ این که آن سد شکسته و خرد خواهد شد محقق شده است یا نه؟ در این باره به تفاسیر مبسوط مراجعه کنید.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا «۹۸» وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا «۹۹» وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا «۱۰۰» الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا «۱۰۱»

لغت و اعراب:

دَكَّ الحائِطَ دَكًّا - از باب نَصَرَ - شکست و خرد کرد و با زمین یکسان نمود آن را و دَكَّاء اسم است به معنای کوه خرد شده، و نیز سرزمین صاف و هموار. مرجع ضمیر جمع بعضهم یاجوج و ماجوج است و ممکن است «الناس» باشد که مفهوم از کلام است. ماَجَ البحرُ:

دریا مضطرب شد و موج زد. عَرَضَ الشَّيْءَ لَهُ: ظاهر کرد و ارائه نمود آن را به او. غطاء:

پوشش. ذکر مصدر است به معنای ما يُتَذَكَّرُ بِهِ، وسیله یادآوری.

تفسیر:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

یعنی: گفت: این رحمتی است از جانب پروردگرم. ذوالقرنین پس از اتمام سد به عنوان تعظیم از الطاف حق و شکرانه نعمت او اشاره به سد کرده گفت: این سد رحمتی است از جانب خدا به ملت و گروه انبوهی که پیوسته هراسان از یاجوج و ماجوج و در معرض هجمه فظیح آنها بودند. و چون وعده پروردگرم راجع به پایان آن فرارسد آن را در هم کوبد و خرد کند و با خاک زمینش یکسان سازد. گفته اند مراد خرابی آن به دست مغول هاست که هجوم کردند و در مناطق مختلف ماوراء سد مشغول قتل و غارت شدند. و وعده پروردگار من همیشه حق و ثابت و غیر قابل تخلف است.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ

این آیه کلام خداوند است نه تنمۀ کلام ذوالقرنین، و صدر آن مربوط به دنیا و ذیلش مربوط به آخرت است. یعنی: چون سد را در هم کوبیم و یاجوج و ماجوج از هر سو به مناطق پشت سد سرازیر شوند آنها را رها کنیم که همانند امواج دریا برخی در برخی موج زنند و مشغول قتل و غارت مردم گردند. و ممکن است این جمله در صدر آیه نیز مربوط به آخرت باشد و ضمیر جمع بعضهم به الناس مفهوم از کلام برگردد به قرینه این که مراد از ضمیر جمع بعدی در جمعناهم قطعاً جمیع مردم است، و مراد این که مردم در روز قیامت از شدت هول و ترس همانند دریایی پر تلاطم برخی در برخی موج خواهند زد و هیچ نظم و انضباطی بر آنها حاکم نخواهد بود و همه در گرداب هرج و مرج فروخواهند رفت.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا

یعنی: و در صور اسرافیل دمیده می شود و همه آنها را در یک مکان به نحوی خاص گرد می آوریم.

ظاهر این است که مراد از نفخ صور در این جا نفخه سوم است، زیرا نفخه دوم نفخه

احیاست و آن گاه است که همه جانداران از قبورشان زنده شده بیرون می آیند، و نفخه سوم نفخه اجتماع و گردآوری است. و مقصود از آیه این است که پس از نفخه دوم همه بیرون آمده متحیرانه به هر سو می روند و عنوان «یومج بعضهم فی بعض» محقق می شود و آن گاه نفخه سوم دمیده می شود و همه برای حساب جمع می گردند، لکن آیه ۹۶ سوره انبیا مطابق وجه اول است: (۱) حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ.

ویژگی دوزخیان

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا

یعنی: و جهنم را در روز رستاخیز بر کفار عرضه می داریم به نحوی خاص از عرضه داشتن.

مراد از عرضه دوزخ قرار دادن آن است در مقابل دید کامل آنها و دستور ورود در آن. و «عرضاً» مفعول مطلق و اشاره به نوع عرضه است، و ممکن است اشاره باشد به آنچه از آیه انفال استفاده می شود: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ [انفال، ۳۷] یعنی خداوند، کفار را که خبیث و پلیدند برخی را روی برخی همانند لاشه حیوانات روی هم می ریزد و همه را کوه می کند آن گاه به دوزخ فرو می ریزد.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا

این آیه در توصیف چشم و گوش کفار است که عمده وسیله تبه و تذکر و ایمان انسان است. یعنی: کفاری که در دنیا چشم دلشان در پوششی از یاد من و چشم ظاهرشان در پوششی از رؤیت آیات انفسی و آفاقی من بود و آنها در دنیا توان شنیدن نداشتند، یعنی از شدت انکار و عناد، قدرت شنیدن کلام آسمانی و سخنان پیامبران را نداشتند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا «۱۰۲» قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا «۱۰۳» الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا «۱۰۴»

ص: ۴۴۲

۱- . یعنی ضمیر جمع بعضهم به یأجوج و مأجوج برمی گردد نه به الناس که همه مردم باشند.

أَفْحَسِبَ اسْتِفْهَامَ انْكَارِي. أَن يَتَّخِذُوا بِهِ تَأْوِيلَ بِهِ مَصْدَرٍ، مَفْعُولِ أَوَّلِ حَسَبٍ وَ مَفْعُولِ دَوِّمٍ مَقْدَّرِ اسْتِ وَ تَقْدِيرِ كَلَامٍ: «أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اتِّخَاذَ الْإِلَهِ نَافِعًا لَهُمْ»؟ نُزِّلَ - بِهِ ضَمِّ زَايٍ وَ سَكُونِ أَيْنَ -: أُنْجِزَ مَهْمَانِ فِي بَدْوٍ وَرُودِ بَا أَيْنَ پَذِيرَايِي مِي شُودِ.

زیانکارترین مردم

تفسیر:

أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا

استفهام در آیه انکاری است، یعنی: آیا کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان مکه و سایر کفار گمان کردند که به وسیله یاری و سرپرست گرفتن بندگان من به جای من، یعنی شریک قرار دادن فرشتگان و عیسی و عزییر و غیر آنها و تقرب جستن به آنها و عبادت و خضوع در برابر آنها و خواستن حاجت از آنها، در دنیا یا در آخرت سودی خواهند برد؟ یعنی هرگز سود نمی برند، بلکه آنها با این عمل کافر شدند و ما بدون تردید دوزخ را برای کافران به عنوان نُزُل مهیا ساخته ایم. یعنی مانند نخستین پذیرایی مهمان و مقدمه ای برای عذاب های گوناگون وحشت زا و غیرقابل توصیف آماده نموده ایم و البته بخشی از آن عذاب ها در همین [سوره] مسطور است و هیچ عقل و خردی توان رسیدن به کُنه آن را ندارد، و نعوذ بالله منه.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان مکه و کفار قریش بگو: آیا می خواهید شما را از زیانکارترین مردم از نظر عمل ها و کارها خبر دهیم؟ آنها کسانی هستند که همه سعی و کوشش آنها یعنی همه کارهای خیرشان در زندگی دنیا باطل شده و هدر رفته و خودشان در حالی هستند که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند. و علت این که کارهای خیرشان باطل است در آیه بعد آمده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا
يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

لغت و اعراب:

حَبِطَ عَمَلُهُ - از باب عَلِمَ - باطل شد و هدر رفت. هَزَأَ هُزُوعًا - از باب مَنَعَ - الف آخر مصدر تبدیل به واو شده، به معنای استهزا و مسخره کردن. وزن مصدر است به معنای توزین، و وزن به معنای میزان. ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ، «ذلک» خبر مبتدای مقدر یعنی الأمر ذلک. و «جزاؤهم جهنم» مبتدا و خبر است. فردوس: باغ سرسبز دارای درختان خرما و انگور و انواع گیاهان، و نیز بالاترین درجه های بهشت. نُزُلٌ و نُزُلٌ: نخستین پذیرایی مهمان در بدو ورود. حَوْلٌ: زوال و انتقال.

تفسیر:

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا

یعنی: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و به ملاقات او کفر ورزیده اند. مراد از آیات آیه های قرآن مجید یا نشانه های توحید و علم و قدرت خداست که در آفاق گیتی و انفس جانداران تجلی کرده. و مراد از کفر به ملاقات، انکار معاد و حیات پس از مرگ است که لقاءالله نامیده می شود. «فحبطت» یعنی در نتیجه این کفر تمام عمل های خیر آنها حبط و باطل می گردد و در دنیا و آخرت پاداشی نخواهند داشت. زیرا در هیچ یک از اعمال آنها انگیزه تقرب به خدا و خوف و رجا نسبت به او و طمع بهشت و ترس

ص: ۴۴۴

از آتش و نیز سایر وجوه زندگی بخش عمل و سبب استحقاق پاداش نیست. و «فلا نقیم» یعنی عاقبت کارشان در روز رستاخیز این است که برای آنها وزنی برپا نمی کنیم. یعنی احترام و اعتبار و قدر و قیمتی برای آنها قائل نمی شویم، و یا برای اعمال آنها وسایل سنجش برپا نمی نماییم، زیرا سنجش مربوط به حسناتی است که حبط نشده و گرنه سنجش بی معناست.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

یعنی: مطلب درباره آنها همان است که اعمال خیرشان حبط و خودشان بی ارج و بی مقدارند. و جزا و پاداششان هم به خاطر آن که کفر ورزیدند و آیات مرا و فرستادگان مرا به مسخره گرفتند دوزخ است. مراد از آیات اعم از آیه های کتاب آسمانی و نشانه های توحید در انفس و آفاق است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

یعنی: به حقیقت کسانی که ایمان آوردند - به توحید و به آنچه پیامبرشان بر آنها عرضه داشته گرویدند - و به دنبال آن کارهای نیک انجام دادند یعنی به آنچه شریعت وقتشان از واجب و حرام آورده و به آنچه عقل سلیمشان قضاوت کرده عمل کردند، برای آنها باغ ها و بهشت های فردوس که بالاترین و والاترین محل عالم آخرت است به عنوان اولین مرحله پذیرایی، ثابت و مسلم است. یعنی پس از آن نعمت های بی پایان فوق تصورشان به آنها اعطا می شود.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا

یعنی: آنها در آن بهشت سکونت جاودانی دارند و هرگز در طلب تبدیل و تغییر و تحول به مکان دیگر و حال دیگر نخواهند بود. زیرا زندگی در آن جا با تمام شئون و کیفیاتش بر وفق میل و شوق و رغبت ساکنان آن جاست.

و باید دانست که لازمه خلود جهان و خلود و جاویدانی ساکنان آن جا این است که آفرینش شرایش اجزا و اعضای آن به نحو خاصی باشد که تغییر و فرسودگی و زوال و فنا در آن راه نیابد حتی مثلاً میوه جات و سبزیجات و سایر آنچه در دنیا زود متغیر می شود باید دائمی باشد چه رسد به حیوانات و خاصه ابدان بهشتیان که باید همانند ارواحشان

ابدی باشد هر چند هنگام نفخه دوم صور از اجزای بدن اولی جمع شده و ترکب یافته است. و این امری است عجیب که عقل از تصورش حیران و خرد از درک حقیقتش عاجز است.

کثرت کلمات الله

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا «۱۰۹» قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ غَآءٌ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا «۱۱۰»

لغت و اعراب:

مداد: مرکب برای نوشتن، و کمک، و وسیله بقای شیء. کلمه: لفظ اعم از مفرد و جمله یا جملات، و حکم صادر از مولا، و همه مخلوقات خدا به لحاظ این که همانند دلالت لفظ بر معنا دلالت بر وجود خدا دارند.

تفسیر:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

یعنی: ای پیامبر، به مجامع بشری بگو و برسان که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، بی تردید تمام می شد پیش از آن که کلمات پروردگارم تمام شود هر چند دریای دیگری همانند آن کمک آوریم.

مراد از کلمات در این جا مخلوقات خدا و هر موجودی است که از آن ذات اقدس صادر شود، لکن در استعمالات کتاب خدا غالباً در موجوداتی شریف و عظیم استعمال شده، مانند حکم صادر از او درباره مهلت دادن قومی، و دوام و بقای ملتی، و اهلاک و زوال قومی، و استعمال در مسیح عیسی بن مریم علیه السلام. و ملاک در اطلاقات، تشبیه است، زیرا همه مخلوقات دلالت بر وجود و قدرت و علم باری تعالی دارند.

ص: ۴۴۶

باید دانست که مفاد این آیه حکم کلی مستقل است، و محتمل است که آیه نیز مستقلاً نازل شده باشد و دلالت دارد بر سعه مخلوقات و معلومات خدا و این که همه آنها دال بر ذات باری تعالی و علم و قدرت اوست همانند دلالت لفظ بر معنا. و چون این آیه پس از قصه اصحاب کهف و عجایب وضع آنها و پس از سرگذشت خضر و موسی علیهما السلام و غرایب امر آنها و بعد از قصه ذوالقرنین و کار عظیم و بهت آور او نازل شده که هر یک اسراری در بر دارد، گویی مفاد آیه این است که این امور در برابر علم بی پایان او ذره ای در مقابل اقیانوس است.

راهکار لقاء الله

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

این آیه در آخر سوره اشاره به اصول سه گانه دین دارد که خدا دستور ابلاغ آنها را می دهد، یعنی جمله انما الهکم اله واحد به توحید، و کلمه یوحی الی به نبوت، و جمله یرجو لقاء ربّه به معاد و روز رستاخیز.

معنای آیه: ای پیامبر، به کفار و مشرکان مکه بگو: جز این نیست که من بشری همانند شما هستم یعنی ادعای غیر بشریت را ندارم، و تنها امتیاز من از شما این است که به من وحی می شود و مرا خدایم به نبوت و پیامبری برگزیده است، و نبوت با بشر بودن منافات ندارد برخلاف آنچه شما تصور می کنید. و آنچه به من وحی می شود توحید است و این که معبود شما خداوند یکتاست. پس هر کس به معاد اعتقاد دارد و امید ملاقات پروردگار خود دارد باید عمل نیک انجام دهد و در پرستش و عبادت پروردگار خود کسی را شریک نسازد. از این جمله استفاده می شود که عمده محرک بشر به سوی عمل صالح اعتقاد به معاد و مجازات و ترس از کیفر است به طوری که اگر معاد نبود یا شخص به آن معتقد نبود احدی از مکلفان به جز شاذ و نادر به عمل نمی پرداخت.

و الحمد لله رب العالمین

۸۵/۹/۱۰

ص: ۴۴۷

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدید آور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

رمزگشایی حروف مقطعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (کهیعص)

«کاف، ها، یا، عین، صاد» یعنی من کفایت کننده، هدایت گر، ولی امر، عالم، و صادق الوعد هستم. و یا این حروف رمزهایی میان خدا و رسول اوست. و یا آن که مراد این است که این کتاب، مرکب از همین حروف است لکن کسی توان آوردن نظیر آن را ندارد. و یا آن که این کتاب، دارای محکّمات و این گونه متشابهات است.

و در برخی از تفاسیر آمده که چون جبرئیل امین این سوره را بر پیامبر اسلام آورد، شروع به خواندن نمود و گفت: کاف. پیامبر گفت: دانستم. گفت: ها. پیامبر فرمود: دانستم.

گفت: یا. پیامبر فرمود: دانستم. گفت: عین. پیامبر گفت: دانستم. گفت: صاد. پیامبر گفت:

دانستم. جبرئیل عرضه داشت: یا محمّد، چگونه دانستی در صورتی که من خود ندانسته ام؟ یعنی قرآن علوم و اسراری دارد که غیر از پیامبر مورد نزول، احدی حتی آورندهٔ آن نمی داند.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

ذکر رحمة مبتدأست و خبرش محذوف، به تقدیر «فی هذه السورة ذکر رحمة ربك».

عبده مفعول رحمة است. بدعائك اضافه دعا به كاف اضافه به فاعل است، به تقدیر «بدعائك إیای» و یا اضافه به مفعول است، به تقدیر «بدعائی إیاک». شقی در این جا کنایه است از محرومیت یا نافرمانی.

تفسیر:

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا

این سوره چنان که آیاتش دلالت دارد سوره مکیه است و مفسران نیز در آن اتفاق نظر دارند، و در آغاز آن پنج حرف از حروف مقطعه است که در بیان مراد از آنها معانی مختلفی ذکر کرده اند. و این سوره شامل سرگذشت عده زیادی از پیامبران و مریم عیذرا است و اشاره به این که همه آنان اهل طاعت و خضوع در برابر خداوند و دارای صدق و اخلاص بودند و تذکر این که پیروانشان از شریعت و رفتار آنها روی برتافته، سراغ شهوات و گناهان رفتند.

معنای آیه: ای پیامبر، در این سوره یادآوری رحمت پروردگارت نسبت به بنده خود زکریاست (زکریا پیامبر عظیم الشأن از بنی اسرائیل و از اولاد هارون برادر موسی بن عمران و بزرگ احبار بیت المقدس بوده) و رحمت و احسان و لطف خدا به او هنگامی بود که پروردگار خود را به ندای پنهانی ندا در داد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا

این آیه تفسیر نداء است، یعنی: زکریا چنین گفت: پروردگارا، حقیقت این است که استخوان های بدنم در اثر گذشت عمر سست شده و موهای سرم در اثر پیری و مرور زمان همانند شعله آتش، سفید و مشتعل گشته و هرگز ای خداوند، من در دعا و درخواست از درگاهت محروم نبوده ام. و یا آن که هرگز دعوت تو و امر و نهیت را نافرمانی نکرده ام. و در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده که خداوند هیچ حاجتی را از مؤمن رد نمی کند؛ یا خود آنچه را خواسته می دهد و در صورت عدم مصلحت، عوض آن را در دنیا یا در آخرت عطا می کند.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

موالی جمع مولا، معانی متعدد دارد که از جمله وارث و اولاد اعمام است. عاقر: نازا، مذکر و مؤنث در آن یکسان است. رضی بر وزن فعیل، به معنای راضی یا مرضی.

تفسیر:

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَيَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ

باید دانست که زکریای پیامبر اولاد نداشت و وارث او پس از ارتحال، عموها یا عموزادگانش بودند و آنها همه مردمانی ناصالح و از اشرار بنی اسرائیل بودند و بدین جهت بیم داشت که پس از مرگ، اموالش به دست وارثان ناصالح افتد و در مصارف حرام مصرف نمایند، و نیز منصب تولیت بیت المقدس و ریاست احبار و تبلیغ شریعت و کتاب وقت و تصدی امر به معروف و نهی از منکر همه در دست وارثان ناصالح قرار گیرد، از این

ص: ۱۱

رو از خداوند درخواست وارث و فرزند ذکور نمود.

معنای آیه: و نیز گفت: پروردگارا، حقیقت این است که از وارثان و متصدیان امورم پس از مرگ، در بیم و هراس افتاده ام و همسرم هم نازاست. یعنی احتمال باردار شدن همسرم را ندارم، زیرا علاوه بر پیری و گذشتن از حد یأس، از اول هم نازا بود. پس ای خداوند، به من از جانب خود فرزندی و وارثی ببخش که از من ارث برد و از اولاد یعقوب نیز ارث برد.

مراد از ارث در این جا اعم از ارث مالی و غیر مالی است، نظیر منصب تولیت بیت المقدس و تصدی امر تبلیغ شریعت و کتاب تورات و غیره. و مراد از آل یعقوب، اعمام و بنی اعمام اوست. و ممکن است مراد از آل یعقوب همسر او باشد، زیرا همسر زکریا خواهر مادر مریم و دختر عمران بود و او از اولاد سلیمان بن داوود بود که نسبش به یعقوب می رسد. و مفسران اهل سنت بر آنند که مراد از ارث در این جا یقیناً ارث مالی نیست؛ بلکه ارث نبوت است، به قرینه خبری که از پیامبر اسلام نقل می کنند که و به ادله متعدد مجعول است. نحن معاشر الانبياء لا نورث، بل كل ما تركناه صدقه. و این خبر مورد قبول علمای تشیع نیست.

وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

یعنی: و ای پروردگار من، آن فرزند را رضی قرار ده. یعنی مرضی باشد و از جهات اعتقادی و اخلاقی و عملی مورد رضایت تو باشد. یا آن که راضی باشد، یعنی به آنچه از تکالیف آسمانی به او متوجه کنی و به آنچه از مقدرات عالم تکوین به او متوجه شود راضی و خشنود و صبور باشد.

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَأَنِّي امْرَأَتِي عَاقِرٌ وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

ص: ۱۲

غلام: نوجوانی که موی پشت لبش تازه رویده و غالباً به اعم از کودکی تا جوانی گفته می شود. اَتَى چگونه، یا از کجا. عاقر: نازا. عَتَى: سالخورده فرتوت که اعضای بدن او خشکیده و غیرقابل ترمیم است. کَذَلِکَ به تقدیر «الامر کذلک» یعنی کما قلنا یا کما قلت.

تفسیر:

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

یعنی: خداوند به فرشتگان دستور داد که در جواب درخواست زکریا به وی چنین گویند: ای زکریا، ما تو را به پسر می‌مژده می‌دهیم که پیش از او احدی را همنام او قرار نداده ایم. و در سوره آل عمران آیه ۳۹ در کیفیت خطاب فرشتگان به او چنین آمده است:

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ ۚ بَشِيرًا ۖ وَسَمِيًّا ۖ قَدْ نَجَعْنَا آلَ إِمْرَأَتِكَ فِي هَذَا ۖ وَنُؤَيِّدُكَ بِيَحْيَىٰ ۚ قَالَ يَاقَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ فَأْتِيكُمْ فِي هَذِهِ أُمَّةً مِّنْكُمْ فَأُنذِرُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ

و باید دانست که از آیات این کتاب کریم، راجع به یحیای پیامبر، اوصاف و فضایی ذکر شده که درباره هیچ پیامبری پیش از او ذکر نشده است، مانند جمله وَآتَيْنَاهُ الْكُحْمَ صَبِيًّا [مریم، ۱۲]: ما او را در حال کودکی نبوت و شریعت دادیم. و کلمه وَسَيِّدًا وَحَصُورًا [آل عمران، ۳۹]: او آقایی بود که خود را از همه شهوات نفسانی نگاه می‌داشت. و جمله وَسَيِّئًا عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا [مریم، ۱۵] درود و سلام بر او در روزی که متولد شد و روزی که خواهد مرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود. این اوصاف هر چند در عیسی بن مریم علیه السلام که از خویشان یحیی بوده و هر دو پسرخاله یکدیگر بودند وجود داشته، لکن در وقت اتصاف یحیی به این اوصاف هنوز عیسی متولد نشده بود.

قَالَ رَبُّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

یعنی: زکریا پس از شنیدن ندای فرشتگان گفت: پروردگارا چگونه برای من فرزندی خواهد بود در صورتی که همسر من از ابتدا نازاست و خود پیری فرتوت و کبر سنم از حد

گذشته و استخوان هایم پوک و اندام هایم ناتوان است؟!

و این سؤال به عنوان استبعاد و انکار نیست؛ بلکه با علم به تحقق خواسته اش استفسار از کیفیت وقوع وعده دارد، زیرا درهای مطلوب طبق عادت از هر سو بسته است و خطورات قلبی و وسوسه های درونی منافات با علم به تحقق شیء ندارد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

یعنی: فرشتگان گفتند: مطلب همین است (که گفتیم یعنی خدا وعده داده. و یا مطلب همان است که گفتی و راه های عادی بر این هدف بسته است لکن) پروردگارت گفته: این کار بر من آسان است، و چگونه چنین نباشد در حالی که تو را پیش از این آفریدم در حالی که چیزی نبود. یعنی همان گونه که تو را از مواد اولیه خاک به صورت نطفه آفریدم و همان طور که نطفه را به وسیله سیر حالات مختلف انسان کامل کردم می توانم یحیای موعود را در رحم مادرش از نطفه پدر یا بدون پدر بیافرینم.

باید دانست که مراد از «شیئا» تعبیری است که در سوره دهر آیه اول درباره انسان آمده:

لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَرْدُودًا. یعنی ای زکریا، موجودی به عنوان انسان نبودی بلکه عناوین دیگر داشتی. زیرا از خاک تا انسان شدن عناوین و نام های مختلف داشته است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا «۱۰» فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۱۱»

لغت و اعراب:

سوی: صحیح و سالم، و سویاً حال است از فاعل لا تکلم. أوحى اشاره نمود، و اصلش به معنای اسراع است. بکره: صبحگاهان. عشی: شامگاهان.

تفسیر:

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

ص: ۱۴

یعنی: زکریا گفت: پروردگارا، برای من دربارهٔ تحقق این وعده نشانه ای قرار ده. یعنی وقت باردار شدن همسر یا تولد ناگهانی فرزند موعود را به من اطلاع ده. خداوند یا فرشتهٔ وحی گفت: نشانهٔ تو این است که توان سخن گفتن با مردم را در سه شب و سه روز دنبال هم با وجود صحت جسم و سلامت اندام هایت نداشته باشی. یعنی با مردم فقط می توانی با رمز و اشارهٔ چشم و ابرو و دست، سخن گویی و با خداوند می توانی به ذکر و دعا و نماز و تلاوت زبور و تورات مناجات نمایی.

و باید دانست که این معنا همان است که در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۴۱ آمده: **قَالَ آتَيْكَ أَلا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ**. و مراد از سه روز در این آیه، سه روز با شب های آنهاست چنان که مراد از سه شب در آیهٔ مورد بحث هم، سه شب با روزهاست و استعمال سه شب یا سه روز در مجموع شبانه روز شایع است. و حاصل آیه آن که بند آمدن زبانت از گفتگو با مردم نشانهٔ این است که وعدهٔ خداوندی در شرف وقوع است.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

یعنی: پس از آن که نشانهٔ تعیین شده از جانب خدا تحقق یافت و زکریا حس کرد که توان گفتگو با مردم را ندارد از محراب عبادتش بیرون شد و اشراف به قوم خود پیدا کرد، آن گاه به سوی آنها اشاره کرد که صبح و شام خدا را تسبیح گویند. مراد این است که به رمز آنها را امر نمود نماز مرتب صبحگاهی و شامگاهی را بخوانید. و یا آن که پیوسته در صبح و شب، ذکر خدا گویند و منتظر من نباشید.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَاَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا «۱۲» وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا «۱۳» وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا «۱۴» وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا «۱۵»

حکم: نبوت و عقل کامل و مستقلات عقلیه و شرایع دین. صبی: کودکی که به حد بلوغ نرسیده باشد. حنان: رحمت و محبت و عطوفت، عطف است به حکم، به تقدیر «اتیناه حناناً». و براً عطف است به تقیاً. جبار: متکبر سلطه جو که خواسته خود را بر دیگران تحمیل می کند و از کسی چیزی تحمل نمی کند.

تفسیر:

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ

یعنی: پس از آن که به وعده خود درباره زکریا وفا کردیم و او را فرزندی به نام یحیی دادیم و به نبوت و پیامبری انتخاب نمودیم، در خطابی به او گفتیم: ای یحیی، این کتاب را به قوت و قدرت بگیر.

مراد از کتاب تورات است، زیرا همه پیامبران در فاصله زمانی میان موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در کتاب آسمانی و شریعت تابع موسی بودند. و مراد از قوه، نیروی روحی و جسمی است. یعنی اصول و معتقدات تورات را به نیروی روحی و عقل و درایت، و فروع عملی آن را به نیروی جسمی به پا دار.

وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً

یعنی: و ما او را در حال صباوت و کودکی، حکم و حنان از جانب خود و زکات ارزانی داشتیم.

مراد از حکم، منصب نبوت یا شریعت آسمانی و یا علوم و مستقلات عقلیه است، و مراد از حنان، رحمت و عطوفت او به والدین یا به همه ارحام خود یا به همه مؤمنان و یا به کل انسان هاست، و ذکر «من لدننا» برای بیان عظمت و کمال و قداست عطیه است و این که این عطایا مخصوص حضرت باری است و از غیر او ساخته نیست، زیرا نبوت یا مجموعه شریعت و رحمت فوق العاده قلبی خاصه نسبت به نوع بشر از هدایای خاصه خداوند است. و مراد از زکات، رشد و نمو و تکامل اوست در علوم

و عطوفتی که به او اعطا شده بود.

وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

خداوند سه صفت بزرگ در این جا برای یحیی پیامبر ذکر کرده: پروای از خدا، احسان به والدین و عدم تکبر نسبت به مردم. یعنی: و یحیی صاحب تقوا بود و از همه محرمات الهی اجتناب می کرد.

مراد این است که هر چند یحیی غیر بالغ بود و واجبات و محرمات الهی مطلقاً درباره او فعلیت نداشت و حکم مباحات را داشت، لکن او از کودکی از همه اجتناب می نمود.

و ممکن است بگوییم: مقتضای اتصاف یحیی به منصب نبوت، فعلیت همه واجبات و محرمات در حق اوست نظیر بالغان دیگر. پس این جمله اشاره به عصمت اوست از محرمات با فعلیت و تنجز همه درباره او. و ممکن است مراد این باشد که یحیی از ابتدای تمیزش از کارهایی که بر حسب سن او ناپسند بود اجتناب می کرد چنان که در روایات آمده که: عده ای از بچه ها مشغول بازی بودند، به او گفتند: یا یحیی، تَعَالَ نَلْعَبْ یعنی بیا بازی کنیم. یحیی گفت: أَلَلْعَبِ خُلِقْنَا؟ یعنی آیا ما برای بازی آفریده شده ایم؟!

و نیز یحیی محسن و نیکوکار نسبت به پدر و مادر بود، و نیز او هرگز متکبر و سلطه جو نسبت به مردم و نافرمان و عصیان کار نبود. اگر «عصی» در این جا به معنای عصیاً لرَبِّه است مؤکد «تقیاً» است، و اگر به معنای عاق است مؤکد «بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» است، و اگر به معنای نافرمان و متعدی به حقوق است مؤکد «جَبَّاراً» است.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

یعنی: و درود و سلام بر او روزی که متولد شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.

مراد از سلام، انشای سلامت از آسیب و هر ضرر و عذاب است که در این سه روز متوجه انسان می شود، زیرا هر یک از این سه روز بسیار حساس و خطرناک و انتهای جهان و ابتدای ورود به جهانی دیگر و سرآغاز زندگی در آن عالم است. نخست روز تولد است که از ظلمتکده تنگ و تاریک رَحِم، چشم به فضای وسیع نامتناهی دنیا می گشاید و

در معرض هزاران آسیب و ضرر از سوی شیاطین انسی و جنی و حوادث عالم قرار می گیرد. دوم روز مرگ و انتقال از دنیا به عالم برزخ است، جهانی که نسبتش به دنیا نسبت دنیا به عالم رحم است و در آن جا نیز در معرض عذاب های گوناگون قرار می گیرد. سوم روز بعث و قیام قیامت است که از عالم برزخ هنگام نفخه دوم صور، وارد صحنه قیامت می شود و با عذاب های غیرمتناهی مواجه می گردد. خداوند برای یحیای پیامبر، انشای سلامت در این سه نموده است.

داستان حضرت مریم (علیها السلام)

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

لغت و اعراب:

مریم به تقدیر «قصه مریم، یا حدیث مریم» است. انتبذت: منزل شد و کناره گیری کرد.

سوی: تام الخلقه که نقص و عیب جسمی و روانی نداشته باشد. إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا؛ جواب شرط، مقدر است یعنی: فلاتتعرض لی.

تفسیر:

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

آیه انتقال است از قصه یحیی به قصه عیسی، زیرا میان این دو پیامبر عظیم الهی وجه تشابه بسیار است. ولادت هر دو به نحو اعجاز و خرق عادت بوده؛ خداوند به هر دو در حال صباوت و کودکی منصب نبوت عطا کرده؛ هر دو را به صفت احسان به مادر تعریف

ص: ۱۸

نموده و درباره هر دو سلام و درود در سه حالت تولد و مرگ و برانگیختن در قیامت ذکر شده است.

معنای آیه: ای پیامبر، در این کتاب، سرگذشت مریم را به یادآور (یعنی در این قرآن یا در این سوره، زیرا عنوان کتاب و قرآن بر اجزای کل آن مثل سوره و آیه گفته می شود) آن هنگامی که از اهل و خویشان خود در مکانی از شرق، کناره گرفت و در برابر خویشان و مردم حجابی اتخاذ کرد.

گفته شده: مریم علیها السلام محلّی را در داخل بیت المقدس در جانب شرقی آن و یا خارج از مسجد و خارج از خانه مسکونی خود در طرف شرق آن برای فراغت در عبادت یا در ایام عادت زنانگی معین نمود(۱) و مشغول عبادت شد، و از این جهت است که مسیحیان عبادت خود را رو به مشرق انجام می دهند.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

یعنی: پس روح خود را به سوی او فرستادیم (مراد از روح، جبرئیل روح الامین است و اضافه او به خدا اضافه تشریفیه است یعنی مخلوق او و از آن او و تحت اراده اوست) و او در برابر مریم برای ملاقات آشکار و گفتگو و امکان انس و الفت به صورت بشری سوی در آمد، یعنی بشری تامالخلقه و تمام عیار دارای همه اعضا و اندام های بشری و نیروی تکلم و انس با انسان که مریم از دیدنش نهراسد.

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا

یعنی: مریم پس از مشاهده او در محیط خلوتگاه خود گفت: پناه می برم به خداوند رحمان از شر تو اگر اهل پروا و ترس از خدا باشی.

ذکر کلمه «رحمان» در این جا برای توسل باطنی به رحمت و اسعده حق است که وقت نیاز و اضطراب بندگان شامل می گردد. و مشروط نمودن استعاذه به پروای او برای تحریک خوف و هراس اوست که مرسوم است، مثلاً می گویند: اگر ایمان داری به من آزار مرسان.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا

یعنی: فرشته روح به او گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو هستم، آمدم

ص: ۱۹

۱- در برخی روایات آمده که مریم علیها السلام بتول بود، یعنی عادت زنانگی نداشت.

که به تو پسری پاکیزه عطا کنم.

ذکر کلمه «انما» که دلالت بر حصر دارد مفید این است که من بشر نیستم بلکه فرشته فرستاده خدایم. و توصیف غلام به «زکّی» اشاره به این است که او پاکیزه از هر عیب و نقص یا قابل رشد و نمو جسمی و روحی است، زیرا از نظر جسمی همه مراحل تکوّن در رحم را در مدت اندکی پیمود و جنین در شرف تولد گردید، و از نظر روحی در ساعات اولیه خوابیدن در گهواره، همه مراحل کمالات انسانی را تا آن جا که به نبوت برسد طی کرد.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾

لغت و اعراب:

بغی: زن بدکاره که گویی مردها را می طلبد. کذلک به تقدیر «الأمر کذلک». لنجعله عطف است به محذوف، به تقدیر «نخلقه لمصالح کثیره ولنجعله». انتبذت به باء «به» باء معیت است، یعنی: ابتعدت مریم مع حمّله. قصی: بعید.

تفسیر:

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ

یعنی: مریم گفت: چگونه یا از کجا مرا پسری تواند بود در حالی که هرگز بشر و انسانی با من تماس حلال نداشته و هرگز من زن بدکاره ای نبوده ام؟ فرشته روح به او گفت: مطلب همان گونه است که می گویی، یعنی احدی با تو تماس نگرفته، لکن پروردگارت گفته: این کار - یعنی بخشیدن پسری زکّی بدون تماس مادر او با احدی - بر من آسان است.

ص: ۲۰

یعنی: و این فرزند را به تو بخشیدیم تا مصالح مقدر در وجود او محقق شود و برای این که او را نشانه و معجزه ای برای مردم قرار دهیم که بدانند من مقتدر حکیمی هستم که می توانم برخلاف عادت جاریه تکوین، نطفه ای را در رحم در عرض چند لحظه یا چند ساعت جنین سازم و چون متولد شود بی درنگ او را قدرت علم و ادراک دهم و توان تکلم با مردم و مقام والای نبوت و آوردن کتاب آسمانی عطا کنم. و نیز او را رحمتی از جانب خود قرار دهم. و خلاصه آن که کیفیت آفرینش او را نشانه و معجزه کردیم تا مردم باور کنند، و نبوت و رسالت او را رحمت برای جامعه بشری عصرش قرار دادیم تا به شریعتش عمل نمایند.

وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

یعنی: و آفرینش او به نحو اعجاز و انتخاب او به نبوت و رسالت، کاری است که از پیش حکم قطعی او صادر گردیده است. یعنی دستور قطعی آن از علم ازلی الهی در لوح محفوظ مندرج شده و هم اکنون وارد مرحله اجرا خواهد شد.

فَحَمَلَتْهُ فَاتَّبَذَتْ فِي مَكَانٍ قَصِيًّا

یعنی: فرشته وحی در اثنای گفتگو، به مریم نزدیک شد و در آستین یا لباس یا در بدن وی دمید، پس به ناگاه مریم به عیسی باردار گردید. یعنی عیسی در رحم مادر تحت کلمه کن صادر از خداوند یا از آن فرشته قرار گرفت و به صورت جنین در شرف تولد موجود شد. پس مریم به واسطه باردار شدن، همراه حملش خود را به جای دوردستی کنار کشید.

باید دانست که در کیفیت حمل مریم به واسطه نفخ روح، اختلاف است که از دور بوده یا از نزدیک، و در آستین لباس بوده یا در بدن او، و هم چنین در سن او که از ده سال یا پانزده سال گفته شده، و همین طور در مدت حمل او که آیا یک لحظه یا مثلاً یک ساعت پس از نفخ بوده یا شش ماه یا نه ماه طول کشیده؟ و ظاهر تشبیه عیسی علیه السلام به آدم علیه السلام در کیفیت آفرینش در آیه ۵۹ آل عمران این است که دفعی و به نحو اعجاز باشد نه به نحو متعارف.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا «٢٣» فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا «٢٤» وَهَزِي إِلَيْكَ جِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا «٢٥»

لغت:

مخاض: درد زاییدن. جذع: تنه درخت از ریشه تا برگ. نسی: موجودی که قابل ذکر نیست. منسی: از خاطره ها رفته. سری: جدول آب، شخص شریف و رفیع المنزله. هزه:

حرکت داد آن را. تساقط: تسقط(۱). رطب: حالت رسیده خرماست میان بسر و تمر، نظیر انگور میان غوره و کشمش. جنی: چیده شده، آماده چیدن.

تفسیر:

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا

یعنی: پس از آن که مریم به نفع فرشته آبستن شد و بچه در رحم در شرف ولادت قرار گرفت و رو به خروج گذاشت، درد زاییدن او را مجبور به رفتن به سوی تنه خشک درخت خرمایی کرد که شاید به وسیله آن تستر جوید و هنگام فشار درد، بدان تکیه نماید. در آن حال بود که گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و نسی و منسی می شدم، یعنی موجودی غیر قابل ذکر و از اذهان مردم هم دور افتاده بودم و کسی مرا به چنین امری یاد نمی کرد.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

یعنی: پس به ناگاه فرزندش عیسی او را از زیر پایش ندا در داد. یعنی چون پیامبران، ناف بریده متولد می شوند، عیسی از رحم بیرون آمده و در محلی واقع شده و مریم هنوز او

ص: ۲۲

۱- . یعنی ساقط می کند، فرومی ریزد.

را ندیده بود و او به جای داد و فریاد بچه ها مادر را صدا زده. و تعبیر به این که ندا از طرف زیر پای مادر بود، شاهد این است که ندا از عیسی بوده نه از فرشته وحی و ندا این بود: ای مادر، مبادا اندوهناک شوی، بی تردید، پروردگارت در زیر پایت انسانی شریف و عالی قدر قرار داده است.

و محتمل است معنا این باشد که: زیر پایت، نهری جاری و چشمه ای گوارا آفریده است. و اولی این است که به قرینه آیات بعد، مراد از «سری» هر دو معنا باشد.

وَهْزَىٰ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيِّدًا

یعنی: و ای مادر، تنه درخت خرما را به سوی خود حرکت ده که بر تو خرما رسیده و آماده چیدن فرو ریزد. و البته تحریک جذع هم در این جا که به وسیله زدن دست به تنه درخت تحقق یافته به نحو اعجاز است نظیر ندای بچه و سرسبز شدن درخت و آوردن میوه. و ظاهراً مراد از تحریک تنه درخت، دست گذاشتن روی آن است به قصد این که حرکت کند و خرما بریزد به نحو اعجاز و گرنه تنه درخت با دست زدن و تکان دادن حرکت نمی کند.

فَكَلِمَىٰ وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَاِمَا تَرِيَنَّ مِنَ النَّبَشْرِ اَحَدًا فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا «۲۶» فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا «۲۷» يَا اُخْتَ هَازُوْنَ مَا كَانَ اَبُوْكَ اِمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ اُمُّكَ بَعْثًا «۲۸»

لغت و اعراب:

قَرَّرَ عَيْنَهُ - از باب ضَرَبَ و مَنَعَ - چشمش خنک شد. کنایه است از خوشحال شدن، که چشم از خوشحالی، سرد و خشک می شود و در فارسی روشنی چشم گویند. فَاِمَا تَرِيَنَّ

«ان» شرطیه و «ما» زایده است و اصل فعل تَزَایِن بوده است. (۱) فری: شیء عظیم و بُهت آور یا بسیار زشت و قبیح. بغی: زن بدکاره.

تفسیر:

فَكُلِي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

یعنی: ای مادر، از خرمای فرو ریخته بخور و از نهر جاری بیاشام و چشم روشن دار، یعنی به فرزندتی که خدا به تو بخشیده، و اگر از جنس آدمی کسی را دیدی و از بچه و بچه دار شدنت پرسید خود جواب مده و با اشاره دست یا چشم و ابرو به او بگو، یعنی تفهیم کن، که بی تردید، من برای تقرب به خدای رحمان، نذر روزه صِمت کرده ام، پس امروز هرگز با کسی سخن نخواهم گفت.

ظاهر آیه این است که در آن عصر در مذهب یهود روزه صمت یعنی روزه سکوت مشروع بوده و فرزندش عیسی از پیش به او دستور روزه صمت داده بود.

فَأْتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا

یعنی: پس از گذشت زمانی مریم فرزندش عیسی را در حالی که در آغوش خود گرفته بود نزد قوم خویش آورد، آنها با کمال تعجب و تحیر و بدبینی گفتند: ای مریم، حَقًّا که تو کار بسیار عجیب و بهت آور و زشتی به جا آوردی!

محتمل است که آنها از مخلوق الساعه بودن عیسی اطلاعی نداشتند و آوردن بچه پیش قوم خود پس از مدتی از عزلت مریم اتفاق افتاده که ممکن بوده در آن مدت ازدواج حلال کند یا از راه حرام بیاورد که آنها حمل بر راه حرام کرده اند.

يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا

یعنی: ای خواهر هارون، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره بود. یعنی پس این بچه را از کجا آوردی؟

پدر مریم، عمران مردی صالح و مادرش حنه دختر فاقوذ زنی صالحه بوده و ظاهراً

ص: ۲۴

۱- . که پس از اعلال تَرین شده، سپس نون تأکید ثقیله به آن ملحق گردیده است.

مراد از هارون در این جا هارون برادر موسی علیه السلام پیامبر مشهور نیست، زیرا میان مریم و آن هارون، قریب هزار و هشتصد سال فاصله است. و برخی گفته اند: هارون در آن عصر مردی نیک و از صالحان بوده و غرضشان این است که تو با آن سوابق عبادت که شبیه هارون عابد بودی چگونه این بچه را آوردی؟! و برخی نیز گفته اند که هارون مردی فاسق و فاجر بوده و مریم را به عنوان تقبیح کارش، خواهر او خوانده اند. و به هر حال کلام آنها در مقام اتهام مریم بوده است.

سخنانی از عیسی (ع)

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا «٢٩» قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا «٣٠» وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصِيَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا «٣١» وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا «٣٢» وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا «٣٣»

لغت و اعراب:

مهد: گهواره. کان فی المهد «کان» منسلخ از زمان است، به تقدیر «هو فی المهد صبئی».

صبیاً حال است از فاعل کان. و برّاً «برّ» صفت مشبّهه است یعنی محسنّاً، عطف است به مبارکاً.

تفسیر:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

یعنی: پس از آن که مریم اظهار سکوت کرد و آنها در سؤالشان (این بچه را از کجا آورده ای) که از توبیخ و اتهام آنها مفهوم می شد اصرار ورزیدند، اشاره به سوی آن کودک در گهواره نمود، یعنی از این کودک سؤال کنید. آنها گفتند: چگونه سخن بگوییم با کودکی

ص: ۲۵

خُرد که در میان گهواره آرمیده است؟!

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

یعنی: در آن حال که آنها متحیر در کار او بودند، عیسی نوزاد گهواره چنین گفت: حقیقت این است که من بندهٔ خدایم، او به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر قرار داده است.

باید دانست که پرسش آنها از سبب تولد عیسی است و این که از راه حلال است یا حرام. و عیسی این پرسش را جواب بالملازمه داده نه مستقیم، زیرا تکلم کودک نوزاد با عباراتی فصیح و بلیغ همانند سخن انسانی بزرگ و جا افتاده شاهد قطعی است که ولادت وی از راه حرام نیست بلکه شاهد قطعی بر صدق نبوت و کتاب و همهٔ ادعاهای اوست.

و ظاهر آیه این است که مراد از کتاب در این جا همان انجیل و مراد از نبوت، منصب نبوت فعلی است و هیچ مانعی نیست که فرزندی نوزاد در همان حال، منصب نبوت یابد و کتاب انجیل بتمامه در ذهن و فکر او حاضر باشد، لکن در آن حال، منصب رسالت نداشته، زیرا رسالت، مأموریت ابلاغ شریعت و کتاب به جامعه است و تا جوان و مستعد اختلاط با مردم و کوشش در ادای وظیفه نباشد رسالت پیدا نمی کند.

و نیز معلوم باشد که نخستین سخنی که عیسی در گهواره گفته اَنِّي عَبْدُ اللَّهِ است و این خود از معجزات اوست، زیرا اشاره است به این که پس از بزرگی و پیدا کردن مقام رسالت و انجام وظیفهٔ آن و سپس عروج به آسمان، آنچه گروهی از پیروان من به نام حلول و تثلیث و غیره خواهند گفت همه شرک و باطل است بلکه من بندهٔ خدایم نه خدا و نه اجزای خدا، نه حلول و نه تثلیث و انحای آن.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ

تمهٔ کلام عیسی در گهواره است. یعنی و خداوند مرا در هر جایی که باشم دارای خیر و برکت قرار داده است.

مراد اعم از خیر و برکت اخروی و دنیوی است، زیرا در هر جا متصدی هدایت مردم به سوی توحید و اصول و فروع شریعت خویش و معارف کتاب انجیل و کوشا در تعلیم و

تربیت جامعه و تکمیل نفوس آنها و ترخیص و تحلیل چیزهایی بود که تورات بر آنها حرام کرده بود از محرمات ثانویه ای که خداوند به خاطر ظلمشان بر آنها تشریح نموده بود.

و در این جمله اشاره به سیاح بودن اوست. و مراد از جعل در این جا انشای این صفت است، یعنی به تقدیر خداوند در آینده چنین خواهم بود.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

یعنی: و خداوند مرا به نماز و زکات تا مدتی که زنده ام وصیت کرده است.

مراد از نماز در این جا نماز شریعت اوست، و مراد از زکات نیز انفاق به محرومان جامعه است که طبق حکم عقل سلیم و سیره جاریه میان عقلا- در بین هر قوم و ملتی مرسوم است چنان که در آیات مکی قرآن مجید نیز مراد از زکات مقرون به صلاه همین است. و محتمل است مراد، زکات ثابت در انجیل باشد هر چند فعلاً نیست.

و باید دانست که ظاهراً معنای ما دمت حياً این است که مادامی که در محیط دنیا میان مردم هستم، نه به این معنا که مادامی که روح در جسد دارم، و گرنه لازم می آید که پس از عروج به آسمان نیز در میان فرشتگان و ارواح انبیا مکلف به تکالیف دنیوی و مأمور به نماز و زکات اموال باشد و ظاهراً آن جا این تکالیف نیست.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

یعنی: و خداوند مرا احسان کننده به مادر خویش قرار داده و هرگز مرا جبار و شقی نیافریده است.

جبار، متکبر و سلطه جوست که اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و خواست کسی را تحمل نکند، و شقی محروم از رحمت حق است. و تفسیر آیه بعد در ذیل آیه ۱۵ گذشت و فرقی میان این دو آیه نیست، لکن گفته اند که میانشان چند فرق است: اول کلمه «سلام» در آن جا جنس یا نکره است که افاده عمومیت ندارد و در این آیه مُحَلِّي به الف لام استغراق است یعنی عیسی همه اقسام رحمت و سلام خدا را خواستار شده است. دوم در آن جا انشای رحمت از جانب خداوند است و شمولش حتمی است و در این جا درخواست عبد

است و معلق به قبول است.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ «۳۴» مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۳۵» وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ «۳۶»

اعراب:

ذلك اشاره است به عیسی. قول الحق به تقدیر «أقول الحق» (۱) یا حال است از عیسی یعنی «حال کونه مقولاً بقول الحق و کلمه کن».

تفسیر:

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

مفهوم از سیاق آیات این است که این آیه و آیه بعد، کلام خداوند است، نظیر جمله معترضه در میان سخنان عیسی در گهواره و آیه ۳۶ که تتمه کلام عیسی است.

معنای آیه: این عیسی که وصفش گفته شد (از کیفیت ولادت، و تکلم به مجرد تولد، و اعتراف به عبودیت و بندگی خداوند، و مکلف شدنش از جانب حق به نماز و زکات و احسان به مادر، و منصوب شدن در گهواره به مقام نبوت و دریافت کتاب آسمانی از جانب خدا) عیسی فرزند مریم است. یعنی نه آن عیسی بن مریم که نصارا می گویند و او را به الوهیت و حلول و بنوت (۲) و تثلیث توصیف می کنند.

قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ

ص: ۲۸

۱- یا: أقول قول الحق.

۲- یعنی فرزند خدا بودن.

یعنی: و درباره عیسی گفتار حق و سخن ثابت و به جا می زنیم. و یا آن که این عیسی که وصفش را می گوئیم قول حق است، یعنی تولد و تکون یافته از گفتار حق و کلمه کن است، ولكن در آن شک و تردید می کنند. یعنی عده ای همانند یهود او را به تولد از غیر حلال رمی می کنند، و برخی دیگر دم از الوهیتش می زنند نظیر عده ای از پیروانش.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ

این آیه در مقام ابطال گفتار نصارا و اعتقاد آنها به فرزندى مسیح برای خداست.

یعنی: هرگز خداوند را نسزد و نزد عقل ممکن نباشد و در هیچ شریعتی جایز نباشد که برای خود فرزندى اتخاذ نماید، منزّه است او از این مطلب، هرگاه خدا چیزی را اراده حتمی کند جز این نیست که به او می گوید: باش، پس او بلافاصله می باشد.

این جمله شرطیه به منزله استدلال بر عدم اتخاذ فرزند است، زیرا طلب فرزند برای این است که در حوایج و نیازهای دنیوی یاور و معین والد باشد و خداوند هیچ گاه نیازمند نمی شود، زیرا همه چیز با صرف اراده او تحقق می پذیرد.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

یعنی: سپس عیسی در گهواره در خطاب به کسانی که در مقام پرس و جو برآمده بودند ادامه داد و چنین گفت: بدون شک خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید و همین است راه راست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

ویل به معنای وای که هنگام درد و رنج گفته می شود. مشهد مصدر میمی است به معنای شهود و حضور. أسمع بهم و أبصر فعل تعجب اند یعنی چه شنوا و چه بینا! الیوم الف لام عهد حضوری و اشاره به زمان حضورشان در دنیا است. إذ قُضی الأمر ظرف است برای حسرت. و هم فی غفله و هم لا- یؤمنون هر دو جمله، حال مفید تعلیل است از ضمیر جمع أنذرهم. نرث الأَرْض ارث و وراثت منتقل شدن مال است از کسی به کسی بدون عقد و نحوه، و از مصادیق آن انتقال مال از میت به ورثه است.

روز شنوایی، بینایی و حسرت کافران

تفسیر:

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

یعنی: پس از عیسی حزب ها و گروه هایی از میان اصحاب او با هم اختلاف نمودند، یعنی عده ای به نام یعقوبیه گفتند: خداوند همان مسیح، عیسی فرزند مریم است، و گروهی به نام نسطوریه گفتند: مسیح فرزند خداوند است، و طایفه دیگری به نام اسرائیلیه گفتند:

خدا یکی از سه نفر است. و آنان که در میان اصحاب مسیح به حق بودند کسانی بودند که به عیسی بن مریم پیامبر مبشّر به احمد صلی الله علیه و آله گرویدند و ایمان آوردند. پس وای به حال کسانی که کفر ورزیدند از حضور در روزی بزرگ که روز قیامت است!

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: اینان در روزی که نزد ما می آیند - روز رستاخیز - چه شنوا و بینا خواهند بود! یعنی توجه آنها به حقایق توحید و اصول شرایع در آن جا در برابر کوری و کوری آنها از درک حقایق در دنیا اعجاب انگیز خواهد بود. لکن آن ستمکاران امروز در گمراهی آشکارند.

استدراک کلام با «لکن» اشاره به این است که درک عمیق حقایق توحید در آن روز هر چند توأم با اعتراف و اقرار باشد سودی به حال آنها نخواهد داشت، زیرا آن ستمکاران امروز در گمراهی آشکارند و ملاک در حیات سعادت، امروز است.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: و ای پیامبر، آنها را از روز حسرت که روز قیامت است بیم ده، و حسرت آنها آن گاه است که کار تمام شده است. یعنی همه در محکمه عدل الهی حضور یافته، بهشتی ها دستور بهشت گرفته و آنان محکوم به عذاب و جهنم شوند. از آن روز بیم ده در حالی که آنان امروز در غفلت کفر و عناد و نفاق اند و آنها هرگز ایمان نمی آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

یعنی: حقیقت این است که ما خود زمین را و کسانی را که بر روی آن ساکن اند وارث خواهیم بود و آنها همگی به سوی ما بازگردانده می شوند.

معنای وارث شدن خداوند نسبت به زمین و وارث شدن نسبت به صاحبان آن یکی است، زیرا وراثت زمین، مرگ صاحبان آن و باقی ماندن آن است در تحت سیطره خداوند.

و وراثت صاحبان زمین هم مرگ آنها و قرار گرفتن زمین در اختیار خداست. پس جمله «و من علیها» عطف تفسیر و تأکید مطلب است.

و باید دانست که جمله اول در این جا اشاره به مرگ همه کس و بقای خداوند است، و جمله دوم اشاره به این است که مرگ فنای مطلق نیست، بلکه هلاک شوندگان به وسیله سیر خاصی به سوی خدا بازمی گردند به این طریق که نخست از دنیا منتقل به برزخ و سپس منتقل به قیامت و ما بعد قیامت می شوند.

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا «۴۱» إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا «۴۲» يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا «۴۳» يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا «۴۴» يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا «۴۵»

إذ قال بدل است از ابراهیم. تاء در یا أبت بدل از یاء تکلم محذوف است و این تعبیر جز در «یا أبت» و «یا امّت» گفته نمی شود و نیز این تعبیر از اصطلاح قدیم است که مانده است.

أغنی عنه الشيء: دفع کرد از او آن شیء را یا کفایت نمود از آن. ولی فلاناً - از باب حَسِب :-

بلافاصله به دنبال او شد.

داستان ابراهیم (ع)

تفسیر:

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

یعنی: ای پیامبر، در این کتاب یعنی قرآن مجید، ابراهیم را به یاد آر - بخوان قصه ابراهیم را که خدا در این کتاب یاد کرده - که او بی تردید سخت راستگو بود. یعنی راستگو و صادق در گفتار و کردار بود به گونه ای که در طول عمر دراز خود یک بار دروغ نگفته و کردارش با گفتارش مخالفت نداشته، و او نبی بود. یعنی منتخب از جانب خدا به منصب نبوت و اخبار از احکام شریعت و کتاب آسمانی بود.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

یعنی: یاد ابراهیم یاد آن هنگامی است که به پدر خویش گفت: ای پدر من، چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و هرگز توان آن را ندارد که تو را از چیزی مستغنی نماید؟(۱) باید دانست که استفهام ابراهیم در این آیه از علت عبادت پدر، تواضع در مقام ابلاغ دین است و نمی گوید عمل تو قطعاً فاسد و نارواست و دعوت من حتماً درست و رواست تا او در عناد افتد، بلکه به صورت سؤال ملایم از سبب و علت کار است و حاصل سخن ابراهیم ردّ کار پدر است از دو جهت، نخست آن که پرستش اظهار خضوع در برابر معبود است و آن توقف دارد به فهم و درک معبود، و بت ها قدرت شنیدن و دیدن ندارند تا درک کنند و بفهمند. دوم آن که نتیجه پرستش مشرکان،

ص: ۳۲

۱- که چیزی را از تو دفع نماید و شر چیزی را از تو باز دارد.

طلب حاجت از بت ها بود که سودی برسانند و از ضرری برهاند و بت ها توان این امور را ندارند.

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا

ابراهیم پس از اشاره به بطلان راه و مسلک پدر می خواهد راه صحیح و مستقیم را ارائه کند. معنای آیه: ای پدر من، حقیقت این است که مرا از علم و دانش چیزی رسیده که تو را نرسیده، پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا

یعنی: ای پدر من، هرگز شیطان را مپرست، زیرا شیطان سخت نافرمان خداوند است. زیرا نخستین نافرمان در آسمان است و پس از آن در طول عمرش از او و اولاد او یک طاعت سر نزده و در همه نافرمانی هایی که از بشر صادر می شود دخیل و شریک است.

اطلاق کلمه رحمان دو مرتبه در دو آیه اشاره به این است که او کسی را نافرمانی می کند که سراپا رحمت و تفضل است. و مراد از عبادت شیطان در این جا اطاعت اوست که عبادت و خضوع در برابر بت ها به دستور او انجام می گیرد، پس گویی که او را عبادت می کنند.

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا

یعنی: ای پدر من، بی تردید، من بیم دارم که تو را عذابی از جانب خدای رحمان برسد، یعنی عذاب دنیوی مانند مرض و فقر و جنگ و حوادث خطرزا و خذلان نزد خداوند و وصول لعن فرشتگان و مؤمنان، و در آخرت عذاب قیامت و جهنم، که در نتیجه دنباله رو نزدیک شیطان گردی.

و باید دانست که طبق عقیده امامیه، آباء و اجداد پدری پیامبر اسلام از پدرش عبدالله تا آدم ابوالبشر همه مؤمن و موحد بودند و کسی از آنها مشرک نبوده، پس مراد از کلمه «أَبَتِ» در چهار مورد در این آیات، پدر حقیقی و نسبی ابراهیم نیست بلکه پدرخوانده یا عمو یا پدر زن و یا معلّم ابراهیم بوده است.

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

لغت:

راغب: اعراض کننده و رویگردان. رَجَمَهُ - از باب نَصَرَ - : سنگ پرتاب کرد به سوی او، لعن و طرد کرد او را. مَلِيَ: مدت میدید. حَفِيَ بَزِيد - از باب عَلِمَ - : مبالغه نمود در اکرام او و اظهار سرور کرد و پرس و جو نمود.

تفسیر:

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا

یعنی: پدر ابراهیم در پاسخ دعوت او چنین گفت: ای ابراهیم، آیا تو از معبودهای من مُعرض و رویگردانی؟ بی تردید اگر از سخنان خود دست بر مداری تو را سنگسار خواهم نمود، و از من برای مدتی بس طولانی دوری جوی.

از این آیه معلوم می شود که پدر در مقابل دعوت خاضعانه و صمیمانه ابراهیم پاسخ تند و شدیداللحنی داده و در مقابل ای پدر من، ای پسر من هم نگفته و او را تهدید به بدترین نوع کشتن کرده و از پیش خود تبعید نموده است.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

یعنی: ابراهیم در جواب خشونت و تهدید پدر گفت: سلام بر تو (یعنی از من در برابر تهدید به قتل و تبعید تو قصد اضرار و آزار نیست بلکه سلامت است) به زودی برای تو از پروردگار خود طلب بخشش و مغفرت خواهم کرد چرا که او بر من عطف و مهربان و

ص: ۳۴

بسیار نیکوکار است.

باید دانست که وعده غفران برای مشرک در این مقام مبنی بر این است که ابراهیم یقین نداشته که پدر در اعتقاد خود محکم و مستحکم است بلکه گمان می کرده که جاهل مستضعف است، به گونه ای که اگر حق بر او روشن شود می پذیرد. و ممکن است شرک او را می دانسته و لکن ممنوعیت استغفار برای مشرک که از آیه ۱۱۳ توبه استفاده می شود در جایی است که در حال بقای شرک طلب غفران از گناهان دیگر باشد، و اما طلب خروج او از شرک و انقلاب موضوع و دخول در ایمان، مانعی ندارد (یعنی اطلب أن يوفقك الله للتوبه).

وَأَعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

یعنی: و من از شما و از آنچه به جز خدا و به جای او می خوانید دوری می جویم و به جای خواندن آنها پروردگار خود را می خوانم و این امید را دارم که هرگز در خواندن پروردگار خود محروم نباشم.

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلَّمْنَا جَعْلَنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

تفسیر:

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلَّمْنَا جَعْلَنَا نَبِيًّا

یعنی: چون ابراهیم از آنها و از آنچه آنان به جز خدا و به جای خدا می پرستیدند اعتزال گزید و جدا شد یعنی به سوی شامات سفر کرد، فرزندش اسحاق و نوه اش یعقوب از اسحاق را به او عطا کردیم و هر یک از آنها (اسحاق و یعقوب) را پیامبر کردیم.

در این آیه نام اسماعیل فرزند او ذکر نشده، زیرا همان گونه که او از میان قوم

ص: ۳۵

مشرک خود بیرون آمد از میان ارحام و همسر دیگرش که مادر اسماعیل است اعتزال جست و آیه در بیان حال او و همسرش مادر اسحاق است. علاوه آن که آیه در مقام بیان حدوث سلسله نبوت بنی اسرائیل است که از اسحاق شروع می شود و به وسیله فرزند او یعقوب فزونی یافت و پیامبران بسیاری از نسل آنها پیدا شد و اسماعیل در این امر با او شریک نبود.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

یعنی: ما به ابراهیم و فرزندانش از رحمت خویش هبه کردیم و برای آنها ذکر خیر راستین و نام نیک بالا و والایی قرار دادیم.

محتمل است مراد از «رحمت» در این جا مقام ولایت و امامت امت باشد که پس از مقام نبوت به آنها اعطا شده، زیرا که ظاهراً همه پیامبران الهی از نوح نبی تا محمد صلی الله علیه و آله منصب ولایت و امامت جامعه را داشته اند هر چند برخی قدرت اجرا و فعلیت بخشیدن آن را نداشته اند، مانند امامان معصوم ما در زمانی که مسلوب الخلافه بودند. و «لسان» گفته می شود به نام و یاد شخص که در میان قومی منتشر شود. و مراد از ذکر خیر، شیوع مقام نبوت و رسالت و کتاب آنها و شهرت معجزات بسیاری در جهان است که از پیامبران بنی اسرائیل صادر شده است.

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَوْسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا «٥١» وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا «٥٢» وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا «٥٣»

لغت و اعراب:

جانب الطور الأيمن، ایمن صفت جانب است یعنی الجانب الأيمن من الطور. نجی به معنای نجواکننده مانند جلیس، و نجیاً حال است از فاعل قرّبناه یا از مفعول آن.

تفسیر:

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

پس از ذکر ابراهیم خلیل، از این آیه تا آیه ۵۸ یادی از جهاد چند پیامبر عظیم الشان به میان آمده یعنی موسی و هارون و اسماعیل و ادريس.

معنای آیه: ای پیامبر، در این کتاب، موسی را به یاد آر، یعنی آنچه ما در این کتاب از او یاد کرده ایم برای مردم بخوان، که حقاً او مخلص بود و رسول و نبی بود.

مخلص به صیغه مفعول، کسی است که خداوند او را مخصوص خود کرده باشد و هیچ شیطان جَنِّي و انسی در روح و روان او و در جسم و تن او نصیبی نداشته باشد. (۱) و این مرحله بالاترین مقام بندگی و والاترین مرتبه انسانی است. و اطلاق رسول به لحاظ فرستاده شدن او به سوی خلق، و نبی به لحاظ اخبار و ابلاغ از جانب اوست، و رسالت بر نبوت تقدم رتبی و خارجی دارد.

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

یعنی: و ما او را از جانب راست کوه طور ندا در دادیم، یعنی آن گاه که او را به رسالت و نبوت انتخاب می کردیم و آن گاه که او را کتاب تورات عطا می کردیم و آن گاه که او را همراه اعیان قومش برای مناجات می پذیرفتیم. و نیز او را مقرب خود ساختیم که هم صحبت سرّی و نجواکننده او باشیم و هم صحبت سرّی و نجواکننده ما باشد.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

یعنی: و به موسی از رحمت خویش برادرش هارون را در حالی که او نیز پیامبر بود هبه کردیم.

اطلاق هبه و بخشیدن هارون به خاطر این است که در کوه طور از خداوند درخواست نمود که برادرش هارون را وزیر او قرار دهد وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي [طه، ۲۹-۳۰]. و ظاهر آیه این است که پس از آن که هارون را به پیامبری انتخاب کرد وزیر موسی نمود.

ص: ۳۷

۱- . و گفته شده: در تن او ممکن است اثر کند چنان که سحر ساحران در بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله اثر کرد، و نیز آن حضرت حسنین علیهما السلام را تعویذ می داد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾ وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

تفسیر:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

یعنی: ای پیامبر، در این کتاب از اسماعیل یاد کن، حقیقت این است که او در وعده های خود راستگو و او رسول و نبی بود.

محتمل است مراد از اسماعیل در این جا اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل و برادر اسحاق باشد که ذکرش در این مورد برای برتری مقامش مستقلاً به میان آمده، و ممکن است اسماعیل فرزند حزقیل پیامبری دیگر از بنی اسرائیل باشد.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا

یعنی: و او اهل خود را، یعنی خویشان خود یا اهل شهر و یا امت خود را، به نماز و زکات فرمان می داد. مراد از نماز، نماز در شریعت وقت است و مراد از زکات، انفاق مالی مرسوم در میان عقلاست که بر حسب اقتضای فطرت و وجدان، اغنیای هر قومی به مستمندان می دهند. و ممکن است در شریعت وقت او زکات خاصی بوده است. و نیز او نزد پروردگار خود مورد رضایت بود؛ یعنی خداوند از عقاید باطنی و اخلاق روانی و عمل های خارجی او راضی بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا

ادریس لغت غیر عربی است و در تفاسیر آمده که نام دیگر اخنوخ جد پدر نوح پیامبر بوده و او نخستین پیامبری بوده که در علم نجوم و حساب دست داشته و آن از معجزات

ص: ۳۸

وی بوده، و او قلم و خط را اختراع نمود و خیاطی و دوختن لباس را به بشر آموخت که پیش از او از پوست حیوانات بر خود می بستند. خدا وی را سی جلد صحیفه آسمانی نازل کرد، و او کیل و وزن را احداث نمود و اسلحه چوبی و سنگی ساخت و با اولاد قایل نبرد نمود.

معنای آیه: و ای پیامبر، در این کتاب ادریس را به یاد آور، حقا که او صدیق و نبی بود. صدیق یعنی سخت متصف به درستی در عقاید و گفتار و کردار. و ما او را به جایگاهی بلند بالا بردیم. یعنی به مقام والای نبوت و تقرب نزد حق و یا به آسمان چهارم یا ششم ارتقا دادیم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

لغت و اعراب:

اولئك الذين مبتدا و خبر است. من النبيين بيان موصول. من ذرية ادم صفت «نبيين» است.

و ممن حملنا، و من ذرية ابراهيم هر دو عطف اند به آدم، و ممن هدينا عطف است به نبين. إذا تتلى عليهم جمله مستأنفه است. خرور: به رو در افتادن. سجد: جمع ساجد. بكي: جمع باكي.

تفسير:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا

یعنی: کسانی که نامشان گذشت و یادی از آنها به میان آمد (یعنی زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اسماعیل و ادریس ده نفر از پیامبران و مریم عذراء) کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده (همه نعمت های

دنیوی و اخروی نظیر نبوت و رسالت و ولایت و تقرب در نزد حق و غیره) و آنها عبارت اند از پیامبرانی از ذرّیه و اولاد آدم و از ذرّیه کسانی که آنها را همراه نوح به کشتی نشانیدیم و از اولاد ابراهیم و اسرائیل، و آنها عبارت اند از کسانی که آنها را هدایت نمودیم و برگزیدیم.

معلوم باد که ادريس داخل كلمه «من ذرّیه آدم» و ابراهیم داخل جمله «ممن حملنا» و مریم داخل جمله «ممن هدینا» است.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا

یعنی: و آنها کسانی بودند که هرگاه آیات خداوند رحمان بر آنها تلاوت می شد به رو در می افتادند در حالی که خاضع و ساجد بودند و در حالی که گریان بودند. یعنی وقتی که آیه ها و عبارت های صحیفه ها و کتاب های آسمانی عصرشان تلاوت می شد و یا هنگامی که نشانه های توحید و جمال و جلال خداوند در آفاق و انفس بر آنها بازگو می شد سجده و گریه می کردند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

لغت و اعراب

خلف به سکون لام: جانشین بد، و به فتح لام: جانشین خوب. غي: گمراهی، و غيًّا در آیه یعنی «مجازاه الغي». إلا من تاب استثناء از «خلف» در آیه قبل. عدن: اقامت همیشگی.

جَنَاتٍ عَدْنٍ بَدَلٍ اسْتِثْنَاءً مِنَ الْجَنَّةِ بِه نَحْوِ بَدَلٍ جُزْءٍ مِنْ كُلِّ مَأْتِيًّا يَعْنِي: مَأْتِيًّا لِيَهَا يَا آتِيًّا.

إِلَّا سَلَامًا اسْتِثْنَاءً مُنْقَطِعٌ اسْتِثْنَاءً لَكِنْ بِالْغَيْبِ يَعْنِي فِي الْغَيْبِ، حَالٌ اسْتِثْنَاءً مِنْ وَعْدِ تِلْكَ الْجَنَّةِ مُبْتَدَأٌ وَخَبْرٌ.

بهشتیان و بهشت

تفسیر:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

یعنی: پس از رفتن آن پیامبران و هدایت یافتگان و انتخاب شدگان، به جای آنها جانشینان بدی جانشین آنها شدند، کسانی که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند، پس آنها به زودی به کیفر گمراهی خود خواهند رسید.

مراد از جانشینان بد، امت هر یک از پیامبران است که شریعت او را کنار گذاشتند. و مراد از ضایع کردن نماز ترک آن است به کلی و یا حفظ اصل و صورت و ترک شرایط صحت و صفات کمال آن است، و لازمه تضييع نماز، ترک سایر واجبات شرع است به طریق اولی. و مراد از پیروی شهوات، ارتکاب محرمات اصولی و فروعی است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

استثناء از خلف ناصالح پیامبران است. یعنی: مگر کسانی از آنها که از طغیان خود توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که آنها پس از مرگ و پیمودن مراحل برزخ و قیامت داخل بهشت می شوند و هیچ گونه ستمی نمی بینند. یعنی نه از پاداش عمل نیکشان کسر می شود و نه بر کیفر گناهانشان افزوده می گردد.

جَنَاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا

یعنی: آنها داخل باغ ها و بهشت هایی می شوند که خدای رحمان به بندگان خود وعده در حال غیب داده، یعنی در حالی که آنها در دنیا غایب از موعودند و موعود نیز از آنها غایب است. حقیقت این است که وعده خدای رحمان، آتی و آمدنی و تحقق یافتنی است، و یا آن که وعده خدا که بهشت است مأتی است و محل ورود همه صالحان است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

یعنی: آنها در آن بهشت ها هیچ گونه سخن لغو و باطلی در مدت زندگی ابدی خود نخواهند شنید، لکن سلام را می شنوند. یعنی گفتار امن آور و سلامت زا یا سلام خداوند و فرشتگان و یا سلام برخی بر برخی دیگر را می شنوند. و آنها را در آن جا در هر بامداد و شامگاه، روزی متناسب شأنشان آماده است.

ظاهراً عنوان صبح و شام در این جا کنایه از دوام و استمرار روزی آنهاست و گرنه در بهشت ابدی صبح و شام نیست. و احتمال این که مراد از جنّات در این جا جنّت های برزخ باشد مرجوح است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

یعنی: این بهشت که وصفش ذکر شد همان بهشتی است که آن را به بندگان خود یعنی به آنان که متقی و پارسایند ارث می دهیم.

محتمل است مراد از ارث در این جا ارث بردن متّقین از کفّار و فسّاق است که از حقوق و حصّه های بهشتی خود به سبب کفر و فسق دنیوی محروم شده اند و همه را خداوند به متّقین و پارسایان، شیهه ارث وارث از مورث منتقل می کند.

وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا «۶۴» رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا «۶۵»

تفسیر:

وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ

این آیه و ما بعدش به نحو جمله معترضه در میان آیات مربوط به صالحان و طالحان قرار گرفته و درباره مطلب دیگری است و آن این که طبق روایات، جبرئیل امین مدتی در

ص: ۴۲

آوردن وحی تأخیر نمود و چون نازل شد پیامبر از علت تأخیر پرسید، جبرئیل این دو آیه را از سوی خداوند تلاوت نمود.

معنای آیه: جبرئیل گفت: ای پیامبر، ما فرشتگان هیچ گاه به زمین و بر انبیا فرود نمی آییم مگر به اذن و دستور پروردگارت، زیرا آنچه در جلو دست ما و آنچه در پشت سر ما و آنچه در میان هر دو است از آن اوست.

مفسران گفته اند که مراد از «ما» ی موصوله سه گانه، زمان و مکان است، یعنی زمان ها و مکان هایی که در آینده در آنها خواهیم بود و زمان ها و مکان هایی که پشت سر گذاشته ایم و زمان ها و مکان های فعلی ما در تحت اختیار اوست. و ارجح این است که مراد از سه موصول، اعمال و کوشش ها و خدمات فرشتگان باشد، یعنی آنچه کوشش در وظایف در آینده خواهیم کرد از کارهای بزرگ و کوچک در حیطه و سلطه بر جهان هستی و آنچه در گذشته انجام داده ایم و آنچه میان آن دو است یعنی وجود خود ما که استعداد محضیم همگی زیر نظر و تحت سیطره و اراده تکوینی خداوند است.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

یعنی: ای پیامبر، هرگز پروردگارت تو - نسبت به بندگان خود خاصه پیامبران و مرسلین و خاصه به خاتم آنان، و یا آن که پروردگارت تو در اداره عالم وجود و توجه به ذرات جهان هستی - فراموش کار نیست.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

یعنی: اوست که صاحب و مربی و پروردگار آسمان ها و این زمین و چیزهایی است که در میان آن دو است. مراد از آسمان ها و زمین و مابین آنها مجموع جهان هستی است. و غرض آن که خدایی که مدیر و مدبر جهان هستی است چگونه می شود عده ای از فرشتگان مرسل و بندگان مرسل الیه را فراموش نماید؟ پس ای پیامبر، آن خدا را پرستش کن و در راه عبادت او متحمل صبر شو و شکیباش. و ای پیامبر، آیا برای او همانمی سراغ داری که واقعاً الله و رب و واجب الوجود و واحد و احد باشد؟

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾ أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾ ثُمَّ لَنُحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

لغت و اعراب:

جِثِي جمع جاثی: به زانو درآمده. اصلش جثوی بر وزن سجود است. شیعه: گروه همفکر و همکار. عِتِي اصلش عَتوی، مصدر است به معنای تمرد و نافرمانی. صِلِي اصلش صلوی، مصدر است به معنای دخول در آتش یا چشیدن عذاب آن. و أَيُّهم أَشَدُّ «أَيُّ» موصوله به معنای العذی، و جمله مبتدا و خبر است و محلاً منصوب، مفعول لَنْزِعَنَّ. و ممکن است «أَيُّ» مفعول لَنْزِعَنَّ باشد و «أَشَدُّ» صلة آن و ضمّ برای این است که مبنی بر ضمّ است. ثُمَّ لَنْحْنُ «ثُمَّ» برای تراخی در ذکر است. ورد الماء وروداً اصل لغت، قصد رسیدن به آب است و در قرب و دخول در آن نیز استعمال می شود.

تفسیر:

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا

از این آیه تا آیه ۷۲ که هفت آیه است بازگشت است به بیان حال صالحان و طالحان و

اشاره به استبعاد مشرکان و انکارشان نسبت به بعث و معاد و جواب آن و بیان عاقبت وخیم انکار آنها. و استفهام در آیه برای تعجب و استبعاد و انکار است.

معنای آیه: و انسان منکر معاد، پیوسته از روی انکار و استهزا و مسخره می گوید: آیا آن گاه که مردم و زیر خاک هضم شدم حتماً به زودی زنده از زیر خاک بیرون کشیده می شوم؟

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا

یعنی: آیا انسان به یاد نمی آورد که ما بودیم که او را از پیش یعنی در ابتدای خلقتش آفریدیم در حالی که او چیزی نبود؟ یعنی چیزی که اسم انسان بر او گفته شود نبود؛ بلکه مواد اولیه زمین و سپس نطفه و علقه بود که از آنها انسانی کامل و مقتدر ساختیم. و آیه اول سوره دهر این معنا را روشن تر بیان کرده است: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا. این آیه استدلال بر امکان و وقوع بعث است و آیه بعد حکم قطعی بر آن.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا

یعنی: پس ای پیامبر، به پروردگارت سوگند که بی تردید، همه آنها را همراه جمیع شیطان ها در روز قیامت پس از دمیده شدن سوم صور در صحنه محشر گرد خواهیم آورد، سپس همه را گرداگرد جهنم در حالت ذلت و خواری و به زانو درآمده حاضر خواهیم کرد.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا

یعنی: سپس از میان هر گروه، آنها را که تمرد و نافرمانی شان بر خداوند رحمان بیشتر و سخت تر است بیرون می کشیم. یعنی پس از آن که همه اصناف کفار را از مشرکان و یهود و نصارا و سایر فرق و طوایف مختلف آنان در اطراف جهنم گرد آوردیم، نخست از میان هر گروه کسانی را که بر خدا متمردترند مانند رؤسای جور و علمای سوء و ثروتمندان مسرف و مترفین عیاش بیرون آورده به دوزخ می ریزیم و پس از آنها بقیه را به ترتیب در شدت تمرد در جهنم می افکنیم.

و ممکن است مراد از «من کل شیعه» اعم از کفار و مسلمین باشد، یعنی همه اهل محشر را در اطراف جهنم جمع می کنیم، سپس آنها را که متمردترند یعنی کفار را داخل جهنم می کنیم، و آنها را که متمرد نیستند و یا تمردشان کمتر است مانند فساق مؤمنان در جهنم نمی ریزیم.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا

یعنی: پس از مراحل مذکور می‌گوییم که بی‌تردید ما به حال کسانی که اولویت ورود آتش و چشیدن عذاب آن را دارند داناتریم. یعنی کسانی که طبق اولویت جهنمی شدند ما به حال آنها از نظر این که در دنیا خود انتخاب کفر و شرک کردند و بدان اصرار ورزیدند و از نظر کیفیت استحقاق عذاب و آتش و دوام و خلود آن داناتریم و اشتباهی در کمیت واردین و کیفیت استحقاق از ما صادر نمی‌شود.

وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا

یعنی: و از شما انسان‌ها احدی نیست مگر آن که وارد آن دوزخ خواهد شد. ظاهر آیه این است که در آغاز، همه مکلفان از صالحان و طالحان وارد جهنم می‌شوند هرچند آتش، نیکان را نخواهد آزد. و محتمل است که مراد این است که همه مکلفان در نزد دوزخ حاضر و به وقوع در آن مُشْرِف خواهند شد.

و ای پیامبر، این مطلب بر پروردگارت امری است حتمی و حکمی است قطعی. چرا که پیش از خلقت همه اشیا مسأله آفرینش آدم و اولاد او در دنیا و عرضه شریعت بر آنها و قرار دادن استحقاق پاداش و کیفر بر مطیعان و عاصیان و تعیین بهشت و دوزخ به عنوان ثواب و عقاب و ورود همه در روز رستاخیز در آتش دوزخ، در علم ازلی او گذشته است و قابل تغییر و تخلف نیست.

و معنای حتمی و قطعی بودن حکمی بر خداوند این است که خود، کاری را بر خود لازم و مستحسن و نیکو دیده، مانند عدل و احسان، و یا کاری را بر خود ناپسند و ناروا دیده نظیر ظلم و عدوان. نه آن که قدرتی فوق او کاری را بر او تحمیل کرده باشد.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا

یعنی: پس از آن که همه خوبان و بدان را در دوزخ وارد کردیم، کسانی را که در دنیا تقوا پیشه کرده بودند، یعنی اصول عقایدشان کلاً صحیح و درست بود، از آن‌جا نجات می‌بخشیم. و آنان را که ظالم در اصول عقاید بودند یعنی همه آن‌ها یا برخی از آن‌ها را عمداً و عصباناً ترک کرده اند در آن‌جا برای ابد به زانو درآمده در خواری و ذلت رها می‌کنیم.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعْيًا ﴿٧٤﴾ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِذْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِمَّا بَدَأَ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

لغت و اعراب:

ندی: مجلس یا مجلس شور و مذاکره، و ندی جود و فضل و احسان. کم خبریه است.

قرن: اجتماعات متقارب در زمان. اثاث: امتعه و وسایل خانه، رئی برای مرئی به معنای هیئت نیکو و شکوه و زیبایی منظر. فلیمدد امر غایب است کنایه از این که خدا اراده حتمی بر آن دارد. حتی إذا رأوا اذا ظرف است متعلق به محذوف، به تقدیر «نمدهم الی زمان رؤیتهم». فسیعلمون جمله ابتدائیه.

تفسیر:

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا

در عصر نزول این آیات، مشرکان در مقابله منطقی با آنها عاجز بودند، به ناچار لباس ها و غذاها و خدم و حشم و مجالس خود را به رخ مؤمنان می کشیدند و چون در این امور مقدم بودند آن را دلیل حقانیت عقاید و آداب و سنن خود قرار می دادند.

معنای آیه: و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها تلاوت و بازگو می شود (یعنی آیات قرآنی که سرشار از زیبایی بیان و رسایی منطق و عمق محتوا و قوت ادله و براهین است، و شیا آیات تکوینی که در تمام شئون هستی و انفس و آفاق تجلی نموده و به روشنی از

ص: ۴۷

توحید و جلال و جمال حق حکایت می کند) کسانی که کفر ورزیده اند به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو گروه، مشرکان تحت نظارت سران شرک و مؤمنان به پیروی از پیامبر اسلام، از نظر مقام و منزلت و جاه و نفوس و شوکت بهتر است و کدام یک از دو فریق از نظر اجتماع و مجالس و شکوه و عظمت محافل نیکوتر است؟ یعنی مجالس ما متشکل از اشراف و اعیان و مجالس شما همه فقرا و مستمندان اند. و یا آن که انفاقات و بذل و عطیه های ما فراوان تر است.

ماندگاری ضلالت و هدایت

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا

یعنی: و ای پیامبر، پیش از آنها چه بسیاری از مجتمعات متقارب در عصر و زمان را در تاریخ بشری هلاک و نابود کردیم که آنها از نظر اثاث و امتعه خانه و تزیینات آن و از نظر هیئت و مناظر اشخاص و نفوس و شکوه خدم و حشم و چشم انداز مساکن و املاک از اینان نیکوتر بودند. یعنی نظیر نمرودیان و فرعونیان و قوم شعیب و غیر آنها.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِيدًا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِذَا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان و کفار مکه نفرین کن و بگو: کسانی که در گمراهی بودند و حال هم استمرار دارند و اصرار می ورزند، خداوند رحمان آنها را در ضلالتشان باقی دارد و بر ادامه آن امداد کند و تا دم مرگ مستمر سازد، تا آن جا که چون وعده خدا را ببینند یعنی عذاب ناگهانی دنیا و یا قیامت و رستاخیز را، پس آن وقت است که زود خواهند دانست چه کسی از نظر مکانت و مرتبت بدتر، و از نظر سپاه و عده ضعیف و ناتوان تر بوده است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾ وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

مردّ مصدر میمی است یعنی بازگشت، یا اسم مکان است یعنی بهشت. أفرأیت استفهام برای تعجب. أطلع اصلش أطلع است، همزه وصل حذف و همزه استفهام باقی است.

تفسیر:

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا

این آیه در مقابل آیات کفّار است که خدا آنها را در ضلالتشان تا دم مرگ رها می سازد که پیوسته بر آن بیفزایند. معنای آیه: و خدا بر هدایت کسانی که هدایت یافته اند می افزاید.

یعنی آنها را پس از هدایت به واسطه پذیرش اصل دین و شریعت، پیوسته به وسیله هدایت آنها به فروع عملی و معارف دینی و تکامل روحی یاری می دهد و می افزاید. و باقیات صالحات، یعنی ماندگارهای شایسته از مکلف مانند عقاید ایمانی و فضایل نفسانی و عمل های نیک، در نزد پروردگار تو از نظر پاداش دنیوی و اخروی بهتر و از نظر بازگشت به عالم آخرت و مکانی که در آن جا خواهد داشت نیکوتر است.

علت باقی بودن آنها این است که عقاید و باورها از شئون مغز است، و اخلاق و فضایل از حالات روان و در صاحبشان ابدالدهر باقی اند و اعمال خارجی نیز در صحیفه عمل او ثابت و پاداشش در آخرت جاویدان است. و اما زر و زیور و جاه و جلال و منال و امتعه و اثاث و مال، فانی و زایل است.

احوال و عقاید کافران

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا

یعنی: ای پیامبر، آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: بی تردید، به من مال و اولاد فراوان داده می شود.

گفته شده: مراد از آیه، شخص خاصی از مشرکان است که در مکه در مقابل مسلمین چنین ادعایی کرده. و محتمل است مراد به نحو کلی باشد ولی روشن نیست که مدعی برای آینده دنیای خود می گفته یا برای آخرت بر فرض وجود، چنان که در آیه ۳۶ کهف نیز آمده: وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا.

أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

آیا او بر غیب اطلاع یافته یا آن که با حضور در نزد خدای رحمان پیمانی از او گرفته است؟ یعنی پیدا کردن مال و اولاد در آینده دنیا غیب است و کسی از آن آگاه نیست چه رسد به عالم آخرت و یافتن مال و اولاد در آن جا. و استفهام برای تعجب است از گفتار و ادعای او.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا

یعنی: چنین نیست که او می گوید؛ به زودی گفتار او را می نویسیم - به محض تکلم او آنچه را که می گوید به وسیله رقیب و عتیدش (۱) در صحیفه عمل او می نویسیم - و طولانی می کنیم یا زیاد می نماییم عذابی را که برای او نوشته ایم به نحوی خاص. یعنی آن را گوناگون می کنیم و رفته رفته بر آن می افزاییم و به آن ابدیت و جاودانگی می بخشیم.

وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

یعنی: و آنچه را که مدام در دنیا می گوید از کلمات کفر و شرک آمیز و لغو و باطل، همه را از وی ارث می بریم. یعنی آن گاه که او در حال کفر مُرد صحیفه گفتار او همانند تَرَكَةُ مَيْتٍ در دست ما باقی می ماند. و او در روز قیامت هنگامی که در نزد ما حاضر شود تنها و بدون مال و منال خواهد آمد. زیرا اموالش در دنیا مانده و اولادش هم با او دشمن خواهند بود.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ لِيُكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا ﴿٨٤﴾

لغت و اعراب:

عِزًّا: اقتدار و غلبه و شکست ناپذیری. لِيُكُونُوا لَهُمْ ضَمِيرٌ جَمْعٌ مَرْفُوعٌ رَاجِعٌ بَعْدَ وَجْهِهِ وَجَمْعٌ مَجْرُورٌ رَاجِعٌ بَعْدَ مَشْرُوكَانِ. أَزًّا وَهَزًّا مَصْدَرَانِ بَعْدَ مَعْنَى تَحْرِيكِ كَرْدَنِ شَيْءٍ

ص: ۵۰

۱- . رقیب و عتید صفت یک فرشته است، چه فرشته نویسنده نیکی ها و چه فرشته نویسنده گناهان.

و از جا کردن آن.

تفسیر:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا

یعنی: مشرکان، خداها و معبودهایی بجز خداوند و به جای او برای خود اتخاذ کردند (نظیر بتان و فرشتگان و ستارگان و برخی از پریان و برخی از عباد و صالحان انس) برای این که مایهٔ تقرب آنها نزد خدا و عزت و اقتدار میان مردم گردند.

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا

یعنی: چنین نیست که معبودها برای آنان عزت آورند بلکه به زودی، یعنی پس از مرگ و حضور در صحنهٔ محشر، همان معبودها به پرستش اینان کافر خواهند شد (چنان که در آیه آمده: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا [بقره، ۱۶۶]) و اینان یعنی مشرکان نیز پرستش خود را از آنها تقیح کرده و منکر و ضد آنها خواهند شد (چنان که در آیه آمده:

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ [انعام، ۲۳]).

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤَهُمْ أَزًّا

یعنی: ای پیامبر و یا ای مخاطب، آیا به دیدهٔ دل ندیدی و آیا ندانستی که ما از نخستین روز آفرینش مکلف در جهان، شیطان ها را بر کافران و منکران دعوت انبیا فرستادیم و آنها پیوسته کافران را (همانند حرکت و جهش حیوانات به صوت انسان و صفیر شبان) به شدت تحریک می کنند و از جایشان برمی انگیزند؟ یعنی به وسوسه های گوناگون و پی در پی خود آنها را از راه مستقیم دین و شریعت و راه پسندیدهٔ عقل و فطرت، منحرف می سازند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا

یعنی: ای پیامبر، بر شکست مشرکان و زوال سلطه و دولت آنها شتاب مکن، جز این نیست که ما برای آنها حساب خاصی را می شماریم. یعنی ایام سلطه و قدرت آنها و مدت زندگی آنها و ماه ها و روزهای عمر آنها و عدد نفس های آنان را می شماریم به شمارش دقیق و غیرقابل خطا و اشتباه.

ص: ۵۱

و وجه این که پیامبر درباره آنها شتاب نکند آن است که همان گونه که بچه در شکم مادر باید مدتی از زمان را بماند تا خلقتش تمامیت و کمال یابد، مکث و درنگ انسان هم مدتی در دنیا برای تکامل روح و تمامیت روان او لازم است تا سیئات و گناهان کافر و حسنات و صالحات مؤمن به حد اقتضای فطرت خود برسد.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا ﴿٨٦﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

لغت و اعراب:

یوم متعلق است به «أذكر» مقدر. وفد جمع وافد: گروه سواره ای که برای زیارت یا طلب حاجت وارد شوند، وفداً حال است از المتقین. ورد جمع: گروه تشنه از انسان و حیوان، ورداً حال است از المجرمین. لا یملکون فاعلش عبادالله مفهوم از سیاق کلام است. شفاعت مصدر است به معنای فاعل یا مفعول.

تفسیر:

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا

یعنی: به یاد آورید روزی را که متقین و پرهیزگاران را دسته جمعی و سواره به سوی خدای رحمان گرد آوریم.

مراد، حرکت آنها پس از نفخه سوم صور و بیرون آمدن همه از گورها و حرکت به سوی مرکز قیامت و محل برگزاری محکمه و حساب و داوری است، و آنها این مسیر را که گاهی به اندازه فاصله مشرق تا مغرب است سوار بر شترانی از نور خواهند پیمود.

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا

یعنی: و نیز متذکر شوید آن روز را که گنهکاران در اصول عقاید و فروع دین را در حالی که

ص: ۵۲

همه گروهی در پی آب اند - همه تشنه اند - به سوی دوزخ همانند حیوانات می رانیم.

مراد از حرکت مجرمان در این جا محتمل است از قبر به سوی محکمه باشد، و یا پس از محاکمه و محکومیت از آن جا به سوی دوزخ.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

یعنی: در آن روز هیچ شخصی از بشر و فرشته و غیر آنها مالک شفاعت نمی شود و توان آن را ندارد جز کسی که در نزد خدای رحمان پیمانی اتخاذ کرده باشد. یعنی در دنیا به وسیله کمال ایمان و عمل های شایسته، حایز مرتبه شفاعت از دیگران و وساطت باشد که وصول به این مرتبه به منزله اخذ پیمان از خداوند است. و یا آن که به وسیله اعتقاد به اصول شریعت خویش و تکمیل مراحل اعتقادی، صلاحیت شفاعت شدن را داشته باشد که گویی وصول به این مرتبه پیمان شمول شفاعت است، زیرا کسی که در اصول اعتقاداتش خلل باشد قابل شفاعت نیست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾ وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾ إِنْ كُفُّوا مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

لغت و اعراب:

إدّ: شیء منکر و زشت و ناروا. تَفَطَّرَ: شکافتن و منشق شدن. خُرور: سقوط و به رو افتادن. هَدّ: شکستن و فروریختن. آن دعوا به تقدیر «لأن دعوا» متعلق است به تکاد. احصاء

ص: ۵۳

شیء: تا آخر شمردن و بر آن احاطه کردن. فرداً حال است از کل.

تفسیر:

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا

اغلب مشرکان مکه و قریش قائل بودند که بت هایشان فرزندان خدایند البته به عنوان تجلیل و تعظیم آنها، هر چند تراشیده شده دست خودشان بودند. و این آیه اشاره است به گفتار برخی از آنها که می گفتند: خداوند دارای فرزند به معنای حقیقی و تجزیه شده و تولد یافته از اوست و از جوهره ذات حق در وی به انشقاق از مبدأ وجود دارد. و آیات سه گانه آتی در رد این گمان فاسد است.

معنای آیه: و آن مشرکان گفتند که خدای رحمان برای خود فرزندی اتخاذ نموده است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا

در این آیه التفات از غیبت به خطاب است برای بیان شدت زشتی سخن و بزرگی گناه و ناروا بودن مزعمه و گمان آنها. یعنی: ای مشرکان، حقاً که در این ادعا امری زشت و قبیح به جا آوردید.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا

یعنی: نزدیک است از زشتی و بدی این ادعا آسمان ها بشکافند و زمین دهان باز کند و منشق گردد و کوه ها فرو ریزند. آری از این جهت که برای خدای رحمان ادعای فرزند نمودند.

وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا

یعنی: و هرگز خدای رحمان را نسزد و به حکم عقل و خرد محال باشد و ممکن نباشد و طبق همه شرایع آسمانی باطل و ناروا باشد که خداوند برای خود فرزند بگیرد.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا

یعنی: جز این نیست که همه صاحبان خرد و شعور که در آسمان ها و زمین اند در برابر خداوند رحمان برده آمده و سر بندگی فرود آورده اند.

مراد از برده آمدن همه، توجه همه به سوی او و حضور خاضعانه و ذلیلانه در برابر او و

ظهور مقهوریت و مملوکیت حقیقی آنها از وجودشان است به گونه ای که هیچ یک را نسزد که در برابر مالک خود چیزی باشد و قدرت سود و زیان خود و توان حیات و مرگ خود در پیشگاه او داشته باشد.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا

یعنی: حقیقت این است که خداوند همه آنان را شمرد و احاطه علمی کرده و شمارش آنها را به نحو اتم انجام داده است. بدین معنا که از ابتدای تکوین و وجود عدد نفوس و ایام بقا و دوام و مقدار اعمار و پایان آجال آنها را در دنیا و هم چنین شمارش اعمال و حسنات و سیئات و کیفیت و کمیت استحقاق پاداش و کیفر آنها را تحت نظر و حساب دقیق قرار داده است.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا

یعنی: و همه آنها در روز قیامت به تنهایی در نزد خداوند حاضر خواهند شد.

مراد از تنهایی در محشر این است که همه با دست خالی از امتعه دنیا خواهند بود، نه مالک مالی و نه متکی بر اولاد و ارحامی، و نه صاحب خدم و حشمی، و نه واجد سلطه و قدرت و سپاه و شوکتی، همان گونه که در دنیا از رحم مادر بیرون آمدند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا «۹۶» فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا «۹۷»
وَكَم أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا «۹۸»

لغت و اعراب:

وُدّ: مهر و محبت. یسرناه: یعنی قرآن مفهوم از سیاق کلام را. بلسانک به تقدیر «علی لسانک». لُدّ جمع اللدّ: دشمن سرسخت و ستیزه جو. قرن: مجتمعات انسانی متقارب در

ص: ۵۵

زمان. رکز: صدای آهسته و آرام.

تفسیر:

محبت برای نیکوکاران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

یعنی: حقیقت این است که کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند به زودی خداوند برای آنها مهر و محبتی قرار می دهد، یعنی در دل های فرشتگان و مؤمنان در دنیا و آخرت. و در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده که مراد از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است که دل های فرشتگان و مؤمنان مملو از محبت و عشق جاودان اوست. و ظاهراً آیه اعم است و آن حضرت در رأس مؤمنان قرار دارد.

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَاهُ بِلِسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا

یعنی: ای پیامبر، جز این نیست که این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم، یعنی به زبان و لغت تو نازل کردیم، تا به راحتی به وسیله آن پرهیزگاران را مژده دهی و گروه کفار را که دشمنان سرسخت و لجوج و ستیزه جو هستند بیم دهی.

وَكَم أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

یعنی: و چه بسیار از مجتمعات انسانی پیش از این مشرکان را هلاک کردیم (مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی و غیر آنها) آیا از آنان احدی را حس می کنی، یعنی به چشم می بینی؟ و یا از آنان صدایی هر چند خفیف و آهسته می شنوی؟

و الحمد لله رب العالمین

۸۵/۱۰/۳

ص: ۵۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه «۱» مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى «۲» إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى «۳»

طه

ظاهر این است که حروف مقطعه در اوایل سوره های قرآن از متشابهات این کتاب است و از این رو معانی مختلفی در آنها محتمل است که به وسیله آیات محکومات این کتاب و روایات معتبر معلوم می شوند و از ابهام درمی آیند. در کلمه «طه» گفته شده که طه در این جا اسم خداوند و متَّخِذُ از دو نام طاهر و هادی است، به تقدیر «أنا الطاهر الهادی». و گفته شده: طه نام محمد صلی الله علیه و آله و اصلش طأها است با همزه پس از طاء و ضمیر مؤنث راجع به ارض، و امر است به این که کره زمین را بپیمای و شریعت خود را در مناطق مختلف آن ابلاغ نمای.

وظیفه پیامبر

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

سوق آغاز این سوره تسلیت است برای پیامبر اسلام که در اعمال و عبادات خویش و در دعوت مردم به دین، خود را به زحمت فوق العاده میفکن و ردّ و انکار و مسخره ها و

توطئه های کفار، تو را در ناراحتی قرار ندهد. آیه های بیم دهنده این سوره زیاده از مرده دهنده است، و آیات داله بر حجج و براهین توحید و رسالت و معاد که خردهای سلیم و وجدان های پاک و بکر را وادار به پذیرش حق می کند، در این سوره فراوان است.

معنای آیه: ای طاها، این قرآن را بر تونازل نکردیم که خود را در تعب و رنج افکنی.

یعنی نه در پیاده کردن معارف آن در خویشتن خود را به زحمت اندازی؛ اشاره به آن که وارد شده که: شب ها برای نماز و عبادت، آن قدر بر سر پا می ایستاد که پاهای شریفش ورم می کرد. و نه در پیاده کردن آن در میان جامعه خود، از کثرت غصه و اندوه بر این که چرا مردم آن را نمی پذیرند و از سعادت خود محروم می شوند.

إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى

إِلَّا استثنای منقطع به معنای لکن است، یعنی: ولکن این کتاب را برای این فرستادیم تا کسانی را که بیم دارند تذکر دهی. یعنی کسانی را که استعداد ترس در آنها هست (و فطرتشان سالم و وجدان اولیه شان بیدار است و همانند وجدان کفار عنود در زیر عقاید فاسد و گناهان بزرگ و عمل های پلید مدهوش و مرده نگشته) به اصول و فروع شریعت آگاه سازی.

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى «۴» الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «۵» لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى «۶» وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى «۷» اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى «۸»

لغت و اعراب:

تَنْزِيلًا به تقدیر «نَزَلَ تَنْزِيلًا». عَلِي جمع عَلِيَا مؤنث اعلى: برترها. الرحمان مبتدا، استوی خبر، علی العرش متعلق به استوی. استواء: مسلط و برقرار شدن. ثری: خاک. فَإِنَّهُ يَعْلَمُ تعلیل

ص: ۵۸

جواب محذوف شرط است، به تقدیر «فهو غنی عن الاجهار». الله لا إله؛ «الله» مبتدا، «لا إله» خبر اول و «له الأسماء» خبر دوم است.

خداشناسی

تفسیر:

تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى

یعنی: این قرآن فرو فرستاده شده از جانب کسی است که این زمین و آسمان های بالاتر آفریده است. (1) مراد از آسمان ها کرات فوق احصا و بی شمار جوّی است که در دیدگاه ماست و همه در مرتبه فوق ما و بالاتر از ما مشاهده می شود. و ممکن است مراد، آسمان های هفتگانه به اصطلاح شرع باشد، یعنی طبقات وسیع محیط بر یکدیگر که همه کرات جوّی مورد مشاهده ما زینت نخستین آنهاست. و در این آیه سخن از آفرینش خود آسمان و زمین است بدون تعرض به مالکیت و تدبیر و بدون ذکر محتوای آنها.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

یعنی: خدای رحمان بر عرش - بر سریر وجود و تخت هستی - مستولی و برقرار است.

کنایه از این که او دارای سلطه حقیقی و احاطه توانی و علمی بر همه اشیا است و زمام تدبیر و اداره امور و ابقا و افنای اشیا در دست قدرت اوست.

پس مراد از عرش، مقام و مرتبت الهی و ربوبی است که تدبیرات جهان هستی از آن جا برمی خیزد. و اما عرش معروف در اذهان یعنی تخت سلطنتی مجسم در زیر قبه و بارگاه ساختمانی، بی تردید در این جا مراد نیست، زیرا خدا خود جسم نیست تا بر جسم نشیند و در محیط مکانی در آید.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

یعنی: آنچه در آسمان هاست (از فرشتگان و پریان و ارواح طیبه و موجودات دیگر که جز او از کم و کیف آنها آگاه نیست) و آنچه در این زمین است (از انسان ها و اجنه و حیوانات و آب ها و کوه ها و گیاهان و غیره) و آنچه در میان آن دو است یعنی میان زمین و

ص: ۵۹

۱- . ظاهراً عُلَى در این جا معنای تفضیلی ندارد بلکه به معنای بسیار بالاست.

کرات بالا- از هوا و فضا و ابرها و سایر موجودات، و آنچه در زیر خاک است یعنی به جز خاک آنچه در داخل آن است از معادن و آب های گوناگون و حیوانات، همه از آن اوست.

یعنی ملک حقیقی او و تحت سیطره و سلطنت اوست، و کدام ملکیت و مالکیت بر شیء، برتر و بالاتر از این که ایجاد و حفظ و تدبیر و اداره و افنای آن در دست او باشد؟!

وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

آیه در مقام بیان این است که علم خداوند شامل همه چیز است.

یعنی: ای پیامبر، اگر گفتار خود را آشکار سازی خداوند سرّ را و پنهان تر از سرّ را نیز می داند. یعنی در برابر خدا نیازی به بلند کردن صدا نیست، زیرا او گفتار آهسته را که انسان خودش بشنود و آهسته و پنهان تر از آن را که از قلب خود می گذراند، می داند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

یعنی: الله که ذات یگانه واجب الوجود است، جز او معبودی نیست و او را نیکوترین نام هاست. زیرا او واجد همه کمالات و دارای همه صفات جمال و جلال است، پس به عدد هر صفتی نامی بر آن ذات اقدس گفته می شود، مانند حی، عالم، قادر، خالق، رحیم، محیی، ممیت، رازق و غیره.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى « ۹ » إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى « ۱۰ » فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى « ۱۱ » إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى « ۱۲ » وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى « ۱۳ »

لغت و اعراب:

حدیث: قصه و سرگذشت. إِذْ رَأَى متعلق است به حدیث یا به «أذكر» مقدر. ایناس: دیدن شیء یا پیدا کردن آن. قبس: شعله ای از آتش بر سر چوب و غیره. هدی مصدر به معنای

فاعل است یعنی هادی. طوی صحرا و مکانی مقدس است. اخترتک انشاء است نه اخبار.

داستان موسی و فرعون

تفسیر:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى

مفسران گفته اند: چون موسی از پدر زن خویش شعیب پیامبر برای سفر به سوی مادرش در مصر اجازه یافت، و با عائله و رمة گوسفندان خود از مدین به سوی مصر به راه افتاد، میان راه در صحرائی به نام طوی گرفتار سرمای شدید گردید و از قضای حق، همسرش را درد زاییدن گرفت و نوزاد پسری بزاد و شبانگاه گوسفندان او نیز متفرق گشت. این جا بود که موسی پس از اخبار به عائله خود، به سوی آتشی که از دور دید روانه گشت.

معنای آیه: ای پیامبر، آیا قصه و سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ آن گاه که در اثنای سفر در صحرای طوی آتشی مشاهده کرد، پس به عائله خود گفت: شما همین جا درنگ کنید که من آتشی دیدم، می روم تا برای شما شعله ای از آن بیاورم یا راهنمایی برای نجاتمان پیدا کنم.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

یعنی: پس چون موسی در آن وادی به نزدیک آتش رسید به ناگاه ندا در داده شد: ای موسی، به یقین این منم پروردگار تو، پس نعلین خود را از پای در آور، زیرا تو در صحرای مقدسی به نام طوی هستی. یعنی در محضر خداوند و مکان مقدس، پوشیدن نعلین نشاید، بلکه باید انسان حافی و حاسر، یعنی پابرهنه و سر برهنه باشد.

ظاهر آن است که موسای کلیم به شنیدن صوت آسمانی یقین کرد که مسموع او وحی است و از جانب خداوند، چون صوت را از همه جوانب خود به طور یکسان می شنید، علاوه آن که خداوند در چنین موارد، القای یقین در دل های مقربان خود می کند.

و محتمل است که مراد از کندن نعلین بیرون کردن علقه عائله و مال از دل است، زیرا

طبعاً موسی در آن حال، سخت نگران همسر و گوسفندان خود بود. و این کلام به منزله وعده ضمانت حفظ عائله و اموال اوست.

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى

یعنی: و من تو را انتخاب کردم و برگزیدم، پس به آنچه بر تو وحی می شود گوش فراده.

مقتضای جمله انشائیة «اخترتک» و فاء تفریع در جمله «استمع» این است که خداوند نخست به وسیله جمله اول منصب نبوت و رسالت به وی عطا کرده تا صلاحیت شنیدن خطابات دیگر را بیابد و سپس امر به استماع نموده است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي «۱۴» إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسِيَعِي «۱۵» فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى «۱۶»

لغت و اعراب:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ جمله بدل از ما یوحی است. لذکری متعلق به أقم است. اضافه ذکر به یاء تکلم اضافه مصدر به مفعول است. لتجزی متعلق است به اتیه. فلا یصدتک عنها یعنی عن الصلاة یا عن الساعة. تردی: هلاک شوی.

تفسیر:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي

یعنی: من که با تو سخن می گویم همان ذات یکتای واجب الوجودم که معبودی جز من نیست، پس مرا بپرست و نماز را به یاد من برپا دار.

نماز در این جا اشاره به همه عبادت هاست که نماز در رأس آنها قرار دارد. یعنی همه

عبادت هایت را برای تحقق یاد من به جا آور. یعنی دل متوجه او شود و زبان با او گفتگو کند و بدن در برابر او خضوع نماید. و مراد از این نماز در آغاز نبوت موسی نماز در شریعت ابراهیم است که موسی پیش از نبوت تابع آن شریعت بود. و محتمل است نماز شریعت خود باشد که در شرف تشریح بود.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ

یعنی: به یقین ساعت آمدنی و روز رستاخیز برپاشدنی است، می خواهم آن را پنهان دارم و زمان قیام آن را به احدی نگویم، یعنی اراده حتمی من بر آن تعلق گرفته و قابل تخلف نیست. و آمدن آن برای آن است که هر نفسی از مکلفان در برابر آنچه بدان در دنیا می کوشد مجازات شود.

فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَأَيُّومٍ مِنْ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ

یعنی: ای موسی، هرگز تو را از نماز یا تذکر قیامت کسی که بدان ایمان ندارد و پیروی از هوای نفس می کند باز ندارد که هلاک می شوی.

باز داشتن از قیامت جلوگیری از اعتقاد بدان و یاد آن و عمل به وظایف مربوط به آن است. و مراد از هلاکت، در کفر و فسق افتادن است.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ «۱۷» قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبَسْتُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَىٰ «۱۸» قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَىٰ «۱۹» فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ «۲۰» قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ «۲۱»

لغت:

تَوَكَّأَ عَلَىٰ عَصَاهُ: تکیه زد بر عصایش. هَبَسَ وَرَقَ الشَّجَرِ - از باب نَصَرَ - فروریخت آن را.

مَآرِبٌ جَمْعُ مَآرِبَةٍ - به فتح و کسر و ضمّ راء - حاجت. حَيَّةٌ: مار، اسم جنس است. سیرت: هیئت و حالت.

ص: ۶۳

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى

یعنی: خداوند گفت: ای موسی، آن چیست که در دست راست داری؟ موسی گفت: آن عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و به وسیله آن برگ درخت برای گوسفندان خود می‌ریزم، و برایم در آن، کارها و نیازهای دیگری هم هست. یعنی مانند آن که آن را بر دوش می‌نهم و سفره غذا بر آن آویزان می‌کنم، و آن را بر زمین عمود می‌کنم و لباس خود را بر آن سایه افکن می‌سازم، و چون طناب چاه کوتاه آید آن را جزء طناب می‌کنم، و به وسیله آن گرگ را از گله و دشمن را از خویش می‌رانم.

باید دانست که ظاهر تفصیل موسی در جواب خداوند این است که علاوه بر این که سخن گفتن با محبوب افتخارآور و لذت بخش است، از سؤال خدا چنین فهمیده که از او می‌خواهد منافع ظاهری و متعارف عصا را بیان کند تا خداوند به منافع دیگر غیرمتعارف و اعجازی آن اشاره نماید و در آینده در موارد لزوم ارائه کند، نظیر آن که در شب‌ها از دو سر آن برای روشنی شعله برمی‌خیزد، و چون آن را به چاهی سرازیر کنی به حالت ریسمان و دلو به طول چاه درمی‌آید، و چون با دشمنی در افتی به شکل شمشیر و نیزه می‌گردد، و چون بر زمین خشک فرو کنی چشمه‌ای منفجر می‌سازد، و چون بیرون کشی خشک می‌شود، و هنگامی که سایه و میوه خواهی و در زمینش فرو بری درخت سرسبزی دارای برگ و بار می‌شود.

قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى

یعنی: خدا فرمود: ای موسی، آن را بر زمین انداز. موسی بلافاصله آن را بر زمین انداخت، پس به ناگاه دید آن ماری است خطرناک و زهرآگین که با شتاب حرکت می‌کند.

گفته شده: در آغاز ماری به ضخامت عصا گشت که جان گفته می‌شود، سپس بزرگ شد و به صورت ثعبان یعنی اژدها درآمد و از این رو در قرآن مجید به آن اسم جان و ثعبان نیز اطلاق شده است.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى

یعنی: خدا گفت: ای موسی، عصا را بگیر و هیچ مترس، به زودی آن را به هیئت و حالت نخستینش که عصای چوبی بود باز می گردانیم.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى * لِتُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى «۲۳» اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى «۲۴»

لغت و اعراب:

جناح: دست، بازو، زیر بغل. سوء: بدی، کنایه از عیب و لگه. لتريك متعلق به محذوف، به تقدیر «فعلنا ذلك». آیه اخری حال است از بیضاء.

تفسیر:

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى، لِتُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى

یعنی: ای موسی، دست خود را به زیر بغل بچسبان (یعنی زیر بغل کن و سپس در آور، می بینی) که نورانی و بدون عیب و لگه بیرون می آید. این نشانه و معجزه دیگر است. گفته شده: دفعه اول که دست زیر بغل کرد و بیرون کشید نوری بسیار قوی و خیره کننده چشم داشت، و چون دوباره زیر بغل کرد، عادی بیرون آمد. و ما چنین کردیم تا از نشانه های بزرگ جلال و جمال خود، به تو نشان دهیم.

اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى

یعنی: ای موسی، حال که این دو معجزه بزرگ الهی را دریافت کردی، از همین جا به سوی فرعون مصر روانه شو بدین جهت که او طغیان کرده و سرکشی نموده است.

زیرا علاوه بر آن که شریعت ابراهیم را نپذیرفته و اصول و فروع آن را ضایع کرده،

ص: ۶۵

خود نیز ادعای ربوبیت نموده، ملت انبوهی را گمراه کرده و عده ای را هم به بردگی کشیده است.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاخْلَعْ عُقَدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

لغت:

شرح الشیء - از باب مَعَّ - : گشود آن را. وزیر: یاور و معین. أزر: قوه و توان، پشت.

تفسیر:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاخْلَعْ عُقَدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي

یعنی: موسی گفت: پروردگارا، به من در انجام این مأموریت بزرگ سعه صدر ده و سینه ام را بگشا (یعنی توجه به همه امور، و آگاهی از جریان کارها، و بینش عاقبت، و صبر در راه هدف، و حوصله وسیع در انجام وظایف، و شجاعت در مقابله با دشمن و حوادث عطا کن) و کارم را یعنی وظایف و امور مربوط به رسالت را بر من آسان گردان، و از زبانم لکنت و گره و گرفتگی را بگشای تا سخن مرا بفهمند.

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي

یعنی: ای خداوند، برای من از میان اهل و خویشانم برادرم هارون را وزیر و یاور و معین من قرار ده، و پشتم را به او محکم ساز، یعنی نیروی کار مرا به وسیله او تقویت نما، و او را در کار من شریک گردان.

مراد کار اختصاصی اوست که از غیر رسول ساخته نیست، نظیر ابلاغ شریعت آسمانی

ص: ۶۶

از جانب حق به جامعه و ملت، و اما یاری او در این راه به وسیله امر به معروف و نهی از منکر پس از ابلاغ، و پند و اندرز و معاونت بر تقوا از عهده همه کس ساخته است و تعیین از جانب خدا شرط نیست.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا

یعنی: ای خداوند، این خواسته های شش گانه مرا عطا کن تا بتوانیم تو را تسبیح فراوان گوئیم و ذکر بسیار کنیم، چرا که تو از ابتدا به حال ما بینایی. یعنی می دانی که ما خانواده از آغاز دوستدار یاد توایم، و می دانی که هارون یاور خوبی برای من است.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾ أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي ﴿٣٩﴾ إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلًا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى ﴿٤٠﴾ وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

لغت و اعراب:

وحی: القای مطلب است به دل کسی سرّاً، خواه به عنوان نبوت باشد یا نه. قذف الشيء - از باب ضَرَبَ - انداخت آن را. أن اقد فيه تفسیر مایوحی است. یم: دریا.

فللقه امر غایب است. يأخذ عطف است به «فللقه». و لتصنع عطف است به محذوف،

به تقدیر «لِیَتَعَطَّفَ عَلَیْكَ، یا لمصالح کثیره». إذ تمشی ظرف أَلْقِیْتَ. قدر: مقدار معین از شیء. اصطنعه مشتق است از صنع به معنای احسان، یعنی او را مورد احسان قرار داد، و اصطنعه: ساخت آن را.

تفسیر:

قَالَ قَدْ أُوتِیْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى

یعنی: خداوند در مقابل خواسته های شش گانه موسی گفت: ای موسی، بدون تردید همه خواسته های اعطا شد.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَى

یعنی: ای موسی، و حقیقت این است که پیش از این نیز بار دیگر بر تو منت نهادیم.

یعنی در آغاز به دنیا آمدن آن گاه که فرعون طاغی از نوزادان بنی اسرائیل پسران را می کشت و دختران را زنده نگه می داشت.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ أَقْذِ فِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِ فِيهِ فِي الْيَمِّ

یعنی: و آن هنگامی بود که به قلب مادرت الهام کردیم آنچه را که باید الهام شود، یعنی کیفیت نگهداری کودکی نوزاد از خانواده ای ضعیف از شر دیکتاتوری مسلط بر همه گیتی مانند فرعون، و الهام این بود که چون از شر دژخیمان فرعون ترسیدی او را میان صندوقی بگذار و صندوق را به دریا افکن، یعنی به رود نیل که همانند دریایی متحرک بود.

فَلْيُلْهِمِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ

یعنی: ما به دریا فرمان می دهیم تا او را به ساحل افکند. مراد، فرمان تکوینی است. و نیز اراده حتمی می کنیم تا کسی که دشمن من و دشمن اوست او را از ساحل بگیرد.

نقل شده که شعبه ای از رود نیل جدا شده در میان قصر فرعون وارد استخری می شد و عبور می کرد. فرعون و همسرش آسیه دختر مزاحم در کنار استخر بودند و صندوق را دیدند که موج آب او را به کنار افکند. فرعون دستور داد آن را گرفتند، و چون گشودند چشمشان به نوزادی در غایت زیبایی و طراوت افتاد، حیران شدند

و دل باختند.

وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي

یعنی: ای موسی، بر تو از جانب خود محبوبیتی در دل ها افکندم که هر کس ببیند دوست دارد و مهر و محبت نماید. و از این رو بود که چون چشم فرعون و همسرش به وی افتاد سخت محبت پیدا کردند و در فکر اتخاذ فرزندی افتادند. و گفته اند که در چشم آن کودک، ملاحظت و جذابیتی بود که هر بیننده را جذب می کرد و فریفته می ساخت. و این به خاطر آن است که بر تو مهر ورزند و برای این که در جلو چشم من ساخته شوی. یعنی از طرف هر بیننده مورد نیکی و تربیت قرار گیری تا بزرگ و کامل شوی.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ

گفته شده: چون موسی را از صندوق در آوردند سخت بگریست و به زبان حال شیر خواست. فرعون دستور داد زن های برده بسیاری را گرد آوردند ولی موسی از هیچ یک شیر نخورد. مریم خواهر موسی که از جانب مادرش مأمور پی گیری صندوق بود ماجرا را مشاهده کرد.

معنای آیه: ای موسی، احسان و تربیت ما هنگامی بود که خواهرت مریم به پیش رفته، به فرعون و حضار می گفت: آیا می خواهید شما را به زن شیردهی راهنمایی کنم که می تواند تربیت و تغذیه این کودک را بر عهده گیرد؟

فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ

یعنی: بالأخره آنها پیشنهاد خواهر موسی را پذیرفتند و مادر موسی در آن جا حاضر شد و خود به عنوان دایه و موسی را به عنوان لقیط (یعنی پیدا شده و از آب گرفته شده) تحویل گرفت.

معنای آیه: پس ای موسی، ما تو را از این طریق به مادرت بازگردانیم تا آن که چشمش به دیدار فرزندش روشن شود و اندوه فراق او را نخورد.

وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ

یعنی: ای موسی، منت سوم هم بر تو این است که تو نفسی را از قبطیان یعنی فرعونیان کشتی و ما تو را از اندوه و غم نجات بخشیدیم.

اشاره است به این مطلب که موسی در ایام جوانی در دربار فرعون، روزی دید که مردی قبطی با مردی سبطی یعنی از بنی اسرائیل در جدال و ستیزه است، سبطی موسی را به یاری طلبید، موسی مشتی بر سر قبطی زد که همان جا جان سپرد. خبر این حادثه در شهر پیچید و قبطیان در مجتمعتشان درباره کشتن موسی تبادل نظر کردند که یکی از یاران موسی مطلب را به او رسانید و صلاح بر این شد که موسی از شهر بیرون رود. و اندوه موسی در این جا از ترس گرفتاری و قصاص بود و نجات هم در این بود که خداوند راه فرار را برای او هموار ساخت.

وَفَتْنَاكَ فُتُونًا

یعنی: ای موسی، از آن زمان تا حال، تو را در بوتۀ امتحان نهادیم و آزمایشی بس عجیب و عظیم انجام دادیم. یعنی آن روز که ناگهان از ترس جان خود از میان رفاه زندگی در قصر فرعون بیرون آمدی و فاصله میان مصر و مدین را که بیش از سی فرسخ است با پای برهنه پیمودی و به جهت نبود غذا از علف های صحرا تغذیه کردی به گونه ای که ظاهر شکم و بشره ات به کبودی گرایید و بر سر چاه مدین از غایت گرسنگی بر خاک افتادی و در نهایت به هشت سال یا ده سال شبانی شعیب تن در دادی.

فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدِيرًا يَا مُوسَى

یعنی: ای موسی، پس از ترک مصر به سوی مدین چندین سال در میان اهل مدین درنگ کردی سپس بر طبق تقدیری آمدی. یعنی سال ها در مدین ماندی و فصل مُشبعی از عمر خود را تحت تربیت پیامبری چون شعیب و عمل به برنامه ای چون دین حنیف ابراهیمی سپری کردی و الآمن در وقتی معین و قدر و منزلتی صالح بر انتخاب به نبوت و رسالت از حیث سن و مراحل جسمی و کمالات روحی و اخلاقی و توان اداره ملت و مبارزه با طغیان گرانی مانند فرعون و یارانش آمدی.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي

یعنی: ای موسی، اکنون من تو را برای خودم ساختم و مورد احسان و انعام قرار دادم.

مراد آن است که تو را مخصوص خود کردم و کمالات جسمی و روحی بخشیدم و وظایف ابلاغ شریعت و کتاب آسمانی را به عهده تو گذاشتم.

ص: ۷۰

اَذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَتَّبِعْنِي فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾
قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾

لغت:

ونی - از باب ضَرْب - : سستی و قصور کرد.

تفسیر:

اَذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَتَّبِعْنِي فِي ذِكْرِي * اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

یعنی: ای موسی، تو خود و برادرت همراه آیه ها و نشانه های من بروید و هرگز در یاد من، یعنی در ابلاغ فرامین من و کوشش در پیاده کردن دستورات من که یاد عملی است، سستی و قصور و کوتاهی نکنید.

مراد از آیات در این جا دو قسم از معجزات است که خداوند در زمان تکلم به آنها عطا کرده بود: عصا و ید بیضا. و جمع آوردن کلمه «آیات» اشاره به این است که همه آیات و معجزاتی که در آینده خواهد آمد به منزله این است که به او داده شده، زیرا آنها قابلیت تقدم ندارند بلکه رهین زمان خویش اند. مانند طوفان و جراد و دم که در آیه ۱۳۳ اعراف ذکر شده است.

و «اذهبا» یعنی ای موسی و هارون، هر دو به سوی فرعون روانه شوید، زیرا او طغیان کرده است. این آیه تکرار آیه ۲۴ است که پس از انتخاب هارون به نبوت و وزارت، هر دو بدان مورد خطاب قرار گرفتند.

ص: ۷۱

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى

یعنی: پس هر دو با او سخنی نرم بگویید، شاید او متذکر شود. یعنی از شنیدن منطق گویا و دیدن معجزات رسای شما متنبه شود و ایمان آورد، و یا حداقل هراس و خشیتی در دلش پیدا شود و مقدمه تسلیم او در آینده گردد.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى

یعنی: موسی و هارون گفتند: پروردگارا، به راستی ما می ترسیم که بر ما افراط کند.

یعنی پیشدستی و تعجیل در کار ما نماید و مثلاً از ابتدا ما را به دربارش راه ندهد یا پیش از آن که سخن بگوییم و اظهار مطلب کنیم و یا ارائه معجزه نماییم بر ما بتازد و ما را عذاب کند. و یا آن که طغیان نماید، یعنی در برابر دعوت به سراغ بنی اسرائیل رود و بر آنها تشدید ستم کند و آنچه از پیش نمی کرد انجام دهد.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى

یعنی: خداوند گفت: هر گز نترسید، بی تردید من همراه شمایم، می شنوم و می بینم.

از افراطش جلوگیری می کنم و طغیانش را پاسخ می دهم.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى «٤٧» إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى «٤٨»

تفسیر:

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

پس از اعطای معجزات به موسی و هارون و فرمان حرکت هر دو به سوی فرعون، و

ص: ٧٢

توصیه عدم سستی در کار، و تکرار دستور حرکت و ذکر علت آن که شدت طغیان فرعون است و بیان کیفیت برخورد با فرعون در مقام تبلیغ در این رسالت مهم، خداوند گفت: پس به نزد او روید و چنین بگویید: ای فرعون، حقیقت این است که ما دو نفر فرستاده پروردگار تو هستیم و یکی از اهداف رسالت ما این است که بنی اسرائیل را با ما بفرست. یعنی آنها را از تحت سلطه خود درآور و به ما تحویل ده تا خودمان مستقلاً بر سرنوشت خود حاکم باشیم، و یا آن که همه ما را به سوی فلسطین و شامات که محل سکونت اجداد ماست بفرست. و آنها را شکنجه مکن. اشاره به شکنجه هایی که درباره آنها انجام می داد از قبیل استخدام دائمی آنها و تحمیل کارهای طاقت فرسا بر آنها و کشتن فرزندان ذکور آنها که گفته شده در هر دو سال انجام می داده است. و ای فرعون، بی تردید ما از جانب پروردگارت برای تو آیتی یعنی حجت و برهانی آورده ایم، و سلام و درود خداوند و سلامت دنیا و آخرت بر کسی گسترده است که پیروی از هدایت او کند.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

یعنی: ای فرعون، بی تردید به سوی ما از جانب پروردگارت چنین وحی شده که عذاب بر کسی است که او را (یعنی عذاب او در دنیا و در آخرت را) تکذیب کند و از توحید و طاعت او روی گرداند و انکار نماید. و در این جمله پس از اشاره به وعد سلام در آیه قبل، اشاره به وعید عذاب است در صورت تکذیب و اعراض.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ «٤٩» قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ «٥٠» قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ «٥١» قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ «٥٢»

تفسیر:

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ

موسی و هارون پس از دریافت وحی از جانب خداوند از شجره طوبی، شتابان به

سوی مصر رفتند. (۱) و از یکایک سوره‌های شهر و حصارهای قصر فرعون گذشتند و از شیرها و ببرهای منع عابرین به نحو اعجاز و شجاعت تام عبور کردند و از دربارگاه سلطنتی بر فرعون در هیئت روستایی و لباس های مندرس وارد شده، شروع به سخن کردند و دعوت خود را به همان منوال که مأمور بودند ابلاغ نمودند. این مقدمات در آیه ملحوظ و مطوی است و از نخستین سؤال او در این آیه شروع شده است. و معلوم باد که فرعون از کیفیت گفتار و رفتار آن دو نفر دانست که موسی اصل است و مقدم و هارون تابع اوست و از این رو همه خطاباتش را متوجه موسی کرد.

معنای آیه: فرعون گفت: ای موسی، پروردگار شما که مرا به سوی او دعوت می کنید کیست؟

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى

یعنی: موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به همه چیز خلقت بخشیده سپس هدایت نموده است.

یعنی به همه انواع عالم وجود از جماد و نبات و حیوان و بالاتر شکل و خلقت و صورت متناسب آن نوع را اعطا کرده، سپس او را به سوی هدف نهایی اش به نحو هدایت تکوینی و تشریحی هدایت نموده است. مثلاً خاک را به سوی جوهرهای مختلف معادن هدایت تکوینی کرده و حبّ و دانه را به حرکت به سوی هدف نهایی به تبادل انواع واداشته و نطفه را به سوی هدف مورد نظر حرکت تکوینی داده و انسان را از نظر جسم هدایت تکوینی کرده و از نظر روح به او عقل و خرد داده و به سوی علوم و معارف راه نموده و دین و شریعت عطا کرده و به سوی کمالات مورد نظر هدایت تشریحی نموده است.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى

یعنی: فرعون پرسید: پس حال قرون گذشته چیست و چگونه است؟

حال مجتمعات بشری به هم پیوسته در زمان و نسل های متسلسل آنها از نخستین نسل تا نسل موجود که همه مرده و رفته و در زیر خاک گم شده اند و همه مشرک بودند و پیامبران را تکذیب کردند چیست؟ و این سؤال بدین جهت بود که در ضلالت و گمراهی و

ص: ۷۴

۱- . موسی پس از دریافت وحی از جانب خدا به سوی مصر رفت و در آن جا همراه هارون به دربار فرعون وارد شد.

در عذاب بودن نیاکان آنها را که لازمه کلام موسی است سبب تحریک مردم قرار دهد.

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى

یعنی: موسی گفت: علم به حال گذشتگان از غیوب است و دانش آن به تفصیل در نزد پروردگار من است و در کتاب لوح محفوظ، ثابت و مندرج است، پروردگارم نه آنها را گم می کند (۱) به طوری که از ابتدا جاهل به آنها باشد، و نه فراموش می کند که جهل پس از علم باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى «۵۳» كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ «۵۴» مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى «۵۵»

لغت و اعراب:

مهد: گهواره. شتی جمع شتیت: مختلف و متفرق. سلک لکم ای جعل و حصل. نهی جمع نهیه: عقل و خرد، زیرا ناهی انسان است از هوا و هوس. فی ذلک اشاره است به امور چهارگانه. منها خلقناکم... ضمائر سه گانه مؤنث به ارض برمی گردد.

تفسیر:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

تمه کلام موسی است (۲). یعنی: ای فرعون، پروردگار من کسی است که برای شما بشرها این زمین را گهواره قرار داده است (یعنی همان گونه که کودک باید مدتی

ص: ۷۵

۱- یا: پروردگارم نه خطا می کند.

۲- مؤلف قدس سره به زودی خواهد آمد که ممکن است از این جا به بعد کلام خداوند باشد.

از عمرش را در گهواره تربیت شود تا توان ورود به ساحت عظیم دنیا و محیط بزرگ مجتمع انسانی پیدا کند، انسان نیز در روی زمین باید مدتی به نام عمر مشغول تربیت و تکمیل خویش شود تا در جهان وسیع آخرت به راحتی زندگی کند) و راه‌هایی را در روی این زمین برای حرکت شما به سوی اهدافتان ایجاد کرد (راه‌های مختلف رنگارنگ و حیرت‌انگیز در میان دره‌ها و صحراها و قلّه‌کوه‌ها و سطح دریاها و اوج هوا و فضاها) و برای شما از آسمان بالاسرتان از ابر، آبی به صورت باران و برف و تگرگ فرو ریخت.

فَأَخْرَجْنَا بِهٖ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى

ظاهر آیات گذشته این است که تا این جا کلام موسی در مخاطبه با فرعون است و این جمله یعنی «فأخرجنا» تا آیه ۵۶ التفتات است. یعنی خداوند از نقل گفتگوی موسی و فرعون عدول کرده و وجهه سخن را به پیامبر اسلام و جامعه بشریت معطوف داشته و از جلال و عظمت و قدرت تصرف خود در عالم وجود سخن می‌گوید.

یعنی: این ماییم که به سبب ریزش آبی از آسمان و انواع و اصناف بی شماری از گیاهان و درختان مختلف بیرون آوردیم با اختلاف در صورت و شکل و رنگ و بو و خواص و آثار که هر بیننده را مبهوت و هر اهل خرد را متحیر می‌سازد. حال ای مجامع بشری و ای ساکنان این کره خاکی، از این نعمت‌ها خود بخورید و چهارپایان خود را در آن بچرانید. و ممکن است التفتات الهی از اول این آیه ملحوظ شود.

و «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ» اشاره است به گهواره قرار دادن این کره سیار برای بشر، و احداث راه‌های گوناگون بر صفحه خاک و فرو ریختن آب از بالای سر مردم و بیرون آوردن گیاهان متنوع، یعنی در یکایک این امور نشانه‌هایی از توحید و قدرت و علم و حکمت او برای صاحبان خرد است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

یعنی: شما بشر را از این زمین آفریدیم و در آن بازمی‌گردانیم و از آن نیز بار دیگر بیرون می‌آوریم.

مراد آن که جدّ و جدّه نخستین شما را از این خاک، بدون پیمودن راه عادی به نحو اعجاز بیرون آوردیم و نسل او را در طول حیات دنیا به نحو متعارف آفریدیم و سپس همه را بدون استثنا زیر خاک می بریم بدین طرز که تا پیش از دمیدن نخستین بار در صور اسرافیل به تدریج، و بقیه را به دمیدن در آن دفعتاً و بغتاً زیر خاک می بریم و از آن جا نیز بار دیگر به وسیله نفخه دوم صور بیرون خواهیم آورد.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾

لغت و اعراب:

لنأتينك لام قسم است. موعدا اسم زمان است. مكاناً ظرف است متعلق به فاجعل يا موعدا.

و أن يحشر عطف است به يوم.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى

یعنی: حقیقت این است که به فرعون همه آیات خود را نشان دادیم و او پس از ارائه آیات و توجه و درک آنها همه را انکار کرد و از پذیرش امتناع ورزید.

مراد از آیات در این جا آیات اثباتی است که صدق دعوت موسی را اثبات می کرد، نظیر عصا و ید بیضا و برخی دیگر که در آیه ذکر نشده است.

ص: ۷۷

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى

فرعون خواست آیات موسی را به ادعای سحر بودن تضعیف کند و با یک اتهام سیاسی، حضار جلسه را علیه او تحریک نماید.

معنای آیه: فرعون گفت: ای موسی، آیا در میان ما آمدی تا ما را از سرزمین خود به سحر و جادویت بیرون کنی؟ یعنی سببی های برده را علیه ما بشورانی و دولت ما را براندازی و خود مالک و فرمانروای سرزمین مصر شوی؟

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى

ظاهر کلام این است که فرعون در برابر منطق و معجزات موسی مرعوب شد و از قدرت موهومش سخت تنزل کرد و با موسی برخورد انفعالی نمود و لذا تعیین وقت را نیز بر عهده موسی گذاشت.

معنای آیه: پس ای موسی، سوگند باد که ما نیز در برابر تو جادویی همانند جادویت بیاوریم، پس میان ما و خود زمانی را وعده نه که نه ما تخلف کنیم و نه تو، و این موعد را در مکانی شوی قرار ده یعنی جایی متوسط و معتدل که در دوری و نزدیکی به ملت ما و به بنی اسرائیل یکسان باشد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى

یعنی: موسی گفت: وعده گاه شما روز زینت باشد و آن هنگام که مردم صبحگاهان گرد هم می آیند (۱).

مراد از روز زینت، روز عید خاصی در آن عصر است که همه آنها زینت و آرایش کرده در محل خاصی جمع می شدند، و گفته اند که روز عید نوروز بوده است. و غرض موسی از تعیین آن روز، اجتماع همه مردم همراه حضور فرعون و درباریان و دولتیان بوده تا غلبه حق بر باطل را به رأی العین مشاهده کنند و بطلان خدای ادعایی روشن گردد. و ظاهراً عادت آنها بر این بوده که اجتماع آن روز در مکانی معین باشد و از این تلازم است که فرعون طلب موعد مکانی کرد و موسی تعیین موعد زمانی نمود.

ص: ۷۸

۱- یا: به شرط آن که پیش از ظهر مردم گرد آورده شوند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى «٦٠» قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى «٦١»
فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى «٦٢» قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ
الْمُثَلَى «٦٣» فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتَوَا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى «٦٤»

لغت و اعراب:

کید مصدر است و به معنای «ما یُکَادُ به» یعنی وسیله فریب. سَحَّتَه - از باب مَنَع -

هلاک نمود و ریشه کن کرد او را. خاب: نومید شد. فتنازعوا مرجع ضمیر جادوگران است. إن هذان «ان» مخففه، اسمش هذان و لساحران خبر آن است. (1) مثلی مؤنث امثل: برتر و فاضل تر. أجمع الأمر: عزم قطعی کرد بر آن، محکم کاری نمود.

تفسیر:

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى

یعنی: فرعون پس از گفتگو با موسی روی برتافت - مجلس را ترک کرد - و کید خود را گرد آورد، یعنی آنچه را که وسیله فریب مردم و مقابله با معجزات موسی بود از متخصصین فن جادوگری در کشور و آلات و ابزارهای جادو و کیفیت مقابله با معجزات موسی تهیه نمود. و ذکر کلمه «ثم» دال است بر این که او در انجام این امور شتاب نداشت. و سپس در موعد معین به مکان معهود آمد.

ص: ٧٩

١- . إن چون مخفف شود از عمل می افتد، بنابراین هذان اسم آن و لساحران خبر آن است.

خدا در این جا از آمدن موسی و کیفیت آن سخن نگفته و ظاهر این است که موسی جز برادرش همراه و جز دست ها و عصایش ابزار و ادوات نداشته است.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ

پس از آن که فرعون و درباریان و نیز انبوه مردم برای عید آرایش کرده و منتظر مبارزه مدعیان نبوت با فرعون ربّ الارباب در روز عید و مکان مقرر حضور یافتند و فرعون جادوگران منتخب خود را به مبارزه و مقابله با موسی و هارون فرا خواند، گروه جادوگران با موسی روبه رو شدند.

معنای آیه: موسی به آنها گفت: وای بر شما، بر خدا دروغ مبنید که در نتیجه همه شما را به عذاب دنیوی هلاک سازد و به کلی ریشه کن نماید، و حتماً و بی تردید کسی که بر خدا دروغ بندد نومید گردد، یعنی در دنیا از نعمت و رحمت و در آخرت از سعادت.

مراد موسی از افترای آنها اعتقاد و تثبیت و قرار دادن فرعون و بت ها به عنوان معبودانی در مقابل خداوند و اهل شفاعت در نزد او، و ساحر خواندن پیامبران او، و جادو خواندن معجزات انبیاست. و غرض آن که در صدد اثبات این افتراها به واسطه جادویتان بر نیاید.

فَتَنَّا زَعْوًا أَمْ لَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ

یعنی: پس از آن که جادوگران کلام موسی و انذار الهی او را شنیدند درباره کارشان در میان خود اختلاف و نزاع لفظی پیدا کردند و گفتارهای سری و نجوای فیما بین خود را از موسی و هارون و از فرعون و یارانش پنهان داشتند.

ظاهراً اختلاف آنها در این بوده که آیا این امور عجیب که از موسی و هارون صادر می شود سحر است تا با آن مقابله کنیم یا حقیقت و واقعیت؟ و در این که این دعوت که از آنها سر می زند عادت ساحران نیست، و این که اگر آنها پیروز شدند به آنها بگرویم یا تابع فرعون شویم؟

قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ

ضمیر جمع در «قالوا» راجع است به فرعون و یارانش، زیرا پس از رو به رو سحره با

موسی و هارون احتمال تسلیم آنها را دادند، از این رو آنها را متوجه هدف خود کرده با تأکید مورد خطاب قرار دادند.

معنای آیه: فرعون و یارانش به جادوگران گفتند: حقیقت این است که این دو نفر جادوگرند، می خواهند شما را از سرزمینتان به وسیله سحرشان بیرون کنند و کیش و آیین برتر و والاتر شما را از بین ببرند.

حاصل آن که فرعونیان چند مطلب را به سحره خود القا کردند. نخست آن که اینها بی تردید جادوگرند و شبهه ای از این راه نکنید. دوم آن که هدف اینها سیاسی است یعنی براندازی دولت شما و بیرون کردن شما از سرزمین اجدادی تان است. سوم که مهم تر است آن است که اینها با مذهب و ثنیت و اعتقاد دینی موروثی از آباء و اجداد شما مخالف اند و می خواهند آن را تبدیل به توحید کنند.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى

این آیه خلاصه توصیه فرعونیان است در خطاب به ساحران خود که از آیه ۷۳ معلوم می شود آنها را با تهدید مجبور نموده بود. یعنی: پس ای ساحران، بر کیدتان عزم قطعی کنید، یعنی همه متفق القول شوید و آلات و ادوات جادو را فراهم سازید، سپس در برابر این دو ساحر دسته جمعی و در یک صف به جلو آید، و حتماً امروز کسی رستگار است که برتری به دست آورد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبَّ نَعْوَا إِنَّمَا صَبَّ نَعْوَا كَيْدٍ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾

لغت:

جبال جمع جبل: ریسمان. عَصَى جمع عصا. وَجَس: صدای خفیف، احساس ترس در دل. تَلَقَف: می بلعد. حیث أتى: هر جا باشد و به هر سو رو آورد.

تفسیر:

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى

یعنی: سحره فرعون پس از گفتگو میان خودشان و پس از شنیدن دستورات فرعون، به سوی موسی و هارون شدند و در میدان مصر مهتای مبارزه گشتند و با رعایت ادب گفتند:

ای موسی، یا تو ابزارها و ادوات سحر خود را بیفکن و یا ما نخستین کسی باشیم که اسباب و ادوات خود را می افکند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى

یعنی: موسی با جرأت و کمال اعتماد به مبدأ اعلی گفت: بلکه شما بیفکنید. پس آنها بلافاصله ادوات جادوی خود را که خروارها ریسمان و طناب و شاخه های ریز و درشت درخت بود که به شکل عصا درآورده بودند، به قصد زنده شدن و حرکت کردن بیفکندند، پس به ناگاه ریسمان ها و عصاهای آنها در اثر جادویشان در خیال موسی مصوّر گشت که حرکت می کنند و به هر سو می شتابند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى * قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى

یعنی: پس موسی به دیدن آنها در دل خویش ترسی احساس کرد (ترس قهری طبق جبلت بشری از مشاهده امری هولناک، یا ترس از آن که کار بر مردم مشتبه شود و گمان کنند که کار آنها همانند معجزات اوست و به آن بگردند). ما به او گفتیم: هرگز مترس که بی تردید تو هستی که برتری. یعنی الآن برتری تو روشن خواهد شد.

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى

یعنی: و ای موسی، آنچه در دست راست داری در برابر آنها بیفکن که هر چه را

ساخته اند فرو برد، زیرا آنچه آنها ساخته اند مکر و فریب جادوگر است و جادوگر هر جا باشد و به هر سو رود رستگار نخواهد بود. و این جمله نظیر آن است که فرموده: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [مائده، ۵۱] و إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا [اسراء، ۸۱].

فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سِجِّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى «۷۰» قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبُنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَنَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى «۷۱»

لغت و اعراب:

فألقي در کلام حذف و ایجاز است و تقدیر: «فألقي ما في يمينه فتلقف ما صنعوا فألقي».

من خلاف «من» ابتدائی متعلق است به فلاقطعن یعنی قطع به نحو اختلاف (راست و چپ) انجام می گیرد.

تفسیر:

فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سِجِّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى

در کلام اختصار است که از سیاق معلوم می شود. یعنی پس از امر خداوند، موسی عصای خود را در برابر انبوه حیوانات جادویی ساحران که به طرز وحشتناکی به هر سو می شتافتند و میدان مصر را پر کرده بودند بیفکند و عصا اژدهایی غول پیکر گشت و همه آنها را بلعید و اثری از آنها در سطح زمین نماند.

معنای آیه: پس ساحران همگی سجده کنان به رو در افتادند، یعنی به دیدن آن منظره عجیب ساحران را علم یقین حاصل شد که عصای موسی ادوات سحری نیست بلکه

ص: ۸۳

نشأت یافته از اراده الهی و فوق قدرت بشری است، و همگی گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. (۱)

استعمال کلمه «القی» به جای فسیجدوا اشاره به این است که تجلی عظمت خداوند آن چنان آنها را مرعوب نمود که گویی بدون اراده و اختیار به صورت درافتادند.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَأَبْقَى

یعنی: فرعون گفت: آیا پیش از آن که شما را اجازه دهم به وی گرویدید؟! حتماً او بزرگ و استاد شماست که جادوگری را به شما آموخته است. سوگند باد که دست‌ها و پاهای شما را به نحو خلاف (یکی از راست و یکی از چپ) خواهم برید، و سوگند باد که شما را بر تنه‌های مرتفع درختان خرما خواهم آویخت که در منظر همه قرار گیرید، و بی تردید، زود باشد که بدانید کدام یک از ما عذابش سخت‌تر و پایدارتر است، یعنی من و موسی یا من و خدای موسی.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۷۲» إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى «۷۳»

لغت و اعراب:

آثره علی غیره: او را بر دیگران برگزید و اختیار کرد. قضاء: حکم قطعی درباره چیزی.

هذه الحياه يعنى فى هذه الحياه.

ص: ۸۴

۱- . مقدم داشتن نام هارون بر موسی به خاطر حفظ فاصله آیات است که بر یک وزن باشد.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا

یعنی: جادوگران گفتند: ای فرعون، سوگند به آن کس که همه ما را از کتم عدم به عرصه وجود آورده، هرگز تو را بر آنچه از دلایل روشنی که بر ما آمده بر نمی‌گزینیم.

جاه و جلال موقت تو و تسلط و جبروت درباریان تو و زینت و ثروت پیروان تو را بر آنچه از موسی و هارون مشاهده کردیم از نشانه‌های آشکار و روشن توحید و صدق نبوت آنها و معجزات آنان خاصه عصا و زنده شدن جماد و به اشکال مختلف درآمدن آن و بلعیدن انبوه ادوات و نابود شدن همه آنها، حتی پس از بازگشتن عصا به حال جماد، ترجیح نخواهیم داد. و سوگند آنها در برابر فرعون به خداوند و ذکر صفت فاطریت و خالقیت او مبنی بر این است که مشرکان نیز اصل وجود خدا و خالقیت او نسبت به همه اشیا را اعتقاد داشتند.

فَافْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

یعنی: جادوگران در برابر تهدیدات شدید فرعون چنین گفتند: ای فرعون، هرچه را می‌خواهی درباره ما حکم کن، جز این نیست که تو تنها در زندگی این دنیا حکم می‌کنی، یعنی محیط فرمان و حاکمیت تو از این جهان تجاوز نمی‌کند. حقیقت این است که ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا گناهان ما را بیامرزد و از سحری که ما را بدان مجبور کردی درگذرد، و خداوند بهتر و پایدارتر است.

باید دانست که استغفار کردن جادوگران از سحرشان برای این است که جادو از سابق در شریعت ابراهیم خلیل نیز حرام بوده، و یا از این جهت است که آن را در برابر پیامبر الهی به کار بردند، و یا آن که بر آنها ثابت شد که با پیامبران الهی به مبارزه برخاستند و این خود حرام عقلی و شرعی است. و از این آیه و آیه قبل استفاده می‌شود که آنها به عالم آخرت معتقد بودند.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
الْعُلَىٰ، جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾

تفسیر:

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ

این آیه و دو آیه آتی محتمل است تتمه گفتار ساحران با فرعون باشد و ارجح آن است که ابتدای سخن از جانب خداست.

معنای آیه: و کسی که نزد پروردگار خود گنهگار بیاید بی تردید، دوزخ برای او ثابت و مسلم است که در آن جا نه می میرد و نه زنده می ماند.

یعنی مرگ به سراغش نمی آید که راحت شود، زیرا عالم آخرت عالم بقاست و خود مرگ پس از نفخه اول صور مقارن مرگ جانداران می میرد یعنی محو و نابود می گردد، و زندگی آنها چون در میان آتش و توأم با انواع عذاب و شکنجه است می توان گفت که زنده نیستند. و مراد از جرم در این جا گناه در اصول اعتقادات است که اگر کسی یکی از اصول عقاید شریعت وقت خود را انکار یا ترک کند چه رسد به انکار یا ترک همه، کیفر او خلود در آتش است. و این آیه همه کفاری را که در حال کفر از دنیا می روند ولو جاهل مقصر باشند شامل می شود.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ * جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

یعنی: و هر کس در حالی که مؤمن و گرونده است به نزد خداوند آید و عمل های شایسته کرده باشد، آنها را درجه های عالی تر و برتر مسلم و ثابت است. «جَنَاتُ

عدن» یعنی درجانشان عبارت است از باغ ها و بهشت های همیشگی که پیوسته از زیر ساختمان ها یا درخت ها و یا از زیر سطح زمین آنها نهرهایی در جریان است، یعنی رودهای کوچک و بزرگ از همه مایعات بهشتی که در رأس آنها چهار قسم از مایعات است که در آیه ۱۵ از سوره محمد صلی الله علیه و آله بیان شده است، سه قسم از آنها در دنیا مایع حلال و پرسود و رکن رکین زندگی دنیاست (آب و شیر و عسل) و یک قسم مایع حرام و پلید و پر ضرر و مفسده زا و مادر همه خبائث و پلیدهای اغذیه در دنیاست و در آن جا با خصوصیات حلال شده است. در حالی که در آن بهشت ها جاویدانند.

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى

یعنی: و این است پاداش کسی که خود را پاکیزه کرده باشد. یعنی مغز خود را از عقاید فاسد و باورهای ناپسند، و روان خود را از رذایل اخلاق و ملکات، و اعضای خود را از ارتکاب عمل های پلید و حرام. و یا آن که خود را رشد و نمو داده باشد یعنی به وسیله قراردادن خویش تحت تربیت شرایع الهی و معارف آسمانی و مستقلات عقلی.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ «۷۷» فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشِيَهُمْ «۷۸» وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ «۷۹»

لغت و اعراب:

اسراء: سیر دادن در شب. اضرِبْ طَرِيقًا: راه بساز. يَبَسًا: خشکیدن مکان پس از احاطه آب. يَبَسًا صَفْتِ طَرِيقٍ. دَرَكٌ: دنبال کردن شیء و رسیدن به آن. بِجُنُودِهِ بَاءٌ برای مصاحبت است.

ص: ۸۷

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ

این آیات حاکی از اواخر عمر فرعونیان است پس از گذشت سالیان دراز و نزول عذاب های گوناگون و وعده آنها در هر بار به این که اگر این عذاب رفع شود ایمان می آورند و تخلف بعد از رفع عذاب. و نقل شده که قوم موسی روزی از فرعونیان زیورآلات زیادی برای برگزاری عیدی به عاریه گرفتند، موسی به آنها شبانه فرمان حرکت داد، قوم او که قریب پانصد هزار نفر بودند به سوی شامات حرکت کردند و به رود نیل برخوردند که باید بگذرند. چون روز شد و فرعونیان مطلع شدند با لشکر مجهزی افزون بر چند برابر آنها به تعقیب آنها شتافتند. قوم موسی از پیش رو به رود نیل برخوردند و از پشت سر تعقیب فرعونیان را مشاهده کردند.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه حرکت ده و به راه انداز و برای آنها از کف رود نیل که همانند دریای خروشان است راهی خشک بساز. یعنی عصای مخصوص خود را به آب نیل بزن که جاده ای باز شود و خود بخشکد؛ راهی که با پیمودن آن نه از رسیدن فرعونیان بترسی و نه از غرق شدن در پیش رو بهراسی.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ * وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ

پس از خروج بنی اسرائیل از مصر، فرعون به همراه سپاهیان آنها را دنبال کردند تا آن جا که بنی اسرائیل جاده ته آب را تا ساحل دیگر پیمودند و آخر جمعیتشان از آن سوی بیرون آمدند و سپاه فرعون چون در شُرُف رسیدن به آنها بودند طبعاً مقارن بیرون آمدن آنها تماماً در جاده آب قرار گرفتند و سراسر جاده را پر کردند.

معنای آیه: پس فرعون به همراه سپاهیان بنی اسرائیل را دنبال کردند و همه در داخل جاده آبی قرار گرفتند، پس به ناگاه از آب نیل آنچه باید فرا بگیرد همه را فراگرفت و آنچه را باید بپوشاند پوشانید. این تعبیر دلالت بر عظمت دارد، یعنی مقداری که در وصف ننگجد و عقل در حیرت افتد و اسباب عبرت جهانیان گردد و تاریخ امثالش را نیابد و

عاقبت ظلم و طغیان روشن شود. و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نمود. یعنی آنچه می گفت که: وَمَا أَهْرِدِكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ [غافر، ۲۹] دروغ بود.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى «۸۰» كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى «۸۱» وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى «۸۲»

لغت و اعراب:

مَنْ: ترنجبین. سلوی: کبک. کلوا: بخورید یا تصرف نمایید. لاتطغوا فيه یعنی فیما رزقناکم.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى

آیات زیر در بیان فرازهایی از قصه موسی است و خطاب در آنها به بنی اسرائیل است پس از نجات از دست فرعون و بازگشتن موسی از کوه طور. و ممکن است مخاطب بنی اسرائیل در عصر نزول قرآن باشد به لحاظ رضایت آنها به سرگذشت نیاکانشان و کارهای زشت و طغیان های آنها.

معنای آیه: ای بنی اسرائیل، حقیقت این است که شما را از دست دشمنانتان نجات بخشیدیم و با شما جانب راست طور را وعده نهادیم (یعنی برای موسی و هفتاد نفر همراه انتخابی او برای دریافت کتاب تورات) و برای شما آن گاه که در تیه و صحرای وسیع و بی آب و علف قریب چهل سال گرفتار شدید خوراکی ترنجبین و گوشت کبک فرو فرستادیم.

ص: ۸۹

یعنی: از پاکیزه های آنچه به شما روزی کرده ایم بخورید.

اگر مراد از خوردن در این جا خصوص خوردن غذا باشد، پس مراد از طیبات غذاهای پاکیزه در برابر غذاهای خبیث است، و اگر مراد از اکل مطلق تصرف باشد یعنی انتفاع و برخورداری از هر چیزی به تناسب وجود او، پس مراد از طیبات همه اشیا پاکیزه و طبع پسندی است که خداوند به بشر روزی کرده از خوراکی و پوشاکی و مسکن و همسر و غیره. و امر به خوردن در این جا امر اباحی است یعنی رخصت در اکل یا تصرف.

و باید دانست که مقابل طیبات در این آیه خبائث است، یعنی مطلق خبائث یا خصوص خبائث خوراکی که عبارت است از اغذیه محرمه و آنچه طبع بشر از آن تنفر دارد نظیر فضله حیوانات. و در فقه اسلامی محرمات خوراکی را به استقراء ناقص در تحت چند عنوان کلی زیر درآورده اند: کُلُّ نَجَسٍ حَرَامٍ، کُلُّ مَسْکَرٍ حَرَامٍ، کُلُّ مَغْصُوبٍ حَرَامٍ، کُلُّ خَبِيثٍ حَرَامٍ، و کُلُّ مَا وَرَدَ فِيهِ نَهْيٌ خَاصٌّ حَرَامٍ.

وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى

یعنی: و هرگز درباره آنچه روزی شما کرده ایم طغیان و سرکشی نکنید، از حلال تعدی به حرام و از میانه روی و اقتصاد تعدی به اسراف ننمایید که خشم من بر شما حلول کند و شما را فرا گیرد، و هرکس خشم و غضب من او را فرا گیرد بی تردید سقوط می کند، یعنی از مرحله انسانیت به بهیمیت و سببیت، و از مرتبه ایمان به کفر و فسق، و از مقام سعادت به ورطه شقاوت می افتد، و یا آن که در روز واپسین از لبه جهنم و یا در هنگام مرور از صراط به جهنم سقوط می کند.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى

یعنی: و حتماً که من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که بازگردد - از شرک و کفر و فسق و فجور - و ایمان آورد و عمل شایسته کند سپس هدایت یابد، یعنی در ایمان و عمل صالحی که بدان هدایت یافته استوار و ثابت قدم باشد.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴿٨٤﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ﴿٨٦﴾

لغت و اعراب:

غضببان صفت مشبهه است یعنی خشمناک. أسف صفت مشبهه است یعنی متأسف. عهد:

زمان و مدت.

تفسیر:

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى

چون موسی از میان قوم خود هفتاد تن را برای گفتگو با خداوند و دریافت تورات برگزید و راهی طور شدند، موسی از قوم خود چند ساعتی پیشی گرفت و در موعد وحی و تکلم با خدا حضور یافت. خداوند در این باره چنین گفت: ای موسی، چه چیزی تو را به پیشی گرفتن از قوم خود به شتاب انداخت؟ یعنی این کار موهم این است که بر آنها برتری می جویی.

موسی گفت: ای خداوند، آنها هم این هاینند که دنبال من اند، یعنی فاصله ای جز به مقدار طبیعی در حرکت مجتمع بزرگ نیست، و علاوه آن که پروردگارا، من به سویت شتاب کردم تا تو از من خشنود شوی، یعنی سبقت و مسارعت در امثال فرمانت سبب رضایت تو گردد.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

ص: ۹۱

خداوند گفت: ای موسی، همانا ما قوم تو را بعد از تو به بوتۀ آزمایش گذاشتیم و سامری آنها را از راه توحید گمراه نمود. یعنی آزمایش کننده ما بودیم و گمراه کننده سامری.

باید دانست که ظاهر این آیه این است که تا موسی و قومش به کوه طور رسیدند خداوند قصۀ سامری و گمراهی قوم را خبر داد، در صورتی که دعوت سامری و اضلال او پس از گذشتن مدتی مدید از رسیدن آنها به طور بود، یعنی مثلاً پس از تمام شدن اصل وعده (که سی شب بود) و باقی ماندن آنچه اضافه شده (یعنی ده شب) قال الله تعالی:

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً [اعراف، ۱۴۲]. ولی ممکن است که اخبار در این آیه پس از تمامیت مدت گفتگو و دریافت تمام تورات، و وقوع آنها در شرف رجوع بوده، پس خدشه ای در ظاهر آیه نیست.

فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي

یعنی: پس از اخبار ارتداد قوم، موسی در حال خشم و تأسف به سوی قوم خود بازگشت و در خطابی به آنها چنین گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده ای نیکو نداده بود که در اندک مدتی برای شما کتاب آسمانی عظیم الشأن و کثیرالبرکه نازل نماید؟ آیا زمان قرارداد بر شما طولانی آمد؟ یعنی در صورتی که زمان رفتن و برگشتن بیش از سی یا چهل روز نبود، و یا آن که خواستید غضب و خشمی از جانب پروردگارتان بر شما وارد شود و همه را فرا گیرد که از وعده خود با من تخلف کردید؟ یعنی چه شد که چنین خلف وعده ای کردید؟

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفُنَاهَا فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ «۸۷» فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ «۸۸» أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا «۸۹»

ملک به تثلیث میم: سلطه و قدرت، مال و ثروت. موعِدک اضافه مصدر به مفعول است یعنی مَوْعِدَنَا اِيَّاكَ. اوزار جمع وِزر: بار، گناه. عِجل: گوساله. جسداً بدل از عَجلاً. حُوَار: صدای گوساله.

صدای گوساله.

تفسیر:

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ

یعنی: گفتند: ای موسی، ما از وعده ای که به تو دادیم به توان و اختیار خود تخلف نکردیم ولیکن بارهایی از زر و زیور فرعونیان بر دوش ما قرار گرفت و بر عهده ما بود...

مراد از اوزار، انبوه زینت آلات است که بنی اسرائیل پیش از خروج از مصر برای حضور در عید خاصشان از فرعونیان به عاریت گرفته بودند. و ممکن است مراد زر و زیور آلات مردانه و زنانه باشد که پس از غرق فرعونیان در دریا و افتادن اجسادشان در ساحل از آنها برگرفته بودند و نظیر غنیمت های جنگی بود. و اطلاق «اوزار» به لفظ جمع به خاطر زیادی آن به اندازه بار چندین اسب و استر بود، زیرا بنی اسرائیل قریب ششصد هزار نفر بودند. و ممکن است اوزار به معنای گناهان باشد، یعنی گناهانی از ناحیه فرعونیان بر دوش داریم، زیرا آنچه گرفتیم عاریه است یا غنایم جنگی که در آن عصر حرام بود.

فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ

یعنی: پس ای موسی، ما همه آنها را در آتش افکندیم - برای آن که گناهان ما ریخته شود - و همین طور سامری نیز آنچه داشت در آتش افکند.

باید دانست که از مجموع کلام در این مقام چنین برمی آید که ریختن زیورآلات در آتش از اغوائت سامری بوده که از آنها مجسمه گوساله بسازد، و آنچه را که او خود ریخته محتمل است خاکی بوده که از اثر پای جبرئیل یا اسب او گرفته بوده و این اندازه از حیات را در مجسمه گوساله ایجاد کرده که صدای گوساله درمی آورده است.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ حُورًا

یعنی: پس سامری از میان زیورهای آب شده و آنچه خود در آن افکنده بود برای بنی اسرائیل گوساله ای درآورد که جسدی بود و صدای گوساله می داد.

از کلمه «أخرج» استفاده می شود که سامری ساختن گوساله و تنظیم کار آن را در پنهانی انجام داده و به ناگاه آن را در مرأی و منظر بنی اسرائیل قرار داده است.

فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ

یعنی: پس از آن سامری و کسانی که از آغاز همفکر او بودند و یا با دیدن آن گوساله گرویدند، به مردم گفتند: این معبود شما و معبود موسی است که پیوسته از او سخن می گفت، و حال این را فراموش کرده و به سراغش به کوه طور رفته است.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

این آیه به عنوان توییح و تقبیح حال آنها و در بیان این است که آنها از ابتدایی ترین ادراکات عقلی و احساسات وجدانی دور بودند در صورتی که در وجدان همه آنها این مقدار مرتکز بود که باید معبود مجسم و ریشان در حدی باشد که درخواستشان را بشنود و پاسخ گوید و ضرری را از آنها دفع کند و سودی به آنها رساند.

معنای آیه: آیا نمی دیدند که آن گوساله به سوی آنها توجهی از نظر سخن ندارد، یعنی نه او با آنها سخن می گوید و نه سخن آنها را می شنود، و او هیچ توانی بر دفع ضرر و زیانی از آنها و جلب سود و نفعی برای آنها ندارد؟!

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِيَ «۹۰» قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى «۹۱»

لغت:

بَرَحَ الشَّيْءُ - از باب عَلِمَ - : زایل شد و رفت. عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - : ملازم او شد.

تفسیر:

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي

این آیه نیز درباره توییح آنها و تقبیح کارشان است از این راه که علاوه بر آن که به حکم و ندای وجدان خویش بی اعتنایی کردند از تأکید شرع و پیامبر مبلّغ آن نیز روی برتافتند.

معنای آیه: و حقیقت این است که هارون از پیش به آنها گفته بود (یعنی پیش از آن که موسی از سفر الی الله طور باز گردد و یا پیش از آن که سامری آنها را به سوی عبادت وی فرا خواند): ای قوم من، جز این نیست که شما به وسیله این گوساله به بوتۀ امتحان افتاده اید و بی تردید معبود و رب شما این گوساله نیست بلکه خدای رحمان است، پس بیایید و پیروی از من کنید و فرمان مرا اطاعت نمایید.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ

یعنی: در پاسخ هارون گفتند: ما پیوسته و لایزال ملازم خدمت و پرستش و عبادت او خواهیم بود تا آن گاه که موسی به سوی ما بازگردد.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾ قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

لغت و اعراب:

أَلَّا تَتَّبِعَنِ «لا» زایده است، نظیر: ما مَنَعَكَ ان لا تَسْجُدَ، و تقدیر «ما منعك من ان تتبعنی» است، و یا آن که «لا» نافیه است و منع به معنای دَعَا است. یابن امّ، امّ اصلش امّی

ص: ۹۵

است، یاء تکلم قلب به الف شده و حذف گردیده و فتحه به جای آن مانده است. (۱) رَقَبَ الشَّيْءِ - از باب نَصْر - : مراعات و حفظ کرد آن را.

تفسیر:

قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي

پس از آن که موسی در حال خشم و تأسف با قوم خود گفتگو نمود و آنها را مورد عتاب و توبیخ قرار داد، متوجه برادر خود شد و او را نیز سخت عتاب نمود.

معنای آیه: موسی گفت: ای هارون، چه چیز جلوگیری شد آن گاه که دیدی آنها گمراه شدند از من پیروی نمایی؟ یعنی چرا آنها را از پرستش موجودی جماد نهی نکردی و در این باره پافشاری نمودی و شدت عمل نشان ندادی؟ آیا فرمان مرا عصیان کردی؟!

قَالَ يَا بَنِيَّ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي

یعنی: هارون گفت: ای پسر مادرم، ریش مرا مگیر و موهای سر مرا قبضه مکن.

گفته اند: پسر مادر خواندن موسی به لحاظ تحریک عواطف اوست و گرنه اتفاقی است که موسی برادر پدر و مادری هارون بوده است. و ظاهر آیه این است که گرفتن ریش و موهای سر هارون و کشیدن او به سوی خود در حال غضب، برای توبیخ او و تخیل ترک نهی از منکر بوده و آیه وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ [اعراف، ۱۵۰] و گفتار هارون در آیه لَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ [اعراف، ۱۵۰] مؤید این مطلب است. لکن این نحوه برخورد از پیامبر مرسل و معصومی خاصه از پیامبران اولوالعزم یا پیامبر مرسل دیگری، در نزد وجدان انسان باایمان بسیار مستبعد است، ولی آیات مربوطه قابل تأویل نیست و از این جهت بسیاری از مفسران چنین گفته اند که: موسی بن عمران علیه السلام مردی قوی در ایمان، متعصب در دین و شدیدالغضب و خشمناک از دیدن منکرات دینی بوده و عمل مزبور از وی در حال خشم دینی و غضب در راه خدا انجام گرفته است و عملی به این انگیزه در نزد عقل و عرف، منکر حساب نمی شود و مخالفتی با عصمت پیامبری ندارد.

ص: ۹۶

۱- یا: پس از حذف یاء تکلم میم مفتوح شده است، زیرا جایز است پس از حذف یاء، کسره میم باقی باشد و یا تبدیل به فتحه گردد.

بر این توجیه می افزاییم که بویژه ممکن است مقام مقام تأدیب خلق و نکوهش غیرمستقیم آنان بوده و رضایت هارون در چنین مقامی مسلم است. ضمناً هارون برادر به منزله موسی علیه السلام بوده و گاهی انسان از شدت تأسف ریش خود را می کند و بر سر و صورت می زند و پیراهن چاک می کند و عقلاً او را در مقام برخی مصائب همچون مصیبت بزرگ دینی قریبی معذور می دارند. و اتمام بحث در علم کلام است.

إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

یعنی: ای موسی، به راستی من ترسیدم از این که چون بازگشتی به من بگویی: تو در میان طایفه بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار و توصیه مرا که هنگام عزیمت به سوی طور کردم یعنی اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ [اعراف، ۱۴۲] مخالفت نمودی.

مراد هارون این است که اگر من در برابر سامری و پیروانش مقاومت می کردم منجر به دو دستگی و تفرقه و دشمنی می شد و به تدریج به درگیری و جنگ می انجامید و آن خلاف صلح مورد توصیه تو بود. و از این آیه استفاده می شود که اگر در میان قومی شرک موقتی هم پدید آید صبر کردن ولی امر بر آن تا مدت محدودی بهتر از ایجاد تفرقه و اختلاف است.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ «۹۵» قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي «۹۶» قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا «۹۷» إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا «۹۸»

خطب: کار مهم مورد توجه و غالباً در کارهای بزرگ ناپسند استعمال می شود و تقدیر چنین است: «ما هذا الأمر العظيم الفطیع الذی صدر منک»؟ بصرت - از باب کَرَم و عِلْم (۱):-

دیدم. أن تقول تأویل به مصدر، اسم انّ است به تقدیر «لزم و ثبت لك هذا القول». ظلت:

مخفّف ظلت، و ظلّ علی الشیء: دام علیه. نَسَفَ الشیء - از باب ضَرَب - خرد کرد آن را، پاشید آن را.

تفسیر:

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي

مفسران گفته اند که چون جبرئیل برای وحی به موسی نازل می شد سامری دید که او یا اسب او به هر جا پای می نهد خاک زیر پایش زنده می شود و حرکت می کند، زیرا جبرئیل روح است و روح حیات بخش جسم و جماد است. سامری کفی از آن خاک ها برداشته بود، آن را هنگام ساختن مجسمه گوساله در داخل آن ریخت و این اثر را بخشید که مجسمه صدای گوساله داد بدون آن که زنده شود و حیوانی کامل عیار گردد، به شهادت ظاهر «جسداً له خوار». و موسی پس از مواجهه غضب آلود و توییخ قوم خود و پس از برخورد خشمگین با برادرش هارون به سوی سامری رفت که مسئول اصلی انحراف مردم و در رأس گمراه کنندگان بود و او را مورد عتاب قرار داد.

معنای آیه: گفت: ای سامری، خواست تو چه بود و چرا این کار بزرگ و قبیح و ناپسند از تو صادر گشت؟ سامری گفت: من چیزی را دیدم که مردم آن را ندیدند یعنی جبرئیل رسول الهی یا اسب او را، پس مشتکی از اثر پای آن رسول یعنی از خاک متأثر از پای او را برگرفتم، پس آن را در داخل مجسمه گوساله انداختم، و البته نفسم مرا این چنین وسوسه نمود. یعنی به تسویل نفس بود که عبادت جماد و کار زشت و پلید و خلاف منطق شرع و

ص: ۹۸

حکم عقل و وجدان در نظرم آراسته و جلوه گر شد.

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ

یعنی: موسی گفت: ای سامری، از میان مردم بیرون رو، بی تردید برای تو به عنوان کیفر در تمام زندگی دنیا این حال خواهد بود که بگویی تماسی نیست.

گفته اند: مراد این است که بگوید: ای مردم با من تماس جسمی نگیرید. مراد آن که امراض مسری و ویروس های خطرناک در جسمش پیدا شده بود که با اندک تماس سرایت می کرد و در وهله اول سبب تب می گردید. و یا آن که جسمش مستعد دریافت هر خطر بود که این عبارت را می گفت. و محتمل است مراد تماس روحی باشد که حالت روانی ترس و وحشت و تنفر از انسان پیدا کرده بود و از همه کس می ترسید و این جمله را می گفت.

و ای سامری، بی تردید برای تو وعده گاهی است که هرگز مورد تخلف از آن قرار نمی گیری. مراد میعاد زمانی روز قیامت و یا میعاد مکانی محکمه الهی است که هیچ یک قابل تخلف نیست.

وَانظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا

یعنی: و ای سامری، حال بنگر به سوی آن معبودت که لایزال ملازم او بودی و دورش می چرخیدی که سوگند به خداوند، آن را می سوزانیم، سپس آن را در دریا می پاشیم چه پاشیدنی!

مراد از سوزاندن، تنها آب کردن طلا نیست بلکه شمش ها را همانند خاک و شن خرد می کنیم و آن را به عنوان ابطال ادعا و تحقیر معبود تو و عبرت هر مشرک و کافر در همه جای دریا می پراکنیم.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

این آیه نیز تنمۀ کلام موسی با سامریان است.

یعنی: جز این نیست که معبود شما الله است، ذات یگانه ای که واجد همه کمالات و عاری از هر عیب و نقص است، خدایی که علم او بر همه چیز وسعت دارد. یعنی احاطۀ علمی او بر هر چه که صلاحیت تعلق علم دارد همانند احاطۀ وجودی و توانی و رحمتی

اوست و فراگیر است. و مراد این که این موجود است که مستحق عبادت است نه آن مجسمه که جمادی بیش نبود و اگر فرضاً زنده بود زبانزد مردم در غباوت و کودنی بود.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ يَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

لغت و اعراب:

ما قد سبق یعنی من قد سبق (۱). خالدین فیہ یعنی فی الوزر. حمل: بار. زرق جمع أزرق:

شیء کبودرنگ. إِنْ لَبِثْتُمْ به تقدیر «فانلین».

تفسیر:

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا

یعنی: ای پیامبر، مثل این قصه که سرگذشت موسی است ما برای تو اخبار آنان را که گذشته اند از اشخاص و دولت ها و ملت ها بازگو می کنیم، و حقیقت این است که ما تو را از جانب خود ذکر عطا کردیم، یعنی قرآن مجید را که سبب تذکر جهانیان است، و یا اعم از آن و علوم و معارف گوناگون از قصه و پند و اندرز و اخلاق و غیره که به ظاهر در قرآن نیست.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا، خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا

ص: ۱۰۰

۱- می توان گفت لزومی ندارد ما به معنای من گرفته شود، زیرا معنا چنین است: از اخبار حوادثی که گذشته است.

یعنی: کسی که در دنیا از آن ذکر اعراض کند و از اعتقاد و عمل به آن روی برتابد، بی تردید در روز واپسین بار سنگینی بر دوش خواهد کشید. مراد بار گناه است از کفر و شرک و فسق. در حالی که آنها در آن وزر، جاودان خواهند بود. یعنی در کیفر و مجازات آن که عذاب و آتش است. و ممکن است مراد خلود در خود وزر باشد بنا بر آن که در آن روز مجسم می شود و متبلور می گردد.

«و ساء لهم» یعنی و چه زشت است برای آنها در روز واپسین باری که بر دوش گرفته اند!

احوال اهل محشر

يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا

یعنی: روز قیامت آن روز است که در صور دمیده می شود. ارجح آن است که مراد از این نفخ، دمیده شدن در نوبت دوم باشد که همه زنده می شوند. و ما در آن روز، گنهکاران را کبود چشم محشور خواهیم کرد. یعنی در بدترین قیافه ها، زیرا این شکل در نزد اعراب در آن عصر مبغوض ترین قیافه ها بود به خاطر آن که دشمنانشان از اهل روم کبودچشم بودند. و ممکن است ازرق به معنای اعمی باشد، زیرا استعمال ازرق در این معنا شایع است و مؤیدش این آیه است: وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا [اسراء، ۹۷].

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا

یعنی: در آن روز مشرکان و کفار در میان خودشان (از شدت ترس و هول و گرفتن گلو و پر شدن دل ها از رعب و دهشت) به نحو آهسته و پنهانی گفتگو می کنند و می گویند که جز ده روز درنگ نکرديد.

مرادشان درنگ مدت عمر در دنیا و یا مدت درنگ در برزخ، مابین نفخه اول و دوم است. و این تقلیل و کم شمردن به خاطر این است که مقایسه آن دو مدت با زمان طولانی ابدی غیر محدود سبب شده که آن را ده روز بشمرند، و به این مقایسه و تقلیل در چندین مورد از این کتاب کریم اشاره شده که روشن ترین آنها آیه ۵۵ سوره روم است.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا

یعنی: ای پیامبر، ما به آنچه آنها در آن روز با یکدیگر سخن می گویند داناتریم. آن گاه که نزدیک ترین آنها به حقیقت و مصیب ترین آنها به واقع (یعنی در مقایسه مابین عمر دنیا

یا طول برزخ با ابدیت) می گوید: شما در آن جا درنگ نکردید مگر یک روز. زیرا در مقام ارائه قلت مدتی در برابر ابدیت، یک روز روشن تر و عادلانه تر از ده روز است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

لغت و اعراب:

نَسَفَ البناء - از باب ضَرَبَ - از بیخ کند آن را، نَسَفَ الحَبَّ: پاشید آن را. (۱) فَيَذَرُهَا ضَمِير مؤنث راجع است به اَرْضِ مفهوم از سیاق. قَاع: زمین هموار. صَفْصَف: زمین صاف و خالی از همه چیز. عِوَج و أَمْت: پستی و بلندی. لاعوج له یعنی «لا انحراف لأحد عن قوله و دعوته». همس: صدای آرام و آهسته.

تفسیر:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا

یعنی: ای پیامبر، از تو راجع به کوه ها می پرسند که: پایان کار آنها چیست و چه خواهند شد؟ به آنان بگو: پروردگار من هنگام رستاخیز و قیام قیامت همه آنها را از سطح زمین برکنده و خرد نموده، همانند گرد و غباری در هوا می پراکند. یعنی در نتیجه همه را نابود می سازد و جایگاه آنها را زمین هایی هموار و صاف و خالی از همه چیز و می نهد به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نبینی.

ص: ۱۰۲

۱- . نَسَفَ الجِبَالِ: دگها یعنی آن را خرد و پاره پاره کرد.

یعنی: در آن روز همه اهل محشر پیروی از یک دعوت کننده خواهند کرد و آن فرشته عظیم الشأن اسرافیل است که صاحب صور و عهده دار میراندن همه جانداران به وسیله نفخه اول و زنده کردن آنها به وسیله نفخه دوم است. و «لا عوج له» یعنی هیچ یک از اهل محشر را یارای اعوجاج و انحراف از دعوت او نخواهد بود.

مراد از این دعوت نفخه سوم صور و نفخه گردآوری همه اهل حشر است، آنان که در نقاط مختلف زمین از قبر بیرون آمده، منتظر تعیین سرنوشت خویش اند.

وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

یعنی: و در آن روز صداهای اهل محشر در برابر قدرت و عظمت خدای رحمان از شدت ترس و وحشت و ذلت و دهشت فرومی خوابد به گونه ای که از آن اجتماع حیرت آور جز صدای آهسته نفس ها و صدای آرام پاها را نمی شنوی.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا «۱۰۹» يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا «۱۱۰» وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا «۱۱۱» وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا «۱۱۲»

لغت و اعراب:

إِلَّا مَنْ أَذِنَ استثناء از شفاعت است، به تقدیر «إِلَّا شَفَاعَهُ شَافِعٍ أَوْ مَشْفُوعٍ لَهُ». له قولاً به تقدیر «قوله في الشفاعة أو اعتقاده في القلب». مراد از هریک از دو موصول ما بین آیدیهم و ما خلفهم محتمل است گذشته های اعمال و احوال آنها یا آینده ها باشد. و لا یحیطون به یعنی بالله و یا بحالهم. عن الوجوه: ذلیل و خاضع شد. هَضَمَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ - ناقص

کرد آن را، شکست آن را.

تفسیر:

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا

یعنی: در آن روز هیچ شفاعت و وساطتی از هیچ شفاعت کننده ای و برای هیچ شفاعت شونده ای سودی نخواهد بخشید جز شفاعت کسی که خدای رحمان او را اذن شفاعت دهد و از گفتار او راضی و خشنود باشد. یعنی کسی که از اولیای خدا باشد مانند پیامبران و معصومان و فرشتگان و صالحان بشر، و از گفتارش خشنود باشد برای آن که متناسب با حال شفاعت شونده است در اسقاط کیفر یا ترفیع درجه. و یا آن که جز شفاعت کسی که خدای رحمان درباره او اذن شفاعت شدن دهد و از گفتار او یعنی از عقاید قلبی و اصولی او خشنود باشد، مانند گنهکارانی که اصول اعتقاداتشان صحیح و بدون خدشه باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا

یعنی: خداوند آنچه را که جلو دست آنهاست و آنچه را که پشت سر آنها قرار دارد می داند. یعنی از گذشته حالات هر دو طایفه شفاعت کننده و شفاعت شونده در دنیا و برزخ آگاه است و از کیفر و پاداششان پس از رستاخیز نیز آگاه است، و آنها هرگز به علم خداوند و یا به حال گذشته و آینده خود احاطه علمی ندارند.

و ممکن است مراد از «ما بین ایدیهیم» آینده های احوال آنها و از «ما خلفهم» گذشته ها باشد. و این دو احتمال در نظایر این آیه در جاهای دیگر این کتاب کریم نیز جاری است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

یعنی: و در آن روز همه چهره ها در برابر خداوند حی قیوم یعنی زنده و پاینده و برپا دارنده و نگهبان و مدبر جهان هستی، ذلیل و خاضع خواهند بود. و بی تردید آن کس که در دنیا بار ستم بر دوش گرفته در آن روز از رحمت خداوند نومید خواهد شد، یعنی به نحو قطعی و ابدی اگر بار ستم کفر و شرک باشد و به نحو موقت و محدود اگر فسق باشد.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

یعنی: و هر کس کارهای شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد هرگز در آخرت از هیچ ستم و نقص و خردشدنی نخواهد ترسید.

غرض این است که ایمان و عقد قلبی به اصول هر شریعتی شرط صحت یا قبول عمل های فرعی آن شریعت است. و مراد از ظلم و هضم، نقص در حساب است.

یعنی در مقام حساب از استحقاق آنها کسر نمی شود. و ممکن است مراد از هضم این باشد که شخصیت و مقام معنوی هیچ کس در آن روز خرد نمی شود بلکه کاملاً محفوظ است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا «۱۱۳» فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَخَيْهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا «۱۱۴»

لغت و اعراب:

و كذلك اشاره به آیات آتی است و جمله از قبیل تشبیه کلی به مصادیق است، و ضمیر منصوب آنزلناه راجع است به مجموع کلی این کتاب، و قرآناً حال است از آن ضمیر. تصریف شیء بر گرداندن آن از حالی به حالی است. او یحدث یعنی قرآن. (۱) تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

یعنی: و ای پیامبر، همانند این آیات آتی که می بینی این کتاب آسمانی را به زبان عربی

ص: ۱۰۵

۱- . یعنی ضمیر فاعل در و يحدث به قرآن برمی گردد.

فرو فرستادیم. یعنی همه قرآن مانند این آیات است در فصاحت و بلاغت و زیبایی گفتار و شیوایی بیان و استواری نظام. و ما در این کتاب از وعید و تهدید برای کفار مکرر و به نحو گوناگون آوردیم (مانند تهدید به عذاب های دنیوی و مرگ و عذاب های برزخ و رستاخیز و حساب و کتاب و دوزخ که هر یک به بیان های مختلف ذکر شده) شاید آنها تقوا پیدا کنند. یعنی به اصولش ایمان آورند و فروعش را عملی کنند، و یا حداقل این کتاب برای آنها سبب تذکر و تنبیهی باشد.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ

یعنی: پس متعالی و برتر است خدایی که مَلِکِکِ حق است.

او ذاتش برتر از هر ذات و صفاتش والاتر از صفات دیگران است. و او ملک است یعنی سلطه و مالکیت و تصرف در شراشر جهان هستی دارد و این صفت در او به حق و به جا و ثابت است، زیرا همه را او آفریده و نگه می دارد و تدبیر می کند و در آخر فانی خواهد کرد.

و ذکر این توصیف اشاره به این است که فرستادن قرآن و هدایت جامعه مکلفان و وعید طاغیان تنها او را سزد و بس.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

از ظاهر این آیه برمی آید که پیامبر اسلام هنگامی که جبرئیل امین قطعات آیات و سوره های قرآن را برای او تلاوت می نمود از بیم آن که مبدا حفظ نکند همراه تلاوت جبرئیل تلاوت می کرد، از این رو این دستور رسید که صبر کند و استماع نماید تا روح الامین فارغ شود و سپس او بخواند. یعنی آنچه جبرئیل تلاوت کرده هر چند سوره های طولانی باشد قهراً در صفحه قلبش منتقش می گردد و نیاز به تلاوت بعدی هم ندارد چه رسد به تعجیل در آن.

معنای آیه: ای پیامبر، در مقام وحی قرآن پیش از آن که وحیش به سوی تو تمام شود شتاب مکن. و این آیه نظیر آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره قیامت است: لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. و بگو: پروردگارا، مرا از نظر دانش فرونی بخش. یعنی به جای شتاب در تلاوت، در دل خویش از خداوند زیادتى علم طلب کن.

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ ﴿١١٧﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿١١٩﴾

لغت:

عهد إليه: وصیت کرد و دستور داد به او. عزم: تصمیم گرفت و اراده جدی کرد.

شقاء: مشقت و سختی. ظمئ - از باب عَم - تشنه شد. صحى الرجل - از باب نصر -:

آفتاب زده شد.

تفسیر:

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

در این آیات دوازده گانه (آیات ۱۱۵-۱۲۷) اشاره است به قصه آدم ابوالبشر و همسرش حوا با عباراتی مختصر و بیانی رسا و شیوا، و به آفرینش آنها در عالم بالا و دستور سجود فرشتگان به آدم و امتناع ابلیس و هبوط همگی به این سرزمین، و گویی هدف از سوق قصه آدم و حوا اشاره است به توجیه تکلیف کلی در آینده به نسل بشر به صورت دین و شریعت برای آزمایش آنها و وعده هدایت به پذیرا شدگان و وعده کیفر سخت دنیوی و عذاب عظیم اخروی برای منکران و طاغیان.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما از پیش به آدم توصیه کردیم و دستور دادیم (یعنی پیش از آن که او و همسرش را به صفحه زمین بیاوریم از خوردن درخت ممنوع نهی کردیم) و او فراموش کرد و ما برای او در امتثال و طاعت از فرمان، عزمی راسخ و تصمیمی

ص: ۱۰۷

باید دانست که در این دوازده آیه، اکثریت خطاب به آدم و اکثریت ضمائر نیز از آن اوست و همسر او در برخی از خطابات با او شریک است، نظیر نهی از بیرون شدن از بهشت به فریب شیطان و خوردن از شجره ممنوعه و ریخته شدن لباس ها و سعی در پوشاندن خویش. و در غیر این موارد حتی در فریب از وسوسه و عصیان امر و حصول شقاء ذکر نشده با این که او نیز شریک بوده و این به سبب تبعیت کامل اوست.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى

و به یاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر پیکر آدم به محض دمیدن روح در آن سجده نمایند. پس همه سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید و سرباز زد.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى

یعنی: پس از امتناع ابلیس گفتیم: ای آدم، به یقین این ابلیس دشمن تو و همسر توست، پس مبادا شما را از این بهشت بیرون کند، یعنی به وسیله مکر و فریب وسیله بیرون شدنتان را فراهم نیاورد، که در مشقت و سختی افتی.

مراد این است که اگر از محیط امن عالم بالا و بهشت آماده برای زندگی آسمانی که به تهیه هیچ یک از وسایل حیات نیاز ندارد بیرون روید، در زندگی مادی زمینی قرار می گیرید که سبب مشقت و سختی فوق العاده است، زیرا در دنیا برای رفع همه نیازهای جسمی و روحی و فردی و اجتماعی خود از خوراکی و پوشاکی و مسکن و غیره باید خود قیام کنی و تهیه و تأمین نمایی.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى

یعنی: ای آدم، تو را در این بهشت این نعمت هست که هیچ گاه در آن گرسنه نگردی و با کمبود هیچ غذایی مواجه نشوی، و تو در آن عریان نمایی و کمبود پوشاک نبینی، زیرا همه اقسام و ارقام پوشاک در آن آماده است. و تو در آن تشنگی نچشی، زیرا همه مایعات سیراب کننده در سطح آن در جریان است. و در آن جا تابش سوزنده خورشید نبینی، زیرا محیط آن جا خورشید ندارد بلکه و اشرفت الأرض بنور ربها [سوره زمر، ۶۹] است.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ ﴿١٢٠﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾

لغت:

وسوس إليه: وسوسه هایش را به او القا کرد. سَوَاءُ جمع آن سوءات: عورت و هر امر قبیح و زشتی که ظهورش برای انسان سبب خجلت و رسوایی باشد. طفق: شروع کرد. یخسف علیه: می چسبانید بر آن. اجتباه: برگزید آن را.

تفسیر:

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ

یعنی: پس شیطان وسوسه و فریب خود را به او القا کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به شجرهٔ خلد و ملکی که کهنگی و زوال ندارد راهنمایی بکنم؟

مراد از شجرهٔ خلد، درختی است که خوردن از میوهٔ آن سبب جاودانی در بهشت می شود و تفسیر به درخت گندم یا زیتون شده است. و مراد از مُلْكٌ غیر بالی یعنی کهنه نشدنی، خود بهشت یا سلطه و مالکیت جاودانی بر آن است.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

یعنی: پس آدم و همسرش هر دو تحت تأثیر فریب شیطان از آن درخت خوردند، پس به ناگاه و به محض خوردن آن عورت های هر دو در نظرشان هویدا و ظاهر گشت و از شرم و خجلت شروع کردند از برگ درختان بهشت بر خود چسبانیدن.

باید دانست که ساتر و پوشاک قبلی آنها لباس های مخصوص بهشت بوده که پیکر

نافرمان یا ترک اولی کننده را صلاحیت پوشیدن آن نبوده و از این رو فوراً فرو ریخته. و شرم و خجلت هر یک از خودش به اقتضای طبعش بوده، زیرا از آغاز خلقت نیاز به تخلی نداشتند و عورت خود را ندیده بودند. و ممکن است خجلت هر یک از دیگری بوده، زیرا ازدواجشان پس از هبوط به زمین بوده است.

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

یعنی: و آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و راه را گم نمود.

باید دانست در این جا اشکالی است معروف و آن این است که در این آیه تصریح است بر این که آدم ابوالبشر عصیان کرد و گمراه شد، و عصیان و گمراهی با مقام نبوت سازگار نیست هر چند پیش از نبوت باشد. و جواب این است که قبح عصیان و ضلالت در مخالفت امر و نهی تکلیفی الزامی است نه امر و نهی ارشادی، زیرا امر و نهی ارشادی در حقیقت تکلیف نیست، بلکه اخبار و هدایت کردن شخص است به سوی درک مصلحت مأمور به و ترک مفسده منهی عنه، و لذا مورد را تشبیه می کنند به نهی طیب، بیمار را از خوردن چیزی که نتیجه مخالفت تنها به ضرر افتادن بیمار است نه چیز دیگر. و نتیجه مخالفت آدم و حوا در این جا بیرون شدن از بهشت و گرفتار شدن به مشقت زندگی دنیوی بود.

و از این جا معلوم می شود که مراد از «غوی» گم شدن آنها از مطلوب و خطا رفتن از هدف بود، خواه مطلوب امری باطل و موهومی باشد که شیطان در نظرشان مجسم کرده بود یعنی جاودانگی در بهشت به وسیله خوردن از شجره، و خواه مطلوب حق و اصیلی که خدا برای آنها پیش بینی کرده بود یعنی جاودانگی به شرط نخوردن از آن شجره. و علاوه آن که آدم در عالم بالا و در بهشت بود و آن جا جای تکلیف امر و نهی الزامی نیست، بلکه جای اخذ پاداش عمل و نتیجه امتثال است. یعنی همان جا که بشرها پس از فارغ شدن از تکلیف دنیا و حساب و محاکمه، برای دریافت نتیجه به آن جا می روند.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى

یعنی: سپس او را به منصب نبوت برگزید و بر او عطف توجه نمود و به سوی اصول و فروع دینش هدایت کرد.

و ممکن است معنای جملات سه گانه این باشد که خدایش او را نخست جمع آوری نمود، یعنی تفرق وجودی او را از این که گاهی به وسوسه شیطان بگراید و گاه دیگر به گفتار زن فریب خورد و گاهی هم از تصمیم جدی بر امور ناتوان شود وحدت بخشید و او را روحی نیرومند و آگاه و مصمم عطا کرد و سپس بر او به وسیله پذیرش توبه و اعطای منصب نبوت و فضیلت ابوت بر سلسله بشر و انزال صحیفه های آسمانی و آفریدن طایفه پیامبران از نسل او و قراردادنش در سرسلسله آنان به او عطف توجه نمود و پس از آن او را به سوی تعلیم و تربیت نخستین نسل انسانی هدایت نمود.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى «۱۲۳» وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى «۱۲۴» قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا «۱۲۵» قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى «۱۲۶»

لغت و اعراب:

هَيِّطَ زَيْدٌ - از باب ضَرْب - فرود آمد. بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ یعنی آدم و حَوَا و اولادشان در آینده، یا آن دو نفر و شیطان. فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ «ان» شرطیه و «ما» زایده و نون يَأْتِيَنَّكُمْ برای تأکید شرط است، فَمَنِ اتَّبَعَ «مَنْ» شرطیه و فَلَإِيضَلَّ جزای شرط، و مجموع شرط و جزای دوم جزای انِ شرطیه است. ضَنْكًا مصدر به معنای فاعل است یعنی تنگ، و ضَنْكًا صفت معیسه است. كَذَلِكَ اول به تقدیر «الأمر كذلك» است. فَنَسِيتَهَا به تقدیر «فصار قلبك أعمى» است. و كَذَلِكَ ی دوم اشاره به نسیان آیات است.

ص: ۱۱۱

تفسیر:

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

یعنی: خداوند در خطابی گفت: ای آدم و حوّا، هر دو با هم از آسمان و از میان ملاً اعلیٰ به سوی زمین فرود آید. و یا هر دو با شیطان به کره زمین فرود آید در حالی که در آن جا برخی از شما با برخی دیگر دشمن خواهد بود. یعنی اولاد آدم و حوّا با هم تا انقراض نسلشان به خاطر مال و جاه دنیا و یا به خاطر اختلاف عقاید و مسالک دشمن می شوند. و یا آن که آدم و حوّا و اولادشان با شیطان در طول حیاتشان طبق اقتضای فطرت این دو نوع و تشدید دشمنی آنها در روز تخلف ابلیس از سجده، دشمن خواهند بود.

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى

یعنی: پس از آن که در روی زمین مستقر گشتید چون از جانب من به سوی شما هدایتی بیاید و حتماً خواهد آمد (مراد پیامبران راهنما و کتاب های آسمانی و شریعت روشنگر راه است) پس هر کس پیروی از هدایت من کند هرگز در دنیا گمراه نمی شود و در آخرت از رحمت حق محروم نمی گردد. (۱) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً

یعنی: و کسی که از یاد من روی برتافت و از شرایع عرضه شده من اعراض نمود، بی تردید، او را در دنیا زندگی تنگی خواهد بود. زیرا چنین شخصی پیوسته فکرش و میل و محبتش معطوف به سوی دنیا و همتش مصروف در تحصیل و افزودن و حفظ و اصلاح حال آن است و همواره دلش مضطرب از حدوث عوارض اتلاف کننده مال و تلخ کننده زندگی و هجمه حاسدان و رسیدن مرگ و باقی ماندن ثروت برای دیگران است و بالأخره همیشه در جهنمی از ناراحتی روحی و تشویش روانی به سر خواهد برد.

وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا

یعنی: و او را در روز قیامت نابینا محسور خواهیم کرد (و نتیجه کوری در آن جا این است که از پیدا کردن جوار نیکان و صف صالحان و حوض آب و وسایل رفاه محشریان و

ص: ۱۱۲

عبور از صراط به سوی محیط ابدیت عاجز و از وصول به بهشت محروم می شود). آن گاه می گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا به محشر آوردی و حال آن که در دنیا بینا بودم؟ و این آیه نظیر وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا [اسراء، ۹۷] است.

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ

یعنی: در پاسخ او خدا می گوید: همین طور است، تو را کور آفریدیم و علتش این است که چون در دنیا آیات کتاب های آسمانی و نشانه های آفاقی و انفسی ما به تو رسید آنها را در سایه رد و انکار و بی اعتنایی فراموش کردی تا چشم قلبت کور شد و به مانند همان نسیان، امروز که تو را به کیفر کوری دل کور چشم آفریدیم، مورد نسیان و فراموشی خدا و فرشتگان و شفیعانت قرار خواهی گرفت.

پس این آیه در مقام جواب از اعتراض کوران محشر است و غرض اصلی در جواب، تشبیه کوری چشم آنها در آخرت به کوری باطنشان در دنیا است، لکن در مقام تشبیه، منسی شدن آنها در آخرت تشبیه به نسیان آیات از جانب آنها شده است.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ «۱۲۷» أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ «۱۲۸» وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى «۱۲۹»

لغت و اعراب:

أفلم يهد لهم به تقدیر «أفلم يهدهم مبیناً لهم» است. کم أهلکنا فاعل یهد به تقدیر «اهلاک کثیر». قرون جمع قرن: مجتمعات هم عصر انسان ها. نُهی جمع نُهیة: خرد. لزماً یعنی ملازماً. اسم «کان» راجع است به عقاب و اهلاک. أجل عطف است به کلمه به تقدیر «ولولا أجل».

ص: ۱۱۳

تفسیر:

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى

یعنی: و نظیر آنها کیفر می دهیم هر که را که در برابر فرامین خداوند از حدّ خود تجاوز کند و به آیات کتاب های آسمانی و نشانه های آفاقی و انفسی پروردگار خود ایمان نیاورد (و تشبیه کذلک از قبیل تشبیه کلی به مصادیق است). و این در دنیاست و بی تردید عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ

یعنی: آیا آنها را هدایت نکرده و برای آنها روشن ننموده این که بسیاری از مجتمعات انسانی پیش از آنها را هلاک نمودیم و این ها الآن در مساکن و جایگاه های آنها راه می روند؟

غرض آن که ما گروه هایی از نسل بشر را که پیش از آنها می زیستند به کیفر طغیان و کفرشان هلاک کردیم نظیر قوم نوح و هود و صالح و لوط؛ آیا این حوادث تاریخی آنها را راهنمایی نمی کند که متنبه و متذکر شوند و دعوت پیامبر اسلام را بپذیرند؟!

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى

یعنی: همانا در عذاب و اهلاك آنها نشانه هایی برای صاحبان خرد است.

زیرا عقل و خردشان آنها را از غفلت بیدار می کند و متوجه می سازد که این حوادث نشانه های توحید و عظمت و قدرت و حکمت موجود پس پرده است.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى

یعنی: و ای پیامبر، اگر نبود گفتاری که از پروردگارت گذشته - که در اهلاك طغیان گران شتاب نکند و بر آنها تا مدت محدودی مهلت دهد - بی تردید عذاب و هلاکت فوری آنها لازم و حتم بود. و هم چنین اگر نبود مدت عمری که بر یکایک آنان تعیین شده و از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته، آنها را بدون درنگ هلاک می کردیم.

باید دانست که گفتار قدیم و وعده مهلت خدا از آیه **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ** [بقره، ۳۶] مفهوم است، زیرا مفادش این است که برای همه شما در روی این زمین ثبات

و استقرار و برخورداری از نعمت های آن تا مدتی ثابت و مسلم است.

رغبت به معنویت و بی رغبتی به دنیا

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ
«۱۳۰» وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ «۱۳۱»

لغت و اعراب:

اناء جمع انی و انی - یعنی ساعت. و من اناء متعلق است به فسبح، و اطراف منصوب است به «فسبح» مقدر. مدّ عینه إليه - از باب نصیر - چشمش را به سوی او دوخت. زهره: شکوفه و زینت، به تقدیر «جعلناه زهره» یا زهره حال باشد. فتنه: امتحان، عذاب.

تفسیر:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ

یعنی: ای پیامبر، پس از توجه به این که ما به آنها مدت محدودی مهلت داده ایم و دوامی ندارد پس بر آنچه درباره خودت می گویند که مثلاً- ساحر یا کاهن است و یا شاعر است و منتظر مرگ و فنای او هستیم و یا ابتر و نسل بریده است؛ و آنچه درباره قرآنت می گویند که افسانه های پیشینیان و آموزه های کاهنان و پریان است، صبر کن و شکیبیا باش. یعنی عکس العمل شدید نشان مده. و ای پیامبر، پروردگار خود را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن تسبیح توأم با حمد بگو، و در ساعت های شب و اطراف روز نیز او را تسبیح و تقدیس کن، شاید به آنچه از جانب خدا به تو برسد خشنود شوی.

ص: ۱۱۵

باید دانست که جهت تقييد تسييح به حمد اين است که تنزيه خدا از هر عيب و نقص بايد توأم با توصيف او به همه کمالات و صفات جلال و جمال باشد. و ظاهر امر به تسييح و حمد در اوقات پنجگانه اين است که اين دو ذکر خاص در اين اوقات مطلوب و مستحب است. و محتمل است مراد از تسييح و حمد نمازهاي يوميه باشد به اطلاق مجازي، نظير اطلاق «قرآن الفجر» به نماز صبح، و بنا بر اين مراد از تسييح پيش از طلوع آفتاب نماز صبح و پيش از غروب نماز ظهر و عصر و در ساعت هاي شب نماز مغرب و عشاء است و مراد از تسييح در دو طرف روز نيز نماز صبح و عصر باشد که براي تاکيد تکرار شده است.

و گفته شده که مراد از نماز پيش از غروب نماز عصر است و بنا بر اين نماز ظهر ذکر نشده، و مراد از اطراف روز که جمع است و از آن تشبيه اراده شده ظهر است و نماز ظهر، و جهت اين که ظهر دو طرف روز است اين است که طرف آخر نصف اول روز و طرف اول نصف آخر روز است.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

يعني: اي پيامبر، هر دو چشمت را مدوز يعني با ميل و رغبت منگر به سوي آنچه ما اصناف و اقشاري از آنها را بدان برخوردار کرده ايم از قبيل ثروت و اموال و اولاد و جاه و مقام، در حالي که همه آنها شکوفه ها و زينت محدود و موقت زندگي دنياست و ما بدان جهت داديم که آنها را در اين امکانات آمايش کنيم و در عذاب افکنيم. و روزي پروردگارت يعني کتاب آسماني و دين و شريعت و کمالات انساني و فضائل نفعي و عمل هاي شايسته بهتر و پايدارتر است.

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ «۱۳۲» وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لِمَ تُؤْتِيهِمْ بَيْنَهُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ «۱۳۳»

تفسیر:

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى

یعنی: ای پیامبر، خاندان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن سخت مواظبت کن و شکیبیا باش و مداومت نما. (این آیات مکیه است و خاندان پیامبر در آن جا و هنگام نزول آیات، جز خدیجه علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و شاید برخی از دختران پیامبر پیش از فاطمه زهرا نبوده) ما از تو روزی نمی طلبیم. یعنی نمی خواهیم که ما را روزی دهی. زیرا ما غنی مطلقیم، و نه این که خود و اهلت را روزی دهی بلکه این ماییم که تو را و اهلت را در میان همه موجودات نیازمند روزی می دهیم (ذکر این دو جمله در این جا اشاره به این است که مواظبت بر نماز مهم تر از فکر روزی است) و سرانجام نیک از آن پرهیز کاری و پروا پیشگی است.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: ای پیامبر، مشرکان مکه گفتند: چرا محمد (صلی الله علیه و آله) آیه و معجزه ای از جانب پروردگار خود نمی آورد؟ لازمه این گفتار این است که قرآن مجید را معجزه حساب نمی کردند و از قبیل اسطوره های پیشینیان می دانستند و از این رو معجزه می طلبیدند. و محتمل است مرادشان از آیه، معجزه غیر قابل خدشه باشد مانند عصای موسی و ید بیضا و ناقه صالح و شبه آنها، و یا معجزه ای که خود اقتراح و پیشنهاد می کردند مانند آنچه در اواخر سوره اسراء بیان شده است.

أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيْنَهُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى

بینه مصدر به معنای مبین و اضافه به مفعول، و مراد قرآن است. یعنی در پاسخ آنها بگو که آیا برای آنها قرآنی که شاهد و مبین همه آنچه در صحیفه های گذشته است نیامده است؟

یعنی معجز حقیقی و عظیم و غیر قابل خدشه او همین قرآن است که گواه و روشنگر کتاب های آسمانی گذشته است از تورات و انجیل و زبور و غیره و اغلب آنچه را که در آنهاست از احکام و عقاید و قصص و اندرز بیان می کند. یعنی در حالی که این کتاب را با این محتوا کسی آورده که ابداً معلّم ندیده و درس نخوانده و با علما و دانشمندان عصر خود ننشسته، پس این برترین و والاترین معجزه دالّ بر صدق نبوت اوست.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ «۱۳۴» قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنِ الْأَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ «۱۳۵»

لغت و اعراب:

من قبله یعنی من قبل محمد یا من قبل البینه یعنی قرآن. خزی: خواری و رسوایی.

ترَبَّص: انتظار. سوئی: مستقیم. قل کل یعنی کل واحدٍ منّا و منکم.

تفسیر:

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ

یعنی: و اگر مشرکان مکه را به عذابی پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا پیش از نزول این کتاب هلاک می کردیم، بی تردید در روز رستاخیز می گفتند: پروردگارا، چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا ما پیروی از آیات کتاب تو یا نشانه های توحید تو کنیم پیش از آن که در دنیا به واسطه جنگ بدر و مانند آن و در آخرت به ورود در آتش خوار و رسوا شویم؟

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنِ الْأَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ

یعنی: به آنها بگو: هر یک از ما و شما منتظریم. یعنی ما منتظر تقدیر خدا و اجرای وعیدش درباره شما و انجام وعده ها و اتمام نعمت و اکمال دین و پیروزی بزرگ درباره خود، و شما منتظر نزول حوادث درباره ما و بطلان دعوت و محو آثار ما. پس در انتظار باشید، به زودی خواهید دانست که صاحبان صراط مستقیم و راهیان راه درست کیانند و چه کسی از ما و شما هدایت یافته و به هدف رسیده است.

غفلت مردم از آخرت و اشتغالشان به لهو و لعب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

اعراب:

و هم فی غفله مبتدا و خبر، معرضون خبر دوم است. هم یلعبون حال اول از فاعلِ یستمعون، لاهیة حال دوم. هل هذا بدل است از نجوی.

تفسیر:

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

غرض عمده در این سوره گفتار در اطراف توحید و معاد است و افتتاح کلام با بیان

ص: ۱۱۹

غفلت مردم و اعراض آنان از دعوت پیامبران و ردّ و انکار و استهزاء آنهاست. و در این سوره مبارکه به سرگذشت ۱۶ نفر از پیامبران الهی و مریم عذراء اشاره ای به نحو اختصار شده است، نظیر موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نوح و داود و سلیمان و ایوب و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل و ذوالنون و زکریا و یحیی و عیسی.

معنای آیه: بر مردم حسابشان نزدیک شده است در حالی که آنها در غفلت به سر می برند و از حق روگردانند.

مراد از حساب، محاسبه روز قیامت است و نزدیکی آن به لحاظ این است که نیمه اول عمر جهان گذشته و اکنون نیمه دوم است و حساب پس از فنای آن است. و یا نزدیکی از نظر ربوبی است نظیر *وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ* [حج، ۴۷]. و یا نزدیکی روی قانون *كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ* است. و ممکن است مراد از حساب، محاسبه مختصر و اجمالی هر انسانی در آغاز ورود به عالم برزخ باشد، زیرا در این مرحله عظیم و خطیر از چند امر مهم کلی سؤال می شود مانند توحید، نبوت، امامت، معاد، کتاب و شریعت. و این حساب برای بشر نزدیک است و بیش از مدت عمر او نیست. و به هر حال مردم از توجه به نزدیکی حساب به هر معنا باشد در غفلت اند و از تفکر و تبتّه و اصلاح حال خود روگردان اند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَأَهِيَ قُلُوبُهُمْ

یعنی: برای مردم هیچ یادآوری تازه ای از پروردگارشان نمی رسد مگر آن که آن را می شنوند و در حال بازی اند و دل های آنان سرگرم و مشغول به هوا و هوس و طغیان و عصیان خداوند است.

مراد از ذکر مُحَدَّث، یکایک آیات و سوره قرآن مجید است که در مقاطع مختلف بر پیامبر نازل می گشت و هر یک در جای خود تازگی داشت. و یا آن که مراد کتاب های آسمانی نازل بر مجامع بشری است، مانند کتاب نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و قرآن کریم، و تقدیر کلام «ماکان یأتیهم» است یعنی مردم هر عصری کتاب های آسمانی فرود آمده خود را در حالی می شنیدند که به واسطه غوطه ور بودن در کفر و شرک و عناد و فسق، همانند کودکان در حال بازی بودند.

وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ

یعنی: و این مشرکان که به خود و جامعه خود به واسطه کفر و شرک ستم کرده اند، نجوا و سخنان زیرگوشی خود را از مسلمین پنهان کردند، و نجوایشان با یکدیگر این بود که آیا این محمد جز این است که بشری همانند شماست (و بی تردید پیامبر بشر باید فرشته باشد، پس او پیامبر نیست و طبعاً هر چه از او سر می زند به نام معجزه و کتاب و غیره سحر و جادوست) پس آیا شما در حالی که می بینید جادوست به سوی جادو می روید؟!

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «٤» بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ «٥» مَا آمَنَّا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يَأْمَنُونَ «٦»

لغت و اعراب:

أَضْغَاثُ جمع ضِغْث - به کسر - : مشتی از علف خشک و تر. أَحْلَام جمع حُلْم: آنچه انسان در خواب می بیند. أَفَهُمْ یؤمنون استفهام انکاری است.

تفسیر:

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: پیامبر اسلام در پاسخ آنها گفت: پروردگار من هر گفتاری را در آسمان و زمین می داند. مراد این که بی خود سخن در گوشه نگویند، و یا سخن در گوشه خود را پنهان نکنید، زیرا هر سخن سرّی و علنی از هر گوینده ای در آسمان و زمین صادر شود خداوند آن را می داند، و اوست شنوا و دانا، شنوای هر صوتی که قابل استماع است و دانای هر شیئی که صلاحیت تعلق علم دارد و گفتارها و کردارهای شما نیز از آنهاست.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ

ص: ۱۲۱

یعنی: ای پیامبر، بلکه آنها گفتند که این کتاب مشتی چند از خواب های آشفته است، بلکه گفتند: آن را خود جعل کرده و به خدا افترا بسته، بلکه گفتند: او خود شاعر است. پس اگر راست می گوید همان طور که پیامبران گذشته با آیات و معجزاتی فرستاده شدند آیه و معجزه ای همانند آنچه آنان آوردند، بیاورد.

باید دانست که در این آیه به واسطه کلمه (بل) سه قسم اعراض یعنی رفع ید از کلام سابق و پرداختن به مطلب دیگر ملحوظ شده است: اول اعراض از آن که قرآن را سحر و جادو خواندند، به سوی این که آن مشتی چند از خواب های پریشان خود یا دیگران است.

دوم اعراض از ادعای سحر، به سوی این که این کتاب افترا و دروغ هایی است که خود آن را بافته و به خدا نسبت می دهد. سوم اعراض از آن به سوی این که او خود شاعر است و قرآن سروده های شعری خود اوست.

و مرادشان از این که آیه و معجزه رسولان گذشته را بیاورد این است که او نیز مانند ناقه صالح و عصای موسی و ید بیضا و مائده عیسی بیاورد.

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمِهِ أَهْلُكِنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ

این آیه رد و تکذیب سخنانی از آنهاست که از آیه قبل استفاده می شود که اگر محمد صلی الله علیه و آله آیه و معجزه رسولان پیشین را بیاورد ایمان می آورند.

معنای آیه: ای پیامبر، هیچ مجتمع انسانی پیش از آنها که هلاک نمودیم با این که همه خواسته ها و اقتراحات آنها را تحقق بخشیدیم ایمان نیاوردند، پس آیا اینان ایمان می آورند؟ یعنی در صورتی که اینها اختلاف آنها و در شرک و عناد و اسراف و تجاوز از حد همانند آنها هستند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «۷» وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ «۸» ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ «۹»

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ

یعنی: مشرکان مکه چگونه می گویند که پیامبر بشر باید فرشته باشد، در حالی که پیش از تو به سوی مجامع انسانی جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم.

باید دانست که ظاهر آیه این است که فرستاده خدا بر بشر باید از صنف مرد از نوع بشر باشد نه غیر بشر از فرشتگان و پریان و نه از صنف زنان از بشر. و نیز ظاهر آیه این است که جهت عمده تمایز پیامبران از دیگران وحی است.

فَسَأَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

خطاب در آیه به همه مکلفان است اعم از مؤمنان و مشرکان.

یعنی: اگر در مسأله ملک بودن یا بشر بودن فرستادگان خدا جهل و تردید دارید از اهل ذکر پرسید، یعنی مشرکان از اهل کتاب خاصه از یهود پرسند که از پیش با آنها مراجعه و روابط داشتند و در امور مهم خود و راجع به پیامبر اسلام از آنها پیروی می کردند، و مسلمین نیز از اهل کتاب و از پیامبر اسلام و اهل بیت او علیهم السلام سؤال کنند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ

آیه در رد گمان باطل آنهاست که باید رسولان الهی فرشته باشند یعنی پیکری متجسد از ملک که هرگز طعام نخورند و برای همیشه زنده باشند و اگر روزی از بشر جدا شدند به سوی فرشتگان روند.

معنای آیه: ما پیامبران را جسدی که طعام نخورند و به صورت انسانی خالی از جوارح و اندام های درونی و فاقد نیروهای جسمانی باشند قرار ندادیم، و آنها هیچ گاه خالد و جاویدان نبودند، بلکه همانند سایر بشرها می زیستند و می مردند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ

بیان عاقبت حال فرستادگان و امت آنهاست از پذیراشدگان و کافران و منکران.

یعنی: پس از فرستادن آنها به سوی مجامع بشری، وعده ای را که به یکایک آنان داده بودیم منجز کردیم و تحقق بخشیدیم و آنها را و کسانی را که می خواستیم یعنی از مؤمنان و گروندگانشان نجات دادیم و مسرفان و تجاوزگران از حد و مرز شرایع را نابود کردیم.

ص: ۱۲۳

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «۱۰» وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ «۱۱» فَلَمَّا أَحْسَبُوا
بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ «۱۲» لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مِمَّا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاءِ كِنُكُم لَعَلَّكُمْ تُشْعَلُونَ «۱۳» قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
ظَالِمِينَ «۱۴» فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ «۱۵»

لغت و اعراب:

قَصَمَ الشَّيْءَ - از باب ضَرَبَ -: شکست و جدا جدا و متفرق نمود آن را. رَكَضَ - از باب نَصَرَ -: به شدت دوید و پیاده یا
سواره رو به فرار گذاشت. لا-ترکضوا به تقدیر «قیل لهم» است. ما اترفتم «ما» موصوله، و اتراف یعنی تنعم و خوش گذرانی.
حصید به معنای محصود، گیاه درو شده. خامد: خاموش.

تفسیر:

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

خطاب به همه مکلفان از زمان نزول قرآن تا انقراض نسل بشر است.

یعنی: حقیقت این است که به سوی شما کتابی فرستادیم که در آن یادآوری شماست، پس آیا نمی اندیشید؟

مراد یادآوری قرآن است از محتویات خود که حایز همه چیز است خاصه احکام اصولی و فروعی شریعت اسلام و مسائل
اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و قصه ها و مثال ها

ص: ۱۲۴

و مواظ و اندرز و علوم و فنون بی شمار و حیرت انگیز که هیچ کتاب بزرگ و دایره المعارف مبسوطی جز اندکی از بسیار آن را ندارد، و از این روست که نیاز به اندیشه و تعقل و تعمق دارد.

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمِهِ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ

یعنی: و چه بسیار از مجتمع انسانی را که ظالم بودند (یعنی به وسیله ردّ دعوت پیامبران بر خودشان و فرستادگان خدا و قوانین آسمانی و ملت های پس از خود ستم نمودند) شکستیم و متفرق و جدا جدا ساختیم و نابود کردیم، همانند قوم نوح و هود و لوط و فرعون. و پس از آنها گروه دیگری به جای آنان آفریدیم و پدید آوردیم.

فَلَمَّا أَحْسَبُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ

یعنی: پس چون آن مجتمع ستمکار، عذاب ما را حس کردند (مقدمه عذاب هایی را از قبیل زلزله، باد سموم و بارش سنگ و غیره که بر آنها فرود می آوردیم احساس نمودند) به ناگاه از خانه ها و مساکن و شهر خود پیاده و سواره پا به فرار می گذاشتند.

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ

یعنی: در آن حال فرشتگان عذاب یا مؤمنانی که حال آنها را مشاهده می کردند، از روی شماتت و توبیخ و استهزا به آنها می گفتند: مگر یزید و برگردید به حال کامرانی و خوش گذرانی و به سوی مسکن هایتان، شاید مورد سؤال قرار گیرید.

این جمله اشاره است به رفتار ناپسند و روش متکبرانه آنها با فقرا و زبردستان که از روی احتیاج به آنها رو می آوردند و آنها ایشان را با تحقیر و استهزا مایوسانه برمی گرداندند. یعنی برگردید که باز فقرا سؤال کنند و شما جواب رد بدهید.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ

یعنی: آنها در آن حال گفتند: ای وای بر ما، حَقّاً که ما ستمکار بودیم - ستم به خود و فرستادگان خداوند و قوانین آسمانی و فقرا و زبردستان می کردیم - و پس از آن پیوسته همین نفرین و ویل و وای، دعا و درخواست آنها بود تا آن که همه را مانند علف های درو شده بر روی زمین ریختیم و همانند آتش خاموش نمودیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخِذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

لعب: کار منظم و مرتب که هدف خیالی و موهومی دارد، مانند بازی های کودکان. لهو:

لعب، هر کار بی نفعی که انسان را مشغول سازد. «إِنْ كُنَّا أَنْ شَرْطِيه جَوَابِشْ مَفْهُومِ از جَوَابِ لَوْ شَرْطِيه، به تَقْدِيرِ «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ لَاتَّخِذُنَا لَهَوًا». قَذَفَ الشَّيْءَ وَ بِالشَّيْءِ - از باب ضَرْبٍ - از دور پرتاب کرد آن را. دَمَغَ الرَّأْسَ - از باب مَنَعٍ وَ نَصَرَ -: سر او را چنان شکافت که به مخ سر رسید. زُهوق: هلاکت و نابودی. (۱) تفسیر:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ

در آیه اشاره است به علت عذاب مجتمعات انسانی در طول تاریخ که سنت جاریه الهی است. یعنی ما بشر را بی هدف و برای بازیچه نیافریدیم تا به هر سو که روند آزاد باشند بلکه آفریدیم که در دنیا تسلیم فرمان آفریننده باشند و تحت تربیت دین قرار گیرند و در ابعاد وجودی خود شکوفا شوند، سپس به عالم دیگر روند و پاداش و کیفر بینند، پس باید تمرّدشان سبب کیفر باشد.

معنای آیه: و ما هرگز آسمان و این زمین را و آنچه را که در میان آنهاست به بازی نیافریدیم. یعنی خلق کرات جوی و آنچه در خلال آنهاست از فضا و هوا و فرشتگان و ارواح و اجنه و سایر ساکنان آنها و خلق این زمین با همه محتویاتش از ساکنان و وسایل

ص: ۱۲۶

زندگی آنان برای هدف موهومی و خیالی نیست.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ

یعنی: اگر ما می خواستیم کار لهو و بازیچه اتخاذ کنیم در مقابل کارهای عاقلانه و حکیمانه و کریمانه خویش، بی تردید از جانب خود اتخاذ می کردیم. یعنی لهو و لعبی به تناسب وجود و عظمت خود از مجردات و معنویات نه از مادیات پستی که در دست آنهاست. آری اگر ما انجام دهنده چنین کارها بودیم حتماً به تناسب وجود و صفات خود اتخاذ می کردیم. بنابراین دو جمله شرطیه تأکید یکدیگرند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ

«بل» برای اعراض از مطلب سابق است. یعنی ما هیچ گاه کار لهوی انجام نمی دهیم بلکه پیوسته حق را بر سر باطل به شدت می کوبیم تا به مغز او می رسد، پس به ناگاه می بینی که به کلی هلاک و نابود شده است.

باید دانست که مراد از حق، هر امر ثابت و مسلم، و مراد از باطل، هر امر موهومی به صورت ثابت است نظیر آب و سراب و مانند عقاید صحیح و باورهای دینی صالحان در مقابل عقاید موهومی کافران، و مراد از حق در آیه ادله و براهین توحید و اصول و فروع است در مقابل دعاوی و سفسطه های کفار، و خداوند به واسطه منطق انبیا گفتار بی حقیقت معارضان را نابود می کند.

وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ

یعنی: و ای مشرکان، گفتن ویل و وای و هلاکت و نابودی از آن شماست از ناحیه آنچه خدا را بدان توصیف می کنید، یعنی نسبت زن و فرزند و شریک به او می دهید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ﴿٢١﴾

استحسر زیّد: در رنج افتاد و خسته شد. فَتَرَ - از باب نَصِر - سست و ضعیف شد. لایفترون حال است از واو یَسْبِحُونَ. أنشر المیت: زنده کرد او را، هم ینشرون صفت آلهه است.

بی تکبری و خستگی ناپذیری فرشتگان

تفسیر:

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

یعنی: و آنچه در آسمان ها و این زمین است - از ساکنان آنها و وسایل حیاتشان مضافاً بر خود آنها - همه از آن خداست، ملک اوست و زیر سلطه و تحت تربیت و تدبیر او قرار دارد. و کسانی که در نزد او هستند (یعنی در عالم بالایند از انبوه فرشتگان و ارواح بندگان و سایر اعضای ملاً اعلی، و ممکن است مراد صالحان و مقربان کره زمین باشد که به جهت قربشان به حق تعالی گویی در نزد خدایند) هرگز از عبادت و پرستش او تکبر نمی کنند و هیچ گاه خسته و رنجور نمی شوند، و آنها شبانه روز تسبیح می گویند و هرگز سست و وامانده نمی شوند.

استدلال بر بطلان شرک

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ

یعنی: آیا آنها از این زمین معبودهایی اتخاذ کرده اند که زنده می کنند و برمی انگیزند؟

«أم» برای اعراض از مطلب گذشته، مفید استفهام اعجابی و انکاری است. و تقييد آلهه به برگرفته شدن از زمین، اشاره به خست اجزای زمینی و عدم صلاحیت آنها برای ربوبیت است. و توصیف آلهه به «ینشرون» اشاره به این است که لازمه ربوبیت آنها این است که بتوانند زنده کنند، یعنی در دنیا از اجزای خاک جاندار بسازند و برانگیزند و در آخرت اجساد مردگان را زنده نمایند و مبعوث کنند. یعنی آیا بت های معبود آنها چنین اند؟ و یا آن که این ادعا باطل است.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

لغت و اعراب:

عَمَّا يَصِفُونَ متعلق به سبحان الله. أم اتخذوا «أم» به معنای بل و مفید استفهام انکاری است. هاتوا اسم فعل است به معنای بیاورید. هذا ذکر اشاره است به وحی مفهوم از کلام یا به قرآن مجید.

تفسیر:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

مشرکان مکه همانند پیشینیان خود معتقد به تعدد ربّ معبود بودند نه تعدد اله واجب الوجود، و می گفتند: اله واحد که خالق همه چیز است رب هایی را تعیین کرده و اداره امور عالم را به آنها سپرده که هر یک بخشی از موجودات جهان را اداره می کنند، مانند رب دریا و رب صحرا و رب انسان ها و همین طور؛ آنها هستند که زندگی می بخشند و روزی می دهند و عمرها و روزی ها را زیاد و کم می کنند و پرستش و خضوع در برابر آنها برای جلب رضایت آنها و گرفتن حاجت و دفع شرور و آزار خود آنهاست.

معنای آیه: اگر در عالم هستی غیر از الله خدایانی متعدد و متباین الحقیقه و مستقل در اراده و مختار در عمل باشند چنان که فرض کلام است، طبعاً در مرحله خلق و اعدام و سایر تصرفات میان آنها تعارض و تضاد اراده واقع می شود و منجر به فساد و تباهی در حومه تصرفاتشان که آسمان ها و زمین است می گردد. بدین معنا که اگر تضاد اراده ها در

ص: ۱۲۹

اصل خلقت اشیا باشد موجود نمی شوند، و اگر در بقا و دوام آنها باشد معدوم می شوند.

«فسبحان الله» یعنی پس منزّه است خداوند صاحب عرش از آنچه آنها توصیف می کنند.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

یعنی: خداوند از آنچه می کند سؤال نمی شود و آنها هستند که مورد سؤال و پرسش قرار می گیرند.

مسلم است که در کار خدا جای چون و چرا نیست و برای آنچه انجام داده مسئول واقع نمی شود، زیرا مسئولیت شخص در مقابل قدرت مافوق و در موارد تجاوز از حق به باطل و انجام امری غیر صالح و تعدی به حقوق دیگران است و خداوند، مقتدر مطلق و بلامنازع است و غیر او همه مخلوق او و مملوک و خاضع در برابر اویند و کردارش همه حق و دور از باطل و همه با صلاح بدون فساد است، و این بندگان او هستند که در معرض تخلف و گناه و اشتباه و مورد سؤال چون و چرایند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ

«أم» به معنای بل، و آیه مؤکد مضمون آیه ۲۱ و در مقام انکار و بیان شدت قباحت شرک و زشتی کفر آنهاست.

یعنی: آنان در مقابل خداوند یکتا و توانا معبودهایی اتخاذ کرده اند؛ ای پیامبر، به آنها بگو: دلیل و برهانتان را بیاورید. یعنی اثبات هر ادعایی نزد عقلا نیازمند برهانی مطابق عقل یا موافق شرع الهی است و شما درباره ربوبیت بتان چه دلیلی دارید؟

هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي

یعنی: این وحی نازل شده بر من درباره توحید و ادله و براهین آفاقی و انفسی آن یادنامه و وسیله تذکر همه مؤمنان و پیروان من تا دامنه قیامت است و نیز یادواره کسانی است که پیش از من آمده اند از پیامبران الهی و پیروانشان.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

«بل» اعراض است از طلب دلیل و برهان از مشرکان و خطاب است به پیامبر اسلام به این که بیشتر آنان حق را نمی دانند، یعنی: توان تشخیص حق از باطل را ندارند و از این رو

آنها از حق روی برتافته اند و کورکورانه تقلید از گذشتگان نموده اند. یعنی و اما اقلیت آنها که حق را تشخیص می دهند اسیر هوا و هوس اند و عناداً نمی پذیرند.

ابطال قول به فرزند داری خدا

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ «۲۵» وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ «۲۶» لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ «۲۷» يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ «۲۸»

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ

از این آیه برمی آید که پیامبران گذشته همگی در میان ملت مشرک بودند و اکثر وظایف آنان دعوت به توحید و ترک شرک و بت پرستی بوده و ابلاغ فروع دین و معارف آسمانی و تربیت و تکمیل نفوس منحصر به افراد معدودی از پیروانشان بوده است.

معنای آیه: ای پیامبر، پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم جز این که پیوسته به او وحی می کردیم که معبودی غیر از من نیست، پس تنها مرا پرستید.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

یعنی: و آن مشرکان در برابر مرسلین و فرستادگان ما گفتند که خدای رحمان برای خود فرزند اتخاذ کرده است. ظاهراً مراد از این مشرکان آنهاییند که فرشتگان را فرزندان خدا می دانستند. و ممکن است مراد از واو «قالوا» اعم از مشرکان و یهود و نصارا باشد که آنها هم عزیز و مسیح را فرزندان خدا می دانستند. و مراد از «سبحانه» این است که خدا منزّه است از آنچه می گویند و سخنان کفرآمیز بر زبان می آورند. بلکه آن فرشتگان

ص: ۱۳۱

بندگان گرامی ما هستند، زیرا از آغاز آفرینش تا پایان زندگی هرگز گناه و خطایی از آنها سر نمی زند.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

یعنی: آنها هرگز در گفتار بر خدا سبقت نمی گیرند و آنها هستند که به امر او عمل می کنند.

باید دانست که ظاهر آیه این است که مراد از او جمع «یسبقونه» فرشتگان است و بنابراین اگر مراد از امر در این جا فرمان لفظی خدا باشد معنای آیه این است که آنها پیوسته در انتظار صدور فرمان خدایند در اداره امور جهان هستی، و سبقتی بر فرمان حق نمی گیرند. و ممکن است مراد از امر، اراده خداوند باشد. یعنی آنها پیوسته طبق اراده تکوینی خدا عمل می کنند و اراده آنها تابع اراده خداست که به هر چه متعلق شود آن را اراده می کنند و فعلیت می بخشند و بنابراین آنها اراده دارند و اختیار ندارند.

و اگر مراد از او جمع، انبیا و صالحان باشند مراد از امر، فرامین اصولی و فروعی خداست که پیوسته تابع آن هستند و پیشدستی ندارند، یعنی خود گفتاری از خود ندارند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

یعنی: خداوند آنچه را جلو دست آنها و آنچه را پشت سر آنهاست می داند.

حضرت حق تمام اعمال و آثار وجودی که در گذشته زمان از آنها صادر شده و آثار وجودی که در آینده صادر می شود می داند. و ممکن است مراد از «ما بین آیدیهم» آثار وجودی آینده و «ما خلفهم» آثار وجودی گذشته باشد.

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى

یعنی: و آن عباد گرامی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا از او راضی باشد، یعنی از عقاید او و توحید و اصول دین او، زیرا شفاعت در گناهان فرعی است. پس این آیه رد گمان آنهاست که می گفتند هؤلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ [یونس، ۱۸] و اثبات این که آنها مشرکان را شفاعت نمی کنند.

وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

یعنی: و آنها از عظمت و جلال خداوند پیوسته در بیم و هراس اند.

نه از غضب و عذاب او، زیرا آنها معصوم اند و گناهی ندارند بلکه توجه به قدرت و جلال خداوند طبعاً بیم آور است چنان که ترس جبرئیل در مواردی و ترس بی گناهان در محشر نقل شده است.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ «۲۹» أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ «۳۰» وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «۳۱»

لغت و اعراب:

رؤیت: به چشم دیدن، به فکر فهمیدن. رَتَقَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: آن را به هم بست و منضم نمود. وَ رَتَقَ مَصْدَرٌ است و بر واحد و جمع گفته می شود. فَتَقَّ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصِيرٍ -: شکافت و جدا کرد آن را. رَوَاسِيَ جَمْعُ رَاسِيَةٍ: ثابت و پابرجا.

مَادَ: متزلزل و مضطرب شد. أَنْ تَمِيدَ به تقدیر «کراهه أَنْ تَمِيدَ». فِجَاجٌ جَمْعُ فَجَجٍ: راه وسیع میان کوه ها.

تفسیر:

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

یعنی: و هر کس از فرشتگان و انسان ها بگوید: من خود غیر از خدا و به جای او خدای معبودی هستم، پس ما او را کیفر دوزخ می دهیم و ستمکاران را این گونه مجازات خواهیم کرد.

ص: ۱۳۳

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا

یعنی: آیا کسانی که کفر ورزیده اند به دیده دل ننگریسته و فکر و دقت نکرده اند در این که آسمان ها و این زمین بسته و منضم و متصل به هم بودند که پس از این حالت ما آنها را از هم شکافتیم و باز کردیم و جدا نمودیم؟

محتمل است مراد از آیه این باشد که در آغاز خلقت، تمام کرات جوّی که زمین نیز جزو آنهاست یک موجود متصل و منضم و غیرقابل رخنه بوده، سپس خداوند آن را شکافته و به کرات بسیار و نامتناهی تجزیه کرده است. و محتمل است که مراد یکایک کرات جوّی باشد که هر یک بنفسه بسته و منضم و غیرقابل شکاف بوده و سپس هر یک را مانند زمین شکافته و در آن کوه ها و دره ها و صحراها و دریاها و معادن و هوا و فضا درآورده و آن را محل جوشش چشمه ها و جریان نهرها و صعود ابرها و بارش باران ها و رویش نباتات و درخت ها و سکونت حیوانات و محل سایر محتویات آن قرار داده، چنان که در سوره فصلت آیه ۱۰ فرمود: وَجَعَلْ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَانَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ.

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: و همه موجودات زنده را ما از آب آفریدیم، آیا ایمان نمی آورند؟

مراد از حیات اعم از حیات نباتی و حیوانی و انسانی است. و غرض آن است که آب دخالت تام در خلقت همه دارد خصوصاً حیواناتی که از نطفه آفریده شده اند چنان که فرموده: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ [نور، ۴۵].

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

یعنی: و ما در روی این زمین کوه های ثابت و استوار و پابرجا پدید آوردیم برای این که مبادا ساکنان خود را بلرزاند و مضطرب سازد. و نیز در روی این زمین راه های وسیع میان کوه ها و دره ها قرار دادیم که برای راهروان پیوسته مورد رفت و آمد است، شاید بدین وسیله به هدف های خویش هدایت شوند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾ كَذَلِكُمْ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلِّغُكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

لغت و اعراب:

کُلُّ فِي فَلَكٍ به تقدیر «کُلُّ واحد من الليل و النهار و الشمس و القمر، یا: کُلُّ واحد من الشمس و القمر. سَبَّحَ - از باب مَنَع - سیر کرد. فلک: مدار جوئی هر موجود چرخنده از ستاره و ماه و غیره. فتنه مفعول مطلق نَبَلِّغُكُمْ از غیر لفظش، به تقدیر «نمتحنکم امتحاناً».

تفسیر:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ

یعنی: و ما آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم. به این معنا که همه کرات فوق را به واسطه قوه جاذبه و تعیین حرکت و سیر خاص برای آنها و تحکیم هر یک در مدار معین خود همانند سقفی در بالای سر همه محکم و استوار و محفوظ از اختلال در نظم و تزلزل و ریزش ساختیم. و مشرکان از آیات و نشانه های آنچه ساختیم رویگردانند.

مراد از آیات آسمان ها اوضاع و کیفیت وضع آنها از قبیل نظم و اوضاع ستارگان، ریزش شهاب سنگ ها و صاعقه ها و امثال اینها و جریان حوادث مختلف در جو آنهاست از رفت و آمد فرشتگان و عروج برخی از ارواح و نفوذ بعضی از شیاطین

ص: ۱۳۵

و پریان و طرد آنها به وسیله شهاب از ساحت قدس آن منطقه و عبور انبوه حاملان صحایف اعمال اهل زمین در شبانه روز و گشوده شدن و بسته شدن درهای مخصوص و غیر آنها. (۱) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

یعنی: و اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک در مداری سیر می کنند.

باید دانست که چون کره زمین در برابر خورشید قرار گیرد طبعاً نصف آن که با خورشید مواجه است روشن و نورانی و نصف دیگر آن که در خلاف جهت خورشید است تاریک و سایه مخروطی شکل است. جو روشن مواجه با آفتاب را روز نامند و سایه مخروطی شکل را شب نامند، و هر دو را خدا به نحو بالتبع آفریده، یعنی به واسطه قرار دادن کره زمین در برابر خورشید آنها به تبع حادث شده اند.

و ظاهر آیه این است که هر یک از شب و روز و خورشید و ماه در مداری سیر می کنند و چون حرکت وضعی زمین از مغرب به سوی مشرق است، پس مدار روز و شب سطح کره زمین است که پیوسته در این مدار از مشرق به سوی مغرب در حرکت و چرخش هستند. و اما مدار خورشید، ظاهر آیه وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا [یس، ۳۸] این است که حرکت آن دایره ای نیست؛ بلکه مستقیماً به سوی جهتی روان است، لکن ممکن است حرکت مجموع منظومه های شمسی و کهکشان ها استداره ای باشد و هر یک را مداری خاص باشد، پس مدار خورشید در عمق کهکشان هاست.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ

یعنی: ای پیامبر، ما برای هیچ بشری پیش از تو در دنیا خلود و جاودانی قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیری آنها جاودان خواهند ماند؟

ص: ۱۳۶

۱- اگر منظور از آیات آسمان این چیزهاست که ذکر شده و جز خدا کسی نمی داند، دیگر نکوهشی بر مشرکان نیست. بلکه مراد آیات آشکار آسمانی از قبیل نظم، اوضاع ستارگان، ریزش شهاب سنگ ها و صاعقه ها و امثال اینهاست که مشهود همه است.

استفهام انکاری است، یعنی جاودانی کردن همه بشرها یا برخی از آنها در دنیا برخلاف پیش بینی و اراده ازل و قطعی الهی و بر خلاف سنت جاریه خداوند در خلقت بشر است، چنان که فرموده: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** [زمر، ۳۰].

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

نفس عبارت است از هر موجود ذی روح مرکب از روان و تن، و به خود روان در مقابل تن نیز گفته می شود. یعنی: هر نفسی چشنده مرگ است و حتماً و بی تردید باید بمیرد. پس مراد از مرگ بیرون شدن روان از تن و جدایی میان جسم و جان است، و این حکم قانون الهی است از آغاز خلقت تا پایان آن، لکن تا نفخه اول صور نسبت به همه جانداران زنده به تدریج انجام می یابد و نسبت به بقیه به واسطه نفخه اول محقق می شود.

«و نبلوكم» یعنی شما بشرهای مکلف را به واسطه شر در دنیا یعنی به بیماری و فقر و جنگ و ناامنی و حوادث تلخ و مصایب دنیوی و نیز به واسطه خیر یعنی خوشی ها و نعمت های دنیا آزمایش می کنیم به فتنه و آزمایش خاصی یعنی به تناسب مقام و رتبه و به اقتضای نظام اتم خلقت. و به سوی ما بازگردانده می شوید.

باید دانست که وسیله آزمایش بشر از جانب خداوند سه نوع است: اول تکالیف الهی که به عنوان دین و شریعت متوجه جامعه می شود که در این آیه ذکر نشده. دوم مصایب و آلام و ناراحتی های دنیا. سوم خوشی ها و نعمت های دنیوی.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا يَسْتَعْجِلُونَكَ إِلاَّ هُزُوماً أهدَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ «۳۶» **خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ** «۳۷»

أَهَذَا الَّذِي بِهِ تَقْدِيرٌ «وَيَقُولُونَ». يَذْكُرُ الْهَيْتَكُمْ بِهِ تَقْدِيرٌ «بِسُوءٍ». عَجَلٌ فِي الْأَمْرِ - از باب عَلِمَ -: شتاب کرد، و عَجَلٌ مصدر به معنای شتاب، و عَجَلٌ یعنی گِل در لغت حَمِيرٌ عرب.

استعجله: او را امر به شتاب نمود.

رفتار و فرجام کافران

تفسیر:

وَإِذَا رَأَىكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ

آیه در بیان روش خلاف عقل و رفتار خلاف اخلاق مشرکان با پیامبر اسلام و پاسخی از آن است. یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیده اند آن گاه که تو را می بینند هیچ برخوردی با تو ندارند جز آن که تو را به مسخره و استهزا می گیرند و به یکدیگر می گویند:

آیا این است آن که خدایان شما را به بدی یاد می کند و لا یضرُّ و لا ینفع می گوید؟ در حالی که آنها خود به ذکر خدای رحمان کافرند!

حاصل آن که کلام حق و متین و محکم تو را دربارهٔ بت ها باطل می شمارند و کتاب آسمانی تو را که از آثار رحمانیت او بر انس و جن است و هیچ باطلی را در آن راهی نیست انکار می کنند.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

انسان از عجله و شتاب آفریده شده است. یعنی هر چند خلقتش از گِل است لکن به قدری شتاب زده است که گویی از شتاب آفریده شده. و این از قبیل تشبیه وصف فطری او به جوهرهٔ وجودی اوست، و از این روست که حتی در عذاب مورد وعید خود شتاب می کند چنان که برخی از مشرکان مکه می گفتند: چرا محمد (صلی الله علیه و آله) وعده های خود را منجز نمی کند؟ زود باشد که آیات خود را به شما نشان دهم، پس مرا به شتاب دعوت مکنید.

مراد از آیات در این جا عذاب های دنیوی نظیر شکست در بدر و خندق و غیره و عذاب های اخروی است. و اطلاق آیت بر عذاب به خاطر این است که نشانهٔ قدرت و عظمت و حکمت پروردگار است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

لو يعلم «لو» به معنای تمنی است یعنی ای کاش. حین مفعول يعلم، و ممکن است «لو» شرطیه باشد و جوابش محذوف، به تقدیر «لم يستعجلوا». بل تأتیهم فاعل تأتی ناری یا ساعه است. بهته - از باب مَنَع - او را بغته و ناگهانی گرفت، و بهته: او را مبهوت و حیران ساخت.

تفسیر:

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: و مشرکان مکه می گویند: این وعده ای که محمد (صلی الله علیه و آله) می دهد یعنی آمدن رستاخیز کی خواهد بود اگر شما ای محمد و ای گروندگان او راستگویید؟ و مورد خطاب قراردادادن مؤمنان همراه پیامبر به خاطر این است که پیامبر را نسبت عجز و کذب دهند و مؤمنان را نسبت گمراهی و خطا در پذیرش دعوت او.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

یعنی: ای کاش کسانی که کفر ورزیده اند می دانستند و اطلاع داشتند از زمانی که در قعر جهنم نمی توانند آتش را نه از صورت های خود جلوگیرند و دور کنند و نه از پشت های خود، یعنی از هر سو آنها را فرا می گیرد، و نه آنها در آن جا یاری می شوند.

و ممکن است معنای آیه این باشد که اگر کفار می دانستند آن زمان را و آن حال را که در

ص: ۱۳۹

جهنم خواهند داشت هرگز عجله در درخواست عذاب نمی کردند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَبْطِئُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

یعنی: بلکه آتش جهنم بر آنها بغتة و ناگهانی می رسد به گونه ای که آنها را مبهوت و متحیر می سازد که نه توان رد آن را خواهند داشت و نه به آنها مهلت داده می شود یعنی مهلت در ابتدای شمول آتش یا در اثنای آن برای تنفس.

و ممکن است فاعل «تأتیهم» قیامت باشد و آیه استدراک از آیه ۳۸، یعنی آنها سؤال وقت قیامت نکنند و کسی آن را نمی داند، بلکه بغتة و ناگهانی خواهد رسید و همه را مبهوت خواهد کرد، پس نه می توانند از آن جلوگیری کنند و نه آنها را مهلت بقا در دنیا می دهند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ
بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

لغت و اعراب:

حاق به العذاب - از باب ضَرَبَ - احاطه نمود و حلول کرد. استهزاء: تحقیر و کوچک کردن قدر، و سخریه: ذلیل کردن و ذلیل شمردن از ریشه سخر، و هر دو به یک معنا استعمال می شود. ما كانوا «ما» موصوله است. کلاه - از باب مَنَعَ -: حفظ کرد او را.

تفسیر:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

آیه در مقام تسلی و تقویت قلب پیامبر اسلام و تهدید دشمنان اوست.

ص: ۱۴۰

یعنی: ای محمد، حقیقت این است که به فرستادگانی پیش از تو یعنی اکثریت انبیا و مرسلین گذشته نیز استهزا و مسخره شد و در نتیجه کسانی را که آنها را استهزا کردند آنچه بدان مسخره می کردند فرا گرفت. زیرا آنها عذاب های دنیوی و عقاب های گوناگون اخروی را که پیامبران بدان ها تهدید می نمودند استهزا می کردند و عاقبت بدان دچار شدند.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: چه کسی است که اگر عذابی از جانب خداوند رحمان برسد می تواند شما را حفظ و حراست نماید؟ بلکه آنها از یاد پروردگارشان به کلی رویگردانند.

کلمه «بل» اشاره است به اعراض از سخن قبل و توجیه به این که آنها به کلی از یاد پروردگارشان یعنی از قرآن و یا از توجه به سوی او هنگام دعوت و پند و اندرز روی برتافته اند و غافل اند چه رسد به این که بدانند که در حوادث دنیا حافظی به جز او نیست.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ «۴۳» بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ «۴۴»

لغت و اعراب:

أَمْ لَهُمْ استفهام انکاری است. تمنعهم و من دوننا هر دو صفت آلهه، تمنعهم به تقدیر «تمنع وصول العذاب اليهم». أصحاب فلاناً: حفظ کرد او را (۱). عمر - به ضم میم و سکون آن - : مدت حیات و بقای شیء.

ص: ۱۴۱

۱- . ممکن است يُصْحَبُونَ فعل مجهول از ثلاثی مجرد باشد، یعنی او را همراهی و یاری کند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنَا يُصْحَبُونَ

یعنی: آیا مشرکان را خدایانی به جز ما هست که از وصول شرور و حوادث و عذاب های دنیوی به آنها جلوگیری کنند؟ یعنی حتماً نیست. آن بت هایی که اتخاذ کرده اند هنگام توجه آسیبی به آنها نظیر آن که کسی بخواهد آنها را بشکند یا از جا برکند یا آلوده نماید توان یاری نفس خود و یکدیگر را ندارند و از سوی ما نیز حفظ و حراست نمی شوند.

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ

یعنی: بلکه ما آنها و پدرانشان را از زندگی دنیا برخوردار کردیم تا آن جا که عمرشان طولانی شد (یعنی عمر فرد فردشان یا عمر مجتمعشان که از نخستین روز تشکّل طوایف شرک تا امروز طول کشیده. مراد این است که این مهلت سبب غرور و فراموشی حق و اعراض آنها از دعوت پیامبران الهی شد). پس آیا نمی بینند که ما به سوی زمین می آییم یعنی اراده تکوینی خود را متوجه زمین می کنیم به گونه ای که پیوسته از اطراف آن می کاهیم و ساکنان آن را فردی پس از فردی و گروهی پس از گروهی هلاک می کنیم. یعنی بنابراین نباید آنها مغرور و غافل گردند. پس آیا آنها هستند که بر ما پیروز می شوند؟!

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِيطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

صَمَّ جمع أصَمِّ: کر. نفعه: شیء اندک از عطر یا رحمت یا عذاب یا غیر آنها. قسط: عدل، و القسط صفت الموازن است به عنوان مبالغه و یا به تقدیر «ذات القسط». لیوم القیامه به تقدیر «لحساب یوم القیامه». إن کان؛ ضمیر «کان» راجع است به عمل مکلف مفهوم از کلام. خردل: اسپند و هر حبه یا جرم بسیار کوچک.

محاسبه دقیق در قیامت

تفسیر:

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: جز این نیست که من شما را به وسیله وحی الهی بیم می دهم - به وسیله حقایق ثابت و بدون شک از امور دنیا و آخرت که از جانب خداوند به واسطه فرشته وحی به من رسیده - و هرگز انسان های کر آن گاه که بیم داده می شوند دعوت را نمی شنوند.

مراد این است که عدم تأثیر دعوت ها و هشدارهای پیامبر از جهت نقص در ابلاغ نیست بلکه نقص در پذیرش دعوت شونده ها و مرگ وجدان و بطلان فطرت آنهاست.

وَلَكِنَّ مَسئَلَهُمْ نَفَحَهُ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

یعنی: و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنها برسد بی تردید، می گویند: ای وای بر ما، حقاً که ما ستمکار بودیم.

مراد این است که دعوت و انذار و بیم دادن انبیا در آنها اثری ندارد بلکه باید آنان را گرفتار عذاب کرد تا جزع و فزعشان بلند شود و به ناچار ایمان آورند.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ

یعنی: و ما برای روز قیامت - برای سنجیدن اعتقادات ذهنی و اوصاف و اخلاق روانی و کارهای فرعی و بدنی همه مکلفان حاضر در صحنه محشر - ترازوهای سراپا قسط و عدل خواهیم نهاد، پس در آن روز به هیچ نفسی و مکلفی از انس و جن که در معرض

سنجش قرار می گیرد هیچ گونه ظلم و ستمی واقع نمی شود. نه مستحق ثواب از پاداشش محروم و یا از آن کسر می شود و نه بر کیفر مستحق عقاب افزوده می گردد.

«و این کان مثقال» یعنی و اگر عمل مکلف به وزن حبه ای از خردل باشد آن را در آن روز خواهیم آورد، و همین کافی است که ما حسابگریم. زیرا تعیین شمار عمل های نامتناهی از مکلفان نامتناهی و درج و حفظ همه از آغاز شروع نوع مکلف در دنیا تا انقراض نسلش با خصوصیات اعمال از حسن و قبح و مکان و زمان و شدت و ضعف و پنهان و آشکار آنها و تعیین جزای متناسب برای همه از قدرت و توان غیر خداوند خارج است و تنها کار فرشتگان اوست که تحت اراده و اشراف او هستند. جَلَّ الخالق و علمه.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

لغت و اعراب:

ضیاء: نور و روشنی. الذین یخشون صفت متقین. بالغیب باء به معنای فی، حال است از فاعل یخشون یا از رب مفعول آن.

تفسیر:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ

در آیات گذشته سخنی از پیامبران الهی به نحو کلی و مطالبی از معاد و رستاخیز ذکر شد و در این آیات اشاره به حال عده ای از پیامبران است، و در آغاز سوره ذکر شد که به

ص: ۱۴۴

شانزده نفر از آنها به نحو اختصار اشاره شده که نخستین آنها موسی و هارون اند.

معنای آیه: ای پیامبر، حقیقت این است که ما به موسی و هارون فرقان و نور و یادآور پرهیزگاران دادیم.

مراد از این اعطاشده تورات است که به سه صفت توصیف شده است:

اول فرقان یعنی جدا کننده میان حق و باطل و حسن و قبح و واجب و حرام نسبت به عقاید و اخلاق و اعمال امتی که آن را دریافت کرده اند.

دوم نور یعنی روشنگر راه بشر اگر بخواهد به سوی کمالات انسانی سیر کند و سعادت دنیا و آخرت را حیازت نماید.

سوم ذکر یعنی وسیله تذکر و تنبه و بیداری جامعه.

و ذکر کلمه «متقین» بدین جهت است که تأثیر کتاب الهی با همه اوصافی که دارد درباره انسانی است که استعداد تقوا داشته باشد و فطرت و غریزه انسانیش برای پذیرش حق آماده باشد و به وسیله کفر و شرک و عناد باطل نشده باشد.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

یعنی: متقین آنهاست که از مقام جلال و عظمت پروردگارشان در حالی که غایب از آنها و دور از حواس ظاهری آنهاست می ترسند. و یا آن که از خداوند در حالی که خود غایب از مردم و در خلوت اند می هراسند. و از قیامت نیز بیمناک اند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

یعنی: و این قرآن یادآور پربرکتی است که ما آن را فرو فرستادیم.

آیه در بیان شأنی از شئون قرآن یعنی ذکر مبارک بودن آن است که پیوسته از آغاز نزولش وسیله تذکر و انتفاع جامعه بشری است اعم از گروندگان و منکران آن، زیرا از نظر انصاف اغلب مجامع بشری امروز از هدایت و خیر و صلاح و انوار علوم و حقایق این کتاب کریم برخوردار شده اند هر چند آن را نپذیرفته اند.

و «أفأنتم» خطاب به مشرکان است و استفهام برای تعجب و انکار. یعنی: ای مشرکان، چگونه این کتاب را انکار می کنید، در صورتی که سراپا کمال و حقایق ثابت و مسلم و اندرز و حکمت است به گونه ای که عقل در برابرش متحیر و متعجب، و خرد در مقابلش

عاجز و تسلیم، و وجدان در ساحت عظمتش خاضع است؟!

داستان ابراهیم (ع)

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ «۵۱» إِذْ قَالَ لِأَيُّهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ «۵۲» قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ «۵۳» قَالِ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «۵۴» قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ «۵۵» قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ «۵۶»

لغت:

رشد: هدایت. تماثل جمع تمثال: تصویر چیزی از اشیا روی کاغذ یا به نحو تجسیم.

تفسیر:

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

آیه در مقام بیان این است که نزول تورات برای موسی آغاز رحمت و عطف توجه ما به جامعه بشری نبود بلکه پیش از آن نیز به ابراهیم توجه خاص داشتیم.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما پیش از موسی و هارون به ابراهیم خلیل رشد متناسب مقام و حال او را دادیم، و آن این بود که از آغاز تبّه فکری و توجه روحی او فطرتش را به سوی توحید و ابعاد و شئون آن در مرتبه بالایی هدایت نمودیم، و ما از پیش به او عالم بودیم. یعنی پیش از خلقت او و جهان آفرینش، علم ازلی ما به او و خصوصیات وجودی و حالات و کمالاتش تعلق داشت.

ص: ۱۴۶

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ

یعنی: متذکر شوید زمانی را که او به پدر و قوم خود از روی تعجب و تحقیر گفت:

این مجسمه ها چیست که بدان روی می آورید و با حرص و علاقه و احترام به دورشان می چرخید؟

مفسران پیرو اهل بیت علیهم السلام بر آنند که مراد از پدر در این جا پدر نسبی و حقیقی او نیست، زیرا طبق روایات باب، باید اجداد پدری پیامبر اسلام از عبدالله تا آدم ابوالبشر موحد و در اصول عقاید تسلیم شریعت آسمانی وقت خود باشند. می گویند مراد از اب ابراهیم عموی او بوده که استعمال در آن در همه اعصار متعارف است، یا پدر زن او و یا معلمش بوده. و مراد از تماثیل، بت هایی است که خودشان از اشیای مختلف تراشیده و به صورت انسان یا غیره ساخته بودند که آنها را مظاهر اراده و ربوبیت خداوند و متصرف در عالم هستی از جانب او می دانستند و بدان ها تقرب جسته و سجده کرده و حاجت می خواستند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: گفتند: ما پدرانمان را چنین یافتیم که همه پرستش کننده این ها بودند، یعنی و ما هم به پیروی و تقلید از آنان این اعتقاد و رفتار را ادامه می دهیم. ابراهیم گفت: حَقًّا که تا حال شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید. یعنی از روز پیدایش پدیده شرک و اعتقاد و عملتان در برابر آنها همه شما در مسأله توحید و توجه به مبدأ اعلی در انحراف آشکار بودید. یعنی از نظر شرایع الهی آسمانی و از نگاه حکومت عقل و خرد منحرف بودید.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ

یعنی: آنها از روی تعجب و استبعاد و حمل دعوت ابراهیم به قصد اضلال آنها گفتند:

آیا حَقِّ را برای ما آورده ای (یعنی به جدّ و راستی می گویی) یا از بازیگرانی و مردم را به بازی گرفته ای؟

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ

پیش از این اشاره شد که مشرکان قوم ابراهیم در مسئله ربوبیت و الوهیت معتقد بودند که آسمان ها و زمین و ساکنان آنها را ارباب و مربیانی است غیر از خداوند اعلی که آنان

ارباب انواع اند و خداوند رب الأرباب است.

معنای آیه: ابراهیم در پاسخ آنها گفت: سخن من به بازی گرفتن و اضلال نیست بلکه پروردگار مربی شما همان خدایی است که رب آسمان ها و این زمین است، و اوست که همه آنها را آفریده به گونه ای که گویی بطن عدم را شکافته و به قدرت بالغه خود همه را به صحنه وجود ریخته. پس او خالق همه و مربی و مدیر و مدبر همه است نه آن گونه که شما می پندارید.

وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

یعنی: اگر به این حقیقت گواهی نمی دهید من خود بر آن جزو شهدا و گواهانم. و این جمله مبنی بر این است که شهادت مدعی هر امر حق بر صحت مدعای خود در صورتی که منکر عناداً نپذیرد، طبق سیره عقلا، عقلاً و عرفاً تأکید مدعاست و مستحسن است.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

لغت و اعراب:

کید: چاره اندیشی پنهانی علیه چیزی. جذاذ جمع جذ(1): قطعه ای از شیء. إلیه یرجعون.

یعنی إلی کبیرهم. علی أعین حال است از ضمیر به. یشهدون: گواهی دهند یا حضور یابند.

ص: ۱۴۸

۱- . الجذاذ: المقطع المكسر، ما تكسر من الشيء.

تفسیر:

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ

یعنی: ابراهیم گفت: سوگند به خداوند که دربارهٔ بت های شما پس از آن که شما از نزد آنها بازگردید و رو به سوی مراسم عید یا خانه هاتان کنید چاره اندیشی خواهم کرد. و ظاهر این است که این تهدید را در نزد فرد یا افراد معدودی کرده است.

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

یعنی: پس از بیرون شدن آنها و خلوت شدن بتخانه همهٔ آنها را خرد کرد جز بزرگشان را که شاید به او مراجعه کنند. یعنی پس از دیدن حادثه رجوع به بت بزرگ نمایند چه آن که او را خدای بزرگ می نامیدند، تا بر آنها عجز بتان ثابت شود و تردید در ربوبیت آنها حاصل گردد.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس از اطلاع آنها از حادثه و اجتماع در بتخانه و مشاهدهٔ حال اسف بار بت ها سران آنها و یا برخی از آنها گفتند: چه کسی این اعمال ناپسند و توهین بزرگ را دربارهٔ خدایان ما انجام داده است؟ حَقًّا که او از ستمکاران است.

استفهام در این جا برای تعجب و تأسف و تحریص مردم بر تحقیق امر و مجازات عامل است. و مراد از ظلم او ستم او بر مردم و تعدی به حقوق مذهبی و اهانت به مقدساتشان است و یا ظلم او بر خودش که خود را در معرض خطر و هلاکت قرار داده است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ

یعنی: عده ای گفتند: جوانی را شنیدیم که بتان را پیوسته به بدی یاد می کند و نام او را ابراهیم می گفتند. یعنی پس مقتضای قراین این است که حادثه کار او باشد.

قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

یعنی: گفتند: او را بیاورید در حالی که در محل بالایی در مقابل چشمان مردم قرار گیرد، شاید مردم گواهی دهند. گواهی دهند به این که از بت ها بدگویی می کرده تا او را به گفتارش محکوم کنیم. و یا آن که در عقوبت و مجازات او حاضر باشند و مشاهده کنند.

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ «۶۲» قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ «۶۳» فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ «۶۴» ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ «۶۵»

لغت و اعراب:

ء أنت استفهام تقریری است. إن كانوا ينطقون جزای شرط مقدر است به تقدیر «إن كان ينطقون فاسألوهم». نكس الشيء - از باب نصر -: واژگون و سرنگون کرد آن را.

تفسیر:

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ

یعنی: گفتند: ای ابراهیم، آیا تو این عمل زشت و هولناک را درباره خدایان ما انجام دادی و همه را جز خدای بزرگ شکستی و خرد کردی؟ ابراهیم گفت: من نکردم بلکه این کار را همین بزرگشان کرده است، پس اگر این خردشده ها سخن می گویند از آنها بپرسید.

باید دانست که هر چند دروغ و انشای امر غیرواقع از نظر همه شرایع حرام و از نظر عقل و خرد ناپسند است، لکن اولاً قبح آن ذاتی نیست بلکه اقتضایی است. ثانیاً در مورد دروغ جدی است که اگر به خاطر ملزم کردن دشمن و یا به نحو فرض و تقدیر صادر شود و مطلب حقی بدان ثابت گردد، بی تردید جایز و گاهی واجب می شود. و ابراهیم خلیل با نفی عمل از خود و اسناد آن به بت بزرگ چنین قصدی داشت و می خواست بطلان ربوبیت و الوهیت آنها را ثابت نماید. و این قسم از سخن در منازعات و

ص: ۱۵۰

درگیری های گفتاری در میان عقلا فراوان است.

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ

یعنی: پس از شنیدن منطق قوی ابراهیم یکایک آنها به نفس و وجدان خویش بازگشتند و بطلان تأثیر جمادات و عدم صلاحیت آنها برای ربوبیت و الوهیت در پیشگاه عقلشان - هر چند لحظاتی - روشن گردید. و یا آن که آنها به یکدیگر در این باره رجوع کردند و بر خطای خود آگاه شده، اعتراف نمودند و به همدیگر گفتند: حَقًّا این شماست که ستمکارید و این امر ناروا را پذیرفته اید.

ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ

یعنی: سپس همه سرنگون شدند و بر سر خویش وارونه گشتند. پس از لحظاتی از درک حقیقت و قضاوت وجدان به سوی مجادله با ابراهیم و اثبات باطل بازگشتند به گونه ای که گویی ناگهان بر فرق خود سرنگون شدند، و به ابراهیم گفتند: تو خود می دانی که اینان حرف نمی زنند و توان سخن گفتن ندارند. و غرضشان این بود که تو با علم به این که آنها نطق ندارند مطلب را به آنها حواله می کنی. شاهد این است که کار، کار خود توست پس مجرم این حادثه تویی.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا جِرْقُهُ
وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

ص: ۱۵۱

أَفَّ در اصل ناله شخص ناراحت است و اسم فعل استعمال شده به معنای اُتَضَجَّر:

ناراحتی می کشم. أَفَلَا تَعْقِلُونَ استفهام انکاری و توییخی است. ان کنتم فاعلین جزاء شرط، مفهوم از جملات قبل و محذوف است، به تقدیر «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ فَحَرِّقُوهُ».

تفسیر:

قَالَ أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: ابراهیم پس از اعتراف آنها که بت ها توان سخن ندارند، برای الزام آنها و اتمام حجت بر آنها گفت: پس آیا شما به جز خداوند و به جای او چیزی را می پرستید که هیچ سودی به حال شما ندارد و هیچ ضرر و زیانی نمی تواند به شما بزند؟ اف بر شما یعنی قبح و زشتی بر شما و بر آنچه غیر خداوند می پرستید، آیا نمی اندیشید؟

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

یعنی: مشرکان گفتند: ابراهیم را در آتش بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید اگر اهل کارید. ما هم گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

در جمله «قلنا یا نار» ایجاز حذف است و مراد این است که پس از آن که آنها در برابر منطق رسا و حجج و براهین ابراهیم عاجز شدند متوسل به زور گشتند و بالأخره او را در آتشی بس عظیم و هولناک افکندند و ما به آتش امر کردیم، و این خطاب تکوینی است، یعنی ما اراده کردیم که آتش بر او سرد گردد و سلامت باشد یعنی در درجه حرارت ملایم طبع بشر باشد نه سرمای شدید و زمهریر گردد.

«و أرادوا به کیداً» یعنی آنها درباره ابراهیم قصد کید کردند که او را بکشند و حجت و برهانش را باطل سازند و نورش را خاموش نمایند و توحید را تبدیل به شرک کنند، و در نتیجه ما آنها را زیانکارتر کردیم. زیرا به مقصد خود نرسیدند و نتیجه کارشان ظهور بطلان

خود و حقانیت دعوت ابراهیم شد و مستحق عذاب اخروی ابدی گشتند.

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ
أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

نَجَّيْنَا به تضمین معنای اخراج، به تقدیر «نَجَّيْنَا مَخْرَجًا» است. بَارَكَ اللَّهُ لَكَ و فَيَكُ و عَلَيْكَ: خدا تو را پر خیر و برکت قرار دهد. نَافِلَةٌ: عطیه، فرزند فرزند، انجام هر عملی بیش از واجبات. نَافِلَةٌ حال است از هر دو اسم قبل یا از یعقوب.

و كَلًّا به تقدیر «كَلٌّ وَاحِدٌ مِنَ الْأَرْبَعَةِ» است. إِقَامٌ اصلش اقوامه بوده که واو قلب به الف شده و یکی از اِقَامٍ: اصلش اِقْوَامٌ بوده، فتحه واو را به فاء الفعل دادند و میان واو و الف التقاء ساکنین شد واو حذف گردید اِقَامٌ شد و گاهی هم به عوض واو تاء مصدری در آخر آن می آورند، می شود: اقامه.

تفسیر:

وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ

طبق گفته مفسران حادثه افکندن ابراهیم در آتش در حدود بابل عراق و به دستور دیکتاتور حاکم وقت، نمرود بوده و پس از نجات مأمور شد همراه لوط به سوی شامات و فلسطین بیرون رود.

معنای آیه: و ما او را و لوط را از آتش طاغیه زمان نجات دادیم و به سوی سرزمینی که

ص: ۱۵۳

آن جا را برای جهانیان خیر و برکت بخشیده بودیم بیرون بردیم.

باید دانست که لوط پیامبر اسمش هاران و پسر برادر ابراهیم و نخستین گرونده به او و هجرت کننده همراه او بوده چنان که در آیه ۲۶ از عنکبوت تصریح شده هر چند خود نیز از پیامبران بوده است. و مراد از پربرکت بودن آن سرزمین این است که اغلب پیامبران در اعصار گذشته از آن جا مبعوث شده و شرایع الهی از آن جا به جهانیان منتشر شده و طبعاً همه کمالات معنوی و وسایل تعالی و تکامل بشری از آن جا سرچشمه گرفته، علاوه آن که آن جا سرزمین پربرکت از نظر مادی بوده از قبیل سبزیجات و حبوبات و میوه جات و سایر اسباب رفاه انسانی.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ

یعنی: و به ابراهیم پس از فرود آمدن در سرزمین پربرکت و درخواست اولاد، اسحاق و یعقوب را هبه کردیم در حالی که هر دو عطیه ای از جانب ما بودند، و یا در حالی که یعقوب زیادتر از درخواست او بود. و هر یک از چهار نفر را (ابراهیم و دو فرزندش و لوط را) از صالحان قرار دادیم. یعنی از نظر استعداد فکری و روانی و کمالات انسانی و فضایل نفسانی آنها را بدان حد رساندیم که لایق و شایسته مقام نبوت و رسالت و امامت امت باشند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

یعنی: و همه آنان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که طبق دستور ما مردم را هدایت می کردند. و این جمله اشاره به منصب امامت است که به آنها همانند سایر پیامبران الهی عطا شده بود. و به آنها وحی کردیم یعنی دستورات آسمانی دادیم به انجام کارهای خیر و برپا کردن نماز و دادن زکات، و آنها پیوسته تنها ما را می پرستیدند و از شرک بری بودند.

مراد از خیرات، هر عمل پسندیده از نظر شرع و عقل است. و امر به صلاه کنایه از همه عبادات است، زیرا نماز طبق هر شریعتی در رأس آنهاست. و مراد از زکات هر انفاق شرعی و انسانی است.

لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، یونس، اسماعیل، ادریس، ذالکفل، زکریا، یحیی و عیسی (علیهم السلام)

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

لغت و اعراب:

و لوطاً منصوب به فعل مقدر مفهوم از فعل بعد، به تقدیر «و اتینا لوطاً». خبائث جمع خبیث، هر شیء پلید و ناروا از نظر شرع و عقل و طبع. سوء: هر امر ناراحت کننده و حزن آور و هر امر بد و قبیح.

تفسیر:

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ

این آیه در بیان الطاف خاص الهی درباره لوط است علاوه بر آنچه در آیات گذشته با ابراهیم شریک بود نظیر نجات از دشمن و جا دادن آنها در سرزمین مبارک و اعطای صلاحیت و منصب نبوت و امامت و هدایت خلق و وحی امور عظام به آنها.

معنای آیه: و لوط را حکم و علم دادیم و او را از میان مجتمعی که پیوسته عمل های زشت و پلید انجام می دادند نجات بخشیدیم.

مراد از «حکم» در این جا حکمت عقلانی است مانند حکمت لقمان، و یا قضاوت و داوری میان مردم. و مراد از «علم» دانش احکام شریعت ابراهیمی و کتاب آسمانی او و علم به چیزهایی است که انبیای الهی را در مقام تماس با امت و مردم زمان خود لازم است از مغیبات و غیره. و مراد از مجتمع او اهالی چندین شهر و روستاست که بزرگترین آنها سدوم نام داشت. و مراد از خبائث، گناهان کبیره است که آنها مرتکب می شدند که پلیدترین و معمول ترین آنها لواط بوده، مانند عادت به خوردن مسکرات و پوشیدن

ص: ۱۵۵

ابریشم خالص و جلسات موسیقی و غنا به طرز خاص. حَقّاً که آنها گروهی بدکار و خارج از طاعت بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

یعنی: و او را در رحمت خود وارد کردیم، زیرا او از نیکان و شایستگان بود. مراد از رحمت، مقام نبوت و امامت و دخول در جرگه انبیا و مرسلین است. و آیه تکرار کلام و تأکید بر شمول الطاف الهی درباره اوست.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

اعراب:

و نوحاً به تقدیر «اذکر نوحاً». اذ نادى بدل است از نوح. نصرناه به تضمین معنای نجات، به تقدیر «نصرناه منجياً له من قومه».

تفسیر:

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

یعنی: و به یاد آور نوح را یعنی آن زمان او را که پیش از پیامبران نامبرده در این جا ندا در داد. (مراد از این ندا گفتار آنی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ [قمر، ۱۰] و گفتار رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا [نوح، ۲۶] است که از خدای قهار نجات خود و هلاک قوم خود را خواسته است) پس ما درخواست او را اجابت کردیم، پس او را و خاندانش را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم. یعنی اندوه نشأت یافته از رد دعوت و تکذیب شریعت و اعراض از کتاب آسمانی او، و ایراد انواع آزار و شکنجه بر او و خانواده و گروندگان او در مدت

ص: ۱۵۶

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و او را یاری کردیم و از دست گروهی که آیات و نشانه های ما را تکذیب نمودند نجات بخشیدیم. حَقًّا که آنها گروهی بد (در عقاید و اخلاق و کردار و برخورد با پیامبران الهی و صالحان) بودند، پس همه آنها را جملگی در دریا غرق کردیم.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ «٧٨» فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ «٧٩»

لغت و اعراب:

و داود به تقدیر «اذکر داود». إذ یحکمان متعلق به اذکر. إذ نفشت ظرف حکم. نفش الإبل أو الغنم - از باب ضرب و نصیر و عِلْم -: شبانه و بدون شبان پراکنده شدند و چریدند. لحکمهم مرجع ضمیر جمع، انبیا یا داود و سلیمان و قوم است. ففهمناها ضمیر مؤنث راجع به حادثه مفهوم از کلام، والطیر عطف به الجبال است.

تفسیر:

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ

موضوع سخن در این آیه طبق گفتار مفسران و برخی روایات، گوسفندان شخصی یا گروهی است که شبانه و بدون شبان در تاکستانی وارد شده، برگ ها و میوه ها و سرشاخه های آن را می خورند و طرفین قضیه یعنی صاحب شاکی باغ و صاحبان مشکئی عنهم گوسفندان در محکمه ولی امر و حاکم عصر، داود پیامبر حاضر می شوند و پس از

طرح شکایت، داود حکم می کند که گوسفندان در برابر صدمات باغ از آن صاحب باغ است. سلیمان فرزند داود که در آن روز ۱۱ یا ۱۳ ساله بوده حکمی بر خلاف پدر مطرح می کند بدین بیان که چون اصول درختان تاکستان باقی است و ضرر به عواید خورده، باید اصل گوسفندان هم در ملک صاحبش باقی بماند و تحویل صاحب باغ شود که از منافع و شیر و پشم و اولاد آنها به مقدار تلفات باغ استفاده کند و پس از آن گوسفندان را به صاحبش بازگرداند.

معنای آیه: و به یاد آور داود و سلیمان را آن گاه که هر دو درباره کشتزاری حکم می کردند، هنگامی که گوسفندان گروهی از مردم شبانه در آن پراکنده شده و چریده بودند و ما خود در حکم آنها شاهد و گواه بودیم.

در این جا به چند نکته باید توجه داشت:

یک - ظاهر آیه ورود گوسفندان به کشت است نظیر یونجه، گندم، برنج و غیره. و برخی گفته اند: مراد از حرث، تاکستان است و این قول ارجح است، زیرا موضوع اختلاف دو حکم در کشت محقق نمی شود که منافع برود و اصل بماند.

دو - اگر قاضی شرعی طبق شریعت وقت داوری کند چگونه می شود قاضی دیگر در همان موضوع حکم کند؟ زیرا یک قضیه دو داوری را بر نمی دارد.

سه - هر دو پیامبر تابع شریعت ابراهیم بودند و پس از قضاوت داود طبق شریعت وقت، قضاوت سلیمان موافق چه شرعی است؟ پس ارجح این است که گفته شود: حکم مسأله در آن عصر نیز مطابق حکم اسلام در امروز بوده و آنچه بر عهده صاحبان گوسفند می آید قیمت تلفات باغ است و ظاهراً قیمت آنها در آن روز مطابق قیمت خود گوسفندان بوده و نیز مطابق عواید و منافع آنها در یک مدت محدودی مثلاً یک سال بوده و از این رو داود نبی در مقام حکم به پرداخت قیمت خود گوسفندان را تعیین کرده و سلیمان منافع آنها را که در مدتی محدود در اختیار صاحب باغ بگذارند. و این اختلاف، اختلاف نظر در اصل حکم نبوده بلکه در مصداق بوده که طبق ملاحظات روز، اختیار سلیمان ارجح است.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا

یعنی: پس ما حادثه واقعه را به سلیمان آموختیم - از نظر حکم کلی و تعیین مصداق

راجحه - و هریک از آن دو پیامبر را حکم و علم عطا کردیم. مراد از حکم منصب قضاوت و مراد از علم، دانش شریعت وقت است که داوری منوط به آن است.

وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ

یعنی: و کوه ها را مسخر و رام کردیم که همراه داود تسبیح می نمودند و نیز پرندگان را، و ما هر چه را اراده کنیم قادر به انجام آن هستیم.

مراد این است که اراده تکوینی کردیم کوه ها با او هم صدا شوند هر چند آنها خود اراده و اختیار ندارند. و پرندگان را نیز اراده کردیم هم صدا شوند هر چند آنها در حد خود اراده و اختیار دارند.

وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾ وَلِسَلِيمَانَ الرَّيْحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

لغت و اعراب:

لبوس: لباس و خصوص زره آهنی جنگ و مطلق سلاح جنگی. لتحصنکم بدل از لکم.

بأس: شدت، عذاب، ترس. و لسليمان به تقدير «وسخّرنا لسليمان» است.

تفسیر:

وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ

یعنی: و ما به داود به خاطر شما انسان ها صنعت خیاطی و زره بافی برای جنگ را آموختیم تا شما را از شدت سرما و گرما و آسیب و خطر در نبردتان نگه دارد، پس آیا

ص: ۱۵۹

وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

یعنی: و ما برای سلیمان باد را که به شدت وزنده بود رام و مسخر نمودیم (وقت سفر و بردن تخت سلیمان و همراهانش شدت سیر داشت هر چند نسبت به مسافران داخل محوطه خود آرام و برای تنفس مطبوع بود). آن باد به فرمان سلیمان به سوی سرزمینی که آن را پر خیر و برکت کرده بودیم جاری و روان بود.

مراد از این سرزمین شامات است که مسکن سلیمان بوده، و مراد آن است که به هر جای گیتی در بامدادان سفر می کرد وقت بازگشت در شامگاهان به سرزمین خود با سرعت می آمد. پس در این آیه مدت حرکت به سوی مقصد ذکر نشده ولی در آیه ۱۲ سبأ مدت رفت و برگشت با باد هر دو ذکر شده: *غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ* یعنی مقدار سیر بامدادی به سوی هدف به اندازه یک ماه و مدت سیر شامگاهی برای بازگشت نیز یک ماه بود.

وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

یعنی: و ما از ازل به همه چیز دانا بودیم. مراد آن که از این رو طبق مصالح عامه و حفظ نظام عالم هستی و اجرای اهداف از خلقت بشر، این اشخاص را انتخاب و این اعمال را اجرا کردیم.

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغْوُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ

یعنی: و برخی از اجنه و شیاطین که رام سلیمان بودند برای انجام اهداف او به عنوان غوص، در اعماق دریاها و نهرهای بزرگ فرومی رفتند که از آن جا امتعه و جواهرات و اشیای غریبه و حیوانات خارق العاده در خلقت بیرون آورند. و نیز شیاطین برای او عمل هایی غیر از غوص انجام می دادند. چنان که در سوره سبأ آیه ۱۳ ذکر شده که برای او محراب های عبادت یا جنگ و مجسمه و تندیس موجودات ذی روح و غیر ذی روح و ظرف های بزرگ همانند حوضچه ها و دیگ های ثابت و چسبیده به زمین می ساختند.

وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ

یعنی: و ما پیوسته نگهبان آنها بودیم. یعنی نگهبان از فرار از خدمت سلیمان و سوء

قصد به او و القای فساد در میان لشکریان و ایجاد اختلاف در میان اقشار مردم و سایر عمل هایی که مقتضای خبث فطرت و پلیدی طبع آنها بود.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾

تفسیر:

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

طبق روایات و تواریخ، ایوب پیامبر معروف به صبر تحت شمول رحمت الهی و الطاف دنیوی ربوبی، دارای اولاد بسیار و اموال انبوه و بی شمار بوده لکن به ناگاه ضررها و زیان ها به او رو آورد و بلیات دنیوی به گونه ای هجوم کرد که تمام اموالش به واسطه حوادث مختلف تلف شد و اولادش هلاک شدند و خود نیز گرفتار بیماری های شدید گردید. و این بر او به طول انجامید و قریب هیجده سال ادامه یافت تا آن گاه که دعا نمود و به خداوند شکایت کرد.

معنای آیه: و به یاد آر ایوب را آن گاه که پروردگار خود را ندا در داد که ای خداوند، همانا مرا ضرر و آسیب و شدت رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ

یعنی: پس از ندا و درخواست او ما نیز دعای او را اجابت کردیم و ضرر و شدت و بلایی را که عارض او شده بود برطرف نمودیم و خانواده و خویشانش را به او دادیم و نظیر و برابر آنها را همراهشان به او دادیم.

ص: ۱۶۱

گفته می شود: خداوند خود اولاد او را که هفت پسر و هفت دختر بودند زنده نمود و نظیر و برابر آنها را نیز به او عطا کرد و حتی شتران و گوسفندان و همه حشم او را زنده کرد و معادل و نظیر آنها را نیز بر آنها افزود.

و رحمه من عندنا یعنی این ها همه برای این بود تا رحمت و تفضلی بر او کرده باشیم و تذکر و تبهی باشد برای پرستش کنندگان صابر.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ «۸۵» وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ «۸۶» وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ «۸۷» فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ «۸۸»

لغت و اعراب:

و ذا النون به تقدیر «اذکر». نون: ماهی و کثرت استعمال در ماهی بزرگ یعنی نهنگ دارد.

قَدَرَ عَلٰی عِيَالِه - از باب ضَرَبَ - : تنگ گرفت بر آنها.

تفسیر:

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

یعنی: و به یاد آور اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که یکایک آنها از صابران و شکیبایان بودند. یعنی صبر بر تحمل بار نبوت و رسالت و اجرای احکام شریعت خود در نفس خویش و پیاده کردن آن در جامعه خویش و تحمل آزار و بلیات از امت خویش داشتند.

ص: ۱۶۲

و مراد از ذوالکفل گفته شده الیاس و یا یوشع بن نون است. و چون کفل به معنای سهم و نصیب و یا کفالت از شیء است او را ذوالکفل نامیدند، زیرا او حظّ وافر از جانب خدای خود یافت مانند نبوت و رسالت و امامت، و امور امت خود را به شایستگی متکفل بود.

«و ادخلناهم» یعنی و همه آنها را در رحمت خویش وارد کردیم، زیرا همه از نیکان و شایستگان بودند. مراد از رحمت، مقام منبع کمال روحی صالح برای نبوت و منصب نبوت و رسالت و جایگاه رفیع در عالم آخرت است.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: و به یاد آور ذوالنون را - صاحب ماهی بزرگ، یونس بن مَتّی را - آن گاه که خشمناک از رفتار قوم خود از میان آنها بیرون رفت، و گمان برد که ما هرگز بر وی تنگ نمی گیریم. یعنی او در گمانش به خطا رفت، زیرا او را در مسیر اعراض از قوم خود گرفتار بلعیدن نهنگ و افتادن در زندانی عجیب و سخت و حیرت زا کردیم. پس در میان تاریکی های سه گانه یعنی شب ظلمانی و قعر دریا و شکم نهنگ ندا در داد که ای خداوند، هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزّهی از هر عیب و نقص، حقّاً که من از ستمکاران بودم.

باید دانست که بیرون رفتن یونس پیامبر از میان قوم جز ترک اولی نبوده، زیرا سبب ورود نقصی در کمالات روحی او و فوت اندکی از حظوظ امت او در نتیجه مخالفتشان بوده؛ نه مخالفت تکلیف الهی بود و نه فوت مصالح ملزمه امت، و خود او هم قصد مخالفت و عصیان نداشته است.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: پس ما اجابت کردیم درخواست او را و از غم و اندوه نجاتش دادیم، و ما گروندگان را پیوسته این چنین نجات می دهیم.

آیه قبل دلالت دارد که ندای یونس در شکم نهنگ جز اقرار به توحید و اعتراف به ستم خود نبوده و چیزی از خدا درخواست نکرده، لکن لازمه آن ندا و مقتضای حال او درخواست نجات از مهلکه و رسیدن به اهداف رسالت است. پس استجابت در این آیه

مربوط به ندای ضمن نداء است.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾ وَالَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

لغت و اعراب:

و زكريا به تقدير «اذكر». رغب و رغبت: ميل و طمع در شیء. رهب و رهبت: ترس از شیء.

رغباً و رهباً حال اند از فاعل يدعوننا. فنفخنا فيها مرجع ضمير مؤنث مریم است، و ممکن است کلمه فیه که ضمیرش به عیسی برمی گردد در این جا محذوف باشد به تقدیر «فنفخنا فی عیسی و هو فیها و فی رحمها».

تفسیر:

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ

یعنی: و به یاد آور زکریا را آن گاه که پروردگار خود را ندا درداد که پروردگارا، مرا تنها مگذار (یعنی بدون فرزند و وارث در حال مرگ. و مراد وراثت در نبوت و اموال دنیوی است) در حالی که تو بهترین وارثانی. اشاره به این که هر چند تو خود وارث برتر و اعلای همه کس و همه چیزی، لکن مقام تو والا و وراثت تو عام است و من وارثی از نوع خود و از

ص: ۱۶۴

ارحام خود می خواهیم.

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ

یعنی: پس ما دعای او را اجابت کردیم و یحیی را به وی هبه نمودیم و حال همسر او را نیز اصلاح کردیم.

ظاهر استجاب در آیه این است که یحیی پیامبر پس از پدر خود شهید شده و وراثت فعلی او نسبت به نبوت پدر و اموال او تحقق یافته است. و بنا به گفته برخی که شهادت یحیی پیش از پدرش بوده اجابت دعا محقق نمی شود، پس ممکن است گفته شود که زکریا فرزند نداشته (۱) و مراد از «لا تذرنی فرداً» طلب فرزند و وارث بالقوه بوده که او را در امور دنیوی یاری نماید و این مطلب مستجاب شده است.

و مراد از اصلاح حال زوج، بازگرداندن جوانی اوست زیرا نقل است که زکریا در وقت ندا صد ساله و همسرش نود و نه ساله بوده. و یا آن که مراد شفای او از بیماری نازایی است.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ

یعنی: حَقّاً که آنها - زکریا و همسر و فرزندش و یا پیامبرانی که ذکرشان به نحو اجمال و تفصیل گذشت - در انجام امور خیریه از واجبات و مندوبات شرع و محسنات و پسندیده ها نزد عقل پیوسته سرعت و شتاب می کردند، و همواره در حالی که رغبت و طمع به فضل ما و بیم و ترس از جلال ما داشتند ما را می خواندند و همه در برابر ما خاشع و فروتن بودند.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا

یعنی: و به یاد آور آن زن را - مریم دختر عمران مادر عیسی را - که فرج خود را نگه داشت و از اعمال شهوت و التذاذ جنسی از راه حلال و حرام خودداری کرد، پس ما از روح خود در وی دمیدیم. یعنی از روحی که مختص به ماست و به اراده ما وجود پیدا می کند و احدی را توان ایجاد آن و دمیدنش در جسمی نیست و از این راه است که شرافت و فضیلت دارد.

ص: ۱۶۵

۱- زکریا ارحام نزدیک داشته که در سوره مریم از آنها به موالی تعبیر کرده است.

و غرض از این جمله این است که ولادت عیسی از راه عادی و تحقق ازدواج و ابقای نطفه در رحم و طی مراحل تا جنین شدن نبوده، بلکه همه این مراحل به وسیله نفخ موجود شده، یعنی به اراده نفخ، ابتدا جسم عیسی در رحم مادر و سپس روح او تکون یافته است.

وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ

یعنی: و ما او را و پسر او را نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم.

خود مریم را به خاطر روح توحیدی و شدت تحفظ از محارم و تماس با فرشته آسمانی و تحویل فرزندی اعجوبه و از راه غیر عادی به جامعه بشری، و فرزندش عیسی را به واسطه اختصاص او در کیفیت آفرینش و حیازت مقام نبوت و اعلان رسالت و شریعت و کتاب آسمانی در حال صغر و ابتدای ولادت و ظهور معجزات فراوان از وی و طول عمرش به نحو غیر عادی که همه اینها نشانه و دلیل روشن بر قدرت و عظمت و علم و حکمت خداوند است که به جهانیان عرضه شده است.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ «۹۲» وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ «۹۳» فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ «۹۴»

لغت:

امت: گروه همفکر و هم هدف، طریقه و آیین. تقطعوا أمرهم بینهم: کار خود را میان خود قطعه قطعه کردند و قسمت نمودند.

تفسیر:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

یعنی: حقیقت این است که این امت انسانی و طایفه بشری که عده ای از پیامبران و

ص: ۱۶۶

پیروان آنها ذکر شد طایفه و امت شما هستند و همه شما از گذشته و آینده یک امتید، و من پروردگار شما هستم که شما را نظیر تربیت و تکمیل سایر اجزای عالم هستی تربیت می کنم، پس تنها مرا بپرستید.

خطاب در این آیه متوجه همه مجامع بشری است. و محتمل است که مراد از امت، طریقه و آیین باشد. یعنی این آیین که پیامبر رحمت به نام شریعت اسلام آورده آیین شماس است و دین و آیین واحد است، یعنی همان آیین توحید و اصول و فروع شرایع است که پیامبران گذشته آورده بودند و ابلاغ می کردند.

وَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلْفِنَا رَاجِعُونَ

و مردم در تمام اعصار، هر یک قسمتی از آن را فرا گرفته با بدعت ها و مخترعات خود مخلوط نمودند و مسلک و مذهب کردند تا فرقه های متعدد و ادیان و مذاهب پدید آمد - مانند بت پرستان و یهود و نصارا و مجوس و صابئین و انشعابات فرعی نشأت یافته از انشعاب اصلی - و سرانجام در روز رستاخیز همه فرقه های دنیا به سوی ما بازمی گردند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ

یعنی: پس از بازگشت به سوی ما کسی که عمل های شایسته انجام داده در حالی که مؤمن بوده پس هرگز سعی و کوشش او را کفران و ناسپاسی نخواهد بود و بی تردید ما سعی او را در صحیفه اعمالش می نویسیم.

باید دانست که این آیه مانند آیات دیگری از این کتاب کریم دلالت دارد بر مشروط بودن پاداش عمل نیک در آخرت به ایمان یعنی توحید و لوازم آن از اعتقاد به رسالت و معاد و غیره.

وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ «۹۵» حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ «۹۶» وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ «۹۷»

حرام: ممنوع و غیرممکن. حرامّ خبر مقدم، اَنَّهُمْ لا-یرجعون مبتدای مؤخر، لا-یرجعون «لا» نافیة یا زائده و تقدیر کلام «عدم رجوعهم إلینا یا رجوعهم إلی الدنیا». فتحت یأجوج یعنی سدّ یأجوج به اسناد مجازی یا مجاز در حذف. یأجوج و مأجوج دو طایفه از اولاد یافث فرزند نوح. حدب: جای مرتفع و بلند. نَسَلٌ فی مشیه - از باب ضَرَبَ -: شتاب کرد.

حتی إذا متعلّق به مقدّر، به تقدیر «یستمّر الأمر علی هذا حتی إذا».

تفسیر:

وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

یعنی: ممنوع و غیرممکن است بر مجتمعی که آنها را هلاک نموده ایم به سوی ما بازنگردند، یعنی عالم دیگری نباشد و مرگشان فناى حقیقی باشد، زیرا پیش از خلقت جهان و انسان، اراده ازلّی و حتمی خداوند تعلق یافته که انسان ها را پس از مرگ زنده کند و به سوی او بازگردند. و ممکن است معنا این باشد که ممنوع و غیرممکن است آنها را که میرانده ایم به دنیا رجوع کنند و دوباره بازگردند.

حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ

«حتی» متعلق به مقدّر مفهوم از آیات گذشته است.

یعنی: مؤمنان در عمل های خود کفران نمی بینند و مردگان به دنیا بازمی گردند و جهان بدین گونه استمرار و دوام می یابد تا آن گاه که سدّ یأجوج و مأجوج گشوده گردد. مراد این که تا آثار و علایم قیامت پدید آید و سدّی که ذوالقرنین بنا نهاده بشکند و در آن حال یأجوج و مأجوج از هر مرتفع و بلندی به شتاب سرازیر شوند. و این امر در آخر دنیا و شرف قیامت واقع خواهد شد.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ

یعنی: و وعده حق و ثابت خداوند (قیامت رستاخیز) نزدیک گردد، در آن هنگام است که

به ناگاه دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند خیره و بی حرکت ماند و پلک ها به هم نخورد و پیوسته فریاد کنند: ای وای بر ما که ما در دنیا از این امر در غفلت بودیم بلکه ما گروهی ستمکار بودیم. یعنی به واسطه ردّ دعوت پیامبران الهی ظلم و ستم کردیم، ستم بر آنها و ستم به قوانین الهی و ستم بر خود و ستم بر نسل آینده خود.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ «۹۸» لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ «۹۹» لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ «۱۰۰»

لغت و اعراب:

حصب: هیزم، هر چه در آتش ریخته شود. أنتم لها جمله استینافیه برای تأکید ماقبل.

زفیر: صوت حیوان وقت فرو کشیدن نفس.

تفسیر:

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

این آیات نقل خطاب هایی است که در عالم آخرت به کفار در تأکید بطلان شرکشان خواهد شد. یعنی: به آنها گفته می شود: بی تردید شما و آنچه جز خداوند و به جای او در دنیا پرستش می کردید هیزم جهنم اید و حتماً شما در آن وارد می شوید. و مقتضای کلمه «ما» ی موصول که برای غیر ذوی العقول وضع شده این است که مراد از «ما تعبدون» که در آتش ریخته می شود خصوص معبودات جماد آنهاست مانند بتان و تمثال اشیاء و ستارگان نه مانند فرشتگان و انبیا و صالحان بشر.

ص: ۱۶۹

«لو كان هؤلاء» یعنی پس از آن که معبودات آنها در آتش ریخته شد خطاب می شوند: اگر اینان حقیقتاً خدایان معبود بودند در این آتش وارد نمی شدند، و همه آنها یعنی از عابدها و معبودها در آتش جاودان اند.

حوادث قیامت و خوشبختی صالحان

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ

یعنی: آنها را وقت کشیدن نفس به درون در میان شعله های آتش این و ناله خاص است و آنها در آن جا هیچ صوتی را نمی شنوند، یعنی از شدت عذاب و هول جهنم و به کیفر این که در دنیا دعوت پیامبران و وعظ و اندرز ناصحان را نمی شنیدند.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

لغت و اعراب:

الحسنی صفت محذوف است به تقدیر «الموعده الحسنی». حسیس: صوتی که نیروی شنوایی آن را درک می کند، کنایه از صوت خفیف. هذا یومکم به تقدیر قائلین یا مبشرین.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که درباره آنها از جانب ما وعده بسیار نیکو داده شده

ص: ۱۷۰

است از آن آتش به دور داشته می شوند (مراد از آنها گروندگان به توحید و شریعت وقت است. و مراد از وعده، وعده نجات و بخشش و بهشت است). آنها صدای خفیف و اندک آتش را هم نمی شنوند یعنی صدای تراکم و تصادم شعله ها و درهم شکستن هیزم ها و اختلاط ناله های گوناگون ساکنان آن جا را. و آنها در آن جا در آنچه نفسشان از نعمت های گوناگون بهشتی اشتها دارد، جاودان اند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

یعنی: فرع اکبر هرگز آنها را غمگین نمی کند. مراد ترس و دهشت عظیم آن روز نشأت یافته از نفخه های صور اسرافیل خاصه نفخه آخر و یا از صدور فرمان عام حضور در محکمه حساب و داوری و یا سایر احوال فوق تصور آن روز است. و فرشتگان از آنها استقبال می کنند در حالی که بشارت می دهند که این روز همان روز شماست که در دنیا بدان وعده داده می شدید.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعِيدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ «۱۰۴» وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «۱۰۵» إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ «۱۰۶» وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «۱۰۷»

لغت و اعراب:

یوم به تقدیر «أذكر». طَوَى الثوب - از باب ضَرَبَ - پیچید آن را. سَجَلٌ: کاغذ و غیره که در آن خط بنویسند. زبور: نوشته درشت، کتاب آسمانی داود علیه السلام. إِنَّ فِي هَذَا اشاره است به قرآن یا آنچه در این سوره گذشت. بلاغ: کفایت، وسیله رسیدن به هدف.

ص: ۱۷۱

تفسیر:

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ

یعنی: به یاد آور روزی را که آسمان ها را می پیچیم و در هم می نوردیم بدان گونه که طومار مکتوب، خطوط و نوشته های خود را درهم می پیچد.

در این جمله آسمان ها و همه کرات عالم بالا تشبیه به خطوط و نوشته هایی شده که به وسیله طومار پیچیده و در نور دیده و متصل به هم می گردد. یعنی همه کرات جوی یا آسمان ها به اصطلاح شرعی زیر چتر اراده خداوند جمع و پیچیده می گردند. و لازمه کلام آن که همان گونه که خطوط و نوشته ها در داخل سِجِل محفوظ است آسمان ها نیز در قبضه قدرت حق باقی می ماند و تنها نظم فعلی جهان هستی به هم می خورد و ساکنانش در محیط محشر گرد می آیند.

كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ

یعنی: همان گونه که نخستین آفریده را پدید آوردیم (۱) یعنی انسان ها را در طول عمر دنیا به تدریج از کتم عدم به عرصه وجود وارد کردیم) آن را اعاده می دهیم.

یعنی پس از میراندن و اهلاك و هضم در شکم خاک دوباره به صحنه محشر بازمی گردانیم.

غرض آن که این اعاده مثل آن ایجاد برای ما سهل و آسان است. و باید دانست که این عمل عظیم سه مرحله ای: ایجاد، اعدام و اعاده اختلاف کیفیت دارد، زیرا ایجاد نسبت به همه تدریجی، و اعاده نسبت به همه دفعی، و اعدام نسبت به برخی تدریجی و به برخی دیگر دفعی است.

وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ

یعنی: اعاده کردن و زنده نمودن هر ذی نفس وعده ای است بر عهده ما که به اراده ازلی انجام آن را برعهده خود نهاده، تصمیم گرفتیم و حتماً انجام دهنده آن هستیم، زیرا آنچه را که اراده حتمی ما بر آن تعلق گیرد تحقق خارجی بخشیدن بدان آسان است. وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا

ص: ۱۷۲

۱- . همان گونه که نخستین بار آفریدگان را پدید آوردیم.

وَاحِدَةً كَلِمَةً بِالْبَصِيرَةِ [قمر، ۵۰] کار ما یکی است و برای ایجاد هر چیزی تنها اراده می کنیم که در آسانی و سرعت همانند حرکت پلک چشم هاست.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

یعنی: و حقیقت این است که ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که این زمین را بندگان صالح و شایسته من ارث خواهند برد.

مراد نوشتن آن در کتاب آسمانی داود است پس از آن که در تورات موسی نوشته شده. و یا مراد نوشتن آن در تمام کتاب های آسمانی است پس از ادراج در ذکر یعنی در لوح محفوظ پیش از خلقت آنان. و مراد از بندگان صالح، مهدی موعود آخرین امام معصوم از اولاد پیامبر اسلام و یاران اوست که این کره زمین را پس از آن که به واسطه طغیان بشر سراسر ظلم و جور شده باشد در تحت سلطه و اختیار خود می گیرد و ظلم ها را زدوده، تبدیل به قسط می نماید. و این وضع ادامه می یابد و احدی پس از او بر این زمین سلطه نمی یابد، چنان که در شب معراج خداوند به پیامبر اسلام فرمود: لَأُطَهِّرَنَّ بآخِرِهِمُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَأَنْصُرَنَّهُ بَعْدِي حَتَّى يَعْلَنَ دَعْوَتِي وَيَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَيَّ تَوْحِيدًا، ثُمَّ لَأَدِيمَنَّ مَلَكَةً، وَلَأَدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱). و مراد از وراثت زمین، وراثت چیزهایی است که انسان های سابق در آن داشته اند از نعمت ها و ثروت های دنیوی و اخروی یعنی تسلط و برخورداری از نعمت های مادی و پذیرش توحید و شریعت و پیاده کردن آن در جامعه.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ

یعنی: بی تردید در این قرآن و یا در آنچه در این سوره ذکر شد از توحید و معاد و پاداش نیک مؤمنان و کیفر طاغیان، کفایت است و وسیله رسیدن به کمالات انسانی است برای گروهی که خداپرست اند. یعنی استعداد ذاتی و فطرت سالم و آماده برای پذیرش حق و تسلیم و خضوع در برابر خدا دارند.

ص: ۱۷۳

۱- . و زمین را به آخرین آنان از لوٹ دشمنانم پاک می کنم، و او را با لشکر خود یاری می دهم تا دعوت مرا آشکار سازد و خلق را بر محور توحید من گرد آورد، آن گاه حکومت او را دوام می بخشم و روزهای خوش (و قدرت سیاسی) را تا روز قیامت در میان دوستانم دست به دست می گردانم.

یعنی: ای محمد، ما تو را نفرستادیم جز این که سراپا رحمت برای جهانیان باشی.

مراد آن که دینی که به مجتمع انسانی عرضه داشته و کتابی که برای بشر آورده وسیله رحمت عامه و خیرات دنیوی و اخروی است، زیرا اگر فکر صائبی در وضع بشر در منطقه اعراب و اهل جاهلیت پیش از اسلام دقت نماید و آن را مقایسه با حال آنها پس از اسلام در مجتمعی که اسلام را ولو در حد خاصی پیاده کرده اند بنماید اعتراف می کند که پیامبر اسلام سراپا رحمت است، بلکه در هر عصری ملتی که اسلام را پیاده می کند اگر مقایسه شود با ملت غیر اسلامی از هر طایفه ای باشد رحمت بودن پیامبر اسلام روشن می گردد.

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِيَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾ إِنَّهُ يَغْلِبُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾ وَإِنْ أُدْرِيَ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾ قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

لغت و اعراب:

فهل انتم استفهام به معنای امر یا ملازم آن است. آذن زیداً: اعلام کرد به او. علی سواء حال است از مفعول آذنتکم. و إن ادری «ان» نافیه است در هر دو مورد. لعله مرجع ضمیر تأخیر عذاب مفهوم از ماقبل است. و ربنا الرحمان، ربنا مبتدا و رحمان و مستعان هر دو خبر آن است.

تفسیر:

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

یعنی: ای محمد، به مشرکان بگو: جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدای یگانه است. یعنی آنچه از دین آسمانی به من وحی می شود جز توحید نیست. و این حصر، حصر اضافی و منحصر کردن وحی به توحید در مقابل شرک است نه غیر آن از اصول و عقاید دینی. و ممکن است حصر حقیقی باشد و مراد توحید و تمام شئون و ابعاد گوناگون آن از اصول عقاید و فروع اعمال و معارف مربوطه باشد.

«فهل أنتم مسلمون» یعنی پس آیا شما تسلیم شدنی هستید و توحید را می پذیرید؟ و مقصود از این استفهام امر است یا ملازم امر.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ

یعنی: پس اگر در برابر دعوت توحید روی برتافتند و اعراض کردند به آنها بگو: من به شما به نحو مساوی اعلام کردم. یعنی دین الهی و شریعت اسلام را به بزرگ و کوچک و مرد و زن و فقیر و غنی رساندم. و من نمی دانم آیا آنچه از عذاب وعده داده می شوید نزدیک است یا دور.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهَنَّمَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

یعنی: و همانا خداوند آنچه را آشکار می کنید از گفتار درباره اسلام از رد و طعن و استهزا می داند، و آنچه را پنهان می دارید از عداوت ها و توطئه ها و نقشه ها برای براندازی آن نیز می داند.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

یعنی: و من نمی دانم شاید این تأخیر عذاب، امتحان است برای شما و مهلت برخورداری تا مدتی معین است.

یعنی محتمل این است که خداوند وعیدهای عذاب را که درباره شما تأخیر می اندازد برای آزمایش و امتحان باشد، شاید از کفر و عناد برگردید. و یا آن که استدراج باشد و آن این است که خداوند گاهی متمردان و طاغیان را مدتی مهلت می دهد و از نعمت های خود

برخوردار می کند تا مراتب خباثت طینت و مراحل شقاوت فطرت را به کمال رسانند و ناگهان آنها را اخذ کند.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

آیه شامل خطاب به حق و التفات از آن به خطاب به خلق است. در خطاب اول گویی پیامبر اسلام پس از ابلاغ شریعت خود، از پذیرش مشرکان مأیوس شده و روی به خدا کرده می گوید: پروردگارا، میان من و آنها حکم به حق کن. و در خطاب به مشرکان می گوید: ای مردم، پروردگار ما صاحب رحمت است و او مستعان است یعنی مورد استمداد من است در مقابل آنچه شما به عنوان ردّ و تهدید و ارباب توصیف می کنید (که غلبه و شوکت در آینده از آن ماست، بیرق اسلام به زودی سرنگون می شود، دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) به مرگش خاموش می گردد، نسلش منقطع است و اگر راست می گفت عذاب های موعود می رسید).

و الحمد لله رب العالمین

۸۶/۱/۶

ص: ۱۷۶

زلزله و ترس قیامت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمۡ اِنَّ زَلْزَلَهٗ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ ﴿۱﴾ یَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰی وَّمَا هُمْ بِسُكَارٰی وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ ﴿۲﴾

لغت و اعراب:

زلزله و زلزال: حرکت شدید، و اسناد زلزله به ساعت مجازی است به تقدیر «زلزله الأرض بالساعة». یوم ترونها متعلق به تذهل، و ضمیر مؤنث راجع است به زلزله یا ساعه.

ذَهَلَ الشَّيْءُ و عن الشيء - از باب مَنَع - فراموش کرد و غفلت نمود از آن.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمۡ اِنَّ زَلْزَلَهٗ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ

این سوره مدنی است و در اوایل هجرت نازل شده و در آن بحث های تفصیلی از اصول

شریعت اسلام و بحث های اجمالی از فروع آن آمده است و خطاب آن متوجه به جمیع مکلفان جهان و مجامع بشری از حین نزول آن تا انقراض نسل بشر است.

معنای آیه: ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، یعنی از غضب و عذاب او بترسید و تحفظ نمایید، زیرا زلزله قیامت چیزی است بزرگ.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

یعنی: روزی که آن زلزله یا قیامت را ببینید همان روز است که هر زن شیردهی فرزندی را که به او شیر می دهد فراموش می کند، یعنی به گونه ای که پستان خود از دهانش می کشد و او را رها می کند، و هر زن آبستن و صاحب باری بارش را بر زمین می نهد، یعنی حتی در غیر وقت زایمان سقط جنین می کند. و مردم را می بینی که مست اند در حالی که حقیقتاً مست نیستند و لکن عذاب خدا شدید است.

باید دانست که ظاهراً مراد از «یوم ترونها» روز قیامت و حضور مردم در صحنه محشر نیست، زیرا در محشر کودک زنده در شکم و شیرخوار نیست، بلکه آنها به محض مرگ از دنیا در برزخ تحت تربیت قرار گرفته و تا قیامت بزرگ می شوند. پس مراد رؤیت ابتدای قیامت و زمان حدوث نفخه اول صور است که مردم جهان در حال عادی هستند و طبعاً برخی از زن ها آبستن و برخی شیرده اند و به نفخه اول آن حالت پیدا می شود.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَتَّبِعَ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضَلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

مرید: متمرد و نافرمان. فَأَنَّهُ يُضَلُّهُ تأویل به مصدر و مبتداست و خبرش محذوف، به تقدیر «فاضلاله و هدايته إلى السعير ثابت لازم».

ص: ۱۷۸

تفسیر:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

یعنی: ای پیامبر، از مردم عصر تو کسی هست یا کسانی هستند که درباره خداوند بدون هیچ علم و دانشی مجادله و ستیزه می کنند، یعنی گاهی در صفات جمال و جلال او سخن جاهلانه می گویند، و گاهی می گویند: فرشتگان دختران خدایند، این قرآن افسانه پیشینیان است و پس از مرگ معادی در کار نیست. و این شخص یا اشخاص از هر شیطان متمرّد و نافرمانی پیروی می کنند.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

یعنی: شیطانی که در حق او نوشته شده که هر کس دوستی و سرپرستی او را بپذیرد و از او پیروی نماید او را گمراه می کند و به سوی عذاب دوزخ شعله ور راه می نماید.

مراد از نوشته شدن او ادراج حال او در لوح محفوظ و نخستین نافرمانی او در میان ملاّ اعلی و سوگندش بر اضلال بشر و وارد کردن آنها در دوزخ است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَّئِبِينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّمٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

نطفه: آب، منی حیوان. عَلَقَه: خونِ بسته. مَضْغَه: قطعۀ گوشت. مَخْلَقَه: تامّالخلقه و الصوره. غیرمخلّقه: ناقص در صورت یا در نیرو. لَنْبِینَ به تقدیر «خلقناکم بهذا النحو من التدریج لنبین، یا امرناکم بالتأمل فیہ لنبین». ثم لتبلغوا به تقدیر «ثم نمهلکم لتبلغوا». أَشَدُّ:

جمع شدّه مانند أَنْعَم و نعمه. أَرْدَل: پست تر و پایین تر. لکیلا لام عاقبت است. هَامِد:

خاموش، زمین خشک و بی آب و علف. اهْتَرَّ: حرکت کرد. رَبَتْ: بالا آمد. زوج: صنف، جفت. بهیج: نیکو و بهجت آور.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَّنُبَيِّنَ لَكُمْ

در این آیه از دو راه برای اثبات و تحقق روز واپسین استدلال شده: یکی کیفیت خلقت انسان ها در رحم، و دیگری کیفیت رویش نباتات از خاک، و مخاطب در آیه نسل آدم و حوّا هستند که از خاک با پیمودن راه عادی آفریده شده اند هرچند خود آدم و حوّا نیز از خاک اند لکن آنها بلاواسطه و به نحو اعجاز و بدون پیمودن راه عادی نسلشان هستند.

معنای آیه: ای مردم (مخاطب جمیع کسانی است که قدرت تعقل و استدلال و استعداد وصول به نتیجه از مقدمه دارند، و غرض هدایت و تحریص است که دقت و تأمل در آفرینش خود کنند تا بتوانند اذعان به بعث نمایند) اگر در بعث و برانگیخته شدن مردگان پس از مرگ شک و ریب دارید، پس در آفرینش خود دقت کنید که ما شما را از خاک، سپس از نطفه یعنی از منی صلب پدر و رحم مادر، سپس از عَلَقَه یعنی خون بسته تبدیل یافته از نطفه، سپس از مَضْغَه مَخْلَقَه و غیرمخلّقه آفریدیم یعنی از قطعۀ گوشت تبدیل یافته از علقه که برخی مَخْلَقَه است یعنی صورت انسانیش تکامل یافته و آماده برای دخول روح است، و برخی غیرمخلّقه یعنی غیرمتکامل و ناقص الاعضا یا ناقص القوی است.

و مراد از «لنبین لکم» این است که مراحل فوق را در خلقت بشر پیمودیم، یا شما را

دستور دقت و تأمل در این امر عجیب و عظیم دادیم تا شما را از کمال قدرت و علم و حکمت خویش آگاه کنیم و بدانید که سیر دادن نوع انسانی از مبدأ خاک و وارد کردن آنها از ارحام به دنیا و پدید آوردن انبوه جمعیتی که کره زمین را پر کرده دقیق تر و پیچیده تر و بحسب ظاهر مشکل تر از آن است که اجزای اجسام هضم شده در دل خاک را گرد آوریم و دوباره همان انسان ها را بسازیم و در صحنه محشر وارد کنیم هرچند ارواح آنها را در حرکت و سیر دنیوی در وسط راه در پیکر آنها پدید آوردیم و ارواحشان را در محشر پس از گردآوری اجساد و تشکل به صورت دنیوی، از عالم برزخ و محل ذخیره ارواح بدانها لاحق نماییم.

دلیل بر حقانیت خدا و قیامت

وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

یعنی: در مراحل سیر نطفه در ارحام آنچه را بخواهیم از مبدأ انسانی در رحم ها تا مدت معینی ثابت می داریم (یعنی تا زمانی که برای حمل جنین انسانی مقرر شده - که از شش ماه تا یک سال است - برای تکامل قوا نگه می داریم تا جنین تام شود و صلاحیت تولد یابد و آنچه را نخواهیم به عوارض مختلف ساقط می کنیم).

ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا

یعنی: پس از پیمودن مراحل سیر رحم و رسیدن به حال جنین زنده و آماده خروج، شما را در حالی که طفل خردسال اید از تنگنای رحم به فراخنای این گیتی بیرون می آوریم، سپس شما را مهلت می دهیم تا به حال رشد و کمال نیروهای جسمی و روانی برسید، و از شما برخی در دنیا قبض روح می شود یعنی پیش از آن که مدت عمر عادی را بگذرانند، و برخی به ارذل عمر یعنی پست ترین و پایین ترین حال از نظر قوای جسمی و روحی بازگردانده می شوند چنان که فرموده: وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ [یس، ۶۸] تا عاقبت حالش آن شود که پس از علم و دانش هر چند فراوان ذهنش خالی شود و چیزی را نداند.

وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

یعنی: و این زمین را می بینی که در فصل زمستان و ایام خشکی و بی آبی، افسرده و

مرده و خالی از آب و علف است، پس چون آب را به صورت باران و برف و تگرگ بر آن فرو ریزیم حرکت می کند و بالا می آید و از هر نوع گیاه بهجت انگیز و مسرت بخش می رویاند.

این جمله دلیل دوم برای اثبات توحید است و حاصل آن که همان گونه که رحم زن بذر نطفه را در خود می پرورد تا مراحل خود را ببیماید، این زمین نیز بذرها و حبوب و نهال ها را می پرورد تا به مراحل تکامل خود برسند. و نظیر آنهاست زمین در روز رستاخیز در رویاندن اجسام مردگان تا آن جا که شکل انسان گیرند و زنده گردند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

تفسیر:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ

یعنی: این خلقت تدریجی انسان و رویاندن گیاه از زمین برای این است که بدانید خداوند حق و حقیقت ثابت ازلی ابدی است که حقایق همه موجودات از او سرچشمه گرفته است، و بدانید که اوست که همه مرده ها را زنده می کند، یعنی در دنیا به آنچه روح حیاتی ندارد حیات متناسب نوع او را می دهد، و در آخرت به مردگانی که باید زنده شوند سنخه حیات سابق را برمی گرداند، و بدانید که او بر همه چیز تواناست، و بدانید که قیامت آمدنی است و هیچ شک و ریبی در آن نیست و این خلقت از مقدمات وجودی آن است، و بدانید که خداوند همه آنها را که در قبور آرمیده اند برمی انگیزد. و حاصل دو آیه این است که خلقت انسان و گیاه بدان طرز خاص برای توجه به این پنج امر است.

ص: ۱۸۲

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾ تَائِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

لغت و اعراب:

تئی: برگرداندن. عطف: شانه و یک طرف بدن انسان، و تئی عطف کنایه از اعراض و روگرداندن است. خزی: خواری. عذاب الحریق حریق: سوزان، و اضافه موصوف به صفت است. ذلك بما قدمت به تقدیر «یقال له». و أنّ الله عطف است به ما قدمت. لیس بظلام مبالغه در نفی است.

تفسیر:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ

یعنی: و از میان مردم کسانی هستند که درباره خداوند بدون دانش و هدایت و کتاب روشن مجادله و ستیزه می کنند.

مراد از «دانش» علم قطعی و حجت عقلی، و از «هدایت» دلیل و برهان شرعی، و از «کتاب» آیات کتاب آسمانی است. و این آیه تکرار و تأکید آیه سوم است. و برخی گفته اند که: آن آیه مربوط به سران و دانشمندان کفار است که در مجادله پیروی از شیاطین بالاترشان می کنند و این آیه درباره پیروان نادان آنهاست.

تَائِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

یعنی: مجادله و محاجزه این قسم از مردم در حالی است که شانه می پیچند و از دعوت و منطق پیامبران اعراض می کنند تا دیگران را نیز از راه خداوند گمراه سازند. برای این قسم

از مردم در دنیا خواری و ذلت است (چنان که در بدر و خندق و غیره بود) و روز قیامت آنان را عذاب آتش سوزان می چشانیم.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

یعنی: در روز واپسین هنگامی که او آتش دوزخ را می چشد به او می گویند: این عذاب سوزان به کیفر گناهانی است که دو دستی فرستادی، یعنی با همه توان و قدرت خود با غور در کفر و طغیان و فسق انجام دادی، و نیز برای این است که خداوند هرگز به بندگان خود ستم کننده نیست.

مراد این است که خدا ستمکار نیست و از این رو بندگان خود را در دنیا به اختیار خود وا گذاشت که هر راه را بخواهند بروند و شما راه طغیان رفتید و این حال را انتخاب کردید.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ «۱۱» يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ «۱۲» يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمُؤَلَّىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ «۱۳»

لغت و اعراب:

حرف: طرف و جانب. فتنه: آزمایش، عذاب و شدت. يدعوى دوم به معنای يقول. لمن لام قسم، من مبتدا، ضره اقرب مبتدا و خبر صلة موصول، لبئس خبر من موصوله. (۱)

ص: ۱۸۴

۱- این یکی از وجوه ترکیب آیه است.

تفسیر:

وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

یعنی: و از میان مردم کسی هست که خدا را در یک طرف می پرستد (یعنی در دین خود دو دل است و همانند کسی است که در کنار لشکر قرار دارد، چون آثار پیروزی ببیند ثابت ماند و چون آثار شکست ببیند فرار کند) پس اگر به او خیری رسد از مال و جاه و غنیمت، مطمئن گردد و اگر شدت و عذاب رسد رویگردان شود و از دین اعراض کند. این شخص در دنیا و آخرت زیانکار است، زیرا در دنیا عمل های خیرش برای حالت ضعف و تردد و اعراض از دین حبط می شود و در آخرت هم در عذاب است، و این است زیان روشن و آشکار.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَمَا لَا يَضُرُّهُمْ وَمَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

یعنی: این شخص به جز خداوند و به جای او چیزی را می خواند که نمی تواند ضرر و آسیبی به او بزند و چیزی را که نمی تواند سودی به او برساند (یعنی بتان و ستارگان و هر جمادی در هر شکلی که او را می پرستد) این همان گمراهی دور و دراز است. زیرا هنگامی که با این حالت شرک به عالم آخرت رود گمراهی و عذابش ابدیت پیدا می کند.

يَدْعُوا لِمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ

این آیه در بیان گفتار مشرک درباره بت های دنیوی پس از وقوع در آتش است.

یعنی: آن مشرک با ندا و فریاد بلند می گوید: سوگند به حق، کسی که ضررش از سودش نزدیک تر است چه بد سرپرست و چه بد معاشر و همدم است. (۱)

ص: ۱۸۵

۱- . معنای دیگر چنان که در ترجمه قرآن مؤلف قدس سره آمده آن که: کسی را می خواند که حتماً زیانش (بیشتر و) نزدیک تر از سود اوست (زیانش آثار شرک و سودش موهومی است). چه بد یاور و سرپرست و چه بد معاشر و همدمی است!

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ «١٤» مِمَّنْ كَانُوا يُظُنُّونَ أَنَّ لَنْ
يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمِذُوا بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ «١٥» وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ «١٦»

لغت و اعراب:

لن ينصره الله، ضمير نصب راجع است به محمد صلى الله عليه و آله يا به من موصوله. سبب وسيله رسيدن به شىء، ريسمان.
قَطَعَ الشىء - از باب مَنَع - برید آن را، قَطَعَ فلانَ الحبلَ: خود را خفه کرد.

آنزلناه مرجع ضمير مفرد قرآن مفهوم از کلام است. و آن الله خبر مبتدای محذوف است به تقدير «والأمر».

تفسير:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

این آیه پس از بیان حال سه طایفه از کفار: مجادله کنندگان در توحید از سران آنها و مجادله کنندگان از مقلدان و آنان که
خدا را در حرف و در یک طرف (۱) می پرستند، اشاره می کند به طایفه چهارم و حال مؤمن کامل و مستقر ثابت.

معنای آیه: همانا خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند، یعنی

ص: ۱۸۶

۱- . یا: یک طرفه و یک سويه.

اصول عقایدشان صحیح و در سایه آن فروع اعمالشان نیز صالح شده است در باغ ها و بهشت هایی وارد می کند که از زیر ساختمان ها یا درختان آنها پیوسته نهرها جاری است، یعنی رودهایی از همه اقسام مایعات که در رأس آنها چهار قسم مایع است که در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

بی تردید خداوند هر چه را بخواهد می کند. یعنی اراده اش به ایجاد هر شیء تعلق گیرد فوراً موجود می شود. یعنی و از آن جمله است پاداش این رقمی برای صالحان و کیفر آن رقمی برای طالحان.

عدم جواز شک در یاری خدا

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ

یعنی: کسی که گمان می کرد از مشرکان مکه و کفار که خداوند هرگز محمد صلی الله علیه و آله را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (یعنی و حال دید که خدا او را یاری به سزا کرده و او عظمت یافت و پیروز گردید و هدفش پیاده شد) پس ریسمانی به سوی آسمان کشد، یعنی از سقف یا درختی آویزان کند، سپس خود را حلق آویز نماید، پس بنگرد که این چاره جویی خشم و غضب او را از بین می برد؟

و ممکن است مراد از آیه شخص پیامبر اسلام نباشد بلکه کلی باشد، یعنی هر کس گمان کند که خدا او را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد پس ریسمانی به آسمان کشد و مسافت میان زمین و آسمان را قطع کند و طی نماید و به آن جا برسد. و غرض این است که انسان باید در زندگی پیوسته امید وافر به خدا داشته باشد و گرنه هر کید و مکرری بی نفع است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ

«ذلک» اشاره به آیات گذشته است. یعنی: و نظیر همین آیه ها (در فصاحت سخن و زیبایی بیان و لطافت لفظ و متانت محتوا) همه این قرآن را نازل کردیم در حالی که دلایل روشن توحید و معارف دینی است. و این کلام از قبیل تشبیه کلی به افراد است، چنان که گاهی به چند نفر اشاره کرده می گویی: انسان این گونه است و این گونه فعالیت دارد، و حقیقت امر این است که خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند. یعنی علاوه بر بیّنات

الهی و آیات کتاب او باید اراده خداوند نیز همراه باشد.

جدایی فرقه ها در قیامت

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

هاد: توبه کرد و بازگشت. هادَ زید: یهودی شد. مجوس: آتش پرست. إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ خَبْرٌ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا. شهید: گواه صادق، کسی که چیزی از حیطة دانش او بیرون نیست.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

یعنی: همانا بی تردید کسانی که ایمان آورده اند یعنی به محمد صلی الله علیه و آله و شریعت او، و کسانی که یهودی شده اند، و صابئین یعنی گروهی که فرشتگان را می پرستند و به سوی قبله (۱) نماز می گزارند و زبور داود را می خوانند، یا طایفه ای از نصارا، و خود نصارا و مجوس یعنی زردشتیان آتش پرست، و کسانی که برای خداوند شریک قرار داده اند مانند بت پرستان، خداوند در روز قیامت میان همه این شش طایفه به واسطه حکومت و داوری عادلانه، جدایی خواهد افکند. یعنی مذهب مجوس ها و مشرکان را ابتداءً و بدون قید و شرط محکوم به بطلان و کیفرشان را جاودانی در آتش اعلام می کند، و از فرقه های پیرو انبیای گذشته آنان را که در عصر هر پیامبری عامل به شریعت وقت خود بوده محکوم به اسلام و ایمان و استحقاق بهشت خواهد نمود و آنان را که پس از نسخ شریعت در آن

ص: ۱۸۸

۱- . یعنی قبله مخصوص خودشان که به سوی محل وزیدن باد جنوب است (مجمع البیان). و در تفسیر این آیه، به آیه ۶۲ سوره بقره و ۶۹ سوره مائده مراجعه شود.

شریعت باقی مانده اند مانند یهود پس از بعثت عیسی بن مریم، و یهود و نصارا پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله محکوم به کفر و حبط عمل و استحقاق خلود در آتش خواهد نمود. همانا که خداوند بر همه چیز شهید است. یعنی چیزی از حیطة علم او بیرون نیست و بر همه چیز گواه صادق است.

باید دانست که دو آیه دیگر در این کلام مجید مشابه این آیه است: آیه ۶۲ از سوره بقره و آیه ۶۹ از سوره مائده، لکن آنها در موضوع و محمول با آیه مورد بحث فرق دارند، زیرا در آنها مجوس و مشرکان ذکر نشده اند و حکم مترتب در آنها اخبار از پاداش نیک و عدم ترس و اندوه در آخرت است و در این آیه جدا شدن این طوایف از یکدیگر طبق بیان فوق است.

سجده موجودات

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ «۱۸»

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

یعنی: آیا به دیده دل ندیدی که هر که در آسمان ها و هر که در این زمین است در برابر خدا سجده می کند؟

مراد از سجده در آیه مطلق خضوع و تذلل است اعم از سجده تکوینی یعنی فروتنی ذاتی و امکانی اشیاء در مقابل واجب الوجود بالذات، و سجده تشریعی یعنی به رو در افتادن و اعضا به خاک نهادن که در شرایع الهی انتخاب شده و مورد امر قرار گرفته است. و مراد از دو موصول در من فی السموات و من فی الأرض محتمل است که ذوی العقول باشد یا

ص: ۱۸۹

اعمّ از ذوی العقول و غیر ذوی العقول، یعنی همه در برابر خداوند خاضع اند، لکن برخی به خضوع شرعی و برخی به خضوع طبعی و فطری.

و باید دانست که خود آسمان ها و زمین نیز در این سجده شریک اند هر چند ذکر نشده اند. و مراد از آسمان ها در این جا به قرینه ذکر نجوم در مقابل آنها آسمان به اصطلاح شرع است یعنی طبقات هفتگانه محیط بر همه چیز که تمام ستارگان و کهکشان ها که ما می بینیم در میان آسمان اول قرار دارد و زینت آن است.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

یعنی: و خدا را سجده می کنند خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و جنندگان.

مراد از سجده در این جا سجده تکوینی است یعنی همه اینها مخلوق خداوندند و انقیاد طبعی و اضطراری در برابر خدا دارند. و نیز خدا را سجده می کنند به سجده تشریحی بسیاری از مردم یعنی نه همه هر چند دستور سجده به همه مکلفان داده شده است.

«و کثیر حقّ علیه العذاب» ظاهر این است که مبتدا و خبر است و مراد این است که در مقابل سجده عده ای، بسیاری از مردم هم سجده نمی کنند و عذاب الهی در حق آنها ثابت و مسلم است. و کسی که خدا او را خوار کند یعنی اراده تکوینی خدا به واسطه کفر و عنادش بر خواری او باشد احدی را توان گرامی داشتن او نیست، زیرا که خداوند هر چه را بخواهد انجام می دهد.

هَذَا نِ حَصِيْمَانِ اخْتَصِيْمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لُهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمْ الْحَمِيمُ «١٩» يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ «٢٠» وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ «٢١» كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ «٢٢»

هذان اشاره به مؤمن و کافر مفهوم از کلام. قَطَّعَتْ: پاره پاره شد. حمیم: آب جوش. صَيَّرَ الشَّيْءَ - از باب مَنَع - گداخت و آب کرد آن را. مقام جمع مَقَمَعه: گرز. ذوقوا: بچشید، به تقدیر «يقال لهم».

لباس دوزخیان و بهشتیان

تفسیر:

هَذَانِ خَضَمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ

یعنی: این دو گروه با یکدیگر دشمن اند که دربارهٔ پروردگارشان دشمنی و ستیزه کردند.

مراد از دو گروه، مؤمنان و طوایف پنجگانهٔ کفارند که یک طایفه حساب شده اند یعنی یهود و صابئین و نصارا و مجوس و مشرکان که در آیهٔ ۱۷ ذکر شدند و خداوند همه را به خاطر اشتراک در بطلان، یک طایفه حساب کرده است. و مراد از دشمنی آنها و ستیزه و نزاعشان دربارهٔ پروردگار، اختلاف نظر و عقیدهٔ آنهاست در ربوبیت و صفات پروردگار که یکی بتان را شریک او قرار می دهد و دیگری عَزِيز و مسیح را فرزند او می خواند و برخی فرشتگان را دختران او می داند و برخی دیگر صنع خدا را به طبیعت یا دهر نسبت می دهد و بعضی رسالت رسولان را انکار می کند که همهٔ اینها اختلاف و جدال در ربوبیت خداوند است. و چون هر یک از مؤمنان و طوایف فوق، خود را بر حق و طرف را بر باطل می پندارد و بر طبق اعتقاد و پندار خود گفتار و رفتار دارد پس گویی که پیوسته با هم در خصومت و جدال و ستیزه اند هر چند درگیری و جنگ ندارند.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ

یعنی: نتیجهٔ افتراق به دو گروه و مخاصمه و ستیزه این است که کسانی که کفر ورزیدند در عالم آخرت برای آنها لباس هایی از آتش (یعنی از جوهرهٔ تبلور یافته از آتش یا از اجسام تفتیده در آتش که گویی خود آتش است) طبق جثه های آنها بریده شده و پیوسته از بالای سرشان آب داغ جوشان ریخته می شود.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

یعنی: به سبب آن آب جوشان که بر سر آنها ریخته می شود آنچه در شکم های آنهاست از امعا و احشا و همه پوست های بدن آنها گداخته و آب می شود و فرو می ریزد، و برای آنها در آن جا گرزهایی برای کوبیدن بر سرشان از آهن تهیه شده است، و هر وقت و هر ساعت آنها از شدت اندوه قصد کنند از آتش بیرون شوند یعنی به وسیله روزنه یا درب یا راه نجات دیگری از آتش بیرون آیند دوباره به آن جا برگردانده می شوند و به آنها گفته می شود: بچشید عذاب سوزناک را!

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ «٢٣» وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ «٢٤»

لغت و اعراب:

أساور و أسوره و اسوره جمع سوار است یعنی دستبند. لؤلؤ: مروارید، عطف است به محلّ من ذهب به تقدیر «ذهباً و لؤلؤاً». صراط الحمید اضافه موصوف به صفت است. (۱) تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

این آیه مربوط به متخاصم مؤمن است در مقابل «فَالَّذِينَ كَفَرُوا» در آیه ۱۹، یعنی حقیقت این است که خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند، در

ص: ۱۹۲

۱- . یا حمید صفت الله است که در تقدیر است و در اصل صراط الله الحمید بوده است.

عالم آخرت در باغ ها و بهشت هایی وارد خواهد کرد که پیوسته از زیر ساختمان یا درختان آنها نهرها جاری است، آنها در آن جا به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می گردند و لباس آنها در آن جا ابریشم است.

مراد این است که به پاداش آن که در دنیا زینت با طلا و پوشیدن ابریشم خالص یعنی استعمال این دو جنس پرارزش و گرانبها برای آنها حرام بود و آنها در دنیا از این امور اجتناب کرده اند زینت و لباس رسمی خواهد بود.

وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ

یعنی: و بهشتیان پس از ورود در آن جا به سوی گفتار پاکیزه و به سوی راه پسندیده یا راه خداوند حمید هدایت می شوند.

مراد این است که افرادی که وارد بهشت می شوند در محیط تازه ای وارد می شوند که تمام اشیا و افراد آن جا از در و دیوار و زمین و آسمان و منظره ها و اهالی و ساکنان مختلف الهویۀ آن جا برای آنها تازگی دارد و باید فرشتگان الهی از جانب حق تعالی نخست همه آنان را به کیفیت گفتار و سلام و کلام و سایر رسوم روابط اجتماعی راهنمایی کنند و آشنا سازند، سپس به صراط حمید یعنی راه و رسم نیکو و پسندیده در روابط انس با اجتماع هدایت نمایند. (۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ جِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعِوَاقِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ «۲۵» وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ «۲۶»

ص: ۱۹۳

۱- . یا: به راه خداوند ستوده صفات هدایت نمایند، زیرا آنها نیز ستوده صفات اند و رنگ خدایی گرفته اند.

إِنَّ الَّذِينَ مَبْتَدَأُوا خَيْرَ مَفْهُومٍ مِنْ جَمَلِهِ شَرْطِيَّةً وَ مَنْ يُرَدُّ اسْتِ بَه تَقْدِيرِ «نَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا». سِوَاءِ مَفْعُولِ دَوْمِ جَعَلْنَاهُ. عَاكِفٌ: مَقِيمٌ. وَ الْعَاكِفُ فَاعِلٌ سِوَاءِ. بَادٌ: مَسَافِرٌ. مَنْ يَرُدُّ فِيهِ بِالْحَادِ بَاءٌ زَائِدَةٌ اسْتِ أَى الْحَادِ، وَ الْحَادُ: انْحِرَافٌ مِنْ حَقِّ. بَوًّا لَهُ الْمَكَانُ: آمَادَةٌ كَرَدَ أَنْ رَا. وَ إِذْ بَوًّا بَه تَضْمِينِ مَعْنَى دَعَوْنَا، بَه تَقْدِيرِ «بَوًّا لَه وَ دَعَوْنَا إِلَى الطَّاعَةِ». أَنْ لَا تُشْرِكْ تَفْسِيرِ دَعَوْنَا هِيَ مَقْدَرٌ. رُكْعٌ: جَمْعُ رَاكِعٍ، وَ سَجُودٌ: جَمْعُ سَاجِدٍ.

حج خانه خدا و ابراهیم (ع)

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ

یعنی: البته کسانی که کفر ورزیدند و پیوسته مردم را از راه خداوند یعنی دین و کتاب او و از مسجد الحرام باز می دارند مسجدی که ما آن را برای همه مردم جهان قرار داده ایم به گونه ای که مقیم و مسافر در آن یکسان باشند، ما آنها را عذابی سخت خواهیم کرد.

مراد این نیست که ملکیت رقبه مسجد از آن مردم است بلکه نظیر سایر مساجد و امکنه ای که برای عبادت وقف گشته و فک ملک شده، حق عبادت و انجام وظایف حج و انتفاع از آن در هر عمل خیر عبادی متناسب از آن آنهاست.

وَمَنْ يُرَدِّ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

یعنی: و کسی که به ظلم و ستم انحراف از حق را در آن جا اراده کند (یعنی قصد اشاعه شرک و کفر و معاصی کبیره و اهانت به مسجد و سلب امنیت زائران و غیره نماید) ما او را عذابی دردناک می چشایم.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

در تفاسیر است که چون خداوند به ابراهیم دستور داد خانه کعبه را بنا کند ندانست در چه محلی بنا کند. خداوند باد سختی برانگیخت که بوزد و آنچه روی شالوده اصلی کعبه و

اطراف آن از خاک است بردارد تا شالوده ظاهر گردد. باد وزید و بنای اصلی کعبه آشکار شد و ابراهیم بنا را بر روی آن بالا برد.

معنای آیه: و به یاد آور زمانی را که برای ابراهیم جای خانه کعبه را آماده کردیم و او را دعوت به طاعت خویش نمودیم که هرگز چیزی را برای من شریک و انباز قرار مده و خانه مرا پس از اتمام بنا برای طواف کنندگان و قیام نمایندگان بر نماز و عبادت، و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه گردان، یعنی پاکیزه از آثار شرک و کفر و پلیدی های معنوی و نجاست ظاهری.

وَأُذِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ «٢٧» لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ «٢٨» ثُمَّ لِيَقْضُوا وَوَأْتُوا نَدْوَاهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ «٢٩»

لغت و اعراب:

أُذِّنَ بالشئء: اعلان کرد آن را و دعوت کرد به سوی آن. حَجَّ: قصد شئء، اسم مجموع اعمال شرعی حج. رجال: جمع رَجُل و راجل یعنی پیاده. ضامر: حیوان لاغر.

فَجٍّ: راه. عمیق: دور و دراز. ليشهدوا متعلق به یأتوک. بهیمه: حیوانات غیر از درندگان و پرندگان، و اضافه آن به انعام بیانیه است. بئس: آن که سخت حاجتمند باشد. ثم ليقضوا و لیوفوا و لیطوفوا امر غایب اند عطف به ليشهدوا. قضا: ازاله. تَفَث: چرک و آلودگی.

عتیق: قدیم، آزاد شده.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُّ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

یعنی: ای ابراهیم، در میان مردم حج خانه کعبه را اعلان کن - و خوب مؤکد آن را با شرایطی خاص برای کسانی که توان آمدن داشته باشند ابلاغ نما، تا به سوی تو در حالی که پیاده اند یا سوار بر شترانی که از راه های دور و دراز می آیند و دوری راه آنها را لاغر نموده رو آورند.

این آیه اخبار از غیب در آینده است برای ابراهیم که در عصر او جز اندکی قاصد حج نبود. و اشاره به این است که در آینده زمان از نقاط مختلف این کره سیل جمعیت و انبوه بی حد و حصر مردم به سوی آن روانه خواهد شد خاصه در عصری که مهدی موعود (عج) ظهور کند و شریعت اسلام را در میان جهانیان پیاده نماید.

لِيُشْهِدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

یعنی: مردم را به حج دعوت کن تا منافع و سودهایی که در این سفر دارند مشاهده کنند.

یعنی منافع دنیوی خود را، زیرا چه نفعی بالاتر از این است که پیروان شرع حقی مانند مسلمین از مناطق و امکانه مختلف با اختلاف در رنگ و زبان و عادات و رسوم زندگی در محلی گرد آیند و زیر چتر کلمه توحید و وحدت دین و شریعت و کتاب، با هم معارفه نمایند و هر یک از آداب و رسوم نیک دیگری چیزی فرا گیرد و در حل مشکلات فردی و اجتماعی خویش تبادل نظر نمایند و مقدمات استفاده متقابل از یکدیگر را فراهم آورند و رفته رفته مسلمین جهان با هم مرتبط شوند و قدرتی غیر قابل شکست تشکیل دهند.

و منافع اخروی نیز بی حد و حصر است، زیرا اعمال حج و مناسک آن همه عبادت الهی و قرب آور و دارای پاداش اخروی خاص است از احرام و تلبیه و حضور در صحنه عرفات و مشعر و منی و قربانی و طواف و سعی و غیره از امور معنوی که مهمان های دعوت شده خداوند همه را می بینند و با تمام وجود لمس می کنند.

وَيَذُكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَيْمَتِهِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا

و برای آن که نام خداوند را در روزهای معین (یعنی دهه اول ماه ذی حجه و یا در روز عید اضحی و سه روز ایام تشریق پس از آن، به جای آن که مشرکان نام بت ها و ولات و هبل را می خوانند) بر زبان آورند و از عظمت و جلال و جمال او سخن گویند بر پایه تشکر و سپاس از آنچه خدا به آنها از گوشت چهارپایان روزی کرده است. (۱) و مراد از چهارپایان در این جا انعام چهارگانه است: شتر، گاو، گوسفند و بز. پس از گوشت آنها خود بخورید و کسی را که در شدت فشار زندگی و فقیر است اطعام کنید.

امر «کُلُوا» در این جا برای ترخیص و اباحه است. و «بائس» از مصادیق فقیر است که برای اهمیت ذکر شده است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ

یعنی: سپس باید زایران خانه خدا آلودگی و کثافت بدن خود را زایل سازند یعنی سر بتراشند و ناخن بگیرند و غسل کنند و از محرمات احرام بیرون آیند، و به نذرها و تعهدات خود اگر در عهده داشته باشند وفا کنند، و نیز باید بیت عتیق را طواف کنند.

مراد خانه کعبه است که قدیم ترین خانه ای است که برای عبادت بشر بنا شده که از آغاز بنای آن (۲) تا امروز قریب چهار هزار سال بر آن گذشته که بحمدالله فعلاً آباد است و در عصر نزول آیات بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن می گذشت. و یا آن که خانه آزاد شده است و خدا آن را از غرق شدن و ویران گشتن در طوفان نوح آزاد نمود به گونه ای که آب دریای جدیدالحدوث به دور آن حلقه زد و بدان آسیب نرساند. و مراد از طواف در این جا محتمل است طواف حج باشد که از ارکان واجبات آن است یا طواف نساء که خاتمه عمل حج است.

و باید دانست که غرض در این دو آیه شرح اعمال حج نیست بلکه در ضمن تحریر بر اصل حج و اشاره به منافع و آثار بی شمار آن به برخی از واجبات آن اشاره شده است نظیر مَبِيت به منی و قربانی و خروج از احرام و طواف.

ص: ۱۹۷

۱- یا: و برای آن که نام خدا را هنگام ذبح چهارپایان ذکر کنند، در مقابل عمل مشرکان که نام بت ها را ذکر می کردند.

۲- یعنی از زمان ابراهیم علیه السلام.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

لغت و اعراب:

ذلك خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «الأمر ذلك». حرمت جمع حرمت: چیزی که محترم است و هتک آن ماروا یا حرام است. رجز: نجس و پلید. زور: دروغ و انحراف از حق. حنیف مایل به حق و حق گرا، حنفاء و غیر مشرکین هر دو حال اند از فاعل فاجتنبوا.

خَطَفَهُ - از باب عَلِم - به سرعت ربود آن را. سحیق: بعید و دور و دراز. ذلك به تقدیر «الأمر ذلك». شعائر جمع شعیره: علامت و نشانه. محل: زمان حلول وقت هیدی، مبتداست و خبرش محذوف است و إلى البيت متعلق به خبر است به تقدیر «انتهائها إلى البيت».

تفسیر:

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ

یعنی: این است حجی که برای ابراهیم و برای تو و امتت تشریح کردیم، و هر کس حرمت خدا را یعنی احکامی را که خداوند انشا و تشریح نموده و بدان احترام و مصونیت داده بزرگ شمارد و اطاعت نماید، پس آن برای او در نزد پروردگارش بهتر است.

ص: ۱۹۸

و «أَحَلَّتْ لَكُمْ» یعنی انعام سه گانه - شتر و گاو و گوسفند - جز آنچه بر شما تلاوت خواهد شد برای شما مسلمین حلال شده است.

مراد از «مایتلی» همه چیزهایی است که در آینده از انعام و چهارپایان در ضمن آیات تحریم خوانده می شود مانند میتة، دم، موقوذه و متردیه که در آیه ۳ سوره مائده ذکر شده و نظر اهمّ در این جا استثناء «ما اهلّ لغير الله» است یعنی حیواناتی که در برابر بت ها و به نام بت ها قربانی می کردند.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

یعنی: پس ای مسلمانان، از رجس و پلید که عبارت از بت هاست دوری بجوید و از گفتار دروغ نیز اجتناب نمایید.

زور هر چند به معنای دروغ و اعمّ از بهتان و شهادت ناحق و غیره است لکن ذکر این دو گناه، مفید این است که مراد از قول زور، گفتار باطل درباره بتان است، نظیر خواندن آنها به ربوبیت و قداست و شافعیّت در نزد خدا و مقربیت به پیشگاه او. و غرض این است که از اعتقاد به ربوبیت و قداست بت ها و از گفتار کفرآمیز درباره آنها دوری کنید.

حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

یعنی: دوری گزینید از رجس در حالی که در دین و اصول شرعتان، برای خدا و به قصد تقرب به او حق گرا باشید و برای او شریک و انباز قرار مدهید، و هر کس برای خدا شریک قرار دهد گویی از آسمان فروافتاده و پرنده گان شکاری او را در فضا می ربایند و طعمه خویش می کنند، و یا آن که باد شدیدی او را در مکان دوردستی می افکند تا نابود شود.

یعنی مشرک هم از اوج مراحل انسانیت به حضيض ضلالت و گمراهی سقوط می کند و شیاطین او را ربوده و مورد استفاده خود قرار می دهند.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

یعنی: مطلب همین است که گفته شد، و هر کس شعائر خدا را یعنی آنچه را خداوند علائم و شعائر حج قرار داده از منی و عرفه و مشعر و صفا و مروه و خود بیت شریف، و یا آنچه را شعائر دین خود کرده از احکام الزامی و استحبابی شریعت تعظیم کند، بی تردید

این کار از تقوا و پروای دل هاست. و تعظیم شعائر حج انجام وظایف مربوط به آن است، و تعظیم شعائر دین التزام عملی به آن است.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ

این آیه دربارهٔ قربانی هاست از شتر و گاو و گوسفند که حاجیان پس از بستن احرام و تعیین هدی و قربانی، آنها را همراه خود می برند که در منی یا در مکه نحر یا ذبح شوند.

معنای آیه: شما را در آن شعائر منافع و سودهاست تا مدتی معین. یعنی از زمان سوق آنها به سوی قربانگاه می توانید از سوار شدن و بار کردن و خوردن شیر و چیدن پشم و استفاده از اولاد آنها برخوردار شوید. سپس زمان قربانی آنها وقتی است که به آن خانهٔ قدیم و آزاد شده برسند. و مراد از بیت در این جا حرم است که شامل منی هم می شود و اغلب قربانی ها آن جا می رود و مکه جای قربانی عمرهٔ مفرده است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٥﴾

لغت و اعراب:

منسك مصدر میمی است به معنای عبادت. اخبات: خشوع و فروتنی. وَجِلَ - از باب عِلِم - ترسید. المقيمی الصلاة اصلش المقيمین الصلاة است که نون به خاطر اضافه افتاده است.

تفسیر:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

ص: ۲۰۰

یعنی: و برای هر قوم و ملتی از آغاز تشریح دین در جامعه منسکی قرار دادیم، یعنی مجموعه احکام و برنامه حجتی که شامل هدی و قربانی است، و یا عبادت خاصی در ضمن قصد خانه خدا به نام هدی و قربانی تعیین کردیم، تا نام خدا را بر آنچه خداوند از انعام سه گانه روزی آنها کرده هنگام نحر یا ذبح آنها ببرند. (ظاهر آیه این است که برنامه حج یا خصوص قربانی در منا از انعام سه گانه از اقدم زمان ها و امت شدن بشرها بوده است و اختصاص به ابراهیم خلیل و شریعت او ندارد.) پس خدای همه شما یک خداست یعنی خدای گذشتگان و آیندگان است و تشریح دین و شریعت در همه اعصار از ناحیه اوست.

پس تنها در برابر او سر تسلیم فرود آورید. و ای پیامبر، بشارت ده محبتین را یعنی آنان را که در مقابل خدا خاضع و متواضع اند.

محبتین کیان اند

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

یعنی: محبتین کسانی هستند که چون نام خداوند برده شود دل هایشان می ترسد و در مقابل آنچه به آنها می رسد شکیبایند. یعنی در مصائب و سختی های دنیا، و ممکن است شامل احکام شرعی الهی نیز باشد. و آنها که برپا دارنده نمازند و از آنچه روزی آنها کرده ایم یعنی از مال و جاه دنیا و از دانش و کمالات معنوی و احکام و معارف دینی، انفاق می کنند.

وَالَّذِينَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَمَا ذُكِرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَيَخْرُجُنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «۳۶» لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَيَخْرُجُهَا لَكُمْ لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ «۳۷»

بُدن جمع بدنه: شتر یا گاو فربه و تنومند. صواف جمع صافه: ایستاده که گویی دست هایش صف بسته است. وَجَبَ - از باب ضَرَبَ -: ساقط شد و افتاد. قانع: سائلی که هر چه به او دهند بدان قانع است. معترّ: فقیری که تو را قصد کرده و آمده. کذلک اشاره است به شتر و نحر آن.

تفسیر:

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَمَا ذُكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانَعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: شترهای تنومند و فربه را برای شما از شعائر خداوند و علائم شریعت او قرار دادیم، شما را در آنها خیر است یعنی در هدّی نمودن و نحر کردن آنها خیر دنیا و خیر آخرت است. پس هنگام نحر کردن آنها نام خدا را در حالی که ایستاده اند و با دو دست صف کشیده اند بر آنها بخوانید و نحر کنید، و چون افتادند و پهلوهایشان به زمین خورد، از گوشت آنها بخورید و فقرایی را که ساکت و قانع اند و فقیرانی را که به نیت انفاق شما آمده اند اطعام کنید. ما این هدّی را با آن عظمت و قدرت این چنین برای شما مسخّر و رام نمودیم، شاید سپاس گزارید.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: توهم نشود که خداوند از هدّی شتران شما و از گوشت و خون آنها استفاده می کند، بلکه نه گوشت های آنها و نه خون های آنها هرگز به خدا نمی رسد، بلکه از جانب شما تقوا و پروایتان به او می رسد. یعنی تقوای اعتقادی و پرهیز از عقاید ناروا و تقوای اخلاقی و دوری از رذایل اخلاقی و پروای عملی و اجتناب از گناهان به او می رسد و در نتیجه عاملان در پیشگاه او قرب معنوی پیدا می کنند.

«كذلك سخرناها» یعنی این چنین ما آن حیوان را برای شما رام و مسخر نمودیم بدین انگیزه که خداوند را در برابر هدایتش تکبیر گوید و بزرگ بشمارید. و ای پیامبر، نیکوکاران را مژده ده.

وجوب دفاع

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ «۳۸» أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ «۳۹» الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «۴۰»

لغت و اعراب:

خَوَّانٌ صیغهٔ مبالغه: بسیار خیانت کننده. إِلَّا أَنْ يَقُولُوا اسْتِثْنَاءٌ متصل از حق به عنوان مبالغه در بطلان آنها به تقدیر «لا ذنب لهم إِلَّا قَوْلُهُمْ هَذَا».

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

یعنی: بی تردید خداوند پیوسته از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، یعنی ضررها و آسیب های دشمن را از آنها دفع می کند و همواره از آنان حمایت می نماید و در مواقع جنگ و نبرد تا حصول پیروزی آنها را یاری می کند. زیرا خداوند هیچ خیانت پیشه کفران کننده را دوست ندارد.

ص: ۲۰۳

مراد از آنها مشرکان و کفاری است که از هیچ خیانت دربارهٔ مسلمین مضایقه نداشتند و سخت کفران کنندهٔ نعمت های خدا بودند.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

این آیه نخستین آیه ای است که خداوند بدان وسیله در مدینه النبوی برای جهاد با دشمن اذن و ترخیص صادر کرده و پیش از آن مدت ها در مکه مؤمنان و گروندگان به اسلام از پیامبر اجازهٔ جهاد می خواستند و هر روز عده ای از گروندگان کتک خورده و سر و دست شکسته و مجروح نزد پیامبر به شکایت آمده، خواستار دفاع یا جهاد بودند و پیامبر می گفت: لم اومر بذلك. (۱) نه جهاد ابتدایی و دسته جمعی که مسلمین در مکه توان آن را نداشتند.

معنای آیه: به کسانی که پیوسته مورد قتال و کشتار واقع می شوند اذن و رخصت داده شد به سبب آن که آنها مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، و حتماً خداوند بر یاری آنها تواناست.

باید دانست که در این آیه متعلق اذن ذکر نشده ولی ظاهر این است که مراد، جهاد دفاعی و ابتدایی محدود است. و نیز ظاهر کلام این است که با همین آیه انشای اذن می شود یعنی حکم کلی الهی جهاد و دفاع در اسلام تشریح می گردد.

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ

یعنی: آنها کسانی هستند که از خانه های خود به زور و بدون حق بیرون شده اند و جرمی نداشتند جز آن که می گفتند: پروردگار ما الله است، یعنی ذات یگانه واجب الوجود واجد همهٔ کمالات و عاری از هر عیب و نقص.

مراد از آیه حکم کلی است و نخستین مصداق آن عده ای از مسلمین مکه اند که زیر فشار ستم و شکنجه و قتل مشرکان مکه به ناچار از وطن خود بیرون شدند، عده ای به حبشه و عده ای به مدینه سفر کردند.

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصِمْصَمٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

ص: ۲۰۴

یعنی: و اگر نبود این که خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع می کند (یعنی در هر عصری شر دشمنان پیامبران و شرایع الهی و آسمانی را به واسطه پیروان آنها و مؤمنان و مجاهدان دفع می کند) بی تردید دیرهای راهبان و کلیساهای ترسایان و کنشت های جهودان و مسجدهای مسلمانان که نام خداوند در آن بسیار ذکر می شود، خراب و ویران می شد. و البته خداوند کسانی را که او را یاری می کنند (یعنی پیامبران و دین و شرایع آنها را) یاری خواهد کرد، همان گونه که مسلمین را در صدر اول یاری کرد تا اسلام پا گرفت. همانا خداوند توانا و مقتدر شکست ناپذیر است.

الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

تفسیر:

الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

یعنی: آنان که به آنها اجازه جهاد داده شد کسانی هستند که اگر آنها را در روی این زمین متمکن سازیم و سلطه و توان دهیم که اهداف دینی خود را در میان جامعه پیاده کنند، نماز را برپا می دارند یعنی مجتمع صالحی تشکیل می دهند که این سنت عظیم الهی و عمود دین و افضل عبادات در همه شرایع آسمانی را برپا دارند و جاری سازند.

ص: ۲۰۵

و زکات می دهند. مراد، انفاقات مالی به فقرا و مستمندان است که در میان عقلای جهان به انگیزه نوع دوستی و وجدان ذاتی متداول و مرسوم است. و ممکن است مراد زکات شرعی باشد یعنی بیرون کردن سهم خاصی از نه قسم از اموال. و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. و عاقبت امور از آن خداوند است، یعنی عاقبت امر انسان ها و خاتمه امر همه حرکت ها در عالم هستی، زیرا آغاز و انجام همه تحت مشیت بالغه و صلاحدید اوست.

فرجام کافران و تکذیبگران

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

این آیات برای تسلیت قلب و بخشیدن آرامش به دل پیامبر اسلام است که تکذیب از ناحیه قوم مطلب تازه ای نیست. یعنی: ای پیامبر، اگر قومت تو را تکذیب می کنند عجبی نیست، زیرا بی تردید پیش از آنها قوم نوح، پیامبر خود را تکذیب کردند و قوم عاد و ثمود هود و صالح را، و قوم ابراهیم و قوم لوط پیامبران خود را تکذیب نمودند، و اصحاب مدین که قوم شعیب اند تکذیب کردند، و موسی نیز از جانب قومش تکذیب شد. پس من به همه آن ملت های کافر مدتی مهلت دادم، یعنی هر یک را به تناسب طغیانشان و طبق اقتضای حکمت بالغه در نظم جهان هستی مهلت دادم، سپس همه را به قهر و غضب خویش مؤاخذه نمودم، پس بنگر که انکار من یعنی عکس العمل من در مقابل طغیان های آنها چگونه بود!

فَكَأَيُّ مَن قَرَّبَهُ أَهْلَكَنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصِيرٍ مَّشِيدٍ «٤٥» أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ «٤٦»

کأین مرکب از کاف تشبیه و اَی مفید تکثیر است. (۱)قریه: مجتمع انسانی و مساکن مجتمع.

و هی ظالمه حال است از مفعول أهلکناها. فهی خاویه ضمیر مؤنث راجع است به قریه به نحو استخدام. و بئر و قصر عطف اند به قریه. مَشید: مرتفع و مستحکم.

تفسیر:

فَكَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ

فَاء تفریع مبین این است که آیه در مقام بیان مصادیقی از «فکیف کان نکیر» است. یعنی: چه بسیار از مجتمع های انسانی است که ما آنها را در حالی که ستمکار بودند هلاک نمودیم و در نتیجه خانه های آنان بر سقف های خود فرو ریخت، یعنی به وسیله نزول عذاب ابتدا سقف خانه ها فرود آمد سپس دیوارها بر روی سقف ها فرو ریخت. و چه بسیار از چاه های آب که پس از هلاکت مجتمع معطل گشت و چه بسیار از قصرها و کاخ های مرتفع و مستحکم بی صاحب و خالی از سکنه ماند.

أَفَلَمْ يَسْتَبْشِرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

یعنی: پس آیا آنان - مشرکان و کفار - در روی این زمین سیر نمی کنند که در نتیجه دیدن خانه های خراب و ویران و آثار عذاب های نازل شده برای آنها دل هایی پیدا شود که بدان وسیله در توحید خداوند و شئون آن بیندیشند و گوش هایی که بدان وسیله دعوت انبیا و پند و اندرز آنها را بشنوند. و حقیقت این است که چشم های ظاهری انسان کور نمی شود و لکن دل هایی که در میان سینه هاست کور می گردد، یعنی کفار در دنیا چنین اند.

ص: ۲۰۷

۱- . گفته شده: قول درست تر آن است که كأین مرکب نیست بلکه اسم مبنی بر سکون است به معنای کم خبریه.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾ وَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمِهِ أُمَلِّتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾

تفسیر:

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

این آیه در بیان این است که پیامبر اسلام آنها را در صورت رد دعوت و انکار نبوت وعده عذاب از جانب خداوند می داد و آنها به عنوان مسخره می گفتند: کو آن عذاب؟ چنان که در آیه و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ [یس، ۴۸] تصریح کرده اند.

معنای آیه: ای پیامبر، دشمنانت از تو شتاب در نزول عذاب را می خواهند در صورتی که خداوند هرگز خلف وعده نمی کند. یعنی آنچه از عذاب دنیوی وعده داده است در دنیا خواهد آمد، و آنچه در آخرت است در موعد خود منجز خواهد شد، یعنی استهزاء و درخواست جز بر کفر آنها نخواهد افزود. و البته یک روز در نزد پروردگارت همانند هزار سال است از سال هایی که شما می شمارید.

این جمله اشاره به جهل و نادانی آنها به عظمت امر و شدت عذاب و قباحت شتاب آنهاست و این که هر چند عذاب موعود یک روز باشد شدید است، زیرا یک روز خداوند برابر هزار سال بشر است.

وَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمِهِ أُمَلِّتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ

یعنی: و چه بسیار از مجتمعات انسانی است که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمکار بودند، سپس آنها را مؤاخذه و عقاب کردم، و بازگشت به سوی من است.

ص: ۲۰۸

این آیه تکرار و تأکید آیه ۴۵ است با اشاره به این که مؤاخذه همه پس از مهلت بود، مهلتی متناسب حال آنها و طبق سنت جاریه الهی. و ظاهراً نسبت دادن اهلاک در آیه سابق به متکلم مع الغیر یعنی خداوند و فرشتگان متصدی اهلاک و در این آیه به ذات اقدس خود، اشاره به این است که اراده همه آنها تابع اراده حق یا عین اراده اوست.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

خطاب به پیامبر است. یعنی: بگو: ای مردم، جز این نیست که من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.

ظاهر آیه این است که متعلق خطاب پیامبر جمیع بشر در عصر او و اعصار آینده است، لکن خطاب درباره موجودین که شریعت به آنها ابلاغ و حجت بر آنها تمام شده خطاب فعلی و منجز است و درباره غیر آنها از موجودین و نسل های آینده انشایی محض است که پس از وجود و بلوغ و تمامیت حجت، فعلیت پیدا می کند. و اختصاص دعوت به انذار از عواقب سوء کفر و فسق برای اهمیت انذار است و گرنه پیامبر بشیر هم هست نسبت به حسن عواقب ایمان و طاعت.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

فاء تفریع اشاره به نتیجه پذیرش و رد انذار ذکری و بیشتر ضمنی است.

یعنی: کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند آنان را عفو و بخشش و

روزی نیکو و پراج و دلپسند است، یعنی در دنیا روزی حلال با عزت و در آخرت بهشت است بلکه همه لذایذ عالم آخرت از حین مرگ تا ابدیت. و کسانی که سعی در آیات ما دارند و کوشش در معارضه و غلبه و عاجز نمودن ما و باطل کردن آیات کتاب ما و نشانه های توحید و شریعت ما، آنها هستند که یاران دوزخ اند.

نقشه شیطان علیه انبیا

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۵۲» لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ «۵۳» وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۵۴»

لغت:

رسول کسی است که فرشته وحی را می بیند و با او سخن می گوید. نبی کسی است که فرشته وحی را در خواب می بیند و احکام از او فرا می گیرد. تمنی: آرزو کرد. امتیه: آرزو.

شفاق: مخالفت و دشمنی.

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ص: ۲۱۰

یعنی: ای پیامبر، ما پیش از تو در اعصار گذشته تاریخ هیچ رسولی که فرشته وحی را ببیند و احکام آسمانی را از او فرا گیرد و هیچ نبی که احکام الهی را در خواب فراگیرد نفرستادیم مگر آن که هنگامی که آرزو می کرد شیطان در میان آرزوهایش القای فساد می نمود. مراد آرزوی عملی است یعنی اقدام به پیاده کردن اهداف الهی و دین و شریعت و کتاب آسمانی او، و شیطان در میان آرزوها و اهداف او القای فساد می کرد یعنی هرگونه گفتار باطل در رد دعوت او نظیر آن که دروغگوست، شاعر است، جادوگر است، سخنش از افسانه های پیشینیان است، و هر رقم عمل افسادی و توطئه بر ضد او ایجاد می کرد.

پس خداوند آنچه را که شیطان القا می کرد زایل می نمود، سپس آیات کتاب و نشانه های صدق نبوت و حقانیت شریعت خود را استحکام می بخشید، و البته خداوند دانا و حکیم است.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

یعنی: خداوند، شیطان را چنین فرصتی در القائنات باطل و توطئه فاسد بر ضد هدایت پیامبران می داد برای این که آن مخالفت ها و توطئه ها را سبب آزمایش کسانی قرار دهد که در دل های آنها بیماری شک و تردید و نفاق و میل به انحراف است و کسانی که دل های آنها به واسطه کفر و فسق و عناد سخت شده و قساوت یافته است، و حقا که ستمکاران در مخالفت و عداوت دور و درازی هستند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

در این آیه ذکر علت دیگری بر این است که چرا خداوند شیطان را رها می کند که با انبیا چنین دشمنی انجام دهد؟ معنای آیه: و برای این که کسانی که به آنها علم و دانش دینی داده شده به علم یقین بدانند که امتیه و آرزوی پیامبران از جانب پروردگار تو حق و صدق است، پس بدان ایمان آورند یعنی ایمانشان ثابت شود و یا فرونی یابد، تا در نتیجه دل هایشان در برابر حق رام و خاضع گردد. و البته خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به راه راست هدایت می کند، یعنی به هدایت خاص جزایی پس از پذیرش هدایت اولیه عام.

ض وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيهِ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ «٥٥» الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ «٥٦» وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ «٥٧» وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ «٥٨» لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ «٥٩»

لغت و اعراب:

مریه منه مریه: شک، و ضمیر مجرور راجع است به قرآن که مفهوم از کلام است. یحکم بینهم یعنی میان مؤمنان و کافران. عقیم: نازا. نعیم: نعمت فراوان. مُدْخَل اسم مکان یعنی جایگاه دخول.

تفسیر:

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيهِ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیده اند پیوسته و لایزال در دین و قرآن تو در شک و تردیدند تا آن که ناگهان ساعت به آنها فرا رسد یا عذاب روز نازا آنها را فرا گیرد.

مراد از کفار در این جا مشرکان مکه و کفار معاند مدینه است که تا آخر عمر ایمان نیاوردند نه همه کفار. و مراد از ساعت، ساعت مرگ است که ناگهان می رسد و محتمل است مراد قیامت باشد به حذف مضاف یعنی «حتی تأتیهم أشرط الساعه أو نفس الساعه». و توصیف آن روز به «عقیم» برای این است که روزهای دنیا گویی هر روز، روز بعد را می زاید و روز قیامت دوم ندارد و نازاست.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

یعنی: در آن روز ملک از آن خداست. مراد از ملک سلطه و حاکمیت است که در آن روز منحصر به خداوند است و مثل دنیا نیست که عده دیگری هم سلطه و حاکمیت دارند، برخی سلطه به حق و حاکمیت الهی هر چند محدود در کیفیت و کمیت مانند پیامبران و جانشینان آنها، و برخی سلطه باطل و ظالمانه نظیر ائمه کفر و شرک و سلاطین جور.

و خداوند در آن روز میان همه حکومت و داوری خواهد کرد و در نتیجه کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند در بهشت هایی هستند که پیوسته محل استراحت و خوشی زندگی است. و کسانی که کفر ورزیدند و آیات کتاب ما و نشانه های توحید و عظمت ما را تکذیب کردند آنها هستند که عذاب خوارکننده در حق آنها ثابت است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسِينًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ

یعنی: و کسانی که در راه خدا مهاجرت کردند - برای فرا گرفتن علوم دینی یا تبلیغ آن یا برای جهاد ابتدایی یا دفاعی در راه دین و هر امر مطلوب الهی از وطن خویش بیرون شدند - سپس در حال انجام وظایف کشته شدند یا مردند، بی تردید، خداوند آنها را در عالم آخرت روزی نیکو خواهد داد، مبدأش ورود به بهشت برزخی و سپس در بهشت ابدی پس از قیامت، و البته خداوند خیرالرازقین است. و مسلماً خدا آنها را در جایگاهی که آن را می پسندند وارد می کند، و خداوند دانا و حلیم و بردبار است یعنی دانا به نیازهای طبیعی انسان و نعمت های مطابق آن، و حلیم و بردبار است و بردبار که او را در مقابل گناهان و جرم های دنیوی محروم نمی کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

نشانه های خدا

تفسیر:

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ

موضوع سخن در آیه کسی است که ابتدا بر او جنایتی قصاص آور واقع شده و مثلاً دست و پایش را بریده اند یا فرزندش را کشته اند و او به ترخیص شرع، جانی را قصاص طرف یا قصاص نفس (۱) نموده و دوباره از طرف جانی مورد تعدی و ظلم واقع شده و جنایت دیگری بر او وارد گردیده است.

معنای آیه: الأمر ذلك یعنی مطلب درباره ایمان و کفر و سرنوشت دنیا و آخرت مؤمن و کافر همان است که گفته شد، و کسی که عقوبت دیده اگر به همان اندازه که عقوبت شده جانی را عقوبت کند و استیفای حق نماید سپس بر او ظلم شود، بی تردید خدا او را یاری خواهد نمود، زیرا خداوند بسیار بخشنده و آمرزنده است.

باید دانست که وعده نصرت برای عقوبت دیده و ذکر عفو و غفران در این مورد به لحاظ این است که کشتن انسان و قطع اعضای او در نظر ابتدایی قبیح و خلاف شرع و عقل و وجدان است و ترخیص آن در مقام قصاص به لحاظ یاری عقوبت شده است و عفو الهی هم به خاطر برداشتن حکم اولی است، نظیر عفو در تجویز ارتکاب حرام در موارد حرج و ضرر.

ص: ۲۱۴

۱- طرف: عضو مانند دست، پا، سر. نفس: جان.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

«ذَلِكَ» اشاره است به نصرت خدا در تشریح سلطهٔ مَجْنَى علیه بر جانی.

یعنی: این سلطه بدان جهت است که سنت الهی جاری بر این است که پیوسته یکی از متزاحمین را بر دیگری پیروز کند چنان که در جهان تکوین شب را هنگام غروب آفتاب بر روز وارد می کند و غلبه می دهد و روز را هنگام فجر صادق بر شب وارد می کند و غلبه می بخشد. و ممکن است معنا این باشد که خداوند از ابتدای زمستان تا اول تابستان ساعت هایی از شب را به تدریج وارد روز می کند و از آغاز تابستان تا اول زمستان ساعت هایی از روز را به تدریج وارد شب می کند. و نیز این یاری بدان جهت است که خداوند شنوا و بیناست، سخنان ظالم و مظلوم را می شنود و اعمال آنها را می بیند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

«ذَلِكَ» اشاره است به آنچه ذکر شد از حکم خدا در عالم تشریح و تصرف او در جهان تکوین. یعنی: آن سلطه برای این است که تنها خداست که حق ثابت و حقیقت ازلی و ابدی است و غیر او آنچه آنها می خوانند از بتان و ستارگان همه باطل اند، زیرا هر وصفی که بر آنها اطلاق می کنند از ربوبیت و تصرف در جهان و برآوردن حاجت مردم و شفاعت و مقربیت، همه کذب و باطل و عاری از حقیقت است، و نیز برای این است که تنها خداوند است که والامر تبه و بزرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصَيَّبَ بِحِ الْأَرْضِ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ «۶۳» لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «۶۴» أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ «۶۵»

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

آیه برای استشهاد بر قدرت خدا و تأکید بر عظمت اوست.

یعنی: آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل کرده، یعنی از ابر بالای سرتان آبی به صورت باران و برف و تگرگ بر سطح زمین فرو ریخته که در نتیجه روی زمین خرم و سرسبز گردد، همانا خداوند لطیف است یعنی علم و قدرتش به اجزای عالم هستی نفوذ دارد، و خبیر است یعنی آگاه از کیفیت تدبیر جهانیان است.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

یعنی: آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است از آن اوست، یعنی علاوه بر خود آسمان ها و زمین آنچه در آسمان هاست از فرشتگان و ارواح طیبه و سایر موجودات زنده و عجایب حیرت آور و آنچه در روی زمین و داخل آن است از آدمیان و پریان و حیوانات و غیره، همه ملک او و تحت تصرف اوست، زیرا همه را او آفریده و نگه می دارد و روزی می دهد و اداره می کند و روزی هم که مدت عمرشان به سر آید فانی خواهد نمود. و بی تردید اوست که بی نیاز بالذات است و خلق و حفظ جهان هستی از روی نیاز نیست، و او پسندیده و شایسته ستایش است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

در آیه استشهاد دیگری است بر قدرت و عظمت و حکمت خداوند. یعنی: آیا ندیدی که خداوند رام و مسخر تکوینی کرده برای شما آنچه را که در این زمین است از گیاهان و درختان و حیوانات و خزاین و معادن آن که طبق اراده و خواست خود در آنها تصرف نمایید، و نیز خداوند کشتی را که در دریا به امر تکوینی او جریان دارد مسخر و رام شما کرده، و نیز خداوند آسمان را نگه می دارد از این که بر زمین فرو افتد، یعنی انبوه کرات جوّی را به نیروی جاذبه نامرئی، با حفظ نظم و حرکت های مختلف و گوناگون آنها نگه می دارد که مبادا برخی از آنها یا قطعات جدا شده آنها بر کره زمین فرو افتد و به ساکنان آن

ص: ۲۱۶

آسیب رساند، مگر به اذن او، استثناء از وقوع است یعنی مگر آن که او خود اراده کند کره ای یا قطعات آن با زمین برخورد کند. زیرا خداوند به مردم رؤوف و مهربان است.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

منسک مصدر میمی است به معنای عبادت و پرستش. ناسکوه یعنی عاملون به.

لاینازعنک اصلش لاینازعونک بوده. هدی مستقیم به تقدیر «هدی إلى طریق مستقیم».

تختلفون یعنی تخالفون.

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

یعنی: و اوست که شما را زنده کرده، سپس می میراند، سپس زنده می کند، بی تردید، انسان سخت ناسپاس است.

مراد از احیای اول، زنده کردن بشر در دنیا به نحو تدریج است، و مراد از اماتہ میراندن آنها از دنیا و جمع کردن در عالم برزخ است هرچند میراندن آنها پیش از نفخه اول صور، تدریجی و میراندن بقیه با نفخه اول دفعته است. و مراد از احیای دوم، زنده کردن برای

ص: ۲۱۷

حضور در قیامت است.

و ذکر ناسپاس بودن انسان در این جا مبین این است که گذشت هر یک از حالات سه گانه بر انسان نعمتی است برای او که کفران شده است، زیرا احیای اول و آوردن انسان به صحنه وجود علاوه بر آن که خود اعطای وجود نعمت است، قرار گرفتن او تحت هدایت خداوند و تربیت انبیای الهی و رسیدن او به مراحل بالایی از کمالات نعمت است و چه نعمتی بالاتر از این؟ و چون انسان عمل به وظایف کرد و مراحل کمالات را پیمود و طبق وعده حق مستحق پاداش های نیکو گردید به گونه ای که این جهان صلاحیت و گنجایش استیفای آن را نداشت، میراندن او از این جهان و زنده کردنش برای دخول در عالمی وسیع تر و بالاتر و ابدی که بتواند نتیجه زحمات خود را ببیند نعمتی است بزرگ تر از اول.

و چون اغلب انسان ها توجه به این نعمت ها ندارند و برخی هم سپاس نمی گزارند، او را ناسپاس و کفور خوانده است. و در این کتاب کریم نظیر این آیه زیاد است مانند آیه ۲۸ سوره بقره و ۲۶ سوره جاثیه.

روش رفتار با صاحبان ادیان

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ

مراد از منسک در این جا شریعت است و مراد از «کلّ امّه» امت های پیامبران است مانند امت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله نه ملت های مختلف دنیا در وقت نزول آیه.

معنای آیه: ای پیامبر، برای هر امتی از امم گذشته شریعت خاصی به تناسب زمان و مکان و افکار و استعداد جامعه آن عصر قرار دادیم که بدان عمل می کنند، یعنی و هر شریعتی طبق حکمت و مصلحت و قانون تکامل و تبعیت نظام تشریح از نظام تکوین ناسخ شریعت پیش است، پس نباید کفار و اهل کتاب در امر شریعت با تو نزاع و جدال کنند. و مردم را به سوی پروردگارت دعوت نما، زیرا تو بر هدایت مستقیمی قرار داری یعنی بر هدایت به راه و شریعت مستقیم.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

یعنی: ای پیامبر، اگر با تو درباره شریعت و کتابت پس از آن که بر آنها اتمام حجت

کردی و علل تعدد شرایع و ناسخیت شریعت پسین نسبت به پیشین را گفتی، مجادله و محاجه کردند، تو دیگر در پاسخ آنان محاجه مکن و بگو: خداوند به آنچه عمل می کنید داناتر است. یعنی آنها را به حکم خداوند در قیامت حواله ده.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

در این آیه التفات است از توجیه کلام با کفار به خطاب طایفه بشری اعم از مؤمن و کافر. یعنی: خداوند در میان شما آدمیان مکلف، در روز قیامت درباره آنچه در آن اختلاف داشتید از دین و شریعت و کتاب آسمانی و فروع احکام داوری خواهد کرد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمِمَّا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمِمَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَبْتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبئسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

تفسیر:

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

یعنی: آیا ندانستی که خداوند آنچه در آسمان و این زمین است همه را می داند؟ کلمه سماء جنس مفید عموم است یعنی آنچه در همه آسمان ها و این زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان می داند. بی تردید آنچه در آنهاست علاوه بر علم الهی در لوح محفوظ نیز ثابت و مندرج است پیش از آن که آسمان ها و زمین آفریده شود، و بدون شک

ص: ۲۱۹

این امر یعنی ادراج محتویات آنها در لوح محفوظ بر خدا آسان است، زیرا آفرینش و ایجاد هر شیء در نزد او با کلمه «کن» محقق می شود چنان که فرموده: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ [قمر، ۵۰].

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

یعنی: مشرکان به غیر از خدا و به جای او چیزی را می پرستند از بت ها و ستارگان و غیر آنها که خداوند بر آن (یعنی بر قداست و ربوبیت و شفاعت و مقربیت آن) دلیل و برهانی نازل نکرده، و در برابر چیزی خضوع می کنند که علم بدان ندارند، بلکه به پیروی از گذشتگان و تقلید کورکورانه از اجداد و نیاکان و عمل به ظن و گمان است. و هرگز ستمکاران را یآوری نیست که در دنیا مسلک آنها را ثابت کند و در آخرت از عذاب نجات دهد.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مِنَ ذَلِكُمْ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ

یعنی: و چون آیات کتاب آسمانی ما بر آنها خوانده شود، آیاتی که بینات است (الفاظش در دلالت بر معانی واضح و روشن و محتوایش در نزد عقل متین و متقن و آشکار است) در قیافه و چهره های کسانی که کفر ورزیده اند آثار انکار و ردّ و غیظ و غضب را مشاهده می کنی به گونه ای که نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله ور شوند و به قهر و غضب با آنها درافتند. ای پیامبر، به آنان بگو: شما که تلاوت آیات الهی را شری می دانید آیا شری بدتر از آن را به شما خبر بدهم؟ آن آتش جهنم است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده است، و چه بد جای بازگشت است آن آتش!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسئَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ «۷۳» مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «۷۴»

لغت:

مَثَل: شبیه و نظیر، صفت، مطلب کلی جالب و قابل انطباق با موارد. ضَرْبَ الخِیمَةِ:

احداث و برپا کردن آن را.

مثلی برای مشرکان

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ

یعنی: ای مردم، مثلی زده شده پس به آن گوش فرا دهید - ای مردم، مشرکان برای من از بت و ستاره و غیره شبیه ساخته اند که این ها در استحقاق پرستش شبیه و شریک من اند، پس گوش دهید که حال آنها را بیان کنیم - ای مشرکان، بی تردید آنان که شما آنها را به جز خدا و به جای او می خوانید هرگز مگسی نمی آفرینند، یعنی توان آفریدن مگسی را هم ندارند هر چند همه بر خلق آن اجتماع کنند، و اگر مگسی از آنها چیزی را بر باید قدرت پس گرفتن آن را ندارند؛ طالب و مطلوب هر دو ضعیف و ناتوان اند. یعنی بت ها که طالب اند چیز ربوده شده را از مگس بگیرند ضعیف اند و مگس هم که مطلوب است ضعیف است. و ممکن است این جمله بیان حال مردم و بت ها باشد، یعنی شما مردم که طالب تقرب و حاجت از بتان هستید ناتوانید، و آنها هم که مطلوب شما نیستند ناتوان اند.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

یعنی: خدا را در حد مقام و منزلتش اندازه نگرفته اند - حتی آن گونه که بشر می تواند قدر و مقام خدا را بشناسد اینان نشناخته اند و از این روست که به جای پرستش بالاترین شخصیت عالم هستی و ذات واجب الوجود جمادی را که پست ترین موجود است پرستش کردند - بی تردید خداوند نیرومند و مقتدر شکست ناپذیر است.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

ص: ۲۲۱

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

یعنی: خداوند رسولانی از فرشتگان و رسولانی از مردم برمی‌گزیند - فرشتگان را به عنوان وساطت میان خود و انبیا، و پیامبران را به عنوان وساطت میان خود و مردم - ظاهر آیه این است که فرشتگان نیز همانند آدمیان دارای درجات مختلف اند و بهترین آنها برای رسالت انتخاب می‌شوند همانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و نظایر آنها - هرچند خداوند گاهی بدون واسطه با پیامبران سخن می‌گوید - چنان که بهترین انسان‌ها برای رسالت برگزیده می‌شوند.

همانا خداوند شنوا و بیناست. مراد این است که جامعه بشری به اقتضای طبع و فطرت نیاز به هدایت به سوی کمال و تعالی دنیوی و سعادت اخروی دارد و گویی به زبان حال خواستار ارسال رسول و انزال کتاب است و خدا را ندا می‌کند و خدا شنوای این نداست و بینای حال همه نیز هست.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

ظاهر آیه این است که ضمیرهای جمع به رسولان فرشته و بشر برمی‌گردد.

یعنی: خداوند پیشرو و آینده رسولان فرشته را پس از القای وحی تا زمان ایصال آن به پیامبران می‌داند و خود حافظ آنها از انحراف و نسیان و دستبرد شیطان به وحی است چنان که آنچه را پشت سر گذاشته اند از آغاز آفرینش تا آن حال می‌داند. و هم چنین آنچه جلو دست انبیاست از بدو نبوت تا ابلاغ رسالت به جامعه می‌داند و آنها را در ابلاغ و اتمام حجت و پیاده کردن شریعت و کتاب، حافظ و نگهبان است چنان که آنچه را پشت سر گذاشته اند از بدو خلقت تا زمان نبوت می‌داند.

و امور همه به خدا بازگردانده می‌شود. و مراد از رجوع امور به او این است که چنان که بازگشت تمام امور جهان تکوین به سوی اوست و سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات منتهی به اراده اوست، امور تشریح نیز چنین است و احکام شرع و برنامه زندگی بشر که همه در ملاء اعلی تنظیم شده، ابلاغ آن به انبیا و ابلاغ انبیا به بشر و پذیرش و عمل

بشر یا انکار و مخالفت آن همه به سوی او بازمی گردد و در آخرت نیز به سوی او بازخواهد گشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

لغت و اعراب:

اجتباہ: برگزید آن را. حرج: سختی و مشقت طاقت فرسا. مله: شریعت و طریقت، منصوب است به فعل محذوف به تقدیر «اتبعوا یا التزموا». هو سماکم مرجع ضمیر، الله است.

و فی هذا اشاره است به قرآن. لیکن متعلق به سماکم یا به اجتباکم.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجده نمایید و پروردگارتان را پرستش کنید و کار نیک انجام دهید، شاید رستگار شوید.

ظاهر آیه این است که مراد از رکوع و سجود، خواندن نماز و مراد از عبادت، همه عبادت های واجب و مستحب در شرع اسلام است، و مراد از فعل خیر، سایر

ص: ۲۲۳

کارهای مطلوب در نزد شرع و پسندیده در نزد عقل است. پس در آیه تحریر بر همه امور خیر است، و امرهای چهارگانه همه در مطلق طلب استعمال شده و اعم از وجوب و استحباب است.

دلیل وجوب تلاش در راه خدا

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ

یعنی: و کوشش و جهاد کنید در راه خدا آن گونه که شایسته و سزاوار اوست، خواه جهاد با نفس یا جهاد با دشمن، و خواه ابتدایی یا دفاعی. و مراد از «حَقَّ جِهَادِهِ» قریبی بودن جهاد و برای رضای او بودن است. اوست که شما را انتخاب کرده و برگزیده. یعنی پس از انتخاب عام جامعه بشری به اعطای کتاب و شریعت آسمانی، مؤمنان و پذیراشدگان دین را به الطاف خاص خود انتخاب نموده و به مراحل کمالات انسانی هدایت کرده و الطاف گوناگون خود را پیوسته متوجه حال آنها کرده است.

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا

یعنی: و در دین اسلام برای شما مشقت شدید و سختی طاقت فرسا قرار نداده است.

مراد آن که در این دین هیچ حکم الزامی فرعی از وجوب و حرمت که ذاتاً سخت و حرجی باشد جعل نشده و هر حکمی از احکام الزامی آن هم اگر اتفاقاً حرجی شد در مدت حرج برداشته می شود.

پیروی کنید از این دین که دین و شریعت پدرتان ابراهیم است. خطاب در این جمله به پیامبر اسلام و اولاد معصومین اوست که پدرشان ابراهیم خلیل است. و ممکن است خطاب عام باشد و شامل همه مسلمین، زیرا محمد صلی الله علیه و آله پدر امت اسلامی است و ابراهیم پدر محمد صلی الله علیه و آله، پس ابراهیم پدر امت اسلامی است.

خداوند شما را پیش از این مسلمان نامیده است یعنی در همه کتاب های آسمانی پیامبران گذشته، و در این کتاب حکیم یعنی قرآن مجید.

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

یعنی: شما را از میان عالمیان برگزید به اعطای دین اسلام، برای آن که در روز قیامت پیامبر اسلام گواه شما باشد و شما گواهان مردم باشید. یعنی پیامبر به ایمان و اعتقاد و

طاعت و انقیاد شما در اصول و فروع گواهی دهد یعنی کسانی که نامه اعمالشان چنین نشان دهد، و شما به شهادت او از صالحان و عدول باشید و صلاحیت پیدا کنید که بر ملت های گذشته گواهی دهید تا صالحان آنها به بهشت روند و طالحان آنها به دوزخ.

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

یعنی: پس چون خداوند شما را به شرف اجتناب و انتخاب و فضیلت دین و شریعت اسلام برگزید و گرامی داشت نماز را برپا دارید یعنی همه عبادت ها را که در رأس آنها نماز است انجام دهید، و زکات را پردازید یعنی زکات متداول و مرسوم میان عقلای بشر به انگیزه نوع دوستی و مقتضای وجدان را و یا زکات اصطلاحی شرعی را، و به خداوند تمسک جوید یعنی به وسیله امتثال اوامر و نواهی شریعتش؛ او مولا- و سرپرست و یاور شماست، پس چه مولای نیکویی و چه یاور نیکویی است خداوند!

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِاتِّمَامِهِ

۸۶/۱/۲۵

ص: ۲۲۵

سفید

ص: ۲۲۶

ویژگی های مؤمنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

لغت:

خشوع: فروتنی دل و اعضا.

تفسیر:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ

ایمان، اعتقاد جزمی به شیء است و مراد از مؤمن در اصطلاح شرع کسی است که به توحید و شتون آن از نبوت و شریعت و کتاب آسمانی و معاد معتقد باشد، و از لوازم آن عمل به اغلب واجبات و ترک محرمات شرع است. در این آیات و چند آیه بعد برای مؤمنان شش صفت ذکر شده و به واجدین آنها وعده فردوس که از طبقات بالای بهشت

معنای آیه: حقیقت این است که مؤمنان رستگار شدند. آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشع اند، یعنی قلبشان رام و فروتن و خاضع و تسلیم است. و آنها کسانی هستند که از کار لغو یعنی از محرّمات شرعی و لغو و باطل عقلی و عقلایی مُعرض و رویگردان اند.

و آنها کسانی هستند که زکات را فاعل اند، یعنی انفاقات مالی را که سیره جاریه عقلای بشر و مرسوم در میان آنهاست به حکم وجدان و حسّ نوع دوستی عمل می کنند، نه زکات به اصطلاح شرع که عبارت از اموال خاص از اعیان مخصوصه است به قرینه این که این سوره مکی است و در آن زمان، زکات شرعی تشریح نشده بود و نیز این که عنوان فاعل به عمل نسبت داده می شود نه به عین، زید فاعلٌ لِلصَّلاه می گویند نه فاعلٌ لِلحَجَرِ وَالشَّجَرِ. و ممکن است که مراد از زکات تزکیه و تطهیر باشد، یعنی مؤمنان پیوسته به پاک کردن و رشد دادن نفس خود عامل اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ نَادُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾
الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

لغت و اعراب:

فرج: عورت مرد و زن از جلو و عقب. علی أزواجهم علی به معنای عن و متعلق به حافظون است به تقدیر «حافظون عن کل شخص إلّا عن أزواجهم». فردوس: باغ، باغی که

همه اقسام میوه ها را داشته باشد، بهشت، مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

تفسیر:

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

یعنی: و آنها کسانی هستند که فرج های خود را نگه می دارند. مراد از فرج در این جا نیروی شهوت است که مهم ترین وسیله اعمال شهوت مرد و زن است، یعنی جلو اعمال قوه شهویه و التذاذ شهوانی را با هر کس و به هر نحو می گیرند جز از همسران و از کنیزی که مالک شده اند که آنان را در اعمال شهوت با آنها ملامتی نیست. پس هر کس که غیر این دو مورد را طلب کند آنها هستند که از دایره شرع و راه حلال تجاوز کرده اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

یعنی: و آنها کسانی هستند که امانت ها و عهدهای خود را مراعات می کنند.

مراد از امانت در این جا امانت های مالی است که مردم به یکدیگر می سپارند و مراد از عهد، مطلق تعهد و پیمان و قرارداد است که در شرع اسلام به سه قسم تقسیم شده:

اول تعهد و پیمان انسان با خودش، مانند عهد و قسم و نذر به اصطلاح فقهی که مثلاً به وسیله گفتن «عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ أَصُومَ غَدًا، يَا أَقْسَمْتُ أَنْ أَصُومَ، يَا لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصُومَ غَدًا» روزه فردا را بر خود واجب می کند هر چند این وجوب با امضای خداوند است.

دوم تعهد و پیمان های انسان ها میان یکدیگر، مثل معاملاتی که انجام می دهند.

سوم تعهد و پیمان انسان ها با خدای خود، بدین معنا که پس از آن که خداوند دین و شریعت را به جامعه بشری عرضه داشت هر انسانی که آن را پذیرفت در واقع متعهد شد و با خدای خود پیمان بست که یکایک احکام آن را عملی کند. پس مواظبت مؤمن بر انجام واجبات و ترک محرمات، رعایت پیمان های خود با خداوند است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

یعنی: و آنها کسانی هستند که بر نمازهای خود محافظت دارند.

فرق میان این آیه و آیه دوم این است که مراد از خشوع در آن جا خضوع قلبی و تسلیم

باطنی است و آن متناسب با طبیعت صلاه است و از این رو صلاه در آن جا مفرد و به نحو جنس ذکر شده، و محافظت در این آیه مربوط به افراد نماز است نظیر مراعات ترتیب میان آنها و حفظ اوقات و لحاظ شرایط و موانع، و این امر مربوط به افراد است و از این جهت صلاه در این جا جمع آمده است.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: آنها هستند که ارث بران اند، همان کسانی که فردوس را ارث می برند - باغ پر میوه خاص از بهشت را یا بهشت مخصوص را - و آنها در آن جا جاودان اند.

اطلاق ارث بر مالک شدن بهشت به عنوان تشبیه است، زیرا تملک مال به ارث قوی ترین و بهترین ملکیت هاست و بهشتیان ملکیت ثابت و بی تردید و ابدی دارند. و یا آن که در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام است که هیچ یک از مردم نیست مگر این که او را در آخرت دو خانه است، یکی در بهشت و یکی در دوزخ. پس اگر کسی بمیرد و به جهنم رود خانه بهشتی او را مؤمنان ارث می برند. و در دعاهای وارده دارد: اللَّهُمَّ أَكْرَمَنِي بِبَهْوَانٍ مَنِ شِئْتُمْ مِنْ خَلْقِكُمْ، وَلَا تُهِنِّي بِكَرَامِهِ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَّكَ. (۱)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ «۱۲» ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ «۱۳» ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱۴» ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ «۱۵» ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ «۱۶»

ص: ۲۳۰

۱- . خدایا، در برابر خوار کردن هر یک از آفریدگانت که خواهی مرا گرامی دار، و در برابر گرامی داشتن احدی از آنان مرا خوار مساز.

لغت:

سَلَالَه: چکیده و عصاره شیء. قرار: جایگاه ثابت و مورد اطمینان. مکین: جادار و استوار. علقه: خون بسته. مضغه: قطعه گوشت نرم و جویده شده.

مراحل آفرینش انسان

تفسیر:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ

محتمل است آیه اول مربوط به آدم ابوالبشر و آیه های بعد مربوط به نسل او باشد.

یعنی: حقیقت این است که انسان را یعنی خصوص آدم را که جدّ اعلاّی بشر است از عصاره و چکیده ای از گل آفریدیم. یعنی فرشته ها از گل و لای و لجن ها عصاره ای برگرفتند و اعضا و اندام های او را از گوشت و استخوان و عروق و پوست تنظیم کردند و موجودی به شکل انسان ساختند که نسبت به گل و لجن عصاره بود تا آن که روح در او دمیده شد، و سپس نسل او را در مسیر خلقتش نطفه ای در قرارگاه استوار و مورد اطمینان رحم قرار دادیم.

و محتمل است که این آیه و آیات بعد مربوط به نسل آدم و حوّا باشد. یعنی بی تردید ما انسان را یعنی این نوع را که از آدم و حوّا به وجود آمده از عصاره گل ساختیم، یعنی مواد اولیه گل را سیر جوهری و حرکتی به نحو تبادل انواع دادیم که مراحل از نباتیه و حیوانیه را بپیماید تا سلاله گردد، و سپس آن را به حالت نطفه درآورده در قرارگاه استوار و حرز مستحکم رحم قرار دادیم.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعُلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

یعنی: سپس آن نطفه سفیدرنگ را در زهدان مادر پس از اندک مدتی به شکل خون بسته سرخ رنگ کردیم، سپس آن خون بسته را به صورت قطعه گوشت نرم جویده شده در آوردیم، سپس آن گوشت را صلابت بخشیدیم تا به شکل نرمه استخوان ها درآمد، و پس از آن بر آن استخوان ها لباس گوشت پوشاندیم تا شکل تمام عیار انسان پیدا کرد، سپس

ص: ۲۳۱

آن را آفریده دیگری ساختیم یعنی در آن موجود خاص که جسم نامی بود ایجاد روح کردیم تا خلق دیگری به نام جنین انسانی پدید آوریم (مطلب در این جا مورد اختلاف است که آیا خداوند آن روح را در وی همانند جدّ و جدّه اعلایش از خارج دمیده و یا آن که آن روح از خود آن جسم نامی در طریق تکامل، تولد یافته و بنابراین روح جسمانی الحدوث و روحانی البقاء است).

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

یعنی: پس پر خیر و برکت است خداوندی که بهترین آفریننده هاست.

زیرا برکات اوست که بر موجودات عالم هستی از ازل تا به ابد افاضه می شود. و توصیف خدا به احسن الخالقین مُشعر بر این است که این موجود خاص هم احسن المخلوقات است. آری و گواه این مطلب دقت در این موجود عجیب مرکب از جسم و روح و تأمل و تعمق در حقیقت و اوصاف و حالات و ملکات این حقیقت ناشناخته است که یکی از آثار وجودیش در بُعد مادیت این کره زمین است که روزی جز صحرا و کوه و جنگل و حیوانات وحشی چیزی نبود و اوست که آن را امروز به این شکل اعجاب انگیز درآورده است. آفریدن چنین موجودی از خاک و نطفه و دادن این همه توان و قدرت به او در خور تحسین و تبارک است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ

یعنی: سپس شما طایفه بنی آدم پس از پیمودن مراحل مذکور حتماً مردنی هستید و محکوم به مرگید. سپس بی تردید در روز رستاخیز برانگیخته می شوید.

در آیه چهارده، مرحله سیر انسانی پس از دخول روح و تکون انسان در آفرینش نوین تا زمان مرگش ذکر نشده یعنی از زمان ماندن پنج ماه یا هشت ماه در رحم مادر و ولادت و کودکی و جوانی و پیری، و با کلمه «بعد ذلك» اشاره شده، و نیز مرحله پس از مرگ یعنی درنگ در عالم برزخ ذکر نشده است.

توضیح مقام این که سیر انسان از مبدأ خاک تا حضور در صحنه قیامت پنج مرحله است: اول ورود ماده در مرحله نباتیت، نظیر آن که مرد و زن هر دو از نباتات و حبوبات و میوه جات بخورند و نطفه هر دو از آنها منعقد شود. دوم دوران رحم از ابتدای تلاقی دو

نطفه و انعقاد جنین تا زمان تولد. سوم ایام زندگی در دنیا تا دم مرگ، کوتاه یا بلند. چهارم مکث انسانی در عالم برزخ از حین مرگ تا نفخه دوم صور. پنجم حضور و درنگ در صحنه محشر که آخرین مرحله سیر است، و پس از آن وصول به مقصد و توقف ابدی در بهشت یا دوزخ است. و اگر فرض شود مرد و زنی مدتی حیوانی خورده اند و نطفه هر دو از آن بسته شده، مرحله دیگری بر سیر انسان اضافه می شود و آن حالت حیوانیت است. و از این آیات پنج گانه یعنی از آیه ۱۲ تا آیه ۱۶ مراحل فوق استفاده می شود هر چند برخی به نحو اجمال است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ ﴿۱۸﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۱۹﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلَّكِلَيْنِ ﴿۲۰﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۲۲﴾

لغت و اعراب:

طرائق جمع طریقه، کلّ ما فوقه مثله فهو طریقه، چیزهای روی هم نهاده نظیر دو لنگه کفش یا دو لباس. طریقه: راه. نخیل: درخت خرما. اعناب: تاک ها. ضمیر فیها و منها راجع است به جنّات. شجره عطف است به جنّات. صبغ: نانخورش. سقاه و أسقاه:

نوشانید به او.

ص: ۲۳۳

تفسیر:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ

یعنی: و حقیقت این است که بالای سر شما هفت طبقه آفریدیم. مراد طبقات آسمان هاست به اصطلاح قرآن و شرع که آسمان محیط ما و همه ستارگانی که ما مشاهده می کنیم در محاط طبقه اول آنها قرار گرفته و زینت آن است. چنان که فرموده: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا [ملک، ۳]. و هیچ گاه از مخلوق خود غافل نبوده ایم یعنی از آسمان های باعظمتی که جو آنها مملو از فرشتگان و موجودات زنده دیگر است چه رسد به کره زمین و ساکنان آن.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ

یعنی: و از آسمان بالای سرتان آبی در اندازه ای محدود فرو ریختیم - از ابرها به صورت باران و برف و تگرگ، در حدّ معین به تناسب سطح زمین و نیاز گیاهان و حاجت مردم و طبق اقتضای مصالح و نظام اتم تکوین - پس آن را در سطح زمین و داخل آن و در دل کوه ها و تپه ها و در اعماق زمین و مسیر رودخانه و برکه ها و دریاها ساکن کرده ذخیره نمودیم، و بی تردید ما بر از بین بردن آن تواناییم. یعنی می توانیم نازل نکنیم و آنچه را در زمین ساکن کرده در اندک مدتی نابود کنیم و خشکسالی کاملی در زمین حاکم شود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاحٍ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

یعنی: پس ما به وسیله آن آب برای شما باغ هایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم؛ شما را در آن باغ ها میوه جات فراوان است که می توانید از آنها بخورید و در نیازهای دیگر تصرف کنید، و از آن باغ ها می خورید. یعنی از میوه و کشت و زرع و منافع دیگر آنها انتفاع می برید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ

یعنی: و نیز به وسیله آب آسمانی برای شما درختی آفریدیم که غالباً در طور سینا می روید و روغن و نانخورشی می رویاند، یعنی درخت زیتون دادیم که میوه زیتون می دهد و گویی برای خوردگان غذا روغن و نانخورش می رویاند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

یعنی: و حَقّاً که برای شما در چهارپایان اسباب عبرت و تئبه است (مراد چهارپایان سه گانه است یعنی شتر و گاو و گوسفند، و گاو میش در اصناف گاو است و بز از اصناف گوسفند. و مراد از عبرت بودن آنها تنوع خلقت آنها و اهلی بودن و رام شدن آنها در برابر انسان و نیاز آنها در زندگی به سرپرستی همانند انسان است. و جمله «نُسْقِيكُمْ» تا آخر آیه بعد توضیح عبرت بودن آنهاست). شما را از آنچه در شکم های آنهاست شیر می نوشانیم که بهترین آشامیدنی ها و سالم ترین غذاهاست. و برای شما در آنها منافع بسیار است یعنی خواه در زنده آنها از قبیل پشم و کرک و اولاد و تجارت عظیم جهانی با آنها، و خواه در مذبوح آنها از گوشت و پوست و همه اجزای آنها بدون استثنا. و از آنها می خورید، یعنی خاصه در میان منافع، خوردن گوشت آنهاست که قوت غالب انسانی و مهم ترین غذا و نافع ترین خوراکی های بشر است.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

اولی این است که ضمیر علیها به اِبِل برمی گردد که از انعام مفهوم می شود، هر چند ضمائر سه گانه مؤنث به انعام برمی گردد، زیرا در میان انعام، غیر از شتر برای سواری استفاده نمی شود. یعنی: و یکی از منافع این است که بر پشت شتران در خشکی و بر کشتی ها در دریا حمل می شوید، یعنی خدا شما را سوار می کند نظیر آن که فرموده: وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ [اسراء، ۷۰] و آیه لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ [یس، ۴۱].

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ «۲۳» فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى «۲۴» إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَبَرَّبُّوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ «۲۵»

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

از این آیه تا آیه ۵۴ خداوند به ذکر عده زیادی از اقوام پیامبران گذشته و طغیان و عصیان آنها در برابر پیامبران خود پرداخته و نامی از خود آنها نیاورده جز از نوح نبی در آغاز آنها و موسی و عیسی در آخر آنها. و نوح نخستین پیامبر از پیامبران اولوالعزم است که دارای شریعت مستقل و کتاب آسمانی بوده و نخستین کسی است که علیه بتان و بت پرستان قیام کرده و بیش از نهصد سال مبارزه نموده و از میان امت های گذشته امتی ظالم تر و طاغی تر از قوم نوح نبوده است. و ظاهر حال این است که اکثریت قاطع نسل بشر آن اعصار مشرک بوده اند به توهم این که خدای بزرگ و خالق جهان هستی شأنش بالاتر از این است که بشر به او متوجه شود و از او حاجت بطلبد، پس باید به وسیله اشخاص یا اعیان خارجی که دارای قداست اند نظیر بت ها و ستارگان و فرشته ها و برخی عباد و صالحان به او متوسل شد تا آنها شفیع و مقرب گردند.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم (مراد از قومش همه امت او، و مراد از امت همه بشرهای روی زمین در عصر او بوده و از این جهت است که چون قوم به طوفان هلاک شدند احدی در روی زمین غیر از کشتی نشینان نمانده بود). پس نوح به آنها گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی و اله قابل پرستشی نیست، پس آیا پروا ندارید، یعنی از غضب و عذاب او نمی هراسید؟!

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَنْفُضَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

یعنی: اشراف و اعیان قوم نوح که کفر ورزیده بودند در میان مجتمع خود گفتند: این نوح جز بشری همانند شما نیست، او می خواهد که بر شما برتری جوید و به نام دعوت به خدا و تشریح دینی بر شما ریاست کند، و اگر خدا می خواست پیامبر بفرستد فرشتگانی نازل می کرد که شما را هدایت نمایند، ما هیچ گاه این مطلب را یعنی ادعای نبوت از بشر را

از پدران نخستین خود نشیده ایم.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّهٗ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ

یعنی: این شخص نیست جز مردی که مرض جنون دارد؛ شما تا مدتی درباره او منتظر باشید یعنی مدتی صبر کنید تا خوب شود و از ادعای خود دست بردارد یا مرگ به سراغش آید تا راحت شوید.

حاصل سخنان ملاً و مترفین در این دو آیه این است که چهار دلیل بر بطلان ادعای نوح در میان خودشان ذکر کردند: اول آن که پیامبر بشر باید فرشته باشد و نوح بشری همانند شماست. دوم آن که اگر ممکن بود بشری پیامبر بشرها باشد پس چرا باید تنها او باشد؟ باید از شما هم کسی منصوب می گردید. سوم آن که ادعای او امری بی سابقه است، اگر این امر درست بود از گذشتگان پیشین نیز نقل می شد. چهارم آن که این مرد بیماری جنون دارد یا جن زده و جادوشده است و سخنش قابل اعتنا نیست.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْقُلُوبَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّورُ فَاسْأَلْكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾

لغت و اعراب:

فُلك: کشتی، و الف لامش جنس است یا عهد ذکرى. بأعيننا متعلق به «مستعيناً» مقدر.

سلک المكان: داخل شد در آن و داخل کرد غیر را در آن. من کلّ تنوین بدل از مضاف الیه است به تقدیر «من کلّ حیوان».

ص: ۲۳۷

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي * فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَاَوْحَيْنَا

یعنی: نوح در برابر کفر و انکار و عناد قوم خود پس از قرن ها دعوت و اصرار و اتمام حجت، گفت: پروردگارا، مرا در برابر این تکذیب و انکار یاری ده. در پاسخ درخواستش به او وحی کردیم که کشتی بساز یا کشتی معهود را بساز (بنابراین که قضیه ساختن کشتی را خداوند از پیش به او اطلاع داده بود) با استعانت از حفظ ما، که ما در ساختن آن تو را از اشتباه و خطا و منع دشمنان و دستبرد آن ها نگاه می داریم، و استعانت از وحی ما (۱) در کیفیت ساختن کشتی بی سابقه ای بدان وسعت که گروهی از انسان ها و گروهی از هر نوع حیوان را در خود جای دهد.

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطِنٍ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

یعنی: ای نوح، پس از اتمام ساخت آن هنگامی که امر ما فرا رسید و تنور فوران کرد (مراد از فرا رسیدن امر، اراده تکوینی خداست یعنی وقتی که اراده تکوینی ما تعلق گرفت که ابرهای آسمان باران شدیدی همانند ریزش آب از لوله ها بی وقفه در مدتی بس طولانی ببارد، و آب های زیرزمینی در سطح وسیعی از این کره در جای جای آن همانند چشمه بجوشد. و علامت شروع این فرمان آن است که تنور فوران کند یعنی از تنوری که وسط مسجد کوفه است و برای پختن نان تهیه شده چنین آبی بجوشد) پس در آن کشتی از هر نوع از حیوانات اهلی و وحشی زمینی و هوایی دو جفت وارد کن یعنی از هر نوع یک نر و ماده که هر یک جفت دیگری است. و خاندان خود را نیز در آن سوار کن جز کسی از آنها را که علیه او سخنی از ما گذشته است یعنی جز همسر و یکی از فرزندان را که در علم ازلی ما کفر و عناد و شقاوت آنها حتمی شده است. و هرگز درباره کسانی که ستم کرده اند با من گفتگو مکن که آنها حتماً غرق شدنی اند.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

لغت و اعراب:

استوی علی الشیء: قرار گرفت بر آن، تسلط یافت بر آن. مُنْزَل اسم مفعول و هم مصدر میمی است یعنی انزال. و إن کنا ان محففة از مثقله است به تقدیر «إِنَّ الشَّأْنَ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ».

تفسیر:

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس ای نوح، هنگامی که تو خود و کسانی که همراه توآند از آدمیان و حیوانات بر کشتی قرار گرفتید، بگو: حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را از دست گروه ستمکاران نجات بخشید.

این آیه نظیر آیه ۴۵ انعام است که درباره مأخوذین به استدراج است.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

یعنی: و ای نوح، بگو: پروردگارا، مرا به فرودی پرخیر و فرودگاهی پربرکت فرود آور و تو بهترین فرودآورندگان.

مراد این است که نزول من در کشتی مبارک باشد یعنی از مشاهده هلاکت ظالمان و طاغیان، خوشنود و از سلامت ساکنان کشتی و کفایت زاد سفر و قوت مسافران و زاد و ولد بدون آفت و تلف آنها مسرور باشم، و نیز نزول من در محل زندگی از زمین پربرکت باشد، آبش خشکیده (۱)، زمینش سرسبز، درختانش قابل استفاده، حشراتش رشد نکرده، هوا و فضایش در خور ادامه زندگی باشد. و دستور خدا به نوح که تنها خود را دعا کند اشاره به

ص: ۲۳۹

این است که دعای او برای شخص خود، دعا برای همه ساکنان کشتی است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

یعنی: حَقّاً که در این حادثه نشانه‌هایی است - در این حادثه بی سابقه و بی لاحق که هنوز فکر بشر به عمق فاجعه و طول و عرض محیط نزول بلا و شمار کشته شدگان نرسیده است نشانه‌هایی از قدرت و عظمت و جبروت و حکمت خداوند است - و حقیقت امر این است که ما از اقدم زمان پیوسته آزمایش کننده مکلفان بوده ایم.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٣٤﴾

لغت و اعراب:

قرن: اهل یک عصر. أن اعبدوا الله تفسیر ارسلا است به تضمین فعل نتیجه، ارسال به تقدیر «فأرسلنا و قلنا بلسان الرسول أن اعبدوا الله».

تفسیر:

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ * فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: سپس بعد از قوم نوح اهل عصر دیگری را پدید آوردیم. مراد قوم هود نبی است که عاد نامیده می شوند، یا قوم صالح پیامبر است که ثمود گفته می شوند. و در میان آنها پیامبری از خودشان یعنی از حیث نسب یا قبیله فرستادیم. مراد آن است که نه از فرشتگان

ص: ۲۴۰

بود و نه از اجنه و پریان و نه بیگانه با آنها از حیث زبان. و هدف از ارسالش این بود که ای مردم، خدا را پرستش کنید که شما را جز او معبودی نیست، آیا تقوا نمی ورزید؟ یعنی تقوای از شرک و انباز کردن پست ترین موجودات که بت جماد است با والاترین و بالاترین موجودات که ذات واجب الوجود است.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ

یعنی: اشراف و اعیان قوم او که به خدا کفر ورزیده و دیدار آخرت را تکذیب کرده بودند و در زندگی دنیا آنها را نعمت فراوان داده بودیم، درباره این دعوت با طبقات دیگر قوم خود گفتند که این شخص مدعی نبوت جز بشری همانند شما نیست، از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه شما می نوشید می نوشد (مرادشان جلوگیری عامه مردم از پیروی رسولشان بود به این دلیل واهی که باید فرستاده خدا بر بشر، فرشته باشد که نه غذای بشر را بخورد و نه آشامیدنی او را بیاشامد) و بی تردید اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید آن وقت است که حتماً زیانکار خواهید بود.

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُم مُّخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٣٩﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾ فَأَخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

هیئات به تثلث تاء، اسم فعل است به معنای «دور است» و فاعل، صحت آن سخن است. لما توعدون به تقدیر «و هذا الاستبعاد لما توعدون». عما قليل به تقدیر «عن زمان قليل» و «ما» زائده است و متعلق است به ليصبحنّ. الصيحه بالحقّ باء برای مصاحبه یا سببه است به تقدیر «مصاحباً بالحقّ، یا بسبب القضاء الحقّ».

تفسیر:

أَيَعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ * هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

این چهار آیه مانند آیه قبل، گفتار ملأ با قوم خود درباره ردّ دعوت پیامبرشان است. معنای آیه: آیا این شخص به شما وعده می دهد که چون مردید و اجساد شما در زیر زمین مشتی خاک و استخوان شد دوباره بیرون آورده می شوید؟ (مرادشان از خاک و استخوان شدن معرفی حالت تلاشی بدن است که غیر استخوان خاک شود و استخوان بماند، چون حالت سالم بودن همه بدن یا خاک شدن همه نمی تواند معرف باشد). وه چه دور و مستبعد است آنچه وعده داده می شوید یعنی این مدعی نبوت به شما وعده می دهد!

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و نیز ملأ گفتند: زندگی نیست جز زندگی دنیای ما، می میریم و زنده می شویم یعنی عده ای می میرند و عده ای دیگر زنده می شوند(۱). و ممکن است گویندگان این سخن معتقد به تناسخ بودند و مرادشان این است که می میریم و در قالب دیگری زنده می شویم. و هرگز برای عالم دیگر برانگیخته نمی شویم. و این مدعی نبوت نیست مگر مردی که بر خداوند دروغ بسته که می گوید: بشری بر بشر مبعوث شده، و ما هرگز به او ایمان آور نیستیم.

ص: ۲۴۲

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي * قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْحَرَنَّ نَادِمِينَ

یعنی: پیامبر وقت پس از آن که در مقابل انکار و استبعاد قرار گرفت که معلوم نیست چند سال یا چند قرن طول کشیده گفت: پروردگارا، در برابر این همه تکذیب مرا یاری ده.

خداوند گفت: پس از اندک زمانی آنها پشیمان خواهند شد یعنی آن گاه که آثار عذاب شروع شود، و وقتی یقین به عذاب پیدا کنند که زمان توبه گذشته باشد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس از وعده خداوند به ناگاه آنها را صیحه آسمانی به حق فرا گرفت، پس آنان را همانند خس و خاشاک نمودیم، پس دوری از رحمت، نصیب باد گروه ستمکاران را.

گفته شده که جبرئیل فریاد مرگباری بر سر آنها زد که دل همه بشکافت و جسدها نقش زمین شد چنان که گویی علف صحرا و برگ درختان است. و مراد از حق بودن صیحه این است که صیحه کیفری حق و ثابت بود و به فرمان خدا و اجرای جبرئیل طبق مجازات موعود گذشته در علم ازلی الهی و مندرج در لوح محفوظ بود و باطل و ظلم و جور در آن راه نمی یافت.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ «۴۲» مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ «۴۳» ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّهَ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ «۴۴»

لغت و اعراب:

اجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء و آخر آن مدت. تتری: مصدر و اثر است یعنی دنبال هم و آمدن یکی پس از دیگری.

ص: ۲۴۳

تفسیر:

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

یعنی: سپس در پی قوم نوح و قوم هود یا صالح ملت های دیگری در عصرهای متعاقب پدید آوردیم، و هیچ امت و ملتی از مدت و زمان خویش پیشی نمی گیرد، و از مدت خود عقب هم نمی ماند.

مراد از اجل مدتی است در طول تاریخ که در علم ازلی الهی برای زندگی کسی یا گروهی پیش بینی شده و در لوح محفوظ مندرج گشته است، نظیر اعمار قبایل بشری و ملل و مکاتب و مذاهب و سلسله شاهان و غیر آنها.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّه رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: سپس رسولان خود را دنبال هم یکی پس از دیگری به سوی آن ملت ها و قرن ها فرستادیم؛ هر زمان برای ملتی فرستاده اش می آمد تکذیب و انکارش می نمودند، ما هم برخی از آنها را پیرو برخی دیگر کردیم و آنان را احادیث قرار دادیم یعنی هر ملتی را در عصر خود پس از امهال و رسیدن به اوج شقاوت به هلاکت سپردیم به گونه ای که فاجعه نابودیشان افسانه بر سر زبان ها و به عنوان قصه و داستان ها جاری گردید. پس دوری از رحمت، نصیب باد قومی را که ایمان نمی آورند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ «۴۵» إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ «۴۶» فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ «۴۷» فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ «۴۸» وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «۴۹»

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ

یعنی: سپس - پس از گذشت قرون و مجتمعات انسانی که ذکر شد - موسی و برادرش هارون را همراه نشانه های خود و برهانی روشن به سوی فرعون و اشراف و اعیان قوم او فرستادیم (تخصیص فرعون و ملاً به ارسال رسول به خاطر این است که بقیه قوم تابع محض آنها بودند. و مراد از نشانه ها معجزات نه گانه است که در آیه ۱۰۱ اسراء و ۱۲ نمل اشاره شده و مهم ترین آنها عصا و ید بیضا بود. و مراد از سلطان، منطوق و استدلال و اثبات مطلب با بیانی رسا پیش از ارائه معجزات است که هارون در این مرحله یاری به سزایی به موسی داشت). پس آنها سخت تکبر ورزیدند و از پذیرش امتناع کردند و آنها گروهی برتری جو و ریاست طلب بودند. یعنی پیوسته در صدد استیلا بر غیر و به بردگی کشیدن دیگران بودند چنان که با بنی اسرائیل رفتار می کردند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ * فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ

یعنی: فرعون و ملاًش پس از رد دعوت دو پیامبر و اظهار تکبر چنین گفتند: آیا ما به دو نفر بشر همانند خود ایمان آوریم در حالی که قوم آنها که بنی اسرائیل اند در زیر سلطه ما و برده و فرمانبر ما هستند؟! (مرادشان این است که اولاً آنها مثل مایند و فضیلت و برتری بر ما ندارند. ثانیاً آنها باید تسلیم ما شوند و پیرو ما باشند، زیرا آنها هم جزء قومشان هستند). پس آن دو را تکذیب نمودند و عاقبت از هلاک شدگان گشتند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

یعنی: و حقیقت این است که ما به موسی کتاب دادیم، شاید قوم او هدایت یابند.

مراد کتاب آسمانی تورات کبیر است که پس از مبارزه طولانی موسی و هارون با فرعونیان و عناد آنها و اصرارشان بر عدم پذیرش و هلاک شدنشان و آزادی بنی اسرائیل،

به منظور هدایت آنها بر موسی نازل شد. و محتمل است که الف لام (الکتاب) برای عهد باشد یعنی آن کتاب که در علم ازلی الهی پیش بینی شده و در لوح محفوظ مندرج گشته بود که بر موسی در طور نازل شود.

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ «٥٠» يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ «٥١» وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ «٥٢»

لغت:

آواه المکان و إلى المکان: جا داد او را در آن. ربوه: جای بلند و هموار و وسیع. معین: آب روان آرام. کلوا: بخورید و تصرف کنید. امت: گروه همفکر و هم هدف، شریعت و طریقت.

تفسیر:

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ

یعنی: و ما پسر مریم و مادرش را آیت و نشانه قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی مرتفع و دارای استقرار و صلاحیت سکونت و آب روان آرام، یعنی سرزمین فلسطین و شامات، جا دادیم.

ظاهر آیه این است که عیسی و مادرش مریم هر دو آیت بودند یعنی نشانه توحید و قدرت و حکمت خداوند و صدق ادعای نبوت عیسی. اما مادر، در ندای ملائکه او را در محراب، و کیفیت تلاقی فرشته اعطای روح با وی، و بارداری از راه غیرعادی، و دمیده شدن روح در رحم وی، و طهارت از قذارت های زنانه. و اما فرزند، در کیفیت تولد، و یافتن روح متکامل و قابل تحمل منصب نبوت در کودکی، و سخن گفتن با مردم و ابلاغ

ص: ۲۴۶

رسالت و کتاب آسمانی در گهواره و معجزات دیگری که در آیه ۴۹ آل عمران ذکر شده است.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

این آیه کلام مستأنف و جدا از ما قبل است، و توجه سخن به پیامبر اسلام و انشای خطاب و اوامر به همه پیامبران مرسل است. یعنی: ما به همه مرسلین در عصر خودشان این گونه خطاب و امر می کردیم که: ای فرستادگان ما، از همه پاکیزه های جهان بخورید و عمل شایسته به جا آورید، زیرا من به آنچه انجام می دهید دانایم.

مراد از اکل، مطلق تصرف و برخورداری است و مراد از متعلق آن، همه متاع دنیا اعم از خوراکی و پوشاکی و آب و هوا و فضا و گیاه و حیوانات و هر چه که طبع بشر بدان رغبت دارد.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ

یعنی: و نیز به رسل گفتیم که این ملت و طریقت، شریعت شماست که شریعتی واحد و یگانه است (۱) و من پروردگار شما هستم، پس از من پروا داشته باشید.

باید دانست که از آغاز تشریح احکام آسمانی برای بشر آنچه در عالم بالا تنظیم و تشریح و به بشر ابلاغ شده است و پیامبران الهی به ابلاغ آن مأمور گشته اند یک دین و آیین به نام دین اسلام است و حقیقت آن عبارت است از توحید و رسالت و معاد و برخی از شئون اعتقادی و امهات فروع عملی، و منشأ اختلاف و تعدد شرایع و انقسام آن به پنج شریعت به خاطر اضافه شدن برخی از فروع و نسخ شدن برخی و تغییر حالات و خصوصیات برخی دیگر است. و ضمیر مؤنث (انّ هذّه) هر چند به ظاهر به اکل طیبات و عمل صالح برمی گردد و این دو امر از فروع عملیه است یعنی جواز تصرف در اجناس جهان و عمل به واجبات و مستحبات شرعی و پسندیده های عقلی. لکن به اقتضای مورد و ظاهر آیه بعد، مرجع آن ملت و شریعت و دین اسلام است.

ص: ۲۴۷

۱- . به تفسیر سوره انبیاء، آیه ۹۲ مراجعه شود.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

لغت و اعراب:

فَتَقَطَّعُوا مرادف قَطَّعُوا: پاره پاره کردن، و ضمیر جمع راجع به امت های گذشته مفهوم از آیات قبل است. زُبْر جمع زبور: فرقه، و نیز مکتوب و نوشته، مفعول دوم تَقَطَّعُوا یا حال است از فاعلِ تَقَطَّعُوا، به تقدیر «تَقَطَّعُوا فِي أَمْرِهِمْ حَالِ كَوْنِهِمْ فَرَقًا». غمره: انبوه آب که قامت انسان را بپوشاند. (۱) تفسیر:

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

یعنی: ای پیامبر، همه امت های گذشته که برای آنها پیامبر فرستادیم دینشان را که شریعت واحده بود در میان خود به چندین دین قطعه قطعه کردند و خود، حزب حزب شدند به گونه ای که هر حزبی به آنچه در دست داشت خوشحال بود، نظیر فرقه های متعدد قوم موسی و قوم عیسی. و البته منشأ تقطیع و عامل تحزب، علما و سران هر ملت بود و باقی پیرو آنها بودند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ

خطاب به پیامبر اسلام است. یعنی: پس از اطلاع از حال امت های گذشته و تفرق آنها و نزول عذاب پس از مهلت، تو نیز مشرکان قریش را که در رد کتاب و شریعت تو اصرار

ص: ۲۴۸

می‌ورزند تا مدتی در گرداب غفلت و مستی‌شان رها کن، یعنی تا آن‌گاه که روز بدر و حنین و غیره فرا رسد. آیا آنها چنین می‌پندارند که به آنچه از مال و فرزندان آنها را یاری می‌کنیم در انجام کارهای خیر نسبت به آنها شتاب می‌نماییم؟ نه، چنین نیست بلکه آنها نمی‌فهمند.

یعنی نمی‌فهمند که این یاری استدراج است نه شتاب بخشیدن در خیرات.

شتاب ورزان به خیر

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ

این آیه و چهار آیه‌ی آتی در دفع پندار کفار است که مال و اولاد خود را وسیله‌ی شتاب در خیرات می‌دانستند. و غرض آن که وسیله‌ی وصول به خیرات آن است که مؤمنان دارند.

معنای آیه: بی‌تردید کسانی که از ترس پروردگارشان پیوسته در تحرّز و تحفظاند یعنی خشیت و خوف قلبی سبب تحفظ و برحذر بودن عملی آنهاست، و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند یعنی به آیات کتاب آسمانی او و یا به نشانه‌های توحید در نفس خود و کرانه‌های جهان،

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ

یعنی: و کسانی که برای پروردگارشان شریک و انباز قرار نمی‌دهند یعنی نه شریک در الوهیت و ربوبیت و نه در عبادت و طاعت، و کسانی که آنچه را در راه خدا از مال و جان و اولاد بذل می‌کنند در حالی انجام می‌دهند که دل‌هاشان سخت بیمناک است از این که به سوی خداوند رجوع خواهند کرد، مراد آن که عمل‌های نیک و انفاقات آنها همه نشأت

یافته از ترس آخرت و حضور در محضر خداست و یا آن که از رجوع می ترسند یعنی از آن که اعمالشان و انفاقشان در آن جا پذیرفته نشود.

تکلیف در حدّ وسع

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

یعنی: این گروه های چهارگانه اند که پیوسته در انجام عمل های صالح شتاب به سزا دارند و آنها را که برای کارهای نیک بر دیگران سبقت می جویند.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَمَّا كَتَبْنَا كِتَابَ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۶۲» يَلِ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرِهِ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ «۶۳» حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ «۶۴» لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ «۶۵»

لغت و اعراب:

تکلیف: امر به کار سخت. قلوبهم یعنی قلوب مشرکان. غمره: آب انبوه که از سر بگذرد. (۱) من هذا اشاره است به وصف مؤمنان یا به قرآن. من دون ذلك اشاره است به غافل بودن دل های آنها. مترف: صاحب نعمت فراوان و خوش گذران. جَارَ فلائ - از باب مَنَع -:

بانگ و فریادی همانند حیوانات بر آورد.

تفسیر:

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

غرض از کلام دفع این توهم است که اوصافی که برای مؤمنان ذکر شد عسر و حرج و فوق طاقت بشری است و این آیه مبین قاعده کلی است که در فقه اسلامی مورد قبول است و آن این است که تکالیف آسمانی مقدور همه مکلفان است و در احکام الهی هرگز تکلیف

ص: ۲۵۰

حرجی و خارج از طاقت مکلف نیست.

معنای آیه: و هیچ نفسی را مکلف نمی کنیم مگر به اندازه توان او.

باید دانست که تکلیف، امر و فرمان است و متعلق آن باید فعل مکلف باشد خواه فعل قلبی یا بدنی. و مراد از نفس، مطلق جاندار و صاحب نفس حیوانی و انسانی و ملک است. و غرض آن که بشر را در اوامر اعتقادی به عقایدی دستور می دهیم که استعداد درک و عقد قلب و باور کردن درونی داشته باشد، نظیر باور به اصول دین در هر شریعتی که به واسطه دعوت و تعلیم انبیا و درک عقول و خرد مردم معلوم می شود، و عمل های بدنی هم حرجی نیست. و آیه حیوان را هم شامل است و تکلیف آنها به توحید و امور دیگری است که استعداد آن را دارند هر چند ما از عوالم آنها بی خبریم.

ویژگی ها، رفتار و کیفر کافران

وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: و در نزد ما کتابی است که همیشه به حق سخن می گوید و هرگز آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

مراد از این کتاب، لوح محفوظ است که ثابت در نزد اوست و یا صحیفه اعمال یکایک مکلفان است که همه گفتار و کردار و عقاید و خطورات قلبی آنها در آن مندرج است و به دست فرشته ها و زیر نظر خداوند است. و مورد ستم قرار نگرفتن آن است که چیزی از پاداش خیر نیکان کسر نمی شود و چیزی بر کیفر ظالمان اضافه نمی گردد.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرِهِ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ

یعنی: بلکه دل های کفار از درک این قرآن و یا اوصاف حسنه ای که برای مؤمنان ذکر شد در گرداب غفلت است و آنها را غیر این نیز کارهایی است که بدان مشغول اند.

مراد مخالفت ها و گناهان دیگر آنهاست از قبیل استهزای به پیامبر و ذکر نام های ناروا برای او و مسخره کردن قرآن و توطئه های مختلف برای براندازی اسلام و ارتکاب محرمات بی شماری که پیوسته بدان عامل اند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ * لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ

یعنی: دل های آنان در غفلت است و آنان مشغول طغیان اند تا آن گاه که عیاشان و خوش گذران های آنها را گرفتار عذاب نماییم، یعنی در دنیا گرفتار صحنه بدر کنیم و یا به

عالم آخرت بریم، پس به ناگاه از شدت عذاب بانگ و فریادی به مانند حیوانات برآوردند (و اختصاص مترفین به عذاب برای اولویت آنهاست و گرنه همه پیروانشان نیز در عذاب خواهند بود). به آنها گفته می شود که بانگ و فریاد برنیاورید، بی تردید شما از جانب ما یاری نخواهید شد. مراد آن که غیر ما را هم در این جهان توان دخالت در کاری نیست.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ﴿٦٦﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: به عقب برگشت. مستکبرین، سامراً، تهجرون هر سه حال است از فاعل تنکصون. و ضمیر به راجع است به آیات به تأویل قرآن به تقدیر «مکذبین به». سامر(۱) به معنای قصه گوینان در شب. هجر: هذیان گفتن. يدبّروا القول «قول» قرآن است و الف لامش عهد.

تفسیر:

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ * مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ

یعنی: بی تردید در دنیا آیات کتاب من بر شما تلاوت می شد، پس شما در برابر آن به عقب برمی گشتید و اعراض می کردید در حالی که سخت تکبر ورزیده آن را تکذیب می نمودید و در حالی که سخن سرایان شب بودید، یعنی و در آن برای محمد و قرآنش

ص: ۲۵۲

۱- . سامر اسمی است که بر مفرد و جمع اطلاق می شود مانند حاضر.

معایب می شمردید و استهزا می کردید و در حالی که پیوسته درباره آنها هذیان می گفتید.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ

در این آیات التفات است از خطاب کفار در آخرت به غیبت یعنی بیان ردّ و نکوهش آنان برای پیامبر و مردم.

معنای آیه: ای پیامبر، آیا آنها هیچ تدبّر و تفکر در این قول یعنی قرآن مجید نکرده اند که کتابی است محیرالعقول و خارج از توان بشری بی سابقه و لاحق در جهان انسانیت؟ و یا برای آنها چیز تازه و بی سابقه ای آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود؟ یعنی آمدن رسول برای بشر از خود آنها و آوردن کتاب آسمانی و شریعت و اظهار معجزه، مطلب نوظهور و بی سابقه نیست که این همه در ردّ آن اصرار می ورزند.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

یعنی: و یا آن که رسول و فرستاده خدا را به سوی خود نشناخته اند که او را انکار می کنند؟ یعنی بی تردید آنها محمد صلی الله علیه و آله را به نحو کامل می شناسند، به خصایص روحی و فضایل اخلاقی او آشنایند و می بینند که او راستگویی است که به اخبار غیبی خود معتقد است و از ناحیه غیب در همه حال مورد نصرت و تأیید است. آنان سوابق پیش از بعثت او را می دانند، یتیمی بود که از اوایل عمر پدر و مادر را از دست داده، نه کتابی خوانده بود و نه معلّمی او را تعلیم کرده بود و نه مؤدّبی او را تربیت کرده بود و در طول زندگی خود هیچ کاری برخلاف عقل و خرد و هیچ عمل قبیح و ناپسند در عرف جامعه از او سر نزده بود و هرگز احدی از او آنچه دلالت بر حرص به دنیا و طلب مال و جاه کند ندیده بود، پس چگونه او را انکار می کنند؟!

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

یعنی: و یا آن که می گویند او را جنون است و اختلال روانی دارد که به سخنش اعتنا ندارند؟ این گفتار باطل و کذب است بلکه حق و حقیقتی را برای آنها آورده (یعنی کتابی مشحون از معارف و مملوّ از حکم و شریعتی سراپا دقت و متانت، ضامن مصالح دنیوی و سعادت اخروی بشر، و اینان می دانند که محمد صلی الله علیه و آله صادق است و کتاب او حق) لکن اکثرشان از حق کراهت دارند و حق را نمی پذیرند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ﴿٧٤﴾

تفسیر:

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

در آیه پیش ذکر شد که کفار و مشرکان از حق کراهت دارند و لازمه آن این است که می خواهند دعوت الهی و مشی پیامبر در طریق خواست ها و هواهای نفسانی آنها باشد و آن شدنی نیست. معنای آیه: و اگر حق و حقیقت پیرو هواهای آنها می شد، بی تردید آسمان ها و این زمین و همه کسانی که در آنها قرار دارند فاسد و تباه می گشتند.

یعنی اگر همان بود که آنها می گویند و اداره جهان به دست شریکان خدا و ارباب انواع و خدایان مختلف بود، فساد آسمان ها و زمین لازم می آمد، زیرا لازمه تعدد اراده های مستقل و مقتدر، اختلاف است و لازمه اختلاف، فساد. بدین معنا که اگر چنین تعددی پیش از خلقت باشد اختلاف سبب فساد حدوثی می شد و اصلاً آنها به وجود نمی آمدند، و اگر پس از خلقت باشد منجر به فساد در بقا و تباهی موجود می شد.

و ممکن است مراد از تبعیت حق از هواهای آنها این باشد که اگر خدا شرک و آداب و سنن و فحشا و منکرات جاهلیت را امضا می کرد و پیامبر را مأمور اجرا و پیروی از آنها می نمود، مدتی نمی گذشت که خداوند غضب می کرد و تصمیم به قیام رستاخیز می گرفت و فساد در نظم آسمان ها و زمین پدید می آمد.

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ

ص: ۲۵۴

یعنی: چنین نیست که حق تابع هواهای آنها شود بلکه ما اسباب تبتّه و تذکر آنها را به آنان دادیم یعنی کتاب آسمانی و شریعت الهی را که وسیله تذکر و هدایت به معارف و اصول و فروع بود برای آنها آوردیم و عرضه داشتیم و در نتیجه آنها از ذکر خود رویگرداندند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

یعنی: و یا آن که از آنان مزدی و هزینه مستمری مطالبه می کنی؟ چنین نیست بلکه اجر و مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است. زیرا مزد و مقرری او بدون منت و بدون حساب است در دنیا به اقتضای صلاح نظام تکوین، و در آخرت بی پایان است.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبُونَ

یعنی: ای پیامبر، بی تردید تو آنها را به سوی راهی راست می خوانی یعنی راهی راست در تمام شئون زندگی بشر از عقاید قلبی و ملکات روحی و عمل های بدنی. و مسلماً کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند از راه راست منحرف اند. زیرا تأثیر ایمان به معاد و ترس از کیفر، از همه اسباب تسلیم در برابر حق و طاعت از خداوند بیشتر است.

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

لَعَجَّ فِي الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ و مَنَعَ - اصرار بر عناد و عدم پذیرش نمود. عمه فی الطريق - از باب عَلِمَ و مَنَعَ - حیران و سرگردان شد. استکانت: خضوع و ذلت. تَضَرَّعَ: اظهار ضعف

ص: ۲۵۵

و ذَلَّتْ. ما يتضرعون یعنی ما كانوا يتضرعون. اُبلِس: نومید و متحیر شد.

تفسیر:

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: و اگر بر آنها ترحم کنیم و آنچه را که بر آنهاست از ضرر و سختی برطرف سازیم حتماً در طغیان خود لجاجت ورزیده، در حیرت و سرگردانی خواهند ماند. یعنی در کفر به آیات کتاب و عداوت با پیامبر اسلام و توطئه علیه اسلام و مسلمین استمرار خواهند داشت.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ

یعنی: و حقیقت این است که ما مشرکان مکه را گرفتار عذاب کردیم (مراد قحطی شدیدی است که به نفرین پیامبر اسلام «اللهم اجعلها عليهم كسنى يوسف» بر آنها وارد شد به گونه ای که گُرک آلوده به خون را به طمع خویش می خوردند و طاعی ترین آنها نزد پیامبر آمده، درخواست احسان می کرد). پس در برابر پروردگارشان خضوع نکردند و هیچ گاه در مقابل او به زاری در نیامدند.

حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

یعنی: ای پیامبر، این طغیان و عناد آنها ادامه خواهد داشت تا آن گاه که دری را که طلیعه عذاب سخت باشد به روی آنها بگشاییم، یعنی آنها را در جنگ بدر به عذاب شکست مفتضحانه و کشته شدن و اسارت سران و غارت اموال گرفتار سازیم و یا آنها را بمیرانیم و به دوزخ برزخ وارد کنیم، که به ناگاه در آن جا متحیر و از همه چیز نومید خواهند بود.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ «٧٨» وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «٧٩» وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «٨٠»

ص: ٢٥٦

سمع: گوش و نیروی شنوایی. بصر: چشم و نیروی بینایی. قليلاً ما «ما» زائده برای تأکید قلت است. ذرأ الخلق: ایجاد و اظهار کرد آن را.

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

این آیات پس از نکوهش کفار در انتخاب شرک، در مقام اقامه دلایل و براهین مختلف بر توحید و معاد است. معنای آیه: و او کسی است که برای شما گوش و شنوایی و دیدگان و بینایی و دل ها بیافرید، اما بسیار کم سپاس می گزارید.

باید دانست که دو نعمت گوش و چشم از نعمت هایی است که به جنس حیوان عطا شده و زنده های نباتی از آنها محروم اند. و تقدیم سمع بر بصر برای فضیلت و اهمیت آثار آن است و از جمله آن که فقدان سمع در انسان سبب فقدان نعمت عظیم تکلم است. و درباره مفرد آوردن آن در همه موارد استعمال قرآنی، گفته شده که جمع بستن آن خلاف فصاحت در نزد فصحای عرب بوده، و برخی گفته اند به خاطر این است که به وسیله گوش تنها یک نوع از مدرکات درک می شود یعنی صدا، و با چشم انواعی از مدرکات درک می شود مانند روشنی، رنگ ها، حرکات و سکون و اشکال و هیئت ها. و ذکر قلب به لحاظ این است که آن نیرویی مافوق نیروها و از مختصات انسانی در مقابل حیوانات است یعنی درک کلیات و عاقبت امور که فراتر از تعقل و تصور جزئیات است.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و اوست کسی که شما را در این زمین پدید آورد. یعنی مواد اولیه این کره خاکی را طبق حرکت جوهری سیر داد تا نطفه و علقه و مضغه و جنین و ولید و رضیع شدید و در روی این زمین به راه افتادید. و بالأخره به سوی او گردآوری می شوید. یعنی از روی زمین دوباره در عمق خاک هضم می گردید و باز به وسیله نفخه سوم صور در محکمه عدل الهی

برای حساب و داوری و مجازات گرد می آید.

و اوست کسی که زنده می کند و می میراند. مراد زنده کردن هر قابل حیات در تحت اراده اوست خواه حیات حیوانی یا انسانی، چنان که اماته نیز به اراده اوست. و رفت و آمد شب و روز از آن اوست، زیرا منشأ پدید آمدن شب و روز، وجود خورشید و زمین و چرخش وضعی زمین است و همه در تحت اراده تکوینی خداوند است و احدی را دخالت در آن مقدور نیست، پس آیا نمی اندیشید؟!

احتجاج با کافران

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

تفسیر:

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ * قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ

یعنی: نه تنها نیندیشیدند بلکه همانند آنچه گذشتگان از مشرکان می گفتند اینان نیز گفتند: آیا آن گاه که ما مردیم و در زیرزمین مستی خاک و استخوان شدیم به راستی ما برانگیخته می شویم؟

غرض این است که این ها را تقلید کورکورانه از نیاکانشان از پذیرش حق جلوگیری شده، و این سنت جاریه است که فرو رفتن در هوا و شهوات مانع از پذیرش توحید و شرع و سعادت است.

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: آنها نیز گفتند: بی تردید به ما و پدران ما نیز از پیش، این وعده ها یعنی حیات

پس از مرگ و تلاشی اجساد داده شده، و نیست این سخن جز اساطیر اولین یعنی اباطیل و افسانه های پیشینیان.

و جهت این که بعث را که امر وجدانی است اساطیر نامیدند که جمع است، این است که آنها مجموع احیا و جمع آوری در محشر و حساب و محاکمه و بهشت و جهنم را تشبیه به مجموع اساطیر و خرافات کرده اند.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ آنها بگو: اگر شما اهل دانشید، بگویید آیا این زمین و هر کس و هر چیزی که در آن است از آن کیست؟ یعنی مخلوق و مملوک و آفریده چه کسی است؟ بی تأخیر می گویند: از آن خداست (زیرا مشرکان نیز خدای اصل را او و اصل خلقت عالم را نیز از او می دانستند و بت ها را شریک در ربوبیت و تربیت موجودات می پنداشتند). ای پیامبر، بگو: پس آیا منتبه و متذکر نمی شوید؟ یعنی چه مانعی دارد آن خدایی که این همه موجودات محیرالعقول و بیرون از حد و حصر و خارج از درک خرد را توانسته بیافریند، دوباره برخی از آنها را خلق کند و حشر را برپا نماید؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ «۸۶» سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ «۸۷» قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۸۸» سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشْحَرُونَ «۸۹»

تفسیر:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: مربی و مدبر آسمان های هفتگانه و مدیر و رب عرش بزرگ کیست؟ (مراد از آسمان ها در این جا آسمان به اصطلاح شرع است که دارای هفت طبقه است و طبقه اول آسمان محیط ماست که همه ثوابت و سیارات و کهکشان های مورد

ص: ۲۵۹

مشاهده ما زینت آن است. و مراد از عرش عظیم مقرّ و مرکز ثقل سلطنت الهی است که محل صدور و رجوع تدابیر امور مملکت وجود است و انبوه فرشتگان متصدی اداره جهان هستی به دور آن می چرخند، از آن جا دستور می گیرند و به آن جا بازمی گردند، هر چند احاطه وجودی و علمی خداوند نسبت به آن جا و سایر مواضع عالم هستی یکسان است) بدون تأخیر خواهند گفت: ربوبیت همه از آن خداوند است؛ بگو: پس آیا پروا نمی دارید؟ و چگونه برخی از مخلوقات او را شریک و انباز او قرار می دهید؟

باید دانست که در آیات گذشته ذکر شد که مشرکان خلقت آسمان ها و زمین را از آن خدا، و تربیت همه را از آن بت ها می دانستند و ظاهر این آیه برخلاف آن است. و حق مطلب این است که عقاید و آرای مشرکان در اعصار گذشته یکسان نبوده که همه طبق اصول و ضوابطی درست، همگی بر یک عقیده باشند، بلکه صابئین سابق و برهمنیان امور جهان را به چند نوع تقسیم می کردند، مثل آسمان ها، زمین، حیوانات، صحرا، دریا و غیره، و برای هر یک رب و معبودی غیر خدا ثابت می کردند و برای خدا جای ربوبیت نمی ماند. آنها مربوب بت ها بودند و بت ها مقرب الی الله و شفیع نزد خدا. ولی انبوهی از مشرکان جاهلیت، آسمان ها و عرش و دریاها را تحت تدبیر و تربیت خدا می دانستند و تنها آنچه از آبادی های زمین در دست بشر بود مربوب بت ها می دانستند، و این آیه در رد آنها است.

قُلْ مَنْ بَدِئَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: اگر شما اهل دانشید بگوئید کیست آن که ملکوت همه چیز در دست اوست؟ یعنی مالکیت عام و مستحکم و دائم و غیرقابل زوال و سلب آنها، و یا توان ایجاد اشیاء به کلمه «کن». یعنی کیست آن که قادر است همه موجودات را به واسطه کلمه کن موجود نماید؟ و کیست آن که هر که را بخواهد پناه می دهد و برخلاف او پناه داده نمی شود یعنی احدی را نرسد و ممکن نباشد که برخلاف اراده او کسی را از عذاب او پناه دهد. پس آنها بدون تأخیر می گویند که مالکیت همه از آن خداوند است.

بگو: پس چگونه جادو می شوید؟! یعنی با فهم این حقایق روشن درباره خداوند، کدام

شیطان ساحری شما را جادو می کند؟

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

تفسیر:

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: پس از آن که مقتضای دلایل گذشته به اعتراف خود مشرکان، آمدن قیامت است پس وعده های ما باطل نیست بلکه ما حق را برای آنها آوردیم یعنی فرستادگان ما و کتاب و شریعت ما امر حق و ثابت را که معاد است بر آنها عرضه داشتند، و آنها هستند که در ادعای خود دروغ می گویند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

یعنی: و هرگز خداوند فرزندی اتخاذ نکرده - فرزندی مشتق از جوهره ذات خود که واجب الوجود متصف به الوهیت و ربوبیت و خالقیت جهان هستی و سایر صفات الهی باشد، زیرا مقتضای فرزندی واجب الوجود، واجدیت چیزی از جوهره ذات و صفات خاص اوست - و نیز هرگز با او معبود دیگری نبوده است. و جمله «اذا لذهب» جزای شرط محذوف است به تقدیر «لو تعددت الالهة لذهب» یعنی اگر خداوند متعدد بود بی تردید هر خدایی آنچه را آفریده با خود می برد، یعنی اداره و تدبیرش را خود داشت. و مسلماً برخی از آنها بر برخی دیگر برتری می جست. منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند.

و حاصل آیه این است که در صورت تعدد خدایان، دو محذور پیش می آید:

ص: ۲۶۱

اول آن که تعدد اقتضا می کند که هر یک بخشی از عالم را به خود اختصاص دهد و در آن منقطع از غیر، نظام مستقل و تدبیر جداگانه و بی نیاز از دیگری داشته باشد، و این فرض با وحدت حقیقی این جهان و نظام اتم آن و ارتباط و انسجام اجزای آن به گونه ای که فرموده مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ [ملک، ۳] سازگار نیست.

دوم آن که لازم می آید طبق اقتضای تعدد وجود و استقلال در اراده و قدرت، در موارد تعارض اراده ها، برخی بر برخی برتری جوید، و معلوم است که ضعیف خدا نباشد.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: او دانا به غیب و شهود است. غیب یعنی هر آنچه از حواس ذی شعور غایب است، و شهادت یعنی هر آنچه نزد او مشهود است و خداوند بر همه احاطه علمی دارد.

گفته شده که مشرکان معترف بوده اند به این که علم به غیب و شهود از اوصاف خدای اصل است، پس این آیه استدلال دیگری است بر این که خدایی از آن الله است و دیگران باطل اند، و لذا دنبالش آمده: پس خداوند برتری دارد از آنچه شریک او قرار می دهند.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾ وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾ اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

لغت و اعراب:

إِمَّا تُرِيئِي ما و نون مثقله برای تأکید، و اصل کلام ان تُرِنِي است، و جزای شرط فلا تجعلني. الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ به تقدیر «الطريقة الَّتِي». همزات جمع همزه: دفع کردن به شدت.

ص: ۲۶۲

دو دعای قرآنی

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ * رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ

دستور دعا و استعاذه برای پیامبر است که عذاب کفار، شامل حال او و یارانش نشود. یعنی: ای پیامبر، بگو: پروردگارا، اگر مسلماً به من نشان خواهی داد آنچه را مشرکان از عذاب وعده داده می شوند، پس ای پروردگارا، مرا در میان این گروه ستمکاران قرار مده. و ای پیامبر، بی تردید ما بر این که عذاب موعود آنها را به تو نشان دهیم تواناییم یعنی بدون این که آن عذاب به تو برسد. این آیه اشاره به وعده جنگ بدر است که به شکست فاحش و کشته شدن و اسارت سران شرک منجر شد و پیامبر و مسلمین پیروز گشتند.

لزوم خوبی در برابر بدی

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

یعنی: ای پیامبر، به طرز نیکوتری بدی آنها را دفع کن. یعنی فعلاً که در مکه قدرت جنگ نداری بدگویی ها و استهزا و توطئه های آنان را با مقابله به احسان و هرگونه نیکویی دفع کن نه فقط به صبر و عفو که راه حسن است. ما به آنچه آنها توصیف می کنند داناتریم یعنی به آنچه تو را به عنوان شاعر و کاذب و کاهن و مجنون می خوانند و کتابت را افسانه و خرافات می نامند. و این کلام برای تسلیت قلب شریف پیامبر است.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ

یعنی: و بگو: پروردگارا، از همزات شیطان ها به تو پناه می برم و به تو پناه می برم ای پروردگارا، من، از این که نزد من حاضر شوند.

اصل همز، فشار دادن و به شدت دفع کردن است و اطلاق می شود بر وسوسه های شیطان برای این که او تمام وسایل فشار و شدت در گفتار و فریب و اغوا و وادار کردن انسان به گناهان بزرگ را اعمال می کند. و استعاذه از حضور آنها اشاره به این است که کفر مشرکان و ارتکاب گناهان بزرگ در نتیجه حضور شیاطین در نزد آنها و احاطه به دور آنهاست.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

لغت و اعراب:

حَتَّى متعلق است به یصفون. فیما ترکت مراد از موصول، دنیا و اموال و یا ایمان است. من ورائهم: پشت سر زمان آنها. برزخ: حایل میان دو شیء. موازین جمع موزون.

تفسیر:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا

این آیات تا اواخر سوره در بیان عقاب و عذاب های اخروی است که مشرکان و کفار را از زمان مرگ و ورود روح به برزخ تا قیامت و عذاب ابدی، در پیش است. معنای آیه: ای پیامبر، آنها پیوسته در شرک خود باقی می مانند و آن را توصیف می کنند تا آن گاه که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: ای پروردگار من، مرا به دنیا بازگردانید، شاید در آنچه به جا گذاشته ام عمل صالح کنم، یعنی در دنیایی که بودم عمل نیک انجام دهم. و یا در اموالی که به جا گذاشتم تصرف نیکو نمایم و همه را در راه تو انفاق کنم. و یا ایمان آورم و در حال ایمان عمل صالح نمایم. هرگز چنین نیست، این کلمه (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا)

سخنی است که او گوینده آن است، یعنی از روی ترس و وحشت می گوید و هرگز فرشته ها به آن اعتنا ندارند. و یا آن که به زبان می گوید و اگر بازگردد به مرحله عمل نمی آورد. (۱) وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی: و از پشت سر مرگ آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

باید دانست که مراد از برزخ محیطی است در داخل دنیا پوشیده از دید زنده ها در فاصله زمانی میان مرگ و قیام رستاخیز، شامل اوقات درنگ ارواح در قبر و مساکن دیگر پس از قبر تا قیامت، و ساکنان آنها ارواحی هستند که مرگ را چشیده و از دنیا بدان جا منتقل شده اند که برخی یعنی نیکان نیک در حال حیات برزخی متنعم، و برخی یعنی بدان بد معذب، و دسته سوم یعنی مستضعفان در حال سبات برزخی و شبیه خواب قرار دارند. و اطلاق برزخ به این زمان به خاطر این است که مجموع این زمان حاجز و مانع است میان دنیا و قیامت، و یا آن که مانع است از رجوع ارواح به دنیا و یا از ورود آنها به صحنه محشر.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ

یعنی: پس چون مدت برزخ پایان یافت و نفخه دوم صور دمیده گشت و همه آنان که مرگ را چشیده بودند دوباره به حال حیات بازگشتند و صحنه رستاخیز برپا شد، پس هیچ نسبی میان آنها در آن روز نخواهد بود. یعنی از شدت ترس و هول و وحشت آن روز، نسب ها به کلی فراموش می شود و هر کسی در فکر جان خود خواهد بود. و به عبارت دیگر روابط نسبی و اجتماعی انسان در دنیا برای انجام امور دنیوی و رفع نیازهای زندگی و تعاون و تعاضد اجتماعی است و آن روز، روز فراغ از این امور است و همه مکلفان آماده و منتظر داوری خداوند و رسیدن به پاداش و کیفر خویش اند. «ولا يتساءلون» یعنی هیچ یک از ارحام و غیر ارحام از یکدیگر چیزی نخواهند پرسید.

باید دانست که این جمله با آیه وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ که در سوره طور آیه ۲۵ درباره اهل بهشت و در سوره صافات آیه ۵۰ درباره اهل جهنم است تعارض ندارد، زیرا آیه مورد بحث مربوط به صحنه محشر و آن آیات مربوط به محیط بهشت و دوزخ است. مضافاً آن که مواضع محشر نیز با هم فرق دارد.

ص: ۲۶۵

۱- چنان که تا زنده بود به آن همه تذکرات انبیا توجهی نکرد و عملی به جا نیاورد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: پس از حضور همه در محکمه الهی و شروع شدن حساب و سنجش اعمال، کسانی که موازین آنها سنگین باشد آنها هستند که رستگارند.

مراد از موازین، سنجیده شده های شخص است یعنی آنچه در دنیا فعل اختیاری او حساب می شده و تحت تکلیف الهی قرار گرفته بود از عقاید قلبی و خطورات باطنی و کارهای بدنی. و کیفیت سنجش آنها طبق موازین آن روز است که کارشناسان بصیر و خبرگان احوال و اوصاف بشری از فرشتگان و معصومان بشر و تالی مرتبه آنها با دقت نظر و مقایسه اعمال آنها با عقاید و اعمال معصومان و نیکان، ارزش و سنگینی معنوی و پراج بودن آنها را تعیین می کنند و این عمل ها عبارت است از واجبات و مستحبات هر شریعتی در عصر خود و آنچه عقل سالم آن را نیکو و پسندیده شمارد.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ

یعنی: و کسانی که موازین یعنی موزونات و عمل های سنجش شده آنها سبک و بی ارج باشد آنها کسانی هستند که خود را به زیان داده اند و در دوزخ جاودان اند. و موزونات سبک آنها منطبق است بر عقاید فاسد و عمل های حرام و مکروه اهل هر شریعتی در عصر خود.

تَلَفَحَ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ «۱۰۴» أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ «۱۰۵» قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ «۱۰۶» رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ «۱۰۷»

لغت و اعراب:

لَفَحَ النَّارُ - از باب مَنَع - صورت او را سوزانید. كَلَحَ وَجْهُهُ - از باب مَنَع - صورتش عبوس و شکسته شد و لب هایش از سوزش آتش جمع شد و دندان هایشان نمایان گردید.

ص: ۲۶۶

ألم تكن به تقدیر «يقول الله».

تفسیر:

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا عَلَبْنَا عَٰلِينَآ شِئْمُوتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ

یعنی: آتش دوزخ به وزش و حرارت خود چهره های آنها را می سوزاند و صورت های آنها در آن جا سخت عبوس و گرفته و شکسته است و دندان هایشان به واسطه سوخته شدن لب ها نمایان است. خداوند به آنان از روی توبیخ و نکوهش و یادآوری طغیان های دنیا می گوید: آیا چنین نبود که آیات کتاب من و نشانه های توحید و عظمت من بر شما تلاوت می شد و نتیجه این بود که آنها را تکذیب می کردید؟ آنها در پاسخ می گویند:

پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم. (نسبت شقاوت به خود و اعتراف به گمراهی اشاره است به این که شقاوت را ما خود به وسیله گمراهی در عقاید و اخلاق و اعمال کسب کرده بودیم.) و می گویند: پروردگارا، ما را از این جا بیرون آر و به دنیا بازگردان، اگر دوباره به تکذیب آیات تو باز گشتیم پس حتماً ما ستمکاریم.

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ «۱۰۸» إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ «۱۰۹»
اتَّخَذْتُمُوهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسُوكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ «۱۱۰» إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ «۱۱۱»

لغت و اعراب:

خَسَأَ الْكَلْبَ: راند او را، به او «ساکت شو» گفت. أَنْسُوكُمْ ذِكْرِي به تقدیر «أنسى مسخرتهم ذكري». أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ مفعول دوم جزیتهم به تقدیر «جزيتهم الفوز».

ص: ۲۶۷

تفسیر:

قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ * إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ

یعنی: خداوند به آنها به عنوان تحقیر و همانند راندن سنگ به آنها در آتش می گوید:

دور شوید و ساکت گردید و هرگز با من سخن نگوئید، زیرا در دنیا دسته ای از بندگان من می گفتند: پروردگارا، ما به تو ایمان آوردیم، پس بر ما ببخشای و ترحم نما و تو بهترین ترحم کننده گانی. یعنی آنها در آن جا نظیر همین درخواست شما را می کردند، پس شما آنها را به استهزا و مسخره گرفتید تا آن گاه که آنها یاد مرا از خاطرتان بردند. یعنی استهزا و مسخره آنها یاد مرا به کلی از مغزتان برد و شما بودید که پیوسته به آنها می خندیدید. و حقیقت این است که من امروز آنها را در برابر آن که صبر کردند این پاداش را داده ام که آنها همه کامیاب اند.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ «۱۱۲» قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْأَلِ الْعَادِينَ «۱۱۳» قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۱۱۴» أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلِيمُونَ «۱۱۵»

تفسیر:

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْأَلِ الْعَادِينَ قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

در موارد زیادی از این کتاب کریم مطرح شده که یکی از سؤال هایی که از اهل محشر می شود پرسش از مقدار درنگ آنها در دنیا و یا در عالم برزخ است تا مردم میان کوتاهی

ص: ۲۶۸

مدت آنها و ابدیت آخرت مقایسه کنند، مؤمنان به نتیجه صبر اندک دنیا و حیازت بهشت پی برند تا بر سرورشان بیفزایند، و کفار به بزرگی زیان و خسرانشان متوجه شوند تا بر اندوهشان بیفزایند.

معنای آیه: خداوند یا برخی از فرشتگان به آنان می گویند: چه اندازه در زمین از نظر شمار سال ها درنگ کردید؟ آنها با مقایسه مدت دنیا و یا برزخ، با قیامت و ابدیت با فرض این که مدت دقیق هیچ یک را نمی دانستند می گویند: یک روز یا پاره ای از یک روز درنگ داشتیم، پس ای خداوند، از حسابگران پرس یعنی از فرشتگانی که حساب عمرها و عمل ها در دست آنهاست. باز خداوند یا فرشته به عنوان تأیید آنها در مقایسه می گوید:

آری درنگ نکردید مگر اندک مدتی، و ای کاش آن جا می دانستید یعنی در دنیا می دانستید که ایام تکلیفتان بس کوتاه و ایام پاداشتان بس دراز است تا متنبه می شدید و عمل های صالح می کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

توجه آیه به کفار و مشرکان مکه است پس از ذکر مرگ و برزخ و قیامت.

یعنی: پس آیا چنین پنداشته اید که شما را عبث و بیهوده آفریده ایم و شما هرگز به سوی ما بازمی گردید؟!!

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ «۱۱۶» وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ «۱۱۷» وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ «۱۱۸»

تفسیر:

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

یعنی: برتری دارد خدایی که ملک و حق است یعنی تسلط تکوینی بر شراشر عالم

هستی دارد و سلطه او به حق است، زیرا همه را او آفریده و حفظ و اداره می کند و هر آنی که بخواهد فانی می کند. جز او معبودی نیست و او صاحب عرش کریم است.

مراد از عرش، مقر سلطنتی و مرکز عظمت الهی است که از آن جا امور عالم تکوین اداره می شود و اوامر صادره از حق به فرشتگان و گردانندگان جهان هستی از آن جا سرچشمه می گیرد. و این عرش، کریم یعنی دارای قداست و شرافت است. و در این آیه چهار صفت بر ذات واجب الوجود اطلاق شده است.

بی برهان بودن شرک

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

یعنی: و هر کس که با وجود خدا معبودی دیگر را بخواند که دلیل و برهانی بر اثبات آن ندارد پس حساب او در نزد پروردگار اوست، و مسلم و بی تردید کافران رستگار نخواهند شد.

جمله «لا برهان له» صفت دیگری برای اله است، و در این توصیف توضیحی اشاره است به این که لازمه وجود اله دیگر، عدم وجود برهان است، زیرا محال است برای خدایی غیر او برهان قطعی اقامه شود، بلکه برهان قطعی بر عدم امکان و وجود او قائم است.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

یعنی: و بگو: پروردگارا، بر ما ببخشای و ترحم فرما و تو بهترین ترحم کنندگانی، یعنی همان گونه که مؤمنان می گفتند و در آیه ۱۰۹ ذکر شد.

و الحمد لله رب العالمين

۸۶/۲/۱۰

ص: ۲۷۰

حد زنا و تهمت زنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

تفسیر:

سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و آن را واجب کردیم و در آن آیات روشنی نازل نمودیم، شاید شما متذکر شوید.

مراد از واجب کردن سوره واجب کردن عمل به محتوای آن از احکام شرع و معارف اسلام است که واجبات آن را به جا آورند و محرماتش را ترک کنند و معارفش را فراگیرند. و مراد از آیات بینه های این سوره است که مقاصد منظوره را به وضوح روشن می سازد و هر آیه معنای مقصود خویش را تبیین می کند.

ص: ۲۷۱

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَدَ
عِدَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ «٢» الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ «٣»

تفسیر:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

این آیه شروع به آیات بینات و بیان نخستین آنهاست.

یعنی: زن زناکار و مرد زناکار، هر یک را صد تازیانه بزنید.

نکاتی را باید دانست:

یک - ظاهر امر «فاجلدوا» خطاب به همه انسان هاست، ولی حقیقتاً خطاب به حکام است یعنی کسانی که ولی امر جامعه اسلامی اند از معصومین و منصوبین آنها، زیرا آنها می توانند بدون مفسده حدود و تعزیرات الهی را جاری کنند.

دو - حکم آیه مطلق و شامل هر زناکار است، لکن طبق روایات معتبره در فقه اسلامی، این حکم با چندین شرط منجز می شود: اول آن که همسر نداشته باشد. دوم آن که محرم یکدیگر نباشند. سوم آن که زنا به عنف و اجبار از طرف مرد نباشد. چهارم آن که زنای مرد کافر با زن مسلمان نباشد. پنجم آن که هر دو یا یکی برده نباشند، زیرا آنها حکم دیگری دارند شدیدتر از این حکم یا خفیف تر.

سه - جهت مقدم شدن زن بر مرد در این جا برخلاف سنت الهی در جای دیگر این کتاب مبارک این است که در تحقق زنا میان مرد و زن، دخالت زن بیشتر است هم از نظر زیادی نیروی شهوت در زن و هم این که رضای او دخیل تر است.

ص: ۲۷۲

وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و هرگز شما را نسبت به آنها رأفت و مهربانی در اجرای دین خداوند نگیرد اگر شما به حقیقت به خداوند و روز واپسین گرونده اید. نهی آیه از ترحم به بزهدکار و معلق نمودن اجرای حکم به ایمان به مبدأ و معاد، دلیل اهمیت جاری کردن حدود و تعزیرات الهی است که ترحم سبب تساهل و تساهل، سبب تعطیل، و تعطیل منجر به فساد نظام دینی جامعه می شود. و البته باید گروهی از مؤمنان در اجرای حد آنها حاضر شوند، تا کیفر جرم شهرت یابد و مجرم مفتضح شود و دیگران عبرت گیرند.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرکه ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به همسری نمی گیرد، و این نوع ازدواج برای مؤمنان حرام شده است.

باید دانست که ظاهر آیه این است که هر مردی که از او زنا صادر شده ازدواجش با زن عقیفه حرام است و هم چنین زنی که زنا کرده بر مرد متقی حرام است؛ و این امر مخالف است با آنچه از جواز آن طبق ادله ثابت شده، علاوه آن که مقتضای آیه جواز ازدواج مرد مسلمان زانی با زن مشرکه و جواز ازدواج زن مسلمان زانیه با مرد مشرک است و این هم خلاف حکم ثابت از شرع است. لکن ممکن است گفته شود که ظاهر «لاینکح» نفی است نه نهی، و مراد از «حُرْم» ممنوعیت طبعی و عرفی است. یعنی مرد زناکار طبق اقتضای طبع و روابط عرفی و اجتماعی به سراغ زانیه ممانثل خود می رود و زن زناکار را هم طبعاً مرد زانی می طلبد، زیرا «ناریان مر ناریان را جاذب اند». پس مفاد آیه حکم اخلاقی عرفی است نه تحریمی الهی جدی.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

خطاب در این آیه به حکام مسلمین است یعنی: کسانی که ولایت شرعی بر امت اسلامی دارند خواه معصوم باشند یا منصوب از جانب او. یعنی و کسانی که به زن های پاکدامن نسبت زنا می دهند سپس چهار گواه مرد بر ادعای خود نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید و دیگر گواهی و شهادت آنها را در هیچ موردی نپذیرید، و آنها هستند که فاسق اند.

این آیه درباره قذف و رمی به زنا یعنی نسبت دادن زنا به زن پاکدامن نازل شده، خواه نسبت دهنده مرد باشد یا زن، و حکم نسبت زنا به مرد پاکدامن نیز همین است، خواه نسبت دهنده زن باشد یا مرد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: مگر کسانی که پس از تهمت زدن توبه کرده و صالح شده اند یا خود را اصلاح کرده اند که به یقین خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

مراد این است که اگر قذف کننده قلباً پشیمان شود و عملاً خود را اصلاح کند یعنی برای اجرای حد قذف تسلیم شود و از مقذوف نیز حلیت بطلد، در این صورت شهادتشان در موارد خود پذیرفته می گردد.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «٦» وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ «٧» وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ «٨» وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ «٩» وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ «١٠»

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

این آیه و آیه بعد در بیان حکم مُلاعنه است که بیان موضوع و احکام آن یک کتاب از فقه اسلامی را تشکیل داده، و موضوع بحث این است که اگر مردی همسر دائمی خود را رَمی به زنا کند و یا فرزند شرعی فیمابین را از خود نفی کند و زن ادعای مرد را تکذیب نماید و مرد نتواند چهار شاهد بیاورد، در این صورت باید هر دو نزد حاکم اسلامی حاضر شوند و مرد ابتداءً به جای چهار شاهد، چهار بار شهادت دهد و چنین گوید: «به نام خدا شهادت می دهم که در ادعای خود راستگویم» و یک نفرین هم بکند و بگوید: «لعنت خدا بر من اگر از دروغگویان باشم». این پنج جمله از مرد به منزله اقامه چهار گواه مرد است که در نتیجه ادعایش ثابت و زن محکوم به حد می گردد.

معنای آیه: و مردانی که همسرانشان را رمی به زنا می کنند و به آنها تهمت زنا می زنند و آنها را در ادعای خویش گواهانی جز خودشان نیست، پس شهادت یکی از آنها چهار شهادت توأم با ذکر خداست بر این که از راستگویان است. یعنی شهادتی که برای او در اثبات مدعای خود در اسلام تشریح شده این است که چهار بار شهادت خدایی دهد که از راستگویان است. و پنجمین این است که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. یعنی شهادت پنجمی به عبارت نفرین است.

وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ

در این آیه راه نجات زن مقذوفه از حد زناى محصنه که بر او ثابت شده بیان گردیده است. معنای آیه: و از زن مقذوفه عذاب حد را این گفتار برمی دارد که چهار بار شهادت به نام خدا دهد که این مرد در ادعای خود از دروغگویان است، و شهادت پنجم را این گونه گوید که غضب خداوند بر او باد اگر این مرد از راستگویان باشد.

باید دانست که اگر زن هم شهادت های پنجگانه خود را نزد حاکم ادا کرد عنوان ملاعنه

محقق می شود و چهار اثر بر آن بار می گردد:

یک - حدّ قذف هشتاد تازیانه از گردن مرد و حد زناى محصنه از گردن زن ساقط می شود.

دو - عقد زوجیتشان باطل می شود و همانند طلاق از هم جدا می گردند.

سه - هر دو به یکدیگر حرام ابدی می شوند.

چهار - اگر ملاعنه برای نفی فرزند بود، آن فرزند نسبتش با مرد و خویشان او قطع می گردد و اجنبی می شود و آثار خویشی از ارث و محرمیت و غیره مرتب نمی شود.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

جواب «لولا» محذوف است و تقدیر کلام «یفضحکم» است.

یعنی: و اگر نبود این که فضل خداوند و رحمت او شامل حال شماست و این که خداوند سخت عطف بر بندگان و توبه پذیر و دارای حکمت در تدبیر امور جامعه است، شما را مفتضح و رسوا می نمود.

مراد این است که این راه در باب ملاعنه برای فضل و رحمت بود، زیرا به طرز عادی کار فیصله یافت و گرنه خداوند در ابتدای امر، واقع مطلب را روشن می کرد، یا مرد حدّ قذف می خورد و رسوا می گشت، یا زن حدّ زنا می خورد و رسوا می شد.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱۱» لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ «۱۲» لَوْلَا جَاءُوا وَعَلَيْهِ بَأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ «۱۳»

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

پیامبر اسلام در اغلب غزوات و لشکرکشی های خود یکی از همسران خود را همراه می برد که جزو بانوان پرستار یا سرپرست آنها باشد. در غزوه بنی المصطلق نیز یکی از همسران را همراه داشت که به قول علمای تسنن عایشه و به گفته علمای تشیع ام ابراهیم ماریه قبطیه بوده است. هنگام بازگشت از غزوه، پیامبر اسلام شبی را در صحرائی دستور توقف داد. در اواخر شب که لشکر در استراحت و شتران نیز روی زانو خفته بودند، همسر پیامبر برای قضای حاجت از محل قافله دور شد، اتفاقاً در آن هنگام پیامبر دستور حرکت داد. ابومویهبه نامی که گفته می شود برده پیامبر و مأمور کشیدن زمام شتر همسر پیامبر بوده به گمان این که او در کجاوه است، شتر را برخیزاند و همراه قافله به سوی مدینه روان شد. همسر پیامبر برگشت و محل قافله را خالی دید، در همان جا نشست که کسی به سراغش آید. یکی از مؤمنان به نام صفوان بن معطل که از قافله عقب مانده بود بدان جا رسید، زنی خفته دید، معلوم شد که همسر پیامبر است، بی درنگ شتر خود را خوابانید و از او درخواست نمود که خود سوار شتر شود. همسر پیامبر سوار شد و صفوان زمام شتر را کشید تا به پیامبر اسلام رسانید. خبر حادثه به منافقان رسید، آنها از فرصت استفاده کرده، حادثه را به اتهام همسر پیامبر تبدیل کردند و وقوع گناه کبیره در اهل بیت وحی و آلوده شدن دامن همسر پیامبر را شیوع دادند، و عمده و اصل در این امر، عبدالله بن ابی و زید بن رفاعه و مسطح از سران منافقان بودند. خداوند در این باره بیش از ده آیه نازل کرده و مستفاد از آنها اموری است از جمله:

۱ - تبرئه مقام والای نبوت از هر خدشه ای بزرگ یا کوچک.

۲ - دفاع از مقام رفیع مؤمن و حفظ قداست عرض او.

۳ - نکوهش از نفاق و منافق و مورد طعن قرار دادن او.

۴ - شدت جرم و گناه اشاعه فحشا، و وعید بر ارتکاب آن و لزوم تکذیب آن به محض شنیدن.

معنای آیه در خطاب به همه مومنان اعم از ظاهری و واقعی: بی تردید کسانی که مسأله افک را آوردند، یعنی اتهام همسر پیامبر اسلام را جعل کرده و شیوع دادند، گروهی هستند متشکل و هم هدف و به ظاهر از شما. شما آن را به ضرر و شر خویش مشمارید بلکه آن به خیر و نفع شماست، زیرا از سعادت و خیر و عظمت و بقای یک مجتمع به حق همانند مجتمع اسلامی که در میان آنها اهل شر و فتنه و ضد نظامشان وجود دارد آن است که روشن گردند تا در کارشان هشیار و بینا باشند و دشمنانشان معلوم و رسوا گردند و عکس العمل های لازم در برابرشان انجام دهند. برای هر یک از آنان یعنی از کسانی که متصدی جعل و انتشار خبرند کیفر گناهی ثابت و مسلم است، و برای کسی از آنها که عمده و معظم این کار را متصدی شده عذابی بزرگ است.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ

یعنی: چرا هنگامی که این خبر را شنیدید مردان مؤمن و زنان مؤمنه درباره خودشان که همانند نفس یکدیگرند گمان خیر نبردند و چرا نگفتند که این دروغی آشکار است؟! یعنی باید به محض شنیدن آن، با حسن ظن قلبی به متهم و اعتقاد به پاکی دامن او، به زبان هم او را تبرئه می کردند.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

یعنی: چرا آنهایی که این نسبت را دادند بر مدعای خود چهار شاهد مرد نیاوردند؟ زیرا گفتار آنان قذف محصنه بوده و باید به محض رمی، چهار شاهد مرد اقامه می کردند. پس حال که گواهان را نیاوردند، آنها در نزد خداوند دروغگویند.

مراد این است که کسی که زن پاکدامن را نسبت زنا دهد و شاهد نیاورد، او دروغگوی شرعی و قاذف است و مستحق هشتاد تازیانه؛ هر چند در واقع راستگوی تکوینی باشد، زیرا موضوع حکم در این جا عنوان شرعی است نه واقعی.

وَلَوْلَا- فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا- إِذْ سَاءَ مَعْتَمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

أفاض في الشيء: وارد شد در آن. إذ تلقونه متعلق است به أفضتم. وتقولون عطف تفسیر تلقونه. أن تعودوا به تقدير «كراهه أن تعودوا».

تفسیر:

وَلَوْلَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: و اگر نبود فضل خداوند بر شما مؤمنان و رحمت او در دنیا و آخرت، بی تردید در کاری که وارد شدید یعنی جعل و انشا و اشاعه اتهام بزرگ، شما را عذابی بزرگ می رسید.

و ذکر فضل و رحمت در دنیا و آخرت اشاره است به این که عذاب هم در دنیا و هم در آخرت می رسید.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ

یعنی: ورود شما در اشاعه بهتان وقتی بود که آن را زبان به زبان می گرفتید و چیزی که

در دل بدان علم نداشتید دهان به دهان می گفتید و گمان می کردید که کار آسانی است در حالی که آن در نزد خداوند کاری بزرگ است.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

یعنی: چرا آن گاه که آن اتهام را شنیدید نگفتید: ما را نرسد و نسزد و عقلاً ناپسند باشد و شرعاً جایز نباشد که آن را به زبان آوریم. خدایا تو منزهی، این بهتانی بزرگ است. زیرا مورد اتهام زن پاکدامن، همسر پیامبر بزرگ، مادر همه مؤمنان، و محرم خاندان نزول وحی آسمانی و نشر شریعت اسلامی است.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: خدا شما را پند می دهد و کراهت دارد که اگر شما گروندگان به توحید و شریعت باشید، تا ابد و آخر عمر به مثل چنین کاری برگردید. و خداوند آیه های کتاب خود را برای شما روشن می کند، و خداوند علیم و حکیم است. یعنی دارای علم است به همه احکام آسمانی و موضوعات آنها از اعمال مکلفان، و دارای حکمت است که همه احکام را طبق مصالح و مفاسد بر موضوعات مرتب می کند و مجازات همه را در دنیا و آخرت طبق حکمت بالغه تعیین می نماید.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «١٩» وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ «٢٠» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «٢١»

فاحشه و فحشاء: کار بسیار زشت در نزد عقل و شرع، خواه گفتار یا کردار. لولا فضل الله جزای شرط، محذوف است به تقدیر «لنالكُم عذاب عظیم». خطوات جمع خُطْوَه - به ضم - یعنی قدم ها. (۱) منکر: ناپسند در نزد عقل، حرام از نظر شرع.

مؤمن و ترک گام شیطانی

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

این آیه و چند آیه بعد محتمل است تتمه قضیه افک باشد یا کلی مستقل. معنای آیه: به یقین کسانی که دوست دارند عمل زشت در میان مؤمنان شیوع پیدا کند آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک است.

مراد از حب شیوع در این جا صرف دوستی قلبی بدون فعالیت خارجی نیست، زیرا اوصاف درونی انسان متعلق تکلیف ایجابی و تحریمی نمی شود و عذابی بر آنها نیست، بلکه مراد حب عملی است که زشتی را عملاً شایع کند به این که زشت صادر شده از مؤمنی را اشاعه دهد یا کار زشت را رواج دهد. و خداوند می داند و شما نمی دانید، یعنی شدت حرمت و مفسد اجتماعی و کیفر اخروی آن را خدا می داند و شما نمی دانید. «و لولا فضل الله» یعنی و اگر نبود فضل خدا و رحمت او و این که خداوند رؤوف و مهربان است بی تردید شما را عذابی بزرگ می رسید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز پیروی از گام های شیطان نکنید، یعنی طبق مشی او و آنچه در اعتقاد و اخلاق و عمل می گوید حرکت نکنید. و کسی که پیروی از گام های شیطان کند، بی تردید او پیوسته امر می کند به کارهای زشت از نظر عقل و

ص: ۲۸۱

خرد، و حرام از نظر شرع. و اگر نبود این که فضل و رحمت خدا شامل حال شماست احدی از شما هرگز پاکیزه نمی شد، یعنی کسی را توان آن نبود که عقاید پاک و اخلاق نیکو و اعمال پاکیزه داشته باشد. و لکن خداوند است که هر کس را بخواهد پاک می کند و خدا شنوا و داناست.

مراد از فضل و رحمت در این جا دین است. یعنی اگر خدا برای مردم دین نمی فرستاد و به واسطه پیامبرانش آن را پیاده نمی کرد انسان در ابعاد مختلف خود پاک نمی شد و تکامل نمی یافت، و پس از ابلاغ دین نیز آنان را که بخواهد یعنی پذیرا شوندگان اصل دین را به واسطه توفیقات مرحله دوم پاک می کند.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفُوا وَلْيُغْفُوا فَمَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

لغت و اعراب:

ایتلاء(۱): کوتاه آمدن، ترک کردن(۲). عفو: بخشیدن. صفح: بخشیدن و ترک ملامت نمودن.

یوم تشهد ظرف است متعلق به لهم عذاب. دین: جزاء و پاداش، کیش و آیین.

ص: ۲۸۲

۱- اصلش ائتلاء است.

۲- و نیز سوگند خوردن. یعنی سوگند نخورند که به خویشان انفاق نکنند.

تفسیر:

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفُوا وَلْيُغْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و کسانی از شما که دارای فضل و فزونی در زندگی و وسعت در مال اند هرگز کوتاهی نکنند در این که به خویشان و فقرا و مهاجران در راه خدا انفاق نمایند، و البته باید آنها را عفو کنند و صفح نمایند. یعنی اگر سوابق بدرفتاری از آنها دیده اند عفو کنند و نادیده گیرند و علاوه ملامت هم نکنند، آیا دوست ندارید که خدا شما را ببامرزد؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: به یقین کسانی که زن های پاکدامن و بی خبر از قضیه و با ایمان را نسبت زنا می دهند، آنها در دنیا و آخرت مورد لعن قرار گرفته اند و آنها را عذابی بزرگ است.

باید دانست که ظاهر آیه در مورد قذف است و سه شرط برای مقذوف ذکر شده:

احصان و غفلت و ایمان. بنابراین لازم است گفته شود که احصان و ایمان از شرایط قذف است و ذکر غفلت تأکید است و یا به لحاظ مورد نزول آیه است، زیرا غفلت از مورد اتهام از شرایط قذف نیست.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: عذاب بزرگ آنها روزی است که زبان ها و دست ها و پاهای آنان به زیان آنها به آنچه انجام می دادند گواهی دهند. یعنی هر عضوی از اعضای انسان به گناهی که از او صادر شده گواهی خواهد داد، مثلاً به دروغ و غیبت مؤمن و بهتان و شهادت کذب، زبان شخص شهادت می دهد و به سرقت و دزدی، چشم ها و دست ها و پاها، و به زنا آلت طرفین و آنچه از اعضا شریک در التذاذند، و هكذا.

يَوْمَئِذٍ يُؤْفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ

سیاق آیات اقتضا دارد که این آیه نیز مربوط به فساق و اعمال آنهاست و مراد

از دین، جزا و کیفر است. یعنی در آن روز خداوند جزای حق و بر وفق عدل و قسط عمل های زشت اختیاری آنها را از کفر و شرک و صغایر و کبایر به نحو کامل تأدیه خواهد نمود. و محتمل است مراد از دین در این آیه کیش و آیین باشد، یعنی خداوند در روز واپسین همه مجامع بشری و مکلفان حاضر در صحنه محشر را در برابر دین و شریعت به حقی که در دنیا در هر عصری به آنها عرضه داشته بود جزایی وافی و بی کم و کاست خواهد داد، نه از استحقاق نیکان می کاهد و نه بر کیفر بدان می افزاید.

و معنای «و یعلمون» این است که پس از مشاهده اجتماع محشر و کیفیت رسیدگی به اعمال ظاهری و باطنی انس و جن و تعیین کم و کیف اعمال و تعیین پاداش و کیفر عادلانه برای همه، آنان را به حقانیت و ثبوت و آشکار شدن مقام الوهیت و ربوبیت، علم یقین یا عین یقین حاصل خواهد شد.

ازدواج و کفویت

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
«۲۶»

تفسیر:

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
آخر آیه اقتضا می کند که این آیه نیز مربوط به تهمت زنا باشد.

معنای آیه: زن های پلید و زناکار از آن مردان پلید و زناکار، و مردان پلید و زناکار از آن زن های پلید و زناکارند. یعنی طبق اقتضای اعمال و جاذبه ناریت در اهل نار، زن های

ص: ۲۸۴

آلوده به سوی مردان آلوده و مردان آلوده به سوی زن های آلوده می روند. و هم چنین به اقتضای عمل طیب و پسندیده و جاذبه نوریت در اهل ایمان، زن های پاکیزه و پاکدامن به سراغ مردان پاکیزه، و مردان پاکیزه به سراغ زن های پاکدامن می روند؛ آنها بری هستند از آنچه دیگران درباره آنان می گویند. یعنی زن ها و مردهای پاک از تهمت عمل زنا محکوم به براءت اند و هیچ گاه قذف آنها جایز نیست.

و گفته شده: مراد از خبیثات، سخنان زشت و خبیث است از قبیل دروغ و فحش و هجر و هرزه گویی و استهزای نیکان و شهادت کذب و امر به منکر و نهی از معروف و غیره. یعنی کلمات پلید سزاوار انسان های خبیث النفس است و انسان های خبیث دارای سخنان خبیث اند. و سخنان پاکیزه از قبیل ذکر و دعا و قرآن و هدایت جاهلان و پند و اندرز از آن نیکان است.

و ممکن است مراد از خبیثات، سیئات و گناهان باشد که آنها را نفوس خبیثه می گیرند و پیاده می کنند، و مراد از طیبات، اعمال خیر باشد که آنها را نیکان می جویند. برای آنها یعنی برای طیبات و طیبین، مغفرت و آمرزش و روزی پراج و گرانمایه است در دنیا به صورت محدود و موقت و طبق اقتضای حکمت، و در آخرت به صورت بی حد و حصر و ابدی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْأَلُوا بِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ وَاللَّهُ يَخَبِّرُ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ «٢٧» فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ «٢٨» لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ «٢٩»

لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ به تقدیر «أَنْزَلْنَا هَذَا الْحَكْمَ». جناح: گناه. متاع: استفاده و برخورداری.

تفسیر:

آداب ورود به منازل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز به خانه هایی غیر خانه های خودتان وارد نشوید مگر آن که استیناس کنید یعنی شناسایی نمایید و آشنایی پیدا کنید و اجازه بخواهید و بر صاحبان آن خانه ها سلام گوید؛ این کار برای شما بهتر است. و ما این حکم را تشریح کردیم شاید شما از کیفیت معاشرت با یکدیگر و رعایت حقوق اجتماعی و آداب و رسوم برادری متذکر گردید.

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

یعنی: پس اگر در خانه های دیگران پس از استیناس کسی را نیافتید هرگز وارد نشوید تا اذن داده شوید، و اگر به شما گفتند برگردید، برگردید که آن برای شما پاکیزه تر است، یعنی پاکیزه تر از این که همان جا معطل شوید و اصرار بر دخول ورزید. و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

یعنی: گناهی و عیب و اشکالی بر شما نیست که به خانه هایی وارد شوید که ساکن ندارند (یعنی از امکانه عامه است که برای ورود عموم تهیه شده، مانند مسافرخانه ها، حمام ها، هتل ها و غیره) و شما را در آن جا استفاده ای است، یعنی احتیاج به سکونت و استراحت و برخورداری از آن جاها دارید. و خداوند آنچه را که آشکار می سازید و آنچه را پنهان می دارید می داند. یعنی اگر به قصد فساد و دزدی و اغراض فاسده وارد شوید هر

چند کتمان کنید خدا می داند.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْمَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

لغت و اعراب:

غَضَّ عَيْنَهُ - از باب نَصَرَ - چشم خود را بست و پلک ها را روی هم گذاشت، نظرش را کوتاه کرد(۱). من أَبْصَارِهِمْ «من» ابتدائیه است یعنی عنوان غَضَّ را از چشمان خود تحقق بخشید. خُمُر جمع خِمَار: چارقد، روسری. جیوب جمع جِيب: سینه. (۲) اربه: حاجت. طفل:

کودک، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

ص: ۲۸۷

۱- یعنی چشمش را پایین انداخت ولی نسبت.

۲- و نیز به معنای گریبان.

تفسیر:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

یعنی: ای پیامبر، به مردان مؤمن بگو چشمان خود را ببندند (۱) یعنی از نظر کردن به عورت مؤمنان دیگر و به بدن زن نامحرم، و عورت های خود را نگه دارند از این که در معرض دید دیگران قرار گیرد، این کار برای آنها پاکیزه تر است، و بی تردید خداوند از آنچه به جا می آورند آگاه است.

باید دانست که مراد از حفظ فرج در این آیه نگه داری از نظر اجنبی است نه از زنا و لواط و استمنا و نحوه، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: کل آیه فی القرآن فی حفظ الفرج فهی من الزنا إلهذه الآیه فهی من النظر. (۲) و نیز در این آیه به پیامبر امر می شود که مردم را به غضّ بصر و حفظ فرج امر کند، پس از قبیل امر به امر است و افاده وجوب می کند. و نیز حکم حرمت نظر به زن نامحرم در این آیه از مهم ترین دستورات الهی و قانون کلی اجتماعی و نخستین مقدمه تقوای انسانی و اسلامی و حافظ شرافت و قداست بشری و محل ابتلاترین احکام آسمانی است، باید دقت شود.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ

یعنی: و ای پیامبر، به زن های مؤمنه نیز بگو چشمان خود را ببندند یعنی از نظر کردن به عورت دیگران و بدن مردان نامحرم، و عورت های خود را نگه دارند یعنی عورت اصطلاحی خود را از دید همه، و عورت شرعی خود را که تمام بدن است از دید مردان نامحرم، و زینت های خود را آشکار نسازند جز آنچه خود ظاهر است. مراد از زینت در این جا مواضع و جاهای آرایش از بدن است، مانند سینه و مچ دست و بالا-تر، و گردن و گوش. و مراد از آنچه خود ظاهر است جاهای زینت از صورت و دست هاست به تبع استثنای خود صورت و دست ها که در شرع ثابت شده، مانند چشم و ابرو و بینی و لب و

ص: ۲۸۸

۱- چشمان خود را پایین اندازند.

۲- هر آیه ای که در قرآن درباره حفظ فرج آمده منظور از آن حفظ فرج از زناست جز این آیه که منظور از آن حفظ فرج از نگاه دیگران است.

انگشتان. و روسری های خود را بر سینه بیندازند یعنی اطراف چارقد و روسری را به پایین رها نکنند که زیر چانه و جلو گردن و روی سینه بازماند، بلکه آنها را روی سینه کشند تا همه پوشانده شود.

وَلَا يُبَدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

ذکر استثنا در جمله «لا یبدین الا ما ظهر» ی اول برای استثنای برخی از مواضع زینت بود از حکم ممنوعیت مجموع آن، و در این جا برای استثنای عده ای از اشخاص است از حکم ممنوعیت مجموع کسانی که ابدای زینت در نزد آنها حرام است. و مجموع مورد استثنا طبق شرع اسلام چهارده طایفه اند که در این جا با عدم ذکر عموها و دایی ها دوازده طایفه شده اند.

معنای آیه: و نباید زن های مؤمنه مواضع و جایگاه زینت از بدن خود را برای کسی ظاهر سازند جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زن های هم جنسشان(۱) یا برده هایشان یا مردانی که دنبال انسان برای طعام و پول می افتند و نیاز شهوانی ندارند مانند عقب ماندگان و سفیهان و پیران فرتوت، یا اطفالی که چیره بر آمیزش با زن ها نیستند یعنی نیروی مقاربت ندارند.

وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی: و ای پیامبر، نباید آنها پایهای خود را در وقت راه رفتن محکم بر زمین زنند تا صدای زینت هایی که پنهان داشته اند از قبیل خلخال و غیره معلوم شود و اشخاص مغرض طمع نمایند. و ای مؤمنان، همگی به سوی خداوند بازگردید، یعنی اسلام را بپذیرید و در مجتمع خود پیاده کنید، شاید رستگار شوید.

ص: ۲۸۹

۱- . مراد زن های با ایمان و همکیش آنهاست.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾ وَلَيْسَتْ غَفِيَةً
 الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَافَرُوا بِهِمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا
 وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِنَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ
 اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

لغت:

ایامی جمع ائیم: مرد یا زن بی همسر. فتیات جمع فتاه: کنیز. بغاء: زنا کردن.

تفسیر:

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

خطاب در آیه به اولیای عرفی جوانان و ولی امر مسلمین و صاحبان برده و همه کسانی است که می توانند در امر ازدواج عزب
 ها قدم بردارند. یعنی: مردان و زنان بی همسر از مجتمعتان را همسر دهید و آنها را به ازدواج هم در آورید. و هم چنین آنان
 را که صلاحیت

ازدواج دارند از غلامان و کنیزان خود همسردار کنید؛ اگر فقیر و مستمند باشند خداوند از فضل خویش بی نیازشان می کند، و خداوند وسعت ذاتی و علمی و توانی دارد و داناست، یعنی از بذل نعمت فقیر نمی شود و به مصالح امور هم داناست.

وَلَيْسَ تَعْفِيفِ الدِّينِ لَآ يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْثِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ

و باید کسانی که نکاحی نمی یابند یعنی وسایل و مقدمات ازدواج را پیدا نمی کنند عفت و پاکدامنی گزینند تا آن گاه که خداوند از فضل و رحمت خویش بی نیازشان کند تا بتوانند ازدواج کنند. و کسانی از ملک یمین های شما یعنی غلامان و کنیزانتان که در جستجوی کتاب اند یعنی از شما طلب قرارداد کتبی می کنند که سراغ کار روند و قسط معینی از درآمد خود را به شما دهند تا پس از مدتی آزاد شوند، با آنها قرار داد ببندید - خواه کتابت مطلق یا مشروط یا مهابه - اگر در آنان خیری می دانید یعنی می بینید که می توانند طبق کتابت عمل نمایند و خود را آزاد سازند. و از مال خداوند که در دست شما نهاده به آنها بدهید. مراد این است که آنها عنوان رقاب و برده بدهکار پیدا می کنند و جزء قسم پنجم از مستحقین زکات و فی الرقاب [بقره، ۱۷۷] می شوند، از آن سهم به آنها بدهید تا آزاد شوند.

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَّغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: و ای مؤمنان، کنیزان جوان خود را در صورتی که آنها خود، خواهان عفت اند به زنا وادار نکنید تا از این راه متاع زندگی دنیا جستجو کنید. این نهی به خاطر عادت خبیث آنهاست که از راه اجبار کنیزان خود به زنا ارتزاق می کردند. و کسی که برده ها را مجبور به این کار کند بی تردید خداوند پس از تحقق عنوان اکراه نسبت به کنیزان بسیار آمرزنده و مهربان است، و از این رو حکم حرمت زنا و حد دنیوی و عذاب اخروی را از آنها برداشته است، و اکراه کننده هم در فرض توبه مشمول غفران است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

یعنی: و حقیقت این است که برای شما جامعه بشری آیه هایی روشنگر در این سوره و

در این کتاب فرو فرستادیم - روشنگر احکام شریعت آسمانی و حقایق و معارف دینی و عقلانی - و نیز مثلی نازل کردیم یعنی اوصاف و احوالی از مجتمعات بشری که پیش از شما در طول تاریخ گذشته اند از قصص صالحان و طالحان، و پند و اندرزی برای کسانی که پرهیزگارند یعنی استعداد تقوا و پذیرش دعوت الهی را دارند و وجدان و فطرتشان در سایه کفر و فسق و عناد باطل نشده است.

آیه نور

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۳۵»

لغت:

نور عَرَضِي است بذاته روشن و روشنگر چیزهای دیگر، و نیز وسیله هدایت. مشکاه:

طاقچه دیوار که در لغت «سوراخ ناگذاره»^(۱) نامیده می شود، فانوس. مصباح: چراغ. کوكب دري: ستاره بزرگ درخشان و پرتلاؤ.

تفسیر:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ

ص: ۲۹۲

۱- . ظاهراً یعنی سوراخ بسته و غیرقابل عبور.

خداوند نور آسمان ها و زمین است یعنی نوردهنده و روشنی بخش آنهاست به واسطه خورشید و ستارگان و کهکشان ها. و یا آن که خداوند هدایت کننده اهل آسمان ها و زمین است از فرشتگان و آدمیان و پریان و غیره. مثل نور خدا در صفا و درخشش و تلالؤ همانند طاقچه ای در دیوار است که در آن چراغی نهاده شده و آن چراغ در میان فانوسی از شیشه و آبگینه است که آن شیشه مانند ستاره ای بزرگ و درخشان است، و آن چراغ افروخته می گردد از روغن زیت درخت پربرکت زیتون که نه در طرف شرق مزرعه است و نه در طرف غرب آن (یعنی چنین نیست که در طرف شرق باشد و وقت عصر آفتاب بدان نتابد و یا در طرف غرب باشد که آفتاب در وقت صبح بدان نتابد بلکه در جایی است که همیشه خورشید بر آن تابش دارد و از این رو) روغن زیتش در کمال صافی و شفافیت است به گونه ای که نزدیک است زیتش خود بدرخشد هر چند آتش بدان نرسد و افروخته نگردد. روشنی روی روشنی است یعنی زیت خود روشن و چراغ افروخته از آن روشن و فانوس آبگینه روشن و مکان چراغ از دیوار که نور را محصور کرده نیز روشن است. و غرض تصویر حد اعلای نور در مادیات است که نور الهی بدان تشبیه شود.

و باید دانست که ممثّل در این آیه نور خداوند و ممثّل مجموع امور مذکور است یعنی نور قوی و شفاف و درخشنده. و مراد از ممثّل در این جا نور ایمان و معرفت و عرفان در قلب مؤمن و دوستان خداوند است در مراتب مختلف مؤمنین که بدان نور، توحید و اصول عقاید مؤمن قوی و ثابت و راسخ می گردد و فروع دین خدا در جامعه پیاده می شود و اخلاق فاضله در روح بشرها رشد می کند، که درباره مؤمن فرموده: فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ [انعام، ۱۲۲]. و محتمل است مراد از نور خدا نیروهای انسانی باشد که در وجود بشر قرار داده از قوه عاقله و حواس ظاهره که همانند نور روشننگر انسان در امور مادی و معنوی است. و ممکن است مراد از نور خدا دین او یا کتاب آسمانی او باشد.

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: خداوند هر کس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می کند یعنی به دین و قرآن خود. و مراد هدایت ثانوی و پاداشی پس از پذیرفتن هدایت عامّ اولی است. و خداوند برای مردم مثل ها می زند و خدا به همه چیز داناست.

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾ لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ
مَن يَشَاءُ بَغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

فی بیوت متعلق است به یسبح له (۱). غدو جمع غدوه: صبحگاه. آصال جمع اصیل: شامگاه.

إقام مصدر است مانند اقامه. لیجزیهم الله متعلق است به یسبح.

تفسیر:

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

این آیه در بیان حال مؤمنان است که قلبشان به وسیله نور الهی همانند مشکات، هدایت یافته است.

معنای آیه: در خانه هایی که خداوند اجازه داده بالا برده شوند و نامش در آنها ذکر شود مردانی صبحگاهان و شامگاهان تسبیح می کنند که هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خداوند و برپا کردن نماز و پرداختن زکات مشغول نمی کند (مراد از این خانه ها مساجد مکرمه و حرم های معصومین و هر مکانی است که برای امور قربی الهی و نشر معارف دینی و خدمات قرآنی بنا شده، و این امکان است که خداوند رخصت داده نام آنها و

ص: ۲۹۴

۱- . یا متعلق است به مشکاه. یعنی این مشکات در خانه هایی است که....

مقام و قداست و عظمت و بنا و ساختمان آنها بالا-رود). آنها از روزی که دل ها و چشم ها در آن روز دگرگون است می ترسند.

مراد، دگرگونی دل و دیده همه اهل حشر است اعم از مؤمن و کافر، زیرا پس از تجلی جلال و جمال خداوند و ظهور حقایق عالم دیگر و حضور فرشتگان و ظهور در همه جا و استماع صدای پروردگار از همه طرف و حضور انبیا و آمدن ارواح برزخی با اجساد جدیدالحدوث حشری و تشکیل محکمه عدل و دادگاه بزرگ تاریخ خلقت و ریزش نامه اعمال از عالم بالا همانند بارش برف در دست و دامن اهل محشر، طبیعی است که همه دل ها مضطرب و متقلب و دیده ها خیره و حیران خواهد بود، نیکان در مقدمه فرج و دخول بهشت، و بدان در آستانه ورود به دوزخ، و نعوذ بالله.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

یعنی: آن مردان الهی پیوسته تسیح می گویند تا خداوند آنها را به عمل هایشان که همه نیکو و بهتر است پاداش دهد، و علاوه از فضل خویش بر پاداش آنها بیفزاید، و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد، یعنی بدون مذاقه و سختگیری در حساب یا بدون مقابله یا عمل یا بدون محدودیت زمانی در آخرت.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَتَحَسَّبُ الظُّلْمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ «۳۹» أَوْ كظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُورٍ «۴۰»

سرّاب: آب نما. قیعه و قاع: زمین هموار خالی از آب و علف. لُجّی منسوب به لُجّ یعنی انبوه آب. یغشاه ضمیر منصوب راجع است به بحر. أخرج یده ضمائر به غریق برمی گردد که از کلام معلوم می شود.

در تمثیل برای اعمال کافران

تفسیر:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

در این دو آیه دو تشبیه ذکر شده: اول تشبیه اعمال خیر کفار از باورها و اعتقادات و عمل های بدنی، به سراب و آب نما، در این که کافر گمان می کند انبوهی از عمل های خیر دارد و چون بدان ها رسد نیازهایش برآورده گردد، ولی چون به آنها برسد معلوم شود که جز خیال باطل و موهومات چیزی نبوده است. و تشبیه دوم در آیه بعد می آید.

معنای آیه: و کسانی که کفر ورزیدند، عمل های خیر آنها همانند سراب و آب نما در صحرائی وسیع و هموار و بی آب و علف است که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد تا وقتی که بدان جا رسد آن را چیزی نمی یابد، یعنی می بیند که هیچ است (مراد این است که عمل های خیر آنها از انفاقات و خیرات و ابتکارات و خدمات و غیره که گمان می کنند همه صحیح و مستوجب پاداش است، وقت مرگ معلوم می شود همه باطل و بیهوده بوده، زیرا شرط پاداش عمل های خیر در آخرت ایمان است) و همان جا خدا را در نزد خویش (۱) می یابد، پس حسابش را به تمام پرداخت می کند، بدین معنا که حساب حسنات و سیئات را بررسی کرده تسویه حساب می کند، نسبت به سیئات محکوم به عذاب و نسبت به حسنات محکوم به حرمان می شود. و خداوند زودرس به حساب است، زیرا اعمال سال های متمادی را در لحظه ای ارائه می دهد و برای همه کیفر تعیین می کند.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجْجٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

ص: ۲۹۶

این آیه بیان تشبیه دوم است که اعمال شرّ آنها را از کفر و شرک و گناهان صغیره و کبیره به ظلمت های شدید متراکم تشبیه کرده است.

معنای آیه: و یا آن که عمل های آنها همانند ظلمت هاست درباره کسی که در میان دریا در ژرفای آب و انبوه آن قرار گرفته و موجی آن را فرا گرفته و موج دیگری بر آن فرو ریخته و بالاتر از موج ها ابری روی دریا را پوشانیده، تاریکی هایی است برخی بر روی برخی، تاریکی موج اول و دوم و ابر روی آنها، به گونه ای که اگر این شخص دست خود را درآورد و جلوی صورتش بگیرد نمی بیند. مراد این است که این ظلمت های معنوی در دنیا آنها را فرا گرفته هر چند نمی فهمند، و در آخرت نیز فرامی گیرد که خواهند دید. و کسی که خدا برای او نوری در دل قرار نداده باشد هرگز نوری نخواهد داشت.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ «٤١» وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ «٤٢» أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ «٤٣» يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ «٤٤»

لغت و اعراب:

طير جمع طائر: پرنده. صافّات حال است از طير. قد علم یعنی الله يا كل. صلاه: دعا، خضوع. از جاء: راندن شیء به رفق و آرامی. ركام: متراکم و روی هم انباشته. ودق: باران.

ص: ٢٩٧

من بَرَدَ مَفْعُولٌ يَنْزَلُ، بَرَدٌ: دانه های منجمد شده باران به صورت برف و تگرگ. سنا: نور.

تسبیح و شعور موجودات

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

یعنی: آیا به چشم دل ندیدی که خداوند را تسبیح می گوید هر کس یا هر چیزی که در آسمان ها و این زمین است و پرندگان که در فضای بالا پرها گشوده اند یا در مسیر حرکتشان صف کشیده اند؟ (مراد از «من فی السموات و الأرض» همه اجزای عالم وجود است که موصول ذوی العقول تغلیباً ذکر شده. و ذکر پرندگان هم برای شکفتی خلقت آنهاست که اجرام سنگینی در فضای بالا می ایستند و سیر می کنند).

خداوند بی تردید دعا و خضوع و تقدیس و تسبیح آنها را دانسته است. و یا آن که همه آنها دعا و تسبیح و تقدیس خود را در برابر خداوند دانسته اند. جمادات تسبیح تکوینی دارند و جنبنده ها و ذوی العقول هر یک به تناسب حالشان دعا و خضوع و تسبیح انشائی و ارادی دارند. و خداوند آنچه را که آنها انجام می دهند می داند.

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

یعنی: و ملک مطلق و سلطه و مالکیت بر آسمان ها و این زمین از آن خداوند است، زیرا خلق و آفرینش و حفظ و نگهداری و تدبیر و اداره کامل همه و سپس اعدام و فانی کردن همه آن گاه که اراده کند از آن او و تحت اراده بالغه اوست. و بنا براین مرجع و بازگشت در اداره و تدبیر جهان هستی اوست چنان که صدور فرمان بر متصدیان تدبیر عالم و حفظ نظم از جانب اوست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَيِّئَاتٍ ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُنَّ ثُمَّ يُجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ

یعنی: آیا ندیدی که خداوند ابری را به آرامی می راند سپس در فضای بالا اجزا و قطعات آن را به هم پیوند می دهد و سپس آن را متراکم و غلیظ می سازد، پس می بینی که از

لا به لای آن باران بیرون می ریزد؟ و خداوند از آسمان بالای سرتان از کوه های ابری (۱) که در محیط بالا ثابت و متمرکز است برف و تگرگ فرومی بارد و آن را به هر کس اراده کند می رساند و از هر کس بخواهد باز می دارد (یعنی اگر اراده عذاب ملتی را کرده باشد آن را به طرز اصرار و آفت بار می ریزد) ابرهای متراکمی که نزدیک است درخشش برق آن چشم ها را نابود سازد.

اقسام جنندگان

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

یعنی: خداوند شب و روز را دگرگون می سازد و بی تردید در این امر عبرت و تبتیه برای صاحبان بصیرت است. مراد از دگرگون کردن شب و روز جا به جا کردن آنها و یکی را پس از دیگری قرار دادن است. و ممکن است مراد کسر کردن از یکی و افزودن بر دیگری باشد.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۴۵» لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۴۶»

تفسیر:

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: خداوند همه جنبنده ها و حیوانات را از آبی مخصوص آفریده یعنی از منی مختلط نر و ماده، پس برخی از آنها روی شکم راه می روند مانند آبریان و مارها و کرم ها و خزندگان، و برخی از آنها بر روی دو پا راه می روند مانند آدمیان و پرندگان، و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می روند مانند حیوانات بڑی اهلی و وحشی و درندگان و غیره. و

ص: ۲۹۹

خدا هر چه را بخواهد می آفریند؛ بی تردید خدا بر همه چیز تواناست. این دو جمله اشاره به سایر انواع زنده هاست که از سه قسم فوق بیرون است مانند فرشتگان و پریان و حیواناتی که دست و پای بیشتری دارند.

فقط قضاوت الهی

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: حقیقت این است که ما آیه های روشننگری نازل کردیم، یعنی از آغاز آفرینش بشر برای آنها در هر عصری آیاتی از کتاب های آسمانی زمان خود فرفرستادیم. و خداوند هر کس را بخواهد به سوی راه راست هدایت می کند.

مراد از هدایت در این جا هدایت خاصه پاداشی است که پس از پذیرش هدایت عامه شامل حال مؤمنان می گردد. یعنی خدا کسانی را که بخواهد یعنی کسانی را که دعوت ابتدایی او را پذیرفته و ایمان آورده باشند در جنبه های دیگر کمالات انسانی هدایت می کند. و مراد از راه مستقیم، راه راست در اصول عقاید و صفات و اخلاق فاضله انسانی و کارهای نیک بدنی است.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

تفسیر:

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

آیات زیر در بیان حال منافقان است. یعنی: ای پیامبر، آنها می گویند که ما به خدا و

فرستاده او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم یعنی تصمیم بر اطاعت هر دو گرفتیم، سپس گروهی از آنها پس از اعتراف به ایمان و طاعت اعراض می کنند و هرگز اینان ایمان آور نیستند، یعنی حتی آنهایی که اظهار اعراض نکردند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ

یعنی: و چون آنها در نزاع و جدالی برای فصل خصومت به سوی خدا و فرستاده اش خوانده شوند تا پیامبر میان آنها داوری کند به ناگاه می بینی که گروهی از آنها رویگردان اند، یعنی آن جا که می دانند در محاصمه بر باطل اند و رسول خدا حکم به عدل خواهد کرد. و اگر حق به جانب آنها باشد در حال تسلیم و فرمانبری به سوی رسول خدا می آیند.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

یعنی: آیا در دل هایشان بیماری ضعف ایمان است، و یا آن که آنها پس از ایمان در دینشان به شک افتاده اند، و یا آن که می ترسند خدا و پیامبرش به آنها در مقام قضاوت ستم کنند؟ بلکه آنها خود ستمکارند. یعنی هیچ یک از امور سه گانه نیست بلکه آنها به جهت نفاق باطنی ستمکار به خویش اند، و یا آنها اهل ستم و تجاوز به اموال مردم اند.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۵۱» وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ «۵۲» وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَهُ مَعْرُوفَهُ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ «۵۳»

قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرَ كَانٍ، وَ أَنْ يَقُولُوا اسْمَ كَانٍ بِه تَقْدِيرِ «قَوْلِهِمْ». يَتَّقَهُ أَصْلُش يَتَّقِيهِ بُوْدَه كِه يَاءِ دَوْمِ حَذْفِ شُدِه (۱) وَ كَسْرَهُ قَافِ نِيْزِ بَرَايِ تَخْفِيْفِ حَذْفِ شُدِه. جَهْدِ اَيْمَانِهِمْ بِه تَقْدِيرِ «يَجْهَدُونَ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ». طَاعَهُ مَعْرُوفَهُ مَبْتَدَايِ خَبْرِ مَحْذُوفِ اسْتِ بِه تَقْدِيرِ «خَيْرٌ وَ أَفْضَلٌ».

سوگند نخوريد

تفسير:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

يعنى: جز اين نيست كه سخن مؤمنان هنگامى كه در مورد نزاع يا اختلافات ديگر به سوى خدا و فرستاده اش دعوت شوند تا پيامبر خدا در ميان آنها داورى كند اين است كه مى گويند: شنيديم و اطاعت كرديم. و اينانند كه رستگارند.

مراد اين است كه مقتضاي ايمان مؤمن و سزاوار مقام او اين است كه در مقابل هر دعوتى به سوى حق سمعاً و طاعهً گويند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

يعنى: و كسانى كه از خدا و فرستاده او اطاعت كنند و از خداوند بترسند و از او پروا كنند آنهايند كه كامياب اند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَهُ مَعْرُوفَهُ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

يعنى: اى پيامبر، آنها سوگند به خدا خوردند به سخت ترين سوگندهاى خود كه اگر آنها را امر كنى حتماً بيرون مى شوند، يعنى اگر دستور خروج به جهاد و يا خروج از خانه و زندگى دهى امثال مى كنند. به آنان بگو: سوگند نخوريد، بلكه طاعت نيكو و انجام عمل در موارد لزوم بهتر است. يعنى آنچه تكليف شرعى و عقلى است اقدام عملى است نه انشاي قسم. و خدا به آنچه انجام مى دهد آگاه است.

ص: ۳۰۲

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مِمَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمِمَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ يَسِّرَ تَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

تفسیر:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مِمَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمِمَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

یعنی: ای پیامبر، به امت خود و جامعه بشری بگو: خدا را اطاعت کنید یعنی در اوامر و دستورات الهی و آسمانی او، و نیز فرستاده او را اطاعت کنید یعنی در اوامر و دستوراتی که خود به عنوان ولی امر جامعه انشاء می کند، و اما آنچه راجع به واجبات و محرمات الهی دستور می دهد اوامر ارشادی اوست و در واقع اوامر خداست. و بنابراین، از این آیه وجوب امتثال اوامر مولوی پیامبر استفاده می شود نظیر آنچه در اداره امور کشور صادر می کند. پس اگر از طاعت خدا و رسول اعراض کردند جز این نیست که بر عهده او همان است که بر او تحمیل و تکلیف شده و بر عهده شما هم همان است که بر شما تحمیل و تکلیف شده، یعنی تکلیف پیامبر ابلاغ رسالت الهی است و تکلیف مردم پذیرش و عمل است، و تخلف مردم ضرری به مقام رسالت او ندارد، بلکه این مردم اند که اگر از

ص: ۳۰۳

دعوت اصولی اعراض کردند کافرند، و اگر از دعوت فروعی روی گردانند فاسق اند. و اگر او را اطاعت کنید به سوی خدا هدایت می یابید، و بر عهده فرستاده الهی چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

مراد از ابلاغ آشکار این است که آنچه را از جانب حق آورده به نحو کامل بگویند و برسانند و با منطق رسا و معجزاتی که به او اعطا شده اتمام حجت کند به گونه ای که ابهامی از ناحیه ابلاغ نماند. و اما اجبار مردم بر اذعان و اعتقاد قلبی به شریعتش از قدرت غیر خداوند خارج است، و اما اکراه بر پیاده کردن شرع در میان ملت از وظایف امامت و ولایت امر است که نیاز به شرایط دارد، و اما مجازات مردم و دادن کیفر در دنیا و آخرت مربوط به خداوند است و از وظایف هیچ بشری نیست. (۱)

وَعْدَةُ حُكُومَتِ صَالِحَانَ

وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

خطاب در آیه به امت پیامبر اسلام است و شامل همه آنهاست از مؤمن و کافر، و مضمون خطاب بشارت از وعده ای است که در علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته است.

یعنی: ای مردم، خداوند از میان شما به کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند وعده داده که بدون تردید آنها را در همه روی زمین از جانب خود خلیفه قرار خواهد داد چنان که کسانی را که پیش از آنها بودند خلیفه قرار داده بود (یعنی مانند صالحان و گروندگان از اقوام هر پیامبری) و دینی را که برای آنها پسندیده است یعنی دین اسلام را برای آنها ثابت و استوار و پایدار خواهد نمود، و حال آنها را پس از بیم و ترس از دشمنان داخل و خارج تبدیل به ایمنی خواهد کرد به طوری که مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و کسی که پس از این نعمت بزرگ کافر شود یا کفران نعمت نماید، آنها هستند که از فرمان خدا خارج اند.

ص: ۳۰۴

۱- . البته اقامه حدود شرعی بر مستحقان آن، که نوعی کیفر دنیوی است از این مقوله خارج است و جزو پیاده کردن احکام شرع است.

باید دانست که عده ای از علمای عامه این آیه را منطبق بر مسلمین در زمان خلفای راشدین دیده اند، ولی حق مطلب این است که تا حال مصداق آیه تحقق پیدا نکرده که کسانی خلافت خدا را در روی زمین برعهده گیرند و پیاده کنند و از هیچ دشمنی از داخل و خارج نهراسند خاصه این که ظاهر آیه این است که این خلافت الهی در تمام سطح کره زمین انجام می یابد. و طبق روایات متواتره اهل بیت وحی علیهم السلام این گروه همان اصحاب مهدی موعود (عج)، و آیه منطبق بر حال ظهور اوست که به حکومت الهی برمی خیزد و آن را می گسترده و اسلام راستین را در سطح وسیع کره زمین پیاده می کند و احدی را در آن زمان توان منع و مقابله با او نخواهد بود.

وَأَقِمْ وَ الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمِمَّا وَهُمْ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِتُوا تَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

حُلْم: بلوغ. ظهیره: ظهر، من الظهیره بیانِ حینِ تضرعون. عورت: چیزی که اظهارش قبیح و شرّ، و حفظ و پوشش آن لازم است. طوافون جمله مستأنفه است. بعضکم علی بعض به تقدیر «یطوف».

بهداشت جنسی خانواده

تفسیر:

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی: و ای مردم، نماز را برپا دارید - خود بخوانید و آن را در میان مجتمعتان زنده و برپا نمایید - و زکات را پردازید. مراد انفاقات مالی است که در میان عقلای جهان رسم است که به انگیزه نوع دوستی و ترحم بر بی بضاعت ها داده می شود و حد معینی ندارد. و محتمل است که چون این سوره مدتیّه است مراد، زکات مصطلح شرعی باشد که در مدینه نازل شده یعنی مال خاصی در کم و کیف معینی که از نه قسم از اعیان خارج می شود و در هشت صنف از موارد مصرف می شود.

و باید دانست که مراد از امر به نماز به همه عبادت های بدنی است که نماز در رأس آنهاست. و مراد از امر به زکات نیز همه عبادات اجتماعی و انفاقات است که زکات از اهم آنهاست. و نیز از این فرستاده یعنی محمد صلی الله علیه و آله که از خودتان است و در میان خودتان مبعوث شده فرمان برید، شاید مورد ترحم قرار گیرید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا أَوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ

یعنی: ای پیامبر، گمان مکن کسانی که کفر ورزیده اند عاجزکننده ما در روی زمین باشند یعنی بتوانند به وسیله کثرت نفوس و اموالشان ما را از انجام اهداف دینی و ابلاغ شریعت و پیاده کردن آن عاجز کنند، هرگز چنین نیست، ما هدفمان را اجرا می کنیم. و آنها جایگاهشان آتش دوزخ است و چه بد جای بازگشتی است!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ

این آیه در بیان برخی از آداب معاشرت داخلی خانواده ها و کیفیت رفتار خدمتگزاران و کوچکان با بزرگان است. معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی که برده شما و مملوک دستان شمایند و کسانی که صغیرند و هنوز به حد بلوغ نرسیده اند باید هنگام ورود بر شما در سه نوبت از زمان استیذان کنند و اذن بخواهند:

یکی پیش از نماز صبح، و یکی هنگامی از ظهر که لباس های کار و تماس با اجتماع را می کنید و بر زمین می گذارید و دیگری پس از نماز عشا که وقت استراحت و نزدیک خواب است، که این اوقات سه وقت خلوت شما و زمانی است که بالطبع اطلاع اغیار در آن حال نارواست.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و برای شما و برای آنها پس از این اوقات سه گانه گناهی و عیب و اشکالی نیست که بدون استجازه وارد و خارج شوند، آنها پیوسته طواف کننده و چرخنده به دور شمایند و همه شما به اقتضای الفت و ضرورت عشرت با یکدیگر و طبع ارتباط خانوادگی دور هم می چرخید و به یکدیگر سر می زنید. این گونه خداوند آیات احکام خود را برای شما روشن می کند، و خداوند دانا و حکیم است، دانا به اعمال فردی و اجتماعی شما که موضوعات احکام است، و حکیم در وضع احکام و جعل آن طبق مصالح و مفسد افعال.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و چون اطفال شما به حد بلوغ رسیدند باید در همه اوقات وارد شدن از شما رخصت طلبند، چنان که کسانی که پیش از آنها بالغ شدند رخصت می طلبند. یعنی حکم استیذان در اوقات سه گانه محدود به بلوغ است. و خداوند این چنین آیات کتاب خود را برای شما روشن می کند، و خدا دانا و حکیم است. و این جملات، تکرار آخر آیه قبل است که برای اهمیت رعایت آداب معاشرت ذکر شده است.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسِيئَ تَغْفِرَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ « ٦٠ » لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ « ٦١ »

لغت و اعراب:

قواعد جمع قاعده: زن بازنشسته از طلب شوهر یا از حیض و اولاد. تبرج: اظهار محاسن و زینت ها. يرجون صیغه جمع مؤنث است. أن تأكلوا یعنی أن تتصرفوا فی بیوتکم.

ص: ٣٠٨

تفسیر:

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ عَنْ تِيَابِهِنَّ غَيْرَ مُتَّبِعَاتٍ بِرِئَةِ وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و زنان بازنشسته - بازنشسته از ازدواج و حیض و بارداری - که امید نکاح ندارند، یعنی به خاطر گذشت سن طمعی در ازدواج و میلی به آمیزش ندارند، بر آنها گناهی نیست که لباس های خود را زمین بگذارند، مثلاً روسری از سر بردارند و جوراب از پای در آرند در حالی که خودآرایی و تظاهر به زینت نکنند. و برخی از مفسران گفته اند:

مراد این است که لباس های رو مانند چادر را بردارند و لباس های زیر نظیر روسری بماند؛ و تحقیق مسأله در فقه اسلامی است. و عفت و ورزیدن یعنی رعایت حجاب مانند زنان جوان برای آنها بهتر است، و خداوند شنوا و داناست.

خوردن از خانه دیگران و سلام بر آنها

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا

این آیه خطاب به همه مؤمنان و در مقام جعل قانون کلی و تشریح حقی برای مؤمنان - خاصه برای نابینایان و لنگان و بیماران - نسبت به تصرف در خانه خویشان و کسانی که آنها را امین دانسته اند و دوستان آنهاست، بدین معنا که می توانند بدون استیذان و سرزده حتی در حال غیبت صاحبان خانه وارد شوند و تصرفات عادی انجام دهند، نظیر استراحت و استفاده از خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی به نحو متعارف، خواه فردی باشد یا دسته جمعی، البته مشروط به این که از اسراف و تبذیر پرهیزند.

معنای آیه: ای مؤمنان، برای افراد نابینا و لنگ و بیمار خصوصاً و برای خودتان عموماً گناهی نیست در این که از خانه های یازده گانه زیر بخورید یعنی تصرفات متعارف در آنها انجام دهید، و آنها عبارت اند از: خانه های خودتان، یا خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان، یا خانه های عموهایتان، یا

خانه های عمه هایتان، یا خانه های دایی هایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه هایی که کلید آنها را در اختیار دارید یعنی امین حفظ آنها هستید، یا خانه های دوستانتان؛ بر شما گناهی نیست که در این خانه ها تصرف کنید دسته جمعی یا متفرق و جدا جدا.

باید دانست که ذکر خانه های خود اشخاص، اشاره است به این که این خانه ها همانند خانه های خودتان است. و نیز گفته اند که مراد از (بیوتکم) خانه های همسران است یعنی خانه مرد نسبت به زن و خانه زن نسبت به مرد. و یا آن که مراد خانه فرزندان است که مستقلاً ذکر نشده اند.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

یعنی: و هر گاه به خانه ها وارد شدید، خواه خانه های مذکور یا غیر آنها، پس بر خودتان سلام کنید یعنی بر صاحبان خانه که خویشان و برادران دینی شما و همانند نفس شما سلام کنید، سلام و تحیتی که از جانب خداوند و پربرکت و پاکیزه است. یعنی عنوان سلام و این تحیت خاص هنگام برخورد ابتدایی مؤمنان با یکدیگر در علم ازلی الهی بوده و از آن جا در لوح محفوظ منتقش شده و بر فرشتگان عالم بالا ابلاغ گردیده و به عنوان هدیه الهی تشریح شده و در دنیا و عالم برزخ و آخرت و حتی بهشت عدن نیز رایج خواهد بود و پر از برکت است و سبب خیر کثیر و پاکی نفس است. و خداوند این گونه آیات کتاب خود را برای شما روشن می کند، شاید بیندیشید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ «٦٢»

تفسیر:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْأَلُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْأَلُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِن لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: جز این نیست که مؤمنان صادق و راستین کسانی هستند که به خدا و فرستاده او ایمان آورده اند و چون همراه پیامبر در کار مهم و عمومی باشند (کاری که بزرگان قوم را در یک جا جمع می کند نظیر احتمال حمله دشمن، یا دادن بسیج عمومی برای حمله یا دفاع، یا نقشه محاصره دشمن، یا بیرون شدن از محاصره، یا حضور در جمعه و عید و استسقاء و غیر ذلك) از نزد پیامبر نمی روند تا از او اجازه بگیرند. ای پیامبر، بی تردید آنهایی که در این مواقع خاص از تو استجازه می کنند آنها را که به حقیقت به خدا و فرستاده او ایمان آورده اند، پس اگر برای برخی از کارهایشان از تو رخصت خواستند به هر کس از آنها بخواهی رخصت بده و برای آنها از خداوند طلب آمرزش کن، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «٦٣» أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «٦٤»

دعاء الرسول اضافه به فاعل است. تسلل زید من الزحام: مخفیانه از میان جمع بیرون شد.

لواذا مصدر است به معنای لائذین: پناه برندگان.

احترام به پیامبر

تفسیر:

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: ای مردم، دعوت پیامبر را در میان خودتان به سوی امری از امور، همانند دعوت و خواندن بعضی از شما بعض دیگر را قرار ندهید. مراد خواندن پیامبر است فرد یا گروهی را به سوی امور دینی یا دنیوی نظیر ایمان و عمل شایسته یا طلب مشورت در کاری یا به نماز جماعت یا جمعه و غیره، زیرا همه اوامر و نواهی پیامبر اسلام یا ارشادی است که هدایت به سوی واجبات و محرمات الهی است و یا مولوی است از جانب خود و نشأت یافته از مقام ولایت امر و امامت امت، و امتثال فرمان او در همه اینها واجب شرعی و عقلی است.

«قد يعلم الله» یعنی بی تردید خداوند حاضران شما در محضر پیامبر را که وقت لزوم حضور و استماع و شرکت در گفتگو، پنهانی و در سایه یکدیگر از مجلس بیرون می روند می شناسد. البته باید کسانی که از فرمان او سرپیچی می کنند پرهیزند از این که آنها را امتحان و آزمایش سختی یا عذاب دردناکی برسد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: آگاه باشید که آنچه در آسمان ها و این زمین است (علاوه بر خود آسمان ها و زمین) از آن خداست، یعنی ملکیت مطلقه و سلطه تامه همه از آن اوست به لحاظ آن که همه را او آفریده و حفظ می کند و تدبیر و اداره می کند و اعدام همه نیز آن گاه که بخواهد به دست اوست. و خدا حتماً آنچه را که شما بشرها - که جزء عالم وجودید - بر آن هستید،

یعنی ایمان و کفر و طاعت و عصیان و اخلاص و نفاق شما را می داند.

وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ يَوْمَ مَفْعُولٌ به است و عطف است به مَيَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ التفتات است از خطاب عموم به غیبت نسبت به کفار و منافقان، یعنی و خدا حال روزی را که آنها به سوی خدا بازگردانده می شوند می داند، پس آنها را در آن روز به آنچه در دنیا انجام داده اند آگاه می کند، و خدا به همه چیز داناست.

و الحمد لله رب العالمين

۸۶/۲/۲۴

ص: ۳۱۳

سفید

ص: ۳۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۱» تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا «۱» الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا «۲» وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا «۳»

لغت:

تبارک الشیء: ثبت و کثر خیره و برکته و دام و تزیاید و ارتفع، یعنی پر خیر و برکت شد و دوام و فزونی یافت. فرقان مصدر است به معنای فرق، و به معنای فارق استعمال می شود.

ص: ۳۱۵

تفسیر:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

این سوره مکیه است به شهادت اکثر آیات آن که طرف خطاب در آنها مشرکان اند و عمده اهداف آن دفع ادعاهای کفار است که می گفتند: این پیامبر از جانب خدا نیست و این کتابی هم که آورده نازل از طرف خداوند نیست.

معنای آیه: پرخیز و برکت است و والامقام و دائم و بی زوال است خدایی که فرقان را بر بنده خود نازل کرد تا برای جهانیان انذارکننده و بیم دهنده باشد.

مراد از پربرکت بودن خدا این است که افاضه وجود به عالم هستی و ادامه فیض از اوست، و افاضه رحمت به موجودات به هر یک در حد استحقاق خود از اوست، و آفریدن و هدایت و اعطای روزی به همه روزی خواران در خور اقتضای وجودشان از اوست، و بذل برکات معنوی به ذوی العقول در حد نیاز و کمالشان نیز از اوست. و مراد از فرقان، قرآن است که فارق میان حق و باطل در تمام ابعاد علوم و معارف و اصول و فروع ادیان و شرایع است. و مراد از عالمین، انسان ها و پریان از زمان نزول آن تا انقراض جهان است.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

یعنی: خدایی که ملکیت حقیقی و سلطه و مالکیت بر آسمان ها و این زمین از آن اوست، و او هرگز برای خود فرزندی اتخاذ نکرده و هرگز او را شریکی در ملک نیست، یعنی برخلاف آنچه مشرکان برای او دخترانی و نصارا فرزندی و ثنویون معتقد به ارباب انواع، شریکانی ادعا می کنند.

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا

یعنی: و او همه چیز را آفریده است - همه انواع و اصناف موجودات جهان را از کتم عدم به صحنه وجود آورده - و همه را به نحو خاصی اندازه گیری نموده است. یعنی حقیقت هر چیز و آثار وجودی او و خواص و اوصاف او و کیفیت زاد و ولد و مقدار بقای افراد و اصناف او را تقدیر کرده و اندازه گیری نموده است.

ص: ۳۱۶

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً

یعنی: و مشرکان برای خود خدایانی به جز خداوند و به جای او اتخاذ کردند که آنها چیزی نمی آفرینند بلکه خود به دست دیگران آفریده می شوند و آنها مالک هیچ ضرر و نفعی برای خود نیستند، یعنی توان آن که ضرری از خود دفع کنند یا سودی برای خود بجویند ندارند.

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً

یعنی: نه اختیار اماته و قبض روح زنده ای را دارند تا بتوانند دشمنان خود را قبض روح کنند، و نه اختیار حیات را که بتوانند به مرده ای حیات دهند یا به پرستش کنندگان عمر طولانی بخشند، و نه قدرت برانگیختن اموات در روز حشر را دارند.

غرض آن که این امور از اوصاف الوهیت است و اگر بت ها خدا باشند باید قادر بر این امور باشند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلماً وَزُوراً «۴» وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً «۵» قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً «۶»

لغت و اعراب:

هذا اشاره به قرآن مفهوم از کلام است. جاؤوا ظلماً جاء یعنی اُتی و فَعَلَ.

زور: دروغ. اساطیر جمع اسطوره: نوشته های خرافی و افسانه. بکره: صبحگاهان.

اصیل: شامگاهان. اکتتبا: طلب کرد نوشتن آن را. املاء: القای سخن به دیگری که به همان

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا

یعنی: و کفار قریش گفتند: این قرآنی که محمد (صلی الله علیه و آله) می خواند جز دروغی نیست که آن را خود بافته و به خدا نسبت می دهد و در بافتن آن گروهی دیگر او را یاری داده اند، یعنی مطالب گوناگونی از اهل تورات و انجیل گرفته و عبارت را هم خود بافته است. برخی گفته اند که مرادشان از قوم آخرون سه نفر برده از اهل کتاب است که در مکه بوده به نام عدّاس مولی حویطب بن عبدالعزی و یسار مولی العلاء و حبر مولی عامر، و پیامبر گاهی با آنها تماس داشته و آنها مسلمان شده بودند.

حقاً که آنها در این سخن ستم کردند و دروغ گفتند، زیرا آنها را نرسد و نسزد و ممکن نباشد با این که اهل زبان عربی نبودند و قطعاتی از تورات و انجیل یاد گرفته بودند این چنین کتابی را انشاء کنند و به پیامبر عربی بیاموزند.

وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

یعنی: و نیز گفتند: این قرآن او اسطوره های پیشینیان است یعنی نوشته جات باطل و خرافی گذشتگان که دستور داده همه را برایش نوشته و کتاب کرده اند، پس هر صبح و شام از روی آن برایش خوانده می شود و املا می گردد تا او حفظ کند و بر مردم بخواند.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: این قرآن را کسی فرستاده که هر سری را در آسمان ها و این زمین می داند. یعنی هر آنچه از حواس ظاهری و باطنی هر صاحب حواس بیرون است و نسبت به او از اسرار است می داند و از این روست که با الفاظش توان مقابله ندارید و اخبار از مغیبات گذشته و آینده اش که جز عالم به اسرار نتواند آورد شما را مبهوت کرده که نسبت دروغ و اسطوره می دهید. و او بسیار آمرزنده و مهربان است، و لذا تعجیل در عذاب شما ندارد و اگر باز گردید شما را می پذیرد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

تفسیر:

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا

یعنی: و مشرکان مکه گفتند: چه شده این فرستاده خدا را که همانند مردم غذا می خورد و در میان بازارها راه می رود؟ به گمان غلط این که امتیاز پیامبر از دیگران امتیاز جسمی و فرق او در شئون و آثار بدنی است، و جاهل به این که امتیاز او روانی و به وسیله کمالات روحی و روابط با مبدأ وحی و خارج از عالم حس است و برخلاف زعم آنها بشر می تواند با این که در احاطه مادیات و ظلمت های جهان مادی قرار دارد اتصال به عالم دیگری پیدا کند و با غیب مرتبط شود.

و نیز گفتند: چرا به سوی او فرشته ای نازل نگشته تا همراه او بیم دهنده باشد؟ و این سخن مبنی بر تنزل است یعنی حال که بشر پیامبر شده لااقل فرشته ای همراه او نازل شود تا گفتار او را تصدیق نماید و با او بیم دهنده باشد.

ص: ۳۱۹

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا

این کلام را نیز بر سبیل تنزل می گویند. یعنی: حال که فرشته نازل نمی شود چرا گنجی بر او از عالم بالا افکنده نمی شود؟ یعنی برای آن که زندگی خود را با آن اداره کند و مثل مردم مجبور به کسب و کار نباشد که از هدفش باز ماند. و یا اگر از عالم بالا ملک یا گنجی نمی آید حداقل باغی در روی زمین داشته باشد که از آن بخورد و امرار معاش نماید.

سپس آن ستمکاران در خطابی به مسلمین گفتند: شما پیروی نمی کنید مگر از مردی جادوزده که خردش آسیب دیده و ادعای تماس با غیب و ملک دارد.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

یعنی: ای پیامبر، بنگر چگونه برای تو مثل ها زدند! مثل هر مطلب کلی و عجیب است که در موارد مختلف بدان استشهاد می شود، و آنها درباره پیامبر مطالبی می گفتند که عقل سلیم و شرع الهی آنها را باطل می داند و باید سخنشان مانند مثل رایج گردد، نظیر این که: او جادوشده است، پیامبر نباید غذا بخورد، نباید میان مردم راه برود، باید فرشته ای همراه او بیاید تا او را تصدیق کند، باید از آسمان برای او گنج بریزد، باید باغی برای امرار معاش داشته باشد.

«فضلوا» یعنی آنها در نتیجه درباره شناخت پیامبر و رسول الهی گمراه شدند و هرگز راه مستقیمی پیدا نمی کنند. یعنی نمی دانند که پیامبر فردی از بشر است و به واسطه پاکی ذاتی و امتیازات تکوینی و تشریحی با مبدأ اعلی و فرشتگان او رابطه پیدا می کند و احکام و وظایف سایر بشرهای محیط خود را از خالق گرفته به خلق تحویل می دهد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا

یعنی: ای پیامبر، مبارک و والا و پرخیر و برکت است آن خدایی که اگر بخواهد در همین دنیا برای تو بهتر از آنچه آنها می گویند خلق می کند، یعنی باغ هایی که از زیر درختان آنها پیوسته نهرها جاری باشد، و برای تو قصرهای مرتفعی قرار می دهد.

در این آیه خداوند جواب برخی از اقتراحات و پیشنهادهای آنها را داده، مانند نازل شدن گنج و احداث باغ، و از برخی هم اعراض کرده است چون در جاهای دیگر این کتاب

کریم ذکر شده است.

احوال آخرت

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾ إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَاذْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

لغت:

غیظ: غضب شدید، تغیظ: اظهار غیظ. زفیر: آمد و رفت نفس به گونه ای که دنده ها بالا بیاید. ثبیره ثبورا - از باب نصیر - نفرین کرد بر او، راند او را، هلاک نمود او را.

تفسیر:

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا * إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا

یعنی: ای پیامبر، آنها نه فقط رسالت تو را به بهانه هایی انکار کردند، بلکه آنها روز قیامت را نیز انکار کردند، و ما برای هر کس که روز قیامت را تکذیب و انکار کند آتش فروزانی آماده کرده ایم، که چون شعله های آن از دور آنها را ببیند همانند شیری که صید خود را مشاهده کند به غضب درآید و نفس نفس زند و این کفار ظهور غیظ و غضب و نفس عمیق آن را بشنوند.

این سخن مبنی بر این است که تمام اجزای عالم آخرت حتی شعله های آتش آن زنده و دارای روح خاصی است؛ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ [عنکبوت، ۶۴].

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا * لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَاذْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا

ص: ۳۲۱

یعنی: و چون کفار و مشرکان در میان آن آتش در جایگاه تنگی، در حالی که دست‌ها محکم قرین گردن‌ها شده و دست و پا بسته قرین شیطان‌های مطرود شده افکنده شوند، در آن جا یا ویلا و یا ثورا گویند، یعنی فریاد وای بر من، لعنت بر من، مرگ بر من سر دهند. به آنها گفته می‌شود، یعنی به عنوان تحقیر و تویخ و استهزا که امروز یک بار ویل و وای نخوانید، بلکه ویل و وای بسیار بگویید.

قُلْ أَذِلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا «۱۵» لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا «۱۶» وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ «۱۷» قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا «۱۸»

اعراب:

ذلك اشاره به آتش و عذاب مذکور. كانت لهم حال است از جنه. كان على ربك ضمير «كان» راجع است به ما يشاءون.

تفسیر:

قُلْ أَذِلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان و کفار بگو: آیا این آتش و عذاب که ذکر شد بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟ بهشتی که از پیش برای آنها پاداش و

ص: ۳۲۲

محل بازگشت تعیین شده است. یعنی از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته که بهشت جاودان پاداش پرهیزگاران در برابر انجام تکالیف اصولی و فروعی آنهاست و از آغاز خلقت و سیر تکوینی آنها از مبدأ به سوی معاد، منتهای حرکت آنها و جایگاه بازگشت آنهاست.

این سؤال استفهام تقریری است که طرف را در برابر دو امر روشن عقلی و وجدانی که هیچ یک قابل انکار نیست قرار می دهد که انتخاب طرفی سبب تسلیم، و انتخاب طرف دیگر سبب افتضاح آنها می شود.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُورًا

یعنی: برای متقین در آن بهشت در حالی که جاویدان اند هر چیزی را بخواهند و اراده کنند فراهم و مهیاست و بذل خواسته آنان از اقدم زمان بر عهده پروردگارت وعده مسئول است، یعنی در دنیا مورد سؤال و درخواست خود متقین بوده و یا آن که فرشتگان ملأ اعلی آن را برای متقین خواسته اند؛ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ... [غافر، ۸] و یا آن که حق دارند و سزاوار است که از خدا بخواهند.

باید دانست که اطلاق جمله «ما یشاءون» دلالت بر مطلق العنان بودن بهشتیان دارد و ممکن است آنها برخی از کارهای ناپسند را بخواهند نظیر آنچه در دنیا از محرمات شرعی و عقلی بود مانند نکاح محارم، لواط، لهویاتی که دیگران را بیازارد یا نجات برخی از کفار از ارحام و غیره. و جواب آن است که متقین در بهشت، همان صاحبان روح پاک و تربیت و تزکیه شده دست انبیای الهی و شرایع آسمانی اند و حقایق احکام الهی و محسنات و قبایح دینی در دنیا برای آنها غریزه ثانوی شده که جز آنچه مورد رضای حق و پسند شرع و عقل است نطلبند، پس گویی آیه این طور است که لَهُمْ ما یشاءون و لایشاءون إلاما شاء الله و رُسُله.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ

یعنی: و به یادآور روزی را که خداوند مشرکان را و هر آنچه را آنها جز خداوند و به جای خداوند می پرستیدند از بت های جماد و فرشتگان و پریان و عباد بندگان و مسیح بن

مریم، گردآوری کرده در محکمه خود احضار می کند، پس خطاب به معبودهای مشرکان می گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا آنها خود راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَتَّبِعِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا

یعنی: معبودان در آن روز می گویند (ذوی العقولشان به زبان خود و جمادشان به زبان اعجاز): منزهی تو ای خداوند، هرگز برای ما سزاوار نبود و وجدان و عقل و دینمان اجازه نمی داد که به جز تو و به جای تو دوستان و یارانی به عنوان عبّاد و پرستش کنندگان برای خود اتخاذ کنیم، ولیکن اینان که ما را شریک تو کردند و ما را پرستیدند آنها هستند که خودشان و نیاکانشان را از نعمت های دنیا برخوردار کردی تا آن جا که یاد تو را فراموش کردند و اینها گروهی بائر و اهل هلاکت بودند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا «۱۹» وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا «۲۰»

تفسیر:

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا

خطاب در آیه به عابدان وثن و پرستندگان خدایان باطل است.

یعنی: در آن روز به آنها گفته می شود که همانا معبودهایتان شما را در ادعای شرک تکذیب کردند، پس شما هرگز توان برگرداندن عذاب از خود و کمک و نصرت از هیچ راهی ندارید. و جمله «ومن يظلم» التفات از نقل خطاب آنها در قیامت به خطاب در

ص: ۳۲۴

دنیاست. یعنی ای مردم، هر کس از شما ظلم کند خواه ظلم شرک باشد یا ظلم به نفس و ظلم به دیگران، در قیامت عذاب بزرگی به او می چشانیم.

بشریت پیامبران و آزمون صبر

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

یعنی: ای پیامبر، پیش از تو هیچ فرستاده از رسولان خود را نفرستادیم مگر آن که آنها نیز غذا می خوردند و در میان بازارها راه می رفتند، و ما برخی از شما بشرها را برای برخی دیگر وسیله آزمایش قرار داده ایم (پیامبران را وسیله آزمایش ملت، فقرا را وسیله آزمایش ثروتمندان، سران قوم را وسیله آزمایش مردم و عکس این ها) که بنگریم آیا صبر می کنید؟ یعنی هر گروهی در برخورد با مقابل خود و انجام وظایف اجتماعی خود شکیبایی دارد یا نه. و پروردگار تو همواره بینا بود یعنی از ازل و پیش از خلقت بشر از حال همه آگاه بود.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نُنزِلُ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا «۲۱» يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا «۲۲» وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۲۳» أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا «۲۴»

لغت و اعراب:

عتی - از باب نَصِير - : تکبر و سرکشی کرد و از حد خود تجاوز نمود. یوم یرون متعلق است به لا بُشْرَى. حجر: منع. هباء: غبار. منثور: منتشر شده. مقیل: مکان یا زمان قیلوله، و قیلوله: استراحت در نیم روز.

ص: ۳۲۵

فرجام تکبر و سرکشی کافران

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا

یعنی: و کسانی که امید دیدار و ملاقات ما را ندارند - مشرکانی که اعتقاد به معاد و روز رستاخیز ندارند - گفتند: چرا بر ما فرشتگانی نازل نگردیده و یا پروردگار خود را به چشم نمی بینیم؟ حَقًّا که اینان درباره خودشان (۱) تکبر ورزیدند و از حد خود تجاوز کردند تجاوزی بزرگ. زیرا دیدن فرشتگان مقام برخی از پیامبران و الامقام است و دیدن خداوند فوق آن است و هیچ موجود ممکن را امکان آن نیست.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا

یعنی: اینان در دنیا فرشته را نخواهند دید و روزی که فرشته را ببینند یعنی روز رستاخیز، در آن روز هیچ بشارتی برای گنهکاران نیست. یعنی فرشتگانی که حامل بشارت ها برای مؤمنان اند برای آنها مژده ای نمی آورند، بلکه آنها در وقت دیدن فرشتگان می گویند: حجراً محجوراً یعنی پناه می برند به خدا از دیدار آنها. (۲) و ممکن است این کلمه سخن فرشتگان باشد در وقت دیدن مشرکان، یعنی به مشرکان گویند: شما به کلی ممنوع از رحمت خدا هستید.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا

یعنی: و روز قیامت به سوی هر عمل خیر بدنی که مشرکان و کفار در دنیا انجام داده اند رو می آوریم و اراده می کنیم نظیر صلۀ رحم، اعانت مستمند، مهمان نوازی، اکرام یتیم، آزاد کردن اسیر، اصلاح ذات البین، بناهای خیر، اجرای قنوت، معالجه بیماران، اختراعات نافع برای بشر و غیره، پس آنها را گرد و غبار پراکنده می کنیم. کنایه از این که بر تمام اعمال خیرشان که در نامه عملشان مندرج بود خط بطلان می کشیم و مزد و پاداشی برای آنها قرار نمی دهیم، زیرا طبق قانون مسلم آسمانی الهی عبادت ها و عمل های خیر مکلفان

۱- یا: در نهادشان.

۲- یعنی می گویند: از ما دور باشید و متعرض ما نشوید.

در دنیا مشروط است به ایمان قلبی و اعتقاد به اصول دین و شریعت زمان خود. و همین اعمال خیر است که قرآن مجید گاهی از آنها به سَرَابِ بَقِيعَةٍ [نور، ۳۹] و گاهی به رَمَادٍ اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ [ابراهیم، ۱۸] تعبیر می کند.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

یعنی: اهل جَنَّت و یاران بهشت در آن روز از نظر جایگاه استقرار و سکونت و از نظر محل استراحت نيمروزی نیکوترند.

معلوم می شود که بهشتیان جایگاه نشست عمومی و اجتماعی دارند که اوقاتی را در آن جا می گذرانند و جایگاه دیگری برای خلوت و استمتاع از زنان و همسران و حوران دارند و گرنه آن جا نه شب و روز است و نه خواب و نه نیاز به قیلوله. و تفضیل با کلمه «خیر» نسبت به خانه های مجلل و مقیل مزین دنیای آنهاست. و ممکن است کلمه «خیر» تفضیل نباشد بلکه به معنای بسیار خوب باشد.

وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا «۲۵» الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا «۲۶» وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا «۲۷» يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا «۲۸» لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا «۲۹»

لغت و اعراب:

و یوم در دو مورد متعلق به «اذکر» مقدر. تشقق اصلش تشقق است. غمام: ابر سفید.

الملك یومئذ الحق للرحمان الملك مبتدا، الحق خبر، للرحمان متعلق به خبر. عَضَّ الشیء - از باب مَنَع - با دندان گزید آن را. ویلتا اصلش ویلتی است یعنی وای بر من، کسرۀ تاء

ص: ۳۲۷

تبدیل به فتحه و یاء تبدیل به الف شده است.

تفسیر:

وَيَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا

یعنی: و به یادآور روزی را که آسمان به واسطه ابر سفیدی شکافته شود و فرشتگان به طرز خاصی فرورستاده شوند. یعنی محیط بالای سر اهل زمین را ابر سفیدی فراگیرد و به ناگاه بشکافد و فرشتگان مأمور اداره روز عظیم محشر فرود آیند. و «تنزیلاً» اشاره به عجیب و حیرت زا بودن آن نزول است، زیرا فرشتگانی چندین برابر انس و جن روی زمین، از عالم بالا فرود می آیند و هر دو نفر از آنها یا بیشتر موکل یک نفر مکلف روی زمین می شوند و صحایف اعمال همه را در میان آنها قسمت می کنند، برخی را به دست راست و برخی را به دست چپ می دهند و آنها را یک یک یا دسته جمعی از محل قبرشان به سوی محکمه الهی سوق می دهند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

یعنی: سلطه و حاکمیت و مالکیت مطلقه بر همه کس و همه چیز در آن روز ثابت و مسلم برای رحمان است و احدی را سلطه بر چیزی نیست. و آن چنان حاکمیت خدا بر اهل محشر مسلم و مسجل است که هریک از مکلفان چنین خواهد دید که در برابر مالک حقیقی قرار گرفته و احدی همراه او نیست، و آن روز، روزی است که برای کافران دشوار است.

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

یعنی: و به یادآور روزی را که ستمگر روی دست های خود را به دندان می گزد، کنایه از این که به شدت پشیمان و اندوهناک می گردد و یا آن که حقیقتاً چنین خواهد شد و از غصه و اندوه پشت دست های خود را خواهد جوید. آن وقت است که می گوید:

ای کاش همراه پیامبر خدا راهی را اتخاذ می کردم! یعنی راه مستقیم دین و شریعت و هدایت های آسمانی را انتخاب می کردم. ای وای بر من، کاش فلانی را برای خود دوست

نمی گرفتیم! اشاره به کسانی از انسان ها و شیاطین که دوستی آنها سبب انحراف وی در اصول و فروع شده است. حَقًّا که او مرا از یاد حق و یاد پیامبر و کتاب آسمانیش پس از آن که به من رسید و حجت تمام شد گمراه نمود؛ آری همواره شیطان رسواکننده و خوارکننده انسان بوده است.

شکایت پیامبر از امت

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا « ۳۰ » وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا « ۳۱ » وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا « ۳۲ » وَلَا يَأْتُوكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا « ۳۳ » الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا « ۳۴ »

تفسیر:

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

یعنی: پس از آن که مشرکان این قرآن را رد کردند و نزول فرشته و دیدار خدا را خواستند، پیامبر اسلام از روی شکایت گفت: ای پروردگار من، بی تردید قوم من یعنی مشرکان مکه، این قرآن را مهجور کردند، یعنی متروک نمودند و مورد اعراض قرار دادند، به اصولش ایمان نیاوردند و فروعش را عمل نکردند و دیگران را نیز از آن منع نمودند.

و ممکن است نقل قول پیامبر اسلام در روز قیامت باشد و (قال) به معنای یَقُولُ است چنان که افعال آن روز غالباً ماضی استعمال می شود، یعنی روز قیامت پیامبر

اسلام چنین خواهد گفت. پس مراد از قوم من تمام امت او در روی زمین از زمان بعثت تا انقراض عالم است که اکثریت قاطع امت، قرآن را مهجور قرار داده اند حتی اکثر مسلمین در مرحله عمل. پس آیه در مقام نقل شکایت پیامبر اسلام از امت خویش در روز رستاخیز است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا

یعنی: ای پیامبر، همان گونه که برای تو دشمنانی در مکه از گنهکاران قرار داده ایم، برای هر پیامبری در عصر خود دشمنی از مجرمان قرار دادیم، و پروردگارت برایت کافی است، از نظر آن که تو را به پیروزی بر آنها هدایت کند و در این راه تو را یاری نماید.

و نسبت دادن خدا عداوت مجرمان به پیامبر را به خودش نسبت مجازی است، زیرا مقدمات این عداوت را از آفریدن نفس امّاره در انسان و مسلط کردن شیطان به وسوسه او و موظف نمودن انبیا به دعوت مردم به سوی دین و شریعت و امر آنها به پیاده کردن شریعت در میان جامعه که غالب احکامش مخالف هواهای نفسانی است خاصه ثروتمندان و رؤسا و مترفین، همه اینها سبب دشمنی با پیامبران است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیدند گفتند: چرا این قرآن بر او یک جا فروفرستاده نشده است؟

مرادشان مقایسه میان قرآن و کتاب های آسمانی نازل بر پیامبران گذشته است مانند تورات و زبور و انجیل بلکه همه کتاب های آسمانی که یک جا و دفعتاً به صورت کتاب یا الواح نازل شده است. لکن گفته شده که اشکال مشرکان بی پایه است و تصور صحیحی هم ندارد، زیرا پیامبر اسلام امّی بود، نمی نوشت و نمی خواند و هرچه وحی بر او می آمد - چه قرآن یا غیر آن - به تکلم شفاهی با خداوند یا جبرئیل و غیره بود و در تکلم شفاهی دفعی بودن مانند نامه یا کتاب ممکن نیست، جز آن که گفته شود که: مرادشان این بوده که چرا همه قرآن را مثلاً - جبرئیل در یک بار بر پیامبر نخوانده و لو چند ساعت یا چند روز طول بکشد بلکه در چندین سال آورده؟ (۱)

ص: ۳۳۰

۱- . پاسخ این اشکال در دنباله آیه آمده است.

این کلام جواب مشرکان است. یعنی مطلب همینطور است که ما قرآن را دفعتاً نازل نکردیم بلکه نزولش تا به حال تدریجی و با تفرق بود و تا آخر هم به نحو تفرق و نجومی خواهد بود، و این بدان جهت است که دلت را ثبات و استقرار و اطمینان و آرامش بخشیم.

یعنی نزول تدریجی فوایدی برای تو و یارانت دارد، زیرا نزول در وقایع و حوادث مختلف سبب تقارن علم با تجربه است و در دل می نشیند، و ناسخ آیات از منسوخ روشن می شود و اغلب آیات پس از نزول، پیاده شده به مرحله عمل درمی آید، و آیات را بهتر می توان حفظ کرد، و معانی و حکم و مصالح محتوای آنها روشن تر می گردد، و روابط پیامبر با جبرئیل و فرشته وحی تکرار و قوی می شود، و در هر بار برای دشمن معجزه تازه ای اظهار می شود.

«ورتلناه ترتیلاً» توضیح «کذالك» است و اشاره به این که ترتیل قرآن ترتیل خاصی است، آیات مختلف و سوره های بزرگ و کوچک در زمان ها و مکان های متعدد به گونه ای است که روابط محفوظ مانده و مجموع آن در مدت ۲۳ سال نزول تدریجی یافته است.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا * الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰى وُجُوهِهِمْ اِلٰى جَهَنَّمَ اُولٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَاَضَلُّ سَبِيلاً

یعنی: ای پیامبر، هیچ مثلی برای تو نمی آورند - هیچ توصیفی در طعن نبوت تو و ابطال دعوت و معجزات تو ذکر نمی کنند مانند ساحر، کاهن، شاعر، مجنون، افسانه، اسطوره و مانند آن - مگر آن که ما برای تو در این کتاب جوابی حق و تفسیر و توضیحی نکوتر در ابطال گفتارشان می آوریم. زیرا آیات قرآنی که تلاوت می شود به تدریج بطلان یکایک توصیفات آنها را به منطوق قوی و بیان رسا روشن می کند.

آنهايي که در روز قیامت روی صورت هایشان به سوی جهنم گردآوری می شوند، یعنی از وقت خروج از قبرشان تا آن گاه که در محکمه عدل الهی حضور یابند و یا داخل دوزخ گردند مراحلی را که مؤمنان روی پا راه روند آنان به رو در افتاده برده می شوند، آنها هستند که از نظر جایگاه اخروی بدترین اند و از نگاه عقاید قلبی و سنن اخلاقی و عملی گمراه ترین اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَعْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا هُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

لغت و اعراب:

وزیر: یاور و معین. دمره: هلاک و نابود کرد او را. و قوم نوح منصوب به دمرنا یا اغرقنا ی مقدر است. و عاداً با سه معطوفش عطف است به قوم نوح، به تقدیر «و دمرنا عاداً». رس:

چاهی که دورش سنگ چینی نشده. کلاً در دو مورد منصوب است به فعلی که فعل بعد آن را تفسیر می کند. تبیر: شکستن و قطعه قطعه کردن.

تفسیر:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا

آیه در مقام تأیید رسالت پیامبر اسلام و استشهاد و تمثیل به رسالت و کتاب آسمانی اوست. یعنی: حقیقت این است که ما به موسی بن عمران کتاب دادیم یعنی تورات که بزرگ ترین و مفصل ترین کتاب آسمانی است و جامع احکام سومین شریعت جهانی زمان خویش است. و همراه موسی برادرش هارون را وزیر و معاون او قرار

دادیم. یعنی هر دو را پیامبر مرسل کردیم و اصالت در کتاب و شریعت را به موسی دادیم که هارون همانند پیامبران در فواصل اولوالعزم ها باشد و امامت امت و ولایت امر، تنها از آن موسی باشد، زیرا امامت بر جامعه قابل تعدد در یک زمان نیست و چون موسی و هارون در یک زمان بودند طبعاً هارون یاور و وزیر موسی در همه شئون نبوت بود مانند ابلاغ الفاظ تورات و تفسیر اجمال آن و اعلام احکام شریعت از جانب خدا، و اما تبلیغ تورات و احکام شرع و امر به معروف و نهی از منکر، سایر مؤمنین هم وزیر موسی بودند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيْرًا

یعنی: پس به موسی و هارون گفتیم: بروید به سوی گروهی که آیات و نشانه های ما را انکار کرده و دروغ شمرده اند، پس ما آنها را به طرز خاصی هلاک کردیم. یعنی آنها دعوت ما را رد کردند و انکار نمودند و اصرار بر مخالفت و طغیان و عناد داشتند تا هلاکشان نمودیم.

مراد از «قوم» فرعونیان و از «آیات» معجزات نه گانه ای است که در آیه ۱۰۱ اسراء اشاره شده است. و مراد از اهلاک خاص آنها که از مفعول مطلق «تدمیراً» استفاده می شود غرق مقتدرانه آنها در رود نیل است که به نحو اعجاز و تصرف تکوینی در آب روان و تبدیل مایع به جامد در مدت محدود، و باز کردن دوازده جاده عریض مهیای عبور با خشکی زمین و امکانات دیگر مرور، و گذشتن با اطمینان خاطر قوم موسی یعنی ملتی که فاقد هرگونه امکانات از لوازم ضروری زندگی تا تجهیزات جنگی بودند، و خروج از سوی دیگر، و ورود انبوه لشکر فرعون با تمام عتده و عتده به مکر الهی در جاده های قعر دریا صورت گرفت. و این تدمیر نه سابقه وقوع دارد و نه لاحق. آری تدمیر، شکستن و جدا کردن است به گونه ای که قابل اصلاح نباشد.

و باید دانست که اعطای کتاب به موسی پس از اتمام تبلیغات موسی و مخالفت فرعونیان در مدت های متمادی و بالاخره پس از هلاکت آنهاست و در این آیه چون سوق کلام در برابر انکار نبوت پیامبر اسلام و رد کتاب آسمانی اوست

عمده سخن استشهاد به نبوت موسی و کتاب اوست، آن را مقدم ذکر کرده و دنبال آن به عاقبت سوء مکذبین پرداخته است و او عاطفه در (وجعلنا معه) دلالت بر ترتیب ندارد.

وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

یعنی: و قوم نوح را نیز هلاک کردیم و در آب غرق نمودیم آن گاه که همه پیامبران مرسل را تکذیب نمودند. (نسبت تکذیب همه مرسلین به قوم نوح به لحاظ این است که تکذیب پیامبر در حکم تکذیب همه است، زیرا همه از جانب یک مبدأ و مبلغ یک دین و آیین الهی اند. و یا آن که قوم نوح و ثنی بوده اند که به کلی مسأله نبوت و رسالت از جانب حق را منکر بوده اند چنان که در آیه ۹۱ انعام به این عقیده باطل و خرافی اشاره شده است.) و ما آنها را برای مردم جهان آیت قرار دادیم. یعنی کیفیت هلاکت و قصه غرق در آب و نابودی دسته جمعی آنها را برای جهانیان نشانه عظمت و قدرت و علامت پند و عبرت قرار دادیم. و برای ستمکاران علاوه بر آنچه در دنیا به آنها می چشاییم در آخرت نیز عذابی دردناک آماده کرده ایم.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

یعنی: و ملت عاد که قوم هود بودند و قوم ثمود که امت صالح بودند و اصحاب رسّ و جمعیت های بسیاری را در فواصل میان این اقوام یعنی از زمان نوح تا رسّ نابود کردیم.

در اصحاب رسّ اختلاف زیاد است و محتمل است که قوم شعیب باشند که همه بت پرست بودند. و گفته شده: ملتی بودند که پیامبران را در چاهی که دورش سنگ چینی نبوده افکندند و کشتند و از این رو اصحاب رسّ نامیده شدند.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأُمْتَالَ وَكُلًّا تَبَرْنَا تَبِيرًا

یعنی: و برای هر یک از این گروه ها که هلاک نمودیم مثال ها زدیم، یعنی قصه های عجیب از گذشتگان و ملاحم و اخبار از آیندگان و توصیف بیم دهنده و امیدبخشنده آوردیم. لکن هیچ یک در آنها اثر نکرد و از این رو هر یک را به نوعی شکستیم و قطعه قطعه کردیم. اشاره به عذاب هایی است که برای هر یک در این کتاب کریم بیان شده است.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرَتْ مَطَرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَیْلًا كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾ وَإِذَا رَأَوْكَ إِذَا يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

لغت و اعراب:

سوء به فتح، هم مصدر و هم صفت است یعنی هر چیزی که انسان را ناراحت کند. و به ضم، مصدر و اسم مصدر است یعنی بدی. إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَنْ نَافِيَهُ اسْت، هُزُوُ مصدر است (۱) یعنی استهزا و تمسخر، و تقدیر کلام «ما يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا مَوْضِعَ هُزُوٍ وَ مُسْتَحَقَّهُ» است.

أَهَذَا الَّذِي بِهِ تَقْدِيرُ «يَقُولُونَ» اسْت. إِنْ كَادَ «إِنْ» مَخْفَفَةٌ مِنْ ثَقِيلَةٍ اسْت بِهِ تَقْدِيرُ «إِنْ الشَّأْنَ كَادَ».

تفسیر:

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرَتْ مَطَرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَیْلًا كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا

اهل مکه در تجارت شام راه عبورشان از نزدیک مخروبه های سیدوم بود که بزرگ ترین شهر قوم لوط بوده و به واسطه طغیانشان علیه لوط پیامبر زیر و رو شد به گونه ای که آن شهر و چندین شهر دیگر زیر و رو شد یعنی جبرئیل امین منطقه را از چند صد متری یا چند کیلومتری بالا برد و زیر و رو نمود، سپس بر روی آن باران سنگ بارید که هر عبورکننده می بیند صحرائی است وسیع پر از سنگ خاص

ص: ۳۳۵

۱- . هُزُوُ در اصل هُزُوُ بوده که همزه تبدیل به واو شده است.

شبهه به هم و غیر عادی، و شهرت قضیه آن مکان و سنگ های بارانی را برای جهانیان معرفی کرده است.

معنای آیه: و حقیقت این است که این مشرکان بر آن شهری که باران بدی بر آنها باریده رسیده اند و از آن جا گذشته اند، پس آیا اینان آن جا را ندیده اند؟ بی تردید دیده اند، بلکه امید بعث آخرت را نداشته اند. یعنی عدم اعتقاد به معاد و روز رستاخیز، استعداد تبه و تفکر را از روح آنها سلب کرده است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهْدَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

یعنی: و چون آنها تو را ببینند جز به تمسخر و استهزایت نمی گیرند و می گویند: آیا این است آن که خداوند او را به رسالت برانگیخته است؟

إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا

یعنی: حقیقت این است که نزدیک بود این شخص ما را از خدایان خود گمراه سازد اگر نبود این که ما بر آنها صبر کردیم. یعنی منطق قوی و استدلال متین و معجزات استوار پیامبر اسلام با وجود سوابق کفر و عناد آنها نزدیک بوده آنها را از شرک منصرف نماید لکن هواهای نفسانی و وساوس شیطان ها و تقلید کور از گذشتگان سبب استقرارشان شده.

«و سوف يعلمون» اشاره به جواب آنهاست. یعنی: به زودی آن گاه که عذاب را به چشم ببینند یعنی هنگام مرگ یا روز قیامت، خواهند دانست که چه کسی گمراه تر بوده است، پیامبر اسلام که راه توحید الهی و سیر به سوی مبدأ اعلی را می رود یا مشرکان مکه که متوسل به لات و هبل و عزی شده اند؟!

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا «۴۳» أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَشْعُرُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۴۴»

تفسیر:

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا

یعنی: ای پیامبر، آیا دیده‌ای آن کس را که خدای حقیقی خود را هوای نفسش قرار داده؟ یعنی خدای اصل و معبود حقیقی را که مورد قبول عقل و فطرت و خالق آسمان‌ها و زمین است تنزل داده و منطبق بر بت‌های جماد نموده که خواست هوای نفس است. پس آیا تو ای پیامبر، وکیل او خواهی بود؟ یعنی کارساز او و متکفل امور او بوده و او را از این ضلالت عظیم رهایی بخشیده به سوی توحید هدایت می‌کنی؟

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

یعنی: آیا می‌پنداری که بیشتر آنها دعوت و منطق و آیات قرآنی تو را می‌شنوند و یا در آنها می‌اندیشند؟ یعنی شنیدنی که تفکر و تبه‌آورد و اندیشیدنی که سبب ایمان و تسلیم باشد. یعنی مسلماً نه، بلکه آنها نیستند مگر همانند چهارپایان که صدا و صوت را می‌شنوند و از فهم محتوا غافل‌اند، بلکه آنها گمراه‌ترند. زیرا حیوانات راه‌هدف خلقت را طبق فطرت (گریزه)، مستقیم می‌روند و اینان با علم و خرد منحرف می‌شوند. و نیز حیوانات ضرر خود را بر نفعشان ترجیح نمی‌دهند و اینان ترجیح می‌دهند. و نیز انحراف حیوان از مسیر نفعش ضرر به خود او می‌زند و انحراف اینان جامعه را به ضلالت سوق می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا. «۴۵» ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا «۴۶» وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنُّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا «۴۷» وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا «۴۸» لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا «۴۹»

رأى إلى الشيء - از باب مَنَع -: نظر کرد به آن به چشم سر یا به چشم دل. و مرجع ضمائر جعله و علیه و قبضناه ظلّ است. ثمّ جعلناه ثمّ برای تراخی در ذکر است به تقدیر «ثمّ أقول».

سُبَات: استراحت. نشور: پراکنده شدن. بُشراً جمع بَشور(۱) به معنای مژده دهنده. بین يَدَيِ الشَّيْءِ یعنی قُدّامه. (۲) طهور: وسیله پاک‌ی. بلده: شهر و روستا. مَيْت: مکان خشک و بی آب و علف، مؤنث استعمال شده. أناسی: جمع انسان.

نعمت های الهی

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا

یعنی: آیا به سوی پروردگارت ننگریستی، یعنی در قدرت و حکمت و عجیب صنعت او در کارگاه آفرینش دقت نکردی که چگونه سایه را کشید و گسترش داد؟! یعنی سایه همه اجرام سایه دار روی کره زمین را هنگام طلوع خورشید به مقدار قامت آنها یا بیشتر به سوی مغرب کشیده است. و اگر اراده می کرد همان سایه را ساکن و راکد قرار می داد. یعنی حرکت وضعی زمین را در مقابل خورشید که منشأ پیدایش سایه است در حین طلوع آن متوقف می کرد که تا ابد سایه اشیا در همان حال باقی می ماند و نیمی از اهالی کره زمین شبی تا ابد و نیمی روزی تا ابد داشتند. سپس آفتاب را بر آن سایه راهنما قرار دادیم. یعنی دلیل عینی و سبب حدوث آن و یا دلیل علمی و سبب علم بدان قرار دادیم.

و حاصل این جمله آن که: حقیقت سایه که عبارت از نور ضعیف است معلول دو چیز است: ذی ظل و تابش نور قوی در طرف مخالف. و ما هستیم و از قدرت ماست که خورشید و تابش آن را در برابر اجرام زمینی قرار داده ایم.

ثُمَّ قَبْضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

ص: ۳۳۸

۱- و یا بُشْر در اصل بُشْر بوده جمع بشیر مانند نُذْر جمع نذیر (المیزان).

۲- یعنی جلو و پیشاپیش آن.

یعنی: سپس آن سایه را به سوی خویش به تدریج و آرامی برگرفتیم. یعنی سایه ممتد غربی را به واسطه بالا بردن خورشید تا آن گاه که بالا سر اجرام برسد به آرامی برمی گیریم تا نابود و ناپدید شود.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

یعنی: و اوست آن که شب را برای شما لباس کرد یعنی کارهای فردی و اجتماعیاتان را که می خواستید در معرض دید عموم نباشد همانند لباس ساتر بدن بپوشانید، و خواب را وسیله استراحت، و روز را سبب پراکنده شدن مجتمع بشری به سوی کارهای مختلف زندگی خود قرار داد.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

یعنی: و اوست آن که بادهای را مژده دهندگانی جلوتر از رحمت خود فرستاد، و از آسمان بالای سرتان آبی پاک و پاک کننده نازل کردیم.

این جمله تفسیر کلمه رحمت است و در آن التفات از غیبت به تکلم است برای بیان عظمت نعمت اعطا شده. و باران، طهور است یعنی خود بذاته پاک است و جزء اعیان نجس و پلید جهان نیست، و علاوه پاک کننده هر جسم قابل طهارت است که به واسطه تماس با اعیان نجسه، متنجس و آلوده شده است و پاک کننده هر روانی از مؤمن که به واسطه حدث اکبر یا حدث اصغر آلوده و پلید شده است و هر روانی از مؤمن که در آستانه ورود به محضر معبود و در آغاز سفر اخروی قرار دارد.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا وَنُنْقِئَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا

یعنی: آب طهور نازل کردیم تا به وسیله آن بلده میت را زنده کنیم. بلده شهر و روستاست. و غرض آن که باران نازل کردیم تا شهرها و روستاها را که به جهت خشکیدن نهرها و درختان و مزارع و مراتع آنها همانند زمین مرده و بی آب و علف شده بود، حیات بخشیم. و نیز آن آب را از میان انبوه آفریده های خود به چهارپایان و انسان های بی شمار بنوشانیم.

ذکر انعام برای اهمیت و مورد نیاز بودن آنهاست و گرنه خداوند آب را به همه حیوانات زمینی و هوایی می نوشاند و زندگی همه توقف بر آب دارد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾ فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

صَرَّفَ الشَّيْءَ: از حالی به حالی تغییر داد آن را، و ضمیر منصوب آن راجع است به مطلب گذشته یا به مطر. جاهد هم به معنی با قرآن مفهوم از کلام قبل. مرج الشَّيْءَ: مخلوط کرد آن را. فرات: گوارا و شیرین. أُجَاج: شور و تلخ.

تفسیر:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

یعنی: و حَقًّا که ما باران رحمت خود را در میان مردم - در شهرها و روستاها و مساکن آنها - گردانیدیم و به حالت های گوناگون باران شدید و خفیف، کوتاه مدت و درازمدت، به صورت برف و تگرگ بر طبق اقتضای محیط و نفوس و گیاهان و حیواناتشان نازل کردیم و بر وفق حکمت بالغه و رعایت نظام اتم قسمت نمودیم. و ممکن است مراد این باشد که مسأله برانگیختن باد و فرو ریختن باران و احیای نفوس و گیاه به وسیله آن را در میان امت های گذشته گردانیدیم و ابلاغ کردیم و از قومی به قومی و از عصری به عصری منتقل نمودیم. و علت این تصریف این بود که مردم متذکر شوند و سپاس گزارند، و نتیجه این شد که بیشتر مردم از همه چیز جز راه کفران سر باز زدند.

ص: ۳۴۰

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ نَذِيرًا

یعنی: و ای پیامبر، اگر می خواستیم بی تردید در هر مجتمعی از مجامع بشری از عصر تو تا انقراض نسل بشر در میان قبایل مختلف و اهل زبان ها و نژادها و رنگ ها و در هر مجتمع مستقلی پیامبری بیم دهنده برمی انگیزیم. یعنی چنین نکردیم بلکه برای تجلیل از عظمت تو و تبیین صلاحیت ذات بر نبوت امم و رسالت ملل، و لیاقتت بر امامت و ولایت ملت ها تو را بر همه مجامع بشری و طوایف اجنه و پریان از روز بعثت تا دامنۀ قیامت، پیامبر و رسول و نذیر و بشیر قرار دادیم.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا

یعنی: پس ای پیامبر، هرگز طاعت و پیروی از کافران مکن و به وسیله این قرآن با آنها به طرز جهاد بزرگ مجاهده کن. یعنی مجاهده با منطوق و مجادله احسن و اقامه ادله و براهین محکم در اثبات دعوت خود و شکستن اباطیل و سفسطه ها و گفتارهای بیهوده آنها که این جهاد بالاتر از جهاد با شمشیر است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُورَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا

مراد از دو دریا نهرهای بسیار بزرگ از آب های شیرین روی زمین است که مانند دریای روان اند و اقیانوس های شور بزرگ است که نهرها در آن ها می ریزند. و مراد از اختلاط، اتصال آنهاست.

یعنی: و اوست آن که دو دریا را به هم پیوست و مخلوط نمود، این یکی آب گوارا و شیرین و این یکی آب شور و تلخ. و در میان آن دو، برزخ و حجر محجور قرار داد. یعنی در موضع اتصالشان که به طول چندین فرسنگ رود شیرین در دل دریا می ریزد، از قدرت خود فاصله و مانع و از اراده خویش حاجزی مستحکم قرار داد که هر یک با اتصال و التقاط، دهرها باقی می ماند و آثار و خواص خود را از دست نمی دهد.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

لغت و اعراب:

صهر: خویشان زن انسان، داماد انسان. ظهیر: پشتیبان. إلامن شاء استثناء متصل است به تقدیر «إِلَّا فَعَلَ مَن شَاءَ».

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

یعنی: و اوست آن که از آب بشری آفرید، پس او را دارای نسب و قرابت زوجیت قرار داد.

مراد از بشر در این جا اولاد آدم است و مراد از ماء، نطفه پدر و مادر است. و حاصل آیه آن که خداوند انسان ها را که از پدر و مادر متولد شده اند دارای دو قسم رابطه با جامعه خود قرار داده: رابطه تکوینی از ناحیه نسب مانند رابطه نسبی با پدر و مادر و ارحام آنها، و رابطه تشریحی و سببی از ناحیه ازدواج مانند خویشان از جانب زن از پدر زن و مادر زن و غیرهم.

و برخی گفته اند که مراد از نسب، پسران و مراد از صهر، دختران است. یعنی خدا او را دارای پسر و دختر قرار داد. پس این آیه مرادف آیه أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيَّ يُمْنِي، ثُمَّ كَمَا نَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى، فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى [قیامت، ۳۷-۳۹] است. و نیز گفته اند که: مراد از نسب، خویشان محرم انسان و صهر، خویشان نامحرم اوست.

«وكان ربك قديرًا» یعنی پروردگار تو از ازل و پیوسته بر همه چیز تواناست. یعنی و از

ص: ۳۴۲

شئون قدرت او آفریدن این انسان است که از قطره آب مختلط دو صنف از نوع انسان را آفریده و هر صنفی را دارای افراد بی شمار کرده که همه در عین شباهت کامل به یکدیگر در ماهیت و هیكل و قیافه انسانی، ممتاز از هم از نظر خصوصیات قیافه و اعضا و افکار و اخلاق است به گونه ای که هرچه انسان متفکر بیندیشد بر تحیرش افزوده می شود. فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ [ملک، ۳].

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا

یعنی: مشرکان مکه و قریش به جز خداوند و به جای او چیزی را می پرستند که نه سودی به حال آنها دارد و نه ضرر و زیانی به آنها می رساند، یعنی به شهادت عقل و وجدان و مشاهده بالعیان. و پیوسته کافر بر ضد پروردگار خود پشتیبان است. یعنی معاون و پشتیبان شیطان است در مخالفت با خدا و مبارزه با پیامبران او و صالحان امت او.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

یعنی: و ای پیامبر، ما تو را جز مژده دهنده و بیم رسان نفرستادیم.

حصر وظیفه پیامبر به تبشیر و انذار به عنوان وظیفه اولی اوست. یعنی پس از دعوت به سوی هدف و روشن کردن هدف و اتمام حجت برای هدف، وظیفه ای نداری جز مژده اجر و پاداش دنیوی و اخروی برای پذیرندگان و مطیعان، و ترساندن منکران و طغیان گران. و اما اجبار و اکراه قلبی مردم به ایمان و اذعان از قدرت غیر خدا خارج است. و اما توفیق مؤمنان و اضلال طاغیان در قبضه قدرت حق است. و اما تشکیل حکومت و اعمال ولایت و اجبار بر تسلیم و انقیاد جامعه از شئون منصب امامت و ولایت است. و اما پاداش دنیوی و اخروی به ایمان و طاعت و کفر و عذاب بر کفر و طغیان، از شئون خداوندی است.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

یعنی: ای پیامبر، به ملتی که به سوی آنها مبعوث گشته ای بگو: من در برابر تبلیغ و کوشش های طاقت فرسای خود در ابلاغ دین و کتاب و اتمام حجت و تعلیم و تربیت و تزکیه نفوس پاداشی از شما نمی طلبم جز آن کس را یعنی جز ایمان و عمل آن کس را که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند. یعنی مزد ابلاغ رسالت من پذیرش آن از جانب شما و عمل به آن است.

و باید دانست که مفاد این آیه این است که مزد ابلاغ رسالت الهی از جانب پیامبر اسلام پذیرش مجموع دین است. و مفاد آیه شوری پذیرش مودت ذی القربی است یعنی خصوص اعتقاد به ولایت و امامت خلفای معصومین که جزء اصول عقاید است و به خاطر اهمیت، مستقلاً مزد رسالت قرار گرفته است.

توکل بر خدا

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُدُوبِ عِبَادِهِ خَبيراً ﴿٥٨﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْأَلُ بِهِ خَبيراً ﴿٥٩﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوراً ﴿٦٠﴾

لغت و اعراب:

الذی خلق صفت حی در آیه قبل. آیام جمع یوم: روز روشن مقابل شب، شبانه روز، دهر و روزگار. عرش: تخت. الرحمان خبر مبتدای محذوف به تقدیر «هو الرحمان» یا فاعل استوی. فاسئل به یعنی فاسأل عن الخلق و الاستواء.

تفسیر:

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُدُوبِ عِبَادِهِ خَبيراً ۸ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْأَلُ بِهِ خَبيراً

یعنی: و بر آن زنده ای توکل کن که هیچ گاه نمی میرد، و او را همراه حمد و ستایشش تسبیح گو و از هر نقصی منزّه دان و او کافی است که به گناهان بندگانش آگاه باشد. و خدای زنده آن خدایی است که آسمان ها و این زمین و آنچه را میان آنهاست از هوا و فضا و نور و ظلمت و موجودات زنده و غیره، در شش روز روشن یا در شش شبانه روز یا در شش

ص: ۳۴۴

دوران و عصر مدید بیافرید، سپس بر تخت تسلط و استیلا بر همه آفریده های خود مستقر گردید و مشغول تدبیر و تصرف و اداره آنها بر طبق هدف خلقت و نظم و اصلاح شد.

اوست خدای رحمان، یعنی خلقت جهان هستی و سلطه و اداره آن بر پایه رحمت و نشأت یافته از نام رحمان است. پس ای پیامبر، از حال این آفرینش و استوا از موجودی آگاه بپرس، یعنی از خدایت یا از جبرئیل یا علمای راستین اهل تورات و انجیل حقیقی و غیر محرف که خداوند راجع به این امور در آن دو کتاب تفصیل داده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا

گفته شده که کلمه رحمان در میان مشرکان نامأنوس بوده و یا اسم مردی از بزرگان یمامه بوده که او را رحمان الیمامه می خوانده اند. یعنی: و چون به مشرکان گفته می شود به رحمان سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟ آیا به آنچه تو دستور می دهی بدون شناخت سجده کنیم؟ و ممکن است سؤالشان به قرینه کلمه «ما» ی موصوله به عنوان مسخره و استهزا بوده است. و ای پیامبر، دعوت آنها به سجده، به نفرت و فرارشان می افزاید.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

لغت:

برج: هر بنای مرتفع، ستارگانی در آسمان که به شکل های خاصی در ارتفاع بالا دیده می شوند. خلیفه مصدر است به معنای فاعل یعنی خلیفه و جانشین. هون: آرامش و فروتنی.

بیتوته: شب را به صبح آوردن. سُجَّدًا و قِيَامًا جمع ساجد و قائم.

ص: ۳۴۵

تفسیر:

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

یعنی: جاودان و مبارک و پرخیز و برکت است آن خدایی که در آسمان یعنی در میان کرات بی حد و حصر عالم بالا برج هایی از خود آن کرات تشکیل داده، نظیر برج های معروف دوازده گانه به نام حَمَل و ثور و جوزا، سرطان و اسد و سنبله، میزان و عقرب و قوس، جدی و دلو و حوت. و در آن آسمان چراغی مانند خورشید که سیرکننده مستمر در آن برج هاست، و ماهی نورانی و نورافکن قرار داد.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

یعنی: و اوست کسی که هر یک از شب و روز را خلیفه و جانشین دیگری کرده برای کسی که اراده تذکر و تبتیه یا اراده سپاسگزاری دارد. یعنی تبتیه به معارف و وظایف علمی فوت شده در یکی را در دیگری جبران نماید و شکرانه عملی از قبیل نماز و روزه و عبادات و کارهای خیر فوت شده از یکی را در دیگری انجام دهد.

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

باید دانست که «عباد الرحمن» مبتداست و هشت تا خبر به عنوان الذین کذا، برای آن آورده شده که هر یک وصفی از اوصاف کمال را بیان می کند. و ممکن است خبر عباد الرحمن جمله اولی که یُجَزَوْنَ الْغُرْفَةَ باشد که در آیه ۷۵ آمده و الذینهای هشتگانه همه صفت مبتدا باشد. و به هر حال چهار وصف دیگر نیز برای آنها در خلال اوصاف فوق آمده است: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ، وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ، وَ لَا يَزْنُونَ، وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا پس مجموع توصیف عبادالرحمان دوازده است.

و نیز معلوم باد که مصداق عبادالرحمن دارای این اوصاف پس از معصومان بشر، بی تردید عدول مؤمنان اند که اصول عقایدشان صحیح و فروع را هم عملی می کنند و ممکن است اعم از آنها باشد مانند مؤمنانی که به غالب احکام عمل می کنند، والله أعلم.

معنای آیه: و بندگان صالح و نیکوی خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین با آرامش و فروتنی و بدون تکبر راه می روند، یعنی مشی و رفتارشان با مردم فروتن و خاضعانه است. و چون جاهلان با آنها سخن گویند آنها می گویند: سلام بر شما. یعنی و

چون نادان ها با خطاب خشن و استهزا و مسخره آمیز با آنها برخورد کنند، آنها کلامی نرم و مؤدبانه و مسالمت آمیز می گویند.

وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

یعنی: و آنان که شب را در حال سجده به پروردگارشان و قیام در برابر او به صبح می رسانند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

گرام: هر شدت و مصیبتی که ادامه پیدا کند و جدا نشود. اسراف: تجاوز از حد. تقتیر:

مقابل اسراف یعنی کم کردن حق. ذلک اشاره به ما ذکر من الأمرین. قوام: حد وسط و عادلانه. اثم: گناه و کیفر گناه. من یفعل ذلک اشاره به سه گناه مذکور در آیه.

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

ص: ۳۴۷

یعنی: و آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ را از ما بازگردان، زیرا عذاب آن ثابت و دائم و همیشگی است. مراد این است که اینان در عین حالی که وظایف دینی خود و عمل های نیکو انجام می دهند گویی گمان می کنند که گناهانشان سبب شده آتش جهنم به سوی آنها هجوم آورد، از این رو با کلمه (اسرف عَنَّا) بازگشت آن را می طلبند و می گویند: خدایا، آن جهنم از حیث استقرار و اقامت در آن بد جایی است.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

یعنی: و آنها کسانی هستند که چون انفاق نمایند نه اسراف می کنند و نه تقتیر، و پیوسته انفاقشان میان این دو حد، عادلانه است.

مراد از اسراف این است که انفاق در نزد عقل و عرف، سفهایی و اتلاف باطل باشد و یا انفاق در راه حرام باشد. و تقتیر این است که از انفاق واجب هم مضایقه نماید.

کیفر زنا

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

یعنی: و آنها کسانی هستند که همراه خداوند معبود دیگری را نمی خوانند. یعنی نه شرک در الوهیت دارند و نه شرک در ربوبیت و نه در عبادت و طاعت. و آنها هرگز نفسی را که خدا محترم شمرده و مصونیت داده و قتل و هتکش را حرام کرده، نمی کشند مگر آن که به حق باشد و خدا ترخیص کرده باشد، مانند موارد قصاص و اجرای حدود الهی و مقام دفاع از نفس خویش و توقف حفظ واجب اهم بر قتل آن. و آنها هرگز زنا نمی کنند یعنی آمیزش عمدی با زنی بدون عقد زوجیت و ملک یمین، نه هر آمیزش حرام مانند وطی همسر در حال حیض و حال احرام و اعتکاف و روز ماه رمضان و در صورت تحقق نذر و عهد و قسمی بر ترک آن و غیر ذلک. و هرکس چنین کاری انجام دهد، یعنی شرک و قتل نفس و زنا به جا آورد به کیفر بدی خواهد رسید.

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا

یعنی: کیفر بد او این است که عذابش در روز قیامت چند برابر می شود و خوار و ذلیلانه در آن عذاب جاودان می ماند.

باید دانست که ظاهر آیه این است که شرک و قتل نفس و زنا هر سه سبب تضاعف

عذاب و خلود در آتش است و این مخالف آیات و ادله دیگر است، زیرا قتل نفس و زنا از گناهان کبیره عملی است و تضاعف و خلود در آنها نیست، و محتمل است که مراد قتل نفس و زنا مقارن با شرک باشد که سبب خلود می شوند. و ممکن است مراد از (يَلْتَقِ أَثَامًا) این باشد که این سه عمل مقتضی و سبب تضاعف و خلود است لکن شرک به نحو علت تامه، و قتل نفس و زنا به نحو علت ناقصه، یعنی طبع این دو عمل اقتضای خلود دارد مگر آن که مانعی از قبیل شفاعت شفیعان یا رحمت الهی پیدا شود.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا «٧٠» وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا «٧١» وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا «٧٢» وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا «٧٣»

لغت و اعراب:

إِلَّا مَنْ تَابَ استثناء از شرک و قتل نفس و زنا. متاب مصدر به معنای توبه. زور: دروغ، باطل را به صورت حق جلوه دادن. خَرَّ: سقوط کرد و به رو در افتاد. صَمَّ جمع أصم: ناشنوا.

عُمَى جمع أعمى: نابینا. شهد الزور و بالزور: گواهی داد، حاضر شد.

تفسیر:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی: مگر کسانی که از آنچه در آن بودند توبه کنند و ایمان آورند و عملی شایسته

نمایند، پس آنهایند که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی ها می کند، و خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

محمّل است که استثناء در این آیه از «من یفعل ذلک» در آیه سابق باشد به لحاظ خصوص شرک و خواندن غیر خدا که در توبه او سه امر لحاظ شده: توبه و رجوع از گذشته ها و ایمان به توحید و اصول دیگر و عمل نیک که توبه را توبه نصوح سازد. و بنابراین، آیه بعد مخصوص کسی است که قتل نفس و زنا کرده است. و ممکن است استثنا از کسی باشد که هر سه گناه را انجام داده که «توبه» ندم و پشیمانی نسبت به هر سه گناه و «ایمان» توبه از شرک، و «عمل صالح» مکمل توبه هاست. آنها هستند که خداوند گناهان آنها را تبدیل به حسنات می کند و خدا پیوسته آمرزنده و مهربان است.

مراد از تبدیل سیئات به حسنات که به جای گناهان گذشته در آینده حسنات صادر شود، عقاید فاسد تبدیل به اعتقادات صحیح، و رذایل صفات تبدیل به فواضل اخلاق، و گناهان عملی تبدیل به عبادت ها و کارهای نیک گردد. و ممکن است مراد این باشد که در سایه توبه و ایمان و عمل صالح، گناهان گذشته او را پاک کند و به جای آنها حسنات بنویسد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

یعنی: و کسی که توبه کند و عمل نیکو به جا آورد پس او به سوی خداوند به نحو خاصی بازمی گردد، یعنی بازگشتی شریف و مبارک و مسرت بخش و مورد رضایت او و خداوند و سبب سرور فرشتگان و رضای پیامبر عصرش. و این جمله تأیید این است که خدا سیئات او را به هر معنا که باشد تبدیل به حسنات نماید.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

یعنی: و آنها کسانی هستند که هرگز شهادت دروغ نمی دهند، و یا در موضع گفتارهای باطل و لغو از قبیل فحش و غیبت و غنا حضور نمی یابند، و چون به لغو و باطل و هرزگی مرور کنند از شاغلان به آنها بزرگوارانه و با متانت و کرامت بگذرند. یعنی اگر احتمال تأثیر دهند نهی کنند و اگر ندهند ساکن و آرام بگذرند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

یعنی: و آنها کسانی هستند که چون آیات کتاب پروردگارشان بر آنها تلاوت گردد و یا

از نشانه های توحید الهی که در همه آفاق جهان و نفوس جهانیان تجلی دارد به آنها تذکر داده شود، در برابر آن نمی ایستند و عکس العمل کر و کورانه نشان نمی دهند بلکه می شنوند و تدبیر می کنند و اندرز می پذیرند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾ قُلْ مَا يُعْبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

لغت:

غرفه: بنا روی بنا، کنایه از درجات بالای بهشت. لا أعبأ به: از روی پستی آن به آن اعتنایی ندارم.

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

یعنی: و آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان، آنچه روشنی دیدگان ما باشد عطا فرما یعنی نسل های صالح و پاک و متقی، و ما را بر پرهیزگاران پیشوا گردان.

مراد از متقین در این جا اهل تقوا در اصول است یعنی کسانی که اصول معتقداتشان صحیح و کامل است. یعنی به ما مقامی از علم و عمل دینی ده که پذیراشدگان شریعت را به سوی اصول و فروع آن هدایت کنیم. و این همان مقام علمای دین است که اهل ایمان را

ص: ۳۵۱

امامت می کنند و هدایت و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا

«اولئك» اشاره به همه اقسام دوازده گانه عبادالرحمان است که در آیات گذشته ذکر شدند. (۱) یعنی: آنها هستند که روز قیامت غرفه ها و درجات والای بهشت به عنوان پاداش به آنها داده می شود و در آن غرفه ها با تحیت و تسلیم خدا و فرشتگان در برابر صبری که در دنیا انجام داده اند روبه رو شوند و آن را دریافت کنند.

مراد از صبر در این جا صبر در انجام واجبات شریعت وقت، و صبر در ترک محرمات، و صبر در مصائب و ناراحتی های دنیاست.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * قُلْ مَا يَعْبُؤُنَا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

یعنی: آنها در آن غرفه ها جاودان اند، و چه نیکوست آن غرفه ها از نظر محل استقرار و جایگاه اقامت دائم! ای پیامبر، به مشرکان بگو که پروردگار من هرگز به شما اعتنایی ندارد و برای شما وزن و ارزش و ارجی نمی نهد اگر نه این بود که می خواهد شما را به سوی حق دعوت کند، شاید بپذیرید.

و معنای «فقد کذبتم» این است که حقا شما دعوت او و پیامبران و کتاب آسمانی او را تکذیب کردید (۲)، پس به زودی یعنی به آمدن مرگ، کیفر و عذاب شرک ملازم شما خواهد بود. و آن آتش دوزخ است که از جهنم عالم برزخ شروع می شود و پس از قیامت در جهنم ابدی ملازم شما می گردد.

تَمَّ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ لَطْفِهِ وَ إِحْسَانِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا

۸۶/۳/۱۴

ص: ۳۵۲

۱- . ظاهر آیه چنین می نماید که عبادالرحمان دوازده قسم نیستند، بلکه دوازده صفت دارند، چنان که در آغاز این بخش از آیات گذشت.

۲- . یعنی بی اعتنایی خدا به شما به خاطر تکذیب شماست.

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت ۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

چون تفسیری که آیه الله مشکینی رحمه الله تألیف کرده اند تنها شامل هجده جزء و اندی از قرآن مجید بود، هنگام انتشار آن تصمیم گرفته شد با اصل قرار دادن ترجمه قرآن که به قلم ایشان است، و استفاده از تفسیر اثنا عشری و منهج الصادقین، بقیه قرآن به گونه ای تفسیر شود که با ترجمه قرآن ایشان هماهنگ باشد، و در برخی موارد به پاره ای از نکات لغوی، صرفی و نحوی مربوط به هر آیه نیز اشاره گردد.

این کار را حقیر به عهده گرفتم و با صرف وقت بسیار و مراجعه به برخی از کتاب های تفسیر و علوم قرآن و حدیث و ادب به صورتی که ملاحظه می شود آن را انجام دادم. امید است مانند نوشته آن بزرگوار، این بخش نیز مورد استفاده قرار گیرد.

در این جا لازم است به چند مطلب اشاره کنم:

۱ - روشن است که اگر در یک کلمه یا جمله یا آیه از حیث معنی و یا اعراب دو یا چند احتمال بوده، تنها به احتمالی که با ترجمه قرآن ایشان مطابقت داشته بسنده گشته و از بقیه احتمال ها صرف نظر شده است.

۲ - با توجه به مقام علمی و معنوی آن مرحوم، انتظار این که تفسیر این دوازده جزء از

جهت سطح علمی و نیز روان بودن و جهات دیگر کاملاً مانند آن هجده جزء باشد توقع به جایی نیست؛ بلکه ما کوشیده ایم تکمیل تفسیر ایشان به گونه ای که در بالا گفته شد باشد.

۳- اگر فضلا و دانشمندان قرآنی، در این بخش که تنظیم آن با بنده بوده نقاط ضعف یا اشتباهاتی دیدند (یعنی در نقل و اقتباس از سه کتاب یاد شده و ویراستاری آن، و یا در نکات ادبی که بنده افزوده ام اشتباهی رخ داده بود) لطف کرده به این جانب یادآوری نمایند تا در چاپ های بعد اصلاح گردد.

رضا استادی

ص: ۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (طسم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ)

تفسیر:

حروف مقطعه

طسم

یعنی: این حروف، رمزهایی میان الله و رسول اوست و این کتاب، مرکب از همین حروف است؛ ولی احدی را توان آوردن مانند آن نیست و این کتاب دارای محکمت و این گونه تشابهات است که باید راسخان در علم، تشابهات آن را با محکمت آن تفسیر نمایند. و ممکن است این حروف سه گانه اشاره به مَقَسَمِهِ باشد که خدا به آنها برای اثبات آیه بعد سوگند می خورد و تقدیر چنین است: اقسام بالطور و سدره المنتهی و محمد المصطفی صلی الله علیه و آله.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

یعنی: این آیات شریفه و جلیله که در این سوره است آیات کتاب روشن و آشکاری است که از علم ازلی الهی در لوح محفوظ مندرج گشته و از آن جا بر قلب تو فرود آمده

است.

و باید دانست که این سوره به قرینه آیه ۲۱۴ آن وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ که در آن دستور دعوت خویشان نزدیک او صادر شده، از سوره های نخستین است که در آغاز نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل گردیده است، این نکته از متن آیات آن نیز روشن می شود.

حرص پیامبر به ایمان بشر

(لَعَلَّكَ يَأْخُذُ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ * وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ)

تفسیر:

اختیاری بودن ایمان

لَعَلَّكَ بَخِعَ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ

یعنی: ای پیامبر، شاید تو می خواهی جان خود را تباه کنی و خود را هلاک نمایی از این که کفار و مشرکان مکه ایمان نمی آورند و در جرگه مؤمنان قرار نمی گیرند! اگر ما بخواهیم بر آنها از جانب آسمان علامت و نشانه ای - مانند ظهور فرشتگان عذاب - می فرستیم، که رؤیت شود یا همچون بلند کردن کوهی بر بالای سرشان و غیر آن باشد تا مجبور به پذیرش و تسلیم شوند، و گردن هایشان در برابر آن خاضع و خم گردد.

مراد این است که چنین نمی کنیم؛ چرا که سنت جاریه ما بر اختیار است و اجبار و اکراه در تکلیف نیست؛ لکن هر قومی را عذاب خاصی برای طغیان آنهاست، و اینان را بدر و خندق در پیش است.

روی گردانی و تمسخر کافران

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ

و هیچ گاه برای این مشرکان یادآوری تازه و آیات قرآنی و معجزات نوینی از جانب خداوند نمی آید مگر آن که از آن روی می گردانند و اعراض می کنند. یعنی اعراض از حق و انکار دعوت خداوندی در دل آنان رسوخ کرده و رد آیات قدیم و جدید (محدث) برای

آنها یکسان است.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ * أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

تفسیر:

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: پس حَقّاً آنها تکذیب کردند؛ یعنی در انکار آیات ما و تکذیب آنها اصرار ورزیدند، به گونه ای که همه را مسخره و استهزا نمودند، پس به زودی خبرهای آنچه آن را استهزا و ریشخند می کردند به آنها می رسد. یعنی در دنیا کیفرهای دنیوی و مجازاتی که نتیجه استهزا است - مانند مصیبات دنیوی و خشکسالی و قحطی در زندگی و شکست در بدر و خندق - و سپس عذاب های اخروی پس از مرگ به آنها خواهد رسید.

جفت بودن گیاهان

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

یعنی: آیا آنها ننگریستند به این زمین که چه بسیار در روی آن از هر صنفی از گیاهان و هر جفتی از رویدنی های نیکو و پسندیده و پراج رویاندیم مانند سبزی های گوناگون خوراکی و غیر خوراکی و گل های رنگارنگ بی شمار حیرت آور و حبوبات متنوع اغذیه بشری، و نهال ها و درخت با میوه های مختلف خوراکی و غیر خوراکی؟!

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

یعنی: در این ابتکار تکوینی که از دل خاک، این همه گیاهان و درختان و دانه ها و میوه ها بیرون آورد، بی تردید آیت و نشانه ای بر وجود مبدأ و قدرت و عظمت و حکمت اوست، و لکن بیشتر مشرکان مگه گرونده نیستند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

ص: ۱۷

یعنی: و حَقًّا که پروردگار تو عزیز است؛ یعنی مقتدر شکست ناپذیر است و از این رو طاغیان را به ناگاه می گیرد و هلاک می کند. و رحیم است که مؤمنان را به سوی کمالات معنوی و مادی هدایت می کند و اتمام نعمت می نماید.

داستان موسی (ع) و فرعون

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ * وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

تفسیر:

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ

از این آیه به بعد نقل سرگذشت هشت تن از پیامبران بزرگ الهی (موسی، هارون، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب سلام الله علیهم اجمعین) است و داستان هایی از آنان تا پایان سوره به نحو مفصل و مختصر ذکر گردیده و بیشتر امت هایشان نکوهش شده اند که کفر ورزیدند و طغیان کردند تا آن که گرفتار عذاب شدید خدای قهار شدند، و اشاره به این دارد که اگر مشرکان مکه و کفار حجاز نیز کفر و عناد ورزند گرفتار سرنوشت آنها خواهند شد.

معنای آیه: به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به موسی ندا در داد که: برو به سوی گروه ستمکاران یعنی قوم فرعون، آیا تقوا نمی ورزند؟

این خطاب هنگامی متوجه موسی علیه السلام شد که وی با عائله و خدم و حشم خود از پدرزن خود شعیب رخصت یافته بود که به سوی مصر وطن اصلی خود روانه شود. وی در سر راه خود در شبی بسیار سرد در نزدیکی طور سینا رحل اقامت افکنده بود، از دور آتشی دید و به سوی آن روان شد تا قبسی از آن برای عایله خود بیاورد، در آن حال از جانب خدا

دعوت شد و به مقام شامخ نبوت و رسالت نایل آمد. و جمله أَلَا يَتَّقُونَ استیناف است و استفهام به عنوان تعجب و نکوهش و تحقیر فرعون و فرعونیان است؛ زیرا افراط آنها در ظلم و ستم و آداب و سنن، شرک و کفر است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ

یعنی: موسی پس از دعوت شدن به رسالت الهی گفت: پروردگارا، من می ترسم مرا تکذیب کنند، و سینه من تنگ می شود و زبانم به سخن گشوده نمی شود. مراد این است که طبق اقتضای مزاجم چون ترس و اندوهی بر من عارض گردد سینه ام از سخن تنگ می شود و زبانم لکت می یابد و یا لکت زبانم شدید می شود، پس به سوی هارون بفرست؛ یعنی فرشتگانی به سوی هارون بفرست که او را احضار کنند تا همراه من باشد و مرا در موارد تکذیب فرعونیان یاری کند و سینه ام باز و زبانم روان شود.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

یعنی: علاوه بر این، آنها را در گردن من کیفر گناهی است که یکی از آنها را هنگام یاری طلبیدن یک سبطی کشته ام، پس می ترسم فرعون طاعی و یارانش پیش از آن که رسالت خود را انجام دهم مرا به این جرم بکشند.

(قَالَ كَلِمًا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

تفسیر:

قَالَ كَلِمًا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

ص: ۱۹

یعنی: خداوند فرمود: چنین نیست (یعنی از تکذیب آنها مترس، چون سینه ات تنگ نخواهد شد و زیانت روان خواهد بود و هارون را هم احضار کردم و همراهت قرار دادم، و از کشته شدن به کیفر قتل که انجام داده ای نهراس. حاصل آن که از نگرانی و ناراحتی از چهار جهت آسوده خاطر باش). پس هر دو به همراه آیات و معجزات ما به سوی فرعون روانه شوید، بی تردید ما خود با شما و همه آن مجتمع خواهیم بود و هر سخنی که میان شما رد و بدل شود خواهیم شنید، پس بدون ترس و بیم بر فرعون وارد شوید و بگویید:

بی تردید ما هر دو فرستاده پروردگار عالمیان هستیم و رسالتمان این است که بگوییم: بنی اسرائیل را همراه ما بفرست؛ یعنی دست از طایفه بنی اسرائیل که در حدود ششصد هزار جمعیت پراکنده در این شهر و منطقه دارند بردار و آنها را از زیر سلطه و بردگی خود در آور و رها کن و ما را به سوی شامات و بیت المقدس که موطن اصلی ماست روانه ساز.

قَالَ أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

طبق تواریخ، موسی تا سن سی سالگی در خانه فرعون زندگی می کرد، سپس از آن جا به مدین گریخت و ده سال در آن جا در خدمت شعیب پیامبر بود و دارای زن و فرزند و اموال شد و سپس در حالی که به منصب نبوت و رسالت الهی مفتخر گشته بود به مصر بازگشت و مدت سی سال مشغول دعوت فرعونیان بود و به انواع دعوت های ممکن از شدید و خفیف و سرد و گرم پرداخت و پس از پیروزی بر آنها و غرق شدنشان و نجات بنی اسرائیل پنجاه سال مشغول تعلیم و تربیت بنی اسرائیل گردید و تورات را از خداوند تحویل گرفت و به آنها عرضه داشت.

معنای آیه: فرعون گفت: آیا تو نبودی که در آغاز ولادتت تو را در میان خود تربیت کردیم و چندین سال از عمرت را در اجتماع ما مکث نمودی، و کردی کار آن چنانی را که کردی؟! یعنی یکی از مقربان درگاه ما را به طرفداری از یک سبطی برده به قتل رساندی و تو در ارتکاب چنین جرم جزو کفران کنندگان نعمت ما بودی! گویند: آن مرد، خبیاز و نانوای مخصوص فرعون به نام «فاتون» بود.

غرض فرعون این است که: تو با این پیشینه سوء چگونه می توانی به منصب نبوت و

(قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ * فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ * وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

تفسیر:

قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ * فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

موسی در پاسخ اعتراضات فرعون، نخست به توجیه قتل نفس پرداخت؛ زیرا که اگر این اشکال، وارد بود طبعاً قدح در رسالتش می شد. گفت: من آن کار را در آن هنگام انجام دادم و او را در حالی کشتیم که من ناآگاه بودم. یعنی نه آن زدن کشنده بود و نه من قصد کشتن داشتم و بی تردید نمی خواستم عملی انجام دهم که سال ها فراری گردم. پس چون حادثه واقع شد و من از شما ترسیدم، فرار کردم و به شهری دور رفتم، در نتیجه پروردگارم به من حکم بخشید و مرا از پیامبران مرسل قرار داد.

مراد از حکم در این جا مقام نبوت است که توأم با رسالت به او اعطا شد، و یا علم به شریعت ابراهیمی است که از شعیب پیامبر آموخت، و یا حکمت و مستقلات عقلیه است که هر پیامبری را در مقام ولایت بر ملت و تربیت امت خویش لازم و ضروری است. و ممکن است مراد، مسئله امامت و ولایت بر مردم باشد بر این اساس که همه انبیای الهی - بویژه اولوا العزما آنها - منصب ولایت و امامت را نیز داشته اند. و در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده است که حضرت مهدی علیه السلام نیز در روز ظهور، مردم را با این آیه مورد خطاب قرار می دهد: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ

این جمله جواب موسی از منت نهادن فرعون است که گفت: تو را در ایام طفولیت و

جوانی پرورش داده ام. می گوید: ای فرعون، دلیل بودن من در خانه و در تحت تربیت تو این بود که همه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته بودی، پسرانشان را می کشتی و دختران و زنانشان را زنده می گذاشتی و من هم جزو محکومان به قتل بودم که دست تقدیر خداوند مرا به عنوان لقیط دریا(۱) زیر دست تو قرار داد. پس آیا نگه داشتن من در خانه و نگهداری بنی اسرائیل به عنوان بردگی، نعمتی است که آن را بر من منت می نهی؟!

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آيَاتِكُمُ الْأُولِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

تفسیر:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ

یعنی: پس از آن که موسی و هارون به دستور خداوند گفتند: ما فرستاده رب العالمین هستیم، فرعون گفت: ای موسی، رب العالمین چیست؟ موسی گفت: تدبیرگر و تربیت کننده آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست اگر اهل یقین باشید؛ یعنی بتوانید از حسن تدبیر و تربیت آنها به مدبر و مربی آنها پی ببرید.

این سؤال فرعون از روی اعتقاد وثنیت آن عصر بود که معتقد بودند خدای اصل و خالق جهان هیچ تدبیر و تصرف و تربیتی در جهان هستی ندارد؛ بلکه تدبیر موجودات بر عهده خدایانی است که از جانب خدای اصل برای تربیت تعیین شده اند، و احدی مربی

ص: ۲۲

۱- . لقیط: فرزند سر راهی و پیدا شده که کسان او ناشناخته باشند.

همه چیز نیست؛ بلکه امور جهان قسمت شده و تحت تربیت اربابان مختلف اداره می شود و ممکن است کسی مربوب اربابی باشد و خود، رب عده ای از مربوبین باشد، و از این رو فرعون هم بت پرست بود و دارای صنم ها و مع ذلک رب قبطیان هم بود چنان که از دو جمله وَیَذَرُکَ وَآلِهَتَکَ [اعراف، ۱۲۷]، و مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرِی [قصص، ۳۸] استفاده می شود. و لذا فرعون رو به اطرافیان و ملت خود کرد و از روی تعجب گفت: آیا گوش فرا نمی دهید که موسی چه می گوید؟! یعنی همه تربیت ها را به یک موجود واحد نسبت می دهد.

و باید دانست که موسی در مقابل فرعون استدلال عقلی و منطقی نمود؛ زیرا مرادش از رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا این است که ملاحظه و دقت در تدبیر آسمان ها و زمین و کیفیت ارتباط تدبیر این موجودات در نظر اهل فکر و یقین شهادت می دهد که همه از ناحیه یک مبدأ تدبیر و اداره می شوند، پس همه مربوب و مدبّر و اداره شده از جانب مبدأ یکتا و موجود واحد واجب الوجودند.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

موسی در جواب دوم فرعون، از عالم کبیر و استدلال به نظم و تدبیر آن به سوی عالم صغیر انسانیت تنزل کرد و گفت: ربّ العالمین کسی است که ربّی عالم انسانیت از آغاز تا انجام است.

معنای آیه: خدا ربّ همه مجتمع فعلی شما و نیاکان گذشته شماست. و این مطلب نیز با اعتقاد فرعون مخالف بود؛ زیرا او خود را رب قبطیان می دانست که خدای اصل او را به این عنوان تعیین کرده است، از این رو گفت: ای مردم، این فرستاده شما که به سویتان ارسال گردیده دیوانه است که مرا نیز مربوب می خواند! یعنی در حالی که من رب بزرگ شما هستم و برای شما خدایی جز خودم نمی شناسم: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى [نازعات، ۲۴]، و مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرِی [قصص، ۳۸].

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

این کلام از موسی تکرار جمله و استدلال اول است؛ زیرا مرادش از مشرق محلّ طلوع همه نیرات از جانب خاور، و مراد از مغرب محلّ غروب همه نیرات در جانب باختر است،

و مرادش از «ما بینهما» همه چیز است در روز و شب برای بشر قابل مشاهده است. و گویی کلام تکرار مطلب این است که خدای من پدیدآورنده این جهان حیرت‌زاست و این نظم خاص کاشف از وحدت مدیریت از آن اوست و مربی حقیقی، اوست اگر قدرت اندیشه داشته باشید.

(قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ * قَالَ أَوْلُو جِبَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ * قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ)

تفسیر:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ * قَالَ أَوْلُو جِبَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ * قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: فرعون پس از آن که در مقابل منطق موسی عاجز ماند، طبق عادت طاغیان زورگو متوسل به تهدید و زور شد و گفت: ای موسی، بی تردید، اگر خدا و معبودی غیر از من اتخاذ کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد؛ یعنی از زندانیان با جرم سنگینی که با ربوبیت معبود وقت مخالفت کرده است. موسی گفت: حتی اگر برای تو در اثبات مدعای خود امری روشن بیاورم؟ یعنی معجزه آشکاری که صدق رسالتم از جانب خدای اصل و ربوبیت و الوهیت او بر همه اجزای عالم هستی را به وضوح آشکار سازد؟ فرعون گفت:

چنین چیزی را بیاور اگر از راستگویانی.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ

پس موسی عصای خود را بر زمین افکند، به ناگاه اژدهایی آشکار شد؛ یعنی به گونه ای بزرگ شد که حیوان حقیقی و اژدها بودنش برای همه روشن شد. گفته شده: چون فرعون

معجزه غیرقابل انکار عصا را دید گفت: آیا غیر این هم هست؟ موسی دست خود را نشان داد، فرعون گفت: چه اعجازی در آن هست؟ موسی دست در گریبان خود یا زیر بغل خود نمود، سپس بیرون آورد، به ناگاه آن چنان درخشید که چشم ناظران را خیره کرد و نورش بر نور خورشید غلبه نمود.

(قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ)

تفسیر:

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

چون فرعون از جواب منطقی و ادله و معجزات موسی عاجز ماند به ناچار از مقام غرور دعوی ربوبیت عالیہ تنزل نمود و به اعیان و اشراف مربوبین لشکری و کشوری که غالباً در چنین مواقعی در اطراف قدرت حاضرند، رو کرد و گفت: بی تردید، این مرد، جادوگر دانایی است، می خواهد شما را به وسیله جادوی خود از سرزمینتان بیرون کند، پس چه امر می کنید؟

مراد از امر، نظرخواهی و مشورت است، و یا آن که از من درباره او چه برخوردی می خواهید؟ و مراد از بیرون کردن به سحر، این است که توده مردم را دور خود جمع می کند، سلطنت را از من می گیرد و شما را که سران ملت باشید و اکثر این سرزمین در اختیار شما و منافعش جزو عایدات شماست بیرون می کند.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ

«أرجه» اصلش أرجئه بوده، همزه ساکن حذف شده و هاء ضمیر ساکن شده. یعنی کار

او و برادرش را به تأخیر انداز و حاشرانی را - یعنی گروهی از نیروهای گردآورنده را - به شهرهای کشور گسیل دار تا هر جادوگر دانا و متخصص در فن جادو را نزد تو بیاورند تا با وی مبارزه کنند و پیروز شوند.

(فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ * لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ * فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيْنَ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)

تفسیر:

فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ * لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

یعنی: طبق دستور فرعون، جادوگران چیره دست برای وقت خاص در روز معین که بامداد روز زینت و عید بود گردآوری شدند و مردم نیز در میدان بزرگ شهر به عنوان تماشای نبرد ساحران کل کشور با دو نفر مدعی رسالت الهی گرد آمدند، و به مردم گفته شد: آیا در این جا گرد آمده اید که اگر ساحران و جادوگران کشورمان پیروز شدند از آنها پیروی کنیم؟ (۱) گوینده سخن از درباریان فرعون است که به منظور منصرف کردن مردم از موسی و برادرش و ترغیب آنها به جادوگران به مردم خطاب کرده است.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيْنَ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

یعنی: پس چون گروه ساحران با هیبت و شکوه خاص به میدان مبارزه وارد شدند و در

ص: ۲۶

۱- . ترجمه دیگر که در ترجمه قرآن مؤلف رحمه الله آمده:... و به مردم (به عنوان دعوت به حضور و پیروی از ساحران) گفته شد: آیا شما هم اجتماع خواهید کرد تا اگر جادوگران پیروز شدند از آنها پیروی کنیم؟

برابر موسی و برادرش قرار گرفتند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما در این نبرد پیروز شدیم برای ما پاداشی هست؟ فرعون گفت: آری، در آن وقت شما جزو مقربان دربار خواهید شد.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِجَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

لغت:

حبال جمع حبل: ریسمان. عَصِي جمع عصا. لَقِفَ الشيء - از بابِ عِلْم - به سرعت آن را بلعید.

تفسیر:

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِجَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ

یعنی: موسی به جادوگران گفت: آنچه را شما باید بیفکنید، بیفکنید. و این سخن موسی پس از آن است که آنها به موسی گفتند: إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ [اعراف، ۱۱۵].

پس آنها ریسمان ها و عصاهای خود را بیفکندند. گفته شده که: هفتاد هزار ریسمان و هفتاد هزار عصای دستی بوده همه مجوف و جوفشان مملو از جیوه و سیماب و مواد منفجره و محترقه که به مجرد تابش گرم آفتاب به حرکت های وحشتناک و نامنظم و حیرت انگیز درآمدند و غلغله و هلله و فریادهای مردم را برانگیختند؛ گروهی از ترس و وحشت و گروهی از خوشحالی و شوق پیروزی فرعون به صدا درآمدند و در آن حال بود که جادوگران گفتند: سوگند به عزت فرعون که ما پیروزیم.

ص: ۲۷

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

یعنی: پس از ظهور آن مناظر عجیب که دیدگان ناظران را خیره و دل های حاضران را در اضطراب قرار می داد، موسی عصای دستی خود را در برابر انبوه آن مارها و اژدهاها و حیوانات موهوم دیگر که میدان عظیم مرکز را پر کرده بودند بیفکند و به ناگاه همه پدیده های سحری و صورت های موحش و ددهای جادویی را که ساحران به تدریج جعل می کردند و محیط را پر می کردند بلعید به گونه ای که صحنه را از همه چیز خالی نمود و تنها عصا بود که به شکل اژدها جولان گر میدان شد.

پس همه جادوگران، سجده کنان به رو افکنده شدند. یعنی عظمت کار عصا و مشاهده اعجاز آن، چنان آنها را در بهت و شکست و تسلیم و انقیاد در آورد که گویی بی اختیار در برابر خدای موسی به حالت سجده درافتادند و همه یک صدا ندا در دادند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم؛ یعنی به خدای واجب الوجود یگانه که همه ماسوای او بلاواسطه در تحت ربوبیت او قرار گرفته است، به پروردگار موسی و هارون. و این جمله تأکید و توضیح است؛ یعنی به پروردگاری که موسی و هارون می گویند، و فرعون و ملأ و قبطیان و غیرشان همه مربوب بلاواسطه اویند.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُفُّمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَمَاقَطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
وَلَأَصْلَبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ «٤٩» قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «٥٠» إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ «٥١»

تفسیر:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُفُّمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَمَاقَطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
وَلَأَصْلَبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ

ص: ۲۸

یعنی: فرعون گفت: آیا به خدای موسی ایمان آوردید پیش از آن که من به شما اجازه دهم؟ به یقین، او بزرگ و استاد شماست که به شما جادو آموخته است. و این کلام را که بهتان دیگری به موسی است برای این گفت که فکر مردم را منحرف کند مبادا گمان کنند که چون حقیقت امر برای ساحران کشف شده ایمان آورده اند و آنها هم بگردند.

سپس گفت: پس به زودی خواهید دانست! این کلام، تهدید ابتدایی و اجمالی است و کلام بعدی توضیح آن است. یعنی بی تردید، دست‌ها و پاهای شما را بر خلاف یکدیگر تقطیع خواهیم کرد؛ یعنی دست راست را با پای چپ یا عکس آن (که احتمالاً این طرز عمل جزو قانون کیفری او بوده). و کلمه «تقطیع [ایدی و ارجل]» اشاره به شدت عمل و دسته جمعی بودن آن نسبت به همه جادوگران است. و حتماً همه شما را دسته جمعی به دار مجازات خواهیم آویخت.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ساحران تازه مسلمان در جواب تهدید فرعون گفتند: هیچ ضرری نیست؛ یعنی با این رفتارت هیچ آسیبی به ما نمی‌رسانی؛ زیرا ما به واسطه این رفتار تو به سوی پروردگار خود بازمی‌گردیم و ما بی‌تردید، طمع داریم که پروردگارمان خطاها و گناهان ما را بدین سبب که ما نخستین گرونده به رسولان او هستیم، بیامزد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٥٢﴾ فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

تفسیر:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ * فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

باید دانست که سرنوشت رسالت موسی و هارون به سوی فرعون در دو فصل است، فصل اول از آغاز برخورد با فرعون و فرعونیان و شروع به دعوت و ارائه معجزات و پیروزی در اثبات دعوت و شروع به مبارزه و اتمام دعوت و حجت که سال‌های متمادی طول کشیده و تفصیل و شرحی از این حوادث گوناگون در این کتاب مجید در موارد

مختلف ذکر شده است و آیات گذشته مربوط به این فصل بود، و فصل دوم تمامیت زمان مهلت و حصول یأس از گرویدن آنها و رسیدن وقت کیفر و مقدمات سقوط قدرت و دولت آنها و هلاکت همه و نجات بنی اسرائیل است و این آیه در بیان شروع این فصل است.

معنای آیه: و ما به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه سیر ده؛ زیرا شما دنبال خواهید شد. یعنی به سبب این سیر شبانه مقدمه فرج شما و نابودی فرعونیان فراهم خواهد آمد. پس فرعون پس از اطلاع از فرار بنی اسرائیل، نیروهای گردآورنده ای در شهرها فرستاد تا لشکریان را جمع کنند. (۱) و گفت:

(إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ)

لغت:

شرذمه به معنی جماعت کم و یا جماعتی که دنباله و طرفدار ندارند.

تفسیر:

به درستی که گروه بنی اسرائیل جماعتی اندک هستند. البته فرعون، آنها را نسبت به لشکر خود اندک شمرد و حال آن که عدد آنها بسیار زیاد بود.

(وَأَنَّهُمْ لَنَا لَعَّاطُونَ)

لغت:

غائط به معنی خشم آورنده یا خشمگین کننده است.

ص: ۳۰

۱- «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تا این جا نسخه دست نویس مرحوم آیه الله مشکینی (رضوان الله علیه) در تفسیر قرآن کریم به پایان می رسد و معلوم است که قلم مبارک آن بزرگوار تا آخرین لحظات عمر مبارکش در کار بود و همت بر آن داشت که این تفسیر را به پایان رساند؛ ولی افسوس که اجل مهلت نداد و پیمانۀ عمر لبریز شد و روح پاکش داعی حق را لیبیک گفت و این فیض ناتمام ماند. رحمه الله رحمة واسعة، و حشره مع موالیه الأَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَام. حسین استاد ولی ۱۳۸۸/۱۴۳۱

تفسیر:

و البته این ها ما را به سوابق تمرد و نافرمانی شان به غیظ و خشم آورده اند.

(وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ)

لغت:

حاضر احتیاطکننده و آماده برای مقابله با دشمن.

تفسیر:

و حتماً ما گروهی هشیار و آماده هستیم. بعضی از مفسران گفته اند: یعنی ما مسلح هستیم، به خلاف قوم موسی که آماده نیستند و سلاح جنگ ندارند، پس البته مغلوب ما خواهند شد.

(آیه ۵۷ و ۵۸) (فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ)

تفسیر:

پس بیرون آوردیم فرعونیان را از بوستان های مملو از درختان و چشمه های آب روان، و از گنج های طلا و نقره، و از منزل های نیکو و خوش آیند و آراسته، که نشیمن بزرگان و امیران ایشان بود.

مراد آن است که انگیزه خروج در آنها پدید آوردیم تا از باغستان ها و چشمه سارها و گنج ها و منزل ها بیرون آمدند.

(آیه ۵۹) (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

تفسیر:

مقتضای قدرت و حکمت ما چنین بود که باغات و چشمه ها و گنج ها و منازل ایشان را به فرزندان یعقوب میراث دادیم. بنا به قولی بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان به مصر آمده همه اموال قبطیان را به حیطة تصرف خود درآوردند.

ص: ۳۱

(آیه ۶۰) فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

تفسیر:

پس فرعونیان، آنها را به هنگام طلوع خورشید تعقیب کردند.

(آیه ۶۱) فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالِ اصْحَابُ مُوسَى اَنَا لَمُدْرُكُونَ

لغت:

تراء فعل ماضی مفرد از باب تفاعل که در اصل تراءى بوده. الجمعان تثنیه «جمع» است.

تفسیر:

پس آن هنگام که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: به درستی که لشکر فرعون ما را درخواست یافت و به دست آنها گرفتار خواهیم شد، اکنون راه خلاص چگونه پیدا کنیم و طریق گریز را از که جوییم؛ زیرا در پیش، دریا و در عقب، دشمن است!؟

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام استغاثه نمودند که دعا فرما خدا ما را از بلیه فرعون نجات کرامت فرماید. پس خدا وحی فرمود که ایشان را شب از مصر بیرون ببر. حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را برداشته در شب روانه ساحل دریا شد، چون فرعون خبردار شد، لشکر خود را جمع و ایشان را تعقیب نمود، به کنار دریا که رسیدند... طلیعه لشکر فرعون پیدا شد، بنی اسرائیل به موسی گفتند: ما را فریب دادی و هلاک کردی، اگر می گذاشتی آل فرعون ما را در بندگی داشتند از این که اکنون به دست ایشان کشته شویم بهتر بود.

(آیه ۶۲) قَالَ كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ

ص: ۳۲

تفسیر:

موسی گفت: نه چنین است، به درستی که پروردگار من با من است به حفظ و نصرت، زود باشد که مرا راه نماید و در این حیرت طریق نجات پدید آورد. خلاصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند، حق تعالی حجابی از بخار در میان فریقین پدید آورد چنان که یکدیگر را نمی دیدند، فرعون قوم خود را گفت: فرود آید تا آفتاب مرتفع شده بخار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاصی برایشان بسته است و نتوانند گریخت.

مؤمن آل فرعون در جلو لشکر موسی ایستاده بود گفت: ای موسی، به کجا مأمور شده ای؟ لشکر فرعون تو را فرا گرفته اند. موسی علیه السلام فرمود: مأمور شده ام به گذشتن از دریا و منتظر آنم که چگونه به گذشتن آن مأمور شوم؟

(آیه ۶۳) (فَاَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ)

اعراب:

قبل از فانفلق «ضرب» در تقدیر است، و «انفلق» با فاء عطف «به ضرب» شده است.

تفسیر:

پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن. پس موسی بر لب دریا آمد و عصا بر آن زده، دریا بشکافت و دوازده راه پدید آمد، پس هر پاره ای از وسط دو راه مانند کوهی بزرگ بود و همان وقت بادی بر قعر دریا وزید و گل او خشک شد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی به دریا درآمدند.

(آیه ۶۴) (وَأَزَلْفُنَا تَمَّ الْآخِرِينَ)

لغت:

زَلَفَ به معنی نزدیک شدن و نزدیک گرداندن است.

ص: ۳۳

تفسیر:

یعنی: آوردیم تمام قوم فرعون را بر لب دریا که شکافته شده بود و بنی اسرائیل از آن جا گذشته بودند. چون فرعون به کنار دریا رسید و آن حال را مشاهده کرد خواست که سِفْهَای قوم را فریب دهد گفت: ای قوم، می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده؟! هَمان به طریق سَرّی گفت: «تو خود می دانی که این شکاف و راه به دعای موسی واقع شده، مبادا که به دریا وارد شوی که خود و همه کسان خود را هلاک می کنی! اما به خواست خدای متعال فرعون وارد دریا (یعنی یکی از آن راه ها) شد و لشکریان چون دیدند فرعون به دریا درآمد، هر گروهی از راهی به دریا درآمدند؛ تمام لشکر که به دریا درآمدند، حکم الهی رسید به دریا که به حال خود بازگرد، به یک بار آب ها درهم پیوست و همه فرعونیان هلاک شدند.

(آیه ۶۵ و ۶۶) (وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ اغْرَقْنَا الْآخَرِينَ)

تفسیر:

یعنی: و موسی و هر که را با او بود نجات دادیم - آب دریا چنان از آن راه ها برداشته شد که تا همه از آن دوازده راه در گذشتند - سپس آن گروه دیگر را غرق کردیم.

(آیه ۶۷) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

حقاً که در نجات دادن موسی و قوم او و هلاک کردن فرعون و فرعونیان علامتی روشن و نشانه ای هویدا بر قدرت و رحمت و غضب ذات یگانه سبحانی است و بیشتر قوم فرعون گرویدگان به حق نبودند، یا بیشتر قوم او با دیدن این نشانه واضح باز هم متنبه نشدند و ایمان نیاوردند، از قوم فرعون فقط یک مرد و دوزن ایمان آوردند، و بنی اسرائیل هم اکثر

ص: ۳۴

گوساله پرست شدند؛ یعنی ای پیغمبر، از ایمان نیاوردن قوم خود اندوهناک مباش که تابع گذشتگان خود هستند که هر چند حجّت های بینه و دلایل ساطعه ببینند، ایمان نمی آورند.

(آیه ۶۸) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و همانا که پروردگار تو غالب و منتقم از دشمنان خود است و هیچ کس را قوه غلبه بر او نیست، و مهربان است که عقوبت نفرماید مگر بعد از اتمام حجّت، یا رحیم و مهربان است نسبت به مطیعان.

گفتیم که در این سوره قصه هشت پیامبر یاد شده است؛

قصه اول داستان حضرت موسی علیه السلام بود، اما قصه دوم:

داستان حضرت ابراهیم (ع)

(آیه ۶۹) (وَآتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْرَاهِيمَ)

تفسیر:

و ای پیامبر، خبر و داستان ابراهیم را بر مشرکان عرب که خود را به او نسبت می دهند و به فرزندی او مفتخرند بخوان و بازگو کن.

(آیه ۷۰) (اِذْ قَالَ لِاٰبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُوْنَ)

تفسیر:

زمانی که ابراهیم علیه السلام به عموی خود (که در تربیت و مهربانی مانند پدر او بود)، و به قوم خود گفت: چیست آنچه را می پرستید؟! اگرچه حضرت می دانست که ایشان بت ها را پرستش نمایند؛ اما غرض او از این سؤال آن بود که به ایشان بنماید که بت هایی که آنها به عبادت آنان مشغول اند استحقاق و قابلیت پرستش و ستایش را ندارند.

تنبيه: مراد از «اب» در این جا عمو می باشد؛ زیرا به اجماع علمای شیعه و دلایل نقلیه از ائمه هدی علیهم السلام و براهین عقلیه، جمیع پدران انبیا تا آدم علیه السلام مؤمن بوده اند، و اطلاق «اب» بر «عم» در کلام عرب شایع است و قرآن کریم هم به آن شاهد است؛ در آیه شریفه سوره بقره آم کُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ الْهَكَ وَالْهَكَ وَالْهَكَ اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمَاعِيلَ وَاِسْحٰقَ الْهٰاَ وَاِحٰدًا [بقره، ۱۳۳] بر حضرت اسماعیل اطلاق پدید شده، و حال آن که حضرت اسماعیل عمو حضرت یعقوب بوده است.

و حدیث مشهور که خاصه و عامه از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

لَا يَزَالُ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَىٰ أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ حَتَّىٰ أَخْرَجَنِي فِي عَامِكُمْ هَذَا، لَمْ يُدَنَّسَنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ:

یعنی خدای تعالی همواره مرا نقل می کرد از اصلاّب طاهره به ارحام مطهره، تا خارج نمود مرا در زمان شما، و آلوده نمود مرا به نجاست کفر جاهلیت.

و آیه کریمه وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ [شعرا، ۲۱۹] نیز برای اثبات این مدعا کافی است، و اگر در پدران آن حضرت کافری می بود، تمام ایشان به طهارت متصف نمی شدند؛ لقله تعالی: اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ [توبه، ۲۸].

(آیه ۷۱) (قَالُوا نَعْبُدُ اصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاكِفِينَ)

لغت:

فَنَنْظِلُ در این جا به معنی «فَنصير» است.

تفسیر:

چون حضرت ابراهیم این سؤال را نمود، در جواب حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: بتان را می پرستیم، پس همیشه مجاوران و ملازمان آنها می باشیم.

مراد از «اصنام» تمثال هایی بود که از انواع فلزات بر صورت های مختلفه ساخته بودند و آنها را عبادت می کردند به خلاف «اوئان» که آنها را صورتی لازم نبود.

و سؤال حضرت گرچه فقط از معبود ایشان بود و یک کلمه جواب کافی بود که بگویند:

«بت می پرستیم»؛ لکن جواب را طولانی نمودند به جهت ابتهاج و افتخار به پرستش بتان

تا قول آنها علاوه بر جواب حضرت، به اظهار افتخار و شرف هم مشتمل باشد.

از ابن عباس نقل شده که معنی آیه این است که ما پیوسته برای بتان نماز گزارند گانیم.

(آیه ۷۲) (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اذْتَدْعُونَ)

اعراب:

اصل هل یسمعونکم «هل یسمعون دعاءکم» است و مضاف حذف شده است.

تفسیر:

حضرت ابراهیم بعد از شنیدن این کلام از آنها فرمود: آیا می شنوند خواندن شما را وقتی که بخوانید ایشان را؟

نکته: ذکر فعل مضارع با کلمه «إذ» برای استحضار حال گذشته است، پس معنی آیه این است: ابراهیم علیه السلام فرمود: مستحضر سازید آن احوالی را که شما اصنام را در آن احوال می خواندید، و بگویید: آیا هرگز قول شما را شنیدند و دعای شما را اجابت نمودند؟

(آیه ۷۳) (اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ)

تفسیر:

یا سودی می رسانیدند شما را بر این که پرستش ایشان می کردید و ستایش ایشان می نمودید؟ یا زیان می رسانیدند به کسی که اعراض کرده بود از عبادت ایشان و آنها را سرزنش می نمود؟

(آیه ۷۴) (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَّابًا لِّكَ يَفْعَلُونَ)

تفسیر:

خلاصه وقتی قوم حضرت ابراهیم نتوانستند او را جواب دهند، بهانه تقلید را پیش آوردند و در جواب گفتند: نه، چنین نیست که اجابت دعا و نفع و ضرر از آنها دیده باشیم؛

ص: ۳۷

بلکه یافتیم پدران خود را که ایشان چنین می کردند؛ یعنی بتان را پرستش می نمودند، ما نیز به ایشان اقتدا نموده ایم.

(آیه ۷۵ و ۷۶) (قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ)

لغت:

اقدم افعال تفضیل است.

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا دیدید و دانستید؟! (استفهام برای تقریر و تثبیت است) یعنی ببینید و بدانید که چه چیزی را شما و نیاکان شما می پرستیدید. قدیمی بودن یک عقیده دلیل بر صحت آن نباشد و به سبب آن، باطل به حق منقلب نشود.

(آیه ۷۷) (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ)

اعراب:

رَبَّ الْعَالَمِينَ منصوب است به استثناء و «عدو» مفرد است؛ اما گاهی معنی جمع را افاده می کند و در این جا معنی «اعداء» دارد.

تفسیر:

پس به درستی که معبودان شما و پدران شما دشمنان من اند، مگر پروردگار عالمیان که دوست من می باشد، یا لکن دوست من پروردگار عالمیان است، یا همه معبودان دشمن من اند مگر آفریدگار عالمیان.

نکته: بنابر معنی اول و دوم استثنای منقطع، و بنابر معنی سوم استثنای متصل است.

مراد حضرت ابراهیم آن است که این اصنام دشمن من هستند، چون شما را جهنمی می کنند و شما به پرستش آنها متضرر می شوید زیاده از آنچه کسی از دشمن خود متضرر می شود؛ زیرا خلود در عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادت آنها حاصل می شود از هیچ

ص: ۳۸

دشمنی متصور نیست.

(آیه ۷۸) (الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ)

تفسیر:

ابراهیم در این جا تعدادی از نعمت ها و اوصاف حضرت ربّ العالمین را بیان می فرماید تا قوم او دست از عبادت بتان برداشته به پرستش خداوند مَنّان مایل شوند:

وصف اول:

آفریدگار عالمیان آن ذاتی است که مرا بیافرید و از عدم به عرصه وجود آورد.

وصف دوم:

پس او مرا به راستی در قول و فعل راه می نماید.

یا بیافرید مرا برای اقامه حق و راه می نماید به دعوت خلق.

یا خلق فرمود مرا به جهت طاعت، و هدایت می کند به وسیله ای که با آن بتوانم به سعادت و بهشت برسم.

یا هدایت می کند به امور معاش و معاد کما قال: وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى [اعلی، ۳] هدایتی از ابتدای تولد تا منتهای اجل که موجب جلب منافع و دفع زیان ها شود.

(آیه ۷۹) (وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ)

تفسیر

وصف سوم:

و او آن ذاتی است که غذایی که قوام بدن من به آن می باشد به من می خوراند از سبزیجات و حبوبات و میوه جات و غیره.

وصف چهارم:

و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای من است.

(آیه ۸۰) (وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ)

تفسیر:

وصف پنجم:

و هر گاه بیمار شوم پس او مرا شفا می دهد.

این عطف است بر يُطْعِمُنِي وَيَشْفِيَنِي زیرا که مرض و شفا از توابع خوردن و آشامیدن است؛ زیرا صحت و مرض در اغلب اوقات، تابع خوردنی ها و آشامیدنی هاست.

و نسبت ندادن مرض به خدا، به جهت حسن ادب است. و دیگر آن که مقصود حضرت ابراهیم علیه السلام در این جا شماره نعمت های الهی است، و اگر غرض بیان قدرت الهی بود مریض کردن را هم به خدا نسبت می داد.

تنبيه: این که مریض شدن را به خدا نسبت نمی دهد با اسناد امامت و میراندن به او سبحانه که بعد از این مذکور می شود منافات ندارد؛ زیرا موت نسبت به اهل ایمان و تقوا، موجب خلاصی از کثافت و خباثت دنیا و نجات از بلیات آن است.

و دیگر آن که حدوث مرض در اغلب به جهت افراط و تفریط خود انسان در خوردن و آشامیدن است.

پس، از این جهت مرض را به حق تعالی نسبت نداد و شفا را به او نسبت داد.

در تفسیر منهج الصادقین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت شده است: آن که چون بیمار شوم به گناه، مرا به توبه شفا دهد.

حکایت: یکی از اکابر دین نقل نموده که به بیمارستان رفتم، طبیبی را دیدم نشسته و جماعتی از بیماران گرد او جمع گشته، و هر کس بیماری خود را شرح می داد و هر کس را دوائی می داد که درخور او بود. جوانی نزد او آمد که صورتش زرد گشته و اثر عبادت و سیمای تقوا و صلاحیت در او پیدا بود، به طبیب گفت: مرا بیماری هست دوائی ده. گفت:

چه مرض داری؟ گفت: بیماری گناه بر مزاج من مستولی شده و بدن من به جهت سنگینی گناه گران گشته، مرا علاجی کن که صحت مزاج یابم.

ص: ۴۰

طیب گفت: صبر، تواضع، مخالفت با هوای نفس، حیا، صفا، رضا، محبت به خدا، حفظ کردن خود از گناه، عزم و اراده به اطاعت اوامر خدای مهربان، اینها نسخهٔ علاج تو است.

جوان از این دستور شاد شد و برفت.

(آیه ۸۱) (وَ الَّذِي يُمِيتُ ثُمَّ يُحْيِيهِ)

تفسیر:

وصف ششم:

و او آن ذاتی است که مرا به وقت انقضای اجل من بمیراند. پس مرا در آخرت برای محاسبه و پاداش و مجازات زنده گرداند.

یا بمیراند مرا به عدل و زنده گرداند به فضل.

یا بمیراند مرا به افتادن در معصیت و زنده فرماید به توفیق دادن در طاعت.

یا بمیراند به جهل و زنده نماید به عقل.

یا بمیراند به طمع و زنده فرماید به ورع.

یا بمیراند به غفلت و زنده نماید به تذکر.

یا بمیراند به صفات حیوانیت و زنده فرماید به اخلاق روحانیت.

(آیه ۸۲) (وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يُغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ)

تفسیر:

وصف هفتم پروردگار:

و او آن ذاتی است که طمع دارم در روز جزا گناهان مرا بیامرزد.

تنبیه: این مطلب محقق شده که انبیای عظام، معصوم از گناه هستند و از اوّل عمر تا آخر به هیچ وجه گناه صغیره و کبیره از ایشان صادر نخواهد شد؛ زیرا موجب سلب اطمینان امت است، و آن منافی نبوت است و نقض غرض می گردد؛ بنابراین اسناد گناه به حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه شریفه به یکی از این معانی می باشد:

۱. آن که به جهت کسر نفس و انقطاع تام به حضرت سبحان معترف به تقصیر شده.

۲. آن که برای تعلیم امت باشد تا استغفار را شعار خود ساخته از معاصی اجتناب نمایند و طریق توبه را سرمشق قرار دهند.

۳. آن که نظر به جلالت شأن ایشان، از ترک مستحب و فعل مباح تعبیر به گناه شده، چنان که صاحب کتاب کشف الغمه فرموده: چون اکثر اوقات عمر ایشان به یاد خدا و مراقبه الهی مصروف و خاطر ایشان به ملاء اعلی متعلق است، پس گاهی که از آن مرتبه نزول می کنند و مشغول به مباحات مانند خوردن و آشامیدن و غیره شوند، اینها را گناه به حساب آورده و از آنها استغفار کنند، چنان که فرموده اند:

حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ.

دعای قرآنی

(آیه ۸۳) (رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)

تفسیر:

سپس حق تعالی از درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام خبر می دهد که می فرماید:

پروردگارا، مرا کمال در علم عطا فرما تا به آن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم.

نزد بعضی مراد از حکم نبوت است.

و مرا به سبب توفیق در عمل، به مرتبه و درجه شایستگان و نیکوکاران و برگزیدگان درگاه ملحق فرما. یعنی داخل فرما مرا در عداد انبیا که در صلاح کامل اند.

ابن عباس گفته: یعنی مرا به اهل بهشت برسان.

تنبیه: آیه شریفه دال بر عظمت صلاح است و صلاح، عبارت است از استقامت بر آنچه حق تعالی بندگان را به آن امر و بدان دعوت فرموده، و شخص صالح مقام قرب و منزلت ویژه ای را نزد پروردگار دارا می باشد که شخص عظیمی مانند حضرت خلیل علیه السلام مرتبه ایشان را درخواست نماید.

(آیة ۸۴) (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)

تفسیر:

یعنی: ثنا و نیک نامی و آوازه مرا بر زبان کسانی که از این پس می آیند جاری کن به وجهی که اثر آن در دنیا تا به روز قیامت بماند.

و این دعا به اجابت رسیده است؛ زیرا جمیع امم از مجوس و یهود و نصارا و اهل اسلام، ثنای خلیل الرحمن می گویند و محبت او را دارند.

نزد بعضی از مفسران مراد از «لسان صدق» حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است که از ذریه اوست و در تمام رفتار و گفتار، صادق و تجدیدکننده اصل دین اوست و مردم را به آن دعوت فرماید؛ بنابراین معنی آن است که ظاهر فرما در آخر امت ها - برای تجدید اصل دین من که توحید و ستایش حق است - راستگویی را که آن خاتم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

(آیة ۸۵) (وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ)

تفسیر:

و مرا از ارث برندگان بهشت پر نعمت در آخرت قرار ده؛ یعنی داخل فرما مرا در کسانی که در منازل بهشت جای دارند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: خلق نفرمود خداوند خلقی را مگر آن که مقرر نمود برای او منزلی در بهشت و منزلی در جهنم. پس چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شدند، منادی ندا کند: ای اهل بهشت، مُشْرِف شوید بر جهنمی ها، [چون مشرف شوند و نگاه کنند به آنها] گفته شود: این منزل های شماست در آتش! اگر معصیت خدا می کردید! حضرت فرمود: اگر آن جا کسی از شدت خوشحالی می مرد بهشتیان از

شدت خوشحالی می کردند به جهت بازداشتن خدا عذاب را از آنها.

پس منادی ندا کند: ای جهنمیان، سر بلند کنید [و ببینید]. چون نگاه کنند و منازل خود را در بهشت ببینند، به آنها گویند: این منازل شما بود که اگر خدا را اطاعت می نمودید داخل آن می شدید.

حضرت فرمود: اگر آن جا کسی از شدت غصه می مرد، جهنمیان می مردند، پس بهشتیان ارث برند منازل جهنمیان را.

(آیه ۸۶) (وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُوَ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ)

تفسیر:

و بیامرز پدر مرا (مراد عموی اوست)؛ یعنی او را توفیق ایمان و هدایت بخش تا آمرزیده شود؛ به درستی که او از گمراهان است؛ یعنی از طریق حق منحرف است.

در مجمع البیان فرماید: وصف او به گمراهی مشعر است بر آن که عموی او از روی جهل کافر بود نه بر سبیل عناد و انکار. (۱)

تنبيه: اولاً: این مطلب نزد مفسران و محدثان و مورخان محقق شده که پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نامش «تارخ» و مؤمن بوده و «آذر» عموی او بوده است و اطلاق «اب» بر عمو در لسان عرب شایع است.

ثانیاً: «آذر» وعده نمود حضرت ابراهیم علیه السلام را به ایمان، وعده داد پس از ایمان برای او استغفار نماید، فرمود: ساستغفر لک ربی [مریم، ۴۷] و چون روشن شد که دشمن خداست، از او تبری نمود؛ بنابراین آمرزش خواستن مشروط به ایمان او بود.

(آیه ۸۷) (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ)

ص: ۴۴

تفسیر:

و رسوا مساز و خوار مگردان مرا، روزی که برانگیخته شوند مردمان، یا روزی که برانگیخته شوند گمراهان.

تبصره: این مطلب ثابت شده که پیغمبران از گناهان در تمام عمر معصوم اند، و به جهت عصمت، از رسوایی و خواری قیامت مصون و محفوظ می باشند. پس این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز یا از روی شکسته نفسی و خاکساری در مقام فرمان برداری حضرت احدیت بوده، یا برای تعلیم امت تا دستوری برای آنان در مرحله اطاعت حضرت ممان باشد.

بعد از آن یکی از ویژگی های روز قیامت را بیان می کند:

(آیه ۸۸-۸۹) (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)

تفسیر:

روزی که نه مال نه پسران و اولاد برای انسان فایده ای ندارند و به کار نیایند.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: مگر کسی با قلب و دل خالص از کفر و معصیت نزد خدا بیاید؛ زیرا که او مال خود را در راه حق خرج کرده و اولاد را به راه حق ارشاد نموده، پس مال و اولاد، او را در آن روزی که مال و اولاد سود ندهد فایده رسانند.

تنبيه: در بیان «قلب سلیم» و جوهی است:

۱ - در کافی روایت شده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از این آیه، فرمود:

قلب سلیم» قلبی است که ملاقات نماید پروردگار خود را در حالتی که نباشد در او غیر از خدا هیچ کس؛ یعنی بیرون کند از قلب خود دوستی غیر خدا و اشتغال به غیر او را؛ و هر قلبی که در او شرک یا شک باشد، پس او ساقط است....(۱)

ص: ۴۵

۲- در روایت دیگر آن حضرت فرمود:

قلب سلیم قلبی است که سالم باشد از محبت دنیا. (۱)

۳- نزد بعضی مراد قلبی است که سالم باشد از فساد و معاصی. و تخصیص قلب به سلامت، به جهت آن است که هر گاه قلب سالم ماند جوارح از فساد سالم باشد؛ زیرا فساد جوارح نباشد مگر از قصد و عزم قلب به فساد و معصیت.

۴- سعید بن مسیب گفته: مراد از قلب سلیم، دل مؤمن است که صحیح و سالم باشد از نفاق، به خلاف منافق که دل او مریض است به نفاق. (۲) و این که گفته اند سلامتی قلب، اخلاص در شهادت توحید و رسالت است، به همین معنی باشد.

نکته: قوله

«إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» استثناء است از آنچه مال و اولاد دالّاند بر آن که غنا و دارایی باشد؛ یعنی آن روز غنا نفع ندهد مگر غنایی که سلامت قلب بوده باشد؛ زیرا غنای انسان در دین به سلامتی قلب او از کفر و معاصی است، همچنان که غنای او در دنیا به مال و اولاد است.

یا استثنای منقطع است؛ یعنی آن روز مال و اولاد نفع نرسانند، و لکن سلامتی قلب و قلب سلیم، نفع دهد. (۳)

فرجام گمراهان

(آیه ۹۰ و ۹۱) (وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُصَلُّونَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ يُحْسِنُونَ كِتَابَتَهُمْ وَ يُؤْتُونَ مَالَهُمْ ذِكْرًا وَ يَخُفُّونَ عَلَيْهِمْ لِغُلُوبِهِمْ لِيَصُدَّ عَنْهُمْ سَبِيلَ اللَّهِ وَ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (آیه ۹۰ و ۹۱) (وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُصَلُّونَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ يُحْسِنُونَ كِتَابَتَهُمْ وَ يُؤْتُونَ مَالَهُمْ ذِكْرًا وَ يَخُفُّونَ عَلَيْهِمْ لِغُلُوبِهِمْ لِيَصُدَّ عَنْهُمْ سَبِيلَ اللَّهِ وَ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

و روزی که بهشت به پرهیزکاران از شک و گناهان نزدیک شود تا آن را ببینند و به مشاهده منازل عالیه خود مسرور شوند و آتش جهنم برای گمراهان از حق ظاهر شود تا در آن نگرند و جای خود را ببینند و غم و حسرت آنها افزایش یابد.

ص: ۴۶

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۳۴۷، چاپ کتاب فروشی اسلامیّه.

۳- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۵۸.

در منهج الصادقین از هشام بن سعید روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از معنی «غاوون» فرمود: آنان که بدانند و بشناسند حق را و به خلاف آن رفتار کنند. (۱)

(آیه ۹۲ و ۹۳) (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ)

تفسیر:

و به ایشان گفته شود؛ یعنی ملائکه به حکم حق تعالی از ایشان بر وجه توبیخ و سرزنش پرسند: کجایند آنچه که می پرستیدید غیر از خدای تعالی؟ یعنی کجایند خدایان شما که به آنها امیدوار بودید؟ آیا هیچ یاری می کنند شما را به دفع عذاب از شما؟ و آیا می توانند از خودشان دفع عذاب کنند؟!

(آیه ۹۴ و ۹۵) (فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ)

لغت:

کَبَّ به معنی بر رو انداختن است، و کَبَّکب به همان معنی است و یا معنایش پی در پی بر رو انداختن و روی هم ریختن است.

تفسیر:

پس بت ها و گمراهان، پی در پی به رو افکنده شوند در جهنم؛ یعنی عابد و معبود را به جهنم اندازند.

وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ... و به جهنم انداخته شوند لشکرهای شیطان همه آنها؛ یعنی پیروان او از کفار و گناهکاران.

ص: ۴۷

(آیه ۹۶ و ۹۷) (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ * تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

کافران در حالی که ایشان در جهنم با یکدیگر دشمنی کنند گویند:... یعنی در وقتی که حق تعالی اصنام و بت ها را ناطق ساخته باشد تا تخاصم صحیح باشد. یا این تخاصم میان معصیتکاران و شیاطین باشد؛ یعنی کافران با بت ها و یا با شیاطین مخاصمه کنند گویند:

قسم به خدا به درستی که ما در گمراهی هویدا و آشکار بودیم.

(آیه ۹۸) (إِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

وقتی که برابر و مساوی ساختیم شما را در ستایش و پرستش با پروردگار عالمیان.

حاصل آن که به خدا قسم ما در گمراهی آشکار بودیم وقتی که شما مخلوق عاجز ضعیف پست را با خالق قادر قاهر عالی در ستایش و بندگی، برابر داشتیم.

آری نهایت گمراهی است مخلوق را پرستش نمودن، چه جای آن که آن را در ستایش با خالق برابر داشتن، البته چنین گمراهی، واضح است و محتاج به اقامه برهان و دلیل نخواهد بود، و عقل سلیم حاکم بر آن باشد.

(آیه ۹۹) (وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ)

تفسیر:

و گمراه نکردند ما را مگر بدکاران از پیشوایان ما که به ایشان اقتدا نمودیم.

(آیه ۱۰۰ و ۱۰۱) (فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ)

ص: ۴۸

پس نیست اکنون برای ما شفاعت کننده ای چنان که مؤمنان را هست و نه دوستی مهربان و با شفقت، چنان که مؤمنان را هست.

در بعضی تفاسیر نقل شده که «حمیم» در اصل «همیم» بوده «ها» را بدل به «حا» نمودند جهت قرب مخرج، و «همیم» از «اهتمام» مأخوذ است؛ یعنی دوستی که در آن روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی به جا آورد نخواهد بود؛ زیرا دوستی در آن روز به مؤمنان مخصوص خواهد بود؛ و اما اهل آتش میان آنها دشمنی و عداوت خواهد بود، چنان که فرماید:

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ [زخرف، ۶۷].

و نزد بعضی از مفسران معنی آیه این است که: نیست ما را شفاعت و دوست مهربان، از آنانی که ما آنها را دوست و شفعا می دانستیم؛ زیرا اعتقاد آنها آن بود که در آن روز بت ها شفعا آنها نزد خدا هستند، و شیاطین انس، دوستان آنها هستند.

یا مراد این باشد که چون آنها در مهلکه عذاب افتند، بدانند که شفیعان و دوستان، نفع نخواهند داشت و دافع عذاب از آنها نخواهند بود. پس مراد به نفی شفاعت و اصداقا، نفی فایده از آنهاست؛ زیرا آنچه نفع نرساند در حکم معدوم است. (۱) ۱ - عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که سه مرتبه حضرت تکرار فرمود:

وَاللَّهِ لَشَفَعَنِّي، وَاللَّهِ لَشَفَعَنِّي، وَاللَّهِ لَشَفَعَنِّي حَتَّى يَقُولَ عَدُونَا فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ [شعرا، ۱۰۰ و ۱۰۱]:
یعنی: سه مرتبه فرمود: قسم به خدا ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آن که دشمنان ما گویند: ما را هیچ شفیعی و صدیقی و حمیمی نیست. (۲) ۲. ابان بن تغلب نیز روایت نموده که شنیدم می فرمود: به درستی که مؤمن در روز قیامت، اهل بیت خود را شفاعت کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان قبول فرماید، پس هر دو انگشت سبابه خود را بردارد و گوید: بار خدایا، خادمک مرا از عذاب نجات فرما که او مرا از سرما و

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۶۲.

گرما نگاه داشته است. و حق تعالی شفاعت او را اجابت فرماید. (۱)

۳. از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به درستی که مؤمن، همسایه خود را که هیچ حسنه ای برای او نباشد شفاعت کند و گوید: بار خدایا، همسایه من اذیت و ضرر از من دفع می کرد.

حق تعالی شفاعت او را در باره همسایه او قبول فرماید.... (۲)

۴. از حضرت صادق علیه السلام: نقل است که فرمود:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا وَفِي شِيعَتِنَا، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُفَضِّلُنَا وَيُفَضِّلُ شِيعَتَنَا حَتَّىٰ أَنَا لِنَشْفَعُ وَيَشْفَعُونَ، فَإِذَا رَأَىٰ مَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالُوا: فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ [شعرا، ۱۰۰، ۱۰۱]. یعنی امام صادق علیه السلام گفت: این آیه در حق ما و شیعیان ما نازل شده است، و این به جهت آن است که خداوند سبحان فضیلت داد ما را و فضیلت داد شیعیان ما را، حتی این که ما شفاعت کنیم و شیعیان ما هم شفاعت می کنند.

پس چون ببینند (این شفاعت را) کسانی که از شیعیان ما نیستند گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ * وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ. (۳)

(آیه ۱۰۲) (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

اعراب:

فَنَكُونَنَّ منصوب است به «أن» که در تقدیر است و «أن نَكون» جواب تَمَنَّى مستفاد از «لو» می باشد.

تفسیر:

چون کفار خود را در عذاب ببینند گویند:

پس کاش ما را بازگشتی به دنیا بود. پس از ایمان آورندگان می بودیم.

این کلام، آرزوی بازگشت به دنیا است برای رو آوردن به خدا و رسول؛ لکن این تمنا و آرزوی بی جاست و ابداً فایده نخواهد داشت.

ص: ۵۰

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۶۲.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

۳- . تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۸۶، چاپ دار الکتب العلمیه قم.

(آیه ۱۰۳) (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)

تفسیر:

حَقًّا که در آنچه مذکور شد از داستان حضرت ابراهیم و احتجاج او با قوم خود، نشانه و علامتی است که عَقلاً بدان عبرت یابند؛ و حَجَّت و موعظه است برای کسی که از روی بصیرت تأمل نماید و به نظر اعتبار در آن نگیرد؛ زیرا قصه ابراهیم علیه السلام ارشاد باشد به اصول علوم دینیه و تنبیه باشد بر حُسن دعوت او و مخالفت او با کافران به طرز نیکو و کمال مهربانی او بر آنها. با این وصف بیشتر قوم حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آوردندگان به حق نبودند.

(آیه ۱۰۴) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و همانا که پروردگار تو اوست غلبه کننده بر مشرکان و قادر بر عجله در انتقام و مهربان به مهلت دادن ایشان که تا بلکه ایمان آورند یا یکی از ذریه آنها ایمان آورد.

یا رحیم و بخشاینده است که توبه بندگان را رد نکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نفرماید.

قصه سوم: حضرت نوح علیه السلام

داستان حضرت نوح (ع)

(آیه ۱۰۵) (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ) تفسیر:

قوم نوح فرستادگان خدا و پیغمبران را تکذیب کردند.

حاصل آن که نوح علیه السلام از پیغمبران گذشته خبر داد و قوم باور نکردند و به کلی نبوت انبیا را منکر شدند و گفتند: هیچ پیغمبری برای بشر نیامده است.

ص: ۵۱

یا مراد تکذیب نوح است؛ زیرا تکذیب یک پیغمبر، تکذیب همه انبیا می باشد، به جهت آن که هر کدام بندگان را به توحید و عدل و سایر اصول، دعوت کنند، پس مکذّب یکی از آنها، مکذّب تمام آنهاست.

و قول اوّل اظهر است، و مصدّق آن است فرمایش حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر این آیه فرمود: یعنی نوح و پیغمبرانی که بین او و آدم علیهم السلام بودند را تکذیب نمودند. (۱)

(آیه ۱۰۶ و ۱۰۷) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

تفسیر:

زمانی که برادر ایشان نوح علیه السلام به آنها گفت: آیا نمی ترسید از خدا که ترک عبادت او می کنید و به پرستش بت ها می پردازید و تکذیب و مخالفت من می کنید؟! مراد، برادر قبیله ای است، چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

إخواننا بغوا علينا. و از این قبیل است قول عرب: «یا أخوا بنی تمیم»، که مراد یکی از ایشان است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: به درستی که من برای شما فرستاده ای امین هستم؛ یعنی من پیغمبرم بر شما و به امانت در میان شما مشهورم، پس البته سخن من حق خواهد بود و شائبه دروغ و بهتان در آن نیست و از راه خیرخواهی، شما را به راه راست و سعادت دعوت نمایم؛ و شخص عاقل، کلام خیرخواه را قبول نماید.

(آیه ۱۰۸ و ۱۰۹) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

پس بترسید از خدا، و پرستش بت ها را ترک کنید و خدا را پرستش نمایید و مرا در

ص: ۵۲

قبول ایمان و اقرار به توحید و نبوت و اطاعت او امر خدا با خلوص نیت اطاعت کنید.

تنبيه: اساس و منشأ تمام خیرات و صلاح و دوری از فساد و شرور، معرفت خدای تعالی و ایمان به او و ترس از خدای یگانه است. از این رو حضرت نوح بعد از ابلاغ رسالت، پرهیز از گناه و ترس از خدا را مطرح ساخته و سپس اطاعت از خود را بر آن مترتب نموده است و بعد به جهت دفع توهم توقع اجر و مزد مادی و مالی و جاهی به آنها اعلام نموده است:

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی: از شما برای تبلیغ و ادای رسالت، هیچ مزدی نمی خواهم، اجر رسالت من نیست مگر بر پروردگار عالمیان.

(آیه ۱۱۰) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا)

تفسیر:

پس از عقاب خدای متعال در ارتکاب گناهان بترسید و مرا در فرمان های حضرت سبحان اطاعت کنید.

تنبيه: تکریر امر به تقوا و اطاعت، جهت تأکید حجت است بر ایشان و تثبیت آن در نفوس ایشان؛ زیرا قوم نوح علیه السلام بسیار سختدل بودند.

و یا به جهت تنبيه بر آن که هر یک از امین بودن و طمع مادی نداشتن آن حضرت دلالت نماید بر وجوب اطاعت او در چیزی که ایشان را به آن دعوت می کند، چه جای آن که هر دو صفت با هم مجتمع شده باشند.

یا به جهت آن که هر یک از آن دو تعلق به علتی دارد: از امانت، و طمع اجرت نداشتن.

(آیه ۱۱۱) (قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدُلُونَ)

لغت:

رذل به معنی انسان پلید و فرومایه است. و اَرذَل اسم تفصیل آن است.

ص: ۵۳

تفسیر:

پس قوم نوح علیه السلام در مقام انکار برآمده در جواب او گفتند: آیا ایمان آوریم و تو را تصدیق کنیم، و حال آن که فرومایگان که نه حسب دارند و نه نسب و نه مال و نه جاه از تو پیروی کرده اند. حاصل آن که قوم نوح به جهت سخافت عقل و قصور رأی خود، فقط نظر بر مظاهر دنیا داشتند و پیروی فقرا و ضعفا را مانع پیروی خود دانستند، و به این قول اشاره کردند به آن که پیروی فقرا و ضعفا از روی بصیرت نیست؛ بلکه به طمع مال و جاه به ظاهر موافقت نموده و اما در باطن مخالف هستند.

(آیه ۱۱۲) (قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

تفسیر:

نوح علیه السلام در جواب آنان فرمود: مرا چه اطلاعی است که ایشان چه کنند و مرا با باطن آنها چه کار است؟ مرا با دعوت ایشان و ظاهر عمل آنان کار است. یعنی حکم من بر ظاهر باشد و چون به ظاهر ایمان آورده و اعمال اهل ایمان بجای آرند، پس بر من واجب است که با آنها معامله اهل ایمان نمایم.

(آیه ۱۱۳) (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ)

تفسیر:

حساب باطن ایشان نیست مگر بر پروردگار من که بر حقایق قلوب بندگان آگاه است اگر بیندیشید. یعنی اگر شعور دارید که خدای تعالی عالم الغیب و الشهاده می باشد، پس می فهمید قول مرا در این باب، ولیکن جاهلید و از معارف بهره ای ندارید و آنچه نمی دانید می گوئید.

قریش نیز به همین طریق سلوک نموده و به اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طعن زدند،

ص: ۵۴

چنان که پادشاه روم از ابو سفیان از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله پرسید، ابو سفیان گفت:

ایشان ضعفای مردم و فرومایگان اند. او گفت: همیشه پیروان انبیا چنین بوده اند.

حاصل آن که چون قوم نوح علیه السلام پیروان او را به بی مقداری و پستی طعن زدند، آن حضرت با جمله «لو تشعرون» ردّ اعتقاد آنها فرمود که نباید مؤمن را رذل گویند اگرچه فقیرترین مردمان و پست ترین مردمان در حسب و نسب باشد؛ بلکه نظر الهی به ایمان و تقوا و طاعت است، و لذا احترام و اکرام مؤمن، واجب و اهانت و توهین به او مبارزه با خدای تعالی باشد.

(آیه ۱۱۴) (وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

خلاصه: قوم نوح گفتند: این ارادل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست نماییم و سخن تو را بشنویم. حضرت نوح علیه السلام فرمود:

من طردکننده مؤمنان از نزد خود نیستم.

(آیه ۱۱۵) (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

من جز ترساننده آشکار نیستم، یعنی من مبعوث شده ام به دعوت مکلفان، خواه اغنیا و خواه فقرا.

تنبيه: این کلام در حکم علت عدم طرد است؛ یعنی مرا فرستاده اند تا بندگان را از کفر و معاصی بترسانم، چه عزیز و با اقتدار باشند، یا ذلیل و بی مقدار، پس چگونه سزاوار باشد که فقرا را به جهت طلب پیروی اغنیا طرد نمایم.

یا نیست بر من مگر ترساندن شما؛ ترساندنی بین به برهان واضح، پس جایز نباشد فقرا را برای استرضای شما طرد نمایم.

ص: ۵۵

(آیه ۱۱۶) (قَالُوا لِلَّيْنِ لَمْ تَنْتَهَ يَنْوُحَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ)

تفسیر:

کافران گفتند: ای نوح، اگر از آنچه می گویی - یعنی از دعوت و ترسانیدن - باز نایستی، حتماً از دشنام داده شدگان و رانده شدگان، یا از کشته شدگان به سنگ خواهی بود.

از ابو حمزه ثمالی روایت است که در هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده به معنی قتل است مگر در سوره مریم در آیه لِّلَّيْنِ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا که به معنی شتم و دشنام می باشد. (۱)

(آیه ۱۱۷) (قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ * فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

چون حضرت نوح علیه السلام این کلمات تهدیدآمیز را از قوم خود شنید و از ایمان آوردن آنها ناامید شد، روی نیاز به درگاه بی نیاز آورد و گفت:

ای پروردگار من، به درستی که قوم من مرا تکذیب کردند و دعوت و تبلیغ مرا به دروغ نسبت دادند. حاصل آن که نوح علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، چون این قوم از روی عناد مرا تکذیب کردند و دعوی رسالت مرا باور نکردند، پس حکم فرما میان من و ایشان حکمی که گشاینده باشد و نجات ده مرا و هر که را با من است از ایمان آورندگان از آزار ایشان، یا از عواقب عمل ایشان، یا نجات ده ما را از عذاب نازل بر ایشان و رهایی ده ما را.

تبصره: حضرت نوح علیه السلام می دانست که خداوند سبحان، عالم الغیب والشهاده می باشد، و لکن مراد او از این مناجات آن بود که من بر ایشان نفرین می کنم، نه به جهت این که مرا به

ص: ۵۶

خشم آورده و اذیت کرده اند؛ بلکه نفرین من در باره ایشان به جهت تو و دین تو می باشد؛ زیرا ایشان تکذیب وحی تو و انکار وحدانیت تو نموده اند، پس عذاب بر آنها نازل فرما و مرا و هر که را با من است از آن خلاصی عطا فرما. و این دعای حضرت نوح به رضای الهی و بعد از اتمام حجّت بر قوم خود بود؛ زیرا فقط هشتاد نفر به او ایمان آوردند و بقیه در عناد و لجاج افزوده و در ایذا و اذیت او کوشیدند به حدی که آن قدر حضرت را می زدند که نزدیک کشتن بود، منتها بر کشتنش به سبب حفظ الهی، قادر نبودند، لذا مستوجب غضب و سخط الهی شدند.

(آیه ۱۱۹) (فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ)

تفسیر:

پس نجات دادیم نوح را و هر که با او بود در کشتی که پر از آدمیان و امتعه و مأكولات و انواع حیوانات بود.

(آیه ۱۲۰) (ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ)

تفسیر:

پس بعد از رهانیدن او و پیروان او، پس ماندگان از کشتی - یعنی کفّاری را که حضرت نوح بر ایشان مبعوث بود و ایمان نیاوردند و سوار کشتی نوح نشدند - غرق ساختیم و هلاک نمودیم.

(آیه ۱۲۱) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

حقاً که در صبر نوح و اذیت قوم و عناد و انکار ایشان و غرق گشتن ایشان و نجات اهل ایمان در کشتی، نشانه و آیتی است برای کسانی که پند یابند و متعظ شوند و از وادی

ص: ۵۷

ضلالت دوری کرده و از انبیا پیروی کنند و تابع حق شوند، و بیشتر قوم نوح گرویدگان به خدا و پیغمبر او نبودند؛ بلکه از قوم او فقط گروه کمی ایمان آوردند.

(آیه ۱۲۲) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و به درستی که پروردگار تو غالب است بر عقوبت کافران، و مهربان است به مهلت دادن به ایشان تا حجت بر آنها تمام گردد؛ یعنی قبل از اتمام حجت و اظهار یننه بر اثبات حق، عذاب نفرماید.

تنبیه: آیه شریفه، آگاهی و عبرتی باشد برای عالمیان که در مدت طولانی دعوت حضرت نوح و اتمام حجت کردن او، عده کمی ایمان آوردند و بقیه به کفر و ضلالت باقی ماندند، لاجرم شومی کفر و عناد، ایشان را فرا گرفته، خود را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار نمودند.

این داستان، گوشزد امت باشد که مبدا از فرمان برداری حق سرپیچی کنند و اگر هم به غفلت مخالفتی نموده، زود توبه و انابه نمایند که عاقبت مخالفت با خدا و رسول وخیم خواهد بود؛ هر که با حق درافتاد، ورافتاد.

قصه چهارم: حضرت هود علیه السلام

داستان حضرت هود (ع) و قوم عاد

(آیه ۱۲۳) (كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

قوم عاد فرستادگان خدا را تکذیب کردند.

بیان: گرچه قوم عاد فقط با پیغمبر خود مخالفت نمودند؛ لکن چون تمام انبیا در دعوت به حق شریک اند، لذا تکذیب یک پیغمبر، مستلزم تکذیب تمام انبیاست و به این اعتبار فرمود قوم: عاد پیغمبران را تکذیب کردند.

ص: ۵۸

و نیز چون هر پیغمبری امت خود را به ایمان به جمیع انبیا امر فرموده، به این اعتبار هم صحیح است که گفته شود: قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند.

(آیه ۱۲۴) (إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ)

تفسیر:

زمانی که برادرِ قبیله ای ایشان حضرت هود علیه السلام به ایشان گفت: آیا پرهیز نمی کنید از شرک؟

یا از نزول عذاب الهی و عقاب سبحانی ترسناک نیستید؟

علامه مجلسی رحمه الله فرماید: حضرت هود علیه السلام را «هود» نامیدند به جهت آن که هدایت یافت میان قوم خود که گمراه بودند، و در سن چهل سالگی به دعوت قوم مأمور شد. روزی در مجمعی نزد ایشان آمد و گفت: ای قوم، پرستش کنید خدای را که شما را آفریده و معبودی به غیر او نیست. گفتند: ای هود، تو نزد ما ثقه و محلّ اعتماد و امین بودی! [یعنی نباید ادّعی پیامبری کنی] فرمود: من رسول الهی هستم به سوی شما، بت پرستی را ترک کنید. به شنیدن این کلام به خشم آمده و گلوی او را فشردند به حدّی که نزدیک مردن رسید، پس دست از او برداشتند، و یک شبانه روز بی هوش افتاد.

(آیه ۱۲۵) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ)

تفسیر:

همانا من برای شما، فرستاده ای امین بر وحی و رسالت هستم؛ یعنی آنچه بر من نازل شده از حق تعالی به همان طریق به شما می رسانم و به تغییر و تبدیل آن خیانت ننمایم.

یا به صفت امانت در میان شما مشهور و معروف هستم، پس می دانید که قول من حق و صدق و مبرّا از کذب و تهمت است. پس بترسید از مخالفت و سرپیچی امر خدا و مرا در آنچه شما را بدان دعوت می کنم اطاعت کنید.

(آیه ۱۲۷) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)

ص: ۵۹

تفسیر:

و از شما بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت، هیچ مزدی از مال و متاع دنیا نمی خواهیم، اجر من نیست مگر بر پروردگار عالمیان.

تنبيه: ذکر مکرر قول مذکور در داستان انبیا به جهت آن است که بفهمانند هدف انبیا این است که قوم خود را به معرفت حق و عمل به آنچه نزدیک سازد آنها را به درگاه الهی، و برساند آنها را به ثواب سبحانی، و نجات دهد آنها را از عذاب دائمی، دعوت کنند و تمام انبیا از آلودگی به دنیای دنیه میزا و منزّه بودند و بر دعوت به اصول مذهب حق از توحید و عدل و معاد متفق بودند.

(آیه ۱۲۸) (أَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ)

لغت:

ریع به معنی مکان مرتفع که از دور دیده می شود است.

تفسیر:

چون قوم هود علیه السلام به لهو و لعب مشغول و به هرزگی اوقات می گذرانیدند، لذا حضرت هود فرمود: آیا به عبث و بازیچه در هر مکان بلند بنایی بنا می کنید، تا علامتی باشد برای تماشای عابران، بدون آن که شما را به آن بناها احتیاج باشد و در آنها سکنا کنید؟!

یا سر راه ها بناهای بلند و مرتفع به عبث و بیهوده بنا می کنید که هیچ احتیاجی به آنها ندارید.

(آیه ۱۲۹) (وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ)

لغت:

مصانع جمع «مصنع» و یکی از معانی آن آبگیر و مأخذ آب، مانند حوض و استخر است.

ص: ۶۰

تفسیر:

و فرا می گیرید استخرهای آب یا قصرهای محکم یا ابنیه رفیعه را، یا قلعه های مستحکم می سازید. گویا شما جاوید خواهید بود و هرگز نمی میرید، لذا بناها را محکم می کنید مانند کسی که طمع جاوید بودن در آن داشته باشد.

بعضی از مفسران گفته اند: مراد از این بناها لانه های کبوتر و پرند هاست که بر بلندی ها برای بازی نمودن با آنها بنا می نمودند، یا قصور رفیعه بنا می کردند و به آن بر یکدیگر مباحثات می نمودند.

در مجمع البیان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که:

إِنَّ كُلَّ بِنَاءٍ يُبْنَىٰ وَبِالْأَعْلَىٰ صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ، فرمود: هر بنایی ساخته شود، آن بنا روز قیامت وبال مالک آن باشد مگر آنچه به آن نیاز باشد. (۱)

(آیه ۱۳۰) (وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ)

تفسیر:

و چون کسی را به قهر بگیرد در مؤاخذه سختگیری می کنید بدون شفقت و رأفت و مهربانی و قصد تأدیب و عاقبت بینی. جبار کسی است که از سر غضب، مردمان را زند و در شکنجه اندازد و به عذاب تعجیل کند بی آن که از عاقبت آن بیندیشد.

(آیه ۱۳۱) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا)

تفسیر:

پس بترسید خدای را به ترک این امور قبیحه و افعال شنیعه. و فرمان برید مرا در آنچه به آن امر می نمایم، که این در دنیا و آخرت به نفع شما باشد.

ص: ۶۱

تنبيه: حضرت هود عليه السلام قوم را آگاه فرمود به امور ثلاثه مذمومه:

۱. اتّخاذ ابنيه عاليه که دلالت دارد بر دوست داشتن آن.

۲. اتّخاذ مصانع که دالّ است بر دوست داشتن بقا.

۳. جباريت که دلالت می کند بر دوست داشتن علو و برتری انحصاری.

حاصل آن که ایشان دوست داشتند علو و بقای به علو و منحصر بودن به علو را؛ یعنی حب دنیا مستولی شده بر آنها به حدی که مستغرق گردیده در آن و خارج شدند از حد عبودیت، و تمام اینها دلالت دارد بر این که دوستی دنیا مایه هر گناهی است. و بعد از ذکر این سه امر، باز تذکر فرمود به ترس از خدا و اطاعت خود به جهت تأکید در دعوت.

(آیه ۱۳۲) (وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ)

تفسیر:

بعد از آن مؤکد نمود و عظمی را به آنچه مورد قبول است، و آن یادآوری نعم الهی است به طور اجمال و فرمود:

و بترسید از آن خداوندی که شما را به آنچه می دانید و می شناسید از انواع نعمت ها امداد فرمود.

(آیه ۱۳۳ و ۱۳۴) (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَ بَيْنَ * وَ جَنَّتِ وَ عُيُونِ)

تفسیر:

امداد فرمود شما را به چهارپایان تا از آنها فواید برید، و به پسران تا حافظ گوسفندان و یاور شما باشند، و به باغستان ها که از میوه جات آن بهره ور شوید و به چشمه های آب که نشو و نمای زراعات و اشجار به آنها باشد.

ص: ۶۲

(آیه ۱۳۵) (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)

تفسیر:

بعد از آن تهدید فرمود آنها را:

حَقًّا مِنْ مِي تَرَسَم بِر شَمَا عَذَاب رُوزِي بَزْرِك رَا دَر آخِرَت كِه آتَش جَهَنَّم اسْت؛ زِيْرَا خِدَاوَنَد چِنَان كِه قَادِر اسْت بِر نَعْمَت دَادَن، قَادِر اسْت بِر اِنْتِقَام.

نکته: وصف يوم به عظمت به اعتبار وقوع عذاب عظیم است در آن. (۱)

(آیه ۱۳۶) (قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ)

تفسیر:

بعد از تذکر به نعمت ها و تهدید به عذاب، به عوض آن که متنبه شده توبه کنند و دست از شرک و کفر بردارند به هتاکي و بی شرمی افزوده:

گفتند: یکسان است بر ما چه پند دهی ما را و نصیحت کنی، یا از پنددهندگان نباشی.

یعنی ما طریقه خود را از دست نمی دهیم، چه تو واعظ و ناصح ما باشی یا نه. این کلام جهت مبالغه است در بی اعتنایی آنها به وعظ و نصیحت.

تنبيه: تأمل در این گزارشات، عاقل را هشیاری و بینایی دهد که حضرت هود علیه السلام مانند پدر مهربان در مقام وعظ و نصیحت برآمده، ابتدا به تذکر نعمت ها بعد به انداز بترساندن از روز بزرگ که قیامت باشد. با این وصف، عوض آن که پند پذیرند و متعظ شوند و از مخالفت دست بردارند، در مقام جواب گفتند: ما طریقه خود را از دست ندهیم چه تو واعظ ما باشی یا نباشی. و این نهایت اعراض است که ابداً توجه قلبی پیدا نکنند، و لذا حضرت باقر علیه السلام فرماید:

مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا:

ص: ۶۳

کسی که خداوند [به خاطر عناد و مخالفت و گناهان او] برای او از نفس خودش واعظی قرار نداد پس به تحقیق مواعظ مردم هرگز در او اثر نکند. (۱)

(آیه ۱۳۷ و ۱۳۸) (إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ)

لغت:

خُلُقُ به معنی عادت و طبیعت است.

تفسیر:

بعد از آن برای توجیه عقیده باطل خود گفتند:

این کارها که ما برآینیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای بلند و قصرهای مرتفع نیست:

۱. مگر عادت پیشینیان ما که معتقد به آن بودند و ما به آنها اقتدا کنیم.

۲. نیست آنچه تو برای ما آورده ای از توحید و این که اعمال ما حساب و کتاب دارد و لزوم ترک امور مذکوره، مگر عادت کسانی که پیش از این دعوی پیغمبری نمودند و مانند آنچه تو می گویی می گفتند.

۳. نیست آنچه ما برآینیم از زنده بودن و مرگ، مگر عادت همیشگی و هرگز بعث و نشور و معاد نخواهد بود.

وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ: و نباشیم ما عذاب شوندگان.

(آیه ۱۳۹) (فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)

تفسیر:

پس رسالت هود را تکذیب کردند و وعید او را به عذاب دروغ پنداشتند، پس ایشان را به سبب این تکذیب به باد صرصر هلاکت کردیم.

ص: ۶۴

حقاً که در هلاک قوم عاد نشانه ای است که دلالت کند بر آن که عاقبت مکذبین، به عذاب دنیوی و عقاب ابدی منجر شود و سرانجام مخالف حق، به هلاکت افتد.

و بیشتر قوم عاد ایمان آورنده به حق نبودند؛ زیرا کمی از آن قبیله به حضرت هود علیه السلام ایمان آورده و باقی به کفر و بت پرستی باقی ماندند.

(آیه ۱۴۰) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و همانا که پروردگار تو غالب است که از عذاب کفار باک ندارد و هیچ کس او را در انتقام از ایشان عاجز نسازد، و مهربان است که مؤمنان را از مهلکه عقوبت و عذاب رهایی و نجات مرحمت فرماید.

علامه مجلسی رحمه الله از حضرت هادی علیه السلام روایت نموده که خداوند قوم هود را به باد صرصر هلاک فرمود، شهرهای آنها آبادان و باخیر فراوان بود، پس خدا باران را هفت سال از آنها بازداشت تا خشک سالی پدید آمد و خیر برکت از بلاد آنها برطرف شد، هود علیه السلام به ایشان فرمود: طلب آمرزش کنید از پروردگار خود و توبه نمایید تا باران را نازل فرماید و شما را قوتی مرحمت فرماید. قوم او بر طغیان و مخالفت افزودند، خداوند به هود وحی فرمود که: عذاب در فلان وقت نازل شود و آن، بادی خواهد بود که در آن عذابی دردناک باشد. وقت موعود دیدند ابری رو به ایشان آید، شادمان شده گفتند: باران می آید.

هود فرمود: بلکه عذاب است! و همه را هلاک نمود.

قصه پنجم: حضرت صالح علیه السلام

داستان حضرت صالح (ع) و قوم ثمود

(آیه ۱۴۱) (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

قبیله ثمود پیغمبران؛ یعنی صالح و انبیایی که پیش از او بودند را تکذیب نمودند و به دروغ پنداشتند.

ص: ۶۵

(آیه ۱۴۲) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ)

تفسیر:

زمانی که برادر قبیله ای ایشان، صالح به آنها گفت: آیا از عذاب خدا نمی ترسید که به او شرک می آورید؟!

(آیه ۱۴۳) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

تفسیر:

همانا من برای شما فرستاده ای امین و یا مشهور به امانت و دیانت و راستی در اقوال و درستی در افعال هستم.

(آیه ۱۴۴ و ۱۴۵) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی و مرا در اوامر و نواهی اطاعت کنید. و از شما بر تبلیغ رسالت یا بر وعظ و نصیحت، هیچ مزدی نمی خواهم که به من دهید تا به جهت آن در آنچه می گویم و امر می کنم متهم باشم؛ بلکه خواست من از شما هدایت و ایمان است. اجر و پاداش من نیست مگر بر پروردگار عالمیان.

تنبيه: آیه شریفه اخبار فرماید به این که انبیای عظام نظرشان به هدایت و ارشاد مردم است و تمام سعی و جدیت آنها بر این است که بشر را از حسیض جهل و غفلت و شقاوت، نجات داده به اوج معرفت و علم و سعادت نایل گردانند، و به هیچ وجه به مادیات از قبیل مال و جاه و جلال و شوکت و ریاست، نظر نداشتند و خیرخواه عموم بودند و این دستوری برای مبلغان اسلامی می باشد که نظر مادی را بکلی ملغی نموده، فقط وظیفه الهی را منظور داشته باشند و مجدانه قدم بردارند تا سعادت را دریابند.

ص: ۶۶

(آیه ۱۴۶) (أَتْتَرُكُونَ فِي مَا هَهُنَا ءَامِنِينَ)

تفسیر:

بعد از اظهار این که از شما اجری نمی خواهیم که موجب تهمت باشد، زبان به موعظه و نصیحت گشوده فرمود:

آیا (گمان می کنید) که وا گذاشته خواهید شد (استفهام برای انکار است)؛ یعنی شما را در آنچه هستید از نعمت های دنیا مانند منازل با نزهت و مساکن پر نعمت نخواهند گذاشت در حالی که ایمن باشید از آفات؟

(آیه ۱۴۷ و ۱۴۸) (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ)

لغت:

طلع هضم برخی گفته اند به معنی میوه تازه رسیده نرم است.

پس آن نعمت ها را تفسیر فرماید:

تفسیر:

در بوستان های پر از اشجار و چشمه های آب. بعضی از مفسران گفته اند: مراد از عیون چاه های پر از آب سرد و خنک است؛ زیرا قوم ثمود را چشمه نبوده است.

و کشتزارها و نخلستان هایی که شکوفه های درختان آن لطیف و نازک و نرم است.

ابن عباس گوید: مراد از طلع خرمایی است که خیلی لطیف است.

نکته: ذکر نخل با آن که «جَنَات» شامل آن است به جهت فضل آن باشد بر سایر درختان. یا مراد از جَنَات باغستان های غیر خرما بوده باشد.

حاصل آن که حضرت صالح علیه السلام آگاه ساخت آنها را به نعمت های الهی و فرمود: شما مرفه الحال و با وسعت و نعمت هستید و از منعم خود غافلید.

(آیه ۱۴۹ و ۱۵۰) (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا)

ص: ۶۷

فارهین منصوب و حال است از واو (یعنی فاعل) تنتحتون. و نخط به معنی تراشیدن و فاره به معنی ماهر و «با نشاط» است.

تفسیر:

و ماهرانه برای مساکن خود از کوه ها خانه ها می تراشید.

یا در حالتی که بشاش و شادمانید در آن.

و چون حق تعالی این نعمت های وافره و قوت این صناعت به شما ارزانی فرموده، پس بترسید خدا را به ترک شرک و آرزوهای دور و دراز، که خیر دنیا و آخرت شما در آن است و مرا در اوامر و نواهی و جمیع احکام الهی فرمان برید.

(آیه ۱۵۱ و ۱۵۲) (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ)

تفسیر:

و اطاعت مکنید فرمان کافرانی که مسرف اند. مراد رؤسای ایشان است که گروهی بودند که قصد هلاک صالح را داشتند و مردم را از پیروی آن حضرت منع می کردند، پس در وصف ایشان فرماید:

آنان که فساد می کنند در زمین به گمراه کردن مردم از راه حق و رواج فسق و فجور و اشاعه قبایح و شنایع، و کار خود را به ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت اصلاح نمی کنند.

(آیه ۱۵۳) (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ)

لغت:

مسحّر اسم مفعول از باب تفعیل به معنی کسی که مکرر مورد جادو قرار گرفته باشد.

تفسیر:

گفتند: جز این نیست که تو از جادو شدگانی؛ یعنی تو را مکرر جادو کرده اند و عقل تو مغلوب شده که این حرف ها را می زنی.

(آیه ۱۵۴) (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَيِّنَاتٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ)

تفسیر:

تو نیستی مگر آدمی مانند ما، پس چرا دعوی رسالت می کنی و چون ترک این ادعا نمی کنی و در این باب اصرار می ورزی، اگر در ادعای خود راستگویی پس نشانه ای از خوارق عادت بیاور.

داستان قوم ثمود: علامه مجلسی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل سؤال فرمود: چگونه بود هلاک قوم صالح علیه السلام؟ جبرئیل گفت: صالح مبعوث شد در وقتی که شانزده ساله بود، و در میان قوم ماند تا عمر او به صد و بیست سال رسید، و آنها اجابت نمی کردند او را، و هفتاد بت داشتند. چون این حال را مشاهده نمود، به قوم خود گفت: بر شما عرضه می دارم دو چیز را اگر خواهید از من پرسید تا من از خدای خود بخواهم و او اجابت کند، یا من از خدایان شما بخواهم و آنها اجابت کنند. که در این صورت من از میان شما بیرون می روم. گفتند: به انصاف آمده ای، پس بنا به وعده، روزی بت ها را به صحرا بردند و طعام و شراب خوردند، حضرت صالح را گفتند: هر چه خواهی بخواه. حضرت یکی یکی نام بت ها را از آنها پرسید و هر یک را صدا نمود، از هیچ کدام جواب نیامد، فرمود: ای قوم، دیدید جواب نگفتند؟! پس خودشان گفتند: چرا جواب صالح را ندادید؟ باز جواب نیامد، آخر الامر گفتند: ای صالح، دور شو و ما را زمانی با بت ها بگذار. حضرت دور شد، آنها فرش ها و ظرف ها را انداختند و در پیش بت ها به خاک غلطیدند و گفتند: اگر شما امروز جواب صالح را نگوید ما رسوا می شویم! پس باز صالح یک یک را ندا کرد، هیچ یک جواب نگفتند، حضرت فرمود: حال شما سؤالی کنید تا من از خدای خود بخواهم فوراً برآورده شود. هفتاد نفر از رؤسای خود را انتخاب کردند

ص: ۶۹

و آنها گفتند: ای صالح، اگر خدای تو خواسته ما را اجابت کند ما ایمان آریم و تمام قوم به متابعت ما ایمان آرند. حضرت فرمود: بخواهید آنچه می خواهید. ایشان اشاره به کوهی نمودند، گفتند: از خدای خود بخواه که بیرون آورد از این کوه شتر ماده... حضرت از خدا خواست، فوراً کوه شکافته و آوازی عظیم ظاهر و اضطرابی شدید بارز و شتر از آن شکاف ظاهر شد.... پس گفتند: بچه او هم بیرون آید. حضرت خواست تا بچه ناقه هم تولد یافت....

(آیه ۱۵۵) (قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ)

لغت:

شرب بر وزن «علم» به معنی حصه آب است.

تفسیر:

فرمود: این شتری است که شما طلبیده اید، برای اوست نصیبی از آب و برای شماست آب روزی معین؛ یعنی یک روز از ناقه و یک روز برای شما. حاصل آن که صالح فرمود:

شما اقتصار نمایید در شرب خود، و در نوبت ناقه مزاحم او نشوید و به عوض در آن روز به شما شیر دهد.

(آیه ۱۵۶) (وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

تفسیر:

یعنی: قصد زدن و کشتن او مکنید که اگر مخالفت قول من نمایید و قصد آزار ناقه را کنید، پس شما را عذاب روز بزرگ فرا گیرد.

نکته: عظیم بودن یوم به جهت عظیم بودن آنچه واقع شود در آن می باشد و این ابلغ است از تعظیم عذاب؛ چه هر گاه یوم موصوف به عظمت باشد به سبب وقوع عذاب در آن، پس عظمت آن عذاب روشن تر خواهد بود.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که حق تعالی وحی فرمود که ای صالح، بگو به قوم خود

ص: ۷۰

که خدا مقرر فرموده که یک روز آب مخصوص این ناقه باشد، و چون روز آب او می شد همه آب را می خورد. پس او را می دوشیدند و تمام مردم بزرگ و کوچک از شیر او می خوردند؛ روز دیگر اهل شهر و حیوانات بر سر آب می رفتند و ناقه در آن روز آب نمی خورد. مدتی گذشت تا بر خدا یاغی شدند و به هم گفتند: پی کنید ناقه را تا راحت شوید از او....

(آیه ۱۵۷) (فَعَقَرُوهَا فَاصْبِحُوا نَدِمِينَ)

تفسیر:

پس پی کردند قوم ثمود ناقه را، سپس پشیمان گشتند؛ یعنی چون عذاب را دیدند پشیمان شدند و ندامت و توبه برای آنها سودی نداشت؛ زیرا وقت توبه پیش از نزول عذاب می باشد.

(آیه ۱۵۸-۱۵۹) (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

پس فرا گرفت ایشان را عذاب که تمام آنها به سبب آن هلاک شدند.

تنبیه: اسناد پی کردن ناقه به همه قوم به جهت آن است که تمام راضی بودند به آن، و این دال است بر آن که هر جماعتی که راضی باشند به فعل شخصی، در آن کار شریک خواهند بود چه طاعت باشد یا معصیت. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : فَعَقَرُوهَا فَاصْبِحُوا نَدِمِينَ. (۱) حَقًّا در این داستان نشانه ای از قدرت و غضب خداست و دلالتی است برای کسانی که عبرت می گیرند بر این که کافر شدن بعد از اتمام حجت موجب عذاب می باشد.

ص: ۷۱

و بیشتر آنها ایمان آورنده به حق و مؤمن نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ... به درستی که پروردگار تو اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد و مهربان است که بدون استحقاق عذاب نفرماید.

نکته: در نفی ایمان از اکثر ایشان، شاید اشاره باشد به آن که اگر بیشتر یا نصف آنها ایمان می آوردند، به عذاب مبتلا نمی شدند.

قصه ششم: حضرت لوط علیه السلام

داستان حضرت لوط (ع) و قومش

(آیه ۱۶۰) (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

قوم لوط، پیغمبران را تکذیب کردند.

(آیه ۱۶۱) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ)

تفسیر:

زمانی را که برادر ایشان لوط (مراد «برادر قبیله ای» است چنان که مکرر مذکور شد و نزد بعضی مفسران مراد، اخوت شفقت است؛ زیرا میان حضرت لوط و آن مردم علاقه نسبی نبود) گفت: آیا از خدای تعالی در ارتکاب معاصی نمی ترسید.

(آیه ۱۶۲ و ۱۶۳) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ)

تفسیر:

به تحقیق که من برای شما فرستاده ای امینم؛ یعنی خیرخواه شما می باشم و غرض من از این دعوت، محض هدایت شماست نه غیر آن.

پس بترسید از خدا در ترک گوش دادن به نصیحت من، و مرا در قبول موعظه و ارشاد و هدایت اطاعت کنید.

(آیه ۱۶۴) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

و از شما بر تبلیغ رسالت و نصیحت، هیچ مزدی نمی خواهم تا بر شما گران آید و آن را به گوش دل نشنوید و قبول نکنید. اجر من نیست مگر بر پروردگار عالمیان.

(آیه ۱۶۵) (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

چون عمل شنیع لواط در میان آنها شایع شده بود، حضرت لوط علیه السلام آنها را نهی و بر سبیل انکار و اعتراض فرمود:

آیا از عالمیان با مردان خلوت می کنید همچنان که با زنان کنند؟!

(آیه ۱۶۶) (وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ)

تفسیر:

و می گذارید همسرانتان را که آفریده است آنها را برای استمتاع شما پروردگار شما؟ و چون این امر در نهایت شناعة و قباحت است، از این جهت فرمود: بلکه شما گروهی متجاوز هستید [یعنی از مسیر خلقت و راه فطرت تجاوزکننده اید] که با وجود همسران، به مباشرت مردان میل دارید، یا از افراط کنندگانید در انجام معاصی که از جمله آن این عمل شنیع است.

(آیه ۱۶۷) (قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ)

تفسیر:

به عوض تنبّه و پیروی، در مقام طغیان و عصیان برآمده گفتند: اگر از تقبیح ما و نهی از

آن عمل بازنایستی یا اگر بازنایستی از آنچه ادعا می کنی، حتماً از تبعیدشدگان خواهی بود؛ یعنی تو را از شهر خود بیرون می نمایم.

(آیه ۱۶۸) (قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ)

تفسیر:

فرمود: بی تردید من از دشمنان این کردار شما هستم نهایت دشمنی، و از اعتراض کردن به ایعاد و ترسانیدن از عذاب الهی خودداری نمی کنم.

پس لوط روی از قوم گردانیده و آغاز مناجات کرد و گفت:

(آیه ۱۶۹ و ۱۷۰) (رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ * فَنجِّئْهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ)

اعراب:

مما یعملون در اصل «من عقبه ما یعملون» بوده و مضاف حذف شده است.

تفسیر:

پروردگارا، نجات فرما مرا و کسان مرا از وبال و سوء عاقبت آنچه می کنند. مراد او اهل ایمان بود، و لذا زن او با آن که از اهل بیت او بود هلاک شد چنان که فرماید:

پس نجات دادیم او و همه اهل او را که دو دختر و داماد او بودند.

(آیه ۱۷۱ و ۱۷۲) (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ * ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ)

تفسیر:

مگر پیره زنی؛ یعنی زن او که داخل بود در باقیماندهگان در عذاب.

مروی است که در راه سنگی بر سر او واقع شد و او را هلاک کرد، به جهت آن که به فعل قوم مایل و راضی بود.

بعضی از مفسران گفته اند: در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامد و گفت: راضیم که به من رسد آنچه به قوم خواهد رسید!

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ: سپس دیگران را هلاک کردیم.

(آیه ۱۷۳) (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ)

تفسیر:

و بارانیدیم بر ایشان باران؛ یعنی سنگ ها را به طریق باران بر سر ایشان بارانیدیم، یا پس از زیر و رو کردن دیار ایشان، آن شهر را سنگ باران کردیم. پس بد بارانی بود باران بیم داده شدگان که ایمان نیاوردند.

(آیه ۱۷۴) (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)

تفسیر:

حقاً که در عذاب این قوم نشانه ای از قدرت و غضب خداست و بیشتر ایشان ایمان آوردند؛ زیرا بجز دو دختر لوط یا دو دختر و داماد او به حضرت لوط علیه السلام نگروده بودند.

(آیه ۱۷۵) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و همانا پروردگار تو اوست غالب که هیچ کس در انتقام کفار، او را عاجز نتواند کرد و مهربان است بر مؤمنان و قبل از تنبیه و ارشاد و اتمام حجت عذاب نفرماید.

قصه هفتم: حضرت شعیب علیه السلام

داستان حضرت شعیب (ع) و قوم ایکه

(آیه ۱۷۶) (كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

مردم «ایکه» پیغمبران را تکذیب نمودند؛ یعنی شعیب را یا انبیای سلف را به دروغ بودن نبوتشان نسبت دادند.

ص: ۷۵

«أَيُّكِهِ» جنگلی بود نزدیک «مَدِينِ» و در آن اشجار و اثمار بسیار بود، حق تعالی شعیب را به سوی اهل آن جا فرستاد و با آنها اجنبی بود، و لذا حق تعالی نسبت اخوت ایشان به او نداد چنان که به انبیای سابق نسبت داده بود و فرمود:

(آیه ۱۷۷) (إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ)

تفسیر:

زمانی که شعیب به آنها گفت که ای قوم، آیا نمی ترسید از عذاب الهی که به او شرک می آورید؟!!

در نسب حضرت شعیب علیه السلام اختلاف است: بعضی او را از اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام گفته اند و بعضی گفته اند: اولاد کسی بوده که به حضرت ابراهیم ایمان آورده بود.

علامه مجلسی رحمه الله به سند معتبر روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی از عرب مبعوث نفرمود مگر پنج پیغمبر:

هود، صالح، اسماعیل، شعیب علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

(آیه ۱۷۸) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

تفسیر:

حضرت شعیب قوم را دعوت نمود به خداپرستی و فرمود:

همانا من برای شما فرستاده ای امین هستم؛ یعنی جز اصلاح حال و خیر و هدایت و سعادت شما نمی خواهم.

(آیه ۱۷۹) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا)

تفسیر:

پس از عقوبت الهی بترسید و از کفر و شرک و تکذیب پرهیزید، و مرا در ترک مناهی و معاصی و پیروی اوامر و فرامین سبحانی اطاعت کنید.

ص: ۷۶

تنبيه: مرکز دایرهٔ سعادت جاودانی، تقوا و پرهیزکاری است، و لذا اصول دعوت انبیای عظام بر این بوده، و هر پیغمبری مبعوث شد اول کلمهٔ تبلیغ او تقوا و ترس از خدا و اطاعت امر او بوده است.

و بزرگان علما سه مرتبه برای تقوا ذکر نموده اند:

۱. نگهداری نفس از عذاب دائم به تصحیح عقاید.

۲. دوری کردن از هر چه معصیت است از فعل و ترک.

۳. نگاهداری نفس از هر چه مشغول کند قلب را از حق، و این درجهٔ خواص می باشد.

(آیه ۱۸۰) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

و از شما بر تبلیغ رسالت و ارشاد، هیچ اجر و مزدی نمی خواهم، نیست اجر و مزد من مگر بر خدای عالمیان.

تبصره: اصول دعوت انبیا علیهم السلام یکسان بوده به جهت آن که همه دعوت می نمودند به دین خدا و توحید و عدل و امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز و اجتناب از معاصی و اطاعت ذات سبحانی و رسولان الهی و اخلاص در عبادت، و همه از طلب اجرت بر دعوت و ادای رسالت خود امتناع می کردند.

(آیه ۱۸۱) (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَاتَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ)

تفسیر:

بعد از آن شعیب علیه السلام از کم فروشی نهی فرمود و فرمود:

تمام بدهید پیمانانه را، و از کم دهندگان در کیل و وزن و زیان رسانندگان به مردمان از جهت حقوق ایشان نباشید.

یا از ضرر رسانندگان به سبب کم فروشی نباشید.

(آیه ۱۸۲) (وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ)

ص: ۷۷

لغت:

قسطاس به معنی ترازو می باشد.

تفسیر:

و بسنجید و وزن کنید اجناس را با ترازوی درست و عدل؛ یعنی وزنی که جامع وفا و استیفای حق باشد.

تبصره: «قسطاس» به قولی لفظ رومی است که معرب شده (۱)، و ذکر آن با عربیت قرآن منافات ندارد، زیرا لفظ عجمی (غیرعربی) را چون عرب در کلام خود استعمال کرد و در اعراب و مانند آن جاری مجرای کلام خود ساخت، آن لفظ از عجمیت بیرون آمده و عربی می شود.

(آیه ۱۸۳) (وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ)

تفسیر:

و کالاهای مردمان را کم ندهید و ایشان را از حقشان به کم دادن در کیل و وزن منع ننمایید، و در زمین اقدام به قتل و غارت و راهزنی نکنید در حالتی که فسادکنندگان باشید.

عَثَى در لغت به معنی فساد شدید است چون خراب کردن بنا و بنیان و قتل و غارت و پایمالی زراعات، و قوم شعیب تمام این افعال را مرتکب می شدند.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ: إِنِّي مُعَذِّبُ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ، أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شَرَارِهِمْ وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ! فَقَالَ: يَا رَبِّ، هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ، فَمَا بِالْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ: دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِعِصْبِي.

حق تعالی وحی فرمود به شعیب که من عذاب می کنم از قوم تو صد هزار نفر را: چهل هزار نفر از بدان آنها و شصت هزار نفر از خوبان آنها را. شعیب گفت: خدایا، نیکان را برای چه عذاب فرمایی؟ حق تعالی وحی فرمود: برای آن که مداهنه کردند با اهل معاصی، و نهی از منکر نمودند و برای غضب من غضب نکردند.

ص: ۷۸

۱- . قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی، ج ۶، ص ۶، به نقل از المصباح المنیر فیومی، انتشارات دار الکتب الاسلامیه.

تنبيه: یکی از گناهان کبیره، کم فروشی و دزدی از حقوق مردم می باشد، که گذشته از این که مخالفت الهی است، موجب اشتغال ذمه خواهد بود و آیات بسیار و احادیث آل اطهار در نهی از آن وارد شده است، از جمله:

از حضرت صادق علیه السلام:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ فِيكُمْ خَصَلَتَيْنِ هَلَكَ فِيهِمَا مَنْ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَّمِ.

قَالُوا: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: به درستی که در شما دو خصلت است که هلاک شدند در این دو کسانی که پیش از شما بودند. عرض کردند:

چیست آن دو ای رسول خدا؟ فرمود: پیمانہ کردن و کشیدن.

(آیه ۱۸۴) (وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ)

لغت:

جبلّه به معنی سحیّه و طبیعت است؛ اما در این جا باید به معنی گروه مردم باشد.

تفسیر:

حضرت شعیب به جهت مبالغه در نهی فرمود:

و بترسید و بیندیشید از عقوبت آن ذاتی که به قدرت کامله شما را و گروه پیشینیان را بیافرید؛ یعنی کسانی را که پیش از شما بودند.

(آیه ۱۸۵) (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ)

تفسیر:

به عوض تنبّه و آگاهی در مقام لجاج برآمده و گفتند: جز این نیست که تو از جادو کرده شدگانی؛ یعنی از آنها که ایشان را مکرر جادو کرده باشند تا به حدی که عقل از آنها زایل شده باشد.

(آیه ۱۸۶) (وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِنْ نُنْظِقُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ)

ص: ۷۹

و تو نیستی مگر آدمی مثل ما در صفات بشریت، پس به چه چیز، خود را بر ما برتر می دانی و دعوی رسالت می کنی و می گویی فرستاده خدا می باشی؟ و حقیقت این است که گمان می بریم که تو در ادعای خود از دروغگویانی!

(آیه ۱۸۷ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ)

لغت:

کِسْف به معنی یک قطعه و یا یک پاره می باشد.

تفسیر:

اگر تو از راستگویان هستی که بر ما به جهت نافرمانی ما تو را عذاب فرود خواهد آمد، پس فرود آور و بیفکن؛ یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند بر ما پاره ای از آسمان را و ما را به آن هلاک کند. و این مطلب را به عنوان استهزا می گفتند.

و ممکن است به این معنی باشد که چون ما را تهدید به عذاب می کنی، پس قطعه ای از آسمان بر سر ما فرود آور.

تبصره: آیه شریفه اشعار دارد به آن که این جماعت، چنان در کفر و انکار و تکذیب مصمم بودند که هیچ میلی به هدایت و ایمان نداشتند، و ابداً در طریق نجات و سعادت قدم نمی گذاشتند، به حدی که طلب عذاب و درخواست عقاب نمودند؛ و اگر اندکی میل به سعادت و ایمان داشتند، طلب عذاب نمی نمودند؛ بلکه در پی هدایت شدن بودند.

و آخر الامر طغیان آنها از حد گذشت.

(آیه ۱۸۸ (قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ))

تفسیر:

شعیب گفت: پروردگار من به آنچه می کنید از پرستش بت ها و احتکار طعام و کم فروشی و سایر نافرمانی ها داناتر است؛ یعنی عذابی که مکافات این اعمال قبیحه باشد، در وقت مقدر خواهد آمد.

ص: ۸۰

(آیه ۱۸۹) (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ إِنَّهُوَ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)

تفسیر:

پس شعیب را تکذیب کردند و اوامر او را مخالفت نمودند، پس عذاب روز سایان آنها را فرا گرفت.

خداوند هفت شبانه روز آفتاب را به نهایت گرمی و حرارت بر ایشان گماشت. ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنک از آن وزید. اصحاب «ایکه» خوشدل شده یکدیگر را صدا نمودند که بیاید تا در زیر سایه این ابر آسایش کنیم! همین که تمام آنها در زیر آن مجتمع شدند، آتشی از آن بیرون آمد و همه ایشان را بسوزانید. حَقًّا عذاب روز ظلّه عذاب روزی بزرگ بود.

(آیه ۱۹۰) (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)

تفسیر:

حَقًّا در این عذاب - یعنی بیرون آمدن آتش سوزان یا در این داستان - نشانه و علامتی است بر کمال قدرت منتقم حقیقی، و بیشتر اصحاب «ایکه» اهل ایمان نبودند.

(آیه ۱۹۱) (وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و همانا پروردگار تو اوست غالب و قاهر در واقع ساختن عذاب بر کافران و معاندان، و مهربان است بر انبیا و پیروان ایشان و نیز بر کافران به مهلت دادن به ایشان و عجله نفرمودن در عذاب، تا حجت بر ایشان تمام شود.

این آخر داستان ها و قصه های هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلای خاطر رسول گرامی اسلام و نیز تهدید مکذبان در این سوره مذکور شد.

تبصره: زمخشری در کشاف گفته است: تکرار آیات در این سوره در اوّل و آخر هر قصه

از قصه های انبیای مذکوره، به چند جهت است. یکی آن که چون قلوب از تدبیر در حق غافل شوند، پس وعظ و تذکر مکرر واقع شده تا شاید غافل هشیار گردد.

تفسیر:

و به درستی که آنچه از این قصه ها و آیات بر تو نازل شد، نازل شده از سوی پروردگار عالمیان است.

وجهی از اعجاز قرآن

(آیه ۱۹۳ و ۱۹۴) (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ)

تفسیر:

یعنی: جبرئیل قرآن را به قلب تو تلقین نمود بر آن وجه که به آن مأمور بود بدون تبدیل و تغییر، و تو آن را از او فراگرفتی و در دل نگاه داشتی، تا از ترسانندگان مردم باشی از آنچه منجر به عذاب شود.

در انوار التنزیل آمده است: ذکر این کلام برای تقریر و تثبیت بر حق بودن قصص مذکوره است، و تنبیه است بر اعجاز قرآن و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ زیرا خبر دادن به این قصص از کسی که هیچ درسی نخوانده، جز به وحی از طرف خداوند نمی باشد. (۱)

(آیه ۱۹۵) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ)

تفسیر:

نازل شد قرآن بر قلب تو به زبان عربی آشکارا و واضح المعنی، تا امت نگویند که ما کلام تو را نفهمیدیم! و لذا هر پیغمبری به زبان قوم خود تبلیغ رسالت فرمود.

(آیه ۱۹۶) (وَإِنَّهُوَ لَفِي زُجُرِ الْأُولِينَ)

ص: ۸۲

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۷۹ به نقل از انوار التنزیل.

تفسیر:

و به درستی که ذکر قرآن و وصف و صفات آن یا معنی آن، در کتاب های پیشینیان نوشته شده است.

یا ذکر پیغمبر و صفات او یا آنچه به آن دعوت می فرماید از توحید و عدل و معاد و قصص انبیا، در کتب پیشینیان نوشته شده، پس البته حق و صدق باشد.

ابن عباس نقل نموده که مشرکان مکه شخصی را به نزد یهودیان مدینه فرستادند که از آنها پرسد در باره حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ادعای نبوت می کند چه می گویند؟ ایشان گفتند:

ما در تورات اسم و صفت او را خوانده ایم و در آن جا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست.

پس آیه ۱۹۷ نازل شد. (۱)

لجاجت علمای یهود

(آیه ۱۹۷) (أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْ عَلَمُوا بِنِي إِسْرَائِيلَ)

اعراب:

آن يعلمه اسم «یکن» و «آیه» خبر مقدم آن است.

تفسیر:

آیا برای مشرکان قریش این نشانه بر آسمانی بودن قرآن، یا نبوت پیامبر نیست که علمای بنی اسرائیل از قرآن و اوصاف آن یا پیغمبر و اوصاف او اطلاع دارند، و گواهی آنها موجب یقین به آن است؟

بعد از آن، از رسوخ کفر و عناد و انکار معاندان خبر می دهد:

دلیل عربی بودن قرآن

(آیات ۱۹۸ و ۱۹۹) (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُوْ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِي مُؤْمِنِينَ)

لغت:

الأعجمين در اصل «أعجميين» بوده؛ زیرا جمع «أعجمي» است.

۱- . تفسير ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۳۶۳ چاپ کتاب فروشی اسلامیه.

تفسیر:

و اگر قرآن را بر بعضی از آنها که عرب نیستند به زبان عربی نازل می کردیم، پس آن غیر عرب قرآن را بر ایشان به لغت ایشان می خواند (با آن که این خود دلیل اعجاز قرآن بود که عجمی کلام عرب را در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواند) ایشان به آن قرآن مُنزل ایمان نمی آوردند، و از روی استکبار و گردنکشی و فرط عناد و حمیت جاهلیت می گفتند که عرب را از متابعت عجم عار است! و اصلاً در آن نظر نمی کردند.

یا آن که اگر قرآن را بر عجمی به لغت غیرعربی نازل می کردیم، کافران ایمان نمی آوردند و می گفتند: ما آن را نمی فهمیم و معنی آن را درک نمی کنیم! پس به جهت این آن را به لسان عربی نازل فرمودیم بر افسح و اشرف ایشان تا در آن تدبیر و تأمل نمایند و آن را تصدیق کنند.

در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: اگر قرآن به عجم نازل شده بود، عرب به آن ایمان نمی آوردند؛ و چون به عرب نازل شد، عجم به آن ایمان آوردند. (۱) این فضیلتی است برای عجم.

تضاد گناهکاری با باورهای صحیح

(آیه ۲۰۰ و ۲۰۱) (كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ * لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

تفسیر:

همچنان که نازل کردیم قرآن را به لغت عرب، درمی آوریم آن را در قلب های مجرمان؛ یعنی پیغمبر را امر فرماییم که به واسطه تلاوت، آن را در قلوب آنان داخل سازد، یا بشناساند معانی و اعجاز آن را؛ اما ایشان به جهت فرط عناد و انکار و استکبار، به آن ایمان نمی آورند تا وقتی که عذاب دردناک را در دنیا ببینند و مُلجأ شوند به ایمان، همچنان

ص: ۸۴

که امت های گذشته نزد مشاهده عذاب اظهار ایمان کردند، و فایده ای برای ایشان نداشت و همه هلاک شدند.

یا ایمان نمی آورند تا عذاب آخرت را ببینند.

(آیه ۲۰۲) (فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

تفسیر:

پس ناگهان و غفلتاً عذاب برای ایشان بیاید در حالی که ایشان وقت آمدن آن را ندانند.

ناتوانی کافران در دفع عذاب

(آیه ۲۰۳) (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ)

تفسیر:

پس از روی تحسّر و تأسّف گویند: آیا ما مهلت داده شدگان هستیم؟ یعنی آیا ما را مهلت دهند تا ایمان آوریم و تصدیق کنیم؟

(آیه ۲۰۴) (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ)

تفسیر:

پس چون حق تعالی ایشان را به وقوع عذاب ترسانید و آنها بر سبیل تکذیب و استهزا تعجیل کردند، خداوند سبحان از روی توبیخ فرمود:

آیا پس به عذاب ما شتاب می کنند و می گویند: «فأتنا بما تعدنا» و حال آن که در وقت مشاهده عذاب مهلت طلبند؟

و چون غرور کفار به سبب بسیاری اهل و کثرت مال و طول عمر بود و از عاقبت این غرور و کفر غافل بودند، لذا خداوند بر سبیل تقریر فرمود:

(آیه ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷) (أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَيْعُهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ)

ص: ۸۵

اعراب:

«ما» در «ما أغنى» نافییه و «ما كانوا...» فاعل «أغنى» است و برخی گفته اند «ما» استفهامیه است.

عذاب و اتمام حجت الهی

تفسیر:

به آنها خبر ده که اگر سال های بسیار آنان را برخوردار کنیم و بهره دهیم، سپس عذابی که وعده داده می شدند بیاید، این برخورداری، عذاب ما را از ایشان دفع نکند؛ یعنی تمتع دنیا و نعیم آن و طولانی بودن عمر، دافع عذاب و مانع عقاب ایشان نخواهد بود؛ بلکه موجب ازدیاد گناه ایشان و عذاب ایشان می شود، پس چرا بر آن اعتماد نموده و به آن شادمان اند و از عاقبت حال خود اندیشه نمی کنند؟!

در تفسیر کشاف نقل نموده که میمون بن مهران، آرزوی ملاقات حسن بصری را داشت.

روزی او را در طواف خانه کعبه دید، گفت: مرا موعظه نما. این آیه را خواند: مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ... (۱)

(آیه ۲۰۸) (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ)

تفسیر:

و از اهل هیچ شهری هلاک نساختم، مگر آن که برای اهالی آن شهر از جانب ما انذارکنندگان بودند که آنان را انذار می کردند.

(آیه ۲۰۹) (ذِكْرِي وَ مَا كُنَّا ظَالِمِينَ)

اعراب:

گفته شده «ذکری» مفعول له «منذرون» در آیه قبل است.

تفسیر:

تا تذکر حاصل و حجت بر آنها تمام شود و ایشان را بر خدای تعالی هیچ حجتی نباشد.

ص: ۸۶

حاصل آیه شریفه آن که اول پیغمبران را فرستادیم تا ایشان را به حق دعوت نمودند و از عذاب ترسانیدند، و چون تصدیق نمودند، مستحق عقوبت گشتند، و ما ستمکار نیستیم که قبل از انذار و اتمام حجت، کسی را عذاب کنیم.

تبصره: یکی از معتقدات شیعه اثنی عشریه آن است که: صدور ظلم از خدای تعالی محال است؛ زیرا ظلم قبیح است و ذات سبحانی، منزّه و مبّرّا از انجام قبايح باشد، و نیز داعی به آن یا حاجت است یا جهل، و آن دو در خدای تعالی محال است.

توهین مشرکان به قرآن

(آیه ۲۱۰) (وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيْطَانُ)

تفسیر:

در بعضی تفاسیر مذکور است که مشرکان قریش به مقام رسالت جسارت نموده گفتند:

پیغمبر کاهن است و شیاطین قرآن را به او القا نمایند! آیه شریفه نازل شد:

و شیاطین و جنیان، قرآن را بر پیامبر نازل نکرده اند.

(آیه ۲۱۱) (وَ مَا يَنْمُو بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ)

تفسیر:

و فرود آوردن قرآن، سزاوار و شایسته شیاطین نباشد و نتوانند و بر آن قادر نباشند.

قرآن مجید معجزه است و خداوند آن را از تلبیس مبطلین و تدلیس شیاطین حفظ فرماید تا اعجاز آن ثابت، و صدق رسالت آورنده آن محقق گردد.

(آیه ۲۱۲) (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ)

ص: ۸۷

تفسیر:

به یقین شیاطین از شنیدن کلام ملائکه و وحی دور کرده شدگان اند، یا کنار گردیدگان اند؛ زیرا شنیدن کلام ملائکه مشروط به قابلیت قبول فیوضات الهیه است و نفوس شیاطین، ظلمانی و شریر هستند، پس چگونه قابل چنین مقامی شوند.

و دیگر آن که قرآن شریف مشتمل بر حقایق و دقایق و مغیبات، و سبب ارشاد و هدایت بندگان است، پس تلقی آن مگر از ملائکه و نفوس قدسیه ملکوتیه ممکن نیست.

(آیه ۲۱۳) (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ)

تفسیر:

پس با خدای حقیقی خدای دیگر را مخوان و مپرست که اگر پرستی، پس به سبب شرک از عذاب کرده شدگان خواهی بود.

تنبیه: این مطلب ثابت شده که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله از این که در خاطر مبارکش پرستش و ستایش غیر همراه با ذات سبحانی خطور نماید، منزّه و مبرا است؛ لکن به جهت تأکید در اخلاص و تقوا و لطف بر سایر مکلفان، آن حضرت را به این کلام مخاطب گردانید؛ چنان که در آیه دیگر فرماید: لَلَّذِينَ اشْرَكُوا لِيُحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، پس اگرچه خطاب به آن حضرت است؛ اما مراد سایر مکلفان اند از باب (إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ).

(آیه ۲۱۴) (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)

تفسیر:

و خویشان نزدیک تر خود را بترسان؛ یعنی در ترسانیدن از مخالفت الهی و عذاب آخرت به اقرب فالاقرب ابتدا کن، بعد دیگران را انذار کن؛ زیرا اهتمام به هدایت نزدیکان

اهم است.

تنبيه: شيخ طبرسی رحمه الله در مجمع البيان فرمايد: تخصيص نزدیکیان به لزوم انذار به جهت تنبيه است بر آن که هر گاه نسبت به خویشان مداهنه در انذار نباشد، پس در بیگانگان به طریق اولی نخواهد بود؛ پس طمع بیگانگان بر مسامحه در دین و احکام الهی قطع گردد. (۱) خاصه و عامه روایت نموده اند که چون این آیه نازل شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله همه فرزندان عبد المطلب را در خانه ابو طالب جمع نمود و فرمود: ای پسران عبد المطلب، بدانید که خدای تعالی مرا به پیغمبری بر تمام مردم و بر شما بخصوص مبعوث ساخته، و این آیه را نازل فرموده: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** و من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان است، و در ترازوی اعمال سنگین و گران است، بدین دو کلمه عرب و عجم را مالک شوید و همه، شما را منقاد شوند و به آن به بهشت درآید و از جهنم نجات یابید؛ و آن این است که شهادت دهید خدایی قابل پرستش و ستایش نیست الا ذات یگانه الله، و من رسول او هستم، هر که مرا اجابت کند و در این کار معاونت نماید، برادر من و وزیر من و وصی من و خلیفه من بعد از من باشد.

هیچ یک جواب ندادند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام، و در مرتبه دوم و سوم نیز حضرت تکرار فرمود، باز کسی جواب نداد مگر او. حضرت فرمود: بنشین یا علی که تو برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه منی.

(آیه ۲۱۵) **(وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)**

تفسیر:

بعد از آن به حسن معاشرت و تواضع با مؤمنان امر فرماید:

و فرو گذار بال خود را. مراد این است که «لَئِنْ جَانَبَكَ»؛ یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند تواضع کن و ایشان را به نرمی و سهولت و خوش خلقی دعوت فرما.

ص: ۸۹

(آیه ۲۱۶) (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

پس اگر عشیره تو نافرمانی کنند تو را و متابعت نمایند تو را و بر کفر خود اصرار داشته باشند، پس به ایشان بگو که من از آنچه می کنید - یعنی از شرک و نافرمانی شما - بیزارم.

(آیه ۲۱۷) (وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ)

تفسیر:

و توکل نما در کفایت مهمات خود بر خداوند غالب بالذات که قادر است بر دفع و نابود کردن دشمنان، و مهربان است بر دوستان و اولیای خود، و شرّ کسانی را که نافرمانی می کنند دفع می فرماید.

تنبيه: توکل عبارت است از تفویض امور به خدا که قادر بالذات است بر نفع و دفع ضرر، و مالک حقیقی باشد.

محقق طوسی رحمه الله فرماید: مراد از توکل آن است که بنده تمام آنچه را که از او صادر می شود و بر او وارد گردد، به خدای تعالی واگذارد، به جهت علم او به آن که خداوند اقوی و اقدر است و به جا می آورد آنچه قادر بر آن است بر وجه احسن و اکمل، پس راضی شود به آنچه خدا به جا آورد.

و به سند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که از جبرئیل معنی توکل را پرسید:

فَقَالَ: الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ، وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ... وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.

گفت: توکل آن است که بداند که مخلوق ها ضرر و نفع نمی رسانند و در عطا و منع مستقل نیستند، و از آنها مأیوس باشد؛ پس بنده ای که چنین شد، برای غیر خدا کار نمی کند

ص: ۹۰

و امید به غیر او ندارد و از غیر او نمی ترسد و در غیر او طمع ندارد، این است معنی توکل. (۱)

(آیه ۲۱۸ و ۲۱۹) (الَّذِي يَرْلُكَ حِينَ تَقُومُ * وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّجْدَيْنِ)

تفسیر:

توکل نما بر آن ذاتی که می بیند تو را هنگامی که برمی خیزی از مجلس یا برمی خیزی از رختخواب خود برای نماز گزاردن.

برخی از مفسران در معنی آیه چنین گفته اند که: می بیند تو را آن زمانی که در دل شب به نماز شب برمی خیزی و غیر او کسی بر آن مطلع نیست، یا وقتی که برمی خیزی برای ترساندن و انداز مردم.

وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّجْدَيْنِ: و می بیند گردیدن تو را در میان نماز گزارندگان.

ابن عباس: گوید یعنی تو را در میان نماز گزارندگان به قیام و رکوع و سجود و قعود می بیند وقتی که امامت ایشان می کنی.

در تفسیر برهان از ابی الجارود روایت نموده که گوید از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از آیه وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّجْدَيْنِ فرمود: می بیند تقلب پیغمبر را در اصلاص پیغمبران از پیغمبری به پیغمبری تا آن که خارج فرمود او را از صلب پدرش... (۲) علمای امامیه به این آیه هم با این تفسیر، استدلال نموده اند بر آن که پدران حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمام مؤمن، و از شرک طاهر بوده اند.

(آیه ۲۲۰) (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

تفسیر:

به درستی که خدا اوست شنوا به تلاوت تو در نماز، یا هر چه می گویی، و داناست به آنچه در ضمیر خود می آوری یا به هر چه قصد می کنی؛ زیرا او سمیع است همه مسموعات

ص: ۹۱

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰.

۲- تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

را، و عالم است به کلّ معلومات.

نزول شیاطین بر گناهکاران

(آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳) (هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَذِبُونَ)

تفسیر:

بعد از آن در رد کسانی که می گویند: شیاطین این قرآن را بر پیغمبر القا می کنند! می فرماید:

آیا خبر دهم شما را که شیاطین بر که فرود می آیند؟

فرود آیند بر هر بسیار دروغگوی گناهکار - مثل کاهنان - که فرا می گیرند از شیاطین اخبار دروغ را، و دروغ های دیگر نیز به آن اضافه می کنند. و بیشتر آنها در آنچه به شیاطین نسبت می دهند دروغگویان اند.

قبل از بعثت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله شیاطین به آسمان عروج نموده و سخن ملائکه را می شنیدند و چیزی بر آن می افزودند و به کاهنان خبر می دادند، آنها هم دروغ هایی به آن افزوده و آن را به مردم خبر می دادند. و پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیاطین، به کلی از آسمان ممنوع و به شهاب ثاقب مرجوم گشتند.

تنبيه: ۱. حق تعالی با این آیه شریفه جلالت شأن پیامبر و قرآن مجید را بیان می فرماید که مقام قدس نبوی را سزاوار و شایسته نیست که شیاطین بر او فرود آیند؛ زیرا نزول آنها بر آفاک اثم است، به جهت تناسب میان آنها. اما حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با شیاطین تناسبی ندارد؛ زیرا او مردم را امر به توحید و نهی از شرک و بت پرستی می کند، در صورتی که شیاطین مردم را به کفر و شرک و بت پرستی می خوانند و ایشان را از حق منحرف می سازند، پس چگونه میان آنها و پیغمبر تناسب باشد؟!!

(آیه ۲۲۴) (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ)

ص: ۹۲

تفسیر:

شأن نزول: شعرای عرب می گفتند: ما هم مثل محمد شعر می گوئیم! و اراذل دور آنها جمع شده هر شعری که در باب هجو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مدمت اسلام از آنها می شنیدند، یاد گرفته می خواندند؛ پس خداوند درباره آنها این آیه را نازل فرمود:

پیامبر، شاعر نیست؛ زیرا شاعران را گمراهان پیروی می کنند و پیامبر چنین نیست.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: مراد، شاعران کافر مانند ابو سفیان و غیر او هستند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هجو می کردند... (۱)

(آیه ۲۲۵) (أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ)

تفسیر:

آیا نمی بینی که آنها در هر وادی از افکار خیالی سرگردان اند و راه به مقصد نبرند؛ زیرا بیشتر مقدمات آنها خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و راه به جایی نمی برند، و اغلب کلمات آنها مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن از اموری است که موجب گمراهی است.

(آیه ۲۲۶) (وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ)

تفسیر:

و همانا ایشان می گویند آنچه را که نمی کنند، و مردمان را بر چیزهایی که خود به جا نمی آورند ترغیب می کنند و از کارهایی که خود مرتکب آن می شوند نهی می کنند.

تنبيه: در باره این «شعرا» مفسران را اقوالی است:

۱. فرمایش حضرت صادق علیه السلام که سابقاً ذکر شد.

ص: ۹۳

۲. از ابن عباس نقل شده که مراد از شعرا پیروان شیاطین هستند، و گمان آنها این بود که شعرا شعر از شیاطین تلقی می نمایند، و می گفتند: هر که شیطان او قوی تر است شعر او بهتر است،

۳. مراد کسانی هستند که به جهت توغل در شعر به آن مشغول و از سنت بازداشته شوند، چنان که اشعار بسیار فراوان حفظ دارند؛ لکن سینه آنها از آیات قرآن و احادیث آل عصمت علیهم السلام بی بهره می باشد.

۴. کسانی که قصه گو هستند و افسانه و دروغ ها به هم بافند.

۵. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت شده است که مراد کسانی هستند که تغییر دین خدا کنند و مخالفت الهی نمایند. (۱)

۶. عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که:

هُم قَوْمٌ تَعَلَّمُوا وَتَفَقَّهُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا. (۲)

(آیه ۲۲۷) (إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ مَّا بَعْدَ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)

اعراب:

«أَيَّ مُنْقَلَبٍ» منصوب است به «ينقلبون» و در موضع مفعول مطلق است؛ یعنی: ينقلبون أَيَّ انْقِلَابٍ.

تفسیر:

مگر شعرابی که ایمان آورده، و کارهای شایسته به جای آوردند، و یاد خدا نمودند یاد کردن بسیار؛ یعنی اکثر اشعار آنها در تحمید و تمجید و توحید و تحریر بر طاعت و تنبیه

ص: ۹۴

۱- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۲- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

از غفلت است، یا اشتغال به اشعار، ایشان را از یاد خدا و تلاوت قرآن غافل نسازد. (۱) در برخی از تفاسیر مذکور است که بعد از نزول آیه وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ حَسَّانَ بن ثابت و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای صحابه خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شرفیاب شده به عرض رسانیدند که خداوند می داند که ما شاعریم، می ترسیم به این صفت بمیریم و از اهل ضلالت باشیم؛ حضرت فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ

بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ: مؤمن با شمشیر خود و به زبان خود جهاد می کند. یعنی با زبان خود مدح توحید و اخلاق حمیده و ذم شرک و صفات رذیله نماید [یعنی آیه شامل این قبیل از شاعران نیست].

وَاتَّصَرُّوا مِنْ مَّ بَعْدَ مَا ظَلَمُوا... و انتقام کشیدند از مشرکان بعد از آن که از آنها ستم دیده بودند؛ یعنی هجو آنها را رد کردند و پیغمبر را مدح و دین اسلام را ستایش نمودند.

حاصل آن که این آیات استثناست برای شعرای مؤمن صالح که بسیار ذکر حق تعالی می نمودند و اکثر اشعار آنها در توحید و ثنای الهی و مدح حضرت رسالت پناهی و ترغیب مردمان بر طاعت سبحانی و موعظه و تعلیم آداب حسنه و اخلاق حمیده بود. (۲) در کتاب منهج الصادقین روایت نموده که چون مشرکان پیغمبر را هجو نمودند، حضرت فرمود:

مَا مَنَعَ الَّذِينَ نَصَبُوا رَسُولَ اللَّهِ بِسُيُوفِهِمْ أَنْ يَنْصُرُوا بِاللِّسَانِ: چه منع می کند کسانی را که رسول خدا را با شمشیرهای خود یاری کردند این که او را به زبان های خود نصرت کنند؟ حَسَّانَ و ابن رواحه گفتند: یا رسول الله، ما این کار را کفایت کنیم... (۳)، پس ذم مشرکان نمودند.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ... و زود باشد آنان که ستم کردند به کفر و افترا و هجو کردن پیغمبر و مؤمنان و نسبت شعر و کهانت به آن حضرت و قرآن دادن، که بدانند بعد از مردن، به کدام مکان باز خواهند گشت. مراد آن است که بازگشت آنها به جهنم خواهد بود.

ص: ۹۵

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۹۲.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۹۳.

۳- . همان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (طس تِلْكَ آيَةُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ)

رسالت قرآن

تفسیر:

طاء، سین این حروف رمزهایی میان الله و رسول اوست. یا مراد این است که این کتاب از همین حروف است؛ ولی کسی را توان آوردن نظیر آن نیست. و یا آن که این کتاب دارای محکّمات و این گونه متشابهات است.

ابن عباس گفته: این نامی است از نام های الهی که به آن قسم یاد کرده است.

تِلْكَ آيَةُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ: این سوره، آیات قرآن، و کتاب روشن کننده است.

مراد از این کتاب یا «لوح محفوظ» است که آنچه وجود یابد در آن مکتوب است. یا مراد از کتاب، قرآن است که بیان نماید احکام را. پس عطف کتاب بر قرآن عطف یکی از دو صفت است بر دیگری. قرآن است به اعتبار آن که قرائت شده و کتاب است به اعتبار آن که نوشته شده است.

(آیه ۲) (هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

این قرآن راه نماینده است به راه راست و مژده دهنده است به سعادت کبری که بهشت اعلی باشد برای ایمان آرندگان.

(آیه ۳) (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)

تفسیر:

بعد از آن در وصف مؤمنان فرماید:

آنان که نماز را با شرایط و ارکان و مداومت بر اقامه آن بر پا می دارند، و زکات اموال خود را می دهند، و به آخرت، یقین دارند؛ یعنی به یقین می دانند که بعث و نشور و بهشت و جهنم و حساب و میزان خواهد بود.

تنبیه: خدای تعالی در این آیه شریفه آگاه فرماید به این که قرآن شریف هدایت و بشارت است برای مؤمنان، سپس مؤمنان را به اوصاف سه گانه وصف فرماید: اقامه نماز، اتیان زکات، و یقین به روز جزا، و البته یقین چون از صفات قلبیه می باشد آثار آن در اعضا و جوارح هویدا شود و سعادت ابدیه را شخص دریابد، چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

یقین، بنده را به هر مرتبه بلند و مقام ارجمند می رساند. (۱)

(آیه ۴) (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ)

ص: ۹۸

لغت:

عَمَهُ به معنای کوردلی و سردرگمی است.

تفسیر:

سپس در وصف کفار می فرماید:

به درستی که آنان که به آخرت و قیامت ایمان نمی آورند، آراسته و مزین گردانیدیم برای ایشان اعمال قبیحه ایشان را به وسیله رها کردن به حال خود و مسلط نمودن شیطان بر آنها. پس ایشان در ضلالت خود حیران و سرگردان اند و ضرری را که تابع اعمال آنهاست درک نمی کنند.

تبصره: زمخشری در تفسیر کشاف گوید: اگر کسی پرسد: چگونه حق تعالی در این آیه اسناد تزین اعمال قبیحه ایشان را به خود داده و حال آن که در آیه وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱) اسناد آن را به شیطان داده است؟! جواب گوئیم: میان این دو اسناد فرق بسیار است؛ زیرا اسناد آن به شیطان بر سبیل حقیقت است و اسناد آن به خدا بر طریق مجاز است. (۲)

فرجام غرور کافران

(آیه ۵) (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ)

تفسیر:

آنها کسانی هستند که برایشان عذاب سختی هست و ایشان در آخرت و قیامت زیانکارتران اند به سبب نداشتن ثواب و استحقاق عقاب.

نکته: تکرار ضمیر به جهت اختصاص زیانکارتر بودن به ایشان است؛ یعنی هیچ کس از آنها زیانکارتر نباشد.

ص: ۹۹

۱- .سوره انعام، آیه ۴۳.

۲- .الكشاف، ج ۳، ص ۳۴۸ با تلخیص.

(آیه ۶) (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْءَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ)

تفسیر:

و به درستی که قرآن بر تو القا می شود به این گونه که جبرئیل می آورد آن را برای تو از نزد خدایی که حکیم است؛ یعنی تمام کارها و اوامر او بر وفق مصلحت باشد، و علیم است یعنی به همه چیز داناست.

تنبيه: آیه شریفه دالّ است بر آن که قرآن مجید از جانب خداوند حکیم بر پیغمبر نازل گردیده و البته چنین کتابی محکم و متقن، و فرامین آن مستحکم می باشد. بنابراین انکار آسمانی بودن قرآن شریف یا اعتقاد به این که پیغمبر، آن را از پیش خود آورده، کفر خواهد بود.

چون خداوند سبحان حکیم و علیم است، بر وفق حکمت و مصلحت قسمتی از قصه های امم سابقه را برای عبرت و تنبّه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن مجید بیان فرموده است:

قصه اول

داستان بعثت موسی (ع)

(آیه ۷) (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

لغت:

شهاب هر شعله افروخته تابان، و قبس شعله آتش است.

ص: ۱۰۰

تفسیر:

یاد کن زمانی را که موسی به خانواده خود (که در وقت توجّه از مدین به مصر با او بودند و راه را گم کردند و هوا هم سرد بود) گفت: به درستی که من آتشی را احساس کردم و از دور دیدم. به زودی بیاورم از آن آتش خبری؛ یعنی به اهل خود گفت این جامکث کنید تا من خبری از کسی که نزد آن آتش باشد بیاورم. یا شعله ای از آن آتش برای شما بیاورم، شاید که شما به آن گرم شوید؛ یعنی به امید آن که شما به آن گرم شوید و از رنج سرما خلاص شوید.

(آیه ۸) (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ مَبْرُوكٍ مِّنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

لغت:

بورک فعل ماضی مجهول از باب مفاعله، و به معنی «برکت داده شده» است.

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام اهل خود را گذاشته، متوجه آن آتش شد؛ پس هنگامی که به نزدیک آن آتش آمد، ندا داده شد: پر خیر و برکت است خدایی که قدرت و جلالش در آتش، تجلی کرده، یا فرشتگانی که در آن آتش خدا را تقدیس می کنند و آن کس که در کنار آن است یعنی موسی.

وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و خدایی که پروردگار عالمیان است از شریک و نظیر و شبه و مثل و مانند منزّه است.

تنبيه: یکی از صفات ثبوتیه الهیه تکلم می باشد؛ یعنی بر ایجاد کلام در هر چه اراده فرماید از جماد و نبات و حیوان قدرت دارد. بنابراین مراد از ندای الهی از درخت، ایجاد کلام در آن بود که حضرت موسی علیه السلام کلام خدا را از درخت شنید، نه آن که تصور شود

ص: ۱۰۱

- نعوذ بالله - کلام الهی مانند سخن گفتن خلق باشد؛ زیرا خداوند، منزّه است از جسمیت و عوارضات آن؛ و آیه شریفه اشاره است به منزّه بودن پروردگار عالمیان از آنچه لازمه امکان است.

(آیه ۹) (يُمُوسَى إِنَّهُوَ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

تفسیر:

ای موسی، در حقیقت این منم خدای غالب بر همه، حکم کننده به راستی و درستی یا انجام دهنده بر طبق حکمت.

چون موسی علیه السلام ندای اول را شنید، از آن متعجب شده با خود گفت: آیا این نداکننده کیست؟ باز ندا آمد: ای موسی، نداکننده منم خدای غالب بر هر چیز و انجام دهنده بر وجه حکمت و تدبیر. اختصاص این دو صفت به ذکر، به جهت آن است که مقدمه و آماده کننده باشد برای آنچه بر دست موسی از انقلاب عصا به مار و غیره از آیات بینات ظاهر فرماید.

(آیه ۱۰) (وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى لَاتَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ)

لغت:

أَلْقِيَ یعنی بیانداز، و تَهْتَزُّ یعنی تکانی می خورد و حرکت می کند.

تفسیر:

و عصای خود را بیانداز.

موسی علیه السلام چون این ندا را شنید عصا را بیفکند، که فوراً به قدرت کامله الهی مار شد و شروع به رفتن نمود. پس چون موسی علیه السلام مار شدن عصا و حرکت آن را مشاهده

ص: ۱۰۲

کرد، وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ: از ترس به پشت برگشت و رفت و به پشت سر خود نگاه نکرد.

و این ترس موسی علیه السلام لازمه بشریت او بود، چنان که گرسنگی و تشنگی و خواب و سایر لوازم بشریت عارض او می شد.

حق تعالی به جهت تسکین و اطمینان موسی علیه السلام ندا فرمود: يٰمُوسَىٰ لِمَا تَخَفُ: ای موسی مترس، اِنِّي لَا يَخَافُ لَعْدَى الْمُؤْمِنِينَ: به درستی که فرستاده شدگان و پیغمبران نزد من نترسند، به جهت آن که ایشان را اخلال به واجبات و صدور افعال زشت نیست، پس ایشان را عذاب نیست تا از آن بترسند.

(آیه ۱۱) (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

تفسیر:

اگر مقصود از ظلم گناه باشد این کلام شامل حال انبیا نمی باشد؛ زیرا در محلّ خود ثابت شده که ایشان از اوّل عمر تا آخر معصوم می باشند؛ یعنی گناه صغیره و کبیره از آنها صادر نگردد؛ و آنچه موهم صدور گناه باشد، ترک اوّلی خواهد بود نه معصیت.

بنابراین آیه شریفه نسبت به ائمت می باشد که هر کس ظلم نماید به خود به شرک و کفر و معصیت، پس بدل نماید آن ظلم و بدی را به نیکویی بعد از بدی؛ یعنی کفر و شرک و معصیت را تبدیل کند به نیکویی ایمان و توحید و طاعت، و توبه نماید.

فَأِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ: پس به درستی که من بسیار آمرزنده و مهربانم به ایشان به قبول توبه و اعطای اجر و ثواب.

بنابراین «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» استثنای منقطع است. از این رو زمخشری در کشاف گوید: «إِلَّا» در این جا به معنی «لکن» باشد.

و اگر مقصود از ظلم ترک اولی باشد - زیرا ترک اولی هم ستمی خفیف است - معنی آیه این می شود: لکن هر پیامبری که ترک اولی کرده باشد و پس از آن کار نیکی به جای آن

ص: ۱۰۳

آورد من بسیار آمرزنده و مهربانم.

(آیه ۱۲) (وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِشْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ)

لغت:

جیب یعنی گریبان.

تفسیر:

بار دیگر به او ندا رسید:

و دست خود را در گریبان پیراهن خود داخل کن تا سفید و درخشانده و بی عیب بیرون آید. حضرت موسی علیه السلام دست به گریبان برده بیرون آورد، چندان نورانی بود که اگر در شب ظلمانی بود چون روز روشن می گشت، و اگر در روز دست بیرون می آورد نور آن بر روشنی آفتاب غلبه می نمود؛ و ظهور این نور مشعشع از دست آن حضرت خارق عادت و از آیات قدرت الهی است.

فِي تِشْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ: با این دو معجزه که از نه معجزه تو است به سوی فرعون و قوم او برو.

یعنی تو با نه معجزه که دو تای آنها مار شدن عصا و نورانی شدن دست تو است به سوی فرعون و قوم او فرستاده شده ای.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ: به درستی که ایشان گروهی فاسق و نافرمان اند.

این فرمایش بیان علت ارسال موسی علیه السلام به سوی آنان است.

(آیه ۱۳) (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

ص: ۱۰۴

لغت:

از اخفش نقل شده که مبصره در این آیه به معنای «إِنَّهَا تَبَصَّرَهُمْ» می باشد.

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام خانواده خود را در میان آن وادی گذاشته و امتثال امر الهی نموده متوجه مصر شد و با فرعون و فرعونیان آغاز دعوت فرمود و جمیع معجزات که به آن مبعوث شده بود به ایشان نمود؛ اما ایشان انکار کرده و نسبت سحر به او دادند، چنان که فرماید:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ: پس چون دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی در حالتی که روشن و آشکارا و هویدا یا روشن کننده و بصیرت دهنده بود، به سوی فرعون و قوم او آمد؛ یعنی موسی معجزات را به ایشان نمود به طوری که هر که آنان را می دید متوجه می شد که از قدرت بشر خارج و خارق عادت است؛ با این حال، قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ: فرعونیان از روی استکبار و عناد گفتند: این جادویی است روشن.

و حال آن که معجزه را با جادو دو تفاوت اساسی است:

۱ - آن که سحر حقیقی ندارد و نمود است؛ لکن معجزه حقیقتدار است.

۲ - معجزه، بدون اسباب عادی است؛ لکن سحر را ساحر به اسباب انجام دهد اگرچه مخفی باشد.

مثلاً در مورد انقلاب عصا به مار، بی آن که از سببی استفاده شود حقیقتاً عصا منقلب به مار شد و قادر متعال به قدرت کامله خود، حقیقت جمادیه آن را به حقیقت حیوانی منقلب ساخته، آثار عظمت ربوبی و اثبات نبوت موسی را به منصفه ظهور و بروز آورد.

از این جا تفاوت سحر و معجزه معلوم می شود که معجزه قلب ماهیت شیء و خارق عادت باشد؛ لکن سحر از امور عادی است که اسباب آن بر غالب مردم مخفی است و نیز

ص: ۱۰۵

حقیقت ندارد و ساحران زودتر از همه کس می توانند معلوم کنند و بدانند که کاری که انجام شده سبب و حقیقت دارد یا ندارد. و از این جهت نخستین کسانی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و نبوت او را تصدیق نمودند، ساحران ماهر آن زمان بودند که حق را دریافتند و اقرار به آن کردند.

(آیه ۱۴) (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ)

لغت:

جَحَدَ به معنی انکار، و استیقان به معنی یقین کردن است.

تفسیر:

و آن آیات یعنی آن معجزات را انکار نمودند در حالی که به یقین می دانستند که آن معجزات از جانب خدای تعالی است و جادو نیست و می شناختند حقیقت آن را، و انکار و تکذیب زبانی آنها از روی ستمکاری و برتری طلبی بود.

تنبيه: کدام ظلم زشت تر از ظلم کسی باشد که در قلب معتقد باشد به آن که آیات مذکوره، معجزات بینة واضحة اند از جانب خدا، و با وجود این مکابره کند و آن را به سحر نسبت دهد.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ: پس تأمل کن و نگاه کن ای ناظر متأمل، که آخر کار فسادکنندگان چگونه بود که در دنیا به عقاب اعمال خود گرفتار شدند و در عقبا به آتش ابدی می سوزند.

تبصره: آیه شریفه آگاهی است برای مخالفان فرمان های الهی که اندیشه کنند و تأمل نمایند که چگونه وبال کفر و عناد و انکار و طرف شدن با خدا و رسول، در همین دنیا به خود آنها بازگشت نموده، دمار از روزگار آنها برآورد. تأمل در این امر موجب شود که

ص: ۱۰۶

شخص عاقل از عاقبت مخالفت با حضرت رحمان بترسد.

قصه دوم - حضرت داوود و سلیمان علیهما السلام

داستان حضرت داوود و سلیمان (علیهما السلام)

(آیه ۱۵) (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

به تحقیق که ما به حضرت داوود و پسر او سلیمان علیهما السلام دانشی دادیم (دانش شریعت، قضاوت، سیاست، صنعت و فهم سخن پرندگان).

علی بن ابراهیم قمی روایت نموده که عطا شدند داوود و سلیمان از معجزات آنچه عطا نشده بود هیچ یک از پیغمبران خدا. به آن دو تعلیم شد فهم گفتار حیوانات، و نرم شدن آهن و روی به دست آنها بدون آتش. کوه ها با حضرت داوود تسبیح می نمودند، پس نازل فرمود خدا بر او زبور را(۱).

وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي: و آن دو بعد از اعطای علم به ایشان گفتند: سپاس و ستایش خاصه ذات خداوندی است که فَضَّلْنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ: ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود برتری داد.

(آیه ۱۶) (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ)

لغت:

طیر جمع «طائر» است. منطق الطیر یعنی زبان پرندگان.

ص: ۱۰۷

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۲۶ ذیل آیه شریفه با تلخیص.

تفسیر:

سلیمان نبوت و علم و معجزه و مال را از داوود ارث برد و گفت: ای مردم، به ما زبان پرندگان آموخته شده و از هر چیزی (از کمالات معنوی و وسایل مادی) به ما داده شده حَقًّا که این همان فضل آشکار است.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر آن که پیغمبران، مورث مال بوده اند مانند توریث غیر ایشان؛ پس حدیث منقول از ابی بکر که پیغمبر فرموده باشد:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ! مجعول و مناقض آیه شریفه و از درجه اعتبار ساقط است.

و لذا حضرت زهرا علیها السلام در احتجاج خود فرمود: اگر این حدیث صحیح است و انبیا ارث نداشتند، پس این همه آیات ارث در قرآن چیست، از جمله: وَ وَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ...؟.

(آیه ۱۷) (وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ)

لغت:

حَشَرَ به معنی جمع شدن و گرد آمدن، و یوزعون از ماده «وزع» به معنی حبس و منع است.

تفسیر:

و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان (برای حرکت به سوی جنگ یا مانور) جمع آوری شدند. پس ایشان بازداشته شده بودند در مقر خود به هم پیوسته، و از اول تا آخر مرتبط به یکدیگر بودند؛ یعنی با وجود بسیاری عدد، هیچ یک از لشکریان او از مقر خود نتوانستی پس و پیش شوند و هر کدام در محلّ خود مستقر بودند.

ص: ۱۰۸

(آیه ۱۸) (حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلُهُ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

لغت:

حَطْم به معنی در هم شکستن و انداختن قطعات شکسته بر روی هم و خوردن و زیر دست و پا له کردن.

تفسیر:

تا وقتی که در آمدند در وادی مورچگان؛ یعنی در اثنای سیر به وادی مورچگان رسیدند.

قَالَتْ نَمَلُهُ: مورچه ای که مهتر موران آن وادی بود، چون دید لشکر سلیمان متوجه آن وادی هستند، بر بلندی برآمد و از روی نصیحت و موعظه و شفقتی که ملوک را بر رعایا باید باشد به صدای بلند که خدا در او ایجاد فرموده بود گفت: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ: ای مورچگان، به لانه های خود در آید.

نکته: ایناد سخن گفتن به مورچه ممکن است برای این باشد که حق تعالی عقل و نطق در او آفریده و آن مورچه حقیقاً ناطق شده باشد.

لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: مبادا سلیمان و لشکر او، ناآگاهانه شما را پامال کنند.

تبصره: مکالمه حضرت سلیمان علیه السلام با مورچه.

ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: چون مورچه این سخن را گفت، باد صدای او را به سلیمان رسانید در هنگامی که بر روی هوا می رفت. پس امر فرمود باد ایستاد، مورچه را طلبید و فرمود: مگر ندانستی که من پیغمبر خدایم و ظلم بر کسی ننمایم؟ گفت: بلی می دانستم.

فرمود: پس چرا ایشان را از ظلم من ترسانیدی و گفتی: داخل لانه های خود شوید؟ گفت: ترسیدم

ص: ۱۰۹

چون نظر ایشان بر زینت تو بیفتد به زینت دنیا مفتون شوند و از خدا دور شوند.... پس مورچه گفت:

می دانی چرا خدای تعالی باد را... در فرمان تو گردانید؟ فرمود: برای چه؟! گفت: برای آن که بدانی که ملک تو بر باد است، او را اعتماد نشاید، و اگر همه چیزهای دنیا را خدا در فرمان تو کند - چنان که باد را در فرمان تو نموده - هر آینه همه از دست بیرون خواهد رفت چنان که باد در دست کسی نماند.

پس سلیمان از سخنان او تبسم فرمود. (۱)

موعظه: ای عزیزان، لطف و احسان خداوند سبحان را نسبت به دوستانش ملاحظه نمایید که در چه درجه است و ایشان را به چه وسیله ها متذکر فرمایید، و مور ضعیف را واعظ سلیمان با آن عظمت شأن قرار می دهد تا عجب و کبر و خودبینی و نخوت، در ایشان رخنه نکند و در همه احوال، مقام تضرع و تذلل را نسبت به مقام ذو الجلال منظور دارد.

دعای قرآنی

(آیه ۱۹) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

لغت:

ایزاع که مصدر أوزعنی است معانی متعدد دارد و در این جا به معنای الهام است.

تفسیر:

پس سلیمان از گفته آن مورچه با تبسم خندید یا به جهت تعجب از عاقبت بینی آن مورچه، و یا به خاطر شادان و خرم شدن از آنچه حق تعالی او را به آن مخصوص گردانید از ادراک گفتگوی مورچه و یا به جهت این که موران هم عدل او را دریافته اند.

ص: ۱۱۰

۱- . به علل الشرائع، باب ۶۳ رجوع شود.

وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلِدَائِي: وگفت: پروردگارا، الهام کن مرا به این که شکر کنم نعمت تو را که به کرم و لطف خود انعام فرمودی بر من (نبوت، و دانستن نطق حیوانات، و شنوایدن گفتار آنان را از دور، و پادشاهی جمیع انس و جن و وحش و طیور) و نعمتی که انعام فرمودی بر پدر و مادر من به این که نبوت و فصل الخطاب و نرم شدن آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی را به پدرم عطا نمودی و مادرم را زوجه پیغمبر خود گردانیدی.

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ: و دیگر آن که ملهم ساز و توفیق ده مرا که کارهای شایسته را که پسندیدی بجای آورم؛ یعنی اعمال شایسته ای که مورد رضای تو باشد لازم حال من گردان و از من منفک مساز.

وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ: و داخل نما مرا به رحمت و بخشایش خود در بندگان شایسته خود؛ یعنی مرا در عداد و سلک ایشان قرار ده.

ابن عباس گفته: مراد سلیمان از «صالحین» ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبرانی بود که بعد از آنها بودند؛ یعنی مرا در جمله ایشان و اسم مرا در اسامی ایشان ثبت فرما. (۱)

تنبيه: آیه شریفه علو شأن و رفعت مقام بندگان شایسته و صالح خدا را مبین سازد که در مرتبه ای باشند که سلیمان با آن حشمت درخواست می نماید که خداوند، او را در زمره آنان محسوب دارد.

(آیه ۲۰) وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَالِ بَيْنَ

لغت:

تَفَقَّدَ به معنای جستجو کردن از گمشده یا کسی است که غایب می باشد.

ص: ۱۱۱

تفسیر:

پرنده گان سپاهش را رسیدگی کرد، «دهد» در میان آنها نبود؛ پس گفت: چیست مرا که هدهد را در میان مرغان نمی بینم، یا چشم من بر او نمی افتد، یا از غایب شدگان از این جمع است؟

شاید معنی این باشد که چون سلیمان هدهد را ندید، گمان برد که او حاضر است؛ اما او را به جهت مانعی نمی بیند؛ اما چون خوب نظر کرد، معلوم شد که غایب است. از گفته اول اعراض نموده گفت: یا او غایب است؟

(آیه ۲۱) لَأَعْدِبَنَّهُوْ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُوْ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ

تفسیر:

سلیمان چون یقین نمود که هدهد غایب است گفت:

البته به خدا قسم او را به جهت تأدیب عذاب کنم، عذابی سخت. یا البته او را سر می برم برای عبرت سایر طیور، مگر این که دلیل و حجتی روشن برای غایب بودن خود بیاورد.

در اخبار وارد شده است که چون هدهد از محل خود پرواز نمود، از جانب راست و چپ نگاه کرد، باغی دید، آن جا رفت، به هدهد دیگر رسید، آن هدهد پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از شام و یمن و با سلیمان بن داوود بودم. گفت: سلیمان کیست؟ گفت:

پادشاه جنّ و انس و وحوش و طیور. پس گفت: تو از کجایی؟ گفت: من از این شهر هستم.

پرسید: پادشاه آن کیست؟ گفت: زنی که بلقیس نام دارد و او را ملک عظیمی است. پس اگر خواهی بیا ملک او را بین. گفت: ترسم سلیمان مرا بطلبد و نیابد و مرا معذب سازد. گفت:

اگر این خبر را نزد او بری او را خوش آید. هدهد با او رفت و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس را دید و بازگشت. (۱)

ص: ۱۱۲

۱- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۲۹، به نقل از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی.

(آیه ۲۲) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِيَ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنْتٍ يَاقِينِ

اعراب:

یقین صفت «نبا» است.

تفسیر:

پس هدهد درنگی نه طولانی کرد و زود باز گشت.

نزد بعضی از مفسران ضمیر، راجع به سلیمان است؛ یعنی سلیمان اندکی مکث نمود که هدهد باز آمد.

سلیمان سبب غیبت را پرسید:

پس هدهد گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو آگاهی نیافتی و برای تو از شهر سبا (پایتخت یمن) خبر مهم و یقینی آورده ام.

تبصره: یکی از معتقدات امامیه آن است که علم پیغمبر و امام باید به مرتبه ای باشد که هیچ چیز بر ایشان مخفی و پوشیده نباشد. (اما بنا بر قولی) آنچه لازم است این که عالم باشد به هر چه که متعلق به امور دین و احتیاج دینی امت باشد؛ یعنی هیچ چیز از امور دین بر او مخفی نباشد.

(آیه ۲۳) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ

لغت:

تملكهم از ماده ملك و در این جا به معنی سلطنت و پادشاهی است. و عرش به معنای تخت است.

ص: ۱۱۳

تفسیر:

حضرت سلیمان علیه السلام از هدهد پرسید: پادشاه ایشان کیست و دین او و مردم آن جا چیست؟ گفت:

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ: به درستی که من یافتم زنی را که پادشاهی می کند بر اهل سبا.

وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: و داده شده است به او از هر چیزی که سلاطین و پادشاهان را به کار آید از اموال و خدم و حشم.

وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ: و برای او تختی بزرگ بود.

تنبيه: در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که فرق میان أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و قول سلیمان که أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ آن است که در گفتار سلیمان مراد، علم و نبوت و امور اخرویه است؛ لکن این جا امور دنیویه است. (۱) زمخشری در کشف گوید: سلیمان قول خود را عطف نموده بر آنچه معجزه او بود از منطق طیر، و در مورد بلقیس عطف شده بر ملک؛ پس مراد از «من کل شیء» اول نبوت و حکمت و امور دین و ملک دنیا باشد، و دومی فقط ملک و امور دنیا باشد. (۲) خلاصه هدهد گفت: ملکه سبا (بلقیس) را در نهایت شوکت و عظمت یافتم.

(آیه ۲۴) وَ جَدُّهَا وَ قَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

تفسیر:

وَ جَدُّهَا وَ قَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ: بلقیس و قوم او را یافتم که از روی جهالت و ضلالت، به جای خدا که جامع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص، و

ص: ۱۱۴

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۳.

۲- کشف، ج ۳، ص ۳۶۰.

سزاوار پرستش است آفتاب را سجده می کنند و می پرستند.

وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ: و شیطان، زینت داده و بیاراسته برای آنها کردارهای آنها را (پرستش آفتاب و سایر اعمال زشت).

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ: پس بازداشته شیطان ایشان را از راه راست (به سوء اختیار خودشان نه به الزام).

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ: پس ایشان به طریق حق و عبادت حق راه نمی یابند؛ زیرا شیطان پرستش آفتاب را در نظر آنها آراسته است. حاصل آن که شیطان ایشان را از راه حق بازداشته و اعمال قبیحه را در چشم ایشان آراسته و زینت داده است.

(آیه ۲۵) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

اعراب و لغت:

أَلَّا مرکب «أن» و «لای نافیه» است.

«أَلَّا يسجدوا» مفعول و متعلق «زین» در آیه قبل است.

و خباء به معنی مستور و چیز پنهان است.

تفسیر:

و شیطان بر آنها زینت داده بود که سجده نکنند به خدایی که نهان های نهفته در آسمان ها و زمین را بیرون می آورد (خدایی که گیاهان را از خاک، حیوانات را از گیاه، میوه ها را از درخت، خزندگان را از زمین، حیوانات را از نطفه، آب ها را از ابر، دانش ها را از مغز، فرشته ها را از نور، شیطان ها را از نار، و بالاخره موجودات را از نهان خانه عدم بیرون می آورد) و آنچه را از خطورات دل پنهان می دارید و آنچه را اظهار می کنید و آن

ص: ۱۱۵

عملی که در خلوت و آنچه در آشکار انجام می دهید می داند. و معلوم است این مختص به واجب الوجود بالذات است.

(آیه ۲۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

تفسیر:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خداوندی که جز او هیچ معبودی مستحق و سزاوار پرستش و ستایش نیست.

رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ: پروردگار عرش عظیم است که تسلط حقیقی گسترده بر اجزای عالم وجود دارد. پس عظمت عرش بلقیس نسبت به این عرش چه تواند بود؟

تنبيه: مخفی بودن ملک و مکان بلقیس بر سلیمان به جهت حکمت و مصلحتی بوده که حق تعالی مقتضی دانسته، مانند خفای مکان یوسف بر یعقوب.

و معرفت هدهد و اهدای او به معرفت الهی، و وجوب سجده سبجانی، و جایز نبودن سجده برای آفتاب و نسبت دادن آن به شیطان و تزئین او، تمام اینها به الهام حق تعالی بوده است، چنان که سایر حیوانات را آنقدر صنایع لطیفه و معارف آموخته که عاقلان فطن به آن دسترسی ندارند، از جمله زنبور عسل که در قرآن کریم فرموده است: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي....

(آیه ۲۷) قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

تفسیر:

چون هدهد سخن خود را به اتمام رسانید: سلیمان گفت: زود باشد که تأمل کنیم در این سخن که آیا راست گفتی، یا از دروغگویان هستی؟

ص: ۱۱۶

بعد از آن سلیمان علیه السلام نامه ای برای بلقیس نوشت به این مضمون: از بنده خدا سلیمان پسر داوود به سوی بلقیس ملکه سبا، و سلام و درود بر کسی که پیروی کند هدایت را، به نام خداوند بخشنده مهربان؛ اما بعد پس بر من برتری مجوید و همگی در حال تسلیم نزد من آید.

(آیه ۲۸) اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ

لغت:

تَوَلَّ از مادهٔ ولایت و هر گاه با حرف «عن» استعمال شود به معنی دوری و اعراض است.

تفسیر:

حضرت سلیمان به هدهد گفت: این نامه را ببر و به سوی آنها بیفکن، سپس از آنها دور شو و به گوشه ای که نزدیک آنها باشد متواری شو. پس ببین که ایشان به چه چیز باز می گردند؛ یعنی در جواب مکتوب به چه نوع با یکدیگر گفتگو می کنند و سخن را بر چه قرار سر می دهند.

هدهد به سرعت تمام به پرواز آمد. به مجمعی که بلقیس بود بر بالای تخت بلقیس به پرواز آمد. مردمان در او می نگریستند. نامه را بر تخت افکند. بلقیس چون حال هدهد را مشاهده کرد و عنوان نامه را دید، دانست نامهٔ پادشاهی باشد که ملکش عظیم تر از ملک اوست؛ زیرا هر که مرغ، مسخر او باشد در پیام رسانی، البته پادشاهی عظیم الشأن خواهد بود. بعد از مطالعه بر خود بلرزید و بترسید و امر کرد تا اعیان و اشراف او حاضر شدند، نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد. (۱)

ص: ۱۱۷

(آیه ۲۹) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ

لغت:

ملاً به معنی گروهی از مردم و یا اشراف و رؤساست و در این جا معنی دوم مقصود است.

تفسیر:

گفت: ای گروه اشراف و بزرگان، إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ: به درستی که به سوی من نوشته ای بزرگوار افکنده شده است.

گفته شده که به جهت شرف صاحب نامه که هدهد رسول اوست، آن را کریم خواند.

یا به اعتبار آن که مُصَدَّرُ بود به بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا چون بلقیس شنیده بود که سلیمان، پادشاه جن و انس و وحش و طیر است، کتاب او را کریم خواند. (۱)

(آیه ۳۰ و ۳۱) إِنَّهُو مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُو بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ

لغت:

تعلمو در «أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ» مضارع علا از ماده عَلَوُ به معنی برتری طلبی است.

تفسیر:

ارکان دولت او پرسیدند: نامه از چه کس و مضمون آن چیست؟ بلقیس گفت:

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ: به درستی که این نامه از نزد سلیمان و مشتمل بر دو مضمون است:

ص: ۱۱۸

مضمون اوّل آن که مُصدّر است به نام خداوند بسیار بخشنده مهربان به بندگان.

مضمون دوم آن که:

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ...: بر من برتری مجوید و همگی در حالی که تسلیم امر من باشید به نزد من آید.

لطیفه: این کلام در نهایت اختصار، کمال دلالت بر مقصود را دارد؛ زیرا مشتمل است بر بَسْمَلَه که دالّ بر ذات صانع و صفات کمالیه اوست صریحاً یا التزاماً، و نهی از ترفع و تکبر است که اصل رذایل است، و امر به اسلام که جامع فضایل است.

و القای کتاب بر بلقیس از اعظم دلالت بر رسالت سلیمان و اقامه حجت بر او باشد.

(آیه ۳۲) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ

لغت:

إفتاء در این جا به معنی نظر دادن و اظهار نظر کردن است.

تفسیر:

چون قوم او بر مضمون نامه مطلع گردیدند، پریشان حال و مضطرب شدند و بلقیس با آنها در مقام استشاره درآمده:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي: گفت: ای گروه اشراف و بزرگان، مرا در کارم نظر دهید و آنچه در این باب صلاحدید شما باشد با من بگوید.

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ: زیرا من هیچ گاه پیش از آن که شما در نزد من حضور یابید فیصله دهنده کاری نبوده ام.

ص: ۱۱۹

(آیه ۳۳) قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِّ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ

لغت:

بأس در این جا به معنای شجاعت و توان بالای رزمی است.

تفسیر:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِّ شَدِيدٍ گفتند: ما صاحب قوت و قدرت و اسلحه و آلات جنگ، و صاحب شجاعت و توان بالای رزمی هستیم؛ یعنی هم قوت داریم هم لشکر هم شجاعت، وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ و فرمان با تو است، پس تأمل کن و ببین چه می فرمایی که ما مطیع و فرمان بردار امر تو هستیم.

و ممکن است معنی چنین باشد که ما اهل حرب هستیم نه صاحب مشورت، و تویی صاحب رأی و تدبیر، پس رأی تو هر چه باشد ما تابع آن خواهیم بود. بلقیس از کلام آنها دریافت که میل مقاتله دارند، و آن را نپسندید و گفت: جنگ مصلحت نیست بلکه صلح اولی باشد؛ زیرا در جنگ چنانچه ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در معرض تلف است.

(آیه ۳۴) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

تفسیر:

بلقیس گفت: به درستی که پادشاهان هر گاه به دهی یا شهری از روی قهر و استیلا و غلبه در آیند تا تحت تصرف خود در آورند آن را، تباه و فاسد سازند؛ یعنی خراب کنند، و

ص: ۱۲۰

عزیزان و قدرتمندان اهل آن جا را خوار و بی مقدار گردانند؛ یعنی بکشند و غارت کنند و اسیر گیرند، وَ كَذَّ لِكْ يَفْعَلُونَ: و آنها معمولاً چنین می کنند.

این بیان وصف حال ملوک است؛ یعنی این افعال از عادت ثابتۀ مستمرۀ ایشان است.

(آیه ۳۵) وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرُهم بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

لغت:

مرسل یعنی فرستاده، و جمع آن «مرسلون» است و در این جا مقصود فرستادگان ملکه سبا می باشد.

تفسیر:

و البته من به سوی سلیمان و قوم او هدیه ای می فرستم که مقدمۀ مصالحه و دافع شرّ و فساد از کشور من و اهل مملکت من است. پس منتظر می مانم که فرستادگانم به چه چیز (به چه حال و پاسخی) باز می گردند.

(آیه ۳۶) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ

لغت:

مصدر «أتمدوني» امداد به معنی کمک کردن.

تفسیر:

پس چون فرستاده بلقیس نزد سلیمان آمد و هدیه را تقدیم کرد، سلیمان بر سیل انکار گفت: آیا مرا به مال و متاع دنیا مدد می دهید، و حال آن که مال و ثروت من از همه کس

ص: ۱۲۱

بیشتر است؟ و خطاب به فرستاده بلقیس و همراهان او فرمود: پس آنچه خدای تعالی از نبوت و ملک عظیم و علم و حکمت، به من عطا فرموده بهتر است از آنچه به شما از متاع دنیا داده است؛ و بدین جهت مرا احتیاجی به هدیه شما نیست و آن را نزد من اهمیتی نباشد.

بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ: چنین نیست که هدیه شما موجب خرسندی من باشد؛ بلکه شما به هدیه خود شادمانید؛ زیرا چون مطمح نظر شما زخارف دنیایی است، پس خوشحال می شوید از آنچه به شما اهدا کنند و یا خوشحال می شوید به هدیه بردن برای امثال خود.

(آیه ۳۷) اَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّاقِبَلٍ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذَلَّةً وَ هُمْ صَاعِرُونَ

لغت:

أَذَلَّةً جمع ذلیل، و صاعرون جمع صاغر است و مقصود از هر دو خواری و حقیری است.

تفسیر:

پس فرمود:

بازگرد به سوی بلقیس و قوم او و بگو تا ببینند نزد من از روی اطاعت و انقیاد که غرض من نه مال و متاع دنیا است؛ بلکه مقصود من آن است که ایشان به دین الهی درآیند، و اگر در نیابند، پس حتماً با لشکریانی به سراغ آنها خواهیم آمد که ایشان را طاقت مقابله با آن نباشد.

نزد بعضی از مفسران خطاب به هدهد است؛ یعنی مکتوبی دیگر نوشت و به هدهد داد مضمونش آن که: البته لشکری به سوی ایشان خواهیم فرستاد که تاب مقابله با آن را

ص: ۱۲۲

نداشته باشند. وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذَلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ: و یقیناً آنها را از آن سرزمین با خواری و اسیر و ذلیل نمودن بیرون می کنیم. یعنی لشکریان ما اکتفا بر بردن سلطنت و عزت آنها نکنند؛ بلکه ایشان را اسیر نمایند.

فرستاده بلقیس بازگشت و تمام مطالب را به او اطلاع داد. بلقیس دانست که او پیغمبر خدا باشد و کسی قدرت مقاومت با او ندارد، و با اکابر و اعیان مملکت گفت: البته سلیمان پیغمبر خداست و ما را قوت مقاومت با او نیست، و اگر فرمان او نبریم بر ما غالب شود و ما را به کشتن و اسیری گرفتار کند. پس همه، قول او را قبول نمودند و فرستاده ای را به سوی سلیمان فرستاد که من به اطاعت متوجه بارگاه توام و یقین دانستم که دین تو حق است. و به طرف سلیمان حرکت کرد. جبرئیل به سلیمان علیه السلام خبر داد که بلقیس از یمن به قصد ورود بر او خارج شد.

(آیه ۳۸) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

تفسیر:

سلیمان گفت: ای گروه بزرگان، کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آن که آنها همگی در حال تسلیم بر من وارد شوند به سرای من می آورد؟

حضرت خواست بعضی از آنچه حق تعالی به او مخصوص گردانیده بود از عجایب دالّه بر قدرت و صدق او در ادّعی نبوت را به بلقیس بنماید.

(آیه ۳۹) قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِي قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ

لغت:

عفریت شخص پلید و مکار و نافرمان، و یا قوی و زیرک است.

ص: ۱۲۳

تفسیر:

چون سلیمان علیه السلام کسی را طلب فرمود که تخت را حاضر سازد:

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ: یکی از جنیان سرکش و تیزهوش گفت: أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی، به حضور تو بیاورم. وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ: و به درستی که من بر حمل آن تخت توانا و در حفظ آن که دارای طلا و نقره و جواهرات است امین هستم و آن را به تو می رسانم.

(آیه ۴۰) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

لغت:

يرتد مضارع «ارتد» و از ماده ردّ به معنی برگشتن است.

تفسیر:

آن کسی که در نزد او دانشی از کتاب (از لوح محفوظ یا از کتاب های آسمانی) بود (آصف بن برخیا) گفت: من آن را پیش از آن که پلک چشمت به هم بخورد و یا قبل از آن که نگاهت به چیزی، صورت آن چیز را به مغزت بدهد به نزد تو می آورم.

روایت شده است که یحیی بن اکثم قاضی از حضرت امام علی النقی علیه السلام سؤال نمود که آیا سلیمان به علم آصف بن برخیا محتاج بود؟ حضرت فرمود: آن کس که علمی از کتاب نزد او بود آصف بود، و سلیمان عاجز نبود از دانستن آن؛ لکن خواست که فضیلت آصف را بر آدمیان و جنیان ظاهر نماید که بدانند آصف بعد از او حجّت خدا و خلیفه او خواهد بود؛ و علم آصف آن

ص: ۱۲۴

علمی بود که سلیمان به امر خدا به او سپرده بود و لکن خدا خواست که علم او ظاهر شود تا در امامت او اختلاف نکنند، چنانچه در حیات داوود علیه السلام سلیمان را حکم خود آموخت تا امامت و پیغمبری او را بعد از داوود بدانند... (۱)

پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود حاضر و پابرجا دید، بر وجه شکرگزاری چنانچه دأب بندگان مخلصین است گفت: این از فضل پروردگار من است؛ یعنی این تمکن من بر تخت بلقیس و احضار آن در یک چشم به هم زدن از فضل خدا بر من باشد.

لِيُبْلُوَنِي ۖ أَشْكُرَ: تا بیازماید مرا که در مثل این امور آیا شکر می گزارم و به حقوق سپاس گذاری او قیام می نمایم به این وجه که آن را از فضل الهی دانم، أَمْ أَكْفُرُ: یا ناسپاسی کنم بر آن به این که نفس خود را در آن دخالت دهم، یا در ادای شکر واجب آن تقصیر کنم.

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ: و هر که نعمت خدای را سپاس گذاری کند، پس جز این نیست که به سود خود سپاس گذاری می نماید؛ یعنی جزای شکرگزاری برای خود شخص باشد؛ زیرا شکر، موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است چنانچه فرماید: لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ.

وَمِنْ كَفَرَ فَإِنَّ رِبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ: و هر که کفران ورزد و ناسپاسی کند پس به درستی که پروردگار من بی نیاز است از شکرگزاری و سپاس مردمان، و بزرگوار و کریم است؛ یعنی با وجود کفران، باز هم نعمت خود را به کرم و فضل خود قطع نمی فرماید و کفر کافران و عصیان بندگان، مانع از افضال و احسان نامتناهی ذات اقدس الهی نشود.

تبصره: آیه شریفه، تذکر است بر این که ایشان هنگام رسیدن به نعمتی آیا آن را از خدا و موجب آزمایش خود دانسته و در مقابل چنین نعمتی به شکرانه آن قیام و اقدام و به لوازم آن رفتار می نمایند یا آن که کفران و ناسپاسی می کنند؟

و البته مسلم است که نتیجه هر عملی بازگشت به صاحبش می نماید؛ شکر و حق شناسی موجب بقا و زیادتی نعمت ها و ثواب، و کفران و ناسپاسی سبب فنا و زوال نعمت ها می گردد.

ص: ۱۲۵

(آیه ۴۱) قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

لغت:

نکروا فعل امر از باب تفعیل است و در این جا با جمله بعد به معنی «غیروا عرشها عن شکله» می باشد.

تفسیر:

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از شکرگزاری بر این نعمت و اعتراف به فضل و احسان الهی بدون استحقاق خود، به اعیان و اشراف خود گفت که ناشناخته گردانید برای بلقیس تخت او را؛ یعنی شکل آن را متغیر و متبدل ساخته، یا در آن چیزی را زیاد و چیزی را کم کنید، تا بنگریم بعد از سؤال از او، آیا تخت خود را بعد از تغییر و تبدیل می شناسد یا از کسانی خواهد بود که راه نمی یابند و نمی شناسند؟

(آیه ۴۲) فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ

تفسیر:

پس هنگامی که بلقیس نزد سلیمان علیه السلام آمد، تخت او نزد سلیمان بود. به او گفته شد: آیا تخت تو این چنین است؟ یعنی به جهت امتحان او گفتند که آیا عرش تو مانند این است؟

قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ: بلقیس گفت: گویا این همان تخت است. به قطع و جزم نگفت این همان است، به جهت آن که احتمال داد که تختی باشد مثل تخت او نه عین

ص: ۱۲۶

آن. بعد از آن گفت:

وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا: پیش از این حالت یا قبل از این معجزه به وسیله معجزات دیگر از قضیه هدهد و هدیه و انقیاد حیوانات بی شعور، به ما آگاهی از قدرت سلیمان داده شده بود. وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ: و ما اسلام آورندگان و تسلیم شدگان حکم سلیمان بودیم.

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

تفسیر:

و او را آنچه به جای خدا می پرستید، از ایمان به خدا و پرستش او بازداشته بود؛ زیرا او از گروه کافران بود.

یا خدای تعالی او را از پرستیدن آفتاب باز داشت به نشان دادن آیات بینات و معجزات قاهرات و اعطای جوهره نفیس عقل که به تأمل، حق و حقایق پیامبری حضرت سلیمان را دریافت و به طوع و رغبت، بدون اکراه، مسلمان و مطیع و فرمان بردار حضرت سلیمان علیه السلام گردید. بعد از آن بر سبیل استیناف فرمود: به درستی که بلقیس پیش از اسلام آوردن از جمله آفتاب پرستان بود.

(آیه ۴۴) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لغت:

صرح به معنی قصر است. و لُجَّةً به معنی آب فراوان که در یک جا جمع شده و یا محل جمع آب بسیار است. و مُمَرَّدٌ به معنی صاف و ساده، و قَوَارِير جمع «قاروره» به معنی شیشه است.

ص: ۱۲۷

تفسیر:

به بلقیس گفتند: داخل قصر شو. مراد حیاط قصر است. پس چون بلقیس حیاط قصر را دید آن را آب بسیار به مثابه دریاچه پنداشت، و دامن جامه را از هر دو ساق خود بالا زد تا پای در آب نهد. سلیمان فرمود: ای بلقیس، جامه را فرو گذار و بینه: إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ: به درستی که آنچه می بینی حیاط صاف ساده ای است از شیشه.

چون بلقیس این آیات بینات را مشاهده نمود، قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي: گفت پروردگارا، به درستی که من بر نفس خود به پرستیدن آفتاب ستم نمودم، وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و اسلام آوردم با سلیمان؛ یعنی به یمن مصاحبت و موافقت و امداد او، به دست او مسلمان شدم و تسلیم امر خدا که پروردگار عالمیان است گردیدم.

به قولی بعد از آن سلیمان علیه السلام بلقیس را به عقد خود درآورد.

قصه سوم

بعد از آن بخشی از داستان قوم ثمود را بیان فرماید:

داستان حضرت صالح (ع) و قوم ثمود

(آیه ۴۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ

اعراب و لغت:

فریق به معنی طایفه بزرگ و پرجمعیت و «فریقان» تنبیه است. و «یختصمون» حال از «فریقان» است و جمع بودنش به اعتبار افراد دو فریق است.

تفسیر:

و به تحقیق فرستادیم به سوی قبیله ثمود، برادر قبیله ای ایشان صالح را که بگوید به ایشان خدای را پرستید. پس در آن هنگام دو گروه شدند: مؤمن و کافر، که با یکدیگر نزاع

ص: ۱۲۸

و کشمکش می کردند و هر فرقه می گفتند: حق با ماست.

(آیه ۴۶) قَالَ يَقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

لغت:

لم در اصل «لِما» بوده، و ما استفهامیه است.

تفسیر:

چون کافران گفتند: بیار آنچه ما را به آن وعده می کنی از نزول عذاب! صالح به آنها از روی ملاطفت و شفقت گفت که ای قوم من، چرا به عذاب و بدی پیش از توبه نیکو که بر وجه خلوص باشد شتاب می کنید؟! یعنی چرا توبه نمی کنید و یا توبه را به تأخیر می اندازید تا آن که عذاب نازل شود؟! زیرا آنها می گفتند: اگر عذاب را ببینیم توبه می کنیم و الا بر دین و کیش خود راسخ و ثابت باشیم.

یا آن که چرا به عقوبت، پیش از رحمت و عافیت تعجیل می کنید؟ یعنی چرا طلب رحمت را بر عقوبت مقدم نمی دارید؟

بعد از آن با تأکید فرمود:

لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ: چرا از خدا طلب آمرزش نمی کنید پیش از نزول عذاب، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: شاید که رحم کرده شوید؛ یعنی امید است با قبول ایمان و توبه شما عذاب نازل نشود؛ اما بعد از نزول عذاب، ایمان و توبه فایده ای نخواهد داشت و چنین توبه مقبول در گاه الهی نباشد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

عَوَدُوا إِلَيْكُمْ الْإِسْتِغْفَارَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَعْلَمْكُمْ الْإِسْتِغْفَارَ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ: زبان خود را به استغفار عادت دهید؛ زیرا به درستی که خدا تعلیم نفرموده شما را استغفار مگر آن که

ص: ۱۲۹

می خواهد بیا مرزد شما را. (۱)

(آیه ۴۷) قَالُوا أَطِئِرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَلَبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ

تفسیر:

ای صالح، ما به تو و همراهانت فال بد زده ایم، شما سبب شرور و بدی ها هستید! یعنی تو و اتباع تو برای ما یمن ندارید؛ زیرا تا دعوت خود را آغاز کردی شداید و محنت ها به ما روی آورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان ما افتاده و از یکدیگر پراکنده شده ایم.

با آن که کفر و عناد و طغیان آنها موجب قحط و غلا و سختی آنها شده بود؛ لکن از روی لجاج، آن را به حضرت صالح علیه السلام و مؤمنان نسبت می دادند!

صالح گفت: فال بد شما نزد خداست؛ یعنی این محنت ها و بلاها به سبب کفر و طغیان شما از جانب خدا به شما رسیده، و چنین نیست که به جهت ما باشد.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ: بلکه شما گروهی هستید که امتحان می شوید؛ یعنی شما را به خیر و شرّ و دولت و فقر و آسانی و سختی آزمایش می کنند.

(آیه ۴۸) وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ

لغت:

رهط به معنی گروهی از مردان که کمتر از ده نفر باشند و اگر عدد به آن اضافه شود مانند «تسعه رهط» به معنی یک نفر و یک شخص هم دانسته شده است.

ص: ۱۳۰

تفسیر:

و در شهری که صالح علیه السلام مبعوث شد، نه گروهک یا نه نفر از اشراف و اکابر و اشرار ایشان، در زمین به کفر و شرک و معاصی و فسق و فجور فساد می کردند، و هیچ اصلاح نمی کردند؛ یعنی هر چه از آنها صادر می شد افساد بود و هیچ بوی خیر و صلاح و اصلاح از افعال آنها به مشام نمی رسید.

(آیه ۴۹) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُمْ وَ أَهْلَهُمْ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

تفسیر:

این اشرار با هم قسم شده گفتند: البته بر صالح و کسان او شیخون می زنیم، و آنها را می کشیم.

یا آن که «تقاسموا» فعل ماضی نباشد؛ بلکه فعل امر باشد؛ یعنی گفتند: با یکدیگر هم قسم شوید که بر او و خانواده اش شیخون زنیم و آنها را بکشیم. آنگاه اگر خویشان او از ما پرسند: صالح را که کشته است؟ گوییم: مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ یعنی: در محلّ هلاک آنها نبودیم، چه جای آن که ما قاتل آنها باشیم، و به درستی که ما راستگویانیم.

(آیه ۵۰) وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تفسیر:

و ایشان مکر کردند مکر کردنی بدین تدبیر که صالح را بکشیم و به ولیّ خون او و خونخواه او گوییم ما نکرده ایم و از آن خبر نداریم. وَ مَكَرْنَا مَكْرًا: و مکر کردیم ما مکر کردنی؛ یعنی جزای مکر آنها را به ایشان رسانیدیم به آن که مکر ایشان را سبب هلاک

ص: ۱۳۱

خودشان ساختیم. وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و حال آن که ایشان به آن آگاه نبودند.

تبصره: این مطلب ثابت شده که ذات الهی از کلیه قبایح منزّه و مبرّا باشد، و تمام افعال او بر وجه حکمت صدور یابد. بنابراین اسناد مکر به ساحت کبریایی بر سبیل مقابله با مکر آنها و جزای مکر آنها باشد.

ابن بابویه روایت نموده از حضرت رضا علیه السلام در آیه شریفه وَمَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهُ فَرَمُودًا:

خدای تعالی مکر ننماید و لکن مکر ایشان را جزا دهد. (۱)

ابن عباس نقل نموده که حضرت صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری، که شب ها آن جا نماز می خواند. و آن نه نفر با هم گفتند: وعده عذاب ما سه روز دیگر است، ما پیش از سه روز کار، صالح را بسازیم. پس اوّل شب به آن غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح را دیدند فوراً او را بکشند. خداوند ملائکه را فرستاد تا به هر یکی از آنها سنگی فرود آوردند و همه را کشتند و حضرت صالح علیه السلام از مکر آنها خلاص گشت.

(آیه ۵۱) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَاقْتُلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ

لغت:

دَمَرَهُ یعنی هلاک کرد او را.

تفسیر:

پس بنگر ای بیننده که سرانجام مکر آنها چگونه بود. از عاقبت مکر آنها این بود که ما آن نه نفر را در غار هلاک نمودیم و باقی قوم ایشان را به صیحه مستأصل ساختیم؛ یا تمام آن نه نفر با قوم را به صیحه هلاک کردیم.

ص: ۱۳۲

(آیه ۵۲) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

لغت:

بیت خاوی به معنی خانه خالی است و به معنی خانه ای که سقف آن پایین آمده و خراب شده است نیز استعمال می شود.

تفسیر:

پس آن خانه های آنهاست در حالتی که از ساکنان خالی است، و منهدم و ویران شده، به سبب ستمشان (کفر و عناد و تجاوز از فرمان حق). حَقًّا که در آنچه با قوم ثمود نمودیم از هلاکت آنها و ویرانی خانه های آنها، نشانه و علامتی است برای گروهی که بدانند آن را تا پند یابند و عبرت گیرند.

ابن عباس گوید: یافتیم در کتاب خدا این که ظلم، خانه ها را خراب می کند. پس این آیه را تلاوت نمود: فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا.

در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که ستمگران به آل محمد را همین حال است، چه اثری از خانه ها و شهرهای ایشان نمانده، و آنچه در عقب خود گذاشته اند در دنیا طعن و لعن، و در آخرت عذاب الیم و عقاب جحیم است.

(آیه ۵۳) وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

تفسیر:

و ما آنان را که به صالح علیه السلام ایمان آورده بودند و از کفر و معاصی پرهیز می کردند نجات

ص: ۱۳۳

دادیم؛ یعنی ایشان را به جهت ایمان و عمل صالح و پرهیز از محرّمات و معاصی، نجات دادیم.

قصه چهارم

داستان حضرت لوط (ع) و قومش

بعد از قصه قوم ثمود، داستان قوم لوط را بیان فرماید.

(آیه ۵۴) وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ

لغت:

فاحشه به معنی کار بسیار زشت است، و در این جا عمل لواط مقصود است.

تفسیر:

و لوط را به یاد آور در وقتی که به قوم خود از روی انکار و استهجان گفت: أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ: آیا این کار بسیار زشت (لواط) را در انظار یکدیگر انجام می دهید؟!

(آیه ۵۵) أَلَنْتُمْ لِقَوْمِ الرِّجَالِ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

لغت:

تأتون از مادهٔ إتیان و «إتیان رجال» در این جا به معنی آمیزش با مردان است.

ص: ۱۳۴

تفسیر:

آیا شما با مردها به جای زنان به شهوت می آمیزید؟! بلکه شما گروهی هستید که پیوسته جهالت می ورزید.

(آیه ۵۶) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ

تفسیر:

پس جواب قوم لوط نبود جز آن که با یکدیگر گفتند: کسان لوط را از قریه خود بیرون کنید تا در میان شما نباشند و نهی از این عمل نمایند. إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ: به درستی که ایشان مردمی هستند که پاک و پاکیزه اند یا خود را پاک می دانند و ما را پلید می خوانند!

ابن عباس گفته: این کلام را بر وجه سخریه و استهزا گفتند، بنابراین نهایت توهین و هتک حرمت اهل ایمان خواهد بود.

خلاصه بعد از موعظه و نصیحت و تهدید و وعید به عقاب شدید پروردگار مجید، از آن عمل شنیع و قبیح دست برداشتند و مورد سخط الهی و قهر او واقع گردیدند.

(آیه ۵۷) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنَ الْعَبْرِينَ

لغت:

غابر به معنی باقیمانده است.

تفسیر:

پس لوط علیه السلام و کسان او را - یعنی مؤمنان به او و دختران او را - از هلاکت

ص: ۱۳۵

نجات دادیم، مگر همسر او را که مقدر کرده بودیم از باقیمانده گان در آن جمعیت هلاک شونده باشد.

(آیه ۵۸) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ (۵۸)

تفسیر:

و بارانیدیم بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن شهرشان بارانی از سنگ، پس بد بارانی بود باران بیم کرده شدگان که لوط را تصدیق نمودند و درصدد ایذا و اذیت او برآمدند.

(آیه ۵۹) قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ءَآلَهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ

تفسیر:

پس بعد از هلاک شدن کافران به لوط گفتیم:

بگو: سپاس و ستایش برای خداست که هلاک فرمود کفار را، و سلام بر بندگانی که خداوند، ایشان را به عصمت برگزیده و از فواحش نگاه داشته و از عقوبت نجات داده است (پیامبران و جانشینان آنها و مؤمنان نیکوکردار).

یا خطاب امر به حمد متوجه به حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد که چون خداوند در این سوره قصه هایی ذکر فرمود که دالّ است بر کمال قدرت او مانند قصه موسی علیه السلام، و بر اختصاص رسل به آیات کبری چون قصه حضرت سلیمان، و بر هلاک اعدا و یاری اولیا مثل قصه حضرت صالح و لوط علیهما السلام؛ و اطلاع بر آن نعمتی عظیم است، پس بدین جهت آن حضرت را امر فرمود به حمد الهی و سلام بر رسل خود و بندگان برگزیده خود که حق تقدم در دین دارند.

سپس بر سبیل استفهام فرماید:

ص: ۱۳۶

ءَآلَّهُ خَيْرٌ أَمْآ يُشْرِكُونَ آیا خدا بهتر است برای پرستش و ستایش یا آنچه مشرکان با خدای تعالی شریک می گیرند؟ و از معلومات بدیهیه است که هیچ خیری بر عبادتِ غیر خدا مترتب نمی شود تا موازنه و مقایسه توان نمود میان آن و میان ذاتی که مبدأ و مصدر جمیع خیرات و خالق و مالک همه می باشد.

و در خبر است که چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود، فرمود:

بَلِ اللّٰهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى وَأَجَلُّ وَأَكْرَمُ.

نعمت های آسمانی و زمینی

(آیه ۶۰) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَمَّ نَبْتِنَا بِهِي حَيْدَ أَلِقَ ذَاتَ بَهْجِهِ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَنْمِ بِتُوا شَجَرَهَا أَيْلَهُ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ

لغت:

ذات بهجه یعنی دارای حسن و زیبایی، و آمن مرکب از «أم» و «من» استفهامیه است.

تفسیر:

آیا آنچه کفار می پرستند بهتر است یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، و برای شما از آسمان آبی به صورت باران و برف و تگرگ فرود آورده است؟ پس به وسیله آن، باغ های زیبا و سرسبز و مسرت انگیز رویانیدیم که رویاندن درختان آن برای شما مقدور نبود.

پس بر سیل استفهام انکاری فرماید: أَيْلَهُ مَعَ اللّٰهِ: آیا هست با خدای یکتا خدای دیگری؟ یعنی نیست خدایی قابل ستایش و پرستش مگر ذات الله که جامع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص و سزاوار پرستش است. بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ: بلکه مشرکان گروهی هستند که از خدا بر می گردند و برای او همتایی قائل می شوند.

ص: ۱۳۷

(آیه ۶۱) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَلَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَسِيًّا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَمْ يَلِ اللَّهُ بِأَكْثَرِهِمْ لَأَيَعْلَمُونَ

لغت:

رواسی جمع است و مفرد آن «راسیه» به معنی استوار و پابرجاست. و رواسی صفت «جبالاً» مقدر است.

تفسیر:

(آیا آن شریکان بهترند) یا کسی که زمین را نسبت به اهلش ثابت و آرام نموده، و در میان شکاف های آن نهرها روان کرده، و برای آن کوه هایی پابرجا و استوار ساخته، و میان دو دریا، مانعی قرار داده است (در محل تلاقی رودهایی که همانند دریا هستند و دریا، در محیط وسیعی میان آب شیرین و آب شور حاجزی تکوینی قرار داده که با یکدیگر در نیامیزند)؟ آیا با خدای یکتا معبودی هست؟ نه؛ بلکه بیشتر آنان نمی دانند.

(آیه ۶۲) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَمْ يَلِ اللَّهُ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ

اعراب:

ما در «قلیلاً ما» زائده است.

ص: ۱۳۸

تفسیر:

(آیا شریکان بهترند) یا کسی که دعای شخص گرفتار را هنگامی که او را می خواند، پاسخ می دهد و آسیب و گرفتاریش را برطرف می سازد، و شما را جانشینان روی زمین قرار می دهد (جانشینان خدا در روی زمین، و حاضران در جای رفتگان)؟ آیا با خدای یکتا معبودی هست؟ بسیار اندک متذکر می شوید!

(آیه ۶۳) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُزِيلُ الرِّيحَ بُشْرَمَ ابْنَيْنِ يَدَى رَحْمَتِي أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

تفسیر:

(آیا آن شریکان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکی های خشکی و دریا هدایت می کند، و کسی که بادهای پیشاپیش رحمت خود (باران) بشارت دهنده می فرستد؟ آیا با خدای یکتا معبودی هست؟ برتر است خدا از آنچه شریک (او) می پندارند.

(آیه ۶۴) أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

لغت:

هاتوا صیغه امر جمع از باب مفاعله، و مفرد آن «هات» به معنی بیاور است.

تفسیر:

(آیا آن شریکان بهترند) یا کسی که آفرینش موجودات را او آغاز کرده و سپس آنها را

ص: ۱۳۹

(همه را پس از فانی کردن یا جاندارها را پس از میراندن در عالم دیگر) باز می گرداند و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می رساند؟ آیا با خدای یکتا معبودی هست؟ بگو:

حجت و برهانتان را بیاورید اگر راست می گوید.

محدودیت دانش بشر

(آیه ۶۵) قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

تفسیر:

بگو ای پیغمبر: هر که در آسمان ها و زمین است از ملائکه و جن و انس، غیب و امر پنهانی را (عوالم و علوم خارج از حواس صاحبان شعور را) نمی داند مگر خدا که می داند؛ پس چنانچه قدرت تامه، مخصوص ذات الهی است، علم شامل نیز به او اختصاص دارد.

و کسانی که در آسمان و زمین اند نمی دانند در چه زمانی برانگیخته می شوند.

و چون حق تعالی علم غیب را از بندگان نفی نمود، به جهت مبالغه و تأکید فرماید:

(آیه ۶۶) بَلِ ادَّ رَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

لغت:

عمون جمع «عمی» به معنی نابیناست.

تفسیر:

چنین نیست که قیامت نباشد؛ بلکه علم آنان نسبت به آخرت در اثر توجه تام به دنیا پایان یافته است.

ص: ۱۴۰

بَلْ هُمْ فِي شَكِّ مِّنْهَا: بلکه ایشان با شنیدن ادله باز هم در شک و تردیدند به نسبت به وقوع آن، مانند کسی که متحیر باشد در امری.

بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ: بلکه ایشان از آخرت نابینا هستند؛ یعنی چشم دل آنها از مشاهده دلایل بعث و حشر به جهت تفکر و تدبّر نمودن در آن پوشیده شده است.

(آیه ۶۷) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا لَنُحْرَجُونَ

تفسیر:

و آنان که کافر شدند، از روی انکار و استبعاد، به سبب عدم تفکر و تدبّر در آیات بینه و براهین واضح بر حق بودن حشر و نشر و قیامت، گفتند: أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا: آیا چون خاک گردیم، وَءَابَاؤُنَا: و پدران ما نیز خاک شوند، أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ: آیا حتماً زنده می شویم و از قبرها بیرون آورده می شویم؟!

(آیه ۶۸) لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

لغت:

أساطیر جمع «أسطوره» به معنی افسانه و داستان بی اساس است.

تفسیر:

به درستی که ما و پدران ما پیش از وعده این پیغمبر، وعده داده شده ایم این حشر و نشر و قیامت را؛ یعنی پیغمبران پیش هم ما را به قیامت وعده داده اند و از عذاب آن روز ما را ترسانیده اند. نیست این وعده مگر افسانه های پیشینیان؛ یعنی وعده قیامت مانند افسانه های گذشتگان، حقیقتی ندارد.

خداوند برای آگاهی و هشیاری مکذبان و تهدید آنان فرمود:

انگیزه گردشگری

(آیه ۶۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

تفسیر:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ: بگو ای پیغمبر: در زمین و جاهایی که اهل آنها هلاک شدند، سیر کنید، پس نگاه کنید و تأمل نمایید و به فکر خود دریابید که سرانجام گناهکاران و عاقبت کافران چگونه بوده و به کجا رسیده است، تا از آنها عبرت گیرید.

تبصره: آیه شریفه، تهدید کافران و سرکشان از فرمان حضرت حق است، که در زمین، و شهرها و مساکن و منازل یاغیان، سیر کنند و مشاهده نمایند که چگونه نه اسمی از آنان و نه اثری از منازل ایشان باقی مانده است، تاریخ و احوال ایشان را به نظر و فکر مطالعه نمایند تا از آنها عبرت یابند و دست از سرکشی و کفر بردارند.

آرامش در برابر مکرها

(آیه ۷۰) وَ لَمَّا تَخَرَّنَ عَلَيْهِمْ وَ لَاتُكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

تفسیر:

بعد از آن به جهت تسلی خاطر مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرماید:

وَ لَمَّا تَخَرَّنَ عَلَيْهِمْ: و ای پیغمبر، از تکذیب و اعراض مشرکان اندوهناک مشو، وَ لَاتُكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ: و از آنچه مکر می کنند، در سختی و آزرده خاطر مباش که من حافظ و نگهدارنده توام و تو را از شر آنان حفظ نمایم و مکر آنها را از تو دفع نمایم و تو را بر ایشان غالب گردانم.

و خدای تعالی به وعده خود عمل کرد و آنچه کفار و معاندان برای اضمحلال آن حضرت و انهدام دین آن سرور، مکرها کردند و حيله ها نمودند، خود و اساس خاندان خود آنها به کلی محو و نابود گردید و خدعه های آنها به خودشان بازگشت.

ص: ۱۴۲

(آیه ۷۱) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

تفسیر:

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ: و می گویند: این عذابِ وعده داده شده که عقوبت دنیا و آخرت است و ما را به آن می ترسانید، چه وقت خواهد بود اگر در گفتار خود راستگویان هستید؟!

(آیه ۷۲) قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

لغت:

رَدِفَه به معنی «تبعه» است.

تفسیر:

بگو: امید است که به حکم الهی برخی از آنچه وقوع آن را شتاب می کنید به دنبال شما باشد و آن عذاب روز «بدر» بود که عده ای از صناید قریش و مشرکان کشته شدند.

فضل خدا و ناسپاسی مردم

(آیه ۷۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

تفسیر:

و حَقًّا که پروردگار تو صاحب فضل و رحمت است بر مردمان. و از فضل و احسان او این است که در عقوبت کافران و عاصیان تعجیل نمی کند، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ: و لکن بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند و حق نعمت حقیقی را در تأخیر عذاب نمی شناسند؛ بلکه از شدت جهالت و غفلتی که دارند در وقوع آن شتاب می نمایند.

ص: ۱۴۳

تنبيه: آیه شریفه، آگاهی است بر آن که پروردگار، صاحب فضل و احسان بی پایان است بر عالمیان؛ و آنچه برای زندگی و معاش بنی آدم لازم است مرحمت فرماید، با این وصف عده ای در مقام ناسپاسی و حق ناشناسی برآمده کفران نعمت های عظیم خداوند کریم را می نمایند! باز هم عنایت الهی شامل حال آنهاست که تعجیل در عقوبت و سزای آنها نمی فرماید، و سال های متمادی به کفر و فسق بندگان و تمادی آنان در عصیان، صبر می فرماید که شاید از مستی شهوت، هشیار و از خواب غفلت، بیدار گردند و به ایمان و طاعت، گذشته خود را تدارک نمایند؛ لکن با این افضال و انعام و احسان حضرت منان، بیشتر بندگان، شکر آن ننموده؛ بلکه به کفران باقی باشند.

غیب دانی خداوند

(آیه ۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

لغت:

تُكِنُّ مضارع «أَكَنَّ» از باب افعال و به معنی «می پوشاند» است.

تفسیر:

البته که پروردگار تو، آنچه را سینه های کفار از کینه و حسد و مکر و خدعه نسبت به تو می پوشاند و آنچه را از عداوت و تکذیب و عناد و انکار تو آشکار می کنند می داند.

حاصل آن که تمام امورات نهانی و آشکارا و باطنی و ظاهری کفار و معاندان را خدا می داند، و ایشان را بر آن اعمال، سزا و جزا خواهد داد.

(آیه ۷۵) وَمَا مِنْ غَالِبِهِ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

تفسیر:

و هیچ پوشیده ای از حوادث و وقایع و غیر آن، در آسمان و زمین، نیست مگر این که در کتابی روشن یا روشن سازنده نوشته شده و ثابت است.

ص: ۱۴۴

مراد، لوح محفوظ است که تمام امور و اشیاء در آسمان و زمین در آن ثبت می باشد.

یا مراد آن که جمیع افعال در علم الهی محفوظ است.

در کتاب کافی از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام روایت شده که فرمودند: تمام امور و اشیاء در کتاب خداست، و آن کتاب را خداوند به ما مرحمت فرمود، چنان که در این آیه فرمود:

گره گشایی قرآن برای یهود

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و در آیه دیگر فرمود: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... [فاطر، ۳۲] پس ما یمیم آن اشخاصی که خدا برگزید آنها را، و ما یمیم وارث آن کتابی که تیبان هر شیء در آن است. (۱)

(آیه ۷۶) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَنْقُصُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

تفسیر:

به درستی که این قرآن، بر بنی اسرائیل، بیشتر آنچه را از جهالت در آن اختلاف می کنند و بر خلاف یکدیگر سخن می گویند (از احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و جهنم و قصه عزیر و مسیح و مریم و حرمت برخی خوراکی ها) را بازگو و بیان می کند.

(آیه ۷۷) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

تفسیر:

و به تحقیق که قرآن برای ایمان آورندگان، راهنما و رحمت است که به آن منتفع و بهره مند می شوند؛ زیرا احکام قرآن را قبول و به آن عمل می نمایند، لذا نتیجه و فواید آن را درمی یابند؛ و غیر مؤمنان چون معتقد به آن نگردیده و عمل به آن ننمایند، از نتایج و سعادات آن بهره ور نشوند.

ص: ۱۴۵

توضیح: مسلم است که شخص مریض، تنها وقتی از نسخه طیب بهره مند می شود که به دستور آن طیب رفتار نماید؛ یعنی امر او را در آشامیدن دوی تلخ و نهی او را در پرهیز از غذاهای لذیذ و میوه های خوش مزه که برای او ضرر دارد پیروی نماید تا سلامتی کامل برای او حاصل شود؛ همچنین نسبت به نسخه ربانی و طیب روحانی یعنی کتاب آسمانی، اشخاصی منتفع و بهره ور شوند که اوامر و نواهی آن را به مرحله عمل درآورند؛ یعنی واجبات را به جای آرند و محرمات و معاصی را ترک نمایند تا سلامتی از عذاب و عقاب ابدی برای آنها حاصل آید و خیر و سعادت شامل حال آنان گردد.

حاکم و وکیل بودن خداوند

(آیه ۷۸) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهَا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ

تفسیر:

همانا پروردگار تو میان بنی اسرائیل در تمام موارد اختلافشان در دین در روز قیامت به حکم خود داوری خواهد کرد، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ: و اوست غالب که حکم او را ردنتوان نمود و اوست دانا به حقیقت آنچه حکم فرماید و به حکمت و مصلحت آن؛

(آیه ۷۹) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

تفسیر:

بعد از آن، خطاب به حبیب خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرماید که چون دانستی که خدای متعال میان اهل حق و باطل حکم نماید و هر یک را بر وفق اعمالشان جزا خواهد داد:

پس توکل کن بر خدا و از دشمنی معاندان باک ندار و اندیشه به خاطر راه مده و در دعوت خود راسخ باش؛ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ: بی تردید تو از نظر دین و کتاب و معارف، بر حق آشکار هستی؛ یعنی به یقین راه تو راست و کار تو درست، و خدا یار حق است.

ص: ۱۴۶

تبصره: آیه شریفه دستور عام برای عموم مبلغان اسلامی است که در تبلیغات خود اندیشناک نبوده و ابداً از هیاهوی معاندان پروا نداشته، اتکال و وثوق به نصرت الهی داشته باشند و در مقام ادای وظیفه برآمده، توکل بر خدا بنمایند و از او استمداد بخواهند، که البته حق بودن هر شیئی حافظ آن شیء باشد. بنابراین چون دین اسلام و قرآن، حق، و حقانیتش هویدا باشد، از بین نخواهد رفت، و نیز ناشر و مروّج خود را نگهبان است.

دل مردگی، ناشنوایی و نابینایی گمراهان

(آیه ۸۰) إِنَّكَ لَأُتِمْعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

لغت:

صَّم جمع «أصم» به معنای کر و ناشنواست.

تفسیر:

إِنَّكَ لَأُتِمْعُ الْمَوْتَىٰ: البته که تو نمی توانی مردگان (کفر و عناد) را بشنوانی؛ یعنی مرده دلان کفر، فهم کلام تو را نتوانند نمود. تشبیه فرموده کفار و معاندان را به مردگان، در بهره نبردن از کلام گویندگان؛ یعنی چنانچه نتوان سخن را به مردگان شنوایید همچنین کسانی که به سبب کفر و فسق و فجور، مرده دل اند، نمی توان آیات الهیه و مواعظ سبحانیه را به آنها شنوایید، چون حاضر برای شنیدن و قبول نباشند.

و نمی توانی دعوت خود را به انسان کر - یعنی کسانی که پشت کرده و روی گردانیده اند - بشنوانی؛ یعنی ایشان را گوش دل از شنیدن آیات قرآن کر است، پس شبیه کران باشند خصوصاً کری که به دعوت کننده خود پشت کند، چه در آن وقت، استماع و فهم او مشکل تر است؛ زیرا رمز و اشاره را نیز نمی بیند تا فهم کند. خلاصه معنی آن که:

همچنان که شخص کر، صدای آواز دعوت کننده خود را نمی شنود خصوصاً در حین پشت کردن و اعراض، همچنین کافران و معاندان که به جهت عناد و انکار، اعراض نموده اند، به کلی امید شنوایی از آنها مسلوب است، پس کافر اصرار کننده در کفر، مانند میت باشد در

ص: ۱۴۷

عدم قبول هدایت، و مثل کر باشد در عدم استماع صدا و ندا.

(آیه ۸۱) وَمَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمِّيِّ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

تفسیر:

و تو راهنما و هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی؛ زیرا هدایت، حاصل نمی شود مگر به توجه چشم و چشم دل، و اینها کورند؛ یعنی چون کفار و معاندان به جهت فرط عناد و استکبار، در آیات واضحی که رساننده انسان به سر منزل نجات است فکر و تأمل نمی کنند، پس گویا بصیرت ندارند، و این کوردلان به منزله کوران اند که به جهت نداشتن چشم، به مقصد خود راه نمی برند و در گمراهی خود متحیر و سرگردان می مانند.

إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ... نشنوانی تو - یعنی شنوایدن تو فایده ندارد - مگر برای کسانی که به اقتضای طبع می توانند به آیات ما ایمان بیاورند و تصدیق نمایند؛ یعنی به نظر کردن و تأمل نمودن در آیات بیینه و معجزات واضحی ما؛ یعنی طلب حق کنند و از این رو طبق استعداد فطری در برابر ما تسلیم اند.

جنبنده زمین و حوادث رجعت

(آیه ۸۲) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَأِيُوقِنُونَ

تفسیر:

و چون در اواخر دنیا که مردم از آثار تکوینی جهان به دلالت عقل، خدا را نپذیرفتند و وعده عذاب درباره آنها ثابت شد، برای آنها جنبنده ای از زمین (به نحو اعجاز و برای اجبار مردم به پذیرش) بیرون می آوریم که با اهل زمین سخن گوید؛ زیرا مردم به آیات ما یقین پیدا نمی کردند (اوصاف این جنبنده و زمان خروج و چگونگی بیرون آمدن او و

ص: ۱۴۸

حقیقت کلام و سخن او و نتیجه پس از آن برای ما معلوم نیست؛ البته روایاتی در این باره هست که نیاز به بررسی دارد.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

تفسیر:

مضمون این آیه و دو آیه بعد، از اسرار پیش از قیامت است.

و یادآور روزی را که به قدرت کامله خود، از هر امت گروهی را (که رؤسا و اشراف ایشان باشند) از کسانی که پیوسته و همیشه تکذیب می کردند آیات ما را، یا دلایل توحید و قدرت ما را، گرد می آوریم. پس ایشان در یک جا جمع آوری و بازداشته می شوند.

(آیه ۸۴) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تفسیر:

تا چون به موقف حساب و مواخذه بیایند، قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ...: خدای تعالی از روی اهانت و تویخ به آنها فرماید: آیا نشانه های مرا در حالی که به آنها دانشی فراگیر نداشتید تکذیب و انکار کردید؛ یعنی به جهت عناد و انکار در آن تأمل نکردید تا علم شما به کنه آن برسد و حقیقت آن را دریابید؟ أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: یا آن که چه معامله ای با آیات من می کردید؟ یعنی بعد از آن که در صحت آن و طلب معرفت آن تفکر نکردید چه کار کردید؟

ص: ۱۴۹

(آیه ۸۵) وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ

تفسیر:

و گفتار حتمی عذاب درباره آنها به سبب ستم نمودن و از حق درگذشتن ایشان که تکذیب آیات و حجج خدا بود واقع شود. پس ایشان به سبب عظمت آنچه مشاهده کنند و وحشت آنچه از انواع عقاب ببینند، قادر بر تکلم نباشند.

یا در جواب مؤاخذه چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجّت باشد و سودی به آنها رساند.

بعد از آن برای اثبات قدرت بر معاد و اتمام حجّت بر کفار فرماید:

نشانه های خدا در شب و روز

(آیه ۸۶) أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

لغت:

مبصر به معنی روشن و روشنی بخش است.

تفسیر:

آیا منکران حشر ندیدند و ندانستند که ما شب را آفریدیم تا در آن به خواب و استراحت آرام گیرند، و قرار دادیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول شوند؟ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: به درستی که در آفریدن شب و روز برای گروهی که ایمان آورند به خدا و رسول نشانه هایی است که آنها را بر قدرت و حکمت خداوند دلالت کند.

ص: ۱۵۰

(آیه ۸۷) وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَخَرْنَا

تفسیر:

و یاد کن روزی را که دمیده شود در صور.

احادیث بسیار وارد شده که حق تعالی اسرافیل را که مَلَكٌ عَظِيمٌ است آفریده و با او صور عظیمی است و از روزی که خلق شده منتظر فرمان الهی است که هر وقت فرمان از جانب خداوند متعال رسد در صور بدمد.

و دو نفخه باشد: یکی نفخه ای که همه خلایق به آن نفخه می میرند، و دوم نفخه ای که به آن نفخه همه زنده شوند.

و مراد آیه شریفه اگر نفخه اولی باشد؛ یعنی پس از هول و هیبت آن هر که در آسمان هاست از ملائکه، و هر که در زمین است از جن و انس و حیوانات، بترسند و بمیرند، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ: مگر آنان را که خدا خواهد مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل. وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَخَرْنَا: و همه از اولین و آخرین در حالتی که خوارشدگان و مطیع و منقاد و ذلیل خداوند قهارند به عرصه قیامت بیایند.

و اگر مراد؛ نفخه دوم باشد یعنی: و یادآور روزی را که در صور به نفخه دوم دمیده شود پس همه آنها که در آسمان ها و زمین اند زنده شده به وحشت افتند، جز آنان که خدا خواسته از فزع محشر مصون باشند، و همه زنده شده ها به نفخه سوم با خضوع و زبونی به پای حساب او خواهند آمد.

(آیه ۸۸) وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُوَ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

تفسیر:

در آن روز کوه ها را که بینی گمان کنی و پنداری که بر جای خود ساکن اند و حال آن که آن کوه ها به سرعت ابر در حرکت هستند، و آن حرکت، درک نشود؛ زیرا که اجرام بزرگ چون بر یک سمت حرکت کنند، حرکت آنها خوب ظاهر نشود، چنانچه در سیر ابر مشاهده می گردد.

این یکی از علامات قیامت است.

اللّٰذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ: ایجاد آسمان و زمین و شب و روز و غیر آن از اموری که ممکن الوجود باشد، صنعت و خلقت خداست. آن خدایی که همه چیز را محکم و استوار و منظم ساخت و آنها را خلق فرمود بر وجهی که موافق حکمت و مصلحت باشد. همانا او به آنچه می کنید از طاعت و معصیت دانا و آگاه است و همه را به ظواهر و بواطن می داند و بر وفق آن جزا خواهد داد.

پاداش نیکوکاری و جزای بدکرداری

(آیه ۸۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُوْ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَلِدٍ ءَامِنُونَ

لغت:

فزع به معنی ترس است.

تفسیر:

هر که عمل نیکویی از ایمان و توحید و طاعت و خیر بیاورد، پس او را ثواب و جزایی بهتر از آن فعل نیکو هست؛ زیرا فانی دهد و باقی ستاند، و ادنی به اعلی عوض نماید، و یکی به ده تا به هفتصد و یا بدون حساب بهره یابد.

در تفسیر منهج از حضرت سجاد علیه السلام مروی است که: مردی به جنگ روم رفت و او را عادت چنان بود که چون خلوت می نمود، به آواز بلند می گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ». روزی در مرغزاری می گذشت، این کلمه را به آواز بلند گفت، سواری از رجال الغیب بیرون آمد، پرسید: چه گفتی؟ گفت: آنچه شنیدی. جواب داد: واللّه آن کلمه ای است که حق تعالی فرموده: مَنْ جَاءَ

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا. (۱) وَهُمْ مِمَّنْ فَرَعَ يَوْمَئِذٍ أَعْمُنُونَ: وایشان که حسنه آورده اند، از هول و ترس روز عظیم قیامت در امان اند.

(آیه ۹۰) وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

لغت:

كُتِبَ فعل ماضی مجهول و از ماده «كَبَّ» به معنی سرنگون کردن است.

تفسیر:

و هر که کار زشت از کفر و شرک و معصیت و شرّ بیاورد، پس آنها به صورت، در آتش خواهند افتاد؛ یعنی آنها را به جهنّم اندازند و به آنها گفته شود: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: آیا بجز آنچه را که انجام می دادید جزا داده شدید؟ یعنی این جزای افعال شماست که به عدل نه به ظلم به شما رسیده.

احادیث خاصّه و عامّه وارد شده که مراد از «حسنة» در آیه شریفه، ولایت و محبّت اهل بیت عصمت است، و مراد از «سئئه» بغض و عداوت ایشان است که آن مایه نجات و بهشت، و این موجب هلاک و جهنّم می باشد.

از علی علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمود: حسنه، معرفت ولایت و دوستی ما اهل بیت است؛ و سئئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. (۲)

(آیه ۹۱) إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

ص: ۱۵۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۶۴.

۲- . کافی، ج ۱، ص ۱۸۵.

تفسیر:

جز این نیست که امر شده ام به این که پروردگار این شهر را که مکه است پرستش کنم، پروردگاری که این شهر را محترم شمرده و از هر چه مستلزم هتک حرمت آن باشد نهی کرده است.

وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ: و همه چیز از اجزای عالم هستی از آن اوست؛ یعنی همه اشیا مملوک و مخلوق اویند.

وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: و امر شده ام به آن که از تسلیم شدگان امر الهی باشم.

اسلام که عبارت از تسلیم فرامین الهی است، عظمتش به مرتبه ای است که اشرف کائنات و مایه خلقت موجودات فرماید: من مأمورم که از مسلمین بوده باشم.

(آیه ۹۲) وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ

تفسیر:

و امر شده ام به این که قرآن را برای مردم تلاوت نمایم و یا بر قرائت آن مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد. یا مداومت نمایم بر پیروی اوامر و نواهی آن.

فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ: پس هر که هدایت را به سبب پیروی از قرآن قبول نماید، پس جز این نیست که به سود خود هدایت یافته است؛ یعنی منافع آن که نجات از مهالک دنیا و رسیدن به ثواب عقیباست عائد خود او گردد. وَمَنْ ضَلَّ: و هر که گمراه شود به سبب مخالفت با قرآن، فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ: پس بگو: ای پیغمبر، جز این نیست

که من از ترسانندگان بندگان از عذاب الهی هستم و هدایت واقعی به دست من نیست.

تنبيه: وظیفه پیغمبر، رساندن احکام قرآن و فرامین خداوند به امت است، پس هر که آن احکام را به عمل کردن بر طبق آن کلاً و جزءً قبول نماید نتیجه آن که هدایت و ارشاد و سعادت دنیا و رسیدن به ثواب و فیوضات در آخرت است البته شامل حال او گردد. و هر که به سوء اختیار خود با قرآن مخالفت نماید نتیجه آن که گمراهی از حق، و خباثت و نکبت در دنیا و عذاب و عقوبت در آخرت است، عاید او خواهد شد.

نمایش نشانه های خدا

(آیه ۹۳) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

تفسیر:

و بگو: ثنا و ستایش برای خداست بر نعمت نبوت و بر آنچه به من عطا فرموده از علم نافع و عمل صالح. زود باشد - ای صنادید قریش - که خدا به شما آیات قاهره خود را نشان دهد مانند واقعه بدر و غلبه مسلمانان با قلت عدد آنان و کثرت عدد مشرکان.

یا مراد عام باشد؛ یعنی زود باشد که خداوند به همه منکران قرآن نشان دهد آیات قاهره خود را در بقای حق و اضمحلال باطل.

فَتَعْرِفُونَهَا: پس آن آیات را به عین یقین خواهید شناخت؛ لکن آن شناختن در آن محل، شما را نفع ندهد.

یا مراد از آیات، علامات قیامت باشد که تمام خلائق آن روز، حقانیت ثواب و عقاب را بشناسند، و به چشم آن را مشاهده کنند و جزای اعمال خود را از کفر و ایمان و معصیت و طاعت و خیر و شر دریابند.

وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و پروردگار تو از آنچه انجام می دهی بی خبر و غافل نیست.

ص: ۱۵۵

تنبيه: آیه شریفه، آگاهی است برای مخالفان فرامین الهی که خداوند از اعمال آنها غافل نیست، و بدانند که اخذ الهی و عذاب او شدید است. و در هر عصر نمونه ای از آن به منصفه ظهور آمده است، و در این عصر هم به چشم خود مشاهده نمودیم هتاک بی باکی (رضا خان پهلوی) را که پرده نوامیس اسلامی را درید و از غرور و نخوت، حرمت قرآن و آیین اسلام را هتک نمود، و فسق و فجور و تخریب مساجد و قبور را ترویج کرد، غافل از آن که منتقم حقیقی و حافظ نوامیس اسلامی، یک مرتبه او را فرا گیرد و زندگانی و اسم و رسم او را محو و نابود گرداند؛ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (۱)

ص: ۱۵۶

۱- . تفسیر اثنی عشری، ذیل آیه شریفه.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ طسم

معنای طلسم

تفسیر:

طا، سین، میم، این حروف رمزهایی میان الله و رسول اوست و این کتاب، مرکب از همین حروف است؛ ولی کسی را توان آوردن نظیر آن نیست. این کتاب، دارای محکمت و این گونه متشابهات است.

سوگند به طور سینا و مکه و سوگند به طوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و آله.

اگر سوگند باشد جمله بعد جواب آن است.

شیخ صدوق در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

معنای طسم «أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ الْمُبْدِيُّ الْمُعِيدُ» است. (۱)

شاید مقصود، این باشد که این سه حرف اشاره به سه اسم از اسامی خدای متعال است

ص: ۱۵۷

«طالب» و «سمیع» و «مبدئ و معید».

(آیه ۲) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تفسیر:

سوگند به ط، سین، میم: این سوره یا آیات این سوره، آیه های کتاب روشن، یا کتاب روشن کننده، مبین کفر از ایمان و حق از باطل و هدایت از ضلالت است.

داستان موسی (ع) و فرعون

(آیه ۳) نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

تفسیر:

بخشی از خبر موسی و فرعون را به راستی و درستی برای گروهی که تصدیق می کنند، یا برای کسانی که علم ما تعلق گرفته که ایمان خواهند آورد، توسط جبرئیل که امین وحی است بر تو می خوانیم.

(آیه ۴) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُمُ طَالِفًا مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ

لغت:

شِيع جمع «شيعه» به معنی فرقه است. استضعاف به معنی ضعیف و ناتوان دانستن یا به ناتوانی کشاندن است.

ص: ۱۵۸

همانا فرعون (پادشاه مصر) در آن سرزمین برتری جست و تکبر و تبختر کرد به حدی که ادعای ربوبیت نمود و مردم را به عبادت و بندگی خود امر کرد.

وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا: و مردم آن را گروه های مختلف و پراکنده قرار داد و هر گروهی را در بخشی از کارهای دولت خود، و هر گروهی را دشمن دیگری می نمود.

يَسْتَضِعُّ مِنْ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ: گروهی از ایشان را که بنی اسرائیل بودند به ناتوانی و بردگی می کشاند و به قصد نابودی آنها پسران آنها را می کشت و زنان ایشان را زنده می گذاشت.

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ: به درستی که او از فسادکنندگان بود که جرأت می نمود در کشتن اولاد انبیا و اولیا به مجرد خیال فاسد، و مردم را به بندگی می گرفت.

ابن عباس نقل نموده که چون بنی اسرائیل بسیار شدند و در میانشان فسق و فجور ظاهر گردید و علما و زهاد آنها از امر به معروف و نهی از منکر دست باز داشتند، حق تعالی قبطیان را بر آنها مسلط گردانید تا ایشان را به بندگی گرفتند و به امور شاقه مبتلا ساختند. (۱) بالاترین فسادها گمراه نمودن بندگان از طریق حق است، چنانچه فرعون مردم را از ستایش و پرستش خلاق عالم منع و به خود دعوت نمود.

نقل شده است: شبی خوابی دید و تعبیر آن را از تعبیرکنندگان خواست. گفتند: از این شهر مردی از بنی اسرائیل ظاهر شود که هلاک ملک تو به دست او باشد. فرعون امر نمود تا پسران بنی اسرائیل را بکشند! با وجود این، مصلحت الهی اقتضا نمود که با ضعف و بیچارگی بنی اسرائیل، حضرت موسی متولد شود و فرعون و تابعان او هلاک شوند، و موسی و بنی اسرائیل نجات یابند.

(آیه ۵) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَلَمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

تفسیر:

و حال آن که ما اراده کردیم تا بر آنان که در زمین مصر و نواحی آن زبون و بیچاره شده بودند - یعنی بنی اسرائیل - منت نهیم و ایشان را از بلا و ظلم فرعون برهانیم و ایشان را پیشوایان مردم و وارثان روی زمین سازیم.

ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظر فرمود به سوی علی و حسن و حسین علیهم السلام، پس گریه نموده و فرمود: شما باید مستضعفان بعد از من. پس به حضرت صادق علیه السلام عرض شد: این چه معنی دارد یا بن رسول الله؟ فرمود: معنی آن آن است که شما باید ائمه بعد از من، به درستی که خداوند فرموده: **و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا... بعد فرمود: این آیه جاری است در حق ما تا روز قیامت.** (۱)

(آیه ۶) **و نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَمَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ**

تفسیر:

و برای آنها در آن سرزمین اسباب قدرت و تسلط فراهم آریم یا آنان را در آن سرزمین استقرار بخشیم و به فرعون و هامان (وزیر او) و سپاهیان آنها را که از ناحیه آنها (بنی اسرائیل) بیمناک و در حذر بودند نشان دهیم.

یعنی از زوال مُلک فرعون و هلاک تمام آنها به دست مولودی از بنی اسرائیل می ترسیدند و ما این را عملی کرده و به آنها نشان دهیم، و زمانی این مطلب را دریافتند که در دریا غرق شدند و بنی اسرائیل تفرج کنان در ساحل دریا بودند.

ص: ۱۶۰

(آیه ۷) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

لغت:

إرضاع شیر دادن. «ألقيه» امر است، مصدر آن «إلقاء» به معنی انداختن است.

تفسیر:

به مادر موسی الهام نمودیم یا در خواب به او نمودیم (عَلَّمَ الهدی رحمه الله فرموده: شاید فرستاده ای از ملائکه و غیر آن به سوی مادر موسی فرستاده شد و به او گفت): شیر ده و پرور موسی را در پنهانی. پس چون بر او بترسی و دریابی که مردم جای او را دانسته و قصد او خواهند کرد، پس او را در دریای نیل بینداز؛ یعنی بعد از آن که او را در صندوقی نهاده و منافذ آن را مسدود کرده باشی، بیفکن و مترس، که او ضایع و هلاک نخواهد شد. و اندوهناک مباش در فراق او، به درستی که ما او را به سوی تو در اندک زمانی بر وجهی که دلخواه تو باشد برگردانده ایم.

وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: و گرداننده ایم او را از فرستادگان؛ یعنی او را رتبه نبوت و رسالت عطا فرماییم. فرعون نظر به تعبیر خواب خود قابله ها را مأمور ساخت که هر زنی پسر زاید فوراً او را بکشند! چون شنید مادر موسی حامله است، قابله ها را فرستاد تا او را ببینند. چون شکم او را دیدند هیچ اثر حمل نیافتند، پس بازگشتند و گفتند: اثر حملی نیست. تا وقت وضع حمل نزدیک شد، مادر موسی با یکی از قابله ها دوستی داشت، به او گفت: مرا یاری کن بر این امر، و چون پسر باشد او را مخفی دار تا کسی نداند. قابله قبول کرد؛ لکن در نظر داشت که اگر پسر باشد خبر دهد. هنگامی که موسی متولد شد، قابله در او

ص: ۱۶۱

نگریست محبتی عظیم در دل او پیدا شد. به مادر موسی گفت: قصد من آن بود فرعون را خبر دهم، محبت این طفل مرا مانع شد، و این نور دلالت دارد که هلاک قبطیان به دست او باشد، من او را فاش نکنم.

به مادر موسی الهام شد که او را در دریا انداز و نترس که ما او را به تو برمی گردانیم.

همین که صندوق به کنار برکه فرعون رسید:

(آیه ۸) فَالْتَقَطَهُآلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ

لغت:

لام در «لیکون» لام عاقبت است. حَزَنَ مصدر «حَزَنَ» و «حُزْنَ» مصدر «حَزَنَ» و هر دو یک معنی دارد.

تفسیر:

پس موسی را خاندان فرعون از روی آب برگرفتند، تا در نتیجه برای آنها دشمن جاه و مال و جان و مایه حزن و اندوه گردد، همانا فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند.

(آیه ۹) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّيَ وَ لَكَ لَاتَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تفسیر:

و همسر فرعون به او گفت: این کودک، روشنی چشم من و تو است، او را مکشید شاید که در آینده ما را سودی بخشد - زیرا علامات یمین و برکت از او ظاهر است - یا فراگیریم او را به فرزند، چه اهلیت آن دارد که فرزند ملوک باشد. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ و آنها

ص: ۱۶۲

از عاقبت کار آگاه نبودند. فرعون او را به همسرش آسیه بخشید و آسیه به تربیت او مشغول شد.

(آیه ۱۰) وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِحًا إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

لغت:

فؤاد قلب، و فؤاد فارغ یعنی قلب پریشان و نگران.

تفسیر:

و قلب مادر موسی از شدت ناراحتی فرزندش از همه چیز غیر از فکر او تهی گشت.

یعنی چون شنید صندوق به دست فرعون افتاد بی صبر و قرار گشت.

و گویند: چون مادر موسی او را به دریا افکند شیطان او را گفت: این چه کار بود که کردی؟! اگر فرعون فرزند را می کشت هر آینه بر صبر آن ثواب داشتی؛ اما اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک کردی، مستحق عقوبت گشتی! خداوند به او لطف فرموده این اندوه را از دل او برداشت.

إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: اگر نه این بود که ما دلش را استوار داشتیم تا از مؤمنان باشد، نزدیک بود که از فرط اضطراب، امر موسی را آشکار کند و اعلام کند که این فرزند من است.

(آیه ۱۱) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ص: ۱۶۳

لغت:

قُصِيَ فعل امر مؤنث و ضمیر، مفعول آن است و مصدر آن «قَصَّ» به معنی پی جویی و دنبال کسی برای پیدا کردن او رفتن است.

تفسیر:

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيْهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: مادر موسی به خواهر موسی گفت: در پی برادر خود برو و از او خبری حاصل نما. او در صدد تجسس برآمده به دربار فرعون آمد. پس از دور برادر خود موسی را دید که از دریا به درآمده و در کنار آسیه است.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و ایشان نمی دانستند که او برای طفل آمده، یا نمی دانستند که این زن خواهر موسی باشد، یا آگاه نبودند که این کودک مراقب دارد.

خدای تعالی آیات عظمت خود را ظاهر فرمود که با آن جدیت آل فرعون در افتراق بین زنان و مردان بنی اسرائیل و اصرار تمام در کشتن پسران آنها، موسی را به عرصه ظهور در آورد و از شر دشمنان محفوظ داشت و پس از انداختن به رود نیل او را از غرق نجات داد و در خانه فرعون تربیت نمود و به حد رشد رسانید.

(آیه ۱۲) وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُو نَصِحُونَ

تفسیر:

و ما پیش از آن که خواهرش او را بیابد حرام کردیم بر موسی شیردهندگان را؛ (حرام تکوینی طبعی که پستان هیچ زنی را نمی پذیرفت)، یعنی شیردهنده ها و شیردادن ها یا پستان ها را که محل شیر است بر موسی حرام نمودیم و او را از آن باز داشتیم تا اعضای او با شیر اهل کفر تربیت نیابد. چون خواهر

ص: ۱۶۴

موسی دانست که آسیه برای دایه به غایت مضطرب است پیش آمد، پس گفت که آیا می خواهید شما را دلالت کنم، بر اهل خانه ای که از روی شفقت کفالت کنند این کودک را برای شما، وَ هُمْ لَهُ نَصِيحُونَ: و خیرخواهان او باشند و در شیر دادن و تربیت او تقصیر نکنند؟

گفتند: برو و آن کس را که گفتمی بیاور. او برفت و صورت حال با مادرش گفت و او را آورد، آسیه پرسید: از چه طایفه ای هستی؟ گفت: از بنی اسرائیل. گفت: برو که ما را به شما کاری نیست. زنان گفتند: ملاحظه کن که پستان را قبول می کند یا خیر؟ آسیه گفت: فرعون هرگز راضی نشود که طفل از بنی اسرائیل و دایه هم از آنها باشد. امّا چون موسی را در دامنش گذاشتند پستان او را قبول نمود، آسیه بی تاب شده دوید طرف فرعون که دایه یافتم! پرسید از چه طایفه؟ گفت: از بنی اسرائیل.

فرعون امتناع و آسیه اصرار کرد. خداوند، به قلب او محبت انداخت تا قبول نمود، و وعده الهی منجز شد.

(آیه ۱۳) فَرَدَّدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ تَتَحَرَّنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

پس موسی را به سوی مادرش باز گردانیدیم تا چشم او به فرزندش روشن شود و به فراق اندوهناک نباشد و بداند که وعده خدا راست و درست است.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: و لکن بیشتر مردم نمی دانند و نمی دانستند که وعده الهی در هر چه وعده دهد حق باشد، به خلاف مادر موسی که در وقوع آن به خاطر الهامی که به او شده بود شک نداشت.

خلاصه موسی علیه السلام در دامن مادر تربیت یافت تا از سن شیرخوارگی به سنّ از شیر گرفته شدن، و بعد به مرتبه رشد و کمال قوت رسید.

ص: ۱۶۵

(آیه ۱۴) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

لغت:

أَشُدَّ جمع «شَدَّ» به معنی قوَّت و توانایی است. و گفته شده مفرد است و معنای آن همان معنای شَدَّ می باشد و مقصود از «بلوغ اشد» استحکام نیروی جوانی و رسیدن به سن بلوغ است.

تفسیر:

و زمانی که موسی به کمال قوای جسمی و استقامت نیروی عقلی رسید که در حدود چهل سالگی است، ما به او حکمت و علوم عقلی و علم به شرایع گذشته را دادیم.

وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: و این چنین که به موسی و مادر او لطف و احسان کردیم به نیکوکاران پاداش می دهیم.

تتمه: حضرت موسی بزرگ شد تا آن که مادرش و قابله فوت شدند، و امر او مخفی بود؛ لکن بنی اسرائیل خبر او را می پرسیدند، عاقبت در شب ماهتاب روشنی بیرون رفتند و نزد پیرمرد عالمی در صحرا جمع شدند و گفتند: کی از شدت و بلا نجات یابیم؟ گفت:

والله در بلا خواهید بود تا آن که خدا کسی را بفرستد که از فرزندان یعقوب و نام او موسی بن عمران باشد. در این سخن بودند که ناگاه موسی بر استری سوار هویدا شد، چون پیر نظر کرد آن حضرت را شناخت، پرسید: چه نام داری؟ گفت: موسی بن عمران. پیر برجست و دست او را بوسید، بنی اسرائیل بر او هجوم آورده پایش را بوسیدند و ایشان را شیعه خود نامید. (۱) در روایتی وارد شده که فرعون به جهت اجتماع بنی اسرائیل بر موسی او را از شهر

ص: ۱۶۶

بیرون نموده بود و تا مدتی در خارج شهر به سر می برد.

(آیه ۱۵) وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْتَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ

تفسیر:

و موسی از خارج شهر یا از سوی قصر فرعون به داخل شهر در حال عدم توجه مردم (در وقت تعطیلی) وارد شد، عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا: یعنی هنگامی که اهل مصر غافل بودند؛ یعنی در وقتی که متعارف و معتاد نبود کسی به شهر ایشان داخل شود. فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ...: پس در آن شهر دو مرد را که با هم زد و خورد می کردند یافت، یکی از آن دو از پیروان موسی بود، و دیگری از دشمنان او (قبطی) فَاسْتَغْتَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ...: پس آن که از پیروان او بود برای دفع ظلم آن که از دشمنان او بود، از او یاری طلبید. پس موسی مشتکی به او زد و او را کشت.

قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ: موسی گفت: این نزاع و خصومت که به سبب آن قتل حاصل شد از کردار شیطان بود - یعنی به وسوسه او ایجاد شد - همانا که شیطان دشمن گمراه کننده آشکار است.

(آیه ۱۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ص: ۱۶۷

تفسیر:

بعد از آن بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع به حق تعالی گفت: پروردگارا، البته که من بر نفس خود به قتل قبلی ستم کردم و خود را در معرض خطر فرعونیان قرار دادم، پس بیامرز مرا. شاید معنی اش این باشد که مرا از فرعونیان مخفی و مستور فرما تا از شر آنها ایمن شوم؛ زیرا غفران در اصل لغت به معنی پوشاندن و مخفی کردن است. پس خدا او را بخشید و از شر فرعونیان محفوظ داشت. إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ:

به درستی که خدای تعالی بسیار بسیار سترکننده و آمرزنده گناهان و مهربان بر بندگان است.

(آیه ۱۷) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ

لغت:

ظهیر به معنی پشتیبان و مددکار است.

تفسیر:

موسی گفت: پروردگارا، به سبب آنچه انعام فرمودی بر من از مغفرت و دفع ایذای دشمنان از من، فلن اکون ظهیرا للمجرمین: پس هرگز مددکار گناهکاران نباشم؛ یعنی به آن نعمتی که به من مرحمت فرمودی، همیشه معاون و پشتیبان اولیای تو باشم.

(آیه ۱۸) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُو مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ

لغت:

استصراخ به معنی یاری خواستن است.

ص: ۱۶۸

تفسیر:

پس موسی بعد از مردن قبطی، با حال بیم و ترس صبح کرد در حالی که منتظر و مترصد بود که دم به دم کسی او را برای قصاص طلبد یا منتظر بود که از جانب فرعون درباره قتل آن قبطی چه خبر آید؟ پس ناگاه آن کسی که دیروز از او طلب یاری کرده بود باز از او طلب کمک و یاری نمود بر دفع ظلم قبطی دیگر.

موسی که از حادثه دیروز خائف بود به او گفت: به درستی که تو مردی گمراه هستی؛ زیرا کسی که اسیر یک ملت (فرعونیان) است با آنها در نمی افتد و گمراهی و انحراف تو از راه صواب آشکار است. دیروز محاصمه نمودی و سبب قتل کسی شدی، باز امروز با این مرد در مقام منازعه درآمده و در راه تحمل و صبر و ثبات و حسن خلق قدم نمی زنی!

مراد از غوایت در این جا، گمراهی در اخلاق بود نه در دین.

(آیه ۱۹) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

لغت:

بطش در این جا ظاهراً به معنی «با کسی با شدت برخورد کردن» است.

تفسیر:

پس هنگامی که موسی خواست با کسی که دشمن هر دو بود به شدت برخورد کند آن که از پیروان موسی بود، به گمان این که موسی قصد زدن او را دارد. گفت: ای موسی، آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز کسی را کشتی؟! و نزد بعضی ضمیر، راجع به قبطی است؛ یعنی قبطی به موسی گفت: آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز آن مرد را کشتی؟! تو فقط می خواهی در روی زمین جبار و سلطه جو باشی و نمی خواهی از اصلاح

ص: ۱۶۹

کنندگان میان مردمان و رفع نمایندگان نزاع به وجه احسن باشی.

ابن عباس و برخی مفسران بر قول اوّل باشند که طرف مخاطبه موسی سبطی بوده نه قبطی.

به هر حال موسی چون این سخن بشنید، ایشان را رها نمود.

قبطیان نزد فرعون شکایت نمودند که یکی از اسرائیلیان مردی از ما را کشته است! فرعون گفت: بی حجت و بینه کسی را نتوان کشت، بروید تفحص کنید. ایشان به تفحص مشغول شدند، و معلوم شد که قاتل موسی بوده است. خبر به فرعون رسید و فرعون با مشورت با سران قوم خود بر قتل موسی تصمیم گرفت و پسر عموی موسی از واقعه آگاه شده متوجه موسی شد، چنانچه فرماید:

(آیه ۲۰) وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

لغت:

يأتَمرون مضارع از باب افتعال؛ یعنی مشورت می کنند.

تفسیر:

مردی از منتهای شهر - یعنی از طرف دربار فرعون که بر کنار شهر بود - با شتاب آمد تا زود به موسی رسد و او را از تصمیم فرعونیان باخبر سازد تا او فرار نماید. چون نزد موسی رسید: گفت: ای موسی، به درستی که اشراف قوم که امرا و مقربان درگاه فرعون اند، با هم درباره تو مشورت می کنند که تو را بکشند، فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ: پس از این شهر بیرون رو، به درستی که من از خیرخواهان تو هستم.

(آیه ۲۱) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ص: ۱۷۰

تفسیر:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا: پس در همان دم که آن سخن را شنید، از شهر مصر در حالتی که بر جان خود ترسناک بود و انتظار می برد که کسی از پی او درآید و او را بگیرد، بی زاد و راحله و رفیق خارج شد. و به طرف مدین که سه روز راه فاصله بود روانه شد.

قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ...: گفت: پروردگارا، نجات فرما و بزهان مرا از گروه ستمکاران؛ یعنی از دست فرعون و کسان او، و مرا در حفظ خود نگه دار تا از ایشان کسی به من نرسد و ضرر نرساند.

(آیه ۲۲) وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

لغت:

تلقاء به معنی طرف و جهت است.

تفسیر:

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ: و چون به سوی شهر مَدْيَن روی نهاد (و آن شهری بود به نام بانی آن که مَدْيَن پسر ابراهیم خلیل علیه السلام بود و شعیب در آن جا مقیم و در تحت تصرف فرعون نبود)، چون راه را نمی دانست، از روی توکل و حسن ظن به خدای خود گفت: امید است پروردگار من، مرا به راه راست - راه شهر مدین - راه نماید.

گفته شده که در اثنای راه به سر سه راهی رسید و راه وسط را اختیار نمود، مأموران فرعون که در تعقیب موسی بودند به آن جا رسیده به راه دیگر رفتند و موسی را نیافتند. خلاصه موسی چند شبانه روز می رفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت. و چون بر خدا توکل نموده از او طلب هدایت کرد گفته شده که حق تعالی مَلَكِي را به سُوَيْش فرستاد، به او گفت: ای موسی، کجا می روی؟ جواب داد: به مدین.

ص: ۱۷۱

گفت: راه را می دانی؟ گفت: نه. گفت: من راهبر توام. پس موسی با او روان شد تا به آب مدین رسید.

(آیه ۲۳) وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجِدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَأَنشِقِي
حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

لغت:

یسقون فعل مضارع از ماده «سقی» به معنی آب دادن. و «تذودان» فعل مضارع از ماده «ذود» به معنی بازداشتن، و «رعاء» جمع «راعی» به معنی شبان و چوپان است.

تفسیر:

و زمانی که به کنار آب مدین (و آن چاهی بود بر کناره شهر که گوسفندان و غیره را از آن آب می دادند) وارد شد گروهی بسیار از مردمان مختلف را یافت که در اطراف چاه جمع شده حیوانات خود را آب می دادند و نزدیک آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را از آب بازمی داشتند تا با گوسفندان دیگر که بر سر چاه بودند مخلوط نشوند و منتظر بودند تا بعد از دیگران گوسفندان خود را آب دهند.

موسی چون آن دو زن را به این کیفیت مشاهده نمود، پیش رفت و به طریق تلافی به آنها گفت: مقصود و مطلوب شما چیست که گوسفندان را از آب خوردن بازمی دارید؟ در جواب او گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم تا وقتی که شبانان، گوسفندان خود را از آب بازگردانند، آن گاه ما به دام خود آب می دهیم؛ زیرا مددکاری نداریم.

و پدر ما پیری کهنسال و ضعیف الحال است که نمی تواند بیاید گوسفندان را آب دهد، و ما ناچار خود می آییم و به این وجه گوسفندان را آب می دهیم.

ص: ۱۷۲

(آیه ۲۴) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

تفسیر:

پس موسی گوسفندان آنها را آب داد و سیراب نمود.

ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ...: سپس به سوی سایه دیواری یا درختی به جهت شدت حرارت بازگشت، پس گفت: پروردگارا، همانا من به هر خیری که بر من نازل کنی محتاجم؛ یعنی از هر خوردنی از بیش و کم هر چه باشد از تو می طلبم.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که: به خدا قسم موسی از خدا در این دعا چیزی نطلبید مگر نانی که بخورد؛ زیرا سبزی زمین را می خورد و سبزی آن از پوست شکم او به جهت لاغری و گداختن گوشت او دیده می شد. (۱)

چون دختران شعیب در آن روز زودتر به خانه آمدند، پدر از سبب زودتر برگشتن آنان سؤال نمود. ایشان واقعه را به تمامی عرض کردند، شعیب به دختر بزرگ خود فرمود: برو آن مرد را بیاور تا او را مُرد دهیم.

(آیه ۲۵) فَجَاءَهُهُ إِخْدِلُهُمَا تَمَشِّي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ص: ۱۷۳

فَجَاءَتْهُ إِخِداَهُمَا عَلَيَّ اسْتِخْيَاءٍ: پس یکی از آن دو دختر به سوی موسی آمد در حالتی که با نهایت حیا و شرم راه می رفت. چون از دور موسی را دید پیش تر نیامد؛ بلکه همان جا ایستاد و ندا کرد:

قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ... گفت: همانا پدرم تو را می خواند تا مزد آب دادن به گوسفندان ما را بدهد. حضرت موسی به قصد زیارت شعیب و آشنایی با او، اجابت کرد و روانه شد.

روایت شده است که: در راه، باد جامه های آن دختر را به هم می پیچید و حجم بدنش ظاهر می شد. موسی فرمود به او که از عقب من بیا و مرا راهنمایی کن، من از گروهی هستم که در عقب زنان نظر نمی کنند. (۱)

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ: پس چون موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب آمد، قصه خود را از ابتدای ولادت تا حال برای او بازگفت، شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است؛ قَالَ لَاتَخْفَ نَجْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت: نترس، از گروه ستمکاران نجات یافتی و رها شدی؛ یعنی از فرعون و قوم او؛ چه ایشان را بر این ولایت دسترس (تسلط) نیست. پس فرمود تا طعام حاضر کردند. موسی علیه السلام از خوردن امتناع نموده فرمود: ما اهلی هستیم که کار آخرت را به دنیا نفروشیم، اگرچه مزد آن مساوی دنیا باشد از طلا؛ یعنی آب دادن گوسفندان را برای خدا کردم نه برای جزا! شعیب فرمود: این طعام نه مزد کار تو است؛ بلکه عادت ما باشد که هر که به منزل ما رسد به طریق ضیافت او را خدمت کنیم، حالا تو مهمانی، مروت مقتضی آن است که رد نمایی، چه میهمان سخن میزبان را رد نکند.

موسی علیه السلام بعد از استماع این کلام از آن طعام تناول فرمود.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

تفسیر:

یکی از آن دو دختر گفت: ای پدر، او را برای شبانی استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام کنی، این مرد توانای امین است.

روایت شده است که پدر از دختر پرسید که توانایی و امانت او را از کجا فهمیده ای؟ گفت: از برداشتن سنگ از سر چاه و کشیدن دلو، و امر کردن من به آن که از عقب او بروم تا حجم بدنم را نبیند.

(آیه ۲۷) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

لغت:

حِجَج جمع «حِجَّه» به معنی سال است.

تفسیر:

شعیب چون این مطالب از دختر بزرگش که نامش صفورا بود شنید، بر شأن و حالات موسی مطلع و محبتش نسبت به او زیادتر شد و از کلام صفورا میل به ازدواج با موسی را دریافت.

گفت: من می خواهم یکی از دو دختر خود را به همسری تو درآورم هر کدام را که تو می خواهی، و مهریه اش این است که هشت سال خود را به من اجاره دهی تا اجیر من باشی برای اداره امور خانه یا چرانیدن دام ها. پس اگر دو سال به آن افزودی به اختیار تو است، نه آن که دو سال زیاده بر تو لازم باشد. و نمی خواهم بر تو سخت بگیرم.

ص: ۱۷۵

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ: اگر خدا خواهد زود باشد که مرا از ستودگان و شایستگان در حُسن معامله و وفای به عهد بیابی.

(آیه ۲۸) قَالَ ذَلِكْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

تفسیر:

موسی گفت که این قرارداد میان من و تو ثابت است؛ یعنی آنچه شرط کردی برای من از تزویج یکی از آن دو دختر بر تو است. و هر کدام از این دو مدّت را که هشت سال یا ده سال باشد به جای آرم و به پایان رسانم، پس تعدی و تحمیلی بر من نباشد. وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ: و خدای بر آنچه می گوییم و شرط می کنیم، گواه است، یا بر آنچه می گوییم کارساز ماست؛ یعنی کار خود را به او می سپاریم تا به توفیق خدا از عهده این عهد بیرون آییم.

روایت شده است (۱) که از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدند: حضرت موسی علیه السلام کدام وعده را به عمل آورد؟ فرمود: ده سال را. پرسیدند: شعیب کدام دختر را به عقد حضرت موسی در آورد؟ فرمود: آن دختر را که رفت موسی را طلبید و به پدر گفت: او را استخدام کن که او توانا و امین است.

(آیه ۲۹) فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

ص: ۱۷۶

۱- . به بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷-۳۸ و منهج الصادقین، ج ۷، ص ۹۲ رجوع شود.

لغت:

جذوه به معنی شعله آتش یا چوب و هیزمی که در آن آتش باشد.

تفسیر:

پس هنگامی که موسی مدت خود را که ده سال بود به جا آورد (و ده سال دیگر بعد از آن نزد شعیب بسر برد، در چهل سالگی) با خانواده خود با اجازه شعیب به جهت زیارت مادر و برادر و خواهر از مدین متوجه مصر گشت.

به روایت ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام: موسی متوجه بیت المقدس شد. (۱)

و راه را گم کرد و همسرش را وضع حمل رسید و رمه از برف و باد و سرما و طوفان متفرق شدند و از مقدّحه (۲) آتش نمی جست. در کار خود حیران فرو مانده بود، ناگاه از طرف کوه طور آتشی را دید، به خانواده خود گفت که در همین مکان درنگ کنید، به درستی که من آتشی را دیده ام، شاید که از برای شما از آن آتش خبری بیاورم. یعنی از کسانی که نزد آتش باشند تحقیق کنم که راه از کدام طرف است، یا پاره ای از آن آتش را بیاورم، شاید شما گرم شوید.

(آیه ۳۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يُمُوسَىٰ إِنَّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰)

لغت و اعراب:

شاطئ به معنی جانب. و ایمن صفت شاطئ است.

ص: ۱۷۷

۱- مجمع البیان، ج ۴ ص ۲۵۰.

۲- سنگ آتشنه.

تفسیر:

پس چون موسی نزدیک آتش بیامد، از جانب راست آن وادی در آن قطعه زمین پربرکت، از درختی که در آن جا بود ندا کرده شد؛ یعنی به موسی ندا رسید:

أَنْ يُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: که ای موسی، به درستی که منم خدای یکتا، پروردگار جهانیان.

تنبيه: این مطلب محقق شده که ذات الهی، منزّه از جسم و عوارض جسمیه می باشد و محلّ حوادث نیست. بنابراین مراد از تکلم خداوند آن است که ایجاد کلام فرماید بی آن که او را عضوی و دهانی و زبانی باشد.

(آیه ۳۱) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ

لغت:

اهتزاز به معنی تکان خوردن و حرکت کردن است.

تفسیر:

ندایی که به موسی رسید دو مضمون داشت: یکی **إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** و دیگری **وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ** یعنی: عصای خود را بیفکن. فوراً حضرت موسی عصا را بینداخت، و عصا ماری شد. پس چون دید عصایش به سرعت تمام حرکت می کند، گویی ماری است که به سرعت حرکت می کند، یا آن که در حرکت و شدت سرعت مانند اجنه است، گریزان به عقب برگشت و به پشت سر نگاه نکرد. در این حال به او ندا شد: ای موسی، پیش بیا و مترس.

إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ: همانا که تو از امان یافتگانی؛ زیرا پیغمبران مرسل را خوف و هراسی نیست؛ چنانچه خدای متعال فرموده است: **لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ** [نمل، ۱۰].

ص: ۱۷۸

قدرت تامه مطلقه الهیه، بر کُل ممکنات محقق است. بنابراین انقلاب عصا به مار برای خدای قادر امری سهل خواهد بود.

چون موسی به خطاب أَقْبَلْ وَلَا تَخَفْ سرافراز گشت، اطمینان تام یافته باز آمد و به جرأت تمام دست به طرف مار برده آن را پیش کشید، همان عصا شد.

و باز ندا رسید:

(آیه ۳۲) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ يَيْضَاءً مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَنْكَ بُزْهَنَانٍ مِنَ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيهِمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ

لغت:

جیب به معنی گریبان. و جناح به معنی بال که در این جا دست مقصود می باشد.

تفسیر:

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ: دست خود را در گریبان خود کن، تَخْرُجَ يَيْضَاءً مِنْ غَيْرِ سُوءٍ:

تا چون بیرون آوری سفید درخشنده، بدون عیب و نقص بیرون آید. مراد آن است که سفیدی آن مانند سفیدی بیماری برص نباشد.

علامه مجلسی رحمه الله نقل نموده که چون موسی به طور آمد، درختی را دید که آتش در آن مشتعل گردیده. چون نزدیک رفت که آتش بردارد، آتش به طرف او میل کرد، ترسید و برگشت، آتش هم بجای خود رفت. باز متوجه درخت شد، باز آتش شعله کشید تا سه مرتبه، موسی علیه السلام گریخت و رو به عقب نمود؛ ندا رسید: ای موسی، منم خداوندی که پروردگار عالمیانم. موسی پرسید: چه دلیل باشد بر این؟ ندا رسید: چیست در دست راست تو؟ موسی گفت: عصای من است. خطاب شد بینداز آن را. چون عصا را انداخت مار شد، موسی ترسید و گریخت. ندا شد: بگیر آن را و مترس، به درستی که تو از

ص: ۱۷۹

ایمنی یافتگانی، و دست خود را در گریبان داخل کن. چون دست را بیرون آورد، عالم به نور آن روشن شد. (۱) وَ اَضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ: جمع کن به سوی خود و بچسبان به خود بال خود را از جهت ترسی که به تو از مشاهده مار رسیده است؛ یعنی دست های خود را جمع کن به این وجه که داخل کن دست راست را در زیر بغل چپ یا به عکس یا در گریبان تا از ترس تسکین یابی.

فَدَذَّ نَبْذَكَ بُرْهَانَ مِنَ رَبِّكَ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَايْهِ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ: پس این دو - یعنی عصا و ید بیضا - دو حجت و معجزه روشن اند از جانب پروردگار تو به رسالت و پیغمبری تو به سوی فرعون و سران و اشراف او. یعنی تو را با این دو معجزه به سوی ایشان فرستادم، همانا که ایشان از پیش گروهی فاسق و بیرون رفتگان از دایره اطاعت خدا و داخل در وادی کفر و طغیان بودند. و لازم بود که پیامبری با معجزات واضح به سوی آنها فرستاده شود تا ایشان را به طریق نجات دعوت نماید و حجت بر ایشان تمام شود.

(آیه ۳۳) قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُونِ

تفسیر:

موسی گفت: پروردگارا، به درستی که من از ایشان (قبطیان) کسی را کشته ام، پس می ترسم پیش از آن که دعوت خود را ابلاغ کنم مرا به قصاص آن بکشند.

(آیه ۳۴) وَ اَخِي هَارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ

ص: ۱۸۰

لغت:

ردء به معنی یار و کمک است.

تفسیر:

و برادر من هارون زبانش در سخنوری از من فصیح تر است. پس او را با من بفرست تا در تبلیغ رسالت تو یار و مددکار من باشد، یُصَدِّقُنِي: و مرا تصدیق کند؛ یعنی در بیان حجت و ابطال شبهه تصدیق کننده من باشد. همانا که من می ترسم فرعونیان مرا تکذیب کنند و من نتوانم هدفم را به روشنی بیان کنم و زبان من به وقت محاجه و مناظره، مرا یاری ندهد.

خلاصه چون موسی درخواست کمک و یاور نمود:

(آیه ۳۵) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ

تفسیر:

خدای تعالی فرمود: زود باشد که بازوی تو را به وسیله برادرت محکم کنیم؛ یعنی قوت تو را به برادر تو بیفزاییم.

مراد، آن است که او را در نبوت و رسالت و دعوت به خدا و یگانگی او ناصر و معاون تو گردانیم.

وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطٰنًا: و برای شما دو نفر در مبارزه و محاجه، تسلط و غلبه به معجزات و حجج بینات قرار دهیم، فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا: به طوری که هرگز به خاطر آیه ها و معجزه های ما به شما دست نیابند و بر شما مستولی نشوند. أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ: شما و هر که از شما پیروی کرد، غلبه کننده و پیروزید.

ص: ۱۸۱

(آیه ۳۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

تفسیر:

پس زمانی که موسی علیه السلام معجزات روشن ما را برای آنها آورد، گفتند: این، جز جاودیی ساختگی نیست و ما چنین خبری را (دعوت به توحید در الوهیت و ربوبیت را) در میان پدران نخستین خود نشنیده ایم.

این سخن را به جهت آن گفته اند که در روزگار آنها و پدرانشان ساحران بسیار بودند، اما ادعای نبوت را از پدران خود نشنیده بودند که گفته باشند: فلان کس پیغمبر خدا می باشد.

(آیه ۳۷) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِي وَمَن تَكُونُ لَهُوَ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷)

تفسیر:

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِي: و موسی گفت: پروردگار من به حال کسی که از طرف او برای مردم هدایت آورده داناتر است؛ یعنی او می داند که من به حق هستم و آیات دلالت کننده بر هدایت از جانب او آورده ام.

وَمَن تَكُونُ لَهُوَ عَقِبَةُ الدَّارِ: و همچنین پروردگار من به حال کسی که سرانجام پسندیده و عاقبت به خیری در دنیا و نجات از آتش در آخرت را دارد داناتر است.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: همانا که ستمکاران، رستگار نشوند و به هدایت و حسن عاقبت در دنیا و نجات در آخرت، فایز نگردند.

ص: ۱۸۲

(آیه ۳۸) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِي صِوْرًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَىٰ إِلَهٍ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ

لغت:

أوقد امر از باب افعال و إيقاد به معنی افروختن و روشن کردن آتش است.

تفسیر:

و فرعون برای اغفال قوم خود گفت: ای گروه اشراف و بزرگان و سران کشور، من برای شما هیچ خدایی که او را پرستش نمایید و تعظیم کنید غیر از خودم نمی شناسم.

تنبیه: فرعون علم خود را به خدایی که غیر او باشد نفی کرد، نه نفی وجود او؛ زیرا چیزی که مقتضی علم به عدم وجود او باشد نداشت، و لذا امر نمود به بنای قصر بلند تا بر آن صعود نماید تا شاید بر حال خدای موسی مطلع شود یا از اوضاع کواکب به وجود او پی برد. حاصل معنی آن که: من به خدای دیگر که غیر از من باشد علم ندارم. و موسی می گوید: خدای دیگری هست که آفریدگار آسمان است.

ای هامان، برای روشن شدن امر، برای من آتشی بر گِل برافروز تا پخته شود (آجر پیز)، پس برای من قصری بلند بنا کن تا بر بالای آن قصر روم؛ شاید بر خدای موسی مطلع شوم و معلوم نمایم که موسی در این که می گوید خدای دیگری غیر از من هست، صادق است یا کاذب؟ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ: و البته من موسی را از دروغگویان می پندارم.

تبصره: فرعون تصور نموده بود که حق تعالی جسم و جسمانی است و در آسمان مکان دارد و ترقی به سوی او ممکن است، و حتی به این مقدار دانا نبود که ذاتی که خالق و آفریدگار عالمیان و صور و اجسام و اعراض و زمان و مکان باشد، از جسمیت و عوارض

ص: ۱۸۳

آن منزّه است و هیچ کس را بر کنه ذات او اطلاعی نبوده و نخواهد بود.

(آیه ۳۹) وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَأُيْرَجَعُونَ

تفسیر:

فرعون و لشکر او در زمین به ناحق تکبر و گردنکشی نمودند و پیروی از موسی را که حق بود نپذیرفتند. و گمان بردند که به سوی ما باز گردیده نخواهند شد؛ یعنی منکر معاد بودند.

(آیه ۴۰) فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

لغت:

نَبَذَ به معنی افکندن و پرت کردن، و «یم» به معنی دریاست.

تفسیر:

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ: پس فرعون و سپاه او را به قهر و غضب گرفتیم، پس ایشان را در دریا افکندیم و همه در آن غرق شدند، چنان که در آیات دیگر بیان آن شده است.

فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ: پس ای پیامبر، بنگر و تأمل کن که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟ به پیامبر صلی الله علیه و آله ما خطاب شده تا ائمت او بدانند که مخالفت با خدا و کفر و فسق و فجور، عاقبت خوبی ندارد؛ بلکه وبال و خسران دارد و اگر بصیرتی باشد، عاقبت گردنکشان گذشته برای جلوگیری نفس از مخالفت با خدا و عصیان و طغیان، عبرت و تنبهی خواهد بود.

ص: ۱۸۴

(آیه ۴۱) وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

تفسیر:

و ایشان را در این جهان پیشوایانی قرار دادیم که به واسطه کفر و طغیانشان مردم را به سوی آتش؛ یعنی به عمل هایی که موجب دخول در آتش جهنم باشد مانند کفر و معصیت و عناد و طغیان دعوت می کنند.

وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ: و روز قیامت یاری کرده نخواهند شد؛ یعنی ناصر و معاونی عذاب را از ایشان باز نخواهد داشت و از طرف هیچ شفاعت کننده ای یاری نمی شوند.

تنبيه: ذات اقدس الهی، حکیم علی الاطلاق است، و تمام افعال او بر وجه حکمت و مصلحت می باشد، و انبیا را فرستاده تا به آنچه باعث ارشاد و صلاح و خیر و سعادت مردمان است امر فرمایند و از آنچه موجب شرّ و فساد و شقاوت ایشان است نهی نمایند. و ممکن نیست که خدای تعالی رؤسای کفر و ضلال را پیشوایان مردم برای دعوت مردم به کفر و ضلالت که سبب دخول در آتش است قرار داده باشد؛ زیرا این، خلاف حکمت و نقض غرض است، و ذات الهی از آن منزّه باشد. پس برای آیه چند معنی احتمال داده می شود که یکی از آنها این است:

به جهت عناد و انکار و کفرشان، الطاف خود را از ایشان منع نمودیم و ایشان را در وادی خذلان فرو گذاشتیم و کسانی که مانند خود آنها هستند ایشان را ائمه و مقتدای خود گردانیده اند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: به درستی که در کتاب خدا دو امام مذکور است: یکی آن که مردم را به امر خدا هدایت می کند نه به امر مردم، و امر خدا را بر امر خود، و حکم خدا را بر حکم مردم، مقدم می دارد؛ و آنها کسانی اند که خدا در حق آنها فرموده است: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، و دیگر امامی که مردم را به سوی آتش

می خواند و امر خود را بر امر خدا، و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارد، و آنها کسانی اند که خدا در شأن آنها فرمود: **وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (۱)**

(آیه ۴۲) **وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ**

لغت:

مقبوح اسم مفعول به معنی زشت و یا دور از رحمت خداست.

تفسیر:

وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً: در این دنیا لعنت بزرگ را در پی آنان درآوردیم.

ملائکه و مؤمنان، آنها را لعن می کنند و گناهان پیروانشان نیز برای آنها لعنت حقیقی است، یا دوری از رحمت خود را لازم حال ایشان ساختیم. **وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ:** و روز قیامت ایشان از زشت رویان و رسواشدگان و منفوران اند.

(آیه ۴۳) **وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ مَّ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَالِحٍ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**

لغت:

برخی گفته اند: قرن و قرون در قرآن مجید به معنای جماعتی است که در زمان واحد نزدیک به هم زندگی می کنند، نه این که به معنی ۳۰ سال یا ۱۰۰ سال باشد.

ص: ۱۸۶

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، ص ۲۱۶، ح ۲، با کمی تلخیص.

تفسیر:

و به یقین ما به موسی علیه السلام پس از آن که قرن ها یا اهل قرن های نخستین را - مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط - هلاک کردیم کتاب تورات را دادیم که وسیله بصیرت ها و بینش های مردم و مایه هدایت و رحمت بوده باشد، و به واسطه آن حق را از باطل تشخیص دهند.

مراد، آن که ما تورات را فرستادیم تا بینا شوند و به وسیله آن راه نجات بیمایند، بعد از آن که دیده بصیرت ایشان کور بود و حق را از باطل تشخیص نمی دادند و مانند کوران در وادی ضلالت قدم می گذاشتند.

بعد از آن بر سیل تنبیه و تعجب فرماید:

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرُبَىٰ إِذْ قَضَيْتَ إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

تفسیر:

و تو ای پیغمبر، به طرف غربی وادی مقدّس، یا ناحیه طور که در جانب غربی است (یعنی در کوه طور) حاضر نبودی، هنگامی که ما امر رسالت را به موسی به وسیله وحی علوم و القای تورات اعلام کردیم و تحکیم بخشیدیم و تو از حاضران آن صحنه عجیب نبودی، یا حاضر نبودی و گواه نبودی بر کسانی که موسی علیه السلام احضار کرده بود برای میقات؛ یعنی آن هفتاد نفر که کلام الهی را شنیدند.

آیه شریفه دلیلی است بر آن که اخبار حضرت رسالت از این قصه و واقعه کوه طور، اخبار از غیب است که اطلاع بر آن جز به وحی حاصل نشود.

ص: ۱۸۷

(آیه ۴۵) وَ لَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

لغت:

«ثاوی» اسم فاعل به معنی مقیم است.

تفسیر:

و لکن ما بعد از موسی در زمان های متسلسل گروهی بعد گروهی آفریدیم.

پس عمرشان به طول انجامید و اخبار آنها کهنه و متغیر شد و ما آن اخبار را به تو وحی کردیم. و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز به وحی آفریدگار نتواند بود.

وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: و تو در میان اهل مدین - یعنی نزد شعیب و مؤمنان - اقامت نداشتی، آن وقت که نبودی تا آیات ما را که در قصه موسی و شعیب نازل شده بر اینان (یعنی مشرکان مکه) بازگو کنی، و لکن ما فرستنده پیامبران هستیم و اخبار گذشتگان را بر آنها وحی می کنیم تا برای مردم بازگو کنند.

(آیه ۴۶) وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَّحِمَةً مِّن رَّبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَلَهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ص: ۱۸۸

تفسیر:

هنگامی که موسی را ندا کردیم (مراد نداهای حق تعالی با موسی در شب مناجات و تکلم او با وی است) تو در جانب کوه طور نبودی تا از مشاهدات خبر دهی؛ لکن به خاطر رحمتی که از پروردگارت بود تو را از آنها آگاه کردیم. یعنی چون رحمت پروردگار شامل حال توست به تو خبر دادیم تا بترسانی قومی را که پیش از تو برای آنها بیم رسانی نیامده است.

مراد از زمان، مابین زمان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله است که حدود ششصد سال بود، یا زمان حضرت اسماعیل تا زمان آن حضرت باشد که پیغمبری بر عرب مبعوث نشد.

تو را فرستادیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: شاید ایشان پند بگیرند و راه نجات یابند.

عَلَّتْ تَأْخِيرَ مَجَازَاتِ

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُّصِيبُهُمْ بِمَا قَدَّمْتَ أُنْذِرُهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

تفسیر:

و اگر نه آن بود که چون مصیبت و عقوبتی به عنوان مجازات و کیفر آنچه خودشان پیش فرستاده اند از شرک و کفر و ظلم و سایر معاصی به آنها برسد حجت آورند و بگویند:

پروردگارا، چرا به سوی ما پیغمبری نفرستادی تا آیات و احکام تو را پیروی کنیم و او را تصدیق نماییم و از گرویدگان به او باشیم؟!

(جواب «لولا» ی اوّل که امتناعیه است محذوف است) یعنی اگر نه آن است که به وقت حلول عذاب حجت آورند که پیغمبری برای ما نیامد و ما را به حق دعوت نکرد، همانا بدون فرستادن پیامبر، آنها را به خاطر کفر و فسقشان عذاب می کردیم؛ اما ما همواره عقل

ص: ۱۸۹

را با نقل و فرستادن انبیا تأیید می کنیم تا اتمام حجت شود و هنگام عذاب دنیوی و یا اخروی حجتی و عذری نداشته باشند.

احتجاج با یهود

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظْهَرَا وَقَالُوا
إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ نَاقِرُونَ (۴۸)

تفسیر:

شأن نزول: طایفه قریش از مکه به مدینه آمده، درباره پیغمبر از علمای یهود سؤال کردند. ایشان به نبوت آن حضرت اقرار، و صفت آن حضرت را از تورات خواندند.

مشرکان، تورات را نیز انکار نمودند و گفتند: اگر او پیغمبر است، چرا آن معجزات را که موسی داشت او ندارد؟! آیه شریفه نازل شد:

پس هنگامی که از جانب ما پیامبر و کتاب حق بر آنها (یعنی بر مشرکان) آمد گفتند:

چرا به این پیغمبر، مانند آنچه به موسی داده شده از معجزات، داده نشده است.

پس خداوند بر آنها احتجاج فرمود که: أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا... مگر این مشرکان به آنچه پیش از این به موسی داده شد از معجزات کافر نشدند و قَالُوا سِحْرَانِ تَظْهَرَا: گفتند:

موسی و هارون، یا موسی و محمد صلی الله علیه و آله یا قرآن و تورات، دو جادوگر یا دو جادوند که یکدیگر را یاری داده اند و ما هر دو را منکریم؟!

(آیه ۴۹) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ص: ۱۹۰

تفسیر:

بگو: ای پیغمبر، اگر راستگو هستید در این که تورات و قرآن سحر است، یا موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله ساحرند. پس کتابی که از نزد خدا باشد، و آن کتاب، راه نماینده تر از این دو کتاب باشد که بر من و موسی نازل شده، بیاورید تا من از آن پیروی کنم.

تنبيه: آیه شریفه الزام کفار و معاندان است در مقابل کفر و نسبت های ناشایسته آنان به انبیای عظام و کتب آسمانی، به این بیان که اگر به زعم شما این نفوس قدسیه، ساحر یا این کتب سماویه سحر باشد، کتابی که از جانب خدا در هدایت و ارشاد بهتر از اینها باشد بیاورید.

نفس گرایی یهود

(آیه ۵۰) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوْلَهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لغت:

استجابت به معنی جواب دادن و اجابت کردن است.

تفسیر:

پس اگر دعوت تو را اجابت نکردند پس بدان جز این نیست که از هواهای نفسانی خود پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن کسی که بدون هدایت خداوند از هوای نفس خود پیروی کند؟!

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: حَقًّا که خداوند، ستمکاران را که از هوای نفس خود پیروی کنند هدایت نمی کند.

حاصل آیه آن که گروهی که با وضوح دلایل و حجج دالّه بر حق بودن اسلام، به

جهت عناد و انکار و استکبار، تابع هواهای نفسانی شده اند، حق تعالی نظر لطف و هدایت را از ایشان بازداشته و آنها را به خود وا می گذارد تا به عذاب دنیا و عقبا گرفتار شوند.

هدایتگری پیاپی

(آیه ۵۱) وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

تفسیر:

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ: و در حقیقت ما پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان سخن خود را - یعنی قرآن را آیه ای بعد از آیه ای و سوره ای بعد از سوره ای - برای تذکر و یادآوری ایشان پیوسته فرستادیم.

یا نظم قرآن را متتابع و پیاپی یکدیگر گردانیدیم؛ یعنی دعوت را به حجّت، و مواعظ را به مواعید، و نصایح را به عبر، و قصص را به امثال، متصل کردیم.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: شاید ایشان پند یابند و متعظ شوند و در آیات آن تأمل نموده ایمان آورند و تصدیق کنند و اطاعت نمایند.

مسلمانی چهل مسیحی و اوصافشان

(آیه ۵۲) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِمْ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

شأن نزول: برخی از مفسران نقل نموده اند که چون عبدالله بن سلام و تمیم داری و جارود عبیدی و سلمان فارسی به شرف اسلام رسیدند، این آیه شریفه نازل شد.

تفسیر:

آنان که پیش از این قرآن، به ایشان کتاب آسمانی دادیم - مانند برخی از اهل تورات و انجیل - به قرآن ایمان می آورند.

همچنین گفته شده که این آیه و آنچه بعد از این باشد در شأن اهل انجیل نازل شده، و آنها چهل نفر نصارا بودند؛ سی و سه نفر با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند، و بقیه از شام که همه در مکه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.

ص: ۱۹۲

(آیه ۵۳) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِي إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِي مُسْلِمِينَ

تفسیر:

و چون قرآن بر ایشان خوانده شود، گویند: به آن ایمان آوردیم و دانسته ایم که حق است که از جانب پروردگار ما نازل گردیده است.

جملهٔ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا برای بیان آن چیزی است که موجب ایمان ایشان شده است.

یعنی: همانا که ما پیش از نزول قرآن یا قبل از تلاوت آن بر ما، به جهت آن که در کتب سابق ذکر آن را یافته و حقیقت آن را شناخته بودیم، اسلام آورده بودیم.

و جملهٔ بعد برای این است که دلالت کند بر آن که ایمان ایشان از این قبیل نیست که تازه بعد از نزول قرآن یا بعد از تلاوت آن ایمان آورده باشند؛ بلکه از پیش به سبب ذکر آنچه در کتب آسمانی دیده بودند متّصف به ایمان بوده اند.

(آیه ۵۴) أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ

لغت:

«درء» به معنی دفع کردن است.

تفسیر:

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ: به آنها به خاطر ایمان و عمل به دو کتاب آسمانی، یا به خاطر ایمان به قرآن قبل از نزول آن و بعد از نزول آن، یا به خاطر این که بر دین خود، یا بر

ص: ۱۹۳

اذیت کفار و تحمل سختی ها، صبر کردند دو بار مزد داده می شود.

وَيَدْرُءُونَ... و آنان به کلام نیکو، کلام قبیح را که از کفار می شنوند دفع می کنند، یا به حلم خود جاهل را دفع می کنند.

تبصره: فرق است میان «دفع» و «رفع»، دفع برطرف کردن امر غیر ثابت، و رفع برطرف نمودن امر ثابت است. و مراد از «درء» در آیه شریفه دفع است و «يَدْرُءُونَ» به معنی «يُدْفَعُونَ» استعمال شده است و روایت قمی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه مؤید این معنی است که فرمود:

وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

أَي: يَدْفَعُونَ سَيِّئَةَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ بِحَسَنَاتِهِمْ: سیئات کسی را که به ایشان بدی می کند به حسنات خودشان دفع می کنند. (۱) و نیز در بعضی از تفاسیر نقل شده که بعد از ایمان گروه یاد شده از نصارا، یهود بر ایشان طعن می زدند و آنها به نرمی جواب می دادند؛ حق تعالی در وصف ایشان فرمود که سخن کفار و گفتار سفیهان را به نیکویی دفع می کنند.

صفت دیگر آنها آن که: وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: و از آنچه به ایشان روزی کرده ایم در راه خدا انفاق می کنند.

(آیه ۵۵) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ لَأَنْبَتِغَى الْجَاهِلِينَ

تفسیر:

وصف دیگر آنان آن که:

و هرگاه سخن بیهوده و باطل - مانند فحش، غیبت، مسخره و هتاکی - را بشنوند، (علی بن ابراهیم روایت نموده که مراد از لغو کذب است) (۲) از آن روی بگردانند و با زبان

ص: ۱۹۴

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

حال گویند که برای ماست کردارهای ما از حلم و چشم پوشی و برای شماست اعمال شما از سفاهت و لغو.

مراد آن است که ما را از اعمال شما و شما را از اعمال ما سؤال نخواهند نمود؛ بلکه هر یک از ما و شما را بر وفق عملمان ثواب و یا عقاب دهند.

سَلِّمْ عَلَيْكُمْ: سلام بر شما؛ یعنی لغو شما را به لغو خود مقابله نکنیم و در ازای لغو شما لغو نگوییم.

نزد برخی از مفسران، این سلام، تودیع و متارکه است؛ یعنی ترک شما کردیم و شما را وا گذاشتیم.

لَمَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: ما جاهلان را به دوستی و رفاقت نمی طلبیم و اراده مجالست و تخلق به اخلاق آنها نداریم؛ زیرا مجالست اشرار، موجب بدنامی و بدفرجامی است.

تنبيه: آیه شریفه اهل ایمان را به این صفات خاصه توصیف فرماید:

۱ - ثبات در آن به سبب صبر در ناملايمات.

۲ - دفع اذیت مردم به مدارای با ایشان.

۳ - انفاق در راه خدا از آنچه به آنها مرحمت شده است.

۴ - اعراض از کلمات لغو و باطل و دروغ و غنا و غیر آنها.

۵ - مسالمت در مقابل گفتار جهال.

۶ - اجتناب از مجالست اشرار و تخلق به اخلاق ایشان.

و البته چنانچه شخص عاقل در این صفات تأمل نماید، دریابد که اینها از اصول و امهات صفات حسنه است و سعادت دنیا و آخرت در تخلق به این اخلاق حمیده است.

(آیه ۵۶) إِنَّكَ لَاتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

تفسیر:

مسئلاً تو - ای پیغمبر - نمی توانی هر که را دوستی داری هدایت کنی و قلبش را متوجه حق سازی. و لکن خدا هر که را خواهد از کسانی که طالب هدایت هستند راه می نماید به ایمان و داخل می سازد در اسلام به لطف و توفیق خود. وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: و او داناتر است به هدایت شوندگان؛ یعنی آنان که استعداد آن را دارند و قبول می کنند که به اسلام و ایمان مشرف گردند. و اما کسانی که به جهت فرط عناد و جحود و استکبار، به سوء اختیار خود در آیات و حجج بینة تفکر نکنند و از قبول حق امتناع ورزند، در کفر و ضلالت و خذلان باقی بمانند و هدایت نیابند.

امنیت و نعمت در مکه

(آیه ۵۷) وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ تَمَرَاتٌ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَ لَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

لغت:

خطف به معنی ربودن و ربوده شدن است.

تفسیر:

شان نزول: حارث بن عثمان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: ما می دانیم قول تو حق و آنچه فرمایی سبب دولت ما در دنیا و سعادت ما در آخرت است؛ اما پیروی تو موجب مخالفت تمام عرب است، می ترسیم که اگر از تو پیروی کنیم عرب، ما را از زمین حرم (مکه) بیرون کنند و ما را با کمی انصار تاب مقاومت نباشد! پس آیه شریفه نازل شد که: (۱)

ص: ۱۹۶

و بعضی از کفار گفتند: اگر از تو پیروی کنیم - یعنی به تو ایمان آوریم و دستورهای تو را پیروی نماییم - از زمین خود ربوده شویم؛ یعنی عرب ما را از دیارمان بیرون کنند! حق تعالی در رد قول ایشان فرمود: **أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا رِزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَ لَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**: آیا قرار و جای نداده ایم ایشان را در حرمی با امن که به جهت حرمت خانه کعبه که در آن واقع شده هیچ کس بر آنها دست ندارد؟ زیرا عرب در حوالی مکه یکدیگر را می کشتند و غارت می کردند، و لکن ایشان با امنیت و عافیت در مکه نشسته بودند و هیچ کس نمی توانست به آنها ضرر رساند و متعرض آنها شود.

يُجِيبِي إِلَيْهِ تَمَرَاتٌ كَلْبَلٌ شَيْءٌ...: حرم امنی که جمع کرده و کشیده می شود به سوی آن هر گونه محصولی؛ یعنی خوراکی و پوشاک و غیره از هر ناحیتی به آن جا آورند و این روزی ای است از جانب ما، و لکن بیشتر آنها نمی دانند.

و هرگاه ما ایشان را با وجود بت پرستی و شرک، ایمن و مطمئن و مرفه الحال می داریم، چگونه اگر ایمان آرند، ایشان را از ترس و آوارگی در امان نیاوریم.

عاقبت سرکشی

(آیه ۵۸) **وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ مَّبْطُرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلَكَ مَسَكْنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن مَّ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ**

اعراب و لغت:

قبل از معیشتها «فی» در تقدیر است، و فاعل «بطرت» ضمیری است که به قریه بر می گردد، و «بَطْرًا» به معنی طغیان است.

تفسیر:

بعد از آن می فرماید که باید امر به عکس باشد؛ یعنی سزاوار آن است که ایشان به سبب شرک و کفر از عذاب الهی ترسان باشند.

ص: ۱۹۷

و چه بسیار از اهل شهرها که حال آنها مانند حال شما بود؛ اما در زندگی خود طغیان و سرکشی کردند - مانند قوم عاد و ثمود و لوط - و ما آن طاغیان را هلاک نمودیم و بلاد آنها را خراب و ویران ساختیم.

اتمام حجت برای ستمکاران

فَتِلْكَ مَسِيرَتُهُمْ لَمَّ تَسِيكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ: پس آن است مسکن های ایشان که پس از آنان جز اندکی از آنها مسکونی نیست و فقط محل سکونت موقت مسافران است و ما وارث آنها بوده ایم.

(آیه ۵۹) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَلَمُونَ

لغت:

أمّ القری در این جا به معنی مرکز قریه هاست.

تفسیر:

یعنی: سنت الهی جاری است بر آن که هیچ گاه هلاک نکند اهل هیچ شهری را، تا این که در مرکز آن شهرها و اصول آن بلاد، فرستاده ای و پیغمبری را مبعوث سازد که بخواند بر ایشان آیات و نشانه های توحید و اهداف خلقت ما را. و ما هرگز پس از ارسال پیامبران نیز هلاک کننده شهرها و روستاها نبودیم، مگر در حالتی که اهالی آن ستمکار بودند و به تکذیب رسل و انکار حق و عناد و طغیان پرداختند.

تبصره: آیه شریفه دلیل است بر تنزیه ذات اقدس الهی از ظلم؛ زیرا مضمون آیه این است که خداوند، هیچ قومی را هلاک نفرماید مگر این که حجت را بر ایشان با فرستادن پیغمبران و تبلیغ احکام و پند و نصیحت و وعده و وعید و تکرار آن به بیانات شافیة کافیه و آیات واضحه تمام کند.

ص: ۱۹۸

(آیه ۶۰) وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ

تفسیر:

چون منشأ استکبار و سرپیچی بندگان از قبول حق، مغرور شدن به نعمت های فانیه دنیا و توجه به نعمت های فانیه دنییه آن است، از این جهت از راه لطف و مرحمت، خدای متعال، آگاه فرماید ایشان را به حقیقت نعمت دنیا و زخارف آن و می فرماید:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ: و آنچه شما از دنیا و نعمت های آن و تجملات دنیوی داده شده اید، پس آن مایه برخورداری از زندگانی این جهان، و آرایش و زینت این سیراست که در مدت عمر، بدان مباحثات و افتخار می کنید و متمتع و مترین می شوید، و حال آن که دوام و ثباتی ندارد. وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى: و آنچه نزد خدای تعالی است از ثواب اخروی و نعمت های جاودانی، از کل نعمت های دنیا بهتر و پاینده تر و باقی تر باشد، به جهت آن که ابدی و دائمی است، و زوال و فنا ندارد. أَفَلَا تَعْقِلُونَ:

پس چرا تعقل نمی کنید و باقی را به فانی، و مرغوب را به معیوب، و خالص را به مشوب بدل می نمایید؟!

تبصره: شخص عاقل بصیر که تعقل و تفکر نماید می یابد که لذات دنیا مشوب به آلام و اسقام و زحمت خواهد بود؛ بلکه در واقع هر یک از آنها دفع ضرری باشد؛ مثلاً خوردن غذا هر قدر لذیذ باشد بالاخره دفع گرسنگی است، و نوشیدن شربت آلات، دفع تشنگی است، و همچنین هر یک در مرتبه خود ضرری را دفع نماید، لکن نعمت های بهشتی به خلاف این است؛ زیرا مصون از کدورات و آلام، و عین لذت می باشد. بنابراین عاقل منصف پس از تأمل و تدبیر، آخرت را بر دنیا ترجیح می دهد.

(آیه ۶۱) أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَئِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

تفسیر:

آیا کسی که او را به پاداش طاعت هایش وعده دادیم وعده نیکو (بهشت در آخرت و نصرت در دنیا) و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا که محبتش آمیخته به محنت، و دولتش مؤدی به نکبت، و مالش و جاهش در سُرف زوال، و لذتش مشوب به کدورت است دادیم، ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ: سپس روز قیامت از حاضرشدگان برای عذاب یا حساب باشد؟!

این جمله استفهام انکاری است؛ یعنی شخصی که به جهت جزای اطاعتش به نصرت در دنیا و بهشت در آخرت می رسد، با دیگری که فقط بهره ای از متاع دنیا دارد و به سبب عدم ایمان و اطاعت، فاقد ثواب اخروی است، مساوی نباشند و عقل هیچ عاقلی به تساوی این دو، حکم ننماید.

ابن عباس گوید که حق تعالی دنیا را خلق فرمود و اهل آن را نسبت به دنیا و متاع آن سه صنف گردانید: مؤمن و منافق و کافر؛ پس مؤمن متزود از آن است - یعنی برای آخرت خود زاد و توشه ای برمی دارد - و منافق متزین به آن است و کافر متمتع از آن می شود. (۱)

(آیه ۶۲) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

تفسیر:

و یاد کن روزی را که بخواند خدای تعالی کافران را، پس به ایشان بر سبیل تهکم فرماید: کجایند شریکان من (بت ها، ستارگان، اجنه و غیره) آنان که گمان می بردید که

ص: ۲۰۰

در الوهیت و ربوبیت و عبادت و طاعت شریک من اند؟ کجایند تا شما را از عذاب خلاص کنند؟!

(آیه ۶۳) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ

تفسیر:

آنان که عذاب درباره آنها محقق شده است - یعنی آنان که مردم را در دنیا به عبادت و طاعت خود فرا خوانده اند - گویند که: پروردگارا، این گروه - یعنی ضعیفا و پیروان ما - آنان اند که گمراه ساختیم ایشان را و گمراه شدند به اختیار خود، همچنان که ما به اختیار خود گمراه شدیم.

یعنی آنها از تمام ادله عقلیه و نصایح پیامبران و کتب منزله که پر از وعده و وعید و مواعظ و زواجر و منع از کفر، و دعوت کننده آنها به ایمان بود، صرف نظر نمودند و به مجرد وسوسه و دعوت ما آنها را به کفر و ضلالت، به سوء اختیار خود بدون اکراه و اجباری پیرو ما شدند، مانند ما که به اختیار خود کافر و گمراه شدیم.

و این نظیر آیه شریفه است که خداوند حکایت فرماید از شیطان در مقابل اعتراض گمراهان که إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَنِ إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۱) [ابراهیم، ۲۲].

تَبَرَّأْنَا اکنون بیزاری جویم از ایشان به سوی تو و از آنچه آنها بر وفق هوای نفس خود از کفر و طغیان اختیار کردند. آنها ما را نمی پرستیدند؛ بلکه اهواء فاسده و آراء باطله خود را پرستش می کردند؛ چه بر حسب شهوات و خواهش های نفسانی خود پیروی ما را اختیار کرده بودند، نه این که ما ایشان را وادار کرده باشیم.

ص: ۲۰۱

(آیه ۶۴) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُم فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ

تفسیر:

و روز قیامت به کافران گویند که بخوانید شریکان خود را؛ یعنی بخوانید آنان را که در عبادت شریک ما می ساختید از بت ها و غیر آن تا عذاب را از شما دفع کنند. پس می خوانند ایشان را پس جوابشان را نمی دهند، و همگی متبوعان و تابعان عذاب را به عین الیقین ببینند.

لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ: نزد بعضی از مفسران «لو» در این جا برای تمنی است، یعنی چون عذاب را ببینند و به دفع آن راه نیابند، تمنا کنند که ای کاش راه یافته بودیم به قبول حق تا از عذاب ایمن می شدیم، و لکن این آرزو نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت و حسرت و ندامت سودی ندهد؛ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

(آیه ۶۵) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ

تفسیر:

یعنی: یاد کن روزی را که خدا همه اهل محشر را ندا فرماید، پس از روی توبیخ می گوید که پیغمبران را که شما را به حق و خداپرستی دعوت نمودند، چه جواب دادید؟ تصدیق نمودید ایشان را یا تکذیب؟

(آیه ۶۶) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأُم نِبَاءً يَوْمَ تَلَذَّذُ الْيَتَسَاءُ لُونَ (۶۶)

ص: ۲۰۲

لغت:

عَمِيَ عَلَيْهِ الْخَبْرُ يَعْنِي كُورَ شَدِّ (پوشیده شد) بر او خبر.

تفسیر:

پس در آن روز اخبار مربوط به جواب و غیره بر ایشان پوشیده شود؛ یعنی از هول و هیبت و وحشت آن روز و مشاهده عذاب، ندانند چه گویند و نمی توانند از یکدیگر پرسند که چه جواب گوییم؟ به جهت آن که سائل و مسئول همه فرومانده و متحیر باشند.

(آیه ۶۷) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

تفسیر:

بعد از ذکر احوال کفار، حال تائبان را بیان کند:

پس اما آن که از کفر و شرک و طغیان توبه نمود و به یگانگی خدا و نبوت رسول او ایمان آورد و کارهای شایسته از طاعات و عبادات و خیرات به جا آورد، پس امید است که از رستگاران و نجات یابندگان از وحشت و حیرت و عذاب قیامت باشد، و در وقت سؤال از جواب فرو نماند.

نکته: ذکر «عسی» که به معنی «امید است» می باشد با آن که مؤمن تائب و صالح، مقطوع الفلاح است، به جهت آن است که میان خوف و رجا باشد و به عمل صالح خود مغرور نشود؛ زیرا ممکن است بعد از توبه و عمل صالح، فعلی از او صادر شود که موجب عقوبت و هلاکت او گردد.

ص: ۲۰۳

(آیه ۶۸) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

اعراب:

ما کان... جمله مستأنفه یا مفعول «یختار» است که در ذیل توضیح داده شده است.

تفسیر:

شان نزول: صنادید قریش طعنه می زدند که چرا باید خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت اختیار کرده باشد؟ بایستی که چنین منصب عالی به بزرگی از اهل طائف و مکه برسد! حق تعالی در جواب ایشان فرمود که:

و پروردگار تو آنچه را می خواهد، در جهان هستی می آفریند و در عالم تشریح هر که را می خواهد برای رسالت برمی گزیند. کافران و سایر طاغیان را اختیاری در آن نیست و نباشد؛ یعنی ایشان را نسزد و سزاوار نیست که برای نبوت، کسی را اختیار کنند و برگزینند؛ زیرا زمام اختیار در قبضه اختیار قادر حکیم است، هر که را مصلحت داند و حکمت او اقتضا کند رتبه رسالت عطا فرماید، و هر که را مصلحت نداند مرحمت نکند.

سُبْحَانَ اللَّهِ: منزه و مبراست خدا از آن که برای کسی فوق اختیار او اختیاری باشد و یا او را شریکی در آفریدن و اختیار اصلح باشد.

شیخ طبرسی در مجمع (۱) فرموده: مفسران را در این آیه دو وجه باشد:

احتمال اول این که پروردگار تو آنچه را می خواهد می آفریند و اختیار فرماید و درباره بندگان آنچه را اصلح است انجام می دهد، پس برمی گزیند برای رسالت، آن کسی را که برای ایشان اصلح است و نیست ایشان را اختیاری بر خدا؛ بلکه خدای را بر ایشان اختیار

ص: ۲۰۴

است. و بنابراین «ما» حرف نفی است و در قرائت، بر «یختار» وقف باید نمود. و در این وجه آیه کریمه رد است بر مشرکان که می گفتند: لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ (۱) چرا قرآن بر مردی صاحب شأن از مکه و طائف مانند ولید بن مغیره و عروه بن مسعود ثقفی نازل نشده است؟!

احتمال دوم این که «ما» در آیه به معنی «الذی» باشد؛ یعنی او اختیار می فرماید آن چیزی را که برای انسان ها خیر و صلاح است، و بنا بر این وجه، «ما کان لهم الخیره» مفعول «یختار» است.

ویژگیهای خداوند

(آیه ۶۹) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ

لغت:

تُكِنُّ مضارع از باب افعال است.

تفسیر:

و پروردگار تو آنچه را سینه های آنها می پوشاند - یعنی آنچه را پنهان می دارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان، و آنچه را با زبان یا قلم یا عمل آشکار می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن - همه را می داند؛ یعنی سرّ و جهر و نهانی و آشکارای همه در علم او یکسان است.

تنبيه: چون خدای متعال، حکیم علی الاطلاق و عالم به مصالح و مفاسد امور می باشد، به مقتضای حکمت و مصلحت، آنچه را صلاح بندگان است در تمام امور دین و دنیا و آخرت اختیار فرماید، پس تعیین صلاح و اختیار خیر، مختصّ به خداست لا غیر؛ بنابراین چگونه کسی می تواند ادعا نماید که اختیار انسان ها از اختیار خدا اصلح باشد، و یا بگوید که اختیار کردن به بندگان واگذار شده است؟ در صورتی که جاهل اند به حقایق و

ص: ۲۰۵

عواقب امور دنیایی، چه رسد به امور دینی! و کسانی که گفتند تعیین امام با مردم است، دروغ گفتند و گمراه شدند، و امام حقیقی را ترک نمودند. از این رو قرآن می فرماید:

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

(آیه ۷۰) وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

تفسیر:

و اوست خداوندی که جز او معبودی نیست و ستایش و ثنا و مدح در این سرا و آن سرا در دنیا و آخرت از آن اوست؛ زیرا همه زیبایی ها در دو جهان از اوست، او مولی و منعم دنیا و آخرت است نه غیر او، و لذا اهل ایمان همچنان که در دنیا حامد و ثناکننده اویند، در آخرت نیز او را حمد نمایند. و فرمانروایی میان بندگان و تمییز میان حق و باطل، یا حکم به مغفرت و فضل برای اهل طاعت، و حکم به عقوبت و عذاب برای اهل معصیت نیز از آن اوست، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و به سوی او در روز قیامت باز گردیده شوید و همه بر وفق اعتقادات و عملتان سزا و جزا داده خواهید شد.

تفکر در محدودیت شب و روز

(آیه ۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ: ای پیغمبر، به منکران توحید بگو: خبر دهید مرا إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ: اگر خدا بر شما شب و تاریکی آن را با ایستا کردن کره زمین تا روز قیامت، پاینده و باقی گرداند، کیست خدایی که غیر از خدای به حق که ذات یگانه «الله» است باشد و برای شما روشنایی را هر چند از

غیر خورشید بیاورد؟ أَفَلَا تَسْتَمْعُونَ: پس چرا موعظه را به گوش تدبیر و اعتبار نمی شنوید؟! (استفهام برای تقریر است) یعنی از این علامت قدرت متذکر شوید به وحدانیت و قدرت الهی، و معترف شوید به آن که ذات مقدس او نه غیر او سزاوار پرستش است.

(آیه ۷۲) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

تفسیر:

ای پیغمبر، به منکران توحید بگو: خبر دهید مرا، اگر خداوند روز را بر شما پاینده و باقی قرار دهد تا روز قیامت، مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ: کیست آن خدایی که غیر از خدای به حق که ذات یگانه «الله» است، باشد و برای شما شبی را که آرام گیرید در آن و از زحمت و مشقت اعمال روز استراحت کنید بیاورد؟ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: آیا آثار قدرت را به دیده تفکر و تأمل نمی بینید تا حقیقتاً خداشناس شوید!

(آیه ۷۳) وَ مِنْ رَحْمَتِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَشْكُرُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِي وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تفسیر:

و از رحمت و بخشایش واسعة الهی است که برای شما به حکمت بالغه خود به وسیله حرکت وضعی زمین، شب و روز را قرار داد، تا آرام گیرید در شب و تا طلب کنید در روز با کسب و کار از روزی او که به فضل خود مقرر فرموده نه به استحقاق شما، و شاید خدای را بر نعمت روز و شب سپاس گزاری کنید.

تنبيه: یکی از آیات و شواهد قدرت ذات یگانه الهی، خلقت شب و روز است. حضرت

صادق علیه السلام به مفضل فرماید: تأمل نما در طلوع و غروب آفتاب برای قیام شب و روز، اگر طلوع آفتاب نمی بود جمیع امور عالم باطل می شد و نمی توانستند مردم سعی نمایند و در امور معاش خود تصرف کنند و دنیا برایشان همیشه تار بود، و عیش آنها بدون لذت و روح و روشنایی و نور گوارا نبود؛ و مصالح طلوع خورشید، از آفتاب روشن تر است و احتیاج به بیان ندارد؛ بلکه تأمل کن در منافع غروب آفتاب، اگر آن نمی بود مردم را قرار و سکون میسر نبود با شدت احتیاجی که به خواب و استراحت دارند... (۱)

(آیه ۷۴) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

تفسیر:

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ: و یاد کن روزی را که خدا بت پرستان را ندا فرماید فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: پس به ایشان از روی سرزنش گوید: کجا هستند آنان که گمان می بردید که در الوهیت و ربوبیت و عبادت و یا طاعت شریکان من اند؟

(آیه ۷۵) وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

لغت:

هاتوا صیغه امر از باب مفاعله است؛ یعنی بیاورید.

تفسیر:

وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا: و در آن روز از هر امتی گواهی (معصوم، عالم عادل، عادل صالح) بر گفتار و کردار ایشان، بیرون آوریم؛ یعنی پیغمبران ایشان یا امامان

ص: ۲۰۸

یا عادلان را حاضر کنیم تا به شرک و ضلالت ایشان گواهی دهند. و چون ایشان بر کفر کفار گواهی دهند، فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: پس به ایشان گوییم: دلیل و حجتی که بر دین خود و شریک قرار دادن برای من داشتید بیاورید. و چون از اقامه برهان بر صحت ادعای خود عاجزند فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: پس آن هنگام بدانند که حق و حقانیت از آن خداست یا بدانند به عین یقین و علم یقین که توحید، ستایش و پرستش ذات یکتای خداست. و آنچه با شرک خود افترا می بستند نابود و ضایع شود. یا معنی این باشد که امید شفاعت که به بتان خود می داشتند نابود گردد.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه شریفه فرمود: یعنی از هر فرقه ای از این امت امام آنها را. (۱)

داستان قارون

(آیه ۷۶) إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

لغت:

عصبه گروهی از مردان. مفاتح جمع «مفتاح» به معنی کلید. تنوء یعنی سنگینی می کرد.

تفسیر:

خداوند، این سوره را با بیان قصه موسی علیه السلام و فرعون افتتاح فرمود، و اختتام آن را به ذکر قصه قارون که از قوم موسی بود قرار داد و فرمود:

به درستی که قارون از قوم موسی بود. او پسر عموی موسی و مأمور دریافت مالیات

ص: ۲۰۹

۱- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه شریفه.

فرعون از بنی اسرائیل بود. پس بر قوم موسی تعدی و ستم نمود.

برخی گفته اند: زمانی فقیر بود و در آن زمان مردی متواضع و خوش اخلاق بود، اما هنگامی که خداوند ثروت فراوانی به او داد، بر بنی اسرائیل بزرگی و تکبر می کرد. در هر حال قرآن مجید می فرماید: به او از گنجینه های اموال، آن اندازه دادیم که از زیادتى به حدی رسیده بود که برداشتن کلیدهای آن، بر گروهی که صاحبان قوه و قدرت بودند سنگینی می کرد.

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لِمَ تَقْرَخُ: یاد بیاور زمانی را که قوم او که از مؤمنان بودند به او گفتند: به مال خود شادی و سرمستی مکن و ناسپاسی منما و به آن مغرور مشو، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: به درستی که خدا سرمستی کنندگان به دنیا و حطام و زخارف آن، و مغرور شوندگان به آن و ناسپاسی کنندگان به آن را دوست نمی دارد؛ زیرا دنیا مبعوض حق است و غرور به آن موجب دوری از رحمت خدا و مانع از توجه به امر آخرت است.

(آیه ۷۷) وَاتَّبِعْ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

تفسیر:

بقیه کلام مؤمنان به قارون:

و در آنچه خدا به تو عطا فرموده است از غنا و دولت دنیا، سرای دیگر و خانه آخرت را طلب کن و به دست آور؛ یعنی اموال خود را در راه آخرت صرف کن و آن را وسیله حصول ثواب آن جهان گردان؛ زیرا مقصود از ثروت دنیا این است که به آن برای رسیدن به درجات اخروی متوسل شوند.

ص: ۲۱۰

وَلَا تَنْسَ نَصِيحَةَ يَبِيكَ مِنَ الدُّنْيَا: و بهره خود را از مال دنیا فراموش مکن. یعنی با صرف آن در خیرات برای آخرت خود توشه ای بردار، یا نصیب خود را در وقت رحلت از این جهان فراموش مکن که کفنی بیش نخواهد بود، پس به آن حال بیندیش و به مال و منال غزه مشو.

در معانی الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

أَيُّ لَاتَنْسَ صِيحَتَكَ وَقُوَّتَكَ وَفِرَاعَكَ وَشَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ: فراموش مکن صحت خود را و قوت خود را و فراغت خود را و جوانی خود را از این که با هر یک از اینها آخرت را طلب کنی. (۱) وَأَحْسَنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ: و نیکویی کن به خود و بندگان خدا همچنان که خدا به تو با اعطای نعمت ها نیکویی نموده است.

وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ: و در زمین دنبال فساد و افساد مباش و از ظلم و تعدی و نخوت و غرور و سایر معاصی اجتناب کن؛ زیرا که خدای تعالی فسادکنندگان را دوست نمی دارد.

تبصره: آیه شریفه دستور اخلاقی برای همگان است در پنج کلمه جامعه:

۱ - نهی از فرو رفتن در تلذذ به حطام دنیا به حدی که شخص را از تهیه زاد و توشه آخرت به اعمال صالحه غافل سازد.

۲ - سفارش به صرف مال در خیرات و مبرات و موجبات سعادت و رضایت حضرت سبحان.

۳ - امر به طلب کردن نصیب خود از دنیا برای عقبا که از جوانی قبل از پیری، و از صحت قبل از ناخوشی، و از قوت قبل از ناتوانی، و از فراغت قبل از گرفتاری، و از حیات قبل از موت بهره گیری نماید.

۴ - امر به مطلق احسان که داخل است در آن اعانت به مال و جاه و دست و زبان و خوش خلقی و خوش رویی و رحم به دیگران.

۵ - نهی از فساد در زمین به انجام محرمات و ارتکاب معاصی از ظلم و فسق؛ زیرا هر معصیتی در عالم اثر وضعی دارد.

ص: ۲۱۱

(آیه ۷۸) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُو عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

تفسیر:

قارون پس از شنیدن این مواعظ و نصایح، عوض تنبّه و تدبّر و آگاهی و هشیاری، غرور و غفلت و مستی به شهوت، او را بر آن داشت که در مقام عناد و انکار و لجاج و استکبار برآید:

گفت: جز این نیست که این اموال از روی دانشی که نزد من است - یعنی علم به تورات و کیمیا و تجارت و کشاورزی - به من داده شده است.

حق تعالی از روی تعجب و توبیخ می فرماید: آیا قارون ندانست - یعنی در تورات نخوانده بود و از مورخان نشنیده بود - که خداوند پیش از قارون از اهل قرن های گذشته کسانی را که از قارون از جهت قوت و توانایی سخت تر بودند و از او ثروت مندتر و پر جمعیت تر بودند هلاک کرد؟! حاصل معنی آن که چرا قارون مغرور می گردد، و حال آن که می داند ما کسانی را که از او قوی تر و جاه و جلالشان زیادتر بود هلاک کردیم؟! پس از روی تهدید می فرماید: وَ لَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ: و هرگز گنهکاران در وقت نزول عذاب از گناهشان پرسیده نمی شوند، و عذاب الهی ناگهان فرود می آید.

یعنی چون خداوند بر تمام گناهان جمیع مجرمان آگاه است به سؤال و استعلام از آنها احتیاج ندارد.

(آیه ۷۹) فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

ص: ۲۱۲

لغت:

حَظٌّ به معنی نصیب است.

تفسیر:

پس روزی قارون در میان آرایش شخصی و اشرافی خود بر قوم خویش بیرون آمد، آنان که زندگانی دنیا را می خواستند و به آن راغب بودند - یعنی کفار و منافقان و ضعفای اهل ایمان - گفتند: ای کاش مانند آنچه به قارون داده شده برای ما بود! إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ:

حقاً که او از دنیا صاحب بهره بزرگی است!

(آیه ۸۰) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَ لَأَيُّقْلَهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

تفسیر:

و کسانی که به آنها دانش الهی و دینی داده شده بود، به آنهایی که آرزوی داشتن مانند دارایی قارون را داشتند گفتند: وای بر شما ای طالبان دنیا!

یعنی از این تمنا و آرزو دست بردارید، ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...:

پاداش خدا در آخرت برای کسی که ایمان به خدا و پیامبر بیاورد و کارهای شایسته از طاعات و عبادات و خیرات به جا آورد، از مال های دنیا که به قارون داده اند - بلکه از جمیع دنیا - بهتر است. وَ لَأَيُّقْلَهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ: و دریافت نکنند ثواب های الهی را مگر صبرکنندگان در طاعت و بازایستادگان از معصیت، که به قلیل دنیا از کثیر آن مستغنی شوند.

تنبیه: آیه شریفه تذکری است برای اهل دانش و عالم به کتاب آسمانی، که هرگاه ضعفای اهل ایمان به زخارف دنیا و دستگاه متمولان و تجملات غافلان چشم بدوزند و تمنای آن نمایند، برایشان لازم است در مقام منع و ردع آنها برآیند و بگویند:

ص: ۲۱۳

وای بر شما، ثواب الهی که خدا مهیا فرموده، برای کسانی که ایمان آورند و عمل صالح کنند و صابر باشند، از مال و منال و جاه و جلال دنیوی بهتر و بالاتر و شریف تر و عظیم تر است.

زیرا آن خالص و باقی، و این مشوب و فانی است، و این دو با هم قابل مقایسه نیست؛ و البته این تذکر به جهت ارشاد جاهل و تنبیه غافل و ادای وظیفه و اتمام حجت خواهد بود.

(آیه ۸۱) فَخَسَفْنَا بِهِيَ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ فِيهِ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ

تفسیر:

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ: پس قارون و خانه او را به زمین فرو بردیم، پس جز خدای متعال برای او هیچ گروهی از یارانش که در آن وقت، او را یاری کنند نبود، و خود او هم نمی توانست عذاب را از خود دفع کند.

(آیه ۸۲) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُوَ بِالْأُتَى يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآنَهُوَ لَأُفْلِحَ الْكَافِرُونَ

تفسیر:

و آنان که دیروز آرزو می نمودند منزلت و جاه او را - یعنی آنها که قبل از فرو رفتن او در زمین مال و جاه قارون را آرزو می کردند و می گفتند: ای کاش به ما داده می شد مثل آنچه به قارون داده شد - وقتی عاقبت او و مالش را دیدند، از خواسته خود پشیمان شده، از روی تعجب گفتند: ای وای! گویی خداست که به مقتضای حکمت و مصلحت برای هر که از بندگان خود بخواهد روزی را وسعت می دهد و برای هر کس که بخواهد تنگ می نماید.

ص: ۲۱۴

اگر نه آن بود که خدای بر ما منت نهاد و ما را مثل قارون نکرد، زمین ما را نیز فرو می برد! ای وای گویا کافران رستگار نمی شوند.

تنبيه: آیه شریفه تذکری است برای مؤمنان در مسئله تقسیم روزی که باید راضی به مقدرات الهی باشند و بدانند که آنچه از جانب خداست بر وفق حکمت و مصلحت بنده می باشد؛ لکن چون بنده به عواقب امور عالم نیست، به نظر سطحی تصور می کند که وسعت رزق برای او خیر است، و حال آن که ممکن است شرّ و وبال او باشد. و قضیه قارون این مطلب را واضح می سازد که ابتدا وقتی مردم، دولت و مکتب او را ملاحظه نمودند تمنای مثل آن را کردند، و بعد از دیدن وبال آن و فرو رفتن قارون و مال او به زمین، از نداشتن مال و منال دنیا خرسند گردیدند و دانستند که وسعت و تنگی روزی، به مقتضای حکمت است و مرحمت الهی شامل حال آنها شده که مال و منال دنیوی به آنها عطا نشده تا دچار پی آمدهای آن گردند.

صاحبان آخرت

(آیه ۸۳) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

تفسیر:

آن خانه برتر و والای آخرت را که خبر آن را شنیده ای، برای کسانی که اراده برتری و تکبر و تسلط بر دیگران و تباهی و فساد ندارند قرار دادیم و مهیا ساختیم.

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: و سرانجام پسندیده برای پرهیزکاران است که از معاصی دوری کنند و وظایف خود را انجام دهند.

تنبيه: آیه شریفه دستور مهمی برای طالبان سعادت ابدی اخروی است که در حال خود بسیار دقیق باشند که به هیچ وجه در دنیا علو شأنی برای خود قائل نشوند و همیشه عجز و انکسار و بندگی خود را به درگاه الهی منظور دارند تا در آخرت علو رتبه یابند.

ص: ۲۱۵

(آیه ۸۴) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

تفسیر:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا: هر کس کار نیکو در مرحله اعتقاد و عمل بیاورد فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا: پس برای اوست در دنیا و آخرت پاداشی بهتر و نیکوتر از حیث ذات و وصف و قدر و صفا و کیفیت؛ یعنی بهشت ابدی و نعیم سرمدی.

حسنه تمام اعمال نیکو را شامل است: ایمان و طاعات و خیرات و مبرات از کلی و جزئی، حتی رفع خاری و سنگی از طریق مسلمانان برای رضای خالق مَنان.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ...: و هر کس کار بد آورد - مانند شرک و سایر معاصی - پس آنان که بدی ها را بجای آوردند، جزا داده نشوند مگر به اندازه آن عمل بدی که انجام داده اند.

حاصل معنی آیه شریفه آن که: ثواب حسنه، بهتر از آن، و پاداش سیئه، به مثل آن خواهد بود.

وَعْدَةُ فَتْحِ مَكَّةَ

(آیه ۸۵) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادِ قُلُوبِ رَبِّكَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

لغت:

مقصود از معاد در این جا مکه است.

تفسیر:

شأن نزول: برخی از مفسران نقل نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت هجرت از مکه

به مدینه، به جحفه رسید، شوق به حرم کعبه معظمه و مولد او و مولد آباء گرامش، در خاطر مبارکش ظاهر گشت، جبرئیل نازل گردید و گفت: خدای تعالی تو را سلام می رساند و می فرماید: از مفارقت مکه اندوهگین مباش که من تو را با فتح و ظفر و اکرام و اعزاز هر چه تمام تر به مکه درآورم. (۱) و این آیه نازل شد:

به یقین آن کسی که ابلاغ این قرآن را بر تو واجب فرموده است، بازگرداننده تو است به زادگاهت مکه که آرزوی بازگشتن به آن را داری.

بعد می فرماید که قُلْ رَبِّي... ای پیغمبر، بگو پروردگار من به کسی که هدایت را آورد و کسی که در گمراهی آشکار است داناتر است.

چند فرمان خطاب به پیامبر

(آیه ۸۶) وَ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ

تفسیر:

هرگز امید نداشتی و در خاطرت خطور نمی کرد این که القا کرده شود و نازل گردد بر تو این کتاب یعنی قرآن؛ لکن از روی رحمتی از جانب پروردگار تو بر تو فرود آمده است.

فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ: پس یاری کننده کافران مباش.

(آیه ۸۷) وَ لَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

لغت:

صَدَّ به معنی منع و جلوگیری و مانع شدن است.

ص: ۲۱۷

۱- به منهج الصادقین، ج ۷، ص ۱۳۴ و مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۸ رجوع شود.

تفسیر:

و مبدا کافران، تو را از خواندن آیات خداوند عزوجل و عمل کردن به آن و ابلاغ آن پس از آن که بر تو نازل شده است باز دارند.

خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما مراد، امت می باشند؛ یعنی البته نباید کفار، شما مؤمنان را از پیروی آیات الهی که قرآن شریف است باز دارند. به عبارت دیگر باید ایمان شما به قرآن چنان محکم و متقن باشد که هر قدر دشمنان سعی و کوشش در بازداشتن شما کنند، نتوانند نتیجه گرفت.

وَ ادْعُ إِلَى...: و ای پیامبر، به سوی عبادت و پرستش پروردگار خود و یگانگی او دعوت کن و هیچ گاه از مشرکان مباش.

(آیه ۸۸) وَ لَاتَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

تفسیر:

با خدای یکتا خدای دیگری مخوان، نیست خدایی قابل پرستش و ستایش مگر ذات یگانه او، همه چیزها فانی و نیست شونده اند مگر ذات مقدس او؛ زیرا هر چیز جز حضرت حق فی حد ذاته هالک و معدوم است. و همه عمل ها باطل است مگر عملی که به جهت رضای الهی انجام شده باشد.

لَهُ الْحُكْمُ: برای اوست فرمان روایی و حکم نافذ در تمام مخلوقات. وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و به سوی او برای مکافات و مجازات و پاداش، بازگردانده می شوید.

ص: ۲۱۸

(آية ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (الم)

معنای الم

تفسیر:

الف، لام، میم، رمزهایی میان الله و رسول اوست.

از متشابهات قرآنی است و علم آنها نزد پیغمبر و امام علیهما السلام است.

الف اشاره به الله، و لام جبرئیل، و میم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی این قرآن از جانب خدا به توسط جبرئیل بر آن حضرت نازل شده است.

سید مرتضی علم الهدی فرموده است: اینها اسامی سوره ها، و نام گذاری سوره ها به این حروف، مشعر است به این که این قرآن که فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند، از جنس همین حروف است؛ اما کسی توان آوردن مانند آن را ندارد. پس بدانید کلام خالق سبحان است.

(آیه ۲) أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

اعراب:

آن یترکوا جانشین دو مفعول «حَسِبَ» می باشد.

تفسیر:

آیا مردم گمان کردند و پنداشتند همین که بگویند ایمان آورده ایم، رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! این چنین نیست؛ بلکه ایشان را به انواع تکالیف از امثال واجبات و ترک محرمات و به جا آوردن عبادات و دادن صدقات و تحمّل مجاهدات نفسانی و مالی و بردباری در ناملایمات و صدمات آزمایش می کنیم تا مؤمن مخلص از منافق، و موخّید از ملحد، و ثابت در دین از متزلزل متمیز شود.

عیاشی از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که: عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: اجازه فرما تا مردم با تو بیعت کنند. فرمود: مردمان را در قبول بیعت چگونه می بینی؟ عباس گفت: ایشان با تو بیعت خواهند نمود. حضرت فرمود:

پس کجاست آیه شریفه الم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟ (۱)

(آیه ۳) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ

تفسیر:

و بی تردید آنان را که پیش از این مؤمنان بودند به وسیله تکلیف و غیره امتحان کردیم.

مراد آن است که امتحان و ابتلا سنت الهی است که در جمیع امم جاری گشته، پس نباید

ص: ۲۲۰

اهل ایمان، خلاف آن را متوقع باشند. پس بی تردید علم ازلی خداوند درباره کسانی که راست گفتند و نیز درباره دروغگویان تحقق می یابد و صدق راستگویان و کذب دروغگویان ظاهر می گردد.

در مجمع البیان از حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق علیهما السلام **فَلْيُعْلَمَنَّ**: به ضم یا و کسر لام روایت شده است (۱)؛ بنا بر این معنی آن این است: اعلام فرماید و معرفی سازد آنان را که در ایمان راستگو بودند به ثبات و فرمان برداری، و آنان را که در ایمان دروغگو بودند به تزلزل و نافرمانی.

ناتوانی گناهکاران

(آیه ۴) **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**

اعراب:

«أن يسبقونا» به جای دو مفعول **حَسِبَ** می باشد.

تفسیر:

آیا آنان که بدی ها - یعنی کفر و معاصی - را به جا می آورند می پندارند که از ما در مقام مؤاخذه و کیفر پیشی می گیرند و ما نمی توانیم ایشان را بر اعمال بدشان مجازات دهیم؟! نه چنین است که آنها پنداشتند؛ بلکه البته جزا خواهند یافت؛ بد است آنچه داوری می کنند.

مراد آن است که ایشان طمع آن نداشته باشند که عذاب الهی را از خود دفع کنند و خدای را از آن که آنها را عذاب فرماید عاجز سازند. لکن به جهت غفلت مانند کسانی اند که متوقع آن باشند که بر عذاب خدا سبقت گیرند و خدای را از عذاب کردن عاجز گردانند.

ص: ۲۲۱

(آیه ۵) مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

تفسیر:

هر که امید به لقای خدا، و ورود به حضورش در برزخ و قیامت و بهشت، و رسیدن به ثواب او دارد، پس باید به طاعت و عبادت مبادرت کند. زیرا مسلماً مدّت تعیین شده از جانب خدا آمدنی است، بنابراین واجب است مبادرت به آنچه محقق مصداق امیدواری و مستوجب قرب و رضای خدا باشد. وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و اوست شنوای اقوال بندگان و دانا به عقاید و افعال ایشان.

(آیه ۶) وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

تفسیر:

چون حق تعالی بندگان را برای تحقق رجا و امید به انجام طاعت ترغیب فرمود، در پی آن به مجاهده نفس که مهم تر از همه طاعات است ترغیب می فرماید:

و هر که با هوای نفس خود به صبر در طاعت و ترک معصیت و تحمل مصیبت و مشقت، یا با دشمن خدا، جهاد کند، پس جز این نیست که برای نفس خود جهاد می کند؛ زیرا ثواب و اجر و منفعت آن در دنیا و آخرت عاید خودش خواهد شد. إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: به درستی که خدا از طاعت و مجاهدات جهانیان بی نیاز است؛ و تکلیف کردن بندگان به عبادات و مجاهدات، به جهت اصلاح احوال آنها و نزول رحمت و برکات الهی بر آنهاست.

تنبيه: یکی از ارکان سعادات و رسیدن به مقامات عالیات، مجاهده با نفس و هوی

است که شخص مؤمن از لذات نفسانی برای رضای خالق سبحان و نیل به فیوضات جاودانی صرف نظر نماید و البته برای ثبات و استقامت در آن، همت بلند و بزرگی لازم است و این مجاهده با نفس و شیطان، از جنگ با کفار و معاندان عظیم تر و سخت تر است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری را به جهاد فرستاد، چون مراجعت کردند فرمود: مرحبا به قومی که جهاد اصغر را به جا آوردند و جهاد اکبر برایشان باقی است! پس عرض شد: یا رسول الله، جهاد اکبر چیست؟ فرمود:

جهاد با نفس. (۱)

ایمان و عمل، کفاره گناهان

(آیه ۷) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

لغت:

تکفیر گناه به معنی پوشاندن گناه و از بین بردن آثار آن است.

تفسیر:

و آن کسانی که به خدا و رسول ایمان آوردند، و عملوا الصالحات:

و کارهای شایسته از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات به جا آوردند، لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ...: البته البته گناهان ایشان را محو کنیم؛ یعنی کفر و معاصی آنها را به جهت ایمان و طاعت نابود سازیم به طوری که گویا هرگز بدی ننموده اند، و لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ: و البته البته عمل های آنها را که بسیار نیکو است پاداش دهیم. یا نیکوترین اعمالی را که به جا می آوردند پاداش دهیم و سپس باقی اعمالشان را پاداش دهیم.

ص: ۲۲۳

(آیه ۸) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تفسیر:

و انسان را به نیکی به پدر و مادرش سفارش کردیم و گفتیم: اگر با تو سخت گیرند و جدال و نزاع کنند تا چیزی را که علم به الوهیت آن نداری شریک من سازی از آنان اطاعت مکن. چرا که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست، و حق مخلوق هر قدر عظیم باشد در وقت فرمان برداری از خالق ساقط خواهد بود.

تنبيه: آیه شریفه نسبت به تمام مکلفان عام است، بنابراین نیکویی به والدین به اطاعت از آنان در آنچه مورد رضای الهی است، واجب است.

در کتاب کافی، از ابی ولّاد روایت شده که سؤال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا این احسان چه چیز است؟ فرمود: احسان این است که صحبت ایشان را نیکو بداری، و ایشان را به زحمت نیندازی که بگویند به تو آنچه را محتاج اند به آن... (۱)

یعنی پیش از سؤال آنها احتیاجشان را رفع بنما؛ لکن این اطاعت منوط باشد به رضای الهی، پس اگر به معصیت امر نمایند باید با آنها مخالفت نمود؛ زیرا:

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ إِلَهِ الْخَالِقِ: برای مخلوق در نافرمانی خالق طاعتی نیست. (۲) إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بازگشت شما از مؤمن و کافر و باز و عاق، به سوی من است، پس شما را از آنچه عمل می کرده اید آگاه می کنم؛ یعنی به جزای اعمالتان می رسانم.

ص: ۲۲۴

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین، ص ۱۵۷، ح ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۱ از امام صادق علیه السلام.

(آیه ۹) وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹)

تفسیر:

و آنان که به خدا و رسول، ایمان آورده اند ایمان دائم و ثابت، و کارهای شایسته به جا آورده اند، بی تردید ایشان را در زمره شایستگان و در جمله ستودگان از انبیا و اولیا و شهدا داخل کنیم.

و دخول در زمره صالحان منتهای درجات مؤمنان و خواسته انبیای مرسلین است؛ چنانچه حضرت سلیمان علیه السلام فرموده است: وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱) [نمل، ۱۹].

ایمان زبانی

(آیه ۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصِيرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

اعراب:

«فی الله» یعنی «فی سبیل الله» و سبیل در تقدیر است.

تفسیر:

چون حق تعالی اخبار مؤمنان را ذکر فرمود، در پی آن احوال ضعفای اهل ایمان یا منافقان را بیان نموده می فرماید:

ص: ۲۲۵

و از مردم، کسانی هستند که به زبان گویند: به خدا ایمان آوردیم! اما چون در راه خدا اذیت شوند - یعنی به سبب دین، کفار آنها را عذاب کنند یا آن که از همدینان خود متألم و متأذى شوند - رنج و عذاب مردمان را مانند عذاب خدا قرار دهند! و یعنی بعضی از مردمان از ترس عذاب مردم از دین خدا برمی گردند، با این که سزاوار است کافر از ترس عذاب الهی، دست از کفر بردارد و در این راه اذیت ها را هم تحمل کند، چون عذاب الهی با عذاب ها و شکنجه های مردمی قابل مقایسه نیست؛ زیرا عذاب الهی برای کافران دائمی و ابدی است.

وَ لَئِنْ جَاءَ نَصِيرٌ مِّن رَّبِّكَ... و اگر یاری و نصرتی از نزد پروردگار تو - یعنی فتحی و غنیمتی - بیاید گویند: به درستی که ما در دین و ملت با شما هستیم، پس ما را در غنیمت شریک خود سازید. آیا خدا داناتر نیست (استفهام تقریری است؛ یعنی خدا داناتر از همه می باشد) به آنچه در دل های جهانیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق؟!

این بخش آیه مؤید آن است که آیه شریفه درباره منافقان است.

(آیه ۱۱) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنْفِقِينَ

تفسیر:

البته خدا آنان را که واقعاً ایمان آورده اند و منافقان را که به زبان اظهار ایمان کنند - لکن به قلب اعتقاد ندارند - را می داند و می شناسد و منافقان با امتحان هایی که پیش می آید شناخته می شوند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ: در زیر و رو شدن احوال، حقایق اشخاص دانسته شود. (۱)

تنبيه: آیه شریفه تهدید منافقان، و دفع توهم ایشان است به آن که از عذاب به جهت

ص: ۲۲۶

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۳، حکمت ۲۰۸، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲۳، ح ۲ به نقل از فقیه.

پنهان داشتن کفر خود نجات می یابند؛ زیرا آیه شریفه دلالت دارد بر آن که کفر باطنی آنها بر خدا که مالک جزاست ظاهر است و بدین جهت عقوبت عظمی و فضیحت کبری به آنها خواهد رسانید؛ و آگاه کردن مؤمنان به باطن منافقان نیز سبب رسوایی آنان در دنیا خواهد بود.

فریبکاری کافران و زینکاری آنها

(آیه ۱۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ

اعراب:

تقدیر و «لنحمل خطایا کم» و لنحمل خطایا کم عنکم، می باشد و جار و مجرور حذف شده است.

تفسیر:

شأن نزول: ابو سفیان و برخی دیگر از مشرکان در صدد فریب و گمراه کردن اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله برآمده گفتند: از دین پیغمبر برگردید و طریقه پدران خود را وامگذارید و راه ما را پیروی کنید؛ زیرا ما و شما هرگز مبعوث نشویم و قیامتی نخواهد بود، و بر فرض اگر آخرت و عقابی باشد، ما شما را در زیر گناه نگذاریم و گناه شما را به عهده بگیریم. (۱) خدای متعال در تکذیب قول آنها و بر حذر داشتن مؤمنان از فریب خوردن از منافقان، این آیه شریفه را نازل فرمود:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: و آنان که کفر ورزیدند به آنان که به خدا و رسول و قیامت ایمان آوردند گفتند: راه ما را پیروی کنید - یعنی تابع کیش پدران باشید - و ما گناهان شما را تحمل می کنیم.

ص: ۲۲۷

حق تعالی به جهت آگاهی مؤمنان فرمود: هرگز آنها بر عهده گیرنده چیزی از گناهان مؤمنان (در صورت کافر شدن) آنها نیستند. إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ: حتماً ایشان در سخن خود که می گویند: ما خطاهای شما را برمی داریم! دروغگویان اند؛ زیرا آنچه از آن خبر می دهند مطابق واقع نیست، یا در آنچه می گویند قلوب ایشان مخالف قولشان است.

(آیه ۱۳) وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لِيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ

تفسیر:

البته در قیامت بارهای گران معصیت خود را و بارهای گران دیگران را با بارهای گران خود بر خواهند داشت؛ یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته اند، اضافه جرایم خود خواهند ساخت بدون آن که از وزر و وبال کسانی که گمراه شده اند چیزی کم کنند. و حتماً آنها در روز قیامت از آنچه افترا می بستند - مانند شرک و بدعت های دیگر - پرسیده خواهند شد.

تبصره: آیه شریفه دالّ بر آن است که: هر کس سبب گمراهی یا کفر یا معصیت دیگری شود یا بدعتی یا طریقه ای که خلاف قرآن و شریعت اسلام باشد تأسیس نماید، تا روز قیامت تمام وزر و وبال آنان که گمراه شوند و به آن طریقه مجعوله عمل کنند، بر آن شخص می باشد بدون آن که از گناه گمراه شدگان چیزی کم شود؛ چنان که روایت مشهوره نبوی صلی الله علیه و آله بر آن دالّ است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهُ وَوِزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.

در کتاب ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هر بنده ای از بندگان خدا که تأسیس کند سنت هدایتی را، برای او اجری مثل اجر کسانی که عمل کنند به آن باشد بدون آن که از اجر آنان چیزی کم شود. و هر بنده ای از بندگان خدا که تأسیس کند

ص: ۲۲۸

سنت ضلالتی را، برای او مثل وزر کسانى که آن را به جا آوردند باشد بدون آن که از وزر آنان چیزی کم گردد. (۱)

داستان حضرت نوح و ابراهیم (علیهم السلام)

(آیه ۱۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ

اعراب:

«الف» منصوب است به ظرفیت. برخی گفته اند: «إِلَّا» در این جا جانشین «أستثنی» شده و «خمسین» مفعول آن است.

تفسیر:

در این بخش قصه حضرت نوح علیه السلام و صبر او بر آزار و اذیت قوم و تکذیب ایشان او را در مدت بسیار طولانی، و سرانجام قوم او را بیان فرماید که برای امت پیغمبر اسلام تذکری باشد.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا: و به تحقیق نوح علیه السلام را به سوی قوم خود به جهت دعوت به توحید و فرمان برداری او امر خدا و پرهیز از مناهى او فرستادیم. پس در میان ایشان نهصد و پنجاه سال درنگ نمود و دعوت کرد، اما آنها دعوت او را نپذیرفتند و به آزار و اذیت او پرداختند.

روایت است که در سن چهل سالگی بر قوم خود مبعوث شد و مدت نهصد و پنجاه سال مردم را به خداپرستی و دین حق دعوت نمود و بعد از طوفان نیز شصت سال عمر نمود، پس بنا بر این روایت، سن آن حضرت هزار و پنجاه سال می باشد.

اما ابن بابویه رحمه الله در کتاب نبوت فرموده که عمر او دو هزار و پانصد سال بوده، و چون وقت وفات او رسید، عزرائیل از او پرسید: دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: مثل خانه ای که دو

ص: ۲۲۹

برای مشاهده متن کتاب می بایست عضو سایت شوید و چنانچه عضو هستید از اینجا وارد شوید

لمشاهده محتویات کتاب علیک أن تسجل عضواً فی الموقع وإن كنت عضواً فیه ادخل من هنا

To view the book text you must Sign up first. If you are a member , Sign in here

إن كنت لا تقدر علی شراء الاشتراك عبر PayPal أو بطاقة VISA، الرجاء ارسال رقم هاتفك المحمول إلى مدير الموقع عبر
[webmaster@noorlib.ir] [۱]

If you fail to purchase subscription via PayPal or VISA Card, please send your mobile
[number to the Website Administrator via webmaster@noorlib.ir] [۲]

ص:

برای مشاهده متن کتاب می بایست عضو سایت شوید و چنانچه عضو هستید از اینجا وارد شوید

لمشاهده محتویات کتاب علیک أن تسجل عضواً فی الموقع وإن كنت عضواً فیه ادخل من هنا

To view the book text you must Sign up first. If you are a member , Sign in here

إن كنت لا تقدر علی شراء الاشتراك عبر PayPal أو بطاقة VISA، الرجاء ارسال رقم هاتفك المحمول إلى مدير الموقع عبر
[webmaster@noorlib.ir] [۱]

If you fail to purchase subscription via PayPal or VISA Card, please send your mobile
[number to the Website Administrator via webmaster@noorlib.ir] [۲]

ص:

برای مشاهده متن کتاب می بایست عضو سایت شوید و چنانچه عضو هستید از اینجا وارد شوید

لمشاهده محتویات کتاب علیک أن تسجل عضواً فی الموقع وإن كنت عضواً فیه ادخل من هنا

To view the book text you must Sign up first. If you are a member , Sign in here

إن كنت لا تقدر علی شراء الاشتراك عبر PayPal أو بطاقة VISA، الرجاء ارسال رقم هاتفك المحمول إلى مدير الموقع عبر
[webmaster@noorlib.ir] [۱]

If you fail to purchase subscription via PayPal or VISA Card, please send your mobile
[number to the Website Administrator via webmaster@noorlib.ir] [۲]

ص:

برای مشاهده متن کتاب می بایست عضو سایت شوید و چنانچه عضو هستید از اینجا وارد شوید

لمشاهده محتویات کتاب علیک أن تسجل عضواً فی الموقع وإن كنت عضواً فیه ادخل من هنا

To view the book text you must Sign up first. If you are a member , Sign in here

إن كنت لا تقدر علی شراء الاشتراك عبر PayPal أو بطاقة VISA، الرجاء ارسال رقم هاتفك المحمول إلى مدير الموقع عبر
[webmaster@noorlib.ir] [۱]

If you fail to purchase subscription via PayPal or VISA Card, please send your mobile
[number to the Website Administrator via webmaster@noorlib.ir] [۲]

ص:

برای مشاهده متن کتاب می بایست عضو سایت شوید و چنانچه عضو هستید از اینجا وارد شوید

لمشاهده محتویات کتاب علیک أن تسجل عضواً فی الموقع وإن كنت عضواً فیه ادخل من هنا

To view the book text you must Sign up first. If you are a member , Sign in here

إن كنت لا تقدر علی شراء الاشتراك عبر PayPal أو بطاقة VISA، الرجاء ارسال رقم هاتفك المحمول إلى مدير الموقع عبر
[webmaster@noorlib.ir] [۱]

If you fail to purchase subscription via PayPal or VISA Card, please send your mobile
[number to the Website Administrator via webmaster@noorlib.ir] [۲]

ص:

ملک الهی خارج نخواهد شد.

یا مراد آن است که از حکم و جزای الهی نتوانید گریخت، خواه آن که در زمین وسیع باشید یا در آسمان که اوسع از آن است.

و برای شما به غیر از خدای متعال، هیچ دوستی که شما را از عذاب نگاه دارد و نه سرپرست و یاری که از شما عذاب را دفع نماید نیست.

پس به خود آید و حق را بپذیرید.

تبصره: این که فرموده «شما عاجز کننده نیستید» و فرموده «شما عاجز نمی کنید (به صیغه فعل)» به جهت آن است که نفی صلاحیت و قدرت کند؛ زیرا هرگاه گفته شود «فلانی خیاطی نمی کند» بر اثبات صلاحیت و قدرت او بر خیاطی و نفی فعل از او دلالت دارد، نه به خاطر عدم قدرت او، به خلاف آن که گفته شود «فلانی خیاط نیست» که نفی قدرت بر خیاطی از او نموده است.

(آیه ۲۳) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَلْسُونُ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

تفسیر:

و آنان که به آیات خدا (یعنی به یگانگی او و یا به کتاب های او و یا به انبیا و معجزات ایشان) کافر شدند و زنده شدن بعد از مردن را که ملاقات رحمت یا عذاب الهی است نسبت به مؤمنان و کافران، تکذیب کردند، آنها از بخشایش من در روز قیامت مأیوس خواهند بود.

و ممکن است که این، وصف حال آنها در دنیا باشد؛ یعنی ایشان امید به رحمت خدا ندارند؛ و مؤمن آن است که همیشه به رحمت الهی امید داشته باشد و لازمه امید، سعی در طاعات و عبادات است، و لکن کافر به سبب عدم ایمان هرگز امید نخواهد داشت.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و برای آن گروه عذابی دردناک است؛ یعنی به سبب کفر دائم به عذاب دردناک گرفتار شوند.

ص: ۲۳۵

(آیه ۲۴) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَلَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

تفسیر:

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام قوم را به توحید و عبادت خدا و نهی از شرک و معاصی دعوت کرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ: پس جواب قوم او نبود مگر آن که بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند: بکشید او را یا بسوزانید او را تا از دست او راحت شوید. پس همگی بر اقدام کردن به سوزانیدن آن حضرت اتفاق نمودند.

پس هیزم جمع نمودند در صحرای وسیعی و برای نمرود محلّ رفیعی ساختند که از آن جا نگاه کند که چگونه آتش، ابراهیم را می سوزاند. و آتش که فراهم شد او را در آن آتش افکندند، فَأَنْجَلَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ: پس خدای تعالی او را از آتش، نجات داد و برهانید از ضرر آن - و آن را سرد و سلامت گردانید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: به درستی که در این شیوه نجات دادن حضرت ابراهیم از چنین آتشی، نشانه های قدرت الهی است برای گروهی که ایمان می آورند؛ زیرا فقط ایشان اند که از این نشانه ها برای ایمان و ازدیاد آن منتفع می شوند.

(آیه ۲۵) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّصِيرِينَ

ص: ۲۳۶

«ما» در «إِنَّمَا» را می توان مای موصوله به معنی «الذی» و اسم «إِنَّ» دانست و می توان مای کافه دانست.

تفسیر:

و ابراهیم بعد از نجات از آتش به قوم خود گفت: جز این نیست که شما غیر از خداوند بت هایی را برای این که میان شما در زندگانی دنیا، دوستی باشد - نظیر دوستی میان اهل یک مذهب - گرفته اید؛ یعنی شما بت پرستان به یکدیگر می پیوندید و با هم الفت می گیرید؛ اما این دوستی و پیوستگی تا شما در دنیا هستید باقی است ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...:

سپس روز قیامت، بعضی از شما بعضی دیگر را کافر شود و بیزاری جوید و لعنت کند و جایگاه شما از تابع و متبوع، آتش جهنم است، و برای شما نیست در آن روز یاران و مددکاران که به سبب ایشان از آتش دوزخ خلاصی یابید.

(آیه ۲۶) فَامَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تفسیر:

چون حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبری خود را به معجزات و دلایل و براهین اثبات کرد و حجّت را بر قوم تمام ساخت:

فَامَنْ لَهُ لُوطٌ: پس لوط که خواهرزاده او و بنا به قولی برادرزاده او بود به او ایمان آورد.

وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي: و ابراهیم علیه السلام گفت: همانا که من از میان قوم خود به سوی پروردگارم (به آن جا که او امر کرده است) هجرت کننده ام، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: به

درستی که خدای متعال غالب است و مرا مغلوب دشمنان نسازد و ضرر دشمنان را از من دفع فرماید، و حکیم است به مصالح و حکم امور، بنابراین امر به مهاجرت من به خاطر صلاح من و موافق حکمت و مصلحت است.

(آیه ۲۷) وَ هَبْنَا لَهُوَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّا فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

تفسیر:

و در کبر سن و اواخر عمر، و یائسه بودن زوجه او فرزندی به نام اسحاق و نوه ای به نام یعقوب به او عطا کردیم و در فرزندان او پیغمبری و کتاب را قرار دادیم (و کتاب اسم جنس است، شامل تورات و انجیل و زبور و فرقان می باشد؛ زیرا حق تعالی بعد از حضرت ابراهیم هیچ پیغمبری مبعوث نساخت مگر از صلب او، پس جمیع کتابهای مذکوره بر اولاد او نازل شده است).

وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا: و مزد و اجر او را در دنیا عطا فرمودیم به آن که او را در کبر سن از پیره زنی عقیم فرزند ارزانی داشتیم. و ذریه طیبه به او دادیم و نبوت را در میان آنها مقدر، و کتب آسمانی را به ایشان مرحمت فرمودیم. و نیز او را مقبول خلق و محبوب دلهای جمیع بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل، خود را به او نسبت دهند و اظهار محبت به او کنند و نسب خود را به او رسانند. و عظیم ترین اجر حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا آن است که وجود مبارک پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را از صلب او قرار داد که مایه افتخار جهانیان است.

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ: و البته ابراهیم در آخرت از جمله شایستگان و پسندیدگان است.

ص: ۲۳۸

(آیه ۲۸) وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

اعراب:

لوطاً عطف بر نوحاً در آیه ۱۴ می باشد؛ یعنی «و ارسلا لوطاً» و می توان «لوطاً» را مفعول «أذكر» مقدر گرفت.

تفسیر:

بعد از آن گزارش، داستان حضرت لوط علیه السلام را با قوم خود بیان می فرماید:

وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ... و به تحقیق لوط را فرستادیم آن گاه که به قوم خود بر سبیل انکار و تقیح گفت: شما هر آینه به جا می آورید کار بسیار زشت لوط را که به خاطر شدت قبح و زشتی آن، هیچ یک از جهانیان بر شما در این کار زشت و قبیح پیشی نگرفته است! به جهت آن که طبع سلیم از آن متنفر است و شما که از چنین عملی شرم و حیا نمی کنید سلامت طبع ندارید.

(آیه ۲۹) أَلَيْسَ لِكُلِّ ذَكَرٍ لِقَوْمٍ عَذَابٌ آتٍ وَ تَأْتُونَ فِي الْمُنْكَرِ مَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ

تفسیر:

آیا شما با مردان، آمیزش جنسی می کنید و راه را (راه توالد و تناسل را بر نسل آینده، و راه شهر را بر عابران) می بُرید و در مجلس عمومیتان کارهای زشت به جا می آورید؟! پس

جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی عذاب خدا را بر ما بیاور.

(آیه ۳۰) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

تفسیر:

چون لوط از ایشان مأیوس شد دست به دعا برداشته؛

گفت: پروردگارا، مرا بر این گروه فسادانگیز یاری فرما و ایشان سزاوارند که عذاب بر ایشان نازل شود.

(آیه ۳۱) وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّا أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ

تفسیر:

و زمانی که فرستادگان ما - یعنی جبرئیل با جمعی از ملائکه - نزد ابراهیم علیه السلام به جهت بشارت فرزند و نوۀ او - یعنی اسحاق و یعقوب - آمدند گفتند: البته ما هلاک کننده اهل این شهر (مسکن قوم لوط) نیز هستیم؛ زیرا اهل آن شهر به سبب کفر و انجام منکرات ستمکارند.

(آیه ۳۲) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّاهُ وَ أَهْلَهُو إِلَّا امْرَأَتَهُو كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

تفسیر:

ابراهیم به ایشان گفت: همانا لوط در آن شهر می باشد. این اعتراض است به آن که در آن شهر کسی است که از ظالمان نیست، پس چگونه با آنها عذاب شود؟ ملائکه به

ابراهیم علیه السلام گفتند که ما داناتریم به کسانی که در آن شهر هستند از مؤمن و کافر، پس از حال لوط غافل نخواهیم بود. البته او را و کسان او را نجات خواهیم داد. **إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**: جز زن او را که از باقیمانندگان در عذاب یا باقیمانندگان در آن شهر است.

یعنی اوّل به لوط خواهیم گفت تا از میان قوم خود با همه کسان او که به او ایمان آورده اند بیرون رود مگر زنش که در میان قوم خواهد ماند، و با آنها هلاک خواهد شد، بعد از آن عذاب بر ایشان نازل خواهیم ساخت.

پس ملائکه ابراهیم علیه السلام را وداع گفته متوجه شهر لوط شدند.

(آیه ۳۳) **وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَاتَخَفْ وَ لَاتَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**

لغت و اعراب:

از جمله ضاق بهم ذرعاً ناچار ماندن و فرو ماندن، اراده می شود. منجوك مضاف و مضاف الیه است که نون منجون به اضافه افتاده است.

تفسیر:

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا... و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به خاطر آنها بدحال گشت و طاقتش تنگ و اندوهناک شد که مبادا قوم او برای انجام عمل زشت قصد آنها کنند، چه ایشان به صورت مردان زیبا و نیکو جمال بودند و لوط، خباثت قوم خود را می دانست.

یا لوط، اندوهگین و تنگدل شد به سبب آن که دانست عذاب عظیم بر قوم او نازل خواهد شد.

ص: ۲۴۱

یا آن که غم و اندوه او از این جهت بود که با اهلش در میان قوم بود، ترسید که مبادا عذاب که نازل شود اثر آن به ایشان هم برسد.

چون ملائکه لوط را اندوهناک مشاهده کردند و اضطراب او را دیدند، او را تسلی دادند، و گفتند: مترس و اندوهگین مباش؛ زیرا ایشان را بر ما دستی نباشد، ما رسولان خداییم.

و یا: به جهت هلاک آنان اندوه به خود راه مده، چه ایشان به نهایت کفر و فسق و طغیان رسیده اند.

یا آن که: مترس از آن که هنگام نزول عذاب به تو آسیبی رسد، حتماً ما تو را و کسان تو را از عذاب نجات دهنده ایم جز زن تو که در آن شهر باقی می ماند و از هلاک شوندگان خواهد بود.

(آیه ۳۴) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

لغت:

رجز به معنی بلا و پلیدی و ناپاکی است و این جا معنی اول مقصود است.

تفسیر:

بعد از آن که وعده نجات او و اهل او را دادند گفتند:

ما بر اهل این شهر به خاطر فسقی که می ورزیدند عذابی (که زیر و زبر کردن شهر و سنگباران باشد) از آسمان فرود خواهیم آورد. و همه هلاک شدند و شهر، خراب و ویران شد و عبرت جهانیان گردید، چنانچه فرماید:

(آیه ۳۵) وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا ءَايَةً بَيْنَهُمْ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

ص: ۲۴۲

تفسیر:

حقاً که ما از آن شهر نشانه ای روشن (از سنگ های باریده، چشمه های خشکیده و سرزمین های بی صاحب) برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را به کار اندازند و عبرت گیرند بجای گذاشتیم.

سرکشان عالم و فرجام سرکشی

(آیه ۳۶) وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

اعراب:

مدین غیر منصرف است به خاطر تعریف و تأیث، و أخاهم شعیباً منصوب است به فعل مقدر یعنی «و أرسلنا إلى مدین أخاهم شعیباً».

تفسیر:

بعد از آن قصه قوم شعیب را بیان می فرماید:

و به سوی اهل مدین برادر قبیله ای ایشان را که شعیب بود فرستادیم، پس به ایشان گفت: ای قوم من، پرستش کنید خدای یگانه را و بت پرستی و شرک را ترک کنید، وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ: و ثواب روز بازپسین را امیدوار باشید؛ یعنی عملی انجام دهید که به سبب آن امید ثواب توان داشت مانند ایمان و طاعات و خیرات و مبرات و اجتناب از اعمال قبیحه و کارهای ناشایسته منهیة.

یا «رجاء» به معنی «خوف» باشد چنانچه استعمال شده است؛ یعنی بترسید از شدت روز قیامت، و از معاصی و قبیح دوری و اجتناب نمایید.

وَ لَمَّا تَعْتَوْا...: و در روی این زمین مفسدانه حرکت مکنید. یعنی چون کفر و شرک و مخالفت الهی و ارتکاب مناهی، موجب فساد در زمین است، پس معصیت نکنید تا فساد واقع نشود.

ص: ۲۴۳

(آیه ۳۷) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ

لغت:

رجفه به معنی لرزیدن است. جاثمین به معنی بر جای ماندگان و بر زمین چسبیدگان است.

تفسیر:

پس شعیب را تکذیب کردند و نبوت او را دروغ پنداشتند و از فساد و افساد دست برنداشتند، پس زلزله سختی آنها را فرا گرفت، پس در خانه های خود به روی زمین افتاده و هلاک شدند، به گونه ای که گویا در آن خانه ها هرگز نبوده اند!

(آیه ۳۸) وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ

اعراب:

«عاداً» و «ثموداً» منصوب اند به فعل مقدر؛ یعنی «أهلکنا عاداً و ثموداً».

تفسیر:

و قوم عاد و ثمود را به سبب طغیان و مخالفت با خدا هلاک نمودیم و از مسکن های ویران شده آنها سرنوشت بدشان برای شما روشن شد و شیطان برای ایشان اعمال ایشان را

ص: ۲۴۴

از کفر و شرک و فسق و فجور و انواع معاصی آرایش داد، پس ایشان را از راه راست که انبیا ایشان را به آن می خواندند و حق بودن آن را بیان می کردند بازداشت، در حالی که پیش تر اهل بصیرت به توحید و دین بودند. یا به گمان خود زیرک و باریک بین بودند و به عقل قاصر خود گفتار حقه پیغمبران را نامعقول پنداشتند و مخالفت نمودند تا دمار از روزگار آنان درآمد.

تبصره: آیه شریفه آگاهی و بینایی برای امت پیغمبر در برحذر داشتن آنهاست از مخالفت خدا و پیغمبر و شریعت، و این که هشیار باشند از آن که مبدا شیطان اعمال سیئه و افعال قبیحه را در نظر آنها جلوه و آرایش دهد و فریب او را خورده، از خسران و عاقبت آن غافل گردند که ناگهان در حین انجام معاصی و مناهی، سخط و غضب الهی آنها را مانند قوم عاد و ثمود، فرا گیرد.

(آیه ۳۹) وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ

اعراب:

قارون و فرعون و هامان، عطف به «عاداً» در آیه قبل است.

تفسیر:

و قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم، و به یقین موسی حجت های روشن و معجزه های واضح از قبیل عصا و ید بیضا و شکافتن دریا، برای هدایت و ارشاد آنان به ایمان و طاعت آورد. پس آنها در زمین سرکشی نمودند و طلب تکبر کردند و خود را بزرگ شمردند و از قبول حق و اطاعت خدا و پیغمبر سر باز زدند و هلاک شدند.

ولی هرگز بر اراده ما پیشی گیرنده نبودند که بتوانند از عذاب ما بگریزند؛ بلکه با آن قوت و شوکت و اقتدار و جلالت و ثروت و مکنّت که داشتند، بعد از اتمام حجت بر ایشان،

ص: ۲۴۵

عقاب و عذاب الهی، آنها را فرا گرفت و هلاک گردانید و ایشان را برای تمام عالمیان عبرت قرار داد.

(آیه ۴۰) فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَمِّ نِبِيِّهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

تفسیر:

در این جا بطور اجمال عذاب هر یک از امم عذاب شده را بیان فرماید:

پس هر یک از آنها را که ذکر شد به سزای گناهشان به قهر گرفتیم، پس بعضی از ایشان کسانی بودند که بر آنها باد سختی که در آن سنگریزه بود فرستادیم. مانند قوم هود و لوط، و بعضی از آنها کسانی بودند که ایشان را صیحه آسمانی فرا گرفت مانند قوم ثمود و اهل مدین، و بعضی از آنها کسی بود که او را در زمین فرو بردیم مانند قارون، و بعضی از آنها کسانی بودند که آنها را در آب غرق ساختیم مانند قوم نوح و فرعون و فرعونیان.

و هرگز خدا چنین نبود که به آنها ستم کند؛ یعنی بی جرم و بی تقصیر آنها را عذاب نموده باشد، و یا قبل از اتمام حجت هلاک فرموده باشد؛ زیرا این، مخالف عدل و حکمت الهی است.

وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: و لکن ایشان خودشان به سبب جهل و عناد و انکار، بر خودشان ستم می کردند و به کفر و معصیت و فسق و فجور، خود را هدف عذاب ساختند.

آیه شریفه، دالّ بر آن است که نزول عذاب، بر وجه ظلم و تعدی و جزاف نبوده؛ بلکه بر وفق عدل بوده و آنها چون به سبب کفر و شرک و معاصی و عناد و انکار و طغیان، به نفس خود ظلم نمودند و بال اعمالشان که عذاب و عقاب باشد به سراغ آنها آمد.

ص: ۲۴۶

(آیه ۴۱) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اعراب:

«مثل...» مبتدا و «کمثل» خبر آن است. ابن الانباری گفته است: الکاف فی موضع الرفع؛ لأنها خبر المبتدأ.

تفسیر:

چون حق تعالی هلاک شدن آنان را که مخالفت نمودند و مشرک شدند، و نفع نداشتن آنچه را که با خدا شریک قرار دادند بیان کرده، برای وضوح و آشکار شدن حقیقت مطلب، مثلی بیان فرماید:

مثل و داستان آنان که غیر از خدای یگانه و در برابر او برای خود سرپرست و یاور گرفته اند و اعتماد بر آنها نمودند و در کیش خود به آن استناد نمودند، در بی ثباتی و بی نفعی مانند عنکبوت است که خانه ای برای خود، فرا گیرد. یعنی مثل دین اهل شرک و باطل در ضعف و سستی، مانند خانه عنکبوت است که از تار تشکیل یافته و به اندک بادی از هم گسیخته می شود، بلکه کیش باطل از خانه عنکبوت هم سست تر است، زیرا در بیت عنکبوت، حقیقت و انتفاعی متصور است، به خلاف دین و کیش باطل که حقیقت و بنیادی ندارد و موجب ضرر است.

وَإِنَّ أَوْهَنَ...: و بی شک سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار، و نه از گرما باز دارد و نه از سرما، و به اندک بادی از بین برود و ویران شود اگر می دانستند.

لطیفه: گفته شده که عنکبوت، هر چند بر خود تند برای نفس خود زندان سازد، و قید و

بند بر دست و پای خود نهد. پس خانه او محبس اوست؛ همچنین کسانی که غیر خدا را پرستش کنند - یعنی اطاعت و پیروی هوی و متابعت شیطان کنند - در بند و قید و وزر و وبال آن قرار گرفته و راه خلاصی ندارند و عاقبت معاقب و معدب شوند.

(آیه ۴۲) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اعراب:

در «ما» دو احتمال است: موصوله که مفعول «یدعون» باشد و استفهامیه به معنی «أی شیء» یعنی «یعلم أی شیء یدعون».

تفسیر:

سپس بر سبیل تهدید می فرماید که ای پیغمبر، به کفار بگو:

بی تردید خداوند حقیقت آنچه را بجای او به پرستش می خوانند هر چه باشد از بت و ملک و بشر و ستاره و خورشید و ماه و غیر آن را می داند که جز جمادی بی اثر یا عاجز در برابر خدا نیست و قابل پرستش نمی باشد، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و اوست غالب در ملک خود که محتاج به شریک نیست و حکیم در جمیع افعال، و عالم به همه چیز.

(آیه ۴۳) وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعُلَمَاءُ

تفسیر:

و این گونه مثل ها را برای مردم (به جهت تقریب آنچه دور است از فهم و معرفت ایشان مانند قبح آنچه انجام می دهند از عبادت غیر خدا و پیروی دین باطل، و درک آنچه حق

ص: ۲۴۸

است از توحید و ستایش و اطاعت منعم حقیقی) می‌زنیم و در آنها تعقل نمی‌کنند و صحت و وجه حُسن و فایده این گونه مثل‌ها را در نمی‌یابند، مگر دانایان که تدبیر می‌کنند در حقایق اشیا به آن طوری که سزاوار است.

نقل شده است که سِيفُهَا وَ جِهَال قَرِيش می‌گفتند که خدای محمد به مگس و عنکبوت مثل می‌زند! و این را مورد استهزا و مضحکه قرار می‌دادند؛ خدای تعالی فرمود که: وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَلْمُونَ.

(آیه ۴۴) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

تفسیر:

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ: خدا آسمان‌ها و زمین را به حق و برای هدفی صحیح، نه باطل و عبث و لهُو آفرید؛ چه مقصود بالذات از آفریدن آنها افاضه خیر و ارشاد مردم به پرستش خداوند متان است.

به یقین در این آفرینش، نشانه‌ای از توحید و جلال و جمال او برای اهل ایمان است؛ زیرا ایشان اند که به آن منتفع می‌شوند.

کارایی نماز

(آیه ۴۵) اَتْلُ مِآ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

نکته: از جمله آخر آیه که به صیغه جمع است معلوم می‌شود که مقصود از «اتل» و «أقم» فقط پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه به گونه‌ای خطاب به امت است.

ص: ۲۴۹

آنچه را وحی شده به تو از کتاب که قرآن باشد، بر وجه تقرب به خدا و حفظ الفاظ آن و استکشاف معانی آن تلاوت کن؛ زیرا برای قاری متأمل، با تکرار آن منکشف می شود آنچه در اوّل وهله بر او منکشف نشده است.

یا آن را برای مکلفان تلاوت کن و عمل به آن نما.

و به پای دار نماز را؛ یعنی ادای آن را در مواقیت، و حفظ آداب و شرایط و حدود و لوازم آن را مراعات نما. زیرا که نماز حقیقی، نمازگزار را از کاری که نزد عقلا قبیح است و از عملی که شرعاً از آن نهی شده است باز می دارد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ قَبْلَتْ صِيَلَاتُهُ أَوْ لَمْ تُقْبَلْ؟ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صِيَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؟ فَيَقْدِرِ مَا مَنَعَتْهُ قَبْلَتْ مِنْهَا (۱): هر که می خواهد بداند که نماز او مقبول درگاه خدا می باشد یا نه؟ باید ببیند آن نماز، او را از فحشا و منکر منع نموده یا نه؟ زیرا به مقدار آنچه او را از معاصی بازداشته مقبول است.

انس بن مالک روایت نموده که جوانی از انصار نمازهای یومیه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گزارد؛ اما مرتکب گناهان هم می شد، چون حال او را خدمت حضرت عرضه داشتند فرمود:

«إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا» (۲): به درستی که نماز او روزی او را از گناهان باز می دارد. پس در اندک زمانی توفیق یافت و از زهاد صحابه شد.

وَلَمَذَكُرُ اللَّهِ أَكْبَرُ: و یاد خدا بزرگ تر است از همه چیز، و یاد خدا و یاد نمودن او نزد معاصی که باعث خودداری از ارتکاب گناه می شود بزرگ تر است از همه چیز. و احادیث اهل بیت مؤید این معنی است؛ از جمله در وسائل از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

أَشَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةً: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى لَهَا مِنْهُمْ شَيْءٌ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۸۵.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۸۵.

مِنْهَا بِمِثْلِهِ، وَمَوَاسَاتُكَ الْأَخِ فِي الْمَالِ، وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، لَيْسَ «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» فَقَطْ، وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَخَذْتَ بِهِ، وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى عَنْهُ تَرَكْتَهُ. (۱)

شدیدترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن مردم نسبت به خودت تا این که راضی نباشی برای آنها چیزی را مگر آن که برای خود مانند آن را راضی باشی، و مواسات برادر دینی در مال، و ذکر خدا در همه حال (و بعد فرمود) ذکر خدا فقط «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر» نیست، و لكن هر گاه وارد شود بر تو چیزی که خدا امر فرموده به آن، به جا آوری آن را؛ و هر گاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده از آن، ترك كنى آن را (این معنی یاد خدا بودن است).

و به این مضمون احادیث متعددی وارد شده است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصَيَّرْتُمْ: و خدا آنچه از نماز و ذکر و غیر آن از خیرات و طاعات را انجام می دهید می داند، و همه شما را بر وفق کردارتان پاداش خواهد داد.

شیوه بحث با اهل کتاب

(آیه ۴۶) وَ لَاتَجِدُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بَالِئِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِنَّا وَإِلَهُكُمْ وَحِدٌ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ

تفسیر:

و با اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - جدال مکنید مگر به طریقی و شیوه ای که آن نیکوتر است.

مراد آن است که با ایشان از روی لطف و رفق - بدون غلظت و اهانت و تهدید - محاجه نمایند تا ایمان آرند.

نزد برخی از مفسران، این آیه با آیه جهاد و جنگ با کفار نسخ شده است! این گفتار

ص: ۲۵۱

صحیح نیست؛ زیرا اول ایشان را به راه حق دعوت می باید کرد، تا حجت بر آنها تمام شود، و بعد از عدم قبول، نوبت به قتال می رسد.

و این آیه دلیل بر آن است که دعوت به خدا باید به احسن وجوه و قول جمیل و تنبیه بر آیات بینات و حجت های روشن باشد.

إِلَّا الَّذِينَ... مگر با آن گروه از اهل کتاب که ستم کردند، و با تکبر و عناد از قبول حق سر باز زدند و یا ابتدا به قتال نمودند، پس شما نیز با آنها مقاتله کنید، چه لطف و مدارا با ایشان فایده نمی دهد.

بعد فرماید: وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَحَدُّ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ به ایشان بگویید: ما به آن چیزی که فرستاده شده است به سوی ما - یعنی قرآن - و آنچه فرستاده شده است به سوی شما - یعنی تورات و انجیل و زبور - ایمان داریم، و خدای ما و خدای شما یکی است، یکتاست، شریک و نظیر و مثل و مانند ندارد، نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال. و ما تسلیم او هستیم.

از ابو سلمه روایت است که یهود تورات را می خواندند و به عربی برای مسلمانان تفسیر می کردند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَأُصِيبَ دِقْوًا أَهْيَلُ الْكِتَابِ، وَلَا تُكَذَّبُوا، وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، فَإِنْ قَالُوا بَاطِلًا لَمْ تُصِيبْ دِقْوَهُمْ، وَإِنْ قَالُوا حَقًّا لَمْ تُكَذَّبُوهُمْ؛ یعنی: اهل کتاب را (در مطالبی که از تورات نقل می کنند و صحت و بطلان آن روشن نیست) تصدیق و تکذیب نکنید و بگویید: به خدا و پیامبران او ایمان داریم. پس اگر باطل گفته باشند، ایشان را تصدیق نکرده اید، و اگر حق گفته باشند ایشان را تکذیب ننموده اید. (۱)

(آیه ۴۷) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

ص: ۲۵۲

تفسیر:

و همچنان که بر پیامبران گذشته کتاب های خود را فرستادیم، همچنین به سوی تو فرو فرستادیم کتاب - یعنی قرآن - را که کتابی است موافق سایر کتب آسمانی در اصول و مصادق آنهاست. پس کسانی که به آنها کتاب داده ایم - یعنی اهل کتاب - با توجه به آنچه در کتاب های خود درباره پیامبری تو دیده اند به این کتاب یعنی قرآن ایمان می آورند.

و یا مراد، اهل اسلام هستند که به قرآن یعنی کتابی که به آنها داده شده ایمان می آورند.

وَ مِنْ هَؤُلَاءِ...: و از این گروه عرب یا اهل مکه که مشرک اند یا کسانی از اهل کتاب که در عهد پیغمبر باشند برخی به قرآن پیامبر ایمان می آورند. و آیات کتاب ما را که در کمال ظهور است - و یا آیات و دلایل ما را بر توحید و نبوت رسول ما - جز کافران معاند انکار نمی کنند.

(آیه ۴۸) وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَاتَخُطُّهُوَ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُجْبِلُونَ

تفسیر:

وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ...: تو هیچ کتابی از کتاب های آسمانی از تورات و انجیل و غیره و هیچ نوشته ای را پیش از نزول قرآن نمی خواندی و نخوانده ای و هیچ کتاب و نوشته ای را به دست خود نمی نوشتی و نوشته ای که اگر نوشته بودی و یا خوانده بودی باطل گرایان (به این بهانه) در نبوت تو شک می کردند.

یا نخوانده و نوشته ای تا موجب شک اهل باطل در نبوت تو گردد.

تنبيه: آیه شریفه بر صحت نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله دلالت دارد به این بیان: مسلم است که عادتاً نمی شود شخصی در میان قومی که به کلی از علم و دانش دور - بلکه از اخلاق انسانیت مهجور - بوده، نه از راه و رسم دینی در آنها اثری بوده و نه از خدا و پیغمبر خبری، نشو و نما یافته و در چنین زمانی و چنین مکانی او که از کودکی تا چهل سالگی در سفر و

ص: ۲۵۳

حضر، با او بوده و دیده اند که از کسی تعلیم نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته، با وجود این کتابی در نهایت فصاحت و بلاغت آورد مشتمل بر قوانین محکمه متقنه و مواعظ شافیه و گزارش های صادقۀ امم سابقه، که تمام عقلا از اتیان به مثل آن عاجز باشند. این، برهان و شاهد صادقی است بر آن که این کتاب مقدّس از جانب خداوند تعالی می باشد و آورنده اش هم مبعوث به رسالت باشد.

نکته: چون پیغمبر مظهر قدرت تامۀ الهی است، پس بر خواندن و نوشتن قادر بوده است؛ لکن خواندن از روی نوشته ای و نوشتن، از آن حضرت ظاهر نشد تا برهان قاطع بر اثبات نبوت آن سرور باشد؛ و این است سرّ این که پیغمبر صلی الله علیه و آله را امّی گویند.

و اهل کتاب هم در کتاب خود خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان امّی خواهد بود.

بنابراین آنها که ایمان نیاورند، کفرشان از روی عناد بوده، نه آن که شکّی داشته باشند.

عالمان امت و حفظ آیات

(آیه ۴۹) بَلْ هُوَ آيَاتُم بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

تفسیر:

بلکه این قرآن، آیه های روشنی است در سینه های آنان که به آنها دانش داده شده است؛ یعنی پیغمبر و سایر علمای امت که آن را یاد می گیرند و معانی آن در سینه های آنها راسخ است و مؤمنان اهل کتاب.

در تفسیر برهان احادیث بسیاری وارد شده است که مراد از این اشخاص ائمه هدی علیهم السلام هستند. (۱) و حضرت صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود که: ما هستیم و ما را خدا قصد فرموده. (۲)

تلازم ظلم و کفر

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا: و آیات ما را که قرآن و حضرت رسالت و ائمه معصومین علیهم السلام

ص: ۲۵۴

۱- . تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۶ ذیل آیه شریفه.

۲- . تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۶ ذیل آیه شریفه.

هستند، جز ستمکاران و کاملان در ظلم و بیرون رفتگان از دایره حق و صواب، انکار نمی کند، که با وجود وضوح دلایل حقایق، از روی عناد انکار می نمایند.

نزول آیات و رحمت الهی

(آیه ۵۰) وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ

تفسیر:

و کفار گفتند: چرا بر پیغمبر نشانه هایی از طرف پروردگار او - همچون آیات مقرر شده (دلخواه آنان)، یا معجزات انبیای سابقه مانند ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام - نازل گردیده نشود؟

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ: بگو: جز این نیست که نشانه ها و معجزه ها نزد خدا و فقط در اختیار اوست، هر گاه خواهد و هر جا اراده فرماید و به هر که مصلحت داند، به هر طریقی که خواهد، عطا نماید، و لذا آیات انبیا موافق یکدیگر نبوده و هر پیغمبری را معجزه ای که اصلح برای او و امت او بوده کرامت کرده است، پس اظهار معجزه در قبضه قدرت و اراده الهی است نه در تحت اختیار پیامبر تا آنچه خواهید به شما ارائه دهد.

وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ: و جز این نیست که من ترساننده آشکار هستم. یعنی از شأن من همین انذار و تخویف است به لسانی که برای شما قابل فهم باشد، و به آن اقدام می نمایم و برای صدق دعوی خود، معجزه هم دارم و چون معجزات در اثبات نبوت یکسان اند، و غرض از آن اثبات نبوت است، پس به هر یک از آنها حاصل شود.

(آیه ۵۱) أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ص: ۲۵۵

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ: آیا ایشان را برای حجت و برهان، کفایت نمی‌کند این که نازل فرمودیم بر تو قرآن را که پیوسته خوانده می‌شود بر ایشان به زبان عربی و شامل تمام آنچه عموم بشر در امور دین و دنیا و آخرت به آن محتاج باشند هست و جنبه های مختلف اعجاز را هم دارد؟ پس چرا چیزهایی را از روی هوای نفسانی و دلبخواهی می‌طلبند که برای اثبات نبوت، هیچ نیازی به آنها نیست؟!

إِنَّ فِي ذِكْرِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بی‌تردید در این کتاب (قرآن)، رحمت و یادآوری است برای گروهی که به آن ایمان آورند و از آن پیروی کنند.

تبصره: آیه شریفه بر آن دلالت دارد که قرآن کریم به عنوان معجزه پیامبر کافی است؛ زیرا در اعلی مرتبه فصاحت و اقصی درجه بلاغت می‌باشد و در همه زمان ها اعجاز آن ثابت است؛ زیرا تمام عقلا از اتیان به مثل آن عاجزند، بنابراین از سایر معجزات برای اثبات نبوت مهم تر خواهد بود.

و نیز بر آن دلالت دارد که قرآن مجید (البته به ضمیمه تفسیر اهل بیت علیهم السلام) کافی است برای عموم بشر در آنچه به آن محتاج اند از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و سیاسات و احکام و مواعظ، به نحو اتم و اکمل، که در هیچ زمانی و در هیچ قسمتی محتاج به چیز دیگری نیستند، لذا به لسان استفهام تقریری فرماید: آیا کافی نیست بندگان را که بر ایشان کتاب قرآن را نازل فرمودیم؟!

(آیه ۵۲) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطْلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

تفسیر:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا: بگو ای پیغمبر: میان من و شما خدا به عنوان گواه و شاهد بر راستی و گفتار من کافی است که پیامبری مرا با اظهار معجزات در دست من، تصدیق می کند.

یا در قرآن بر نبوت من شهادت داده که فرموده: محمد رسول الله است.

یا شاهد بر این است که شما را به آنچه بر من نازل فرموده تبلیغ می کنم، و شاهد است بر نصح و خیرخواهی من نسبت به شما و تکذیب کردن شما مرا.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: خدا آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند، پس حال من و شما بر او مخفی نیست و صدق من در ادعای پیامبری و بطلان شما در تکذیب من بر او پوشیده نخواهد بود.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبُطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ... و آن کسانی که به باطل گرویده اند؛ یعنی به پرستش و ستایش معبودان باطل قیام نموده اند، و به پیروی از شیطان و هوای نفس، با وجود ظهور معجزات پیغمبر اسلام و قرآن، به خدا و یگانگی او ایمان نیاورده اند و با این که صفات آن حضرت را که حق تعالی در تورات و انجیل بیان فرموده و موسی و عیسی علیهما السلام به آن اخبار داده اند خواننده و شنیده اند، باز پیامبری او را انکار کردند؛

أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ: ایشان اند زیانکاران که کفر را بر ایمان، و آتش نیران را بر روضات جنان، اختیار نمودند.

نقل شده است که کعب و اصحاب او به پیغمبر گفتند: چه کسی شهادت می دهد بر این که تو رسولی؟ آیه شریفه نازل شد: قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ (۱)

(آیه ۵۳) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ص: ۲۵۷

۱- . منهج الصادقين، ج ۷، ص ۱۷۲، شاید سوره اسراء، آیه ۹۶ مراد باشد.

لغت:

أجل مسمی به معنی مدت تعیین شده از طرف خداوند است.

تفسیر:

آنها از روی انکار و عناد و استهزا عجله در نزول عذاب را از تو می خواهند. و اگر نبود مدتی معین و مقرر (در لوح محفوظ) برای عذاب هر قومی که استحقاق عذاب دارند، حتماً بر آنها عذاب می آمد.

ابن عباس گفته: معنی آیه این است که اگر نبود وعده من که در عهد تو ایشان را عذاب نکنم و عذاب آنها را به قیامت اندازم، عذاب بر آنها نازل می شد.

وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ: البته ناگه در حالی که غافل اند عذابشان در دنیا یا قبر و یا قیامت خواهد رسید.

عذاب دنیا ناگهانی است

(آیه ۵۴) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

تفسیر:

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ: تعجیل در عذاب را از تو می خواهند، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: و حال آن که جهنم، کافران را فرا گرفته است؛ یعنی موجبات جهنم - مانند کفر و عناد و انکار و معاصی - محیط به ایشان است و چون موجبات عذاب جهنم به سبب سوء اختیار آنان به ایشان احاطه کرده، پس گویی جهنم به ایشان احاطه نموده است.

یا معنی آیه این باشد که احاطه خواهد کرد.

عذاب آخرت همه سویی است

(آیه ۵۵) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ص: ۲۵۸

تفسیر:

يَوْمَ يَعْشَلُهمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: روزی که عذاب، ایشان را از بالای سرشان، و از زیر پاهایشان - یعنی از جمیع جوانب و اطراف - فرا گیرد به طوری که هیچ عضو ایشان از آن سالم نماند؛ یعنی سر تا پای آنها را عذاب فرا گیرد چنان که در آیه دیگر فرماید: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ [زمر، ۱۶].

وَ يَقُولُ دُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ...: و گوینده ای گوید: جزای آنچه را که در دنیا از کفر و انکار و عناد به جا می آوردید بچشید.

یعنی عذاب، پی آمد اعمال شماست، و یا مقصود، این باشد که تجسم عقیده و عمل خود را بچشید.

کوچ برای پرستش خدا

(آیه ۵۶) يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَ سَعَةُ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ

تفسیر:

شأن نزول: برخی از مفسران نقل نموده اند که گروهی از مؤمنان در مکه اقامت نموده، و به خاطر کمی زاد و توشه، و یا به سبب محبت به وطن و صحبت با هموطنان خود، به مدینه هجرت نمی کردند و با ترس و لرز از مشرکان، خدا را پرستش می کردند؛ آیه شریفه نازل شد که:

يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا...: ای بندگان من که ایمان آورده اید و یگانگی خدا را و نبوت مرا تصدیق نموده اید! اگر در شهری نتوانید مرا آشکارا پرستش و ستایش کنید، بی تردید زمین من پهناور و گسترده است، از آن مکان خوف به منزل امن هجرت کنید.

فَأِنِّي فَاعْبُدُونِ: پس بر وجه اخلاص، مرا پرستش کنید.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی است به آن که اگر در بلدی انجام وظایف دینی غیر ممکن شد،

ص: ۲۵۹

بر شخص متدین لازم است به محلی که بتواند عبادت خدا کند هجرت نماید و دلبستگی و علاقه به وطن و یا سرزمینی دیگر نباید مانع شود.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إِذَا عُصِيَ اللّٰهُ فِي أَرْضٍ أَنْتَ بِهَا فَاخْرُجْ مِنْهَا إِلَىٰ غَيْرِهَا: هرگاه در زمینی که تو هستی معصیت خدا کنند، پس، از آن زمین به سوی غیر آن بیرون برو. (۱) علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: پادشاهان کافر فاسق را اطاعت نکنید، پس اگر بترسید که شما را از دین بازدارند، پس زمین خدا گسترده است، و خدا درباره گروهی از اهل جهنم فرماید: هنگامی که ملائکه از آنها سؤال کنند... گویند: ما در زمین، مستضعفان بودیم. به آنها گفته می شود: آیا زمین خدا وسعت نداشت که مهاجرت کنید؟! (۲)

(آیه ۵۷) كُلُّ نَفْسٍ ذَآلِقَةٌ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

تفسیر:

بعد از آن حتمی بودن مرگ را بیان فرماید تا هجرت بر ایشان آسان شود؛ یعنی اگر به جهت دوستی اهل و اولاد و وطن، پایبند بلدی شده اید بدانید روزی حتماً از آن مفارقت خواهید کرد؛ زیرا:

هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ به همه جا و همه کس در هر مکانی که باشد خواه در وطن و خواه در غربت خواهد رسید. پس به سوی ما برای جزا و پاداش بازگردانده خواهید شد.

(آیه ۵۸) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ

ص: ۲۶۰

۱- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- . به تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه رجوع شود.

لغت:

«غرفاً» مفعول دوم «لنُبَوِّئَنَّهُمْ» است، چون «بِوَأ» دو مفعول می گیرد، گفته می شود:

«بِوَأْت زیداً منزلاً».

بِوَأ یعنی مهیا کرد، و این ماده به معنی جای دادن نیز هست.

ایمان، عمل صالح، صبر و توکل

تفسیر:

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا: و کسانی که به خدا و رسول ایمان آورده اند وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ: و کارهای شایسته به جا آوردند؛ یعنی واجبات خود را و نیز کارهای نیک به جا آورده اند، لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا: به یقین آنها را در غرفه هایی از بهشت که از زیر آن غرفه ها نهرهای مرتب و منظم جاری می شود جای دهیم در حالی که در آن جا جاویدان باشند. نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ: نیکو پاداشی است پاداش و مزد عمل کنندگان و به جا آوردن طاعات و عبادات.

(آیه ۵۹) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

اعراب:

«الذین صبروا» و جمله بعد، صفت «العاملین» در آیه قبل است.

تفسیر:

بعد از آن در وصف انجام دهندگان عمل صالح فرماید:

کسانی هستند که در انجام وظایف خود، و بر آزار مشرکان و نیز بر مصائب زمان و انجام عبادت رحمان و ترک عصیان، صبر کردند و شکیبایی ورزیدند و بر پروردگار خود توکل کنند و کار خود را به او واگذار نمایند.

تنبیه: آیه شریفه دو رکن اعظم ایمان و سرمایه وصول به بهشت جاودان را بیان فرماید:

ص: ۲۶۱

یکی صبر که عبارت است از: صبر در مصیبت، صبر در طاعت، و صبر در انجام ندادن معصیت؛

و دیگری توکل که واگذاری کلیه امور است از تمام جهات به خداوند متعال به طوری که در هیچ امری از خود هیچ گونه استقلالی نداشته باشد، و به هر چه درباره او مقدر فرماید راضی و خرسند بوده باشد.

و این دو صفت، حاوی و شامل تمام صفات حمیده و ملکات شایسته است که شخص بصیر به تأمل، آن را دریابد.

روزی رسانی خداوند

(آیه ۶۰) وَ كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

اعراب:

«کأین» به منزله «کم»، و «من دابّه» بیان آن، «ولا تحمل» صفت «دابّه» است. «اللّه» مبتدا و «یرزقها...» خبر، و کل جمله خبر «کأین» است.

تفسیر:

شأن نزول: برخی از مفسران، نقل نموده اند که چون مؤمنان، امر به هجرت شدند، آنها را این دغدغه به خاطر رسید که در بلدی که اسباب زندگی برای ما مهیا نباشد چگونه می توان زندگانی نمود؟ (۱) آیه شریفه نازل شد:

وَ كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا: چه بسیار از جنندگان که روزی خود را بر نمی دارند، و ذخیره نمی کنند - مانند اغلب حیوانات خشکی و دریایی - یا طاقت و قوت برداشتن آن را ندارند و به جهت ضعف نتوانند برداشت؛ بلکه دهان را به آن می رسانند و آن را به مقدار کفاف می خورند.

ص: ۲۶۲

۱- به مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۰ رجوع شود.

اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ: خدا ایشان را و شما را روزی دهد.

روایت شده است که ذخیره کنندگان از میان جانوران همین آدمی است و موش و مورچه (۱) حاصل آن که حق تعالی فرماید: بسیار از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی، حامل روزی خود نشوند و خدا به آنها روزی دهد، پس، از فراهم نبودن اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید و با قوت قلب بلاد شرک را ترک نموده متوجه بلاد اسلام شوید؛ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و اوست شنوای قول شما در بلاد شرک که گوید:

روزی از کجا خوریم؟! و داناست به درون قلب شما، و داناست به آن که روزی از کجا به شما مرحمت فرماید.

اعتقاد مشرکان به آفرینش الهی

(آیه ۶۱) وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

لغت:

إفك به معنی برگرداندن است. «یؤفکون» یعنی برگردانده می شوند.

تفسیر:

بعد از آن به جهت تعجب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل ایمان از اعتقاد مشرکان به غیر خدا می فرماید:

و اگر از مشرکین بپرسی: آسمان ها و زمین را چه کسی آفرید و چه کسی خورشید و ماه را در حرکت های وضعی و انتقالی شان مسخر کرده است؟ حتماً می گویند: خداوند! (زیرا آنها بت ها را اربابی زیر نظر الله، و مقرب و شافع نزد الله می دانستند نه خالق و مدبر عالم)، پس چگونه و به کجا از حق، یا از عبادت خدا به پرستش غیر او بازگردانده می شوند با آن

ص: ۲۶۳

که اقرار می کنند که خالق آسمان ها و زمین اوست نه غیر او؟!

(آیه ۶۲) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُوَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

تفسیر:

خدا فراخ می گرداند و وسعت می دهد روزی را، برای هر کس از بندگان خود که بخواهد و مصلحت مقتضی آن باشد، و تنگ می گرداند روزی را برای هر کس از بندگان خود که بخواهد و بر وفق حکمت باشد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: به درستی که خدا به همه چیز داناست، و مصلحت و مفسده بندگان را می داند، پس وسعت دادن و تنگ گرفتن او به خاطر مصلحت ایشان خواهد بود.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل در ذیل حدیثی آمده که خداوند فرماید: و به درستی که بعضی از بندگان مؤمن من کسی است که جز فقر، او را اصلاح نکند(۱)، و اگر غنی کنم او را، فاسد کند او را. و به درستی که از بندگان مؤمن کسی است که اصلاح نشود ایمان او مگر به ثروت، و اگر فقیر کنم او را، فاسد کند او را.(۲)

(آیه ۶۳) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بِهِ الْأَرْضُ مِنْ مَّ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

ص: ۲۶۴

۱- به بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۴۰ و کلمه الله (چ دار الصادق بیروت)، ص ۶۸، ح ۶۷ رجوع شود.

۲- به بحار، ج ۶۸، ص ۱۴۰ و کلمه الله (چ دار الصادق بیروت)، ص ۶۸، ح ۶۷ رجوع شود.

تفسیر:

و اگر از مشرکان پرسی: کیست که از آسمان آب را نازل فرماید - یعنی باران و برف و تگرگ را - پس زمین را بعد از مردگی و افسردگی به وسیله آنها زنده گرداند و نباتات، سبز شده و در درختان آثار زندگی و خرمی پدید آید؟ این قسمت حسی را که از آنها سؤال کنی حتماً گویند خداست که این را کار می کند و به قدرت او این امور جاری می گردد نه غیر او؛ یعنی معترف اند به آن که خداست که موجد ممکنات است، و با وجود این جای بسیار تعجب است که بعضی از مخلوقات را با او در ستایش و پرستش شریک می سازند!

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: بگو: شکر و سپاس، خدای را که من و پیروان مرا از این گمراهی نگاه داشت. یا خدا را با گفتن جمله «الحمد لله» حمد نما. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: بلکه بیشتر کافران نمی اندیشند و سخن متناقض می گویند؛ زیرا اقرار دارند به خالقیت خدا و به آن که او خالق هر چیزی است از ممکنات، و با وجود این، بت ها را که قادر بر هیچ چیز نیستند با او شریک می گردانند.

(آیه ۶۴) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

لغت:

گفته شده اصل حیوان «حیوان» با دو یاء مفتوح بوده است و چون جمع دو یاء متحرک، مطلوب نبوده و ثقیل بوده، دومی قلب به واو شده است.

تفسیر:

این زندگانی دنیا، جز سرگرمی بیهوده و بازی با چیزی بی حاصل نیست.

و گویند: «لهو» عملی است که جوانان از سر شهوت کنند. و «لعب» بازی کودکان است؛ یعنی دنیا شبیه لهو جوانان و لعب کودکان است که یک جا جمع شوند و ساعتی بدان

مسرور و مبتهج کردند، و در اندک زمانی ملول و متفرق گردند.

و حَقًّا که خانه آخرت، زندگانی حقیقی است؛ به جهت آن که زوال و فنا فی ندارد، به خلاف زندگانی دنیا که در معرض فنا و زوال باشد.

یا آن که آخرت به سبب خلود و دوام و استمرار، حیات محض است.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: اگر دانا بودند - یعنی حقیقت دنیا و آخرت را می دانستند - یا اگر دانا باشند، سرای فانی را بر حیات باقی اختیار نکنند.

تبصره: آیه شریفه، آگاهی است به این که اشخاص عاقل دانا را شایسته نباشد که دلبستگی به دنیا یابند؛ زیرا لذات آن مشوب به آلام است و به اندک زمانی زوال یابد، و حق تعالی آخرت را حیات نامیده به این جهت که نعم بهشتی دائم و باقی است.

تناقض مشرکان در عمل

(آیه ۶۵) فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَلَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

لغت:

گفته شده که دین در این جمله و مانند آن به معنی اطاعت و بندگی است.

تفسیر:

پس چون سوار کشتی شوند و خطر پیش آید - یعنی به سبب تلاطم و موج دریا در اضطراب افتند و از هلاکت و غرق بترسند - خدا را می خوانند در حالی که خالص کنندگان باشند برای او دین خود را، و یاد نکنند مگر او را، و جز به او پناه نبرند و غیر او را در برطرف کردن خطر، شریک او نسازند؛ یعنی در آن حال به حکم فطرت درمی یابند که کاشف و منجی حقیقی جز ذات یگانه خالق عالم نیست. اما همین که نجات یابند و خداوند، ایشان را از غرق شدن به سلامت از دریا نجات دهد آن هنگام ناگاه شرک آورند؛ یعنی به عادت قبلی خود باز گردند!

ص: ۲۶۶

(آیه ۶۶) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

اعراب:

لام در «لیکفروا» و در «لیتمتعوا» لام امر است و نیز احتمال داده شده لام جر و متعلق به یشرکون در آیه قبل باشد.

تفسیر:

آنان شرک آورند تا به جهت شرک خود، کفران کنند آنچه ایشان را از نعمت نجات دادیم؛ یعنی سرانجام، نجات و نعمت سلامتی از دریا را که به ایشان عطا فرمودیم کفران نمودند و در عوض ایمان و اطاعت الهی، راه کفر و مخالفت پیش گرفتند...

یا معنی آیه این باشد: بگذار تا به آنچه به آنها دادیم از نعمت نجات، کفران کنند و از لذایذ دنیا برخوردار گردند، پس به زودی خواهند دانست که عاقبت کارشان چه خواهد شد؟ یعنی گرفتار عذاب می شوند.

حرم امن الهی

(آیه ۶۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبِطْلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ

لغت:

خطف به معنی ربودن، و فعل مجهول آن به معنی ربوده شدن است.

تفسیر:

بعد از آن بر سبیل منت و تذکر نعمت و توبیخ بر عدم ایمان فرماید: آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند (استفهام تقریری است؛ یعنی البته دانستند) که ما شهر ایشان را که مکه

ص: ۲۶۷

است برای جهانیان حرمی باامن گردانیدیم؛ یعنی به نحوی قرار دادیم که اهل آن و هر که آن جا باشد از قتل و غارت و سایر تعدّیات ایمن هستند، و حال آن که از ناامنی، از اطراف ایشان، مردم ربوده می شوند؛ یعنی در حوالی بلد ایشان مردمان را می کشند و اسیر می نمایند و غارت می کنند و کسی متعرض آنها نمی شود.

أَفَبِالْبَطْلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ: آیا بعد از این نعمت های ظاهره و سایر نعم الهیه، به معبودهای باطل و غیر خدا ایمان می آورند و به نعمت خدا که دین و کتاب است کافر می شوند و کفران می ورزند؟!

تنبيه: عقل و وجدان هر ذی شعوری حاکم به آن است که شکر و سپاس گزاری منعم، واجب است و کفران و ناسپاسی و حق ناشناسی، در نزد عرف و عقل و شرع، قبیح می باشد؛ و لذا توبیخ و سرزنش، متوجه آن کسانی خواهد بود که نعمت های منعم حقیقی - یعنی ذات یگانه الهی - را کفران نمایند؛ یعنی درمقابل اعطای نعمت وجود و بقا و تکریم به خلقت انسانی و عقل و ادراک و حواس ظاهره و باطنه و سایر نعم مادی و معنوی و روحی و جسمی که به شماره درنیاید، شکرگزاری نکنند و ستایش و پرستش حضرت خالق منان را ترک نمایند و پرستش غیر او را پیش گیرند.

(آیه ۶۸) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ

لغت:

مَثْوًى اسم مکان و به معنی اقامتگاه است.

و در برخی آیات به عنوان مصدر میمی آمده است که معنی مصدری دارد.

تفسیر:

و کیست ظالم تر (استفهام انکاری است؛ یعنی نیست ستمکارتر) از کسی که افترازند بر خدا دروغی را؛ یعنی بگوید خداوند، بت ها را شریک و مقرب و شفیع خود قرار داده

ص: ۲۶۸

است؟! و حال آن که ذات الهی، شریک و نظیر و مثل و مانند ندارد، و بت را شفیع و مقرب قرار نداده است.

یا هنگامی که حق - یعنی پیامبر یا قرآن - به او رسد آن را تکذیب کند.

آیا نیست در جهنم (استفهام تقریری است یعنی هست) جایگاه اقامت کافران؟! یعنی کسانی که بر خدا افترا زدند و حق را تکذیب نمودند مستوجب عذاب و خلود در عذاب اند.

منوط بودن هدایت به تلاش و نیکوکاری

(آیه ۶۹) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

تفسیر:

کسانی که در راه ما با نفس خود و با دشمن ما جهاد کردند به یقین ایشان را به راه های وصول به مقام قرب خود راهنمایی می کنیم و یا آن که هدایت ایشان را به راه خیر و برکت و توفیق در طاعت زیاد سازیم و بر آن بیفزاییم. وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: و همانا که خداوند با نیکوکاران است، در دنیا نصرت و اعانت او و در آخرت ثواب و مغفرت او با نیکوکاران است.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی به آن است که هر کس در راه خدا مجاهده نماید، حتماً خدای متعال او را راهنمایی می کند. آری اقدام در فرمان برداری خدا، موجب زیادتی توفیق است. و همچنین عمل کردن به علم، سبب زیادتی علم است، چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَهُ وَفَقَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ. (۱)

و از بعضی علما نقل شده است که:

إِنَّ الَّذِي تَرَى مِنْ جَهْلِنَا بِمَا لَانَعْلَمُ إِنَّمَا هُوَ مِنْ تَقْصِيرِنَا فِي مَا نَعْلَمُ؛ یعنی جهل ما به چیزهایی که نمی دانیم به جهت تقصیر ماست در عمل به آنچه می دانیم. (۲)

ص: ۲۶۹

۱- . منهج الصادقين، ج ۷، ص ۱۸۰، و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: من عمل بما علم، كُفِيَ ما لم يعلم. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۰، ح ۳۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۴؛ ثواب الاعمال، چاپ حیدری، ۱۳۹۱، ص ۱۶۱.

۲- . منهج الصادقين، ج ۷، ص ۱۸۰.

دانشمندی دیگر گفته است: قصور ما در علم، به جهت تقصیر ما در عمل باشد؛ زیرا هر که عمل کند به آنچه داند، آن علم و عمل، او را به کمال رساند. (۱) و نیز خداوند رحیم به لطف خود به یک کلمه جامع اشاره فرموده که خداوند، نیکوکاران را که با اطاعت و عبادت و پرهیز از معصیت و مخالفت، به خود نیکی می کنند و نیکوکاران به غیر خود را که به دیگران احسان کنند، در دنیا و آخرت یار و ناصر و مددکار است.

حضرت باقر علیه السلام به روایت علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده: این آیه از برای آل محمد صلی الله علیه و آله و از برای شیعیان ایشان است. (۲)

ص: ۲۷۰

۱- . به منهج الصادقین، ج ۷، ص ۱۸۰ رجوع شود.

۲- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (الم)

تفسیر:

برخی از احتمالات را که در تفسیر الف، لام، میم در تفاسیر یادشده در آغاز سوره عنکبوت آوردیم.

(آیه ۲-۴) غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی اَذْنٰی الْاَرْضِ وَ هُمْ مِّنْ مَّ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِی بَضْعِ سِنِیْنَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ مَّ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ

ص: ۲۷۱

«غلبهم» مصدر مضاف به مفعول است و تقدیر آیه این «وهم من بعد أن غلبوا سیغلبون» می باشد.

و مضاف الیه «قبل» و «بعد» حذف شده، و اصل آن «من قبل ذلك» و من بعد ذلك است و مبنی بودن قبل و بعد به خاطر همین است.

گفته شده چون مضاف و مضاف الیه به منزله کلمه واحد است هنگامی که مضاف از مضاف الیه قطع و بریده می شود مضاف به منزله بعض یک کلمه خواهد بود و بعض یک کلمه معرب نخواهد بود.

پیشگویی از پیروزی روم بر ایران

تفسیر:

غَلِبَتِ الرُّومُ: رومیان مغلوب شدند و فارسیان بر ایشان غلبه نمودند و آنان را شکست دادند. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ...: این جنگ و شکست در نزدیک ترین زمین به حجاز که سوریه و اردن و فلسطین بوده واقع شد. و رومیان بعد از مغلوب شدن، به زودی در ظرف چند سال آینده پیروز و غالب شوند.

حکم و فرمان نافذ در همه جهان، و کار اداره جهان، پیش از غلبه فارس بر روم، و بعد از غالب شدن روم بر فارس از آن خداوند است؛ یعنی در همه وقت قضای الهی نافذ است و همه کارها در تحت اختیار اوست، پس غالبیت و مغلوبیت هر یک از ایشان در اول و آخر به امر و قضای مبرم الهی است.

وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ: و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند مؤمنان (مسلمانان) خرسند و شاد خواهند شد.

(آیه ۵) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

اعراب:

«بنصر الله» متعلق به «یفرح» در آیه قبل است.

تفسیر:

به نصرت و یاری نمودن خداوند، رومیان را که اهل کتاب هستند بر فارسیان که اهل کتاب نیستند (مؤمنان خوشحال می شوند) و خدا هر که را می خواهد بر وفق حکمت و مصلحت یاری می دهد.

و اوست غالب مهربان، از گروهی انتقام کشد و گروهی دیگر را به مقتضای حکمت غلبه دهد.

یاری خدا را جدی بگیرید

(آیه ۶) وَعَدَ اللَّهُ لَأِخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُمْ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اعراب:

«وعد الله» مصدر مضاف به فاعل، و مفعول مطلق وَعَدَ محذوف است.

تفسیر:

وعده کرد خدا غلبه روم بر فارس یا فرح مؤمنان از پیروزی آنان را، وعده کردنی و خدا هرگز از وعده خود تخلف نمی کند (چون خلف وعده بر او ممتنع است) پس حتماً وعده خود را محقق سازد. و لکن بیشتر مردم نمی دانند که خلف وعده بر خداوند محال است.

در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود و اسلام ظهور پیدا کرد، حضرت نامه ای به پادشاه روم و نامه ای به پادشاه فارس فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد پادشاه روم نامه و فرستاده حضرت را احترام کرد و لکن پادشاه فارس، نامه و فرستاده حضرت را تحقیر نمود و در آن زمان میان این دو

ص: ۲۷۳

پادشاه مقاتله بود، مسلمانان میل داشتند غلبه روم را بر فارس ببینند و چون فارسیان غالب شدند مسلمانان غمناک شدند، پس آیه شریفه نازل شد: **الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّن مَّ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۱)** (و وعده غلبه رومیان را داد).

تنبيه: در این آیات شریفه برهانی است بر آن که قرآن معجزه است و از جانب خدا نازل گردیده؛ زیرا این آیات، اخبار است به آنچه بعد واقع شود که پس از چند سالی این اخبار از غیب محقق شد و رومیان بر فارسیان غلبه نمودند.

آخرت، باطن دنیاست

(آیه ۷) **يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ**

تفسیر:

آنها ظاهری از زندگانی دنیا مانند مال و منال و جاه و جلال آن را می دانند و آنچه حس می کنند و از آن برخوردارند در نزد آنها هدف است و اصالت دارد و از آخرت که مقصود اصلی است، غافلان اند و بدین جهت دائماً دنبال دنیا هستند.

تنبيه: آیه شریفه در مقام ملامت و نکوهش کسانی است که در امور مادی نهایت جدیت را دارند و آن را در مرتبه علم و عمل به سرحد کمال رسانند؛ اما غافل از آن که «از پس امروز بود فردایی» و ابداً در رشته معارف و علوم دینی قدمی برندارند تا بدانند که سرمایه سعادت آدمی و مایه زندگی جاودانه او منوط و مربوط به علم دین و عمل به آن است و تمدن بدون تدین استوار و برقرار نخواهد بود.

(آیه ۸) **أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ**

ص: ۲۷۴

تفسیر:

آیا در درون خودشان تفکر نمی کنند (استفهام تقریری است؛ یعنی باید فکر کنند) که خداوند، آسمان ها و زمین و آنچه در میان آسمان ها و زمین است از مخلوقات را نیافرید مگر به حق و موافق با حکمت، و با غرض صحیح، و برای مدتی معین و محدود که پس از آن مدّت اثری از آنها باقی نماند؟ مراد از پایان مدت، قیامت است که چون واقع شود عمر تمام آسمان ها و زمین و آنچه ما بین آنهاست تمام شود.

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ: و بی شک بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان و به زندگی پس از مرگ و ثواب و عقاب اخروی کافر هستند و گمان می کنند که آخرت و جزا و پاداشی در کار نخواهد بود.

تنبيه: آیه شریفه، راهنما است بر وجود صانع عالم و اثبات معاد، بدین بیان: شخص عاقل که با خود تفکر و تأمل نماید، دریابد که ایجاد و ابقای تمامی موجودات از آسمان و زمین و آنچه در آنهاست به این کیفیت خاصه و نظم ویژه بر وجود صانع قادر مدبّر حکیم دلالت دارد.

و نیز قیامت و معاد ثابت شود؛ زیرا این خلقت عظیم از خداوند حکیم بدون غرض نخواهد بود، و غرض، رساندن فیوضات باقیه و ثواب های دائمه به بندگان صالح و مطیع است. و چون در دنیا آن جزا تحقق نیابد، به حکم عقل باید غیر از این عالم عالمی باشد که جزای اعمال مؤمن و کافر و مطیع و عاصی به عدل داده شود.

(آیه ۹) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

تفسیر:

آیا در زمین سیر نمی کنند (استفهام تقریری است یعنی سیر می کنند) پس ببینید عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه و به چه کیفیت بود آنها از اینان نیرومندتر بودند و زمین را برای زراعت حبوب و کاشتن اشجار و استخراج معادن و حفر نهرها و غیر آن از منافع شخم زدند و زیر و رو کردند و بیشتر از اینها زمین را آباد کردند اما عاقبت هلاک شدند.

وَ حَيَّاءُ تَهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ: پیغمبران ایشان برای آنها دلایل روشن بر وجود خدا و اثبات معاد آوردند؛ اما ایشان ایمان نیاوردند و مخالفت و سرکشی نمودند. و چون طغیان آنها از حد گذشت و متنبه نشدند، پس از اتمام حجّت، خداوند قهار دمار از روزگار آنان درآورد و عذاب را بر ایشان نازل فرمود. پس خدا به ایشان ظلم نکرد که بدون ارسال رسل و انزال کتب و اتمام حجّت آنها را هلاک کرده باشد، و لکن خودشان بر خود ستم می کردند که با دلیل های روشن انبیا ایمان نیاوردند و در اثر کفر و عناد گرفتار عذاب شدند.

تنبيه: اعتماد انسانی در دنیا بر سه چیز می باشد: اول قوای جسمانی خود یا اعوان خود، دوم مال و ثروت که به آن تهیه وسایل نماید، سوم بنا و عمارت و آبادانی.

خداوند تعالی با این آیه شریفه مخالفان و متمردان از اطاعت و فرمان برداری خود را آگاه فرماید به این که آنها که پیش از شما بودند در هر سه، از شما پیش بودند و بیشتر داشتند، با این حال هنگام نزول عذاب برای آنها هیچ فایده نبخشید؛ بلکه عاقبت به کیفر اعمال قبیحه خود دچار شدند.

پس به مادیات مغرور نشوید و از وضع آنها عبرت بگیرید و خدا را بندگی کنید تا سعادت مند باشید.

(آیه ۱۰) ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ اسْأَوْا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ

اعراب:

«السوای» اسم کان، و «عاقبه» منصوب و خبر کان می باشد و بنابراین «أن کذبوا...» بدل از «السوای» خواهد بود.

احتمال دیگر این که «عاقبت» مرفوع قرائت شود و اسم کان باشد و «السوای» منصوب و مفعول «أسأؤوا» باشد و «أن کذبوا...» خبر کان باشد.

تکذیب و تمسخر، سرانجام گناهکاری

تفسیر:

سپس عاقبت آنان که اعمال بد و گناه انجام دادند و بر انجام آنها اصرار ورزیدند این شد که آیات و نشانه های خدا و معجزات پیامبران را تکذیب کردند و آنها را مسخره می کردند.

خداوند متعال در این آیه شریفه انسان ها را از عواقب گناه و اصرار بر آن و توبه نکردن، آگاه می سازد که ممکن است گناه، انسان را به کفر بکشاند.

(آیه ۱۱) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

تفسیر:

خداوند، آفریدگان را در آغاز می آفریند، سپس آنها را پس از میراندن، در روز قیامت باز می گرداند.

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پس به سوی او و بهشت یا دوزخ او باز گردانیده شوید.

(آیه ۱۲) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْسِلُ الْمُجْرِمُونَ

لغت:

إبلاس به معنی یأس و نومید شدن و یا حیرت و متحیر بودن است.

ص: ۲۷۷

تفسیر:

و روزی که قیامت برپا شود، گنهکاران (مشرکان و کافران) سرگردان و خاموش و از یاری خلق و رحمت الهی نومید شوند. در کتاب کفایه الموحدین از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که در وصف مخلدین در جهنم فرماید: بسته می شود بر روی ایشان درهای جهنم به قسمی که داخل نشود بر آنها ابداً روح و راحتی،... و خارج نشود از آنها هموم و غموم هرگز، و نباشد برای آنها از ملائکه شفیع و نه از اهل بهشت صدیقی، و ابداً رحمتی از جانب خدای تعالی برای ایشان نباشد. (۱)

أَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِنْ غَضَبِ الرَّبِّ الرَّحِيمِ.

(آیه ۱۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ

تفسیر:

و برای کفار و مشرکان از شریک هایی که به خیال خود برای خداوند قرار داده بودند شفاعت کنندگانی نیست. یعنی ایشان در دنیا می گویند که بت ها یا معبودهایی مانند حضرت عیسی شفاعت ما خواهند بود؛ اما در قیامت و یا پس از مرگ می فهمند که این عقیده، باطل بوده است. و به شرکای خود کافر خواهند شد و سزاوار پرستش بودن آنها را انکار خواهند کرد.

(آیه ۱۴) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومَلِدُ يُتَفَرَّقُونَ

تفسیر:

و روزی که قیامت و رستخیز برپا شود آن هنگام پراکنده و از هم جدا شوند، پس گروهی به اعلا علین و گروهی به اسفل سافلین، بعضی در رحمت و بعضی در زحمت،

ص: ۲۷۸

فرقه ای بر تخت عزت و فرقه ای بر حصیر ذلت، آن را انواع ثواب و این را اصناف عذاب، عده ای در بهشت و بسیاری در جهنم خواهند بود.

باغ های بهشتی مؤمنان

(آیه ۱۵) فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضِهِ يُحْبَرُونَ

لغت:

حَبْر به معنی سُور است.

تفسیر:

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا: پس آنان که به خدا و پیغمبر و عقاید حقه ایمان آورده اند، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و کارهای شایسته و پسندیده از طاعات و عبادات و خیرات و مبرّات به جا آوردند، فَهُمْ فِي رَوْضِهِ يُحْبَرُونَ: پس ایشان در گلستانی از بهشت مسرور و شادمان اند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: کمترین اهل بهشت به حسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود، سه باغ در نظر او در آید و جلوه نماید؛ چون داخل پست ترین آنها شود، آن قدر از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها مشاهده کند که دیده او روشن و دلش شاد شود و شکر نماید. به او گویند: به جانب بالا نظر نما. چون باغ دوم را ملاحظه نماید در آن نعمت ها بیند که در باغ اوّل ندیده، گوید: پروردگارا، این را به من عطا فرما. ندا رسد: این را هم بدهم شاید دیگری را تمنا نمایی. گوید: مرا بس است و دیگر تمنا نمی کنم. چون داخل آن باغ شود شادی و خوشحالی او زیاده گردد، پس در آن جا دری از جنت الخلد به روی او بگشایند که چندین برابر آنچه دیده بود در آن جا مشاهده کند و حمد خدا به جا آورد. فرمود: هیچ مؤمن نیست مگر آن که او را باغ ها و گلشن ها و جنت های بسیار باشد. (۱)

(آیه ۱۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ

ص: ۲۷۹

تفسیر:

و اما کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما (قرآن یا وجود پیغمبر یا دلایل قدرت ما) و دیدار آخرت و رسیدن ثواب و عقاب آخرت و روز قیامت و حشر و نشر را تکذیب کردند و دروغ پنداشتند - حاصل آن که :- آنان که کافر شدند به اصول دین از توحید و نبوت و معاد، و اقرار نمودند به آن، فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ: پس آن گروه در عذاب جهنم احضار خواهند شد که هرگز از آن غایب نشوند.

تنبيه: آیه شریفه، تهدید و وعید است نسبت به منکران و مکذبان آیات قرآنی، به عذاب و نکال خداوند منتقم قهار، عذابی که در دنیا فهم کیفیت آن ممکن نخواهد بود.

بهترین زمان حمد و تسبیح

(آیه ۱۷) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ

تفسیر:

پس تنزیه کنید خدا را، و تسبیح گوید او را (در همه حالات بویژه) هنگامی که به شبانگاه درآیید و هنگامی که به صبح و بامداد درآیید.

در برخی تفاسیر آمده که مراد از تسبیح در این آیه شریفه نماز است - یعنی نماز گزارید هنگامی که شب کنید - مراد، نماز مغرب و عشاء است، و هنگامی که صبح کنید مراد نماز صبح است. (۱)

ص: ۲۸۰

(آیه ۱۸) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ

اعراب:

جمله «و له الحمد في السماوات و الأرض» جمله معترضه می باشد و «عشیاً» عطف به «حين تمسون» در آیه قبل است.

تفسیر:

سپاس و ستایش تکوینی و تشریحی در آسمان ها و زمین مخصوص ذات الهی است؛ یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او می گوید و ستایش در همه اوقات از آن اوست بویژه در وقت عصر (به خواندن نماز عصر) و هنگامی که ظهر می کنید (به خواندن نماز ظهر) یعنی و تسبیح کنید خدا را هنگام طرف آخر روز (یعنی نماز عصر بخوانید) و هنگامی که در آید به وقت ظهر (یعنی نماز ظهر به جا آورید).

نکته: وجه تسمیه نماز به تسبیح این است که تسبیح، تنزیه خدای تعالی است از صفات مخلوقین، و آن به وسیله نماز انجام می شود و چون ذاتی که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص باشد، علاوه بر استحقاق تسبیح و تنزیه و ستایش، مستحق حمد هم خواهد بود، لذا در آیه شریفه حمد را با تسبیح مقرون ساخته است.

نکته: همان طور که بیان شد در این دو آیه شریفه به نمازهای پنجگانه اشاره شده است.

(آیه ۱۹) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

تفسیر:

خدای تعالی به قدرت کامله خود زنده را از مرده بیرون می آورد - چون انسان را از نطفه، و مرغ را از بیضه، و درخت را از هسته، و سنبل را از حبه. یا مؤمن را از کافر،

ص: ۲۸۱

و عالم را از جاهل، و متقی را از فاسق - و مرده را از زنده بیرون می آورد؛ مانند نطفه از انسان، و بیضه از مرغ، و هسته از درخت، و میوه و حبه از سنبل؛ یا جاهل را از عالم، و فاسق را از متقی.

یا معنی این باشد که حیات را در عقب موت، و موت را در عقب حیات در می آورد.

چند نشانه خدا

و يُحْيِي الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا: و زمین را به رویانیدن گیاه ها، و طراوت و نظارت گل ها و ریاحین بعد از افسردگی و پژمردگی و خشکی به قدرت کامله و حکمت شامله خود زنده می نماید.

وَ كَذَلِكَ لِيُخْرِجُونَ: و مانند این اخراج، از قبور بیرون آورده خواهید شد. مراد آن است که زنده کردن و میراندن و سپس زنده کردن نسبت به قدرت الهی متساوی اند.

در کتاب مصباح کفعمی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که این سه آیه از فُسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ تَا وَ كَذَلِكَ لِيُخْرِجُونَ در وقت صبح و هنگام شب تلاوت کند فوت نشود از او خیری که در آن روز یا در آن شب باشد و خدا سر آن روز و آن شب را از او بگرداند. (۱)

(آیه ۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ

اعراب:

«أَنْ خَلَقَكُمْ...» مبتدا و «مِنْ آيَاتِهِ» خبر آن است یعنی، «و خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ مِنْ آيَاتِهِ».

تفسیر:

در این آیه و چند آیه بعد - مانند آیه قبل - حق تعالی برای تبه و تذکر بندگان، شواهد توحید و قدرت خود را بر زنده کردن مردگان و معاد بیان فرماید:

و از نشانه ها و قدرت الهی، این است که بیافرید شما را از خاک؛ یعنی اصل همه شما را

ص: ۲۸۲

۱- . به مصباح کفعمی، (چ بیروت ۱۳۹۵ هجری)، ص ۸۴ و تفسیر کشاف زمخشری ج ۳ ص ۴۷۲ رجوع شود.

که حضرت آدم است را از خاک آفرید، یا آن که شما را آفرید از نطفه، و نطفه را از غذا، و غذا را از خاک.

سپس به ناگاه شما گروه بی حد و حصر بشر هستید که در روی زمین پیوسته پراکنده می شوید، پس ذاتی که قدرت او را مشاهده می کنید سزاوار پرستش و ستایش است، و بر اعاده شما در قیامت قادر باشد.

(آیه ۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

تفسیر:

و از جمله علامات داله بر قدرت کامله او، این است که برای شما از خود شما - یعنی از جنس شما و از شکل شما - همسرانی آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و میان شما زن و شوهر و یا میان شما انسان ها علاقه دوستی و مهر باطنی قرار داد تا موجب فراهم شدن زندگی اجتماعی و با هم بودن گردد.

در کتاب منهج الصادقین روایت شده است که شخصی خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، مرا از کاری تعجب می آید و آن این است که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده اند، چون میان ایشان ازدواج واقع شود و یک روز با هم صحبت کنند، به طوری محبت میان آنها پیدا شود که از آن عظیم تر نباشد؟ حضرت فرمود: این از جانب حق تعالی است حیث قال: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا... (۱) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: همانا که در آفریدن همسر و قرار دادن محبت میان زن و شوهر برای کسانی که می اندیشند نشانه های قدرت و حکمت الهی است.

ص: ۲۸۳

یعنی با تفکر و تأمل، آثار قدرت باهره الهیه را در خلقت ازواج دریابند از قبیل: ۱- قراردادن همسر از جنس انسان. ۲- سکونت و آرامش که نتیجه هم جنس بودن است. ۳- ایجاد مودت و دوستی ما بین دو نفر اجنبی به سبب ازدواج.

۴- ایجاد رحمتی میان آن دو نسبت به هم که چه بسا میان دو خویشاوند چنین تراحمی موجود نباشد.

(آیه ۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ اللَّائِيَاتُ لِلْعَالَمِينَ

تفسیر:

و از نشانه های قدرت پروردگار، آفریدن آسمان ها و زمین است و آنچه در آنهاست از عجایب مانند آنچه در آسمانهاست از ستارگان و ماه و آفتاب و سیر آنها در مدار معین با کمال نظم که هیچ گونه تخلف نمایند، و آنچه در زمین است از انواع جماد و نبات و حیوان و انسان به اصناف مختلفه، بر وجه اتقان و احکام، که عقول از عظمت این نظم و ویژگی های آن حیران است.

و دیگر از آیات قدرت الهی، اختلاف زبان های شماسست از حیث لغت و کیفیت تکلم و نحوه صدا به طوری که هر صنفی را لغتی تعلیم فرموده و اهل یک لسان هم در تکلم ممتاز باشند، اگر عده ای از آنها در پشت دیواری یک یک صحبت کنند، شنونده دریابد که صدای اولی غیر دومی، و دومی غیر سومی است تا آخر، و حال آن که کلام تمام آنها مرکب از حروفی است که میان آنها مشترک است. و این نیست جز به قدرت تامه خالق یکتا که هیچ دو انسانی هنگامی که صحبت می کنند در همه جهات مساوی یکدیگر نیستند.

و دیگر از نشانه های قدرت الهی اختلاف رنگ های شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی، یا در هیئت و شکل آن است بر وجهی که به سبب آن تمایز و تعارف در میان آنها

واقع شده که هیچ چیز از آدمی مشابه آدمی دیگر نیست و به هم اشتباه نشوند، حتی دوقلوها در بعضی چیزها با هم مختلف اند؛ و اگر این نوع اختلاف نمی بود اختلال نظام پیش می آمد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعٰلَمِيْنَ: به یقین در این اختلاف زبان و اختلاف رنگ آدمیان با وجود آن که از یک پدر و مادر باشند، برای دانایان نشانه هایی از قدرت و حکمت الهی است. و بر هیچ عالمی پوشیده نیست که خداوند قادر حکیم در این اختلاف ها، حکمت ها و مصلحت های بسیار منظور داشته است.

(آیه ۲۳) وَمِنْ ءَايٰتِيْ مَنْاٰمِكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِيْ إِنَّ فِيْ ذَٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ

تفسیر:

و از نشانه های قدرت کامله الهی، خواب شما در شب و روز جهت استراحت و تقویت قوای فکری و قوای حیوانیه و طبیعیه و طلب نمودن شما از فضل و بخشایش اوست.

برخی از مفسران گفته اند که مراد از طلب فضل، طلب روزی و نیازهای زندگی است.

نکته: خواب، برزخ بین زندگی و مرگ است و برهان واضحی است بر حق بودن عالم برزخ و قیامت؛ و لذا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته، می میرید چنانچه می خوابید، و مبعوث می شوید چنان که از خواب بیدار می شوید. (۱)

إِنَّ فِيْ ذَٰلِكَ... بی تردید در این دو حالت - خواب برای استراحت، و تلاش برای کسب روزی - نشانه ها و عبرت هایی است برای گروهی که به گوش هوش بشنوند؛ زیرا حکمت در آن ظاهر و هویدا می باشد.

ص: ۲۸۵

(آیه ۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

اعراب:

گفته شده: تقدیر جمله اول آیه شریفه این است: «و من آیاته آیه یریکم البرق...» یعنی موصوف، حذف شده و جمله ای که وصف آن می باشد جایگزین آن شده است.

تفسیر:

و از نشانه های قدرت و حکمت خداست این که رعد و برق را برای بیم و امید - بیم از صاعقه و ویرانی، و امید به باران سودمند - به شما می نمایاند.

و از جانب آسمان یا از ابر آب باران و برف را فرو می فرستد، پس زنده می گرداند به آن زمین را تا از آن، بعد از مردن و افسردگی آن که ایام زمستان باشد، گیاه تر و تازه برآید.

حقاً که در این نزول باران و برف و زنده شدن زمین، نشانه هایی است بر قدرت الهی برای گروهی که تعقل می کنند و می اندیشند.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرماید: تأمل کن در کیفیت نزول باران به زمین، و تدبیر حکیم علیم. مقدر فرموده که از بلندی بریزد تا جمیع پست و بلند زمین را سیراب گرداند؛ زیرا اگر از جهت دیگر می آمد هر آینه کوه ها و تل ها و مواضع رفیع را احاطه نمی کرد و زراعات کم می شد؛ و مقدر ساخته که قطره قطره بیاید تا به قعر زمین فرو رود و باطن و اعماق آن را سیراب گرداند و زراعات را رویانیده زمین را آباد سازد. و نیز بدن ها را نرم و ملایم نماید و هوا را از کدورت جلا بخشد و وبا و طاعون و امراضی را که از فساد هوا به هم رسد زایل گرداند، و آفت... که در زراعات و درختان به هم رسد برطرف نماید. (۱)

ص: ۲۸۶

و تفکر کن در اصناف درختان که سالی یک مرتبه می میرند، سپس در فصل بهار زنده می شوند، و انواع فواکه هر کدام را به وقتش حاضر سازند... اگر عقل داری چرا منعم را شناسی؟ و اگر هشیاری چرا اقسام این لطف ها را که این همه اطعمه و میوه جات و ریاحین و گل ها و نعمت های فراوان را در باغ و بوستان و کوه و هامان مهیا نموده نمی فهمی؟ و عجب از کسانی که به عوض شکر، کفران، و به جای حق شناسی و سپاس گزاری، حق ناشناسی و ناسپاسی می نمایند. (۱)

(آیه ۲۵) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ

اعراب:

گفته شده: «من الأرض» متعلق به «تخرجون» نیست، زیرا ما بعد إذا در ما قبل آن عمل نمی کند.

تفسیر:

و از آیات قدرت الهی این است که آسمان ها و زمین به امر و اراده حتمی او برپا و پابرجا بمانند؛ یعنی قیام و پایداری آنها تا هر وقت که خدا بخواهد به اراده اوست آن گاه پس از میراندن زنده ها و بردن آنها به زیر خاک، چون شما را به یک خواندن به وسیله نفخ دوم صور از زمین فراخواند ناگاه شما از قبرهای خود برای حساب و ثواب و عقاب بیرون آید.

نکته: جمله شرطیه عطف است بر «أَنْ تَقُومَ»، پس معنی چنین شود که از آیات الهی است ایستادن و پابرجا بودن آسمان ها و زمین به فرمان او و بیرون آمدن شما از قبرها هنگامی که شما را بخوانند به یک خواندن و گویند: ای مردگان، بیرون آید از قبرها، که

ص: ۲۸۷

همه بیرون خواهید آمد.

(آیه ۲۶) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَبْتُونَ

تفسیر:

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... آنچه از موجودات در آسمان ها و زمین است، از آن اوست؛ زیرا همه ملک حقیقی اوست؛ چون خلق و حفظ و تدبیر و اداره و فانی کردن، همه در تحت اراده اوست و همگی تکویناً در برابر او خاضع و فرمانبر هستند؛ یعنی در حال حیات و مرگ و بعث و نشور و غیر آن هیچ گونه از حکم او متمرد نخواهند بود و در حیطة قدرت و اراده الهی هستند، اگرچه انسان ها گاهی در انجام عبادات و اطاعت از اوامر تشریعی او مخالفت می کنند.

(آیه ۲۷) وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تفسیر:

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ... و خدا آن ذاتی است که آفریدگان را در آغاز به قدرت کامله و حکمت شامله خود می آفریند. سپس آنها را پس از فانی کردن و میراندن اعاده و زنده می گرداند.

سپس به جهت تأکید این مطلب فرماید: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: و این زنده گردانیدن در مرتبه دوم برای خدا از اصل آفرینش اولیه آسان تر است.

البته این بیان نسبت به قدرت ماست و الا ایجاد و اعاده در پیشگاه قدرت الهی یکسان است؛ یعنی چون شما اعتقاد دارید به آن که قدرت شما بر صنعتی در بار دوم با وجود

ص: ۲۸۸

آلات و اسباب از قدرت شما بر آن در مرتبهٔ اول بدون اسباب و آلات آسان تر باشد، پس چرا به خلقت اول اقرار دارید و اعاده و خلقت دوم را منکرید؟!

یا آن که چگونه اقرار دارید به آنچه از اذهان و عقول شما دورتر و سخت تر است، و آنچه را که اهون و اسهل باشد در اذهان و عقول شما منکر می شوید؟!

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...: و برای اوست صفت های برتر و بالاتر که غیر او متّصف به آن نخواهد بود مانند وحدت ذات و عظمت صفات و قدرت کامله عامّه و حکمت تامّه شامله.

و حق تعالی به این صفات عالیّه در آسمان ها و زمین موصوف است؛ یعنی تمامی موجودات آسمان ها و زمین، ذات حق را به عظمت و جلالت وصف کنند، یا هر صفت برتری در هر موجودی در آسمان ها و زمین است مانند حیات، علم، قدرت و نور از آن اوست.

یا برای اوست مَثَل ها و نمایندگان برتر و والاتر در آسمان ها و زمین نظیر فرشتگان، معصومان و اولیاء الله.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و اوست غالب بر هر مقدور که از جمله آنها ایجاد و میراندن و زنده کردن و اعاده است و حکیم است که همهٔ افعال او بر وفق حکمت و مقتضای مصلحت است.

تتمیم: اهل تحقیق از اهل ایمان فرموده اند: بالاترین صفات خدا که در آسمان و زمین معلوم است، خلقت ائمهٔ هدی علیهم السلام می باشد؛ چنانچه احادیث هم در این قسمت وارد شده است؛ از جمله:

ابن بابویه در کتاب عیون از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (۱).

و آن حضرت صلی الله علیه و آله در آخر خطبه ای فرمود:

«نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى» (۲).

ص: ۲۸۹

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، چ نجف ۱۳۹۰ هجری ج ۲، ص ۶ ح ۱۳.

۲- . کتاب الخصال (چ دار التعارف) باب العشره، ج ۲، ص ۴۳۲ ح ۱۴.

و در زیارت جامعه است: اَلسَّلَامُ عَلٰی اَنْتَمِهٖ الْهُدٰى، وَمَصَابِيْحِ الدُّجٰى، وَاَعْلَامِ التُّقٰى، وَذَوٰى النُّهٰى، وَاَوْلٰى الْحِجٰى، وَكَهْفِ الْوٰرِى، وَوَرَثَةِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمَثَلِ الْاَعْلٰى وَالِدَّعْوَةِ الْحُسْنٰى، وَحُجَّجِ اللّٰهِ عَلٰى اَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْاَوْلٰى...»(۱).

تمثيل در ردّ شرك

(آیه ۲۸) ضَرَبَ لَكُمْ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ اَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَآءَ فِى مَآ رَزَقْنٰكُمْ فَاَنْتُمْ فِيْهِ سَيَـَٔءٌ تَخَافُوْنَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نَفْصِلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ

تفسیر:

خداوند برای شما مثالی از خودتان زده است تا به آن برای شما معلوم و محقق شود که حق تعالی را شریکی نیست و آن مثل این است: آیا برای شما از آنچه مالک شده اید - یعنی از برده هایتان - شریکانی است در آنچه از اموال به شما روزی کرده ایم و داده ایم تا شما و ایشان در آن اموال یکسان باشید؛ یعنی چنانچه شما در مال و ملک خود تصرف می کنید، ایشان نیز توانند که در آن تصرف نمایند، بطوری که بترسید از این که به تصرف در آن مستقل و مستبد شوند و تعدی و تجاوز کنند، مثل ترسیدن شما از آزادانی که امثال خودتان هستند؟ یا آن که هیچ گاه برده و عبد مملوک در عرض مالک خود شرکت و تسلط در ملک مولا ندارد.

حاصل کلام آن که آیا راضی هستید به آن که بندگان و غلامان خود را در مال و ملک خود شریک سازید، تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی یکدیگر باشید، و در این صورت از استقلال و استبداد ایشان ترسان شوید، چنانچه بعضی از بعضی هراسان اند.

ص: ۲۹۰

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۷.

پس چون راضی نیستید که در آنچه من شما را روزی کرده ام بندگان شما با شما در آن شریک باشند و ترس آن دارید که مبدا مستقل شوند در آن، پس چگونه راضی می شوید از برای من که رب الارباب و مالک الملک و خالق احرار و عبیدم، بعضی از بندگان مرا شریک من سازید؟ و به چه وجه روا می دارید که در آنچه من آفریده ام کسی از آفریدگان من شریک من باشد.

در بعضی از تفاسیر است که چون حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه شریفه را بر صنادید قریش تلاوت فرمود، همه متفق الکلمه گفتند: هرگز این نتواند بود. حضرت فرمود: شما بندگان خود را در مال خود شریک نمی سازید، پس چگونه آفریدگان را که بندگان خداوند در ملک او شریک می سازید؟! (۱)

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: این چنین آیات توحید خود را برای گروهی که عقل خود را به کار می برند تفصیل می دهیم تا بدانند که معبودهای مشرکان نیز در عرض مقام ربوبی نیستند؛ بلکه مملوک خداوند نه شریک او.

اما جاهلان و ظالمان از حقیقت این سخنان بی خبرند؛ چنان که می فرماید:

(آیه ۲۹) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَصِيرِينَ

تفسیر:

بلکه آنان که ستم نمودند بر خود - یعنی مشرک شدند - بدون علم یعنی در حالی که نادان اند پیروی از هواهای خود کردند. اما دانا اگر بخواهد از هوای نفس خود پیروی کند، علم و دانشش او را از آن باز دارد مگر این که عقلش مغلوب هوایش شود؛ بخلاف جاهل که هیچ چیز صارف و مانع او از پیروی هوای نفس نمی شود خصوصاً اگر جاهل مرکب باشد که هر چه آیات بینات و دلایل واضحات به او ارائه داده شود به هیچ گونه مهتدی نشود و از

ص: ۲۹۱

مستی هوی هشیار نگردد. خداوند پس از اتمام حجت، این جاهل پیرو هوای نفس را به خود وامی گذارد. از این رو می فرماید:

فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ: پس کیست که راه نماید و هدایت کند کسی را که خدا او را به سبب سوء اختیار خودش و انکار و عنادش به خودش وا گذاشته است؟ زیرا کسی که با مشاهده آیات هادیه و حجج واضح و ادله روشن، حق را نپذیرد و نخواهد که بپذیرد هیچ کس نمی تواند او را به راه راست هدایت و از ضلالت نجات دهد.

وَ مَا لَهُمْ مِّنْ نَّصِيرِينَ: و برای کفار و مشرکان و گمراهان این چینی، یاری کننده و ناصری نیست که ایشان را از ضلالت برهاند و از عقوبات دنیا و آخرت حفظ نماید.

نکته: همان طوری که از بیان مذکور معلوم شد، مراد از اضلال این است که خداوند او را به خود واگذار می کند نه این که خداوند او را گمراه نماید.

فطری بودن دین

(آیه ۳۰) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

پس حق گرایانه روی خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن؛ یعنی بر راه دین اسلام استقامت نما و پایداری کن و توجهات و عمل خود را برای خدای متعال خالص گردان همان دین و طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده است و هرگز تبدیلی در آفرینش تکوینی خدا نباشد. و این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

تنبيه: آیه شریفه تمثیل است برای اقبال و ثبات بر دین اسلام و اهتمام و سعی بلیغ نمودن برای آن؛ زیرا هر که به چیزی اهتمام نماید، با تمام توجه و نظر و جدیت، به آن روی می آورد؛ و خطاب گرچه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد؛ لکن مراد جمیع مکلفان اند؛ یعنی

باید همه امت بر دین اسلام ثابت و راسخ شوند و به هیچ وجه از آن روی برنگردانند و تمام توجه و نظر خود را به آن مصروف دارند.

برخی از بزرگان در معنی آیه فرموده اند: بر پای دار وجه خود را برای دین اسلام که معرفت خداوند است، آن چنان معرفی که خلق نموده است خداوند مردم را بر آن.

و مراد از «فطرت الله» همان فطرت اصلیه ای است که خداوند عالم، همه انسان ها را بر آن خلق نمود که جبلی همه آنها معرفت خدا و قبول نمودن دین اسلام است، و اگر آنها را به حالت خودشان واگذارند و تبلیغ فریبکارانه نکنند هیچ گاه آنان از این طریقه حقه مفارقت نمایند. و این که کافر می شوند به جهت تقلید از پدران و مادران و پیروی از اهل ضلالت، و غفلت از فطرت اولیه و خالص خود است.

زراره از حضرت باقر علیه السلام در معنی آیه روایت نموده که:

فَطَرُهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ (۱).

و حضرت رضا علیه السلام روایت نموده از پدران گرام خود در آیه شریفه که فرمود:

هُوَ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (۲).

و بالجمله انسان به فطرت خود خداشناس و خداپرست است و از این رو حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال بنمایی که چه کسی آفریده است آسمان ها و زمین ها را؟ گویند: خدا آفریده است؛ و در مقام انکار و تعجب فرموده است: أَفَى اللَّهِ شَكُّكَ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟! (۳) لَمَا تَبْدِيلَ لِيَخْلُقِ اللَّهُ: زمخشری در کشاف گفته که فطرت به معنی خلقت است، به دلیل لَأ تَبْدِيلَ لِيَخْلُقِ اللَّهُ: یعنی حق تعالی بندگان را خلق فرموده در حالتی که قبول کننده توحید و دین اسلام هستند، و اگر مردمان به حال خود واگذاشته می شدند و فریب شیاطین انسی و جنی را نمی خوردند، غیر دین اسلام را اختیار نمی کردند.

ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ: آن دینی که بندگان مأمورند به اقامه و استقامت بر آن دینی است مستوی و مستقیم که هیچ کجی و اعوجاجی در آن نیست. وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: و

ص: ۲۹۳

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۸۲، ح ۵۶.

۲- تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

۳- سورة ابراهیم: آیه ۱۰.

لکن بیشتر مردم به سبب عدم تفکر و تدبیر در آن، استقامت آن را نمی دانند.

تتمه: این حدیث در کتاب مجمع البحرین آمده و مشهور بین فریقین است:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ. (۱)

و نیز در کتاب عوالی اللالی آمده است: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

:كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ. (۲)

سید مرتضی رحمه الله در کتاب غرر و درر این حدیث را ذکر و برای آن دو معنی بیان فرموده:

اول - این که مراد از فطرت در این جا «دین»، و کلمه «علی» به معنی «لام» باشد؛ بنابراین معنی چنین شود که هر مولودی برای دین و به جهت دین متولد شود تا این که پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی [یا مجوسی] نمایند.

دوم - آن که مراد از فطرت، خلقت باشد و کلمه «علی» به معنی خودش باشد (نه به معنی لام) و معنی این می شود: هر مولودی، متولد شود بر خلقت داله بر وحدانیت الهی و بندگی او و ایمان به او، تا آن که پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی [یا مجوسی] نمایند؛ زیرا اولاد بیشتر اوقات بر مذهب پدران خود نشو و نما کند. و به دین و کیش آنان الفت یابند.

و غرض حدیث شریف تنزیه ذات الهی است از گمراه کردن بندگان. (۳)

لزوم دین گرایی و یک پارچگی

(آیه ۳۱) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

اعراب:

«منیبین» حال است برای فاعل «أقم»، و جمع بودن آن به خاطر این است که همه امت مقصود از خطاب «أقم» هستند گرچه لفظ آن مفرد است.

ص: ۲۹۴

۱- . مجمع البحرین، ذیل ماده فطر، سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲- . عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۵ ح ۱۸.

۳- . امالی المرتضی مجلس ۵۶.

تفسیر:

این آیه تتمه آیه قبل است؛ یعنی ملازم باشید فطرت اسلام را و رو به سوی دین خدا کنید در حال انابه و بازگشت به سوی خدا، یا رو آورید به دین اسلام و بر آن مقیم و ثابت باشید در حالی که از غیر او به او بازگشت کنید، و در حالی که از همه چیز منقطع شوید و از جمیع جهات به سوی خدا توجه کنید.

وَ اتَّقُوا: از او پروا کنید و از ارتکاب معاصی و مناهای بپرهیزید.

وَ اَقِمُّوا الصَّلَاةَ: و به پای دارید نماز را و اوقات آن را محافظت کنید.

وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و از شرک آورندگان مباشید. نهی از شرک بعد از امر به اقامه نماز، دالّ است بر آن که عبادت بدون اخلاص بی نتیجه است.

و نزد بعضی از مفسران معنی آیه این باشد: مباشید از شرک آورندگان به ترک نماز عمداً.

یکی از دانشمندان گفته است: حدیثی به ما رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که: هر چه را از من روایت کنند بر کتاب خدا عرضه دارید، اگر موافق بود قبول کنید. من این حدیث شریف:

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ رَا خَوَاسْتُمْ بِه آیتى از قرآن موافقت نمایم، مدتی تأمل کردم تا این آیه را یافتم که: وَ اَقِمُّوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

و اجماع اهل بیت علیهم السلام است که ترک نماز عمداً و مستحلاً موجب کفر است. (۱)

(آیه ۳۲) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

تفسیر:

از (مشرکان) آنان که دین خود را پراکنده ساختند - مراد اختلاف ایشان است در آنچه پرستش می نمودند بر حسب اختلاف هواهای خود - و گروه گروه شدند و هر گروهی دینی

ص: ۲۹۵

را پیروی کردند نباشید.

مراد مشرکان اند که دین اسلام را گذاشته گروهی بت پرست، جمعی آفتاب پرست، عده ای ستاره پرست، فرقه ای یهودی، فرقه ای نصرانی و گروهی مجوسی شدند.

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ: هر گروهی به دینی که نزد ایشان است شادمان اند؛ زیرا به گمان باطلشان حق نزد ایشان است.

ناسپاسی بشر در برابر خداوند

(آیه ۳۳) وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُبِیِّنِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

تفسیر:

و چون سختی و زبانی از فقر و بیماری و بلا یا مطلق شدت و حوادث به مردم برسد که درمانند و مضطر شوند، با تضرع و زاری، پروردگار خود را با حالت انابه و بازگشت به سوی او و بر وجه انقطاع و اخلاص بخوانند و توجه خود را از غیر او باز دارند.

سپس چون خداوند از جانب خود رحمتی - از آسانی یا صحت و یا توانگری یا رفع هر حادثه و بلیه - به ایشان بچشاند و عطا کند و ایشان از آن شدت و سختی رهایی و نجات یابند، ناگاه گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک می ورزند.

تنبيه: آیه شریفه تذکر است بر ناسپاسی و حق ناشناسی انسان؛ زیرا عقل سلیم به وجوب شکر منعم حکم نماید. بنابراین در مقابل اعطای رحمت از راحتی یا سلامتی یا توانگری یا دفع بلا و سختی، باید سپاس گزاری کنند و عبادت و طاعت الهی را پیش گیرند؛ لکن نوع انسان ها خلاف مقتضای عقل رفتار نموده به جای شکر، کفران، و به عوض اطاعت و بندگی، معصیت و سرپیچی از فرمان خدا را پیش گیرند؛ چنانچه می فرماید:

(آیه ۳۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

ص: ۲۹۶

اعراب:

لام در «لیکفروا» لام نتیجه است. و التفات از غیبت به خطاب به جهت مبالغه است.

تفسیر:

تا در نتیجه به آنچه به آنها داده ایم کفران کنند، یا عاقبت و سرانجام نجات ایشان این باشد که کافر شوند به آنچه به ایشان عطا فرمودیم.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ... پس ای اهل کفر و کفران، از نعمت های دنیوی چند روزی برخوردار شوید. به زودی خواهید فهمید که عاقبت و عقوبت کفر و کفران چیست.

(آیه ۳۵) أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ

لغت:

برخی گفته اند: «سلطان» جمع «سلیط» است، مانند «رغیف» و «رُغفان» و «قفیز» و «قُفزان» و اگر این طور باشد جایز است که هم ضمیر مذکر به آن برگردد به اعتبار معنی جمع، و هم ضمیر مؤنث به آن برگردد به اعتبار معنی جماعت.

اما مشهور آن است که مفرد باشد و در تفسیر هم ما مفرد معنی کرده ایم.

تفسیر:

یعنی: آیا بر کافران کتابی یا حجّتی فرستاده ایم که با آن به صحت مذهب خود استناد کنند، پس آن کتاب یا حجّت، به صحت شرک آنها تکلم نماید، به این معنی که دلالت آن به قدری واضح باشد که گویا ناطق است و سخن می گوید؟

و یا به نفع خدایان و اربابی که به سبب آنها شرک می ورزند تکلم کند.

مراد آن است که مشرکان و مخالفان دین حق برای تصحیح دین خود دلیلی و حجّتی ندارند که به آن استدلال کنند.

ص: ۲۹۷

(آیه ۳۶) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ مِّنَّا قَدِمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ

اعراب:

«إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» جواب «إِن» است و در این جا «إِذَا» به منزله «فاء» قرار داده شده است و «هُم» مبتدا و «يَقْنَطُونَ» خبر آن است.

تفسیر:

و هرگاه انسان را نعمتی از صحت و وسعت و راحت و امنیت و مانند آن بچشانیم، به آن شادمان و خوشحال می شوند و سرمستی می کنند، و اگر به سبب گناهایی که انجام داده اند و دست آورد خودشان است آسیبی و زحمتی و شدتی از مرض و قحط و خوف و امثال آن به آنها برسد، ناگاه از رحمت حق نومید می شوند و جزع و فزع و بی صبری می کنند و امیدوار نمی شوند به آن که حق تعالی آن را رفع نماید؛ یعنی نه بر نعمت ها شکر می کنند و نه بر محنت ها صبر می نمایند و نه به حضرت حق برای دفع آن بلا امیدوارند.

تنبيه: آیه شریفه تذکر است به آن که هرگاه بلا و سختی و شدت و تنگی که از تبعات و آثار معاصی و مکتسبات خود انسان است بر انسان وارد گردد، باید صبر و تحمیل را پیش گیرد تا کفاره گناهان و موجبات غفران او فراهم شود، و امیدوار به رحمت خداوند باشد، نه آن که بی صبری نموده و ناامید باشد.

(آیه ۳۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

تفسیر:

آیا ندیده اند و ندانسته اند که خدای تعالی برای هر که می خواهد از روی حکمت و مصلحت، روزی را فراخ می گرداند و وسعت می دهد، و برای هر که می خواهد از روی حکمت و مصلحت، تنگ می سازد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بی تردید که در فراخی و تنگی و زیادی و کمی برای گروهی که ایمان دارند نشانه هایی است از قدرت و تدبیر و حکمت خداوند.

تبصره: یکی از اصول معتقدات اسلام آن است که خداوند متعال، حکیم علی الاطلاق است؛ یعنی افعال صادره از او بر وفق حکمت و مصلحت می باشد؛ بنابراین وسعت و تنگی روزی از جانب او، با مصلحت واقعی نفس الامریه مطابق است، بنابراین شخص مؤمن باید نسبت به آنچه خدای تعالی درباره او مقدر ساخته راضی و تسلیم باشد.

لقمان حکیم به فرزند خود می فرماید: ملازم باش با قناعت و رضایت به آنچه خدا قسمت تو ساخته است. به درستی که دزد هرگاه دزدی کند، خدا حبس فرماید روزی او را، و باشد بر او گناه آن دزدی، و اگر صبر می کرد روزی او از وجهی که مقرر و مقدر شده بود می آمد بدون این که گناه کرده باشد.

(آیه ۳۸) فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُوَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

لغت:

ابن السبیل به معنی مسافری است که از خانواده و مال خودش دستش فعلاً کوتاه باشد و علت این نام برای او شاید این باشد که چنین کسی جز سبیل و به سر راه بودنش معرفی ندارد.

ص: ۲۹۹

تفسیر:

ای پیغمبر، حق خویشاوند و فقیر و در راه مانده را بده.

تحقیق: عامه و خاصه متفق اند که جمله اول این آیه در حق حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است. هنگامی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را بدون جنگ و نزاع از یهودیان گرفت جبرئیل نازل شد و گفت: خدا فرماید: فدک حق حضرت فاطمه است به او بده. حضرت پیغمبر، حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به او تسلیم نمود؛ و آن مکرمه تا بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در فدک متصرف بود که غضب شد.

یکی از دانشمندان گوید: از ظاهر لفظ این آیه چنین فهمیدم که حق و ملک بودن فدک برای آن مکرمه باید قبل از نزول آیه باشد؛ زیرا مفاد آیه آن است که عطا کن حق او را، نه آن که بعد از نزول آیه حق او شود.

ذَلِكَ خَيْرٌ: این اعطای حقوق به جماعت مذکوره، برای کسانی که رضای خدا را می خواهند یا مراد ایشان تقرب به سوی خداست بهتر است و آنها را رستگارند.

نکته: حق خویشاوند، نفقه دادن به اوست و حق ذی القربای پیامبر که مقصود، حضرت فاطمه و امامان هستند انفال و خمس است و به فقیر زکات و به وامانده در راه زکات یا خمس داده می شود.

برتری زکات بر ربا

(آیه ۳۹) وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُؤَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَمَّا يَرْبُؤَ عِنْدَ اللَّهِ وَ مِآءَاتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ

لغت:

«رَبَا الْمَالُ وَ يَرْبُو الْمَالُ» به معنی مال زیاد شد و زیاد می شود. و «مُضْعِفُونَ» جمع «مضعف» به معنی «ذو ضعف» یعنی صاحب دو برابر یا چند برابر.

ص: ۳۰۰

و آنچه به عنوان ربا می دهید تا در مال های مردم افزوده شود - یعنی آنچه از زیادت حرام در معاملات می دهید تا افزایش در مال رباخواران پدید آید - پس آن مال نزد خدا زیاد نمی شود و برکت از آن برداشته می شود و موجب عقوبت اخروی می گردد.

علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: ربا بر دو قسم است: یکی حلال و دیگری حرام.

ربای حلال آن است که شخص قرض می دهد به برادر دینی خود به طمع آن که قرض گیرنده هنگام پرداخت زیادت از آنچه گرفته پردازد بدون شرطی بین آنها، پس اگر قرض گیرنده زیادت از آنچه گرفته بدون شرط پردازد پس آن زیادتی حلال است برای او؛ اما ثوابی برای او نزد خدا در قرضی که داده نیست و هو قوله تعالی: فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ.

و اما ربای حرام آن است که شخص قرض دهد و شرط کند زیادتی را، پس آن حرام است. (۱)

وَمَا آتَيْتُمْ مِّنْ زَكْوَةٍ... و آنچه می دهید از زکات واجبه یا صدقه مستحبه در حالی که هنگام دادن به مستحق، ثواب خدا و رضای او را می خواهید - یعنی آن را با خلوص نیت برای رضای خدا بدون غرض دیگر از ریا و سمعه و طمع زیادتی می دهید - سود خواهید برد، و چنین کسانی هستند که برنده سود چند برابرنند؛ یکی به ده تا یکی به هفتصد و زیادت.

یا ایشان کسانی هستند که ثواب و مال خود را با دادن زکات زیاد می کنند.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: ایمان خود را با صدقه دادن نگه دارید و اموال خود را با زکات دادن حفظ کنید و امواج بلا را با دعا نمودن دفع کنید. (۲) و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: بیمارهای خود را با صدقه دادن مداوا کنید... و مال های خود را با پرداخت زکات حفظ نمایید... (۳)

ص: ۳۰۱

۱- . تفسیر القمی، ذیل آیه شریفه.

۲- . نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۹۵، حکمت ۱۴۶.

۳- . بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۱.

(آیه ۴۰) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِثْلَ مَا تَعْلَمُونَ
عَمَّا يُشْرِكُونَ

تفسیر:

خدای به حق، آن ذاتی است که شما را آفرید در حالی که معدوم بودید، سپس به شما روزی داد به انواع نعمت ها که به شماره در نیاید، سپس شما را به وقت سرآمدن عمرتان بمیراند، سپس در روز قیامت برای مجازات و پاداش افعال شما از خیر و شر زنده گرداند و برانگیزاند. آیا از بت هایی که به خیال شما شریکان خدایند، کسی هست که چیزی از این امور (خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردن) را انجام دهد تا بدان سبب شایسته و سزاوار پرستش باشد؟ قطعاً نه، و چون هیچ یک از این کارها از آنها نیاید پس آنها را شریک گرفتن نشاید.

تنبيه: در این فرمایش، اثبات نموده لوازم الوهیت را برای ذات یگانه خود، و نفی فرموده آن را از آنچه مشرکان آنها را شرکای خدا دانسته اند؛ زیرا به استفهام انکاری فرموده که: آیا هیچ یک از بتان بر این گونه امور قادرند؟! و البته گواهی می دهید که این شرکا به هیچ وجه قادر نیستند، پس چگونه و به چه جهت آنان را ستایش و پرستش می نمایید.

سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ: منزّه و برتر است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

(آیه ۴۱) ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

تفسیر:

فساد در خشکی به زلزله و طوفان و قحطی و خشکسالی و کمی برکت در زراعات و تجارات و آفت در اشجار و میوه جات و وقوع آتش سوزی و غرق و هدم و حدوث وبا و طاعون در مردمان، و در دریا به طوفان و غرق کشتی ها و غیره، به سبب آنچه دست های مردم از گناهان بزرگ فراهم آورده اند آشکار و ظاهر شد تا خداوند برخی از کیفر آنچه را انجام داده اند به آنها بچشانند.

یا «ل» برای عاقبت باشد نه علت؛ یعنی آدمیان راه فساد و گمراهی و ستمکاری را پیش گرفتند تا عاقبت و سرانجام کار آنها این شد که خدا بعضی جزای کردارهای آنها را در دنیا به برداشتن خیر و برکت و وسعت، و نعمت، و ایقاع بلا و محنت و فقر و نقت، به ایشان بچشانند.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: شاید ایشان از شرک به ایمان و از معصیت به طاعت باز گردند، و نیز کسانی که بعد از ایشان آیند از نتیجه اعمال آنها عبرت گیرند و باز گردند.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی است به آن که ارتکاب معاصی بندگان، در صحرا و دریا - بلکه در ملک و ملکوت - اثر وضعی دارد.

(آیه ۴۲) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ

تفسیر:

ای پیغمبر، بگو در زمین امت های گذشته سیر کنید، پس بنگرید و تأمل کنید که سرانجام آنان که پیش از شما بودند از پادشاهان طاغی و اهل شهرهای یاغی چه شد؟! آیا نه این است که قصور ایشان قبور شده و به کلی اثر آن محو گردیده است؟!!

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ: بیشتر آن امم هلاک شده مشرک بودند.

این کلام استیناف است برای دلالت بر آن که سوء عاقبت آنان به جهت غلبه شرک در

آنان بوده است.

یا آن که مراد این باشد که اکثر آنها به جهت شرک، و اقل ایشان به جهت معاصی دیگر هلاک شدند.

تبصره: «سیر» بر دو قسم است: سیر جسمی و دیدن با چشم، و دیگر سیر عقلی و فکری؛ اولی منوط است به حرکت شخص و سیر در زمین و دیدن محلّ و مکان کفّار و مشرکان و عبرت گرفتن از ویرانی عمارات و آثار ایشان و دومی که سیر عقلی باشد منوط و مربوط است به مطالعه احوال گذشتگان و تأمّل در نتیجه افعال بد آنان؛ و این قسمت را قرآن مجید به طور مبسوط نسبت به امم گذشته عنوان فرموده که عاقل فهیم را بینایی باشد، لذا ابن عباس گفته است که:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَعَلِمَهُ سَارَ فِي الْأَرْضِ، لَأَنَّ فِيهِ أَخْبَارَ الْأُمَمِ: هر که قرآن بخواند و فهم کند معانی آن را، در زمین سیر نماید؛ زیرا در قرآن شریف اخبار امم گذشته هست. (۱)

آسیب تأخیر در دین گرایی

(آیه ۴۳) فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَمَرَدٌ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ

لغت:

صدع به معنی شکافتن. و یصیدعون یعنی پراکنده می شوند، و پراکنده شدن، شکافته شدن اجتماع است. و مرد مصدر و به معنی ردّ و بازگشتن است.

تفسیر:

پس روی دل خود را به سوی این دین مستقیم و استوار متوجه کن - یعنی از جمیع جهات توجه نما و بر جاده دین اسلام مستقیم و ثابت باش - پیش از آن که روزی فرا رسد که آن را از سوی خدا برگشتنی نیست؛ یعنی روزی که از جانب خدا بیاید و هیچ کس

ص: ۳۰۴

نتواند آن را باز گرداند. در آن روز مردم گروه گروه شوند و از هم متفرق و پاشیده گردند، جمعی به بهشت و گروهی به جهنم روند، چنانچه در آیه دیگر فرماید: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. [شورا، ۷]

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)

تفسیر:

هر کس کافر شد پس زیان و جزای کفر او که خلود در آتش جهنم می باشد بر اوست، و هر کس کار شایسته از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات، به جا آورد پس برای خود وسایل زندگی راحت ابدی عالم آخرت را فراهم می کند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عمل شایسته به بهشت می رود و می گستراند و مهیا می سازد برای صاحب خود اسباب راحتی را، چنانچه شخص غلام خود را قبل از خود می فرستد تا فراش او را برای او بگستراند، پس قرائت فرمود: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۱).

تنبيه: آیه شریفه تذکر است برای بندگان به آن که ضرر کفر و کفران نمی رسد مگر به صاحبش، و متعدی به غیر نشود، و منفعت ایمان و عمل صالح نیز به صاحبش باز گردد و هر کس گروه عمل خود باشد از ایمان و کفر و طاعت و معصیت و خیر و شر، و جزا و پاداش آن را خواهد دید.

(آیه ۴۵) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَأَيُّبُ الْكَافِرِينَ

ص: ۳۰۵

لغت:

لام در لیجزی لام علت است و متعلق به «یمهدون» در آیه قبل می باشد.

تفسیر:

تا خدای تعالی آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، از فضل خویش پاداش دهد؛ یعنی همه پاداش ها از تفصل الهی است و گرنه کسی استحقاق ثواب ندارد.

یا معنی این باشد که آنها را بر قدر استحقاق جزا دهد و از فضل و بخشش خود زیاد فرماید.

إِنَّهُ لَأُحِبُّ الْكُفْرِينَ: حَقًّا که خدا کافران را دوست نمی دارد؛ یعنی لازمه دوستی را که انعام و احسان و افضال باشد برای کفار منظور نفرماید؛ بلکه آنها را به جهنم اندازد؛ زیرا به سوء اختیار خود کفر را که موجب خلود در آتش جهنم است اختیار نمودند.

(آیه ۴۶) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِّن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تفسیر:

و از شواهد توحید و قدرت و حکمت خدا، آن است که بادهای در حالی که مژده دهنده اند می فرستد تا به آمدن باران مژده دهند.

و تا شما را از رحمت ها و نعمت های خود که تابع بادهاست بپشانند.

و تا کشتی ها در دریا به اراده و فرمان خدای تعالی جاری شود.

و تا از روزی خود که از فضل خدا می باشد در تجارت دریا طلب کنید. یا به باران با آنچه زراعت می نمایسد طلب روزی کنید.

وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و شاید بر نعمت های الهی سپاس گزارید.

تبصره: خدا در آیه شریفه بینا فرماید بندگان را به نعمت عظیم خود که باد باشد، چنانچه حضرت صادق علیه السلام در توحید مفضل فرماید: تنبیه می کنم تو را بر منافی که در بادهای باشد.

نمی بینی که اگر چند گاه باد نوزد، موجب حدوث بیماری ها می شود و نفس ها می گیرد... و میوه ها فاسد می گردند و سیزی ها متعفن می گردند و احداث مواد طاعون و وبا در بدن ها پیدا می شود و آفت در غلات پدید آید؛ پس معلوم شد که وزیدن باد از حُسن تدبیر خالق عباد است، و باد ابرها را از موضعی به موضعی می برد و به یکدیگر می چسباند که همه افق را فرا گیرد و بعد از آمدن باران باز باد ابر را از هم می پاشد(۱) و....

انتقام از گناهکاران و یاری مؤمنان

(آیه ۴۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

لغت:

أجرموا به معنی گناه کردند است.

تفسیر:

به تحقیق پیش از تو - ای پیامبر - پیامبرانی به سوی قوم ایشان فرستادیم، پس معجزه های روشن، یا احکام واضح از حلال و حرام از جانب خدا برای ایشان آوردند و بعضی از قوم به آنها ایمان آورده و از آنها پیروی نمودند، و برخی دیگر کافر شدند و مخالفت نمودند و مستوجب عقوبت شدند. پس ما از آنان که کافر شدند انتقام گرفتیم و ایشان را هلاک نمودیم و آنان را که ایمان آورده بودند یاری کردیم.

وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ: و همواره یاری کردن مؤمنان بر ما حق و لازم است؛ زیرا ایشان مستحق نصرت و یاری هستند.

تنبيه: آیه شریفه اشعار دارد به آن که انتقام از کفار برای نصرت اهل ایمان است، و نیز در آیه تکریم و تعظیم مؤمنان است؛ زیرا حکم فرموده که آنها مستحق و مستوجب آن اند و ترک آن خلاف حکمت و خلف وعده است، و هیچ یک از ذات الهی روا نیست.

ص: ۳۰۷

(آیه ۴۸) اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فِيْبَسُّ طُهُو فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهَا فَإِذَا أَصَابَ بَهِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

لغت:

تثیر مضارع از باب افعال است و مصدر آن آثاره به معنی حرکت دادن و برانگیختن است.

تفسیر:

خدای به حق، آن ذاتی است که بادهای را می فرستد، پس به آن بادهای ابرها را برمی انگیزاند و به هوا می راند، پس آن ابرها را هر گونه که اراده او تعلق گیرد بگستراند و آنها را به صورت قطعه قطعه و پاره پاره های گوناگون درآورد، آن گاه می بینی که باران از لابه لای آن به حکم الهی بیرون می آید. پس چون آن باران را به هر سرزمینی که مصلحت باشد برساند. ناگهان ایشان به سبب حصول فراوانی از آن آب، شادمان و خرسند می شوند.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرماید: تأمل کن در منفعت ابر و صافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است، و هر دو ضروری مصلحت انسانی است؛ و اگر یکی از اینها دائم می بود امور معاش آنها مختل می شد؛ زیرا اگر همیشه باران می بارید سیزی ها متعفن و بدن حیوانات سست و هوا سرد می شد و انواع بیماری ها در میان مردم حادث و راه عبور مسدود می گردید؛ و اگر هوا همیشه صاف بود و باران نمی بارید زمین خشک می شد و گیاه ها می سوخت و آب چشمه ها و رودخانه ها زایل می گردید و ضرر بسیار وارد می شد.

تأمل کن در نزول باران و تدبیر حکیم علیم، به درستی که مقدر فرموده از بالا بریزد تا جمیع پست و بلند زمین را فرا گیرد و همه را سیراب کند، و مقدر فرموده قطره قطره بیاید تا به قعر زمین فرو رفته باطن آن سیراب شود؛ و اگر یک باره می ریخت، زراعت ها فاسد می گردید و درخت ها می شکست.

ص: ۳۰۸

و باران، بدن ها را نرمی و هوا را از کدورت جلا می دهد، و وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا به هم رسد برطرف کند، و آفت زراعات و اشجار را دفع نماید، و فواید باران بسیار است. (۱)

(آیه ۴۹) وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ

لغت:

مبلسین جمع «مبلس» به معنی ناامید و سرگردان است. احتمال هست که من قبله تأکید «من قبل» اول آیه باشد.

تفسیر:

حقیقت این است که آنها پیش از آن که باران بر سرشان فرو ریزد (آری) پیش از آن سخت از آمدن باران نومید بودند.

فَانظُرْ إِلَىٰ ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰)

تفسیر:

پس به آثار رحمت خدا که باران است بنگر تا مشاهده کنی چگونه خدا زمین را بعد از مردگی و افسردگی آن به اشجار و میوه ها و زراعت ها و گل ها و دیگر رویدنی ها زنده می گرداند.

تبصره: حضرت صادق علیه السلام به مفضل می فرماید: تأمل کن در انواع تدبیر علیم قدیر در اصناف درختان که سالی یک مرتبه می میرند... پس در فصل بهار زنده می شوند و انواع فواکه را برای توحاضر می سازند؛ هر میوه را در وقتش، چون نیک تأمل کنی درختان باردار، انواع لطایف بی شمار به کف

ص: ۳۰۹

۱- به توحید المفضل، ص ۱۴۸-۱۵۰ رجوع شود.

گرفته و نزد تو دراز کرده اند؛ در صحن باغ نظر نما شاخه های گل، طبق های ریاحین و نسرين و یاسمین به دست برداشته اند که هر یک را خواهی برگیری؛ اگر عقل داری چرا میزبان خود را نمی شناسی، و اگر هشیاری چرا اصناف این الطاف را نمی فهمی و شکر ولی نعمت خود را نمی گزاری؟ این اطعمه و میوه ها و ریاحین و گل ها و... در باغ و بستان و کوه و هامان، برای تو مهیا کرده و تو منکر احسان او و عاصی فرمان اوایی و به جای شکر، کفران و با نعمت او، عصیان او به جا می آوری. (۱)

إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُعِیَ الْمَوْتِی: به درستی که آن ذاتی که قادر است بر زنده کردن زمین بعد از مردن آن و اخراج اشجار و نباتات، زنده گرداننده مردگان است؛ یعنی بر زنده نمودن آنان در روز قیامت قادر است.

وَ هُوَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ: و خدا بر همه چیزهای ممکنه تواناست؛ زیرا قدرت او نسبت به جمیع ممکنات یکسان است و زنده نمودن مردگان از جمله مقدرات و ممکنات است.

(آیه ۵۱) وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِیْحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ مَّ بَعْدِهِ یَكْفُرُونَ

لغت:

مصفرّاً یعنی زرد شده، و ظلّوا به معنی «صاروا» است. و ضمیر در فرأوه به «زرع» برمی گردد.

تفسیر:

و اگر بادی سوزان و آفتزا که باعث هلاک زراعت باشد بفرستیم، پس کشتزار خود را بعد از سبزی، زرد شده و نزدیک به هلاک ببینند، حتماً به جای تبه و متوجه خدا شدن، کفر و کفران پیشه کنند و حال آن که بایستی در این حال التجا به حق نمایند و از رحمت الهی ناامید نشوند؛ بلکه به رحمت واسعة او امیدوار باشند تا باران رحمت نازل و ثمرات

ص: ۳۱۰

۱- . به توحید المفضل، ص ۱۵۹ رجوع شود.

مرغوبه مطلوبه از آن حاصل گردد.

آیه شریفه تنبیه است به عدم تدبیر آنها و سرعت تزلزل مردم به جهت عدم تفکر و سوء رأی آنها؛ زیرا نظر دقیق و صائب مقتضی آن است که بر خدا توکل کنند و در حین حبس باران به درگاه او به استغفار ملتجی شوند. و از رحمت الهی مأیوس نباشند و به شکرگزاری و استدامه طاعت مبادرت کنند، و در وسعت و فراخی نعمت نیز سرکشی ننمایند و در نزول بلا و آفت صابر باشند؛ لکن آنها به عکس رفتار می کردند، هنگام بودن رحمت، طغیان و سرکشی می نمودند، و در وقت بلا بی صبری و کفران نعمت می کردند و اصلاً از این طریقه سینه بر نمی گشتند؛ بلکه به قضای الهی راضی نبودند و تأمل و تعقل نمی کردند که تمام کارهای خالق عالم حکیم بر وفق حکمت و مصلحت می باشد.

دل مردگی، کوری و کوری حق ناپذیران

(آیه ۵۲) فَإِنَّكَ لَاتُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَاتُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

لغت:

صَمَّ جمع «أصم» به معنی کر است. مدبرین اسم فاعل از باب افعال، و معنی ادبار پشت کردن است.

تفسیر:

و چون به گوش دل مواعظ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گوش نمی کردند؛ لذا از حقیقت حال آنها خبر می دهد که ای پیغمبر، از وعظ و نصیحت آنها دست بدار.

زیرا تو مردگان کفر و عناد را نتوانی شنوای؛ یعنی این کافران به جهت این که به سوء اختیار، راه فهم و پذیرفتن حق را به روی خود بسته اند در حکم مردگان اند.

وَ لَاتُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ: و نمی توانی دعوت خود را به کرها در حالی که پشت کننده اند و از قبول حق گریزان اند بشنوانی.

ص: ۳۱۱

ذکر ادب‌بار و پشت کردن، کاشف از نهایت اعراض آنان است. یعنی اگر رو به گوینده باشد، اگر چه نمی شنود؛ اما به سبب حرکات لب و دهان و اشاره سر و دست چیزی در می یابد؛ اما کری که پشت بر متکلم دارد از این مقدر احساس و ادراک نیز محروم است.

(آیه ۵۳) وَمَا أَنْتَ بِهَدِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَّتْهُمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

لغت:

عمی جمع «أعمی» به معنی نابیناست، و إن نافیہ است.

تفسیر:

و تو راه نماینده کوردلان از گمراهی شان نیستی؛ یعنی نمی توانی به اجبار و الزام آنها را به ایمان وادار کنی؛ زیرا منافات با اختیار و تکلیف دارد، و لهذا بر تو همین تبلیغ است و بس.

تبصره: حق تعالی اعراض کنندگان از حق را یک بار به مردگان تشبیه فرموده در ترک تدبّر در دعوت پیغمبر، و یک بار به کران تشبیه کرده به جهت عدم انتفاع ایشان از دعوت دعوت کننده خود، بعد از آن به کوران تشبیه فرموده در هدایت نیافتن به راه حق و این که را را گم می کنند و پی به منزل مطلوب نمی برند.

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ: مواظ و نصایح و احکام قرآن را نمی توانی بشنوانی مگر به کسانی که به اقتضای طبع و فطرت به آیات ما (آیات کتاب ما) ایمان آورده باشند؛ زیرا ایمان ایشان آنها را بر آن می دارد که کلام قرآن را فرا گیرند و در معنای آن تدبّر نمایند و اطلاع یابند.

پس، از این رو ایشان طبق استعداد فطری در برابر ما تسلیم اند.

ص: ۳۱۲

(آیه ۵۴) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مِ بَعْدِ قُوَّةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مِ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ

لغت:

شبيهه به معنی پیری است.

تفسیر:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ: خدای به حق، آن ذاتی است که شما را به قدرت تامه کامله خود از چیزی سست و ضعیف - یعنی در ابتدای آفرینش از اصلی ضعیف و سست که نطفه باشد یا حالت طفولیت باشد؛ زیرا اطفال در نهایت ضعف اند و به هیچ چیز قادر نیستند - خلق کرد.

ثُمَّ جَعَلَ...: سپس بعد از ناتوانی طفولیت یا نطفه، از اول بلوغ تا زمان پیری نیرو و قوت فکری و جسمی را قرار داد، سپس ناتوانی و پیری را قرار داد. خدا هر چه را می خواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری می آفریند، و اوست دانا به احوال بندگان و مصالح ایشان و توانا به تغییر هیئت ایشان از اول انعقاد نطفه و سیر مراتب تکوینیه تا آخر عمر، و ظهور کمال و نقص و قوت و ضعف در حالات انسانی، همه دلیل علم و قدرت خلاق عالم و صانع بنی آدم است.

حضرت صادق علیه السلام در حدیثی در ردّ ابن ابی العوجاء می فرماید: چگونه محجوب باشد از تو ذاتی که می بینی قدرت او را در نفس خود با ایجاد تو و حال آن که نبودی، و بزرگی تو بعد از کوچکی تو، و قوت تو بعد از ضعف تو، و ضعف تو بعد از قوت تو، و بیماری تو بعد از صحت تو، و صحت تو بعد از بیماری تو، و رضای تو بعد از غضب تو، و غضب تو بعد از رضای تو، و حزن تو بعد از فرح تو، و فرح تو بعد از حزن تو، و بغض تو بعد از دوستی تو، و دوستی تو بعد از دشمنی تو، و عزم

و تصمیم تو بعد از بی تصمیمی تو، و تردید تو بعد از تصمیم تو، و میل تو بعد از کراهت تو، و کراهت تو بعد از میل تو، و رغبت تو بعد از ترس تو، و ترس تو بعد از رغبت تو، و امید تو بعد از ناامیدی تو، و ناامیدی تو بعد از امید تو، و به خاطر آمدن تو آنچه را که نبوده در خیال تو، و مخفی شدن آنچه در ذهن معتقد بودی (۱). آن قدر حضرت آثار قدرت الهی را از حالات انسانی شمرد که آن زندیق متحیر شود.

(آیه ۵۵) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ

لغت:

الساعة در این جا به معنی قیامت است. اما ساعه دوم به معنی مقداری از زمان است.

تفسیر:

و روزی که قیامت بر پا شود - و تسمیه قیامت به ساعت به جهت آن است که در ساعت آخر از دنیا باشد و به یکبار واقع شود - يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ...: کافران و مجرمان سوگند خورند که در دنیا یا در قبور یا در بین فنای دنیا و زنده شدن، جز ساعتی درنگ نکرده اند و فاصله ای بین مرگ و زنده شدن در قیامت نبوده است! آنها در دنیا نیز این گونه خطا داشتند و به انحراف کشیده می شدند. پس مراد آن است که بنای کار کفار برخلاف حق، و جهل ایشان به حق در دنیا و آخرت است و این مطلب را آن جا هم به دروغ می گویند.

یا آن که فاصله هر چند زیاد باشد؛ اما نسبت به عذاب غیر متناهی آخرت، ساعتی بیش به شمار نمی آید.

(آیه ۵۶) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ص: ۳۱۴

تفسیر:

آنان که علم و ایمان داده شده اند - یعنی آنان که به سبب نصب ادله الهی هدایت یافتند و موجب علم و ایمان ایشان به خدا شد که مراد انبیا و ملائکه و مؤمنان باشند که هم به صفت علم متّصف اند و هم به ایمان موصوف اند - در جواب کفار گویند: شما بی شک طبق کتاب خدا (لوح محفوظ و قرآن مجید در آن عالم) تا روز مبعوث شدن در قیامت درنگ کرده اید.

مراد آن است که ملائکه و مؤمنان، با این قول آن چیزی را که کفار گفته و بر آن قسم خورده اند رد می کنند.

فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ: پس این است روز برانگیختن که انکار می کردید و ظاهر شد بطلان انکار شما. و لکن شما از فرط جهل و عدم تفکر و تدبّر، نمی دانستید و باور نداشتید که بعث و حشر و معاد برای جزای اعمال، حقّ و واقع شدنی است.

(آیه ۵۷) فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

لغت:

يُسْتَعْتَبُونَ مضارع مجهول از باب استفعال است؛ یعنی از آنها خواسته نمی شود که عذرخواهی کنند و یا از خدای متعال استرضا و طلب رضایت نمایند.

تفسیر:

چون کفار و مجرمان، قیامت را مشاهده کنند، زبان اعتذار گشایند.

پس آن روز آنان را که با کفر و شرک و فسق و فجور و مخالفت با خدا بر خود ستم نمودند، عذرخواهی شان فایده ندهد و از آنان نخواهند که عذرخواهی کنند. یعنی روز قیامت به ایشان نگویند از خدا استرضا و طلب خشنودی نمایید؛ زیرا حق تعالی در آن روز از آنها راضی نخواهد شد و عذرخواهی آنان نتیجه نخواهد داشت.

ص: ۳۱۵

(آیه ۵۸) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ

تفسیر:

حقاً در این قرآن از هر گونه مثلی که مردم را به کار آید در بیان توحید و نبوت و حشر و نشر و اصول اعتقادات و فروع احکام و صفات اخلاقی، مثل زدیم.

یا برای ایشان هر قصه غریبه را که در غرابت مانند امثال است و به سبب غرابت ضرب المثل شده است خواندیم، و لکن بیدار نشدند. آری، برخی از جهت قساوت به مرتبه ای باشند که آیات و شواهد مبدأ و معاد و معارف الهیه در آنها تأثیر نبخشد، چنانچه از حال آنها خبر می دهد:

وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ: و اگر تو - ای پیغمبر - برای منکران و معاندان، آیتی از آیات قرآن یا معجزه ای که مبدأ و معاد را اثبات نماید بیاوری، آنان که کافر شدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد، گویند: شما - یعنی پیغمبر و مؤمنان - جز تزویرکنندگان و آوردندگان مطلب باطل و بیهوده و غیر واقعی نیستید! یعنی آنچه در باب ایمان آوردن به خدا و پیغمبر و حشر و نشر و وقوع حساب و عقاب می گوئید، دروغ است و بافته شما باشد، نه آن که از جانب خدا! و چنان در کفر و گمراهی فرو رفته اند که مثل کسانی هستند که بر قلوب آنان مهر نهاده شده که ابداً از ضلالت نجات پیدا نکنند.

(آیه ۵۹) كَذَّ لِكْ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

این گونه خداوند بر دل های کسانی که نمی دانند (علم توحید و دین ندارند) مهر شقاوت و ناهمی می نهد؛ زیرا در طلب دانستن معارف حقّه نیستند، و با وجود الطاف حق

شامل نصب حجج واضح و نزول آیات ظاهره، بر اعتقادات فاسده و عادات خبیثه خود اصرار دارند، از این رو حق تعالی ایشان را در وادی خذلان به سوء اختیارشان وا می گذارد و لطف خاصه از ایشان بر می دارد به طوری که گویا مهر بر دل های آنها نهاده است.

شک نیست در آن که جهل مرکب، مانع است از ادراک حق، و موجب تکذیب خواهد بود. و خدای متعال لطف خاصه خود را به کسی منظور فرماید که ارسال رسل و انزال کتب، او را فایده دهد و به حسن اختیار از وادی ضلالت به شاهراه هدایت قدم گذارد؛ اما کسانی که در عناد و انکار به گونه ای باشند که اصلاً التفات به جانب دلایل هادیه و براهین واضح با وجود وضوح دلالت آنها بر طریق حق نکنند خداوند ایشان را به حال خود واگذارد؛ این است معنی طبع قلب که به خدا مجازاً و کنایتاً نسبت داده می شود.

تبصره: این مطلب در علم کلام ثابت گردیده که بنا بر مذهب حق و امامیه، خدای تعالی فاعل شر نخواهد بود؛ زیرا صدور شر مستلزم قبح است و خداوند از قبیح و نقص و عیب منزّه می باشد. بنابراین اسناد ختم و طبع و اغفال و اقساء به حق تعالی، بر سیل مجاز باشد و معنی این آیه مأول باشد به یکی از چند وجه:

اول - آن که اعراض از حق، چون به جهت فرط عناد و انکار در قلوب آنها راسخ شده، پس گویا آن از صفات طبیعی ایشان گردیده است.

دوم - اعراض کفار راسخ و مستحکم شده بر وجهی که راهی برای تحصیل ایمان ایشان غیر از الجاء و اجبار باقی نمانده است و چون حکمت مقتضی آن نیست پس از ترک اجبار و الجاء تعبیر به «طبع» شده است.

سوم - آن که خدای تعالی با این کلام کفار را به ضیق نظر و تفکر نکردن نکوهش کرده است، پس این آیه در مقابل آیه *أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ [زمر، ۲۲]* باشد. بنابراین جایز است وصف اعراض کنندگان از قبول ایمان بعد از اقامه حجّت و برهان به آن که قلوب آنان مطبوع است.

(آیه ۶۰) *فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَآ يَسْتَحْفِنُكَ الَّذِينَ لَآ يُوقِنُونَ*

لغت:

استخفاف غالباً به معنی سبک شمردن استعمال می شود؛ اما در این جا گفته می شود مقصود وادار کردن به سبکی و سستی و اضطراب است.

لزوم ایمان به وعده الهی

تفسیر:

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: پس بر آزار و اضرار و تهدید و نیرنگ و اعراض منکران و معاندان صبر کن، مسلماً وعده خدا به نصرت و اعلائی کلمه حق و غلبه دین تو بر تمام ادیان، درست و حق است، و خدای تعالی به وعده خود وفا خواهد فرمود، چه خلاف وعده مستلزم قبیح، و صدور آن از حکیم علی الاطلاق محال است.

وَ لَا يَشِيءُ تَخَفَنَّكَ... و مبادا کسانی که یقین به وعده های الهی ندارند تو را به اضطراب و سبکی در آورند؛ یعنی نباید به جهت تکذیب معاندان، در تو سستی و قصوری در دعوت پیدا شود؛ زیرا آنها اهل شک و ضلالت اند و انکار از ایشان غریب نیست، پس در امر دین خود ثابت و راسخ باش.

آیه شریفه تنبیه است برای مؤمنان در ثبات در دین و عدم تزلزل به خاطر انکار معاندان.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ: مؤمن، سخت تر است از پاره آهن، چون پاره آهن وقتی داخل آتش شود تغییر کند، و مؤمن اگر کشته شود، پس زنده شود، بعد کشته شود، قلب او تغییر نکند. (۱)

ص: ۳۱۸

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۴-۳۰۳، به نقل از صفات الشیعه صدوق، ص ۱۷۹.

اشاره

(سوره ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (الم)

هدایت قرآنی نیکوکاران و ویژگی هایش

تفسیر:

درباره الف، لام، میم در آغاز تفسیر سوره عنکبوت مطالبی یاد شد.

(آیه ۲) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

تفسیر:

این آیات (آیات این سوره) آیات کتاب حکمت آمیز است.

یا آیات کتابی است که متضمن تمام حکمت ها و مصالح بندگان است.

یا آیات کتابی است که میان حلال و حرام حاکم است.

یا آیات کتابی است که محکم و متقن می باشد.

ص: ۳۱۹

یا آیات قرآن یا لوح محفوظ است که دارای علوم، احکام شرع، و مستقالات عقلی است.

(آیه ۳) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ

اعراب:

هدی و رحمة حال است برای آیات، نه برای «کتاب» که مضاف الیه است. البته برخی هم حال برای مضاف الیه را صحیح می دانند.

تفسیر:

در حالی که برای نیکوکاران از جانب خداوند رحمان راهنما و رحمت است.

مراد، نیکوکاران اهل توحیدند که بزرگ ترین احسان را در حق خود نموده که خداشناس شده اند.

(آیه ۴) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

تفسیر:

در این آیه نیکوکاران را به صفات سه گانه وصف فرماید:

وصف اول: آن که نماز واجب را به پای دارند؛ یعنی با شرایط و اجزا در اوقات معینه می خوانند.

وصف دوم: آن که زکات واجب را می دهند.

وصف سوم: آن که به سرای دیگر که قیامت است، یقین دارند.

تبصره: تخصیص صفات سه گانه به جهت این است که اصول کمالات نفسانی و درجات

ص: ۳۲۰

مقام انسانی را که مرکب باشد از عبادت بدنی، و عبادت مالی، و تصدیق قلبی به ثواب و عقاب آخرت و معاد، شامل است.

(آیه ۵) **أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**

تفسیر:

آن گروه که صفات یاد شده را دارند بر پایه هدایتی (به سوی معارف دینی و کمالات انسانی) از جانب پروردگارشان هستند و آنها را رستگارانند به جهت این که ایمان و اعمال صالحه دارند.

نکوهش نصر بن حارث

(آیه ۶) **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**

اعراب:

یَتَّخِذَهَا عَطْفٌ بِه لِيُضِلَّ اسْتِ یا عَطْفٌ بِه یَشْتَرِی می باشد اگر مرفوع قرائت شود.

گفته شده ضمیر مؤنث در یَتَّخِذَهَا به سیبیل بر می گردد، و سیبیل مؤنث است؛ زیرا در سوره یوسف آمده است: «هذه سیبیلی». یا به «حدیث» بر می گردد زیرا مقصود از آن «احادیث» است.

تفسیر:

شأن نزول: نقل شده که نصر بن حارث برای تجارت به فارس رفته و قصه رستم و اسفندیار را آورده بود، و بعضی دیگر زنان مغنیه را خریداری نموده می آوردند و مجالس، فراهم نموده مردم را با استماع آواز و صدای آنها از شنیدن حق و قرآن باز می داشتند، پس این آیه شریفه نازل شد:

ص: ۳۲۱

از مردم کسانی هستند که سخنان باطل و هزل و لهو را می‌خرند، تا جاهلانه مردم را از راه خدا گمراه سازند، و راه خدا و قرآن و دین را به مسخره گیرند! آن گروه عذابِ خوار و ذلیل کننده ای خواهند داشت.

از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام روایت شده است که مراد از لهو الحدیث غنا باشد. (۱) طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرماید: مراد از «لهو» هر چیزی است که از راه خدا و طاعت الهی باز دارد (۲).

می‌توان گفت: لهو الحدیث مصداق های فراوانی دارد مانند: غنای طرب آور، ترانه های فاسد، اشعار و گفتارهای رکیک، بهتان و غیبت سرایی، رمان ها و افسانه های فسادانگیز و...

درباره شنیدن آواز مخصوص به مجالس لهو و لعب، و مذمت و منع از آن و حرام بودن آن روایاتی از معصومان علیهم السلام رسیده است، به یکی از آنها اشاره می‌کنیم.

عیاشی روایت نموده که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما من داخل مستراح خانه خود شوم و همسایه ها زنان آوازه خوان دارند، که می‌خوانند و می‌زنند، چه بسا به سبب طول دادن نشستن در آن جا صدای آنها را گوش کنم. حضرت فرمود: این کار را نکن....

(آیه ۷) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٌّ مُّسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ

اعراب و لغت:

مستکبراً حال از فاعل ولی است. وقر به معنی سنگینی گوش یا ناشنوایی است.

ص: ۳۲۲

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲- همان.

تفسیر:

و زمانی که بر کسی که خریداری کند اباطیل و لهو و غنا را، آیات و فرامین ما تلاوت و خوانده شود متکبرانه روی بگرداند، گویا که هرگز آن را نشنیده، گویا در هر دو گوش او سنگینی باشد؛ یعنی مانند کسی است که گوش او کر است و قدرت بر شنیدن ندارد. پس او را به عذاب دردناک بشارت ده؛ یعنی به او اعلام کن که عذاب دردناکی برای او هست.

تنبيه: حالات ثلاثه، بیان حال اعراض کنندگان از آیات الهی و سخن حق است که هر یک از دیگری قبیح تر باشد. در مرتبه اول فرموده که وقتی آیات الهی بر او تلاوت شود پشت کند به حالت تکبر، و این صفت از اعظم قبايح و موجب کفر است.

و در مرتبه دوم تشبیه فرمود او را به حال کسی که اصلاً دستورات الهی را نشنیده باشد.

و در مرتبه سوم تشبیه فرموده او را به حال کسی که قوه سامعه ندارد و کر است؛ زیرا کسی که قوه سامعه دارد اما به آن ترتیب اثر نمی دهد، با کسی که کر باشد مساوی خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ * خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸-۹)

تفسیر:

البته آنان که به خدا و رسول و معاد و تمام معتقدات حقه ایمان آوردند و کارهای شایسته و پسندیده نزد خدا و رسول به جای آرند لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ...: برای ایشان بهشت ها و باغ های پر نعمت است، که جاودانه در آن بهشت ها به سر می برند. وَعَدَّ اللَّهُ...

وعده فرموده است خدا وعده حق و راست، که خلاف آن واقع نشود، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و اوست خدای غالب دانا به مصلحت.

غالب است که هیچ کس بر او غالب نتواند شد تا او را از انجام وعده و وعید خود منع کند؛ و عالم است به مصلحت که هر چه فرماید و انجام دهد بر وجه حکمت

ص: ۳۲۳

و مصلحت باشد.

عجایب آسمان ها و زمین

(آیه ۱۰) خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَمَّ نَبْتًا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

لغت:

رواسی جمع «راسیه» به معنی ثابت و راسخ و صفت «جبالاً» مقدر است.

تفسیر:

آسمان ها را بدون ستونی که آن را بینید آفرید؛ یعنی عَمَدِ آن عبارت از امساک آن به قدرت تامه الهیه است.

قول دیگر آن که عَمَدِ دارد و لکن دیده نمی شود. (۱) وَ أَلْقَى رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ... و در زمین بعد از ایجاد آن، کوه های بلند و استوار و پابرجا بیفکند تا مبادا به زلزله هایش شما را ناآرام کند.

وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ: دیگر از شواهد قدرت الهی آن که: پراکنده فرمود در زمین از هر نوع جنبنده ای، چرنده و درنده و پرنده صحرايي و دریایی، وحشی و اهلی که عدد آنها را غیر از خدا کسی اطلاع ندارد و هر طبقه و صنفی را به فراخور حال آنها از حیث غذا و مسکن، لوازم نشو و نما فراهم ساخته که عقول در تدبیر آنها واله و متحیر باشد.

و حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفضل شرح مبسوطی بیان فرماید از تسخیر چهارپایان برای انسان و گریزان ساختن درندگان از مسکن آدمیان و مقرر ساختن چینه دان برای مرغان تا خلقت موران که می فرماید: تأمیل نما در مور کوچک ضعیف، آیا

ص: ۳۲۴

در آن از آنچه صلاح آن حیوان در آن است نقصی می یابی؟ پس از کجاست این حُسن تقدیر و لطف تصویر در آفریدن مور حقیر، مگر از تدبیر مدبری که در قدرت او صغیر و کبیر و جلیل و حقیر مساوی است؟ (۱) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ: و از آسمان آبی به صورت باران و برف و تگرگ فرود آوریم، پس به سبب آن در زمین از هر گیاهی جفتی نفیس و پرارزش و یا از هر صنف، گیاهی نیکو و پرمفعت رویاندیم، که هر یک را شکلی و رنگی و بویی و طعمی و خاصیتی و منفعتی است.

یکی غذای بدن می شود و دیگری قوت تن، یکی زهر جان گزا و دیگری تریاق روح افزا، آن جان ستاند و این روح بخشد؛ یکی خواب می آورد و دیگری خواب از چشم می برد، یکی مفرح جان و دیگری سبب اندوه بی پایان، یکی سرد و دیگری گرم، یکی تر است و دیگری خشک، و حال آن که همه از یک زمین روئیده و از یک چشمه آب خورده اند.

(آیه ۱۱) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

لغت:

أرونی فعل امر از باب افعال و مصدر آن «إرائه» به معنی نشان دادن است.

تفسیر:

خدای تعالی به این امور بر عزت خود استدلال فرموده که آن کمال قدرت اوست و بر حکمت خود که کمال علم اوست. و فرموده است:

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ: این ها که یاد شد از آسمان و زمین و کوه

ص: ۳۲۵

۱- . به توحید المفضل، ص ۱۱۱ رجوع شود.

و حیوان و نبات، آفریده خداست. پس ای مشرکان، نشان دهید کسان دیگری که آنها را شریک خدا می پندارید چه چیز را آفریده اند؟ یعنی آنها چیزی نیافریده اند تا مستحق شرکت باشند.

بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: بلکه مشرکان که از جاده حق منحرف شده اند در گمراهی آشکار هستند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش و ستایش شریک سازند، و بطلان این مطلب بر هیچ عاقلی پنهان نخواهد بود و وجدان انسان با انصاف بر آن حاکم است.

تلازم حکمت با شکر

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

تفسیر:

همانا ما به لقمان حکمت دادیم (دانش های پر سود عقلی و نقلی دادیم و از جمله این را گفتیم) که خدای را بر نعمتی که به تو کرامت فرموده شکر کن. و هر که سپاس گزاری کند خدای را بر نعمت های او، پس جز این نیست که برای خود سپاس گزاری می کند؛ زیرا نفع شکر که دوام و مزید نعمت در دنیا و استحقاق ثواب در آخرت است به او باز می گردد. و هر که کفران و ناسپاسی کند پس به تحقیق که خداوند از سپاس او بی نیاز است، و سزاوار ستایش است اگرچه کسی او را ستایش نکند.

یا محمود است که همه کائنات حتی جاحد و کافر به لسان حال، حمد کننده ذات یگانه او باشند.

برخی از مفسران گفته اند: لقمان، معاصر حضرت داوود علیه السلام بود؛ و بنا بر قول اصح پیغمبر نبود؛ بلکه بنده شایسته خدا بود. (۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا قسم لقمان را حکمت عطا نفرمود برای

ص: ۳۲۶

حسب یا مال یا اهل یا بزرگی جثه یا حسن و جمال، و لکن او مردی بود در انجام فرمان خدا قوی و از معاصی پرهیزکار و ساکت و خاموش و....(۱)

پندهای لقمان به فرزندش

(آیه ۱۳) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

إذ مفعول «اذکر» مقدر است. و لقمان به خاطر تعریف و الف و نون زائد یا به خاطر تعریف و عجمه غیرمنصرف است.

تفسیر:

در این جا حق تعالی یک بخش از مواظب لقمان را بیان می فرماید:

و یاد آور زمانی را که لقمان به پسر خود در حالی که او را پند می داد گفت: ای پسر عزیزم، برای خدا شریک و همتا قرار مده؛ زیرا که شرک ستمی بزرگ است؛ زیرا بزرگی ظلم به تناسب بزرگی مظلوم است و یکسان شمردن آن که جز از او نعمتی نیست با آن که هیچ نعمتی از او نیست بسیار قبیح است!

تنبيه: این کلام شریف که نهی از شرک است، شامل شود شرک در چهار مقام را:

۱ - شرک در ذات، ۲ - شرک در صفات. ۳ - شرک در افعال. ۴ - شرک در عبادات؛ و بیان آن از عنوان توحید معلوم گردد که موحد باید در چهار مقام توحید را دارا باشد:

۱ - توحید در ذات، و آن عبارت است از این که واجب الوجود بالذات را منحصر در خداوند یکتا بدانند، و شریکی برای ذات مقدسش قرار ندهند، و به قلب اعتقاد و به زبان اقرار کند که واجب الوجودی غیر ذات مقدس خدا نیست و نخواهد بود.

۲ - توحید در صفات، و آن عبارت است از این که خداوند را از ترکیب عقلی و خارجی منزّه بدانند، و تنزیه بنماید حق - جلّ و علا - را از این که صفات کمالیّه او زائد بر

ص: ۳۲۷

۱- . به تفسیر صافی ذیل آیه شریفه رجوع شود.

ذات او باشد.

۳ - توحید در افعال، و آن عبارت است از این که تأثیر در عالم وجود را منحصر بدانند به پروردگار عالمیان، و برای او شریکی در افعال قرار ندهند، و هیچ چیز را در عالم امکان منشأ اثر ندانند، و همه آنها را منتسب به واجب الوجود بدانند، و مصادر امور را منحصر به خداوند جلیل بدانند، و این که اوست مبدأ هر موجودی و ایجادکننده هر کاری از خلق و رزق و عطا و منع و غنا و فقر و صحت و مرض و حیات و ممات و غیره.

۴ - توحید در عبادت، به این معنا که از برای حق تعالی شریکی در عبادت قرار ندهند، و بندگی و پرستش و ستایش را خاصه ذات، او داند و کسی را در عبادت خدا شریک نسازد، و از شرک جلی و خفی (ریا) منزّه باشد.

رفتار درست با پدر و مادر

(آیه ۱۴) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا وَفَضَّلُوهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

اعراب:

تقدیر وهناً «بوهن» بوده و حرف جر آن حذف شده و توسط حملته منصوب گردیده است. و تقدیر آن اشکر لی «بأن اشکر لی» می باشد؛ یعنی بالشکر لی و....

تفسیر:

بعد از امر به شکرگزاری نعمت های الهی، به سپاسداری و شکر والدین که اعظم نعمت ها بر فرزند است امر می فرماید:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا وَفَضَّلُوهُ فِي عَمَيْنِ: ما انسان را درباره پدر و مادرش به نیکویی کردن به آنها و فرمان برداری از ایشان و سپاسداری و حق شناسی آنان سفارش کردیم، در حالی که مادرش او را در شکم خود در ایام بارداری در حال ضعف روی ضعف حمل کرد؛ یعنی همیشه ضعف او مضاعف می شد تا وضع حمل شود. و

ص: ۳۲۸

شیر دادن و جدا کردن و باز گرفتن او از شیر در مدّت دو سال بود؛ یعنی بعد از ولادت در عرض این مدّت او را شیر داده و تربیت نموده، پس بر فرزند، حقّ حمل و شیر دادن و تربیت داشته و مستحق شکرگزاری و احسان باشد.

آیه شریفه دلیل است بر آن که بیشترین مدّت رضاع و شیر دادن به طفل دو سال است.

أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لَوْ لِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصْرِيرُ: (بیان و تفسیر وصیت، یا علت وصیت و سفارش، یا بدل اشمال والدین است) یعنی: انسان را امر فرمودیم به این که شکر کن مرا به حمد و طاعت، و پدر و مادر خود را به احسان، که بازگشت همه به سوی حکم و جزای من است.

تنبیه: آیه شریفه آگاهی است به رعایت حقوق پدر و مادر خصوصاً مادر که یادآوری فرموده حمل و وضع و رضاع و تربیت را که هر یک نوعی زحمت فوق العاده دارد که تحمّل آن دشوار می باشد، و تأمل در این احوال، احسان و اطاعت را ایجاب نماید.

و شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود که: به چه کسی نیکویی کنم؟ فرمود:

مادرت را. عرض کرد: بعد از او؟ فرمود: مادرت را. باز پرسید، فرمود: مادرت را. عرض کرد:

بعد از آن که را نیکویی کنم؟ فرمود: پدرت را. (۱) از فرمایش حضرت که سه مرتبه مادر را فرموده و مرتبه چهارم پدر را، تقدم و عظمت حق مادر بر پدر استفاده شود و برای عاقل بصیر همین فرمایش کافی خواهد بود.

(آیه ۱۵) وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

اعراب:

تقدیر علی آن تشرک «علی الشرک» است. و معروفاً صفت مصدر صاحبهما است که در تقدیر می باشد یعنی مصاحبه معروفاً.

ص: ۳۲۹

بعد از آن در تعیین حدّ اطاعت فرماید:

و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو، و بخواهند تو را وادار کنند بر این که چیزی را که به الوهیت و ربوبیت آن علم نداری شریک من قرار دهی، پس فرمان نبر و ایشان را اطاعت مکن.

تبصره: آیه شریفه دلیل است بر آن که والدین اگر امر نمایند به معصیت خدا، اطاعت آنها جایز نخواهد بود، چنانچه در عیون اخبار الرضا علیه السلام ابن بابویه رحمه الله از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده فرموده:

بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ، وَلَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَلَا لِعَيْرِهِمَا؛ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

نیکویی به والدین واجب است اگرچه مشرک باشند. و هیچ اطاعتی برای ایشان در نافرمانی خالق نیست و همچنین برای غیر آنها؛ زیرا برای مخلوق هیچ اطاعتی در معصیت خالق نیست. (۱) وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: و در دنیا با ایشان نیکو معاشرت و مصاحبت کن به طوری که پسندیده شرع و مقتضای کرم و ادب باشد. حاصل آن که در معاشرت مدارا کن به رفق، و آزار و اذیت آنان را تحمل کن؛ چنانچه در حال صغر تو متحمل شدند، و تنگ مگیر بر آنان در آنچه خدا به تو مرحمت فرموده از خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی، و روی ترش مکن به آنها، و صدای خود را بر آنان بلند منما؛ زیرا تعظیم ایشان اطاعت امر الهی می باشد.

وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ...: و پیروی کن در دین، راه کسی را که به سوی من به توحید و اخلاص در طاعت بازگشته است که او حضرت پیغمبر و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - باشند؛ چنانچه علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که مراد، راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. (۲)

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، چ نجف ۱۳۹۰ هجری، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

بعد از آن معاد و جزای اعمال را تذکر فرماید که: **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ**: پس به سوی من است بازگشت تو و پدر و مادر تو؛ یعنی مرجع همه شما به مجازات و ثواب و عقاب من خواهد بود در قیامت. **فَأْتِيَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: پس آگاه سازم شما را به آنچه می کردید از خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان.

این آیه و آیه قبل یعنی **وَ وَصَّيْنَا...** در بین مواعظ لقمان، معترضه است که به جهت تأکید در ضمن وصیت لقمان به فرزندش ذکر شده است.

يَبْنَىٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (١٦)

تفسیر:

موعظه اول لقمان: لا تشرک بالله... بود.

اما دومین موعظه او: ای پسر عزیزم، عمل آدمی از خیر و شر اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (دانه اسپند که خیلی کوچک است) در دل سنگ سختی یا در آسمان ها یا داخل زمین باشد خداوند آن را روز قیامت خواهد آورد.

حاصل آن که عمل آدمی از خیر و شر گرچه در حقارت و کوچکی به قدر دانه اسپندی و در پنهانی در جوف سنگی در زیرزمین باشد، خدا آن را در موقف حساب حاضر گرداند و آن را به ثواب و عقاب پاداش دهد. **إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**: به درستی که خدا صاحب لطف و نیکویی کننده به بندگان است که آنچه را که به آن در دنیا و آخرت نفع یابند به آنها می رساند و برای ایشان موجبات مصالح آنان را از آن جایی که گمان ندارند مهیا فرماید. و خبیر است؛ یعنی عالم به کنه اشیاء و مطلع بر حقیقت آنهاست.

آیه شریفه تنبیه است بر جزای اعمال و افعال از کلی و جزئی، خیر و شر، آشکارا و نهانی، حتی اگر به مقدار خردلی باشد از کوچکی، و در میان سنگی باشد در پنهانی، چه در

ص: ۳۳۱

اعلای آسمان باشد یا در اسفل اعماق زمین؛ همانا علم الهی به همه اعمال احاطه دارد و به قدرت کامله خود، آن را در قیامت به جهت پاداش و مجازات حاضر فرماید.

(آیه ۱۷) یَبْنِيْ اَقِيْمِ الصَّلٰوةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ

تفسیر:

سومین موعظه: یَبْنِيْ اَقِيْمِ الصَّلٰوةَ: ای پسر عزیزم، نماز را به پای دار به وقت آن با اجزاء و شرایط، تا به ملازمت و مراعات آن کمال یابی.

چهارمین موعظه: وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ: و امر کن دیگران را به نیکویی؛ یعنی به کارهایی که در نظر شرع و عقل مستحسن و نیکوست.

پنجمین موعظه: وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ: و بازدار آنان را از منکر؛ یعنی از چیزهایی که در نظر عقل و شرع، ناشایسته و قبیح می باشد.

تبصره: لقمان سه رکن از اساس دین را تذکر فرماید: یکی نماز که ستون دین است؛ دوم امر به معروف؛ سوم نهی از منکر که قوام دین منوط به این دو امر می باشد و از اعظم شعائر دین و اساس جمیع ادیان است و اختلال آن موجب غلبه فساد در جهان است، و لذا به آن تأکید بسیار شده است.

صاحب معراج السعاده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: امر به معروف و نهی از منکر طریقه پیغمبران و شیوه نیکان است، فریضه عظیمی است که سایر فرائض بواسطه آن به پا داشته می شود و به آن راه ها امن می گردد و مکاسب حلال می شود و مظلّمه ها به صاحبانش رد می شود و زمین آباد می گردد و از دشمنان دین انتقام کشیده می شود... (۱) ششمین موعظه: وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ: و بر آنچه از زحمت و مشقت و اذیت به جهت

ص: ۳۳۲

۱- . معراج السعاده، ملا احمد نراقی، (چ سنگی اسلامیه ۱۳۳۲)، ص ۱۶۴ (در بیان اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر).

امر به معروف و نهی از منکر یا از جمیع شداید و مکاره دنیا به تو می رسد صبر کن إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: به درستی که آنچه تو را به آن امر نمودم، از واجبات امور و مهمات کارها است؛ یعنی چیزی است که خدا امر فرموده بر سبیل ایجاب و الزام که از آن چاره ای نیست.

یا از اموری است که واجب است ثبات و دوام بر آن، و به هیچ وجه ترک آن جایز نیست.

(آیه ۱۸) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

اعراب و لغت:

تصعیر به معنای برگرداندن. و مرحاً مصدر و به جای حال و منصوب است.

تفسیر

هفتمین موعظه: و روی خود را به نخوت از مردم برمگردان؛ یعنی صورت خود را از مردم برمگردان همچنان که فعل متکبران است. خلاصه آن که: اقبال نما به وجه و روی خود به مردم به جهت تواضع، و از ایشان به سبب تکبر روی برمتاب.

طبرسی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در معنی آیه شریفه که: با کسی که با تو صحبت و تکلم می کند از جهت استخفاف روی برمگردان. (۱)

هشتمین موعظه: و روی زمین با ناز و تکبر - مانند جاهلان و دنیاپرستان - راه مرو، به درستی که خدا هیچ متکبر خودپسند و فخرکننده و نازنماينده را دوست نمی دارد.

جمله إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ عِلْتَ نَهَى است؛ یعنی لازمه دوستی را که لطف و مرحمت خاصه اوست، درباره آنها منظور نفرماید.

تنبيه: آیه شریفه نهی است از تکبر و فخر، که دو صفت رذیله ای است که موجب پستی مقام انسان است:

ص: ۳۳۳

۱ - در کافی از حضرت باقر علیه السلام که فرمود:

عَجَبًا لِلْمُخْتَالِ الْفُخُورِ، وَإِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً، وَهُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصَيِّعُ بِهِ: عجب است از مختال فخور و حال آن که جز این نیست که خلق شده است از نطفه و پس از مرگ جیفه ای خواهد بود و در میان این دو حالت نمی داند با او چه معامله ای می شود؟ (۱) ۲ - از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: داخل بهشت نمی شود هر که در قلبش مثقال ذره ای کبر باشد. (۲)

(آیه ۱۹) وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

تفسیر:

نهمین موعظه: در راه رفتن خود، میانه رو باش؛ یعنی میانه شتاب و کندی حرکت نما؛ زیرا به شتاب رفتن علامت سبکی است، و به تأنی رفتن نشانه تکبر باشد؛ بلکه میانه رو باش که علامت تواضع و بزرگواری است.

و شاید معنی این باشد: در رفتار خود در تمام امور زندگی میانه رو باش.

ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبِهَاءِ الْمُؤْمِنِ:

تند راه رفتن ارزش مؤمن را می برد. (۳) (یا آبروی مؤمن را می برد.)

دهمین موعظه لقمان: و از صدای خود بکاه - یعنی در سخن گفتن فریادکننده و نعره زننده و دراز زبان مباش - که همانا زشت ترین و قبیح ترین صداها، صدای خران است. یعنی در بلند کردن صدا فضیلتی نیست.

و در تشبیه به صوت حمار، مبالغه شدیدی است در مذمت صدای بلند، و تنبیه بر آن که

ص: ۳۳۴

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۴.

۲- همان مدرک، ص ۳۱۰، ح ۶.

۳- کتاب الخصال، ج ۱، ص ۹، ح ۳۰ و نیز در تحف العقول، ص ۲۶ و بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۱ ح ۱۱ به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

این کار نزد حق تعالی از مکروهات شدید است.

خاتمه: از جمله مواعظ لقمان به پسر خود اینهاست:

ای فرزند، چگونه مردم نمی ترسند از عذاب هایی که ایشان را به آن تهدید کرده اند، و حال آن که احوال آنها هر روز در پستی است؟ و چگونه مهیا نمی شوند برای وعده های خدا، و حال آن که عمرشان به زودی به نهایت می رسد.

ای فرزند، علم را برای آن که با آن به عالمان مباهات کنی، و یا با جاهلان مجادله کنی، و یا با آن در مجالس خودنمایی و فخر کنی میاموز، و طلب علم را برای عدم رغبت به آن ترک مکن.

ای فرزند، به دیده بصیرت در مجالس نظر کن، اگر بینی جمعی را که یاد خدا می کنند با ایشان بنشین؛ اگر عالمی، علم تو به تو نفع می بخشد و علم تو را می افزاید؛ و اگر نادانی، از ایشان علم کسب می کنی؛ شاید رحمتی از خدا بر ایشان نازل شود و تو را نیز فرا گیرد.

ای فرزند، به کسی که با تو بدی کند احسان کن، و دنیا را بسیار جمع مکن که تو را از آن رحلت می باید کرد، بین که از آن جا به کجا خواهی رفت.

ای فرزند، مال یتیم را مخور که در قیامت رسوا شوی، و در آن روز تو را تکلیف کنند که به او پس دهی و نداشته باشی.

ای فرزند، آتش جهنم در قیامت به همه کس احاطه خواهد کرد و از آن نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدا به او رحم فرماید.

ای فرزند، دشنام مده به مردم که چنان است که به پدر و مادر خود دشنام داده باشی.

ای فرزند، هر روز که می آید، روز تازه ای است و نزد خداوند کریم بر کردارهای تو گواهی خواهد داد.

ای فرزند، به خاطر آور که تو را در کفن ها خواهند پیچید و به قبر خواهند افکند و همه کردارهای خود را در آن جا خواهی دید.

ای فرزند، هفت هزار کلمه حکمت آموختم، تو چهار کلمه را حفظ نما که اگر به آنها عمل کنی تو را کافی است: ۱ - کشتی خود را محکم بساز که دریا بسیار عمیق است.

۲ - بار خود را سبک کن که گردنگاهی که در پیش داری گذشتن از آن بسیار دشوار است.

۳ - توشه بسیار بردار که سفر دور و دراز است. ۴ - عمل را خالص کن که قبول کننده عمل، بسیار دانا و بیناست. (۱)

بحث جاهلانه در برابر نعمت های ظاهری و باطنی

(آیه ۲۰) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ

تفسیر:

آیا ندیدید و نمی بینید - ای بینندگان - که خدا برای نفع شما آنچه در آسمان ها است (از آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران و غیر آن) و آنچه در زمین است (از کوه ها و دریاها و جمادات و نباتات و حیوانات) را مسخر و رام گردانیده است که از آن سود برید.

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ... و نعمت های خود را آشکارا و پنهان مانند آنچه بدن هایتان از آن استفاده می کند و نظیر آنچه جان ها و مغز هایتان از آن بهره مند است بر شما وسعت و تمامیت بخشید؟

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ... و برخی از مردم در مورد خدا و توحید و حقانیت او بدون هیچ علم و دانشی (و بدون دلیل عقلی) و بدون هدایتی که از وحی و الهام گرفته شده باشد و بدون کتاب آسمانی روشن؛ بلکه به محض تقلید از گذشتگان مجادله و انکار می نمایند.

علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: نعمت ظاهره، پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه از معرفت خدا و توحید آورده؛ اما نعمت باطنه، پس موالات ما اهل بیت و عقد (عهد)

ص: ۳۳۶

۱- . به بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ رجوع شود.

صدوق رحمه الله در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی روایت نموده که: نعمت ظاهره امام ظاهر، و نعمت باطنه امام غایب است. (۲)

(آیه ۲۱) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

تفسیر:

وقتی به کفار و مشرکان گفته شود از آن چه که خداوند نازل فرموده است - یعنی قرآن و احکام اسلام - پیروی نمایید و آن را تصدیق کنید، در جواب گویند: تصدیق نمی کنیم؛ بلکه آنچه را که بر آن پدران خود را یافته ایم پیروی می کنیم؛ یعنی در طریق پدران خود سلوک می کنیم! آیا از پدران خود پیروی می کنند هر چند که شیطان با وسوسه های خود ایشان را به عذاب سوزان که آتش جهنم است بخواند؟! (استفهام برای انکار و تعجب است) و حاصل معنی آن که شیطان، ایشان را دعوت می کند به تقلید از پدران و ترک پیروی از پیغمبران، و این موجب عذاب جهنم است، با این وصف باز هم دست از تقلید بر نمی دارند.

(آیه ۲۲) وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

تفسیر:

و هر که امر خود را به خدا تفویض نماید و امر خود را به خدا تسلیم کند و بر او توکل

ص: ۳۳۷

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

۲- اکمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶. (چ دار الکتب، ۱۳۹۵ ه. ق).

نماید، و حال آن که در عمل، نیکوکار یعنی موخید باشد؛ (چه نیکویی عمل، فرع ایمان است) و عمل او بر وجه اخلاص و بدون شایبه ریا و سمعه باشد، پس به تحقیق به دست آویز محکم دست زده و آویخته، و سرانجام همه کارها به سوی حق تعالی است و اعمال باطنی و بدنی انسان از نظر پاداش و کیفر به او می رسد.

تبصره: آیه شریفه تشبیه معقول به محسوس است؛ یعنی چنانچه شخصی بخواهد به قلّه کوهی صعود نماید متمسک می شود به ریسمان محکمی که چنگ زند به آن و با کمال اعتماد بدون ترس خود را به مقصد رساند، همچنین کسی که واقعاً با ایمان و اعتقاد کامل به تمام جهت متوجه خدا شود و تسلیم امر الهی گردد، برای قرب به خدا به دستاویز محکمی که دستاویز و عروه ای بالاتر از آن نخواهد بود متمسک جسته و به مقصد می رسد.

(آیه ۲۳) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

تفسیر:

وَمَنْ كَفَرَ: و هر که کافر شود و به عروه الوثقای ایمان و عمل صالح تمسک ننماید، فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ: پس کفر او تو را اندوهناک نسازد، چه ضرر کفر او در دنیا و آخرت به خود او بر گردد. إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ...: در دنیا و آخرت بازگشت همه ایشان به سوی جزای ماست، پس آنها را به آنچه کرده اند آگاه می سازیم و کیفر می دهیم.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: مسلماً خدا به آنچه در درون سینه هاست از خیر و شر و قصد طاعت و معصیت داناست، و همه را بر وفق اعتقاد و عمل به عدالت جزا خواهد داد.

(آیه ۲۴) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

ص: ۳۳۸

تفسیر:

آنها را اندکی از لذایذ دنیا برخوردار و بهره ور سازیم (نعمت های دنیا اگر مداوم هم باشد اندک است؛ زیرا فانی می شود و نعم فانی نسبت به باقی قلیل است اگرچه مداوم باشد)، سپس آنها را به عذابی سخت گرفتار سازیم.

زمخشری در کشف گوید: حق تعالی در این آیه تشبیه فرموده گرفتار شدن کفار به عذاب را به اضطراب کسی که مضطر به چیزی باشد و چاره ای جز آن نداشته باشد(۱).

(آیه ۲۵) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

و اگر از کافران بپرسی: کیست که آسمان ها و زمین را آفریده است؟ گویند: خدای تعالی است. به جهت این که محال بودن اسناد آفرینش آسمان ها و زمین به غیر او واضح است.

ابن بابویه در توحید از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مولودی متولد شود بر فطرت - یعنی بر معرفت به این که خداوند عزوجل خالق اوست - پس این است فرمایش الهی که اگر سؤال کنی کیست خالق آسمانها و زمین؟ گویند: خداست.(۲)

و چون اعتراف کردند به آنچه موجب بطلان عقیده ایشان است (زیرا اعتراف به خالقیت خدا ملازم با اعتراف به ربوبیت اوست، پس اعتقاد کفار به ربوبیت غیر خدا باطل است)، بگو: شکر و سپاس از آن خداست که شما را به اعتراف و اقرار به خالق بودن او واداشت و ربوبیت و خالقیت، هر دو از صفات خاصه الهی است و این که کفار بگویند: «ما خالق بودن خدا را قبول داریم؛ اما ربوبیت را برای غیر او می دانیم» از جهل آنهاست؛ بلکه

ص: ۳۳۹

۱- تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۰۰.

۲- کتاب التوحید صدوق، ص ۳۳۱، ادامه روایت نهم.

بیشتر ایشان نمی دانند که مربی اشیاء همان خالق آنهاست.

(آیه ۲۶) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و زمین است ملک حقیقی خداست؛ زیرا آفریدن به حفظ و اداره و بالاخره فانی کردن همه در تحت اراده اوست و همه مخلوق او، و او خالق و مالک همه است. پس در آسمان و زمین غیر ذات یکتای او مستحق پرستش نباشد. زیرا همه مخلوق می باشند.

حقاً که خداوند است بی نیاز از هر چیز و ستوده در همه صفات خود، پس غنی است از ستایش ستایش کنندگان، و ستوده و سزاوار حمد است اگرچه هیچ حامدی نباشد.

(آیه ۲۷) وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ مَّ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

اعراب:

ما فی الأرض... اسم «أن»، و أقلام خبر آن است، و البحر مبتدا و جمله بعد خبر آن است.

ما نفدت... جواب لو است.

تفسیر:

و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم شود و دریا را اگر مرکب باشد هفت دریای دیگر یاری دهد و بدین قلم ها و بدان مرکب کلمات الهی را که آفریده های او هستند بنویسند، به

ص: ۳۴۰

نوشتن به این قلم ها و مرکب ها کلمات خدا پایان نپذیرد.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: به درستی که خدا غالب و مقتدر و دانا به مصالح امور است و هیچ چیز از حکمت و مصلحت او بیرون نیست و قدرت و حکمت او نامتناهی است.

توانمندی خدا در آفرینش

(آیه ۲۸) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

اعراب:

تقدیر آیه این چنین است: «ما خلقکم ولا بعثکم إلا کعبث نفس واحده»، مضاف حذف و مضاف الیه جای آن قرار گرفته است.

تفسیر:

بعد از آن به جهت رد گروهی که به سبب کثرت انسان ها مسأله معاد را استبعاد می کردند می فرماید: نسبت آفریدن شما و برانگیختن و زنده کردن شما بعد از مرگ برای جزای اعمالتان نسبت به قدرت مطلقه الهی، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست، هر دو برای او آسان و یکسان است.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ: به درستی که خدای تعالی شنوا به گفتار همه و بینا به صفات و کردار همه است، پس برای پاداش اعمال بندگان در قیامت مشکلی نخواهد داشت.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّهُمَا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹)

ص: ۳۴۱

تفسیر:

آیا ندیده و ندانسته ای که خدای تعالی به قدرت کامله خود، ظلمت شب را در روشنی روز در می آورد، و روشنایی روز را در شب داخل می گرداند؛ یعنی در برخی از فصول سال مقداری از شب را به تدریج داخل روز می کند؟ و در فصولی دیگر مقداری از روز را به تدریج داخل شب می کند.

و خورشید و ماه را که سبب منافع خلائق هستند مسخر نمود، هر یک از این دو در حرکت مستقیم و دایره وار خود تا مدت معینی (که نزد خدا معلوم است) جریان دارند؟ وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و به درستی که خدای تعالی به آنچه در پنهانی و آشکارا می کنید داناست؟

تنبیه: آیه شریفه تذکر است به شواهد قدرت الهی. و حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرماید: تفکر نما در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار؛ اگر طلوع آفتاب نبود جمیع امور عالم باطل شدی و نمی توانستند مردم در امور معاش خود سعی نمایند و دنیا همیشه برایشان تار بود و زندگانی آنها بدون نور گوارا نبود. و مصالح خورشید از آفتاب روشن تر است، بلکه تأمل کن در منافع غروب آفتاب که اگر نبود، قرار و سکون میسر نبود با شدت احتیاج به خواب و استراحت تا ابدان از خستگی برآید و حواس قوت یابد... پس نور و ظلمت که ضد یکدیگرند، هر دو را برای نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم آفریده شده است. (۱)

(آیه ۳۰) ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

تفسیر:

این مالکیت و علم و قدرت بی پایان برای خدای تعالی، به سبب آن است که او حق مطلق و ثابت و واجب الوجود است و آنچه جز او می خوانند و می پرستند از حیث الوهیت

ص: ۳۴۲

و ربوبیت باطل و ناحق است. وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: و خدای تعالی اوست برتر - یعنی غالب بر همه - و اوست بزرگ که بزرگی، خاصه ذات یگانه اوست.

نعمت دریانوردی و ناسپاسی بشر

(آیه ۳۱) أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

تفسیر:

آیا ندیدی و علم نداری که کشتی ها در دریا، به سبب نعمت های خداوند (آب و دریا و باد و هوا) جریان دارند (و نعمت های او را حمل و نقل می کنند) تا برخی از نشانه های توحید و قدرت و حکمت خود را به شما نشان دهد. حَقًّا که در این امر نشانه هایی است بر قدرت و کمال حکمت خداوند برای هر صبرکننده بر بلاها و تکالیف مشقت دار و شکرکننده بر نعمت ها و سپاس گزار منعم حقیقی.

و نزد بعضی از مفسران، مراد از «صَبَّارٍ شَكُورٍ» مؤمنان هستند، چه در حدیث وارد شده که ایمان دو نصف است: نصف آن صبر و نصف دیگر آن شکر می باشد. (۱)

(آیه ۳۲) وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

تفسیر:

و زمانی که اهل کشتی را موج دریا که در بزرگی مانند کوه ها یا ابرهای سایه افکن

ص: ۳۴۳

۱- . تفسیر صافی ذیل آیه شریفه و نیز بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۴ ح ۹۹.

هستند فرو گیرد، خدای را در حالی که اعتقاد و دعا را برای او خالص سازند به خلوص نیت (بدون ریا) بخوانند؛ زیرا ترس از شدايد، ایشان را به فطرت اصلی باز می گرداند.

فَلَمَّا نَجَّلَهُمْ إِلَى الْبُرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ: این، حالت و عادت اعراض کنندگان از حق است که در موقع شدت و اضطراب متوجه به حق شوند؛ اما همین که آنها را به سوی ساحل نجات آورد فقط بعضی از ایشان میانه رو هستند و بر طریق عدل که آن توحید است، استقامت می ورزند یا در وفای به عهد خود با خدا استقامت می کنند؛ اما برخی دیگر بر اعراض از حق و خدا باز می گردند.

وَمَا يَجْعَلُ بَايِنًا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ: و نشانه های قدرت ما را جز هر خائن عهد شکن و ناسپاس انکار نمی کند.

هشدار از فریب دنیا و فریبکاران

(آیه ۳۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَّيَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لَأْمُولُهُ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ

اعراب:

یوماً مفعول اخشوا می باشد و ظرف نیست؛ زیرا مقصود این نیست که در آن روز بترسید؛ بلکه منظور این است که از آن روز بترسید.

تفسیر:

ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری از فرزند خود چیزی را از عذاب آن روز دفع نمی کند - یعنی هیچ نفعی به او نرساند و دفع عذاب ننماید - و هیچ فرزندی از پدر خود چیزی از عذاب را دفع کننده نیست و بازدارنده عقاب به هیچ

ص: ۳۴۴

طریقی نخواهد بود.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: به درستی که وعده خدا به ثواب و عقاب حق است.

فَلَمَّا تَعَرَّزْنَاكَمُ الْحَيَوٰهُ الدُّنْيَا: پس زندگانی دنیا شما را مغرور نسازد و فریب ندهد؛ یعنی به متاع های گوناگون و زینت های دل فریب و طول سلامت و کثرت نعمت آن فریفته مشوید، چه آن در معرض زوال و فناست.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

أَمَّا بَعِيدٌ فَأِنِّي أَحْيَيْتُكُمْ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّهَا حُلُوهُ خَضِرَةٌ، حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ، لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَلَا تُؤْمَنُ فُجْعَتُهَا، غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ...

پس به درستی که من می ترسانم شما را از دنیای غدار، پس به تحقیق دنیا شیرین است در ذائقه، سبز است در باصره (استعاره فرموده این دو لفظ را برای دنیا به اعتبار زینت و بهجت آن، و فقط سبزی و حلاوت را ذکر کرده از جهت آن که التذاذ نفس از ممر این دو بیشتر است) احاطه شده دنیا به آرزوها و دوستی نموده با اهل خود به متاع های عاجله زائله، و به شگفت آمده به زیورهای اندک بی اعتبار، و آراسته شده به امیدهای بی بنیاد، و زینت یافته به فریب اهل جهالت و فساد، و دوام نیابد سرور و شادی آن و ایمن نشاید بود از درد و آلام آن، فریبنده ای است مضرت رساننده... (۱) وَ لَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ: و شیطان فریب دهنده، شما را فریب ندهد و به عفو و کرم یا مهلت دادن خداوند، مغرور نسازد به این وجه که شما را به آرزوی دور و دراز از راه منحرف نماید و به وعده توبه و مغفرت بر معاصی دلیر کند.

(آیه ۳۴) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُو عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ص: ۳۴۵

گفته شده ماذا مفعول تکسب است و این در صورتی است که «ماذا» را روی هم به منزله یک کلمه بدانیم و معنی استفهام داشته باشد. اما اگر به معنی «الذی» باشد مفعول تدری خواهد بود.

آگاهی پروردگار و ناآگاهی بشر

تفسیر:

همانا خدا علم به هنگام قیامت نزد اوست و باران را در زمانی و مکانی که مقرر فرموده نازل می فرماید و او آنچه در رحم های جانداران زاینده است از دختر و پسر و تام و ناقص و وحدت و تعدد و اوصاف جسمی آینده و حالات روانی و اعمال آینده و مقرر نهایی آنها را می داند، و هیچ کس نمی داند از نیکوکار و بدکردار که فردا از دانش و عمل و مال، چه به دست آورد و کسب کند و لذا بسیار هست که اراده چیزی را نماید و خلاف آن می کند. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسِيحِ الْعَزَائِمِ وَتَقْضِ الْهَمَمِ: شناختم خدا را به فسخ شدن قصدها و به هم خوردن همتها. (۱) و هیچ کس نمی داند که به کدام زمین می میرد همچنان که نمی داند مرگ چه وقت او را دریابد.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: به درستی که خدای تعالی به همه اینها دانا و آگاه است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب مرآه العقول فرماید: مراد از آیه شریفه و این که غیر از خدای متعال این پنج چیز را نمی داند این است که غیر او از پیش خود، بدون آن که خدا به آنها تعلیم کند نمی دانند و این منافات با دانستن آنها به علم مستفاد از خدای متعال ندارد. و دانستن ائمه معصومین منوط به اراده خود ایشان است، چنانچه در کتاب کافی عمّار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند: آیا امام، غیب را می داند؟ فرمود: نه و لکن هرگاه دانستن آن را اراده نماید، خدای تعالی او را اعلام فرماید. (۲)

ص: ۳۴۶

۱- . شبیه به این روایت در غرر و درر، فصل ۵۵، ص ۵۰۰ ح ۳۰، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

۲- . مرآه العقول، ج ۳، ص ۱۱۷، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

اشاره

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (الم)

تفسیر:

برخی از احتمالات در تفسیر الف لام میم در برخی از سوره های قبل گذشت.

(آیه ۲) تَنْزِیْلُ الْكِتٰبِ لَارِیْبَ فِیْهِ مِنْ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

اعراب:

تنزیل الكتاب مبتدا و لا ریب فیہ خبر آن است. و من رب العالمین متعلق به تنزیل است.

حقیقت قرآن

تفسیر:

فرو فرستادن این کتاب (قرآن) که از جانب پروردگار عالمیان است هیچ شکی در آن نیست؛ یعنی این که این کتاب از جانب خداست، جای تردید و شک ندارد و شک در آن

ص: ۳۴۷

آفرینش و تدبیر جهان و ولایت الهی

(آیه ۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَلَهُمْ مِنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

تفسیر:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ... آیا مشرکان و منکران می گویند: حضرت محمد این قرآن را از پیش خود بافته است؟ یعنی آن را افترا دانسته اند؟ و حال آن که نه چنان است که می گویند؛ بلکه آن سخن، راست و درست از جانب پروردگار تو است تا گروهی را که پیش از تو برای آنها بیم دهنده ای (از زمان ابراهیم یا از زمان عیسی) نیامده بیم دهی و انذار نمایی، شاید هدایت پذیرند و عناد و لجاج را کنار گذرانند.

تبصره: در این سه آیه نظم منطقی دیده می شود؛ زیرا خدای تعالی اول با «الم» اشاره به اعجاز قرآن نموده؛ بعد از آن فرموده تنزیل آن از جانب پروردگار عالمیان است، سپس آن را با نفی ریب از آن، تقریر و تثبیت کرده، و بعد از نقل انکار منکران فرموده که آنچه منکران می گویند خلاف حق است، و حق این است که قرآن از جانب خدای تعالی است و سپس مقصود از تنزیل قرآن را که انذار است بیان کرده است.

(آیه ۴) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

تفسیر:

خداوند که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص، و سزاوار پرستش و ستایش است، آن ذاتی است که به قدرت کامله و حکمت شامله خود آسمان ها و زمین و

آنچه را در میان آنهاست از جمادات و حیوانات و نباتات و غیر آن، در شش روز - یعنی در زمانی که مساوی باشد با مقدار زمان شش روز از روزهای ما - ایجاد کرده است.

شیخ طبرسی رحمه الله فرماید: مقصود، مقدار زمان شش روز از ایام دنیاست. (۱) و خدای تعالی قدرت داشت به یک لحظه همه را ایجاد فرماید؛ لکن ایجاد فرمود در این مدت به مصلحت و حکمت....

برخی از مفسران گفته اند: مقصود از شش روز، شش شبانه روز و یا شش دوران و یا مدتی طولانی است.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ: سپس بر عرش تسلط و تدبیر عالم استیلا یافت.

مَيَّا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِّن وَلِيٍّ وَ لَأَشْفِيعٍ: برای شما غیر از ذات یگانه او هیچ سرپرستی و دوستی که شما را یاری کند و نه هیچ شفاعت کننده ای که شما را مدد نماید نیست؛ یعنی اگر از رضای الهی و اطاعت او سرپیچی نمایید، هیچ ناصری شما را یاری نماید و هیچ شفيعی از شما شفاعت نکند.

أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ: آیا پس به مواظب ربانی و نصایح قرآنی متذکر نمی شوید و تفکر نمی کنید و به نظر عبرت در آنچه گفته شده تأمل نمی کنید تا صحت آن بر شما واضح و هویدا شود؟!

(آیه ۵) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ

تفسیر:

اوست که امور این دنیا را از ابتدای خلقت تا برپایی قیامت به فرمان صادر از آسمان جلال خود به سوی این زمین به دست فرشتگانش تدبیر و تنظیم می کند، سپس نتایج حاصله تدبیر در روزی که مقدار آن به اندازه هزار سال از سال هایی است که شما

ص: ۳۴۹

۱- . به تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۲۷ رجوع شود.

می شمارید به سوی مقام ربوبی بالا می رود و برای بررسی و داوری در موقف حساب به او عرضه می شود.

(آیه ۶) ذَلِكْ عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

تفسیر:

آن خداوند، دانای پوشیده و پیدا و نهان و آشکار امور دنیا و آخرت است یا عالم است به آنچه بوده و خواهد بود، پس تدبیر او بر وفق حکمت است و مقتدر غالب و مهربان بر بندگان است.

چگونگی آفرینش بشر

(آیه ۷-۹) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُمْ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

اعراب و لغت:

خلقه صفت شیء است و سلاله به معنی چکیده است. و مهین به معنی حقیر و قلیل است.

تفسیر:

آن خدایی که هر چیزی را که آفریده خوب آفریده است و اجزای آن را متناسب با هم و مجموع را متناسب با هدف خلقت او قرار داده است؛ یعنی هر چیز را بر وجهی نیکو که سزاوار و لایق آن بود به مقتضای حکمت و بر وفق مصلحت بیافرید و بیاراست، پس جمیع مخلوقات حسن باشند، اگرچه در صورت متفاوت اند.

ص: ۳۵۰

پس هرگاه شخص عاقل منصف، چشم عقل بگشاید و دیده بصیرت باز کند و در آفاق و انفس مخلوقات الهی سیر نماید، البته تصدیق کند که آنچه در عالم مشاهده کند تمام به احسن وجه و اتم وضع مقرر گردیده است.

جهان چون خدّ و خال و چشم و ابروستکه هر چیزی به جای خویش نیکوست

و آفرینش انسان را از گِل آغاز نمود.

سپس ذریه و فرزندان او را از آب پست بیرون آورده از صُلب (یعنی نطفه ای که در نهایت حقارت و پستی است) آفرید.

سپس اعضای او را در رحم مادر کامل کرد و از روح خویش در وی دمید.

نکته: اضافه روح به ذات احدیت، اضافه تشریفی است به جهت تکریم و تشریف آدم علیه السلام، و اظهار این که او مخلوقی شریف و عجیب است و او را شأن و مرتبه ای است که انتساب آن به حضرت حق مناسبت دارد.

و یا به جهت اشعار به آن که عجایب در ذات او بر وجهی است که هیچ کس به کنه آن راه نمی برد.

و لذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱) وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ: و قرار داد - یعنی آفرید - برای شما گوش را به حکمت بالغه برای شنیدن مسموعات حسّی به آن.

وَالْأَبْصَرَ: و قرار داد - یعنی آفرید به قدرت کامله خود - برای شما چشم ها را برای دیدن محسوسات به آن.

وَالْأَفِدَةَ: و قرار داد - یعنی آفرید - برای شما دل ها را برای درک معقولات.

تبصره: قلب بر دو معنی اطلاق شود: یکی عبارت از گوشت صنوبری الشكل که در طرف چپ سینه است، این قلب در حیوانات نیز موجود است. معنی دوم قلب عبارت است از لطیفه ربانیه که آن را روح انسانی گویند، و اوست مُدرک و عالم و عارف، و اوست مخاطب و مطالب و معاتب، و با قلب جسمانی ارتباط و تعلق و علاقه دارد که عقول اکثر خلائق از ادراک این روح و علاقه آن متحیر است.

ص: ۳۵۱

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ: با اعطای چنین نعمت های بزرگ، اندکی سپاس گزاری و شکر می کنید؛ یعنی چنان که باید و شاید به شکرگزاری این نعمت ها نمی پردازید.

هشدار به منکران قیامت

(آیه ۱۰) وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ

اعراب:

قبل از إذا، «نُبَعَث» در تقدیر است.

تفسیر:

و مشرکان و کافران و منکران معاد از روی انکار گفتند: آیا چون در زمین متلاشی و گم شویم - یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته شویم چنانچه متمیز نشویم - آیا در آن هنگام باز در آفرینش تازه ای قرار خواهیم گرفت؟ (تکرار استفهام برای مبالغه در انکار است)، (پاسخ خداوند این است) قدرت ما محدود نیست و می توانیم همه را زنده کنیم.

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ: بلکه ایشان به ملاقات جزای پروردگار خود کافر هستند و به ملاقات ملک الموت و آنچه بعد از آن است از ثواب و عقاب، ایمان ندارند.

(آیه ۱۱) قُلْ يَتَوَفَّلَكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

تفسیر:

ای پیامبر، به ایشان بگو که فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، روح شما را که تمام حقیقت شماست کاملاً از بدنتان برمی گیرد و آن روح محفوظ است و بدن خاک می شود، سپس در قیامت در قالب همان بدن به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید تا جزای

ص: ۳۵۲

اعمالتان را ببینید.

(آیه ۱۲) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ

اعراب:

ناکسوا... خبر المجرمون است. و قبل از ربنا، «يقولون» در تقدیر است. نعمل جواب امر و مجزوم است.

تفسیر:

و اگر ببینی - ای بیننده، یا ای کاش می دیدی - زمانی را که مجرمان از غایت خجالت و ندامت و مذلت در محضر و موقف پروردگارشان سرها به زیر افکنند در حالی که گویند:

ای پروردگارا ما، آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، یا قبل از این کور و کر بودیم اکنون دیدیم و شنیدیم و قیامت و احوال آن برای ما مکشوف شد، پس ما را به دنیا برگردان تا کارهای شایسته به جا آوریم.

إِنَّا مُوقِنُونَ: به درستی که ما یقین و باور داریم؛ زیرا مشاهده نمودیم و شبهه ای در آن برای ما نمانده است.

تنبيه: چون قیامت روز عیان و شهود حقایق است تمام کفار ایمان آورند و تقاضای برگشت به دنیا و اتیان عمل صالح را نمایند؛ لکن فایده ای نخواهد داشت.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِيَيْنِ مِنْكُمْ لَمَّا زَجَعُونَ وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ أَوْلَسِيْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمَسُّونَ وَيُضَيَّبُونَ عَلَىٰ أَحْوَالِ شَتَّىٰ؛ فَمَيِّتٌ يُنْكِي، وَآخِرٌ يُعْزَى، وَصَيْرِيْعٌ مُّبْتَلَى، وَعَائِدٌ يُعْوَدُ، وَآخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ، وَطَالِبٌ لِّلدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ؟....

یعنی: آیا به دیده بصیرت، گذشتگان خود را نمی بینید که بازمی گردند و بازماندگان

ص: ۳۵۳

را نمی بینید که باقی می مانند؟ آیا نمی بینید اهل دنیا را که صبح نمایند و شب کنند بر احوال مختلف؟ پس یکی مرده ای است که بر او می گریند، و دیگری کسی است که تسلیت دهند او را، و یکی افتاده به انواع بلاها گرفتار، و دیگری بیماری است که به عیادت او می روند، و یکی در حال احتضار است و جان می دهد، و دیگری طالب دنیا است که مرگ او را طلب کند، و دیگری غافل از عقاب است در حالی که از او غافل نیستند... (۱)

(آیه ۱۳) وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى لَهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

تفسیر:

و اگر می خواستیم، به هر کسی هدایت مناسب او را به نحو اجبار می دادیم؛ لکن اجبار با تکلیف منافات دارد؛ زیرا تکلیف باید به اختیار باشد تا بنده مستحق ثواب و عقاب گردد. از این جهت ایشان را بر ایمان مجبور نساختیم؛ بلکه زمام کفر و ایمان و طاعت و معصیت را تحت اختیار آنان وا گذاشتیم، فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: و کفار به سوء اختیار، کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردند، لاجرم مستحق جهنم و عقاب گردیدند چنانچه اشاره فرماید: وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ: و لکن گفتار من از ازل ثابت و محقق است که حتماً باید جهنم را از جن و انسان هایی که به سوء اختیارشان دعوت و اتمام حجت مرا نپذیرفته اند پر سازم.

ملخص آیه شریفه آن که: ما بندگان را از روی الجاء و اضطرار بر ایمان و نداشتیم؛ بلکه امر ایمان را روشن نمودیم که به اختیار خودشان ایمان آورند، و لکن کافران ضلالت را بر هدایت اختیار کردند، از این جهت عذاب بر آنها، واجب و لازم گشت.

ص: ۳۵۴

(آیه ۱۴) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تفسیر:

به آنها گوییم: پس بچشید عذاب جهنم را به سبب آن که دیدار امروزتان را فراموش کردید و به آن ایمان نیاوردید! چشیدن عذاب نتیجه فعل شماست.

بعد از آن بر طریق مقابله فرماید: إِنَّا نَسِينَكُمْ: ما نیز شما را از رحمت خویش فراموش کردیم. مراد آن است که با شما معامله ناسیان نمودیم. شاید این کنایه از طول عذاب و دوام آن باشد، چنان که کسی که در زندان مخدّد باشد در حق او گویند: فلان شخص از جمله فراموش شدگان است.

بعد از آن فرماید: وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: و بچشید عذاب جاودانی را به کیفر آنچه به جا می آوردید از معاصی و مخالفت با خدا و تکذیب پیامبران.

تنبيه: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: بترسید آتشی را که قعرش بعید، و حرارتش شدید است... و عذابش سست نگردد، و ساکنش را مرگ نباشد؛ خانه ای است که در آن رحمت نباشد و دعای اهلش شنیده نشود. (۱)

شش ویژگی مؤمنان

(آیه ۱۵) إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

تفسیر:

جز این نیست که کسانی به آیات و نشانه های ما یا آیات کلام ما (قرآن) و کلام پیامبر ما ایمان می آورند که چون به آن آیات پند داده شوند و ایشان را به آن تذکر دهند، از ترس

ص: ۳۵۵

عذاب الهی و یا به جهت شکر بر نعمت ایمان و هدایت که نصیب آنها شده است سجده کنان به رو در می افتند و پروردگارشان را همراه حمد تسیح می گویند - یعنی از صفاتی که شایسته خداوند نیست او را تنزیه می کنند - و هرگز سرکشی و تکبر نمی ورزند؛ بلکه به رغبت و شوق تمام او را اطاعت می کنند و به عبادت او می پردازند.

تنبيه: نزد علمای امامیه این آیه جزء «عزائم اربع» است به روایت از حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق علیهما السلام سجود واجبۀ قرآن چهار است: ۱ - سوره سجده نزد این آیه شریفه. ۲ - «حم سجده» نزد آیه شریفه لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ.

۳ - والنجم آیه فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا. ۴ - سوره «اقرأ» آخر سوره وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِب. (۱) در این چهار مورد سجده بر خواننده و شنونده واجب است.

آیه شریفه، تنبیه است به آن که مؤمنان در مقام تسلیم به مرتبه ای هستند که علاوه بر امثال دستورات الهی، هرگاه آیات الهی را متذکر شوند، به سجده افتاده و او را تسیح و تحمید نمایند.

(آیه ۱۶) تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

تفسیر:

در آیه قبل برخی از ویژگی های مؤمنان یاد شد، صفت دیگر آنان آن که:

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: پهلوهایشان در دل شب از بسترهای خواب تهی می شود. یعنی از رختخواب ها بر می خیزند، و پروردگار خود را در حال بیم و طمع (بیم از غضب الهی و امید به رحمت او) به نماز و دعا و ثنا و راز و نیاز، می خوانند.

به روایت حضرت باقر و صادق علیهما السلام آیه شریفه در شأن متهجّدان و شب زنده داران

ص: ۳۵۶

است (۱) که چون مردم سر به بالین غفلت نهند، ایشان پهلو را از بستر گرم برداشته به نماز بایستند و در نیمه شب به درگاه قاضی الحاجات متوجه شوند، و طلب عفو و رحمت نمایند.

پاداش شب زنده داری

فضیلت نماز شب: ابن بابویه رحمه الله در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که:

صَلَاةُ اللَّيْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ، وَتُحَسِّنُ الْخُلُقَ، وَتُطَيِّبُ الرِّيحَ، وَتُدِرُّ الرِّزْقَ، وَتَقْضِي الدَّيْنَ، وَتُذْهِبُ الْهَمَّ، وَتَجْلُو الْبَصِيرَ: نماز شب نیکو نماید روی را، و نیکو گرداند خلق را، و خوشبو سازد بو را، و فراوان کند روزی را، و ادا نماید دین را، و از بین ببرد غصه را، و چشم را جلا دهد. (۲) در کتاب وسائل از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که این آیه شریفه: در حق امیر المؤمنین علیه السلام و اتباع او از شیعیان ما نازل شده است که اول شب می خوابند، پس وقتی دو ثلث شب یا آنچه را خدا خواهد گذشت برمی خیزند و به درگاه پروردگارشان فرع می نمایند در حالی که راغب اند و راهب اند و به آنچه نزد خداست امید دارند... (۳) صفت دیگر آنان آن که: وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ: و از آنچه روزی آنها کرده ایم از علم و جاه و مال، در راه خدا انفاق می کنند.

تنبيه: حق تعالی در این آیات شریفه مؤمنان را با اوصافی چند یاد می کند: ۱- نزد تذکر آیات الهی خاکسار و سجده کننده بودن و تسییح و تحمید کننده بودن خدا و تکبر نمودن.

۲- شب زنده داری به نماز و دعا و زاری. ۳- انفاق در راه خدا به خیرات و مبرات.

و البته با اجتماع این صفات، مقام شامخ کمال ایمان را دارا می باشند.

(آیه ۱۷) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ص: ۳۵۷

۱- مجمع البیان، ج ۴ ص ۳۳۱.

۲- ثواب الاعمال، ص ۶۴ و ۶۵، ح ۹.

۳- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، ج ۵، ص ۲۷۴، ح ۱۶.

تفسیر:

بعد از آن به جهت ترغیب و تحریص مؤمنان به طاعت بدنی و مالی، می فرماید: پس آنچه از مایه های روشنی بخش دیدگان به پاداش کارهایی که می کرده اند برای آنها پنهان داشته شده است را هیچ کس نمی داند. ممکن است «ما» استفهامیه باشد (نه موصوله) و بنا بر این یعنی هیچ نفسی نمی داند چه چیز برای ایشان پنهان داشته شده است.

ابن مسعود روایت نموده که در تورات مکتوب است: خدا مهیا فرموده برای متعجبان آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور ننموده و نمی داند آن را ملک مقرب (۱) و از این رو محققان بر آن اند که انساب آن است که از این نعمت مخفی سخن نگویند؛ زیرا آیه شریفه فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ و روایت شریف

«وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» دو گواه اند بر آن که عقل، عاجز از ادراک آن است.

جَزَاءً مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و اهل ایمان که در شب و روز مشغول عبادت بدنی و مالی هستند جزا داده شوند به سبب آنچه به اخلاص تمام و صدق نیت به جا می آوردند.

کیفر ولید فاسق و پاداش علی مؤمن

(آیه ۱۸) أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ

تفسیر:

شأن نزول: ولید برادر مادری عثمان در مقام فخر بر امیر المؤمنین علیه السلام برآمد و گفت: تو کودکی و قوه جوانی من از تو بهتر و زبان من از تو رساتر و نیزه من از تو تیزتر و ثبات من در میان لشکر بیشتر است! حضرت در جواب آن ملعون فرمود:

أَسِيكَتَ فَإِنَّكَ فَاسِقٌ: ساکت شو! که تو فاسق هستی. یعنی فاسق، با مؤمنی مانند من قابل مقایسه نیست. حق تعالی به جهت تصدیق آن حضرت این آیه شریفه را نازل فرمود: (۲) أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا: آیا پس آن کسی که به خدا و رسول ایمان آورده که حضرت امیر

ص: ۳۵۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۶۸.

۲- . همان.

المؤمنين عليه السلام است، كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا: مثل کسی است که از دایره ایمان خارج گردیده که «ولید» باشد؟ لَأَيِّسَ تَوْنًا: در شرافت و مزیت و رتبت یا در جزا و مثبت آخرت، برابر نیستند.

تبصره: نزول آیه شریفه در مورد خاص، مانع عمومیت آن نیست، چنان که در علم اصول مقرر شده است

و مراد از فاسق در این آیه کافر است؛ زیرا جمع میان ایمان و فسق ممکن است؛ اما میان کفر و ایمان ممکن نیست؛ یعنی شخص می تواند هم مؤمن باشد هم فاسق؛ لکن نتواند هم مؤمن و هم کافر باشد.

و همین ولید پلید است که عثمان او را بر کوفه والی ساخته بود شبی شراب خورده بود صبح به مسجد آمد و به مستی امامت گزارد، نماز صبح را چهار رکعت نمود. در اثنای نماز روی به جماعت نمود و گفت: بر چهار رکعت بیفزایم که بانشاطم! مردم دانستند مست می باشد.

(آیه ۱۹) أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لغت:

نزل به معنی آنچه برای ورود مهمان آماده شده است مانند میوه ای که در آغاز ورود جلو او می گذارند.

تفسیر:

بعد از بیان عدم تساوی مؤمن و کافر اجمالاً، تفصیل آن را بیان فرماید:

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا: اما آن کسانی که به خدا و تمام معتقدات حقّه ایمان آوردند، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و کارهای پسندیده از طاعات و خیرات و مبرات و صدقات به جا آوردند،

ص: ۳۵۹

پس برای ایشان بهشت‌ها بوستان‌های سکونت است که با مسکن‌های دنیا قابل قیاس نیست و این باغ‌ها و بهشت‌ها همه ابتدای پذیرایی است به پاداش آنچه در دنیا از طاعات و عبادات انجام می‌دادند.

چون نزل عبارت است از ما حضری که پس از ورود میهمان می‌آورند، پس تعبیر به آن، اشاره است به آن که این نعم بهشتی به تمامه برای اهل بهشت، پذیرایی ابتدایی باشد و الطاف خاصه الهی بعد از آن خواهد بود.

(آیه ۲۰) وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِيَ تُكذِّبُونَ

تفسیر:

و اما آن کسانی که از فرمان الهی و ایمان، به کفر و ضلالت، خارج شدند، پس جایگاه آنان آتش جهنم است. هرگاه بخواهند از آن بیرون آیند و به نزدیک درها یا دیوارهای خروجی رسند به آن جا باز گردانده می‌شوند، و به آنها گفته شود - یعنی خازنان جهنم به ایشان بر وجه اهانت گویند - بچشید عذاب آتش را، آن عذابی که آن را تکذیب و انکار می‌کردید و دروغ می‌پنداشتید و باور نمی‌کردید.

(آیه ۲۱) وَ لَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

تفسیر:

حتماً آنها را از عذاب نزدیک تر (دنیا) مانند قحطی و بیماری و شکست، قبل از عذاب بزرگ تر که آتش جهنم است بچشانیم.

ص: ۳۶۰

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: شاید ایشان - یعنی آنها که باقی مانند - به راه حق بازگردند و از کفر توبه کنند تا از عذاب اکبر عذاب نجات یابند.

برخی گفته اند: «عذاب ادنی» عذاب قبر، و «عذاب اکبر» عذاب قیامت است.

سنت انتقام از گناهکاران

(آیه ۲۲) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ

تفسیر:

و کیست ظالم تر (استفهام انکاری است؛ یعنی نیست ظالم تر) از کسی که به آیات پروردگارش - یعنی قرآن یا همه آیات الهی - پند داده شود، سپس او از آنها روی بگرداند و اعراض نماید؟!

آری اعراض از آیات روشن الهی که به صراط مستقیم و رسیدن به سعادت عظیم ارشاد می کند، خلاف عقل و فطرت و وجدان هر عاقلی است.

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ: ما از گناهکاران انتقام گیرنده ایم. هر گاه حق تعالی از جمیع مجرمان انتقام گیرد، پس کسی که ظالم تر از همه باشد انتقام از او به درجات شدیدتر و سخت تر باشد.

بنابراین باید از سطوت قهاری و غضب منتقم حقیقی اندیشناک باشند که ناگهان آنها را دریابد، و مطالعه احوال گذشتگان این مطلب را ثابت گرداند.

(آیه ۲۳) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مَرْيَةِ مِّن لِّقَالِهِي وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

اعراب:

«در این که مرجع ضمیر لقائه چیست؟ چند احتمال داده شده، که مقبول ترین آنها این است که به موسی برگردد.

ص: ۳۶۱

تفسیر:

به یقین ما موسی علیه السلام را کتاب تورات دادیم، چنان که تو را قرآن عطا نمودیم.

فَلَا تُكِنِّ فِي مِزْيِهِ مِّنْ لِّقَائِهِ...: پس در شک و تردید از دیدار او مباش، و او را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.

ابن عباس گوید: ضمیر لِقَائِهِ به موسی علیه السلام بر می گردد؛ یعنی بدون تردید تو موسی را در دنیا ملاقات خواهی کرد، چنانچه در برخی کتاب ها نقل شده که خدای تعالی وعده داده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را که پیش از رحلت از دنیا، حضرت موسی را خواهی دید. (۱) این جا به جهت تأکید، همان وعده را تکرار کرده است.

و در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به معراج بردند فرمود: حضرت موسی را در وقت عروج در آسمان ششم دیدم، و در وقت نزول نیز ملاقات نمودم.

و بعضی دیگر گفته اند: مراد ملاقات او در آخرت باشد.

و برخی هم احتمال داده اند که مقصود لقاء الله باشد.

صبر و یقین، دو شرط امامت

(آیه ۲۴) وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايِتِنَا يُوقِنُونَ

لغت:

لَمَّا به معنی «حین» است، و «لَمَّا» هم قرائت شده است.

تفسیر:

از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به دستور ما یا به توفیق ما مردم را هدایت می نمودند از آن رو که بر ایمان یا آزارهای قومشان صبر نمودند. و به آیات ما یا آیات تورات ما یقین و آن را باور داشتند و به حقیقتش ایمان آورده بودند.

ص: ۳۶۲

شاید مقصود آیه شریفه این باشد: ای رسول اکرم، از تکذیب امت، دلتنگ مباش چنانچه حضرت موسی علیه السلام و کتاب او را هادی قرار دادیم و ائمه ای از بنی اسرائیل قرار دادیم که مردم را هدایت کنند، تو و قرآن تو را هادی قرار داده ایم و ائمه ای از نسل تو را نیز امام مقرر فرمودیم.

علی بن ابراهیم قمی روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

امامان در کتاب خدا دو امام باشند: امام عدل و امام جور، در وصف امامان عدل فرموده:

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا : قرار دادیم ائمه ای که هدایت کنند مردم را به امر ما... (۱) در تفسیر برهان در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پس صبر نمود رسول خدا در جمیع احوال، پس بشارت داده شده به امامان از عترت او و وصف شدند ایشان به صبر، و فرمود: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ... (۲)

(آیه ۲۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

تفسیر:

همانا پروردگار تو در روز قیامت میان آنها درباره آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد کرد.

یعنی به حکم نافذ خود محق را از مبطل جدا سازد و هر یک را بر اعتقاد و کردار خود به عدل و فضل جزا خواهد داد.

(آیه ۲۶) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

ص: ۳۶۳

۱- تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۲- تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

در فاعل یهد چند احتمال داده شده است؛ یکی این که ضمیری باشد که به خدا برگردد. احتمال دیگر این که فاعل «یهد» «کم اهلکنا...» باشد یعنی «او لم یهد کثره اِهلاکنا».

تفسیر:

آیا آنها را هدایت نکرد و برایشان روشن ننمود که چه بسیار گروه هایی را از اهل قرن های گذشته - مانند قوم عاد و ثمود و لوط و نوح و غیر ایشان - هلاک کردیم که آنها در مسکن های آنها راه می روند و در سفر خود بر آن می گذرند و آثار و علامات ایشان را می بینند که چگونه در زندگی، خوش و با رفاه بوده اند و امروز از ایشان جز اثری باقی نمانده، دیار آنها مخروب و آثار آنها معدوم گردیده است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ يَشْتَبِهُونَ: همانا که در این هلاک گذشتگان برای آیندگان عبرت ها و نشانه هایی از توحید و قدرت خدا باشد. آیا به گوش دل نمی شنوند این سخنان را تا پند بگیرند و هدایت شوند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه ای می فرماید: و بدانید - ای بندگان خدا - که شما و حالات شما در این دنیا، بر روش کسانی است که پیش از شما بودند، آنها که عمرشان طولانی تر بود و مکانشان آبادتر، بناهای عالی و قصرهای رفیعه داشتند (می بینید) صداهای آنها خاموش شده و بادهای غرور آنها از بین رفته و بدن های آنها پوسیده و خانه های آنها خالی شده و آثار آنها نابود شده است. (۱)

برخی از نشانه های خدا

(آیه ۲۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعُمُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ

ص: ۳۶۴

تفسیر:

آیا ندیدند و نمی دانند که ما به قدرت کامله خود آب را به صورت باران یا نهر یا چشمه یا قنات به سوی زمین خالی از گیاه روان می کنیم و می فرستیم، آن گاه به وسیله آن کشت را از زمین بیرون می آوریم که چارپایانشان و خودشان می خورند. آیا به چشم سر و چشم دل نمی بینند؟ تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دریابند و آگاه شوند به آن که آن ذات یگانه ای که قادر است بر رویانیدن نبات از زمین خشک، حتماً بر احیای اموات در روز قیامت قادر خواهد بود.

تنبيه: بدانکه ذات قادر متعال به حکمت بالغه خود آب را در شکم ابر و دیعت نهاد و ابر را در هوا معلق بداشت و باد را بر آن مسلط گردانید تا ابر را براند و به سرزمین ها که اراده حق تعلق یافته ببرد و به زمین های خشک ببارد و آنها را سیراب نماید و زراعات را از آن حاصل گرداند. دقت و تأمل در این آیات روشن الهی موجب ایمان به وجود خدای عالم و قادر و حکیم می گردد، از این رو فرموده است: **أَوْ لَمْ يَرَوْا... یعنی آیا ندیدند و تأمل نکردند... تا هدایت شوند.**

روش برخورد با کافران

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸)

تفسیر:

کفار از روی مسخره گویند: اگر در وعده ای که می دهید راستگو هستید این پیروزی شما که وعده می دهید کی باشد؟ مراد فتح مکه است و نزد برخی از مفسران مراد نزول عذاب است و نزد برخی مراد وعده رسیدن به ثواب و عقاب در روز قیامت است.

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹)

ص: ۳۶۵

تفسیر:

چون بر وجه استهزاء و استعجال سؤال می کردند، به پیغمبر خطاب شد: در جواب بگو: روز فتح و نصرت و یا روز نزول عذاب و یا روز قیامت و رسیدن به ثواب و عقاب، ایمان آوردن کسانی که کافر بوده و کفر ورزیده اند برایشان سودی ندارد و مهلتی هم به آنها داده نمی شود.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ (۳۰)

تفسیر:

پس فعلاً از آنها روی بگردان و منتظر وعده الهی در دنیا و آخرت باش که ایشان نیز منتظرند بر تو غلبه یابند و یا حوادث زمان از موت و قتل به تو برسد تا به پندار خود از دست تو راحت شوند.

و لکن نصرت و غلبه، تو را باشد نه آنها را؛ زیرا تو حق هستی و آنها باطل (

الْحَقُّ يَغْلُوا وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ).

ص: ۳۶۶

(آیه ۱) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

پاسخ پیشنهاد قریش به پیامبر (ص)

تفسیر:

نقل شده که ابو سفیان بن حرب، و عکرمه بن ابی جهل، و ابو الاعور سلمی، بعد از جنگ احد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امان طلبیده به مدینه آمدند. و بر عبد الله ابی رئیس منافقان وارد شده و روز دیگر با چند نفر دیگر نزد حضرت آمدند و گفتند: ذکر «لا ایت» و «عزی» و «منات» را ترک کن و بگو: بت ها بت پرست را شفاعت می کنند. ما نیز تو را با پروردگارت واگذاریم. این کلام بر حضرت ناگوار آمد، به آن حضرت گفته شد، اجازه فرما تا آنها را به قتل برسانیم. حضرت فرمود: من ایشان را امان دادم و نقض عهد روا نیست، ایشان را

ص: ۳۶۷

برخی از مفسران گفته اند: در این مورد آیه شریفه نازل شد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...: ای پیامبر، از خدا پروا بدار یا بر تقوای الهی ثابت باش و یا بر تقوایت بیغزا؛ زیرا تقوا مراتب فراوانی دارد.

و کفار و منافقان را اطاعت مکن؛ زیرا ایشان دشمن خدا و رسول و اهل ایمان اند و غیر از ضرر زدن مقصودی ندارند. به درستی که خدای تعالی دانا به مصالح و مفاسد امور و دارای حکمت و دقت و اتقان در اجرای آن است، و به آنچه مقتضی حکمت است حکم می کند.

تبصره: این مطلب مسلم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کفار و منافقین، پیروی و اطاعت نمی کرد؛ زیرا اطاعت خدا و اطاعت کفار دو امر متضادند و جمع آن دو غیر ممکن است و صدور آن از مقام شامخ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله محال خواهد بود. بنابراین خطاب متوجه آن حضرت، و مراد امت باشد.

و دیگر آن که مقام شامخ آن حضرت متعالی است از آن که آنی از توجه به خدا غافل گردد.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرماید:

هذا هو الذي قال الصِّادِقُ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِأَيَّاكَ أَعْنَى وَاشْتِمَعَى يَا جَارَهُ، فَالْمُخَاطَبَةُ لِلنَّبِيِّ، وَالْمَعْنَى لِلنَّاسِ: یعنی این آن معنایی است که حضرت صادق فرماید: خدا مبعوث فرمود پیغمبر را در خطابات خود به «تو را گویم و همسایه بشنود»، پس مخاطب، پیامبر و مقصود امت پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. (۲)

(آیه ۲) وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ص: ۳۶۸

۱- مجمع البیان، ج ۴ ص ۳۳۵.

۲- تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

تفسیر:

و از آنچه وحی کرده می شود به تو از جانب پروردگار تو پیروی کن و به پیشنهاد مشرکان اعتنا مکن، همانا که خدای تعالی به آنچه از خیر و شرّ و صلاح و فساد عمل می کنی، دانا و آگاه است.

(آیه ۳) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً

تفسیر:

و بر خدا توکل کن؛ یعنی واگذار امر خود را به خدا که هر چه نماید بر وفق حکمت و مصلحت باشد و خدا در کارسازی امور بندگانش کافی است، پس به تدبیر و صلاح امور تو قیام فرماید و حافظ تو باشد و اذیت دشمنان را از تو دفع می کند.

برخی از مفسران نقل نموده اند که اهل مکه به آن حضرت گفتند: اگر از دین خود برگردی ما نصف اموال خود را به تو دهیم! و اهل مدینه آن حضرت را تهدید نمودند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی تو را به قتل می رسانیم! خداوند، آیات شریفه نازل فرمود که توکل بر خدا نما که حافظ و نگهبان تو و دفع کننده شرّ دشمنان تو خواهد بود.

(آیه ۴) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِی وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ إِلَىٰ تَطَهُّرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

لغت:

أزواج جمع «زوج» است. و زوج به شوهر و زن هر دو اطلاق می شود. أَدْعِيَاء جمع «دَعَى» به معنی پسرخوانده است.

ص: ۳۶۹

تفسیر:

خداوند برای هیچ مردی (هیچ کس) دو تا دل در درونش - و دو تا جان در داخل بدنش و قهراً دو تا اعتقاد متضاد در درون مغزش - قرار نداده است.

تنبيه: در تفسیر این آیه شریفه وجوهی است:

۱ - در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام در این آیه شریفه فرمود: جمع نشود دوستی ما و دوستی دشمن ما در قلب یک نفر. خداوند قرار نداده برای شخص دو قلب، تا دوست بدارد به یکی ما را و دوست بدارد به دیگری دشمن ما را، پس هر که می خواهد بداند دوستی ما را دارد یا نه؟ قلب خود را امتحان کند، پس اگر با دوستی ما دوستی دشمن ما را نیز دارد پس او از ما نیست و ما از او نیستیم، و خداوند دشمن اوست....(۱)

۲ - آیه رد منافقان است؛ یعنی ما برای هیچ کس دو قلب نیافریدیم که به یکی ایمان آورد و به یکی کافر شود؛ بلکه یک قلب بیش نیست یا مؤمن است یا کافر.(۲) ۳ - منافقان گفتند: آن حضرت را دو دل باشد: یکی با ما و دیگری با اصحاب خود.

خدای متعال فرمود: دروغ می گویند، خدا دو دل برای آن حضرت نیافریده است.(۳) وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ إِلَى تَطْهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ: و همسران را که با آنان ظهار می کنید - یعنی با انشاء تشبیه آنها به مادران و گفتن جمله «أنت علی کظهر امی» آنها را بر خود حرام می کنید - مادران قرار نداده است (آری ظهار کفاره دارد و احکام آن در کتاب های فقهی بیان شده است).

وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ: و خدای تعالی پسرخواندگان شما را پسران حقیقی شما قرار نداده است. تا حقوق اولاد شما را داشته باشند و مثلاً از شما ارث ببرند.

ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوِهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ...: این تحریم همسر به خاطر ظهار، و پسرخوانده را پسر واقعی خود دانستن، گفتار شما به زبان و دهانتان است و واقعیت ندارد و خداوند حق را می گوید و او را به راه راست هدایت می کند.

ص: ۳۷۰

۱- . تفسیر برهان، صافی ذیل آیه شریفه با تلخیص.

۲- . تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۶.

۳- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۷۹.

بیان: قسمت اول آیه درباره کسی است که همسر خود را ظاهر کرده بود، تفصیل آن در سوره مجادله خواهد آمد.

و قسمت دوم درباره زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن محمد صلی الله علیه و آله می گفتند و او را پسر خوانده حضرت رسول صلی الله علیه و آله می دانستند، و چون با اختیار خود همسر خود زینب را طلاق داد، پس از گذشت ایام عده، حضرت او را به نکاح خود در آورد. جهودان و منافقان طعن زدند و گفتند: پیغمبر ما را از ازدواج با همسر پسر (که او را طلاق داده) نهی می کند؛ اما خود با همسر زید که فرزند خوانده اوست و از زید طلاق گرفته ازدواج می کند. حق تعالی فرمود: پسر خوانده، حکم پسر را ندارد و گفتار شما مطابق واقع نیست، و قول حق و درست، آن است که خدا فرموده و راهنمایی نموده است. (۱)

(آیه ۵) ادْعُوهُمْ لِآيَاتِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آيَاتَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

اعراب و لغت:

ما تَعَمَّدَتْ... مبتدا و خبر آن «یؤاخذکم به» در تقدیر است. جناح به معنی گناه و باک است.

تفسیر:

آنها (یعنی فرزند خوانده ها) را به نام پدرانشان بخوانید (و در مورد زید نگوید زید بن محمد؛ بلکه بگوید زید بن حارثه) که آن در نزد خداوند عادلانه تر است و اگر پدرانشان

ص: ۳۷۱

را شناسید پس برادران و دوستان دینی شمایند (بگویند این برادر و دوست دینی من است و نگویید این پسر من است) و بر شما گناهی نیست در جایی که در نسبت دادن اشتباه کردید (و مثلاً از روی سهو و نسیان و اشتباه گفتید: زید بن محمد) و لکن مؤاخذه می شوید اگر دل های شما قصد کند و به عمد نسبت به غیر پدر واقعی او بدهید و خداوند همواره آمرزنده گناهان و مهربان به بندگان است که اگر پس از گناه توبه کنند می پذیرد.

احادیث صحیحه در این باب وارد شده است، پس عقلاً و نقلاً تبیی (پسر خواندن) موجب نسب و ارث نباشد.

منزلت پیامبر (ص) و همسران او

(آیه ۶) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ أَوْلَىٰ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

اعراب:

أَنْ تَفْعَلُوا... مستثنای منقطع است.

تفسیر:

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و اولویت دارد؛ یعنی اراده او در باره تصرف در جان و مال آنها بر اراده خودشان مقدم است.

و در حدیث صحیح وارد شده که آن حضرت فرمود:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا أَنَا أَوْلَىٰ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

و نیز فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنَنَّ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبَوَيْهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ

ص: ۳۷۲

وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: سوگند به آن خدایی که جان من تحت قدرت اوست، هیچ بنده ای ایمان نیاورده و مؤمن نباشد مگر آن که من نزد او محبوب تر باشم از خود او و پدر و مادر او و اهل و اولاد او و همه مردم. (۱) وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ: و همسران پیامبر در احترام و تحریم ازدواج با آنها، به منزله مادران مؤمنان هستند؛ یعنی در تعظیم و احترام و حرمت نکاح، نازل منزله ایشان اند نه در سایر احکام؛ زیرا دیدن آنها جایز نبوده و نسبت وراثت نداشته اند.

تنبيه: زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در استحقاق تعظیم و احترام، به منزله مادرهای مؤمنان هستند مادامی که باقی باشند در اطاعت خدا؛ و لذا شیخ صدوق در اکمال الدین روایت نموده که حضرت رسول به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن، به درستی که این شرف برای همسران من باقی است مادامی که بر اطاعت خدا باقی باشند... (۲)

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...: خویشاوندان در ارث بردن، نسبت به یکدیگر در کتاب خداوند (لوح محفوظ یا قرآن) از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند مگر آن که بخواهید به دوستانان نیکی کنید - یعنی برای غیر وارثانان مالی وصیت نمایید - این حکم از قدیم در کتاب (لوح محفوظ یا قرآن) نوشته شده است.

تبصره: با ملاحظه آیه انفسنا و انفسکم: آیه النبی اولی... دالّ است بر خلافت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام؛ به این بیان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و باید آنچه برای نفس پیغمبر باشد از اولویت بر مؤمنین، برای کسی که به منزله نفس اوست باشد، چنانچه تصریح به این فرموده در غدیر خم.

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ گفتند: بلی یا رسول الله. پس فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

(آیه ۷) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَقًا غَلِيظًا

ص: ۳۷۳

۱- به مدرک سابق رجوع شود.

۲- اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۹.

تفسیر:

و به یاد آور هنگامی را که از همه پیامبران در مقام اعطای نبوت پیمانی خاص به ایشان از ایشان گرفتیم و بویژه از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم (پیامبرانی که صاحب کتاب و شریعت مستقل بودند و سایر پیامبران از آنها دریافت می کردند) و از آنها پیمانی استوار گرفتیم بر این که هر یک از ایشان بشارت دهنده به پیامبر بعد از خود باشد و این که تبلیغ رسالت نمایند و به عبادت و اطاعت الهی دعوت نمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند و جامعه را به سوی یک مبدأ و یک دین دعوت نمایند.

تخصیص این انبیا به ذکر نام بعد از تعمیم، به جهت آن است که اولو العزم و صاحب شریعت و کتاب بودند، و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان برای تعظیم و تکریم آن حضرت است.

نزد بعضی از مفسران «میثاق غلیظ» سوگند مؤکد است بر وفا نمودن به آنچه حق تعالی برایشان از تکالیف سخت پیامبری واجب نموده است.

آیه ۸ لَيْسَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

تفسیر:

تا خداوند از راستگویان امت ها در روز جزا برای پاداش دادن از صدقشان بپرسد، به این معنی که هر یک از انبیا گواهی دهند بر صدق خود در انجام وظایفشان، یا سؤال کند از تصدیق کنندگان پیامبران از تصدیق ایشان، یا از پیغمبران بپرسد که امت های ایشان دعوت آنها را اجابت کردند یا نه؟

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إِذَا سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ صِدْقِهِ عَلَى أَى وَجْهِ قَالَهُ؟ فَيَجَازِي بِحَسَبِهِ، فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُ الْكَاذِبِ؟ یعنی: هر گاه از راستگویان بپرسند که بر چه قصد و بر چه وجه، راست گفتی تا به حسب آن ایشان را جزا دهد؟ پس حال دروغگو

چگونه خواهد بود؟ (۱) و أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا: و برای کافران عذابی دردناک مهیا و آماده ساخته است.

نصرت الهی در جنگ احزاب با علی (ع)

آیه ۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ حَيَّاءُ تَكُنُّمُ جُنُودًا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و معتقدات حقّه ایمان آورده اید، یاد بیاورید نعمت خدای را بر شما زمانی که در جنگ احزاب لشکریانی انبوه از قبایل متعدد عرب به شما روی آوردند، پس بر ایشان بادی را (که خیمه های ایشان را از جای بر کند و همه را پراکنده ساخت) و لشکرهایی از فرشتگان را که شما ایشان را ندیدید فرستادیم، و همیشه خدای تعالی به آنچه می کنید بیناست و شما را مطابق آن از روی عدل و فضل پاداش و کیفر خواهد داد.

واقعه خندق در شوال سال پنجم هجرت پیش آمد، و آن را غزوه احزاب نیز گویند؛ زیرا قریش از هر قبیله ای حزبی فراهم نمودند. بیست تن از بزرگان آنها با ابوسفیان و پنجاه نفر در خانه کعبه معاهده کردند که تا زنده باشند از جنگ با پیغمبر باز نایستند و با سوگندها معاهده را محکم نمودند، پس با چهارهزار نفر لشکر از مکه بیرون شدند. حضرت با اصحاب مشورت فرمود، سلمان - رضوان الله علیه - عرض کرد: در ممالک ما چون لشکری انبوه بر بلدی تاخت کنند، از بهر حفاظت شهر، خندقی حفر نمایند تا جنگ از یک طرف باشد. حضرت کلام او را پسندید و اصحاب او را تحسین کردند.

پس امر نمودند به حفر خندق و حضرت به آنها مدد می فرمود تا یک ماه تمام شد، و سه

ص: ۳۷۵

روز پیش از آمدن قریش کارها منظم شد.

جابر بن عبد الله روایت نموده: موقعی که خندق می‌کنند سنگی پیدا شد، آن را به اطلاع حضرت رساندیم، فرمود: آب پاشید. پس برخاست در حالی که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بسته بود، بیل و تیشه را برداشت و آن سنگ را مانند پشته ریگ گردانید. (۱)

(آیه ۱۰) إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا

اعراب:

إِذْ جَاءُوكُمْ... بدل از «إِذْ جَاءَتْكُمْ...» در آیه قبل است که مفعول «اذکر» مقدر است. الف در آخر الظنوناً در برخی قرائات نیست.

تفسیر:

یاد کنید زمانی را که لشکر دشمن از طرف بالا و پایین شهرتان به شما روی آوردند و آنگاه که از زیادی ترس چشم‌ها خیره شد و یا مانند چشم غش زدگان کج شد و یا از دیدن هر چیزی بگردید و به غیر دشمن جای دیگر را نگاه نمی‌کرد و دل‌ها از شدت اضطراب به حنجره‌ها رسید و به خدای تعالی گمان‌های بد و ناروا می‌بردید؟

گمانشان این بود که لشکر اسلام تاب مقابله با احزاب را ندارد و مؤمنان هم با وجود اعتقاد به انجام وعده الهی، در دل خائف بودند.

آیه ۱۱ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا

ص: ۳۷۶

تفسیر:

در آن هنگام مؤمنان آزمایش شدند و سخت متزلزل و مضطرب گشتند، به گونه ای که بددلان عزم سفر می کردند، و ناشکیبان راه فرار می جستند.

بیش از مدّت بیست روز در برابر هم نشستند.

تمه داستان: اصحاب حضرت در تنگنای محاصره گرفتار شدند، روزی عمرو بن عبدود که از شجعان عرب بود و او را «فارس یلیل» می گفتند، به اتفاق جمعی از فُرسان قریش تا کنار خندق آمد و راهی پیدا کرده به این طرف خندق آمدند. اصحاب پیامبر که وصف شجاعت او را شنیده بودند سرها به زیر انداختند و چون «عمر» هم از شجاعت او سخن گفت، خاطر اصحاب شکسته تر و منافقان چیره تر شدند.

حضرت رسول چون شنید «عمرو» مبارز می طلبد، فرمود: هیچ دوستی باشد شتر این دشمن را بگرداند؟

حضرت علی علیه السلام عرض کرد: من به میدان او بشوم؟ حضرت ساکت شد.

دو مرتبه «عمرو» ندا داد که کیست از شما نزد من آید و نبرد کند؟ ایها الناس، شما که گمانتان آن است که کشتگان شما به بهشت و کشتگان ما به جهنم می روند! آیا کسی از شما دوست نمی دارد که سفر بهشت نماید یا دشمن خود را به جهنم فرستد؟! پس اسب خود را به جولان درآورد و گفت: صدای من گرفت از بس مبارز طلب کردم! حضرت فرمود:

کیست که این سگ را دفع کند؟ کسی جواب نداد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست گفت: من می روم او را دفع کنم. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، این عمرو بن عبدود است! علی علیه السلام عرض کرد: من هم علی بن ابی طالبم! پس حضرت زره خود را بر امیر المؤمنین علیه السلام پوشانید و عمامه خود را بر سر او بست و دعا در حق او نموده و به میدان فرستاد. امیر علیه السلام به سرعت به طرف عمرو رفت و در جواب او فرمود: ای عمرو، تعجیل مکن، اجابت کننده آواز تو که عاجز نیست (از مقاومت در برابر تو) به سوی تو آمد. (۱) در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۷۷

بَرَزَ الْإِيمَانَ كَلَّةً إِلَى الشَّرِكِ كَلَّةً: ایمان به تمامه با شرک بتمامه مقابل شد. (۱) پس امیر المؤمنین علیه السلام «عمرو» را دعوت نمود به یکی از این سه: یا ایمان آورد، یا از جنگ با پیامبر دست بردارد، یا از اسب پیاده شود. عمرو امر سوم را اختیار کرد؛ اما در نهان از حضرت ترسناک بود. گفت: یا علی، به سلامت باز گرد، هنوز تو را وقت نبرد با مردان نرسیده است، با سابقه پدرت دوست ندارم تو را بکشم، نمی دانم پسر عمویت به چه ایمنی تو را به جنگ من فرستاده و حال آن که قدرت دارم تو را با نیزه ام میان آسمان و زمین معلق بدارم!

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این سخنان بگذار. همانا من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم. پس عمرو پیاده شد و اسب خود را پی کرد و با شمشیر به سوی امیر المؤمنین علیه السلام تاخت و با هم سخت کوشیدند. تا آخر الامر عمرو فرصتی پیدا کرد و شمشیر را بر امیر المؤمنین فرود آورد، حضرت سپردر سر کشید، شمشیر عمرو سپر آن حضرت را دو نیمه کرد و سر مبارک را جراحی رسانید؛ حضرت چون شیر زخم خورده شمشیر بر پای او زد و پای او را قطع کرد، عمرو بر زمین افتاد، حضرت بر سینه اش نشست، عمرو گفت: ای علی، در جای بزرگی نشستی و چون مرا کشتی جامه از تن من بیرون میار، حضرت فرمود:

این کار بر من خیلی آسان است.

ابن ابی الحدید و غیر او گفته اند: چون حضرت از عمرو ضربت خورد، مانند شیر خشناک بر عمرو شتافت و سر پلیدش را از تن بینداخت و بانگ تکبیر برآورد. مسلمانان از صدای تکبیر آن حضرت دانستند که عمرو کشته گشت، پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ضَرَبَهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

(آیه ۱۲) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُو إِلَّا غُرُورًا

ص: ۳۷۸

تفسیر:

و یاد بیاور زمانی را که منافقان و آن کسانی که در دل هاشان بیماری ضعف ایمان و ضعف اعتقاد به وعده پیامبر بود گفتند: خدا و رسول او ما را درباره نصرت و یاری دین جز وعده ای فریب دهنده ندادند.

(آیه ۱۳) وَ إِذْ قَالَتْ طَّالِفَةُ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لِمَقَامِكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ
إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا

اعراب و لغت:

یثرب نام قبلی مدینه منوره است. مقام مصدر و به معنی «اقامت» است. و او در و یستأذن... و او حالیه و یا واو استیناف است. عوره در این جا به معنی بی حفاظ بودن و خلل داشتن و محکم نبودن در و دیوار خانه است؛ یعنی خانه های ما حفاظ ندارد و برخی گفته اند «ذات» در تقدیر است یعنی «ان بیوتنا ذات عوره».

تفسیر:

گروهی چون لشکر کفار را با آن کثرت مشاهده نمودند ترسیدند و اهل ایمان را به فرار ترغیب نمودند، خدای تعالی از عدم ثبات و بددلی و سستی اعتقاد این گروه خبر می دهد:

و یاد بیاور آن هنگام را که گروهی از منافقان گفتند: ای اهل مدینه، این میدان جای توقف و اقامت شما نیست و گرنه همه کشته می شوید، پس باز گردید به مدینه و از لشکر گاه فرار کنید.

یا اقامت شما در دین اسلام وجهی ندارد، پس برگردید به دین پدران خود و پیامبر را به دشمنان باز گذارید و الا مدینه جای شما نباشد.

ص: ۳۷۹

ابن عباس گفته: این قول یهودیان بود که به منافقان گفتند: چه لزومی دارد که شما به خاطر پیامبر در مدینه توقف کنید و خود را گرفتار شمشیر ابو سفیان و قریش نمایید؟! (۱) **وَيَسْتَدِينُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ...** و گروهی هم از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و از روی بهانه جویی می گفتند: خانه های ما در مدینه بی حفاظ است و در و دیوار محکمی ندارد. و حال آن که خانه های ایشان بی حفاظ نبود و آنها جز فرار از جهاد و میدان جنگ چیزی نمی خواستند.

در کشف مذکور است که عورت به معنی خلل است. (۲) حاصل آن که ایشان می گفتند: خانه های ما در مظان آن است که دشمنان و دزدان داخل آن شوند به جهت آن که حصار و درهای آن محکم نیست که منع دشمن توان نمود، پس اجازه فرما برویم آنها را محکم نموده باز برمی گردیم. خدای تعالی در تکذیب آنها فرمود که خانه های آنها خلل و قصوری ندارد و غرض آنها فرار است.

(آیه ۱۴) **وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُلِّلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا**

لغت:

مقصود از فتنه در این جا مشرک شدن و دست از اسلام برداشتن است.

تفسیر:

و اگر احزاب از اطراف مدینه در خانه های آنها وارد می شدند، سپس از آنها خواسته می شد که دست از دینشان بردارند حتماً آن را می پذیرفتند و برای پذیرش جز اندک زمانی درنگ نمی کردند و یا بعد از پذیرش و مرتد شدن جز زمان کمی نمی ماندند و از بین می رفتند و هلاک می شدند.

ص: ۳۸۰

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۹۶.

۲- . تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۲۸.

خلاصه کلام آن که این گروه که به محکم نبودن در و دیوار خانه هاشان اعتذار کرده و به این بهانه می خواهند از یاری رسول خدا و مؤمنان دست برداشته و فرار کنند اگر احزاب همه شهر آنها را بگیرند و کفر را بر آنها عرضه کنند و آنها را به جنگ با مسلمانان ترغیب نمایند، بدون اعتذار، به این کار - یعنی جنگ با مسلمین - اقدام کنند. این نیست مگر به جهت شدت بغض آنها به اسلام و اهل آن و محبت آنها به کفر و تمایل به احزاب.

دینداری و وفای به عهد

(آیه ۱۵) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا

اعراب:

لا یولون... متعلق عهد و پیمان آنهاست.

تفسیر:

و به یقین آنها پیش از آن از ابتدای پذیرش اسلام با خداوند عهد بسته بودند که در جنگ پشت به دشمن نکنند، و عهد و پیمان خداوند مورد سؤال است که از وفای به آن سؤال خواهند شد و به شکستن عهد جزا خواهند یافت.

تبصره: یکی از لوازم ایمان وفای به عهد است؛ بلکه تحقق دین منوط به وفای به عهد است، لذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ: هر کسی که عهد ندارد بی دین است.

و شخصی به حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفت:

أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؟ قَالَ: قَوْلُ الْحَقِّ، وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ: خبر ده مرا به تمام شرایع دین؟ فرمود: قول حق، و حکم به عدل، و وفای به عهد. (۱) و آیه شریفه دال است بر آن که روز قیامت از عهدها سؤال خواهد شد.

ص: ۳۸۱

(آیه ۱۶) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأْتُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا

تفسیر:

ای پیامبر، به منافقان و مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است بگو: اگر از مرگ یا از کشته شدن فرار کنید، فایده ای بر آن مترتب نخواهد شد؛ زیرا عاقبت کار هر کسی مرگ یا کشته شدن در زمانی است که به حکم قضای الهی مقرر گردیده است.

وَ إِذَا لَأْتُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا: و در آن هنگام که بگریزید، از دنیا بهره ور نخواهید شد مگر بهره کمی یا زمان اندکی.

یعنی اگر مثلاً فرار کنید و مرگ شما به تأخیر افتد از زندگی برخوردار نخواهید شد مگر زمان کمی؛ زیرا بالاخره شربت مرگ را خواهید چشید.

تتمه: آورده اند در شهری، وبا واقع شد، شخصی برخاست و از شهر بیرون رفت، او را گفتند: حق تعالی فرماید: قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأْتُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا: گفت: آن قلیل را طلب کنم؛ یعنی فرار می کنم برای این که تا وقت اجل مسمی مرا حیات و زندگی باشد و به چنگال اجل گرفتار نشوم!

غلبه همیشگی خداوند

(آیه ۱۷) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سَوْءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

تفسیر:

ای پیامبر! به ایشان بگو: اگر خدا اراده فرماید به شما بدی و عذاب را به سبب اعمال ناشایسته شما، یا اراده فرماید به شما نعمت و رحمت را که آن نصرت و تأخیر موت باشد، کیست آن که شما را از حکم و خواست او نگه دارد و حفظ کند یا مانع انجام خواسته او

شود؟ و مردم برای خود غیر از خدای تعالی، هیچ دوستی که نفع رساند به ایشان و هیچ یاری کننده ای که ضرر را از ایشان باز دارد نمی یابند.

تبصره: آیه شریفه ارشاد است به آن که بندگان باید به تمام معنی متوجه ذات یگانه الله باشند؛ زیرا پیش آمدن حوادث از خیر و شرّ و رحمت و نعمت، تماماً به اراده الهی است و ولی و ناصری غیر از او نخواهد بود. بنابراین به طریق استفهام انکاری فرماید: در عالم وجود دافع و مانعی و ولی و ناصری غیر از ذات احدیت الهی نیست، پس به او توجه کنید و او را بندگی و ستایش نمایید.

(آیه ۱۸) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا

لغت:

معوّق یعنی منصرف کننده. و هلم اسم فعل است به معنی بیایید.

تفسیر:

قطعاً خداوند، کسانی از شما را که دیگران را از جنگ و یا رفتن به میدان جنگ باز می داشتند و یا باز می دارند، و نیز کسانی که به برادران (هم مسلک) خود می گفتند: یا می گویند به سوی ما بیایید و به سوی جنگ نروید! را می شناسد و آنها (منافقان) جز اندکی به کارزار نمی آیند و تن به جنگ نمی دهند.

(آیه ۱۹) أَشِحَّهٗ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّهٗ عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

ص: ۳۸۳

لغت:

أَشْحَه جمع «شحيح» به معنی «بخیل». و سَيْلِقُ به معنی اذیت کردن. و حِدَاد جمع «حدید» به معنی تیز است. ألسنه حداد یعنی زبان های تند و تیز و خشن.

تفسیر:

آنها نسبت به شما بخیل اند، از یاری شما و انفاق در راه هدف شما دریغ می ورزند یا نمی خواهند شما پیروز شوید و غنایمی به دست آورید، و چون ترسی فرا رسد (ترس از دشمن و ترس از جنگ با او) آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که چشمانشان از ترس در حلقه می چرخد مانند کسی که از ترس مرگ بیهوشی بر او مستولی می شود.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ...: اما همین که خوف و ترس برطرف می شود و شما پیروز می شوید و غنایمی به دست می آورید شما را با زبان های تند و خشن آزار می دهند. آنها بر خیری که از پیروزی و غنیمت به شما برسد بخیل اند و از شما سهمی می خواهند و می گویند: ما در جنگ و جهاد معاون شما بودیم و به سبب ما پیروز شدید.

أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا...: آنها در حقیقت ایمان نیاورده اند، پس خداوند همه اعمال آنها را (عمل های خیر آنها را) حبط و باطل کرده است و ثوابی بر آنها مترتب نمی شود.

زیرا ترتب ثواب اخروی، منوط به قبول عمل به درگاه الهی است، و قبولی عمل، مشروط به اخلاص و قصد قربت است، و با نبود آن ثوابی نخواهد بود؛ و این منافقان برای خدا جهاد نکنند و در میدان کارزار حاضر نشوند؛ بلکه به قصد گرفتن غنیمت می باشد.

وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا: و این احباط و ابطال اعمال بر خدای تعالی آسان است.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر آن که ترتب ثواب بر اعمال، فرع بر ایمان است، و اعمال بدون معرفت و ایمان، مانند بنای بدون اساس و پایه باشد، و ثواب بر آن مترتب نخواهد بود.

ص: ۳۸۴

(آیه ۲۰) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهَمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أُمَّ نَبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا

لغت:

بادون جمع «باد» به معنی بادیه نشین. و أعراب هم به معنی بادیه نشین است.

تفسیر:

و نیز در وصف نفاق و بیان ترس صاحبان آن می فرماید: منافقان ترسو گمان می کنند هنوز احزاب از اطراف مدینه نرفته اند و از این رو در ترس و لرز هستند و بدین جهت از خندق فرار نموده و داخل مدینه متحصن شده اند. هر چه به آنها گویند مشرکان فرار نموده و برگشته اند، قبول نمی کنند و از منازل خود بیرون نمی آیند.

وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ...: و اگر بار دیگر این لشکرها بیایند دوست دارند و تمنا کنند که کاش در صحرا میان بادیه نشینان بودند و در جنگ شرکت نکرده و از خبرهای جنگ شما می پرسیدند و منتظر مغلوب شدن شما بودند.

وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ...: و اگر میان شما هم بودند (و در منزل های خود نمی ماندند و به صحرا و میان بادیه نشین ها هم نمی رفتند) جز اندکی جنگ نمی کردند و به فکر پیروزی مسلمین و اعلاء دین نبودند.

(آیه ۲۱) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

ص: ۳۸۵

تفسیر:

قطعاً در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق خوبی برای شما و زندگی شما هست برای کسی که به خدا و روز قیامت امید قلبی و عملی دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

مراد آن است که همچنان که آن حضرت در جنگ و جهاد ثبات دارد و متحمل شداید و محنت ها می شود بر وجهی که دندان مبارک او را می شکنند و پیشانی او را مجروح می کند و با وجود این، ثبات می ورزد و خویشان نزدیک او مانند حمزه را شهید می کنند، و او استقامت می کند، شما هم به آن حضرت اقتدا و تأسی نمایید؛ زیرا او برای کسی که به ثواب خدای متعال و به روز بازپسین - یعنی نعمت های آخرت - امید دارد سرمشق و مقتدای نیکویی است.

رجاء به معنی ترس و امید، هر دو آمده است؛ یعنی ترسناک هستند از عقاب های روز آخرت، یا امید دارند به ثواب های آن که اکمل و اتم و ابقی خواهد بود.

تبصره: این مطلب، محقق است که در آیات قرآنی عبرت به عموم لفظ است نه خصوص مورد، بنابراین اگرچه آیه شریفه در جنگ احزاب برای ثبات مؤمنان نازل شد؛ لکن مفاد آن عام برای تمام امت است بدین بیان که: برای شما - ای امت پیغمبر - در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشقی پسندیده و شایسته است که حق آن آن است که کسانی که به ثواب الهی در آخرت امیدوارند به او اقتدا و تأسی نمایند و از او پیروی کنند که از آن جمله لزوم ثبات و استقامت و پایداری در انجام وظایف دینی و انجام اوامر و فرامین الهی است.

حضرت صادق علیه السلام در رساله خود به اصحابش فرماید:

عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُنَّتِهِ وَآثَارِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَسُنَّتِهِمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ فَقَدْ اهْتَدَى، وَمَنْ تَرَكَ ذَلِكَ وَرَغِبَ عَنْهُ ضَلَّ؛ لِأَنََّّهُمْ هُمُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ: (۱)

بر شما باد به آثار رسول خدا و سنت آن حضرت و آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت ایشان. پس هر که فرا گیرد آن را، به تحقیق هدایت یافته، و هر که ترک کند آن را و از آن اعراض نماید گمراه شده است؛ زیرا ایشان اند کسانی که خدا به طاعت آنان

ص: ۳۸۶

امر فرموده است.

(آیه ۲۲) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا

تفسیر:

خدای تعالی در آیات قبل وضع و حالات منافقان را در مواجهه و برخورد با احزاب بیان فرمود که به خاطر عدم ایمان حقیقی در ترس و لرز و اضطراب بودند. و در این آیه شریفه حال و وضع مؤمنان را در مواجهه با احزاب بیان می فرماید:

و چون مؤمنان در روز خندق احزاب را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آمدن آنها خبر داده بود دیدند گفتند: این همان است که خدا و رسول او به ما وعده داده بودند (چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود از آمدن احزاب و سختی این جنگ به اندازه ای که مؤمنان هم مضطرب شوند و نیز نصرت الهی و پیروزی مسلمین خبر داده بود) و خدا و رسول او راست گفتند و با آمدن احزاب، راست بودن خبر آنها ظاهر شد، و یا خدا و رسولش در خبر دادن از پیروزی ما راست گفتارند. و دیدن آنها احزاب را (بر خلاف منافقان) جز بر ایمان و تسلیم بودن آنها نسبت به اوامر و مقدرات الهی نیفزود.

(آیه ۲۳) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبُهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

تفسیر:

از ایمان آورندگان، مردانی هستند که آنچه را که با خدای تعالی عهد و پیمان بستند (و عهد و پیمان، این بود که در جنگ تا مرگ و شهادت ثابت قدم باشند) آن را به مرحله صدق درآوردند.

ص: ۳۸۷

برخی از مفسران نقل نموده اند که گروهی از اصحاب رسول خدا نذر کرده بودند که در جنگ، ملازم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و ثبات قدم ورزیده و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند. این آیه نازل شد که این مؤمنان در عهد و نذری که نموده بودند راست گفتار بودند.

فَمِنْهُمْ مَنْ... پس برخی از ایشان به عهد و نذر خود وفا کردند و شهید شدند، و برخی دیگر کسانی هستند که انتظار شهادت می کشند و هیچ تغییری در پیمان خود ندادند.

تبصره: مفسران و محدثان بر آن اند که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حمزه و جعفر بن ابی طالب نازل شده و احادیث در آن وارد شده است، از جمله:

۱ - ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمود: من و عموی من حمزه و برادرم جعفر و پسر عموی من عیبده عهد کردیم با خدا و رسول بر امری و وفا نمودیم به آن برای خدا، پس پیشی گرفتند بر من اصحاب من که آن سه نفر باشند و من از ایشان به مصلحت خدا عقب افتادم، پس خدا در حق ما این آیه را نازل فرمود. (۱)

۲ - ابوالقاسم حشکانی از ابی اسحاق روایت نموده که حضرت امیر علیه السلام فرمود: این آیه در حق ما نازل شد. و فرمود: به خدا سوگند منم منتظر شهادت. (۲)

تتمه: چون آیه شریفه، عام است، پس همه مؤمنان ثابت الایمان را شامل می شود چنانچه حضرت صادق علیه السلام به بعضی از شیعیان فرمود: خدا شما را در کتاب خود در آیه مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا... یاد کرده است، شما وفا کردید به آنچه خدا از شما میثاق گرفته بود و آن ولایت ما بود و شما تبدیل نکردید ما را به غیر ما، (۳) یعنی غیر ما را اختیار نکردید.

و نیز آن حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی، هر که دوست داشته باشد تو را و مرده باشد، پس «قَضَى نَحْبَهُ» است و هر که دوست داشته باشد تو را و نمرده باشد، پس او «یَنْتَظِرُ» است... (۴)

تتمه: رجوع به تاریخ اصحاب خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین و بزرگان دین مبین، این مطلب را روشن می سازد که آنان در عهد خود ثابت بودند، و صداقت خود

۱- کتاب الخصال، (چاپ ۱۳۸۹ هجری قمری)، ج ۲ باب السبعه، ص ۳۷۶، ذیل ح ۵۸.

۲- منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۰۳ به نقل از حشکانی.

۳- تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

را به گفتار و کردار اثبات کردند، و داستان خود را تا قیامت سرمشق مؤمنان قرار دادند.

از جمله در احوالات شهید اول شمس الدین محمد - رضوان الله علیه - فقیه بزرگواری که در زهد و تقوا و علم و فقاہت سرآمد زمان بود و در احاطه بر ابواب فقه، چشم روزگار مانند او کم دیده است و علاوه بر شیعه علمای چهار مذهب اهل تسنن هم از محضرش بهره ور شدند عاقبت به خاطر تشیع پس از این که یک سال در حبس بود روز نهم جمادی الاول سال ۷۸۶ آن وجود مبارک را در دمشق به شمشیر کشتند و بعد جسد او را به دار آویختند، و بعد سنگسار نمودند، بعد به آتش سوزاندند. خدای تعالی فتوا دهنده به قتل او را و قاتل او و راضیان این امر را لعنت کند.

(آیه ۲۴) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

تفسیر:

این امتحانات صورت می گیرد تا خدای تعالی راستگویان و وفاکنندگان را به سبب راستی آنها در گفتار و وفای ایشان به پیمان پاداش دهد، و تا منافقان را - اگر خواهد - عذاب کند یا در صورت توبه و ایمان، بر آنها عطف توجه نموده و آنان را بیامرزد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا: خدای تعالی همواره بسیار آمرزنده و مهربان است (و بعد از توبه ثواب عطا فرماید).

(آیه ۲۵) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا

تفسیر:

خدای تعالی کافران را در حالی که خشمناک بودند و به هیچ مال و پیروزی دست نیافتند باز گردانید و زحمت رنج جنگ و کارزار را از مؤمنان برداشت و خداوند همواره نیرومند

ص: ۳۸۹

و مقتدر غالب است.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ یعنی کشتن آن حضرت عمرو بن عبدود را سبب فرار دشمن شد. (۱)

محاصره و شکست یهود بنی قریظه

(آیه ۲۶) وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا

لغت:

مصدر ظاهرها «مظاهرة» و به معنی یاری دادن است.

صیاصی جمع «صیصه»، و صیصه به معنی قلعه است.

تفسیر:

بنی قریظه که گروهی از یهودیان بوده و در قلعه‌هایی ساکن بودند، برخلاف عهدی که با پیامبر داشتند، در جنگ خندق، احزاب و دشمنان پیامبر و اسلام را کمک کردند. پس از تمام شدن جنگ خندق و فرار دشمنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور یافت که سراغ بنی قریظه برود و با آنان بجنگد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسلمانان به سوی آنها رفتند و آنان را که در قلعه‌ها و حصارهای خود بودند محاصره کردند و مدتی با سنگ و تیر با آنان جنگیدند؛ اما ایشان همچنان در قلعه‌های خود مستقر بودند و از خود دفاع می‌کردند تا این که از در محاصره بودن به تنگ آمده و خدای تعالی رعب و ترسی در دل آنها افکند و از قلعه‌ها به زیر آمدند و به آنچه درباره آنها حکم شود راضی شدند. آیه شریفه در این باره می‌فرماید:

خدای تعالی از اهل کتاب، بنی قریظه را که عهد با پیامبر صلی الله علیه و آله را شکسته و کفار را یاری

ص: ۳۹۰

داده بودند از قلعه هاشان فرود آورد و در دل های آنان رعب و ترس انداخت و گروهی از آنان را کشتید و گروهی را اسیر کردید.

(آیه ۲۷) وَ أَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَ دِيرَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

لغت:

دیار جمع دار، و دار به معنی خانه است.

مصدر لم تطوها، و طُوَّ و آن به معنی زیر پا گذاشتن است.

تفسیر:

و خدای تعالی زمین های ایشان - یعنی مزارع و باغات ایشان - و خانه های ایشان، و مال های ایشان از پول نقد و طلا و نقره و اجناس و حیوانات، و سرزمینی را که پا بر آن جا نهاده بودید و آن را با جنگ نگرفتید (زمین خیبر) را به ارث به شما داد؛ یعنی به عنوان غنایم جنگ نصیب شما شد و مالک آنها شدید.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا: خداوند بر همه چیز تواناست، پس بر فتح بلاد برای مسلمانان قادر باشد.

(آیه ۲۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

لغت:

سراح یعنی رها کردن.

ص: ۳۹۱

تفسیر:

از آیه ۲۸ تا ۳۴ این سوره مبارکه (به استثنای آیه تطهیر که جدا نازل شده و شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله مصلحت را در این دیده که وسط این آیات قرار گیرد) درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگانی دنیا و تنعم در آن و فراخی آن و زیب و زینت و آرایش آن مانند لباس های فاخر و زیورهای گران بها را می خواهید و طالب دنیا هستید و از زندگی زاهدانه و وضع موجود در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ناراضی هستید، پس بیایید شما را به وسیله پرداخت مهریه و یا اضافه بر آن بهره مند کنم و شما را به طرز نیکو رها کنم؛ یعنی (بدون مخاصمه و مشاجره و کدورت که گاهی میان زن و شوهرها واقع می شود) طلاق دهم.

(آیه ۲۹) وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا

تفسیر:

و اگر خدا و رسول و خشنودی خدا و رسول و خانه آخرت و نعیم سرای دیگر را که بهشت باشد می خواهید و از این رو با وضع زندگی زاهدانه رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی هستید، پس خدای متعال برای نیکوکاران از شما - یعنی آنهایی که شق دوم را اختیار کنند - مزدی بزرگ را که زخارف دنیا در جنب آن پست و کوچک؛ بلکه قابل مقایسه با آن نیست مهیا فرموده است.

بعد از نزول این آیه حضرت همه همسران را طلبیدند و آیه را تلاوت فرموده، ایشان را مخیر ساختند بر جدایی یا ادامه زندگی با او. پس همگی ادامه همسری با آن حضرت را اختیار کردند.

(آیه ۳۰) يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا

لغت:

فاحشه یعنی گناهی که زشتی آن زیاد باشد. ضِعْفَيْنِ تثنیه ضِعْف و به معنی دو برابر است.

تفسیر:

بعد از آن بر سیبل تهدید و وعید، خطاب به همسران پیامبر فرماید:

ای زنان پیامبر، هر کس از شما عمل زشت و گناه آشکاری به جا آورد عذاب او (در آخرت) به دو چندان افزوده شود و این بر خداوند آسان است و رابطه همسری با رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع آن نمی شود؛ بلکه خود این همسری مقتضی و موجب ازدیاد کیفر است؛ زیرا که وقوع گناه از ایشان قبیح تر و شنیع تر است.

تنبيه: از آیه شریفه استنباط شود که هر قدر مقام و منزلت شخص زیادتر باشد، مخالفت و معصیت او عظیم تر و عقوبت او شدیدتر است، و لذا چون زنان آن حضرت بر زنان دیگر به جهت مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله برتری و فضل دارند، پس عقوبت معصیت آنها بیشتر از دیگران خواهد بود.

و از این رو گناه عالم، عظیم، و عذابش الیم است؛ همچنین سادات به سبب انتسابشان به حضرت رسالت و شرافتی که دارند، عقوبت گناهشان زیادتر است.

و بنابراین می توان گفت: چون امت آن حضرت اشرف و افضل تمام امم باشند، البته باید شئونات حضرت نبوی را از همه جهات حفظ نموده و پاس احترام خود را نگهدارند.

(آیه ۳۱) وَ مَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لِحًا وَ رَسُوْلِهِی وَ تَعْمَلْ صٰلِحًا نُؤْتِیْهَا اَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ اَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا

ص: ۳۹۳

لغت:

قنوت به معنی اطاعت یا اطاعت مداوم و خضوع آمده است.

تفسیر:

و هر کس از شما همسران رسول خدا در برابر خدا و رسول او فروتنی و فرمانبری نماید و یا بر طاعت مداومت کند و عمل شایسته و پسندیده و صالح به جا آورد، پاداش و اجر او را دو برابر می دهیم و برای او روزی گرامی و پرارزشی که باقی و دائم است مهیا و آماده کرده ایم.

در مجمع البیان، از ابو حمزه ثمالی از زید بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِنِّي لِأَرْجُو لِلْمُحْسِنِ مِنَّا أَجْرَيْنِ، وَأَخَافُ عَلَى الْمُسِيءِ مِنَّا أَنْ يُضَاعَفَ لَهُ الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ كَمَا وَعَدَ أَرْوَاحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: به درستی که من امید دارم برای ما (سادات) در صورتی که محسن و نیکوکار باشیم دو اجر و پاداش باشد و می ترسم بر گناهکار از ما سادات این که عذاب او دو برابر شود چنانچه وعده داده شده به زنان پیغمبر. (۱) و نیز روایت شده است که شخصی خدمت حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد: شما اهل بیتی آمرزیده شده هستید؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: ما سزاوارتریم به این که در حق ما آنچه خدای تعالی درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری ساخته جاری شود (۲).

بیان: چون ائمه هدی معصوم از گناه باشند، بنابراین کلام آن شخص ناظر به سادات باشد، و فرمایش حضرت هم متوجه به سادات است چنانچه آخر حدیث حضرت فرمود:

إِنَّا نَرَى لِلْمُحْسِنِ مِنَّا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ، وَلِلْمُسِيئِ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ. ثُمَّ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ؛ یعنی ما می بینیم برای نیکوکارمان اجر دو برابر، و برای گناهکارمان عذاب دو برابر. و آنگاه دو آیه فوق را قرائت فرمود. (۳) نکته: از مرتین در آیه دوم معلوم شود که مراد از ضعفین در آیه اول دو برابر باشد نه آن که

ص: ۳۹۴

۱- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۵۴.

۲- . مدرک سابق.

۳- . مدرک سابق.

ضعف دو برابر - یعنی چهار برابر باشد - چنان که بعضی گفته اند.

(آیه ۳۲) يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنْ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا

لغت:

خضوع در قول به معنی پایین آوردن صدا و نرمش در آن است.

تفسیر:

ای زنان پیامبر، اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت با اوامر الهی بترسید و مطیع فرمان خدا و رسولش باشید، مانند یکی از زنان عادی نیستید؛ زیرا شما به خاطر همسری پیامبر بر هر زن دیگر مزیت و برتری دارید.

فَلَمَّا تَخَضَّعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ: پس نرمی نکنید به گفتار خود - یعنی چون با کسی سخن گوید سخن نرم نگوید و با گفتارتان ناز و عشوه نریزید چنانچه شعار زنانی است که راغب اجانب اند - تا نتیجه آن شود که آن کسی که در دل او بیماری فسق و فجور باشد در شما طمع ورزد.

وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا: و گفتاری نیکو و پسندیده دور از ربه و تحریک و با سنگینی و وقار نه با نرمی بگویید.

در حدیث است که چون این آیه نازل شد زنان حضرت چون بر در سرای ایشان کسی آواز می داد و مردی در خانه نبود تا جواب دهد، انگشت در دهان نهاده و به صدای خشن جواب می دادند. (۱)

تبصره: گرچه آیه شریفه درباره زنان پیغمبر نازل شده؛ لکن برای تمام زنان امت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله تا قیامت درس است، بدین بیان: ای زنان مسلمان، نیستید شما مثل یکی

ص: ۳۹۵

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۱۵.

از زنان یهود و نصاری و کفار؛ زیرا شما معتقد به اسلام و پایبند به احکام قرآن می باشید و البته باید رفتار و گفتار و کردار شما با سایرین تفاوت داشته باشد و نجابت و اصالت و عفت، شما را از سایرین ممتاز گرداند؛ و یکی از آثار نجابت، مراعات عفت در تکلم با اجنبی است که به گونه ای با آنان صحبت نکنید که مهیج شهوت باشد.

از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی روایت شده:

وَنَهَى أَنْ تَتَكَلَّمَ الْمَرْأَةُ عِنْدَ غَيْرِ زَوْجِهَا وَغَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِ كَلِمَاتٍ مِمَّا لَا بُدَّ لَهَا مِنْهُ: و پیامبر نهی فرمود از این که زن با غیر شوهر خود و با غیر محرم خود، در صورت ناچاری بیشتر از پنج کلمه صحبت کند. (۱) ببینید تا چه اندازه برای محفوظ ماندن مردم از گناه و پیشگیری از آن، از زن ها انتظار هست که به هیچ وجه زمینه گناه را برای مردان فراهم نسازند.

(آیه ۳۳) وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَمَّا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْنَ الزَّكَاةَ وَ أَطَعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا

اعراب و لغت:

قَرْنَ صيغة امر جمع مؤنث است، فعل ماضی آن قَرَّ و مضارع آن يَقَرُّ است. توضیح بیشتر را در مجمع البیان بخوانید.

تَبَرُّج به معنی خارج شدن و ظاهر شدن با زیور و آرایش است.

منسوب بودن أهل البیت، به فعل مقدر (أعنی و أخصُّ)، و یا به حرف نداء (یا) است.

ص: ۳۹۶

۱- . بحار الانوار، ج ۷۶ ص ۳۲۹ به نقل از امالی صدوق.

تفسیر:

و با وقار در خانه خود قرار و آرام گیرید و (در صورتی که لازم شد از خانه بیرون بیایید) میان مردم همانند ظاهر شدن زن های دوران جاهلیت نخستین، با آرایش و زینت و بدون رعایت حجاب ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و از خدا در احکام شریعت و از فرمان های ولایی رسول او اطاعت نمایید.

جاهلیت اولی بنابر قولی جاهلیت کفر است قبل از اسلام، و جاهلیت ثانیه جاهلیت فسق و گناه است در اسلام، و مؤید این قول آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابو دردا فرمود:

إِنَّ فِيكَ جَاهِلِيَّةً. گفت:

أَجَاهِلِيَّةُ كُفْرٍ أَوْ إِسْلَامٍ، فرمود:

جَاهِلِيَّةُ كُفْرٍ.

تنبيه: شخص عاقل لیب با تأمل در این آیه شریفه دریابد که ذات حکیم علی الاطلاق برای صلاح عامه و حفظ نظام جامعه، و برای حفظ عفت و جلوگیری از فساد به زن ها دو دستور مهم داده است: یکی استقرار در خانه، و دیگر اظهار نکردن زینت و آرایش خود به اجانب. و شکی نیست در این که امر به بودن زنان در خانه، و رعایت حجاب و نهی از جلوه دادن خود در برابر نامحرمان برای جلوگیری از فساد و فحشاست.

در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که به محمد بن حنفیه فرماید:

وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَأَيُّوثُ بِهِنَّ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ: و ضررهای خارج شدن زن از خانه بیشتر نیست از این که مردان اجنبی و بیگانه را که به آنها وثوق و اطمینان نداری بر او وارد نمایی؛ یعنی هر دو موجب و مظنه فساد است. و بعد تأکید فرماید به این که هرگاه بتوانی کاری کنی که خانواده تو غیر تو دیگری را نشناسد پس به جا آور و کوتاهی مکن. (۱) این منتهای تأکید در لزوم عفاف و حجاب زنان است.

اهل البیت چه کسانی هستند؟

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: همان طور که پیش تر اشاره شد این قسمت از آیه ۳۳ سوره احزاب مستقلاً نازل شده و مربوط به آیات قبل و آیات بعد (یعنی مربوط به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله) نیست.

ص: ۳۹۷

ترجمه آیه شریفه: جز این نیست که خداوند به اراده تکوینی خاص می خواهد (خواسته است) که هرگونه پلیدی در عقاید و اخلاق و اعمال را از شما اهل بیت پیامبر بزدايد (همه پلیدی ها از شما دور باشد) و شما را در همه ابعاد، طاهر و پاک و پاکیزه گرداند (شما در همه ابعاد پاک و طاهر باشید).

تنبيه: به اتفاق جمیع علمای اسلام، مراد از «اهل بیت» آل پیغمبرند، پس «ال» در کلمه (الْبَيْتِ) برای عهد باشد، و خلاصه معنی آن که: ای اهل بیت پیامبر، اراده تکوینی الهی تعلق یافته به این که خطیئات و سیئات و گناهان از شما دور، و شما از خطا و گناه صغیره و کبیره منزّه و معصوم باشید.

و در احادیث خاصه و عامه وارد شده که آیه شریفه در حق خمسه طیبه نازل شده است و شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست.

۱ - احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از ام سلمه روایت کرده که روزی حضرت فاطمه علیها السلام طعامی پخته نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد خانه من، حضرت فرمود: ای نور دیده، علی را با دو فرزند خود بطلب تا با من این طعام را تناول کنند. چون حاضر شدند، همه از آن تناول کردند، جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** پس آن حضرت کسای بر ایشان انداخت و فرمود:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، اللَّهُمَّ فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. ام سلمه گوید: چون این دعا از حضرت شنیدم گفتم: یا رسول الله، من هم با شما هستم؟ حضرت فرمود: تو رتبه اهل بیت من را نداری (یعنی اهل بیت در این آیه شامل تو که همسر من هستی نمی شود)؛ اما زنی نیکو کرداری. (۱)

۲ - در مجمع البیان آمده که ابو سعید خدری، و انس بن مالک، و واثله، و ام سلمه، و عایشه نقل نموده اند که آیه تطهیر به رسول خدا و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اختصاص دارد (و شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست). (۲) ۳ - انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت نماز صبح به در خانه حضرت فاطمه علیها السلام می گذشت و می فرمود:

«الصَّلَاةُ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

ص: ۳۹۸

۱- . به تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه، ح ۳۵ رجوع شود.

۲- . تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۵۶.

عَنْكُمْ الرَّجْسَ... (۱) و طبق روایات موجود در کتاب های شیعه و سنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله چند ماه این کار را انجام می داد؛ یعنی هنگام نماز بر در خانه فاطمه زهرا و علی علیهما السلام این آیه را تلاوت می نمود و با این کار اعلام می کرد که مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام یا خود آن حضرت و این چهار نفر هستند.

تتمه: مشاهیر از علمای عامه و اهل تسنن مانند:

ثعلبی در تفسیر کشف البیان؛

فخر رازی در تفسیر کبیر؛

جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور و کتاب الخصائص الکبری؛

نیشابوری در تفسیرش؛

ابن حجر عسقلانی در الاصابه؛

ابن عساکر در تاریخش؛

محب الدین طبری در الرياض النضرة؛

مسلم بن حجاج در صحیح مسلم؛

نبهانی در کتاب شرف المؤید؛

محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب؛

شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده؛

همگی روایاتی نقل کرده اند دالّ بر این که آیه تطهیر در شأن پنج تن آل عبا نازل گردیده است (فتدبر و أنصف).

برهان: علمای شیعه با استناد به روایات یاد شده و استنباط از خود آیه شریفه استدلال نموده اند بر اختصاص این آیه به آل عبا و دلالت آن بر عصمت ایشان.

رفع شبهه: وقوع صدر آیه و آیه بعد از آن در حق همسران آن حضرت، موجب نمی شود که مراد از اهل بیت، همسران یا همسران و خمسۀ طیبه باشند؛ زیرا:

اولاً - در عرف و عادت فصحا شایع است که در اثنای کلام، خطاب به غیر می کنند، و

۱- . شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۰-۱۵، و روايات ۶۳۷-۶۴۴ به نقل از انس بن مالك.

بعد به کلام اوّل باز می گردند.

ثانیاً - اینکه حدیث ام سلمه دالّ است بر آن که این آیه در خانه او نازل شد و غیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی آن جا نبود و همان جا شامل بودن آیه ام سلمه را نفی شد.

ثالثاً - اگر آیه در حق همسران پیغمبر بود بایستی

«لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي بَعَثَ فِيكُمْ تُبٰاتٍ وَيُطَهِّرَ كُفْرًا» بود و چون به صیغه مذکر واقع شده معلوم شود در حق آنها نیست و مخاطب دیگری دارد.

رابعاً - این که عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک نقل نموده اند که اهل بیت در این آیه حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند، دافع آن است که شامل همسران رسول خدا باشد.

و خامساً - از همه مهم تر و گویاتر این که پیش تر اشاره کردیم که این قسمت از آیه ۳۳ به دلیل ده ها روایت که در کتاب های شیعه و سنی هست جداگانه نازل شده و ربطی به آیات مربوط به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد.

(آیه ۳۴) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا

تفسیر:

این آیه شریفه تتمه و دنباله قسمت اوّل آیه ۳۳ می باشد، و آن طور که برخی دانشمندان بزرگ گفته اند آیه تطهیر که جدا نازل شده است روی مصلحتی به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آیات مربوط به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده شده است. بنابراین بعد از ذکر آیه تطهیر و بیان عصمت آل عبا علیهم السلام باز برمی گردد به بیان مطلبی درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و می فرماید: ای همسران پیامبر، آنچه را از آیات خداوند و حکمت (علوم عقلی و احکام شرعی) در خانه شما بازگو و خوانده می شود یاد آرید. حقاً که خداوند همواره تیزبین و آگاه است.

ص: ۴۰۰

تنبيه: خداوند در این آیه شریفه به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرموده که آنچه در خانه های ایشان که مهابط وحی است خوانده می شود فراموش نکنند، و به آن عمل کنند و پایبند به آن باشند و به وسیله آن اعتقادات خود را محکم تر و اخلاق خود را نیکوتر گردانند.

نزد بعضی از مفسران مراد از اذْكَرُونَ «أَشْكُرُونَ» است؛ یعنی: شکر و ستایش الهی نمایید بر این که شما را در خانه هایی قرار داده که در آن قرآن و حکمت تلاوت می شود.

و نزد بعضی مراد از اذْكَرُونَ «إِحْفَظْنَ» است؛ یعنی آنچه بر شما خوانده می شود از قرآن و احکام شریعت و احادیث حضرت رسالت حفظ کنید (یعنی از بر کنید، یا با عمل به آنها موجب حفظ و نگهبانی از آنها گردید).

ویژگیهای آمرزیدگان و پاداش گیران

(آیه ۳۵) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّالِمِينَ وَالصَّالِمَاتِ وَالْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

اعراب:

مفعول والحافظات که فروعهن است، و مفعول والذاكرات که الله (كثيراً) است به خاطر معلوم بودن حذف شده و در تقدیر است.

و أعد الله... خبر إن می باشد.

تفسیر:

به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان که شهادتین را گفته و عملاً تسلیم دین اسلام شده اند، یا مردان و زنانی که واگذار نموده اند امر خود را به خدا و توکل کرده اند بر او و

ص: ۴۰۱

تسلیم او هستند، یا مردان و زنانی که خدا را با اخلاص اطاعت و عبادت می کنند.

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و مردان و زنانی که به خدا و پیغمبر و به هر چه جزء معتقدات حقّه است ایمان آورده اند، یا مردان مؤمن و زنان مؤمن که اعتقاد قلبی به اصول و فروع اسلام پیدا کرده اند.

بیان: جمعی فرموده اند: اسلام و ایمان در این آیه به یک معنی است.

و ممکن است مراد از اسلام اقرار به زبان، و از ایمان تصدیق به قلب باشد.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

أَلَا أُنَبِّئُكُمْ لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لِإِيْمَانِهِ النَّاسَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ. أَلَا أُنَبِّئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ؟ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَرَمُود: آیا خبر ندهم شما را که چرا ایمان آورنده، مؤمن نامیده شده است؟ به این جهت که مردم در جان و مالشان از او در امان اند. آیا خبر ندهم مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او در سلامت باشند. (۱) وَالْقَنَّتِينَ وَالْقَنَّتِ: و مردان و زنانی که در انجام وظایف خود و طاعات، ثبات دارند و مداومت می نمایند، یا مردان و زنانی که دعاکننده اند، یا مردان و زنانی که مطیع و خاضع اند.

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ: و مردان و زنانی که در اقوال و افعال راستگویان اند.

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ: و مردان و زنانی که در به جا آوردن طاعات و پرهیز از محرمات و تحمّل ناملازمات و مصیبات، صابر و شکّیا هستند.

وَالْحَشِيصِينَ وَالْحَشِيصَاتِ: و مردان و زنانی که از درون قلب فروتن هستند، یا برای خدا تواضع کنندگان اند یا نماز را با قلب متوجه می خوانند و به راست و چپ نگاه نمی کنند و به چیزی مشغول نمی شوند.

وَالْمُتَصَبِّحِينَ وَالْمُتَصَبِّحَاتِ: و مردان و زنانی که صدقه می دهند و آنچه در مال ایشان از زکات و خمس، واجب می شود می پردازند.

وَالصَّالِمِينَ وَالصَّالِمَاتِ: و مردان و زنانی که برای خدا روزه می گیرند (مراد روزه واجب، یا واجب و مستحب است).

وَالْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَفِظَاتِ: و مردانی و زنانی که حافظ شهوات خود هستند یا

ص: ۴۰۲

فرج های خود را از حرام نگه می دارند و این نشانه عفت و نجابت است.

وَ الذِّكْرَيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ الذِّكْرَتِ: و مردان و زنانی که خدا را بسیار در زمان بسیار و مکان بسیار به قلب و لسان یاد می کنند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

مَنْ بَاتَ عَلَى تَسْبِيْحِ فَاطِمَةَ كَانَ مِنَ الذَّاكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ الذَّاكِرَاتِ: هر کس در شب با ذکر تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بخوابد از مصادیق این آیه است. (۱) أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيْمًا: خداوند برای این ده گروه مرد و زن، آمرزش گناهان و اجر و پاداش بزرگی آماده کرده است.

نافرمانی و گمراهی

(آیه ۳۶) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِيْنًا

تفسیر:

و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی سزاوار نباشد و شرعاً جایز نباشد و عقلاً روا نبود آن گاه که خدا و رسول او فرمانی را درباره آنها صادر کردند آن که برای ایشان اختیاری در کارشان باشد که اگر بخواهند انجام دهند و اگر نخواستند انجام ندهند؛ بلکه باید اختیار خود را تابع امر خدا و رسول او سازند.

وَ مَنْ يَعْصِ...: بعد مخالفت کنندگان را تهدید کرده می فرماید: هر کس خدا و رسول او را در اوامر و نواهی نافرمانی و مخالفت نماید، پس به تحقیق گمراه شده است گمراهی هویدا و آشکار.

زیرا از دو حال خارج نیست: ۱ - آن که با فرمان خدا و رسول مخالفت نماید و آن را حلال داند، در این صورت کافر است و در صورت توبه نکردن معذب به عذاب الیم است.

ص: ۴۰۳

۲- آن که با فرمان خدا و رسول مخالفت نماید به خاطر پیروی از شهوت و غفلت، و در این صورت عاصی و فاسق خواهد بود.

ازدواج پیامبر با همسر پسر خوانده اش (زینب)

(آیه ۳۷) وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا وَ كَانَ أَمْرًا لِلَّهِ مَفْعُولًا

اعراب و لغت:

آن تخشاه منصوب است به حرف جر مقدر: «بأن تخشاه».

وَطْرٌ به معنی حاجت و نیاز است.

تفسیر:

و یاد بیاور - ای پیامبر - زمانی را که به کسی (زید) که خدا به او نعمت ایمان بخشیده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی که او را که برده بود آزاد کرده بودی و از بسیاری محبت به او وی را فرزند خود خواندی (فرزندخوانده تو بود) گفتی همسرت (زینب) را برای خود نگاهدار و از خدا درباره او بترس (و طلاقش مده و یا به او نسبت تکبر مده) و این در حالی بود که تو آنچه را که خداوند در آینده آشکار سازنده آن بود (مأمور شدن تو به ازدواج با زینب در صورتی که زید او را طلاق دهد) در دل خود پنهان می داشتی و از مردم می ترسیدی که بگویند: با همسر پسرخوانده خود ازدواج کرده است! در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. فَلَمَّا قَضَى... پس چون زید از زینب نیازش را برآورد و او را طلاق داد او را همسر تو کردیم تا در آینده برای مؤمنان ازدواج با همسران

ص: ۴۰۴

پسرخوانده ایشان آنگاه که پسرخوانده ها نیازشان را از آنها برآورده و طلاق داده باشند معنی نباشد و امر تکوینی خدا همواره شدنی است.

تبصره: آیه شریفه باید با توجه به سه مقدمه تفسیر گردد:

دو دلیل بر عصمت پیامبران

مقدمه اول: ثبوت عصمت پیامبران به دو دلیل:

۱ - حصول غرض الهی از بعثت انبیا موقوف است به عصمت ایشان از گناه و خطا و سهو و نسیان؛ زیرا اگر معصوم نباشند، نقض غرض الهی لازم آید، و نقض غرض قبیح و صدور کار قبیح از خدا ممتنع است، پس عصمت انبیا واجب باشد. و چون عصمت ثابت شد، پس هر شخصی که نبوتش با صدور معجزه محقق گردید، یقین حاصل شود که معصوم است؛ زیرا طریق علم به عصمت پیامبر، نبوت او می باشد.

۲ - اگر انبیا معصوم نباشند، فایده بعثت منتفی شود و لازم باطل باشد، پس ملزوم هم باطل است. بیان ملازمه: اگر گناه برای انبیا جایز باشد، پس به صحت گفتار آنان وثوق و علم حاصل نشود.

و هرگاه وثوق حاصل نشود اطاعت اوامر و نواهی آنان واجب نگردد، پس فایده بعثت آنان منتفی شود.

مقدمه دوم: چنان که واجب است عصمت انبیا از خطا و گناه، همچنین واجب است تنزه انبیا از جمیع عیوب جسمانی و اخلاق ذمیمه و پیروی از هواهای شیطانی و جمیع اموری که موجب تنفر طباع باشد تا مانع از ایمان آوردن مردم به او نشود. و همچنین واجب است اتصاف پیامبر به تمام صفات کمال، پس بنابراین محال است از چنین شخصی اموری که شایسته مقام او نباشد - بلکه سبب تخطئه او باشد - ظاهر شود مانند تمایل به زن اجنبی؛ حاشا و کلاً!

مقدمه سوم: این که چه بسا کاری مباح و حلال باشد و انجام آن گناه نباشد، اما پیامبر حیا نماید از این که مردم از آن مطلع شوند، و مقصود از ترس که در آیه شریفه مطرح شده همان حیا است که پیامبر از این که مردم بفهمند که او می خواهد با همسر مطلقه پسرخوانده خود ازدواج کند حیا می کرد؛ اما خداوند امر فرمود که این کار را انجام دهد و مردم هم مطلع شوند و حکم الهی در این مورد روشن باشد.

شرح داستان: مرسوم بود شخصی را برگزیده، او را تربیت می نمودند و به خود نسبت می دادند (تَبْنَى پسرخواندگی) و در جاهلیت نکاح با زنان پسرخوانده را مانند نکاح با زنان پسران خود حرام می دانستند. خدای تعالی وحی فرمود به پیغمبر صلی الله علیه و آله که زید بن حارثه (که پسرخوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) به زودی همسر خود زینب را طلاق می دهد و امر فرمود که بعد از جدایی زید از او، حضرت رسول زوجه او را تزویج نماید تا این عمل حضرت رسول ناسخ آن سنت جاهلیت باشد. پس چون زید خدمت حضرت حاضر شد برای مرافعه در حالی که عازم بود بر طلاق زینب، حضرت برای تبرئه و تنزه نفس نفیس خود از سوء ظن منافقان، فرمود: همسر خود را نگاهدار و طلاق مده! و مخفی می داشت در نفس شریف، این را که بعد از جدا شدن زید و زینب از هم با طلاق، برای امتثال امر الهی باید با زینب ازدواج کند، و بقیه آیه شریفه شاهد این مطلب است که خدای متعال فرموده است: زینب را به همسری تو درآوریم تا معلوم باشد که از نظر اسلام این کار منعی ندارد و حرام نیست و آن سنت جاهلی از نظر اسلام مردود و باطل است.

(آیه ۳۸) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا

اعراب و لغت:

خَلَوْا به معنی مَضَوْا می باشد.

سُنَّة منصوب است به فعل مقدر.

تفسیر:

بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقدر کرده و حلال کرده - مانند ازدواج با همسر پسرخوانده بعد از طلاق او - هیچ گونه منعی و وزری نیست. این سنت جاریه الهی است در باره کسانی و پیامبرانی که پیش از این گذشته اند، و پیوسته فرمان و امر خداوند

ص: ۴۰۶

در بارهٔ بشر حکمی تعیین شده و قضایی تقدیر شده است.

(آیه ۳۹) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُوَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

تفسیر:

پیامبران الهی کسانی هستند که پیام های خدا را بدون کتمان و ترس به امت ها می رسانند و از خدا می ترسند و از هیچ کس جز خدای تعالی نمی ترسند و خدا در حسابرسی باطن و عمل های خارج آنها کافی است.

تنبيه: گفته شده که آیه شریفه دالّ است بر آن که برای انبیا جایز نیست در تبلیغ رسالت تقیه کنند و لذا با نهایت جدیت، اقدام به تبلیغات خود می نمودند و شتم و زجر و سختی و تهدید به قتل هم آنها را از انجام وظیفه و تبلیغ باز نمی داشت، چنانچه گزارشات احوالات آنها مؤید این مطلب است.

(آیه ۴۰) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

خاتم به فتح تا و کسر آن قراءت شده است.

تفسیر:

شأن نزول: بعد از ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب که پیش تر همسر زید پسر خواندهٔ آن حضرت بود، منافقان زبان طعن دراز کرده گفتند: می گویند که زنان پسران بر شما حرام است و خود با زن پسر خود ازدواج می کنند! و حال آن که زید پسر خواندهٔ حضرت بود نه پسر حضرت، اما چون آنها پسر خوانده را مثل پسر می پنداشتند لذا ایراد نمودند؛ حق

ص: ۴۰۷

تعالی آیه شریفه را در رد قول آنها نازل فرمود که:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ... محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست تا ازدواج با همسر او بعد از طلاق به عنوان ازدواج با همسر فرزند بر او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) حرام باشد.

نسبت پیامبر (ص) با حسین (علیهما السلام)

تبصره: این که رسول خدا پسران صلیبی به نام های قاسم، طاهر، و ابراهیم علیهم السلام داشت و نیز این که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به عنوان پسران خود معرفی کرد و فرمود:

إِبْنَايَ هَذَانِ رِيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا: این دو پسر من دو ریحان من اند از دنیا. (۱) و نیز فرمود:

إِبْنَايَ هَذَانِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا: این هر دو پسر من امام اند، خواه قیام کنند و خواه قیام نکنند، اینها با آیه شریفه مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ منافات ندارد؛ زیرا فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز امام حسن و امام حسین از «رجالکم» نبودند؛ بلکه آنها از رجال خود پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. آیه شریفه پدر بودن آن حضرت را نسبت به بیگانگان و نیز نسبت به پسر خوانده نفی می کند. (۲) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که در جنگ صفین به محمد بن حنفیه فرمود:

أَنْتَ ابْنِي حَقًّا: تو پسر منی به حق. عرض کرد: آیا حسن و حسین علیهما السلام پسران تو نیستند؟ فرمود:

هُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ (۳).

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَا إِنَّ كُلَّ ابْنِ بِنْتٍ يُنْسَبُ إِلَى أَبِيهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ: آگاه باشید هر پسر دختری را نسبت به پدرش دهند مگر فرزندان فاطمه را که من پدر ایشانم. (۴) پس مخالفان نمی توانند با استناد به این آیه بگویند حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند! زیرا آیه شریفه در صدد نفی مطلب دیگری است که توضیح داده شد.

و لکن رسول الله و خاتم النبیین برخی از قرّاء خاتم را به کسر خوانده اند (خاتم): پیامبر پدر هیچ یک از رجال شما نیست؛ لکن فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران است؛ یعنی پیامبری به آن سیرور پایان یافته و بعد از او از جانب خدای تعالی پیامبری نخواهد آمد.

ص: ۴۰۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۳۳ و به این مضمون بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۶ و نیز ص ۲۶۴، ح ۱۳.

۲- . به بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۸ رجوع شود.

٣- . تفسير منهج الصادقين، ج ٧، ص ٣٣٣.

٤- . منهج الصادقين، ج ٧، ص ٣٣٣ و بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٨٤.

وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: و خدای تعالی همواره به هر چیز داناست.

تتمه: نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان منافی با خاتمیت آن حضرت نیست؛ زیرا مراد از خاتم النبیین آن است که هیچ پیغمبری بعد از او مبعوث نخواهد شد، و بعثت حضرت عیسی قبل از آن سرور بوده است، و حضرت عیسی در حین نزول، عمل به شریعت حضرت خاتم می نماید نه به شریعت خود.

روایت شده که حضرت رسول فرمود: من محمد و احمدم و من آن حاشرم که خدای تعالی بعد از من مردم را محشور فرماید، و من عاقبم که از عقب من و بعد از من پیغمبر دیگری نباشد.

خاتمیت رسول خدا (ص)

از موافق و مخالف روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي: ای علی، تو از من به منزله هارونی از موسی، الا آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود. (۱) یعنی اگر جایز بود بعد از من پیغمبری باشد، آن تو می بودی نه غیر تو.

تنبيه: آیه شریفه دالّ است بر آن که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است؛ یعنی ختم کننده پیغمبران است و بعد از او دیگر پیغمبری از جانب خدا نیامده و نخواهد آمد.

بیان: شخص بصیر منصف که دیده حق بین بگشاید و در دیانت اسلام و شریعت آن حضرت مطالعه بنماید، تصدیق خواهد کرد این شریعت، تمام فواید روحی و جسمی و دنیایی و آخرتی و احکام کلی و جزئی عموم طبقات بشر را دارا می باشد و هیچ چیز را فروگذار نموده است. بنابراین دیگر بشر محتاج به دینی و شریعتی نخواهد بود و جامعیت دیانت با خاتمیت ملازمه دارد.

آن حضرت ادّعی نبوت نمود و بر طبق ادّعی خود معجزه آورد، و هر که چنین باشد پیغمبری او ثابت است. و پس از اثبات رسالت او، قول او را به این که خاتم پیامبران است باید تصدیق کرد و دلیل دیگری بر خاتمیت او لازم نیست.

تتمه: حکیم الهی حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله فرموده است: آیا نمی بینی خداوند از

ص: ۴۰۹

۱- در مورد شرح و توضیح حدیث منزلت به کتاب الغدیر، ج ۳، ص ۱۹۹-۲۰۲ و نیز کتاب احقاق الحق، ج ۵، ص ۱۳۲-۲۳۴ مراجعه کنید.

بسیاری انسان ها، اندکی را عاقل، و از بسیاری عقلا اندکی را مسلم، و از بسیاری مسلم ها اندکی را مؤمن، و از مؤمنان اندکی را عابد، و از عابدان اندکی را زاهد، و از زاهدان اندکی را عالم، و از عالمان اندکی را عارف، و از عرفا اندکی را ولی، و از اولیا، اندکی را نبی، و از انبیا، اندکی را رسول، و از رسولان اندکی را اولو العزم، و از اولو العزم یکی را خاتم آفریده است؟

ای کائنات را به وجود تو افتخارای بیش از آفرینش و کم زافریدگار

نعم ما قیل:

لِكُلِّ نَبِيٍّ فِي الْأَنْامِ فَضِيلَةٌ

خروج از ظلمات با ذکر و تسبیح

(آیه ۴۱ و ۴۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

لغت:

بکره یعنی اوّل روز، و اَصیل یعنی آخر روز.

تفسیر:

بعد از آن ارشاد فرماید اهل ایمان را به کثرت ذکر که موجب ثواب جاودان و دافع وساوس شیطانی است:

ای کسانی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر و معتقدات حقّه ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید.

و در صبح و شام (آخر روز) او را تسبیح گوید و از هر چه شایسته مقام ربوبی نیست تنزیه کنید.

برخی از مفسران گفته اند: مراد از تسبیح در صبح نماز صبح و مراد از تسبیح شام نماز

ص: ۴۱۰

مغرب و عشاء است و تعبیر از نماز به تسبیح به خاطر آن است که نماز، شامل تسبیح و تنزیه می باشد.

در ذکر کثیر چند احتمال است:

۱ - آن که خدا را در هیچ وقت فراموش نکنید.

۲ - ذکر قلبی داشته باشید.

۳ - خدا را به صفات اعلی و اسماء حسنی یاد و تسبیح کنید.

۴ - تسبیحات اربع (سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ) بگویید.

و از ائمه هدی علیهم السلام روایت شده که هر کس تسبیحات اربع را سی بار بگوید ذکر کثیر را انجام داده است. (۱) ۵ - از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا: هر که تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گوید، پس خدا را به ذکر کثیر یاد کرده است. (۲) ابن عباس گوید: خداوند، بندگان را به هیچ چیز امر نفرموده مگر آن که برای آن حدی معین و مقرر نموده، و سقوط آن را نیز به خاطر عذر اجازه داده است، مگر ذکر را که برای آن حدی مقرر نفرموده، فرموده است مرا در همه احوال یاد کنید. (۳)

(آیه ۴۳) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

تفسیر:

اوست خداوندی که بر شما درود فرستد و رحمت خاص و ویژه خود را شامل حال شما می کند و فرشتگان او نیز برای شما رحمت و آمرزش طلب می کنند. این رحمت الهی و طلب رحمت فرشتگان به جهت آن است که شما را از تاریکی های کفر و جهالت و

ص: ۴۱۱

۱- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- . منهج الصادقین، ج ۷ ص ۳۳۶.

۳- . همان.

معصیت به روشنی ایمان و معرفت و طاعت بیرون آرد.

(اخراج از ظلمات نار به نور جنت و اخراج از ظلمات بشریت به نور روحانیت و اخراج از ظلمات معصیت به نور طاعت).

وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا: و خدای تعالی همواره به ایمان آورندگان، مهربان است که خود بر ایشان رحمت فرماید و ملائکه را به استغفار برای آنها امر نماید.

تنبیه: برخی از بزرگان فرموده اند: رحمت الهی بر دو قسم است: یکی رحمت رحمانیه که عبارت است از اعطای حیات و رزق، و فراهم کردن آنچه موجب رسیدن بشر به سعادت باشد از ارسال رسل و انزال کتب، و این رحمت عام است برای تمام مکلفین از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی.

و دیگر رحمت رحیمیه که عبارت از اعطاء ثواب و نعم اخرویه باشد و آن منوط به ایمان و عمل صالح است، و لذا به مؤمنان اختصاص داده و فرموده است: وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

(آیه ۴۴) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُو سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

تفسیر:

تحیت و درود خدا بر اهل ایمان در روزی که با او یا با رحمت او ملاقات و دیدار کنند (در وقت مرگ یا در قیامت یا در وقت ورود در بهشت) سلام می باشد که دلالت می کند بر سلامتی از هر آفت و ترسی؛ یعنی خداوند به جهت تعظیم و تکریم ایشان، بر ایشان سلام می کند، یا ایشان بر یکدیگر در روز رسیدن به رحمت الهی سلام می کنند، به این معنی که با جمله «سلام علیکم» به یکدیگر تحیت گویند.

و شاید ضمیر یَلْقَوْنَهُ به ملک الموت (نه به خدای متعال) برگردد؛ یعنی هنگام مرگ و ملاقات با حضرت عزرائیل او به مؤمنان سلام می کند یا هنگام خروج از قبر فرشتگان به ایشان سلام می کنند و یا فرشتگان به آنها می گویند که خدای تعالی به شما سلام می فرستد.

ص: ۴۱۲

وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا: و خداوند، پاداشی گرامی و پرازش (بهشت و نعیم آن) برای مؤمنان آماده کرده است.

رسالت پیغمبر (ص) و وظایف او

(آیه ۴۵ و ۴۶) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا

تفسیر:

خدای متعال در این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را با پنج صفت معرفی کرده و می فرماید: ای پیامبر، حَقًّا که ما تو را فرستاده ایم در حالی که می باشی شاهد و گواه اعمال امت به تحمّل شهادت در دنیا بر هدایت، ضلالت، طاعت، معصیت، پذیرش دعوت و یا تکذیب آنان و ادای شهادت در آخرت.

و مژده دهنده به رحمت ما برای کسانی که ایمان بیاورند.

و بیم دهنده از عذاب و عقاب برای کسانی که تکذیب کنند.

و دعوت کننده به سوی خدا به اذن تکوینی و توفیقات الهی که به یگانگی خدا و معتقدات حقّه ایمان بیاورند.

و چراغی روشن و نورافشان که مردم به نور تو از ظلمات جهالت و کفر، به طریق معرفت ایمان راه یابند.

نکته: تقیید دعوت به اذن الهی اشعار دارد به آن که دعوت، امری مشکل است و حاصل نمی شود مگر به این که خدای متعال کمک کرده و آن را آسان کند.

تنبيه: کاشفی در تفسیر گوید: حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را «چراغ» خوانده به وجوهی:

۱ - چنان که نور چراغ، ظلمت را محو کند، نور وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت:

چراغی روشن از نور خدایجهان را داده از ظلمت رهایی

۲ - هر چه در ظلمت گم شود به نور چراغ پیدا می شود، و حقایقی که از مردم پوشیده بود به نور این چراغ روشن گشت:

از او جان را به دانش آشنایی است

۳ - چراغ، اهل خانه را سبب امن و راحت است، و دزد را واسطه خجلت و عقوبت، آن حضرت نیز دوستان را وسیله نجات و سلامتی، و منکران را سبب حسرت و پشیمانی است.

و منیراً تأکید است؛ یعنی تو چراغی نه مانند چراغ های دیگر؛ زیرا آن چراغ ها گاهی روشن اند و گاهی خاموش؛ لکن تو از اول تا به آخر روشنی. چراغ های دیگر به بادی خاموش شوند و اما تو را هیچ کس نمی تواند خاموش کند: **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ (۱)**.

چراغی را که رحمان بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

(آیه ۴۷) **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا**

تفسیر:

و ای پیامبر، مؤمنان را مژده بده که برای آنها در دنیا و آخرت از جانب خداوند فضل و بخشش بزرگ است.

(آیه ۴۸) **وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذْلَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا**

ص: ۴۱۴

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ بنقل از تفسیر کاشفی.

تفسیر:

بعد از آن نهی فرماید از اطاعت کفار و منافقین:

وَلَمَّا تَطَعِ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ دَعِ اٰذٰهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ: و کافران و منافقان را اطاعت مکن - یعنی بر مخالفت با ایشان ثابت قدم باش، و الا آن حضرت در هیچ وقت از آنها پیروی نمی نمود - و اذیت و آزار آنان را واگذار، یا فعلاً به اذیت و آزار آنها اعتنا مکن و بر خدا توکل نما - یعنی در صدد انتقام و مجازات آنها مباش - که من شر ایشان را از تو کفایت کنم.

وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وَكِيْلًا: و خدا در کارسازی و تکفل امور و این که همه کارها را به او واگذارند کافی است، یا نگهدار مؤمنان از شر دشمنان است.

احکام طلاق و عده

(آیه ۴۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً

لغت:

مس در این جا به معنی مقاربت و نزدیکی کردن مرد با همسرش می باشد.

سراح یعنی رها کردن.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و معتقدات حقّه ایمان آورده اید، هرگاه زن های مؤمن را که به همسری خود در آورید، سپس پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید آنها را طلاق دهید، پس برای شما به عهده آنها عده ای نیست که شمار روزهای آن را نگاه دارید. پس آنها را به دادن نصف مهریه (در صورت معین بودن مهریه) و به دادن مبلغی در خور شأن آنها (در

ص: ۴۱۵

صورت عدم تعیین مهریه) برخوردار نماید و آنها را به بهترین شیوه رها کنید؛ یعنی بدون این که به آنها ضرر و آزاری وارد کنید از خانه خود رهاشان سازید. حاصل آن که همسری که قبل از دخول، طلاق می گیرد عده ندارد و می تواند بلافاصله ازدواج کند و اگر مهریه برای او تعیین نشده بوده شوهر در حدّ توان و وسع خود مالی به عنوان «متعّه» به او می دهد و اگر مهریه برای او تعیین شده بوده نصف آن را حق دارد.

زنان مجاز برای ازدواج

(آیه ۵۰) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّتِكَ وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰)

لغت:

أجر همان مهریه است.

أفاء فعل ماضی از باب افعال از مادّه فیء به معنی غنیمت است.

تفسیر:

ای پیامبر (فعلاً هفت طائفه از زن ها را) بر تو حلال کردیم: ۱ - همسرانت که مهر آنها را پرداخته ای ۲ - و کنیزها که مملوک تو هستند از آنهایی که خداوند در جنگ به عنوان غنیمت به تو ارزانی داشته است. ۳ - و دختران عمویت ۴ - و دختران عمه هایت

ص: ۴۱۶

۵- و دختران داییت ۶- و دختران خاله هایت که با تو از مکه به مدینه هجرت کرده اند ۷- و زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد (بدون مهریه خود را در اختیار او نهد) اگر پیامبر بخواهد او را به همسری بگیرد، در حالی که این مورد آخر (که با عقد هبه و بخشش از طرف زن، و قبول آن زوجیت از طرف مرد، محرمیت و حلال بودن حاصل شود) مخصوص تو است و این حکم برای دیگران نیست.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...: ما آنچه را درباره همسران و بردگان مردم بر آنان واجب کردیم (از تعداد و مهریه و نفقه و احکام برده) دانسته ایم و این توسعه را فقط برای تو قرار داده ایم تا تو را حرج و مشقتی نباشد و بتوانی با ازدواج های مختلف و متعدد طایفه هایی از عرب را با خود و اسلام مرتبط سازی و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

نکته: این که در آیه شریفه جواز ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی مشروط به این شده که آنان با حضرت از مکه هجرت کرده باشند شاید از احکام مختصه به آن حضرت بوده و برای دیگران چنین قیدی نیست. برای بررسی این مسأله به کتاب های آیات الاحکام رجوع شود.

(آیه ۵۱) تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤَىٰ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَ مَن ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَمَّا جُنَّاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

لغت و اعراب:

ترجی مضارع از باب افعال است و إرجاء به معنی تأخیر انداختن است.

تؤوی یعنی جای می دهی.

ص: ۴۱۷

قبل از آن تقرّر «من» یا «إلی» در تقدیر است.

کلّهن مرفوع و تأکید فاعل «یرضین».

رفتار پیامبر با همسران و تعداد آنها

تفسیر:

(درباره رفتار با همسران و تقسیم اوقات و شب‌ها بر آنها) نوبت هر یک از آنها را که خواهی تأخیر می‌اندازی و هر یک را خواهی نزد خود جا می‌دهی، و هر که را از خود دور کرده بودی دوباره او را بطلبی گناهی بر تو نیست و این حکم که اختیار همه آنها به دست تو باشد نزدیک تر است به این که چشمشان روشن شود و غمگین نگردند و به آنچه از نوبت به آنها دادی همگی خشنود باشند زیرا رفتار را مبنی بر عدل و مربوط به وحی می‌دانند.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ: و خدا آنچه را در دل‌های شما است می‌داند. این وعید است برای کسی که راضی نباشد به آنچه خداوند تعالی به اختیار پیغمبر وا گذاشته است.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا: و خدا همواره دانا به ضمائر بندگان، و بردبار است که تعجیل به عقوبت نفرماید یا دانا است به آنچه در قلوب شما است از رضا و نارضایتی و دانا است به مصالح بندگان، و حلیم و بردبار است.

(آیه ۵۲) لَّا يَحِزُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ مَّ بَعِيدٍ وَ لَأَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيًّا
كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

لغت:

تَبَدَّلَ فعل مضارع و در اصل تَبَدَّلَ بوده است.

ص: ۴۱۸

تفسیر:

شأن نزول: چون همسران رسول خدا حکم خدا و رسول را اطاعت و امتثال کردند و هر آنچه را درباره آنها حکم شد پذیرفتند و از خواسته های خود دست برداشتند این آیه نازل شد: که پس از این زمان، دیگر ازدواج جدید با زن ها برای تو حلال نیست، و نیز حلال نیست که یکی از آنها را طلاق دهی و بجای او دیگری را به همسری خود درآوری گرچه خوبی آنها تو را خوش آید، مگر این که کنیز مملوک تو باشد؛ یعنی علاوه بر همسرانی که فعلاً داری همسر دیگری نمی توانی داشته باشی؛ بلکه می توانی کنیز مملوک داشته باشی.

و خداوند همواره بر هر چیزی مراقب و نگهبان است

نکته: آیا این آیه که ازدواج جدید را در زمانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام دانسته، پس از آن زمان نسخ شده یا نه؟ پاسخ این سؤال را باید در کتاب های آیات الاحکام بخوانیم.

(آیه ۵۳/۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ

لغت و اعراب:

إلى طعام متعلق به يؤذن است.

ناظرین به معنی منتظرین است.

إنا به معنی وقت و جمع آن «آناء» است.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول ایمان آوردید، به خانه های پیامبر مگر در وقتی که به شما اجازه داده شود - یعنی شما را به خوردن طعام دعوت کنند - وارد نشوید و هنگامی که اجازه داده می شود و دعوت می شوید به موقع بروید نه آن که زودتر بروید و منتظر وقت رسیدن آن باشید و هنگامی که غذا را خوردید پراکنده گردید نه این که بعد از صرف غذا سرگرم صحبت کردن با هم شوید؛ زیرا این رفتار شما (بی دعوت رفتن، زودتر از وقت تعیین شده رفتن، و بعد از صرف غذا باز در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله با صحبت کردن ماندن) یا این سومی پیامبر را می رنجاند و شرم می کند و چیزی نمی گوید؛ اما خدا از بیان حق و وظایف شما شرم نمی کند.

تنبيه: آیه شریفه دستور اخلاقی بزرگی را می فرماید که: داخل شدن شخص بدون دعوت به خانه کسی خوب نیست ولذا در وصایای حضرت نبوی به حضرت علوی - صلوات الله علیهما - فرماید: هشت نفرند که اگر اهانت شوند ملامت نکنند مگر خود را! یکی از آنها کسی است که به سفره ای که به آن دعوت نشده برود... (۱)

(آیه ۵۳/۲) وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَأَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُمْ مِنْ مِ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

تفسیر:

و چون متاعی از وسایل زندگی از زنان پیامبر خواستید، از پشت پرده بخواید که این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است، و برای شما جایز نیست که پیامبر را با به

ص: ۴۲۰

جا آوردن کاری که او کراهت دارد اذیت و آزار رسانید.

تنبيه: گرچه این آیه در خصوص زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ لکن حکمش نسبت به تمام زنان امت است، که در صورت احتیاج به صحبت کردن و خواستن چیزی از آنان، از پس پرده و حجاب با آنها مکالمه نمایند.

و اگر مناط در حرمت بی حجابی مفسده باشد، همین مناط، در عدم پوشش صورت نیز هست؛ بلکه اشدّ و آکد باشد.

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ...: و برای شما سزوار نیست که اذیت کنید رسول خدا را و به جا آورید آنچه را از آن کراهت دارد، و نه این که بعد از وفات او یا طلاق دادن یکی از همسرانش، با آنها ازدواج کنید (و این از احکام مختص به رسول الله صلی الله علیه و آله است).

مسئلاً اذیت کردن پیامبر و ازدواج با همسران او نزد خدای متعال گناه بزرگی است (و اصلاً این ازدواج صورت نمی گیرد و باطل خواهد بود).

زیرا پاس احترام حضرت در حال حیات و بعد از وفات او لازم است، چه ضرورت حق شناسی و تعظیم و سپاسداری آن حضرت در هر دو حال یکسان است.

(آیه ۵۴) إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

تفسیر:

اگر چیزی را درباره ازدواج با همسران پیامبر و آزار دادن به پیامبر به زبان گویند یا در دل پنهان دارید و به زبان نیاورید، پس مسلماً در هر حال خدا به همه چیز از نهان و آشکار (حتی به خطورات و تصوّرات قلبی شما) داناست.

(آیه ۵۵) لَأَجْنَحَ عَلَيْهِنَّ فِي آيَاتِهِنَّ وَ لَأَبْنِيَّ لَهُنَّ وَ لَمَّا إِخْوَنَهُنَّ وَ لَأَبْنِيَّ إِخْوَنَهُنَّ وَ لَمَّا نَسَأَلَهُنَّ وَ لَمَّا مَلَكَتْ أَيْمُنَهُنَّ وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

ص: ۴۲۱

همسران پیامبر (و سایر زن ها) را گناهی در ترک حجاب در چند مورد نیست:

۱ - در مورد پدرهاشان ۲ - پسرهاشان

۳ - برادرانشان ۴ - پسران برادرشان

۵ - پسران خواهرانشان

۶ - زنان با ایمان که مثل ایشان باشند، نه زنان یهود و نصارا و غیر ایشان.

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لَمَا يَتَّبَعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكُشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيِّهِ وَالنَّصِيرَانِيِّهِ؛ لِأَنَّهِنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ: سَزَاوَارٍ وَشَايِسْتَه نِيَسْتِ بَرَايِ زَنِّ مُسْلِمَانِ اَيْنِ كِه مَكْشَفَه بَاشَد نَزْدِ زَنِّ يَهُودِيَه وَنَصْرَانِيَه، بَه جَهْتِ اَنِّ كِه اَنَّهُا (خِصُوصِيَاَت) زَنَانِ مُسْلِمَانِ رَا بَرَايِ شُوَهْرَانِ خُودِ وَصِفِ مِي نَمَايَنْد (۱) (يا ممكن است وصف نمايند).

۷ - وَ لَأَمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ: يَعْنِي كَنِيَزَانِ.

وَ اَتَّقِيْنَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا: وَ اِي زَنَانِ، اَز خُدَايِ تَعَالٰي بَتَرَسِيْدِ وَ حِجَابِ رَا رَعَايَتِ كُنِيْدِ مَكْرَ بَرَايِ اَيْنِ گِرُوَه هَفْتِگَانَه يَادِ شُدَه (وَ بَقِيَه مَحَارَمِ)، يَا بَرَهِيْزِيْدِ اَز جَمِيْعِ مَعَاصِي، بَه دَرَسْتِي كِه خُدَايِ تَعَالٰي بَرِ هَمِه چِيْزِ اَز اَقْوَالِ وَ اَفْعَالِ شَمَا وَ غَيْرِ اَنِّ گُوَاهِ اسْتِ وَ بَه هَر چِه دَر خَاطِرِ وَ بَاطِنِ شَمَا گَزَرْدِ آگَاهِ اسْتِ.

تتمه: بايد دانست که حکم محرمیت محارم، محدود، و این مطلب هم محقق است که احکام شرعیه به اعتبار موارد، تغییر می کند و این مطلب نزد شخص خبیر و بصیر واضح و مبین می باشد. (الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ).

(آیه ۵۶) اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتُهٗوْ يُصَلُّوْنَ عَلٰى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا صَلُّواْ عَلَيْهِ وَ سَلِّمُواْ تَسْلِيْمًا

ص: ۴۲۲

تفسیر:

همانا خدا و فرشتگانش همواره بر پیامبر درود می فرستند (درود خدا بذل رحمت خاص و درود فرشتگان توصیف و تقدیس کردن است).

ای کسانی که ایمان آورده اید، (شما هم) بر پیامبر درود بفرستید و سلام بگویید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید.

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که صلوات فرستادن خداوند بر حضرت که در این آیه ذکر فرموده به چه کیفیت است؟ فرمود: صلوات حق تعالی بر او اعلای رتبه آن حضرت است در سماوات و بالا- بردن درجه او بر جمیع درجات انبیا علیهم السلام است. گفتم: یا بن رسول الله... تسلیم به چه کیفیت است؟ فرمود: تسلیم او شدن در جمیع امور و امتثال نمودن امر او و کوشش در اطاعت آن حضرت است. (۱)

در مجمع البیان از ابو حمزه ثمالی روایت نموده که بعد از نزول این آیه، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته شد: یا رسول الله، ما می دانیم چگونه به تو سلام نمایم، کیفیت صلوات را بفرمایید؟ فرمود:

بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (۲) بعد از آن فرمود: حق تعالی دو ملک بر من موکل گردانیده (گمارده) است تا هر جا که نام من برده شود و شنونده بر من صلوات بفرستد، آن دو ملک گویند: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ: خدا تو را پیامرزد» و خدا و ملائکه آمین گویند.

تبصره: کیفیت صلوات بر آن حضرت نزد شیعه مشهور و معلوم است و در روایات اهل تسنن هم صلوات بر آن محمد فراوان آمده است؛ به کتاب موسوعه الامامه، ج ۵ رجوع شود.

از محمد بن ادریس شافعی (امام شافعی ها) نقل نموده اند که گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ

ص: ۴۲۳

۱- . به منهج الصادقین، ج ۳، ص ۳۵۶ رجوع شود.

۲- . تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۹.

و در کتاب نفایس الفنون نقل شده است که روزی سلطان خدابنده با گروهی از فضلا مثل علامه حلی - رضوان الله علیه - و قاضی القضاة عبد الملک و غیره در مسجد جامع سلطانیة زنجان نشسته بودند، واعظ بالای منبر فضیلت صلوات را بیان نمود.

سلطان پرسید: چرا آل هیچ یک از انبیا را در صلوات بر آنها ذکر نکنند و در صلوات بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آل او را داخل کنند؟ واعظ جواب نداد. سلطان گفت: دو وجه در خاطر بیاید:

۱ - آن که چون دشمنان، او را «ابتر» خواندند، خداوند تعالی ابتریت را به آنها نسبت داد؛ یعنی فرمود: نسل ایشان منقطع شود و اگر از نسل آنها کسی بماند هیچ کس آنها را نشناسد، به خلاف نسل پیامبر صلی الله علیه و آله که روز به روز زیاد شود و هرگز یاد پیامبر، بی یاد و ذکر آنان نباشد. یعنی خداوند خواسته با ایجاب صلوات بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله همواره معلوم باشد که آن حضرت ابتر نبوده و «آل» داشته است.

وجه ۲ - آن که ادیان انبیای پیشین در معرض نسخ و زوال بود و امضای احکام آن علی الدوام لازم نبود، به خلاف دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله که تا آخر الزمان تغییر نیابد، و بر پیروان آن لازم است که معارف دین را از خاندان او اخذ کنند چنانچه فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا^(۱). لاجرم در صلوات، ذکر آل او با او مقرون شد (یعنی تا همواره همه بدانند که بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیاید و آل پیامبر اسلام برنامه های پیامبر اسلام را ادامه دهند).

سلطان چون این تقریر نمود، فضلا تماماً زبان به تحسین و ثنا گشوده از حُسن تقریر و بیان او تعجب نمودند.

ثواب صلوات: (۲) احادیث بسیار در ثواب ذکر صلوات وارد شده است؛ از جمله:

۱ - ابن بابویه رحمه الله از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده:

مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيَكْتِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.

فرمود: هر که قدرت ندارد بر انجام کاری که کفاره گناهان او باشد و گناهان او را تکفیر

ص: ۴۲۴

۱- حدیث ثقلین در کتاب های عامه و خاصه نقل شده است.

۲- در مورد ثواب صلوات به کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق، مراجعه کنید.

و محو گردانند، پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستد که صلوات گناهان او را هدم کند و از بین ببرد. (۱) ۲ - در امالی شیخ طوسی است:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: أَنْقَلَ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ.

حضرت باقر یا صادق علیهما السلام فرمود: سنگین ترین چیزی که گذاشته شود در میزان اعمال انسان روز قیامت، صلوات بر محمد و اهل بیت محمد علیهم السلام است. (۲) ۳ - در اکمال الدین ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

در روز جمعه هیچ عملی بهتر و افضل از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. (۳) ۴ - در معانی الاخبار ابن بابویه رحمه الله از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ.

بخیل حقیقی کسی است که نزد او یاد شوم، پس بر من صلوات نفرستد. (۴) ۵ - در امالی ابن بابویه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ أَلَى لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ خَمْسَمِئَةٍ عَامٍ.

فرمود: هر کس بر من صلوات فرستد و بر آل من صلوات نفرستد، بوی بهشت را نیابد و حال آن که بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد. (۵)

(آیه ۵۷) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

ص: ۴۲۵

- ۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۴۷.
- ۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۹.
- ۳- همان مدرک، ص ۵۰، ج ۱۲.
- ۴- معانی الاخبار، ص ۲۴۶.
- ۵- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۶.

لغت:

لعن به معنی دور کردن از رحمت است.

پیامد آزار خدا و رسول و مؤمنان

تفسیر:

بعد از بیان لزوم صلوات بر پیامبر که مبتنی بر تعظیم و تکریم و رفعت شأن آن بزرگوار است، در مقام تهدید کسانی که در صدد ایذاء و آزار آن حضرت اند می فرماید:

بی شک آنان که می رنجانند خدا و رسول او را - یعنی مرتکب امری می شوند که موجب نارضایتی خدا و رسول است از کفر و معاصی، یا اذیت می کنند رسول خدا را به زبان به گفتن سخنان نالایق در حق او مانند ساحر و شاعر و غیر آن، و اذیت می کنند او را به آسیب رساندن به بدنش مانند این که به دندان مبارکش آسیب می رسانند - خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و از رحمت و اسعۀ خود دور گرداند و برای آنها عذابی خوار کننده آماده و مهیا کرده است.

تنبيه: در ایذاء خدا و رسول وجوهی است:

اما ایذاء خدا:

۱ - نسبت ناشایسته به ذات کبریایی دادن مانند این که یهود گفتند: **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (۱)** و **إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ (۲)** و نصارا گفتند: **إِنَّ اللَّهَ تَالِثٌ تَلْتَهُ (۳)** و مشرکان گفتند:

«الْمَلَائِكَةُ بَنَاءُ اللَّهِ» (۴).

در تفسیر منهج الصادقین از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که حق تعالی فرماید: پسر آدم مرا دشنام می دهد و سزاوار نیست مرا دشنام دهد، و ایذاء می کند و سزاوار نیست که مرا ایذاء کند؛ اما دشنام، قول اوست به این که خداوند فرزند دارد، و اما ایذاء او این است که می گوید: بعد از مردن مرا اعاده و زنده نخواهد کرد. **(۵)**

ص: ۴۲۶

۱- . سورة مائده، آیه ۶۴.

۲- . سورة آل عمران، آیه ۱۸۱.

۳- . سورة مائده، آیه ۷۳.

۴- . سورة نحل، آیه ۵۷ و سورة صافات، آیات ۱۴۹-۱۵۳ اشاره به این مطلب دارد.

۵- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۶۶.

اما ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر این که هر جا ایذاء خدای متعال باشد ایذاء حضرت رسول هم هست، آن حضرت را آن قدر اذیت و آزار کردند که روایت شده فرمود:

ما اوذی نَبِیِّ مَثَلِ ما اوذیتُ: هیچ پیامبری مانند من و به اندازه من و به کیفیتی که مرا اذیت کردند اذیت نشده است و مسلم است هر قدر نفس، عالی تر و شریف تر باشد، تألمات روحی او از بی احترامی و اذیت و آزار بیشتر باشد. و دیگر این که اذیت آل پیامبر هم اذیت آن حضرت باشد.

چنان که طبرسی رحمه الله در مجمع روایت نموده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت، موی مبارک به دست گرفته فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله موی خود را به دست مبارک گرفته

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، مَرِنِ اَذَى بِشَعْرِهِ مِنْكَ فَقَدْ اَذَانِي، وَمَرِنِ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى اللّٰهَ، وَمَنْ اَذَى اللّٰهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ: ای علی، هر که به اندازه مویی (یا مویی از) تو را اذیت رساند به تحقیق مرا اذیت نموده، و هر که مرا اذیت رساند به تحقیق خدا را اذیت نموده، و هر که خدا را اذیت نماید پس لعنت خدا بر اوست. (۱) و در حدیث دیگر فرمود:

مَنْ اُبْغَضَكَ فَقَدْ اُبْغَضَنِي، وَمَنْ اُبْغَضَنِي فَقَدْ اُبْغَضَ اللّٰهَ: هر که تو را دشمن دارد پس به تحقیق مرا دشمن داشته، و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است. (۲) و نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي؛ مَنْ اَذَاهَا فَقَدْ اَذَانِي، وَمَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى اللّٰهَ: فاطمه علیها السلام پاره تن من است، هر که او را اذیت کند مرا اذیت نموده، و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است. (۳) و در حق حسنین علیهما السلام فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ؛ مَنْ اَحَبَّهُمَا اَحَبَّنِي، وَمَنْ اُبْغَضَهُمَا اُبْغَضَنِي: حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت اند، هر که دوست دارد آن دو را مرا دوست داشته، و هر که دشمن دارد آن دو را مرا دشمن داشته است. (۴)

ص: ۴۲۷

۱- . تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲- . روایات به این مضمون فراوان است.

۳- . بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۹.

۴- . بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۳.

و احادیث در این باره بسیار است، بنابراین کسانی که آل پیامبر را اذیت نمودند داخل در آیه شریفه هستند و لعنت الهی شامل حال آنها خواهد بود.

تتمه: این مطلب روشن است که نافرمانی با خدا و پیامبرش به اعتباری اذیت خدا و رسول به شمار می آید چنانچه در عرف ما وقتی پسر در مقام مخالفت با پدر برآید، به او گوید: چرا این قدر مرا اذیت می کنی؟! پس مخالفت نمودن با دستورات خدا و رسول به این اعتبار اذیت به شمار می آید، و چون در آیات قرآنی عبرت به عموم لفظ است، پس در هر عصر و زمانی کسانی که به مخالفت احکام اسلامی و هتک حرمت الهی اقدام کنند، چنانچه به همین حال باقی باشند و توبه نکنند مشمول آیه شریفه خواهند بود.

آیه ۵۸ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

تفسیر:

و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بی آن که جرمی مرتکب شده باشند که مستحق ایداء شوند اذیت کنند و برنجانند حقاً متحمل بهتان و گناهی آشکار شده اند؛ یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب آشکار هستند؛ زیرا نسبت دادن جرم به آنها بهتان و گناهی آشکار است.

بیان: اصل بُهت، نسبت دروغی است که طرف مقابل با شنیدن آن از شدت عظمت آن مبهوت گردد. و گاهی آن را در فعل باطل استعمال کنند، و از این رو بعضی این جا آن را به ظلم تفسیر کرده اند؛ یعنی اذیت کنندگان مؤمنان، متحمل ستم و گناه هویدا هستند. یا متحمل گناهی عظیم مانند گناه بهتان هستند.

تنبيه: آیه شریفه وعید است نسبت به آنان که مؤمنین و مؤمنات را اذیت نمایند (به هر نوع اذیتی از دست و زبان) زیرا مؤمن محترم است، و پاس احترام او لازم است.

در روایت است:

إِيَّاكُمْ وَأَذَى الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَهُ: احتراز کنید از ایداء مؤمنان؛ زیرا

ص: ۴۲۸

خدای تعالی برای آن غضب فرماید. (۱) و در کتاب کافی است از حضرت صادق علیه السلام،

قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الْمُؤَدُّونَ لِأَوْلِيَايَ؟ فَيَقُومُ قَوْمٌ لَيْسَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آذَوْا الْمُؤْمِنِينَ، وَنَصَبُوا لَهُمْ، وَعَانَدُوهُمْ وَعَتَقُوهُمْ فِي دِينِهِمْ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ.

فرمود: هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند: کجايند آنان که اولیای مرا اذیت نمودند؟ پس برخیزند جماعتی در حالی که بر روی صورت آنها گوشتی نیست، پس گفته شود: اینها هستند آنان که مؤمنین را اذیت کردند و... و با آنها دشمنی نمودند و ایشان را در دینشان با درشتی سرزنش کردند؟ پس امر شود که ایشان را به جهنم برند. (۲) تتمه: در تفسیر کشاف آمده که گفته شده: این آیه در شأن گروهی از منافقان نازل شد که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را می رنجانیدند. (۳)

آیه حجاب

(آیه ۵۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

اعراب و لغت:

یدنین مضارع از باب إفعال است، و مصدر آن إدناء به معنی نزدیک کردن است.

جلایب جمع جلباب، و جلباب به معنی چادر یا عبا و یا مقنعه ای است که از روسری بزرگ تر باشد و سر و گردن با آن پوشانده شود.

قبل از آن یعرفن باء در تقدیر است.

ص: ۴۲۹

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۶۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- کشاف، ج ۳، ص ۵۵۹.

تفسیر:

ای پیامبر، به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو: (هنگام بیرون رفتن از خانه و یا حضور نامحرم) روسری‌ها و چادرهای خود را بر خودشان بیفکنند که گردن و سینه و بازوان و ساق (همه بدن) پوشیده شود؛ این کار نزدیک تر است به این که ایشان به حجاب و عفت شناخته شوند و مورد تعرض و آزار افراد فاسق و فاجر قرار نگیرند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

هشدار الهی به منافقان

(آیه ۶۰ و ۶۱) لِّلَّذِينَ لَمْ يَنْتَهُوا عَنِ الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا

لغت و اعراب:

مُرْجِفٍ اسم فاعل از باب افعال، و مصدر آن ارجاف به معنی مضطرب کردن مردم است با نشر دروغ و شایعه.

ملعونین حال است از فاعل یجاورونک.

تفسیر:

البته اگر منافقان و کسانی که در دل هاشان بیماری ضعف ایمان یا حب گناه است، و شایعه پراکنان در شهر که با انتشار خبرهای بد در مردم ایجاد اضطراب می کنند، از افساد و نفاق و دشمنی و اذیت مؤمنان و معاصی دیگر دست بردارند حتماً تو را بر ضد آنها بر می انگیزیم تا با آنها بجنگی و دستور تبعیدشان را صادر نمایی، آنگاه در این شهر جز مدت کوتاهی مجاور تو نخواهند بود.

ص: ۴۳۰

مَلْعُونِينَ... در حالی که ملعون (از جانب خدا و مطرود از سوی مردم) هستند، هر کجا یافته شوند باید دستگیر شده و به خواری کشته شوند.

(آیه ۶۲) سُنَّهَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

تفسیر:

این نوع عذاب کردن، سنت الهی است درباره کسانی نظیر این ها که پیش از این در گذشته اند و هرگز در سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت.

زمان قیامت و کیفر و ندامت کافران

(آیه ۶۳) يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا

تفسیر:

مردم از تو درباره قیامت می پرسند (از نزدیکی و دوری آن، و کیفیت وقوع و حدوث آن و طول آن روز و حوادثی که در آن روز به وقوع می پیوندد)، بگو: جز این نیست که علم آن نزد خداست و هیچ ملک مقرّبی و پیغمبر مرسلی از آن اطلاع ندارد.

وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا: و چه می دانی شاید که آمدن قیامت نزدیک باشد.

تنبيه: از جمله علم غیب که مخصوص خداوند است وقت قیامت می باشد، و چون وقوع آن حتمی است و هر چه حتماً آمدنی است قریب و نزدیک خواهد بود که:

كُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ. به این اعتبار می توان در هر زمانی گفت: قیامت نزدیک است.

(آیه ۶۴ و ۶۵) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَأَنْصِرًا

ص: ۴۳۱

اعراب و لغت:

خالدین حال است برای ضمیر لهم.

و ابدأ تأکید خالدین است.

سعیر یعنی آتش شعله ور، و نام جهنم است.

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ: به درستی که خدای تعالی لعن فرموده و از رحمت واسعة خود دور گردانیده منکران خدا و پیغمبر و معاد را.

و أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا: و برای عذاب ایشان آتش فروزانی مهیا نموده است.

خَالِدِينَ فِيهَا...: در حالی که تا ابد در آن آتش جاوید باشند - یعنی هیچوقت از آن آتش بیرون نیایند - و هرگز دوستی و سرپرستی که ایشان را از جهنم بیرون آورد و یاری کننده و مددکاری که عذاب را از آنها دفع نماید نمی یابند.

(آیه ۶۶) يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ

لغت:

اضافه الف آخر الرسولا شاید به جهت مراعات قافیه باشد مانند الف آخر السببلا در آیه بعد.

تفسیر:

روزی که صورت های آنها را در آتش می گردانند به این گونه که هر طرف آن را در آتش می نهند یا مراد تغییر صورت ایشان است که از حالی به حالی و از هیئتی به هیئتی از سیاهی و زردی در می آورند و آنها با نهایت حسرت و پشیمانی گویند: ای کاش ما در دنیا

ص: ۴۳۲

از خدا و پیامبرش اطاعت می نمودیم؛ لکن فایده ای به حالشان نخواهد داشت.

(آیه ۶۷) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرْنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا

لغت:

قالوا در این جا معنی مضارع دارد.

تفسیر:

و گویند: پروردگارا ما، از رؤسا و بزرگان خود فرمان برداری نمودیم. پس ما را گمراه کردند - یعنی ما را به افسون و افسانه فریب دادند و باطل را در نظر ما حق جلوه داده - و از راه حق و هدایت بیرون بردند.

رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنَا كَبِيرًا (۶۸)

تفسیر:

پروردگارا، ایشان را دو چندان از عذاب ده (یکی عذاب برای گناهان خودشان و یکی هم برای گناهان ما که گمراهمان کردند) و آنها را لعنت کن لعنتی بزرگ؛ یعنی از رحمت خود چنان دورشان کن که بازگشتی برای آنها نباشد.

تنبيه: آیه شریفه عاقبت امر تابعین و متبوعین اهل ضلالت را بیان فرماید که هر دو گروه ملعون و به عذاب گرفتارند.

(آیه ۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا

ص: ۴۳۳

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و معتقدات حقّه ایمان آورده اید، مانند کسانی که حضرت موسی علیه السلام را اذیت نمودند و رنجانیدند نباشید؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله را رنجانید و اذیت مکنید - چنانچه بنی اسرائیل حضرت موسی را اذیت نمودند و او را به اتهام رابطه غیر مشروع یا کشتن هارون آزدند - پس خداوند او را از آنچه به او نسبت دادند تبرئه کرد و او نزد خداوند، آبرومند بود و یا مستجاب الدعوه بود که هر چه از خدا می خواست اجابت می شد.

بیان: در اذیت حضرت موسی علیه السلام اقوالی است: ۱ - حضرت موسی و هارون علیهما السلام به کوهی بالا رفتند، هارون وفات نمود، قوم او گفتند که: تو او را کشتی! حق تعالی او را زنده فرمود تا به برائت برادر اقرار کرد و گفت: برادر مرا نکشته، من به موت خود وفات یافته ام. ۲ - قارون زنی را اجیر نمود که نسبت قذف به آن حضرت دهد، خدای تعالی او را از آن تهمت بری ساخت. ۳ - نسبت جنون و سحر و کذب به او دادند...

(آیه ۷۰ و ۷۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۰ و ۷۱)

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و از گناهان - بویژه ایذاء پیامبر صلی الله علیه و آله - پرهیز کنید و سخن درست و استوار گوید.

مراد از قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب، صواب باشد نه خطا، جدّ باشد نه هزل، خالص باشد نه مشوب، و با یک کلمه جامعه «سدید» به هر چهار مرتبه اشاره فرموده است.

اگر به این طریق سخن گوئید خداوند اعمال شما را اصلاح نموده - یعنی توفیق انجام عمل صالح به شما می دهد یا اعمال شما را به قبول و اعطاء ثواب اصلاح فرماید - و

گناهان شما را بیامزد. و هر کس از خدا و رسول او اطاعت کند حَقًّا که به کامیابی بزرگی دست یافته و فائز شده است.

تبصره: آیه شریفه امر است به مکارم اخلاق و لازمه آن نهی از اعمال ناپسند است. و چون قسمت عمده گناهان از تراوشات زبان است، لذا به تسدید گفتار در جمیع احوال امر فرموده است؛ زیرا حفظ زبان و سخن استوار، اصل همه خیرات و سرآمد طاعات می باشد. و از جمله آثار آن اصلاح اعمال و آموزش گناهان است؛ بلکه استقامت ایمان منوط است به استقامت زبان، چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ: استقامت ندارد ایمان بنده مگر این که قلب او مستقیم شود، و استقامت پیدا نکند قلب او مگر این که زبان او مستقیم شود (۱)؛ یعنی به راستی و درستی و حق، گویا باشد.

در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ابوذر رحمه الله می گفت:

يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ! إِنَّ هَذَا اللُّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍّ، فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرَقِكَ: ای طلب کننده علم، به درستی که این زبان، کلید خیر و کلید شر است، پس مهر کن زبان خود را چنانچه مهر می کنی طلا و نقره خود را. (۲)

آسمان بار امانت نتوانست کشید!

(آیه ۷۲) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُوَ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

تفسیر:

به درستی که ما امانت را بر آسمان ها و زمین، و کوه ها عرضه داشتیم، پس، از آن که آن امانت را بردارند سر باز زدند و امتناع و ابا کردند و از برداشتن آن امانت ترسیدند و از روی ترس - نه از روی مخالفت - قبول نکردند و انسان آن را بر دوش گرفت و حَقًّا او

ص: ۴۳۵

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۷.

۲- اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۱۴ کتاب الایمان و الکفر، باب الصمت و حفظ اللسان، ح ۱۰.

مستعدّ ظلم بر خویش و به عواقب تحمّل این امانت نادان بود.

تبصره: در تفسیر آیه شریفه وجوهی است:

۱ - مراد از امانت تکلیف است، و مراد از عرض آن به آسمان ها و زمین و کوه ها سنجیدن قابلیت ایشان است. و مراد از ابای ایشان، عدم قابلیت و عدم استعداد طبیعی ایشان است. و مراد از تحمّل انسان آن را، قابلیت و استعداد داشتن انسان برای آن است. و مراد از ظلوم و جهول بودن او، غالب شدن قوه غضبیه و شهویه بر غالب افراد انسانی است.

۲ - مراد ساکنان آسمان ها و زمین و کوه ها هستند نه خود سماوات و ارض و جبال، چه آنها جماد و غیر قابل خطاب اند، پس تقدیر این است:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَىٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ: ما امانت را بر اهل آسمان ها که ملائکه اند و بر اهل زمین ها که حیوانات انسی اند و بر اهل کوه ها که حیوانات وحشی اند، عرضه نمودیم و آنها از ترس ابا کردند، و آن را آدمی برداشت و با وجود ضعف خود آن را قبول کرد.

۳ - (بر وجه فرض و تقدیر است) یعنی اگر آسمان ها و زمین ها و کوه ها عقل داشتند و عرض امانت بر آنها می شد که آن وظایف دینی است از اصول و فروع و وعد و وعید بر آنها، به جهت ترس کوتاهی از ادای حق آن، از حمل آن امتناع می نمود و انسان با وجود ضعف آن را حمل کرد.

۴ - آن که حق تعالی این اجرام را ادراک و شعور داد و بر آنها عرض کرد و آنها را در قبول و عدم قبول مخیر ساخت. آنها از جهت ترس - نه از روی معصیت - ابا کردند و انسان از راه همت با وجود ضعف بنیه و سستی قوت، آن را قبول کرد.

۵ - مراد از امانت، ولایت آل محمد علیهم السلام است؛ چنانچه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

(آیه ۷۳) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

تفسیر:

بر آدمیان، امانت را عرضه کردیم و آنها آن را تحمّل کردند تا در نتیجه خداوند، مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را به خاطر انحرافشان از هدف اصلی عرض امانت، عذاب نماید و نیز تا خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمن که بر وفق هدف اصلی خلقت و عرض امانت زندگی کرده و ره پیمودند، عطف توجه کند و توبه آنان را بپذیرد و همواره خداوند، آمرزنده و مهربان است.

نکته: گفته شده: «ل» در لِيَعْلَمَ تَعْلِيلَ حَمَلِ اسْتِ بِرِ طَرِيقِ مَجَازٍ؛ زیرا تعذیب، نتیجه حمل امانت است چنانچه تأدیب در «ضَرْبُهُ لِلتَّأْدِيبِ» نتیجه ضرب است.

ص: ۴۳۷

سفید

ص: ۴۳۸

ستایش خداوند با ذکر ویژگی هایش

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَهٗو مَآ فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَآ فِی الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْاٰخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِیْمُ الْخَبِیْرُ

تفسیر:

ستایش خدایی را که آنچه در آسمان ها و زمین است ملک حقیقی اوست؛ زیرا ذات یگانه او ایجادکننده همه مخلوقات و نعمت هاست و حفظ و اداره و فانی کردن همه تحت اراده اوست و تمام ستایش ها در آخرت نیز از آن اوست، چون همه زیبایی های آن جهان نیز از اوست و اوست دارای حکمت و دقت و اتقان در تکوین و تشریح؛ زیرا همه افعال او بر وجه حکمت و مصلحت است و او خبیر و آگاه به همه چیز است.

حمد بندگان در آخرت نه از روی تکلیف است؛ بلکه بر وجه فرح و سرور باشد، چنانچه گویند: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَدَقْنَا وَ عَدَّةٌ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اٰحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ. و نزد بعضی از مفسران، همه اهل آخرت، او را حمد گویند؛

ص: ۴۳۹

دوستان، او را به فضل ستایند، و دشمنان او را به عدل ستایش نمایند.

(آیه ۲) يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوا الصّٰلِحِيْنَ اِنَّمَا كَانَ سَبْقُهُمْ لِيَّسَّرَ لَكُمْ سُبُوْحَهُمْ يُجِزِيْكُمْ فِيْ اَمْوَالِكُمْ لِيَّكُوْنُوْا سٰوِيْنَ فِيْهَا لَا يَخْلَقُوْنَ فِيْهَا سَلٰمًا وَلَا مَوْلًا وَلَا ضَلٰمًا ۗ وَبِذٰلِكَ نَجْزِيْ الْمُحْسِنِيْنَ

لغت:

مصدر يلج ولوج به معنی داخل شدن و مصدر يعرج عروج به معنی بالا رفتن است.

تفسیر:

آنچه در زمین فرو می رود از آب ها، مردگان، گنج ها، ریشه های درخت ها و حیوانات، و آنچه از زمین بیرون می آید از حیوانات، نباتات، چشمه ها و معدن ها، و آنچه از آسمان فرود می آید از فرشتگان، کتاب های آسمانی، تقدیرات ربوبی، نور کرات آسمانی، صاعقه و باران و برف ها، و آنچه به آسمان بالا رود از فرشتگان، اعمال بندگان، نامه اعمال بندگان، دعاها، ارواح انسان ها، بخارها و دودها همه را خداوند می داند و همه بر وفق تقدیری است که حکمت و مصلحت، آن را اقتضا کرده است.

صاحب کشف الاسرار گفته است: از علم ازلی او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دل های اولیا از الهامات. و آنچه بالا می رود از انفاس اصفیا در همه اوقات. یا آنچه فرود می آید از الطاف و کرم الهی که متوجه دل ها گشته، هر جا بوی آشنا می آید منزل می کند، (۱) چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا: به درستی که از برای پروردگار شما در ایام عمر شما نفحاتی است، آگاه باشید دریابید آن را (۲) و آنچه بالا می رود از ناله تائبان و آه بیچارگان به درگاه آستان قدس او.

تنبيه: آیه شریفه اشاره است به احاطه علم ازلی الهی به تمام اشیاء.

ص: ۴۴۰

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۸۱.

۲- همان مدرک و بحار الانوار، ج ۷۷ کتاب الروضه، ص ۱۶۸.

علامه مجلسی رحمه الله فرماید: خداوند عالم بر هر معلومی عالم است، و تغییر در علم او نیست، و علم او به اشیاء پیش از وجود آنها با علم او بعد از وجود آنها تفاوت ندارد، و در ازل می دانسته آنچه در ابد به هم رسد، و تمام اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوه ها و برگ درختان و ریگ بیابان ها و نفس های جانوران نزد علم او هویدا است.

وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ: و اوست بخشاینده نعمت ها و آمرزنده گناهان، یا رحیم است به بندگان که عجله نفرماید در عقوبت ایشان یعنی با آن که عالم است به معاصی ایشان به آنها مهلت می دهد تا از گناهان توبه کنند، و آمرزنده است.

(آیه ۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَأَتَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

اعراب و لغت:

عالم الغیب مجرور و صفت ربی است.

مقصود از ساعت روز قیامت است.

مصدر لا يعزب عزوب و آن به معنی دور شدن و غایب و مخفی شدن است.

تفسیر:

و کسانی که از روی انکار یا استهزاء کفر ورزیدند گفتند: هرگز بر ما روز قیامت نخواهد آمد. ای پیامبر، به آنها بگو (که این چنین نیست که می گوید) بله سوگند به پروردگارم همان پروردگاری که دانای غیب است و از علم او هم وزن ذره ای نه در آسمان ها و نه در

ص: ۴۴۱

زمین پنهان و پوشیده نیست که حتماً قیامت بر شما خواهد آمد.

وَلَا أَصِيغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَمَّا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ: و چیزی کوچک تر از ذره و نه بزرگ تر از آن نیست جز آن که در کتاب آشکار (لوح محفوظ) ثبت و نوشته شده است.

در کشف گفته است (۱) وجه مناسبت این صفات با آمدن و محقق بودن قیامت، آن است که قیامت از مصادیق غیب است و خداوند عالم به غیب، از وقوع آن خبر داده است پس حتماً واقع خواهد شد.

پاداش عمل صالح و کیفر درگیری با خدا

(آیه ۴) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

اعراب:

لیجزی متعلق به لا یعزب و یا به لتأتینکم در آیه قبل است.

تفسیر:

آمدن قیامت حق و وقوع آن حتمی است تا خدای تعالی آنان را که به خدا و پیغمبر و معتقدات حقّه ایمان آورده و عمل های شایسته از طاعات و عبادات و خیرات انجام داده اند پاداش دهد.

أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: آنهایند که برایشان آمرزش گناهان و روزی گرامی و پرارزش یا روزی بدون منت و بدون نقص هست که همان نعمت های بهشتی باشد.

(آیه ۵) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزِ أَلِيمٍ

ص: ۴۴۲

سعوا فعل ماضی از ماده سعی به معنی کوشش کردن است.

أَلِيمٌ مرفوع و صفت عذاب است.

تفسیر:

و کسانی که در انکار و ابطال آیات ما کوشیدند به این پندار که عاجزکننده ما هستند (و جلو عذاب ما را می گیرند) برای آنها عذابی دردناک از بدترین عذاب هاست.

(آیه ۶) وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

اعراب:

الحق مفعول دوم یری می باشد، و الذي انزل إليك من ربك مفعول آن است.

و هو ضمیر فصل است.

تفسیر:

کسانی که به آنها علم دین و کتاب آسمانی داده شده (اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤمنان اهل کتاب، یا همه اهل ایمان که دارای علم به معارف الهی هستند) می دانند که آنچه بر تو از سوی پروردگارت فرود آمده (یعنی قرآن) حق و راست و درست است و به سوی راه خدای مقتدر ستوده - یعنی توحید و اعمال صالحه - هدایت می کند.

(آیه ۷) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُتَّبِعُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّزَقٍ لَكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

لغت:

مَزَقَم فعل ماضی مجهول، و مَمَزَق اسم مفعول از باب تفعیل است و تمزیق به معنی ریزریز و متلاشی و پراکنده کردن است.

پاسخ تمسخر پیامبر!

تفسیر:

آنان که کافر شدند - یعنی منکران از قریش - از روی طنز و استهزا (نه بر وجه این که بخواهند به هم خبر تازه ای بدهند؛ زیرا همه آن را شنیده بودند و می دانستند)؛ به یکدیگر گفتند: آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که خبر می دهد به شما از اعجب عجایب، و آن این که می گوید: آنگاه که در زیر خاک به کلی متلاشی و ریزریز شدید حتماً در جهانی دیگر و آفرینی نو ظاهر خواهید شد (زنده می شوید)؟!!

(آیه ۸) أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّهُمْ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ

لغت:

جِنَّه به معنی دیوانگی است.

تفسیر:

منکران معاد گویند: آیا محمد به خدا عمداً دروغ بسته یا جنونی در او هست که او را به توهم انداخته است؟!!

چنین نیست؛ بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند از هم اکنون در عذاب و گمراهی دور و درازند؛ یعنی از طریق هدایت و حق آن قدر دورند که امیدی به خلاص و نجات ایشان نیست.

ص: ۴۴۴

(آیه ۹) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مِآءٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مِآءٍ خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأُ نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُُّنِيبٍ

تفسیر:

پس آیا کافران به آنچه پیش روی آنها و پشت سر آنهاست از آسمان و زمین ننگریستند؟ اگر بخواهیم آنها را به زمین فرو می بریم یا پاره هایی از کرات آسمان را بر سر آنها فرو می افکنیم.

همانا در این احاطه و قدرت ما یا در تأمل در اقتدار ما در فرو بردن در زمین و فرو افکندن پاره هایی از آسمان نشانه و عبرتی است برای هر بنده رجوع کننده به سوی خدا، چه ایشان اند که در دلایل قدرت و غرایب حکمت های حضرت حق بسیار تفکر و تدبیر می کنند، نه اهل عناد و انکار.

(آیه ۱۰) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يٰجِبَالُ اُوبِي مَعَهُوَ وَ الطَّيْرَ وَ النَّآلَةَ الْحَدِيدَ

لغت:

اُوبِي صيغۀ امر است از ماده «اُوب» و آن به معنی بازگشت است و اُوبِي به معنی بازگرداندن است.

و منصوب بودن الطير به خاطر معطوف بودن بر جبال است، و منادی در محل نصب است.

أَلْنَا فَعَلَ مَاضِي مَتَكَلِّمٍ مَعَ الْغَيْرِ مِنْ بَابِ إِفْعَالٍ وَ مِنْ مَادَّةِ «لَيْن» وَ مَصْدَرِ «إِلَانِه» وَ أَنْ بَعْدَ مَعْنَى نَرْمُ كَرْدَنِ اسْتِ.

تفسیر:

و همانا به داوود از جانب خود فضل و رحمتی عطا کردیم. گفته شده مراد از فضل در این آیه نبوت یا زبور یا حسن صوت یا حسن خلق با مردم، یا عدالت در حکم و قضاوت و داوری یا کمک به درماندگان و مساکین، یا حلاوت و شیرینی مناجات، یا علم به این که جز بارگاه الهی پناهی نیست می باشد.

أَمَّا أَكْثَرُ مَفْسِدِينَ بَرَّانٍ أَنْدَ كَمَا مَرَادُ تَسْخِيرِ كَوْهٍ هَا وَ پَرْنَدِگَانِ بَرَّایِ اَوْ بُوْدُ كَمَا قَرَّانِ مِی فَرْمَايِد: يَجِبَالُ أُؤَبِّي...: كَفْتِيْم: اِی كَوْهٍ هَا وَ اِی پَرْنَدِگَانِ، بَا اَوْ دَر تَسْبِيْحِ خَدَاوَنْدِ هَمْ آوَازِ وَ صَدَاگَرْدَانِ بَاشِيْد؛ يَعْنِي بَازِ گَرْدَانِيْدِ تَسْبِيْحِ اَوْ رَا.

در این موافقت تسبیح کوه ها و مرغان با حضرت داوود علیه السلام چند قول است:

۱ - خداوند در کوه ها و در مرغان در وقت تسبیح نمودن آن حضرت صدایی ایجاد می کرد مانند ایجاد صوت در شجره طور سینا.

۲ - خدای تعالی ایشان را در آن وقت شعور عطا می فرمود که با آن حضرت در تسبیح همراهی می کردند.

۳ - مسخرات او بودند که، هر اراده ای که از کوه کند انجام شود و هر حکم که مرغان را فرماید اطاعت کنند.

و روایت شده است که حضرت داوود شب ها تغییر لباس می نمود و در کوچه ها می گردید و به هر کس می رسید می پرسید: رفتار داوود با مردم چگونه است؟ همه او را به وصف جمیل ستایش می کردند؛ و این به جهت آن بود که چون سلطنت داشت می خواست اگر از حُکام او به کسی ستمی رسیده باشد در تلافی آن بکوشد. شبی به این منظور در کوچه ها تردد می کرد، حق تعالی فرشته ای را به صورت مردی نزد او فرستاد و داوود بنا به عادت از او پرسید که والی شما چگونه است؟ گفت: اگر در او یک خصلت نبود بسیار حاکم خوبی بود. گفت: آن چیست؟ گفت: آن که از بیت المال خورد و

از کسب دست خود خورد. (۱) و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده است که:

إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ: نِعَمَ الْعَبْدُ أَنْتَ إِلْمَا أَنْكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ...: یعنی خداوند به داوود وحی کرد که تو نیکو بنده ای هستی الا این که از بیت المال می خوری.

حضرت داوود علیه السلام چهل شبانه روز گریه و زاری کرد و از خدای متعال خواست راهی برای او باز شود تا زندگی خود را از درآمد آن اداره کند و از بیت المال مصرف نکند. حق تعالی آهن را بر دست او نرم گردانید و زره ساختن را به او تعلیم فرمود. (۲) وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ: و برای او آهن را نرم گردانیدیم، چنانچه آهن در دست او مانند موم بود که هر تصرفی که می خواست در آن می نمود.

(آیه ۱۱) أَنْ اَعْمَلْ سَبْعَتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لغت:

سابغات جمع «سابغ» و آن به معنی کامل و وسیع است و در این جا مقصود زره وسیع و کامل است.

مصدر «قَدِّر» تقدیر و آن به معنی اندازه گیری است.

«السرد» به معنی بافتن است.

تفسیر:

امر کردیم او را که زره های گشاده بباف و در بافت آنها اندازه نگهدار؛ یعنی حلقه ها با یکدیگر و اجزاء آن با هم و زره با اندام مناسب باشد.

ص: ۴۴۷

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۸۶.

۲- . همان مدرک و نیز تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۸۱ بنقل از من لا- يحضره الفقيه، ص ۳۵۵ (با اندکی اختلاف در جزئیات حدیث).

وَاعْمَلُوا صَالِحًا: خطاب به حضرت داوود و اهل او و جمیع مؤمنین است؛ یعنی به شکرانه نعمت هایی که به شما داده شده عمل های شایسته به جا آورید (عمل شایسته و صالح آن است که با اخلاص باشد)؛ إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: به درستی که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم و هیچ چیز از من مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهم داد.

(آیه ۱۲) وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرًا وَ رَوَاحَهَا شَهْرًا وَ أَسْلَمْنَا لَهُوَ عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ

لغت:

غُدُو به معنی بامداد، و رواح مقابل صباح از ظهر تا به شب و یا عصر گاه است.

عین القطر یعنی چشمه مس آب شده.

أسلنا یعنی جاری ساختیم.

یزغ فعل مضارع به معنی منحرف شود و در این جا به معنی روی گرداندن از امر خداوند است.

تفسیر:

و برای سلیمان باد را مسخر کردیم و رام گردانیدیم که سیر صبحگاهی اش به اندازه سیر یک ماه اسب تیزرو و سیر شب (یا عصر) گاهی اش نیز به اندازه سیر یک ماه اسب تیزرو بود.

وَ أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ: و دیگر از عطایا آن که: برای او چشمه مس را روان کردیم که مانند آب از معدن بیرون می آمد و هر چه می خواست می ساخت.

وَ مِنَ الْجِنَّ...: و دیگر از عطایا آن که از طایفه جنیان کسانی بودند که به اذن پروردگار سلیمان در خدمت او کار می کردند؛ وَ مَنْ يَزِغْ...: و هر یک از آنها که از

ص: ۴۴۸

فرمان ما سر می تافت و آنچه را مأمور به آن بود انجام نمی داد از آتش شعله ور به او می چشانندیم.

(آیه ۱۳) يَعْمَلُونَ لَهُو مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَ تَمَثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَتٍ اَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ

تفسیر:

آن جنیان برای او هر چه می خواست از قصرهای محکم و قلعه های بلند و عبادتگاه ها و محراب های عبادت و مجسمه ها و کاسه هایی مانند حوض های بزرگ و دیگ های ثابت غیر منقول می ساختند.

چون خداوند این نعمت های بزرگ را به آل داوود عطا فرمود، از این جهت ایشان را به شکرگزاری امر فرمود که: اَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا: گفتیم: ای خاندان داوود، این نعمت ها را سپاس و شکر بگزارید. و اندکی از بندگان من شکر گزار و سپاس دارنده هستند.

تنبيه: شکور کسی است که با قلب و لسان و جوارح در اکثر اوقات و اغلب آنات شکرگزاری کند و با وجود این خود را در ادای شکرگزاری عاجز شناسد؛ چه توفیق شکر، نعمتی است که مستدعی شکر دیگر است:

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید

ابن عباس گفته: شکور کسی است که در جمیع احوال چه حال رفاه و خوشی و چه حال سختی و تنگدستی به شکرگزاری قیام نماید. (۱) زمخشری در کشاف نقل نموده عمر بن خطاب از مردی شنید که می گفت:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْقَلِيلِ، خدایا، مرا از اندکان قرار ده. عمر گفت: این چه دعایی است می کنی؟! جواب داد: شنیدم خدا فرمود: وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ: بندگانی که شکور باشند قلیل هستند و

ص: ۴۴۹

من از خدا می خواهم که مرا از این جماعت گرداند. عمر گفت: **كُلَّ النَّاسِ أَعْلَمُ مِنْ عَمَرَ**: تمام مردم از عمر داناترند! (۱) **تَتَمَّهُ**: گرچه آیه موردش آل داوود است؛ لکن عموم مکلفین به حکم عقل باید به شکرگزاری و سپاسداری منعم حقیقی قیام نمایند و شکر سه قسم است: ۱ - شکر به قلب، ۲ - شکر به لسان، ۳ - شکر به اعضا و جوارح.

و این که انسان اعتراف کند که نمی تواند شکر نعمت های الهی را به جا آورد از بهترین شکرهاست.

بنده همان به که ز تقصیر خویش

(آیه ۱۴) **فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُمْ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ**

لغت:

دابه الأرض گفته شده مقصود موریانه است. منسأه یعنی عصا. خرّ فعل ماضی یعنی افتاد.

تفسیر:

پس چون مرگ را در حالی که تکیه بر عصا زده بود بر سلیمان حتم کردیم و او را میراندیم، جز جنبنده خاکی (موریانه) که عصای او را می خورد آنها را - یعنی جنیان و خاندان او را - از مرگش آگاه نساخت.

پس چون فرود افتاد جنیان که مدعی علم غیب بودند فهمیدند و بر ایشان روشن شد

ص: ۴۵۰

۱- . کشف ذیل همین آیه.

که اگر غیب می دانستند در آن عذاب خوارکننده - یعنی توقف و ایستادن در محضر سلطان، با کیفیت خاص و در مدتی طولانی - درنگ نمی کردند.

شرح واقعه: روایت شده که حضرت سلیمان علیه السلام جنیان را به اعمال گوناگون واداشته بود، و خود در قبه ای بر عصا تکیه کرده اعمال آنها را نگاه می نمود. جنیان چون او را مقابل خود می دیدند، در اعمالی که بدان مأمور بودند سعی تمام می کردند. و سلیمان امر کرده بود که هیچ کس در آن قبه وارد نشود. اتفاقاً روزی دید مردی داخل قبه شد، سلیمان مضطرب شد و گفت: چه کسی هستی، که ناطلبیده داخل شدی؟! گفت:

أَنَا الَّذِي لَأَقْبُلُ الرُّشَا وَلَا أَهَابُ الْمُلُوكَ: منم کسی که رشوه قبول نمی کنم، و از پادشاهان نمی ترسم، پس به همان حالت که تکیه بر عصا داده بود روح او را قبض نمود. جنیان به تصور آن که زنده است به عمل خود مشغول بودند، تا (موریانه) پایین عصا را خورد و سلیمان افتاد و خبر موت او به جن و انس رسید.

داستان قوم سبا

(آیه ۱۵) لَقَدْ كَانَ لِسَبَا فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُوَ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ

تفسیر:

همانا برای قوم سبا در محلّ سکونتشان نشانه ای از قدرت و رحمت و احسان خدا بود، دو بوستان از جانب راست و چپ، و مسکن آنها با کمال طراوت و دارای میوه جات فراوان بود، به آنها گفتیم: از روزی پروردگارتان از این بوستان ها که به شما احسان فرموده بخورید و در برابر این نعمت های فراوان او را سپاس گزارید.

بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ: محلّ زندگی شما شهری است پاکیزه که هوای معتدل و آبی شیرین و خاکی پاک دارد که اصلاً حشراتی در آن نیست و پروردگاری آمرزنده دارید.

چون این کلام را از پیغمبران خود شنیدند، از وظایف شکرگزاری اعراض نمودند و طریق کفران پیش گرفتند و گفتند: خدای را بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر او این نعمت ها را

به ما داده است بگویند از ما سلب نماید.

(آیه ۱۶) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ

لغت:

سَیْلُ الْعَرِمِ یعنی سیل ویران کننده، اضافه مؤذوف به صفت است. یا این که عَرِم نام سدی است یعنی سیل سدّ عَرِم.

خَمْطٌ به معنی تلخ است.

أَثَلٌ درختی است که بیشتر در کناره های آب و رودخانه روید.

تفسیر:

پس، از خداوند و دین او و از سپاس گزاری خدا و اطاعت پیامبران الهی اعراض کردند، پس ما بر آنها سیل سدّ عَرِم که سیلی بسیار سخت و ویران کننده بود فرستادیم و دو باغ پر از میوه های فراوان و گوناگون آنان را به دو باغی که دارای میوه های تلخ و بدبو و بدطعم و درخت شوره گز و اندکی از درخت سدر بود مبدل ساختیم.

(آیه ۱۷) ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكُفُورَ

تفسیر:

ما آنها را به سزای کفر و کفرانشان این گونه در دنیا مجازات کردیم و پاداش دادیم و آیا ما جز انکارکننده و ناسپاس را این گونه مجازات می کنیم؟! (استفهام انکاری است؛ یعنی جز کفور را این گونه مجازات نمی کنیم). باغات و مزارع آنها نابود و حیواناتشان هلاک و خودشان متفرق و در به در شدند به طوری که حال آنها ضرب المثل عرب گردید که

ص: ۴۵۲

می گویند: «تَفَرَّقُوا أَيَادِي سِيبَا» یعنی هر جا متفرق شدن و در به دری قومی بسیاری زیاد باشد تشبیه به در به دری قوم سبا کرده و این جمله را می گویند.

تتمه: علامه مجلسی رحمه الله روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: من انگشتان خود را بعد از طعام می لیسیم به مرتبه ای که می ترسم خادمم گمان کند این از حرص من است! و چنین نیست؛ بلکه از برای احترام نعمت الهی است. به درستی که گروهی بودند، که حق تعالی نعمت فراوان به ایشان کرامت فرمود و ایشان نهری داشتند [که برای آنها منشأ فراوانی نعمت ها شده بود]؛ اما به جای سپاس گزاری بی اعتنایی و بی احترامی به نعمت های الهی را بجایی رساندند که به نان های نفیس که از مغز گندم پخته بودند، نجاست اطفال خود را پاک می کردند تا آن که کوهی از آن نان های نجس جمع شد. روزی مرد صالحی بر زنی که طفل خود را با نان استنجا می کرد گذشت، فرمود: از خدا بترسید و به نعمت الهی مغرور مشوید و کفران نکنید. زن گفت: گویا مارا به گرسنگی می ترسانی، تا این نهر برای ما جاری است ما از گرسنگی نمی ترسیم! پس حق تعالی بر ایشان غضب فرمود و آن نهر را از ایشان قطع و باران آسمان و گیاه زمین را بر آنها حبس نمود، پس محتاج شدند و آنچه در خانه ها داشتند صرف کردند تمام شد، سپس محتاج شدند به استفاده از آن نان های نجس، و در میان خود به ترازو آنها را قسمت نمودند. (۱)

(آیه ۱۸) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرَهُ وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا ءَامِنِينَ

تفسیر:

اهل سبا نزد پیامبر خود آمدند و گفتند: پروردگار خود را شناختیم و دانستیم که جمیع نعمت ها از جانب اوست، اگر بعد از این به ما نعمتی عطا فرماید ناسپاسی نکنیم و شکر او بجای آوریم. خداوند بار دیگر درهای نعمت بر ایشان گشاده ساخت چنانچه فرماید:

میان شهر آنان و میان شهرهایی که آنها را به بسیاری آب ها و درختان و زراعات و

ص: ۴۵۳

۱- . به بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۴۴، ح ۲ رجوع شود و نیز محاسن البرقی، ص ۵۸۶.

نباتات برکت داده بودیم (سرزمین شامات مقصود است) شهرهایی آباد، آشکار، نزدیک و به هم پیوسته که از قریه ای قریه دیگر را می توان دید یا بر سر راه (نه دور از راه) که عابرین آنها را می دیدند قرار دادیم.

و سیر و سفر را در میان آنها معین و محدود کرده بودیم.

فاصله مساکن و مقدار سفر میان آنها یک اندازه بود؛ اگر می خواستند به شام بروند تا آن جا در هیچ منزل نیاز به بردن توشه نداشتند و گرسنگی و تشنگی به آنها نمی رسید و از ناامنی در مسیر ترس نداشتند (حاصل آن که در فاصله میان سبا و شام آبادی ها نزدیک به هم بود و مشکلاتی که در مسیرهای بسیار طولانی هست برای آنها نبود)

گفتیم: شب ها و روزها در این قریه ها و آبادی ها و شهرها با آرامش و امنیت سیر کنید.

اما آنها از وفور نعمت ها و راحتی سفر سیر شدند.

(آیه ۱۹) فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

لغت:

حدیث به معنی داستان عبرت انگیز و جمع آن احادیث است.

تمزیق یعنی متلاشی کردن.

تفسیر:

پس گفتند: پروردگارا، در میان منازل سفرهای ما دوری افکن؛ یعنی از شهری تا شهر دیگر یا از منزلی تا منزل دیگر بیابان ها باشد که مردم بی زاد و راحله نتوانند سفر کرد و برتری اغنیا از فقرا معلوم باشد؛ زیرا اگر مسیر بسیار طولانی و غیرآباد باشد برای سفر وسایلی و هزینه هایی لازم است که فقرا نمی توانند آنها را فراهم کنند و این گونه مسافرت ها به اغنیا اختصاص خواهد یافت. آنها که این درخواست را مطرح کردند با

ص: ۴۵۴

کفران نعمت های الهی به خودشان ستم کردند و موجب نابودی خود شدند.

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحْيَادٍ وَمَزَّقْنَاهُمْ كَلًّا مُّزَّقٍ... پس ما آنان را داستان های عبرت انگیز در خاطره ها نمودیم و به کلی از هم متلاشیشان کردیم. همانا در این داستان، عبرت ها و نشانه هایی از قدرت و غضب خداوند است برای هر بسیار صبرکننده و بسیار شکرگزارنده نعمت ها.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی است به کسانی که به نعمت های الهی متنعم اند که شکرگزاری نموده و ناسپاسی و حق ناشناسی نکنند؛ زیرا عاقبت، کفران و ناسپاسی، موجب سلب نعمت و نزول نعمت خواهد بود.

(آیه ۲۰) وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنُّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

تفسیر:

و حَقًّا که ابلیس گمان خود را درباره آنها (کافران و مجرمان) درست درآورد، پس همگی جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. یعنی شیطان گمان برده بود که بر بنی آدم به سبب شهوت و غضب که در آنها هست دست می یابد و گمراهشان می نماید، گمان او درباره اهل کفر و ضلالت راست شد. مگر گروهی که مؤمنان هستند و یا مگر گروهی از مؤمنان، او را در کفر و شرک و معصیت پیروی کردند؛ چنان که فرماید: [إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ \(۱\)](#).

(آیه ۲۱) وَ مَا كَانَ لَهُمْ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

ص: ۴۵۵

تفسیر:

هرگز ابلیس را تسلطی بر اجبار و اکراه آدمیان نبوده و نیست، جز آن که آنها را وسوسه می کند و به کفر و شرک و گناه دعوت می کند تا علم ازلی ما به تمییز و جدا بودن کسی که به آخرت ایمان می آورد از کسی که از آخرت و درباره آن در شک است محقق شود و ایمان آن از شک این معلوم گردد. یا متمیز سازیم مؤمن را از شاک؛ یعنی واضح و آشکارا شود که اهل ایمان کدام اند و اهل شک چه کسان اند.

تبصره: این مطلب، محقق است که ثواب و عقاب به افعال مکلفان تعلق یابد، و گرچه خدای تعالی قبل از وقوع عمل مکلف عالم است به این که او این عمل را انجام می دهد؛ لکن نه علم الهی علت عمل است و نه پیش از تحقق عمل جزا را مترتب می فرماید؛ زیرا او هیچ کس را مجازات نمی کند مگر بعد از وقوع عمل از او، و قبل از وقوع با این که علم به وقوع آن دارد عبد را مجازات نمی کند.

و رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ: و پروردگار تو بر همه چیزها نگهبان است و هیچ چیز از افعال و اقوال و احوال بندگان بر او پوشیده و مخفی نیست.

احتجاج با کافران

(آیه ۲۲) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا يُمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ

تفسیر:

ای پیامبر، به مشرکان (بر وجه سرزنش) بگو: کسانی را که به جای خدای متعال، معبود خود پنداشته اید بخوانید، خواهید دید که قادر به جواب شما نخواهند بود، یا بخوانید تا ببینید که آیا می توانند به شما در جلب منافع و دفع ضررها کمک کنند یا نه؟ خواهید دید که آنها را بی کمک خداوند قدرتی نیست تا بتوانند به شما کمک کنند.

ص: ۴۵۶

لَمَا يَمْلِكُونَ...: آنها ذره ای را در آسمان ها و زمین مالک نیستند و برای آنها در خلقت و حفظ و تدبیر آسمان ها و زمین شرکتی نیست و هرگز برای خدا از آنها (بت ها، ملائکه) در تقدیر و تدبیر جهان هستی یاور و ظهیری نباشد.

(آیه ۲۳) وَ لَاتَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُوَ إِلَّا لِمَنْ أَدِنَ لَهُوَ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

لغت:

فُزِعَ ماضی مجهول از باب تفعیل است و در این جا به معنی برطرف شدن و زایل شدن فزع و ترس از قلب های آنان است.

تفسیر:

چون مشرکان می پنداشتند که فرشتگان و بت ها و غیره آنها را شفاعت می کنند در رد آنها می فرماید: شفاعت کردن و مورد شفاعت واقع شدن نزد خداوند در آن روز سودی نمی بخشد جز برای کسی که خدا به او اذن دهد و یا جز برای کسی که به او اذن داده شده باشد که شفاعت کند یا مورد شفاعت قرار گیرد، و گنهکاران در آن روز در وحشت اند که مبادا شفاعت در باره آنها مقبول نشود و شافعان هم در ترس هستند که مبادا شفاعتشان مقبول نباشد. خلاصه این که شفاعت کننده و شفاعت شده هر دو نگران و منتظر هستند تا این که اذن شفاعت داده می شود و فزع و وحشت از دل های آنها زایل می گردد. شفاعت شوندگان به شافعان گویند پروردگارتان درباره شفاعت چه گفت؟ در جواب گویند: سخن حق و راست و درست گفت و اذن شفاعت داد و او والا و بزرگ و برتر و بزرگوارتر است.

(آیه ۲۴) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ص: ۴۵۷

تفسیر:

بگو: چه کسی شما را از آسمان ها (به باران) و از زمین (به نباتات) روزی می دهد؟ بگو:

خدای یکتا. زیرا این سؤال را جز این جوابی نیست و کافران هم این مطلب را در دل قبول دارند گرچه به زبان نیاورند.

بعد از آن بر سبیل محاجّه و طریق مناظره فرماید: (و بگو) ما مؤمنان یا شما مشرکان بر راه هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم. یعنی البته از ما و شما یکی بر هدایت و دیگری بر ضلالت است؛ زیرا ممکن نیست صاحبان دو قول متناقض هر دو بر حق باشند.

ذکر این کلام بعد از بخش اول آیه شریفه تقریر و بیان رسایی است که برای مستمع (اگر تأمل و تدبّر در آن کند) معلوم می شود چه کسی بر هدایت و چه کسی بر ضلالت است و به راه راست میل پیدا می کند؛ چون احساس می کند که با او از روی انصاف گفتگو می شود.

(آیه ۲۵) قُلْ لَّاتَسْلُوْنَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَنْسَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ

تفسیر:

ای پیامبر، به ایشان بگو: شما از آنچه ما گناه کرده ایم پرسیده و بازخواست نخواهید شد و ما نیز از آنچه شما به جا می آورید پرسیده و بازخواست نخواهیم شد. بلکه از هر کس از عمل خودش سؤال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر آن که هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نشود؛ بلکه هر کس گرو عمل خود باشد، چنانچه در آیه دیگر فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ [طور، ۲۱].

(آیه ۲۶) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ

ص: ۴۵۸

لغت:

«فتح» در این جا به معنی قضاوت و داوری کردن است.

تفسیر:

و چون با وجود واضح بودنِ حجت بر ایشان قبول ایمان نکردند، حق تعالی حیب خود را امر فرمود که از ایشان اعراض نماید: بگو: پروردگار ما میان ما و شما در روز قیامت جمع می کند، پس میان ما به حق که طریق عدل است داوری و حکم فرماید به این وجه که مُحِق را به جنت نعیم رساند و مبطل را به عذاب جحیم داخل نماید.

وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ: و اوست داور و حکم کننده به حق، و دانا به کیفیت داوری و به همه چیز.

(آیه ۲۷) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تفسیر:

به مشرکان بگو: کسانی را که به عنوان شریک به خدا ملحق کرده اید به من نشان دهید تا ببینیم در آنها چیزی از آثار و ویژگی های الوهیت و معبود بودن هست یا نه؟ چنین نیست که آنها صفتی و خصوصیتی داشته باشند، که مستحق و سزاوار عبادت باشند؛ بلکه او خداوند یکتای جامع همه کمالات، توانای مقتدر و با حکمت است و هیچ کس را با او رتبه شریک نیست، سبحان الله عما یقولون.

وحده لا شریک له صفتش

ص: ۴۵۹

(آیه ۲۸) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

لغت و اعراب:

کافه به معنی جمیعاً حال است برای ناس، یا اسم فاعل از «کف» به معنی نگه داشتن، و للناس متعلق به آن است.

تفسیر:

و ما تو را - ای محمد - نفرستادیم مگر فرستادنی عام و شامل برای همه مردم. یعنی تو پیامبر جهانیان تا روز قیامت هستی، یا ما تو را - ای پیامبر - نفرستادیم مگر نگهدارنده همه مردم از عصر و زمان خود تا انقراض نسل آنان از کفر و گناه.

و روایتی که از ابن عباس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده با هر دو معنی می سازد فرمود:

أُعْطِيَتْ خَمْسًا، وَلَا أَقُولُ فَخْرًا: بُعِثْتُ إِلَى الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَاجِلٌ لِي الْمَغْنَمُ وَلَمْ يُحَلِّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فَهُوَ يَسِيرٌ أَمَامِي مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةَ فَادْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یعنی: پنج چیز به من عطا شده که به هیچ یک از پیامبران سابق داده نشده و من این را به جهت فخر و افتخار نمی گویم؛ بلکه یاد نعم الهی و ادای شکر آن باشد: ۱ - مبعوث شده ام بر سرخ و سیاه (از ترک و هند و عرب و عجم و...) ۲ - زمین برای من طاهر و طاهرکننده و محل سجده قرار داده شده است. ۳ - غنیمت بر من حلال شده و بر هیچ کس از پیامبران سابقه حلال نبود. ۴ - نصرت داده شده ام بردشمنان به این که خداوند در دل دشمنان ایجاد رعب و ترس می کند... و من بر آنها غالب و پیروز می شوم. ۵ - شفاعت به من عطا شده که آن را برای امت خود در روز قیامت ذخیره کرده ام. (۱)

ص: ۴۶۰

تبصره: استدلال بر خاتمیت آن حضرت به این آیه شریفه ممکن است زیرا فرماید:

نفرستادیم تو را مگر برای کافه (یا نگهدارنده) مردمان هر عصر و زمان تا انقراض عالم، و الا اگر مقصود این باشد که تو را برای کافه (یا نگهدارنده) مردمان تا آمدن پیامبر بعدی فرستاده ایم، این چیزی نیست که مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد؛ بلکه برخی دیگر از پیامبران نیز چنین بوده اند. و چون بعد از حضرت رسالت صاحب قرآن، پیغمبر دیگری از جانب خدا مبعوث نخواهد شد، پس کلمه «كَافَّةً لِلنَّاسِ» بر خاتمیت این پیغمبر نسبت به جامعه بشریت تا قیامت دلالت دارد.

بیان دیگر: حضرت خاتم صلی الله علیه و آله از هر یک از انبیا و نیز از مجموع آنها ممتاز است به دو جهت: یکی امتیاز نبوتی - زیرا نبوت این بزرگوار، اکمل از نبوت هر یک از انبیا و مجموع آنهاست - دوم امتیاز شخصی، این بزرگوار علاوه بر نبوت مزایایی دارد که دیگران نه جدا جدا و نه مجموعاً ندارند. از آن حضرت نقل شده که فرمود:

لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسْعُنِي فِيهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ، آری «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری».

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا: مژده دهنده صالحان و یا نسبت به همه در صورتی که مؤمن و دارای عمل صالح باشند و بیم دهنده بدکاران و کافران و یا نسبت به همه در صورتی که ایمان و عمل صالح نداشته باشند. مژده دهنده به روضات جنات کسی را که به توحید و رسالت تو اقرار نماید، و ترساننده به درکات نیران آنان را که کافر شوند به یگانگی خدا و رسالت تو.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: و لکن بیشتر مردم، فضایل و کمالات تو را نمی دانند و به مقامات قدسی و مراتب عالیّه تو که در ممکنات فردی از تو برتر نخواهد بود جاهل اند. یا نمی دانند آنچه را که برای ایشان باشد در پیروی تو از ثواب و بهشت نعیم، و آنچه را که برای ایشان باشد در مخالفت با تو از عذاب الیم.

(آیه ۲۹) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

تفسیر:

و از شدت عناد و دشمنی بر سیل انکار و سخریه می گویند: این وعده قیامت و حساب و داوری و ثواب و وعید به عقاب کی باشد یا قیام قیامت کی باشد، اگر شما راستگویان هستید؟

یعنی کافران و منکران معاد به حضرت پیامبر و مؤمنان می گفتند: این وعده ای که شما می دهید اگر در آن راستگو هستید کی خواهد بود؟!

پاسخی به منکران و کافران

(آیه ۳۰) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَحْزُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

تفسیر:

حق تعالی فرماید: ای پیامبر، در جواب ایشان بگو: برای شما وعده گاه روزی است (روز مرگ یا روز قیامت) که عذاب را مشاهده خواهید کرد و هرگز ساعتی از آن تأخیر نمی کنید و پیشی نمی گیرید. یعنی قادر نباشید که مرگتان یا روز قیامت را از وقت مقرر خود پیش آرید و یا متأخر گردانید، یا ایام آجال خود را زیاد و کم گردانید.

(آیه ۳۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَابَالَدَىٰ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ

تفسیر:

شان نزول: کفار مکه از اهل کتاب که به شرف اسلام مشرف شده بودند از احوال

ص: ۴۶۲

حضرت پرسیدند، ایشان گفتند: ما در کتب خود وصف او را خوانده ایم که او پیغمبر حق است. ابو جهل و امثال او در غضب شده گفتند: ما به کتب شما نیز ایمان نداریم، آیه شریفه نازل شد:

آنان که کفر ورزیدند، به مؤمنان اهل کتاب گفتند: هرگز به این قرآن که این شخص می گوید به او نازل شده است و نه به آن کتاب که پیش از او بوده و شما می گوید به موسی و عیسی نازل شده است (یعنی تورات و انجیل) ایمان نمی آوریم.

خداوند از عاقبت امر ایشان در آخرت خبر می دهد و می فرماید: *وَلَوْ تَرَى...: و اگر بینی هنگامی که ستمکاران - یعنی مشرکان - را در پیشگاه پروردگارشان سرپا نگاه داشته اند در حالی که با یکدیگر گفتگو می کنند و یا سخن یکدیگر را رد می کنند، سخت در تعجب فرو می روی و وضعی سخت و هولناک می بینی. آنها که استضعاف شده و در ضعف و ناتوانی نگاه داشته شده اند به استکبار ورزان و کسانی که سرکشی کردند (یعنی بزرگان و پیشوایانشان که از آنها پیروی می کردند) گویند: اگر شما نبودید و ما را گمراه نمی کردید حتماً ما ایمان می آوردیم و از مؤمنان بودیم، یا اگر از شما پیروی نمی کردیم از مؤمنان بودیم.*

(آیه ۳۲) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا اَنْحَنُ صَدَدُكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ

تفسیر:

در مقابل، کسانی که استکبار ورزیدند از روی انکار به مستضعفان گویند: آیا ما بودیم که شما را از راه هدایت، پس از آن که به شما رسیده بود بازداشتیم؟! (استفهام انکاری است یعنی نه ما باز نداشتیم) بلکه خود شما از روی اختیار خودتان گناهکار و یا مشرک بودید و ما شما را مجبور نکردیم.

ص: ۴۶۳

(آیه ۳۳) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ
لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَلَ فِي آعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لغت:

مکر یعنی حيله، و اسناد آن به روز و شب مجازی است.

تفسیر:

و کسانی که استضعاف شده اند به کسانی که استکبار ورزیدند گویند؛ یعنی پیروان و تابعان به متبوعان خود که همان رؤسا و پیشوایانشان باشند گویند؛ بلکه فریب شبانه روزی شما بود آنگاه که به ما دستور می دادید که به خدا کفر ورزیم و برای او شریک هایی قرار دهیم.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ: بعد از گفت و شنود، هر دو گروه چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان می دارند؛ زیرا در صورت اظهار پشیمانی، یکدیگر را سرزنش و ملامت می کردند. و شاید معنی أَسْرُوا النَّدَامَةَ این باشد که وقتی عذاب را ببینند پشیمانی خود را اظهار می کنند (چون اسرار به معنی پنهان کردن و اظهار کردن هر دو آمده است) وَجَعَلْنَا الْأَغْلَلَ فِي آعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا: و ما طوق آهنین در گردن کسانی که کفر ورزیده اند (چه تابع و چه متبوع) قرار می دهیم.

بعد برای تنزیه ذات الهی از ظلم و تعدی می فرماید: هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: آیا جزا داده می شوند (استفهام انکاری است؛ یعنی جزا داده نشوند) مگر در برابر آنچه به جا می آورند از کفر و شرک و افساد و معصیت؟ و این عین عدالت است.

ص: ۴۶۴

(آیه ۳۴) وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِي كَفِرُونَ

لغت:

مترف یعنی کسی که به او ثروت زیاد و یا نعمت زیاد داده شده و سوء استفاده از آن، باعث طغیان و سرکشی او شده است.

تفسیر:

و ما در هیچ جامعه بشری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که اشراف و خوش گذران های آن جامعه با تأکید گفتند: ما به آنچه به آن فرستاده شده اید کافریم.

تخصیص تکذیب به مترفان به جهت آن است که مهم ترین انگیزه برای تکذیب پیامبران، تکبر و فرو رفتن در شهوات است و اینها غالباً در مترفان است.

(آیه ۳۵) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

تفسیر:

و گفتند که ما بیشتر از شما اموال و اولاد داریم و ما هیچ گاه عذاب نمی شویم. حاصل آن که آنها امر آخرت را به دنیا قیاس کرده و گفتند: چون خدا به ما در دنیا نعمت های بسیار عطا کرده پس ما را دوست دارد و در آخرت ما را به عذاب و عقوبت گرفتار و خوار نخواهد کرد؛ و ندانستند که دادن نعمت ها به جهت آن است که بر آن شکرگزاری کنند و به پیامبران ایمان بیاورند و به دستورهای آنها عمل کنند.

یا آنها منکر اصل عذاب شده گفتند: عذابی نخواهد بود تا به آن معذب شویم.

(آیه ۳۶) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

تفسیر:

ای پیامبر، در ردّ گفتار آنها به آنها بگو: پروردگار من طبق صلاح عام و اقتضای نظام برای هر کس (از مؤمنان و مشرکان و اهل معصیت) که بخواهد روزی را توسعه می دهد و برای هر کس (از مؤمنان و مشرکان و اهل معصیت) بخواهد، زندگی را تنگ می گیرد و اینها دلیل حب و بغض به افراد نیست؛ بلکه همه بر وفق حکمت و مصلحت و نیز برای امتحان و آزمایش است؛ و لکن بیشتر مردم نمی دانند و می پندارند که کثرت اموال و اولاد دلیل شرافت و کرامت نزد خداست.

(آیه ۳۷) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَةِ ءَامِنُونَ

لغت:

ضعف به معنی دو برابر است. غرفات جمع غرفه است و غرفه به معنی ساختمان و بنایی است که در بلندی باشد عالی و مرتفع.

تفسیر:

بعد از آن به این معنی تصریح کرده می فرماید:

و مال هایی که به شما داده ایم و فرزندانی که به شما ارزانی داشته ایم آن چیزی نیست

ص: ۴۶۶

که شما را نزد ما مقرب گرداند؛ زیرا تقرب به ایمان و اعمال صالحه می باشد.

إِلَّا مَنْ ءَامَنَ... مگر کسی که به خدای یگانه و معتقدات حقّه ایمان آورد، و کارهای شایسته به جا آورد که از جمله آن صرف مال در راه خدا، و تربیت دینی اولاد می باشد. پس ایشان را در مقابل آنچه به جا آورده اند از خیرات و طاعات، پاداش دو برابر است و آنها در غرفه های بهشت، آسوده خاطر و از مکاره و آفات و سختی ها و ترس ها ایمن هستند.

(آیه ۳۸) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

لغت:

معاجز اسم فاعل از باب مفاعله، و معجزین جمع آن است.

تفسیر:

و کسانی که برای ردّ و ابطال قرآن سعی و کوشش می کنند و بر آن زبان طعن می گشایند، به گمان آن که عاجزکننده ما خواهند بود یا مردم را از قبول و ایمان به آن عاجز توانند کرد یا از قبضه قدرت ما بیرون توانند رفت؛ گمان آنها باطل و مخالف با واقع است و آنها در عذاب احضار می شوند؛ یعنی عاقبت امر آنها جهنّم خواهد بود.

جبران دنیوی انفاق

(آیه ۳۹) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُو وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

لغت:

يخلفه مضارع أخلف از باب إفعال است، و إخلاف در این جا به معنی عوض دادن است.

ص: ۴۶۷

ای پیامبر، بگو: همانا پروردگار من برای هر کس از بندگانش که بخواهد روزی او را طبق صلاح عام و نظام اتم وسعت می دهد و تنگ می کند. یعنی طبق حکمت و مصلحت یک بار فراخ می سازد و یک بار تنگ می نماید.

تنبيه: تکرار آیه شریفه به جهت اختلاف فایده است: ۱- این آیه در شأن یک شخص است به اعتبار دو وقت، و آیه سابقه در حق دو شخص می باشد. ۲- آیه اول، توبیخ کفار و خطاب به آنها، و دوم وعظ مؤمنان است؛ پس گویا فرموده که اغنای کافران و اعطای نعمت به ایشان نه به جهت کرامت و سعادت ایشان است؛ بلکه به سبب عقوبت ایشان باشد. و اغنای مؤمنان برای این است که شاید در راه خدا و خیرات صرف نمایند و موجب سعادت ایشان باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ: و آنچه از اشیاء را که در راه خدا انفاق و خرج کنید خداوند عوضش را در دنیا به زیاد کردن نعمت ها می دهد و یا برای آخرت شما ذخیره می فرماید.

وَهُوَ خَيْرُ الرَّزِقِينَ: و او بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا اگر غیر از او چیزی را به کسی دهد، واسطه است و رازق حقیقی خداست؛ و نیز اعطای او محض منافع بندگان است نه دفع ضرر از خود و جلب نفع برای او، برخلاف دیگران که اگر چیزی به کسی بدهند برای جلب منافع خود و یا دفع ضرر از خود می باشد.

تبصره: آیه شریفه تشویق است بر انفاق در راه خدا و احادیث بسیار در آن وارد شده، از جمله:

۱- صاحب کتاب وسائل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

مَنْ يَضْمَنْ لِي أَرْبَعَةَ بِأَرْبَعَةٍ أُبَيَّاتٍ فِي الْجَنَّةِ؟ أَنْفَقَ وَلَا تَخْفُ فَقْرًا، وَأَنْصِفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَأَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَاتْرُكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا(۱): کیست که ضامن شود چهار عمل را تا در مقابل برای او چهار خانه در بهشت باشد؟ ۱- انفاق کن و از فقر

ص: ۴۶۸

نترس (مپندار که اگر در راه خدا انفاق کنی فقیر می شوی). ۲ - انصاف ده مردم را (با مردم منصفانه رفتار کن). ۳ - سلام را در جهان افشا کن (همه جا و همیشه به دیگران سلام کن و از این راه به عملی شدن این سنت اسلامی کمک نما). ۴ - جدال را ترک نما گر چه حق با تو باشد.

۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ سَيَحْتَ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَةِ (۱)... هر کس به عوض الهی یقین داشته باشد، خرج کردن در راه خدا برای او آسان است و سخاوتمندانه انفاق می کند چون می داند خدا عوضش را عطا می فرماید.

۳ - از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

مَا بَلَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرْهِمِ: امتحان نفرماید خدای عزوجل بندگان خود را به چیزی که سخت تر باشد بر ایشان از خرج کردن درهم (از انفاق مال در راه خدا و دل کندن از مال برای خدا). (۲)

فرشته پرستی یا جن پرستی!؟

(آیه ۴۰) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ

تفسیر:

و یاد کن - ای شنونده - روزی را که همه آنها (عابدان و معبودان را) گرد آورد - یعنی همه را در محشر جمع نماید - سپس به فرشتگان گوید: آیا اینها در دنیا شما را می پرستیدند؟

این سؤال به جهت سرزنش کردن مشرکان است.

و تخصیص ملائکه به سؤال، با آن که غیر ملائکه - یعنی انواع بت ها - را هم عبادت نموده بودند، به جهت آن است که ملائکه برای خطاب صالح هستند.

ص: ۴۶۹

۱- . تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲- . کتاب الخصال، ص ۸، ح ۲۷.

(آیه ۴۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ

تفسیر:

فرشتگان خطاب به خدای متعال گویند: منزهی تو از هر عیب و نقص و از این که شریک داشته باشی و غیر تو را پرستند. تویی تنها دوست و ناصر و سرپرست ما نه آنها که به عبادتشان راضی نبودیم و ما خود را در بندگی مقصر می دانیم، پس چگونه به معبود بودن خود قائل و راضی باشیم؟!

بلکه آنها جتّیان را از روی جهل و گمراهی می پرستیدند؛ زیرا جتّیان به عبادتشان راضی بودند، و یا جتّیان را می پرستیدند و می پنداشتند که آنها فرشته هستند و بیشترشان به آنها گرویده بودند.

(آیه ۴۲) قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ

لغت:

ذوقوا صیغه امر از ماده ذوق و آن به معنی چشیدن است.

تفسیر:

پس امروز که روز حشر است و همه حکم ها از آن خداست برخی از شما نسبت به برخی دیگر مالک هیچ سود و زیانی نیست.

یعنی معبود باطل برای عبادت کنندگان خود قدرت نفع و ضرری ندارد؛ چه قیامت دار

ص: ۴۷۰

جراست و غیر او سبحانه جزادهنده نیست.

و در آن روز به آنان که ستم نمودند (غیر خدا را ستایش و پرستش نمودند) گوییم:

بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید!

اتهامات کفار به پیامبر (ص)

(آیه ۴۳) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِدَّدَكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

لغت:

إفك یعنی دروغ.

مفتري اسم مفعول از ماده افتراء و آن به معنی نسبت دروغ به دیگری دادن است.

تفسیر:

و زمانی که آیه های روشن و روشنگر ما - یعنی قرآن - بر آنها تلاوت می شود گویند:

نیست این شخص (یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله) که این کلام را بر ما می خواند مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدران شما پیوسته می پرستیدند باز دارد؛ یعنی می خواهد شما را از بت پرستی باز دارد و به دین و آیین خود تابع گرداند.

قَالُوا مَا هٰذَا... و گویند: این کتاب هم نیست مگر دروغی بافته شده و به خدا نسبت داده شده.

و کسانی که به حق (یعنی نبوت، اسلام و قرآن) هنگامی که به سوی آنها آمد کفر ورزیدند گفتند: این نیست مگر جادویی آشکار.

(آیه ۴۴) وَمَا آتَيْنَهُمْ مِّنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ

ص: ۴۷۱

لغت:

یدرسونها از مادهٔ دراست و آن به معنی خواندن است.

تفسیر:

و ما پیش از قرآن به آنها (مشرکان مکه) کتاب های آسمانی نداده ایم که آن را بخوانند و پیش از تو نیز (از زمان عیسی یا ابراهیم تا حال) به سوی آنها بیم دهنده ای (پیامبری) نفرستاده ایم تا به اتکاء آنها و به استناد آن کتاب ها و یا آن پیامبر تو را تکذیب کنند.

حاصل آن که تکذیب ایشان پیامبری تو را هیچ دلیل و مستندی ندارد؛ بلکه انکار و تکذیب آنها از روی عناد است و نمی خواهند حق را بپذیرند.

(آیه ۴۵) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

لغت:

مِعْشَارَ به معنی یک دهم است.

تفسیر:

و کسانی که پیش از تو بودند نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند در حالی که اینان (مشرکان مکه) از نظر عدّه و عُده و طول عمر به یک دهم آنچه به آنها داده بودیم نرسیده اند و یا آنان از نظر ادلهٔ ثابت کنندهٔ نبوت و متانت کتاب به یک دهم آنچه به اینها (مشرکان مکه) داده ایم نرسیده بودند. فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ: پس فرستادگان مرا تکذیب کردند، پس بنگرید که عکس العمل من نسبت به آنها چگونه بود و چگونه عذاب شدند؟ پس عبرت بگیرید؛ زیرا ممکن است همان عذاب برای شما هم پیش آید.

ص: ۴۷۲

(آیه ۴۶) قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَحْدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَيْءٍ وَأَنْ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

لغت:

مثلی و فرادی یعنی دو نفر دو نفر و یک نفر یک نفر.

تفسیر:

ای پیامبر، به امت بگو: جز این نیست که شما را به یک چیز (نکته یا کلمه) پند می‌دهم و سفارش می‌کنم و آن این که درباره شناخت و پذیرش این پیامبر (یا برای رسیدن به حق و حقیقت و منحرف نشدن از راه راست) برای خدا قیام و اقدام کنید آن هم دوتا دوتا و تک تک (نه با اجتماع جنجالی)، سپس در سوابق حالات و ادله و معجزات او فکر کنید، (اگر فکر کنید) خواهید دانست که این صاحب شما (محمد صلی الله علیه و آله) را جنونی نیست. بلکه پیامبر الهی است؛

یعنی در احوال و افعال و خصال و تمام کیفیات زندگی او به دقت تدبّر کنید تا بشناسید کمال عقل و فراست و کیاست و صفات حسنه و اخلاق حمیده او را، و همین برای اثبات صدق قول او و ثبوت رسالت او و تبرّی و تزّه او از جنون و صفات ناشایسته کافی است.

و این که گفته می‌شود منصفانه و بدون جار و جنجال درباره او فکر کنید، برای این است که ادعای پیامبری ادعایی عظیم و امری خطیر است و باید مقرون به براهین واضح و معجزات باهره باشد به گونه ای که اظهر من الشمس گردد، و راستگو بودن و یا دروغگو بودن مدعی پیامبری با تحقیق و تفکر در حالات او و برنامه های او و کتاب

او روشن می گردد.

إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ: او جز بیم دهنده شما پیش از وقوع عذاب سخت (عذاب آخرت) نیست تا به وسیله ایمان و انجام اعمال صالحه از آن نجات یابید و به بهشت نعیم درآید.

انگیزه اجر خواهی پیامبر

(آیه ۴۷) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

لغت:

لام در لکم ممکن است به معنی ملکیت باشد و ممکن است لام نفع باشد.

تفسیر:

ای پیامبر، بگو هر مزدی که از شما خواسته ام (و جا داشت که بخواهم) از آن شما باد.

مراد این است که از شما مزدی نخواستهم. و این مثل آن است که شخصی به رفیق خود بگوید: «اگر چیزی به من داده ای پس بگیر» و حال آن که می داند که او چیزی به او نداده است. یا آنچه به عنوان اجر و مزد از شما خواسته ام (دوستی اهل بیت عصمت و طهارت) آن هم برای شما و به نفع شماست.

إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ: نیست مزد دعوت من و ثواب آن مگر بر خدای تعالی، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: و او بر همه چیز آگاه و گواه و مطلع است، پس صدق و خلوص نیت مرا در دعوت و نصیحت، بدون این که از امت مزدی بخواهم می داند.

(آیه ۴۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَمَ الْغُيُوبِ

ص: ۴۷۴

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: بی تردید پروردگار من حق را القا می کند (کتاب های آسمانی را بر دل های انبیا می افکند و به آنها وحی می کند) و از زبان آنها به جامعه القا می کند و در جهان منتشر می سازد. یا بگو: بی تردید رد می کند باطل را به حق، و به حق باطل را نابود می کند.

خدا دانای همه غیب هاست و هیچ چیز بر او مخفی نیست.

(آیه ۴۹) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: حق (اسلام) آمد، و باطل و شرک و بت پرستی بی اثر شد؛ زیرا باطل (ابلیس، بت ها، معبودهای باطل) چیزی را نمی آفریند و چیزی را بر نمی گرداند؛ یعنی باطل بر خلق کردن و زنده کردن بعد از مرگ قدرت ندارد.

یا باطل نه چیزی از شئون خود و امور دنیا را آغاز می نماید و نه تجدید می کند.

نزد بعضی از مفسران معنی این آیه با آیه جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ [سوره اسراء، آیه ۸۱] یکی است؛ یعنی اسلام آمد و شرک نابود شد.

عبد الله بن مسعود روایت نموده که در مکه پیرامون کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله با چوبی که به دست داشت بر آن بتان زد و می فرمود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (۱)

(آیه ۵۰) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُوَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ

ص: ۴۷۵

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: اگر از حق گمراه و منحرف شوم چنان که پندار شماست، پس جز این نیست که به زیان خویش گمراه شوم - یعنی وبال گمراهی بر من است نه بر غیر من - و اگر هدایت یابم و به راه راست روم، پس به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می فرستد؛ چه توفیق هدایت از جانب اوست.

بیان: هر چیزی که برای انسان ضارّ و وبال باشد موجب آن نفس خود انسان است؛ زیرا نفس، اماره به بدی است؛ و آنچه برای انسان منفعت دارد به سبب هدایت حق تعالی و توفیق اوست، بنابراین فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي مَقَابِلِ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ باشد. و این که پیامبر به خصوص امر شده که ضلالت را به نفس خود نسبت دهد با آن که این امر اختصاص به او ندارد، به جهت آن است که اگر حضرت پیغمبر با جلالت شأن و مقام در این حکم داخل باشد، پس غیر او به طریق اولی داخل خواهند بود.

إِنَّهُ سَيَجْعَلُ قَرِيبٌ: به درستی که خدای تعالی شنواست اقوال بندگان را، و نزدیک است به ایشان، پس عالم باشد به گفتار و کردار آنها و هیچ چیز بر او مخفی نیست.

احوال کافران در قیامت

(آیه ۵۱) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَافَوْتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ

تفسیر:

ای پیامبر یا ای بیننده، اگر بینی کافران را هنگامی که به مرگ یا ظهور قیامت وحشترده شده و برای آنها راه گریز و رهایی نیست و از مکان نزدیک دستگیر شوند (از روی زمین به زیر زمین یا از زیر زمین به صحنه قیامت) آن گاه در تعجب فرو می روی.

(آیه ۵۲ و ۵۳) وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِي وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِي مِنْ قَبْلُ وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ

ص: ۴۷۶

لغت:

تناوش به معنی دسترسی پیدا کردن است.

قذف به معنی انداختن است.

تفسیر:

آنها در قبر یا قیامت گویند: ما به آن (قرآن) ایمان آوردیم. یا گویند: ما به یگانگی خدا ایمان آوردیم. اما چگونه میسر است برای آنها دسترسی به ایمان (ایمانی که به حال آنها سودمند باشد) از راه دور (یعنی از آخرت که به دنیا دور است)؟ وَ قَدْ كَفَرُوا... زیرا ایمان آوردن، پس از مشاهده مرگ و عذاب قبر و قیامت به حال کسی سود ندارد و حال آن که آنها به پیامبر و قرآن، پیش از آن کفر ورزیدند و تیر تهمت با چیزهایی که ندیده بودند و واقعیت نداشت از جایگاهی دور به آنها (به پیامبران) می افکندند.

یعنی پندارهای بی اساس خود را به آن حضرت نسبت می دادند و می گفتند: او مجنون، ساحر، دروغگو و افترازننده به خداست! یا درباره چیزهایی که بر آنها پوشیده و مخفی بود ادعای علم می کردند.

(آیه ۵۴) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّريبٍ

لغت:

حیل ماضی مجهول است یعنی فاصله و جدایی افتاد.

تفسیر:

عاقبت میان آنان و آنچه به آن میل و اشتها داشتند از لذایذ دنیا، به وسیله مرگ جدایی افکنده شد چنان که درباره امثال آنها پیش از این همین (جدایی از خواسته ها) انجام گرفته بود؛ زیرا آنان نسبت به عالم آخرت، یا در پیامبری پیامبر و نیز عالم آخرت در شکی تردیدزا و ابهام آور، و یا بسیار شک کننده بودند.

ص: ۴۷۷

بال های فرشتگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَّةٌ وَرُبْعٌ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

لغت:

فاطر به معنی خالق چیزی که سابقه ندارد. اجنحه جمع جناح و آن به معنی بال است.

أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ یعنی صاحبان بال ها.

تفسیر:

هر ستایش و هر ثنای جمیل که بود و هست و خواهد بود از آن خدای یکتاست که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از جمیع نقایص، و سزاوار پرستش و ستایش است،

ص: ۴۷۹

خدایی که پدیدآورنده و آفریننده ابداعی و ابتکاری آسمان ها و زمین است، خدایی که فرشتگان را رسولانی دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه قرار داد تا رسالت تدبیر عالم تکوین، و وحی و الهام در عالم تشریح را انجام دهند.

او هر چه را بخواهد در آفرینش می افزاید و در جهان هستی توسعه می دهد. مثلاً در مورد انسان ها عدد آنها را می افزاید و یا عقل و علم و معرفت و کمال آنها را می افزاید؛ زیرا خداوند بر همه چیز تواناست و این که برخی اشیاء را خلق می کند و برخی را خلق نمی کند به جهت اراده و خواست اوست که موافق حکمت و مصلحت می باشد.

رحمت و رزق فقط از خدا

(آیه ۲) (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

اعراب و لغت:

یفتح در این جا مضارع از ماده فتح، و در این جا به معنی گشودن است.

یفتح مانند یمسک مجزوم به ما که از ادات شرط است می باشد و کسره آن به خاطر التقاء ساکنین است.

تفسیر:

هر رحمتی که خداوند برای مردم بگشاید (رحمت های مادی مانند باران و فراوانی آنچه انسان ها برای ادامه زندگی مادی به آنها نیاز دارند، و رحمت های معنوی مانند علم و آرامش و ایمان و توفیق انجام اعمال صالحه) هرگز آن را باز دارنده ای نیست و هر چه را باز دارد و منع نماید هرگز آن را پس از او گشاینده ای نیست.

یعنی هیچ کس قدرت ندارد آنچه را خدا ارسال کرده باشد، امساک کند و نگه دارد؛ و آنچه او باز گرفته، ارسال نماید؛ همه در تحت اراده اوست.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او مقتدر غالب است در آنچه خواهد و هیچ کس با او منازعه

ص: ۴۸۰

تواند کرد، و حکیم است که آنچه به جا آورد بر وجه حکمت و مصلحت است.

(آیه ۳) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ)

لغت:

تؤفكون مضارع مجهول از ماده «افك» و آن به معنی برگرداندن است.

تفسیر:

ای مردم، نعمت های خداوند را بر خودتان یاد آورید؛ آیا غیر از خدای یکتا آفریننده ای هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ (استفهام انکاری است یعنی چنین نیست) بلکه آن که شما را روزی دهد از آسمان به باران و از زمین به نباتات و غیره فقط خداست، معبودی که سزاوار پرستش باشد جز او نیست، پس چگونه و به کجا از حق و راه توحید برگردانده می شوید؟!

تنبيه: خداوند رحمان از راه لطف و مرحمت برای ارشاد بندگان، به استفهام انکاری خطاب به تمام مکلفان در هر عصر و زمان می فرماید که: ای مردم، یاد آورید نعمت های خدا را که به شما انعام فرموده، و شکر و سپاس گزاری آنها عقلاً لازم است و تأمیل کنید آیا غیر از ذات یگانه الهی آفریننده ای هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ و البته اگر عناد و لجاج نباشد هر عاقلی حکم نماید که «لا إله إلا هو». پس به چه جهت و برای چه از توحید به شرک و از سپاس گزاری به ناسپاسی منصرف می شوید؟!

(آیه ۴) (وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

ص: ۴۸۱

تفسیر:

بعد از آن برای تسلیت خاطر مبارک پیامبر فرماید:

اگر تو را تکذیب کنند و پیامبری تو را که نعمتی عظیم و موجب سعادت آنهاست نپذیرند محزون مباش، همانا پیش از تو نیز رسولانی تکذیب شدند و ایشان صبر کردند پس تو نیز صبر نما.

و همه کارهای قابل پاداش و کیفر مکلفان در روز واپسین به سوی خدا بازگردانده می شود و تکذیب آنها و صبر و شکیبایی هر کدام پاداش و جزای خود را دارد.

هشدار از فریب دنیا و شیطان

(آیه ۵) (يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ)

لغت:

غرور صفت مشبهه و به معنی فریب دهنده است.

«تَغُرَّنَّكُمْ» و «يَغُرَّنَّكُمْ» مضارع مؤنث و مذکر از ماده غُرور است و آن به معنی فریب دادن است.

تفسیر:

ای مردم، به یقین وعده خدا به بودن معاد و حساب و جزا حق است، پس مبادا ظواهر و لذایذ زندگی دنیا شما را بفریبد و از آخرت و طلب سعادت غافل سازد و مبادا آن شیطان پرفریب شما را به مغفرت و مهلت دادن الهی مغرور کند.

تبصره: خداوند مَنان از راه لطف و مرحمت نسبت به بندگان، ایشان را به دو دشمن بزرگ که فریب دهنده اند آگاه فرماید: یکی دنیا که به زخارف و تزئینات و شهوات فانیه خود، و دیگری شیطان که به فریب های خود می فریبد. بزرگان فرموده اند: یکی از مکرها و حيله های شیطان این است که توبه بنده را به تأخیر اندازد و وسوسه کند که چون فرصت

ص: ۴۸۲

باقی است، به فلان گناه اقدام نما و بعد از آن توبه کن، غافل از آن که عقوبت گناه، متحقق، و توفیق توبه مشکوک می باشد، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ: (۱) ترک گناه از طلب توبه آسان تر است.

(آیه ۶) (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ)

تفسیر:

همانا شیطان دشمن شماست و می خواهد شما را از همه اعمالی که موجب قرب به خدای متعال می شود باز دارد، پس او را دشمن بگیرید.

از بزرگی پرسیدند: چگونه شیطان را دشمن گیریم؟ گفت: دنبال آرزو مروید، و تابع هوای نفس مشوید، و هر چه کنید موافق شرع باشد.

إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ: جز این نیست که شیطان، پیروان و حزب خود را دعوت می کند تا از اهل آتش فروزنده دوزخ باشند.

(آیه ۷) (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ)

تفسیر:

کسانی که به خدا و رسول کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند، برای آنها در آخرت عذابی سخت است، و آنان که به خدا و پیغمبر ایمان آوردند و کارهای شایسته و

ص: ۴۸۳

پسندیده و خالص به جا آوردند برای ایشان آمرزش گناهان و پاداشی بزرگ؛ یعنی ثواب ابدی و نعمت همیشگی بهشتی است.

تأسف بر حال گمراهان ممنوع!

(آیه ۸) (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)

اعراب و لغت:

حسرات جمع حسرت به معنی غم و غمگین بودن است.

و حسرات منصوب است، برای آن که یا مفعول مطلق فعل مقدر، و یا مفعول له تذهب است.

تفسیر:

پس آیا کسی که عمل های زشتش برای او آراسته شده است پس آنها را زیبا می بیند، مانند مؤمن حقیقت بین است؟! (استفهام انکاری است) یعنی مساوی و برابر نیستند.

چون در آیات شریفه قرآن اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص مورد، پس شامل می شود مردم هر عصر و زمان را؛ چنانچه در عصر حاضر نیز مشاهده می شود که بسیاری از مردم اعمال قبیحه و شنیعه خود را پسندیده دانسته از ارتکاب آن پروا ندارند.

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: این دو گروه با هم مساوی نیستند؛ زیرا خداوند پس از دعوت بشر و اتمام حجّت، هر کس را بخواهد در گمراهی وا می نهد و هر کس را بخواهد رهنمون می شود.

ص: ۴۸۴

فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: پس مبادا جانت برای آنها به خاطر حسرت ها و تأثر از بین برود که خدا به آنچه انجام می دهند داناست و ایشان را به عدل و فضل خود جزا و سزا خواهد داد.

برهانی بر مبدأ و معاد

(آیه ۹) (وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثَبَّرُ سَحَابًا فَسُقْنَهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ لِكُلِّ شَيْءٍ)

لغت:

تثیر مضارع از باب افعال، و إثارة به معنی برانگیختن است. سقنا فعل ماضی از مادهٔ سوق و آن به معنی راندن است.

تفسیر:

خدای به حق، آن ذاتی است که بادهای را روانه کرد، پس آنها پیوسته ابری را بر می انگیزند و ما آن ابر را به سوی زمین مرده و افسرده که مواد گیاهی آن خشکیده است سوق دادیم و بدان وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده کردیم و بذره‌های گوناگون گیاهی را حیات بخشیدیم. رستاخیز و معاد هم این گونه است؛ ذرات بدن‌های متلاشی شده در خاک را حرکت داده به هم متصل کرده و زنده خواهیم کرد.

تبصره: آیهٔ شریفه برهان مبدأ و معاد را بیان فرماید بدین بیان:

اما مبدأ: مشاهده می شود ایام زمستان زمین، مرده و افسرده است و آثاری ندارد، و خدای تعالی به سبب باران آن را زنده فرماید که سبز و خرم و با طراوت و نضارت شده آثار قدرت و وحدانیت او را هویدا سازد.

هر گیاهی که از زمین روید و حدهٔ لا شریک له گوید

اما معاد: احیاء زمین بعد از مردنش برای عاقل فطن برهانی است بر قدرت تامهٔ الهیه بر احیاء مردگان از قبرها برای رسیدن به جزای اعمال.

ص: ۴۸۵

(آیه ۱۰) (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُو وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ)

اعراب و لغت:

السیئات صفت موصوف مقدر است؛ یعنی مکر و حيله می کنند مکرهای بد.

یبور مضارع، و مصدرش بَور و آن به معنی بی نتیجه و بی اثر بودن است.

تفسیر:

هر کس شرف و قدرت و غلبه خواهد بداند که اینها یکسره از آن خداوند است و باید آن را از راه ستایش و پرستش و بندگی از او بطلبد.

صاحب کشف گوید: تقدیر آیه این است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلْيَطْلُبْهَا عِنْدَهُ»؛ زیرا شیئی را طلب نکنند مگر نزد صاحب و مالک آن. (۱) فتاده گوید: هر که عزت می خواهد باید که متعزز شود به طاعت خدای تا او سبحانه او را عزیز گرداند. (۲) در مجمع البیان از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيَطِيعِ الْعَزِيزَ: (۳)

پروردگار شما هر روز فرماید: من عزیزم، پس هر که عزت دنیا و آخرت خواهد باید از عزیز اطاعت کند.

ص: ۴۸۶

۱- . کشف، ج ۳، ص ۶۰۱.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۳- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۲.

خدای تعالی به حضرت داوود علیه السلام فرماید:

وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي، وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَ فِي أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ فَمَتَى يَجِدُونَ؟! (۱)

عزت را در طاعت خود قرار دادم و مردم آن را در درگاه پادشاهان طلب می کنند! پس کجا می یابند آن را؟! (یعنی عزتی که خیر و عاقبت داشته باشد نمی یابند).

إِلَيْهِ يَصِيحُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ...: سخنان پاکیزه (اعتقاد به توحید و اصول عقاید که مفاد کلم طیب است) به سوی قرب او یعنی خدا بالا می رود و عمل صالح او را بالا می برد.

وَالَّذِينَ يَمُكِّرُونَ...: و کسانی که بدی ها را به نیرنگ انجام می دهند آنها را عذابی سخت و نیرنگشان تباه و بی اثر است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: مراد از الْكَلِمِ الطَّيِّبِ گفتار مؤمن است که «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفه رسول الله» است. (۲)

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مراد ولایت ما اهل بیت است... (۳)

تقدیرات بشر در کتابی الهی

(آیه ۱۱) (وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقِضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)

تفسیر:

و خداوند جدّ و جدّه نخستین شما را بلا واسطه و به نحو اعجاز از خاک آفرید، سپس شما را که نسل آنها هستید از نطفه آفرید، و یا خداوند شما را که از نسل آدمید ابتدا از

ص: ۴۸۷

۱- . جواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ص ۸۸.

۲- . تفسیر صافی ذیل آیه شریفه و نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۵۳، ح ۲۷.

۳- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۰.

خاک و سپس از نطفه آفرید، آنگاه شما را جفت هایی نر و ماده قرار داد.

و هیچ مادینه ای حمل بر نمی دارد (حامله نمی شود) و بر زمین نمی نهد (نمی زاید) مگر به علم او؛ زیرا هر یک از حمل و وضع حمل و مدت زمان آن نزد خدا معلوم است. و به هیچ سالخورده ای عمر زیاد داده نمی شود و از عمر هیچ کس کم نمی گردد مگر آن که در کتابی (لوح محفوظ) ثبت است. همانا اینها (یعنی دراز کردن و کوتاه کردن عمر) بر خدا آسان است.

نعمت در شوری و شیرینی دریا

(آیه ۱۲) (وَمَا يَشْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَالِحٌ شَرَابُهُو وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَشْتَبِحُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَاحِرٌ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

لغت:

عذب یعنی گوارا. فرات یعنی بسیار گوارا. سالح یعنی خوش نوش که به راحتی از گلو پایین رود. طری یعنی تازه. مواخر جمع ماخر و آن به معنی شکافنده است.

تفسیر:

و هرگز دو دریا (نهرهای بزرگ شبیه دریا و دریاها) با هم یکسان نیستند، این یک پاکیزه و شیرین و تشنگی زدا که نوشیدنش گواراست و آن یک شور و تلخ مزه است.

نزد بعضی این مثل مؤمن و کافر است که مساوات میان آنها نیست؛ زیرا یکی از حلاوت ایمان، چشمه گوارای عرفان است، و دیگری از تلخی کفر و عصیان، منبع طغیان است.

و از هر یک از این دو دریا گوشت تر و تازه (ماهی) می خورید و زیور و زینتی را که می پوشید (یعنی زنان شما غالباً می پوشند) استخراج می کنید.

ص: ۴۸۸

و کشتی ها را در آن شکافنده سینه دریا می بینی تا شما از فضل و نعمت خدا روزی خود را از راه تجارت و غیره جستجو کنید و شاید سپاس گزاری کنید.

تتمه: ممکن است بخش آخر آیه متمم تمثیل کافر و مؤمن باشد؛ یعنی این هر دو دریا با آن که در بعضی فواید، مشارک اند، در آنچه مقصود بالذات است مساوی نیستند.

همچنین مؤمن و کافر مساوی نیستند و اگرچه در بعضی صفات مانند شجاعت و سخاوت و غیره مشارک اند.

نعم الهی، عجز خدایان و فقر بشر

(آیه ۱۳) (يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَ سَيَخِرُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ)

لغت:

یولج مضارع باب إفعال، و ایلاج به معنی داخل کردن است. قطمیر به معنی پوست نازکی است که میان هسته خرما و خرماست.

تفسیر:

خداوند شب را داخل روز و روز را داخل شب می کند (به تدریج از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید) و خورشید و ماه را مسخر اراده و فرمان خود نموده که هر یک در حرکت مخصوص عمودی و استداره ای خود برای مدتی مشخص جریان دارد.

این است خداوند، پروردگار شما، مالکیت حقیقی اشیاء و حاکمیت تکوینی جهان هستی از آن اوست و کسانی را که بجای او می خوانید به اندازه پوست هسته خرما را به حقیقت مالک نیستند؛ زیرا مالک علی الاطلاق و معبود بحق فقط ذات

ص: ۴۸۹

(آیه ۱۴) (إِنْ تَدْعُوهُمْ لَإِسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ)

تفسیر:

اگر بت ها (و معبودهای باطل) را بخوانید خواندن و دعوت شما را نمی شنوند؛ زیرا جماد هستند، و جماد را شنوایی نیست.

و اگر بشنوند (مانند فرشته یا جن یا قدیسین بشر که آنها را معبود خود قرار داده اید) به شما جواب نمی گویند؛ زیرا قدرت جواب گفتن یا اجازه و حق جواب گفتن ندارند.

و روز قیامت شرکتان را انکار خواهند کرد؛ یعنی بطلان شریک قرار دادن شما ایشان را برای خدای تعالی بیان خواهند کرد.

و هیچ کس تو را از حال آنان در دنیا و در آخرت مانند خبیری آگاه (چون خداوند) با خبر و آگاه نمی کند.

(آیه ۱۵) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

تفسیر:

ای مردم، همه شما در وجود و بقا و رزق و حفظ و تمام شئون زندگی به خدا نیازمندید؛ زیرا فقر ذاتی دارید و از خود هیچ ندارید و باید آن به آن از فیاض علی الاطلاق به شما فیض برسد و گرنه نیست خواهید بود و خداست که بی نیاز و ستوده صفات و افعال است، او

خالق و حافظ و رازق بشر است، پس بشر نیازمند مطلق و او غنی و بی نیاز مطلق است.

نکته: ذکر «حمید» بعد از «غنا» به جهت این است که خدای متعال به غنای ذاتی خود به همه بندگانش احسان و انعام دارد، از این رو سزاوار ستایش است.

کاشفی در تفسیر خود گوید که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند به وجوددهنده، و أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اشاره به آن است، و حق تعالی به حسب کمال ذاتی، از وجودِ عالم و عالمیان مستغنی باشد، و وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ عبارت از آن است. و چون ظهور کمال غنا موقوف بر وجود دادن به ممکنات است، پس به خاطر ایجاد که نعمتی بسیار بزرگ است مستحق حمد و ثنای کلی باشد، و کلمه الْحَمِيدُ اشاره به آن است. (۱)

(آیه ۱۶ و ۱۷) (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ)

تفسیر:

خداوند، اگر بخواهد شما را از بین می برد - یعنی همه شما را هلاک می کند - و مخلوق جدیدی به وجود می آورد - یعنی قومی دیگر را که مطیع تر باشند خلق می کند - و این کار بر خدا دشوار و سنگین نیست؛ بلکه در نهایت سهولت و آسانی است.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر غضب الهی بر اهل کفر و طغیان و شرک و عصیان، پس باید اینها از مخالفت پرهیزند؛ زیرا عاقبتش وخیم است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام فرمود:

تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ سَطَوَاتِ اللَّهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا سَطَوَاتُ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَخْذُ عَلَى الْمَعَاصِي (۲):

شب و روز پناه برید به خدا از سطوات الهی. راوی گوید: گفتم: سطوات خدا

ص: ۴۹۱

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۳۹.

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۹.

چیست؟ فرمود: گرفتن (به عقوبت) بر ارتکاب معاصی است.

وزر و وبال، اختصاصی است

(آیه ۱۸) (وَ لَمَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)

لغت:

وازره صفت نفس مقدر است یعنی شخص گناهدار، و وزر به معنی بار سنگین گناه است.

مثقله یعنی کسی که از گناه، سنگین بار شده است.

تفسیر:

و هیچ گرانبار از گناه، بار گناه دیگری را بر نمی دارد؛ یعنی هیچ کس در دنیا مستحق عقوبت کار دیگری نمی شود و در آخرت نیز عقوبت دیگران را تحمیل نمی کند. و اگر شخص گرانبار از گناه، دیگری را برای برداشتن بار گنااهش بخواند چیزی از آن برداشته نمی شود هر چند از خویشاوندان او باشد.

مراد آن است که هر چند گناهکار خویشتان و کسان خود را بخواند و از آنان درخواست کند که چیزی از گناهان او را بردارند، هیچ کس اجابت نکند.

إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ...: جز این نیست که تو کسانی را انذار می کنی که از پروردگارشان در نهان و پنهانی بترسند و نماز را به پا دارند. و هر کس در عقیده و اخلاق و عمل، پاکیزگی جوید جز این نیست که به سود خود پاکیزگی می جوید و بازگشت همه به سوی خداست.

نکته: طبرسی رحمه الله فرماید: عطف فعل ماضی بر فعل مستقبل، اشعار است به اختلاف در معنی، چون خشیت لازم است در همه اوقات باشد، پس فعل مستقبل، دال بر دوام آمده

ص: ۴۹۲

است، به خلاف نماز که در اوقات مخصوصه ادا می شود. (۱)

بشیر و نذیر بودن پیغمبر برای همگان

(آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳) (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَالْأظْلَمُ وَالنُّورُ * وَالْظُّلُّ وَالْحُرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ * إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ)

لغت:

ظِل یعنی سایه، و حرور یعنی گرمای شدید که در اثر تابش آفتاب باشد.

تفسیر:

نابینا و بینا یکسان نیستند (مؤمنان و کافران برابر نیستند)؛

و نه تاریکی ها و روشنایی (جهل و کفر و رذایل اخلاق و اعمال زشت با علم و ایمان و فضایل اخلاقی و اعمال صالحه)؛

و نه سایه و گرمای سوزان (پاداش های نیک بهشت و رحمت و راحت و کیفرهای سخت و عذاب جهنم)؛

و نیز زندگان مغز و دل که اهل ایمان اند و مردگان فکر و قلب که اهل کفر و جهالت اند یکسان نیستند.

إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ...: بی تردید خداوند هر کس را بخواهد پس از پذیرش دعوت دین، راه های تکامل دینی و انسانی را به او می شنواند و تو هرگز اهل قبور را نمی توانی شنواند.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ...: و تو اندازکننده ای بیش نیستی (نه فعلاً مأمور به جنگ هستی و نه مأموری که کافران را بر انتفاع از سخن حق و ایمان اجبار نمایی؛ بلکه فقط ابلاغ و انداز بر

ص: ۴۹۳

عهده تو است.

یعنی چنانچه شنوایدن سخن به مردگان ممکن نیست همچنین شنوایدن سخن حق به کسانی که بر کفر و عناد و انکار حق اصرار دارند نیز غیر ممکن است.

مراد اسماع حق بر وجه انتفاع است، و چون کافر و معاند از استماع حق انتفاع نمی یابند، پس گویا نمی توانند آن را استماع کنند.

هر قومی یک بیم دهنده

(آیه ۲۴) (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)

لغت:

خلا فعل ماضی به معنی «گذشته است» می باشد.

تفسیر:

همانا ما تو را به حق و مطابق عقل و حکمت و رحمت و نظام اتم خلقت، مژده دهنده مؤمنان و بیم دهنده کافران فرستادیم، یا همانا تو را به دین حق که اسلام است، یا تو را در حالی که حق و از اهل حق و درست کردار و راست گفتار هستی، مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم و هیچ امتی نبوده مگر این که میان آنها بیم دهنده ای (پیامبری یا وصی معصومی یا دانشمند صالحی) بوده است.

تبصره: هیچ عصری از نذیری که حجت باشد خالی نبوده؛ و مراد از حجت، یا پیغمبر است یا امام. بنابراین در زمان فترت که ما بین زمان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله می باشد نیز حجت بوده، منتها احکام الهی بواسطه جاهلیت مندرس شده بود.

محدث خبیر حاجی نوری - رضوان الله علیه - در نفس الرحمن فرماید: از برخی روایات که در منهج و اکمال الدین است استفاده می شود که: حضرت سلمان - رضوان الله علیه - از اوصیاء حضرت عیسی؛ بلکه آخرین آنها بوده است. (۱)

ص: ۴۹۴

(آیه ۲۵ و ۲۶) (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ)

لغت:

بینات جمع بینه، و زُبر جمع زبور و آن به معنی کتاب است. و نکیر در اصل «نکیری» بوده و یاء آن افتاده است.

تفسیر:

اگر تو را تکذیب می کنند عجیبی نیست و متأثر مباش، همانا کسانی هم که پیش از آنها بودند پیامبران خدا را تکذیب کردند در حالی که رسولان نشان برای آنها معجزات و دلایل روشن نبوت و نوشته های پند و اندرز و معرفت و کتاب روشنی افروز شریعت (مانند صحف شیث و ادیس و ابراهیم و تورات و انجیل) آورده بودند.

ثُمَّ أَخَذْتُ... سپس کسانی را که کفر ورزیدند و پیامبران را تکذیب کردند به کیفر گرفتیم، پس بنگر که عکس العمل ما در مقابل انکار آنها چگونه بوده است.

تتمه: طبرسی رحمه الله در مجمع می فرماید: بینات به معنی معجزات باهرات و حجج واضحات است، و کتاب منیر به معنی کتاب واضح و بین است. (۱)

(آیه ۲۷) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ)

ص: ۴۹۵

لغت:

ثمرات جمع ثمره و آن به معنی میوه است.

جدد به معنی راه هاست: بیض جمع ایض به معنی سفید، و حُمُر جمع احمر به معنی سرخ، و سود جمع اسود به معنی سیاه است.

غرایب جمع غریب و آن به معنی بسیار سیاه، و سود تأکید آن است.

تفسیر:

آیا ندیده ای که خداوند از آسمان، آبی به صورت باران و برف و تگرگ فرو فرستاد و به وسیله آن میوه هایی با انواع و اصناف و رنگ های گوناگون از زمین بیرون آوردیم.

و از کوه ها راه هایی است سفید و سرخ با رنگ های مختلف و سیاه پررنگ (از خود کوه های روی کره زمین رشته هایی رنگارنگ و در کوه ها جاده هایی رنگارنگ است) حاصل این که کوه ها با اقسام و الوان مختلفه از آیات قدرت الهی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ: آیا نمی بینی - ای بیننده - به درستی که خدای تعالی به محض قدرت و رحمت، أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مِيَاءً: از آسمان آب را نازل فرماید که باران است، فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ: پس بیرون آوردیم ما به آن آب، میوه جات را؟
نکته: عدول به تکلم به جهت تخصیص فعل است؛ یعنی ماییم توانا که به آن آب، میوه ها را بیرون می آوریم.

تنوع رنگ در آفرینش الهی

(آیه ۲۸) (وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُمْ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ)

تفسیر:

و از مردم و جنندگان و چهارپایان نیز انواع متعدد و رنگ های مختلف است. مانند اختلاف رنگ های میوه ها و کوه ها، آری امر قدرت و حکمت خدا این گونه است.

ص: ۴۹۶

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: جز این نیست که از میان بندگان خدا تنها دانشمندان و عالمان از او می ترسند.

چون خشیت، فرع معرفت به خدا و علم به صفات و افعال اوست، و هر که دانش و معرفت او بیشتر است ترس او زیادتر باشد، و لذا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي أَخْشَاكُمْ بِاللَّهِ: به درستی که من ترسناک ترین شما هستم به خدا. و نیز فرمود:

أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَشَدُّكُمْ لَهُ خَشِيَّةً (۱): هر که از شما معرفت او به خدا بیشتر است خوف او زیادتر است.

و این بدیهی است هر که عارف و عالم به مقام ربوبی نباشد خائف نباشد.

تبصره: خشیت، ترس خاص باشد، و آن عبارت است از حالت نفسانیه که از شعور به عظمت پروردگار و هیبت او، و وقوف بر نقصان خود و قصور از ادای بندگی خداوند متعال ناشی شود، و این حالت حاصل نگردد مگر برای کسی که بر جلال کبریایی مطلع شود و عالم باشد حقیقتاً به عظمت الهی، و لذا خشیت، به علما تخصیص یافته است.

ابن عباس گفته: مراد، حق تعالی آن است که: «إِنَّمَا يَخْأَفُنِي مِنْ خَلْقِي مَنْ عَلِمَ حَيْبِرُوتِي وَعِزَّتِي وَسُلْطَانِي» (۲) إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ: به درستی که خدا مقتدر غالب است در انتقام کشیدن از کسی که به طغیان اصرار داشته باشد، و آمرزنده است کسی را که از عصیان تائب شود.

تتمه: طبرسی رحمه الله در مجمع فرماید: تخصیص علما به خشیت به جهت آن است که عالم از عقاب الهی بیشتر از جاهل حذر می کند به خاطر این که به خدا و توحید او عارف است و به حساب و ثواب و عقاب عقیده دارد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ عَمَلُهُ، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ عَمَلُهُ لَيْسَ بِعَالِمٍ:

یعنی مراد حق تعالی از علما کسانی هستند که کردار آنها مصدق گفتار آنها باشد، و هر که عمل او موافق و مصدق قول او نباشد عالم نیست. (۳)

ص: ۴۹۷

۱- هر دو حدیث در منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۴۵.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۷.

۳- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۷.

(آیه ۲۹ و ۳۰) (إِنَّ الدِّينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ * لِيُؤْفِقَهُمُ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ)

لغت:

تبور فعل مضارع از ماده بُور، و آن به معنی بی نتیجه و بی اثر بودن است.

تفسیر:

به یقین آنان که همیشه کتاب خدا را تلاوت می کنند یا احکامی را که در آن است متابعت می کنند و نماز را در اوقات آن با شرایط و آداب به پا داشته و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهانی و آشکارا انفاق می کنند (پنهانی برای این که از شائبه ریا دور و خالص برای خدا باشد و آشکارا برای این که دیگران را به انفاق ترغیب کنند. یا پنهانی در صدقات مستحبه و آشکارا در واجبات مانند زکات) امید می دارند به این عمل ها تجارتی را که کساد و زیان نداشته باشد و فانی نگردد. مراد طلب ثواب ابدی و تحصیل اجر اخروی است.

لِيُؤْفِقَهُمُ أُجُورَهُمْ.... یعنی امید دارند به تجارتی که از آن کساد منتفی باشد و رواج داشته باشد تا به سبب آن خدای تعالی اجرهای ایشان را به تمامی و کمال بدیشان رساند، یا جمیع این افعال را به جا می آورند تا حق تعالی اجر آنها را به تمامی به آنها رساند، و از فضل خویش بر پاداش آنها بیفزاید؛ زیرا او بسیار آمرزنده و حق شناس و سپاس گزار است.

ابن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که مراد از زیادتی فضل الهی، عطای

شفاعت است؛ (۱) یعنی شفاعت ایشان را قبول می فرماید.

گفته شده: این آیه در حق قاریان قرآن و تالیان فرقان است که به جهت طمع ثواب اخروی به تلاوت آن مشغول اند. یعنی آنها یکی از مصادیق این آیه کریمه هستند.

سادات سه دسته اند

(آیه ۳۱) (وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ)

تفسیر:

و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق محض است و از جانب حق و به حق نازل شده در حالی که تصدیق کننده است آنچه را که پیش از آن بوده از کتاب های آسمانی و شرایع الهی مانند تورات و انجیل و زبور؛ یعنی قرآن در اصول معارف با آنها مطابق و موافق است.

إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ: همانا خدای تعالی به بندگان خود آگاه است یعنی ضمائر ایشان را می داند، و بیناست یعنی ظواهر ایشان را می داند و احوال آنها از تصدیق و تکذیب قرآن بر او پوشیده نیست.

(آیه ۳۲) (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِي مَالَهُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ)

تفسیر:

سپس ما این کتاب را به کسانی از بندگانمان که آنها را به عنوان امت پیامبر خاتم و اهل اسلام برگزیدیم به میراث داده و عطا فرمودیم، پس برخی از آنها ستمکار بر خویش

ص: ۴۹۹

هستند مانند گنهکاران و کسانی که در عمل به قرآن کوتاهی می کنند، و برخی از آنها میانه رو هستند نظیر عادلان و صالحان آنها، و برخی از آنان به اذن تکوینی خدا سبقت گیرنده به همه خیرات هستند (معصومان امت که وارث کتاب اند)، آری این کتاب و وجود معصومان و صالحان برای امت همان فضل بزرگ است.

در تفسیر این آیه شریفه و این که مقصود از سه گروهی که در آیه یاد شده اند چه کسانی هستند روایات متعددی هست:

۱ - از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده که فرموده اند: هی لنا خاصه و ایانا عنی (۱).

یعنی این آیه مخصوص به ماست و خدای متعال ما را از این آیه قصد کرده است.

۲ - از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که: این آیه در حق اولاد علی و فاطمه علیهما السلام است. (۲)

۳ - حضرت کاظم علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمود: ماییم آن کسانی که برگزید ما را خدای عزوجل، و وارث قرار داده ما را به این کتابی که تبیان هر چیزی در اوست. (۳)

۴ - از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه در حق اولاد فاطمه علیها السلام است، و سابق به خیرات، امام علیه السلام و مقتصد، عارف به امام؛ و ظالم به نفس، آن کسی است که معرفت به امام نداشته باشد. (۴)

۵ - از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: تمام ایشان از آل محمّد هستند؛ ظالم به نفس کسی است که اقرار نموده به امام، و مقتصد کسی است که عارف به امام باشد، و سابق به خیرات، امام است. (۵)

۶ - از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نازل شد این آیه در حق ما و در حق ذریّه ما. (۶)

۷ - حضرت باقر علیه السلام فرمود: اما ظالم به نفس (از ما) کسی است که عمل صالح و سیئه هر دو را

ص: ۵۰۰

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۴۸.

۲- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه، و نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۶۲، ح ۷۹ به نقل از بصائر.

۳- . صافی، ذیل آیه شریفه به نقل از اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۶-۱۷۷.

۴- . صافی، ذیل آیه شریفه به نقل از کافی، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۵- . صافی، ذیل آیه شریفه و نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۶۴، ح ۸۷ به نقل از خرائج.

۶- . صافی، ذیل آیه شریفه به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۳۰.

انجام دهد؛ اما مقتصد کسی است که متعبد و کوشای در عبادت باشد؛ اما سابق به خیرات پس علی و حسن و حسین علیهم السلام و کسی است که کشته شود و شهید گردد از آل محمد صلی الله علیه و آله. (۱)

۸- ابو حمزه ثمالی روایت نموده که خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم، دو مرد از اهل عراق وارد شدند و گفتند: یا بن رسول الله، ما را خبر ده از تفسیر این آیه. حضرت فرمود: شما چه گوئید: گفتند: ما نمی دانیم. حضرت سه مرتبه فرمود: نزلت والله فینا أهل البیت: به خدا سوگند درباره ما اهل بیت نازل شده. پس من پرسیدم: یا بن رسول الله، از ذریه علی بن ابی طالب علیه السلام آن که ظالم به نفس خود باشد کیست؟ فرمود: کسی که حسنه و سیئه او یکسان است و هیچ یک بر دیگری غالب نباشد. پس پرسیدم: مقتصد (از شما) کیست؟ فرمود: کسانی اند که در منازل خود به عبادت و ذکر و تلاوت کتاب خدا اوقات صرف نمایند تا مرگ آنها برسد. آنگاه پرسیدم: مراد از سابقان به خیرات چه کسانی هستند؟ فرمود: آنانند که در راه خدا مجاهده کنند و مردم را به راه راست دعوت نمایند مانند علی بن ابی طالب و ذریه آن حضرت که اهل عصمت و طهارت هستند. (۲)

باغ، طلا، مروارید، حریر و سرور، پاداش سابقان

(آیه ۳۳) (جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ)

لغت:

يَحَلُّونَ مضارع مجهول و مصدر آن تحلیه به معنی زینت کردن است.

أَسَاوِرَ جمع اسوره و آن جمع سیوار و آن به معنی دستبند است.

تفسیر:

(یعنی پاداش «الذین اصطفینا من عبادنا») است بهشت های جاودانه ای که در آن داخل می شوند، در آن جا با دستبندهایی از طلا و با لؤلؤ، آراسته و زینت داده می شوند و

ص: ۵۰۱

۱- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹.

۲- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۴۹.

لباسشان در آن جا حریر است.

(آیه ۳۴) (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ)

تفسیر:

اهل بهشت گویند: سپاس و ستایش از آن خداوندی است که با شفقت و لطف و قدرت کامله خود اندوه و غصه جهنم را، یا هموم دنیا را از ما برداشت. إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ: همانا پروردگار ما بسیار آمرزنده است گناهان را، و قدرشناس نیکی ها و جزا دهنده فرمان برداران و سپاس گزاران است.

در کتاب عده الداعی آمده: شکور به این معنی است که یسیر و کم را قبول فرماید و ثواب کثیر عطا نماید. (۱)

(آیه ۳۵) (الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لِيَمُشَّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لِيَمُشَّنَا فِيهَا لُغُوبٌ)

لغت:

أَحَلَّ یعنی جای داده. نَصَبٌ به معنی تعجب و سختی، و لُغُوبٌ به معنی خسته شدن است.

تفسیر:

همان خدایی که ما را از فضل و احسان و بزرگواری خود در خانه اقامت گاه دائمی (بهشت) جای داد و ساکن گردانید که در آن نه رنجی به ما می رسد و نه خستگی و ملالی به

ص: ۵۰۲

۱- ترجمه عده الداعی (کتابفروشی جعفری - مشهد)، ص ۳۴۳ و منهج الصادقین، ج ۷ ص ۴۵۵.

التماس کافران در دوزخ

(آیه ۳۶) (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كٰفِرٍ)

تفسیر:

و آنان که به خدا و رسول او کفر ورزیدند برای آنها آتش جهنم است که نه بر آنها حکم مرگ صادر می شود تا بمیرند و نه از عذاب جهنم بر آنها تخفیف داده می شود. (آری) این گونه هر کافر و ناسپاس را جزا و پاداش می دهیم.

تنبيه: آیه شریفه تهدید عظیمی است نسبت به کسانی که ناسپاسی و حق ناشناسی منعم حقیقی را پیش گیرند و به خود نیابند.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر او به ایشان برسد، مسجد و هر که در آن است بسوزند.

(آیه ۳۷) (وَهُمْ يَصِطِرُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ)

لغت:

«اصطراخ» به معنی فریاد کشیدن و ناله کردن و استغاثه است.

تفسیر:

کافران در آن جا (جهنم) فریاد بر می کشند و استغاثه می کنند: پروردگارا، ما را از جهنم بیرون آور و به دنیا برگردان تا اعمال صالحه و شایسته به جا آوریم. غیر از آنچه انجام

می دادیم. به آنها با توییح و سرزنش گفته می شود: آیا شما را آن قدر عمر و مهلت ندادیم که هر که پندپذیر بود متذکر می شد؟!

مراد عمری است که مکلف در آن برای تفکر و تذکر تمکن داشته باشد و این شامل مکلفانی هم که در جوانی و نوجوانی از دنیا بروند می شود.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است:

الْعُمْرُ الَّذِي أَعْدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً (۱):

عمری که حق تعالی عذر قرار داده برای پسر آدم شصت سال است. (۲) و در روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت ندا کنند: «أَيْنَ أَبْنَاءِ السَّيِّئِينَ» کجایند آنان که عمر ایشان به شصت رسیده است، بعد فرمود: آنها کسانی هستند که حق تعالی در شأن ایشان فرموده: أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ

و نزد بعضی هجده سال، نزد بعضی بیست سال و نزد بعضی چهل سال است و همه درست است؛ یعنی به هجده ساله، بیست ساله، چهل ساله و شصت ساله گفته می شود:

أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ....

وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ: و برای شما بیم دهنده و ترساننده آمد. مراد، پیغمبر و کتاب خداست، و نزد بعضی مراد پیری است.

حاصل آن که خدای تعالی می فرماید که آیا عمری به شما داده نشد که تذکر یابید و ترساننده برای شما نیامد تا متنبه شوید؟

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ: پس بچشید عذاب را، و برای ستمکاران با کفر و شرک هرگز یاری کننده ای نیست.

(آیه ۳۸) (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

ص: ۵۰۴

۱- مجمع البیان، ج ۴ ص ۴۱۰.

۲- مجمع البیان، ج ۴ ص ۴۱۰.

تفسیر:

همانا خداوند، دانای غیب آسمان ها و زمین است، و اسرار مخفی آسمان ها و زمین و آنچه را در آنها از حیطة فکری و حواس ظاهری هر ذی شعوری پنهان است می داند. بی تردید او به آنچه در سینه هاست داناست و آنچه در خاطر هر کس خطور کند می داند.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: این تعلیل علم الهی است به جمیع مغیبات؛ زیرا هرگاه خداوند، عالم و دانا باشد به آنچه در سینه هاست که اخفی از همه مغیبات است، پس حتماً به غیر آن و به تمام اشیا از کلی و جزئی و نهانی و آشکارا داناست.

عواقب کفر

(آیه ۳۹) (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا)

لغت:

خلائف جمع خلیفه و آن به معنی جانشین است. مقت به معنی بغض شدید است.

تفسیر:

اوست که شما را در روی زمین جانشین گذشتگان و پیشینیان قرار داد و آنچه در اختیار آنها بود از قلیل و کثیر در اختیار شما قرار داد تا از آنها بهره ور شوید و سپاس گزارید و به توحید معتقد شده و به اطاعت و کارهایی که موجب رضای اوست اقدام کنید و سرکشی و ناسپاسی ننمایید، و این نعمتی بس بزرگ و موهبتی عظیم است که به قدرت کامله خود و از روی حکمت به شما ارزانی داشته است.

فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ... پس هر که کفر ورزد و منعم حقیقی را ناسپاسی کند پس کفرش

ص: ۵۰۵

به زیان خود اوست و وبال کفر که عذاب دوزخ است به خود او برمی گردد و کافران را کفرشان جز مبعوضیت در نزد پروردگارشان نمی افزاید و کافران را کفرشان جز ضرر و زیان اخروی نمی افزاید.

فریب خوردگی مشرکان

(آیه ۴۰) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ بَلْ إِنِ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا)

تفسیر:

ای پیامبر، به مشرکان بگو: آیا شریک خوانده هایتان را که به جای خدا می خوانید به دقت دیده اید؟ به من نشان دهید چه چیزی را از زمین و چه نوعی از موجودات آن را آفریده اند؟!

أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ: یا آنها را در آفرینش یا حفظ و تدبیر آسمان ها شرک می باشد که بدان جهت سزاوار پرستش باشند؟

أَمْ آتَيْنَهُمْ...: یا آنان را کتابی آسمانی داده ایم که در آن گفته باشیم که ایشان شریک ما هستند و یا گفته باشیم که مشرکان به خاطر شرکشان عذاب نمی شوند تا آنها برای شرکشان به آن کتاب استناد کرده و حجّت و بیّنه ای داشته باشند؟ (چنین نیست) بلکه ستمکاران و مشرکان یکدیگر را جز وعده های فریبنده که هیچ حقیقتی ندارد نمی دهند.

(آیه ۴۱) (إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ مَّ بَعْدِهِ إِِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا)

ص: ۵۰۶

لغت:

إمساك در این جا به معنی نگه داشتن است.

تفسیر:

بی تردید خداوند، آسمان ها و زمین را از این که از مسیر نظام عالم هستی منحرف و زایل گردند نگه می دارد و اگر زایل و منحرف شوند هرگز احدی پس از او آنها را نگه نمی دارد؛ یعنی از دایره قدرت غیر از خدای قادر متعال بیرون است. او همواره بردبار و آمرزنده است.

اما حلیم است که به عقوبت یهود و نصارا و اهل شرک و معصیت، عجله نفرماید؛ و اما غفور است که بعد از کفر و شرک و معصیت، چنانچه برگردند و توبه کنند عفو فرماید.

(آیه ۴۲) (وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِيحَادِي الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا)

لغت:

جهد ایمانهم یعنی قسم های مؤکد. و نفور به معنی نفرت و دوری است.

تفسیر:

و مشرکان به سخت ترین سوگندهای خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر برای آنها پیامبر بیم دهنده بیاید و آنها را به دین حق ارشاد و هدایت نماید مسلماً علاوه بر این که یکی از امت های دارای پیامبر شوند ره یافته تر از یکی از امت های گذشته خواهند بود؛ یعنی هدایت ایشان بیشتر از یهود یا نصارا خواهد بود و در تصدیق پیامبر از آنها پیش باشند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ: پس آن هنگام که ترساننده و هدایت کننده - یعنی حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که باعث هدایت و سعادت دنیا و آخرت است - برای آنها آمد، مَّا زَادَهُمْ

ص: ۵۰۷

إِلَّا نُفُورًا: آمدن او یا هدایت او جز دور شدن از حق و از راه نجات و رستگاری بر آنها نیفزود.

فرجام مکر و تغییر ناپذیری سنن الهی

(آیه ۴۳) اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا)

اعراب و لغت:

مَكْرُ السَّيِّئِ. موصوف و صفت است. منظورون در این جا به معنی منتظرون است.

تفسیر:

این که دعوت پیامبر اسلام را نپذیرفتند، به خاطر تکبرطلبی در روی زمین و مکر و نیرنگ بد بود و مکر بد جز اهل خود را فرا نمی گیرد.

مکر بد هر مگری است که اصل آن کذب و خدعه و مبنی بر فساد باشد، و بعضی از مکرها - مثل مکر مؤمنان به کافران در وقت جهاد - نیکو و حسن است.

و هر مکر بدی که انجام شود خواه به عمل باشد یا در ضمیر خود بگذرانند، اهل آن را فرو گیرد، و هر چه درباره کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده کند؛ چنانچه مکر کفار قریش درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب او که قصد کشتن و تبعید و اسیری و زدن و غیره از انواع اذیت را داشتند عاید خود ایشان شد.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ...: (استفهام در معنی نفی است) یعنی انتظار نمی برند مکذبان مگر سنّت الهی در پیشینیان خود را که تعذیب مکذبان و مکرکنندگان بوده است.

پس هر که تکذیب انبیا و کتاب های آسمانی نماید و به قصد ابطال آن مگری کند، به جزای کفر و تکذیب و مکرش عذاب بر او نازل شود و به عذاب ناگهانی ریشه کن شود.

فلن تجد...: پس تو هرگز برای سنّت خداوند تبدیلی و هرگز برای سنّت خداوند

تغییری نمی یابی.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده:

لَا تَمْكُرُوا وَلَا تُعِينُوا مَا كَرَأَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

وَلَا تَبْغُوا وَلَا تُعِينُوا بَاغِيًا؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ: (۱)

مکر نکنید و ماکران را یاری مدهید که خداوند فرماید: وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ: و سرکشی و ظلم مکنید و سرکشان را یاری مکنید؛ چه خدای تعالی فرمود: إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ.

شخصی به ابن عباس گفت: من در تورات خوانده ام: «مَنْ حَفَرَ حَفْرَهُ وَقَعَ فِيهَا»: هر که گودی بکند به آن قصد که مردمان در آن افتند، خود در او افتد.

ابن عباس گفت: «من در قرآن این را یافته ام» و این آیه شریفه را تلاوت نمود:

وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ... (۲).

و در امثال فارسی است:

بد مکن که بد افتی، و چه مکن که خود افتی.

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا (۳):

از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر نماید.

(آیه ۴۴) (أَوْ لَمْ يَسْتَبِرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَقِبُهُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا)

ص: ۵۰۹

۱- . منهج الصادقين، ج ۷، ص ۴۶۳. و آیه در سوره یونس آیه ۲۳ است.

۲- . تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۵۷.

۳- . اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۷.

تفسیر:

آیا در روی زمین سیر نکردند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ در حالی که آنان نیرومندتر از اینها بودند و هرگز خدا چنین نبوده که چیزی او را در آسمان ها و زمین در مانده و عاجز کند؛ بلکه همه چیز در تحت قدرت کامله اوست و هر چه خواهد انجام می دهد و هر گونه خواهد تصرف می کند و کسی بر حکم او سبقت نخواهد داشت. او همواره دانا و تواناست.

گناه بشر و هلاکت جنندگان

(آیه ۴۵) (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا)

تفسیر:

و اگر خدا مردم را در مقابل آنچه از گناه انجام دهند و به جا آورند مؤاخذه می کرد و در عقوبت آنها تعجیل می نمود و مهلت نمی داد هیچ جنبنده ای را بر پشت این کره خاکی زنده نمی گذاشت و لکن آنها را تا وقت معینی که در علم ازلی او گذشته و در لوح محفوظ ثابت است به تأخیر می اندازد، پس چون اجلشان و هنگام هلاکشان فرا رسید خداوند به حال بندگانش بیناست و با هر کسی به مناسبت عقیده و عملش معامله خواهد کرد.

تبصره: این مطلب، محقق شده که اعمال خیر صادره از بندگان مؤمن، آثار خیر و سعادت و برکت و وسعت دارد، و بالعکس کفر و ضلالت و مخالفت و معصیت، آثار شرّ و نحوست و فساد و نکبت دارد به حدّی که ممکن است گاهی باعث نیست و نابود شدن تمام جنبنده های روی زمین گردد، و احادیث نیز مؤید آن است از جمله:

۱ - حضرت صادق علیه السلام فرماید:

زمان حضرت سلیمان قحطی شد، حضرت به استسقاء بیرون رفتند، پس

ص: ۵۱۰

مورچه ای را یافتند که گوید:

اَللّٰهُمَّ اِنَّا خَلَقْنَا مِنْ خَلْقِكَ لَا غِنَىٰ بِنَا عَنْ رِزْقِكَ، فَلَا تُهْلِكْنَا بِذُنُوبِ بَنِي اٰدَمَ؛ (۱)

خدایا، ما مخلوقی هستیم از مخلوقات تو، بی نیاز از روزی تو نیستیم، پس ما را هلاک نفرما به گناه فرزندان آدم. حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: برگردید، به دعای غیر خودتان (دعای مورچه) سیراب شدید و باران خواهد آمد.

۲- و نیز آن حضرت در حدیث فضیلت شب جمعه فرماید:

فَاِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ رَفَعَتْ حَيْثَانُ الْبَحْرِ رُؤُوسَهَا وَدَوَابُّ الْبَرَارِي، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ زَلِقٍ: رَبَّنَا لَا تُعَذِّبْنَا بِذُنُوبِ الْاَدَمِيِّينَ؛ (۲)

پس چون شب جمعه شود ماهیان دریا و جنبندگان صحراها، سرهای خود را بر می دارند و به صدای لغزان ندا می کنند: پروردگارا، ما را به گناه آدمیان عذاب مفرما.

ص: ۵۱۱

۱- . به بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۹۴ رجوع شود.

۲- . به بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۸۱ رجوع شود.

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (یس)

تفسیر:

معنای یس

درباره حروف مقطعه که در اول تعدادی از سوره های قرآن آمده مطالبی پیش تر گفته شد، به آنها رجوع شود.

درباره یس روایاتی نیز هست:

۱ - در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام آمده که فرمود: اما «یس» اسمی است از اسماء پیغمبر صلی الله علیه و آله... (۱)

۲ - در خصال از حضرت باقر علیه السلام نقل است که فرمود: به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ده اسم است، پنج اسم آن در قرآن است که یکی از آنها یس است. (۲)

ص: ۱۷

۱- . معانی الاخبار، ص ۲۲ (باب معنی الحروف المقطعه).

۲- . به خصال شیخ صدوق، ص ۴۲۶ رجوع شود.

(آیه ۲-۶) (وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ)

تفسیر:

سوگند به این قرآن حکیم که مستحکم، و گویای حکمت، و حاکم و داور میان حق و باطل، و دارای معارف عقلی و شرایع آسمانی است، که به یقین تو از جمله فرستادگان خدا به سوی انسان ها از زمان بعثت تا انقراض نسل آنها هستی.

تو بر راهی مستقیم که توحید و راه علوم شریعت و معارف عقلی است و بندگان را از گمراهی به سرحد هدایت می رساند هستی.

یا تو از جمله پیامبران مرسلی که همه بر طریق مستقیم بودند.

و این کتابی است فرفرستاده از جانب خدای مقتدر و مهربان (مهرش علت نزول و قدرتش ضامن اجراست).

این کتاب نازل شده تا قومی را که پدرانشان از زمان عیسی یا ابراهیم بیم داده نشده اند - از این رو از حقایق دینی غافل اند - بیم دهی و انذار نمایی.

یا بیم دهی آنان را که پدرانشان انذار شده اند؛ ولی به آن انذارها توجهی نکرده و ترتیب اثر ندادند، پس آنها از صراط مستقیم غافل اند.

(آیه ۷) (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

بی تردید بر بیشتر آنان گفتار (خدا مندرج در لوح محفوظ که جهنم جایگاه آنهاست) ثابت و محقق شده است؛ از این رو دیگر ایمان نمی آورند، یعنی چون کفر و عناد و لجاج خود را ادامه می دهند پس ایمان نخواهند آورد و با کفر به جهنم خواهند رفت.

(آیه ۸ و ۹) (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِنْ مِ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ)

لغت:

أعناق جمع عُقُق و آن به معنی گردن است. أذقان جمع ذَقَن و آن به معنی چانه است.

أغلال جمع غَلّ و آن در این جا به معنی طوقی است از آهن یا غیر آن که در گردن گناهکاران و کافران قرار می دهند.

مقْمَحُونَ اسم مفعول از ماده قمع و آن به معنی بلند کردن سر است.

تفسیر:

همانا ما در گردن هایشان غل هایی قرار داده ایم که تا چانه های آنها کشیده شده، پس سرهایشان رو به بالا مانده است، از این رو نمی توانند به خویشان بنگرند تا با آیات انفسی متنبه شوند.

و ما از جلو رویشان (روی کفار) سَدّی و از پشت سرشان سَدّی قرار داده ایم و آنها را از هر سو پوشانده ایم، یا چشمشان را کور کرده ایم، از این رو نمی بینند و نمی توانند اطراف خود را ببینند تا با آیات افاقی متنبه گردند.

تتمّه: مفسران را چند وجه دیگر نیز هست:

۱ - مَثَل است برای کفار که بر کفر خود اصرار می ورزیدند و به حجج بینه و دلایل واضحه نظر نمی کردند، و از عناد و انکار به مرتبه ای رسیده بودند که به مصالح دنیا و آخرت خود التفاتی نمی نمودند و در پس و پیش خود نگاه نمی کردند تا عاقبت کار خود را ببینند، پس معنی آیه این است که: ایشان در التفات نکردن به حجج ظاهره و علامات

ص: ۱۹

باهره و ملاحظه نکردن به اطراف و جوانب و عواقب خود و در اعراض از آیات بینات، مانند جماعتی هستند که در گردن غل داشته باشند و پس و پیش آنها حایل و حاجب باشد و بدان سبب نتوانند پیش پای خود را ببینند و به اطراف خود نظر کنند.

۲- اخبار است از حال قریش که هرگاه قصد ایدای آن حضرت می کردند قدرت نداشتند بر او نگاه کنند، چه جای آن که دست بگشایند.

(آیه ۱۰) (وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

برای ایشان یکسان است چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی ایمان نمی آورند؛ یعنی در شقاوت به درجه ای رسیده اند که گویا قوه تشخیص حق از آنها سلب شده، و چنان در کفر و طغیان فرو رفته اند که موعظه و پند و عدم آن درباره آنها یکسان است و انذار، هیچ تأثیری در آنها ندارد.

(آیه ۱۱) (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ)

تفسیر:

جز این نیست که تو کسی را بیم توانی داد که قرآن پندآموز را پذیرفته و از آن پیروی کرده و از خدای رحمان که از حواس نهان است در پنهان خود ترس و خشیت دارد؛ یعنی انذار تو درباره این گونه انسان ها مؤثر است و به آن ترتیب اثر می دهند.

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ: پس ای پیامبر، این قبیل انسان ها را به مغفرت و آمرزش و پاداش و اجر پرارزش و گرامی مژده بده.

ص: ۲۰

(آیه ۱۲) (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

البته ماییم که مردگان را زنده می کنیم و یا دل های مرده را ارشاد و هدایت می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند از عمل های صالح و شایسته، و آثار پس از مرگشان را می نویسیم و همه چیز را از اعمال مکلفان و حوادث این جهان در نسخه ای و کتابی آشکار (لوح محفوظ) به طور فراگیر برشمرده ایم.

بعد از نزول این آیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ أَكْبَرَ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلَاةِ أْبَعْدَهُمْ إِلَيْهَا مَشْيًا فَأَبْعَدَهُمْ: (۱)

عظیم ترین مردمان در اجر نماز، کسانی هستند که راه آمدن ایشان به نماز دورتر باشد.

جابر بن عبد الله انصاری گفت: چون این کلام بشنیدم تمنا داشتیم که خانه های ما دورتر باشد تا ثواب بیشتر باشد.

تنبيه: «آثار» عبارت اند از آنچه بعد از مرگ انسان باقی می ماند، بنابراین تمام اموری را که آثار آن بعد از مرگ شخص باقی می ماند از خیر و شر و حسنه و سیئه شامل است چنانچه ابن بابویه رحمه الله در کتاب ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمَلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً ضَلَالَةً كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ: (۲)

هر بنده ای از بندگان خدا که مرسوم کند سنت و روش هدایتی را، برای او مثل

ص: ۲۱

۱- . منهج الصادقين، ج ۷، ص ۴۷۳.

۲- . ثواب الاعمال، ص ۱۶۱ و نور الثقلين، ج ۴، ص ۳۷۸، ح ۲۴.

اجر کسانی است که عمل کنند به آن بدون این که از اجر آنها کم شود، و هر بنده ای از بندگان خدا که مرسوم کند سنت و روش ضلالتی را، برای او مثلِ وزر کسانی است که آن را به جا آورند بدون این که از وزر و وبال آنان چیزی کم شود.

ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

اهمیت گناهان کوچک

اتَّبِعُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا طَالِبًا؛ لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَدْنَبُ وَأَسْتَغْفِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ. (۱)

از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا برای آن مطالبه کننده ای هست.

نگوید یکی از شما: گناه می کنم و توبه می نمایم! زیرا خدا فرموده: زود است که ما بنویسیم آنچه را در حال حیات انجام داده اند و آنچه بعد از ایشان باقی می ماند و همه چیزها در لوح محفوظ ثبت است.

معنای «امام مبین»

تتمه: در کتاب ینابیع الموده از عمار یاسر نقل شده که گفت: با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سیر می کردیم. در اثناء راه مرور نمودیم به محلی که پر از مورچه بود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آیا از مخلوق کسی هست که عدد این موران را بداند؟ فرمود: بلی ای عمار، من می دانم شخصی را که عدد آنها را و نر و ماده آنها را می داند. عمار گوید: گفتیم: کیست آن شخص؟ حضرت فرمود: ای عمار، مگر نخوانده ای در سوره «یس» وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؟ عرض کردم: بلی ای مولای من. فرمود: من آن امام مبین هستم. (۲)

داستان اهل انطاکیه و حبیب نجار

(آیه ۱۳) (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ)

تفسیر:

ای پیامبر، برای آنها داستان عجیب اهل آن شهر (انطاکیه) را مثل بزن هنگامی که فرستادگان خدا به آن جا آمدند.

ص: ۲۲

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- ینابیع الموده، باب ۱۴ (ج ۱۳۸۵ ق)، ص ۷۷.

شرح واقعه: طبرسی رحمه الله نقل نماید که حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریون خود را به انطاکیه فرستاد تا مردم را به خدا دعوت کنند. چون نزدیک شهر رسیدند پیرمردی گوسفند می چرانید، بر او سلام کردند، پرسید: کجا می روید؟ گفتند: ما فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام هستیم آمده ایم تا شما را دعوت (به خدا) کنیم و از بت پرستی باز داریم. پیر گفت: شما بر صدق ادعای خود دلیلی و نشانه ای دارید؟ گفتند: بیماران به دعای ما شفا یابند و کور مادرزاد و پیس را به حالت صحت رسانیم.

پیرمرد گفت: چند سال است فرزند من بیمار است و اطبا از علاج آن عاجز شده اند، اگر به دست شما خوب شود من مذهب شما را اختیار کنم. بر سر بالین او آمدند و دعا کردند، فوراً صحت یافت؛ پیرمرد ایمان آورد. و او همان حبیب نجار، مؤمن آل یس است؛ اما سایر مردم دعوت آنها را نپذیرفتند.

(آیه ۱۴) (إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ)

لغت:

عَزَّزْنَا فعل ماضی و مصدر آن تعزیز و آن به معنی تقویت کردن است.

تفسیر:

آنگاه که دو نفر را به سوی آنها فرستادیم، پس آنها را تکذیب کردند و ما آن دو را به فرستادهٔ سومی تقویت نمودیم و همگی گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم و برای هدایت شما آمده ایم.

(آیه ۱۵) (قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ)

ص: ۲۳

تفسیر:

مردم آن شهر گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید و پیامبر باید از فرشتگان باشد و خدای رحمان چیزی نازل نکرده و شما نیستید مگر این که دروغ می پردازید.

(آیه ۱۶ و ۱۷) (قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ)

تفسیر:

رسولان (آن سه نفر) گفتند پروردگار ما می داند که ما به سوی شما فرستاده شدیم و در ادّعی خود راست می گوئیم و بر عهده ما تنها رساندن و تبلیغ آشکار رسالت خویش است و بس (نه تکرار معجزات و نه تحمیل پذیرش اجباری و نه کیفر و پاداش دنیوی و اخروی).

(آیه ۱۸) (قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لِيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ)

لغت:

تطیّرنا از باب تفعل، و تطییر به معنی فال بد زدن است. رجم در این جا به معنی سنگسار کردن است.

تفسیر:

در پاسخ رسولان گفتند: ما به دیدن و آمدن شما فال بد زدیم و آمدن شما را به فال بد گرفتیم؛ زیرا علامت آن را که رسیدن ضرر و زیان است دیدیم، چون بعد از آمدن شما باران نبارید و مزارع و اشجار ما خشک شد. بی شک اگر از گفتار و ادّعاتان

ص: ۲۴

دست برنارید حتماً شما را سنگسار می کنیم و از جانب ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسید.

تنبيه: محقق شده که افعال انسان ها از خیر و شر، منشأ آثار است، و خشک شدن مزارع و فاسد شدن میوه جات و کم شدن آب ها و کسادى بازار و غيره گاهى در اثر کفر و شرک و گناه است و این جهال، آثار اعمال خود را به غير نسبت دادند و هدايت و ارشاد رسولان را به خيال خود به فال بد گرفتند، و حال آن که خلاف واقع بود و لذا رسولان در مقام جواب برآمدند:

(آیه ۱۹) (قَالُوا طَلَبْنَاكُمْ مَعَكُمْ أَلِنَ ذُكْرَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ)

لغت:

طائر در این جا به معنی فال بد یا عمل بد است.

تفسیر:

گفتند: وسیله فال بد شما با خودتان است که همان گناهانتان و کفرتان باشد. آیا اگر شما را پند دهند و موعظه شوید آن را به فال بد می گیرید و تهدید به عذاب می کنید؟! چنین نیست که گفتار ما شوم باشد؛ بلکه شما گروهی تجاوزکار هستید.

(آیه ۲۰-۲۲) (وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهِتَدُونَ * وَ مَا لِي لَأَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)

ص: ۲۵

لغت:

أقصا المدينة یعنی آخرین نقطه شهر. یسعی از ماده سعی و آن در این جا به معنی تند راه رفتن است.

تفسیر:

و از دورترین جای شهر مردی با شتاب آمد (حیب نجار که پیش تر یاد شد) گفت: ای قوم من، از این فرستادگان پیروی کنید، از اینها که از شما مزدی نمی طلبند و خود هدایت یافته اند پیروی کنید.

به او گفتند: آیا دین ما را می گذاری و پیروی از ایشان را اختیار می کنی؟! (حیب) در جواب گفت: مرا چه شده که کسی را که مرا آفریده نپرستم در حالی که همه به سوی او و حکم و جزای او باز گردانده می شوید؟! پس از او بترسید.

(آیه ۲۳ و ۲۴) (ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَأَتَّغِنِ عَنْهُ شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُونِ * إِنْ أَرَادُوا لِيُضِلُّوكُمْ أَضَلُّوا وَلَوْ كَانُوا عِنْدَ عِزِّي * إِذًا لَأَفْتِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)

لغت:

یردن در اصل «یریدنی» بوده که به خاطر این شرطیه مجزوم و یاء قبل از دال حذف شده و نیز یاء متکلم هم حذف شده و کسره نون وقایه علامت آن می باشد.

تفسیر:

آیا جز او (خدا) معبودهایی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان ضرر و زبانی را برای من بخواهد شفاعت آنها چیزی از ضرر را از من باز نمی گرداند؟! زیرا شأن آنها

ص: ۲۶

شفاعت نیست تا از من بلایی را دفع توانند کرد و نمی توانند مرا نجات دهند.

پس اگر من آن را که قدرت بر نفع و ضرر ندارد پرستش نمایم و ستایش آن که قادر است ترک کنم، در آن صورت بی تردید در گمراهی آشکاری خواهم بود.

(آیه ۲۵) (إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ)

تفسیر:

چون از حیب این کلام شنیدند به قصد قتل او برخاستند، و او توجه به رسولان نمود گفت: حَقًّا که من به پروردگار شما ایمان آوردم، پس اقرار مرا بشنوید و تحمل شهادت کنید تا فردا برای من شهادت دهید.

نزد بعضی از مفسران خطاب به قوم کرد و گفت: من به پروردگار شما ایمان آوردم، پس سخن مرا بشنوید و نصیحت مرا قبول کنید. ایشان او را سنگ می زدند و او می گفت: «اللهم اهدِ قومی».

و در کشتن او اقوالی است از جمله این که: ۱ - سنگسارش کردند. ۲ - او را دار زدند.

(آیه ۲۶ و ۲۷) (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)

تفسیر:

هنگامی که او را کشتند به او گفته شد (فرشتگان به او گفتند): وارد بهشت برزخ شو.

گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگار، مرا آمرزید و مرا از گرامیان قرار داد! و یا می دانستند که پروردگارم به وسیله چه چیزی (ایمان و مجاهده) مرا آمرزید و از گرامیان قرار داد.

حاصل کلام آن که کاش قوم من عالم بودند به این ثواب جزیل و اعطای جلیل تا ایمان می آوردند و مطیع می شدند و به سبب آن به این مرتبه عظیمه نایل می شدند.

ص: ۲۷

تبصره: داستان حبیب نجار، مؤمن آل یس، سرمشق بزرگی است برای اهل دیانت، و تذکری برای ثبات و استقامت، و اعلامی است به بشارت و اکرام روز قیامت، که از تمام حیثیات خود گذشت تا به مرتبه ای که جان خود را فدا کرد و مقامی دارا شد که خدای تعالی وصف او را در قرآن مجید نمود و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم فرمود:

الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ نَجَّارٍ وَهُوَ مُؤْمِنٌ آلِ يَس، وَحَزْبِيلٌ وَهُوَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ مُؤْمِنٌ آلِ مُحَمَّدٍ؛ (۱)

بسیار بسیار راستگویان در افعال و اقوال سه نفرند: حبیب نجار و او مؤمن آل یس، و حزیبیل و او مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب علیه السلام و او مؤمن آل محمد علیهم السلام است.

ثعلبی که از مفسران عامه است روایت نموده که سابقان امت ها سه نفرند که هرگز یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: ۱ - علی بن ابی طالب علیه السلام. ۲ - صاحب یس که حبیب نجار است. ۳ - حزیبیل مؤمن آل فرعون؛ و این هر سه صدیقان اند و علی بن ابی طالب علیه السلام افضل ایشان است. (۲) و البته مؤمن هم باید در مقابل ناملایمات نهایت استقامت را داشته باشد و گوهر گران بهای دین را از دست ندهد.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ؛ (۳)

مؤمن، سخت تر است از پاره آهن، به درستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود تغییر می یابد، و مؤمن اگر کشته شود پس زنده شود پس کشته شود، قلب او تغییر نیابد.

ص: ۲۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۷۹ و به امالی صدوق (با ترجمه)، مجلس ۷۲ ص ۴۷۶ ح ۱۸ رجوع شود.

۲- . مدرک یاد شده، روایت فوق را نور الثقلین، ج ۴ ص ۳۸۳ ح ۳۹ به نقل از جوامع الجامع آورده است.

۳- . سفینه البحار، ج ۱، ذیل ص ۳۷.

(آیه ۲۸ و ۲۹) (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ مَّعِدَةٍ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ * إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ)

لغت:

خامدون اسم فاعل از مادهٔ خمود و آن به معنی فرونشستن زبانهٔ آتش است، و در این جا کنایه از مرگ است.

تفسیر:

و ما برای هلاک کردن قوم او (حبیب نجار) پس از وی هیچ سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم و پیش از آن هم ما فروفرستندهٔ سپاه آسمانی برای اهلاک قومی نبودیم. وسیلهٔ اهلاک آنها جز یک صیحهٔ آسمانی نبود که به ناگاه همگی خاموش و بی جان شدند.

(آیه ۳۰) (يَحْسِرَةُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ)

تفسیر:

دریغا بر بندگان که هیچ فرستاده ای بر آنها نمی آمد مگر این که او را استهزا می کردند.

پاره ای از نشانه های خدا در زمین و آسمان

(آیه ۳۱) (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ)

ص: ۲۹

تفسیر:

آیا ندیدند که پیش از آنها چه بسیار از مجتمعات انسانی در عصرها و روزگارهای پشت سرهم را به کیفر طغیانشان هلاک کردیم که آنها به سوی اینها بر نمی گردند که گذشته های خود را جبران کنند.

پس چرا عبرت نمی گیرند از آنها، و حال آنها را با خود قیاس نمی کنند که مبدا عذاب و عقوبتی که به سبب عناد و انکار بر ایشان نازل شد بر اینان نیز واقع شود.

(آیه ۳۲) (وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ)

تفسیر:

و آنها نیستند جز این که همگی در روز واپسین در نزد ما احضار می شوند. یعنی امت های گذشته و اینان همه در محشر ما حاضر خواهند شد و مناسب اعتقادات و کردار خود از خیر و شرّ جزا داده می شوند.

(آیه ۳۳) (وَءَايَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْتَهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ)

تفسیر:

و نشانه ای روشن برای اثبات توحید و قدرت ما، و معاد و زنده شدن مردم بعد از مرگ برای رسیدن به جزای اعمالشان، همین زمین مرده است که ما آن را به دادن نیروی حیات و قابلیت انبات و رویدن، زنده کرده و حبوباتی از آن بیرون آوردیم که از آن می خورند و به آن رشد و نمو می یابند و ارتزاق انسان ها از آن است.

ص: ۳۰

(آیه ۳۴ و ۳۵) (وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا وَمَا عَمَلَتْهُمُ إِلَّا يَشْكُرُونَ)

تفسیر:

و در آن باغ هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم. تخصیص این دو نوع میوه به خاطر کثرت انواع و کثرت منافع آنهاست. (و چون زراعت و باغ و درخت ها بدون آب مثمر ثمر نیست لذا فرماید:) و از چشمه های گوناگون در آن جوشاندیم تا سیراب شوند.

لِيَأْكُلُوا مِنْ...: در روی زمین باغ ها را قرار دادیم تا از میوه آن و نتیجه کارکرد دست هایشان (مانند شیره و سرکه و شربت و کمپوت) بخورند و بدانند که رویش درختان و بارور شدن آنها کار دستانشان نبوده، پس آیا سپاس نمی گزارند؟ یعنی لازم است سپاس گزاری کنند.

تبصره: تفکر نما در تدبیر علیم قدیر در اصناف درختان که سالی یک بار می میرند و در بهار زنده می شوند و به حرکت درمی آیند و انواع میوه ها را (هر میوه را در وقتش) حاضر می کنند.

چون خوب تأمل کنی، درختان باردار، انواع میوه ها به کف گرفته نزد تو دراز کرده و در صحن باغ، شاخه های گل طبق های ریاحین و نسرين و یاسمن به دست برداشته اند تا هر کدام را خواهی برگیری.

تأمل کن در درخت خرما که چگونه مانند جامه ها از تار و پود بافته شده برای محکم بودن و برداشتن خوشه های سنگین که از بادهای تند نشکند، و برای بنای سقف ها و پل ها و غیره به کار رود، و چگونه آن را مانند انسان، نرینه و مادینه خلق فرموده، برای تولید ثمره لازم است از نرینه به مادینه بجهانند.

ص: ۳۱

اگر عقل داری چرا خالق خود را نشناسی و شکر ولی نعمت خود را نگذاری؟! او این همه اطعمه و اثمار و ریاحین و گل ها را در باغ و بستان برای تو مهیا فرموده و تو عاصی فرمان او هستی و بجای شکران، کفران، و به نعمت او با او نافرمانی می نمایی.

(آیه ۳۶) (سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْمِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ)

لغت:

أزواج جمع زوج و آن به معنی جفت است. تنبت مضارع از باب افعال و انبات به معنی رویاندن است.

تفسیر:

منزه است آن خدایی که همه جفت ها را، از آنچه زمین می رویاند (مانند درختان و گیاهان) و از خودشان و از چیزهایی که نمی دانند (همه آنچه در جهان از فعل و انفعال آنها چیز سومی متولد می گردد) و چیزهایی را که خدای تعالی ایشان را بر آنها آگاه نساخته مانند برخی از مخلوقات که در قعر دریا هستند و علم الهی به آنها احاطه دارد آفرید.

(آیه ۳۷) (وَءَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ)

لغت:

نسلخ فعل مضارع و مصدر آن سلخ و آن به معنی کندن پوست حیوان یا بیرون آوردن مثلاً حیوان از پوست است.

ص: ۳۲

تفسیر:

و نشانه ای دیگر (نشانهٔ جوئی) از توحید و قدرت خداوند برای آنها این شب است که روز را از آن همانند لباسی برمی کنیم، پس ناگاه در تاریکی قرار می گیرند که هیچ روشنایی در آن نیست.

(آیه ۳۸) (وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)

لغت:

مستقر اسم مکان و به معنی محلّ قرار و قرارگاه است.

تفسیر:

و از آیات قدرت ما خورشید است که برای رسیدن به قرارگاه مخصوص خود همواره جریان شبه مستقیم دارد. این تقدیر و اندازه گیری (سیر او در میان منظومه های جهان) از خدای مقتدر غالب داناست.

(آیه ۳۹) (وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ)

لغت:

عرجون شاخه ای است که خوشه های خرما از آن آویزان می شود و پس از چندی خشکیده و کج مانند هلال ماه می گردد.

تفسیر:

و ماه کامل را منزل هایی مقدر کردیم تا آن که همانند شاخهٔ کهنه (و زردرنگ و قوسی شکل) درخت خرما به صورت هلال باز گردد و دوباره به تدریج کامل شود.

ص: ۳۳

چون شاخه خرما بسیار خشک شود، باریک و زرد و کج گردد و به شکل هلال درآید.

از این رو در آیه شریفه ماه شب های آخر و اول به آن تشبیه شده است.

(آیه ۴۰) (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَالَيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)

لغت:

یسبحون فعل مضارع و مصدر آن سَبَحَ و آن به معنی شنا کردن است.

تفسیر:

نه خورشید را در نظام حرکت طبیعی خود می سزد که این قمر و سایر اقمار خود را دریابد و نه شب سبقت گیرنده بر روز است که مثلاً به دنبال شب شنبه شب یک شنبه از روز شنبه سبقت گیرد و روز شنبه را به تأخیر اندازد و حرکت زمین مختل شود، و هر یک از خورشید و اقمار آن در مدار خاصی شناورند.

(آیه ۴۱-۴۴) (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ * وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَاءً يُزَكِّيُونَ * وَ إِن نَّشَأُ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَهُمْ يُنْقَدُونَ * إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَعًا إِلَى حِينٍ)

لغت:

فلك مشحون به معنی کشتی پر و مملو است.

صریح به معنی فریادرس است.

ص: ۳۴

تفسیر:

و نشانه ای دیگر از نشانه های توحید و قدرت خدای تعالی برای آنها این است که ما فرزندان آنها را بر کشتی هایی مملو از خود و اموالشان حمل کردیم و دریا و هوا و کشتی را مسخر آنها نمودیم.

و برای آنها از مثل کشتی چیزهایی که بر آن سوار می شوند بیافریدیم مانند حیوانات سواری و وسایل نقلیه هوایی و زمینی.

و اگر بخواهیم، آنها را در حال سواری بر کشتی غرق می کنیم، پس نه فریادرسی برای آنها خواهد بود و نه نجات داده می شوند.

مگر به خاطر رحمتی از ما و برخورداری از زندگی تا زمانی معین نجات باشد.

برخورد کفار با گفتار هادیان

(آیه ۴۵) (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)

تفسیر:

و چون به آنها گفته می شود - یعنی مؤمنان به آنها گویند - از آنچه در پیش روی شماست (شرک و فسقی که در آینده دارید) و آنچه در پشت سر شماست (کفر و فسقی که انجام داده اید) پروا کنید.

یا از گناهانتان در دنیا و کیفر آنها در آخرت پروا کنید.

از حضرت صادق علیه السلام در معنی آیه روایت شده:

بترسید از آنچه در پیش شماست از گناهان و خطاها، و آنچه در پس شماست از عقوبت و عذاب، پس بر گناهان گذشته نادم شوید و به ترک گناهان آینده جازم شوید.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: به آنها گفته می شود: پروا کنید برای این که رحم گردیده شوید و از گناهان آمرزیده شوید. یا شاید مورد ترحم الهی قرار گیرید. اما آنها اعتنا نمی کنند.

ص: ۳۵

(آیه ۴۶) (وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ)

تفسیر:

هیچ آیتی و نشانه ای از آیات پروردگارشان که قرآن و سایر معجزات و دلایل توحید است، به نزد آنها نمی آمد مگر این که از آن آیات و تأمل در آنها روی گردان بودند و به عناد و انکار خود ادامه می دادند.

(آیه ۴۷) (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْطَعِمَهُوْا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)

شان نزول: فقرای صحابه به مشرکان قریش گفتند: یا آنچه به زعم شما مال خدا باشد ما را اطعام کنید. جواب دادند: خدا بر اطعام شما قادر است، چون او طعام نداد ما نیز کسانی را که خدا ایشان را محروم ساخته اطعام نکنیم.

تفسیر:

و چون به کافران گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی کرده به مستحقان انفاق کنید.

کسانی که کفر ورزیده اند به کسانی که ایمان آورده اند گویند: آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست به او طعام می داد؟! خدا خواسته که او گرسنه باشد! شما ای مؤمنان، جز در گمراهی آشکاری نیستید.

تبصره: گفتار کفار خطا و خلاف واقع است؛ زیرا خدای تعالی به حکمت بالغه خود و برای امتحان بندگان، بعضی را توانگر و بعضی را فقیر قرار داده و حکم فرموده که اغنیا از

ص: ۳۶

مال خود که در حقیقت مال خداست به فقرا بهره ای بدهند، پس خواست خدا را بهانه ساختن و امر الهی به انفاق را اطاعت نکردن، غلط محض است.

حوادث قیامت و احوال مردم در آخرت

(آیه ۴۸) (وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ)

تفسیر:

مشركان مکه به عنوان استهزا گویند: این وعده قیامت رستاخیز، کی خواهد بود اگر راستگویند.

(آیه ۴۹ و ۵۰) (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ)

لغت:

يَخِصِّمُونَ در اصل یختصمون بوده است.

تفسیر:

آنها جز یک صیحه آسمانی را انتظار نمی کشند (یعنی نفخه اول صور که نفخه اماته است) که این صیحه و نفخه، آنان را در حالی که با یکدیگر در امور دنیا و دنیوی خود در خصومت اند فرا می گیرد و به آنها مهلت داده نمی شود که بتوانند کاری انجام دهند، پس نه قدرت وصیت و سفارش پیدا می کنند و نه می توانند به سوی کسان خود باز گردند، مثلاً از محل کار به خانه بروند و در یک لحظه هر انسان و هر جاننداری که در روی زمین باشد در جای خود می میرد.

و به همین جهت است که این نفخه را نفخه اماته (یعنی میراندن) گویند.

ص: ۳۷

(آیه ۵۱ و ۵۲) (و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ * قَالُوا يَوَيْلَنَا مَنْ مَّ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ)

لغت:

أجدات جمع جَدَث و آن به معنی قبر است. ينسلون مضارع و مصدر آن نسل و در این جا به معنی به سرعت خارج شدن است. مرقد اسم مکان و به معنی محلّ خواب و خوابگاه است.

تفسیر:

و در صور در نفخه دوم که نفخه احیاء و زنده کردن است دمیده شود، پس به ناگاه همه مردم از قبرهای خود بیرون آمده به سوی پروردگار خویش می شتابند.

گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟!

گفته شده: چون هول قیامت به نظر ایشان در آید احوال قبر را به منزله خواب شمرند، چون عذاب قبر و برزخ نسبت به آن هیچ باشد.

سپس گویند: (آری) این همان زنده شدن بعد از مرگ است که خدای رحمان در دنیا به ما وعده داده بود و پیامبران راست گفتند.

یا فرشتگان و یا مؤمنان در جواب آنها که گفتند مَنْ مَّ بَعَثَنَا... گویند: این همان حیات پس از مرگ است که خدای رحمان وعده داده بود و رسولان او راست گفتند.

(آیه ۵۳) (إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَ حِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ)

ص: ۳۸

لغت:

محضرون اسم مفعول از باب افعال، و احضار به معنی حاضر کردن است.

تفسیر

در آن هنگام صیحه و نفخه ای جز یک صیحه و نفخه (که نفخه سوم در صور باشد) نیست، پس به ناگاه همگی از نخستین انسان آفریده تا آخرین انسان مرده در پیشگاه ما برای سؤال و حساب و داوری درباره آنها احضار شده و حاضر هستند.

آیه شریفه دالّ است بر این که احضار اولین و آخرین انسان ها برای خدای متعال بسیار سهل و آسان است که با یک صیحه و نفخه صور انجام می شود.

(آیه ۵۴) (فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

چون به عرصه قیامت حاضر شوند، بساط عدل الهی گسترده و خطاب شود: امروز به هیچ کس ظلم و ستم نمی شود و هر کس به جزای اعمال خود می رسد.

یعنی از ثواب کسی چیزی کاسته نشود و هیچ کس زیاده بر استحقاقش عذاب نشود.

سپس به طریق التفات از غیبت به خطاب می فرماید: وَلَا تُجْزَوْنَ: و ای اهل محشر، پاداش داده نشوید إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: مگر به آنچه به جا می آوردید از خیر و شر؛ یعنی هر یک به مناسبت اعمالتان جزا داده می شوید.

و یا جزای شما جز تجسم یافته اعمالتان در دنیا نیست.

(آیه ۵۵-۵۸) (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرْآلِكِ مُتَّكُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ * سَلَمٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَجِيمٍ)

ص: ۳۹

لغت:

شغل به معنی مشغول بودن و اشتغال داشتن است. فاکهون جمع فاکه و آن به معنی متنعم است. أرائك جمع أریکه و آن به معنی تخت مزین است.

فاکهه به معنی میوه یا میوه های گوناگون است.

یدعون در اصل یتدعون بوده است.

تفسیر:

همانا بهشتیان در آن روز در حال و هوایی خوش اند و به انواع ثواب ها و اقسام نعمت ها متلذذند.

خودشان و همسرانشان (همسران با ایمان و عمل صالح و یا حوریان بهشتی که همسر آنها هستند) در زیر سایه هایی از درختان و قصرها بر تخت های آراسته تکیه می زنند.

و برای آنها در آن جا میوه جات گوناگون است و برای آنهاست هر چه آرزو کنند و بطلبند.

برای آنها سلام و درود است گفتاری صادر از جانب پروردگار مهربان که بدون واسطه یا با واسطه فرشتگان به آنان می رسد.

ابن عباس گوید: هر چه بهشتیان آرزو کنند از اطعمه و اشربه، نزد خود حاضر بینند.

جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: اهل بهشت در نعمت مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع و لامع گردد، چون سر بالا کنند از آن نور صدا آید: «السلام علیکم یا اهل الجنه» و این منتهای تمنای ایشان باشد. (۱)

یا ملائکه سلام خدا را به ایشان رسانند. یا هر وقت ملائکه به زیارت ایشان آیند بر ایشان سلام کنند.

(آیه ۵۹) (وَ امْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ)

ص: ۴۰

تفسیر:

و به مجرمان خطاب می شود: جدا شوید امروز از صف موحدان و صالحان که شما باید به دوزخ بروید و آنان به بهشت.

چون بهشتیان متوجه بهشت شوند به مجرمان خطاب شود:

وَ امْتَرُوا الْيَوْمَ: و جدا گردید امروز، أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ: ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان که شما را به زندان جهنم می رانند و ایشان را به روضه جنان می خوانند.

(آیه ۶۰ و ۶۱) (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)

تفسیر:

ای فرزندان آدم، آیا با شما به وسیله پیامبران و عقل های خودتان سفارش نکردم به این که شیطان را نپرستید و اطاعت نکنید و به گفته او برای من شریک قرار ندهید که او مسلماً برای شما دشمنی آشکار است؟! و آیا با شما و به شما عهد نکردم که فقط مرا پرستید که این راه مستقیم است که سالک خود را به سعادت و بهشت می رساند؟!

(آیه ۶۲-۶۴) (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ * هَيِّجِي جَهَنَّمَ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * اضِلُّوهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)

ص: ۴۱

لغت:

جبل یعنی جماعت و گروه.

تفسیر:

و بی تردید گروه بسیاری از شما را گمراه کرده است، پس آیا اندیشه و فکر نمی کردید (یا اندیشه و فکر نمی کنید) تا به دام او نیفتید و گمراه نشوید.

این جهنم که مشاهده می کنید همان جهنمی است که همواره به آن تهدید و از آن ترسانده می شدید.

امروز در آن درآیید و حرارت و عذاب آن را بچشید در برابر و به جزای آن که کفر و کفران می ورزیدید و حق را می پوشانیدید و انبیا و کتب آسمانی را تکذیب می کردید.

(آیه ۶۵) (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَعْيُنَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

تفسیر:

امروز بر دهن های ایشان مهر می نهیم چون با ما در مقام انکار و منازعه برآیند و ادعا کنند که ما مشرک نبودیم و انبیا را تکذیب نکردیم! مهر زنیم تا قادر بر تکلم نباشند، و دست هایشان با ما سخن گوید و پاهایشان به آنچه در دنیا انجام می دادند و کسب می کردند گواهی می دهد؛ یعنی اعضای ایشان را به نطق درآوردیم تا گواهی دهند بر ایشان، و دهن های ایشان را مهر نهیم تا ادعای دروغ از آنها صادر نشود.

تبصره: در کیفیت گواهی دادن اعضا و جوارح اقوالی است:

۱ - خدای تعالی به آنها قدرت نطق دهد تا قادر شوند بر سخن گفتن و گواهی دادن چنانچه زبان بر نطق قادر است.

ص: ۴۲

۲ - خدای تعالی در آنها ایجاد کلام فرماید.

۳ - نسبت تکلم به ایشان مجاز است، و منظور این است که آثار معاصی را در ایشان ظاهر سازند که دلالت بر افعال قبیحه ایشان نماید.

ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که چون روز قیامت شود خدای تعالی بر کافران علامتی پدید آورد تا مردمان بدانند ایشان گناهکارند، و چون با وجود این علامت انکار آن را نمایند، ملائکه بر آنها گواهی دهند؛ و چون در انکار اصرار ورزند، پیغمبران بر ایشان گواهی دهند؛ و چون باز انکار کنند، بفرماید تا همسایگان بر آنها گواهی دهند؛ و چون در انکار راسخ شوند، حق تعالی اعضای آنها را ناطق سازد تا بر آنها گواهی دهند. (۱) و نزد بعضی از مفسران همچنان که جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند، اعضای مؤمنان بر طاعت ایشان شهادت دهند. (۲) (آیه ۶۶) (وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ)

لغت:

طمس یعنی محو کردن.

تفسیر:

بعد از آن در مقام تهدید مخالفان و معاندان فرماید: و اگر بخواهیم، چشمان آنها (مشرکان) را به کلی محو و نابود می کنیم به طوری که اثر چشم در صورتشان نباشد، پس راهی را که به رفتن آن عادت دارند طلب می کنند؛ اما کجا می توانند راه را ببینند و پیدا

ص: ۴۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۹۳-۴۹۴.

۲- . همان.

کنند؟! اما این کار را نمی کنیم.

ابن عباس گوید: اگر خواهیم، کور سازیم دیده بصیرت ایشان را، پس چگونه به حق راه یابند و بینا شوند؟!

پیامد طول عمر

(آیه ۶۷) (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ)

لغت:

مسخ یعنی عوض کردن شکل و صورت انسان به شکل قییح. مکانت به معنی منزلت است.

تفسیر:

و اگر بخواهیم، آنها را در جای خود در هر جا باشند مسخ می کنیم و به صورت حیوان یا جمادی درمی آوریم، پس نه می توانند به سوی مقصدشان بروند و نه برگردند و نه می توانند در حال مسخ بمانند و نه به حال اول بازگردند.

(آیه ۶۸) (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ)

لغت:

ننکسه مضارع از باب تفعیل، و مصدر ثلاثی آن نکس و آن به معنی وارونه کردن است و تنکیس در خلقت آن است که شخص کاملاً پیر و از کار افتاده باشد گویی همه چیزش وارونه شده است.

تفسیر:

و هر که را عمر طولانی دهیم و زندگانی او را دراز کنیم او را در خلقت واژگون می کنیم و نیروهایش را رو به ضعف می بریم؛ قدرت او به ضعف و طراوت او به پژمردگی، و زیرکی

و دانایی او به خرفتی و نادانی مبدل می گردد. پس آیا نمی اندیشند؟ یعنی چرا نمی اندیشند؟! شاید مقصود این باشد که چرا از عمر خود و جوانی خود قبل از پیری و ناتوانی بهره معنوی نمی برند؟!

علو شأن پیامبر (ص) از شعر گویی

(آیه ۶۹) (وَ مَا عَلَّمَهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْمِ بَغِي لَهُوَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

ما به او (پیامبر) شعر و شاعری نیاموختیم و شعر گفتن و شاعری سزاوار او هم نیست، آنچه نازل کرده ایم و او می خواند چیزی جز مایه یادآوری و پند و ارشاد و جز قرآنی آشکار و روشنگر نیست.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر آن که قرآن مجید از صنعت شعری نیست، و شایسته و سزاوار مقام پیامبر هم نیست که شاعر باشد تا این شبهه ایجاد نشود که نظم قرآن و جزالت و فصاحت آن از قوه ای است که آن حضرت در شاعری دارد.

و چون در اشعار شعرای آن روزگار مبالغه و اغراق و غلو و هجو فراوان بوده است، در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

لَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ أَحَدِكُمْ قِيحًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا:

اگر شکم شما پر از چرک زخم باشد، نزد من محبوب تر است از آن که پر از شعر باشد!

و ایضاً از عایشه مروی است که:

كَانَ الشُّعْرُ أَبْغَضُ حَدِيثٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ: (۱)

دشمن ترین کلام نزد حضرت شعر بوده است.

و حتی در بعض اوقات که برای بیان مطلبی به بیتی از شعر استشهاد می فرمود گاهی بر وجهی ادا می نمود که از وزن شعر منحرف شود، از جمله فرمود: كَفَى الْإِسْلَامَ وَالشَّيْبَ لِلْمَرْءِ

ص: ۴۵

ناهیا گفتند: یا رسول الله، شاعر چنین گفته: «كفى الشيب والإسلام للمرء ناهيا» حضرت فرمود: شعر خواندن کار من نیست.

و ایضاً بی‌تی از بنی قیس را به این طریق خواند:

«سُتَبِدِي لَكَ الْأَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ مِنْ لَمْ تَزُودَ بِالْأَخْبَارِ».

گفتند: شاعر گفته: «ويأتيك بالأخبار من لم تزود». حضرت فرمود:

من شاعر نیستم. (۱)

البته بزرگان فقها و دانشمندان با استناد به قرائنی اشعار حکمت آمیز و نصایح و مدایح آل محمد علیهم السلام را استننا کرده؛ بلکه به سرودن مدایح اهل بیت تشویق و تحریص فرموده اند.

(آیه ۷۰) (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ)

تفسیر:

آنچه ما نازل کرده ایم قرآن مبین است تا پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله آن کسانی را که زنده دل و مؤمن هستند و وجدانشان آماده پذیرش حق است بیم دهد، و سخن خدا و وعده جهنم و عذاب درباره کافران که حق را نمی پذیرند محقق شود.

از آیه شریفه برمی آید که کافر حکم مرده را دارد! به جهت این که در آیات ظاهره و حجج بینه تفکر و تأمل نمی کند و از آنها منتفع نمی شود همان طور که مرده از انذار و تذکر سود نمی برد.

و تخصیص مؤمنان به انذار به جهت انتفاع ایشان است به آن، پس گویا قرآن ترساننده مؤمنان است نه غیر ایشان.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که: مراد از حیات در این مقام عقل است (۲)؛ یعنی قرآن ترساننده عاقل است که عقلش مغلوب هوای نفس نباشد و تفهّم و تدبّر بنماید.

ص: ۴۶

۱- . به تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۹۳، و مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳۲ و منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۹۷ رجوع شود.

۲- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳۲.

(آیه ۷۱-۷۳) (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلَكَونَ * وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ * وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ)

تفسیر:

آیا ندیدند و نمی بینند که ما از آنچه دست های ما (قدرت ما) ایجاد کرده از مواد اولیه و مبدأ وجود زنده ها برای آنها چهارپایانی آفریدیم که آنها مالک و مسلط بر آن اند؟

چهارپایان را برای ایشان، رام گردانیدیم، پس بعضی از آنان مرکوب ایشان است که بر آن سوار شوند مانند اسب و قاطر و شتر، و گوشت و لبنیات برخی از آنها را می خورند مانند گاو و گوسفند.

خلاق متعال به قدرت خود چهارپایان را رام کرده به مرتبه ای که هر نوع تصرّف و انتفاع که انسان بخواهد از آنها می برد، این نیست مگر تسخیر قادر متعال که اگر آنها را مسخر نفرموده بود انسان با قدرت خود نمی توانست آنها را تسخیر کند، چنانچه ملاحظه می شود حشرات ضعیفی مانند پشه و مگس در بعضی اوقات انسان را عاجز می سازند.

وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ: و برای ایشان در چهارپایان سودهاست که از پوست و پشم و کرک و غیره آنها استفاده می کنند و نیز آشامیدنی ها مانند شیر در آن حیوانات هست، پس آیا سپاس نمی گزارند؟ یعنی چرا شکر نمی کنند؟!

(آیه ۷۴ و ۷۵) (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ * لَآ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ)

ص: ۴۷

تفسیر:

به جای خدای یکتا معبودهایی برای خود اتخاذ کرده اند که شاید از جانب آنها یاری شوند و آن معبودها برای آنها شفاعت کنند و عذاب را از آنها دفع کنند.

و حال آن که آنها قدرت یاری کردن اینها را ندارند؛ زیرا اگر معبودشان بت ها باشد جماد بی شعور هستند و اگر معبودشان فرشتگان و بندگان صالح خدا باشند اذن و اجازه کمک به آنها و شفاعت برای آنها را ندارند.

و مشرکان و بت پرستان برای بت ها، سپاهی احضار شده هستند. یعنی شیطان، بت پرستان را برای عبادت بت ها حاضر ساخته است. یا در روز قیامت بت پرستان و بت ها را در آتش جهنم حاضر خواهند کرد.

در روایت است که در قیامت بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در پس، مانند لشکر در عقب شاه، و به این کیفیت ایشان را وارد جهنم نمایند.

(آیه ۷۶) (فَلَا يَخْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ)

تفسیر:

پس گفتار آنها در انکار خدا و تکذیب دعوت تو را غمگین نسازد؛ زیرا که ما آنچه را در دل پنهان دارند و آنچه را به زبان آشکار می کنند و آنچه را در خلوت و آنچه را در جلوت انجام می دهند می دانیم و همه را کیفر خواهیم داد.

احتجاج با تکذیبگران و منکران قیامت

(آیه ۷۷) (أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ)

تفسیر:

شان نزول: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که ابی بن خلف به مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد، در آن مجلس بعضی از صنایع قریش حاضر بودند، استخوان پوسیده را

به دست گرفته خرد کرد و به باد داد و گفت: کیست که این اجزای متفرقه را جمع و زنده نماید؟! حضرت فرمود: آفریدگار من اجزای متفرقه را جمع و زنده فرماید در قیامت و به جهنم معذب سازد. (۱) نزد این حال همین آیه شریفه نازل شد:

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ... آیا انسان به چشم دل ندید و ندانست که ما او را از نطفه ای آفریدیم به این طریق که او را علقه بعد مضغه کردیم، بعد لحم و بعد عظام برای او ایجاد کردیم تا مرتبه مرتبه مستعد صورت انسانی گردید و در او نفخ روح نمودیم در سه ظلمت:

ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه. سر بسته و در بسته او را تربیت کرده و رشد دادیم تا از شکم مادر او را بیرون آوردیم و در طفولیت به تدریج پرورش دادیم تا او را به سر حد کمال و عقل رساندیم و بینا و شنوا و گویا گردانیدیم.

فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ: پس به ناگاه او در امر معاد ستیزه گر و مخاصمه جوی آشکار است، با آن که اگر اندک تأملی نماید می داند ذاتی که قادر باشد بر آفریدن انسان بر وجه مذکور، البته قادر خواهد بود بر اعاده و حشر او؛ بلکه اعاده از ایجاد اول آسان تر است.

(آیه ۷۸ و ۷۹) (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)

تفسیر:

و برای ما مثالی زد در حالی که آفرینش خود را فراموش نموده بود، گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند و به حال اول بر می گرداند در حالی که چنین پوسیده شده است؟! ای پیامبر، در جواب آن که منکر معاد و زنده کردن استخوان های پوسیده است؟!

ص: ۴۹

بگو: کسی آن را زنده می کند که نخستین بار پدیدش آورد و او به هر نوع آفرینش و به هر آفریده ای داناست.

برهان: آیه شریفه از سه جهت دال بر جسمانی بودن معاد است:

۱ - از جهت شأن نزول که در ذیل آیه ۷۷ یاد شد.

۲ - از جهت سؤال: قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ که زنده کردن استخوانهای خاک شده را مطرح کرده است.

۳ - از جهت صراحت در جواب: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ... و مرجع ضمیر در يُحْيِيهَا و أَنْشَأَهَا عظام مذکوره در سؤال است؛ یعنی خداوند همان استخوانهای خاک شده را زنده می کند.

(آیه ۸۰) (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ)

تفسیر:

آن خدایی که به قدرت کامله خود برای شما از درخت سرسبز و تر (به نام مرخ و عفار) آتشی خشک و سوزان پدید آورد که شما با مالیدن دو شاخه سبز به یکدیگر به ناگاه آتش می افروزید، قادر است مردگان را زنده کند.

یعنی آن ذاتی که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که سرسبز و تر است با وجود تضاد آب و آتش، پس قادر است بر اعاده چیزی که با طراوت بوده و خشک شده است (زنده بوده و مرده و خاک شده است).

(آیه ۸۱) (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)

ص: ۵۰

آیا کسی که آسمان ها و زمین با این عظمت را آفریده توانا نیست بر این که امثال آنها را بیافریند و اجزایشان را از میان خاک گرد آورد و شکل دهد که در صورت، مماثل آنها و در ماده، عین آنها باشد؟ چرا تواناست و اوست آفریننده کامل و دانا.

تحقیق: آیه شریفه دالّ است بر اثبات معاد و حشر اجساد با ارواح و رفع استبعاد منکرین معاد جسمانی به امکان مثل آن، و امکان اعجاب از آن، و امکان اکبر از آن:

۱ - اما امکان مثل آن فرمود: **أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ...؛** چه زنده کردن مردگان و عود ارواح به اجساد اولیه مهم تر از خلقت انسان از نطفه مهین متساوی الاجزاء نیست. پس ذاتی که قادر است بر خلق انسان از نطفه، چگونه مستبعد باشد از او که استخوان های پوسیده را زنده کند؟!

۲ - اما امکان اعجاب از آن فرمود: **الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا...؛** یعنی قدرت بر اظهار آتش از درختی که سرسبز است - با تضاد آتش و رطوبت - اعجاب از عود ارواح به اجساد است، پس چگونه قادر بر آن نباشد.

۳ - اما امکان اکبر و اعظم از آن فرمود: **أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ....**

تتمه: از کلمات حضرت سید سجاد علیه السلام است:

وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى:

و عَجَب و تمام عَجَب است از کسی که انکار کند عالم آخرت را و حال آن که می بیند عالم دنیا را! [\(۱\) تبصره:](#) آیه شریفه دلیل است بر صحت استدلال برای اعتقادات دینی؛ زیرا حق تعالی در این آیه اقامه حجت فرموده بر مشرکان به این وجه که نشئه ثانیه را بر نشئه اولیه قیاس نموده، پس کسی را که اقرار دارد به نشئه اولیه به معترف شدن به نشئه ثانیه ملزم ساخته است.

ص: ۵۱

(آیه ۸۲) (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)

تفسیر:

جز این نیست که کار و شأن او (خدا) این است هنگامی که وجود چیزی را بخواهد به او می گوید باش، پس می باشد و هیچ ابزاری در میان نیست و به مجرد اراده، بود شده، گویی به او گفته شده باش، و او شده است.

تبصره: این کلام بیان تأثیر قدرت خداوند است در آنچه اراده فرماید بدون امتناع و توقف، و «کن» اشاره است به سرعت تأثیر امر او سبحانه در تکوین اشیاء بر سریع ترین وجهی که ممکن باشد نه تکلم به این کلمه.

(آیه ۸۳) (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)

تفسیر:

پس منزّه است آن که ملکیت حقیقی و تسلط کامل بر همه اشیاء به دست قدرت اوست و همه شما انسان ها به سوی او و مجازات او بازگردانده می شوید.

یعنی همه شما در محضر عدل الهی حاضر و به اعمال و عقایدتان از خیر و شرّ و کفر و ایمان جزا داده می شوید.

ص: ۵۲

قسم خداوند به اصناف فرشتگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (وَ الصَّفِّ صَفًّا * فَالزَّجْرَتِ زَجْرًا)

تفسیر:

سوگند به صف بستگان و صف کشیدگان (فرشتگانی که برای اطاعت خدا صف کشیده اند، مؤمنانی که برای نماز جماعت صف بسته اند، رزمندگان که برای جهاد صف زده اند یا مرغانی که در جو هوا صف زنند) که صفی طولانی و مستحکم و عبادی و سیاسی بسته اند.

سپس (سوگند) به زجرکنندگان و بازدارندگان و رانندگان (فرشتگان بازدارنده انسان ها از گناه، راننده ابرها از جایی به جای دیگر، مجاهدان و رزمندگان که اسب ها را می رانند و یا دشمنان را می رانند، آیات قرآن مجید که بازدارنده اند از بدی ها، مؤمنان که باز دارنده اند از منکرات) که زجری الهی - تکوینی و تشریحی - دارند.

ص: ۵۳

تفسیر:

پس (سوگند) به تلاوت کنندگان ذکر (ملائکه که خوانندگان تسبیح و تهلیل و تحمید الهی اند، یا ملائکه که خوانندگان وحی الهی به انبیا هستند یا قرائت کنندگان کتاب های آسمانی اند، یا مؤمنان که تلاوت کننده کتاب های آسمانی هستند).

بیان: نزد بعضی از مفسران «مقیّم به» در این سوگندها خدای تعالی است به تقدیر مضاف؛ یعنی «رب الصافات، رب الزاجرات، رب التالیات».

و نزد بعضی دیگر مورد قسم، خود اینها هستند، به جهت دلالت اینها بر وجود خدای تعالی و صفات کمالیه او، یعنی خداوند به مخلوقات خود سوگند یاد می کند.

(آیه ۴-۵) (إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوْ حِدٌ * رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ)

تفسیر:

(سوگند به صافات و زاجرات و تالیات ذکر که) قطعاً معبود شما یکتا و یگانه است و شریک ندارد.

پروردگار آسمان ها و زمین، و آنچه ما بین آسمان ها و زمین است از اصناف مخلوقات و انواع موجودات، و پروردگار مشرق هاست (مشرق های خورشید و ستارگان در طول سال) و چون اختلاف مغارب به اختلاف مشرق است، لذا اکتفا به آن فرمود. و شکی نیست که انتظام این امور بر وجه اکمل با امکان غیر آن، دلیل روشنی است بر وجود صانع حکیم.

تزین آسمان دنیا به ستارگان

(آیه ۶ و ۷) (إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحَفِظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ)

اعراب و لغت:

کواکب بیان زینت است نه مضاف الیه. حفظاً مفعول است و فعل آن که حَفِظْنَا باشد مقدر است. مارد یعنی خالی از خیر و خبیث.

تفسیر:

همانا ما آسمان نزدیک تر به زمین شما را به زینت و زیور اختران و ستارگان آراستیم.

و آن (آسمان) را از ورود هر شیطان سرکش خبیث حفظ نمودیم.

شیاطین قبل از زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آسمان می رفتند و کلام ملائکه را می شنیدند. حق تعالی به برکت بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را به شهاب ثاقب بازداشت.

طرد شیاطین از نفوذ به آسمان

(آیه ۸-۱۰) (لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُو شِهَابٌ ثَاقِبٌ)

لغت:

اصل لا یسمعون «لا یستمعون» بوده است. دحور به معنی دور شدن و طرد شدن است.

واصب به معنی دائم است. خطف به معنی ربودن و دزدیدن به سرعت است.

ص: ۵۵

تفسیر:

آنها (شیاطین) نمی توانند به سخنان اشراف فرشتگان عالم بالا (که اسرار زمینیان در آن جا گفتگو می شود) گوش فرا دهند و از هر سو در معرض پرتاب تیر فرشتگان قرار می گیرند و از صعود آنها به آسمان جلوگیری می شود و سخت رانده می شوند و برای آنها در قیامت عذابی لازم و دائم است.

نمی توانند سخن فرشتگان عالم بالا را بشنوند، مگر آن که یکی از شیاطین بخواهد سخنی را از آنها دزدانه گوش دهد که شهاب و شعله های نافذ آن، او را دنبال می کند.

شیوه استدلال در برابر مشرکان

(آیه ۱۱) (فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِمٍ)

لغت:

استفتاء در این جا به معنی پرسیدن است. لازب یعنی چسبنده.

تفسیر:

پس، از آنها (مشرکان مکه) بپرس که آیا آنها از نظر خلقت محکم ترند یا کسانی که ما آفریده ایم از فرشتگان و آسمان ها و زمین؟ همانا ما اینان را از گلی چسبنده آفریده ایم که در نهایت سستی و پستی است، پس در خلقت ضعیف ترند.

یعنی چگونه آنها در خلقت محکم تر باشند و حال آن که همه آنها از گل چسبنده که نسبت به مخلوقات دیگر در نهایت سستی و پستی است خلق شده اند.

(آیه ۱۲-۱۵) (بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ * وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ * وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ * وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

ص: ۵۶

لغت:

یسخرون و «یستسخرون» هر دو به یک معنی است یعنی مسخره می کنند.

تفسیر:

بلکه تو از انکار و تکذیب مشرکان تعجب داری! و آنها این دعوت و تعجب تو را مسخره می کنند.

و چون تذکر داده می شوند به این که معاد هست متذکر نمی شوند؛ زیرا در آیات و ادله اثبات معاد تفکر و تدبّر نمی کنند.

و چون نشانه ای از نشانه های توحید و یا معجزه ای ببینند شدیداً مسخره می کنند.

و گویند: این جز سحر و جادویی آشکار نیست!

احوال بد قیامت برای منکران

(آیه ۱۶ و ۱۷) (أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوَّابًا أُنَّا الْأَوَّلُونَ)

تفسیر:

و گویند: آیا آنگاه که ما مردیم و به خاک و استخوان ها تبدیل شدیم، آیا به راستی دوباره برانگیخته و زنده می شویم؟!

و آیا پدران نخستین ما نیز زنده می شوند؟! (استفهام انکاری است) یعنی هرگز ما و پدران ما پس از مرگ زنده نخواهیم شد.

(آیه ۱۸-۲۰) (قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَخِرُونَ * فإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَجِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ * وَقَالُوا يَوْمَئِذٍ هَذَا يَوْمُ الدِّينِ)

لغت:

داخر یعنی خوار و ذلیل.

ص: ۵۷

تفسیر:

ای پیامبر، در جواب ایشان بگو: آری برانگیخته و زنده خواهید شد، آن هم در حالی که خوار و درمانده خواهید بود.

هنگامی که اراده الهی به برپا شدن قیامت تعلق گیرد پس جز این نیست که سبب برانگیختن فقط یک بانگ و نهیب (آسمانی به واسطه نفخه دوم صور) است که ناگاه همگی از قبرها بیرون شده قیامتی را که تکذیب می کردند می نگرند و یا جزای اعمال خود را که عذاب است می بینند.

و می گویند: ای وای بر ما! این روز جزا و پاداش اعمال است که به آن وعده می دادند.

مراد آن است که آن روز معترف شوند و از تکذیب و عناد خود پشیمان گردند؛ اما فائده ای به حالشان ندارد.

(آیه ۲۱) (هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِي تَكْذِبُونَ)

تفسیر:

به آنها گفته می شود یا فرشتگان به آنها می گویند: این همان روز داوری خداوند و جدا شدن نیکان از بدان و حق از باطل است به این گونه که مؤمن و مطیع را به بهشت برند و کافر و گنهکار را به دوزخ کشند. آری این همان روز است که آن را انکار و تکذیب می کردید.

(آیه ۲۲ و ۲۳) (اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ)

لغت:

أزواج در این جا شاید به معنی اشباه باشد.

ص: ۵۸

تفسیر:

به فرشتگان دستور می رسد همه کسانی را که به واسطه شرک و عناد در کفر ستم کرده اند و هم مسلکانشان و آنچه را به جای خداوند می پرستیدند گرد آورید.

پس به راه جهنم هدایتشان کنید.

حاصل آن که هر طبقه را با مثل خود - بت پرست را با بت پرست، و ستاره پرست را با ستاره پرست، و کافران را با کافران، و زانی را با زانی، و خَمَّار را با خَمَّار، و ظلمه را با اتباع آنان و هر گروهی را با امثال خود در محشر حاضر کنند که به جزای اعمال خود برسند.

(آیه ۲۴) (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)

تفسیر:

و نیز به فرشتگان در موقفی خاص دستور می رسد که همه را - یا جهنمی ها را - نگهدارید و متوقف کنید که باید از عقاید و اعمالشان مورد سؤال و بازپرسی قرار گیرند.

ابن عباس گوید: سؤال کرده شوند از کلمه توحید (لا اله الا الله).

در مصحف ابن مسعود نوشته است: «وقفوهم إنهم مسئولون عن ولاية علي بن أبي طالب» علیه السلام.

در ینابیع الموده از فردوس الاخبار دیلمی از ابی سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

ابن بابویه - رضوان الله علیه - از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لَا يُجَاوِزُ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ، وَفِيمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: (۱)

بنده روز قیامت قدم بردارد تا سؤال شود از چهار چیز: ۱ - از جوانی او که در چه

ص: ۵۹

چیز آن را صرف کرده است؟ ۲- از عمر او (که) در چه چیز آن را فانی ساخته است؟ ۳- از مال او (که) از کجا جمع و در چه خرج کرده است؟ ۴- از محبت ما اهل بیت؟

و این روایات، مؤید آن است که همه نه فقط جهنمی ها مورد سؤال قرار می گیرند.

(آیه ۲۵ و ۲۶) (مَا لَكُمْ لَاتَنَاصِرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ)

تفسیر:

بعد از وقوف اهل عصیان و طغیان، از روی توبیخ به ایشان گویند: ای دوزخیان، شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی کنید تا یکدیگر را از عذاب و عقاب خلاص کنید و نجات دهید؟!

آری بر یاری کردن یکدیگر قدرت ندارند.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ: بلکه آنها در آن روز کاملاً تسلیم و منقاد خواهند بود.

(آیه ۲۷) (وَ أَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ)

تفسیر:

بعد از آن که در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند، با یکدیگر در مقام مخاصمه و مجادله برآیند و برخی از آنها به برخی دیگر رو کرده از یکدیگر می پرسند - یعنی گمراهان از گمراه کنندگان می پرسند - که چرا ما را گمراه نمودید؟! ایشان گویند: چرا شما قول ما را قبول می کردید؟!

(آیه ۲۸-۳۰) (قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا يَا لَيْلَ لِمَ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَغِينَ)

ص: ۶۰

لغت:

یمین به معنی قسم و سوگند است و ممکن است در این جا به معنی خیرخواهی باشد.

تفسیر:

استضعاف و اغوا و گمراه شدگان به رهبران باطل و امامان جور و گمراه کنندگان گویند: شما بودید که به عنوان خیرخواهی و صلاح و با قسم های دروغ و قدرت و زور و تسلطی که بر ما داشتید سراغ ما می آمدید و از دین حق بازداشته و به دین باطل دعوت و وادارمان می کردید.

گمراه کنندگان در جواب آنان گویند: چنین نیست که شما می گوید؛ بلکه خود شما اهل ایمان و پذیرش حق نبودید و هر چه پیامبران الهی، شما را به راه راست دعوت کردند نپذیرفتید و در گمراهی ماندید.

و ما را بر شما هیچ تسلطی از نظر کفر و ایمان نبود؛ بلکه شما خود گروهی طغیانگر بودید، پس امروز ملامت مخصوص ما نیست؛ بلکه هر دو مستحق آن هستیم.

(آیه ۳۱) (فَحَقُّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَٰلِقُونَ)

تفسیر:

پس هر دو گروه (گمراه کنندگان و گمراه شوندگان) و یا گروه اول گویند: پس سخن و وعده پروردگاران درباره ما تحقق یافت، حتماً ما چشنده عذاب دوزخ هستیم.

(آیه ۳۲) (فَأَعْوَيْنُكُمْ إِنَّا كُنَّا غَايِبِينَ)

تفسیر:

بعد از آن، به گمراهی خود اقرار نموده گویند:

پس ما شما را گمراه کردیم و از حق بازداشتیم (البته با اختیار خودتان)، و ما هم خود گمراه بودیم.

ص: ۶۱

(آیه ۳۳) (فَإِنَّهُمْ يُومَلَدُونَ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ)

تفسیر:

پس بی تردید هر دو گروه (پیشوایان و پیروان) در آن روز در عذاب شریک اند، همچنان که در شرک و گمراهی شریک بودند.

یعنی محاصمه آنها با هم هیچ فایده ای نخواهد داشت و همه ایشان در عذاب جهنم مخلد باشند.

(آیه ۳۴) (إِنَّا كَذَّبْنَا لَكَ نَفْعًا بِالْمُجْرِمِينَ)

تفسیر:

ما با گنهکاران (مشرک) این گونه عمل می کنیم و پاداش می دهیم.

برخی از مفسران گفته اند: مقصود همه گنهکاران هستند خواه مشرک و خواه مسلمان، اما از آیه بعد استفاده می شود که در این جا منظور مشرکان هستند.

(آیه ۳۵) (إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ)

تفسیر:

زیرا آنها چنین بودند که چون به آنها گفته می شد «جز خدای یکتا معبودی نیست» تکبر می ورزیدند و این سخن را که سخن پیامبران بود نمی پذیرفتند و به پیامبران الهی ایمان نمی آوردند.

ص: ۶۲

(آیه ۳۶) (وَ يَقُولُونَ أَلِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتَنَا لِيَشَاعِرَ مَجْنُونًا)

و می گفتند: آیا به راستی به خاطر شاعری دیوانه رهاکننده خدایان خود باشیم؟!

(آیه ۳۷) (بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ)

خداوند، گفته ایشان را رد کرد و فرمود: چنین نیست که او شاعر و مجنون باشد؛ بلکه او دین و شریعت و کتاب حق را آورده و همه پیامبران قبل از خود را تصدیق نموده است؛ زیرا آنان هم برای امت خود توحید و معارف توحیدی را آورده بودند.

(آیه ۳۸ و ۳۹) (إِنَّكُمْ لَدَآلِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ * وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

آنگاه خطاب به کفار فرماید که: شما بی تردید در عالم آخرت چشنده عذاب دردناک خواهید بود.

و جز در برابر آنچه در دنیا انجام می دادید جزا داده نمی شوید و یا کیفر اعمالتان تجسم عقاید و اعمالتان است؛ یعنی پاداش شما بر وفق اعمال و به قدر اعمال، و یا تجسم عمل خودتان است.

(آیه ۴۰ و ۴۱) (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ)

ص: ۶۳

تفسیر:

آنان چشنده کیفرند؛ اما بندگان مخلص و برگزیده خدا کیفر و عذاب ندارند، آنها برایشان روزی ای معین است.

سپس خدای متعال روزی بندگان مخلص را بیان فرماید:

(آیه ۴۲-۴۷) (فَوَكَاةٌ وَهُمْ مُكْرِمُونَ * فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ * يَصُفَّاءٌ لَّهُمْ
لِّلشَّرِبِ * لِأَفِيهَا غَوْلٌ وَ لَهُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ)

لغت:

فواکه جمع فاکهه به معنی میوه های گوناگون است. سرر جمع سریر و آن به معنی تخت است. غول به معنی سر درد است. ینزفون از ماده نرف و آن به معنی زایل شدن عقل به علت مستی است. معین یعنی به آسانی روان است.

تفسیر:

رزق آنان میوه هایی گوناگون است و هم ایشان از جانب خدای متعال به وسیله فرشتگان مورد اکرام قرار می گیرند.

در باغ های پر نعمت؛

بر روی تخت هایی روبه روی یکدیگر که از دیدار هم بهره ور باشند.

بر آنها کاسه ای مملو از شراب صافی از چشمه ای روان در بهشت گردانده می شود.

و این شراب مانند شراب دنیا نیست که پی آمدهای ناگوار داشته باشد؛ بلکه شرابی بس سفید و سراپا لذت بخش برای نوشندگان است.

نه در آن سردرد و ضررهای بدنی است و نه از آن عقلشان زایل گردد.

ص: ۶۴

(آیه ۴۸ و ۴۹) (وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ)

لغت:

بیض جمع بیضه و آن به معنی تخم پرنده است. مکنون یعنی پنهان و پوشانده شده.

تفسیر:

و نزد آنها زنانی است خمار چشم، و دیده از غیر همسر پوشیده و درشت چشم و زیبا چشم.

گویى آنان در صفای بشره و سفیدی اعضا تخم های پرندگان اند پوشیده در زیر پر یا در داخل پارچه که از غبار و آلودگی محفوظ باشد.

گفته شده که مقصود، تخم شترمرغ است و عادت شترمرغ این است که تخم خود را در زیر پر خویش بپوشاند تا غباری بر آن ننشیند و متغیر نگردد و حرارت آفتاب و هوا رنگ آن را نگرداند. و چون سفیدی تخم، اندک زردی دارد و این احسن الوان ابدان است نزد عرب، لذا حق تعالی تشبیه به آن نموده است.

(آیه ۵۰-۵۷) (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعْنَا لَمَ يَدِينُونَ * قَالَ هِيَ لَأَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِن كَادَتْ لَتُرْدِينَ * وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ)

ص: ۶۵

لغت:

«مدینون» اسم مفعول و به معنی جزاء داده شده ها است.

تفسیر:

پس برخی از بهشتیان به برخی دیگر روی آورند و با هم گفتگو کنند و از احوال یکدیگر پرسند و از نعمت هایی که خداوند به آنها داده یکدیگر را خبر دهند.

گوینده ای از آنها به دیگران گوید: همانا مرا در دنیا همنشینی بود که قیامت و معاد را انکار می کرد.

و به من از روی سرزنش می گفت: آیا تو از تصدیق کنندگان معاد و قیامت هستی و معتقدی که پس از مرگ زنده شدنی در کار است؟!

می گفت: آیا آن گاه که ما مردیم و مبدل به خاک و استخوان شدیم آیا دوباره زنده شده و به جزای اعمالمان می رسیم؟!

آن گوینده به یارانش که با آنها گفتگو می کرد گوید: آیا شما میل دارید که به او مشرف شده و او را که در چه حالی است ببینید؟

پس خود او به دوزخ مشرف می شود و او را در وسط جهنم می بیند.

هنگامی که او را در آن حال دید می گوید: به خدا سوگند حقیقت این است که نزدیک بود مرا با اضلال و اغوای خود هلاک گردانی و به آتش جهنم گرفتار کنی.

و اگر نعمت هدایت پروردگارم نبود همانا من نیز از احضارشدگان در آن جا بودم و با تو و امثال تو عذاب می شدم.

(آیه ۵۸ و ۵۹) (أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ * إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ)

تفسیر:

پس به یارانش از روی شوق و سرور می گوید: آیا ما دیگر نمی میریم؟

و ما را جز مرگ نخستینمان که مرگ در دنیا بود مرگ دیگری نیست و ما هیچ گاه

معذب نخواهیم شد.

برخی از مفسران گفته اند: معنی این دو آیه این است که آن گوینده بهشتی به همنشین خود که در جهنم بود گوید: آیا نمی گفتی که ما نمی میریم مگر یک مردن و پس از مردن هم معذب نخواهیم بود؟ دیدی که زنده شدیم و به جزای اعمالمان رسیدیم؟!؟

(آیه ۶۰) (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

تفسیر:

آری مرگ دیگری برای ما نیست و معذب هم نخواهیم بود. یقیناً این همان کامیابی و رستگاری بزرگ است.

اگر تفسیر دوم دو آیه قبل را بپذیریم باید همان طور که برخی از مفسران گفته اند بگوییم: این جمله، کلام خداوند است نه کلام آن گوینده بهشتی.

(آیه ۶۱) (لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ)

تفسیر:

برای مثل این ثواب ها و نعمت ها و فوز و فلاح و رستگاری باید اهل عمل بکوشند، نه برای مطالب مادی دنیوی که لذت های آن هم توأم با ناراحتی ها می باشد.

(آیه ۶۲) (أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ)

لغت:

نُزُل یعنی آنچه برای مهمان آماده شده تا از او در آغاز ورود پذیرایی شود.

ص: ۶۷

تفسیر:

بعد از آن به جهت تنبیه بندگان تا مرتکب معاصی نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند به طریق استفهام تقریری فرماید:

ای کسانی که دارای عقل و ادراک هستید، آیا آنچه یاد شد از نعمت های بهشتی و لذت و سرور آن، از نظر پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم که برای پذیرایی جهنمیان است؟

کفار چون شنیدند که درخت زقوم در جهنم باشد با یکدیگر گفتند: چگونه می شود درخت در آتش باشد و بماند و حال آن که آتش حتی آهن را می گدازد، پس قول این شخص واقعیت ندارد و از پیش خود می گوید، حق تعالی فرمود:

درخت زقوم و خورندگان آن

(آیه ۶۳-۶۵) (إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ)

لغت:

طلع یعنی شکوفه.

تفسیر:

حقاً که ما آن (درخت زقوم) را وسیله عذاب ستمکاران قرار داده ایم.

آن درختی است که از قعر جهنم سر برمی آورد، تنه اش در کف جهنم می روید و شاخه هایش به درکات بالا می رسد.

شکوفه اش گویی سرهای شیاطین است در این که در اذهان مردم، زشت و زیان آور است.

نکته: این تشبیه تخیلی است، چه شیطان به خاطر سرور بودن در ذهن همگان زشت صورت و کریه منظر است، و لذا هر صورتی را که کریه و قبیح است به شیطان تشبیه می کنند و صورت او را به اقبیح وجهی تصویر می کنند.

ص: ۶۸

و گویند: در میان عرب درختی است که ثمره آن بسیار کریه و قبیح است و آن را «رؤوس الشیاطین» می نامند، حق تعالی زقوم را تشبیه به آن فرموده است.

(آیه ۶۶-۶۸) (فَاتَّهَمُوا لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ * ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ)

تفسیر:

پس همانا که آنها چندان از آن درخت یا ثمره آن می خورند که شکم هاشان را از آن پر می کنند.

روایت شده است که خداوند، گرسنگی را بر ایشان مسلط سازد بر وجهی که به جهت شدت آن، عذاب های دیگر را فراموش کنند و از مالک (نام فرشته ای است که در آن جا می باشد) طلب طعام کنند. مالک میوه درخت زقوم با برگ های آن را به خورد ایشان دهد، و آنها از شدت گرسنگی شکم ها را پر کنند. بعد از آن تشنگی بر آنها غالب شود و طلب آب کنند، و مالک بعد از مدتی آبی که در نهایت گرمی است به ایشان دهد. (۱) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ... سپس برای آنها روی آن غذا آشامیدنی ای است که آمیخته ای از آب جوشان است.

سپس بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن حمیم به سوی جهنم سوزان است. شاید مقصود این باشد که در جهنم و جحیم بودنشان ادامه دارد.

(آیه ۶۹ و ۷۰) (إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ)

لغت:

یهرعون مضارع مجهول، و مصدر آن «هرع» و آن به معنی شتاب کردن است.

ص: ۶۹

تفسیر:

این عذاب ها به جهت آن است که آنها پدرانشان را گمراه و گرونده به باطل یافتند، پس به جای این که با آنها مخالفت کنند و راه حق و هدایت الهی را پیش گیرند. به دنبال آنها با شتاب می رفتند گویی به سرعت به دنبال پدرانشان رانده می شدند.

یعنی پدران ایشان آنها را به شتاب در پیروی خود تحریص می کردند و آنها بدون تأمل و تعقل و بحث پیروی می کردند و حق را متابعت نمی کردند، لاجرم گرفتار وبال و نکال آن شدند.

(آیه ۷۱) (وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ)

تفسیر:

و به یقین پیش از آنان (کفار مکه) بیشتر پیشینیان نیز گمراه شدند - مانند قوم نوح و عاد و ثمود و غیره -، و آیه شریفه دالّ است بر آن که اهل باطل در آن زمان ها بیشتر از پیروان حق بوده اند.

(آیه ۷۲) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ)

تفسیر:

و همانا در میان آنها پیامبران بیم دهنده فرستادیم که ایشان را از مخالفت با خدا و عذاب و عقاب کفر و گناه بترسانند؛ اما ایشان دعوت پیامبران را نپذیرفتند.

(آیه ۷۳) (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ)

ص: ۷۰

تفسیر:

پس بنگر که سرانجام کار بیم داده شدگان که به انداز پیامبران ترتیب اثر ندادند و آنان را تکذیب کردند چگونه بود که با عذاب های گوناگون هلاک شدند.

(آیه ۷۴) (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)

تفسیر:

بیم داده شدگان، هلاک شدند مگر بندگان برگزیده و خالص شده خداوند (که توفیق و عنایت الهی، نقایص روحی آنان را زدوده و خالص شده اند)، اینان از انداز پیامبران منتفع شدند.

یا مگر پیروان پیامبران و سایر اهل اخلاص که خداوند به آنان وعده ثواب جزیل داده است.

داستان حضرت نوح علیه السلام

داستان حضرت نوح (ع)

(آیه ۷۵-۸۲) (وَلَقَدْ نَادَلْنَا نُوحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ * وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ * وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَّمَ عَلَيَّ نُوْحٍ فِي الْعَلَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكْ لَنَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ)

تفسیر:

همانا نوح، ما را برای نصرت خود و هلاک قومش بعد از اتمام حجّت و ارشاد، و نومییدی از هدایت شدن آنها ندا داد و خواند، پس ما نیکو اجابت کننده بودیم، او را نصرت

ص: ۷۱

دادیم و قوم او را به طوفان غرق کردیم.

و او و خاندانش را از آن اندوه بزرگ (ظلم و آزار و اهانت های قومش و خطر طوفان) رها ساختیم و نجات دادیم.

و تنها اولاد او را باقیمانندگان روی زمین قرار دادیم و باقی اهل کشتی به عللی از بین رفتند و نسلی از آنان باقی نماند و همه مردم بعد از حضرت نوح از اولاد او هستند و به این اعتبار او را آدم ثانی گویند. اما برخی گویند چون غیر از حضرت نوح، کسانی که به او ایمان آورده بودند نیز در کشتی سوار شدند، پس همه مردم فقط از اولاد حضرت نوح نیستند.

وَ تَرَكْنَا...: مفعول ترکنا در تقدیر است و یا آیه و جمله بعد، مفعول ترکنا می باشد و نام نیکی از نوح در امت های بعدی به جای گذاشتیم.

سلام و درود خدا بر نوح در میان جهانیان (جهان فرشتگان و انسان ها و جن ها).

یا باید درود گفته شود بر او در میان جهانیان.

ما نیکوکاران را در دنیا همان گونه که به نوح پاداش دادیم پاداش خواهیم داد.

بی تردید او از بندگان با ایمان ما بود.

بیان: این کلام تعلیل نجات است به ایمان؛ یعنی چون نوح علیه السلام از جمله ایمان آورندگان به ما بود لاجرم او را از غرق شدن نجات دادیم و نام و آوازه او را در میان بندگان خود بلند نمودیم.

سپس دیگران را که به ما ایمان نیاورده و سوار کشتی نشدند غرق کردیم.

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام

داستان حضرت ابراهیم (ع)

(آیه ۸۳) (وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَ اِبْرٰهِيْمَ)

تفسیر:

و همانا از پیروان نوح در دین و کتاب و مبارزه با شرک ابراهیم بود (البته هود و صالح پیش از ابراهیم بودند).

تنبيه: در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام وارد شده که ضمیر «شیعته» به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر می گردد، چنانچه ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لِيَهْتِكُمُ الْإِسْمُ، قِيلَ: وما هو؟ قَالَ: الشَّيْعَةُ. قِيلَ: إِنَّ النَّاسَ يُعَيِّرُونَنا بِذَلِكَ! قَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ...؟

گوارا باشد بر شما این اسم. عرض شد: کدام اسم؟ فرمود: لفظ شیعه. عرض شد:

مردم سرزنش کنند ما را به این اسم؟ فرمود: مگر نشنیدی قول خداوند را که **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ...؟ (۱)**

و در حدیث دیگر فرمود:

چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را بر حضرت ابراهیم علیه السلام نمود، آن حضرت به جانب عرش نگاه کرد، نوری عظیم دید، گفت: خداوندا، این چه نور است؟ فرمود: نور حبیب و صفی من حضرت محمد صلی الله علیه و آله. گفت: در کنار او نور دیگری می بینم، خطاب شد: برادر و وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام است. گفت: خداوندا، نور دیگری می بینم نزدیک آن هر دو نور! خطاب آمد: آن نور فاطمه زهرا علیها السلام دختر سید انبیا و همسر خیر الاوصیاء است، و به این جهت او را فاطمه نام نهاده ایم که او دوستان خود را از جهنم باز دارد چنانچه مادر فرزند را (فطیم) از شیر باز دارد. گفت: خداوندا، دو نور دیگر می بینم نزدیک ایشان! فرمود: آن دو نور دو فرزند اویند حسن و حسین علیهما السلام. گفت: نه نور دیگر می بینم که در اطراف آنها باشند چه کسان اند؟ فرمود: آن نه نور امامان اند از فرزندان حضرت حسین علیه السلام. گفت:

خدایا، انوار بسیار می بینم در اطراف ایشان! فرمود: آن نورهای شیعیان و محبان علی علیه السلام و فرزندان او هستند. گفت: خدایا، به چه علامت شناخته شوند؟ خطاب شد: به پنجاه و یک رکعت نماز (در شبانه روز)، و انگشتر در دست راست کردن، و بسم الله نماز را بلند گفتن، و پیش از رکوع قنوت خواندن، و سجده شکر کردن.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا، مرا از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او گردان. حق تعالی دعای او را مستجاب و او را داخل در شیعیان علی بن ابی

ص: ۷۳

طالب علیه السلام گردانید و رسول خود را از آن اخبار فرمود که: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَهِيمَ (۱)

(آیه ۸۴) (إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)

تفسیر:

ای پیامبر، داستان ابراهیم را یاد کن آنگاه که با قلبی سالم و خالص از شرک و بدی ها به سوی پروردگار خویش آمد؛ متوجه خدا شد، توحید را تصدیق کرد و خود را تسلیم نمود.

۱ - حضرت صادق علیه السلام فرمود:

سالم از جمیع ما سوی و آراسته از عوایق دنیا و علایق عقبا. (۲) یعنی: حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام رو آورد به درگاه خداوند جلیل با، قلبی از جمیع تعلقات کونین آراسته و از محبت دارین پرداخته. (۳) ۲ - ابن عیینه گوید که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم از قلب سلیم، فرمود:

الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ. قَالَ: وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ.

قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگارش را در حالی که نباشد در او غیر خدا هیچ کس (یعنی بیرون کند از قلب خود دوستی غیر خدا را و اشتغال به غیر او را) و هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد پس آن ساقط است. (۴) ۳ - روایت دیگر از آن حضرت است که:

قلب سلیم، قلبی است که سالم باشد از محبت دنیا. (۵)

بیان: اثبات این صفت درباره حضرت ابراهیم علیه السلام روشن است؛ زیرا عزیزترین

ص: ۷۴

۱- به المحججه، سید هاشم بحرانی (چ بیروت)، ۱۴۰۳ ق و چاپ سنگی فصل ۷۰، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ رجوع شود.

۲- منهج الصادقین، ج ۷، ص ۵۲۰.

۳- همان.

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.

۵- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۸ بنقل از مجمع البیان (ذیل آیه ۸۹ سوره شعراء).

چیزها در نزد انسان سه چیز است: مال و اولاد و جان، و آن حضرت عُلُقَةُ این سه را برای خدا از خود رها نمود: مال خود را برای ضعیفان، و اولاد را برای قربان، و جان را برای آتش دشمن.

(آیه ۸۵) (إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ)

تفسیر:

یاد کن ابراهیم را هنگامی که به پدرش (عمویش) و قوم خود که بت پرست بودند از روی سرزنش گفت: شما چه چیزی را می پرستید.

تبصره: به قول مفسران و محدثان و مورخان، پدر حضرت ابراهیم علیه السلام مؤمن بوده، و «آذر» عموی او بت پرست بوده و اطلاق «أب» در لسان عرب بر عمو شایع است، چنانچه در قضیه سؤال حضرت یعقوب از اولاد خود قرآن فرموده: قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ (۱) و اسماعیل که عموی یعقوب بوده به عنوان پدر یاد شده است.

(آیه ۸۶) (الْفُكَا ءِالِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ)

اعراب و لغت:

إِفْكَاً مفعول تریدون است. و آلهه بدل از آن است.

تفسیر

آیا به دروغ و افترا معبودهایی غیر از خدا را می خواهید و از آنها مراد می طلبید.

یا آیا دروغی را که معبودهایی غیر از خدا باشد می طلبید.

ص: ۷۵

(آیه ۸۷) (فَمَا ظُنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

پس گمانتان درباره پروردگار جهانیان چیست؟ آیا او رب نیست یا اذن پرستش دیگران را داده یا مشرکان را عذاب نمی کند که پرستش او را ترک و به ستایش و پرستش غیر و اقدام می کنید و یا ایشان را شریک او می سازید.

و حال آن که او شما را آفریده و شما را روزی داده، و تمام لوازم وجودیه شما را مهیا ساخته و به احسن وجه شما را تربیت فرموده؛ بلکه مربی تمام عوالم، ذات یکتای او باشد.

بت پرستان به گفته های آن حضرت اصلاً التفات ننموده گفتند: فردا عید ماست، امروز طعام طبخ کنیم، فردا به صحرا رویم و اطعمه رنگارنگ و گوناگون در اطراف بتان نهیم.

بعد از مراجعت از صحرا به بتخانه رویم و آن طعام ها را برای تیمن و تبرک قسمت کنیم. تو فردا رفیق ما باش، به بتخانه بیا تا تجل و تزئین بتان و صور و اشکال آنها را نظر کنی و ما می دانیم بعد از تماشا دیگر ما را در پرستش آنها ملامت نخواهی نمود. حضرت جوابی نفرمود، روز دیگر او را به صحرا دعوت نمودند:

(آیه ۸۸ و ۸۹) (فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ)

تفسیر:

پس به نظر تأمل در اوضاع ستارگان نگریست تا زمان عروض بیماری خود را تشخیص دهد، پس گفت: همانا من در شرف بیماریم و با شما برای مراسم عید بیرون نمی آیم.

تبصره: مقصود حضرت از جمله *إِنِّي سَقِيمٌ* با این که در آن هنگام بیمار نبود چیست؟ مفسران چند احتمال داده اند، از جمله همان که ما یاد کردیم که مقصود او این بود که در شرف بیماریم و این مطلب را خداوند به او وحی کرده بود و یا از نظر در اوضاع ستارگان یافته بود.

ص: ۷۶

چون قوم او این کلام را از حضرت ابراهیم علیه السلام شنیدند، تصور کردند که او مرض طاعون گرفته یا در شرف آن است. چه مرض طاعون در میان آنها عارض شده بود و بسیار از آن می ترسیدند.

(آیه ۹۰) (فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ)

تفسیر:

پس از او روی گردانده برگشتند. یعنی او را تنها گذاشته روی به صحرا نهادند.

(آیه ۹۱-۹۳) (فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَاتَتَّقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ)

لغت:

راغ إلیهم یعنی سراً و مخفیانه به طرف آنها رفت. و راغ علیهم یعنی پنهانی برای سرکوبی بر سر آنها رفت.

تفسیر:

پس پنهانی به قصد سرکوبی به سوی خدایانشان (بتخانه) روان شد. چون به بتخانه آمد دید غذاهایی برابر آنها چیده اند پس از روی استهزا و سرزنش گفت: آیا نمی خورید؟! شما را چیست که سخن نمی گوید.

در این کلام تنبیه فرموده بر آن که بت ها جمادند و نمی خورند و سخن نمی گویند به هیچ وجه صلاحیت عبادت ندارند.

پس سرکوبگرانه بر آنها رو آورد و با تبری که در دست داشت ضربت هایی با دست راست و پر قدرت، بر آنها وارد کرد و همه را جز بزرگشان خرد کرد.

ص: ۷۷

(آیه ۹۴-۹۶) (فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ)

لغت:

یَزْفُونَ فعل مضارع و مصدر آن «زَفَّ» به معنی سرعت در سیر و راه رفتن است. تَنْحِتُونَ فعل مضارع و مصدر آن «نحت» به معنی تراشیدن است.

تفسیر:

چون قوم از عیدگاه برگشتند به بتخانه آمدند و بت‌ها را خرد شده دیدند، پس از هم می‌پرسیدند که این کار چه کسی بوده است؟ بعضی گفتند: این کار ابراهیم است که همیشه بت‌ها را نکوهش می‌نمود. پس به اتهام این عمل شتابان به سوی او رو آوردند، و او را گرفته نزد نمرود بردند.

بعد از مباحثه و مجادله بسیار (که در سوره انبیا ذکر شد) ابراهیم گفت: آیا چیزی را که خود می‌تراشید پرستش می‌کنید؟! (استفهام انکاری و توییحی است) یعنی چگونه نزد عقل صحیح باشد که شخصی مصنوع خود را پرستش نماید؟! پس به جهت زیادتی انکار فرمود: در حالی که خداوند، شما و آنچه را انجام می‌دهید (عمل شما را) آفریده است یا خودتان و مواد معبودهای شما (سنگ و چوب) مصنوع حقیقی خداست.

(آیه ۹۷) (قَالُوا ابْنُوا لَهُو بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ)

لغت:

بنیان به معنی بناست.

ص: ۷۸

تفسیر:

به جای این که با تذکر حضرت ابراهیم متنبه شده دست از بت پرستی بردارند، به یکدیگر گفتند: برای او بنایی وسیع از حیث طول و عرض بسازید و آن را پر از آتش کنید، پس او را در جهنمی از آتش بیفکنید.

(آیه ۹۸) (فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ)

تفسیر:

پس تصمیم مکر و نیرنگ درباره او گرفتند (او را با منجیق در انبوه آتش انداختند) پس ما آنها را پست تر و خوارتر و فروتر ساختیم؛ یعنی مکر آنان را باطل گردانیده و آتش را بر ابراهیم گلستان کرده و او را از آتش نجات دادیم و این نجات را برهانی روشن بر حق بودن او و باطل بودن دشمنانش گردانیدیم.

(آیه ۹۹) (وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ)

تفسیر:

و چون آن حضرت از میان آتش به سلامت بیرون آمد و دانست که قوم به او ایمان نخواهند آورد قصد مهاجرت نمود و گفت: حتماً به سوی پروردگار خود (به شهر و مکانی که بتوانم در آن جا به عبادت پردازم) رهسپارم و او به زودی مرا به آنچه مقصد من است از مصالح دنیوی و اخروی راهنمایی خواهد کرد.

(آیه ۱۰۰) (رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ)

ص: ۷۹

تفسیر:

ابراهیم متوجه شهر شام شد و همسر او ساره کنیز خود هاجر را به او بخشید.

هنگامی که ابراهیم مالک هاجر شد از خدا طلب فرزند نمود و گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ. پروردگارا، ببخش مرا فرزندی که از جمله شایستگان باشد. حق تعالی دعای او را اجابت فرمود:

(آیه ۱۰۱) (فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ)

تفسیر:

پس مژده دادیم او را به پسری «اسماعیل» بردبار که حلم او به مرتبه ای بود که در عنفوان جوانی چون پدر به او گفت: خداوند، مرا فرموده که تو را ذبح کنم. در جواب گفت:

آنچه خدا فرموده به جا آور.

خدای تعالی اسماعیل علیه السلام را از هاجر به حضرت ابراهیم علیه السلام مرحمت و هر دو را از شام به مکه آورد، و حضرت اسماعیل علیه السلام در آن جا نشو و نما نمود تا سیزده ساله شد. شب هشتم ذیحجه - شب ترویبه - حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از وظیفه عبادت استراحت نمود، در خواب به او ندا شد: او را قربانی نما. شب نهم که عرفه بود همان خواب را دید، پس دانست امر الهی است. شب دهم هم همان خواب را دید مزید بر یقین او شد، برگشت با اسماعیل به مکه و هفت شوط طواف کعبه نمودند.

(آیه ۱۰۲) (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا بَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ)

ص: ۸۰

تفسیر:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ: پس چون اسماعیل با پدر خود به موضع سعی که میان صفا و مروه باشد رسید، یا چون پسر با او به حد کار و کوشش رسید، به او گفت: ای فرزند من، پیوسته در خواب می بینم که تو را سر می برم (کارد بر حلقومت می کشم) پس بنگر تو چه نظر می دهی؟! گفت: ای پدر، آنچه را مأمور می شوی انجام ده که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

نکته: فَمَا نَظُرُ مَا إِذَا تَرَى که حضرت ابراهیم گفت مقصودش مشاوره با اسماعیل نبود؛ زیرا در انجام واجبات مشورت وجهی ندارد؛ بلکه می خواست معلوم نماید که اسماعیل در این امتحان بزرگ صبر و ثبات قدم دارد یا جزع و فزع و بی طاقتی می کند؟

شرح واقعه: علامه مجلسی رحمه الله در ذیل روایتی نقل فرماید: چون حضرت ابراهیم علیه السلام به مشعر الحرام رسید، شب در آن جا شاد و خوشحال خوابید، پس در خواب دید پسر خود را قربان نماید و او را برد تا موضع جمره وسطی، پس گفت: ای فرزند عزیز، به درستی که در خواب دیدم تو را ذبح نمایم، پس تفکر نما چه مصلحت می بینی؟ فرزند سعادت مند گفت: ای پدر، آنچه مأموری به جا آور.

چون هر دو تسلیم امر خدا شدند، ناگاه شیطان به صورت پیرمردی آمد و گفت: ای ابراهیم، از این پسر چه می خواهی؟!

گفت: می خواهم او را ذبح کنم.

گفت: سبحان الله! پسری را که یک چشم به هم زدن معصیت خدا نکرده می کشی؟!

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: خدا به این امر فرموده است.

گفت: پروردگارت تو را از این کار نهی می کند، آن که تو را به این کار امر می نماید شیطان است.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: وای بر تو، آن کسی که مرا به این مرتبه رسانیده او امر فرموده و در این شکی ندارم.

گفت: نه والله! تو را به این کار امر نمی کند مگر شیطان!

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: والله دیگر با تو سخن نمی گویم!

تصمیم گرفت که فرزند را ذبح کند.

شیطان گفت: ای ابراهیم، تو پیشوای مردمی و مردم پیروی تو می کنند و اگر تو این کار کنی بعد از این مردم فرزندان خود را بکشند.

حضرت جواب او نگفت....

(آیه ۱۰۳-۱۰۵) (فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُو لِلْجَبِينِ * وَ نَدَيْنَهُ أَن يَا بَرِّهِيمُ * فَذَ صَدَقَتِ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَّ لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

لغت:

تَلَّ فعل ماضی است یعنی به زمین انداخت.

تفسیر:

پس چون هر دو تسلیم فرمان خدا شدند و پسر را بر پیشانی بیفکند - یعنی پیشانی او را بر زمین گذارد و کارد بر حلق او کشید و کارد نبرید - حضرت خشمگین شد که چرا کارد نمی برد؟ به قدرت الهی کارد به سخن درآمد و گفت: خلیل مرا بر بریدن امر کند و خدای جلیل مرا از بریدن باز می دارد. (۱) و ما او را ندا در دادیم که ای ابراهیم حَقًّا که تو خوابت را تحقّق بخشیدی؛ زیرا آنچه در خواب دیده بود و به آن امر شده بود همان کشیدن کارد بر حلقوم اسماعیل بود هر چند پدر و پسر از آن، امر به ذبح فهمیده بودند.

إِنَّا كَذَّ لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ...: ما نیکوکاران را این گونه پاداش دهیم.

تتمه: از ابن عباس روایت است که حضرت ابراهیم علیه السلام چون در منا به جمره اول رسید،

ص: ۸۲

شیطان آمد که متعرض به او شود، ابراهیم هفت سنگ به او انداخت. از آن جا به جمره دوم رفت، باز شیطان را دید، هفت سنگ دیگر به او انداخت. و چون به جمره عقبه رسید آن جا نیز ظاهر شد، پس هفت سنگ دیگر به او انداخت. بواسطه این، رمی جمرات سه گانه از جمله مناسک حج شد.

چون ابلیس از وسوسه خلیل مایوس شد، نزد اسماعیل آمد و گفت: هیچ می دانی پدرت تو را کجا می برد؟ گفت: به مهمانی دوست می برد.... (۱) (آیه ۱۰۶) (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ)

تفسیر:

به یقین این حادثه همان آزمایش و امتحان آشکار است که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل از این امتحان سرفراز بیرون آمدند.

(آیه ۱۰۷) (وَفَدَيْنَهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ)

لغت:

ذبح یعنی ذبیحه و قربانی.

تفسیر:

و ما قربانی بزرگی را (گوسفندی بزرگ از نظر هیکل و از جنبه احترام) را فدای او کردیم.

تتمه: در عیون اخبار الرضا علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که: چون حق تعالی گوسفند را برای فدای اسماعیل فرستاد و حضرت ابراهیم علیه السلام او را ذبح کرد، به خاطرش

ص: ۸۳

رسید که: اگر به دست خود فرزندم را قربانی می کردم ثوابی عظیم و درجه ای برای من بود خداوند به او وحی فرستاد که در بین بندگان و مخلوقان چه کسی را از همه بیشتر دوست داری؟ گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله که حبیب و صفی تو باشد. خطاب آمد: او را دوست تر داری یا خود را؟ حضرت ابراهیم گفت: به عزت و جلالت که او را دوست تر می دارم.

خطاب رسید: فرزندان او را دوست تر داری یا فرزندان خود را؟ گفت: فرزندان او را دوست تر دارم. خدای تعالی وحی فرمود که یکی از فرزندان او را... گرسنه و تشنه در زمین کربلا شهید کنند. حضرت ابراهیم علیه السلام چون شمه ای از این واقعه را بشنید، قطرات اشک بر صفحات رخسار فرو بارید، خطاب رسید که: ای ابراهیم، ثواب گریستن تو بر حضرت حسین علیه السلام و المی که به قلب تو رسید، برابر آن ثوابی است که به دست خود فرزند خود را قربانی کنی. (۱) «صلی الله علیک یا ابا عبد الله».

(آیه ۱۰۸-۱۱۱) (و تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَّمَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

اعراب:

مفعول ترکنا در تقدیر است؛ یعنی برای او نام نیک به جای گذاشتیم.

تفسیر:

چون حضرت ابراهیم از آن امتحان بزرگ سرفراز بیرون آمد مستحق ستایش شد و نام نیکی از او در امت های بعدی به جای گذاشتیم (چون ندای توحید، مبارزه با شرک، فداکاری عظیم) و یا این که در امت پیامبر اسلام هرگاه نام او را یاد کنند او را ستایش نمایند.

سلام و درود بر ابراهیم.

ص: ۸۴

۱- . به عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۱۶۶ و منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۰ رجوع شود.

نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم که به ابراهیم پاداش دادیم.

همانا او از بندگان با ایمان ما بود.

(آیه ۱۱۲) (وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ)

تفسیر:

و او را به فرزندی به نام اسحاق که پیامبری از شایستگان بود بشارت دادیم یا در حالی که مقدر شده بود که پیامبر و از جمله شایستگان و ستودگان باشد بشارت دادیم.

نکته: ذکر صفت ثانیه (صلاح) به جهت ترغیب بندگان است به صلاح؛ زیرا حضرت اسحاق با وجود جلالت قدر و رفعت منزلت که پیامبری باشد، به صفت صلاحیت، ممدوح گشته، پس فلاح، فرع صلاح؛ و کمال و تکمیل، متفرع بر آن است.

(آیه ۱۱۳) (وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ)

تفسیر:

و بر او و بر اسحاق برکت دادیم و انبیا را از اولاد آنها قرار دادیم و به آنها کتاب و شریعت دادیم.

وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ: و از اولاد آن دو برخی نیکوکار و برخی بر خویشتن ستمکاری آشکارند که به کفر و معصیت آلوده هستند؛ یعنی از نسل ایشان هم مؤمن نیکوکار و هم کافر بدکردار هست.

آیه شریفه تنبیه است بر آن که نسب را در هدایت و ضلالت اثری نیست و ظلم و عقاب اولاد به آباء و اجداد سرایت نمی کند و سبب نقص و عیب ایشان نمی گردد؛ زیرا خود گناهکار به بدی فعل خود عقاب می شود نه پدر او یا پسر او.

ص: ۸۵

داستان حضرت موسی و هارون (علیهما السلام)

(آیه ۱۱۴-۱۲۲) (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ * وَنَجَّيْنَاهُمَا مِنَ الْكُوفِ الْعَظِيمِ * وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكُنُوا هُمُ الْغَالِبِينَ * وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ * وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرِينَ * سَلَّمَ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ * إِنَّا كَذَّابٌ لِّكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

همانا بر موسی و هارون نعمت بخشیدیم (نعمت پیامبری یا نعمت های دینی و دنیوی)

و آن دو و قومشان را از اندوهی بزرگی (و گرفتاری در دست دشمنان و آزار و اذیت آنان) نجات دادیم.

و آنها را یاری دادیم، پس آنها بودند که پیروز شدند و بر دشمنان خود بعد از این که مغلوب آنها بودند غالب گشتند.

وَآتَيْنَاهُمَا...: و به آن دو، کتاب آسمانی روشن و روشنگر عطا کردیم کتابی که شامل احکام روشن و واضح و بیان کننده مجهولات بود.

و هر دو را به راه راست هدایت کردیم راهی که آنها را به بهشت می رساند.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا...: و نام نیکی از آن دو در امت های بعدی (یا در امت اسلام) به جای گذاشتیم که هرگاه آنها را یاد کنند ستایش نمایند. باقی ماندن ندای توحید و مبارزه با شرک از آنها نیز از مصادیق باقی ماندن نام و آوازه نیک آنان است.

سَلَّمَ عَلَيَّ مُوسَى... سلام و درود بر موسی و هارون، یا سلام می فرستیم بر این دو پیامبر عظیم الشأن.

شاید مقصود این باشد که بقای نام نیک آنها به این است که اهل ایمان می گویند:

سَلَّمَ عَلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ.

ما نیکوکاران را همان گونه که به موسی و هارون پاداش دادیم پاداش می دهیم.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا... البته که آن دو از بندگان با ایمان ما بودند.

داستان حضرت الیاس علیه السلام

داستان حضرت الیاس (ع)

(آیه ۱۲۳) (وَ إِنَّ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

و همانا الیاس نیز از فرستادگان و پیامبران ما بود که مردم را به راه حق دعوت می کرد.

(آیه ۱۲۴) (إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ)

تفسیر:

یادآور آنگاه را که به قوم خود با استفهام انکاری گفت: آیا از عذاب الهی و نافرمانی با خدا و شرک به او پروا و پرهیز نمی کنید؟! یعنی باید پرهیز کنید.

(آیه ۱۲۵) (أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ)

لغت:

بعل اسم یکی از بت ها و یا مطلق بت می باشد.

تفسیر:

آیا برای پرستش و طلب خواسته های خود بتِ بعل را می خوانید و پرستش می کنید و بهترین آفریننده را رها می کنید؛ یعنی بت را که مصنوع خود شماست پرستش می کنید و نیکوترین صانع که خدای یگانه بی همتاست را وا می گذارید.

(آیه ۱۲۶) (اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ)

اعراب:

الله... بیان احسن الخالقین و به همین جهت منصوب است.

تفسیر:

بت را می پرستید و خدای یکتا را که پروردگار شما و پدران و نیاکان شماست پرستش نمی کنید.

یعنی او را پرستش کنید و از پرستش غیر او دست بردارید.

(آیه ۱۲۷) (فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ)

تفسیر:

پس او را تکذیب کردند و مسلماً آنان در قیامت برای حساب و عذاب احضار خواهند شد.

(آیه ۱۲۸) (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)

تفسیر:

همه حضرت الیاس را تکذیب کردند مگر بندگان پاک شده و برگزیده خدا که از شرک و نفاق، پاک و خالص شده بودند.

ص: ۸۸

(آیه ۱۲۹) (وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ)

تفسیر:

و نام نیکی از او در امت های بعدی یا امت پیامبر آخر الزمان به جای گذاشتیم.

(آیه ۱۳۰) (سَلَّمَ عَلَيَّ إِذْ يَأْسِينِ)

تفسیر:

سلام و درود بر یاس.

این آیه «سلام علی آل یاسین» هم قرائت شده است.

تتمه: در اخبار آل عصمت وارد شده که آل یاسین ائمه هدی علیهم السلام باشند:

۱ - علی بن ابراهیم قمی رحمه الله گوید: خدای عز و جل آل محمد علیهم السلام را در این آیه ذکر کرده:

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَّمَ عَلَيَّ إِذْ يَأْسِينِ. «یس» حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و آل یس آل محمد علیهم السلام اند. (۱) ۲ - از حضرت صادق از آباء گرام از علی علیهم السلام نقل شده که در این آیه فرمود: یس مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله، وَ نَحْنُ آلِ یس: (۲) یس محمد صلی الله علیه و آله و ما آل یس هستیم.

۳ - در تفسیر جوامع از ابن عباس نقل شده که آل یس آل محمد، و «یس» اسمی از اسماء پیامبر است. (۳) ۴ - از یکی از روایات عامه نقل شده که مراد از یس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از آل یس اهل بیت او هستند. (۴)

ص: ۸۹

۱- . تفسیر صافی ذیل آیه شریفه به نقل از تفسیر قمی.

۲- . معانی الاخبار (۱۳۷۹ ق - تهران) ص ۱۲۲ ح ۲ و نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۳۲، ح ۱۰۲.

۳- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه به نقل جوامع الجامع.

۴- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۹.

۵- از طریق اهل سنت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: از حضرت علی علیه السلام سؤال کردند از معنی این آیه، فرمود: یس حضرت محمد است و ما ییم آل محمد علیهم السلام. (۱)

(آیه ۱۳۱) (إِنَّا كَذَّ لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُوَ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

ما نیکوکاران را این گونه که به الیاس پاداش دادیم پاداش می دهیم.

همانا او از بندگان با ایمان ما بود.

داستان حضرت لوط علیه السلام

داستان حضرت لوط (ع)

(آیه ۱۳۳-۱۳۶) (وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ * ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ)

لغت:

غابری جمع غابر و مصدر آن غبور به معنی ماندن است. عجز یعنی پیر زن.

دمرنا فعل ماضی از باب تفعیل، و مصدر ثلاثی آن دُمور و دِمَار به معنی هلاک کردن است.

تفسیر:

همانا لوط نیز از فرستادگان و پیامبران ما بود.

به یاد آور آن گاه که او و همه خاندانش را از عذاب نجات دادیم.

ص: ۹۰

مگر پیرزنی (که همسر لوط بود) و با او از شهر خارج نشد و در میان باقیمانده‌گان در عذاب قوم لوط بود.

سپس بقیه قوم لوط را به خاطر کفر و فسق هلاک کردیم و دمار از روزگارشان برآوردیم و دیارشان را زیر و رو ساختیم.

(آیه ۱۳۷ و ۱۳۸) (وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَبِالْأَيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)

تفسیر:

و همانا شما اهل مکه و قریش در سفرهاتان به شهر شام (که برای تجارت می‌روید) صبحگاهان بر آنان می‌گذرید. و در شامگاهان نیز، پس آیا نمی‌اندیشید؟!

یعنی شما که روز و شب از شهر و وطن ایشان عبور می‌کنید و آن‌جا را می‌بینید چرا به نظر عبرت نگاه نمی‌کنید و از این که عاقبت مکذبان و معاندان جز هلاکت نیست عبرت نمی‌گیرید تا دست از ضلالت و طغیان و عناد و گناه بردارید؟!

داستان حضرت یونس علیه السلام

داستان حضرت یونس (ع)

(آیه ۱۳۹) (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ)

تفسیر:

و البته یونس از فرستادگان و پیامبران ما بود.

داستان او در سوره یونس گذشت.

چون وی از هلاک نشدن قوم خود خبردار شد از این که مبادا قومش او را به کذب نسبت دهند به جانب دریا رو نهاد.

ص: ۹۱

(آیه ۱۴۰-۱۴۲) (إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ)

لغت:

فُلْک یعنی کشتی. مشحون یعنی پر از مسافر.

فساهم فعل ماضی از باب مفاعله، و مساهمه به معنی قرعه انداختن با یکدیگر است.

مدحضین اسم مفعول از باب افعال و مصدر ثلاثی آن دحض و آن به معنی لغزیدن و سقوط و در این جا به معنی سقوط و افتادن در دریاست.

حوت به معنی ماهی است.

مصدر التقم التقام به معنی بلعیدن است.

ملیم اسم فاعل باب افعال به معنی ملامت کننده است.

تفسیر:

یاد آور هنگامی را که به سوی کشتی پر از مسافران و بار فرار کرد و در آن سوار شد.

اباق به معنی گریختن بنده از مولای خود است و چون حضرت یونس علیه السلام بدون اذن خداوند از شهر بیرون رفته بود (تا قومش عذاب شوند) از این رو تعبیر به اباق و فرار در نهایت حسن باشد.

چون حضرت داخل کشتی شد و کشتی از ساحل به میان آب رفت بایستاد، ملأحان گفتند: حتماً بنده گریخته ای در کشتی باشد که از حرکت مانده است! باید او را در میان آب بیندازیم. زیرا عادت آنها این طور بود. حضرت یونس فرمود: بنده گریخته منم. گفتند:

حاشا تو بنده صالحی و آثار صلاح از سیمای تو هویدا است! فرمود: من خود را بهتر از شما می شناسم. چون گفتگو زیاد نمودند فرمود قرعه زیند اگر به نام من آمد مرا به دریا اندازید.

یا چون خطر کشتی اقتضا کرد برخی در آب افکنده شوند او در قرعه کشتی شرکت کرد و قرعه به نام او افتاد.

ص: ۹۲

اهل کشتی خواستند او را به دریا اندازند، حق تعالی امر فرمود به ماهی که او را دریاب و در شکم خود محافظت نما به طوری که هیچ جراحتی به او وارد نیاید، من او را طعمه تو نساختم. ماهی به کنار دریا دهن باز کرد، ملاحان او را به طرف دیگر بردند، باز همان جا پدید آمد. به طرف دیگر بردند، باز ماهی پیدا شد.

پس ماهی او را بلعید در حالی که کار ملامت آوری و ترک اولایی کرده بود و خود را سرزنش می کرد.

تنبيه: این مطلب ثابت شده که انبیا از اول عمر تا آخر معصوم می باشند و گناه و معصیت از آنها صادر نگردد؛ زیرا قابل شأن و رتبه نبوت کسی است که جمیع قوای طبیعی و حیوانیه و نفسانیة او مطیع و منقاد و مقهور عقل او باشد؛ و کسی که جمیع قوای او تابع عقل او شوند محال است که نافرمانی از او سرزند به جهت آن که تمام معاصی در نظر عقل قبیح است، و هر که معصیتی از او صادر شود، تا یکی از قوای نفسانی مانند غضبی یا شهوی بر عقل غالب نشود صدور معصیت از او محال باشد. پس بنابراین آیاتی که موهم صدور معصیت از پیامبران باشد، تأویل به ترک اولی می شود. البته ترک اولی نیز نافرمانی می باشد؛ زیرا شایسته مقام تقرب و جلالت شأن انبیا نباشد که خلاف اولی انجام دهند. و به این ترک اولی درباره پیامبران لفظ گناه اطلاق شده و می شود. لذا فرموده اند:

حسانات الأبرار سیئات المقرّین.

(آیه ۱۴۳ و ۱۴۴) (فَلَوْلَا أَنَّهُوَ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)

تفسیر:

حضرت یونس علیه السلام در تاریکی های دریا خدا را ندا نمود: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. (۱)

ص: ۹۳

تفسیر:

پس اگر نه این بود که در مدّت عمرش و در شکم آن ماهی از تسبیح گویان بود یا اگر از نماز گزاران در مدّت عمر یا از یادکنندگان خدا نبود، حتماً تا روزی که مردم بر انگیخته می شوند در شکم ماهی می ماند؛ اما به برکت ذکر خدا از این زندان نجات یافت.

(آیه ۱۴۵ و ۱۴۶) (فَبَدَّنْهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَ أَمْ نَبْتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّفْطِينِ)

لغت:

نبتد به معنی انداختن. عراء به معنی زمینی است که درخت و غیره، آن را پوشانیده باشد.

معنی مشهور یقطين کدو است.

تفسیر:

پس او را در حالی که بیمار بود در مکانی بدون سقف و سایه افکندیم.

و بر بالای سر او بوته ای از نوع کدو (و یا موز یا انجیر) رویانیدیم و از سایه برگ های آن استفاده کرد و از حرارت آفتاب او را نگهداشت.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله، چرا کدو را بسیار دوست می داری؟ فرمود: درخت برادر من یونس است. (۱)

(آیه ۱۴۷ و ۱۴۸) (وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ * فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ)

ص: ۹۴

تفسیر:

و یونس را (دیگر بار) به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم.

آیا مقصود همان مردمی هستند که خدا توبه آنها را پذیرفت و از عذاب نجات پیدا کردند یا مردمی دیگرند؟ روشن نیست.

این کلام اشاره است به کثرت عدد ایشان؛ یعنی ایشان در بسیاریِ عدد بر وجهی بودند که چون ناظر به آنها نگاه می کرد می گفت: صد هزارند یا زیادت.

پس ایمان آوردند یا تجدید ایمان کردند و ما آنها را تا مدتی معین از زندگی برخوردار کردیم.

در این جا گفتار درباره حضرت یونس علیه السلام به پایان رسید.

و بعد از این چند آیه درباره مشرکان مکه است.

(آیه ۱۴۹ تا ۱۵۵) (فَاسْئَلْتَهُمُ الرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِنْكَهَم لَيَقُولُونَ * وَ لَدَّ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ * أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ)

لغت:

استفتاء در این جا به معنی پرسیدن است. اصطفاء به معنی برگزیدن است.

تفسیر:

پس، از مشرکان مکه پرس: آیا دختران از آن پروردگار تو است و پسران از آن آنها؟ یعنی از ایشان پرس: چگونه است که دختران را به پروردگار نسبت می دهید و پسران را برای خود اختیار می نمایید و از دختران مستکرید و بدان جهت ایشان را زنده به گور می کنید؟!!

ص: ۹۵

أَمْ خَلَقْنَا...: یا آن که ما فرشتگان را از جنس دختران آفریدیم و آنها حاضر و شاهد بودند؟! یعنی چون ایشان نزد آفریدن ملائکه حاضر نبودند، چگونه حکم به انوئیت ایشان می کنند.

بیان: اطلاق انوئیت بر فرشتگان نه از روی معرفت و علم و شهود است؛ بلکه از غایت جهل آنها باشد.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفِكِهِمْ...: آگاه باش که آنان از دروغ پردازی شان می گویند: خداوند فرزند آورده! و قطعاً دروغ می گویند.

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ...: آیا بر فرض انتخاب و اتّخاذ فرزند، دختران را بر پسران برگزید؟!!

شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟!!

پس آیا متذکر و متنبه نمی شوید که خداوند از جسمیت و عوارض آن به برهان عقلی و دلیل شرعی منزّه است؟!!

(آیه ۱۵۶ و ۱۵۷) (أَمْ لَكُمْ سُلْطَنٌ مُّبِينٌ * فَأَتُوا بِكُتُبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

لغت:

سلطان یعنی دلیل.

تفسیر:

آیا شما در این ادّعاها (فرشتگان دختران خداوند. فرشتگان دخترند. خداوند فرزند دارد. خداوند دختران را بر پسران برگزیده) دلیل روشن و برهانی واضح دارید؟ اگر دارید پس نوشته و کتابتان (کتاب آسمانی خودتان) را بیاورید اگر راستگویید. و چون دلیل عقلی و سمعی بر این ادّعاها ندارید پس از کجا این ادّعاها را می کنید؟!!

پذیرش توصیف خدا در انحصار مخلصین

(آیه ۱۵۸) (وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةَ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ)

ص: ۹۶

لغت:

جنه به معنی جن هاست.

تفسیر:

و ادّعی باطل دیگر آنها این که میان خدا و میان جن ها نسبت و خویشاوندی قائل شدند، در حالی که خود جن ها هم می دانند که گویندگان این مطلب در قیامت برای حساب و عقاب به جهت این ادّعی باطل احضارشدگان اند.

و نزد بعضی از مفسّیران مراد از جن در این آیه ملائکه اند، چه هر چه مخفی باشد عرب آن را جن گویند؛ بنابراین معنی آیه این است: کفّار گفتند: میان خدا و ملائکه نسبتی هست! و گفتند: «الملائکه بنات الله» و حال آن که خود ملائکه هم می دانند که قائلان به این مطلب را در قیامت برای حساب و عقاب به جهت این ادّعی باطل احضار خواهند کرد.

(آیه ۱۵۹) (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ)

تفسیر:

منزه است خداوند از آنچه مشرکان و کفّار، او را به آن توصیف می کنند (شریک داشتن، ولادت، خویشاوندی، اتّخاذ فرزند).

(آیه ۱۶۰) (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)

تفسیر:

مگر بندگان خالص و برگزیده خدا که خدا را به نحو دیگری و به آنچه سزاوار ذات یکتای اوست توصیف و ستایش می کنند.

شاید از آیه استفاده شود که جز بندگان مخلص و مخلص خدا، آن طور که شایسته

ص: ۹۷

ست خدا را نشناخته اند تا به طرزی که سزاوار اوست او را ستایش و توصیف کنند. پس در مورد غیر آنها باید گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ.

نفی جبر در گمراهی بشر

(آیه ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳) (فَأِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ * مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفِتْنِينَ * إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ)

لغت:

فائنین جمع فاتن و آن به معنی گمراه کننده است.

صال اسم فاعل از «صلی» و در اصل «صالی» بوده و به معنی داخل شونده است.

تفسیر:

سپس خطاب به مشرکان فرماید: پس همانا شما و آنچه را از بت و شیاطین و جن می پرستید.

هرگز نمی توانید بر ضدّ هدف خدا جامعه را به گمراهی و تباهی بکشانید.

مگر کسی را که به جهت کفر و عنادش به جهنّم رفتنی و سوختنی است.

یعنی شما و معبوداتتان هیچ کدام نمی توانید بندگان را اغوا کنید به این وجه که بر خدا غالب شوید و بندگان او را از دین او برگردانید مگر جماعتی که به سوء اختیار خودشان کافر شوند و بر صفت کفر بمیرند و به جهنّم روند.

تنبیه: این مطلب ثابت شده که علم الهی به کفر و عصیان بندگان، موجب کفر و عصیان آنان نگردد؛ بلکه کفر و عصیان را به سوء اختیار خود مرتکب می شوند. و البته شخص عاقل فهیم می داند که در نزد حکیم علم ازلی را علت عصیان دانستن از نهایت جهل بود.

(آیه ۱۶۴-۱۶۶) (وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُوَ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ)

ص: ۹۸

تفسیر:

این آیه و دو آیه بعد درباره فرشتگان است.

فرشتگان برای نفی ربوبیت خودشان گویند: و هیچ یک از ما نیست مگر این که او را نزد خداوند مقام و مرتبه ای معین است. یعنی هر یک از ما را مقامی است از عبادت؛ بعضی راکع، بعضی ساجد و بعضی قائم که هیچ کدام، از آن حالت به حالت دیگری منتقل نشویم، پس چون مخلوق و مربوب او باشیم و به بندگی و عبادت او از روی خوف و خشیت و خضوع مشغول هستیم، چگونه ما را معبود و رب می پندارند؟!

وَ إِنَّا لَنَحْنُ... و بی تردید ماییم که برای امتثال فرمان خدا پیوسته صف بسته ایم.

و البته ماییم که به زبان و اعتقاد قلبی تسبیح کنندگان هستیم.

ابن عباس گفته: در آسمان یک وجب جا یافت نشود مگر آن که آن جا ملکی به تسبیح الهی مشغول است.

تتمه: آیه و مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ گرچه ظاهرش در حق ملائکه است؛ و لکن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: این آیه در حق ائمه و اوصیای آل محمد علیهم السلام نازل شده است. (۱)

و نیز در ذیل آیه وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ حضرت صادق علیه السلام فرماید:

كُنَّا أَنْوَارًا صُفُوفًا حَوْلَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ فَيَسْبِحُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِتَسْبِيحِنَا إِلَى أَنْ هَبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا ،
وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ... (۲):

ما نورهایی صف به صف در حول عرش بودیم، ما تسبیح می نمودیم، پس تسبیح می کردند اهل آسمان ها به سبب تسبیح ما تا وقتی که به زمین هبوط نمودیم، پس ما تسبیح نمودیم، پس تسبیح نمودند اهل زمین به سبب تسبیح ما.... (۳)

ص: ۹۹

۱- . تفسیر قمی، ج ۲ ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۳- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

(آیه ۱۶۷-۱۷۰) (وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ * لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ * لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ * فَكَفَرُوا بِهَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

و حقیقت، این است که مشرکان پیوسته می گفتند:

اگر در نزد ما کتاب یادآوری کننده ای از قبیل کتاب های پیشینیان (تورات و انجیل) بود حتماً بندگان خالص و برگزیده خدا می بودیم و به شرک و کفر و گناه آلوده نمی شدیم!

اما هنگامی که قرآن که بهتر از کتاب های گذشته است آمد، به آن کفر ورزیدند و به زودی کفر کفرشان را خواهند دانست.

شان نزول: مشرکان می گفتند: اگر کتابی به ما نازل می شد، ما از شرک دست برداشته منقاد می شدیم و اوامر و نواهی آن را اطاعت می نمودیم، چنانچه جماعتی که پیش از ما بودند و تورات و انجیل بر ایشان نازل شد ایمان آوردند. اما چون قرآن که اشرف کتب سماوی است نازل شد ایمان نیاوردند و بر کفرشان افزودند، حق تعالی حضرت رسالت را اخبار فرمود که:

وعده نصرت و پیروزی به پیامبران

(آیه ۱۷۱-۱۷۳) (وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)

تفسیر:

و به یقین کلمه و سخن ما (قضای حتمی و وعده قطعی ما) درباره بندگان ما که پیامبران و فرستادگان از جانب ما هستند در علم ازلی و لوح محفوظ گذشته است.

و آن سخن این است: که بی تردید آنها هستند که از جانب ما یاری شدگان اند.

و حتماً سپاه ما هستند که پیروزند.

یعنی پیروان انبیا بر کافران غالب اند هم در دنیا و هم در آخرت؛ اما در دنیا با داشتن حجّت و دلیل قوی و محکم و اما در آخرت به برتری آنها بر کفار.

تنبيه: بدان که مغلوبیت انبیا و اولیا در برخی موارد، منافی آیه شریفه نباشد؛ زیرا شخص عاقل بصیر که تدبّر و تأمل در عاقبت امر نماید هر آینه صدق فرمایش الهی را دریابد که غلبه به حجّت و برهان برای انبیا و اولیا محقق، و نصرت و غلبه واقعی آنها در عالم مسلم باشد. مطالعه تاریخ این امر را ثابت گرداند که یاغیان و طاغیان، عاقبت الامر نابود و آثار آنها به کلی محو می شود، و لکن انبیا و اولیا و نام نیک ایشان برقرار می ماند؛ شاهد بزرگ این مطلب فاجعه عاشورای حضرت حسین - سلام الله علیه - می باشد. دیده بصیرت بگشا و منظره عصر عاشورا را مشاهده نما، با آن که معاندان از آل ابو سفیان و آل مروان و آل زیاد بسیار بودند و با نهایت شناعت و ملعنت و هتاک و بی باکی یزید ملعون و تابعان او محو آثار نبوت را می خواستند و خود آن حضرت و بنی هاشم و اصحاب با وفای او را شهید کردند، اما نتوانستند نور شمس ولایت حضرت حسین علیه السلام را محو و خاموش کنند که بعد از بیش از هزار و سیصد سال، غالبیت آن حضرت و مغلوبیت یزید ملعون، اظهر من الشمس است و حقیقت و حقیقت **إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ** برای همه روشن باشد.

(آیه ۱۷۴) (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى جِئِ)

تفسیر:

ای پیامبر، تا مدتی که حکومت تشکیل دهی و فرمان جهاد با کفار از طرف خدای متعال صادر شود از آنان (کفار) روی برتاب، تا زمان مهلت به سر آید و وعده نصرت ظهور یابد.

ص: ۱۰۱

(آیه ۱۷۵) (وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ)

تفسیر:

و به آنان بنگر که به زودی کیفر خود را خواهند دید؛ یعنی به زودی فتح و نصرت و مغلوب شدن خود را خواهند دید.

نکته: امر به ابصار که دالّ است بر وجود مبصّر، اشاره است به نزدیک بودن تحقّق آن بر وجهی که گویا در حال واقع شدن است. این کلام متضمّن تسلیت خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اخبار غیبیه است که به اندک زمانی نصرت الهی تحقّق یافت.

(آیه ۱۷۶-۱۷۸) (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ * فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ * وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ)

تفسیر:

پس آیا عذاب ما را به شتاب می طلبند؟!

پس چون عذاب ما به آستان سرایشان فرود آید پس بدصبحی باشد صبح بیم داده شدگان!

باز هم تا مدّتی از آنان روی برتاب تا مهلت به سر آید و نوبت جهاد و نصرت الهی رسد.

(آیه ۱۷۹) (وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ)

تفسیر:

و به آنان بنگر که به زودی کیفر خود را خواهند دید.

ص: ۱۰۲

نکته: نزد بعضی این کلام بر سبیل تأسیس است نه تأکید، و مراد از آیه ۱۷۵ عذاب دنیا، و از این آیه عذاب آخرت است.

(آیه ۱۸۰) (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ)

تفسیر:

پروردگار تو پروردگار عزّت و اقتدار و غلبه، از آنچه مشرکان از شریک داشتن، اولاد داشتن و غیره او را توصیف می کنند منزّه است.

اضافه رب به عزّت به جهت اختصاص آن است به او؛ زیرا عزّت هر عزیزی و اعزاز هر معزّی به او منتهی شود.

(آیه ۱۸۱) (وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُزْسَلِينَ)

تفسیر:

و سلام و درود بر پیامبران مرسل که از جانب خدا به سوی خلق خدا و برای هدایت آنها فرستاده شده اند.

یا جمله خبریه به معنی امر باشد؛ یعنی ای بندگان، بر پیامبران الهی سلام و درود بفرستید.

(آیه ۱۸۲) (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

حقیقت هر ستایش و ثنای جمیل و وصف جلیل از ازل تا ابد مختص است به ذات خدای متعال که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص است.

و آن خدایی که پروردگار عالمیان است از ملائکه و جن و انس و نباتات و جمادات و غیر آنها، و تربیت کننده همه آنهاست، سزاوار پرستش و ستایش است.

ص: ۱۰۳

مراد تعلیم بندگان است که به چه کیفیت و به چه نوع خدا را حمد نمایند بر آنچه به آنها انعام فرموده از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت و غیر آن.

تتمه: چون این سوره مشتمل است بر آنچه کفار نسبت به ذات سبحانی از اوصاف نالایق و اذیت رسولان از آنها می گفتند، لذا این سوره را با تنزیه ذات خود از اوصاف مذکوره، و تعظیم رسولان به تحیات مرضیه ختم فرمود.

اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَبَ بِالْمِكْتَبِ الْمَأْوُفَى مِنَ الْأَجْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَكُنْ آخِرُ كَلَامِهِ فِي مَجْلِسِهِ: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ...
(۱).

هر که می خواهد روز قیامت با پیمانه تمام تراجر و مزد او را بپیمایند پس آخرین کلام او در هر مجلس و محفل هنگامی که خواست برخیزد این جمله باشد:

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

ص: ۱۰۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ)

لغت:

ذی الذکر یعنی صاحب ذکر و دارای ذکر.

معنای ص

ص: در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «ص» اسمی از اسماء الهی است که خداوند به آن سوگند یاد فرموده است (۱).

و نیز در گذشته درباره حروف مقطعه که در اوایل برخی از سوره های قرآن هست مطالبی گفته شد، مراجعه شود.

وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ: سوگند به قرآن شرافتمند و تذکردهنده به توحید و پیامبری انبیا و معارف حقّه که تو پیامبری و گفتارت راست است و نپذیرفتن کافران از نقص تبلیغ تو نیست.

ص: ۱۰۵

رفتار کافران و کيفر آن

(آیه ۲) (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزِّهِ وَشِقَاقِ)

لغت:

عزّت در این جا به معنی تکبر، و شقاق یعنی دشمنی و مخالفت.

تفسیر:

بلکه کسانی که کفر ورزیدند، در تکبر و غرور و مخالفت و دشمنی هستند و از این رو به آن ایمان نیاوردند.

(آیه ۳) (كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ فَنَادُوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ)

لغت و اعراب:

قرن در این جا به معنی مردمی که در یک عصر و زمان باشند است.

لاّت همان لای نافیه است که تاء تأنیث به آن افزوده شده است.

مناص مصدر میمی به معنی فرار کردن و تأخیر انداختن است.

اسم لاّت در تقدیر، و حین مناص خبر آن است؛ یعنی: و لات الحین حین مناص.

تفسیر:

پیش از آنها چه بسیار از مجتمعات انسانی را به جهت نپذیرفتن حق و تکذیب پیامبران و دشمنی با آنها هلاک کردیم، پس هنگامی که عذاب را مشاهده کردند، به توبه و استغاثه فریاد برآوردند؛ اما آن حال و زمان، حال و زمان مهلت دادن به آنها و فرار آنها از عذاب نبود.

ص: ۱۰۶

(آیه ۴) (وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سِحْرٌ كٰذِبٌ)

تفسیر:

و از این که بیم دهنده و پیامبری از جنس خودشان (نه فرشته و جن) برای آنها آمده تعجب کردند و کافران گفتند: این بیم دهنده، جادوگری بسیار دروغگوست و در ادعای پیامبری دروغ پردازی می کند.

(آیه ۵) (أَجْعَلِ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَ حٰدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ)

لغت:

عجاب یعنی بسیار شگفت آور.

تفسیر:

از روی تعجب گفتند: آیا همهٔ معبودها را یک معبود کرده؟ حَقًّا که این چیزی بسیار تعجب انگیز است.

شأن نزول: چون تا حدی دین اسلام قوت گرفت، بیست و پنج نفر از اشراف قریش نزد ابو طالب آمدند و گفتند: تو مهتر مایی، آمده ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزادهٔ خود که به معبودهای ما بد می گوید و به سبب دین خود سنگ تفرقه میان ما ایجاد نموده و ما از دفع او عاجزیم. ابو طالب حضرت را طلبید و گفت: این جماعت درخواست دارند که در مدعای آنها تأمل کنی. حضرت پرسید: ای قریش، مدعای شما چیست؟ گفتند: از بدگویی به معبودهای ما باز ایستی. حضرت فرمود: من هم از شما یک کلمه خواستارم تا ممالک عرب مسخر شما و اعظام عجم مطیع شما گردند. ابو جهل گفت: آن کلمه چیست؟ فرمود: قولوا: لا اِلهَ

إلا الله. همه از آن حضرت اعراض کرده و گفتند: این شخص، همه خدایان را یکی کرد(۱)؛ مقارن این حال جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد.

(آیه ۶) (وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ)

تفسیر:

و اشراف و سران آنها (قریش و مشرکان از اجتماعشان علیه پیامبر) بیرون شدند و یا چون از مجلس ابو طالب و خواسته خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه ای نگرفتند به یکدیگر گفتند که بروید و بر معبودهای خود ایستادگی کنید و ثابت بمانید؛ به یقین این ادعا که می گوید بر عرب و عجم تسلط پیدا می کند خبری است پیش بینی شده و دفع آن برای ما ممکن نیست.

یا آنچه این شخص به وسیله تبلیغ توحید اراده نموده - یعنی حاکمیت بر همه عرب و عجم - چیزی است که مراد همه انسان ها می باشد.

(آیه ۷) (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ)

لغت:

مَلَّتْ در این جا به معنی دین و آیین است. اختلاف یعنی افترا.

تفسیر:

ما این مطلب - یعنی پرستیدن یک معبود نامرئی - را در آیین های دیگر (آیین های پدرمان) یا در آیین عیسی که آخرین آیین است نشنیده ایم، چه نصارا هم به تثلیث (نه

ص: ۱۰۸

توحید) قائل اند. این ادعا - یعنی حق بودن توحید و یگانه پرستی که به خدا نسبت می دهد - جز دروغ بافی نیست!

(آیه ۸) (أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ مِّبْنَانَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ)

لغت:

عذاب در اصل «عذابی» بوده، یاء آن حذف شده است؟!

تفسیر:

آیا از میان ما این قرآن (که یادآوری کننده است) بر او که مردی فاقد مال و جاه است نازل شده است؟

علت عدم پذیرش آنها نقص قرآن نیست؛ بلکه آنها از فرط توجه به دنیا و مادیات، از قرآن یادآور من در شک اند نه این که به دروغ بودن آن اعتقاد داشته باشند؛ یعنی باعث انکار ایشان شک است و شک باید منشأ تحقیق و بررسی و تأمل شود نه انکار. بله اگر در شک هم نبودند و به حق بودن قرآن علم داشتند باز نمی پذیرفتند؛ زیرا هنوز عذاب مرا نچشیده اند.

یعنی استکبار و عناد و تقلید از پدران مانع پذیرش آنهاست، مگر این که عذاب را لمس کنند که در آن صورت، دیگر ایمان، فایده ای برایشان ندارد.

(آیه ۹) (أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَّحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ)

تفسیر:

مگر گنج های رحمت پروردگار مقتدر و بسیار بخشنده که از جمله آنها نبوت و کتاب آسمانی است در نزد آنهاست که به هر کس بخواهند ببخشند؟! چنین نیست؛ بلکه نبوت و

ص: ۱۰۹

کتاب آسمانی، نعمت و عطیه ای است که خدای متعال بر حسب حکمت و مصلحت به هر که خواهد و مستحق باشد مرحمت فرماید.

(آیه ۱۰) (أَمْ لَّهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ)

لغت:

لیرتقوا صیغه امر از باب افتعال است؛ یعنی بالا بروند.

تفسیر:

یا مگر ملکیت و تسلط بر آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است از آن آنهاست؟! (استفهام انکاری است؛ یعنی نه چنین است) و اگر چنین است پس از هر وسیله صعود و عروج بالا روند تا از نزول کتاب بر پیامبر مانع شوند.

(آیه ۱۱) (جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ)

اعراب و لغت:

جند مبتدا، و ما زائده و یا برای تحقیر، و هنالک (که اشاره به بعید است) صفت جند، و مهزوم (که اسم مفعول و به معنی شکست خورده می باشد) خبر جند است.

تفسیر:

آنها در جایگاه خودشان سپاهی اندک و شکست خورده از بقایای احزاب گذشته اند که از قدیم با انبیای الهی در نبرد بودند؛ یعنی زود باشد که با تو در مقام جنگ برآیند و مغلوب شوند.

ص: ۱۱۰

(آیه ۱۲ و ۱۳) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ * وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ لَيْكِهِمْ وَ لِلَّكَ الْأَحْزَابُ)

لغت:

اوتاد جمع وتد و آن به معنی میخ است.

تفسیر:

این تکذیب، مخصوص تو نیست؛ بلکه پیش از مشرکان مکه، قوم نوح و عاد (قوم هود) و فرعون که صاحب قصر و لشکر یا میخ های بازی و یا میخ هایی که با آنها مؤمنان را شکنجه می داد و می کشت بود، نیز پیامبران ما را تکذیب کردند.

و نیز ثمود (قوم صالح) و قوم لوط و اصحاب «ایکه» (قوم شعیب) پیامبرانشان را تکذیب کردند، آنها بودند آن احزاب که با ما و پیامبران ما در جنگ بودند.

یا آن گروه که تو را تکذیب کردند همین گروه اند که پیامبران خود را تکذیب کردند.

شاید مراد این باشد که از یک سنخ اند

(آیه ۱۴) (إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ)

لغت:

عقاب در اصل عقابی بوده، یاء آن حذف شده و کسره بر آن دلالت دارد.

تفسیر:

هیچ یک از این ها (این اقوام و گروه ها) نبودند مگر این که فرستادگان و پیامبران ما را تکذیب کردند پس کیفر و عقاب من درباره آنها سزاوار و لازم و محقق شد.

(آیه ۱۵) (وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَ جِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ)

لغت:

فواق یعنی بازگشت.

تفسیر:

و اینان (کفار و مشرکان مکه) انتظار ندارند مگر یک صیحه (نفخه اول صور) را که همه به آن می میرند و برای آن هیچ مهلت و تأخیری نیست؛ یعنی البته واقع شود و هیچ کس نتواند آن را بازگرداند.

(آیه ۱۶) (وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ)

لغت:

قَطُّ یعنی نصیب و سهم.

تفسیر:

کفار به استهزا گفتند: پروردگارا، نصیب ما را از آن عذاب هایی که وعده می دهی پیش از روز حساب زودتر ده.

داستان حضرت داود علیه السلام

داستان حضرت داود (ع)

(آیه ۱۷) (اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ)

ص: ۱۱۲

لغت:

ذالآید یعنی دارای قوت. اواب صیغه مبالغه به معنی بسیار رجوع کننده به سوی خدا یا تسبیح کننده.

تفسیر:

ای پیامبر، بر آنچه می گویند (از تکذیب و استهزا) صبر کن تا دستور جهاد و امر به قتال نازل شود.

و بنده ما داوود را که دارای قدرت و نیرو بود (قدرت علمی و جسمی و سلطنتی) به یاد آر؛ زیرا او بسیار بازگشت کننده به سوی ما بود.

(آیه ۱۸) (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ)

تفسیر:

ما کوه ها را مسخر کردیم که با او هر شامگاه و صبحگاه خدا را تسبیح می گفتند. تسبیح کردن کوه ها مانند تسبیح سنگریزه در دست مبارک سید انبیا صلی الله علیه و آله یکی از شواهد قدرت الهی باشد.

(آیه ۱۹) (وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُمْ أَوَابٌ)

تفسیر:

و نیز مسخر کردیم پرندگان را در حالی که جمع کرده شده بودند نزد او و هر یک از کوه ها و پرندگان به آوای تسبیح و تقدیس او به تسبیح ما مشغول می شدند.

ص: ۱۱۳

(آیه ۲۰) (وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُوْاَ تَيْنَهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ)

تفسیر:

و سلطنت او را به زیادی عَمَدَه و عُمِدَه تقویت نمودیم و او را حکمت (دانش های عقلی و اجتماعی و شرایع دینی) و سخنانی فیصله دهنده میان حق و باطل، یا سخنانی محکم و واضح که مخاطبان مقصود او را به آسانی دریابند عطا کردیم.

(آیه ۲۱) (وَ هَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسُوْرُوا الْمِحْرَابِ)

لغت:

تَسُوْرُوا فعل ماضی از باب تفاعل، و تَسُوْر به معنی بالا رفتن از سور و دیوار است.

تفسیر:

آیا خبر آن چند نفر که با هم نزاع داشتند (و یا چند فرشته در یک نزاع صوری) آن گاه که از دیوار غرفه و محراب داوود بالا رفتند به تو رسیده است؟

بیان: در تفسیر تبیان نقل شده که جبرئیل و میکائیل به صورت دو خصم نزد داوود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از فرشتگان بودند. حضرت داوود علیه السلام روزها را قسمت نموده بود: روزی برای حکم و داوری، و روزی برای موعظه، و روزی برای عبادت، و روزی برای انجام مهمات خود، آنها روز عبادت به غرفه او برآمدند و پاسبانان در اطراف ایستاده مردم را دور می کردند، آن ملائکه بعد از منع دربان به معبد او رفتند. (۱)

ص: ۱۱۴

(آیه ۲۲) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَغُضْنَا عَلَى بَغْضِ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ

لغت:

لا تشطط از ماده «شطّ» و آن در این جا به معنی جور و ستم در حکم و داوری است.

تفسیر:

هنگامی که ناگهانی به صورتی عجیب از طرف دیوار محراب بدون اجازه بر داوود وارد شدند و او از آنها به هراس افتاد گفتند: مترس، دو گروه متخاصم هستیم که برخی از ما بر برخی دیگر تعدی و ستم کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از راه عدالت منحرف مشو و ما را به راه راست هدایت نما.

اگر این داستان مربوط به فرشتگان باشد (نه مردم) باید گفت: مقصودشان این است که فرض کن ما با هم نزاع داریم تا دروغ لازم نیاید.

(آیه ۲۳) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُو تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَ حِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

لغت:

اکفلنیه صیغه امر از باب افعال، و یاء و هاء دو مفعول آن است.

تفسیر:

حضرت داوود از آنها خواست که دعوی خود را بیان کنند. یکی از آن دو گروه اشاره به شخصی از گروه دیگر کرد و گفت: همانا این شخص برادر من است و او را نود و نه میش

ص: ۱۱۵

است و مرا یک می‌ش، و به من گفت که آن یک می‌ش را هم به من واگذار! و در گفتگو بر من غلبه کرده است.

(آیه ۲۴ و ۲۵) (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّهٗ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُو ذَٰلِكَ وَ إِنَّ لَهُو عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ)

اعراب و لغت:

بسؤال نعتک در اصل «بسؤاله ای‌یاک نعتک» است یعنی نعتک مفعول دوم سؤال است که مضاف الیه آن شده است. خلطاء جمع خلیط و آن در این جا به معنی شریک است.

و در و قلیل ما هم «ما» زائده و «هم» مبتدا و «قلیل» خبر آن است.

تفسیر:

داوود گفت: مسلماً او در مطالبه الحاق می‌ش تو به می‌ش های خود بر تو ستم کرده و حقاً که بسیاری از آنان که اموالشان به هم مخلوط است بر یکدیگر تعدی می‌کنند مگر کسانی که ایمان آورده و عمل های پسندیده و شایسته به جا آورند و آنها بس اندک اند. و همین که داوود این داوری را کرد بنابر قولی که طرفین نزاع فرشتگان بودند (و نزاع صوری بود) آنها برخاستند و غایب شدند و به ناگاه داوود دانست که ما او را در این داوری شتاب زده آزمایش کرده ایم و از پروردگار خود آمرزش خواست و رکوع و سجود کنان به رو درافتاد و به سوی خدا بازگشت.

پس ما آن را (ترک اولی را که به مجرد طرح دعوا پیش از سؤال از مدعی علیه قضاوت کرده و یا در محاکمه صوری فرشتگان در کیفیت داوری خطا کرده) بر او بخشیدیم و البته

ص: ۱۱۶

او را نزد ما در دنیا قرب و منزلتی و در آخرت خوبیِ بازگشت و جای بازگشتی نیکوست.

ارشاد: لازم است انبیا معصوم علیهم السلام باشند؛ یعنی از اول عمر تا آخر عمر اشتباه و گناه صغیره و کبیره از آنها صادر نشود؛ زیرا اگر معصوم نباشند فایده بعثت منتفی می شود و لازم باطل است، پس ملزوم هم باطل خواهد بود؛ بیان ملازمه: اگر جایز باشد صدور معصیت و کذب از ایشان، وثوق و اعتماد به قول آنها نخواهد بود و هرگاه وثوق و اطمینان از آنها سلب گردد، مردم علم پیدا نمی کنند، که امر و نهی ایشان امر و نهی الهی است و اطاعت نمی کنند، پس فایده بعثت منتفی می گردد.

بنابراین آنچه از آیات، موهوم صدور معصیت از انبیا باشد، به ترک اولی تأویل می شود؛ زیرا در ترک اولی نیز نافرمانی می باشد، و شایسته مقام تقرب و جلالت شأن ایشان نیست که اولی را ترک کنند و همین ترک اولی نسبت به انبیا گناه به حساب می آید و از آن استغفار می کنند.

بنابراین استغفار حضرت داوود به خاطر ترک اولی بوده است و در این که آن ترک اولی چه بوده؟ یک احتمال این است (که قبلاً هم گفته شد) که او در داوری شتاب کرد و قبل از سؤال از مدعی علیه به نفع مدعی حکم کرد.

و در این باره مطالب دیگری نیز در تفاسیر شیعه و سنی آمده است که برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری شد.

(آیه ۲۶) (يٰۤاٰوٰدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاٰحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَاَلْتَّبِعِ الْهَوٰى فَيَفِضْ لَكَ عَنِ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنِ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ)

تفسیر:

سپس گفتیم: ای داوود، ما تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم. یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران گذشته قرار دادیم. پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای

ص: ۱۱۷

نفس پیروی مکن که اگر از هوای نفس پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کند (و به خلاف حق حکم خواهی کرد) مسلماً کسانی که از راه خدا منحرف و گمراه شوند آنها را عذابی سخت است به خاطر این که (یا در برابر این که) روز حساب و جزا و قیامت را فراموش کرده اند.

تنبيه: از آیه شریفه استفاده می شود:

۱ - آن که جعل خلیفه کار خداوند است نه خلق؛ زیرا خلیفه الله باید واجد صفات کمالیه باشد که یکی از آنها عصمت است و آن را جز علام الغیوب کسی نمی داند.

۲ - پیروی از هوای نفس نهی شده است؛ زیرا پیروی از آن موجب گمراهی از صراط مستقیم و ورود به عذاب الیم است و احادیث بسیار در نهی متابعت هوی وارد شده است، از جمله در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل است:

لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَهَوَاهَا

نفس را با خواهش های آن وانگذار؛ زیرا خواهش ها و خواسته او موجب هلاک اوست. و نفس را در مورد خواهش های او آزاد گذاردن، آزار و اذیت اوست و جلوگیری نفس از خواهش هایش دوی آن است.

حَقَايِيتِ اَفْرِيشِ

(آیه ۲۷) (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ)

تفسیر:

و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو هست لغو و بیهوده نیافریدیم. این پندار، گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش دوزخ!

ص: ۱۱۸

(آیه ۲۸) (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ)

تفسیر:

آیا ما کسانی را که ایمان آورده اند و عمل شایسته انجام داده اند، در مقام پاداش همانند فسادانگیزان در روی زمین قرار می دهیم یا پارسایان و متقیان را مانند گناهکاران قرار می دهیم؟! (استفهام انکاری است) یعنی نه چنین است ما هرگز مشرکان و فاجران را مانند مؤمنان و متقیان قرار ندهیم؛ بلکه هر کس مناسب با اعتقاد و عمل خود کیفر یا پاداش می بیند.

حضرت صادق علیه السلام در ذیل حدیثی فرماید:

فَاعْرِفُوا مَنْزِلَتَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِأَهْلِ الْحَقِّ أَنْ يَنْزِلُوا أَنْفُسَهُمْ مَنْزِلَةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ أَهْلَ الْحَقِّ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ. أَلَمْ يَعْرِفُوا وَجْهَ قَوْلِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. أَكْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ: (۱)

پس منزلت خود را میان خود و اهل باطل بشناسید، به درستی که سزاوار و شایسته اهل حق نیست که نازل کنند خود را به منزله اهل باطل (یعنی خود را ردیف آنها قرار دهند در رفتار و گفتار و اعمال و احوال)؛ زیرا خدای متعال اهل حق را نزد خود به منزله اهل باطل قرار نداده است. آیا وجه قول خدای متعال در قرآن را نفهمیده اند که فرموده است: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟! پس گرامی دارید نفوس خود را از اهل باطل.

ص: ۱۱۹

قرآن پر خیر و برکت

(آیه ۲۹) (كِتَبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكًا لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ)

اعراب:

لیدبّروا در اصل لیتدبّروا بوده است. نصب لیدبّروا و لیتذکر به آن ناصبه مقدر است.

تفسیر:

این قرآن، کتابی پر خیر و برکت است که بر تو نازل ساختیم برای آن که آیات آن را تدبّر و تأمل و پیگیری کنند و به معارف عمیق آن برسند و برای آن که صاحبان خردهای ناب متذکر شوند و از مواعظ آن پند گیرند.

داستان حضرت سلیمان علیه السلام

داستان حضرت سلیمان (ع)

(آیه ۳۰) (وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ)

تفسیر:

و ما به داوود، فرزندش سلیمان را بخشیدیم، نیکو بنده ای بود، حقاً که او بسیار رجوع کننده به سوی ما و منقطع از ماسوا بود.

(آیه ۳۱) (إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفِيفَتُ الْجِيَادُ)

لغت:

الصفافات جمع صافنه و آن به معنی اسبی است که به طرز مخصوصی می ایستد. و جیاد جمع جواد و آن در این جا به معنی اسب تندرو است.

ص: ۱۲۰

تفسیر:

یاد آور زمانی را که در پایان روز اسب های نجیب و تندرو بر او عرضه شدند، پس به تماشای آنها سرگرم شد تا وقت ذکر یا نافله او گذشت.

(آیه ۳۲) (فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ)

لغت:

أحببت حبَّ الخير یعنی دوست داشتن اسب را بر یاد و ذکر خدا ترجیح دادم.

مقصود از خیر در این جا خیل و اسب است.

تَوَارَتْ فعل ماضی از باب تفاعل و مصدر آن تواری و آن به معنی پنهان شدن است و فاعل توارت شمس است که مؤنث مجازی می باشد.

تفسیر:

پس گفت: همانا من نا آگاه دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا خورشید غروب کرد و وقت ورد و ذکر یا نافله گذشت، پس من ترک اولی کردم.

(آیه ۳۳) (رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحَامٍ بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ)

لغت:

سوق جمع ساق است. و أعناق جمع عُنُق و آن به معنی گردن است.

تفسیر:

پس حضرت سلیمان به سبب فوت ذکر یا نافله، مغموم شد و به جهت تدارک آن به اصحاب خود گفت:

ص: ۱۲۱

اسب ها را باز گردانید. پس شروع کرد به کشیدن دست به ساق و گردن های آنها به قصد این که همه در راه جهاد برای خدا وقف شود و جبران ترک اولایی باشد که از او صادر شده است.

قول دیگر این که مقصود کشتن اسب ها و صدقه دادنشان در راه خدا بود.

ابن عباس گوید: معنی این آیه را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردم. فرمود: به چه طریق به تو رسیده؟ گفتم: از کعب الاحبار شنیدم که سلیمان مشغول به عرضه شدن اسبان شد تا نماز عصر او فوت شد، بعد به اصحاب خود گفت: آنها را برگردانید، و آنها چهارده اسب بودند، پس او با شمشیر گردن و پای اسبان را قطع کرد و به سبب این ظلم بر اسبان، حق تعالی چهارده روز پادشاهی را از او سلب نمود.

حضرت فرمود: کعب دروغ گفت؛ زیرا پیامبر معصوم است، چگونه ظلم از او صادر گردد؟ بلکه سلیمان اراده جهاد داشت، بفرمود تا اسبان را بر او عرض کنند، به اسبان مشغول شد تا آفتاب غروب کرد. پس به امر خدای متعال به ملائکه موکل خورشید گفت: خورشید را برگردانید. به امر الهی خورشید را برگردانیدند تا نماز عصر را گزارد(۱).

و گفته شده: کشتن اسبان بعد از نماز به جهت تصدق بود تا اعمال بدنی و مالی را با هم جمع کرده باشد.

و علم الهدی رحمه الله فرماید: ظاهر آیه دلالت ندارد بر این که حضرت سلیمان کار قبیحی انجام داده باشد و روایات وارده موهمه، از درجه اعتبار ساقط است(۲). و خاصه و عامه روایت نموده اند که: آفتاب برنگشت مگر برای سه نفر: حضرت یوشع و حضرت سلیمان و حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام(۳). (آیه ۳۴) (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ)

ص: ۱۲۲

۱- . به مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۵، رجوع شود.

۲- . تنزیه الانبیاء، ص ۹۳.

۳- . به ینابیع الموده، باب ۴۷ ص ۱۳۷-۱۳۹، و روضه الواعظین (چ قم)، ج ۱، ص ۱۵۷ رجوع شود.

تفسیر:

و همانا ما سلیمان را درباره فرزندش که مطمئن بود فرزندی برومند می شود آزمودیم و روی تختش جسد بی جان او را انداختیم، سپس به سوی خدا بازگشت و تسلیم حق شد.

نقل شده که پسری برای سلیمان متولد شد، جنیان و شیاطین گفتند که اگر پسر او بماند ما نیز از پسر او محنت کشیم. پس آن حضرت ترسید که آسیبی به او برسانند. این که از شیاطین و جنیان ترسید و بر خدا اعتماد نکرد شایسته مقام نبوت او نبود و ترک اولی بود.

(آیه ۳۵) (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّيْنِمَ بَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ مَّ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ)

تفسیر:

گفت: پروردگارا، مرا ببخش و به من حکومتی به نحو اعجاز عطا کن که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد؛ زیرا که تویی بسیار بخشنده.

تبصره: سید مرتضی - رضوان الله علیه - در بیان آیه شریفه فرماید: این مطلب ثابت شده که انبیا علیهم السلام سؤال نمی کنند مگر آنچه را که مأذون باشند. (۱) اما علت این خواسته حضرت سلیمان چه بوده؟ برای ما روشن نیست.

(آیه ۳۶) (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُجَاءَ حَيْثُ أَصَابَ)

لغت:

رجاء به معنی نرمی و آرامی است. أصاب در این جا به معنی «آراد» می باشد.

ص: ۱۲۳

تفسیر:

پس ما باد را مسخر او کردیم که به فرمانش به هر سو که می خواست به نرمی بدون این که ایجاد اضطراب کند روان می شد.

(آیه ۳۷) (وَ الشَّيْطَانَ كُلَّ بَنَاءٍ وَ عَوَاصٍ)

تفسیر:

و نیز شیطان هایی از جن را از هر بنا و غواصی برای احداث بنا و استخراج جواهر از دریا مسخر او کردیم.

(آیه ۳۸) (وَ اٰخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفَادِ)

لغت:

مقرن یعنی بسته شده. و اصفاد جمع صفد و آن به معنی غل است.

تفسیر:

و نیز شیاطین دیگر را برای این که در کشورش فساد نکنند در غل و زنجیر، رام او کردیم.

(آیه ۳۹ و ۴۰) (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ * وَإِنَّ لَهُوَ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنِ مَّآبٍ)

ص: ۱۲۴

لغت:

زلفی به معنی مقام و منزلت است.

مآب مصدر میمی از ماده «أوب» و به معنی مکان بازگشت است.

تفسیر:

گفتیم: این عطای ماست، پس به هر کس خواهی عطا کن و از هر کس خواهی منع کن در حالی که این عطا و منع بدون حساب است؛ یعنی در روز قیامت درباره آن محاسبه نخواهی شد و البته او (سلیمان) را نزد ما قرب و منزلتی در دنیا و نیکی بازگشت و جای بازگشتی نیکو در آخرت است.

آیه دلالت دارد بر آن که اعطای این سلطنت عظیمه دنیوی، موجب نقصان قرب و فوز به فیوضات اخروی او نیست.

داستان حضرت ایوب علیه السلام

داستان حضرت ایوب (ع)

(آیه ۴۱) (وَ اذْكَرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُوْ اَنِّى مَسَّنِى الشَّيْطٰنُ بُضْبًا وَّ عَذَابًا)

لغت:

نُصِبَ به معنی رنج و تعب است.

تفسیر:

و به یاد آور بنده ما ایوب را هنگامی که پروردگار خود را ندا در داد که شیطان، رنج و عذابی از اضرار بدنی و اتلاف اموال و اولاد بر من رسانده است.

تنبيه: در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: ایوب علیه السلام هفت سال

ص: ۱۲۵

بدون گناه مبتلا شد، و به درستی که پیغمبران، معصوم هستند، گناه نمایند، و میل به باطل نکنند و با جمیع آنچه مبتلا شده بود، بدبو و بدصورت نشد، و در آن مدت از او نه خونی و نه چرکی خارج نشد و کسی که او را می دید وحشت نمی کرد، و هیچ جای بدن او کرم نگذاشت و دوری مردم از او به جهت فقر و ضعف ظاهری او و به واسطه نادانی آنها به قدر و منزلت او نزد خدای تعالی بود. (۱)

بنابراین آنچه در بعضی از تفاسیر نسبت به آن حضرت نقل شده که مثلاً بدن او کرم گذاشته بود و از این رو مردم از او متنفر شدند! باطل و خلاف واقع است، و ساحت نبوت از آن منزّه باشد، و متکلمان شیعه ثابت نموده اند که انبیا از چیزی که موجب نفرت خلق باشد منزّه اند؛ زیرا منافی و نقض غرض بعثت است.

(آیه ۴۲) (اِرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ)

لغت:

اُرْكُضْ صیغه امر، و مصدر آن رْكُض و آن در این جا به معنی پا به زمین زدن است.

تفسیر:

به او گفتیم: پای خود را بر زمین بکوب. و چون کوبید چشمه ای جوشید، گفتیم: این چشمه ساری خنک برای شستشو و نوشیدن است.

پس حضرت با آن آب بدن خود را شست و جمیع امراض ظاهری او رفع شد، و از آن چشمه بیاشامید و تمام امراض داخلی او محو شد.

(آیه ۴۳) (وَ وَهَبْنَا لَهُوْ اٰهْلَهُوْ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِكْرًا لِّاٰوَلِي الْاَلْبَابِ)

ص: ۱۲۶

تفسیر:

و مجدداً خاندان او را که همه جز همسرش از دست او رفته بودند و مثل آنها را، همراه آنان به او بخشیدیم - یعنی اگر مثلاً سه نفر از دست او رفته بودند شش نفر به او عطا کردیم - تا رحمتی از جانب ما بر او و تذکری برای صاحبان خرد ناب باشد که عاقبت صبر، فرج و گشایش و رحمت الهی است.

(آیه ۴۴) (وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِي وَ لَاتَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ)

لغت:

ضغث به معنی ترکه نرم، یا دسته ترکه، یا دسته ریحان، یا دسته علف و امثال اینهاست، به اندازه ای که در کف دست جای گیرد. «لا تحنث» صیغه نهی و مصدر آن حنث و آن در این جا به معنی شکستن قسم است.

تفسیر:

ابن عباس نقل نموده که در زمان ابتلای ایوب علیه السلام ابلیس خود را به صورت طیب به همسر ایوب نمود و او مداوای ایوب علیه السلام را از او طلبید. ابلیس گفت: او را مداوا می کنم به شرط آن که چون بهبودی یافت بگوید من او را شفا دادم نه غیر. همسر ایوب علیه السلام قبول نمود و کلام او را به عرض حضرت ایوب علیه السلام رسانید، حضرت در غضب شد و قسم یاد نمود که او را صد چوب بزند. (۱) و به او گفتیم: برای وفای به سوگند تأدیب همسرت دسته ای از ترکه برگیر و با آن آهسته بر وی بزن و سوگند خود را مشکن.

ص: ۱۲۷

یعنی خدای متعال او را برای عمل به سوگند خود به این گونه دستور داد و راهنمایی کرد.

حقاً که او (ایوب) را شکیبیا یافتیم، چه نیکو بنده ای است ایوب، همانا او بسیار رجوع کننده به سوی ما و منقطع از دیگران بود.

شیوه مخلص شدن

(آیه ۴۵-۴۷) (وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِیْ اَلْاٰیْدِی وَ الْاَبْصَارِ * اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ هٰذِکَرِ الدَّارِ * وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاٰخِرِیْنَ)

لغت و اعراب:

ایدی جمع ید و در این جا کنایه از قوت و قدرت، و ابصار جمع بصر و در این جا کنایه از بصیرت داشتن است. ذکرى الدار بیان «خالصه» می باشد.

تفسیر:

و یاد کن - ای پیامبر - بندگان ما: ابراهیم خلیل و پسر او اسحاق و نوه او یعقوب علیهم السلام را که صاحبان نیروهای علمی و جسمی و مالی و بصیرت ها در امور مادی و معنوی بودند.

ما آنها را به صفت ناب و خالصی که غرق شدن در یاد خانه آخرت باشد برگزیدیم.

و البته آنان در نزد ما از برگزیدگان و نیکان اند.

(آیه ۴۸ و ۴۹) (وَ اذْكُرْ اِسْمٰعِیْلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ * هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ لِحُسْنِ مَّآبٍ)

ص: ۱۲۸

تفسیر:

و یاد آر اسماعیل و یسع و ذو الکفل را که همه از نیکان بودند.

این بیان سرگذشت پیامبران، یاد نیک‌ی است از آنها و حتماً برای پرهیزکاران از شرک و گناه بازگشتی نیکو و فرجامی نیک است.

بهشت پرهیزکاران

(آیه ۵۰-۵۴) (جَنَّتِ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَّهُمْ الْأَبْوَابُ * مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَكَهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ * وَ عِنْدَهُمْ مَّقْصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ * هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ * إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُوَ مِنْ نَّفَادٍ)

اعراب و لغت:

جَنَّتِ بدل از حَسَنَ مآب و از این رو منصوب است. و مفتحه صفت جَنَّتِ است. أَتْرَابِ جمع «ترب» و آن به معنی همسال و همگون است. نَفَادِ به معنی فانی شدن و تمام شدن است.

تفسیر:

بازگشت نیک بهشت‌های جاودانی است که درهای آنها به رویشان باز است و هیچ دری نیاز به کلید ندارد یا چون به آن درها برسند درها باز می‌شود به گونه‌ای که منتظر باز شدن نمی‌مانند.

در آن جا تکیه زنان بر تخت‌ها میوه‌های فراوان و نوشیدنی‌ها را از غلامان و نوجوانان و خادمان بهشتی طلب می‌کنند و آنها حاضر می‌کنند.

و در نزد آنهاست زنانی که از غیر شوهر نظر فروهسته، همگونان با یکدیگر در سنّ و جمال و همگونان با همسر در نور و کمال‌اند.

چون اهل بهشت به انواع فواکه و اشربه و حورالعین و سایر نعمت‌ها با عزّت و جلال

ص: ۱۲۹

متنعم شوند فرشتگان به آنها گویند: این نعمت ها همان است که برای روز حساب وعده داده می شدید.

این نعمت ها روزی ماست که به بندگان متقی خود عطا کردیم و هرگز آن را پایانی نیست.

و شاید این جمله، کلام بهشتیان باشد که می گویند: که این نعمت ها روزی ماست که از طرف خدای مَنان بما ارزانی داشته شده و هرگز آن را انقطاع و زوالی نیست.

دوزخ سرکشان

(آیه ۵۵-۶۰) (هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّغِيانِ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ يَصِيلُونَهَا فَيُنْسِ الْمَهَادُ * هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ عَسَاقٌ * وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِيْ أَزَوْجٌ * هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَأَمْرَحَبَامَ بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ * قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَأَمْرَحَبَامَ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيُنْسِ الْقَرَارُ)

اعراب و لغت:

حمیم خبر هذا است، و عَسَاق عطف به آن است. حمیم یعنی آب داغ و جوش آمده، و عَسَاق یعنی چرک بسیار بد بو، أزواج به معنی انواع و اقسام است. مقتحم اسم فاعل از باب افتعال و اقتحام به معنی داخل شدن در چیزی با سختی و شدت است.

تفسیر:

این است حال و محلّ متقیان و حتماً برای طغیانگران بازگشتی بد و بدترین محلّ بازگشت است.

محلّ بازگشت آنها جهنمی است که در آن وارد می شوند و حرارت آن را می چشند و

ص: ۱۳۰

جهنم، بد آرامگاهی است.

این آب جوشان و چرکاب سوزان جهنم است که باید آن را بچشند.

و انواع عذاب ها و خوردنی های دیگری از جنس آن که باید بچشند.

و به سران و رؤسای ضلالت از دانشمندان سوء و حاکمان جائر هنگام وارد شدن پیروانشان در آتش جهنم گفته می شود: اینان گروهی از پیروان شما هستند که به اجبار با شما وارد آتش شده اند.

آنها (سران ضلالت) درباره پیروانشان می گویند: خوشی و وسعت مباد بر آنها، چرا که آنها نیز وارد آتش و چشنده آن اند.

شاید مقصود این باشد که خود آنها (نه ما) خود را جهنمی کرده اند.

پیروان آنها چون این کلام را از سران ضلالت و رؤسای خود بشنوند می گویند: بلکه بر شما خوشی مباد؛ زیرا شما این آتش را برای ما پیش آوردید و آتش جهنم، بد قرارگاهی است.

(آیه ۶۱) (قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِّدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ)

تفسیر:

و باز می گویند: پروردگارا، هر کس این وضع را برای ما پیش آورده، او را عذابی دوچندان در آتش بیفزای، یک عذاب برای خودش و عذابی دیگر برای این که ما را گمراه کرده است.

(آیه ۶۲-۶۴) (وَقَالُوا يَا لَئِنَّا لَمَنزِي رِجَالًا كُنَّا نَعِيْدُهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ * أَتَّخَذْتَنَّهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ * إِنَّ ذَٰلِكَ لَكِ لَحَقٌّ تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ)

ص: ۱۳۱

اعراب:

ما مبتدا، و لنا خبر آن است، و لا- نری حال از ضمیر لنا است. تخصُّم بدل از ذلک می باشد و احتمالات دیگر هم در آن هست.

تفسیر:

کفّار و مشرکان که در دنیا مؤمنان را اراذل و اشرار می خواندند هنگامی که به جهنّم روند گویند: ما را چه شده که مردانی را که در دنیا از اشرار و بدان می شمردیم در این جا نمی بینم؟!

روایت شده که حضرت باقر علیه السلام به اصحاب خود فرمود که:

مراد کفّار از رجالی که در این آیه واقع شده شماید، و به خدا سوگند می خورم کفّار هیچ فردی از افراد شما را در جهنّم نخواهند دید. (۱) **أَتَّخَذُوهُمْ سَخِرِيًّا...** آیا آنها را به ناحق به مسخره گرفتیم و اکنون آنها در بهشت هستند یا چشمان ما از آنها منحرف شده است و گرنه آنها هم همین جا می باشند؟!

به یقین این مخاصمه و ستیزه گری اهل آتش جهنّم (تابع و متبوع) با یکدیگر، ثابت و واقع شدنی است.

چند ویژگی پروردگار

(آیه ۶۵ و ۶۶) (قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ * رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ)

تفسیر:

ای پیامبر، بگو جز این نیست که من بیم دهنده از معاصی و ترساننده از عقاب الهی هستم و بس (نه مأمور به جنگ و نه فعلاً موظف به اجرای احکام و نه پاداش و کیفر دهنده)

ص: ۱۳۲

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۸۴ بنقل از عیاشی.

و هیچ معبودی مستحقّ پرستش نیست جز خدایی که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از تمام نقایص و یکتا در الوهیت و ربوبیت و عبادت و اطاعت، و قهار و غالب بر همه هستی است.

همان خدایی که پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است می باشد خدای مقتدر و شکست ناپذیر بسیار آمرزنده.

اعراض اّمّت از یاد قیامت

(آیه ۶۷ و ۶۸) (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ)

تفسیر:

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ: ای پیغمبر، به اّمّت خود بگو: آنچه ذکر شد از عقوبت قیامت، خبری بزرگ و امری سترگ است.

یا بگو: این قرآن و خبر از قیامت و عقوبت آن خبری بزرگ است؛

که شما از آن روی گردانید.

برخی از مفسّران گویند: ضمیر «هو» به قرآن بر می گردد؛ یعنی: ای پیغمبر، به اّمّت خود بگو: این قرآن خبر عظیم و کلامی بزرگ است؛ زیرا معجزه باقیه پیغمبر و متضمّن اخبار انبیا و بیان احوال قیامت است، و عمل به آن موجب سعادت و نجات است، و شما باید در آن تدبّر و تأمل کنید برای عمل؛ لکن از آن اعراض می کنید و از عمل به آن روی می گردانید.

نمونه ای از بحث و گفتگو در عالم بالا

(آیه ۶۹ و ۷۰) (مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ * إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

[بگو:] مرا پیش از این به گفتگوی ملاء اعلی و فرشتگان عالم بالا- درباره خلقت آدم، یا گفتگوی فرشتگان و آدم و ابلیس، علمی نبود.

ص: ۱۳۳

شاید مقصود این باشد من که پیش تر علمی به گفتگوی آنها نداشتم، بدون مطالعه کتابی و یا یاد گرفتن از استادی قصه و گفتگوی آنها را به وجهی که در کتب گذشته یاد شده ذکر می کنم و این بهترین دلیل است بر این که از عالم غیب به من وحی می شود.

و به من چیزی وحی نمی شود مگر این که من بیم دهنده آشکار هستم و بس.

از این جا تا آیه ۸۵ گفتگوی در ملا اعلی را یاد می کند.

آفرینش آدم و سجده نکردن ابلیس

(آیه ۷۱-۷۴) (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَلِقُمْ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُمْ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُو سَاجِدِينَ * فَسَاجَدَ الْمَلِكَةُ كُلُّهُمْ أجمعون * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

تفسیر:

برای توجه به گفتگو و محاجه ملا اعلی به یاد آر هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من تصمیم بر آفریدن بشری از گل دارم.

پس چون ساخت کالبد او را کامل کردم و از روح خود (موجود زندگی بخش مخلوق و منسوب به خود) در آن دمیدم، پس همگی سجده کنان در برابر او درافتید.

نکته: اسناد تسویه و نفخ و اضافه روح به ذات خود، اضافه تشریفی است و دال است بر تکریم و تشریف حضرت آدم علیه السلام.

فَسَجَدَ الْمَلِكَةُ...: پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند و هیچ کدام از سجده کردن بر آدم ابا نمودند.

مگر ابلیس که تکبر ورزید و سجده نکرد و پیش از آن از کافران بود یا با این سجده نکردن از کافران گردید.

ص: ۱۳۴

(آیه ۷۵-۷۸) (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)

لغت:

همزه در استکبرت همزه استفهام است. عالین در اصل عالین بوده است.

تفسیر:

خداوند گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از این که به چیزی که من با دو دست خود بلاواسطه و با اراده خود آفریدم یا با ید قدرت کامله خود آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعاً از برترین ها بودی؟

بعضی از مفسران گفته اند: از آیه شریفه استفاده می شود که گروهی از فرشتگان مأمور به سجده نبوده اند و مقصود از عالین و برترین ها آنها هستند.

در پاسخ، چیزی شبیه شق دوم را اختیار کرد و گفت: من از آدم، بهترم زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گل، و آتش از گل بهتر است. پس تولد یافته از بهتر نیز بهتر خواهد بود و ندانست و یا نخواست بداند که فضیلت به ماده اصلی خلقت که آتش باشد یا گل نیست؛ بلکه فضیلت به برتری در علم و کمال و معارف است و آن را آدم دارا بود.

خدای متعال فرمود: پس از آن جا (از آسمان ها و از میان فرشتگان و از مقام قرب الهی) بیرون رو که تو حتماً رانده شده از رحمت الهی و دورمانده از رتبه کرامت هستی.

و به یقین لعنت من بر تو خواهد بود تا روز جزا؛ یعنی برای همیشه از رحمت الهی دور خواهی بود و شامل حال تو نخواهد شد.

ص: ۱۳۵

(آیه ۷۹-۸۳) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

تفسیر:

ابلیس گفت: پروردگارا، اکنون که مرا از رحمت خود دور گردانیدی و ملعون و مطرود درگاه تو شدم، پس مرا تا روزی که مردم برانگیخته می شوند مهلت ده؛ یعنی تا روز قیامت زنده باشم.

خدای تعالی گفت: همانا تو از مهلت یافتگانی.

تا روز زمان معین (روزی که تکلیف از انسان ها با نفعه اول صور سلب گردد یا همه مردم بمیرند).

چون ابلیس وعده مهلت و زنده ماندن را شنید گفت: به عزت سوگند که همگی آنها را (نسل آدم را تا انقراضشان) اغوا نموده و از راه راست به در می کنم.

مگر بندگان خالص شده و برگزیده تو از میان آنها را، که روح و جسدشان را از پلیدی کفر و فسق و گناه خالص نموده ای.

(آیه ۸۴ و ۸۵) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ

اعراب:

فالْحَقُّ مبتدا و خبر آن «منی» در تقدیر است. یا تقدیر آن «فأنا الحق» است که حق خبر می شود. والْحَقُّ مفعول أقول است.

تفسیر:

خداوند فرمود: حق از من است یا من خدای بر حقم و حق می گویم.

ص: ۱۳۶

حتماً جهنم را از تو و همه ذریه و قبیله تو و از هر کس از بشر که از تو پیروی کند یکسره پر خواهم کرد.

مزد نخواستن و تکلف نداشتن پیامبر

(آیه ۸۶-۸۸) (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأُ هُوَ بَعْدَ حِينٍ)

لغت:

لتعلمن در اصل لتعلمون بوده است.

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: من بر این رسالت و ادای وحی و هدایت شما به راه حق هیچ پاداشی از شما نمی طلبم و من از کسانی که چیزی را بر خود ببندند و ادعای بی جا کنند نیستم.

پیامبری من و کتاب آسمانی من واقعیت دارد.

این قرآن جز تذکر و یادآوری برای همه جهانیان نیست.

و البته خبر آن را پس از مدتی خواهید دانست، (به تدریج) تا انقراض نسل بشر حقایق و معارف آن برای جامعه انسانی و پیروزی آن بر سایر ادیان روشن خواهد شد.

تنبيه: آیه شریفه دالّ است بر آن که مقام شامخ نبوی اعلی و اجل است از آن که داخل در متکلفین باشد.

و تکلف از خصلت های مذموم و نکوهیده است.

در نصایح لقمان حکیم به فرزند خود آمده است:

وللمتکلف ثلاث علامات: يُنازِعُ مَنْ فَوْقَهُ، وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ، وَ يَتَعَاطَا فِيمَا لَا يَنَالُ.

برای متکلف سه علامت باشد: ۱ - منازعه نماید با کسی که فوق مرتبه او باشد.

۲ - می گوید چیزی را که نمی داند. ۳ - دست گیرد کاری را که انجام آن مقدور او نباشد. (۱)

ص: ۱۳۷

۱- . به بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۵ رجوع و نیز کافی، ج ۱، ص ۳۷ و تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ)

اعراب:

من الله خبر تنزیل است و یا تنزیل خبر «هذا» است که در تقدیر است.

تفسیر:

نازل نمودن و فرو فرستادن این کتاب بر پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدایی است که دارای اقتدار و غلبه بر همه چیز، و متانت و اتقان در تکوین و تشریح، و دانا بر همه افعال و اقوال انسان هاست.

(آیه ۲) (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ)

ص: ۱۳۸

تفسیر:

همانا این کتاب (قرآن) را به سوی تو به حق و راستی و درستی، نه به باطل و کجی، و بر وفق غرضی برتر و عقلایی فرو فرستادیم. یا به سبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق نازل نمودیم، پس خدا را در حالی که اعتقاد به الوهیت و پرستش و طاعت را برای او خالص کرده باشی پرستش کن.

گفته شده: ظاهراً خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و مراد، امت اوست. یعنی ای مؤمنان، عبادت خود را از شرک و ریا پاک و پاکیزه دارید.

انگیزه مشرکان، غیر واقعی و ناسپاسانه

(آیه ۳) (أَلَمْ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ)

اعراب:

الذین اتَّخَذُوا مبتدا و خبر آن یقولون می باشد که قبل از ما نعبدهم در تقدیر است.

تفسیر:

آگاه باشید که آیین و اعتقاد به الوهیت و طاعت و پرستش خالص از آن خداست و کسانی که به جای خدا سرپرستان و ارباب و معبودهایی از فرشتگان و جن ها و قدیسین بشر اتخاذ کرده اند می گویند: ما آنها را نمی پرستیم جز برای آن که هر چه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند؛ یعنی پرستیدن ما ایشان را به جهت آن است که از ما شفاعت نمایند و به سبب آن شفاعت، مقرب درگاه الهی شویم.

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: همانا خدای تعالی میان آنها و مؤمنان در آن چه اختلاف می کنند در روز قیامت داوری خواهد کرد و حق را از باطل ممتاز سازد.

إِنَّ اللَّهَ...: به درستی که خدای تعالی کسانی را که دروغگو هستند (در ادعای شفاعت برای معبودهای پنداری خود) و در حق منعم حقیقی خود کافر و بسیار ناسپاس اند هدایت نمی کند.

احتجاج خداوند به آفرینش و نشانه های خود

(آیه ۴) (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ)

تفسیر:

اگر خدا می خواست (بر فرض، آن طور که برخی از مشرکان ادعا می کنند) فرزندی بگیرد حتماً از میان آنچه می آفریند آن را که می خواست بر می گزید؛ لکن او منزّه است از اتخاذ فرزندی، او خداوند یکتا و غالب و مسلط بر همه چیز است.

(آیه ۵) (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَيَخِرُّ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ)

لغت:

تکویر به معنی پیچیدن و جمع کردن و نیز به معنی برداشتن مقداری از چیزی و قرار دادن آن بر روی چیز دیگری است.

ص: ۱۴۰

تفسیر:

در این آیه کریمه برای آگاه کردن بر نفی احتیاج او به شریک می فرماید: خدای به حق آن ذاتی است که آسمان ها و زمین را به حق و برای هدفی والا و غرضی حکیمانه آفرید (و در آفرینش آنها آثار قدرت و حکمت او آشکار است و با تدبیر و تفکر در آنها معرفت به وحدانیت و علم و حکمت او پیدا می شود).

همواره شب را به تدریج به تناسب فصول و ایام و اقالیم و منطقه ها به روز می پیچد و روز را به شب می پیچد و خورشید و ماه را در تحت اراده خود به نفع بندگانش مسخر نموده هر یک در سیر مستقیم یا دایره ای خود تا مدتی معین که قیام قیامت است در جریان است.

آگاه باش که اوست مقتدر شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده.

(آیه ۶) (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمِيَّةً أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ مَبْعَدِ خَلْقٍ فِي ظُلْمٍ ثَلَاثٌ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تُصِرُّونَ)

لغت و اعراب:

أزواج در این جا به معنی اقسام است. ذلکم مبتدا و ربکم خبر آن است، و له الملک هم خبر دوم آن است.

تفسیر:

همه شما را از یک فرد انسانی (جدّ اعلایتان آدم) بیافرید، سپس در کیفیت آفرینشان همسر او حوّا را از نوع او خلق کرد و با ازدواج آنها بنی نوع بشر وجود یافت.

ص: ۱۴۱

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ...: و یا آن که شما جانداران را از یک جاندار تک سلولی آفرید، سپس با تکثیر آن برایش جفت قرار داد و از این راه همه جانداران روی زمین پدید آمد.

و برای شما از چهارپایان هشت قسم: شتر، گاو، گوسفند و بز از هر یک نر و ماده از خزاین غیب به جهان شهود فرود آورد و شما و چهارپایانتان را در شکم های مادرانتان با آفرینشی پس از آفرینشی (نطفه، علقه، مضغه...) در میان تاریکی های سه گانه (مشیمه و رحم و شکم) می آفریند.

ذَلِكُمُ اللَّهُ...: این است خداوند پروردگار شما، مالکیت و حاکمیت جهان هستی از آن اوست، جز او معبودی که سزاوار پرستش باشد نیست. پس چگونه و به کجا از او و از راه حق که توحید است برگردانده می شوید؟!

چند اصل مهم و سرنوشت ساز

(آیه ۷) (إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

لغت:

یرضه در اصل یرضاه، و تزر در اصل توزر بوده است. ذات الصدور یعنی آنچه در سینه ها جا دارد و پنهان است.

تفسیر:

ای مردم، اگر کفر بورزید یا کفران نعمت های الهی نمایید، بی تردید خداوند از شما و شکرگزاری شما بی نیاز است و به او ضرری نمی زنید (بلکه زیان کفر و کفران به خود شما بر می گردد) و خداوند از روی رحمت، کفر و کفران را بر بندگانش نمی پسندد؛ زیرا کفر و کفران منشأ ضرر و زیان بندگان است.

ص: ۱۴۲

وَإِنْ تَشْكُرُوا...: و اگر شکر گزارید آن را برای شما می پسندد؛ زیرا سپاس گزاری شما سبب مزید نعمت های دنیوی و زیادتی اجر اخروی شما گردد.

وَلَمَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر نمی دارد؛ بلکه هر کس جزای عمل خود را می بیند. سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است، پس شما را به آنچه انجام می دادید و جزای آن آگاه خواهد ساخت.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: او به آنچه در میان سینه هاست از تصوّرات و تصدیقات و صفات روحی و اسرار مخفیه داناست.

تبصره: در آیه شریفه دلالاتی است:

۱ - بی نیازی خداوند از ایمان و شکر بندگان.

۲ - عدم رضایت و اراده کفر نسبت به بندگان؛ زیرا اراده فرع رضایت است و آیه دالّ است بر عدم رضای او به کفر بندگان.

۳ - شکر نعمت موجب رضای خداوند و مزید نعمت است و سود سپاسداری به بندگان برمی گردد.

۴ - اخبار به آن که وزر و وبال هیچ کس بر دیگری تحمیل نشود و هر کس گرو عمل خود باشد.

۵ - اثبات معاد و بازگشت بندگان به قیامت و پاداش یافتن به جزای اعمال از خیر و شرو طاعت و معصیت.

۶ - دانا بودن خدای تعالی به آنچه در سینه ها مخفی و مستور است.

(آیه ۸) (وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ)

ص: ۱۴۳

لغت:

منیب یعنی بازگشت کننده. خوَله فعل ماضی از باب تفعیل، و تخویل به معنی عطا کردن است. أُنْدَاد جمع نِتْد و آن به معنی شریک و مانند است.

بلا بهتر است یا نعمت!؟

تفسیر:

چون انسان بی ایمان یا سست ایمان را آسیب و زبانی برسد - مانند خطر غرق و بیماری مهلک - پروردگار خود را می خواند در حالی که به سوی او انابه و بازگشت می کند و از او کمک می خواهد، سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کند و او را نجات دهد و به او کمک کند و آن نعمت و بلا را به نعمت مبدل سازد، او به آن نعمت مشغول و مغرور گشته و آنچه را که به خاطر آن در گذشته خدا را می خواند (بلا و خطر و...) فراموش کند و دوباره برای خدا شریکانی از بت و غیره قرار دهد تا مردم را از راه خدا که دین اسلام است گمراه کند.

ای پیامبر، به این افراد بگو: به کفر خویش اندک مدتی برخوردار باش که حتماً از اهل آتش جهنم خواهی بود.

تهجد، آخرت ترسی، دانشمندی، خردمندی

(آیه ۹) (أَمَّنْ هُوَ قِنْتُءَانَاءَ إِلِيلِ سَاجِدًا وَقَالِمًا يَحِيدُرُ الْمَآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)

لغت و اعراب:

أَمَّنْ در اصل أم من بوده است. و قبل از «أَمَّنْ...» جمله ای مانند «الكافرون خير» در تقدیر است. «أَلْبَاب» جمع لُب و آن به معنی عقل است، و اولو الالباب

ص: ۱۴۴

یعنی صاحبان عقل‌ها.

تفسیر:

آیا آن کافر اهل عذاب بهتر است یا کسی که ساعات شب را در حال سجده و قیام به عبادت و خضوع مشغول است، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگار خود امیدوار است؟!!

یعنی با وجود کثرت عبادت، مردّد میان خوف و رجاست.

روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که مراد، کسی است که نماز شب می‌خواند. (۱) تبصره: آیه اشعار دارد به آن که مقام خوف و رجاء مؤمن مساوی است، و در حدیث وارد شده:

لَوْ وُزِنَ خَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَ رَجَاؤُهُ لَاعْتَدَلَا:

اگر موازنه کنند خوف و رجاء مؤمن را، با هم مساوی هستند. (۲) تتمه: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی با قنبر در کوچه ای از کوچه های کوفه می‌گذشت، به خانه ای رسید، یکی این آیه را می‌خواند: أَمَّنْ هُوَ قَنْتَءَآءَآءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا... قنبر گوید: من آن جا توقف کردم، حضرت گذشت، باز نگریست و فرمود: قنبر ایستاده ای؟ گفتم:

یا امیر المؤمنین، آوازی حزین از این خانه به گوش می‌رسد! فرمود: یا قنبر، نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ فِي شَكٍّ: خواب نمودن با یقین بهتر از عبادت در شک است. من تعجب نمودم، درب آن خانه را نشان کردم. و بعد تفحص نمودم، معلوم شد خانه منافقی بود. به امیر المؤمنین عرض کردم از کجا دانستی آن قرائت کننده منافق است؟ فرمود: راعی چگونه رعیت را شناسد.... (۳)

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي...: بگو: آیا کسانی که دلایل توحید و معارف الهیه را می‌دانند با آنان

ص: ۱۴۵

۱- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۲- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۷۹ و به این مضمون، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷.

۳- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۷۹.

که به معارف الهیه و حقایق ربانیه جاهل اند مساوی و برابرند؟ یا به طور کلی آیا کسانی که عالم هستند با کسانی که عالم نیستند برابرند؟! (استفهام انکاری است؛ یعنی برابر و یکسان نیستند).

جز این نیست که صاحبان عقل خالص و خرد ناب، با این آیات متذکر و پندپذیر می شوند.

تحقیق: از جمله مطالبی که عُرف و عقل و شرع به صحت آن متحدند، عدم تساوی عالم با جاهل است. برخی از دانشمندان گفته اند: معقولات منقسم شوند به موجود و معدوم، و شک نیست که موجود اشرف باشد؛ موجود هم منقسم شود به جماد و نامی، و شک نیست که نامی اشرف باشد؛ نامی هم منقسم شود به حساس و غیر آن، و شک نیست که حساس اشرف باشد؛ حساس هم دو قسم شود عاقل و غیر عاقل، و شک نیست که عاقل اشرف باشد؛ عاقل هم منقسم شود به عالم و جاهل، شک نیست که عالم اشرف باشد؛ پس عالم، اشرف معقولات خواهد بود. بنابراین هیچ چیز به مقام علم و عالم نخواهد رسید.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله:

أَعْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُحِبًّا لَهُمْ، وَلَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكُ: (۱)

همواره صبح کن در حالی که یا عالم یا متعلم یا مستمع علم یا دوستدار آنها باشی و نبوده باش پنجمی که هلاک شوی.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، وَعَدُوُّنَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، وَشِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ: (۲)

[در آیه مورد بحث] مصداق «الذین یعلمون» ما هستیم و دشمنان ما مصداق الذین لا یعلمون هستند و شیعیان ما مصداق اولوالالباب اند.

ص: ۱۴۶

۱- احادیث در فضیلت عالم: اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، و نیز بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۲ تا آخر و ج ۲ تماماً در مورد علم و فضیلت عالم و متعلم است.

۲- نور الثقلین، ج ۴ ص ۴۷۹، ح ۲۱ و نیز مجمع البیان، ج ۴ ص ۴۹۱.

(آیه ۱۰) (قُلْ يٰعِبَادِ اللّٰهِ اٰمَنُوْا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلّٰهِ اٰخِسْتُمْ فِى هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسْبَكُمْ وَ اَرْضُ اللّٰهِ وَ سِعَةٌ اِنَّمَا يُؤَفِّى الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)

اعراب:

یا عبادِ در اصل یا عبادی بوده. حسنه مبتدا، و للذین... خبر آن است.

أجرهم مفعول دوم یوفی است.

تفسیر:

ای پیامبر، به بندگان من بگو: خدای متعال می فرماید: ای بندگان من که به وحدانیت من و به پیامبر من ایمان آورده اید، از مخالفت با پروردگارتان بترسید و پرهیز کنید.

برای کسانی که در این دنیا اعتقاد و عمل نیک دارند - یا برای کسانی که در دنیا با دادن صدقات واجبه و مستحبه به خود احسان کرده اند - پاداشی نیکو در دنیا و آخرت است.

وَ اَرْضُ اللّٰهِ وَ سِعَةٌ: و زمین خداوند فراخ و گسترده است.

یعنی: اگر برای شما امکان ندارد یا بسیار سخت است که در وطن خود عبادت کنید و اظهار شعائر اسلام نمایید، از آن جا مهاجرت کنید و خود را به بلاد اسلام برسانید. آیه شریفه عام نسبت به اهل ایمان که از بلاد شرک به بلاد اسلام هجرت کرده و فارغ البال به وظایف دینی مشغول شوند. و چون این هجرت، موجب مشقت و تحمل زحمت است لذا فرماید:

اِنَّمَا يُؤَفِّى الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ: جز این نیست که پاداش صابران، تمام و کامل و بی حساب و بی شمار داده می شود.

(آیه ۱۱ و ۱۲) (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ)

تفسیر:

ای پیامبر، بگو من مأمور شده‌ام که خدا را در حال اخلاص در طاعت و اعتقاد، پرستش کنم؛ یعنی مأمور شدم به این که موحد باشم و فقط به الوهیت و ربوبیت او معتقد باشم و فقط او را پرستش و عبادت کنم.

و مأمور شده‌ام که نخستین فرد از تسلیم شوندگان به این دین و کتاب باشم؛ یعنی در ایمان و اسلام و اعمال صالحه از همه سبقت گرفته و اسبق از همه باشم.

(آیه ۱۳) (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: همانا اگر پروردگارم را عصیان کنم (طریق توحید را بگذارم و دین و آیین باطل شما را اختیار کنم) از عذاب روزی بزرگ (روز قیامت) بیم دارم و می‌ترسم.

(آیه ۱۴) (قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي)

اعراب:

الله مفعول أعبد است، و دینی مفعول مخلصاً می‌باشد.

تفسیر:

ای پیامبر، به مشرکان (و به همگان) بگو: من فقط خدا را در حالی که دینم (اعتقاد و طاعت) را برای او خالص کرده ام (دین را از شرک و عبادت را از ریا خالص کرده ام) می پرستم.

خسران واقعی

(آیه ۱۵) (فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَاذْ لِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)

لغت:

«أهلهم» جمع اهل اهلین است و نون آن به خاطر اضافه شدن به هم حذف شده است.

تفسیر:

پس شما ای کافران و مشرکان، بجز او و بجای او هر چه را خواستید پرستید. شاید مقصود، تهدید باشد؛ یعنی بعد از اتمام حجت و روشن شدن حقانیت اسلام این شما هستید که به اختیار خود با عقل و فطرت خود مخالفت می کنید و پی آمد و عذاب آن را هم خواهید دید.

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ... بگو: بی تردید زیانکاران واقعی کسانی هستند که نفس خود و کسان خود را در روز قیامت به زیان داده باشند؛ یعنی در قیامت نه از خود و نه از کسان خود سودی نخواهند برد، پس نسبت به این هر دو زیانزده شده اند.

آگاه باشید که آن همان خسران مبین و زیان آشکار است.

(آیه ۱۶) (لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادُهُو يَعْبَادِ فَاتَّقُونَ)

ص: ۱۴۹

لغت:

ظلل جمع ظلّه و آن به معنی سایبان است. یخوّف فعل مضارع و مصدرش تخویف و آن به معنی ترساندن است.

چگونگی عذاب و آتش جهنم

تفسیر:

برای آنها از بالای سرشان سایه بان هایی از آتش و از زیر پایشان نیز سایه بان هایی آتشین در طبقه پایین است. این عذاب است که خداوند، بندگانش را به آن بیم می دهد و می ترساند تا اوامر او را اطاعت و از سرکشی و نافرمانی اجتناب کنند تا گرفتار آن نشوند.

یَعْبَادِ فَاتَّقُونِ: ای بندگان من، چون چنین عذابی در پی مخالفت با خداست پس تقوا پیشه کنید و موجبات سخط و غضب مرا فراهم نکنید.

تنبيه: خالق منان از راه لطف نسبت به بندگان با بیان شمه ای از آتش جهنم آنها را تهدید فرماید که شاید متنبه شده پرهیزکار شوند و خود را به مخالفت اوامر و نواهی الهی مورد سخط و غضب الهی قرار ندهند که عذاب الهی را یارای تحمل نیست.

بشارت داده شدگان

(آیه ۱۷ و ۱۸) (وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)

لغت:

مقصود از طاغوت در این جا بت ها و شیطان است. «أن يعبدوها» بدل از طاغوت، و مفعول اجتنبوا است.

تفسیر:

و کسانی که از هر طاغوت سرکشی و معبودی جز او دوری گزیدند که مبادا آنها را

ص: ۱۵۰

پرستش کنند و به سوی خدا از روی یقین بازگشتند بشارت باد آنها را. یعنی یا در حال حیات، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها بشارت ثواب می دهد و یا هنگام وفات، فرشتگان به آنها بشارت ثواب می دهند.

فَبَشِّرْ عِبَادٍ... پس مژده بده بندگان مرا آنان که سخنان را گوش می دهند و از بهترین آنها پیروی می کنند، آنها هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنها هستند که صاحبان خرد ناب اند.

در «بیان پیروی از بهترین سخن ها» گفته شده است: یعنی: ۱ - عمل کنند به آن قولی که اقرب به حق و صواب است. ۲ - آن که قرآن و غیر آن را استماع کنند، پس تابع قرآن شوند و غیر آن را بگذارند. ۳ - پیروی حق نمایند که قول خداست و از باطل که گفتار نفس و شیطان است محترز باشند.

پس بندگان خردمند، آنان اند که احسن اقوال را که قرآن است از زبان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله استماع نموده و از آن پیروی نمایند.

جزای دوزخیان و پرهیزکاران

(آیه ۱۹) (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ)

اعراب:

جمله «أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» یا جمله «كَلِمَةُ الْعَذَابِ» بعد از جمله اول در تقدیر است. و جمله دوم یعنی «أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» مستأنفه است.

تفسیر:

آیا پس کسی را که کلمه عذاب درباره او به خاطر سوء اختیارش که کفر را بر ایمان اختیار کرده، در علم ازلی الهی و لوح محفوظ، محقق و ثابت شده تو می خواهی نجات دهی؟! (استفهام انکاری است) یعنی نجات نمی یابد و یا آیا کسی که کلمه عذاب درباره او محقق شده با کسی که مستحق ثواب و سزاوار بهشت است یکسان اند (هرگز).

ص: ۱۵۱

آیا کسی را که در میان آتش است - یعنی با اعتقاد باطل و گناه، برای خود آتش فراهم کرده - تو می توانی او را نجات دهی؟! (نه، تو قدرت نداری او را از جهنم نجات دهی. باید خود او از موجبات رفتن در آتش اجتناب می کرد).

(آیه ۲۰) (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّيِّتَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَإِيخْلِفُ اللَّهُ الْمَيِّعَادَ)

لغت:

غرف جمع غرفه و آن در این جا به معنی قصر است. میعاد به معنی وعده است.

تفسیر:

لکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند و از مخالفت با او و شرک و گناه پرهیز می کردند برای آنها غرفه هایی است در بهشت که بر بالای آنها نیز غرفه هایی است ساخته شده، که از زیر آنها نهرها روان است. وعده خداست و خدا هرگز خلف وعده نمی کند.

(آیه ۲۱) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُو يَنْبِيعٍ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِيَ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُّصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ)

لغت و اعراب:

سلک فعل ماضی به معنی داخل کرد. ینابیع جمع ینوع به معنی چشمه است. و نصب ینابیع یا به خاطر تقدیر «فی» است و یا مفعول دوم سلک می باشد. حطام به معنی خورد شده و ریز ریز شده است.

ص: ۱۵۲

تفسیر:

آیا ندیدی - ای بیننده - که خداوند از آسمان آبی به صورت باران و برف و تگرگ فروفرستاد، پس آن را در زمین وارد چشمه سارها و کاریزهای جاری نمود، آن گاه به وسیله آن گیاهانی به انواع گوناگون و رنگ های گوناگون (سبزیجات و حبوبات و میوه جات، قرمز و سبز و سفید و زرد و غیره) بیرون می آورد. سپس رشد آنها تمام شده و پس از طراوت خشک می شود پس آن را زرد شده می بینی، سپس آنها را به صورت خاشاک ریزه ریزه شده و درهم شکسته و خردشده می گرداند. إِنَّ فِي ذَلِكْ لَعِذْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ: همانا در آفرینش و به حالات مختلف در آوردن و فنا کردن اینها تذکر و تنبهی برای صاحبان خرد ناب است (تذکر به فنای دنیا و مسأله زنده شدن بعد از مرگ).

یا تذکری است که در آن تفکر نمایند و به صانع عالم عارف شوند و به قدرت او سبحانه و به مبدأ و معاد و بعث و نشور عالم گردند.

یا در آن پندی است برای اهل خرد که تشبیه نمایند اموال دنیا را به آن زراعت تر و تازه و بر آن اعتماد نکنند، چون پس از اندک زمانی طراوت آن به پژمردگی و فنا مبدل می گردد.

(آیه ۲۲) (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُو لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

اعراب و لغت:

قلوبهم فاعل قاسيه است. و قاسيه اسم فاعل و مصدر آن قساوت و قساوت قلب به معنی سنگ دلی است.

آیا کسی که خداوند، سینه او را برای پذیرش اسلام و معارف و احکام آن گشاده گرانیده، پس او در زندگی خود بر پایه نوری از جانب پروردگارش (دینی که راه های اعتقاد و عمل را روشن می کند) می باشد، مانند کسی است که تاریک دل و سنگ دل است و از قبول حق به جهت اصرار بر عناد و عدم تدبّر در دلیل ها و معجزات پیامبر خودداری می کند؟ (استفهام انکاری است؛ یعنی هرگز مساوی و برابر نیستند).

ابن مسعود روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود و ما سؤال نمودیم از شرح صدر؟ فرمود:

نُورٌ يَقْسِدُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَيَشْرَحُ صَدْرَهُ وَيَنْفَسِحُ، قَالُوا: فَهَلْ لِدَلِكَ مِنْ أَمَارَةٍ يُعْرَفُ بِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُزُورِ، وَالِاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ:

نوری است که خدای تعالی در قلب مؤمن می اندازد، پس بگشاید برای او سینه اش را و وسیع گرداند. عرض کردند: علامتی دارد؟ فرمود: بلی، بازگشت (توجه) به آخرت باقی و گذشتن از دل بستگی به دنیای فانی و مهیا شدن برای مرگ قبل از آمدن آن. (۱) در بعضی تفاسیر آمده است که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (۲) نازل شده و به جهت کمال یقین و معرفت، آن حضرت فرمود:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۳)

فَوَيْلٌ لِلْقَسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ...: پس وای به حال کسانی که دل هایشان در اثر غفلت از یاد خدا سخت گردیده یا دل هایشان سخت است به گونه ای که هرگاه خدا نزد آنها یاد شود هیچ تذکر و تنبهی نیابند. آنها در گمراهی آشکاری هستند که گمراهی شان بر هیچ

ص: ۱۵۴

۱- به تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۲۲ و منهج الصادقین، ج ۸، ص ۸۹ رجوع شود.

۲- منهج الصادقین، ج ۸، ص ۸۹.

۳- همان.

انسان با ایمان و آگاهی پوشیده نیست.

در تفسیر منهج از رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ حَاشِعٍ رَحِيمٍ، يُعَلِّمُ النَّاسَ خَيْرًا، وَيَدْعُو إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَيُبْغِضُ كُلَّ قَلْبٍ سَاهٍ لَا يُعَلِّمُ النَّاسَ خَيْرًا، وَلَا يَدْعُو إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَيَنَامُ اللَّيْلَ كُلَّهَا وَلَا يَذْكُرُ اللَّهَ: (۱)

به درستی که خدای تعالی هر دل اندوهگین و خاشع و مهربان را که به مردم خیر را یاد دهد و آنان را به طاعت الهی دعوت کند دوست دارد، و هر قلب غافل که به مردم خیر را تعلیم نکند و آنان را به طاعت الهی دعوت ننماید و تمام شب را بخوابد و خدا را یاد ننماید، دشمن دارد.

قرآن درمانی

(آیه ۲۳) (اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكُمْ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

لغت:

متشابه در این جا به معنی شبیه بودن برخی به برخی دیگر است.

مثنایی جمع «مثنیه» و آن به معنی معطوفه است؛ یعنی آیات قرآن به هم عطف شده و مربوط به هم است. و یا جمع مثنی به معنی تکرار است.

تفسیر:

خداوند، بهترین گفتار را فرو فرستاد به صورت کتابی که تمام آیات آن در فصاحت

ص: ۱۵۵

لفظ و متانت بیان و عمق محتوا شبیه یکدیگر و هر یک از آیاتش معطوف به دیگری و روشنگر و مفسر دیگری است.

یا کتابی که آیات آن شبیه یکدیگر است و مشتمل است بر تکرار قصه ها و امر و نهی ها و وعد و وعیدها و مواعظ و نصایح.

یا شامل است بر امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر ثواب و عذاب و بهشت و جهنم و مؤمن و کافر و غیر آن، امّا هر چند تلاوت آن تکرار شود موجب ملال نشود، و اگر در آن تکرار نباشد در نفوس رسوخ پیدا نکند و لذا حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه یا چهار مرتبه نصایح و مواعظ را بر اصحاب تکرار می فرمود و سعی می نمود تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در سینه ها ثابت شود.

تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ...: دیگر از صفات قرآن آن که از شنیدن آن پوست های بدن کسانی که از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد. خلاصه معنی، آن که هرگاه مؤمنان، آیات وعید قرآن را استماع کنند یا تلاوت نمایند، خشیت عظیم به ایشان عارض می شود به طوری که پوست های بدن ایشان به لرزه درمی آید، سپس پوست ها و دل هایشان به سوی یاد خدا نرم شده و آرامش و اطمینان به خدا پیدا می کنند.

ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: هرگاه که پوست بنده از ترس خدا بلرزد گناهان او ریخته شود همچنان که برگ ها از درخت خشک ریخته می شود. (۱)

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ: این حالت، هدایت خداوند است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می کند و توفیق هدایت شدن را به او عنایت می نماید که در ادله واضح و حجت های روشن دین تأمل و تدبّر کند و به صراط مستقیم برسد و هر که را خداوند در گمراهی واگذارد - یعنی کسی را که بعد از اتمام حجت، باز او به عناد و انکار خود ادامه دهد به گمراهی واگذارد و او را از توفیق محروم نماید - برای چنین کسی هرگز هادی و راهنمایی نخواهد بود.

حاصل آن که مراد کسانی هستند که به سوء اختیار خود از حق اعراض کنند و به هیچ گونه هدایت نیابند، و بعد از اتمام حجت، خداوند، آنها را به همان ضلالت واگذارد و نشانه

ص: ۱۵۶

هدایت که خوف عقاب و رجاء ثواب است از آنها بروز نکند. در این صورت هیچ هادی برای این جماعت نخواهد بود.

(آیه ۲۴) (أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ)

اعراب:

جمله «کمن هو آمن...» بعد از یوم القیامه در تقدیر است.

تفسیر:

آیا کسی که (به واسطه بسته بودن دست هایش) با صورت خود از عذاب بد و سخت در روز قیامت می پرهیزد مانند کسی است که ایمن از هر عذاب و در بهشت باشد؟! (استفهام انکاری است یعنی هرگز مساوی نیستند و عقل سلیم هم حکم به عدم تساوی می نماید).

وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ: و به ستمکاران گفته می شود - یعنی خازنان و مأموران جهنم به ستمکاران (کفار و گناهکاران) می گویند :-
بچشید کیفر آنچه را از گناهان و تکذیب انبیا و شرک و کفر به دست می آوردید و مرتکب می شدید، و یا تجسم و تبلور یافته عینی آن اعمال و عقاید را بچشید.

(آیه ۲۵) (كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَلَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ)

تفسیر:

کسانی که پیش از اینان بودند نیز پیامبران خود را تکذیب نمودند، پس عذاب الهی از

ص: ۱۵۷

جایی که حدس نمی زدند و به خاطرشان خطور نمی کرد بر آنها وارد شد؛ یعنی در حال امنیت و رفاه و غفلت، عذاب بر آنها نازل شد.

عذاب دنیا و عذاب آخرت

(آیه ۲۶) (فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

پس خداوند، خواری و رسوایی و ذلت را در زندگی دنیا (با غرق شدن و صیحه آسمانی و زلزله و سنگباران و مسخ و قتل و اسیری و غیره) به آنها چشاند و مسلماً عذاب آخرت - به جهت شدت و دوام آن - بزرگ تر است اگر می دانستند. یعنی اگر اهل علم و نظر باشند همانا از آنها عبرت خواهند گرفت.

مثل های قرآنی و یک مثل برای مشرکان

(آیه ۲۷) (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)

تفسیر:

حقیقت این است که ما در این قرآن برای مردم از هر گونه مثالی زدیم (شاید مقصود این باشد که ما در قرآن احوال امت های گذشته را بیان کردیم) که تا شاید متذکر شوند و عبرت گیرند.

(آیه ۲۸) (قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)

ص: ۱۵۸

اعراب:

نصب قرآناً به فعل مقدر است مانند امدح.

تفسیر:

به حق می دانم این قرآن را در حالی که قرآنی است به زبان عربی، یا مدح و ستایش می کنم قرآنی را که به زبان عربی است، قرآنی که بدون هیچ گونه کجی و انحراف در الفاظ و معانی است و هیچ اخلال و تناقض و اختلافی در معانی آن نمی باشد (این کتاب با این ویژگی ها را نازل کردیم) تا شاید با تأمل و تدبّر در آن از کفر و انواع گناهان پرهیزند.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام:

قال: عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَمَا وَجَدْتُمْ آيَةً نَجِي بِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَاعْمَلُوا، بِهِ وَمَا وَجَدْتُمُوهُ مِمَّا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَاجْتَنِبُوهُ:

فرمود: بر شما باد به قرآن، پس آنچه را در قرآن یافتید که سبب نجات گذشتگان شده به آن عمل کنید و آنچه را یافتید که سبب هلاک گذشتگان شده از آن اجتناب ورزید.

(آیه ۲۹) (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّمُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلَّأَ كَثْرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

لغت:

متشاکس اسم فاعل از باب تفاعل و به معنی مشاجره و منازعه دو نفر در اثر بدخلقی است.

تفسیر:

خداوند برای مشرک و موخّید به جهت تّبه همگان مثالی زده است: ۱ - مردی برده را که چندین مولای بدخلق و مختلف الاراده در مالکیت او شریک اند و هر یک او را به سوی

ص: ۱۵۹

دستور و کار خود می کشد و آن برده نمی تواند همه آن دستورها و کارها را انجام دهد و به این جهت از او راضی نیستند. ۲ - و مردی را که تنها برده یک مالک است که به هر چه امر کند مزاحمی ندارد و می تواند انجام دهد و مولا هم از او راضی خواهد بود. آیا این دو با هم مساوی اند؟! (هرگز مساوی نیستند).

بیان: (استفهام انکاری است) یعنی البته مساوی نباشند؛ یعنی چنان که مشترک میان شرکا متحیر است و نمی داند که به خدمت کدام قیام نماید و به چه نوع همه را خوشنود سازد؟ انسان مشرک هم در مقابل معبودان پنداری متعدد خود سرگردان است و نمی داند کدام را عبادت کند و اعتماد به ربوبیت کدام نماید؛ لکن بنده ای که مملوک یک مالک باشد، با توجه تمام به موجبات رضای مولا قیام نماید و از آنچه مکروه اوست محترز شود. مانند انسان موحّد که بالکلیه روی توجه به جانب معبود بحق آورده و به عبادت او مشغول و از غیر او منقطع است و آنچه رضای اوست به جا آورد و از آنچه موجب سخط او باشد اجتناب کند و بدین سبب به خیر عاجل و ثواب آجل نایل شود.

در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام:

آن مردی که خالص است در عبودیت خود و خدمت خدا را مشوب به خدمت غیر نساخته، از روی تحقیق، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او هستند. (۱) و چون این ضرب المثل سبب هدایت بندگان به ایمان است که اعظم نعم است، لذا فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ: حقیقت و تمام ستایش از آن خداست و حقانیت این امر، مخفی نیست، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بلکه بیشتر ایشان نمی دانند (یا نادان اند) و به جهت جهالت، غیر را شریک خداوند می پندارند.

(آیه ۳۰) (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)

ص: ۱۶۰

۱- به مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۷ رجوع شود.

تفسیر:

تو مسلماً خواهی مرد و آنها نیز بی تردید خواهند مرد.

نکته: اصطلاحاً این، تسمیه شیء است به اسم ما یؤول الیه؛ یعنی به کسی که خواهد مرد (و اکنون زنده است) واژه میت اطلاق شده است.

مخاصمه های قیامت

(آیه ۳۱) (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ)

تفسیر:

سپس همه شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه خواهید کرد.

یعنی: تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید بر حق بودم و شما در شرک بر باطل بودید و من با تبلیغ رسالت می خواستم شما را به راه راست هدایت نمایم؛ لکن شما بر طریق لجاج و عناد به ضلالت باقی ماندید.

گفته شده: مدت بسیار گمان ما آن بود که این خصومت در قیامت میان اهل کتاب و اهل اسلام باشد نه میان ما؛ زیرا دین ما یکی و خدا و پیغمبر ما یکی است، و چون دیدیم که مسلمانان نیز تیغ، کشیده یکدیگر را کشتند دانستیم که در قیامت، خصومت میان ما مسلمانان هم خواهد بود.

بنابراین معنی آیه از شمول و عموم بیشتر برخوردار است.

بزرگ ترین ستم

(آیه ۳۲) (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ هُوَ آئِسٌ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ)

لغت:

ممکن است مراد از صدق، صادق یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

مثنوی اسم مکان و به معنی اقامتگاه و مکان است.

تفسیر:

پس چه کسی ستمکارتر است از کسی که به خدا دروغ بست (فرزندانی و شریکانی برای او قائل شد) و آنچه را که صدق و راست است (رسالت و کتاب تو را) وقتی به او رسید بدون این که تأمل و تدبّر کند تکذیب نمود. یا مراد این باشد که صاحب صدق - یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله - را دروغگو پنداشت.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ: آیا در جهنم مکان و جایگاهی برای کافران و منکران نیست؟! (استفهام تقریری است؛ یعنی البته هست) یعنی به جهت عقاید فاسده و اعمال قبیحه، جهنم جایگاه آنهاست.

بهترین پاداش برای صدق و احسان متقین

(آیه ۳۳) (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِيْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)

اعراب:

در و صَدَّقَ به دو احتمال است: یکی این که عطف به جاء باشد و دیگری این که صله الذی مقدر باشد.

تفسیر:

و آن کسی که صدق و راستی آورد و خود آن را تصدیق نمود (همانند یکایک پیامبران که دین حق خود را تصدیق نموده اند آنان اند که پرهیزکاران واقعی (و در مرتبه عصمت اند) یا و آن کس که صدق و راستی (اسلام و قرآن) آورد - یعنی پیامبر اسلام و آن کسی از امت او که او را تصدیق نمود - آنها همه پرهیزکاران واقعی اند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله گوید: مراد از الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و مراد از الَّذِي صَدَّقَ بِهِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. (۱)

ص: ۱۶۲

و نیز مروی است که پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب را به غزوه ای فرستاد و حضرت امیر المؤمنین را بر ایشان امیر نمود، بعد فرمود: کیست فضل پسر عمویم را از قرآن بگوید؟ عمار یاسر برخاست گفت: یا رسول الله، من بگویم؟ فرمود: بگو عمار. گفت: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ. حضرت فرمود: راست گفتی ای عمار. (۱)

(آیه ۳۴) (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ)

تفسیر:

برای آنها که دین حق و صدق و راست را تصدیق کرده اند هر چه بخواهند نزد پروردگارشان هست. این است پاداش نیکوکاران و کسانی که عقاید صحیح و اعمال صالحه و شایسته دارند.

(آیه ۳۵) (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ)

تفسیر:

همان تصدیق کنندگان دین حق و محسنان و نیکوکاران ممکن است اعمال بد و بدتری هم داشته باشند. خداوند می فرماید: جزای عقاید و اعمال خیر آنها به آنها داده می شود تا عمل های بدتر آنها (چه رسد به اعمال بدشان) را بیامزد و بپوشاند؛ یعنی عذاب شرک و گناهانی که قبل از ایمان و اعمال صالحه به جا آورده اند را محو کند و آنها را در مقابل بهترین عمل هایی که می کرده اند پاداش دهد.

ص: ۱۶۳

تنبيه: آیه شریفه تحریص و ترغیب به ایمان و اخبار به این است که: تصدیق کنندگان وحدانیت الهی و نبوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را دو مرحمت از جانب خداوند مَنان باشد:

یکی عفو و ستر گناهان گذشته، و دیگر جزا و پاداش به اعمال حسنۀ آینده به نیکوترین جزاها.

شغل بندگی و کفایت دستمزد

(آیه ۳۶) (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

اعراب:

بکافٍ خبر لیس است یعنی کافياً. و عبده مفعول کاف است که اسم فاعل کفی است و یاء آخر آن افتاده می باشد.

تفسیر:

آیا خداوند کفایت کننده امور بنده اش نیست؟! (استفهام تقریری است؛ یعنی البته که کفایت کننده هست) و پیامبر خود را از همه ضررها حفظ می کند. و ای پیامبر، تو را از کسانی غیر از خداوند می ترسانند و می گویند: بت ها به تو آسیب خواهند رسانید! این از نهایت جهالت و گمراهی آنان است. وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: و هر کس را خداوند بعد از اتمام حجت به خاطر سوء اختیارش در گمراهی و اگذار هرگز برای او هادی و راهنمایی نخواهد بود.

شکست ناپذیری هدایت الهی

(آیه ۳۷) (وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ)

اعراب:

الله فاعل یهدی و مفعول آن ضمیر مقدر است، که به مَنْ برمی گردد. بعزیز خبر لیس می باشد یعنی عزیزاً.

ص: ۱۶۴

تفسیر:

و هر کس را خداوند هدایت نماید - یعنی هر کس که هدایت الهی را بپذیرد و اهل تدبّر و تفکّر در آیات الهی باشد و از قبول حق و هدایت الهی ابا نکند - هرگز برای او گمراه کننده ای نیست و هیچ کس نمی تواند او را از راه راست منحرف و گمراه کند. آیا خداوند مقتدر غالب و صاحب انتقام نیست؟! (استفهام تقریری است؛ یعنی البته که عزیز و صاحب انتقام از کفّار و معاندان است).

احتجاج با مشرکان

(آیه ۳۸) (وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِيهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ)

تفسیر:

و اگر از آنها (مشرکان) بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده؟ بی شک خواهند گفت: خدا. زیرا آنها معبودهایشان را شریک در ربوبیت و تربیت می پنداشتند نه در الوهیت و خالقیت. و چون به خالق بودن خدا اعتراف دارند به آنها بگو: پس به من خبر دهید آنچه به جای خدا می خوانید (بت ها و آلهه باطله) اگر خداوند ضرر و زیانی برای من اراده کند آیا آنها دفع کننده ضرر او از من هستند؟! یا اگر او قصد رحمتی به من نماید آیا آنها جلو گیرنده رحمت او هستند؟! یعنی به دفع ضرر و منع رحمت توانایی دارند؟! حتماً اعتراف می کنید که این قدرت را ندارند.

و چون شما اقرار دارید به خالقیت الله و معترف هستید به عجز بت ها از دفع ضرر و نفع او، پس ترک عبودیت خدایی که خالق عالم و قادر علی الاطلاق است و پرستیدن

ص: ۱۶۵

جماداتی که عاجز مطلق اند، همانا از نهایت سفاهت و جهالت است.

چون این سؤال از مشرکان شد و از جواب ساکت گردیدند، خداوند فرمود: قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ: بگو: ای پیامبر: کافی است مرا خدای تعالی در رساندن منفعت و دفع ضررها، عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ: بر او نه بر غیر او توکل می کنند توکل کنندگان و کارهای خود را به او وامی گذارند به جهت علم ایشان به انحصار خالقیت و قادریت ربوبیت در او.

(آیه ۳۹ و ۴۰) (قُلْ يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ)

لغت:

یخزیه فعل مضارع از باب افعال و مصدر ثلاثی آن خزی و آن به معنی خوار شدن و رسوا شدن است. یحلّ از ماده حلول است.

تفسیر:

ای پیامبر، به قوم خود بگو: ای قوم من، شما بر وضع و حالتی که هستید از آیین و اعتقاداتان و دشمنی با من، عمل کنید من هم در حال تسلیم امر خدا بودن و ایمان به او برای اظهار کلمه توحید و اعلاّی دین اسلام عمل می کنم و می کوشم.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ... پس به زودی خواهید دانست که چه کسی را در دنیا عذابی می رسد که او را خوار و رسوا نماید (مراد روز بدر است) و در آخرت هم بر او عذابی دائم - یعنی عذاب جهنّم که سخت ترین عذاب هاست - وارد شود.

ص: ۱۶۶

(آیه ۴۱) (إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ)

تفسیر:

حقیقت این است که ما این کتاب را به حق به خاطر مردم یا برای هدایت مردم بر تو فرودستادیم یا به سبب بیان حق (که مناط مصالح معاش و معاد است) برای هدایت مردم بر تو نازل ساختیم، پس هر که هدایت یابد و هدایت قرآن را بپذیرد و بر وفق آن عمل کند به سود خویش هدایت یافته، هر کس با سرپیچی از قبول هدایت قرآن و عمل نکردن به آن، گمراه گردد به زیان خود گمراه می شود و نتیجه گمراهی که وبال و عقاب است به او بازمی گردد و تو متکفل امور آنها نیستی که موظف به رساندن ایمان به دل های ایشان باشی که آن کار خداوند است و از تحت اختیار تو بیرون است و بر تو فقط ابلاغ رسالت و پیام های الهی است و مبنای تکلیف بر اختیار است (نه اجبار) تا استحقاق ثواب و عقاب محقق شود؛ زیرا با اجبار، ثواب و عقاب، وجهی ندارد.

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْمَافُتْسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)

ص: ۱۶۷

اعراب:

التي عطف به أنفوس است. الموت مفعول قضي است. الأخرى صفت الأنفوس مقدر است.

نشانه های خدا در مرگ

تفسیر:

خداست که حقیقتاً ارواح مردم را در هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد که علاقه ای میان جان و تن نمی ماند و از آن که در حال خواب نمرده به نحو ناقص می گیرد. و علقه ظاهری قطع می شود و علقه باطنی می ماند، پس آن روح را که مرگش را مسلم کرده در عالم برزخ نگاه می دارد و آن دیگری را که مرگش نرسیده تا مدتی معین به سوی بدنش روانه می دارد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ... بی تردید در این امر نشانه هایی است از قدرت و حکمت خداوند و آمدن قیامت و معاد برای کسانی که می اندیشند.

(آیه ۴۳) (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ)

لغت:

ام در این جا به معنی «بل» است. شفعاء جمع «شفیع» است. همزه در اولو استفهامیه است.

تفسیر:

بلکه آنان (مشرکان) به جای خدا شفیعانی گرفته اند - مانند بت ها که آنها را شفیعان خود می پنداشتند - به آنها بگو: آیا آنها را شفیع می دانید هر چند چیزی را مالک نباشند و چیزی را ندانند و تعقل نکنند؟! یعنی از جماد که فاقد شعور و قدرت است چگونه توقع شفاعت دارید؟!

ص: ۱۶۸

(آیه ۴۴) (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُوَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)

اعراب:

جمعاً حالت است از شفاعت، و شفاعت مصدر است و مصدر همان طور که بر واحد دلالت دارد بر جمع هم دلالت دارد و از این رو جمعاً گفته شده است.

تفسیر:

بگو: شفاعت و وساطت تماماً از آن خداوند است چه وساطت های تکوینی میان علت ها و معلول ها در دنیا، و چه شفاعت های عالم آخرت؛ زیرا ملکیت حقیقی و مالکیت آسمان ها و زمین از آن اوست، چون آفرینش و حفظ و تدبیر و فانی کردن همه به دست اوست. سپس همه شما به سوی او باز گردانده می شوید و در قیامت هم حاکمیت و مالکیت از آن اوست پس کسی بی اذن او نمی تواند شفاعت کند.

ترجیح غیر خدا!!!

(آیه ۴۵) (وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ)

لغت:

اشمأزت فعل ماضی و مصدر آن اشمئزاز به معنی تنفر است. یستبشرون فعل مضارع و مصدر آن استبشار در این جا به معنی شادی کردن و شاد شدن است.

تفسیر:

و چون خداوند یکتا یاد شود و کلمه توحید و لا اله الا الله از مؤمنان شنیده شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر و متنفر گردد و اما هنگامی که کسانی دیگر جز

ص: ۱۶۹

خدای یکتا یاد شوند - یعنی بت ها و معبودهای باطل و آنچه را آنها شریک خداوند پنداشته اند یاد شوند - به ناگاه خوشحالی می کنند و فرحناک می شوند.

و چون این هر دو حالت بر وجهی است که آثار آن در صورت آنها هویدا شود، پس این کلام مشعر است بر نهایت عناد و جحود آنها، و شبهه ای نیست که دشمنان خدا همچنان که به ذکر خدا غمگین شوند، همچنین به ذکر اولیای الهی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت باشند نیز غضبناک می گردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

أَلَا وَمَنْ أْبْغَضَ آلَ مُحَمَّدٍ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آئِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ (۱)

آگاه باشید هر که آل محمد علیهم السلام را دشمن دارد می آید روز قیامت در حالی که میان پیشانی اش نوشته شده است: مایوس از رحمت خدا.

دعای قرآنی

(آیه ۴۶) (قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)

لغت و اعراب:

فاطر اسم فاعل و به معنی آفریننده است. و نصب فاطر به خاطر منادی بودن است و حرف ندا در تقدیر است. و همچنین عالم منصوب است به حرف ندای مقدر.

تفسیر:

این مشرکان هرگز پذیرای حق نیستند و حال که از ایمان آوردن آنها مایوس شدی بگو: خداوندا، ای آفریننده آسمان ها و زمین، دانای نهان و آشکار، تویی که در میان بندگان در آنچه در دنیا اختلاف می کردند در عالم آخرت داوری خواهی کرد، پس میان من و ایشان به حق حکم فرما این آیه و آیه قبل وصف حال مخالفان و وعید و تهدید ایشان و نیز تسلیت خاطر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ص: ۱۷۰

(آیه ۴۷ و ۴۸) (وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ * وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ)

اعراب و لغت:

ما اسم آن، و مثله عطف به آن است. افتدوا فعل ماضی و در اصل «افتدیوا» بوده است. و معنی آن «فدیه و عوض دهند» می باشد.

تفسیر:

و اگر برای کسانی که به واسطه کفر، به خویشان ستم کرده اند آنچه در زمین است از اموال و نیز اموالی مثل آن اموال (یعنی دو برابر اموالی که در زمین هست) باشد، بی تردید همه را برای نجات از بدی و سختی عذاب، در روز قیامت فدا و فدیة دهند؛ یعنی عذاب آن روز تا این اندازه عظیم است.

و شاید معنی این باشد که اگر دو برابر اموال روی زمین مال آنها باشد و برای نجات خود بدهند پذیرفته نخواهد شد و سودی به حال آنها ندارد و نجات پیدا نخواهند کرد.

وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ...: و برای آنها از جانب خداوند آنچه را که گمان نمی کردند از شدت عذاب، ظاهر می گردد.

یا ظاهر گردد از جانب خدای تعالی جزای آنچه گمان نمی کردند گناه باشد؛ بلکه آنها را حسنات می پنداشتند و حال آن که سیئات بوده است.

از شخصی که هنگام مرگ و جان دادن جزع می کرد، پرسیدند: چرا این همه ناراحتی؟! گفت: می ترسم ظاهر شود برای من آنچه گمان نداشتم آن را! بعد این آیه را تلاوت نمود:

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ...

یا برای آنها عمل های بد و کیفر اعمالی که انجام داده اند ظاهر می شود (یا هنگامی که نامه اعمالشان را به دست آنها می دهند ظاهر می شود).

وَحَاقَ بِهِمْ...: و آنچه را از سختی های قیامت و عذاب های گوناگون جهنم که (چون می شنیدند) استهزا می کردند بر آنها فرود آمده و آنها را احاطه خواهد کرد.

فتنه گری نعمت ها

(آیه ۴۹) (فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُو عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّا كَثُرْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

لغت و اعراب:

خَوَّلناه فعل ماضی از باب تفعیل و آن به معنی عطا کردن از روی تفضُّل است. نعمه مفعول دوم خَوَّلنا می باشد.

فتنه به معنی امتحان و یا به معنی عقوبت است.

تفسیر:

آری هرگاه انسان را ضرر و زبانی رسد و گرفتار فقر و فاقه و بیماری و مانند آن شود برای دفع آن ما را می خواند، سپس چون نعمتی را از جانب خود به او عطا کردیم (از روی تفضل نه استحقاق) و فقر او را به ثروت و بیماری او را به صحت مبدل ساختیم، همان راه عناد و انکار را پیش گرفته و گوید: جز این نیست که من آن نعمت را از روی کاردانی و دانش خود داده شده ام! خدای تعالی در ردّ گفته او می فرماید:

نه چنین است؛ بلکه امتحانی است از جانب خدا تا معلوم شود از شاکران است یا از کافران و کفران کنندگان.

یا معنی جمله بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ این باشد که آن نعمت برای کسی که آن را از خدا سلب می کند در واقع عقوبت است.

و لکن بیشترشان نمی دانند که همه نعمت ها از جانب خداست گرچه حصول آن به

سبب کاری باشد که بنده انجام داده است. یا بیشترشان نمی دانند که این گفتارشان و سلب نعمت از خداوند عقوبت آنهاست.

(آیه ۵۰) (قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

تفسیر:

همانا این سخن را (که نعمت، نتیجه کار خود ماست نه از جانب خدا) کسانی که پیش از ایشان بودند - مانند قارون و یارانش - گفتند، پس آنچه از اموال به دست آورده بودند عذاب را از آنها دفع نکرد؛ بلکه موجب وبال و عذاب آنها شد.

(آیه ۵۱) (فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ)

اعراب:

سیئات در اصل مضاف الیه «عقاب» بوده و با حذف مضاف اعراب مضاف الیه به آن داده شده است؛ یعنی «فأصابهم عقابُ سیئاتهم». معاجز یعنی عاجز کننده.

تفسیر:

پس کیفرهای بد دست آوردشان به آنها رسید و کسانی از اینان (کفار مکه) که ستم کرده اند - یعنی کفر ورزیده و ناسپاسی کرده و مرتکب گناهان شده اند - به زودی کیفرها و عقوبت های اعمال بدی که انجام داده اند به آنها می رسد و هرگز عاجز کنندگان ما از کیفر دادن نیستند که بتوانند ما را از عذاب کردن آنها باز دارند.

گفته شده که بعد از نزول این آیه کفار در مکه گرفتار قحطی شدند و نیز بزرگان آنها در جنگ بدر کشته شدند.

ص: ۱۷۳

(آیه ۵۲) (أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

آیا ندانسته اند که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد می گسترده و وسعت می دهد و برای هر کس که بخواهد تنگ می نماید (و این هر دو به خاطر مصلحت و از روی حکمت خواهد بود).

حقاً که در این امر نشانه هایی است از قدرت و تدبیر و حکمت خدا برای کسانی که ایمان دارند و خدا را منعم حقیقی می دانند.

بشارت به آمرزش گناهان

(آیه ۵۳) (قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

لغت:

اسراف یعنی تجاوز از حد، و گفته شده: در این جا که با علی متعدی شده، متضمن معنی از حد گذراندن جنایت و گناه است.

تفسیر:

ای پیامبر، بگو که خدای متعال می فرماید: ای بنده گان من که جنایت و انجام گناه را از حد گذرانده و بر ضرر خود اقدام کرده اید - یا ای بنده گان من که در جنایت بر خویش به واسطه انجام گناه از حد گذشتید - از رحمت و بخشش خدا ناامید مگر دید، بی تردید خداوند همه گناهان کوچک و بزرگ حتی اگر از حد تجاوز کرده باشید و هر چند شرک

باشد را به وسیله توبه می آمرزد؛ زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

تنبيه: در آیه شریفه چند مطلب است:

۱ - آیه درباره اشخاصی است که معصیت کرده باشند و به وساوس شیطانی شبهه ناامیدی در قلب آنها خلجان نماید، خدای تعالی امیدواری تام به آنها می دهد که مایوس نشوند و توبه نمایند، اما نباید اشخاص به شنیدن این آیه مغرور گشته در نافرمانی و هتاک اسراف نمایند.

۲ - چون در آیات قرآنی اعتبار به عموم لفظ است، پس نسبت به مسرفان در معصیت در هر عصر و زمان عمومیت دارد که نباید از رحمت خدا مایوس باشند.

۳ - اجماع امت، واقع شده که جمیع گناهان تائب موحد، مغفور است و در صورت عدم توبه بستگی به مشیت الهی دارد، اگر خواهد به عدل عذاب فرماید، و اگر خواهد به فضل خود او را بیامزد، چنانچه فرماید: وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ. (۱) ۴ - آیه شریفه از امیدوار کننده ترین آیات قرآنی است، چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرماید:

نیست در قرآن آیه ای که رحمت و مغفرت در او اوسع و اکثر باشد از آیه يَعْبَادِي الَّذِينَ اسْرِفُوا... (۲).

بنابراین هر قدر بنده، گناهکار باشد نباید از رحمت واسعه الهی مایوس شود، و البته اگر حقیقتاً به درگاه الهی بازگشت کند آمرزش و غفران، شامل حال او گردد.

تکمله: در این آیه چند نکته است:

۱ - فرمود «یا عبادی» که متضمن لطف است، و فرمود: «یا أيها العصاة» که مشعر بر قهر باشد.

۲ - «لا تقنطوا» صریح در نهی از قنوط و یأس، و آن مستلزم حرمت یأس است.

۳ - مبالغه در آمرزش گناهان به آوردن «جمیعاً» برای تأکید إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.

ص: ۱۷۵

۱- . سورة نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۲- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۴ - تأکید به إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و آوردن ضمیر فصل میان اسم و خبر، تا مغفرت و رحمت را در خود حصر نموده و نهایت تأکید باشد.

انابه، تسلیم، پیروی از قرآن

(آیه ۵۴) (وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ)

تفسیر:

از شرک و سایر معاصی، به سوی پروردگارتان بازگردید و به یکتایی او اعتراف و از او اطاعت کنید و تسلیم او شوید پیش از آن که عذاب ناگهانی دنیا و یا عذاب آخرت به شما برسد پس یاری نشوید.

تذکره: حق تعالی در این آیه بندگان را به توبه و انابه تحریص فرماید تا مبادا با سوء استفاده از آیه قبل مرتکب معصیت شده و توبه نکنند.

(آیه ۵۵) (وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بِغَتَّةٍ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ)

تفسیر:

پس از آن فرماید: و از بهترین چیزهایی که از جانب پروردگارتان بر شما فرو فرستاده شده (واجبات اعتقادی و عملی و فضایل نفسانی و اخلاقی) پیروی کنید، پیش از آن که عذاب ناگهانی بر شما فرا رسد در حالی که آگاه نباشید و هنگام نزولش آن را ندانید تا به تدارک آن کوشید.

ص: ۱۷۶

(آیه ۵۶) (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتَنِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنَمِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ)

اعراب و لغت:

قبل از آن تقول... جمله ای مانند «يعظكم الله مخافه» در تقدیر است. یا حسرتی... در این جا در مقام شدت پشیمانی و اندوهناکی آمده است. إن در و إن كنت مخففه است نه شرطیه، به دلیل لام در لمن الساخرين.

تفسیر:

خداوند، شما را پند می دهد که مبادا کسی در روز قیامت بگوید: ای دریغ بر تقصیری که درباره خداوند کردم و اوامر او را نادیده گرفتم و حقیقت، این است که من از مسخره کنندگان پیامبر و قرآن بودم، اما این ندامت و اظهار پشیمانی و حسرت به حال او سودی ندارد.

در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: نحن جنبُ الله. (۱) پس هر کس دست اعتصام به جبل المتین اهل بیت نزند، فردا از روی حسرت گوید: تقصیر کردم درباره آل عبا.

(آیه ۵۷) (أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)

تفسیر:

خداوند، شما را پند می دهد که مبادا کسی بگوید: یا حسرتی... یا بگوید: اگر خدا مرا هدایت می کرد، از پرهیزکاران بودم و مشرک و عاصی نمی شدم. زیرا این گفتار او خلاف

ص: ۱۷۷

واقع است؛ چون خداوند، وسایل هدایت بندگان را در اختیار آنان قرار داده و آنها را به راه راست و نجات راهنمایی کرده است.

تنبيه: هدایتی که خواسته او باشد از دو قسم خارج نیست: ۱ - بر وجه الجاء و اجبار.

۲ - به طریق وحی و از روی اختیار. اما اول - از حکمت و مصلحت خارج است؛ زیرا تکلیف و ثواب و عقاب با اجبار منافات دارد. اما دوم متحقق بود؛ لکن به جهت انکار و عناد، اعراض از آن نموده تابع آن نشدند تا مهتدی شوند، پس این گفتار که از او صادر شود فایده ای به او نرساند.

(آیه ۵۸) (أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرْهًا فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)

لغت:

کره به معنی رجعت و بازگشت است.

تفسیر:

یا هنگامی که عذاب را ببیند گوید: ای کاش مرا باز گشتی به دنیا بود تا از نیکوکاران می شدم! یعنی توحید را می پذیرفتم و اوامر الهی را اطاعت می کردم.

و این آرزو کردن نیز برای او سودی ندارد و بازگشتی نخواهد داشت.

(آیه ۵۹) (بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ)

تفسیر:

چون عاصی در دنیا نظر در ادله عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشغول اباطیل دنیویه شده باشد، در آخرت توهم کند که خدا راه ایمان و طاعت را به او

ص: ۱۷۸

نموده، به ظن فاسد خود به جمله «لو أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي» گویا شود؛ لهذا در رد قول او فرماید:

بله آیات و نشانه های من توسط پیامبر و قرآن و حجج الهی به سراغ تو آمد، اما تو تکذیب و انکار کردی و تکبر ورزیدی و حق را نپذیرفتی و کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی و از کافران بودی.

کیفر متکبران و پاداش پرهیزکاران

(آیه ۶۰) (وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)

اعراب:

و جوههم مسوَّده مبتدا و خبر است، و جمله حال است از الذين...

تفسیر:

و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بسته اند و گفته اند: او فرزند یا شریک دارد! و یا مانند این نسبت های دروغ را به او داده اند می بینی در حالی که صورت هاشان سیاه باشد یا در حالی که روسیاه و بی آبرو باشند. آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران که به خاطر تکبر به خدا و رسول او را اطاعت نکردند نیست؟! (استفهام تقریری است یعنی البته که هست).

عیاشی روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هر کس حدیثی را به ما نسبت دهد، اگر در آن صادق باشد پس مصدق قول خدا و رسول است؛ و اگر کاذب باشد پس به خدا و رسول افترا زده است؛ زیرا ما حدیثی را که بیان می کنیم نمی گوییم: قال فلان و فلان. بلکه می گوییم: «قال الله و قال رسول الله»، پس این آیه را تلاوت فرمود: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... بعد از آن «خیمه» راوی حدیث به هر دو گوش خود اشاره کرد و گفت: این هر دو گوش من کرباد اگر این حدیث را از آن حضرت نشنیده باشم! (۱)

ص: ۱۷۹

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر کس ادعای امامت نماید و حال آن که امام نباشد مصداق این آیه است و به خدا دروغ بسته است. عرض شد: اگرچه علموی و فاطمی باشد؟ فرمود: اگرچه علوی فاطمی باشد. (۱)

لوازم احدیت

(آیه ۶۱) (وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ)

لغت:

مفازه مصدر و به معنی فوز و نجات است و باء سببیه است.

تفسیر:

و خداوند، کسانی را که تقوا داشته باشند و از شرک و معاصی اجتناب کنند، به خاطر کامیابی شان از ایمان و عمل صالح، نجات می بخشد و آنها را نه بدی می رسد و نه غمگین می شوند.

تبصره: آیات شریفه آگاهی است برای اتمام حجت، به ابلاغ عاقبت دو گروه متقین و متکبرین از روسیاهی و عذاب الیم نسبت به گروه دوم، و رفع حزن و بدی و سختی از گروه اول.

(آیه ۶۲) (اللَّهُ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ)

تفسیر:

و خداوند آفرینندهٔ بلا واسطه و با واسطه همه اشیاء است و او متکفل تدبیر همه چیز است یا نگهبان و حافظ و متصرف در همه چیز است.

ص: ۱۸۰

۱- به نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹۶، ح ۹۶ و تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه رجوع شود.

تبصره: معلوم است که خداوند را در افعال مخلوقات، مدخلیتی هست به جهت آن که مبدأ جمیع ممکنات است و قدرت و تمکین و مهیتا و آسان کردن اسباب از جانب اوست، پس اگر جمیع اشیاء را به خود اسناد داده به این اعتبار باشد، نه آن که العیاذ باللّٰه او فاعل شر و کفر و معصیت باشد تا جبر لازم آید؛ بنابراین از حیث آن که قوه و قدرت و تمکین افعال از جانب خدا باشد، نسبتش به خدا؛ و از جهت آن که بنده فاعل فعل و در ترک و فعل مختار است، نسبتش به بنده باشد که: لا جبر و لا تفویض، و لکن امر بین امرین. (۱)

(آیه ۶۳) (لَّهُوَ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ)

لغت:

مقالید جمع مقالاد و آن به معنی کلید یا خزینه است.

تفسیر:

گنجینه های آسمان ها و زمین و کلیدهای آنها از آن اوست، ماهیات آنچه قابل خروج به عالم وجود است در علم ازلی او و کلید همه آنها که «کاف و نون» است در اختیار اوست و آنان که به آیات خدا کفر ورزیدند و نشانه های قدرت و علم و حکمت خداوند را انکار کردند آنها هستند که زیانکارند؛ زیرا به سوء اختیار خود ایمان را که سرمایه جاودانی است به کفر تبدیل کرده و به خسران و عذاب ابدی گرفتار شدند.

(آیه ۶۴) (قُلْ أَفَعَبَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ)

اعراب:

اصل تأمرونی... «تأمرونی أن أعبد غیر الله» است.

ص: ۱۸۱

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: پس آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را پرستم ای نادان ها! که به عواقب امور خود و این که اعتقادات باطل شما باعث عذاب ابدی تان است جاهل هستید و جاهل شما باعث شده که برای خدا شریک قرار داده اید با این که دلایل توحید و قدرت و علم و حکمت خداوند برای کسی که توجه کند واضح و روشن است.

(آیه ۶۵) (وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لِلنَّاسِ أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِعِبَادَةِ اللَّهِ مَا يُعْبَدُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

لغت:

حَبُطَ به معنی محو و بی اثر شدن و یا محو و بی اثر کردن است.

تفسیر:

و در حقیقت به سوی تو و به سوی کسانی از پیامبران که پیش از تو بودند وحی شده که اگر به خداوند شرک ورزی عمل های خیرت باطل و تباه گردد؛ یعنی پاداش اخروی آنها ساقط می شود و از قابلیت تجسم در عالم دیگر می افتد و حتماً از زیانکاران خواهی بود.

خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیامبران به لَنْ أُشْرِكُ بر فرض است (و فرض محال محال نیست) و یا مراد امت پیامبر اسلام و امت های پیامبران گذشته باشد؛ زیرا مشرک شدن پیامبران محال است.

(آیه ۶۶) (بَلِ اللَّهِ فَاغْبُذُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)

ص: ۱۸۲

تفسیر:

بلکه فقط خدا را پرست و بر نعمت توحید و اخلاص و غیره از سپاس گزاران باش. و حقیقت معنی آن که: آنچه جاهلان مشرک تو را به پرستش آن امر می کنند پرستش مکن؛ بلکه خدای را پرستش کن و در عبادت، غیر او را شریک مگردان تا اعمال تو مورد قبول قرار گیرد.

زمین و آسمان در قبضه خدا

(آیه ۶۷) (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)

لغت:

قدر در این جا به معنی عظمت یا وصف است.

قبضه یعنی فی قدرته. مطویات جمع مطوی و آن به معنی پیچیده است، و «باء» در بیمینه به معنی «فی» می باشد.

تفسیر:

و خدا را آن گونه که شایسته مقام اوست (هر چند در خور استعداد بشری خویش) ارج ننهاده و نشناختند و از این رو برای او شریک قرار دادند و نسبت های ناروا به او دادند و حال آن که کره زمین روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست و همه آسمان ها در هم پیچیده به دست پر اقتدار اوست.

این تمثیل است برای اظهار قدرت الهی و تنبیه بر آن که کارهای عظیمی که فهم انسان ها در آن حیران و سرگردان است، نسبت به قدرت کامله الهی در نهایت سهولت و کمال آسانی است به طوری که همه زمین ها با همه عظمت آن نسبت به قدرت او مانند

ص: ۱۸۳

چیزی است که انسانی به کف دست خود قبض کند و همه آسمان ها نسبت به اقتدار او مثل آن چیزی است که شخصی آن را به دست خود گرفته و در هم پیچد.

سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ: خداوند، منزّه و برتر است از آنچه مشرکان برای او شریک می پندازند.

نفخ صور و حوادث قیامت

(آیه ۶۸) (وَ نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیْهِ اٰخِرَیْۤاِذَا هُمْ قِیَٰمٌ یَنْظُرُوْنَ)

لغت:

صَعِقَ به معنی «مات» است. می نظرون یعنی نگاه می کنند و یا انتظار می کشند. قیام در این جا جمع قائم است.

تفسیر:

و در صور دمیده شود به نخستین نفخه پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است می میرد جز آن کس که خدا خواهد؛ یعنی کسانی که مرگ اول را چشیده و در برزخ اند و مردگان این نفخه نیز به آن جا می روند (یا معنی آیه این باشد که با این نفخه همه می میرند جز آن که خدا خواهد؛ یعنی جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل که اینها با این نفخه نمی میرند).

این نفخه نخستین است که آن را نفخه امانه و میراندن نامند.

ثُمَّ نُفِخَ فِیْهِ اٰخِرَیْۤاِذَا هُمْ قِیَٰمٌ یَنْظُرُوْنَ: سپس بار دیگر در صور به نفخه دوم دمیده شود، پس به ناگاه همگی آنان به پا خاسته در حالی که به اطراف و جوانب خود می نگرند و یا در حالی که انتظار می کشند فرمان مالک آن روز را که درباره ایشان چه فرمان و حکمی خواهد داشت.

تبصره: آیات و احادیث از عامه و خاصه دلالت دارد بر آن که حق تعالی اسرافیل را

ص: ۱۸۴

خلق کرد و صور عظیمی با او آفرید، از روزی که خلق شده منتظر امر الهی است که هر گاه فرمان برسد در صور بدمد.

(آیه ۶۹ و ۷۰) (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ * وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ)

تفسیر:

و در آن روز روی زمین به نور پروردگارش (نور خاصی که برای آن روز آفریده شده) روشن گردد، و کتاب بزرگ لوح محفوظ که اعمال اهل محشر نیز در آن مندرج است در یک سو نهاده شود و همه پیامبران و گواهان اعمال از معصومان و فرشتگان و متقیان آورده شوند و میان آنها (اهل محشر) به حق داوری گردد و به آنها ستم نشود و از مقدار استحقاقشان از ثواب کم نشود و بیش از استحقاقشان از عذاب داده نشود.

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ: و به هر کس پاداش آنچه کرده به طور کامل و تمام داده شود و خداوند به آنچه مردم انجام می دهند داناتر است، پس هیچ یک از افعال خیر و شر ایشان از او مخفی نخواهد بود و بر طبق عدل و فضل جزا و سزای اعمالشان داده شود.

(آیه ۷۱) (وَ سَبِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ مَرًّا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ)

ص: ۱۸۵

لغت:

سیق فعل ماضی مجهول و مصدر آن، سوق به معنی راندن است. زمر جمع زمره و آن به معنی گروه و جماعت است. خزنه جمع خازن و آن در این جا به معنی نگهبان است.

تفسیر:

و کسانی که کفر ورزیده اند گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند تا آنگاه که به آن جا رسند درهای جهنم به روی آنها گشوده و باز شود تا داخل جهنم شوند. و نگهبانان جهنم از روی توییح و سرزنش به آنها گویند: آیا پیامبرانی از جنس خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را هدایت و ارشاد کنند و از ملاقات این روزتان (روز قیامت) بیم دهند و بترسانند؟ در پاسخ گویند: چرا آمدند و لکن ما بر کفر و عناد خود اصرار کردیم تا وعده عذاب الهی بر (ما) کافران ثابت و محقق گردید.

(آیه ۷۲) (قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ)

تفسیر:

به آنها گفته شود: از درهای جهنم به عنوان اقامت دائمی در آن وارد شوید، پس بدجایی است جایگاه متکبران که حق را نمی پذیرند و به کفر و عناد خود اصرار می ورزند.

(آیه ۷۳) (وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)

ص: ۱۸۶

تفسیر:

و کسانی که پرهیزکار بوده و از پروردگارشان پروا داشته اند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می شوند تا چون به آن جا رسند و درهای آن به روی آنها باز گشاده گردد و داخل بهشت شوند و نگهبانانش به آنها گویند: سلام بر شما، از نظر جسم و روح پاکیزه شدید یا سلام بر شما که در دنیا از شرک و معاصی پاک بودید، پس به عنوان اقامت جاودانی در آن داخل شوید.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است:

چون بهشتیان به در بهشت رسند، در آن جا درختی بیند در زیر آن دو چشمه بیرون آید، به ایشان گویند: در این چشمه غسل کنید؛ چون غسل کنند ظاهر اعضای آنها پاکیزه و لطیف شود و هرگز موی های ایشان ژولیده نشود و اعضای آنها چرکین نگردد، و از چشمه دیگر به آنها آب دهند باطن آنها از جمیع غلّ و غشّ و حقد پاک شود... بعد از آن رنگ آنها متغیر نگردد و چیزی که موجب تنفر باشد از آنها به ظهور نرسد. و به این جهت فرشتگان به آنها گویند: «طبتم» یعنی ظاهر و باطن شما پاک باشد. (۱)

(آیه ۷۴) (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُوْا وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ)

تفسیر:

بهشتیان پس از استقرار در بهشت گویند: همه حمد و ستایش از آن خدایی است که وعده خود را از ثواب و نعمت های اخروی که به زبان پیامبران بیان شده بود راست

ص: ۱۸۷

و عملی گردانید. و سرزمین بهشت را میراث به ما داد (سهم کسانی را که در صورت پذیرش دین شریک ما می شدند به ما داد) که هر جایی از بهشت را بخواهیم منزلگاه انتخاب می کنیم.

و در حدیث وارد شده:

کمترین ملک بنده مؤمن در بهشت، هفت مقابل دنیا باشد. (۱) در خبر است که: هیچ کس از مؤمن و کافر نباشد که در بهشت منزل نداشته باشد، پس اگر کافر پیش از مرگ اسلام نیاورد منزل او را به مؤمن دهند. (۲)

بنابراین کلمه **أَوْزَنَّا** اشاره به آن باشد.

فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ: پس نیکو پاداشی است پاداش عمل کنندگان (اعمال صالحه).

(آیه ۷۵) **(و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)**

لغت:

حَافِينَ جمع «حَافٍ» است، و حَافٍ اسم فاعل و به معنی حلقه زننده و احاطه کننده و طواف کننده است.

تفسیر:

و فرشتگان را در آن روز حلقه وار و احاطه کنندگان عرش (مقر سلطنت خداوند و مرکز صدور فرمان های او) می بینی که با حمد و ستایش پروردگارش را تسبیح و تنزیه و تقدیس می کنند، یا همراه با حمد، پروردگارش را تسبیح می کنند، و میان آنها - یعنی همه اهل محشر - به حق داوری شود.

ص: ۱۸۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۲۲.

۲- . مدرک یاد شده.

یعنی هر کس را به منزل و مقامی که سزاوار او باشد از بهشت و جهنم مکان دهد. یا حکم فرماید میان ملائکه به اقامت ایشان در مقامی که مناسب درجه ایشان باشد.

وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و پس از پایان حوادث قیامت گفته شود؛ یعنی مؤمنان گویند: همه ستایش و سپاس از آن خداست که پروردگار جهانیان است.

ص: ۱۸۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (حم)

تفسیر:

درباره این دو حرف علاوه بر آنچه در گذشته درباره حروف مقطعه گفته شد در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود معنای آن الحمید المجید است (۱)؛ یعنی اشاره به این دو نام از نام های خداوند است.

و نیز گفته شده: مفاتیح اسم هایی از اسامی خداوند است که در اوایل آن «حا» و «میم» باشد مانند: حلیم، حمید، حامد، حکیم، حی، حنان، حفیظ، مجید، مالک، ملیک، مُبدئ، معید، معز، منان.

صفات از پروردگار

(آیه ۲ و ۳) (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ)

ص: ۱۹۰

لغت:

ذی الطول یعنی صاحب نعمت و تفضل.

تفسیر:

فرو فرستادن این کتاب (قرآن) از جانب خدای مقتدر و شکست ناپذیر دانا است که آنچه را مصلحت همه مخلوقات است می داند.

آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، نسبت به اهل ایمان است و سخت کیفر نسبت به کسانی است که بی ایمان از دنیا بروند و از گناه توبه نکنند.

نکته: ذکر این صفت بعد از مغفرت به جهت آن است که بنده به جهت اعتماد نمودن بر غفران، مرتکب محرمات نشود؛ بلکه دائم میان خوف و رجا باشد.

ذی الطول...: صاحب نعمت فراوان و پیوسته که از روی فضل و احسان به بندگان عطا می کند. معبودی که سزاوار ستایش و پرستش باشد جز او نیست و بازگشت همه کس و همه چیز به سوی اوست، مطیعان را ثواب و عاصیان را عقاب می رساند.

محققان، آیه را بر این وجه تفسیر نموده اند: «غافر الذنب فضلاً، و قابل التوب وعداً، و شدید العقاب عدلاً، و ذی الطول کرماً، و لا إله إلا الله، إليه المصیر فرداً» (۱).

احوال کافران و مکذبان

(آیه ۴) (مَا يُجِدِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ)

لغت:

تقلُّب در این جا به معنی رفت و آمد و جا به جا شدن در حال صحّت و سلامت است.

ص: ۱۹۱

تفسیر:

کسی در آیات و معجزات خدا مجادله و ستیزه نمی کند جز کسانی که کفر ورزیده و خدا و قیامت را انکار می کنند و سرانجام به کیفر خود می رسند، پس رفت و آمد آنها در شهرها برای تجارت و غیره و وفور و کثرت اموال و اولاد و اقتدارشان تو را فریب ندهد؛ زیرا این که به آنها مهلت و نعمت می دهیم (به خاطر سوء اختیارشان که کفر و عصیان را بر ایمان و اطاعت اختیار می کنند) باعث زیاد شدن عذاب آنهاست.

(آیه ۵) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ مِّمِّ بَعِيدِهِمْ وَهُمْ أَكْثَرُ أُمَّةٍ لِيَأْخُذُوهُ وَخَيَدُلُوهُ بِأَبْطُلٍ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ)

لغت:

هَمَّتْ فعل ماضی به معنی «قَصَدَتْ».

مصدر یدحضوا إدحاض و آن به معنی ابطال است. عقاب در اصل عقابی بوده و یاء آن حذف شده و کسره باء دال بر آن است.

تفسیر:

پیش از آنان نیز قوم نوح و احزابی که بعد از آنها آمدند - مانند هود و صالح و لوط - پیامبرانشان را تکذیب کردند و هر امتی قصد و آهنگ رسول خود کردند تا او را بگیرند و زندان یا تبعید کنند و یا بکشند و با پیامبرانشان به وسیله سخنان باطل مجادله و ستیزه کردند تا حق را به وسیله باطل خود از بین ببرند و باطل سازند، پس گرفتیم آنها را (هر گروهی را به نوعی از عذاب)، پس بنگر که چگونه بود کیفر من؟!

ص: ۱۹۲

(آیه ۶) (وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

تفسیر:

و همان گونه که بر امت های گذشته عذاب محقق شد، سخن و حکم پروردگار تو بر همه کسانی که کفر ورزیده اند و تو را تکذیب می کنند ثابت و مسجل است که آنها اهل آتش هستند.

(آیه ۷-۹) (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُمْ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

اعراب و لغت:

من حوله عطف به الذین است. قبل از ربنا «يقولون» در تقدیر است. من صلح... عطف به مفعول در أدخلهم و یا عطف به مفعول در وعدتهم است. مقصود از سیئات در این جا

ص: ۱۹۳

عذاب های بد است.

دعای عرشیان برای مؤمنان

تفسیر:

کسانی از فرشتگان که عرش (مقر سلطنت خداوند و مرکز صدور فرمان ها برای تدبیر جهان) را حمل می کنند و کسانی که گرداگرد عرش هستند پروردگارش را با حمد تسبیح و تقدیس می کنند یا توأم با ستایش، تسبیح او گویند و به او ایمان خاصّ مقام خود می آورند و برای کسانی از انسان ها که ایمان آورده اند آمزش می طلبند و می گویند: پروردگارا رحمت و علمت همه چیز را فرا گرفته، پس کسانی را که توبه کرده اند و راه تو را در عقیده و عمل پیروی کرده اند بیامرز و ببخشای و آنها را از عذاب جهنّم نگهدار.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید:

بعد از آن که باری تعالی آسمان ها را بر وجه اتمّ و اکمل آفرید، پس طبقات سماوات را با انواع فرشتگان پر نمود، بعضی از ایشان سجده کنندگان اند که رکوع نمی کنند (این مرتبه مقربان درگاه الهی است) و بعضی رکوع کنندگان اند که قیام نمایند (این صفت حمله عرش است). (۱) تتمّه: عن الصادق علیه السلام:

إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يُسَبِّحُونَ الذُّنُوبَ عَنْ ظُهُورِ شِعْتِنَا كَمَا يُسَبِّحُ الرِّيحُ الْوَرَقَ فِي أَوَانِ شِقُوطِهِ؛ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ...

الآیه. قَالَ: اسْتَغْفَارُهُمْ وَاللَّهُ لَكُمْ دُونَ هَذَا الْخَلْقِ. (۲)

رَبَّنَا وَادْخِلْهُمْ...: فرشتگان حامل عرش و آنها که گرداگرد عرش هستند در ادامه دعای خود برای اهل توبه و طاعت گویند: پروردگارا، آنها را در بهشت ها و بوستان های جاودانی که توسط پیامبرانت به آنها و به صالحان از پدران و همسران و فرزندان شان وعده

ص: ۱۹۴

۱- . نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۲۸ با تلخیص.

۲- . به نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۱ رجوع شود.

داده ای داخل گردان؛ زیرا که تویی مقتدر شکست ناپذیر و صاحب حکمت که از هیچ مقدوری عاجز نیستی و هر چه کنی موافق مصلحت و حکمت است که از آن جمله وفا به وعده است، پس بنا به وعده خود، ایشان را در بهشت داخل فرما.

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ... و آنها را در آخرت از کیفر گناهانشان یا تجسم و تبلور عینی گناهانشان در آن عالم نگهدار و هر که را در آن روز از کیفر گناهان نگهداری حَقّاً که او را مورد رحمت و بخشش خود قرار داده ای و این همان کامیابی بزرگ است که مستلزم سعادت جاودانی و نعمت نامتناهی است.

در روایت است: به درستی که خدای تعالی به تائبان سه خصلت را عطا کرده که اگر هر یک از آن عطا شود به جمیع اهل آسمان و زمین تماماً نجات یابند. بعد این آیه شریفه را تلاوت نمود:

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ... (۱) تنبیه: این آیات شریفه بشارت بزرگی است برای مؤمنان تائب که مقام آنها به مرتبه ای است که ملائکه حمله عرش برای آنها طلب آمرزش کنند و برای ایشان و پدران و همسران و فرزندان صالح ایشان دخول در بهشت را طلب کنند و البته درخواست ملائکه معصومین در درگاه الهی پذیرفته خواهد شد. بنابراین زهی سعادت برای کسانی که خود را مشمول این آیات سازند، و بدا به حال کسانی که بعد از این ابلاغ به سوء اختیار، خود را از این فوز عظیم محروم سازند!

(آیه ۱۰) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ)

اعراب و لغت:

مقت مصدر و به معنی شدت عداوت و دشمنی است، و أنفسکم مفعول مقتکم است.

ص: ۱۹۵

تفسیر:

همانا کسانی که به خدا و رسول کفر ورزیدند گاهی در جهنم بر خود یا بر یکدیگر بغض و خشم کنند، پس با خود از روی ملامت گویند: چرا از قبول دعوت پیامبران امتناع کردیم و یا با یکدیگر از روی سرزنش گویند که چرا ایمان نیاوردیم. اینان ندا می‌شوند که بی تردید عداوت و خشم خدا بر شما بزرگ تر و بیشتر است از عداوت و بغض و خشم خودتان بر خودتان؛ چرا که به ایمان به خدا و رسول دعوت می‌شدید، پس کفر می‌ورزیدید و از قبول دعوت انبیا امتناع می‌کردید.

(آیه ۱۱) (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ)

تفسیر:

گویند: پروردگارا، پس از زندگی دنیا و تحقق دعوت ما به توحید دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی - میراندن از دنیا و زنده کردن در برزخ و میراندن در برزخ و زنده کردن در قیامت - پس ما به گناه خود در انکار زنده شدن در برزخ و مردن و زنده شدن دوم اعتراف کردیم، آیا راهی برای بیرون آمدن از این جا (جهنم) هست؟ البته که نیست.

تبصره: یکی از معتقدات حقه، سؤال نکیر و منکر در قبر است که از اعتقادات سؤال می‌شود، پس اگر جواب درست دهد به روح و ریحان و جنت نعیم فایز شود و اگر جواب درست ندهد نزل حمیم و عذاب برای او باشد.

بزرگان علمای امامیه مانند محقق طوسی و علامه حلی و شیخ مفید و شیخ صدوق و علامه مجلسی - رضوان الله علیهم - فرموده‌اند: بشر در قبر سؤال می‌شود؛ یعنی زنده می‌شود و از اعتقاداتش سؤال می‌شود و قرآن و احادیث دال بر آن است، از جمله آیه وَ أَخْيَبْنَا اثْنَيْنِ که اعتراف کفار به دو زنده شدن است: یکی در قبر، و دومی در قیامت.

اما اخبار: حضرت صادق علیه السلام فرماید:

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ: الْمِعْرَاجَ وَالْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَخَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارَ وَالشَّفَاعَةَ: (۱)

از شیعیان ما نیست کسی که انکار نماید چهار چیز را: معراج، سؤال در قبر، مخلوق بودن بهشت و جهنم هم اکنون، و شفاعت.

و در حدیث عرضِ دین حضرت عبد العظیم علیه السلام خدمت امام علی النقی علیه السلام آمده است:

وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ، وَالْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ. (۲)

و حدیث فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از غسل او، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیراهن مبارک خود را کفن او نمود و جنازه او را بر شانه مبارک حمل کرد و در میان قبرش خوابید، بعد جنازه را در قبر خواباند، ساعتی گذشت فرمود:

ابنک ابنک! پس اصحاب از حضرت سؤال کردند: این که فرمودی «ابنک ابنک» چه بود؟ فرمود: تلقین نمودم او را. از او سؤال کردند از پروردگارش؟ گفت: الله ربی. و پرسیدند از پیامبرش؟ گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله. پرسیدند از ولی او؟ توقف نمود، من گفتم: بگو پسر من (علی علیه السلام ولی و امام من است). (۳)

(آیه ۱۲) (ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخَدَّهُو كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِي تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ)

تفسیر:

کفار بعد از اعتراف گویند: آیا ما را به دنیا بازگشتی باشد تا در آن به طاعت و عبادت مشغول شویم؟ این تمنی و آرزو و خواسته آنها محال است و ملائکه بر سبیل توییح به آنها گویند: این عذاب ها به سبب آن است که چون خدا به تنهایی

ص: ۱۹۷

۱- . تسلیه الفؤاد، سید عبد الله شبر، ص ۱۹۶.

۲- . کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳- . تنقیح المقال، مامقانی، پایان ج ۳، ص ۸۱ چاپ قدیم.

و یگانگی خوانده می شد به وحدانیت او کفر می ورزیدید و اگر شرک آورده می شد و برای او شریک می پنداشتند به آن ایمان می آوردید و می پذیرفتید. پس امروز داوری و فرمان روایی از آن خدای والارته و بزرگ می باشد و درباره شما به عذاب ابدی حکم کرده است.

(آیه ۱۳) (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ)

لغت:

یری مضارع از باب افعال و مصدر آن ارائه به معنی نشان دادن است. ینیب مضارع از باب افعال و مصدر آن انابه به معنی بازگشت است. و بعد از ینیب «إليه» در تقدیر است.

تفسیر:

او (خدا) همان کسی است که آیات خود را (ادلّه عقلی و نقلی توحید و یگانگی و قدرت خود را) به شما نشان می دهد و برای شما از آسمان روزی یی مادی و معنوی نازل می کند و این نعمت ها را متذکر نمی شود جز کسی که دل به خدا داده و به سوی خدا باز می گردد.

یا از انکار و معصیت بازگشته، روی به اطاعت و عبادت او آورد؛ زیرا شخصی که در امری جازم است نظر در منافی آن نمی کند؛ بلکه همیشه منظور نظر او به چیزی است که روی به آن آورده، و تفکر او در آنچه توجه به آن کرده است می باشد و چون اهل عناد و انکار، نظر در آیات توحید نمی کنند به آن متذکر و متعظ نشوند.

(آیه ۱۴) (فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)

ص: ۱۹۸

تفسیر:

پس خدا را در حالی که طاعت و عبادت و عقیده به الوهیت را برای او خالص کرده باشید بخوانید و پرستش کنید هر چند کافران نپسندند.

خلاصه کلام آن که کراهت کسانی که بر دین شما نیستند نباید مانع آن شود که پرستش کنید خدایی را که مستحق عبادت باشد، تا در دنیا به مرتبه عالی و در عقبا به درجه رفیع برسد.

(آیه ۱۵) (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ)

لغت:

تلاق مصدر از باب تفاعل و اصلش تلاقی و به معنی ملاقات کردن با هم است. و مقصود از یوم التلاق روز قیامت می باشد.

تفسیر:

خدایی که درجات کمالش بالاست، و بالابرنده درجات مخلوق خود از فرشتگان و پیامبران و اولیا و سایر اهل ایمان است، و شبهه ای نیست که علو درجه به قدر معرفت و طاعت باشد. هر چند عبادت بیشتر باشد درجه رفیع تر خواهد بود، لذا درجات انبیا بر اولیا، و اولیا بر مؤمنان مقدم است، و مؤمنان نسبت به هم به حسب ایمان تفاوت دارند:

ذُو الْعَرْشِ...: و صاحب عرش (فوق آسمان ها و مقر سلطنت و مرکز صدور فرمان تدبیر عالم) است.

او روح (فرشته ای که نامش روح است) را به فرمان خود به هر کس از بندگانش

(پیامبران) که بخواهد القاء و ارسال می دارد تا مردم را از روز تلافی و برخورد با هم (روز قیامت) بیم دهد، آن روز روز تلافی (ارواح برزخی با ابدان محشری، و تلافی همه زنده شده ها با خدای تعالی، و تلافی انسان ها، فرشته ها، جن ها، و شیطان ها با هم، و تلافی هر مکلفی با جزا و پاداش و کیفر اعمال و عقاید خود) است.

احوال قیامت

(آیه ۱۶) (يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لِيَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

تفسیر:

روزی که آنها - یعنی حاضران در محشر - ظاهر و آشکارند، چیزی از آنها بر خداوند پنهان نمی ماند.

یعنی علم الهی احاطه دارد به تمام بندگان و عقاید و اعمال آنها از جزئی و کلی و پنهان و آشکارا، پس بر وفق عقاید و اعمالشان به فضل و عدل جزا خواهد داد.

و پس از اجتماع خلائق، از جانب خدای تعالی ندا رسد: لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ امروز مالکیت و حاکمیت و فرمان فرمایی از آن کیست؟ و چون روز قیامت حق، ظاهر و مکشوف می شود همه مردم از مؤمن و کافر متفق الکلمه جواب دهند: امروز فرمان فرمایی از آن خدای یکتا و بی همتا و قهار است.

و بعضی از مفسران گفته اند: چون خطاب الهی به اهل محشر رسد، هیچ کس قدرت و طاقت جواب ندارد، پس ذات الهی خود فرماید: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده که: خداوند اهل زمین و اهل آسمان و ملائکه را می میراند، بعد می فرماید: لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ پس خود جواب فرماید: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ کجایند جباران؟ کجا هستند آنها که ادعا نمودند غیر از من خدای دیگری هست؟ کجایند متکبران و نخوت آنان؟! (۱)

ص: ۲۰۰

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه و نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۴، با تلخیص.

(آیه ۱۷) (الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ لَیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)

تفسیر:

امروز هر کسی در مقابل اعمالی که کسب کرده از اعمال صالحه و یا گناه و معصیت جزا داده می شود و یا تجسم و تبلور عین عملش جزای او خواهد بود. امروز از هیچ کس بر هیچ کس ستمی نمی رود، نه ثواب کسی از عمل صالح او کم شود و نه عقاب شخصی بر عمل زشت و گناه او زیاد شود و نه کسی به گناه دیگری مؤاخذه گردد و نه نیکی را به بدی پاداش دهند؛ بلکه در آن جا عدل و قسط و فضل خداوند حاکم است. همانا خداوند سریع الحساب است و حساب همه انس و جن بر او طولانی و سنگین نیست.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد: چگونه محاسبه فرماید خلق را با بسیاری آنان؟ فرمود: چنانچه روزی دهد آنها را با کثرت ایشان. سؤال شد: چگونه محاسبه فرماید و حال آن که نمی بینند او را؟ فرمود: چنانچه روزی دهد آنها را و حال آن که نمی بینند او را. (۱)

در برخی از تفاسیر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که خدای تعالی فرماید: من پادشاه جزادهنده ام، سزاوار نباشد به بهشت و جهنم در آیند هیچ کدام از اهل بهشت و جهنم که ستمی بر غیر کرده باشند تا آن که حق مظلوم را از ظالم بگیرم... بعد این آیه شریفه را تلاوت نمود: لَا ظُلْمَ لَیَوْمَ.... (۲) (آیه ۱۸) (وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْأَازِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِینَ مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لَأَشْفِیعُ یُطَاعُ)

ص: ۲۰۱

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۷۱ به نقل از نهج البلاغه.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۸ با تلخیص.

آزفه اسم فاعل از «أزِف» به معنی نزدیک شونده است. إذ... بدل از یومَ الآزفه می باشد.

حناجر جمع حنجره است. حمیم به معنی دوست است.

تفسیر:

و آنها را از روز آن حادثه نزدیک (روز قیامت) بیم ده و بترسان هنگامی که دل ها از هول و دهشت از جا کنده شود و نزدیک گلوگاه رسد در حالی که اندوه یا خشم خود را فرو می خورند. در آن روز برای ستمکاران هیچ خویشاوند مهربانی که عذاب را از ایشان دفع کند و شفاعت کننده ای که شفاعت و وساطتش درباره او پذیرفته شود نیست.

در توحید ابن بابویه رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَزْتَكِبُ ذَنْبًا إِلَّا سَاءَ ذَلِكَ وَنَدِمَ عَلَيْهِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ: كَفَى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَيَّرْتَهُ حَسَبَ نَبْتِهِ، وَسَيَّأَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهِيَ وَ مُؤْمِنٌ؛ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى ذَنْبٍ يَزْتَكِبُهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ، وَلَمْ تَجِبْ لَهُ الشَّفَاعَةُ، وَكَانَ ظَالِمًا، وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ. (۱)

هیچ مؤمنی نیست که مرتکب شود گناهی را مگر آن که او را از آن گناه بد آید و پشیمان شود بر آن، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای تحقق توبه پشیمانی و ندامت کفایت کند. و فرمود آن حضرت: هر که خوشحال کند او را حسنه اش، و او را از سیئه اش بد آید، پس او مؤمن است. و هر که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب شده، پس مؤمن نیست و شفاعت برای او نیست و ظالم باشد، و خدای تعالی فرماید: مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ.

خیانت چشمان و پنهان دانی خدا

(آیه ۱۹) (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ)

ص: ۲۰۲

خائنه الأعین یعنی «الأعین الخائنه» اضافه صفت به موصوف است. و ممکن است مقصود از خائنه، خیانت باشد؛ زیرا خائنه هم اسم فاعل است و هم مصدر. «أعین» جمع عین و آن به معنی چشم است.

تفسیر:

او چشم های خیانتکار، یا خیانت چشم ها را - مانند نگاه کردن به مواردی که حرام است، یا دزدکی نگاه کردن به چیزهایی که نگاه به آنها حلال نباشد - و آنچه که سینه ها پنهان می کنند از کفر و افکار حرام و صفات رذیله را می داند، یعنی علم او، به ضمائر و سرائر مخلوقات و همه اعمال ظاهری و باطنی آنها احاطه دارد.

تبصره: آیه شریفه نهی ضمنی دارد از خیانت چشم ها و خطورات وارده در قلب ها، که علم الهی احاطه دارد به تمام آن. ابن عباس گفته: خیانت چشم آن است که مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد و به پنهانی در او نگاه کند.

بنابراین مؤمن معتقد به این آیه البته باید به تمام جهات مراقب اعضا و جوارح خود باشد که خیانتی از آنها صادر نگردد، مخصوصاً چشم و نگاه های آن.

(آیه ۲۰) (وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَيَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)

تفسیر:

و خداست که درباره خلق و تدبیر و تشریح به حق حکم می کند و درباره جزای نیکوکاران و بدکاران به حق حکم می کند؛ زیرا او بی نیاز از ظلم و تعدی و حکم به

ناحق است؛ و اما کسانی یا چیزهایی که مشرکان، آنها را به جای خدا می خوانند و شریک او در ربوبیت قرار می دهند هیچ حکمی صادر نتوانند کرد چون جماد هستند و یا اجازه حکم کردن ندارند، همانا خداوند است که شنوا و بیناست، شنوا به گفتار بندگان و بینا به کردار آنها.

گردشگری و اندیشمندی

(آیه ۲۱) (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ)

لغت:

«واق» اسم فاعل و در اصل «واقی» بوده و به معنی نگهدارنده است.

تفسیر:

و آیا آنها در زمین سیر نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از ایشان بودند از اهل تکذیب و عناد - مانند قوم عاد و ثمود - چگونه بوده است؟ آنها از اینان (یعنی مشرکان مکه) از نظر نیروی انسانی و مالی و آثار وجودی در روی زمین - مانند قلعه ها و شهرها و بناها - بیشتر و قوی تر بودند، پس خداوند، آنها را به کیفر گناهانشان به عذاب گرفت و برای آنها نگهدارنده ای از عذاب خدا که عذاب را از آنها دفع کند نبود.

(آیه ۲۲) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُوَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

ص: ۲۰۴

لغت:

ذلک اشاره است به عذابی که در آیه قبل یاد شد. بینات جمع بینه به معنی دلیل روشن است.

تفسیر:

آن عذاب شدن آنها به این خاطر بود که پیامبران بر آنها همواره دلایل روشن توحید و نبوت خود را می آوردند؛ ولی آنها کفر ورزیدند و انکار کردند.

پس خداوند، آنها را به عذاب گرفت. همانا او قوی و مقتدر و سخت کیفر است، دمار از مشرکان و معاندان برآورد و آنها را مایه عبرت جهانیان قرار داد.

تذکره: آیه شریفه تهدید عظیمی است نسبت به یاغیان فرمان الهی و متمردان از اوامر او که بیندیشند و بدانند که سرکشی، عاقبت خیر ندارد و سرانجام مخالفت با خدا، عقاب شدید است چنانچه گزارشات امم سابقه به این دلالت دارد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای عبرت گرفتن فرماید:

أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفِرَاعِنَةِ؟ أَيْنَ الْعَمِيَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمِيَالِقَةِ؟ أَيْنَ أَصْحَابُ مِدَائِنِ الرَّسِّ؟ أَيْنَ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَأَطْفَؤُوا سَيِّئَاتِ الْمُرْسَلِينَ، وَأَخْيُوا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ؟ (۱)

کجا هستند فرعون ها و پسرانشان (که پادشاه مصر بودند)؟ کجا هستند عمالقه و فرزندان ایشان (که پادشاه حجاز بودند)؟ کجا هستند اصحاب شهرهای رس (که بت پرست بودند)؟ کجا ایند آنان که پیغمبران را کشتند و چراغ های هدایت را فرو نشانند و طریقه های ستم کنندگان را زنده کردند؟!

(آیه ۲۳ و ۲۴) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَمٰنَ وَ قَرَوٰنَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذٰبٌ

ص: ۲۰۵

۱- . نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۵۹۴ در برخی نسخه ها عمالقه بر فراعنه مقدم است.

تفسیر:

و به تحقیق ما موسی را با آیات و معجزات خود و برهانی آشکار و روشنگر فرستادیم.

و شاید معنی آیه این باشد که ما موسی را با دلایل توحید و معجزاتی که دلالت آنها بر پیامبری او روشن بود فرستادیم.

ما موسی را فرستادیم به سوی فرعون (طاغوت قبطیان که ادّعی خدایی می کرد) و هامان (که وزیر او بود) و قارون (زراندوز طاغی از بنی اسرائیل).

تخصیص این سه نفر به ذکر با آن که حضرت موسی به جمیع مردمان زمان خود مبعوث بود، به جهت آن است که تجبّر و عناد ایشان بیشتر بود و مردم نیز مطیع ایشان بودند.

حضرت موسی علیه السلام ایشان را به توحید دعوت و اظهار معجزه نمود؛ ولی ایشان او را تکذیب کرده و معجزات او را انکار نمودند، فَقَالُوا سَيَجْرُ كَذَّابٌ... پس گفتند که این مرد جادوگری است بسیار دروغ پرداز؛ یعنی آنچه خارق عادت به ما نشان می دهد سحر است، و در آنچه گوید که «خدایی هست و من فرستاده اویم» دروغگوست.

(آیه ۲۵) (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِي ضَلٰلٍ)

لغت:

استحيوا فعل امر از باب استفعال است.

تفسیر:

پس چون حق را (یعنی توحید و ادله روشن آن و معجزات را) از نزد ما برای آنها آورد، به جای آن که حق را بپذیرند گفتند: پسران کسانی را که با موسی به خدا ایمان آورده اند

بکشید و زنانشان را زنده گذارید. اما مکر و نیرنگ کافران جز در گمراهی و بطلان نیست و هرگز به هدف خود نمی رسند.

پیش از ولادت حضرت موسی به سبب اخبار منجمان به فرعون که از بنی اسرائیل پسری پیدا خواهد شد که زوال پادشاهی تو به دست او خواهد بود، حکم کرد هر پسری از ایشان متولد می شد می کشتند. در این وقت هم که حضرت موسی علیه السلام دعوی پیامبری کرد دستور دادند که پسران بنی اسرائیل را بکشند تا شکسته بال و پریشان حال شوند و حضرت موسی را معاونت نمایند.

(آیه ۲۶) (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ۗ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ)

لغت:

ذرونی فعل امر از ماده «وَذَرَ» و در این جا به معنی بگذارید مرا یا رها کنید مرا است.

تفسیر:

فرعون در اندیشه کشتن حضرت موسی علیه السلام بود؛ ولی مشاوران او این کار را صلاح نمی دانستند به آنها گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگار خود را بخواند (تا نجاتش دهد یا آسیبی به من رساند یا مرا از کشتن او باز دارد) زیرا می ترسم دینتان را (که پرستش من و بت ها به عنوان ارباب زیر نظر الله است) تغییر دهد یا در این سرزمین با ایجاد شورش علیه دولت، تباهی و فساد به بار آورد. چون وقتی پیروان او بسیار شوند، با شما در مقابله در آیند و بین ما و ایشان مقاتله و محاربه واقع شود و آن منجر به تعطیل مزارع و مکاسب و هرج و مرج گردد.

ص: ۲۰۷

(آیه ۲۷) (وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنَ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)

تفسیر:

چون خیر قتل موسی علیه السلام منتشر شد، بنی اسرائیل غمگین و قبطیان شادمان گشتند.

و موسی در خطاب به فرعون و یارانش گفت: همانا من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام از شرّ هر متکبری که به روز حساب و قیامت ایمان ندارد.

(آیه ۲۸) (وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُمْ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

لغت:

كَذِبٌ به معنی دروغ گفتن است.

تفسیر:

و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را از آنان پنهان می کرد به فرعونیان که قصد کشتن حضرت موسی علیه السلام را داشتند گفت: آیا مردی را به جرم گفتن این که «خدا پروردگار من است» می کشید؟! در حالی که برای شما از جانب پروردگارتان دلایل

ص: ۲۰۸

روشنی بر صدق ادّعی خود آورده است.

نام مؤمن آل فرعون حزییل یا حزقیل بود.

ابن عباس گوید: از آل فرعون غیر از حزییل و آسیه همسر فرعون، کسی ایمان به حضرت موسی نیاورد. (۱)

حزییل در ادامه گفت: و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد حداقل برخی از آنچه وعده می دهد از عذاب های دنیا و آخرت به شما می رسد.

این کلام، مبالغه در اظهار انصاف و عدم تعصّب و آوردن گفتاری است که اقرب به تسلیم ایشان باشد، و لذا کذب او را بر صدق مقدم داشته است.

خلاصه کلام آن که او شما را به هلاکت دنیا و عقوبت عقبا تهدید می نماید، پس اگر صادق باشد، در این امر، لااقل بعض از آنها به شما می رسد. پس به حکم عقل لازم است درباره صدق ادّعی او تحقیق و تأمل کنید نه این که او را بکشید.

إِنَّ اللَّهَ لَيَهْدِي مَنْ هُوَ مُشِيرٌ كَذَّابٌ: همانا خداوند، کسی را که اسرافکار و دروغ پرداز است هدایت نمی کند و شما در فرض صدق او با این رفتارتان مسرف و کذابید.

یا آن که بر فرض اگر حضرت موسی در دعوی نبوت کاذب باشد، خدا او را هلاک خواهد ساخت، پس احتیاج به قتل او نباشد.

و ممکن است این کلام حق تعالی باشد که به جهت تنبیه امت پیغمبر فرماید.

تذکره: کلام مؤمن آل فرعون و بیان نصایح او سرمشقی است برای امت پیغمبر و ارشاد است به آن که بر شخص متدین خیرخواه لازم است برای اتمام حجّت و نجات مردم از پند و نصیحت مضایقه نکند و آنچه می تواند سعی و کوشش کند که شاید کلام حق تأثیر یابد.

(آیه ۲۹) (يَقَوْمُ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ مِثْلِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

ص: ۲۰۹

۱- بحار الانوار، ج ۱۳ ص ۱۵۸ بنقل از تفسیر مجمع البیان طبرسی (ذیل سوره تحریم، آیه ۱۱).

لغت:

ظاهرین جمع ظاهر و آن در این جا به معنی غالب و قاهر است. اصل یا قومِ «یا قومی» است، یاء آن حذف شده و کسره دالّ بر آن است.

تفسیر:

مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، امروز مالکیت و حاکمیت و پادشاهی از شماست در حالی که در این سرزمین غالب و برتر و مسلط بر بنی اسرائیل هستید به گونه ای که همه مقهور و محکوم شمایند، پس اگر عذابی بر ما بیاید چه کسی ما را در رهایی از عذاب یاری می دهد؟

یعنی متصدی امری مشوید که مظنه زوال ملک شما باشد؛ زیرا قول موسی احتمال صدق دارد، پس عقل مقتضی آن است که اصلاً پیرامون او نگردید، و دست تعدی به او دراز نکنید.

و خود را داخل در آنها نمود در ورود عذاب تا شاید نصیحت او در آنها اثر کند.

فرعون گفت: من به شما جز آنچه حقیقتاً رأی من است رأی نمی دهم و رأی من این است که مصلحت ما در کشتن موسی است و شما را جز به راه راست راهنمایی نمی کنم.

تنبيه: فرعون به نبوت موسی یقین داشت و دست کم صدق او را احتمال می داد. از این رو در باطن از حضرت موسی علیه السلام خوفی عظیم داشت و می ترسید که پادشاهی او را نابود نماید؛ اما نمی خواست ترس خود را اظهار کند. این بود که با لحنی ظاهر الصلاح کشتن موسی علیه السلام را مطرح می ساخت.

(آیه ۳۰) (وَ قَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ)

آن که به خدای موسی ایمان آورده بود (حزبیل) گفت: ای قوم من، بی تردید من بر شما از پیش آمد و عذابی مانند روزهای امت های گذشته که پیامبران شان را تکذیب کردند می ترسم.

ص: ۲۱۰

(آیه ۳۱) (مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ مِ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

لغت:

دأب به معنی عادت است؛ اما در این جا شاید به معنی واقعه باشد.

تفسیر:

از مثل روشی یا واقعه ای که درباره قوم نوح و ملت عاد و ثمود و آنها که پس از آنان بودند به کار رفت و اتفاق افتاد آن اهلاک دسته جمعی ناگهانی بود و خداوند هرگز قصد ستم بر بندگانش را ندارد؛ بلکه این مردم هستند که بعد از اتمام حجت، حق و دین حق را نمی پذیرند و استحقاق عذاب پیدا می کنند، پس شما ایمان بیاورید تا مانند آنها عذاب نشوید.

(آیه ۳۲) (وَ يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ)

لغت:

تناد در اصل تنادی بوده و آن مصدر از باب تفاعل است؛ یعنی روزی که یکدیگر را ندا می کنند.

تفسیر:

مؤمن آل فرعون - طبق آنچه در آیات گذشته بیان شد - سه بار قوم خود را با سه بیان نصیحت کرد و این بار چهارم آن است که گفت: و ای قوم من، همانا من بر شما از روز تنادی

ص: ۲۱۱

می ترسم (یعنی روزی که مردم یکدیگر را از وحشت به یاری می طلبند یا فریادهای دسته جمعی می کشند و کسی به خواسته و استغاثه و استمداد و فریادها نمی رسد، پس بیدار شوید و دست از کفر و عناد بردارید).

(آیه ۳۳) (يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

اعراب:

یوم منصوب و بدل از یوم در آیه قبل است.

تفسیر:

روزی که از جایگاه و موقف حساب، پشت به موقف کنان روی برمی تابد که به سوی جهنم بروید یا از داخل جهنم به قصد خروج به سوی کرانه های جهنم فرار می کنید در حالی که شما را نگهدارنده ای از عذاب خدا نباشد و هیچ کس از شما حمایت نکند.

از چنین روزی بر شما می ترسم.

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: و هر کس را خدا در گمراهی واگذارد - یعنی به جهت اصرار در انکار و استکبار و عدم توجه به دلیل های روشن و آشکار بعد از اتمام حجّت، او را بخود واگذارد - هرگز برای او هادی و هدایت کننده ای نخواهد بود یا هرگز از هدایت هادیان بهره نخواهد برد.

(آیه ۳۴) (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبِيلٍ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ مِ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

ص: ۲۱۲

لغت:

مرتاب اسم فاعل از باب افتعال و به معنی شاك و شك کننده است.

تفسیر:

مؤمن آل فرعون برای بار پنجم نصیحت خود را با یادآوری حضرت یوسف علیه السلام بیان کرد: حَقًّا که یوسف پیش از این (دوران موسی) برای شما دلیل های روشن بر توحید و پیامبری خویش آورد، پس شما نپذیرفتید و همواره از آنچه او آورده بود در تردید بودید تا او از دنیا رفت و گفتید: هرگز خداوند پس از او پیامبری مبعوث نمی کند!

شاید مقصود این باشد که شما در زمان حیات یوسف پیامبری او را نپذیرفتید و پس از مرگش پذیرفتید، اما پیامبران آینده را انکار کردید.

یا مقصود این باشد که گفتید: چون ما پیامبری یوسف را انکار کردیم، پس از او خداوند پیامبری نخواهد فرستاد.

در هر حال شما پیامبری یوسف علیه السلام را نپذیرفتید و پس از او هم به کفر و گمراهی خود ثابت و باقی ماندید.

این چنین خداوند کسی را که اسرافکار تردید کننده است در گمراهی رها می کند.

(آیه ۳۵) (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتْلَهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَٰلِكَ لِيُطْبِعَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

اعراب:

الذین بدل از مَنْ در آیه قبل است. طبع در این جا به معنی مُهر کردن است.

تفسیر:

خداوند کسانی را که در آیات و نشانه های خدا بدون این که برهانی برای آنها

ص: ۲۱۳

آمده باشد (بلکه به تقلید و یا تکبر از قبول حق) مجادله و ستیزه می کنند در گمراهی وامی نهد. اینان مورد خشم و دشمنی شدید در نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند می باشند.

كَذَّ لِكَ يَطْبَعُ...: این گونه خداوند بر هر دل متکبر زورگو مهر شقاوت می زند. یعنی تکبر و جباریت آنها موجب می شود که از هدایت الهی بی بهره بمانند، نه این که خدای متعال قبل از اتمام حجت، دل آنان را به این وضع در آورد.

(آیه ۳۶ و ۳۷) (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمُنُ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي اُبْلَغُ الْاَسْمَاءِ * اَسْبَبَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ اِلَى اِلَهٍ مُوسَى وَ اِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَ كَذَّ لِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوءٌ عَمَلِهِى وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فِى تَبَابٍ)

لغت:

صرح به معنی قصر و ساختمان مرتفع است. اسباب السموات بدل از اسباب در آیه قبل است.

تفسیر:

و فرعون که در برابر موسی علیه السلام و معجزاتش ضعف پیدا کرده بود و نمی توانست بی محابا فرمان قتل موسی علیه السلام را صادر کند گفت: ای هامان، برای من بنایی بسیار مرتفع و بلند بساز شاید با رصدگیری از قلعه آن به وسایلی برسم.

اَسْبَبَ السَّمَوَاتِ: وسایل و اسباب آسمان ها نظیر ستارگان و موجودات جوّی تا از این راه بر خدای موسی اطلاع و آگاهی یابم، و البته من او را دروغگو می پندارم. و این گونه برای فرعون در اثر پیروی از شیطان عمل های بدش توسط شیطان

ص: ۲۱۴

آراسته شد و از راه حق و توحید باز داشته شد و نیرنگ و کید فرعون جز در تباهی و بطلان نبود.

قطب راوندی روایت نموده که فرعون امر نمود قصر رفیعی بنا کنند تا به عوام چنین بنماید که می خواهیم به آسمان بالا روم و با خدای موسی جنگ کنیم. همامان به امر او بنایی ساخت که تا آن زمان بنایی به آن بلندی ساخته نشده بود، و اساس آن را بر کوهی نهادند.

حق تعالی کوه را متزلزل و آن عمارت را خراب نمود. (۱) (آیه ۳۸) (وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)

تفسیر:

مؤمن آل فرعون ششمین بار نصیحت کرد و گفت: ای قوم من، از من پیروی کنید تا شما را به راه درست و رساننده به هدف (که همان توحید و ایمان به پیامبری حضرت موسی است) هدایت کنم. با این گفتار به آنها اعلام کرد که راه فرعون و پیروان او گمراهی و ضلالت است نه رشاد و هدایت (آن طور که فرعون ادعا می کرد).

(آیه ۳۹) (يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَّعَ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)

تفسیر:

و با هفتمین نصیحت خود گفت: ای قوم من، جز این نیست که زندگی دنیا بهره وری محدود و موقت است و دوام ندارد، اما عذاب و وبال کفر و شرک و گناه دوام دارد و همانا

ص: ۲۱۵

زندگی آخرت است که خانه آرام گرفتن و همیشگی است که به هیچ وجه آن را زوال متصور نیست، پس به دار فانی مغرور نشوید و از خواب غفلت بیدار شوید و آخرت باقی و نعیم ابدی را از دست ندهید.

(آیه ۴۰) (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّآ مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ)

تفسیر:

هر کس کار بد کند جز به مقدار آن مجازات نمی شود و هر کس کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن باشد (زیرا قبول اعمال مشروط به ایمان است) چنین کسانی به بهشت درآمده در آن جا بی حساب (یعنی بدون مقایسه با عمل آنها و فوق آنچه در حساب مؤمن بگنجد) روزی داده شوند.

پس ثواب اعمال صالحه - به اضعاف مضاعف - از قدر استحقاق زیادتر خواهد بود و این بر سبیل تفضُّل الهی و لطف او سبحانه است.

چون آل فرعون از این سخنان فهمیدند که حزیبیل به حضرت موسی ایمان آورده و از فرعون دست برداشته، زبان ملامت بر او دراز کردند و گفتند: عجب از تو که فرعون را می گذاری و دیگری را پرستش می کنی؟!

حزیبیل، مرتبه هشتم در مقام نصیحت برآمده در مراعات انصاف گفت:

(آیه ۴۱) (وَ يَقَوْمِ مَا لِي اَدْعُوكُمْ اِلَى النَّجْوٰى وَ تَدْعُونِنِي اِلَى النَّارِ)

ص: ۲۱۶

تفسیر:

و ای قوم من، مرا چه شده است که شما را به سوی نجات (توحید و ایمان به پیامبر الهی) دعوت می کنم و شما مرا به سوی پرستش فرعون و شرک و کفر که موجب رسیدن به آتش جهنم و عذاب الهی است می خوانید (انصاف دهید دعوت کدام یک از من و شما قابل پذیرش است)؟!

(آیه ۴۲) (تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفْرِ)

تفسیر:

شما مرا دعوت می کنید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که به آن علم ندارم شریک خدا سازم (یعنی چون من علم به ربوبیت غیر از خداوند ندارم و برای معبودیت غیر او دلیلی برایم نیست پس چگونه دیگری را با او شریک قرار دهم؟) و من شما را به سوی خدای مقتدر شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده می خوانم.

یعنی من شما را دعوت می نمایم به ذاتی که مستجمع جمیع صفات الوهیت و ربوبیت است از کمال قدرت و علم و اراده، و او قدرت بر تعذیب و غفران دارد و شما مرا به عبادت چیزی دعوت می کنید که این صفات را فاقد و نقص و عجز را واجد است.

(آیه ۴۳) (لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُو دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَافِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّا لَمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

ص: ۲۱۷

لغت:

مردّ مصدر میمی به معنی بازگشت است.

تفسیر:

مسئلاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید (عبادت اله پنداری خود) آن را دعوتی در دنیا و آخرت نیست و کسی را با کلام خود و یا فرستادن رسولی یا کتابی فرا نخوانده است.

یا اله پنداری شما سزاوار ادعای الوهیت و دعوت مردم به عبادت خود نیست.

و بازگشت ما به سوی خداست و هر کدام از ما در قیامت به جزا و سزای اعتقادات و اعمال خوب و بد خود خواهد رسید و مسرفان و تجاوزکنندگان از حد بندگی به سبب شرک و نافرمانی شان آنها ملازم آتش جهنّم خواهند بود.

(آیه ۴۴) (فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُصُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

تفسیر:

مؤمن آل فرعون بار دیگر قوم خود را نصیحت و تهدید کرد و گفت: پس به زودی راستی و درستی آنچه را به شما می گویم در وقت نزول عذاب و در جهان دیگر متذکر خواهید شد و من کار خود را به خدا می سپارم و بر او توکل می کنم و به لطف او اعتماد می نمایم و از شما و دشمنی شما باک ندارم؛ زیرا خداوند به بندگان خود و اعمال آنها از طاعت و معصیت بینا و عالم است.

(آیه ۴۵) (فَوَقَلَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)

ص: ۲۱۸

سَيِّئَاتِ مَفْعُولِ دَوْمِ وَقِيٍّ اسْت. حَاقِ فَعْلٍ مَاضِيٍّ بِهٖ مَعْنَى فَرَا كَرَفْتِ.

مشکل درمانی قرآن

تفسیر:

پس خداوند، او را از آسیب مکرهای آنان ننگه داشت و عذابی سخت بر فرعونیان وارد شد و آنان را فرا گرفت.

علامه مجلسی رحمه الله فرماید: احادیث در باب کشته شدن مؤمن آل فرعون و نجات یافتن او مختلف است، ممکن است در اول از کشتن نجات یافته و آخر به درجه شهادت فایز شده باشد. (۱)

بیان: بنابراین مراد از این که خدا او را از مکر آنان نگهداشت حفظ دین او باشد که نتوانستند او را از دین برگردانند و به کمک الهی و استقامت خود او به دین حق از دنیا رفت.

تتمه: در خصال، ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: عجب دارم از کسی که فرع دارد از چهار چیز، چگونه تمسک نماید به چهار چیز:

۱ - عجب دارم از آن که از چیزی بترسد، چگونه تمسک نماید به: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؟! به درستی که خدای تعالی به دنبال آن فرموده: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضِّلْ لَّمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ.

۲ - عجب دارم از آن که غمناک گردد، چگونه تمسک نماید به: لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؟! به درستی که خدای تعالی به دنبال آن فرماید:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُمْ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ.

۳ - عجب دارم از آن که مکر به او نمایند، چگونه تمسک نماید به: وَأَفْوْضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؟! به درستی که خدای عزوجل به دنبال آن فرماید: فَوَقَلَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا

ص: ۲۱۹

۴ - عجب دارم از آن که زینت دنیا را خواهد، چگونه تمسک ننماید به: مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَقْوَمَ إِلَّا بِاللَّهِ پس به درستی که خداوند به دنبال آن فرموده: إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَمَدًا * فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ. (۱) خاتمه: داستان مؤمن آل فرعون سرمشق بزرگی است برای مؤمنان این امت که دریابند شرافت و بزرگواری را به سبب ثبات و استقامت در دینداری توان یافت، همان طور که او در اثر ثبات و استقامت به مرتبه ای رسید که منظور نظر خداوند رحمان واقع شد و وصف او را در قرآن بیان کرد و نام نیک او تا قیامت در عالم باقی ماند.

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ نَجَّارٍ مُّؤْمِنٍ آلِ يَسَّ، وَحَزِيبُ لُؤْلُؤِ آلِ فِرْعَوْنَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُّؤْمِنٍ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:

صدیقان (راستگویان در گفتار و کردار) سه نفرند: حبیب نجّار، مؤمن آل یس؛ و حزیبیل، مؤمن آل فرعون؛ و علی بن ابی طالب، مؤمن آل محمد علیهم السلام.

(آیه ۴۶) (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَتُّوهُمُ السَّاعَةَ أَذْخِلُوا أَلَّالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ)

اعراب و لغت:

النار بدل یا بیان سوء العذاب در آیه قبل است. غدو صبح و عشی شام است.

تفسیر:

همان آتش در عالم برزخ که فرعونیان هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: این عرض بر آتش پیش از قیام قیامت است؛ زیرا در

ص: ۲۲۰

قیامت صبح و شام نخواهد بود. (۱)

وَيَوْمَ تَقُومُ... و روزی که قیامت بر پا شود خداوند به فرشتگان امر می کند که فرعونیان را به سخت ترین عذاب ها در آورید.

احوال دوزخیان

(آیه ۴۷) (وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ قِيْلُ الضُّعْفُؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْنُونَ عَنَّا نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ)

لغت:

يتحاجون فعل مضارع از باب تفاعل و مصدر آن به معنی تخاصم است. معنون جمع مغنی، و اصل آن مغنیون و در این جا به معنی دفع کنندگان است.

تفسیر:

و به یاد آور هنگامی را که آنها (جهنمیان) در میان آتش با هم به محاجه و ستیزه برمی خیزند، پس ضعیفان به کسانی که استکبار ورزیدند (یعنی پیروان آنها به آنها) گویند: همانا ما در کفر و شرک و تکذیب انبیا دنباله رو و پیرو شما بودیم، پس آیا شما دفع کننده و بازدارنده بخشی از آتش از ما توانید بود؟ یعنی می توانید از عذاب ما چیزی کم کنید؟

(آیه ۴۸) (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ)

ص: ۲۲۱

اعراب:

كُلُّ فِيهَا مَبْتَدَأٌ وَخَبْرٌ، وَ اَيْنَ جَمَلَةٌ خَبْرٌ إِنَّ اسْت. يَا كَلُّ فِيهَا بِه مَعْنَى «مَجْتَمِعُونَ فِيهَا» وَ خَبْرٌ إِنَّ بَاشِد.

تفسیر:

آنها که استکبار ورزیدند در جواب ضعیفان گویند: ما همگی در آتش جهنم هستیم، چگونه می توانیم از شما عذابی را دفع کنیم؟! اگر قدرت این کار را داشتیم عذاب را از خود دفع می کردیم!

حقاً که خداوند در میان بندگانش داوری کرده و هر یک را به جزا و سزای عملش به عدل رسانده است، پس دفع آن عذاب برای کسی امکان ندارد.

(آیه ۴۹) (وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ)

تفسیر:

و کسانی که در آتش جهنم اند به خاطر شدت عذاب به نگهبان های جهنم گویند:

پروردگارتان را بخوانید و از او درخواست کنید تا این عذاب را هر چند به اندازه یک روز (از روزهای دنیا) از ما تخفیف دهد.

(آیه ۵۰) (قَالُوا أَوْ لَمْ تُكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعُوا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

ص: ۲۲۲

تفسیر:

نگهبانان جهنم در جواب آنها بر وجه سرزنش و ملامت گویند: آیا پیامبران شما در دنیا دلایل روشن بر حقانیت خود برای شما نمی آوردند؟ آیا نسبت به شما در دنیا اتمام حجت نشد؟!

گویند: چرا، پیامبران آمدند و معجزات و ادله روشن داشتند و ما را به توحید و ایمان به پیامبری شان دعوت کردند؛ لکن ما آنها را تکذیب کرده و اطاعت ننمودیم!

نگهبانان که اجازه دعا کردن برای آنها را ندارند به آنها گویند: پس خودتان خدا را بخوانید و بدانید که خواندن و دعای کافران جز در گمراهی و بطلان و عدم اجابت نخواهد بود.

یاری پیامبران در دو جهان

(آیه ۵۱) (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ)

لغت:

أشهاد جمع شاهد است. و يوم يقوم... عطف به في الحياة الدنيا است.

تفسیر:

به یقین ما فرستادگان و پیامبران خود و کسانی را که به آنها ایمان آورده اند در زندگی دنیا به پیروزی در جنگ ها و به الهامات خیر و تأیید و تقویت قلب آنها یاری می دهیم، و یاری خواهیم داد در روزی که گواهان اعمال از پیامبران و معصومان و فرشتگان به پا می خیزند. یعنی در روز قیامت با اجرای پاداش آنان و کیفر کافران آنها را یاری می دهیم.

ص: ۲۲۳

(آیه ۵۲) (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)

اعراب:

یوم لا ینفع... بدل یا بیان یوم در آیه قبل است.

تفسیر:

در روزی که ستمکاران را عذرخواهی شان برای آنان سودی نمی بخشد و برای آنهاست لعنت و دوری از رحمت خداوند و برای آنهاست آن سرای ناخوشایند یعنی جهنم.

(آیه ۵۳ و ۵۴) (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ)

تفسیر:

و حَقًّا که به موسی وسیله هدایت کردن مردم را دادیم (کتاب تورات و معجزات و غیره) و آن کتاب را به بنی اسرائیل به میراث دادیم و آن را در میان آنها باقی گذاشتیم.

هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ»: کتابی که برای صاحبان خرد ناب سراپا هدایت و یادآوری بود. این که فرموده است برای صاحبان خرد ناب هدایت است، به خاطر این است که دیگران به سوء اختیار و جهل خود از آن منتفع نمی شوند.

چون نصرت، متفرع است بر تحمّل اذیت و بلایا، لذا به حضرت رسالت خطاب فرماید که:

ص: ۲۲۴

(آیه ۵۵) (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَمِّ نَبِيِّكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ)

لغت:

گفته شده مراد از عشی از ظهر تا شب و مراد از ابکار سحر تا اول آفتاب است. و در معنی این دو واژه اقوال دیگر هم هست.

تفسیر:

پس ای پیامبر ما، شکیبایی کن که حتماً وعده خداوند بر پیروزی تو و رواج دینت حق است و از آن تخلف نمی شود.

و برای گناهت از خدا طلب آمرزش کن و همراه با حمد و ستایش پروردگارت شامگاه و صبحگاه او را تسبیح و تقدیس بگو.

تبصره: این مطلب محقق شده که انبیا علیهم السلام معصوم اند؛ یعنی خطا و گناه صغیره و کبیره از ایشان صادر نگردد؛ زیرا منافی با مقام شامخ نبوت ایشان است، بنابراین این گونه آیات باید تأویل شود، مثل این که گفته شود:

۱ - چون آن حضرت واسطه در تبلیغ است، لذا خطاب به آن حضرت شده تا امت به او اقتدا و اقتفا نمایند.

۲ - مراد ذنب امت باشد؛ یعنی طلب آمرزش کن برای گناه امت، و اسناد به آن حضرت بر وجه مبالغه است.

علم الهدی - رضوان الله علیه - فرمود که: ذنب مصدر و اضافه به مفعول است نه فاعل یعنی «استغفر لذنبهم إلیک». یعنی طلب آمرزش کن برای گناه امت نسبت به تو در نافرمانی کردن با اوامر و نواهی تو از امور دین.

(آیه ۵۶) (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتْلَهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)

اعراب و لغت:

إِنَّ به معنی «لیس» می باشد. مرجع ضمیر ببالغیه در تقدیر است.

تفسیر:

بی تردید کسانی که در باره آیات و نشانه های خداوند بی آن که برهانی به آنها رسیده باشد مجادله و ستیزه می کنند، در سینه هاشان جز تکبر، مانع از پذیرش حق نیست. آنها آرزو دارند که خود، سلطنت و حاکمیت داشته باشند، هرگز به آن هدف خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر از شرّ و فتنه آنها؛ زیرا او که شنوا و بیناست گفتار آنها را می شنود و کردار آنها را می بیند و تو را از شرّ آنها حفظ و یاری می کند.

جهان، پیچیده تر از انسان

(آیه ۵۷) (لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

قطعاً آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش مردم (زنده کردن آنها پس از مرگ) عظیم تر و مهم تر است، پس ذاتی که بر آفریدن آسمان ها و زمین قادر باشد بر آفریدن و

زنده کردن مردم پس از مرگ قادر خواهد بود؛ و لکن بیشتر مردم به جهت غفلت و عدم دقت و پیروی از هوای نفس نمی دانند که این آفریدن از آن آفریدن آسان تر است.

کور و بینا، نیکوکار و بدکار

(آیه ۵۸) (وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَالْمُسِيءِ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ)

اعراب:

قلیلاً صفت موصوف مقدر است، و ما زائده می باشد یعنی «تذکراً قلیلاً تتذکرون» و «تذکراً» مفعول مطلق است که از فعل خود مقدم شده است. در ترکیب این جمله احتمال دیگری هم هست.

تفسیر:

هرگز نابینا و بینا (یعنی کافری که جاهل و از دلایل توحید به خاطر عدم تفکر و تدبّر غافل است با مؤمنی که عالم و به خدای متعال عارف باشد) و نیز کسانی که ایمان آورده و عمل های صالح و شایسته به جا آورده اند، با انسان گنهکار و بدکار و فاسق مساوی نیستند ولی بسیار اندک متذکر می شوید.

یا مقصود این باشد که اصلاً متذکر نمی شوید! زیرا گاهی لفظ قلّت گفته می شود و مقصود نفی است.

بیان: تشبیه بلیغی است برای فهم دو مطلب:

۱ - عقل و وجدان حکم می نماید به این که نابینا و بینا مساوی نیستند، همچنین کافری که کور است از معارف الهیه، و راه ضلالت را دریافته، با مؤمنی که به عقاید حقّ بینا شده و راه نجات را دریافته مساوی نیستند نه در دنیا و نه در آخرت.

۲ - مؤمن که دارای ایمان و عمل صالح و پسندیده است، با فاسق که دارای عمل

ص: ۲۲۷

ناشایسته است یکسان نخواهد بود؛ زیرا مؤمن، وجودش خیر و عملش باعث برکت و وسعت و میمنت باشد؛ لکن فاسق، وجودش شرّ و عملش موجب نحوست و نکبت است، و در آخرت هم در یک مکان و مرتبه نخواهند بود.

برهان عقلی بر قیامت

(آیه ۵۹) (إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

چون دنیا دار تکلیف است نه جزا، پس لابد باید سرای دیگر باشد که محسن به ثواب، و مسیء به عقاب خود برسد، لذا فرماید: به یقین روز قیامت آمدنی است و از نظر براهین عقلی و نقلی تردیدی در آن نیست؛ و لکن بیشتر مردم به جهت عدم تعقل و تدبّر، به وجود آخرت ایمان نمی آورند.

تبصره: برهان عقلی بر اثبات قیامت، قائم است؛ زیرا پس از ارسال رسل و انزال کتب، مسلّم است که جمعی مؤمن و مطیع اند و به تمام جهات در برابر فقر و فاقه و ملامت و سختی استقامت ورزند، و گروهی کافر و عاصی اند که هر چه خواهند انجام دهند و هر دو گروه بمیرند - چنانچه سرای دیگری نباشد که آنها جزا و سزای خود را ببینند - مخالف حکمت و عدالت الهی خواهد بود. بنابراین وقوع قیامت، محقق است و به شکّ شکاک، امور حقیقیه و واقعیه از واقع خود خارج نگردد، لذا فرموده است: لَأْرْيَبَ فِيهَا.

(آیه ۶۰) (وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)

ص: ۲۲۸

لغت:

داخر به معنی ذلیل و خوار و کوچک است.

دستور دعا و حتمیت اجابت

تفسیر:

و پروردگارتان گفت: در جمیع مقاصد و مطالب خود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

محققان فرموده اند: لازم است بنده لفظاً یا قصداً دعا را به شرط مصلحت معلق سازد چون ممکن است که داعی، چیزی را بخواهد که مستلزم مفسده باشد.

إِنَّ الَّذِينَ... البته کسانی که از پرستش و عبادت من تکبر می ورزند، به زودی خوار و سرافکنده وارد جهنم می شوند.

۱ - رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛

دعا اسباب جنگ مؤمن [با شیطان و وسیله دفع شر او] و نگهدارنده دین و نور آسمان ها و زمین است. (۱) ۲ - همچنین:

أَفْضَلُ عِبَادَةِ امْتِنِي بَعْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ الدُّعَاءَ، ثُمَّ قَرَأَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...

؛ أَلَا تَرَى أَنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ؟

وَقَالَ: لَا تَعْجُزُوا عَنِ الدُّعَاءِ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ. وَيَسْأَلُ (وليسأل ظ) أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَتَّى يَسْأَلَهُ شَيْءٌ نَعْلَهُ إِذَا انْقَطَعَ، وَاسْأَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ:

افضل عبادت امت من بعد از قرائت قرآن دعاست، پس قرائت نمود این آیه را:

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...؛ آیا نمی بینی که دعا عبادت است؟ زیرا در ذیل آیه فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي و از دعا تعبیر به عبادت شده است.

و فرمود: عاجز نشوید از دعا، به درستی که هیچ کس با دعا هلاک نشد. و باید

ص: ۲۲۹

درخواست کند هر یک از شما از پروردگار خود همه نیازهای خود را حتی بند کفش خود را هر گاه بریده شود. و طلب کنید از خدا از فضل او، به درستی که خدا دوست دارد که از او درخواست شود. (۱) ۳ - حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود به حضرت امام حسن علیه السلام فرماید:

بدان آن ذاتی که خزائن آسمان ها و زمین ها به ید قدرت اوست اذن فرموده برای تو در دعا و تکفل نموده اجابت را و امر فرموده که سؤال کنی تا عطا فرماید و طلب رحمت نمایی تا بخشایش فرماید. (۲) ۴ - در ذیل حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد: خداوند سبحان فرماید:

اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، پس چرا ما خدا را می خوانیم؛ ولی اجابت نمی فرماید؟ فرمود:

زیرا شما:

- ۱ - شناختید خدا را، و ادا نمودید حق او را.
- ۲ - ایمان آوردید به پیغمبر او، و مخالفت نمودید سنت او را.
- ۳ - خواندید کتاب او را که نازل شده بر شما، و عمل نمودید به آن.
- ۴ - گفتید که می ترسید از آتش، و حال آن که گناه می کنید و گناه موجب آتش است.
- ۵ - گفتید که به بهشت راغب هستید، و حال آن که به جا آورید عملی را که دور گرداند شما را از آن.
- ۶ - خوردید نعمت مولی را و شکر نمودید.
- ۷ - خدا امر فرموده به عداوت شیطان: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا (۳) و دوستی نمودید او را بدون مخالفت.
- ۸ - قرار دادید عیوب مردم را نصب العین خود و عیوب خود را پشت سر خود انداختید.

پس با این وضع چه دعایی از شما مستجاب شود و حال آن که ابواب و طرق

ص: ۲۳۰

۱- همان.

۲- نهج البلاغه (ترجمه: فیض الاسلام)، نامه ۳۱، ص ۹۲۳-۹۲۴.

۳- سورة فاطر (۳۵)، آیه ۶.

اجابت را مسدود نموده اید؟ پس بترسید از خدا و اصلاح کنید اعمال خود را و خالص نمایید باطن خود را و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خداوند دعای شما را مستجاب فرماید. (۱)

ناسپاسی مردم در برابر نعمت و فضل خدا

(آیه ۶۱) (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ)

اعراب:

النهار مبصراً دو مفعول برای جعل لکم است که از واو عاطفه فهمیده می شود.

تفسیر:

خداوند همان است که شب را برای شما قرار داد تا در آن سکونت و آرامش یابید و استراحت و آسایش نمایید و روز را روشن و روشنی بخش نمود (تا به کار و کسب و کوشش برای اداره زندگی تان پردازید) حَقًّا که خداوند دارای فضل و بخشش بر مردم است، اموری را که مصالح جان و مال مردم به آن بستگی دارد برای آنان آفرید و در اختیار آنان گذاشت.

و لکن بیشتر مردم، شکرگزاری و سپاسداری نمی نمایند؛ و حال آن که عقل و وجدان، حاکم است به این که حق شناسی و سپاس گزاری منعم، واجب، و ناسپاسی و حق ناشناسی، قبیح و نکوهیده است.

(آیه ۶۲ و ۶۳) (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ * كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ)

ص: ۲۳۱

تفسیر:

این خداوند، پروردگار شماست که آفریننده همه چیز (آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست) می باشد، غیر از او معبودی که سزاوار پرستش و ستایش باشد نیست، پس به کجا و چگونه از او برگردانده می شوید و به پرستش غیر او رو می آورید با این که ادله توحید و الوهیت و ربوبیت او و این که او معبود حقیقی است روشن و واضح می باشد؟!!

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ...: این گونه (مانند قوم تو) کسانی که پیوسته آیات توحید و ربوبیت خدا را انکار می کردند از راه حق و قبول اسلام بازگردانده می شوند. یعنی رؤسا و بزرگان کفار، آنها را از راه حق باز می گردانند.

(آیه ۶۴) (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

لغت:

قرار یعنی مستقر و مکان استقرار.

تفسیر:

خداوند همان است که زمین را برای شما محل سکونت و استقرار قرار داد و آسمان را بنایی ساخت بر بالای سر شما که برکات گوناگونش بر شما فرو ریزد، و شما را صورت بندی کرد و صورت های شما را نیکو گردانید (صورت انسانی، بهترین و بالاترین صورت ها در میان جانداران و حیوانات است که خداوند به قدرت کامله خود از نطفه ای

ص: ۲۳۲

ناچیز به وجود آورده است).

دهد نطفه را صورتی چون پریکه کرده است بر آب صورتگری

ابن عباس گوید که حُسن صورت عبارت است از راستی قامت و اکل طعام و تناول به دو دست.

یا مراد تناسب اعضا و مهیا بودن آن برای ساختن صنایع و اکتساب کمالات است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده:

صورت انسانی، بزرگ ترین حجت الهی بر خلقش می باشد و اوست کتابی که به قدرت خود نگاشته است، آثار ربوبیت و قدرت سبحانی در آن هویداست.

وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ: و روزی داد شما را از طعام های پاکیزه و حلال. یعنی روزی شما را که انواع فواکه لذیذ و نباتات طیبیه است از روزی حیوانات متمیز و جدا ساخت.

یا شما را از پاکیزه های مادی چون اموال و اولاد و همسران، و معنوی چون عقل و علم و دین روزی نمود.

تبصره: روزی و رزقی را که خدا برای بندگان مقّر فرموده روزی حلال است نه حرام و بنده به سوء اختیار خود حرام را کسب می نماید و خود را از حلال محروم می کند، پس برای خوردن حرام مؤاخذه و عذاب می شود.

ذَلِكُمْ اللَّهُ...: این خداوند، پروردگار شماست، پس مقدّس و پر خیر و برکت است خداوند که پروردگار جهانیان است و ما سوای او مربوب و پرورده او و محتاج به او هستیم و او غنی بالذات و بی نیاز است.

(آیه ۶۵) (هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

اوست است زنده بالذات و ازلی و ابدی، جز او معبودی که سزاوار ستایش و پرستش باشد نیست، پس او را در حالی که اعتقادات خود را از شرک، و عبادات و طاعات خود را از ریا، و دین خود را از بدعت ها و انحراف ها خالص و پاک کرده باشید بخوانید. همه ستایش ها بالاصاله و بالذات از آن پروردگار جهانیان است.

حضرت صادق علیه السلام فرماید: شکر هر نعمتی اگرچه بزرگ باشد این است که حمد کنی خدای عزوجل را. (۱)

و بهترین عبارت جمله «الحمد لله» است؛ زیرا معنایش این است که همه حمدها از آن خدا و مخصوص اوست، چون همه نعمت ها از اوست.

(آیه ۶۶) (قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

کفار مکه پیامبر را ترغیب می نمودند به دین خود، حق تعالی در رد آنها فرمود:

بگو: من که دلایل روشنی بر توحید و یگانگی ربّ و اله از جانب پروردگارم به من رسیده، از این که کسانی را که به جای خدا می خوانید و می پرستید پرستش کنم نهی شده ام و مأمور شده ام که تسلیم پروردگار جهانیان باشم.

تبصره: گرچه نهی کننده از عبادت غیر خدا در مرحله اول دلیل های روشن عقلی است؛ لکن چون ورود دلیل های روشن از جانب خدای متعال تقویت کننده و مؤکد ادله عقلیه است، لذا خدای تعالی امر فرمود که در ابطال عقیده ایشان و اثبات مذهب خود به آن تمسک نماید.

ص: ۲۳۴

(آیه ۶۷) (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يَتَوَقَّى مِنَ قَبْلِ وَ لِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

لغت:

أشدّ به معنی زمان استکمال قوای انسان است. شیوخ جمع شیخ به معنی پیر است.

تفسیر:

او (خدا) همان است که شما را از خاک آفرید، جدّ و جدّه اعلایتان را ابتداءً و به نحو اعجاز، و شما را که نسل اوید با سیر مراحل قبل از ورود به رحم مادر از خاک آفرید، سپس از نطفه، آنگاه از علقه (اندکی خون بسته شده) سپس (بعد از مراحل دیگر) شما را در حال کودکی از رحم مادر بیرون می آورد تا به حدّ کمال جسمی و روحی خود برسید، سپس (به زندگی تان ادامه می دهد) تا پیر شوید و برخی از شما بیش از هر یک از مراحل کودکی و بلوغ و پیری قبض روح می شوید و می میرد یا برخی از شما قبل از پیری می میرید، و نقل می کند شما را از سنی به سنی دیگر برای این که (یا این مهلت برای این است که) به مدّت معینی که از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ نگاشته شده برسید و شاید در مبدأ آفرینش و سیر تکاملی و انتقال از حالی به حال دیگر اندیشه و تعقل کنید و باعث شناخت یا شناخت بیشتر شما نسبت به خداوند شود.

(آیه ۶۸) (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)

ص: ۲۳۵

او آن کسی است که به قدرت کامله خود جسم های قابل زنده بودن را حیات می بخشد و در موعد معین می میراند و چون اراده حتمی به انجام کاری کند جز این نیست که بلافاصله انجام و موجود می شود، گویی که می گوید «باش» پس می باشد.

«کن» اشاره است به سرعت نفوذ اراده الهی در تکوین به اسرع وجه که ممکن باشد بدون تکلم به کلمه «کن»، لذا در توحید ابن بابویه رحمه الله از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود:

فَارَادَهُ اللَّهُ هِيَ الْفِعْلُ لَاغَيْرُ ذَلِكَ، يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَا لَفْظٍ بِلِسَانٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا تَفَكُّرٍ:

اراده الهی همان ایجاد است نه غیر آن، بدون این که لفظ و نطق و قصد و تفکر، واسطه و فاصله شود. (۱) (آیه ۶۹-۷۲) (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضَيِّرُونَ * الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * إِذِ الْأَعْلَى فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ)

اعراب و لغت:

سلاسل عطف به أغلال است. یسحبون حال است و تقدیرش «مسحوبین فی الحمیم ای الماء الحار» می باشد. سلاسل جمع سلسله به معنی زنجیر است. یسجرون یعنی انداخته می شوند یا پر می شوند.

ص: ۲۳۶

تفسیر:

چون کفار با کثرت آیات واضح و دلایل روشن در مقام جدال و عناد بودند، لذا به عنوان تهدید بر سبیل تعجب فرماید: آیا به سوی کسانی که در آیات و نشانه های توحید و معجزات پیامبر و آیات قرآن مجادله و ستیزه می کنند ننگریستی و ندیدی که چگونه و به کجا از دلایل روشن و تصدیق به آنها بازگردانده می شوند؟

همان کسانی که این کتاب و آنچه را از کتاب های آسمانی یا احکام و شرایع که ما پیامبران خود را برای ابلاغ آنها فرستاده ایم تکذیب و انکار کردند، پس به زودی خواهند دانست که عاقبت تکذیب و ایمان نیاوردن چیست.

إِذِ الْأَغْلُلُ...: آنگاه که غل ها و زنجیرها در گردن هایشان به شدت بسته شده، کشیده شوند در میان آب جوشان، سپس در آتش انداخته شوند یا وجودشان مملو و پر از آتش می شود.

(آیه ۷۳ و ۷۴) (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ)

اعراب و لغت:

أَيْنَ خبر ما ست و معنی استفهام دارد. ضَلُّوا عَنَّا یعنی گم شده اند.

تفسیر:

سپس به آنها گفته شود - یعنی فرشتگان به آنها گویند - : کجایند آنها که شما آنها را شریک خدا قرار می دادید و آنها را به جای خداوند پرستش می کردید؟

در جواب گویند: آنها از ما گم شده اند، ما هرگز پیش از این چیزی را نمی خواندیم و

ص: ۲۳۷

نمی پرستیدیم (یعنی اکنون برای ما روشن شده که آنها چیزی که برای ما نفعی داشته باشند و یا ضرری را دفع کنند نبوده اند و در حقیقت چیزی نبوده اند و ما آنها را چیزی پنداشته بودیم).

یا به دروغ منکر مشرک بودن خود می شوند و می گویند: ما غیر خدا را نمی پرستیدیم!

این گونه خداوند کافران را در گمراهی خود (که خود به سوء اختیار خود در آن افتاده اند) وا می گذارد.

(آیه ۷۵ و ۷۶) *ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ * ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ*

لغت:

مصدر تمرحون مرح به معنی خوشحالی به چیز باطل است، و اما فرح ممکن است به حق هم باشد از این رو در آیه شریفه فرح مقید به غیر الحق شده است.

تفسیر:

این عذاب به سبب آن است که در روی زمین به ناحق (به عبادت و پرستش بت ها و تکذیب پیامبران و طغیان و نافرمانی) خوشحال و فرحناک بودید و شادی می کردید و نیز به خاطر این که با گناه سرمستی می کردید.

محدّث نوری رحمه الله در کتاب مستدرک از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

أربعة في الذنب شرٌّ من الذنب: الاستحغار و الافتخار و الاستبشار و الإصرار. (۱)

چهار چیز است در گناه که بدتر از خود گناه باشد: ۱ - کوچک شمردن گناه ۲ - افتخار کردن به آن. ۳ - خوشحالی کردن به آن. ۴ - اصرار نمودن به آن.

ص: ۲۳۸

۱- . مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، باب ۴۸، ح ۵.

(آیه ۷۷) (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ)

تفسیر:

پس صبر کن ای پیامبر - یعنی ثابت قدم باش گرچه مستلزم مشقت و اذیت شدن باشد - البته وعده خداوند به شکست و عذاب آنها و نصرت و یاری مؤمنان حق است و بدون تردید واقع خواهد شد. پس یا در زمان حیات تو برخی از عذاب هایی را که به ایشان وعده داده ایم به تو نشان دهیم (و وعده ما محقق و عملی شود) یا تو را پیش از آن که عذاب آنها را ببینی قبض روح می نماییم و به جوار رحمت خود می بریم که در این صورت چون همه آنان به سوی ما بازگردانده می شوند، کیفرشان را در آخرت خواهی دید. یعنی حتماً در دنیا و یا در آخرت و یا در هر دو جا عذاب خواهند دید و به هیچ وجه ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

تکرار سنن در داستان پیامبران

(آیه ۷۸) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانُوا لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنَ اللَّهُ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ)

تفسیر:

و به تحقیق پیش از تو پیامبرانی را به سوی جامعه بشری فرستادیم. سرگذشت برخی از آنان را بر تو بازگو کردیم و برخی را بر تو بازگو نکردیم و هرگز پیامبری را

نرسد و عقلاً ممکن نباشد که آیه و معجزه ای و یا عذابی بدون اذن خدا بیاورد (و این طور نبوده که پیامبر، هر معجزه ای را که مردم بخواهند و دلخواه آنها باشد بتواند بیاورد و یا به دلخواه خود معجزه ای بیاورد بلکه هر جا مصلحت بوده و خداوند اذن داده آوردن معجزه انجام می شده است. ای پیامبر، نسبت به تو هم همین طور است و نمی توانی به هر پیشنهادی که از طرف مشرکان می شود جواب مثبت بدهی؛ بلکه باید منتظر اذن الهی باشی).

فَإِذَا جَاءَ...: پس چون فرمان خدا درباره هلاکت ملتی به فرشتگان صادر شود، میان آنها عملاً داوری به حق شود و در آن جا باطل اندیشان و باطل گویان و باطل گرایان زیان کاران اند.

گفته شده: مقصود از «مبطلان» کسانی هستند که بعد از دیدن معجزه واضحی به جای این که ایمان بیاورند آوردن معجزه و یا معجزه های دیگری را پیشنهاد می کنند.

نعم خداوند در چهارپایان

(آیه ۷۹ و ۸۰) (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْمَأْنَعِمَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِيَتَّبِعُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صِيْدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ)

لغت و اعراب:

من در هر دو مورد «منها» به معنی «بعض» است. حاجه مفعول تبلیغوا است.

تفسیر:

خداوند همان کسی است که چهارپایان را برای بهره برداری شما آفرید و رام ساخت تا برخی از آنها را سوار شوید و از برخی از گوشت آنها می خورید.

وَ لَكُمْ فِيهَا...: و شما را در چهارپایان سودهایی است (استفاده از شیر و پشم و پوست

ص: ۲۴۰

و اولاد و فضلات و نیز در معاملات آنها) و آنها را آفرید برای آن که به وسیله بار کردن کالا بر آنها به نیازی که در دل هایتان است (از تجارت در شهرهای دور و نزدیک و زیارت و حج و سایر امور دنییه و دنیویه) برسید، و بر روی آنها و بر کشتی ها حمل می شوید.

یعنی چون خدای تعالی به احتیاج بندگان به مسافرت صحرا و دریا عالم بود، پس مرکبی برای صحرا و مرکبی برای دریا در اختیار آنان قرار داد.

(آیه ۸۱) (وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ)

اعراب:

أَيُّ استفهامی و مفعول تنکرون است.

تفسیر:

و خداوند همواره نشانه های توحید و عظمت و قدرت و رحمت خود را در کرانه های جهان و در نفوس خودتان به شما نشان می دهد، پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید؟ هیچ کدام از آنها به خاطر این که در نهایت ظهور و روشنی است قابل انکار نمی باشد.

بیان: آیات الهی و شواهد قدرت او به شماره در نیاید، از جمله آن آیات سماویه است از حرکات افلاک و شمس و قمر و ثوابت و سیارات به طریق خاص و منظم، و آیات ارضیه است از جماد و نبات و حیوان که هر یک دارای اجناس مختلفه و انواع گوناگون است. و همچنین خلقت انسان و کیفیت اعضا و جوارح و حواس ظاهره و باطنه و حالات مختلفه ای که از او ظهور یابد، هر یک قدرت الهی را شاهد و گواه؛ بلکه هر ذره ای از موجودات عالم علوی و سفلی آیه ای از آیات او و شاهد قدرت و عظمت اوست.

و فی کل شیء له آیه تدلّ علیّ أنّه واحد

ص: ۲۴۱

(آیه ۸۲ و ۸۳) (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ)

اعراب:

من العلم بیان ما عندهم است و احتمال دیگر این که من العلم بیان بینات باشد و تقدیر آیه چنین شود: فلما جاءتهم رسلهم بالبینات من العلم فرحوا بما عندهم.

تفسیر:

پس آیا در زمین (مانند سرزمین قوم عاد و ثمود هنگام سفر برای تجارت و غیره) سیر نکردند تا بنگرند عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده اند چگونه بوده است از امت های سابق که هم عددشان از اینان بیشتر و هم نیرومندتر از ایشان و هم دارای آثار وجودی بیشتر از قبیل قصرها و قلعه های و بناها و نهرها و سدها و باغات بوده اند؟

پس آنچه به دست می آوردند و کسب می کردند از جمع مال و منال و سپاه و غیره عذاب الهی را از آنها دفع نکرد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ...: پس چون پیامبرانشان دلایلی روشن و معجزات و آیات دال بر صدق ادعای آنها آورند آنها به آنچه از علم و دانش در نزد خودشان بود (از علوم مربوط به عقاید فاسده که در حقیقت علم نبود و به دانش های مربوط به امور دنیوی) دل خوش کرده و مغرور شدند و پیامبران و وحی و آخرت و ثواب و عقاب و معجزات و احکام شرع

ص: ۲۴۲

را به مسخره و استهزا گرفته و به آن بی‌اعتنایی کردند. سرانجام آنچه آن را استهزا می‌کردند (عذاب الهی) بر آنها وارد شد و آنان را فرا گرفت.

تبصره: آیه شریفه تعریض است به آنانی که چون علم طبیعی و مادی را دارا هستند چنان پندارند که هیچ علمی در جلب نفع و فواید به علم ایشان نمی‌رسد، لذا وحی انبیا را که مایه سعادت جاودانی است حقیر شمرده و به آن اعتنا ننمایند؛ چنانچه برخی از فلاسفه و حکمای یونان مغرور به علم خود شده تابع انبیا نشدند؛ بلکه هرگاه وحی را استماع می‌کردند استحقار آن نموده در رفع آن می‌کوشیدند.

در روایت است که وقتی حضرت موسی علیه السلام اظهار دعوت نمود، به حکیمی گفتند: چرا به شهر موسی مهاجرت نمی‌کنی تا از او کسب علوم دینیه نمایی؟ گفت: ما به تهذیب اخلاق آراسته ایم و به زیور صلاح نفس پیراسته ایم، و محتاج به هدایت کسی نیستیم (۱)؛ غافل از آن که هر قدر عقل انسانی که پیامبر و امام نیست کامل باشد که باز هم مورد خطا و سهو است و برای تکمیل نفس ناچار باید تابع پیامبران شود که با عالم وحی ارتباط دارند و ابداً در آن خطا و سهو راه ندارد.

(آیه ۸۴ و ۸۵) (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَرَدَهُمْ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ)

تفسیر:

پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند گفتند: به خدای یکتا (توحید ذاتی و صفاتی و افعالی) ایمان آوردیم و به آنچه آن را شریک خدا در الوهیت و یا ربوبیت از بت و غیره قرار می‌دادیم کافر شدیم. یعنی روشن شد که آن عقیده خلاف واقع، و باطل

ص: ۲۴۳

بوده است.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا: پس از مشاهده عذاب گفتند که ما ایمان آوردیم.

پس ایمان آنها در آن هنگام که عذاب ما را دیدند به حالشان سودی نداشت. زیرا ایمانی که در دنیا از روی اختیار باشد سودمند است، نه ایمانی که پس از مرگ و یا در حال مردن و دیدن عذاب از روی اضطرار محقق می شود. و به عبارت دیگر قبول ایمان در زمان حیات و مکلف بودن انسان به حالش سودمند است نه هنگامی که عمر او به سر آمده و تکلیف، مرتفع و برداشته شده است.

سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ: این که بعد از مشاهده عذاب، ایمان پذیرفته نمی شود سنت و روش خداوند درباره بندگانش در امت های گذشته بوده است.

وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ: و در آن هنگام یا در آن جا که کافران عذاب را مشاهده کردند زیانکار شدند.

خاتمه: آیات شریفه تنبیه و ارشادی است برای صاحبان بصیرت که در حالت حیات و اختیار، از توبه و تدارک اعمال بد گذشته و رجوع به درگاه خداوند غفار غافل نشوند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرْتُمْ الْعِبْرَةَ (۱):

براستی به شما می گویم: همانا عبرت ها با آواز بلند و آشکارا شما را پند داد. یعنی عبرت و پند بگیریید و از خواب غفلت بیدار شوید و در اندیشه جبران گذشته ها باشید پیش از آن که از دنیا بروید و قدرت بر انجام کاری به سود خود نداشته باشید.

ص: ۲۴۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱) (حم)

پیش تر درباره حروف مقطعه که در آغاز برخی سوره ها هست مطالبی گفته شد.

(آیه ۲) (تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

تفسیر:

این سوره و این کتاب فرو فرستاده ای است از جانب خداوند صاحب رحمت عامه بر همه مکلفان و رحمت خاصه بر مؤمنان.

برخی از بزرگان فرموده اند: خداوند، رحمان است نسبت به جمیع مردمان از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی؛ یعنی خالق و رازق همه می باشد، و رحیم است نسبت به مؤمنان؛ یعنی توفیق دهنده ایشان است در طاعت و عبادت، و آمرزنده گناهان و معطی ثواب به آنها در آخرت است.

ص: ۲۴۵

(آیه ۳ و ۴) (كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُمْ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ)

اعراب:

لقوم... متعلق به تنزیل در آیه قبل و یا متعلق به فصّلت است. بشیراً و نذیراً صفت قرآناً می باشد.

تفسیر:

کتابی است که آیاتش تفصیل داده شده (الفاظش به سوره ها و آیه ها تقسیم شده و محتوایش به احکام دینی و معارف اخروی و علوم دنیوی منقسم گشته) در حالی که قرآنی است به زبان عربی برای گروهی که اهل دانش هستند یا برای گروهی که بدانند. اختصاص به دانایان برای آن است که آنها تأمل کنند و دریابند که این کتاب شریف جامع سعادات را خداوند برای رستگاری بشر نازل فرموده است.

قرآنی است مژده دهنده مؤمنان و بیم دهنده نافرمانان و کافران. با وجود این صفات بیشتر مردم از پذیرش و قبول آن روی گردان شدند. از این رو به گوش دل نمی شنوند، یا به خاطر عدم تدبّر و تأمل و توجه به سمع قبول نمی شوند.

(آیه ۵) (وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ مَبِينِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُوا إِنَّا عَمِلُونَ)

ص: ۲۴۶

لغت:

اَكْنَه جمع «كِنَان» به معنی پرده و روپوش است. وقر به معنی سنگینی است.

تفسیر:

و گفتند: دل های ما از آنچه ما را به سویش می خوانی در پوشش هاست - یعنی قرآن را نمی فهمیم و در نمی یابیم و در گوش های ما سنگینی است، پس آنچه بر ما می خوانی نمی شنویم - و میان ما و تو حجاب و پرده ای است از عداوت و اختلاف عقیده و رویه که مانع رسیدن ما به تو است.

فَاعْمَلْ إِنَّا عَمِلُونَ: پس تو کار خود بکن، ما نیز حتماً علیه تو در فعالیت هستیم.

یا تو بر دین و مذهب خود عمل کن و ما به کیش خود عمل کنندگانیم.

یا تو در ابطال امر ما کوشش کن ما نیز در ابطال امر تو کوشش کنیم.

یا تو برای آخرت خود کار کن و ما برای دنیای خود کار می کنیم.

بیان: این تمثیلات به جهت بیان شدت دوری قلوب ایشان از تعقل در قرآن است بر وجهی که به کلی از فهم آن محروم اند، به خاطر این امور: ۱ - پرده و پوشش روی قلب.

۲ - سنگینی و کوری در گوش. ۳ - حجاب میان آنها و قرآن یا پیامبر.

و با این وضع چگونه کلام الهی در آنان مؤثر شود؟!

البته همه این موانع در اثر سوء اختیار خود آنهاست که نمی خواهند حق را بپذیرند.

(آیه ۶ و ۷) (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحَدِّثْ فَاستَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)

ص: ۲۴۷

لغت:

فاستقیموا إلیه یعنی به چپ و راست و این طرف و آن طرف نروید و به خدای یگانه توجه کنید.

دو وظیفه مؤمنان، دو ویژگی مشرکان

تفسیر:

ای پیامبر بگو: جز این نیست که من بشری مانند شمایم (و جن و فرشته نیستم تا هم جنس نبودن را بهانه عدم قبول کنید و شما را به چیزی نخوانم که طبع شما از آن متنفر باشد و این را دلیل عدم قبول قرار دهید) بر من وحی می شود که تنها معبود شما معبودی یگانه است که نه در ذات و نه در صفات و ربوبیت برای او شریکی نیست، پس در عقاید و اعمالتان به سوی او متوجه شوید و از او طلب آموزش کنید و وای بر مشرکان! یا سختی عذاب برای مشرکان است.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ...: همان ها که زکات نمی پردازند و بر نیازمندان انفاق مالی ندارند، و به سرای دیگر - یعنی زنده شدن پس از مرگ و حساب و ثواب و عقاب - کافرنند.

شاید از آیه شریفه استفاده شود که میان پرداخت زکات و ایمان به آخرت، و عدم پرداخت آن و عدم ایمان به آخرت، ارتباط است.

(آیه ۸) (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

لغت:

غیر ممنون دو معنی دارد: بی منت و بی پایان.

تفسیر:

البته کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته و صالح انجام داده اند، برای آنها پاداشی بی منت و بی پایان است.

ص: ۲۴۸

(آیه ۹-۱۲) (قُلْ أَلَيْسَ لَكُمْ تُكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُوَأَنْدَادًا ذَلِكُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَرَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّالِّينَ * ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)

لغت و اعراب:

انداد جمع «ند» و آن به معنی شریک و مثل است. رواسی جمع راسیه و موصوف آن یعنی جبلاً در تقدیر است، پس به معنی کوه های ثابت و ریشه دار است. الدنيا صفت سماء است. حفظاً مفعول مطلق و تقدیرش «و حفظناها حفظاً» می باشد.

تفسیر:

بگو: آیا به راستی شما به کسی که این کره زمین را در دو روز آفرید (در مقدار زمان دو روز روشن، یا مقدار دو شبانه روز یا در دو دوران: دوران ميعان و دوران انجماد) کفر می ورزید.

این استفهام بر طریق تعجب است؛ یعنی چگونه و به چه وجه کافر می شوید و برای او شریکانی قرار می دهید حال آن که اوست پروردگار جهانیان و در ربوبیت یکتا و یگانه است.

ص: ۲۴۹

وَجَعَلْ فِيهَا رَوْسِيًّا لِّلسَّائِلِينَ... و در آن کره کوه هایی ثابت و استوار بر روی آن قرار داد و در پهنه آن خیر و برکت نهاد و زاد و توشه های موجودات آن را از انسان و حیوان و نبات و جماد در چهار روز (چهار فصل) قرار داد در حالی که رسیدن قوت برای سائلین تکوینی آن بر حسب اقتضای طبایع آنها یکسان است.

بیان: برخی علما در خلق اشیاء به تدریج با وجود قدرت خداوند در خلق یک لحظه، چند وجه ذکر نموده اند:

۱ - به جهت تعلیم بندگان است که در کارها عجله ننمایند و «التأني من الرحمن، و العجلة من الشيطان» (۱) مؤید این است.

۲ - آن که برای بندگان معلوم شود که صدور این امور، از قادر مختاری است که عالم به مصالح و حکمت های امور باشد، چه اگر صدور آن از فاعل موجب بود دفعی بود نه تدریجی.

ثُمَّ اسْتَوَى... پس از خلقت اصل زمین، اراده حتمی خداوند متوجه به سوی آسمان شد در حالی که ماده تو خالی آن دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه به طاعت و خواه به اکراه بیايید (اراده حتمی خدا تعلق گرفت که آن دود آسمان ها شود و زمین به برکت و تهیه قوت رسد). و آن دو به زبان حال و مقهوریت ذاتی گفتند:

مطیعانه آمديم.

ثُمَّ اسْتَوَى فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ... پس آنها را در مدت دو روز یا دو دوران هفت آسمان ساخت و در هر آسمانی امور آن را به فرشتگان آن جا وحی نمود.

و زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَ حِفْظًا... و آسمان اول نزدیک تر به شما را با چراغ هایی از ستارگان آراستیم و آن را از جن ها و شیطان ها حفظ نمودیم.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: اینها که ذکر شد از بدایع خلقت، تقدیر و اندازه گیری خدای مقتدر داناست.

ص: ۲۵۰

(آیه ۱۳) (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ)

تفسیر:

پس اگر روی برتافتند و با وجود این همه آیات الهی به او ایمان نیاوردند پس به ایشان بگو: شما را از صاعقه (یعنی عذاب بی هوش کننده و به سرعت هلاک سازنده مانند صیحه، آتش و باد) مانند صاعقه قوم عاد و ثمود بیم دادم و ترساندم؛ یعنی آماده آن باشید.

(آیه ۱۴) (إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ مِّ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً نَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِي كَفَرُونَ)

لغت:

گفته شده که من بین آیدیهم و من خلفهم یعنی «من قبلهم و من بعدهم» و قبل از أَلَّا تَعْبُدُوا «قالوا» در تقدیر است.

تفسیر:

هنگامی که پیامبرانشان پیش از زمان آنها و پس از زمانشان به سراغشان آمدند (چون همه پیامبران، پیامبران همه هستند، پس گویی همه پیامبران به آنها گفتند:) که جز خدای بحق را پرستش مکنید و در عبادات، غیر او را شریک او قرار ندهید. به جای آن که این سخن پیامبران را بپذیرند، از روی تکذیب گفتند: اگر پروردگار ما می خواست که ما ایمان

بیاوریم حتماً فرشتگانی را فرو می فرستاد تا ما را به دین توحید دعوت کنند، پس ما به آنچه شما بدان ارسال شده اید کافریم؛ زیرا شما مانند ما از آدمیان هستید و هیچ فضل و شرفی بر ما ندارید.

بیان: جاهلان بی بصیرت ندانستند که بعثت پیامبران بر حسب علم خداوند به مصالح بندگان است و پیامبران باید از جنس بشر؛ اما صاحب علوم لدنی و کمالات معنوی باشند.

(آیه ۱۵ و ۱۶) (فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيَقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ)

لغت:

ریح صرصر یعنی تندباد یا باد سردی که صدای شدیدی داشته باشد.

تفسیر:

و اما عاد - یعنی قوم هود - به ناحق روی زمین تکبر و گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟! و به توانایی و نیروی قوی خود مغرور شدند و به انذار و تهدید و نصایح حضرت هود توجه نکردند و گفتند: هیچ کس در جهان به قوت و نیروی ما نمی رسد، پس در دفع عذاب از خود قادر خواهیم بود!

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانَُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ: خدای تعالی در

ص: ۲۵۲

رد پندار آنها می فرماید: آیا به چشم دل ندیدند یا ندانستند که خدایی که آنها را آفریده از آنها نیرومندتر است؟ زیرا او قادر بالذات است و تمام قوای عالم امکان در جنب قدرت او هیچ است، پس بر عذاب و هلاک کردن آنها قادر است.

و در واقع آنها نشانه ها و معجزات و آیات ما را با وجود یقین باطنی به آنها انکار می کردند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ... پس بر آنها بادی بسیار سرد و صدادار در روزهای نحسی فرستادیم تا عذاب خوارکننده ای در زندگی دنیا به آنها بچشانیم و البته عذاب آخرت خوارکننده تر است و هرگز آنها در آن روز یاری نمی شوند.

جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که ابو جهل گروهی از بزرگان قریش را جمع کرد و گفت: کار ما با پیغمبر مشتبه است، شخصی که کهنات و شعر و سحر داند باید فرستاد تا با او صحبت کند. عتبه حاضر شد، خدمت حضرت آمد گفت:

پدران تو به آلهه ما بدگویی نمی کردند، تو را چه شده که زبان به دشنام آنها گشوده ای؟! اگر ریاست می خواهی ما تو را رئیس خود نماییم، و اگر غرض تو ازدواج است زن جمیله ای برای تو مهیا کنیم، و اگر مال خواهی چندان زر سرخ به تو بدهیم تا غنی شوی.

حضرت سخنان او را شنیده، چون تمام شد فرمود: حم تَنْزِيلٌ مِّنَ... تا آیه فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا... عتبه چون این آیات را که محتوایش عذاب قوم هود بود شنید از ترس عذاب دست بر دهان مبارک حضرت گذاشت و گفت: به حق خویشی که با هم داریم خاموش شو! حضرت ساکت شد. عتبه به خانه خود رفت. قریش نزد او آمدند گفتند: همانا دین او را قبول نمودی یا طعام او را خوردی یا رشوه گرفتی؟! گفت: کلامی خواند، نه شعر بود و نه کهنات و نه سحر. و آنچه شنیده بود (یعنی همین آیات را) خواند و گفت: شما می دانید که او هرگز دروغ نگفته، من ترسیدم عذابی فرود آید و موجب هلاکت ما گردد:

قریش ناامید از خانه او بیرون آمدند. (۱)

ص: ۲۵۳

(آیه ۱۷ و ۱۸) (وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسِيحًا يَحْبُوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صِيعَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ)

لغت:

استحباب در این جا به معنی اختیار کردن و ترجیح دادن است. هون به معنی خواری و ذلت و مقصود عذاب ذلت آور است یعنی قبل از الهون «ذی» به معنی صاحب در تقدیر است.

تفسیر:

و اما ثمود یعنی قوم حضرت صالح علیه السلام را راهنمایی کردیم؛ ولی آنها کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس آنها را به کیفر کفر و گناہانی که کسب می کردند صاعقه عذاب ذلت آور و خفتبار فرا گرفت که به یک لحظه همه هلاک شدند.

وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ: و کسانی را که ایمان آورده و همواره تقوا را مراعات می کردند نجات بخشیدیم.

تبصره: آیه شریفه دلیل است بر بطلان قول مجبّر؛ زیرا حق تعالی می فرماید: هدایت نمودیم ایشان را. یعنی آنچه تعلق به ما داشت از قدرت و تمکین و عقل و بیان ادله و حجّت های بین و روشن و سایر الطاف، به قوم ثمود عطا فرمودیم، و با وجود این، کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردند، پس روشن است که بندگان در افعال و اعمالشان مختارند و ثواب و عقاب، مترتب بر آنها می گردد.

(آیه ۱۹) (وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ)

ص: ۲۵۴

اعراب و لغت:

یوم منصوب است به فعل مقدر مثلاً «یساق الناس یوم» یا منصوب است به «اذکر» مقدر. یوزعون مضارع مجهول به معنی جمع آوری می شوند.

حوادث قیامت

تفسیر:

و به یاد آور روزی را که دشمنان خدا را از قبرها و مکان های مختلف به سوی آتش جهنم گرد می آورند، پس اولین و آخرین آنها در مکانی جمع آوری می گردند - یعنی پیشینیان را نگهدارند تا پسینیان به آنها رسند - آن گاه ایشان را به هیئت اجتماع روانه کنند.

(آیه ۲۰) (حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

تفسیر:

تا وقتی که همه به آتش برسند گوششان و دیدگانشان و پوست بدنشان به آنچه در دنیا انجام می دادند بر ضدشان گواهی دهند (همان گونه که در دنیا از روی ادراک تحمل شهادت کرده بودند در آن جا ادای شهادت خواهند نمود).

بیان: در شهادت جوارح چند احتمال است: ۱ - وسیله تکلم در ایشان ایجاد فرماید، بعد آنها را الزام نماید به اعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود.

۲ - ایجاد کلام فرماید در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت. ۳ - آن که ظاهر سازد بر ایشان علاماتی که دلالت کند بر آنچه کسب کرده اند به آنها، پس به لسان حال ناطق شوند.

ص: ۲۵۵

(آیه ۲۱) (وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)

تفسیر:

و آنها به پوست های بدن خود که گناهشان به مباشرت بوده گویند یا به همه اعضا و جوارحشان که بر زیان آنها گواهی داده اند گویند: چرا به ضرر ما گواهی دادید (با آن که ما در دنیا ضرر و آفت را از شما دور و دفع می کردیم)؟! پوست ها یا اعضا و جوارح در جواب گویند: آن خدایی که همه چیز را یا همه سخنگویان را به سخن درآورده ما را به سخن درآورد. یعنی ما به اختیار خود گواهی ندادیم؛ بلکه خداوند بدون اختیارمان ما را به سخن و گواهی دادن درآورد.

وَ هُوَ خَلَقَكُمْ... و او همه شما را در نخستین بار آفرید و اکنون به سوی او و جزای او بازگردانده می شوید.

(آیه ۲۲) (وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَرُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ)

اعراب:

قبل از آن یشهد... «مخافه» در تقدیر است.

تفسیر:

فرشتگان در آن روز به امر خدای تعالی به ایشان می گویند: شما در دنیا وقت انجام گناه از بیم آن که گوش و دیدگان و پوست هایتان برضد شما گواهی دهند پنهان نمی شدید؛

ص: ۲۵۶

بلکه تنها خود را و گناه خود را از مردم پنهان می کردید.

این کلام را به جهت آن به ایشان گویند که در دنیا هنگام ارتکاب گناهان از مردمان پنهان می شدند به جهت ترس از فضاحت و رسوایی؛ ولی گمان نمی بردند که اعضای ایشان بر آنها به آنچه پنهان کرده باشند گواهی دهد.

یا مقصود این باشد که شما در دنیا نمی توانستید از گوش و چشم و اعضایتان که امروز بر شما گواهی می دهند و شما را رسوا می سازند مخفی و پنهان شوید.

وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ...: و لکن گمان داشتید و می پنداشتید که خداوند بیشتر آنچه را که پنهان از مردم به جا می آورید نمی داند و به این جهت به انجام گناهان جرأت می کردید.

(آیه ۲۳) (وَ ذَ لِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُنَادُوا بِرَبِّكُمْ فَاصْبِرُوا لِحُكْمِ رَبِّكُمْ مِنَ الْخَيْرِ إِنَّهُمْ لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْكُمْ)

لغت و اعراب:

آردیکم فعل ماضی از باب افعال و خبر دوم ذلکم است. مصدر ثلاثی آن به معنی هلاک شدن است.

تفسیر:

و این گمانتان که به پروردگارتان بردید شما را به ادامه و استمرار کفر و فسق هلاک نمود، پس از زیارنکاران شدید. یعنی به واسطه عقیده فاسد سرمایه نجات خود را به موجبات هلاک ابدی خود تبدیل نمودید.

(آیه ۲۴) (فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعِيبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ)

ص: ۲۵۷

لغت:

یستعتبوا فعل مضارع از باب استعتاب به معنی طلب رضایت، و معتبین اسم مفعول از باب افعال به معنی مرضیین و مورد رضایت قرار گرفتگان است.

تفسیر:

پس اگر صبر کنند آتش جایگاه آنهاست - یعنی صبر ایشان سودی به حالشان ندارد و همیشه در جهنم معذب خواهند بود - و اگر رضای ما را طلب کنند هرگز آنها قابل رضایت نیستند.

شاید مقصود این باشد که چون ذاتشان با پلیدی کفر و فسق ممزوج شده، در آن عالم امکان رضایت از آنها نیست.

(آیه ۲۵) (وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ)

لغت:

قَيِّضْنَا به معنی مقدر کردیم است. قرناء جمع قرین است. خَلَتْ فعل ماضی به معنی «در گذشت» می باشد.

تفسیر:

و ما برای مشرکان در دنیا در اثر کفر و عنادشان رفقا و همنشینانی از شیاطین تعیین و مقدر کردیم. یعنی چون ایشان از روی عناد از پذیرش آیات روشن ما خودداری

ص: ۲۵۸

کرده و به کفر خود اصرار ورزیدند، لذا پس از اتمام حجّت، آنها را در وادی خذلان وا گذاشتیم و مدد توفیق را از ایشان باز گرفتیم، بنابراین شیاطین بر آنها مستولی شدند و شهوات و خوشی های حال و آینده را بر آنها آرایش دادند و گفتار ازلی حق و وعده جهنّم به کافران، بر آنها در زمره امت هایی از جن و انس که پیش از آنان در گذشتند محقق شد. حقّاً که آنها زیانکار بودند. زیرا سعادت سرمدی را به شقاوت ابدی بدل کردند؛ یعنی ایمان را به کفر، و طاعت را به معصیت، تبدیل نمودند، لاجرم به کیفر آن گرفتار شدند.

تبلیغ منفی کفار علیه قرآن و جزایشان

(آیه ۲۶) (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَاتَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ)

شأن نزول: رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز شدند ترسیدند که اعراب از اطراف بیایند و با شنیدن آیات قرآن از رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند، پس با هم متفق شدند که وقتی آن حضرت قرآن می خواند کاری کنند که صدا و کلام او برای حاضران مفهوم نباشد. از این رو هر گاه حضرت به قرآن خواندن مشغول می شد، جمعی از کفار آوازهای بلند سر داده و سخنان هرزه و بیهوده می گفتند و سوت و کف می زدند و شعر می خواندند؛ آیه شریفه نازل شد:

لغت:

الغوا یعنی سخن لغو و باطل بگویند.

تفسیر:

و کسانی که کفر ورزیدند می گفتند: به این قرآن گوش مدهید و وقت خوانده شدن آن، سخنان لغو و باطل در میان آن بگویند تا شاید بر او غلبه کنید و او را از خواندن و دیگران

ص: ۲۵۹

را از شنیدن آن باز دارید.

(آیه ۲۷) (فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ)

تفسیر:

پس ما هم بی تردید کسانی را که کفر ورزیدند (آنان که گفتند مانع گوش دادن به قرآن شوید و آنان که مانع شدند) عذاب سختی می چشانیم و حتماً آنها را به کارهای بسیار زشتی که می کردند کیفر می دهیم، یا تجسم عینی کارهای بدشان را کیفر اخروی آنها می کنیم.

(آیه ۲۸) (ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءَ مِمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ)

تفسیر:

آن آتش جهنم و عذاب، کیفر دشمنان خداست، آنها را در میان آن آتش خانه ای جاودانه و همیشگی است، و از آن بیرون نخواهند آمد و نجات پیدا نمی کنند به سزای آن که نشانه ها و آیات و معجزات ما را از روی تکبر و عناد انکار می کردند.

(آیه ۲۹) (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضْلَلْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ)

تفسیر:

و در آن روز کسانی که کفر ورزیدند گویند: پروردگارا، آن دو گروه از جن ها و

ص: ۲۶۰

انسان ها را که ما را گمراه کردند و از قبول دین حق مانع شدند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدم های خود قرار دهیم و لگدمال کنیم و از ایشان انتقام کشیم تا از ذلیلان و پست تران شوند.

پاداش استقامت

(آیه ۳۰) (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)

تفسیر:

بی تردید کسانی که از روی اعتقاد و از ته دل گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس در مرحله عمل پایداری نمودند و تا وقت مرگ از آن منحرف نشدند فرشتگان در دنیا به نحو تأیید غیبی یا در وقت مرگ یا هنگام برانگیخته شدن از قبر یا در قیامت بر آنها فرود آیند و گویند: هرگز از وقوع عذاب و عقاب نترسید که برای شما عذابی نیست و اندوهگین نباشید که مبادا از ثواب های وعده داده شده محروم شوید، یا مترسید از هول های آخرت و غمگین نباشید از آنچه از اهل و فرزند بعد خود گذاشتید که خدا با ایشان است. و شما را مژده باد به بهشتی که در دنیا از زبان پیامبران وعده داده می شدید.

استقامت آن است که بر اوامر و نواهی خدای تعالی عمل کند و در آن خللی راه ندهد.

محمد بن فضیل روایت نموده که از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: استقامت به چه معنی است؟ فرمود:

هِيَ وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: به خدا سوگند، استقامت آن چیزی است که شما بر آنید.

یعنی مستقیم بودن بر ولایت و متابعت اهل بیت تا وقت مرگ. (۱) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله روایت نموده که: ثُمَّ اسْتَقَمُوا
یعنی بر ولایت امیر

ص: ۲۶۱

المؤمنين عليه السلام مستقيم شدند. (۱) و حضرت صادق عليه السلام فرموده: یعنی بر ولایت ائمه یکی بعد از دیگری مستقیم شدند. (۲)

(آیه ۳۱ و ۳۲) (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ)

تفسیر:

(دنباله سخن فرشتگان یا سخن خدا به اهل استقامت این است:) ما سرپرستان و دوستان و یاران شما در دنیا و آخرتیم در دنیا شما را از آفات نگاه داشتیم و به راه خیر و صلاح هدایت کردیم و در آخرت به گرامی داشتن و مورد شفاعت قرار گرفتن تا هنگام داخل شدن در بهشت یار شما هستیم.

وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى...: و برای شما در آخرت هر چه نفس هاتان اشتها کند از نعمت های جسمانی و هر چه به دل و زبان تمنا و طلب کنید از لذایذ معنوی مهیاست.

نُزُلًا مِّنْ...: در حالی که این پذیرایی ابتدایی است از جانب خدای آمرزنده مهربان.

۱ - حضرت باقر علیه السلام فرماید:

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

أَيُّ نَحْرُسُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَعِنْدَ الْمَوْتِ فِي الْآخِرَةِ.

شما را در دنیا و نزد مرگ حفظ می نمایم. (۳)

بیان: لفظ «نزل» اشعار است بر آن که خواسته اهل استقامت، نسبت به آن چیزی که به

ص: ۲۶۲

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

۲- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه به نقل از کافی.

۳- . نور الثقلین، ج ۴ ص ۵۴۸ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳.

ایشان عطا کرده شود مانند محضری خواهد بود نسبت به سفره های بزرگی که به جهت ضیافت ترتیب دهند، و از این جاست که گفته اند: نتیجه استقامت، نهایت کرامت است.

بهترین سخن و سخنگو

(آیه ۳۳) (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)

تفسیر:

و چه کسی خوش گفتارتر از آن کس است که مردم را به سوی خدا و به پرستش خدا دعوت کند و عمل صالح به جا آورد؛ یعنی با گفتار آراسته، کردار شایسته هم داشته باشد و از روی اعتقاد و از عمق دل بگوید: همانا من از تسلیم شدگان حکم خداوندم و منقاد فرمان او هستم؟

تنبيه: در تفسیر آیه اقوالی است که می توان گفت: همه آنها درست و قابل جمع با یکدیگر است:

۱ - عیاشی روایت نموده که این رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستند. (۱) ۲ - جمعی از مفسران گفته اند آیه در شأن ائمه معصومین علیهم السلام است. (۲) ۳ - مراد، علما و فقهایند که احکام اصول و فروع را به مردم تعلیم دهند، و عمل صالح ایشان آن است که به علم خود عمل کنند و به ناملایمات و مکاره و شداید که به خاطر امر و نهی الهی بر آنها وارد گردد صبر نمایند.

۴ - سرآمد مصادیق آیه شریفه حضرت خاتم صلی الله علیه و آله باشد که جامعه بشریت را دعوت به دین حق و خداپرستی نمود و با اعمال و اخلاق حسنه خود به تمام مردم سرمشق عملی داد و مقام تسلیم او از همه بالاتر است.

ص: ۲۶۳

۱- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۲- . مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳.

و آیه، مشعر است بر آن که بر دعوت کننده به خیر و مبلغ دین واجب است که به علم خود عامل باشد تا دعوت و تبلیغ او به قبول مردم اقرب باشد.

روانشناسی رفتار با دشمن

(آیه ۳۴) (وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

لغت:

حمیم یعنی مهربان و گرم یا خویشاوند مهربان و گرم.

تفسیر:

هرگز امر نیک از اعتقاد و کردار و گفتار، با امر بد یکسان نیست؛ توحید و دین اسلام با شرک و کفر یکسان نیست؛ زیرا اول موجب رفع درجات و ثانی سبب هبوط در درجات باشد. صبر و غضب، و رفق و عنف، و حلم و جهل، و مدارات و غلظت، و عفو و انتقام و تکبر و تواضع یکسان نیست.

ادْفَعْ...: بدی هایی که از مردم به تو می رسد با بهترین روش دفع کن، مثلاً اگر کسی با تو بدی کرد او را عفو کن و علاوه به او احسان کن، پس آن هنگام آن کسی که میان تو و او دشمنی است چنان شود که گویی دوستی گرم و خویشاوند است. یعنی به برکت این خلق نیکو دشمنی که در دین منکر و معاند تو باشد دوست و شفیق و یار و هوادارت خواهد شد.

(آیه ۳۵) (وَ مَا يُقْلَلْهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُقْلَلْهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ)

ص: ۲۶۴

تفسیر:

و این صفتِ پاسخِ بدی را به نیکی دادن، جز به کسانی که صبر ورزیده اند و خود را از انتقام گیری از دیگران منع کرده و کظم غیظ را شعار خود ساخته اند القا و اعطا نمی شود.

یا جز به کسانی که سهم بزرگی از کمالات انسانی (ایمان کامل، عقل و رأی و حکمت و غیره) دارند داده نمی شود.

استعاذه، و دفع وسوسه

(آیه ۳۶) (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

لغت:

نزغ به معنی وسوسه است. و یَنْزَغَنَّكَ... یعنی وسوسه ای بر تو وارد شود.

تفسیر:

و اگر وسوسه ای از جانب شیطان تو را تحریک می کند که به وظیفه خود عمل نکنی پس از شر او به خدا پناه ببر؛ زیرا که او شنوا و داناست.

بیان: استعاذه به معنی پناه بردن به خداست و تمام نشود مگر به اموری:

۱ - آن که بنده، خود را عاجز داند از جلب منافع دینی و دنیایی و دفع مضار آخرتی و دنیایی.

۲ - آن که بداند خدای تعالی قادر است بر رساندن منافع و دفع مضار.

۳ - از این علم در قلب او حالت انکسار و خضوع پیدا شود و از خدا قلباً بخواهد که او را از آفات و شرور و وسوسه های شیطانی حفظ فرماید، آنگاه به زبان هم بگوید: أعوذ بالله به خدا پناه می برم که در این صورت استعاذه او واقعیت دارد.

(آیه ۳۷) (وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لِمَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ)

ص: ۲۶۵

تفسیر:

و از نشانه های توحید و قدرت و ربوبیت خدا شب و روز و خورشید و ماه است. شب و روز که دنبال یکدیگرند، روز برای کسب روزی و اداره زندگی، و شب برای استراحت، و خورشید و ماه که هر یک به اندازه مقرر و مقدر می آیند و می روند.

تنبيه: با خواندن و یا شنیدن این آیه، سجده واجب است و وجوب سجده نزد خاتمه آن **إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** تحقق یابد.

به خورشید و ماه سجده نکنید؛ زیرا آنها هم مانند شما مخلوق و مسخر فرمان خداوند هستند و شایستگی معبود بودن ندارند و به خدایی که آنها را آفریده است سجده نمایید اگر شما او را می پرستید و بس. یا اگر قصد عبادت خدا را دارید پس فقط او (نه غیر او) را پرستش کنید.

(آیه ۳۸) **(فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمُونَ)**

لغت:

لا یسمون یعنی خسته نمی شوند.

تفسیر:

پس اگر تکبر ورزیدند (و با وجود دلیل های روشن بر وجوب پرستش او، از سجده کردن برای او و عبادت کردن او سر باز زدند، به کبریاپی او نقص وارد نیاید؛ زیرا او نیاز به عبادت کسی ندارد) پس کسانی که نزد پروردگار تو هستند از فرشتگان و مقربان درگاه الهی، شبانه روز او را تسبیح می کنند و هرگز خسته نمی شوند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصف ملائکه فرماید:

ص: ۲۶۶

پس پر ساخت طبقات آسمان ها را به انواع ملائکه، بعضی ساجدان اند که رکوع نمی کنند، و بعضی راکعان اند که قیام نکنند، و بعضی صف زدگان که از صفوف بیرون نروند، و جمعی تسبیح کنندگان که از تسبیح، ملالت نیابند. (۱)

زنده کردن گیاهان و زنده کردن مردگان

(آیه ۳۹) (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

لغت:

خاشعه در این جا به معنی خشک است. اهتزت فعل ماضی از باب افتعال و اهتزاز به معنی به حرکت در آمدن و تکان خوردن است.

تفسیر:

و از نشانه های توحید و قدرت او این است که تو این زمین را در حال خشکی و فروافتادگی (یعنی پژمرده و خشک و فرسوده) می بینی، پس چون آب را به صورت باران و برف و تگرگ بر آن فرو ریزیم به جنبش درآید و خود و گیاهانش برآید و انواع نباتات و ریاحین از میان آن بیرون آمده و مزین و آراسته گردد.

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا...: همانا کسی که آن را زنده نمود بی تردید زنده کننده مردگان در قیامت است؛ زیرا او بر هر چیزی تواناست.

تبصره: آیه شریفه مبدأ و معاد را اثبات فرماید:

اما مبدأ: مشاهده می شود که زمین در زمستان مرده است و آثاری از او ظاهر نیست، قادر متعال به سبب نزول باران آن را زنده می فرماید و انواع ریاحین و گل ها و درخت های

ص: ۲۶۷

سبز و خرم با میوه جات مختلفه در کم و کیف و رنگ و بو و خاصیت از آن در می آید. این ها تدبیر صانع و خالق عالم را ثابت می سازد.

اما معاد: ذات قادر متعال که زمین را بعد از مردنش زنده فرماید البته قادر خواهد بود که مردگان را در روز قیامت برای پاداش و مجازات اعمال از خیر و شر و ثواب و عقاب زنده فرماید.

هشدار به منحرفان

(آیه ۴۰) (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُوَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

لغت:

يُلْحِدُونَ فعل مضارع از باب افعال، و إلحاد به معنی عدول و انحراف از حق است. یعنی در آیات ما چیزهایی می گویند که مردم را از آن منحرف کنند.

تفسیر:

همانا کسانی که درباره آیات و نشانه های ما به انحراف می روند و آیه های تکوینی مانند خورشید و ماه را می پرستند و آیات تشریحی مانند قرآن را رد و تأویل می کنند، بر ما پنهان نیستند، ما آنها و اعمال آنها را می بینیم و گفتار آنها را می شنویم و به سزای اعمالشان می رسانیم.

پس از آن به طریق استفهام انکاری فرماید: أَفَمَنْ يُلْقَى...: پس آیا کسی که در آتش انداخته شود بهتر است از حیث عاقبت، یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هرگز این دو مساوی نیستند.

بعد از آن تهدید فرماید که: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ: به جا آورید آنچه می خواهید از خیر و

ص: ۲۶۸

شر و کفر و ایمان و طاعت و معصیت، إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: همانا که خدای تعالی به آنچه می کنید بیناست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست، پس جزا و سزا خواهد داد.

تبصره: خدای تعالی از راه لطف و مرحمت به طریق استفهام، نتیجه اقرار مؤمنان و انکار کافران را بیان فرماید به این که مؤمن معتقد را امان، و کافر منکر را آتش و نیران است، پس تأمل نمایید و با عقل خود بسنجید کدام یک از این دو خیر و صلاح است؟ البته شخص عاقل منصف تصدیق نماید به این که خیر و رشد و راحتی و آسایش شخص در ایمان است که پیامبر صادق مصدق خبر داده است. پس از اذعان به این مطلب، عقل حکم نماید که ای شخص عاقل، انصاف نیست موجبات امن و آسایش خود در آخرت را فراهم نکنی و با سوء اختیار، سرانجام بد آتش و عقاب را برای خود مهیا سازی.

ویژگی ها و محتوای قرآن

(آیه ۴۱ و ۴۲) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَأَيُّتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ مِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَأَمِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)

اعراب:

خبر آن در تقدیر است مثل «یجازون بکفرهم» یا «لا یخفی أعمالهم علینا»

تفسیر:

همانا کسانی که به این قرآن پندآموز هنگامی که به سوی آنها آمد کفر ورزیدند، در آتش خواهند بود یا اقوال و افعال آنها بر ما پنهان نیست.

وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ: و حَقًّا که این، کتابی محکم و پیروز و عزیز و شکست ناپذیر است.

قرآن به جهت آن عزیز است که:

ص: ۲۶۹

۱ - که کلام ربّ عزیز و ملک عزیز بر رسول عزیز برای امت عزیز نازل شده است.

۲ - عزیز است به این معنی که هیچ کس قادر نیست بر اتیان به مثل آن.

۳ - عزیز است به اعتبار آن که مصون و محفوظ از تحریف و تغییر است.

۴ - عزیز است به اعتبار آن که در اوج احکام و اتقان است.

لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ م...: یکی از صفات قرآن که در آیه قبل گفته شد «عزیز» است صفت دوم آن این است که از جلو رو و از پشت سرش باطل به آن راه نمی یابد و در احکام و معارف و خبرهایش نسبت به گذشته و آینده بطلانی رخ نمی دهد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است:

مراد آن است که در اخبار گذشته و آینده آن دروغی نباشد، بلکه تمام خبرهای آن مطابق واقع است. (۱) یا آن که پیش از آن هیچ کتابی نیامد که مبطل آن باشد و بعد از آن هیچ کتابی نخواهد آمد که حکم به بطلان آن کند.

صفت سوم قرآن این است که نازل شده و فروفرستاده از کسی است که صنعتش در تکوین متقن، و در تشریح محکم، و دانا به جمیع مصالح و از همه جهات ستوده است.

(آیه ۴۳) (مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ)

تفسیر:

چون کافران، آسمانی بودن قرآن را انکار می کردند، خداوند برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به تو گفته نمی شود جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است یعنی به آنها هم ساحر، مجنون، دنیاطلب و غیره می گفتند (پس، از این که این نسبت ها را به تو می دهند اندوهناک مباش).

ص: ۲۷۰

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۴؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵.

إِنَّ رَبَّكَ... بی تردید پروردگار تو برای مؤمنان، دارای آمرزش و برای کافران و نافرمایان، دارای عذابی دردناک است.

شرایط هدایت با قرآن

(آیه ۴۴) (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُمْ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ)

اعراب:

الذین مبتدا. وقر مبتدا و فی آذانهم خبر آن، و جمله خبر الذین است.

تفسیر:

کفار می گفتند: چرا قرآن به لغت عجم فرود نیامد یا چرا بخشی از آن عجمی نیست؟ حق تعالی در رد آنها فرمود:

و اگر این قرآن را عجمی می کردیم حتماً می گفتند: چرا آیات آن روشن و آشکار بیان نشده است تا ما آن را بفهمیم؟ (یا چرا عربی نیست تا ما بفهمیم؟) آیا سخن عجمی و ملت عربی هیچ تناسب دارد؟! حاصل آن که ما به زبان ایشان کتاب نازل و از قبیله آنها پیغمبر فرستادیم تا در اتمام حجت بلیغ تر و برای رفع عذر قاطع تر باشد؛ و این که آنها گویند کتاب عجمی و مخاطب عربی باشد به جهت فرط تکذیب و انکار است.

قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... ای پیامبر، بگو: در نزول این کتاب زبان و لغت هدف نیست، این کتاب برای کسانی که ایمان آورند سراپا هدایت و شفای امراض فردی و اجتماعی است. و کسانی که ایمان نمی آورند در گوششان نوعی سنگینی است که آن را نمی شنوند و

ص: ۲۷۱

این کتاب برای آنها نامفهوم است - یعنی به گوش هوش نمی شنوند - و برای دیدن آیات آن چشم بصیرت نگشایند. مراد آن که ایشان چون از آیات روشن و حجج ظاهره قرآن منتفع نشوند، پس گویا کری و کوری مانع شنیدن و دیدن آنهاست.

أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ: آن گروه از مکان دور ندا کرده می شوند؛ یعنی مثل ایشان در دوری از فهم و شدت اعراض از قرآن، مثل کسی است که او را از مسافت دور و دراز صدا می زنند، که او نه صدا را می شنود و نه صدازنده را می بیند. مراد آن که چنانچه از آواز منادی از دور، نفعی به این کس نمی رسد، همچنین خواندن قرآن بر کافران و معاندان فایده نمی دهد.

اختلاف یهود در تورات

(آیه ۴۵) (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ)

اعراب:

إِنَّهُمْ ضَمِيرٌ بِهٖ قَوْمٌ بِرِ مِی گَرَدَدِ یَعْنِیْ اِنَّ قَوْمَكَ لَفِی شَكٍّ...

مریب یعنی شک آورنده و شکرا.

تفسیر:

و به یقین ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم پس در میان قومش در پذیرش آن اختلاف افتاد؛ بعضی تصدیق و بعضی تکذیب نمودند (چنانچه امت تو در قرآن اختلاف نمودند؛ عده ای مؤمن و گروهی کافر شدند) و اگر نبود سخنی که از پروردگارت گذشته (یعنی از علم ازلی او گذشته و در لوح محفوظ نگاشته شده که هر امتی را مهلتی است و این طور نیست که تا انکار کنند عذاب شوند) حتماً میان آنها به محض انکار به عذاب دسته

ص: ۲۷۲

جمعی داوری می شد. و حَقًّا که آنان در آن روز در باره تورات در شکی تردیدزا و ابهام آور بودند و اینان (گروهی از امت تو) امروز در باره قرآن در شکی تردیدزا و ابهام آورند.

هر چه کنی به خود کنی

(آیه ۴۶) (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)

لغت:

ظلام صیغه مبالغه به معنی بسیار ستم کننده است.

گفته شده: اگر خدای عالم بی نیاز ظلم کند، این ظلم، ظلم مؤکد و او ظلام خواهد بود، از این رو ظلام بودن نفی شده است.

تفسیر:

هر که عمل شایسته و صالح انجام دهد به سود خود اوست و هر که بد کند به زیان خود اوست و هرگز پروردگار تو به بندگانش ستمکار نیست؛ بلکه به عدل و فضل خود همه را به سزا و پاداش اعمالشان می رساند بدون این که به هیچ کس ظلم شود به این که از ثواب او بی جهت کم شود و یا به بیش از استحقاق عذاب شود.

(آیه ۴۷ و ۴۸) (إِلَيْهِ يُرْدُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامٍهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهَا وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَئِنَّ شُرَكَاءَی قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ * وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيسٍ)

لغت:

أكمام جمع «كَم» و آن غلافی است که میوه یا گل را می پوشاند. آذناك یعنی اعلام کردیم. محیص یعنی مفرّ و راه فرار.

ص: ۲۷۳

تفسیر:

علم به زمان وقوع قیامت، تنها به او (خدا) بر می گردد؛ جز او هیچ کس نمی داند که قیامت در چه زمانی واقع می شود

وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ... و میوه جات از غلاف های خود بیرون نمی آیند و هیچ حیوان و انسانی باردار نمی شود و بارش (فرزندش) را فرو نمی نهد مگر به علم خداوند یعنی کیفیت اجزاء و کوچکی و بزرگی و طعم و رنگ و بوی میوه ها و کیفیت انتقال اطفال در ارحام و پسر و دختر بودنشان و نر و ماده بودن حمل حیوانات و کامل و ناقص بودن آنها و زشت و زیبا بودنشان و مدت ایام حمل و ساعت وضع حمل را خدا می داند.

و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ... و روزی که خداوند مشرکان را از روی توبیخ ندا می دهد که کجايند شریکان من؛ یعنی آنها که شریک من می پنداشتیدشان؟ گویند: ما که با مرگ و دیدن برزخ و روشن شدن حقایق به تو اعلام کردیم که هرگز از ما شاهدهی که گواهی دهد بر این که تو شریک داری نیست.

و ضَلَّ عَنْهُمْ... و آنچه پیش از آن می خواندند و می پرستیدند - یعنی بت هایی که در دنیا به خدایی و مقرب بودن و شفیع بودن پذیرفته بودند - از آنها گم می شود و یقین می کنند که برای آنها هیچ راه فراری از عذاب و عقاب نیست.

بی ظرفیتی بشر در خیر و شر

(آیه ۴۹ و ۵۰) (لَا يَسْمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقُ فَنُوطٌ * وَ لِلَّيْنِ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ مِ بَعْدِ ضَرِّ رَأَى مَسَّتُهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُو لَلْحُسْبَانِي فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمِا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّهْم مِّنْ عَذَابٍ عَلِيمٍ)

دعاء الخیر اضافه مصدر به مفعول دوم است و اصل آن: «دعائه الله بالخیر» می باشد.

فاعل و مفعول اول حذف شده است. گفته شده: یؤوس یعنی مأیوس از اجابت دعا. و قنوط یعنی دارای سوء ظن به خدای متعال.

تفسیر:

هرگز انسان از طلب خیر (اموال و رفاه دنیا) خسته و سیر نمی شود و اگر شری و آسیبی مانند بیماری به او رسد مأیوس و نومید می گردد. یعنی اظهار ناامیدی می کند و یا از اجابت دعا ناامید می شود (با این که یأس از رحمت خدا و گمان بد بردن به او از صفات کافران است).

وَلَلَّذِينَ أَدْقَنُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَلَّذِينَ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسَيْنِ...: و اگر پس از آن که آسیب و ضرری به او رسید رحمتی چون ثروت و صحت و رفاه از جانب خود به او بپشانیم حتماً خواهد گفت: این از آن من و به سبب لیاقت و استحقاق خود من است و کسی را در حصول و تصرف آن دخلی نیست و گمان ندارم قیامتی برپا شود و اگر فرضاً آن طور که مسلمانان می گویند قیامتی باشد و به سوی پروردگارم بازگردانده شوم حتماً برای من نزد او زندگی خوبی خواهد بود.

زیرا استحقاق نعمت و کرامت دنیویّه من ثابت است، پس انواع نعم اخرویّه نیز بر این قیاس خواهد بود.

در تفسیر ثعلبی از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که: کافر را دو آرزو و تمنّای عجیب است: یکی در دنیا که گوید: نعمت های بهشت مرا خواهد بود؛ و دیگر در آخرت که خواهد گفت:

یا لیتنی کنت ترابا . و هیچ کدام از این دو محقق نخواهد شد.

فَلَنَنْبِتَنَّ...: پس ما بی تردید کسانی را که کفر ورزیدند، به آنچه کرده اند آگاه می سازیم و حتماً به آنها از عذابی سخت و دردناک خواهیم چشانند. یعنی کافران تصور می کنند که سبب ثروت و صحت آنها، اعمال حسنه ای است که از ایشان صادر گشته و در

آخرت نیز بدین جهت با نعمت و کرامت خواهند بود، و حال آن که در واقع، قضیه برعکس باشد و عذابی سخت در انتظار آنهاست.

(آیه ۵۱) (وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهَا وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَوَدَّ دُعَاءَ عَرِيضٍ)

لغت:

نأى: فعل ماضی، و مصدر آن نأى به معنی دور شدن است.

تفسیر:

و هرگاه به انسان نعمتی عطا کنیم و ابواب رحمت از سلامت و ثروت و رفاه را بر او بگشاییم از ما روی می گرداند و خود را دور می کشد - یعنی از سپاس گزاری و ایمان به خدا خودداری می کند - و چون شری و ضرری به او رسد مشغول دعای گسترده و مصرانه می شود.

تبصره: آیه شریفه حال نوع انسان را بیان فرماید که جنس انسانی و نوع آدمی چنین است که چون نعمت الهی به او رو آورد، غرور و تکبر، او را فراگیرد به حدی که سپاسداری که از لوازم عقل هر عاقلی است بکلی فراموش گردیده آثار نخوت و تجبر از او ظاهر می شود و از حق شناسی اعراض نماید و دور کند نفس خود را از شکر گزاری؛ و اگر به همین انسان بدی و تنگی و ضرر و پریشانی که ناملا-یم طبع اوست برسد متوجه درگاه الهی گردد و دعای بسیار نماید و در تمام احوال، رفع آن ناملا-یمات را خواستار باشد.

تتمه: آیه آگاهی است برای مؤمنان و متقیان که این حال نوع انسان هاست در حوادث؛ لکن شما اهل ایمان نباید چنین باشید؛ بلکه باید در تمام احوال از صحت و مرض و دولتمندی و تنگدستی و راحتی و سختی متوجه منعم حقیقی بوده و از ادای وظیفه حق شناسی و شکر گزاری غفلت نورزید تا سرانجام نیک را در دنیا و آخرت دریابید.

ص: ۲۷۶

(آیه ۵۲) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِم بَعِيدٍ)

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از جانب خداوند باشد، سپس شما به ادله روشن حقایق آن توجه نکنید و به آن کفر بورزید، چه کسی گمراه تر است از آن که در مخالفتی سخت با آن است؟ یعنی گمراه تر از شما که همواره قرآن را تکذیب می کنید و عناد و لجاج می ورزید کیست؟

(آیه ۵۳) (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)

تفسیر:

به زودی نشانه های توحید و قدرت خود را به آنان (مشرکان مکه) و همه انسان های در طول تاریخ در کرانه های مکه و پهنه زمین و در نفوس خودشان نشان خواهیم داد (مانند فتوحات مسلمین در آن عصر و گسترش اسلام در جهان در آینده و توجه انسان ها به لطایف حکمت های خداوند در وجود خودشان) تا بر آنها روشن گردد که خدا و قرآن حق است.

أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... آیا در ظهور حق همین کافی نیست که پروردگار تو بر همه چیز گواه است و نزد همه موجودات مشهود و آشکار است؟

یعنی گواه بودن او بر همه چیز برای تو کافی است و معنی کفایت آن است که اگر کفار پیامبری تو را انکار می کنند گواهی خداوند کافی است که بر صدق نبوت تو گواه باشد.

(آیه ۵۴) (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِزْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا يَنْهَوُا بِكَلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطُمْ)

تفسیر:

آگاه باش که آنان (کافران) از ملاقات پروردگارشان در شک و تردیدند و زندگی پس از مرگ و ثواب و عقاب را باور ندارند.

آگاه باش که خداوند به همه چیز از نظر وجود و علم و قدرت و رحمت، احاطه دارد و همه بندگان را از کافر و مؤمن، مطیع و عاصی، به عدل و فضل به جزای اعتقادات و اعمالشان خواهد رساند.

ص: ۲۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (آیه ۱ و ۲) (حم * عسق)

تفسیر:

رمزگشایی حروف مقطعه

حم عسق: در این حروف شریفه اقوالی است از جمله این که:

رمزهایی است از جانب الله که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله القا شده است.

در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که معنای آن «الحلیم (الحکیم خ) المثیر العالم السميع القادر القوی» است. (۱) (آیه ۳) (كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

ص: ۲۷۹

۱- . معانی الاخبار، باب معنی الحروف المقطعه، ص ۲۲. در گذشته درباره حروف مقطعه مطالب دیگری هم گفته شد. به اول سوره هایی که حروف مقطعه داشت رجوع شود.

اعراب:

«الله» فاعل «یوحی» و «العزیر الحکیم» صفت آن است.

تفسیر:

این گونه (مانند این کلمات و این سوره) خداوند مقتدر حکیم به تو و کسانی از پیامبران که پیش از تو بودند وحی می کند.

مراد آن که عاده الله جاری گشته بر این که مضامین این سوره را که توحید و تصدیق به معاد است، به تمام پیغمبران خود وحی نماید، و این معانی را در قرآن و سایر کتب سماویه مکرر فرماید. پس حق تعالی به هیچ پیغمبری کتاب نفرستاد، مگر این که معانی این سوره را به لغات ایشان در آن درج فرمود.

(آیه ۴) (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است (علاوه بر خود آسمان ها و زمین) ملک حقیقی اوست؛ زیرا که آفرینش و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها در دست قدرت اوست و اوست که از نظر ذات و صفات و افعال، والا- و بزرگ است، عظمت و جلالی که عقل دوربین از ادراک رفعت و جلالت او واله و متحیر است!

(آیه ۵) (تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّهِ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

ص: ۲۸۰

لغت:

«يَتَفَطَّرْنَ» مضارع از باب تَفَعَّل و مصدر ثلاثي آن «فَطَّرَ» به معنی شکافتن است.

آسمان ها در چه حال اند؟

تفسیر:

(در حال نزول وحی از جانب واجب الوجود فوق ممکنات) نزدیک است که آسمان ها از فرازشان (از جانب نزول وحی) بشکافند.

در تفسیر کشاف بیان نموده که ذکر فوقیت، اشعار است بر کمال عظمت و کبریا و جلال خدای متعال؛ زیرا فوق آسمان ها، عرش و کرسی و اصناف ملائکه مقربین و غیر آن از آثار ملکوت و جبروت است، پس ابتدای انشقاق و شکافتن از آن جا دلیل باشد بر نهایت عظمت و جلال حضرت پروردگار. (۱)

لطف خدای متعال و فرشتگان به زمینیان

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: و فرشتگان همراه ستایش پروردگارشان همواره او را از هر نقص و عیبی تنزیه و تقدیس می کنند.

یعنی تسبیح و حمد را با هم می گویند تا یکی نافی ناسزا و دیگری مثبت سزاوار باشد.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که ملائکه و کسانی که اطراف عرش هستند به تسبیح و تحمید الهی مشغول اند.... (۲) وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ: و برای کسانی که در روی زمین اند آمرزش می طلبند.

در سوره مؤمن استغفار حمله عرش را مخصوص اهل ایمان گردانیده و فرموده است:

وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا. (۳) علی بن ابراهیم رحمه الله گوید: استغفار کنند برای توبه کنندگان از شیعه، لفظ آیه عام و معنای آن خاص است. (۴)

ص: ۲۸۱

۱- به تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۳۰۸ رجوع شود.

۲- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۷، ح ۷ به نقل از مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲.

۳- سوره مؤمن، آیه ۷.

۴- به تفسیر قمی ذیل آیه شریفه رجوع شود. ظاهراً او از امام علیه السلام روایت کرده است.

أَلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: آگاه باشید به درستی که خدای تعالی، اوست بسیار بسیار آمرزندهٔ بندگان، مهربان بر ایشان به قبول توبه. و از بسیاری رحمت و غفران اوست که ملائکه را به استغفار برای مؤمنان گنهکار امر فرماید.

میزان مسئولیت پیامبر نسبت به مشرکان

(آیه ۶) (وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ)

اعراب:

«اللَّهُ حَفِيظٌ» مبتدا و خبر، و این جمله خبر «الذین» می باشد.

تفسیر:

کسانی که به جای او سرپرستان و دوستانی به عنوان شریک خدا در الوهیت و ربوبیت گرفته اند، خداوند بر آنها مراقب و نگهبان است، عمل های آنان را ثبت و کیفرشان را اجرا خواهد نمود و تو هرگز به امور آنها گمارده نیستی.

یعنی بر تو واجب نیست که موکل آنها باشی و اعمال آنها را محافظت کنی. و از کفر ایشان دلتنگ مشو؛ زیرا وظیفه تو همین تبلیغ و دعوت است که انجام داده ای.

(آیه ۷) (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَأَرْبَبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)

ص: ۲۸۲

تفسیر:

و این گونه ما قرآنی را به زبان عربی به تو وحی کردیم تا مردم ام القری (مکه) و اطرافیان آن را (اهل مرکز وحی و مجتمعات جهانی تابعه را) انذار کنی و از روز جمع (روز جمع شدن ارواح با بدن های خاکی، و بشرهای اولین با آخرین، و انسان ها با جن ها و شیطان ها، و مکلفان با عمل های خود، و عاملان با جزای عمل ها، روزی) که در آن شکی نیست بیشان دهی که گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش شعله ور.

قیامت را روز جمع نامند به اعتبار آن که خلق اولین و آخرین در آن مجتمع شوند، یا به اعتبار آن که ارواح به اجساد تعلق یابند.

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ: بعد از آن که همه به اعمال خود محاسبه شوند بعضی را به بهشت برند به جهت طاعت و عبادت که مؤمنان موحدند، و گروهی دیگر را در جهنم اندازند به جهت کفر و عناد و مخالفت که مشرکان و معاندان اند.

تبصره: ممکن است استدلال نماییم بر خاتمیت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله با این آیه شریفه به این بیان: می فرماید: وحی فرستادیم به سوی تو که بترسانی اهل مکه و کسانی را که اطراف مکه باشند و اطراف مکه که مرکز وحی است همه جهان خواهد بود. و آیات قرآن عام است تمام مکلفان را تا روز قیامت شامل می شود، پس لازم آید شمول آیه لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا هر عصر و زمان را تا انقراض عالم، و این امر لازمه اش ختم شریعت و نبوت تا آخر دنیاست.

(آیه ۸) (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَجِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)

تفسیر:

و اگر خداوند به اراده حتمی می خواست، همه مردم را بدون اختیار آنها و به طور اجبار از نظر عقیده و عمل، یک امت قرار می داد و لکن سنت خداوند بر عرضه دین به نحو اختیار

است.

بی یار و یآوری ستمکاران

مراد آن است که مشیت و حکمت سبحانی اقتضا نموده که همه مردمان را مکلف گرداند و مبنی بر اختیار باشد نه اجبار، تا هر کس به حسن اختیار مطیع و منقاد شد مستحق بهشت، و هر که به سوء اختیار کافر و جاحد شد سزاوار جهنم گردد، پس بنای ثواب و عقاب بر تکلیف و اختیار است و در نتیجه کسانی را که هدایت را پذیرفته اند در رحمت خود در می آورد و ستمکاران - یعنی اهل کفر و ضلالت - را نه سرپرست و یاری است و نه یآوری که عذاب را از ایشان باز دارد.

اولی ترین یار و سرپرست

(آیه ۹) (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

اعراب:

جمله «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» مفید حصر است یعنی «دون غیره».

تفسیر:

بلکه آنها به جای خداوند سرپرستان و یاورانی برای خود گرفته اند (بت ها و معبودهای باطل که نفع و ضرری از آنها متصور نیست) و حال آن که تنها خداوند سرپرست و یاور است و می تواند نفع به ایشان برساند و ضرر را از آنها باز دارد.

وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او زنده کند مردگان را به قدرت کامله خود و او بر همه چیز تواناست به خلاف معبودان باطله که عاجز مطلق اند.

ذکر احیا و زنده کردن مردگان و اظهار قدرت کامله او، به جهت تثبیت ربوبیت او و بیان وجوب ولایت اوست نه غیر او تا به پرستش و ستایش او مایل شوند.

ص: ۲۸۴

(آیه ۱۰) (وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ)

اعراب:

«ذلکم» مبتدا و «اللّه» عطف بیان آن، و «ربّی» خبر آن است.

تفسیر:

و آنچه از موضوعات دینی و دنیوی که در آن اختلاف دارید، داوری آن به خدا باز می گردد.

نزد بعضی از مفسران یعنی آنچه اختلاف می کنید در آن از علوم متعلقه تکلیف یا در احکام و حلال و حرام یا منازعه امری از امور، پس برگردانید حکم آن را به خدا و رسول، چنانچه در آیه دیگر فرماید: فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ: چنین خدایی پروردگار من است.

بر او نه بر غیر او، در ردّ کید دشمنان دین و در همه امور توکل کردم، و جمیع مهمات خود را به او واگذار نمودم. و به سوی او نه بر غیر او، باز می گردم؛ زیرا مرجع تمام بندگان به سوی اوست.

(آیه ۱۱) (فَمَا طَرَفُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْمَأْنَعِمِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)

ص: ۲۸۵

اعراب و لغت:

«يَذْرُؤُكُمْ» فعل مضارع و مصدر آن «ذره» و یکی از معانی آن تکثیر و زیاد کردن است.

کاف در «کمثله» زائد است.

ماهیت و ویژگی خداوند

تفسیر:

همو که پدیدآورنده ابتدایی و بی سابقه آسمان ها و زمین است برای شما از جنس خودتان (نه از فرشتگان و جنیان) همسرانی قرار داده تا با ایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید، و از چهار پایان نیز جفت های نر و ماده آفرید تا سبب توالد و تناسل باشد.

يَذْرُؤُكُمْ فِيهِ: شما را در این تدبیر - یعنی در خلق ازواج و ازدواج که منشأ تزواج و تناسل است - زیادتی و انتشار می بخشد.

و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلائق، مقدر هیچ کس به غیر از ذات یگانه الهی نیست، لذا بعد از آن فرماید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: نیست مانند او چیزی نه در ذات و نه در صفات.

ذکر مثل برای مبالغه است؛ زیرا نفی مثل مثل شیء موجب نفی مثل آن شیء است به طریق اولی.

وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: و او شنواست جمیع شنیدنی ها را، بیناست هرچه را دیده می شود.

(آیه ۱۲) (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

لغت:

«مقالید» جمع مقلاد، و آن به معنی خزانة و کلید است.

ص: ۲۸۶

تفسیر:

گنجینه های آسمان ها و زمین و مواد اولیه و منابع روزی و کلیدهایی آنها که اراده خداست از آن اوست. یا خزائن ارزاق آسمانی که باران است و گنجینه های ارزاق زمین که نباتات است تماماً در قبضه اقتدار اوست.

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ: وسعت می دهد و گشاده می گرداند روزی را برای هر که می خواهد بر وفق حکمت و مصلحت، و تنگ می سازد برای هر که اراده فرماید بر طبق حکمت و مصلحت.

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: به درستی که او به هر چیزی داناست، استحقاق هر کس را برای قبض و بسط می داند، پس بر وجه استحقاق روزی را عطا فرماید.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

وَ قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا، وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الصَّيْقِ وَالسَّعَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا؛ لِيُبْتَلَى مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا، وَيُخْتَبَرَ بِجَدَلِكِ الشُّكْرِ وَالصَّبْرِ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا.

خدای متعال روزی ها را مقدر کرد (اندازه آن را تعیین نمود) پس آنها را زیاد و کم گردانید و به بندگان به تنگی و وسعت قسمت کرد و در این قسمت به عدالت رفتار نمود تا به آسانی و سختی به دست آوردن روزی ها هر که را بخواهد آزمایش کند و به همین جهت شکر را از غنی و صبر را از فقیرشان بیازماید. (۱)

(آیه ۱۳) (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ)

ص: ۲۸۷

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» بدل «مَا وَصَّى» است. ضمیر «إِلَيْهِ مَا يَشَاءُ» به دین برمی گردد و احتمال می رود که به رسالت برگردد.

اسلام، تداوم ادیان پیشین

تفسیر:

برای شما (جامعه بشری) از دین آسمانی همان را تشریح کرد که به نوح اولین پیامبر صاحب شریعت توصیه کرده بود و آنچه را که بر تو آخرین پیامبر صاحب شریعت وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی صاحبان شرایع (بین نوح و پیامبر اسلام) توصیه نمودیم.

یعنی خدای تعالی تشریح کرد برای شما دینی را که مشترک است میان انبیا و صاحبان شریعت، و آن اصول دین است: توحید، اقرار به یگانگی خدا؛ و نبوت، تصدیق به تمام پیغمبران که از جانب خدا مبعوث شده اند؛ و معاد، اقرار به روز قیامت برای جزای اعمال.

بیان: از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبری که از جانب خدا بنا بر مشهور مبعوث شده اند، پنج نفر آنها اولوا العزم هستند که در آیه بیان نموده است: ۱ - حضرت نوح ۲ - ابراهیم ۳ - موسی ۴ - عیسی ۵ - حضرت محمد - علیه و علی آله و علیهم السلام - که هر یک از آنها صاحب کتاب و شریعت هستند. پس هر پیغمبری بعد از هر یک از ایشان آمد به کتاب و شریعت او و منهاج او مأمور شد تا اولوا العزم آخر - یعنی پیغمبر خاتم - که حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت.

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَمَّا تَفَرَّقُوا فِيهِ: و هدف از تشریح، این است که این دین را به اجتماع و وحدت برپا دارید و در آن متفرق نشوید. یعنی در دین اختلاف نکنید.

كَبَّرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ: بر مشرکان آنچه که به سوی آن دعوتشان می کنی (یک خدا و یک رب و یک دین) دشوار و گران است.

اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ: خدا برمی گزیند و اختیار می کند به جهت رسالت خود، هر که را خواهد و قابلیت داشته باشد، یا خدا جلب می کند و می کشاند به سوی آنچه تو

می خوانی - یعنی دین اسلام - هر که را خواهد.

انابه، شرط هدایت

و يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ: و راه نماید به توفیق و ارشاد به دین حق هر که را باز گردد به حق و با پذیرش دین توحیدی روی آورد به سوی او و به حق اقبال نماید.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی دهنده به اهل اسلام و قرآن است که در استقامت و پایداری در دین مبین کوتاهی ننموده به هیئت اجتماعیه در اقامه شعائر و فرامین الهی جد و جهد بنمایند، و امر الزامی اَقِيمُوا الدِّينَ را که به تمام انبیا و اولیا و مؤمنین متوجه شده به منصب ظهور در آورند و متفرق و پراکنده نشوند؛ زیرا بزرگ ترین عامل شکست مسلمان ها، تفرقه آنان خواهد بود.

عوامل تفرقه و چند دستگی

(آیه ۱۴) (وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ)

تفسیر:

و صاحبان هر یک از شرایع، به مسلک های مختلف، پراکنده نشدند مگر پس از آن که آگاهی کامل به حقیقت شریعت به آنها رسید و این تفرقه به خاطر ظلم و حسد و برتری جویی در میان خودشان بود.

و لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ: و اگر نبود کلمه ای که از پروردگارت گذشته (از علم ازلی او در لوح محفوظ مندرج شده) که هر فرد و قومی را تا مدت معینی مهلت است، حتماً میان آنها به هلاکت اهل باطل داوری قطعی می شد.

و البته اغلب کسانی که پس از آنها کتاب آسمانی را به ارث دریافتند، در شکی تردیدزا و ابهام آورند.

ص: ۲۸۹

یعنی گمان غالب آنها آن است که قرآن یا دین اسلام یا پیغمبر، بر غیر حق است.

فرمان استقامت و تبلیغ

(آیه ۱۵) (فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَأُحِبَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ)

لغت:

لام در «فلذلك» به معنی «الی» است و ذلك اشاره به دین اسلام است و شاید لام برای تعلیل و ذلك اشاره به اختلاف باشد.

«حجه» در این جا کنایه از خصومت است.

تفسیر:

پس به سوی همان شریعت مردم را دعوت کن. یا به جهت این تفرق و اختلاف که از ایشان صادر گشته پس بخوان مردمان را به اتفاق و ائتلاف بر طریقه حقی که دین اسلام است تا تفرقه و اختلاف و شک از ایشان زائل شود.

وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ: و همان گونه که مأموری، پایداری و استقامت نما بر دعوت نبوت و تبلیغ شریعت؛ یعنی عمل به مقتضای امر الهی نما، یا مردمان را به توحید و اخلاص ترغیب نما و بر دین حق ثابت قدم باش.

وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ: و از هواهای مختلفه و آرزوهای باطله کفار و مشرکان پیروی مکن.

وَ قُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ: و بگو به هر کتابی که خدا فرو فرستاده ایمان آورده ام. مراد آن است که به کفار بگو: من به تمام کتب آسمانی ایمان دارم، به خلاف شما

ص: ۲۹۰

که به بعضی ایمان آورید و به بعضی کافر شوید.

وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ: و امر شده ام که میان شما عادلانه رفتار کنم.

تبصره: هیچ کمالی برای انسان بالاتر از کمال نبوت نیست، و آن منوط به کمال قوه نظریه و کمال قوه عملیه است. کلام اول اشاره به کمال قوه نظریه، و این کلام اشاره به کمال قوه عملیه است.

و بگو به آنها: اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ: خدای به حق، پروردگار ما و شماست، لَنِيَا أَعْمَلُنَا: برای ما باشد نتیجه و جزای اعمال ما از طاعت و معصیت، وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ:

و برای شماست نتیجه و جزای اعمال شما از خیر و شر، لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ: هیچ خصومتی نیست میان ما و شما. مراد آن است که به جهت ظهور حق، احتجاج و خصومت را مجال نماند، پس اگر کسی به خلاف و اختلاف میل کند، بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود؛ زیرا اتمام حجت شده است.

بعد به جهت تهدید فرماید: بگو به ایشان: اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا: خدای متعال جمع می فرماید میان ما در روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ: و به سوی اوست بازگشت همه مردمان از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی؛ اهل حق را به درجات رضوان رساند، و اهل باطل را به درکات نیران واصل سازد.

باطل گویی و کیفر مخالفان

(آیه ۱۶) (وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ)

اعراب و لغت:

«فی الله» یعنی فی دین الله، «استجیب» ماضی مجهول از باب استفعال، و استجابت به معنی اجابت و پذیرفتن، است.

ضمیر «له» به دین یا دعوت پیامبر، یا خود پیامبر برمی گردد.

«داحضه» به معنی باطله است. «حجتهم داحضه» مبتدا و خبر، و جمله خبر «الذین» می باشد.

تفسیر:

و کسانی که درباره توحید و ربوبیت خدا مجادله و محاجّه و ستیزه می کنند پس از آن که دعوت او از جانب فطرت و عقل سلیم و دانشمندان منصف اهل کتاب پذیرفته شده، دلیل آنها نزد پروردگارش باطل است؛ زیرا بعد از وضوح حجت و ظهور ادله بر صحت نبوت، حجت آنها عناد و لجاج خواهد بود. وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ: و بر ایشان است خشم خدا به جهت مجادله در باطل کردن حق، وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: و برای ایشان است عذابی سخت که آتش جهنم باشد.

نزد بعضی از مفسران محاجّه باطل آنها آن بود که گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست، پس ما بهتر از شما و به حق اولی و احق هستیم.

حقانیت وحی و میزان

(آیه ۱۷) (اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ)

تفسیر:

خداوند همان است که کتاب را (کتاب های آسمانی را در هر عصری) به حق و برای هدفی عقلایی و برتر فرو فرستاد و نیز میزان را (و مورد آن را مانند کمالات معنوی و کالاهای خارجی، و وسایل آن را نظیر موازین صحت عقاید و عمل ها در شرع، و ابزار توزین کالاها فرو فرستاد) تا بندگان در جمیع امور، آن را مراعات کنند و از عدالت خارج نشوند.

بیان: تسمیه شریعت به میزان، به جهت آن است که میزان، آلت انصاف است میان بندگان تا از طریق حق خارج نشوند. یا مراد از میزان، پیغمبر است که مؤسس اساس انصاف و مبلّغ قواعد عدل است، پس مراد به انزال ارسال او باشد.

ص: ۲۹۲

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله روایت نموده (و یا خود او گفته) که مراد از میزان، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. (۱) و در زیارت مأثوره آن حضرت «الْسَّلَامُ عَلٰی مِيزَانِ الْأَعْمَالِ» وارد شده است (۲)، و در روز قیامت هم میزان قبولی اعمال و رسیدن به فیوضات جنان، ولایت و موَدّت آن سرور خواهد بود.

توس از قیامت

وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ: و تو چه می دانی؟ شاید که قیامت برای سؤال و سنجش، نزدیک باشد، پس پیروی کتاب خدا کن و به شریعت او عمل نما و بر میزان عدل مواظبت کن پیش از روزی که اعمال تو در میزان قسط سنجیده شود.

حکمت در اخفای قیامت آن است که بندگان همیشه از وقوع آن خائف باشند.

(آیه ۱۸) (يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ)

لغت:

«یمارون» فعل مضارع از باب مفاعله و مصدر آن «مراء» به معنی مجادله است.

تفسیر:

کسانی که به آن (یعنی قیامت) ایمان ندارند به آمدنش شتاب می ورزند، و کسانی که به آن ایمان دارند از آن بیمناک اند و می دانند که آن حق است.

أَلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: آگاه باشید به درستی که آنان که از روی انکار، در آمدن قیامت و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب، مخاصمه و مجادله

ص: ۲۹۳

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

۲- مفاتیح الجنان باب سوم، فصل چهارم، زیارات امیر المؤمنین علیه السلام، زیارت اول. و همین مضمون در زیارت چهارم.

می نمایند در گمراهی دور و درازند؛ زیرا انبیای الهی و کتب آسمانی به آن خبر داده و عقول سلیمه شهادت بر تحقق آن می دهد و از قدرت سبحانی، زنده نمودن بندگان برای جزای اعمال مستبعد نخواهد بود.

لطف و روزی رسانی خدا

(آیه ۱۹) (اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ)

تفسیر:

خداوند بر بندگان نرم رفتار و سهل گیر و دقیق النظر است، هر کس را بخواهد روزی (معنوی جان و مادی تن) می بخشد و او نیرومند و مقتدر شکست ناپذیر است.

بیان: علما را در معنی لطیف و جوهی است:

۱ - دقیق بین بر وجهی که بر جمیع مخفیات امور و اسرار صدور با خبر است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

۲ - ایصال منافع به بندگان به طریقی که دریافتن آن دقیق باشد.

۳ - با دوستان لطف کند تا ثابت شوند، و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند.

۴ - لطف او بر این نهج است که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از توانایی امر فرماید.

۵ - علامه مجلسی رحمه الله فرماید: رفیق است به بندگان خود که می رساند به آنان آنچه را به آن در دنیا و آخرت منتفع شوند و مهیا فرماید برای ایشان آنچه را سبب مصالح آنان باشد از آن جا که نمی دانند و گمان ندارند. (۱)

۶ - لطف در اصطلاح متکلمین فعلی است که مکلف به سبب آن نزدیک به طاعت و دور از معصیت گردد و به اجبار و الجاء نرسد، و هر لطف که به اعتبار طاعت باشد آن را توفیق گویند، و اگر مانع معصیت باشد آن را عصمت نامند، و لطف از شرایط تکلیف باشد، و تکلیف عاری از لطف از حکیم سزاوار نباشد؛ زیرا مؤدی به نقض غرض شود و نقض غرض منافی حکمت است، پس بر حکیم روا نباشد.

ص: ۲۹۴

۱- . سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۰۴، ماده «لطف».

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ: روزی می دهد هر که را خواهد بر حسب مصلحت و حکمت و او قوی و عزیز است، پس مخصوص می سازد هر یک از بندگان را به نوعی از نعمت و صنفی از کرامت که مقتضای حکمت او باشد، چنانچه یکی را اولاد، و دیگری را نعمت دیگر، و یکی را مال می دهد و تمام از خوان احسان او بهره مندند اگرچه در ضیق و وسعت و قلت و کثرت متفاوت اند.

آخرت طلبی پرسودتر از دنیا طلبی

(آیه ۲۰) (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ)

تفسیر:

هر کس کشت آخرت یعنی عملی را که موجب ثواب آخرت او باشد به جا آورد و در دنیا تخم ایمان در زمین دل بکارد و به آب عمل صالح آن را پرورش دهد تا نتیجه و ثمر آن را در عرصه قیامت بردارد، بر کشت او می افزاییم (و حداقل بهای تفضلی را ده برابر بهای عادلانه می دهیم)، و هر کس کشت دنیا بخواد (عمل به قصد دنیا کند) ما طبق تقدیر خود از آن به او می دهیم و دیگر او را در آخرت نصیبی نخواهد بود.

بعضی گفته اند «حرث» در اصل لغت به معنی انداختن تخم است در زیر زمین، و «زرع» عبارت از حاصل آن است، پس عمل دنیا مشابه حرث، و ثمره آن که ثواب آخرت است، مشابه زرع می باشد.

اما ظاهراً هر دو به معنی کاشتن است، و لذا در حدیث است: «الدنيا مزرعه الآخرة».

حاصل آن که هر که در دنیا عملی کند به نیت آن که نفع آخرت بر آن مترتب شود، ما پاداش دهیم او را به آن عمل و مضاعف نماییم ثواب او را.

و هر کس مقصد اصلی او حصول امتعه دنیا باشد، عطا کنیم او را نصیبی از دنیا بر حسب حکمت و مصلحت، و نیست او را در آخرت، هیچ بهره و نصیبی از ثواب آخرتی.

ص: ۲۹۵

تنبيه: این مطلب محقق است که در آیات قرآنی عبرت و اعتبار به عموم لفظ است؛ بنابراین آیه شریفه، شامل باشد عموم مکلفین را تا قیامت و آگاهی است به آن که هر کس به نیت آخرت از روی ایمان و اعتقاد صحیح عملی به جا آورد، در آخرت ثواب مضاعف دارد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ:

هر که حدیث را به جهت منفعت دنیا بخواهد، برای او در آخرت نصیبی نباشد. (۱) علی بن ابراهیم رحمه الله از آن حضرت روایت کرده:

الْمَالُ وَالْبُنُونَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِلْأَقْوَامِ

مال و اولاد، کشت دنیا؛ و عمل صالح، کشت آخرت است و گاهی خدا همه آنها را برای جماعتی جمع فرماید. (۲)

حتمیت عذاب برای ستمکاران

(آیه ۲۱) (أَمْ لَهُمْ شُرَكَوًا شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

لغت:

«شروعوا» در این جا به معنی «تشریح کرده اند» است.

تفسیر:

یا آنها را شریکانی است که از احکام دین آنچه را که خدا به آن اذن نداده برای آنها تشریح کرده اند (در حالی که غیر خدا حق تشریح ندارد).

ص: ۲۹۶

۱- . نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۶۹، ح ۵۳ به از کافی.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه.

وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفُضِّلَ بَيْنَهُمْ: و اگر نبود آن سخن قطعی (حکم ازلی الهی که در لوح محفوظ نوشته شده که هر فرد و قومی را مهلتی است) حتماً میان آنها به هلاکت و نابودی، داوری قطعی می شد.

وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و حَقّاً که ستمکاران (به شرک و عناد) را عذابی دردناک در روز قیامت باشد.

صالحان! بخواهید هر چه می خواهید

(آیه ۲۲) (تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ)

اعراب:

بعضی گفته اند «مشفقین» منصوب و حال است از «ظالمین» نه این که مفعول دوم «تری» باشد؛ زیرا «تری» در این جا که به معنی دیدن با چشم است دو مفعولی نیست.

تفسیر:

ستمکاران را در روز جزا بیمناک از آنچه کسب کرده اند خواهی دید، در حالی که تجسم یافته دست آوردشان بر آنها واقع است و از آن راه گریزی ندارند و کسانی که به خدا ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند، در باغ های سرسبز بهشت به سر می برند. برای آنها هر چه بخواهند در نزد پروردگارشان حاضر است. این همان فضل بزرگ است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

پست ترین اهل بهشت به حسب قدر و منزلت، چنان است که اگر جمیع جن و انس میهمان او شوند، هر آینه از طعام و مشروبات آنقدر در نزد او باشد که

ص: ۲۹۷

همه آنها را کفایت نماید و از نعمت های الهی که در بهشت نزد او باشد چیزی کم نشود. (۱)

اجر رسالت

(آیه ۲۳) (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ)

اعراب و لغت:

بعد از الله «به» در تقدیر است. اقرار به معنی انجام دادن و کسب کردن است.

تفسیر:

این همان چیزی است که خداوند به بندگان خود که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند به آن بشارت می دهد. بگو از شما در مقابل این ابلاغ رسالت خود جز محبت قلبی و عملی درباره خویشاوندانم مزدی نمی طلبم.

شأن نزول: در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

بعد از بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجه الوداع به مدینه، انصار خدمت حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، به درستی که خداوند بسیار نیکویی فرمود به ما از تشریف آوردن شما و با ورود شما دوستان ما را خوشحال کرد و دشمنان ما را سرنگون نمود، و از این زمان به بعد بسیار بر شما وارد شوند و شما مال زیاد ندارید تا بتوانید از عهده مخارج آنان برآید، پس دشمنان بر شما شتمات کنند، آیا میل دارید (یا ما دوست داریم) ثلث مال خود را به شما تملیک نمایم تا بتوانید به آنان که از مکه می آیند عطا نمایید؟ حضرت

ص: ۲۹۸

جواب نفرمود، انتظار وحی داشت، جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را آورد(۱):

نکته: گفته شده مودّت از «ودّ» و اصل آن از «وتد» است که میخ باشد، یعنی محبتی مانند میخ که به دیوار فرو رود در سويدای قلب فرو رود که تزلزل نیابد و متحرک نشود.

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. و هر کس کار نیکی انجام دهد و بر این محبت بیفزاید، ما برای او در آن نیکی می افزاییم و پاداش طبیعی اش را حدّ اقل ده برابر می کنیم. حقّاً که خداوند بسیار آمرزنده و شکرگزار است.

بیان: یعنی حق تعالی معامله فرماید با بندگان در جزای اعمال همچون معامله شاکر در حق مطیع و محسن خود، اگرچه نفع طاعت، به او سبحانه واصل نشود؛ زیرا او غنی علی الاطلاق است.

محبت چند قسم است، یکی از آن ها محبت تکلیفی است.

محبت تکلیفی آن است که خدای تعالی کافئه امت را تکلیف و امر فرموده که محبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذریه معصومین او را در قلب و سینه های خود جای دهند به مرتبه ای که محبت ایشان از نفس و مال و جان و اولاد و پدر و مادر خود بیشتر باشد، چنانچه: در حدیث نبوی آمده:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَيُّومَنَّ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبَوَيْهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قسم به آن خدایی که جان من به ید قدرت اوست، ایمان نیاورد البته البته بنده ای تا آن که من نزد او از پدر و مادر و اهل و اولاد او و مردم تماماً محبوب تر باشم.(۲) پس این قسم از محبت، واجب؛ بلکه قبولی اعمال و رستگاری منوط به آن خواهد بود.

وقتی آیه قل لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد، جمعی از اصحاب

ص: ۲۹۹

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۳، ح ۷۳ به نقل از کافی.

۲- رجوع شود: کتاب سیرتنا و سنتنا سیره نبینا و سنته صلی الله علیه و آله تألیف مرحوم علامه امینی، و فضائل الخسمة من الصحاح السنه، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۸۳-۹۰.

عرض کردند: یا رسول الله، نزدیکان شما کیان اند که خدا واجب فرموده موَدّت و دوستی آنها را بر ما؟ فرمود:

ایشان علی و فاطمه و فرزندان ایشان هستند علیهم السلام. (۱) و در کتاب کافی روایت شده که حضرت باقر علیه السلام، فرمود: «ایشان ائمه اند علیهم السلام». (۲)

چرا سخنان پیامبر دروغ نیست؟

(آیه ۲۴) (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

اعراب:

گفته شده «يمحُ» عطف به «يختم» نیست؛ زیرا محو کردن باطل معلق به شرطی نیست و واو آخر آن حذف شده مانند حذف واو در «سندع الزبانية» نه این که مجزوم باشد.

تفسیر:

بلکه گویند که در ادّعی نبوت و قرآن به خداوند دروغ بسته است! (چنین نیست؛ زیرا کار در دست خداست)، پس اگر می خواست بر قلبت مهر می نهاد و توان بیان آیات را از تو می گرفت. خداوند به وسیله کلمات خود که به پیامبران وحی می کند همواره طبق سنت جاریه خویش باطل را محو می کند و حق را تحقّق می بخشد. همانا او به آنچه در درون سینه هاست داناست.

این وعده ای باشد از جانب خدا به سید انبیا به آن که خدا باطلی را که ایشان بر آن اند از بهتان و تکذیب، محو گرداند و حقی را که تو بر آن هستی اثبات نماید؛ زیرا عادت الهی جاری شده بر محو باطل و اثبات حق اگرچه بعد از زمانی باشد.

ص: ۳۰۰

۱- . نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۲ به نقل از مجمع البیان.

۲- . نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۳ به نقل از کافی.

(آیه ۲۵) (وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ)

تفسیر:

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان می گذرد و آنچه را که به جا می آورید می داند. یعنی هر گاه بنده به درگاه او باز گردد و از گناه پشیمان شود و بر ترک معصیت عزم و جزم نماید او را می پذیرد.

تنبيه: یکی از الطاف خاصه الهی نسبت به بندگان، پذیرفتن توبه است که هر چه کرده باشند از شرک و کفر و معصیت اگر علی الحقیقه بازگشت کنند و توبه و تدارک نمایند، به لطف خود گذشت کند و مؤاخذه ننماید بلکه احسان هم به آنها بفرماید.

تبصره: توبه عبارت است از پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده.

(آیه ۲۶) (وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَ الْكٰفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ)

اعراب:

«الَّذِينَ ءَامَنُوا...» فاعل يستجيب است.

تفسیر:

و درخواست کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند اجابت می کند و از فضل خویش بر پاداش آنها می افزاید، و برای کافران در روز واپسین عذابی سخت است.

ص: ۳۰۱

بیان: استجابت به معنی قبول طاعت است و زیادتی به اعتبار ثواب، یعنی خدا طاعت آنان را قبول فرماید و ایشان را بر آن ثواب می دهد و ثواب مؤمنان را بر سیل تفضل زیاد می فرماید.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

مراد از زیادتی، قبول شفاعت مؤمن است در حق شخصی که مستوجب آتش باشد و در دنیا به شفیع خود احسان نموده باشد. (۱)

در کافی از حضرت باقر علیه السلام در ذیل آیه: **وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا...** روایت شده:

مراد مؤمنی است که برای برادر مؤمن خود غایبانه دعا نماید، پس فرشته آمین گوید و خداوند عزیز جبار فرماید: برای تو است مثل آنچه سؤال نمودی برای او، و به تحقیق عطا شدی آنچه سؤال نمودی به جهت دوستی تو او را. (۲)

آسیب شناسی سرمایه داری

(آیه ۲۷) **(وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ)**

تفسیر:

و اگر خداوند، روزی را بر بندگانش گسترش می داد بی تردید در روی زمین ستم و طغیان می کردند.

و این خاصیت در اکثر مردم است نه همه آنها، و لذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرت ثروت، در عبادت کمابینگی سلوک می نمایند و زیادی مال اصلاً حاجب و مانع طاعت ایشان نشود؛ لکن اغلب مردمان که نفس بهیمی و سبعی بر آنها غالب است و به جانب هوی و هوس مایل اند این گونه نیستند.

وَلَكِنْ يُنَزِّلُ...: و لکن آنچه را می خواهد با تقدیر و اندازه گیری نازل می کند. یعنی

ص: ۳۰۲

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۹ ح ۸۷ به نقل از مجمع البیان.

۲- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۹ به نقل از کافی.

به قدر معین از روی حکمت که فراخور حال ایشان باشد نازل فرماید.

إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ: زیرا او به حال بندگانش و صلاح ایشان آگاه و بیناست، پس هر کس را بر وفق مصالح او روزی می دهد.

تنبيه: این مطلب محقق است که خدای تعالی حکیم علی الاطلاق، و عالم است به جمیع مصالح و مفسد بندگان، بنابراین آنچه انجام می دهد از قبض و بسط و منع و عطا و فقر و غنا و صحت و مرض، بر وفق حکمت و مصلحت باشد؛ چنانچه در حدیث قدسی فرماید:

به درستی که بعض بندگان من کسی است که اصلاح نکند او را مگر ثروت، و اگر او را فقیر کنم فاسد شود. و بعضی بندگان من کسی است که اصلاح نکند او را مگر فقر، و اگر او را غنی کنم فاسد شود؛ به درستی که من تدبیر بندگان نمایم به علم خود به قلوب آنان. (۱)

بارش باران و خیرات از ابر رحمت

(آیه ۲۸) (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ)

تفسیر:

و اوست که باران نافع را پس از آن که مردم مأیوس شدند فرو می فرستد و رحمت خود را یعنی باران را در کوه ها و صحراها و بلاد منتشر می گرداند و می گسترد تا منشأ رویدن نباتات و سرسبز شدن درختان شود و قوت و خوراک بندگان از آن حاصل گردد. و اوست سرپرست و دوست و یاور و ستوده در تمام صفات و افعال.

نکته: ذکر «غَيْثٌ» نه «مَطَرٌ» به جهت آن است که «مَطَرٌ» اعم از آن است که موجب نفع باشد یا ضرر، به خلاف «غَيْثٌ» که بارانی است که موجب نفع فقط باشد. و وجه انزال آن بعد از قنوط آن است که داعی شود به شکرگزاری و سپاسداری منعم حقیقی، و اقرب به تعظیم او باشد.

ص: ۳۰۳

(آیه ۲۹) (وَ مِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ)

لغت:

بَثَّ به معنی پراکندن و منتشر کردن، و دابّه به معنی جنبنده یا حیوان جنبنده است.

تفسیر:

و از نشانه های قدرت و عظمت و حکمت اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر نموده و او هر گاه بخواهد بر جمع نمودن آنها در روز قیامت پس از هلاک کردنشان در دنیا تواناست.

زیرا ذاتی که ایجاد فرموده آنان را، البته بر اعاده آنان برای جزا و پاداش قادر خواهد بود.

مصیبت از کجا و یاور کیست؟

(آیه ۳۰) (وَ مَا أَصَبَكُمْ مِنْ مِّصْيَبٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ)

تفسیر:

و آنچه از مصیبت ها به شما برسد به خاطر گناهی است که خود کسب کرده اید و از بسیاری از گناه گناهکاران در می گذرد.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

امیدوار کننده ترین آیه ای که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده این آیه است:

وَ مَا أَصَبَكُمْ مِنْ مِّصْيَبٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ... زیرا خبر داده که به سبب بعضی گناه ها، مصیبت می رسانم و بسیاری از جرم ها را عفو می نمایم؛ و او از آن

کریم تر است گناهی را که یک بار در دنیا عفو کرده باشد بار دیگر بر آن در عقبا عقوبت فرماید. (۱) تنبیه: آیه شریفه مخصوص است به مجرمان و گناهکاران، و اما انبیا و ائمه معصومین که ساحت قدس آنها از خطا و عصیان منزّه باشد، ابتلای به مصائب و آلام نسبت به آنان، موجب علوّ درجه مقام قرب آنان به حضرت احدیت است، و لذا یزید - لعنه الله - وقتی در آن مجلس این آیه را خواند: **وَ مَا أَصَبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ... حضرت سجاد علیه السلام فرمود:**

کلا ما هذه فينا نزلت، إنما نزلت فينا: نه چنین است که این آیه درباره ما نازل شده باشد، آیه ای که در حق ما نازل است: **مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَفِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا... لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ،** پس ما هستیم کسانی که افسرده نشویم به آنچه فوت شود ما را، و به آنچه بیاید ما را از دنیا خوشحال نگردیم. (۲) (آیه ۳۱) (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ)

لغت:

معجزین جمع معجز و آن اسم فاعل از باب افعال و به معنی عاجز کننده است.

تفسیر:

و شما در روی زمین ناتوان کننده خدا نیستید که از مصیبت فرار کنید یا آن را دفع نمایید و شما را هرگز غیر خدا سرپرست و یاور نیست (که عذاب را از شما در آخرت دفع نماید).

ص: ۳۰۵

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۲۲۶ ذیل آیه.

۲- . نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۸۰.

(آیه ۳۲-۳۴) (وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ * إِنَّ يَشَاءُ يُسْرِجِنَّ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * أَوْ يُوبِقَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ)

اعراب و لغت:

الجوار مرفوع است و در اصل «الجواری» بوده و یاء آن حذف شده است. أعلام جمع «عَلَم» در این جا به معنی کوه است. رواکد جمع «راکد» و آن به معنی ثابت و ساکن است.

یوبقهن فعل مضارع از باب افعال و عطف به فیظللن و مجزوم است و مصدر آن ایباق به معنی هلاک کردن می باشد.

تفسیر:

و از نشانه های توحید و قدرت و حکمت او کشتی های کوه پیکری است که در دریا روانند.

اگر بخواهد باد را که وسیله جریان آنهاست ساکن می کند، پس کشتی ها بر پشت آب راکد می مانند. همانا در این تدبیر: (آب ژرف دریا، خلقت ابزار کشتی، هدایت بشر به ساخت آن) برای هر پیر صبر و شکر گزار (صبور در مصائب و یا در یافتن اسرار خلقت و شکور در مقابل نعمت ها) نشانه هایی است.

تبصره: وصف صبر و شکر، کنایه است از مؤمن مخلص که همت خود را مصروف می دارد بر صبر کردن بر مصائب و نوائب و شکر نمودن بر نعمت های الهی و در حدیث است:

الْإِيمَانُ نِصْفَانِ: نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ، وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ.

ایمان دو نصف است: نصفش صبر کردن بر حوادث وارده، و نصف دیگر آن شکرگزاری بر نعمت های الهی است. (۱) اَوْ يُوبِقُهُنَّ...: یا آنها را (کشتی و کشتیان را در مقابل آنچه آنان از گناه کسب نموده اند) هلاک می کند و از بسیاری از گناهان در می گذرد.

حاصل آن که اگر خواهد، بعضی را به عقوبت اعمال هلاک می کند و بعضی را بر طریق عفو نجات دهد.

خوش عاقبتی ایمان، توکل، ترک گناه و خشم و...

(آیه ۳۵) (وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ)

اعراب:

يعلم عطف است بر تعلیل محذوف و تقدیر آن این است: «لِيَتَّقِمَ مِنْهُمْ وَيَعْلَمَ...» یا «لِيَخَافُوا وَيَعْلَمَ...».

تفسیر:

چنین می کنیم تا بترسند و تا کسانی که در آیات و نشانه های ما مجادله و ستیزه میکنند بدانند که آنان را از چنگ قدرت ما گریزگاهی نیست.

(آیه ۳۶) (فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)

تفسیر:

پس آنچه به شما داده شده از وسایل گوناگون حیات موقت، بهره و کالای زندگی دنیاست. یعنی تا زنده اید از آن بهره ور می شوید و بعد از موت، آن را برای دیگران

ص: ۳۰۷

می گذارید چنانچه از اوّل خلق دنیا و اهل آن به این ترتیب بوده است.

وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ... و آنچه از ثواب آخرت و نعیم جنت در پیشگاه الهی است، برای آنان که ایمان آورده اند و بر پروردگار خود توکل می کنند و امور خود را به او واگذار می کنند بهتر و پایدارتر است.

علامه مجلسی رحمه الله در حدیثی روایت نماید که:

حضرت از جبرئیل سؤال نمود: توکل بر خدای عزّ و جلّ چیست؟ گفت: علم به آن که مخلوق ها ضرر نرسانند و نفع ندهند و عطا نمایند و منع نکنند... پس زمانی که بنده چنین شد عمل نماید برای هیچ کس مگر خدا و امید ندارد و نترسد هیچ کس از غیر خدا و طمع ندارد به هیچ کس غیر خدا، پس این است توکل. (۱)

(آیه ۳۷) (وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثْمِ وَالْفَوْحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)

لغت:

کبائر جمع کبیره، و فواحش جمع فاحشه است. اثم به معنی گناه و کبائر الاثم از قبیل اضافه صفت به موصوف و به معنی گناه بزرگ، و فاحشه نیز به معنی گناه بسیار زشت و قبیح می باشد.

تفسیر:

این آیه و دو آیه بعد عطف به آیه قبل است.

و نیز برای کسانی که از گناهان بزرگ و عمل های شنیع و منکر اجتناب می ورزند و

ص: ۳۰۸

چون در امور شخصی خود به خشم آیند به جای انتقام به آب عفو آتش غضب خود را فرو می نشانند ثوابی که نزد خداست بهتر و پایدار است.

بی شورا و مشورت نباشید

(آیه ۳۸) (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

لغت:

شوری مصدر و به معنی مشاور و با هم مشورت کردن است.

تفسیر:

و نیز برای کسانی که پروردگارشان را در دعوت به ایمان و عمل صالح اجابت کرده اند، و نماز را برپا داشته اند، و کارشان در میان خودشان به مشاوره برگزار می گردد، و از آنچه به آنها داده ایم انفاق می کنند.

آنچه از احادیث آل عصمت و کلمات محققان مستفاد می شود، این است که مشورت در امور دنیوییه است نه امور دینییه.

زیرا این مطلب مسلم است و عقل و وجدان منصف به آن حاکم است که پس از آمدن شریعت جامع کافی وافی معقول نیست که تکلیف احکام شرعیه مکلفان را واگذار به شورای آنان نماید، بنابراین وصف مؤمنان به مشورت کردن ناظر به امور دنیاست نه دین و احکام دین.

بنابراین شورایی که به سبب آن حق را پایمال گردانند، یا احکام قرآن و فرامین سبحانی را تغییر دهند، مذموم و مورد سخط و غضب خداوند قهار است.

(آیه ۳۹) (وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ)

ص: ۳۰۹

لغت:

انتصار یعنی یاری خواستن و نیز به معنی انتقام است.

مقابله به مثل یا صبر و گذشت

تفسیر:

و نیز برای کسانی که چون به اجتماع و جامعه آنها یا اهداف دینی آنها ستم رسد از یکدیگر یاری می طلبند و همدیگر را یاری می دهند و از دشمن انتقام می گیرند و سر به ذلت و خواری فرو نیاورند.

شبهه ای نیست که هر که اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد الهی، او مطیع امر خدا خواهد بود و هر مطیعی محمود است و این وصف، بیان شجاعت ایشان است.

تتمه: اصول فضائل در این چند آیه شریفه آمده و ثواب و نعمت های آخرت به ایشان اختصاص داده شده است: ۱ - ایمان، ۲ - توکل، ۳ - اجتناب از کبائر، ۴ - پرهیز از فواحش، ۵ - گذشت در حال غضب، ۶ - اجابت دعوت پروردگار به اطاعت، ۷ - اقامه نماز، ۸ - مشورت در امور، ۹ - انفاق، ۱۰ - شجاعت و انتصار.

موصوفان به این صفات، ممدوح و مشمول فیوضات الهی خواهند بود.

(آیه ۴۰) (وَ جَزَّؤُا سَيِّئَهٗ سَيِّئَهٗ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاجْرُهٗ عَلٰی اللّٰهِ اِنَّهٗ لَیُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ)

تفسیر:

و مجازات هر بدی بدی است همانند آن، مانند کشتن و بریدن و جراحت زدن در برابر مثل آن و بدل مالی در مقابل تلف کردن مال. پس اگر کسی عفو کند و میان خود و خدا، و خود و طرف خود را اصلاح نماید پاداش او بر عهده خداست. حقاً که او ستمکاران را

ص: ۳۱۰

(ابتدا کنندگان به بدی و متجاوزان در کیفر) را دوست ندارد.

در تفسیر کشاف از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت شده که:

چون روز قیامت شود، منادی ندا کند هر که را بر خدا اجری هست برخیزد و اجر خود را از او بگیرد. پس گروهی برخیزند و ملائکه به ایشان گویند: شما را بر خدا چه اجری هست؟ گویند: ما گروهی هستیم که عفو نمودیم از کسانی که به ما ظلم کردند. پس به ایشان گویند: به اذن خدا داخل بهشت شوید. (۱) (آیه ۴۱ و ۴۲) (وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

لغت:

بغی که مصدر «ببغون» می باشد در این جا به معنی ستم کردن است.

تفسیر:

و به یقین کسانی که پس از مظلوم شدنشان انتقام بگیرند (و عفو نکنند) هرگز از نظر عقل و شرع راهی بر تعدی و تجاوز به آنها نیست. یا ایشان را در انتقام گیری گناهی نیست.

إِنَّمَا السَّبِيلُ...: جز این نیست که راه مجازات و کیفر و عتاب و عقاب بر کسانی باز است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق سلطه و فساد می جویند. اینها عذابی دردناک خواهند داشت.

(آیه ۴۳) (وَلَمَنِ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)

ص: ۳۱۱

لغت:

گفته شده عزم در اصل به معنی قصد است و در آیه شریفه به معنی معزوم، پس امر عزم یعنی کاری که باید بر آن تصمیم گرفت و در آن خویشتن دار بود.

تفسیر:

و البته کسی که با وجود قدرت بر انتقام در صدد انتقام نباشد و صبر کند و در گذرد حَقّاً که آن از کارهای مهم است. جماعتی که موصوف اند به کمال ایمان و احسان، عزم به این نوع کارها می کنند؛ زیرا همه کس را توانایی آن نباشد که جفا کشد و وفا نماید.

فرجام گمراهان و پشیمانی ظالمان

(آیه ۴۴) (وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ)

لغت:

مردّ مصدر میمی به معنی بازگشت و برگشتن است.

تفسیر:

و کسی را که خداوند رها کند و دست عنایت خود را از سرش بردارد و به سبب عناد او و این که با وجود دلیل های ظاهر بر راه حق و اتمام حجت، حق را نمی پذیرد، نظر لطف و توفیق از او باز می گیرد و در وادی ضلالت و گمراهی می ماند. او را پس از خدا هرگز سرپرست و یآوری نخواهد بود.

وَ تَرَى الظَّالِمِينَ... و می بینی - ای بیننده - ظلم کنندگان را: هنگامی که ببینند عذاب روز قیامت را، گویند: آیا برای بازگشتن به دنیا یا به توبه و ایمان هیچ راهی هست تا در تدارک مکافات کوشیم؟!

ص: ۳۱۲

(آیه ۴۵) (وَ تَرَلَّهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا حَشِيعِينَ مِنَ الذَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ)

لغت:

طَرْف به معنی نگاه کردن چشم، و طرف خفی نگاه کردن به گوشه چشم است.

تفسیر:

و ستمکاران را می بینی که در آن روز به حالت فروتنی از ذلّت و خواری بر آتش عرضه می شوند در حالی که از ترس زیرچشمی به آن می نگرند. یعنی به جهت هول و هیبت آتش جهنّم قدرت این که به آن خوب نگاه کنند ندارند.

و قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: و آنان که ایمان آورده اند در وقت مشاهده عقوبت کافران و خسران ایشان گویند: به درستی که زیانکاران، آنان اند که با از دست دادن سرمایه خود و کسان (دنیوی یا بهشتی) خود در روز قیامت زیان کرده اند، چه به سبب بت پرستی، خود را مستحق جهنّم ساختند و به جهت گمراه کردن اهل خود و منع آنها از ایمان، آنها را نیز مستوجب جهنّم گردانیدند.

أَلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ: بدانید به درستی که ستمکاران در عذابی هستند که پیوسته و مقیم باشد و هرگز انقطاع نیابد.

(آیه ۴۶) (وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ)

تفسیر:

و آنها را سرپرستان و دوستانی نخواهد بود که در برابر خدا یاری شان کنند و هر کس را خدا با قطع رحمتش (به خاطر عناد او) در گمراهی رها کند هرگز او را راهی به نجات نیست.

تا دیر نشده بشتابید

(آیه ۴۷) (اَسْتَجِیْبُوا لِرَبِّكُمْ مِّن قَبْلِ اَنْ یَّاتِیَ یَوْمًا لَّمْ رَدِّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَكُمْ مِّن مَّلْجَا یَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِّن نَّکِیْرٍ)

لغت:

استجیبوا فعل امر، و مصدر آن استجابت به معنی اجابت کردن است. نکیر به معنی انکار است.

تفسیر:

ای بندگان، پروردگارتان را در دعوتش به ایمان و عمل صالح اجابت کنید پیش از آن که روزی فرا رسد که تحقق آن را بازگشتی از جانب خدا نیست؛ زیرا به وقوع آن حکم کرده پس آمدن آن (قیامت) حتمی است.

مَآ لَكُمْ مِّن مَّلْجَا... شما را در آن روز پناهگاهی نیست تا به آن ملتجی شوید و از عذاب برهید و شما را در باره اعمالتان قدرت انکار نیست.

یعنی منکر اعمال خود نخواهید شد؛ زیرا حَفَظَهُ و کرام الکتابین در صحیفه اعمال ثبت کرده و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی خواهند داد، پس چگونه انکار آن ممکن باشد؟!

آسان گیری خدا برای هدایتگران

(آیه ۴۸) (فَاِنَّ اَعْرَضُوْا فَمَا اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا اِنْ عَلَیْكَ اِلَّا الْبَلٰغُ وَ اِنَّا اِذْآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِّنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِيْهِمْ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ كَفُوْرًا)

ص: ۳۱۴

تفسیر:

پس اگر از اجابت دعوت تو به ایمان، روی برتابند تو را نکوهشی نیست؛ زیرا ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده ایم که به اجبار و اکراه ایشان را به ایمان وادار کنی، پس از این که اعراض می کنند اندوهناک مباش؛ زیرا بر عهده تو جز رساندن پیام دین نیست و اعتقاد قلبی و التزام عملی و جزای دنیوی و اخروی آنها وظیفه تو نیست.

ناسپاسی انسان

وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا: و به درستی که ما چون بچشانیم انسان را - یعنی عطا فرماییم او را - از جانب خود بخششی از صحت و ثروت و اولاد و جاه و جلال، خوشحال شود و شادی کند به آن و سرمست شود. وَ إِن تَصِبْهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ: و اگر برسد به ایشان بدی، مانند بیماری و تنگدستی و پریشانی و بلا، به سبب دست آوردشان - یعنی اعمال قبیحه و ناهنجار و معاصی - پس بی تردید که انسان آن هنگام بسیار ناسپاس و حق ناشناس است.

تبصره: آیه شریفه بیان حال جنس انسانی را فرماید که چون بخشایش الهی از مال و اولاد و صحت و آسایش به او افزوده شود، خوشحال و شادمان گردد؛ و هرگاه به خاطر اعمال بد او آسیبی و دردی و ناملایمی از مکاره به او وارد گردد که آن هم تکفیر گناهان او باشد، الطاف سابقه را فراموش نموده در مقام ناسپاسی و حق ناشناسی برآید و همه نعمت ها را به خاطر آن نادیده می گیرد و حال آن که نباید چنین باشد.

(آیه ۴۹ و ۵۰) (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ * أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَّا وَ يَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ)

لغت:

یهب فعل مضارع، و ماضی آن وهب، و مصدر آن هبه به معنی بخشیدن چیزی است. و عقیم یعنی نازا.

ص: ۳۱۵

تفسیر:

ملکیت حقیقی و تسلط و حاکمیت بر آسمان ها و زمین از آن خداست، چرا که خلقت و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها از آن اوست. هر چه بخواهد می آفریند، به هر کس می خواهد دخترانی می بخشد و به هر کس می خواهد پسرانی عطا می کند.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنثًا...: یا پسران و دختران را با هم برای کسی جمع می کند و هر که را بخواهد نازا قرار می دهد چرا که حقاً او دانا و تواناست، مصالح نظام اتم تکوین را می داند و اجرا می کند.

بیان: حق تعالی احوال بندگان را در اعطای اولاد به مقتضای حکمت و مصلحت مختلف ساخته، پس به بعضی پسر کرامت فرموده، و به بعضی دختر، و جمعی را هر دو صنف عطا نموده، و عده ای را هیچ یک مرحمت نکرده؛ بلکه بدون اولاد قرار داده است، تمام اینها به مقتضای مصلحت او باشد، چون خواسته والدین گاهی پسر باشد نه دختر، گاهی دختر باشد نه پسر، یا مطلق اولاد؛ پس آن را به مشیت خود معلق ساخته تا ایشان آن را به مشیت سبحانی واگذارند.

انواع ارتباط خدا با بشر

(آیه ۵۱) (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِي حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذنيه ما يشاء إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ)

اعراب:

آن یکلمه الله اسم کان، و لبشر خبر آن است.

تفسیر:

و هیچ بشری را نسزد و ممکن نباشد که خداوند با او سخن گوید مگر به صورت وحی (به القای نهانی و سریع مطلب بر قلب، بدون وساطت حواس، در خواب یا بیداری، به

استقلال یا به وسیله فرشته) یا با سخن گفتن با او از پشت پرده غیب، یا آن که رسولی از فرشتگان را بفرستد که به اذن و نظارت خویش آنچه را می خواهد به دیدن شخص و شنیدن صوت بر او وحی کند، همانا خداوند والا مرتبه و حکیم است.

ذات سبحانی منزّه از جسم و عوارض جسمیت باشد، پس دیده شدنی نیست و مقصود از تکلم او ایجاد کلام است که طرف مقابل آن را شنود.

تبصره: این مطلب مسلم است که بشر محتاج است به پیغمبر که دارای عقل کامل و معصوم از خطا و مربوط با عالم غیب و وحی است؛ و وحی از مسائل مهمه و یکی از امور مشکله ماوراء الطبیعه و محیر العقول بشر می باشد.

حکما و فلاسفه هم چون احاطه به ماوراء الطبیعه ندارند باید احوالات آن را از وجود پیغمبر که محیط است به امورات غیبیه اخذ نمایند.

نورانیت وحی و راهی مستقیم

(آیه ۵۲) (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

تفسیر:

و این گونه (از این سه راه) روحی از امر خود را (قرآن و معارف دینی نشأت یافته از فرمان خود را) بر تو وحی کردیم. تسمیه قرآن به روح شاید به جهت آن است که قلوب ایمانی به آیات الهی حیات می یابند، چنانچه ابدان به ارواح زنده می شوند.

مَا كُنْتَ تَدْرِي... مِنْ عِبَادِنَا: تو پیش از این نمی دانستی کتاب چیست؟ یعنی قبل از انزال قرآن علم به آن نداشتی و نمی دانستی ایمان (اصول و فروع احکام دین) کدام است و لکن ما این قرآن را نوری قرار دادیم که با آن هر کس از بندگان خود را بخواهیم - پس از این که اصل دین را پذیرفت - به مراتب کمالات بعدی هدایت می کنیم.

ص: ۳۱۷

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و بی شک تو مردم را به سوی راهی راست هدایت می کنی که رساننده به حق است.

تنبيه: محققان فرموده اند که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، به شریعت خود رفتار می نموده نه به شریعت پیامبران گذشته، و خداوند عزوجل به آن حضرت قرآن را بتمامه عطا فرمود و فرمود: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ [قیامت، ۱۹]، و ايضاً وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ [طه، ۱۱۴] این آیات دلالت دارد بر آن که پیش از نزول قرآن، قرآن را می دانست.

بنابراین آیه فوق ناظر است به ندانستن حضرت از پیش خود؛ به عبارت دیگر علم حضرت به افاضه خداوند بوده نه بالذات، و پس از ایجاد نور آن حضرت، آنچه در حیطه امکانی درمی آید، خدای تعالی از علم ازلی به او افاضه فرمود که: وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ [نساء، ۱۱۳].

(آیه ۵۳) (صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ)

تفسیر:

صراط مستقیم یعنی راه آن خدایی که هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است علاوه بر خود آنها ملک حقیقی اوست. زیرا ایجاد و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها در وقت موعود تحت اراده اوست.

أَلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ: آگاه و به هوش باش که همه کارهای جهان و کارهای مکلفان در روز قیامت و محشر به سوی او باز می گردد.

ص: ۳۱۸

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (حم)

تفسیر:

حم: در باره این کلمه مبارکه به اول سوره «مؤمن» رجوع شود.

(آیه ۲ و ۳) (وَ الْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ * اِنَّا جَعَلْنٰهُ قُرْءًا نَّاعَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ)

اعراب:

واو برای قَسَم، و اِنَّا جعلنا... جواب قسم است.

ص: ۳۱۹

تفسیر:

سوگند به این کتاب روشن و روشنگر میان حق و باطل، اصول و فروع، حلال و حرام، که ما این کتاب را قرآنی عربی قرار دادیم شاید شما که عرب هستید و نخستین امت مورد عرضه این کتابید و از شما به دیگران منتقل خواهد شد در حقایق آن بیندیشید و با درک معجزه بودن آن به صحت نبوت پیغمبر ما عالم گردید.

وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ: سوگند به قرآن روشن و هویدا از حیث وضوح معانی آن بر کافه انام، یا به اعتبار ادله واضحه داله بر نزول آن از نزد ملک علم، یا روشن کننده احکام اسلام و آشکار سازنده قواعد حلال و حرام. اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا: به درستی که ما قرار دادیم این کتاب را قرآنی به لغت عرب، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: برای این که شما تعقل کنید و دریابید آن را و به عمق معانی آن برسید و بدان منتفع شوید، و یا به سبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت آن، به صحت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله عالم گردید.

(آیه ۴) (وَ اِنَّهٗ فِی اُمِّ الْكِتٰبِ لَدٰیْنَا لَعَلٰی حٰکِیْمٌ)

لغت و اعراب:

امّ در امّ الکتاب به معنی اصل، و مراد از آن لوح محفوظ است. در سوره بروج آیات ۲۱ و ۲۲ آمده: بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِیْدٌ * فِی لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ.

علی حکیم خبر این است و فی امّ... متعلق به «مثبت» مقدر است.

تفسیر:

و حقا این قرآن در کتاب ما (در لوح محفوظ) در نزد ما والا رتبه و دارای اتقان نظم و دقت محتوا، و متانت بیان است.

ص: ۳۲۰

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه ای فرماید:

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ...

یاد گیرید و بیاموزید قرآن را، پس به درستی که قرآن بهترین کلام و نیکوترین سخن است، و تفقه کنید در آن و عالم گردید به آن، پس به تحقیق قرآن بهار دل های مؤمنان است، و شفا طلبید به نور قرآن، پس به درستی که آن شفای بیماری سینه هاست. (۱) (آیه ۵) (أَفَنضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ)

اعراب و لغت:

گفته شده: نضرب در این جا به معنی «نصفح»، و صفحاً مفعول مطلق است.

قبل از آن لام در تقدیر است یعنی «لكونكم قوماً مسرفين».

یا صفح و ضرب در این جا به معنی دور کردن و بازگرداندن است و مقصود از ذکر قرآن است.

تفسیر:

پس آیا این کتاب سرآپا تذکر را از شما از روی اعراض و انزجار باز گردانیم یا شما را از انزال قرآن دور سازیم به خاطر آن که شما گروهی تجاوز کارید؟! نه، ما از انزال قرآن باز نخواهیم ایستاد و شما را در این جهالت و غوایت نخواهیم گذاشت؛ بلکه پی در پی آن را نازل خواهیم نمود تا بر شما اتمام حجت نماییم.

ص: ۳۲۱

(آیه ۶-۸) (وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ * وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ * فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ)

لغت:

بطش یعنی قوت. مَضَى یعنی گذشت.

تفسیر:

پس برای تسلیت خاطر حضرت پیغمبر از استهزای قوم فرماید: و چه بسیار از پیامبران در میان مردمان پیشین فرستادیم و انکار و عناد آنها مانع ارسال رسل و انزال کتب نشد.

و هیچ پیامبری برای آنها نمی آمد مگر این که او را مسخره می کردند (چنان که معاندان قریش هم نسبت به تو می نمایند).

پس ما نیرومندتر از آنان (قوم عرب) از حیث قوت و توانایی را هلاک کردیم.

یعنی جماعتی را که در قوت و شوکت از مسرفان زمان تو بیشتر بودند هلاک کردیم و قوت و شوکت آنها ما را عاجز ساخت، پس این معاندان عصر تو نباید به قوت و شوکت خود مغرور شوند.

وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ: در مواضع متعدده قرآن قصه پیشینیان که با پیغمبران خود چه کار کردند و ما آنها را چگونه هلاک نمودیم گذشت که عبرت عالمیان گردیدند.

تنبيه: آیه شریفه، وعده به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است به اعانت و نصرت، و وعید به معاندان است به عذاب و نعمت، و تهدید است نسبت به کسانی که سرکشی کنند از فرمان الهی و به آیات الهی استهزا نمایند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه ای فرماید:

ص: ۳۲۲

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ...

پس عبرت یابید به آنچه به امت های متکبری که پیش از شما بودند از عذاب خدا رسید... (۱)

مشرکان مکه و اعتقاد به خدا و نعمت هایش

(آیه ۹) (وَالَّذِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ)

تفسیر:

و البته اگر از آنها (یعنی مشرکان مکه) پرسى چه كسى آسمان ها و زمین ها را آفرید؟ حتماً می گویند آنها را همان خداوند مقتدر دانا آفریده است (زیرا آنها شرک در تدبیر و ربوبیت دارند نه در خلق عالم). به جای این که خدای مقتدر و دانا را عبادت کنند بت ها و غیره را پرستش می کنند و آنها را شریک خدا در تدبیر و ربوبیت می دانند در حالی که خلق و تدبیر و ربوبیت هم فقط و فقط از آن خداست.

(آیه ۱۰) (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)

اعراب

الذی جعل تا آخر آیه و نیز آیات بعد، گفته خداوند است نه گفته مشرکان. یعنی مشرکان که خالق بودن الله را قبول دارند بدانند که ربوبیت هم منحصر در اوست.

ص: ۳۲۳

تفسیر:

همان خدایی که این زمین را برای شما همانند گهواره محل آرامش قرار داد و برای شما در آن راه‌ها آفرید شاید شما به اهداف دنیوی خود و به توحید و کمال او هدایت یابید.

(آیه ۱۱) (وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ)

لغت:

أنشَرنا به معنی اَحیينا است. مَیت و «مَیت» هر دو به معنی مرده است.

تفسیر:

و همان خدایی که از آسمان آبی به صورت باران و برف و تگرگ، به اندازه معین طبق اقتضای حکمت و مصلحت بلاد و عباد فرو فرستاد.

پس به سبب آن سرزمین مرده را به واسطه رویاندن گیاهان و درختان زنده کردیم، این گونه شما نیز در روز قیامت از دل خاک‌ها بیرون آورده می‌شوید.

حق تعالی اشاره فرموده که زنده نمودن مردم بعد از مردن، مانند زنده نمودن زمین است بعد از مردن که همواره مشاهده می‌کنید.

(آیه ۱۲-۱۴) (وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْجُونَ * لَسْتُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُونَ نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ)

ص: ۳۲۴

لغت:

أزواج به معنی انواع و اصناف و نیز به معنی جفت هاست. مقرنین جمع مقرن و آن اسم فاعل از باب افعال و به معنی اطاقه یعنی قدرت و طاقت داشتن است.

دعای مستحب در رانندگی و سواری

تفسیر:

و همان خدایی که همه انواع موجودات و همه جفت ها از مخلوقات را آفرید و برای شما از کشتی ها و چهارپایان آنچه را که بر آن سوار می شوید پدید آورد.

تا بر پشت آنها قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها مستقر شدید یاد نمایید و بگویید: منزّه است از هر عیب و نقص آن خدایی که این مرکوب را برای ما مسخر و رام نمود و گرنه ما قدرت آن را نداشتیم.

و بی تردید ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: ذکر نعمت (که در آیه ۱۳ فرمود:

تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ... این است که بگوئی:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ، وَ عَلَّمَنَا الْقُرْآنَ، وَ مَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»، و بعد از آن بگویی: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. (۱) (آیه ۱۵) (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

با این که در آیه ۹ گفته شد که اگر از ایشان بررسی خالق آسمان ها و زمین کیست؟ می گویند الله، و به خالقیت او اعتراف دارند، در عین حال، برای خدا از بندگانش جزیی (فرزندی که جزء جدا شده ای از پدر است) قرار دادند (و فرشتگان

ص: ۳۲۵

را دختران او خواندند).

حقاً که انسان بسی کفر ورزنده و کفران نعمت کننده آشکار است.

و این غایت جهالت است که بعد از اقرار به خالقیت او، برای او اثبات فرزند کنند! آیا نمی دانند که فرزنددار بودن، صفت اجسام، و او خالق تمام اجسام است؟ پس چگونه نسبت فرزنددار بودن به او توان داد؟!

پسر برای ما و دختر برای خدا!

(آیه ۱۶) (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَلَكُمْ بِالْبَنِينَ)

لغت:

أم به معنی «بل» و همزه استفهام است.

تفسیر:

آیا از آنچه می آفریند دخترانی برای خود گرفته و شما را به داشتن پسران برگزیده است؟! استفهام انکاری است یعنی نه چنین است.

(آیه ۱۷) (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ)

لغت و اعراب:

ظل یعنی می گردد، و مسود یعنی سیاه، و کظیم به کسی گفته می شود که پر از غم و غصه و خشم باشد.

وجهه اسم ظل، و مسوداً خبر آن و جمله و هو کظیم حال است از ضمیر وجهه.

ص: ۳۲۶

تفسیر:

حال آن که هرگاه یکی از آنان را به دختری که به خدای رحمان نسبت داده مژده دهند صورتش از شدت اندوه سیاه می گردد در حالی که درونش پر از غصه و حزن است.

مشکل زنان و دختران

(آیه ۱۸) (أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحَلِيِّهِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ)

اعراب:

من مبتدا و خبر آن بعد از مبین در تقدیر است.

تفسیر:

آیا کسی را که در میان زینت و زیور پرورش می یابد و در مقام جدل و مخاصمه بیانش روشن نیست فرزند خدا می خوانید؟! این دو صفت در نوع زن ها هست، یعنی آنان به زر و زیور رو می آورند و در مخاصمه ها و محاکمات نمی توانند برای مطلب خود دلیل و بیان واضح بیاورند.

و بعضی از مفسران گفته اند: مقصود بت ها (نه زن ها) هستند.

(آیه ۱۹) (وَ جَعَلُوا الْمَلَكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنَّا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسَلُونَ)

تفسیر:

و فرشتگانی را که بندگان خدای رحمان اند دختران خدا پنداشتند! آیا در آفرینش آنها حضور داشتند و مشاهده کردند که آنها دخترند؟! به زودی شهادت بی واقعیت آنها در باره

ص: ۳۲۷

فرشته‌ها نوشته می‌شود و مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت.

جبرگرایی مشرکان

(آیه ۲۰) (وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ)

لغت:

مصدر یخرصون خرص و به معنی کذب و حدس است.

تفسیر:

و آنها دربارهٔ بت‌ها و عبادت کردنشان گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست که ما بت‌ها را پرستش نکنیم و ارادهٔ او به این تعلق گرفته بود، ما آنها را عبادت نمی‌کردیم. یعنی نمی‌توانستیم آنها را پرستش عبادت کنیم.

آنها به این ادعا علم ندارند؛ بلکه تنها حدس می‌زنند و دروغ می‌گویند؛ زیرا عدم ارادهٔ تکوینی، دلیل بر راضی بودن و عدم منع و عدم حرمت تشریحی نیست؛ بلکه آیات الهی منع و حرمت تشریحی را ثابت کرده است.

(آیه ۲۱) (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ)

تفسیر:

آیا آنها را کتابی پیش از این قرآن داده ایم که در ادعاهایشان به آن تمسک می‌جویند؟!

معلوم است کتابی که مشتمل بر این مدعا باشد برای هیچ کس نیامده، پس ایشان بر مدعای خود بی‌دلیل اند؛ بلکه ادعای آنان صرف تقلید باشد.

ص: ۳۲۸

(آیه ۲۲) (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثِرِهِم مُّهْتَدُونَ)

لغت:

آمه به معنی آیین است. مهتدون اسم مفعول، و مصدر آن «اهتدا» به معنی هدایت یافتن است.

تفسیر:

بلکه آنها گفتند: همانا پدرانمان را بر آیینی یافته ایم و حتماً ما نیز در اثر پیروی آنها راه یافتگانیم.

(آیه ۲۳) (وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثِرِهِم مُّقْتَدُونَ)

لغت:

مترف به معنی ثروتمند و کسی است که به او نعمت فراوان داده شده، و او به جای سپاس، سرکشی می‌کند و به خوش‌گذرانی می‌پردازد.

تفسیر:

و همین‌گونه ما در هیچ‌مجمعی پیش از تو نیز پیامبر بیم‌دهنده نفرستادیم جز این که مردمان خوش‌گذران و توانگران آنها که کثرت نعمت و مشغول شدن به ملامتی و شهوات ایشان را از تفکر و تأمل در دلایل و حجج غافل کرده بود در پاسخ به دعوت انبیا گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافته ایم و ما به آنها اقتدا و از آنها پیروی می‌کنیم!

(آیه ۲۴) (قُلْ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)

تفسیر:

پیامبر گفت: آیا اگر چه من برای شما آیینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافته اید بیاورم باز هم از پدرانتان پیروی خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: بی تردید ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم.

نکته: مقصود از لفظ اهدی این نیست که آیین آنها هدایتگر بوده و آیین پیامبر هدایتگرتر؛ بلکه مقصود این است که اگر بر فرض آنچه شما دعوی می کنید حق و رساننده به اهتداست، آنچه من آورده ام برای شما، به طریق هدایت و ارشاد رساننده تر، و به متابعت اولی و اوجب باشد.

(آیه ۲۵) (فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ)

تفسیر:

پس چون از کفر و عناد دست برداشتند ما از آنان به هلاک کردن و ریشه کن نمودن آنها انتقام گرفتیم، پس بنگر و تأمل کن که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟!

و این می تواند اشاره باشد به این که عاقبت خیر برای مصدقان است.

(آیه ۲۶-۲۸) (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

ص: ۳۳۰

برای یعنی بیزار بودن، و در این جا «ذو» در تقدیر است مانند «زید عدل» که مقصود «ذو عدل» می باشد.

ساختار شکنی ابراهیم (ع)

تفسیر:

و به یاد آر هنگامی را که ابراهیم به پدر (در این جا مقصود از اب عمو یا پدرزن است) و قوم خود که بت پرست بودند گفت: بی تردید من از آنچه شما می پرستید سراپا بیزارم.

سپس خالق خود را از آن استثنا کرده فرمود:

جز آن کسی که مرا آفریده و از متن عدم به عرصه وجود آورده که البته به زودی مرا به ابعاد کمالات انسانی در دنیا و به بهشت در آخرت هدایت خواهد نمود.

اجماع امامیه و دلایل نقلیه از ائمه هدی علیهم السلام و براهین عقلیه دالّ است بر آن که جمیع پدران انبیا تا به عهد آدم علیه السلام مؤمن بوده اند و نیز حدیث مشهور خاصّه و عامّه از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله:

لَا يَزَالُ يُقَلِّبُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ... (۱)

خدای تعالی همیشه می گردانید مرا از اصلاّب طاهره به ارحام مطهره...

به این مطلب دلالت دارد.

کفر عمو یا پدر زن حضرت ابراهیم (ع)

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ... و خداوند آن براءت از بت و توجّه به توحید و کلمه طیبه «لا اله الا الله» را کلمه جاویدانی در میان نسل و فرزندان او قرار داد.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: تا شاید قوم او و همه اولاد او با توحید و اخلاص و تبری از شرک به سوی او باز گردند یا به سبب دعوت اولاد موحد او کفار از شرک باز گردند و به دین اسلام داخل شوند.

تتمه: در احادیث آل عصمت وارد شده که این آیه در حق ایشان نازل شده است:

ص: ۳۳۱

۱ - در اکمال الدین از حضرت سجاد علیه السلام و در علل الشرائع از حضرت باقر علیه السلام و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ

وَالْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

یعنی: این آیه در حق ما نازل شده و خداوند کلمه باقیه را در عقب او قرار داد، یعنی امامت را در اولاد حضرت حسین علیه السلام تا روز قیامت قرار داد. (۱) ۲ - در کتاب مناقب آمده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد از این آیه؟ فرمود:

جُعِلَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَنْئِمَةِ، مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

یعنی: امامت در صلب حضرت حسین علیه السلام است، خارج می شود از صلب او نه نفر از ائمه، که از ایشان است مهدی این امت. (۲) (آیه ۲۹-۳۰) (بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَاَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ * وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ)

تفسیر:

بلکه ایشان - یعنی کفار مکه - و پدرانشان را که توحید ابراهیمی را نپذیرفتند، به سبب کفر و شرکشان در عقوبتشان تعجل نمود؛ بلکه از نعمت های دنیا برخوردارشان کردم تا آن که حق و فرستاده ای آشکار و روشنگر - یعنی قرآن و محمد صلی الله علیه و آله - به سراغ آنها آمد.

و چون حق (قرآن) به سوی آنها آمد به جای این که از خواب غفلت بیدار شوند و اقرار به حق بودن آن بنمایند گفتند: این جادو است و ما حتماً به آن کافریم!

ص: ۳۳۲

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۹۶ به نقل از سه کتاب یاد شده.

۲- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۹۷، ح ۲۶ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

(آیه ۳۱-۳۲) (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ * أَهْمٌ يَقْسِيْمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِيْمَانَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)

لغت و اعراب:

قریه به معنی شهر و ده و آبادی آمده است.

سخری در این جا به معنی تسخیر کردن و مسخر کردن و به خدمت گرفتن یکدیگر است.

قبل از القریتین کلمه «إحدى» در تقدیر است.

تفسیر:

و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ (صاحب مال و جاه) از یکی از این دو شهر - مانند ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود از شهر طائف - نازل نشده است؟!

بیان: این جماعت از روی جهالت و سفاهت و قصور عقل خود تصور کردند که منصب جلیل القدر نبوت باید به کسی افزوده شود که در جمیع زخارف دنیوی از مال و منال و خدم و حشم سرآمد تمام مردم باشد، غافل از آن که مقام شامخ نبوت شایسته کسی باشد که برگزیده خدا و دارای فضایل روحانی و انواع کمالات قدسی باشد نه صاحب حشمتی که دارای صفات سیئه و خالی از اخلاق حسنه است و به کفر و شرک آلوده باشد.

لذا حق تعالی در ردّ قول ایشان فرماید:

آیا آنها هستند که رحمت پروردگار تو را (از نبوت و هدایت و تربیت جامعه) تقسیم می کنند که به هر کس خواهند بدهند؟! ما ایمنیم که وسایل حیات و زندگی آنها را در میانشان

قسمت کرده ایم.

و هرگاه ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجزند با آن که مخصوص به مصالح دنیویۀ آنهاست، پس چگونه در امر رسالت که اعلی مراتب انسان و ربط با عالم غیب است تصرّف نمایند و آن را به اراده خود معلق سازند؟!

و نیز به جهت تأکید قول مذکور فرماید: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا

برخی از آنها را بر برخی به رتبه هایی از کمالات مادی و معنوی برتری داده ایم تا بعضی از آنان بعض دیگر را به خدمت گیرند تا نظام اتم و اصلح اداره مجتمعی بشری فراهم آید.

یعنی یکدیگر را کار فرمایند به این گونه که یکی به مال معاون دیگری شود، و دیگری به اعمال مساعد دیگری گردد. و به سبب آن مهمات آنها اصلاح و معاش ایشان مهیا شود و موجب انس و الفت آنها گردد و تعاون عمومی انجام گیرد.

وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ: و بخشش و رحمت پروردگار تو - یعنی نبوت و ولایت عامه و دین که موجب نجات و وصول به بهشت است - از آنچه آنها گردآوری می کنند و سرمایه خود می دانند بهتر است. فوز و نجات و وصول به روضات جنات، بهتر است از آنچه جمع می کنند کافران از زخارف دنیا و آن را سرمایه بزرگی خود می دانند.

(آیه ۳۳-۳۵) (وَ لَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّن فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ * وَ زُخْرَفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ)

ص: ۳۳۴

سُقْف جمع سقف است. معارج جمع معراج به معنی نردبان و وسیلهٔ عروج است.

یظهرون علیها یعنی بر آن بالا روند، و سُرُر بالا روند و «سُرُر» جمع سریر به معنی تخت است.

یتکئون فعل مضارع، و مصدر آن اتکاء به معنی تکیه دادن بر چیزی است.

زخرفاً یا عطف است بر من فضّه و یا مفعول «جعلنا لهم» است که مقدر می باشد.

إِنْ در جملهٔ وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا... نافیه است، و لَمَّا به معنی «إِلَّا» است.

خدای متعال و افزایش رفاه برای کفار

تفسیر:

بعد به خاطر پستی و بی مقداری دنیا و مادیات می فرماید: و اگر بیم آن نبود که مردم همه یک امت شوند و همه کفر و شرک را بر ایمان ترجیح دهند و دنیا را بر آخرت مقدم دارند همانا برای کسانی که به خدای رحمان کفر می ورزیدند برای خانه هاشان سقف هایی از نقره می ساختیم و نردبان هایی از نقره که بر آن بالا روند.

وَ لِيُؤْتِيَهُمْ... و برای خانه هایشان درهایی و نیز تخت هایی از نقره می ساختیم که بر آنها تکیه زنند.

و نیز برای خانه هایشان زیور و زینت زرّین را قرار می دادیم. اما همهٔ اینها جز بر خورداری اندک زندگی دنیا نیست و آخرت نزد پروردگار تو از آن پرهیزکاران است.

حاصل این آیات این که اگر بیم آن نبود که همهٔ مردم به طلب دنیا روی آورند و از عبادت و اطاعت باز ایستند، نظر به بی ارزشی دنیا و زخارف دنیا نزد خدا، متاع دنیا را به وفور به آنها می داد. بی ارزشی دنیا نزد خدا در این روایت به خوبی بیان شده است:

لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كَانَتْ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ وَالْفَاجِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ.

اگر دنیا نزد خدا مقدار بال پشه ای قدر و ارزش می داشت، هرگز یک شربت آب به کافر و فاجر نمی داد. (۱)

تنبيه: در آیه شریفه اشاراتی است:

۱ - آن که به حکمت بالغه و مصلحت تامه، درجات اشخاص را برای تنظیم امور جامعه بشریت به تفاوت مقرر ساخته، و این لطفی است از جانب خداوند سبحان بر بندگان.

۲ - آگاهی به پستی دنیا و حقارت عوارض آن از مال و منال و جاه و جلال در پیشگاه الهی که هیچ قدر و منزلتی ندارد، و لذا اگر کراهت آن نبود که مردم به طلب دنیا مشغول و از اطاعت و عبادت او باز مانند، تمام خانه های کفار و آرایشات آنها را نقره و طلای سرخ می نمود و جاه و جلال دنیوی آنها را به نهایت می رساند.

۳ - حق سبحانه و تعالی، متصدی امری نمی شود که موجب مفسده و مؤدی کفر گردد، پس به طریق اولی اراده کننده آن نخواهد بود؛ زیرا قبیح است و صدور آن از خداوند محال است.

شیطانی اغواگر برای هر غافل از خدا

(آیه ۳۶-۳۷) (وَمِنْ يَعِشُ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصِيدُونََّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ)

لغت:

يعش فعل مضارع و اصل آن «يعشو» می باشد. مصدر آن عَشُو به معنی اعراض و روگرداندن است. نُقِيضُ فعل مضارع از باب تفعیل، و مصدر آن تَقْيِيزُ به معنی آماده کردن و مهیا کردن است.

تفسیر:

یاد خدای رحمان موجب می شود که انسان، مشمول رحمت او شده و شیطان از او دور باشد و هر کس از یاد خدای رحمان در اثر اشتغال به شهوات چشم بپوشد و کور دل شود یا

ص: ۳۳۶

از تأویل در آیات باهره و روشن الهی اعراض کند و از این رو ایمان نیاورد، برای او شیطانی می گماریم که همواره برای وسوسه و گمراهی یار و قرین او باشد.

و مسلماً آن شیطان ها آنان را از راه حق و صراط مستقیم باز می دارند، و آنها گمان می کنند که هدایت یافتگان اند.

و شاید معنی آخر آیه این باشد که گمان می کنند آن شیطان ها هدایت یافته اند و از این رو همواره از آنها پیروی می نمایند.

شکنجه اشتراکی برای ظالمان

(آیه ۳۸-۳۹) (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَلَن يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَلَمْتُمْ أَنكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ)

اعراب:

أنکم فی العذاب فاعل لن ینفعکم است.

تفسیر:

تا آن گاه که آن کور دل در قیامت نزد ما آید، به شیطانی که همواره قرین او بوده گوید: ای کاش میان من و تو فاصله و دوری بی به فاصله مشرق و مغرب بود که تو بد یار و قرینی هستی.

وَلَن يَنْفَعَكُمُ...: و از آن رو که در دنیا به خود ستم کردید و با اختیار خود قرین شیطان بودن را برگزیدید هرگز امروز این تنفر و آرزوی دوری شیطان، شما را سودی نخواهد داد زیرا که بی تردید شما در عذاب دوزخ مشترکید و میان شما فاصله و دوری نخواهد افتاد.

یا اشتراک شما در عذاب در آن روز برای شما سودی ندارد؛ یعنی موجب تخفیف عذاب شما نمی شود.

ص: ۳۳۷

نهی امکان از هدایت برخی انسان ها

(آیه ۴۰) (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

لغت:

صُم جمع أصم به معنی کر، و عُمی جمع أعمی به معنی کور است.

تفسیر:

پس آیا تو می توانی کرها را بشنوانی، یا کورها و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟

بیان: تأثیر دعوت و تبلیغ انبیا منوط به آن است که گوش و چشم قلبی باز باشد تا آثار هدایت ظاهر شود؛ و چنانچه شنوایی و بینایی قلبی نباشد، فایده ای مترتب نخواهد بود و آیه شریفه ناظر به این است که تو نمی توانی بشنوانی سخن حق را، یا بنمایی طریق هدایت را به آنان که گوش و هوش ایشان از شنیدن حق کر و دیده دل آنها از ادراک راه حق تیره و بی نور است و تو مأمور نیستی که به اجبار، ایشان را به دین اسلام وادار کنی، بر تو است ابلاغ و دعوت به حق، و وظیفه آنان است پذیرش حق.

منع وجود ولی الله از عذاب

(آیه ۴۱ و ۴۲) (فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ * أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ)

تفسیر:

پس اگر ما تو را از این جهان به جوار رحمت خود ببریم پیش از آن که از ایشان انتقام بگیریم، پس بی تردید ما از آنها انتقام خواهیم گرفت.

ص: ۳۳۸

یا اگر خواهیم آنچه را از عذاب که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم پس ما حتماً بر آنها مقتدر و غالبیم و به هر حال از آنها در حال حیات تو یا پس از مرگ تو انتقام می گیریم.

به قرآن چنگ بزنید

(آیه ۴۳ و ۴۴) (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسَلُونَ)

تفسیر:

پس به آنچه به تو وحی شده از آیات و احکام و اوامر و نواهی تمسک بجوی؛ زیرا که تو به راه راست قرار داری (و به انکار و عناد کافران اعتنا نکن).

و البته این قرآن برای تو و قوم تو یادآوری است و به زودی از آن بازخواست خواهید شد. یعنی از قیام به حق آن و عمل به آن و شکرگزاری آن سؤال می شوید.

تنبیه: آیه شریفه آگاهی است به تعظیم قرآن شریف که خدای تعالی به لطف و مرحمت خاصه خود امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به این عزت و شرافت مکرم ساخته و عطا فرموده این کتاب مقدس را که باید از آن قدردانی کنند و پاس حرمت آن را مراعات نمایند و مسئولیت خود را در پیروی از آن منظور دارند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

زمانی که خداوند اولین و آخرین را جمع فرماید در آن هنگام بینند شخصی رو آورد که دیده نشده صورتی نیکوتر از او، وقتی مؤمنان او را بینند - و او قرآن است - گویند: این از ماست، این نیکوترین چیزی است که دیده ایم! او از ایشان گذرد، وقتی شهدا نگاه کنند گویند: این قرآن است. از آنها هم بگذرد تا برسد به انبیا، گویند: قرآن است. از ایشان بگذرد تا برسد به ملائکه، گویند: قرآن است. بگذرد تا بایستد طرف راست عرش، خداوند جبار فرماید: قسم به عزت و جلال و ارتفاع مکانت خود، البته امروز اکرام کنم هر که تو را اکرام نموده و البته البته خوار و ذلیل

ص: ۳۳۹

نمایم هر که تو را اهانت کرده است. (۱)

امکان ارتباط با پیامبران گذشته؟

(آیه ۴۵) (وَسَلِّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ ءَالِهَةً يُعْبُدُونَ)

تفسیر:

از رسولان ما که پیش از تو فرستاده ایم بپرس (از علمای امت ها و کتاب های غیر تحریف شده آنها، یا در معراج از ارواح آنها جويا شو) که آیا از آغاز تاریخ غیر از خدای رحمان معبودانی که عبادت شوند قرار داده ایم.

حاصل آن که از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام به عبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش غیر ذات یگانه خالق مقرر بوده است.

در تفسیر این آیه روایت شده:

قال النبی صلی الله علیه و آله: لیلۃ اسریری به جمیع اللہ بینه و بین الأنبیاء قال: اسألهم یا محمد: علی ماذا بعثتم؟ قالوا: بعثنا علی شهادة أن لا إله إلا الله والإقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب علیه السلام.

فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: شبی که به معراج رفتم جمع فرمود خدا بین من و انبیا، و فرمود: سؤال کن انبیا را: بر چه چیز مبعوث شدید؟ گفتند: بر شهادت بر یگانگی خدا و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. (۲)

باز هم موسی (ع)، رفتار فرعون و انتقام الهی

(آیه ۴۶-۴۷) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَيْنَاهُ فِقَالًا إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ)

ص: ۳۴۰

۱- . کافی، ج ۲، ص ۶۰۲.

۲- . تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

لغت:

ملاً به معنی اشراف است.

تفسیر:

و همانا موسی را همراه آیات و نشانه های خود به سوی فرعون و سران و اشراف قوم او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم.

پس چون آیات ما (معجزات) را برای آنان آورد به ناگاه آنان از روی تمسخر بدون این که در آنها تأمل کنند به آنها می خندیدند.

(آیه ۴۸-۵۰) (وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْأَيْدِي أَلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَ قَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ الْدَّجُّ لَنَا رَبُّكَ بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ)

تفسیر:

و ما هیچ آیه و معجزه ای را به آنها نشان نمی دادیم مگر آن که از مشابهش در اعجاز و دلالت بر مدعا، بزرگ تر بوده و آنها را به عذاب قحطی و طوفان و ملخ و غیره گرفتار کردیم، شاید باز گردند.

و چون دانستند که آن آیات عین عذاب ایشان است در مقام استغاثه بر آمدند و گفتند:

ای جادوگر! پروردگارت طبق عهده ای که با تو کرده که اگر ایمان بیاوریم عذاب را بر می دارد، برای ما بخوان که حتماً ما رهیافته خواهیم بود. یعنی اگر عذاب از ما برطرف شود به تو ایمان می آوریم و راه هدایت را در پیش می گیریم.

تسمیه موسی علیه السلام به ساحر از فرط حماقت آنها بود، یا آن که چون همیشه او را به این نام

ص: ۳۴۱

می خواندند به عادت سابقه گفتند: ای ساحر، در کشف عذاب از ما دعا کن. **إِنَّا لَمُهْتَدُونَ**: به درستی که ما هدایت را پیش گیریم.

فَلَمَّا كَشَفْنَا...: پس چون عذاب را با دعای موسی از آنها برطرف کردیم ناگاه پیمان شکستند و به آن عمل نکردند.

(آیه ۵۱) **(وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ)**

تفسیر:

و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب را مشاهده کرد ترسید که مردم بر او برگردند و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورند و مملکت و سلطنت او زوال یابد، پس برای فریب مردم همه قبطیان را در یک جا جمع کرد و بر بلندی برآمد و عظمت و حشمت و بسط مملکت خود را به رخ آنها کشید و در میان قوم خود ندا در داد و گفت: ای قوم من، آیا فرمان روایی مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر قصرهای من و در تحت اراده من روان نیستند؟ آیا شما عظمت و حشمت مرا (و ضعف و حقارت موسی را) نمی بینید؟!

(آیه ۵۲) **(أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآ يَكَادُ يُبِينُ)**

لغت:

أم به معنی «بل»، و مهین به معنی خوار است.

تفسیر:

پس نه چنان است که موسی از من بالاتر باشد؛ بلکه من از (موسی) این کسی که خود پست و زبون است و نمی تواند سخن به روشنی بگوید (اشاره به لکنت زبان

ص: ۳۴۲

موسی است) بهترم.

مراد آن که با این که موسی عدد و مدد ندارد و اسباب ملک و سیاست از او مسلوب باشد، و طلاق لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجال است را نیز ندارد، پس چگونه او را رتبه آن باشد که با من برابری نماید و دعوت نبوت کند؟!

(آیه ۵۳) (فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَلِكُ مُقْتَرِنِينَ)

لغت:

أسوره «جمع سوار» به معنی دستبند است.

تفسیر:

و چون آن زمان رسم بود هر که را پیشوای خود می گردانیدند دستبندهای طلا در دست و طوق طلا به گردن او می انداختند، فرعون پس از تحقیر موسی علیه السلام به قوم خود گفت: اگر موسی به سیاست و ریاست از جانب خدا آمده، پس چرا بر او دستبندهایی از طلا آویخته نشده، یا فرشتگان همراه او دوشادوش هم نیامدند؟!

زیرا هر پادشاهی به جهت فرستادن رسول به اطراف، کسی را نامزد خدمت خود می کند که معاون و مجری حکم او باشد، پس چگونه خدای تعالی مرد فقیر و بی یار و مددکار به رسالت فرستد؟!

(آیه ۵۴) (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ)

ص: ۳۴۳

تفسیر:

پس او قوم خود را سبک مغز شمرد و آنها هم اطاعتش نمودند. حَقًّا که آنها گروهی فاسق و نافرمان بودند. و از دایره عبودیت خدا و فرمان برداری (بلکه از طریق عقل) خارج بودند که به سبب مال و زخارف دنیا فرعون را بر حضرت موسی ترجیح دادند و پیروی او را اختیار کردند.

(آیه ۵۵ و ۵۶) (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ * فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ)

لغت و اعراب:

آسفونا فعل ماضی - از باب افعال - و فاعل و مفعول آن است، یعنی ما را به غضب آوردند.

تفسیر:

پس چون ما را به سبب عنادشان به خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم، پس همه آنها را غرق نمودیم.

بیان: در کتاب های عقاید شیعه ثابت شده که خداوند، محلّ حوادث و عوارض نیست؛ زیرا مستلزم تغیر در ذات او می باشد و آن محال است؛ بنابراین اطلاق غضب و رضایت در مورد خداوند به اعتبار غایات است.

فَلَمَّا آسَفُونَا...: در نتیجه آنها (قوم فرعون) را پیشروان طاغوتیان تاریخ و مثالی عبرت آور برای آیندگان قرار دادیم تا از سرگذشت آنها عبرت یابند و پند پذیرند و از مخالفت فرامین الهی دوری جویند و خود را مستوجب سخط و غضب الهی قرار ندهند و به زخارف دنیا مغرور نشوند و تأمل کنند در آن که هر که به چیزی تفاخر کند ممکن است همان باعث هلاکت او شود، چنانچه فرعون به رود نیل افتخار نمود و در همان هلاک شد.

ص: ۳۴۴

ترجیح بت ها بر عیسی (ع)!

(آیه ۵۷-۵۹) (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا يَا أَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ)

لغت:

یصِدُّون در این جا به معنی «از روی جدال و مخاصمه فریاد می زنند» است.

خصمون جمع «خصم» و آن به معنی مخاصم و مجادل است.

تفسیر:

و چون به عیسی فرزند مریم مثال زده شد و در سورهٔ مریم از او تعریف شد به ناگاه قوم تو از آن به گمان این که خدایی او را پذیرفتی به جدال و مخاصمه فریاد برآوردند.

و به قصد ترجیح خدایان خود گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا او؟! وقتی که او خدا و معبود باشد پس خدایان ما به خدایی اولویت دارند. این مثال را برای تو جز به عنوان جدال (باطل) نزدند؛ زیرا تو خدا بودن او را نپذیرفته ای؛ بلکه آنها گروهی سرسخت و ستیزه جویند.

در تفسیر آیه احتمال دیگری هم هست که در تفاسیر یاد شده است.

إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ...: او (یعنی عیسی) نبود جز بنده ای که بر وی نعمت بخشیدیم و او را مثلی (مخلوق خارق العاده ای که مثل سر زبان ها و سرمشق برای عمل باشد) برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

(آیه ۶۰) (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ)

ص: ۳۴۵

لغت:

من در منکم دو احتمال دارد: یکی این که به معنی بدل باشد یعنی «لجعلنا بدلاً منکم» و دیگر این که زائده باشد یعنی «لجعلناکم». یخلفون یعنی خَلَف و جانشین شما باشند.

تفسیر:

و مسأله عیسی از قدرت ما عجیب نیست؛ بلکه اگر بخواهیم و مصلحت ما ایجاب کند از شما بشر فرشتگانی در روی زمین متولد می‌سازیم و یا شما را هلاک می‌کنیم و به جای شما فرشتگانی در زمین می‌آوریم که جانشین شما باشند.

مراد آن است که حال عیسی علیه السلام اگرچه عجیب و غریب است؛ لکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از هلاک شما و بدل قرار دادن ملائکه به جای شما.

علامت آخر الزمان

(آیه ۶۱-۶۲) (وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)

لغت:

تمترن فعل مضارع و مصدر آن «امتراء» به معنی تردید کردن یا مجادله کردن در چیزی که در آن تردید دارند می‌باشد.

یصدنکم فعل مضارع، و مصدر آن «صد» به معنی بازداشتن و منع است.

تفسیر:

و حَقّاً که او (عیسی) به خاطر کیفیت تولد و معجزه هایش و در اواخر عمر از آسمان فرود آمدنش سبب علم به قیامت است، پس هرگز در تحقق و آمدن آن روز تردید مکنید و از دین و کتاب من پیروی نمایید که این است راه راست که سالک آن هرگز گمراه نگردد.

ص: ۳۴۶

برخی گفته اند: ضمیرِ اِنَّهٗ به قرآن بر می گردد و معنی آیه این است که قرآن سبب علم به قیامت است؛ زیرا خداوند تحقق آن را در قرآن بیان کرده است.

فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا: پس شک نکنید و جدل ننمایید در آمدن قیامت، وَ اتَّبِعُون: و پیروی کنید مرا. نزد بعضی این قول رسول است که خدا به او امر فرمود که قوم خود را به تبعیت خود دعوت کن و بگو: هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: این که من شما را به آن دعوت می کنم، راه راست است که سالک آن هرگز گمراه نگردد.

تنبيه: بنابر تفسیر اول آیه شریفه دلالت دارد بر آن که نزول حضرت عیسی علیه السلام از علائم قیامت است و احادیث بسیار وارد شده که در ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - از آسمان فرود می آید. (۱) از جمله: در حدیث معتبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«مهدی» از فرزندان من خواهد بود، چون او ظاهر شود عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید برای نصرت و یاری او و او را مقدم دارد و پشت سر او نماز گزارد. (۲) وَ لَا يَصِدَّنَا الشَّيْطَانُ... و مبادا شیطان، شما را از راه توحید و دین اسلام باز دارد حَقًّا که او برای شما دشمنی آشکار است.

و آنچه تواند سعی در گمراهی شما نموده تا شما را به آتش جهنم گرفتار کند و دشمنی خود را ظاهر سازد.

(آیه ۶۳ و ۶۴) (وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)

ص: ۳۴۷

۱- به کتاب احقاق الحق ج ۱۳ ص ۱۹۵-۲۱۱ مراجعه شود.

۲- به این مضمون بحار الانوار، ج ۵۳ ص ۵۹ ح ۴۵ به نقل از عیون. برخی از روایات این مبحث را به تفصیل در کتاب «المهدی الموعود المنتظر» ج ۲ ص ۲۴۶-۲۱۴ تألیف مرحوم شیخ نجم الدین عسکری ببینید.

تفسیر:

و چون عیسی دلایل روشن - یعنی معجزات دال بر نبوت خود - را آورد، گفت: من برای شما حکمت (احکام شریعت و علوم عقلی) آوردم و آمدم تا بیان کنم برای شما برخی از آنچه اختلاف می کنید از اموری که متعلق به دین و مناط تکلیف باشد نه اختلافی که تعلق به دنیا دارد و خارج از دائرة تکلیف است. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا مَنْ بَعَثَ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ أَمْةٍ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا مَنْ بَعَثَ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ أَمْةٍ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ پس بترسید از عذاب خدا به اجتناب از معاصی و مخالفت، و فرمان برید مرا در آنچه به شما از جانب خدا می رسانم.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ...: به یقین خداوند یکتا پروردگار من و شماست، پس او را پرستش کنید، این است راه راست که اصلاً انحراف ندارد و به بهشت می رساند.

(آیه ۶۵) (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ)

تفسیر:

پس گروه ها از میان امت او به اختلاف برخاستند؛ برخی در یهودی بودن باقی ماندند و برخی ایمان آوردند اما گرفتار غلو شدند و برخی به راه اعتدال رفتند، پس وای از عذاب دردناک روز قیامت بر کسانی که ظلم با این عظمت و گستردگی نمودند.

(آیه ۶۶) (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

لغت:

ینظرون در این جا به معنی «ینتظرون» است.

تفسیر:

آیا آنها (که ایجاد اختلاف می کنند) جز قیامت را انتظار دارند که ناگهان بر آنها بیاید در حالی که از آن غفلت دارند و مشغول امور دنیا هستند و یا قیامت را انکار می کنند؟!

(آیه ۶۷) (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ)

لغت:

الأخلاء جمع خلیل و آن به معنی دوست است.

تفسیر:

دوستان دنیا در آن روز (قیامت) دشمن یکدیگرند، چون اسباب دوستی در آن روز تبدیل به اسباب دشمنی می شود، مگر پرهیزکاران که در آن روز سبب دوستی آنها قوی تر می گردد و در آن جا و آن روز هم دوستان یکدیگرند.

تنبيه: آیه شریفه آگاهی است که تمام دوستی ها روز قیامت مبدل به دشمنی گردد الا دوستی که برای خدا و در راه خدا باشد، لذا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَحِبَّ فِي اللَّهِ، وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ: دوستی کن در راه خدا و دشمنی نما در راه خدا. (۱) و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَلَا كُلُّ خُلَّةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عَدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

آگاه باشید هر دوستی که در دنیا برای غیر خدا باشد آن دوستی در روز قیامت دشمنی می گردد. (۲) علی بن ابراهیم روایت نموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمود:

چون دو مؤمن در دنیا دوستی کنند و یکی به جوار رحمت خدا رود، گوید: خدایا

ص: ۳۴۹

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۲۶۱.

۲- . برهان، ذیل آیه شریفه.

فلانی دوست من بود و مرا به طاعت تو و اطاعت انبیای تو امر می نمود، در انجام اوامر ترغیب و از نواهی منزجر می نمود، نظر لطف را از او مگیر و همچنان که مرا هدایت نمودی او را به طریق هدایت مستقیم بدار و چنان که او مرا گرامی داشت او را به کرم عمیم خود رحمت فرما.

و چون دو کافر و فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از آنها پیش از دیگری بمیرد، گوید: خدایا فلان کس مرا از عبادت و اطاعت تو منع می کرد و بر فسق و معصیت تحریص می نمود و می گفت: ما را به سوی خدا رجوعی نیست! نظر لطف از او بردار و به انواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب فرما. (۱)

نعمت های بهشتی برای بندگان خدا

(آیه ۶۸-۷۰) (يَعْبَادِ لَأَخَوْفُ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَأَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ * اذْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ)

لغت:

تجبرون فعل مضارع مجهول، و مصدر آن «حبر» در این جا به معنی شاد شدن است.

تفسیر:

و به متقیان خطاب می شود که ای بندگان من، امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

آن کسانی که (یا ای کسانی که) به آیات و نشانه های ما ایمان آورده و همواره تسلیم فرمان و اراده ما بودند (یا بودید)، شما و همسران مؤمنه دنیوی تان با سرور تمام و آراستگی کامل و اکرام فراوان به بهشت داخل شوید.

بیان: کلمه مبارکه «یا عباد» در اصل «یا عبادی» بوده «ی» حذف شده و کسره دلالت

ص: ۳۵۰

۱- . برهان، ذیل آیه شریفه، ح ۳، با تلخیص و نقل به معنی.

بر محذوف دارد و این اضافه که فرموده: «ای بندگان من» دالّ است بر جلالت و شرافت بندگان خاص الهی و وصف فرموده آنان را به دو وصف: یکی وصف علمی که عبارت از معتقدات حقه ایمانیه است، و دیگر وصف عملی که مقام تسلیم در فرمان برداری است و به جامعیت این دو صفت، رتبه عالی بندگی را حائز و شئونات بهستی را نائل شوند.

(آیه ۷۱) (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

لغت:

صحاف جمع «صحفه» و آن به معنی جام و کاسه است. و اکواب جمع «کوب» و آن در این جا ظاهراً به معنی کوزه است.

تفسیر:

و بر آنان کاسه هایی زرین پر از غذا و کوزه هایی سرشار از شراب طهور گردانده می شود و در آن جا آنچه دل ها اشتها کند و چشم ها لذت برد مهیاست و شما در آن جا جاودانید.

محققان گفته اند: خدای متعال به این دو جمله شریفه نعمت های بهستی را بگونه ای توصیف فرموده که اگر جمیع خلائق مجتمع شوند برای بیان توصیف آنچه در بهشت است از انواع نعیم و اصناف تکریم، از این دو تجاوز نکنند و این اعلا درجه فصاحت و بلاغت است.

(آیه ۷۲ و ۷۳) (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ)

ص: ۳۵۱

تفسیر:

و این همان بهشتی است که شما را در مقابل آنچه در دنیا از اعمال نیک و خیرات انجام می دادید به ارث داده شد، یا سهم بهشتی کفار است که شما به خاطر اعمال نیکتان به میراث بردید.

برای شما در آن جا میوه های فراوانی است که از آنها می خورید.

و در حدیث است که هیچ مؤمنی میوه ای از درخت بهشت نچیند مگر دو مثل آن از همان جا روئیده شود.

تتمه: بیان وصف بهشت و آنچه خداوند کریم و رحیم و غفور در آن مهتیا فرموده از انواع نعمت های الهیه، خارج از حدود عقول است و ادراک آن نمی توان نمود - نه به حواس ظاهره و نه به حواس باطنه - مگر بر سبیل نمونه و تصور فی الجمله، چنانچه در روایت دیگر فرموده:

ما لا عین رأّت، و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر: آنچه نه چشمی دیده و نه گوشه شنیده و نه به قلب بشری خطور نموده است. در این صورت چه کسی جز ذات خالق آن می تواند آن را وصف نماید.

عذاب و کیفر گناهکاران

(آیه ۷۴ و ۷۵) (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ)

لغت:

یفتّر فعل مجهول از باب تفعیل، و مصدر ثلاثی آن «فتر» و در این جا به معنی قطع شدن و یا تخفیف و کم شدن است.

مبلسون جمع مبلس و آن اسم فاعل از باب افعال، و إبلاس به معنی یأس و ناامید بودن است.

ص: ۳۵۲

تفسیر:

همانا گنهکاران (کافران و طاغیان) در عذاب جهنم جاویدان اند.

عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنان در آن جا از نجات یافتن نومیدند.

تبصره: اجماعی تمام مسلمین بلکه از ضروریات دین است مخلد بودن مشرکین و منافقین و کفار در آتش جهنم، و آیات و اخبار در دوام عذاب کفار بسیار است، از جمله این آیه شریفه که حق تعالی تصریح فرموده به خلود آنها و هم تصریح به آن که عذاب از آنها سست نمی شود و از تخفیف و راحت ناامیدند. و نیز در آیه دیگر: لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ يُنظَرُونَ تصریح به عدم تخفیف عذاب شده و این که ایشان منظور نظر لطف الهی نخواهند بود. (آیه ۷۶-۷۸) (وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَ نَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكْتُونَ * لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ)

تفسیر:

و ما به آنها ستم نکردیم؛ ولی آنها خود ستمکار بودند و ستم خود ایشان موجب این عذاب دائم برای آنها شده است.

چون از شدت عذاب بیطاقت شوند به خازن جهنم که نامش مالک است استغاثه نمایند و گویند: ای مالک، بگو: پروردگار ما را بمیراند و نابود سازد تا از این عذاب رها شویم! در جواب آنها می گوید: (شما نخواهید مرد و عذاب شما تخفیف نمی یابد) بی تردید شما در این جا ماندگارید.

لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ... به آنها گفته می شود: ما حق را (دین و کتاب و معارف الهی را

ص: ۳۵۳

۱- . برای مسأله خلود به بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۸ رجوع شود.

در دنیا) برای شما آدمیان آوردیم و لکن بیشتر شما حق را خوش نداشتید و نپذیرفتید و از آن کراهت داشتید، به خاطر این که باطل مطابق مشتبهات نفس و راحتی بود و حق خلاف خواسته های نفس و موجب زحمت و مشقت بود، از این رو حق را کاره و باطل را جالب بودید و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید، بنابراین عذاب و عقاب، ملازم حال شما خواهد بود.

(آیه ۷۹) (أَمْ أُبْرِمُواْ أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ)

لغت:

أم به معنی بل، و إبرام که مصدر ابرموا و مبرمون است به معنی محکم کردن می باشد.

تفسیر:

و چون کفار نه فقط کراهت از حق داشتند؛ بلکه درصدد ردّ حق و اثبات باطل نیز بودند، لذا حق تعالی فرماید: بلکه آنها کار مکر و مخالفت با حق را محکم تر کردند ما نیز کار مکر و غضب را بر آنها محکم تر می کنیم.

(آیه ۸۰) (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ)

تفسیر:

آیا آنها می پندارند که ما راز دل و سخن در گوشی آنها را نمی شنویم؟ آری می شنویم و فرستادگان ما - یعنی فرشتگان - که نزد آنها هستند می نویسند. یعنی اسرار آنها بر فرشتگان که بر آنها گماشته ایم معلوم است، چگونه بر ما که خداوندیم پوشیده باشد؟

اکثر مفسران بر آن اند که آیه أم ابرموا امرا در باره کفار قریش است، یعنی نه چنان

ص: ۳۵۴

است که کفار مکه حق را اطاعت کنند؛ بلکه امر خود را در ابطال حق محکم ساختند و با رسول ما درصدد کید برآمدند، پس ما نیز مکافات عمل ایشان را در دنیا و آخرت محکم کنند گانیم و گمان آنها آن است که ما سخنان سرّ و نجوای ایشان را نمی شنویم! و کید و مکر درباره رسول ما می نمایند، آری می شنویم و ملائکه ما می نویسند.

دلیلی بر بی فرزندی خدا

(آیه ۸۱) (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبْدِينَ)

تفسیر:

یکی از اشخاص سرشناس عرب به شخص دیگری که در حضور او آیه ای از قرآن را مسخره کرد گفت: سوگند به خدا که پیامبر جز حق نمی گوید. او در جواب گفت: من هم حق می گویم و گفت: لا-اله الا-الله. و گفت: امّا این جمله را هم من اضافه می کنم: فرشته ها دختران خدا هستند. پس این آیه نازل شد: بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود خود من برای ادای حق فرزندی و شرکتش با پدر در وجوب عبادت، نخستین پرستنده او بودم.

یعنی اگر به برهان صحیح و حجت روشن ثابت می شد که خدای را فرزندی هست اوّل کسی که به طاعت او قیام می کرد من بودم.

بیان: این قضیه فرضی است و مراد تعلیق شیء بر امر محال است که مستلزم محالیت آن شیء است، یعنی بودن ولد در واقع محال است، پس معلق به آن که عبادت اوست نیز محال باشد، بنابراین مقصود نفی ولد و عبادت اوست.

(آیه ۸۲) (سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ)

تفسیر:

منزه است پروردگار آسمان ها و زمین پروردگار عرش از آنچه آنها توصیف می کنند (که او فرزند دارد یا فرشتگان دختران اویند یا مجسم است و به سه جزء تقسیم شده و...).

ص: ۳۵۵

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ

ولد و فرزندی برای او نخواهد بود که وارث ملک و سلطنت او شود، و متولد از چیزی نشده تا از برای او والد و پدری باشد که شریک در ربوبیت و ملک او باشد، و همتایی برای او نیست که با او در امر سلطنت معارضه نماید. (۱)

میل کفار به بازی و سرگرمی

(آیه ۸۳) (فَدَرُّهُمْ يُخَوْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ)

تفسیر:

پس آنها را رها کن که در کفر و فسقشان فرو روند و سرگرم بازی با دنیای خود و به دنیا مشغول و مغرور باشند و از هوای نفس خود پیروی کنند تا آن روزشان را که وعده داده شده اند (یعنی روز قیامت را) ملاقات کنند که کفار در آن روز به جزای اعمال خود خواهند رسید.

چون بعد از اظهار آیات بینات و حجج واضحات بر حقایق پیامبر، هیچ گونه اثر و نتیجه ای مترتب نگردید و بر کفر و عناد و لجاج خود افزودند، مستوجب خذلان و مستحق عذاب جهنم شدند، لذا فرمود: واگذار ایشان را تا روز موعود.

حاکمیت و حضور خدا در جهان

(آیه ۸۴) (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ)

تفسیر:

اوست که در آسمان ها معبود فرشته ها و در زمین معبود جن و انس است - یعنی او سزاوار پرستش است نه غیر او - و اوست دارای اتقان صنع و تدبیر و دانا به همه چیز، پس

ص: ۳۵۶

الوهیت اختصاص به او خواهد داشت.

(آیه ۸۵) (وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)

تفسیر:

و پرخیز و برکت و پایدار است خدایی که ملکیت حقیقی و تسلط و حاکمیت بر آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو هست از آن اوست.

و علم به هنگام حدوث قیامت نزد اوست، و به سوی او برای رسیدن به جزای اعمال بازگردانده می شوید.

شرط پذیرش شفاعت

(آیه ۸۶) (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

چون مشرکان غیر خدا را می پرستیدند به امید این که شفیع آنها نزد خدا باشند، در این آیه می فرماید: و کسانی را که به جای خدا می خوانند - مانند بت ها و فرشتگان و برخی از انسان ها - در روز قیامت مالک هیچ شفاعتی نخواهند بود، مگر آن کسانی که شهادت به حق دهند - یعنی شفیعانی که خود اقرار به توحید کنند - در حالی که اقرار آنها از روی یقین باشد یا در حالی که ایمان و صلاحیت شفاعت شده را می دانند.

(آیه ۸۷) (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ)

ص: ۳۵۷

تفسیر:

و اگر از آنان پرسی: چه کسی آنها را آفریده است؟ خواهند گفت: خداوند (زیرا آنان مشرک در خلقت نبودند بلکه مشرک در ربوبیت بودند). پس چگونه و به کجا از حق باز گردانده می شوند و الوهیت و ربوبیت را از هم جدا می کنند؟!

صبر و مدارا با کافران

(آیه ۸۸) (وَ قِيلَ يَرْبِّ إِنَّا هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ)

اعراب:

قیله عطف به الساعه در آیه ۸۵ است. و «قیل» مانند «قول» مصدر است. و جمله یا رب... مقول قول است و ضمیر «قیله» به رسول الله صلی الله علیه و آله برمی گردد.

تفسیر:

و در نزد خداست آگاهی به گفتار شاکیه و مایوسانه پیامبر که گفت: ای پروردگار من، مسلماً اینان گروهی هستند که ایمان نخواهند آورد.

و یا «واو» در «وقیله» واو قسم باشد، یعنی سوگند می خورم به گفتار رسول خود که آن کلمه شریفه یَرْبِّ است هنگام شکایت از قوم خود به من که اینان گروهی هستند که ایمان نخواهند آورد.

شأن نزول: حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر چند برای اثبات توحید و ابطال شرک، دلایل قاطعه و براهین ساطعه اقامه می نمود، مشرکان بر عناد و انکار می افزودند، حضرت شکایت حال به درگاه الهی نمود آیه نازل شد.

(آیه ۸۹) (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَّمَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)

ص: ۳۵۸

لغت و اعراب:

صفح در این جا به معنی روی گرداندن، و سلام خبر مبتدای محذوف است.

تفسیر:

پس ای پیامبر، از آنان روی برتاب و بگو سلام (سلام یأس و ترک دعوت و انتظار فرصت برای جهاد). و به زودی پس از تشکیل حکومت تو در مدینه خواهند دانست عاقبت شرک و کفر و مخالفت با پیامبر الهی چیست.

ص: ۳۵۹

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حم * وَ الْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ * اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِی لَیْلِهِ مُبْرَکَهٗ اِنَّا کُنَّا مُنذِرِیْنَ

تفسیر:

«حامیم» رمزهایی است از جانب الله که به محمد صلی الله علیه و آله القاء شده است. (۱) سوگند به این کتاب روشن و روشنگر که روشن کننده اعتقادات صحیح و حلال و حرام و معارف الهی است که ما آن را یک جا در شبی پربرکت که شب قدر است فرو فرستادیم؛ زیرا ما همواره طبق سنت جاریه خود بیم دهنده جهانیان بوده ایم.

برکات شب قدر فراوان است: ۱- نزول قرآن مجید. ۲- حیات و ممات و قبض و بسط ارزاق و امراض تمامی مردم در این شب تقدیر می شود. ۳- آن که باب رحمت الهی در این شب باز و حق تعالی دعای بندگان را مستجاب می کند و گناهان آنها را می آمرزد، و ملائکه

ص: ۳۶۰

۱- مطالب دیگری هم در باره حروف مقطعه اوایل برخی سوره ها پیش تر گفتیم.

رحمت بر ایشان نازل می شود. ۴ - عبادت این شب بهتر از عبارت هزار ماه باشد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که: مراد از لیلۀ مبارکه، شب قدر است. (۱)

در ماه مبارک رمضان، شب قدر، تمام قرآن مجید در بیت المعمور (آسمان چهارم) نازل شد و بعد به تدریج در مدّت بیست سال بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نازل گردید. (۲) (آیة ۴-۷) (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

اعراب:

أَمْرًا مَنْصُوبٌ اسْتِ بَعْدَ «أَمْرِينَ» مَقْدَرٌ، وَ أَنْ حَالٌ اسْتِ يَعْنِي إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ آمْرِينَ أَمْرًا. رَحْمَةً مَفْعُولٌ مَرْسَلِينَ وَ يَا مَفْعُولٌ لَهُ مِي بَاشَدُ يَعْنِي مَرْسَلِينَ لِلرَّحْمَةِ يَا أَنْزَلْنَاهُ لِلرَّحْمَةِ.

تفسیر:

در آن شب هر کار محکم و استواری از حوادث سال از جمله نزول قرآن تا شب قدر آینده از هم باز می شود و به مأموران اجراء ابلاغ می گردد.

جميع منافع و مضارّ بندگان در دنیا مانند پستی و بلندی و سخط و رضا و قبول و رد و وصال و فراق و شقاوت و سعادت و رجا و یأس و تعیین عمرها و آجال و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در این شب تعیین می گردد.

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: کاری که نشأت یافته از جانب ماست. زیرا همواره فرشتگان را برای اداره امور تکوین و پیامبران را برای ابلاغ امور تشریح فرستنده بودیم. یا فرستنده ایم قرآن را؛ زیرا از سنت ما فرستادن پیامبران با کتاب های هدایت کننده به سوی

ص: ۳۶۱

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۶۱.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۰.

بندگان است.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: به خاطر اقتضای رحمت پروردگارت؛ زیرا که اوست شنوای درخواست های قوی و عملی نیازمندان و دانا به نیاز آنها.

و بعضی آیه را این گونه تفسیر کرده اند که: ما ارسال کننده ایم تو را - ای پیامبر - به جهت رحمت و بخششی از پروردگار تو بر بندگان، چنان که فرموده است: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [انبیاء، ۱۰۷].

رَبِّ السَّمَوَاتِ...: همان پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو هست اگر اهل باورید یا اگر طالب یقین هستید.

شک کفار تا عذاب دود در آسمان

(آیه ۸ و ۹) (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ * بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ)

تفسیر:

هیچ معبودی جز او نیست، اوست که زنده می کند و می میراند، پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست.

بلکه آنها به جای ایمان آوردن، در باره توحید و معاد در تردید و سرگرم بازی با دنیای خویش هستند و به این جهت در آیات الهی تأمل نمی کنند تا موجب ایمان آنها شود.

(آیه ۱۰ و ۱۱) (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ * يُغشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ)

اعراب:

قبل از جمله هذا عذاب الیم «قیل» یا «يقولون» در تقدیر است.

ص: ۳۶۲

تفسیر:

و چون به موعظه و نصیحت و دلایل و حجّت، به راه راست نمی آیند، پس در انتظار روزی باش که آسمان در مقدمه شروع قیامت دودی آشکار بیاورد.

دودی که همه مردم را فرا گیرد و گفته شود: این عذابی دردناک است که خدای متعال بر ما گماشته است.

و برخی گفته اند مقصود عذاب دنیوی مانند قحطی و امثال آن است که برای مردم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد. و این معنی شاید با آیات بعد مناسب تر باشد.

(آیه ۱۲-۱۵) (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعِذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَّى لَهُم الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ * إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ)

لغت و اعراب:

کشف در این جا به معنی برداشتن و برطرف کردن است. الذکری مبتدا و اُنّی لهم خبر آن است. قلیلاً یعنی «زماناً قلیلاً».

تفسیر:

در حالی که همه می گویند یا گفتند: پروردگارا این عذاب را از ما برطرف ساز که ما اهل ایمانیم؛

خدای متعال می فرماید: از کجا و چگونه این عذاب برای آنها تذکر خواهد بود در حالی که بر آنها پیامبری روشن از نظر رسالت و روشنگر نسبت به حقایق بیامد و با آیات و معجزات او متذکر نشدند؟!

ص: ۳۶۳

سپس از او روی برتافتند و گفتند: او در سخنانی که می خواند تعلیم یافته از دیگران است که به خدا نسبت می دهد و دیوانه است!

ما اکنون عذاب را از اهل جهان (یا از شما مردم حجاز) اندکی برطرف می کنیم و تذکر می دهیم که شما حتماً پس از مدتی به عذاب آخرت بر می گردید، چون به وعده خود که می گوئید ایمان می آوریم وفا نخواهید کرد و در کفر ثابت قدم می مانید.

(آیه ۱۶) (يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ)

اعراب و لغت:

یوم منصوب به «ننتقم» مقدر. و بطشه به معنی گرفتن با شدت است.

تفسیر:

آن عذاب در روزی است که کافران را به بزرگ ترین و سخت ترین طرزی فرا گیریم زیرا ما انتقام گیرنده ایم.

بنابر قول دوم در تفسیر آیه یازده معنی آیه این است که چون خدای تعالی قحط و غلا(۱) را از ایشان رفع نمود، وعده خود را به جا نیاورده در کفر اصرار نمودند، آیه چهارده تا شانزده نازل شد که چگونه و به چه نوع ایشان را تذکر باشد به این عذاب قحط و حال آن که پیغمبر به سوی ایشان آمد با معجزات باهرات و اصلاً در آن تأمل ننمودند و ایمان نیاوردند. جمعی گفتند: معلمی به او تعلیم قرآن نماید! و جمعی گفتند: مجنون است! و با وجود این همه تا روز بدر کشف عذاب نمودیم باز به کفر برگشتند.

پس بر سیل تهدید فرماید: يَوْمَ نَبِطِشُ...، یاد کنید آن روز را که بگیریم شما را گرفتنی سخت و ما انتقام کشنده ایم شما را در آن روز.

ص: ۳۶۴

۱- قحط و غلاء: خشکسالی و گرانی. فرهنگ معین.

(آیه ۱۷ و ۱۸) (وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

اعراب:

قبل از آن ادوا «باء» و یا «قال» در تقدیر است.

تفسیر:

بعد از آن به جهت تسلی خاطر مبارک پیامبر از تکذیب و عناد قوم، قصه فرعون را نقل فرماید: و حقیقت این است که ما پیش از آنها قوم فرعون را آزمودیم و رسولی بزرگوار به سراغ آنها آمد. پیغمبری بزرگوار که حضرت موسی علیه السلام باشد که نزد خدا به سبب طاعت و عبادت عظیم الشان بود. یا نزد بنی اسرائیل به سبب اخلاق حسنه و افعال مرضیه شریف و بزرگوار بود.

موسی به فرعون و فرعونیان گفت که بندگان خدا بنی اسرائیل ستمدیده را به من باز دهید، همانا من برای شما فرستاده ای امینم.

و آنچه مأمور شده ام از جانب حق تعالی که به شما برسانم و ابداً کم و زیاد نکنم؛ بلکه به همان طریق به شما می رسانم و شما می دانید که من هرگز به خیانت به شما متهم نبوده ام، پس بر شما واجب است این که امر من را اطاعت کنید.

(آیه ۱۹) (وَ أَنْ لَاتَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِنِّي ءَاتِيكُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ)

اعراب:

آن لا تعلوا عطف بر آن ادوا است.

ص: ۳۶۵

تفسیر:

پیام دیگر این که بر خداوند تکبر نکنید یا با کفران نعمت و عدم اطاعت او و بی اعتنایی به پیامبر و وحی او سرکشی ننمایید زیرا من برای شما حجتی آشکار آورده ام یعنی معجزات ظاهره که مبین صحت نبوت و صدق ادعای من است آورده ام.

چون حضرت موسی دید به قصد قتل و سنگسار کردن او برخاستند، از شر آنها به خدا استغاثه نمود و عرض کرد:

(آیه ۲۰ و ۲۱) (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ * وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ)

اعراب و لغت:

قبل از آن «من» در تقدیر است. ترجمون فعل مضارع و مصدر آن «رجم» و آن در این جا احتمال چند معنی دارد که در ترجمه و تفسیر آیه گفته ایم.

تفسیر:

و البته من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم از این که مرا برانید یا ناسزا بگویید یا سنگ بزنید یا بکشید.

و اگر به من ایمان نمی آورید پس از من کناره بگیرید و به حال خود واگذارید و به اذیت و آزار من اقدام نکنید. اما دعوت او سودمند نیفتاد.

(آیه ۲۲) (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَأَيُّ قَوْمٍ مُّجْرِمُونَ)

تفسیر:

پس پروردگار خود را خواند که اینان گروهی گنهکارند به حدی که استحقاق هلاکت دسته جمعی دارند.

ص: ۳۶۶

بعضی گفته اند: دعای او این بود:

اللهم عَجِّلْ لَهِمْ مَا يَسْتَحِقُّونَهُ بِأَجْرِهِمْ.

تبصره: آیه شریفه حق ناشناسی این جماعت را به عالمیان معرفی سازد، پیغمبری که خیرخواه آنهاست و برای هدایت و رستگاری آنها از جانب خدا با آیات بینات مبعوث و از راه لطف آنها را ارشاد می نماید. به عوض ایمان آوردن به او در مقام سرکشی و دشنام و تهدید قتل او برآمده خود را در معرض غضب الهی در آوردند. چون عناد و لجاج و طغیان آنها ادامه پیدا کرد سرانجام کار به نزول عذاب کشید.

(آیه ۲۳ و ۲۴) (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ * وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ)

لغت و اعراب:

أسر فعل امر از باب افعال و مصدر آن إسراء به معنی سیر دادن در شب است. لَيْلاً منصوب به ظرفیت، تأکید همان معنایی است که از أسر استفاده می شود.

رهواً حال از بحر است و به معنی ساکن و آرام، یا وسیع، یعنی دارای راه های وسیع می باشد.

تفسیر:

حق تعالی دعای حضرت موسی علیه السلام را اجابت کرد و فرمود: پس بندگان مرا شبانه حرکت ده؛ زیرا شما تحت تعقیب فرعونیان هستید.

یعنی چون فرعون خبردار شود، در عقب شما روان گردد، وقتی به دریا رسیدی عصا به دریا زن، دریا شکافته و راه ها در آن پیدا شود، تو و بنی اسرائیل از دریا بگذرید و به آن طرف روید. و چون از دریا عبور کردی دریا را با راه وسیعش رها کن تا فرعونیان وارد شوند؛ زیرا آنان بی تردید سپاهی محکوم به غرق شدن هستند.

یعنی همه آنها در دریا غرق خواهند شد. پس چون فرعون به کنار دریا رسید و راه ها را

ص: ۳۶۷

مشاهده نمود دانست که بنی اسرائیل از آن جا گذشته اند، از غایت عصیان و طغیان در این معجزه تأمل نکرده با همه قوم خود در آن راه ها درآمدند، چون به میان دریا رسیدند به امر حق تعالی آب دریا به هم آمده تمام در زیر آب هلاک گشتند.

(آیه ۲۵-۲۹) (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ)

لغت و اعراب:

نعمه به فتح نون به معنی تنعم و تمتع و بهره برداری است. کذلک خبر مبتدای مقدر است یعنی «الأمر کذلک». منظرین اسم مفعول از باب افعال و مصدر آن انظار به معنی مهلت دادن است.

تفسیر:

پس خدای تعالی پیغمبر خود را از حال دارائی های آنها بعد از هلاکت خبر می دهد:

چه بسیار از باغ ها و چشمه سارها که از خود باقی نهادند.

و چه کشتزارها و منزل و جایگاه های زیبا و پر نعمتی.

و چه خوش گذرانی ها که در آن مسرور و خوشحال بودند.

آری، و این گونه بود که ما فرعون و فرعونیان را هلاک کردیم و منازل و مساکن و نعمت ها و باغ ها و چشمه سارهای آنها را به گروهی دیگر (بنی اسرائیل) به میراث دادیم.

روایت شده از عمّار سبابی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شهر مدائن آثار کسری و خرابی آنها را مشاهده می نمود، یکی از کسانی که در خدمت حضرت بود از روی عبرت خواند:

ص: ۳۶۸

جَزَتْ الرِّيحُ عَلَى رِسْمِ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ

حضرت فرمود: چرا نخواندی:

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ...؟

بعد از آن فرمود:

إِنَّ هَؤُلَاءِ كَانُوا وَارِثِينَ فَأَصْبَحُوا مَوْرُوثِينَ، لَمْ يَشْكُرُوا النِّعْمَةَ فَسِيلَبُوا دُنْيَاهُمْ بِالْمَعْصِيَةِ. إِيَّاكُمْ وَكُفْرَ النُّعْمِ لَاتَحُلُّ بِكُمْ النُّقْمُ؛ به درستی که این جماعت وارث بودند، پس موروث گردیدند، شکر نعمت را نکردند، پس دنیای آنها به سبب معصیت سلب شد.

پرهیزید از کفران نعمت تا نقت و عذاب بر شما وارد نشود. (۱) فَمَا بَكَتْ... پس نه آسمان و زمین بر آنها گریست و نه در وقت نزول عذاب مهلت یافتند.

(آیه ۳۰-۳۳) (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ * وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ)

اعراب و لغت:

من فرعون بدل از العذاب المهين است، یعنی «من عذاب فرعون» و مضاف آن حذف شده است. بلاء یعنی امتحان.

تفسیر:

و به یقین ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده (ذبح پسران و بیگاری دختران) نجات بخشیدیم.

از دست فرعون که حقاً او برتری جو و سرکش و از تجاوزکاران بود.

ص: ۳۶۹

و همانا ما آنها را از روی علم به استحقاق و صلاحیتشان بر جهانیان - یعنی مردم زمانشان - برگزیدیم.

و آنها را از آیات و معجزات آنچه در آن امتحانی آشکار، یا نعمتی روشن بود عطا کردیم مانند عصا، ید بیضاء، شکافتن دریا، هلاک دشمنان، نزول تورات و منّ و سلوی.

حس گرای کفار

(آیه ۳۴-۳۶) (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ * إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ * فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

لغت:

إِنْ در این هی نافیه است. و هی به «موت» معلوم از مقام برمی گردد. منشَرین اسم مفعول از باب افعال و مصدر آن اِنشَار در این جا به معنی برانگیختن و زنده کردن است.

تفسیر:

در اوایل سوره در باره قریش و انکار و عناد آنها مطالبی مطرح شد و سپس برای عبرت آنان بخشی از داستان فرعون و فرعونیان و هلاک شدن آنها یاد شد.

در این جا قرآن مجید باز به بیان حال قریش می پردازد و می فرماید:

البتّه اینان یعنی کفار قریش می گویند:

سرانجام زندگی و هستی بشر جز همان مرگ اولی نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا... پس اگر شما در ادّعی بودن قیامت راستگویند پدران ما را زنده کنید و بیاورید.

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله معجزات ظاهره و دلایل قاطعه ارائه کرد و ایشان از جهت عناد و انکار در آنها تأمل نمی کردند و سؤالات بی وجه عنوان می کردند خداوند آنها را تهدید می کند و می فرماید:

ص: ۳۷۰

(آیه ۳۷) (أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ)

اعراب:

الذین عطف به قوم است.

تفسیر:

آیا آنها در عدد و نیرو بهتر و بیشترند یا قوم تبع (یکی از سلاطین مقتدر یمن که جمعیتی بودند با ابهت و کثرت)، و کسانی که پیش از قوم تبع بودند مانند عاد و ثمود؟ همه آنان را هلاک نمودیم چرا که همه گنهکار بودند و اصرار در کفر و شرک داشتند پس قریش که به مراتب از آنها ضعیف تر و کمترند از چنگال عذاب و عقاب ما رهایی نخواهند داشت.

حقانیت آفرینش

(آیه ۳۸ و ۳۹) (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْنٍ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

و ما آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو هست را به بازی و بدون هدف نیافریدیم.

بلکه بر وجه حکمت و مصلحت ایجاد کرده ایم.

ما آن دو را جز به حق و برای هدفی والا و عقلایی نیافریدیم، و لکن بیشتر مردم نمی دانند که کار خدای حکیم بدون هدف نخواهد بود و عدم علم آنها به خاطر این است که در مخلوقات و اسرار خلقت تأمل و دقت نمی کنند.

توضیح: افعال الهی هدف دارد؛ زیرا اگر هدف در کار نباشد عبث بودن لازم می آید و

ص: ۳۷۱

چون انجام فعل عبث قبیح و صدور قبیح از خدای حکیم علی الاطلاق محال است، پس خلقت آسمان و زمین و آنچه ما بین آنهاست هدف دارد و بازیچه و عبث و لغو نخواهد بود.

و چون خداوند متعال غنی علی الاطلاق است پس هدف او فایده رساندن به بندگان خواهد بود.

و معلوم است که نفع حقیقی جز ثواب و رساندن فیض به بندگان نیست، و آن مستلزم صدور تکلیف نسبت به بندگان است تا به امتثال آن سعادت و فیوضات الهی را نائل شوند.

سخت گیری در قیامت

(آیه ۴۰-۴۲) (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا لَهُمْ يُنصِرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

و چون نسبت به تکالیف الهیه، بندگان دو دسته هستند؛ بعضی مؤمن و مطیع و جمعی کافر و عاصی گردند، لذا روز جزا را متذکر شده فرماید:

و به یقین روز فصل و قضاوت به حق خداوند و روز جدا سازی حق از باطل و مؤمن از کافر و عادل از فاسق، موعد همگی آنان (انسان ها) است.

روزی که هیچ دوست یا یآوری از دوست و یاور خود هیچ گونه ضرری را دفع نمی کند و نه آن دوستان و یاوران یاری می شوند.

مگر کسی که خداوند او را مورد ترحم قرار دهد؛ زیرا اوست مقتدر و مهربان.

از آیه شریفه بر می آید که فقط کسانی که خدا آنها را به خاطر برخی از ویژگی هایی که دارند مورد رحمت خود قرار می دهد شفاعت می کنند و شفاعت می شوند.

(آیه ۴۳-۴۶) (إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلِي الْحَمِيمِ)

ص: ۳۷۲

لغت:

الأثیم یعنی گناهکار یا بسیار گناهکار، از مادهٔ اِثْم به معنی گناه است. مهل مس گداخته شده و مانند آن. غلی جوشیدن حمیم آب جوش.

تفسیر:

بی تردید درخت زقوم که در ته جهنم می روید و شاخه هایش به همه طبقات می رسد، خوراک فرد گنه پیشه (کافر معاند) است و مانند مس گداخته است که در شکم آنان می جوشد، مانند جوشیدن آب جوشان که از شدت حرارت امعاء و احشاء را پاره پاره می کند.

(آیه ۴۷-۵۰) (خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ * إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ)

لغت و اعراب:

مصدر اعتلوا اعتلاء به معنی افکندن و پرتاب کردن. سواء به معنی وسط. قبل از ذق «قیل له» و مانند آن در تقدیر است، و ذق فعل امر از مادهٔ ذاق و مصدر آن «ذوق» به معنی چشیدن است. مصدر تمترون امتراء به معنی شک و تردید داشتن.

تفسیر:

او (کافر معاند) را بگیرد و به قهر و اجبار به میان جهنم کشید.

سپس از فرق سرش آب جوشان که سراپا عذاب و شکنجه است بریزد.

تا تمام ظاهر بدن او گداخته شود چنانچه باطن او از زقوم گداخته شود.

سپس بر سبیل استهزا به او گفته شود یا به او بگویید: بچش و بکش این عذاب را که حقاً تو همان قدرتمند گرامی هستی!

ص: ۳۷۳

این همان عذاب هایی است که شما در آن تردید می کردید.

مروی است که ابو جهل به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ما بین دو کوه که محیطاند به مکه، از من عزیزتر و ارجمندتر کسی نیست، تو و خدای تو قدرت ندارید به من ضرری برسانید! روز قیامت از جانب حق تعالی، ملائکه بر سبیل سرزنش به او گویند: ای عزیز کریم، بچش این عذاب جحیم و عقاب الیم را. (۱)

بهشت پرهیزکاران

(آیه ۵۱-۵۵) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَلِّبِينَ * كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمَنِينَ)

لغت و اعراب:

سندس دیبای نازک، و استبرق دیبای ضخیم. حور جمع «حوراء» و عین جمع «عیناء»، و عیناء یعنی زن درشت چشم و حوراء یعنی زن سفید بدن. متقابلین اسم فاعل از باب تفاعل و حال از متقین، و منصوب است.

تفسیر:

همانا پرهیزکاران در جایگاه امنی (از مرض و اندوه و پیری و مرگ) خواهند بود.

در میان باغ ها و چشمه سارها.

از لباس های ابریشم نازک و ضخیم می پوشند در حالی که برای انس و صحبت رو به روی هم می نشینند.

این گونه است حال آنها و حور عین (زنان بهشتی سفید اندام و درشت چشم) را همسر

ص: ۳۷۴

آنان می نماییم.

در آن جا هر نوع میوه ای را می طلبند در حالی که از ضرر و زیان آن ایمن باشند.

این آیات در باره متقیان بود.

برای تقوا سه درجه بیان نموده اند:

۱ - تقوای بنده نسبت به پروردگار متعال به این که شریک قرار ندهد برای او نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادات.

۲ - تقوای بالنسبه به نفس خود به این که او را در حدود قوانین و احکام الهیه متوقف دارد و او را در معاصی و مناهی اجازه ندهد و از سعادت ابدی محروم نسازد.

۳ - تقوای نسبت به بندگان خدا در آنچه معامله با آنهاست از اموال و نوامیس و نفوس و احوال و معاشرت با آنان.

(آیه ۵۶ و ۵۷) (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَلَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

اعراب:

فضلاً مفعول فعل مقدر مانند اعطاهم، و یا مفعول مطلق باشد یعنی یفضل علیهم فضلاً.

تفسیر:

پرهیزکاران و بهشتیان در آن جا مرگی نخواهند چشید؛ لکن مرگ اول را که سبب انتقال از دنیا به عالم برزخ بوده (و همچنین مرگ دوم را که سبب انتقال از برزخ به قیامت بوده) چشیده اند و خداوند آنها را از عذاب جهنم برای ابد ننگه دارد.

فَضْلًا مِّن... بهشت و خلود در آن تفضلی است از جانب پروردگار تو و این همان نجات و کامیابی بزرگ است؛ زیرا متضمن خلاصی از همه مکاره و رسیدن به همه خواسته ها و نعمت هاست.

ص: ۳۷۵

(آیه ۵۸ و ۵۹) (فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ)

اعراب و لغت:

ضمیر یَسِّرناه به کتاب (قرآن) بر می گردد. و «یَسِّرنا» فعل ماضی از باب تفعیل به معنی آسان کردیم، و ارتقاب به معنی انتظار می باشد.

تفسیر:

پس جز این نیست که ما این قرآن را به زبان تو آسان کردیم چون آن را عربی و تو را گویا و ذهنت را آشنا به معارف آن قرار دادیم، شاید آنان (قوم تو) متذکر شوند.

پس چون آنها متذکر نمی شوند منتظر عذاب برای آنها باش که البته آنها نیز منتظر عذاب هستند.

ص: ۳۷۶

اشاره

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (حم)

در باره این کلمه مبارکه سابقاً توضیحی داده شد.

(آیه ۲) تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ

اعراب:

من الله خبر تنزیل است.

تفسیر:

فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوندی است که غالب بر همه موجودات، مقتدر شکست ناپذیر و صاحب اتقان صنع در تکوین و متانت در تشریح است.

ص: ۳۷۷

نزد بعضی از مفسران معنی آیه این است که قسم به حم که آن کتابی است نازل شده از جانب خدای غالب دانا بر تمام مصالح.

در این آیه تا آیه ششم خدای متعال شواهد قدرت و حکمت و توحید و ربوبیت خود را بیان می کند.

نشانه های خدا در آفرینش

(آیه ۳) (إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ)

اعراب:

آیات منصوب و اسم إنّ، و فی السماوات و الأرض خبر آن است.

تفسیر:

به یقین در آسمان ها و زمین (در وجود و کیفیت و آثار خلقت آنها) نشانه هایی است برای اهل ایمان.

به بیان دیگر:

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ: به درستی که در آسمان ها از نجوم سیاره و کواکب ثابته، وَالْأَرْضِ: و در زمین ها از کوه های راسیه و اشجار ظاهره و حیوانات درنده و سایر امور دالّه بر قدرت کامله الهیه، لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ: برای ایمان آورندگان به یگانگی پروردگار و قدرت صانع مختار نشانه هایی است.

(آیه ۴) (وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

لغت و اعراب:

یَبُثُّ فعل مضارع و مصدر آن بَثُّ به معنی منتشر ساختن و پراکندن، آیات مبتدا، و فی خلقکم خبر آن است.

ص: ۳۷۸

تفسیر:

و نیز در آفرینش خودتان و آنچه در اوست از بدایع خلقت و حالات مختلفه از ابتدای خلق در شکم مادرتان تا پایان عمر، و آنچه از جنبندگان در سراسر جهان منتشر می نماید به لحاظ اختلاف بدن ها و روان ها و نحوه ارتباط روان ها با بدن ها برای گروهی که باور دارند نشانه هایی است. یعنی می توانند به آنها استدلال نموده از سر یقین به یگانگی و قدرت صانع جهان عالم شوند:

اولاً- خلقت انسانی هیکلی عجیب و شگلی غریب با اعضا و جوارح تامه و حواس ظاهره و باطنه و حالات مختلفه که عقول از احاطه به تمام جزئیات و مشخصات آن عاجز باشد؛

و ثانیاً آفرینش جنبنده ها از چرنده و پرنده و درنده و اهلی و وحشی و صحرایی و دریایی هر کدام به وضع خاص از حیث خلق و زندگی و ارتزاق با ترتیب منظم، تدبیر صانع حکیم را مبرهن سازد.

(آیه ۵) (وَ اِخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَمِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)

اعراب و لغت:

قبل از اختلاف، «فی» در تقدیر است. ریح جمع ریح به معنی باد، و تصریف به معنی گرداندن است.

تفسیر:

و نیز در رفت و آمد شب و روز و زیاد و کم شدن آنها؛

و آنچه از روزی که خداوند از آسمان نازل می کند - مانند باران و نور خورشید - و به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می نماید و به بذرها، و گیاهان و نهال ها

ص: ۳۷۹

روح نمو می دمد.

و نیز در گرداندن بادها به هر سو، برای گروهی که می اندیشند نشانه هایی است.

(آیه ۶) (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

اینها که گفته شد یا این آیات کتاب و آیات انفسی و آفاقی که آیات و نشانه های توحید و ربوبیت و قدرت و حکمت خداست را به حق و درستی بر تو می خوانیم پس اگر اینها را که در نهایت وضوح و ظهور هستند نپذیرند و ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا که قرآن و آیات و نشانه های اوست ایمان می آورند و تصدیق می کنند؟!

تبصره: آیه شریفه تهدیدی است نسبت به اعراض کنندگان از آیات الهی که از عاقبت این کار بترسند؛ زیرا عاقبتی وخیم خواهد داشت.

کیفر رفتار نادرست

(آیه ۷-۹) (وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)

لغت:

أَفَّاكٌ صَيْغَةٌ مَبَالِغَةٌ يَعْنِي بَسِيرًا دَرُوعًا سَازَ. أَثِيمٌ يَعْنِي كُنْهَكَارًا يَافِيًا كُنْهَكَارًا. يَصِرُّ فَعْلٌ مُضَارِعٌ، وَ مَصْدَرٌ أَن إِصْرَارًا. هُزُوٌ بِه مَعْنَى مَسْخَرَةٌ كَرْدَنٌ يَافِيًا مَسْخَرَةٌ شَدَّةً.

ص: ۳۸۰

تفسیر:

وای بر دروغ پرداز گنه پیشه!

که آیات خدا را که پیوسته بر او خوانده می شود می شنود، سپس در حال تکبر بر کفر و عناد خود اصرار می ورزد گویی که آن را نشنیده، پس او را به عذاب دردناک بشارت ده.

آیه اشعار دارد به این که اصرار در عناد و استکبار بعد از استماع آیات واضح و دلایل ناطقه به حق بودن قرآن، نزد عقول، بسیار مستبعد باشد. و لفظ بشارت در مقام انذار اشاره به سرزنش و توبیخ این گونه اشخاص است.

تنبيه: آیه تهدید عظیمی و وعید شدیدی است نسبت به کسانی که در عناد و مخالفت فرو رفته اند، به حدی که فرامین الهی را می شنوند که به آنها مکرر در مکرر ابلاغ می شود و لکن عالماً عامداً مخالفت می نمایند، مانند کسی که اصلاً نشنیده است. بنابراین این گونه اشخاص مستوجب ویل و سرزنش و عذاب الیم شوند.

وَ إِذَا عَلِمَ... و هرگاه از آیات کتاب و نشانه های ما چیزی بدانند به جای این که حق را بپذیرد آنها را به مسخره گیرد. آنها را که برایشان عذابی بزرگ است.

(آیه ۱۰) (مَنْ وَرَّآلِهِمْ جَهَنَّمَ وَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَ لَأَمَّا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

اعراب:

ما کسبوا فاعل یغنی، و شیئاً مفعول آن است، و جمله بعد، عطف به فاعل یغنی است.

تفسیر:

پشت سر دنیای آنها جهنم است و آنچه از مال و جاه به دست آورده اند و آنچه به جای خدا به عنوان سرپرستان و دوستان به امید شفاعت آنها اتخاذ کرده اند چیزی از عذاب خدا

ص: ۳۸۱

را از آنها دفع نمی کند و آنها را عذابی بزرگ است که شدت و سختی آن از حد حصر متجاوز است.

(آیه ۱۱) (هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ)

لغت:

رجز در این جا به معنی یک نوع عذاب است و گفته شده: مقصود، عذاب اضطراب آور است.

تفسیر:

این قرآن سراپا هدایت است و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیدند آنان را عذابی از نوع عذاب سخت و دردناک است.

(آیه ۱۲ و ۱۳) (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)

تفسیر:

خداوند، همان است که به قدرت کامله خود دریا را به نفع شما به بخشیدن طبع خاص و سعه وجودی به آب و ایجاد هوا در محیط آن مسخر نمود تا کشتی ها در آن به فرمان تکوینی او روان شوند و به واسطه آن تجارت نمایید و منافع دیگر ببرید و تا شما از فضل و نعمت های بڑی و بحری او طلب کنید و شاید بر این نعمت های بزرگ سپاس گزارید.

ص: ۳۸۲

وَسَيَحْزَنُ لَكُمْ... و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را که وجود و حفظ و تدبیرشان از اوست به سود شما مسخر نمود. حَقًّا که در این مسخر کردن برای گروهی که می اندیشند نشانه هایی از توحید و قدرت و رحمت اوست.

تنبيه: از محقق طوسی رحمه الله نقل شده: تفکر به این است که تفکر کند در اجزای جهان و ذرات آن و در افلاک و کواکب و حرکات و اوضاع آن و اختلافات و مقارنات و مفارقات آن و تأثیرات و تغییرات آن و در مرکبات و جمادات و نباتات و حیوانات و در اجزای انسان و اعضای آن از استخوان و عضلات و عصبات و رگ ها و غیر آن از آنچه به شماره در نیاید و به آن و به آنچه در آن است از مصالح و حکمت ها بر کمال صانع و عظمت او و قدرت او و علم او استدلال کند و در نتیجه از خلق منقطع، و به کلی به خالق و اطاعت او متوجه شود. (۱) در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

إِنَّ التَّفَكْرَ يَدْعُو إِلَى الْبُرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ؛

تفکر به نیکی و نیکوکاری و عمل به آن دعوت کند. (۲)

هر چه کنی به خود کنی

(آیه ۱۴ و ۱۵) (قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يُزُجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيُجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ)

اعراب:

یغفروا جواب امر و مجزوم است. فاعل لیجزی الله است. من عمل... بیان جزایی است که در آیه چهاردهم ذکر شده است.

ص: ۳۸۳

۱- . به سفینه البحار (ذیل فکر) و اوصاف الاشراف خواجه طوسی باب تفکر رجوع شود.

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۵.

فعلیها یعنی وبال اسائئه او بر خود او خواهد بود.

تفسیر:

به کسانی که ایمان آورده اند بگو: تا از کسانی که ایمان و امید به روزهای خدا - مانند روز شکست و مرگ و برزخ و قیامت - ندارند درگذرند و در برابر آزار و اذیت و دشنام آنها درصدد انتقام گرفتن نباشند و تا تحقق حکومت الهی متعرض آنها نشوند تا خداوند خود گروهی را که با شما معارضه می کنند در برابر دست آوردشان که کفر و معصیت است کیفر دهد.

یا مؤمن و کافر را به دست آوردشان جزا دهد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا...: هر که عمل شایسته از اطاعت خدا و کارهای خیر کند به سود خود اوست و هر که کار بد از گناه و فساد کند پس به ضرر خود اوست و وزر و وبال و عقاب آن برای اوست، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

یعنی عاقبت شما قیامت است که در آن مالک امر و نهی و نفع ضرر هیچ کس جز ذات یگانه الهی نیست و به نتیجه اعمالتان می رسید.

تبصره: افعال صادره از انسان گذشته از آن که در آخرت بر آن پاداش مترتب می شود، در دنیا هم منشأ اثر می باشد، یعنی عمل شایسته موجب برکت و وسعت و سعادت، و عمل ناشایسته سبب نحوست و نکبت و شقاوت گردد.

در کتاب کافی از حضرت رضا علیه السلام وارد است که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: إِذَا اطَعْتُ رَضِيْتُ، وَإِذَا رَضِيْتُ بَارَكْتُ، وَ لَيْسَ لِبِرْكَتِي نَهَائَةٌ؛ وَإِذَا عَصَيْتُ غَضِبْتُ، وَإِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ، وَلَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَى.

خدا به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود: هرگاه اطاعت شوم، راضی شوم، و وقتی راضی شدم، برکت دهم و برکت من نهایت ندارد؛ و هرگاه معصیت شوم، غضب کنم، و وقتی غضب کنم، لعن نمایم (از رحمت خود دور کنم)....(۱)

ص: ۳۸۴

(آیه ۱۶) (وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

و همانا ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف و حکم (حکمت و قضاوت و حکومت) و نبوت دادیم، و آنها را از چیزهای پاکیزه چون منّ و سلوی و مائده آسمانی روزی کردیم و آنها را بر جهانیان عصر خودشان برتری بخشیدیم.

نزد بعضی از مفسران، معنی آن است که بنی اسرائیل را به اعتبار کثرت انبیا در میان ایشان، بر جمیع مردمان تفضیل دادیم. اگرچه امت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله افضل از ایشان اند از حیث آن که امت سید انبیا و شیعه اهل بیت او و اولاد آن سرور می باشند.

(آیه ۱۷) (وَءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)

تفسیر:

و برای آنها (بنی اسرائیل) دلایل روشنی از امر دینشان عطا کردیم که در اصول و فروع آن اجمالی نماند، پس آنان در دینشان اختلاف نکردند مگر پس از آن که علم به حقیقت امر به آنان رسید که موجب رفع اختلاف بود و اختلاف آنها نبود جز از روی حسد و تعدی و برتری طلبی در میان خودشان. همانا پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در همه آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد نمود.

یا اختلاف نوزیدند مگر بعد از علم ایشان به نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، پس کتمان

پیامبری او کردند و آنچه را که در کتب ایشان از صفات کمال محمدی صلی الله علیه و آله بود انکار نمودند....

سرپرستی ظالمان و پرهیزکاران

(آیه ۱۸) (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

سپس تو را بر شریعتی خاص از امر کلی دین - یعنی شریعت اسلام در برابر شریعت های چهارگانه گذشته - قرار دادیم، پس از آن پیروی کن و هرگز از هواهای کسانی که دانا نیستند (کفار و مشرکان) پیروی مکن.

مراد آن که از آراء باطله جهال که رؤسای قریش اند پیروی منما، چه ایشان همیشه تابع شهوات نفسانیه و پیوسته درصدد آن اند که تو را از راه راست که دین اسلام است باز دارند و به عبادت اصنام ترغیب نمایند.

تنبيه: چون مسلم است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه از باطل پیروی نمی کند آیه خطاب به پیامبر، و مراد امت او می باشند و تأکید در پیروی از شریعت حقه اسلامی و پرهیز از متابعت هواهای باطله و ادیان ضاله است؛ زیرا مقصد کفار منع از طریقه حقه و ترغیب به باطل به طرق مختلفه است پس مؤمنان را هشاری لازم است.

(آیه ۱۹) (إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ)

تفسیر:

زیرا که البته آنها چیزی از عذاب خدا را از تو دفع نمی کنند - یعنی اگر فرضاً از آنها پیروی کنی ایشان قدرت دفع عذاب از تو ندارند - و همانا ستمکاران، دوستان و یاوران

ص: ۳۸۶

یکدیگرند (شاید مقصود این باشد که در دشمنی با تو یکدیگر را یاری می کنند و با هم متفق اند) و خداوند سرپرست و یاور پرهیزکاران است و تو را بر کفار نصرت دهد، پس از دشمنی کردن آنها غمگین مباش.

(آیه ۲۰) (هَذَا بَصَلٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

لغت و اعراب:

بصائر جمع «بصیرت» به معنی بینش است. و هدی خبر دوم هذا است.

تفسیر:

این قرآن و این شریعت، وسایل بینایی مردم است و سراپا هدایت و رحمت است برای گروهی که مبدأ و معاد را باور می دارند، یعنی فعلیت هدایت و رحمت و تأثیرش در باره آنهاست.

(آیه ۲۱) (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ)

لغت و اعراب:

اجتراح یعنی اکتساب. آن نجعلهم... مفعول حسب. سواء حال است از مفعول نجعل. و سواء به معنی «مستوی» که اسم فاعل است می باشد و محیاهم و مماتهم مرفوع و فاعل آن است.

ص: ۳۸۷

تفسیر:

شأن نزول: جماعتی از مشرکان به مؤمنان گفتند: اگر بعث و حشر، واقعی است - چنانچه شما گوئید - ما آن جا از شما به مال و جاه پیش خواهیم بود مانند امروز در این دنیا، آیه نازل شد:

آیا کسانی که مرتکب گناهان شدند گمان دارند که ما آنها را همانند کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند قرار می دهیم که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می کنند.

تتمه: یکی از عابدان، چون به این آیه رسید آن را تکرار می کرد و می گریست و با خود می گفت: ای کاش می دانستی تو داخل کدام از این دو فرقه هستی!؟

(آیه ۲۲) (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)

تفسیر:

و خداوند، آسمان ها و زمین را به حق آفرید، یعنی به درستی و هدفی والا و عقلایی آفرید تا هر مستعدی به کمالات لایق خود بتواند رسید.

یا به عدل و داد گستری آفرید، و مقتضای معدلت آن است که میان موحد و مشرک و محسن و مسیء تفاوت باشد. و تا هر کس در عالم دیگر در برابر آنچه کسب کرده و به جا آورده از طاعت و معصیت و نیک و بد جزا داده شود.

وَ هُمْ لَمَّا يُظْلَمُونَ: و ایشان هرگز ستم نمی شوند و از استحقاقشان کاسته نمی گردد یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننماید؛ بلکه هر یک به فراخور عمل خود جزا یابند.

(آیه ۲۳) (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْلَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ
اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)

اعراب و لغت:

من بعد الله یعنی من بعد هدایه الله. غشاوه به معنی پرده، و ختم به معنی مهر کردن است.

تفسیر:

پس آیا دیدی (یا آیا نمی بینی) کسی را که معبود خود را هوای نفسش قرار داده، و خداوند از روی علم خود به کفر و عناد او (و یا با آگاهی وی به حال خود) او را رها کرده و به حال خود واگذار نموده و در اثر حق ناپذیری او بر گوش و قلبش مهر شقاوت نهاده و بر دیده دل او پرده کشیده است؟!!

پس چه کسی است که او را بعد از خدا هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟!!

تنبيه: در آیه شریفه چند مطلب است:

۱ - چون خداوند اعلی و اجل است از انجام کار قبیح، پس مقصود از اضلال در آیه شریفه خذلان و واگذار کردن بنده است در گمراهی به سبب سوء اختیار خود او.

۲ - این که علم به چیزی، موجب وقوع و حدوث آن نخواهد بود، و عقل و وجدان بر آن حاکم است، بنابراین علم خداوند به کفر و گمراهی و عصیان بندگان، علت و موجب کفر و گمراهی بندگان نخواهد بود.

علم ازلی، علت عصیان کردند نزد حکیم غایت جهل بود

آیه شریفه تحذیر است از متابعت هوای نفس، و احادیث بسیار در نکوهش آن وارد شده است:

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

به درستی که ترسناک ترین چیزی که بر امت خود می ترسم پیروی از هوی و درازی آرزوست؛ امّا پیروی هوی باز دارد از حق، و امّا درازی آرزو پس فراموش گرداند آخرت را. (۱)

علامه مجلسی رحمه الله فرماید: میزان در پیروی هوای نفس آن است که انسان کاری را به جا آورد محض شهوت نفسانیه و لذت جسمانیه و مقاصد دنیویه اگرچه زجر نفس باشد، مانند کسی که ترک لذایذ نماید برای اشتها به عبادت و جلب قلوب مردم؛ و آنچه انسان به جا آورد به جهت اطاعت امر الهی و تحصیل رضای او گرچه از مشتتهای نفسانی و شهوات باشد ممدوح است، مثل آن که بخورد و بیاشامد برای تحصیل قوه عبادت خدا، و نکاح نماید برای فرزند صالح که مقصود علی الحقیقه طلب رضای الهی باشد.

لکن چون اطاعت نفس بیشتر اوقات منجر به ارتکاب شبهات - بلکه محرّمات - گردد، لازم است شخص زیرک مراقب خود و اعمال خود باشد.

(آیه ۲۴) (وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)

تفسیر:

مشرکان که منکر معاد هستند گفتند: زندگی جز همین زندگی دنیای ما نیست که همواره می میریم و زنده می شویم - یعنی گروهی می میریم و گروهی زنده می شویم و یا از بدنی می میریم و در بدنی دیگر به طرز تناسخ زنده می شویم - و ما را جز مرور زمان (روزگار) نمی کشد و هلاک نمی کند. و بنابر احتمال دوم فرشته ها به وسیله مرور زمان تناسخ را انجام می دهند، نه این که معادی در کار باشد. و آنها را در این ادعا و انکار معاد هیچ علمی نیست.

ص: ۳۹۰

۱- . به امالی مفید مجلس ۱۱، ح ۱ رجوع شود.

إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ جَزَائِنَ نِيْسَتِ كِهْ أَنِهَآ كِمَانِ پَرْدَازِي مِي كِنْنِد، يِعْنِي أَنِچِه بَاعْثِ شَدِهْ أَنِهَآ اِيْنِ عَقِيْدِه رَا دَاشْتِه بَاشَنْد فِقْطِ كِمَانِ اسْتِ، نِهْ اِيْنِ كِهْ بَرَايِ اَنِ دَلِيْلِي دَاشْتِه بَاشَنْد.

بِيَان: اِكْر چِنَانِچِه تَعَقُّلِ كِنْنِد و عِنَاد و اِنْكَار رَا كِنَار كِذَاشْتِه اِنْصَاف رَا مِرَاعَاتِ كِنْنِد، مِي يَابَنْد كِه فِطْرَتِ و عَقْلِ سَلِيْمِ اِنْسَانِي دَلَالْتِ مِي كِنْد بَرِ اَنِ كِه فَاعِلِ حَوَادِثِ، حَضْرَتِ كَرْدِگَارِ اسْتِ نِهْ رُوزْگَارِ، و لَذَا حَضْرَتِ رِسَالْتِ صَلِيِ اِلْهِ عَلَيْهِ و آلِهِ فَرْمُود:

لَا تَسْتَبُوا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللّٰهُ. (۱) يِعْنِي حَادِثِ كِنْنِدِهْ حَوَادِثِ و وَاقِعِ سَازَنْدِهْ وَاقِيْعِ، خِذَاسْتِ نِهْ دِهْرِ و رُوزْگَارِ، پَسِ فَاعِلِ اَنِ رَا دَشْنَامِ نَدِهِيْد.

(آيَهْ ۲۵) (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوْا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

تَفْسِيْر:

و چُونِ نَشَانِهْ هَا و دَلَايِلِ رُوشْنِ مَآ دَرِ مَوْضُوعِ مَعَادِ بَرِ اَنِهَآ خَوَانْدِهْ شُودِ بَرَايِ اِنْكَارِ و نِپْذِيْرْفْتْنِ اَنِ جَزَائِنِ حِجَّتِ و دَلِيْلِي نِدَارَنْد كِهْ مِي كُوِيْنِد: اِكْر شَمَا رَاسْتِگُوِيِيْدِ پَدْرَانِ مَآ رَا اَزِ قَبْرِ بِيْرُونِ آوَرِيْدِ تَا مَآ اِيْمَانِ بِيَاوَرِيْم.

و شَبِهِهْ اِيِ نِيْسْتِ دَرِ اَنِ كِهْ صَدُورِ اِيْنِ كَلَامِ اَزِ اِيْشَانِ اَزِ رُويِ جِهَالْتِ بُوْد؛ زِيْرَا زَنْدِهْ كَرْدْنِ مَرْدِگَانِ وَقْتِ خَاصِ دَارْدِ كِهْ قِيَامْتِ و دَارِ جَزَا بَاشْد، پَسِ اِكْرِ دَرِ وَقْتِ خَوَاسْتْنِ اِيْشَانِ دَرِ دُنْيَا تَحَقُّقِ نِيَابْد، مَنَافِيِ تَحَقُّقِ اَنِ نَخَوَاصِ بُوْدِ زِيْرَا بَرَاهِيْنِ عَقْلِيِ و نَقْلِيِ بَرِ ثَبُوتِ اَنِ مَوْجُودِ اسْتِ.

(آيَهْ ۲۶) (قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَارَيْبَ فِيْهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)

ص: ۳۹۱

تفسیر:

خداوند به پیامبر می فرماید: در جواب آنان بگو: خداوند شما را ابتدا در این دنیا زندگی و حیات می بخشد، سپس می میراند، آن گاه شما را در روز قیامت که شکی در تحقق آن نیست گرد می آورد.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: و لکن بیشتر مردمان، این را به سبب عدم تأمل و تفکر در آن نمی دانند؛ زیرا پس از ثبوت آن که اماته و احیا در حیطة قدرت قادر متعال است، اقرار به بعث و نشور و معاد لازم آید؛ زیرا ذاتی که قادر باشد بر احیا و اماته، بر اعاده آن نیز قدرت خواهد داشت.

(آیه ۲۷) (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومَلِدُ يُخَسِّرُ الْمُبْطِلُونَ)

تفسیر:

و ملکیت و مالکیت حقیقی آسمان ها و زمین از آن خداوند است، به لحاظ آن که خلقت و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها در دست اوست و چنین خداوند توانایی، بر اعاده اجساد و ارواح با هم در روز قیامت برای پاداش اعمال قادر خواهد بود. و روزی که قیامت برپا شود آن روز است که باطل گرایان، زیان می برند و زیان آنها این است که به عوض درجات بهشت درکات جهنم به آنها دهند.

(آیه ۲۸) (وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

ص: ۳۹۲

لغت و اعراب:

جائیه اسم فاعل و مصدر آن «جئو» به معنی به زانو نشستن. جائیه مفعول دوم تری.

قبل از الیوم، «یقال لهم» در تقدیر است و نصب الیوم به خاطر ظرف بودن است.

ما کنتم تعملون نائب فاعل تجزون است و شاید قبل از ما «با» در تقدیر باشد یعنی «بما کنتم...». کل امه تدعی... مبتدا و خبر است.

تفسیر:

و در آن روز هر امتی و گروهی را از نهایت دهشت گرد آمده و به زانو درافتاده می بینی.

هر گروه و امتی به سوی کتاب آسمانی مذهب خود (یا به سوی کتاب و صحیفه اعمال خود) خوانده می شود و خطاب می آید که امروز در برابر آنچه عمل می کردید از طاعت و معصیت و خیر و شرّ جزا داده خواهید شد، یا تجسّم یافته عمل دنیوی شما جزای اخروی شماست.

نسخه برداری از عمل مردم

(آیه ۲۹) (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

لغت:

استنساخ به این معنی که از کسی بخواهند چیزی را بنویسد و گاهی به معنی نوشتن استعمال می شود.

تفسیر:

این نوشته و کتاب ماست که بر عمل های شما به حق و درستی سخن می گوید و گواهی می دهد؛ زیرا ما از آنچه شما انجام می دادید نسخه بر می داشتیم (امر می کردیم که فرشتگان در نامه عملتان بنویسند) تا بر وفق آن جزا داده شوید.

ص: ۳۹۳

(آیه ۳۰) (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ)

تفسیر:

پس کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات انجام داده اند پس آنها را پروردگارشان در رحمت خود وارد می کند و این همان کامیابی آشکار است.

(آیه ۳۱) (وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)

اعراب:

قبل از اَلم تَكُنْ... «یقال لهم» در تقدیر است.

تفسیر:

و اما کسانی که به خدا و رسول کفر ورزیدند به آنها گفته می شود: مگر نه این بود که نشانه های توحید و آیات کتاب من بر شما خوانده می شد؟ اما شما تکبر ورزیدید و حق را نپذیرفتید و ایمان نیاوردید و گروهی مجرم و گنهکار بودید یا گروهی افراطکننده در گناه بودید.

(آیه ۳۲) (وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَأَرَبِّ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَقِينِينَ)

ص: ۳۹۴

اعراب:

الساعة مبتدا، و لا ريب... خبر آن است، و جمله مقول قول و عطف به إِنَّ وعدالله...
است.

ما الساعة خبر مقدم و مبتدای مؤخر است.

تفسیر:

و چون به شما گفته می شد که بی تردید وعده خدا به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب حق و راست و درست است و در تحقق قیامت شکی نیست - زیرا به مقتضای عدل الهی باید دار جزایی باشد تا مؤمن و مطیع به ثواب و عاصی و کافر به عقاب خود برسند - به جای آن که این مطلب روشن را بپذیرید می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست، ما تنها گمانی داریم و به یقین نرسیده ایم.

(آیه ۳۳) (وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ)

تفسیر:

و برای آنها کیفرهای عمل های بدشان ظهور علمی و تجسمی پیدا می کند و عاقبت و خیم آن را در خواهند یافت و آنچه که آن را استهزا می کردند از عذاب های گوناگون آن جا آنان را فرا می گیرد.

(آیه ۳۴) (وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَلُكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا وَلَكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ نَّصِيرِينَ)

ربوبیت و کبریای خدا در جهان

تفسیر:

ص: ۳۹۵

به آنها گفته می شود - یعنی فرشتگان از جانب خدا به آنها می گویند - امروز ما شما را فراموش می کنیم و نظر لطف را از شما باز می داریم و در میان عذاب ها رها می سازیم چنان که شما دیدار امروز و معاد و بودن جزا و ثواب و عقاب را در دنیا فراموش کردید و با یادآوری ها متنبه نشدید و از خواب غفلت بیدار نگشتید. و جایگاه شما آتش است و برای شما هرگز یاری کنندگانی (شافعانی) که عذاب را از شما دفع کنند نیست.

(آیه ۳۵) (ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ غَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَأُخْرِجُونَ مِنْهَا وَ لَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ)

اعراب و لغت:

هزواً مفعول دوم اتخذتم و به معنی مسخره. مصدر يستعتبون استعتاب به معنی استرضا و طلب رضایت است.

تفسیر:

این عذاب ها به سبب آن است که شما آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیا شما را فریفت.

پس امروز آنها از جهنم بیرون آورده نشوند و دعوت به عذرخواهی نگردند و از آنان نخواهند خواست که رضایت خدا را به دست آورند.

تنبيه: آیه شریفه تهدید عظیمی است نسبت به کسانی که استهزا نمایند آیات الهی را و مغرور شوند به زندگانی دنیا، پس خود را از سعادت ابدی محروم و به عذاب سرمدی گرفتار کرده و خلاصی از آتش برای آنها نخواهد بود.

(آیه ۳۶) (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

ص: ۳۹۶

پس ستایش از آن خداوندی است که پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین، پروردگار جهانیان، تربیت کننده جن و انس و وحش و طیر و نبات و جماد و غیره است.

(آیه ۳۷) (وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

لغت:

کبریا به معنی عظمت و حکومت است و گفته شده که عزیز و حکیم «له الکبرياء» را تا حدی معنی می کند.

تفسیر:

و بزرگی و تسلیم ناپذیری و تسلط و فرمان روایی در آسمان ها و زمین از آن اوست و او مقتدر شکست ناپذیر و با حکمت است که دارای اتقان در خلقت و متانت در تدبیر می باشد. یا غالب در انتقام گرفتن از کافران و حکیم و عالم به مصالح امور بندگان است.

و در احادیث قدسیه وارد شده که:

الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، وَالْعُظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَازَعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفَيْتُهُ فِي جَهَنَّمَ. (۱)

حق تعالی فرماید: سلطنت و بزرگواری و کبریا و عظمت، لانزم ذات من است، پس هر که در یکی از این دو با من در مقام منازعت درآید او را در جهنم اندازم.

ص: ۳۹۷

۱- . منهج الصادقين، ج ۸، ص ۳۰۶، ذیل آیه شریفه.

(آیه ۱ و ۲) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ)

تفسیر:

در باره کلمه حم پیش تر توضیحی داده شد.

فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای مقتدر شکست ناپذیر و صاحب اتقان صنع در تکوین و متانت در تشریح است.

رفتار کفار و احتجاج با آنان

(آیه ۳) (مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ)

تفسیر:

ما آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو هست از انواع مخلوقات جز به حق و هدفی برتر و عقلایی و تا مدتی معین که روز قیامت و روز زوال نظام جهان است نیافریدیم

ص: ۳۹۸

و کسانی که کفر ورزیدند از آنچه انذار شده و ترسانیده شده اند از عذاب و احوال آن روز روی گردانند.

یعنی در دلایل وقوع قیامت تفکر نمی کنند تا یقین حاصل نموده و برای آن روز مهیا شوند.

(آیه ۴) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

لغت:

آرونی فعل امر و مصدر آن إرائه یعنی نشان دادن است. آثاره من علم به معنی باقی مانده ای از علم است یا باقی مانده ای از کتابی علم آور.

تفسیر:

ای پیامبر، به کافران که منکر معاد و حشر و نشر هستند بگو: به من خبر دهید که آنچه به جای خداوند می خوانید - مانند بت ها و غیره - به من نشان دهید که آنها چه چیزی از زمین و اجزای آن آفریده اند؟ یا آنها را شرکتی با خداوند در آفریدن آسمان ها هست؟

یعنی خبر دهید مرا از حال خدایان خود - بعد از تأمل در کار آنها - که آیا آنها را در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلیتی هست تا به سبب آن مستحق عبادت باشند؟ و چون ظاهر است که ایشان به هیچ وجه دخالتی در خلق آسمان و زمین و سایر موجودات ندارند، پس چرا ایشان را در پرستش با خدای خالق آسمان و زمین شریک می سازید؟!

اِتُّونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر در ادعای خود

ص: ۳۹۹

راستگویی کتابی را که پیش از این قرآن بوده، یا باقی مانده ای از حجّت و برهان علم آور از گذشتگان که مضمون آن امر به عبادت بت ها و غیره باشد، برای من بیاورید چنین چیزی نیست. بلکه جمع کتب متقدمه و دلایل عقلیه در توحید و ترک شرک موافق قرآن اند پس بطلان ادّعی شما ظاهر باشد.

(آیه ۵) (وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَ لَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ)

اعراب:

من موصول به معنی الذین، و هم به آن بر می گردد.

تفسیر:

و چه کسی گمراه تر است از آن که به جای خدا کسانی را می خواند که اگر تا روز قیامت هم آنها را پرستش کند و از آنها طلب حاجت نماید دعا و خواسته او را اجابت نخواهند کرد و به فریاد او نرسند؛ زیرا قدرت این کار را ندارند و عاجز محض می باشند و آن معبودان باطل از دعای آنها به کلی غافل اند و دعای آنها را نمی شنوند؟!

(آیه ۶) (وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ)

تفسیر:

و چون مردم محشور گردند معبودها هر چند از جماد باشند با آنان دشمن شوند و به پرستش پرستندگان کفر ورزند. یعنی حق سبحانه روز قیامت بتان را به نطق آورد تا با عبادان خود اظهار دشمنی نموده منکر ایشان شوند و تکذیب آنها نمایند و از

ص: ۴۰۰

آنها بیزاری جویند.

(آیه ۷) (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

اعراب:

بینات منصوب و حال از آیاتنا است.

تفسیر:

و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود کسانی که کفر می ورزند در باره حق و حقیقت هنگامی که به آنها برسد، به جای آن که تأمل و دقت کرده و به حق بودن و معجزه بودن آن اعتراف کنند گویند: این جادویی آشکار است!

(آیه ۸) (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَمَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

لغت:

تفیضون فعل مضارع از باب إفعال، و مصدر آن «إفاضه» و در این جا به معنی وارد شدن و فرو رفتن در چیزی است.

تفسیر:

بلکه گویند: این قرآن را از خود بافته و به خدا نسبت داده است. ای پیامبر، به آنها بگو:

ص: ۴۰۱

اگر (به فرض محال) آن را من بافته باشم پس آن گناهی بزرگ باشد که مستلزم انواع عذاب است و اگر خدا بخواهد مرا عذاب کند شما هرگز نتوانید عذاب خدا را از من دفع کنید.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَا...: او داناتر است به آنچه شما در آن وارد می شوید از تکذیب قرآن و جادو شمردن آن و افترا دانستن آن، همین بس که او شاهد میان من و شماست (و گواهی به صدق ادعای من و کلام خدا بودن قرآن می دهد) و او آمرزنده است کسی را که از شرک و کفر و گناه توبه کند و مهربان است.

پیروی محض پیامبر از وحی

(آیه ۹) (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

لغت:

بدع یعنی نوظهور و بی سابقه. ما ادری فعل مضارع به معنی نمی دانم است.

تفسیر:

ای پیامبر، به مشرکان بگو: من از میان فرستادگان و پیامبران الهی در ادعای نبوت و ارائه کتاب آسمانی و معجزه برای اثبات پیامبری خود نوظهور و بی سابقه نیستم.

یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم؛ زیرا پیش از من پیغمبران فراوانی بوده اند، پس من شما را به چیزی دعوت نمی کنم که ایشان امت خود را به آن دعوت نکرده باشند؛ بلکه من مانند آنها شما را به توحید و تصدیق به معاد دعوت می نمایم و هر معجزه ای که به آن مأمور و مأذون شوم به شما ارائه می دهم، پس چرا نبوت مرا منکر می شوید.

وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ: و نمی دانم در آینده با من و شما چه خواهند کرد یا چه

ص: ۴۰۲

خواهد شد و چه پیش می آید؟ آری نسبت به احوال آخرت با جزم یقین می دانم که مؤمن موحّد، مستحق بهشت، و کافر ملحد سزای او نیران خواهد بود.

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ: من جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم و من جز بیم دهنده آشکاری نیستم و من بر اظهار معجزه بدون خواست الهی قدرت ندارم.

ابن عباس نقل نموده شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواب دید از مکه به زمینی که در آن آب بسیار و درختان بیشمار بود هجرت نموده چون اصحاب را اعلام فرمود، گفتند:

در چه زمان به این نعمت فائز و از جفای کفار خلاص می شویم؟ حضرت ایشان را ترغیب به صبر فرمود. چون جفای کفار از حد متجاوز شد و به هجرت استعجال نمودند، آیه آمد که بگو ای پیغمبر: من عواقب امور خود و شما را مگر به وحی نمی دانم و چون در این باب به من وحی نازل نشده پس باید صبر نمود تا وحی نازل شود، آن گاه به آنچه مأمور شوید عمل کنید. (۱)

گواهی عالم یهودی بر حقانیت پیامبر

(آیه ۱۰) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا إِنَّا لَأَلَّهُ لَأَيُّهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

لغت:

ارأيتم به معنی «أخبرونی» هم استعمال می شود.

تفسیر:

ای پیامبر، بگو: به من خبر دهید (یا چگونه می بینید و می دانید) اگر این قرآن از جانب خدا باشد و شما به آن کفر ورزیدید و گواهی از بنی اسرائیل مانند برخی از علمای یهود بر

ص: ۴۰۳

نظیر آن یعنی تورات واقعی که مثل قرآن و شاهد صدق قرآن است گواهی دهد و ایمان آورد و شما تکبر ورزیدید و ایمان نیاوردید؟! آیا شما در گمراهی سختی نمانده اید (یا شما ظالم نخواهید بود)؟! همانا خداوند، ستمکاران را به مراتب کمال ایمان هدایت نمی کند؛ بلکه در اثر عناد و انکارشان و عدم تأمل و تفکر در قرآن و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به خود وامی گذارد.

بیان: آیه شریفه در محاجّه ای است که میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قریش واقع شد، و مراد از شاهد، یکی از علمای یهود است که بر مثل قرآن کتاب آسمانی - یعنی تورات - گواهی داده، پس معنی آن است که: اگر قرآن از جانب خدا باشد و شما بدان ایمان نیاورده باشید و یکی از علمای یهود گواهی داده باشد بر تورات که مشتمل بر اوصاف من و صدق نبوت و کتاب من است و به آن ایمان آورده و شما سرکشی کنید و بدان ایمان نیاورید، آیا شما ظالم نیستید؟! یعنی البته شما ظالم خواهید بود.

خودپسندی و افترای کفار

(آیه ۱۱) (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكِرٌ قَدِيمٌ)

تفسیر:

و کسانی که کفر ورزیدند، در باره کسانی که ایمان آوردند گفتند: اگر این قرآن یا این دین چیز خوبی بود آنها که از فقرا و طبقات پایین جامعه هستند در پذیرش آن از ما سبقت نمی گرفتند. و چون به آن هدایت نیافتند و هدایت قرآن را قبول نکردند خواهند گفت: این کتاب، دروغی قدیمی و کهنه است! یعنی پیشینیان نیز این قبیل دروغ ها و افتراها را می گفتند و تازگی ندارد.

ص: ۴۰۴

(آیه ۱۲) (وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ)

اعراب و لغت:

کتاب موسی مبتدا و من قبله خبر آن، و اماماً و رحمهً حال از کتاب است.

مفعول مصدق در تقدیر، و لساناً عربیاً حال از فاعل مصدق یا از کتاب می باشد. بشری مصدر و به معنی مژده دهنده، و خبر دوم کتاب مصدق است.

تفسیر:

و چگونه می شود قرآن، افک و دروغ باشد در حالی که پیش از آن کتاب آسمانی موسی پیشوا و رحمت جامعه بود و این (قرآن) کتابی است تصدیق کننده آن به زبان عربی تا انداز کند و بترساند کسانی را که ستم کرده اند از عذاب الهی و بشارت نجات و بهشت باشد برای نیکوکاران.

تنبيه: در آیه شریفه اشاراتی است:

۱ - کتاب آسمانی پیشواست برای اقتدا نمودن مردمان به آن به عمل کردن به اوامر و نواهی و دستورات هادیة آن.

۲ - قرآن مجید مصدق کتب آسمانی قبل می باشد در اصول عقاید دینی و ارشاد به اوامر الهی.

۳ - قرآن مجید به دو جهت عمده نازل گشته: یکی ترساندن کسانی که ظلم نمایند به نفس های خود به سبب سرکشی و نافرمانی از عقاب و عذاب الهی تا شاید توبه نمایند؛ و دیگر بشارت به نیکوکاران به ثواب دائمی و نعیم ابدی.

(آیه ۱۳) (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)

ص: ۴۰۵

تفسیر:

به یقین کسانی که از عمق قلب گفتند: پروردگار ما تنها خداست. سپس بر طبق آن استقامت و پایداری نمودند و تا هنگام مرگ از آن عدول نکردند، در عالم آخرت نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهی خواهند داشت.

یعنی کسانی که ایمان آورند به معتقدات حقه ایمانیه و استقامت ورزند در آن، و به تغییرات روزگار و حوادث، متزلزل و متغیر نشوند، این گونه اشخاص در قیامت خوف و حزنی نخواهند داشت.

بزرگان فرموده اند: ایمان آوردن چه آسان و نگهداشتن آنچه مشکل!

در بحار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ الْجِبَلَ قَدْ يُنْحَتُ مِنْهُ، وَ الْمُؤْمِنُ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى أَنْ يَنْحَتَ مِنْ دِينِهِ؛ شَيْئاً وَذَلِكَ لِصِنِّهِ بِدِينِهِ وَشُحِّهِ عَلَيْهِ (۱)؛

مؤمن در دینش از کوه های فرو رفته در زمین سخت تر است، و این به جهت آن است که از کوه گاهی تراشیده شود؛ اما کسی قدرت ندارد از دین مؤمن چیزی بترشد و کم کند و این به سبب آن است که دین خود را حفظ می کند و بر حفظ آن حریص و از این که آن را از دست بدهد بخیل است. همان گونه که غیر مؤمن در مورد اموال و دارایی ها و مادیات چنین است.

(آیه ۱۴) (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

اعراب:

جزاء مفعول له می باشد، و باء در بما باء مقابله است.

تفسیر:

آنها که در دین استقامت دارند یاران و ملازمان بهشت هستند که در آن به پاداش آنچه در دنیا از فضائل علمی و عملی کسب کرده اند جاودانه اند.

ص: ۴۰۶

(آیه ۱۵) (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنًا قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَ لِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)

لغت و اعراب:

إحساناً مفعول مطلق، و فعل آن «يحسن» در تقدیر است.

أوزعنی فعل امر از باب إفعال به معنی «ألهمنی»، گفته شده: قبل از «حملهُ» کلمه «قدر» در تقدیر است یعنی قدر حمله...، و ثلاثون خبر «قدر» مقدر، که حمله به جای آن قرار گرفته است. ترضاه صفت صالحاً می باشد.

تفسیر:

و ما انسان را سفارش کردیم که به پدر و مادرش احسان و نیکی کند (بویژه مادر) زیرا مادرش بار وجود او را در شکم خود ماه ها با مشقت و سختی حمل کرد و با رنج و محنت وضع حمل نمود و او را فرو نهاد و دوران بارداری و شیرخواری تا از شیر گرفتن او سی ماه است که کمترین مدّت زمان حمل شش ماه و بیشترین مدّت زمان شیردادن دو سال (۲۴ ماه) است (یا بیشترین مدّت حمل یک سال و کمترین زمان شیردادن ۱۸ ماه است).

اما از ضمیمه کردن این آیه با آیه ۲۳۳ بقره: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ... بر می آید که اقل مدّت حمل شش ماه است و این مطلب از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ... دوران شیرخوارگی و کودکی و نوجوانی و جوانی گذشت تا آن گاه که به کمال نیروی جسمی و عقلی خود و به چهل سالگی رسید گفت: (یعنی سزاوار انسان است که هنگامی که به این سن رسید زبان به دعا گشوده چنین بگوید: پروردگارا مرا الهام کن و توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته ای (نعمت ظاهری مادی و نعمت معنوی عقل و ایمان) سپاس گزارم و عمل صالحی را که تو از آن خوشنود شوی به جا آورم و فرزندانم را برای من صالح گردان.

یا ایشان را برای من خلف صالح و برای خود بندگان خالص گردان تا همه ایشان پرهیزکار باشند تا باعث آبرومندی من شوند.

إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ... به درستی که من توبه و رجوع نمودم به درگاه تو، و به سوی تو باز گشتم از هر چه غیر رضای تو باشد.

وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ: و به درستی که من از تسلیم شدگان فرمان تو هستم.

یادآوری: آیه شریفه یا در باره انسان مؤمن صالح است یا همان طور که پیش تر گفته شد در آیه آنچه سزاوار انسان می باشد بیان شده است گرچه بسیاری از انسانها این طور نیستند.

(آیه ۱۶) (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ)

اعراب:

وَعَدَ مفعول مطلق برای «وعدهم» مقدر. و الَّذِي كَانُوا... همان وعده ای که در جمله قبل یاد شده است.

تفسیر:

اینها که ایمان دارند و این خواسته ها را از پروردگارشان می خواهند کسانی هستند که ما از آنان عمل های بسیار نیکشان را می پذیریم و از گناهشان در زمره اهل بهشت

ص: ۴۰۸

می گذریم طبق وعده راستینی که وعده داده می شدند.

(آیه ۱۷) (وَ الَّذِي قَالَ لَوِ لَدَيْهِ أَفٌّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ ءَأَمِنَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ)

لغت و اعراب:

اف کلمه ای است که هنگام انزجار از کسی یا چیزی گفته می شود. قبل از ویلک کلمه «قالا» در تقدیر است. اساطیر جمع اسطوره به معنی داستان های بی واقعیت که در روزگاران قدیم گفته شده.

تفسیر:

و امّا آن کس که به پدر و مادر خویش که او را به ایمان و اعتقاد به معاد دعوت می کردند گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که پس از مرگ از میان قبر و خاک ها بیرون آورده و زنده می شوم در حالی که مردمانی در قرن های پیش از من گذشته اند و کسی از آنها زنده نشده است، یا قرن ها پیش از من منکر معاد بوده اند، پس من چگونه آن را تصدیق کنم؟! و آن پدر و مادر همواره از خدا در باره ایمان فرزندشان یاری می خواستند و می گفتند: وای بر تو - یعنی هلاکت بر تو - به قیامت و معاد ایمان بیاور، قطعاً وعده خداوند حق است. امّا او می گوید: این سخن شما و عقیده به معاد نیست جز افسانه پیشینیان که در کتاب ها نوشته شده و اصلی و واقعیتی ندارند.

(آیه ۱۸) (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ)

ص: ۴۰۹

لغت:

قول در مانند این جاها به معنی «کلمه عذاب» یا خود عذاب است.

و گفته شده فی امم به معنی «مع امم» می باشد.

تفسیر:

چنین افرادی که معاد را منکرند کسانی هستند که گفتار خدا (یعنی وعده دوزخی بودن کفار) در باره آنها در میان امت هایی از کفار جن و انس که پیش از آنان بوده و گذشته اند ثابت و مسلم شده است. حقا که آنها در دنیا و آخرت زیانکار بوده اند.

بستگی درجات به نحوه عمل

(آیه ۱۹) (وَ لِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)

اعراب و لغت:

عذاب مفعول دوم تجزون. هون یعنی ذلت و خواری.

قبل از اذہبتم جمله «قیل لهم» یا مانند آن در تقدیر است.

تفسیر:

و برای هر یک از دو گروه مؤمنان و کافران درجاتی از ایمان و کفر، و سعادت و شقاوت، و پاداش و کیفر باشد که از آنچه انجام داده اند نشأت گرفته است.

بودن درجات علتی دارد و برای آن است که خداوند جزای عمل های آنان را یا تجسم یافته عین اعمالشان را به نحو کامل به آنها بدهد و هرگز آنها مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابشان کاسته یا بر عقابشان افزوده نمی گردد.

لذت بهشت فقط با ترک لذت

(آیه ۲۰) (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ)

ص: ۴۱۰

و روزی که کافران بر آتش جهنم عرضه می شوند به آنها گفته می شود: شما همه خوشی ها و لذت هایتان را در زندگی دنیایان به وسیله گناهان بردید و در آن جا برخوردار شدید و امّا ایمان نیاوردید و چیزی از دنیایان را سرمایه آخرت نساختمید. پس امروز به خاطر این که در روی زمین به ناحق تکبر ورزیدید و از فرمان الهی سرپیچی کردید به کیفر آن نافرمانی ها با عذابی خوارکننده مجازات می شوید.

تنبيه: آیه شریفه در مقام نکوهش است نسبت به کسانی که به لذایذ و طیبات دنیا مشغول شده و استفاده می کنند و از تحصیل نعمت های آخرت غافل می مانند، لذا در قیامت مورد مذمت و ملامت واقع شوند و به آنها گویند: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا به این خاطر اولیای خدا قسمتی از لذایذ حلال را نیز ترک می کردند، چنانچه شیخ مفید - رضوان الله علیه - در کتاب امالی خود از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که:

حلوایی برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت از خوردن آن خودداری کرد. عرض کردند: آیا حرام فرمایی آن را؟ فرمود: نه، و لکن ترسناکم از این که مایل شود نفس من به آن، پس طلب نمایم آن را. پس تلاوت فرمود این آیه را أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا (۱).

تتمه: معاویه - لعنه الله - می خواست ابو الاسود دثلی را که از دوستان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود از دوستی او برگرداند. روزی انواع حلوا را برای او فرستاد که در میان آن عسل زعفرانی بود، دختر ابو الاسود قدری از آن به دهان گذارد، این آیه به خاطر ابو الاسود رسید: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا. دختر را گفت: این را از دهان بپنداز که زهر است. دختر گفت: این بسیار شیرین است. گفت: نمی دانی معاویه این را برای ما فرستاده که ما را از دوستی اهل بیت برگرداند. دختر آنچه در دهان داشت بیرون ریخت و گفت: أَيْخِدُنَا بِالشَّهْدِ المَزْعُفَرِ مِنَ السَّيِّدِ المَطْهَرِ (۲).

۱- امالی شیخ مفید مجلس، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲.

۲- تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۳۲۲ با کمی تصرّف در عبارات.

(آیه ۲۱) (وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتْ اَلنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ)

لغت و اعراب:

نذر جمع «ندیر». أحقاف نام مکانی است. اَلَّا تَعْبُدُوْا... در اصل «بأن لا تعبدوا...» بوده و متعلق به اُنذر در اوّل آیه می باشد.

تفسیر:

و به یاد آور - ای پیامبر - داستان هود برادر قبیله ای قوم عاد را، آن گاه که قوم خود را در آن ریگستان واقع در یمن انذار نمود و از مخالفت با خدا و عذاب و عقاب الهی ترساند.

و البته بیم دهندگانی پیش از او و پس از او نیز در آن محیط بودند.

یعنی حضرت هود اولین پیامبر نبود؛ بلکه پیش از او و بعد از او نیز پیامبرانی مبعوث شده و امتشان را به توحید دعوت کرده بودند، حضرت هود هم مانند آنان دعوت فرمود که: اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ: جز خدای یگانه را مپرستید، چه او مستحق پرستش باشد نه غیر او، اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ: و به درستی که بر شما به سبب شرک و کفرتان از عذاب روزی بزرگ و پرهول می ترسم.

(آیه ۲۲) (قَالُوْا اَجِئْنَا لِنُؤْفِكَنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ)

تفسیر:

قوم هود در جواب گفتند: ای هود، آیا آمده ای تا ما را (با تهدید و وعید از پرستش) از

پس اگر از راست گویانی آنچه را به ما وعده می دهی از نزول عذاب های ناگهانی و دسته جمعی بیاور.

(آیه ۲۳) (قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَلُّكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ)

تفسیر:

حضرت هود در پاسخ به استعجال آنها به عذاب گفت: جز این نیست که علم به این که آن عذاب چیست و چگونه است و در چه زمانی است؟ نزد خداوند است.

پس هر زمان که حکمت او مقتضی باشد وقوع آن خواهد بود، کار من این است که شما را دعوت کنم، و به شما آنچه فرستاده شدم به آن از اوامر و نواهی برسانم. و لکن شما را گروهی می بینم که جهل می ورزید، یعنی نمی دانید صلاح و نجات شما در چیست؟ و استعجال عذاب که از فعل جهال است از من طلب می کنید.

ایشان از سخن حضرت هود متنبه نشده بر گمراهی و کفر خود اصرار کردند، حق تعالی سه سال باران را از آنان منع کرد تا به قحط و غلامتلا شدند. حضرت به ایشان فرمود:

ایمان آورید تا باران ببارد و بلا رفع شود و الا به عوض باران عذاب بر شما نازل شود.

یکی از آنها بر سبیل طنز و عناد گفت: ما را عذاب می باید نه باران!

(آیه ۲۴ و ۲۵) (فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَّٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ)

ضمیر رأوه به عذابی که به آنها وعده داده شده بود برمی گردد.

بعضی عارض در این جا را به معنی ابر گسترده دانسته اند.

مستقبل منصوب و حال از ضمیر «رأوه». ممطر یعنی مطر آور و مطر به معنی باران است. تدمر فعل مضارع یعنی نابود می کند.

تفسیر:

پس چون عذاب را به صورت ابری گسترده دیدند که رو به سوی درّه ها و آبگیرهای آنان نهاده، گفتند: این ابری است بارانزا برای ما! هود گفت: نه؛ بلکه آن همان عذاب است که با شتاب خواستید، بادی است که در آن عذاب دردناک است.

بادی است که همه چیز را از نفوس و اموال به فرمان پروردگارش هلاک و نابود می سازد. پس آنها آن چنان نابود شدند که جز منزل ها و مسکن های آنها دیده نمی شد.

یعنی هر که از آن جا عبور می کرد فقط خانه های خالی را می دید. این گونه ما گروه مجرمان را که در کفر و معصیت فرو رفته باشند کیفر می دهیم.

(آیه ۲۶) (وَ لَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَيِّمًا وَ أَبْصِيرًا وَ أَفِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَيِّمُهُمْ وَ لَأَبْصُرُهُمْ وَ لَأَفِدَتُهُمْ مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ)

لغت:

إن در این مکننا... را برخی به معنی «ما» نافیه دانسته اند. حاق فعل ماضی یعنی فرا گرفت.

تفسیر:

و به راستی که ما به آنها در چیزهایی از نظر توان جسمی و اموال و اولاد و قدرت تمکن داده بودیم که شما کفار قریش را در آن چیزها تمکن نداده ایم (و آنها با آن همه تمکن نتوانستند عذاب را از خود دفع کنند).

و برای آنها گوش و دیدگان و دل هایی قرار داده بودیم (تا به وسیله آنها حق و دین حق را دریابند) اما نه گوششان و نه چشمانشان و نه دل هایشان چیزی را از عذاب خداوند از آنها دفع نکرد (زیرا نه با گوش سخن حق را شنیدند نه با چشم آیات الهی را دیدند و نه با قلب دلیل های وجود و یگانگی و قدرت خدا را درک کردند؛ بلکه پیوسته آیات خدا را انکار می کردند).

و سرانجام آنچه را (یعنی عذاب را) که بدان استهزا می کردند آنها را از همه سو فرا گرفت.

تنبيه: این آیات شریفه هشدار است برای امت پیامبر اسلام که در این گزارشات تأمل کنند و از مخالفت فرامین الهی پرهیزند که عاقبت مخالف، وخیم خواهد بود. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

وَقَدْ بَصُرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ. (۱)

به شما بینایی داده اند اگر چشم بگشایید و ببینید، و راه راست را به شما نشان داده اند اگر بپذیرید، و شنوایی به شما بخشیده اند اگر بشنوید و از آن بهره ور شوید.

(آیه ۲۷) (و لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

تفسیر:

و حَقًّا که ما آنچه را که در اطراف شما اهل مکه از اجتماعات بود - مانند اصحاب حجر و قوم ثمود و قوم لوط - هلاک کردیم و البته قبل از عذاب آیات گوناگون توحید و عظمت

ص: ۴۱۵

خود را به آن نشان دادیم شاید باز گردند؛ لکن به جهت اعراض و رو گرداندن آنها از آیات ما و اصرار در عناد و لجاج به عذاب گرفتار شدند.

عذاب مشرکان و ناتوانی بت ها

(آیه ۲۸) (فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ)

لغت و اعراب:

قرباناً یعنی «مقرباً»، و آلهه بدل از آن است. و ما کانوا یفترون عطف به إفکهم و یا بیان إفکهم باشد.

تفسیر:

پس چرا کسانی که مشرکان، آنها را به جای خدا برای خود به عنوان معبودهایی برای تقرب به خدا گرفته بودند در وقت نزول عذاب ها آنها را یاری نکردند؛ بلکه از نظر آنها گم شدند؟! آری این بود نتیجه دروغ و انحراف آنها و افترایی که می بستند، یعنی برای غیر خدا الوهیت و ربوبیت قائل بودند.

(آیه ۲۹) (وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنَّ يَشْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّندِرِينَ)

لغت:

نفر به معنی گروه و جماعت است. إنصات به معنی سکوت برای شنیدن سخن گوینده است.

ص: ۴۱۶

تفسیر:

و به یاد آور هنگامی را که گروهی از جن را به سوی تو متوجه کردیم که قرآن را گوش می دادند، پس چون در هنگام تلاوت آن حاضر شدند به یکدیگر می گفتند: خاموش باشید و گوش دهید. و چون تلاوت قرآن به پایان رسید (به پیامبر ایمان آوردند و مسائلی را از آن حضرت پرسیدند و ایشان آنها را به عنوان فرستاده خود نزد جنیان فرستاد تا آنان را انذار کنند) به سوی قوم خود بازگشتند در حالی که همانند پیامبری انذارکننده بودند.

(آیه ۳۰) (قَالُوا يَقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ)

تفسیر:

پس آنها به جنیان گفتند: ای قوم ما، همانا کتابی را شنیدیم که پس از حضرت موسی از طرف خدای متعال نازل شده، در حالی که تصدیق کننده است آنچه را از پیامبران و کتاب آسمانی آنها پیش از او بوده است. آن کتاب (قرآن) به سوی حق و به سوی راهی مستقیم در عقاید و اخلاق و اعمال هدایت می کند هدایتی که به سعادت مطلوب می رساند.

(آیه ۳۱) (يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ)

اعراب و لغت:

یغفر جواب امر و مجذوم. یجرکم فعل مضارع از باب افعال و مصدر آن اجاره به معنی پناه دادن، و اصل یجرکم «یجیرکم» بوده که یاء آن به خاطر التقاء دو ساکن حذف شده است.

ص: ۴۱۷

تفسیر:

ای قوم ما، دعوت کننده به سوی خدا (یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله که همگان را به راه خدا دعوت می کند) را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خداوند از برخی گناهان شما (یعنی آنچه که قبل از اسلام آوردن مخالف حقوق الله کرده اید) درگذرد و شما را از عذابی دردناک که در آخرت برای کفار مهیا شده پناه دهد و برهاند.

(آیه ۳۲) (وَ مَنْ لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

و هر که دعوت کننده خدا (یعنی پیامبر اسلام) را اجابت نکند هرگز در روی زمین عاجز کننده خدا نخواهد بود که از ملک او فرار کند یا به قدرت دیگری پناهنده شود و از عذاب الهی خود را نجات دهد، و او را جز خداوند سرپرستان و یاوران و مددکارانی نیست.

چنین کسانی که دعوت الهی را اجابت نمی کنند در گمراهی آشکاری هستند؛ زیرا از اجابت کسی که حق است و داعی و دعوت کننده به حق و از جانب حق است اعراض کرده اند.

(آیه ۳۳) (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْبُدْهُنَّ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدْرِ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

ص: ۴۱۸

لغت:

لم يعنى يعنى خسته نشد، و اصل آن يعنى بوده که به خاطر لم جزم دهنده ياء آخر آن افتاده است.

حقانيت و امکان رستاخيز

تفسير:

و آيا منكران معاد به چشم دل ندیده اند و ندانسته اند که آن خدایى که آسمان ها و زمین را با قدرت کامله خود آفریده و از آفریدن آنها خسته و وامانده نشده قادر است بر این که مرده ها را زنده کند؟ آری دیده اند و دانسته اند که بى تردید او بر همه چیز تواناست و انکار آنها از روی عناد و بى توجهی به واقعیات است.

(آیه ۳۴) (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)

تفسير:

و روزی که کافران و منکران قیامت بر آتش دوزخ عرضه می شوند به آنها گفته می شود: آيا اين عذاب، حق نيست و آيا آنچه در دنيا به شما از عذاب وعده داده می شد و شما انکار می کردید حق نيست؟ در جواب گویند: چرا سوگند به پروردگارمان که حق است. خداوند به آنها می فرماید: پس اين عذاب را بچشيد به کيفر آن که کفر می ورزیدید (و سخن حق پیامبران را به خاطر عناد و هوای نفس باور نداشتید).

(آیه ۳۵) (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ)

ص: ۴۱۹

اعراب:

بلاغ خبر مبتدای مقدر است یعنی هذا بلاغ.

صبر همچون صبر اولو العزم

تفسیر:

پس در مقام تسلیت خاطر مبارک حضرت رسول از آزار قوم فرماید: پس ای پیامبر، صبر کن بر جفا و آزار قوم خود همان گونه که صاحبان عزم راسخ از پیامبران خدا (یعنی پیامبران اولو العزم و صاحبان شرایع چهارگانه: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی) صبر کردند، و برای هلاک آنها شتاب مکن.

روزی که آنها آنچه را که وعده داده می شوند - یعنی حضور در صحنه محشر - ببینند به خیال خودشان گویی جز ساعتی از روز در دنیا در برزخ درنگ نکرده اند.

بَلَّغْ... یعنی آنچه در این سوره از مواعظ و تذکرات گفته شد، یا این کتاب، و یا این مطالب تبلیغی است از پیامبر ما، یا این قرآن برای تمام مردم کافی است.

فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ: پس آیا غیر از گروه فاسقان و بیرون رفتگان از حدود و فرمان الهی هلاک می شوند؟

ص: ۴۲۰

نتیجه کفر، نتیجه ایمان

(آیه ۱) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلُهُمْ)

تفسیر:

کسانی که کفر ورزیدند و به یگانگی خدا و پیامبری پیامبر او ایمان نیاوردند و از راه خدا که دین اسلام است اعراض کردند و مردم را از راه خدا جلوگیری کرده و باز داشتند خداوند اعمال آنها یعنی عمل های خیرشان را در آخرت و توطئه های شرشان را در دنیا تباہ و نابود گردانید، یعنی به اعمال خیرشان در آخرت ثواب ندهد، چون شرط قبول عمل را که ایمان به مبدأ و معاد است ندارند. و نیز خداوند در دنیا پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کرد و حيله های دشمنان را بی اثر گرداند.

(آیه ۲) (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ)

ص: ۴۲۱

واو در و هو الحق... حالیه است. بال به معنی حال و قلب آمده، کفر عنهم... خبر الذین می باشد.

تفسیر:

و کسانی که به آنچه بر پیامبران نازل شده ایمان آوردند (به خدا و رسول و معتقدات حقّه ایمان آوردند) و کارهایی شایسته از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات با قصد قربت و خالص انجام دادند و به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده از وحی و قرآن و شریعت، در حالی که همه حق و از جانب پروردگارشان است ایمان آوردند. خداوند گناهانشان را ببوشید و از آنها درگذشت، و حالشان را در دنیا و آخرت اصلاح نمود.

(آیه ۳) (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبُطْلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ)

تفسیر:

این ابطال اعمال کافران و اصلاح حال مؤمنان به این سبب است که آنان که کفر ورزیدند پیروی از باطل که راه شیطان است نموده و کسانی که ایمان آوردند از حقی که از جانب پروردگارشان است (یعنی قرآن) پیروی کردند. و این گونه خداوند برای مردم اوصافشان را بیان می کند.

یا حق تعالی احوال این دو دسته را برای مردمان بیان فرماید تا حق را از باطل، و کفر را از ایمان، و خوب را از بد تشخیص دهند و عبرت گرفته تابع حق و هدایت شوند و از باطل و ضلالت پیروی نکنند.

(آیه ۴) (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ

لغت و اعراب:

فَضْرَبَ مفعول مطلق است یعنی «فاضربوا ضرب...». أَثْخَتْتُمْ فعل ماضی از باب إفعال، و مصدر آن إثخان به معنی از حرکت بازداشتن است. مَنَّا و فِدَاءً هر دو مفعول مطلق و فعلشان در تقدیر است.

تفسیر:

پس چون با کافران در جنگ برخورد کردید باید تا هنگامی که جنگ تمام نشده و برپاست گردن هایشان را بزنید (در مرحله نخست به کشتن آنها مأمورید) تا آن گاه که آنها را سخت بکشید و از پای درآوردید پس آنان را به اسارت بگیرید و بندشان را محکم کنید تا نگرینند، پس یا با آزاد کردن آنها بر آنها منت نهید و یا فدیة مالی یا اسیری عوض آن بگیرید تا آن که جنگ ابزار خود را بر زمین نهد و فرو نشیند این است دستور خدا.

و اگر خدا می خواست خود با عذاب از آنها انتقام می گرفت و آنها را بدون جنگ نابود می کرد و لکن امر به جهاد می کند تا برخی از شما را با برخی دیگر (مؤمنان را با کفار و کافران را با مؤمنان) آزمایش کند و مؤمن با جهاد ثواب عظیم دریابد و کافر به سبب جنگ از کفر باز ایستد.

هیچ زبانی در شهادت نیست

وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ: و در راه خدا آنان که کشته شوند پس

هرگز خداوند اعمال ایشان را ضایع نگرداند؛ بلکه جزای جهاد را به وجه اتم و اکمل به آنها مرحمت فرماید.

(آیه ۵ و ۶) (سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ * وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ)

این آیه و آیه بعد ادامه جمله آخر آیه چهارم است.

تفسیر:

به زودی آنها را به مراتب کرامات برزخی و اخروی (و کارهای خیر و ثواب در دنیا) راهنمایی می کند و حال و کارشان را در آن جهان (یا در دو جهان) اصلاح می نماید.

و آنها را به بهشتی که در دنیا به آنها معرفی کرده و حدود آن را به آنها شناسانده و آن را برای آنها مزین و خوشبو نموده در می آورد. یا به این معنی باشد که منازل و درجات آخرت آنان را پیش از دخول در آن به ایشان بنمایاند.

یاری خدا برای یاری کنندگان دین

(آیه ۷) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول او و آنچه او از جانب خدا آورده ایمان آورده اید، اگر خدا را (پیامبر و دین و کتاب او را) یاری نمایید خدا هم شما را در رسیدن به اهدافتان یاری می کند و قدم های شما را استوار می دارد.

یعنی دل های شما را قوت دهد تا بدان سبب قدم های شما در موطن جهاد و مبارزه با معاندین ثابت شود، یا شما را موفق سازد تا در قیام به حقوق اسلام ثابت قدم باشید و یا در عبور از صراط در روز قیامت متزلزل نشوید.

تنبيه: مسلم است که خداوند متعال به نصرت و یاری هیچ فردی از موجودات محتاج

نیست؛ زیرا تمام قوای عالم امکان در حیطة تصرف قدرت تامه الهی است؛ و لکن عرق دینی و تعصب مذهبی مؤمن متدین ایجاد می نماید که به هر نحو تواند از مال و جان و اولاد در راه اعلائی کلمه حق و ترویج دین اسلام و احکام قرآن مضایقه نماید. و خداوند قادر متعال به نص قرآن اخبار فرموده که یاری می کند آنان را که نصرت نمایند دین خدا را، و ثبات قدم به آنها مرحمت می فرماید و غلبه را بالمآل نصیب آنها می فرماید و نام نامی ایشان را در دنیا و آخرت بلند می فرماید.

در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در وصایای خود فرماید:

فَإِذَا حَضَرَتْ بِلَيْتِهِ فَمَا جَعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلُهُ فَمَا جَعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ، فَاَعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ، وَالْخَرِيبُ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ. (۱)

گمراهی، حبیط عمل و هلاکت برای کافران

(آیه ۸ و ۹) (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ)

لغت و اعراب:

تَعَسَ به معنی هلاکت است و نَصَبَ آن به خاطر مفعول مطلق بودن می باشد و فعل آن مقدر است.

تفسیر:

و کسانی که کفر ورزیدند سقوط و سرنگونی و ذلت بر آنها باد در دنیا و عقاب و عذاب بر آنها باد در آخرت. و خداوند همه عمل های آنها را تباه و بی اثر گردانید که در آخرت ثوابی برای آنها نخواهد بود؛ زیرا شرط قبول شدن اعمال و ثواب داشتن، ایمان و نیت خالص است که کافران ندارند.

این ذلت و نابودی اعمال به سبب آن است که ایشان آنچه را خداوند فرو فرستاده از

ص: ۴۲۵

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی رحمه الله ج ۱۱ (ابواب الامر و النهی باب ۲۲) ص ۴۵۱، ح ۲.

وحی و قرآن و دین (ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام) (۱) ناخوش داشتند، پس خداوند عمل های آنها را از نظر آثار دنیوی و پاداش اخروی حبط و باطل نمود.

(آیه ۱۰ و ۱۱) (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا * ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ)

اعراب و لغت:

فینظروا عطف به سیروا و مجزوم است. دمر یعنی نابود کرد.

تفسیر:

پس آیا آنان در روی زمین سیر نکردند تا شهرهای عاد و ثمود و غیره را ببینند و بنگرند که عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده و پیامبران را تکذیب می کردند چگونه بود؟ خداوند آنچه را داشتند از نفوس و عائله و اموال، همه را نابود کرد و البته برای این کافران (زمان تو ای پیامبر) امثال این عاقبت و عقوبت ها خواهد بود.

ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ... آنچه یاد شد از ذلیل شدن و عقوبت کافران و نصرت و یاری خدا نسبت به مؤمنان و ثواب های آنان به خاطر آن است که خداوند سرپرست و یاور کسانی است که ایمان آورده اند و کافران را سرپرست و ناصر و یآوری نیست.

نکته: آیه رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَهُمُ الْحَقِّ (۲) مناقض با لَا مَوْلَى لَهُمْ نیست؛ زیرا مولى در آیه اول به معنی پروردگار عباد و مالک امر ایشان، و در آیه ثانیه به معنی ناصر است پس نصرت خدای سبحان مخصوص به مؤمنان می باشد و کافران را اصلاً از آن نصیبی نباشد.

ص: ۴۲۶

۱- در این مورد روایتی از حضرت باقر علیه السلام وارد شده است، به تفسیر برهان ذیل همین آیه رجوع شود.

۲- سوره یونس، آیه ۳۰.

(آیه ۱۲) (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ)

لغت:

تمتّع یعنی بهره مند شدن. مَثْوًى یعنی اقامتگاه و منزل.

تفسیر:

همانا خداوند کسانی را که به خدا و پیامبر و آنچه او از طرف خدا آورده و قیامت و معاد ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند در بهشت ها و باغ ها و بوستان هایی که پر از درخت است و از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها روان است در می آورد. و کسانی که کفر ورزیده اند از لذت های دنیا بهره مند می شوند و می خورند همان گونه که چهارپایان می خورند، و سرانجام آتش جایگاه آنان است.

یعنی چنانچه انعام حریص اند در خوردن و از عاقبت کار خود که نحر یا ذبح است غافل اند، همچنین این کفار در مرتعه دنیا می چرند و بهره می برند و از خاتمه کار که عذاب جهنم است غافل هستند.

تنبيه: از آیه شریفه می توان برداشت کرد که شخص عاقل متدین نباید مانند بهائم همت خود را بر خوردن و آشامیدن مصروف دارد؛ بلکه خوردن را به قصد تقویت بدن برای عبادت، و خوابیدن را به جهت آسایش و استراحت اعضا و جوارح، برای اقدام به انجام وظایف و اطاعت و همچنین تمام فواید جسمانی، و تقویت قوای نفسانی را مقدمه برای رسیدن به کمالات روحانی و درک فیوضات الهی قرار دهد که در نتیجه از حسیض عالم حیوانیت ترقی نموده به اوج کمالات انسانی قدم گذارده، انسانی ملکوتی صفات گردد.

(آیه ۱۳) (وَ كَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَّهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ)

لغت و اعراب:

فاعل أخرجت در واقع اهل قریه است، و ضمیر أهلکناهم هم به آن برمی گردد.

و گفته شده که قریه به معنی مردم هم آمده، و بنابراین فاعل أخرجت ضمیری است که به خود قریه برمی گردد.

تفسیر:

و چه بسیار مجتمعی (اهل شهر) که از مجتمع (مکه) که تو را بیرون کردند نیرومندتر بودند، ما آنها را به انواع عذاب هلاک کردیم پس هیچ یاری کننده ای برای آنها نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت هلاکت به فریاد آنها برسد.

ابن عباس نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در هنگامی که از مکه بیرون آمد و متوجه مدینه شد، به مکه نظر فرمود و گفت:

تو دوست ترین شهرها هستی نزد من، اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نمی کردند هرگز از این جا بیرون نمی رفتم....(۱)

(آیه ۱۴) (أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ)

ص: ۴۲۸

لغت:

أفمن... استفهام انکاری است یعنی این چنین نیست.

تفسیر:

بعد از آن به جهت تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و توبیخ کفار فرماید: پس آیا کسانی که کارهایشان بر پایه حجت و برهانی که از جانب پروردگارشان (قرآن و سایر دلیل ها و براهین توحید) می باشد، همانند کسانی هستند که عمل های بدشان از شرک و سایر معاصی برای آنها آرایش و آراسته شده و از هواهای نفسانی خود پیروی کرده اند؟ هرگز چنین نیست.

و عقل و وجدان و عرف حکم نماید به این که این دو مساوی نخواهند بود نه در دنیا و نه در آخرت و نه در وجود و نه در عمل؛ زیرا وجود مؤمنان، خیر و اعمال آنها باعث برکت و سعادت است، و لکن کفار و فساق و افعال آنها موجب نکبت باشد، بنابراین در پیشگاه خدای سبحان نیز مساوی نخواهند بود.

دلیل داشتن کجا، هواپرستی کجا؟

(آیه ۱۵) (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ

لغت و اعراب:

آسن یعنی متغیر. خبر مثل الجنة... «هكذا» ی مقلد است و لهم فیها... دو جمله جدا از قبل است. قبل از کمن هو خالد... مبتدا در تقدیر است یعنی آیا متقی که این بهشت را دارد

ص: ۴۲۹

مانند کسی است...

چهار نهر بهشت و حمیم دوزخ

تفسیر:

صفت بهشتی که پرهیزکاران به آن وعده داده شده اند این چنین است که در آن نهرهایی است از آبی که طعم و بویش برنگشته، و نهرهایی از شیر که طعمش تغییر نکرده و ترش و فاسده نشده (برخلاف شیرهای دنیا که با گذشت مدتی فاسد می شود)، و نهرهایی از شراب که سراپا لذت است برای نوشندگان، بدون این که رنج و مستی و آسیبی داشته باشد و نهرهایی از عسل تصفیه شده و خالص.

و برای آنها در آن جا از هر گونه میوه ای که بخواهند با طعم لذیذ و بوی خوش هست. و نیز آمرزش گناهان از جانب پروردگارشان (یعنی خدای مَنان گناهان آنان را ببوشاند و یا گناهان را از یاد آنها ببرد تا یاد کردن آنها موجب نقص عیش و لذت آنها نگردد).

آیا اینان مانند کسانی اند که در آتش جهنم جاودانه اند و آبی جوشان به آنها خورانده شود که روده هایشان را پاره پاره کند.

بیان: خدای تعالی از راه لطف و مرحمت، بندگان را به گونه ای دیگر به طریق استفهام انکاری ارشاد فرماید که آیا کسی که در بهشت متنعم به انواع نعم از اطعمه و اشربه و فواکه که شمه ای از آن ذکر شد می باشد مانند کسی است که در جهنم مبتلا به اقسام عذاب است که از جمله آن آب جوشی است که از شدت حرارت تمام امعا و احشا را پاره پاره کند؟ و البته شخص عاقل حکم نماید که این دو هرگز مساوی نخواهند بود. بنابراین متدین را و او می دارد که دار نعیم را بر دار جحیم اختیار نماید.

(آیه ۱۶) (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ)

ص: ۴۳۰

لغت:

آنف یعنی هم اکنون. طَبَعَ در این جا به معنی «مهر زرد» می باشد.

پاسخ ریشخند منافقان

تفسیر:

شأن نزول: گاهی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه، منافقان را نکوهش می نمود، پس آنان از مسجد بیرون آمده به طریق بی اعتنایی با استهزا از بعض علمای صحابه می پرسیدند که این مرد در این ساعت چه می گفت؟ حق تعالی از حال آنها خیر می دهد:

و بعضی از منافقان کسانی اند که گوش فرا می دارند به سوی تو - یعنی به خطبه تو در روز جمعه و غیر آن - گوش می دهند تا آن گاه که از نزد تو بیرون روند به کسانی که علم ربانی به آنها داده شده از روی استهزا یا عدم اعتنا به مطلب می گویند و می پرسند: پیامبر الآن در این خطبه چه گفت یا چه می گفت؟ آنها کسانی هستند که به جهت عناد و نفاقشان خداوند بر دل هاشان مهر شقاوت نهاده و از هواهای نفسانی خود پیروی کرده اند و به این خاطر است که بی اعتنایی یا مسخره می کنند.

تکامل در هدایت و تقوا

(آیه ۱۷) (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ)

تفسیر:

و کسانی که هدایت یافته و حق را پذیرفته اند خداوند بر هدایتشان افزوده و آنها را روح و توفیق پرهیزکاری متناسب حالشان عطا کرده است یا برای آنها روشن می سازد که تقوا و پرهیزکاری به چه طریق حاصل می شود.

(آیه ۱۸) (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ)

ص: ۴۳۱

لغت:

ینظرون در این جا به معنی ینتظرون. بگفته یعنی ناگهان.

أشراط جمع «شَرَط» و آن به معنی علامت است.

تفسیر:

پس آیا آنها جز قیامت را انتظار می کشند که ناگهان بر آنها فرارسد؟ پس بی تردید علامت های آن (وجود مکلفان، و توجه به تکلیف و حصول طاعت و معصیت و بعثت پیامبر خاتم و معجزات او از جمله شق القمر) آمده است، پس اگر بر آنها فرا رسد چگونه و کی تذکرشان به آنها سود بخشد؟!

یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و تنبه برای ایشان فایده ای ندارد، به جهت آن که در آن زمان تکلیف منقطع شده و دیگر نمی توانند کاری کنند که موجب نجات آنها شود.

استغفار برای مؤمنان

(آیه ۱۹) (فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَأ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثُولَكُمْ)

لغت:

مُتَقَلَّبٌ و مَثُولٌ هر دو اسم مکان و یا مصدر میمی است.

تفسیر:

و چون سعادت مؤمنان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد، پس بدان - یعنی ثابت قدم باش - به آن که نیست خدایی قابل ستایش و پرستش مگر ذات یگانه خدایی که مستجمع تمام صفات کمالیه و منزّه از کلیه نقایص است.

بعضی گفته اند: چون به عالمی گویند «اعلم» بدان، مراد آن است که یاد کن آنچه را دانسته ای.

ص: ۴۳۲

نزد بعضی از مفسران، حضرت به جهت اذیت قوم تنگدل بود، حق تعالی امر فرمود که هیچ کس نیست که کاشف غم و اذیت و دافع هم و محنت باشد مگر خدای یگانه.

وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ: و از گناهت (از هر ترک اولایت که ذنب نسبی مقام عصمت است) و برای گناهان مردان و زنان با ایمان آمرزش بطلب.

زیرا که خداوند مراحل انقلابتان را از حالی به حالی دیگر در دنیا، و محل سکونت و استقرارتان را در آخرت می داند (و هیچ چیز از احوال و اعمال شما از او پنهان نیست، پس سزاوار است که از او طلب رحمت و آمرزش کنید).

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

استغفار و گفتن «لا اله الا الله» بهترین عبادت است، خدای عزیز جبار فرمود:

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ. (۱)

در کتاب بحار، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

افضل عبادات گفتن «لا اله الا الله» و «لا حول و لا قوة الا بالله» است و بهترین دعا استغفار است.

بعد حضرت آیه فاعلم انه لا اله الا الله... را تلاوت فرمود. (۲) تتمه: آیه به دستور تأدیبی و اخلاقی اشاره فرماید که در دعا و طلب آمرزش، مؤمنین و مؤمنات را داخل نمایند و بگویند: اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات.

(آیه ۲۰) (وَ يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَمَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلى لَهُمْ)

ص: ۴۳۳

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۰.

اعراب و لغت:

أولى لهم مبتدا و خبر، و أولى اسم است برای تهدید و وعید، و برخی گفته اند به معنی عقاب هم آمده است.

از حرف تا عمل

تفسیر:

و کسانی که ایمان آورده اند، از روی علاقه به جهاد می گویند: چرا سوره ای در باره جهاد نازل نشده است؟

اما چون سوره ای محکم و واضح و غیر متشابه فرستاده شود که در آن سخن از جهاد و جنگ به میان آید کسانی را که در دل های آنان بیماری ضعف ایمان یا نفاق است می بینی که به سوی تو همانند کسی نگاه می کنند که بی هوشی مرگ او را فرا گرفته باشد، پس وای بر حال آنان! یا عذاب و عقاب سزاوار ایشان است.

(آیه ۲۱) (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ)

اعراب و لغت:

خبر طاعه... «خیر لهم» مقدر است.

عَزَمَ الأمر یعنی امر جهاد جدی شد. گفته شده بعد از عَزَمَ الأمر «لم يعملوا بوعدهم» در تقدیر است.

تفسیر:

فرمان پذیری و اطاعت از فرمان جهاد و سخنی نیکو برای آنها بهتر است و چون کار جنگ جدی شد پس اگر با خدا از سر صدق در آیند و به رغبت (و علاقه) به جهاد روند و

ص: ۴۳۴

امر الهی را امثال کنند برای آنها در دین و دنیا بهتر خواهد بود (از نفاق و این که با زنان در خانه ها بمانند و در جبهه جهاد شرکت نکنند).

تبهکاری، قطع رحم و کوری منافقان

(آیه ۲۲) (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ)

لغت:

تولّیتم دو احتمال دارد: یکی روی گرداندن و اعراض، و دیگری به ولایت و حکومت رسیدن.

تفسیر:

پس آیا از شما منافقان و ضعیف الایمان ها جز این متوقع و انتظار است که اگر از اسلام روی گردانید یا در اسلام به ولایت و حکومت رسیدید در روی زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را به کلی قطع نمایید؟!

یعنی البته از شما بر می آید که چون منصب امارت و حکومت یابید، به سبب تکبر و کثرت جاه و جلال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمایید چنان که در زمان جاهلیت می کردید. یا از شما بعید نیست که از دین اسلام برگردید و طریقه جاهلیت پیش گیرید که آن افساد و ریختن خون ناحق و قطع رحم و غارت باشد.

بیان: چون خداوند بر احوال ماضی و مستقبل جمیع بندگان عالم است و توقع داشتن با عدم علم هم می سازد، پس مراد از این کلام آن است که منافقان به جهت ضعف اسلام و سستی ایمان و حرص بر زندگانی دنیا بر وجهی هستند که اگر کسی معرفت بر حال ایشان پیدا کند از آنها توقع این نوع افعال داشته باشد و به این کلام آنها را مخاطب سازد.

(آیه ۲۳) (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ)

ص: ۴۳۵

تفسیر:

آنها کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و از رحمت و اسعۀ خود دورشان نموده، پس گوش باطنشان را کر و دیدگان دلشان را کور کرده است.

یعنی ایشان را به جهت عناد و انکار و اعراض، به حال خود وا گذاشته و بعد از اتمام حجّت و سوء اختیار آنان کفر را، نظر لطف را از ایشان باز گرفته، بدین سبب از استماع کلام حق مانند کر و از دیدن آیات حق مانند کور می باشند، پس نه سخن صواب را گوش می دهند و نه راه حق را منظور نظر می دارند.

(آیه ۲۴) (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)

تفسیر:

پس آیا در آیات قرآن و مواظ و هشدارهای آن تدبیر و اندیشه نمی کنند (تا به راه هدایت معرفت یافته و از گمراهی نجات یابند) یا بر دل هایی (دل های ایشان) قفل های عناد و قساوت و شقاوت نهاده شده است، و بدین سبب به موعظه و تذکر آیات توجه نکنند تا متذکر شده و پند گیرند و مهتدی گردند و ابواب فوز و نجات برای آنها حاصل شود؟!

تحقیق: قلب بر دو معنی اطلاق شود:

۱ - گوشت صنوبری الشكل واقع در طرف چپ سینه. این قلب در بهائم بلکه در میت هم موجود است.

۲ - لطیفه ربانیه که از آن تعبیر به قلب و نفس و روح می شود، و ما به الامتیاز انسان و حیوان و محلّ علم و دانش و تفهم و تعقل و تدبیر است، مانند آینه شفاف و صاف و خالی از کدورات می باشد و به سبب تقابل با نور ایمان و هدایت منور گردیده آثار ایمانی و خیر از او ظاهر می شود، همچنین به واسطه تقابل با ظلمت کفر و ضلالت آثار گمراهی

و شر از او صادر می گردد و چنانچه متنبه نشود، همواره در تاریکی زائد تا به مرتبه ای که سیاه شده بماند، در این حال از ادراک حق و صلاح دین کور و کر گردد و به امر آخرت سستی نماید و دنیا را بزرگ شمارد در نتیجه مواعظ و یادآوری ها در او تأثیر ننموده به سوء اختیار خود به گمراهی و کفر باقی باشد که از آن به ختم و طبع و قفل تعبیر شود.

نقش شیطان در ارتدادها

(آیه ۲۵) (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ)

لغت:

ارتداد به معنی بازگشتن، و سَوَّلَ فعل ماضی از باب تفعیل، و تسویل یعنی زینت دادن.

و أملى فعل ماضی از باب إفعال، و إملاء در این جا به معنی مشغول کردن به آرزوها و به این سبب به تأخیر انداختن قبول هدایت است.

تفسیر:

شأن نزول: یهود، صفات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را در تورات خوانده و صحّت نبوت او را دانسته و آن را بسیار می گفتند و از ظهور او خبر می دادند. چون آن حضرت مبعوث شد و به مدینه تشریف آورد، از او برگشتند و منکر پیامبری آن حضرت شدند، آیه شریفه نازل شد:

همانا کسانی از اهل کتاب که پس از آن که راه هدایت بر آنها روشن شده به پشت سر خود برگشته اند - یعنی در عقاید سابق خود مانده اند - شیطان باطل ها و گناهان را در نظر آنها آرایش نموده و آنها را در آرزوی های دور و دراز افکنده است.

تبصره: چون در آیات قرآنی اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص مورد نزول، پس شامل می شود کسانی را هم که بعد از آمدن اسلام و ظاهر شدن حق، به تسویلات شیطانیه

ص: ۴۳۷

از طریق اسلام و قرآن روی گردانده و مذهب های مختلفه به اغوای شیادان و دزدان دین اختراع و پیروی نمایند.

همکاری یهود با کفار قریش

(آیه ۲۶) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ)

لغت:

إسرار به فتح همزه هم قرائت شده که جمع «سَرَّ» باشد؛ اما بنا بر کسر گفته شده: مقصود چیزی است که سَرّاً به هم می گویند.

تفسیر:

این بدان سبب است که آنان (یهود) به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده از قرآن و معارف و احکام اسلام کراحت و ناخوش داشته اند - مانند کفار قریش - گفتند: به زودی ما در برخی از کارها (توطئه های پنهانتان بر ضدّ مسلمین، جنگ با پیامبر و دشمنی با او) شما را اطاعت و کمک و یاری خواهیم کرد و خداوند، پنهان کاری آنها را می داند (و آن را افشاء و اظهار و آنان را مخدول می نماید).

شکنجه کفار هنگام مرگ

(آیه ۲۷) (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ)

تفسیر:

پس چگونه است حال آنها و چه چاره ای دارند آن گاه که فرشتگان جانشان را می ستانند و قبض روح آنها می کنند در حالی که به صورت ها و پشت های آنها (به خاطر پشت کردن به حق و نپذیرفتن آن) تازیانه می زنند؟!

ص: ۴۳۸

(آیه ۲۸) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ)

تفسیر:

آن عذاب و قبض روح با آن کیفیت به خاطر آن است که آنها از آنچه خدا را به خشم می آورد - چون تحریف تورات و انجیل، یا کتمان کردن صفات پیامبر خاتم که در آنها بود، و کمک و یاری کردن منافقان و مشرکان و مخالفان با پیامبر - پیروی کردند و رضایت و خشنودی او را کراهت داشتند، پس خداوند اعمال خیر آنها را حبط و باطل نمود؛ زیرا قبول عمل، مشروط به ایمان است که آنها نداشتند.

تنبيه: ارتكاب محرمات و معاصی، موجب سخط و غضب الهی؛ و پیروی و اطاعت اوامر الهی، سبب رضای اوست. آیه اشعار دارد به آن که کسانی که کراهت داشته باشند رضوان خدا را و پیروی کنند موجبات سخط و خشم او را، اعمال خیرشان حبط گردد و به عاقبت سوء افعال خود نائل شوند.

(آیه ۲۹) (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ)

لغت:

أضغان جمع ضغن به معنی حقد و کینه است.

تفسیر:

بلکه آنان که در دل هاشان بیماری نفاق و ضعف ایمان است گمان کردند که خداوند هرگز کینه ها و دشمنی های آنها را بیرون نخواهد ریخت و ظاهر نمی کند (و دست آنها را

رو نخواهد کرد و پیامبر را از اسرار آنها آگاه نمی کند! چنین نیست؛ بلکه خداوند پیامبر را بر اسرار نهانی منافقان مطلع می نماید).

امتحان حتمی است

(آیه ۳۰) (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمِهِمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَلَكُمْ)

تفسیر:

و اگر بخواهیم آنها را به تو به گونه ای نشان دهیم، پس آنها را به صورت و شمایل خواهی شناخت، و حتماً آنها را در سبک و شیوه گفتار خواهی شناخت و خداوند عمل ها و کرده های ظاهر و باطن شما را می داند و همه را به فراخور اعمال، سزا و جزا خواهد داد.

ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری گویند: كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (۱) ما زمان پیغمبر خدا منافقان را به دشمنی ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم.

(آیه ۳۱) (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجْهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ)

تفسیر:

و حتماً شما را به وسیله تکالیف دینی آزمایش خواهیم کرد تا مجاهدان شما را و صابران را بدانیم (یعنی علم ازلی ما بر معلوم خارجی منطبق شود) و گزارش های اعمال شما را بررسی کنیم.

تنبيه: این مطلب محقق است که خداوند به تمام مخلوقات و افعال بندگان از ظاهر و

ص: ۴۴۰

باطن و کلی و جزئی، عالم است، و علم الهی قبل از خلقت و بعد از خلقت، مساوی است و تغییر و تبدیلی نخواهد داشت، بنابراین آزمایش خدای تعالی بندگان را با تکالیف و اوامر و نواهی، به جهت جدا شدن مؤمن از کافر و مطیع از عاصی و ترتب ثواب و عقاب است.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ: (۱) در زیر و رو شدن حالها (به سبب پیش آمدهای دنیا) جوهره اشخاص دانسته شود.

(آیه ۳۲) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَهُمْ يُحِبُّونَ أَنْ يُضِلَّ اللَّهُ سُبُلَ الْبَشَرِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)

لغت:

شاقوا فعل ماضی از باب مفاعله، و مشاقه یعنی دشمنی کردن.

تفسیر:

بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا اعراض نموده و مردم را از آن جلوگیری کردند و پس از آن که راه هدایت برای آنها با آیات و معجزات روشن شد با فرستاده ما مخالفت و دشمنی نمودند هرگز کمترین ضرر و آسیبی به خدا نمی رسانند و خداوند به زودی عمل هاشان را حبط و باطل می کند (فعالیت های ضد دینی شان را در دنیا و عمل های خیرشان را در آخرت تباه و بی اثر می سازد).

یعنی ایشان را به جهت نداشتن ایمان، بر خیرات و مبرات در آخرت ثواب ندهد یا کیدها و توطئه های ایشان را در مخالفت با پیغمبر دفع سازد و ایشان را به مقاصد و اغراض خود نرساند (بلکه ثمره جهل و مکرری که در این باب کنند به خود آنها برمی گرداند).

ص: ۴۴۱

۱- به نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۷۳ رجوع شود، «عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ» هم خوانده می شود.

(آیه ۳۳) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را در احکام شریعت اطاعت نمایید و از پیامبر او نیز در اوامر مولویش اطاعت کنید و عمل های خیر خود را به واسطه ارتداد، و منت نهادن بر خدا و مردم، و با گناهان باطل مسازید.

تتمه: عطف اطاعت رسول بر اطاعت خدا، دالّ است بر آن که اطاعت خدا ملازمه دارد با اطاعت رسول، و انفکاک این دو از هم نشاید.

(آیه ۳۴) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)

تفسیر:

بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا که اسلام است اعراض کرده و مردم را از آن جلوگیری و منع کردند، سپس در حالی که کافر بودند مردند، هرگز خداوند آنها را نخواهد آمرزید.

بیان: آیه نسبت به جمیع کفار در هر عصر و زمان که به حال کفر بمیرند عمومیت دارد که از آمرزش الهی برای همیشه محروم اند و آیات و احادیث بسیار وارد شده که کفار در عذاب جهنم مخلد هستند.

(آیه ۳۵) (فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ)

ص: ۴۴۲

لغت:

لا تهنوا صيغته نهی است، و مصدر آن «وهن» به معنی سستی است. لن یترکم فعل مضارع، ماضی آن وَتَرَ به معنی «نَقَصَ» می باشد.

رفع افسردگی با توجه به لطف خدا

تفسیر:

پس در جهاد و انجام وظایف دینی سستی نورزید و دشمن (کافر) را به آشتی دعوت نکنید در حالی که شما برتر و غالب تر و زبردست تر از آنان هستید و خدا با شماست و شما را نصرت و یاری دهد و هیچ گاه عمل های شما را بی پاداش نمی گذارد، یا هرگز ثواب اعمال شما را ناقص ننماید؛ زیرا او ثواب را زائد بر اندازه استحقاق مرحمت می کند، پس چگونه ثواب اعمال شما را ناقص دهد؟!

زندگی دنیا و ماهیت آن

(آیه ۳۶) (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَآ يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ)

تفسیر:

بعد از آن به جهت تشویق بر عبادت و تحریص بر عمل برای آخرت و تحقیر و پستی دنیا فرماید: جز این نیست که زندگی این دنیا بازیچه و سرگرمی است و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید پاداش های دنیوی و اخروی شما را به طور کامل می دهد و در برابر آن همه، اموالتان را هم نمی خواهد؛ بلکه از برخی از شما از برخی اموالتان یک پنجم یا یک دهم و مانند اینها را مطالبه می کند (که آن هم برای شما عبادت و موجب ترقی و تعالی معنوی و پاداش اخروی است).

(آیه ۳۷) (إِن يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْعَفُكُمْ)

ص: ۴۴۳

لغت:

یحفکم فعل مضارع از باب إفعال، و مصدر آن إحفاء به معنی اصرار کردن است.

أضغان جمع به معنی حقد و کینه.

بخل انسان در برابر خدای غنی!

تفسیر:

و (ای کافران و یا ای منافقان و ضعیف الایمان ها) اگر خداوند همه اموالتان را بخواهد و بر شما اصرار نماید بخل می ورزید و آن را با طیب نفس نمی دهید. خدا با این تکلیف پرداخت اموال کینه های شما را بیرون می آورد و ظاهر می سازد (زیرا کسی که به خدا ایمان داشته باشد باید در صورتی که وظیفه او پرداخت اموالش باشد با طیب خاطر بردارد).

بشارت به ایرانیان

(آیه ۳۸) (هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ)

تفسیر:

آگاه و به هوش باشید ای گروه مخاطبان، شما آن کسانی هستید که خوانده می شوید تا در راه خدا انفاق کنید - یعنی مأمور شده اید به این که زکات مال بدهید و مال خود را در راه دین خدا صرف نمایید - پس بعضی از شما کسی است که بخل می ورزد و زکات یا هزینه جهاد یا مطلق حقوق الهی را نمی دهد و هر که بخل ورزد جز این نیست که نسبت به خود بخل می ورزد. یعنی نفع انفاق که ثوابی عظیم است از خود منع می سازد.

ص: ۴۴۴

و نزد بعضی از مفسران معنی آیه آن است که بخل بخیل از جانب نفس او باشد و نفس اماره او مانع اعطای او می شود، پس داعی بخل بخیل نفس او باشد نه غیر آن.

وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ: و خداست که بی نیاز است از تمامی مخلوقات و از صدقات واجبه و مستحبه شما، و شما باید که نیازمندید به او در وجود و بقا و غفران گناهان و اعطای نعمت ها، پس چرا انفاق نمی کنید.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ: و اگر از دین او روی برتایید و به آنچه مأمور شده اید از ایمان و انفاق در راه خدا و سایر احکام بی اعتنا باشید و عمل نکنید، به جای شما گروه دیگری را می آورد، آن گاه آنان مانند شما نخواهند بود؛ بلکه اقبال به دین و اطاعت خدا و رسول خواهند داشت.

طبرسی - رضوان الله علیه - روایت نموده که چند نفر از اصحاب عرض کردند: کیستند اینها که خداوند در قرآن در این آیه آنها را یاد کرده که اگر ما پشت کنیم بیدل ما شوند و مثل ما نباشند؟ و سلمان کنار حضرت بود. پس حضرت دست به ران سلمان زد و فرمود:

هذا و قومه، و الذی نفسی بیده لو کان الإیمان منوطاً بالثریا لتناولہ رجالٌ من فارس. یعنی سلمان و قوم او باشند، و سوگند به خداوندی که جان من به دست قدرت اوست، اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از فارس به آن دست یابند و برسند. (۱)

ص: ۴۴۵

آثار پیروزی در جنگ

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَاَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ وَ يَهْدِیْكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا * وَ یَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِیْزًا)

اعراب و لغت:

ذنبك اضافه ذنب به مفعول است یعنی «ذنبهم ایاک» گناهی که آنها به تو نسبت می دادند. یهدیک یعنی تو را بر صراط مستقیم ثابت نگاه دارد.

تفسیر:

به یقین ما تو را پیروزی دادیم پیروزی نمایانی (در مقابله با کفر با ادله و براهین و در مبارزه با کافران با فتوحات بسیار) تا خداوند گناهان گذشته و آینده (یا گذشته دور و

گذشته نزدیک تر) تو را پیامرزد (مقصود گناهانی است که کفار بر آن حضرت می دیدند مانند هتک بت های آنها که نزد آنها مقدس بود. خداوند می فرماید: با اعلای کلمه الله و تثبیت دین اسلام آن گناهان زدوده شد) و نعمتش را بر تو تمام نماید و تو را به راه راست هدایت کند یا ثابت نگاه دارد.

چون برهان عقلی قائم است به این که پیغمبران از اول عمر تا آخر معصوم می باشند یعنی گناه صغیره و کبیره و خطا و سهو و نسیان از ایشان صادر نگردد؛ زیرا حصول غرض الهی از بعثت انبیا موقوف است به عصمت ایشان، پس اگر معصوم نباشند نقض غرض الهی لازم آید، و نقض غرض قبیح است و از خدا صادر نمی شود و چون لزوم عصمت انبیا ثابت شد، پس هر شخصی که نبوتش ثابت شود جزم حاصل شود که معصوم است.

بنابراین مطابق مذهب حق آیه شریفه به چند وجه تفسیر می شود که یکی از آنها در این جا یاد شد.

وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ...: و تو را به نصرتی قوی و شکست ناپذیر یاری دهد.

خدا تو را به سبب آن نصرت بر همه مردمان غالب گرداند. و دین تو را عزیزترین ادیان گرداند بر وجهی که هیچ جباری و اهل آیینی نتواند بر تو غالب شود.

کسب آرامش و آثار آن

(آیه ۴) (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا)

لغت:

سکینه یعنی آرامش. جنود جمع جند و آن به معنی سپاه و لشکر است.

تفسیر:

اوست که اطمینان و آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد (نه کافران و منافقان) تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند. و انواع سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداوند است (چه

ص: ۴۴۷

سپاهیان ارادی متصرف در عالم تکوین از فرشتگان و جن ها و آدمیان و چه غیر ارادی از آنچه در سلسله علل فعالیت و تأثیر دارند) و خداوند دانا و حکیم است و همه کارهای او از روی حکمت و مصلحت می باشد.

(آیه ۵) (لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا)

لغت:

يُكَفِّرُ فعل مضارع از باب تفعیل، و تکفیر به معنی پوشاندن است.

تفسیر:

برای انزال آرامش در دل مؤمنان در این آیات نتایج متعددی یاد شده است؛ یکی از آنها تقویت ایمان بود، دیگر این که:

تا مردان و زنان مؤمن را در بهشت هایی که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها جاری است وارد سازد در حالی که جاودانه در آن باشند.

نتیجه دیگر این که: و گناهانشان را از آنها بپوشاند و بر آن عذاب و عقاب نفرماید. و این وارد کردن در بهشت و پوشاندن و آمرزش گناهان نزد خدای متعال رستگاری و کامیابی بزرگی است.

(آیه ۶) (وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَٰلِرُهُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)

ص: ۴۴۸

اعراب و لغت:

ظنّ السوء مفعول ظانّین است.

دائره به معنی حادثه و بلای ناگوار است.

خشم و لعن و عذاب الهی برای مخالفان

تفسیر:

(و این سکینه و آرامش را به کفار و منافقان نداد) تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند و می گویند یا گمان می کنند وعده نصرت الهی محقق نمی شود و مکه فتح نمی گردد عذاب کند.

بر آنها باد حوادث بد زمانه و خداوند بر آنها غضب کرده و آنها را لعن و طرد و از رحمت خود دور نموده و برای آنها جهنم را آماده ساخته و آن بد جای بازگشتی است؛ زیرا هیچ گونه آسایش و راحتی از عذاب ها در آن نخواهد بود.

(آیه ۷) (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)

تفسیر:

و انواع سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداوند است و خداوند همواره مقتدر شکست ناپذیر است، پس از انتقام کفار و منافقان عاجز نخواهد بود و حکیم است و این عذاب هم طبق حکمت و مصلحت است.

(آیه ۸ و ۹) (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ وَ تُوقِرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً * لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ وَ تُوقِرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً)

ص: ۴۴۹

تعزروه و توقروه هر دو فعل مضارع از باب تفعیل، و تعزیر به معنی یاری کردن توأم با احترام، و توقیر به معنی تعظیم است. شاهداً... حال از ضمیر أرسلناک است.

اهداف رسالت

تفسیر:

به راستی ما تو را شاهد و گواه بر عقاید و اعمال امت (در دنیا به تحمّل شهادت که گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر شود از ایمان و کفر و اطاعت و معصیت، و در روز جزا به ادای شهادت و گواهی دادن به آنچه شاهد بوده ای) و مژده دهنده مطیعان و مؤمنان و بیم دهنده کافران و گنجهکاران فرستاده ایم.

لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ...: این ارسال رسول شاهد و مبشّر و منذر برای آن است که ای مردم، به خدا و وحدانیت او و رسالت و نبوت رسول او ایمان بیاورید و تصدیق کنید و پیامبر و دین او را با زبان و مال و دست و جان یاری، و او را تعظیم نمایید و بامدادن و شامگاهان خدا را تسبیح گوید و او را به پاکی از هر نقص و عیب یاد کنید.

تبصره: آیه شریفه دالّ است بر وجوب تعظیم و توقیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله؛ زیرا جلالت شأن آن وجود مقدّس به مرتبه ای است که فوق عالم امکان و علت غایی ماسوا و رهنمای کل بشر از وادی ضلالت به شاهراه سعادت و خاتم النبیین است، و احترام نسبت به نام شریف او و حدیث او و سنت او و شنیدن نام او و اهل بیت او، تمام در احترام و توقیر و تعظیم آن سرور داخل است.

شأن نزول: پس از این که کفار حضرت را از دخول به مسجد الحرام منع کردند، و صلح حدیبیه واقع شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را در زیر درخت جمع و ایشان را به تجدید بیعت امر نمود، اصحاب به رغبتی تمام دست بر دست پیغمبر نهاده بیعت کردند که تا زمان موت پیروی نمایند و مخالفت نکنند. و به جهت کمال رغبت ایشان بود که این بیعت مسماً شد به بیعه الرضوان و آیه شریفه ۱۰ نازل شد که:

(آیه ۱۰) (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ)

اعراب و لغت:

ید الله فوق ایدیهام مبتدا و خبر است. نَكَثَ یعنی شکست بیعت و پیمان را. مَنْ استفهامیه، و اوفی افعّل تفضیل، و الله مفعول عاهد.

تفسیر:

همانا کسانی که با تو (در این مکان و) زیر این درخت بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند (زیرا طاعت پیامبر صلی الله علیه و آله طاعت خداست، پس بیعت با او هم بیعت با خداست.) یا دست او دست خداست، پس بیعت با او بیعت با خداست و دست او دست خداست که بالای دست آنهاست. پس هر کس پیمان شکند جز این نیست که به زیان خود می شکند، چون در آخرت از ثواب محروم و به عذاب گرفتار می شود. و کسی که به آنچه بر آن با خدا معاهده و بیعت نموده وفا کند پس به زودی خداوند پاداش بزرگی که درجات عالیّه بهشت باشد به او می دهد.

(آیه ۱۱) (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِيَّتِنَاهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)

ص: ۴۵۱

لغت:

مخلف اسم مفعول به معنی «جامانده» است. اهلون جمع اهل و آن به معنی خانواده و زن و بچه می باشد.

تفسیر:

به زودی باز پس ماندگان از اعراب بادیه نشین که در حدیبیه با تو شرکت نکردند به تو خواهند گفت: محافظت اموال و زنان و فرزندان و کسان ما، ما را از همراهی با تو مشغول ساخت؛ زیرا کسی نبود که به جای ما از آنها محافظت کند. از این رو از خدمت تو بودن محروم شدیم؛ اما چون تخلف ما با عذر بوده پس برای ما از خدای متعال طلب آمرزش کن!

آنها به زبان چیزی را می گویند که در دلشان نیست، یعنی این عذر آوردن آنها زبانی است و طلب آمرزش آنها نیز حقیقی نیست و آنها به خاطر شک و ضعف ایمان و ضعف عقیده به مبدأ و معاد تو را همراهی نکردند و این اعتذارشان دروغ و نفاق است. به آنها بگو: اگر خدا بر شما ضرری اراده کند یا نفعی بخواهد چه کسی است که در برابر خداوند مالک چیزی باشد و از اراده و خواست او جلوگیری کند؟ بلکه خداوند همواره از ازل به آنچه انجام می دهید آگاه است و می داند که تخلف شما به جهت محافظت از اموال و کسانتان نبوده است.

و حاصل آن که اگر خدا اراده نفع یا ضرر داشته باشد به شما، هیچ کس قادر نخواهد بود آن را از شما دفع کند، پس آمدن شما و همراهی شما با من باعث ضرر نمی شود و عدم آن موجب نفع شما نمی گردد و نفع و ضرر به اراده و خواست خداست.

(آیه ۱۲) (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَرُؤْيَىٰ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا)

ص: ۴۵۲

لغت و اعراب:

انقلاب یعنی بازگشتن. اهلی جمع اهل، و نون آن به اضافه افتاده است. ظنّ السوء مفعول مطلق. بور یعنی هلاک شده یا هلاک شونده.

ماهیت و سزای ترک کنندگان جنگ

تفسیر:

عذر واقعی شما در ترک شرکت در جبهه و جهاد آن نبود که می گوئید؛ بلکه شما گمان کردید که دیگر این پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی کسان خود باز نمی گردند و به دست کفار قریش کشته می شوند و این گمان باطل در دل های شما آراسته و زینت گردید و گمان بد به خدا بردید که خداوند پیامبرش را یاری نخواهد نمود و او و مؤمنان به او و دین او از بین خواهند رفت! و شما گروهی فاسد و مستحق هلاکت بودید.

(آیه ۱۳) (وَ مَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا)

لغت:

اعتدنا فعل ماضی به معنی آماده کرده ایم.

تفسیر:

و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورد بداند که البته ما برای کافران آتشی افروخته و سوزان مهیا و آماده کرده ایم.

تنبيه: آیه شریفه دلالت دارد بر آن که ایمان به رسول و ایمان به خدا هر دو لازم است و اگر ایمان به خدا باشد و لکن ایمان به پیامبر او نباشد فایده ای نخواهد داشت.

(آیه ۱۴) (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)

ص: ۴۵۳

تفسیر:

و ملکیت حقیقی و حکومت آسمان ها و زمین از آن خداست؛ زیرا آفریدن و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها تحت اراده حتمی اوست. هر کس از گنهکاران را بخواهد و شایسته مغفرت باشد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب کند و مستحق آن باشد عذاب می کند. و چون به موجب

«إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي» (۱) رحمت او اعلی و اشمَل است از غضب او، لذا در پایان آیه صفات مغفرت و رحمت را ذکر فرموده است.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و خدا بسیار بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس از بازگشت حضرت رسول از حدیبیه، سال هفتم از هجرت در ماه محرّم به غزوه خیبر توجه کرد و به اصحاب وعده فتح و غنیمت داد و فرمود: هر که در حدیبیه حاضر بوده در این غزوه همراه شود و دیگران نیایند. چون عازم شدند متخلفان به قصد تبدیل و ردّ امر الهی گفتند: بگذارید ما در این جنگ تابع شویم و با دشمنان محاربه نماییم! حق تعالی در آیه بعد از آن اخبار فرمود:

(آیه ۱۵) (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُل لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا)

لغت:

مغانم جمع «مغنم» به معنی غنیمت جنگ. ذرونا یعنی بگذارید و مانع نشوید.

ص: ۴۵۴

۱- . اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳ ذیل ح ۱۳ «معراج» چنین آمده: سبقت رحمتی غضبی.

تفسیر:

باز مانده شدگان از واقعهٔ حدیبیه هنگامی که شما برای گرفتن غنیمت‌هایی از خیبر به سوی آن جا روانه شوید به زودی به شما خواهند گفت: بگذارید ما هم به دنبال شما بیاییم.

آنها می‌خواهند سخن ازلی خداوند را که در لوح محفوظ نوشته شده و آن این است که این متخلفان، از غنائم بعدی محروم اند را تغییر دهند! بگو: هرگز به دنبال ما نخواهید آمد خداوند پیش از این در ازل این گونه گفته (و تغییرپذیر نیست) یا خداوند پیش از حرکت ما به خیبر و یا پیش از آماده شدن شما برای آمدن به خیبر چنین فرموده و حکم کرده است.

آنها گویند: این حکم خدا نیست و خدا آمدن ما را به همراه شما منع نکرده است؛ بلکه شما بر ما حسد می‌ورزید و نمی‌خواهید ما در غنائم با شما شریک باشیم! (چنین نیست) بلکه آنها جز اندکی نمی‌فهمند (زیرا همهٔ فکر و درک آنها مصروف به امور دنیاست و دیگران را مانند خود می‌پندارند، از این رو می‌گویند: حکم خدا نیست؛ بلکه از روی حسد می‌خواهید همهٔ غنائم نصیب شما باشد!).

(آیه ۱۶) (قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آبَائِهِمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)

اعراب:

أو یسلمون عطف بر تقاتلونهم و یا خبر مبتدای مقدر است یعنی «أو هم یسلمون».

تفسیر:

به باز مانده شدگان از اعراب بادیه نشین بگو: به زودی به سوی مبارزه با مردمانی سرسخت و جنگجو دعوت می‌شوید که با آنها می‌جنگید یا آن که اسلام می‌آورند.

ص: ۴۵۵

مراد از دعوت کننده در این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که اعراب یاد شده را به غزوات و قتال اقوام شجاع و قوی امر نمود مانند حنین و طائف و موته و تبوک و غیر آنها.

پس اگر فرمان بردید کسی را که داعی شماست به جهاد کفار، و اجابت نمودید دعوت او را خداوند مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و بهشت است در آخرت به شما می دهد، و اگر روی برگردانید و پشت کردید و قبول دعوت او را اجابت نکردید - همان گونه که پیش از این در سفر حدیبیه روی گردانید و اجابت نکردید - خداوند شما را به عذابی دردناک عذاب می کند.

(آیه ۱۷) (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَ لَاعَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَاعَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعدُّبُهُ عَذَابًا أَلِيمًا)

لغت:

أعمى کور، أعرج لنگ، و حرج در این جا به معنی گناه است.

تفسیر:

شأن نزول: چون وعید متخلفان را مسلمانان شنیدند، ترسان شده خدمت حضرت رسول عرض کردند ما به واسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف می کنیم، آیا حال ما چه باشد؟ آیه شریفه نازل شد:

بر نابینا اگر در جهاد شرکت نکند گناهی نیست، و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست؛ زیرا اینها از شرکت در جبهه معذورند و عذر آنها (بر خلاف منافقان) واقعی و مقبول است.

ص: ۴۵۶

و هر کس از خدا و رسول او در اوامر و نواهی و جهاد اطاعت نماید خداوند او را به بهشت هایی در می آورد که زیر ساختمان و درختان آنها نهرها روان است، و هر کس (بدون عذر) روی گرداند و مخالفت کند او را به عذابی دردناک عذاب می کند.

(آیه ۱۸) (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا)

تفسیر:

بی تردید خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت سدر حدیبیه با تو بیعت می کردند خشنود و راضی گردید، پس آنچه را در دل های آنان از اخلاص و حسن عقیده و صداقت و حسن نیت نسبت به تو بود دانست، در نتیجه آرامش و اطمینان قلب بر آنها نازل کرد و پیروزی نزدیکی (پیروزی در خیبر یا فتح مکه) به آنها پاداش داد.

(آیه ۱۹) (وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)

تفسیر:

و نیز غنیمت های فراوانی را که در فتح خیبر دریافت می کنند، و خداوند همواره مقتدر شکست ناپذیر و دارای حکمت است.

(آیه ۲۰) (وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا)

ص: ۴۵۷

لغت:

كَفَّ يَعْنِي بَازْدَاشْت.

تفسیر:

خداوند غنیمت های فراوانی را که در آینده تاریخ به دست می آورید به شما وعده داده و این غنیمت خبیر را زودتر به شما داد و دست تعدی مردم را از شما باز داشت تا تسلیم خدا شوید و تا آن که این پیروزی ها نشانه ای از قدرت و رحمت خدا برای مؤمنان باشد و نیز تا این که شما را به راهی راست هدایت فرماید یا در راه راست ثابت نگهدارد.

(آیه ۲۱) (وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا)

اعراب:

اخری عطف به مغانم در آیه قبل است.

تفسیر:

و نیز به شما وعده داده غنیمت های دیگری را که تا حال بر آنها دست نیافته اید، قطعاً خداوند بر آنها احاطه وجودی و علمی و قدرتی دارد و خدا همواره بر همه چیز تواناست.

(آیه ۲۲) (وَ لَوْ قَتَلْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبَرَ ثُمَّ لَیَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَآنصِيرًا)

ص: ۴۵۸

تفسیر:

و اگر کسانی که کفر ورزیده اند با شما بجنگند حتماً به شما پشت می کنند - یعنی فرار می کنند و مغلوب می شوند - آن گاه سرپرست و یآوری نمی یابند که آنها را از ضرر حفظ کند و یا نصرت نماید.

(آیه ۲۳) (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا)

تفسیر:

این پیروزی پیامبران سنت الهی است که پیش از این تقدیرش در لوح محفوظ و جاری شدنش در امت ها گذشته است و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی.

یعنی طریقه و عادت قدیم الهی در میان امم سالفه و لاحقه این بوده و هست که همیشه انبیا و اولیای او بر دشمنان غالب باشند و اهل طاعت، منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور شوند؛ و چنانچه در بعض اوقات به حسب ظاهر اهل حق مغلوب شوند اولاً از حیث منطق و دلیل، غلبه با آنها باشد، و ثانیاً در نهایت غلبه حق بر جهانیان هویدا خواهد شد.

(آیه ۲۴) (وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا)

لغت:

كَفَّ یعنی بازداشت و منع کرد. بطن یعنی دل (و داخل).

ص: ۴۵۹

تفسیر:

شأن نزول: زمانی که حضرت با اصحاب در حدیبیه منزل کردند، هشتاد نفر از اهل مکه وقت نماز صبح از کوه پایین آمدند تا اصحاب را به قتل برسانند، اصحاب بر ایشان غالب شده همه را گرفته خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت ایشان را آزاد کرد تا در حرم (یا نزدیک حرم) قتل واقع نشود. مقارن این حال آیه نازل شد:

و اوست که دست های کفار مکه را از شما و دست های شما را از آنها در دل مکه در حدیبیه که نزدیک حرم است باز داشت پس از آن که شما را به واسطه ورود در آن جا پیروز کرد یا بر آن هشتاد نفر غالب ساخت، و خداوند همواره به آنچه انجام می دهید بیناست و شما را بر آن جزا خواهد داد.

(آیه ۲۵) (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ تَعْلَمُوهُمُ أَنْ تَطُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

اعراب و لغت:

الهدی عطف به مفعول صدوا، و هدی به معنی قربانی است.

معكوفاً حال و به معنی ممنوع و محبوس می باشد. و قبل از آن یبلغ «عن» یا «من» در تقدیر است. لم تعلموهم صفت مؤمنات است. أن تطوهم یعنی آنها را زیر پا قرار دهید یا آنها را بکشید. معرّه به معنی ضرر است.

ص: ۴۶۰

تفسیر:

آنها هستند که کفر ورزیدند و شما را از زیارت مسجد الحرام باز داشتند و نیز قربانی شما را از این که به محلّ خود (مکه یا منی) برسد منع کردند. و اگر نه این بود که مردان و زنان مؤمنی را که نمی شناختید و مخلوط با کفار مکه بودند زیر پای گذارید و از این راه ناآگاهانه گزند و ناخوشایندی (و دیه هایی) به شما برسد خدا شما را از جنگ با آنها باز نمی داشت. خلاصه آن که کفار به سبب منع شما از عمره و قربانی، مستحق قتال شدند؛ لکن شما را در این سال از قتال بازداشتیم به جهت نرسیدن آسیب و ضرر به مؤمنانی که در مکه اند.

و چنین کرد تا کسانی را که می خواهد (یعنی شما و مسلمین مخلوط با کفار مکه را) در رحمت خود داخل کند.

و اگر آنها از مسلمان ها جدا بودند بی تردید کسانی از آنان را که کفر ورزیدند به عذاب دردناکی عذاب می کردیم (پس ما به برکت حرمت مؤمنانی که در مکه بودند کشتن و اسیری را از آن کفار باز داشتیم).

(آیه ۲۶) (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا)

لغت و اعراب:

حمیه به معنی تعصب.

حمیه الجاهلیه بیان کلمه قبل است.

کلمه التقوی مفعول دوم ألزمهم. أهلها عطف به أحق است.

ص: ۴۶۱

تفسیر:

به یاد آور زمانی را که کافران در دل هاشان خشم و تعصب جاهلیت نهادند و در حدیبیه قرار داد منع پیامبر و یاران و همراهانش را از مکه امضا نمودند، پس خداوند اطمینان و آرامش دل را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوا را (توحید و ثبات و تسلیم را) همراه آنان نمود تا راضی به ترک جنگ و مصالحه شدند و آنها (به کلمه تقوا) سزاوارترین و اهل آن بودند و خداوند همواره به همه چیز داناست.

پیامبر (ص) و رؤیای فتح مکه

(آیه ۲۷) (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا)

لغت و اعراب:

الرؤيا مفعول دوم صدق.

آمنین و محلّقین حال، و مقصّرین عطف به آنها.

حلق و تقصیر از مناسک حج است.

تفسیر:

به یقین خداوند رؤیا و خواب پیامبر خود را به حق تحقّق بخشید که در خواب به او گفته بود شما حتماً به خواست خداوند در حال امن و در حالی که سرهایتان را تراشیده و موی و ناخن خود را کوتاه کرده اید و بیمی از کسی ندارید وارد مسجد الحرام خواهید شد.

پس آنچه را شما نمی دانستید که این وعده فتح مکه مربوط به سال بعد از سال حدیبیه

ص: ۴۶۲

است و در تأخیر آن حکمت هاست دانست.

و پیش از آن پیروزی نزدیکی قرار داد. مقصود صلح حدیبیه است که در واقع فتحی بزرگ بود، یا مقصود فتح خیبر است که پس از حدیبیه و قبل از فتح مکه واقع شد.

پیروزی نهایی اسلام بر همه ادیان

(آیه ۲۸) (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا)

لغت:

ليظهره یعنی «لیغلبه».

تفسیر:

بعد از آن به جهت تأکید تحقق غلبه مؤمنان بر مشرکان و غلبه دین اسلام بر سایر ادیان فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ: ذات الهی ذاتی است که پیغمبر خود را، بِالْهُدَىٰ: به چیزی که هدایت کننده بندگان است فرستاد.

اوست که رسول خود را با (چراغ) هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان از نظر منطق و برهان و یا پیروان واقعی آن را در حکومت بر جهانیان پیروز کند و خداوند در گواهی بر این مطلب کافی است.

تنبيه: به نص این آیه شریفه خدای تعالی وعده فرموده که دیانت اسلام و قرآن را بر تمام ادیان غالب و سایر مذاهب را به کلی از عالم محو می گرداند، و این مطلب تا زمان ما واقع نشده و وعده الهی تخلف پذیر نیست، و البته واقع خواهد شد و آن زمان ظهور مهدی موعود حضرت حجه بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - می باشد که دین اسلام شرق و غرب عالم را فرا می گیرد و کفر و شرک و زندقه و فساد از عالم به کلی محو می گردد،

ص: ۴۶۳

چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است از جمله:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لم يبق من الدنيا إلّا يومٌ واحدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلكَ اليومَ حتّى يخرجَ رجلٌ من وُلدي اسمه اسمي، وكنيته كنيته، يملأ الأرضَ قسطاً و عدلاً كما ملئتُ ظلماً و جوراً. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند طولانی فرماید آن روز را تا این که بیرون آید مردی از اولاد من، که اسم او اسم من، و کنیه او کنیه من است، پر کند زمین را از قسط و عدل بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

ویژگی ها و پاداش اصحاب پیغمبر (ص)

(آیه ۲۹) (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)

لغت و اعراب:

أشداء جمع شدید، و رحماء جمع رحیم، و رُكع جمع راکع، و سُجَّد جمع ساجد است.

ومثلهم فی الإنجیل... مبتدا و جدای از جمله قبل است. شطء به معنی شاخه کوچک و جوانه. آزره یعنی او را قوی کرد. استغلظ یعنی سخت و سفت شد، و سوق جمع ساق است.

ص: ۴۶۴

محمّد فرستاده و پیامبر خداست، و کسانی که همراه اویند - یعنی مؤمنان صادق العقیده و راسخ الایمان - در برابر کفار نیرومند و سرسخت و در میان خودشان نرم دل و مهربان اند. آنها را همواره در حال رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و بخشش خداوند و رضایت و خشنودی او را می طلبند؛ یعنی در عباداتشان ریا و عجب نیست و به قصد قربت و طلب رضوان الهی آن را انجام می دهند.

سَيِّئًا هُمْ فِي وُجُوهِهِمْ... نشانه عبادت و خشوع آنها در اثر سجده در رخسارشان پیدا است، این صفت آنهاست در تورات موسی.

و صفت آنها در انجیل عیسی همانند زرعی است که خداوند جوانه آن را از اطرافش بر آورده و تقویت کرده تا کلفت و ستبر شده و بر ساقه های خود ایستاده است. یعنی آن گیاه ضعیف به تدریج نشو و نما یابد تا قوی و تناور گردد به طوری که کشاورزها را به اعجاب و ا می دارد.

خداوند چنین کرده است تا به وسیله آنها کافران را به خشم و غیظ آورد.

وجه تمثیل: ۱ - بیان حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست، یعنی چنان که دانه مزروع در اوّل حال شاخه های ضعیف و نحیف از او پیدا می شود و به تدریج تربیت و رشد می نماید تا که قوی و جسیم می شود و سبب تعجب زارعان می گردد، همچنین حضرت رسالت و اصحاب او در ابتدا در نهایت ضعیف بودند، بعد از آن به تدریج قوت گرفته تا که قوت تمام گرفته بر جمیع عالمیان فائق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند آمرزش گناهان و پاداشی بزرگ را وعده داده است.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءٰمَنُوْا لَا تُقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدِی اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ

لغت:

لا تقدّموا به معنی «لا تقدّموا» است، یعنی «جلو نیفتید» نه این که «جلو نیندازید».

البته احتمال دوم هم قابل توجیه است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، بر خدا و فرستاده و پیامبر او تقدم نجوید. در احکام دینی پیش از آنها رأی ندهید و در امور ولایی و قضایی جلوتر از آنها حکم نکنید.

و هرگاه در مجلس پیغمبر نشسته باشید و از مسأله ای سؤال کنند، شما به جواب آن سبقت مگیرید و ساکت شوید تا حضرت جواب فرماید.

و در راه رفتن از پیغمبر جلو نیفتید؛ بلکه تبعیت او را اختیار کنید.

و در عبادات پیش از وقتی که امر الهی به آن تعلق یابد اقدام به انجام آن نکنید، پس جایز نیست تقدیم نماز و روزه و حج قبل از وقت آن.

و چون در آیات قرآنی اعتبار به عموم لفظ است پس هر جلو افتادنی را بر خدا و رسول در هر عصر و زمان تا روز قیامت شامل می شود.

و از خدا بترسید و از مخالفت اوامر و نواهی او و از این که از او و رسول او (به جای این که تبعیت و پیروی کنید) جلو بیفتید پرهیز کنید. خداوند شنواست تمام اقوال شما را، و به جمیع افعال و احوال و اقوال شما داناست.

تقوا و حفظ ادب با پیامبر (ص)

(آیه ۲) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَأْتَشْعُرُونَ)

لغت و اعراب:

أصوات جمع صوت، و جهر در صدا یعنی بلند کردن صدا.

قبل از آن تحبط کلمه ای مانند «مخافه» در تقدیر است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان به خدا و رسول او آورده اید، برای رعایت ادب و مقام پیامبر صدای خود را هنگام صحبت کردن با او بلندتر از صدای او نکنید. و با او بلند سخن نگوئید همانند آن که با یکدیگر بلند سخن می گوئید؛ بلکه هنگام صحبت کردن با او صدای خود را نسبت به صدای او نرم سازید تا رعایت حسن ادب شده باشد و نسبت به آن حضرت تعظیم و توقیر کرده باشید. مبادا با رعایت نکردن این ادب عمل هایتان حبط و

ص: ۴۶۷

تباه گردد و خود ندانید و متوجه نباشید که آن تکلم و سخن گفتن اگر توأم با این ادب بود ثواب داشت و به خاطر عدم رعایت ادب ثوابی ندارد و عمل های دیگران را هم حبط و باطل و بی اثر می کند.

(آیه ۳) (إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَسْوَأَ تَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ)

لغت:

یغضون... یعنی صدای خود را پایین می آورند.

تفسیر:

همانا کسانی که به خاطر مراعات ادب و تعظیم، صداهای خود را در نزد رسول خدا پایین می آورند کسانی هستند که خداوند دل هاشان را برای پرهیزکاری آزموده و آماده ساخته، آنان را آمرزش گناهان و پاداشی بزرگ است.

(آیه ۴ و ۵) (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَمَاعِقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

لغت:

ینادون فعل مضارع از باب مفاعله، و مصدر آن «نداء» است. حجرات جمع «حجره» و آن به معنی اطاق و مانند آن است.

ص: ۴۶۸

تفسیر:

مسئلاً کسانی که تو را از پشت اتاق هایت صدا می زنند بیشتر آنها نمی فهمند. یعنی اکثرشان به جهت عدم تعقل، این بی ادبی را نسبت به تو مرتکب می شوند.

و اگر آنها صبر می کردند (یا صبر کنند) تا از اتاق به سوی آنها بیرون آیی حتماً برای آنها بهتر بود (یا هست) و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. و کسانی که بی ادبی کرده اند، اگر توبه کنند مورد آمرزش و رحمت الهی قرار می گیرند.

آیه نبا و فسق ولید

(آیه ۶) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ)

لغت و اعراب:

نبا به معنی «خبر»، و تبیینوا فعل امر از باب تفعّل. و قبل از آن تصیبوا کلمه ای مانند «مخافه» در تقدیر است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، (بدون تحقیق به آن ترتیب اثر ندهید) بلکه بررسی و تحقیق کنید تا مبادا گروهی را به نادانی (به خاطر خبر او که واقعیت نداشته) آسیب رسانید، آن گاه از کرده خود پشیمان گردید.

نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال نهم هجرت ولید بن عقبه را برای گرفتن زکات نزد قبیله بنی مصطلق فرستاد. چون خبر آمدن ولید به آنها رسید با این که با او دشمن بودند به خاطر این که فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود از دشمنی خود دست برداشته به استقبال او بیرون آمدند؛ امّا او تا آنها را از دور دید از همان جا برگشت به خدمت حضرت رسول و عرض کرد بنی مصطلق مرتد شده و زکات ندادند و قصد قتل مرا داشتند. برخی از اصحاب

ص: ۴۶۹

گفتند: بنابراین باید به جنگ بنی مصطلق برویم! آیه شریفه **إِنْ جَاءَكُمْ... نازل شد.**

فضل و عنایت خدا به مؤمنان

(آیه ۷ و ۸) **(وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ * فَضَلَّأَ مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)**

اعراب و لغت:

رسول الله اسم إن، و فیکم خبر آن است. عنتم فعل ماضی و مصدر آن «عنت» به معنی سختی و مشقت است، گفته شده قبل از فضلاً جمله «کان ذلک» در تقدیر است.

تفسیر:

و بدانید که رسول خدا در میان شماست و از واقعیات امور و آنچه به سود و مصلحت شماست خبر دارد، پس شما باید گوش به فرمان او باشید. اگر او در بسیاری از کارها از شما که از واقعیات و مصالح خودتان خبر ندارید اطاعت کند مسلماً در سختی و هلاکت می افتید، پس در جمیع امور از پیامبر اطاعت کنید تا از هلاکت دنیا و آخرت نجات یابید.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ...: و لکن خدا ایمان را محبوب شما نموده و آن را در دل هاتان آراسته و زینت داده، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان مبغوض کرد تا از هلاکت نجات یابید. چنین کسانی هستند که به صلاح و فلاح رهیافته اند.

این حبّ و بغض نسبت به ایمان و کفر که خدا در دل هاتان قرار داده تفضل و نعمتی است از جانب خداوند، و خداوند دانا و حکیم است.

تبصره: در آیه شریفه مطالبی است:

۱ - تذکر به قدردانی از وجود مسعود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در میان امت و نهایت

ص: ۴۷۰

سرافرازی برای آنهاست.

۲ - عمل نکردن حضرت به رأی اشخاص و قبول نمودن قول آنان؛ بلکه باید ایشان از او اطاعت نمایند؛ زیرا در اولی هلاک، و در ثانی نجات آنان است.

۳ - خواست و رضایت الهی دربارهٔ بندگان ایمان است و مدار ایمان دوستی و دشمنی برای خدا باشد و چنانچه یکی از راویان گوید: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام که حبّ و بغض از ایمان است؟ فرمود:

هَبِإِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَمَّا هَذِهِ الْآيَةَ : حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ...: یعنی نیست ایمان مگر دوستی و دشمنی، پس تلاوت نمود آیه حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... را. (۱)

برقراری صلح میان مؤمنان

(آیه ۹) (وَإِنْ طَالَفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأُضِلُّوهُمَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَتْ فَأُضِلُّوهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)

لغت:

بَغَتْ فعل ماضی، و تبغی فعل مضارع، و مصدر آنها «بَغَى» به معنی ظلم و تجاوز و راضی نشدن به صلح عادلانه است. تَفِيءُ فعل مضارع به معنی «ترجع» یعنی «باز گردد» می باشد.

تفسیر:

و اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند میان آنها اصلاح کنید - یعنی هر دو گروه را به حکم خدا دعوت و اصلاح نمایید - و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود - یعنی حکم خدا را

ص: ۴۷۱

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵. کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله...، ح ۵.

نپذیرفت و به آن راضی نشد - پس با آن گروه که تجاوز می کند بجنگید تا به فرمان و حکم خدا باز گردد و آن را بپذیرد، پس اگر بازگشت میانشان به عدالت، صلح برقرار نمایید - یعنی در اصلاح حق هر دو طرف را رعایت کنید - و همواره دادگری کنید؛ زیرا مدار نظام دین و دنیا به عدل و داد است، خداوند دادگران را دوست دارد.

(آیه ۱۰) (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)

تفسیر:

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند (و نباید میانشان اختلاف و نزاع باشد و اگر در مواردی هم نزاع پیش آمد) پس در میان دو فرد یا دو گروه برادرانان اصلاح نمایید و از خدا پروا کنید شاید مورد ترحم قرار گیرید.

یعنی به وسیله پرهیزکاری، به رحمت و اوسعۀ الهی امیدوار باشید. زیرا تقوا موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است.

در تفسیر برهان از ابن عباس روایت شده:

چون آیه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** نازل شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری قرارداد بین مسلمانان... پس به علی علیه السلام فرمود: تو برادر من و من برادر تو می باشم. (۱) تنبیه: مقام عظمت مؤمن به مرتبه ای است که خدای متعال مؤمن را از نور عظمت خود خلق فرموده و به سبب توحید ربط معنوی و نسبت ایمانی میان آنها مقرر گردانیده و بدین واسطه برادر یکدیگر شده اند که **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**. بنابراین باید مراعات و ظایف ایمانی را نسبت به هم منظور دارند، و اگر به جهت عوارض خارجی کدورت و نزاعی بین آنها پیدا شود، به جهت امثال فرمان الهی **فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ** سایر مؤمنان در صدد اصلاح میان آنها برآیند و احادیث در این قسمت بسیار است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام:

ص: ۴۷۲

قال: لَأَنْ أَصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ؛ (١)

فرمود: اگر بین دو نفر اصلاح نمایم، دوست تر است نزد من از این که دو دینار طلا صدقه بدهم.

در کتاب امالی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله:

إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ؛ (٢)

اصلاح ذات البین افضل از عموم نماز و روزه (مستحبی) است.

در امالی از حضرت صادق علیه السلام:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَا عَمِلَ امْرُؤٌ عَمَلًا - بَعْدَ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ خَيْرًا مِنْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ؛ يَقُولُ خَيْرًا، وَيَنْمِي خَيْرًا؛ (٣)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ شخصی عملی را انجام نمی دهد که بعد از اقامه واجبات از اصلاح بین مردم بهتر باشد؛ خیر می گوید و از این گفتن قصد اصلاح دارد.

تمسخر، القاب زشت و سوء ظن ممنوع!

(آیه ١١) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسِيخِرُوا قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نَسِيَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

لغت:

«لمز» که مصدر لا تلمزوا است به معنی عیب گرفتن و یا عیبجویی است. «نبز» که مصدر ثلاثی لا تنابزوا است به معنی بد لقب دادن می باشد.

ص: ٤٧٣

١- . اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصلاح بین الناس، ج ٢، ص ٢٠٩، ح ٢.

٢- . سفینه البحار، ج ٣، ص ١٠٤ به نقل از امالی طوسی.

٣- . سفینه البحار، ج ٣، ص ١٠٤ به نقل از امالی شیخ صدوق. در امالی به جای «ینمی» «یتمنی» است یعنی خیر می گوید و خیر را آرزو می کند.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول او ایمان آورده اید، هرگز گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره نکنند، شاید آن گروه مسخره شده بهتر از مسخره کنندگان باشند.

و نه زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، شاید آنها که مسخره می شوند از مسخره کنندگان بهتر باشند.

و از یکدیگر عیب جوئی نکنید و یکدیگر را با لقب های زشت بخوانید، بد نام گذاری است یاد کردن مؤمن به فسق بعد از این که ایمان آورده است.

یعنی مؤمن را به نام مرتکب گناهان خواندن، نام گذاری بدی است.

و آنان که توبه نکنند آنها را ستمکارند.

همه اینها به خاطر این است که مؤمنان به منزله یک نفس اند، پس هر کس نسبت به دیگری عیبجوئی کند یا دیگری را با لقب زشت بخواند و یا او را فاسق و گناهکار بنامد، در حقیقت خود را مورد این عیب و لقب زشت و عنوان فاسق قرار داده است و شاید کلمه *أَنْفُسِكُمْ* یعنی «خودتان» هم به این مطلب اشاره داشته باشد.

(آیه ۱۲) *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَمَّا تَجَسَّسُوا وَ لَمَّا يَئْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أُوْحِبُّ أَخِيذُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ*

اعراب:

کثیراً شاید صفت اجتناباً مقدر باشد و شاید مفعول اجتنبوا باشد.

میتاً حال از آخیه.

ص: ۴۷۴

فکر هتموه به جای جواب اُ یحبّ... است، یعنی آن را دوست نمی دارید، پس این را هم کراهت خواهید داشت.

حقیقت غیبت

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول او ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها (گمان بد در حق برادر و خواهر مؤمن) جداً اجتناب کنید و پرهیزید؛ زیرا پیروی برخی از گمان ها (یعنی گمان بدی که نسبت به مؤمنی داشته باشید در حالی خلاف واقع باشد) گناه است، و چون معلوم نیست پس باید از همه پرهیز نمود.

بعضی ظن را چند قسم نموده اند:

۱ - ظنّ مطلوب، و آن حُسن ظن است به خدا و رسول و مؤمنان، در حدیث است:

إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْإِيمَانِ. (۱)

۲ - ظنّ حرام، و آن گمان بد است به خدا و رسول و مؤمنان که مستوجب عقوبت است.

۳ - مباح، و آن ظن است در امور دنیا و مهمات که گاهی موجب سود دنیوی می شود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید:

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُشْرِكِ دَمَهُ وَعِرْضَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ الظَّنُّ السُّوِّءُ. (۲) به درستی که خدای تعالی حرام فرموده از مسلمان خون او و عرض او را و این که گمان بد به او برده شود.

وَلَا تَجَسَّسُوا؛ و از عیوب و اسرار دیگران که پوشیده و مخفی است تجسس و کاوش نکنید.

از عبد الرحمن بن عوف نقل نموده که من با عمر شبی نزدیک خانه ای رسیدیم، چراغی می سوخت و آوازی از آن جا بیرون می آمد. عمر گفت: خانه کیست؟ گفتیم: خانه امیه بن ربیع. پس به بالای دیوار برآمدیم و تفحص نمودیم، دیدیم امیه با یاران مشغول به خوردن خمر بودند، عمر ایشان را نهی و تهدید نمود؛ ایشان گفتند: ای عمر، ما یک کار حرام نمودیم، و تو چهار کار که هر یک نهی دارد مرتکب شدی:

ص: ۴۷۵

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۲۱.

۲- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۱ - به تجسس اقدام نمودی و حال آن که حق سبحانه فرماید: وَ لَا تَجَسَّسُوا.

۲ - آن که از درب خانه داخل نشدی؛ بلکه از بالای دیوار آمدی و خدای تعالی فرمود:

بَأْنَ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.

۳ - بدون اذن صاحب خانه داخل شدی و خدای تعالی فرموده: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا.

۴ - آن که سلام بر ما نکردی و مخالفت قول خدای تعالی نمودی که فرمود: تُسَلِّمُوا عَلَيَّ أَهْلِهَا.

عمر بعد از استماع این قول، خجل شده از آن جا بیرون آمد. (۱) وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا: و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا یکی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! مسلماً آن را کراهت خواهید داشت و مبعوض دارید، و از خدا پروا نمایید، خداوند بسیار توبه پذیر و عطف توجه کننده و مهربان به بندگان است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید چیست غیبت؟ عرض کردند: خدا و رسول داناترند. فرمود: ذکر برادر دینی به آنچه کراهت دارد. عرض کردند: اگر چه در او باشد آنچه بگوییم؟ فرمود: اگر آن در او باشد غیبت است، و اگر نباشد بهتان است.

احادیث واردۀ در غیبت بسیار است، از جمله:

در کافی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله:

قال: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ. (۲)

فرمود: ضرر غیبت در دین شخص سریع تر است از خوره که در جوف بدن او باشد.

۵ - در جامع الاخبار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ؛ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا؛

بر شما باد پرهیز کردن از غیبت، به درستی که غیبت شدیدتر است از زنا.

زیرا شخص زنا کار توبه نماید خدا قبول فرماید، و اما غیبت را نیامرزد تا آن که

ص: ۴۷۶

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۲۲ و به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲ [نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه] ص ۱۷-۱۸ رجوع شود و آیات به ترتیب: حجرات، ۱۲ - بقره، ۱۸۹ - نور، ۲۷.

٢- . اصول كافي، ج ٢، ص ٣٥٦ كتاب الايمان والكفر، باب الغيبه والبهت، ح ١.

صاحب غیبت گذشت نماید و راضی شود. (۱) قال علی علیه السلام:

السَامِعُ لِلْغَيْبِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ (۲)؛

شنونده غیبت، یکی از دو غیبت کنندگان است.

گرامی ترین مردم نزد خدا

(آیه ۱۳) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)

تفسیر:

ای مردم، بی تردید ما همه افراد نوع شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا) آفریدیم (پس چون همه از یک پدر و مادرید وجهی ندارد که به نسب خود افتخار کنید) و یا هر یک از شما را از یک پدر و مادر خلق کردیم، و شما را قبیله های بزرگ و کوچک قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، پس در میان شما برتری نژادی نیست (زیرا همه به یک اصل واحد منسوبید). (آری تقوا موجب برتری می شود و) گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزکارترین شماست، همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است.

در منهج الصادقین است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه می گذشت، غلام سیاهی را دید که می فروشد و او می گفت: هر کس مرا می خرد به این شرط بخرد که مرا از گزاردن نماز یومیه با پیغمبر منع نکند، چه همیشه من نماز را با آن حضرت گزارم. شخصی او را خرید، و غلام به نماز حاضر می شد، چندی گذشت که غایب شد. حضرت پرسید.

گفتند: تب نموده. حضرت به عیادت او رفت. بعد از مدتی مولایش خبر داد که فوت نموده، حضرت برخاست به نفس نفیس خود او را تغسیل و تکفین نمود، بعضی از این اقدام رسول خدا تعجب نمودند، آیه شریفه نازل شد که نسب را اثری نیست بلکه فضیلت و کرامت به

ص: ۴۷۷

۱- . جامع الاخبار، فصل ۱۰۹، ص ۴۱۳.

۲- . شرح صد کلمه (امیر المؤمنین) جاحظ، ابن میثم ح ۴۶؛ و غرر و درج ۲ ص ۱۲ ح ۱۶۰۷.

تقوا و پرهیزکاری است. (۱) تبصره: علامه مجلسی رحمه الله فرماید: تقوا در عرف نگهداری نفس است از آنچه به آخرت انسان ضرر رساند، و تقوا که محصور کردن آن است بر آنچه برای آخرت سودمند است سه مرتبه دارد: ۱ - نگهداری نفس از عذاب دائم به تصحیح اعتقادات. ۲ - پرهیز از آنچه معصیت باشد از فعل یا ترک. ۳ - نگاهداری نفس از هر چه قلب انسان را از خدا مشغول سازد. و این درجه خواص بلکه خاص الخاص است. (۲)

اسلام یا ایمان قلبی

(آیه ۱۴) (قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلُوبُنَا لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَيَلْتِكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

لغت و اعراب:

لا یلتکم فعل مضارع، و کم مفعول آن، و ماضی آن «لات» و مصدر آن «لیت» به معنی کم و کاست کردن است.

تفسیر:

گروهی از بادیه نشینان گفتند: ما به خدا و رسول و معاد ایمان آوردیم. ای پیامبر به آنان بگو: ایمان نیاورده اید (زیرا ایمان اقرار به زبان و تصدیق به قلب است و شما دومی را ندارید)؛ بلکه بگویید: در ظاهر با گفتن شهادتین اسلام آوردیم. و هنوز ایمان داخل دل های شما نشده است. و اگر از خدا در اوامر او و از پیامبر در دستورات ولایی او اطاعت نمایید (و ایمان شما فقط زبانی نباشد؛ بلکه قلبی هم باشد) از عمل های شما نمی کاهد؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۴۷۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۳۰ با کمی تصرّف در عبارات.

۲- . سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۳۲ با تلخیص.

(آیه ۱۵) (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَزْتَابُوا وَجْهَهُدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

تفسیر:

بعد از آن در بیان ایمان حقیقی فرماید: جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند، سپس در ایمان خود شک و تردیدی نکرده و با مال ها و جان هاشان در راه خدا جهاد کرده اند. آنها هستند که در ادعای ایمان یا در اعتقاد و کردار و گفتار صادق اند.

تنبيه: آیه شریفه مؤمنان حقیقی را منحصر کرده است در کسانی که دو وصف عمده که مرکز دایره سعادات است داشته باشند:

۱ - عدم تزلزل در ایمان است، به جهت آن که هر که ایمان آورد بسا هست که شیاطین جنی یا انسی با القای شبهات و تشکیکات، ایمان او را متزلزل گردانند، لذا برخی از بزرگان فرموده اند: ایمان آوردن چه آسان، نگهداشتن آنچه مشکل!

۲ - مجاهده به مال و نفس در راه خداست، که گرچه مصداق ظاهر آن جهاد در رکاب پیغمبر و امام علیهما السلام است؛ لکن شامل جهاد با شیطان و نفس در راه طاعت و فرمان برداری الهی نیز می باشد. از این رو حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ذیل حدیثی فرمود:

أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ (۱)؛

بالاترین جهاد (جهاد) کسی است که با نفس خود که میان دو پهلوئی اوست مجاهده نماید.

و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرماید:

يَقُولُ الرَّجُلُ جَاهَدْتُ وَلَمْ يُجَاهِدْ؛ إِنَّمَا الْجِهَادُ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَمُجَاهَدَةُ الْعَدُوِّ؛

ص: ۴۷۹

شخصی می گوید: جهاد نمودم. و حال آن که جهاد ننموده، به درستی که جهاد، اجتناب از محرّمات و مجاهدۀ با دشمن است. (۱).

(آیه ۱۶) (قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

تفسیر:

ای پیامبر، (به آنها که هنوز ایمان قلبی ندارند؛ اما ادّعا می کنند که داریم) بگو: آیا خدا را از دین و عقاید باطنی خود خبر می دهید؟ و می پندارید خدا سرائر و آنچه در باطن شماست را نمی داند؟! و حال آن که خداوند آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است می داند و خداوند به همه چیز داناست.

مَنْتَ نَكْذَارِيم

(آیه ۱۷) (يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَأَتَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَلَكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

اعراب:

أَنْ أَسْلَمُوا مَفْعُولٌ يَمُنُونَ، يَعْنِي «يَمُنُونَ إِسْلَامَهُمْ عَلَيْكَ».

أَنْ هَدَاكُمْ تَأْوِيلٌ بِه مَصْدَرٌ مِي رُودِ يَعْنِي «يَمُنُّ عَلَيْكُمْ هِدَايَتِكُمْ...».

تفسیر:

چون اعراب در ادّعای ایمان، مَنّتی بر پیغمبر می نهادند آیه نازل شد، فرمود:

آنها بر تو منت نهند که اسلام آورده اند! بگو اسلامتان را بر من مَنّت ننهید؛ بلکه اگر در ادّعای اسلام راستگو هستید و یا در ادّعای ایمان واقعی و قلبی داشتن صادق باشید این

ص: ۴۸۰

خداست که بر شما منت دارد، به سبب آن که شما را به ایمان (واقعی و یا اسلام ظاهری) راهنمایی کرده است.

در آیه شریفه نکته ای است، و آن این که آنچه اعراب به پندار خود ایمان می دانستند خدای متعال آن را به اسلام مسما ساخت، تا اشاره باشد به آن که آنچه ایشان آن را ایمان گویند اسلام باشد نه ایمان.

(آیه ۱۸) (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

بی تردید خداوند، غیب آسمان ها و زمین را (و آنچه که در آسمان ها و زمین از حیطة فکر و احساس هر ذی شعوری خارج است را) می داند و خداوند به آنچه انجام می دهید از طاعت و معصیت بیناست.

ص: ۴۸۱

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ

اعراب:

جواب قسم، مقدر است، که «لیعثن» و مانند آن باشد.

تفسیر:

در باره حروف مقطعه اوایل برخی سوره ها در گذشته مطالبی گفته شد، از جمله این که رمزی میان خدا و پیامبر اوست.

سوگند به قرآن با عظمت و عزیز و با شکوه و شرافت و قدر و منزلت (که تو از پیامبرانی و روز جزا حق است).

(آیه ۲ و ۳) (بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ)

اعراب:

قبل از إذا جمله «أُنْبِئْتُ» مقدر است.

تفسیر:

آنها (یعنی کافران و معاندان) نه فقط پیامبری پیامبر اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه از این که بیم دهنده ای از جنس خودشان که نه از فرشتگان است و نه از جن برای آنها آمده تعجب کردند! پس گفتند: این چیز عجیبی است که از میان ما کسی که از جنس ماست به پیامبری برای ما مبعوث شده باشد!

آیا آن گاه که مردیم و خاک شدیم دوباره زنده و برانگیخته می شویم این بازگشت روح به بدن و زنده شدن آن پس از مرگ، دور از تجربه تاریخ و درک عقل است و چگونه اجزای متلاشی شده و مخلوط به یکدیگر از هم جدا و با هم جمع می شوند تا بدن دوباره تشکیل شود؟!

(آیه ۴) (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ)

تفسیر:

پاسخ آن سؤال این است که زنده شدن مردگان هیچ بُعدی ندارد و نباید استبعاد شود؛ زیرا مسلماً آنچه را که این زمین از جمعیت آنها کم می کند و خاک قبر از جسد آنها می کاهد ما از ازل دانسته ایم و در نزد ما کتابی است (به نام لوح محفوظ) که حوادث جهان

هستی را حافظ است و از هر حادثه و تغییری محفوظ است.

و هر گاه نزد ما این نوع کتابی است که شامل جمیع جزئیات است، پس چگونه عالم به اجزای پوسیده بدن های مردگان نباشیم و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم؟!

معاد جسمانی عبارت است از بازگشت ارواح به اجساد، و اجزای متفرقه بدن مردگان، معدوم صرف نخواهد شد. بلکه متفرق و متشتت و مخلوط در اماکن متفرقه است و خدای تعالی عالم است به هر جزء از اجزای آن که واقع در چه محلّ و در کدام مکان قرار دارد و به چه کیفیت است؟ اگرچه ذرات متشتت در هوا و در دریاها باشند، پس همه آنها را به علم ازلی خود می داند و به قدرت کامله خود در روز قیامت جمع و زنده می نماید.

(آیه ۵) (بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ)

لغت:

مریج به معنی مخلوط و مختلط است و در این جا شاید کنایه از تحیر و اضطراب باشد.

تفسیر:

نه آن که عقلشان امکان زنده شدن مردگان را درک نکند و لزوم تحقق آن را برای این که هر کس به جزای عملش برسد را نفهمند؛ بلکه حق را هنگامی که به آنها رسید و روشن شد به خاطر این که حق پذیر نبودند و عناد داشتند تکذیب کردند، پس آنها در کاری آشفته اند که در دل یقین به آن دارند و بر زبان انکارش می کنند. یا شوریده و مضطرب اند؛ گاهی قرآن را سحر و جادو می دانند و گاهی آن را به شعر و گاهی به افسانه نسبت می دهند و پیامبر صلی الله علیه و آله را گاهی ساحر و گاهی افترا زننده و گاهی دیوانه می خوانند و در گفتار خود تعقل نمی کنند.

ص: ۴۸۴

(آیه ۶) (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ)

لغت:

فروج جمع فرج، و آن به معنی شکاف است.

تفسیر:

پس منکران معاد آیا به آسمان بالای سرشان ننگریستند که چگونه آن را بنا نمودیم و بیاراستیم و زینت دادیم و آن را هیچ گونه شکافی نیست، یعنی نقص و خللی در آن دیده نمی شود؟!

و آفریدن چیزی به این عظمت و رفعت به احسن ترتیب و انتظام بدون رخنه و خللی و عیبی، دلیلی واضح و برهانی قاطع است بر کمال قدرت و نهایت علم و حکمت ما؛ پس بلاشبهه بر زنده کردن مردگان قادر باشیم، و تکذیب کفار به خاطر عناد باشد.

(آیه ۷ و ۸) (وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ)

لغت و اعراب:

مددنا در این جا به معنی «گسترديم» است.

رواسی جمع راسیه و آن به معنی کوه ریشه ار داراست؛ زیرا رواسی صفت جبلاً مقدر است.

بهیج صفت مشبهه به معنی با بهجت و طراوت و خوش منظر است.

تبصره و ذکرى هر دو منصوب و مفعول له است.

تفسیر:

و ما زمین را بگسترديم و در آن کوه هاى ثابت و استوار افکندیم و در آن از هر صنف و جفتى از گیاهان زیبا و دل انگیز (که به جهت شدت حسن موجب ابتهاج نگاه کننده است) رویانديم.

حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفضل فرماید: در اندک وقتى در فصل بهار... از گل هاى بدیع و برگ ها و گیاه و درختان و سبزه و ريحان و شکوفه و شقایق، آن قدر هویدا گردانیده که از فراوانى اش کوه و صحرا و دشت پر شود بدون حرکت و سخن؛ بلکه به محض قدرت کامله حکیم علیم و اراده نافذ خداوند قدیم.

تا برای هر بنده اى که به وسیله تفکر در آیات آفاقی به سوى خدا باز مى گردد سبب بینایى و تذکر باشد.

(آیه ۹-۱۱) (وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَرَّكَاً فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ * وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقاً لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ)

اعراب و لغت:

قبل از الحصيد کلمه «زرع» در تقدیر است. حَبُّ به معنی دانه، و حصید به معنی اسم مفعول یعنی درو شده.

باسقات یعنی مرتفعات. طلع یعنی شکوفه. نضید یعنی روی هم چیده شده. و رزقاً مفعول له مى باشد.

ص: ۴۸۶

تفسیر:

و از آسمان آبی پرخیز و برکت - به صورت باران و برف و تگرگ - فرود آوردیم، پس به وسیله آن باغ های پردرخت و دانه های درو کردنی رویانندیم.

و در حدیث مفضل حضرت صادق علیه السلام فرماید: باران به تدریج و قطره قطره می آید، زمین را سیراب و زراعات را می رویاند و زمین را آباد و بدن ها را نرم و ملایم، و هوا را از کدورت جلا می بخشد، وبا و طاعون و امراضی را که از فساد هوا به هم می رسد زایل می نماید و آفت درختان و زراعات را رفع می کند. (۱)

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ و درختان بلند قامت و باردار خرما را که خوشه های روی هم چیده و در هر خوشه میوه های روی هم چیده دارند.

تا روزی بندگان باشد و نیز به وسیله باران و برف و تگرگ سرزمین مرده ای را با رویدن گیاهان زنده کردیم. این گونه است بیرون آمدن شما از قبر. یعنی سر بر آوردن مردگان از قبرها در روز قیامت همانند رویدن گیاهان و دانه هاست.

زیرا هر کس در احیای دانه، که مانند مرده ای است که در خاک مدفون است و پس از مدتی به قدرت خالق متعال به کیفیت خاصه سر از خاک بیرون آرد، نیک تأمل نماید متوجه می شود که خداوند نیز بر اخراج مردگان از قبرها و زنده نمودن آنان برای جزای اعمال قادر است.

(آیه ۱۲-۱۴) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ * وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ * وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ)

ص: ۴۸۷

۱- . به توحید المفضل، ص ۱۴۹ رجوع شود.

ایکه نام شهری است و یا سرزمینی است پردرخت (نیزار، جنگل). حَقَّ فعل ماضی، و وعیدی فاعل آن، و یاء آخر آن حذف شده و کسره نشانه آن است.

کفر فراگیر در امم پیشین

تفسیر:

بعد از آن به جهت تسلی خاطر مبارک سید انبیا صلی الله علیه و آله حال مکذبان امم گذشته را بیان فرماید که: پیش از مشرکان مکه نیز قوم نوح و اصحاب رس (همان ملتی که در یمامه پیامبرشان حنظله را در چاه افکندند) و ثمود - یعنی قوم صالح - پیامبرانشان را تکذیب کردند، و نیز عاد (قوم هود) و فرعون و یارانش و برادران قبیله ای لوط و نیز ساکنان آن سرزمین خرم و پردرخت یعنی قوم شعیب و قوم تبع (که پادشاه یمن بود):

كُلُّ كَذَّابٍ الرَّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدٍ: همه اینها پیامبران را تکذیب کردند، پس وعده حتمی من که عذاب نمودن منکران و معاندان باشد در باره آنها ثابت و عملی گردید.

در معانی الاخبار ابن بابویه رحمه الله آمده است که:

اصحاب رس کسانی اند که پیامبر خود را زنده دفن کردند یا زنده در چاه دفن کردند....(۱) و هرگاه عاقبت امت های گذشته که پیامبران یا پیامبرشان را تکذیب کرده بودند عذاب و نابودی بود، پس حال مکذبان قوم تو نیز همین خواهد بود.

(آیه ۱۵) (أَفَعَيَّبْنَا بِالْحَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ)

لغت:

«عَيَّبَ» که مصدر عیینا است به معنی خسته شدن. و لَبَسَ به معنی اشتباه است.

ص: ۴۸۸

تفسیر:

پس مگر ما در آفرینش نخستین جهان هستی در مانده و عاجز شدیم تا از اعاده آن عاجز باشیم؟! قدرت ما بر آفرینش نخستین، دلالتی واضح دارد بر این که اعاده آن بر ما آسان تر است. آنها آفرینش نخستین را منکر نیستند؛ بلکه در باره آفرینش جدید در اشتباه اند با این که عقل سلیم به لزوم و تحقق معاد حکم می کند.

نزدیک تر از رگ گردن

(آیه ۱۶) (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)

تفسیر:

و به یقین ما انسان را آفریدیم و آنچه را که نفسش بدان سبب در او وسوسه می کند می دانیم و ما به او از رگ گردن و رگ های خونس نزدیک تریم.

و مراد از وسوسه، حدیث نفس است، یعنی ما مکنونات ضمائر و سرائر قلوب شما را می دانیم.

(آیه ۱۷ و ۱۸) (إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)

اعراب و لغت:

قعيد یعنی قاعد و نشسته.

گفته شده: قعيد در این جا به جای «قعيدان» است. رقيب یعنی مراقب، و عتيد یعنی حاضر و مهيا.

ص: ۴۸۹

تفسیر:

به یاد آر آن گاه که آن دو فرشته دریافت کننده که از راست و چپ او نشسته، افکار و اعمال و اقوال او را دریافت می کنند و در نامه اعمال او می نویسند.

هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد جز آن که در نزد او فرشته مراقب حاضر و آماده برای نوشتن در نامه اعمال اوست.

ابن بابویه رحمه الله در اعتقادات فرماید:

اعتقاد ما آن است که هیچ بنده ای نیست مگر آن که دو ملک بر او موکل اند، و اعمال او را می نویسند، قصد حسنه که نماید برای او یک حسنه نوشته شود و اگر به جا آورد، ده حسنه نوشته شود؛ و اگر قصد گناه کند ننویسند، و اگر به جا آورد هفت ساعت مهلت دهند، چنانچه توبه کند ننویسند، و اگر توبه نکند یک گناه بر او بنویسند. (۱)

سکرات موت و حوادث قیامت

(آیه ۱۹) (وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَجِدُونَ)

لغت:

تجدید فعل مضارع و در این جا به معنی می گریختی و یا کراهت داشتی و فاصله می گرفتی است.

تفسیر:

و حالت سکرات مرگ به راستی فرا می رسد و حقیقتی را برای انسان از جهان دیگر پیش می آورد و به او گفته می شود که این مرگ همان است که از آن فرار می کردی و کراهت داشتی!

ص: ۴۹۰

۱- به ترجمه اعتقادات صدوق (مترجم: سید علی محمد ابن سید محمد الحسنی قلعه کهنه ای ۱۳۸۰ ق) باب ۲۳، ص ۸۰ رجوع شود.

این آیه بعد از ذکر استبعاد کفّار نسبت به معاد، شاید برای بیانگر است که به آنها اعلام شود که به زودی با مرگ خود سقرات آن را درمی یابید و واقعیت داشتن معاد برایتان مشهود می شود.

(آیه ۲۰ و ۲۱) (و نَفَخَ فِي الصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ * وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ)

لغت و اعراب:

سائق یعنی سوق دهند و برنده. معها... حال است.

تفسیر:

و در صور به نفخه دوم دمیده می شود.

مستفاد از آیات و احادیث آل عصمت دو نفخه باشد: یکی نفخه امانه که همه مردم می میرند، و دیگر نفخه احیا که همه زنده می شوند و از قبرها بیرون می آیند.

ذَٰلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ... و آن روز روز منجز شدن و واقع شدن وعده های تهدید آمیز خداوند است که شما را از آن بیم می دادند تا با اعتقادات صحیح و عمل صالح، خود را آماده آن روز کنید.

و هر کسی در آن روز می آید در حالی که فرشته ای همراه اوست که او را به موقف حساب سوق می دهد و می راند و نیز فرشته ای که گواهی دهنده بر اعمال نیک و بد اوست.

ممکن است یک فرشته باشد جامع هر دو وصف، یا سائق، کاتب سیئات و شهید، کاتب حسنات او باشد، یا سائق، قرین او باشد در دنیا که با او همنشین بوده، و شهید جوارح او باشد؛ و در هر صورت نه از سائق فرار میسر باشد و نه از شاهد انکار.

ص: ۴۹۱

(آیه ۲۲) (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ)

لغت:

غطاء پرده. حدید تیزبین.

تفسیر:

به او گفته می شود: حَقًّا که در دنیا از این روز در غفلت بودی. پس ما پرده غفلت را از جلو فکرت یا از پیش چشمت کنار زدیم و برداشتیم. پس امروز چشمت تیزبین است در دیدن آنچه نمی دیدی از احوال معاد، یعنی اوضاع محشر و اعمال خود و جزای آن را خواهی دید.

و نزد بعضی مراد از بصر بصیرت است، یعنی علم آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر و غیر آن از امور محققه، در این روز برای آشکار شد و حقیقت آن بر تو ظاهر و یقینی گردید.

(آیه ۲۳ تا ۲۶) (وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ * اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مِّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ * الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ فَالْقِيَا فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ)

لغت:

عتید یعنی آماده و مهیا. کَفَّار صیغه مبالغه یعنی بسیار کفران کننده و یا بسیار انکار کننده. عتید یعنی معاند. مِّنَّاع صیغه مبالغه به معنی بسیار منع کننده. معتدی اسم فاعل به

ص: ۴۹۲

معنی متجاوز و یاء آخر آن حذف شده. مریب یعنی شکرزا و رییساز.

تفسیر:

و همراه محافظ و همنشین او یا فرشته ای که در دنیا با او و گواه اعمالش بوده به او گوید: این است آنچه از نامه اعمال تو که در نزد من مهیاست.

و چون آنها را به موقف حساب رانند و شاهد‌ها برایشان گواهی دهند و بطلان منکران و معاندان در آن روز آشکار شود، پس از جانب حق تعالی به سائق و شهید خطاب شود.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ... شما دو فرشته هر کافر سرسخت معاند را در جهنم افکنید.

هر باز دارنده از خیر و تجاوزگر از حدود الهی و متجاوز به حقوق مردم و تردیدکننده در اصول عقاید و شک و ریب افکن در دل‌ها را.

آن کس را که با خدای یکتا معبود دیگری قرار داده است.

کسانی را که این چند ویژگی را دارند در عذاب سخت و دردناک بیفکنید.

در احادیث خاصه و عامه وارد شده که این خطاب در روز قیامت به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است.

طبرسی رحمه الله از ابو القاسم حسکانی از اعمش از ابو سعید خُدَری روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود خدای تعالی به من و علی فرماید: بیندازید در آتش هر که شما را دشمن داشته، و داخل بهشت نمایید هر که شما را دوست داشته، و این است قول خدای تعالی: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ. (۱) تبصره: طبرسی رحمه الله فرماید: آیه ۲۶ تأکید آیه قبل است، گویا می فرماید. به جا آورید شما دو نفر آنچه را امر فرمودم شما را؛ زیرا آنها سزاوار آتش اند. (۲) و برخی از علما فرموده اند: شرک در ولایت، شرک در نبوت است، و شرک در نبوت، شرک در توحید است.

ص: ۴۹۳

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۷.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۷.

(آیه ۲۷) (قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَ لَكِنَّ كَان فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

لغت:

أطغيت فعل ماضی از باب إفعال، و در آیه یعنی من او را به طغیان در نیاوردم.

تفسیر:

شیطانی که در دنیا همنشین و همراه او بوده گوید: پروردگارا من او را به سرکشی و نپذیرفتن حق و ادان نکردم؛ لکن خودش در گمراهی دور و درازی بود. من فقط دعوت کردم و او به اختیار خود دعوت مرا اجابت نمود و از راه حق و مستقیم برگشت و خود را در گمراهی و هلاکت انداخت.

آیه شریفه اشعار دارد به آن که گمراه شدن به سوء اختیار بندگان باشد نه به اجبار و الزام؛ زیرا شیطانی که در دنیا قرین او بوده، روز قیامت اقرار نماید که پروردگارا من او را سرکش و طغیانگر نمودم، و لکن خود او به اختیار خود در ضلالت و هلاکت واقع شد. و دیگر آن که ثواب و عقاب اعمال منوط به تکلیف، و تکلیف ملازم با اختیار است و بدون اختیار تکلیف و ثواب و عقاب بی وجه و قبیح است.

(آیه ۲۸) (قَالَ لَاتَخْصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ)

تفسیر:

خداوند به آن کافر گمراه و شیطان قرین او گوید: در نزد و محضر من با یکدیگر ستیزه مکنید (که هیچ فایده ای بر آن مترتب نخواهد شد) در حالی که من وعده عذاب و این که کافران جهنمی هستند را به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی به شما از پیش داده و

ص: ۴۹۴

اعلام کرده ام و حجّت بر همه تمام و مجرم بودن شما روشن است.

خلاصه کلام آن که خداوند در جواب ایشان فرماید: چون به واسطه ارسال رسل و انزال کتب شما را به راه راست راهنمایی نمودم و شما را از این روز ترسانیدم و اتمام حجّت فرمودم و شما به سبب عنادی که داشتید طریق حق را انکار و به سوء اختیار خود به گمراهی افتادید، در این روز مخاصمه شما بی فایده است و عذر شما پذیرفت نیست (خود کرده را تدبیر نیست).

(آیه ۲۹) (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ)

لغت:

ظلام صیغه مبالغه به معنی بسیار ظلم کننده، و وجه استعمال آن در باره خدای متعال در تفسیر گفته شده. عبید جمع عبد به معنی بنده.

تفسیر:

آن گفتار ما که کافر عذاب می شود (در لوح محفوظ مندرج است) هرگز در نزد من تبدیل نمی شود و من هرگز ستم پیشه بر بندگان نیستم که بدون این که مستحق عذاب باشند عذابشان کنم.

در توجیه این که به جای «ظالم»، «ظلام» که صیغه مبالغه است آمده، چند وجه ذکر شده است؛ یکی از آنها این است که مقصود مبالغه در نفی صدور ظلم از خداوند است، یعنی اصلاً ظلم از خدا صادر نشود؛ زیرا خدای قادر و حکیم و بی نیاز اگر ظلم کند (و کسی را که استحقاق عذاب ندارد عذاب کند) ظلم او در حکم «ظلم بسیار» و او ظلام خواهد بود پس به جای این که بگوییم: «خداوند ظالم نیست» مناسب است بگوییم:

خداوند ظلام نیست.

ص: ۴۹۵

(آیه ۳۰) (يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ)

لغت:

جهنم مؤنث مجازی است. از این رو امتلاآت که صیغه ماضی مؤنث است آورده شده. و همچنین تقول که مضارع مؤنث است.

تفسیر:

و به یاد آر روزی را که به جهنم گوئیم: آیا از کفار و فجار پر شدی؟ و او به لحاظ آن که اجزای عالم آخرت دارای شعور و قادر بر تکلم اند گوید: آیا بیشتر هم هست؟! یعنی باز هم جا دارم و یا آن که دیگر جا ندارم.

تبصره: طبرسی در مجمع البیان فرماید (۱):

در تکلم جهنم چند وجه است؛ یکی هم این که: به جهت وسعت فراوان و عظمت به منزله ناطقی باشد که کسی از او پرسد: آیا پر شدی؟ او جواب دهد: پر نشدم و هنوز جا دارم.

(آیه ۳۱) (وَ أُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ)

لغت و اعراب:

ازلفت فعل ماضی مجهول از باب افعال یعنی نزدیک شده است. غیر بعید صفت «إزلاًفاً» مقدر است.

تفسیر:

بعد از وعید کافران و عاصیان، به مؤمنان و متقیان مرده دهد:

و بهشت را برای پرهیزکاران نزدیک گردانند.

ص: ۴۹۶

یعنی بر وجهی بهشت را برای متقیان نزدیک گردانند که درجات خود را به چشم مشاهده کنند و انهار جاریه و اشجار سرسبز و میوه های طیبه و تمام تشریفات را از نزدیک مشاهده کنند.

یا دخول متقیان در بهشت دور نیست؛ بلکه هر یک از اهل تقوا بدون فاصله زمانی داخل بهشت شوند.

(آیه ۳۲) (هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ)

اعراب:

لکل أَوَّابٍ... خبر مبتدای مقدر است، یعنی «هو لکل...» و گفته شده: درست نیست که لکل متعلق به توعدون باشد.

تفسیر:

و بعد از آن که درجات خود را مشاهده کنند، یا داخل بهشت شوند، فرشتگان به ایشان گویند: این همان است که در دنیا توسط پیامبران وعده داده می شدید. این برای هر کسی است که در دنیا بسیار دل به خدا سپرده و حقوق خالق و خلق را رعایت کرده بوده است. یا برای هر بنده باز گردیده از شرک به توحید، یا از معصیت به طاعت، یا از خلق به حق است.

و بعضی گفته اند: حفیظ یعنی کسی که گناهان خود را یاد دارد (و فراموش نمی کند) تا از آن توبه کند یا کسی که حافظ عمر خود است که آنی از خدا غافل نباشد و عمر خود را ضایع نکند.

(آیه ۳۳-۳۵) (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ)

ص: ۴۹۷

قبل از ادخلوها جمله «قیل لهم» یا «قال لهم» در تقدیر است.

تفسیر:

کسی که از خداوند رحمان در نهان و خلوت در حالی که او از دید مردم پنهان و نیز آخرت از وی نهان بود می ترسید و گناه نمی کرد و با قلبی متوجه و پرانابه به دیدار خدا آمده، و یا قلبی متوجه و منیب به آخرت آورده.

به اینها گفته می شود: با سلام و درود از جانب خدا و فرشتگان و به سلامت ابدی وارد بهشت شوید و مژده باد شما را که امروز روز جاودانگی است؛ زیرا پس از این مرگ نخواهد بود.

آنها را هر چه بخواهند از نعمت ها و لذایذ در آن جا هست و در نزد ما فزونی است (نعمت هایی که از تصور و خواست آنها بیرون است).

تحقیق: خشیت، حالت نفسانیه ای است که در قلب از دانستن عظمت الهی و هیبت او حاصل شود و این حالت حاصل نشود مگر برای کسی که اطلاع یابد به جلالت کبریایی، پس خشیت خوف خاص باشد.

مستفاد از احادیث کثیره آن که منازل و درجات و سلطنت پست ترین اهل بهشت، زیاده است از قدر تمام دنیا و آنچه در آن است. و این سلطنت نسبتی با سلطنت دنیا ندارد و طرف مقایسه با آن نخواهد بود و در آن جا الطاف و مراحم الهی آناً فأناً در تزیید است، چنانچه فرماید: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ.

(آیه ۳۶) (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ)

لغت:

قَزَن به معنی مردم یک زمان آمده است. بطش به معنی قدرت و سلطه است. نَقَبُوا فعل ماضی از باب تفعیل و در این جا به معنی سیر کردن و مسافرت است.

پندگیری از عذاب گذشتگان

تفسیر:

بعد از آن برای تهدید معاندان و کفار فرماید:

و چه بسیار پیش از ایشان (یعنی مشرکان مکه) مردمان زمانه ای را هلاک کردیم که از مشرکان مکه در قدرت و تسلط و کثرت قبیله و افراد و ثروت قوی تر بودند، پس به شهرها برای تجارت و کسب مال و متاع یا برای گردش و جهانگردی سفر و سیر کردند و در هر جا نفوذ کردند؛ اما آیا برای آنها وقت نزول عذاب جای فرار و پناهگاهی بود؟!

استفهام انکاری است، یعنی برای آنها چاره و نجاتی نبود.

(آیه ۳۷) (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)

تفسیر:

بی شک در این سرگذشت ها یا آنچه در این سوره ها یاد شد تذکر و یادآوری است برای کسی که او را قلبی بیدار باشد و در مطالب یاد شده تفکر و تأمل کند؛ زیرا کسی که دل او غیر متفکر و غیر متدبر است به منزله کسی است که بی قلب باشد.

ابن عباس گفته مراد از قلب عقل است. (۱) و تعبیر از آن به قلب به جهت آن است که قلب محلّ عقل و علم و ذکر و فکر است، پس از قبیل تسمیة حالّ باشد به اسم محلّ، بنابراین کسی از مواعظ قرآن پند گیرد که صاحب

ص: ۴۹۹

عقل و علم و فکر باشد.

أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ: یا گوش فرا دهد به این اخبار و مواعظ و سرگذشت های ملت ها در حالی که دل او حاضر و گواه حقایق باشد تا معانی و مقاصد را دریابد و در او اثر گذارد؛ زیرا کسی که دل او حاضر نباشد، در حکم غایب است؛ و استماع او به منزله عدم است؛ زیرا فایده ای بر آن مترتب نیست.

تنبيه: محققان فرموده اند گوش دادن به قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر می شنود، پس ترقی نماید چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع می کند، و بعد از آن از این مرتبه بالاتر رود و چنان پندارد که از حق تعالی می شنود.

و لفظ شهید به کسی گویند که نزد قائل حاضر باشد نه نزد مخبر، یعنی از گوینده شنود نه از خبردهنده؛ زیرا غایب از مخبر شنود و حاضر از متکلم.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: تکرار قرآن می کردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم. (۱)

تتمه: شبهه ای نیست که قرآن مجید متضمن مواعظ بسیار و نصایح بی شمار و ناصح امین و برهان متین است، و هر که به عین انصاف به آن نظر کند و گوش هوش به آن بدارد، او را از وادی ضلالت و حیرت برهاند و هادی و رهنمای او شود و سعادت ابدی و بهشت جاودانی را دریابد.

و کعب که یکی از راویان اهل سنت است نقل نموده که: روزی دو شتر در نهایت زیبایی خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به هدیه آوردند. حضرت به اصحاب فرمود: کیست از شما که دو رکعت نماز گزارد به وجهی که در آن قلبش متوجه دنیا نشود، تا من یکی از این دو شتر را به او بدهم؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشغول به نماز شد، بعد از فراغ، جبرئیل نازل شد و گفت: خدای متعال فرماید: یکی از این دو شتر را به علی بن ابی طالب عطا فرما. حضرت فرمود: علی در تشهد به خاطرش رسید هر کدام بهتر باشد آن را خواهم که به من دهد. جبرئیل عرض کرد: یا محمد، این فکر علی متعلق به آخرت بود؛ زیرا مقصودش آن بود که آن را در راه خدا انفاق نماید. پس حضرت

ص: ۵۰۰

هر دو شتر را به علی علیه السلام بخشید و حق تعالی این آیه نازل فرمود. (۱) چنانچه خود آن حضرت به روایت معانی الاخبار فرمود:

منم صاحب قلب. بعد آیه را تلاوت نمود. (۲)

آفرینش بدون خستگی

(آیه ۳۸) (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ)

لغت و اعراب:

لغوب یعنی خسته شدن، و لغوب فاعل مَسَّنَا، و مِنْ زائده است.

تفسیر:

شأن نزول: یهودیان به عقیده باطل خود می گفتند: خدای تعالی بعد از آن که آسمان و زمین را در شش روز خلق فرمود، روز شنبه استراحت نمود! حق سبحانه در رد قول آنها فرمود: و به یقین آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو هست از جمادات و نباتات و حیوانات و انس و جن و ملائکه و کرات ثوابت و سیارات و غیره را در شش روز روشن یا شش شبانه روز یا در شش دوران آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید (تا به سبب آن استراحت کنیم) (و بعث و نشور و زنده کردن مردگان و هر کس را به جزای اعمالش رساندن نیز این چنین است، یعنی برای ما آسان و مقدور و بی رنج و خستگی خواهد بود).

(آیه ۳۹ و ۴۰) (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ * وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ الشُّجُودِ)

ص: ۵۰۱

۱- تفسیر برهان ذیل آیه شریفه و منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۵-۲۶ با تلخیص و کمی تصرف در عبارات.

۲- تفسیر برهان، ذیل همین آیه روایت دوم به نقل از معانی الاخبار شیخ صدوق، ص ۵۹.

تفسیر:

شأن نزول: مشرکان قریش منکر وحدانیت الهی و بعث و نشور و معاد بودند و نسبت های ناشایسته - مانند سحر و شعر و جنون - به قرآن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله می دادند! خداوند می فرماید:

پس بر آنچه می گویند - از انکار نبوت و شرک در ربوبیت و تکذیب قیامت - صبر کن، و پروردگار خود را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن همراه با سپاس و ستایش تسبیح بگو و از هر عیب و نقصی منزّه بدان. یعنی نماز صبح و ظهر و عصر بخوان.

و در بخشی از شب نیز او را تسبیح بگو - یعنی نماز مغرب و عشا بخوان - و نیز به دنبال سجده ها (نمازها) او را تسبیح بگو. با استفاده از روایات گفته شده مقصود نافله نماز مغرب است. و نیز گفته شده مراد تعقیب نمازهاست.

(آیه ۴۱ و ۴۲) (وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ)

اعراب:

گفته شده: قبل از یوم کلمه ای مانند «خبر» یا «حدیث» در تقدیر است.

و شاید یوم ظرف برای استماع باشد.

تفسیر:

و گوش فراده و منتظر ندا باش روزی که نداکننده - یعنی اسرافیل - به وسیله نفخه دوم در صور از مکانی نزدیک و با نسبتی متساوی به همه بدن های متلاشی شده در پهنه گیتی ندا در می دهد.

روزی که (یا همان روزی که) همه ارواح در عالم برزخ آن صیحه را که حق و ثابت در لوح محفوظ است می شنوند و با بدن های ترکیب یافته از ذرات بدن دنیوی مقرون

می شوند. آن روز روز زنده شدن و بیرون شدن همه مردم از قبرهاست تا به حساب هر کس رسیدگی شود و به جزای اعمال خود برسند.

(آیه ۴۳) (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ)

تفسیر:

بی تردید این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت همه در عالم آخرت به سوی ماست، یعنی بار دیگر برای حساب و جزا زنده می شوند.

(آیه ۴۴) (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ فَحْشَرُ عَلَيْنَا يَسِيرٌ)

لغت:

تشقق فعل مضارع از باب تفعّل، و اصل آن تشقق بوده، یعنی می شکافد.

تفسیر:

روزی که زمین از روی آنها بشکافد در حالی که از آن جا به سوی خداوند یا نداکننده از طرف خداوند شتابانند، این زنده کردن و حشر و احضار آنها در قیامت بر ما آسان است.

(آیه ۴۵) (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ)

اعراب:

وعید مفعول یخاف، و در اصل «وعیدی» بوده که یاء آن حذف شده و کسره نشانه آن است.

ص: ۵۰۳

تفسیر:

ما به آنچه این کافران می گویند از تکذیب و استهزا و شرک و انکار معاد، داناتریم و تو بر آنها مسلط نیستی که بتوانی به جبر ایشان را به ایمان آوردن و تسلیم شدن وا داری؛ بلکه بر تو فقط تبلیغ و ارشاد و راهنمایی لازم است همان طور که وظیفه همه پیامبران بوده است، پس به وسیله این قرآن کسانی را که از وعید و تهدید من بیم دارند تذکر ده.

تتمه: با این که قرآن مجید انذار است برای تمام مردمان در هر عصر و زمان؛ لکن اختصاص تذکر به اشخاصی که از وعید الهی بیم دارند به جهت آن است که آثار مواعظ و تذکرات کلام الهی در آنان ظاهر شود نه دیگران، لذا به ایشان مخصوص گردیده شده است.

ص: ۵۰۴

(آیه ۱-۶) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالذَّرِيتِ ذُرُورًا * فَالْحَمَلِ وَقُرًا * فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا * فَالْمُقَسِّمَتِ أَمْرًا * إِنَّمَّا تُوعِدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

لغت و اعراب:

الذاریات جمع «ذاری» و آن به معنی پراکنده و منتشر کننده است. و قر بار سنگین.

یسراً صفت «جریاً» مقدّر است. إنّما إنّ و مای موصوله است که اسم إنّ می باشد.

تفسیر:

سوگند به بادهای پراکنده کننده ابرها و برانگیزنده گرد و خاک و بارورکننده گیاهان و درختان، و سوگند به زنان صالحه که نسل بشر را روی زمین منتشر می کنند چه پراکندن و نشر عجیب و پربرکتی!

فَالْحَمَلِ وَقُرًا: پس سوگند به بادهای گرانبار از ابرها، و ابرهای گرانبار از

باران ها و حیوان ها، و زنان گرانبار از حمل ها.

فَالْجَرِيَّتِ يُشِيرًا: پس سوگند به کشتی هایی که به آسانی روان اند و نسیم هایی که به سهولت وزان اند و ستارگانی که به آرامی در جریان اند.

فَالْمُقَسَّمَتِ أُمْرًا: پس سوگند به بادهای تقسیم کننده ابرها و باران ها، و فرشتگان توزیع کننده ارواح بر جنین ها در شکم مادرها، و حیات بر جاندارها، و دانش بر مغزها، و روزی بر روزی خواران.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ: خداوند پس از این چهار سوگند و در جواب آن می فرماید:

جز این نیست که آنچه وعده داده می شوید از احوال مرگ و زنده شدن و ثواب و عقاب و معاد حتماً راست و درست و وعده الهی صدق است.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ: و بی شک روز جزا، بودن و واقع شدن است.

بیان: تخصیص بعد از تعمیم به جهت تأکید در وقوع آن و مبالغه در انذار است، و سوگندها دالّاند بر قدرت خداوند بر آنچه به آن سوگند یاد کرده، پس گویا به اقتدار خود بر این اشیاء عجیبه بر قدرت خود بر بعث و حشر موعود استدلال فرموده است.

دروغگویی، نادانی و غفلت کافران

(آیه ۷-۹) (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ * إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ * يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَافِكَ)

لغت:

حُبُك جمع «حَبِيكَه» و آن به معنی راه و طریق است.

تفسیر:

سوگند به آسمان دارای زینت و حسن منظر و آفرینش معتدل و راه های گوناگون عروج و نزول فرشتگان.

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ: که همانا شما اهل مکه در باره پیامبر و قرآن او در گفتار

ص: ۵۰۶

مختلف و گوناگون هستید.

یعنی گاهی او را شاعر و زمانی ساحر و وقتی کاهن و گاهی مجنون گویند، و قرآن را گاهی سحر می دانید، و زمانی سخن جن و شیطان، و گاهی شعر و زمانی افترا، و گاهی افسانه می خوانید.

یا گفتار شما درباره قیامت مختلف است. و غرض از این آیه آن است که ایشان تأمل و تفکر کنند و بدانند که حق بودن همه این اقوال متفاوت محال است، پس به وسیله دلایل ظاهره، حق را تشخیص دهند و از آن پیروی کنند تا از هلاکت ابدی نجات یابند و به سعادت سرمدی برسند.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ: کسی که از هر خیر و سعادت منحرف شده او از پیامبر و قرآنش منحرف می گردد یا آن که در علم ازلی خداوند از سعادت محروم بوده از این پیامبر و قرآن باز گردانده می شود.

در تأویل این آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که:

مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ إِفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ (۱):

هر که از ولایت باز گردانیده شد از بهشت باز گردانیده شده است.

(آیه ۱۰-۱۴) (قُتِلَ الْخَرَّ صُورَ * الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرِهِ سَاهُونَ * يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ * يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ)

لغت:

خَرَّاص به معنی بسیار حدس زننده و در این جا به معنی کذاب و بسیار دروغ گوینده می باشند.

غمره در این جا به معنی جهل و غفلتی است که انسان را فرا می گیرد. یفتنون در این جا

ص: ۵۰۷

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۲.

به معنی «سوزانده می شوند» است.

تفسیر:

بعد از آن در باره تکذیب کنندگان پیامبر می فرماید: مرده باد دروغ پردازان که در باره پیامبر و قرآن و معاد سخن دروغ می گویند. یا نفرین باشد یعنی خدا بکشد این گونه افراد را، یا لعنت خدا بر آنها و از رحمت خدا دور باشند!

الَّذِينَ هُمْ...: آنهایی که در گردابی از جهل و نادانی از توجه به حقایق غافل اند و از شدت جهالت و غفلت، از پیامبر می پرسند: روز جزا که از حتمی و حق بودن آن می گوئید کی و چه وقت است؟!

(پاسخ به آنان این است:) همان روزی که آنان در آتش جهنم عذاب شوند و بسوزند.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ: و به آنها گفته شود: عذابتان را که در برابر کفر و شرک و گناهان شماست، و یا تجسم عینی آنهاست بچشید، این همان است که به آن عجله می کردید و با استهزا به پیامبر و مؤمنان می گفتید: پس روز جزایی که از آن صحبت می کنید و احوال آن را می گوئید کی و چه وقت است و چرا نمی آید؟!

رفتار و پاداش متقین

(آیه ۱۵) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ)

تفسیر:

بعد از ذکر وعید کفار و معاندان، وعده مؤمنان و متقیان را فرماید:

به یقین که پرهیزکاران از شرک و کفر و معاصی در آن روز، در باغ ها و بوستان ها و چشمه سارها باشند، یعنی بوستان های پر از درخت های باطراوت که در آنها چشمه ها یا نهرهای جاری باشد.

(آیه ۱۶) (ءَاخِذِينَ مَآءَ تَلْهَمَ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ)

اعراب و لغت:

ص: ۵۰۸

اعراب:

آخذین حال است از متّین. و ما آتاهم ربهم مفعول آن است.

تفسیر:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبِيلَ ذِيكَ مُحْسِنِينَ: در حالی که آنچه را پروردگارشان از نعمت های آخرت و کرامت ها به آنان عطا کرده دریافت می کنند؛ زیرا که آنان پیش از این در دنیا نیکو و نیکوکار بودند و به دیگران احسان مادی و معنوی می کردند، و صدقه و انفاق در راه خدا و یا ارشاد و هدایت و راهنمایی و یا هر دو از صفات آنها بود.

(آیه ۱۷ و ۱۸) (كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)

«هَجوع» که مصدر یهجعون است به معنی خوابیدن می باشد. قلیلاً صفت موصوف مقدر است یعنی «هَجوعاً قلیلاً» و «هَجوعاً» مفعول مطلق است برای یهجعون، و ما زائده است، و «من» در من اللیل به معنی «با» است.

تفسیر:

آنها اندکی از شب را می خوابیدند.

یعنی در اکثر اوقات شب به عبادت مشغول بودند.

و سحرگاهان از خداوند طلب آمرزش می کردند.

در آیه شریفه نکته هایی است، از جمله این که:

ایشان به اعمال صالحه خود معجب نبوده اند و با کثرت عمل صالح، آن را به حساب نمی آوردند و سحرها استغفار می کردند.

ص: ۵۰۹

آیه دالّ است بر فضیلت ویژه استغفار نمودن در سحرها.

و احادیث بسیار در استغفار سحر وارد شده است، از جمله:

در ارشاد دیلمی آمده که خدای متعال خطاب به حضرت داوود علیه السلام فرمود:

ای داوود، بر تو باد به استغفار در تاریکی سحرهای شب. (۱) از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برای خدای تعالی نداکننده ای است که در سحر ندا کند: آیا دعاکننده ای هست تا اجابت کنم او را؟ آیا مستغفری هست تا بیامرزم او را؟ آیا طالبی هست تا عطا کنم مطلوب او را؟.... (۲) قتاده از مشاهیر اهل سنت از ابن عباس روایت نموده که این آیه در شأن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده، و عادت علی علیه السلام آن بود که ثلث اول شب را می خوابید و دو ثلث آخر را به تهجد و تلاوت مشغول می شد.... (۳) (آیه ۱۹) (وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّالِلِ وَالْمَحْرُومِ)

تفسیر:

و در اموالشان برای اهل سؤال که در خواست کمک می کنند و محرومان، حقی است که از طرف خداوند، مطلوب - یعنی یا واجب و یا مستحب - است و از طرف خود آنها قراری است که برای خود در اموال خود گذاشته اند.

مقصود از محروم آن مستحقی است که از هیچ کس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان باشد که او غنی است و بدین جهت او را از صدقه محروم سازند، یا صاحب حرفه ای که از حرفه خود چیزی کسب نکند و مانند اینها.

(آیه ۲۰) (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ)

ص: ۵۱۰

۱- . ارشاد القلوب، باب ۲۲، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲- . ارشاد القلوب، باب ۲۲، ص ۱۸۳.

۳- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۶ با تلخیص.

تفسیر:

و در این زمین و بزرگی و حجم و حرکت ها و اوضاع سطح و معادن و کوه های آن نشانه هایی از توحید و قدرت و حکمت و رحمت خداوند برای اهل یقین است.

و اختصاص به موقنین برای آن است که ایشان تأمیل می نمایند در آن و علم و یقین آنها به خالق و صانع و مدبر آن بیشتر و محکم تر می شود.

(آیه ۲۱) (وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)

اعراب:

بعد از آنفسکم «آیات» در تقدیر است.

تفسیر:

و در وجود خودتان و حرکت کمی و کیفی جسم و چگونگی اعضایتان و کیفیت تعلق روح و حکومت آن بر جوارحتان و ترکیب عقل و اوصاف متضاد در روحتان و توالد و افزایش نسل و روابط اجتماعی تان نیز نشانه هایی از کمال علم و قدرت صانع آن هست.

پس آیا به چشم سر و چشم دل نمی بینید؟!

یعنی نظر کنید به چشم حقیقت و در آثار قدرت و بدایع آفاق و انفس تأمیل نمایید تا به وسیله آن به وجود صانع عالم و وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت او عالم شوید، چه هر که این آیت ها و نشانه ها را به دیده بصیرت مشاهده کند ایمان به خدا آورد یا ایمان او تقویت شود. و آن که کوردل باشد و در آثار حق و حقایق وجود خدا به دیده بصیرت نظر نکند گمراه و در نتیجه جهنمی گردد.

(آیه ۲۲ و ۲۳) (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ)

ص: ۵۱۱

تفسیر:

و روزی شما - یعنی اسباب و وسیله های روزی تان از باران و باد و نور و شب و روز و فصول سال - و آنچه به آن وعده داده می شوید یعنی بهشت آخرت در آسمان است.

پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب که روزی شما در آسمان می باشد حق است و از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ درج شده و به مرحله اجرا درآمده است، همان گونه که شما هنگام تکلم می دانید که دارید سخن می گوئید و حرف می زنید.

یعنی همچنان که شما در سخن گفتن خود هیچ شکی ندارید، بدانید در حق بودن روزی مقدر و وعده معین نیز شکی نیست.

میهمانان ابراهیم (ع) و بشارت و وعده عذاب

(آیه ۲۴ و ۲۵) (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ)

لغت:

ضیف مهمان. منکرون جمع «منکر» و در این جا به معنی شخص ناشناس است.

تفسیر:

آیا خبر مهمان های گرامی ابراهیم که چند فرشته بودند به تو رسیده است؟

آن گاه که بر او وارد شده سلام کردند یا سلام گفتند. ابراهیم گفت: سلام بر شما.

یعنی جواب سلام آنها را داد؛ ولی در نفس خود گفت: اینها گروهی ناشناسند. یا به آنها گفت: شما گروهی ناشناسید و نمی دانم چه کسانی هستید؟! و علم به حال شما ندارم.

ص: ۵۱۲

(آیه ۲۶-۳۰) (فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَأَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ * فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرِّهِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قَالُوا كَذَّ لَيْكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

لغت:

راغ یعنی پنهانی رفت. عجل سمین یعنی گوساله چاق. اوجس فعل ماضی به معنی احساس کرد یا پنهان کرد. صره در این جا به معنی صیحه یا صیحه شدید است. صکت فعل ماضی به معنی ضربت یعنی زد. عجز یعنی پیر زن، و عقیم یعنی نازا.

تفسیر:

پس پنهانی به سوی خانواده رفت و گوساله ای فربه و کباب شده بیاورد، پس آن را نزدیک آنها برد و پیش آنها گذارد و چون دید نمی خورند گفت: آیا نمی خورید؟! مقصود از این جمله استفهامیه، یا امر است یعنی بخورید و یا اعتراض است یعنی چرا نمی خورید!؟

پس هنگامی که دید از خوردن امتناع می کنند از آنها احساس وحشت کرد که شاید قصد آسیب رساندن به او را داشته باشند. آنها به ابراهیم گفتند: مترس ما فرشته هستیم. و او را به پسری بس دانا مژده دادند.

پس زنش که از این بشارت آگاه شد فریادکنان روی آورد و از تعجب و خوشحالی سیلی به صورت خود نواخت و گفت: پیرزنی نازا آیا می تواند بزاید و فرزنددار شود؟! یا من پیرزنی نازا هستم چگونه فرزنددار می شوم!؟

ص: ۵۱۳

را به شما دادیم نه این که از خود گفته باشیم، بی تردید اوست که حکیم و داناست. هم عقیم بودن تو را می داند و هم این فرزنددار شدن شما حکمت و مصلحتی دارد.

چون حضرت ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان ملائکه اند و نازل شدن ایشان به این هیئت مجموعی برای امری عظیم خواهد بود:

(آیه ۳۱-۳۶) (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ * مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ * فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ)

لغت:

خطب یعنی کار. مسومه اسم مفعول از باب تفعیل به معنی نشان کرده شده یا نشاندار شده است.

تفسیر:

گفت: ای فرستادگان الهی، مأموریت و کارتان چیست؟

گفتند: ما به سوی گروهی کافر مجرم و گنهکار فرستاده شده ایم.

مراد قوم حضرت لوط علیه السلام است، یعنی ما را به جانب قوم لوط فرستاده اند.

تا سنگ هایی ساخته شده از گل همانند بارانی بر سر آنها فرو فرستیم،

در حالی که آن سنگ ها نزد پروردگارت برای آن مسرفان (ظالمان متجاوز) نشان کرده یا نشاندار شده اند (یعنی سنگ هایی ویژه برای عذاب آنهاست).

چون حضرت ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان به جهت هلاک قوم لوط می روند، خاطر مبارک به جهت برادرزاده خود لوط متألم شد، فرمود: حال او در این بلا چگونه شود و بر

ص: ۵۱۴

او چه بگذرد. گفتند: غم مخور که حضرت لوط و دختران او را ضرری نخواهد رسید.

پس پیش تر هر کس را که به ابراهیم و لوط ایمان داشت از آن منطقه (که بنا بود عذاب بر آن نازل شود) بیرون بردیم.

و در آن شهر و دیار جز یک خانه از مسلمانان که آن هم خانه لوط و دختران او بود نیافتیم.

موسی (ع) و قوم فرعون

(آیه ۳۷) (وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ)

تفسیر:

پس در آن جا از سنگ باران کردن منطقه و آن کافران، و هلاک کردن آنها نشانه ای از قدرت و غضب خود - یعنی صحرائی وحشتزا و دیاری واژگون(۱) و سنگ هایی باریده و آب هایی آلوده - برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند به جا گذاشتیم تا عبرت گرفته و به وسیله کسب ایمان و تقوا و اعمال صالحه مثل آن عذاب را از خود باز دارند.

(آیه ۳۸) (وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

و در داستان موسی نیز نشانه ای از خشم و قدرت ما برای کسانی که ایمان دارند و از عذاب آخرت می ترسند هست هنگامی که او را با حجّت و دلیلی روشن و معجزه هایی مانند عصا و ید بیضا به سوی فرعون (و قوم او که پیرو او بودند) فرستادیم. این که در آیه فقط فرعون ذکر شده به خاطر آن است که قوم او تابع او بوده و در ضلالت از او جدا نبودند.

ص: ۵۱۵

۱- زیر و رو شدن خانه ها در آیات دیگری که داستان قوم لوط را بیان کرده، یاد شده است.

(آیه ۳۹) (فَتَوَلَّىٰ بَرَكْنَهُ وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

لغت:

رکن به چیزی گفته می شود که تکیه و اعتماد مثل انسان به آن باشد و در این جا به «تمام نیرو» ترجمه شده است.

تفسیر:

پس چون فرعون معجزات ظاهره موسی را مشاهده کرد به جای این که به تمام وجود ایمان بیاورد پس به تمام وجود از او روی برتافت، یا با همه نیرو و سپاه خود از ایمان آوردن اعراض نموده روی برگردانید، یا به سبب قدرت و قوتی که از بسیاری لشکر و پشتیبانی آنها و ثروتی که در اختیار داشت احساس می کرد ایمان نیاورد و از موسی روی گردانید و گفت: این مرد جادوگر یا دیوانه است!

چون فرعون از موسی علیه السلام اعراض نمود و قوم او از او تبعیت نموده با او در طغیان همراهی نمودند و بنای ستیزگی را گذاشتند و با آیات بینات و معجزات متنبه نشدند و بعد از اتمام حجت بر آنان، باز به کفر و گمراهی اصرار ورزیدند:

(آیه ۴۰) (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ)

لغت:

مصدر نبذناهم «نبذ» به معنی انداختن و پرت کردن است. ملیم اسم فاعل از باب افعال به معنی ملامت کننده است.

ص: ۵۱۶

تفسیر:

پس او و لشکر او را به قهر و غضب گرفتیم و در دریا افکندیم و غرق ساختیم در حالی که فرعون مرتکب کارهایی می شد که سزاوار ملامت و سرزنش بود و نیز در آخرین لحظه ملامت کننده خویش بود و از این رو اظهار ایمان کرد؛ امّا دیگر سودی به حالش نداشت.

عاد و ثمود و قوم نوح (ع)

(آیه ۴۱) (وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ)

تفسیر:

و نیز در سرگذشت عاد - یعنی قوم هود - برای عبرت پذیرها نشانه ای از خشم و قدرت ماست هنگامی که باد نازا که آبستن کننده درخت و حاصل ابر نبود و هیچ خیر و سودی نداشت - بلکه زاینده شرّ و اثر غضب و عذاب الهی بود - بر آنها فرستادیم.

(آیه ۴۲) (مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ)

لغت:

رمیم استخوان پوسیده و مانند خاک شده.

تفسیر:

هیچ چیزی را که این باد بر آن وزید نمی گذاشت الا این که آن را همانند استخوان پوسیده و خاک ریز شده می ساخت. قصرها و شهرها و عمارت ها را خرد کرد و همه را مانند خاک گردانید.

(آیه ۴۳) (وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتُّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ)

ص: ۵۱۷

تفسیر:

و نیز در سرگذشت ثمود - یعنی قوم صالح - نشانه ای از خشم و قدرت ماست. پس از آن که ناقه اعجازی را کشتند و به آنها گفته شد (یعنی حضرت صالح گفت): تا سه روز از زندگی خود بهره ور شوید که پس از سه روز عذاب، شما را فرا خواهد گرفت.

(آیه ۴۴ و ۴۵) (فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ * فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُتْتَصِرِينَ)

لغت:

عتوا فعل ماضی، و مصدر آن «عتو» به معنی سرپیچی کردن است.

تفسیر:

متنبه نشدند و در آن سه روز هم که به آنها مهلت داده شده بود نیز از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند، پس آنها را صاعقه آسمانی هلاک کننده فرا گرفت در حالی که با چشم خود به آن نگاه می کردند.

پس نه توان برخاستن از جای خود و گریختن یافتند و نه توانستند به خود و به یکدیگر یاری رسانند؛ بلکه همه مردند و هلاک شدند.

(آیه ۴۶) (وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ)

تفسیر:

و قوم نوح را پیش از این (با طوفان) هلاک کردیم (و در داستان آنها هم نشانه ای از خشم و قدرت ما برای کسانی که اهل عبرت گرفتن باشد هست) بی شک آنها گروهی

ص: ۵۱۸

فاسق و بیرون رفته از ایمان بودند.

تبصره: خدای متعال برای تذکر و عبرت، به پنج قوم از امت های گذشته که مبتلا به عذاب و نابود شدند اشاره فرمود تا امت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله تأمل نموده از مخالفت فرامین الهی پرهیزند و خود را از هلاکت دنیا و آخرت به سبب ایمان و اطاعت و عبادت نجات دهند.

(آیه ۴۷ و ۴۸) (وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ)

لغت:

آید به معنی قدرت می باشد نه این که جمع ید باشد.

تفسیر:

در چند آیه قبل فرمود: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ و سپس به داستان هلاکت چند قوم اشاره کرد. در این آیه بازگشت به مطلب قبلی شده می فرماید: و آسمان را با قدرت خویش بنا نهادیم و به یقین ما گسترش دهنده ساختمان آن و روزی رساننده ساکنان آن هستیم.

وَالْأَرْضُ...: و زمین را بگسترسیم، پس نیکو گسترانیده ایم.

(آیه ۴۹) (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)

تفسیر:

و از هر چیزی جفت هم آفریدیم مانند نر و ماده در حیوانات و گیاهان.

ص: ۵۱۹

یا به حسب تعاقب مانند روز و شب، آفتاب و ماه، بهار و تابستان و پاییز و زمستان؛ و یا به جهت مخالفت ذاتی مانند نور و ظلمت، رطب و یابس، و سهل و جبل. و بر این قیاس است آسمان و زمین، صحرا و دریا، جن و انس و غیر آن. یا به طریق مخالفت صفات مانند حلم و قهر، شیرین و تلخ، سلامتی و مرض، غنی و فقر، خنده و گریه، فرح و غم، موت و حیات، و غیر آن. برای آن که شاید شما بندگان پند پذیرید و بدانید که زوجیت و شرکت و جفت داشتن و دومی داشتن همه از صفات ممکن الوجود است نه الله که واجب الوجود واحد احد فرد است.

فرار به سوی خدا

(آیه ۵۰) (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

پس، از عذاب خدا به وسیله توحید و تسلیم به سوی خدا بگریزید و به او رجوع کنید، همانا من برای شما از جانب او بیم دهنده ای آشکار و روشن‌گرم.

در تفسیر فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ گفته شده: از جمیع آنچه شما را از طاعت خدا باز دارد فرار نمایید و بالکلیه متوجه او شوید.

از پیروی شیطان به طاعت رحمان فرار کنید.

از خود فرار کنید و به سوی حق بروید.

(آیه ۵۱) (وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

و با خداوند معبود دیگری قرار مدهید، همانا من برای شما از جانب خدا بیم دهنده ای آشکار و روشن‌گرم؛ شما را از عذاب الهی در مورد عبادت غیر او بیم می‌دهم.

ص: ۵۲۰

(آیه ۵۲) (كَذَّٰبِكُمْ مَّا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

تفسیر:

همچنین بر امت‌هایی که پیش از اهل مکه بودند هیچ پیامبری نیامد مگر آن که وقتی از معاد و روز جزا خبر می‌داد و معجزه ارائه می‌کرد گفتند او: جادوگر یا دیوانه است!

(آیه ۵۳) (أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ)

لغت:

تواصی یعنی به یکدیگر سفارش کردن. طاغون جمع «طاغی» است.

تفسیر:

آیا بر این امر - یعنی نسبت جادوگر بودن و جنون به پیامبران دادن - گذشتگان و کسانی که پس از آنها آمدند به یکدیگر سفارش کرده‌اند؟ نه؛ بلکه آنان گروهی طغیانگر بوده و هستند و طغیان و عنادشان باعث این نسبت دادن‌ها به پیامبران شده نه توصیه کردن به یکدیگر.

(آیه ۵۴) (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ)

لغت:

ملوم اسم مفعول و به معنی ملامت شده است.

تفسیر:

پس، از آنان روی گردان که تو بر این اعراض و روی گردانی مستحق ملامت و سرزنش نیستی؛ زیرا به حد کافی آنان را به راه حق دعوت کرده ای، و آنان مستحق ملامت هستند؛ زیرا دعوت به حق را نپذیرفتید و طغیانگر بودند.

(آیه ۵۵) (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)

تفسیر:

و مؤمنان را تذکر ده؛ زیرا تذکر و پند، مؤمنان را سود بخشد و موجب زیادتی بصیرت ایشان و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرّمات می گردد.

در برخی کتاب ها آمده است که کلام تذکردهنده باید بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را نفع رساند: ۱- تذکر نعمت الهی تا به شکرگزاری آن اقدام نمایند.

۲- ذکر ثواب صبر بر بلا تا در آن شکیبایی ورزند. ۳- بیان عقوبت و عذاب گناهان تا از آن منزجر شده تائب شوند. ۴- بیان کیدها و وساوس شیطان تا از آن دور بمانند.

۵- ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا دل به آن نبندند. ۶- بیان مرگ نمودن تا آمادگی این سفر شوند. ۷- تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز را بسازند. ۸- بیان درکات جهنّم و انواع عقوبات آن تا از آن ترسان گردند. ۹- شمردن درجات بهشت و اقسام نعمت های آن تا به آن راغب شوند. ۱۰- بنای کلام بر خوف و رجاء نهادن، یعنی گاهی از عظمت کبریایی و هیبت الهی سخن رانند تا از آن بترسند و گاهی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت حق را تقریر کنند تا به آن امیدوار شوند. واضح است که هر موعظه ای که مشتمل بر این گونه سخنان است سبب نفع مؤمنان خواهد بود. (۱)

ص: ۵۲۲

(آیه ۵۶) (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)

تفسیر:

و جن و انس را نیافریدیم مگر برای آن که (به اختیار خود نه به اجبار) مرا پرستش کنند.

بعضی لِيَعْبُدُونِ را تفسیر به «لیعرفون» نموده اند، یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر برای این که مرا بشناسند و این مطلب مسلم است که معرفت مقدمه پرستش است و چون خداوند غنی بالذات و مستغنی از عبادت بندگان است، بنابراین نتیجه پرستش و ستایش آنها به خود آنها خواهد رسید نه به خالق متعال. پس غرض خداوند از امر به عبادت ایصال نفع به بندگان است. نه این که بخواهد از ایشان و عبادت ایشان سودی ببرد.

از حضرت صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: خلق فرمود ایشان را برای این که امر فرماید ایشان را به عبادت. راوی از آیه و لَمَّا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لِمَدَّ لِكُفَّكَ خَلَقَهُمْ سؤَالَ كَرْد؟ فرمود: خلق فرمود ایشان را تا به جا آورند آنچه را که به آن مستوجب رحمت الهی شوند (و آن عبادت و اطاعت اوست) پس ایشان را مورد رحمت قرار دهد. (۱)

(آیه ۵۷ و ۵۸) (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)

تفسیر:

نه از آنان می خواهم که برایم تحصیل روزی کنند و نه می خواهم که مرا طعام دهند یا معنی آیه این باشد که نمی خواهم رزق خود و رزق دیگران را تحصیل کنند و نمی خواهم

ص: ۵۲۳

مرا طعام دهند.

به یقین خداوند خود روزی دهنده به همه روزی خواران و صاحب قوه و نیرومند است و در این کار نیاز به معین ندارد.

وعدۀ عذاب برای اهل ستم و کفر

(آیه ۵۹) (فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ)

لغت:

ذُنُوب به معنی سهم و نصیب است.

تفسیر:

پس همانا برای کسانی از قوم تو که بر خود با کفر و شرکشان ستم کرده اند و یا به دیگران ستم کرده اند سهمی بزرگ از عذاب است مانند سهم یارانسان، یعنی مانند امت های گذشته که انبیا را تکذیب و به خود یا دیگران ستم کردند.

شان نزول: چون کفار با وجود دلایل ظاهره داله بر قدرت الهی در عناد و انکار افزودند، از این جهت تهدید ایشان فرماید:

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ: پس به درستی که برای کسانی که بر خود به کفر و شرک و تکذیب رسول، ستم نمودند بهره ای از عذاب مانند بهره یاران ایشان است. مراد آن که به ایشان خواهد رسید آنچه از عقاب به امم سالفه مکذبه رسید.

فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ: یعنی چون وعده عذاب، حق و صدق است پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب بر ایشان؛ زیرا آن فوت نخواهد شد.

(آیه ۶۰) (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ)

ص: ۵۲۴

تفسیر:

پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از عذاب آن روزشان که وعده داده می شوند (یعنی روز قیامت).

آیه شریفه تهدید عظیمی است نسبت به کسانی که به معتقدات حقّه از وحدانیت خدا و پیامبری پیغمبر و معاد و قیامت کافر شوند، و ضروریات دین مقدّس اسلام را تکذیب نمایند، که شاید منتّبه شده ایمان آورده و تائب شوند.

ص: ۵۲۵

عذاب آخرت، حتمی است

(آیه ۱-۶) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الطُّورِ * وَ كَتَبَ مَسِّطُوْرٍ * فِی رَقٍّ مَّنشُوْرٍ * وَ الْعِیْتِ الْمَعْمُوْرِ * وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوْعِ * وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُوْرِ

لغت:

مسطور اسم مفعول و به معنی «نوشته شده»، و رَقٌّ به معنی پوست نازکی است که در آن می نویسند (می نوشتند). مسجور اسم مفعول و به معنی پر شده یا پر شده از آتش است.

تفسیر:

سوگند به کوه یا به طور سینا که موسی بر فراز آن وحی شنید.

و سوگند به کتابی که نوشته شده در صفحه ای باز و گشوده که اکنون گشوده است یا در آینده گشوده خواهد شد. یعنی قرآن مجید یا لوح محفوظ، یا الواح تورات موسی، یا هر کتاب آسمانی، یا کتاب نفس صالحان که در آن ایمان به خدا نگاشته شده و یا نامه عمل هر

مکلفی در روز جزا.

و سوگند به آن خانه آباد. یعنی کعبه که به کثرت زائران آباد است و به نام بیت الله خوانده می شود و خانه آسمانی آباد از فرشتگان که به همین نام «البیت المعمور» یاد می شود و قلب مخلصان آباد از ایمان.

در حدیث است که:

قلب مؤمن، بیت الله است.

و سوگند به آن سقف برافراشته. یعنی آسمان دنیا که به منزله سقف زمین است.

و سوگند به آن دریای پر از آب، یا فروخته و پر از آتش که در پیشاپیش قیامت خواهد بود.

(آیه ۷ و ۸) (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوْ قَعَّ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ)

تفسیر:

خدای متعال به پنج موجود عظیم و عجیب برای مؤکد کردن این مطلب سوگند یاد کرده که بی تردید عذاب پروردگار تو در آخرت برای کافران ثابت و حتمی است، و هرگز آن را بازدارنده ای نیست.

وجه دلالت اموری که مورد سوگند قرار گرفت بر وقوع عذاب، آن است که این امور دالانند بر کمال قدرت و حکمت خداوند، پس چنین قادر حکیمی بر عذاب کافران قادر است و این عذاب از روی حکمت و مصلحت می باشد.

عبرت: جبیر بن مطعم گوید: به مدینه رفتیم تا سخنی در باب اسرای بدر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگویم. پس به مسجد رفتیم، حضرت در نماز صبح ایستاده بود، سوره و الطور قرائت نمود، چون به این آیه رسید: إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوْ قَعَّ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ نزدیک بود که از شدت خوف دلم شکافته شود، و محبت اسلام در دلم وارد شد، پس فوراً اسلام اختیار کردم از ترس خدای تعالی....(۱)

ص: ۵۲۷

۱- . تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۳۱۴ با کمی تلخیص و تصرّف.

(آیه ۹ و ۱۰) (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا * وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا)

لغت:

مور به معنی لرزیدن یا جریان و حرکت سریع است.

تفسیر:

روزی که آسمان به لرزه سخت بلرزد و مضطرب شود.

و سیر کند همه کوه ها سیری به صورت غبار در هوا.

این امور در زمان وقوع قیامت واقع می شود.

(آیه ۱۱ و ۱۲) (فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ)

تفسیر:

و چون قیامت شود پس وای در آن روز بر تکذیب کنندگان، که سخن خدا و پیامبر را دروغ می پنداشتند و یا ربوبیت خدا و پیامبری پیامبر را تکذیب می کردند.

آنان که با فرو رفتن در گفتار و کردار باطل و ناروا بازی می کنند. یعنی با استهزای قرآن و پیامبر، آن را بازیچه تصور می کنند و به آن اعتنایی ندارند.

خوض غالباً در فرو رفتن در امور باطله استعمال می شود و لذا هنگامی که بدون قید و توضیحی گفته شود همان معنی از آن استفاده می گردد.

(آیه ۱۳-۱۶) (يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَا * هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ * أَفَسِحْرٌ هَٰذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ * أَصَيْلُوهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

ص: ۵۲۸

دَعَّ مصدر و به معنی با شدت انداختن یا دفع کردن است.

قبل از هذه جمله «قیل لهم» و مانند آن در تقدیر است.

تفسیر:

روزی که با سختی و خشونت به سوی جهنم رانده می شوند.

و در این حال به آنها گفته می شود: این همان آتشی است که در دنیا آن را تکذیب می کردید و هر چند پیامبر برای صدق قول خود معجزه هم می آورد نمی پذیرفتید و می گفتید: این کلام وحی الهی نیست و سحر است.

آیا این سحر است یا شما کورید و نمی بینید؟! همان گونه که در دنیا تهدیدها و وعیدهای آن را نمی شنیدید، یعنی ترتیب اثر نمی دادید.

به این آتش درآید و بسوزید و جزای کفر و عناد و اعمال خود را بچشید! خواه صبر کنید و یا صبر نکنید و جزع و فرع نمایید برای شما یکسان است.

یعنی بر هر وجه که می خواهید از صبر و عدم صبر، در جهنم داخل شوید و به عذاب آن گرفتار باشید که هیچ چاره و مفری برای شما نیست، نه قوت پرهیز از دخول در آتش دارید و نه راه گریز، و همیشه در آن معدب خواهید بود.

إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ:

و جز این نیست که شما در مقابل آنچه انجام می دادید با دخول در جهنم و باقی ماندن در آن کیفر می شوید یا با تجسم عینی عقاید و اعمالتان جزا داده می شوید.

در احتمال اول جزا غیر از عمل، و در احتمال دوم عین عمل و تجسم اعمال است.

(آیه ۱۷-۲۰) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ * فَكِهِينَ بِمَا ءَاتَلَهُمْ رَبُّهُم وَ وَقَلَهُم رَبُّهُم عَذَابَ الْجَحِيم * كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَهُم بِحُورٍ عِينٍ)

فاکھین منصوب و حال از متقین. عذاب مفعول دوم وقی است. قبل از کلوا «قیل لهم» در تقدیر است. هنیئاً صفت موصوف مقدر است یعنی «کلوا واشربوا أكلاً» و شرباً هنیئاً و أكلاً و شرباً مفعول مطلق هستند «متكئين» حال و منصوب، و سرر جمع سریر به معنی تخت. مصفوفه اسم مفعول به معنی صف کشیده شده و ردیف شده.

نعمت های بهشتی متقین و مؤمنین

تفسیر:

به یقین پرهیزکاران از کفر و شرک و گناه در باغ ها و نعمتی فراوان اند چه باغ ها و چه نعمت ها که وصف آن در عقول بشر نگنجد.

در حالی که از آنچه پروردگارشان به آنها داده برخوردارند و از آن به شادی سخن می گویند.

و پروردگارشان آنان را از عذاب جهنم نگاه داشته و حفظ کرده است.

و شاید معنی آیه این باشد که: و شادند از این که خدا آنان را از عذاب حفظ کرده است.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَيَّآ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: به آنها گفته می شود: بخورید و بیاشامید، گوارا باد شما را به پاداش آنچه در دنیا انجام می دادید.

این آیات شریفه دال بر این است که رسیدن به بهشت و نجات از عذاب جهنم منوط به دو چیز است: ۱ - تقوای از کفر و شرک و معاصی و مناهی، چنانچه صدر آیه اول آن را اعلام فرموده: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ. ۲ - اعمال صالحه، چنانچه آخر آیه به آن اشاره فرموده که بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

شخصی می گوید: به حضرت صادق عرض کردم:

گروهی از دوستان شما گناه می کنند و می گویند: ما امیدواریم. حضرت فرمود: دروغ می گویند، دوستان ما نیستند... زیرا کسی که امید چیزی داشته باشد برای آن عمل می نماید و کسی که از چیزی بترسد از آن فرار می کند. (۱)

ص: ۵۳۰

اشاره به آن که این جماعت اگر امید ثواب و نعمت های بهشتی را دارند، باید به موجبات آن که طاعات و عبادت باشد اقدام نمایند، و اگر از عقاب و جهنم می ترسند باید از معاصی که سبب آن است اجتناب کنند.

مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ: در حالی که تکیه کنان بر تخت هایی هستند که منظم و هم ردیف و در برابر یکدیگر گذاشته شده است.

و آنها را با حور عین یعنی زنان سفید اندام و گشاده چشم همسر می کنیم.

(آیه ۲۱) (وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَهُمْ مِنْ ءَعْمَالِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ)

لغت:

التناهم فعل ماضی ثلاثی یا از باب افعال و مصدر آن «لیت» یا «الإله» به معنی کم کردن و کاستن است.

گویا «لات یلیت» با «ألت یألت» مرادف باشند.

تفسیر:

و کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان هر چند به اندازه ای کم از آنها در ایمان پیروی کرده اند و درجه ایمانشان به اندازه پدرانسان نیست، این فرزندان را در آخرت و بهشت به پدرانسان ملحق می سازیم و از عمل های پدران و پاداش آنها هم به واسطه الحاق این فرزندان به آنها چیزی را نمی کاهیم. یعنی یکی از الطاف خدای مهربان به مؤمنان الحاق این گونه فرزندان به آنان است که موجب سرور و خوشحالی آنها می شود.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است:

إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ دَرَجَةَ ذُرِّيَّةِ الْمُؤْمِنِ فِي دَرَجَتِهِ وَإِنْ كَانُوا دُونَهُ لَتَقَرَّ بِهِمْ عَيْنُهُ(۱): به درستی که خدای متعال درجه اولاد مؤمن را بلند فرماید تا به درجه

ص: ۵۳۱

پدر رساند اگرچه ایشان در درجه کمتر باشند تا چشم ایشان به آنها روشن گردد. سپس این آیه را تلاوت نمود: وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ....

كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ: هر انسانی در گرو عمل خویش است اگر نیک آورد رها می شود و پاداش نیک گیرد و الا در
گرو عمل می ماند.

شاید مقصود این باشد که عذاب او همان عمل اوست که در بند آن می ماند.

یا معنی این باشد که هر انسانی - چه مرد و چه زن - به آنچه از کفر و شرک و فسق و فجور کسب کرده در گرو باشد؛ اما
مؤمن نیکوکار در گرو نیست چنان که در سوره مدثر فرمود: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ.

(آیه ۲۲) (وَ اَمْدَدْنَهُمْ بِفِكَهٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ)

لغت:

إمداد به معنی زیاد کردن و فزونی دادن است.

تفسیر:

پرهیزکاران را میوه و گوشتی که اشتها و آرزوی آن دارند پی در پی می رسانیم.

خلاصه آن که ما به متقیان زیاده خواهیم داد انا فانا آنچه مشتیهات نفسانی و آرزوی آنها باشد.

در کفایه الموحدین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

پست ترین اهل بهشت به حسب قدر و منزلت چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند، هر آینه از طعام و شراب،
آنقدر نزد او باشد که همه آنها را کفایت نماید و از نعمت های الهی که در نزد او هست چیزی کم نشود. (۱)

ص: ۵۳۲

(آیه ۲۳) (يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لِّلْغَوِّ فِيهَا وَ لَأَتَأْتِيَنَّكُمْ)

اعراب و لغت:

لا لغو... صفت کأس است. تأثیم به معنی نسبت دادن گناه به کسی است؛ اما ظاهراً در آیه این معنی مقصود نباشد.

تفسیر:

و آن جا جام شراب را که در آشامیدن آن لغو گویی و گناهی (یا موجب گناه کردن) نیست به شوخی و محبت از دست هم می ستانند. یعنی در گرفتن از هم سبقت می گیرند یا می دهند و می گیرند و داد و ستد می کنند.

(آیه ۲۴) (وَيُطَوِّفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ)

تفسیر:

و برای پذیرایی آنان پسران نوجوان بهشتی که مخصوص خدمت آنان هستند گردشان می گردند که گویی در زیبایی و صفا و لطافت مرواریدی نهفته در صدف اند.

کسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله، خادم چنین باشد پس مخدوم چگونه است؟ فرمود:

فضل مخدوم بر خادم مانند ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان. (۱)

(آیه ۲۵) (وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ)

ص: ۵۳۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۶۰ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۶۶ با کمی تلخیص.

تفسیر:

برخی از آنها به برخی دیگر رو کرده از حال دنیوی یکدیگر می پرسند که چه احوال و چه اعمالی داشته اید که موجب این سعادت عظمی شده است؟

(آیه ۲۶) (قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ)

لغت:

مشفق به معنی بیمناک و عنایتدار هر دو آمده است.

تفسیر:

در پاسخ گویند: همانا ما بیشتر در دنیا در میان خانواده و اهل خود بیمناک از عواقب بودیم و از این رو از ستم به آنان و گناه و مخالفت با اوامر الهی اجتناب می کردیم. یا معنی آیه این باشد که ما در دنیا در خانواده و اهل خود خوش رفتار بودیم و به سعادت و هدایت آنها عنایت داشتیم و آنها را نصیحت می کردیم و خیرخواه آنها بودیم.

(آیه ۲۷) (فَمَنْ لِّلَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَلْنَا عَذَابَ السَّمُومِ)

تفسیر:

پس خداوند به خاطر این ویژگی که در ما بود بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان دردآور ننگه داشت.

و نزد برخی از مفسران «سموم» همان آتش جهنم است.

(آیه ۲۸) (إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ)

ص: ۵۳۴

تفسیر:

البته ما خدا را پیش از این یعنی در دنیا پیوسته می خواندیم و نجات از آتش جهنم را با انجام عبادت خالص از او می خواستیم. او دعا و خواندن ما را اجابت کرد؛ زیرا که اوست نیکوکار و مهربان بر بندگان.

کاهن، مجنون و شاعر نبودن پیامبر (ص)

(آیه ۲۹) (فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ)

تفسیر:

پس ای پیامبر، اهل مکه و کفار را تذکر ده (یا با قرآن تذکر ده) که تو به لطف و نعمت پروردگارت نه کاهن هستی که از جن ها و شیطان ها الهام گیری و نه دیوانه ای؛ بلکه پیامبری و قرآن تو وحی الهی است.

(آیه ۳۰) (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ)

لغت:

ترَبَّصُ انتظار کشیدن و یا درنگ کردن منون به معنی مرگ، و ریب المنون یعنی حادثه و پیش آمدن مرگ.

تفسیر:

بلکه مشرکان گویند: او شاعر است نه پیامبر خدا و آنچه از او شنیده می شود (یعنی قرآن) شعر است. ما برای او حوادث روزگار و آمدن مرگ را انتظار می کشیم که در آن صورت از رونق بیفتد و فراموش شود.

ص: ۵۳۵

(آیه ۳۱) (قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ)

تفسیر:

ای پیامبر، به آنها بگو: انتظار مرگ و از بین رفتن دین مرا داشته باشید، من نیز حتماً با شما از منتظرانم که عذاب خدا بر شما فرود آید و یا با مرگتان گرفتار عذاب های برزخی و اخروی شوید.

(آیه ۳۲) (أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَمُهُمْ بِهِذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ)

لغت:

أحلام جمع «حلم» به معنی عقل است.

تفسیر:

آیا خردهایشان آنها را به این گفتار (که می گفتید او شاعر است و منتظر مرگ او هستیم) فرمان می دهد؟ نه؛ بلکه عقل حکم می کند که مدعی پیامبری در صورتی که برای اثبات صدق خود معجزه آورد به پیامبری او ایمان بیاورند، پس اینها گروهی طغیانگرند که تسلیم حق نمی شوند.

(آیه ۳۳) (أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ)

لغت:

تَقَوَّلَ فعل ماضی از باب تَفَعَّلَ، به معنی نسبت دادن کلامی به کسی است که آن را نگفته باشد.

ص: ۵۳۶

قرآن، بشری نیست

تفسیر:

یا آن که می گویند و می پندارند که پیامبر این قرآن را از خود بافته! نه؛ بلکه با علم به صادق بودن و پیامبر بودن او به خاطر عناد و طغیان ایمان نمی آورند.

چند سؤال از کافران

(آیه ۳۴) (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ)

تفسیر:

پس اگر راست می گویند که قرآن بافته بشر است و کلام الهی نیست پس کلامی مانند آن بیاورند.

یعنی اگر قرآن بافته پیغمبر است، پس به ایشان که فصحا و بلغای عرب اند بگو مثل این کلام بگویند و بیاورند، و چون همه از آن عاجزند، پس معلوم می شود که قرآن کلام بشر نیست؛ بلکه کلام خالق بشر است.

و این مطلب مسلم است که کفار بسیار حریص بودند که ادعای آن حضرت را ابطال کنند و حضرت تحدی نمود که کلامی به مثل قرآن بیاورید و همه این سخن را شنیدند و نتوانستند مانند آن بیاورند؛ زیرا اگر توانسته بودند این کار را می کردند و آن اقوال سخیفه را در حق پیغمبر نمی گفتند از قبیل مجنون و ساحر و شاعر، و این عجز آنها، با تمام جدیت، حقایق قرآن و این که آن کلام خدای مَنان است را اثبات می کند.

(آیه ۳۵) (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ)

تفسیر:

آیا آنها از غیر چیزی که دیگران از آن خلق شده اند آفریده گشته اند تا در تکلیف به ایمان و انجام واجبات و ترک محرمات با آنها شریک نباشند؟ (حتماً این چنین نیست) یا معنی آیه این باشد که آیا به خودی خود خلق شده اند بدون خالق و موجدی، و بدین

جهت به عبادت او اشتغال نمایند؟ این مطلب هم از عقل به دور است؛ زیرا چیزی که ذاتاً هستی ندارد چگونه بدون هستی دهنده موجود می شود.

أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ: یا آنها خود آفریننده خویش اند تا امر خدا را نپذیرند و اقرار به خالقیت او نکنند، این هم محال است؛ زیرا کسی که موجود نبوده چگونه به خود وجود داده است؟!

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و چون این احتمالات و امثال آنها همه باطل است معلوم می شود عدم ایمان آنها به جهت عناد و استکبار بوده نه این که به خاطر حکم عقل باشد.

(آیه ۳۶) (أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَأُوقِنُونَ)

تفسیر:

یا آن که آنها آسمان ها و زمین را آفریده اند تا برتر از آن باشند که فرمان الهی را بپذیرند؟ نه، چنین ادعایی ندارند، چون بطلان آن واضح است؛ بلکه به سبب عناد و استکبار قبول نمی کنند که خالق و ربّ جمیع موجودات خداوند قادر متعال است.

(آیه ۳۷) (أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّطُونَ)

تفسیر:

یا مگر گنجینه های رحمت و دانش پروردگارت نزد آنهاست که نبوت را به هر که خواهند دهند یا بدانند لایق منصب پیامبری کیست؟!

أَمْ هُمُ الْمُصَيِّطُونَ: یا آیا ایشان بر همه اشياء و جهان هستی مسلطاند تا مدبر امور شوند و هر چه خواهند کنند و هر که را خواهند منصب نبوت دهند، و یا پیامبری را از تو

ص: ۵۳۸

سلب کنند؟!

(آیه ۳۸) (أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ: یا مگر نردبانی دارند که بر فراز آن رفته و به سخنان ملاً اعلی گوش فرا دهند؟ و از این راه بگویند ما وحی را شنیده ایم و وحی بر پیامبر را نفی کنند؟ اگر چنین است پس شنونده آنها باید حجّت و دلیل آشکاری بر کلامش بیاورد. زیرا هر که ادّعی امری کند که بدیهی نباشد بر او لازم است که بر صدق مدّعی خود اقامه حجّت نماید.

(آیه ۳۹) (أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ)

تفسیر:

در این جا خدای متعال برای اثبات سفیه بودن مشرکان که می گفتند: فرشتگان دختران خدایند: می فرماید: آیا دختران که آنها را بد و مبغوض می شمارید از آن خدا و پسران که آنها را خوب و محبوب می دانید از آن شماست.

این نهایت حماقت و سفاهت است که پسر را به جهاتی به خود نسبت و دختر را به واسطه کراهت داشتن آن به خالق نسبت دهند.

(آیه ۴۰) (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ)

لغت:

مغرم مصدر میمی و به معنی غرامت است.

ص: ۵۳۹

تفسیر:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا...: یا مگر برای ابلاغ رسالت و دین و ارشاد و راهنمایی آنان از ایشان مزدی درخواست می کنی که التزام به آن برای آنها بار سنگینی باشد و از این رو از تو روی گردان اند؟!

(آیه ۴۱) (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ)

تفسیر:

یا مگر علم غیب (لوح محفوظ) نزد آنهاست که آنان سخنان خود را از روی آن می نویسند؟ تا گویند خبر دادن پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب باطل است و اصلی ندارد.

(آیه ۴۲) (أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ)

لغت:

مکیدون اسم مفعول و به معنی کیدشدگان است.

تفسیر:

یا که نیرنگی برای تو اراده می کنند که به تو آسیب رسانند، پس کسانی که کفر ورزیده اند خودنیرنگ شده اند و مکرشان به خودشان باز می گردد.

این مطلب ثابت است که خداوند از افعال قبیحه منزّه است، پس نسبت کید به خدا به این معنی است که برای اولیای خود تدبیری کند که تا به سبب آن دشمنان خود را مغلوب و مقهور سازند. و این که از این تدبیر به کید تعبیر شده به خاطر مشاکله است که لفظ دوم را

ص: ۵۴۰

شکل لفظ اول می آورند با این که در معنی با هم تفاوت دارند و مشاکله در ادبیات از محسنات کلام فصیح و بلیغ به شمار می آید.

(آیه ۴۳) (أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

تفسیر:

یا مگر برای آنها معبودی جز خدا هست؟ که ایشان را یاری دهد و عذاب را از آنها دفع کند؟ منزّه است خداوند از این که برای او شریک قرار می دهند.

در آیات ۲۹ تا ۴۳ احتمالاً-تی که ممکن است برای ایمان نیاوردن بت پرستان به آنها تمسک شود و بطلان آنها روشن است ذکر شد. نتیجه این که ایمان نیاوردن آنها فقط به خاطر عناد و طغیان و استکبار آنهاست نه بهانه های دیگر که ممکن است پنداشته شود.

(آیه ۴۴) (وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ)

لغت:

کِسْف به یک قطعه و یک تکه از چیزی گویند. مرکوم اسم مفعول به معنی متراکم شده است.

تفسیر:

و اگر پاره هایی از آسمان را ببینند که فرود می آید، از شدت طغیان و استکبار گویند:

قطعه آسمان نیست؛ بلکه ابری است متراکم و به هم چسبیده!

یعنی عناد ایشان به اندازه ای است که با وجود مشاهده آثار عذاب از کفر و مخالفت باز نایستند.

ص: ۵۴۱

(آیه ۴۵ و ۴۶) (فَدَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ)

تفسیر:

پس آنها را رها کن (با آنها محاجه مکن؛ زیرا با عنادی که دارند محاجه سودی ندارد و حق را نمی پذیرند) تا روزی را که در آن هلاک می شوند دیدار کنند - یعنی روز مرگ یا نفخه صور اول را - روزی که (مقصود روز قیامت است) مکر آنها چیزی از عذاب موعود را از آنها دفع نمی کند و نیز یار و یآوری نخواهند داشت تا عذاب را از آنان دفع کند.

(آیه ۴۷) (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

و بی شک برای کسانی که با کفر و شرک بر خود ستم کرده اند (یعنی مشرکان مکه) عذابی است غیر از عذاب آخرت و پیش از آن که آن، قحطی در مکه و یا مغلوب شدن در جنگ بدر است، و لکن بیشتر آنان نمی دانند.

یا مقصود از «عذابی غیر عذاب آخرت و پیش از آن» عذاب قبر است.

از این که فرموده است بیشتر آنها نمی دانند فهمیده می شود که برخی از مشرکان با این که علم داشتند، به خاطر شدت عذاب انکار می کردند.

(آیه ۴۸) (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ)

تفسیر:

بر عمل و ابلاغ حکم پروردگارت صبر کن؛ زیرا تو در مقابل دیدگان ما هستی (در حفظ و عنایت ما هستی) و هنگامی که از خواب یا از کار برمی خیزی پروردگارت را

همراه با حمد و ثنا تسبیح گوی.

مقصود نماز شب یا نماز نافله صبح یا نماز صبح یا نماز ظهر و عصر است.

(آیه ۴۹) (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ النُّجُومِ)

لغت:

إدبار مصدر و به معنی پشت کردن است.

تفسیر:

و پاره ای از شب نیز او را تسبیح گو (مقصود نماز مغرب و عشا و یا نماز شب است) و نیز هنگام پشت کردن و فرو شدن ستارگان او را تسبیح گوی. گفته شده مقصود نماز صبح است.

اما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که مراد نافله صبح است. (۱) و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نیز همین مطلب روایت شده است. (۲) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: این دو رکعت نماز بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد. (۳) یادآوری: روایات در بیان مقصود از آیات ۴۸ و ۴۹ که چه نمازهایی مقصود است متعدد و شاید متعارض با هم باشند که بحث در باره آنها فرصت دیگری می خواهد.

و از زراره و حمران و محمد بن مسلم روایت است که حضرت باقر و صادق علیهما السلام در این آیه فرمودند:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شبی سه مرتبه بر می خواست و نظر در آفاق آسمان می نمود و پنج آیه آخر سوره آل عمران را از «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» تا «إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» قرائت می کرد و بعد از آن مشغول به نماز شب می شد. (۴)

ص: ۵۴۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۶۷.

۲- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۷۰.

۳- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۶۷.

۴- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۷۰.

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدید آور : تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸ ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک : ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹ ؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹ ؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶ ؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳ ؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰ ؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷ ؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت : ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۵۶ت ۷ ۱۳۹۲

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

فرود ستاره از آسمان

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

لغت:

هوی فعل ماضی به معنی فرو آمد و پایین آمد است.

تفسیر:

سوگند به ستاره هنگامی که طلوع و غروب کند. یا به شهاب ثاقب، زمانی که بر جن ها و شیاطین فرود آید، یا به گیاه، زمانی که از زمین سر برآورد و به زمین افتد. یا به آیات و سور قرآن که به مرکز وحی و پیامبر نازل گردد.

یکی از مشاهیر اهل سنت از ابن عباس روایت نموده که گفت من با جمعی شبی نماز عشا را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواندیم. بعد از نماز روی مبارک به ما کرد و فرمود: زود باشد کوکبی از آسمان، وقت طلوع فجر، در خانه یکی از شما درآید. پس هر که این ستاره در خانه او فرود

آید وصی و خلیفه من و امام بعد از من است....

پس چون فجر طالع شد از آسمان کوبی فرود آمد و در خانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ساقط شد....

منافقان جسارت نمودند و گفتند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله در محبت پسر عموی خود گمراه شده و در شأن او نمی گوید مگر به هوای نفس! پس آیه شریفه نازل شد (۱): **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.**

صَحَّتْ تَلْقَىٰ وَ اِدَاىِ وَحِی

(آیه ۲-۴) **(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * اِنْ هُوَ اِلَّا وَحِیُّ یُوْحِی)**

اعراب و لغت:

ما ضلّ... جواب قسم، و غوی فعل ماضی به معنی راه هلاکت را پیش گرفته است.

تفسیر:

یار و دوست شما محمد صلی الله علیه و آله نه از راه سعادت از حیث عمل گمراه شده و نه از حیث عقاید حقّه منحرف گشته است.

و او در ابلاغ قرآن و پیام های الهی هرگز از هوای نفس سخن نمی گوید.

آنچه می گوید جز وحی که از مبدأ اعلیٰ به او القا می شود نیست.

تنبیه: معلومات بشر دو قسم است: یک سلسله اکتسابی، و دیگر موهوبی و لدنی. علم اکتسابی بشر، از روی مقدمات بدیهی و مطالبی است که به توسط آن مقدمات به دست می آورد؛ لکن علم لدنی مربوط به مقدمات خارجی نیست؛ بلکه از مبدأ فیاض مطلق افاضه می شود و وحی یکی از مصادیق روشن آن است.

ص: ۲۲

۱- . به غایه المرام، باب ۱۴۱، ص ۴۰۹ چاپ سنگی رجوع شود.

(آیه ۵ و ۶) (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى)

لغت:

مَرَّة به معنی نیرو و توان و یا بصیرت است.

تفسیر:

آن را جبرئیل امین که قوایش محکم و نیرومند است به او تعلیم داده است.

همان که دارای نیرو و توان در خلقت و استحکام و متانت در عقل است، پس در صورت اصلی خویش در برابر پیامبر بایستاد.

در روایت است که: هیچ پیغمبری جبرئیل را به صورت اصلی ندیده الا- پیغمبر ما صلی الله علیه و آله، که او را دو نوبت به صورت اصلی مشاهده فرمود: یکی در شب معراج نزد سدره المنتهی... (۱).

(آیه ۷-۱۰) (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى)

تفسیر:

در حالی که او در افق اعلی و کرانه برتر از زمین بود.

سپس به پیامبر نزدیک و نزدیک تر شد.

پس به فاصله مقدار دو کمان یا دو ذراع، یا کمتر، از پیامبر فاصله داشت.

پس وحی کرد خدا به بنده خود محمد صلی الله علیه و آله از حقایق و اسرار آنچه را وحی کرد.

یا وحی کرد جبرئیل به بنده خدا محمد صلی الله علیه و آله آنچه را وحی کرد.

ص: ۲۳

(آیه ۱۱ و ۱۲) (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتُمَرُونَهُ عَلٰی مَا يَرَى)

لغت:

تمارون فعل مضارع از باب مفاعله، و مصدر آن «مراء» به معنی مجادله کردن است.

تفسیر:

قلب پیامبر در آنچه دید از صورت جبرئیل و نزدیک شدن او خطا نکرد و دروغ نگفت.

در کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت شده:

ما کذب فؤاد محمد ما رأته عیناه. سپس خداوند خبر داد به آنچه او دیده بود. و فرمود: به تحقیق از آیات پروردگارش آیات عظیمی را دید، و آیات خدا غیر از خداست. (۱)

آیا با او در آنچه از آیات عظیمه به چشم و دل می بیند مجادله می کنید؟!

(آیه ۱۳-۱۸) (وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرٰی * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهٰی * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوٰی * اِذْ یَغْشٰی السِّدْرَةَ مَا یَغْشٰی * مَا زَاغَ الْبَصِیْرُ وَ مَا طَغٰی * لَقَدْ رَأٰی مِنْ ءَایٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰی)

تفسیر:

و بی تردید جبرئیل را در یک نزول دیگری که پیامبر را با خود به بالا برد در صورت اصلی اش به چشم سر، و یا خدا را با دیده دل دیده بود.

ص: ۲۴

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۳۳. و نیز توحید شیخ صدوق، ص ۱۱۱، ذیل ح ۹.

در نزد درخت سدره المنتهی (درخت سدری که در آخر محدوده آسمان ها و در انتهای محلّ صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد).

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

به درستی که سدره المنتهی نامیده شد به جهت آن که اعمال اهل زمین را ملائکه حافظ اعمال تا محلّ آن سدره بالا می برند. (۱) که بهشت آخرتی که پس از تمام شدن حساب محشر، جایگاه مؤمنان است در نزد آن می باشد.

حاصل آیات ۱۳ تا ۱۵ آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جبرئیل را بدید، یا عظمت پروردگار را به عین یقین مشاهده نمود.

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى: هنگامی که آن سدره را آنچه می پوشاند از نور و زیبایی و فرشتگان بی حد احاطه کرده بود.

و آن حضرت با وجود مشاهده این همه عجایب و غرایب ملکوت به جهت حسن ادب و علوّ همت و بزرگواری خود، نظر التفات به هیچ ذره از ذرات آن نیفکند و دیده دل جز به مشاهده جمال و عظمت الهی نگشود.

مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَعَى: هرگز چشم پیامبر آنچه را دید به خطا ندید و از آنچه باید ببیند و به دیدن آن مأمور شده بود تجاوز نکرد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى: به یقین از نشانه های بسیار بزرگ پروردگار خود مشاهده کرد.

و در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود:

مَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي (۲)؛

برای خدای عزوجل آیتی بزرگ تر از من نیست.

پس این که گفته می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج علی علیه السلام را هم دیده بی وجه نیست و نباید بعید شمرد.

ص: ۲۵

۱- . علل الشرایع، باب ۳۸۱، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲- . اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷، ذیل روایت ۳.

(آیه ۱۹ و ۲۰) (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ)

تفسیر:

پس به من خبر دهید از لات و عَزَا (نام دو بت بزرگ قبایل عرب است).

واز منات، آن سومین بت دیگر (از بت های معروف عرب) آیا این سه شریک خدا هستند؟!

این سه بت را بر در کعبه نهاده آن را می پرستیدند. فرمود: ای پیامبر، به معاندان قریش بگو: خبر دهید آیا این بت ها که شما آنها را می پرستید، می توانند مثل آنچه خدا آفریده بیافرینند یا ضرر و نفع به شما رسانند که شما از خالق آسمان و زمین به پرستش اینان روی آورده اید؟!

(آیه ۲۱ و ۲۲) (أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ)

تفسیر:

و دیگر از افعال قبیحه آنها آن که دختران را گاهی زنده به گور می نمودند و دختر را سبب عار و ننگ خود می دانستند، با این وصف جسارت نموده آن را به ساحت قدس الهی نسبت می دادند؛ حق تعالی در رد آنها فرمود:

آیا به پندار شما برای شما پسر است و برای خدا دختر؟!

در این صورت این تقسیم، جائزانه و دور از اعتدال است.

زیرا آنچه را در نظر خود بهتر دانید، نسبت به خود، و آنچه را کراهت دارید، نسبت به خالق خود می دهید.

(آیه ۲۳) (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ)

تفسیر:

این بت ها که شما آنها را اله های خود می دانید و عنوان های معبود و مقرب و شفیع به آنها می دهید این عنوان ها جز نام های بی محتوا نیستند که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید! هرگز خداوند بر حقایق آنها حجّت و برهانی نازل نکرده است.

آری بت پرست ها جز از ظن و گمان و هواهای نفسانی پیروی نمی کنند با آن که برای آنان علاوه بر عقلشان از جانب پروردگارشان وسیله هدایت که همان پیامبر و کتاب آسمانی او قرآن می باشد آمده است و برای آنها بیان کرده است که بت ها قابل اله و معبود بودن نیستند و استحقاق شفاعت کردن و مقرب الی الله بودن را نیز ندارند و عبادت و پرستش مختص به پروردگار جهان است و شفاعت کنندگان نیز به اذن و اجازه پروردگار است.

محدودیت شفاعت فرشتگان

(آیه ۲۴-۲۶) (أَمْ لِلإِنسَنِ مَا تَمَنَّى * فَلِلّهِ الأَخْرَهُ وَ الأُولَى * وَ كَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَأُغْنِيَنَّ شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلاَّ مِّن بَعْدِ أَنْ يُأذَنَ اللهُ لِمَن يَشَاءُ وَ يَرْضَى)

تفسیر:

مگر برای انسان آنچه آرزو می کند فراهم است که بخواهند و آرزو کنند که بت ها خدا باشند و حاجت دهند و شفاعت کنند؟!

چنین نیست؛ زیرا آخرت و دنیا از آن خداست و شریکی در آنها ندارد تا بتواند به غیر خواست او عمل کند.

و چه بسیار فرشته که در آسمان ها هست که شفاعت و وساطت آنها در امور تکوینی این جهان و برای گنهکاران در آن جهان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خداوند اذن بدهد و راضی باشد که کسی را که او می خواهد، شفاعت کند و یا شفاعت شود. یعنی برای شفیع شدن یا مورد شفاعت گشتن، او را سزاوار ببند.

ص: ۲۷

و هرگاه ملائکه با وجود علو رفعت و تقرب به خدا، بدون اذن خداوند رتبه شفاعت نداشته باشند، پس چگونه بتها که در نهایت پستی و حقارت اند استحقاق شفاعت داشته باشند؟!

پیروی کافران از گمان

(آیه ۲۷ و ۲۸) (إِنَّ الَّذِينَ لَمَّا يُؤْمِنُونَ بِالْمَآخِرَةِ لَيَسبُؤُنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْبِيحًا لَّهُنَّ * وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)

تفسیر:

همانا کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را به اسم زن نام گذاری می کنند و می گویند فرشتگان دختران خدایند! با آن که آنها را بر این ادعا، علمی نیست. آنها جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند و گمان به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند.

زیرا حق که عبارت از حقیقت شیء است، درک نمی شود مگر به علم و یقین، و ظن و توهم (خصوصاً) در معارف دین اعتبار ندارد.

دوری از غافلان و دنیاپرستان

(آیه ۲۹) (فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

تفسیر:

پس از کسی که از یاد و قرآن ما روی برتافته و جز زندگی این دنیا را نمی خواهد اعراض کن و با آنها مجادله مکن و یا از دعوت کردن آنها به اسلام نیز صرف نظر کن زیرا هر که از حق، من جمیع الوجوه غافل باشد از ذکر خدا و کتاب خدا به کلی اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع زخارف آن به درجه ای باشد که همه همت او مصروف آن است، دعوت تو برای او فایده ای ندارد و هیچ گاه حاضر به پذیرش آن نمی شود. بلکه عناد او

ص: ۲۸

زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر شدیدتر شود.

(آیه ۳۰) (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى)

تفسیر:

این دنیا و دوستی آن و اختیار کردن آن متتها و آخرین مرحله از علم و دانش آنهاست.

یعنی نهایت علمشان صرف همت در به دست آوردن لذات فانیه دنیویه و اعراض از تدبیر در امور اخرویه است.

و در ادعیه مأثوره از ائمه هدی علیهم السلام وارد است: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَ لَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا. (۱)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى:

همانا پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گم گشته و داناتر است به کسی که به راه او هدایت یافته است.

یعنی پروردگار تو همه را می شناسد، حال هیچ کس بر او پوشیده و پنهان نیست، او عالم است به آن که از ایشان، کدام شخص دعوت تو را اجابت می کند و کدام یک امتناع می نماید، پس نفس نفیس خود را به رنج و تعب میندازد در هدایت و دعوت آنان که در آیه قبل یاد شدند و بر تو همین ابلاغ است و اتمام حجت.

تنبیه: آیه شریفه اشعار دارد بر مذمت طالبین دنیا و لذا بد فانیه آن که همت خود را در تحصیل آن گماشته و عمر عزیز گران بها را در آن صرف می نمایند، و ترقیات و کمالات معنوی و سعادت ابدی و نعمت های سرمدی را از خود باز می دارند.

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَشَتَّتْ أَمْرَهُ، وَلَمْ

ص: ۲۹

۱- . مفاتیح الجنان، اعمال شب نیمه شعبان - ذیل دعای ششم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ؛ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْغِنَى فِي قَلْبِهِ، وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ. (۱)

هر که صبح کند و شب نماید و دنیا بزرگ ترین وجهه همت او باشد، خدا فقر را پیش چشم او قرار دهد و امر او را متفرق سازد و نرسد به دنیا مگر به آنچه برای او قسمت شده، و هر که صبح و شب نماید و آخرت بزرگ ترین وجهه همت او باشد، خدای تعالی بی نیازی را در قلبش قرار دهد و امر او را برای او جمع فرماید.

و غنا و بی نیازی باطنی بالاترین بی نیازی هاست.

(آیه ۳۱) (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى)

تفسیر:

و آنچه در آسمان ها و زمین است به تبع خود آنها از آن خداوند است؛ زیرا خلق و حفظ و اراده و فانی کردن آنها در دست قدرت اوست.

(و هدف از آفرینش انسان ها معرفت و عبادت و طاعت اوست) خداوند آنها را آفریده تا کسانی را که بدی کرده اند (یعنی ایمان نیاورده و کفر و شرک ورزیده و یا به مخالفت با اوامر و نواهی الهی اقدام کرده اند) در برابر آنچه انجام داده اند، و یا با تجسم اخروی عین آن عمل ها، کیفر دهد و کسانی را که کار نیک کرده اند (یعنی ایمان آورده و خدا را اطاعت و عبادت کرده اند) به پاداش بهتری جزا دهد.

(آیه ۳۲) (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْعِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى)

ص: ۳۰

لغت:

لمم یعنی گناه کوچک و یا گناهی که گاهی پیش می آید و بر آن اصرار نمی شود. أَجْنَه جمع «جنین» است.

گناهان کبیره و صغیره

تفسیر:

نیکوکاران که در آیه قبل یاد شدند همان ها هستند که همواره از گناهان بزرگ که در دنیا تعزیر و برای آخرت وعده آتش دارد و از عمل های زشت و قبیح که در اسلام برای آنها حدی تعیین شده دوری می جویند، مگر گناه صغیره یا گناهی که اتفاقاً رخ می دهد که حتماً آمرزش پروردگار گسترده است و گناه صغیره را اگر اصرار بر آن نشود، به اجتناب از گناهان کبیره می آموزد.

در کتاب کافی از حضرت عبد العظیم علیه السلام روایت شده که: شنیدم از امام محمد تقی که فرمود از پدرش حضرت رضا از جدش موسی بن جعفر علیهم السلام که: عمرو بن عبید بر پدرم حضرت صادق علیه السلام وارد شد و سلام نمود و پس از نشستن آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ را تا کلمه وَالْفَوْحِ حَشَّ خواند، پس ساکت شد، حضرت فرمود: چه چیز تو را ساکت نمود؟ عرض کرد: دوست دارم بشناسم گناهان کبیره را از کتاب خدا. فرمود: بلی ای عمرو، بزرگ ترین گناهان اینها است (به شماره یاد می شود):

۱ - اَوَّلُ شُرْكَ بِه خدا که فرموده: **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ (۱)** و فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ (۲)**

۲ - یأس و ناامیدی از رحمت خداوند که فرمود: **لَا يَأْتِيْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (۳)**

۳ - ایمن بودن از جزای مکر با خدا که فرمود: **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۴)**

ص: ۳۱

۱- . سورة مائده، آیه ۷۲.

۲- . سورة نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۳- . سورة يوسف، آیه ۸۷.

۴- . سورة اعراف، آیه ۹۹.

- ۴ - عقوق والدین؛ زیرا عاق را ستمکار و بدبخت دانسته و فرموده: جَبَّارًا شَقِيًّا. (۱)
- ۵ - کشتن نفس مؤمن که فرمود: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُوهُ جَهَنَّمُ خَلِدًا فِيهَا. (۲)
- ۶ - نسبت زنا به زن عقیفه دادن که فرمود: لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (۳)
- ۷ - خوردن مال یتیم که فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا. (۴)
- ۸ - فرار از جهاد که فرمود: وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. (۵)
- ۹ - خوردن مال ربا که فرمود: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ. (۶)
- ۱۰ - سحر و جادو کردن که فرمود: وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ. (۷)
- ۱۱ - زنا کردن که فرمود: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا. (۸)
- ۱۲ - سوگند دروغ که فرمود: الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَخَلِقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. (۹)
- ۱۳ - کینه مؤمن در دل گرفتن که: وَمَنْ يُغْلَلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱۰)
- ۱۴ - زکات ندادن، فرمود: الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۱۱)

ص: ۳۲

- ۱- . سورة مريم، آية ۳۲.
- ۲- . سورة نساء، آية ۹۳.
- ۳- . سورة نور، آية ۲۳.
- ۴- . سورة نساء، آية ۱۰.
- ۵- . سورة انفال، آية ۱۶.
- ۶- . سورة بقره، آية ۲۷۵.
- ۷- . سورة بقره، آية ۱۰۲.
- ۸- . سورة فرقان، آية ۶۹.
- ۹- . سورة آل عمران، آية ۷۷.
- ۱۰- . سورة آل عمران، آية ۱۶۱.
- ۱۱- . سورة توبه، آية ۳۴.

۱۵ - شهادت دروغ که فرمود: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ. (۱)

۱۶ - کتمان شهادت که فرمود: وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ. (۲)

۱۷ - شراب خوردن؛

۱۸ - و قمار که فرمود: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ. (۳)

۱۹ - ترک نماز از روی عمد؛ زیرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَأَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ.

۲۰ - نقض عهد؛

۲۱ - و قطع رحم که فرمود: لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. (۴) چون کلام به این جا رسید، عمرو بن عبید حرکت کرد و بیرون رفت در حالتی که گریان بود و می گفت: هلاک شد کسی که به رأی خود بگوید، و با شما (اهل بیت پیامبر) در فضائل و علوم مشاجره و منازعه نماید. (۵) شأن نزول: بعضی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به کثرت تقوای خود و اعمال صالحه، لاف می زدند و می گفتند. نماز و روزه ما بهتر است؛ آیه شریفه نازل شد که:

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى:

او به شما آن هنگام که شما را از این زمین آفرید و هنگامی که در شکم مادرتان جنین بودید دانایتر است - یعنی احوال و اعمال شما را از آغاز خلقت شما تا امروز و نیز آینده شما را می داند - پس خودستایی نکنید، او به کسی که تقوا ورزیده دانایتر است.

تزکیه انسان نفس خود را دو قسم باشد:

۱ - تزکیه به فعل: که به تخلیه اخلاق رذیله و تحلیه به ملکات حسنه نفس خود را تزکیه و پاک نماید، این قسم پسندیده و ممدوح است، چنانچه خدای تعالی فرمود: قَدْ

ص: ۳۳

۱- .سوره فرقان، آیه ۷۲.

۲- .سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۳- .سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۴- .سوره رعد، آیه ۲۵.

۵- . به اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸۹-۳۹۳ (ترجمه مصطفوی)، رجوع شود.

أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۱) و قد أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۲) به تحقیق رستگار شد کسی که تزکیه و پاک نمود نفس خود را از اخلاق ناشایسته و آن را مهذب نمود.

۲- تزکیه به قول: که ستایش و تعریف کند خود را به علم و عمل و صفات حسنه، این قسم را خداوند نهی فرموده: فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ، چون مدح انسان نفس خود را عقلاً و شرعاً قبیح است و لذا از حکیمی سؤال شد: چیست آن چیزی که نیکو نیست اگر چه حق باشد؟ گفت: مدح شخص نفس خود را.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صفات متّقین فرماید:

إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ مِنِّي بِنَفْسِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ (۳):

هرگاه تزکیه نماید کسی یکی از ایشان را، از آنچه در باره او گفته می شود می ترسد پس گوید: من داناتریم به نفس خود از غیر، و پروردگار من داناتر است از من به نفس من؛ خدایا مرا مؤاخذه مفرما به آنچه می گویند، و قرار ده مرا افضل از آنچه گمان می برند و بیامرز مرا از آنچه نمی دانند.

(آیه ۳۳ و ۳۴) (أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى * وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَ أَكْدَى)

تفسیر:

پس آیا دیدی آن کس را که از توحید و جهاد و انفاق در راه خدا روی گردانید؛

و اندکی از مال خویش بداد و از دادن بقیه امساک و خودداری کرد؟!)

(آیه ۳۵) (أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَى)

ص: ۳۴

۱- .سوره شمس، آیه ۹.

۲- .سوره اعلی، آیه ۱۴.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴، ص ۶۰۴ (ترجمه فیض الاسلام).

تفسیر:

آیا علم غیب نزد اوست و او به دیده دل آینده را می بیند که اگر انفاق کند فقیر می شود؟!

آیاتی از صحف موسی و ابراهیم (علیهما السلام)

(آیه ۳۶-۳۷) (أَمْ لَمْ يُبَيِّنَّا بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى)

تفسیر:

یا از آنچه در صحیفه های موسی (مقصود اسفار تورات می باشد) است، و آنچه در صحیفه های ابراهیم است (همان کسی که در اطاعت حق و ابلاغ توحید و صبر در مبارزه و انجام امتحان ها به نحو کامل وفا نمود و از عهده آنها برآمد) با خبر نشده.

(آیه ۳۸) (أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)

تفسیر:

در صحف ابراهیم و موسی آمده بود: هیچ بردارنده یا باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد و هیچ کس به گناه دیگری مؤاخذه نمی شود.

آیه مذکوره با آیه وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله:

مَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةٍ فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) منافات ندارد؛ زیرا عقوبت در این صورت به سبب دلالت مردم به امر قبیح و گمراه کردن آنان است که عمل خود آن شخص است نه این که او را به خاطر گناه دیگری عقوبت کنند. و هر که سبب کاری شود با انجام دهنده آن کار شریک خواهد بود و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَمَرَ بِشَوْءٍ أَوْ دَلَّ إِلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ: هر که به بدی امر کند یا به سوی آن دلالت یا اشاره نماید، پس او شریک در آن

ص: ۳۵

۱- . منهج الصادقین ج ۹، ص ۸۹ و به همین مضمون ثواب الاعمال، ص ۱۶۱.

بدی خواهد بود.

(آیه ۳۹-۴۱) (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى)

تفسیر:

و در صحف ابراهیم و موسی است این که برای انسان جز آنچه سعی و تلاش کرده چیزی نیست.

یعنی همان طور که کسی را به گناه دیگری مؤاخذه نکنند، به ثواب دیگری نیز ثواب ندهند. بنابراین آنچه در اخبار وارد شده که صدقه و حج و نماز و روزه به میت سود می رساند، به خاطر آن است که انجام دهنده در حکم نایب میت است، پس چنانچه نایب کننده و وکیل کننده که کسی را برای انجام عمل صالح نایب یا وکیل می کند، برای آن عمل مثاب می شود، همچنین میت از عمل کسی که برای او انجام می دهد یا عمل را به او اهدا می کند و یا ثواب عمل را به او اهدا می کند ثواب می یابد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است: هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی انجام دهد، خدا ثواب آن را مضاعف گرداند و میت به آن عمل منتفع می گردد. (۱)

وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى: و سعی و تلاش او به زودی (بعد از مرگ یا در روز قیامت) دیده خواهد شد و هیچ عملی بی پاداش نخواهد ماند.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى: سپس در مقابل آن جزای کامل داده می شود. پاداشی تمام تر بر وفق عملش بدون نقص و خلل.

(آیه ۴۲) (وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)

ص: ۳۶

تفسیر:

و در صحف ابراهیم و موسی است این که انتهای سیر عمل هر عاملی و حرکت هر موجودی در جهان هستی به سوی پروردگار تو است.

و برخی در معنی آیه گفته اند: انتهای فکر انسان به پروردگار است و هنگامی که به ذات او رسید جای فکر کردن نیست زیرا ذات خدا برای مخلوق او قابل درک نیست.

۱ - از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

لَا فِكْرَةَ فِي الرَّبِّ. (۱)

۲ - نیز فرمود:

تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ، وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ (۲): تفکر نمایید در نعمت های الهی و در ذات او تفکر مکنید.

۳ - حضرت صادق علیه السلام در این آیه فرمود:

إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا: (۳) وقتی کلام به خدا منتهی شود پس بازایستید و از آن بگذرید.

و فرمود:

يَا بَنِي آدَمَ لَوْ أَكَلْتُمْ قَلْبِي لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصِيْرُكُمْ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَهُ لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۴): ای فرزند آدم، اگر مرغی دل تو را بخورد، سیر نشود، و اگر به مقدار سوراخ سوزنی بر چشم تو چیزی واقع شود چشم تو را از دیدن پوشاند و تو می خواهی به این دل و دیده، ملکوت آسمان و زمین را بشناسی؟! پس هرگاه تفکر در کنه مخلوقات الهی متعذر باشد و به جایی نرسد، پس در ذات او به طریق اولی غیر ممکن است و به جایی نمی رسد.

۴ - روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسجد آمد، به اصحاب فرمود چه می کنید؟ گفتند: در خدا فکر می نمایم! فرمود:

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ، وَلَمَّا تَتَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ؛ فَإِنَّ الْفِكْرَ لَا يُحِيطُ بِهِ (۵): در مخلوقات تفکر کنید نه در خالق؛ زیرا فکر به ذات الهی احاطه ننماید.

ص: ۳۷

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۹۱.

۲- . مدرک یاد شده.

۳- کتاب التوحید، باب ۶۷، ص ۴۵۶، ح ۹.

۴- همان مدرک، ص ۴۵۵، ح ۵.

۵- منهج الصادقین، ج ۹، ص ۹۱ و جهت تحقیق بیشتر به روایات ۱۳ و ۱۴ از باب ۶۷ کتاب التوحید مراجعه کنید.

(آیه ۴۳-۴۸) (وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى * وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا * وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى * مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى * وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى * وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى)

تفسیر:

تا این جا چند مطلب که در صحف ابراهیم و موسی بوده یاد شد و چند مطلب دیگر هم در آنها بوده است:

و اوست که خندانند و گریانند و این دو صفت را در هر زنده ای که استعداد آن را داشته ایجاد کرده است و منشأ خنده و گریه که سرور و حزن است از اوست.

و اوست که همه زنده ها را در وقت معین می میراند و همه مرده ها را طبق اراده خود زنده می گرداند.

و اوست که دو جفت (دو صنف نر و ماده، مرد و زن) را بیافرید از نطفه ای آن گاه که در رحم زن ریخته شود یا با جهندگی ریخته شود.

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى: و بر عهده اوست طبق علم ازلی و اراده حتمی او که در کتاب های آسمانی مندرج است پدید آوردن جهان دیگر برای این که هر کس به جزای اعمال خود برسد؛ زیرا نبودن جزا و جبران نکردن دردهایی که به مؤمنان و بندگان صالح او در دنیا رسیده خلاف حکمت و مصلحت است، پس بر او لازم است که جهان دیگر برای جزا و جبران داشته باشد.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى: و اوست که بی نیاز نموده و ثروت قابل بقا و دوام داده است.

(آیه ۴۹) (وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى)

ص: ۳۸

تفسیر:

و اوست پروردگار ستاره‌شعری که گروهی از مشرکان آن را پرستش می کردند و اله و ربّ می دانستند در حالی که شعری مربوط و مخلوق و مملوک خداست، و آنچه مخلوق و مملوک او باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد؟!

(آیه ۵۰-۵۴) (وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ * وَ ثَمُودًا فَمَيَّا أَبْقَىٰ * وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلِ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَىٰ * وَ الْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَىٰ * فَغَشَّلَهَا مَا عَشَىٰ)

تفسیر:

و اوست که عاد اوّل یعنی قوم هود را هلاک نمود.

نزد بعضی از مفسّران تسمیة «عاد اولی» به جهت آن است که اوّل اّمّتی که بعد از حضرت نوح علیه السلام هلاک شدند آنها بودند.

و نیز ثمود - یعنی قوم صالح - را نابود کرد، پس احدی از آنان را باقی نگذاشت.

و نیز قوم نوح را پیش از آنها هلاک نمود؛ زیرا آنان ستمکارتر و نافرمان تر از قوم عاد و ثمود بودند. زیرا حضرت نوح را بسیار اذیت کردند و بر وجهی می زدند که از حرکت می افتاد و مردم را از صحبت با او منع و اطفال را از قبول قول او بر حذر می داشتند، و در مدّت نهصد و پنجاه سال فقط اندکی به او ایمان آوردند.

وَ الْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَىٰ: و شهرهای واژگون شده قوم لوط را پس از بالا بردن به رو درافکند. یعنی آنها را زیر و رو نمود.

فَغَشَّلَهَا مَا عَشَىٰ: پس آن شهرها را پوشانید آنچه پوشانید از عذاب سخت و سنگ باران و غیره.

از سیاق آیات ۴۳ به بعد بر می آید که در تمام این موارد این کارها منحصرأً کار خداست، یعنی فقط اوست که می خنداند و می گریاند و زنده می کند و می میراند تا آخر...

ص: ۳۹

(آیه ۵۵) (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى)

تفسیر:

تمام این کارها و این حوادث یاد شده نعمت هایی است که نظام اتم جهان را تشکیل می دهد پس در کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید می ورزی؟!

در این کلام اگرچه مخاطب آن حضرت رسول است؛ امّا مقصود شنیدن غیر اوست و مخاطب فی الحقیقه غیر اوست. پس تذکری است برای عموم مردم در هر عصر و زمان تا روز قیامت.

و حوادث یاد شده اگرچه عذاب و نعمت اند؛ اما از جهت آن که شامل عبرت و موعظه می باشند نعمت اند.

(آیه ۵۶) (هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَى)

تفسیر:

این پیامبر یا کتاب او هر یک منذر و بیم دهنده ای است برای بشر از سنج بیم دهندگان نخستین. یعنی پیامبران گذشته هستند که آنها هم امت هاشان را از مخالفت با خدا و اوامر و نواهی او و عذاب های الهی بیم می دادند و انذار می کردند.

(آیه ۵۷-۵۸) (أَرْزَقْتِ الْأَرْزَقَ * لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ)

تفسیر:

پس به جهت تهدید فرماید: قیامت نزدیک شده. چنانچه در سوره قمر فرماید:

اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ.

که جز خدا کسی آشکارکننده زمان تحقق قیامت نیست و جز خدا زایل کننده یا تأخیر افکننده یا برطرف کننده هول و عذاب آن نیست.

(آیه ۵۹-۶۱) (أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لَآتِبُكُونَ * وَ أَنْتُمْ سَمِدُونَ)

تفسیر:

آیا از این سخن که در احوال امت های گذشته گفته شد یا از نزدیک بودن قیامت که یاد شد یا از قرآن که کلام خداست تعجب می کنید؟

و از روی استهزا می خندید و به وعیدها و اندازها ترتیب اثر نمی دهید و از ترس آنها گریه نمی کنید؟!

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که مراد از حدیث در آیه ۵۹ اخبار سابقه است (۱)، از هلاکت و نابودی برخی امت ها، یعنی آیا از این خبرها که شنیدید تعجب می کنید و بر سبیل استهزا می خندید و از ترس آن که مبدا مثل آن بر شما واقع شود نمی گریید؟!

و شما استکبار می ورزید و حق را نمی پذیرید و آواز می خوانید و به لهُو و لعب و غفلت هستید؟!

از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت است که چون این آیه آمد اهل صفه بگریستند به مرتبه ای که صدای گریه آنان بلند شد. چون حضرت صدای گریه آنها شنید گریان شد و اصحاب همه به گریه درآمدند، حضرت فرمود: هر که از ترس خدا بگرید به جهنم نرود، و هر که طاعی باشد و بر معصیت اصرار ورزد به بهشت نرود. (۲)

ص: ۴۱

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۸۴.

۲- منهج الصادقین، ج ۹، ص ۹۶.

(آیه ۶۲) (فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا)

تفسیر:

حال که قیامت و جزا و عذاب نزدیک است و دفع عذاب فقط به دست خدای یگانه است، پس خدا را سجده کنید و بپرستید نه غیر او را که همه مخلوق و مربوب او هستند و قادر به دفع عذاب و ضرر نیستند.

با خواندن یا شنیدن این آیه، سجده واجب است.

ص: ۴۲

شق القمر و نزدیکی قیامت

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ

لغت و اعراب:

انشقاق یعنی شکافته شدن، و اقتراب به معنی بسیار نزدیک شدن است.

تفسیر:

قیامت خیلی نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

بسیاری از مفسران از ابن مسعود و ابن عباس و حذیفه یمان و انس بن مالک و جبیر بن مطعم و عبد الله عمر، وقوع شق القمر را نقل نموده اند. (۱) (آیه ۲) (وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ)

ص: ۴۳

اعراب و لغت:

يعرضوا جواب شرط و مجزوم. مستمر اسم فاعل از باب استفعال است.

تفسير:

و چون نشانه و معجزه ای که دلیل صدق ادعای پیامبری اوست بیند اعراض کنند و روی گردانند و گویند: سحری است دائمی که همیشه از این شخص سر می زند و معجزه الهی نیست!

رفع شبهه: این که همه مورخان، این حادثه عظیم را نقل نکرده اند برای این است که انشقاق قمر در شب بوده و شب هم (در آن زمان ها) وقت خواب و غفلت بوده است، خصوصاً در سردی هوا که مردم در خانه ها درها را می بستند و می نشستند. پس از امور سماویه غالباً اطلاع پیدا نمی کردند، مگر آنان که منتظر وقوع حادثه سماویه بودند. آیا نمی بینی بسا خسوف قمر در شب واقع شود خصوصاً در نیمه شب و غالب مردم اطلاع نیابند؟ و زمان انشقاق قمر هم طولانی نبوده تا آنان که دیدند بروند دیگران را خبردار کنند.

(آیه ۳) (وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقَرٌّ)

لغت و اعراب:

أهواء جمع «هوی» به معنی هوای نفس. كل أمر مستقر مبتدا و خبر، و واو حالیه، و جمله بعد از آن حال است.

تفسير:

و با این که برای آنها معجزه ارائه کردی:

تو و قرآن تو را تکذیب کردند و با ظاهر شدن حق آن را پذیرفتند و از هواهای نفسانی

ص: ۴۴

خود پیروی نمودند در حالی که هر امری بالاخره در مقری از حق و باطل مستقر خواهد شد، پس صدق پیامبر و کتاب ما نیز روشن خواهد شد.

(آیه ۴) (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ)

لغت:

انباء جمع نبأ به معنی خبر، و مزدجر در اصل مزتجر بوده و آن مصدر میمی به معنی وعظ است.

تفسیر:

و به یقین برای مشرکان اهل مکه از خیرهای امت های گذشته به مقداری که در آن برای آنان پند و اندرز و بازدارنده از کفر و سرکشی و گناه باشد آمده است.

(آیه ۵) (حِكْمَهُ يَلْعَهُ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ)

تفسیر:

اعراب و لغت:

قبل از حکمه قرآن در تقدیر است، و حکمه خبر و بالغه صفت آن است. نذر جمع نذیر و یا به معنی انذار است.

این قرآن کلام حکیمانۀ کامل و رسایی است؛ لکن انذارها به خاطر این که به هیچ وجه نمی خواهند حق را بپذیرند سودی به حال آنها ندارد و تحت تأثیر آن قرار نمی گیرند تا هدایت شوند.

ص: ۴۵

(آیه ۶-۸) (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ * خُشَعًا أَبْصِرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ * مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ)

لغت:

نکر یعنی امری یا چیزی سخت و ناشناخته. خُشَع جمع خاشع، و أجداث جمع جدث به معنی قبر، جراد یعنی ملخ، مهطعین اسم فاعل از باب افعال به معنی شتاب کنندگان.

تفسیر:

پس از آنها روی بگردان و آنها را موعظه مکن و با آنها مجادله و ستیزه منما و منتظر روزی باش یا یاد کن روزی را که دعوت کننده مردم را به سوی امری وحشتناک دعوت کند. یعنی اسرافیل با نفخه سوم همه را به سوی حساب فرا خواند.

در حالی که چشمانشان پر از خشوع و ذلت است و به وسیله نفخه دوم صور از قبرها ترسان و هراسان بیرون می آیند، گویی ملخ های پراکنده اند.

تشبیه به ملخ ها برای آن است که ملخ ها حرکت می کنند؛ لکن سرگردان اند و ندانند کجا می روند؟ و عدد آنها احصا نشود، و اصلاً توجه و التفات به یکدیگر ندارند؛ همین طور مردم از قبرها بر می خیزند در حالی که متحیرند و ندانند کجا روند، و عدد آنها احصا نشود، و هیچ توجه به یکدیگر ندارند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ...: شتابان و وحشت زده در حالی که گردن کشیده و چشم دوخته به سوی دعوت کننده که اسرافیل و نفخه سوم است می روند.

کافران گویند: این روز روز بسیار دشوار و سختی است بر ما.

(آیه ۹-۱۰) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ * فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ)

تفسیر:

پیش از آنها قوم نوح نیز پیامبرشان را تکذیب کردند، پس بنده ما نوح را در ادعای پیامبری دروغگو خواندند و گفتند: دیوانه ای است جن زده! و با این تهمت از میان آنها رانده شد و نگذاشتند که دعوت به دین را ادامه دهد.

پس او پروردگار خود را خواند که: من مغلوبم قوم من بر من غالب شده مرا آزار می دهند، پس از آنها انتقام گیر.

گفته شده: هر وقت آنها را دعوت به ایمان می نمود گلوی او را می فشردند تا می افتاد و بیهوش می شد، باز که به حال می آمد می گفت:

اللهم اغفر قومی فإنهم لا يعلمون! اما عاقبت، طغیان آنها موجب هلاک آنها شد.

(آیه ۱۱-۱۴) (فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ * وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَحٍ وَدُسرٍ * تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا)

لغت:

منهمر اسم فاعل از باب انفعال، مصدر ثلاثی آن «همر» به معنی ریختن اشک یا آب است.

ألواح جمع لوح و در این جا به معنی تخته، و دسر جمع «دسار» به معنی مسمار و میخ است. کان کُفِرَ یعنی مورد کفران و ناسپاسی قرار گرفته بود.

تفسیر:

ما هم برای عذاب آنها درهای آسمان را به آبی سخت ریزش کننده گشودیم.

روایت شده که چهل شبانه روز دائماً از آسمان آب (سیل) می آمد.

و زمین را با جوشش چشمه هایی شکافتیم. یا زمین را به گونه ای کردیم که گویا همه آن چشمه های جوشان بوده و همه اجزای آن به آب مبدل و منقلب گشت، پس این دو آب از آسمان و زمین به صورتی که مقدر شده بود به هم درآمیخت و به هم پیوست.

و سوار کردیم نوح را (همراه با آنهایی که به او ایمان آورده بودند) بر کشتی دارای تخته ها و مسمارها.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا...: این کشتی زیر نظر و به انواع مراقبت و حفظ ما حرکت می کرد و نوح و هر کس که در آن کشتی سوار شد نجات پیدا کردند و بقیه هلاک شدند و این نجات پاداش کسی بود که مورد کفران و ناسپاسی قوم خود قرار گرفته بود.

(آیه ۱۵-۱۷) (وَلَقَدْ تَرَكْنَهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ * فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ * وَ لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)

لغت:

مَدَّكَرٌ در اصل «مذتکر» بوده است.

نُذِرٌ در اصل «نذری» بوده و یاء آن حذف شده، و به معنی «نذار» است.

ص: ۴۸

تفسیر:

و حَقًّا مَا آن حَادِثَه و آن کشتی و نجات نوح و همراهانش و هلاکت و نابودی بقیه را به عنوان نشانه ای از قدرت و غضب خود باقی گذاشتیم. پس آیا پندگیرنده ای هست که عبرت بگیرد؟!

نقل شده که اوایل این امت، کشتی نوح علیه السلام را دیده اند و تا به عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم آن کشتی را می دیدند و از آن عبرت می گرفتند.

فَكَيْفَ كَان... پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که کافران را به طوفان هلاک کرد؟ و چگونه بود هشدارهای من که مردم را از عاقبت کفر و طغیانگری می ترساندم؟!

یعنی چگونه یافتند انتقام کشیدن من از ایشان و انداز نمودن من ایشان را؟

و لَقَدْ يَسَّرْنَا... و به راستی ما قرآن را برای تذکر و پند آموزی، آسان و قابل فهم کردیم، پس آیا پندگیرنده ای هست که پند گیرد و متذکر شود.

قصه قوم هود

(آیه ۱۸-۲۲) (كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَدَابِي وَ نُذْرٍ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ * تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ * فَكَيْفَ كَانَ عَدَابِي وَ نُذْرٍ * وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ)

اعراب و لغت:

صرصر صفت باد و به معنی شدید و بسیار سرد است.

منقعر اسم فاعل از باب انفعال به معنی از جا کنده شده است.

ص: ۴۹

تفسیر:

قوم عاد نیز پیامبر خود هود را تکذیب کردند، پس چگونه بود عذاب من ایشان را و هشدار و انداز من؟!

ما بر آنها تند بادی سرد یا با صدایی هولناک در روزی که نحوستش مستمر بود فرستادیم و هیچ کس را از ایشان باقی نگذاشت.

تَنْزِعُ النَّاسِ...: آن باد مردم را از جای برمی کند و بر زمین می افکند، گویی تنه های درخت خرماى از جا کنده شده اند!

پس چگونه بود عذاب من و بیم دادن و انداز و هشدار من؟!

و به راستی ما قرآن را برای تذکر و پندآموزی، آسان و قابل فهم کردیم، آیا پندگیرنده ای هست که پند گیرد و متذکر شود؟

قصه قوم صالح

(آیه ۲۳-۲۶) (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ * فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَلٌ وَسُعْرٌ * أَلَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ * سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ)

لغت:

سعر در اینجا به معنی جنون. و اشیر به معنی متکبر.

تفسیر:

قوم ثمود (امت صالح) نیز پیامبران بیم دهنده و اندازکننده و هشدارهای ما را تکذیب نمودند.

ص: ۵۰

گفته شده: شاید چون تکذیب یک پیامبر، تکذیب همه پیامبران است، به جای «نذیر» صیغه جمع آن که «نذُر» می باشد آمده است؛ اما ظاهراً «نذر» در این موارد به معنی اِنذار و مفرد است و بنابراین باید مفرد ترجمه شود.

پس قوم صالح در جواب ادعای پیامبری او گفتند: آیا ما بشری را که تنهاست و اقوام ندارد و از طبقه پایین ماست، نه فرشته است و نه جن - یعنی مثل خود ماست و هیچ مزیتی و فضیلتی ندارد - پیروی کنیم؟!

در این هنگام ما در گمراهی و جنون خواهیم بود.

آیا وحی و کتاب پندآموز از میان ما تنها بر او القاء شده است؟ نه؛ بلکه او دروغ پردازی متکبر و هواپرست است.

خداوند در ردّ گفتار آنها می فرماید: به زودی فردا خواهند فهمید که دروغ پرداز متکبر و هواپرست کیست؟!

یعنی در پایان کار بر ایشان ظاهر شود که کذاب اشر حضرت صالح است یا آنها که مکذب او هستند؟!

(آیه ۲۷-۳۲) (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبْتَهُمْ وَاضِي طَبْرٍ * وَبَيَّنَّاهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضِرٌ * فَنادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ * فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَجِدَّةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ * وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ <

لغت:

ارتقاب یعنی انتظار. محتضر اسم مفعول به معنی حاضر شده. عَقَرَ یعنی ناقه را پی کرد و از پا درآورد.

ص: ۵۱

قوم صالح از او معجزه ای خواستند که به پندار آنها امکان پذیر نبود، آنها از او خواستند شتر ماده ای را از سنگ بیرون آورد. خداوند می فرماید: به صالح گفتیم: همانا ما آن شتر ماده را که خواستند به طریق اعجاز به وجود آوریم، برای آزمایش آنها می فرستیم یا فرستادیم تا بر همه روشن شود که آنها پس از دیدن معجزه، پیامبری صالح را می پذیرند یا نه؟ پس مراقب آنها یا در انتظار عاقبت آنها باش و صبر پیشه کن و در عذاب ایشان پیش از وقتی که مقرر شده تعجیل مکن.

و به آنها آگاهی ده که آب چشمه در میانشان تقسیم شده است، و روزی سهم آنها و روزی از آن شتر است. هر نوبت صاحب همان نوبت حاضر خواهد بود و در نوبت دیگری از نصیب او نیاشامند.

نقل شده: روزی که نوبت شتر بود به عوض آن آن قدر شیر به ایشان می داد که در آن روز ایشان را از آب مستغنی می کرد. پس ناقه در روز نوبت خود می آمد و جمله آب را می خورد و عوض آن شیر به ایشان می داد و روز دیگر هیچ از آب نمی خورد و آن را به ایشان وا می گذاشت و به هیچ کدام از ناحیه این تقسیم ضرری نرسید. مدتی بر این منوال گذشت، پس بعضی به بعضی گفتند: ما راضی به این قسمت بندی نیستیم، ناقه را پی کنید تا راحت شویم. و مزدوری بسیار شقی و بدبخت برای این کار حاضر شد.

پس آنها برای کشتن آن شتر اجتماع کردند و یارشان (آن شقی) را فرا خواندند، پس او شمشیر برگرفت و شتر را پی کرد و عذاب بر آنها نازل شد.

پس چگونه بود عذاب من و هشدار و بیم من؟!!

ما بر سر آنها یک بانگ و فریاد سهمگین فرستادیم (به این که خداوند صدایی ایجاد کرد یا به واسطه فرشته این کار انجام شد)، پس همه آنها به حالت چوب های خشک و شکسته و علف های خشک که صاحب آغل تهیه می کند درآمدند.

خلاصه کلام آن که بعد از هلاک شدن، متشت و خرد و ریزریز گشتند مانند گیاه خشک خرد گشته.

و به راستی ما قرآن را برای تذکر و پندآموزی، آسان و قابل فهم کردیم، پس آیا گیرنده ای هست که پند گیرد و متذکر شود؟!

قصه قوم لوط

(آیه ۳۳-۴۰) (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ * نِعْمَ مِمَّنْ عِنْدَنَا كَذَّ لِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ * وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذِينَ * وَ لَقَدْ رَوَّاهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ * وَ لَقَدْ صَبَّ بَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ * فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ * وَ لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)

لغت:

حاصب یعنی باد ریگ افشان. تماروا فعل ماضی از باب تفاعل به معنی شک و تردید آوردند. طمس کور کردن.

تفسیر:

قوم لوط نیز بیم دهندگان و هشدارهای ما را تکذیب کردند و وعیدهای او به عذاب را دروغ پنداشتند.

همانا بر آنها تندبادی ریگبار فرستادیم تا همه را هلاک کرد جز خاندان لوط (دختران لوط) را که سحر گاهان نجاتشان دادیم.

ص: ۵۳

تا این نجات نعمتی از جانب ما بر لوط و دخترانش باشد.

این گونه پاداش می دهیم هر که را شکرگزار نعمت های ما باشد که از مهم ترین آنها فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب های آسمانی است و شکر این نعمت این است که به آنها ایمان آورده و امرشان را اطاعت نماید.

حقاً که لوط انذار کرد آنها را از مؤاخذه شدید ما که اهلاک و تعذیب باشد؛ ولی آنها از روی عناد در انذارها جدل و تردید نمودند.

و همانا از او درخواست تسلیم میهمانانش را کردند، و او ایشان را پند می داد که از این خواسته زشت صرف نظر کنید! و ایشان با او در این باره مجادله می کردند.

پس ما چشم های آنان را محو و کور نمودیم و گفتیم: پس بچشید عذاب و کیفر انذار مرا که پیامبر ما می گفت و شما تکذیب می کردید!

و البته در سپیده دم عذابی پایدار به آنها رسید. یعنی عذاب سنگباران، پیوسته به عذاب مرگ و برزخ، متصل به عذاب قیامت و جهنم.

یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه ایشان را هلاک کرد و به آتش جهنم متصل ساخت.

و گفتیم به ایشان: بچشید عذاب و کیفر انذار مرا که پیامبر ما می گفت و شما تکذیب می کردید.

و به راستی ما قرآن را برای تذکر و پندآموزی، آسان و قابل فهم کردیم، پس آیا پند گیرنده ای هست که پند گیرد و متذکر شود؟

قصه قوم فرعون

(آیه ۴۱-۴۲) (وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ * كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ)

تفسیر:

و همانا که برای فرعونیان نیز بیم دهندگان و هشدارهای پیاپی بیامد. یعنی موسی و هارون علیهما السلام و یا انذارهای آنان. آنها همه آیات و نشانه های توحید و صدق فرستاده ما را تکذیب نمودند و ایمان نیاوردند، ما هم آنها را به مانند گرفتن سلطان غالب مقتدر گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.

(آیه ۴۳) (أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَادِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ)

لغت:

زبر جمع زبور است.

تفسیر:

بعد از ذکر اخبار تکذیب کنندگان از امت های گذشته و بیان نوع عذاب ایشان، به جهت تهدید کفار مکه فرماید:

آیا کافران شما اهل مکه از حیث نفرات و ثروت و نیرو بهتر و برتر از آنها نیستند؟ (نه) پس همان طور که آنها به خاطر کفر به عذاب گرفتار شدند شما هم گرفتار خواهید شد.

أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ...: یا برای شما امان نامه ای در کتاب های آسمانی ثابت است!؟

(آیه ۴۴-۴۶) (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ * سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ * بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمْرٌ)

ص: ۵۵

لغت:

یهزم یعنی شکست می خورد. اُدهی یعنی مصیبتی بزرگ تر، و اَمْرٌ یعنی تلخ تر.

تفسیر:

یا آن که آنها می گویند: ما متحد و همدست و انتقام گیرنده از دشمن هستیم و اگر کسی قصد غلبه بر ما را داشته باشد از او انتقام می گیریم!

به زودی آن اتحاد و اجتماع شکست می خورد و آنها پشت کرده و فرار می کنند همان طور که در جنگ بدر واقع شد.

و به این شکست اکتفا نخواهد شد؛ بلکه قیامت که وعده گاه عذاب اصلی ایشان است بسی مصیبت بارتر و تلخ تر است و به هیچ وجه نمی توانند آن را از خود دفع کنند و استمرار هم دارد.

حال مجرمان در دوزخ

(آیه ۴۷ و ۴۸) (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ)

لغت:

سُعْرٌ گاهی جمع سعیر است؛ اما در این جا گفته شده: مفرد و به معنی رنج و عناء و عذاب است.

یسحبون فعل مضارع مجهول به معنی «کشیده می شوند» است. مَسَّ در این جا به معنی اصابت است.

تفسیر:

حَقًّا که مجرمان (کافران) در گمراهی از راه حق، در دنیا و در آخرت در آتش افروخته اند.

ص: ۵۶

آن روزی که در میان آتش به رو کشیده شوند و به آنها گفته شود: بچشید حرارت آتش و درد محسوس دوزخ را.

تقدیر الهی و نامه اعمال

(آیه ۴۹ تا ۵۳) (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْتُهُ بِقَدَرٍ * وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحْدَهُ كَلِمَحٍ بِالْبَصْرِ * وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ * وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ * وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ)

لغت:

لمح یعنی نگاه با عجله، و یا چشم به هم زدن، یا اشاره. زبر جمع زبور به معنی کتاب.

مستطر اسم مفعول از باب افتعال به معنی نوشته شده.

تفسیر:

به حقیقت ما همه موجودات جهان هستی را از حیث ذات و آثار و کم و کیف و زمان بقا به اندازه معین و حدی محدود که مقتضای حکمت و مصلحت بوده آفریدیم و آتش دائمی هم که سرنوشت حتمی و دائمی شماست مقتضای حکمت و مصلحت است.

و کار ما در آفرینش اشیا جز یک اراده تکوینی نیست که در سهولت و آسانی و سرعت مانند چشم بر هم زدن است.

و بی تردی ما امثال شما را از مشرکان زمان ها و ملت های گذشته - یعنی کسانی را که در کفر و عناد و انکار مانند شما بودند - هلاک کردیم، پس آیا پند گیرنده ای هست تا از گزارش عذاب و هلاک آنان عبرت گیرد.

و هر چه آن کافران گذشته به جا آورده اند از عقاید و اعمال، در نوشته ها - یعنی در کتاب و نامه عمل شخصی آنها و کتاب عمومی لوح محفوظ - ثبت است.

و هر کوچک و بزرگی از افعال و اقوال آنها و یا از اعمال همه انسان ها در آن نوشته شده

ص: ۵۷

است تا در آخرت جزا و پاداش آن را ببینند.

جایگاه متقین در بهشت

(آیه ۵۴) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ)

لغت:

نَهْر جمع نَهْر نیست؛ بلکه اسم جنس است که جمع را هم شامل می شود.

مقعد اسم مکان به معنی مجلس و محلّ جلوس است.

تفسیر:

همانا پرهیزکاران از کفر و شرک و گناهان، در بهشت ها و باغ ها و رودهای جاری و وسعت زندگی و روشنی دائم خواهند بود. بر خلاف کافران و معاندان که در ظلمت و ضیق در آتش سوزان اند.

(آیه ۵۵) (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)

لغت:

ملیک و «ملک» به یک معنی است.

تفسیر:

در جایگاهی راستین (که جزای ایمان و عمل راستین آنها، و یا تجسم یافته عقاید و اعمال راستین آنهاست) نزد سلطانی با کمال اقتدار.

مقصود بیان منزلت و مقام متقیان در پیشگاه خداوند متعال است. پس کدام منزلت اکرم و اعظم و اشرف و اجمل و اکمل از منزلت ایشان باشد که چنین قرب و منزلتی در بارگاه سبحانی دارند؟!

ص: ۵۸

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّحْمٰنُ

تفسیر:

خداوند رحمان، رحمت افزایی که نعمت های فراوان مادی و معنوی او در دنیا مؤمن و کافر را فرا گرفته و در آخرت مؤمنان را فرا می گیرد و از جمله آنها نعمت هایی است که در آیات بعد ذکر می شود.

گفته شده: خداوند این سوره را با این نام مبارک آغاز کرد تا دانسته شود که آنچه از افعال حسناى خود در این سوره یاد می کند همه از رحمتی که شامل حال جمیع بندگان می باشد صادر شده است.

(آیه ۲) عَلَّمَ الْقُرْآنَ

ص: ۵۹

تفسیر:

خداوند رحمان قرآن را که از علم ازلی او به لوح محفوظ نزول یافته بود، ابتدا به ساکنان خاص ملاً اعلیٰ تعلیم داد و از آن جا به وسیله جبرئیل امین به قلب مقدس پیامبر نازل کرد و از طریق زبان پیامبر به جامعه بشری یاد داد.

برخی از مفسران گفته اند: جَمَلَةُ الرَّحْمَنِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ رَدَّ كَسَانِي اسْتِ كِه مِي كَفْتَنَد:

پیامبر، این قرآن را از کسانی از بشر آموخته و کتاب آسمانی نیست!

عقل هیچ عاقلی هم نمی پذیرد قرآن با ویژگی هایی که دارد جز از راه وحی به پیامبر رسیده باشد.

(آیه ۳) (خَلَقَ الْإِنْسَانَ)

تفسیر:

انسان را که عجیب ترین و زیباترین مخلوق و شاهکار جهان هستی و جامع ترین پدیده عالم خلقت از حیث کمالات روحی (یا استعداد آن) و جسمی است بیافرید.

(آیه ۴) (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)

تفسیر:

او را قدرت بیان و انتقال مکنونات دل خود به وسیله تولید الفاظ در زبان آموخت که از عجیب ترین نعمت های خداوند و مایه امتیاز انسان از جانداران دیگر و سبب رساندن وحی الهی به جامعه بشری است.

(آیه ۵) (الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ)

ص: ۶۰

لغت:

حسابان مصدر، و با «حساب» به يك معنى است.

سجده ستاره و درخت

تفسیر:

خورشید و ماه با حسابی معین و دقیق در جریان اند. خورشید با حرکت مستقیم غیر متغیر، و ماه با حرکت بی واسطه به دور زمین، و با واسطه به دور خورشید در جریان اند.

(آیه ۶) (وَ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ يَسْجُدَانِ)

لغت:

نجم گیاهی که ساقه نداشته باشد.

تفسیر:

و گیاه (آنچه از زمین می روید و ساقه ندارد) و درخت در برابر خدا تکویناً سجده می کنند و مطیع فرمان تکوینی او هستند و همان مسیری را که خداوند می خواهد و برای آن خلق شده اند طی می نمایند.

میزان چیست؟

(آیه ۷) (وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ)

تفسیر:

و آسمان را برافراشت و قانون و میزان را که وسیله سنجش متناسب هر چیزی از عقاید و اخلاق و عمل و امور خارجی است بنهاد. یعنی از طریق پیامبران و الهام به عقول بشر به آنها تعلیم کرد.

شاید معنی وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ این باشد که خداوند برای هر چیزی میزان و وسیله

ص: ۶۱

سنجش قرار داد مثلاً قرآن میزان است که هر کس با عرضه عقاید و اخلاق و اعمال خود بر قرآن می تواند به اندازه هدایت یافتگی و سعادت مند و متدین بودن خود پی برد. یا امیر المؤمنین علیه السلام میزان اعمال است که هر کس می تواند حد و اندازه کمال انسانیت و ارزش اعمال خود را با او بسنجد و همچنین میزان های دیگر.

(آیه ۸ و ۹) (أَلَا تَطْعَوْنَ فِي الْمِيزَانِ * وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ)

تفسیر:

خداوند میزان را نهاد و امر نمود که در سنجش هیچ چیزی از حسن و قبح افعال و کم و کیف اشیاء طغیان نکنید و وزن و سنجش را به عدالت بر پا دارید و ترازو را کم مگذارید.

یعنی میزان برای این است که در وزن هر چیز عدالت رعایت شود و حق و سهم هر کسی درست و کامل داده شود.

زمین و نعمت هایش

(آیه ۱۰) (وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ)

تفسیر:

و این زمین را برای آدمیان و یا برای هر جنبنده ای که در آن است از جن و انس، و حیوانات از چرنده و پرنده و درنده اهلی و وحشی قرار داد که بر روی آن بنشینند و بخوابند و برخیزند و به تحصیل آنچه نیاز دارند پردازند.

(آیه ۱۱-۱۲) (فِيهَا فَكَيْهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ * وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ)

ص: ۶۲

أَكِمَامٌ جمع «كِمٌّ» به معنی غلافی است که گل یا میوه را می پوشاند. الحَبُّ به معنی دانه - مانند گندم و جو - می باشد، و عَصْفٌ به معنی برگ است. الریحان و الحَبُّ و النخل عطف به فاکهه است.

تفسیر:

در آن (زمین) هر نوع میوه و درخت خرما هست که دارای خوشه های غلاف دار است.

و نیز در زمین است دانه با ساق و برگ (حبوبات) که غذای شما و بخشی از آن قوت حیوانات شماست و گیاهان خوشبو که از عطر و بوی خوش آن بهره مند می شوید.

حاصل آن که شما را در زمین نعمت های بسیار است که از جمله آنها خوردنی ها و بوییدنی هاست.

(آیه ۱۳) (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

پس ای گروه انسان و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را که یاد شد تکذیب و انکار می کنید و می گوئید از خداوند نیست؟!

این آیه و این کلمات شریفه در این سوره سی و یک بار تکرار شده است، به جهت آن که این سوره مشتمل است بر ذکر نعمت های الهی، و بعد از ذکر هر نعمتی این آیه را تکرار نموده تا قاریان و سامعان، پس از ذکر هر نعمتی، از سوی خدا بودن آن را تصدیق نمایند.

در کتاب کافی از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که گفت:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این سوره را بر مردم خواند آنها سکوت کردند و چیزی نگفتند، پس فرمود: هنگامی که بر جنیان خواندم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ آنها از شما در جواب من نیکوتر بودند، گفتند: لا و لا بشیءٍ مِنْ آلَاءِ رَبِّنَا نَكْذِبُ: ما هیچ چیز از نعمت های پروردگاران را تکذیب نمی کنیم.

(آیه ۱۴-۱۶) (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

لغت:

صلصال یعنی گل خشک. و فخار گلی که با آتش پخته، و به صورت سفال و خزف درآمده باشد.

مارج اسم فاعل، و مصدر آن «مَرَج» به معنی مخلوط شدن و آمیخته شدن است.

تفسیر:

انسان نخستین یعنی آدم و حوا را از گل خشکیده ای مانند سفال که از لجن متعفن گرفته شده بود آفرید. یا نوع انسان را مانند هموعانشان از جانداران که به یک تک سلولی منتهی می شوند از لجن آفریده، همانند کوزه گری که کوزه های خود را از گل ساخته باشد.

و جن یا پدر آنها را از شعله ای سفید و سرخ و سیاه (شعله ای با رنگی آمیخته از این سه رنگ) از آتش آفرید.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان که یکی از نعمت ها خلقت و چگونگی خلقت شماست را تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۱۷ و ۱۸) (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

او پروردگار و آفریدگار دو مشرق و پروردگار و آفریدگار دو مغرب است. یعنی مشرق بهار و تابستان در رفت و برگشت خورشید از خط استوا تا میل اعظم شمالی، و مشرق

پاییز و زمستان در رفت و برگشت آن از خط استوا تا میل اعظم جنوبی، و در مغرب مقابل آن دو مشرق.

یا دو مشرق خورشید در روز و ماه در شب، و دو مغرب مقابل آن.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که یکی از آنها دو مشرق و دو مغرب است که چه فواید و منابع عظیمی برای شما دارد) تکذیب و انکار می کنید؟!

لؤلؤ و مرجان چیست؟

(آیه ۱۹ و ۲۱) (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ * فَابَّيْءَآءِ اللَّآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

دو دریا را که با هم برخورد دارند در هم آمیخت. نهرهای شیرین به هم پیوسته جاری که همانند دریایی است با دریای شور را که تلاقی دارند.

میان آن دو دریا در یک محیط گسترده ای از تلاقی حد فاصلی است که بر یکدیگر از حیث اثر غلبه نمی کنند. یعنی آن برزخ و حد فاصل مانع غلبه یکی بر دیگری است.

یا همه آب های شیرین روی زمین از دریای شور آمده و دوباره به آن باز می گردند، ولی به قدرت خداوند در یکدیگر اثر نمی گذارند.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که یکی از آنها حاجز و مانع قرار دادن میان این دو آب است تا شما از آب شیرین استفاده کنید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۲۲ و ۲۳) (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَابَّيْءَآءِ اللَّآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

ص: ۶۵

از جمله منافع آنها این که از این دو دریای شور و شیرین مروارید و مرجان بیرون می آید که شما از آن بهره مند می شوید.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

در تأویل آیه شریفه در احادیث خاصه و عامه وارد شده که مراد از این دو دریا حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است و برزخ میان ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام هستند:

۱ - سعید قطان گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام در آیه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ

قال: علي و فاطمه بحران من العلم عميقان؛ لا يبغى أحدهما على صاحبه، يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن و الحسين عليهما السلام. (۱)

۲ - ابو سعید خدری گوید: سؤال شد از ابن عباس از آیه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ؟

فقال:

علي و فاطمه عليهما السلام ... يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان

الحسن و الحسين عليهما السلام. (۲)

۳ - عن جعفر الصادق عليه السلام في تفسير هذه الآية قال:

علي و فاطمه بحران عميقان لا يبغى أحدهما على صاحبه، يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان

قال: الحسن و الحسين عليهما السلام. (۳)

۴ - ابوذر غفاری در این آیه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ تا يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان گفت: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم

السلام

:فلا- يُحِبُّهُمْ إِيَّاهُمْ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا كَافِرٌ؛ فكونوا مؤمنين بحبهم، ولا تكونوا كافريناً ببغضهم فتلقون النار: (۴) پس دوست نمی دارد ایشان را مگر مؤمن، و دشمن نمی دارد ایشان را مگر کافر، پس از مؤمنان باشید به دوستی ایشان، و از کفار نباشید به سبب دشمنی ایشان که در آتش جهنم انداخته شوید.

۲- . غايه المرام، ص ۴۱۴، باب ۱۵۳، ح ۶ به نقل از كتاب المناقب الفاخره.

۳- . نور الثقلين، ج ۵، ص ۱۹۱.

۴- . تفسير برهان، ذيل آيه شريفه.

(آیه ۲۴ و ۲۵) (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

لغت:

الجوار جمع «جاریه» به معنی کشتی است و در اصل «جواری» بوده. منشآت اسم مفعول (و مصدر آن انشاء)، به معنی ساخته شده هاست اعلام جمع عَلم به معنی کوه هاست.

تفسیر:

و او راست کشتی های روان در دریا که همانند کوه های بلندی ساخته شده اند.

این که کشتی ها با این که ساخته دست بشر است مملوک خداوند دانسته شده و فرموده است: وَلَهُ الْجَوَارِ... به خاطر این است که مواد اولیه ساخت آنها و فکر و نیروی سازنده آنها و آب و باد و غیره که در حرکت کشتی ها مؤثر است همه و همه از آن خدا و ملک و آفریده خداست.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که یکی از آنها همین کشتی هاست که از آنها برای مسافرت و تجارت و غیره بهره می برید) تکذیب و انکار می کنید!؟

(آیه ۲۶-۲۸) (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَ الْإِكْرَامِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

هر که بر روی این زمین است از انس و جن محکوم به مرگ و فناست و تنها

ذات صاحب کبریا و عظمت و برتری و دارای جود و جمال و رحمت پروردگارت باقی می ماند.

برخی از مفسران گفته اند: این که از ذات پروردگار به وجه تعبیر شده به خاطر این است که جمیع ممکنات توجّه به ذات او دارند.

و در این باره مطالب دیگری نیز در روایات و تفاسیر آمده است.

و اسود بن سعید گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم، حضرت ابتداءً بدون آن که کسی از او سؤال نماید فرمود:

نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ وُلاهُ أَمْرُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ: ماییم حجت خدا، و ماییم باب رحمت خدا، و ماییم لسان فرمان خدا، و ماییم وجه صفات خدا، و ماییم چشم بصیرت خدا در خلقش، و ماییم ولایت امر خدا در میان بندگان او. (۱) فَبِأَيِّ... پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

اگر فنا در آیه شریفه به معنی مرگ باشد، آن هم از نعمت های بزرگ الهی است؛ زیرا برای مؤمنان و متقیان دریچه ای است به بهشت و نعمت های فراوان آن.

برنامه روزانه خداوند

(آیه ۲۹ و ۳۰) (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ * فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

هر که در آسمان ها و زمین است به زبان قال و حال نیازهای خود را از او درخواست می کند؛ زیرا تمامی اهل آسمان ها و زمین به او محتاج اند و او طبق حکمت و مصلحت، خواسته هاشان را اجابت می کند.

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ: و او هر روز و هر زمان در کاری است.

ص: ۶۸

یعنی زنده می کند، می میراند، غنی می کند، فقیر می کند، کسی را بالا می برد، پایین می آورد، مریض می کند، شفا می دهد و....

یکی از ملوک از وزیرش پرسید که معنی این آیه چیست؟ غلام وزیر گفت: یولج اللیل فی النهار، و یولج النهار فی اللیل، و یخرج الحی من المیت، و یخرج المیت من الحی، و یشفی سقیماً، و یسقم سلیمماً، و یفقر غنیاً، و یغنی فقیراً، و یدل عزیزاً، و یعز ذلیلاً.

ملک به او آفرین گفت و سپس او را منصب وزارت داد. غلام گفت: ای ملک «هذا من شأن ربنا» این هم از شأن پروردگار ماست که غلامی را در یک لحظه به وزارت رساند. (۱) پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

تهدید و ترغیب جن و انس

(آیه ۳۱ و ۳۲) (سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

به زودی به حساب شما - ای گروه انس و جن - می پردازم تا پاداش اعمالتان را دریافت کنید.

عرب به آنچه قدر و قیمتی دارد «ثقل» گوید، و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، یعنی من در میان شما دو چیز که جلیل القدر و عظیم المنزله اند می گذارم و آن کتاب خدا و عترت طاهره من باشد. و این جا مراد جن و انس اند که ذوی العقول و نسبت به حیوان ها که پست ترند عظیم الشان هستند و حضرت صادق علیه السلام فرمود: تسمیة جن و انس به ثقلان به اعتبار آن است که به واسطه تکلیف داشتن گرانبارند.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار و تکذیب می کنید؟!

از نعمت های خدا بر بندگان، بودن حساب پس از مرگ است تا باعث شود از اعمال

ص: ۶۹

زشت و گناه پرهیز کنند و هر کس به جزای اعمال خود برسد.

(آیه ۳۳ و ۳۴) (يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسِيَّتَظَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَفْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَاتَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ * فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

لغت:

معشر یعنی گروه. تنفذوا فعل مضارع که به خاطر «أن ناصبه» نون آخر آن افتاده، مصدر آن «نفوذ» و در این جا به معنی عبور و گذشتن است.

تفسیر:

در روز قیامت خطاب شود که ای گروه جن و انس، اگر توانستید از کرانه های آسمان ها و زمین به بیرون بگذرید تا از کیفر و جزای اعمالتان فرار کنید پس بگذرید اما نخواهید گذشت مگر با قدرتی فوق العاده که آن را ندارید پس از عذاب من نتوانید گریخت.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۳۵ و ۳۶) (يُؤَسِّلُ عَلَيْكُمْ شَوْاظَ مِنْ نَّارٍ وَ نُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ * فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

لغت:

شواظ یعنی شعله و زبانه آتش، و نحاس به معنی مس گداخته و آب شده، و نیز به معنی دود هم آمده است.

ص: ۷۰

تفسیر:

بر سر شما انس و جن (کافران و مشرکان و مکذبان پیامبران و...) شعله ای از آتش و دودی غلیظ یا پاره های مس گذاشته فرو فرستاده می شود، پس هرگز نتوانید از خود دفاع کنید. حاصل آن که شما را نوبتی بر زبانه آتش عذاب کنند و نوبتی دیگر به دود سیاه معذب سازند، پس یکدیگر را در دفع عذاب نتوانید یاری کرد.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که از جمله آنها اخبار شما به عذاب جهنم است تا از معاصی و شرک اجتناب کنید، یا انتقام کشیدن از کفار برای شماست) تکذیب و انکار می نمایید؟!

(آیه ۳۷-۴۰) (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

پس آن گاه که آسمان بشکافتد و مانند چرم سرخ یا روغن مذاب و آب شده گلگون گردد، پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

روایت شده است: شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به جوانی رسید که نماز می گزارد و این آیه را می خواند و می گریست و می گفت: «وَيُحَى مِنْ يَوْمٍ تَنْشَقُّ فِيهِ السَّمَاءُ» وای بر من از آن روزی که آسمان شکافته شود! حضرت فرمود: ای جوان، به حق آن خدایی که جان من به امر اوست که ملائکه از گریه تو بگریستند. (۱)

این برای موحدان و معتقدان به عالم قیامت و جزا عبرتی است.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ: پس در آن روز که آسمان شکافته شود (و)

ص: ۷۱

قیامت برپا گردد و مردم از قبر بیرون آمده و هنوز به موقف و جایگاهی که محلّ سؤال از بندگان است نرسیده اند) هیچ انس و جنی از گناهش پرسش نمی شود. یعنی وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند؛ بلکه در موضع دیگر که موقف حساب است سؤال شود. پس با آیه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۱) منافی نخواهد بود.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرماید: هر کس امیر المؤمنین علیه السلام را دوست داشته باشد و از دشمنان او تبری نماید و به خدا ایمان آورده باشد حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام داند، پس گناه کرده و توبه نکرده باشد در برزخ معذب می شود و در روز قیامت خارج می شود در حالتی که برای او گناهی نیست تا از او در آن روز سؤال شود. (۲) پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که از احوال آن روز خبر می دهد تا در ایمان راسخ و ثابت باشید و به سبب آن رستگار شوید) تکذیب و انکار می کنید؟! یا کدام یک از آنچه را انعام فرماید در آن روز به مؤمنان، تکذیب می کنید - ای جن و انس - و انکار می نمایید؟!!

(آیه ۴۱-۴۵) (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَمِيحَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَ الْأَقْدَامِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

لغت:

آن اصل آن «آنی» به معنی آنچه حرارتش به آخرین درجه رسیده باشد.

تفسیر:

کافران و گنهکاران به سیمایشان شناخته می شوند. پس آنها را از موهای جلو سر و قدم ها می گیرند و به دوزخ می افکنند.

ص: ۷۲

۱- .سوره صافات، آیه ۲۴.

۲- .نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۵، ح ۴۱ به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۵.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که اخبار نمود از گرفتن و به خواری و زاری به جهنم افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید) تکذیب و انکار می کنید؟!

هَٰؤُلَاءِ جَهَنَّمَ... و به آنها به عنوان سرزنش گفته می شود: این همان جهنمی است که مجرمان از روی عناد آن را تکذیب و انکار می کردند.

آنها (کافران و مجرمان) در میان آن آتش و آب جوشان از شدت عطش و دهشت پیوسته دور می زنند.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که تنبیه فرمود شما را از عذاب اهل جهنم تا از کفر و شرک و مخالفت بپرهیزید) تکذیب و انکار می کنید؟!

علمای علم کلام فرموده اند: لطف بر خدای تعالی واجب است. مراد از لطف آن است که آنچه نزدیک گرداند بنده را به سوی طاعت و دور گرداند از معصیت که به حد اجبار و الجاء نرسد، خداوند نسبت به بندگان انجام می دهد؛ بنابراین آیات مذکوره که در شأن جهنمیان وارد شده و باعث تأمل و تدبّر بندگان می شود و آنها را از کفر و عصیان دور می کند و موجب قرب ایشان به خدا می شود لطف است، لذا ردیف نعمت ها به شمار می آید.

پاداش ترس از پروردگار

(آیه ۴۶ و ۴۷) (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

و برای کسی که از تسلط و احاطه پروردگارش بترسد و چون خدا را حاضر و شاهد می بیند گناه نکند یا از قیام در حضور پروردگارش بترسد از این رو گناه نکند، دو بهشت است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۷۳

مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ، وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيُحِزُّهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ، وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى! (١)

هر کس بداند که خدا او را می بیند و آنچه می گوید می شنود و آنچه به جا آورد از خیر یا شر می داند پس این علم او را مانع شود از اعمال قبیحه، پس او آن کسی است که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس خود را از هوی نهی کرده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاْحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَّبَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ تَعَالَى، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، وَآمَنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ، وَأُنْجِزَ لَهُ مَا وَعَدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (٢)

هر که برایش فاحشه [گناه بزرگ] یا شهوت حرامی پیش آید پس از ترس خدای تعالی از انجام آن اجتناب کند خداوند حرام فرماید بر او آتش را و مأمون گرداند او را از فزع اکبر روز قیامت، و انجام دهد برای او آنچه را وعده فرموده در کتاب خود در آیه و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ.

فَبَيَّئِي...: پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که برای ترک معصیت و ادای طاعت بهشت متعدد می دهد) تکذیب و انکار می کنید!؟

(آیه ٤٨ و ٤٩) (ذَوَاتَا أَفْنَانٍ * فَبَيَّئِي ۙ أَلَا ۙ رَبُّكُمَا تُكَدِّبَانِ)

لغت:

أفنان جمع فَنَن به معنی شاخه درخت است. ذواتا تثنیه «ذات» به معنی صاحب است. اصل ذات هم ذوات بوده، واو آن در مفرد حذف شده تا بین مفرد و جمع آن تفاوت باشد.

ص: ٧٤

١- . نور الثقلین، ج ٥، ص ١٩٦، ح ٤٨.

٢- . نور الثقلین، ج ٥، ص ١٩٧، ح ٤٩.

تفسیر:

آن دو بهشت دارای انواع درختان و شاخساران است.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که بهشت های مشتمل بر درختان و میوه ها و انواع نعمت هاست عطا می کند) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۵۰ و ۵۱) (فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در آن دو بهشت دو چشمه، پیوسته در جریان است.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که چنین چشمه ها برای راحت و لذت شما روان می کند) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۵۲ و ۵۳) (فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در آن دو بهشت از هر میوه ای دو صنف است: خشک و تر مانند انگور و کشمش، یا شناخته شده در دنیا و شناخته نشده که در دنیا مانند آن را ندیده اید و نبوده است.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را (که اصناف میوه ها به بنده مؤمن عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۵۴ و ۵۵) (مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَّالِنَهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

ص: ۷۵

لغت:

فُرُش جمع فراش در این جا به معنی مَتَّكَا. بطائن جمع «بطانه» و آن به معنی آستر و باطن لباس و مانند آن است. استبرق به معنی حریر ضخیم بَرَّاق.

در این جا مقصود از «جنی» میوه و ثمره رسیده می باشد، و دان که اصلش «دانی» بوده به معنی نزدیک و در دسترس بودن است.

حوربان بهشتی

تفسیر:

در حالی که بر روی بسترهایی که آستر داخل آنها از ابریشم ستبر است تکیه زده اند و میوه هر دو باغ نزدیک و در دسترس صاحب آن دو بهشت است.

روایت شده که تکیه کنندگان بر تخت های بهشت چون آرزوی میوه نمایند شاخه های درخت سر فرود آورد و آن میوه به دست و دهان آنها رسد.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان (از مسندها و تخت ها و فرش های شاهانه و میوه جات لذیذه لطیفه) را تکذیب و انکار می کنید!؟

(آیه ۵۶ و ۵۷) (فِيهِنَّ قَصْرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ * فَبَأَىٰ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در بهشت ها یا در قصرها و منازل این دو بهشت، حورانی باشند که چشم از دیدن غیر شوهران خود کوتاه دارند، و جز او به کسی عشق نورزند.

از ابن عباس نقل شده است که هر یک از زنان، شوهران خود را گویند: قسم به جلال پروردگارم که در بهشت هیچ چیز زیباتر از تو نمی بینم، شکر خدای را که تو را جفت من و مرا جفت تو گردانید!

ص: ۷۶

لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَأَجَانُّ: نه انسانی پیش از آنها با آنان تماس گرفته و نه جنی.

یعنی حوریانی که برای آنها مقرر شده، دست هیچ کس به آنها نرسیده است.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که حوران بدین لطافت به خائفین از مقام الهی عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۵۸ و ۵۹) (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

آن حوران بهشتی در پاکی و صفا و درخشش گویی یاقوت و مرجان اند.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که حوری به این اوصاف به خائفان از مقام الهی عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۶۰ و ۶۱) (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟ پاداش نیکی خائفان از مقام الهی در دنیا نیکی خداوند به آنها در آخرت است پس جزای طاعت، بهشت و پاداش شکر، زیاد کردن نعمت است و...

عَیَاشِی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیه ای در کتاب خدا هست که شامل جمیع بندگان می باشد. پرسیدند کدام آیه است؟ فرمود: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ که جاری است در حق مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار. بعد از آن فرمود: هر کس نیکویی در حق کسی کند، بر آن کس لازم است مکافات کند، و مکافات نه آن است که مثل آنچه به او کرده باشد در حق او به جا آورد؛ زیرا در این صورت او مزیت ابتدا به احسان را خواهد داشت، پس باید جزایی که

ص: ۷۷

احسن از کار او باشد در حق او انجام دهد.

پس ای گروه انس و جن، کدام نعمت از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید (که اخبار فرمود شما را که جزای نیکی نیکی و سزای بدی بدی است تا شما از افعال بد اجتناب و به اعمال نیک اقدام کنید)؟!

باغ ها، چشمه ها، میوه ها، زنان و بالش های بهشتی

(آیه ۶۲ و ۶۳) (وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ * فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

فروتر و نزدیک تر از آن دو بهشت که از آن خائفان از مقام الهی بود دو بهشت دیگر است که از آن اصحاب یمین می باشد. جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که: بهشت چهار است: دو تای آن در آیه *وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ* یاد شده و دو بهشت دیگر در آیه *وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ* و این دو برای اصحاب یمین است. (۱)

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که بهشت های متعدد برای بندگان مهیا فرموده) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۶۴ و ۶۵) (مُدَهَامَّتَانِ * فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

این دو بهشت بسیار سرسبز باشد که از شدت سرسبزی به سیاهی می زنند.

فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان (که چنین بوستان های سبز و خرم را که موجب روشنی چشم است به اهل ایمان عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

ص: ۷۸

۱- . تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه با تلخیص.

(آیه ۶۶ و ۶۷) (فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در این دو بهشت دو چشمه جوشان و فوران زنده هست.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که چنین چشمه های زاینده به اولیای خدا مرحمت فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۶۸ و ۶۹) (فِيهِمَا فَكِّهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در این دو بهشت هر نوع درخت میوه و درخت خرما و انار است.

این که خرما و انار جدا ذکر شده با آن که آنها هم فاکهه و میوه هستند به جهت مزیت آنها بر سایر فواکه است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که چنین میوه ها به مؤمنان مرحمت فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۷۰ و ۷۱) (فِيهِنَّ خَيْرٌ حَسَانٌ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

تفسیر:

در این دو بهشت یا چهار بهشت، زنانی نیکو سیرت و زیبا صورت باشند. یعنی به حسن خلق پیراسته و به حسن خلق آراسته و از جمیع اوصاف رذیله مبرا و معرا هستند.

ص: ۷۹

فَبِأَيِّ آءِ الْمَاءِ رَبَّكُمَا تُكذِّبَانِ: پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را (که حوریان زیبا صورت و نیکو سیرت به مؤمنان عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۷۲ و ۷۳) (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ * فَبِأَيِّ آءِ الْمَاءِ رَبَّكُمَا تُكذِّبَانِ)

تفسیر:

آن زن ها حوریانی هستند پرده نشین و مصون از دید اغیار در میان خیمه ها، یا حوریانی که چشم های خود را منحصر به ازواج خود در خیمه ها داشته باشند.

فَبِأَيِّ آءِ الْمَاءِ رَبَّكُمَا تُكذِّبَانِ: پس ای گروه انس و جن، به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (که چنین همسران طیبه به بهشتیان مرحمت فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

(آیه ۷۴ و ۷۵) (لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِّ آءِ الْمَاءِ رَبَّكُمَا تُكذِّبَانِ)

تفسیر:

قبل از این بهشتیان، با آن زن ها و حوریان و همسران این بهشتیان نه انسانی تماس گرفته و نه جنی.

یعنی حوریانی که برای بهشتیان مهیا شده است دست هیچ کس به آنها نرسیده نه از انس و نه از جن.

و نزد بعضی از مفسران معنی، آن است که حوریان برای انس را انسی؛ و حوریان برای جن را جنی مس نامیده است.

پس ای گروه انس و جن، به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (که حوران بدین لطافت به مؤمنان عطا فرماید) تکذیب و انکار می کنید؟!

ص: ۸۰

(آیه ۷۶ و ۷۷) (مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ * فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ)

لغت:

رفرف یعنی بالش و یا پستی.

تفسیر:

در حالی که بهشتیان بر بالش های سبز و بسترها و فرش های بسیار ارزنده که در نهایت زیبایی و نیکویی می باشند یا در جامه های منقش تکیه زده اند.

پس ای گروه انس و جن، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید!؟

(آیه ۷۸) (تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)

تفسیر:

پر خیر و برکت است نام پروردگارت که صاحب کبریا و عظمت و برتری و جود و جمال و رحمت است.

ص: ۸۱

قیامت و حوادث آن

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

تفسیر:

آن گاه که واقعه قیامت واقع شود قیامتی که حتماً واقع می شود.

یا یاد کنید هنگامی را که قیامت واقع شود.

(آیه ۲) لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ

تفسیر:

که در واقع شدن آن دروغی نیست و سزاوار نیست کسی آن را دروغ شمارد؛ زیرا دلیل و برهان قطعی بر تحقق آن وجود دارد.

ص: ۸۲

۱ - اگر معاد نباشد تکلیف قبیح خواهد بود؛ زیرا انجام تکلیف و تحمّل مشقّت آن مستلزم عوض و جزاست و چون در دنیا این عوض و جزا حاصل نمی شود باید آخرتی باشد که مکلف به پاداش عملش برسد.

۲ - حشر اجساد و عود ارواح به اجساد ممکن است و صادق مصدّق به وقوع آن، اخبار فرموده پس حق و محقق باشد؛

اما امکان آن به جهت آن است که اجزای میت قابل جمع آوری و افاضه حیات به آن می باشد، و الا در اوّل مرحله متّصف به وجود و حیات نمی گردید، و خدای تعالی عالم است به اجزای هر فرد شخص، و به قدرت تامه جمع و عودت خواهد داد چنانچه فرماید: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۱)**.

(آیه ۳) (خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ)

تفسیر:

پایین آورنده است و بالا برنده، پایین آورنده اهل کفر و طغیان که در دنیا در نظر اهل دنیا بالا و عزیز باشند و بالا برنده اهل تقوا و ایمان که در دنیا در نظر اهل دنیا پایین و خوار باشند.

یعنی در آن روز اهل کفر و نفاق، پست و خوار باشند، و اهل ایمان و تقوا رفیع و عزیز شوند.

ابن بابویه از حضرت سجاده علیه السلام روایت کرده: **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**

يَعْنِي الْقِيَامَةَ لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ

خَفِضَتْ وَاللَّهُ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى (فِي) النَّارِ ، رَافِعَةٌ

رَفَعَتْ وَاللَّهُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ (۲): قیامت پایین آورنده و پست کننده است؛ سوگند به خدا دشمنان خدا را به سوی آتش جهنم پست نماید، و قیامت بلند کننده باشد؛ به خدا سوگند دوستان خدا را به سوی بهشت بلند نماید.

ص: ۸۳

۱- . سورة اعراف، آیه ۲۹.

۲- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۰۴، ح ۱۰ از کتاب خصال ابن بابویه.

(آیه ۴-۶) (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبًا)

تفسیر:

یاد کنید زمانی را که این زمین به همان لرزش معهود خود سخت لرزانده شود.

به طوری که تمام بناها متزلزل و منهدم شوند و تمام مردمان که روی زمین باشند بمیرند و همه مردگان از قبور بیرون افتند.

«وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا: و کوه ها به شدت سیر داده شوند و خرد و پاره پاره و

ص: ۸۴

و یمن و برکت هستند.

و دوم اصحاب شمال. چه کسانی هستند اصحاب شمال؟ آنها که گویی تجسم و تبلور شومی و شقاوت اند.

و سوم پیشگامان در ایمان و سبقت گیران در تقوا. آنها کسانی هستند (که حال ایشان واضح است و احتیاج به بیان ندارد). کسانی هستند که بعد از ظاهر شدن دین حق در پذیرش آن درنگ نمی کنند و پیشی می گیرند.

گفته شده: السَّبِقُونَ دوم تأکید است.

یا معنی این باشد: پیشی گیران به ایمان و اطاعت، پیشی گیرندگان به رحمت الهی و داخل شدن در بهشت هستند (یعنی السَّبِقُونَ دوم خبر باشد نه تأکید).

آنها (سابقون) مقربان درگاه الهی هستند.

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: این دو آیه (۱۰ و ۱۱) در باره من نازل شده است.

زیرا او در ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه سبقت گرفت و اول کسی بود از مردان که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، و چنان که حضرت خدیجه هم اول زنی بود که ایمان آورد.

این آیه تا آیه ۲۶ درباره سابقون است.

آنها (سابقون مقربون) در بهشت ها و باغ های پر نعمت خواهند بود.

(آیه ۱۳ و ۱۴) (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ)

تفسیر:

گروه انبوهی از پیشینیان (پیامبران و معصومان گذشته و امت های با ایمان و تقوای آنها)؛

و گروه اندکی از پسینیان (پیامبر اسلام و امت با ایمان و تقوای او).

این آیه با روایت:

«أَنَا أَكْثَرُ النَّاسِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، مخالفت ندارد؛ زیرا ممکن است که

سابقون امم سابقه، اکثر از سابقان این امت باشند؛ اما تابعان این امت، اکثر از تابعان امم گذشته باشند.

جایگاه مقربان در بهشت

(آیه ۱۵-۲۱) (عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ * مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ *
لَّا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنَزِفُونَ * وَفَكَهْهٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ)

لغت و اعراب:

سُرُر جمع سریر به معنی تخت. موضونه یعنی تخت های ردیف هم قرار گرفته. اُكْوَاب جمع «كُوب» به معنی جام یا تنگ است
فاکَهه و لحم هر دو عطف به اُكْوَاب است.

تفسیر:

آنها بر تخت های بافته شده از طلا و آراسته شده به جواهر و چیده شده در ردیف هم هستند.

در حالی که تکیه داده اند بر آنها رو به روی یکدیگر تا به دیدار هم مأنوس و مسرور باشند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ...: همواره پسرانی جاودانی (که طراوت و نوجوانی آنان تغییر نمی کند و بر همان هیأت همواره باقی اند) بر گرد آنها می گردند.

بعضی گفته اند: معنی آیه این است که بر گرد آنها پسرانی دستبند و گوشواره دار می گردند.

آن پسران بر آنها با تنگ ها و ابریق ها و جام هایی از شراب که از سرچشمه ای از زیر

عرش جاری است طواف می کنند.

که از آن شراب ها نه سر درد می گیرند و نه عقلشان زائل می گردد. یعنی از سنخ شراب های دنیا که بی هوشی و مستی و بی عقلی می آورد نیست؛ بلکه شراب طهور است که عین لذت و کیف باشد.

وَ فَكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ: و با میوه از آنچه انتخاب کنند.

وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ: و گوشت پرندۀ از هر چه به آن میل پیدا کنند و بخواهند.

از ابن عباس نقل شده است: هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد، فی الحال در حضور آنها مهیا گردد به هر وجه که خواسته ایشان باشد.

(آیه ۲۲ و ۲۳) (وَ حُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ)

اعراب و لغت:

خبر حور در تقدیر است یعنی «و لهم حور عین».

مکنون اسم مفعول به معنی مستور و نهفته.

تفسیر:

و برای آنها در آن جا زنان و همسرانی است سفیدپوست و درشت چشم و زیبا.

و اگر حور عطف به «ولدان» باشد معنی آیه این است که: و نیز حوریان سفیدپوست و درشت چشم گرد آنها می گردند.

که همانند مرواریدی نهان در صدف هستند که نه تغییر رنگ داده اند و نه دست کسی به آنها رسیده است.

(آیه ۲۴) (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

ص: ۸۷

تفسیر:

این همه نعمت ها و کرامت ها را خدای مَنان به آنها به پاداش آنچه در دنیا از عمل های شایسته و صالح و خالص به جای آوردند مرحمت فرماید.

(آیه ۲۵ و ۲۶) (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا)

لغت:

تأثیم یعنی نسبت اثم و گناه به کسی دادن.

تفسیر:

در آن بهشت ها هرگز سخن بیهوده و لغو که هیچ فایده ای بر آن مترتب نشود و سخن گناه آور - مانند فحش و غیبت و نسبت دادن به یکدیگر - نمی شنوند.

بلکه در آن جا نمی شنوند مگر سخن سلام علیک سلام علیک. یعنی پیوسته به هم سلام می کنند که حاکی از وارستگی از غم و اندوه و دوام نعمت و شادی و نشاط است.

(آیه ۲۷) (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مِمَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ)

تفسیر:

و اما یاران و اصحاب دست راست، چه هستند یاران دست راست؟ (مبارکانِ نامه به دست راست داده شدگان اند).

(آیه ۲۸-۳۳) (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَ ظِلِّ مَّمدُودٍ * وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ * وَ فَكَّهٍ كَثِيرٍ * لَّامَقْطُوعَةٍ وَ لَّامَنْوَعَةٍ)

ص: ۸۸

لغت:

مخضود یعنی خم شده از کثرت میوه، و یا به معنی بی خار است. طلع درخت موز، و منضود یعنی روی هم قرار گرفته و چیده شده. مسکوب یعنی ریخته شده.

تفسیر:

در میان باغ‌هایی از درخت سدر بی خار.

و درخت موز که میوه‌هایش روی هم چیده و نشسته. یعنی از پایین تا بالای درخت همه میوه باشد که هیچ ساق آن نمایان نباشد.

و سایه‌ای کشیده شده و گسترده و دائم که هرگز کم نشود و زائل نگردد.

و آبی ریزان از آبشارها.

و میوه فراوان. یعنی انواع و رنگ‌ها و ویژگی‌های فراوان دارند؛

که نه تمام شدنی است و نه استفاده از آن ممنوع است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هیچ میوه‌ای از درخت بهشت نچینند مگر آن که در موضع آن، دو میوه مانند آن روییده شود.

(آیه ۳۴-۳۷) (وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنشَاءً * فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا * عُرُبًا أَتْرَابًا)

لغت:

عُرُب جمع «عروب» یا «عروبه» و آن زنی است که به شوهرش اظهار عشق و محبت کند.

أتراب جمع «ترب» به معنی هم سن و سال است.

ص: ۸۹

تفسیر:

و فرش هایی عالی و روی هم گسترده یا همسرانی والا قدر در اخلاق و جمال.

معنی دوم با آیه بعد تناسب دارد.

اما معنی اول هم در روایت وارد شده است.

که البته ما آنها (همسران) را به آفرینش خاصی به نحو اعجاز از غیر راه توالد آفریدیم.

و برخی گفته اند: مقصود این است که زنان با ایمان سألَمند دنیا را با تجدید خلقت به صورت زنانی که خصوصیات آنها در آیات بعد بیان می شود آفریدیم.

و قول دیگر این که مقصود حور عین است که بدون ولادت در بهشت آفریده شده اند.

فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا: پس آنها را برای همیشه دوشیزه قرار داده ایم. یعنی هرگاه ازواجشان نزد ایشان آیند ایشان را باکره یابند.

عُرُبًا أَتْرَابًا: آنها شوهردوست و با همسرانشان هم سال اند. یا نسبت به همسرشان دوستان و عشق ورزان اند. و خود این زن ها و یا حوریان بهشتی با هم همسال اند.

در اخبار آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید عجزوزه ای نزد یکی از همسرانش نشسته، فرمود: این عجزوزه کیست؟ گفت: از جمله خالات من است. حضرت فرمود:

إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَدْخُلُهَا الْعَجَائِزُ: به درستی که هیچ عجزوزه ای به بهشت نرود. آن زن گریست، حضرت فرمود: خبر دهید او را که در آن روز کسی پیر نخواهد بود؛ بلکه همه را خلعت جوانی و حُسن وجه دهند و به بهشت روند؛ پس این آیه را تلاوت نمود.

حاصل آن که زنان بهشت را به این صفات بیافرینیم.

(آیه ۳۸-۴۰) (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأُولَىٰ * وَ ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ)

لغت:

ثَلَاثَةٌ یعنی گروه.

ص: ۹۰

تفسیر:

این نعمت های عظیم که گفته شد همه برای اصحاب یمین و دست راست است.

که گروه انبوهی از آنان از امت های گذشته هستند.

و گروه انبوهی از آنان از آخرین امت اند.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که: از آدم تا من، یک ثله است، و از من تا قیامت یک ثله، و ثله من تمام نشود مگر با این سیاهان که در بیابان شتر می چرانند و می گویند: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

و نیز در حدیث است از آن حضرت که:

أرجو أن تكونوا نصف أهل الجنة: امید دارم که شما نصف اهل بهشت باشید.

(آیه ۴۱) (وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ)

تفسیر:

در این آیات گروه سوم را بیان فرماید:

و اما یاران و اصحاب دست چپ، چه کسانی هستند یاران و اصحاب دست چپ؟ آنان شقاوتمندان هستند که نامه به دست چپ آنها داده شود.

روایت شده که: اصحاب شمال، دشمنان آل محمد هستند. گفته شده: مقصود این است که اینها جزء اصحاب شمال اند نه همه آنها.

(آیه ۴۲-۴۴) (فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَّابَّارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ)

لغت:

سموم یعنی آتش نفوذ کننده. حمیم یعنی آب داغ. یحموم به معنی دود است.

تفسیر:

اصحاب شمال در میان حرارت نفوذکننده آتش و آب جوشان هستند.

و در سایه ای از دود غلیظ سیاه اند.

سایه ای که نه خنک است - مانند سایه های دنیا که در آن استراحت کنند - و نه سودبخش است به کسی که به آن پناه ببرد.

(آیه ۴۵ و ۴۶) (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ)

لغت:

حِنث یعنی گناه.

تفسیر:

حَقًّا که آنها پیش از این در دنیا صاحب نعمت های خوش گذران، با نعمت های فراوان بودند. مراد تنعم ایشان به محرمات است که ایشان را از تفکر در امور حقّه و عاقبت مخالفت با اوامر و نواهی الهیه باز می داشت.

و بر گناهان بزرگ اصرار می کردند و از آن نادم و تائب نمی شدند. مراد جمیع گناهان کبیره یا سوگند دروغ بر آن که حشر و نشر و معاد نخواهد بود است.

(آیه ۴۷ و ۴۸) (وَكَانُوا يَقُولُونَ أَلَذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ إِبَائُنَا أَلأُولُونَ)

تفسیر:

و به عنوان انکار می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و پاره های استخوان شدیم آیا حتماً ما برانگیخته می شویم؟!

ص: ۹۲

تکرار استفهام برای تأکید در انکار زنده شدن بعد از مرگ است.

و آیا نیاکان ما که خاک شده اند و از بدن ایشان چیزی باقی نمانده نیز زنده می شوند؟!

(آیه ۴۹ و ۵۰) (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

تفسیر:

خدای متعال در رد انکار آنها فرماید:

بگو: بی تردید اولین و آخرین حتماً به سوی وعده گاه روز معینی - یعنی روز قیامت - گردآوری خواهند شد.

برهان: حشر اجسام و عود ارواح به اجساد، محال نیست؛ بلکه ممکن است و پیامبر که صادقِ مصدق است به وقوع آن خبر داده پس حق است. و خداوند عالم قادر، به جمیع اجزای بدن ها عالم است و قادر است بر جمع کردن آنها به نحوی که هر جزوی در محلّ اوّل قرار گیرد به نحوی که پس از زنده شدن آن گفته می شود این همان شخص است بدون تفاوت.

(آیه ۵۱-۵۳) (ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْلِهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ * لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ * فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ)

لغت:

مالتون اسم فاعل به معنی پرکنندگان.

تفسیر:

بعد از آن بر سبیل توبیخ نسبت به منکرین معاد فرماید:

سپس شما ای گمراهان انکارکننده رسالت و معاد.

ص: ۹۳

حتماً از درختی بدمنظر و بدطعم و بدبو که زقوم است خواهید خورد.

پس از شدت گرسنگی شکم ها را از آن پر خواهید کرد.

(آیه ۵۴ و ۵۵) (فَشْرَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ * فَشْرَبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ)

تفسیر:

پس روی آنچه خوردید آب جوشان خواهید نوشید.

در حدیث است که عذاب گرسنگی بر جهنمیان گمارند تا شکم های خود را از زقوم پر سازند. بعد از آن تشنگی بر آنها غلبه کند، که حمیم بر آنها عرضه دارند و بسیار از آن بیاشامند.

پس همانند شتران عطش زده می نوشید.

هیم - به ضم هاء - دردی است شبیه به استسقا که شتر را عارض می شود و به جهت آن هر چند آب می خورد سیر نمی شود تا هلاک می گردد و به این شتر هیم یا هیماء گویند و جمع آن هیم است.

(آیه ۵۶) (هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ)

تفسیر:

اینها که بیان شد پذیرایی ابتدایی از تکذیب کنندگان رسالت و معاد در روز جزاست، یعنی همان طور که در اول ورود مهمان برای پذیرایی او چیزی مختصر و ابتدایی می آورند تا بعد به طور مفصل از او پذیرایی کنند، این جا هم بر سیل سرزنش فرماید که زقوم و حمیم برای مکذبان به منزله پذیرایی ابتدایی باشد و عذاب شدید عظیم بعد از آن خواهد بود.

ص: ۹۴

(آیه ۵۷) (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ)

تفسیر:

ما شما را آفریدیم، پس چرا توحید و رسالت پیامبر ما و معاد و روز جزا را تصدیق نمی کنید؟!

یعنی شما معترفید که نبودید و موجود شدید، و البته مخلوق به خودی خود موجود نشود، و موجد لازم دارد، و او خالق و صانع و آفریدگار شما باشد.

و احیای مردگان و عود ارواح به اجساد، از خلقت انسانی از نطفه عجیب تر نیست پس چگونه معاد را تصدیق نمی کنید؟! و لذا حضرت سجاد علیه السلام فرماید:

وَ الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى: و عجب و تمامی عجب از کسی است که انکار کند نشئه دیگر را که قیامت و زنده شدن مردگان باشد، و حال آن که می بیند نشئه اولی را، که خلقت مخلوقات و انسان ها باشد.

(آیه ۵۸ و ۵۹) (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ)

تفسیر:

از این آیه تا آیه ۷۳ خداوند برای اثبات قدرت خود مواردی را یاد می کند:

آیا آنچه از نطفه در رحم می ریزید دیده اید؟

یا خبر دهید از آب نطفه که در رحم می ریزید.

آیا شما آن را در مراحل مختلف تا انسان کامل شدن می آفرینید یا ما آفریننده او هستیم؟ و چون شما اقرار دارید به آن که خالق آن ماییم، پس البته قادر خواهیم بود بر اعاده آن؛ زیرا اعاده مشکل تر از ابداء و ایجاد نیست، بلکه از آن آهون و آسان تر است.

(آیه ۶۰-۶۲) (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَ نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ)

تفسیر:

ماییم که مرگ را در میان شما از نظر اسباب و مدت و تقدیم و تأخیر مقدر کردیم و هرگز ما در آنچه مقدر کرده ایم مغلوب نمی شویم.

مرگ را مقدر کرده ایم بر اساس این که امثال شما را به جای شما قرار دهیم. همواره گروهی را ببریم و نظائرشان را بیاوریم و در آخرت به تناسب آن جهان، شما را در صورت ها و حالاتی که نمی دانید مجدداً ایجاد می کنیم.

یعنی ما قدرت داریم بر آن که شما را به شکل های مختلفه زنده نماییم، یعنی کافران را در زشت ترین صورت و مؤمنان را در بهترین صورتی که معلوم و معهود شما نیست.

و به یقین شما خلقت نخستین در این دنیا را دانستید که چگونه پیدا شده و همواره تبدل می یابد، پس چرا به قدرت و توانایی ما متذکر نمی شوید و به آن بر قدرت ما بر معاد استدلال نمی کنید؟!

چه هر که بر آن قادر است، از این عاجز نتواند بود؛ بلکه این آسان تر از آن خواهد بود.

(آیه ۶۳-۶۷) (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَبًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرَمُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ)

لغت:

حطام یعنی شکسته و ریزریز شده. تفکّه به معنی تعجب هم آمده است.

تفسیر:

آیا آنچه را کشت می کنید دیده اید؟ یا خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان می کنید؛ آیا شما آن را می رویانید یا ما با قدرت کامله خود رویاننده آن هستیم؟! و چون در این باب نزاع ندارید؛ بلکه به زارعت ما اقرار دارید؛ پس چرا اندیشه نمی کنید تا بدانید آن ذاتی که قادر باشد بر رویانیدن زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره از آن، قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن طور که بوده اند.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: زَرَعْتُ! وَلْيُقِلْ: حَرَّتُ (۱):

نگوید یکی از شما: زراعت کردم! بلکه گوید: حرث نمودم.

زرع عبارت است از رویانیدن نباتات، و آن فعل خدای متعال است؛ و حرث که شکافتن زمین و دانه زیر خاک نمودن است فعل شماس است.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا...! اگر اراده حتمی کنیم مسلماً کشت شما را خار و خاشاک می گردانیم، پس شما از روی تعجب و تأسف گوید:

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ...! حَقًّا که ما غرامت زده ایم و خرج هایی که کردیم از بین رفت!

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ...! بلکه ما محروم و بدبختیم!

یا ملامت کنید نفس خود را بر تقصیر در طاعت که سبب آن خسارت شده است و پیوسته بر سبیل تأسف و تعجب با یکدیگر گوید: ما هلاک شد گانیم؛ زیرا حاصل کار ما که روزی ما بود و خرج هایی که کردیم از بین رفت؛ بلکه ما محروم و بی بهره ماند گانیم!

وجه ترقی از مغرم به محروم آن است که محروم کسی را گویند که هیچ چیز نداشته باشد، و مغرم آن که او را فی الجمله چیزی باشد.

انس بن مالک روایت نموده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به زمینی ناکشته گذر فرمود،

١- . منهج الصادقين، ج ٩، ص ١٦٠.

پرسید: چرا این زمین را کشت نکرده اید؟ گفتند: می ترسیم باران کم بیارد و از محصول محروم مانیم! فرمود: شما تخم در زمین کنید و امور لازم بر خود را از دست ندهید که رویاننده، خدای سبحان است. (۱)

تنبيه: آیه شریفه دلالت دارد بر لطف و مرحمت الهی نسبت به بندگان در رویانیدن زراعات و حفظ آن از آفات تا بندگان به فراخی و وسعت، روزی خود را دریابند و منعم حقیقی را به طاعت و عبادت سپاسداری و شکرگزاری نمایند و از مخالفت و نافرمانی اوامر و نواهی او اجتناب کنند تا گرفتار قحط و تنگی نشوند؛ زیرا اگر خدا بخواهد جوبات را از زمین رویاند یا آن را کاه گرداند، که در نتیجه رفاهیت سلب و سختی و قحطی هویدا گردد.

مؤلف تفسیر اثنا عشری گوید: چنانچه در زمان ما چنان قحطی شد که از شدت گرسنگی کهنه و علف و... را خوردند و مردند؛ و در پایان آن و با پیش آمد که از بسیاری و کثرت اموات برای دفن آنان به زحمت افتادند؛ نعوذ باللّٰه من سخط اللّٰه!

نعمت آب شیرین

(آیه ۶۸-۷۰) (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ)

لغت:

مُزْن به معنی ابر سفید یا ابر آبدار.

اجاج آب شور و تلخ، یا آب شور که به تلخی زند.

تفسیر:

آیا آبی که می نوشید دیده اید؟

یا خبر دهید، آبی را که صاف و گوارا و شیرین و لطیف است و به جهت رفع عطش خود

ص: ۹۸

می آشامید تا حیات تازه یابید؟

آیا شما آن را از ابر سفید بارانزا فرود آورده اید یا ما فرو فرستنده ایم؟!

آب ابر سفید شیرین تر از آب ابرهای دیگر باشد.

اگر بخواهیم آن را تلخ و شور می گردانیم تا کسی نتواند بیاشامد! پس چرا شکر نمی کنید؟!

چرا بر امثال این نعمت های ضروری که با نبود آن، حیات بشری متزلزل و مختل گردد، سپاسداری نمی نمایید، با این که عقل سلیم به وجوب شکر منعم حکم می کند.

نعمت آتش

(آیة ۷۱-۷۳) (أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشُونَ * نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَ مَتَعًا لِلْمُقْوِينَ)

لغت:

مُقوی اسم فاعل و به معنی مسافری که در بیابان است.

تفسیر:

آیا آن آتشی را که بر می افروزید دیده اید؟

یا خبر دهید از بیرون آوردن آتش از درخت سبز.

آیا شما درخت آن را ایجاد کرده اید یا ما ایجاد کرده ایم؟!

در بیابان های حجاز دو درخت است که یکی مرخ و دیگری عفار، نام دارد. هرگاه شاخه مرخ را به شاخه عفار بسایند، حق تعالی به قدرت کامله خود از میان دو شاخه تر که آب از آن می چکد آتش بیرون می آورد.

یعنی شما که مشاهده می کنید بروز آتش را میان دو درخت تر و سبز، و معترفید که این کار از قدرت ماست پس به آن استدلال کنید بر آن که ما قادریم بر هر کار ممکن، و از جمله آن بعث و نشور و زنده نمودن مردگان در قیامت است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا... ما آن آتش که از ساییدن شاخه دو درخت به هم پیدا می شود را وسیله یاد کردن آتش قیامت و وسیله بهره مند شدن مسافران از آن قرار دادیم.

وَمَتَعًا.... یعنی سبب نفع کسانی که در بیابانی که از آبادانی خالی باشد و احتیاج به آتش پیدا کنند یا سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیدیم که در تاریکی به روشنایی آن می نشینند و در سرما با آن گرم می شوند و در طبخ و غیر آن بدان نفع یابند.

(آیه ۷۴) (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)

تفسیر:

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی و او را از هر عیب و نقصی بری دان.

امر به تسبیح بعد از ذکر تعدادی از نعمت هایی که نشانه قدرت الهی است یا به جهت تنزیه خداوند است از قول منکران و کافران، یا به جهت تعجب از ایشان در کفران و ناسپاسی نعمت های الهی، و یا به جهت امر به شکرگزاری بر نعمت های یاد شده است.

نزد بعضی این آیه امر است به گفتن «سبحان ربی العظیم و بحمده».

و در روایت وارد شده که چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

إَجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ (۱): این را در رکوع خود - یعنی ذکر رکوع - قرار دهید.

(آیه ۷۵-۸۰) (فَلَمَّا أَفَسْتُمْ بِمَوْجِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسِيمٌ لِّوَالِدِ الْمُتَلِمِينَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ)

ص: ۱۰۰

تفسیر:

مشرکان قرآن را به سحر و شعر و کفایت نسبت می دادند. خداوند در رد آنها می فرماید:

پس سوگند به جایگاه ستارگان در جوّ وسیع و به زمان غروب و سقوط آنها و به اوقات نزول اجزای قرآن.

و البته اگر بدانید، این سوگند بزرگی است؛ زیرا اولی (سوگند به جایگاه ستارگان) از ادلّه توحید و قدرت حق در تکوین، و دومی (سوگند به اوقات نزول قرآن) از ادلّه حکمت و رحمت او در تشریح است.

إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ... که به یقین این قرآنی است کریم و گرامی نزد فرستنده آن و پذیرندگان.

گرامی است نزد خدای متعال و ملائکه و مؤمنان. و گرامی است به اعتبار آن که کلام خداوند کریم است. و گرامی است از جهت آن که محفوظ است از تغییر و تبدیل. و گرامی است به اعتبار آن که بزرگ ترین معجزه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است.

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: این قرآن در لوحی محفوظ از تغییر و تبدیل نگاشته شده است.

که آن را لمس نکند جز فرشتگان پاکیزه شده از کدورت تجسم و معاصی، و خطوط این قرآن را لمس نکند جز پاکان از حدث، و حقایق عرفانی آن را درک نکند جز پاکان از تعلق دل به غیر الله و محتوای کامل آن را نمی داند مگر پیامبر و معصومان علیهم السلام.

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ: این قرآن فرو فرستاده شده از جانب پروردگار جهانیان به لوح محفوظ، و از آن به جبرئیل امین، و از وی به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و توسط او به جامعه بشری است.

(آیه ۸۱-۸۲) (أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ * وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ)

تفسیر:

آیا با این سخن (قرآن) که عظمت آن در آیات قبل بیان شد به سستی و سبکی برخورد می کنید؟ و در تصدیق به آن و کتاب آسمانی دانستن آن تردید دارید؟!

و قرار می دهید نصیب و حظّ خود را از این قرآن، آن که تکذیب کنید آن را؟!

یا می گردانید شکر روزی خود را تکذیب نمودن قرآن؟ یعنی به جای شکر نعمت های الهی یا شکر نعمت قرآن، آن را تکذیب می کنید؟!

رسیدن جان به حلقوم

(آیه ۸۳-۸۷) (فَلَوْلَمَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَ أَنْتُمْ حِينًا تَنْظُرُونَ * وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَأُنْبِتَنَّ رُؤُونَ * فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

لغت:

مدین یعنی جزا داده شده، و مدینین جمع آن است.

تفسیر:

شما که قرآن و پیامبری پیامبر و معاد را انکار می کنید، پس چرا آن گاه که جان محتضری به گلوگاه می رسد و هنگام مرگ اوست.

و شما در آن حال به وضع خود یا آن محتضر می نگرید و در حسرت و تحیر هستید.

و ما و فرشتگان ما به آن محتضر از شما نزدیک تریم و لکن شما نمی بینید که به آن محتضر چه می گذرد.

پس چرا اگر شما مجازات شدنی نیستید و می گوئید: معاد حقیقت ندارد و بعد از مرگ ثواب و عقابی نیست!

آن جان را در آن حال به بدن باز نمی گردانید اگر راستگوئید؟!

یا چرا جان خود را به بدن بر نمی گردانید اگر راستگوئید؟!

ص: ۱۰۲

تنبيه: به مقتضای احادیث بسیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و باقی ائمه علیهم السلام در نزد مؤمن وقت معاینه موت حاضر شوند و سفارش می نمایند به حضرت ملک الموت در حق او به رفق و مدارا، و نازل می شوند بر او ملائکه رحمت از جانب پروردگار و او را به روح و ریحان و جنت نعیم بشارت می دهند.

بیان: زمخشری در کشف گفته: تفصیل و تبیین معنی آیه آن است که انکار شما آیات الهی و افعال او را، بر وجهی است که اگر کتاب به شما نازل فرماید می گوئید: سحر و افتراست! و اگر پیغمبر ارسال فرماید می گوئید: ساحر و کذاب است! و اگر باران می فرستد که سبب حیات شماست می گوئید: این از فلان ستاره است! بنابراین مرگ و میراندن را هم می گوئید: کار خداوند نیست! پس اگر در این ادعا راست گوئید چرا هنگامی که جان به حلقوم می رسد نمی توانید روح را به بدن برگردانید؟ پس، از این عدم قدرت شما معلوم می شود ادعای شما درست نیست و خداوند محیی و ممیت است و شما باید این مطلب را تصدیق کنید.

(آیه ۸۸-۸۹) (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ)

لغت و اعراب:

ریحان به معنی روزی هم آمده است. رُوح یعنی راحتی.

قبل از روح «له» در تقدیر است.

تفسیر:

پس اگر آن محتضر از مقربان درگاه الهی باشد همان ها که با عنوان سابقون پیش تر یاد شد؛

پس او را آسایش و روزی پاک و بهشت پرنعمت است.

ص: ۱۰۳

(آیه ۹۰ و ۹۱) (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ)

تفسیر:

و اما اگر محتضر از اصحاب و یاران یمین و دست راست باشد؛

پس به او گفته می شود: سلامی است تو را از جانب یاران و اصحاب دست راست.

و شاید معنی آیه این باشد که ای پیامبر، سلام بر توست از اصحاب یمین که برادران تو اند. یا شاد باش که ایشان از همه آفت ها سالم اند.

(آیه ۹۲-۹۴) (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ * وَ تَصْلِيهٌ جَجِيمٍ)

اعراب و لغت:

قبل از نزل «له» در تقدیر است. تصلیه مصدر از باب تفعیل به معنی ملازم بودن یا داخل شدن است.

تفسیر:

و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد؛

پس پذیرایی ابتدایی از او به آب جوشان خواهد بود؛

و وارد شدن در جهنم و چشیدن حرارت و عذاب آن.

(آیه ۹۵) (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ)

ص: ۱۰۴

تفسیر:

به درستی که آنچه در این سوره یا در شأن این سه طایفه بیان شد حقی است یقینی و ثابت که هیچ شکی در آن نیست.

نکته: اضافه حق به یقین با این که هر دو به یک معنی است به جهت تأکید و مبالغه باشد.

(آیه ۹۶) (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)

تفسیر:

پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح گو و او را از هر نقصی که منکران و گمراهان به او نسبت می دهند و از مطلق نقص و عیب منزّه دان.

یا بگو: «سبحان ربی العظیم و بحمده».

ص: ۱۰۵

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ

تفسیر:

آنچه در آسمان هاست از فرشتگان و خورشید و ماه و ستارگان و غیره و آنچه در این زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیره، هر یک به زبان خویش خدا را تسبیح گفتند و او مقتدر شکست ناپذیر و دارای اتقان صنع در تکوین و تشریح است.

در تسبیح موجودات، دو قول است:

۱ - تسبیح حالی و تکوینی، یعنی هر موجودی به لسان حال دلالت می کند بر وجود صانع حکیم، که ایجاد و ابداع فرموده آنها را و به زبان بی زبانی فقر ذاتی خود و غنای ذاتی خالق خود را گویا هستند.

قول دوم: تسبیح مقالی و ارادی؛ آن که هر طبقه ای از حیوان و نبات و جماد دارای شعور و ادراک هستند، و هر گروه به زبانی ذات احدیت الهی را تسبیح می کنند. چنانچه

بسیاری از مردم را که زبان آنها را هیچ ندانیم گفتار آنها برای خود آنها معنا دارد؛ اما برای ما مانند صدای طيور است که از آن چیزی نمی فهمیم. پس همچنین ممکن است از صدای طيور چیزی نفهمیم و حال آن که هر یک تسبیح کنند ذات سبحانی را.

در مناقب روایت شده که حضرت سجاد علیه السلام دو رکعت نماز خواند، پس در سجده تسبیح نمود، در این حال باقی نماند نه درخت و نه کلوخی مگر آن که تسبیح کردند با آن حضرت. (۱) و همین که در زمانی واقع شد، دلالت بر امکان آن دارد و ظاهر آیه دلالت بر وقوع آن دارد و شنوایدن آن در بعض اوقات از جهت اعجاز بوده، چنانچه تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده شد.

توصیف پروردگار

(آیه ۲) (لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

تفسیر:

ملکیت حقیقی و حاکمیت تام آسمان ها و زمین از آن اوست؛ زیرا خلق و حفظ و تدبیر و فانی کردن آنها همه در تحت اراده اوست و هیچ کس را نرسد که ادعای خالقیت آنها را نماید یا او را از تصرف در آنها مانع شود.

زنده می کند مرده ها را برای جزا و می میراند زنده ها را در دنیا. یا زنده می کند مرده (یعنی نطفه) را و می میراند زنده را هنگامی که اجل او فرا رسد بر وفق حکمت و مصلحت، و او قدرت تامه دارد و بر هر چیزی تواناست.

(آیه ۳) (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

ص: ۱۰۷

تفسیر:

اوست اوّل که پیش از همه مخلوقات بوده و آنها را آفریده یعنی قدیم ازلی است، و اوست آخر که پس از فنای همه موجودات باقی و ابدی است. اوّل سلسله علل و آخر و منتهی الیه سلسله معلولات است، پیش از همه بوده و بعد از همه خواهد بود.

اوست پیدا از نظر آثار و تجلی صفات و کثرت دلایل بر وجود او، و اوست نهان از نظر کنه و حقیقت ذات که عقل از درک آن عاجز است و او به همه چیز داناست.

در توحید صدوق رحمه الله است که ذات الهی اوّل است بدون ابتدا، و آخر است به غیر انتها.

ظاهر است به آیاتی که آشکار فرموده از شواهد قدرت و آثار حکمت که خلق از ایجاد کوچک ترین آنها و آسان ترین آنها و حقیرترین آنها عاجزند؛ چنانچه فرموده: لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَاَوْ كَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ.

باطن است از عقول و اوهام که احاطه به او پیدا نکنند و در شناختن حقیقت او حیران اند.

(آیه ۴) (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

اعراب و لغت:

بعضی گفته اند: معکم یعنی شاهد معکم. یلج یعنی فرو می رود.

تفسیر:

اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز یا شش شبانه روز یا در شش دوران آفرید، سپس بر تخت تسلط و تدبیر امور هستی مستولی شد مانند تسلط پادشاه بر تخت سلطنت

ص: ۱۰۸

برای تدبیر امور مملکت.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده:

إِسْتَوَى تَدْبِيرُهُ، وَ عَلَا أَمْرُهُ؛^(۱)

مستولی شد تدبیر او و بالاتر است فرمان او.

از حضرت کاظم علیه السلام نقل است:

إِسْتَوَى عَلَى مَا دَقَّ وَ جَلَّ؛^(۲)

استیلا یافت بر آنچه کوچک و بزرگ است.

يَعْلَمُ مَا يَلْبُحُ... آنچه در زمین فرو می رود از بذرها، آب ها، مردگان، گنج ها، ریشه های درختان و حیوانات، و آنچه از زمین بیرون می آید مانند نباتات و چشمه ها و معدن ها و حیوانات، و آنچه از آسمان فرود می آید مانند فرشتگان، کتاب های آسمانی، وحی، تقدیرات ربوبی، نور کرات، صاعقه و باران و برف و تگرگ، و آنچه به آسمان بالا- می رود از فرشتگان، اعمال بندگان، دعای آنان، برخی از جن ها و ارواح انسان ها، همه را خدا می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به آنچه انجام می دهید از خیر و شرّ و طاعت و گناه، بینا و بصیر است و بر آن جزا می دهد.

(آیه ۵) (لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

تفسیر:

ملکیت حقیقی و مالکیت آسمان ها و زمین و فرمان روایی در آنها از آن خداست، به لحاظ این که آفریدن و حفظ و تدبیر و فانی کردن و اعدام آنها همه به دست اوست. و همه کارهای جهان هستی و عاقبت آنها و سلسله معلولات به سوی او که علل العلل است باز گردانده می شود.

ص: ۱۰۹

۱- . نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۵۷.

۲- . نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۵۸.

پادش بزرگ برای ایمان و انفاق

(آیه ۶) (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

تفسیر:

شب را در مدّت شش ماه از اوّل زمستان تا اوّل تابستان به تدریج در روز در می آورد، و روز را در شش ماه دیگر از اوّل تابستان تا اوّل زمستان به تدریج در شب در می آورد.

یعنی از زمان روز بر شب زیاده می کند یا از زمان شب به روز به اختلاف فصول.

بیان: در بلاد متوسطه اوّل بهار، شب و روز مساوی است؛ خداوند سبحان به قدرت کامله خود به تدریج از شب داخل در روز نماید تا اوّل تابستان که روزی از آن بلندتر نیست. بعد به تدریج از روز کاسته داخل در شب فرماید تا اوّل زمستان که شبی از آن بلندتر و روزی از آن کوتاه تر نیست.

و او به آنچه در سینه هاست از فکر و اندیشه و عقاید و صفات هر ذی شعوری داناست.

دلیل وجوب ایمان و انفاق

(آیه ۷) (ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ)

لغت:

مستخلف اسم مفعول از باب استفعال به معنی جانشین است.

تفسیر:

به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و وحدانیت ذات و ربوبیت او را تصدیق کنید. و از آنچه از اموال، شما را در آن جانشین خود و گذشتگان قرار داده انفاق کنید. پس کسانی از

ص: ۱۱۰

شما که ایمان آوردند و در راه خدا انفاق کردند در آخرت پاداش بزرگی خواهند داشت که بهشت و نعمت های آن باشد.

یا آن که این مال در حقیقت مال شما نیست؛ بلکه مال خداست و شما در تصرف آن به منزله جانشین ها و وکلای او هستید که در راه او انفاق کنید. پس باید که انفاق بر شما آسان باشد چنانچه صرف کردن آن بر کسی که وکیل و نایب غیر باشد آسان است.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است:

مَا مِنْ عَبْدٍ يَبْخُلُ يَنْفَقَهُ يُنْفِقُهَا فِيمَا يَرْضَى اللَّهُ إِلَّا ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ أضعافها فيما سخط الله:

هیچ بنده ای نیست که از خرج کردن مال در آنچه رضای خداست بخل نماید مگر آن که مبتلا شود به این که چند برابر آن را در آنچه سخط خدا باشد هزینه نماید.

(آیه ۸) (وَ مَا لَكُمْ لَأْتُمُونَنَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

اعراب و لغت:

والرسول... حال است. ميثاق یعنی پیمان.

تفسیر:

و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و یا آثار ایمان از شما دیده نمی شود در حالی که پیامبر و فرستاده خدا شما را فرا می خواند و دعوت می کند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و برای اثبات صدق پیامبرش حجت و معجزه دارد و عذری برای شما باقی نگذاشته است و مسلماً خداوند از شما به وسیله انبیا و درک عقلتان پیمان گرفته اگر ایمان (یا استعداد ایمان دارید)؟!!

آیه شریفه به تمام منکران اسلام و قرآن در هر عصر و زمان به لسان ناطق اتمام حجت فرماید بدین تقریر: برای تحقق و ثبوت امری دو مقدمه لازم باشد: یکی این که مقتضی

باشد، و دیگر این که مانع نباشد. و در ایمان شما منکران، مقتضی، موجود است که آن اعطای عقل و ظهور حجت و برهان بر حقایق پیامبر باشد، و مانع عقلی هم مفقود است، پس چرا در حجج ظاهره و آیات بینه تعقل نمی کنید، تا مهتدی شوید؟!

(آیه ۹) (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ)

تفسیر:

اوست که همواره بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله آیات و دلایل روشنی بر حقایق اسلام و صدق پیامبری او فرو می فرستد تا شما را از تاریکی های کفر و شرک و فسق به سوی نور ایمان، و از تاریکی های جهل و گمراهی به نور علم و هدایت بیرون آورد و حقاً که خداوند به شما رئوف و مهربان است و از رأفت و مهربانی اوست که علاوه بر عقل، پیامبر صلی الله علیه و آله را هم برای هدایت شما فرستاده است.

(آیه ۱۰) (وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَسِّرَتُوهُ مِنكُمْ مَّنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ أُوْلَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِن بَعْدِ وَ قَتَلُوا وَ كُفَرُوا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

تفسیر:

شما را چه حاصل از این که (یا چه عذر دارید که) در راه خدا انفاق نمی کنید و حال آن که میراث آسمان ها و زمین از آن خداست؟! یعنی همه می میرند و همه چیز از آن او

ص: ۱۱۲

می شود. بلکه در حقیقت هم اکنون او مالک حقیقی است که به بندگان اجازه تصرف داده است و روزی با مرگشان این امکان تصرف از آنها گرفته خواهد شد. پس چون می دانید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند، پس انفاق آن از جهت آن که موجب عوض و ثوابی است که باقی خواهد ماند، اولی و احق می باشد.

بعد از آن، تفاوت میان انفاق کنندگان را از حیث سبق و قوت یقین و شدت حاجت بیان فرماید:

هرگز کسانی از شما که پیش از فتح مکه و قوی شدن مسلمان ها و پیش از بی نیاز شدن از جنگ با دشمنان خدا انفاق کردند و جهاد نمودند، با دیگران که پس از فتح مکه و قوی شدن مسلمان ها و بی نیاز شدن از جنگ انفاق کردند نزد خدا یکسان نیستند؛ بلکه آنها از حیث درجه و مرتبه بزرگ ترند و خداوند به همه آنها وعده پاداش نیکو داده (اما با تفاوت درجات) و خدا از آنچه عمل می کنید و به جا می آورید آگاه است.

و می داند که انفاق و جهاد هر کس بر وجه اخلاص است یا ریا، و همه را بر وفق نیت، جزا و سزا خواهد داد.

شرایط دهگانه قرض الحسنه

(آیه ۱۱) (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَعَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ)

تفسیر:

کیست که به خداوند وام دهد و امی نیکو با طیب نفس و نیت خالص، از بهترین اموال و به نیازمندترین اشخاص تا خدا آن را برای او چند برابر کند و او را در آخرت پاداشی پرارج و پسندیده باشد؟!!

تعبیر از انفاق به قرض به جهت آن است که همچنان که قرض، واجب العوض است انفاق نیز امری لازم الاجر است؛ پس منفق مانند کسی است که قرض دهد.

تنبيه: برخی از بزرگان فرموده اند: قرض حسن که همان صدقه است [یا با فضیلت ترینش] آن است که جامع اوصاف ده گانه باشد (برخی از این اوصاف شرط

صَحَّتْ وَبِرْخَى شَرْطُ كَمَالِ اسْتِ):

۱ - آن که آنچه می دهد از حلال باشد؛ زیرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ. (۱)

۲ - از اموال نفیسه (نه به درد نخور) باشد؛ زیرا خدا فرموده: وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ.

۳ - صدقه دهنده محبّ مال و امیدوار به زنده بودن باشد؛ زیرا از حضرت سؤال نمودند از افضل صدقه، فرمود:

أَنْ تُعْطِيَهُ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَاحِيحٌ تَأْمَلُ الْعَيْشَ...: (۲) افضل صدقه آن است که بدهی آن را در حالی که تندرست باشی و تو در هزینه کردن مال سخت و در حفظ و جمع آن حریض باشی و امید زندگی داشته باشی.

۴ - آن که در کتمان و پنهان داشتن بکوشد.

۵ - به محتاج ترین مردمان یا لا اقل فقرا بدهد چنانچه فرماید: وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ.

۶ - آن که در پی آن بر فقیر منت نهد و او را اذیت نرساند؛ زیرا خدا فرماید: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى.

۷ - آن که با قصد قربت و اخلاص، بدون ریا و سمعه بدهد.

۸ - آن که صدقه خود را حقیر شمرد اگرچه بسیار باشد؛ زیرا از علائم مؤمن این است که اعمال صالحه خود را هر چه باشد در پیشگاه خدای مَنان کوچک و کم ارزش بداند.

۹ - آن که از اموالی باشد که مورد توجه و محبت اوست که فرمود: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

۱۰ - با وجود نیازمند بودن خود صدقه بدهد.

با این صفات ده گانه، صدقه قرض حسن (یا قرض حسن کامل) باشد. (۳)

ص: ۱۱۴

۱- . منہج الصادقین، ج ۹، ص ۱۷۸ خداوند، پاک است و جز پاک را نمی پذیرد.

۲- . منہج الصادقین، ج ۹، ص ۱۷۸.

۳- . مدرک یاد شده. با تصرّف در برخی از عبارات.

۱ - در کتاب وسائل از حضرت صادق علیه السلام است:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا حَسَنًا يُرِيدُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ إِلَّا حَسِبَ لَهُ أَجْرُهَا كَحِسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ. (۱)

فرمود: هیچ مسلمانی نیست که به مسلمانی به جهت رضای خدا قرض دهد مگر آن که حساب شود برای او اجری مثل اجر صدقه تا زمانی که آنچه قرض داده به او بگردد.

نورانیت مؤمنان در قیامت

(آیه ۱۲) (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَ لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

اعراب:

یوم... متعلق است به جمله «و له اجر کریم» در آیه قبل. و احتمال است که اول کلام باشد.

گفته شده قبل از جنات دخول در تقدیر است.

تفسیر:

برای آنها اجر کریم است در روزی که...

یا روزی که مردان و زنان مؤمن را می بینی که پرتو نورشان پیشاپیش آنها و در سمت راستشان پیش می رود (یا به شتاب پیش می رود) تا راهنمای آنان به بهشت باشد فرشتگان با استقبال از ایشان به آنها می گویند: مژده باد شما را در این روز به بهشت ها و باغ هایی که از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرها جاری است، در آن جا جاودانه خواهید بود. این همان کامیابی و رستگاری بزرگ است.

ص: ۱۱۵

(آیه ۱۳) (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ)

اعراب:

یوم یقول... یا بدل از «یوم...» در آیه قبل است و یا متعلق به «ذلک هو الفضل...» در آیه قبل باشد. سور نایب فاعل ضرب و «با» زایده است.

تفسیر:

روزی که مردان و زنان منافق در مسیر محشر به سوی محلی که برای آنها تعیین شده به کسانی که ایمان آورده اند و با خود نور دارند می گویند: به خاطر ما اندکی درنگ کنید و مهلت دهید - یا به سوی ما نظر کنید - تا از نورتان روشنی بگیریم. به آنها گفته می شود، یعنی مؤمنان یا فرشتگان به آنها می گویند: به پشت سرتان (یعنی دنیا) باز گردید و برای خود نور کسب کنید. یعنی موجبات این نور را که ایمان و عمل صالح است انجام دهید؛ زیرا در محشر از دیگران کسب نور نتوان کرد و از دنیا باید آورد. و آن هم برای شما امکان پذیر نیست.

در این هنگام میان آن مؤمنان و منافقان دیواری که دارای در است زده می شود، در طرف داخل آن که به سوی بهشت می باشد رحمت است و بیرونش که به سوی جهنم است از آن ناحیه عذاب می باشد.

(آیه ۱۴) (يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)

ص: ۱۱۶

لغت:

أمانی جمع «أمنیه» و آن به معنی آرزوست.

تفسیر:

منافقان، مؤمنان را ندا می دهند که آیا ما در دنیا با شما نبودیم؟! با شما در مسجد حاضر می شدیم و نماز می خواندیم، با شما روزه می گرفتیم، با شما رفت و آمد و مجالست داشتیم (یعنی مسلمان بودیم)! مؤمنان به آنان گویند: آری ظاهراً با ما بودید؛ لکن شما خود را به هلاکت انداختید و منافق بودید و نابودی اسلام را می خواستید و هر شری را برای مؤمنان و پیامبر انتظار می کشیدید و در دین حق و پیامبری پیامبر شک کردید و آرزوی های باطل شما را مغرور ساخت تا فرمان خدا به هلاکتتان رسید و شیطان فریبنده، شما را در باره خدا فریب داد.

انس بن مالک روایت نموده: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب موعظه می فرمود، در اثنای آن، خطهایی بر زمین کشید، بعد یک خط بر سر آنها کشید. فرمود: می دانید این چیست؟ عرض کردند: نه یا رسول الله. فرمود: این خطها مثل آرزوهای فرزند آدم است، و آن یک خط، مرگ است که بر ایشان واقع خواهد شد و همه آمال و امانی ایشان را باطل می سازد، چنانچه خدا فرموده: حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. (۱) (آیه ۱۵) (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِتْنَةٌ وَ لَأَمِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَلَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصيرُ)

لغت:

مولی به معنی «اولی» است.

ص: ۱۱۷

تفسیر:

پس امروز نه از شما منافقان و نه از کسانی که علناً کفر ورزیدند فدیة ای برای نجاتشان پذیرفته نمی شود. جایگاه شما و ایشان آتش جهنم است. آن آتش برای شما سزاوارتر است و آن جا (جهنم) بدجای بازگشتی است.

منع خشوع قلبی از قساوت

(آیه ۱۶) (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَمَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَيَسْقُونِ)

اعراب:

و ما نزل... عطف به ذکر الله است.

تفسیر:

آیا برای کسانی که ایمان آورده اند وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و برای آنچه نازل شده (یعنی قرآن) فروتن و خاشع و نرم و ترسان شود؟!

نزد بعضی از مفسران آیه درباره منافقان است، یعنی آیا وقت آن نشده کسانی که ایمان آورده اند به زبان، قلوب آنها برای ترس از خدا خاشع شود، و به حقیقت و از روی خلوص ایمان آرند؟!

آیه شریفه شامل عموم مکلفین است در هر عصر و زمان؛ و می فرماید: برای کسانی که با اظهار ایمان، مشغول لهو و لعب و معاصی شده، و از وبال و نکال آن غافل اند، آیا وقت آن نشده که این قلب های آنها به ذکر خدا و آنچه نازل شده از حق و قرآن خاشع شود؟ که اگر قلب، آگاه باشد کلام حق، او را منقلب گرداند.

وَ لَمَا يَكُونُوا...: و مانند کسانی نباشند که پیش از آنها کتاب آسمانی به آنها داده شده بود (یعنی تورات و انجیل) پس مدت عمر و خوشی زندگی بر آنها طولانی شد و در پس

ص: ۱۱۸

آن دل هاشان سخت گردید و کتاب خدا در آنها اثر نکرد و بسیاری از آنها رو به معصیت آورده و نافرمان بودند.

یکی از اخلاق رذیله که عاقبتش وخیم و باعث هلاکت شود، قساوت قلب است؛ چنانچه قلب های اهل کتاب به سبب درازی عمر و آرزوهای دراز، سخت شده و بالاخره بیشتر آنان از فرمان و انجام احکام الهی خارج شدند.

از جمله کلام الهی به حضرت موسی علیه السلام آمده است:

حیات زمین و تعقل

يَا مُوسَى، لَا تَطُولُ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو قَلْبُكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبِ مَنِي بَعِيدٌ؛ (۱)

فرمود: ای موسی، آرزوی خود را در دنیا دراز نکن، پس سخت شود قلب تو؛ و کسی که قلبش سخت باشد از من دور است.

و حضرت عیسی علیه السلام فرماید:

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَتَقْسُو قُلُوبَكُمْ، فَإِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِي بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ؛ (۲)

زیاد سخن به غیر ذکر خدا نگویند، تا به سبب آن غلیظ و سخت نگردانید دل های خود را؛ و قلبی که قساوت داشته باشد، از رحمت خدا دور است.

(آیه ۱۷) (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

تفسیر:

بدانید - ای منکران معاد - که همانا خداوند، این زمین را پس از مرگش زنده می کند (مواد مستعدّ رشد آن را پس از زمانی حالت نباتی می بخشد و زنده می کند) پس دل های سخت شما را نیز به آب ایمان و اثر پذیرگی از قرآن و یاد خدا کردن حیات و نرمی و خشوع خواهد بخشید. حقاً که ما نشانه های توحید و عظمت خود را برای شما روشن کردیم، برای این که تعقل نمایید و خردمند شوید و عقل شما باعث شود به عبادت و طاعت

ص: ۱۱۹

۱- بحار، ج ۷۰، ص ۳۹۸ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲- به تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۱، ص ۴۶ رجوع شود.

بپردازید و از آنچه اهل کتاب مرتکب شدند از تحریف کتاب و خروج از دایره فرمان الهی بپرهیزید.

حضرت باقر علیه السلام در تأویل این آیه اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا فرماید:

يُحْيِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا، وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ (۱)

خداوند عزوجل زمین را به حضرت قائم - عجل الله فرجه - بعد از موت زمین زنده کند؛ مقصود از مرگ زمین کافر شدن اهل آن است.

صدیقان و شهیدان

(آیه ۱۸) (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعْفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ)

اعراب:

أقرضوا عطف است بر «الذين تصدقوا» که معنی إن المصدقين باشد. المصدقين در اصل «المتصدقين» بوده.

تفسیر:

بی تردید مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و آنان که به خداوند وامی نیکو داده اند.

- یعنی به مؤمنی وام بی سود داده یا در راه خدا با قصد قربت انفاق نموده اند - بر پاداش آنها چند برابر افزوده می شود و نیز برای آنها پاداشی ارجمند و پسندیده خواهد بود.

(آیه ۱۹) (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)

ص: ۱۲۰

۱- در تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲ این حدیث از کمال الدین شیخ صدوق نقل شده است.

و کسانی که به خدا و پیامبران و فرستادگانش ایمان آوردند آنها را که در نزد پروردگارشان صدیقین و شهدا و گواهان اند. صدیق یعنی کسی که اعتقاد، گفتار و کردارش مطابق هم و موافق با واقع باشد. و شاهد و گواه در این جا یعنی کسانی که در محشر گواه عقاید و اعمال مردم اند. برای مؤمنان به خدا و پیامبران پاداش و نور صدیقین و شهدا است و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را تکذیب و انکار نمودند آنها اصحاب و یاران دوزخ اند.

برخی از مفسران مقصود از شهداء در این آیه را کسانی دانسته اند که در راه خدا شهید شده اند.

عیاشی به اسناد خود از منهل قصاب روایت کند که خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: یا ابن رسول الله، دعا فرما تا خدای تعالی شهادت روزی ام فرماید. فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ. بعد از این آیه را تلاوت نمود. (۱) آیه شریفه مقام و منزلت شأن مؤمنین حقیقی را فرماید که در رتبه جلالت به منزله صدیقان و شهدا باشند، و احادیث آل عصمت - صلوات الله علیهم اجمعین - در این قسمت وارد شده است:

از جمله از حضرت باقر علیه السلام که فرماید:

مَا مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا صِدِّيقٌ شَهِيدٌ. قِيلَ: أُنَى يَكُونُ ذَلِكَ وَعَامَّتُهُمْ يَمُوتُونَ عَلَى فُرْشِهِمْ؟ فَقَالَ: أَمَا تَتْلُو فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحَدِيدِ: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ. قَالَ: لَوْ كَانَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ... وَكَمَا يَقُولُونَ لَكَانَ الشُّهَدَاءُ قَلِيلًا؛ (۲)

نیست از شیعیان ما مگر آن که صدیق و شهید است. عرض شد: چگونه؟ و حال آن که عموم آنها بر رختخواب خود می میرند؟! فرمود: آیا تلاوت نمودی کتاب خدا را در سوره حدید: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

ص: ۱۲۱

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۴، ح ۷۴ به نقل از عیاشی.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۴، ح ۷۷ به نقل از محاسن برقی، ص ۱۶۳.

وَ الشَّهَادَةُ... و فرمود اگر شهید به آن معنی باشد که دیگران می گویند شهیدان کم خواهند بود.

حقیقت زندگی در دنیا

(آیه ۲۰) (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلُهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ غَرُورٌ <

تفسیر:

بدانید - ای طالبان دنیا یا ای همه مردم - که جز این نیست که زندگی این دنیا بازی و سرگرمی و آرایش نمودن و فخر فروشی به یکدیگر و افزون طلبی از همدیگر در اموال و فرزندان است.

بعضی اکابر در وصف دنیا گفته اند: الدُّنْيَا لَعِبٌ كَلْعِبِ الصَّبِيَانِ، وَ لَهُوَ كَلَهُوَ الْفَتِيَانِ، وَ زِينَةٌ كَزِينَةِ النِّسْوَانِ، وَ تَفَاخُرٌ كَتَفَاخُرِ الْأَقْرَانِ، وَ تَكَاثُرٌ كَتَكَاثُرِ الدَّهْقَانِ.

و بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازی به اندک زمانی تمام شود، و لهو و فرح، به غم مبدل گردد، و زینت های آن از هم فرو ریزد، و تفاخر و تکاثر او نابود گردد.

بیان: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عمار یاسر فرمود: ای عمار، برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است: مطعموم، مشروب، ملبوس، منکوح، مرکوب، مشموم. شریف ترین مطعمومات عسل است و آن لعاب مگس باشد، و بهترین مشروبات آب است و در آن جمله حیوانات مساوی اند، و نیکوترین مشمومات مشک و آن خون آهو باشد، و زیباترین مرکوبات اسب است و راکب آن در مظنه هلاکت است، و نفیس ترین ملبوسات ابریشم است و آن تنیده کرم ابریشم باشد، و معظم فواید منکوحات جماع است و آن ادخال مجرای بول در مجری بول دیگر باشد! و چون

ص: ۱۲۲

معظم لذات دنیا مبتنی بر این امور است، پس معلوم شود که قدر و منزلت آن چه اندازه باشد؟(۱)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی با جمعی از صحابه بر بزغاله مرده ای گذشت، دید متورّم و متعفن شده و کنار راه افتاده است، فرمود: کیست این را به درمی بخرد؟ گفتند: یا رسول الله، در زندگی به یک درم نمی ارزید، اکنون که مرده گندیده است که او را به درمی بخرد؟ فرمود: به خدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر از این بزغاله است. (۲) كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُّصِيْءًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَمًا...: سپس حق تعالی در بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن تمثیل فرموده به این مثل که دنیا همانند بارانی است که گیاهان سرسبز حاصل از آن کشاورزان را به شگفت آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی، سپس خشک و شکسته و خرد شود و پراکنده گردد.

یعنی عاقبت دنیا که انسان طالب آن است مانند عاقبت این مزروع است در حینی که غایت امیدواری و دل بستگی به آن است، ناگاه سیل اجل رسیده با هزاران حسرت، ثمرات آرزوهای او را نابود می سازد؛ بنابراین چنانچه این زرع را عاقبت خوشی نباشد، همچنین مغرور و فریفته دنیا را سرانجام پسندیده نخواهد بود و شاید عذاب هم داشته باشد چنانچه فرماید:

وَ فِي الْمآخِرَةِ...: و در آخرت عذابی سخت برای کسانی است که همه عمر را در طلب دنیا و مادیات گذرانیده و خدا را فراموش کرده باشند، و آرمزش و خشنودی خدا برای کسانی است که اهل ایمان و اطاعت و عبادت بوده و دنیا آنان را از یاد خدا غافل نکرده باشد.

وَمَا الْحَيٰوةُ...: و زندگی دنیا جز متاع و بهره فریب دهنده نیست.

دنیا متاع غرور است نسبت به کسی که به آن مغرور شود و آن را به جهت لذات نفس و هوی و شهوات به کار برد و از مقاصد آخرت باز ماند؛ و امّا اگر صاحب دولتی مدد و توفیق الهی شامل حالش شود به وسیله اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد اخروی سعی نماید و به سبب آن رضایت خدا را جلب کند برای او متاع سُورور خواهد بود نه غرور، و لهذا سعید بن

ص: ۱۲۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۱۸۶.

۲- . مدرک یاد شده.

الَّذِينَ مَتَّعَ الْغُرُورِ لِمَنْ لَمْ يَشْتَعِلْ بِطَلْبِ الْآخِرَةِ وَمَنْ اشْتَعَلَ بِطَلْبِهَا فَهُوَ لِمَتَّاعِ بِلَاغٍ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ. (۱)

و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است:

نَعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. (۲)

مسابقه دهید

(آیه ۲۱) (سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

اعراب و لغت:

عرضها... صفت جنه است. سابقوا فعل امر از باب مفاعله، و اعدت یعنی آماده شده است.

تفسیر:

به وسیله اعتقادات صحیح و ولایت اهل بیت پیامبر و اعمال صالحه و شایسته سبقت گیرید به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که عرض و پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده اند مهیا شده است. این آمرزش و بهشت با این گستردگی از فضل خداوند است که به هر که از اهل ایمان خواهد می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

آری آنچه از مغفرت و بهشت وعده داده شده، فضل خدا و کرم اوست؛ زیرا نعم باقی را جزای قلیل فانی قرار داده است، و اگر اکتفا فرماید در جزا به قدر آنچه بنده با ایمان و عمل خود مستحق شده، این عدل خواهد بود؛ لکن به فضل خود زیاده بر قدر استحقاق به او

ص: ۱۲۴

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۱۸۸.

۲- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۱۸۸.

کرامت فرماید.

باید دانست که هیچ کس به خیر دنیا و آخرت نمی رسد مگر به فضل الهی؛ زیرا اگر او ما را امر به طاعت نمی کرد و طریق اهتدا را برای ما تبیین نمی فرمود و در عمل صالح به ما توفیق نمی داد، به نعیم ابدی و سعادت جاودانی مستفیض نمی شدیم؛ پس همه از فضل او باشد. و دیگر آن که خداوند مَنان به فضل و احسان به آنچه سبب ارشاد و هدایت ما باشد از اعطای عقل و ارسال رسل و انزال کتب، لطف فرموده است.

معنای زهد

(آیه ۲۲) (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَفِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)

لغت:

گفته شده کتاب در این جا به معنی «مکتوب» است. نبرأها فعل مضارع یعنی خلق می کنیم.

تفسیر:

هیچ مصیبتی چه در روی زمین از قبیل زلزله و قحطی و ناامنی، و چه در نفوس خودتان نظیر مرض و مرگ دوستان و خویشان و حوادث و غم و غصه ها روی ندهد جز آن که در کتابی (لوح محفوظ) پیش از آن که زمین را یا پیش از آن که شما را خلق کنیم ثبت است. همانا این کار بر خدا آسان است.

(آیه ۲۳) (لَكِنَّا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُونَ بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)

ص: ۱۲۵

لغت:

مختال اسم فاعل از باب افتعال (اختیال) یعنی متکبر.

معنا و رفتار مختال فخور

تفسیر:

آنچه برای شما پیش می آید، به بیانی که گفته شد مقدر شده و باید این را بدانید تا بر آنچه از دست شما رفت تأسف نخورید و بر آنچه به شما داد شادمانی بی جا نکنید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

در نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ،
وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَيَّ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ؛

زهد بتمامه بین دو جمله از قرآن است، خدا می فرماید: غم نخورید به آنچه فوت شده، و خوشنود نشوید به آنچه بیاید شما را؛ و هر که تأسف نخورد به گذشته، و خرسند نگردد به آینده، به تحقیق دو طرف زهد را فرا گرفته است.

ابن بابویه رحمه الله روایت کرده که شخصی از حضرت باقر علیه السلام از زهد سؤال نمود؟ حضرت پس از بیان مطالبی در باره زهد در پایان فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزُّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ:

آگاه باشید به درستی که زهد در یک آیه کتاب خدای عزوجل باشد: لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.

(آیه ۲۴) (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

تفسیر:

مختال فخور که در آیه قبل یاد شد همان ها هستند که از انفاقات واجب خود بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن و نپرداختن حقوق واجبه مالی شان وا می دارند. و

هر کس از قبول حق، و پرداخت و انفاق مال در مواردی که واجب است اعراض کند و روی گرداند، این اعراض، به خدای بی نیاز ضرری وارد نسازد، (زیرا) مسلماً خداوند خود بی نیاز و ستوده خصال و ستوده افعال است.

لوازم پیامبری و امتحان امت ها

(آیه ۲۵) (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

اعراب:

فیه باس حال از حدید است. رسله عطف بر مفعول ینصر می باشد.

تفسیر:

به یقین ما پیامبران خود را با دلایلی روشن از منطق قوی و معجزه که هم بر وحدانیت و ربوبیت و استحقاق معبودیت ما و هم بر صدق ادعای پیامبری پیامبر ما دلالت داشت فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی (که شامل معارف و اخلاق و احکام حلال و حرام و آنچه سعادت انسان ها را تأمین می کند است) و وسیله سنجش (و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرستادیم تا مردم در زندگی دنیا به قسط و عدل برخیزند و قیام کنند. یعنی عمل کنند.

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ... و آهن را از مرحله امکان به حیطة وجود فرو فرستادیم که در آن نیرویی سخت در جنگ و دفاع، و منافی دیگر برای مردم است

وَلِيَعْلَمَ... و تا خداوند کسانی را که او و پیامبرانش را در نهان یاری می دهند بشناسد - یعنی علم ازلی او بر معلوم متأخر منطق گردد - که همانا خداوند، نیرومند و

ص: ۱۲۷

مقتدر شکست ناپذیر است.

برخی گفته اند: آنزلنا در مورد آهن به معنی «آفریدیم» یا «مهیا ساختیم» است.

از الطاف الهی این که، ارسال رسل و انزال کتب فرمود تا حق از باطل متمیز گردد، و ترازو فرستاد تا معاملات بر طریق عدل فیصل یابد، و آهن را نازل فرمود تا دشمنان دین را دفع، و نفع کل مؤمنان در آن باشد.

پیامبری در نوادگان نوح و ابراهیم

(آیه ۲۶) (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ)

تفسیر:

و حصاً که ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و منصب نبوت و کتاب آسمانی را در اولاد آن دو قرار دادیم، پس برخی از آنان هدایت یافتند و بسیاری از آنان نافرمان و فاسق بودند.

برخی از مفسران ضمیر را به امت نوح و ابراهیم برگردانده اند نه به ذریه آنان و بنابراین معنی آیه این است که برخی از آنها که امت نوح و ابراهیم بودند هدایت یافتند و بسیاری از آنان فاسق و از طریق حق و ایمان خارج شدگان بودند.

بدعت رهبانیت در عیسویان

(آیه ۲۷) (ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ)

<

ص: ۱۲۸

رهبانیه عطف به رحمه نیست. قفینا فعل ماضی، و مصدر ثلاثی آن «قفو» به معنی کسی یا چیزی را پشت سر کس دیگر یا چیز دیگر قرار دادن است.

تفسیر:

سپس به دنبال نوح و ابراهیم پیامبران خود را پیایی فرستادیم و عیسی بن مریم را در پی آنان فرستادیم. و او را انجیل دادیم و در دل های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و مهربانی در زندگی قرار دادیم و رهبانیتی را هم (یعنی ترک دنیا و بریدن و انقطاع از مردم برای انجام عبادت را) که از خود اختراع کردند که ما بر ایشان مقرّر نداشته بودیم؛ لکن آن انتخاب برای طلب خشنودی خدا بود (پس اگر درست به آن عمل می کردند و آن را رعایت می نمودند مطلوب بود) اما چنان که سزاوار آن بود رعایت نکردند. پس ما به کسانی از آنها که ایمان آورده بودند مزد و پاداششان را دادیم و بسیاری از آنان فاسق بودند.

این معنی که برای آیه گفته شد بنابراین است که بگوییم رهبانیت آنها برای طلب رضایت خدا بوده است امّا مرحوم امین الاسلام طبرسی رحمه الله فرماید: مقصود این است که رهبانیت را بر ایشان واجب نکرده بودیم، و لکن واجب نمودیم بر ایشان طلب رضای الهی را. بنابراین مطلوبیت رهبانیت که آنها از خود درآورده بودند ثابت نمی شود.

(آیه ۲۸) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

لغت:

كِفْل به معنی سهم و نصیب است.

آثار ایمان و تقوا

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و پیامبران گذشته ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و از مخالفت با او بترسید و به پیامبر و فرستاده خدا محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورید تا شما را دو سهم از رحمت خویش عطا فرماید: سهمی برای ایمان به او و سهمی برای ایمان به پیامبران گذشته (یا سهمی برای ایمان ظاهری و سهمی برای ایمان باطنی و این معنی در صورتی است که ءَامَنُوا اول را ایمان ظاهری به پیامبر اسلام بدانیم، یعنی ای کسانی که به پیامبر ظاهراً ایمان آورده اید، باطناً به او ایمان بیاورید).

اگر ایمان بیاورید نوری برای شما قرار می دهد که با آن راه زندگی اجتماعی با سعادت در دنیا و راه بهشت را در قیامت و محشر ببینید و شما را بیاورد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

(آیه ۲۹) (لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

اعراب:

اگر «لا» در لئلا زائده باشد جمله أن الفضل... عطف به مفعول يعلم است، و اگر زائده نباشد جمله أن الفضل... ابتدای کلامی جداست.

تفسیر:

خداوند برای ایمان (مسلمان ها نه مسلمان ها و اهل کتاب) به پیامبران گذشته و ایمان به پیامبر اسلام دو سهم از رحمت قرار داده اند تا اهل کتاب بدانند اگر به پیامبر خاتم ایمان

ص: ۱۳۰

نیاورند بر چیزی از فضل خدا قادر نیستند (و این که می گفتند: هر که به پیامبران گذشته ایمان داشته باشد و به پیامبر اسلام ایمان نیاورد نزد خدا سهمی از رحمت و فضل دارد! سخن باطلی است؛ زیرا فضل و رحمت خدا متفرع بر ایمان به پیامبر اسلام است) این تفسیر در صورتی است که «لا» در «لَيْلًا» زائده باشد؛ اما اگر زائده نباشد معنی آیه اینست:

تا اهل کتاب معتقد نشوند که مسلمانان بر چیزی از فضل خدا قدرت ندارند و آن را به دست نمی آورند؛ اما اهل کتاب می توانند همه فضل و رحمت الهی را با ایمان آوردن به پیامبر اسلام به دست آورند؛ زیرا مسلمانان هم با ایمان به پیامبران گذشته هر دو سهم از رحمت را به دست می آورند.

وَأَنَّ الْفَضْلَ...: و بدانند که همه فضل و رحمت در دست خداست، آن را به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

و اگر «لا» زائده نباشد جمله وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ مَفْعُولٌ يَعْلَمُ نیست؛ بلکه عطف به لَيْلًا يَعْلَمُ است و معنی این طور می شود:

برای آنها دو سهم قرار دادیم، به علت این که معتقد نشوند که مسلمان... و به علت این که فضل به دست خداست.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَدِّلُكَ فِی زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِیْ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرُکُمْ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ

لغت:

تحاور یعنی مجادله یا گفتگو.

تفسیر:

به یقین خداوند، گفتار آن زنی را که در باره همسرش که او را ظهار کرده بود با تو مجادله و بحث می کرد و از تو راه چاره می خواست و به سوی خدا شکایت می برد شنید و پذیرفت.

و خداوند گفتگوی شما را می شنود. همانا خداوند شنونده و بیناست.

ظهار آن است که مرد به قصد این که همسرش را بر خود حرام ابدی کند به او می گوید:

آمیزش با تو مثل آمیزش با مادرم است (ظَهْرُكَ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي) و احکام زهار با استفاده از این آیات و غیره در علم فقه بیان شده است.

احکام زهار

(آیه ۲) (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّنِ نَسَأَ لَهُمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا إِلَيَّ وَ لَدَنَّهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنْ أَلَّ اللَّهُ لَعَفُوًّا غَفُورًا)

اعراب و لغت:

ما هنّ... خبر الذین است این در این امهاتهم نافی می باشد. منکراً و زوراً هر دو صفت «قولاً» مقدر هستند. زور یعنی دروغ یا سخن باطل اعم از دروغ.

تفسیر:

کسانی از شما که با همسرانشان زهار می کنند و می گویند: آمیزش من با تو مانند آمیزش با مادرم است! آنها مادرشان نیستند و با گفتن این جمله مادر ایشان نمی شوند.

مادران آنها تنها همان زنانی هستند که آنها را زاییده اند، پس بعد از واقع شدن زهار، در حرام بودن، مانند مادر و فرزند نیستند که راهی برای حلال شدن این دو به هم نباشد و به هم حرام ابدی شوند و حقاً که این جمله که برخی شوهرها به همسرشان می گویند سخن زشت و باطل و دروغ است؛ زیرا هرگز همسر، مادر نمی شود و تأثیری در حرام ابدی شدن زن بر آنها ندارد.

همانا خداوند، بسیار باگذشت و آمرزنده است.

زهار (برخلاف آنچه در جاهلیت رسم بود) طلاق هم نیست که باعث جدایی زن از مرد شود، بلکه بعد از واقع شدن زهار، آن دو باز هم زن و شوهرند؛ اما اگر مرد بخواهد با او آمیزش کند باید قبلاً کفاره بدهد و در غیر این صورت آمیزش او حرام است.

ص: ۱۳۳

(آیه ۳) (وَ الَّذِينَ يُطَهِّرُونَ مِنَ نَسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

لغت:

تحریر یعنی آزاد کردن. لما قالوا یعنی لقولهم، چون «ما» مصدریه است.

تفسیر:

و کسانی که با همسرانشان ظاهر می کنند، سپس از آنچه گفته اند باز می گردند و می خواهند با آنها آمیزش کنند، بر آنها (یعنی بر شوهرها) واجب است پیش از آن که با هم تماس بگیرند برده ای را به عنوان کفاره آزاد کنند که با این کفاره آمیزش با همسرشان بر آنها حلال می شود.

این حکم به وجوب کفاره که به آن مأمور شده اید چیزی است که به آن موعظه می شوید، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

(آیه ۴) (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

تفسیر:

پس کسی که نتواند برده آزاد کند یا برده نیابد و یا اصلاً برده در جامعه نباشد، بر او واجب است پیش از آن که با هم تماس بگیرند دو ماه پیاپی روزه بگیرد تا آمیزش با

ص: ۱۳۴

همسرش بر او حلال شود. پس کسی که روزه را نیز نتوانست بگیرد بر او واجب است شصت فقیر را طعام دهد.

این برای آن است که به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آداب و رسوم جاهلیت (که در این مورد ظهار را طلاق دانستن و موجب حرام ابدی شدن زن بر شوهر قرار دادن است) دست بردارید.

و اینها حدود و احکام خداست و برای کافران که حدود الهی را نپذیرند عذابی دردناک است.

احکام ظهار و خصوصیات آن در کتاب های فقهی و رساله های عملیه فقها بیان شده است.

جزای دشمنان خدا

(آیه ۵) (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ)

لغت و اعراب:

«محادّه» که مصدر یحادون می باشد به معنی دشمنی و مخالفت است. کُتِبَ فعل ماضی مجهول به معنی خوار و ذلیل شد. کبتوا... خبر إنّ است.

تفسیر:

البته کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می ورزند یا از حدودی که خدا و پیامبر معین کرده اند تجاوز می نمایند و حدودی دیگر تعیین می کنند خوار و ذلیل خواهند شد آن گونه که کافرانی که پیش از آنها بودند خوار و ذلیل شده و به عذاب گرفتار گشتند.

و حَقّاً که ما آیات و نشانه هایی روشن نازل کردیم (قرآن و معجزات) که بر صدق نبوت پیامبران دلالت می کند و برای کافران که به خاطر تکبر و عناد، حق را نمی پذیرند عذابی خوارکننده است.

ص: ۱۳۵

(آیه ۶) (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)

اعراب:

یوم ظرف و متعلق به وللكافرين... در آیه قبل است.

تفسیر:

در روزی که خداوند همه آنها را یا همه انسان ها را زنده کند و برانگیزد، پس به آنچه انجام داده اند یا به حقیقت اعمالشان که عذاب یا ثواب است آگاهشان کند. خدا اعمال آنها را کاملاً احصا کرده و شمرده و آنها خود فراموش کرده اند.

و خداوند بر همه چیز از جمله اعمال بندگان گواه و حاضر است.

(آیه ۷) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يُكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسِيهِمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

اعراب:

نجوی ثلاثه مضاف و مضاف الیه است.

آیا به چشم دل ندیدی که خداوند آنچه را در آسمان هاست از فرشتگان و ارواح مطهره و نجوم و غیر آنها و آنچه را در زمین است از معدن ها و نباتات و حیوانات و غیر آنها را می داند.

هیچ نجوا و رازگویی میان سه نفر محقق نمی شود الا این که خداوند چهارمی آنهاست، و نه میان پنج نفر مگر آن که او ششمی آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن مگر این که او با آنان است در هر کجا که باشند. سپس در روز قیامت همه را به آنچه کرده اند (یا به حقیقت آنچه کرده اند که همان جزای آنها باشد) آگاه می سازد حَقًّا که خدا به همه چیز داناست.

از ضروریات است که خداوند - تبارک و تعالی - در ازل، عالم بوده به هر معلومی، و تغییر در علم او نیست، و علم او به اشیاء، پیش از وجود آنها، و بعد از وجود آنها تفاوت ندارد، و در ازل می دانسته آنچه در ابد پیش می آید و جمیع اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوه ها و برگ درختان و ریگ بیابان ها و نفس کشیدن هر جاننداری، نزد علم او هویدا و ظاهر است و در ازل، به همه اشیاء، چه کلی و چه جزئی، چه نهانی چه آشکارا، عالم بوده است.

(آیه ۸) (أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنُّجُودِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءَهُمْ حَيْوَاتُ مِمَّا لَمْ يُحْيِكُمْ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

اعراب:

نهوا فعل ماضی مجهول، حیوک فعل ماضی، و یحیک فعل مضارع، و کاف در هر دو مفعول. حسبهم جهنم مبتدا و خبر است.

تفسیر:

آیا ننگریستی به کسانی که از نجوا و سخن در گوشی منع شدند، سپس به آنچه از آن نهی شدند باز می گردند و به گناه و تجاوز از حقوق و نافرمانی پیامبر و رسول ما رازگویی می کنند و به یکدیگر می گویند: با پیامبر مخالفت کنید و از او اطاعت نکنید؟!

و چون نزد تو آیند تو را به شیوه ای که خداوند تحیت نگفته، تحیت می گویند و در دل خود یا در میان خودشان می گویند: اگر این مرد پیامبر بود پس چرا خداوند در دنیا ما را به گفته (تحیت) مان (که مقصود از آن استهزای محمد است) عذاب نمی کند؟! (بدانند که) جهنم برای آنها بس است که در آن وارد می شوند و حرارتش را می چشند و آن بد جای بازگشتی است.

نجوای مجاز و غیر مجاز

(آیه ۹) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجَّوْا بِاللَّيْلِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجَّوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با هم نجوا و رازگویی می کنید لااقل به گناه و تجاوز به حقوق و نافرمانی پیامبر ما نجوا نکنید و به نیکی کردن یا توصیه به نیکی و تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا نجوا نمایید و از خدایی که روز قیامت به سوی او گردآوری می شوید و شما را به اعمالتان جزا می دهد پروا کنید و بترسید.

(آیه ۱۰) (إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

ص: ۱۳۸

شیئاً مفعول ضارّ است. لیتوکل امر غایب است.

تفسیر:

جز این نیست نجوایی که کافران و منافقان برای دشمنی با پیامبر و ارتکاب گناه انجام می دهند از جانب شیطان و وسوسه اوست تا کسانی که ایمان آورده اند با این زیرگوشی سخن گفتن ها محزون و نگران شوند، حال آن که شیطان و آن نجوهای کافران و منافقان هیچ ضرری جز به اذن خدا بر مؤمنان وارد نمی سازد و بر خدا (نه غیر او) مؤمنان باید توکل کنند و امور را به او واگذار نمایند. و باید از نقشه هایی که در نجوهای کفار و منافقان علیه مؤمنان مطرح می شود هراسی نداشته باشند؛ زیرا خدا ضرر آنها را دفع می کند.

در احادیث از مطلق نجوا نهی شده است. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ: (۱) زمانی که سه نفر با هم باشید، پس دو نفر از شما با هم نجوا و سخن درگوشی نگویند؛ به جهت آن که آن، سبب حزن سومی خواهد بود.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله شب معراج از پروردگار خود سؤال نمود: کدام عمل افضل است؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسِمْتُ. خدای عزوجل فرمود: چیزی نزد من افضل از توکل بر من، و راضی بودن به آنچه قسمت فرمایم نیست.

(آیه ۱۱) (يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

ص: ۱۳۹

یفسح جواب امر و مجزوم، و همچنین یرفع جواب امر و مجزوم، و کسره در هر دو برای التقاء ساکنین می باشد.

آداب مجلس نشینی

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه به شما گفته می شود در مجلس های ذکر یا تلاوت قرآن یا در مساجد برای نماز و یا غیر آنها: جا باز کنید! پس جا باز کنید تا دیگری هم استفاده کند، جا باز کنید تا خدا هم به شما در جا و روزی و شرح صدر و بهشت گشایش دهد.

و چون به شما گفته شود برای وسعت جا و یا تقدم اهل فضل: از جای خود برخیزید! پس برخیزید تا خدا هم کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که به آنها علم و دانش عطا شده در جاتی در دنیا و آخرت بالا برد، و خداوند بر آنچه انجام می دهید آگاه است.

يَرْفَعُ اللَّهُ...: ذکر اهل علم بعد از اهل ایمان با آن که آنها هم از جمله مؤمنان اند، به جهت مزیت آنها است.

یعنی: بلند گرداند درجات مؤمنان را به نصرت و نام نیک در دنیا، و به اعطای غرفه های عالیه در بهشت، خصوصاً اهل علم را که درجات ایشان را بلندتر گرداند از درجات مؤمنان که بی علم باشند.

پس مؤمن عالم، افضل باشد از مؤمن بی علم. و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل علم را مقدم می نشانند بر غیر اهل علم.

در روایت است که خدای تعالی وحی فرمود به حضرت ابراهیم علیه السلام که:

إِنِّي عَلِيمٌ، أَحِبُّ كُلَّ عَالِمٍ (۱): من عالم هستم، و هر عالمی را دوست دارم.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که: علم بهتر است از مال؛ زیرا علم نگهبان توست، و تو نگهبان مال هستی.

ص: ۱۴۰

(آیه ۱۲) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَصَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَلِكُمْ صِدْقَهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که خواستید با پیامبر گفتگوی خصوصی داشته باشید (وقت خصوصی خواستید) پس جلوتر از این که برای گفتگو خدمت حضرت برسید صدقه ای بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر مالی برای صدقه دادن نیافتید و نداشتید پس خدا آمرزنده و مهربان است. و می توانید بدون دادن صدقه خدمت حضرت رسول برسید و با او گفتگو کنید.

در این امر به صدقه دادن، تعظیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بهره فقرا و منع از افراط نمودن در سؤال از حضرت، و تمیز میان مخلص و غیر مخلص، و محب دنیا و محب آخرت بود.

تا بر همه کس ظاهر شود که مقربان در گاه الهی، آنان اند که اقدام به امور آخرت می نمایند و التفاتی به اموال و لذات و زخارف دنیا ندارند.

جماعتی از علمای شیعه در کتب خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که:

إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَيَّةً لِّأَعْمَلٍ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي، وَلَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي: در کتاب خدا آیه ای هست که هیچ کس قبل از من به آن عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند. و مقصود همین آیه است. زیرا طبق نقل ابن عباس و غیر او علی علیه السلام یک دینار داشت، پس فروخت آن را به ده درهم، هر زمانی که می خواست خدمت حضرت رسول برسد قبلاً درهمی صدقه می داد تا ده مرتبه. پس نسخ شد آیه، و عمل نمود به آن غیر آن حضرت.

زمخشری در تفسیر کشاف از عبد الله بن عمر از پدر خود روایت نموده که گفت:

علی علیه السلام سه چیز دارد که اگر یکی از آنها را داشتم، مرا دوست تر بود از شتران سرخ موی زاغ چشم: ۱ - تزویج فاطمه زهرا سلام الله علیها. ۲ - اعطای علم در

روز خیبر، که حضرت در روز خیبر چون ناتوانی اصحاب را مشاهده کرد، فرمود:

لَأُعْطِينَ الزَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ.

اصحاب حضرت چون این سخن را شنیدند، طمع نمودند، و حضرت، عَلم را به هیچ کس نداد مگر به علی بن ابی طالب علیه السلام. ۳ - آیه نجوا که چون فرود آمد، هیچ کس به آن عمل ننمود مگر علی علیه السلام. (۱) (آیه ۱۳) (ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَلِكُمْ صِدَقَتٍ فَبِأَذِّ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)

لغت و اعراب:

إشفاق به معنی ترسیدن. و صدقات منصوب و مفعول تقدّموا است.

تفسیر:

بعد از نزول آیه قبل، جز علی علیه السلام کسی حاضر نشد قبل از این که خدمت حضرت رسول برای گفتگوی خصوصی برود صدقه بدهد. این آیه آنان را سرزنش کرده می فرماید: آیا ترسیدید از این که پیش از گفتگوی خصوصی خود صدقه ای بدهید (فقیر شوید)؟! پس حال که انجام ندادید و خدا هم از شما در گذشت پس نماز را به پا دارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبر او اطاعت کنید و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است و جزای اعمال شما را بر وفق آن می دهد.

لطیفه: بزرگان در نازل شدن و نسخ این آیه نکته لطیفی گفته اند و آن بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - است؛ چه در علم ازلی خدا، سبقت یافته بود که غیر حضرت علی علیه السلام کسی دیگر به این امر اقدام نخواهد کرد، و امتثال آن توسط شخص دیگری متحقق نخواهد شد. پس نازل کردن و نسخ این آیه شریفه برای اظهار

ص: ۱۴۲

۱- . کشف، ج ۴، ص ۴۹۴ در این چاپ جمله «از پدر خود...» را ندارد.

جلالت و فضیلت آن حضرت بود، تا بر همه کس رفعت قدر و علو درجه او از دیگران ثابت گردد.

لزوم تبری از منافقان و دشمنان خدا

(آیه ۱۴) (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)

لغت:

تولوا ماضی از باب تفعل به معنی دوست داشتند یا به دوستی گرفتند. یحلفون یعنی سوگند می خورند.

تفسیر:

آیا ننگریستی به کسانی که (منافقانی که) قومی را که خدا بر آنها خشم کرده بود (یعنی یهود) به دوستی گرفتند؟! آنها - یعنی منافقان - نه از شما مسلمان ها هستند و نه از یهود، و به دروغ سوگند یاد می کنند که از شما هستند و به پیامبر ایمان دارند، در حالی که خودشان می دانند سوگندشان و ادعای اسلامشان دروغ است.

(آیه ۱۵) (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

تفسیر:

خدا برای آنها عذاب سختی در دنیا به خواری و رسوایی و در آخرت به آتش جهنم مهیا نموده است؛ زیرا که بسیار بد است آنچه پیش از این پیوسته عمل می کردند. و ممکن است این کلام حکایت باشد از آنچه در آخرت به ایشان گویند، یعنی: به ایشان گویند در دنیا به عمل بد یعنی نفاق و موالات با دشمنان خدا اصرار می نمودید.

ص: ۱۴۳

(آیه ۱۶-۱۷) (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

لغت:

جَنَّة سِپَر، و اَیْمَان جمع یمین به معنی سوگند.

تفسیر:

آنها سوگندهای خود را که برای تبرئه از خیانتشان می خورند سپری برای خود قرار داده اند، پس بدین وسیله خود و مردم را از راه خدا که اسلام است باز داشته اند، پس آنها را عذابی خوارکننده است.

اگر می پندارند که اموال و اولاد بسیار عذاب را از آنها دفع می کند در اشتباه اند. هرگز اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب خدا را از آنها دفع نخواهد کرد، آنها جهنمی و اصحاب آتش هستند که در آن برای همیشه معذب خواهند بود.

یعنی منافقان نیز در محلد بودن در آتش مثل کافران خواهند بود؛ بلکه در عذاب سخت تر خواهند بود.

(آیه ۱۸) (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ)

تفسیر:

در روزی که خداوند همه آنها را زنده و مبعوث می کند و به آنها گفته می شود: چرا در دنیا ایمان نیاوردید؟ در آن جا نیز در اثبات اسلام و ایمانشان برای خدا سوگند یاد می کنند

ص: ۱۴۴

آن گونه که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند که ما مسلمانیم و با شما هستیم و گمان ایشان در آن روز این است که سوگند دروغ برایشان نفعی دارد! آگاه باش که آنها همان دروغگویان اند که حتی برای خدا هم سوگند دروغ یاد می‌کنند.

مراد آن است که نفاق در آنها چنان تمکن یافته که در آخرت هم از ایشان زایل نگردد، و بدان جهت تصور کنند که خدا به سوگندهای دروغ ایشان علم ندارد، چنانچه نسبت به مؤمنان این گونه تصور می‌کردند.

نزد بعضی از مفسران چون موطن قیامت متعدد باشد، در بعضی موطن، منافقان بر قبح کذب خود، واقف اند و هیچ نگویند. و در موطن دیگر، چون مدهوشان و متحیران باشند، و به کلام دروغ و غیر دروغ تکلم نمایند.

طبرسی رحمه الله فرماید: این کلام، وصف حال ایشان است در دنیا، یعنی منافقان خود را چنین تصور می‌کنند که در دنیا به راه راست هستند.

نقش شیطان در غفلت از خدا

(آیه ۱۹) (اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَلَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَسِرُونَ)

لغت:

استحواذ یعنی مستولی شدن. آنسی فعل ماضی از باب افعال، یعنی به فراموشی انداخت (یاد خدا را از خاطر آنها برد).

تفسیر:

شیطان بر آنها (منافقان) مستولی شده پس یاد خدا را از خاطرشان برده است. نه به زبان و نه به دل یاد خدا نیستند و غافل محض اند. آنان حزب و لشکر و پیروان شیطان اند آگاه باش که حزب و سپاه و تابعان شیطان همان زیانکاران اند که بهشت جاوید را از دست داده و در عذاب مغللند.

ص: ۱۴۵

آری کسانی که به خاطر وساوس شیطانی و علائق دنیوی به کلی از یاد خدا غافل شوند به مرتبه ای که هیچ تشبیهی نیابند، سپاه و تابعان شیطان اند، و زیانکار خواهند بود، که سرمایه عمر و سعادت ابدی را از دست داده به پی آمد عقاید و اعمال نادرست و بد خود گرفتار می آیند.

غلبه قطعی خدا و پیامبران

(آیه ۲۰) (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ)

لغت:

أذَلٌّ یعنی ذلیل تر.

تفسیر:

مسئلاً کسانی که با خدا و پیامبر و فرستاده او دشمنی می ورزند، در زمره خوارترین خلق خدا باشند. در دنیا به خواری و احياناً اسیری و در آخرت رسوا و روسیاه به آتش جهنم گرفتار خواهند بود.

(آیه ۲۱) (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

تفسیر:

خداوند از علم ازلی خود در لوح محفوظ نگاهشسته و مقرر داشته که من و پیامبران و رسولانم البته پیروز خواهیم شد. بی تردید خداوند، نیرومند و مقتدر شکست ناپذیر است.

بر نصرت انبیای خود تواناست و غالب است بر هر حکمی که خواهد، و کسی بر منع آن قدرت ندارد؛ زیرا تمام قوای عالم امکان، در حیطة اقتدار او باشد.

ص: ۱۴۶

(آیه ۲۲) (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

لغت و اعراب:

یوادون فعل مضارع از باب مفاعله یعنی دوست می دارند. من حاد... مفعول یوادون است. یدخلهم... عطف به کتب، و خالدین حال از مفعول یدخلهم است.

تفسیر:

گروهی را که به خدا و روز واپسین و عالم آخرت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کرده اند و دشمنی دارند، دوستی و موذت و رزند. یعنی هرگز مؤمنان، کافران و منافقان و سایر مخالفان دین را دوست ندارند و موذت و دوستی با آنها نمایند، هر چند آن مخالفان خدا و رسول پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندان و عشیره آنها باشند. آنها هستند که خداوند ایمان را در دل هاشان ثابت و مقرر کرده و با روحی از جانب خود - با نوری خاص، یا معارف قرآنی، یا توفیق غیبی - آنها را تأیید نموده (که به خاطر خدا از پدر و فرزند و برادر و عشیره خود اگر دشمن خدا و

ص: ۱۴۷

رسول باشند می برند و قطع دوستی و موَدّت می کنند) و آنها را در آخرت به بهشت ها و باغ هایی که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها جاری است وارد می کند که در آن جا جاودانه اند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ...: خدا از آنها خوشنود است و آنها هم از خدا خوشنودند. آنها حزب الله هستند، آگاه باش که حتماً حزب خدا همان رستگاران در دین و دنیا و آخرت هستند.

ثعلبی در کتاب خود نقل نموده که حضرت داوود علیه السلام در مناجات با خدا گفت: خدایا، حزب تو کیان اند؟ خطاب آمد:

الْغَاصَّةُ أَبْصَارُهُمْ، وَالسَّلِيمَةُ أَيْدِيهِمْ، وَالنَّقِيَّةُ قُلُوبُهُمْ، أَوْلِيكَ حِزْبِي وَحَوْلَ عَرْشِي: (۱) کسانی که چشم از محرّمات فرو بسته و دست از آزار خلق و گرفتن حرام کوتاه کرده، و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گردانیده اند حزب من هستند....

ص: ۱۴۸

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است به زبان قال یا به زبان حال خدا را که مستحق جمیع ثنا و ستایش و تنزیه است تسبیح گفته و می گوید و او مقتدری شکست ناپذیر و دارای متانت و اتقان صنع در مرحله تکوین و تشریح است و تمام افعال او بر وجه حکمت و مصلحت است.

(آیه ۲) هُوَ الَّذِیْ اَخْرَجَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مِنْ دِیْرِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ یَخْرُجُوْا وَ ظَنُّوْا اَنْهُمْ مَّانِعَتُهُمْ حُصُوْنُهُمْ مِّنَ اللّٰهِ فَاَتَلَّهُمْ اللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوْا وَقَدَفَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ الرُّعْبَ یُخْرِبُوْنَ بُیُوْتَهُمْ بِاَیْدِیْهِمْ وَ اَیْدِی الْمُوْمِنِیْنَ فَاَعْتَبِرُوْا یٰۤاُولِی الْاَبْصٰرِ

<

دیار جمع دار، و حصونهم فاعل مانعتم که اسم فاعل است می باشد. قذف به معنی انداختن و قرار دادن.

تبعید یهود بنی نضیر و ضبط اموال آنها

تفسیر:

اوست که کافران اهل کتاب را - یعنی یهود بنی نضیر را - برای نخستین بار اخراج و تبعید دسته جمعی کرد. از خانه هاشان (از مدینه) بیرونشان کرد و از جزیره العرب به شام رفتند. شما به خاطر شجاعت و کثرت آنها گمان نمی کردید که از مدینه به طرف شام خارج شوند و آنها هم گمان می کردند که قلعه ها و دژها و حصارهایشان آنان را از اراده خدا جلوگیری خواهد شد.

شأن نزول: در مدینه سه گروه از یهود که با حضرت عهد بسته بودند عهد را شکستند.

یک گروه بنی نضیر بودند و این آیات در باره آنها نازل شد:

پس اراده خداوند از آن جا که گمان نمی بردند و تصور نمی کردند (زیرا قلعه های آنها بسیار محکم بود) بر آنها رسید و خداوند در دل هایشان رعب و هراس افکند به گونه ای که خانه های خود را به دست خویش و به دست مؤمنان خراب می کردند.

ابن عباس گفته: مسلمانان از بیرون سوراخ می کردند تا به اندرون روند و ایشان از اندرون دیوارها را می شکافتند تا فرار کنند!

و روایت شده است که یهود چون دانستند که منازل آنها به دست مسلمانان خواهد افتاد، خانه ها را خراب کردند تا هر چه می خواستند از درها و چوب ها ببرند، چون پیامبر به آنها این اجازه را داده بود که هنگام رفتن هر چه می خواهند بجز سلاح جنگی با خود ببرند. پس ششصد شتر بار کردند و از مدینه به شام رفتند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ: پس ای صاحبان بینایی، عبرت بگیرید و پند یابید و در احوال آنها تأمل کنید که چگونه خدای تعالی مؤمنان را بدون قتال و جدال بر آنها مسلط گردانید تا به مرتبه ای که از خوف و هیبت مؤمنان، همه آنها خانه های خود را رها کرده فرار نمودند!

(آیه ۳) (وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُهمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُم فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ)

لغت:

جلاء در این جا به معنی خروج از وطن است.

تفسیر:

و اگر نه این بود که خداوند طبق مصلحتی بر آنها ترک وطن و تبعید را نوشته بود حتماً آنها را در دنیا به قتل و اسیر شدن به دست مسلمان ها عذاب می کرد، و آنها را در آخرت عذاب آتش است. یعنی اگر به خاطر حکمتی از عذاب دنیا نجات یافتند عذاب آخرت در انتظار آنهاست.

(آیه ۴) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

لغت:

«شقاق» مصدر شاقّ به معنی مخالفت و دشمنی است.

تفسیر:

این ترک وطن و اخراج و عذاب به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبر و رسول او مخالفت ورزیدند و دشمنی سرسختانه کردند و هر که با خداوند سرسختانه مخالفت کند (بداند که) خدا سخت کیفر است.

ص: ۱۵۱

(آیه ۵) (مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَالِمَهُ عَلَىٰ أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ)

لغت:

لینه درخت خرما، اصول جمع اصل و در این جا به معنی ریشه است.

تفسیر:

مسلمانان در قضیه بنو نضیر، برخی از درختان خرما را از بن می بریدند و خوب های آن را می گذاشتند و می گفتند: اینها را نمی بریم چون می دانیم به دست مسلمانان خواهد افتاد. یهودان در خشم شده، خطاب به حضرت نمودند که: تو می گویی من به عدل مأمورم و از جاده عدل تجاوز نمی کنم! این عدالت است که درختان ما را می بری و می سوزانی؟! این سخن بر حضرت سخت آمد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که آیا قطع درختان کار درستی بوده است؟!

آیه نازل شد: آنچه از درختان خرما بریدید یا آن را بر ریشه های خود سر پا رها کردید همه به اذن و رضای خداوند و طبق مصلحت بود و برای این که نافرمان ها را که یهودان باشند خوار و ذلیل گرداند.

(آیه ۶) (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كَنْنَ اللَّهُ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

ص: ۱۵۲

لغت:

ایجاف به معنی تاختن شتر و مانند آن است.

تفسیر:

چون بنی نضیر جلای وطن نمودند، مقداری سلاح جنگی از ایشان باز ماند، که با اموال و عقار ایشان همه خاصه پیغمبر شد. خداوند این آیه را نازل فرمود: و آنچه را خداوند بر پیامبر خود از اموال آنها به عنوان «فیء» باز گرداند همه از آن پیامبر است. و غنیمتی که میان شما تقسیم شود نیست؛ زیرا شما برای گرفتن آن، اسب و شتری نتاختید و ننگیدید تا شما را زحمتی حاصل شده باشد و به سبب آن مستحق غنیمتی گردید؛ لکن خدای متعال با نصرت و عنایت و فضل خود پیامبران خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می سازد و خدا بر هر چیزی تواناست. گاهی با سبب ظاهر که جنگ و قتال است، ایشان را بر دشمن غالب می سازد؛ و گاهی با اسباب و امور پنهان که القای خوف و رعب در دل دشمن است چنین می کند.

(آیه ۷) (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

لغت:

دوله چیزی که دست به دست می گردد و در استعمال با «دوله» به فتح دالّ فرق دارد.

ص: ۱۵۳

تفسیر:

آنچه خداوند به عنوان «فیء» از اموال اهل شهرها و روستاها بر پیامبر خود باز گردانید پس از آن خدا و پیامبر و خویشان پیامبر و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان (که برای رسیدن به وطن خود نیاز به کمک دارند) است و باید در این موارد هزینه شود (آنچه سهم خدا و رسول است در راه هدف دینی و دنیوی لازم برای اسلام و مسلمین که نیاز به مال دارد و یا نیازهای شخصی پیامبر هزینه می شود). این که حکم کردیم که این اموال به این گونه مصرف شود برای این است که میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد و مستمندان از آن کم بهره یا محروم نشوند و کارهایی که برای تقویت اسلام و مسلمین لازم است و نیاز به مال دارد انجام شود.

بیان: اموالی که ائمه و ولات، در آن تصرّف دارند سه نوع است: ۱ - آن که از مسلمانان بگیرند بر سبیل زکات، و حکم آن در آیه صدقات بیان شده است. ۲ - غنائم که از کفار به شمشیر بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند. ۳ - فیء، و آن مالی است که از کفار به مسلمان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب؛ و احکام هر یک در کتب فقهیه مفصلاً بیان شده است.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و آنچه را پیامبر ما به شما داد از معارف و احکام و اموال بگیرید و از آنچه شما را منع و نهی کرد باز ایستید و اجتناب کنید و از خدا پروا نمایید که خداوند سخت کیفر است.

تبصره: محققان از علما فرموده اند که حکم این آیه عام است، یعنی هر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرماید، آن را غنیمت دانید و به رغبت تمام اخذ و عمل نمایید؛ و هر چه نهی کند از آن باز ایستید و ترک کنید؛ زیرا امر و نهی او، امر و نهی خداست، پس هر که امر و نهی او را اطاعت کند نجات یابد، و هر که با امر و نهی او مخالفت نماید هلاک می شود. بنابراین آیه دلیل است بر آن که اوامر و نواهی پیامبر مانند اوامر و نواهی قرآن مجید حجت و عمل به آنها واجب است، پس به کسانی که در عصر ما در باره برخی از احکام و محرمات که با روایات ثابت شده و عین آن در قرآن نیست (برای بهانه جویی) می گویند این حکم کجای

قرآن نوشته شده؟ باید پاسخ داد، در این آیه وَ مَا ءَاتَلَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ... نوشته شده است.

(آیه ۸) (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

تفسیر:

بخشی از «فیء» برای فقیران مهاجری است که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شده اند در حالی که (هجرت آنها از مکه به مدینه برای تجارت و اغراض دنیوی دیگر نبوده؛ بلکه) فضل و رضایت و خشنودی خدا را می طلبند (و به جهت رضای خدا و دوستی رسول خدا از خانه و اموال خود صرف نظر کرده اند) و با جان و مال خود خدا و پیامبر خدا را یاری می کنند، ایشان همان صادقان و راستگویان در گفتار و کردارند.

(آیه ۹) (وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

لغت و اعراب:

تَبَوَّأَ یعنی منزل خود قرار داد، الإیمان عطف به الدار است ظاهراً؛ اما معنایش «آثروا الإیمان» است، چون ایمان مانند دار قابل تبوء نیست. خصاصه یعنی فقر و نداری. شَحَّ یعنی بخل. یوق فعل مضارع مجهول از باب «وقی» که حرف آخر آن افتاده است.

ص: ۱۵۵

تفسیر:

و نیز بخشی از «فیء» برای کسانی از انصار و اهل مدینه است که پیش از مهاجران خانه هجرت و ایمان (یعنی مدینه) را برای خود مأوی گزیده اند و کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده اند دوست دارند و چشم داشتی نسبت به آنچه از «فیء» به مهاجران داده شده در دل های خود نمی یابند.

و مهاجران را بر اموال و منازل خود بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان را فقر و نیاز باشد. و کسانی که از بخل نفس خود مصون مانند، و حب مال باعث نشود که در راه خدا انفاق نکنند آنها هستند که رستگارانند.

حذیفه نقل نموده که: مرا پسر عمویی بود؛ با جماعتی در بیابان گرفتار تشنگی سخت شده بودند، قدری آب گرفتم و به طلب او رفتم. چون به او رسیدم رمقی داشت، خواستم او را آب دهم. از پشت سر، آوازی آمد و اشاره کرد که آب به او بده. چون نزدیک او آمدم، جان داده بود. نزدیک دیگری آمدم تا او را آب دهم، او نیز مرده بود. نزد پسرعمو آمدم، او نیز مرده بود. گفتم: سبحان الله! ایثار این باشد که خدا فرمود: **وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ!** (۱) حضرت صادق علیه السلام فرماید:

اِنَّمَا الشَّحِيحُ مَنْ مَنَعَ حَقَّ اللّٰهِ، وَاَنْفَقَ فِيْ غَيْرِ حَقِّ اللّٰهِ: (۲) شحیح کسی است که حق خدا را منع کند و در غیر حق خدا انفاق کند.

جابر بن عبد الله انصاری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده:

اِتَّقُوا الشُّحَّ؛ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. (۳) فرمود: پرهیزید از شح که کسانی را که پیش از شما بودند هلاک نمود.

(آیه ۱۰) **وَ الَّذِيْنَ جِآءُو مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُوْنَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيْمٌ**

ص: ۱۵۶

۱- . تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۱، ص ۱۰۳ و منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۳۳. با کمی تصرّف در عبارات و تلخیص.

۲- . بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵، ح ۲۵. به نقل از معانی الاخبار، ص ۲۴۶.

۳- . تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۱، ص ۱۰۴.

لغت:

غلّ یعنی کینه و خیانت و عداوت.

دعای قرآنی

تفسیر:

کسانی از مؤمنان که پس از مهاجران و انصار آمدند می گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفته اند ببخشای و بیامرز.

و در دل های ما کینه و خیانتی نسبت به کسانی که ایمان آورده اند قرار مده.

یعنی پروردگارا، به لطف خود ما را از این که اراده بدی نسبت به مؤمنان داشته باشیم حفظ کن و نگهدار. پروردگارا، بی تردید تو بسیار رؤوف و مهربانی.

محتمل است رَبَّنَا دنباله جمله قبل باشد و احتمال است که آغاز جمله إِنَّكَ رءُوفٌ رَحِيمٌ باشد.

(آیه ۱۱-۱۳) (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَئِنْ أُخْرِجُوا لَمَآ يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَمَآ يَنْصُرُوهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبِرَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ * لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)

لغت:

رهبه یعنی ترس. من الله در اصل «من رهبتهم من الله» بوده است.

ص: ۱۵۷

تفسیر:

آیا به کسانی که نفاق ورزیدند نظر نکردی و ندیدی آنها را که به برادران نسبی یا دینی خود از اهل کتاب که کافرند می گویند غم مخورید و اندیشه به خود راه ندهید! اگر بیرون کرده شوید - یعنی مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند - حتماً ما با شما بیرون می رویم و در باره شما و جنگ با شما هیچ گاه از کسی اطاعت نمی کنیم و اگر مورد هجوم و قتال قرار گیرید حتماً ما شما را یاری خواهیم کرد. و خدا گواهی می دهد که آنها دروغگویند.

و مسلماً اگر کفار اخراج شوند اینها - یعنی منافقان - با آنها خارج نمی شوند و آنها را همراهی نمی کنند و اگر با آنها جنگی شود - یعنی مسلمان ها با آنها مقاتله و جنگ کنند - اینها آنان را یاری نخواهند کرد و اگر فرضاً در آغاز آنان را یاری کنند و با آنها همراهی نمایند حتماً پشت به جنگ و آنها کرده و می گریزند و فرار می کنند. سپس نه آنها - یعنی کفار - و نه منافقان یاری نمی شوند؛ بلکه به قتل و اسیری به دست مسلمان ها و ترک وطن گرفتار می شوند.

البته شما در دل های آنها بیم آورترید از خدا - یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند تا از خدا - و این بدان سبب است که آنها گروهی هستند که فهم و معرفت به خدا ندارند. و اگر نه باید از خدا بترسند نه از شما.

(آیه ۱۴) (لَا يُقْتَلُونَكُمْ جَمِيعًا اِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَّ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ لَكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ)

لغت و اعراب:

مُحَصَّنَةٍ اسم مفعول، و قریه مُحَصَّنَةٍ یعنی حصار و دیوار دار. جُدُر جمع «جدار» به معنی دیوار. و قلوبهم شتی جمله حالیه است.

تفسیر:

آنها یعنی یهود و منافقان، همه (حتی در حالی که با هم متحد و متفق باشند) با شما جز در شهرها و روستاهای دارای حصار (که مثلاً در اطراف آن خندق باشد و یا خود آنها در قلعه‌هایی محکم باشند) یا از پشت دیوارهای قلعه و خانه به انداختن تیر و زدن سنگ و امثال آن نمی‌جنگند. یعنی این قدرت و شجاعت را ندارند که به صحرا و خارج از حصارها بیایند و رو در روی مسلمانان با آنها نبرد کنند. زور و قوتشان در میان خودشان که با هم جنگ کنند شدید است؛ اما در برابر شما مؤمنان ضعیف اند. آنها را متحد و متفق پنداری در حالی که دل‌هاشان پراکنده است و با هم یکدل و همدل نیستند. این برای آن است که گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند و نمی‌اندیشند.

(آیه ۱۵) (كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

تفسیر:

مثل یهود بنی بنضیر مثل کسانی است که اندکی پیش از آنها بودند - مانند اهل بدر که چند ماه قبل از آنها در بدر کشته شدند و غیر آنها - که عاقبت وخیم کار خود را چشیدند و برای آنها در آخرت عذابی دردناک است.

(آیه ۱۶ و ۱۷) (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْبَّاسِنِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ)

ص: ۱۵۹

تفسیر:

مَثَلُ منافقان و یهود بنی نضیر مثل شیطان است که به انسان گفت: کافر شو (و بر کفر خود ثابت باش که من معاون و مصاحب تو هستم)! پس چون کافر شد شیطان گفت: همانا من از تو بیزارم، همانا من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم! یا ترسناکم از آن که خداوند روز قیامت مرا در عذاب و عقاب شریک تو سازد!

مقصود از انسان، که به اغوای شیطان کافر شد، هر انسانی است که فریب او را خورده و می خورد: زیرا شیطان همیشه هر انسانی را به کفر می خواند، و در وقت حاجت از او تبری می جوید.

خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام فرماید:

مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتًا فَلَا تَأْمَنُ مَكْرَهُ:

مادامی که علم پیدا نکردی که شیطان مرده است، پس از مکر او ایمن مباش.

فَكَانَ عَقِبَتُهُمَا... پس سرانجام کار او (شیطان و آن که با دعوت او کافر شده است) آن است که هر دو در آتش اند و برای همیشه در آن مَخْلُد و جاودانه خواهند ماند و این است کیفر ستمکاران که از راه حق تجاوز نموده و به خود و دیگران ستم کرده اند.

مراتب تقوا و جزای فراموشی خدا

(آیه ۱۸) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)

لغت:

لتنظر صیغه امر است و تأنیث آن به خاطر نفس که مؤنث مجازی است می باشد. غد یعنی فردا و در این جا مراد فردای قیامت است.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و پیامبر و معاد ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و از مخالفت اوامر و نواهی او بترسید، و باید هر کس به دیده دل بنگرد که چه چیزی برای فردای قیامت

ص: ۱۶۰

خویش پیش فرستاده است. آیا عمل صالح است که منجی اوست، یا فعل قبیح است که موجب عذاب اوست؟ پس اگر طاعات و عبادات و خیرات و مبرات پیش فرستاده باشد، شکرگزاری توفیق آن را نماید و اگر سیئات و معاصی کرده باشد، توبه کند و از آن پشیمان شود. و این تأمل و تدبّر منتج عاقبت به خیری خواهد بود. و از خدا پروا کنید که خدا از آنچه می کنید آگاه است.

امر به تقوا در اوّل برای توبه از گناهان گذشته، و در ثانی برای پرهیز از گناهان آینده است، یا اوّل اشاره به اصل تقوا، و ثانی اشاره به کمال تقوا است، یا اوّل تقوای عوام که پرهیز از محرّمات است، و ثانی تقوای خواص که پرهیز از ماسوای حق است.

(آیه ۱۹) (وَ لَاتَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

تفسیر:

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند - یعنی احکام خدا را وا گذاشتند و به اوامر و نواهی او عمل نکردند مانند کسی که چیزی را به کلی فراموش کرده باشد - پس خدا هم خودشان را از یادشان برد. پس برای نجات خود عمل صالحی انجام ندادند. بلکه موجبات عذاب را به جا آوردند. آنها همان نافرمانان هستند.

(آیه ۲۰) (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ)

تفسیر:

هرگز دوزخیان و بهشتیان نزد خداوند یکسان نیستند. بهشتیان اند که رستگار و کامیاب اند. یا کسانی که کارهایی انجام می دهند که کیفر آن جهنّم است با کسانی که اعمال

صالحه به جا می آورند که پاداش آن بهشت است نزد خداوند یکسان نیستند و گروه دوم رستگاران اند.

عظمت و تأثیر قرآن

(آیه ۲۱) (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

لغت:

متصدع اسم فاعل از باب تفعل به معنی متفترق شونده و شکاف بردارنده و متلاشی شونده است.

تفسیر:

گویا مردم به خاطر بسیاری غفلت و کمی فکر در عاقبت کارها و اعتقادهای میان بهشت و جهنم و بهشتی و جهنمی و ثواب و عقاب فرق نمی گذارند و نمی دانند که فقط بهشتی ها اهل نجات اند (نه جهنمی ها) که آیه شریفه از باب اتمام حجت و رفع جهل و غفلت به آنها هشدار می دهد:

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم حتماً آن را از ترس و خشیت خدا ذلیل و متواضع و شکافته می دیدی. یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی که دارد می ترسید! لکن دل های کفار از آن متأثر نگردد.

یا اگر قرآن را بر کوه که جماد است نازل می کردیم و به آن فهم و ادراک می دادیم، او از ترس خدا پاره پاره می شد. پس انسانی که اشرف مخلوقات و به درجات از جماد بالاتر است، اولی و احق باشد که از کلام الهی متأثر گردد.

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ... و این مثال ها را برای مردم می زنیم شاید بیندیشند و از خواب غفلت بیدار شوند و از کلام الهی بهره مند گردند.

ص: ۱۶۲

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ: به درستی که تفکر، به نیکوکاری و عمل به آن می خواند و دعوت می کند.

چنانچه تفکر در عظمت الهی، به خشیت و طاعت او دعوت می کند. و تفکر در فنای دنیا و لذات آن، به ترک علاقه به آن دعوت می کند. و تفکر در آثار صالحان، به پیروی از آنان دعوت می کند. و تفکر در اخلاق حسنه به تحصیل آن دعوت می کند و تفکر در اخلاق سیئه، به اجتناب از آن دعوت می کند و همچنین سایر قسمت ها.

صفات خداوند

(آیه ۲۲) (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)

تفسیر:

اوست خدایی که جز او معبودی که مستحق پرستش و ستایش باشد نیست غیب و آشکار را می داند - یعنی آنچه از حواس ظاهری و باطنی هر ذی شعوری نهان و آنچه در مقابل آنها آشکار است یا آنچه هنوز موجود نشده و آنچه موجود شده است را می داند - اوست بخشنده و مهربان.

(آیه ۲۳) (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

تفسیر:

اوست خدایی که جز او معبودی که سزاوار ستایش و پرستش باشد نیست.

مَلِكٌ است، یعنی سلطان فرمان روای جهان هستی است.

ص: ۱۶۳

قُدُوس است، یعنی منزّه و پاک از هر عیب و نقص و شریک و فرزند است.

سلام است، یعنی ذاتش سالم از هر عیب و صفاتش سالم از هر نقص و افعالش سالم از هر شرّ است.

مؤمن است، یعنی توحیدگوی خود و مؤمن به حقیقت ذات و صفات خویش و ایمنی بخش از هر ستم و بدی است.

مهیمن است، یعنی امین و مسلط و فائق بر همه چیز و حافظ همه هستی و مراقب همه اشیاء است.

عزیز است، یعنی بی مثل و نظیر و غالب شکست ناپذیر و بخشنده عزّت است.

جبار است، یعنی دارای شأنی عظیم و جبران کننده هر شکست و ضرر، و اصلاحگر حال موجودات و صاحب اراده قاهره بر اشیاء است.

متکبر است، یعنی مستحق تعظیم و صاحب کبریا و بزرگی باطنی و ظاهری است.

منزه است خداوند از این که برای او شریک قرار می دهند.

زیرا به براهین عقلیه و دلایل نقلیه ثابت است که الله - تبارک و تعالی - نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک ندارد.

(آیه ۲۴) (هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

تفسیر:

اوست خدای آفریننده اشیاء بر پایه تقدیر و سنجش، و آفریدگار و ایجادکننده موجودات (که از یکدیگر ممتاز و جدا، و در کمال صنع مماثل هم هستند) و صورت بخش اشیاء به صورت های گوناگون.

او راست بهترین نام ها، همه آنچه در آسمان و زمین است او را به زبان قال یا زبان حال تسبیح می گویند و تنزیه می کنند و اوست صاحب اقتدار و حکمت که همه کارهای او از

ص: ۱۶۴

روی حکمت است.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اسم اعظم در شش (کذا) آیه آخر سوره حشر باشد. (۱)

و ابو امامه از آن حضرت روایت نموده است که: هر کس خواتیم سوره حشر را در شب یا در روز بخواند و در آن روز بمیرد، حق سبحانه بهشت را بر او واجب گرداند. (۲)

فضل و رحمت الهی، نامتناهی است؛ لکن نباید غافل بود که برای درک این فیوضات، قابلیت هم لازم است. و بزرگان فرموده اند: العَطِيَّاتُ بِحَسَبِ الْقَابِلِيَّاتِ.

ص: ۱۶۵

۱- . منهج الصادقين، ج ۹، ص ۲۴۴.

۲- . منهج الصادقين، ج ۹، ص ۲۴۵.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عِدُوِّیْ وَ عِدُوْكُمْ اَوْلِیَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوْا بِمَا حَبَاۤءَ كُمْ مِّنَ الْحَقِّ یُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ وَ اِیَّاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیْلِیْ وَ اِیْنَعَمَآءَ مَرْضَآتِیْ تَسْتُرُوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ وَ مَا اَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیْلِ)

اعراب:

قبل از آن تومنوا... کلمه «کراهه» یا مانند آن و یا لام در تقدیر است. جواب شرط در جمله إن کنتم خرجتم... در تقدیر است یعنی اگر برای جهاد... خارج شده اید، پس دشمن

ص: ۱۶۶

من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. جملهٔ تسرون... ابتدای کلام است. یخرجون الرسول... جملهٔ حال است از فاعل کفروا.

خیانت در افشاء اسرار مسلمین

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و قیامت ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوستان خود نگیرید، شما با آنها طرح دوستی می افکنید و به وسیلهٔ نامه دوستی تان را به سوی آنها القا می کنید و می فرستید (اشاره است به نامه ای که یکی از مهاجران به نام حاطب برای مشرکان مکه نوشت و در آن نامه به آنها خبر داد که پیامبر قصد جنگ با شما را دارد، پس اسلحه مهیا ساخته برای قتال با او آماده باشید! نامه را توسط زنی برای آنها فرستاد که پیامبر توسط جبرئیل از این کار آگاه و نامه وسط راه از آن زن گرفته شد و حاطب هم پس از رسوا شدن مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در حالی که او را از مسجد بیرون می کردند و او چشمش به طرف پیامبر بود که شاید لطفی بفرماید، حضرت فرمود: او را باز گردانید! و توبه اش داد).

در حالی که آنها به آنچه از حق - یعنی قرآن یا پیامبر حق یا دین اسلام که دین حق است - برای شما آمده کفر ورزیده اند، در حالی که آنها پیامبر و شما را به خاطر ایمانتان به الله که پروردگار شماست از وطنتان مکه بیرون می کنند.

إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ...: اگر شما از وطنتان از برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده و هجرت کرده اید، پس با آنها اظهار دوستی و موَدّت نکنید. شما دوستی خود را (به وسیلهٔ نامه یا سخنان سرّی) پنهانی به آنها می رسانید در حالی که من به آنچه شما پنهان می دارید و آنچه آشکار می کنید از شما دانانم.

وَمَنْ يَفْعَلْ...: و هر کس از شما چنین کند پس حَقّاً که راه راست را گم کرده و گمراه شده است.

ابن فضال از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده:

مَنْ وَالَى أَعْدَاءَ اللَّهِ فَقَعْدُ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَمَنْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَعْدُ عَادَى اللَّهِ، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ: هر کس دوستی کند با دشمنان خدا، پس به تحقیق دشمنی نموده با دوستان خدا و هر کس دشمنی کند با دوستان

ص: ۱۶۷

خدا، پس به تحقیق دشمن داشته خدا را و سزاوار است بر خدا که او را در جهنم داخل نماید.

(آیه ۲) (إِن يَتَفَقَّهُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُم بِالسُّوءِ وَوَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ)

لغت و اعراب:

ثقف در این جا به معنی مسلط شدن و غالب شدن است. بسط یعنی گستردن و گشودن.

یکونوا مجزوم است و نون آخر آن به جزم افتاده است.

تفسیر:

آنها - یعنی مشرکان مکه - اگر بر شما مسلط شوند دشمنان سرسخت شما خواهند بود (و این اظهار دوستی سرّی شما با آنها برای شما فایده ای نخواهد داشت) و دست ها و زبان هایشان را به بدی به سوی شما خواهند گشود - یعنی دشنام می دهند و می کشند - و آنها همواره دوست دارند که شما کافر شوید چنان که آنها هستند.

بنابراین برای مؤمن، شایسته نیست موّدت و دوستی داشته باشد با دشمنی که درصدد گرفتن گوهر گران بهای دین و ایمان اوست.

(آیه ۳) (لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

تفسیر:

هرگز خویشان و فرزندانان که برای آنها از دینتان می گذرید (با این که کافرنند با آنها موّدت می ورزید) در روز قیامت سودی به حال شما نخواهند داشت. در آن روز خداوند

ص: ۱۶۸

میان شما و خویشان و فرزندان کافرتان جدایی خواهد افکند و آنها را به جهنم می فرستد و شما را اگر با ایمان از دنیا رفته باشید به بهشت و اگر شما هم کافر باشید باز آنها از شما جدا هستند، و چون آن روز روزی است که *يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* و نمی تواند کاری برای شما انجام دهند که به نفع شما باشد.

و خداوند به آنچه می کنید بیناست و شما را به آن جزا می دهد.

سرمشق گیری از ابراهیم (ع)

(آیه ۴) *قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءٌ وَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِيدَ وَهُوَ الْبُغْضَاءُ أَيَّدًا حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْئَلَنَّكَ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ*

لغت و اعراب:

برآء جمع «بریء» است مانند شریف و شرفاء. إلا قول... استثنای از لکم اسوه... فی ابراهیم است.

تفسیر:

به یقین برای شما در روش ابراهیم و کسانی که همراه او و با او بودند سرمشق خوبی است آن گاه که به کفار قوم خود گفتند: حتماً ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم! ما به آیین و خدایان شما کفر ورزیدیم!

و همیشه میان ما و شما عداوت و دشمنی پدیدار است تا آن گاه که به خدای یگانه ایمان آورید. یعنی سبب دشمنی میان ما و شما، جز ایمان نیاوردن شما به خدای یگانه

ص: ۱۶۹

نیست، کفر را از خود زایل گردانید و به خدای فرد بی همتا ایمان آورید. تا عداوت به محبت مبدل گردد.

إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ: پس به ابراهیم اقتدا کنید مگر در این گفتار ابراهیم به پدرش (نا پدری یا عمویش) که من برای تو از خدا آمرزش خواهم خواست - زیرا استغفار برای کافران جایز نیست - ابراهیم هم هنگامی که متوجه شد او در کفر خود راسخ است از او تبری جست. و قبلاً به امید ایمان آوردن او وعده استغفار به او داده بود.

وَمَا أَفْلِكَ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ: تتمه قول حضرت ابراهیم علیه السلام است که به پدرش (ناپدری یا عمویش) گفت: من برای تو از خدا جز درخواست، چیزی را مالک نیستم. و نمی توانم عذاب را از تو دفع نمایم.

دعای قرآنی

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ: سپس ابراهیم و آنان که به او ایمان آورده بودند پس از تبری از قوم کافر خود به درگاه خدا روی آورده و گفتند: پروردگارا ما بر تو توکل و اعتماد کردیم - یعنی از خلق بریدیم و به تو متوجه شدیم - و به دل به سوی تو بازگشتیم و بازگشت همه در آخرت به سوی توست.

(آیه ۵) (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

تفسیر:

پروردگارا ما را وسیله آزمایش کسانی که کفر ورزیده اند قرار مده.

یعنی ایشان را بر ما مسلط مفرما تا نگویند: اگر ایشان حق می بودند، در دست ما گرفتار نمی شدند. یا ایشان را بر ما مستولی ننما تا ما را از دین تو منحرف سازند. یا لطف خود را شامل حال ما ساز تا بر فتنه و اذیت آنان صبر کنیم و تابع ایشان نشویم. یا برای امتحان آنها ما را به مصائبی گرفتار مساز.

وَاعْفُ لَنَا...: و پروردگارا، بر ما ببخشای و آنچه را در راه تو تقصیر کرده ایم بیامرز،

ص: ۱۷۰

تویی که صاحب اقتدار و حکمتی و همه کارهایت طبق حکمت و مصلحت می باشد.

(آیه ۶) (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

لغت:

یتولّ فعل مضارع از باب تفعل، و اصل آن یتولّی بوده، و یاء آن به خاطر جزم افتاده است.

تفسیر:

البته برای شما در روش آنان - یعنی ابراهیم و مؤمنان به او - سرمشق خوبی است برای کسی که خدا و روز آخرت را امید می دارد.

و هر کس روی برتابد و در توحید و یکتاپرستی به ابراهیم اقتدا نکند به خود ضرر زده است؛ زیرا خداوند بی نیاز است و به ایمان کسی نیاز ندارد و ستوده صفات و ستایشگر و ستایش شده است و نیاز به ستایش کسی هم ندارد.

روایت شده است که بعد از نزول این آیات شریفه مؤمنان به کلی مودّت خود را با پدران و اولاد و اقربای کافر که در مکه داشتند ترک کردند، و عداوت کفار را در دل خود ثابت نمودند. خداوند چون جدّی بودن ایشان را در ترک موالات و مواصبت با اقربای کافرشان، و رسوخ عداوت کفار را در دل آنها مشاهده فرمود، بر ایشان ترحم نموده، وعده مودّت را به ایشان داد و فرمود:

(آیه ۷) (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

ص: ۱۷۱

تفسیر:

امید آن که خداوند میان شما و میان کسانی که از کفار مکه با آنها دشمنی داشتید (به وسیله اسلام آوردن آنها در فتح مکه) دوستی قرار دهد و خداوند تواناست و خداوند آمرزنده و مهربان است.

این امید و وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله با فتح مکه و ایمان سران قریش و دیگران عملی شد و عداوت ها به محبت تبدیل گشت.

شرایط صلح و جنگ با کفار

(آیه ۸ و ۹) (لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقْتَلُوْكُمْ فِى الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيْرِكُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَ تُقْسَطُوْا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِيْنَ * اِنَّمَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الدِّينِ قَتَلُوْكُمْ فِى الدِّينِ وَ اَخْرَجُوْكُمْ مِّنْ دِيْرِكُمْ وَ ظَهَرُوْا عَلٰى اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوْلُوْهُمْ وَ مَن يَتَوْلٰهُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ)

اعراب و لغت:

اَنْ تَبْرُوْهُمْ... بدل از الذين لم يقاتلوكم... و تقسطوا... عطف بر تبروا است، و نون آخر هر دو به خاطر «اَنْ» ناصبه افتاده. ظاهرهوا یعنی «عاونوا». اَنْ تَوْلُوْهُمْ بدل الذين قاتلوكم... است.

تفسیر:

خدا شما را از کفاری که با شما در باره دین نجنگیده و شما را از خانه هایتان بیرون نکرده اند منع نمی کند که به آنها نیکی کنید و با آنها به قسط و عدل رفتار نمایید، تا موجب تألیف قلوب شده و به اسلام آوردن تشویق شوند. خداوند، عدالت پیشگان یا احسان کنندگان را دوست دارد.

ص: ۱۷۲

إِنَّمَا يَنْهَكُمُ...: جز این نیست که خداوند، شما را از دوستی کسانی منع می کند که با شما در باره دین جنگیده اند و شما را از خانه هایتان بیرون رانده اند و بر بیرون کردن شما همدیگر را یاری داده اند.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ...: و کسانی که با آنها دوستی کنند چنین کسان اند که ستمکارند و به سبب آن مستحق عذاب عظیم و عقاب الیم اند.

پس دوستی با خدا و رسول و مؤمنان باید کرد، نه دوستی با غیر خدا و کفار که آن جز ضرر دنیوی و عقوبت اخروی چیزی به دنبال نخواهد داشت.

احکام زنان مهاجر، مرتد و بیعت کننده

(آیه ۱۰) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا حَيَّاءُ كُنتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ مَهْجَرْتِ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَعَاهُنَّ جَلٌّ لَهُمْ وَأَلَهُنَّ يَحْلُونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَّا أَنْفَقْتُمْ وَلَاجِنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَ سَلُّوا مَّا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)

این آیه شریفه ده جمله است که برخی مبتدا و خبر، و برخی فعل و فاعل و مفعول، و برخی به شکل دیگری است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که زنان مؤمن از شوهر کافر خود جدا شده به عنوان مهاجر از مکه به مدینه نزد شما آمدند آنها را از نظر ایمان بیازمایید. که بیرون آمدن آنها از مکه به خاطر دشمنی شوهر نبوده، و به هیچ غرضی از اغراض دنیویه نباشد؛ بلکه فقط برای خدا و رسول و دین اسلام به این جا آمده باشند.

ص: ۱۷۳

خدا خود به ایمان آنها داناتر است؛ زیرا او به سرائر و باطن اشخاص هم عالم است.

پس اگر آنها را با امتحان و قرائن مؤمن تشخیص دادید آنها را به سوی شوهران کافرشان بازگردانید.

نه این زن ها بر آن شوهران کافر حلال اند و نه آن شوهران کافر بر اینها حلال اند.

و آنچه شوهرانشان به عنوان مهریه هزینه نموده اند به آنها باز پردازید.

و بر شما گناهی نیست که آنها را به همسری خود در آورید (زیرا با اسلام آوردن زن، نکاح او با شوهر کافرش فسخ می شود) در صورتی که مهرشان را پردازید. شاید این جمله به این معنی باشد: در صورتی که برای ازدواج با آنها مهریه ای قرار دهید.

و اگر همسر شما کافر است و به کافران پیوسته است به عقد و پیوندی که با او دارید تمسک مجوید که آن عقد و پیمان باطل شده است.

و از آنها آنچه هزینه مهر کرده اید بطلبید.

و آنها هم از شما هر چه هزینه کرده اند بطلبند.

این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند.

و خدا دانا و حکیم است و حکم او بر طبق حکمت و مصلحت می باشد.

خصوصیات این مسائل در کتاب های فقهی یاد شده است.

(آیه ۱۱) (وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

لغت:

عاقبتم در این جا یعنی جنگ کردید و غنیمتی به دست آوردید.

تفسیر:

و اگر برخی از همسرانتان از دستتان رفتند و به سوی کفار شدند، آن گاه غنیمتی از راه جنگ یا غیر آن از آنها به شما رسید،

پس به کسانی که همسرشان رفته (و نتوانسته اند

مهریه را از او پس بگیرند) به مقدار آنچه از مهر هزینه کرده اند - یعنی پرداخته اند - بپردازید و از خدایی که به او ایمان آورده اید پروا کنید.

(آیه ۱۲) (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَإِيْشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

اعراب:

یفتَرینَه جمله فعلیه، حال است از فاعل لا یأتین و یا صفت بهتان.

در باره جمله بین آیدهن... مطالب متعددی گفته شده که یکی از آنها را در تفسیر ذیل می خوانید.

فبایعهن جواب إذا جاء... می باشد.

تفسیر:

ای پیامبر، هنگامی که زن های مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند بر این که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، و از مال شوهر و غیر او دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را (و یا دختران خود را) نکشند و سقط جنین نکنند. و لایأتین... و به شوهرشان بهتان نزنند به این که بچه دیگران یا حرامزاده خود را نیاورند و به شوهر خود نسبت دهند به این ادعا که فرزند اوست که از میان دست هاشان (شکم) و پاهاشان (فرج) بیرون آمده است، و تو را در هیچ کار نیکی که فرمان مولوی دادی یا می دهی نافرمانی نکنند، اگر بر این اساس می خواهند بیعت کنند با آنها بیعت کن و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۱۷۵

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه زنان بیعت کنند؟ فرمود: من با زنان مصافحه ننمایم، پس قدحی از آب خواستند و دست مبارک در آن فرو بردند و بیرون آوردند و به زنان فرمودند: داخل کنید دست های خود را در آن آب. بدین طریق، زنان بیعت نمودند. (۱)

حکم ارتباط با غضب شدگان

(آیه ۱۳) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَلْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَلْسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ)

اعراب:

قبل از اصحاب کلمه بعث در تقدیر است و بنابراین من اصحاب... مفعول و متعلق به یئس است. احتمال دیگر این که من اصحاب... متعلق به الکفار، و مفعول یئس در تقدیر باشد، یعنی همان گونه که کفار از اهل قبور از آخرت مأیوس اند.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و قیامت ایمان آورده اید، گروهی را که خداوند بر آنها خشم کرده (مراد یهود یا همه کفار هستند) به سرپرستی و دوستی و یاری مگیرید، به تحقیق آنها از آخرت و ثواب های آن (به خاطر عنادشان و کتمان آنچه در باره پیامبر اسلام در کتاب آسمانی شان آمده) نومیدند همان گونه که کافران از زنده شدن اهل قبور یا کافران که مرده اند از ثواب و رحمت خدا نومیدند.

ص: ۱۷۶

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۰۷، ح ۲۸ به نقل از کافی.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا را به زبان قال یا به زبان حال تسبیح گفته و می گوید و او مقتدر شکست ناپذیر و دارای متانت و اتقان صنع در مرحله تکوین و تشریح است.

علما و مفسران را در تسبیح موجودات دو قول است:

قول اول: تسبیح حالی، یعنی هر ذره ای از ذرات موجودات، به لسان حال و با زبان بی زبانی، فقر ذاتی خود و غنای ذاتی خالق را گویا هستند.

قول دوم: تسبیح مقالی و ارادی، که هر طبقه ای از حیوان و نبات و جماد، دارای شعور و ادراک اند، و هر دسته به زبانی ذات سبحانی را تسبیح می کنند و ما نمی فهمیم، چنانچه

بسیاری از کلام مردم را که زبان آنها را هیچ ندانیم نمی فهمیم.

در اکمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

حضرت داوود هر وقت زبور می خواند، باقی نمی ماند نه کوهی و نه سنگی و نه پرنده ای مگر آن که جواب می داد او را. بحار از خراج نقل نماید که حضرت سید الشهداء علیه السلام در حال کوچکی، صدای عدّه ای از پرندگان را بیان فرماید و در آخر فرماید:

مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ؛

خلق نفرمود خدا چیزی را، مگر آن که برای اوست تسبیح و ستایش پروردگارش.

بعد تلاوت نمود: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ.

لزوم تطابق کردار با گفتار

(آیه ۲ و ۳) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَّا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَّا تَفْعَلُونَ)

لغت و اعراب:

مقتاً تمیز است و منصوب. یعنی قول بی عمل بزرگ است از حیث مقت بودن، و مقت مصدر به معنی مفعول یعنی مبعوض. آن تقولوا... فاعل کبر است یا آن تقولوا... مبتدا و کبر... خبر آن است.

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و قیامت ایمان آورده اید، چرا چیزی را می گوئید که عمل نمی کنید؟! چرا وعده با قصد تخلف می دهید؟!

در نزد خدا بسیار مبعوض است که چیزی را بگوئید که به جا نمی آورید.

کسی که چیزی می گوید و عمل نمی کند دو جور است ۱ - این که هنگام گفتن عازم است که عمل نکند. این گفتار، قبیح و مذموم و مورد نهی آیه شریفه است. ۲ - آن که جازم باشد که به جا آورد؛ لکن نمی داند در ثانی الحال به انجام آن موفق خواهد شد یا نه؟ این

گفتار در مظنه کذب است. پس سزاوار است این قسم را مقترن به لفظ *إن شاء الله* نماید.

بنابراین علما و خطبا و وعاظ که مردم را ارشاد و هدایت می نمایند، باید مواظب باشند که در این توبیخ داخل نباشند.

به یکی از اکابر گفتند: ما را موعظه فرما. جواب نداد. دیگر بار گفتند و التماس نمودند، گفت: *أأمروني أن أقول ما لا أفعل و أستعجل مقت الله: آیا امر می کنید مرا چیزی بگویم که خود به آن عمل ننمایم، و به جهت آن، غضب خدا را بر خود نازل سازم؟!*

و در احادیث معراجیه است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

مَرَرْتُ لَيْلَهُ اسْرَى بِي عَلَى أَنَسٍ تُفْرَضُ شَفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضٍ مِنْ نَارٍ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَيْلُ؟ قَالَ: خُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا مِمَّنْ كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که مرا به معراج بردند مرور کردم بر مردمی که می چیدند لب های آنها را با قیچی های آتشین. پرسیدم: اینها کیستند ای جبرئیل؟ گفت:

ایشان خطبایی از اهل دنیا هستند که مردمان را به نیکویی امر می کردند و خودشان را فراموش می نمودند.

محبوبیت جنگاوران

(آیه ۴) *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُتَيْنٌ مَرْصُوصٌ*

لغت:

مرصوص یعنی محکم به گونه ای که گویا از «رصاص» یعنی سرب ساخته شده.

تفسیر:

به یقین خدا دوست دارد کسانی را که در راه او پیکار می کنند در حالی که صف زده اند در مقابل دشمن، گویی بنایی پولادین هستند.

ص: ۱۷۹

(آیه ۵) (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)

لغت:

زیغ یعنی مایل شدن از حق به باطل. زاغ یعنی منحرف شد. و ازاغ یعنی منحرف کرد. و در این جا به معنی «در انحراف باقی گذاشت» می باشد.

تفسیر:

و به یاد آر هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، چرا مرا می آزارید و نسبت های ناروا به من می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شمایم و با معجزاتی که ارائه داده ام در صدق نبوت من برای شما شبهه ای نیست؟! پس چون از حق منحرف شدند و از اطاعت فرمان موسی - با این که برای صدق نبوت خود معجزات و ادله واضحه داشت - سر باز زدند خداوند هم دل هایشان را در انحراف رها کرد و الطاف غیبی خود را از آنها برید و خدا مردمان نافرمان و فاسق را هدایت و راهنمایی نمی کند.

(آیه ۶) (وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

اعراب:

یأتی من بعدی و اسمہ أحمد هر دو جمله صفت رسول است.

تفسیر:

و به یاد آر هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، بی تردید من فرستاده خدا به سوی شمایم در حالی که آنچه پیش از من آمده که تورات باشد را تصدیق کننده ام و به پیامبری که پس از من خواهد آمد که نام او احمد است بشارت دهنده ام. پس با این که حضرت عیسی این مژده را داده بود هنگامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد و برای اثبات رسالت خود دلایل و آیات روشنی آورد به جای آن که او را تصدیق کنند (بیشترشان) گفتند: این جادو یا جادوگری است آشکار! و اسلام را نپذیرفتند.

(آیه ۷) (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

تفسیر:

و کیست ستمکارتر از آن که در عین حالی که به سوی اسلام - که سعادت دنیا و آخرت او را تأمین می کند - دعوت می شود آن را نپذیرفته و با انکار آن بر خداوند دروغ می بندد و می گوید: بت ها روز قیامت نزد خدا شفاعت خواهند کرد و شفاعت آنها پذیرفته خواهد شد؟! و خدا ستمکاران را که به خاطر عناد و تکبر از پذیرش حق سر باز می زنند هدایت نخواهد کرد.

(آیه ۸) (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)

اعراب:

بعد از لام در ليطفئوا «أن» مصدریه در تقدیر است و به همین جهت نون آخر آن افتاده است.

ص: ۱۸۱

تفسیر:

کافران و مخالفان می خواهند نور خدا را با دهن های خود خاموش کنند و دعوت پیامبر و دین و کتاب او را با تکذیب و افترا باطل نمایند، حال آن که خدا نور خود را (یعنی دین اسلام و شریعت نبوی را با تأییدات خود) تمام کننده است هر چند کافران را خوش نیاید و آن را کراهت داشته باشند.

پیروزی نهایی اسلام

(آیه ۹) (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)

تفسیر:

اوست که پیامبر خود را با وسایل هدایت (قرآن و معجزات داله بر صدق نبوت و حقانیت او) و دین حق که اسلام است فرستاد تا آن را بر همه مصادیق دین و شرایع آسمانی غالب گرداند هر چند مشرکان را خوش نیاید و آن را کراهت داشته باشد.

به صریح این آیه شریفه، خدا وعده فرموده که دین اسلام را بر تمام ادیان غالب گرداند، یعنی هیچ دینی در روی زمین باقی نماند مگر دین اسلام که شرق و غرب عالم را فرا گیرد.

و این مطلب تاکنون محقق نشده، و وعده الهی تخلف پذیر نیست و البته باید واقع شود إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ و آن در زمان ظهور حضرت مهدی موعود، پسر امام حسن عسکری علیهما السلام واقع خواهد شد همان طور که در بسیاری از احادیث آمده است:

عیاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود: اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن، بعد از این زمان خواهد شد. به حق آن کسی که جان من به ید قدرت اوست، دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان، تا آن که باقی نماند هیچ شهری مگر آن که صبح و شبانگاه ندای «لا اله الا الله و محمد رسول الله» شنوند. (۱)

ص: ۱۸۲

ابو الفتوح رازی رحمه الله در تفسیر خود از مقداد بن اسود روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: باقی نماوند روی زمین خانه ای، مگر آن که خدای تعالی کلمه اسلام را در آن داخل فرماید.... (۱) طبرسی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده:

إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۲)

از سعید بن جبیر در تفسیر آیه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

قال: هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام. (۳)

(آیه ۱۰-۱۳) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تَجْرِهٍ تُنجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَآخِرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ)

اعراب:

تؤمنون... در این جا به معنی «آمنوا» و امر است و همچنین تجاهدون...

یغفر... جواب امر و مجذوم است، و یدخلکم... عطف به آن است. و مساکن منصوب و عطف به جنات، و طیبه صفت آن است.

گفته شده: آخری صفت «تجاره» مقدر و عطف به تجاره در صدر آیه است.

ص: ۱۸۳

۱- تفسیر ابو الفتوح، ج ۶، ص ۱۶.

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵.

۳- نور الابصار، ص ۱۸۶ چاپ ۱۳۶۷ ق.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک (که آتش جهنم و انواع عقوبات است) نجات بخشد؟

به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و در راه خدا با کافران با مال ها و جان هایتان جهاد کنید. این ایمان و جهاد برای شما بهتر است (از هر تجارت پرسودی) اگر بدانید (نفع دائمی و ثواب ابدی آن را).

يَغْفِرُ لَكُمْ... ایمان آورید و جهاد کنید تا خداوند گناهانتان را ببخشد و بیاورد و شما را به بهشت و باغ هایی که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها جاری است و در مسکن های پاکیزه و دل پسند که در بهشت های جاوید واقع شده است داخل کند. آنچه یاد شد از مغفرت و بهشت، رستگاری بزرگ است (نه آنچه مردم آن را رستگاری می دانند از داشتن امور فانیه دنیا).

وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا...: خداوند علاوه بر مغفرت و بهشت، نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می دهد و آن نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند است که دین اسلام را در منطق و برهان بر همه ملت ها در طول تاریخ غالب قرار داده است و نیز پیروزی و فتحی نزدیک است که در فتح مکه و غیر آن واقع می شود.

و ای پیامبر، مؤمنان را به این نعمت ها که نصرت و فتح در دنیا و مغفرت و ثواب در آخرت است بشارت ده.

(آیه ۱۴) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا تَطَالَفُ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَت طَّالِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ)

ظاهرین به معنی غالبین منصوب و خبر أصبحوا است.

پیروی از حواریون راستین

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و پیامبر او و قیامت و معتقدات حقّه ایمان آورده اید، یاوران و انصار خدا باشید.

یعنی اطاعت و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون پیامبر از شما نصرت طلبد تمامی همّت خود را بر نصرت او مصروف دارید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریین و خواص خود گفت: یاوران من در حرکت به سوی خدا کیان اند که دین خدا را یاری کنند؟ حواریین گفتند: ما یاوران خداییم. پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند بر دشمنانشان - هم در حجّت و برهان و هم در جنگ - یاری بخشیدیم تا غالب و پیروز گشتند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى كَانُوا شِيعَتَهُ، وَإِنَّ شِيعَتَنَا حَوَارِيُونَا، وَمَا كَانَ حَوَارِيَّ عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا...

به درستی که حواری حضرت عیسی علیه السلام شیعیان او بودند، و شیعیان ما حواری ما هستند. و نبودند حواری عیسی فرمان بردارتر از حواری ما....(۱)

ص: ۱۸۵

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۱۹، ح ۳۶ به نقل از کافی و تفسیر برهان ذیل همین آیه.

تسبیح موجودات

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ الْمَلٰئِكَةُ الْقُدُّوسُ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همواره خدا را - به زبان قال و زبان حال - تسبیح می گویند، خدایی که ملک یعنی مسلط بر همه جهان هستی، قُدُّوس یعنی پاکیزه از هر عیب و نقص، عزیز یعنی مقتدر شکست ناپذیر، و حکیم یعنی دارای اتقان صنع در مرحله تکوین و متانت در تشریح است.

تزکیه مقدم بر تعلیم و تعلم

(آیه ۲) هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْمَأْتِیٰنِ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِهٖ وَ یُزَكِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كٰنُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ

ص: ۱۸۶

اعراب:

إِن در جمله وِإِن كانوا مخففة از مثقله است نه شرطیه. و لَفِي... خبر آن است.

منهم صفت رسولاً است و همچنین يتلوا عليهم... و دو جمله بعد.

تفسیر:

اوست که در میان امّیان - یعنی مردم مکه که غالباً بی سواد بودند - پیامبری از خود آنها (یعنی مثل ایشان ناخوانده و نانویسنده تا از تهمت این که مطالب را از معلمی آموخته، دور باشد) مبعوث کرد و برانگیخت که آیاتش - یعنی آیات قرآن - را بر آنها تلاوت می نماید و آنان را از پلیدی های عقیدتی و اخلاقی و عملی پاکیزه می کند و به آنها کتاب آسمانی و معارف دینی و عقلی می آموزد. و حقیقت این است که آنها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و در ثبوت نبوت آن حضرت همین بس که با این که امّی بود آیات الهی و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبا است و مکارم اخلاق که موجب ترقیات انسانی و موجب تکمیل سعادت ابدی است را به بندگان خدا تعلیم می نماید و همه اینها دلالت دارد بر آن که آنچه تلاوت می کند و می گوید، از وحی الهی است.

(آیه ۳) (وَءَاخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

اعراب:

آخرین... عطف به امّیین است.

تفسیر:

و مبعوث کرد او را برای مجتمعات دیگری (غیر از اهل زمان خود و اهل مکه) تا انقراض بشر که هنوز به آنها نپیوسته اند (اما خواهند آمد) و اوست مقتدر غالب بر آنچه

ص: ۱۸۷

اراده کند و حکیم در تشریح دین قویم ابدی.

در روایت وارد شده که چون این آیه نازل شد، اصحاب گفتند: یا رسول الله، اینها که بعد می آیند چه کسان اند؟ حضرت دست مبارک بر دوش سلمان - رضوان الله علیه - نهاد و فرمود:

لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنْوُطًا بِالثَّرْيَا لَنَأْتَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ (۱): اگر ایمان به ثریا بسته باشد، مردانی که از این جماعت باشند - یعنی اهل عجم (یا فارس) - آن را فرا گیرند.

(آیه ۴) (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

تفسیر:

این رسالت و پیامبری با این عمومیت و گستردگی که بعثت رسول اکرم شامل آن می باشد فضل الهی است که آن را بر وجه حکمت و مصلحت به هر کس خود بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

(آیه ۵) (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

لغت و اعراب:

أسفار جمع «سفر» به معنی کتاب، و جمله يحمل أسفاراً حال است از حمار. الذين كذبوا... صفت قوم و مجرور است.

ص: ۱۸۸

تفسیر:

مثل کسانی از علمای یهود که علم و عمل و ابلاغ تورات بر دوش آنها نهاده شده بود (که بیاموزند و بخوانند و عمل کنند و ابلاغ نمایند و آنها یاد گرفتند و خواندند) سپس آن را بر دوش نکشیدند - یعنی به آن عمل نکردند و اوصاف پیامبر اسلام که در آن یاد شده بود کتمان کردند - مثل آن دراز گوشی است که کتاب هایی چند را حمل می کند و در حمل آن رنج و تعب بسیار می بیند؛ اما بهره ای از آنها ندارد و نمی داند آنچه بار اوست چیست؟!

بِسْمِ مَثَلٍ... بد مثلی است مثل گروهی که آیات خدا و دستورات و محتوای تورات را با مخالفت عملی خود تکذیب و انکار کردند، و خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی کند.

تنبيه: آیه شریفه گرچه در مذمت علمای یهود است که به تورات کتاب آسمانی خود عمل نمودند؛ لکن مفاد آیه شامل است اهل قرآن را که به کتاب آسمانی عمل نمایند.

زیرا آنان که حافظ و قاری قرآن باشند؛ لکن در مقام عمل به فرامین آن، اعتنا نکنند نیز مانند چهارپایی خواهند بود که حامل کتب سماویه باشد، چنانچه آن حیوان جز زحمت و سختی حمل، بهره ای ندارد؛ این جماعت هم جز وبال و خسران برایشان نخواهد بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ: (۱) ایمان نیاورده به قرآن کسی که محرمات قرآن را حلال داند.

و فرمود:

كَمْ مِنْ قَارِئِ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ: (۲) چه بسا قرائت کننده قرآن که قرآن، او را لعنت کند!

و در تحت این آیه داخل است هر کس مسائل شرعیه را بداند و به آن عمل نکند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

الْعِلْمُ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ، أَتَعْبُ

ص: ۱۸۹

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵، ح ۲۳ و ۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵، ح ۲۳ و ۲۴.

صَاحِبُهُ نَفْسَهُ فِي جَمْعِهِ، وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ نَفْعُهُ: (۱) علمی که به آن عمل نشود، مانند گنجی است که از آن انفاق نشود، که صاحب او خود را در جمع آن به زحمت انداخته، و نرسیده است به او فایده آن.

و فرمود:

مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ مَثَلُ السَّرَاحِ يُضِيءُ لِلنَّاسِ وَيُحْرِقُ نَفْسَهُ (۲): مثل کسی که خیر را تعلیم نماید و به آن عمل نکند مثل چراغی است که به مردم روشنایی می دهد و خود را می سوزاند.

اولیاء الله و آرزوی مرگ

(آیه ۶ و ۷) (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيَّدَا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)

لغت:

الذین هادوا یعنی کسانی که یهودی هستند. تمنی یعنی آرزو کردن.

تفسیر:

بگو: ای کسانی که یهودی هستید، اگر می پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر در این ادعا و پندار راستگو هستید آرزوی مرگ کنید تا به جوار رحمت و نعمت دوست بروید.

از این آیه بر می آید هر کس دوست خدا باشد از مرگ باکی ندارد.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لَأُبَالِي وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيَّ أَمْ وَقَعْتُ عَلَى الْمَوْتِ (۳):

باک ندارم مرگ بر من واقع شود، یا من بر مرگ واقع شوم. و هنگامی که فرق حضرت با

ص: ۱۹۰

۱- . بحار، ج ۲، ص ۳۷.

۲- . بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۸.

۳- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۷۷.

ضربت تیغ دشمن شکافته شد فرمود:

فَزْتُ رَبِّ الْكَعْبَةِ. (۱)

وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ: و هرگز آنها به خاطر دست آوردهایی که از پیش فرستاده اند - یعنی اعمال بد خود از کفر و گناه و غیره - آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ زیرا می دانند پس از مرگ بر این کفر و اعمالی که انجام داده اند معذب خواهند شد. و خدا به ستمکاران و یا حال ستمکاران داناست.

روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یهودان را گفت: به حق آن که جان من به ید فرمان اوست، هیچ کس از شما تمنای مرگ نکند، مگر آن که بر او واقع شود. (۲)

پس اگر به صدق نبوت آن حضرت یقین نداشتند، تمنای مرگ می کردند؛ لکن چون می دانستند اگر تمنای مرگ کنند فوراً خواهند مرد، بدین جهت هیچ کدام جرأت نکردند که این تمنا را کنند.

پس آیه یکی از معجزات آن حضرت است؛ زیرا در آن خبر داد که به جهت علم آنها به صدق آن حضرت و کذب خود هرگز تمنای مرگ نکنند. و ایشان چنان که حضرت خبر داد، تمنای مرگ نکردند.

(آیه ۸) (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

بگو: آن مرگی که از آن می گریزید و فرار می کنید حتماً با شما ملاقات خواهد کرد و فرار شما فایده ای ندارد، سپس به سوی خدای دانای نهان و آشکار که از همه احوال و اعمال شما باخبر است بازگردانده می شوید، پس شما را از آنچه در دنیا از خیر و شر انجام داده اید به وسیله کيفر و پاداش آن آگاه خواهد نمود.

ص: ۱۹۱

۱- . منهج الصادقين، ج ۹، ص ۲۷۷.

۲- . منهج الصادقين، ج ۹، ص ۲۷۸.

(آیه ۹ و ۱۰) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ <

لغت:

نودی فعل ماضی مجهول از باب مفاعله. من یوم یعنی «فی یوم». «سعی» مصدر اسعوا به معنی تند رفتن است. ذروا به معنی ترک کنید فعل امر است و ماضی و مضارع آن «وذر» «یذر» است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که برای نماز در روز جمعه ندا داده می شود - یعنی مؤذن برای نماز جمعه اذان می گوید - پس به سوی یاد خدا (یعنی نماز جمعه) بشتابید و خرید و فروش و داد و ستد را رها کنید که این برای شما اگر بدانید بهتر است.

زیرا این سعی و شتاب درک نماز جمعه نتیجه اش منافع باقیه است، و بیع و داد و ستد فایده اش دنیوی و فانی است.

و چون نماز تمام شد مجازید که برای کسب و کار و طلب روزی در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبید، و خدا را بسیار یاد کنید؛ باشد که رستگار گردید. چون اقدام به نماز جمعه، و طلب روزی کردن از خدا، و اکثر اوقات به ذکر خدا مشغول شدن، سبب نجات دنیا و آخرت است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است:

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصًا عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَشُغْلِهِمْ بِمَا فِيهِ كَتَبَ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ،

ص: ۱۹۲

وَيَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ (۱)

هر که خدا را در بازار هنگامی که مردم غافل اند و به کار بازار مشغول اند با اخلاص یاد کند خداوند هزار حسنه برای او بنویسد، و در قیامت او را بپامزد آمرزشی که به قلب بشری خطور ننموده باشد.

تجارت یا شرکت در نماز جمعه

(آیه ۱۱) (وَ إِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِلِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التِّجْرَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّزِقِينَ)

اعراب و لغت:

ضمیر إليها به تجاره بر می گردد و می دانیم که لهو هم حکم آن را دارد گویا این طور گفته شده: «و إذا رأوا تجاره انفضوا إليها و إذا رأوا لهواً انفضوا إليه».

برخی از مفسران گفته اند: به آنچه انسان را از کارهای واجب و لازم و مطلوب باز دارد لهو گفته می شود.

تفسیر:

شأن نزول: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه جمعه می خواند، ناگاه کاروان دحیه کلبی که مایحتاج مردم را برای فروش می آورد از شام رسید و به سلامتی کاروان، طبل شادی زدند. چون صدای طبل به گوش حاضران در نماز جمعه رسید، به جهت خرید اجناس لازم خود از یکدیگر سبقت گرفته از مسجد بیرون رفتند، و به غیر از دوازده نفر، کسی نماند. حضرت فرمود: به حق آن کسی که جان من به ید قدرت اوست، اگر همه بیرون می رفتند، از این وادی آتشی به سوی شما روان می شد، و همه شما را می سوزانید! (۲) مقارن این حال آیه نازل شد:

با این که نماز جمعه از مصادیق ذکر خدا و بسیار پرفضیلت است؛ ولی مردم به آن

ص: ۱۹۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۸۶.

۲- . به منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۸۷ و تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۱، ص ۱۵۸ رجوع شود.

اهمیت ندهند و چون تجارت یا لهوی ببینند به سوی آن پراکنده شوند و تو را ایستاده در حال خطبه خواندن رها می کنند. بگو: آنچه در نزد خداست (از ثواب استماع خطبه ها و خواندن نماز جمعه و در رک محضر و مجلس و خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله) از لهو و شنیدن صدای طبل و آلات طرب که در وقت ورود کاروان کالا می زدند و از تجارت و خرید از آن کاروان بهتر است؛ زیرا اولی باقی و دومی فانی است.

وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّزِقِينَ: و خدا بهترین روزی دهندگان است، پس روزی شما را به شما خواهد رسانید، اگر چه شما به جهت امر الهی از خرید و فروش هنگام نماز جمعه خودداری کنید و یا هنگامی که در نماز جمعه حاضرید آن را به خاطر خرید از کاروانی که وارد شده است ترک نکنید.

دروغگویی و قسم دروغ منافقان

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا حِیَّآءُكَ الْمُنٰفِقُوْنَ قَالُوْۤا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ وَ اللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ لَكَذِبُوْنَ

اعراب:

در هر سه مورد اِنَّ به کسر همزه است.

تفسیر:.

هنگامی که منافقان نزد تو آیند (که از جمله آنان عبد الله بن ابی باشد) می گویند: گواهی می دهیم که تو حتماً پیامبر خدا و فرستاده اویی! و خدا می داند که تو پیامبر اویی - زیرا او خود تو را به پیامبری برگزیده است - و هم خدا گواهی می دهد که منافقان در گواهی خود به پیامبری تو دروغ می گویند. یعنی در دل پیامبری تو را قبول ندارند، پس این که می گویند: به پیامبری تو شهادت می دهیم! (یعنی در دل هم قبول داریم) دروغ است، یعنی

کلامی است که مطابق واقع نیست.

تنبيه: آیه دالّ است بر آن که حقیقت ایمان به قلب است، و اشعار دارد بر آن که هر که چیزی گوید و بر خلاف آن اعتقاد داشته باشد، کاذب است.

ایمان عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح و اعضاء: هر که هر سه را دارا باشد مؤمن، و هر که هر سه را فاقد باشد کافر، و هر که اقرار به لسان دارد و اعتقاد قلبی ندارد منافق، و هر که اقرار لسانی و اعتقاد قلبی دارد؛ لکن در عمل مقصر است، فاسق باشد.

(آیه ۲) (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

لغت:

ایمان جمع یمین به معنی سوگندها، و جُنَّة به معنی وسیله دفاع مانند سپر است.

تفسیر:

سوگندهای خود را که به دروغ یاد می کنند یا شهادت و گواهی دادن خود را که در تأکید به منزله سوگند است سپر ساخته اند (تا به سبب آن از کشته شدن یا اسیر شدن ایمن باشند و بر آنها حکم کافر اجرا نگردد همان طور که در جنگ، سپر را وسیله و آلت حفظ خود قرار می دهند) پس از راه خدا اعراض کرده و مردم را نیز از آن با القای شبهات باطله و فریب دهنده باز داشته اند. به راستی زشت است آنچه انجام دادند یا می دهند.

(آیه ۳) (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ)

ص: ۱۹۶

لغت:

طبع فعل ماضی مجهول، و مصدر آن «طبع» به معنی مُهر کردن و مهر زدن است.

تفسیر:

آن نفاق و بد عملی به خاطر این است که آنها با دیدن برخی از معجزات، ایمان آوردند، سپس کفر ورزیده و به منافقان پیوستند یا به زبان ایمان آوردند و شهادتین را گفتند و خود را ظاهراً در زمرهٔ مسلمانان آورده‌اند؛ اما به دل ایمان نیاورده بودند، سپس بی‌ایمانی و کفر باطنی آنها از گفتارهای آنان روشن شد، پس بر دل‌های آنها مهر شقاوت زده شد از این رو نمی‌فهمند.

ویژگی‌های منافقان

(آیه ۴) (وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِيدُ فَآخِذْهُمْ قَتْلُهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤَفِّكُونَ)

لغت:

خُشْبٌ جمع «خَشَب» به معنی چوب‌ها، و مُسْنَدَةٌ اسم مفعول از باب تفعیل به معنی تکیه داده است. قَاتِلٌ در این جا به معنی «قتل»، و جمله قاتلهم الله نفرین است.

تفسیر:

و چون آنها - یعنی منافقان - را ببینی، هیکل‌های آراستهٔ آنها تو را به شگفت می‌آورد و چون سخن می‌گویند چنان فصیح و ملیح و چرب زبان اند که گفتار آنها را گوش فرا می‌دهی. اما از بی‌ایمانی و بی‌محتوایی گویی چوب‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده (یعنی خالی از علم و فکر و عاری از ایمان و انسانیت اند) و از شدت ترس و ترسو بودن هر

ص: ۱۹۷

فریادی را به زیان خود می پندارند.

آنها دشمن حقیقی تو و مسلمان ها هستند، از مکر آنها ایمن مباش و از آنها بر حذر باش خدا آنها را بکشد و هلاک و لعنت کند! چگونه و به کجا از حق (با این همه ادله روشن) منحرف می شوند؟!

بعضی گفته اند: خشب چوب هایی است که اندرون آنها کرم افتاده و آنها را خورده است؛ لکن ظاهر آنها صحیح می نماید. یعنی منافقان در حسن ظاهر و خبث باطن و عقیده باطل، مانند این چوب های تو خالی اند.

عدم آمرزش منافقان

(آیه ۵) (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)

لغت:

تعالوا صیغه امر از باب تفاعل به معنی بیایید. و لَوَّأُ فعل ماضی به معنی می چرخاندند یا برمی گرداندند.

تفسیر:

و چون به آنها گفته می شود: بیایید عذرخواهی کنید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آمرزش بطلبد! از روی انکار و تکبر و یا استهزا و مسخره، سرهایشان را برمی گرداندند (مانند کسی که از چیز مکروه و بدی روی بر می گرداند) و آنها را بینی که اعراض می کنند و روی می گرداندند و دیگران را نیز باز می دارند در حالی که متکبر و گردن فرازند.

(آیه ۶) (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)

ص: ۱۹۸

تفسیر:

بر آنها که از استغفار تو اعراض می کنند یکسان است که برایشان آمرزش بطلبی یا آمرزش نطلبی، هرگز خداوند آنها را نخواهد آمرزید؛ زیرا خداوند گروه فاسق و نافرمان را هدایت نمی کند. یعنی نظر لطف و توفیق را از ایشان بازمی دارد؛ زیرا به سوء اختیار خود گمراهی و نفاق را اختیار کرده و حاضر نیستند حق را بپذیرند.

(آیه ۷) (هُيْمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لِمَ تَنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَآيَفُقُهُونَ)

لغت:

يَنْفَضُوا فعل مضارع به معنی پراکنده و متفرق شوند، و خزائن جمع «خزینه» است.

تفسیر:

آنها هستند (یا همین ها هستند) که می گویند: بر کسانی که نزد رسول خداوند انفاق و کمک نکنید تا پراکنده شوند (و اطراف پیامبر خلوت و آن حضرت بی یار و یاور و یا کم یار و یاور شود)! در حالی که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست.

یعنی مفتاح ارزاقی که از آسمان یا زمین به بندگان می رسد، به ید قدرت اوست و بر حسب حکمت و مصلحت، هر که را خواهد غنی گرداند، اگرچه دیگران از کمک به او ابا داشته باشند.

و لَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَآيَفُقُهُونَ: و لکن منافقان به جهت ضلالت و جهالت، نمی فهمند که رازق علی الاطلاق، خداوند سبحان است.

ص: ۱۹۹

(آیه ۸) (يَقُولُونَ لِلّٰهِ رَجْعًا اِلٰى الْمَدِيْنَةِ لِيُخْرِجَنَّا اَعَزُّ مِنْهَا اَلَّذَلَّ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ)

تفسیر:

منافقان گویند: حتماً اگر از این سفر جنگی به مدینه بازگردیم آن که عزیزتر است آن که ذلیل تر است را از مدینه بیرون خواهد کرد! یعنی گروه منافقان پیامبر و یارانش را بیرون خواهند کرد. در حالی که عزت و اقتدار از آن خدا و رسول او و مؤمنان به خدا و رسول است و لکن منافقان نمی دانند حقیقت عزت چیست؟! و به خاطر ضلالت و جهالت، خود را عزیز می پندارند.

و وجه توفیق میان این آیه و آیه فَلَئِنَّ الْعِزَّةَ جَمِيعًا آن است که عزت رسول و مؤمنان نیز از او سبحانه افاضه شده، پس در حقیقت جمیع عزت از خدای تعالی است و نیز مستحق عزت به حسب ذات، او باشد نه غیر او.

شخصی به حضرت امام حسن علیه السلام گفت: مردمان نسبت به شما گمان کبر می برند.

فرمود: آن کبر نیست؛ بلکه عزت است؛ و آیه شریفه را تلاوت فرمود. (۱)

عزت برای کیست؟

(آیه ۹) (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تُلٰهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَ لَا اَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ)

لغت و اعراب:

لا تلهكم فعل نهی، و کم مفعول آن، و اموالکم فاعل آن است، و إلهاء یعنی مشغول کردن و غافل کردن.

ص: ۲۰۰

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، مبادا اموال و فرزندانتان، شما را از یاد خدا غافل کند و هر کس چنین کند پس آنها همان زیانکاران اند.

خداوند مَنان از راه لطف و مرحمت نسبت به مؤمنان، اعلام فرماید که مبادا جمع آوری مال و منال دنیا و علاقه و محبت به اولاد، آنها را از یاد خدا باز دارد که سبب کوتاهی و تقصیر در ادای وظیفه ایمانی، و محروم شدن از سعادات جاودانی شود چنانچه امروزه مشاهده می شود که برای به دست آوردن مال، بعضی از مؤمنان از رضای الهی غافل شده، مرتکب افعال غیر مشروع و معاملات محرمه می شوند و به خیالات خود توجیهاتی هم برای آن ذکر می کنند. و همچنین نسبت به اولاد، یاد خدا را فراموش نموده، برای خوشایند مردم آنها را به هر لباسی و به هر روشی و به هر زبانی و به هر تربیتی درمی آورند که در نتیجه عفت و عصمت به تدریج کم شده و آثار ناهنجاری و بی حیایی آشکار می گردد.

پشیمانی از بخل

(آیه ۱۰ و ۱۱) (وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)

اعراب:

أَصِيدَّقُ در اصل «أَتَصَدَّقُ» بوده و قبل از آن «أَنْ» ناصبه در تقدیر است. أَكُن مجزوم و عطف به محلِّ فَأَصَّدَّقُ است، و أَكُن هم قرائت شده که در این صورت عطف به ظاهر فَأَصَّدَّقُ است.

ص: ۲۰۱

تفسیر:

و از آنچه روزی شما کرده ایم، در راه خدا انفاق کنید پیش از آن که هر یک از شما را مرگ فرا رسد (یا علائم مرگ فرا رسد) پس در شُرف رفتن از دنیا گوید: پروردگارا، چرا مرگ مرا تا مدتی نزدیک (یعنی مدتی کوتاه) به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم (و حقوق واجبه مالی خود را ادا کنم) و از شایستگان باشم!؟

از ابن عباس روایت شده است که این آیه در حق مانعان زکات نازل شد. بعد از آن فرمود: صدقه دهید پیش از آن که مرگ نازل شود. پس آن زمان، توبه قبول نشود و هیچ عملی نفع ندهد.

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ... و هرگز خداوند مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تأخیر نمی افکند. چون حکمت او سبحانه مقتضی است که چون عمر کسی به آخر رسد، چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدا آگاه است به آنچه از خیر و شر انجام می دهید و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد.

از برخی علما منقول است که: لیس فی الزجر عن التفریط فی حقوق اللّٰه آیه أعظم من هذه الآیه: در نهی و دور کردن از کوتاهی و تقصیر، در ادای حقوق الهی آیه ای عظیم تر از این آیه نیست.

ص: ۲۰۲

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

تفسیر:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است (علاوه بر خود آسمان ها و زمین) خدای را به زبان قال و زبان حال تسبیح می گویند و از هر عیب و نقص منزّه می دارند. فرمان نافذ و حکومت بر همه هستی از آن اوست؛ زیرا خالق همه اوست و ستایش، تنها او را سزد و هر ستایشی به او بر می گردد، چون همه نعمت ها از اوست و خود او خود را ستایش می کند و او بر هر چیز توانای مطلق است.

(آیه ۲) هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ کَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ

ص: ۲۰۳

تفسیر:

اوست که شما را آفرید، پس برخی از شما کافر است و برخی مؤمن، و خداوند به هر عمل قلبی یا بدنی که انجام می دهید بیناست و بر وفق اعمالتان با شما معامله خواهد کرد.

تبصره: آیه شریفه در مقام اخبار است به آن که خدای تعالی خلق و ایجاد فرمود شما را، و شما در دار تکلیف دو دسته شدید، بعضی مؤمن، و بعضی کافر. و دلالت ندارد بر آن که کفر را خدا در بنده ایجاد کرده باشد.

بلکه خداوند تمام بندگان را به فطرت توحید خلق فرموده، آیه فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و حدیث شریف نبوی:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَإِنَّمَا أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ،^(۱) و نیز حدیث:

خَلَقْتُ عِبَادِي كُلَّهُمْ حُنَفَاءً،^(۲) و امثال آن تمام دلالت دارد بر آن که خلقت الهیه بر توحید بوده است و هر که کافر شده به سوء اختیار خود و یا عوامل دیگر بوده است.

(آیه ۳) (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ)

تفسیر:

آسمان ها و زمین را به حق برای هدفی والا- و عقلانی آفرید و شما را به این شکل خاص مصوّر نمود و تصویرتان را - به لحاظ تناسب اعضا با اهداف روحی و صفات انسانی - زیبا کرد و بازگشت شما و دیگر زنده ها به سوی اوست.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

الصُّوْرَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجْجِهِ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ؛

صورت انسانی، بزرگ ترین حجّت الهی است بر خلقش، و اوست کتابی که به ید قدرت خود نگاشته که آثار معرفت الهی در او هویدا باشد.

ص: ۲۰۴

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۰۱.

۲- . مدرک یاد شده.

(آیه ۴) (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

تفسیر:

خداوند، آنچه را که در آسمان ها و زمین است می داند و آنچه را پنهان می کنید و بر یکدیگر مخفی می دارید و آنچه را آشکار می سازید می داند. و خدا به آنچه در سینه ها است از افکار و اندیشه ها و حالات و صفات داناست.

پس سزاوار است که بندگان در جمیع حالات، خود را در محضر او بدانند و بر هیچ کار که مخالف رضای او باشد اقدام ننمایند.

و تکرار یعلم در آیه به منزله تکرار وعید و تهدید است.

کیفر دنیوی و اخروی کافران

(آیه ۵) (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

تفسیر:

آیا خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند - مانند قوم عاد و ثمود و نوح و لوط و غیر آنها - برای شما نیامده است؟ پس آنها ضرر و عاقبت وخیم کار خود را که عذاب و نابودی در دنیا بود چشیدند و برای آنها در آخرت نیز عذابی دردناک هست.

(آیه ۶) (ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)

لغت:

استغناء یعنی بی نیازی جستن و در این جا به معنی اظهار بی نیازی کردن. بشر لفظاً مفرد است اما مقصود از آن جمع است و از این رو پس از آن فعل جمع آمده است.

تفسیر:

آن عذاب ها بدان سبب است که همواره پیامبرانشان برای آنها دلایل روشن توحید و نبوت خود را می آوردند، پس آنها به جای این که ایمان بیاورند گفتند: آیا بشرهایی از جنس خودمان ما را هدایت می کنند؟! پس (به خاطر این تعجب و استبعاد و انکار بی جا) کافر شدند و از پیامبران و تدبیر در ادله و معجزات آنها روی گردانند و خداوند، پس از اتمام حجّت بر آنها با هلاک کردنشان، از ایمان آوردن و اطاعت کردن آنها اظهار بی نیازی نمود و خداوند ذاتاً بی نیاز از همه چیز - از جمله از عبادت بندگانش - و ستوده صفات و ستایشگر و مورد ستایش است.

(آیه ۷) (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَيُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)

لغت و اعراب:

آن قبل از لن مخففه از مثقله است و گفته شده تقدیر آیه این است: «أَنَّهُمْ لَنْ يُبْعَثُوا».

تفسیر:

کسانی که کفر ورزیدند - از جمله بت پرستان مکه - پنداشته اند که هرگز پس از مرگ برای رسیدن به جزای اعمالشان زنده و مبعوث نخواهند شد، بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که زنده و برانگیخته می شوید، سپس به وسیله جزای آنچه انجام داده اید به

ص: ۲۰۶

آنچه عمل کرده اید خبر داده می شوید و این زنده کردن و جزا دادن بر خدای متعال آسان است.

شخص عاقل بصیر که خلق آسمان و زمین را که اعلی و اعظم و اجل از حشر و نشر است می بیند اعتراف می کند به این که ذاتی که بر خلقت آسمان و کواکب قادر است البته در جنب قدرت او اعاده ارواح به اجساد، سهل و آسان باشد. لذا فرماید: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.

قرآن نور است

(آیه ۸) (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

اعراب:

مفعول أنزلنا در تقدیر است یعنی «آنزلناه».

تفسیر:

پس به خدا و رسول او و نوری (یعنی قرآن) که فرو فرستاده ایم ایمان آورید.

تسمیه قرآن به نور، به جهت آن است که بنفسه ظاهر است در اعجاز، و مظهر حقایق و احکام و حلال و حرام است. یا از حیث آن که متضمن ادله و حجج هادیه است و همان طور که به سبب نور از ظلمات نجات یابند، همچنین به واسطه پیروی از قرآن، از ظلمات کفر و نادانی و شقاوت و گمراهی، به سر منزل ایمان و علم و سعادت راهنمایی می یابند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدای تعالی به آنچه می کنید از ایمان و انکار، آگاه است، پس شما را بر آن جزا خواهد داد.

(آیه ۹) (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

ص: ۲۰۷

یوم ظرف و متعلق به «لتبعثن» یا «لتنبؤن» در آیه هفتم است.

عمل صالح و آموزش گناهان

تفسیر:

برانگیخته می شوید در روزی که شما را برای روز اجتماع جمع خواهد کرد. آن روز، روز مغبون کردن یکدیگر یا مغبون شدن از یکدیگر است؛ چون یکی به خاطر ضایع کردن حقوق دیگری در دنیا، پاداش خود را از دست می دهد و دیگری که حقش ضایع شده به آن پاداش می رسد و یا دیگری کیفر خود را به دیگری که حقش را ضایع کرده تحمیل می کند یا برای ادای حقوق دیگران درجات بهشت خود را با درکات جهنم او تبدیل می کند.

یا یوم التغابن به اعتبار آن است که هر یک بر مقدار نصیب خود پشیمانی و حسرت و احساس مغبون شدن دارد. کافر گوید: چرا مسلمان نشدم که به بهشت روم؟! و مؤمن گوید:

چرا بیشتر عبادت نکردم تا درجات بالاتر و بیشتر داشته باشم؟! پس کافر، خود را به خاطر ترک ایمان مغبون داند و مؤمن نیز برای کوتاهی در عبادت و احسان بیشتر، خود را مغبون و زیانکار می داند.

در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه روایت شده است:

مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا أَرَى مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ لِيَزِدَادَ سُكْرًا، وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا أَرَى مَقْعِدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ لِيَزِدَادَ حَسْرَةً. (۱)

هیچ بنده ای در بهشت نرود مگر آن که جای او را در جهنم بر فرض آن که بدکار می بود به او نشان دهند تا شکر را زیاده کند، و هیچ بنده ای در جهنم نرود مگر آن که مکان او را در بهشت بر فرض آن که نیکوکار بود به او نشان دهند تا حسرت و ندامت او زیاده شود.

در آن روز مؤمن جای کافر را در بهشت میراث می گیرد، و کافر در جهنم، جای مؤمن را.

ص: ۲۰۸

وَمَنْ يُؤْمِن... و هر کس به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح و شایسته انجام دهد خداوند گناهانش را می‌زداید و عفو می‌کند و یا می‌پوشاند و او را در بهشت‌ها و باغ‌هایی که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها جاری است وارد می‌کند در حالی که در آنها برای همیشه جاودانه باشد. و این عفو و پوشاندن گناهان و درآوردن در بهشت جاوید کامیابی و رستگاری بزرگی است.

نقش ایمان در هدایت

(آیه ۱۰) (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

تفسیر:

و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات و نشانه‌های ما - یعنی قرآن یا معجزات پیامبر ما - را تکذیب و انکار کردند آنها یاران و اصحاب آتش جهنم‌اند در حالی که در آن جا مخلصند و جاودانه‌اند و هرگز نمی‌میرند تا از عذاب خلاص شوند و آتش جهنم بد جای بازگشتی است!

(آیه ۱۱) (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

تفسیر:

هیچ مصیبتی به کسی نرسد جز به اذن و ارادهٔ تکوینی خداوند که نشأت گرفته از گناهان او یا برای امتحان او یا برای این است که با صبر به مقامات بالای معنوی و پاداش‌های بیشتر اخروی دست یابد و به طور کلی نشأت گرفته از مصالحی است که نظام اتم جهان هستی بر اساس آن است.

ص: ۲۰۹

بنابراین مؤمنان چون می دانند که این مصیبت و بلا به اراده الهی و از روی حکمت و مصلحت است از وقوع آن اضطراب و دغدغه خاطر نداشته، و صبر می نمایند تا اجر جزیل را دریابند.

وَمَنْ يُؤْمِنْ...: و هر کس به خدا ایمان آورد خدا قلب او را به معارف و کمالات دیگر هدایت می کند یا بر ایمان و هدایت ثابت می گرداند و خدا به همه چیز داناست؛ صابر و شاکر، و جزع کننده و کفران کننده را بر وفق عملشان و استحقاقشان جزا خواهد داد.

لزوم اطاعت و توکل بر خدا

(آیه ۱۲) (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ)

تفسیر:

و خدا را در جمیع اوامر و نواهی، و پیامبر او را در همه دستوراتی که از جانب خدا به او وحی می شود و شما را به انجام آن می خواند و نیز دستورات مولوی خود او را اطاعت کنید و اگر روی گردانید و اطاعت نکنید ضرری به خدا و رسول نرسد و خودتان گرفتار وبال و عقوبت آن می گردید.

جز این نیست که بر عهده پیامبر ما رساندن آشکار و روشن احکام است. نه اجبار مردم به پذیرش و عمل، همین که او ابلاغ کرد و اتمام حجت نمود وظیفه خود را انجام داده است.

(آیه ۱۳) (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

تفسیر:

خدای واجب الوجود یکتا، جز او هیچ معبودی که سزاوار پرستش باشد نیست. و مؤمنان باید بر خداوند توکل نمایند.

یعنی جریان تمام امور تکوینی متعلق به خود را از او بدانند و بر عهده او گذارند و خود

به انجام وظیفه و مسؤولیت هایی که به عهده آنهاست پردازند و در انجام واجبات و ترک محرمات و تحصیل کمالات کوشا باشند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِنَّ الْعِزَّ وَالْغِنَى يَجُولَانِ، فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا (۱).

فرمود: عزت و بی نیازی، جولان دهند، پس هرگاه به محل توکل برسند آن جا توطن نمایند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، وَلَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ. (۲)

خدای تعالی فرمود: ای پسر آدم، مرا در آنچه امر نمودم تو را اطاعت کن، و آنچه اصلاح کند تو را و به صلاح توست به من یاد مده (که من صلاح تو را بهتر از تو می دانم).

آموزش رفتار با خانواده

(آیه ۱۴) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَ نَصِيحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

اعراب:

شاید تقدیر آیه این چنین باشد: «إِنَّ أَزْوَاجًا وَأَوْلَادًا مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ يَكُونُونَ عِدُوًّا لَكُمْ».

تفسیر:

ای کسانی که به خدا و رسول و معاد ایمان آورده اید، برخی از همسران و فرزندان شما (که در امر دین و ایمان آوردن و هجرت کردن و انجام وظایف دینی مانع و مزاحم شما

ص: ۲۱۱

۱- اصول الکافی، ج ۲، ص ۶۵.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۵ به نقل از امالی صدوق، ص ۱۹۳.

می شوند) دشمنان شما هستند، پس از آنها برحذر باشید که شما را از راه حق منحرف ن سازند! و اگر از بدی ها و آزارهایی که به شما روا داشته اند آنها را عفو نمایید و چشم پوشی کنید و ببخشایید خدا هم شما را می آمرزد که بی تردید خداوند، آمرزندهٔ مهربان است.

همه چیز آزمایش است

(آیه ۱۵) (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ)

تفسیر:

جز این نیست که اموال و فرزندانان به سبب آن که زینت دنیایند و شما را به خود مشغول می دارند وسیلهٔ آزمایش شما هستند. تا ظاهر گردد که کدام یک از شما محبت حق و اطاعت او را بر ایشان ترجیح می دهد، و کدام یک در مال و اولاد بسته، و از محبت الهی و اطاعت او غافل می شود.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ: و خداست که نزد او پاداش بزرگی است برای کسی که محبت خدا و اطاعت او را بر محبت مال و اولاد ترجیح دهد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید: نباید کسی بگوید:

اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ: بار خدایا، پناه می برم به تو از فتنه و امتحان! زیرا هیچ کس نیست مگر آن که امتحان می شود، و لکن کسی که پناه می برد، باید پناه ببرد از فتنه ها و امتحانات (سخت) گمراه کننده و هلاک سازنده....

تقوای حداکثری و ترک حرص

(آیه ۱۶) (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

اعراب و لغت:

مفعول أنفقوا در تقدیر است یعنی أنفقوا أموالكم، یا من أموالكم. خيراً مفعول فعل مقدر مانند «کان» است. شح به معنی بخل، مفعول دوم یوق.

ص: ۲۱۲

تفسیر:

پس تا توانید از خدا پروا کنید و دعوت‌ها و اوامر او را بشنوید و اطاعت کنید و از جان و مالتان در راه خدا و دین خدا انفاق کنید که برای خودتان بهتر است و فواید این اعمال به خود شما بر می‌گردد و موجب سعادت دنیا و آخرت شماست. و کسانی که از بخل نفسشان مصون گردند - یعنی خود را از بخل نگهدارند و حقوق مالی واجب را در راه خدا ادا کنند - آنها همان رستگاران اند.

تنبيه: یکی از صفات رذیله مهلکه، شح است که گفته شده بدتر از بخل است.

در حدیث است:

لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ]

[عَبْدُ]

أَبْدًا: (۱) هرگز شح و ایمان در قلب بنده ای جمع نشود.

فواید قرض

(آیه ۱۷) (إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ)

تفسیر:

اگر به خدا قرض الحسنه دهید - یعنی از اموال و اعمال و اولادتان را در راه خدا بذل کنید - پاداش آن را برای شما چند برابر می‌کند و شما را می‌آمرزد و خداوند، شکرگزار است که در مقابل صدقهٔ قلیل، اجر جزیل می‌دهد و حلیم و بردبار است. در عذاب گنهکاران و بخیلان و ممسکان عجله نمی‌کند و این از نهایت کرم و لطف اوست.

(آیه ۱۸) (عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

ص: ۲۱۳

تفسیر:

دانای نهن و آشکار است - پس می داند آنچه را آشکارا صدقه می دهید و آنچه را پنهان می دارید - و مقتدر شکست ناپذیر و صاحب حکمت در تکوین و تشریح است، هر چه انجام دهد بر طبق حکمت و مصلحت باشد.

ص: ۲۱۴

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا)

لغت و اعراب:

إحصاء به معنی شمردن و در این جا مقصود این است که حساب عدّه را نگه دارند. إلا أن... استثناء از لا تخرجوهن می باشد. لا تدری یعنی نمی دانی.

تفسیر:

ای پیامبر، هنگامی که خواستید زن های خود را طلاق دهید (در مواردی که لازم است عده نگهدارند) آنها را به وقت عده طلاق دهید. یعنی در زمانی که شروع به عده شرعاً ممکن باشد، یعنی از حیض پاک شده و پس از پاکی با شوهر همبستر نشده باشند.

و حساب عده را نگهدارید تا به طهر سوم یا در مواردی به سه ماه کامل برسد.

و از خدا پروردگارتان پروا کنید، آنها را در دوران عده از خانه هایشان که قبل از طلاق هر دو در آن جا زندگی می کردید بیرون مکنید تا زمان عده سرآید، و آنها هم نباید از آن خانه بدون اذن شما خارج شوند مگر آن که عمل زشت آشکاری مرتکب شوند که در این صورت می توانید آنها را از خانه بیرون کنید (خصوصیات این مسائل در کتاب های فقهی یاد شده است).

و اینها حد و مرزهای خداست، و هر کس از حد و مرزهای خدا تجاوز کند حَقّاً که بر خویشتن ستم کرده است.

لَمَا تَدْرِي لَعَلَّ...: تو ای شوهر، نمی دانی و آن زن نمی داند شاید خدا پس از طلاق کاری پدید آورد که با رجوع مرد به زوجیت، پیش از سر آمدن زمان عده، باز با هم زن و شوهر باشند و با هم زندگی کنند.

(آیه ۲) (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْفَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا)

لغت:

ذوی تشبیه «ذو» به معنی صاحب است. اقامه شهادت یعنی گواهی دادن.

تفسیر:

و چون زن ها طلاق داده شده به پایان مدّت عدّه نزدیک شدند پس آنها را با رجوع به زوجیت به نیکی و با عمل به وظایف همسری نگهدارید و یا از آنها با تمام شدن ایام عدّه به خوشی و با ادای مهریه و حقوق واجب جدا شوید. و هنگام اجرای صیغه طلاق، دو مرد عادل را از خودتان (یعنی از مؤمنان) بر طلاق گواه بگیرید.

و شما - ای شاهد ها - گواهی را برای خدا اقامه کنید (و در مورد لزوم، گواهی دهید و تخلف نکنید و آن را تغییر ندهید) و فایده این شاهد بودن و در مورد لزوم گواهی دادن این است که مرد انکار طلاق نکند و بعد از تمام شدن ایام عدّه نگوید: او همسر من است و او را طلاق نداده ام! (جزئیات این مسائل در کتاب های فقهی بیان شده است).

ذَلِكُمْ يُوعَظُ...: به این دستورات کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد اندرز داده می شود و کسی که از خدا پروا کند خداوند برای او راه خروجی از مشکلات قرار می دهد.

(آیه ۳) (وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا)

اعراب و لغت:

یرزقه عطف به يجعل در آیه قبل است. حسب به معنی کافی و کفایت کننده، و قدر به معنی اندازه است.

تفسیر:

و او - یعنی متقی - را از راهی که گمان نمی برد و به خاطرش نمی گذرد روزی می دهد و کسی که بر خدا توکل نماید و کار خود را به او واگذارد، او برایش کافی است.

مسلماً خداوند، تحقق بخشنده فرمان و اراده خویش است. همانا خداوند برای هر چیزی از اجزای عالم هستی از نظر ماهیت و کم و کیف و آثار وجودی و مدّت بقا،

ص: ۲۱۷

اندازه ای قرار داده است که کم و زیاد نشود.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است: وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی او را در آنچه کرامت فرموده به او برکت دهد. (۱)

ابن عباس روایت نموده که حضرت رسول، این آیه را تلاوت فرمود و گفت:

مَخْرَجاً مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَمِنْ شِدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۲). یعنی: قرار دهد برای او بیرون شدنی از شبهات دنیا و از شداید مرگ و از سختی های روز قیامت.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اباذر فرماید:

إِنِّي لِأَعْلَمُ آيَةَ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ : وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ

الآیه، فما زالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا (۳): ای اباذر، اگر مردم، این آیه را می گرفتند (و عمل می کردند) کفایت می کرد ایشان را. پس ابوذر همواره آن را می گفت و تکرار می کرد.

و نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ابوذر فرماید:

وَاللَّهِ لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ عَلَى عَيْدٍ رَتْقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، جَعَلَ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجًا، وَلَمَا يُؤْنِسُ نِكَ الْإِلْمَا الْحَقُّ، وَلَمَا يُوحِشُنْكَ إِلَّا الْبَاطِلُ: (۴) به خدا اگر آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته باشند، پس تقوای الهی پیشه کند، خداوند در این دو، محل خروجی برای او قرار دهد و البته باید جز حق با تو انس نگیرد، و تو را جز باطل به وحشت نیندازد.

علامه مجلسی رحمه الله فرماید: تقوا سه مرتبه دارد: ۱ - نگهداری نفس از عذاب دائم به تصحیح عقاید ایمانیه. ۲ - دوری کردن از آنچه معصیت باشد از فعل و ترک. ۳ - نگهداری قلب از آنچه مشغول کند قلب را از حق، و این درجه خاص بلکه خاص الخاص باشد.

این آیه علاوه بر توصیه به تقوا، در مقام لزوم توکل و تفویض امور به ذات سبحانی است، آری مؤمن وقتی دانست که هر چیزی از ارزاق و غیر آن به تقدیر الهی است، البته به تقدیر الهی تسلیم شود و به حسن تدبیر و تقدیر او اعتماد نماید، و به او سبحانه و تعالی توکل کند.

ص: ۲۱۸

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۱۹.

۲- . مدرک یاد شده، ص ۳۱۸.

۳- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۷، ح ۴۷ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۶.

۴- . مدرک یاد شده، ص ۳۵۶، ح ۳۹.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: (۱) هر که دوست دارد باتقواترین مردم باشد، پس بر خدا توکل نماید.

لو أنکم تتوکلون علی الله حقّ توکلکم كما یرزق الطیر تغدو خیماً وتزوح بطاناً (۲): اگر توکل کنید بر خدا آن طوری که سزاوار توکل بر اوست، روزی داده شوید چنانچه روزی داده شوند پرندگان که صبح به حالت گرسنگی روند، و شب به حالت سیری آیند.

(آیه ۴) (وَإِلَى يَلْسَنٍ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَإِلَى لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا)

اعراب و لغت:

یئسن یعنی مایوس شدند. واللائئ لم یحضن عطف به اللائئ یئسن، و «أولات الأحمال...» مبتدا و أجلهن... خبر آن.

تفسیر:

و از زنان شما آنهایی که از دیدن خون حیض مایوس اند، اگر شک کردید که ندیدن خون حیض برای سنّ یأس است یا عوارض دیگر، عده آنها سه ماه است، و همچنین زنانی که با وجود اقتضای سن، حیض ندیده اند. و زن های باردار، مدت عده آنها وضع حمل آنهاست (اما در عده وفات ابعداجلین است) (خصوصیات این مسائل در کتاب های فقهی ذکر شده است). و هر که از خدا پروا کند خداوند برای او در کارهایش آسانی قرار دهد.

ص: ۲۱۹

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۱، به نقل از جامع الاخبار، ص ۳۲۱. در جامع الاخبار به جای «أتقی الناس» «أقوی الناس» است و این مناسب تر به نظر می آید.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۱، به نقل از جامع الاخبار، ص ۳۲۱.

(آیه ۵) (ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا)

تفسیر:

این احکام همه حکم خداوند است که به سوی شما فرو فرستاده و هر که از خدا پروا کند خدا گناهان او را می زداید و عفو می کند یا می پوشاند، و پاداش او را بزرگ می سازد.

(آیه ۶ و ۷) (أَسْرِكُنُوهُمْ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُمْ لِئَلَّا يُتَّقُوا عَلَيْهِمْ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأُتْمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَ رِزْقُهُمْ فَسْتَزِيعْ لَهُ الْآخِرَىٰ * لِئَلَّا يَفْقَدُوا سَعَةَ مَنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا)

لغت و اعراب:

وُجِدَ به معنی تمکن و توانایی است. ائتمروا فعل امر است یعنی با هم مشورت کنید.

سعه به معنی وسعت مالی است.

تفسیر:

این آیه و آیه بعد از آن، بیان تقوا در این مورد می باشد، گویا کسی گوید چگونه عمل به تقوا باید کرد؟ فرماید:

ص: ۲۲۰

آنها را - یعنی زن های مطلقه را - در آن جا که ساکن هستید به مقدار توانتان سکونت دهید.

و به آنها از جهت مسکن و نفقه و غیره آسیب و ضرر نرسانید تا زندگی را بر آنها تنگ نمایید و مجبور به رفتن از نزد شما شوند.

و اگر باردار باشند هزینه زندگی آنها را تا آن گاه که وضع حمل کنند بپردازید.

و اگر پس از طلاق، فرزند شما را شیر دادند و بدون اجرت راضی نبودند، اجرت آنها را بپردازید.

و با هم در مورد حال طفل به دنیا آمده و شیر خوردن او و اجرتی که باید داده شود به نیکی به مشورت و قبول قول یکدیگر بپردازید.

و اگر با یکدیگر سختگیری کردید و به توافق نرسیدید زن دیگری (دایه یا غیر آن) بچه را شیر دهد.

کسی که دارای وسعت مالی است برای زن و فرزندش از دارایی خود به قدر توان هزینه کند (شاید مقصود زن مطلقه و فرزند تازه به دنیا آمده باشد و شاید اعم باشد) و کسی که روزی بر او تنگ است و وسعت مالی ندارد از همان مقدار که خدا به او داده هزینه کند.

خداوند کسی را جز به کاری که توان آن را به او داده مکلف نمی کند. خداوند به زودی پس از سختی آسانی قرار می دهد.

(آیه ۸-۱۰) (وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا * فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَقِبَهُ أَمْرُهَا خُسْرًا * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا <

نُکِر ناشناخته و غیر معروف، و در این جا مقصود سختی عذاب است. الذین آمنوا صفت اولی الالباب می باشد.

کیفر خدا برای امت ها

تفسیر:

و چه بسیار از مجتمعات انسانی که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچی کردند و نافرمانی را از حد گذرانیدند، پس آنها را به حساب سختی محاسبه کردیم. یعنی در حساب مناقشه نموده و قلیل و کثیر و کم و زیاد آن را در حساب آوردیم و هیچ چیز را فرو گذار نکردیم و به عذابی بس سخت عذاب نمودیم.

پس آنها عاقبت وخیم کار خود - یعنی سزای شرک و کفر و سرکشی - را چشیدند و سرانجام کارشان زیان و خسران بود.

و کدام زیان از آن بدتر باشد که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم، و به زندان جحیم و عذاب الیم محبوس گردند.

أَعَدَّ اللَّهُ...: خداوند برای آنها در آخرت عذابی سخت آماده کرده است.

پس از خدا پروا کنید ای صاحبان خرد که ایمان آورده اید.

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا: به تحقیق خدا به سوی شما وسیله تذکر و یادآوری فرو فرستاده است.

در تفسیر «ذکر» گفته شده است:

۱ - مراد قرآن است، و تسمیه آن به ذکر، به جهت آن است که متضمن موعظه شافیۀ کافیه است.

۲ - مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت رضا علیه السلام در حدیث مأمون فرماید: مراد از ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل ذکر هستیم، و آن در کتاب خدا بیان شده در سوره طلاق:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ. (۱) و همین معنی با آیه

ص: ۲۲۲

بعد که می فرماید: رَسُوْلًا يَتْلُوْا مَنَاسِبَ اسْت.

هدف از بعثت

(آیه ۱۱) (رَسُوْلًا يَتْلُوْا عَلَیْكُمْ ءَایَاتِ اللّٰهِ مُبَیِّنَاتٍ لِّیُخْرِجَ الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ وَ مَنْ یُّؤْمِنِ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰلِحًا یُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقًا)

اعراب:

رسولاً بدل یا بیان ذکرراً در آیه قبل است.

تفسیر:

فرو فرستاده است رسولی را که آیات روشن و روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و عمل های صالح و شایسته انجام دهند از تاریکی های شرک و کفر و فسق و جهل و فساد جامعه به سوی نور هدایت و توحید و دانش بیرون آورد.

و هر کس به خدا ایمان بیاورد و کارهای شایسته و صالح به جای آورد خدا او را به بهشت ها و باغ هایی که از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرها جاری است در می آورد که برای همیشه در آن جا جاودانه اند. حَقًّا که خدا روزی را برای او نیکو کرده است.

(آیه ۱۲) (اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَ مِنْ اَلْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَنْزِلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا)

ص: ۲۲۳

اعراب:

مثلهنّ مفعول خلق مقدر است و عطف به سبع نیست، به خاطر این که گفته شده: بین معطوف علیه و معطوف نباید جار و مجرور فاصله شود.

هدف از آفرینش

تفسیر:

خداست که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها (هفت کره زمین، یا هفت طبقه زمین، یا هفت اقلیم از سطح کره زمین) بیافرید. اراده حتمی خدا در آفرینش آنها بر حسب ترتیب خلقت در میان آنها از نخستین مخلوق ممکن تا آخرین مراتب آن به تدریج فرود می آمد تا همه را هست نمود و فرمان حاکم حقیقی به فرشتگان در میان آسمان ها و زمین ها در باره تدبیر و تصرف و تنظیم نظام اتم آنها همواره فرود می آید.

لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ...: (خلق کرد...) تا با تدبیر، در این خلقت شگفت، بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست و علم خداوند به همه چیز احاطه دارد.

ص: ۲۲۴

نهی از تحریم حلال

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِیْ مَرْضَاتَ اَزْوَاجِكَ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ

اعراب:

تبتغی... حال از فاعل تحرّم است.

تفسیر:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مناسبتی به خاطر راضی کردن برخی از همسران خود تماس با ماریه قبطیه که کنیز حضرت بود را با سوگند بر خود حرام کرد این آیه نازل شد:

ای پیامبر، چرا آنچه را خداوند بر تو حلال کرده به وسیله سوگند بر خود حرام می کنی در حالی که در این کار رضایت همسرانت را می جویی؟! خداوند آمرزنده و مهربان است.

یعنی نباید همسران تو از کار حلال تو که تماس با ماریه باشد ناراضی باشند.

پس در حقیقت در آیه شریفه به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض شده است نه به رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن طور که برخی گمان کرده و درصدد توجیه آن برآمده و گفته اند کار رسول خدا که مورد اعتراض خداوند قرار گرفته گناه نبوده؛ بلکه ترک اولی بوده است.

(آیه ۲) (قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ أَيَّمَنُكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)

لغت:

تحله مصدر باب تفعیل و به معنی باز کردن. ایمان جمع «یمین» به معنی سوگندهاست.

تفسیر:

بی تردید خداوند گشودن سوگندهایتان را در این گونه موارد برای شما مقرر و جایز نموده که با سوگندتان مخالفت نموده و کفاره بدهید و خدا از جنبه دینی و دنیوی سرپرست و مولای شماست و او دانا و حکیم است.

حفصه و افشای سر پیامبر

(آیه ۳) (وَ إِذْ أَسِيرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَیْدِيثًا فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهِ وَ أظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنِ بَعْضِ فَلَمَّا تَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَبَاكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ)

تفسیر:

و به یاد آرید هنگامی را که پیامبر به برخی از همسرانش (حفصه) سخنی شامل چند مطلب به پنهانی گفت (یکی از آن مطالب همان حرام کردن ماریه بر خود توسط سوگند بود و بنا بود به کسی نگوید) و چون او خیانت کرد و آن مطالب را به همسر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت و افشا نمود و خدا هم پیامبر را از افشای او آگاه ساخت، پیامبر برخی از افشاهای او را به وی اظهار کرد و از برخی اعراض و صرف نظر کرد و چون آن همسر را از

افشا خبر داد او گفت: چه کسی تو را از این افشا باخبر ساخت؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

خدای علیم و خبیر به من خبر داد.

(آیه ۴) (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)

لغت و اعراب:

با این که دو نفر بودند واژه قلوب که جمع است آمده، جهتش این است که هر عضوی از اعضای بدن انسان که واحد باشد در تشبیه آن آوردن، صیغه جمع هم جایز است.

صغت فعل ماضی است یعنی دل شما به باطل متمایل شده. ظهیر به معنی یاور و این که صیغه جمع نیامده به خاطر آن است که وزن فعلیل در واحد و جمع هر دو گفته می شود.

تفسیر:

چون این دو همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (یکی آن که خیانت کرده و مطلب پنهانی را که نباید به کسی می گفت به همسر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت و دیگری همان همسر که آن مطلب پنهانی و سری را شنید) موجب آزار آن حضرت شده بودند این آیه خطاب به آنها فرموده:

اگر شما دو نفر (افشاگر راز و شنونده آن) به سوی خدا توبه برید سزاوار است؛ زیرا دل هایتان از حق منحرف شده و هر دو مرتکب گناه گردیده اید! و اگر توبه نکنید و بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله یاور هم باشید پس بدانید که مسلماً خداوند خود و جبرئیل و مرد شایسته مؤمنان، یاور او هستند و فرشتگان نیز پس از آنها پشتیبان اویند.

یعنی با وجود آن که خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین و جمیع ملائکه آسمان و زمین ناصر و یاور او هستند ایذا و آزار شما چه ضرری به او می تواند برساند؟!

ص: ۲۲۷

مراد از صالح المؤمنین، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است،

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: دو مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را به مردم شناسانید: یکی بعد از نزول آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** و دیگر بعد از نزول این آیه که دست آن حضرت را گرفت و فرمود: این است صالح المؤمنین. (۱)

حافظ ابو نعیم و ثعلبی از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است. (۲)

سدی از ابن مالک روایت نموده که از ابن عباس شنیدم که مراد از صالح المؤمنین، علی علیه السلام است. (۳)

امکان طلاق زنان پیامبر (ص)

(آیه ۵) **(عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُدِلَّهُ أَوْ جَاءَ خَيْرًا مِّنْكَ مُسْلِمًا مِّنْ قَبْلِهَا أَوْ كَرِهَ اللَّهُ طَلَاقَهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ خَيْرًا مِّنْ ظَنِّكَ)**

اعراب:

واو میان ثبیات و ابکاراً به خاطر این است که این دو صفت مانند پنج صفت قبلی نیستند که با هم قابل جمع اند.

تفسیر:

اگر پیامبر شما را طلاق دهد امید است که پروردگارش به جای شما همسرانی به او دهد که بهتر از شما باشند، زنانی تسلیم خدا و اوامر او، مؤمن، مواظب طاعت و ترک گناه، توبه کننده، عبادت کننده، روزه گیر، شوهر کرده و دوشیزه.

از آیه شریفه استفاده می شود که آن دو همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از این شش صفت را که یاد شده نداشتند.

ص: ۲۲۸

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۱ با تلخیص.

۲- منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۳۸ به نقل از حلیه الاولیاء ابو نعیم و تفسیر ثعلبی.

۳- غایه المرام، ص ۳۶۶ چاپ سنگی.

(آیه ۶) (يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسُكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)

لغت:

«قو» امر از «وقی یقی» و اصل آن «اوقیوا» بر وزن «افعلوا» بوده. غلاظ و شداد جمع غلیظ و شدید است.

تفسیر:

ای کسانی که ایمان به خدا و رسول و معاد آورده اید، خود و کسان خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ ها هستند نگه دارید (خودتان از گناه پرهیز کنید و واجباتان را انجام دهید و به خانواده خود هم واجبات و محرمات را یاد دهید و ایشان را با نصیحت و تشویق به انجام واجبات و ترک گناهان وا دارید). بر آن آتش فرشتگانی که در گفتار و اخلاق و تعذیب، خشن و در هیکل و اراده قوی هستند موکل اند و این فرشته ها خدا را در آنچه به آنها امر می کند نافرمانی نمی کنند و آنچه را دستور داده شود انجام می دهند.

در حدیث است که:

رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا قَالَ: يَا أَهْلَاهُ، صِيَامُكُمْ، زَكَاتُكُمْ، مَسْكِينُكُمْ، يَتِيمُكُمْ، جِيرَانُكُمْ، لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُهُمْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ: (۱)

خدا رحمت کند شخصی را که به اهل بیت خود گوید: ای اهل من، نماز گزارید و روزه دارید و زکات دهید و در حق مسکین و یتیم و همسایه احسان کنید. شاید که حق تعالی ایشان را با آن شخص در بهشت جمع فرماید.

و نیز روایت است: چون مؤمن از معاصی پرهیز و به واجبات عمل کند و اهالی خود را بر طاعات و عبادات تحریص کند، روز قیامت به او گویند: خدا تو را از ما جزای خیر دهد که در دنیا تعلیم ما نمودی و ما را به اوامر امر، و از نواهی نهی کردی. و به سبب آن خود و ما را از عذاب امروز

ص: ۲۲۹

رهانیدی. پس او با جمیع اهل و عیال خود به بهشت روند و به سعادت ابدی فایز شوند. و اگر تعلیم اهالی نکرده باشد، گویند: خدا از ما جزای خیر به تو ندهد که ما را امر نمودی و از منہیات باز نداشتی، پس او را با جمیع اهلش به جهنم برند. (۱)

در تفسیر برهان از ابی بصیر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از این آیه، چگونه نگاه دارم اهل خود را؟ فرمود: امر کن به آنچه خدا امر فرموده، و نهی کن از آنچه خدا نهی نموده. پس اگر اطاعت کنند تو را، نگهداشتی ایشان را، و اگر نافرمانی کنند، به جا آوردی آنچه را بر تو لازم بوده است. (۲)

(آیه ۷) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

تفسیر:

در آن روز گفته می شود: ای کسانی که به خدا و پیامبر او کافر شدید، امروز عذر نیاورید که معذرت شما قبول نمی شود و هیچ فایده ای نخواهد داشت! جز این نیست که در برابر آنچه در دنیا انجام می دادید جزا داده می شوید. یا تجسم عین آن عقاید و اعمال، کیفر امروز شماست.

(آیه ۸) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <

ص: ۲۳۰

۱- . مدرک یاد شده.

۲- . تفسیر برهان ذیل آیه شریفه حدیث هفتم به نقل از تفسیر قمی.

نصوح صیغه مبالغه، و در مذکر و مؤنث اطلاق می شود. ایمان جمع «یمین» و در این جا به معنی جانب راست و دست راست است.

پاداش توبه نصوح

تفسیر:

ای کسانی که ایمان آورده اید، به سوی خدا توبه کنید توبه نصوح - یعنی توبه ای خالصانه با جزم به ترک گناه در آینده - امید است پروردگارتان گناهان شما را بزداید و عفو کند یا پوشاند و شما را به بهشت ها و باغ هایی که از زیر ساختمان و درختان آن جوی ها روان است در آورد. در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او به خدا ایمان آورده اند خوار نمی کند. نور آنها (از قبر که محل زنده شدن است تا مرکزی که به حساب اعمال انسان می رسند) از پیشاپیش و از جانب راستشان در حرکت است.

می گویند: پروردگارا، نور ما را کامل گردان و بیمارز ما را و از ظلمت گناه پاک کن که تو بر هر چیزی توانایی.

معاذ بن جبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود از حقیقت توبه نصوح؟ فرمود: توبه کند که برنگردد به گناه، چنانچه شیر به پستان عود نمی کند. (۱)

ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده:

إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نُّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: (۲) هر گاه بنده توبه نماید توبه نصوح، خدا او را دوست دارد، و ستر فرماید بر او در دنیا و آخرت.

(آیه ۹) (يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جِهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بئس المصير)

ص: ۲۳۱

۱- . منهج الصادقين، ج ۹، ص ۳۴۳.

۲- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۰ از ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۰۵.

تفسیر:

ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن (با کافران با پیکار و جنگ، و با منافقان به نوعی که مناسب آنان باشد) و بر آنها سخت گیر و جایگاه آنان جهنم است و آن بد جای بازگشتی است.

علت این که آیه را این گونه معنی کرده اند این است که همان طور که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله با منافقان مقاتله و جنگ ننموده است (۱).

خیانت همسر نوح و همسر لوط (علیهما السلام)

(آیه ۱۰) (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ)

اعراب:

مثلاً... و امراه... هر دو مفعول «ضرب» است.

تفسیر:

خداوند برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت زوجیت و همسری دو بنده صالح از بندگان ما بودند، پس به شوهرانشان به واسطه نفاق خیانت کردند و آنها از آن دو زن چیزی از عذاب خدا را دفع نکردند - یعنی همسر پیامبر بودن به حالشان سودی نداشت - و به محض مردن به آنها گفته شد: همراه با واردین (که آنها هم مؤمن نبودند) وارد آتش (برزخ) شوید. یا به آنها گفته شود روز قیامت: همراه واردین در جهنم (کفار) داخل آتش ابدی شوید.

ص: ۲۳۲

همان طور که گفته شد خیانت آنها نفاق و عدم ایمان بود که گاهی با برخی گفتارها نیز مانع ایمان آوردن مردم به شوهرانشان می شدند نه زنا؛ زیرا همسران انبیا از این کار میزا بودند.

از ابن عباس هم نقل شده:

مَا بَعَثَ امْرَأَةٌ نَبِيًّا قَطُّ: هرگز همسر هیچ پیامبری مرتکب زنا نشده است. (۱) و در روایت است که: زن حضرت نوح علیه السلام به مردم می گفت: نوح دیوانه است، و من حال او را بهتر دانم! و زن حضرت لوط علیه السلام مردم را از مهمانان لوط خبر داد تا او را اذیت نمایند، و هر که به او ایمان می آورد خبر می داد تا او را می کشتند. (۲)

ایمان همسر فرعون و دعایش

(آیه ۱۱) (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

تفسیر:

و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند زن فرعون (آسیه) را مثل زده که به جهت ایمان، به سعادت ابدی فایز شد و همسری او با فرعون، به او ضرری نرسانید و در قرب و منزلت او نزد خدای متعال نقصی پیدا نشد، چنانچه صلاحیت حضرت نوح و لوط، نفعی به همسران آنها نرسانید و ایشان را از عذاب ابدی نرهانید.

به قولی آسیه، عمه حضرت موسی علیه السلام بود. روایت شده است وقتی ساحران، سحر خود را انداختند و حضرت موسی علیه السلام عصا را انداخت اژدها شد و تمام را بلعید، آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان می داشت. چون فرعون مطلع شد، گفت:

از دین او برگرد. برنگشت. او را تهدید نمود، قبول نکرد، امر کرد او را به وضع دردناک و

ص: ۲۳۳

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۴۵.

۲- . مدرک یاد شده.

فجیعی به قتل رساندند. او در آن هنگام نجات خود را از فرعون و رسیدن به بهشت را از خدای متعال خواست آن گاه که گفت: پروردگارا، برای من در نزد خود در قرب جلال و رحمت خود در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و عمل ناپسند او - یعنی کفر و طغیان و عذاب کردن بندگان خدا - رهایی بخش، و از گروه ظالمان - یعنی درباریان و فرعونیان - نجات ده.

داستان استقامت و ثبات در دینِ حقِ آسیه، درسی است برای متدینان، او ملکه مصر و در دربار فرعون در نهایت جلال بود، برای دینداری تحت فشار و رنج و بلا واقع شد و جان عزیز خود را داد و دین حق را نداد و به روضه رضوان واصل شد؛ آری این درسی است برای مؤمنان در هر عصر و زمان.

از حضرت صادق علیه السلام قال:

الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ. (۱)

فرمود: مؤمن سخت تر است از پاره آهن، به درستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود تغییر کند، و مؤمن اگر کشته شود و زنده شود، باز کشته شود، قلب او از حق تغییر نکند.

ویژگی های حضرت مریم (علیها السلام)

(آیه ۱۲) (وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتِ) (۱)

اعراب و لغت:

مریم... منصوب و عطف بر امراه فرعون. قبل از القانتین «القوم» در تقدیر است پس لازم نبوده گفته شود من القانتات. و قانت به معنی مطیع است.

تفسیر:

و نیز مریم دختر عمران را مثل زده، همان زنی که دامان خود را پاک نگاه داشت، پس در او از روح خود (یعنی روحی که به اراده ما وجود می یابد) دمیدیم تا عیسی در رحم او

ص: ۲۳۴

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ به نقل از صفات الشیعه صدوق، ص ۱۷۹.

خلق شد و مریم کلمات پروردگارش را که به انبیا به عنوان وحی سخن گفته و کتاب های آسمانی و لوح محفوظ را تصدیق نموده و از اطاعت کنندگان بود.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که: از مردان، بسیاری به کمال رسیدند، و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن: آسیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله. [\(۱\)](#)

ص: ۲۳۵

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۴۸.

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

تفسیر:

مقدس و والا و پرخیر و برکت است آن خدایی که ملکیت حقیقی و حاکمیت بر جهان هستی (دنیا و آخرت) در دست قدرت اوست؛ زیرا آفرینش و حفظ و تدبیر و تصرف در آن تحت اراده اوست و او بر هر چیزی تواناست و قدرت او نسبت به همه کارهای ممکن یکسان است.

(آیه ۲) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

ص: ۲۳۶

لغت:

یبلو فعل مضارع یعنی امتحان کند.

هدف از آفرینش انسان

تفسیر:

همان خدایی که مرگ و زندگی را برای شما آدمیان پدید آورد - یا مرگ در دنیا و زنده شدن بعد از مرگ را قرار داد - تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید؟ یعنی در دوران زندگی خود برای پس از مرگ خود در انجام اعمال صالحه و شایسته بهتر و نیکوترید، یا اعمال شایسته نیکوتر را انتخاب کرده و انجام می دهید، یا عمل کدام یک از شما از حیث اخلاص و کیفیت بهتر و بیشتر است؟ و اوست مقتدر شکست ناپذیر و آمرزنده هر کسی که توبه کند یا مورد لطف و فضل او قرار گیرد.

در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده:

أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: یعنی:

ایکم احسن عقلاً؟ ثم قال:

أَتَمُّكُمْ عَقْلًا وَأَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا، وَأَحْسَنُكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ نَظْرًا وَإِنْ كَانُوا أَقَلَّكُمْ تَطَوُّعًا (۱): نیکوکارترین شما (در واقع) تمام ترین شما در عقل، سخت ترین شما در ترس از حضرت باری، و نیکوترین شماست در نظر و فکر در آنچه خدا امر فرموده به آن و نهی نموده از آن....

و در روایتی (۲) دیگر است که: حضرت رسول دو آیه اولی این سوره را تلاوت کرد و سپس فرمود: تا بیازماید شما را کدام نیکوتر است از حیث عقل، و با ورع تر است از محرّمات، و شتابنده تر است در اطاعت خدا؟

(آیه ۳) (الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ)

ص: ۲۳۷

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۰، ح ۱۲ و مجمع، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۲۲ ذیل آیه شریفه.

لغت:

طباق در این جا به معنی روی هم قرار گرفتن است.

فطور یعنی اختلال و سستی.

آفرینش بی اشکال

تفسیر:

همان خدایی که هفت آسمان را طبقه‌هایی روی هم آفرید، (نگاه کن) هرگز در آفرینش خدای رحمان از نظر زیبایی و استواری و اتفاق صنع تفاوت و ناهمگونی و بی تناسبی نمی بینی؛ بلکه همه را در احکام و اتقان و نظم کامل می بینی، پس بار دیگر بنگر آیا در خلقت آنها هیچ خلل و خلاف حکمت می بینی؟ هرگز.

یعنی اگر شبهه داری، ثانیاً نگاه کن تا هیچ شبهه‌ای برایت باقی نماند.

(آیه ۴) (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ)

لغت:

خاسئاً اسم فاعل به معنی خوار، و حسیر به معنی خسته و وامانده.

تفسیر:

سپس بار دیگر به جهان هستی نگاه کن که پس چشم تو یا چشم دل تو خوار و وامانده از دیدن نقص و خللی در آفرینش به سوی تو باز می‌گردد.

مقصود این است هر چه بیشتر نگاه کنی و خیره شوی و دقت‌نمایی بیشتر به اتقان و نظم جهان پی می‌بری.

(آیه ۵) (وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ)

ص: ۲۳۸

اعراب و لغت:

الدنيا صفت السماء است. مصابيح جمع «مصباح» به معنی چراغ، و رجوم جمع «رجم» و آن چیزی است که به وسیله آن چیزی را دور می کنند.

حفظ آسمان از شیاطین

تفسیر:

و به یقین ما آسمان نزدیک تر به شما را با چراغ هایی از ستارگان زینت بخشیدیم و آنها را وسیله رجم و راندن شیاطین قرار دادیم و برای شیاطین در آخرت عذاب آتش فروزان آماده نموده ایم.

شدت عذاب برای کافران

(آیه ۶ و ۷) (وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ)

لغت:

شهیق یعنی صدای نفس کشیدن شخص اندوهناک.

تفور فعل مضارع، یعنی می جوشد و فوران می کند.

تفسیر:

و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند عذاب جهنم است و آن بد جای بازگشتی است.

چون در آن افکنده شوند از آن صدای دلخراش نفس کشیدن او که کفار را در خود فرو می برد بشنوند در حالی که پیوسته در جوش و فوران است یعنی آنها را در خود مانند گوشتی که در دیگ بجوشد بالا و پایین می برد.

ص: ۲۳۹

(آیه ۸) (تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ)

تفسیر:

شدت التهاب جهنم بر کافران به حدی است که نزدیک است از شدت خشم، متلاشی و پاره پاره گردد.

كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ:

هرگاه گروهی در آن افکنده شوند خازنان و نگهبانان جهنم از آنها می پرسند: آیا در دنیا برای شما بیم دهنده ای - یعنی پیامبری - نیامد که شما را به خدا و توحید دعوت و از این عذاب که پی آمد عقیده و اعمال خود شماست بیم دهد و بترساند؟!!

یعنی پیغمبری مبعوث نشد که شما را به خدا دعوت و از این عذاب بترساند؟! غرض از سؤال، توییح است تا غم و غصه ایشان زیاد شود و موجب زیادی عقوبت ایشان گردد.

(آیه ۹) (قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ)

تفسیر:

در جواب ایشان گویند: چرا حقاً برای ما از جانب خدا بیم دهنده ای آمد؛ ولی به جای آن که او را و دعوت او را بپذیریم او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی از آنچه شما می گوئید از امر و نهی و وعد و وعید نازل نکرده است و شما که ما را انداز می کنید جز در گمراهی بزرگی نیستید!

ص: ۲۴۰

(آیه ۱۰ و ۱۱) (وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)

اعراب:

سحِقًا مفعول «ألزمهم الله» مقدر است.

تفسیر:

و نیز از روی تأسف و حسرت گویند: اگر ما جدال نمی کردیم و به خاطر دلایل روشنی که آنان بر پیامبری خود داشتند بر آنها اعتماد می کردیم و سخن آنها را می شنیدیم یا در محتوای دعوت آنها تعقل و فکر می کردیم و آنچه عقلمان حکم می کرد در اعتقاد و عمل به آن پایبند می شدیم، امروز از جهنمیان و اصحاب سعیر و آتش فروزان دوزخ نبودیم.

حاصل آن که: اگر ما انداز ایشان را استماع می کردیم مانند استماع طالبان حق، یا تعقل می نمودیم - مانند تعقل متأملان و تفکر مستبصران - به عذاب جهنم گرفتار نمی شدیم.

فَاعْتَرَفُوا...: پس به گناهشان که کفر و تکذیب پیامبران از روی عناد و حق ناپذیری و بی فکری بوده اعتراف می کنند.

پس مرگ و دوری از رحمت خدا باد بر اهل آتش فروزان که این اعتراف کنندگان از جمله آنها هستند.

تنبیه: آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره؛ زیرا اگر کفر اختیاری ایشان نبود اعتراف نمی کردند؛ بلکه می گفتند: ما را در آن اختیاری نبود و به آن ملجأ و مجبور بودیم!

(آیه ۱۲) (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ)

ص: ۲۴۱

تفسیر:

البته کسانی که از پروردگارشان در نهان و خلوت از، و نهان بودن عذاب از نظرشان، می ترسند و به این خاطر از گناهان می پرهیزند و واجبات را انجام می دهند برای آنها آمرزش گناهان و پاداش بزرگ که نعمت های بهشت است می باشد.

(آیه ۱۳) (وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

تفسیر:

و گفتارتان در باره پیامبر صلی الله علیه و آله، یا مطلق گفتارتان را در سینه خود پنهان دارید یا آشکار سازید، حتماً خداوند به آنچه در سینه ها می باشد قبل از آن که به زبان آید داناست.

(آیه ۱۴) (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)

اعراب:

من خلق فاعل يعلم و مفعول آن در تقدیر است.

تفسیر:

آیا کسی که آفریده است نمی داند؟

(استفهام تقریری است) یعنی البته خدا سرائر و ضمائر بندگان را می داند و علم الهی به تمام جزئیات و کلیات سرائر و ضمائر بندگان، احاطه دارد و هیچ چیز از دره تا ذره بر او مخفی نیست. زیرا کسی که صاحب اندیشه و قدرت اندیشیدن او را آفریده، اندیشه هایش را نیز می داند و او باریک بین و لطیف و آگاه و خبیر است.

ص: ۲۴۲

(آیه ۱۵) (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ)

لغت:

ذلول یعنی رام، و مناكب جمع «منكب» و آن به معنی شانه است.

تفسیر:

اوست که زمین را به هموار نمودن سطح آن و ایجاد حرکت وضعی و انتقالی در آن برای شما رام نمود، پس بر دوش های آن راه روید (و همه جای جسم کروی، دوش آن است) و از روزی او که نباتات و درختان میوه و غیره است بخورید و بهره مند شوید و بدانید که فرمان برانگیختن و زنده شدن شما از قبور به دست اوست و حضور زنده شدگان هم به سوی اوست.

(آیه ۱۶) (ءَأَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ)

لغت:

خسف یعنی فرو بردن. و تمور فعل مضارع یعنی می لرزد.

تفسیر:

آیا از فرشتگانی که در آسمان اند و مطیع اراده و فرمان خدا هستند (یا از خدایی که در آسمان است یعنی فرمانش در آن جا جاری است و توسط فرشتگان حضور پر قدرتش آن جا است) ایمنید از این که شما را در زمین فرو برند (یا فرو برد) و به ناگاه زمین به موج و

لرزه افتد و شما را زیرتر ببرد؟!

از کیفر خدا بترسید

(آیه ۱۷) (أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ)

لغت:

حاصب ریگ و سنگریزه و یا بادی که در آن سنگریزه و شن باشد.

تفسیر:

یا از آن کس که در آسمان است (به همان معنی که در آیه قبل گفته شد) ایمنید از این که تندبادی بر شما فرو فرستد که سنگریزه ببارد و شما را ریگ باران کند؟ پس به زودی بعد از مشاهده عذاب خواهید دانست که بیم دادن و ترسانیدن من چگونه است (اما آن دانستن برای شما سودی ندارد) یا خواهید دانست که آنچه ما گفته ایم واقعیت داشته است.

(آیه ۱۸) (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيفَ كَانَ نَكِيرِ)

تفسیر:

و حقیقت این است که کسانی که پیش از مشرکان مکه بودند پیامبران ما را تکذیب کردند، پس (دیدید که) عکس العمل و کیفر ما چگونه بود؟ این خود گواهی است بر آن که آنچه را که در باره مشرکین مکه می گوییم حقیقت دارد و عذاب در انتظار ایشان است.

(آیه ۱۹) (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ)

ص: ۲۴۴

صافات منصوب و حال از «طیر»، و یقبضن عطف بر صافات است.

پرواز با قدرت خدا

تفسیر:

و آیا آنها به پرندگان که در بالای سرشان در پروازند ننگریستند که گاه بال های خود را گشوده و گاه می بندند؟ آنها را در میان فضا جز خدای رحمان نگه نمی دارد که او به هر چیز بیناست.

تبصره: از جمله غرایب خلقت، آفرینش طیور است. حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفضل فرماید: تأمل کن در جسم پرندگان و خلقت آنها؛ زیرا حق تعالی چون مقدر فرموده که در هوا پرواز کنند، جسم پرنده را سبک آفریده... و سینه اش را باریک و تنگ گردانیده که هوا را به آسانی بشکافد به هیئتی که سینه کشتی را می سازند... و جمیع بدنش را لباس پر پوشانده که هوا در میان آن داخل شود و در هوا بایستد، و طعمه آن دانه و گوشت باشد بدون جویدن، لذا دندان نداده...

و چون دانه را درست و گوشت را خام می خورد، حرارت زیادی در اندرون او قرار داده که طعمه را بدون جویدن در اندک زمانی حل نماید، چنانچه می بینی بعضی هسته های میوه ها از جوف آدمی درست بیرون آید، و در جوف مرغان، آب شود. و مقرر نموده برای تولید نسل، تخم و جوجه گذارند؛ زیرا اگر در شکمش بود، برای پریدن سنگین می شد. و باز برای قدرت نمایی، خلقت خفاش را بر خلاف پرندگان قرار داده که حامله می شود و میزاید و بچه اش با خودش باشد.

تأمل نما در مرغی که همیشه در هوا پرواز کند، به روی تخم خود مدت کمی می خوابد تا جوجه در آید. و پس از بیرون آمدن، باد در دهان جوجه می دمدم تا چینه دانش برای غذا گشاده شود، و ابتدا دانه را مادر در چینه دان خود جمع، و برای بچه برمی گرداند، و حال آن که شعور ندارد، [و خصوصیات دیگر که تأمل در آنها] عقول را حیران گرداند.

(آیه ۲۰) (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ)

اعراب:

ینصر کم صفت جند و هذا الذی هو جند... مبتدا و خبر، و این جمله، خبر من. و أم حرف عطف یا حرف استفهام است.

یاری و روزی رسانی از کیست؟

تفسیر:

آیا کیست آن که سپاه شماست که شما را در برابر خدای رحمان یاری دهد و از عذاب برهاند؟ یا کیست آن که سپاه شماست که شما را یاری دهد جز خدای رحمان که شما را از عذاب برهاند؟ کافران جز در غفلت و فریب نیستند.

(آیه ۲۱) (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ)

لغت:

عتو یعنی تجاوز از حد، و نفور یعنی دور شدن یا نفرت و متنفر بودن.

تفسیر:

یا کیست آن که شما را روزی دهد اگر خداوند روزی اش را از شما باز دارد.

حق بر کفار پنهان نیست، آنها هم می دانند که خالق و رازق، خداست؛ اما در سرکشی و فرار و نفرت از پذیرش حق لجاجت می کنند.

(آیه ۲۲) (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)

تفسیر:

پس آیا کسی که به خاطر پست و بلندی راه، افتاده و خزانده به صورت خود، راه می رود و نمی بیند که به کجا می رود هدایت یافته تر است یا آن که با قامت راست بر راه

ص: ۲۴۶

یعنی کافر و مشرکی که همواره در لغزش کفر و شرک و فسق، کوری دل، راه زندگی را می پیماید راه یافته است یا مؤمن قائم به ایمان و بصیرت در راه راست دین؟!

ولایت علی و صراط مستقیم

محمد بن فضیل از حضرت کاظم علیه السلام از این آیه أَفَمَنْ يَمُشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَسْوَالَ نَمُودٍ؟ فرمود: به درستی که خداوند مثل زده است از برای کسی که از ولایت علی علیه السلام منحرف شد به آن کسی که راه رود به روی صورت خود و به مقصد و مقصود نرسد، و مثل زده برای کسی که تابع او شود به کسی که به استقامت بر راه راست راه رود، و صراط مستقیم، امیر المؤمنین علیه السلام است. (۱)

کفران اکثریت

(آیه ۲۳) (قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ)

اعراب:

اگر ما مصدريه باشد جمله تأویل به مصدر می رود یعنی «شکر کم».

تفسیر:

بگو اوست (یا ناصر و رازق شما اوست) آن که شما را پدید آورد و برای شما قرار داد شنوایی را (که قوه سامعه گوش) باشد تا سخنان حق را بشنوید و بدان متعظ شوید، و قرارداد بینایی را (که قوه باصره چشم) باشد تا دلایل قدرت و بدایع خلقت را مشاهده کنید و به وجود و وحدت و قدرت خدا ایمان پیدا کنید، و قرارداد دل ها را تا در معانی کلمات الهی و مخلوقات تفکر و تأمل نمایید و از آن عبرت یابید؛ لکن با این همه الطاف الهی، شما این نعمت ها را کم سپاس می گزارید.

ص: ۲۴۷

(آیه ۲۴) (قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)

تفسیر:

بگو: اوست (یا رازق و ناصر شما اوست) آن که شما را در این زمین بیافرید، و در آخرت به سوی او گردآوری و محشور می شوید و جزای عقاید و اعمال خود را خواهید یافت.

(آیه ۲۵) (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ)

تفسیر:

و کافران به پیامبر و مؤمنان از روی استبعاد و استهزا گویند: این وعده روز قیامت یا وعده عذاب های دنیوی که می دهید چه وقت است - یعنی پس چرا واقع نمی شود - اگر شما راستگویید!؟

(آیه ۲۶) (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ)

تفسیر:

بگو: این علم تنها در نزد خداست و من فقط بیم دهنده و انذارکننده آشکارم.

(آیه ۲۷) (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ)

ص: ۲۴۸

لغت:

زلفه مصدر به معنی اسم فاعل به معنی نزدیک یا نزدیک شده.

تفسیر:

پس چون آن عذاب و جهنم موعود را نزدیک بینند، چهره کسانی که کفر می ورزیده اند زشت و درهم می گردد و آثار نکبت و محنت و تیرگی بر چهره ایشان پدید می آید و مؤمنان به آنها می گویند: این همان عذابی است که در دنیا تحقق آن را به عنوان مسخره می خواستید.

آموزش جدل با کفار

(آیه ۲۸) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِیرُ الْکَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ)

اعراب:

من معی عطف بر مفعول أهلك است.

تفسیر:

کفار، تمنای موت و مرگ حضرت و اصحاب او را داشتند، حق تعالی خطاب فرمود:

ای پیامبر، به ایشان بگو: آیا می بینید - یعنی دقت می کنید؟ یا به من خبر دهید - اگر خدا مرا و هر کس را که با من است - یعنی به من ایمان آورده است - بمیراند یا بر ما رحم آورد و زنده نگهدارد، به هر حال کافران را چه کسی از عذاب دردناک پناه خواهد داد؟!

یعنی مرگ ما، و حیات ما، شما را سود ندهد و دفع عذاب از شما نمی کند، چه نجات دهنده شما از عذاب الهی، جز ایمان و توحید نیست، خواه ما زنده باشیم یا مرده. پس تمنای مرگ ما کردن، چه فایده به شما رساند؟!

شاید مراد آن است که بگو: انتظار یکی از دو چیز را داریم که عاقبت هر دو برای ما

ص: ۲۴۹

خیر است: یکی آن که بمیریم - چنانچه تمنای شماست - و به نعیم مقیم بهشت برسیم. و دیگر این که بمانیم و دولت اسلام برقرار شود و بماند چنانچه تمنای ماست؛ اما شما چگونه و به چه وجه از عذاب اخروی که وقوع آن محقق است خلاص خواهید شد؟! خلاصه معنی آن که: شما طلب هلاک ما می کنید، و آن متضمن فوز و سعادت ما باشد؛ اما خود شما در هلاکتی هستید که فوق جمیع مهالک است. و از این معنی غافلید، و طلب خلاصی از آن نمی کنید.

(آیه ۲۹) (قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسْتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

تفسیر:

بگو: آن کس که شما را به اعتقاد به توحید او می خوانم خدای رحمت بخش به همه جهان هستی است، به او ایمان آورده ایم و بر او توکل کرده ایم و همه کارهای خود را به او واگذارده ایم و او همه را کفایت خواهد کرد، پس به زودی - یعنی پس از مشاهده عذاب - خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است.

(آیه ۳۰) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ)

لغت:

غور مصدر به معنی فرو رفتن و در این جا مصدر به معنی اسم فاعل است یعنی فرو رفته یا فرو رونده. و معین به معنی جاری یا آشکار.

تفسیر:

بگو: به من خبر دهید: اگر آب شما در چشمه ها و چاه ها و رودها در زمین فرو رود - به گونه ای که به هیچ وجه دسترسی به آن نداشته باشید - کیست که برای شما آبی روان

ص: ۲۵۰

در تأویل آیه شریفه گفته شده: مراد امام غایب، حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - باشد؛ و چندین حدیث در این باره وارد شده: از جمله در کافی از امام کاظم علیه السلام:

إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟ (۱)

در اکمال الدین از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد از تأویل این آیه، فقال:

إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ؟! (۲)

هرگاه نیابید شما امام خود را، پس نبینید او را، پس چه کار خواهید کرد؟

و نیز آن حضرت فرمود:

هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْإِمَامِ الْقَائِمِ، يَقُولُ: إِنْ أَضَيَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ، لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ؟ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا؛ (۳)

این آیه در باره امام قائم نازل شده است، می فرماید: اگر امام شما غایب گردد از شما که ندانید کجاست؟ پس چه کسی امامی ظاهر و آشکار برای شما می آورد که اخبار آسمان ها و زمین و حلال خدا و حرامش را برای شما بیاورد؟! سپس فرمود: به خدا قسم تأویل این آیه هنوز نیامده و به ناچار تأویل آن خواهد آمد.

ص: ۲۵۱

۱- تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه به نقل از کافی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۷ به نقل از اکمال الدین.

۳- همان مدرک یاد شده.

سوگند به قلم و نوشتار

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُوْنَ

تفسیر:

در باره حروف مقطعه که در اول تعدادی از سوره های قرآن واقع شده، در گذشته مطالبی گفته شده، تکرار نمی کنیم.

سوگند به قلم اول جاری بر لوح محفوظ و قلم فرشتگان حسابگر و قلم انسان های پاک، و سوگند به آنچه قلم ها می نویسند. یعنی علوم و اسرار تودיעی قلم که بر روی لوح محفوظ نگاشته می گردد، و عمل های نیک صالحان که در صحیفه اعمالشان نوشته می شود و علوم نافی که نویسندگان می نگارند.

ستایش اخلاق پیامبر (ص)

(آیه ۲-۴) مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ * وَاِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ * وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلِقَ عَظِیْمٍ

ص: ۲۵۲

خُلِقَ به همان معنایی که در گفتگوها از آن به خُلِقَ تعبیر می‌کنیم دانسته شده. ما أنت...
جواب قسم در آیه قبل است.

تفسیر:

که به نعمت و لطف پروردگارت تو دیوانه نیستی.

و به یقین برای تو در دنیا و آخرت پاداشی بی‌منت و بی‌پایان است.

و همانا تو بر خُلِقَ بزرگی که همه اخلاق فاضله انسانی در آن جمع است هستی.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

خدای عزوجل پیغمبر خود را تأدیب نمود و نیکو ادب فرمود، پس چون تأدیب او به مرتبه اکمل رسید، فرمود: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۱).

(آیه ۵ و ۶) (فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ)

اعراب:

گفته شده: بَاءٌ در بَأَيِّكُمْ زائده است، و أَيْكُمْ مفعول فستبصر و يبصرون می‌باشد.

تفسیر:

بعد از مدح رسول الله به خلق عظیم، کفار را تهدید فرماید به عذاب الیم:

پس به زودی تو خواهی دید و آنها نیز خواهند دید؛

که کدام یک از تو یا دشمنانت گرفتار جنون اند.

یعنی در حین وقوع عذاب، معلوم خواهد شد که مستحق اسم جنون حضرت محمد است یا شما کافران؟!

ص: ۲۵۳

(آیه ۷) (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)

تفسیر:

همانا پروردگارت، خود به کسانی که از راه او منحرف و گمراه شده اند و هم به کسانی که هدایت یافته اند داناتر است.

(آیه ۸ و ۹) (فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَذُؤُوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ)

لغت:

تدهن فعل مضارع از باب افعال، و ادهان به معنی سازش کردن و نرمی کردن است.

تفسیر:

پس، از تکذیب کنندگان خود و آیات خداوند - که مکذِّب توحید و منکر نبوت هستند - پیروی مکن.

(زیرا) آنها دوست دارند که نرمش و سازش کنی تا آنها نیز نرمش و سازش کنند به این که تو به خدایان آنها کاری نداشته باشی و متعرض آنها نشوی تا آنها هم به دین تو طعنه نزنند و بدگویی نکنند؛ اما این گونه سازش، با دعوت به توحید که در متن آن نفی غیر الله است تنافی دارد.

(آیه ۱۰-۱۶) (وَ لَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيمٍ * مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عُتُلٌّ بَعِيدٌ ذَلِكَ زَنِيمٌ * أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ)

ص: ۲۵۴

لغت:

حَلَّافٌ بسیار سوگندخورنده، هَمَّاز بسیار عیجوجو، مَثَاءٌ بسیار مشی کننده و گام بردارنده. مَنَاعٌ بسیار منع کننده. مَهین پست و فرومایه. نَمِیم سخن چینی. مَعْتَدی تجاوز کننده. اِثِمٌ گناه پیشه. عَتَلٌ خشن و بدخو. زَنِیم شرور و بی ریشه. خَرَطُوم بینی، و نَسِیم فعل مضارع است. اُنْ كَان... در اصل «لأن كان...». اَسَاطِیر... خبر مبتدای مَقْدَّر است.

تفسیر:

اطاعت مکن از هر کس که بسیار سوگند - یا سوگند دروغ - خورد که این گواه آن است که برای آنچه به آن قسم می خورد عظمتی قائل نیست و فرومایه است، یعنی در رأی و تدبیر حقیر است.

آن که بسیار عیجوجو و نسبت به مردم بدگو و طعنه زننده است و گام بردارنده به سخن چینی است. یعنی سخن شخصی را به شخصی، و مجلسی را به مجلسی برد، و بدین جهت نزاع و فساد میان ایشان اندازد.

و بسیار بخیل و بازدارنده از خیر است. یکی از مصادیق این آیه ولید بن مغیره است که مال بسیار و خویشان زیاد داشت می گفت: هر که از شما اسلام آورد، عطای خود را از او منع کنم و هیچ بدو ندهم! یا منع کننده مردمان بود از ایمان، و مال خود را بر حضرت رسول عرضه می کرد تا او را از دین برگرداند.

تجاوزگر و از حد گذرنده در ظلم و گناه پیشه و گناهکار است.

پس از این همه صفات، زشت، خشن و سنگدل و بی اصل و ریشه است.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: زَنِیم کسی است که اصل و نسبی نداشته باشد. (۱)

یکی از گناهان کبیره، نَمَامی و سخن چینی است، و احادیث بسیار در باره آن وارد شده است، از جمله:

۱ - در حدیث مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

وَنَهَى عَنِ النَّمِيمَةِ وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهَا، وَقَالَ: لَا

ص: ۲۵۵

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ، یعنی نَمَامًا. (۱) نهی فرمود حضرت از سخن چینی و شنیدن آن، و فرمود:

نَمَامٍ دَاخِلٍ بَهْشْتِ نَمِي شُود.

۲ - کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند:

شِرَارُكُمْ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْأَحِبِّهِ، الْمُبْتَغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَايِبَ؛ (۲)

بدترین شما کسانی اند که راه رونده به نَمَامی، تفرقه اندازان میان دوستان، و طلب کنندگان عیب برای پاکان از عیب باشند.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَيْنَيْنَ: این گناهان را انجام می دهد و صفات زشت را واجد است به خاطر آن که صاحب مال و پسران است.

یعنی کثرت مال و اولاد او نباید تو را بر اطاعت او وادارد؛ زیرا کافر است.

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ: هنگامی که آیات ما بر او خوانده شود گوید:

اینها افسانه های پیشینیان است و هیچ اعتبار و اصلی ندارد!

ما به زودی داغِ ذلت بر بینی او می نهیم.

یعنی او را در میان عالمیان به گونه ای خوار و رسوا می سازیم که بر هیچ کس پوشیده و پنهان نباشد، چنانچه داغ بر بینی را نتوان پنهان نمود.

(آیه ۱۷-۲۷) (إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَ لَا يَسْتَشْفُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَالِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَالِمُونَ * فَأَصْرَبَتْ كَالْأَصْرِمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنْ اْعْدُوا عَلَي حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَانطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَّيَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينِينَ * وَ غَدُوا عَلَي حَرْدٍ قَدِيرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ)

ص: ۲۵۶

۱- . سفینه البحار، ج ۴، ص ۵۶۵.

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

لغت:

یصرمنّ فعل مضارع یعنی می چینند. صریم زمین سیاه که رویدنی در آن نیست.

تادوا یعنی یکدیگر را ندا و صدا کردند. حرد اراده و تصمیم یا قصد.

داستان ناسپاسی باغداران

تفسیر:

ما اهل مکه را با بلایی که بر آنها وارد شد آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را که در یمن در نزدیکی صنعا بود با بلایی آزمودیم.

إِذِ أَقْسَمُوا...: آن گاه که قسم خوردند که بامدادان (پیش از آن که مستمندان برای درخواست کمک بیایند و انتظار داشته باشند که مقداری از میوه های آن باغ را به آنها بدهیم) میوه های باغ را خواهند چید.

در حالی که پیش خود هم (در ذهن خود هم) چیزی از میوه ها برای فقرا استثنا نمی کردند و یا ان شاء الله نمی گفتند.

فَطَافَ عَلَيْهَا: پس شبانه بلایی فراگیر از جانب پروردگارت بر آن باغ احاطه کرد در حالی که آنها خواب بودند.

آتشی از آسمان فرو آمده و در آن باغ پیچید و میوه ها را بسوزانید.

صریم در لغت به معنی زمین یا خاکستر سیاه است، یعنی مانند خاکستر سیاه شد.

در روایت است که آتش، درختان را از بیخ برکند و همه را توده خاکستر ساخت. (۱) فَأَصْبَحَتْ...: پس آن جا به صورت باغی که میوه هایش چیده شده و درختانش سیاه و سوخته شد درآمد.

پس هنگام صبح یکدیگر را صدا کردند و گفتند: اگر قصد چیدن میوه ها را دارید بامدادان (یعنی هر چه زودتر) به سوی باغ و زراعت خود بیرون آید. پس داس ها را برداشته از خانه ها بیرون آمده، متوجه باغ شدند.

فَانطَلَقُوا...: پس به طرف باغ راه افتادند در حالی که با هم آهسته سخن می گفتند تا

ص: ۲۵۷

فقرا صدای ایشان را نشنوند و از رفتن آنها به باغ آگاه نشوند.

سخنشان با هم این بود: مبادا امروز فقیری در این باغ بر شما وارد شود تا مقداری از میوه ها را بگیرد و برداشت و سهم ما کم شود!

و صبحگاهان با تصمیم بر محروم کردن فقرا به باغ رفتند و فکر می کردند قادر هستند همه میوه ها را خود تصرف کنند.

پس چون باغ را (نه به صورت باغ) بلکه به صورت منطقه ای سیاه و سوخته و پر از خاکستر دیدند گفتند: حتماً راه را گم کرده ایم و از این رو به جای باغ خود به زمین این چینی رسیده ایم! یا به محض دیدن باغ به آن صورت، متوجه اشتباه خود و این که عذابی گریبانشان را گرفته شدند، پس گفتند: ما از راه حق و راه خدا گمراه شده ایم! سپس گفتند:

نه راه را گم نکرده ایم - یا نه تنها راه حق را گم کرده ایم - بلکه ما به خاطر این که خواستیم حق فقرا را ندهیم از نعمت حق و زراعت خود محروم شده ایم.

(آیه ۲۸-۳۲) قَالَ أَوْسَيْطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ * قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ * عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ

لغت:

یتلاومون فعل مضارع از باب تفاعل، یعنی یکدیگر را ملامت و سرزنش می کردند.

تفسیر:

میانسال و عاقل ترین و مستقیم ترین آنها گفت: آیا هنگامی که آن نقشه را ریختید که فقرا را محروم کنید به شما نگفتم: چرا خدا را تسبیح نمی کنید؟! یعنی در کنار او خود را شریک و مؤثر در کارها می دانید و خدا را در کمک به مستمندان اطاعت نمی کنید و با تصمیم بر مخالفت با او عملاً او را عاجز می شمارید؟! اما

ص: ۲۵۸

سخن مرا نشنیدید و از خدا و قدرت او غافل شدید و او را عملاً فراموش کردید تا به این بلا گرفتار شدید.

پس پشیمان شدند و گفتند: پروردگار ما منزّه است، حقّاً که می خواستیم فقرا را از سهمشان منع کنیم. اما این ندامتِ پس از وقوع بلا برایشان فایده ای نداشت.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ... پس به یکدیگر رو آوردند در حالی که یکدیگر را ملامت می کردند (و هر کدام این تقصیر و پی آمد را به دیگری نسبت می داد).

در نتیجه همه به اشتباه خود واقف شده و از کار خود پشیمان شده توبه کردند و گفتند:

قَالُوا يَوَيْلَنَا...: وای بر ما، مسلماً ما طغیانگر و سرکش بودیم!

امید است که پروردگار ما (توبه و ندامت ما را پذیرفته) بهتر از آن را به جای آن به ما بدهد که ما به سوی پروردگارمان مشتاقیم و به سوی پروردگارمان راغب و از غیر او اعراض کننده ایم.

آری هر که به بلایی مبتلا گردد و مال و منال او در عرصه بلا تلف شود، و او تأمل نماید و دریابد که مستحق آن بلا بوده، بعد از آن به گناه خود اعتراف نموده به سوی خدا بازگشت کند امید است خداوند مَنَّان بهتر و خوش تر از آنچه از او گرفته شده را به او مرحمت فرماید.

(آیه ۳۳) (كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

این گونه است عذاب ما در دنیا و البته عذاب آخرت بزرگ تر است اگر می دانستند.

زیرا عذاب دنیا زوال یابد، و آخرت باقی ماند.

(آیه ۳۴) (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ)

ص: ۲۵۹

تفسیر:

به یقین برای پرهیزکاران از کفر و شرک و گناه در نزد پروردگارشان - یعنی در آخرت یا در جوار رحمت الهی - بهشت های پر نعمت است.

نقل شده است: چون بزرگان قریش شنیدند که مؤمنان در آخرت منتعم به نعمت های بهشت هستند، گفتند: این بهشت که پیغمبر خبر می دهد، اگر بر فرض وجود داشته باشد ما که در دنیا بهره کافی داریم، در آن جا نیز نصیب کامل خواهیم داشت، پس مؤمنان بر ما تفضیلی ندارند. حق تعالی در رد قول آنها فرمود:

(آیه ۳۵-۴۱) (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِالَّذِي لَكُمْ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ <

تفسیر:

پس آیا ما، تسلیم شدگان (مسلمانان) را از نظر پاداش اخروی همانند مجرمان - یعنی مشرکان - قرار می دهیم؟ هرگز، این ظلم است و ساحت قدس الهی از آن منزّه است.

مَا لَكُمْ كَيْفَ...: شما را ای کافران چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟

چگونه به مساوی بودن اهل شرک و اهل توحید حکم می کنید و می پندارید امر آخرت و جزا در اختیار شماست، تا هر چه خواهید حکم کنید.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ...: آیا برای شما کتابی است آسمانی که در آن می خوانید که برای شماست در عالم آخرت هر چه را اختیار کنید و برگزینید وجود خواهد داشت؟!

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ...: یا برای شما عهد و پیمان های مؤکد است بر ما تا روز قیامت، که هر

ص: ۲۶۰

آنچه حکم کنید از بهشت و نعمت های آخرت برای شما خواهد بود؟!

یعنی آیا برای شما سوگند خورده ایم سوگندهای مؤکد که شما را روز قیامت در مساوی دانستن مسلم و کافر مذکور حاکم سازیم؟!

سَلُّهُمْ أَتِيَهُمْ بِعَذَابِكُمْ زَعِيمٌ: از آنها (کفار) بپرس که کدام یک از آنها ضامن این ادعای مساوی بودن کافر و مسلم در آخرت است که در آخرت از عهده آن بیرون آید.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فُلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ: یا آنها را شریکانی است در صحت این ادعا، یا معبودهایی است شریک خدا که فردای قیامت آنها را نجات دهند؟! اگر این طور است پس شریکانشان را بیاورند اگر راستگویند.

ذلت و ناتوانی کافران در قیامت

(آیه ۴۲ و ۴۳) (يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ * خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ)

تفسیر:

به یاد آر روزی را که کار بر آنها سخت شود.

و به عنوان توییح، به سجده کردن دعوت شوند؛ ولی نتوانند که انجام دهند؛ زیرا همان صفت تکبر که در دنیا مانع ایمان و سجده کردن آنها شد در قامتشان تجسم یافته و در باطن و سریره آنها وجود دارد.

برخی گفته اند: يُكْشَفُ عَن سَاقٍ کنایه است از کشف حقایق امور، یعنی روزی که کشف شود اصل همه کارها و حقیقت آنها نمایان گردد و همه، احوال یکدیگر را بدانند.

خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ...: در حالی که چشمانشان فرو افتاده - یعنی از ترس و هول نتوانند چشم بگشایند و سر بلند کنند - ذلت و خواری وجودشان را فرا گیرد و همانا در دنیا به سجده در برابر خدا دعوت می شدند در حالی که سالم بودند و قدرت بر آن داشتند! یعنی با وجود صحت بدن از سجده کردن امتناع می نمودند، از این رو در این روز جز حسرت و ندامت بهره ای ندارند.

ص: ۲۶۱

(آیه ۴۴) (فَذَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهِدَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)

تفسیر:

چون مشرکان، حضرت را تکذیب می نمودند، خاطر مبارک او را بسیار متأثر می ساختند؛ خدای متعال برای تسلیه خاطر او در تهدید مخالفان فرمود:

پس مرا با کسانی که این حدیث یعنی قرآن را تکذیب می کنند واگذار که به زودی آنها را تدریجاً به سوی عذاب و بدبختی ابدی از جایی که نمی دانند (و فکر می کنند که رو به خوشبختی می روند) نزدیک می کنیم تا هلاک شوند.

تنبيه: یک قسم از نعمت، استدراج است و این در مواردی است که گناه کنند ولی به آنها نعمت و مهلت داده شود، لذا ایشان آن را تفضل دانسته، پندارند اعطای این نعمت به آنها، به جهت امتیاز و مزیتی است که برای خود می پندارند. و بدین جهت در طغیان به نهایت برسند و به ورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار شوند.

در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است:

يَا ابْنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبِّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ؛(۱)

ای فرزند آدم، وقتی دیدی پروردگار تو سبحانه نعمت های خود را پی در پی به تو عطا کند، و حال آن که تو او را نافرمانی می کنی، پس بترس از (عذاب) او.

از حضرت صادق علیه السلام:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ نِقْمَهُ يُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ نِعْمَهُ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادِيَ بِهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى:

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي؛(۲)

هرگاه خداوند عزوجل به بنده ای خیر را اراده فرماید، پس هرگاه او معصیت کند، او را به نِقْمَتی گرفتار سازد تا بدین وسیله او را متوجه استغفار نماید و آن گناه جبران و آمرزیده شود. و هرگاه به بنده ای به خاطر سوء اختیار بنده شر را اراده

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۵.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۷ به نقل از علل الشرائع.

فرماید، چون گناه کند، نعمتی به او دهد تا استغفار را فراموش کند، و گناه را ادامه دهد! و این است قول خداوند:
سَسْتَدْرِيْهِمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ.

۳ - حضرت صادق علیه السلام فرماید:

إِذَا أَخَذْتَ الْعَبْدَ ذَنْبًا جَدِّدَ لَهُ نِعْمَةً فَيَدْعُ الْإِسْتِغْفَارَ، فَهُوَ الْإِسْتِدْرَاجُ؛ (۱)

هرگاه گناهی را بنده به جا آورد، پس نعمت جدیدی به او داده شود، پس این نعمت باعث شود که او استغفار را واگذارد، پس آن استدراج است.

(آیه ۴۵-۴۷) (وَ أَمْلِيْ لَهُمْ إِنْ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّعْرَمٍ مُّتَّقِلُوْنَ * أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُوْنَ)

تفسیر:

و من به آنها مهلت می دهم و در عقاب آنها عجله نمی کنم تا مغرور شده گناه و طغیان را به نهایت برسانند، همانا کید و تدبیر من محکم و استوار است (و عذاب آنها به هیچ چیز دفع نمی شود).

أَمْ تَسْأَلُهُمْ... آیا از آنها برای رسالت خود مزدی می طلبی، پس تا آنها از غرامت گرانبار هستند؟!!

و بدان سبب روی از تو بر گردانند و قبول ایمان نکنند و تصدیق وحی نکنند! یعنی تو که از ایشان مزد نمی خواهی، پس چرا در ایمان تقصیر می کنی؟!!

یا آن که غیب نزد آنهاست - یعنی علم به لوح محفوظ یا مطلق علم غیب دارند - پس از روی آن می نویسند و بر شرک و فسق خود استدلال می کنند و از تو و هدایت تو بی نیاز می شوند؟!!

(آیه ۴۸-۵۰) (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُوْمٌ * لَوْلَا أَنْ تَدَرَكَ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّيْ لَنَبَذَ بِالْعُرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُوْمٌ * فَاجْتَبَهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِيْنَ)

ص: ۲۶۳

تفسیر:

و چون هیچ کدام از اینها نیست، و اطاعت نکردن آنها محض عناد و لجاج است، پس بر فرمان پروردگارت صبر کن و در هلاک ایشان مشتتاب و همانند یونس صاحب ماهی مباش (که برای امتش عذاب خواست) آن گاه که خدا را در حالی که دلی پراندوه داشت، در شکم ماهی ندا کرد و گفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**.

اگر نه این بود که (به خاطر توبه و اعترافش به اشتباه) نعمتی از جانب پروردگارش او را دریافت - یعنی توفیق و قبول توبه و ولایت معنوی الهی شامل حال او شد - همانا از شکم ماهی ملامت شده و طرد شده به صحرا بی گیاه افکنده می شد؛ ولی مشمول رحمت الهی گشت و با کمال سلامت و کرامت به ساحل افکنده شد.

پس پروردگارش او را به تجدید وحی و الطاف خاصه خود برگزید و از شایستگان قرار داد.

آیه چشم زخم

(آیه ۵۱) **(وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ)**

تفسیر:

و حقیقت این است که کسانی که کفر ورزیده اند، هنگامی که این ذکر - یعنی قرآن - را شنیدند نزدیک بود به نحوست چشمشان موجب هلاکت تو شوند.

و به خاطر عجز از درک قرآن در باره آورنده آن می گویند: او دیوانه است یا جن او را یاد داده است!

شأن نزول: جمعی از قبیله قریش، در چشم بد، شهرتی داشتند، به حیثیتی که هر جا شتر یا گاو یا گوسفند فربه می دیدند و می گفتند: ما أحسنها و ما رأیت مثلها! فوراً می افتاد، و در میان ایشان کسی بود که به هر که نظر می نمود از پا می افتاد. این گونه اشخاص، مقابل حضرت ایستادند، به تلاوت قرآن نظاره می کردند و می گفتند: ما أفصحه و

ما أحسنه! ما مثل این مرد در فصاحت و حسن صورت ندیدیم! خداوند، حافظ پیامبر خود شد و او را از چشم زخم آنها نگاه داشت و آیه شریفه را نازل فرمود.

در بعضی روایات آمده که حضرت در مسجد نشسته بود و قرآن تلاوت می نمود. این جماعت در مسجد انتظار می کشیدند که از مسجد بیرون آید و به بدی چشم، آفتی به او برسانند. جبرئیل این آیه را آورد که تلاوت نما تا از چشم زخم ایمن باشی. حضرت آیه را تلاوت کرد و از مسجد بیرون آمد، آنها کور شدند و او به سلامت گذشت.

تنبيه: برخی از بزرگان فرموده اند: ظاهر آیات و اخبار، دلالت بر تأثیر چشم زخم دارد و ممکن است این از خصایص بعضی نفوس باشد، و علاج آن توکل و توسل به ادعیه و آیات است از جمله این آیه شریفه که خیلی مجرب است.

(آیه ۵۲) (وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)

تفسیر:

و حال آن که قرآن و این پیامبر نیست مگر مایه تذکر و موعظه برای جهانیان.

ص: ۲۶۵

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ * وَ مَا اَدْرٰکَ مَا الْحَاقَّةُ)

تفسیر:

آن ساعت و آن حادثه واقع شدنی و آن امور و احوال مسلم الوقوع که نامش حاقه است.

چيست حقيقت آن حاقه؟ چه حادثه بزرگ و طولانی و هولناکی است!

و چه آگاهت کرد که حاقه چیست؟ نمی توانی به حقيقت آن پی ببری. آن حادثه کوبنده ای است.

یعنی کنه آن را نمی دانی؛ زیرا که اعظم از آن است که درک احدی به آن برسد. مراد، قیامت، و حاقه، یکی از اسماء آن است.

(آیه ۴-۸) (كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ * فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ * وَ أَمَّا عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ * فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ)

لغت:

صرصر باد تند و شدید و سرد. حسوم یعنی شوم یا متوالی و پی در پی. صرعی جمع «صریع» و آن به معنی روی زمین افتاده است.

تفسیر:

ثمود - یعنی قوم صالح - و عاد یعنی قوم هود، آن حادثه کوبنده (همان حاقه) را تکذیب کردند. مقصود از حاقه و قارعه قیامت است، یعنی قوم این دو پیامبر قیامت و معاد را انکار کردند.

اما قوم ثمود به سبب طغیانشان با عذابی بسیار و شدید هلاک شدند.

و اما قوم عاد به واسطه تندبادی سرد و غران و سرکش به هلاکت رسیدند.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ... بادی که خداوند آن را به مدّت هفت شب و هشت روز نحس یا پی در پی بر آن مسلط نمود و اگر آن جا بودی آن گروه را مرده به زمین افتاده می دیدی گویی از تنومندی مانند تنه های نخل (توخالی) و از جا کنده شده هستند.

پس آیا از آنها هیچ باقی مانده ای می بینی؟ نه همه هلاک و نابود شدند.

(آیه ۹ و ۱۰) (وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مِنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَةُ بِالْخَاطِئَةِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً)

تفسیر:

و فرعون و کسانی از کافران که پیش از او بودند و اهل شهرهای زیر و رو شده قوم لوط مرتکب خطا شدند و راه عبودیت و اصول و فروع دین را خطا رفتند.

پس فرستاده و پیامبر پروردگارشان را نافرمانی کردند. خداوند هم آنها را به کیفری سخت - یا سخت تر از امت های دیگر - گرفت.

(آیه ۱۱ و ۱۲) (إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ * لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَعَيْنٌ)

تفسیر:

ما هنگامی که آب فروریخته از آسمان و جوشیده از زمین به دعای نوح طغیان کرد و از سر گذشت، اجداد شما را به کشتی نوح سوار کردیم و بقیه را که کافر بودند غرق شدند.

تا آن حادثه را برای شما مایه تذکر قرار دهیم و چون برای شما و دیگران نقل می شود گوش شنوا و نگهدارنده، آن را نگاه دارد و در جان او مؤثر افتد و پند گیرد و از کفر و معصیت و کارهای شرّ اجتناب ورزد.

(آیه ۱۳-۱۶) (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفَخَهُ وَ حَمَلَتْ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَمَدَّ كُنَّا دَكَّةً وَ حَمَلَتْ * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ)

ص: ۲۶۸

تفسیر:

پس چون در صور یک بار دمیده شود (مقصود نفخه اول است که مقدمه بر هم خوردن نظم جهان هستی است)؛

و زمین از مدار حرکت خود و کوه ها از مقرّ و محل قرار خود برداشته و برکنار گردند و هر دو با یک برخورد در هم کوبیده شوند؛

پس در آن روز قیامت تحقق یابد و واقع شود.

و آسمان بشکافتد و نظم و وضع آن در آن روز سست و متلاشی خواهد شد.

حوادث قیامت

(آیه ۱۷) (وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَالِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ تَمِيَّةً)

تفسیر:

و پس از شکافته شدن آسمان، فرشتگان بر اطراف آسمان مسلط باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت نفر یا هشت گروه از فرشتگان بر بالای سر خود، یا بالای سر فرشتگان و آسمانیان، برمی دارند و حمل می کنند.

(آیه ۱۸) (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ)

تفسیر:

در آن روز - یعنی روز قیامت - شما به پیشگاه خداوند برای حساب و داوری عرضه خواهید شد و هیچ امر نهانی شما پنهان نخواهد ماند.

یعنی خدا بر خفایای اعمال و نیت شما اطلاع دارد. و غرض از عرضه شدن، نه برای اطلاع پیدا کردن خداست؛ بلکه برای اظهار و افشای احوال ایشان است. چنانچه فرماید:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ.

(آیه ۱۹-۲۴) (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا مَرَرْتُ أَفَرَأَوْا كِتَابِيَهُ * إِنَّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلِقٌ حِسَابِيَهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاغِبٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ)

لغت:

هاؤم یعنی بیاید: «ظن» در ظننت در این جا به معنی یقین است. قطوف جمع «قطف» و آن به معنی چیده شده است. خالیه یعنی گذشته.

تفسیر:

پس اما کسی که نامه عمل او به دست راست او داده می شود از روی فرح و خوشحالی گوید: ای مردم، بیاید و بگیریید و نامه عمل مرا بخوانید که در آن هیچ عملی نیست که از اظهار آن شرم داشته باشم و خجل شوم.

و نیز گوید: حقاً که من در دنیا یقین داشتم که حساب عمل های خود را خواهم دید.

یعنی دانستم مرا محاسبه خواهند کرد، پس با انجام واجبات و ترک محرمات، خود را آماده و مهیا برای این حساب کردم.

فَهُوَ فِي عِيشِهِ... پس او در یک زندگی است که از آن خشنود است. یا در زندگی که نیکوست و صاحبش از آن خشنود است.

در باغ و بهشتی عالی مقام و بلندمرتبه است.

که میوه آن باغ به او نزدیک است - چه ایستاده باشد و چه نشسته و چه خوابیده - زیرا شاخه های آن تحت اراده چینه آن است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که: مؤمن در حالی که خوابیده باشد، میوه بهشت را

ص: ۲۷۰

بچیند و تناول کند. (۱)

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَيَّا بِمَا اسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ: به او یا به بهشتیان گفته می شود:

بخورید از میوه ها و بیاشامید از شربت ها، خوردن و آشامیدنی گوارا که هیچ اذیت و عوارض بدی ندارد، به پاداش آنچه از عقاید صحیح و اعمال صالحی که در روزگارهای گذشته - یعنی در مدت عمرتان - برای آخرتتان از پیش فرستاده اید.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است:

حق تعالی به مؤمنان در بهشت خطاب فرماید: ای دوستان من، بسیار در دنیا [شما را دیدم که] لب های شما از تشنگی به هم چسبیده بود و چشم های شما به گودی فرو رفته و شکم های شما از شدت تشنگی و گرسنگی که در دنیا کشیدید، باریک و لاغر شده، پس امروز در عوض آن گرسنگی و تشنگی، مرفه الحال، در بهشت بخورید و بیاشامید. (۲) (آیه ۲۵-۲۹) (وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِي * وَ لَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِي * يَلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ * مَا اَغْنَى عَنِّي مَالِي * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِي)

لغت و اعراب:

هاء در آخر کتابیه و حسابیه و سلطانیه هاء سکت است. «هاء» در یا لیتها به «موته اولی» و مرگ برمی گردد. قاضیه یعنی تمام کننده که دیگر زندگی دوباره نبود.

تفسیر:

و اما کسی که نامه عمل او به دست چپش داده شود چون اعمال قبیح خود را در آن بیند از روی ندامت و خجالت می گوید: ای کاش نامه اعمالم به من داده نمی شد!

ص: ۲۷۱

۱- . منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۹۹.

۲- . مدرک یاد شده، ص ۴۰۰.

و کاش نمی دانستم حسابم چیست؟!

ای کاش به جای آن حیات و زندگی دنیوی من مرگی قاطع بود! یعنی اصلاً به دنیا نمی آمدم و حیاتی نداشتم. یا ای کاش مرگ دنیوی، نابودکننده دائم من بود و زنده شدن بعد از مرگ برایم نبود. یا ای کاش در این هنگام که نامه اعمالم را به دستم دادند می مردم که دیدن این نامه از مرگ تلخ تر و سخت تر است.

سپس از روی حسرت گوید: اموال دنیایی من هیچ عذابی را از من دفع نکرد.

و قدرت و سلطنتم و حجت و برهان بر ادعاهای باطمم از دستم رفت.

اما این آرزوها و این تأسف و تحسر فایده ای برای او نخواهد داشت.

(آیه ۳۰-۳۷) (خُدُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَ لَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينٍ * لَأَيُّكُلُهُ إِلَّا الْخِطُونَ)

تفسیر:

دستور می رسد که او را بگیرید و در غل و زنجیر کنید.

سپس او را در آتش فروزان در آورید و بسوزانید.

سپس او را در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است در بند کشید.

یعنی آن را محکم بر بدن او پیچید تا هیچ حرکت نتواند کند.

زیرا او در دنیا به خدای بزرگ ایمان نمی آورد.

وَ لَمَّا يَحْضُرُ...: و هیچ گاه خود و دیگران را به دادن طعام به فقیر و مستمند ترغیب نمی کرد و به ادای حقوق واجب مالی - مانند زکات - اهمیت نمی داد.

پس امروز - یعنی روز قیامت - او را در این جا خویش و دوست مهربانی نیست که از او

ص: ۲۷۲

حمایت کند و یا عذاب را از او دفع نماید.

و نه خوراکی، مگر از غُساله اهل آتش یا چرک و خونی که از بدن دوزخیان می چکد.

که آن را جز گنهکاران خطا پیشه نمی خورند. مراد مشرکان و متمردان هستند.

کاهن و شاعر نبودن پیامبر (ص)

(آیه ۳۸-۴۳) (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَأُتْبِعُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

چنان نیست که کافران و معاندان گویند که قرآن ساخته و بافته پیغمبر است.

پس سوگند به آنچه می بینید از محسوسات.

و سوگند به آنچه نمی بینید از موجودات غیبی.

این سوگند، سوگند است به جمیع اشیاء؛ زیرا هیچ چیز از موجودات از این دو قسم خارج نیست.

(سوگند به همه موجودات) که این قرآن به یقین گفتار فرستاده ای گرامی - یعنی جبرئیل و پیامبر - است که از جانب حضرت حق بر بندگان می خواند، نه این که از خود بگوید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: خدای متعال در این آیه فرماید: سوگند می خورم به آنچه می بینید از نعمت های من بر مردم و آنچه نمی بینید از نیکی من بر دوستان، این قرآن گفتار رسول کریم از جانب خداوند رحیم است.

وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ: و آن گفتار یک شاعر نیست؛ ولی کمتر ایمان می آورید یا اندکی از شما ایمان می آورید.

وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ: و نه گفتار یک کاهن که سخن از جن ها فرا می گیرد و خبر از غیب می دهد است؛ اما کمتر متذکر می شوید یا اندکی از شما متذکر می شوید و تأمل

نمی نماید تا فرق میان شعر و کهنات را با معجزه دریابید، و بدانید که این قرآن، کلام بشر نیست؛ بلکه معجزه پیامبر است.

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ: این کتاب، فرو فرستاده ای است از جانب پروردگار جهان به وسیله جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله.

(آیه ۴۴-۴۷) (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)

تفسیر:

و اگر او - یعنی پیامبر - برخی از گفتارها را که از ما نیست به ما نسبت می داد آن طور که شما می پندارید؛

مسلماً او را با تمام قدرت می گرفتیم و یا دست راستش را می گرفتیم و به عذاب می کشیدیم.

سپس بی تردید شاهرگ قلبش را می بریدیم!

حاصل آن که اگر پیامبر، قولی به ما نسبت دهد که ما نگفته باشیم، او را فوراً به قتل می رسانیم. یا آن که اول دست راست او را قطع می کنیم، بعد او را می کشیم.

در آن صورت هیچ یک از شما جلوگیری و مانع از عذاب او نخواهد بود.

و نزد بعضی یمین به معنی دست راست است، و نزد بعضی به معنی قوت است، یعنی با قوه و قدرت او را بگیریم و او را هلاک سازیم. یا قدرت او را بگیریم و او را هلاک کنیم.

(آیه ۴۸-۵۲) (وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسِرَةٌ عَلَى الْكٰفِرِينَ * وَإِنَّهُ لَحِيقُ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)

ص: ۲۷۴

و همانا این قرآن یادآوری است برای پرهیزکاران؛ زیرا ایشان از آن بهره مند می شوند نه دیگران.

قرآن در اولین مرحله نزول، موجب هدایت و ارشاد عموم بندگان است؛ لکن متقیان به حسن اختیار، اقبال به آن نمایند و کافران و معاندان، به سوء اختیار از آن اعراض کنند؛ لذا تذکر و پند را به متقیان اختصاص داده است.

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ...: و ما حتماً می دانیم که میان شما تکذیب کنندگانی هستند که کلام الهی بودن قرآن را تکذیب می کنند.

پس ما ایشان را بر آن تکذیب جزا خواهیم داد.

و این قرآن حتماً در روز جزا موجب حسرتی برای کافران خواهد بود. یعنی هنگامی که ثواب های مؤمنان را مشاهده کنند حسرت می خورند که چرا از قرآن پیروی نکرده و به کتاب آسمانی بودن آن ایمان نیاورده اند؟!

وَ إِنَّهُ لَحَقُّ...: و همانا این قرآن، حق و حقیقت یقینی است. که هیچ شکی در آن نیست که از جانب خدا نازل شده است.

پس به نام پروردگار بزرگ خویش تسبیح گوی و او را از هر عیب و نقصی منزّه دان.

یعنی ذات یگانه او را از آنچه سزاوار ربوبیت او نیست تنزیه نما، و او را به شکرانه آنچه به طریق وحی به تو از قرآن و غیر آن نازل فرماید ثنا و ستایش کن.

شأن نزول «سأل سائل»

(آیه ۱ و ۲) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)

تفسیر:

درخواست کننده ای عذابی را درخواست کرد که حتماً برای کافران، واقع شدنی است.

و آن عذاب را بازدارنده و دفع کننده ای نیست.

از حضرت صادق در شأن نزول این آیه روایت شده که فرمود: چون پیامبر روز غدیر امیر المؤمنین علیه السلام را به خلافت و امامت نصب و در حق او فرمود: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست» این خبر به اطراف منتشر شد. نعمان بن حارث بر شتر سوار و متوجه مدینه شد که با حضرت مجادله نماید. چون به مجلس حضرت وارد شد، جمع بسیار از مهاجر و انصار بودند، گفتند: یا محمد، تو ما را به کلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم، و به نمازهای پنجگانه دعوت نمودی اجابت نمودیم، و به زکات و روزه و حج و جهاد ترغیب نمودی فرمان بردیم، و هر چه امر نمودی خلاف نکردیم؛ با این همه از ما راضی نشدی تا این که دست این پسر را گرفتی و

گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ: بعد از من اقتدا به او کنید. این کار به مجرد رأی تو بود و از پیش خود، علی را برگزیدی و بر ما حاکم ساختی، یا این که به امر خدا بود؟ حضرت فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، آنچه درباره علی بیان نمودم و به مردم رسانیدم، به امر خدا بود. نعمان چون این سخن بشنید، روی برگردانید و گفت: بار خدایا، آنچه درباره علی بن ابی طالب گوید اگر راست و درست و به امر توست بر ما سنگ بیار، یا ما را به عذاب الیم گرفتار گردان. فوراً سنگی از آسمان بر سر او خورد و به درک واصل و آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نازل شد. (۱)

(آیه ۳) (مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ)

تفسیر:

عذابی از جانب خداوند صاحب معارج. یعنی صاحب درجات آسمانی که عمل های بندگان و نیز فوج فرشتگان از آنها بالا می روند، یا درجات کمال روحی مؤمنان، یا درجات معنوی فرشتگان، یا درجات بهشتی اولیای خدا (یعنی خدایی که این درجات را قرار داده است).

مدت روز قیامت

(آیه ۴) (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ)

اعراب:

ألف تمییز و منصوب، و خمسین خبر کان است.

تفسیر:

فرشتگان و روح - یعنی جبرئیل یا موجود شریفی غیر فرشته - در روزی که مقدار آن با سنجش با روزهای دنیا پنجاه هزار سال است - یعنی روز قیامت - برای منقضی شدن

ص: ۲۷۷

۱- . منهج الصادقین ذیل آیه شریفه، با کمی تصرف در عبارات.

کارهای اجرایی عالم هستی و برای عرضه محاسبات به سوی خداوند عروج (معنوی) می کنند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل است: به درستی که برای قیامت پنجاه موقف است، هر موقفی مثل هزار سال شما. پس این آیه را تلاوت فرمود.

صبر زیبا و نازبا

(آیه ۵-۷) (فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا * إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَ تَرَاهُ قَرِيبًا)

تفسیر:

پس صبر کن صبری نیکو که در آن شائبه نارضایتی و جزع و عجله نباشد. یعنی از تکذیب مکذبان و استهزای آنان دلتنگ مباش که به زودی عذاب بر ایشان واقع خواهد شد و هر یک به جزا و مکافات عمل خود خواهند رسید.

آنها آن روز را دور از امکان می بینند - یعنی پندار ایشان آن است که واقع نخواهد شد - و ما آن را نزدیک به امکان (ممكن الوقوع) یا نزدیک به وقوع می بینیم. یعنی ما به وقوع آن عالمیم.

حوادث قیامت و دوزخ

(آیه ۸-۱۰) (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ * وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا)

لغت:

مهل فلز گداخته شده، و عهن پشم حلاجی شده یا پشم رنگارنگ حلاجی شده.

تفسیر:

روزی که آسمان همانند فلز گداخته شود.

و کوه ها همانند پشم رنگین زده شده پراکنده در هوا گردد.

ص: ۲۷۸

کوه ها که از حیث رنگ مختلف اند، پس هر گاه ریزه ریزه شوند، چون گرد بر هوا روند مانند پشم که باد آن را به هوا برده باشد.

وَ لَا يَسْأَلُ...: هیچ خویشاوند و دوست گرمی، از حال خویشاوند و دوست خود نپرسد! یعنی از شدت و سختی آن روز هر کس به فکر خود است.

یا آن که خویش احوال خویش خود را نپرسد؛ زیرا همه نزد یکدیگر حاضرند و حالات هم را مشاهده می کنند، پس احتیاج به سؤال نباشد.

(آیه ۱۱-۱۴) (يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يُفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بِنِيَّةٍ * وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ * وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤَيِّسُ * وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ)

لغت:

يَبْصُرُونَ مضارع مجهول یعنی نشان داده می شوند. فصيله یعنی عشیره و اقوام.

تفسیر:

خویشان را به یکدیگر نشان دهند؛ لکن از شدت هول به یکدیگر توجه نکنند.

يَوْمَ الْمُجْرِمِ...: در آن روز به خاطر شدت عذاب، مجرم دوست دارد - یا آرزو می کند - که ای کاش می توانست برای دفع عذاب از خود پسران خود را که عزیزترین کسان او هستند فدا کند؛

و نیز همسرش را که انیس او بوده و برادرش را که پشتیبان او بوده؛

و نیز قوم و خویشش را که در دنیا او را پناه می دادند یعنی پناهگاه او بودند؛

و نیز همه کسانی را که در روی زمین اند؛

آرزو می کرد که همه اینها را فدا کند تا این کار او را از عذاب آن روز نجات دهد.

ص: ۲۷۹

(آیه ۱۵ و ۱۶) (كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى * نَزَاعَهُ لِّلشَّوَى)

اعراب و لغت:

لظی یعنی شعله و زبانه آتش. نزاعه منصوب و حال است.

تفسیر:

چنین نیست که مجرم نجات یابد بلکه آن جهنم شعله آتش است که زبانه می کشد؛

در حالی که برکننده پوست سر و اعضای بدن است.

و مأثور است که: هرگاه پوست و گوشت را از استخوان برکنند، فوراً بار دیگر رویده شود، (۱) چنانچه آیه دیگر فرماید: كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا.

(آیه ۱۷ و ۱۸) (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى * وَ جَمَعَ فَأُوَعَى)

تفسیر:

آن آتش که به قدرت خداوند با گفتار لفظی و جذب قهری، هر کس را که به حق پشت کرده و از فرمان معبود حقیقی سرپیچی کرده و از خدا و دعوتش روی گردانده، و اموالی جمع کرده و در ظرف هایش مانند صندوق و بانک و انبار انباشته نمود (و در جمع آن ملاحظه حلال و حرام را نکرده و از شدت علاقه به آن حقوق واجبه آن را ادا نکرده) را فرا می خواند.

در معالم التنزیل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

آتش به قدرت کامله ربانی، گویا شود مانند گویا شدن جوارح و تکلم شجره

ص: ۲۸۰

حضرت موسی علیه السلام و [آنان را] به زبان فصیح به نام و لقب بخواند. (۱)

اصلاح ناهنجاری های ذاتی انسان با نماز

(آیه ۱۹-۲۱) (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا)

تفسیر:

حقاً که انسان بسیار حریص و کم طاقت آفریده شده (بر جمع مال حریص است و از ادای حقوق واجبه مالی خودداری می کند و در بلاها کم صبر است).

چون او را ضرری و آسیبی رسد سخت بی تابی و جزع و فزع کننده است.

و چون خیری به او رسد سخت بخیل و نابخشنده است.

یعنی هنگامی که توانگر و ثروتمند شود یا نعمتی به او رسد خود را از انفاق در راه خدا منع می کند.

در حقیقت آیات ۲۰ و ۲۱ تفسیر هلوع است که در آیه ۱۹ بود.

ویژگی های نماز گزار واقعی

(آیه ۲۲-۲۳) (إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأَلِْمُونَ)

تفسیر:

مگر نماز گزاران.

یعنی جمیع مردم به این دو صفت موصوف اند، مگر نماز گزارندگان که صفات و ویژگی های آنها در آیات بعد ذکر می شود.

آنان که بر نمازشان پیوسته و پایدارند یا مداومت کننده و مواظبت کننده آن هستند که هیچ شغلی از مشاغل، ایشان را از ادای آن باز ندارد.

ص: ۲۸۱

و روایت شده:

أَفْضَلُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ: (۱) افضل اعمال، عملی است که بر آن مداومت شود، اگرچه کم باشد.

بیان: فرق میان محافظت و مداومت آن که: مداومت راجع به نفس نماز است، و محافظت مربوط به احوال آن از مراعات اوقات و ارکان و شرایط آن.

و روایت شده است که این آیه، در نوافل؛ و آیه وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ در واجبات است. (۲) و در روایتی (۳) آمده است مراد کسانی اند که در نماز ساکن باشند و روی خود را از سمت قبله منحرف نسازند، یعنی به چپ و راست التفات نکنند.

(آیه ۲۴ و ۲۵) (وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّالِلِ وَالْمَحْرُومِ)

تفسیر:

و آنان که در اموالشان برای اهل سؤال (که درخواست کمک می کنند) و محرومان از مال دنیا - یا نیازمندی که روی سؤال و درخواست ندارند و بی نیاز پنداشته می شوند و از کمک ها محروم می مانند - حقی است معلوم مانند زکات های واجب و مستحب و انفاق های دیگر در راه خدا.

از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْحَقُّ الْمَعْلُومُ شَيْءٌ يُخْرِجُهُ مِنْ مَالِهِ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ وَلَا مِنَ الصَّدَقَةِ الْمَفْرُوضَتَيْنِ؛ هُوَ الشَّيْءُ يُخْرِجُهُ مِنْ مَالِهِ؛ إِنْ شَاءَ أَكْثَرَ، وَإِنْ شَاءَ أَقَلَّ، عَلَى قَدْرِ مَا يَمْلِكُ؛ يَصِلُ بِهِ رَحِمًا وَيُقَوِّي بِهِ ضَعِيفًا (۴)...

حَقٌّ معلوم، چیزی است که از مالش خارج می کند که از زکات و صدقه واجب

ص: ۲۸۲

۱- مدرک یاد شده، ص ۱۱.

۲- مدرک یاد شده از امام صادق علیه السلام و تفسیر برهان ذیل همین آیه از امام باقر علیه السلام.

۳- مدرک یاد شده، ص ۱۱.

۴- نور الثقلین، ج ۵ ص ۴۱۷ با تلخیص به نقل از کافی.

نیست، آن چیز دیگری است که (علاوه بر حقوق واجبه مالی) از مال خود خارج می کند، اگر خواهد بیشتر و اگر خواهد کمتر به قدر آنچه مالک است و ثروت دارد، به آن صله رحم نماید و ضعیفی را تقویت کند.

(آیه ۲۶) (وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ)

تفسیر:

و آنان که در اعتقاد و عمل، روز جزا را تصدیق می کنند و علامت آن به جا آوردن واجبات و ترک محرمات است؛

(آیه ۲۷ و ۲۸) (وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ)

تفسیر:

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند که مبدا بر ایشان واقع شود. و نشانه خوف اجتناب از محرمات است. یا خوف ایشان به جهت احتمال عدم قبول حسنات و مؤاخذة بر سیئات است.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ... زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست. یعنی هیچ کس از وقوع آن ایمن نتوان شد.

آری سزاوار نیست هیچ کس را که از عذاب الهی و عقاب سبحانی ایمن شود، اگرچه درطاعت به حد نهایت رسیده باشد؛ بلکه باید میان خوف و رجا متردد باشد.

(آیه ۲۹-۳۱) (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)

ص: ۲۸۳

تفسیر:

و آنان که نگهدارنده دامن خود از استفاده های جنسی هستند (نگهدارنده نیروی شهوت خویش اند)؛

مگر با همسران خود یا کنیز ملکی خود که بهره بردن از آنان و اعمال غریزه شهوت در این موارد رواست و (لذا) مورد سرزنش نیستند.

پس کسانی که جز این دو مورد را (برای اعمال نیروی شهوت خود) طلب کنند و به هر نوع دیگر و یا هر کس دیگر و هر چیز دیگر التذاذ جنسی ببرند، چنین کسان متجاوز از حدودی هستند که اسلام معین کرده است.

(آیه ۳۲) (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ)

تفسیر:

و آنان که به امانت ها و عهد و عقد خود با خدا و بندگان خدا پایبندند و آنها مراعات می نمایند؛

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا دِينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ؛^(۱)

دین کامل نیست برای کسی که عهدی برای او نباشد.

و نیز فرمود:

الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَاءَ، وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ؛^(۲)

امین بودن موجب بی نیازی و غنا می شود، و خیانت نمودن باعث فقر می شود.

(آیه ۳۳) (وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَالِمُونَ)

ص: ۲۸۴

۱- . بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۶.

۲- . بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۱.

تفسیر:

و آنان که بر سر شهادت های خود در مقام تحمّل شهادت (یعنی پذیرفتن این که شاهد مطلبی مانند ادای دین کسی به کسی باشند) و ادای شهادت ایستاده و استوارند؛

لزوم این دو به خاطر آن است که در اقامه شهادت، احیای حقوق، و در اخفای آن، تزییع و ابطال آن است.

(آیه ۳۴) (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)

تفسیر:

و آنان که بر نمازشان از نظر رعایت حال واجب و مستحب و کامل بودن اجزاء و شرایط مواظبت می کنند؛

در آیات ۲۳ تا ۳۴ نه صفت برای نمازگزاران که در آیه ۲۲ یاد شده بود ذکر شد.

و ذکر نماز در افتتاح این آیات و اختتام آن، شاید برای فضل و شرف این عبادت بر سایر عبادات بدنی و مالی باشد.

از حضرت رضا علیه السلام مروی است که:

حافظان نماز، شیعیان ما هستند که در هر شبانه روز به پنجاه و یک رکعت نماز قیام می نمایند و آن را حفظ کنند. (۱) زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کند:

مراد فریضه یومیه (نمازهای پنجگانه) است، هر که آن را در وقت خود بگذارد و حال آن که عارف باشد به حق آن، و غیر آن را بر آن اختیار نکند، حق تعالی برای او براتی بنویسد بدین مضمون که: هرگز او را عذاب نکند. و هر که آن را در غیر وقت بگذارد و غیر آن را بر آن اختیار نماید، خدا اگر خواهد او را عذاب فرماید، و اگر خواهد عفو نماید. (۲)

ص: ۲۸۵

۱- . منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۲.

۲- . مدرک یاد شده، ص ۱۲.

(آیه ۳۵) (أُولَٰئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ)

تفسیر:

اینها یعنی نمازگزاران که دارای این نه صفت که برایشان یاد شد باشند در بهشت های عالی و خواستنی مورد اکرام و گرامی داشت هستند.

(آیه ۳۶-۳۹) (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ)

لغت:

قَبِيل یعنی نزد. مهطع یعنی شتاب کننده یا کسی که گردن خود را دراز می کند و یا خیره می شود برای دیدن چیزی. عزین جمع «عزه» و آن به معنی گروه است، و عزین به معنی گروه گروه.

تفسیر:

از آیات قبل دانسته شد که ملائک دخول بهشت و نجات از عذاب، ایمان و نماز و صفاتی است که ذکر شد.

پس کسانی که کفر ورزیده اند و از ایمان و ویژگی هایی که ذکر شد بی بهره اند، چیست که به نزد تو شتابان اند؟!

و گروه گروه از راست و چپ گرد تو را می گیرند؟!

ص: ۲۸۶

آیا هر یک از آنها طمع دارد که فردای قیامت با آن حال کفر و دشمنی با تو و استهزا و تمسخرهایی که می کردند او را به بهشت پرنعمت درآورند؟!

یعنی مشرکان را داعیه آن است که بدون ایمان و طاعت، در روضات جنان داخل شوند؟!

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ: نه، چنین نیست ما آنها را از آنچه خود می دانند (یعنی از نطفه و مراحل بعدی) آفریده ایم و تا به ایمان و عمل تکامل نیابند سزاوار بهشت نگردند.

یعنی ما ایشان را از نطفه پدید که آن را به هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست آفریدیم، پس اگر به وسیله ایمان و طاعت، استکمال نیابند و به اخلاق حسنه از لوث کدورات، صافی نشوند، استعداد دخول بهشت نخواهند داشت.

و به عبارت دیگر به جهت دانستن مبدأ و معاد خلق شده اند، چه تکمیل نفس به ایمان و عمل است. پس کسی که استکمال نفس ننماید، در منازل کاملین راه نخواهد داشت.

(آیه ۴۰) (فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ)

تفسیر:

پس سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها (صد و هشتاد مشرق خورشید از اول میل اعظم جنوبی آفتاب تا انتهای میل اعظم شمالی آن، که از اول زمستان تا اول تابستان و عکس آن است، و صد و هشتاد مغرب مقابل آنها)، یا مشرق ها و مغرب های ستارگان، و یا اقمار دیگر این خورشید، و یا اقمار هر خورشیدی که همانا ما تواناییم؛

(آیه ۴۱) (عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ)

ص: ۲۸۷

تفسیر:

ما تواناییم بر این که به جای این مشرکان انسان هایی بهتر آنها را بیاوریم (یعنی آنها را هلاک کنیم و به جای آنها بهتر از آنها را بیاوریم) و ما هرگز در انجام اراده خود مغلوب نمی شویم.

پس وقتی که اراده عذاب کنیم، چگونه بر ما سبقت توانند گرفت و ما را عاجز توانند ساخت؟!

(آیه ۴۲) (فَذَرُهُمْ يُخْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ)

تفسیر:

پس بعد از اتمام حجت و عدم قبول آنها، آنان را رها کن تا در گرداب طغیان و حق ناپذیری خود فرو روند و بازی کنند تا روزی که به آنها وعده داده می شود - یعنی روز قیامت - را ملاقات نمایند.

(آیه ۴۳ و ۴۴) (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانْتَهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ * خَشِيَعَهُ أَبْصِيرُهُمْ تَزْهَقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ)

لغت:

اجداث جمع «جَدَث» به معنی قبرها. نُصْب جمع «نَصْب» و آن به معنی چیزی که به عنوان علامت یا برای معبود بودن در جایی نصب شده است.

تفسیر:

روزی که از قبرهای خود شتابان بیرون می آیند گویی به سوی نشانه ای نصب شده به سرعت حرکت می کنند. مانند لشکر پراکنده ای که علم خود را قائم ببینند و به جانب او شتاب کنان بروند.

خَشِيَ مَعَهُ أَبْصِيَهُمْ... در حالی که چشمانشان از هول و ترس فرو افتاده و نمی توانند سر بالا کنند، و ذلّت و خواری بزرگ آنها را فرا می گیرد.

آن است روزی که وعده داده می شدند و به خاطر عناد و طغیان، آن را تصدیق نمی کردند.

ص: ۲۸۹

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ

تفسیر:

همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده پیش از آن که عذابی دردناک (در دنیا یا آخرت) به ایشان برسد.

(آیه ۲-۴) قَالَ يٰقَوْمِ اِنِّیْ لَكُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ * اَنْ اَعْبُدُوْا اللّٰهَ وَ اتَّقُوْهُ وَ اَطِیْعُوْا * یَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَ یُوَخِّرْكُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمَّیٍ
اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَآءَ لَا یُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ

ص: ۲۹۰

تفسیر:

نوح به قوم خود گفت: ای قوم من، بی تردید من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.

که خدا را بپرستید و از او پروا داشته باشید و از من اطاعت کنید.

تا خداوند گناهان شما را بیامرزد و ببخشد، یا خدا بعضی از گناهان شما را بیامرزد، یعنی گناهانی که قبل از ایمان آوردن مرتکب شده اید؛ زیرا ایمان، ذنوب ماقبل را عفو می نماید نه گناهانی که بعد از ایمان آوردن مرتکب شوید. و شما را تا مدتی معین - یعنی اجلی که بر هر زنده ای به طبع اولی نوشته شده - مهلت دهد و پیش از آن به کیفر اعمالتان نرساند. همانا اجلِ خدایی هرگاه فرا رسد هرگز به تأخیر نمی افتد اگر بدانید. یعنی کسی را که اجلش رسید مهلت ندهند و اصلاً چاره و تدبیری در آن نباشد. پس پیش از آن به طاعات و عبادات مبادرت کنید.

نزد بعضی از مفسران مراد از اجل، روز قیامت است، یعنی البته قیامت، آینده است و از وقتی که برای آن مقرّر است، وقوع آن مؤخر نمی شود.

(آیه ۵ و ۶) (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا)

تفسیر:

حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را دعوت نمود. ایشان سرکشی نموده، عناد ورزیدند و ایمان نیاوردند و در ایذاء آن حضرت کوشیدند و به حدی او را می زدند که از بدنش خون جاری می شد و حضرت تحمل و صبر می نمود. ولی چون از ایمان ایشان مأیوس شد: (۱) گفت: پروردگارا، من قوم خود را شب و روز به توحید و ایمان و عبادت تو دعوت کردم و در دعوت تقصیر نکردم؛

اما دعوت من برای آنها جز فرار از حق نیفزود.

ص: ۲۹۱

زیادتی کفر به این معنی است که قبل از دعوت، بر کفر و ضلالت بودند. چون آن حضرت دعوت نمود، قبول نکردند، کفر آنها بیشتر شد؛ چه زیاد شدن، عبارت است از اضافه شدن به مقداری که پیش از اضافه بوده باشد. (۱) (آیه ۷) (وَإِنِّي كَلَّمَا
دَعْوَتَهُمْ لِيَتُوبَ لَهُمْ جَعَلُوا أُصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعَسَوْا تِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا)

لغت:

استغشوا تيابهم یعنی خود را با لباس های خود پوشاندند.

تفسیر:

و البته من هر وقت آنها را به توحید و ایمان آوردن دعوت کردم تا آنها را پیامری به جای آن که بپذیرند انگشتان خود را در گوش هاشان کردند که سخن مرا نشنوند و لباس های خویش را بر سر کشیدند تا اصلاً مرا نبینند؛ زیرا به جهت شدت تنفر از دعوت، نمی خواستند که به من نگاه کنند. یا آن که مبادا ایشان را بشناسم و دعوت نمایم. و این نهایت شقاوت است که حاضر نباشد دیدن کسی را که وجودش خیر و کلامش دعوت به خیر باشد.

وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا: و بر مخالفت و عناد اصرار کردند و به شدت تکبر ورزیدند.

یکی از مهلکات عظیمه، اصرار بر گناه است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله:

أَرْبَعَةٌ فِي الذَّنْبِ شَرٌّ مِنَ الذَّنْبِ: الْإِسْتِحْقَارُ، وَالْإِفْتِحَارُ، وَالْإِسْتِبْشَارُ، وَالْإِصْرَارُ؛

ص: ۲۹۲

چهار چیز است در گناه که بدتر از گناه است: ۱ - کوچک شمردن گناه. ۲ - افتخار نمودن به گناه. ۳ - خوشحالی کردن از انجام گناه. ۴ - اصرار و تکرار کردن گناه.

نقل شده که اصرار و استکبار آنان بر وجهی رسیده بود که هر یک از ایشان، پسر خود را نزد حضرت نوح علیه السلام می آورد و به پسر خود می گفت: از این مرد حذر کن مبادا تو را گمراه کند و از راه ببرد. و من در وقتی که در سن تو بودم، پدرم مرا نزد این مرد آورد و تحذیر کرد و گفت: مبادا از سخنان او گمراه شوی، پس باید تو هم مواظب باشی تو را گمراه نکند(۱)!(۲)(آیه ۸ و ۹) (ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا)

تفسیر:

باز هم من با وجود اصرار و استکبارشان آنان را با صدای بلند دعوت کردم.

و باز دعوت را بر آنها به طور علنی و در اجتماعاتشان، و نیز به طور سری و پنهان (با افراد) انجام دادم.

گفته شده که آشکارا گفتن او به این گونه بود که هر جا بدانست که مجلسی هست، آن جا آمده به آواز بلند می گفت: ای مردمان، بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید. اما پنهان گفتن او، چون یکی را می دید، او را نزد خود می طلبید و نزدیک گوش او می گفت: بگو لا اله الا الله. اما به هیچ نوع سخن او را قبول نکردند.

(آیه ۱۰-۱۲) (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا)

ص: ۲۹۳

۱- تفسیر اثنی عشری ذیل آیه شریفه به نقل از مستدرک الوسائل.

۲- منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۸ به نقل از قتاده.

تفسیر:

پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید - یعنی توبه کنید - که خداوند همواره بسیار آمرزنده است.

اگر استغفار و توبه کنید و به خدا ایمان بیاورید آثار دنیوی فراوانی برای شما دارد (و این آثار را می توان آثار مطلق استغفار دانست).

استغفار کنید تا خداوند از آسمان ابر را بر شما یا باران فراوان و پی در پی فرستد.

و شما را با اموال و پسران، یاری کند و برای شما باغ ها و بوستان های پر از درخت قرار دهد و برای شما نهرها قرار می دهد.

یکی از علمای اهل تسنن در تفسیر خود آورده که: مردی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: گناه بسیار کردم و صحیفه اعمال خود را سیاه نمودم، دعا فرما تا خدا مرا بیامرزد. فرمود: برو استغفار کن. دیگری گفت: فقیر هستم و از بی چیزی بی طاقت شده ام، دعا فرما تا خدا انعامی فرماید. فرمود: برو استغفار کن. سومی گفت: زراعت من از کمی آب خشک شده، دعا فرما تا خدا باران بفرستد. فرمود: برو استغفار کن. چهارمی گفت:

مال بسیار دارم و اولاد ندارم، دعا فرما خدا اولاد مرحمت نماید. فرمود: برو استغفار کن.

پنجمی گفت: باغ و بوستان من کم میوه می دهد، دعا فرما تا خدا برکت دهد. فرمود: برو استغفار کن. ابن عباس گوید: من در خدمت حضرت بودم، گفتم: یا امیر المؤمنین، درخواست های متعددی نمودند و یک جواب فرمودی؟! فرمود: آیا نشنیدی قول خدای تعالی: **اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا...** (۱) در کتاب کافی است که سعید بن یسار گوید: شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

برای من اولاد نشده است. فرمود: در وقت سحر صد مرتبه استغفار نما (۲) و اگر فراموش کردی قضا کن.

و نیز فرمود: هر که بسیار استغفار نماید، خدا برای او از هر غمی فزجی، و از هر سختی

ص: ۲۹۴

۱- . منہج الصادقین، ج ۱۰، صفحات ۲۰ و ۲۱.

۲- . کافی، ج ۶، ص ۹.

مخرجی قرار دهد و روزی فرماید او را از آن جا که گمان ندارد. (۱)

(آیه ۱۳-۱۸) (مَا لَكُمْ لِمَاتَزُجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سِمَوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا)

تفسیر:

بقیه گفتار حضرت نوح است:

شما را چه شده که برای خداوند تعظیمی قائل نمی شوید و یا اعتقاد به عظمت او ندارید یا از وی نمی ترسید تا باعث گردد که او را پرستش کنید و از شرک و کفر دست بردارید.

در حالی که او شما را در مراحل و حالاتی گوناگون آفرید (مواد خاکی، نبات، غذا، نطفه، علقه، مضغه، جنین، طفل، جوان، پیر) که بر قدرت و حکمت الهی دلالت دارد.

پس چرا منکر بعث و زنده شدن پس از مرگ که آن هم یک مرحله از خلقت است می شوید؟!

أَلَمْ تَرَوْا...: ادامه گفتار حضرت نوح: (ای کافران) آیا به چشم دل ندیده اید که خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه هایی روی هم آفریده است؟!

و ماه را میان آنها روشن و روشنی بخش و خورشید را چراغی تابان قرار داده است؟!

خداوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ملقب به سراج منیر فرمود، به جهت آن که نور آن سیرور، کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید.

حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفصل شرح مفصلی در آفتاب و ماه و آثار و فواید آن دو

ص: ۲۹۵

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

بیان فرماید. (۱) وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ...: و خداوند شما را از زمین به رویشی خاص رویانید (از مواد خاکی تا انسان شدن رویشی است به طرز حرکت جوهری که در علم فلسفه الهی بیان شده است).

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ...: سپس جسم شما را پس از مرگ در دل زمین - یعنی قبر - باز می گرداند و باز به طریق خاصی در روز قیامت برای حساب و پاداش و کیفر از قبر بیرون می آورد. (در روز قیامت ذرات متلاشی شده جسم انسان را جمع کرده به شکل دنیوی آن درمی آورد و روح را در آن وارد و او را زنده می کند.

(آیه ۱۹ و ۲۰) (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا * لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا)

لغت:

بساط فرش گسترده و پهن شده. سبل جمع «سبیل» به معنی راه. فجاج جمع «فجج» به معنی وسیع، یا شکاف میان دو کوه.

تفسیر:

و خداوند، زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد به طوری که در آن توان آرام یافت و این طرف و آن طرف شد، مانند این طرف و آن طرف شدن شما بر بساط و فرش.

تا در آن برای اهداف زندگی خود راه های وسیع صحرایی، و میان کوه ها را ببینید.

حضرت نوح علیه السلام با گفتار خود که در این آیات ذکر شد، اقسام نعمت های الهی را ذکر نمود تا مردم را متوجه کند که خداوند مستحق و سزاوار پرستش و ستایش است نه غیر او.

و اوست که عالم است به مصالح ایشان و اوست مدبّر احوال ایشان طبق آنچه حکمت الهی است. پس واجب است که این نعمت های جلیله را به کفر و جحود مقابله نکنند؛ لکن آنها تفکر و تأمل نمودند تا دریابند، و رؤسای آنان پیروان خود را بیشتر اغوا و اضلال کردند

ص: ۲۹۶

تا به طغیان و مخالفت با نوح افزودند.

(آیه ۲۱ و ۲۲) (قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا * وَ مَكْرُوا مَكْرًا كَبَارًا)

لغت:

کبار یعنی بسیار بزرگ.

تفسیر:

نوح (با مشاهده این حال) گفت: پروردگارا، آنها مرا نافرمانی کرده و از کسی که مال و فرزندش جز بر زیان اخروی (یا دنیوی و اخروی) او نیفزود (یعنی رؤسا و اشرافشان) پیروی کردند. یعنی از من فرمان نبردند، و بزرگ تران خود را که مغرور بودند به مال و اولادی که سبب زیادتی ضرر ایشان اند در آخرت پیروی کردند.

و پیروی کردند کسانی را که نیرنگی بس بزرگ (برای این که مردم ایمان نیاورند) اندیشیدند. جاهلان و اراذل را به حيله بازی و چاپلوسی به جانب خود کشیدند و از من دور نمودند و گفتند: این مرد مجنون و سحر شده است و اگر پیغمبر بودی، مال و منال بسیار داشتی. پس آنها را به ایداء و آزار من تحریص کردند و به سنگ جفا، اعضای مرا شکسته و مجروح ساختند.

نزد بعضی از مفسران، مکر بزرگ آن بود که هر یک پیر شدی، طفل خود را برداشته و نوح را به او نمودی و گفتی: ای پسر، من پیر شدم و مشرف به موتم، بعد از من مبادا به افسانه های این مرد گمراه شوی!

(آیه ۲۳) (وَ قَالُوا لَأَتَذَرْنَنَّ الْهَيْكُلَ وَ لَأَتَذَرْنَنَّ وِدًّا وَ لَأَسْوَأَعَا وَ لَأَيُغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا)

ص: ۲۹۷

تفسیر:

و به آنها گفتند: هرگز خدایانتان را رها نکنید و ابداً بت هایتان و دّ و سواع و یغوٲ و یعوق و نسر را (اینها نام های بت های آنان در آن عصر بود) رها نکنید.

(آیه ۲۴) (وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا)

تفسیر:

و حقاً آن رؤسا و اشراف، بسیاری از ضعفا و جاهلان را گمراه کردند.

(سپس نوح نفرین کرد: خدایا، ظالمان را جز گمراهی میفرزای.

مراد از ضلال در این نفرین وا گذاشتن ایشان است در گمراهی که به سوء اختیار خود در آن واقع شده اند.

(آیه ۲۵) (مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا)

اعراب:

«ما» در ممّا زائده و مفید تأکید است.

تفسیر:

آری به سبب گناهانشان (کفر و شرک، بزرگ ترین گناه است) به طوفان نوح غرق شدند و بلافاصله در آتشی سوزان در عالم برزخ درآورده شدند، پس برای خود به جای خداوند یار و انصاری نیافتند. یعنی معبودهای باطلشان آنها را از عذاب رهایی ندادند.

این آیه شریفه یکی از آیات دالّ بر عالم برزخ و این نکته است که انسان ها پس از مرگ

بلافاصله به گونه ای پاداش و کیفر خواهند دید تا زمان برپایی قیامت برسد.

(آیه ۲۶) (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَأَتَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا)

تفسیر:

حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال دعوت نمود، گفته شده: فقط هشتاد نفر ایمان آوردند و بقیه ایمان نیاوردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند و حضرت طبع آنها را کما هو حقّه دریافت و دانست که دیگر هیچ کس ایمان نمی آورد، و هر که از ایشان پیدا شود او را گمراه کنند. و حق تعالی هم او را خبر داد که از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و فرزندى هم که ایمان آورد وجود نخواهد آمد. لذا نفرین در حق آنها نمود.

و نوح گفت: پروردگارا، احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.

(آیه ۲۷) (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا)

تفسیر:

که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می سازند و از دین حق باز می دارند و جز بدکار کافر و کفران کننده، زاد و ولد نمی کنند.

در کتاب عیون اخبار الرضا، تألیف ابن بایویه رحمه الله روایت شده که از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد: به چه علت خدا اهل دنیا را به تمامی در زمان نوح علیه السلام غرق فرمود و حال آن که بودند در میان آنها افراد بی گناه و اطفال؟ فرمود: در ایشان اطفال نبودند، به جهت آن که خدای تعالی عقیم نمود اصلاب قوم نوح و ارحام زنان ایشان را چهل سال، پس منقطع شد نسل آنها، و غرق شدند در حالی که طفلی در آنها نبود. و سزاوار نیست خدا عذاب فرماید کسی را که گناه ندارد. و اما باقی قوم نوح (کافران) غرق شدند به سبب تکذیب پیامبر خدا حضرت نوح، و سایرین غرق شدند

ص: ۲۹۹

به واسطه راضی بودن به تکذیب مکذبان، وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ فَرْضِي بِهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ وَ أَتَاهُ: هر که غایب باشد از امری ولی راضی باشد به آن مثل کسی است که در آن امر حاضر بوده و آن امر را انجام داده است. (۱)

(آیه ۲۸) (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِرَبِّ لِي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَأَتْرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا)

تفسیر:

پروردگارا، بر من و پدر و مادرم و هر کس با ایمان به خانه من درآید و بر مردان و زنان مؤمن ببخشای و همه ما را بیامرز، و ستمکاران - یعنی کافران و مشرکان - را جز هلاکت میفزای. یعنی حال که آنها عناد می ورزند و در هلاکت هستند آنها را به حال خود واگذار و لطف خود را از آنها برگیر؛ زیرا سزاوار لطف نیستند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: (دخول در بیت نوح) یعنی: دخول در ولایت؛ هر که داخل شد در ولایت، داخل شده در بیت انبیا.

ص: ۳۰۰

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۵ با تلخیص.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار جنیان پس از شنیدن قرآن

تفسیر:

در سوره احقاف ذکر شد: گروهی از جن خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند، و استماع قرآن نموده ایمان آوردند، چون به میان قوم خود آمدند، ایشان را به ایمان آوردن ترغیب کردند؛ حق تعالی در این سوره از آن اخبار فرماید:

(آیه ۱) (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا)

تفسیر:

بگو: به من وحی شده که گروهی از جن (که موجوداتی مستور و پنهان از حواس ما و آفریده شده از آتش و دارای جنس نر و ماده و زاد و ولد هستند و تکلیف دینی و مرگ و زنده شدن پس از مرگ و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم دارند) به این قرآن گوش فرا داده،

پس به سوی قوم خود رفته گفته اند: حَقًّا که ما قرآن (کتاب و کلام) عجیبی (که در زیبایی لفظ، دقت نظم و عمق محتوا فوق کلام بشر است) شنیدیم.

(آیه ۲) (يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا)

تفسیر:

قرآنی که به سوی رشد (حق و استقامت و صلاح دین و دنیا) هدایت می کند. پس ما به آن ایمان آوردیم (و چون ایمان به قرآن ایمان به توحید و برائت از شرک است گفتند) و هرگز برای پروردگار خود احدی را شریک نخواهیم دانست.

از این آیه تا آیه ۱۵ همه سخنان اجنه است به جن های دیگر که ایمان آورده اند.

اعتقاد به وجود جن و شیاطین، مورد اتفاق جمیع انبیا علیهم السلام است و خواجه نصیر در کتاب نقد محصل ابن سینا و در رساله حدود و میرداماد در قبسات، و دیگران به وجود جن تصریح کرده اند، و ندیدن آنها، دلیل بر نبودن آنها نیست؛ زیرا عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود.

(آیه ۳-۵) (وَ أَنَّهُ تَعَلَىٰ جَدِّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَیْحِبَهُ وَ لَوْلَا * وَ أَنَّهُ كَانَ یَقُولُ سَفِیْهُنَا عَلَی اللَّهِ شَطَطًا * وَ أَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللَّهِ كَذِبًا)

لغت:

جدّ در این جا به معنی عظمت و مانند آن است.

تفسیر:

و نیز ایمان آوردیم به این که مقام و عظمت پروردگار ما برتر است (از آن که شریک و مثل و مانند داشته باشد و در ذات و صفات، مانند ممکنات باشد).

ص: ۳۰۲

او هرگز برای خود همسر و فرزندی اتخاذ نکرده است (آن گونه که یهود و نصاری و برخی منحرفان می گویند).

و شخص نادان ما بر خداوند سخنی خلاف واقع می گفته است (که او همسر و فرزند دارد).

و ما گمان داشتیم که هرگز انس و جن بر خدا دروغ نمی بندند از این رو آنچه آن شخص سفیه و نادان ما گفته بود باور می کردیم.

و چون قرآن را شنیدیم، دانستیم که بر خدا دروغ بسته اند! پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم.

این کلام اعتذار است از پیروی ایشان، از شخصی نادان به گمان آن که هیچ کس نتواند بر خدا دروغ بندد.

سرکشی انسان با پناه بردن به جن

(آیه ۶) (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا)

لغت:

رَهَق یعنی طغیان و سرکشی. حَرَس جمع حارس به معنی نگهبان ها. شدید یعنی قوی.

شُهَب جمع شهاب است.

تفسیر:

و مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند که شری را از آنها دفع کنند یا خبرهایی را از راه کفایت بیاموزند، پس جن ها بر گناه و طغیان و ذلت آن انسان ها می افزودند. یا انسان ها با پناه بردن به جن ها بر طغیان و سرکشی جن ها می افزودند، چون به خود می گفتند: بزرگی ما به مرتبه ای است که آدمیان به ما پناه می جویند و ما نگهبان و حامی آنها هستیم.

ص: ۳۰۳

(آیه ۷) (وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا)

تفسیر:

و آنها (یعنی مشرکان انس) گمان کردند - همان گونه که شما جن ها گمان کردید - که هرگز خداوند احدی را به پیامبری برای بشر، یا احدی را برای معاد و حساب و جزا زنده نخواهد کرد و بر نخواهد انگیخت.

(آیه ۸) (وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا)

تفسیر:

و ما به آسمان رسیدیم، پس آن را پر از نگهبانان - یعنی فرشتگان - نیرومند و تیرهای شهاب یافتیم.

(آیه ۹) (وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعَدًا لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا)

تفسیر:

و ما در گذشته در موضعی از آن (آسمان) برای شنیدن سخن فرشتگان می نشستیم؛ اما اکنون اگر کسی گوش فرا دهد تیر شهابی در کمین خود می یابد.

مقصود از شهاب در این آیات شهاب آسمانی که گاهی رؤیت می شود نیست؛ بلکه مقصود شهابی است که جن ها را از آسمان دور می سازد و این مطلب همان طور که از آیه بر می آید پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله حادث شده است.

ص: ۳۰۴

(آیه ۱۰) (وَ أَنَا لَأَنذِرِي أَشْرَّٰ أَرِيدَ بِيَمَنِ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا)

تفسیر:

و ما نمی دانیم آیا برای کسانی که در روی زمین اند (از این که ما را از شنیدن سخنان و فرشتگان منع کرده اند) شری خواسته شده، یا آن که پروردگارشان برای آنها رشد و هدایت و خیر و صلاح خواسته است.

یعنی هنگامی که از گوش دادن به سخنان فرشتگان منع شدیم گفتیم که این جز برای امری عظیم که خدای متعال برای اهل زمین اراده آن فرموده از عذاب و نعمت یا لطف و رحمت نیست.

(آیه ۱۱) (وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَآئِقَ قَدَدًا)

لغت:

طرائق جمع طریقه. قدد جمع «قده» به معنی قطعه، و طرائق قدداً یعنی مذاهب مختلف.

تفسیر:

و پیش از استماع و شنیدن قرآن گروهی از ما صالح و گروهی ناصالح یا پایین تر از صالحان (گرچه ناصالح هم نبودند) بودند. ما فرقه های متفرق و دارای مذاهب مختلف بودیم.

(آیه ۱۲) (وَ أَنَا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا)

ص: ۳۰۵

تفسیر:

و ما دانستیم که هرگز خدا را در روی زمین به وسیله مبارزه با اهداف و خواست های او عاجز نتوانیم کرد و هرگز او را با فرار کردن از قبضه قدرت او، ناتوان نخواهیم ساخت.

خلاصه آن که دانستیم هر جا که هستیم، در تحت فرمان اویم، و در قبضه قدرت او هستیم، و امکان ندارد از دایره حکم او فرار کنیم.

(آیه ۱۳) (وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأَمْنَا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَّ لَارَهَقًا)

تفسیر:

و چون ما این قرآن هدایتگر را شنیدیم به آن ایمان آوردیم؛ زیرا هر کس به پروردگار خود ایمان آورد پس از نقص پاداش خود و این که به او ظمی برسد نمی هراسد.

(آیه ۱۴ و ۱۵) (وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَّ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا * وَّ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا)

تفسیر:

و از ما گروهی تسلیم امر خدا هستند و به پیامبر اسلام ایمان آورده و مسلمان اند، و گروهی منحرف از حق می باشند، پس کسانی که تسلیم شده اند آنها را که رشد و هدایت، و راه راست را که آنان را به ثواب ابدی می رساند جستجو و پیدا کرده اند.

و اما منحرفان از حق که ایمان نیاورده و از راه مستقیم بیرون رفته اند مسلماً هیزم جهنم خواهند بود.

با این آیه سخنان جن های مؤمن با دیگر جن ها که در این سوره مطرح شده بود، به

ص: ۳۰۶

نقل شده که حجاج بن یوسف هنگامی که اراده قتل سعید بن جبیر را نمود، گفت: در حق من چه می گویی؟ سعید گفت: قاسط عادل. ارکان دولتش گفتند: چه نیکو کلامی گفت.

حجاج گفت: شما توجه ندارید، او مرا ظالم و مشرک می خواند، و گمان شما آن است که مرا به قسط و عدل به معنی معروف آن تمجید می کند. بعد این دو آیه را تلاوت نمود: **وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا؛**

آثار استقامت و ذکر

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَذِّبُونَ که در این دو آیه مقصود از قاسط، کسی است که از جاده حق منحرف، و مقصود از عادل کافر است.

(آیه ۱۶ و ۱۷) **(وَ أَلَوْ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا * لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا)**

تفسیر:

در آیه یکم خدای متعال فرمود: **قُلْ أَوْحَى... بگو به من وحی شده... این آیه عطف به آن آیه است، یعنی بگو نیز به من وحی شده که بی تردید اگر انس و جن بر راه راست اعتقاد و عمل که همان اسلام است، ثابت باشند و استقامت ورزند حتماً آنها را از آب فراوان سیراب می سازیم.**

کنایه است از توسعه و فراخی رزق و کثرت مال که لازمه باران است. یعنی اگر اسلام آورند و استقامت نمایند، روزی را بر ایشان فراخ گردانیم و (نعمت فراوان می دهیم) تا آنها را در این باره آزمایش کنیم که آیا وظیفه شکر را که همان عمل به تکالیف است به جا می آورند یا نه؟

وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا: و کسی که از یاد پروردگار خود روی گرداند او را در عذاب سختی که بر او چیره شود درمی آورد.

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر **وَ أَلَوْ اسْتَقَمُوا...** فرمود: اگر مستقیم شوند بر ولایت امیر

المؤمنين و ولايت اوصیای از اولاد او، و اطاعت ایشان را در اوامر و نواهی ایشان، قبول نمایند دل های ایشان را از ایمان سیراب می کنیم. (۱)

و حضرت صادق علیه السلام فرماید: افاده و افاضه می کنیم به ایشان علوم بسیاری را که از ائمه تعلیم می گیرند. (۲)

(آیه ۱۸) (وَ أَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)

تفسیر:

و (نیز به من وحی شده) این که مساجد از آن خداوند است - یعنی سجده به قصد عبادت، و اوقات نمازها از مجموع هر وقتی به اندازه انجام نماز آن، و همه مسجدها، و هفت عضو بدن انسان که باید وقت سجده روی زمین باشد همه اینها از آن خداست - پس احدی را با خداوند به عنوان پرستش مخوانید.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که: مراد از مساجد اعضای سبعة است:

پیشانی، دو سر زانو، دو کف دست، و دو انگشت بزرگ پا. (۳) بنابراین معنی آیه آن است که: این مساجد سبعة را برای غیر خدا به زمین مگذارید.

(آیه ۱۹) (وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا)

لغت:

لبد به معنی متراکم بودن، یا سوار هم شدن یا از هم بالا رفتن برای دیدن چیزی.

ص: ۳۰۸

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۳۸، ح ۳۲ به نقل از کافی.

۲- . مدرک یاد شده، ص ۴۳۹، ح ۳۴ به نقل از مجمع البیان.

۳- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۳۹، ح ۳۶ به نقل از من لا يحضره الفقيه.

تفسیر:

از کلام جن های مؤمن به دیگر جن ها این است که گفتند: دیدیم چون بنده خدا - یعنی پیامبر - برخاست که خدا را بخواند (نماز صبح بخواند) چیزی نمانده بود که مؤمنان و مشرکان برای شنیدن آیات عجیب قرآنی بر سر او روی هم بریزند. زیرا هرگز مثل این حال ندیده و مانند این کلام نشنیده بودند.

ابن عباس گوید: این کلام از قول جنیان است که بعد از استماع قرآن، به قوم خود خبر دادند از ازدحام اصحاب بر آن حضرت در نماز.

نزد بعضی از مفسران مراد آن است که چون پیغمبر به دعوت برخاست، جن و انس مجتمع شدند بر ابطال امر او؛ ولی خدای متعال شر ایشان را منع نموده و حجت او را بر همه ظاهر ساخت و او را غالب گردانید.

(آیه ۲۰) (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)

تفسیر:

ای پیامبر، به مشرکان بگو: جز این نیست که من پروردگار خود را می خوانم و هرگز کسی را در ربوبیت و پرستش شریک پروردگار خود نمی سازم.

و این امر عجیب و منکری نیست تا موجب شود شما بر عذاب و اذیت من با هم متفق شوید؛ بلکه تعجب از کسی است که داعی غیر خدا باشد و برای ذات یگانه او شرکایی بیندارد.

(آیه ۲۱) (قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَأَرْشِدًا)

تفسیر:

بگو: من هرگز مالک رساندن ضرر و یا هدایت و خیر و صلاحی برای شما نیستم.

یعنی قدرت ندارم بر آن که نفع و ضرر به شما رسانم؛ زیرا ضارّ و نافع حقیقی

خداست. این کلام متضمن اعتراف به عبودیت، و اضافه حول و قوه به خدای متعال است.

جاودانگی نافرمانان در آتش

(آیه ۲۲ و ۲۳) (قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا * إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا)

لغت:

ملتحد یعنی پناهگاه.

تفسیر:

بگو: بی تردید هرگز کسی مرا در برابر خدا (یا از عذاب جهنم) پناه نمی دهد. یعنی اگر خدا بخواهد به من ضرری رساند از مرض و انواع ابتلائات، کسی نمی تواند مرا حمایت کند و از آن برهاند.

و هرگز جز او پناهگاهی برای نجات از بلا و ضرر نمی یابم.

وظیفه من جز رساندن توحید و شئون جلال و جمال به شما از جانب خداوند و رساندن رسالت ها و پیام های خداوند نیست.

طبرسی فرماید: مراد از بلاغ رساندن توحید و عدل الهی و سایر صفات ثبوتیه و سلبيه؛ و مراد از رسالات، شرایع و احکام است. (۱) در این آیات بیان شده که جز طاعت خدا و فرمان برداری از او ملجأ و پناهی از عذاب الهی نیست. و آنان که خدا و پیامبر و فرستاده او را نافرمانی کنند بی تردید برای آنها آتش دوزخ است که در آن برای همیشه ماندگار و مخلد خواهند بود و هرگز خلاص نیابند.

ص: ۳۱۰

(آیه ۲۴) (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَوْلَّ عَدَدًا)

تفسیر:

(و مشرکان تو را یا تو و مؤمنان به تو را به خاطر آن که عدد خودشان از شما بیشتر است یا یاور دارند و شما ندارید، ضعیف و بی یاور و پشتیبان خواهند شمرد) تا آن گاه که آنچه را وعده می شوند - یعنی مغلوب شدن، و غلبه مسلمانان بر آنها، یا عذاب پس از مرگ - را ببینند، پس به زودی می فهمند چه کسی از حیث یاور ناتوان و از حیث تعداد کمتر است؟!)

(آیه ۲۵) (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا)

تفسیر:

بگو: من نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید از عذاب آخرت و برپا شدن قیامت نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدتی طولانی قرار خواهد داد یا قرار داده است (اما این را می دانم و شما هم بدانید که وعده الهی به این که حساب و جزا و معاد هست تخلف پذیر نیست و حتماً واقع خواهد شد).

(آیه ۲۶-۲۸) (عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَمَّا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا * لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولًا رِبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَخَصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا)

ص: ۳۱۱

لغت:

رصد در این جا به معنی مراقب و نگهبان است.

داندگان غیب

تفسیر:

خداوند دانای غیب است و بر اسرار غیبی خود کسی را آگاه نمی کند؛

جز کسی را که برگزیده از فرستاده خود. یعنی فرشته ای که به سوی پیامبران فرستاده، یا پیامبری که به سوی مردم فرستاده.

و یا هر که را برای فرستاده بودن از جانب خود پسندیده. اینها را بر غیب و یا بر برخی غیب ها آگاه می سازد.

این آیه از آیاتی است که به آن برای امکان عالم به غیب بودن پیامبر و امام، و نیز عالم بودن آنها به غیب استدلال شده است. یعنی علم غیب ذاتاً و اصالتاً برای خداوند است و هر کس عالم به غیب شود از ناحیه او به این علم رسیده و ذاتاً آن را نداشته است و این مطلب هیچ گونه مانع عقلی ندارد و بستگی به خواست و اعطای خداوند دارد.

فَأِنَّهُ يَسْمَعُ لَكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفَهُ رَضِيدًا: بخش دوم این آیه در باره این است که خداوند پیامبر را از شرّ جن و انس حفظ می فرماید.

پس خداوند از پیش رو و پشت سر او نگهبانانی از فرشتگان محافظ روانه می کند تا رسولان مَلْکِی و بشری را از مزاحمت شیاطین مصون دارند.

لَيَعْلَمَ أَن...: تا بدانند یعنی علم ازلی خدا تحقّق خارجی یابد که آنان - یعنی فرشتگان که رسولان ملکی هستند - رسالت ها و پیام های پروردگارشان را به پیامبران، و پیامبران که رسولان بشری هستند رسالت ها و پیام های او را به مردم رساندند و او احاطه علمی دارد به آنچه نزد آنهاست و شمار همه چیز را می داند.

ص: ۳۱۲

اشاره

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ

تفسیر:

ای گلیم (یا جامه) به خود پیچیده.

زمان لازم برای شب زنده داری و قرآن خوانی

(آیه ۲-۴) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا

تفسیر:

شب را (برای نماز و عبادت) جز اندکی برخیز؛

نصف شب را یا اندکی از نصف کم کن.

یا به نصف بیفزای (و دو سوم آن را برخیز) و قرآن را با ترتیل - یعنی شمرده و آرام و با

ترتیب - تلاوت کن. و گفته شده: مقصود خواندن قرآن با ترتیل در نماز است.

احادیث در فضیلت نماز شب بسیار است:

در کتاب ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل است:

صَلَاةُ اللَّيْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ، وَتُحَسِّنُ الْخُلُقَ، وَتُطَيِّبُ الرَّيْحَ، وَتُدِرُّ الرِّزْقَ، وَتَقْضِي الدَّيْنَ، وَتَذْهَبُ بِالْهَمِّ، وَتَجْلُوا الْبَصَرَ؛ (۱)

فرمود: نماز شب، صورت را نیکو گرداند، و خُلق را نیکو کند، و بو را خوشبو نماید، و روزی را فراوان کند، و بدهی را ادا نماید، و هم و غم را از بین ببرد، و دیده را نورانی کند.

و در معنی ترتیل روایت شده از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام که: ترتیل یعنی مکث کنی در آن، و به صوت حَسین قرائت کنی. (۲)

(آیه ۵) (إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا)

تفسیر:

همانا ما به زودی بر تو سخنی سنگین القا خواهیم کرد. مقصود قرآن است (همه آیات آن از نظر فهم معانی، اتصاف نفس به حقایق آن، عمل به دستورهای آن، ابلاغ آن به مردم، پیاده کردن آن در جامعه و درک و عمل جامعه به آن سنگین است).

(آیه ۶-۱۰) (إِنَّ نَاشِئَتَهُ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا * وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا)

ص: ۳۱۴

۱- . ثواب الاعمال، ص ۶۵.

۲- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۸.

لغت:

سَبَّحَ در این جا به معنی اشتغال و تلاش برای انجام کارهاست.

مقصود از ناشئه اللیل عبادتی است که در ساعات شب انجام بگیرد. تبئیل به معنی انقطاع الی الله است.

توکل، صبر و دوری زیبا

تفسیر:

زیرا عبادتی که در شب، انجام می گیرد محکم تر و پا برجاتر از عبادت در روز است.

چون ترك خواب و راحت در شب برای انسان بسیار سخت است و عبادتی که با سختی بیشتر توأم باشد ارزشمندتر است و نیز عبادت با توجه و حضور قلب بیشتر انجام می شود؛ زیرا در شب (به خلاف روز) دل از مشاغل دنیوی تا حدی فارغ است. و گفتار (شاید دعا و ذکر و قرائت قرآن مقصود باشد که در شب با توجه خاص اظهار و تلاوت می شود) در شب درست تر و استوارتر است.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ...: و البته برای تو در روز، کار و رفت و آمد مردم و رسیدگی به امور آنها و پاسخ به سؤالاتشان و تعلیم معارف و فرائض به آنان و اصلاح زندگی روزمره خود و خانواده، اشتغال طولانی است.

پس در شب ها توجه به عبادت اولی باشد؛ زیرا در مناجات با قاضی الحاجات، فراغت از جمیع جهات لازم است.

وَ اذْكُرْ...: و نام پروردگار خود را به زبان و به دل یاد کن و از همه چیز به سوی او منقطع شو و توجه کن، توجه و انقطاعی کامل.

یعنی خود را از اندیشه ماسوی مجرّد ساز و به کلی وجهه قلب را متوجه به او نما.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که: مراد از تبئیل در این جا برداشتن دست در نماز یعنی قنوت می باشد. (۱)

رَبُّ الْمَشْرِقِ...: همان خدایی که پروردگار مشرق و مغرب است، جز او معبودی که

ص: ۳۱۵

سزاوار عبادت باشد نیست، پس او را وکیل خود ساز و بر او توکل کن و کارهای خود را به او واگذار کن.

و بر آنچه کفار و مشرکان و مکذبان از سخنان ناشایسته و نسبت های ناروا و تکذیب معاد و عدم اقرار به توحید می گویند صبر کن و از آنها به وجهی نیکو (به مدارا و عدم درگیری تا آن گاه که مأمور به جهاد شوی) دوری گزین.

از ابوذر رحمه الله روایت شده است که: در آغاز اسلام به طریق تَلَطُّف به روی مشرکان نظر می کردیم؛ لکن قلوب ما از خشم و غضب آنها پر بود و منتظر بودیم که در چه زمانی به جهاد مأمور می شویم، چون آیه جهاد نازل شد، حکم این آیه منسوخ گردید.

وصف قیامت و دوزخ

(آیه ۱۱-۱۴) (وَ ذُرِّيِّ وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا * إِنَّ لِمَدْيَنَآ أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا * وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا * يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَّهِيلًا)

لغت:

النَّعْمَةُ به معنی ثروت و رفاه و تنعم، و أنكال به معنی قيود و زنجیرهاست.

كثيب تلّ خاك و شن، و مهيل يعنى روان و متحرك.

وبيل يعنى شديد و سخت.

تفسير:

و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و خوش گذران واگذار.

یعنی کار مشرکان را به من واگذار - که من در جزا دادن ایشان کافی هستم - و آنها را اندکی در این دنیا مهلت ده.

که همانا نزد ما در عالم آخرت زنجیرهای گران و آتشی به شدت فروزان.

و خوراک و غذایی گلوگیر که نه فرو رود و نه بیرون آید و عذابی دردناک است.

ص: ۳۱۶

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را درد دندان بی طاقت نمود، فرمود: بار خدایا، یک پاره استخوان را این همه درد می توانی آفریدی، پس عذابِ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا در چه مرتبه خواهد بود؟!

يَوْمَ تَرْجُفُ...: در روزی که این زمین و کوه ها بلرزند و کوه ها به صورت تپه های شن روان گردند.

(آیه ۱۵ و ۱۶) (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيًّا)

تفسیر:

به یقین ما به سوی شما پیامبری فرستادیم که بر اقوال و افعال شما گواه است، چنان که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت گواهی دهد بر آن که چه کسی از شما اجابت دعوت او کرده اید و کدام سرپیچی و مخالفت نموده اید؟

پس فرعون، آن پیامبر را نافرمانی کرد و دعوت او را نپذیرفت، پس ما هم او را به طرز سختی به عذاب خود بگرفتیم.

و با وجود کثرت لشکر و وسعت ملک و سلطنت، در آب غرق کردیم؛ و به آتش وارد ساختیم.

تخصیص ذکر فرعون به جهت آن است که او پیشوای اهل ضلالت و مضل مردم از راه حق بود و ادعای الوهیت نمود و آیه می فرماید: ما فرعون را که عظمت و حشمت و ابهتش از شما بیشتر بود، نابود ساختیم و به عذاب الیم در دنیا و آخرت گرفتار کردیم که شنیدید.

(آیه ۱۷-۱۹) (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ سُوءًا * السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا * إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا)

ص: ۳۱۷

لغت:

منفطر یعنی شکافته شده یا شکاف برداشته. به در این جا به معنی «فیه» است و ضمیر به یوم بر می گردد.

تفسیر:

پس اگر کفر بورزید چگونه از عذاب روزی که کودکان را از شدت هول و فزع پیر سپید مو کند پرهیز خواهید کرد و خود را حفظ خواهید نمود؟!

آسمان به سبب شدت و هیبت آن روز شکافته خواهد بود آری وعده خدا انجام شدنی است و حتماً واقع خواهد شد.

همانا این آیات وسیله تذکر و پند و یادآوری است. پس هر کس بخواهد (می تواند) به سوی پروردگار خود و قرب به او راهی برگزیند. یعنی ایمان بیاورد و اهل تقوا باشد تا به ثواب و سعادت ابدی نائل گردد.

(آیه ۲۰) (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَالِمَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ أَعْظَمَ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

ص: ۳۱۸

تفسیر:

به یقین پروردگار تو می داند که تو گاهی نزدیک به دو سوم شب را و گاهی یک سوم آن را برای نماز و عبادت برمی خیزی و بیداری. و همچنین گروهی از کسانی که با تو هستند (از اصحاب تو هستند) همین روش را دارند.

و خداوند است که شب و روز را (به واسطه تنظیم حرکت وضعی زمین در برابر خورشید) اندازه می دهد و مقدار ساعات و شب و روز را می داند و علم او به آنها احاطه دارد.

او می داند که شما هرگز آن را - یعنی مقدار دو سوم و نصف و یک سوم شب ها را به دقت در تمام فصول سال - حساب فراگیر نتوانید نمود (یعنی برای عموم مکلفان این حساب دقیق میسر نیست) پس بر شما عطف توجه کرد و تخفیف داد و اجازه داد که کمتر از آن مقادیرها که یاد شد بیدار باشید، پس اکنون هر چه از نماز شب و قرآن میسر شود بخوانید.

او می داند که به زودی برخی از شما بیمار خواهند بود (و توانایی بر قیام شب نخواهند داشت).

قرائت قرآن، نماز، روزه، قرض الحسنه و استغفار

و گروهی دیگر در طلب روزی مسافرت می کنند (و در مسافرت انجام عبادت در آن مقدار از شب ها برایشان سخت است) و گروهی دیگر در راه خدا به جهاد و کارزار می پردازند (و بیداری و عبادت در آن مقادیرها از شب برایشان مشکل است) پس در شب ها هر چه از قرآن میسر شد بخوانید.

و نماز را (با شرایط و آداب آن) به پا دارید و زکات پردازید و به خداوند قرضی نیکو (قرض الحسنه) بدهید.

یعنی از اموال خود در راه خدا انفاق کنید انفاقی نیکو که موافق رضای خدا باشد.

و آنچه از عمل خیر انجام می دهید و برای عالم آخرت خود پیش می فرستید آن را نزد خدا نیکوتر و با پاداش و اجر بزرگ تر خواهید یافت (چون یکی به ده تا هفتصد و بیشتر عطا می فرماید) و از خدا طلب آموزش کنید (زیرا انسان از تقصیر خالی نیست)؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ابو القاسم حسکانی از ابن عباس روایت نموده که: مراد از این طایفه، حضرت علی علیه السلام و ابوذر - رحمه الله علیه - باشد. (۱)

در روایتی از حضرت پیغمبر نقل شده هر که در شب یا روز پنجاه آیه از قرآن بخواند، او را از غافلان نویسند، و اگر صد آیه تلاوت کند او را از فرمان برداران نویسند.... (۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: قال:

مَكْتُوبٌ عَلَى يَابِ الْجَنَّةِ: الْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَالصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ؛ وَذَلِكَ أَنَّ الْقَرْضَ لَمَا يَكُونُ إِلَّا فِي يَدِ الْمُحْتَاجِ، وَالصَّدَقَةُ رُبَّمَا وَقَعَتْ فِي يَدِ غَيْرِ مُحْتَاجٍ: (۳) فرمود: بر درب بهشت نوشته است: قرض دادن ثوابش هیجده، و صدقه ثوابش ده باشد؛ و این به جهت آن است که قرض نمی رسد مگر به دست محتاج، و صدقه چه بسا به دست غیر محتاج واقع شود.

ص: ۳۲۰

۱- . منهج الصادقين، ج ۱۰، ص ۵۳.

۲- . منهج الصادقين، ج ۱۰، ص ۵۵.

۳- . سفینه البحار، ج ۴، ص ۸۰ به نقل از تفسیر قمی یا امالی صدوق یا هر دو.

چند اندرز به پیامبر

(آیه ۱-۷) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰۤاَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ * وَتُبَّایْکَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَمَّا تَمُنُّنْ تَشْتَكِّرُ * وَلِرَبِّکَ فَاصْبِرْ

تفسیر:

ای جامه رو بر خود پیچیده، و ای ردای شب بر سر کشیده (و ای لباس نبوت بر جان، و جامه کمالات بر روان پوشیده)؛

برخیز و مکلفان انس و جن را انذار کن و کسانی را که کافر یا مشرک یا گناهکار باشند از عذاب بترسان.

و پروردگار خود را تکبیر گوی و با گفتار و عمل به بزرگی یاد کن (یا، و فقط پروردگار خود را به تعظیم یاد کن؛ زیرا عظمت و کبریایی وصف او باشد).

و لباس هایت را پاکیزه ساز (لباس های تن را از آلودگی و نجاست، و روح را از محرمات و گناهان پاک کن، و همسرانت را از کفر و فسق تطهیر نما).

ص: ۳۲۱

از امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل آیه روایت شده: جامه های خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر و پاک و پاکیزه تر است، چه دامن دراز در معرض آلوده شدن به نجاست است.

صنادید عرب به خاطر تکبر، جامه های دراز می پوشیدند به طوری که روی زمین کشیده می شد.

و از پلیدی و گناهان و موجبات عذاب دوری کن.

مراد آن است که بر دوری از معاصی ثابت قدم باش و بر آن استمرار نما.

وَ لَا تَمُنَّ تَشْتَكِيْرًا: و مالی نبخش که بخواهی عوض بیشتری دریابی، و یا آن را در نظر خود زیاد بشماری، یا در عبادتت بر خدا منت منه به این که آن را بسیار انگاری.

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ: و برای پروردگارت بر اذیت و آزار مشرکان و بر تکالیف بسیار سختی که متوجه تو است - یعنی تبلیغ رسالت و تعلیم معارف دین - شکیبایی کن.

قیامت کافران

(آیه ۸-۱۰) (فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ)

تفسیر:

پس هنگامی که در صور دمیده شود (نفخه اول یا دوم)؛

پس آن روز، روز دشوار و سختی است.

بر کافران به هیچ وجه آسان نیست.

این آیه تأکید آیه قبل است و اشعار دارد به این که آن روز بر مؤمنان سخت نیست و آسان است.

(آیه ۱۱-۱۵) (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَ بَيْنَيْنَا شُهُودًا * وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ)

ص: ۳۲۲

تفسیر:

ابو جهل و ولید و مشرکان، نسبت های ناشایسته به پیغمبر می دادند. عاقبت ولید گفت:

مَا هُوَ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى: این سخنان به گوش مبارک حضرت رسید، بسیار ملول شد.

و این آیه و نوزده آیه بعد در باره ولید نازل شد، خداوند می فرماید:

مرا با آن که آفریدم (یعنی ولید) تنها گذار، یا مرا با آن که به تنهایی او را آفریده ام و در خلقت او شریک ندارم و گذار، یا مرا با آن که او را آفریدم در حالی که او تنها بود و هیچ مال و اولاد و انصار و یارانی نداشت و گذار.

و برای او مالی گسترده و پرفایده و فراوان قرار دادم. میان مکه تا طائف آن قدر شتر و اسب و گوسفند داشت که به حساب در نمی آمد.

و پسرانی حاضر (در مکه یا در مجالس اعیان ها یا آماده خدمت) دادم.

و برای او (بساط جاه و مال و اولاد) به فراوانی گستردم.

و گفته شده: به جهت کثرت جاه و خدم و حشم و نسب و حسب، به «وحد قوم» ملقب شد.

ثُمَّ يَطْمَعُ...: باز هم طمع دارد که به اموال و اولاد و جاه او بیفزایم.

(آیه ۱۶ و ۱۷) (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا)

لغت:

إرهاق یعنی وادار کردن.

صعود گردنه ای که بالا رفتن آن سخت باشد.

تفسیر:

نه هرگز نمی افزایم؛ زیرا او پیوسته با آیات و نشانه های توحید و رسالت پیامبر ما عناد می ورزد و با این که به حق بودن آن علم دارد نمی پذیرد و انکار می کند.

ص: ۳۲۳

در برخی از تفاسیر آمده است: بعد از نزول این آیه، اموال او رو به نقصان نهاد تا آن که همه آن در عرضۀ حوادث تلف شد و اکثر اولاد او مردند، و آنها که ماندند از او برگشتند و او محتاج و رسوا شد، و به این وضع از دنیا رفت.

سَأْرَهُمْ صَعُودًا: به زودی او را به بالا رفتن از گردنۀ پرمشقتی وادار می کنم. یعنی به عذاب سخت آخرت گرفتار می کنم.

این تمثیلی است برای کسی که به عذاب شاق و عقاب سخت، که طاقت آن را نداشته باشد گرفتار شود.

رفتار مشرکان در برابر اسلام

(آیه ۱۸-۲۵) (إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَفُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ)

تفسیر:

همانا او در بارۀ قرآن فکر کرد که به پندار خود برای باطل جلوه دادن آن چه بگوید؟ آیا بگوید: شعر است، کهنات است، اسطوره است یا کلام دیوانه ای است؟! پس سنجید و نتیجه گرفت که بگوید: سحر و کلام بشر است و کلام الهی نیست!

پس کشته باد چگونه سنجید و نتیجه گرفت؟!

باز هم کشته باد چگونه سنجید؟!

برخی در تفسیر این دو آیه گفته اند: ملعون و معاقب به عقاب سرمدی باد چگونه اندازه گیری و تقدیر کرد؟!

ثُمَّ نَظَرَ... سپس نظر کرد و نگریست و تفکر نمود (یعنی در قرآن)؛

سپس روی ترش کرد و چهره و پیشانی در هم کشید؛ زیرا در آن موردی برای طعن و ایراد نیافت.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ: سپس از حقیقت یا از پیامبر یا از اعتراف به حق بودن قرآن از

روی عناد روی گردانید و پشت کرد و تکبر ورزید.

پس گفت: این قرآن نیست جز جادویی که از جادوگران پیشین گرفته شده و بازگو می شود.

این نیست جز گفتار بشر، و کلام الهی نیست.

(آیه ۲۶-۳۰) (سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَ لَا تَدْرُ * لَوْاحَهُ لِّلْبَشْرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ)

لغت:

لَوْاحه تغییردهنده رنگ. بشر جمع بشره و آن ظاهر پوست بدن است.

تفسیر:

به زودی او را به سقر در آورم و بسوزانم.

و تو چه دانی که سقر چیست؟!

این جمله برای بیان شدت آتش سقر است که در آیات بعد به آن تصریح می شود.

سقر دوزخی است که نه چیزی را از کسی که مستحق آن شده باقی می گذارد که به او نرسد و نسوزاند، و نه رها می کند کسی را که می سوزاند مگر آن که به اعماقش برسد و پوست و گوشت و اعضا را بسوزاند. یا چون پس از نابودی بازگردانده شود دوباره آن را می سوزاند و از آن دست بر نمی دارد و به همین منوال همواره می سوزاند.

سقر آتشی سوزاننده و سیاه کننده پوست های بدن است، یا سقر در آن روز برای بشر آشکار است.

بر سقر و دوزخ نوزده نفر یا نوزده گروه از فرشتگان گمارده شده اند.

ص: ۳۲۵

(آیه ۳۱) (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَزْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَا آذَأَرَ اللَّهُ هَذَا مَثَلًا كَذَلِكِ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ)

تفسیر:

و ما مأموران سقر را جز فرشتگان قرار ندادیم و شمار آنها را در این تعداد نوزده نفر یا نوزده گروه، جز آزمایش و امتحانی برای کسانی که کفر ورزیده اند قرار ندادیم.

(کفار چون این عدد را بشنوند از روی انکار و استبعاد گویند: چگونه اینها می توانند اکثر انس و جن را عذاب کنند؟! و اگر تعقل کنند می فهمند که خداوند با یک فرشته هم می تواند همه را عذاب نماید.)

ما آنها را به این تعداد قرار دادیم تا آنان که به آنها کتاب داده شده - یعنی یهود و نصارا - به خاطر مطابقت قرآن با کتابشان به حقانیت قرآن و اسلام و پیامبر اسلام یقین کنند، و مؤمنان نیز به خاطر ایمان آوردن یهود و نصارا ایمانشان افزوده و راسخ گردد.

و تا اهل کتاب و مؤمنان در آن شک نکنند (این جمله تأکید یقین است که در جمله قبل بود).

و از طرفی تا کسانی که در دل هایشان مرض شک و نفاق و حق ناپذیری است و نیز کافران، گویند: خداوند از این توصیف عدد مأموران سقر و دوزخ چه مثلی اراده نموده است؟! آیا می شود فقط این تعداد از فرشتگان، محیط پهناور دوزخیان و اهل سقر بی شمار را اداره کنند؟!

خلاصه آن که این عدد، آزمایشی است تا اهل کتاب یقین نمایند، و مؤمنان ایمانشان زیاده گردد، و کفار و منافقان اعتراض کنند.

كَذَلِكَ لِكَيْ يُضِلَّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ: این گونه خداوند هر که را بخواهد (پس از اتمام حجت و عدم پذیرش او) در گمراهی رها می کند و آنها را از لطف خود بی بهره می نماید و هر که را بخواهد پس از پذیرش دین به کمالات دیگر هدایت می نماید.

این مطلب واضح است که بندگان در قبول ایمان و کفر و هدایت و ضلالت مختارند.

بنابراین بسیاری از مردمان به سبب عناد و لجاج، در کلام خدا تدبّر ننمایند و به حال انکار باقی مانند، خداوند هم آنان را از لطف و توفیق بازداشته و به حال خود در وادی گمراهی واگذارد؛ زیرا به سوء اختیار خود در کفر و عناد ثابت شده اند. و مؤمنان که به حسن اختیار، ایمان آورده اند، توفیق الهی شامل حال آنها شده هدایت های بیشتری یابند.

وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ...: و شمار سپاهیان پروردگارت را جز او کسی نمی داند و این آیات قرآنی جز وسیله تذکر و پند برای بشر نیست.

(آیه ۳۲ و ۳۵) (كَلَّا وَالْقَمَرَ * وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذْ أَسْفَرَ * إِنَّهَا لَلْإِخْدَى الْكُبْرَى)

تفسیر:

چنین نیست (که می پندارند که سقر دروغ است).

سوگند به ماه؛

و سوگند به شب هنگامی که پشت کند و رو به اتمام باشد؛

و سوگند به صبح زمانی که روشن شود؛

که حتماً این سقر و دوزخ یکی از بزرگ ترین عذاب ها و بلاهاست که نظیر ندارد.

(آیه ۳۶ و ۳۷) (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)

ص: ۳۲۷

تفسیر:

در حالی که بیم دهنده است بشر را تا از کفر و شرک و شرّ و گناه اجتناب کنند.

ترساننده و بیم دهنده است برای هر کس از شما که بخواهد به واسطه ایمان به خدا و رسول و معاد پیش رود، یا به واسطه کفر و عصیان عقب بماند.

یعنی انذارهای الهی برای این است که بشر خودش راه خیر و صلاح را اختیار کند و اجبار و اکراهی در کار نیست. ترقی و تنزل پس از شنیدن انذارها به دست و به اختیار خود انسان است.

از حضرت کاظم علیه السلام روایت است، قال:

مَنْ تَقَدَّمَ إِلَىٰ وَلَائِنَا أَخَّرَ عَن سَقَرٍ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا تَقَدَّمَ إِلَىٰ سَقَرٍ. (۱) فرمود: هر که پیشی گیرد به ولایت ما، از سقر متأخر گردد - یعنی نجات یابد - و هر که متأخر شود از ما، به سوی سقر پیش می رود یا پیشی می گیرد.

(آیه ۳۸ و ۳۹) (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ)

تفسیر:

هر کس در گرو آنچه کسب کرده می باشد (یا هر کس در برابر ایمان و واجباتی که باید انجام دهد و نداده و گناهانی که باید ترک کند و ترک نکرده در گرو است).

مگر اصحاب یمین: یعنی دست راستیان صالح که با ایمان و عمل صالح از گرو خارج شده اند.

ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود:

نَحْنُ وَشِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ. (۲)

ص: ۳۲۸

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۸.

۲- منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۷۴.

(آیه ۴۰-۴۸) (فِي جَنَّتٍ يَنْسِيَ آءُلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لِمَ نَكُ مِنَ الْمُصِيبِينَ * وَ لِمَ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَالِضِينَ * وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَلْنَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ <

تفسیر:

اصحاب یمین در بهشت ها و باغ ها به سر برده و در حالی که در بهشت هستند از جهنمیان و مجرمان سؤال می کنند و می پرسند: چه چیز شما را به سقر و دوزخ در آورد و شما را به این عذاب گرفتار کرد؟!

جواب دهند: ما از نماز گزاران نبودیم و به وجوب و لزوم آن اعتقاد نداشتیم.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: تَعَاهِدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْبِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا لَهَا، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا، أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ

قَالُوا: قَالُوا لِمَ نَكُ مِنَ الْمُصِيبِينَ؟! (۱) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:... محافظت کنید بر نماز و بسیار نماز به جا آورید و به سبب آن به خدا تقرب جوید... مگر نشنیدید جواب اهل جهنم را وقتی که اهل بهشت از آنها سؤال می کنند: چه چیز باعث شد که به جهنم افتادید؟ گویند: نبودیم از نماز گزارندگان؟!>

وَ لِمَ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ: و به فقیر و تهی دست طعام نمی دادیم. حق فقراء را ادا نمی کردیم.

وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَالِضِينَ: و با اهل باطل در کارها و گفتارهای بیهوده غور می کردیم و فرو می رفتیم. (و همدم و هم داستان با آنها بودیم).

ص: ۳۲۹

وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ: و روز جزا را تکذیب می کردیم و به آن اعتقاد نداشتیم.

حَتَّى أَتَلْنَا اليَقِينَ: تا آن که مرگ ما فرا رسید و یقین به تحقق آن پیدا کردیم.

ممکن است مقصود این باشد که جهنمیان در پاسخ بهشتیان می گویند: ما همه مبتلا به این چهار خصلت بودیم. و ممکن است منظور این باشد که هر گروه به بعضی از این چهار موضوع مبتلا بوده اند.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ: پس آنها را شفاعت شفیعان سودی نخواهد بخشید.

یعنی کسی که حق شفاعت داشته باشد، از آنان شفاعت نمی کند؛ زیرا با این چهار خصلت استحقاق شفاعت شافعان را ندارند.

و شفاعت برای اهل شک و شرک و کفر و انکار نمی باشد؛ بلکه برای موحدان گناهکار خواهد بود.

(آیه ۴۹) (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ)

تفسیر:

پس آنها یعنی کافران معاند را چیست (چه شده) که از پند و اندرز و تذکر روی گردان اند؟!

گورخران رمیده از شیر!

(آیه ۵۰ و ۵۱) (كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ)

تفسیر:

گویی گورخرانی رمیده اند!

که از چنگ صیادی یا شیری گریخته و فرار کرده باشند.

یعنی همان طور که گورخر از بشر یا صیاد فرار می کند اینها از قرآن و پند گرفتن از آن فراری و روی گردان هستند.

بیان: حق سبحانه ایشان را تشبیه فرمود در اعراض از قرآن و استماع ذکر و موعظه و فرار ایشان از آن، به الاغ وحشی که بسیار از آنچه دشمن و مزاحم اوست رمنده باشد.

کفار گفتند: ما به تو ایمان نیاوریم مگر این که فرشته ای کتابی از آسمان بیاورد به نام فلان که این نامه ای است از خدا به فلان کس که به پیغمبر ایمان آورد! آیه نازل شد:

بی منطقی تکذیبگران

(آیه ۵۲ و ۵۳) (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً * كَلَّا بَلْ لَّيَخَافُونَ الْآخِرَةَ)

لغت:

صُحُف جمع صحیفه، و منشره اسم مفعول به معنی باز شده یا گشوده شده، که در این جا که صفت صحیفه است به نامه سرگشاده ترجمه می شود.

تفسیر:

کار آنها تنها اعراض و روی گردانی نیست؛ بلکه هر یک از آنها (برای ایمان آوردنشان) می خواهد که نامه هایی سرگشاده از جانب خدای متعال به او داده شود که این دعوت کننده شما به توحید، پیامبر ماست او را بپذیر.

چنین نیست که می گویند که چون نامه برای ما نیامده ایمان نمی آوریم و پیامبری او را نمی پذیریم (اینها بهانه است) بلکه آنها از آخرت نمی ترسند (و به خاطر عناد و حق ناپذیری که خصلت آنهاست اگر نامه هم بیاید باز ایمان نمی آورند).

بیم و امید به خداوند

(آیه ۵۴-۵۶) (كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ)

ص: ۳۳۱

چنین نیست که می گویند (می گفتند: قرآن کلام الهی نیست و سحر است)؛ بلکه این قرآن وسیله تذکر و یادآوری است.

پس هر کس بخواهد می تواند قرآن را یاد کند (اگر با انصاف و حق پذیری به آن نگاه و در آن تأمل کند قرآن او را پند می دهد و او می تواند از قرآن پند بگیرد و بهره مند شود و کمال یابد).

وَمَا يَذُكُرُونَ... و یاد نمی کنند قرآن را - یعنی پند نمی گیرند و استفاده نمی کنند - مگر آن که خدا بخواهد (زیرا اراده اختیاری آنها نیز مانند اعمال خارجی شان در تحت اراده تکوینی خداست که اگر خدا نخواهد تحقق نیابد).

او (خدا) سزاوار این است که از او پروا شود و از محرمات او اجتناب گردد و او سزاوار آمرزیدن است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در ذیل این آیه فرمود:

خدای متعال فرماید: من سزاوار هستم که از من پروا داشته باشند و بنده من، شریک برای من قرار ندهد و من سزاوارم به این که اگر بنده من برای من چیزی را شریک قرار نداد، او را به بهشت داخل نمایم. (۱) و فرمود:

خدای تعالی به عزت و جلال خود سوگند یاد فرموده که: اهل توحید را به آتش عذاب نفرماید. (۲)

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۰ به نقل از کتاب توحید صدوق رحمه الله.

۲- . مدرک یاد شده، ص ۴۶۱.

(آیه ۱ و ۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

اعراب:

لا در هر دو آیه زائده است.

تفسیر:

سوگند می خورم به روز قیامت و رستخیز؛

و سوگند می خورم به نفس ملامت کننده (و وجدان بیدار مؤمن که او را در مقابل گناهی که انجام می دهد سرزنش می کند)، سوگند به اینها که قیامت حق است.

(طبق برخی احادیث ملامت انسان خودش را در قیامت هم هست.)

روایت شده از ابن عباس:

لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ بَرَّةٍ وَلَا فَاجِرَةٍ إِلَّا وَتَلُوْمُ نَفْسٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنْ عَمِلَتْ خَيْرًا قَالَتْ: هَلَّا ازْدَدْتُ؟ وَإِنْ عَمِلَتْ شَرًّا قَالَتْ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أَفْعَلْ! هیچ نفس نیکوکار و بدکاری

ص: ۳۳۳

نباشد، مگر آن که خود را روز قیامت ملامت کند؛ اگر اعمال خیر کرده گوید: چرا زیادتر نکردم؟! و اگر گناه و کارهای شرّ نموده گوید: ای کاش به جا نیاروده بودم! (۱)

پندارها، خواسته ها و رفتار بشر

(آیه ۳ و ۴) (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَدَرِينَا عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ)

تفسیر:

آیا انسان می پندارد که ما هرگز استخوان های او را پس از مرگ و خاک شدن از میان خاک ها گرد نمی آوریم؟! چرا (گرد می آوریم) در حالی که قادریم سر انگشتان او را نیز با همان اسرار و خطوطی که اوّل داشت و به همان شکل بسازیم.

(آیه ۵ و ۶) (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

لغت:

أمامه یعنی زمانی که جلو اوست و چون ظرف است منصوب می باشد.

تفسیر:

کسی که معاد و قیامت را انکار و تکذیب می کند برای این نیست که در تحقق آن شک دارد و یا دلیل بر عدم تحقق آن دارد؛ بلکه (اینها بهانه است) می خواهد هر چه عمر می کند همواره مشغول گناه و فسق و فجور باشد.

(برای بهانه جویی یا استهزا و تکذیب) می پرسد: روز قیامت کی و چه وقت خواهد بود؟!)

ص: ۳۳۴

(آیه ۷-۱۲) (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصِيرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ * كَلَّا لَمَّا وَزَرَ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ)

لغت:

وَزَرَ یعنی ملجأ و پناه و پناهگاه.

تفسیر:

(پاسخ به او این است:) پس آن گاه که چشم از سختی مرگ یا هول محشر باز ایستاد و خیره گشت؛

و هنگامی که نور این ماه خاموش شد و تیره گشت؛

و خورشید و ماه در گرفتگی نور یا در نزدیکی به زمین یا در جو و فضا با هم شدند (یا با هم جمع شدند)؛

در آن روز (که علامت های قیامت واقع می شود) انسان از شدت هول و فرع می گوید:

راه فرار و گریز کجاست!؟

كَلَّا لَمَّا وَزَرَ: نه، آن روز پناهگاهی نیست که فرار به سوی او سودی برای فرارکننده داشته باشد.

قرارگاه نهایی (همه موجوداتی که از ابتدای خلقت به طرف او روان اند) یا قرارگاه نهایی انسان ها در آن روز، تنها به سوی پروردگار تو است (که بر حسب اختلاف درجات در بهشت یا دوزخ استقرار یابند) و هیچ قرارگاه دیگری جز او نیست که بتوانند به سوی آن بگریزند.

(آیه ۱۳) (يَتَّبِعُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ)

تفسیر:

انسان را در آن روز به آنچه در دنیا انجام داده و به آخرت خود از پیش فرستاده، و آنچه را به تأخیر انداخته و انجام نداده خبر می دهند یعنی پاداش و کیفر آن را می بیند.

یا به آنچه در دنیا انجام داده و آنچه به صورت سنت و روش نیک و بد از خود به جای گذاشته که دیگران به آن عمل می کنند و خیر و شر عمل آنها به او هم با این که از دنیا رفته است مربوط می شود، به او خیر می دهند، یعنی به سزا و جزای آن می رسد.

یا به آنچه پیش از آخر عمر انجام داده و آنچه در اواخر عمر انجام داده به او خبر می دهند یعنی جزایش را می بیند.

از حضرت باقر علیه السلام نقل است:

أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّتَهُ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ ضَلَالَةً كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ: (۱)

هر بنده ای از بندگان خدا سنت هدایتی را تأسیس کند، برای او اجری مثل اجر کسانی که عمل کنند به آن می باشد بدون این که از اجر آنها چیزی کم شود، و هر بنده ای از بندگان خدا سنت ضلالتی را تأسیس کند، برای او وزری مانند وزر کسانی است که به سبب او گمراه شده اند بدون این که از وزر آنها چیزی کاسته شود.

از حضرت صادق علیه السلام نقل است، قال:

لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ الْإِثْلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَهُ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَسُنَّتُهُ هُدًى سَنَّهَا فَهِيَ تُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ. (۲)

برای شخص بعد از مردنش اجری نیست، مگر از سه چیز و سه راه: صدقه ای که جاری سازد آن را در حال حیات خود، پس بعد از مرگ او هم جاری باشد و سنت هدایتی که تأسیس کند و عمل شود به آن بعد از مرگ او، و فرزند صالحی که برای او پس از مرگ او استغفار کند.

این مطلب شامل تمام مؤسسات خیر است مانند بنای مساجد و مشاهد و آب انبارها و

ص: ۳۳۶

۱- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۴۸ به نقل از ثواب الاعمال صدوق رحمه الله.

۲- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۴۸ به نقل از أمالی شیخ صدوق رحمه الله.

پل ها و غیر آن را، و همچنین مؤسسات شرّ و فساد مانند برخی آرایشگاه ها و برخی نمایشگاه ها و سینماها که در عصر ما متداول شده است، اینها تا مادامی که باقی است، صاحبان آن در آثار آن از اجر و وزر شریک اند.

(آیه ۱۴ و ۱۵) (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ)

لغت:

معاذیر جمع معذرت، یعنی عذرها و معذرت ها.

تفسیر:

نیاز به این نیست که به انسان از کار خوب و بدش خبر دهند؛ بلکه انسان بر نفس خویش و اعمال خیر و شرّ خود بینا و آگاه است؛

هر چند در ظاهر عذرهایی برای خود القا و بیان می کند که خود را معذور بداند.

یعنی هر انسانی، به اعمال خود بینا و داناست، و خود می داند چه می کند و به چه غرضی به جا می آورد و برای که به جا می آورد.

از حضرت صادق علیه السلام نقل است، قال:

مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظْهَرَ حُسْنًا وَيَسْتُرَ سَيِّئًا؟! أَلَيْسَ [إِذَا]

يَرْجِعُ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ؟! وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ (صَحَّت) قَوَّيْتَ الْعَلَانِيَةَ. (۱)

و نیز آن حضرت روایت شده که این آیه را تلاوت نمود، سپس فرمود:

مَا يَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَعْتَدِرَ إِلَى النَّاسِ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ مِنْهُ؟! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ: مَنْ أَسَرَّ سَرِيرَةً، أَلْبَسَهُ رَدَاهَا؛ إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا، وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا. (۲)

ص: ۳۳۷

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۳ به نقل از کافی.

۲- مدرک یاد شده، ص ۴۶۲ به نقل از کافی.

(آیه ۱۶-۱۹) (لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)

تفسیر:

زبان خود را هنگام نزول قرآن به آن حرکت مده که به خواندنش شتاب کنی. یعنی پیش از تمام شدن وحی (در هر نوبت یا در هر آیه) شروع به خواندن آن مکن، یا مجموع قرآنی را که یک دفعه در قلب تو به ودیعت نهادیم پیش از رسیدن موعد بیان سوره ها و آیه هایش، به زبان میاور.

به یقین بر عهده ماست جمع کردن آن (یعنی قرآن) در سینه ات و نیز بر عهده ماست خواندن آن بر تو و خواندن تو بر مردم.

فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: پس هنگامی که آن را بر تو خواندیم (و خواندن جبرئیل تمام شد) از قرائت و خواندن او پیروی کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ: سپس بیان حقایق و اسرار آن نیز به عهده ماست.

برخی گفته اند: عجله مکن... تا آخر آیه. یعنی ای پیامبر، تمام مراحل وحی و در سینه تو قرار دادن و سپس خواندن تو بر مردم و سپس توضیح و بیان آن، همه بر عهده ماست و تو نگران مباش.

(آیه ۲۰ و ۲۱) (كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ)

تفسیر:

چنین نیست که انکار معاد به خاطر شک در آن باشد؛ بلکه شما مشرکان و مکذبان، این دنیایی را که (برای هر کدام شما) زود به پایان می رسد دوست دارید.

و آخرت را که باقی و ابدی است وامی گذارید و رها می کنید!

(آیه ۲۲-۲۵) (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ)

تفسیر:

در آن روز چهره هایی خرم و شادان و شاداب است.

به چشم دل به سوی پروردگار خود و به دیده سر به تجلی و ظهور آثار جمال و جلال او نگاه کننده و نظاره گرند.

ابن بابویه رحمه الله از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که در فرمایش الهی: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، فرمود:

مُشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا، یعنی نورانی است و منتظر ثواب پروردگار خود هستند. (۱) و گفته شده: چون به براهین عقلیه و نقلیه ثابت شده که ذات سبحانی از جسمیت و عوارضات آن منزّه و متعالی است بنابراین آیه شریفه به تقدیر مضاف می باشد، یعنی

«إِلَىٰ ثَوَابِ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» که مراد نعیم بهشتی است و این گونه تقدیر در کلمات قرآنی شایع است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ... و چهره هایی در آن روز به شدت عبوس و در هم کشیده اند.

می دانند که مورد عذابی کمر شکن و بسیار سخت (یا داغی آتشین بر بینی) قرار خواهند گرفت.

(آیه ۲۶-۳۰) (كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ)

ص: ۳۳۹

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۴ و ۴۶۵ به نقل از عیون اخبار الرضا تألیف ابن بابویه.

لغت:

راق در این جا شاید به معنی نجات دهنده باشد. اصل آن راقی از ماده «رقی» به معنی بالا رونده است.

تفسیر:

چنین نیست که انسان طالب دنیا و غافل از آخرت و یا تکذیب کننده آن می پندارد، هنگامی که روح به استخوان های دور گردن یعنی به گلوگاه رسید؛

و از طرف حاضران در نزد او گفته شد: طیب شفا بخش که او را بهبودی دهد کیست (یا فرشتگان گفتند: کیست که روح او را بالا برد؟ فرشته رحمت، یا فرشته غضب)؟!

و خود او دانست که زمان، زمان جدایی از دنیا و مفارقت از اهل و عیال و دوستان و خویشان است؛

و (از هول مرگ و سختی جان دادن) ساق پا بر ساق دیگر بیچد و بی حرکت شود (یا حسرت دنیا به عذاب آخرت متصل شد)؛

در آن روز (روز مرگ و احتضار) حرکت و سوق هر کس به سوی پروردگار تو است (از ملاقات برزخی، قیامت، حضور در محکمه الهی و محاکمه تا ورود در بهشت یا جهنم).

تنبيه: آیات شریفه تذکری است برای رفع غفلت انسانی.

حضرت امام علی النقی علیه السلام فرماید:

أَذْكَرُ مَضْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ، فَلَا طَيْبَ يَمْنَعُكَ وَلَا مَا حَبِيبَ يَنْفَعُكَ: یاد بیاور زمانی را که در حال احتضار نزد اهل خانه خود افتاده ای، پس نه طیبی است که تو را از این حالت منع کند و نه دوستی که تو را در آن حالت نفع دهد.

از یحیی بن معاذ نقل شده: چون بنده را در قبر نهند، چهار ملک بر او بایستند: یکی بالای سر، دیگری پایین پا، یکی طرف راست، و یکی طرف چپ. فرشته بالای سری گوید: اجل آمد و عمر منقضی شد. و طرف راستی گوید: مال رفت و وبال ماند. طرف چپی گوید: اشتغال رفت و اعمال ماند. و آن که پایین پاست گوید: خوشا حال آن کسی که کسبش حلال و شغلش به حضرت ذوالجلال باشد (یعنی دائم با یاد خدا باشد).

(آیه ۳۱-۳۵) (فَلَمَّا صَدَّقَ وَ لَاصِيَ لِي * وَ لَكِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّى * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى * أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى * ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى)

لغت:

یتمطی یعنی تکبر می کند.

تفسیر:

در آن حال گفته می شود: او نه دعوت خدا و پیامبر را تصدیق کرد و نه نماز خواند! یا نه صدقه داد و در راه خدا انفاق کرد و نه نماز خواند!

ولی توحید و معاد و نبوت را تکذیب کرد و از حق روی گردانید و به آن پشت کرد.

سپس به سوی کسان خود با افتخار و متکبرانه قدم برمی داشت و رفت که من این پیامبر را تکذیب کردم و پیرو او نشدم.

به او گفته می شود: وای بر تو! جهنم برای تو شایسته است.

حضرت جواد علیه السلام در معنی آیه فرماید: دور باد از تو خیر دنیا، و دور باد از تو خیر آخرت. (۱)

باز وای بر تو! و جهنم برای تو شایسته است.

خداوند چهار بار به جهت مبالغه، این لفظ را تکرار فرمود.

گفته شده است که آیات ۳۱ تا ۳۵ در باره ابو جهل است.

یعنی یکی از مصادیق این آیات اوست.

(آیه ۳۶-۴۰) (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدْرِ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى)

ص: ۳۴۱

تفسیر:

آیا انسان می‌پندارد که بیهوده و باطل رها می‌شود و تکلیفی ندارد و در باره اعتقادات و اعمال او حساب و پاداش و جزایی وجود ندارد و پس از مرگ زنده شدن و معاد نیست؟

این پندار و طرز فکر، ناشی از این است که زنده شدن پس از مرگ را محال می‌دانند.

خداوند برای ناصواب بودن این پندار می‌فرماید:

مگر او قطره‌ای از آب منی که در رحم زن ریخته می‌شود نبود؟

و سپس علقه و خون بسته‌ای شد، پس خداوند با قدرت و حکمت کامله خود او را در مراحل دیگر بیافرید و اندام‌ها و اعضای بدن او را درست و کامل نمود و انسان کامل از حیث اعضا و جوارح از مادر زاییده شد.

پس قرار داد از آن منی دو زوج نر و ماده تا موجب تناسل و بقای نسل شود.

أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَدْرِ عَلٰى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ: آیا چنین خدایی قادر نیست که مرده‌ها را زنده کند و به پاداش و جزای اعمال خود برساند.

برهان: استفهام تقریری است؛ زیرا هر که توانا باشد بر این که نطفه را علقه و علقه را مضغه و مضغه را به لحم و عظام مبدل، پس تسویه آن نموده حیات به آن بخشد و حواس خمس و اعضا و جوارح که هر یک از آن را فایده بسیار است کرامت کند و تقدیر ذکر و انثی نماید که منشأ تناسل است؛ چنین آفریدگار قادری البته خواهد بود بر اعاده آن بعد از مرگ برای این که هر کس به پاداش و جزای خود برسد.

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که: چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سبحانک اللهم بلی. (۱)

و از ابن عباس منقول است: هر که سوره اعلی بخواند، بگوید سبحان ربی الاعلی؛ و هر که سوره قیامت تلاوت کند، بگوید: سبحان اللهم بلی. (۲)

ص: ۳۴۲

۱- . منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۹۲.

۲- . مدرک یاد شده.

چگونگی آفرینش و هدایت انسان

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَلْ اَتٰی عَلٰی الْاِنْسٰنِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَّذْکُوْرًا

تفسیر:

آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکر نبود (آری از بدو تکوّن ماده اولیه اش تا وقت تشکّلش به شکل انسانی و نفع روح در او که دوره ها و مراحل مختلفی است زمانی گذشت که در خور اطلاق اسم انسان نبود)؟ بله چیزی بود اما قابل ذکر نبود.

هَلْ اَتٰی عَلٰی الْاِنْسٰنِ: (استفهام برای تقریر و تقریب است)

حضرت باقر علیه السلام فرماید:

كَانَ شَیْئًا وَلَمْ یَكُنْ مَّذْکُوْرًا. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

كَانَ مَقْدُوْرًا غَیْرَ مَّذْکُوْرٍ. (۲)

(آیه ۲) اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسٰنَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشٰجٍ نَّبَّلِیْهِ فَجَعَلْنٰهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا

ص: ۳۴۳

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۸.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۸.

لغت:

أمشاج جمع «مشیح» و آن به معنی آمیخته است.

تفسیر:

در حقیقت ما انسان (یعنی نسل دو انسان اول یعنی آدم و حوا) را از نطفه ای مرکب از مختلطهایی (یعنی منی مرد و زن که هر یک آمیخته از موادی است) آفریدیم در حالی که او را از حالی به حالی در می آوردیم که به حدّ مکلف بودن برسد تا او را بیازماییم.

یا او را از نطفه آفریدیم تا بیازماییم او را.

پس او را شنوا و بینا قرار دادیم تا دعوت الهی را بشنود و آیات الهی را برای اثبات توحید و معاد و نبوت ببیند و ایمان بیاورد.

(آیه ۳) (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)

تفسیر:

همانا او را به راه راست در زندگی دنیوی به هدایت تکوینی و تشریحی راهنمایی کردیم (و وسیله ادراک و فهم را در او قرار دادیم) خواه او سپاس گزار باشد و حق را بپذیرد یا ناسپاس باشد و نپذیرد.

مراد آن است که هدایت ما مخصوص به افراد خاصی نیست؛ بلکه برای همه است؛ اما زمام ایمان آوردن و کفر را به خود آنها دادیم. بنابراین مؤمن به حسن اختیار قبول ایمان می کند و موحد و سپاسدار می گردد. و کافر به سوء اختیار، کافر و ناسپاس می گردد.

و در سه آیه بعد کیفر کافران و پاداش مؤمنان ذکر می شود.

(آیه ۴) (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا)

ص: ۳۴۴

تفسیر:

البته ما برای کافران و ناسپاسان زنجیرها و غل‌ها و آتشی فروزان آماده کرده ایم.

ایشان اهل بیت (علیهم السلام) به مسکین و یتیم و اسیر

(آیه ۵ و ۶) (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا)

تفسیر:

بی تردید نیکان در آخرت از جامی می نوشند که آمیزه آن کافور سرد و خوش بوست.

گفته شده: کافور نام چشمه ای است در بهشت؛

چشمه ای که بندگان خدا که اهل ایمان و تقوا بوده اند از آن می نوشند و آن را به هر گونه که بخواهند جاری می سازند.

(آیه ۷) (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا)

لغت:

مستطیر یعنی فراگیرنده.

تفسیر:

تمام این سوره یا تا آیه ۲۲ و یا از این آیه تا آیه ۲۲ در باره امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضه خادمه حضرت زهرا علیها السلام نازل شده است.

حسنین علیهما السلام مریض شدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمعی از صحابه به عیادت رفتند.

فرمود: یا ابا الحسن، برای این دو فرزند نذر کن تا خدای متعال ایشان را عافیت بخشد. پس حضرت نذر نمود که اگر عافیت یابند سه روز روزه بدارم. چون آن حضرت نذر نمود،

حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام و فضة خادمه نیز متابعت نمودند. چون حق تعالی ایشان را شفا مرحمت فرمود... به وفای نذر مشغول شدند.

حضرت فاطمه علیها السلام [یا خادمه او] روز اول، پنج قرص نان تهیه کرد. چون شب نماز شام را ادا نمودند، و می خواستند افطار کنند. آوازی به گوش رسید: السَّلامَ عَلَیْکُمْ یا اهل بیت محمّد، من مسکینم، مرا طعامی دهید تا خدا شما را از موائد بهشت محفوظ فرماید. پس سرور اسخیا قرص خود را به او تصدق نمود، باقی همه اقتدا به آن حضرت کرده قرص های خود را به او داده به آب افطار نمودند.

روز دوم پنج قرص نان تهیه، نزد افطار باز صدا بلند شد: یا اهل بیت محمد، یتیمی بر سرای شماست، مرا طعامی دهید. شاه اولیا قرص خود را داد، آنها هم متابعت نموده به آب افطار کردند.

روز سوم نیز پنج قرص را تهیه نمود و نزد افطار آواز آمد: اسیری هستم مرا طعامی دهید تا خدا شما را از خوان بهشتی عطا فرماید. حضرت امیر علیه السلام قرص خود را داد، اهل بیت و فضا نیز متابعت نمودند و به آب افطار کردند.

و در برخی نقل ها این اتفاق به مسکین و یتیم و اسیر در یک شب اتفاق افتاد.

پس جبرئیل نازل و سوره هل اتی را یا تا آیه ۲۲ و یا آیه ۷ تا ۲۲ سوره هل اتی را آورد.

یُوفُونَ... آنها به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذاب آن بسی گسترده است؛ یعنی شدّت و هول آن فاش و آشکار است، و همه اهل عصیان و طغیان را فرا گیرد می ترسند.

(آیه ۸-۱۰) (وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشْکِينًا وَ یتیمًا وَ اَسیرًا * اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لِاتْرِبُدُ مِنْکُمْ جَزَاءٌ وَ لَشُکْرًا * اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیْرًا)

تفسیر:

و غذای خود را با علاقه (و نیاز) به آن و از روی محبت خدا به فقیر و یتیم و اسیر انفاق می کنند (و با ایثار آنان را بر خود مقدم می دارند).

و زبان حالشان و ضمیرشان هنگام اطعام این است که: جز این نیست که ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم و غذای خود را به شما می دهیم، از شما پاداش و سپاس و تشکر نمی خواهیم.

این آیات شریفه، دستور و سرمشق بزرگی است برای کسانی که بخواهند به اطعام برای رضای خدا مقام عالی و قرب الهی را دریابند. و لذا حضرت صادق علیه السلام فرماید: این آیه جاری است در حق هر مؤمنی که مسکین و یتیم و اسیر را برای رضای خدا اطعام نماید.

إِنَّا نَخَافُ... حَقًّا که ما از پروردگارمان در روزی که به شدت سخت و هولناک، و چهره ها در آن عبوس و گرفته است می ترسیم.

رضای خدا و ترس از روز قیامت باعث شده که این عمل را انجام دهیم.

(آیه ۱۱-۱۴) (فَوَقَلَهُمُ اللَّهُ شِرًّا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ لَقَلَّهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا * وَ جَزَلَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا * مَتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَآئِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا * وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا)

تفسیر:

پس خداوند آنان را از شر آن روز ننگه داشته و آنان را با خوشی و شادابی و شادمانی رو به رو خواهد ساخت.

و آنها را در برابر صبرشان بر ادای واجبات و ترک محرمات و طعام دادن در راه خدا در حین احتیاج به آن، بهشتی برین و (لباس) ابریشمی نازنین پاداش خواهد داد.

که در آن بهشت تکیه کنندگان بر پشتی ها و تخت ها قرار گیرند، در آن جا نه شدت گرمایی بیند و نه شدت سرمایی.

و در حالی که سایه های درختان آن بر سر آنها نزدیک و گسترده است و میوه های چیدنی اش به آسانی فرود آمده و در اختیار آنان است.

یعنی چیدن میوه های آن آسان باشد و هیچ چیز مانع آن نشود؛ بلکه به هر وجه که خواهند، به سهولت آن را چینند، ایستاده و نشسته و خوابیده.

(آیه ۱۵-۱۸) (وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِّنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا * قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْآجَهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيلًا)

تفسیر:

و بر دور آنها جام هایی از نقره و تُنگک هایی بلورین گردانیده می شود.

ظرف های بلورین که جوهرش از نقره است که بهشتیان یا خادم های آنان آنها را به هر اندازه که خواسته باشند اندازه گیری کرده اند. یا به هر کس فراخور او جامی دهند که بدان سیراب گردد و در آن ظرف زیاده و نقصان نباشد، و شرب به این طریق بسیار مطلوب است؛ زیرا به مقدار حاجت است بی زیاده و نقصان.

و در آن بهشت از جامی نوشانده می شوند که آمیزه زنجبیل خوش بوست.

یعنی بیامیزند به زنجبیل بهشت که بسیار طرب آورنده و لذت بخشنده است، و این غیر زنجبیل دنیاست.

از ابن عباس نقل شده است: هر چه خدای تعالی در قرآن از آنچه در بهشت است یاد کرده و آن را نام برده، مثل آن در دنیا نیست، و لکن او سبحانه آن را به اسمی که در دنیا معروف و مشهور است نام نهاده است.

و آن شراب از چشمه ای است در آن جا، که از گوارایی و لذت و سرعت هضم، سلسیل

نامیده می شود.

(آیه ۱۹-۲۱) (وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا * وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا * عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوعٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَلَهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا)

تفسیر:

و بر گرد آنها پسرانی جاودانی (در طراوت و نوجوانی) و دستبند و گوشواره دار (به خدمت آنان) می گردند که چون آنها را بینی پنداری مرواریدی غلتان و پراکنده اند.

و چون آن جا را بینی نعمتی فراوان و ملکی بزرگ خواهی دید.

و بنا به قولی «ملک کبیر» نفوذ مشیت و اراده است که هر چه خواهد ایجاد آن برای او یا وجود آن میسر باشد.

بر اندام آن بهشتیان جامه هایی است سبز رنگ از ابریشم نازک و ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آرایش شوند.

و پروردگارشان آنها را شرابی پاک و پاک کننده از همه کدورات بنوشاند.

در منهج الصادقین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

چون مؤمن، شراب طهور بیاشامد، از هر چه ماسوی الله است منصرف و به کلی متوجه مولی شود. (۱) و این منتهای درجات صدیقان است.

و لذا سقی را به رب نسبت داده است و به آن، ثواب های ابرار را ختم نمود.

(آیه ۲۲) (إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا)

ص: ۳۴۹

تفسیر:

به آنان (که طعام خود را با این که به آن نیاز داشتند در راه خدا دادند (یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضة خادمه) خطاب شود که همانا این نعمت و رحمت با این ویژگی ها که یاد شد برای شما پاداش است و سعی شما مورد تشکر و سپاس خداوند است.

به قولی پایان آیاتی که در باره اهل بیت نازل شده همین آیه بود و از این جا فصل دیگری از این سوره آغاز می شود.

(آیه ۲۳-۲۶) (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءِثْمًا أَوْ كَفُورًا * وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلًا * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا)

تفسیر:

ای پیامبر، به یقین ما خود این قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستاده و نازل کرده ایم.

پس برای فرمان و حکم پروردگارت (در عمل به آن و ابلاغ آن به مردم و پیاده کردن آن در جامعه صبر کن و این که نصرت تو و هلاکت معاندان به تاخیر افتاده طبق حکمت و مصلحت است) و از هیچ گنهکار یا کفورزنده و کفران کننده ای از آنان اطاعت مکن.

تنبيه: این مطلب مسلم است که مقام شامخ رسالت، اعلی و اجل است از آن که پیروی فاسق و فاجر و ناسپاس حق را نماید. بنابراین شاید خطاب به او و مراد امت باشند.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّاكَ أَعْنَى وَ اسْمَعَى يَا جَارَهُ. (۱) یعنی در بخشی از آیات خطاب به پیغمبر، و مراد امت می باشند.

وَ مِنَ اللَّيْلِ...: و نام پروردگار خود را هر بامداد و شامگاه (به هر ذکر مطلق و به خصوص به نمازها) یاد کن و پیوسته به ذکر او و به تبلیغ رسالت مشغول باش.

ص: ۳۵۰

و برخی از ساعات شب را برای او سجده کن و در شب او را تسبیح گوی تسبیح طولانی.

از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد از این آیه که این تسبیح چیست؟ فرمود: نماز شب است. (۱)

در برخی تفاسیر آمده است که مقصود از ذکر بُكْرَةً وَأَصِيلاً وَمِنَ اللَّيْلِ نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است. و روایت حضرت رضا علیه السلام در باره جمله آخر وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً می باشد.

ترجیح دنیا بر آخرت!

(آیه ۲۷) (إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً)

تفسیر:

مسئلاً اینها این دنیای زودرس (که هر کسی چند روزه نوبت اوست و از دنیا جدا می شود) را دوست دارند و لذات و منافع آن را اختیار کرده اند و روزی گرانبار و سخت و شدید - یعنی روز قیامت - را به پشت سر می نهند و آن را فراموش می کنند و ایمان نمی آورند و برای آن روز عمل نمی کنند.

(آیه ۲۸) (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلاً)

لغت:

أَسْرٌ به معنی پیوند میان اعضای بدن است.

تفسیر:

ما آنها را (از نطفه ای) آفریده ایم و پیوندهای مفاصلشان را محکم کرده ایم - یعنی اعضای بدن ایشان را محکم به یکدیگر بستیم - و هر گاه که بخواهیم آنها را می میرانیم و به

ص: ۳۵۱

امثالشان از انسان های قرن های بعد تبدیل می کنیم یا هر گاه بخواهیم آنها را می میرانیم و به بدن های نویشان در آخرت تبدیل می کنیم تبدیلی عجیب و حیرت آور و فوق تصور آنها.

خدمات فرشتگان

(آیه ۲۹-۳۱) (إِنَّ هَيْدَهُ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا * وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)

تفسیر:

بی تردید این نکته های گفته شده در این سوره وسیله تذکر و پندگیری است، پس هر که بخواهد به سوی پروردگار خود با پذیرش و عمل به آنها راهی را برگزیند (می تواند و انتخاب و اختیار با اوست).

این آیه یکی از آیات فراوانی است که دلالت دارد بر آن که بندگان در انجام و ترک تکالیف الهی مجبور نیستند؛ بلکه در فعل و ترک مختارند، و لذا مستوجب ثواب و عقاب شوند.

وَ مَا تَشَاءُونَ...: و شما هرگز نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد (زیرا اراده اختیاری شما نیز مانند فعل اختیاریتان در تحت اراده تکوینی خداوند است) همانا خداوند همواره دانا و حکیم است.

هر که را بخواهد و شایسته بداند (یعنی مؤمنان) در رحمت خویش درمی آورد و برای ستمکاران و مشرکان و کافران عذابی دردناک مهیا نموده است.

ص: ۳۵۲

(آیه ۱-۶) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْمُرْسَلٰتِ عُرْفًا * فَالْعَصَةِ فَمَتَّ عَصِيْمًا * وَ النَّشْرَةِ نَشْرًا * فَالْفَرْقَتِ فَرْقًا * فَالْمُلْقِيَةِ ذِكْرًا *
عُدْرًا اَوْ نُذْرًا)

لغت و اعراب:

عرفاً یعنی متتابع و پی در پی و حال است و منصوب.

تفسیر:

سوگند به گروه های فرشتگان پیاپی ارسال شده (برای ادارهٔ امور عالم تکوین) و یا سوگند به ارواح مؤمنان در برزخ که در روز حشر به سوی بدن های نو به نحو تراکم ارسال می گردند.

پس سوگند به آنها (ملائکه یا ارواح مؤمنان) که به سوی اهداف خود همانند باد تند روان اند.

و سوگند به فرشتگان نشرکننده به نشری خاص (که روح حیاتی به جانداران، و روزی

به زنده ها، و وحی به پیامبران، و صحیفه ها و نامه های عمل به اهل محشر رسانند)؛

پس سوگند به آن جداکنندگان حق از باطل و حرام از حلال، جدا کردنی روشن و آشکار.

گفته شده: مقصود، آیات قرآن یا پیامبران یا فرشتگانی که وحی را می آورند می باشد.

سپس سوگند به القاکنندگان ذکر (یعنی قرآن به پیامبر یا یاد خدا و پندپذیری در دل مردم در جامعه).

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا که همه معارف نشرشده و القاشده (که در آیات قبل ذکر شد، برای اتمام حجت بر تکذیب کنندگان) یا بیم دادن و انذار کردن و هشدار دادن (به پندپذیران و حق پذیران) است.

(آیه ۷) (إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ)

تفسیر:

خدای متعال در پاسخ سوگندهایی که یاد شد می فرماید: آنچه به آن وعده داده می شوید - یعنی معاد و قیامت - حتماً واقع شدنی است.

(آیه ۸-۱۵) (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ * وَإِذَا الرَّسْمُ أُقْتَت * لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِلَّت * لِيَوْمِ الْفَصْلِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)

تفسیر:

پس آن گاه که ستارگان محو شوند؛

یا نور آنها گرفته شود و بی نور گردند؛

و آن گاه که آسمان بشکافد و راه ها و شکاف ها در او پیدا شود؛

و آن گاه که کوه ها از جای کنده شوند؛

حوادث قیامت

و آن گاه که فرستادگان و پیامبران خدا هنگام حضورشان در محاکمه امت ها و شهادت و گواهی شان بر آنها معین گردند قیامت برپا خواهد شد.

این حوادث که در چهار آیه قبل یاد شد برای چه روزی به تأخیر افتاده است؟

آیه بعد پاسخ به این سؤال است:

برای روز داوری و جدایی مؤمنان از کافران، و نیکان از بدان.

و تو چه دانی که روز فصل (روز قیامت) چیست و چقدر مهم است؟!

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان (وای عذاب است و این جمله نفرینی است بر مکذبان).

کیفر حتمی برای مجرمان

(آیه ۱۶-۱۹) (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأُولَيْنِ * ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ)

تفسیر:

آیا پیشینیان از کفار و طغیان گران را هلاک نکردیم مانند قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا نمودند؟!

سپس بعدی ها و پسینیان از کفار را از پی آنها درآوردیم مانند قوم لوط و شعیب و موسی که به پیامبران خود ایمان نیاوردند؟!

ما با مجرمان (مشرکان و کافران و معاندان) این چنین رفتار می کنیم و آنها را به جزای کفر و اعمالشان می رسانیم.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

(آیه ۲۰-۲۴) (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ * فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ * وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ)

ص: ۳۵۵

تفسیر:

آیا شما فرزندان آدم را از آبی خوار و پست (نطفه) نیافریدیم؟

پس آن را در جایگاهی استوار - یعنی رحم مادر - قرار دادیم و نگاه داشتیم؟

تا مدتی معین شش ماه تا یک سال؟

پس ما ساختن انسان را از آب نطفه توانستیم، پس ما خوب توانایی هستیم (و یا اندازه گیری کردیم او را از حیث جسم و اعضا و جوارح و روح و صفات و نیازهایش پس ما نیکو اندازه گیر هستیم).

بی تردید خلق انسان که مشتمل است بر حواس صحیحه و عقل و نطق، از آب نطفه ضعیف مهین، از اعظم و اکبر حجّت های است که ثابت می کند او مدبر حکیم و عالم و قادر است.

و حضرت صادق علیه السلام فرماید:

الْصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِرِيْدِهِ (۱): صورت انسانیه بزرگ ترین حجّت الهی است بر خلقش؛ و آن است کتابی که به دست قدرت خود آن را نگاشته است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ: وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

(آیه ۲۵-۲۸) (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا * وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَ سِي سَمِخَاتٍ وَ أَنْسَقْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)

لغت و اعراب:

گفته شده کفات مصدر به معنی اسم فاعل، و کافت به معنی جادهنده است. و أحياء...

مفعول آن می باشد.

ص: ۳۵۶

تفسیر:

آیا این زمین را حرکت کننده به سرعت در جو، و فراگیر و جای دهنده برای ساکنان مختلف آن قرار ندادیم؟

برای زنده ها و مرده ها (یعنی زنده ها را در برون و مرده ها را در درون خود جای داده است).

مروی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به جنازه ای نگاه کرد، فرمود:

هذه كفاتُ الأمواتِ. بعد از آن در خانه ها نگرست، فرمود:

هذه كفاتُ الأحياءِ. (۱)

وَجَعَلْنَا... و در روی آن (یعنی زمین) کوه هایی استوار و پا بر جا و بلند قرار دادیم.

و شما را با آفریدن چشمه ها و منابع آب در کوه ها آبی گوارا نوشانیدیم.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان (که به آفریدگار این نعمت ها اعتراف نمی کنند).

عذاب ها و وقایع آخرت

(آیه ۲۹-۳۴) (انطلقوا إلى ما كنتم به تكذبون * انطلقوا إلى ظل ذي ثلث شعب * لأظليل و لا يغني من اللهب * إنها ترمي بشرير كالأقصر * كانه جملت صفر * ويل يومئذ للمكذبين)

لغت:

جماله جمع جمل به معنی شتر، و صفر جمع «اصفر» به معنی زرد است.

تفسیر:

پس از حساب محشر به کفار و مشرکان و مکذبان گفته می شود: بروید به سوی آنچه (جهنمی) که آن را تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید.

بروید به سوی سایه ای از دود غلیظ که دارای سه شاخه است و تجسم عینی غلبه بهیمیت و سبعیت و شیطنت بر نفس است در دنیا.

موعظه: هر که خواهد از این عذاب ایمن گردد، باید امروز به نور عقل متمسک شده، از تیرگی صفت بهیمی و سبعی و شیطانی بگذرد، و تهذیب اخلاق نموده، از معاصی اجتناب نماید و به طاعت و عبادت مشغول شود، تا به توفیق الهی و لطف سبحانی در جرگه مؤمنان و متقیان داخل، و در ظل عنایت عرش حضرت منان، قرار گیرد.

آن دود نه سایه افکن است (یا نه سایه خنک دارد) که موجب راحت شود و نه از زبانه آتش مانع می شود.

إِنَّهَا تَرْمِي...: همانا شراره هایی از آتش پرتاب می کند که از بزرگی مانند ساختمانی بلند یا تنه های بزرگ نخل و درخت خرماست.

و آن شراره های آتش در رنگ گویی شترانی زردرنگ اند.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

(آیه ۳۵-۳۷) (هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَرُونَ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ)

تفسیر:

این روز روزی است که آنها (یعنی مشرکان و کافران و جهنمیان در برخی از مواقف محشر) سخن نمی گویند.

و آنها را اذن سخن گفتن نمی دهند تا عذر نتوانند آورد (زیرا در حقیقت عذری ندارند که اظهار کنند).

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

(آیه ۳۸-۴۰) (هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ * فَإِن كَان لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ)

ص: ۳۵۸

تفسیر:

به آنها گفته می شود این روز روز داوری و جدا کردن مؤمنان از کافران و نیکان از بدان است. همه شما و پیشینیان را که آنها هم پیامبران خود را تکذیب کردند گرد آورده ایم.

پس اگر چاره و نیرنگی برای نجات از عذاب امروز با من دارید به کار بندید و عذاب را از خود دفع نمایید.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

(آیه ۴۱-۴۵) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونٍ * وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَيْتَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَيَلُوكُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)

تفسیر:

به یقین پرهیزکاران در زیر سایه ها و بر لب چشمه هایند.

و در کنار میوه ها از هر رقم که اشتها دارند هستند.

فرشتگان به آنها گویند: بخورید و بیاشامید گوارا، به پاداش آنچه در دنیا از اعمال صالحه انجام می دادید.

حقاً که ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم.

تنبیه: سرمایه کمالات و ترقیات انسانی و سعادت جاودانی و وصول به نعمت های بهشتی، تقواست، یعنی پرهیزکاری از آنچه موجب نقصان و انحطاط مراتب سعادت است.

و تقوا را سه مرتبه است: ۱ - نگاهداری نفس از عذاب مخلد، با تصحیح عقاید ایمانیه.

۲ - اجتناب از محرّمات شرعیه از فعل و ترک. ۳ - نگاهداری نفس از آنچه مشغول سازد

قلب را از یاد خدا. و این درجه خواص بلکه خاص الخاص باشد، و آیه شریفه، عنوان تقوا را موضوع، و متقین را نامزد نعمت بهستی کرده و نیکوکاران حقیقی پرهیزکاران می باشند.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

رفتار و کیفر تکذیبگران

(آیه ۴۶ و ۴۷) (كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكذِّبِينَ)

تفسیر:

ای کافران، شما در دنیا بخورید و در اندک مدتی از نعمت های فانی آن بهره مند و برخوردار شوید. (اما چون) شما مجرم و کافر هستید، به جزا و کیفر خود خواهید رسید.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

خطاب به مکذبان در دنیا است، یعنی ای کسانی که به زخارف دنیا مغرور و به جمع مال دنیا مشغولید و پشت به آخرت کرده اید، از دنیا زمانی اندک برخوردار و بهره ور شوید. اما بدانید که چون شما کافرید به عذاب آخرت گرفتار گردید.

(آیه ۴۸ و ۴۹) (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكذِّبِينَ)

تفسیر:

و چون به آنها گفته شود در برابر خدا رکوع کنید و اطاعت و خضوع نمایید، رکوع و خضوع نمی کنند یا چون به آنها گفته می شود نماز بخوانید نماز نمی خوانند.

بنا به قولی این آیه در شأن، طایفه ثقیف نازل شد؛ زیرا هنگامی که حضرت، ایشان را به نماز امر فرمود، گفتند: ما خم نمی شویم؛ زیرا این بر ما عار و ننگ است. فرمود: در دینی که

ص: ۳۶۰

رکوع و سجود ندارد خیر نیست. (۱)

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان

تأکید در یک مطلب، مجوز تکرار آن مطلب می باشد و چون قیامت و احوال آن اهمیت بسیار زیاد دارد، لذا در باره مکذبان آن، **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** چند بار تکرار شده است.

(آیه ۵۰) **(فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ)**

تفسیر:

اگر آنان به این کتاب - یعنی قرآن که معجزه ای است مشتمل بر حجج واضح و معانی واضحه - ایمان نمی آورند، پس به کدامین سخن پس از قرآن ایمان می آورند.

در خبر است که: بعد از خواندن این آیه باید گفت: **آمنا بالله**. (۲)

خاتمه: نهایت تأسّف و تحسّر، برای کسانی است که به کلام خالق مَنان که به تمام جهات، احسان به بندگان است، ایمان نیاورند.

در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف ابن بابویه رحمه الله از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که در وصف قرآن فرمود:

هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَعُرْوَةٌ الْمُوثِقَى وَطَرِيقَتُهُ الْمُثَلَّى، الْمُرْوَدَى إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمُنْجَى مِنَ النَّارِ، لَمَّا يَخْلُقُ مِنَ الْمَازِمَةِ وَلَمَّا يَعْثُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِرِّمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَحُجَّةً عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ، لَأَيُّتِهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَأَمِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۳). (۴)

قرآن ریسمان محکم خدا و دستاویز مستحکم اوست، یعنی چنانچه ریسمان و دستاویز محکم، سبب نجات و خلاصی از مهالک است، هم چنین توسل به قرآن،

ص: ۳۶۱

۱- . منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

۲- . خلاصه المنهج ذیل آیه.

۳- . فصلت، آیه ۴۲.

۴- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۰ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۴.

سبب نجات از تمام آفات روحانی و بدنی و دنیایی و آخرتی است و طریقه ای است که افضل از جمیع شرایع است. این قرآن تابعان خود را به بهشت می کشاند، و از آتش می رهاند. با مرور زمان ها و کثرت تلاوت و دَوْران بر زبان ها، کهنه نمی شود؛ زیرا مخصوص به یک زمان نیست؛ بلکه قرار داده شده دلیل برهان و حجت بر تمام انسان ها....

ص: ۳۶۲

نبا عظيم كيست؟

(آية ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

تفسیر:

كافران در باره چه چیزی از يكديگر می پرسند؟

عمّ در اصل «عَنْ مَا» و «مَا» استفهامیه است. الف حذف شده و نون بدل به میم شده و در میم دوم ادغام شده است.

(آیه ۲ و ۳) (عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ الَّذِی هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُونَ)

تفسیر:

از خبری بزرگ (آمدن قیامت یا حقانیت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن) از يكديگر می پرسند.

همان خبری که در آن اختلاف دارند. برخی آن را محال و برخی بعید و مستبعد دانسته و برخی در آن تردید داشته و برخی با علم به تحقق آن و یا حق بودن آن، آن را منکرند.

و در روایات متعدد آمده که نبأ عظیم حضرت علی علیه السلام و ولایت اوست.

ابو نعیم اصفهانی که از اکابر اهل سنت است روایت نموده که حضرت رسول فرمود:

مراد از نبأ عظیم، ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که مردم را در قبر، از آن سؤال کنند...

فَطُوبَى لِلْمَصِيْدِقِ بَوْلَايَتِهِ، وَالْوَيْلُ لِلْمُكَذِّبِ بَوْلَايَتِهِ: پس خوشا به حال آن نیک بختی که ولایتش را تصدیق نموده باشد و او را امام و پیشوای خود دانسته باشد و وای بر آن که ولایت او را تکذیب کرده باشد و از آن بی بهره باشد. (۱) در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: نبأ عظیم، ولایت است. (۲)

از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد از تفسیر این آیه، فرمود: او امیر المؤمنین علیه السلام است، و خود آن حضرت می فرمود: نیست برای خدای عز و جل آیتی اکبر از من، و نیست برای خدا خبری بزرگ تر از من. (۳)

در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت حسین بن علی علیهما السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ، وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ، وَأَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ، وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ، وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَأَنْتَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى... (۴)

(آیه ۴ و ۵) (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ)

تفسیر:

نه چنان است که فکر می کنند، به زودی خواهند دانست.

باز هم نه چنان است به زودی بطلان قول و عقیده خود و حقانیت معاد و قرآن و نبوت

ص: ۳۶۴

۱- . منهج الصادقین، ذیل آیه شریفه با تلخیص.

۲- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳- . تفسیر برهان، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۴- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواهند دانست.

این دو آیه تهدید است برای منکران نبأ عظیم.

پس خدای متعال تعدادی از نعم و عجایب صنع خود را بیان می فرماید که دالّ است بر کمال قدرت او، تا تنبیه و دلیل باشد بر حقانیت آنچه در او اختلاف می کنند.

و از این آیه تا آیه شانزده، بیان نُه نعمت و نه دلیل بر اثبات نبأ عظیم است.

نعمت های خدا

نعمت اول:

(آیه ۶) (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا)

لغت:

مهاده یعنی آماده (برای استفاده) یا فرش و مقَرّ و قرارگاه.

تفسیر:

آیا این زمین را مهده آرامش قرار ندادیم تا قرارگاه شما باشد؟

استفهام تقریری است یعنی همان طور که می بینید قرار داده ایم.

نعمت دوم:

(آیه ۷) (وَ الْجِبَالِ أَوْ تَادًا)

لغت و اعراب:

اوتاد جمع «وتد» و آن به معنی میخ است. الجبال عطف به الأرض و استفهام آن تقریری است.

تفسیر:

و (آیا) کوه ها را میخ هایی فرورفته در سطح زمین قرار ندادیم؟ تا به وسیله آن استوار شود و متزلزل نگردد؟

نعمت سوم:

(آیه ۸) (وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا)

تفسیر:

و شما را به صورت جفت - یعنی زن و مرد - آفریدیم تا نسل شما باقی بماند.

یا شما را انواع گوناگون آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و دراز و کوتاه و زیبا و زشت و هر یکی را با زبانی دیگر و لهجه دیگر.

که این خود دلیل واضح بر قدرت ماست.

نعمت چهارم:

(آیه ۹) (وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا)

لغت:

سُبات یعنی جداکننده و جدا کردن (انسان از کارهای روزمره).

تفسیر:

و خوابتان را وسیله آرامش بدن و به گونه ای جدا کردن روح از تصرّف در بدن قرار دادیم تا باعث قطع حس و حرکت بدن شود، و قوای حیوانیه استراحت یابند و بدان آسایش یابد و خستگی ایشان که از رنج و زحمت کار حاصل شده، زایل شود.

نعمت پنجم:

(آیه ۱۰) (وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا)

ص: ۳۶۶

تفسیر:

و شب را پوششی بر اشیاء و کارهای شما قرار دادیم.

حضرت صادق علیه السلام فرماید: تأمیل کن در لطف و حکمت علیم قادر که تاریکی را در مقداری از زمان مقرر ساخته، برای آن که مردم به آن محتاج اند و مخلوط به قدری از نور گردانیده تا کار برایشان دشوار نشود. (۱)

نعمت ششم:

(آیه ۱۱) (وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا)

لغت:

معاش اسم زمان یا مصدر میمی است.

تفسیر:

و روز را وقت تلاش برای زندگی و معاش قرار دادیم. تا در حوائج و مکاسب خود و در تحصیل روزی جستجو نمایید.

یا روز را سبب حیات شما بعد از خواب که به منزله مرگ است ساختیم و این شب و روز از بزرگ ترین آیات عظمت و قدرت الهی است.

نعمت هفتم:

(آیه ۱۲) (وَ بَيَّنَّا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا)

ص: ۳۶۷

۱- . به توحید المفضل، مجلس سوم رجوع شود.

تفسیر:

و بر بالای سر شما هفت آسمان محکم و استوار بنا نمودیم. که در آن شکافی که نشانه خلل باشد، نیست و به مرور زمان و گذشت دهرها، در آن قصور و فطور پیدا نمی شود.

نعمت هشتم:

(آیه ۱۳) (وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا)

لغت:

وهاج یعنی بسیار نوردهنده و حرارت دهنده.

تفسیر:

و چراغی بسیار فروزان و سوزان. یعنی خورشید را در آسمان قرار دادیم که درخشنده و گرم کننده زمین است.

تأمل نما در چگونگی تابیدن آفتاب که خدای متعال به چه نحو تدبیر کرده است. اگر خورشید در یک جا ایستاده بود و از آن تجاوز نمی کرد، هر آینه بسیاری از جهات از نور آن بهره ور نمی گردید. خدای متعال چنان مقدر ساخته که از مشرق برآید و پیوسته حرکت کند و جاهای مختلف الاوضاع را از نور خود بهره ور سازد تا به مغرب منتهی شود.

نعمت نهم:

(آیه ۱۴-۱۶) (وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا)

ص: ۳۶۸

لغت:

تَجَاج یعنی جاری به شدت و فراوانی.

حوادث قیامت و دوزخ

تفسیر:

و از بادهای فشارآورنده به ابر، و ابرهای متراکم و در هم فشرده، آب ریزان فراوانی به صورت باران و برف و تگرگ فرود آوردیم.

تا به وسیله آن دانه ها و حبوبات و گیاهان را از خاک بیرون آوریم.

و باغ هایی با درختانی انبوه و در هم پیچیده و بسیار به هم نزدیک.

بیان این نعمت ها برای آن است که مردم سپاسداری نموده و به شکرگزاری و حق شناسی منعم حقیقی اقدام نمایند و از کفران و ناسپاسی و نافرمانی او پرهیزند و به نبوت و حقانیت قرآن و قیامت اقرار نموده تا سعادت دنیا و آخرت را دریابند.

(آیه ۱۷) (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا)

تفسیر:

به یقین روز داوری میان جهانیان و جدایی حق از باطل و نیکان از بدان در علم ازلی الهی و بر طبق نوشته لوح محفوظ، وعده گاه است. یعنی وعده گاه معارفه همگانی، رسیدگی به همه امور، تعیین حسنات و سیئات و دادن کیفرها و پاداش ها.

(آیه ۱۸-۲۰) (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا * وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا * وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا)

ص: ۳۶۹

تفسیر:

و از این آیه تا پایان سوره توصیف پیدایش نبأ عظیم (قیامت) و حوادث و حقایق آن صحنه و جهنم و بهشت، می باشد که فراتر از ادراک بشری است.

روزی که در صور به نفخه سوم دمیده شود پس شما فوج فوج و گروه گروه از قبرها به سوی محشر و حساب می آید.

و در آن روز آسمان شکافته شود و به صورت درهایی برای نزول انبوه فرشتگان درآید.

و کوه ها از جای خود سیر داده شوند و حقیقتاً معدوم و در نظر آب نما و سراب گردند.

یعنی نمایش کوه داشته باشد؛ اما به سبب تشتت اجزای آن بر حقیقت خود باقی نمانده باشد.

(آیه ۲۱-۲۵) (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لَبِثَ فِيهَا أَحْقَابًا * لِلطَّغِينِ مَابًا * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا)

تفسیر:

در آن روز البته جهنم کمینگاه است. فرشتگان در اطراف صراط آن برای حفظ مؤمنان از سقوط، و جذب کافران به جهنم، کمین می کنند.

جهنم برای طغیانگران جای بازگشت و قرارگاه است.

که روزگاران درازی به درازای ابدیت در آن درنگ کنند.

گفته شده: حُقب هشتاد سال است از سال های آخرت و احقاب جمع آن است.

در آن جا نه خنکی هوا و نوشیدنی چشند و نه آشامیدنی گوارا که رفع حرارت و تشنگی کند.

مگر آب جوشان و مایعات روان از چرک و خونابه.

ص: ۳۷۰

(آیه ۲۶-۳۰) (جَزَاءٌ وِفَاقًا * إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَزُجُونَ حِسَابًا * وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا * وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا * فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا)

تفسیر:

کیفری است موافق عقاید و اخلاق و اعمال آنها.

زیرا آنها (یا همانا آنها) هیچ امیدی به وقوع روز حساب نداشتند و گمان نمی بردند که ایشان را حسابی باشد.

و آیات و نشانه های ما را مصرانه تکذیب می کردند.

مراد آیاتی است که انبیا به ایشان نمودند، یا آیات قرآن یا حجج الهی.

در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۴۲ سوره قمر روایت شده است که تمام ائمه آیات خدا می باشند. (۱) و ما به شماره همه چیز احاطه یافته و آن را در کتاب لوح محفوظ قرار داده و هر عملی از آنها را در صحیفه اعمالشان ثبت کردیم.

چون در دنیا ما را تکذیب کردند و روز حساب و جزا را باور نداشتند. ما در آخرت به ایشان خواهیم گفت، یعنی ملائکه به امر ما به آنها گویند: پس بچشید عذاب جهنم را که هرگز برای شما جز عذاب نخواهیم افزود.

در خبر است که: این آیه سخت ترین آیات قرآن بر جهنمیان است.

(آیه ۳۱-۳۵) (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَّالِقَىٰ وَأَعْبَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأَسَا دِهَاقًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا)

ص: ۳۷۱

لغت:

مفاز مصدر میمی و به معنی رستگار شدن است. کواعب یعنی دختران نارپستان.

أتراب جمع «ترب» به معنی هم سن و سال. دهاق مصدر به معنی اسم مفعول یعنی «پر شده و مالا مال».

رستگاری متقین

تفسیر:

بعد از وعید مشرکان و طاغیان، وعده متقین را بیان فرماید:

همانا برای پرهیزکاران از شرک و معاصی، رستگاری و کامیابی و جایگاه نجات است.

باغ های حصار کشیده و درختان انگور است.

و دخترانی نارپستان و هم سن و سال و هم شکل در خلقت و صورت.

و جام هایی سرشار از شراب ها و شربت های گوناگون یا پی در پی.

در آن جا یعنی در بهشت هرگز سخن لغو و بیهوده ای و دروغی نمی شنوند.

قتاده از حسن روایت کند که او گفت: من از ابن عباس شنیدم که گفت: مراد از الْمُتَّقِينَ که در سوره عم است، علی بن ابی

طالب علیه السلام است. پس ابن عباس سوگند یاد نمود که:

وَاللَّهِ هُوَ سَيِّدُ مَنْ أَتَقَى وَخَافَهُ: به خدا قسم که علی بن ابی طالب آقا و سرور همه متقین و خائفان است. (۱) آری علی علیه

السلام امام متقین است.

(آیه ۳۶ و ۳۷) (جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا)

ص: ۳۷۲

تفسیر:

این پاداشی است از جانب پروردگارت و بخششی به قدر کافی، و روی حساب عمل های گذشته است.

از جانب همان پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است از مخلوقات، همان خدای رحمان که اهل محشر را در برابر او هرگز یارای سخن گفتن نباشد که مستقلاً بدون اذن او شفاعت کنند و یا به داوری و پاداش و کیفرش اعتراض نمایند.

یعنی قادر نباشند که زبان به شفاعت بکشایند، مگر به اذن او، یا زبان اعتراض به داوری او و ثواب و عقاب او بکشایند؛ زیرا داوری و ثواب و عقاب او از روی تفضل و عدل است.

(آیه ۳۸) (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا)

تفسیر:

روزی که روح (یعنی جبرئیل یا رئیس فرشتگان یا موجود شریفی از غیر جنس فرشته) و فرشتگان به صف می ایستند، هیچ یک از آنان سخنی برای شفاعت از کسی یا غیر شفاعت نمی گوید مگر آن کس که خدای رحمان به او اذن دهد و سخن درست گوید.

عیاشی روایت نموده از معاویه بن عمّار که گوید از حضرت صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد؟ فرمود:

نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَيِّذُونَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا: به خدا سوگند ما مییم آنها که روز قیامت اذن شفاعت به ایشان دهند و ما مییم که زبان به تکلم صواب بکشاییم. گفتم: یا ابن رسول الله، جانم فدای شما! به چه تکلم خواهید کرد؟ فرمود:

نُجِّدُ رَبَّنَا، وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا، وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا، وَلَا يُرَدُّنَا رَبُّنَا: زبان به تمجید و تقدیس پروردگار خود بکشاییم، و بر پیامبران صلوات فرستیم، و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم، و پروردگار ما شفاعت ما

ص: ۳۷۳

را رد نفرماید. (۱) و هرگاه ارواح و ملائکه که اشرف خلایق اند و اقرب به خدای متعال هستند، قادر نباشند که در محضر الهی سخن گویند مگر آن که او اذن فرماید و به گفتار صواب متکلم شوند که آن شفاعت در حق کسی است که رضای خدا به آن تعلق گرفته باشد. پس غیر ایشان چگونه بر این قادر توانند بود؟

(آیه ۳۹) (ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا)

لغت:

مآب مصدر میمی به معنی بازگشتن.

تفسیر:

آن روز روز حق است، پس هر که خواهد از هم اکنون به سوی پروردگار خود راه بازگشتی پیش گیرد و عقاید و اعمالی انتخاب کند که به او برسد، یا یعنی پس هر که خواهد که عمل صالح انجام دهد که موجب تقرب او به خدا و ثواب خدا شود، می تواند انجام دهد.

(آیه ۴۰) (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا)

تفسیر:

به یقین ما شما را از عذابی نزدیک (چون عذاب آخرت و نزدیکی آن به اعتبار حتمی بودن تحقق آن است؛ زیرا هر آینده ای که تحقق آن حتمی است نزدیک است) بیم دادیم،

ص: ۳۷۴

روزی که هر کسی به آنچه با دست های خود (یا خود) پیش فرستاده می نگرد - یعنی جزای کردار خود، یا تجسم یافته آن را می بیند و می نگرد - و کافر می گوید: ای کاش خاک بودم و هرگز آفریده نشده بودم و مسئولیتی نداشتم تا اکنون عذاب شوم.

در کتاب علل الشرایع آمده است که ابن عباس گوید: شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود:

چون روز قیامت شود و کافر آنچه را که خدا برای شیعیان علی علیه السلام از ثواب و تقرب و کرامت مهیا فرموده بیند پس می گوید: *يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَبًّا*، یعنی ای کاش از شیعیان ابو تراب - یعنی علی علیه السلام - بودم. [\(۱\)](#)

ص: ۳۷۵

۱- . علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۱ و همین روایت را در معانی الاخبار، ص ۱۲۰ آورده است.

(آیه ۱ تا ۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ النَّزِعَاتِ غَرْقًا * وَ النَّشِیْطِ نَشْطًا * وَ السَّیِّحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّبِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)

اعراب و لغت:

غرق به معنی شدت است، یعنی و النازعات نزعاً غرقاً.

نصب غرقاً و نشطاً و سبحاً و سبقاً به خاطر مفعول مطلق بودن است؛ اما امرأ مفعول له مدبرات است.

تفسیر:

سوگند به فرشتگانی که جان کافران را به شدت از کالبدشان بیرون می کشند؛

و به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را به نرمی و آرامی بیرون آرند؛

در حدیث است که:

ص: ۳۷۶

هیچ مؤمنی نباشد الا این که نزد مرگ او بهشت و غرفه ها و سایر نعمت ها را بر او عرضه کنند، و چون جای خود را در آن جا ببیند، به نشاط و بهجت تمام جان سپارد....

یا به ستارگانی که از مشرق به آرامی بیرون آیند و به سوی مغرب روند،

و به فرشتگانی که ارواح بشر را پس از قبض، به سرعت به سوی بهشت یا دوزخ برزخ ببرند؛

پس به فرشتگانی که در انجام فرمان های خدا سبقت جویند یا به اسبان رزمندگان راه حق که بر یکدیگر پیشی گیرند؛

پس به فرشتگانی که امور عالم را تدبیر می کنند، یعنی جهان به اراده آنها که انعکاس اراده الله است تدبیر می شود؛

جواب این سوگندهای پنجگانه (که ذکر نشده و محذوف می باشد) این است که شما انسان ها همگی پس از مرگ برای رسیدن به جزای اعمالتان زنده و برانگیخته خواهید شد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که:

إِنَّ اللَّهَ يُقْسِمُ بِمَا شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَيْسَ لِيَخْلُقَهُ أَنْ يُقْسِمُوا إِلَّاهِ؛

به درستی که خدای تعالی قسم یاد نماید به آنچه بخواهد از مخلوقاتش، و نیست برای مخلوقش که قسم یاد کند، مگر به ذات او. (۱)

حوادث قیامت

(آیه ۶ و ۷) (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ)

تفسیر:

روزی که آن لرزاننده - یعنی نفخه اول صور - همه کائنات را به شدت بلرزاند. یعنی اجرام ساکن، همه بلرزند و زنده ها از هول آن بمیرند.

و لرزاننده دیگری در پی آن - یعنی نفخه دوم - به فاصله ای که جز خدا نداند درآید و همه مردگان را زنده کند (یا همه مردگان زنده شوند).

ص: ۳۷۷

(آیه ۸-۱۴) (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ * أَبْصِرُهَا خَشِيْعَةٌ * يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * أءِذَا كُنَّا عِظْمًا نَّخْرَةً * قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ * فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ)

لغت:

واجفه یعنی مضطربه. حافره به حالت قبلی یا حالت نخستین گفته می شود.

نخره جمع «نخر» و آن به معنی پوسیده است. ساهره به معنی بیابان و روی زمین است.

تفسیر:

در آن روز دل هایی سخت مضطرب و بیمناک اند.

چشمانشان به جهت هول های آن روز خاضع و فروافتاده است.

همان ها که امروز گویند: آیا ما پس از مرگ دوباره به حال نخستین زندگی بازگردانده می شویم؟ یعنی آیا ما را بعد از مرگ به همان حالت که داشتیم، بر خواهند گرداند؟

آیا آن گاه که استخوان های پوسیده و خرد شدیم ما را زنده و مبعوث خواهند کرد؟

از روی استهزا گویند: در آن صورت این بازگشتی زیانبار است.

یعنی به طریق استهزا گفتند: اگر قیامت متحقق شود و ما را رجوع به محشر باشد، پس ما زیانکار باشیم؛ زیرا پیوسته تکذیب آن کرده ایم؟! خدای متعال در جواب می فرماید: اینها استعجاب می نمایند وقوع قیامت را با آن که نزد قدرت ما در کمال آسانی است.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ...: جز این نیست که آن بازگشت و زنده شدن مردگان به سبب یک صیحه - نفخه دوم صور - است.

که ناگهان همه آنها در روی زمین هموار خالی - یعنی صحنه محشر - قرار خواهند گرفت.

ص: ۳۷۸

(آیه ۱۵) (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى)

تفسیر:

این آیه تا آیه ۲۶ مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون است.

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟

(آیه ۱۶ تا ۱۹) (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى)

لغت:

طوی نام آن وادی است.

تفسیر:

آن گاه که او را پروردگارش در وادی مقدس طوی ندا در داد؛

که به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است.

پس به او بگو که آیا تو را میلی هست به آن که از کفر و طغیان تزکیه و پاک شوی - یعنی با گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله از شرک و کفر و طغیان پاک شوی - و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی و از طغیان و سرکشی و نافرمانی اجتناب کنی؟

خشیت عبارت است از حالت نفساتیه که از شعور به عظمت الهی و هیبت او و ترس از او، ناشی می گردد و این حالت حاصل نشود جز برای کسی که بر جلال کبریایی اطلاع یابد و لذت قرب را بچشد.

خدای متعال به حضرت موسی خطاب فرمود: برو و به ملایمت، فرعون را دعوت کن،

اگرچه می دانم که اجابت نخواهد کرد. حضرت عرض کرد: بار خدایا، پس دعوت من چه فایده دارد؟ ندا رسید: تا بر او حجت تمام شود و روز قیامت نگوید: برای من پیامبر نفرستادی!

این دالّ است بر نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان، چه هرگاه لطف او با کسی که دعوی خدایی کرد، بدین مرتبه باشد که حضرت موسی علیه السلام را فرماید که با او سخن نرم گوی و با او مدارا کن، از این جا معلوم می شود که لطف وی نسبت به دوستان در چه مرتبه خواهد بود.

(آیه ۲۰-۲۶) (فَأَرْلُهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى * فَحَشَرَ فَنَادَى * ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى * فَكَذَّبَ وَعَصَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى * فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْزَرِ وَالْأُولَى * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى)

تفسیر:

پس حضرت موسی علیه السلام به امر الهی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت نمود، پس آن معجزه و نشانه بسیار بزرگ توحید و پیامبری خود - یعنی عصایی که متحول به اژدها شد - را به او نشان داد.

پس او تکذیب نمود و نافرمانی کرد. و بعد از مشاهده معجزه گفت: این از نزد خدا نیست؛ بلکه سحر موسی است.

آن گاه پشت کرد در حالی که بر ضدّ موسی می کوشید؛

پس قوم خود را گرد آورد و ندا در داد یا منادی از جانب او ندا کرد.

پس گفت: من پروردگار برتر و والاتر شما هستم.

او به خاطر انفاقات مالی و اداره امور مردم، خود را ربّی بالاتر از بت ها و سایر رب ها که آنها به آن قائل بودند می دید.

روایت شده است که چون فرعون معجزات موسی را دید ملزم شد؛ اما نخواست که

عجز او بر قوم ظاهر شود لذا حيله اى پيش گرفت و گفت: اگر بر فرض خداى ديگرى باشد - چنانچه موسى گويد - من برتر از او خواهم بود، چه رسول او موسى است که فقير است و من صاحب خدم و حشم و مال و منال هستم! (۱) پس خداوند او را به کيفر گفته هاى کفرآمیز اول و آخرش بگرفت و به عذاب عبرتزاى آخرت و دنيايش گرفتار ساخت که همان غرق دسته جمعى دنيوى و آتش صبحگاهى و شامگاهى برزخى بود.

ابن عباس گفته: معنى آيه آن است که به عقوبت دو کلمه اول و آخرش او را مؤاخذه ساخت. کلمه اول: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي و کلمه دوم أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى است. و در ميان اين دو کلمه چهل سال و به روايتى بيست سال فاصله بود.

ابو بصير از حضرت باقر عليه السلام روايت نموده که حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود: جبرئيل عرض کرد: پروردگارا، فرعون را واگذشته اى و مؤاخذه نفرمايى و حال آن که نداى أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى داده و چنين ادعايى نموده؟ خطاب رسيد که استعجال بر مؤاخذه، شأن تو و امثال تو است که خوف آن داريد که انتقام و تعذيب از شما فوت شود (۲) و او آخر به عقوبت ما در دنيا و آخرت گرفتار آيد.

بى ترديد در اين حادثه عبرتى است براى كسى که از خدا مى ترسد.

(آيه ۲۷-۳۳) (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَائِمَكَهَا فَسَوَّلَهَا * وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحُلَهَا * وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَخَلَهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَوْعِلَهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَلَهَا * مَتَعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ)

ص: ۳۸۱

۱- . منهج الصادقين، ج ۱۰، ص ۱۴۳ با تصرف در برخى عبارات.

۲- . مجمع البيان، ج ۵، ص ۴۳۲.

تفسیر:

بعد از آن به جهت تذکر منکرانِ معاد و اظهار قدرت خود بر آن فرماید: آیا آفریدن شما - یا زنده کردن شما - منکران حشر و نشر و معاد پس از مرگ دشوارتر است یا آسمان با این عظمت که آن را بنا نمود؟ و چون شما می دانید که آسمان با این عظمت و رفعت آفریده خداست، پس چگونه قادر نباشد که شما را برای جزای اعمالتان زنده نماید؟!

رَفَعَ سَمَكَهَا...: سقف آن را برافراشت و خلقتش را از نظر ماهیت ذات و کرات تزیینی و حرکت های مستقیم و دایره ای آنها نظام بخشید.

و شبش را تاریک و روزش را روشن و آشکار ساخت.

و اضافه روز و شب به آسمان به سبب آن است که حدوث آنها به سببی آسمانی است.

و الْأَرْضَ...: و زمین را پس از آن بگسترده و هموار نمود و در حرکت وضعی آن به دور خود، و در مدار حرکت انتقالیش به دور خورشید به چرخش انداخت.

آب های درونی زمین - یعنی چشمه ها - و چراگاه ها و گیاهان آن را خارج کرده و ظاهر ساخت.

و کوه ها را بر روی آن ثابت و پا برجا نمود (تا آب ها در آن ذخیره شود).

مَتَعًا لَكُمْ...: و خداوند زمین را گسترده و کوه ها را پایدار ساخت و چشمه ها و گیاهان را ظاهر کرد تا برای شما و چارپایانان وسیله برخورداری در زندگی باشد.

تعقل و تدبّر در این آیات باهره الهی باعث می شود که انسان یقین کند بر این که بعث و نشور و معاد که انجام آن از اینها آسان تر می باشد حق است.

(آیه ۳۴-۳۶) (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى * وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى)

لغت:

طامّه حادثه بزرگ و فراگیر.

تفسیر:

پس هنگامی که آن بلای چیره شونده بسیار بزرگ - یعنی حادثه قیامت - در رسد؛

در روزی که انسان آنچه را که به کوشش و سعی خود انجام داده به وسیله نامه عمل شخصی و لوح محفوظ عمومی به یاد آورد.

و در آن روز همه تأسّف و تحسّر خورند؛ اما ابرار به جهت آن که چرا اعمال حسنه بیشتر به جا نیاوردند؟! و اما فجّار به جهت آن که چرا معصیت کردند؟!

و جهنّم را برای هر که ببیند و نابینا محسور نشده باشد آشکار گردانده شود.

(آیه ۳۷-۳۹) (فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى)

تفسیر:

اما کسی که طغیان کرده؛

و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده است؛

پس بی تردید جهنّم جایگاه اوست.

(آیه ۴۰ و ۴۱) (وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى)

تفسیر:

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگار خود و از ایستادن در برابر او - یعنی در موقف عتاب رب الارباب - ترسیده و نفس خود را از هواها - یعنی از تمنای کار حرام و ناشایست - منع کرده.

پس بی شک بهشت جایگاه اوست.

ص: ۳۸۳

آیات ۳۷ تا ۴۱ جواب آیات ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ می باشد.

آیه شریفه، بندگان را آگاه فرماید که بهشت با تشریفات نامتناهی آن، خاصه کسانی است که دارای دو صفت باشند: یکی ترس از مؤاخذه الهی و دیگر بازداشتن نفس از مشتیهات آن.

بعضی گفته اند: آیه شریفه در باره کسی است که قصد معصیت کند در خلوت، و بر آن قادر باشد، پس از خدا بترسد و از آن عمل دست باز دارد.

(آیه ۴۲-۴۴) (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا * إِلَىٰ رَبِّكَ مُتَّهَلِّحًا)

لغت:

مُرسی مصدر میمی به معنی وقوع و ثبوت.

تفسیر:

همواره تو را از قیامت می پرسند که وقوع آن در چه زمانی است؟

تو در چه حالی از یاد آن هستی؟ یعنی از وقت آن چه خبر داری؟!

نهایت کار آن به سوی پروردگار تو است، یعنی علم به حقیقت و کیفیت حدوث و وقوع آن و زمان وقوع آن و پدید آوردنش مخصوص او (خدا) است.

(آیه ۴۵) (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّحْشَلَهَا)

تفسیر:

جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از قیامت می ترسد. یعنی کلام تو در او فقط اثر می کند، و تو وادار کننده به اعتقاد داشتن به قیامت و کیفردهنده مخالفان و منکران آن نیستی.

ص: ۳۸۴

(آیه ۴۶) (كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا)

لغت:

ضحی یعنی اوّل روز و هاء در آخر آن به گفته برخی از ادبا زائده است.

تفسیر:

گویی آنها روزی که قیامت را می بینند چنین می پندارند که در دنیا یا در طول عالم برزخ یا در مجموع دنیا و برزخ جز شامگاهی یا صبحگاهی درنگ نکرده اند.

یعنی از هول آن روز مدّت زندگی خود را فراموش می کنند و چنان می پندارند که نبودند در دنیا، مگر شبانگاه یا چاشتگاهی.

یا در مقابل ابدیت عالم آخرت به نظرشان چنین خواهد آمد.

ص: ۳۸۵

ماجرای روگردانی از کور!

(آیه ۱-۴) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (عَبَسَ وَ تَوَلَّى * اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی * وَ مَا يُدْرِیْكَ لَعَلُّهُ یَزَّكٰی * اَوْ یَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی)

تفسیر:

صورت در هم کشید و روی گردانید.

بدان جهت که آن نابینا نزد او آمد (بیان برخورد مردی از بنی امیه است در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با نابینایی که برای پذیرش اسلام آمده بود).

و تو چه می دانی؟ شاید او - یعنی آن نابینا - به واسطه اسلام آوردن یا انجام عمل های صالح از گناه پاک گردد.

یا از شنیدن گفتار حق متذکر شود، و تذکر او را سود دهد و اسلام آورد.

(آیه ۵-۱۰) (أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَىٰ * فَأَنْتَ لَهُوَ تَصَدَّىٰ * وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ * وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعَىٰ * وَ هُوَ يَخْشَىٰ * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ)

لغت:

تصدی در اصل «تتصدی» بوده یعنی توجه می کنی.

تفسیر:

اما کسی که ثروتمند است یا خود را ثروتمند و بی نیاز می پندارد؛

پس تو با او با استقبال و گرمی برخورد می کنی؛

در حالی که بر تو مسؤولیتی نیست از این که او پاکی نپذیرد و اسلام نیاورد.

و اما کسی که به نزد تو آمده کوشش در هدایت و طلب خیر دارد؛

در حالی که از خدای خود می ترسد؛

پس تو از توجه به او به دیگران می پردازی.

تنبیه: این مطلب محقق است که مقام شامخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلی و اجل است از خطا؛ زیرا معصوم [است] و به هیچ وجه خلاف رضای خدا از او صادر نمی گردد. بنابراین آنچه نقل شده که این آیات درباره آن حضرت نازل شده از درجه اعتبار ساقط است:

چون همان طور که سید مرتضی علم الهدی رحمه الله در تنزیه الانبیاء فرموده: ظاهر آیه دلالت ندارد بر توجه خطاب به پیامبر، و نیست در آیه چیزی که دلالت کند بر آن که خطاب به آن حضرت باشد. بلکه خبر محض است و تصریح نشده به کسی که خبر داده شده از او و با تأمل، انسان در می یابد که خطاب به غیر پیامبر است.

زیرا وصف شده به عبوس و این از صفات پیغمبر نیست، نه در قرآن و نه در خبری که با دشمنان چنین نموده باشد، چه برسد به کسی که برای هدایت نزد او آمده است.

و نیز وصف اقبال به اغنیا و اعراض از فقرا هم از چیزهایی است که حضرت از آن

میراست. (۱) زیرا کسی را که خدای متعال در باره اخلاقش فرموده: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۲) و خود فرموده:

بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ (۳) هرگز چنین صفتی ندارد و چنین کاری نکند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیغمبر نشستند بود. ابن ام مکتوم وارد شد. آن مرد چون او را بدید، از او تنفر نموده، خود را جمع کرد.

و روی عبوس کرد و از او اعراض نمود. خداوند این آیه را فرستاد و از کراهت و اعراض او از ابن ام مکتوم خبر داد و به این کار او اعتراض کرد. (۴)

(آیه ۱۱-۱۶) (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ)

لغت:

سَفَرَةٌ جمع «سافر» و آن به معنی کاتب است. برره جمع «بار» به معنی نیکوکار.

تفسیر:

نباید چنین باشد، این آیات قرآنی وسیله یادآوری است

پس هر کس بخواهد، محتوای آن را یاد کند تا هدایت یابد.

این قرآن در صحیفه ها و نوشته هایی است گرامی و ارجمند.

والا قدر و پاک از لغو و باطل و تناقض و اختلاف و شائبه شک و شبهه؛

در دست نویسندگانی از فرشته ها که آن را از روی لوح محفوظ نوشته اند یا رسولانی از فرشتگان که آن را از مبدأ وحی به پیامبر رسانده اند. و یا مسافرانی از عالمان امت که آن

ص: ۳۸۸

۱- . تنزیه الانبیاء، ص ۱۹۵ چاپ بوستان کتاب.

۲- . سورة قلم، آیه ۴.

۳- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۳.

۴- . به مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۳۷ رجوع شود.

را در نقاط جهان به جاهلان ابلاغ می کنند.

فضل بن یسار روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: مراد، حافظان قرآن اند و حاملان آن. (۱)

کِرَامِ بَرَزِهِ: گرامیان نیکوکار.

یعنی در دست نویسندگانی یا رسولانی یا مسافرانی که گرامی و نیکوکار هستند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَزَةِ: حفظکنندگان قرآن که عمل نمایند به آن، در آخرت با سفره نیکوکار می باشند. (۲)

ناسپاسی و تقصیر انسان!

(آیه ۱۷ تا ۲۲) (قِتَالِ الْإِنْسَانِ مِمَّا أَكْفَرَهُو * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُو فَقَدَّرَهُو * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُو * ثُمَّ أَمَاتَهُو فَأَقْبَرَهُو * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُو)

تفسیر:

بعد از وصف قرآن، در باره مکذبان فرماید:

کشته باد انسان که چقدر کافر و ناسپاس است!

یعنی تعجب است که انسان با وجود کثرت شواهد توحید، ایمان نمی آورد!

پس با وجود کثرت نعمت های الهی بر او، چه چیز باعث کفر او شده و او را کافر ساخته است؟!

و آیا تأمل نکند در این که:

خدایش از چه چیزی او را آفریده؟!

استفهام برای تحقیر است و لذا در جواب فرموده:

او را از نطفه ای مختلط و پست و بی ارزش آفرید، آن گاه از بد و خلقت تا انتهای به

ص: ۳۸۹

کمال رسیدن او در حرکت های کمی و کیفی اندازه گیری کرد.

سپس راه را - یعنی راه انتخاب خیر و شر را - با دادن عقل و اراده و اختیار به او، برایش آسان ساخت.

سپس او را میراند و در قبر کرد یا امر نمود او را دفن نمایند.

سپس آن گاه که بخواهد او را زنده برمی انگیزاند، و هنگام بر پایی قیامت بستگی به مشیت و خواست الهی دارد.

(آیه ۲۳) (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُو)

تفسیر:

چنین نیست که انسان در برابر اوامر الهی و نعمت های او اطاعت و شکر نموده باشد؛ بلکه او هنوز آنچه را به او دستور داده به خوبی و کامل انجام نداده است.

نعمت های زمینی

(آیه ۲۴ تا ۳۲) (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَمْ نَبْتُنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبَبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَآلِقٍ عُْلًا * وَفَكْهَةً وَأَبًّا * مَّتَعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ)

تفسیر:

پس انسان باید به خوراک خویش بنگرد که به چه صورت احداث و ایجاد می شود تا دست قدرت حق را ببیند.

ما آب را به ریزش خاصی (به شکل باران و برف و تگرگ) فرو ریختیم.

سپس این زمین را شکافتیم شکافتنی متناسب حال گیاهان و درختان و چشمه ها،

پس در آن دانه ای رویاندیم (حبوبات با اقسام گوناگون و بی شمار آنها)؛

ص: ۳۹۰

و درخت انگور.

و سبزیجات که در سال چندین نوبت چیده می شود.

و درخت زیتون و خرما.

و باغ هایی حصار کشیده مملو از درختان تنومند و بزرگ.

و میوه های تر و خشکانده شده برای ذخیره و علف چرای حیوانات.

مَتَّعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَمِكُمْ: این همه نعمت ها را قرار دادیم به جهت بهره برداری و برخورداری شما، و به جهت چهارپایان شما؛ زیرا اشیاء مذکوره بعضی طعام و بعضی علف است.

ثعلبی و زمخشری از مفسران عامه در تفسیر خود نقل نموده اند که از ابو بکر پرسیدند:

وَ فَكِهَهُ وَ أَبًا چيست؟ گفت:

أَيُّ سَيِّمَاءٍ تُظَلَّنِي، وَأَيُّ أَرْضٍ تُقَلَّنِي إِذَا قُلْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا عَلِمَ لِي بِهِ...؟! یعنی: کدام آسمان بر من سایه می افکند و کدام زمین مرا برمی دارد، چون در تفسیر و معنی آیه کتاب خدا آنچه را نمی دانم بگویم؟! اما «فاکِهه» را فهمیدم که میوه است و اما «اب» را خداوند داناست که چیست، من نمی دانم! (۱) و عمر نیز معنی «اب» را نمی دانست. گفت: همه آیه ها را می دانم مگر اب را! (۲) ابن شهر آشوب گوید: در احادیث اهل بیت وارد شده که این خبر به امیر المؤمنین علیه السلام رسید، حضرت فرمود: اب گیاه و چراگاه را گویند...

تتمه - تأمل در نقل این مفسران حجّتی است برای کشف حقیقت، نسبت به مقام امامت.

در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که سؤال نمودند از او از آیه فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ که مراد از طعام چیست؟ حضرت فرمود: یعنی باید نظر کند انسان در علمی که اخذ می کند، از که اخذ می کند آن را؟ (۳)

بعضی از محققان گفته اند که طعام مشتمل است بر طعام جسم و طعام روح، همچنان که انسان مشتمل است بر بدن و روح. پس چنانچه لازم است بر انسان که نظر کند در غذای

ص: ۳۹۱

۱- . کشف زمخشری، (چ مصر ۱۳۵۴)، ج ۴، ص ۱۸۶ در ذیل همین آیه و تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۲- . دو مدرک یاد شده.

۳- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹.

جسمانی خود تا بداند که آن سالم است همین طور لازم است که نظر کند به غذای روحانی خود یعنی علم، تا بداند که آیا علمی است از جانب خداوند تا غذای سالمی باشد برای روح؟ پس سزاوار باشد که انسان اخذ نماید علم خود را از اهل بیت نبوت، چون ایشان محل وحی و سرچشمه حکمت می باشند و اخذکننده اند علوم خود را از خدای متعال، تا صلاحیت داشته باشد برای غذای روح، نه از دیگران که بین ایشان و بین خدا رابطه ای نیست، نه از جهت وحی و نه از بابت الهام.

بنابراین مراد از طعام هر دو باشد: یکی غذای بدن و دیگری غذای روح، و دومی باید از جانب خدا باشد.

حوادث قیامت

(آیه ۳۳-۳۷) (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتَيْهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ)

لغت:

صاعه صدا و فریاد بسیار بلند و شدید.

تفسیر:

بعد از ذکر نعمت های دال بر وجود صانع عالم و قدرت او بر جمیع امور، که از جمله آن حشر و نشر و معاد است، ذکر احوال قیامت می نماید:

پس هنگامی که صیحه گوش خراش (نفخه دوم صور) در رسد؛

روزی که آدمی از برادرش (با وجود انس و ملاحظه و مهربانی که میان آنها بوده) می گریزد؛

و از مادر و پدرش نیز، با وجود محبت و لطف فراوانی که از آنها دیده، و نیز از همسر با آن که انیس او بوده، و پسرانش که باعث پشت گرمی او بوده اند.

و فرار از اقربا به جهت اشتغال او باشد به کار خود و اضطرار او به احوال خود،

ص: ۳۹۲

چنانچه می فرماید:

برای هر انسانی در آن روز حال و کاری خواهد بود که او را به خود مشغول می دارد و به سبب گرفتاری های خود به دیگری و کار دیگری نمی پردازد.

عطاء بن یسار از یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود:

روز قیامت خلائق محشور شوند سر و پا برهنه.... سوده گفت: من گفتم:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاسْوَأَتَاهُ! يَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ» چه رسوایی است که همه به عورت یکدیگر نظر می کند! حضرت فرمود: به جهت شدت گرفتاری، به خود مشغول باشند و به دیگری نپردازند. پس این آیه را تلاوت فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ. (۱) (آیه ۳۸ و ۳۹) (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ)

لغت:

مُسْفِرَةٌ اسم فاعل از باب إفعال، و مصدر آن به معنی روشن شدن است.

تفسیر:

چهره هایی در آن روز روشن و درخشان است؛

خندان و شادمان به سبب نجات از جهنم و وصول به روضه رضوان و نعمت های بی پایان و اینها اهل ایمان و طاعت باشند.

از انس بن مالک روایت شده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم از این آیه: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَنَسُ، هِيَ وَجُوهُنَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَمْرَةُ وَجَعْفَرٌ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، نَخْرُجُ مِنْ قُبُورِنَا وَنُورُ وَجُوهِنَا كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... (۲)

ص: ۳۹۳

۱- . تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۴۰.

۲- . شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، (چ بیروت)، ج ۲، ص ۴۲۳ و موسوعه الامامه، ج ۲، ص ۴۰۴ به نقل از شواهد التنزیل.

فرمود: ای انس، مراد از این وجوه خندان و شادمان، بنی عبدالمطلب اند: من و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. روز قیامت از قبور خود بیرون می آییم در حالی که صورت های ما چون آفتاب عالمتاب، روشن و درخشنده و لامع باشد.

(آیه ۴۰-۴۲) (وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجِرَةُ)

لغت:

غَبْرَةٌ به معنی غباری است که روی چیزی نشیند.

ترهق فعل مضارع یعنی می پوشاند. قَتْرَةٌ سیاهی.

تفسیر:

و چهره هایی در آن روز بر آنها غبار و تیرگی باشد.

سیاهی و تاریکی، آنها را فرا گرفته و پوشانده است.

آنان همان کافران و فاجران اند که از دایره فرمانبری از خدا خارج شده اند.

ص: ۳۹۴

(آیه ۱-۱۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ *
وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَإِذَا الْمَاءُ يُودَّهَ سِيلَلَتْ * بِأَيِّ ذَمِّ نَبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا
الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ)

تفسیر:

آن گاه که خورشید در هم پیچیده شود. گویی چیزی دورش پیچیده اند تا خاموش و بی حرارت گردد؛

و آن گاه که ستارگان تیره گردند و فرو ریزند؛

ص: ۳۹۵

و آن گاه که کوه ها سیر داده شوند؛

و آن گاه که شتران آبستن ده ماهه (با ارزش ترین مال آن عصر) رها و بی صاحب مانند؛

یعنی به جهت فرط مشغولی و گرفتاری، هیچ کس به آنها توجه نکند با آن که عزیزترین و نفیس ترین چیزها نزد عرب هستند، که بر آنها بار نمی کنند و سوار آنها نمی شوند و شیرشان را نمی دوشند.

نزد بعضی از مفسران مراد از «عشار» ابرها هستند که حامل باران اند. یعنی ابرها از باریدن معطل شوند.

وَ إِذَا الْوُحُوشُ... و آن گاه که همه حیوانات وحشی محشور شوند (از محل مرگ خود بیرون آیند)؛

و آن گاه که دریاها پر شوند و جوشان گردند؛

ابن عباس گفته: نزد قیام قیامت این شش علامت که مذکور شد، در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرت وقوع یابد، (۱) که آنها این است:

وَ إِذَا النُّفُوسُ... و آن گاه که ارواح برزخی با ابدان جدید محشوری، و نیکان با نیکان و بدان با بدان، و مردان بهشتی با همسران خود جفت گردند.

از ابن عباس روایت شده است که: آن گاه که مؤمنان، سه صنف شوند (۲) (اصحاب میمنه، اصحاب مشممه، مقربان).

وَ إِذَا الْمَوْءَدَةُ... و آن گاه که در باره هر نفس زنده به گور شده پرسیده شود (از دختران زنده به گور شده زمان جاهلیت، انسان های زنده به گور شده تاریخ، و بی گناهان در زندان مرده سؤال شود) که به چه جرمی کشته شدند؟ و از قاتلان آنها پرسیده شود که اینان را به کدامین گناه کشته اند؟

و فایده این سؤال از مؤوده آن است که در جواب گوید: «من بی جرم کشته شدم» تا موجب رسوایی و توبیخ بسیار قاتل او گردد و حجت بر او لازم شود.

پس غرض از این سؤال، تهدید پدران باشد که دختران را زنده در گور کرده باشند.

ص: ۳۹۶

۱- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۲- . تفسیر ابو الفتوح، چاپ اسلامی، ج ۱۲، ص ۵.

یعنی مقتول را از قاتل طلبند و به او گویند: کجاست دختر تو؟ و چه کردی با او؟ و به کدام گناه کشته شد؟ و به چه سبب او را کشتی؟! را

این عمل شیعی و فعل قبیح، عادت برخی از عرب بود در جاهلیت که از ترس فقر یا حقوق عار و عیب، دختران را زنده در گور می کردند. حق تعالی می فرماید: آن روز از قاتلان سؤال کنند که چرا ایشان را کشتید؟! (۱)

ابن عباس نقل نموده: چون وضع حمل زن نزدیک می شد، گودی ای می کردند و نزدیک آن می نشستند. اگر دختر بود در آن گودی می انداختند و آن را پر از خاک می کردند! البته این رفتار برخی از طوائف عرب بود (۱).

روایت شده است که قیس بن عاصم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: من نه دختر خود را زمان جاهلیت زنده به گور کردم! چگونه عذر آن را خواهم؟ (۲)...

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُصِّرَتْ: و آن گاه که کتاب های عمل از جانب خدای متعال میان اهل محشر منتشر و صحیفه عمل هر شخصی در مقابلش گسترده شود.

گفته شده: ای فرزند آدم، صحیفه عمل تو در هم پیچیده شود و بعد از آن در روز قیامت آن را بگشایند. پس باید مرد نظر کند در آنچه املا می کند در صحیفه خود و از نشر آن اندیشه نماید.

و آن گاه که آسمان از روی آنچه بر آن احاطه داشته برچیده شود؛

و آن گاه که جهنم بر افروخته و شعله ور گردد؛

و آن گاه که بهشت به متقیان نزدیک شود؛

یا نعمت های بهشت را نزدیک آورند و به مؤمن و کافر بنمایند تا سُرور مؤمنان زیاده شود و حسرت اهل جهنم مضاعف گردد.

(آیه ۱۴) (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ)

ص: ۳۹۷

۱- . مدرک سابق.

۲- منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

تفسیر:

آن روز است که هر کسی آنچه را از خیر و شرّ برای خود در دنیا حاضر کرده و انجام داده می‌فهمد.

این آیه جواب شرطهایی است که قبلاً ذکر شد.

مراد آن است که تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد، شش در دنیا و شش در آخرت، مشاهده نکند، نمی‌داند با خود چه کرده است. و چون بداند که با هر خیری، کرامتی و عطایی است و با هر شرّی، ملامتی و عتابی باشد، حسرت می‌خورد که چرا زیادتر کار نیک نکرده و بر بدی‌هایی که کرده غصه می‌خورد چرا به جا آورده؟! و آن حسرت و اندوه فایده ندهد.

در خبر است که یکی نزد ابن مسعود این سوره را تلاوت نمود. چون به این آیه رسید، گفت:

«وَأَنْقَطَعَ ظَهْرَاهُ» (۱) پشت من شکسته شد.

(آیه ۱۵-۱۸) فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ * الْجَوَارِ الْكُنُسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

لغت:

خُنُس جمع «خانس» به معنی پنهان شونده. کُنُس جمع «کانس» و آن هم به معنی پنهان شونده است. عَسَس فعل ماضی به معنی «رو آورد» و «پشت کرد» به هر دو معنی هست.

تفسیر:

نه، نه پس سوگند به ستارگان پنهان شونده در روز، و به ستارگان بازگردنده در شب.

نزد بعضی از مفسران، مراد جمیع کواکب اند که خُنُس، پنهان شدن آنها در روز است.

ص: ۳۹۸

چه از چشم‌ها غایب می‌شوند و کُنُس، ظاهر شدن آنها در شب است.

و سوگند به شب آن گاه که رو آورد و آن گاه که پشت کند، یعنی هوا را تاریک و سپس تاریکی را برطرف کند؛

و سوگند به صبح آن گاه که بدمد. یعنی طلوع کند و روشنایی آن امتداد یابد.

ویژگی های وحی، جبرئیل و پیامبر

(آیه ۱۹-۲۱) (إِنَّهُوَ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ)

تفسیر:

این آیه جواب چهار سوگند گذشته در آیات ۱۵ تا ۱۸ است.

این قرآن بی تردید گفتار فرستاده گرامی و ارجمند است.

مراد جبرئیل است که آن را از جانب خدا بر پیامبر نازل نموده و به او گفته است.

خلاصه معنی آن که قرآن کلام خداست و آن را به لسان جبرئیل بر پیامبر خوانده و حضرت آن را از جبرئیل تلقی نموده، نه آن که جبرئیل از پیش خود گفته باشد.

پس در وصف جبرئیل فرماید که نیرومند و در نزد خداوند عرش دارای قرب و منزلتی است.

(آیه ۲۱) (مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ)

تفسیر:

در آن جا مورد اطاعت فرشتگان و امین است.

هر چه گوید، فرمان او برند.

شیخ طوسی رحمه الله در تبیان فرماید:

احتمال دیگر این که مراد از رسول در این آیه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و صفاتی

که پس از آن یاد شده مربوط به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد. (۱) (آیه ۲۲) (وَمَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ)

تفسیر:

بعد از بیان حقیقت قرآن و نزول آن از نزد حضرت منان، به کافران خطاب فرماید که: و مصاحب و رفیق شما - یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله - دیوانه نیست.

این کلام نیز جواب قسم است، یعنی سوگند به امور مذکوره که قرآن به توسط جبرئیل از نزد حضرت سبحان بر پیامبر صاحب کرامت نازل شده و پیامبر، مجنون نیست، چنانچه کفار می گویند؛ بلکه عقل کل و خاتم رسل است.

(آیه ۲۳-۲۶) (وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ)

تفسیر:

و حقا که این پیامبر، او را - یعنی جبرئیل را - در آن کرانه روشن و افق بالاتر از افق آدمیان و کرانه فرشتگان دیده است.

و نیز در وصف پیامبر فرماید: و او بر غیب - یعنی بر آنچه به وحی دریافت نمود - بخیل نیست که آن را پنهان کند و بیان نکند یا تغییر دهد یا تأخیر اندازد یا مخلوط نماید.

و این قرآن، گفتار شیطان رانده شده از درگاه خداوند نیست.

پس به کجا می روید؟ یعنی از سخن بدین راستی و درستی، چرا اعراض می کنید و با وجود حق بودن آن، آن را به سحر و کهنات و اساطیر الاولین نسبت می دهید؟!

ص: ۴۰۰

(آیه ۲۷-۲۹) (إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَلَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ * وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَلَمِينَ)

تفسیر:

این قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست؛

برای آن کس از شما که بخواهد در اعتقاد و اخلاق و عمل مستقیم گردد.

حاصل آن که قرآن اگر چه به حسب ظاهر برای تمام عالمیان می باشد؛ لکن چون فقط طالبان حق و استقامت به تذکر آن منتفع می شوند از این رو بدیشان اختصاص داده است.

چنانچه در آیه دیگر می فرماید: *إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ*.

وَ مَا تَشَاءُونَ... و شما انتخاب این راه را اراده نمی کنید مگر آن که خداوند - پروردگار جهانیان - با اراده تکوینی بخواهد؛ زیرا اراده اختیاری شما مانند افعال اختیاری تان در تحت اراده خداست. (۱)

ص: ۴۰۱

۱- . در تفسیر برهان، در ذیل آیه، ح ۱۳ آمده که: امام هادی علیه السلام فرمود به درستی که خداوند تبارک و تعالی قلوب ائمه علیهم السلام را مکان و محلی برای اراده اش قرار داد، و هنگامی که خدا چیزی را بخواهد، آنها نیز می خواهند و هو قوله «وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَلَمِينَ».

(آیه ۱-۴) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ)

تفسیر:

آن گاه که آسمان بشکافد؛

و آن گاه که ستارگان از هم پاشند و فرو ریزند؛

و آن گاه که دریاها شکافته شود و آب ها به هم متصل گردند؛

یا دریاها بجوشند و پر شوند؛

یا آن که زمین همه آب های خود را فرو برد، پس همه دریاها خشک گردد و قطره ای آب در آن نماند؛

و آن گاه که قبرها زیر و رو شود و مردگان بیرون افتند و زنده شوند؛

(آیه ۵) (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ)

تفسیر:

چون امور یاد شده واقع شود هر انسانی از وضع و شریف، غنی و فقیر، مرد و زن و عالم و جاهل آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را تأخیر انداخته خواهد دانست. یعنی هر خیر و شری را که در زندگی انجام داده، و هر سنت و رسم نیک یا بدی را که پس از خویش به جای گذاشته است همه را خواهد دانست.

در کتاب منهج الصادقین روایت شده که در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سائلی کمک خواست؛ اما کسی چیزی به او نداد. مرتبه دیگر سؤال نمود، یکی چیزی به او داد. مردمان چون دیدند که او صدقه داد، همه عطا کردند. پس حضرت فرمود:

مَنْ اسْتَيْتَنَ خَيْرًا فَاسْتَيْتَنَ بِهِ فَلَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أَجْرِ مَنْ اتَّبَعَهُ غَيْرَ مُنْقَصٍ مِنْ أَجْرِهِمْ، وَمَنْ اسْتَيْتَنَ شَرًّا فَاسْتَيْتَنَ بِهِ فَعَلَيْهِ وَزُرُّهُ وَمِثْلُ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ غَيْرَ مُنْقَصٍ مِنْ أَوْزَارِهِمْ: هر کس سنت خیری به جا آورد، پس عمل به آن شود، پس برای اوست اجر آن و مثل اجرهای کسانی که از او پیروی کنند در حالتی که از اجر آنها چیزی کم نشود، و هر که سنت بدی گذارد، پس به جا آورند آن را، پس بر اوست وزر آن و مثل وزر کسانی که از او پیروی نمودند، بدون کم شدن از وزر آنها. حذیفه یمانی که در آن جا حاضر بود این آیه را تلاوت نمود: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ. (۱) بنابراین تمام تأسیس کنندگان و سازندگان مؤسسات خیر مانند مساجد و مشاهد و مجالس دینی را شامل شود و همچنین مؤسسات شرّ و فساد مانند مجالس فسق و فجور و ترویج و اشاعه قبیح در میان جامعه را شامل می گردد.

(آیه ۶-۸) (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّلَكَ فَعَدَلَكَ * فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ)

ص: ۴۰۳

ای انسان، چه چیز تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور نمود که به ربوبیت او کفر و به کرم او کفران ورزیدی؟!!

یعنی فضل و عنایت منعم حقیقی به انعام و افضال موجب سپاسداری و شکرگزاری او خواهد بود، نه آن که به عکس باعث بر کفران و حق ناشناسی او گردد. و البته این از نهایت جهل و خلاف وجدان خواهد بود و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را تلاوت نمود، فرمود:

غَرَّهَ جَهْلُهُ: نادانی و جهالت او، او را مغرور ساخت. یعنی در جواب مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ فرمود:

غَرَّهَ جهله.

اللَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ: آن خدایی که تو را آفرید و اندام هایت را با قرار دادن هر عضوی در محل مناسب خود طبق حکمت بالغه خود، درست و منظم ساخت و با ایجاد توازن و تعاون میان اعضا، در ایفای اهداف مربوطه تعدیل شان کرد و سامان شان داد.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ: در هر صورت و شکلی که می خواست از نظر خصوصیات اعضا و اوصاف هیئت مجموع تو را ترکیب بخشید.

یعنی ترکیب داد تو را در هر صورتی که مشیت و اراده او اقتضای آن می کرد از صورت های مختلفه در حسن و قبح و طول و کوتاه قدی و ذکوریت و انوئیت و شبیه بودن به پدر یا مادر و دایی و عمو و غیر آن از سایر خویشان.

از اعظم نعمت های الهی نسبت به افراد انسانی آن است که بدین صورت جمیل او را بیافرید و حضرت صادق علیه السلام فرماید:

«لَوْ شَاءَ رَبُّكَ عَلَى غَيْرِ هَذِهِ الصُّورَةِ»: (۱) اگر قادر متعال می خواست، تو را به صورتی غیر این صورت ترکیب می کرد و مصوّر می ساخت. و لکن به فضل و کرم خود تو را به احسن تقویم خلق فرمود که آن صورت انسانی است و البته چنین احسان بزرگ، سپاسداری و شکرگزاری و حق شناسی منعم محسن را لازم دارد.

(آیه ۹) (كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ)

ص: ۴۰۴

تفسیر:

چنین نیست که به کرم خدا مغرور شده باشید؛ زیرا کرم و فضل خدا موجب شکر و طاعت است نه کفر و معصیت؛ بلکه شما روز جزا و معاد را تکذیب می کنید.

(آیه ۱۰ تا ۱۲) (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ)

تفسیر:

و البته بر شما نگهبانانی از فرشتگان هست؛

بزرگوارانی نویسنده که اعمال و اقوال شما را می نویسند؛

که ظاهر و باطن و خلوص و ریا و مراتب کمال و نقص آنچه را انجام می دهید از نیک و بد می دانند.

تبصره: ابن بابویه رحمه الله در کتاب اعتقادات فرماید:

اعتقاد ما آن است که هیچ بنده ای نیست مگر آن که دو فرشته بر او موکل اند، اعمال او را می نویسند. اگر قصد حسنه نماید، برای او یک حسنه و اگر به جا آورد، ده حسنه می نویسند و اگر قصد گناه کند، ننویسند، و چون به جا آورد، هفت ساعت به او مهلت دهند، چنانچه توبه کند، ننویسند و اگر توبه نکند، یک گناه بر او می نویسند...

ابرا، فاجران و روز جزا

(آیه ۱۳-۱۹) (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ * يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ * وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَالِبِينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ * يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا * وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ)

ص: ۴۰۵

تفسیر:

بی تردید نیکان در آخرت در نعمتی فراوان اند که باقی است و دائماً در تزیید است.

و بی شک بدکاران که منکر قیامت اند در جهنمی سوزانند.

روز جزا در آن وارد می شوند و حرارت آن را می چشند و می سوزانند.

و هرگز آنها از آن غایب نباشند. یعنی از جهنم خارج نشوند و در آن محلّد باشند.

روایت شده است که فضیل هرگاه این آیه را می خواند، می گفت:

مَيَا أَشَدَّهَا مِنْ آيَةٍ عَلَى الْعَمَالِينَ: سخت ترین آیه بر غافلان این آیه است. (1) وَمَيَا أَدْرَكَكَ...: و تو چه می دانی روز جزا و حساب چیست؟

باز تو چه می دانی که روز جزا و حساب چیست؟

تکرار، جهت تعجب و عظمت شأن آن روز است.

یعنی کنه و حقیقت آن را هیچ کس نداند و علم هیچ عالمی و فهم هیچ کسی به آن نرسد.

یا تو چه می دانی آن چیزی را که در روز جزا از انواع نعم برای اهل بهشت است؟ و چه می دانی آن چیزی را که در آن روز از اصناف عذاب برای اهل جهنم است؟

يَوْمَ لَاتَمْلِكُ...: روزی که هیچ کس نسبت به دیگری قادر به انجام کاری نخواهد بود و فرمان در آن روز تنها از آن خداوند است.

یعنی هیچ کس نتواند که به قوت و قدرت خود نفعی به کسی رساند و یا از او عذابی را دفع کند، و حکم و فرمان در آن روز در جزا و ثواب و عفو و عذاب مخصوص خداوند است، و بدون اذن او هیچ کس نتواند برای کسی شفاعت نماید.

ص: ۴۰۶

تهدید و اندرز کم فروشان

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِیْنَ اِذَا اٰتٰوْا عَلٰی النَّاسِ یَسْتَوْفُوْنَ * وَاِذَا كَالُوْهُمْ اَوْ وُزِنُوْهُمْ یُخْسِرُوْنَ)

تفسیر:

وای بر کم فروشان!

آنان که چون از مردم پیمانه می ستانند به تمام می ستانند؛

و چون برای مردم پیمانه یا وزن می کنند کم می گذارند و به ایشان زیان رسانند.

چون این سوره نازل شد، حضرت به میان بازار آمد و آن را برایشان خواند. سپس فرمود:

خَمْسٌ بِخَمْسٍ: پنج خصلت نکوهیده مقارن پنج مصیبت و بلاست. گفتند: یا رسول الله، آن پنج چیز چیست؟ فرمود:

مِا نَقَصَ قَوْمٌ الْعَهْدَ اِلَّا سَلَطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ عِدْوَهُمْ، وَمَا حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَّا فَشَا فِيْهِمُ الْفَقْرُ، وَمَا ظَهَرَتْ فِيْهِمُ الْفَاحِشَةُ اِلَّا فَشَا فِيْهِمُ الْمَوْتُ، وَلَا طَفَّفُوا الْكَيْلَ اِلَّا مَنَعُوا التَّبَاتَ وَاُخِذُوا بِالسِّنِّينَ، وَلَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ اِلَّا حَبَسَ عَنْهُمْ الْقَطْرُ:

ص: ۴۰۷

۱- هیچ قومی نقض عهد ننماید مگر آن که خدا دشمن آنها را بر ایشان مسلط سازد.

۲- و حکم به غیر ما انزل الله نکنند مگر آن که فقر در ایشان شیوع پیدا کند.

۳- و آشکار نشود در میان ایشان گناه و بی عفتی مگر آن که مرگ ناگهانی در میان ایشان شایع شود.

۴- و کم نکنند کیل را مگر آن که به قحط و غلا مبتلا گردند.

۵- و منع نکنند زکات را مگر آن که باران از آنها منع شود. (۱) و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون از قضاوت فارغ می شد به بازار کوفه می آمد و می فرمود: ای مردمان، از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام بدهید و طریق عدل را در آن مراعات کنید و چیزهای موزون و مکیل را به مردم کم ندهید و در زمین فساد و تباهی ننمایید. (۲)

از ابن مسعود منقول است که:

الصَّلَاةُ مَكِّيَالٌ، فَمَنْ أَوْفَى وَفَى لَهُ، وَمَنْ طَفَفَ وَقَدَّ سَجْمَعْتُمْ مَا قَالَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُطَفِّينَ: نَمَاز مَكِّيَالِ اسْت، هَر كِه خُوب وَ كَامِل ادا نَمَاید، پاداش تمام برای او هست و هر که بکاهد از آن، در آیه وَايَةُ وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ داخل خواهد بود. (۳)

(آیه ۴-۶) (أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)

تفسیر:

آیا آنها - یعنی کم فروشان - گمان نمی کنند که برای حساب و کتاب برانگیخته می شوند؟ در روزی بزرگ؟ روزی که همه مردم برای محاسبه و داوری در پیشگاه پروردگار جهانیان بر می خیزند.

یعنی آیا به معاد گمان هم ندارند؟

ص: ۴۰۸

۱- . به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۲ ص ۲۰-۲۱ و تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۱۵ رجوع شود.

۲- . تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۲، ص ۲۱ با کمی تفاوت.

۳- . تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵۲ (با اندکی اختلاف).

چه هر که گمان به قیامت و زنده شدن داشته باشد به امثال این قبیح جرأت ننماید. چه رسد به آن که به قیامت و معاد و حساب یقین داشته باشد.

محل کتاب فجار و سرانجام تکذیبگران

(آیه ۷-۹) (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ)

تفسیر:

چنین نیست که می پندارند حساب و معادی نیست، بی تردید نوشته و کارنامه کافران و فاجران در سَجین است.

و تو چه می دانی که سَجین چیست؟

نوشتار جامع رقم خورده ای است که مجازات اعمال همه کافران و فاجران در آن است.

در کتاب کافی است که از حضرت کاظم از این آیه سؤال شد فرمود: ایشان کسانی هستند که در حق ائمه فاجر شدند و بر ایشان تعدی نمودند. (۱)

(آیه ۱۰-۱۳) (وَيَلِيَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ * وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)

تفسیر:

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان؛

آنان که روز جزا را تکذیب می کنند و آن را باور ندارند.

و روز جزا را جز هر متجاوز از حدود گناه پیشه تکذیب نمی کند.

ص: ۴۰۹

همان که هر گاه آیات ما بر او تلاوت و خوانده می شود از روی جهل و عناد می گوید:

اینها افسانه های پیشینیان است.

و هر گاه کسی در جهل و عناد و انکار به این مرتبه رسیده باشد، آیات الهی و شواهد نقلی به او نفعی نخواهد داشت. چنانچه بر دلایل عقلی فایده و اثری مترتب نخواهد ساخت و حال آن که برهان مبدأ و معاد، فطری است و هر کس عقل سلیم داشته باشد، آن را انکار ننماید.

حضرت سجاد علیه السلام فرماید:

وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى: تعجب و تمام تعجب از کسی است که منکر شود نشئه آخرت را و حال آن که می بیند نشئه اولی را که دنیا باشد! (۱)

زنگار قلب

(آیه ۱۴) (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

تفسیر:

چنین نیست که آیات قرآن ما افسانه باشد؛ بلکه آنچه به جا می آوردند از گناهان، بر دل های آنها زنگار بسته است.

یعنی قلوب ایشان به سبب غلبه کفر و معاصی، زنگ گرفته و تاریک گشته و بدین سبب معرفت حق و باطل برایشان مخفی شده و نصیحت بر دل های آنها اثر نمی کند.

عیاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود:

مِثْلُ مَنْ عَبِدَ الْمُؤْمِنِ الْإِثْمَانِ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ، فَإِذَا أَذِنَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي تِلْكَ النُّكْتَةِ سُودَاءٌ، فَإِذَا تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّودَاءُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السُّودَاءُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيْضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيْضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا. هیچ بنده مؤمنی نباشد مگر آن که در قلب او نقطه سفیدی است و چون گناه کند نقطه سیاهی در میان آن پیدا شود، پس اگر توبه کند، آن سیاهی زایل گردد و اگر بر گناه مداومت نماید، آن سیاهی زیاد شود تا آن که تمام آن نقطه سفید را بپوشاند و هر گاه آن سفیدی به

ص: ۴۱۰

کلی پوشیده گردد، صاحب او هرگز به خیر بر نگردد و دائم در معاصی باشد. و بعد از آن فرمود: این است فرمایش الهی: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۱)

محل کتاب ابرار و سرانجام آنها

(آیه ۱۵) (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)

تفسیر:

چنین نیست که کافران پندارند (بی تردید معاد و قیامت هست؛ امّا) آنها در آن روز از عنایات پروردگارشان محجوب و محروم اند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه، فرمود:

أَيُّ مَحْرُومُونَ عَنْ ثَوَابِهِ وَكَرَامَتِهِ (۲)، پس مراد از محجوبیت، محرومیت ایشان از رحمت و ثواب الهی است.

(آیه ۱۶ و ۱۷) (ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ * ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِيَ تُكذِّبُونَ)

تفسیر:

سپس آنان - یعنی تکذیب کنندگان قیامت و معاد - حتماً وارد جهنم می شوند و حرارت آن را چشیده و در آن خواهند سوخت.

سپس به آنها از روی توبیخ و سرزنش گفته می شود: این عذاب جهنم همان چیزی است که آن را در دنیا تکذیب و انکار می کردید و باور نداشتید.

(آیه ۱۸-۲۱) (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)

ص: ۴۱۱

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵۳.

۲- . همان مأخذ، ص ۴۵۴.

تفسیر:

چنین نیست که معاد و حسابی در کار نباشد، همانا نوشتار و کارنامه پاداش نیکان در علین است.

و توجه می دانی که علین چیست؟

نوشتار و کتاب جامع رقم خورده ای است که پاداش های نیکان در آن است؛

که فرشتگان مقرب در گاه الهی آن را می بینند و نزد آن حاضر می شوند.

بعد از آن در وصف ابرار فرماید:

(آیه ۲۲-۲۴) (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرْآلِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ)

تفسیر:

به یقین نیکوکاران در نعمتی فراوان هستند.

بر روی تخت های آراسته فاخر، به نعمت های بهشتی و جمال حق می نگرند و از مناظر بهشت و انواع کرامت ها و رحمت ها شادمان و فرحناک اند.

در چهره های آنان خرمی و طراوت نعمت فراوان را درک می کنی و می بینی.

(آیه ۲۵-۲۸) (يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خَتْمُهُوْ مِسْكَ وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ * وَ مَزَاجُهُوْ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ)

تفسیر:

از شراب صاف و ناب سر به مهر سیراب می شوند.

که مهر آن از مشک است و آخرین جرعه هایش بوی مشک می دهد.

ص: ۴۱۲

و در این نعمت ها باید رقابت کنندگان رقابت کنند. یعنی در دنیا بر یکدیگر در عمل صالح و خیر سبقت جویند.

و در وصیای حضرت رسول به حضرت علی علیهما السلام است: یا علی، هر کس برای رضای خدا و امتثال امر او از آشامیدن خمر خودداری کند خداوند او را از رحیق مختوم سیراب فرماید. (۱)

وَ مَرَّجُهُ مِنْ... و آمیزه آن شراب از چشمه تسنیم است که از بالا سرازیر می شود.

چشمه تسنیم چشمه ای است که مقربان درگاه الهی از آن می آشامند.

رفتار مجرمان و مؤمنان با هم در دو جهان

(آیه ۲۹-۳۲) (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ)

تفسیر:

همانا آنان که در دنیا مشرک بودند و گناه می کردند به حال کسانی که ایمان آورده بودند می خندیدند.

و چون بر آنها می گذشتند از روی تمسخر با چشم و ابرو به یکدیگر اشاره می کردند.

و چون به سوی کسان خود باز می گشتند با شادی از مسخره کردن آنها باز می گشتند.

یعنی از استهزای آنها لذت می بردند.

و هنگامی که کافران و منافقان، مؤمنان را می دیدند می گفتند: این گروه که به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده و پیرو او هستند مسلماً گمراه اند.

نقل شده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با گروهی از اصحاب خدمت حضرت رسول می رفتند. اتفاقاً در راه به گروهی از منافقان رسیدند، آنها آغاز به خنده و استهزا کردند و از روی سفاهت، زبان به کلمات ناپسندیده گشودند. چون امیر مؤمنان به مجلس حضرت رسول وارد شد، آن حضرت آیه *وَ إِذَا مَرُّوا... را خواند*

ص: ۴۱۳

و آن سرور را خوشحال و حرم گردانید، و قدر و منزلت حضرت علی نزد خدای متعال را ظاهر ساخت. (۱) (آیه ۳۳-۳۶) (وَ مَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ * فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرْآلِكِ يَنْظُرُونَ * هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)

تفسیر:

با آن که آنها بر مؤمنان به عنوان نگهبان فرستاده نشده بودند که مراقب هدایت و ضلالت آنها باشند.

و نزد بعضی از مفسران این نیز از قول کفار است، یعنی کفار از روی انکار می گفتند که پیروان پیامبر گمراه اند و فرستاده نشده اند بر ایشان، که نگهبانان ایشان باشند و ایشان را از عقیده خود باز دارند و به دین دیگری دعوت کنند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ...: پس امروز که روز قیامت است کسانی که ایمان آورده اند به حال کافران می خندند.

بر روی تخت های بهشتی به حال جهنمیان می نگرند؛

(تا ببینند) که آیا کافران در برابر آنچه می کردند جزا داده شدند؟ یا عقاید و اعمال باطلشان در وجودشان تجسم کیفی یافت؟

استفهام بر سیل تقریر است، یعنی البته ایشان جزا داده شوند به مثل آنچه با مؤمنان از استهزا و خنده در دنیا می نمودند و به جهت آن به عذاب نیران و عقاب جاودان گرفتار شوند.

و ممکن است که ملائکه، آن را به مؤمنان بگویند و ایشان را تنبیه کنند به این که کفار به جزای کفر و استهزا رسیدند تا سرور ایشان بیشتر شود.

ص: ۴۱۴

۱- . به کشف و مجمع البیان ذیل آیه رجوع شود.

استعمال لفظ ثواب در مقام عقوبت، با آن که در عرف به نعمت و رحمت و کرامت مختص است، به جهت آن است که در اصل لغت به معنی جزایی است که به عامل به سبب عمل او داده می شود، پس استعمال او در این مقام به اصل لغت است.

ص: ۴۱۵

حوادث قیامت و حساب و کتاب

(آیه ۱-۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (اِذَا السَّمَاءُ اَنْشَقَّتْ * وَ اَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ * وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ * وَ اَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ * وَ اَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ)

لغت:

إذن در این جا به معنی گوش دادن است.

تخلّت فعل ماضی یعنی تخلیه و خالی شد.

تفسیر:

آن گاه که آسمان شکافته شود؛

و به اراده حتمی پروردگار خود تکویناً گوش سپارد و سزاوار است که چنین باشد؛

مراد آن است که آسمان در انشقاق مسخر فرمان او باشد و از آن امتناع ننماید.

و آن گاه که این زمین به واسطه بزرگ شدنش یا هموار شدنش یا نبود کوه ها و دریاها

گسترده شود؛

و آنچه را در درون دارد از گنج ها و مرده ها بیرون افکند و تهی گردد؛

و به اراده حتمی پروردگارش تکویناً گوش سپارد و سزاوار است که چنین باشد؛

جواب دو جمله شرطیه (یعنی إِذَا السَّمَاءُ... وَ إِذَا الْأَرْضُ) این است که: انسان پروردگارش را دیدار می کند و به حسابش رسیدگی می شود.

(آیه ۶) (يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ)

لغت:

کدح یعنی سعی و تلاش سخت و شدید.

تفسیر:

ای انسان، بی تردید تو به سوی دیدار جمال و جلال و ثواب و عقاب پروردگارت با تلاشی سخت به سیر تکوینی و طبیعی رهسپاری، پس او را دیدار خواهی کرد.

یعنی البته به پاداش خواهی رسید و از آن چاره ای نیست.

یا حکم خدا را در آن جا که حکمی غیر از حکم او نباشد ملاقات خواهی کرد.

(آیه ۷-۹) (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا)

لغت:

انقلاب در این جا به معنی بازگشتن است.

تفسیر:

اما کسی که نامه عمل او به دست راستش داده شود.

پس به زودی به محاسبه آسانی که در آن مناقشه و مضایقه نباشد حساب خواهد شد.

ص: ۴۱۷

ابن بابویه رحمه الله در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيَّنَ قَوْلُ اللَّهِ عِزُّ وَجَلُّ: فَسَوَّفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا

؟ قَالَ: ذَاكَ الْعَرِضُ يَعْنِي التَّصَفُّحَ.

هر که را حساب کنند، عذاب گردیده شود. پس کسی عرض کرد: یا رسول الله، پس فرمایش خدا که فرموده «پس حساب شود حساب آسان» کجاست؟ فرمود: آن تصفح و گذشت و عدم سختگیری در حساب است. (۱) وَ يَنْقَلِبُ... و به سوی کسان خود در بهشت از ارحام و حور و غلمان با سرور و شادی باز می گردد.

در منهج الصادقین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبُهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَأُذْخِلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ. قِيلَ: مَا هُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تُغَطِّي مَنْ حَرَمَكَ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَتَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛

فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد، خدای متعال او را به حساب آسان محاسبه کند و داخل بهشت فرماید. گفتند: کدام است یا رسول الله؟ فرمود: ۱ - عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده باشد. ۲ - صله و پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد. ۳ - عفو کنی و درگذری از کسی که به تو ظلم نموده باشد. (۲) (آیه ۱۰-۱۲) (وَ أَمَّا مَنِ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوَّفَ يَدْعُو تَبُورًا * وَ يَصْلَى سَعِيرًا)

لغت:

تبور یعنی هلاکت. یصلی فعل مضارع یعنی ملازم سعیر و آتش می شود.

ص: ۴۱۸

۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۲ در بحار، ج ۷، ص ۲۶۳ در باره جمله آخر این حدیث توضیحی داده شده است.

۲- منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

تفسیر:

و اما کسی که نامه عمل او از پشت سرش به دست چپ او داده شود؛

پس او به زودی با فریاد، مرگ خود را خواهد طلبید!

و در آتش افروخته وارد می شود و می سوزد.

در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده:

چون روز قیامت شود نامه عمل را بدیشان دهند و گویند: بخوان کتاب خود را.

پس بنده متذکر می شود آنچه را که به جا آورده است در دنیا، به گونه ای که گویا همان ساعت آن را به جا آورده باشد.

(۱) (آیه ۱۳-۱۵) (إِنَّهُمْ كَانُوا فِي أَهْلِهِمْ مَسْرُورًا * إِنَّهُمْ ظَنُّوا أَن لَّنْ يَحُورَ * بَلَى إِنَّ رَبَّهُمْ كَانَ بِهِمْ بَصِيرًا)

لغت:

یحور فعل مضارع به معنی باز می گردد و مصدر آن «حور» به معنی رجوع.

تفسیر:

زیرا او در دنیا میان کسان خود با غفلت از آخرت به مال و جاه مسرور و شادمان بود.

او می پنداشت که هرگز به سوی خداوند باز نمی گردد و زنده شدن بعد از مرگ و معاد را باور نداشت.

آری باز می گردد، همانا پروردگارش همواره به حال و اعمال او بیناست و او را به محشر خواهند آورد و جزا و سزا به او خواهند رسانید.

(آیه ۱۶-۱۹) (فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَاللَّيْلِ * وَ مَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ)

ص: ۴۱۹

لغت:

وسق فعل ماضی یعنی جمع کرد. اُتساق در این جا به معنی کامل شدن است.

شگفتی از بی ایمانی و بی سجدگی اهل عذاب

تفسیر:

پس سوگند به سرخی مغرب که بعد از آفتاب در افق پیدا می شود؛

و سوگند به شب و آنچه که جمع آوری کند؛

یعنی به هر چه تاریکی شب آن را جمع کند و فرو پوشد بعد از آن که در روز منتشر بوده باشد، از انواع جنبنده ها، چه در شب هر جنبنده ای به مأوای خود رجوع می کند.

و سوگند به ماه آن گاه که از حال «هلالی» به تدریج نورش کامل گردد تا در شب چهاردهم ماه به مرتبه «بدر» بودن برسد.

لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ: این آیه جواب قسم های سه گانه یاد شده است.

که بی تردید شما حالی را پس از حالی خواهید پیمود.

یعنی در دنیا مسیر تکاملی جسم و بدنتان را از حال نطفه بودن تا حال مرگ که بیش از سی حالت است خواهید پیمود و در سیر تکاملی روحتان از حال پذیرش اسلام تا رسیدن به قرب الهی و کمال قرب را خواهید پیمود، و پس از دنیا از حال ورود به برزخ و انتقال به قیامت و مواقف آن تا ورود به بهشت خواهید پیمود.

(آیه ۲۱-۲۰) (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ)

تفسیر:

پس کافران را چه شده که با این همه شواهد و نشانه های روشن ایمان نمی آورند و خدا و قیامت و پیامبری پیامبر و آسمانی بودن قرآن را تصدیق نمی کنند؟!

و چون قرآن بر آنها تلاوت شود خضوع نمی کنند و به سجده نمی افتند؟!

به اتفاق علمای امامیه سجده بعد از تلاوت این آیه مستحب است.

از حضرت رسول روایت شده که آیه **وَاسْتَجِدْ وَاقْتَرِبْ (۱)** را قرائت فرمود و سجده نمود و همه مؤمنان سجده کردند. کفار قریش بالای سر ایشان ایستاده بودند دست بر دست می زدند و استهزا می کردند. خدای متعال این آیه را نازل فرمود. **(۲) (آیه ۲۲ و ۲۳) (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ * وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ)**

تفسیر:

بلکه کسانی که کفر ورزیده اند، پیوسته قرآن را تکذیب می کنند و در آیات آن تدبیر نمی نمایند و به خاطر عناد و پیروی از رؤسایشان ایمان نمی آورند.

و خداوند به آنچه از کفر و عناد در دل خود پنهان می کنند دانایتر است.

ایعناء ادخال چیزی است در وعاء که ظرف باشد، و قلب ظرف آن چیزی است که در او حاصل می شود از علم و جهل. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کمال می فرماید:

هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيَتْ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا؛

این قلوب به منزله ظروف اند برای نگهداری، پس بهترین دل ها نگهدارنده تر آنهاست که علم و معارف و حقایق بیشتری را در خود جای دهد.

(آیه ۲۴ و ۲۵) (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

تفسیر:

پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده.

تعبیر بشارت در مقام انذار برای سرزنش و توبیخ و استهزاست.

ص: ۴۲۱

۱- . سورة علق، آیه ۱۹.

۲- . منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹۶.

مگر کسانی که به خدا و پیامبر و معاد ایمان آورده و عمل های شایسته و صالح از عبادات و طاعات انجام داده اند که برای آنها پاداشی بی منت و بی نهایت است.

آیه شریفه دال است بر آن که عمل صالح، مثبت و محقق ایمان است، و ایمان بدون عمل صالح ناقص خواهد بود. بلکه ایمان به تمامه عمل است. چنانچه در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام در ذیل حدیثی نقل شده که راوی گوید:

قلت: أَلَا- تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيْمَانِ، أَمْ قَوْلٌ هُوَ وَعَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؟ فَقَالَ: الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ، وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ...؛

گفتم آیا خبر نمی دهی مرا از ایمان که آیا گفتار است با عمل، یا گفتار بدون عمل است؟ پس فرمود: ایمان به تمامه عمل باشد، و گفتار هم بعض از آن عمل است که از جانب خدای متعال واجب شده است....(۱)

ص: ۴۲۲

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴ ذیل ح ۱.

(آیه ۳-۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ السَّمَاۗءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَ شَٰهِدِ وَ مَشْهُودِ)

اعراب:

بعد از الموعود «به» در تقدیر است.

تفسیر:

سوگند به آسمان داری برج ها (مراد برج های دوازده گانه سال شمسی است).

و سوگند به روزی که وعده داده شده. یعنی روز قیامت که مردم در آن روز بر وفق عقاید و اخلاق و اعمالشان جزا خواهند یافت.

و سوگند به مشاهده کننده حادثه اخدود و هر چیز مورد مشاهده از آنهایی که در اخدود سوزانده شدند.

و یا سوگند به هر پیامبری که گواه و شاهد بر امت خود است و هر مشهود صالح از امت او.

و به پیامبر اسلام که گواه و شاهد بر پیامبران گذشته است در آخرت و آنان که مورد گواهی اویند.

و به هر فرشته گواه و شاهد بر اعمال مردم در آخرت، و مردم نیکوکار مورد گواهی آنان.

و به حجر الاسود شاهد زائران خانه خدا و مشهودان او.

داستان اصحاب اخدود

(آیه ۴-۹) (قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)

اصحاب الاخدود یعنی «صاحبان گودال» اجمال داستان آنها به قولی به این شرح است: پیامبری مبعوث شد، گروهی به او ایمان آوردند، و شاه و یارانش او را تکذیب کردند، کار آنها به جنگ کشید و بالاخره آن پیامبر و مؤمنان دستگیر و اسیر شدند و شاه مذکور دستور داد گودالی پر از آتش آماده ساختند و اعلام کردند هر کس از ایمان به این پیامبر دست بردارد باید در این آتش بسوزد! و کسانی که به ایمان خود ثابت ماندند در آن آتش سوزانده شدند.

اعراب:

«النار» بدل از «الاخدود» است.

تفسیر:

کشته باد صاحبان آن خندق یعنی شاه کافر و ستمگر و یارانش که مؤمنان مخالف خود را در آن خندق آتش افکندند.

آن آتش پرهیمه و شعله ور.

ص: ۴۲۴

مورد نفرین گشتند اصحاب اخدود هنگامی که بر کنار خندق آتش برای انداختن مؤمنان در آتش، یا تماشای انداختن آنها در آتش نشسته بودند.

و آنها به آنچه بر سر مؤمنان می آوردند ناظر بودند.

و آنها بر مؤمنان هیچ عیب و ایرادی نگرفتند جز آن که به خدای مقتدر ستوده صفات و افعال ایمان آورده بودند.

خلاصه معنی آن که مؤمنان، هیچ کاری را که مستوجب سوختن و عذاب باشد نکرده بودند مگر آن که به خدایی که غالب بر همه چیزها و مستحق جمیع حمد و ثنات ایمان آورده بودند.

اللَّذِي لَهُ مُلْكُ...: آن خدایی که ملکیت حقیقی و مالکیت تمام آسمان ها و زمین از آن اوست؛ زیرا که آفرینش و حفظ و تدبیر همه به دست اوست و خداوند بر همه چیز ناظر و حاضر و گواه است.

بنابراین ذاتی که متّصف به این صفات باشد، مستحقّ آن است که به او ایمان آرید و ذات او را پرستش کنید، نه آن که در حق او کافر شوید و طریق کفران پیش گیرید.

(آیه ۱۰) (إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ)

لغت:

فتنه در این جا به معنی عذاب کردن است.

تفسیر:

این آیه جواب سه یا چهار سوگند اوّل سوره است و از آیه چهار تا نه شرح مورد سوگند بود.

بی تردید کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب و شکنجه کردند و سپس از کفر و

ص: ۴۲۵

طغیان توبه نکردند، برای آنها عذاب های گوناگون جهنم و نیز برای آنها عذاب آتش سوزان است.

(آیه ۱۱) (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ)

تفسیر:

به یقین کسانی که به خدا و رسول و معاد ایمان آوردند و عمل های شایسته و صالح انجام دادند، برای آنها بهشت هایی است که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها روان است. آن است کامیابی بزرگ.

برخی از صفات پروردگار

(آیه ۱۲-۱۶) (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ * إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ * وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ)

اعراب:

المجید مرفوع و خبر هو است نه این که صفت عرش باشد.

تفسیر:

همانا به قهر گرفتن پروردگارت بسیار سخت و شدید است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ سَيِّئَاتِ اللَّهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: قَالَ: قُلْتُ: وَمَا سَيِّئَاتُ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَخْذُ عَلَى الْمَعَاصِي: پناه برید به خدا از سطات الهی در شب و روز. راوی عرض کرد: سطات خدا چیست؟ فرمود: گرفتن بر گناهان (۱) به

ص: ۴۲۶

شدّت و سختی).

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي... حَقًّا که اوست که آفریدگان را پدید می آورد و پس از مرگ دوباره به حال قبل باز می گرداند.

ذکر این دو صفت بعد از بطش شدید به جهت دلالت است بر قدرت و شدّت بطش خداوند؛ زیرا هر که بر ایجاد و اعاده قادر باشد، البتّه بر شدّت اخذ و بطش قادر خواهد بود.

وَ هُوَ الْغَفُورُ... و اوست آمرزنده و دوستدار مطیعان که به جهت رضای او از معاصی اجتناب نماید.

صاحب عرش و مالک تصرّف در جهان هستی و ارجمند در ذات و صفات است.

انجام دهنده آنچه را که اراده کند است. زیرا تمام اشیاء در حیطة اراده و مشیّت اوست، به محض اراده او بدون هیچ فاصله وجود پیدا می کند.

(آیه ۱۷ و ۱۸) (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ * فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ)

اعراب:

فرعون... بدل از الجنود، و جرّ آنها به فتحه است. یا أَعْنَى در تقدیر است و فرعون و ثمود منصوب هستند و نصب آنها به فتحه است.

تفسیر:

آیا خبر آن سپاهیان از امت های گذشته، که در برابر خدا و پیامبرانش لشکرکشی کردند به تو رسیده است؟!

سپاهیان فرعون و ثمود (که قوم حضرت صالح بودند) آیا خبر آنها به تو رسیده که چگونه به هلاکت رسیدند؟!

اما فرعون و فرعونیان پس از اتمام حجّت بر آنان به ظهور آیات بینات از حضرت

ص: ۴۲۷

موسی علیه السلام، و مزید کفر و طغیان ایشان، همه به عذاب غرق هلاک و به آتش عالم برزخ گرفتار شدند. اما قوم ثمود پس از انجام درخواست معجزه دلخواه آنها که بیرون آمدن شتر با بجه خود از میان کوه بود، و پی کردن آنها آن شتر را، با صیحه هلاک شدند.

(آیه ۱۹) (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ)

تفسیر:

تنها آنها تکذیب نکردند؛ بلکه کسانی از قوم تو هم که کفر ورزیده اند در انکار و تکذیب شدیدتری هستند. یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا را تصدیق نمی کنند.

این اشعار است بر تعمّد ایشان در تکذیب، و تعجب از حال آنها که با آن که از حال امم گذشته آگاه شده و شومی عاقبت آنها را دریافته اند و آثار هلاکت ایشان را دیده اند، متنبّه نمی شوند و از مستی غفلت هشیار نمی گردند. پس تکذیب اینها از آنها اشدّ است.

(آیه ۲۰) (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ)

لغت:

محیط اسم فاعل از باب افعال به معنی احاطه دارنده.

تفسیر:

و خداوند بر آنها از هر سو احاطه وجودی و علمی و توانی دارد.

(آیه ۲۱ و ۲۲) (بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ)

ص: ۴۲۸

تفسیر:

این طور که تکذیب کنندگان می گویند (قرآن سحر و افسانه است) نیست؛ بلکه کتابی خواندنی و ارجمند است.

که در لوحی که از دروغ و تحریف و دستبرد شیاطین و جن ها محفوظ می باشد نگاشته شده است.

ص: ۴۲۹

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمِ الثَّاقِبِ)

اعراب:

النجم... خیر «هو» مقدر است.

تفسیر:

سوگند به آسمان که در نهایت ارتفاع و عظمت است و سوگند به آن آئینده در شب یا ظاهر شونده در شب.

و توجه می دانی که آن آئینده در شب و ظاهر شونده در شب چیست؟

استفهام به جهت عظمت آن است؛ زیرا آن از نشانه های قدرت و حکمت خداست.

آن ستاره فروزان است که نورش شکافنده تاریکی هاست.

ص: ۴۳۰

(آیه ۴) (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ)

لغت:

لَمَّا به معنی «إِلَّا» است.

تفسیر:

جواب قسم است، یعنی سوگند به اینها که هیچ نفسی نیست جز آن که بر او و اعمالش نگهبانی است (آن نگهبان، فرد یا گروه است) که خود او را در دنیا از حوادث، و عقاید و اعمال او را با نوشتن در نامه اعمالش نگه می دارد، و در برزخ و قیامت تا رسیدن به منزلگاه خلود مراقب اوست.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

وَكُلَّ بِالْمُؤْمِنِ مِائَةٍ وَسِتُّونَ مَلَكًا يَذُبُّونَ عَنْهُ كَمَا يُذَبُّ عَنْ قَضِيْعَةِ الْعَسَلِ الدُّبَابُ، لَوْ وَكَّلَ الْعَبْدُ إِلَى نَفْسِهِ طَرْفَهُ عَيْنٍ لَأَخْتَطَفَهُ الشَّيْطَانُ؛

به هر مؤمن صد و شصت ملک موکل اند که آفات و بلیات و شرّ شیاطین را از او دفع می کنند، چنانچه مگس از کاسه عسل دفع کرده شود. اگر یک لحظه بنده به نفس خود واگذاشته شود، شیاطین او را ربایند. (۱) (آیه ۵-۷) (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ

لغت:

دافق اسم فاعل به معنی جهنده.

ص: ۴۳۱

تفسیر:

پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟

یعنی هر که منکر بعث و نشور است، باید نظر کند و تأمل نماید در اصل ایجاد خود، که از چه آفریده شده است؟ تا بداند آن کسی که موجد و خالق اوست، بر اعاده او برای جزا و پاداش اعمال قادر است.

خُلِقَ مِنْ...: از آبی جهنده مختلط از زوجین (نطفه) آفریده شده است.

آبی که از میان صلب مرد و استخوان های سینه زن بیرون می آید.

روز رسوایی و ناتوانی بشر

(آیه ۸-۱۰) (إِنَّهُوَ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ)

تفسیر:

بی تردید آن خدای آفریننده انسان از نطفه بر زنده کردن او و بازگرداندنش به زندگی پس از مرگ برای رساندن به جزای اعمالش تواناست.

خدای تعالی در این آیه برهان اثبات وقوع حشر را بیان فرماید، بدین تقریر که باید البته انسان تأمل نماید در خلقت اولیه خود که از چه چیز خلق شده؟ معلوم است که قادر متعال او را از قطره آب جهنده که منی باشد آفریده و به این هیئت خاص در آورده، پس همان خالق یگانه البته بر اعاده او در قیامت قادر است چنانچه وقتی در مقام انکار گفتند:

مَنْ يُعِيدُنَا: کیست که ما را بعد از مرگ زنده نماید؟ در جواب فرمود: قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ (۱): بگو: آن کسی که شما را در اول مرتبه از نطفه بیافرید و آن را جان داد.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: در روزی که پنهان های انسان ها آشکار شود. یعنی ایمان و کفر مغزها، فضائل و رذائل نفس ها، اسرار دل ها، و عمل های پنهان آشکار گردد.

روایت شده است که: خدای متعال اعمال هر یک از بندگان را در قیامت ظاهر گرداند تا بدانند

ص: ۴۳۲

که به کدام عمل مثاب می شوند تا موجب زیادتی سُروور ایشان گردد و بدانند به کدام عمل معاقب خواهند شد تا سبب مزید غم و غصه ایشان گردد.

فَمَا لَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَأَنصِرِّ: پس او را در آن روز در مقابل عذاب الهی نه نیرویی است و نه یآوری که عذاب را از او دفع نماید.

(آیه ۱۱-۱۴) (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ * وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ * إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ * وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ)

لغت:

رجع یعنی بازگشت. صدع به معنی شکاف.

تفسیر:

و سوگند به آسمان دارای بازگشت. بخارها پس از بالا رفتن به سوی آن، به صورت باران باز می گردد و ستاره هایش پس از غروب، از مشرق باز می گردد؛

و سوگند به زمین دارای شکاف برای جوشش چشمه ها و رویش گیاهان و بیرون ریختن آنچه بلعیده، در روز قیامت؛

که این قرآن به یقین گفتاری قاطع و جداکننده حق از باطل است.

و هرگز بیهوده و شوخی نیست.

پس حق وی آن است که خواننده و شنونده آن در آن تأمل کند تا بداند که این کلام جلیل الشان از هزل منزّه است.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ بِالْبَيَانِ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا. به درستی که قرآن جدا می کند میان حق و باطل، به بیان هر یک از این دو. (۱) در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود:

ص: ۴۳۳

هرگاه پوشیده شد بر شما فتنه‌ها مانند قطعه‌های شب تاریک، بر شما باد تمسک به قرآن. به درستی که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش مقبول باشد... هر که قرآن را پیشوای خود قرار دهد او را به بهشت می‌کشاند و هر که آن را پشت سر اندازد او را به آتش جهنم می‌راند و قرآن دلالت‌کننده است به بهترین راه، و قرآن جداکننده حق از باطل است و هزل و شوخی نیست... (۱).

فریب در برابر فریب

(آیه ۱۵-۱۷) (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَْمَهُلُهُمْ رُؤَيْدًا)

لغت و اعراب:

مهّل و أمهل هر دو به معنی «مهلت ده» و دومی تأکید اولی است و برای این که تکرار به شمار نیاید با دو لفظ گفته شده. رویداً به معنی «قلیلاً» و صفت مصدر مقدر است: «إمهالاً قليلاً».

تفسیر:

البته مشرکان و معاندان، پیوسته حيله و فریب به کار می‌برند تا نور حق را خاموش کنند.

و من نیز عملی مقابل حيله آنها خواهم کرد که در حقیقت جزایی مناسب آن مکر و حيله است.

این مطلب ثابت است که حق تعالی از افعال زشت، منزّه و میرا می‌باشد. بنابراین معنی آیه شریفه این است که خدای تعالی جزای کید ایشان را به ایشان برگرداند.

یا آن که از باب صنعت مقابله و مشاکله باشد که متکلم، لفظ دوم را مثل لفظ اول بیان نماید، مانند جَزُؤًا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٍ مِّثْلُهَا (۲). گرچه دو لفظ به یک معنی نیست.

ص: ۴۳۴

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹ ذیل ح ۲ با تلخیص.

۲- سوره شورا، آیه ۴۰.

یا از باب تسمیة سبب که کید است به اسم مسبب باشد که وبال کید است، یعنی خدا وبال کید ایشان را بر ایشان برگرداند.

فَمَهْلِ الْكٰفِرِيْنَ...: پس کافران را مهلت ده و اندکی آنها را به حال خودشان واگذار.

یعنی تا مدتی به ستیزه و مبارزه با آنها بر مخیز تا از طرف ما دستوری برسد.

ص: ۴۳۵

نعمت های پروردگار

(آیه ۱-۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی * الَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّٰی * وَالَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی * وَالَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی * فَجَعَلَهُمْ غُتًاۗءَۗۤ اَحْوٰی)

لغت و اعراب:

مرعی یعنی چراگاه و مرتع. گویا در این جا خود علوفه مقصود باشد. غطاء یعنی خاشاک، و احوی یعنی سیاه و تیره رنگ.

ضمیر فجعله به مرعی بر می گردد.

تفسیر:

نام پروردگار برتر و بالاتر خود را تنزیه کن. به زبان او را به پاکی بستای، و به دل از هر عیب و نقص منزّه دان، و نام های اختصاصی او را بر غیر او اطلاق مکن، و در معنی آن نام ها راه انحراف مجوی و آنها را تأویل ناروا مکن.

ص: ۴۳۶

در کتاب تهذیب روایت شده است که:

چون نازل شد: **سَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** حضرت رسول فرمود: قرار دهید آن را در رکوع خود، (یعنی بگویید: سبحان ربی العظیم و بحمده) و چون **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى** نازل شد، حضرت فرمود: قرار دهید آن را در سجود خود (۱) (یعنی بگویید: سبحان ربی الاعلی و بحمده).

اللّٰذِی خَلَقَ...: آن خدایی که هر موجودی را آفرید و اعضا و اجزای آن را متناسب یکدیگر و بر وفق هدف اصلی خلقتش راست و درست نمود. و این دلالت دارد بر این که او علیم و قدیر و حکیم است.

و آن خدایی که هر آفریده ای را از حیث کم و کیف وجودی به اندازه ای قرار داد که صلاح او در آن است، پس او را به سوی کمالش هدایت نمود.

و آن خدایی که چراگاه را از دل خاک بیرون آورد. یعنی چیزی را رویانید تا چهارپایان، آن را بخورند.

سپس آن گیاه و رویدنی را پس از سبز شدن و داشتن طراوت و الوان و رنگ ها، خاشاکی تیره رنگ و سیاه گردانید.

حفظ الهی قرآن

(آیه ۶ و ۷) (سُنْفُرُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى)

تفسیر:

به زودی تو را به خواندن همه قرآن به طرزی که در علم ازلی ما و لوح محفوظ تنظیم شده خوانا می کنیم، پس هرگز فراموش نمی کنی.

جز آنچه را که خدا بخواند (که هرگز نخواهد اما قدرت او دائماً محفوظ است).

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى: همانا او آنچه را آشکار و آنچه را پنهان است می داند.

ص: ۴۳۷

(آیه ۸) (وَ تُبَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى)

تفسیر:

و تو را برای راه آسان در دعوت کردن مردم و هدایت آنان آماده و متمکن می سازیم.

(آیه ۹-۱۳) (فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى * سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى * وَ يَتَجَبَّبَهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى)

تفسیر:

پس آنان را پند ده و یادآوری کن اگر پند و یادآوری آنها را سود بخشد.

به زودی کسی که استعداد ترس از خدا دارد متذکر می شود و پند می پذیرد. یعنی تذکر تو برای او سودبخش است.

و کسی که از همه بدبخت تر و شقی تر است و از خدا نمی ترسد از پذیرش موعظه تو دوری می جوید.

همان کس که به خاطر حق ناپذیری و عدم توجه به تذکر تو در آتش بزرگ تر در می آید و می سوزد.

سپس در آن آتش نه حقیقتاً می میرد و نه به راحتی زندگی می کند.

(آیه ۱۴ و ۱۵) (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

تفسیر:

حقاً که رستگار شد هر کس که خود را از عقاید فاسد و رذائل اخلاق و کارها و عمل های زشت پاک کرد و رشد بخشید، یا هر کس که زکات داد.

و نام پروردگار خود را به زبان و به دل یاد کرد پس خضوع نمود و نماز خواند.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: معنی آن است که رستگار شد هر کس نفس خود را از خبث کفر پاک و به شهادتین اقرار کرد، و بر پنج نماز یومیه محافظت نمود. (۱)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: مراد از تزکی، صدقه دادن به زکات فطر است، یعنی کسی که زکوة فطر را داد و به سوی مصلی رفت و نماز عید را گزارد رستگار شد. (۲)

ترجیح دنیا بر آخرت بهتر!

(آیه ۱۶ و ۱۷) (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ اَبْقٰی)

تفسیر:

اما شما به سوی آن رستگاری و اسباب آن نمی روید؛ بلکه زندگی دنیا را ترجیح می دهید و آن را بر آخرت مقدم می دارید و به این جهت عملی را که موجب سعادت و فوز و فلاح شما در آخرت باشد انجام نمی دهید.

و حال آن که آخرت بهتر و پایدارتر است.

زیرا نعم آن بقا و دوام دارد، به خلاف دنیا که لذاذذ آن زوال و فنا یابد.

و در حدیث است که:

مَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضَرَّ بِدُنْيَا، وَمَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ: هر کس آخرت خود را دوست دارد، به دنیای خود ضرر زند و هر کس دنیای خود را دوست دارد، به آخرت خود ضرر رساند. (۳)

ص: ۴۳۹

۱- . تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۶۲. با تلخیص و نقل به معنی.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

۳- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۷۶.

(آیه ۱۸ و ۱۹) (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى)

تفسیر:

همانا این امور - یعنی تزکیه و فلاح و تذکر و نماز و مقدم داشتن آخرت بر دنیا - در همه کتاب های آسمانی گذشته ثبت است.

در کتاب های ابراهیم و موسی.

ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال از ابی ذر روایت نموده که گوید: پرسیدم: یا رسول الله، چه بوده صحف ابراهیم؟ فرمود: تمام آن امثال بوده، از جمله این که: بر عاقل مادامی که مغلوب نفس خود نباشد، لازم است که ساعاتی داشته باشد: ساعتی برای مناجات با پروردگار خود، و ساعتی که در آن نفس خود را محاسبه نماید، و ساعتی که در آنچه خدا نسبت به او (از الطاف) به جا آورده است تفکر کند و ساعتی که در آن از نعمت های حلال بهره مند شود؛ زیرا این ساعت، کمک برای آن ساعات است....

ابوذر گوید: گفتم: یا رسول الله، صحف موسی چه بوده؟ فرمود: تمام آن عبرت بوده مانند این جمله ها: عجب است از کسی که به مرگ یقین دارد چگونه خوشحالی کند؟ و عجب است از کسی که به آتش جهنم یقین دارد چگونه می خندد؟ و عجب است از کسی که دنیا و تقلبات و زیر و رو شدن آن را می بیند چگونه مطمئن شود به آن؟ و عجب است از کسی که به قدر ایمان دارد، چگونه به خود رنج می دهد؟ و عجب است از کسی که به حساب یقین دارد پس [چگونه] عمل ننماید؟!

اباذر گوید: گفتم: آیا در آنچه خدا نازل فرموده و در دست ماست، چیزی از صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام هست؟ فرمود: بخوان قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى تا آخر سوره را. (۱)

ص: ۴۴۰

حوادث قیامت، دوزخ و بهشت

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (هَلْ أَتٰكَ حَدِیْثُ الْغٰشِیَةِ)

لغت:

الغاشیه اسم فاعل به معنی پوشاننده.

تفسیر:

آیا خبر آن حادثه فروپوشنده و فراگیر قیامت به تو رسیده است؟

(آیه ۲-۷) (وَجُوهُ یَوْمَئِذٍ خٰشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصِیْلٰی نَارًا حَامِیَةً * تُسِیْقٰی مِنْ عَیْنٍ ءَانِیَةٍ * لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ *
لَا یُسْمِنُوْنَ وَ لَا یُغْنٰی مِنْ جُوْعٍ)

ص: ۴۴۱

لغت:

ناصبه اسم فاعل به معنی کسی که برای انجام عملی رنج می برد. آنیه یعنی به شدت گرم و داغ. ضریع یعنی خار خشکیده تلخ که خوراک شتر است.

تفسیر:

چهره هایی در آن روز ذلیل و فروافتاده اند.

مراد کفار و مشرکان است که در آن روز ذلیل و بی مقدار باشند.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ... آنها تلاش کنندگان رنج برنده اند.

عمل های ناصالح و زشت دنیوی آنان موجب رنج های آخرتشان می شود.

یا اهل تلاش و رنج در میان عذاب آخرت اند.

حضرت صادق علیه السلام فرماید:

كُلُّ نَاصِبٍ لَنَا وَإِنْ تَعَبَدَ وَاجْتَهَدَ يَصِيرُ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ؛

هر کس ناصبی و دشمن ما اهل بیت باشد اگرچه در عبادت جد و جهد نماید از اهل این آیه است. (۱) و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است:

هُمُ الَّذِينَ خَالَفُوا دِينَ اللَّهِ مَعَ أَنَّهُمْ صَامُوا وَصَلُّوا، وَالَّذِينَ نَصَبُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَبًا فِي الْعَدَاوَةِ فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ؛

ایشان جماعتی اند که با دین خدا مخالفت کرده اند با آن که روزه داشته و نماز گزارده اند و کسانی که با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی داشته باشند، پس حق تعالی افعال و اعمال ایشان را قبول نفرماید. (۲) نَصَبِي نَارًا حَامِيَةً: در آتش پرحرارت درمی آیند و حرارت آن را می چشند و می سوزند.

تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آئِيهِ: از چشمه ای جوشان نوشانده می شوند.

ص: ۴۴۲

۱- . مجمع البيان، ج ۵، ص ۴۷۹.

۲- . تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۲۴. به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام. عجالاً در تفسیر عسکری پیدا

یعنی بعد از آن که عطش ایشان به نهایت رسیده باشد ایشان را، از آب چشمه ای که به غایت گرمی رسیده بیاشامانند.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: خوراکی برای آنها نیست جز از خار خشکیده تلخی که حیوانات هم آن را نمی خورند.

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ: خوراکی که نه فربهی می آورد و نه گرسنگی را دفع می کند.

یعنی مقصود از طعام یکی از دو چیز است: فربهی و رفع گرسنگی، و هیچ یک از این دو در جهنم نباشد.

(آیه ۸-۱۱) (وَجُودٌ يُؤْمِلِدُ نَاعِمَةً * لِسَعِيهَا رَاضِيَةً * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَعِيَةً)

لغت:

ناعمه یعنی دارای انواع نعمت ها. یا ناعمه به معنی نرم و صاف است.

لاغیه یعنی سخن لغو و بیهوده.

تفسیر:

بعد از وصف اهل جهنم، در وصف اصحاب بهشت فرماید:

چهره هایی در آن روز تازه و باطراوت اند و اثر بهجت و سرور در آنها پیداست.

از کوشش ها و اعمالی که در دنیا انجام داده اند راضی و خشنودند.

مراد آن است که چون نفع اعمال و جزای عبادت ایشان بر ایشان ظاهر شود، راضی و خشنودند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ: در بهشتی برین و والا رتبه اند.

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَعِيَةً: هرگز در آن جا سخنی لغو و بیهوده نمی شنوی و نمی شنوند. یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حمد باشد.

ص: ۴۴۳

(آیه ۱۲-۱۶) (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ * وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ * وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ * وَ زَرَائِبٌ مَبْنُوثَةٌ)

لغت:

سُرُر جمع سریر به معنی تخت اکواب جمع کوب به معنی جام و قدح. نمارق جمع نمرقه به معنی پستی و بالش. زرابی جمع ذریبه به معنی فرش فاخر است.

تفسیر:

در آن بهشت چشمه ای است که پیوسته روان و جاری است و هرگز قطع نشود.

در آن بهشت تخت هایی است بلند و پراج و برافراشته.

و جام ها و قدح هایی است که در مقابلشان و در کنار آن چشمه نهاده شده است تا برای آشامیدن ایشان مهیا باشد.

و بالش هایی ردیف هم چیده شده.

و فرش ها و بساطهای فاخر و گسترده شده.

بهشت و اوضاع آن و آنچه خداوند کریم رحیم در آن از انواع نعم و اصناف آن مهیا فرموده از حدّ عقول و ادراک ما خارج است. نه به حواسّ ظاهره، و نه به حواسّ باطنه برای ما قابل درک نیست، مگر بر سبیل نمونه و تصوّر فی الجمله، چه حق تعالی در وصف آن فرموده است: وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ (۱).

و وارد شده از ائمه هدی علیهم السلام:

كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَكْبَرُ مِنْ عَيْنِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيْنُهُ أَكْبَرُ مِنْ سَمَاعِهِ: هر چیزی از دنیا شنیدن آن از دیدن آن عظیم تر است و هر چیزی از آخرت دیدن آن از شنیدن آن عظیم تر است. (۲)

ص: ۴۴۴

۱- .سورة زخرف، آیه ۷۱.

۲- .بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۱.

(آیه ۱۷-۲۰) (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَىٰ الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ)

تفسیر:

آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه و با چه ویژگی هایی آفریده شده است!

صبر او بر وجهی است که تا ده روز یا بیشتر تاب تشنگی دارد. خار و گیاه صحرا که هیچ حیوانی نمی تواند بخورد؛ اما او می خورد و بار می کشد و مسافت بعیده را می پیماید.

و آنچه از حیوان، مثل نسل و حمل و شیر و پشم و سواری مطلوب است از او حاصل می شود. و این صفات است که در او نهاده شده است.

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ: و آیا به آسمان نمی نگرند که چگونه برافراشته شده است!

و آیا به کوه ها نمی نگرند که چگونه بر سطح زمین کوبیده شده و قامتشان بالا رفته است و چنان ثبات دارد که اصلاً متحرک و مضطرب نمی شود و از جای خود زایل نمی گردد!

و آیا به این زمین نمی نگرند که چگونه گسترده و هموار گردیده است! تا جای آرامش و سکونت مخلوقات باشد.

خلاصه این آیات بینات آن که: ای منکران و مشککان در صانع عالم! نظر کنید در انواع مخلوقات، و تدبّر نمایید در آن تا بر کمال قدرت خالق یقین کنید و ایمان بیاورید.

(آیه ۲۱ و ۲۲) (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ * إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَ كَفَرَ * فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ)

لغت:

مذکر در اصل «متذکر» بوده. مصیطر اسم فاعل به معنی مسلط و سلطه دارنده.

تفسیر:

پس تذکر ده که تو به عنوان پیامبر فقط تذکر دهنده ای و اگر از روی عناد در دلایل مذکوره نظر نکنند و متذکر نشوند تا هدایت یابند، مغموم و محزون مشو؛ زیرا که وظیفه تو همین تبلیغ و تذکر است.

تو بر آنها مسلط نیستی. نه بر قلب آنها که به ایمان مجبورشان کنی، و نه بر جامعه آنها که به زور بر آنها حکومت کنی، و نه بر سرنوشت آنها که کیفر اخروی شان دهی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى...: به تذکرات خود ادامه بده؛ لکن کسی که پس از تذکرات تو روی گرداند و کفر ورزد و حق را نپذیرد و پیوشاند.

پس خداوند او را به عذاب بزرگ تر که عذاب آخرت باشد که از عذاب های دنیا بزرگ تر است معذب خواهد کرد.

(آیه ۲۵ و ۲۶) (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)

تفسیر:

به یقین بازگشت همه آنان به سوی ماست.

سپس بی تردید حساب آنان بر عهده ماست.

یعنی اعمال ایشان را محاسبه خواهیم کرد و همه را به جزا و سزای اعمالشان خواهیم رساند. این آیه جامع است و عد را نسبت به مؤمنان و مطیعان، و وعید را نسبت به کافران و عاصیان، و مفید دو حکم است: وعده به پیغمبر که اندوه و ملال به خاطر مبارک راه مده؛ زیرا کفار اگرچه با تو معاندت می کنند و ایذا و آزار به تو می رسانند، بازگشت همه ایشان به سوی ما و مجازات ایشان بر ماست. و دیگر وعید به کفار که آنها گمان نکنند که یوم الحساب و العقاب در کار نیست؛ زیرا به زودی در عالم دیگر به جزا خواهند رسید.

ص: ۴۴۶

(آیه ۱-۴) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ * وَ لَيْلٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ

تفسیر:

سوگند به سپیده دم هر روز، یا عیدها، یا نماز صبح که اول وقت آن سپیده دم و فجر است.

و سوگند به شب های دهگانه.

یعنی دهه اول محرم که عاشورا در آن است یا دهه ذی الحجه که متمم سی شب حضرت موسی علیه السلام است یا دهه آخر ماه رمضان که شب قدر در آن است. و دهه ذی الحجه مشهورتر است، و حق تعالی به آن سوگند خورده؛ زیرا هیچ شب هایی یا ایامی دوست تر از آن نزد خدا نیست.

و در خبر است که: روز اول ذی الحجه به چند چیز ممتاز است:

۱ - مولد حضرت ابراهیم علیه السلام.

۲ - قبول توبه آدم علیه السلام از ترک اولی.

۳ - تزویج حضرت فاطمه به امیر المؤمنین علیهما السلام و به روایتی روز ششم.

۴ - بنای حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را.

۵ - حضرت رسول سوره توبه را به ابوبکر داد که برای مشرکان قرائت کند. چون روانه شد، جبرئیل نازل شد که این سوره را جز تو یا کسی که از تو باشد به مشرکان نرساند. روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد تا آیات را از ابوبکر بگیرد و خود قرائت نماید. امیر المؤمنین علیه السلام آن آیات را روز عرفه بر مشرکان تلاوت نمود. (۱)

وَ الشَّفَعِ وَ الْوُثْرِ... و سوگند به زوج و فرد یعنی سوگند به همه مخلوقات که زوج اند و به خداوند که یگانه و فرد است یا سوگند به نماز شفع و وتر که در آخر شب خوانده می شود.

و سوگند به شب هنگامی که به طرف صبح سیر می کند.

جواب این سوگندها این است: خداوند کفار را عذاب می کند.

(آیه ۵) (هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ)

لغت:

حجر یعنی عقل و خرد.

تفسیر:

آیا در این سوگندها که یاد شد سوگندی برای صاحب خرد هست؟

آری برای کسی از شرافت و اسرار این امور آگاه باشد سوگند هست.

استفهام برای تقریر و تثبیت است؛ یعنی این قسم های یاد شده کافی است برای صاحبان عقول که تعقل کنند در آنها و بدانند که آنچه مورد سوگند خدای متعال واقع شده، متضمن دلایلی است بر قدرت الهی و بدین جهت شایسته شده اند که حق تعالی به آنها قسم

ص: ۴۴۸

یاد فرموده است.

عاد، ثمود و فرعونیان

(آیه ۶-۱۳) (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَّ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ * وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ)

تفسیر:

آیا با چشم دل ندیدی و ندانستی که پروردگار تو با عاد - یعنی قوم هود - چگونه رفتار کرد؟!

با اهالی شهر ارم که دارای قصرهای مرتفع و ستون های برافراشته و انسان های بلند قامت بود.

ظاهراً مقصود از اهالی شهر ارم همان قوم هود است.

شهری که ماندش در میان شهرها به دست بشر آفریده نشده بود.

و آیا ندیدی و ندانستی که پروردگار تو با ثمود - یعنی قوم صالح علیه السلام - آنها که سنگ ها و صخره های کوه ها را می بریدند و در دل آن وادی با آنها ساختمان می ساختند چگونه رفتار کرد؟!

و آیا ندیدی و ندانستی که پروردگار تو با فرعون دارای سپاهیان نیرومند، یا دارای میخ هایی که برای خیمه ها و یا برای شکنجه مخالفان خود آماده کرده بود چگونه رفتار کرد؟!

و چون قوم عاد و ثمود و فرعون در نهایت کفر و طغیان و فساد بودند، از این جهت می فرماید:

همان ها که در شهرها طغیان کردند.

ص: ۴۴۹

و در آن شهرها فساد بسیاری به راه انداختند و فسادشان گمراه کردن مردمان و کشتن آنان به غیر حق، و غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع اذیت و آزار بود.

و چون کفر و ظلم ایشان به غایت رسید، مستوجب عذاب گشتند.

پس پروردگارت بر سر آنها تازیانه عذاب های گوناگون فرو ریخت.

آزمایش در نعمت و سختی

(آیه ۱۴) (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ)

لغت:

مرصاد یعنی کمینگاه.

تفسیر:

حقاً که پروردگار تو در کمینگاه است. یعنی مراقب است و هیچ چیز از افعال و افعال بندگان از او فوت نمی شود و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد.

(آیه ۱۵) (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ)

تفسیر:

خداوند که مراقب افعال و اقوال انسان هاست، از آنها جز طاعت و سعی برای آخرت نمی خواهد.

اما انسان هرگاه که پروردگارش او را آزمایش کند و برای آزمایش او را اکرام کند و با دادن مال و جاه و قدرت گرامی نماید و به او نعمت بخشد، گوید: پروردگارم مرا گرامی داشت.

ص: ۴۵۰

(آیه ۱۶) (وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنَ)

تفسیر:

و اما هر گاه او را آزمایش کند و برای آزمایش روزی را بر او تنگ گیرد پس گوید:

پروردگارم مرا خوار کرد.

خلاصه معنی آن است که آدمی به جهت اشتغال به دنیا و لذات آن و اهمیت دادن به آن، کرامت خود را به توانگری داند و اهانت خود را به فقر و فاقه، و این از کوتاهی فکر و قلت فهم و تدبیر اوست؛ زیرا توانگری و ثروتمند شدن و فقر و تنگدستی برای امتحان است و در حقیقت، کرامت به طاعت و مذلّت به معصیت است، چنانچه فرماید: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (۱)**، و فقر گاهی مؤدّی به کرامت دنیا و آخرت است و ثروت گاه موجب بدبختی باشد.

(آیه ۱۷-۲۰) (كَلَّا بَل لَّا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَمَّا تَحَضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَشْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا)

لغت:

لا تحاضون یعنی یکدیگر را تحرّیص و تشویق نمی کنید.

تفسیر:

چنین نیست که می پندارید که زیادی نعمت، گرمی داشتن، و کمی آن، خوار شمردن باشد! و تنها این پندارتان خطا نیست؛ بلکه از این پندار بدتر آن است که

ص: ۴۵۱

یتیم را گرامی نمی دارید.

و بر اطعام فقیران یکدیگر را ترغیب و تحریم نمی کنید.

مراد آن است که به جهت فرط محبت شما به دنیا و بخل بر آن، نه یتیم را دلنوازی می کنید و نه مسکین را نوازش می نمایید.

یا معنی این باشد که من مال را به شما دادم تا به آن یتیم را اکرام کنید و به مسکین اعطا نمایید. ولی شما ترک اعطا و اکرام می نمایید و این رفتار شما موجب اهانت و خواری شما می شود، نه فقر و تنگدستی.

و میراث خود را همراه با ارث دیگران می خورید و هر میراث را هر چند میت از حلال و حرام جمع کرده باشد تصرف می کنید.

و تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: و مال دنیا را بسیار و فراوان دوست دارید و از فرط حب مال آن را، از غیر وجه حلال جمع می کنید و صرف می نمایید و تفکر نمی کنید که روز قیامت در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهات آن عتاب است.

حوادث قیامت

(آیه ۲۱-۲۴) (كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا * وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صِيْفًا صِيْفًا * وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى * يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي)

تفسیر:

نه چنان است که شما می پندارید. یعنی از این طرز فکر برگردید.

و (بدانید) آن گاه که بلندی های این زمین پیاپی در هم کوبیده و متلاشی شود و زمین صاف و مسطح گردد.

و فرمان مؤکد و تجلی جلال و حاکمیت مطلقه پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف به صف به صحنه محشر فرود آیند.

ص: ۴۵۲

و جهنم را به نزدیک آورند.

آن روز انسان به حقایق توحید و اهداف تکوین و خلقت و تشریح و دین پی می برد و متذکر می شود؛ اما کجا این تذکر برای او سودمند خواهد بود؟!

در آن روز انسان می گوید: ای کاش برای زندگی ابدی خود چیزی از پیش فرستاده بودم!

سرانجام نفس مطمئنه

(آیه ۲۵ و ۲۶) (فَيَوْمَلِدُ لَأَيُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَ لَأَيُوثِقُ وَ ثَاقَهُ أَحَدٌ)

تفسیر:

پس در آن روز هیچ کس مانند خداوند عذاب نکند؛ یعنی خداوند عذابی کند که هیچ کس در دنیا مانند آن را نمی توانست انجام دهد.

وَ لَأَيُوثِقُ وَ ثَاقَهُ أَحَدٌ: و هیچ کس مانند دربند کشیدن او در بند نکشد.

و در روز قیامت متولی عذاب و قید نمودن، کسی غیر از خداوند نباشد؛ زیرا همه امر و حکم فقط با خدا باشد.

بعد الطاف خود را نسبت به مؤمن یاد فرماید که در وقت مرگ او، یا در روز قیامت، یا در وقت دخول بهشت به او خطاب نماید:

(آیه ۲۷-۳۰) (يَأَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي)

تفسیر:

ای جان آرام گرفته و مطمئن که در سایه کمال تقوا به مرتبه ای رسیده ای که هواها و شیطان ها توان انحراف را ندارند.

به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالی که تو از او خشنود و او از تو خشنود است.

پس در میان بندگان من در آی.

و در بهشت من داخل شو.

تنبيه: به طور اجمال نفس انسانی جوهری است از عالم ملکوت که خدای متعال با حکمت بالغه اش او را به بدن برای رسیدن به کمالات معنوی و ترقیات روحانی متعلق کرده است و این نفس به اعتبار طواری حالات درجاتی دارد:

۱ - به اعتبار آن که ذاتاً مایل به شهوات و راغب به صفات شیطانی است، آن را «اماره» نامند.

۲ - به اعتبار آن که اصلش از عالم ملکوت است، بسا شود بعد از تمایل به شهوات خود را ملامت و سرزنش نماید، پس آن را لَوَامِه، نامند.

۳ - به اعتبار آن که مایل شود به ربط عالم معنوی و عازم شود به سیر در آن؛ لکن مقتضیات طبعی، او را به تأخیر اندازد، آن را «مسوّفه» نامند.

۴ - به اعتبار آن که به تربیت مربّی شریعت، یعنی دستور وجود مقدّس محمدی صلی الله علیه و آله در مرحله صفای نفس برآید، و آرام یافته و چنان یقین نموده که ابداً خلجان شک و ریب در قلب او وارد نگردد و مقام اطمینان را دارا شود، آن را نفس «مطمئنّه» نامند. این مقام و رتبه است که صاحبش مصداق کریمه *يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* گردد.

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (لَا اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ * وَ اَنْتَ حِلْمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ * - وَالِدٍ وَّمَا وُلْدٍ)

اعراب:

لا- زائده و صله و یا نافیه است. اگر نافیه باشد اقسام ابتدای کلام است و لا مربوط به آن نیست. حلّ به معنی ساکن و مقیم است.

تفسیر:

نه، سوگند به این شهر مکه معظمه؛

در حالی که تو در این شهر هستی.

و سوگند به پدر و آنچه فرزند آورده، آدم و معصومان از اولاد او و ابراهیم و فرزندش اسماعیل که بانیان کعبه و مکه اند و به هر مؤمن صالحی که فرزندی صالح آورد.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: یعنی آدم و آنچه تولد یافته از او

از انبیا و اوصیا و پیروان ایشان. (۱)

در کافی روایت شده که فرمود:

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا وُلِدَ مِنْ الْأَثَمَةِ (۲)؛

یعنی: سوگند به امیر المؤمنین و امامانی که از او متولد شده اند.

گمان های باطل

(آیه ۴) (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ)

لغت:

کبد یعنی رنج و شدت و سختی و مشقت.

تفسیر:

این آیه جواب سوگند است. یعنی سوگند... که بی تردید ما انسان را در رنج و مشقت آفریدیم؛ کامش توأم با ناکامی و لذایزش همراه با تلخی است.

(آیه ۵-۷) (أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا * أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ)

لغت:

لبد به معنی کثیر و فراوان است.

تفسیر:

آیا او می پندارد که هرگز کسی بر او دست نمی یابد و جزا و کیفری در کار نیست که کفر می ورزد و طغیان می کند؟!

ص: ۴۵۶

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۹۳.

۲- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

و به عنوان منت و زیاد شمردن انفاقاتش می گوید: من مال فراوانی را نابود کردم.

آیا گمان می کند که هیچ کس او را در حال انفاق ندیده است و از نیت او بی خبر است؟!

چنین نیست؛ بلکه خدای متعال او را دیده و نیت او را دانسته و او را بر آن قصد که انفاق نموده جزا خواهد داد، و از او مطالبه خواهد کرد که مال را از کجا آورده و در کجا خرج نمودی؟ چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بنده روز قیامت قدم بر ندارد تا آن که از چهارچیز از او سؤال شود:

۱ - از عمر او که در چه چیز فانی کرده است؟

۲ - از جوانی او که در چیز آن را کهنه کرده است؟

۳ - از مال او که از کجا به دست آورده و در چه چیز صرف نموده است؟

۴ - از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام. (۱)

ناسپاسی در برابر نعمت ها

(آیه ۸-۱۰) (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)

تفسیر:

آیا ما برای او دو چشم بینا قرار ندادیم که آثار قدرت و حکمت ما را و هر چه از دیدنی ها را بخواهد ببیند؟

و آیا برای او یک زبان و دو لب قرار ندادیم که بر نطق و خوردن و آشامیدن و غیر آن او را کمک کند؟

از جمله نعمت های بزرگ الهی اعطای چشمان بینا و زبان گویا می باشد که ترقیات انسان منوط به آن دو است، و فقدان آن دو چقدر آدمی را از کار دنیا و آخرت باز می دارد.

بنابراین شکر این نعمت ها آن است که آنها را صرف نماید در آنچه رضای الهی است و باز دارد از آنچه خلاف رضای اوست و چنانچه به این طریقه رفتار نماید شکر، و به غیر آن

ص: ۴۵۷

کفران و حق ناشناسی نموده، و عاقبت آن وخیم است.

وَ هَدَيْتُهُ...: و او را با دادن عقل و تأیید آن به فرستادن پیامبران و کتاب های آسمانی به دو راه خیر و شرّ و سعادت و شقاوت در دو بُعد مادی و معنوی هدایت نمودیم.

عقبه چیست؟

(آیه ۱۱-۱۷) (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَلَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ)

لغت:

فكّ آزاد کردن. مسغبه یعنی قحطی و گرسنگی، مصدر میمی است.

مقربه نیز مصدر میمی به معنی خویشاوندی. متربه یعنی شدت نیاز که خاک نشین بودن کنایه از آن است. مرحمه مصدر میمی به معنی رحمت و رحم کردن.

تفسیر:

پس او گردنه و راه دشوار را بالا نرفته است.

و تو چه می دانی که راه دشوار چیست؟!

عقبه و راه دشوار که انجام آن بر نفس مشکل، و کنه ثواب آن برای انسان ها معلوم نیست، آزاد کردن برده ای است.

یا طعام دادن در روز قحطی و گرسنگی مردم است؛

به یتیمی که خویشاوند باشد؛

یا فقیری خاک نشین.

این کنایه است از شدت احتیاج و تنگدستی و درماندگی.

و شبهه ای نیست که به جا آوردن این کارها مجاهده با نفس می خواهد و موجب تحمل مشقت و رنج و شدت می باشد.

زمانی که منتهی شود انسان به عقبه واجبی از واجبات و تقصیر نمود در انجام آن، حبس گردد نزد آن عقبه، و مورد سؤال قرار گیرد، پس اگر بیرون آید از آن به عمل صالحی که مقدم داشته یا به رحمتی که تدارک دیده، نجات یابد از آن به عقبه دیگر. همین طور در هر عقبه سؤال شود. اگر از تمام آنها سالم ماند، منتهی شود به دار البقاء. پس حیاتی یابد که موت در آن نیست و سعادت است که شقاوتی با آن نیست، در جوار رحمت الهی با پیامبران و امامان و صدیقین و شهدا و صالحین از بندگان خدا. (۱) علاوه بر اینها از کسانی باشد که ایمان آورده اند و یکدیگر را به صبر و مهربانی و بخشش توصیه و سفارش کرده اند.

(آیه ۱۸-۲۰) (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَاتُوا بِأَنْفُسِهِمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ)

لغت:

مؤصده اسم مفعول از باب افعال، و ایصاد به معنی بستن در است.

تفسیر:

آنها که این کارها را می کنند و این ویژگی ها را دارند اصحاب یمن و سعادت اند.

و کسانی که به آیات و نشانه های قدرت و حکمت و علم ما کفر ورزیدند، آنها اصحاب شومی و بدبختی و شقاوت اند.

بر آنها آتشی است سرپوشیده که دم و سوز آن بیشتر و راه خروج از آن بسته و مسدود است.

ص: ۴۵۹

یعنی جای راحت برای ایشان نباشد که در آن درآیند، و نه دری هست که از آن بیرون آیند. بلکه در جهنم به کلی از رحمت و آسایش ناامید، و دائماً عذاب آتش جهنم بر ایشان محیط باشد و خلاصی ندارند.

ص: ۴۶۰

سوگند به نعمت ها

(آیه ۱-۸) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا * وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا * وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَ السَّمَاءِ
وَ مَا بَنَلَهَا * وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَلَهَا * وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّلَهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)

اعراب و لغت:

ضمیر در آیات یک تا چهار به شمس که مؤنث مجازی است برمی گردد. ما در آیات ۵-۷ مانند «مَنْ» بر ذوی العقول اطلاق شده است.

تفسیر:

سوگند به خورشید و گسترش پرتو آن.

بیان: سوگند خداوند به مخلوقات خود، برای این است که تنبیه باشد بر عظمت آن و

ص: ۴۶۱

کثرت انتفاع به آن. و چون قوام عالم از نبات و حیوان و انسان به طلوع و غروب خورشید است، لذا آن را «مُقَسَّم به» خود گردانیده، فرماید: قسم به آفتاب، و به روشنی و درخشندگی آن در آن وقت که بلند شود و جهان را نورانی گرداند و پرتو آن گسترده گردد.

و سوگند به ماه هنگامی که در پی خورشید در آید.

یعنی در پی آفتاب در اوّل ماه طلوع کند. یا طالع شود بعد از غروب آفتاب و نور خود را از آن فرا گیرد و این در نصف اوّل ماه است که قرب ماه به خورشید بیشتر از نصف آخر آن است و بعد از آن به جهت دوری او از خورشید، نور او کم می گردد.

و نزد بعضی مفسّران مراد، تمام ماه است که در نصف اوّل تا نزد طلوع آفتاب است، و آفتاب جلو او باشد و در نصف اخیر پشت آفتاب و تابع غروب اوست.

و سوگند به روز آن گاه که زمین را روشن و فضا را نورانی و خورشید را هویدا می سازد.

و سوگند به شب آن گاه که خورشید را بپوشاند و آفاق و هوا را تاریک کند.

و سوگند به آسمان و آن آفریدگاری که به قدرت کامل خود آن را ایجاد و بنا کرد.

و سوگند به این زمین و به آن ذات توانایی که آن را برای محل قرار آرامش بندگان بگسترد.

و سوگند به نفس آدمی و به آن قادر حکیمی که او را راست و درست کرد، اعضای او را متناسب یکدیگر، و صفات او را متلائم با اعضای او و با محیط خارج نمود.

پس بدکاری و پرهیزکاری را به وی الهام نمود. یعنی به او اعلام نمود که فجور و معصیت و انواع شرور که قبیح و مذموم است چه کارهایی است و طاعت و تقوا و اصناف افعال خیر که حَسَن و ممدوح است چه عمل هایی است؟

یکی از الطاف خاصّه الهی نسبت به بندگان اعطای رسول باطن یعنی عقل است که حُسن و قبح افعال را تشخیص می دهد، و ارسال رسول ظاهر یعنی پیامبر است که خیر و شر و صلاح و فساد، و تقوا و فجور را روشن ساخته، که از آن به واجبات و محرمات تعبیر شده است، چنانچه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام در تفسیر این آیه فرموده اند:

بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَنْتَرِكُ... (۱).

ص: ۴۶۲

(آیه ۹ و ۱۰) (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)

لغت:

دسی فعل ماضی از باب تفعیل و ثلاثی آن «دسی» به معنی آلوده کرد است. و برخی گفته اند: دسی در اصل «دسس» بوده و بنابراین دسی یعنی پوشاند.

تفسیر:

این دو آیه جواب قسم های آیات قبل است.

سوگند به آنچه یاد شد که به یقین رستگار شد کسی که نفس را در کمالات اعتقادی و اخلاقی رشد داد و از پلیدی های فکری و نفسانی - مانند شرک و کفر و گناه - پاکیزه کرد.

و بی تردید محروم و زیان کار شد کسی که نفس را به پلیدی ها آلوده و زیر پرده جهل و کفر و فسق پنهان نمود.

در حدیث کافی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام در تفسیر این دو آیه روایت شده است:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ، وَقَدْ خَابَ مَنْ عَصَى. (۱)

گفته شده: تزکیه نفس موجب تصفیة دل است. هرگاه که نفس از شوب هوا پاک شود، دل از لوث تعلق به ما سوی الله مصفی گردد و همگی خاطر خود را بر شکرگزاری مصروف دارد و به کلی مستغرق در طاعت و فرمان برداری شود.

(آیه ۱۱-۱۵) (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ امْنَعَتْ أَسْقَلَهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَمِّ نِبِهِمْ فَسَوَّلَهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا)

ص: ۴۶۳

تفسیر:

ثمود - یعنی قوم حضرت صالح - به سبب طغیانشان، پیامبری او را تکذیب کردند؛

آن گاه که شقی ترین آنها به پا خاست و برای کشتن شتر صالح داوطلب شد.

پس پیامبر خدا به آنها گفت: از آسیب زدن به شتر خدا (که آن را به قدرت خود از سنگ برای شما درآورده است) و از منع وی از سیراب شدن در نوبت خودش (که مقرر شده بود یک روز او از آب استفاده کند و یک روز مردم) بر حذر باشید تا عذاب بر شما فرود نیاید.

اما آنها او را تکذیب کردند و شتر خدا را کشتند، پس پروردگارشان آنها را به کیفر گناهشان و مخالفتشان با فرمان پیامبرشان و سرکشی از حکم الهی، به کلی هلاک کرد و همه را با خاک یکسان نمود.

و خداوند از عاقبت آن کار و هلاک کردن آنها هم از کسی بیم ندارد.

در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرَّضَا وَالشُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَهُ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعِيَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ: فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ.

ای گروه مردمان، جز این نیست که جمع نماید مردم را در جزای اعمال، راضی بودن و خشمگین بودن، و به درستی که ناقه ثمود را یک نفر پی نمود، پس خدای متعال همه آنها را عذاب کرد به جهت راضی بودن آنان به پی کردن آن شخص شتر را. (۱) روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی، شقی ترین پیشینیان کیست؟ گفت: پی کننده ناقه ثمود. حضرت فرمود:

راست گفتمی،

«فمن أشقى الآخرين: پس شقی ترین آخرین کیست؟ گفت: نمی دانم یا رسول الله. حضرت فرمود:

الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ: آن کسی که شمشیر بر این موضع تو زند. و اشاره به فرق سر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود. (۲)

ص: ۴۶۴

٢- . مجمع البيان طبرسى، ج ٥، ص ٤٩٩ و منهج الصادقين، ذيل آيه شريفه.

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ الَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی * وَ النَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی * وَ مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثٰی)

تفسیر:

سوگند به شب آن گاه که خورشید و روی زمین و فضا را فرو پوشد.

و سوگند به روز آن گاه که تجلی و ظهور کند.

شب و روز از اعظم نعمت های الهی اند و منافع کثیره و مصالح عظیمه، منوط به وجود این دو است. و از این جهت خدای متعال مکرر به آنها قسم یاد فرموده است:

و سوگند به آن ذات قادر و توانا و حکیمی که نر و ماده را آفرید. آدم و حوا را، و نر و ماده هر جاندار را، و نر و ماده هر گیاه را.

(آیه ۴) (اِنَّ سَعِیْكُمْ لَشَتٰی)

ص: ۴۶۵

تفسیر:

این آیه جواب قسم است، یعنی: سوگند به آنچه گفته شد که همانا کوشش و تلاش شما بسی مختلف و پراکنده است. برخی از تلاش هاتان بخشش و تقوا و تصدیق است و برخی بخل و استغنا و تکذیب.

بعضی از سعی و تلاش های شما موجب نجات و رستگاری است و بعضی دیگر سبب هلاکت و گرفتاری.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

الْأَناسُ رَجُلَانِ: مُبْتَاغٌ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا، وَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُؤَبِّقُهَا؛

مردم دو نوع اند: یکی آن که خود را بخرد و آزادکننده خود باشد، و دیگری آن که خود را بفروشد و هلاک کننده خود شود. (۱)

عوامل آسانی و سختی کارها

(آیه ۵-۷) (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى)

تفسیر:

اما آن کس که از مال و موجودی خود بخشش نمود و تقوا پیشه کرد و از معاصی و محرّمات پرهیز نمود؛

و وعده های الهی را تصدیق نمود؛

یا باور داشت «حسنی» را که ایمان است، یا ملت حسنی را که ملت اسلام است، یا مثبت حسنی را که بهشت است؛

پس به زودی او را برای راه آسانی از ایمان و طاعت آماده می کنیم. به او روحیه ای می دهیم که پیمودن راه تقوا بر او آسان باشد.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنازه ای حاضر شد و چوبی در دست داشت و به طریق تفکر آن را بر زمین می زد. بعد از آن فرمود که هیچ کس نباشد الا آن که او را جایی

١- . تفسير منهج الصادقين، ج ١٠، ص ٢٦٤.

در بهشت باشد و جایی در جهنم. مردی گفت: یا رسول الله، پس ما عمل را ترک کنیم! فرمود: نه،

اعْمَلُوا فُكُلٌ مِّسْرٌ لِّمَا خُلِقَ لَهُ، پس این آیه را خواند. (۱) و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که:

مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ إِلَّا بَجَبْنِيهَا مَلَكَانِ يَقُولَانِ: اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ خَلْفًا وَلِمُتَمَسِّكِ تَلْفًا؛

هیچ روز آفتاب برنیاید، مگر آن که دو جانب او دو فرشته باشند که می گویند:

خدایا هر که مالی در راه تو انفاق کند عوض او را به تعجیل به او برسان و هر که از انفاق امساک کند مال او را تلف نما.

بعد از آن فرمود: مصدق (یا مصداق) این سخن در قرآن است: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى.

(۲) (آیه ۸-۱۱) (وَ أَمَّا مَنْ م بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى * وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى)

لغت:

تردّی یعنی سقوط کرد یا هلاک شد.

تفسیر:

و اما آن کس که بخل ورزید و خود را بی نیاز از خدا و یاری و ثواب او دانست و به این خاطر به انجام طاعت و پرهیز از گناه

توجه نکرد؛

و وعده های الهی و کلمه توحید و اسلام و ثواب و عقاب را تکذیب نمود؛

پس به زودی او را به راه دشواری آماده می سازیم.

یعنی به جهت عناد و تکذیب و سوء اختیارش لطف و توفیق را از او باز می گیریم و او را به خود وامی گذاریم، تا روحیه ای

پیدا کند که پیمودن راه تقوا بر او سخت باشد و از این جهت به انجام گناه رو آورد.

ص: ۴۶۷

۱- . تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۲- . تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ... و چون به بدبختی که خود برای خود ساخته، یا به گودال قبر یا به جهنم سقوط کند مالش که از انفاق آن بخل کرده برای او سودی نخواهد داشت.

هدایت حتمی است

(آیه ۱۲) (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ)

تفسیر:

و بی تردید هدایت کردن مردم به سوی احکام دین و زندگی سالم در دنیا به وسیله پیامبران و عقول سلیمه که پیامبران باطن هستند بر عهده ماست.

یعنی حکمت و مصلحت، مقتضی آن است که مردم را به ارسال رسل و انزال کتب و نصب دلایل و بیان شرایع هدایت کنیم؛ اما قبول هدایت به اختیار بندگان است نه به اجبار، تا ثواب و عقاب بر آن لازم آید. پس هر که اطاعت نمود، هدایت یافت و هر که اعراض نمود به سوء اختیار خود، گمراه شد: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا. (۱)

راه است و چاه و دیده بینا و آفتابنا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

(آیه ۱۳) (وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ)

تفسیر:

و مسلماً آخرت و دنیا از ما و تحت اراده ماست.

و چون ما مالک هر دو هستیم، پس ثواب را به مهتدی می دهیم و تارک اهدا، به ما ضرر نمی زند؛ بلکه ضرر به خودش می رسد که به سوء اختیار، خود را از سعادت دنیا و آخرت محروم کرده است.

ص: ۴۶۸

(آیه ۱۴-۱۶) (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى * لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى)

لغت:

تَلَظَّى فعل مضارع به معنی مشتعل می شود و زبانه می کشد. در اصل «تَلَظَّى» بوده است.

تفسیر:

پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم؛

که در آن آتش جز کافر شقی تر وارد نمی شود و نمی سوزد؛

همان کسی که در دنیا کافر شد و دعوت پیامبران و معاد و آخرت را تکذیب کرد و از پذیرش حق و اطاعت خدا اعراض نمود و روی گردانید.

(آیه ۱۷-۲۱) (وَسَيُجْزَىٰ بِهَا الْاَتَقَى * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُو يَتَزَكَّى * وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُو مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى * وَ لَسَوْفَ يَرْضَى)

تفسیر:

و به زودی از آن آتش، هر مؤمن پرهیزکارتر به دور داشته می شود؛

همان کسی که مال خود را در راه خدا و برای مصارف خیر با اخلاص می دهد تا پاکیزه شود و روحش کمال یابد.

یا آن که زکات مال خود را می پردازد.

و کسی را نزد او نعمت و منتهی نیست که این انفاق، پاداش و در عوض آن باشد.

بلکه انفاق در راه خیر و خدا نمی کند مگر برای طلب رضای پروردگار اعلی و برترش، و این بالاترین مرتبه اخلاص عمل است که هیچ چیز منظور نباشد، مگر خصوص رضای خدا.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى: و البته چنین انسان با ایمان و تقوا و خلوص به زودی در آخرت به واسطه الطاف بی پایان خداوند که شامل حال او می شود خوشنود خواهد شد.

گوهر گران بهای تمام اعمال خیر از انفاق و غیر آن اخلاص و طلب رضای الهی است، که اگر شخص قصد خود را خالص گرداند و برای رضای خدا انجام دهد، در آخرت ثواب جزیل و در دنیا آثار برکت آن در اعقاب او تا روز قیامت ظاهر گردد.

ص: ۴۷۰

لطف خداوند نسبت به پیغمبر (ص)

(آیه ۱ و ۲) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ الضُّحٰی * وَ النِّیْلِ اِذَا سَجٰی)

لغت:

سَجٰی فعل ماضی به معنی آرام گرفت و ساکن شد و یا تاریکی محیط را فرا گرفت. قَلٰی فعل ماضی به معنی دشمن گرفت یا مبعوض گرفت.

تفسیر:

سوگند به ابتدای پرتوافشانی خورشید و به روز روشن.

نزد بعضی از مفسران مراد سوگند به

«رَبُّ الضُّحٰی» است.

و سوگند به شب آن گاه که آرام گیرد و فراگیر شود.

(آیه ۳-۵) (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلٰی * وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْاُولٰی * وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی)

ص: ۴۷۱

نقل شده که چندی به مصلحت الهی وحی بر پیامبر نازل نشد، کفار گفتند: خداوند پیامبر را وا گذاشته است!

این آیه نازل شد که پروردگارت تو را ترک نکرده و دشمن نگرفته؛ بلکه تو حیب و برگزیده او هستی و تا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نخواهد شد.

و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

و البته به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا کند که خشنود شوی.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که در کوفه می فرمود:

اهل عراق گمان کنند امیدوارکننده ترین آیه در کتاب خدا، آیه قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ اسِرْفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ... (۱) باشد و ما اهل البیت می گوئیم:

امیدوارکننده ترین آیه در کتاب خدا این آیه است: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى... (۲)

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفت، دید گلیمی از پشم شتر پوشیده، به دست مبارک آرد خمیر می کند و فرزند خود را شیر می دهد. آب از چشم مبارک آن حضرت روان شد. فرمود: یا بنتاه، تَعَجَّلِي مِرَاةَ الدُّنْيَا بِحَلَمَاوَهِ الْآخِرَةِ. فقالت: یا رسول الله، الحمد لله على نعمائه، والشكر على آلائه. فأنزل الله تعالى: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى... (۳)

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

رَضِيَ جَدِّي أَنْ لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مَوْحِدٌ؛

ص: ۴۷۲

۱- . سورة الزمر: آية ۵۳.

۲- . این روایت در تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵ از محمد بن علی بن الحنفیه نقل شده و در بحار، ج ۸، ص ۵۷ به صورت دیگر از تفسیر فرات از محمد بن علی (الباقرظ) علیهما السلام نقل شده است.

۳- . تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه ح ۸.

خشنودی جدّ من آن زمان است که هیچ موحدی در جهنّم نماند. (۱) (آیه ۶-۸) (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَوَجَدَكَ عَالِمًا فَلَا فَاغْنَىٰ)

تفسیر:

بعد از آن که برخی از نعمت های خود بر آن حضرت را یاد کرد می فرماید: ای پیغمبر، آیا پروردگارت تو را کودک یتیم نیافت، پس در خانه جدّ و عمویت جای و پناه داد.

و یا آیا تو را یگانه زمان نیافت پس جهانی را به دورت گرد آورد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنوز شش ماهه در شکم مادر بود که پدر بزرگوارش حضرت عبد الله رحلت نمود. و به روایت دیگر بعد از ولادت به اندک زمانی وفات یافت.

و چون حضرت دو ساله شد، مادر محترمه اش آمنه از دنیا رفت و حضرت عبد المطلب به شرف حضانت حضرت مشرف گشت و بعد از هشت سالگی عبد المطلب نیز رحلت نمود و به ابو طالب برادر عبد الله منتقل شد. و هر یک از عبد المطلب و ابو طالب مانند پدرمهربان بودند و حضرت را به احسن وجه تربیت کردند.

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبر را از پدر و مادر یتیم گردانیدند؟ فرمود:

لَيْتَ لَوْ كَانَ لِمَخْلُوقٍ عَلَيْهِ حَقٌّ: تا هیچ مخلوقی را بر او حقی نباشد. (۲) وَوَجَدَكَ...: و تو را ناآگاه از معارف دینی یافت، پس به وسیله وحی هدایت نمود.

یعنی ذاتاً علم و هدایت نداشتی و خدا تو را عالم کرد و هدایت داد.

و تو را فقیر و نیازمند یافت پس بی نیاز کرد.

(آیه ۹-۱۱) (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)

ص: ۴۷۳

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵.

۲- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵.

لغت:

قَهْر به معنی ذلیل و خوار کردن، و نَهْر به معنی راندن با شدت.

ملزم شدن پیغمبر به لطف به مردم

تفسیر:

پس یتیم را هرگز خوار و رانده مساز و با احسان و رأفت و عطوفت با ایشان رفتار کن.

یتیمی خود را به یاد داشته باش.

و حاجت خواه و سؤال کننده را به تشر زدن مران و محروم مساز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَرُدُّوا السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرِهِ؛

رد نکنید سائل را اگرچه به نصف خرما باشد. (۱) خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود:

يَا مُوسَى، أَكْرَمِ السَّائِلَ إِذَا أَتَاكَ بَرْدٌ جَمِيلٍ أَوْ إِعْطَاءٍ يَسِيرٍ؛

ای موسی، اکرام کن سائل را زمانی که آمد نزد تو به ردّ نیکو یا به دادن چیز کمی. (۲) و نعمت پروردگارت را که به تو ارزانی داشته باز گو کن.

بگو که تو خود نخستین هدیه واجب الوجود به عالم امکانی، و وسیله فتح دریچه خلقتی، و دارای انسانیت اتم و عقل اکمل و خلق عظیم و ختم نبوت و آیین جامع و قرآن جاویدان و قداست ذات و جانشینانی معصوم هستی.

در کتاب محاسن از حضرت حسین بن علی علیهما السلام در تفسیر این آیه روایت شده که فرمود:

أَمْرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ دِينِهِ؛ (۳)

فرمود: خداوند امر نموده او (یعنی پیامبر) را که آنچه از دین حق به او انعام فرموده را حدیث و باز گو نماید.

ص: ۴۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۷۰.

۲- کافی، ج ۸، ص ۴۵.

علمای امامیه بر آن اند که «الم نشرح» با «الضحی» یک سوره است. و همچنین «الفیل» با «الایلاف» یک سوره است و کسی که در نماز واجب سوره الم نشرح یا سوره فیل را بخواند حتماً باید دومی را هم بخواند.

لطف خدا به پیغمبر اکرم (ص)

(آیه ۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ)

تفسیر:

آیا ما سینه ات را برایت نگشودیم؟ استفهام تقریری است؛ یعنی ظرفیت بزرگ و صبر و حوصله فراوان به تو دادیم تا جایگاه علوم و حکمت ها و احکام دین، و مستعد دریافت وحی از عالم فوق طبیعت، و ابلاغ آن به جامعه بشری شوی و متحمل ریاست بر ملت و مقام پدری امت گردی.

و سنگینی بارت - یعنی بار نبوت - را از تو برداشته و فرو نهادیم و آن را برای تو آسان

کردیم. باری که سنگینی آن گویی پشتت را شکسته بود.

و نامت را برای عظمت ذات تو بالا بردیم تا در پهنه گیتی و ملاء اعلی ذکر شود و قرین نام الله گردد و شهادت به توحید الهی با شهادت به رسالت توأم گردد. و نامت به تدریج فراگیر کره زمین باشد و در آخرت مقام محمود داشته باشی.

سختی و آسانی دنیا

(آیه ۵ و ۶) (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)

تفسیر:

پس بدان که مسلماً با هر دشواری آسانی هست.

آری با هر دشوار آسانی هست.

روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد خوشحال و خندان، و می فرمود:

لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ؛ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۱)

لزوم دعا و عبادت

(آیه ۷ و ۸) (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

تفسیر:

پس هر گاه از ابلاغ رسالت فارغ شدی در عبادت خدا کوشش نما.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: معنی آیه این است که ای پیغمبر چون فارغ شدی از تبلیغ رسالتت، پس نصب کن علی علیه السلام (۲) را [برای خلافت و جانشینی خود].

و لذا در بعضی از قراءات فَاَنْصَبْ (بکسر صاد) خوانده اند و قرائت مشهور فَاَنْصَبْ (بفتح صاد) است.

ص: ۴۷۶

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۹.

۲- . تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

و در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام وارد است:

فَإِذَا فَرَّغْتَ فَأَنْصِبْ عَلْمَكَ، وَأَعْلِنْ وَصِيَّتَكَ...

اثبات لزوم نصب امام از طرف خدا در کمال وضوح است؛ زیرا جمیع ادله ای که دلالت می کند بر وجود نصب پیغمبر، دلالت می کند بر وجوب نصب امام؛ به اعتبار آن که امامت ادامه نبوت است، پیامبر مؤسس است و شرایع و احکام و اوامر و نواهی را از جانب خدا می آورد و امام باید به نیابت او، آنها را بیان و حفظ و باقی بدارد.

وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ: و به سوی پروردگارت رغبت کن.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است:

فَإِذَا فَرَّغْتَ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ فَأَنْصِبْ إِلَى رَبِّكَ فِي الدُّعَاءِ، وَارْغَبْ إِلَيْهِ فِي الْمَسْأَلَةِ يُعْطِكَ: چون از نماز واجب فارغ شدی، جدّ و جهد نما در دعای به درگاه پروردگار خود و رغبت کن در سؤال، عطا فرماید تو را. (۱) و بنا بر این که مربوط به نصب امام باشد احتمالاً معنی آیه این است: و به جانب پروردگارت رغبت کن و خود را از این سرای فانی به دارالخلود رسان.

ص: ۴۷۷

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۹ و تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ التِّیْنِ وَ الزَّیْتُونِ * وَ طُورِ سِیْنِیْنَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ)

تفسیر:

سوگند به انجیر و درخت آن و زیتون و درخت آن و به دو کوه تین و زیتون در دمشق و بیت المقدس.

و سوگند به طور سینا همان کوهی که خدا با موسی در آن سخن گفت و تورات را بر قلب او فرو فرستاد.

و سوگند به این شهر امن یعنی مکه معظمه که از نظر قانون آسمانی، محل امن، و امان دهنده است.

(آیه ۴-۶) (لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ * اِلَّا الَّذِیْنَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ)

ص: ۴۷۸

تفسیر:

این آیات، جواب قسم هاست که به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت در جسم و روح آفریدیم. به او قامت مستقیم، اعضای متناسب، بشره ظاهر، مغز متفکر و روح قابل فضائل دادیم.

سپس او را به پایین ترین مرتبه فروتران باز گردانیدیم. از نظر مادی به حالت ضعف جسمی و فکری و از نظر معنوی پس از اتمام حجت به حالت جهل و شقاوت رساندیم.

مگر کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند، که آنها را پاداشی بی منت و بی پایان است.

بالاترین حکم فرمایی

(آیه ۷ و ۸) (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ)

تفسیر:

پس ای انسان، چه چیزی تو را پس از این بیان به تکذیب روز جزا و می دارد؟!!

آیا خداوند بهترین داوران و حاکمان نیست؟! روایت شده است که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سوره را به پایان می برد و به آیه أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ می رسید و می خواند می فرمود:

بَلَىٰ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (۱)

ص: ۴۷۹

حکم به قرائت قرآن و دلیل آن

(آیه ۱ و ۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ)

تفسیر:

اکثر مفسران بر آن اند که نخستین آیاتی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، پنج آیه از اول این سوره بود. و نزد بعضی اولین سوره ای که نازل شده، سوره فاتحه الکتاب و نزد بعضی سوره المدثر بوده است.

بخوان این کتاب را با شروع به نام پروردگارت، پروردگاری که همه آفریده ها را او آفرید.

انسان - یعنی فرزندان آدم و حوا - را از لختی خون بسته شده آفرید.

(آیه ۳-۵) (اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

ص: ۴۸۰

تفسیر:

بخوان و تردیدی به خود راه مده در حالی که پروردگار تو کریم تر از همه کریمان است و می تواند تو را از راه غیر عادی خوانا کند.

پروردگاری که بشر را به وسیله قلم علم و دانش آموخت.

ابن عباس گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم: جایز است که آنچه از شما می شنوم بنویسم؟ فرمود:

نعم فَإِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۱).

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم: به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت.

خداوند کلام مجید را با ذکر نعمت ایجاد افتتاح فرموده و سپس دنبال آن نعمت علم را ذکر کرده است. اگر بعد از نعمت ایجاد، نعمتی شریف تر و عظیم تر و اعلا تر از علم می بود، به ذکر سزاوتر بود.

بعضی در بیان وجه تناسب بین اول این سوره که مشتمل است بر خلق انسان از علقه و این آیه را این طور گفته اند که خدای متعال خواسته اول حال انسان - یعنی علقه بودن - را که مرتبه حساست و پستی اوست، و آخر حال او را که عالم بودن اوست یاد کند.

بی نیازی و طغیان

(آیه ۶ و ۷) (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَجْنَىٰ)

تفسیر:

چنین نیست که انسان این نعمت را شکر کند؛ بلکه به یقین انسان طغیان و گردن کشی می کند. از این جهت که خود را بی نیاز می بیند.

و حال آن که اگر فکر کند، با کمال استغناء باز به تمام جهات محتاج است؛ زیرا از خود چیزی ندارد و در حدیث است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فَقْرٍ يُنْسِينِي وَمِنْ غِنًى يُطْغِينِي: خدایا پناه می برم به تو از فقری که مرا به فراموشی اندازد و از بی نیازی که مرا به طغیان اندازد. (۲)

ص: ۴۸۱

٢- . منهج الصادقين، ذيل آية شريفه. بحار الأنوار، ج ٩٤، ص ٢٢٠.

(آیه ۸) (إِنَّ إِلِيَّ رَجْعُكَ الرَّجْعِي)

تفسیر:

بی تردید بازگشت همه زنده ها پس از مرگ به سوی پروردگار تو است.

و هرگاه پایان کار چنین باشد، چگونه شخص به سبب داشتن مال و ثروت طاعی می شود و عبادت و اطاعت را فرو می گذارد؟!

نهی بندگان از نماز

(آیه ۹-۱۳) (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى)

تفسیر:

به من خبر ده: آیا آن کسی که باز می دارد بنده ای را وقتی که نماز می خواند مستحق عذاب نیست؟

به من خبر ده آن کسی که نماز می خواند و بر پایه هدایت باشد یا دیگران را به تقوا و پرهیز از شرک و کفر امر کرد آیا بازداشتن او از نماز سزاوار است.

ای پیامبر، به من خبر ده، اگر این نهی کننده از نماز، پیامبری تو، یا مطلق حق را تکذیب کند و از ایمان و پذیرش حق روی گرداند، آیا مستحق عذاب نیست؟!

عالم محضر خداست

(آیه ۱۴) (أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى)

تفسیر:

آیا ندانست که خداوند همه اعمال او را می بیند؟

أَنَّ اللَّهَ يَرَى مَتَّضِنٌ وَعَدَّ اسْتِ نَسْبَتِ بِه مَطِيعَانٌ وَ وَعِيدِ نَسْبَتِ بِه عَاصِيَانٌ.

یعنی: ای مؤمن، پرستش نما خدا را با خلوص نیت، که خدا تو را می بیند و احوال تو را می داند؛ و ای فاسق، توبه کن که تو را نیز خدا می بیند؛ و ای ریاکار، عمل را خالص کن که تو را هم می بیند، و ای کسی که در خلوت قصد گناه می کنی، متنبه شو که خدا تو را نیز می بیند.

در خبر است شخصی بعد از گناه توبه نمود؛ اما پیوسته گریه می کرد! به او گفتند: چرا این قدر گریه می کنی؟! خدا عفو و غفور است! گفت: هر چند عفو فرماید، خجالت و شرمساری این را که هنگام گناه مرا دیده است چگونه از خود دفع کنم؟! (۱)

تهدید تکذیب گران

(آیه ۱۵-۱۸) (كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعْم بِالنَّاصِيَةِ * نَاصِيَةٍ كَدِبَةٍ خَاطِئَةٍ * فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ * سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ)

لغت ناصیه موی جلو سر.

و نَسَفَعْنَ فعل مضارع با نون تأکید خفیفه به معنی می گیریم.

زبانیه جمع زبنيه در این جا به معنی آتشیانان و مأموران آتش جهنم است.

تفسیر:

چنین نیست که می پندارد عذابش نمی کنیم مسلماً اگر از عنادش باز نایستد و دست بر ندارد موهای پیشانیش را می گیریم و به سوی عذاب می کشیم!

پیشانی دروغگویی خطا کار را!

گفته شده: این آیات درباره ابو جهل است؛ یعنی ابو جهل را به خواری و ذلت تمام به جهنم می کشیم.

پس اگر می خواهد یاری طلبد پس همنشین های خود را برای یاریش فرا خواند.

ما هم مأموران جهنم و آتش جهنم را برای بردن او به جهنم می خوانیم.

ص: ۴۸۳

(آیه ۱۹) (كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ)

تفسیر:

چنین نیست که او بتواند کاری بکند، هرگز از او (یعنی ابو جهل) اطاعت مکن و به خدای خود سجده نما و تقرب جوی. این مطلب، محقق است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلی و اجل است از آن که فاسق و کافری را اطاعت کند. سید مرتضی علم الهدی رحمه الله فرماید: خطاب به پیامبر است و مراد، امت او می باشند که لازم است دروغگو و خطاکار را اطاعت نکنند.

این آیه یکی از چهار آیه ای است که با خواندن آن سجده واجب می شود.

ص: ۴۸۴

(آیه ۳-۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِی لَیْلِهِ الْقَدْرِ * وَ مَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلُهُ الْقَدْرِ * لَیْلُهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ)

تفسیر:

به یقین ما این قرآن را شب قدر فرو فرستادیم. مجموع قرآن یک مرتبه از مبدأ فیض به آسمان اول و یا به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله در شب قدر نازل شد و سپس در مدت ۲۳ سال به تدریج به قلب پیامبر و از قلب آن حضرت به امت ابلاغ شد.

و چه چیز تو را آگاه نمود که شب قدر چیست؟

شب قدر از هزار ماه بهتر است.

به اتفاق محدثان و احادیث آل عصمت علیهم السلام و فتوای علما از متقدمان و متأخران، شب قدر در ماه مبارک رمضان است و از سه شب آن خارج نیست: نوزدهم، بیست و یکم، و بیست و سوم. و تأکید در شب بیست و سوم بیشتر شده است.

ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لایحضره الفقیه از علی بن حمزه روایت نموده که من خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم. ابو بصیر گفت: فدایت شوم، کدام شب را می توان امید داشت که ليله القدر است؟ فرمود: شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم است....(۱)

(آیه ۴ و ۵) (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ)

تفسیر:

در آن شب فرشتگان و روح - یعنی جبرئیل روح الامین یا موجود شریفی از غیر جنس فرشتگان - به اذن پروردگارشان فرود می آیند به جهت تقدیر و تنظیم و تصویب هر امری از حوادث روی زمین که از آن شب تا شب قدر آینده رخ می دهد.

همه آن شب مردم مشمول سلامت و رحمت خدا هستند و شب سلام کردن فرشتگان به معصوم روی زمین (امام) و بندگان صالح است تا طلوع فجر.

ص: ۴۸۶

بینه رسول الهی است

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ)

تفسیر:

کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند و مشرکان، از دین خود که همان کفر و شرک است، و یا از نزاع و ستیزه با یکدیگر (در باره آمدن پیامبر مکی عربی صاحب کتاب آسمانی) منفک و جدا نبودند. اهل کتاب، مدعی آمدن او، و مشرکان مکه منکر آن بودند تا آن گاه که دلیل روشنی بر حقانیت پیامبر - یعنی قرآن و معجزه - برای آنها آمد و آنها به جای این که ایمان بیاورند علیه پیامبر با هم ائتلاف کردند.

آمد بر آنها فرستاده و پیامبری از جانب خداوند که صحیفه هایی پاک و مطهر را تلاوت می کند.

که در آنها نوشته‌هایی استوار و پایدار شامل احکام و معارف مطابق با عقل و غیر قابل نسخ است.

دین قیمه چیست؟

(آیه ۴) (وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ مَبَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ)

تفسیر:

و اما کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده - یعنی یهود و نصارا - در پذیرش و عدم پذیرش اسلام اختلاف نکرده و متفرق نشدند مگر پس از آن که دلیل روشن - یعنی پیامبر با معجزه و قرآن - برای آنها آمد و پس از آمدن آن در باره پذیرش آن پراکنده و متفرق شدند و بعضی پذیرفتند و برخی قبول نکردند.

یعنی پیش از بعثت حضرت همه بر تصدیق او مجتمع بودند اما بعد از آن که مبعوث شد، مختلف شدند. یعنی بعضی به او ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و در طریق انکار و عناد باقی ماندند و بعضی در وادی شک و تردید افتادند.

(آیه ۵) (وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَائِمَةِ)

لغت:

حنفاء جمع حنیف و آن به معنی مایل به حق، و حق پذیر است.

تفسیر:

با آن که آنها در این کتاب آسمانی مأمور نشده اند جز به آن که خدا را پرستند در حالی که اعتقاد و دین و طاعت خود را برای او خالص نمایند و حق گرا و حق پذیر باشند و نماز

ص: ۴۸۸

را بر پا دارند و زکات بدهند و این است دین ثابت و پایدار.

جزای بدترین و بهترین آفریدگان

(آیه ۶) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ)

تفسیر:

بی تردید کسانی از اهل کتاب که به اسلام کفر ورزیدند و مشرکان، در آتش جهنم اند که جاودانه در آن خواهند ماند.

آنهاست که بدترین مخلوقات اند.

(آیه ۷ و ۸) (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)

تفسیر:

مسلمانان کسانی که ایمان آورده و عمل های صالح و شایسته انجام داده اند، آنهاست که بهترین آفریدگان اند.

پاداش آنها نزد پروردگارشان بهشت های پاینده است که از زیر ساختمان و درختان آنها نهرها روان و جاری است و جاودانه و ابدی در آن خواهند ماند.

رَضِيَ اللَّهُ...: خداوند از آنها خوشود است و آنها هم از خدا خوشود هستند.

این جزا و پاداش، از آن کسی است که از پروردگار خود بیم داشته باشد.

در احادیث معتبره از خاصه و عامه وارد شده که این دو آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت است.

علامه مجلسی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که: چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مصداق این آیه، تو و شیعیان تو هستید... (۱).

طبرسی از ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از کاتب امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که گفت: شنیدم از آن حضرت که فرمود: رسول خدا قبض روح شد در حالتی که تکیه اش به سینه من بود، پس در آن حالت فرمود: ای علی، شنیده ای قول خدا را که إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ پس فرمود: ایشان شیعیان تو هستند... (۲).

ابن عباس گوید که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام و اهل بیت او نازل شده. (۳) و سایر محدثان عامه به سندهای متعدد این مضمون را روایت نموده اند. (۴) و مؤید، این است که فخر رازی از ابن مسعود روایت نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلَيَّ خَيْرُ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ (۵).

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء از ابن عباس روایت نموده که چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام خطاب نمود:

يَا عَلِيُّ، هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ: ای علی، مراد از خیر البریه تویی و شیعیان تو؛ روز قیامت تو و شیعیان تو نزد من خواهید آمد در حالی که از خدا راضی باشید و خدا هم از شما راضی باشد. (۶)

ص: ۴۹۰

- ۱- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۶.
- ۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۲۴.
- ۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۲۴.
- ۴- به غایه المرام بحرانی، ص ۳۲۶ چاپ سنگی رجوع شود.
- ۵- احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۵۵. در باره حدیث «علی خیر البشر» به رساله نوادر الاثر فی علی خیر البشر تألیف یکی از علمای سده چهارم چاپ مشهد ضمیمه کتاب جامع الاحادیث رجوع شود.
- ۶- به کتاب غایه المرام بحرانی، ص ۳۲۷ رجوع شود.

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَنْفَالَهَا * وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا)

تفسیر:

آن گاه که این زمین به زلزله مخصوص خود که در تاریخ خلقتش یک بار بیش نیست لرزانده شود؛

و این زمین بارهای گران و سنگین و کالاهای پراچ خود را از مردگان و معادن و گنجینه ها خارج کند و بیرون ریزد.

اخراج مردگان، زنده کردن آنها برای حساب و پاداش و کیفر است.

انسان منکر معاد، یا هر آدم بیرون آمده از شکم زمین، با تعجب گوید: چه شده است زمین را که پوشیده های خود را آشکار

می کند؟!؟

ص: ۴۹۱

(آیه ۴ و ۵) (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا)

تفسیر:

زمین در آن روز خبرهای خود را به آنچه بر روی آن واقع شده از اعمال مردم و غیر آن بازگو می کند. یعنی یا به قدرت خدا مانند شجره حضرت موسی به سخن درآمده بیان می نماید، و یا خود خارج کردن انسان ها و کالاها و گنجینه ها بازگو کردن تکوینی است.

چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود:

أَتَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَأَمَةٍ بِمَا عَمِلَ كُلُّ عَلَى ظَهْرِهَا، يَقُولُ: عَمِلَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا؛ فَهَذَا أَخْبَارُهَا؛

آیا می دانید خبرهای زمین چه باشد؟ گفتند: خدا و رسول او داناتراست.

فرمود: اخبار زمین آن است که گواهی دهد بر هر مرد و زنی به آنچه بر روی آن عمل کرده باشد، و گوید: این شخص در فلان روز فلان عمل را انجام داد. پس اخبار زمین این باشد. (۱) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا: و این خبر دادن و بازگو کردن زمین به سبب آن است که پروردگارت به وی وحی تکوینی کرده است.

یعنی به او امر تکوینی فرماید که خبر ده از عمل های مردم که بر روی تو واقع شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هیچ کس در روی زمین عمل خیر یا شر نکند، مگر آن که از آن در روز قیامت خبر دهد. (۲) و فرموده اند:

در مسجد در مواضع مختلف و متعدد نماز بگذارید که روز قیامت شهادت خواهند داد. (۳)

ص: ۴۹۲

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۲۶.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۲۶.

۳- بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۸۴ ح ۵۹ به نقل از امالی صدوق.

(آیه ۶) (يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرًا أَعْمَلُهُمْ)

تفسیر:

در آن روز مردم به صورت گروه های گوناگون (گروهی نورانی و گروهی ظلمانی) از قبرها به طرف صحنه حساب برمی آیند تا حساب اعمالشان به آنها نشان داده شود، و یا از مرکز حساب به سوی محل ابدی خود می روند تا جزا یا تجسم عینی عمل های آنها به آنها ارائه شود.

(آیه ۷ و ۸) (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)

تفسیر:

پس هر کس هموزن ذره ای، کار خیر انجام دهد پاداش یا تجسم عینی و خارجی آن را می بیند.

و هر کس که هموزن ذره ای، کار شرّ و حرام انجام دهد کیفر یا تجسم خارجی و عینی آن را می بیند.

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را خواند. اعرابی حاضر بود گفت: یا رسول الله، خدای مثقال ذره را اعتبار می فرماید و بر آن عقاب می کند؟! فرمود: بلی. اعرابی دیگر برخاست و گفت:

«واسواتاه وافضيحتاه! و های های گریست. حضرت فرمود: دل اعرابی از ایمان باخبر است. (۱)

صعصعه بن ناجیه که جد فرزندق بود، نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از آنچه بر تو

ص: ۴۹۳

۱- . منهج الصادقين، ذیل آیه شریفه و تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۱۴۸ با نقل به معنی.

نازل شده بر من بخوان. حضرت این آیه را تلاوت نمود. او گفت: حسبی حسبی ما ابالی أن لا أسمع من القرآن غیر هذا» همین
مرا کافی است و باکی ندارم از آن که از قرآن غیر از این آیه را نشنوم.^(۱)

ص: ۴۹۴

۱- . همان مدرک با کمی اختلاف.

(آیه ۱ تا ۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَدِیْتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِیْتِ قَدْحًا * فَالْمُعْرِیْتِ صُبْحًا * فَأَنْزَلَ بِهَی نَفْعًا * فَوَسَطْنَ بِهَی جَمْعًا)

تفسیر:

سوگند به اسبان دونده جهاد که به وقت دویدن به شدت نفس می زند؛

پس سوگند به اسبانی که با سم هایشان جرقه آتش از سنگ می جهانند؛

پس سوگند به تازندگان بر دشمن در صبحگاهان؛

که به وسیله آن حمله، گرد و خاکی برانگیختند؛

پس به آن حمله در میان و وسط جمعی از دشمن درآمدند؛

(آیه ۶-۸) (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِی لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ)

لغت:

مقصود از خیر در این جا مال است.

نهی از ناسپاسی انسان و حرص او

تفسیر:

این آیه و آیات بعد جواب سوگندهای یاد شده است.

که همانا انسان به پروردگار خود سخت ناسپاس و بخیل و نافرمان است.

و بی تردید خود او بر این معنی که ناسپاس و بخیل و نافرمان می باشد به خاطر ظاهر بودن آن گواه است.

یا خداوند بر ناسپاسی و بخل و نافرمان بودن او گواه و عالم است.

که اگر معنی دوم مقصود باشد آیه در صدد تهدید به عذاب می باشد.

و بی تردید او بر دوستی مال بسی سرسخت است.

و انفاق مال در راه خدا برای او گران و سنگین و دشوار است.

(آیه ۹-۱۱) (أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ)

لغت:

بُعْثِرَ فعل ماضی مجهول از باب رباعی به معنی برانگیخته شد یا آشکار شد.

تفسیر:

سپس خداوند بر سبیل وعید و تهدید می فرماید:

آیا نمی داند هنگامی که آنچه در قبرهاست برانگیخته شود. یعنی هنگامی که در قیامت مردگان زنده شوند؛

و آنچه در سینه ها از ایمان و کفر و فضائل و رذائل است در نامه عمل و در میان مردم، ظاهر و روشن و مشخص گردد.

به یقین پروردگارشان به حال آنها در آن روز خبیر و آگاه است و ایشان را طبق اعمالشان مجازات خواهد کرد.

و هرگاه انسان بداند که خدای خبیر و بصیر و علیم به تمام اعمال و افعال او از جزئی و کلی و نهانی و آشکار آگاه است، این علم و اعتقاد، او را وادار می سازد که به طاعات و عبادات اقدام و از منہیات و محرمات اجتناب نماید.

ص: ۴۹۷

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ * وَ مَا اَدْرٰکُکَ مَا الْقَارِعَةُ

تفسیر:

آن حادثه کوبنده گوش ها و دل ها و سرکوب کننده دشمنان خدا.

چیست آن حادثه کوبنده و سرکوب کننده؟

و چه چیز تو را آگاه کرد که آن حادثه کوبنده چیست؟

مراد آن است که آن قدر شدت و عظمت دارد که عقل قاصر از ادراک آن است. آن حادثه قیام قیامت است.

(آیه ۴ و ۵) یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ * وَ تَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ

لغت:

فَرَّاش جمع «فراشه» و آن به معنی پروانه است. مَبْثُوث اسم مفعول به معنی پراکنده شده، و عَهَن منفوش یعنی پشم حلاجی شده و از هم باز شده.

تفسیر:

روزی که مردم همانند پروانه های پراکنده شوند.

و کوه ها همانند پشم رنگارنگ حلاجی شده در جو متلاشی گردند.

ملاک سعادت و شقاوت

(آیه ۶ و ۷) (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَ زِينُهُ * فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ)

تفسیر:

اما کسی که عمل های وزن شده اش سنگین و پر ارج باشد؛ یعنی عقاید و اعمالش نیک باشد.

پس او در یک زندگی رضایت بخش خواهد بود که از هول و هیبت آن روز، ترسان و هراسان نباشد و جای او در جنه الماوی باشد.

(آیه ۸-۱۱) (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَ زِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَتْ * تَارًّا حَامِيَهُمْ)

لغت:

اُمّ در این جا به معنی جایگاه است.

ص: ۴۹۹

تفسیر:

و اما کسی که عمل های موزونش سبک و بی ارج است - یعنی عقاید و اعمالش فاسد و بد باشد - پس جایگاه و پناهگاهش هاویه باشد.

و چه چیز تو را آگاه نمود که هاویه چیست؟ یعنی از شدت و سختی به حدی است که حقیقت آن را عقل درنیابد.

هاویه، آتشی به شدت داغ و سوزان است.

ص: ۵۰۰

نکوهش زیاده خواهی

(آیه ۱ و ۲) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْهٰلِكُمْ التَّكٰوُنُ * حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

تفسیر:

شما را مباهات و مفاخره بر یکدیگر در افزونی مال و جاه و فرزند، و مسابقه با هم در افزودن آنها، از یاد خدا و معاد و قیامت مشغول ساخت؛

تا آن که گورستان ها را زیارت کردید. یعنی تا دم مرگ چنین بودید.

یا رفتید به گورستان تا قبرهای خویشان خود را بشمارید و به کثرت عدد خود بر دیگران مباهات کنید.

(آیه ۳ و ۴) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ

ص: ۵۰۱

تفسیر:

چنین نیست که می پندارید که باید برای دنیا کوشید، به زودی - یعنی هنگام ورود به عالم برزخ - خطای خود و عاقبت تفاخر و تکاثر را خواهید دانست.

این، انذار و وعید است تا بترسند و از خواب غفلت و مستی غرور و جهالت هشیار شوند و به خود آیند و تدارک نمایند.

ثُمَّ كَلَّا... آری چنین نیست، به زودی در روز جزا خواهید دانست.

یعنی بعد از آن که به عرصات قیامت برانگیخته شوید، و نامه های اعمال و انواع عقوبات و عذاب جهنم را ببینید و شما را به عذاب کشند، عاقبت دنیاطلبی و دنیاخواهی را خواهید دانست.

(آیه ۵-۷) (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ)

تفسیر:

چنین نیست. اگر حقیقت امر را به علم الیقین - یعنی علم غیر قابل تشکیک - می دانستید.

به یقین جهنم را به چشم دل می دیدید؛ لکن ندانستید و ندیدید.

سپس بی تردید آن را در روز جزا به عین الیقین - یعنی یقینی حاصل شده از دیدن آتش و احساس گرمی آن یا با داخل شدن و سوختن در آن - خواهید دید. و شبهه ای نیست که علمی که به مشاهده حاصل آید، اعلا مرتبه یقین است.

علامه مجلسی رحمه الله از بعض محققان نقل نموده که برای یقین سه درجه است:

۱ - «علم الیقین» و آن علمی است که حاصل شود به دلیل، مثل کسی که به وجود آتش با دیدن دود علم پیدا کند.

۲ - «عین الیقین» و آن علمی است که به حد مشاهده برسد، مثل کسی که آتش را ببیند.

۳- «حق الیقین» و آن علم کسی است که داخل آتش شود و متّصف گردد به صفات آتش.^(۱) در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بعد از نماز صبح چشمش به جوانی افتاد لاغر و زردرنگ و چشم‌ها فرو رفته. به او فرمود: چگونه صبح نمودی؟ عرض کرد: صبح نمودم به حالت یقین. حضرت فرمود: هر چیزی را حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: یقین من مرا محزون ساخته و شب مرا بیدار داشته و روز مرا تشنه ساخته و چنان به امور آخرت یقین دارم که گویا در عرش الهی می‌نگرم و حشر خلائق را می‌بینم و اهل بهشت را می‌بینم که منتعم هستند و اهل جهنم را که معذب‌اند و گویا الآن زفیر آتش را می‌شنوم. حضرت به اصحاب فرمود: این بنده ای است که خدا قلب او را به نور ایمان منور و روشن ساخته است. و به جوان فرمود: ملازم و ثابت باش بر آنچه هستی. پس جوان گفت: یا رسول الله، دعا فرما خدا مرا شهادت نصیب فرماید. حضرت دعا نمود. چیزی نگذشت که در یکی از جنگ‌ها شهید شد، بعد از نه نفر که او دهمی آنها بود.^(۲)

نعیم چیست؟

(آیه ۸) (ثُمَّ لَتَسْلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)

تفسیر:

سپس شما در آن روز در هنگام محاسبه بی‌شک از نعمت که خداوند در دنیا به شما داده است بازخواست خواهید شد که در چه چیز صرف نموده اید یا از آن به چه نحو استفاده کرده اید و یا چه اندازه قدر آن را دانسته اید؟!

روایت شده است مراد از این نعمت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام [است]^(۳).

عیاشی روایت نموده که ابو حنیفه این را از حضرت صادق علیه السلام پرسید. حضرت فرمود:

ص: ۵۰۳

۱- . سفینه البحار، ج ۴، ص ۸۷۸.

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۲.

۳- . تفسیر برهان، ذیل آیه شریفه.

نعیم نزد تو چیست؟ گفت: طعام و آب سرد است. حضرت فرمود: اگر حق تعالی روز قیامت تو را در حساب نگاهدارد تا آن که تو را از هر طعامی که خورده ای و هر شربت آبی که آشامیده ای سؤال کند، پس وقوف تو به طول انجامد. گفت: فدایت شوم پس نعمت کدام است؟ حضرت فرمود:

نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ...

یعنی نعیمی که از آن سؤال شود ما اهل بیت هستیم که خدای متعال به ما بر بندگان انعام فرموده...^(۱) و نیز در کتاب عیون روایت شده:

إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الشَّهَادَةَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَوْلَاهُ عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ^(۲).

ص: ۵۰۴

۱- . مجمع البیان، به نقل از عیاشی، ج ۵، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

۲- . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰.

زیانکاری بشر جز صالحان نصیحتگر

(آیه ۱ و ۲) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ الْعَصْرِ * اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ)

تفسیر:

سوگند به وقت عصر، یا نماز عصر، یا عصر طلوع اسلام و عرضه قرآن به جامعه بشری و یا عصر ظهور و حکومت الهی مهدی موعود علیه السلام.

در تفسیر برهان از محمد بن سنان از مفضل بن عمر روایت شده که از حضرت صادق علیه السلام از «والعصر» سؤال نمودم؟ حضرت فرمود:

الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ (عجل الله فرجه). (۱)

که مسلماً انسان به لحاظ رو به نقصان و زوال بودن عمر او، و غلبه هوا و هوس و شیطان بر او، در زیان و خسران است.

(آیه ۳) (إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)

ص: ۵۰۵

مگر کسانی که به خدا و نبوت و معاد ایمان آورده و عمل های شایسته و صالح کرده اند و یکدیگر را به حق و آنچه از اعتقادات و اعمال، ثابت و مسلم و حق است توصیه کرده، و یکدیگر را به صبر در انجام وظایف واجب و استقامت در دوری از گناه سفارش نموده اند.

از محقق طوسی رحمه الله تفسیری برای این سوره مبارکه نقل شده: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ أَى فِي الْإِشْتِغَالِ بِالْأُمُورِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالْإِسْتِغْرَاقِ فِي الْمَشْتَهَاتِ الْبَهِيمِيَّةِ. إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَى الْكَامِلِينَ فِي الْقُوَّةِ النَّظَرِيَّةِ. وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَى الْكَامِلِينَ فِي الْقُوَّةِ الْعَمَلِيَّةِ. وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ أَى الَّذِينَ يَكْمَلُونَ عُقُولَ الْخَلَائِقِ بِالْمَعَارِفِ النَّظَرِيَّةِ. وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ أَى الَّذِينَ يَكْمَلُونَ أَخْلَاقَ الْخَلَائِقِ بِتَبْيِينِ الْمَقْدِمَاتِ الْخَلْقِيَّةِ.

سوگند به عصر، به درستی که انسان در زیانکاری است (یعنی به سبب اشتغال به امور طبیعی و غرق شدن در شهوات حیوانی)، مگر کسانی که ایمان آورند (یعنی در قوه نظریه به کمال رسیده و کامل اند). و به جا آورند اعمال شایسته (یعنی در قوه عملیه به کمال رسیده و کامل اند) و سفارش کنند به حق (یعنی کامل می کنند عقول مردم را به معارف نظریه) و سفارش کنند به صبر و بردباری (یعنی کامل می کنند اخلاق خلائق را با بیان کردن مقدمات خلقیه).

این سوره مبارکه کافی است برای اثبات اعجاز قرآن مجید؛ زیرا با وجود کمی حروف دلالت می کند بر آنچه آدمیان برای سعادت خود به آن محتاج اند از علم و عمل و حق گویی و حق پذیری و امر به معروف و نهی از منکر.

این سوره، انسان ها را به توحید و تصدیق نبوت انبیا و ولایت و امامت اوصیا و ادای واجبات و مستحبات و اجتناب از محرمات و مکروهات و پاک شدن از صفات رذیله و مزین شدن به ملکات حمیده و مستعد و آماده شدن برای درک سعادت ابدیه دعوت می کند.

جزای عیب جویان مال دوست

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يُحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ)

لغت:

هُمَزَه کسی که بسیار عیب جویی می کند، و لمزه کسی که بسیار بدگویی می کند و هر دو صیغه مبالغه است. برخی هر دو را به یک معنی دانسته و برخی میان آنها فرق قائل شده اند.

تفسیر:

وای بر هر عادت کننده به عیب جویی مردم و بدگویی از دیگران در حضورشان و یا در غیابشان.

آن که مالی گرد آورد و پی در پی آن را شماره کرد و انباشت و به دستورات الهی در تحصیل و مصرف آن اعتنایی نکرد.

ص: ۵۰۷

او می پندارد که مالش او را جاودانه خواهد ساخت و مرگ یا حوادث به سراغش نخواهد آمد.

(آیه ۴-۹) (كَلَّا لَئِنَّم بَيَدَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَ مَا أَذْرَكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدِهِم)

تفسیر:

چنین نیست که او می پندارد، بی تردید مرگ او می رسد و در حطمه - یعنی آتشی خرد کننده - افکنده می شود.

و چه چیز تو را آگاه ساخت که حطمه چیست؟!

یعنی آن قدر شدت و سختی و عظمت دارد که عقل نمی تواند به حقیقت آن برسد.

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ: حطمه آتش برافروخته خداوند است. یعنی آتشی که خدا به قهر و غضب خود افروخته و هر چه خدا برافروزاند، در نهایت حرارت و احراق باشد و کسی نتواند آن را فرو نشانند. و اضافه نار به خدا به جهت آن است که معلوم شود آن آتش مانند آتش های دیگر نیست.

الَّتِي...: همان آتشی که بر دل هایی که مرکز کفر و شرک و نفاق است سر می کشد و علاوه بر ظاهر، باطن را هم می سوزاند.

همانا آن آتش درش بر روی آنها بسته است و راه خروج ندارند.

در ستون هایی بلند بسته و معذب شوند.

ص: ۵۰۸

(آیه ۱-۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ * اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِیْ تَضْلِیْلِ * وَ اَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا اَبَابِیْلَ * تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلِ * فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْكُوْلٍم)

تفسیر:

آیا به چشم دل ندیدی و خبر نشدی و ندانستی که پروردگار تو با اصحاب فیل - یعنی سپاه ابرهه پادشاه حبشه که برای تخریب خانه خدا آمده بودند - چگونه رفتار کرد؟!

آیا نیرنگ آنها را در ضلالت و تباهی و نابودی قرار نداد و اساس و بنیاد آنها را محو و نابود نساخت. استفهام تقریری است؛ یعنی دیده ای که آنها را نابود ساخت.

و به قدرت کامله خود بر سر آنها پرندگان گرو گروه فرستاد.

که بر آنان سنگ هایی ریز از جنس سنگِ گِل می افکندند. پس همه آنها را چون کاه های خرد و جویده شده قرار داد.

«سجیل» معرّب سنگِ گِل است و لذا ابن عباس گفته مقصود گل پخته شده است.

(آیه ۱ و ۲) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ * إِيْ لَفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ)

تفسیر:

اصحاب فیل را نابود کرد برای الفت دادن و مأنوس کردن قریش به یکدیگر و به مردم و به سرزمین مکه، تا ظهور پیامبر خاتم را دریابند و به او بگردند و ایمان بیاورند؛

الفت دادنشان در کوچ زمستانی به سوی یمن و کوچ تابستانی به سوی شام و دمشق.

(آیه ۳ و ۴) (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)

ص: ۵۱۰

تفسیر:

پس باید پروردگار این خانه - یعنی کعبه معظمه - را پرستند؛

پروردگاری که آنها را در گرسنگی طعام داد و از ترس ایمنی بخشید.

قریش را دو سفر بود: زمستان به یمن می رفتند و تابستان به شام. و اهل یمن و شام و سایر مردم، ایشان را اهل حرم و بیت الله می دانستند و از این رو آنها را بسیار احترام می کردند و در کمال امن و امان می رفتند و برمی گشتند.

خداوند می فرماید: به خاطر این نعمت که خدا به آنها ارزانی داشته باید خدا و صاحب این بیت را پرستند نه این که به کفر خود ادامه دهند.

ص: ۵۱۱

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَرۡءَیْتَ الَّذِیۡ یُکَذِّبُ بِالۡدِیۡنِ * فَذٰلِکَ الَّذِیۡ یَدۡعُ الۡیَتِیْمَ * وَ لَا یُحِضُّ عَلَی طَعَامِ الْمِسۡکِیۡنِ

تفسیر:

آیا کسی را که دین خدا و روز جزا را با وجود وضوح آن تکذیب می کند دیدی؟

آری او همان کس است که یتیم را به سختی و خشونت بدون این که به او کمک کند می راند.

و کسی را به طعام دادن به فقرا و مستمندان تحریض و ترغیب نمی کند.

و همین انفاق نکردن و دیگران را به انفاق دعوت نکردن، گواه عدم ایمان او به دین و معاد و آخرت و ثواب و عقاب است.

ص: ۵۱۲

(آیه ۴-۷) (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ)

تفسیر:

پس وای به حال نماز گزاران.

نماز گزارانی که از نمازشان غافل و به آن بی اعتنا هستند.

از حضرت صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد:

أَهِيَ وَسْوَءُ الشَّيْطَانِ؟ فَقَالَ لَأَ، كُلُّ أَحَدٍ يُصِيبُهُ هَذَا، وَلَكِنْ أَنْ يَغْفَلَهَا وَيَدَعَ أَنْ يُصَيِّلِي فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا: آیا وسوسه شیطان مقصود است (که حضور قب را سلب می کند)؟ فرمود: نه برای هر کسی وسوسه هست و لکن مقصود این است که از نماز غافل شود و آن را در اول وقت به جا نیاورد. (۱) در کتاب خصال از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

عملی محبوب تر نزد خداوند عز و جل از نماز نیست. پس نباید چیزی از امور دنیا شما را از اوقات آن مشغول سازد، که خداوند نکوهش فرموده گروه هایی را و فرموده است: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. (۲)

و در کافی از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: مراد ضایع ساختن نماز است. (۳)

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ: آنان که در اعمال خود ریاکاری می کنند و خالص برای خدا کار انجام نمی دهند.

و اسباب و وسایل مورد نیاز دیگران - مانند وام، زکات، صدقه، عاریه اثاث خانه و غیره - را از آنها دریغ می دارند و نمی دهند.

ص: ۵۱۳

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴۸.

۲- خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۲۱.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۶۸.

(آیه ۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ)

عاص بن وائل با حضرت رسول صلی الله علیه و آله صحبت می کرد، حضرت که از او جدا شد و رفت، عاص به مسجد آمد. جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند، از او پرسیدند: با که سخن می گفتی؟ گفت: با این ابتر. عادت عرب این بود هر که را پسر نبود، او را ابتر می گفتند. چون این خبر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، خاطر مبارکش اندوهناک شد.

خدای متعال برای تسلی خاطر مبارک او این سوره را نازل فرمود.

تفسیر:

به یقین ما تو را کوثر عطا کردیم. مقصود از کوثر خیر فراوان، نسل باقی و روز افزون از ناحیه فاطمه زهرا علیها السلام، دین قیم، کتاب جاویدان، علم بی پایان، علمای امت، حوض کوثر، نهر بهشتی و غیره از عطایایی است که خداوند به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده است.

ص: ۵۱۴

و برخی از علما گفته اند: مقصود از کوثر خود فاطمه زهرا علیها السلام می باشد که نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله توسط او باقی ماند، و این پاسخ کسی است که او را ابتر و بدون نسل خوانده بود.

جزای دشمنی با پیامبر (ص)

(آیه ۲ و ۳) (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)

تفسیر:

پس به شکرانه آن که کوثر به تو دادیم، برای پروردگارت خضوع کن و نماز بخوان و در تکبیر نماز دست ها را تا گلوگاه بالا ببر و یا شتر قربانی کن و برای رضای خدا به نیازمندان بده.

همانا تو ابتر و بی نسل نیستی، دشمن تو است که دم بریده بی نسل و ابتر است.

ص: ۵۱۵

آموزش گفتگو با کافران

(آیه ۱-۶) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ یٰٓاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ * لَّا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ * وَّ لَّا اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَا اَعْبُدُ * وَّ لَّا اَنَا عٰبِدُ مَا عٰبَدْتُمْ *
وَّ لَّا اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَا اَعْبُدُ * لَكُمْ دِیْنُكُمْ وَّلِیَّ دِیْنِ

تفسیر:

گروهی از بزرگان قریش به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند: بیا با ما موافقت نما و تابع دین ما بشو تا ما نیز تابع دین تو شویم. یک سال تو معبودان ما را پرستش کن، ما هم یک سال خدای تو را عبادت می کنیم تا اگر دین تو بهتر باشد، ما حظی برده باشیم و اگر دین ما بهتر باشد، تو بهره برده باشی.

این سوره نازل شد:

بگو: ای کافران، ای مشرکان و بت پرستان مکه؛

ص: ۵۱۶

آنچه را شما می پرستید من هرگز نمی پرستم.

و نه هرگز شما پرستنده آن خدایی هستید که من می پرستم.

و نه هرگز من پرستنده آن بت هایی هستم که شما می پرستید.

و نه هرگز شما پرستنده آن خدایی هستید که من می پرستم.

دین شما از آن خودتان و دین من از آن من می باشد.

برخی از مفسران گفته اند: آیه سوم زمان حال را و آیه پنجم زمان آینده را می گوید، پس تکرار نیست.

شاید مقصود از این سوره این باشد که فعلاً دستور جنگ و جهاد نیامده، پس زمان ترک برخورد و جنگ است تا آن گاه که حکم جهاد نازل شود.

وقتی این سوره مبارکه نازل شد، حضرت به مسجد الحرام آمد و در میان قریش آن را قرائت فرمود. چون ایشان آن را شنیدند، از آن حضرت مأیوس شده، به اذیت و آزار او و اصحابش پرداختند.

(آیه ۱-۳) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ * وَ رَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُوَ كَانَ تَوَّابًا

تفسیر:

هرگاه که یاری خداوند و آن فتح و پیروزی بزرگ - یعنی فتح مکه و پیروزی های دیگر - فرا رسید؛

و مردم را دیدی که فوج فوج و گروه گروه در دین خدا وارد می شوند؛

پس همراه با حمد پروردگارت او را تسبیح گوی و به اعتقاد و عمل منزه دار، و از او آمرزش بطلب که او همواره توبه پذیر است.

از ام سلمه روایت شده است که بعد از نزول این سوره، حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن همیشه می گفت:

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ، وَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاتُوبُ اِلَيْهِ. سبب

آن را پرسیدیم؟ فرمود: به این مأمور شده ام. و سپس این سوره را خواند. (۱) یکی از عقلای مجانبین (که خود را به دیوانگی زده بود) نزد معاویه رفت. معاویه به او گفت: از قرآن چیزی می دانی؟ گفت: بسیار و خوب. گفت: بخوان. خواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ * وَ رَاٰیْتَ النَّاسَ

یَخْرُجُوْنَ مِنْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا.

معاویه گفت: خطا خواندی! گفت: چگونه باید خواند؟ معاویه گفت: یَدْخُلُوْنَ فِی دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا. گفت: آن در عهد رسول خدا بود که در دین خدا داخل می شدند؛ اما این زمان - یعنی زمان تو - از دین خدا خارج می شوند. معاویه ساکت شد. (۲)

ص: ۵۱۹

۱- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۵۴.

۲- . تفسیر ابو الفتوح، ج ۱۲، ص ۲۰۲ نقل به مضمون.

جزای ابولهب و همسرش

(آیه ۱-۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تَبَّتْ یَدَاْ اَبِیْ لَهَبٍ وَ تَبَّ * مَآ اَغْنٰی عَنْهُ مِآلُهُوْا وَ مِآ کَسَبَ * سَیَصِیْلٰی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَ اَمْرَاتُهُوْا حَمَآلَهٗ الْخَطَبِ * فِیْ جِیْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدِمْ

تفسیر:

بریده باد هر دو دست ابو لهب و زیانکار باد و مرگ بر او!

هرگز مال و دست آورد او چیزی از عذاب الهی را از وی دفع نکند.

به زودی در آتشی زبانه دار در آید و در آن بسوزد.

و نیز زن و همسر او که هیزم کش و سخن چین است در آتش دوزخ در آید.

همان که در گردنش طنابی از لیف خرماست.

زن ابو لهب که ام جمیل نام داشت در همسایگی حضرت رسول خانه داشت. روزها

پشته های خار و خس جمع می کرد و بر پشت خود می آورد و به سر راه آن حضرت می ریخت، تا خار به پای آن حضرت رود.

غرض از این دو وصف این است که وی به کیفر آن که در دنیا با طناب، خار بر سر راه پیامبر می برد و علیه پیامبر صلی الله علیه و آله سخن چینی می کرد در دوزخ طبق تجسم اعمال، هیزم های درخت زقوم را با زنجیرها و طناب های آتشین خواهد کشید.

ص: ۵۲۱

ابن بابويه رحمه الله از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت نمود:

مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

مَرَّةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثِي الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ؛

هر که «قل هو الله احد» را يك بار بخواند گويا كه ثلث قرآن را تلاوت نموده، و هر كس آن را دو بار بخواند گويا دو ثلث قرآن را خوانده است، و هر كس آن را سه مرتبه بخواند، گويا تمام قرآن را خوانده است. (۱) از حضرت رضا عليه السلام سؤال شد از توحيد:

فَقَالَ: كُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

وَأَمَّنَ بِهَا فَقَدَ عَرَفَ التَّوْحِيدَ. قِيلَ: كَيْفَ يَقْرُوهَا؟ قَالَ: كَمَا يَقْرُوهَا النَّاسُ. وَزَادَ فِيهَا: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ رَبِّي، كَذَلِكَ رَبِّي.

فرمود: هر كس قرائت كند «قل هو الله احد» را و ايمان آورد به آن، پس توحيد را شناخته است. عرض شد: چگونه قرائت نمايد؟ فرمود: همان گونه كه مردم قرائت كنند، و در آخر، سه مرتبه «كذلك الله ربي» زياد كند. (۲)

ص: ۵۲۲

۱- . نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۲ به نقل از اكمال الدين صدوق.

۲- . نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۰ به نقل از عيون الاخبار صدوق.

احدیت، صمدیت و نفی بشریت و شریک از خداوند

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُوَ كُفُوًا أَحَدٌ)

تفسیر:

بگو: حقیقت آن است که خداوند یکتاست.

خداوندی است بزرگوار و بی نیاز و قبله حاجات، و ذاتی است بسیط و غیر مرکب.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: تفسیر «صمد» آن است که در آیات بعد ذکر شده است. (۱)

نه کسی را زاده و نه زاده شده است. یعنی محال است صفت پدری و فرزندگی داشته باشد.

و هیچ گاه احدی همتای او در الوهیت و خالقیت و ربوبیت و معبودیت نبوده است.

ص: ۵۲۳

پناه خواهی از خدا از شر بدن و بدخواهان

(آیه ۱-۵) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفّٰثِ فِی الْعُقَدِ * وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ)

تفسیر:

بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم، و زمین شکافته شده با بیرون آمدن چشمه سارها و گیاهان، و رحم های باز شده با تولد فرزندان، و قبور شکافته شده برای زنده شدن و برانگیخته شدن مرده ها؛

از شر آنچه خداوند آفریده و دارای شر است. مانند شیطان ها و جن های خبیث و شرور.

و از شر هر شب تاریک آن گاه که در آید و همه چیز را فرا گیرد، و از هر موجود شروری که هجوم آورد.

ص: ۵۲۴

و از شرّ زنان جادوگر دمنده در گره ها.

و از شرّ هر حسود آن گاه که حسد خود را به کار بندد و بر آن ترتیب اثر دهد.

یکی از صفات رذیله حسد است و آن، این است که تمنا داشته باشد زوال نعمت برادر دینی خود را.

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛^(۱)

حسد ایمان را می خورد، چنانچه آتش، هیزم را می خورد.

ص: ۵۲۵

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۱.

پناهجویی از خدا از شر وسوسه گران

(آیه ۱-۶) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

تفسیر:

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم. یعنی به مربی و تربیت کننده مردم از ابتدای تکون تا انتهای مراتب تربیت.

پناه می برم به سلطان و حاکم مطلق مردم.

پناه می برم به معبود حقیقی مردم.

از شرّ شیطان وسوسه گر پنهانی. همان که عقب رونده و عودکننده است؛ یعنی تا بنده یاد

خدا کند او دور می شود و همین که از یاد خدا غافل شود می آید و وسوسه می کند.

همان که در سینه های مردم وسوسه می کند.

چه از جن باشد چه انس.

بدان که در افتتاح کتاب الهی به حرف «با» و اختتام آن به حرف «سین» سری غریب و نکته ای عجیب است، چه این دو حرف یعنی «بس» در زبان عرب هم به معنی کافی است و شاعر گفته است:

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

ص: ۵۲۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

